جلد اول

مواهب علیّه

یا

تفسیر حسینی (بفارسی)

تصنیف بزرگترین دانشمند سدهٔ نهم هجری کمال الدین حسین کاشفی

با تصحیح و مقدّمه و حاشیه نگاری

سیّد محمّد رضا جلالی نائینی

کتابفروشی و چاپخانهٔ اقبال

هدیه با جلد عالی ۲۵ ریال

مرداد ماه ۱۳۱۷

اشعار فارسی و تازی و سخنان
عرفانی در این تفسیر ۸۰-۹۵
پیروان مؤلف این کتاب ۹۵
علی بن حسن زواری ۹۰-۱۰۴
ترجمة الخواص ۹۷-۱۰۲
مؤلفات دیگر زواری ۱۰۲-۱۰۳
مولی فتح الله کاشانی ۱۰٤-۱۰٦
وصف اجمالی نسخ خطی ۱۰٦-۱۱۰
خاتمه ۱۱۰-۱۱۱
استدراك ۱۱۳-۱۲۸
رسالهٔ حاتمیه و ارزش آن ۱۱۳-۱۱۷
حاتم طائی و پادشاه روم ۱۱۵
شارل شفر فرانسوی ۱۱۷-۱۱۹
فصل پنجم در ذکر اسامی
اکابر و کتب ایشان ۱۱۹-۱۲۲
تحفة الصلوة ۱۲۴
تحفة العلیه ۱۲۴
خاتمه ۱۲٤-۱۲۵
ضمیمه
تعریف سخن ۱۲٦
صحیفهٔ شاهی ۱۲۹-۱۳۱

فهرست تفسیر حاضر

	برگ
مقدمهٔ مؤلف	الف - ب
سورهٔ فاتحة الکتاب	۱-۳
سورهٔ بقره	۳-۱۲۸
سورهٔ آل عمران	۱۲۹-۲۱۱
آیهٔ مباهله	۱۵۳-۱۵۵
سورهٔ نساء	۲۱۲-۲۹٦
سورهٔ مائده	۲۹۷-۳٦۴
سورهٔ انعام	۳٦۰-۴۲۷
سورهٔ اعراف	۴۲۷-۵۱۸

شاه ما زنده و جاویدان باد

پهلوی شاه بزرگ ایران آنکه این کشور از او بستان است
از خدا زیستنش را خواهیم تا که خورشید جهان تابان است
شاد باش و بخوشی روز گذار
که نگهدار تنت یزدان است

در عهد سلطنت شاهنشاه اسلام پناه **اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی شاهنشاه بزرگ ایران خلد الله ملکه و سلطانه** تفسیر مواهب علیه تصنیف بزرگترین دانشمند سدهٔ نهم هجری، کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری برای نخستین بار در ایران چاپ و پخش گردید.

ما پاداش زحمات خودرا که در چاپ این کتاب متحمل شده‌ایم از خداوند متعال همواره صحت و سلامت اعلیحضرت همایون شاهنشاه و والا حضرت همایون ولایت عهد و خاندان سلطنتی را خواستار و آرزومندیم.

(سید محمد رضا جلالی)

اهداء کتاب

این تفسیر که ترجمه و شرح کتاب آسمانی ماست به پیشگاه **والاحضرت همایون ولایت عهد عظمی** تقدیم میشود که همچون پدر تاجدار خویش پشتیبان کشور و آئین و فرهنگ ایرانند.

طهران - مرداد ماه ۱۳۱۷ خورشیدی

(سید محمد رضا جلالی)

پوزش از مقام کفالت وزارت معارف

اکنون که مسند وزارت معارف بوجود دانشمند دانش پرور، حامی ارباب علم و هنر، **جناب آقای مرآت** آراسته وزیور یافت این بندهٔ گمنام که اعتراف بنادانی و کم مایگی خویش دارم تفسیر **مواهب علیه** را بترتیبی که مشاهده میشود گرد آورده، باشد که **جناب آقای کفیل وزارت معارف** برصافی آئینهٔ جمال خود نگریسته برزلات من خامهٔ عفو و اغماض کشیده پوزشم را درپذیرند.

بزرگان خرده بر خردان نگیرند . . . .

عکس خط کاشفی و فخرالدین علی فرزند ارجمندش که در برگ شمارهٔ ٥ نگریسته میشود ازپشت کتاب شرح چغمینی برداشته شده‌است

این کتاب نفیس متعلق است بکتابخانهٔ ملی ملك و در پشت برك آن غیر از کاشفی وفخرالدین علی چند نفر دیگر از بزرگان ایران بیادگار خط نوشته اند که نوبت بنوبت این کتاب بآنها رسیده .

نام اصلی این کتاب **الملخص فی الهیئة** است که ماتن آن **محمود بن محمد بن عمر چغمینی الخوارزمی** است که بسال ٧٤٥ بدرود زندگانی گفته وشارح آن **صلاح‌الدین‌موسی‌بن محمد بن‌محمود** معروف به **قاضی زاده رومی** است که وفاتش در اواسط قرن نهم اتفاق افتاده .

قاضی زادهٔ رومی این شرح را برای **میرزا الغ بیك** بسال ٨١٥ باتمام رسانید و هم وی آنگاه که میرزا الغ بیك رصد میساخت با غیاث الدین جمشید و**معین الدین کاشانی** در ترتیب رصد خانه و زیج الغ بیکی شرکت داشته است .

غیرازشرح‌قاضی‌زاده رومی‌چندشرح‌دیگربر کتاب **الملخص فی الهیئة** نوشته شده که توضیح آن شرح ها ازعهدهٔ ماخارج است (رجوع شود به کشف الظنون جلد ٢ ص ١٦-٥١٧)

ما در اینجا که گفته ایم عکس خط کاشفی را از پشت شرح چغمینی برداشته ایم مقصودمان شرحی است که قاضی زادهٔ رومی برآن نوشته و این شرح از شروح دیگر معروفتر و مشهورتر است .

درآمد تفسیر مواهب علیّه

بنام خداوند جان و خرد   **کزین برتر اندیشه برنگذرد**

سپاس بیشمار خداوند بخشایندهٔ بخشایشگری را سزاست که بدانش قدیم خویش پدید آور گیتی است و آفرینندهٔ هرچه در آنست

و درود بی‌پایان برروان حضرت سرور کاینات ، **محمدبن‌عبدالله** صلی الله علیه وعلی آله الاطهار وصحبه الابرار .

کتاب تفسیر حسینی یا مواهب علیه که جلد اول آن از چاپ بیرون آمده وبنظر خوانندگان محترم میرسد یکی ازبهترین تفاسیرممتازی است که بزبان فارسی برقرآن مجید نوشته شده . مصنف آن حسین بن علی کاشفی یکی از دانشمندان بزرگ سدهٔ نهم هجری است که تألیفات‌او عموما بزبان فارسی ادبی نگاشته شده و برای اینکه از مؤلف نامبرده و کتب او معرفی بیشتری بشود و خوانندگان ارجمند وی را بخوبی بشناسند شرح حال و آثار کاشفی را بترتیب ذیل ایراد میکنیم :

الف) احوال کاشفی

ب) آثار کاشفی

ج) تفسیر حسینی یا مواهب علیه

الف ـ شرح حال کاشفی

لقبش کمال الدین ، نامش حسین و نام پدرش علی بود و کاشفی تخلص مینمود و چون بکار وعظ و خطابه میپرداخت به حسین واعظ مشهور و معروف شد

وی جامع علوم دینیه و عارف معارف یقینیه بود . در بسیاری از علوم مانند علم تفسیر و حدیث وعلوم ریاضیه و اعداد و نجوم بصیرت و مهارتی بسزا داشت .

برای ارشاد مردمان باصدائی خوش و آوازی بس دلکش و رسا بامر وعظ میپرداخت ودرفن خطابه و وعظ ویرا نظیر ومانندی نبود .

در نیمهٔ اول سدهٔ نهم هجری قمری در شهر **سبزوار** بگیتی آمد و بسال ۹۱۰ درمدینهٔ هرات بدرود زندگانی گفت .

خانوادهٔ کاشفی همگی پدر بر پدر از مردم سبزوار بودند وکاشفی از بزرگان علماء واعیان این شهر بشمار است ، چندی درسبزوار بسر برد و زمانی نیز بکار وعظ درآنجا پرداخته مردم را هدایت و راهنمائی میفرمود وبا بیانات دلپذیر معانی عبارات بینات کلام الهی وغوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را روشن ومبین میساخت .

پس از زمانی چند که بسبزوار بود ساز سفر آماده کرد و بطرف نیشابور و مشهد حضرت امام همام علی بن موسی الرضا رهسپار گردید و بگفتهٔ صاحب ریاض العارفین در نیشابور چندی بامر وعظ پرداخت وهم مدتی در مشهد زندگانی نمود .

در ماه ذیحجه سال ۸۶۰ که در جوار حضرت **امام رضا** علیه‌الصلواة والسلام بسر میبرد **سعد الدین کاشغری** را بخواب دیدکه ویرا گفت زودباش وخودرا بمنزل ما برسان

(سعد الدین هنگام نماز پیشین روز چهار شنبهٔ هفتم ماه جمادی‌الاخر همان سال (سال ۸۶۰) بدرود زندگانی گفته بود) چون کاشفی

آن خواب را دید در جستجوی سعدالدین کاشغری برآمد و از مردم مشهد جویا شد که در این شهر سعدالدین نامی که پیشوای مردم باشد یافته میشود یانه ؟ مردم آندیار **سعدالدین مشهدی** را بوی نشان دادند .

چون کاشفی بخدمت سعدالدین مشهدی (۱) رسید دانست که این مرد نه آنست که او بخواب دیده .

پس از زیارت سعد الدین مشهدی در طلب سعد الدین کاشغری برآمد ، درهمان اوان قافلهٔ ازهری بمشهد دررسید و در آن میان چند نفر از آشنایان حسین کاشفی بودند که ازهرات وارد مشهد طوس شدندبا آنها سخن ازسعدالدین کاشغری بمیان آورد گفتند درهری سعدالدین کاشغری مقتدای خلق بود وچندی پیش بدرود زندگانی گفت

دیری نگذشت که کاشفی ساز سفر هرات مهیا کرد و در هرات در سر آرامگاه **مولانا سعدالدین کاشغری** نامبرده بخدمت **نورالدین عبدالرحمن جامی** رسید و بخلوت واقعهٔ خود را بر او گفت ، مولانا جامی فرمود ترا چه تعبیری بخاطر رسیده است ؛ گفت من چنین تعبیر نمودم که در جنب مزار سعدالدین به هری بخاك سپرده خواهم شد .

مولانا جامی فرمود که تعبیر آن براین وجه بصواب نزدیك تر است که ترا با سعدالدین خویشاوندی ونسبتی پیش آید وبواسطه آن نسبت سببی نزدیك بوی خواهی شد .

---

(۱) سعدالدین مشهدی یکی از علماء مشهد بود ، وی در آن شهر بزهد وتقوی معروف ومشهور بود واهالی مشهدبوی معتقد بودند و مریدان بسیار داشت .

درسال ۹۰٤ فخرالدین علی دختر خواجه اکبر(۱) معروف به خواجه کلان‌را که نبیرهٔ پسری سعدالدین کاشغری بود بزنی گرفت آنگاه کاشفی فرزند خودرا گفت آن واقعه که پیش ازاین بچهل سال دیده‌بودم این زمان تعبیر یافت .

کاشفی **چون** بهرات آمد ملازمت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی را بسیار مینمود و باشارت وی داخل در سلسلهٔ نقشبندیه شد و باین طایفه پیوست (۲)

در هرات بامر وعظ و خطابت و تألیف و تصنیف پرداخت و با شاهزادگان وبزرگان دربار هرات آمیزش همیکرد .

چون نوبت فرمانفرمائی و سلطنت به سلطان حسین میرزا بایقرا (جلوس ۸۷۳-۹۱۱ بدرود) رسیدبرمقام وشهرت کاشفی بیش ازپیش افزوده شدونزدبایقرا منزلت وتقربی بسزا حاصل کرد وهم وزیردانشمند دانش‌پرور وی یعنی نظام الدین امیرعلی شیرنوائی کاشفی را در امر تالیف وتصنیف

(۱) سعدالدین کاشغری را دو پسر بود یکی بنام خواجه اکبر معروف بخواجه کلان ودیگری بنام خواجه محمداصغر معروف بخواجه خرد و این دو تن از علوم ظاهری وباطنی بهرهٔ تمام داشتند وهر دو حافظ کلام‌الله مجید بوده‌اند .

(۲) صاحب **الانوار القدسیه فی مناقب سادة النقشبندیه** در کتاب‌خویش نام کاشفی را نیاورده وویراجزء پیروان این طایفه‌نشمرده است و میشاید که وی‌را داخل در این سلسله نمیدانسته چه اگر ویرا داخل در این سلسله میدانست از کاشفی نام برده بود ولی بطوری که دربالا گفته شد فخرالدین‌علی میگوید پدرم باشارت جامی بسلسله نقشبندیه پیوست .

تشویق مینمود و بکمک وتشویق این مرد بزرگ کاشفی تألیفاف گرانبهائی بنام سلطان‌حسین میرزا وامیرعلی‌شیر وبعضی‌دیگر ازبزرگان دربارهرات گرد آورد که در جای خود ازآنها یاد خواهیم کرد .

منصب وعظ و خطابه که در آن زمان مخصوص محدثین وعلمای بزرگ بود درهرات بکاشفی داده شد .

بامداد روز آدینه در **دارالسیادهٔ سلطانی** بکار وعظ اشتغال‌داشت و پس از گذاردن نماز جمعه در **مسجد جامع امیرعلی شیر** خلایق را ارشاد وهدایت میفرمود .

روز سه شنبه **در مدرسهٔ سلطانی** وعظ میگفت و چهار شنبه را درسر آرامگاه **خواجه ابوالولید احمد** بوعظ میپرداخت وهمچنین در اواخر سنین عمر چندگاهی در حظیرهٔ **سلطان احمد میرزا** بامر موعظت اهتمام بجای میآورد تابسال ۹۱۰ در بلدهٔ هرات مهر خاموشی برلب زده بسرای دیگر شتافت (۱)

تاریخ تولد کاشفی برای ما معلوم نیست لیکن زندگانی وی دراز بوده چنانکه درمقدمهٔ کتاب روضة الشهداء مینویسد: « بواسطهٔ کبر

(۱) یکی از محدثین‌معاصر کاشفی مولانا معین‌الدین بود که در مقصورهٔ جامع هرات بامر وعظ میپرداخت معین‌الدین از علمای بزرگ هرات بود. وی درهنگام نصیحت‌مردم سخنان درشت برزبانش میگذشت وغیر ازمنصب وعظ مدت یکسال صاحب مقام قضا بود وبعد از مدت نام‌برده از این کار استعفا داد و از آن پس بکارقضا نپرداخت . از آثار قلمی این مرد کتاب معارج‌النبوه است . معین‌الدین بسال ۹۰۷ درگذشت .

سن و موانعی (۱) دیگر رایت فصاحت در میدان بلاغت برنمیتوانست افراشت و بطوری که خود دراول باب دهم این کتاب (روضة‌الشهداء) مینگارد از روز شهادت امام حسین تا تاریخ تألیف این کتاب قریب هشتصد و چهل وهفت سال میگذشته‌است (این کتاب را باید در سال ۹۰۸ یا قریب باین سال گرد آورده باشد چه از روز شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام تاهنگام تألیف این کتاب ۸٤۷ سال بوده‌است و میدانیم که شهادت آن حضرت در سال ٦۱ هجری بوده است بنابر این ۹۰۸=٦۱+۸٤۷ و در این سال یعنی ۹۰۸ کاشفی سالخورده و معمر بوده و بعد از این تاریخ دو سال دیگر میزیسته تا بسال ۹۱۰ درگذشته است).

بنابر مندرجات بالا کاشفی باید در نیمهٔ اول سدهٔ نهم بدنیا آمده باشد زیرا درسال ۸٦۰ درمشهد مقدس(۲) چنانکه گفته شد بسر میبرده و در آنهنگام بود که **سعدالدین کاشغری** را بخواب دید و پس ازچند گاه بهرات رفت و کاشفی درسال ۸٦۰ معروف بوده میشاید سنین عمرش مابین ۸۲۰ و ۸۳۰ یا کمی زیاده ازاین بوده است.

بدلیل آنکه چون کاشفی بهرات آمد از علمای آن دیار بشمار

(۱) در نسخهٔ خطی روضة‌الشهدا متعلق بدانشمند محترم آقای سید حسین فاطمی قمی چنین ضبط شده : « و بواسطه کبر سن دیگر رایت فصاحت در میدان بلاغت بر نمیتوانست افراشت » لیکن‌در نسخهٔ حطی کتابخانه ملی ملك که بسال ۹۳۹ نوشته شده « بواسطهٔ کبر سن و موانعی دیگر » ضبط گردیده است.

(۲) مراجعه شود به رشحات‌عین‌الحیات ص ۱٤٤-۱٤٥ چاپ هند

میرفت و تحصیلات خود را تمام کرده بود.

آئین و عقیدهٔ کاشفی

تذکره‌نویسان را دربارهٔ عقیدهٔ کاشفی خلاف است ، جمعی گفته‌اند که مذهب حنفی داشت وهم آورده اند که پیرو شافعی بود و این نسبت بسبب آنستکه چون بهرات آمد ملازمت جامی وصحبت امیرعلی‌شیرنوائی را اختیار فرمود.

صاحب ریاض العلماء مینویسد که وی در هرات و سایر بلاد ماوراء النهر بتشیع و رفض مشهور بود و در سبزوار و سایر بلاد شیعه نشین بتسنن و تحنیف معروف.

عبارت صاحب‌ریاض اینست: «ویقال‌انه‌کان متهم فی‌هرات وسایر بلاد ماوراءالنهر بالتشیع والرفض و فی سبزوار و سایر بلاد الشیعه بالتسنن والتحنیف‌و خاصة من‌جهت صحبة‌الامیرشیرعلی‌السنی ومصاهرته‌من‌المولی جامی‌حتی‌انه‌کان ذات‌یوم فی‌کاشان او سبزوار و هویعظ و یذکر ویفسر (۱) لهم القرآن‌الی‌ان‌وصل‌القول الی نزول جبرئیل‌علی‌الرسول فقال ذلك المولی‌ان‌جبرئیل‌نزل‌علی‌النبی‌صلی‌الله علیه وآله الف مرة فقام واحد من أهل‌المجلس‌الوعظ فسئل عنه وهوعلی المنبرفقال کم مرة نزل علی علی علیه‌السلام‌فتحیرالمولی‌المذکورفی‌الجواب‌لانه‌ان‌قال‌لم ینزل‌کان‌عوام الناس تقولون انه لماکان من اهل السنة انکر لذلك نزول جبرئیل علی علی

(۱) صاحب‌ریاض‌العلما قصه‌را که ذکر میکند تردید دارد که‌در کاشان اتفاق افتاده یابسبزواروواقع‌شده‌ولی‌مؤلف‌مجالس‌المؤمنین این‌واقعه‌را نسبت باهل سبزوار میدهد واگر این واقعه بکاشان اتفاق‌افتاده باشد وی بعراق هم سفرکرده است.

علیه السلام وان قال نزل علیه فلم یرد بذلك نص لان نزوله من خواص الانبیاء فخطر بباله ان قال نزل علیه الفی مرة ...... الخ »

قاضی نورالله شوشتری حکایت کاشفی را بسبزوار نسبت داده و تصریح میکند که این اتفاق بسبزوار رخ داد .

اکنون ماسطری چند از مجالس که مربوط باین حکایت است در اینجا نقل میکنیم:

« مؤلف این کتاب در وقتی که در مشهد مقدس بتحصیل علوم وتکمیل نفس شوم اشتغال داشت ازبعضی اعیان آن دیار شنیده که چون کمال الواعظین مولانا حسین کاشفی سبزواری جهت نظم بعضی از مصالح دنیا داری بدار السلطنهٔ هرات رفت و مدتی بعذاب صحبت میر علی شیر مشهور گرفتار گردیده و بدام هم دامادی ملا جامی پای بند شد مردم سبزوار بدگمان شدند و چون بعد از مدتی بوطن مالوف مراجعت نمود اهالی آنجا در مقام امتحان او بودند تا آنکه روزی مولانای مذکور درجامع سبزوار بمراسم وعظ وتذکیر اشتغال داشت پیر مردی از محبان سبزوار عصا بردست گرفته برپای منبر مولانا بایستاد و میخواست که از او سؤآلی نماید که کاشف حال اعتقاد مظنون او باشد اتفاقا در آن اثنا برزبان مولانا جاری شد که دوازده هزار مرتبه حضرت جبرئیل برحضرت پیغمبر علیه‌السلام نزول نمود؛ پیر سبزواری چون آن سخن شنید فرصت یافته بمولانا گفت بگو که جبرئیل چند مرتبه برحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزول نمود؛ مولانا چون بدگمانی اهل سبزوار را درحق خود فهمیده بود ومیدانست که آن پیر بااو درمقام نکته گیری وامتحانست متحیر ماند که اگر گوید جبرئیل برحضرت امیر نازل شد بظاهر دروغ

گفته باشد و اگر گوید نازل نشد سبزواریان که محبان فدائی خانداننند نسبت تسنن براو خواهند بست و آن پیر صافی ضمیر عصای تعزیر بر سر اوخواهد شکست؛ آخر صفای اعتقاد امداد مولانا نموده در جواب گفت که بیست و چهار هزار بار برحضرت امیر نزول نمود؛ دیگر بار آن پیر گفت که جهت خوش آمد سخنی برزبان میآری بادلیلی براین مدعی‌داری مولانا گفت دلیل آنستکه حضرت پیغمبر علیه السلام فرمود **انا مدینة العلم و علی بابها** پس هرگاه جبرئیل دوازده هزار بمدینه در آمده باشد باید که بیست و چهار هزار بار در رفتن و بیرون آمدن بآن حضرت که باب مدینه است وارد شده باشد. »

از حکایتی که قاضی نورالله ذکر فرمود مستفاد میشود که حضرت کاشفی پس از رفتن بهرات باز بسبزوار مراجعت نموده است لیکن بار دیگر بهرات برگشت و هم در هری بدرود زندگانی گفت و در آنجا بخاك سپرده شد.

شهرت کاشفی در هرات و بلاد ماوراء النهر بتشیع بیشتر بسبب آنکه وی از مردم سبزوار بود چه اهالی این شهر از روزگاران دراز بطرفداری و پیروی علی علیه السلام و خاندان وی شهرهٔ هردیاری بوده و اهل سنت را دشمن میداشتند.

حضرت جلال الدین مولوی در مثنوی معنوی اشارت فرموده

سبزواراست این جهان ومردحق   اندراینجا ضایع است وممتحق

علاوه براین کاشفی مردی بود منصف وهمواره ازحقیقت طرفداری میکرد نه‌همچون نادانان اهل‌سنت منکر فضائل و مناقب علی‌علیه‌السلام

وخاندان اوبود و نه همچون دستهٔ ازشیعیان غالی مینمود ازاینرو گروهی سنیش خواندند و جمعی ویرا شیعی دانسته اند

مؤلف مجالس المؤمنین و صاحب ریاض العلماء و دیگر تذکره نویسان درکتب خویش آورده‌اند که وی‌را قصیده ایست در مدح حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و در روضات الجنات و ریاض العلماء و مجالس المؤمنین دو بیت از آن قصیده بنظر رسید و آن دو بیت عبارتند از :

ذریتی سؤآل خلیل خدا بخوان   وز لا ینال عهد جوابش بکن ادا
گردد ترا عیان که امامت‌نه‌لایق‌است   آنرا که بوده بیشتر عمر در خطا

عبارت صاحب ریاض بقرار ذیل است :

« و کان قد یتکلم بالشعر ایضا من جملة قصائدة اللتی قالها فی مدح علی علیه السلام هذان البیتان منها :

ذریتی سؤآل خلیل خدا بخوان . . . . . .
. . . . » . . (۱)

---

(۱) توضیح این مطلب بر سبیل اجمال آنکه حضرت ابراهیم علیه‌السلام از برورد گار درخواست مینماید که از ذریت من آمامان که بیشوای مردمان وراهنمای بندگان باشند بیاور حق سبحانه در جواب وی میفرماید که نرسد عهدمن یعنی خلافت وجانشینی من بگروه‌ستمکاران و چون شرك اعظم ستم ها وظلمها بشمار است چنانکه در کلام الهی است که **ان الشرك لظلم عظیم** بنابراین آنکه او زمانی چند بت‌برست بوده است لایق امامت وجانشینی وولایت خدا در زمین نیست‌وامامت

صاحب ریاض ومؤلف روضات الجنات میفرمایندکه تشیع کاشفی نزد ما آشکار و روشن و هویداست .

فخرالدین علی در کتاب **رشحات عین الحیات** مینویسد که پدرم باشارهٔ جامی داخل درسلسلهٔ نقشبندیه گردید وچون سلسلهٔ‌نقشبندیه از متصوفانی هستند که پیرو اهل سنت میباشند اگر کاشفی باین طایفه پیوسته باشد تشیع او معنی نخواهد داشت چه این سلسله سنی مذهب بوده اند (مراجعه شود به ص ۱۰)

مجملا چه در زمان حیات و چه بعد از مرك کاشفی گفتگو ها دربارهٔ عقیدهٔ وی بوده است .

طرز نگارش کاشفی همان روش نگارش اهل سنت است لیکن باید دانست که چون وی ملازمت جامی و صحبت امیر علی شیر نوائی را اختیار کرده بود نمیتوانسته است در تألیفات خویش خود را شیعه قلم داد کند و در نوشتن روش دیگری گزیند چه امیر علی شیر نوائی در مذهب سنت بی نهایت متعصب بود و زیاده بر کتاب

۱

وولایت‌عهدی خدا کسی را سزاشت که بخداوند شرك نیاورده باشد اگرچه خلفاءثلاثه رضی‌الله تعالی‌عنهم بس‌از ایمان آوردن بخدا وپیغمبر وی ظالم بالفعل نبوده اند لیکن باعتبار ما مضی نسبت شرك را بانها میتوان داد وآیهٔ راکه در شعر بالا کاشفی اشارت بان کرده این است : « **و اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماما قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین** »

(سورهٔ بقره آیه ۱۲۴)

روضة الشهداء در آن عصر ممکن نبوده است چیزی در بارهٔ علی و خاندان او نوشت خاصه که کاشفی نزد اهل سنت در هرات و بلاد ماوراء النهر برفض و تشیع معروف بود زیرا وی ازمردم شهری‌است که همه طرفدار آل علی و خاندان او بودند و در بارهٔ طرفداری و محبت مردم سبزوار باهل‌بیت قصه‌ها وحکایت ها درکتب تواریخ وسیر وجزآن مسطوراست از آنمیانه :

درتذکرهٔ هفت اقلیم . امین‌احمد رازی دوحکایت از مردم‌سبزوار نقل میکند که یکی از آنها قصه ابوبکر سبزوار است که حضرت مولانا جلال‌الدین رومی قدس سره‌الشریف نیز در کتاب مثنوی آنرا یاد کرده وبعد از این ابیاتی چند از مثنوی در اینجا نقل خواهیم کرد

نخست سطری چند از تذکرهٔ امین احمد رازی که مربوط بقصه ابوبکر سبزواراست نقل میکنیم:

« مردم آن‌دیار بمذهب شیعی‌اشتهار داشته‌اند واز**سلطان‌ملکشاه** یا **سلطان محمد خوارزمشاه** (۱) میآورد (۲) که وقتی متوطنان آن مکان را در رفض مخاطب و معاتب داشت وایشان انکار کردندفرمود که اگر راست میگوئید و عقیده شما درست است بصدق قول خود ابوبکر نامی از ولایت خود پیدا سازید تا شما را باور داریم ایشان بسیار تردد

(۱) حضرت مولوی‌قصهٔ ابوبکرسبزواررا نسبت به سلطان محمد خوارزمشاه میدهد

(۲) این حکایت‌را صاحب تذکرهٔ هفت اقلیم از تاریخ معین‌الدین اسفراینی ذکر مینماید .

کردند کم یافتند آخرالامر ابوبکر نامی را در غایت ضعیفی ونحیفی‌یافتند و بر زبر تخته نهاده پیش سلطان آوردند ، سلطان در خشم رفته گفت این چیست نه مرده و نه زنده .

عرض کردند سلطان معذور دارند که درولایت ما « **ابوبکر** بهتر از این نمیشود »

حضرت مولانا جلال‌الدین دردفتر پنجم مثنوی‌قصهٔ ابوبکرسبزوار را آورده و ا کنون بیتی چند از آن حکایت یاد کرده میشود :

قصه ابوبکر سبزوار

شد محمد الب الغ خوارزمشاه　　در قتال سبزوار پر تباه
تنگشان آورد لشکر های او　　اسپهش افتاد در قتل عدو
سجده آوردند پیشش کالامان　　حلقه‌مان‌درگوش کن‌وابخش‌جان
هرخراج و هر صله که بایدت　　آن زما هر موسمی افزایدت
جان ما آن تواست ای شیر خو　　پیش ما چندین امانت باش گو
گفت نرهانید ازمن جان خویش　　تا نیاریدم ابوبکری به پیش
تا مرا بوبکر نام از شهرتان　　هدیه نارید ای رمیده امتان
بدروم‌تان همچو کشت ای‌قوم‌دون　　نی‌خراج استانم ونی هم فسون
بس جوال زر کشیدندش براه　　کزچنین شهری ابوبکری‌مخواه
کی ابوبکری بود در سبزوار ؟　　یا کلوخ خشك اندر جویبار ؟
روبتابید از زر وگفت ای مغان　　تا نیاریدم ابوبکر ارمغان
هیچ سودی نیست کودك نیستم　　تا بزر و سیم حیران ایستم
تا نیاری سجده نرهی ای زبون　　گر به پیمائی تو مسجد رابکون

منهیان انگیختند ازچپ وراست ... کاندرین ویرانه بوبکری کجاست
بعد سه روز و سه شب کاشتافتند ... یك ابوبكر نزاری یافتند
ره‌گذر بود و بمانده از مرض ... دریکی گوشهٔ خرابی پرحرض (۱)
گوهری اندرخرابی بی‌عرض (۲) ... خون دل بررخ فشانده ازمرض
خفته‌بود اودریکی کنجی خراب ... چون بدیدندش بگفتندش شتاب
خیز کین سلطان تراطالب شده‌است ... کز توخواهد شهر ما ازقتل رست
گفت اگر پایم بدی یا مقدمی ... خود براه خود بمقصد رفتمی
سوی شهر دوستان میراندمی ... اندراین دشمن کده کی ماندمی
تختهٔ مرده کشان افراشتند ... بر کتف بوبکر را برداشتند
جانب خوارزمشه جمله دوان ... میکشیدندش که تا بیند نشان
سبزوار است‌این‌جهان ومرد حق ... اندراینجاضایعست وممتحق (۳)
هست آن خوارزمشه شاه جلیل ... دل همیخواهد ازاین‌قوم رذیل
گفت لاینظر الی تصویرکم ... فابتغوا ذی‌القلب فی‌تدبیرکم (٤)
من زصاحب دل کنم در تو نظر ... نی به نقش سجده و ایثار زر
تو دل خود را چو گل پنداشتی ... جستجوی اهل دل بگذاشتی
دل‌که گرهفتصدچواین هفت‌آسمان ... اندر او آید شود حالی نهان

---

(۱) از بیماری واندوه گداخته شده (۲) اسباب و متاع
(۳) نیست وباطل وضایع شده
(۴) اشاره بحدیث لاینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم خداوند میفرماید نگاه نمیکنم بزیبائی چهره ورخسار بلکه نگاه میکنم بدل های شماست یعنی دل پاك وصاف را دوستر دارم تا زیبائی صورت

این چنین دل ریزها را دل مگو ... سبزوار اندر ابوبکری مجو
صاحب دل آینه شش رو بود ... حق دراو ازشش‌جهت ناظرشود
هرکه اندر شش جهت دارد مقر ... کی کند در غیرحق یکدم نظر
گر کند رد از برای او کند ... ور قبول آرد همو باشد سند
هیچ بی او حق بکس ندهد نوال ... شمهٔ گفتم من ازصاحب وصال
موهبت را بر کف دستش نهد ... وزکفش آنرا بمرحومان دهد
با کفش دریای کل را اتصال ... هست بیچون و چگونه بر کمال
اتصالی که نگنجد در کلام ... گفتنش تکلیف باشد والسلام
صد جوال زر بیاری ای غنی ... حق بگوید دل بیار ای منحنی

. . . .

(نقل از دفتر پنجم مثنوی معنوی)

وهم در کتاب تذکرهٔ هفت اقلیم وارد است که:

« سبزواری جهت هیمه خریدن بسرراه هیمه کشان رفت، اول کسی‌که رسید پرسید چه نام داری؟ گفت **ابوبکر**؛ برنجید و او را بایذای بگذرانید: هیمه کش دیگر آمد؛ از او پرسید گفت **عمر**، او را بآزار تمام روان کرد؛ دیگری رسید، از او پرسید، گفت **عثمان**؛ اورا نیز عذر خواست؛ همچنین از دیگری نام پرسید، گفت **علی**، سبزواری گفت ای پیشوای اهل اسلام، در هیزم کشی نیز پس ماندهٔ»

ازدو قصهٔ بالا معلوم‌شدکه تاچه اندازه اهالی‌سبزار درمذهب‌تشیع متعصب‌وغالی بوده اند.

گفتار در بیان خویشاوندی کاشفی با مولانا عبدالرحمن جامی

تذکره نویسان را در اینکه کاشفی داماد جامی بوده و یاهمداماد وی ویا اینکه خواهر جامی را بزنی گرفته است خلاف است .

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین مینویسد که :

«حسین کاشفی سبزواری جهت نظم بعضی ازمصالح دنیاداری بدارالسلطنهٔ هرات رفت و مدتی بعذاب صحبت امیرعلی شیر مشهور گرفتار گردید و بدام همدامادی ملا جامی پای بند شد (۱) »

میرزا عبدالله اصفهانی معروف بافندی در ریاض العلماء مینگارد که : حسین کاشفی مصاهرت (دامادی) جامی را در هرات پذیرفت .

ترجمهٔ عبارت صاحب ریاض العلماء اینست :

« کاشفی درهرات وسایر بلاد ماوراءالنهر متهم بتشیع ورفض میبود و در سبزوار و دیگر شهر های شیعه نشین معروف بتسنن و تحنیف وتشفع (۲)شده بود این نسبت بویژه ازجهت همنشینی باامیرعلی شیر و دامادی وی بامولی جامی بود »

مرحوم رضا قلی خان هدایت در **ریاض العارفین** آورده که کاشفی « در هرات با مولانا جامی ملاقات کرد و مصاهرت جامی را پذیرفت و مولانا فخرالدین علی ازاو متولد شد » .

---

(۱) مراجعه شود به ص۱٤ از همین مقدمه

(۲) برای مراجعه بعبارت مؤلف ریاض مراجعه شود به ص ۱۳ مقدمه .

صاحب **روضات الجنات** مینویسد که خواهر جامی را کاشفی بحبالهٔ خویش درآورد .

عبارت صاحب روضات الجنات این است :

« وتزوج فی تلك الایام بها علی اخت المولی عبد - الرحمن الجامی »

بطوری که دربالا گفته شد قاضی نورالله مینویسد کاشفی همداماد جامی بودلیکن فخرالدین علی پسر کاشفی درکتاب **رشحات عین الحیات** (صفحهٔ ۱٤٥ چاپ هند) در ضمن ذکر شرح حال جامی میفرماید:

« چون راقم این اوراق را در ماه شعبان سنه اربع و تسعمائه بخدمت خواجه کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعدالدین قدس سره نسبت مصاهرت واقع شد و به بندگی قبول کردند خدمت (۱) والد علیه الرحمه گفتند آن واقعه که من پیش ازاین بچهل سال دیده بودم این زمان تعبیر یافت »

از عبارت فوق چنین فهمیده میشود که تاسال ۹۰٤ کاشفی را با خانوادهٔ سعدالدین کاشغری خویشاوندی حاصل نشده بود

بعلاوه در آخر شرح حال جامی فخرالدین علی تصریح میکند که خواجه کلان را بیش از دو دختر نبود که یکی بحبالهٔ جامی درآمد و دیگری بهمسری من اختصاص یافت وباین عبارت مینویسد که :

« مخفی نماند که خدمت **خواجه کلان** ولد بزرگوار حضرت **مولانا سعدالدین کاشغری** قدس سره دو صبیه داشتند که یکی بحبالهٔ

---

(۱) خدمت را بمعنای جناب استعمال میکرده اند .

بحضرت مخدوم (یعنی جامی) درآمد ودیگری حوالهٔ راقم این حروف شد و در این معنی گفته شده بود :

قطعه

دو کوکب شرف از برج سعد ملت و دین
طلوع کرد برآمد بسان در ز صدف
از آن یکی بضیا گشت بیت عارف جام
وز این حضیض وبال صفی شد اوج فلك

(رشحات عین الحیات ص ١٦٢)

بنابر نوشتهٔ بالا همداماد جامی فخرالدین علی پسر کاشفی است نه خود کاشفی و بطور قطع صاحب مجالس المؤمنین در اینمورد براه خطا رفته و اشتباه کرده است و پدر را بجای پسر همداماد جامی دانسته است .

چنانکه باز نمودیم مؤلف **ریاض العارفین** مینویسد که کاشفی دختر جامی را بزنی گرفت و از وی فخرالدین علی بوجود آمد .

باید دانست که اگر جامی‌را تنها یك زن بوده این قول هم‌باطل است زیرا فخرالدین علی نمیتواند خواهر مادر خود را بگیرد و اگر بخواهیم این قول را قبول کنیم باید معترف شویم که جامی را غیراز دختر خواجه کلان زنی دیگر بوده تا از وی فخر الدین علی بوجود آمده باشد .

ما را عقیده اینستکه این قول هم ارزش صحیحی ندارد زیرا در رشحات مذکور استکه ازدخترخواجه کلان جامی را چهار پسر بود

وغیراز این چهار پسرفرزند دیگری به جامی نسبت نداده است ، بنظر ما بطوری که صاحب روضات مرقوم داشته کاشفی خواهر جامی رابهمسری گرفت و از آن فخرالدین علی بوجود آمد ، چه در همه جا فخر الدین علی جامی را میستاید و آنرا بنام مخدوم میخواند و جامی نیز نسبت بفخر الدین علی کمال عطوفت و مهربانی‌را داشته مثلا تاریخ ولادت **خواجه صفی الدین محمد** را کلمهٔ « فخر » که لقب فخرالدین‌علی‌است اختیار کرد وپس ازفوت صفی‌الدین محمد تخلص‌صفی را بفخرالدین علی داد تا یادگار پسر ناکام خود باشد

فخرالدین علی مشهور به صفی

تنها فرزندی را که از کاشفی مورخان و تذکره نویسان نامبرده اند **مولانا فخرالدین** استکه همچون پدر خویش ازعلماء ودانشمندان بزرك دربارهرات بشمار است وباکثر علوم زمان خود آشنائی وشناسائی داشته لیکن هرگز پایهٔ معلوماتش‌بهکاشفی‌نمیرسید .

فخرالدین علی درسال ٩٠٤ باخاندان سعدالدین کاشغری‌وصلت کرد و دختر خواجه کلان را که نبیرهٔ پسری سعدالدین بود بزنی گرفت و بواسطهٔ این وصلت برشهرت و احترام و مقامش افزوده گشت . در مجلس‌عقد وی بزرگان نشستند وخواجه کلان خود نیز در آن مجلس بود ..و چون آوازهٔ این وصلت بگوش مریدان سعد الدین کاشغری که در اقطاربلاد خراسان وماوراء النهر پرا کنده بودند رسید ، فخرالدین علی در سرتاسرآن بلاد معروف و مشهور شد

پس از فوت پدر امر وعظ و خطابه باو مفوض گردید . صاحب حبیب‌السیر مینویسد :

« در این تاریخ یعنی شهور سنه تسع وعشرین و تسعمائه (سال ۹۲۹) که این اجـزا سمت ترتیب مـی یابد فرزند ارجمند **مولانا کمال‌الدین حسین ؛ مولانا فخرالدین علی** قائم مقام والد بزرگوار خویش‌بوده صباح جمعه در مسجد جامع هرات که جامع اصناف‌فیوضات است ، بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازند والحق در آن امر باحسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق برامائل و افاضل میافرازند وازاقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام دارند ۰۰۰ »

فخرالدین علی شعر نیز میگفته و صفی تخلص مینموده است و مثنوی محمود و ایاز را بروزن لیلی‌و مجنون منظوم ساخته چنانکه درحبیب‌السیر مینویسد :

« از منظومات مولانا فخرالدین علی محمود و ایاز که بروزن لیلی و مجنون است درسلك تحریر کشیده اند »

این رباعی از اوست :

ای مانده زبحر علم برساحل عین — دربحر فراغت است وبرساحل‌شین
بردار صفی نظر ز موج کونین — آنگـاه زبحر باش بین النفسین

مؤلف‌ریاض‌العلماء وصاحب روضات‌الجنات‌ودیگر تذکره نویسان آورده اند که فخرالدین علی نیز مانند پدرش مذهب تشیع داشته لیکن تشیع او نزد ما محرز نیست زیرا وی پیرو مشایخ سلسلهٔ نقشبندیه بوده است و این سلسله همچنانکه یاد کرده ایم از اهل سنت و جماعت

میباشند بااینهمه محبت زیاد باهل بیت داشته است

فخرالدین علی تاسال ۹۳۹ میزیسته و در این سال در بیرون هرات وفات یافت و نعش او را بهرات آوردند (۱) ودرآنجا مدفون شد

آثار قلمی فخر الدین علی

فخرالدین علی مانند پدر باکثر علوم زمان خویش آشنائی‌داشت لیکن هزگز بپایهٔ کاشفی نمیرسید معهذا دربعض علوم آن عصر مهارت وتبحری بسزا داشت ، علم حدیث را خوب میدانست ، در انشاء خامه‌اش توانا بود ، در وعظ و خطابه کلامی مؤثر داشت ، و ازعلوم دیگر که در زمان او متداول بود بی‌بهره نبود .

کتب ذیل از او است :

۱ ـ **رشحات عین الحیات** ـ این کتاب مشهورترین ومهمترین آثار اوست و در شرح حال مشایخ و پیروان معروف سلسلهٔ نقشبندیه نوشته‌شده است . تاریخ اتمام این کتاب را لفظ **رشحات** یافته که‌بحساب جمل سال ۹۰۹ میشود (یکسال پیش‌از بدرود زندگانی کاشفی رشحات را تمام کرده است .)

کتاب رشحات بزبان تازی وترکی ترجمه شده وچندین بار بزیور چاپ آراسته گردیده است .

۲ ـ **لطائف الطوائف** ـ این کتاب در قصص و حکایات‌ظریفه

---

(۱) در کتاب الانوار القدسیه فی مناقب سادة النقشبندیه برك شماره ۱۷۳ چاپ مصرسال ۱۳۴٤ وارد است که :

« **وتوفی فی‌ظاهرهرات ونقل‌نعشه‌الیها و ذلك سنه تسع وثلاثین و تسعمائه** »

تدوین شده کتابی است بسیار مشهور و متداول وبچاپ نیز رسیده است

۳ ـ دیگر از مؤلفاتش کتاب **انیس العارفین** را نام باید برد که در نصایح و مواعظ و تفسیر آیات و اخبار و قصص و حکایات نوشته شده این کتاب را در زمان **سلطان شاه اسمعیل صفوی** و **شاه طهماسب** بنام‌یکی ازبزرگان‌حکام خراسان‌تألیف نموده است .

٤ ـ **حرزالامان من فتن الزمان** که در علم اسرار حروف و خواص و منافع آن و خواص آیات قرآن و آثار آن نوشته شده است

۵ ـ اسرار قاسمی را مختصر نموده و در رسالهٔ آنرا تدوین ساخته است .

اسرار قاسمی چنانکه بیاید در علم سحر نوشته شده وپس از این جزء آثار کاشفی از آن یاد خواهیم کرد.

ب ـ آثار کاشفی

کاشفی با کثر علوم زمان خویش آشنائی کامل داشت و حتی در بیشتر آنها متبحر و متخصص و یگانهٔ زمانهٔ خویش بود .

هرگاه کسی بخواهد نام علمای هرعلمی را جداگانه در تذکرهٔ مخصوصی درج و ثبت نماید ناگزیر است نام کاشفی را در هریك از آنها بنویسد زیرا وی بغالب علومی که تا سدهٔ نهم معمول بود اطلاع کامل و شناسائی تام داشت .

در علم تفسیر و حدیث و علوم ریاضیه و اعداد و نجوم بصیرت و و مهارتی بسزا داشت وکسی را باوی یارای برابری نبود .

مولانا غیاث‌الدین خواند میر در کتاب خلاصة‌الاخبار درترجمت حال کاشفی این‌عبارات آورده میگوید :

« مولانا کمال الدین حسین واعظ از اصناف علوم معقول و انواع فنون منقول فائده و بهرهٔ تمام دارد و حالیا در دیار خراسان مفسری مانند آنجناب نمیتوان یافت ...... الخ »

صاحب ریاض العلماء در کتاب خویش مینویسد :

« المولی کمال‌الدین حسین‌الواعظ الکاشفی السبزواری ثم‌الهروی البیهقی و تارة یعرف بالبیهقی الکاشفی الصوفی الشاعر الادیب المنشی الفاضل‌العالم الفقیه‌المحدث المفسر، الجامع لاکثرالعلوم، حتی‌لعلوم‌السحر والاعداد والنجوم وعلم اسرار الحروف والجفر وغیر ذلك ، وله فی کل فن تالیفات . . . »

مؤلف روضات الجنات درحق وی چنین آورده :

« حسین بن علی‌الواعظ الکاشفی البیهقی السبزواری کان جامعا للعلوم الدینیه ، عارفا بالمعارف الیقینیه ، کاشفاً عن الاسرار العرفانیه ، واقفاً علی‌السرائر الافنانیه ، معلماً فی‌مضامین الغرائب من‌العلوم، ومسلما فی‌التفسیر والحدیث والریاضی‌والنجوم ، عادم العدیل، فی‌ارشاد الخلائق بحسن‌التقریر . . . الخ»

قاضی نورالله شوشتری قدس سره الشریف در مجالس المؤمنین میفرماید : «مجموعهٔ علوم دینی وسفینهٔ معارف یقینی‌بود ، از علوم‌غریبه مانند جفر و تکسیر و سیمیا آگاه ، و درفن نجوم صاحب دستگاه بود ،

نفسی با تاثیر و عبارتی دلپذیر داشت ، در بلاغت فصیح عهد و مسیح مهد وسحبان زمان وحسان دوران بود ودرسایر علوم نیز بامثال واقران دعوی برابری مینمود... الخ »

عموم صاحبان تذکره که نام کاشفی‌را زیور برگهای کتاب‌خویش ساخته ، نوشته اند که وی با کثر علوم زمان خویش بهرهٔ وافر و شناسائی کامل داشت و این دعوی از مؤلفات کاشفی کاملا روشن و هویدا میگردد چه ویرا در انواع علوم واصناف فنون تالیفات بسیاراست که هریك را در نهایت خوبی ودرستی مطالب والفاظ گرد آورده است

آنچه از مصنفات وی را ضبط نموده اند در پائین یاد کرده خواهد شد :

۱ ـ تفسیر

کاشفی را چهار تفسیر است بشرح ذیل :

الف‌ـ **جواهر التفسیر لتحفة الامیر** این تفسیررا که باید تفسیر بزرك نامید برحسب اشاره و دستور وپشتیبانی **نظام الدین امیر علی‌شیر نوائی** وزیر دانشمند دانش پرور سلطان حسین میرزا بایقرا (۸۷۳ـ۹۱۱) تدوین وتصنیف نموده است .

در سال ۸۹۰ جلد نخستین آنرا باتمام رسانید ودر آخر سورهٔ آل عمران که مجلد اول بآن ختم میشود تاریخ اتمام آنرا نگاشته وبمدح و نام امیر علی شیر نوائی بسخن خاتمه میدهد وچنین مینویسد :

« بدستیاری توفیق الهی و مددکاری تأیید نامتناهی مجلد اول از کتاب **جواهر التفسیر لتحفة الامیر** سمت اتمام وصفت اختتام پذیرفت

و اتمام باقی مجلدات از اعانت حضرت واجب العطیات مرجو است و مأمول و هوالمسئول و منه موهب کل سئول .

گر نیابد حساب عمر بسر / فکنم طرح دفتری دیگر
ور به یاران رسید نامهٔ من / بس همین نامه نقش خامهٔ من
نامهٔ من خط امانم باد / روشنی بخش آن جهانم باد
چون بتاریخ «فیض» گشت تمام / فیض آن باد تا قیامت عام
وانکه برنامش این رقم زده ام / در ثنایش همیشه دم زده ام
کامکاری است بس عظیم الشأن / متوجه بطور درویشان
دارد از روی بیشی و پیشی / با بزرگی طریق درویشی
گام بر گام اولیاً دارد / صفت جمع اصفیا دارد
گر بظاهر مقدم امر است / در رهٔ عشق همدم فقر است

• • • • • • • • • •

اوست حالی نظام دولت و دین / بوی آراسته همان و همین
یارب از لطف بینهایت خویش / بهره ورْ دارش از عنایت‌خویش
نامش از عدل و شرع دار بلند / بدهش دولت ابد پیوند

دلش از فیض خود گرامی دار
نام او تا بحشر نامی دار

(اشعار بالا از آن خود حضرت کاشفی است)

و پس از اشعار فوق باین جمله مجلد نخست ختم میشود

« ولله الحمد فی الاخرة و الاولی والسلام علی من اتبع الهدی . »

بطوری که کاشفی نگاشته است بر آن بوده که باقی مجلدات را پس از اختتام جلد اول تدوین سازد وبسال ۸۹۲ شروع بتألیف جلد دوم این کتاب نمود لیکن انجام آن دربوتهٔ توقف ماند و موفق باتمامش نشد وبجای آن تفسیر مواهب علیه را بنام امیرعلی شیر تألیف وتدوین ساخت.

بالجمله بعد از اینکه جلد اول را باتمام رسانید و بسال ۸۹۲ شروع بنوشتن جلد دوم نمود، تألیف آنرا بتأخیر انداخت و اکنون نسخهٔ که متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی است بآیهٔ ۸۴ ازسورة النساء ختم میشود و در حاشیهٔ آن نوشته شده که چون حضرت مصنف این تفسیر را باینجا رسانید ختم حیات نمود و داعی حق را اجابت فرمود.

مؤلف فهرست رضوی نوشته که کاشفی بیش از قسمتی از سورهٔ نساء را موفق بتفسیر نشده است

صاحب کشف الظنون (جلد ۱ ص ۴۰۸) مینویسد: «جواهر التفسیر مشتمل بر تفسیر زهراوین(۱) است لمولی حسین کاشفی»

مؤلف کشف الظنون ازجلد دوم آن اطلاعی نداشته ونمیدانسته است که کاشفی قسمتی از جلد دوم را نیز تألیف کرده است.

جواهر التفسیر بهترین ومفصل ترین تفاسیر کاشفی است، جای بسی تأسف

---

(۱) زهراوان - نام سورة البقره و سورهٔ آل عمران است (اقرب الموارد ج ۱ ص ۴۷۸)

است که این تألیف نفیس را نتوانسته است بپایان برساند وعمر وی یاری نکرد که فیض باقی مجلداتش خاص وعام را مستفیض نماید.

روش نگارش کاشفی در این تفسیر همان روش اهل سنت است لیکن در آن کلمات علماء وعرفاء وشعراء را بسیار یادکرده این تألیف گرانبها را با چاشنی عرفان و کلمات اخلاقی بزرگان و اشعار سخنگویان بهم آمیخته ارزش آنرا بیش از بیش نموده است.

درصدر جواهر التفسیر مقدماتی ترتیب داده است مشتمل برفوائد کثیره که در غیر آن کتاب کمتر یافته میشود و اصل کتاب نیز متضمن مقاصد عالیه و احادیث نادره و دارای لطایفی است که قلوب خداوندان بصیرت را بآن کتاب راغب و مایل میگرداند.

در اول این کتاب علوم متعلق بعلم تفسیر را ایراد نموده و آن بیست و دوعلم است که آنها را در چهار فصل مذکور داشته است بقرار پائین:

اصل نخستین - در چهار عنوان و دراین اصل از فضائل کلام الله و نامهای آن و مباحث حدوث و جز آن سخن گفته است.

اصل دوم - در بیان جامعیت قرآن و چگونگی انشعابات علوم از آن در پنج عنوان.

اصل سوم - در ذکر الفاظیکه میان مفسران معمول است در هشت عنوان.

اصل چهارم- درمطالب متفرقهٔ که شناختن آنهادرعلم تفسیر لازم است

و این اصل شامل شش عنوان است.

اکنون برای اینکه روش نگارش و طرز بیان کاشفی و طریقهٔ تفسیر آن در این کتاب برای خوانندگان ارجمند معلوم شود تنها یك آیه را از جلد اول جواهر در این مقدمه نقل و درج میکنیم:

برای نمونه آیهٔ شریفهٔ: «الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس والله یحب المحسنین.» نقل‌میشود

«**الذین**»، پرهیزکاران، آنانند که بیشایبهٔ تعلق باغراض واعواض «**ینفقون**» نفقه‌میکنند «**فی السراء**» درآسانی «**و الضراء**» ودرسختی مراد همهٔ احوالست، چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست، و گفته اند **سراء** طیب نفس‌است و **ضراء** کراهت طبع یعنی بطوع ورغبت نفقه در راه خدای فرو نگذارند و اگر نیز برنفس ایشان شاق‌گذرد خیرِ خود از مردم باز ندارند، یامراد توانگریست ودرویشی، توانگران بآنچه صلاح دانند و درویشان بآنمقدار که توانند؛ (بعضی از صحابه و تابعین به نیم خرما وبدانهٔ انگور تصدق کرده اند، **والقلیل عندالله کثیر**.)

مصرع

حق اندك پذیر است و بسیار بخش

ای عزیز صدقه از توانگران چندان نیکو نباشد که از درویشان زیرا که باوجود احتیاج بادیگری مواسات کردن کار مجاهدان میدان فتوت و صدرنشینان ایوان مروت است و**حکیم خاقانی** اشارت بدین معانی میفرمایند:

بیت

چو درویشی بدرویشان نظر به کن که قرص خور
بعوری کرد عوران را فنك (۱) پوش زمستانی

و بباید دانستکه مردمان در انفاق چهار نوعند، یکی آنکه در سعت عیش نفقه کنند و در تنگی معیشت در سخا فرو بندند و چنین کس نزد اهل روزگار معذوراست. دوم آنکه در وقت فقر بامید خلف صدقه دهند و در زمان غنا از بیم احتیاج مهر بر در کرم نهند و این کس از طریقهٔ توکل دور است. سوم آنکه نه در فراخ دستی خیر کنند و نه در تنگدستی و این لئیم ترین انام است. چهارم آنکه درهر دو حال دست سخاوت برگشاید و این کریم ترین خاص و عام است؛ وبعضی **سراء وضراء** را برگرانی و ارزانی حمل کرده اند یعنی در زمان گرانی بهمان نوع انفاق نمایند که در وقت ارزانی، و شادی و غم نیز گفته اند، نه غرور و سرور ایشان را از خیر باز دارد، و نه بار اندوه ایشانرا از آن کار ستوه سازد، یا در هرآسانی عمل چنان سلوك نمایند که در تن آسانی عمل، یا انفاق کنند در عرسها و ماتمها، یا در صحت و مرض.

فقیه ابواللیث فرموده که در حال حیات دست نفقه بگشایند و

(۱) **فنك**، بفتح اول ودوم وسکون کاف، نام جانوریست بسیار موی که از پوستش پوستین سازند وگفته‌اند نوعی ازپوست‌باشد که از پوست سنجاب گرمتر واز سمور سردتر است ومعانی دیگری هم دارد (برهان قاطع)

در زمان وفـات بخیری وصیت فرمایند ، یا مراد نفقه ایست که منفق را شاد گرداند چون نفقهٔ اهل و اولاد ، و آنکه موجب ملال بود چون نفقه بر اضداد و حساد ، یا نفقه برتوانگران کنند چون ضیافات وهدیات و آنچه به تنگدستان و محتاجان دهند از صدقات و زکوات و حقیقت آنستکه **سراء** در مقابلهٔ غم مستعمل باشد و **ضراء** در برابر نفع اینجا ایراد لفظین مختلفین افادهٔ آن میکند که هریك دلیل مقابل خود بود و استدلال کنند برآنکه درعموم اوقات متوجه اند بتأسیس مبانی خیرات و این کار خواص است که نفقه کنند مال را برمواسات و بدن را برعبادات و دل را برکمال مراعات و روح را برصفای حالات و سرّ را برانوار مشاهدات یعنی همه را دربازند وبی‌خود باو درسازند .

بیت

هرچه داری برای او دربـاز تا بسوی خودت کند دربـاز

در **حقایق نجمیه** آورده که « ایشان نفقه کنندگانند مکونات را درطلب مکون » « **و الکاظمین الغیظ** » ، وفرو خورندگانند خشم را ، و انتقام نا کشندگانند باوجود قدرت .

ای درویش خشم فرو خوردن آدمی را بدرجهٔ صدیقیه رساند .

در احادیث آمده که هرکه شربت ناخوشگوار خشم را نوش کند و در وقت زبانه زدن آتشِ غضب خود را از گفتن ناصواب خاموش سازد درج دل اورا از جواهر امان و ایمان پرسازند .

در تفسیر **ینابیع** بروایت قتاده آورده ، که وقتی ملازمان جناب نبوت و خادمان رسالت مآب فتوت ، بحضور آنحضرت صلی الله علیه و

آله و سلم تعریف قوت شخصی میکردند که درهیجاء رجولیت ومعرکهٔ فحولیت ، عیاری است دلاور ، و بوقت مقاتلهٔ رجال و محاربهٔ ابطال ، جگرداری با کر و فر ؛ برلفظ مبارك نبوی صلوات الله علیه در جواب قائل این چنین گذشت ، که شما را خبر دهم بعیاری که از این مرد قویتر است ؟ گفتند بلی یارسول الله ؛ گفت آن مردی بـاشد که او را دشنام دهند و از شدت آن جفا فوارهٔ خشم او در غلیان آید وهواجس نفس اماره و وساوس شیطان ستمکاره آغاز هیجان کند و او بقوت خردمندی آب رضا بر آتش خشم ریخته ، گردن غیظ نفس را بشکند ، وابلیس شماتت جوی بی‌آبروی‌را از اوج مراد بحضیض‌حرمان درافکند ، این مرد مردی باشد ازمقاتلان صف کارزار ومبارزان میدان کفارقویتر

بیت

مردی گمان مبر که بزور است و پردلی
با خشم اگر برائی دانم که کاملی

آورده اند که نا کسی **امام اعظم**(۱) را طپانچهٔ زد ؛ امام‌فرمود که من هم توانم که طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم برآنکه با خلیفه شکایت توکنم اما نکنم ، و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله بنـالم ولی ننالم ، ومیسرم میشود که درقیامت کمر خصومت تو بر میان‌بندم و داد خود بستانم ، و این نیز نمیکنم . و شرط کردم که اگر فردا مرا رستگاری باشد بی تو قدم در بهشت ننهم .

---

(۱) امام‌اعظم لقب نعمان‌بن ثابت‌معروف به‌ابوحنیفه است(مراجعه شود به‌ذیل ص ۵۵ تفسیر)

ومناسب همین حکایت است آنکه **شیخ مصلح الدین سعدی** روح الله روحه آورده :

بیت

یکی بربطی در بغل داشت مست / بشب برسر **شیخ شبلی** (۱) شکست

چو روز آمد آن نیك مرد سلیم / برسنگدل برد یك مشت سیم

که دوشینه معذور بودی و مست / ترا و مرا بربط و سر شکست

مرابه شد آن زخم وبرخواست بیم / ترا به نخواهد شد الا بسیم

از آن دوستان خدا بر سرند
که از خلق بسیار بر سرخورند

دراخبار آمده است که ازحضرت عیسی علیه السلام سؤآل کردند که سخترین همهٔ چیز ها چیست ؟ جواب داد که خشم خدای ؛ گفتند بچه چیز از غضب الهی ایمن توان شد ؟ فرمود که بترك غضب خویش ؛ والیه اشار **المولوی** فی **المثنوی** :

گفت عیسی را یکی هشیار سر / چیست در هستی زجمله صعبتر

گفتش ای جان صعبتر خشم خدا / که ازآن دوزخ همی لرزد چو ما

گفت ازاین خشم خدا چه بود امان / گفت ترك خشم خود اندر زمان

ترك خشم وشهوت وحرص آوری / هست مردی ورك پیغمبری (۲)

---

(۱) در اغلب نسخ خطی و چاپی بوستان بیت بالا چنین ضبط است :

یکی بربطی دربغل داشت مست / بشب بر سر پارسائی شکست

(۲) بیت آخرین رااز حکایت دیگری دراینجا وارد ساخته است دنبالهٔ حکایت بالا اشعار ذیل است :

صفت دیگر مر متقیانرا عفو است کما قال :

« **و العافین** » و عفو کنندگانند « **عن الناس** » از بندگان و درم خریدگان یا از ستمکارانی که به نیش جفا دلهای ایشانرا ریش کنند، یا از دل آزارانی که در غیبت جز به بدگوئی و عیب جوئی ایشان نفس نزنند یا از سفیهان بدکیش که بمشافهه طریق سفاهت و وقاحت فرو نگذارند ، یا از غریمان درویش که قدرت بر ادای وام ندارند واصل آنستکه عام گیرند بنسبت مجموع آنها که مستحق عقوبت انـد و عفو بهترین صفتی است آدمیانرا چه خاصیت او آنستکه دل را ازمرتبهٔ ایمان بدرجهٔ احسان رساند .

عزیزی فرموده که دشوار ترین نیکوئیها آسان گرفتن بدکاریست **ان الله عفو یحب العفو** ، مرد تمام آنستکه ازهرکه زلتی به نسبت خود مشاهده نماید و قدرت انتقام بر آن داشته باشد ، زلات او را بعفو تلافی و تدارك فرماید و قواعد معاذیر مجرم را اگر چه از روش صدق دور بود بحکم **فاجعل العفو عنه شکر القدرة علیه** (۱) ممهد وراسخ دارد .

☼ کظم غیظ است ای پسر خط امان / خشم حق یادآور ودرکش عنان

پس عوان که معدن این خشم گشت / خشم زشتش از سبع هم درگذشت

چه امید استش برحمت جزمگر / باز گردد زان صفت آن بد گهر

گرچه عالم را از ایشان چاره نیست / این سخن اندرضلال افکنده نیست

چارهٔ نبود جهان را از چمین / لیك نبود آن چمین ماء معین

(۱) سپاس ازقدرت وتوانائی خودرا بر زبان رسانیدن باشخاص عفو ازآنها قرار بده (یعنی شکر هرچیزی بنحوی است وشکر قدرت بگذشت از تجاوز مردمان است نسبت بخود)

سخن یکی از **خلفاء عباسیه** است که اگر مردمان بدانند که ما را ازشربت عفو چه لذتی بکام جان میرسد ، **لتقربوا الینابالجنایات**(١) بیشبهه جز تحفهٔ جرم و جنایت را وسیلهٔ تقرب مانسازند چه اگرگناه کردن خردان‌کاری بزرك است ، اما تجاوز بزرگان خرده دان ، و از جرایم ایشان مرتبه ایست بزرگتر از حد گمان

بیت

چو بدبینی زخلق و در گذاری	گشایند آن زمان هردر که‌داری
کسی در عالم تحقیق شد مرد	که باخود جنك وباخلق آشتی کرد
بزرگان را نباشد خرده گیری	فرشته خوی شو تاسك نمیری
مشوچون ابر باهرکس ترش‌روی	چوباران هرچه‌می‌بینی فروشوی
اگرچه دامنت را میدرد خار	توگل باش ودهان پرخنده میدار

ای درویش ، عفو را منشأ ایست نزد محققان ، و آن رؤیت‌مصدر افعال است هرگاه سر **والله خلقکم وما تعملون** بردل صاحب بصیرتی روشن گردد ، داند افواترا در صدور افعال از ایشان مدخلی نیست و اینجا نکتهٔ **یا وتدلم تشقنی** ؟ و جواب سل من یدقنی (٢) بر ارباب

(١) هرآینه نزدیکی میجویند بما بوسیلهٔ جنایات (یعنی جنایات را وسیلهٔ تقرب خود بما قرار میدهند)

(٢) یا وتد لم‌تشقنی قال‌سل من یدقنی این تمثیل دراثبات جبر گفته میشود ومعنی فارسی آن اینکه : ای میخ چرامرامیشکافی؟ گفت بپرس ازکسیکه مرا میکوبد (یعنی اختیار دردست من‌نیست ومن جز آلتی بیش‌نیستم)

سعدی فرماید :

گرچه تیر ازکمان همی گذرد	ازکماندار بیند اهل خرد

اشارت مخفی نخواهد بود « **والله** ، و خدای که نیکوکار است ، « **یحب المحسنین** » ، دوست میدارد نیکوکارانرا .

بهترین اقسام احسان آنستکه با بدکاران خود نیکوئی کنند ، و اگر نه نیکی با نیکوکاران بازرگانی است .

ای عزیز ، این آیه جامع جمیع جهات احسان است بجهت آنکه احسان با غیر یا بایصال نفع است بدو ، یا بدفع ضرر از او ، و اول که رسانیدن منافع است یا بمال باشد ، یا بعلم ، و انفاق شامل همه است ، و ثانی که باز داشتن مضار است ، یا در دنیا باشد بآنکه اسائت او را بمثل آن مقابله نکند ، **و آن** کظم غیظ است ، یا در آخرت که ذمهٔ او را از مطالبهٔ بری سازد ، و آن عفو است ، وبا احسان اعظم درجات‌ثواب حاصل توان کردکه محبت‌است پس هرکه جامع این‌صفات‌باشد ازدولت محبوبیت بهره مند خواهد بود .

و در **تیسیر** آورده که روزی نوباوهٔ بوستان ولایت و باکورهٔ(١) باغستان هدایت ، سبط نبی و نجل ولی **حسین بن علی علیهما السلام** با جمعی مهمانان برسر خوانی نشسته بودند ؛ خادمش باکاسهٔ آش گرم بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش بحاشیهٔ بساط برآمد کاسه برسر شاهزاده افتاد و بشکست و آشها بررخسار مبارکش فرو ریخت ؛ **حسین علیه السلام** ، از روی تادیب ، نه از راه تعظم وتعذیب در او نگریست ؛ برزبان خادم جاری شد ، «**الکاظمین الغیظ** » ؛ حسین فرمود که خشم

(١) باکوره مؤنث باکور است ، جمعش بواکیر وباکورات ، وباکوره بمعنای میوهٔ نوبر ونورس ونوباوه است .

فرو خوردم ؛ خادم گفت « **والعافین عن الناس** » ؛ حسین جواب داد که ازتو عفو کردم ؛ خادم تتمهٔ آیت برخواند که « **والله یحب المحسنین** سبط رسول در مقابله گفت از مال خود آزادت کردم و مؤنت معیشت تو برذمهٔ کرم خود لازم گردانیدم .

بیت

بدی را مکافات کردن بدی ‌ ‌ ‌ بر اهل صورت بود بخردی
بمعنی کسانیکه پی برده اند ‌ ‌ ‌ بدی دیده و نیکوئی کرده اند

ای عزیز بهشتی که صفت عظمت او مذکور شد معداست ازبرای متقیان » (نقل از تفسیر جواهر التفسیر (خطی) (۱))

ب ـ **جامع الستین** یا **تفسیر سورهٔ یوسف** ـ این کتاب دارای یك مقدمه وشصت فصل میباشد وچون آیات این سوره را در ٦٠ فصل فراهم آورده آنرا جامع الستین خوانده است .

جامع الستین تفسیری است تاریخی و اخلاقی و عرفانی و در آن آیاتی چند از سور دیگر بمناسبت وارد ساخته وباشعار شعراء نیز تمسك جسته باُروش بسیار خوبی این کتاب را تدوین وتصنیف نموده است .

آغاز آن:

« الحمدلله الخالق الاکبر والصلوة علی سید البشر وشفیع المحشر

(۱) این نسخه که تعلق دارد بکتابخانهٔ استاد دانشمند ما جناب آقای دکتر سنجابی [استاد علم حقوق در دانشگاه طهران] دارای یك سرلوحهٔ بسیار خوبی است و هم نسبهٔ کم غلط و با خطی خوب نوشته شده .

والسلام علی حاکم الصراط و ساقی الکوثر و آله الطاهرین الاطهر »

این تفسیر مانند تألیفات دیگر کاشفی بفارسی نوشته شده است .

ج ـ **مختصر الجواهر** تفسیر دیگری که کاشفی بفارسی برقرآن مجید نوشته مختصر الجواهر است و گفته اند این تفسیر دارای بیست هزار بیت است (این تفسیر دیده نشد) و هم این تفسیر تا آخر قرآن میباشد .

د ـ **مواهب علیه** شرح این تفسیر را در مبحث جداگانهٔ ذکر خواهیم کرد وپس از این بیاید .

۲ ـ روضة الشهداء

این کتاب را بدستور و اشارهٔ و امر سید **مرشد الدین عبدالله** معروف به سید میرزا که بگفتهٔ صاحب ریاض العلماء یکی ازشاهزادگان بود در سال **۹۰۸** یا نزدیك باین سال تألیف نمود .

میرزا عبدالله اصفهانی مشهور بافندی (صاحب **ریاض العلماء**) مینویسد که کاشفی این کتاب را در سال **۸٤۷** هجری قمری تألیف کرد (۱) .

لیکن چنانکه نگاشته شد این کتاب را در سال **۹۰۸** تألیف کرده وتاریخ تألیف آنرا در اول باب دهم این کتاب بتصریح مینویسد مبنای اشتباه صاحب ریاض از اینستکه کاشفی نوشته است از

(۱) شگفت آور است که بااینکه صاحب ریاض مینویسد که این کتاب را در اواخر عمر تألیف نموده بااینحال تاریخ تألیف آنرا سال ۸۴۷ نوشته است .

روز شهادت امام حسین تاتاریخ تألیف این کتاب که قریب ۸٤۷ سال است هرگاه که محرم نو شود رقم تجدید این ماتم برصفحات قلوب هوا داران اهل بیت سید انام علیه السلام کشیده میگردد » مؤلف ریاض العلماء مبنای این تاریخ را ازسال هجرت گرفته است درصورتیکه کاشفی بتصریح مینویسد که « قریب ۸٤۷ سال از روز شهادت حضرت امام حسین میگذرد » و علاوه براین در مقدمهٔ این کتاب کاشفی مینگارد که بواسطه کبر سن و موانعی دیگر رایت فصاحت در میدان بلاغت برنمیتوانست افراشت و اگر بسال ۸٤۷ این کتاب را تمام کرده باشد دراین سال وی باید سالخورد وپیر باشد و بااین فرض کاشفی باید در نیمهٔ دوم قرن هشتم بدنیا آمده و تاسال ۹۱۰ در این گیتی درنك کرده باشد وچنانکه از نوشته خود او برمیآید ودر روضة الشهداء باخامهٔ خویش رقم زده این کتاب را بسال ۹۰۸ یا قریب باین سال (مقصود از کلمهٔ قریب اینکه کاشفی مینگارد قریب به ۸٤۷ سال از روز شهادت امام حسین میگذرد و چون وی بسال ٦۱. شهید شد چون با ۸٤۷ جمع گردد ۹۰۸ سال تمامنمیشود بلکه نزدیك به سال ۹۰۸بوده است) گردآورده است (۱)

روضة الشهداء را در ده باب و خاتمهٔ فراهم آورده است این کتاب در شرح رحلت حضرت رسول و فاطمه وامیرالمؤمنین و امام حسن و بویژه در احوال شهادت حسین علیه السلام است.

کتاب روضة الشهداء کتابی است بس معروف لیکن بیشتر روایات

(۱) مؤلف ریاض العلماء مینگارد که تشیع کاشفی از روش نگارش این کتاب با مراعات جانب تقیه آشکار وهویداست.

این کتاب از کتب غیر مشهوره گرفته شده است.

کتاب روضة الشهداء رافضولی (محمدبن سلیمان بغدادی امامی شاعر) که بسال ۹۷۰ وفات یافته ترجمه بترکی نمود وآن ترجمه را **حدیقة السعداء** نام نهاد.

فضولی در آن ترجمه گوید در اصل تألیف این کتاب روضة الشهداء را پیروی کردم وفوائدی چند ازدیگر کتب بدان ملحق ساختم پس آن کتابی مستقل گردید.

ونیز **جامی قیصری** روضة الشهداء را ترجمه نموده و آنرا به **سعادت نامه** موسوم ساخت ودر آن ترجمت گوید من دراین تألیف روضة الشهداء را پیروی کردم جز آنکه من آیات و احادیث را در خلال حکایات ایراد کردم وهم از اشعار خود دراین کتاب یاد کردم وآنرا همچنان روضة الشهداء بر ده باب مرتب ومدون ساختم.

بنا بگفتهٔ محقق خوانساری (محمد باقر)، مؤلف روضات الجنات روضة الشهداء نخستین کتابی است که در مقاتل بفارسی تصنیف شده ذکر این مصائب اهل بیت آن کتاب را تلقی بقبول نموده، در رؤس منابر آنرا قرائت میکردند بدین سبب گروه ذاکرین بروضه خوان موسوم شدند زیرا درمنابر مصائب اهل بیت را از کتاب روضة الشهداء میخواندند، پس از چندی هرآنکس که مصائب اهل بیت را مذاکره میکرد روصه خوان نامیده شد خواه از کتاب روضة الشهداء قرائت کند وخواه از دیگر مقاتل.

امروز این کتاب درنزد عام وخاص بسیار مشهور ومعروف است و بزیور چاپ نیز آراسته شده است .

۳ - شرح مثنوی

گویندهٔ مثنوی **مولانا جلال الدین محمد** پسر **سلطان العلماء بهاء الدین محمد ولد** پسر **حسین** پسر احمد خطیبی بکری بلخی است که خانواده اش پدر برپدر از بزرگان صوفیه و مشایخ بزرك آندیار بوده اند .

بهاء الدین ولد که به **سلطان العلماء** ملقب شده بود ازاقطاب بزرك صوفیهٔ خراسان است و شجرهٔ طریقت و خرقهٔ ولایتش به امام احمد غزالی (برادرحجة الاسلام امام محمد غزالی) می‌پیوست.

بهاء الدین ولد همزمان با سلطان **محمد خوارزمشاه** بود ؛ آوازهٔ کرامات وی دراقطار بلاد خراسان وماوراء النهرپیچید، ساعیان وحسودان نزد سلطان محمد خوارزمشاه زبان به بیهوده گشادند وپادشاه راازبهاءالدین رنجشی حاصل شد، بالاخره بسلطان‌محمدخوارزمشاه گفتند که بهاء الدین خلق را فریفته و شما را اعتباری نمیدهد ؛ سلطان خوارزمشاه نزد بهاءالدین کس فرستاد که شما بلخ را بپذیرید ودستوری دهید تا ما باقلیم دیگر رویم زیرا دو پادشاه در یك اقلیم نگنجد ؛ بهاء الدین جواب داد که مملکت بشما ارزانی باد ما راه سفرپیش گیریم .
پس ازاندك زمانی ساز سفرحجازآماده ساخت وبدانسو رهسپار شد، چون به نیشابور رسید **شیخ فریدالدین عطار** بدیدن بهاء الدین آمد و جلال الدین محمد را که درآنوقت خردسال و کودك بود دیدار کرد .

شیخ فرید الدین عطار در مجلسی که با بهاء الدین ولد همدیگر را ملاقات کردند و جلال الدین محمد را دید، گفت « زود باشد که این پسر آتش درسوختگان عالم زند » بهاء الدین ولد درنیشابور چندان درنك ننمود وراه خود پیش گرفت تابغداد شد دراین سفر وی بهرشهر و دیار که میرسید مقدمش را گرامی و محترم میداشتند در بغداد با **شیخ شهاب الدین سهروردی** عارف بزرك دیدار نمود و از طریق کوفه بسوی بیت الله روان گردید و پس از گذاردن مناسك حج به **دمشق** رفت و از دمشق بروم آمد وچندی درشهر لارنده اقامت گزید و بعد بقونیه جای گرفت و مریدان بسیار گرد او فراهم آمدند و **سلطان علاء الدین** کیقباد خود مرید اوشد وکرامتها ازوی‌دید و آوازه وشهرتش بسیار شدتابسال ٦٢٨ ازاینجهان درگذشت. چون بهاء الدین ولد از این عالم رخت خویش بدربرد مولانا جلال الدین محمد که پیشوای محققان عالم و قبلهٔ ارباب طریقت است بجانشینی و **خلافت** پدر رسید ویکسال براین منوال بگذشت تااینکه **سید برهان الدین محقق ترمدی** بقونیه آمد و جلال الدین محمد باو پیوست و این سید برهان الدین نخستین بار جلال الدین را ارشاد نمود وبه مولانا گفت درعلوم ظاهری وفتوی توجانشین پدر شدی لیکن درباطن هم علومی هست که بهاءالدین بمن داده است آنرا نیز بیاموز تاخلف الصدقش باشی ؛ مولوی بدوبگروید و بوادی طریقت گام نهاد تا بمقام قطبیت رسید و عالم سیر و سلوك را به پیمود .

مولاناجلال الدین محمد درعلوم ظاهری وباطنی یگانهٔ زمان خود بود

و پس ازوی هیچکس مقام باطنی او را حائز نگشته است .

رخسارش زیبا ودیدارش دلربا وبیانش گیرا وسخنانش شیوابود

ولادت جلال الدین محمد درشهر بلخ روز ششم ماه ربیع الاول سال ٦٠٤ واقع شد و پس از ٦٨ سال و سه ماه یعنی در پنجم جمادی الاخر سال ٦٧٢ هجری قمری درشهر قونیه بدرود زندگانی گفت

مولانا در این سال در دل خاك پنهان و مدفون گردید لیکن تاجهان است وی در دل جهانیان جای دارد .

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز   مرده آنستکه نامش بنکوئی نبرند

مولانا در سال ٦٤٢ به شمس الدین محمد تبریزی پیوست و یکی دو سال باهم نیك بجوشیدند، مریدان را واگذاشت و جز شمس پروای هیچکسش نبود؛ مریدان باشمس و مولانا ستیزگی کردند وازاینرو شمس ناپدید شد وبدمشق رفت؛ مولانا را از ناپدید شدن شمس الدین محمد آشفتگی وبیتابی ازحد بگذشت وبهاءالدین پسر خودرا بجستجوی شمس الدین بدمشق روانه داشت واودر آنشهر بخدمت شمس رسید و بیقراری وشور وجوش و بیتابی و آشفتگی و حیرانی پدر را باو گفت و دعوت مولانا را بشمس رسانید؛ شمس دعوت مولانا را پذیرفت و با بهاء الدین روبراه نهادند تا بقونیه بار دیگر آمد وعاشق و معشوق یعنی مولانا و شمس بیکدیگر باز به‌پیوستند، چندی باهم خوش وسرگرم بودند و مریدان از کردهٔ ناصواب خویش پشیمان شده توبه کردند و سماعها دادند و مهمانیها کردند، دیری نگذشت که باز بی‌ادبی آغاز کردند و دهان بدشنام شمس گشودند و بیش از پیش ستیزگی نمودند؛ بار دیگر

مریدان از در عذر خواهی بیرون آمدند ولی دیر زمانی نگذشت که دوباره بی‌ادبی کردندوشمس الدین چون غلتبانی آن بیخردان‌را دید ازقونیه بیرون رفت و دیگر اورا نیافتند .

مولوی چندین سال بفراق شمس الدین بسربرد و در این زمان همواره آشفته و پریشان حال بود، دو بار بجستجوی شمس راه دمشق پیش گرفت؛ پس ازباز گشت سفر دوم از دمشق به **صلاح الدین فریدون زرکوب** پیوست و با او سرگرم شد و گفت آن کس که میجستم بصورت صلاح الدین باز آمد، آنگاه مریدان را گفت من سر ارشاد و راهنمائی شما ندارم بصلاح الدین ارادت پیدا کنید صلاح الدین مردی عامی واز خط وسواد بی‌بهره و نصیب بود. صلاح‌الدین را مردم قونیه آزار وستم بسیارمیکردند ومیگفتند این‌مرد که سواد و خط ندارد چگونه باو ارادت پیدا کنیم . صلاح‌الدین در حدود سال ٦٦٢ بدرود حیات گفت . پس ازفوت صلاح‌الدین مولانا به **حسام الدین ولد اخی ترك** پیوست و صحبت اورا میان بست و با وی دمساز وهم ساز شد و مدت ده سال با هم روز بگذاردند وبخواهش حسام الدین مولوی مثنوی را آغاز کرد چنانکه در اول دفتر چهارم فرموده است :

مثنوی را چون تو مبداء بوده‌ای   گرفزون گردد تواش افزوده‌ای

کان لله بوده ای در مامضی   تا که کان الله له آمد جزا

مثنوی از تو هزاران شکرداشت   در دعا و شکر کفها برفراشت

بالجمله کتاب مثنوی که آنرا همدوش کتب آسمانی باید محسوب‌داشت مولوی بخواهش حسام الدین چلبی برشتهٔ نظم کشید .

این گنجینهٔ حقایق عرفانی که بحری است بیکران و بدون توجه بمبداء فراهم آوردنش ممتنع و محال است، و تا بامروز همانند آنرا هیچیك از عرفای سخن پرداز نیاورده اند و میشاید پس از این هم کسی مانند آنرا نیاورد زیرا امروز ماده بیشتر توجه مردم را بخود جلب نموده وحقایق عرفانی پایه‌اش سست گردیده است.

مثنوی از زمان حیات مولانا تا بامروز همواره مورد نظر علماء وعرفای بزرك بوده وخواهد بود. این کتاب را بخواهش حسام‌الدین آغازنمود و هم برحسب تقاضای وی بانجام رسانید وبرای این‌کتاب شرح های بسیار از طرف عرفا وعلمای بزرك نوشته شده است.

از آنمیان مولاناحسین‌کاشفی سبزواری که ازبزرگان علماء وعرفای هرات است این کتاب را شرح کرده و اکنون این شرح بسیار نادر و کمیاب است و علاوه برشرح کاشفی دو تن دیگر از مردم سبزوار براین کتاب شرح نوشته‌اند که از آن میان شرح مثنوی خاتم حکماء وفیلسوف بزرك مرحوم حاج ملا هادی سبزواری بسیار معروف وبزیور چاپ نیز آراسته شده است.

٤ - لباب معنوی فی انتخاب مثنوی

کتاب‌مثنوی اگرچه منتخب مسائل‌حکمت‌ومعرفت وعرفانست با اینهمه‌کاشفی‌حکایاتی‌چنداز آنرا کلچین نمود وآنرا لباب معنوی‌فی‌انتخاب مثنوی نام نهاد و بطوری که در مقدمهٔ لب لباب مینگارد این انتخاب‌را بخواهش جمعی رفقای طریق خویش فراهم آورده است (۱)

(۱) غیر از کاشفی کسان دیگر هم بعضی حکایات مثنوی را منتخب نموده اند وبچاپ هم رسیده است.

٥ - لب لباب

چون لباب معنوی راکاشفی فراهم آورد رفقای طریق اورا بر آن داشتند که انتخاب دیگری ازاین کتاب بشود و در هر جا که سخن مولانا مستدعی بسطی یامقتضی توضیحی باشد بطریق خیرالکلام درآن باب شرحی داده شود بنا بر این لباب معنوی را ملخص نمود و این انتخاب دوم را لب لباب نام نهاد چنانکه خود در مقدمهٔ لب لباب می فرماید:

نام او لب‌لباب معنوی   انتخاب انتخاب مثنوی

لب لباب شامل سه عین است بترتیب پائین:

عین اول جامع‌اطوار شریعت.

عین دوم - مخزن اسرار طریقت.

عین سوم - مطلع انوار حقیقت.

هر عینی دارای چند نهر و هر نهری شامل رشحاتی است و بطوریکه دربالا گفته شد در هرجا که سخن ببسط و توضیحی احتیاج داشته است با عباراتی شیرین و کلماتی نغز و عرفانی آنرا شرح کرده است.

کاشفی این کتاب را بسال ۸۷۵ براهنمائی مسیب نامی که از بزرگان و سران دربار هرات بوده است گرد آورد. لب لباب معنوی باین بیت آغاز میشود:

ای‌که جان خیره را رهبر کنی   وی که قلب تیره را انور کنی

انجام این کتاب باین دو بیت شده است:

آب جان را ریز اندر بحر جان　　تا شوی دریای بیحد و کران
چون رسید اینجا بیانم سرنهاد　　محو شد والله اعلم بالصواب

پس از آن کاشفی بیتی چند بروزن مثنوی (رمل مسدس مقصور یا محذوف) در بیان تاریخ ترتیب این کتاب ومدح مولانا جلال الدین محمد بلخی و ستایش **مسیب** نامی که از رجال و حکام دربار هرات بوده است ایراد میکند که ما آن ابیات را عیناً نقل مینمائیم:

« جامع این ابیات و مرتب این کلمات دو سه بیتی هم بر وزن مثنوی دربیان تاریخ این ترتیب و صفت حال خود میگوید:

منت ایزد را کز این باغ بهشت　　میوه‌های پاك روحانی سرشت
باز کردم در لطافت بی نظیر　　نازك و زیبا و نغز و دلپذیر
بهر درویشان نهادم بر طبق　　چون‌ازایشان داشتم درس‌وسبق
این سخنها لب لب مثنوی است　　روح بخش عاشقان معنوی‌است
مثنوی گنجیست بیرون ازبیان　　وندر او نقد حقایق بی کران
وصف آن کوخازن آن گنج بود　　زین زبان وعقل ناید در وجود
شرح او را هم زبان او کند　　هرچه آن نیکو کند نیکو کند
سوی اوصافش مکن بیهوده میل　　کی توان پیمود دریا را بکیل؟
من کجا تعریف آنشاه از کجا　　تیره خا کی از کجا ماه از کجا
نور او را غیر چشم او ندید　　وصف اوهم گوش او داند شنید
تیرگان عالم وهم و گمان　　کی توانند از یقین دادن نشان
چونکه او دربی نشانی محوشد　　محو شد در وی نشانیها که بد

مثنوی ازکان او یك گوهراست　　کز بیان وفکر ما بالاتر است
چون‌بیك گوهرچنین‌مفتون‌شویم　　بحرا گرموجی برآرد چون‌شویم
مثنوی از خم او یك ساغر است　　که ببویش میرود خلقی زدست
چون زبوی‌باده کس مجنون‌شود　　گرخورد بنگر که‌حالش‌چون‌شود
مثنوی بحری است قعرش ناپدید　　فهم هرغواص کی دروی رسید
انتخاب ما از آن بحر شریف　　گوهری چند است زیبا ولطیف
تا کسی کوره نداند سوی بحر　　گوهری آرد بکف بربوی بحر
ورنداند خورد از آن می کوزهٔ　　باشدش این نقل ها در یوزهٔ
روز شنبه آخـر ماه صیام　　گشت این نوباوهٔ غیبی تمام
سال هجرت هشتصد وهفتادوپنج　　مرتفع گشت‌این‌طلسم‌ازروی‌گنج
جلوه گر شد مثنوی بار دگر　　بر جناب داور دارا سیر
حامی ملت جلال ملك و دین　　خاتم اقبال دولت را نگـین
آفتاب آسمان مکـرمت　　صدر عالی همت وسامی سمت
گوهر دریای علم و معرفت　　خواجهٔ صافی دل صوفی صفت
ذهن پا کش ناقد نقد کمال　　برضمیرش منکشف سر جمال
حرز جان نظم جهان آرای او　　خسرو اندر شاعری لالای او
عاصف دوران **مسیب** کز شرف　　آستانس راستان‌راشد کنف(۱)
در بزرگی راه درویشی گرفت　　لاجرم از دیگران پیشی گرفت
همت عالی او شد رهنمون　　کاین‌چنین‌فیضی‌زغیب‌آمد برون

(۱) در نسخهٔ خطی آقای سعید نفیسی این‌شعر چنین ضبط‌است
آصف دوران که ازراه شرف　　آستانش راستان را شد کنف
و در این‌شعر نام مسیب نامبرده نیست و ممدوح کاشفی نامعلوم است

مثنوی گنجینه را بگشاد در	برگدایان می فشاند سیم وزر
هان کف اخلاص پیش آرو نیاز	خویش‌رازین نقدها پرمایه‌ساز
دعوتی کردیم وخوان انداختیم	وز پی عشاق جشنی ساختیم
در گشاد است و صلا اندر صلا	شرم بگذار و قدم در نه هلا
هرکه محروم ازسر خوان‌بگذرد	در بیابان زحمت بیحد برد
این زخوان نعمت بیعلت است	دوری‌ازوی‌عین‌جهل‌وغفلت‌است(۱)
ما چو افکندیم خوانی بس نکو	گر ننوشد کس بود نقصان او

کاشفی تا چند ازاین لاف دروغ
کی دروغ محض را باشد فروغ

دیگران گفتند بهر فائده	ربنا انزل علینا مائده
گرسنه‌زین‌خوان نمیباید گذشت	مائده چون بهر تو آماده گشت
حال درویشان بخود بربستهٔ	از طبیبی دم زنی و خستهٔ
غیر صوت وحرف ایشان ای‌دنی	نیست دردستت چه دعوی‌میکنی
هم زبانی میکنی با اهل درد	هم دلی کن تاشوی آزاد و فرد
هم زبانی را بباید همدلی	نیست علم بیعمل جز جاهلی
یاد داری صد سخن معنیش کو	معنی قول نکو فعل نکو
ورنداری فعل در گفتن مپیچ	حاصل گفتار پس هیچ‌است‌هیچ

---

(۱) در نسخه خطی دانشمند فرزانه آقای سعید نفیسی چنین ضبط است :

این چه خوانی نعمت بیعلت است	دوری از وی عین جهل وغفلت است

از سخن چیزی نیاید کار کن	تا بروید ذوق علم من لدن
این‌سخن‌تخم‌است وروئیدن‌عمل	پس برش برداشتن علم ازل
تخم کشتی تربیت کن سبز ساز	تا بیابی از برش عمر دراز
تربیت جز زاب‌لطف‌دوست‌نیست	از پی آبی بربن درگاه بایست
یارب از باران احسان و عطا	قطرهٔ ده مزرع خشك مرا
تاشود سرسبز و خرم زان کرم	بوکه روزی زان زراعت برخورم
این نهالی چند سبز از مثنوی	که فرو کشتم بباغ معنوی
تا قیامت تازه و پر نور دار	دست‌دزدان‌را زمیوه‌اش دوردار
پوست چینان را ازاین لب‌لباب	دیده ها بردوز تا روز حساب

عشق بازان را از این ماء معین
فیض ده آمین رب العالمین

ازابیات بالا پایهٔ کاشفی درشاعری‌نیز بدست میآید وچنین مستفاد میشود که وی در فن شعر همردیف شعرای متوسط بوده است .

٦ — اخلاق محسنی

اخلاق محسنی کتابی است در حکمت عملی که بنام سلطان حسین میرزا بایقرا نوشته و شامل ٤٠ باب است ـ وجه تسمیهٔ این کتاب باخلاق محسنی آنکه چون نام بایقرا (سلطان حسین) حسین بوده ازاینرو نام‌کتاب‌رامضاف باسم سامی‌ونام نامی او کرد و آنرا اخلاق محسنی خوانده است .

این کتاب را بسال ٩٠٠ باتمام رسانید وماده تاریخش «اخلاق محسنی» است چنانکه مینویسد:

باخامه گفتم ای‌که‌زسرساختی قدم   درمقدم توچشم سخن یافت‌روشنی
اخلاق محسنی بتمامی نوشته شد   تاریخ‌هم نوبس ز«اخلاق‌محسنی»

(یاء نسبت را بتشدید باید بشمار آورد)

۷ — مخزن الانشاء

این کتاب نمونهٔ کاملی است ازمنشآت سدهٔ نهم هجری که‌کاشفی برای طبقات مردم آنرا نگاشته و اهمیش بیشتر از آنجهت است که مخزن الانشاء سرمشق نامه نگاری گردید و زمانی چند نامه نگاران و دبیران روش نگارش این کتاب‌را پیروی کردند.

یکی‌ازمنشیان نامه‌هائی ازآن انتخاب نموده ودرمجلدی جداگانه فراهم آورده است.

برای نمونه از این کتاب در اینجا سطری چند که در تهنیت نوروز نوشته درج میشود:

در تهنیت نوروز

« مواقیت ایام بهار و اعتدال ساعات لیل و نهار که بتاثیر هوای ربیعی وتدبیر قوای طبیعی سطح زمرد فام زمین از کواکب انوار باهره و نجوم ازهار ظاهره صفت افلاك یافته و پرتو شروق آفتاب عالمتاب از اوج شرف مضمون **فانظروا الی آثار رحمة‌الله** برمحاوی ومهابط خاك تافته برملازمان خجسته ومیمون وفرخنده وهمایون باد »

شیوهٔ این کتاب نیز تاحدی تابع سبك متکلف زمان شده‌است

۸ - انوار سهیلی یا کلیله و دمنه

انوار سهیلی مهمترین وبهترین کتب ادبی دورهٔ تیموریان است

که در زمان پادشاهی سلطان حسین میرزا بایقرا برنام نظام الدوله امیر شیخ احمد مشتهر به سهیلی که از امرای بزرك بود نگاشته شده است.

اصل و منشاء این کتاب

در باب اصل و منشاء کتاب کلیله و دمنه که انوار سهیلی تهذیب وترجمهٔ غیرمستقیم آنست خلاف است برخی وضع آنرا بایرانیان و گروهی بهندیان نسبت داده اند لیکن آنچه را که محققین بر آنند تالیف این کتاب از طرف حکمای هند بعمل آمده و ایرانیان این کتاب را از زبان هندی (سانسکریت) بزبان پهلوی (فارسی قدیم) نقل کرده اند.

این کتاب مشهور اصول اخلاق و حکمت و سیاست را بزبان طیور و وحوش و سباع بیان میکند و بطوری که مشهور است بید پای برهمن که مقدم حکمای هند بود برنام دبشلیم پادشاه آن کشور نوشت و پادشاهان هند این کتاب را درخزینهٔ سلطنتی گذارده بودند وکسی را برآن دسترسی نبود و از سلاطین دیگر این گنجینهٔ نفیس راپنهان میداشتند.

نام اصلی این کتاب **کراتکا دمنکا** است که پس از نقل بزبان پهلوی و آنگاه بزبان تازی به کلیله و دمنه تبدیل گردید.

چنانکه باز نمودیم پادشاهان هند این کتاب را از سلاطین‌دیگر پنهان میداشتند و کسی را برآن دسترسی نبود.

ترجمهٔ پهلوی

شاهنشاه ساسانی انوشیروان عادل از کتاب کلیله **ودمنهٔ** که

در خزائن سلاطین هند بود آگاهی یافت و **برزویه** طبیب را که از حکمای دیگر در رای و دانش برتری داشت و هم در ذکاوت و هوش و زرنگی ویرا مانندی نبود بهند روان نمود ومثال داد تا کتاب کلیله ودمنه را بانضمام کتبی دیگر بایران آورد .

برزویهٔ طبیب چون بکشور هند شد بانواع حیل و تدابیر و رای ودانش خدا داد خود کتاب کلیله ودمنه را بدست آورد و آنرا بزبان پهلوی نقل کرد وبرای شاهنشاه‌خود بره آورد بایران آورد .

کسری این کتاب را مورد مطالعه و سیاست و جهانداری و جهانگیری خود قرار داد و برزویهٔ طبیب را بواسطهٔ این خدمت بزرگ بسیار محترم و گرامی داشت و او را بجوائز گرانبها و عواطف شاهانه سرافراز فرمود .

درسال ۵۷۰ میلادی بدستیاری یکنفر روحانی (عیسوی‌مذهب) ایرانی که **پردیوت بود** نام داشت این کتاب از پهلوی بزبان سریانی نقل شد وازاین ترجمه تا سال ۱۲۸۷ اطلاعی بدست نبود .

درسال ۱۸۷۶ میلا دی نسخهٔ سریانی بزبان آلمـانی درشهر لیپزیك ترجمه و نقل شد و این نسخه فقط دارای ده باب میباشد .

ترجمه ابن مقفع

تا سال ۱۲۸۷ هجری گمان میرفت که ترجمهٔ ابن مقفع قدیمترین منشاء کتاب است لیکن بطوری که گفته شد در سال ۵۷۰ میلادی (نه سال پیش از وفات انوشیروان) **پردیوت بود** این کتاب را از همان نسخهٔ پهلوی بسریانی ترجمه کرد .

پس از تسخیر ایران از طرف اعراب و انتقال خلافت بدودمان عباسی ذکر کتاب کلیله و دمنه بـرگوش خلفای عباسی میگذشت و ایشانرا بیافتن آن میل و رغبتی زیاد میبود تا در نوبت **ابوجعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس** ابن مقفع این کتاب را باشارت و دستور او از زبان پهلوی بتازی ترجمه کرد و منصور بر آن اقبال تمام نمود ودیگر اکابر دربار خلافت بدان اقتدا کردند .

ترجمه های منقوله از نسخه عربی

چون اصل کتاب کلیله و دمنه (باستثنای قسمتی) و ترجمهٔ پهلوی آن بکلی از بین رفت و هم ترجمهٔ سریانی اولی مختفی شد لذا دردست جز ترجمهٔ ابن مقفع نسخهٔ دیگری موجود نبود از اینرو ترجمهٔ ابن مقفع اصل و اساس این کتاب شد و کتاب کلیله و دمنهٔ ابن مقفع بزبانهای مختلفه چه راساً و چه غیر مستقیم نقل وترجمه گردید .

ترجمه هائی که از نسخهٔ عربی راساً بعمل آمده عبارتند از :

۱ » ترجمهٔ سریانی ثانی (ترجمهٔ سریانی اولی بسال ۵۷۰ میلادی بعمل آمد)

۲ » ترجمهٔ یونانی (بسال ۱۰۸۰ م)

۳ ـ » فارسی (نصرالله منشی)

۴ ـ » عبرانی اولی

۵ ـ » عبرانی ثانی (مائه ۱۳ م)

۶ ـ » لاتینی »

۷ ـ » اسپانیائی سال (۱۲۵۱ م)

٨ ـ » مالقی (نسبت بیکی از بلاد اندلس)

٩ ـ » انگلیسی (سال ١٨١٩ م)

١٠ـ » روسی (سال ١٨٨٩ م)

اینها ترجماتی بودند که راساً از نسخهٔ عربی شده است ولیّ باید دانست که بعد ها بعضی این ترجمات بزبانهای فرانسه و ایطالیائی وترکی و آلمانی وانگلیسی و دانمارکی و هلندی و جز آن نقل و منتشر گردید.

ترجمه رودکی

اولین ترجمهٔ که از نسخهٔ **ابن مقفع** بفارسی شد در زمان **ابوالحسن امیر نصر بن احمد** سامانی بود.

امیر نصر یکی از دانشمندان را فرمود تا نسخهٔ عربی ابن مقفع‌را به نثر فارسی نقل نمود و آنگاه رودکی آنرا برشتهٔ نظم کشید.

ترجمهٔ کلیله و دمنهٔ که در زمان امیر نصر بفارسی شد ورودکی آنرا منظوم ساخت اکنون بدست نیست و تنها چند بیت از کلیله منظوم‌رودکی که‌در فرهنك ها ضبط‌شده‌است‌برای‌ماباقی‌مانده است

این ابیات از کلیله ودمنهٔ رودکی است:

دمنه را گفتا که تااین بانك چیست   باتهیب و سهم این آوای کیست
دمنه گفت اورا جزاین آوا دگر   کار تو نه هست و سهمی بیشتر
آب هر چه بیشتر نیرو کند   بند روغ سست بوده بفکند (١)
دل گسسته داری از بانك بلند   رنجگی با شدت آزار و گزند

---

(١) بند روغ بل چوبین باشد

ترجمه نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی

در برك ٦٠ گفته شد که ابوالحسن نصربن احمد سامانی بیکی از دانشمندان مثال داد که نسخهٔ ابن مقفع را بزبان فارسی نقل کندو رودکی شاعر بزرك ایران آنرا برشتهٔ نظم کشید. دیگر باره در اواسط قرن‌ششم **ابوالمظفر بهرام شاه** غزنوی (٥١٢ـ٥٤٧) اشارت‌فرمود تا افصح البلغاء و ابلغ الفصحاء **ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن‌عبد-الحمید منشی** از نسخهٔ ابن مقفع این کتاب را بفارسی ترجمه کند

ابوالمعالی باشارت و دستور بهرام شاه غزنوی نسخهٔ ابن مقفع را از عربی بفارسی نقل فرمود و در این ترجمه چنان استادی و مهارت بکار برد که سخن را بحد اعجاز رسانید و تا اکنون هیچکس نتوانسته است مانند وی ازعهدهٔ این‌کار برآید.

کتاب کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را باید بهترین آثار ادبی ایران شمرد و آنرا ناموس زبان فارسی دانست.

ابوالمعالی کتاب کلیله ودمنهٔ خودرا ازروی نسخهٔ عربی ابن‌مقفع بفارسی‌ترجمه نمود لیکن براین ترجمه اشعار و امثالی چند بتازی و فارسی برآن افزوده و بعلاوه در کلیله و دمنه عربی وفارسی در بعضی اسامی و کلمات تصرفات وتحریفاتی شده است که در اینجا از ذکرآنها صرف نظر میشود.

انوارسهیلی

کاشفی این کتاب را بتقلید ابوالمعالی نصرالله بن‌محمدبن‌عبدالحمید

منشی نگاشته و اصلش همان کتاب کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی است .

کاشفی بر آن بود که کتاب کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را بطور ساده تری فراهم آورد لیکن این مقصود حاصل نگشته و انشاء آن تابع سبك متکلف زمان شده است و علاوه براین در فصاحت و بلاغت این کتاب هرگز بپایهٔ کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی نخواهد رسید .

کاشفی انوار سهیلی را در ١٤ باب گرد آورده و هم مقدمهٔ براین کتاب نوشته است .

اکنون برای نمونه از کتاب کلیلهٔ بهرامشاهی و انوار سهیلی سطری چند نوشته میشود تابرای خوانندگان روش نگارش این دو استاد تا حدی معلوم شود .

ابوالمعالی در اول باب تفحص عن امر دمنه مینگارد :

« رای گفت برهمن را شنودم داستان ساعی نمام که چگونه جمال یقین را بخیال شبهت بپوشانید تا مروت شیر محجوب و مختفی شد و صمت نقض عهد برآن پیوست ودشمنی در موضع دوستی ووحشت بجای الفت قرار گرفت و دستور ملك و گنجور سر او در سر آن شد اکنون اگر رای بینی عاقبت کار دمنه و کیفیت معذرتهای اوپیش وحوش و شیر بیان کن که شیر چون در آن حادثه بعقل خود رجوع کرد و بر دمنه بدگمان شد تدارك آن از چه وجه فرمود و برغدر آن چگونه وقوف یافت ودمنه بچه حجت تمسك نمود و مخلص آن چه جنس طلبید واز کدام طریق گرد آن برآمد؛ برهمن گفت خون هرگز نخسبد وبیدار کردن فتنه هرگز مهنا نباشد ودر تواریخ و اخبار چنین خواندم

که چون شیراز کارگاو بپرداخت برتعجیلی که در آن نمود پشیمانی آورد و انگشت ندامت بسی خائید»

در انوار سهیلی در اول باب دوم (در سزا یافتن بدکاران وشآمت عاقبت ایشان) که همان باب تفحص عن امر دمنه باشد کاشفی چنین نگاشته است :

« رای فرمود که شنیدم داستان ساعی و نمام که بحیلهٔ تمام جمال یقین را بخیال شبهت بپوشانید و ولی نعمت خود را از طریق مروت منحرف ساخته به بیوفائی وبد عهدی موسوم ساخت وسخنان فریب آمیزش مؤثر افتاده شیر را بر آن داشت که در خرابی رکن دولت و شکست پایهٔ شوکت خود سعی نمود این زمان اگر حکیم سخندان صلاح در آن بیند عاقبت کار دمنه باز نماید وبیان فرماید که شیر بعد از وقوع آن حادثه چون بعقل خود رجوع نموده در حق دمنه بدگمان شد تدارك آن بچه نوع نموده و برکیفیت غدر او چگونه وقوف یافت و دمنه بچه حجت تمسك نمود و مخلص خود بکدام حیله خیال بست و سرانجام مهم او بکجا رسید حکیم فرمود :

شها ملك و دین در پناه تو باد   چراغ هنر شمع راه تو باد

حقیقت حزم و عاقبت اندیشی اقتضای آن میکند که سلاطین بمجرد شنودن سخنی ازجا نروند تابدلیلی روشن وبرهانی ساطع برحقیقت مهمی اطلاع نیابند دربارهٔ آن حکمی بامضا نرسانند .

بیت

زصاحب غرض تا سخن نشنوی*   که گر کار بندی پشیمان شوی

و بعد از آنکه سخن اهل غرض در معرض قبول افتاد و عملی ناپسندیده یا قولی نا ستوده در وجود آمد تدارك وتلافی آن بدان تواند بود که سخن چین صاحب غرض را بروجهی گوشمال دهد که سبب عبرت دیگران گردد واز اندیشهٔ آن عقوبت من بعد کسی برآن عمل اقدام نتواند نمود وهمه را از مثل آن سلوك اختراز باید .

نظم

برانداز بیخی که خار آورد　　بپرور درختی که بار آورد
جهان سوز را کشته بهتر چراغ　　یکی به در آتش که خلقی بداغ

و مصداق این قول حکایت شیر ودمنه است که چون برغدر او وقوف یافت و برمکر و افساد او مطلع گشت اورا بنوعی سیاست فرمود که دیدهٔ اعتبار دیگران بدان روشن شده آیت **فاعتبروایا اولی الابصار** ورد زبان ساختند و صورت این قضیه برآن وجه بوده که چون شیر از کار گاو بپرداخت وتعجیلی که در آن کار نموده بود پشیمان شده انگشت ندامت بدندان ملامت و سرحسرت بزانوی حیرت مینهاد .... الخ »

از مقایسه نوشتهٔ این دو استاد طبع سلیم اعتراف میکند که انوار سهیلی هرگز بفصاحت و بلاغت و شیوائی و لطافت کلیله ودمنه ابوالمعالی منشی نیست . (قبول خاطر و لطف سخن خداداد است)

عیار دانش

انوارسهیلی در هندوستان ومملکت عثمانی بزودی بسیارمعروف ومشهور شده و مورد نظر ادباء ونویسندگان آن دوکشور واقع گردید .

در زمان اکبر شاه (پادشاه مغولی هند) **شیخ ابوالفضل مبارك**

پسر **شیخ خضر** که از معاریف و مشاهیر علمای هند بود و در علوم عقلیه و نقلیه مهارت واستادی داشت برآن شد که انوار سهیلی رابطرز ساده تری بپردازد لیکن این مقصود هم حاصل نشد وهم آن کتاب نشر نگردید و نتوانست جانشین انوار سهیلی شود. شیخ ابوالفضل اصلش از یمن‌بود پدرش شیخ خضر بهند آمد ودر آنجا متوطن شد وشیخ ابوالفضل بعدها برتمام علماء وادباء وحتی شاهزادگان نزد اکبر شاه برتری یافت و منزلت و تقرب بسیارحاصل کرد وتاریخ اکبر شاهی که درتمام عالم بخوبی و درستی اشتهار دارد از تصنیفات آنجناب است .

همایون نامه

گفته شد که انوار سهیلی در دربار عثمانی خواهان بسیار پیدا کرد و هرکس که توشهٔ از ادب داشت بخواندن این کتاب اشتیاق تمام حاصل نمود .

در زمان سلطان **سلیمان قانونی** (١٥٢٠-١٥٦٦ م) پادشاه عثمانی یکی از دانشمندان آن مملکت بنام **علی بن صالح رومی** معروف به **علی چلبی** و ملقب به **عبدالواسع عیسی** (استاد فقه در مدرسهٔ ادرنه) انوار سهیلی را بترکی ترجمه نمود و آنرا **همایون** نامه نام نهاد واین ترجمهٔ ترکی نیز خواهان زیاد پیدا کرد و آوازه وشهرتش باروپا رسید تا آنجا که ترجمهٔ ترکی انوار سهیلی بزبان فرانسه واسپانیائی نقل شد .

ترجمهٔ انوار سهیلی که از ترکی بفرانسه نقل شد در پاریس در

سال ۱۷۲٤ طبع گردید و ترجمهٔ اسپانیائی نیز در سالهای ۱۶۵۲-۱۶۵۸ انتشار یافت .

ارزش انوار سهیلی در کشور ایران و زبان فارسی

اگرچه شیوهٔ نگارش انوار سهیلی تاحدی‌تابع سبك متکلف زمان شده بااینهمه یکی از آثار گرانبهای ادبی زبان فارسی است ومهمترین و بهترین کتاب ادبی است که در زمان تیموریان نوشته شده وازحیث زمان و ارزش ادبی نیز پس از کلیله ودمنهٔ نصرالله منشی انوار سهیلی را باید نام برد .

این کتاب درهندوستان مطلوبتر از کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی‌واقع گشت وسالها روش نگارش آن سرمشق نثر نوبسان آنسامان قرار گرفت وهمچنین دربار عثمانی سبك نگارش آن کتاب پیروی شد لیکن درکشور ایران آن ارزشی را که در دو کشور نامبرده پیدا کرد حاصل ننمود و نتوانست جانشین کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی گردد و آنرا تحت‌الشعاع خویش قراردهد اگرچه مدتی این‌کتاب خواهان بسیارپیداکرد ولی‌در دورهٔ صفویه انوار سهیلی بعدم میمنت معروف شد و بگفتهٔ صاحب ریاض العلماء که در زمان صفویه میزیسته (معاصر مجلسی ثانی بوده است) در ایران کمتر کسی مالك آن میشد وآنانرا که شوقی باین کتاب بوده پس از بدست آوردن آن بسببی از اسباب آنرا از ملکیت خویش خارج میکردند (مثلا وقف مینمودند) تاصاحب آن نباشند و این آمد ونیامد وعدم میمنت وتفال بد باعث شد که از ارزش آن کاسته

شود واقبال مردم برآن از بین برود .

امروز انوار سهیلی از کتب نفیس ادبی ما بشمار است وما آنرا بهترین آثار ادبی قرن نهم میدانیم .

۸ - اسرار قاسمی

این کتاب در علم سحر و طلسمات و امثال آن نگاشته شده و خالی از غرائب نیست ومیتوان آنرا بهترین کتابی دانست که بفارسی در این علم نوشته شده است .

چون کاشفی در علم سحر و طلسمات و دیگر علوم غریبه مهارت واستادی‌داشته اسرار قاسمی‌را باروش‌مطبوع ودلپذیری فراهم آورده‌است

ناگفته نماند که در دورهٔ مغول و تیموریان علوم غریبه بسیار طرف توجه بوده است و دانشمندان بزرك آن زمان در علوم غریبه کار کرده اند که هر یك از آنها اعجوبهٔ زمان خویش بوده ودر رمل وسایر علوم غریبه مهارت واستادی بسزا داشته اند .

فخرالدین علی چنانکه در صفحهٔ ۲۸ گفته شد اسرار قاسمی‌را مختصر نموده و آنرا در رسالهٔ فراهم آورد .

لوایح القمر یا اختیارات نجوم

یکی از علومی که پادشاهان چنگیزی وتیموری بآن میل ورغبت زیاد داشتند علم نجوم یا ستاره شناسی است که در زمان آنها ترقی بسیار کرد و دانشمندان بزرگی در مدت حکمفرمائی و ترکتازی آنها پیدا شدند که بوجودشان دوسلسلهٔ نامبرده مفتخر گردیده اند هلاکوخان چون بایران میآمد **منکوقاآن** سفارش بسیار بوی نمود که **خواجه**

نصیرالدین طوسی را (اصل خواجه از ساوه است لیکن چون درطوس نشو و نما یافت بطوسی مشهور گشت) از قلاع اسماعیلیان مستخلص گردان و بخدمت‌ما روان گردانش تارصد بندد. پس ازتسخیر میمون دز خواجه بصحبت هلاگو خان شتافت و هلاگو وی را بملازمت خویش برگزید و بدستور اوخواجهٔ طوسی درمراغه رصدخانهٔ بنا نهاد و آنگاه زیج ایلخانی را بنام هلاگو مدون ساخت.

از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین که در ساختن آلات و ادوات رصد خانهٔ مراغه شرکت داشته است **علامه قطب‌الدین شیرازی** را باید نام برد.

دیگر از منجمین بزرك معاصر خواجه نصیرالدین طوسی **حسام الدین منجم** است که بامر هلاگو کشته شده است.

تیمور لنك با آن همه درشتی و خونخواری و شقاوت از درك لذایذ معنوی ادبیات اسلام وایران بی‌بهره نبود و مجالس ادباء وظرفاء و علماء را خوش داشت. اولاد و احفاد او نیز کم و بیش اهل فضل و دانش بودند از آنجمله **الغ بیك** بودکه دانشمندان‌را تشویق می‌نمود و رغبتی تمام بعلم نجوم نشان داد و درهنگامیکه ازطرف پدر حکمرانی ترکستان را داشت در سمرقند رصد خانهٔ مشهور خود یا زیج جدید سلطانی را بنا نهاد و جدول آن زیج را چهار نفر از دانشمندان بزرك آن زمان یعنی **غیاث الدین جمشید** و **معین الدین کاشانی** و **صلاح الدین موسی بن محمد بن محمود** معروف به قاضی زادهٔ رومی و **علاء الدین علی قوشجی** تنظیم نمودند.

سلطان حسین بایقرا که پادشاهی هنر دوست و دانش پرور بود و خود ذوق ادبی داشت علماء را در دربار خود گرد آورد و آنها را تشویق بسیار مینمود بالجمله دربار او مجمع ادباء و علماء گردید از آن میان کاشفی که معاصر وی بوده است در دربار سلطان مذکور تقرب ومنزلتی پیدا کرد وبتشویق وپشتیبانی این پادشاه و وزیر دانش پرورش یعنی **امیرعلی شیر نوائی** تألیفات و تصنیفات بسیار نمود از آنمیان در نجوم **سبعه کاشفیه** راتصنیف فرمود که ذیلا از آنها نام خواهیم برد

کاشفی بزرگترین ستاره شناسان سدهٔ نهم هجری است ودر زمان وی کسی را باوی در نجوم دعوی برابری نبود.

چنانکه گفته شد در علم نجوم هفت رساله نگاشت که یکی از آن رسائل هفتگانه لوایح‌القمر میباشد.

لوایح القمر را برنام **شمس‌الدین محمد** نوشته است چنانکه در مقدمهٔ آن مینگارد:

آصف جمجاه شمس الدین محمد کافتاب (۱)
در مقام احترام از زمرهٔ خدام او است

کاشفی در مقدمهٔ این کتاب مینویسد: « چنین گوید فقیر حقیر حسین بن علی البیهقی المشتهر بالکاشفی ایده الله باللطف الخفی که چون بمدد و دستیاری رفیق توفیق و پایمردی تحقیق شش رساله که

---

(۱) در زمان سلطان‌حسین بایقرا چندنفر شمس‌الدین محمد نام میزیسته‌اند ما گمان میکنیم که این کتاب‌را بنام **شمس‌الدین‌محمد مروارید** نوشته باشد. در یکی‌از یادداشتها دیده‌ام که کتاب مزبوررا بنام مجدالدین محمد نوشته است (مجدالدین محمد یکی از امرای بایقرا بود)

آثار انوار آن احاطهٔ جهات سته نموده در علم نجوم ساخته و پرداخته شد بدین ترتیب که از رسالهٔ **مواهب زحل** افتتاح ابواب مداخل این علم شریف بر وجوه مستفتحات بابها ومآبها اعمال و احکام باسهل وجوه میسر گشت و از کتاب **میامن مشتری** اثر حسن حسان ارقام تقویمی بعمل‌وجدول تسهیلا وتحقیقاً برمناظرظهور وعرفات پرداخته بروزبجلوهٔ جلا نمودار شد و ببرکت نسخهٔ **قواطع المریخ** جواهر اصداف اعمال موالید در رشتهٔ انتظام بدست نظام فکرت نظامی هرچه تمامتر پذیرفت و صحیفهٔ منیفهٔ **لوامع الشمس** باشعهٔ استار لطایف آثار انوار احکام سنین عالم را برعالمیان چون روز روشن گردانیده وبیمن‌دفتر **مباهج الزهره** مناسم احکام موالید حالا ومآلا بنهجی هرچه تمامتر و کاملتر متسم گشت ودیباچهٔ **مناهج عطارد** خفایای زوایای ضمایر را ازتحقیق مسائل طالع مسئلهٔ تدقیق غوامض او انکشاف تمام و وضوح مالا کلام بخشید . »

پس از آنکه نام‌رسائل شش گانهٔ خودرا یاد نموده است میفرماید اکنون وقت آن رسید که رسالهٔ لوایح القمر چهره برعالمیان بگشاید وازاینجا معلوم میشود که لوایح القمررا پس از رسائل نامبردهٔ شش‌گانه مرقوم داشته است .

اساس لوایح قمر بریك مقدمه ودو مقاله ویك خاتمه است .

مقدمه در تعریف اختیار و موضوع و مبادی آن و فوایدی‌که بر استعمال آن مترتب میشود و این مقدمه دارای سه فصل است بقرار ذیل :

فصل اول در تعریف اختیار .

فصل دوم در تعریف موضوع ومبادی این علم .

فصل سوم در فایدهٔ اختیار .

گفتیم که لوابح قمر دارای دومقاله است . اکنون باید بازنمائیم که مقالهٔ اولی در بیان چیست ومقالهٔ دوم درچه گفتگو مینماید .

مقاله اولی

مقالهٔ اولی در بیان شرایط کلیهٔ اختیارات و آنچه احتراز از آن لازم باشد و آنچه اسباب کمال اختیار بود و این مقاله نیز برسه فصل اشتمال دارد :

فصل اول) در شرایط کلیه که اختیار بی آن نشاید .

فصل دوم) در آنچه احتراز از آن درهراختیار لازم باشد .

فصل سوم) در شرایطی که سبب کمال اختیار بود .

مقاله ثانیه

مقالهٔ ثانیه در اختیارات جزئیه و آن شامل ۱۵۳ اختیار است و در آن جدولهای چندی رسم نموده تاهراختیار که لازم باشد بزودی بنظر اطلاع در آید .

خاتمه

خاتمهٔ کتاب لوابح قمر در بیان اختیارات متفرقه و مشتمل بربیست فصل است که فصل اول آن در اختیارات نزول قمر در برج خالی السیر و اختیارات برحالات اواست .

لوایح قمر را بسال ۸۷۸ کاشفی تألیف نموده و این رساله

معروفترین رسائل اوست که در نجوم نگاشته است.

این رساله دارای جدولهای بسیار دقیق ومنظمی است که استادی ومهارت مؤلف آنرا روشن وثابت میگرداند.

رسائل شش گانهٔ نامبردهٔ کاشفی نیز معروف و مشهورند وما در ذکر شرح لوایح قمر دربالا نامی از آنها آوردیم وبیش از این درمقدمه باطناب نمیپردازیم.

فقط دوباره یاد آور میشویم که **میامن مشتری** در ارقام تقویمی وشامل جدولهای نجومی است که برای تسهیل این علم نگاشته گردیده و **قواطع مریخ** دراعمال موالید است و **لوامع شمس** دراحکام طوالع سنین عالم و **مباهج زهره** در احکام موالید حالا و مآلا و اما **مناهج عطارد** دربیان تحقیق مسائل طالع و **مواهب زهل** در افتتاح مداخل ستاوه شناسی است.

(چون رسائل سبعهٔ کاشفیه درعلم نجوم بود لذا آنهارا باهم ذکر نمودیم)

مؤلفات دیگر کاشفی عبارتند از:

۱۱ - کتاب مرصد الانسی فی استخراج اسماء الحسنی.

۱۲ - رسالة العلویه که مشتمل فوائد بسیاری است.

۱۳ - رسالهٔ تحفة العلیه.

۱۴ - رسالهٔ در علم اعداد.

۱۵ - بدایع الافکار فی صنایع الاشعار که در بیان اقسام صناعت شعری و بدیع و امثال آنست.

۱۶ - رسائل در اوراد و ادعیه

۱۶- مواهب علیه یاتفسیر حسینی (تفسیر حاضر)

پیش از آنکه اشاره بمختصات مواهب علیه بشود یاد آور میشویم که در چه زمانی شروع بنگاشتن تفسیر قرآن بفارسی شده وهم خاطرنشان مینمائیم که مؤلفین تفاسیر مشهور فارسی کیانند و آنگاه خصائص مواهب علیه وسبب تألیف آن وبرخی دیگر مطالب که دراین مقدمه بکار آید بطریق خیر الکلام نوشته میشود.

اولین تفسیر فارسی

در زمان منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی تفسیر طبری بفارسی ترجمه و نقل گردید.

سال ترجمهٔ آن بطور تحقیق دردست نیست فقط میدانیم که ترجمهٔ آن باید در بین سالهای ۳۵۰ و ۳۶۵ اتفاق افتاده باشد.

از ترجمهٔ تفسیر طبری گویا بیش از یك نسخه بدست نباشد که آن نسخهٔ نفیس هم در کتابخانهٔ ملی پاریس ضبط است.

آقای قزوینی در مقدمهٔ که بر مرزبان نامه نگارش فرموده اند (چاپ کتابخانهٔ طهران صفحهٔ یه - یو) مینویسند که: «ازنفائس ونوادر نسخ عدیم النظیر کتابخانهٔ ملی پاریس نسخه ایست منحصر بفرد ازترجمهٔ تفسیر کبیر **محمد بن جریر طبری**» و از دیباچهٔ آن کتاب سطری چند در مقدمهٔ مرزبان نامه آورده اند که اکنون ما آنرا در اینجا درج میکنیم:

«واین کتاب تفسیر بزرك است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی و دری راه راست و این کتاب

را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بوذ. این کتاب نبشته بزبان تازی و باسناد های دراز بوذ و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن‌نصر بن احمدبن اسمعیل رحمة‌الله علیهم اجمعین بس دشخوار آمذ بروی خواندن این کتاب و عمارت کردن آن بزبان تازی وچنان خواست کی مرین را ترجمه کنذ بزبان بارسی بس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد که روا باشذ کما این کتاب را بزبان بارسی گردانیم گفتند روا باشذ خواندن و نوشتن تفسیر قرآن ببارسی مر آن کسی را که او تازی نداند از قول خدای عز وجل کی گفت وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه گفت من هیچ بیغامبری را نفرستاذم مگر بزبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند و دیگر آن بود کاین زبان بارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل عل همه بیغامبران وملوکان زمین ببارسی‌سخن گفتندی واول کس کی سخن گفت بزبان تازی اسمعیل بیغامبر بوذ عل و بیغامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمذ واین قرآن بزبان عرب بر او فرستادند واینجا بدین ناحیت زبان بارسی است وملوکان این جانب ملوك عجم‌اند بس بفرمود ملك مظفر ابو صالح تا علمای ماوراء النهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون ... و هم از این گونه شهر سمرقند واز شهر اسبیجاب وفرغانه وازهرشهری کبوذ بماوراء النهر اندر همه را بیاوردند و همه خطها بداذند برترجمهٔ این کتاب کاین راه را ستست بس بیرون آمذ فرمان امیر سید ملك مظفر بردست کسهای او و نزدیکان او و وزیران او و برزبان خاصهٔ او وخادم او ابوالحسن فایق الخاصه سوی‌این

جماعت مردمان و این علما تا ایشان از میان خویش هرکدام داناتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند و از جملهٔ این مصحف اسناد های دراز بیفکندند و اقتصار کردند برمتون اخبار.»

بطوری که آقای قزوینی نگاشته اند این نسخه از سوء اتفاق ناقص است. از مطالب بالا معلوم شد که تفسیر عربی طبری بفتوای علمای ماوراء النهر و شهر های دیگربزبان فارسی‌ترجمه گردید.

قبل ازترجمهٔ تفسیر طبری تفسیر دیگری بفارسی نوشته نشده‌است.

دومین تفسیر مهمی که پیش از کاشفی بفارسی تالیف شده است تفسیر مشهور و معروف **شیخ ابوالفتوح رازی** است (۱)

این تفسیر علاوه براینکه بفارسی بر قرآن کریم نگاشته شده‌است مؤلف‌آن ازعلمای‌بزرك فرقهٔ‌امامیه بوده وازاینجهت برای شیعیان‌فارسی زبان‌حائز دواهمیت‌است‌یکی‌آنکه بفارسی‌نوشته شده ودیگر آنکه مصنف آن شیعی مذهب بوده است.

تفسیر **شیخ ابوالفتوح رازی** همواره مورد اطمینان علمای علم تفسیر بوده وحتی امام فخر رازی هنگامی که تفسیر کبیر خود را تصنیف میفرمود نظری بتفسیر شیخ داشته واین کتاب مورد استفادهٔ وی قرار گرفته است.

---

(۱) شرح حال شیخ ابوالفتوح رازی را استاد محترم آقای محمد قزوینی در پایان جلد پنجم تفسیر وی تا آنجا که ممکن بوده است بتحقیق نگاشته اند (مراجعه بان تفسیر شود)

مواهب علیه

پس از تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی تفسیر فارسی مشهوری که بین خاص و عام اشتهار تمام دارد مواهب علیه میباشد کنون شرح آنرا بترتیب ذیل ایراد میکنیم :

الف) سبب تألیف این کتاب .

ب) تاریخ آغاز و انجام آن .

ج) ذکر بعضی اشعار فارسی وتازی وسخنان عرفانی که مؤلف دراین تفسیر بآنها تمثل جسته است .

د) پیروان مؤلف این کتاب .

هـ) وصف اجمالی نسخه‌های خطی که اساس چاپ این کتاب است

الف ـ سبب تألیف این کتاب

در برگ شمارهٔ ۱۰ باز نمودیم که چون کاشفی بهرات آمد صحبت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی را اختیار نمود و چون دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در رسید در دربار آن پادشاه منزلت و تقربی تمام یافت وبویژه نزد نظام‌الدین امیرعلی شیرنوائی بسیار محترم میزیست و امیرعلی شیر کاشفی را بس گرامی میداشت وبا اومعاشرت و ملازمت مینمود .

کاشفی نیز ویرا مدح میگفت و برنامش تألیف و تصنیف میکرد چنانکه تصنیف این کتاب برنام امیر علی شیر نوائی شده و بدستور و پشتیبانی وی کاشفی آنرا بانجام رسانید .

سلطان حسین بایقرا
و نظام‌الدین امیر علی شیر نوائی

چون سلطان حسین میرزا بایقرا بپادشاهی رسید نظام‌الدین امیر

علی شیر نوائی را بدستوری و وزارت خویش اختیار فرمود ؛ سلطان مزبور خود اهل علم و دانش وادب بود ومجالس ادباء و ظرفاء وعرفا را بسیار خوش داشت ازاینرو علماء وسخنگویان همزمان خودرا دردربار خویش گرد آورد .

این پادشاه نزدیک بچهل سال سلطنت و حکمفرمائی داشت ودر این مدت علماء و ادباء را تشویق مینمود و بآنها محبت و مساعدت می کرد .

مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی بزرگترین شاعر دربار بایقرا است که بنام وی کتاب نوشت واو را مدح ها کرد وستایش‌ها نمود .

مورخین و تذکره نویسانی دردربار هرات تربیت یافته‌اندکه کتب آنها آئینهٔ گذشته این سامان است . سلطان‌حسین میرزا بایقرا منصب‌وزارت خود را بامیر کبیر نظام الدین امیر علی شیر نوائی اعطا فرمود وبدانش ورای‌دستور زیرک‌کار پردازخویش مبنای‌کار وملک محکم ومنظم گردید

این وزیر دانش دوست دانش پرور خود از علمای زمان بود و بفارسی و ترکی شعر نیز میسرود . امیر علی شیر دارای دو دیوان است یکی بفارسی ودیگری بترکی وبزبان ترکی بیشتر[1] رغبت داشته تا بفارسی وهمیشه‌شعراءرا تشویق‌مینمودکه بترکی‌شعربگویند زیرا خود بترکی‌شعر خوب میگفت بااینهمه طرفدار زبان فارسی بوده است وبتشویق وی‌کتابها نگاشته گردید .

از اشعار فارسی امیر علی شیر ابیات ذیل را که در جواب قصیدهٔ امیر خسرو دهلوی گفته دراینجا نقل میشود :

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
اخگری بهر خیال خام پختن برسر است

قید زینت مسقط فر و شکوه خسروی است
شیر زنجیری زشیر بیشه کم صولت تر است

تخم رسوائی دمد از دانهٔ تسبیح زرق
آری آری دانه جنس خویش را بارآور است

رهروان بارکش را سهل دان اطعام فقر
در دهان ناقه خار خشك خرمای تر است

مرد را یك منزل از ملك فنا دان تا بقا
مهر را یکروزه ره از باختر تا خاور است

ای بسا نقصان که درضمنش بود یکنوع سود
چون دف لولی درید از بهرمیمون چنبراست

امیر علی شیر بعرفاء ارادت داشت و خودرا از زمرهٔ پیروان طریقت میشمرد.

شرح حال این امیر در تذکره ها و تواریخ مفصل نوشته شده و ما را بیش از این در اینجا اجازهٔ اطناب سخن نیست.

وی در ایام زندگانی خویش مساجد و مدارس و خانقاه ها و رباطها بنا نهاد که هریك مهمترین ابنیهٔ آن زمان بوده است.

ب - تاریخ آغاز و انجام تفسیر حاضر

مواهب علیه که پس از فوت کاشفی بتفسیر حسینی (چون نام

کاشفی حسین بود) شهرت یافته است چنانکه یاد کردیم برنام نظام‌الدین امیر علی شیر نوائی تألیف نمود.

وجه تسمیهٔ این کتاب بمواهب علیه آنستکه چون نام نظام‌الدین دستور دانش پرور بایقرا علی بود از اینرو این تفسیر را مواهب علیه خوانده است.

تاریخ شروع این تألیف غرهٔ محرم المکرم سال ۸۹۷ هجری قمری است که در هرات شروع بنوشتن این تفسیر نمود. این تفسیر مختصری است از تفسیر جواهر التفسیر و بهمان روش اهل سنت وجماعت‌نوشته شده‌است ودرخلل آیات وقصص از کلمات عرفانی و اشعار شیرین و دلپذیر فارسی تمثل جسته است.

این کتاب را در روز دوم شهر شوال سال ۸۹۹ بپایان رسانید و در آخر مواهب علیه درجائیکه سخن خودرا بمدح و نام و ستایش امیر علی شیر نوائی خاتمه میدهد تاریخ اتمام آنرا یاد کرده و چنین مینویسد:

و فرزند ارجمند لازال قدره علیاً و قلبه صفیاً (۱) در تاریخ اتمام این رباعی انشاد فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نموده و هویدا:

باخامه که این نامهٔ اقبال نوشت — وانجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم مه‌وروز وسال تاریخ‌نویس — فی‌الحال «دوم‌زشهرشوال» نوشت

(۱) علی نام پسرش بوده‌وصفی‌تخلص‌او واز اینرو گفته است‌لازال قدره علیاً وقلبه صفیاً.

چون جملهٔ « دوم زشهر شوال » را بحساب جمل بیاوریم سال ۸۹۹ میشود.

کاشفی سالها در تألیف وتصنیف روز گذارد و بعلاوه مردم زمان خود را پند و موعظت مینمود واز اینراه هادی خلایق بود.

بعد از سال ۸۹۹ که تفسیر مواهب علیه را تمام کرد ۱۱ سال دیگر در گیتی درنك نمود تا بسال ۹۱۰ چنانکه گذشت بدرود حیات گفت و در ماده تاریخ وفات او ضیاء میرزین این بیت را در کتاب تاریخ خویش آورده است:

در هدایت حرث شد ایام عمرش زان سبب
گشت تاریخ وفات او « هدایت دستگاه »
(سال ۹۱۰)

ج - اشعار فارسی وتازی که مؤلف درتضاعیف تفسیر حاضر بدانها تمثل جسته است

کاشفی مانند اکثر مفسرین برای بیان سخن و روشن نمودن کلام در خلال آیات بینات غالباً باشعار ملیح و فصیح فارسی وکلمات و سخنان عرفانی متوسل شده و بندرت اشعار عربی در تفسیر خویش وارد ساخته است.

در تفاسیر بزرك مانند تفسیر طبری و کشاف و مجمع البیان و

(۱) نسخهٔ خطی تاریخ ضیاء میرزین در کتابخانه ملی ملك بنظر رسید. این کتاب از کتب تاریخ بسیار خوب است ونسخه هم که متعلق بکتابخانه نامبرده است از نسخ نفیس دنیاست.

مفاتیح الغیب وجز آن در خلل آیات باشعار تازی مؤلفین استشهاد نموده اند وغرض از آوردن این اشعار غالباً برای اثبات اعجاز قرآن و بیان فصاحت و بلاغت کتاب آسمانی است.

اشعاری را که مؤلفین تفاسیر بزرك عربی در کتابهای خویش یاد کرده اند غالباً همان اشعاری است که در فرهنگهای تازی شاهد آورده‌شده وبیشتر مفسرین درذکر وایراد این اشعار مبتکر نیستند.

کاشفی در تفسیر خویش گرد صرف و نحو و معانی وبیان آیات قرآنی نگشته وفقط بترجمه وتفسیر آیات بینات پرداخته است ودرخلل و درز آیات باشعار فارسی و سخنان عرفانی تمسك جسته بمناسبت آنها را خاطرنشان ساخته است.

اشعاری را که کاشفی در تفاسیر خویش آورده انتخابی است که بمناسبت ازحافظه درخلل آیات وارد ساخته وکسی دیگراین اشعار را در درز آن آیات نیاورده زیرا قبل ازوی کسی باین روش تفسیربفارسی ننوشته است (جز ابوالفتوح رازی که باشعار فارسی نیز بندرت تمثل جسته)

سخنان عرفانی‌را که کاشفی درتفسیرآورده [1] مبتکر نیست وازتفاسیر وکتب دیگرعربی‌وفارسی‌آنهارا بکتاب خود ترجمه ونقل کرده است.

اکنون اشاره بپارهٔ ازسخنان‌عرفانی واشعارفارسی‌وتازی‌که‌کاشفی دراین کتاب آورده است مینمائیم:

درضمن ذکر ترجمه و تفسیر آیهٔ شریفهٔ « **ومن الناس من یتخذ من دون الله انداداً یحبونه کحب الله و الذین آمنوا اشد**

حباً لله ...»(۱)میفرماید : « وحقیقت درمعنی **اشد حبا** آنستکه اول خدای ایشانرا دوست داشت که **یحبهم** تا ایشان اورا دوست گرفتندکه **یحبونه** پس دوستی ایشان مر خدایرا بدوستی خدابست مرایشان را . **پیر طریقت** قدس سره (۲) فرمود که « اگرتخم **یحبهم** نکشتی نهال یحبونه نرستی .

پس ازبیان این سخنان به بیت پائین تمثل جسته است .

اگر ازجانب معشوق نباشد کششی   کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

و ایضاً پس از ترجمه و تفسیر آیهٔ شریفهٔ « **ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار** (۳) مینویسد : **امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه** فرموده « حسنهٔ این جهان زنی صالحه است و حسنهٔ آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زن ناشایستهٔزشت خوی‌سختگوی . »

آنگاه دوبیت پائین را ازحضرت شیخ بزرگوار شاهد آورده :

زن بد در سرای مرد نکو   هم در این عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار   وقنا ربنا عذاب النار (۲)

وهمچنین در ذیل آیهٔ شریفهٔ « یؤتی الحکمة من یشاء ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً وما یذکرالا اولوا الالباب »(٤)

---

(۱) سورة البقره آیهٔ ۱٦٥ صفحه ٤٩-٥٠
(۲) مراد خواجه عبدالله انصاری است
(۳) سورهٔ بقره آیه ۲۰۰ ص ۷۱ تفسیر
(٤) سوره بقره آیه ۲ ۸ ص ۱۱٦-۱۱۷

نگاشته است : « ودر کلام **مرتضی علی** رضی الله عنه وارداست :

رضینا قسمة الجبار فینا   لنا علم و للجهال مال
فان المال یفنی عن قریب   و ان العلم باق لا یزال

آنگاه این شعر فارسی را مینگارد :

علم دادند بادریس و بقارون زر و سیم
شد یکی فوق سما ودگری تحت سمك

و مینویسد که دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که **فقد اوتی خیراً کثیراً** .

ونیز در آیهٔ کریمهٔ « **قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شئی قدیر** »(۱) چنین نگاشته است :

درتفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیاء بوده آمده استدعای‌فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر **تعز من تشاء و تذل من تشاء** نکتهٔ درخواست‌فرمود؛ خواجه امام قدس‌سره جواب دادکه روشن‌ترین وجهی در معنی آیت آنست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنك ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب زیادتی ملك بخانهٔ همچو من گدائی آرد و از صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملك قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد .

---

(۱) سوره آل عمران آیه ۲۰ ص ۱۳۹-۱٤۰-۱٤۱

بیت

آنکو بقناعت آشنا شد　　　از فیض تعز من تشاء شد
وانکو ره حرص و آز پیمود　　　مقهور تذل من تشاء شد

(ونزد محققان عزت بشهود لقا وکشف غطا است وذلت بحجاب حرمان وباز داشت عطا)، بدست تست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از اعطای ملك و اعزاز مؤمنان و اگر چه شر نیز چون نزع ملك و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی براشارت بر اهل ایمان است و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنائم یا اکتفا کرده باحدالضدین چه از او ضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل «تقیکم الحر» یا مراعات ادب کرده است درخطاب چنانچه ابراهیم فرمود **واذا مرضت فهو یشفین** و حقیقت آنستکه شر خالص درعالم نیست بلکه آن امری نسبی است چنانچه در مثنوی معنوی مولوی میفرماید:

پس بد مطلق نباشد درجهان　　　بد بنسبت باشد این را هم بدان
زهر مار آن مار را باشد حیات　　　نسبتش با دیگران آمد ممات

یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را با عدم آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام در بعضی از ادعیه فرمود که **الخیر کله بیدك و الشر لیس الیك** و صاحب «نقد النصوص» خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این سخن ایمائی مینماید آنجا که درنعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة والمصلین میفرماید:

بلبل شاخسار باغ بلاغ　　　شاهباز نشیمن ما زاغ (۱)
داشت چشم سرش چودیدهٔ سر　　　روشنائی کحل بی ابصر
چون بنظارهٔ جهان پرداخت　　　هربد ونیك راكه دید شناخت
کانچه نیك از خصائص قدم‌است　　　و آنچه بد از نقایص عدم‌است
گفت الخیر کله بیدیك　　　لکن الشر لایعود الیك

و ایضاً در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ: «**والذین ینفقون اموالکم رئاء الناس ولا یؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر ومن یکن الشیطان له قرینا** (۲) فساء قریناً» از عارف بزرك پیشوای شیخ عطار و مولوی یعنی سنائی غزنوی رحمة الله علیه ابیات ذیل را آورده است:

هرکه اینجایگه قرین تو است　　　آن سرا نیز همنشین تو است
دوستی جو که چون بیفزاید　　　در دو عالم ترا بکار آید
دیو را همنشین خویش مکن　　　نفس بد را قرین خویش مکن

و همچنین در تفسیر آیهٔ کریمهٔ «**یاایها الذین آمنو اطیعواالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**....» (۳) باین دوبیت تمثل جسته است:

هرکه سر بر خط فرمان دلیلی ننهد
کی میسر شودش روی براه آوردن

---

(۱) این بیت اشاره است به آیه «مازاغ البصر وماطغی» (سورة النجم)
(۲) سورة النساء آیه ۳۷ صفحه ۲۳۷
(۳) سورة النساء آیه ۵۸ ص ۲۵۱

در امور **و قعوداً** و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق **وعلی جنوبکم** و در زمان توجه بمنام ومژدهٔ **الا تخافوا** نتیجهٔ چنین خوف تواند بود .

و آنگاه دو بیت ذیل را مینویسد :

هر که نی درخوف کم شدهوش او   نشنود الا تخافوا گوش او
خائفان را لاتخافوا گشت درس   هر که خوفش نیست چون گوئی مترس(۱)

و همچنین در ضمن تفسیر و ترجمهٔ آیهٔ **یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین شهداء بالقسط** . . . »(۱) باین دوبیت فارسی اشاره فرموده است :

عدل کن زانکه در ولایت دل   در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطه ایست ملك آرای   دین ودولت زعدل ماند بجای(۲)

ایضاً در تفسیر آیه « **یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة** . . » (۳) از لطایف قشریه و کشف الاسرار وارد ساخته که :

« وسیلهٔ تجرید اعمال است از ریا وتفرید احوال است ازعجب وتخلیص انفاس است از طلب حظوظ »

در کشف الاسرار آورده که : وسیلت عابدان بفضایل است و از آن عالمان بدلایل وازآن عارفان بترك وسائل ؛ عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند ؛ عابد

(۱) سورة النساء آیه ۱۰۳ ص ۲۷۱
(۲) سورة المائده آیه ۸ ص ۳۰۵
(۳) سورة المائده آیه ۳۵ ص ۳۱۷

هر که خواهد که بسرمنزل مقصود رسد
بایدش پیروی راه نمایان کردن

ونیز در ذیل آیهٔ **من یطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناك علیهم حفیظا** (۱) بسخنان عرفانی کلام خویش را خاتمه میدهد:

در **بحر الحقایق** آورده که **حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم** بوصف **فناء فی الله وبقاء بالله** موصوف بود وکسی که **قائم بالله** باشد هر آینه خلیفة الله باشد پس خلافت حق مر آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که باحق مینموده کما قال : **و ما رمیت اذ رمیت** و بیشك خلیفه بوده در هرمعاملهٔ که خلق با اومیکرده اند کما قال **ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله** و طاعت چنین خلیفه بی شایبهٔ شبهت طاعت مستخلف است .

مثنوی

چون تهی گشت ازخود وپرشد زدوست   بیشکی فرمان این فرمان اوست
ما رمیت فاش گوید بر ملا   که نیفکندی بیفکندیم ما
تو در افکندن نهٔ جز آلتی   فعل فاعل را بود بی علتی
عقل اینجا ره ندارد و هم نیز   چشم بکشا لب فروبند ای عزیز

و نیز در ذیل آیهٔ مبارکهٔ : **فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما و قعوداً وعلی جنوبکم** . . . » از کتاب **زاد المسیر** آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای **قیاما** دروقت تصرف

(۱) سورة النساء آیه ۷۹ ص ۲۰۰

فکر در این آیت کنند که **الذین یذکرون الله قیاما و قعوداً** (۱) عالم نظر در این آیه دارد **اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض** (۲)، عارف ازاین کلمه در نگذرد که **قل الله ثم ذرهم** (۳)

پیرطریقت شیخ الاسلام خواجه **عبد الله انصاری** قدس الله سره العزیز فرموده : الهی وسیلهٔ بتوهم توئی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم.

نظم

این طلب ما بی‌طلب تو داده ای — گنج احسان برهمه بگشاده‌ای
این طلب درماهم ازایجاد تست — رستن از بیداد یارب داد تست
این قدر ارشاد تو بخشیده ای — تابدین بس عیب ما پوشیده‌ای
قطرهٔ دانش که بخشیدی زپیش — متصل گردان بدریا های خویش

ایضاً در ذیل آیه : یا ایها الذین آمنوا من برتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ...» (٤) مینویسد :

«علماءرادرباب **یحبهم و یحبونه** سخن بسیاراست» اهل‌شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت‌توفیق و هدایت اواست دردنیا و اعطای حسن ثواب و کرامت بی‌حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت او است و اجتناب از معصیت او و نزد اهل

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۹۱
(۲) سوره اعراف آیه ۱۸۵
(۳) سوره انعام آیه ۹۱
(۴) سورة المائده آیه ۵۴ ص ۳۲۶ الی ۳۲۹

طریقت محبت حق با بنده آنستکه او را بحضرت قرب نزدیك گرداند و محبت بنده با حق آنکه دل را برای او از غیر او خالص گرداند و ارباب حقیقت برآنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث

بیت

چون تجلی کرد اوصاف قدیم — پس‌بسوزدوصف محدث‌را کلیم

هرگاه صدمات سطوات محبت ذوالجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات ازچمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد **فان محبت العبد لله افناء الناسوتیه فی بقاء الاهوتیه و محبت الله للعبد ابقاء الاهوتیه فی فناء الناسوتیه**

در منازل السائرین آورده که محبت در بدایت تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات ازبرای ذات در حضرت احدیت بفناء حدوث رسم در عین ازلیه. از سمنون پرسیدند که محبت چیست؟ گفت از محبت حق با بنده می پرسید یااز محبت بنده با حق؟ گفتند از محبت حق بابنده، فرمود دراین ساعت با حضرت خضر علیه الصلوة والسلام بودم و نکتهٔ از محبت حق بابنده میگفتیم ملائکه ملکوت‌طاقت شنیدن‌آن نداشتند وهم از **سمنون** منقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ روحش که طایر آشیانهٔ **منه بداوالیه یعود** بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار برزمین میزد تااز منقارش خون روان شد وآن‌مرغ در خاك و خون غلطان میبود تااز التهاب آتش محبت که افروختهٔ **نارالله الموقدة** بود پر و بالش بسوخت و جان بداد.

نظم

بسکه مرغ سحری درغم گلزار بسوخت   جگرلاله برآن دلشدهٔ زار بسوخت

حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آنمرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا جذبهٔ محبت در یافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظهٔ حاضران وتنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد.

صاحب لوامع انارالله قلوبنا بلمعانه و ارادته فرمود که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خودش جمعاً و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذات است در مرآت ذات بی واسطهٔ کائنات.

رباعی

معشوق که کس سرجمالش نشناخت   درملك ازل لوای خوبی افراخت
نی طاس سپهر بود ونی مهرهٔ مهر   هم خودبخود اونردمحبت میباخت

و یا از جمع به تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند و مطالعهٔ صفات کمال خود مینماید.

رباعی

جانان که دم عشق زند باهمه کس   کس را نرسد بدامنش دست هوس
مرآت شهود اوست در ذات وجود   باصورت خودعشق همیبازد وبس

یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مزایای تفاصیل آثاری مشاهده می کنند و ایشان جمال

مقید زائل را مقصود کلی دانند وبلذت وصال خرسند و بمحنت فراق دردمند گردند.

رباعی

ای حسن تو کرده جلوه‌ها درپرده   صد عاشق و معشوق پدید آورده
بر بوی تو لیلی دل مجنون برده   وز شوق تو وامق غم عذرا خورده

و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانهٔ افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شئون و صفات که مبادی افعال و آثارند کرده متعلق همم و قبلهٔ گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست.

رباعی

بیرون زحدود کائنات است دلم   برتر ز احاطهٔ جهات است دلم
فارغ زتفاصیل صفات است دلم   مرآت تجلیات ذات است دلم

و از این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که **یحبهم** از مرتبه میل است ازجمع بتفصیل و **یحبونه** از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق و الدین عبید الله در رسالهٔ که برنام والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند[۱] که چون نیك درنگری حضرت حق جل و علا در هر مرتبهٔ از مراتب جز خود را دوست نداشته است.

بیت

یحبهم ویحبونه چه اقرار است   بزیرپرده‌نگرخویش راخریداراست

زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آئینه را لذاته نیست بلکه

از جهت مشاهدهٔ جمال خود است دروی پس در حقیقت خود را دوست داشته است وصاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبت ومحبوبیت که دراین آیت انسانرا ثابت است بحقیقت قرب فرایض ونوافلی پی‌تواند برد بتامل وافی والله الموفق والکافی.

همچنین در تفسیر آیهٔ: « **وهوالله فی السموات وفی الارض یعلم سرکم وجهرکم و یعلم ماتکسبون** »(۱) بسخنان‌عرفانی پائین استشهاد جسته است:

و در **فتوحات** آورده که **سرکم** اشارتست بنسبت باطنی انسان **و جهرکم** عبارت از نسبت ظاهری او است.

صاحب **بحرالحقایق** آورده که مراد از **سرکم** سر خلافت‌است که در انسان ودیعت نهاده و **جهرکم** صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست وحقیقت آنستکه آدمی را صورتی است جسمانی ومعنی روحانی بجسم از عالم خلق است و به روح از عالم امر، سرّش از مرتبهٔ امر شود و جهرش از مرتبهٔ خلق، و در **نقد النصوص** (۲) فرموده که انسان مرآتی است ذات وجهین در یك رویش خصائص ربوبیت پیدا ودر دیگر رویش نقائص عبودیت هویدا؛ چون بخصائص ربوبیت نگری از همهٔ موجودات بزرگوارتر است وچون نقائص عبودیت شمری ازهمهٔ کاینات خوارتر و بیمقدار تر است.

(۱) سورة الانعام آیه ۳ ص ۳۶۶

رباعی

چون در خود از اوصاف تو یابم اثری
حاشا که بود نیك تر از من دگری
واندم که فتد بحال خویشم نظری
در هردو جهان نباشد از من بتری

و ایضاً در تفسیر آیه یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما ...»(۱) ازعرفا چنین آورده:

و نزد محققان **لباس التقوی** طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت‌شخص بدان مستور میگردد و گفته‌اند که لباس النقوی عفت‌است یا حیاء یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و **در بحر الحایق** آمده که لباس بردو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت‌است از لباس فتوی همین بدن بهره مند است که ستر سواة او میشود و از لباس تقوی هریك از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهر یکی چیزی پوشیده میگردد و بهرهٔ دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده می شود و سواة طمع دنیا و مافیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه وبدان مستور گردد سواة تعلق بغیر مولی و نصیب سر از این لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان

(۱) سورة الاعراف آیه ۲۶ ص ۴۳۶-۴۳۷

پوشیده شود سواه رؤیت ما سوی الله و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدان پوشیده میگردد سواه هویت خلق یعنی همهٔ تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر **لمن الملك الیوم** (۱) برغرفهٔ وحدت و قهاری جلوه نماید.

نظم

ملك‌ملك اوست اوخود مالك‌است   غیر ذاتش کل شیئی هالك است
کل شئی ما خلا الله باطل   ان فضل الله غیم هاطل (۲)
هالك آمد پیش‌وجهش‌هست ونیست   هستی اندر نیستی خودطرفه‌ایست

ایضاً در آیهٔ « **ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لایسمعون** » : بیتی ازحضرت سعدی ایراد کرده است (۳)

مکو که میشنوم هرچه گفتهٔ سعدی   چه‌شدکه‌میشنوی‌چون‌سخن‌نمیشنوی

و همچنین در ذیل آیه مبارکهٔ : « **الان خفف الله عنکم ..... والله مع الصابرین** » (٤) دو بیت زیرین را از سخندان بزرك حافظ شیرازی درتفسیر خود وارد ساخته :

---

(۱) اشاره بایه ۸۸ سوره قصص

(۲) مصرع اول بیت بالا از شعر معروف لبید شاعر تازی گرفته شده است

الا کل شیئی ما خلا الله باطل   و کل نعیم لا محالة زائل

(۳) سورة الانفال آیه ۲۱

(۴) سورة الانفال آیه ٦٦

صبر وظفر هردو دوستان قدیمند   بر اثر صبر نوبت ظفر آید
بلبل‌عاشق‌تو عمرخواه که آخر(۱)   باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید

ونیز درسورهٔ یونس‌ذیل‌آیه مبارکهٔ : « **ویحق‌الله‌الحق‌بکلماته ولو کره المجرمون** » ابیات ذیل را از مثنوی معنوی بمناسبت وارد ساخته است :

حق تعالی از غم و خشم خصام   کی گذارد اولیاء را در غرام
مه فشاند نوروسك وعوع کند   سك ز نور ماه کی مرتع کند
خس خسانه میرود بر روی آب   آب صافی میرود بی اضطراب
مصطفی مه میشکافد نیم شب   ژاژ میخاید ز کینه بولهب
آن مسیحا مرده زنده میکند   وان جهود از خشم سبلت میکند

۵ - پیروان مؤلف این کتاب

در برگهای پیش باز نمودیم که کاشفی بزرگترین دانشمند و نویسنده ومفسر سدهٔ نهم هجری است و گفته شد که پس ازوی روش نگارش او پیروی گردید و نوشته هایش سرمشق نثر نویسان شد.

درعلم تفسیر پیشرومفسران بزرگی‌گشت‌که ذیلا نام دوتن از آنها را در اینجا ذکر خواهیم نمود:

۱ - علی بن حسن زواری

علی بن حسن زواری صاحب تفسیر **ترجمة الخواص** چون جزدر پیش‌ارباب تحقیق معروفیت‌کامل ندارد اینك مختصری از احوال

---

(۱) کاشفی مصرع بالا را چنین ضبط کرده :

ازچمن صبر رخ متاب که روزی . . . .

او ذیلا برای آگاهی خوانندگان محترم نگاشته میشود:

علی بن حسن از مردم **مدینة السادات زوارة** اردستان رو از دانشمندان معروف قرن ۱۰ هجری است.

زواری شاگرد **سید غیاث الدین جمشید مفسر زوارة** است و سید نامبرده از شیعیان معروف ومورد تعدی وستم مخالفین بوده و چنانکه زواری خود در **لوامع الانوار** (۱) گفته سید غیاث الدین جمشید مفسر قبلا از ظهور **شاه اسمعیل صفوی** بشاگرد خود علی بن حسن خبر داده است.

از قرار معلوم سید غیاث الدین نیزصاحب تفسیریبزرگ بفارسی بوده که اکنون نسخهٔ آن نایاب شده وسید مفسر زواری با کاشفی معاصر بوده است.

علی بن حسن برای تکمیل تحصیل به **هرات** رفته و پیش از سفر شاه اسمعیل بهرات در آن شهر میزیسته و مورد ملامت مخالفین تشیع بوده و محتمل است قسمت اخیر عمر کاشفی را در هرات دریافته واز محضر وی استفاده کرده باشد.

بعد ها زواری بخدمت شاه طهماسب شتافت و مأمور تألیف و تدوین وترجمهٔ کتب دینی بزبان فارسی شده و آثار گرانبهائی ازخود بیادگار گذارده است که فهرست آنها از قرار ذیل است:

---

(۱) لوامع الانوار فی تلخیص احسن الکبار نسخهٔ خطی نادر-الوجود کتابخانهٔ حضرت استاد معظم آقای سید محمد محیط طباطبائی.

۱ — ترجمة الخواص

تفسیر زواری که آنرا ترجمة الخواص نام نهاده مهمترین تفسیری است که بفارسی پس از کاشفی تألیف یافته است.

عبارات این تفسیر بیشتر ازتفسیرکاشفی گرفته شده‌است لیکن روش نگارش این تفسیر با طرز نگارش کاشفی تفاوت بسیار دارد زیرا کاشفی بروش اهل جماعت و سنت تفسیر خودرا نگاشته و زواری بروش مفسرین شیعی ترجمة الخواص را گرد آورده و در آن اخبار واحادیث اهل بیت را درج وثبت نموده است.

سورهٔ فاتحه را بتفصیل تفسیر نموده و تفسیر این سوره را در دو مطلب شرح داده است مطلب اول در بسم الله و مطلب ثانی در بیان باقی سوره میباشد.

چون تفسیرزواری بچاپ نرسیده آیهٔ ذیل را ازآن کتاب دراینجا نقل مینمائیم تاروش نگارش زواری دراین تفسیر برای خوانندگان روشن و هویدا شود:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمك من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین.

عیاشی در تفسیر خود از ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیهم نقل میکنند که ایشان گفتند که حق سبحانه و تعالی امر فرمود پیغمبر خودرا صلی الله علیه و آله که امیر المؤمنین ع را بخلافت و امامت نصب کنند واخبارکنند مردم را بولایت وامامت او؛

آنحضرت را دغدغه بخاطر مبارك خطور میکرد که مردم زبان طعن خواهد گشود که ملاحظهٔ ابن عم خود میکند و میخواهد که مناصب همه پیش ایشان باشد حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد واین را بعینه سید ابو محمد باسناد خود ازابن عمیر در شواهد التنزیل آورده و ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی در تفسیر خود نقل میکنند از ابن عباس که این آیت درشأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد و از ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابی عبدالله جعفر بن محمد-الصادق علیهم السلام واجلای اصحاب روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند که حق سبحانه وتعالی وحی فرستاد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که امیر المؤمنین را علیه السلام نصب فرماید بخلافت بعد از وی آن حضرت خوف کرد که این امر شاق خواهد بود برجماعتی از اصحاب او وغیر ایشان پس حق تعالی این آیه فرستاد که تاحضرت دلیر شود برقیام بمأمور به و خوف از کسی نکند حضرت حق فرمود که ای فرستادهٔ بحق برسان بکافهٔ خلایق تمام آنچه فرو میآید بتو ازپروردگار تو (از آن جمله ولایت وامامت علیست علیه السلام) واگر چنین نکردی و آنرا نرسانیدی پس تبلیغ نکردهٔ رسالت او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیدهٔ چنانچه ترك بعضی ارکان نماز مبطل نمازست) (واین مبالغه است دربن امرچه معلوم است که آنحضرت کتمان وحی نخواهد کرد) و خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردمان و از آن باك مدار که کسی را بقتل بر تو دست نخواهد بود بدرستی که خدای

تعالی راه ننماید کافران را بتسلط برتوونه نافرمان برداران را) روایت است که آنحضرت را شبها حراست وپاسبانی میکردند وچون آیت نازل شد سر مبارك ازقبهٔ که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد وفرمودکه ای مردمان باز گردید که خدای تعالی مرا نگاهبانست .

درکشف الغمه آورده‌اند که بعد از نزول آیت زید بن ارقم روایت کند که رسول الله صلی الله علیه وآله وقتی که باز گشته بود ازحجة-الوداع نزول اجلال فرمود بغدیر جحفه و غدیر خمش هم گویند که واقع است میان مکه معظمه ومدینه طیبه فرمود تا آن محل را ازشوك و خار پاك ساختند و بلندی قایم کردند و ندای صلوة جامعه دردادند و ما بیرون رفتیم بجانب رسول الله صلی الله علیه و آله و روزی بغایت گرم بود چنانکه هرکه ردائی داشت بواسطهٔ شدت گرما در زیر پای انداخته می نشست چون همهٔ مردم جمع شدند آنحضرت بایشان نماز گذارد وبعد از انصراف از نماز فرمود که :

الحمدلله بحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا الذی لاهادی له لمن اضل ولامضل لمن هدی و اشهد ان لا آله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله

اما بعد ای معشر مردمان نخواهد بود نبی را از عمر مگرنصف عمر آنکه پیش ازبن بوده وحال آنکه عیسی پیغمبر در میان قومخود چهل سال لبث کرد ومن در بیستم سال ازنبوت شرع ودین را قایم ساختم و کامل گردانیدم و بلاشك از شما جدا خواهم شد ومن و شما هردو رسیده خواهیم شد یعنی فردا درقیامت ازمن خواهند پرسید که تبلیغ

رسالت را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد در میان شما بچه کیفیت زندگانی کرد شما درجواب چه خواهید گفت؟ همه برپای خاستند و گفتند یارسول الله در جواب خواهیم گفت وگواهی خواهیم دادکه تورسول وعبداوئی وآنچه حق‌ادای رسالت و امانت بود بتقدیم رسانیدی و هرچه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی وامر او را برجای نشاندی و قیام بعبادت او نمودی تا وقتی که مقرر بودی حق سبحانه وتعالی ترا جزای خیر دهاد بعد از آن فرمود که آیا نیستید شما که گواهی میدهید بآنکه معبودی نیست غیر معبود بسزا که بی شریك و بی همتاست و محمد رسول و بندهٔ اوست و آنکه بهشت و دوزخ و بعث بعد از موت همه حق‌است وایمان بهمهٔ کتب او دادید؟ همه گفتند بلی یارسول‌الله؛ آنحضرت فرمودکه من‌هم گواهی‌میدهم که دربن قول صادقید وباز مصدق گشتید بدانید و آگاه باشید که چون من بیشتر از شما باشم برحوض از برای آماده ساختن آن از جهت شما و شما بامن آن خواهید که وارد گردانم شما را برحوض پس در حالت ملاقات از شما خواهم پرسید که با ثقلین چه کردید در جواب چه خواهید گفت آن جماعت پرسیدند که یا رسول الله ثقلین چه چیزست فرمود که دوچیز است که بزرگترین آن کتاب الله است که او سببی است که یکطرف آن بید قدرت خدای عز وجل است ویکطرف دیگر بدست شماست پس متمسك شوید بآن وچنك درو زنید تا نلغزید وگمراه نگردید و کوچکتر آن عترت من اند زنهار مکشید ایشان را و با کین و

قهر با ایشان سلوك مکنید که من درخواسته ام از دانای نهان وآشکارا بآنکه وارد گرداند شما را برمن بکنار حوض وآنرا بمن اعطا فرموده پس قهر کنندهٔ ایشان قهر کنندهٔ منست و فرو گذارندهٔ ایشان فرو گذارندهٔ من و دوست ایشان دوست منست و دشمن ایشان دشمن من و سه نوبت این دعا را اعاده فرمود گفت بدانید که هیچ امتی هلاك نشد تا دینی بهوای نفس خود اختیار نکرد و غلبه نکرد برپیغمبرخود وتا بقتل نیاورد کسی را که درمیان ایشان بعدل و راستی سلوك میکرد یعنی این امور سبب هلاکت امتست پس پیرامون آن نباید گشت و در چهارم نوبت دست امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته بالا برد برمنبری‌که آنجا فرموده بود که ساخته بودند و فرمود که هرکه من مولای اویم این علی مولای اوست .

بار خدایا دوست دار هرکه اورا یاری کند و فرو گذار هرکه اورا فرو گذارد و بعد از آن از منبر فرود آمده نماز ظهر بجماعت گذارد واصح این قولست که این خطب و مواعظ پیش از نماز پیشین بوده به نیم ساعت آنگاه امر فرمود که خیمهٔ در برابر خیمهٔ آنحضرت زدند تا امیر المؤمنین علیه السلام آنجا بنشیند و مسلمانان فوج فوج و گروه گروه بروند و آنحضرت را تهنیت و مبارك باد بگویند .

گویند دوازده هزار کس در آنجا حاضر بود در آنروز وبروی سلام کنند و او را امیر المؤمنین بخوانند پس چنین کردند بعد ازآن بعضی از ازواج خود ودیگر زنان را باین امر فرمود ایشان امتثالا لامر

الرسول چنین کردند عمر برخاست اظهار سرور کامل نمود وگفت گوارا و مبارك باد ترا ای علی بامدادکردی ومولای من و مولای هرمؤمن ومؤمنه وحسان‌بن‌ثابت اذن یافته بیتی‌چند دراین باب گفت :

از آن جمله یکی اینست :

فقال له قم یا علی فاننی رضیتك من بعدی اماما وهادیاً

از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله میگوید که آنحضرت فرمود که برخیز ای علی و باین امر قیام نمای که من راضیم ترا بعد از من آنکه امام و هادی خلایق باشی این کلام نص جلی است از آنحضرت برامامت و خلافت امیر المؤمنین بعد از وی بلافصل و اقامت حجج باهره است برکسی‌که دراین امر نزاع دارد ومنکران جزای انکارخواهند یافت در روزی که عذر فائده نکند .

ازنقل آیهٔ بالا روش‌نگارش زواری‌هویدا گردید . دیگر ازمؤلفات وی عبارتند :

۲) شرح فارسی **نهج البلاغه** حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام .

۳) ترجمهٔ **مکارم الاخلاق** بفارسی که آنرا **مکارم الکرائم** خوانده است اصل این کتاب از طبری است و زواری آنرا بفارسی ترجمه نموده‌است .

۴) ترجمهٔ **عدة الداعی** که آنرا مفتاح النجات خوانده .

۵) ترجمهٔ احتجاج‌طبرسی.

۶) ترجمهٔ اعتقادات شیخ صدوق مسمی **بوسیله النجات** .

۷) کتاب **مجمع الهدی** بفارسی در چهل باب که مشتمل بر قصص انبیاء است .

۸) **تحفه الدعوات** در اعمال سال بفارسی .

۹) **لوامع الانوار الی معرفة الائمة الاطهار** که بفارسی برحسب‌دستورواشارهٔ **شاه طهماسب صفوی** تألیف‌یافته‌است .

غالب کتب نامبرده در کتابخانه های ایران وهند و اسلامبول و ممالك دیگر موجود است و هیچیك بچاپ نرسیده است .

شاه طهماسب چون علاقهٔ مفرطی بنشر و تقویت مذهب شیعه داشت از وجود زواری و فضل و ادب او استفاده کرده و در مقابل کتابهای معروف نویسندگان اهل سنت و جماعت او را بتألیف وترجمه و تلخیص آثار مهم میگماشت مثلا احسن الکبار ابن عربشاه را که در احوال ائمه اطهاراست وبرطبق روایات اهل سنت‌نوشته شده بود برمذاق اهل تشیع تلخیص کرد و شاید در برابر تفسیر معروف مواهب علیه او را بنگارش ترجمة الخواص تشویق کرده باشد تاآنکه در نظر فارسی زبانان جای تفسیر کاشفی را بگیرد و بهمین نظراست که در بین این دو تفسیر یك قرابت معنی ومضمون وعبارت مخصوصی وجود دارد .

زواری ازعلمای بزرك زمان صفویه واز مفسرین وفقهای معروف و مشهور زمان شاه طهماسب است .

سال تولد و وفات او درست معلوم نیست و نمیدانیم پس از سال ۹۶۸ که زواری لوامع الانوار را تمام کرده است چند سال دیگرحیات داشته است .

از شاگردان معروف وی ملا فتح الله کاشانی است که ذیلا ترجمت حال اورا باختصار مینگاریم :

مولی فتح الله کاشانی

مولی فتح الله کاشانی پدرش شکرالله نام داشت . ملا فتح الله درفقه وتفسیروکلام استادی ومهارتی بسزا داشت وازشاگردان معروف علی بن حسن زواری است .

زواری درزمان شاه طهماسب چنانکه نگاشته گردید بامر شاهنشاه صفوی ترجمة الخواص را تألیف نمود تاجانشین مواهب علیه گردد .

ترجمة الخواص عباراتش غالباً ازکاشفی است وزواری تنهادرخلل بعضی آیات اخبار واحادیث اهل بیت را (در) درج نموده است .

پس از زواری شاگردش ملا فتح الله کاشانی مواهب علیه را شرح کرده ودر آن احادیث و اخبار اهل بیت را گنجانیده است .

منهج الصادقین که مانند مواهب علیه و ترجمة الخواص تفسیری است بفارسی که برقرآن کریم نوشته شده بسیار معروف و بچاپ رسیده است این کتاب بروش مفسرین شیعی مذهب نوشته شده ومانندکاشفی آیات را مؤلف آن جزء بجزء ترجمه وتفسیر کرده است .

این تفسیر چنانکه گفته شد شرح مواهب علیه میباشد وبعلاوه اخبار واحادیث اهل بیت را در آن درج وثبت نموده است .

صاحب منهج با لحنی شدیدتر از زواری گفتار اهل سنت و جماعت را در ذکر ترجمه و تفسیر بعضی آیات رد میکند .

این تفسیر بامر شاه طهماسب صفوی فراهم آمد و مهمترین

تفسیری است که پس از کاشفی و زواری تألیف یافته است .

مؤلفات دیگر ملا فتح الله کاشانی عبارتند از :

۱ ـ خلاصة المنهج که مختصری است از منهج الصادقین وآنرا در سه مجلد قرارداده است . خلاصة المنهج نیزبفارسی نگاشته شده است .

۲ ـ ترجمهٔ قرآن کریم .

۳ ـ زبدة التفاسیر که بعربی نوشته ودردوجلدآنرا گرد آورده . این تفسیر را پس از دوتفسیر نامبرده دربالاتألیف نموده است .

۴ ـ ترجمهٔ کتاب احتجاج شیخ طبرسی بفارسی که آنرا کشف الاحتجاج نام نهاده است . این کتاب را بنام شاه طهماسب صفوی گرد آورده است .

۵ ـ شرح نهج البلاغه بفارسی که آنرا ترجمه نیز خوانند .

شرح نهج البلاغهٔ ملا فتح الله بسیارمعروف ومشهور است .

تاریخ تولد ملا فتح الله معلوم نیست لیکن وفات او درسال ۹۸۸ واقع شده است وماده تاریخ وفات او « ملاذ الفقها » میباشد .

قطعهٔ ذیل را صاحب روضات در ماده تاریخ ملا فتح الله در کتاب خودآورده است :

مفتی دین متین کاشف قرآن مبین
واقف سر قدر عالم اسرار قضا
هادی وادی تفسیر که در حل کلام
خاطرش بود ز اسرار یقین پرده گشا

ملکی ذات وفلك مرتبه فتح الاسلام
که بد از قوت او رایت اسلام بپا
قدوهٔ اهل فقاهت که بمصباح دروس
همه را بود بارشاد بحق راهنما
کرد پرواز بشهباز سبك جنبش عزم
دل وسعت طلبش تا که ازاین تنك فضا
فقها را چو ملاذی بجز آن قدوه نبود
بهر تاریخ نوشتند « ملاذ الفقها »
(سال ۹۸۸)

مواهب علیه نه تنها مورد نظر مفسرین فارسی زبان واقع شد بلکه مفسرین تازی زبان هم از آن استفاده نموده اند ودر کتب خویش از این کتاب نقل می‌نمایند چنانچه صاحب تفسیر **روح البیان** درخلال کلام عین‌عبارات کاشفی‌را درتفسیر خودکه بتازی نوشته است آورده واز کاشفی مطالب بسیاری درج و نقل مینماید.

وصف اجمالی نسخه های خطی که اساس چاپ این کتاب است

پیش از وصف و شرح نسخ خطی که اساس طبع این کتاب است خوانندگان محترم را یاد آور میشویم که قبل از اینکه تصحیح این کتاب بعهدهٔ نگارنده محول شود صفحهٔ چند از این تفسیر از روی نسخهٔ چاپی طبع هند بچاپ رسیده بود وبواسطهٔ ملاحظاتی آیات کلام الله را حذف و بجای آنها شمارهٔ آیات را قرار داده بودند بعد از چندی

آقای حسین اقبال مؤسس و مدیر کتابفروشی و چاپخانهٔ اقبال از من خواستار شدند که تصحیح این کتاب را بعهده بگیرم و این کتاب را باروشی‌که پیروی شده بود بانجام رسانم.

نگارنده از قبول این کار امتناع داشتم زیرا بی‌توشه ومایه دست بکار بزرك نتوان زد ومرا دانش‌وفضل آن نبود که اینکار بزرك را عهده‌دار شوم تا باصرار زیاد دست باین کار زدم و بهمان روشی که نخست اتخاذ شده بود دنبالهٔ کار را گرفتم و کم‌کم در اثر پویندگی و جویندگی نسخ خطی بسیارخوبی پیدا کردم‌که ذیلا آنهارا نام خواهیم برد.

حذف آیات از این کتاب و قرار دادن شمارهٔ آنها زائیده فکر من نبوده زیرا مرا عقیده این بود که آیات را هم ذکر و درج نمائیم لیکن چون‌ملاحظاتی در کار بوده ازقبیل نبودن حروف اعراب دار و غیره از درج آیات صرف نظر شده بود و من هم دنبالهٔ کار را بهمان روش گرفتم زیرا حذف آیات نقصان زیادی وارد نیاورده بدلیل آنکه هرسورهٔ دارای آیاتی معین است وشمارهٔ آن ها چندان اختلافی ندارد

نسخ خطی تفسیر مواهب علیه که طبع حاضر از روی آنهابعمل آمده یکمرتبه و در یك زمان بدست نیامد بلکه در جریان کار چندین نسخه بدست آوردم این نسخ چندان باهم اختلافی ندارند و خیلی بهم نزدیك میباشند.

نسخ خطی که اساس طبع کتاب حاضر است عبارتند:

الف ـ نسخهٔ خطی مواهب علیه از اول قرآن تا بآخر بقطع نیم ورقی ۳۲ سانتی متر طول در ۲۱ سانتی عرض بخط نستعلیق‌قدیم

آیات قرآن با خط نسخ درشتتری نوشته شده و غالباً روی آیات خط سرخی کشیده شده است.

این نسخه نسبةً کم غلط تر وبهتر از نسخه های دیگر است.

نسخهٔ مذکور ازنسخ کتابخانهٔ حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای **سید محمد کاظم عصار** مدظله العالی است که بدسترس نگارنده گذارده اند.

نام کاتب آن و سال کتابتش معلوم نیست ولی از خط و کاغذ آن چنین معلوم میشود که ظاهراً دراوایل زمان سلسلهٔ صفوی نوشته شده است

این نسخه دارای ۱۱۱۰ صفحه میباشد.

ب ـ نسخهٔ خطی دیگر متعلق است به دوست عزیزم آقای **سید جمال الدین میر دامادی** این نسخه نیز مانند نسخهٔ بالا بخط نستعلیق نوشته شده لیکن آیات قرآن بخط نسخ و درشتتر ازخط نستعلیق نگاشته گردیده سال کتابت و نام کاتب این کتاب هم معلوم نیست. این نسخه دارای ۳۰ سانتی متر طول و ۲۰ سانتی متر عرض میباشد.

ج ـ نسخهٔ سوم تعلق دارد به دوست محترم سرکار **ستوان سید ابراهیم شادمان** این نسخه از اواسط سورهٔ حج تا آخر قرآن است.

کاتب نام خود وپدر خود را و سال کتابت نسخه را در آخر سورة الصافات یاد کرده است و چنین مینگارد:

« تم بعون الله الملك الوهاب بخط عبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمة الله الغنی **بایزید** ولد سید عباس الحسینی غفرالله ذنوبهما وستر عیوبهما بتاریخ روز دو شنبه هفتم ماه جمادی الاخر سنه ۱۰۳۱ »

این نسخه بخط نستعلیق ولی آیات قرآن با خط نسخ با مرکب سرخ باقلمی درشتتر نوشته شده است.

نسخهٔ نامبرده دارای ۲۸ سانتی متر طول و ۱۶ سانتی متر عرض میباشد.

د ـ نسخهٔ چهارمی که بدست آمد از کتابخانهٔ دوست محترم آقای سید کریم امیر فیروز کوهی عضو ادارهٔ ثبت اسناد طهران است.

این نسخه بخط نستعلیق و لیکن آیات قرآنی با خط نسخ نوشته شده است. دارای ۲۹ طول ۱۷ سانتی متر عرض میباشد وسال نگارش و نام کاتبش معلوم نیست.

این نسخه از اول قرآن تا بآخر میباشد.

هـ ـ نسخهٔ دیگری از کتابخانهٔ دوست محترم، دانشمند معظم آقای سید حسین فاطمی دانشجوی دانشکدهٔ حقوق بامانت گرفته شده است این نسخه از اول قرآن تا آخر سورهٔ کهف میباشد و با خط نسخ نوشته شده ولی آیات قرآن با مرکب سرخ نوشته گردیده است سال کتابت و نام کاتب آن معلوم نیست طول این نسخه ۲۹ر۵ وعرضش ۱۹ر۵ است.

و ـ نسخهٔ دیگری ازمواهب علیه که درجلد دوم وسوم این تفسیر بکار آید تعلق دارد بکتابخانهٔ استاد محترم آقای **سید محمد محیط طباطبائی**.

این نسخه از اول سورهٔ مریم است تا بآخر قرآن واز نسخ دیگر کهن تر است. سال کتابت آن درست معلوم نیست ولی از خط و کاغذ آن معلوم میشود که باید این نسخه در اوایل قرن دهم نوشته شده باشد. این نسخه دارای ۲۵ر۵ سانتی طول و ۱۷ر۵ سانتی متر عرض است

علاوه بر نسخ نامبرده نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دبیرستان معقول و منقول چندی مورد نظر بوده وهم نسخه های چاپی هند درطبع این کتاب دخالت داشته اند .

خاتمه

مصنف این تفسیر و چندین کتب دیگر که نام آنها را در این مقدمه آورده ایم ٤٤٧ سال است که روی از جهان و جهانیان تافته ودر آرامگاه خود درمدینهٔ هری آرام گرفته . در اینمدت که چراغ فکرش خاموش شده ، هنوز گفته هایش که امتداد هستی و دورهٔ حیات دیگر اورا تشکیل میدهند هرروز نام بلند اورا زنده وجاویدان مینمایند .

کاشفی در سال ۹۱۰ دستخوش مرگ شد و در ماده تاریخ وفات او گفته اند :

در هدایت صرف شد ایام عمرش زانسبب
گشت تاریخ وفات او « هدایت دستگاه »

لیکن آثار گرانبهای خودرا درجائی گذاشت که گردش دوران و حوادث روزگار را بدان دسترسی نیست .

آوازه و شهرت این مرد بزرگ نه تنها درایران که مهد اوبوده است پیچیده بلکه در هرکشور و شهری تا هروقت که نامی از ادب و فرهنگ ودانش وحکمت و ریاضی ونجوم وعرفان و دیگر علوم بمیانست نام کاشفی نیز هست .

ایرانیان او را از دو جهت بیش از دیگران گرامی و ارجمند می دارند .

نخست آنکه ایرانی بوده ودیگر آنکه آثار خودرا بزبان فارسی نگاشته و از اینرو خدمتی بزرگ بزبان و ادبیات شیوای فارسی کرده است . خدایش رحمت کناد و در بهشت اورا جای دهاد .

سپاسگذاری

آقایان نامبردهٔ ذیل در تصحیح این کتاب با نگارنده کمك و مساعدت فرموده اند که از ایشان برای همیشه سپاسگذارم :

۱ ـ یگانه استاد فرزانهٔ بارع بزرگوارم حضرت حجة الاسلام والمسلمین فیلسوف بزرگ و شهیر ، جامع علوم معقول و منقول ، آقای **سید محمد کاظم عصار** (استاد دانشگاه تهران) که آوازهٔ مراتب علم ودانش و حکمتشان بگوش خاص و عام رسیده و فضایل علمی واخلاقی آنحضرت بیرون از حد بیان است چندانکه بیان من و زبان خامه از نگارش آن عاجز است .

حضرت استاد معظم در گرد آوردن این کتاب کمك وهمراهی بسیار باین بنده فرموده اند و جای آنرا داشته که گفته ام :

چه جای غصه و غم باشدم که در گیتی
بزیر سایهٔ الطاف آن خداوندم

۲ ـ همچنین استاد دانشمند فرزانه آقای **سید محمد محیط** طباطبائی در گرد آوردن این کتاب کمك های بسیاربمن نموده اند و از ایشان بسیار سپاسگذارم .

۳ ـ دوست دانشمند سترك دیرین آقای **سید علی اصغر نیری** طباطبائی

که همواره درمیان همگنان درادب آموزی ودانش اندوزی ممتاز وبنیك خوئی و حسن سیرت سرافراز بوده‌اند درتصحیح این کتاب همراهی بسیار بمن فرموده‌اند:

یارب که بسی برخورد از نخل جوانیش

٤ ـ ازاستاد محترم دانشمند آقای دکتر کریم سنجابی (استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی) سپاسگذارم که کتبی چند بدسترس اینجانب گذارده اند .

٥ ـ ازدانشمند شهیر بزرگوار آقای حاج حسین آقای ملك بسیار تشکر دارم که مدتها است در کتابخانهٔ ایشان رفت و آمد میکنم و کتب بسیار نفیس خودرا بدسترس اینجانب قرارداده اند .

آقای حاج حسین آقای ملك کتابخانهٔ شخصی خودرا که همردیف کتابخانه های بزرگ دنیاست بملت ایران واگذارنموده اند واکنون بملت ایران تعلق دارد و آنرا **کتابخانهٔ ملی ملك** نام نهاده اند .

از آقای محترم دانشمند سهیلی خوانساری کتابدار کتابخانه ملی ملك بسیار ممنون ومتشکرم امیداست کتابدارهای کتابخانه های دیگرهم باخلاق حمیده و کتاب دوستی ایشان تأسی جویند و از واردین مانند آقای سهیلی بمهربانی و خوش اخلاقی رفتار نمایند .

طهران ششم شهریور ماه سال ۱۳۱۷ خورشیدی

سید محمد رضا ـ جلالی نائینی

استدراك

برخی از یادداشتها که در هنگام تدوین در آمد این تفسیر فراهم آمد ، و الحاق آنرا بمقدمه لازم دید ، اکنون در اینجا یاد میکند :

۱ ـ رساله حاتمیه

در برگهائی که بحث و پژوهش در آثار کاشفی بود ، نامی از این رساله بمیان نیامد . رسالهٔ حاتمیه یکی ازرسائل معروف و مشهور ادبی و اخلاقی وتاریخی کاشفی است که آنرا بفرمان و دستورپادشاه هنردوست دانش پرور ، سلطان حسین بایقرا تألیف نموده و بطوری که در آغاز این رساله مینویسد ، پادشاه مزبور مثال داد که کاشفی آنچه از اخبار و آثار و داستان و سرگذشت حاتم طائی را که در کتابی دیده یا از عزیزی شنیده بفارسی در قید کتابت آورد تا بر احوال حاتم وقوفی تام واطلاعی تمام حاصل آید .

لذا کاشفی این رساله را که حاوی اخبار و آثار و سرگذشتها و داستانهای حاتم طائی است درسال ۸۹۱ گرد آورده تقدیم پادشاه نمود

ارزش ادبی رسالهٔ حاتمیه

روش ساده نویسی و بیساختگی نثر فارسی که تا پایان دودمان سلاجقه پیروی میشد رفته رفته منسوخ گردید و نویسندگان فارسی زبان زبان شیوای فارسی را با واژه های دور از ذهن تازی بهم آمیخته آن ملاحت و حلاوت ذاتی زبان از میان رفت و سبك متکلفی پدید آمد

که تا آغاز مائهٔ ۱۲ هجری زمان یافت .

رسالهٔ حاتمیه که یکی از آثار قلمی بزرگترین نویسندهٔ سدهٔ نهم هجری است تا حدی تابع سبك متکلف زمان شده با اینحال یکی از آثار گرانبهای کاشفی است . این رساله نه تنها کتابی است ادبی و اخلاقی و تاریخی بلکه نخستین کتاب جامعی است که در شرح حال و آثار احسان و ایثار حاتم طائی بفارسی نگارش یافته است . روش نگارش آن خالی از تکلف و تقیید نیست ، اکنون بدون اینکه قصد انتخاب داشته باشیم سطری چند از چند جای این کتاب پیش چشم خوانندگان ارجمند میآوریم تا روش کاشفی در طرز نگارش اینرساله برای آنها روشن و هویدا گردد :

آغاز رسالهٔ حاتمیه :

بنام خدائی که بخشنده اوست — بر آرندهٔ کار هر بنده اوست
کریمی که دل داد وجان آفرید — زجودش وجود جهان آفرید
بر افراخت درساحت احترام — لوای محمد علیه السلام

پس از آن مینگارد: « اما بعد ، از مضمون کلام سعادت انجام ملك علام ، حیث قال : **لن تنالوا البرحتی تنفقوا مما تحبون** ؛ واز فحوای حدیث صحیح سید عالم ، صلی الله علیه و سلم ، **السخی قریب من الله ، قریب من الجنة ، قریب من الناس ، بعید من النار** چنان معلوم میشود که سر دفتر مکارم اخلاق و شیم صفت سخا و کرم است . . . . »

حکایت حاتم طائی و پادشاه روم

« سلطان روم وزیر خود را گفت که خبر سخاوت حاتم در عرب و عجم فاش شده وصیت جوانمردیش از شرق تا غرب فرو گرفته و من شنیده ام که بدین صفت اسبی دارد و بدین لطافت مرکبی ، میخواهم که نقد اورا بر محك اعتبار بیازمایم وصورت دعوی اورا درمحکمهٔ معنی امتحان نمایم وکسی بطلب آن مرکب بقبیلت فرستم .

مثنوی

من ازحاتم آن اسب تازی نژاد — بخواهم گر او مکرمت کرد وداد
بدانم که در وی شکوه بهیست — وگر رد کند بانك طبل تهیست

پس ایلچی با تحف و هدایا که لایق حاتم بود فرستاد و باندك زمانی ایلچی ملك روم بقبیلت رسیده در حوالی منازل حاتم نزول کرد و قضا را مقارن رسیدن ایلچی باران و برف رسیدن گرفت و رعد وبرق و صاعقه و امثال آن پدید آمد ، حاتم مهمانرا دلداری داده بمنزل شایستهٔ آورد و فی الحال بفرمود تا اسبی بکشند و طعامی مهیا کرده نزد مهمان آورد ، بعد از فراغت طعام اسباب استراحت آماده ساخته از خیمه بیرون رفت و آن شب از هیچ نوع سخن نگذشت (۱) .... الخ »

در پایان این حکایت کاشفی مینویسد ، « این حکایت از بوستان شیخ مصلح الدین سعدی رحمة الله علیه نقل افتاد (۲) » .

---

(۱) مراجعه شود به ص۹۳ بوستان سعدی چاپ جلالی سال۱۳۱۷ خورشیدی

(۲) بجز این حکایت حکایاتی دیگراز بوستان دراین رساله نقل شده است : حکایت حاتم طائی و فرمانده یمن (مراجعه شود ببوستان سعدی چاپ جلالی سال۱۳۱۷ ص۹۴) ودیگر حکایت : زبنگاه حاتم یکی پیرمرد طلب ده درم سنگ فانید کرد ص ۹۷

و هم از رسالهٔ حاتمیه است :

« و حاتم با وجود صفت سخاوت از دقایق حکمت نیز بهره مند بود و فواید حکمیات او در دواوین عرب و تواریخ ایشان مثبت است از جمله آنکه اولاد خود را وصیت میفرمود که نیکوکاری و احسان را وسیلهٔ انجاح مرادات و ذریعهٔ حصول مقاصد و مرامات سازید که مطالب جوانمردان بی سعی وجهد ایشان بر مقتضی ارادت محصل گردد .

در کرم بگشائی رسد زغیب مرادت　　مراد خلق برآری برآورند مرادت

ودیگر فرموده که دست ازدنی بردارید ، پیش از آنکه دنی دست ازشما بدارد . برای دفن گنج رنج مکشید بلکه ببذل گنج رنج را علاج کنید

چرا باید کشیدن از جهان رنج　　نهادن از برای دیگران گنج

یکی از حاتم پرسید که آسایش دنیا که دارد ؟ گفت آنکس که در دنیا ازو آسایش دارند ؛ باز سوآل کردند که در جهان راحت بیرنج که دارد ؟ جواب داد ، آنکس که رنج درویش براحت مبدل سازد (۱) »

کاشفی درمیان هرسر گذشت وداستانی ، اشعاری دلپذیر وشیوا آورده که این اشعار بشیرینی و ملاحت لطف سخن وی چاشنی زده قلوب

[۱] در تألیف این رساله ، کتابهای ذیل بیشتر مورد مطالعه کاشفی قرار گرفته است :
۱ ـ کتاب الاغانی (ابوالفرج اصفهانی) ۲ ـ بوستان سعدی
۳ ـ تحفهٔ ملکی ۴ ـ جامع الحکایات ولامع الروایات ۵ ـ مجمع الامثال ۶ ـ جمهرت الانساب ۷ ـ جواهر الاماره وعناصرالوازرة
۸ ـ سبائك الذهب فی معرفت قبائل العرب ۹ ـ زلال الصفا فی سیرت المصطفی ۱۰ ـ گلستان

خداوندان ادب را بخواندن این کتاب راغب و مایل میگرداند .

رسالهٔ حاتمیه نه تنها درمیان فارسی زبانها شهرت واهمیتی بسزا دارد بلکه دردیار مغرب نیز این کتاب مورد مطالعه واستفادهٔ مستشرقین بزرك بوده و هست .

شارل شفر (۱) ، مستشرق معروف فرانسوی ، این رساله را در کتاب مشهور و نفیس منتخبات فارسی خود (۲) درج و بچاپ رسانیده و بمناسبت درج و نقل این رساله در آنکتاب ، بشرح حال و آثار کاشفی پرداخته ، کتب ذیل را از آن کاشفی دانسته است :

۱ ـ رسالهٔ حاتمیه ۲ ـ تحفة الصلوة ۳ ـ مواهب علیه ٤ ـ رسالهٔ علیه ٥ ـ مالابدفی المذهب ٦ ـ مرآة الصفا فی صفات المصطفی ۷ ـ حرزالامان فی فتن آخرالزمان ۸ ـ روضة الشهداء ۹ ـ رشحات عین الحیات ۱۰ ـ اخلاق محسنی ۱۱ ـ مخزن الانوار فی الانشاء ۱۲ ـ بدایع الافکار ۱۳ ـ فیض النوال فی بیان الزوال ۱٤ ـ کتاب الاختیارات ۱٥ ـ میامن الاکتساب فی قواعد الاحتساب ۱٦ ـ جواهر التفسیر لتحفة الامیر ۱۷ ـ انوار سهیلی یا کلیله و دمنه

شرح حالی را که شارل شفر ازمولاناحسین کاشفی نگاشته ، درنهایت اهمیت وبسی قابل توجه ومورد استفاده است ، لیکن درآن برخی نکته ها یافته میشود که اکنون آنها را یاد آور میشویم :

۱ شفر لقب کاشفی را معین الدین نوشته درصورتیکه لقب وی بدون

Ch . Schefer ـ ۱　　ChresTomathie Persanes ـ ۲

هیچ تردید و اشکالی کمال الدین میباشد وغالب تذکره‌نویسان نیز لقب اورا کمال الدین ضبط کرده اند .

میرخواند مورخ مشهور ، که معاصر کاشفی است در حبیب السیر مینویسد : « مولانا کمال‌الدین حسین الواعظ ، در علم نجوم وانشاء بیمثل زمان خود بود .... الی آخر » ویقین است آنچه میر خواند نگاشته صحیحترین و قدیمترین سندی است که از کاشفی برای ما باقیمانده و دیگر جای تردیدی نیست و بطور قطع و یقین لقب کاشفی همچنانکه در برك شماره ۷ نیز یاد آور شده ایم کمال الدین میباشد .

۲ ـ شارل شفر ، دو کتاب فخز الدین علی را جزء آثار کاشفی شمرده است :

الف ـ حرزالامان فی فتن آخرالزمان (۱) : مؤلف این کتاب همچنانکه در برك شماره ۲۸ یاد آور شده ایم فخر الدین علی فرزند کاشفی است لیکن شفر این کتاب را بنام کاشفی نگاشته است (۲) فخرالدین علی در آغاز این کتاب (حرز الامان من فتن الزمان) پس از ستایش وسپاس پروردگار و درود بر پیغامبر ، نام خود وپدر خود را چنین یادآور شده است : « اما بعد ، چنین گوید فقیر داعی و حقیر جانی ازدواعی ،

[۱] صاحب روضات الجنات نام این کتاب را حرز الامان من فتن - الزمان نوشته و همچنین در نسخه های خطی که بنظر رسید نام این کتاب حرزالامان من فتن الزمان ثبت شده است لیکن صاحب کشف الظنون و همچنین شفر نام آنرا حرزالامان فی فتن آخر الزمان ضبط نموده‌اند .

[۲] منتخبات فارسی شفر جلد اول

علی بن‌الحسین الواعظ الکاشفی ، المشتهر بالصفی ، ایده الله بلطفه الخفی که این رساله ایست کثیر الفواید مشتمل بر آثار خواص حروف مقطعهٔ قرآنی واسماء حسنی ربانی و آیات قرآنی .... تا آخر » و علاوه بر اینکه دراول کتاب فخر الدین علی نام خود وپدر خودرا نوشته است درچندین جای دیگر از کاشفی نامبرده از آنمیانه در پایان فصل پنجم از باب اول از مقالهٔ اول این کتاب (حرزالامان من فتن‌الزمان) نام پنج کتاب پدر خود را بمیان‌آورده واکنون‌فصل‌مذکوررا دراینجا درج ونقل‌مینمائیم .

فصل پنجم

در ذکر اسماء اکابر و کتب ایشان که ماخذ این رساله است

بدانکه از اعاظم علمای این فن که جامع هر دو طبقه است یکی شیخ ابوالعباس احمد بن علی القرشی البونی که صاحب کتاب شمس المعارف اکبر واصغر وتعلیقهٔ کبری است و تعلیقهٔ صغری و لمعهٔ نورانیه ولمحهٔ روحانیه و ختمات سور قرآنی و الواح الذهب و غیر آنست و همهٔ تصانیف وی در این فن و غیر این فن معتبر و معتمد علیها و موثوق بهاست ، بتخصیص شمس المعارف و ختمات که در این رساله نقل بسیار از آنها ایرادخواهد یافت . ودیگری از اکابراین‌طبقه‌شیخ ابوعبدالله‌محمدبن‌محمد بن یعقوب التونی المغربی است که صاحب کتاب تیسیر المطالب است و آن کتاب شریف نفیس ومعتبراست دراین علم وازآنجا نیز نقل‌بسیاری در این نسخه مذکور خواهد شد .

و دیگری شیخ محیی الدین محمد بن علی العربی است که صاحب کتاب المدخل فی علم الحروف است و وی از اکمل هر دو طبقه است ، اهل حقیقت و اهل خاصیت است .

و دیگری شیخ تقی الدین عبد الله بن علی بن حسن بن یحیی است که صاحب کتاب اللمحه است ، در حقایق حروف و آن از جمله کتب نفیسه است در حقایق و معانی حروف . دیگر شیخ ابوحامد محمد الغزالی است که صاحب کتاب سر المصون والجواهر المکنون است درخواص حروف مرتبهٔ آحاد که در لوح مثلث مدرج است و وی نیز از کبار هر دو طبقه ، اهل حقیقت و خاصیت است . و دیگر شیخ عفیف الدین عبدالله بن اسعد الیمنی الیافعی است که صاحب کتاب در النظیم فی منافع القرآن العظیم در خواص اسماء حسنی ربانی است و آیات و سور قرآنی و آن کتاب نیز کتابیست بغایت شریف وعزیز و معتبر که اکثر مقالهٔ چهارم وپنجم از آنجا مأخوذ است ، و وی نیز از اعاظم هر دو طبقه است . و دیگری شیخ محمد بن ابراهیم التمیمی الکازرونی است که صاحب کتاب خواص القرآن است وآن کتابی معتبر است وصاحب درالنظیم نقل بسیار از آنجا درکتاب خود ایراد نموده و درمقالهٔ چهارم و پنجم این رساله از آنجا خواص کثیره مذکور خواهد شد . و دیگری شیخ فخرالدین رازی است که صاحب کتاب لوامع البینات است در شرح اسماء حسنی وصفات

علیا . ودیگری مولانا یعقوب چرخی است که صاحب رسالهٔ خواص اسماءالله است . و رسالهٔ دیگر که ازآنجا نقل بسیار درین نسخه مذکور خواهد شد : کتاب سرآلایات است که بعضی از تلامذهٔ ابن عباس از نتایج انفاس نفیس وی جمع کرده است . و غیر از این کتب معتبره که مذکور شد رسائل و نسخ بسیار است ، چه از حکمای متقدمین و چه از علمای متاخرین که در این رساله از آنها فواید و خواص نقل افتاده مثل کتاب یغمایوس حکیم (۱) «؟» وآن کتاب عجیب و غریب است مشتمل بر تولدات حروف و حقایق و طبایع و خواص ومنافع ایشان و وی ازکبار تلامذهٔ معلم اول ، ارسطو بوده است واز جملهٔ حکمای اسکندر ذی القرنین بوده است . ودیگری کتاب هیاکل و تماثیل حکیم ابوبکر بن علی بن وحشیه مشهور است و نزد علمای این فن اعتبار تمام دارد . و دیگر رسالهٔ شیخ نجیب الدین حسین سکاکی است درخواص حروف . ودیگری رسایل و نسخ مختصرهٔ معتبرهٔ سید حسین اخلاطی است و مقتبسان پیشگاه حقایق ایشان ، بتخصیص شیخ کامل خواجه ضیاء الدین ترك که وی نیز از کبارهر دوطبقه است ، ازاهل حقیقت و خاصیت . ودیگر درهٔ مکنونه است که یکی از کبرای این علم تألیف کرده است و مشتمل است بر غرایب خواص حروف و نزد این طایفه اعتبار تمام دارد . و دیگرکتاب حل القواعد الجفر الکبیر است که بعضی از تلامذهٔ حضرت سید حسین

۱ ـ صاحب روضات الجنات یعمادیوس ضبط کرده است .

اخلاطی تألیف کرده اند.

و دیگر پنج کتاب جواهر التفسیر و تفسیر مواهب و تحفهٔ علیه و مرصد الاسنی فی استخراج الاسماء الحسنی و لوایح القمر که مجموع آن ها تألیف والد راقم این‌حروف است روح الله روحه و دراین‌مجموعه کتبی که نامبرده شد بسی قواعد و فوائد و خواص آثار ایراد یافته و برآن اعتماد تمام حاصل شده ، و الحمد لله علی ذلك » . (نقل از کتاب حرز الامان من فتن الزمان (۱) مقالهٔ اول - باب اول - فصل پنجم)

ب - دومین کتابی که مؤلف آن فخرالدین علی است وشارل‌شفر، آنرا بنام کاشفی نگاشته ، کتاب مشهور و معروف ، رشحات عین الحیات است ، این کتاب یکی از آثار گرانبهای سدهٔ دهم‌هجری است و فخرالدین علی بیشتر شهرتش برای نگاشتن و فراهم آوردن این کتابست .

رشحات درشرح حال مشایخ وپیروان نامی سلسلهٔ نقشبندیه نگاشته گردیده وچون مؤلف آن خود پیرومشایخ این سلسله بوده و اطلاع کامل ازآنها داشته بهترین و صحیحترین کتابی است که راجع بسلسلهٔ نامبرده نوشته شده است . شفر باپیروی ازصاحب کشف‌الظنون کتاب رشحات را جزء آثار کاشفی بشمار آورده است .

۱ - نسخهٔ خطی حرز الامان من فتن الزمان که ازآن در اینجا نقل گردیده تعلق دارد باستاد دانشمند فرزانه جناب **آقای محمد علی تربیت** [نمایندهٔ مجلس شورای ملی] .

این نسخه یکی از نسخ گرانبهای کتابخانهٔ ایشانست که بدسترس نگارنده گذارده اند .

اکنون سطری چند از کتاب شفر ترجمه نموده و در اینجا نقل میکنیم :

« حسین‌واعظ دوکتاب تاریخی فراهم‌آورده است : روضة‌الشهداء که شامل شرح حوادث زمان اولیهٔ اسلام تا شهادت حضرت امام حسین فرزند علی‌علیه‌السلام است. این‌کتاب به ۱۰ فصل منقسم شده ودارای شهرت بسیاری گردیده در سال ۹۷۰ محمد فضولی افندی بغدادی آنرا ترجمه بترکی نمود . دومین کتاب تاریخی کاشفی ، مجموعهٔ شرح حالی است از شیوخ سلسلهٔ نقشبندیه ؛ حسین واعظ این مجموعه را رشحات عین الحیات نام نهاد و آنرا یکسال پیش از بدرود زندگانی خود تدوین ساخت ، چنانکه از این ماده تاریخ مستفاد میشود :

آمد رشحات با کثیر البرکات   چون‌آب خضر منفجر ازعین‌حیات
مانند محاسبان سنجیده صفات   تاریخ تمامش ازحروف «رشحات»

گفته شد که فخر الدین علی کتاب رشحات را در سال ۹۰۹ بپایان رسانید لیکن‌شارل شفر این‌کتاب را از مؤلفات مولانا کمال‌الدین حسین پدر فخر الدین علی دانسته و چون کاشفی در سال ۹۱۰ بدرود حیات گفته است شفرتصور کرده که رشحات را یکسال پیش ازوفات‌خویش تمام کرده است .

شارل شفروفات کاشفی را مانند سایر مورخان وتذکره نویسان در سال ۹۱۰ نوشته وما این‌ماده‌تاریخ را ازکتاب وی دراینجا نقل میکنیم:

ناصح و فیاض مولانا حسین کاشفی
آنکه گنج معرفت در مخزن دلها نهاد

دیدمش در واقعه بر منبر عرش از شرف

گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد ؟

گفت چون شد بعد از این بر منبر عرشم مقام

از پی تاریخ نیکو « منبر ما عرش باد »

تحفة الصلوة

رسالهٔ مختصری است که همچون سایر آثار خود آنرا بفارسی نبشته دارای یك مقدمه و هشت فصل و خاتمه ای میباشد . این رساله را در ماه رمضان سال ۸۹۹ بپایان رسانیده است (در ماه بعد آن یعنی دوم شهر شوال تفسیر مواهب علیه را نیز تمام کرده است)

تحفة العلیه

این کتاب را کاشفی بر نام شیخ عبد الله نقشبندی نگاشته شامل چهل حدیث میباشد . در این کتاب آیات و اخبار و امثال و سرگذشتهای بسیاری دیده میشود و هم پارهٔ از آن در علوم غریبه نگارش یافته است .

خاتمه

علاوه بر مدارکی که در این مقدمه بآنها اشاره شد مدارك ومآخذ دیگری یافته میشود که در ترجمت احوال کاشفی نگاشته گردیده است مانند استخراجات و یادداشتهای سیلوستر دوساسی (۱) مرد سیاسی و مستشرق دانشمند فرانسوی که در سال ۱۸۱۸ میلادی از کتابخانهٔ

1 - Sylvestre de Sacy

ملی پاریس (۱) بدست آورده و دیگر مقدمه ای که در سال ۱۸۱۶ بر کتاب کلیله ودمنه نگاشت ودر آن دربارهٔ کاشفی وانوارسهیلی بحث و پژوهش مبسوطی نمود . درج و نقل ترجمهٔ گفتار **سیلوستر دوساسی** اگرچه فواید بسیاری دارد لیکن چون بنای این مقدمه بر اختصار است لذا از ذکر آن صرف نظر میشود ؛ بعلاوه تحقیق وپژوهش در احوال کاشفی و آثار وی مقامی و دانشی دیگر ومجالی بیشتر از این میخواهد وباوجود آنکه مورخان و تذکره نویسان و دانشمندان شرق و غرب در ترجمت احوال کاشفی بحث و پژوهش کرده اند لیکن هنوز برای پژوهندگان ، راه پژوهش وتحقیق در احوال اوباز و نقاط بسیار تاریکی در تاریخ زندگانی وی بجاست که بروشن ساختن احتیاج دارد ، امید واریم در روزگار نزدیکی بیشتر آن نقاط تاریك زندگانی کاشفی را پیدا کرده بدسترس عاشقان دانش و ادب بگذاریم .

ضمیمه

شارل شفر در منتخبات فارسی خود شرح حال مبسوطی ازفخرالدین علی نیز نگاشته ، از آثار وی تنها لطایف الطوایف را نام میبرد وهم پارهٔ از آنرا درج ونقل مینماید ، لیکن از آثار دیگر وی اطلاعی نداشته است (۲)

I- Les notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Royale

۱ ـ این کتابخانه در آنزمان بنام کتابخانه سلطنتی خوانده میشده است [مراجعه شود بیاد داشتها واستخراجات ساسی برك شماره ۳۹- ۲۱۱ جلد دهم چاپ باریس سال ۱۸۱۸ ومقدمه کلیله ودمنه برك شماره ۴۲ ـ ۴۷ چاپ باریس سال ۱۸۱۶ .]

۲ ـ دو کتاب رشحات عین الحیات و حرزالامان فخرالدین علی را چنانکه دربرك شماره ۱۱۸ گفته شد بنام کاشفی ضبط کرده است

فخر الدین علی چنانکه در برك شمارهٔ **۲۶** باز نمودیم شعرهم میگفته و **مثنوی محمود و ایاز** را بر وزن **لیلی و مجنون** برشتهٔ نظم کشیده است .

این مثنوی را در سال **۹۰۲** گفته و شمارهٔ ابیاتش **۲۵۶۰** میباشد . هنگامی که **مثنوی محمود و ایاز** را میسروده سی سال داشته (تولد فخر الدین علی درسال **۸۷۳** بوده است) و آنرا بنام امیر علی شیر بپایان رسانیده است . آغاز مثنوی **محمود وایاز** باین بیت میشود :

ای نام تو گنج نامهٔ راز　　　بر نام تو خامه گنج پرداز

وهم از **مثنوی محمود و ایاز** است :

چون آتش عشق عـالم افروز　　　سر بر زند از دل غم اندوز
آن شعله کشد که جان فروزد　　　نی جان که همه جهان بسوزد
سوزد همه رخت زرق‌وسالوس　　　نی نام گذارد و نه ناموس

درتعریف سخن فرماید

گنج است سخن ز کشور دل　　　پیدا شده در خرابهٔ گل
گنجی‌است درو خردگهرسنج　　　شمشیر زبان کلید آن گنج
وصف سخن از زبان فزونست　　　درشرح سخن زبان زبونست
انسان صدفی است ناز پرور　　　در وی سخنان چوعقدگوهر
قـدر صدف از گهـر فزاید　　　ازهر صدف این گهر نزاید
خوش آن صدفی که در فشاند　　　چون ابر بهـار در چکاند
آنرا که صدف پر است از در　　　جـا دارد اگر کند تفاخر

پایان کتاب

در پایان این کتاب بحکم **من لم یشکر الناس لم یشکر الله** وبرحسب وظیفهٔ وجدانی وتکلیف اخلاقی‌ازاستاد دانشمند فرزانه، جناب آقای **دکترسید علی شایگان** (معاون و استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی واقتصادی) سپاسگزارم **که** کتابهای‌کمیاب وگرانبهائی بدسترس‌ما گذارده اند .

دانشکده حقوق که در راس دانشکده های کشور قرار گرفته ، در تحت سر پرستی این مرد بزرك دانشمند اداره میگردد .

ادارهٔ امور علمی و اداری دانشکدهٔ نامبرده **چندان** رضایت بخش است که نمونهٔ کامل نظم و **قانون** در آنجا مشاهده میشود .

طهران ــ **سید محمد رضا جلالی**

پیش از خواندن این مقدمه اغلاط ذیل را تصحیح فرمائید :

برگ	سطر	نادرست	درست
۱۳	۱۰	متهم	يتهم
۱۳	۱۸	تقولون	يقولون
۱۷	۱۹	فانمهن	فاتمهن
۲۱	۱۹	سبزار	سبزوار
۲٤	۱	بحضرت	حضرت
۳۳	۱۲	بیست و دو	بیست و سه
٤۰	۱٦	میجویند	بجویند
۵۵	۱۷	نام بایقرا (سلطان حسین) حسین	نام پسر بایقرا (سلطان حسین) محسن
۵٦	۵	اهمیش	اهمیتش
٦٦	۱۲	دربار	در دربار
۷۱	۷و۱۰	کلیله	کلیه
۷۲	۱۵	مرصدالانسی	مرصدالاسنی
۸۰	۹	حرث	صرف
۱۰۲	۱۷	طبری	طبرسی
۱۰٤	۲۰	در درح	درج

ضمیمه

پس ازفراهم آوردن مقدمهٔ این کتاب واستدراکی که بآن افزوده شد خوشبختانه در اثر پویندگی وجویندگی کتابی دیگر از کاشفی بدست آمد که ذیلا آنرا نام خواهیم برد :

صحیفهٔ شاهی

صحیفهٔ شاهی کتابی است درمنشآت فارسی وتازی (۱) که کاشفی آنرا پس از نگاشتن مخزن الانشاء (۲) برنام سلطان حسین بایقرا نوشته است . آغاز آن بابن دو بیت میشود :

ای بنامت صحیفهٔ شاهی   شده مشهور مهر تا ماهی
نقش نام تو زیب خامهٔ من   نامور از تو گشت نامهٔ من

این کتابرا برای شاهزاده ابوالمحسن (۳) فرزند پادشاه نامبرده نگاشته است چنانکه مینویسد . « اشاره ملهم غیب از بشارتخانهٔ لاریب بفقیر حقیر **حسین بن علی الواعظ الکاشفی** اسعده الله باللطف الخفی رسید که جوهری چند پاکیزهٔ دلپسند از مخزن ارجمند برشتهٔ تألیف در سلك ترتیب و ترصیف کشیده بمعرض عرض خدام لازم الاحترام حضرت شاهزادهٔ عالمیان . . . :

---

۱ ـ شمارهٔ مکاتیب تازی این کتاب نسبت بفارسی بسیار کمتر است
۲ ـ رجوع شود ببرك ۵٦ مقدمه ۳ ـ سلطان حسین دارای چهارده پسر وبازده دختر بوده است

معین دولت ودارای دین ابوالمحسن   که هست تابع احکام اوزمان وزمین

این کتاب دارای یك عنوان و سه صحیفه و خاتمه ای میباشد

روش نگارش این کتاب متکلف و تابع سبك ساختگی زمان گردیده است بااینحال کتابی است نفیس و گرانبها و یکی از آثار مهم کاشفی بشمار است. اکنون برای اینکه خوانندگان تا اندازهٔ بروش نگارش آن آشنائی و شناسائی پیدا کنند از دو جای آن چند سطر در اینجا نقل مینمائیم :

زان پیش که از دیده و دل نام و نشان بود
عکس رخ دلدار در آئینه جان بود

فاتحهٔ این مخلص که بطریق مسابقت در مصادقت و مفاتحت و مکاتبت قبل از ادراك شرف صحبت «ف» اصدار می افتد محل استغراب ومقام استعجاب نیست زیرا که پیش از تشاهد اشباح بتعارف ارواح مواصلت جانی و ملاقات روحانی ثابت بوده

هنوز روی تو نادیده آشنا شده ایم
تو خود حوالهٔ ما بودهٔ ز روز ازل

متمنی از مواهب مفیض العطایا عز شانه و عظم برهانه آنکه یمن التقا و مشاهدهٔ لقا در عالم ظاهر سمت تیسر پذیرد.

و هم از صحیفهٔ شاهی است :

یاقوم اذنی لبعض الحی عاشقة   والاذن تعشق قبل العین احیانا

اگرچه بحسب ظاهر دیدهٔ منتظر در اکتحال بکحل الجواهر مجاورت و محاورت «ف» مقصرست ، فاما صومعهٔ سامعه باستماع اجتماع مواد فضایل آن نقادهٔ افاضل خزانه جواهر محامد مآثراست

از دیدن دیده گر شود جان عاشق
جان عاشق تست دیده تا دیده ترا

مسئول ازفضل ربانی آنکه باجراء ملاقات جسمانی «ع» خورشید مراد ازافق غیب براید.

در پایان هرصحیفه و سطر و کلمه ای (سطر و کلمه اصطلاح تقسیمات این کتابست) ابیاتی چند از فارسی وتازی بمناسبت ایراد نمود و با روش بسیار دلپذیری این کتابرا ترتیب و ترصیف داده است

تاریخ تالیف و نگارش صحیفهٔ شاهی در دست نیست تنها میدانیم که پس از مخزن الانشاء نبشته شده (مخزن الانشاء بسال ۹۰۷ نگارش یافته)

مخزن الانشاء از صحیفهٔ شاهی مشهور تر و حتی در زمان حیات کاشفی بسیار معروف بوده است چنانکه غالب تذکره نویسان در کتب خود این کتاب را ذکر کرده اند لیکن از صحیفهٔ شاهی بیشتر صاحبان تذکره اطلاعی نداشته ونامی هم از آن نبرده اند

در دائرة المعارف اسلامی (۱) درضمن شرح حال کاشفی از این کتاب نام برده شده و ما نیز چند نسخه از صحیفهٔ شاهی بدست آوردیم که از آنمیانه دو نسخه استاد دانشمند آقای مشکوة وآقای دکتر قاسم امیر سلیمانی بدسترس ما گذاشته شد و از آنها استفاده نموده ایم.

همچنانکه دربرك شمارهٔ ۵۵ - یادآور شده ایم، کاشفی اخلاق محسنی را نیز برای شاهزاده **ابوالمحسن میرزا** نگاشته ودرسال ۹۰۰ هجری قمری

۱ - جلد دوم برك شماره ۸۳۷ Encyclopédie de l' Islame

آنرا بپایان رسانید . **اخلاق محسنی** نخستین بار در کلکته بسال ۱۸۰۹ میلادی بزیور چاپ آراسته شد ودرسال ۱۸۶۷ بزبان انگلیسی ترجمه ونقل گردید (۱) (سید محمدرضا جلالی)

پایان

یادداشت ـ شمارهٔ آیات این تفسیر ازروی قرآن گراور کتابفروشی اقبال تنظیم شده است

---

۱ ـ انوار سهیلی نیز بانگلیسی ترجمه ونقل شده است . کتاب مزبور در سال ۱۸۰۴ میلادی در کلکته بطبع رسید وپس ازاین سال چند باردیگر درهند واروپا چاپ وپخش شده است .

جلد اول

مواهب علیّه

یا

تفسیر حسینی (بفارسی)

تصنیف بزرگترین دانشمند سدهٔ نهم هجری کمال الدین حسین کاشفی

باتصحیح ومقدّمه وحاشیه نگاری

سیّد محمّد رضا جلالی نائینی

کتابفروشی وچاپخانهٔ اقبال

مرداد ماه ۱۳۱۷

[مقدمهٔ تفسیر مواهب علیه بخامهٔ کاشفی مؤلف این تفسیر]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالت پناهی علیه وعلی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل از این ، باشارت مشتمل بر بشارت ، که از عالیجناب امارت پناه ، ایالت دستگاه ، معالی صفات ، مناقب سمات ، مقرب الحضرة السلطانیة ، مؤتمن المملکة الخاقانیه ، عضد الدولة القاهرة ، رکن السلطنة الزاهرة ، مؤید الاسلام والمسلمین ، نظام الدولة والامارة والدنیا والدین :

شعر

گوهر درج کرامت اختر برج کمال
آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله
شهسوار عرصهٔ عزت علیشیر آنکه هست
والی والا جناب و داور دوران پناه
مستفیض از نفحهٔ گلزار فضلش جان ودل
مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه
دولت او با جهان و رفعت او با سپهر
فاش میگویند هردم از سر تمکین و جاه
کای جهان ازدولت ماهرچه میجوئی بجوی
وی سپهر از رفعت ماهرچه میخواهی بخواه

اعزه الله العزیز بعزه الدارین ووفقه بتکمیل اسباب سعادة المنزلین ، شرف صدور یافته بود عنان توجه بتألیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة

الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل وترصیفی شامل دست داد وبنظر عالی امارت پناهی رسیده عزقبول یافت . اما بواسطهٔ وفورعلایق وهجوم عوایق، تحریربواقی مجلدات در حیز تعویق وعقدهٔ تأخیر میافتاد ، تادر غرهٔ محرم المکرم سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه هجریه ایماء ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بندهٔ جانی حسین بن علی الواعظ الکاشفی البیهقی رسید که عجالة الوقت را ترجمهٔ مبرا ازتکلیف سخن آرائی و معرا از اظهار فضیلت نمائی رقم زده کلک بیان گردد تاحضرت مشارالیه بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام نمایند ومعانی کلمات قرآنیه را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند وخاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض فرقانی بدین نوباوهٔ حدایق معانی که نسبت باسم سامی آنحضرت به مواهب علیه انسام یافته ملحوظ گردانند ، امیدواری بعنایت حضرتباری جل شانه وعزسلطانه، چنانست که عن‌قریب نسیم توقیف‌نقاب فنا ازچهرهٔ شاهدمقصودبرگشاید ومجلدات ثلثه برمنصهٔ ظهور بجلوه درآید.

شعر

وارجو من الله نیل المواهب ... وربی لما یبتغی العبد واهب

ودر این ترجمه بعداز ملاحظهٔ حذف واضمار وتخصیص و تعمیم و حقیقت و مجازواضح آیت بروجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیاء آنچه اصح و اشهر است بطریق خیرالکلام سمت ذکر خواهد یافت وبرخی ازسخنان ارباب تحقیق درمحلش صورت تلفیق خواهد پذیرفت واز قرائت معتبره روایت بوبکر از امام‌عاصم رحمهما الله که دراین دیار صفت اشتهار ورتبهٔ

اعتبار دارد ، ثبت میگردد و ببعضی از کلمات که حفص‌را باو مخالفت است و معنی سخن بسبب خلاف تغییر کلی مییابد، اشارتی‌میرود؛ والله ـ الهادی وعلی کرمه اعتمادی والسلام والاکرام.

پناه میگیرم و التجا مینمایم، بمعبود بحق وخداوند مطلق، از شر و وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش یا دورمانده از رحمت بیغش ، رانده شده از ریاض جنان، یارمیده گشته از طبقات آسمان، نعوذ بالله من شره ابدا .

سورهٔ فاتحة الکتاب وهی سبع آیات (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای‌سزای پرستش ، نیك‌بخشنده برخلق‌بوجود حیات، بخشاینده ومهربان برایشان‌ببقا ومحافظت کننده از آفات (۱) هرثنائی وآفرینی که از ازل تاابد موجود ومعلوم بود وهست و خواهد بود جملهٔ آن بتمام و کمال مر خدایرا که مسمی و موصوف است بهمهٔ اسماء و صفات کمالیه ، آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده وسازندهٔ کارهای همهٔ عالمیان از ملائکه وجن و انس ووحوش و طیور وسباع و حیوانات آبی و جز آن (۲) بخشندهٔ وجود بار دیگر درآخرت بعد از فنای جهانیان، بخشایندهٔ دیگر باره به رأفت و رحمت برمؤمنان و درآورندهٔ ایشان به بهشت جادوان (۳) خداوند روز جزا یامتصرف در آن روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان، تا در دادن وستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند

(۱) این‌سوره‌رافاتحة‌الکتاب وام‌الکتاب خوانده‌اند. ام‌الکتاب گفته‌اند باعتبار آنکه‌تمام مطالب قرآن‌مجید وامهات مسائلیکه درآن‌بطریق تفصیل وارد گردیده دراین سوره بطوراجمال بیان شده است.

این سوره بنام فاتحة الکتاب خوانده شده چنانکه پیغمبر فرمود **لاصلوة لمن لم‌یقرء بفاتحة الکتاب.**

و همچنین این سوره را ام القرآن گفته اند و بجز نامهای بالا بنام های دیگرهم‌خوانده شده مانند سبع المثانی وقرآن عظیم. شیخ‌الامام علی‌بن‌واحدی‌نیشابوری دراسباب نزول آورده که‌این‌سوره درمکه

و یا جزا دهنده براستی در روز پاداش (٤) ترا میپرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست ، و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و در انجاح سایر حوائج و مهمات (٥) ما را راه نمای براه راست که راه انبیاء و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام است علیه الصلوة والسلام . و حضرت قطب العارفین ، غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبیـد الله درین معنی نکته‌ای بلند و کلمه ای ارجمند فرموده‌اند و آن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم ، جز تو ندانیم و جز تو نبینیم و یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود بی آن پیدائی ندارد و بغـایت کمال خود بی آن نمیرسد تا در همهٔ احوال جز تو نبینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم (٦) بنمای بما راه آنانکه بفضل خود انعام کردی برایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بجمال نعمت باطن که اطلاع بدقایق اسرار حقیقت است ایشانرا معزز و مکرم ساخته نه راه آنکسانیکه خشم گرفته‌ای برایشان یعنی قبل از وجود بمعرض

نزول یافت و همچنین امام ثعلبی در تفسیر خود فرموده که این سوره بمکه نازل شد و گفته‌اند نزول این سوره در آغاز رسالت بوده است .

قال الله تعالی فی سورة الحجر « ولقد آتیناك سبعاً من المثانی والقرآن العظیم » اگر تمام سورهٔ حجر مکی و قبل از هجرت نازل شده باشد آیهٔ مذکوره دلالت خواهد داشت براینکه در مکه سورهٔ فاتحه قبل از هجرت حضرت رسول الله نازل شده . در برابر اشخاصی که گفته اند این سوره مکی است برخی نیز آورده‌اند که این سوره در مدینه نازل گشته است .

(بهترین تفسیری که بزبان فارسی براین سورهٔ مبارکه نوشته شده است تفسیر حضرت حجة الاسلام و المسلمین علم الاعلام آقای سید **محمد کاظم عصار** مد ظله العالی است بعقیدهٔ ما تاکنون تفسیری براین روش و خوبی بفارسی نگاشته نشده است .)

غضب تو در آمده‌اند و بدانسبب بر کفر اقدام نموده و نه راه جهودان که بسبب تمرد در معانده و مکابره و قتل انبیا علیه الصلوة والسلام و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود در طرق مختلفه و سبیل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شأن مسیح و تفریط در باب حبیب ما صلواة الله علیهما گمراه گشته اند (۷)

سوره بقره مشتمل بر دویست و هشتاد و شش آیه و در مدینه نازل شده

(بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان)

الم حروف مقطعه اسرار قرآن است و هر کس بر آن اطلاعی ندارد و گفته اند که معنی الم **انا الله اعلم** است یعنی منم خدای داناتر (۱) آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود یا در لوح محفوظ نوشته این کتاب کامل است (یعنی قرآن) هیچ شك و شبهه نیست در این کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در او ادنی تامل کند از ریب باز ایستد و داند که شبهٔ را در آن مجال نیست دلالت کننده است و راه نماینده مر پرهیزکارانرا که ایشان بدان منتفع شده‌اند (۲) آنانکه از صدق عقیدت میگروند بنادیده که حق تعالی است و ملائکه و قیامت یا متعلقات آن یا پوشیده که وحی است و گفته‌اند که غیب قضا و قدر است که مؤمنان بدان ایمان می آرند و بپای میدارند و ادا می کنند نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن و از آنچه بدیشان عطا کرده‌ایم نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق (۳) و آنانکه ایمان می آرند بدانچه که فرستاده شده است بسوی تو از قرآن و بانچه منزل گشته پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و تورات و انجیل و جز آن و بسرای دیگر که دار الجزا است ایشان که یاد کرده شده است بیگمان می شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند (٤) آنگروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت بر راه راست و نشان درست اند از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند و همانگروه ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمهٔ (هم) دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم

بیت

چو ایشانرا طریق راستکاریست سزای راستکاری رستگاریست

این آیتها که گذشت در شأن مؤمنان است از اهل اسلام واهل کتاب چون عبداللّه‌بن سلام و اصحاب او رضی‌الله عنهم وبعد ازمدح مؤمنان در ذم کافران میفرماید (۵) بدرستی که آنانکه ازروی عناد بپوشیدند نورایمان را بظلمت شرك یکسان‌است برایشان آنکه بیم کنی ایشان‌را و بترسانی ازعذاب یاتخویف نکنی وتهدید ننمائی یعنی اگر بیم کنی و اگرنکنی ایمان نمی‌آرند (٦) مهر نهاده است خدایتعالی بردلهای ایشان تا بیان حق‌فهم نمیکنند وبر گوشهای ایشان تاسخن حق نمی‌شنوند و بردیدهای ایشان بوششی است‌تاراه حق‌نمی‌بینند ومرایشانرا است ازروی استحقاق عذاب بزرك در دنیا بقتل واسر و درعقبی بزجر وقهر واین دوآیت درشأن کفار ومشرکان است که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابوجهل و کشتگان روز بدر و بعد ازمذمت کفار سیزده‌آیت در شان اهل نفاق فرستاده که قباحت ایشان بواسطه تلبیس وخداع ازکافر اصلی زیادت است (۷) و از آدمیان کسانند که میگویند بگرویدیم ما به خدا و بروز بازپسین یعنی قیامت وحال آنکه نیستند ایشان گرویدکان وراستگویان (۸) فریب میدهند بزعم خود خدایرا و آنانرانیز که ایمان آورده‌اند یعنی صحابه چه منافقان بایشان اظهار ایمان میکردند ازروی خداع ونمی‌فریبند ایشان‌مگرنفسهای خودرا چه وبال آن فریب‌هم بدیشان باز میگردد و نمی‌دانند که چنین‌است (۹) دردلهای ایشان بیماریست وآن نفاق باشد وشك دردین وحقد مؤمنان وحسد برایشان پس زیاده کرد خدای مرایشانرا بیماری هرچند قرآن فرو می‌آید شك و شبهه ایشان می‌افزاید وحقد وحسد ایشان روی بازدیاد می‌نهد ومر ایشانرا است عذاب دردناك که‌آن‌را انقطاع نباشد به‌سبب‌آنچه بودند که بامؤمنان دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند (۱۰) و چون گفته شود یعنی گویند مؤمنان مرمنافقانرا فساد مکنید و تباهی نورزید درزمین بکفر ومعصیت و فریب با مؤمنان گویند جزاین نیست که ما بصلاح آرندکانیم کارخودرا بطاعت و خیر (۱۱) بدانید ای‌شنوندکان بدرستی که منافقان ایشانند تباه‌کاران و فتنه انگیزان ولیکن نمیدانند که ایشان مفسدان اند (۱۲) وچون میگویند مراین منافقانرا که بگرویدبدلها همچنانکه گرویده اند آدمیان ازمهاجر و انصار گویند باخود یا درمیان

آتشی بجهة آنکه راه بیند یا جای مقرر کند تا از دزدان وددان و قوم خودآیا ایمان آریم (یعنی نیاریم) همچنانچه ایمان آورده‌اندجاهلان و بیخردان و اهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلای زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهة آنکه خودرا اعلم و احق اعتقاد کرده بودند بس حق سبحانه وتعالی سفاهت ایشانرا بایشان ردکرد و گفت بدانید ای مؤمنان بدرستی که منافقان ایشانند جاهلان و بی‌خردان و نادانان که نظر برعاقبت ندارند وفکرآخرت فرومیگذارند ولیکن نمیدانند که‌هیچ نمیدانند (۱۳) و چون ببینند اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند آن کسانیکه ایمان آورده‌اند ازصحابه (رض) بگویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما دراسباب نزول آمده که عبداللّه‌بن ابی ومتابعان او روزی صدیق وفاروق ومرتضی (رض) را دیدند وازروی‌خوش آمد هریکرا مدحها گفتند مرتضی (رض) گفت یاابن ابی ازخدا بترس ونفاق مکن ابن ابی گفت یا اباالحسن نفاق‌را بما نسبت می‌فرمائی حال آنکه ما همچون شما مؤمن ومصدق ایم حق سبحانه خبرداد که ایشان چون مؤمنان را ببینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید چون باز گردند بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند وبفریب ایشان که شیاطین‌الانس‌اند مغرورمی‌شوند گویند منافقان ازروی صدق که بدرستی که ما با شمائیم و بردین و آئین شما ایم جز این نیست که ما افسوس دارندکانیم واستهزا کنندکانیم با مؤمنان (۱۴) خداوند جزادهنده جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند (تسمیه خبر باسم فعل برسبیل مزاوجت است و اگرنه حق را مستهزی نتوان گفت) بس معنی آن آنست که خدایتعالی مکافات کند ومهلت دهد زمان دراز و فروگذارد مرایشانرا درگزاف و اسراف وسرکشی و جهل و تکبر تا ایشان‌درآن‌حالتها متحیرمی باشندآنها که اهل‌این‌صفت اند آنکسانیکه اند که ازروی نادانی بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهیرا براه یافتگی کفررا بایمان وشك‌را بیقین وجهلرا بعلم ونفاق را باخلاص وهلاك را به نجات و دوزخ را به بهشت و بدعت را به سنت بس سودنکرد و نفع نرسانید بازرکانی ایشان ایشانرا واینگروه نیستند راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سودکردن درآن مانند ایشان باصفت ایشان مانند وصفت آن کسی‌است که بشب تاریك‌ابرناك دربیابان برافروزد

دشمنان ایمن شود پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش گرداگرد
آتش افروزنده را ببرد خدای نور آتش ایشانرا و فروگذارد ایشانرا
در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر نه بینند گرداگرد خودرا
(۱۷) ایشان کرانند ازشنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمی کنند کنگان اند
ازگفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با ایمان با دل موافقت ندارد
بس گویا که سخن حق نمیگویند کورانند بدیدهٔ بصیرت ازدیدن حق
بس ایشان بازنگردند ازاین صفتها (۱) وبرهمین صفت محشورشوند (۱۸)
(و نحشرهم یوم‌القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما)
مثل منافقان است که درشب تیره ظلمت کفروضلالت ازبیم شمشیر مسلمانان
آتش کلمهٔ شهادت برافروختند وبدان مقدارروشنی ازترس قتل ایمن شده
عمر می گذرانیدند امـا بعد از مرك نور اقرار ایشان منطفی گشته
در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند (۱۸)
مثل ایشان مانند سحاب باران بزرك قطره است که به نهیب تمام بزیر آید
ازآسمان یا ازابردرآن باران یعنی در اثنای باریدن آن باران یادرآن
ابر تاریکیها باشد از تراکم ابر وتیرکی شب و آواز صعب که ازآن
ابر شنوده شود و روشنی که از اولامع گردد درمی آرند اهل این باران
ازبیم آن انگشتان خودرا درگوشهای خود ازبیم صدای صاعقه‌ها که بدیشان
نرسد وصاعقه آوازیست هائل که با او آتشی باشد بی زبانه و دودکه
بهرجا رسد بسوزد پس آنگروه انگشتان در گوش کنند برای پرهیز
ونگاهداشت خود را از هلاك وبیم مرك وخدایتعالی بعلم احاطه کننده است
بناگرویدگان واقوال وافعال ایشان براوپوشیده‌نیست ومجازات ومکافات ایشان
بروجهیکه بایدوشاید برایشان خواهدرسانید (۱۹) نزدیك باشد که روشنائی برق
برباید بینائیهای ایشانرا هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او
روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان درآن روشنی وچون باز
تاریك گردد راه برایشان بواسطهٔ خفای نوربرق همانجا بایستند ومتحیر
گردند و اگرخواستی خدایتعالی ذهاب سمع و بصرایشان را هرآینه
نه بردی شنوای ایشان را باوازرعدوببردی دیدهای ایشان رابدرخشیدن
برق بدرستی که خدایتعالی برهمهٔ چیزها تواناست حق تعالی (دربن تمثیل
تشبیه میکند منافقانرا بگروهی که درشب تاریك میان بیابان مهلك باشند

(۱) سوره ۷ آیه ۹۶

و باران سخت وابر متراکم ایشانرا فروگیرد وغریدن رعد ودرخشیدن
برق ایشانرا سراسیمه ساخته ازهول آواز صاعقه انگشت برگوش نهند
و درآن ظلمتها راه جاده برایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد
وراه هویدا گردد قدمی چند بروند وبازکه نور برق درگذشته باشد
تاریکی روی نماید متوقف وسرگردان بمانند این جا اسلام را بباران
تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن جیزهائی است که
بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترك ریاست و جهاد
با اقربا وترك ادیان قدیمه (وابنهارا بزعم ایشان ظلمات کفت) ورعد مخاوف
وشداید که پیش آید و برق غنیمتها وظفرها که روی نماید و صواعق
تهدید و وعید اهل کفر ونفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده
بودند چون احکام جهاد و قتل کفار وامثال آن نازل می شد خوف
برایشان استیلا می‌یافت که مبادا حکم الهی بقتل وجلای ایشان صدور
یابد می خواستند که گوش از استماع قرآن ببندند و هرگاه که برق
کثرت مال وحصول غنایم برایشان درخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی
وچون تاریکی مجاهدات وریاضات به‌خیال ایشان رسیدی درسلوك جاده
دین متوقف شدندی حاصل آنکه بامید نعمت دوست ومدح گوی بودندی
و ازبیم محنت دشمن وعیب جوی و احوال منافقان در هرزمانی بهمین
منوال است **بیت** بهنگام راحت متابع شوند　بوقت مشقت منازع شوند
چودولت درآید همه چاکرند　به نکبت ز هر دشمنی برترند (۲۰)
ای مردمان بپرستید وبندگی کنید بروردگار خودرا که مستحق برستش
اوست آفریدگاری که بقدرت کامله بیافرید شمارا وازنیست هست گردانید
و بیافرید نیز آنکسان را که بودند پیش ازشما و نتیجهٔ این امر آن است
که شمارا بعبادت فرمود تا باشد که شما بپرهیزید ازخشم وعذاب خدای
(۲۱) آنخداوندی که بحکمت بالغه ساخت برای نفع وفائدهٔ شما زمین را
بساطی باز گسترده جهت آرام دراو وحرکت براو وگردانید آسمانرا سقفی
برافراشته وفروفرستاد از آسمان یا از ابر آب برفایده یعنی باران پس
بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که باخاك آمیخته شد ازانواع میوه ها
ونباتها روزی ساخته وپرداخته برای شما پس نگیرید مرخدایرا همتایان
و انبازان درملك او وحال آنکه شما می‌دانید که اورا مثلی نیست ونشاید

که باشد چه هیچ کس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست (۲۲) واگر هستید شمادرشك وگمان از آن چیزی که ما فروفرستادیم آنرا بتدیج یعنی قرآن بر بندهٔ ما که محمدءاست (ع‌م) ومیگوئید که آن ساخته وبافتهٔ اواست پس بیارید شما که اهل مراعت وبلاغتید بمقدار سخنی یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار ازامور غیبیه باشد مانندقرآن بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید حاضران محافل خودرا ازشعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددکاری یا هرکرا بمعاونت میخواهید بخوانید جز خدایتعالی اگر هستید شماراستگویان درآنکه این کلام بشراست (۲۳) پس اگر معارضه نکردید درزمان گذشته ومثل آن سورت نیاوردید و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن آتشی که ممتازاست ازسایر آتشها بانکه آتش انگیز آن مردمانند یعنی کافران آتش وسنگ کبریت که حرارت آن صعب تراست و بوی آن ناخوشتر آماده کرده شده‌است این‌چنین آتشی برای ناگرویدگان (۲۴) وبشارت‌ده ای محمد آنکسانرا که بتوفیق حق گرویده‌اند بخدای ورسول و قرآن و بجای آورده اندکارهای نیکو از ادای فرائض وسنن ومضمون‌بشارت چیست آنکه مرایشانرا است درآخرت بوستانها که دراوهمه نوع میوها باشد میرود از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن جویهای آب وشیر وخمر وعسل هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان از آن درختان ازهرنوع میوه روزی ساخته وطعامی برداخته گویند بهشتیان این آن میوهاست که داده و خورانیده بودند مارا پیش ازین در دنیا و گفته‌اند هم دربهشت وقول اول اشهراست و بیارند پیش مؤمنان از میوهٔ بهشت مانند میوهای دنیا برنگ وصورت اما بطعم مختلف باشند چه مزهٔ همه میوها دریك میوهٔ بهشت است و مراهل بهشت را است‌در بوستانهای بهشت زنان ازحوری وانسی پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاك ازعیبها و آفت‌ها که زنان دنیارا باشد وبهشتیان درآن بوستانها جاوید باشندگانند (۲۵) بدرستی که خدایتعالی شرم نکند وباك ندارد آنکه بیان کند مثلی بهرچه باشد و برای هرکه باشد آورده‌اند که یهود درقرآن ذکرمکس وعنکبوت شنیده استهزاء میکردند که این

سخنها به سخن خدایتعالی چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای ازضرب مثل شرم ندارد واگرچه باشد ممثل به‌پشهٔ خورد پس آنچه فراتر ازآن باشد چون ذباب وعنکبوت پس آنکسانیکه گرویده‌اند ودانسته‌اند که قرآن کلام حق است پس بیقین‌میدانند که بدرستیکه آن مثل یاضرب مثل درست وراست‌است ازنزد پروردگار ایشان واما آنها که پوشیده‌اند حق را پس میگویند ازروی جدال وعناد یا ازراه طعن وافسوس چه چیزخواسته‌است خدای بدین که گفت ازروی‌مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش گمراه گرداند بدان مثل بسیاریرا از کفار ومنافقان که درآن تأمل نکنند وحکمت آنرا درنیابند و بفضل خود راه نماید بهمان مثل بسیاریرا ازمؤمنان که درآن تفکر فرمایند و گمراه نکند خدای بدان مثل که زده مگر بیرون رفتگانرا از مقام فرمان برداری (۲۶) این فاسقان آنانند که میشکنند بغدر وخیانت‌پیمان خدایرا که از ایشان گرفته است ازپس استواری آن پیمان مراد عهدی است که درتوریت بابنی اسرائیل بسته است برمتابعت پیغمبر آخرالزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد دور میثاق است و بدین قول فسقه کفار ومنافقان باشند ومیبرند این بی‌وفایان وعهد شکنان آنچه خدای فرموده است بدان چیز آنکه اورا بپیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه با هیچ قبیلهٔ از عرب نبود که آنحضرت قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت وایشان نیز ازجهت اخوت اسمعیل واسحق خویشی بود و همین گروه فساد میکنند در زمین بمخالفت حق ومتابعت نفس آن قوم ایشانند زیان زدگان دردنیا وعقبی (۲۷) چگونه کافر می‌شوید بخدای وحال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامیکه آنرا حیات نبودچون نطفه وعلقه پس زنده‌گردانید شمارا بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه پس بمیراند شمارا دروقت انقضای آجال پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخهٔ صور اجساد شمارا زنده سازد برای نشور پس بسوی او بازگردانیده شوید برای مجازات (۲۸) او آن خدای است که بقدرت بی‌علت بیافرید برای‌انتفاع‌شما آن چیزهارا که درزمین‌است همهٔ آن ازجبال ومعادن وعیون وانهار ونباتات وحیوانات پس از آفریدن

زمین قصد کرد بسوی آفرینش آسمان بس راست کرد یمی فطوروا عوجاج وخلل آنهارا هفت آسمان واوست به همه چیزها نیك دانا یعنی داند که هرچیز چراساخت وبرای چه آفرید (۲۹) ویاد کن ای محمد چون گفت پروردکار تو مرتمام فرشتکان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد ازقتل واجلای بنی الجان بدرستیکه من آفریننده‌ام درزمین مکه واضح آنست که مطلق زمین باشد بدلی از قوم بنی الجان بدرستیکه درعمارت زمین وعبادت رب العالمین خلیفهٔ شما باشد و در اعانت حق وامانت باطل خلیفهٔ من در بحرالحقایق خلیفه را باین معنی گفته‌اند که خلف است ازجمیع موجودات وهمهٔ مکونات باجمعهم خلف اونمیتوانند بود زیراکه اومجمع غرایب ومنبع رغایب غیب وشهادت است خلاصه عوالم جسمانی وروحانی با اوست وجامع حقایق علوی وسفلی همه‌او

بیت آدمی چیست بر رخ جامع صورتش خلق وحق در اولامع
متصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت

گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند آیا می آفرینی در زمین کسی‌را که فساد کند ونافرمانی ازاوصادر گردد در زمین و بریزد خون مثل خود بغیرحق ووقوف ایشان براین حال یا باخبار الهی بوده یا درلوح محفوظ خوانده بودند یا درعقول ایشان مذکور بود که عصمت خاصهٔ ایشان است و بجهة آن اینمعنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می‌سازی وحال آنکه ما بپاکی یاد میکنیم ترا بامرتو یا بتوفیق تو که موجب حمداست وذکرمیکنم ترا بپاکیزگی ازهر ناشایستگی گفت خدای با آن ملائکه بدرستیکه من میدانم درآفرینش این خلیفه ازحکمت ها آنچه شما نمیدانید (۳۰) وبیاموخت حق سبحانه وتعالی مرآدمرا که خلیفه عبارت ازاو بود نامهای مخلوقات همه آن ازعلویات وسفلیات بس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را برفرشتکان که قابل **اتجعل فیها** بودند بس گفت وامر کردند ازروی تکلیف بلکه بطریق تنبیه برعجز ایشان که خبردهید مرا بنامهای اینها که معروض شده‌اند برشما اگرهستید شما راست گویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم وحال آنکه خلیفه را علم باید وشمارا نیست (۳۱) گفتند فرشتکان بعد از جهل خودها بابدان اسامی بطریق اعتذار که تنزیه می کنیم ترا ازهمهٔ نقصها تنزیه کردنی هیچ دانشی نیست مارامگر آنچه تودرآموختی

مارا بدرستیکه تودانائی آموزکار محکم کار صاحب کردار (۳۲) گفت خدائی بی‌واسطه ای آدم خبرده‌این ملائکه را بنامهای این ها که حاضرند بس آندم که آدم خبرداد ملائکه‌را بنامهای مسمیات (تع) باملائکه برسبیل عتاب آیانگفتم مرشمارا که بتحقیق من‌میدانم آنچه بوشیده است ازاحوال آسمانها وآنچه مخفی‌است ازامورزمین ومیدانم آنچه شما ظاهرمیکنیداز گفتار **اتجعل فیها** وآنچه بودیدشما که بزعم خودها می‌بوشیدید ازکراهت معزول شدن خودها ازحکومت زمین (۳۳) ویاد کن ای‌رسول آنرانیز که گفتیم مر جمیع فرشتگانرا که بیکبار سجده کنید مرآدم را سجدهٔ تحیت وتعظیم بس سجده کردند تمام ملائکه مگر عزازیل و وی بقول اصح ازقوم بنی‌الجان بوده و حق سبحانه بجهت نافرمانی اورا ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید ازرحمت خدائی سرباززد ازسجدهٔ آدم وتکبر وگردن کشی کرد و بود ابلیس در علم خدایتعالی ازجملهٔ ناگرویدکان (۳٤) وگفتیم ما ازمحض کرم که ای آدم ساکن‌شو وجفت تویعنی حوا دربهشت وبخورید از بهشت یعنی میوهای آن خوردنی بسیار هرجاکه خواهید شما ونزدیك مگردید این درخت‌را یعنی شجرهٔ انگوریاانجیر واشهر گندم است بس باشید شما اگر بدین شجره نزدیك شوید از ستمکاران برنفسهای خود بارتکاب نافرمانی (۳۵) بس بلغزانید وازجای ببرد آدم وحوارا آن‌دیو سرکش نافرمان بردار ازبهشت بعد از آنکه بدستیاری ماروطاوس ببهشت درآمده بود وآدم و حوارا وسوسه کرد بس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج بشیطان مجازاست چه‌حق سبحانه بیرون کردآدم وحوارا ازآنچه بودند درآن چیز ازنعمت وکرامت و وگفتیم ما طاوس ومار وآدم وحوا وابلیس راکه همه فروروید ازبهشت بدنیا برخی ازشما مربرخی‌را دشمن باشید چون ابلیس ومارکه دشمن آدم وحوا واولاد آدمند ومرشمارا است وذریت شمارا درزمین موضع قرآن و برخورداری ومنفعت تا هنکام رسید وآجال و بسرآمدن اعمار (۳٦) بس فراگرفت آدم ازبروردکار خویش سخنی چند که آن بقول اشهراینست (**ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین**) (۱)واین تلقی وقتی بود که آدم علیه‌السلام بعد ازهبوط

(۱) سورهٔ ۷ آیه ۲۲

بر کوه سراندیب دویست سال بگریست حق‌تعالی این کلمات وبرا تلقین نمود وچون آدم این مناجات کرد پس خدایتعالی قبول فرمود وبپذیرفت توبهٔ اورا بدرستیکه حق تعالی‌اوست توبه‌دهنده بندگان مهربانَ برتائبان (۳۷) گفتیم ما دیگر باره فرو روید از بهشت یا از سموات همه شما پس‌اگر بیاید بشما از نزدیك من دلالتی وبیانی بارسال رسل و انزال کتب پس‌هر که پیروی کند وازپی رود دلالت وبیان مرا پس‌هیچ‌ترسی از تخیل حلول مکاره نیست برایشان که متابعت کردند رسول مرا چه ایشان ازآفت ایمن باشند و نیستند ایشان‌که از تحقیق فوت مقاصد ازایشان اندوه ناك شوند زیراکه به نیل مرادات فایز گردند (۳۸) و آنانکه پوشیده‌اند حق را یعنی ایمان نیاوردند وبدروغ داشتند دلایل وحدانیت مارا یا باور نکردند قرآن را یا هرچه آنرا دلیل ساختیم آن گروه آهل آتش‌اند ایشان درآتش جاوید ماندکانند (۳۹) ای‌فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحداست و معنی اوجمع آن نعمتهائی که از فضل خود انعام کردم برپدران و گذشتکان شما ونیکوئی بجائی ایا همان نیکوئی است بجای ادلاد که فخر و مباهات پدران ایشان را نیزحاصل است و وفا کنید به پیمان من که درشان پیغمبرامی با شما بسته ام درتوریت حق سبحانه و تعالی در توریت آنحضرت را به پیمبر امی تعریف کرده کما قال‌الله تعالی **(النبی الامی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی‌التوریة)** (۱) تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفا داری به شما رسانم وخاصه از من بترسید درنقض عهد و شکستن پیمان (۴۰) وبگروید بانچه فروفرستادیم از قرآن در حالتی که آن فرو فرستاده موافق و مطابق در اصول است از توحید ووعد ووعید مرآن چیزیراکه با شما است یعنی توریت ومی‌باشید اول گروهی ناگرویدکان از اهل کتاب بقرآن وبدل مکنید و مخرید بایتهای کتاب من که توریت است بهای اندك را مخاطب علمای یهودند که بهدایا وصلات کعب‌بن اشرف و امثل اوآیات توریت را تحریف می کردند و امرمحمد علیهٔ‌الصلوة والسلام را میپوشیدندوخاصه ازمن بترسید بفروختن کتاب زمانی بحطام دنیای فانی(۴۱) ومیامیزند سخن راست ودرست را

(۱) سوره ۷ آیه ۱۵۶

که در توریت‌است ازصفات محمد علیه‌الصلوة و السلام بناحق که شما بدست خود می نوبسید ومی پوشید حق‌را که صفت مصطفی علیه‌الصلوة والسلام است وشما میدانید که این آن پیغمبرست که نعمت او می‌پوشید (۴۲) وبپای دارید نمازرا با مسلمانان برآن وجه که ایشان میگذارند وبدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام، ونماز گزاردید با رکوع کنندکان یعنی، بجماعت مسلمانان (۴۳) آیا می‌فرمائید مردمان را به نیکوئی و فراموش، می کنید نفسهای خودرا وحال آنکه شما می‌خوانید توریت را آیا چرا عقل خودرا کار نمی‌فرمائید این آیت درشأن بعضی‌ازیهودان مدینه است که یاران خودراکه در ربقهٔ اسلام درآمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی علیه‌الصلوة والسلام ترغیب می کردند وخودازسلوك سبیل مسلمانی تحاشی می‌نمودند (۴۴) و یاری خواهید از خدایتعالی به شکیبائی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن و بگزاردن نماز فرایض و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان هرآینه بزرك و دشوار و گران است مگر بر ترس کاران و آرام گرفتگان برطاعت که مؤمنانند وعبادت برایشان گران نیست زیراکه نفسهای ایشان بپرستش حق مرتاض شده و در مقابله ریاضیات نفس عطاها از افاضات حق برایشان رسیده

بیت

جهد کن تا نور نورخشان شود
تا سلوك و خدمتت آسان شود

پس در صفت خاشعان می‌فرماید (۴۵) یقین میدانند آنانکه ایشان رسندگانند بجزای پروردکار خویش وبدرستی که این نیزمیدانند که‌ایشان بسوی پروردگار خود جهت‌پاداش گرفتن‌باز گروندگانند(۴۶) ای‌فرزندان یعقوب‌یاد کنید نیکوئیهای مرا آن نیکوها که من انعام کرده‌ام بر شما وآنرا نیز یاد کنید بدرستی که من تفضیل کرده ام اجداد شمارا و فضل نهادم برعالمیان که در روزگار ایشان بودند (۴۷) و بترسید از عذاب روزی که درآن روز حق‌گذاری نه‌کند ونتواند هیچ نفس مؤمنه از نفس کافره چیزی را ازمکافات یاکفایت نکند هیچ کس ازهیچ کس‌چیزی ازعذاب وپذیرفته نشود ازنفس کافره یعنی برای او درخواستی برآن تقدیر که کسی شفاعت کند و گرفته نشود ازآن نفس کافره فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن خود ازعذاب و نباشند کافران که درآن روز یاری داده شوند یعنی هیچ کس ایشانرا یاری نکنند و نتواند کردن

در دفع عذاب (۴۸) ویادکنید ای بنی‌اسرائیل چون برهانیدیم شمارا مراد اجداد ایشان است منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد باشد ورهانیدن ایشان ازکه بود از اتباع ومتعلقان فرعون عذاب می کردند یا می‌چشانیدند شمارا سخت ترین و بدترین عذابی می کشتند پسران شمارا در طفولیت به سبب خوابی‌که فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان بنی اسرائیل پسری متولد شودکه هلاك قبطیان و خرابی ملك بر دست او بود و باقی میگذاشتند دختران شمارا برای‌خدمت ودرین ذبح پسران‌وخدمت فرمودن دختران شما محنتی وآزمایشی بود شمارا از پروردگار شما بزرك و بی نهایت (۴۹) یاد کنید ای بنی‌اسرائیل آنراکه بشکافتیم ما بشما یعنی بسبب نجات شمادریای‌قلزم راوقتی که از فرعون می گریختند ودریا درپیش شما بود ولشگر دشمن ازعقب شما پس‌برهانیدیم شمارا ازضرر وآن لشکر و به‌آب فرو بردیم‌کسان فرعون را وحال آنکه شما می‌نگریستیدبدریاکه چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چسان غرق می گشتند (۵۰) و یادکنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی علیه‌السلام مارا بامدن بجانب طور چهل شبانه روز یعنی بعد از انقضای آن پس فراگرفتید شماگوساله را بخدای پس از رفتن موسی بطور وشما ستمکارانید بوضع عبادات حق در غیر موضع آن (۵۱) پس عفوکردیم و درگذرانیم از شما بعد از توبهٔ شما وهلاك نکردیم شمارا ازپس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده واین عفو برای آن بودکهٔ شایدکه شماشکر گوئید خدای را بر نعمت (۵۲) و یادکنید نیز آنراکه دادیم موسی را توریت وحجتی جداکننده میان حق و باطل تامگر شما راه‌راست یابید بدان کتاب وحجت (۵۳) ویاد آورید آنرا که‌گفت موسی برقوم خود یعنی* آنها که عبادت عجل کرده بودند ای‌گروه من بدرستیکه شما ستم‌کردید بر نفسهای خویش بفراگرفتم شماگوساله را به خدای پس باز گردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش پس بکشید نفسهای خودرا یعنی آن‌کسانیکه گوساله نپرستیده‌اید بکشید کسان‌خودرا ازگوساله پرستان این‌کشته شدن شما بهتر است مر شمارا از زندگانی

دنیا نزد آفرینندهٔ شما و بعد ازین حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سر سرها در پیش افکندند و هارون علیه‌السلام با دوازده هزار مرد شمشیرزن شمشیرهاکشیده بیامدند واز اول روز تا وقت استوا هزار مرد از ایشان بکشتند پس رب العزة می فرماید که چون فرمان حق قبول کردند پس توبهٔ شما پذیرفت بدرستی‌که اوست نه غیر او پذیرندهٔ توبه از عاصیان مهربان بر توبه‌کاران در «لطایف» امام قشیری فرموده‌که توبه بقتل نفس دراین امت منسوخ است اما توبه بنی اسرائیل آن بودکه قتل نفس‌کنند بآشکار و توبهٔ خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب «بحرالحقایق» آورده‌که قتل نفس خود درظاهر هم مؤمن تواندکرد و هم‌کافر قتل نفس در باطن جز مؤمن خالص را میسر نشود وآن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد

مثنوی

نفس‌خودراکش جهانی زنده‌کن　　خواجه راکشتست اورا بنده‌کن
تو طمع داری‌که اورا بی‌جفا　　بسته داری در وقار و در وفا
هر خسی را این تمناکی رسد　　موسئی باید که اژدرها کشد

(۵۴) و یادکنید آنراکه‌گفتید یعنی میثاق بستید هفتاد تن از اخیار قوم شماکه با موسی علیه‌السلام بکوه طور رفته‌بودند تاکلام‌حق‌سبحانه وتعالی بشنوند و بعد از شنیدن آن‌گفتند ای موسی ما تصدیق نکنیم مرترا دراین‌که سخن در ورای حجاب شنیدیم سخن حق‌است تاوقتی که بدیدهٔ سر ببینیم خدایرا آشکارا و روی بروی پس فرا گرفت اخیار شمارا بدین گستاخی‌که‌کردند آتشی‌که ازآسمان فرودآمد و شما یعنی آن مردم شما می نگریستید بدان آتش وگویند صاعقه‌آواز مهیبی بودکه ازآسمان بیامد وچون‌آن قوم شنیدند بیکباربمردند وموسی (ع) متحیر در ایشان مینگریست و می‌گفت خداوندا من با بنی‌اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشانرا زنده گردانید چنانچه فرمود (۵۵) پس بر انگیختیم و زنده گردانیدیم شما را از پس مرگ اخیار شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم شما را

بصاعقه تا باشد که شما سپاس داری کنید مرحق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعمت است (٥٦) ویاد کنید که چون سایبان ساختیم برسرشما ابررا تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل درتیه مانده بودند وبا ایشان خیمه و سایبان نبود و فرو فرستادیم برشما درتیه ترنجبین و مرغی برشکل سمانی وآن طایری است در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خرد تر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان برشاخهای گیاه نشستندی وانواع نغمات خوش و اصوات دل کش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی برایشان وزیده پرهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه وبریان بیرگ وبی خون و استخوان پس بنی اسرائیل برمیداشتندی و با ترنجبین می آمیختندی که گفتیم که بخورید از پاکیزهای انچیزی که روزی کردیم شمارا یعنی هرچه هرروز می رسد بخورید و از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر میشد وستم نکردند برما بدین نافرمانی ولیکن بودند که از روی نافرمانی برنفسهای خود ستم می کردند و بررزاقی حق اعتماد نا نموده باوخاری می کوشیدند (٥٧) ویاد آورید چون گفتیم شمارا که آئیددراین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است پس بخورید ازین دیه یعنی از میوه ها و طعامهای وی هرجا که خواهید و هرچه خواهید خوردنی گوارنده و درائید بدری از درهای این دیه سجده کنان شکرانهٔ خلاص یافتن را ازتیه و بگوئید در خواست ماحطه است این لفظ کلمهٔ استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان مارا تا بیامرزیم ما مرشمارا گناهان شمارا بسجود ودعا و زود باشد که زیاده کنم نیکوکاران را در ثواب ایشان [٥٨] پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ستم کردند برخود آن سخن راکه مأمور بودند بگفتن آن بجز آنکه گفته شده بود مرایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگوئید حطة ایشان گفتند حنطاسقاتا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی پس ما فرستادیم برایشان که ستمکاری کردند بتغییر قول عذابی و عقوبتی از آسمان بدان چیزی که بودند

بدان چیز بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد وهمه را سوخت یاطاعون برایشان گماشته شد که بیک ساعت بست وچهار هزار کس مردند وبقولی هفتاد هزار (٥٩) ویاد کنید آنرا که چون موسی علیه‌السلام آب خواست از ما برای قوم خود که بعداز خوردن من وسلوی تشنه شدند پس گفتیم ما مر او را که ای موسی بزن بعصای خود که از شعیب بتو رسیده سنگ معین را وآن سنگی بود مربع به بزرگی سرآدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی (وگویند سنگ معین نبود) پس موسی علیه‌السلام بفرمان مولی عصا بر سنگ زد پس شکافته شد از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل بدرستی که دانست هریکی از آدمیان یعنی از اسباط آبخور خود را ، بخورید از من وسلوی و بیاشامید از آب چشمه از روزی که خدای تعالی بیرنج وتعب بشما داده واز حد درمگذرید در زمین در حالتی که شما تباه کارانید (٦٠) ویاد آورید آنراکه گفتید ای موسی ما هرگز صبر نمیتوانیم کرد برطعام یگانه یعنی من وسلوی (هرچند طعام دو بود اما هر دورا در هم سرشته یکی میساختند) پس بخوان از برای ما پروردگار خود را واز او در خواه تا بقدرت خود بیرون آورد برای ما از آن چیزی که آنرا می رویاند زمین (نسبت انبات بزمین مجاز است چه حق سبحانه بحقیقت می‌رویاند) از سبزه ها وتر های زمین واز خیار وبادرنك آن واز گندم یا سیر آن ودانچهٔ آن و پیاز آن ، گفت خدای باآنکه موسی علیه‌السلام فرمود که آیا بدل میکنید آنچیزی راکه بحسب واقع آن فروتر وخوارتر است چون سیر وپیاز بانچیزی که فی نفس‌الامر آن نیکوتر وبهتراست چون ترنجبین وگوشت مرغ واکنون که چنین میگوئید فرو روید در شهری از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام پس بدرستی که در آن شهر مرشما راست آنچه خواستید از بقول ، وزده شده یعنی لازم گشت برایشان بجزای کفران نعمت وعدم رضا بقسمت خواری وفرومایگی بجزیه دادن ودیگر برایشان وضع کرده شد درویشی وبیچارگی هرچند توانگر باشند خود را در

و باز گشتند بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مرایشانرا به آن بود که ایشان بودند که کافر میشدند بآیتهای تورات ومی کشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود، آن کفر و قتل ایشان بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدایتعالی و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنك بر آئینهٔ دل بیشتر نشیند

مثنوی

هرگنه زنگی است بر مرآت دل　　دل شود زین زنگها خوار وخجل
چون زیادت گشت دلرا تیرگی　　نفس دون را بیش گردد خیرگی

(٦١) بدرستی که آنکسانیکه از روی نفاق گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند و آنانکه به یهودیت در آمدند و ترسایان و آنها که از دینی بدینی گرایند گانند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آمد اخذ می کردند ، ملایکه می پرستیدند و زبور میخواندند و روی بکعبه آورده نماز میگذاردند(وگفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان) هر که ایمان آرد باخلاص تمام از این طوایف بخدای و صفات سلبی و ثبوتی و بروز قیامت و متعلقات آن و بکند عملی شایسته ،پس مر ایشان راست مزد کار ایشان نزد پروردگار ایشان و ترسی نباشد برایشان در روز حشر و نباشد که اندوهگین شوند در وقت مجازات (٦٢) و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام تورات و برداشتیم برزبر سر شما کوه را تاپیمان بستند ، بنی اسرائیل بعد از نزول تورات تمرد آغاز نهادند وگفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ماگردن نمی نهیم حق تعالی کوهی را از کوههای فلسطین که آن را طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آنکوه منسوب بود بطور بن اسمعیل ، خدافرمان داد تابرزبر سرایشان بایستاد ودرپیش روی ایشان آتشی افروخت و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون

گریز گاهی ندیدند روی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت فرا گیرید از آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بجدی تمام و جهدی قوی و یاد گیرید ویا پیوسته یاد کنید آنچه در او است از ثواب وعقاب، باشد که شما بپرهیزید از ناشایستگیها (٦٣) پس روی بگردانیدید شما از فرمان من از پس عهدی که کردید پس اگر نبودی فضل و بخشایش خدای بر شما و بخشش او نسبت بشما هر آینه میبودید شما از جملهٔ زیان کاران (٦٤) و هر آینه نیکو دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلام از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ایلیا در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشان را از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آنروز بحیله ماهی را می گرفتند پس ما گفتیم مرایشانرا که چون خلاف امر کردید بباشید بوزینگان خوار شدگان وتمامی این قصه درسورهٔ اعراف مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی (٦٥) پس ما گردانیدیم آن عقوبت را عذابی و عبرتی که بیم کننده و پند دهنده باشد مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند ، آنها را که از پس ایشان آیند و قصهٔ ایشان شنوند وگردانیدیم آنرا پندی از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و سلم (٦٦) و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام مرگروه خود را بوقتی که در میان خود کشتهٔ یافته بودند عامیل نام ومیخواستند که قاتل او معلوم گردد بدرستی که خدای میفرماید شما را آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از آن بر مرده زنید و زنده شده بگوید که قاتل او کیست، گفتند قوم موسی علیه السلام آیا فرا میگیری مارا اهل فسوس ؟ یعنی با ما سخریه میکنی؟ ما می پرسیم که عامیل را که کشته است ؟ و تو می گوئی گاوی بکشید، موسی گفت پناه می گیرم بخدای از آنکه باشم از نادانان و فسوس کنندگان (٦٧) گفتند بخوان برای ما پروردگار خود را تا بیان کند برای ما که آن گاو را صفت چیست و سال او چند است (سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از انواع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جار مجری چیزی داشتند که

گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست وفی نفس الامر سوآل از ماهیت نبود بلکه از سن وسال وصفات او میپرسیدند لاجرم در جواب ایشان گفت موسی علیه السلام بدرستیکه خدای تعالی میگوید که آن گاویست نه پیر که از کار افتاده ونه جوان وناریسیده ، میانه است میان آنچه مذکور شد از پیری وجوانی پس بکنید آنچه فرموده شدید [٦٨] گفتند بار دیگر ، بخوان از برای ما پروردگار خودرا تا پیدا وهویدا سازد از برای ماکه چیست رنگ آن بقره ، گفت موسی که خدای میگوید آن گاویست زرد ، در غایت زردی رنگ او ، وآن گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد از رنگ خود نظر کنندگانرا بوی [٦٩] دیگرباو گفتند بخوان از بهر ما خداوند خود را تا آشکار کند برای ماکه آن چه گاوی است ، کار کننده است یا درصحرا چرنده ، بدرستیکه گاوان متشابه شده‌اند برما چه میانه سال وزرد رنگ بسیاراند بدرستیکه ما اگر خدا خواهد از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو ، و از حضرت رسالت پناه علیه صلواة الله وسلامه منقول است که اگر بنی اسرائیل انشاءالله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی [٧٠] گفت موسی که میگوید خدای گاوی است نه رام کرده ونرم کرده شده بحکم زراع بشوراند زمین را ونه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب برکشد برای زراعت دست باز داشته شده است ازهمه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب است وتمام خلقت ، نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در آن . چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی آوردی راستی راوصفت تمام روشن باز گفتی وآن گاو مذهبه نام داشت وبدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را تاآنکه پوست اورا پراز زر کنند پس بکشتند اورا ونکته در کشتن آن سرزنش گوساله پرستان بود بدیشان نمود که آنچه شما پرستیده‌اید قابل ذبح است نه لایق عبادت ومدح ؛ القصه اورا ذبح کردند ونمیخواستند که بکشند این گاو را بسبب گرانی بهای آن(٧١) اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید یکی راکه نام آن عامیل بود پس اختلاف گردید درآن نفس مقتول یعنی درکشندهٔ او اختلاف گردید و خدای تعالی بیرون آرنده است وظاهر کننده آن چیزراکه هستید شما

که آنرا بپوشید از قتل بناحق (٧٢)پس گفتیم ماکه بزنید شما آن کشته شده را بپاره ای ازآن گاو که بیخ دم بود یا زبان یاگوش و برهر تقدیری چون بروی زدند زنده شد و خون ازگردن او میریخت و نام قاتلان خود بگفت وآن دو برادر زادهٔ او بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان درحال بیفتاد و بمرد همچنانکه این مرده را زنده گردانید، زنده میگرداند خدای تعالی همه مردگانرا ومی نماید بشما (خطاب بان جماعت است که درمجلس احیای عامیل حاضر بودند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم میگوید که انکار حشر مکنید که آخر خدای بشما می نماید) دلایل قدرت خودرا دراحیا ، مگر باشد که شمافکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هرآینه براحیای همه نفوس قادر خواهد بود (٧٣) پس سخت گشت دلهای شما ای یهود از پس زنده شدن عامیل ، پس آندلها که شما راست همچون سنك است درسختی و درشتی بلکه سخت تر است درقساوت وغلظت از سنك و بدرستیکه بعضی از سنگها است آنچه هرآینه روان میگردد از آن جویهای بزرك و بعضی دیگر هست از آن آنچه هر آینه بشکافد پس بیرون آید ازوآب خورد چون چشمها وبتحقیق که هست از حجاره آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید از ترس خدای و نیست خدای غافل از آنچه شما ای یهود می کنید (٧٤) آیاطمع دربسته‌اید ای مؤمنان آنکه تصدیق کنند واستوار دارند جهودان مر شما را در آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و حال آنکه بودند گروهی ازاسلاف ایشان که بیواسطه می شنیدند سخن خدایرا در کوه طور پس بگردانیدند آن سخن راپس از آنکه دانسته و دریافته بودند وچون بمیان قوم درآمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنیدیم ولیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم اگرتوانید بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای آن مکنید وباك مدارید و ایشان می دانند که افترا می نمایند . درینابیع آورده که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که جهودان بعد از این درمدینه نیایند که از درآمدن ایشان درمدینه فتنه ظاهر میشود بعضی ازمنافقان یهود ، اول روز بمدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچون شما وآخر روز

باز گشته بیاران خود می‌پیوستند کماقال‌الله تعالی (۷۵) وچون ملاقات کنید یهود، آنانرا که ایمان آورده‌اند از اصحاب رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم گویند ما نیز گرویده‌ایم وچون خلوت کنند برخی ازاصاغر ایشان به برخی از اکابر ایشان چون کعب بن وحی بن اخطب گویند ، آن اکابر ایشانرا که آیا شما حدیث می کنید وخبر میدهید اصحاب محمد را بدانچه گشاده است خدای ابواب‌دانش آنرا برشما در کتاب شماقولی آنست که بعضی ازیهود مدینه دراول نزول آنحضرت علیه‌السلام‌اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادندورؤسای ایشان از آن آگاهی یافتند مخبرانرا از آن سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمد (ص) خبر میدهید تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بانچه دانسته باشند نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند حق را دانستید و متابعت نکردید آیا چرا در نمی یابید این مقدار که اسرار خودرا باخصم درمیان نباید نهاد (۷۶) آیا نمیدانند جهودان که بتحقیق خدای میداند آنچه پنهان میدارند ازعداوت‌رسول و اصحاب اووانچه آشکارا می کنند از دوستی پیغمبروصحابه برنفاق پس هرکه داند که حق سبحانه دانای آشکارا و نهان است باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را ازلوث ناپاکی و بی باکی بپردازد

بیت

بکن سرو علانرا باکسی راست که دانای نهان وآشکار است

(۷۷) و از جهودان جماعتی اند نانویسنده و ناخوانده که نمی دانند توریت را ونمی شناسند که دراو چه چیز است مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد باوعده های دروغ که ازعلمای خود می‌شنوند که بهشت خاصهٔ ایشان خواهد بود و آباء واجدادایشان را شفاعت خواهند کرد و نیستند ایشان مگر آنکه گمان میبرند و یقین را نمی‌دانند (۷۸) پس عذاب یا اندوه مرآنانرا است که‌ایشان مینویسند نوشته‌محرف را بدست‌های خود یعنی مباشر کتابتند وبدیگری نمی فرمایند پس میگویند این نوشته از نزدیك خدای است و چرا چنین میکنند تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال کنندبدان کلام تحریف داده بهای اندکرا یعنی‌علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفات

مصطفی را علیه الصلوة والسلام که درتوریت بدین وجه بود که مردی نیکو روی جعدموی گندم گون سیاه چشم‌میانه‌بالا تغییر کردند ونوشتند که پیغمبر آخرالزمان شخصی‌دراز قدوازرق چشم سفید پوست‌فروهشته موی یك چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست پس وای مرایشان رااز آنچه‌نوشته و تعبیر کرده دست های ایشان و دیگر باره‌وای برایشان از آن‌چیزی که کسب میکنند از رشوت ومأکل حرام (۷۹) وگفتند یهود بزعم خود مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابل هزار سال که از آن هفت‌هزارسال که‌عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ماگوساله پرستیده اند بگوای محمد مرایشانرا آیا فراگرفته اید از نزدیك خدای عهد و پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست پس خلاف نکند خدای وعدهٔ خود را بلکه میگوئید و افترا می کنید بر خدای آنچه نمی دانید (۸۰) نه چنان است که ایشان میگویند بلکه هر که بدی کند وشرك آورد وفراگیرد گرداگرد اوراگناه او یعنی‌براو مستولی شود تا بکفر بمیرد پس آنگروه مشرکان اهل دوزخ وساکنان آنند ، ایشان‌در آتش جاوید مانندگانند (۸۱) وآنانکه گرویدند بخدای‌وآنچه ازنزد او آمده‌وعمل کردند نیکو وپاکیزه ،آنگروه اهل بهشت ومستحق آنند ایشان نه غیر ایشان دربهشت جاوید مانندگانند (۸۲) ویادکنید چون فراگرفتیم یعنی‌درتوریت عهدومیثاق فرزندان یعقوب‌را ، وگفتیم‌نه‌پرستید شما مگر خدایرا که سزای پرستش او است ونیکوئی کنید به پدرومادر نیکوئی کردنی ودیگر به نسبت خویشان ویتیمان و بیچارگان وبگوئید مرعامهٔ مردمانرا سخنی که مشتمل برنیکوئی باشد یا بامردمان‌چنان‌سخن گوئید که دوست دارید با شما سخن گویند و نماز را بر پادارید باشرایط آن وبدهید زکوة را بروجهی که‌حکم کرده ایم پس‌روی بگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد ومیثاق مگراندکی‌از شما مراد بعضی اسلاف ایشانندکه برشریعت توریت استقامت داشتند و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از احکام توریت که در متابعت‌محمد علیه الصلوة و السلام صادر شده (۸۳) و آنرا نیز یاد کنیم که

گرفتیم پیمان از اسلاف شما و ازایشان عهد بستدیم که نریزند خونهای اقربا و همدینان خودرا و بیرون نکنند کسان خودرا به ستم ازخانمان خویش و عهدی دیگر آن بود که اسیران بنی‌اسرائیل‌را باز خرید پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید و شما ای یهودمدینه گواهید که آبای شما این عهدنموده اند (٨٤) پس شما آنگروهید که پیمان را شکسته‌اید، میکشید کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از قوم خود از سراها و منزلهای‌ایشان ، همپشت شدید بر آن قوم مغلوب شده از شما به بزه کاری وافزون طلبی وبیدادی . در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که باهم مقاتله کردندی وقبل از هجرت دو قبیله مشرك نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند وبنی نضیرباخزرج اتفاق کردند و هر فرق از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی بعد از غلبه درخرابی منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی وچون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید : و اگر بشما آیند اسیران بنی اسرائیل ایشانرا فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر بدل می کنید، این آیه تعلق بماقبل دارد یعنی قوم خود را ازدیارایشان بیرون کردیدوحال آنکه حرام کرده شده است برشمابحکم میثاق بیرون کردن‌ایشان آیا میگروید شما بپارهٔ از احکام توریت که فدیهٔ اسیرانست و کافر می شوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است پس نیست مکافات آنکس که بکندهمچنین عهد شکنی و نافرمانی ازشما که یهودید مگرخواری و رسوائی در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه است و اجلای بنی نضیر وروز رستخیز باز گردانیده شوید از حشرگاه بسوی‌سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است ویکی از علامات شدت دوام اوست و خدای تعالی غافل نیست ازآنچه عهد شکنان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب هم یهودند یا خطاب عام است (٨٥) این گروه آنانند که از بیخردی خریده اند و بدل کرده‌اند زندگانی محقر دنیا را بنعمت جاودانی آن سرای دیگر پس سبك کرده نشود از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیت ونه در آخرت بخروج از آتش و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در عقبی به تخفیف عقوبات (٨٦) بدرستی که ما عطا

کردیم موسی را توارت و ازپی در آوردیم ازپس موسی بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا ویحیی علیهم السلام وعطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود نشانه های روشن ومعجزات هویدا چون اخبار غیب و احیای موتی و نیرومند گردانیدیم و قوت دادیم او را بجان پاکیزه و یا بجبریل که درهمه وقت قرین عیسی علیه‌السلام بودی یا اسم اعظم که ببرکت او مرده زنده گشتی یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی

رباعی

دل تازگی از حسن کلامت دارد　　جان زندگی ازسماع نامت دارد
هرجا که دلی واقف اسرار بود　　او نورصفائی ز پیامت دارد (١)

آیا هرگاه که از نزد ما آمد بشما فرستادهٔ بانچه دوست‌ندارند نفسهای‌شما آنرا وسخن اوبروفق هوی ومدعای شما نباشد تعظیم کردید وگردن‌ننهادید ، پس گروهی را ازایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام وگروهی را بکشتید چون زکریا ویحیی (٨٧) و گفتند یهود دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول‌قول‌محمد علیه الصلوة والسلام بدین‌سخن ناامیدمیگردانیدند حضرت پیغمبررا علیه‌السلام از ایمان خود بقرآن ومتابعت‌آنحضرت،حق سبحانه رد سخن‌ایشان میکند یعنی‌نه چنان‌است که ایشان میگویند بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است ومدد لطف ازایشان باز گرفته بسبب ناگرویدن‌ایشان ، پس اندکی ازایشان ایمان می آورند چون عبدالله‌بن سلام و اصحاب او (٨٨) وآن هنگام که برایشان آمد کتب نوشته از نزدیك خدای که آن قرآن است ، گواه وموافق مرآن کتابی را که با ایشان است و در توحید ونبوت وحشر وآنچه از اصول دین‌باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فروماندگی طلب فتح و نصرت می کردند بدین کتاب و به کسی که این کتاب باو فرودآید . هرگاه که کفارعرب قصد یهود کردندی و کار برایشان تنك شدی دستها برداشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد علیه الصلوة و السلام که

---

[١] این بیت در نسخه خطی آقای میردامادی نوشته نشده است

پیغمبر آخر الزمان است بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب بس آن وقت که آمد بدیشان آنکس را که شناخته بودند کافر شدند باوجه ایشانرا گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهدبود و چون بنی‌اسمعیل نبودبدوکافر شدند بس لعنت خدای برناگرویدگان که بدانش خودکار نکردند و عناد ورزیدند (وضع ظاهر درموضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشان است) (۸۹) بد چیزیست که ایشان فروختند بان چیز بهرهٔ نفسهای خود را و آ ن چیز کدام است ؟ آنکه کافر میشوند بانچه خدای فرو فرستاده است که آن قرآن است از جهت حسد یعنی رشك میبرند بانکه فروفرستد خدای تعالی فضل خودرا که کتاب و وحی است برآن کس که خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشند پس باز گشتند جهودان بخشمی از خدای تعالی یا مستحق گشتند خشمی را بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی علیه الصلوة و السلام و انجیل و خشمی بانکار محمد علیه السلام و قرآن و مرکافرانرا است عذاب خوار کننده (۹۰) و چون گویند مر جهودان راکه بگروید به آنچه خدای فرو فرستاده از انجیل و قرآن گویند ما می گرویم بانچه برما فرستاده شده یعنی توراتوکافر میشوند بدانچه جز کتاب ایشان است و آن ماوراء یعنی انجیل‌وقرآن درست و راست است درحالتی که آن حق و باور دارنده است مرآن کتاب را که با ایشان است (و ازاینجا کفر ایشان بتورات نیز لازم می‌آید چه کفربانچه موافق چیزیست کفر باشد بان چیز) بگو ایمحمد در جواب آنکه میگویند بتوریت ایمان داریم بس چرا می کشتید پیغمبران خدای تعالی را بیش از این اگر بودید شما گرویدگان به توریت (۹۱) وهر آینه که آمد بشما موسی علیه السلام به‌نشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است بس شما فرا گرفتید گوساله را از بس رفتن موسی علیه السلام بطور و شما بیدادگرانید برنفسهای خود (۹۲) و یادکنید چون فرا گرفتیم بیمان شماراوبر داشتیم بر زبر شما کوهی راکه‌منسوب بود بطوربن اسماعیل‌از کوههای فلسطین و آن شهریست از بلاد شام گفتیم که فرا گیرید آنچه بشما داده ایم یعنی توریت بعزم درست و جد تمام و بشنوید یعنی فرمان برید گفتند باشکار شنودیم و بذیرفتیم و بنهانی باخود گفتند ونافرمانی

کردیم و بابشنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل و خورانیدند یعنی در آورده شدند دردلهای ایشان دوستی گوساله را به سبب جحدوانکار ایشان بگو ای محمد بد چیزیست آنچه می فرماید شما را بان چیز ایمان شما و آن کفر است بقرآن و به محمد علیه الصلوة والسلام اگر هستید شما گرویدگان به خدای تعالی چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او اورا بکفر نمی فرماید و جهودان با آن همه رسوائی میگفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود حق تعالی فرمود که(۹۳) بگو ای محمد در جواب این دعوی ایشان که اگرهست بزعم شما مر شمارا سرای آخرت ونعمت بهشت نزدیك خدای پاکیزه و خاصه بی دیگرمردمان بس آرزو کنیدمرك رااگر هستید راستگویان درآنکه‌بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرك بدانسرای نتوان رسید آرزوی‌مرك ازعلامات اشتیاق لقاست بس‌هر که آرزومند تربودبمرك مشتاقترباشدبلقا

فرد

مرك‌است که‌دوست‌رارساندبردوست　　آنکیست که او بمرك شادان نبود

(۹٤) وآرزو نکنندجهودان مرك‌راهرگز به‌آنچه بیش‌فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیا علیه السلام و تغییر نعت مصطفی علیه‌السلام و خدای داناست بستمکاران و دروغگویان (۹۵) و هرآینه که یابی تو جهودانرا حریص ترین مردمان برزندگانی دنیاواز آن کسانیکه‌شرك آورده اند یعنی کفار عرب واصح آنستکه اینجامشرکان‌مجوس‌اندزیراکه هیچ کس را زندگانی دوست تر از ایشان نیست دوست میداردیکی ازایشان یعنی از گبران که کاش عمر داده شود هزار سال وازاینست که تحیت مجوس چون بهمرسند گویند که هزار سال بزی‌و نزدبعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است و نیست که رهاننده او باشد از عذاب دوزخ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او دافع عذاب الهی نیست و خدای بیناست بانچه میکنند یهود ومجوس و غیرایشان بعضی از یهود میگفتند که صاحب محمد علیه السلام جبرئیل است و او وحی بدو فرو می آرد و اسلاف مارا از جبرئیل زحمت بسیار رسیده است و اکثر بلا وعذاب برآبای ما بواسطه اونازل شده اگر بجای اومیکائیل بودی ماباببی القاسم ایمان می آوردیم حق‌سبحانه فرمود (۹٦) که‌بگوای‌محمدهر که باشددشمن مرجبرائیل‌راواین نامی‌است عبرانی یاسریانی ومعنی‌اوعبدالله‌واوامین خزاین‌وحی خدای‌باشدبس‌هر که

دشمن وی باشد گو از خشم بمیرد پس بدرستیکه اوفرو می آرد قرآن را بردل تو بفرمان خدای در حالتیکه قرآن تصدیق کننده است مر آن چیزیرا که پیش ازوی نازل شده وحالا بایشان است از کتب منزله چون توریت وزبور وقرآن راه نماینده است بحق ومژده دهنده مر گرویدگان را بنجات ودرجات [۹۷] هر که باشد دشمن مر خدای تعالی راوفرشتگان اورا و فرستادگان او را واین دوفرشتهٔ(۱) مقرب را پس بتحقیق که خدای تعالی دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه ورسل اند[۹۸] وهر آینه مافرستادیم بسوی تو نشانهای روشن یاآیتهای درست وراست یعنی قرآن وکافر نشوند بدین آیت ها مگر بیرون رفتگان ازدایرهٔ فرمان خدای [۹۹] آیاهر گاه که یهود عهد کردند عهد کردنی بشکستند آن را گروهی از ایشان بلکه بسیاری از ایشان نمیگروند بتوریت [۱۰۰] وآن هنگام که آمد بدیشان فرستاده ازنزدیك خدای تعالی محمد علیه الصلوة والسلام باوردارنده مر توریت راکه باایشان است ، بیفکندند گروهی از آنکه عطا داده شدند توریت یعنی علمای ایشان بینداختند توریت را یاقرآنرا ،پس پشت خود گویا که آن علماء نمیدانند که آن کلام الله است ومحمد علیه الصلوة والسلام رسول الله [۱۰۱] و پیروی کردند این یهود آن چیز را که میخوانند دیوان در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و آنچنان بود که دیوان درعهد سلیمان علیه السلام شعبدهای صدرنك را با نیرنگهای کهانت آمیخته نوشته بودند ومیان اراذل و جهال شایع شده بود، سلیمان علیه السلام بر آن حال اطلاع یافته بفرمود تاآن نوشتهارا آورده ودر صندوقی نهاده ومقفل ساخته درزیر تخت خود دفن کرد وبعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آنرا اززیر تخت وی بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیمان بان سحرها وشعبدهها پادشاهی میکرد وبعد از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق سبحانه برائت ذمهٔ ویرا فرمود که وهرگز کافرنشد سلیمان یعنی جادوئی نکرد ولیکن دیوان درزمان او کافرشدند درمیاموختند مردمانرا جادوئی ودیگر یهود متابعت کردند آن چیزی راکه فروفرستاده شد ازسحر بردو فرشته در شهر بابل نام آن دوفرشته است [۲] وایشان بر آدمیان گنهکار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بستهٔ نفس وهوی اند واگر شمارانیز همان حالت که ایشان را هست بودی صدور عملها بدتر ازافعال ایشان ازشما امکان

[۱] یعنی جبرئیل ومیکائیل [۲] هاروت وماروت نام آن دوفرشته است

داشتی ایشان استبعاد نمودند وحق سبحانه نفس بشری رابدیشان دادوبرای حکومت خاق برزمین فرستاد ایشان برزمین آمده برزنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر برقتل بناحق وسجدهٔ صنم اقدام نمودند وحق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد وعذاب برایشان درین جهان مقررشد و حالا درچاه بابل بموی سر آویخته معذبند وانزال سحر برایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند وحق سبحانه درزمان حکومت ایشان وقبل ازمعصیت این علم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم درآموخت تاجمعی زیرکان را تعلیم دهندوایشان بر کیفیت سحر وحقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند ونیاموزند این دوفرشته درین وقت که درچاهند هیچ یکی را تا وقتیکه گویند پیش از آموزانیدن آن کس راکه جزین نیست کهما آزمایش خلقیم ازخدای پس تو کافرمشو براعتقاد کردن که برعمل سحر گناهی مترتب نیست پس می آموزند ازآن دوملك آن چیزی راکه جدائی افکنند بان میان مرد وزن و نیستند جادوان ضرر رساننده بسحر مگر بقضا وقدر خدای تعالی ومی آموزند آنچه ایشانرا زیان رساند و سود نکند ایشان را وهر آینه نیك دانستند یهود هرکه سحر را بخرد یعنی بیاموزد وکاربندد نیست مراورا درآن سرای بهرهٔ از نیکوئی وبدچیزیست آنکه فروختند بدان نفسهای خود را یعنی سحر را اختیار کردند اگر هستند ایشان کهدانند زیان این سود [۱۰۲] و اگر این جهودان گرویدندی به محمد علیه السلام وپرهیز کردندی ازسحر وکیش یهودی پاداش یافتندی وپوشیده نیست که هرآینه پاداش از نزدیك خدای تعالی بهترست از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر علیه السلام می ستانند اگربودندی که بدانستندی ای کسانیکه گرویده اید مگوئید لفظ راعنادروقت مکالمه بامحمد علیه الصلواة والسلام که یهود گفتارشما رادستاویز ساخته بانحضرت این کلمه میگویند ودرلغت ایشان دشنام فاحش است و مؤمنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان مارا یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگوئید وبگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما و بشنوید حکم خدای تعالی را بسمع قبول ومر کافران راست یعنی آنها راکه برسبیل مذمت این کلمه میگویند عذابی دردناك که هرگز انقطاع نیابد دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده اند ازاهل کتاب یعنی یهود ونه مشرکان

آنکه فرو فرستاده شود بر شما هیچ نیکوئی از نزد پروردگار شما مراد وحی است وقرآن که جامع همه چیزها است یعنی یهود نمی خواستند که نبوت با آل اسمعیل انتقال یابد ومشرکان رانیز داعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره ویا نعیم ثقفی رسد وخدای اختصاص میدهد به نبوت و وحی خود هر کرامی خواهد و خدای خداوند فضل بزرك است بر هر که او را نبوت داده و در صفت فضل بعظمت اشعاری است بر آنکه

فضل او فضیلست افزون ازعدد　　لطف او لطفیست بیرون از شمار

(۱۰۵) هرچه منسوخ میگردانیم از آیت قرآن بر وفق مصالح خلق ومقتضای زمان یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلهامی بریم، بیاوریم بهتری از آن آیت منسوخه چنانچه مصابرت یك غازی را با ده تن از کافران منسوخ کردیم با دو تن مقرر ساختیم یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت ومثوبت باوجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه (۱۰۶) آیا نمیدانی خطاب بامنکران نسخ است، جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن پشیمانی است و بر خدای روانیست واز حکمت الهی ومصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل وذاهل بودند حق تعالی میفرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی نمیدانی آنرا که حق سبحانه برهمه چیزها از محو واثبات و نسخ و انسا تواناست بر کمال آیا ندانستی بانکه خدای است بی شك، مر او راست پادشاهی آسمانها وزمین پس هرچه خواهد کند ونیست مر شما را جز خدای دوستی که از وبشما نفعی رسد ونه یاری که از شما دفع ضرر کند (۱۰۷) آیا میخواهید آنکه سوال کنید پیغمبر خودرا چنانکه سوال کرده شده بود موسی پیش ازاین جهودان می گفتند که محمد علیه الصلوة والسلام باید که کتابی بیکبار بیارد چنانچه موسی علیه السلام آورده بود وحق تعالی فرمود که شما از محمد همان می طلبید از سوالهای متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام می طلبیدند وهر که بدل کند کفر را بایمان یعنی کفر را برایمان بگزیند پس هر آینه که گمراه گشته است از میان راه راست (۱۰۸) دوست میدارند بسیاری از اهل توریت چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود وامثال او از احبار آنکه باز گردانند شما را مراد حذیفه یمان وعمار یاسر است که فنحاص و یاران او را ایشان دعوت به یهودیت می کردند حق سبحانه فرمود که یهود می خواهند که بگردانند شمارا از پس ایمان شما

ناگرویدگان از روی حسد از نزدیك نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشان است نه بفرمودهٔ کسی از پس آنکه روشن گشته مر ایشانرا آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد علیه السلام و حقیقت قرآن وصحت دین اسلام پس درگذرانید ای مسلمانان وبگذرید از قتال با ایشان وروی بگردانید ازاینان تا وقتیکه بیارد خدای تعالی فرمان خود را که حکم است بقتال یا امر بجزیه بدرستی که خدای تعالی برهمه چیزها از تعذیب وانتقام تواناست وبپای دارید نمازرا وبدهید زکوة مال را و آنچه از پیش بفرستید ازبرای خود از مال دنیا برسبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات ، بیابید آنرا نوشته نزدیك خدای یا ثواب آن بیابید نزدیك وی بدرستیکه خدای بدانچه شما می کنید ازخیر وصدقه بیناست (۱۱۰) وگفتند جهودان یا ترسایان هرگز درنیاید دربهشت مگر آنکه باشد یهود یا نصرانی یعنی یهود گفتند که ببهشت نروند مگر جهودان ونصرانی گفتند که بهشت نروند الا ترسایان این دعوی از هرطایفه آرزو های باطلهٔ ایشان است بگو ای محمد بیارید حجت خودرا بدین دعوی اگر هستید شما راست گویان در قول خود (۱۱۱) نه چنین است که ایشان میگویند بلکه هر که تسلیم کرد همه خود را برای اطاعت خدای تعالی و او نیکوکار است در کردار و گفتار پس مر آنکس راست مزدکار او نزد آفریدگار و هیچ ترسی نباشد برایشان ازخوف مزدایشان ونه اندوهناك باشند ازتصور زوال آن مزد. جمعی ازنصارای بنی نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نموده وهرفرقه درابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند وحق سبحانه این آیت فرستاد: (۱۱۲) وگفتند جهودان نیستند گروه ترسایان برچیزی از دین حق ، وگفتند ترسایان نیستند جهودان برچیزی از دین که معتدبه باشد و حال آنکه همهٔ ایشان میخوانند کتاب خدای را یعنی یهود ازتوریت میدانند که نصارا بجهة اثبات زن وفرزند مر حق را برباطلند وترسایان درانجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی وانجیل کافر وبیحاصلند همچنین که اینها میگویند گفتند آنانکه هیچ نمیدانند واهل کتاب نیستند چون مجوس ومشرکان عرب مانند گفتار یهود ونصاری یعنی کفارهم دربارهٔ ایشان همین گفتند که جهود وترسا برحق نیستند پس خدای تعالی داوری کند میان ایشان درروز رستخیز درآن چیزی که هستند

اختلاف می کنند از حق و باطل (۱۱۳) و کیست ستمکار تراز آنکس که بازداشت مسجد های خدابرا از آنکه یادکرده شود در آنجا نام خدایتعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدایتعالی رایاد کنند و پرستش نمایند وسعی نمود در ویرانی آن مساجد و آن بخت نصر بابلی بود یاطرطوس رومی که بیت المقدس راخراب کرد واحبار رابقتل رسانید (یك مسجد رابلفظ جمع یادکرد بجهت تعظیم یاآنکه هر موضعی ازو مسجدیست یعنی محل سجده) آنگروه که درمنع ذکر وخرابی مسجد کوشیدند نیست مرایشان راونسزد آنکه درآیند در آن مسجد مگر ترس کاران (واین صورت درزمان دولت اسلام است که ترسایان راقوت رفتن درمسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان) مرترسایانرا است درین جهان رسوائی و خواری وجزیه دادن ومرایشانراست در آن سرای عذابی بزرك (۱۱٤) و مرخدابراست جای برآمدن آفتاب و جای فرورفتن آن . آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت علیه السلام شبی بسبب ابرو تاریکی درسمت قبله اختلاف کردند و هر کس تحری کرده برای خود محرابی ساختند وچون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود وچون بمدینه رسیدند باعادهٔ قضای آن نماز از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام اجازت خواستند واین آیت نازل شد که تحری کرده اید اعادت نماز حاجت نیست چه که همهٔ جهات از آن اوست پس هر کجا که روی آرید پس آنجا وجه خدایست یعنی جهت طاعت اوست ومحققان رادر تحقیق این آیت نکته ایست که از آنجمله زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ، ولایت منقبت ، خلدت ظلال هدایته درین ابیات اشارتی بدان میفرماید :

نظم

از نبی اینما تو لوا خوان	ثم وجه اللهش متمم دان
یعنی آن سو که روی قصد آری	تا حق بند کیش بگذاری
وجه حق کان بود حقیقت او	باشد آنجا ، بسوی او کن رو
هیچ جا را نکرد استثنا	پس بود عین حق عیان همه جا
عارف حق شناس را باید	که بهر سو که دیده بگشاید
بیند آنجا جمال حق پیدا	نگسلد از جمال حق قطعا

بدرستیکه خدای بزرك مغفرتست وبسیارعطا ، دانا بمصالح احوال مسلمانان (۱۱۵) وگفتند بیباکان از یهود و نصاری ، فرا گرفت خدای ، فرزند (یعنی عزیز و مسیح) ، پاکی و بی عیبی اوراست ' نه

چنان است که ایشان میگویند بلکه مراوراست انچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است وچون اهل آسمان وزمین همه مملوك مالك و مربوب وی باشند پس عیسی وعزیز علیه السلام ولداو نتواند بودچه ولدنمی باشد الااز جنس والد واین المملوك عن المالك همه آنچه درزمین وآسمان باشد که مراورا فرمان بردارند یعنی مغلوبند در تحت تصرف وقدرت او(۱۱٦)از نوپدید آرندهٔ آسمانها وزمین هااست وچون خواهد یا تقدیر کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر هر چیزرا که بباش پس بباشد (۱۱۷) وگفتند آنانکه نمیدانند خدای تعالی را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه چرا سخن نمیگوید خدای باما یا بریکی ازما پیغامی نمی آید هم چنانکه این مشرکان میگویند گفتند آنانکه بودند پیش از ایشان از یهود ونصاری مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات بیکدیگر مشابه است دلهای کفار ومنکرات اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت هرآینه بیان کردیم نشانهای بر توحید ونبوت برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد وتخمین(۱۱۸)بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد براستی ودرستی و گفته اند (مع الحق) یعنی باقرآن یادین اسلام مژده دهنده مومنان وبیم کننده کافران و پرسیده نخواهی شد روز قیامت از آنها که اهل جحیم اند وجحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بزبان حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام جاری شد که اگر خدای تعالی بریهود دری ازدرهای عذاب بگشاید واثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که ازبیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم بازآیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند برتو ادای وحی ورسالت و برما حساب اهل ضلالت (۱۱۹) و هرگز خشنود نشوند از تو جهود و نه ترسایان تا آنگاه که پیروی کنی کیش ایشانرا بگو ای محمد وقتی که هریك از ایشان ملت خود را ستایش کنند بدرستی که راه نمودن خدای (تعالی) آنست راه نمودن بحق شما مرا به یهودیت و نصرانیت میخوانید و او مرا باسلام راه می نماید و اگر متابعت نمائی ای محمد آرزو های ایشانرا در باب دین پس از آن چیزی که براستی آمده است از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان

ملت ایشان نیست مرترا از عذاب خدای دوستی رهاننده و نه کسی یاری دهنده (صورت خطاب بحضرت علیه السلام است و معنی راجع بامت) (۱۲۰) آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شأن عبد الله بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شأن اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفربن ابی طالب (رض) از دیار حبشه بمدینه آمدند یاقرآن بقولی که آیت درشأن مسلمانان فرود آمده باشد وبرهرتقدیر که باشد میخوانند آن کتابرا یا متابعت میکنند چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است آنگروه ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کرده اند وهرکه کافرگردد بکتاب واحکام آنرا تغییر دهد پس آنگروه ایشانند زیان زدکان (۱۲۱) ای فرزندان یعقوب یادکنید نعمت های مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما و اسلاف شما و بدرستی که بدران شما را تفضل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمت های آلهی است (۱۲۲) و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن کفایت نکند کسی از کسی چیزیرا از عذاب و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او را یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد و سودی نکند هیچ نفسی را خواهش خواهندکان بر تقدیر وجود شفیع و نباشند کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشانرا کسی یاری نکنند تا از عذاب باز رهانند

بیت

سودی ندهد یاری هریار که هست   تادر نرسد وعدهٔ هرکار که هست(۱)

(۱۲۳) و یادکن ای محمد وقتی را که بیاموزد یعنی امر کرد ابراهیم را پروردگار او به سخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسك حج یا آنچه از فطرت اسلام شمردند و آن فرق است یعنی شکافتن موی سر و دونیم ساختن آنرا که کسی موی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواك وچیدن موی لب و گرفتن ناخن وبرکندن موی زیر بغل وحلق عانه(۲)

(۱) نسخه خطی کتابخانه دبیرستان معقول ومنقول طهران درصفحه ۳۳ تنها مصرع اول را ضبط کرده است .

(۲) ازاله موی ظهار

و ختنه واستنجا به آب

پس ابراهیم علیه السلام باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان گفت خدای (تعالی) که چون متابعت فرمان کردی بدرستی که من گرداننده توام برای مردمان پیشوای دردین که همه بندگان بعد از تو بتو اقتدا کنند وانکه حق سبحانه پیغامبر ما را فرمود که (**اتبع ملة ابراهیم**) وامت مرحومه را نیز امر کرد که **ملت ابیکم** وعده است وچون خدای تعالی ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود گفت ابراهیم با حق تعالی واز فرزندان ونبیرکان من نیز امامان بیدا کن گفت خدای در جواب او نرسد عهد من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت است یا امامت مسلمانان وستمکاران را یعنی کافرانرا از ذریت [۱۲۴]

ویادکن آنرا که گردانیدیم خانهٔ کعبه را جای بازگشت یا موضع ثواب مر آدمیانرا یعنی حاجیانرا که هرسال بوی بازگردند و از آنجا بثواب بی حساب رسندو گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که دراوکسی را نکشند وفرا گیریدای مؤمنان بعد از آنکه شرف حرم دانستید از مقامیکه منسوب است بابراهیم نماز گاه و آن موضعی است که دران حجری وضع کرده اند واثرقدمهای مبارك آنحضرت براواست یعنی فرمان فرستادیم بسوی ابراهیم واسماعیل علیه السلام آنکه پاك سازید خانهٔ مرا ازاوثان(۱) وانجاس وخبائث ومعاصی و طواف جنب وحایض برای طواف کنندگان و برای مقیمان و معتکفان و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نماز گذارندگان اهل اشارت بر آنندکه پاك دارید خانه دل را که حرم دوست است از ادناس تعلقات کونین وگفته اند تطهیر بیت از ادناس اوزار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار

بیت

اگرحریم دل ازغیردوست سازی پاك   صفای وحدت صرف اندراوکنی ادراك

(۱۲۵) ویادکن آنراکه گفت ابراهیم یعنی دعا کردکه ای پروردگار من بگردان این مکانرا که برای تو در آن خانهٔ ساختیم شهری ایمن ازاین قحط وخسف و مسخ یا اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار و روزی ده اهل این بلده را ازمیوهها حق تعالی این دعارا مستجاب گردانیده حکم فرموده تا جبرئیل علیه السلام یکی

(۱) بتها

از دیهای فلسطین راکه مشتمل بود برثمرات بسیار ازان زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه طواف داده بر زمین تهامه برسه مرحله از مکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه کعبه طایف می‌گویند و میوه اهل مکه از آنجا است پس ابراهیم (ع) تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و گفت روزی ده هرکرا که ایمان دارد از آنانکه ساکنان این شهر باشند بخدای و روز باز پسین گفت خدای (تعالی) و هرکه کافر شود پس اورا برخورداری دهم بر خورداری اندك یعنی در دنیا پس اورا به بیچارگی برانم بسوی عذاب دوزخ و بد مرجعی است دوزخ (۱۲۶) و یادکن آنرا که برداشت ابراهیم اصلها واساسها را ازخانه کعبه (وعطف‌است‌برابراهیم) چه پسر با پدر در رفع قواعد شریك بوده و هریك در طرفی آن خانه کار میکرده یا بنوبت دیوار برمی آورده واصح آن است که اسماعیل علیه السلام سنك جمع میکرده و بدست ابراهیم (ع) میداده تا بکار می برده

القصه بعد از اتمام آن خانه پدر و پسر دست تضرع برداشته گفتند ای پروردکار ما قبول کن از ما این کار خیر را بدرستی که توئی شنوا مر دعای ما را توئی دانا به نیتهای ما (۱۲۷) ای خداوند و گردان ما هر دو را ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص مر ترا و گردان از فرزندان ما گروهی گردن نهاده و منقاد شده مر ترا و بنمای ما را مواضعی که دران افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و از ما درگذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده و به تحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران و بخشنده برگناه کاران (۱۲۸) ای پروردکار ما و برانگیز در میان ذریت ما بالامت مسلمه و مبعوث گردان فرستادهٔ از ایشان و بزبان ایشان تا ذریت مرا عزاتی و شرفی باشد بدان رسول بخواند بر ایشان کتاب ترا تا بیان کند نشانهای وحدانیت تو با ایشان و بیاموزاند ایشانرا قرآن و معانی آن تا بیان کند آنچه در او هست از امر ونهی و حلال وحرام وپاك گرداند ایشان را ازگناه بسبب بیان شرایع و احکام بدرستی که

توئی توانا و غالب و قادر براجابت دعای ما توئی دانای محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و نکته **انا دعوت ابی ابراهیم** اشارت براین است (۱۲۹) وکیست که بازگردد (استفهام برای استبعاد وانکار است) یعنی هیچکس باز گردد از کیش ابراهیم مگر کسی که خوار گرداند نفس خود را یا هلاك سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود و هرآینه ما برگزیدیم ابراهیم را دراین سرای بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت وخلعت یا بعمارت خانه کعبه و بدرستی که او دران سرای ازجمله فیروزی یافتگان است بصلاح و فلاح (۱۳۰) یادکن آنوقت که گفت مر ابراهیم را پروردکار او گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هرچه از مجاری قضا بر تو جاری گردد گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را بپروردهٔ عالمیان تا هرچه خواهد کند

مصراع

فان شاء احیانی وان شاء افنانی (۱)

بیت

بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست کزدوست بمن هرچه رسد پس نیکوست

(۱۳۱) و وصیت کرد بملت خود یا بکلمهٔ **اسلمت** ابراهیم مر پسران خود را و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خودرا بموافقت جد خود و مضمون وصیت آن هردو این بودکه ای پسران من بدرستی که خدای برگزیده برای شما دین مرضی مشروع ماموربه که اسلام است پس ممیرید مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرك برسد شما را براسلام در یابد پس نهی از ترك اسلام است نه ازمرك (۱۳۲) آیا شما حاضر بودید آن هنگام که آمد بیعقوب مرك او یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید آن وقت که گفت یعقوب مرپسران خود را چه چیز خواهید پرستید از پس وفات من ؟

(۱) نسخه خطی کتابخانه معقول ومنقول مصراع فوق‌را چنین‌ضبط کرده است : « فان شاء احیانی وان شاء اتلفانی » ظاهراً بجای افنانی بغلط اتلفانی نوشته است . جلالی

گفتند خواهیم برستیـد خدای ترا و خدای بدران ترا ابراهیم
را که جداو بود بدر گفتند جهت آنکه جد حکم بدر دارد واسمعیل
را که علیه‌السلام که عم او بود هم بدر خواندند زیرا که عرب عم
را اب گویند و حرمت او برابر بدر بجا آرند و این نظر براتحاد
اصل است . عبادت میکنم خدایرا که یگانه و یکتا است و حال آنکه
ما مرآن خدایرا منقادیم بطاعت (۱۳۳) این جماعت یعنی ابراهیم و
یعقوب و اولاد ایشان گروهی بودند که در گذشتند مرایشانرا است
آنچه کسب کردند و مرشما را باشد آنچه کسب کردید ایشان و
شما رابرعملها باداش خواهد داد و شما برسیده نشوید از آنچه بودند
ایشان که عمل میکردند . اعتقاد یهودان آن بود که آنها را بطاعت آیا ثواب
دهند و بر کفر ایشانرا معاقب سازند در این آیت فرمود کـه نه شما
را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه اشانرا بافعال شما مواخذه
خواهند کرد (۱۳۴) وگـفتند جهودان مر اهل اسلام را که بباشید
از جمع یهود وگفتند ترسایان کـه ترسا شوید تا راه یابید . بگو ای
محمد نه جهودی کنم و نه ترسائی بلکه متابعت می کـنم
ولازم میگیرم کیش ابراهیم را در حالتیکه آن ملت مایل است از همه
کـجیها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دین ها بدین اسلام و
نبود ابراهیم از شرك آرندگان (۱۳۵) ای متابعـان ملت ابراهیم
یعنی اعراض کـنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شمارا
به جهودی و ترسائی دعوت می کـنند بگوئید بگرویدیم به خدای و
آنچه فرود آمده است بما یعنی **قرآن** وبه آنچه فرو فرستاده شده
است بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است و بفرزندان او اسمعیل
و اسحق و به نبیرهٔ او یعقوب و به فرزندان یعقوب . اگرچه به اولاد
ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف
بودند که آن نیز بدیشان منزل است چنانچه قرآن نیز منزل است
برما و ایمان داریم بانچه داده شده اند موسی و عیسی یعنی توریت
ومعجزات وانجیل وسایر دلایل نبوت وبه آنچه عطا داده شده‌اند پیغمبران از کتب
از نزد خدای خود وهیچ جدائی نمی‌افکنم میان یکی ازایشان بلکه بهمه ایمان
داریم ومامرخدایرا گردن نهادکانیم پس اگرایمان آورند یهود و نصارا

بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی به همه کتب ورسل (۱۳۶)
پس هرآینه راه راست یافتند و اگر برگردند و اعراض کنند پس
جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و عداوت اند و ای **محمد**
تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن پس زود باشد که خدای (تعالی)
کـفایت کـند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری و اوست شنوا
مقالت موحدان و کافرانرا باقرار و انکار دانا باعتقاد هردوگروه . بعد
از نزول این آیه جهودان بکلی از متابعت پیغامبر اعراض کـردند و
ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغـاز نهادند
که مارا صبغه هست و شما را نی وصبغه ایشان آن بود که مولود
خودرا بعد از هفت روز در آب سمودیه غوطه دادندی باعتقاد انکه
آن آب پاك کننده مولود است و از غیر دین مسیحا و آنرا قایـم
مقام ختان دانستندی و گـفتندی **صبغناه بالنصرانیه** حق (تعالی) امر
فرمود که (۱۳۷) بگوئید ای مسلمانان که مـا متابعیم **صبغةالله** را
که آندین خدا است وگویند مراد ختان است و آن تطهیر مسلمانان
باشد وکیست نیکوتر از خدای از جهت دین و تلقین و تطهیر مؤمنان
از ادناس و تلویث و ما حق را باتباع **صبغةالله** پرستش گرانیم گـفته
اند **صبغةالله** رتبه ولایت و درجه محبت است هرکرا برنك دوستی
بر آوردند از همه عالمش بر سر آورند و نـزد محققـان **صبغةالله**
رنك بی رنگی است وتاکسی از رنك آمیزی پاك نشود رنك **صبغةالله**
نگیرد خلاصه رسایل درویشان ونقاوة عبارات واشارات ایشان بیان معنی
این صبغه است وبه حقیقت آن ازین رباعی که صاحب لوایح[۱] خلدت
ظلال حقایقه بقلـم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده پی
می توان برد

(رباعی)

بس بیرنگی است یار دلخواه ایدل قـانع نشوی برنك تا گـاه ای دل
اصل همه رنگها از آن بیرنگی‌است من احسن[۲] صبغة من‌الله ای دل

یهود و نصارا از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب

(۱) مراد مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷—۸۸۶) است
[۲] اشاره به‌آیه ۱۳۲ سورهٔ ۲ قرآن کریم

افتاده گفتند مارا که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت باشد بوی سزاوار تریم از مسلمانان . خدای (تعالی) پیغامبر خود را فرمود (۱۳۸) بگو ای محمد علیه الصلوة و السلام در جواب ایشان آیا مخاصمت می کنید با ما در دین خدای و دعوی اولویت در انتساب بحق و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما وچون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او برهمه واجب باشد و مارا است جزای کردار های ما و شماراست مکافات عملهای شما و ما مر اورا مخلصانیم در اعتقاد و عمل [۱۳۹) آیا میگویند یهود ونصارا (و حفص(۱) بخطاب می‌خواند) یعنی شما میگوئید ای جهودان وترسایان بدرستی که این پیغمبران وپیغمبرزادگان بودند بردین یهودی واین قول جهودان است یا برکیش نصرانیه و این سخن ترسایان است بگو ای **محمد** علیه الصلوة و السلام آیا شما دانا ترید بادیان انبیا یا خدای (تعالی) که ایشانرا بدان دین مبعوث گردانید و کیست ستمکارتر برخود از آنکس که بپوشد گواهی که نزدیك او ثابت شده باشد از خدای (تعالی) یعنی بواسطه کتاب آلهی دانسته بود تعریض اهل کتاب است بکتمان شهادت درباب نبوت حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام و نیست خدای (تعالی) بی خبر از آنچه شما می کنید از کتمان حق و تکذیب قرآن وانکار محمد علیه الصلوة و السلام (۱٤۰) آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و درگذشتند مر ایشان را همان رسید که خود کسب کردند و مر شمارا نیز همان خواهد رسید که کسب کرده اید و مسئول نمی شوید از آنچیزی که دیگران کرده اند تکرار آیت برای تأکید است و تقریر یا به جهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گزارد یهود از این مبتهج شده

[۱] حفص بن سلیمان ابوعمر البزاز یکی از قراء است ـ حفص شاگرد عاصم بوده و عاصم علم قرائت را از ابوعبدالرحمن السلمی فرا گرفته وعبدالرحمن درخدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام علم قرائت را آموخت وفات حفص پیش از سال ۱۳۱ اتفاق افتاده است

میگفتند که اگر محمد علیه الصلوة و السلام دین ما ندارد باری بقبلهٔ ما نماز میگذارد یا می گفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله نمیبردند و تا نماز مارا ندیدند جهت قبله راه نیافتند خاطر آن حضرت علیه الصلوة و السلام ملول گشت و فرمان آلهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آورد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق **(تعالی)** از آنحال براین منوال خبر میدهد

[۱٤۱) زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه چه چیز باز گردانید مسلمانانرا از قبله ایشان آن قبله که بودند بران یعنی بیت المقدس مرخدای [تعالی] اواست همه جهات هم مشرق که خانهٔ کعبه دران جانب افتاده وهم مغرب که بیت المقدس دران صوب واقع شده راه نماید هرکرا خواهد بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم علیه الصلوة و السلام است (۱٤۲) وهمچنانکه قبله شمارا ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم شما راهم گردانیدیم گروهی عدل و برگزیده تا باشید گواهان برای انبیا برمنکران نبوت روز قیامت وباشد فرستاده من یعنی **محمد** علیه الصلوة و السلام راستی شما گواه معدل و مزکی و نساختیم قبلهٔ عبادت تو آن قبلهٔ که تو هستی بران یعنی کعبه مگر برای آنکه ممیز سازیم و جدا کنیم آن کس را که پیروی رسول کند در امر قبله از آن کس که باز گردد برپاشنهای خود مثل است در باب کسی که باز گردد از راهی و عدول کند بغیر آن و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن هر آینه بزرك و گران بر آنکه خدای راه نمود ایشانرا تا تحویل این قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هرلحظه شبهه انگیختند در امر قبله ویکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس از آن که بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته چون اسعدبن[۱]زراره[۲]براء بن معرور رضی الله عنهما برضلالت

[۱] اسعدبن زراره ابوامامة الخزرجی وهومن نقباء ثلثه لیلة العقبه است

[۲] البراء بن معرور الانصاری الخزرجی درزمان حضرت رسول وفات یافت وازنقباء سه گانه لیلة العقبه میباشد

مرده باشند حق (تعالی) فرمود که ونیست خدای به فضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز های شمارا بهر طرف گذارده آید یا تباه کند ایمان شما راکه روی به بیت‌المقدس داشته اید بدرستی که خدای (تعالی) به مردمان هر آینه مهربان است صلاح ایشان فرو نگذارد بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند (۱۴۳) بدرستی که ما می بینیم گردانیدن روی ترا و درجهت آسمان برای انتظار وحی این آیت در امر تحویل قبله است سید عالم علیه الصلوة و السلام از قول یهود که می گفتند محمد علیه الصلوة و السلام روی بقبلهٔ ما نماز میگذارد و ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم علیه الصلوة و السلام واقدام القبلتین است و دراین باب باجبرئیل علیه‌السلام سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده و سید کائنات علیه افضل الصلوة هرساعت از پس وی بآسمان می نگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا به آسمان میدیدیم پس هرآینه متوجه ساختیم ترا بان قبلهٔ که تو می خواهی و می پسندی پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر علیه الصلوة و السلام در مسجد بنی سلمه دورکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمحراب کعبه توجه فرمود وآن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهته تصریح بعموم حکم امتش را میگوید و هرجا که باشید در بر وبحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید پس بگردانید رویهای خودرا بسوی مسجد مذکور و به تحقیق آنانکه داده شده اند ایشانرا توریت هرآینه میدانند که این تحویل ما توجه درست و راست است و حکم آن از پیش پرورد کار ایشان است چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبلهٔ که بدان بماند کعبه است و خدای (تعالی) غافل نیست از آنچه یهود میکنند از انکار قبله (۱٤٤) و بخدای که اگر

بیائی تو ای **محمد** علیه الصلوة و السلام برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بهر معجزی و نشانی یعنی اگر بیاری هرحجتی و برهانیکه از تو خواهند برحقیقت توجه بکعبه پیروی نکنند ایشان قبله ترا و تو نیز نیستی متابع مرقبله ایشانرا ونیست بعضی از ایشان پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقی است و از آن یهود غربی است و جمع میان این هردو متعسر است و اگر پیروی کنی ای محمد (ص) بر سبیل فرض آرزوهای ایشان را درباب قبله از پس آنکه آمد بتو از دانستن آنکه قبله ابراهیم حق است بدرستی که تو باشی آن هنگام که متابعت ایشان نمائی هرآینه از جمله ستمکاران ظاهر خطاب راجع است با پیغمبر علیه الصلوة و السلام اما معنی آن راجع است بامتان (۱٤٥) آنانکه داده ایم ایشانرا توریت می شناسند قرآن را واصح آن است که پیغمبر را همچنانکه می شناسند پسران خودرا در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر علیه الصلوة و السلام بدرستی که گروهی از ایشان هرآینه می پوشند حق را ازعوام و سفله و ایشان میدانند که می پوشند (۱٤٦) آنچه درست وراست باشد از پرورد کار تواست پس مباش خطاب بان حضرت علیه الصلوة و السلام است ومراد امت اند یعنی مباشید ازشك کنندکان در امر قبله درآنکه من عندالله است (۱۴۷) ومر هرگروهی را از خدای (تعالی) پرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را جهتی و قبله ایست که او روی بدان دارد یا خدای تعالی روی اورا بدان سوی گردانیده پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بردیگران در نیکوئی ها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان برآنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و از هرسو پدائی ظهور کرده که قبله اوست و هریك روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز میماند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله **فاینما تولوا فثم وجه‌الله** روی نمی گرداند

مثنوی [۱]

قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر   قبلـه ارباب دنیا سیم و زر
قبله صورت برستان آب وگل   قبله معنی شناسان جان و دل
قبلـه زهـاد محراب قبـول   قبلـهٔ بد سیرتان کار فضول
قباه تن برووران خواب و خورش   قبلـه انسان بدانش برورش
قبلـه عاشق وصال بی زوال   قبله عارف جمال ذی الجلال
قبله اصحاب منصف مال و جاه   قبله اهل سلوک اسباب راه
قبلهٔ حرص و امل باشد هوی   قبلـه قانع توکل بر خدا

[۲] صاحب الحقایق فرمود که هر چیزی را از انسان قبلهٔ است که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمس بدان لذت یابند از مأکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت ربانی وکشف حقایق و اطلاع برمعانی و درکشف الاسرار آورده کـه هرکسی روی بجانبی آوردندی ای موحدان شما مارا باشید و روی از ما متابید [درباب ایشان شاهد است] و می فرماید هرجاکه باشید و بهر قبله که رو آرید شما و اهل کتاب بیارد خدای (تعالی) همه شمارا وجمع کند بروز قیامت برای امتیاز محق ازمبطل بدرستی که خدای (تعالی) برهمه چیزها از احضار و تمیز تواناست (۱۴۸) و از هرجا کـه بیرون روی ای محمد علیه الصلوة و السلام برای سفر بس بگردان روی خود را هنگام نماز بسوی مسجدالحرام و به تحقیق تحویل قبله بکعبه هرآینه راست و بسندیده است وفرود آمده از برورد گار تو و خدای (تعالی) بیخبر نیست ازآنچه شما میکنید (۱۴۹) و از هرمکان و در هر زمان که بیرون می آئی بس روی خود را بگردان در وقت ادای نماز ما بطرف مسجد حرام و هرجا

(۱) این ابیات از کتاب مثنوی مولاناجلال الدین محمدبن محمد معروف بمولوی است (۶۰۴-۶۷۲) [۲] « الحقایق فی التفسیر » للشیخ ابی عبدالرحمن محمدبن الحسین السلمی نیشابوری متوفی درسال ۴۱۲ . الحقایق تفسیری است که بزبان عرفانی نوشته شده است .

کـه شما باشید ای امت بس بگردانیـد رویهای خود یعنی همه بدن خود را بسوی آن مسجد تا نباشد مریهود یا مشرکانرا برشما در باب توجه بمسجد اقصی خصومتی وجدالی . یهود میگفتند که محمدعلیه الصلوة و السلام دین مارا منکر است و قبلهٔ مارا معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مردرا چه شد که روی از قبله بدران خود بگردانید بس تحویل قبله بکعبه کسی را برشما حجتی نماند مگر آنهارا که ستم کردند برنفس خود بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت برستان مکه یهود می گفتند برای میل با قربای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد علیه الصلوة و السلام دانست که ما برحقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد بس مترسید از ایشان در توجه به خانه کعبه و بترسید از من بمخالفت فرمان من معطوف است بر**لئلا یکون** یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را برشما حجتی نباشد و دیگر تاتمام کنم بفضل وکرم خود نعمت خود را که اختصاص دارد بملت حنفیه بر شما و مگـر شمـا راه بیـابید بشرایع و احـکام دین و گـفته اند نعمت برشما تمام کنم در آخرت (۱۵۰) چنانچه در دنیـا مـا ارسال رسل و انزال کتب کرده و فـرستاده ایـم در میـان شمـا از شما که می خواند بر شما آیت های ما که قرآن است و پاك می گرداند شمارا از شرک یا برای شما استغفار می کند تا ازگناه پاك شوید و می آموزد شمارا قرآن و حلال و حرام آن وتعلیم میدهد شمارا آنچه نیستید که شما بخود بدانید آنرا (۱۵۱) بس یادکنید مرا بطاعت تاشمارایادکنم بمغفرت ابن عیینه[۱] [رح] میگوید که دراخبار بما رسیده است که حق سبحانه و (تعالی) امر فرمود که من بندگان خودرا چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هرآینه نعمت بزرك برایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته ام و در

(۱) ابن عیینة المهلبی . رجوع شود به ص ۲۳۳ فهرست ابن ندیم چاپ مصر سال ۱۳٤۸ هجری شرح آل عیینة المهلبی دراین کتاب بتفصیل ذکر شده است

جواهرالتفسیر [۱] قریب صد وجه در این آیت مذکور شده و چون دراین ترجمه بساط اطناب مطوی است بیك دو نکته از سخن محققان اختصار میکند و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت **لایزال العبد یذکرنی واذکره حتی عشقنی** نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد از این ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جان است و در نهایت حال از سلطان العارفین [رح] پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و شیخ ابو بکر واسطی [رح] فرموده است که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و دراین باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی است

(رباعی)

جز یاد توام از دل ناشاد برفت   وز سینه هوای گل و شمشاد برفت
مستغرق ذکر تو چنانم که دگر   در ذکر توام ذکر تو ازیاد برفت

و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید (۱۵۲) ای گروه گرویدگان یاری خواهید بقیام برحقوق الهی بشکیبائی که کلید در نجات است و نماز که مجتمع العبادات است بدرستی که خدای (تعالی) با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت ورعایت (۱۵۳) و مگوئید مرآنکس را که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در جهاد که ایشان مرده گانند صحابه [رض] بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی برسبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا

[۱] جواهر التفسیر (فارسی) مؤلف این تفسیرهمان حضرت ملا حسین کاشفی است . تألیف آن برحسب اشاره ودستور نظام الدین امیر علی شیرنوائی حاکم هرات بوده درسال ۸۹۰ جلد اول را باتمام رسانیده و در سال ۸۹۲ شروع بتألیف جلد ثانی نمود ولی موفق باتمام آن نشده و نسخهٔ که درکتابخانه دانشکدهٔ معقول ومنقول است تا آیه ۸۱ از سورهٔ النساء است . وفات کاشفی را در سال ۹۰۶ و ۹۱۰ نوشته‌اند

محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراك آن بعقل متصور نیست (۱۵۴) و هرآینه می آزمایم شمارا یعنی با شما معامله آزمایندگان می کنم و اگر نه برهر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است بر چیزی اندك از بیم دشمن درغزا [۱] وگرسنگی وتنگی وقحط و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود و نقصان در نفسها بربیماری و ضعف وشیب و نقصان میوه‌ها به آفات سماوی و ارضی یا مرك فرزندان که ثمرهٔ باغ دلند و بشارت ده صبر کنند گانرا بهر کرامت که ممکن است (۱۵۵) آنانکه چون برسد ایشانرا دشواری و زحمتی وگفته اند هرحادثه مکروه که برندهٔ رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت گویند ما از آن خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف به تسلیم ورضا و ما بسوی حق بازگردندگانیم اعتراف است به بعث و نشور (۱۵۶) آن گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند برایشان است رحمتهائی از پروردگار ایشان و نعمت و گفته اند مراد از رحمت بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که «**واماالذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله**» [۲] وآن کسان ایشانند نه‌غیرایشان‌راه یافتگان برضاوتسلیم یابکلمهٔ استرجاع که موجب‌ثواب عظیم [۳] است سعیدبن جبیر [رح] فرمود که کلمه استرجاع را از جمیع امم بدین امت مرحومه عطا فرموده اند و بس وگر نه بایستی که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای یا اسفی انا لله گفتی و امیرالمؤمنین عمرالفاروق رضی‌الله‌عنه چون این آیت خواندی نعم العدلان یعنی صلوات ورحمت نیك دو هم سنگند [٤] ونعم العلاوة

(۱) جنك (۲) سوره۳آیه ۱۰۷ معنی آیه شریفه این است : و اما آنانکه سفید گردد روهایشان پس در رحمت خدا (هم فیها خالدون) آنها درآن جاویدانند . این آیه‌را در اینجا بمناسبت ذکر نموده است (۳) سعید بن جبیر الاسدی الکوفی یکی از خواص تابعین حضرت علی بن الحسین بوده است . (۴) نسخه کتابخانه معقول و منقول دوهم تنك بغلط ضبط نموده است .

یعنی ابتدا خوش سرباری است (۱۵۷) بدرستی که صفا و مروه و
آن دو کوه اند در مکه کـه طواف بدیشان میکنند از نشانهای حج
خانهٔ خدا است بس هر که قصد خانهٔ خدا کند باعمال مخصوصه حج
در حالت احرام یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره بس
براو هیچ گناهی نیست در آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در
میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل
اسلام را از آن شعار عار می آمد حق تعالی فرمود کـه طواف این
دو کوه که در حج وعمره بجا باید آوردن بیدغدغه که آن از
شعائر است و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکوی بجا آرد از
زیـادتی طواف یـا حـج و عمره بر سبیل تبرع بس خـدای
(تعالی) جزا دهنده شکر گویندکان است دانا باعمال بندگان (۱۵۸)
بدرستی که آنان از علمای یهود کـه بحقد و حسد می بوشند آنچه
فرو فرستادیم ازسخنان روشن در توریت چون حکم رجم وراه نمودنی
و صفت بنعمت مصطفی (ص) بس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را
برای بنی اسرائیل در توریت یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی
کردانیدند آنگروه کـه بوشندکان حق اند می راند ایشانرا خدای و
از رحمت خود دور میکند و لعنت میکنند برایشان لعنت کنند کان
یعنی ملائکه یا همه آفریدگان ازجن و انس یا تمام مسلمانان ولعن‌لاعنان
سوال لعنت‌است ازحق براین وجه که‌اللهم‌العنهم وهمه این طایفه سزاوار
لعنت اند [۱۵۹] آنانکه بازگردیدند ازشرك بایمان یا توبه از کتمان
نعت نبوی و به صلاح آوردگان کارهای تباه شده را و بیان کردند
از صفات حضرت (ص) آنچه بنهان میداشتند بس ایشانند کـه بسبب
توبه و اصلاح بازکردم برایشان برحمت و منم قبول کننده توبه بندکان
مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان (۱۶۰) بدرستی که آنانکه
کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد [ص] و بمردند و حال آنکه
ایشان کافرند بکتمان حق آنگروه آنانند کـه برایشانست لعنت خدای
بعد از مرك ایشان و لعنت فرشتکان و لعنت همه مردمان مراد از این
ناس مؤمنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است (۱۶۱) و این
ملاعین جاودانند در لعنت یا در آتش دوزخ سبك کرده نشود ازایشان

عذاب و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت آلهی
گردند (۱۶۲) و خدای شمامعبودیست یکتا ، نیست هیچ معبودی
مستحق عبادت مگر او که احد است در ذات و واحد است در کمال
صفات، بخشنده‌است درتربیت اشباح، مهربانست برتقویت ارواح(۱۶۳)
بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بیستون بر افراشته و
بیعلاقه درهوا معلق داشته ودر آفرینش زمین که بساطی است مبسوط
و مهادی مضبوط و از بی در آمدن شب و روز مریکدیگر را بر
سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض‌ودیگر
در کشتیهای گرانبار که میرود در دریا بانچـه نفع رساند بمردمان
از تجارات و مکاسب و در آنچه فرو فرستاده خدای از آسمان یااز
ابر از آب باران بس زنده ساخت و تازه گردانید زمین را بان‌آب
از بس مردگی و بژمردگی او و براکنده کرد در زمین ازهرجنبندهٔ
چون بهائم و سباع و وحوش و غیر آن و درگردانیدن بادها ازهر
جهتی و در ابر فرو داشته و رام شده مر امر خدایرا میان آسمان
و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود

همه نقش این گنبد بر نگار گواهند بر صنع آن کردگـار
وگر گوهر آبدو کرچه‌خسیست برون و درونش حکایت بسیست

هر آینه علامتها است یعنی در این همه که گفتیم نشانها است ازصنایع
حکمت و بدایع فکرت مرگروهی را که خرد دارند و نظر تأمل‌بر
موجودات گمارند . کفار قریش میگفتند که ماسیصد و شصت بت‌داریم
و میپرستیم و اینهمه معبودان که شهر ماراست کاری نمیتوانند کرد و
محمد میگویـد من یك خدا دارم و کار همهٔ عالم میسازد اگر بدین
سخن حجتی بیاورد و آیتی و علامتی بما بنماید ما براستی او اقرار
کنیم این آیت مذکور نازل شده مشتمل‌بر هشت نشانه ازآیات قدرت
آلهی . و در خبر آمده که‌وای برکسی که این آیت بخواند ودر
او تفکـر نکند (۱۶۴) و از مردمان کسی هست که فرا میگیرد
بجز خدای همتایان و شریکان یعنی بتان ، دوست میدارنـد ایشانرا
چنانچه خدایرا دوست میباید داشت و آنانکه ایمان آورده اند ایشان
قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدای را بجهت آنکـه مشرك
می بیند و دوست میدارد و مؤمن نادیده دوست گرفته و بامید دیدن
عمر میگذارد و دیگر محبت کفار محبتی است فانی نفسانی‌ودوستی

مؤمنان محبتی است باقی وربانی وحقیقت در معنی اشد حبا آنست که اول خدای ایشان را دوست داشت که **یحبهم** تا ایشان او را دوست گرفتند که **یحبونه** بس دوستی ایشان مرخدای را بدوستی خدایست مر ایشانرا . بیر طریقت قدس سره فرموده که اگر تخم **یحبهم** نکشتی نهال **یحبونه** نرستی (۱)

فرد

اگرازجانب معشوق نباشد کششی کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد(۱)

و چون به بینند و بدانند که ظلم کرده اند باتخاذ انداد (۲) بوقتیکه معاینه عذاب دوزخ را به بینند بدانند آنکه همه قدرت وغلبه مر خدایراست و آن نیز بدانند که خدای سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد وزیان انحراف از عبادت رب‌العباد (۱٦۵) آن هنگـام که بیزاری کنند آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصهٔ شرك از ضعفاء و سفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند و به بینند عـذاب را هم تابعان و هم متبوعان و بریده شود از ایشان سبب ها و رابطهٔ که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت (۱٦٦) و گویند آنها که متابعت کرده‌بودند مر گمراه کنندگان خود را یعنی متابعان چون بیزاری متبوعان ازخود مشاهـده کنند گویند کاشکی ما را و ایشانرا بودی باز گشتی بدنیا تاما بیزاری کنیم از ایشان آنجا همچنانکه ایشان بیزار گشتند ازمااینجا

---

(۱) در بعضی از نسخ بجای بیت بالا پس از کلمهٔ « نرستی » چنین ضبط شده است :
امیر قاسم میفرماید : یحبهم و یحبونه فرمود که ابتدا محبت از جانب ما بود :

مصراع

میل از طرف یار بدید آمد از آغاز .
[چون بیت فوق بذوق ما دلچسبتر و بهتر بود لذا آن را درمتن قراردادیم]
(۲) - اندادجمع ند ـ ند بکسر نون وسکون دال بمعنای همتا و نظیر است .

همچنانچه در آن روز نمود عذاب را بدیشان ، بنماید خدای کافران را کردار های ایشان ، حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج و عمره وضیافات و ختان همه‌را حبطه سازند و سبب حسرت ایشان گردد و با اعمال سیئه که مباشر آن میشدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد و نیستند تابعان و متبوعان بیرون آیندگان از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند (۱٦۷) ای مردمان بخورید آنچه در زمین است پاك و پاکیزه یعنی روا وبیشبهه‌را و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید . مشرکان عرب چیز ها را بوسوسهٔ شیطان حلال‌و حرام می کردنـد چون بحیره و سایبه (۱) و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بر گام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید بدرستی کـه او شما را دشمنی است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورده و می خواهد که شما را بفریب وغرور بدوزخ برد [۱٦۸] جز این‌نیست کـه میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند ببدی و کار زشت [و گفته اند سوء گناهان نها نیست و فحشاء جرائم آشکارا یاسوء میل است بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوی و حقیقت آنستکه سوء وفحشاء متناول‌اند جمیع معاصی را ازصغائر و کبائر که شیطان آدمیانرا بدان امرمیکنند] ودیگر میفرماید آنکه‌بگوئید بدروغ وافتراء کنیدبر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات آنچه نمیدانید حقیقت آنرا [۱٦۹] و چون گویند مر این طایفه را که در باب حلال وحرام پیروی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن و بحلال و حرام آن بگروید ، گویند بقرآن نمیگرویم بلکه پیروی می‌کنیم آنچه یافته‌ایم بر آن چیز پدران خود را [این سخن بنی اسد و عبدالدار گفتند] آیا متابعت پدران می کنند و اگر چه بودند پدران ایشان که فهم نمی کردند چیزی را از امور دین و راه راست نیافته بودند[۱۷۰] و صفت پند دهندگـان کافران چون صفت کسی است که بانك می زند بجانوری که نمی شنود مگر خواندنی و آوازی و هیچ ازآن

بحیره شتری است که پنج بچه آورده باشد و سایبه شتری را گویند که در زمان جاهلیت او را رها میکردند برای نذورات و مقاصد دیگر و در این هنگام کشتن آن حرام بوده است

فهم نمیکنند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گویندهٔ خود جز آوازی نمیشنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند ، کرانند از شنودن کلام حق ، گنگانند از گفتن سخن درست ، کورانند از دیدن راه راست پس ایشان در نیابند آنچه پیغمبران ایشان گویند [۱۷۱] ای گروه گرویدگان بخورید از پاکیزها یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده ایم و سپاس گوئید مر خدایرا بر روزی حلال اگر هستید شما که ازروی صدق خاص او را می پرستید بعد از امر تناول حلال بیان آنها میکند که حرام است و میگوید [۱۷۲] جز این نیست که حرام کرد خدای بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه ماکول اللحم بود و خون روان را و گوشت خوك را [و همهٔ اجزای او را نیز حکم حرمت شاملست] و حرام کرد آنچه آواز بردارند بان در وقت ذبح برای غیر خدا بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند، پس هرکه در ماند باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد در حالتی که ستمکار نبود بقطع طرق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت پس بر او هیچ گناهی نیست در تناول آن بدرستی که خدا آمرزگار است مر کسی را که عند الضروره ازین محرمات بخورد ، مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات [۱۷۳] بدرستی که آنان از علمای یهود که می پوشند بجهة اخذ رشوت آنچه فرو فرستاد خدای از توریت و احکام آن و می خرند یعنی بدل میکنند بدان کتمان بهای اندك را و آن گروه نمی خورند روز قیامت در شکمهای خود مگر آتش [ذکر شکم تأکید است در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل می باشد چنانچه، گویند فلان مال فلانرا خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت می خورند یا کنایت است از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بر بیرون ایشان نیز هست] و سخن نگوید خدای با ایشان روز رستخیز سخنی که درضمن آن نفعی وراحتی یابند وپاك نگرداند ایشانرا از خبائث اعمال

یعنی گناهان ایشان به آتش سوخته نشود مرایشانرا باشد عذاب دردناك (۱۷۴) آنگروه آنانند که از روی جهالت بخریدند بیهودیت را که گمراهی محض است بایمان و معرفت واین معامله دنیا است وبخریدند عذاب جاودانی را به آمرزش ربانی و این سودای آخرت است پس چه چیز ایشان را شکیبای گردانید یاچه شکیبا اند ایشان برآتش و چنان آتشی که ابدالابدین در آن باید بود [۱۷۵] این عذاب مر ایشانرا بسبب آنست که خدای فروفرستاد توریت را براستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد کوشیدند و یا قرآن را فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند بدرستی که آنانکه اختلاف کردند در توریت یا قرآن [واگر لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله (و اختلاف آن باشد که ببعضی ایمان آوردند وببعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف در خلاف و عناد دور از وفاق اند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیت گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم و این نیکوئی تمام است حق سبحانه وتعالی فرمود [۱۷۶] نیست نیکی عظیم که از سائر ابواب خیر بر آن اقتصار باید کرد آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز بسوی مشرق چون نصاری وبطرف مغرب چون یهود ولیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی آنکس است که بگرود بخدای و یگانگی و یکتائی اونه چون یهود و نصارا که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دادند و بگرود بروز قیامت و متعلقات او و آنهم تعریض است بجهودان وترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند و بگرود به فرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که باجبرئیل دشمنی می ورزند وایمان آرد به همه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند و دیگر بگرود به همه پیغامبران نه چون اهل کتابین که ببعضی ایمان می آرند و بدهند مال خود را بردوستی حق تعالی یابر دوستی مال یعنی باوجود آنکه دوست میدارد و از سر آن میگذرد و در راه خدا میدهد خویشان درویشرا و بی پدران را که خرد سالند و محتاجانرا که سؤال نکنند و راه گذریان را که هیچ دردست ندارند یامهمانرا و درویشان خواهنده را

و در بهای بندگان مکاتب که برنجم کتابت معونت طلبند یابندگانرا بخرد و آزاد کند و بگذارد نماز مفروضه را وبدهد زکوة مقرره‌را آنچه قبل از این در ابتای مال مذکور باشد در بیان نوافل صدقات بود و صاحب بر آنها اندکه وفاکنندگان باشند بعهود خود چون‌عهد کنند و این عهد هم با حق می باشد و هم‌با خلق و نصب او‌بر‌مدح است جهت اظهار فضیلت صبر برسائر صفات یعنی این وفاکنندگان بعهد شکیبا اند در فقر و فاقه و در رنج و سختی و در هنگام کار زار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد آنگروه که موصوف بدین صفتها اند آنانند که بتحقیق راست گفتند در دین یا عهد اتباع حق و آن طائفه ایشانند پرهیز کاران ازهمه ناشایستها . محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت‌شعب ان‌منحصر درسه چیزاست صحت‌اعتقاد و حسن معاشرت وتهذیب نفس امّاصحت اعتقاد تصدیق‌حق سبحانه وسائر مومن به است وحسن معاشرت مواساکردن بمال بارباب استحقاق‌وتهذیب نفس اقامت صلوة و دادن زکوة و وفاکردن عهد وصبر ومجموع‌در این آیت مذکور است بس این آیت جامع کمالات انسانی باشد ودر موجز (۱) از ابو مسیره رضی الله عنه نقل میکند که **من عمل بهذه الایة فقداستکمل ایمانه** . (۱۷۷) ای مؤمنان وگرویدگان

---

(۱) مؤلف تفسیر موجز التاویل عن معجز التنزیل احمدبن کامل است که از بزرگان علمای علم تفسیر و هم از سران فقهای اسلامی بشمار است تولدّش در سرمن‌رای میباشد احمد بن کامل‌علاوه بر تفسیر موجز التاویل عن معجز التنزیل صاحب کتاب های دیگر است بنام :

غریب القرآن ـ القراء ات ـ التقریب فی کشف القریب — کتاب الوقوف ـ کتاب التاریخ ـ المختصر فی الفقه ـ الشروط الکبیر و الصغیر

در نسخهٔ چاپی بجای ابومیسره ابوهریره ضبط شده است (ابوهریره یکی از رواتی است که احادیث بسیار از او در کتب اهل سنت و جماعت نقل شده است . شرح حال ابوهریره در کتب رجال و تواریخ نگاشته گردیده است)

فرض کرده شد برشما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل بعمد باشد و قبل از اسلام چون‌میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیلهٔ نازل بعوض بندهٔ آزادی ودر بدل زنی، مردی بکشتندی، بعد ازهجرت چون این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی‌مساوات، آزادی به آزادی وبندهٔ به بندهٔ . امام شافعی (۱) و امام مالك (۲) رحمهما الله آزادی را برای بندهٔ نگشتند نظر بمفهوم آیت و در نزد امام اعظم (۳) رحمةالله حکم این آیت بایهٔ **النفس بالنفس** منسوخ است بس تفاضل را در نفس اعتبار نکنند . وزنی بزنی وامام شافعی و امام مالك رحمهما الله بنابر

---

(۱) — امام شافعی . ابی عبد الله الشافعی یکی‌ازبیشوایان چهارگانهٔ اهل سنت‌میباشد . وفاتش درسال ۲۸۴ هجری‌واقع گشته است شافعی کتبی چند تألیف نموده است از آنجمله کتاب المبسوط فی الفقه . کتاب الطهارة . کتاب الصلوة ، کتاب الزکوة . کتاب الصیام ، کتاب الاعتکاف . کتاب ... (رجوع شود به فهرست‌ابن ندیم ص ۲۹۵ — ۲۹٤)

[۲] امام مالك . مالك بن‌انس بن ابی‌عامر ازبیشوایان چهار گانهٔ اهل سنت و جماعت است ، امام مالك چند کتاب نوشته است از آنجمله کتاب الموطا — کتاب رسالته الی الرشید ، .... (فهرست ابن ندیم ص ۲۸۱)

(۳) مقصود از امام اعظم نعمان بن ثابت ابوحنیفه است . ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی وهم‌ازفحول علمای فقه‌بود ـ بدرش‌ثابت را جزء اسرای ایرانی بکوفه بردند و نعمان درسال ۸۰ هجری در کوفه تولد یافت وهم‌درآن شهر درحدود سال ۱۵۰ هجری‌وفات‌نمود از کتبی که باو منسوب است کتاب رسالته الی البستی ـ العالم و المتعلم ـ الردعلی القدریه . والعلم براً وبحراً ـ شرقاً وغرباً ـ بعداً و قرباً رانام میبریم ابوحنیفه معاصرحضرت امام جعفرصادق ع بوده‌است و مناظرات وی با آنحضرت درکتب تواریخ وسیر واخبار وارد است

اجماع قتل ذکر باشی روا ندارند و امام اعظم رحمة الله بحدیث **المسلمون تتکافا دماءهم** تمسك نموده حکم بقتل کند . پس هر که عفو کند آنرا که قاتل است از قصاص برادر او که مقتول است چیزی (اشارت بانکه عفو کردن بعضی از دیت یاعفو کردن بعضی از ورثه یاعفو بعضی از آن خون مسقط قصاص است) پس برقاتل است بعد ازعفو از پی رفتن به نیکوئی و آن طوع و رغبت است در دادن دیت و ادا کردن وجه دیت بوارث مقتول بزودی و نیکوئی نه بمطل و درنك و بد خوئی این عفو از قصاص و طلب دیت سبکساری است از پروردگار شما و بخشایش از او درتسهیل امر و تحصیل نفع پس هر که ازحد درگذرد بعداز آنکه عفو کرده باشد و دیت گرفته باشد یعنی قاتل را بکشد یاغیر قاتل را از برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته است و دیت داده دیگری را بکشد پس مراوراست درآخرت عذابی دردناك (۱۷۸) ومرشماراست درحکم قصاص بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کند و بخوف قصاص باز ایستد آن شخص ازکشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن ماند پس حکم‌قصاص سبب بقای شما است ای خداوندان عقل، تاباشد که شما بپرهیزید از قتل بناحق (۱۷۹) نوشته شد برشما یعنی فرض کرده‌شد ، چون‌حاضر شود یکی را از شما اسباب و علامات مرك‌از مرض و غیر آن اگر بگذارد مالی را مراد مال بسیار است وصیت کردن برای پدر و مادر و خویشاوندان و فرزندان بانصاف ' نوشته شده این وصیت بحق و راستی بر پرهیز کاران از حرمان والدین واقرباء . درجاهلیت بریا و سمعه وصیت میکردند و والدین و خویشانرا محروم میساختند حق سبحانه و تعالی ایشانرا از آن منع کرد و وصیت برای این جمع مقرر ساخت وباز حکم این آیت‌بایت مواریث منسوخ شد و سهم برمیراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در بارهٔ درویشان باید و نشاید که برثلث مال بیفزاید (۱۸۰) پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بعد از آنکه شنوده باشد پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد بر آنکه تبدیل ایصا می کند و ذمهٔ موصی از آن بری باشد بدرستی که خدا شنواست هم کلام موصی

را و هم قول مبدل را دانا است به نیت موصی و تبدیل وصی (۱۸۱) پس هر که بداند و در یابد یا بترسد خواه وارث خواه وصی یا امام یا قاضی از وصیت کننده میلی از حق بسهو یا عدول از ذوالقربی یا بزه‌کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث مال پس اصلاح کند میان موصی و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید پس براو هیچ و بالی و بزهی نیست بدرستیکه خدای امرزکار است مر موصی را چون بحق باز گردد مهر بانست بروصی که از مضمون وصیت در نگذرد (۱۸۲) ای گروه که گرویده اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن همچنانکه نوشته شده بود بر انانکه بیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاقه پس بجهت تانیس خاطرهای عابدان میگوید این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امت از ربقهٔ این طاعت آزاد نبودند و در امثال آمده که **البلیة اذا عمت طابت** (۱) چرا روزه برشما فرض کرده ایم تا شاید که بپرهیزید شما از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکنندهٔ آرزو ها است . در تفسیر عرائس (۲) آورده که این ندای اصحاب قلوب‌است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب و بندائی که مفرح قلوب و مفرج کروبست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساك از جمیع

(۱) هرغمی چون غم شد شادی بود　　در پس ویرانی آبادی بود
گر خرابی خویشتن آباد کن　　خانهٔ عیش و طرب بنیاد کن
چون غم و شادی نباشد بایدار　　پس تو هرگز تخم غم بردل مکار
مردحق همواره‌شادو دلخوش‌است　　بوستان اندر بهاران دلکش است
« **جلالی** »

(۲) عرائس البیان فی حقایق القران ـ عرائس تفسیری است که بلحن عرفانی نوشته شده است ـ مؤلف آن شیخ ابی محمد روزبهان ابی النصر البقلی الشیرازی‌الصوفی - وفاتش در سال ۶۰۶ هجری اتفاق افتاده است (کشف الظنون ـ جلد دوم)

مکونات کنید چرا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم واجبست از مالوفات طبیعت همچنانکه واجب بود نوشته شد بر انبیا و اولیاً پیش از شما تا باز رستند از رجس بشریت و واصل شدند بمقام امن و قریب و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت اشاتست به خوردن طعام و شراب امّا طعام **ابیت عندربی یطعمنی** (۱) و شراب **وسقیهم ربهم شرابا طهورا** و مقرر است که این صوم جز عارفانرا نباشد

مثنوی

مرد عارف چو یافت لذت قرب نه با کلش کشش بود نه بشرب
اکل و شربش چو باشد انس بحق دائم او در حق است مستغرق
لقمه از خوان یطعمش بینی شربت از چشمه سار یسقینی

(۱۸۳) روزه دارید روزهائی چند شمرده مراد روزهٔ رمضان است که بیست و نه روز باشد یا سی روز . گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشو را که قبل از روزه رمضان فرض بود پس هر که باشد از شما که مکلفید بروزه بیماریکه قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت شود یا راکب سفری بود که در آن قصر باید کرد چون افطار کند پس بر او است روزه داشتن بشمار آن روزهائیکه افطار کرد از روزهای دیگر و بر آنانکه ایشان توانند که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فدا دادن است و آن خوردنی درویش هر درویش را بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم رضی الله عنه که قریب بدومن باشد . این حکم درابتدای اسلام بود و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند این حالا مضمر است و تقدیرش **لایطیقونه** یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و بر این وجه حکم آیت منسوخ نباشد پس هر که زیاده کند بر تطوع خود نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یك مسکین را اطعام کند یا جمع

---

(۱) شب را بروز میاورم در نزد پرورد کارم که میخوراند بمن و می آشاماند مرا . (۲) سورهٔ ۷۶ آیه ۲۱ قرآن کریم .

کند میان صیام پس آن تطوع بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر آنکه روزه دارید مطیقانرا میکوید بار خصت دادکانرا در افطار بهتر است از مر شما را از فدیه اگر هستید که شما بدانید فضیلت صوم را (۱۸۴) این روزها که کفتیم ماه رمضانست آن ماهیکه فرو فرستاده شده در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بود یا تمام قرآن در ماه رمضن از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیت آیت یا سورت سورت بروفق مصالح بندکان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی کفته اند که چون در این اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساك لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم در حالتی که راه نماینده است مردمان را و دلالتهای روشن است از حلال و حرام و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که در یابد هلال شهر را پس باید که روزه دارد آن شهر را و هر که بیمار باشد یا در سفر بود افطار کند پس بر او است قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیکر (تخییر مقیم که در آیت اول مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد) میخواهد که خدای بشما آسانی و نمیخواهد بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید و تا ببزرکی یاد کنید خدایرا یا تکبیر کوئید در شب عید فطر از وقت رایت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید بر آن راه نمود شما را بصوم و تا مکر که شما شکر کوئید برنعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مزد او که **الصوم لی و انا اجزی به** و از فضائل روزه یکی آنستکه او را از بندکان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اختصاصی می بخشد که **الصوم لی و** مجازات آنرا بحضرت خود اختصاص میدهد که انا اجزی به

بیت

هر چه بدان شرع بشارت ده است   از همه حرفی انا اجزی به است
هست دو فرحت بیقین روزه دار   فـرحة افطار لقا هوشدار (۱)

(۱۸۵) و چون پرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت من یا معاملهٔ من با ایشان در وقت دعا بس من نزدیکم بعلم واجابت . صحابه رضی‌الله عنهم گفتند که خدایرا چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوآل کرد که یا رسول‌الله خدای بمن نزدیکست تا باوراز گویم یا دور است تا آواز بلند بردارم ؟ این آیت نازل شد که من به‌بندگان نزدیکم وبهر نوع که‌مرا بخوانید برمن پوشیده نیست . اجابت میکنم خواندن خواننده را چون مرا بخواند حاجت اورا روا میسازم اگـر خواهم یاسؤال آن موافق قضا بود یاخیر بنده دراجابت آن بوده بس باید که بندگان مرا اجابت کنند وباید که برایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد تاشاید که‌بر راه راست بمانند بعضی بر آنند که‌مراد از این عباد وداعیان روزه دارانند که دعای ایشان‌قرین باجابت است وآنکه قبل از این آیت حکم روزهای‌روزه و‌مداز این حکم شبهای روزه بیان فرمود مؤکد این قول است ودربدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان تاادای نماز خفتن یاخواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود وجمعی‌از صحابه بواسطهٔ غلبهٔ‌شهوت صبر نتوانستند کرد ومباشرت را دروقتی که حرام بوده مرتکب گشتند روز دیگر این‌صورت بحضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وسلم رسید واین آیت نازل‌شد که : (۱۸۶) حلال کرده‌ شد مرشمارا درشب روزه (رفث) کنایت ازمباشرت است بزنان خود ایشان پوشش‌اند مرشما راوشما نیزلباسید مرایشانرا کنایت از اختلاط والتصاق چنانچه لباس‌رابابدن میباشد دانست خدای درازل آنکه شما باشید که خیانت کنید بانفسهای خود وستم روادارید برخود بمباشرت درغیر وقت آن بس رجوع کرد برشما برحمت ورخصت داد بارتکاب مفطرات درشبهای روزه وعفو کرد از شما آن‌خیانت رابس اکنون مباشرت‌کنید باایشان درلیالی‌صیام و بجوئید آنچه نوشته است خدای برشما درلوح محفوظ یعنی فرزند ـ مراد آنستکه غرض اصلی از مباشرت بقای انس بایدکه طلب نفس باشد نه مجرد التذاذ بشهوت . و بخورید وبیاشامید درشبهای روزه تا وقتیکه

(۱) نسخه چاپی طبع هند بیت اول را ضبط کرده است

روشن شود مرشما را رشتهٔ سفید که کنایت از روشنائی روز است از رشتهٔ سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیحین (۱) آمده که بعضی از صحابه رشته سفید و سیاه بربای بسته بمفطرات اشتغال مینمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق بدید آمدی تا آنکه که بیان خط ابیض است نازل دانستند که مراد ظهور نور صبح است بس

(۱) مراد از صحیحین در اینجا دو کتاب صحیح بخـاری و صحیح مسلم است . امهات کتب فقهی واحادیث عامه شش کتاب است بنام « صحاح سته » . مؤلفین این شش کتاب ازبزرگان علم فقه وحدیث میباشند که ذیلا هریك را نام میبریم :

(۱) بخاری ـ محمدبن اسماعیل البخاری متولد درسال ۱۹۴ ومتوفی در ۲۵۶ بسمرقند .

(۲) مسلم ـ مسلم که درسال ۲۰۴ تولد یافت وبسال ۲۶۱ در نیشابور درگذشت

(۳) ابوداود سجستانی ـ ابوداود سلیمان‌بن اشعث‌بن شدادبـن عامر متولد سال ۲۰۲ ومتوفی در ۲۷۵ به‌بصره

(٤) الترمذی ـ احمدبن شعیب ترمذی متولد درسال ۲۱۵ و متوفی درسال ۳۰۳

(۵) النسائی ـ محمدبن عیسی نسائی که‌درسال ۲۷۶ در ترمذ وفات یافته است .

(٦) ابن‌ماجه القزوینی ـ محمدبن‌یزید ابی‌عبدالله‌بن ماجه قزوینی که بسال ۲۰۷ تولد یافته ودر سال ۲۷۵ در گذشته است . ماجه لقب یزید بدرابی‌عبدالله بوده است .

غالب مؤلفین صحاح سته ایرانی بوده‌اند .

خاصه را نیز چهار کتاب است که امهات احادیث و مدارك فقهی آنهارا تشکیل میدهد وکتاب چهارگانه عبارتند از :

(۱) کافی ـ مؤلف این کتاب محمدبـن یعقوب کلینی از مقدمین ومشهورین محدثین شیعه‌میباشد. کلینی‌درسال۳۲۹ درگذشت

(۲) من‌لایحضره‌الفقیه ـ صاحب این کتاب محمدبن علی معروف بابن بویه است ـ ابن‌بابویه ازسران فقهای شیعه‌ویکی از بزرگان

باتمام رسانید روزه را تا شب و مباشرت مکنید زنان راو حال آنکه شما مقیمان باشید در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالك رحمه‌الله همهٔ تلذذات برمعتکف حرام میدارد . نزد محققان اعتکاف نگاهداشتن نفس است در دایرهٔ او امرونواهی و **شیخ ابوبکر و اسطی** (۱) رحمه‌الله فرموده که اعتکاف جس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این سه شرط جای آری هرجاکه میخواهی معتکف توانی بود عزیزی بدیری درآمد وخادم را گفت مرا به قعهٔ پاك نشان ده تانماز گذارم خادم گفت دل خود را از ماسوی‌الله پاك کن وهرجا که میخواهی نماز بگذار .

فرد

از آن محراب ابرو رومگردان　اگر درمسجدی ور در خرابات

علمای فقه وحدیث میباشد - وفات ابن بابویه را درسال ۳۸۱ نوشته اند واکنون آرامگاه او درنزدیکی قصبه حضرت عبدالعظیم در محلی که معروف با بن بابویه است واقع وزیارتگاه شیعیان اثنی عشری است .

(۳ و ٤) کتاب تهذیب الاحکام وکتاب استبصار - مؤلف این دو کتاب شیخ ابوجعفر محمدبن حسن طوسی است - شیخ طوسی برحسب زمان بعداز کلینی و ابن بابویه است . ابوجعفر از بزرگترین محدثین وفقهای مذهب شیعه میباشدوغیر از تهذیب واستبصار کتب دیگری نگاشته است که تنها بنام بردن کتب ذیل اکتفاء میشود :
کتاب العده فی الاصول وکتاب الرجال وکتاب الغیبه وتبیان درتفسیر شیخ طوسی درسال ۳۸۵ تولد یافته وبسال ۴۶۰ رحلت نموده است

(۱) شیخ ابوبکر واسطی یکی ازبزرگان عرفاء ومتصوفین است ودر زمان خود نیز مریدان بسیار داشته ودر کمال احترام و شوکت میزیسته است .

دلی فارغ بباید پاك از اغیار　که تا یابی‌تو لذت در مناجات (۱)
تودل دربند مال و جاه داری　کجا یابی صفا هیهات هیهات (۲)

آنچه گفته شد درباب روزه ومتعلقات آن اندازه های است که خدای تعالی در دین مقرر کرده پس بدان نزدیك مشوید(مبالغه‌است در منع تجاوز از آن چه وقتیکه قرب بدان واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد) همچنانکه تبیین این احکام فرمود بیان میکند خدای نشانهای خودرا از امر ونهی ووعد ووعید برای عامهٔ مردمان تاشاید که بپرهیزند واز حدود الله درنگذرند . (۱۸۷) ومخورید مالهای شمارا که واقع است درمیان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بناشایست چون دزدی وخیانت وغضب وقمار وعقود فاسده یامالهای خودرا بنامشروع صرف مکنید چون شرب‌خمر وزنا و انواع فسق (کلمه **تدلوا** عطف بر فعل منهی است)یعنی فرومگذارید والقامکنید بدان مالها بسوی حکم کنندگان ستمکار یابعضی از آن مالها برشوت بحکام مدهید تابخورید بحمایت ایشان مقداری از مالهای مردمان بظلم وستم یابسوگند ودروغ یابگواه زور وشما میدانید که ستم میکنید (۱۸۸) سؤال میکنند ترا ای‌محمد صلی‌اله وعلیه‌وسلم از ماههای نو **معاذ بن جبل وثعلبه** رضی‌الله عنهما که از اعیان انصار بودند حضرت رسالت صلی‌الله علیه‌وسلم را برسیدند که سبب چیست که جرم قرص ماه گاه‌گاه باریك مینماید وبمرور ایام نور او تمامی میگردد و دیگر باره روی بتناقص می‌نهد حق سبحانه وتعالی‌بعلم ازلی میدانست که ایشانرا حکمت نقصان وکمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فائدهٔ آن فرستاده که بگوی ای‌محمد که هلالها نشانهای هنگامها و وقت هااست برای مردمان درمزد مزدوران وعدت زنان ومدت حمل و

---

(۱) نسخهٔ چاپی طبع هند بیت دوم را چنین ضبط نموده است
دل فارغ بباید پاك از اغیار　که تالذت بیابی در مناجات
(۲) بیت سوم نیز چنین نوشته شده است
توکر دربند مال وجاه باشی　کجا یابی صفا هیهات هیهات

وضاع‌وفصال و آجال دین‌هاوتحقیق‌شرطها وعلامات اوقاتندبرای حج که موسم
وابدان‌بداندو نیست‌نیکوئی به آنکه‌در آئید بخانها از پشتهای آن درعهدجاهلیت
کسیکه بحج یاعمره احرام گرفتی بروی حرام بودی‌از درخانه در آمدن
اگر ازاهل (۱) مدر بودی ازبام در آمدی یابردیوار سرای فرجهٔ ساختی
واهل وبر (۲) از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را
برتمام دانستندی وتارك آنرا فاجر خواندندی واین حکم همه عرب را
شامل بود مگر **حمس** (۳) را وایشان چندقبیله بودند قریش وخزاعه
ونبوعامر وثقیف وغیر آن وایشانرا بسبب صلابت دردین وآئین خود
حمس میگفتند روزی درایام احرام حضرت پیغامبر صلی‌الله علیه‌وسلم از
دری بیرون آمد ومتعاقب او رفاعه انصاری هم از آن درقدم بیرون‌نهاد و
مهاجر وانصار بیکبار اورا فاجر گفتند وچون حضرت صلی‌الله علیه و
سلم ازاو پرسید که‌این جرأت چرا کردی گفت من اقتدا بتو کردم خواجه
عالم صلی الله علیه و سلم گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن که
من از حمسم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو
احمسی من هم احمسم دین من دین تواست وآئین من آئین تو فی‌الحال
آیت آمد که شما این قاعده را برنام نهاده‌اید این نه براست ولیکن
بر بر کسی است باخداوند بر کسی است که از خشم خدا بپرهیزد وبا
آن‌اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند ودرآئید بخانها درحال احرام وغیره
از درهای آن وبترسید ازخدای وپاس اوامر ونواهی‌او بدارید تامگر
شما رستگار شوید . (۱۸۹) وبکشید وکارزار کنید در راه خدای
آنانرا که باشما کارزار میکنند واز حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید
بقتال تااول ایشان آغاز نکنند . این آیت به آیت سیف منسوخ است

---

(۱) مدر ــ بمعنای کلوخ و گل ومرادازاهل‌مدر یعنی‌شهرستانی
(۲) وبر . درلغت بمعنای پشم آمده است وغرض ازاهل و برمردمان
چادرنشین وصحرا گرد است .

(۳) حمس جمع احمس آنهائیکه درجنك ودین سخت و قوی
پشت باشند و این چند طایفه را بسبب شجاعت و پایمردی درکار ها
حمس میگفتند

بدرستی که خدای دوست نمیدارد ستمکاران را . در آن سال که
حضرت صلی الله علیه و سلم باجمعی صحابه رضوان الله عنهم به نیت
عمره بمکه میرفتند صفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول
مکه مانع گشتند و در **حدیبیه** صلح واقع شد برآنکه سال آینده
مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان
بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود . سال دیگر که به نیت عمره
قضا بیرون میرفتند صحابه را تأملی دست داد که مبادا قریش از سر
عهد در گذشته طرح جنك افکنند و امر قتال در شهر حرام وبلده
حرام چگونه بود ؟ آیت سابق فرود آمده که اگر جنك کنند جنك
کنید و دیگر فرمود : (۱۹۰) و بکشید مقاتلان خود را هر جا
که یابید ایشان را در حل وحرم وبیرون کنید ایشانرا از حرم از
آن جا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه و شرك آوردن
ایشان سخت تر است در ناپسندیدگی از کشتن شما ایشان را در حرم
ومقاتله مکنید باکافران نزدیك مسجدحرام مراد همه حرم‌است تاوقتیکه‌ایشان
کارزار کنند با شمادرحرم وخود هتك حرمت کنند پس اگرایشان ابتدا
بقتال شما کنند پس بکشید ایشانرا و باك مدارید که ایشان حرمت
حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده اند همچنین است
پاداش کفار ستمکار . (۱۹۱) پس اگر ازشرك باز ایستند پس
بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان کفر مرتکب
شده اند مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدارالسلام میرساند ــ
(۱۹۲) و با مشرکان قتال کنید تا آن غایت که فتنهٔ نباشد یعنی
از شرك اثر نماند و باشد پرستش و طاعت مر خدایرا پس اگر
مشرکان باز ایستند از کفر پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن مگر
بر ستمکاران . (۱۹۳) ماه حرام یعنی ذی‌القعده این سال که بعمره
قضا میروید بماه حرام یعنی ذی‌القعده ماضی که شما را منع کردند
معنی آنستکه اگر جنك کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام
شما را از مکه باز داشتند شما نیز در این ماه حرام اگر قتال
کنید بعوض آن دمار از ایشان برآرید و حرمتهارا مساوات‌است‌یعنی

ترك حرمت شما این ماه را بدل است از ترك حرمت ایشان آن‌ماه را بس هر که بر شما ظلم کند بابتدای مقاتله بس شما نیز بر او ستم کنید یعنی با او قتال نمائید . این لفظ (فاعتدوا علیـه) بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بمانند آن چیزیکه بر شما ستم کرده است و بترسید از خدای و برهیز کاری کنید و بدانید که خدای با برهیز کاران است بنصرت و معـاونت و چون حضرت رسالت ماب صلی الله علیه و سلم عزم عمرهٔ قضا کرد جمعی کفتند که ما توشهٔ راه نداریم و آنها را که دسترس هست بما چیزی نمیدهند که توشه راه سازیم حکم شد که : (۱۹٤) و نفقه کنید ای توانگران درراه خدا که جهاد است و میفکنید خودرا بـه دستهای خود بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مؤدی بهلاکت دل است **البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار**

مثنوی

(۱) بخل‌وخست مردرا رسوا کند … بلکه درچاه هلاکش افکند
روی جنت راکجا بیند بخیل … بسته به افتاده اندر بای بیل
اسخیا را با جهنم کار نیست … جای ممسك جزمیان نار نیست

ونیکوئی کنید باغازیان بدرستی که خدای‌دوست‌دارد نیکوکارانرا . (۱۹۵) وتمام کنید عمره را یعنی مناسك وحدود و فرائض و سنن و آداب آن بتمامی بجا آرید برای خدائی نه چون کفارکه طواف و تلبیه(۲) بنام بتان میکنند بس اگر باز داشته شوید به بیماری وخوف دشمن وکمشدن راحله پس برشماست آنچه میسر شود از قربانی وآنرا به منا باید فرستاد که محل ذبح است بقول **امام اعظم** رحمة الله ومتراشید سرهای خودرا یعنی ازاحرام بیرون میائید تاوقتیکه برسـد قربانی‌بمحل او که منااست پس هر که باشد ازشما بیمار دروقت احرام یا باشد اورا رنجی ازسراو چون صداع یا جراحت یاغلبهٔ جنبندکان دراو و بدین سبب ضرورت شود که سرتراشد پس براواست فدا دادن . دراسباب

(۱) نسخهٔ خطی دبـیرستان معقول و منقول بیت نخست را ضبط نموده است (۲) بلی بلی گفتن ـ لبیك گفتن

نزول آمد که **کعب بن عجزه** را وقتیکه محرم بود خزندکان روی‌بوی آورده‌بودند وچون مردم‌قحط دیده‌درکاسه شرش افتاده بودند حضرت صلی الله علیه وسلم بدان اطلاع یافته فرمود که سربتراش وگوسپندی بکش و درویشان را بخوران کفت یارسول الله بدان دسترس ندارم حکم‌صادرشد که فدا دهد از روزه وبحدیث مقررشده که سه روز روزه دارد یا صدقه دهد و آن طعام دادن شش مسکین باشد هریك را دومن گندم یاقربانی وادنی آن کوسپنـدی است پس چون ایمن شوید از خوف عدو یاازمرض پس هر که برخورد یعنی جمع کند میا ن حج وعمره درسفر واحد بطریق‌تمتع . بباید دانست‌که حج وعمره یاطریق افراداست که اول بحج احرام گیرد وشرائط آن بجا آرد وچون حج تمام شد ازحرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد واعمال وی بجا آرد ونزد **امام شافعی و امام مالك** رحمها الله این افضل است یا بطریق قران که در وقت احرام نیت بحج وعمره کند وگوید **لبیك بحج و عمرة معا** و براعمال حج اقتصار کند که عمره در او مندرج است چون وضو درغسل ونزد امام اعظم رحمة الله این قسم فاضلتر است یاتوجه تمتع که چون درموسم حج بمیقات رسد واحرام بعمره کیرد وبمکه درآمده ازاعمال عمره فارغ شود وازاحرام بیرون آید وبمحظورات متمتع کردد آنکه ازدرون مکه یوم الترویه احرام گیرد بحج **امام احمد** (۱) رحمة الله این قسم را اختیار فرموده و

(۱) عزالدین عبدالله احمدبن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی یکی از پیشوایان عامه ومؤسس مذهب حنبلی از فقهای بزرك میباشد امام احمد صاحب چندین کتاب است که ذیلا هریك را نام میبریم :
کتاب العلل ـ التفسیر ـ الناسخ و المنسوخ ـ الزهد ـ المسائل الفضائل ـ الفرائض ـ المناسك ـ الایمان ـ الاشربه ـ طاعة الرسول ـ الرد علی الجهمیه ـ وکتاب المسند ـ (فهرست ابن ندیم ص ۳۲۰) روضات الجنات جلد اول چاپ ایران از ص ۵۱ تا ٥٤ شرح حال و شخصیت امام احمد را بیان نموده وضبط کرده است . ابن خلکان‌نیز بتفصیل حالات امام احمد را نوشته است .

دراین آیت حق تعالی میفرماید که هر که متمتع باشد پس براواست آنچه میسر شود از قربانی از گاو ویاگوسفند یاشتر شکرانه آن که توفیق یافته درجمع میان دوعبادت پس هر که نیابد قربانی یعنی برآن قادر نبود پس حکم روزه داشتن سه روزاست پیوسته وناگسسته یعنی در ایام حج وروزه داشتن هفت روز دیگر چون باز گردید بوطن خود این ایام یعنی سه وهفت ده عدد تماماست (این قید برای تاکید است وزیادتی اهتمام باتمام آن) این حکم هدی یاصیام یاتمتع وقران مرکسی راست که نباشد اهل اویعنی نباشد ساکن مکه مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان دراشهر حج بهردو عبادت متمتع می توانند شد واهل حرم درغیر ازمنه حج بعمره احرام میتوانند گرفت پس ایشانرا قران وتمتع نباشد واین قول **ابا حنیفه** است . وبترسید از خدای وبرآنچه درباب حج صادر شده محافظت نمائید و بدانید آنکه خدای سخت عقوبت است برکسیکه حفظ امر و نهی نکند . (۱۹۶) زمان حج ماههای مشهور ومعروفند یعنی شوال و ذی القعده و نه روز از ذی الحجه وشب نحر تاصبح بمذهب امام شافعی رحمة الله و امام اعظم رحمة الله روز نحر را در شمار آورده پس هر که فرض کرداند برخود دراین ماهها حج را به تلبیه وسوق هدی بمذهب حنفی وبنیت احرام بقول شافعی (فلارفث) نفی است بمعنی نهی یعنی باید که ازجماع وملاعبت بانسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید وازحد شرع درنگذرد و ارتکاب محظورات نکند وباید که جدال وجنگ نکنند باخادمان و رفیقان خصومت نورزد در ایام حج (قریش بایکدیگر مجادله مینمودند درمنا وهریك میگفتند حج من تمامتر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید) و آنچه میکنید از نیکوئی میداند آنرا خدای وتوشه برگیرید . قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصدحج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تابردل مردم گران نباشد پس بهترین توشها پرهیز کردن است ازطمع وترك تشویش‌دادن مردم و سئوال کردن از ایشان ونزد عرفا در این آیت اشارتی بتزود

سفر آخرت هست و بهترین زادی در آنراه پرهیز کاری است **امام قشیری** (۱) رحمة الله فرمود که تقوای عوام دور شدن است ازلوث گناه وتقوای خواص اجتناب بستر ازمشاهده ماسوی الله وحقیقت آنست که بی توشه در راه عشق بسر نتوان برد وبی زاد شوق مرحلهٔ محبت طی نتوان کرد

بیت

زاد راه عاشقان درداست و روی زرد و آه

راه ازاینگونه است بسم الله که دارد عزم راه

وبترسید ازمن ایخداوندان عقل . (۱۹۷) نیست برشما گناهی در آنکه طلب کنید در موسم حج روزی از پروردگار خود

(۱) عبد الکریم بن هوازن بن عبدالملك بن طلحة بن محمدبن ابوالقاسم قشیری بضم قاف وفتح‌شین وسکون‌یاء بعده راء نسبت‌بسوی قبیله بزرگی است . ولادت استاد ابوالقاسم قشیری درماه ربیع الاول سال ۳۷۶ ووفاتش صبح روز یکشنبه ۱۶ ربیع الاخر ۴۶۵ هجری. خطیب صاحب تاریخ بغداد گذارش وشخصیت قشیری رامشروحا بیان نموده همچنین باخرزی دردمیة القصرقشیری را نام برده است وشرح زندگانی اورا نگاشته است . ابن خلکان قشیری را فقیه ومحدث ومفسر واصولی و ادیب وشاعر ونویسنده وعارف معرفی مینماید واو را جامع بین شریعت و حقیقت میداند مؤلفات قشیری عبارتست از :

تفسیر کبیر که پیش ازسال ٤١٠ تصنیف نموده است و اورا تیسیر فی‌علم‌التفسیر نام نهاده است دیگر رساله قشیریه درتصوف‌وعرفان که درمصر چاپ شده است(چاپخانه التقدم العلمیه) . شرح حال قشیری را ابن‌خلکان درکتاب خود(ص۲۲۴ چاپ ایران) مبسوطا ذکرکرده ونیز در روضات الجنات‌ص۴٦٤ شرح حال‌استاد ابوالقاسم قشیری‌نوشته شده‌است

معاصرین قشیری عبارتند از شیخ ابوسعید ابی الخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی وشیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوعلی فارمدی . استاد ابوالقاسم پسری داشته بنام عبد الرحیم قشیری و او واعظ نظامیه بغداد بوده است .

بواسطه تجارات . جمعی از عرب تاجران را که بحج آمدندی میگفتند **داج لاحاج** یعنی این آینده ایست بیحاصل حق سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشانرا ازفیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی وکلی حج باشد بس چون برگردید از موضعی که آنرا **عرفات** گویند بجهت آنکه حوا و آدم آنجا بحال همدیگر متعارف شدند یاد کنید خدایرا بتهلیل و تلبیه نزدیك **مشعر حرام** و آن موضعی است معین میان عرفات و منا که آنرا **مزدلفه** گویند و یاد کنید اورا دراین مکان یاد کردنی نیکوهمچنانکه شمارا راه نمود بمناسك حج وبدرستی که بودید شما پیش از هدایت حق یاقبل از بعث هادی مطلق که **محمد رسول الله** صلی الله علیه وسلم از جمله راه نایافتگان . (۱۹۸) بس باز گردید خطاب با قریش و خلفای ایشان است که همه عرب را وقوف بعرفات بودی وایشان در مزدلفه واقف شدندی وبراینصورت ترفع کردندی برخلق (۱) وننگ داشتندی ازمساوات موقف ودر افاضت نیز براه دیگر باز کشتندی حق سبحانه فرمودکه باز میگردند همه مردمان یعنی از عرفات نه از مزدلفه وطلب آمرزش کنید از خدای بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را مهربانست برآنکه حج بگذارد . (۱۹۹) و چون حج بگذارید و بجا آورید کارهای حج ولوازم آنرا پس یاد کنید و ثنا کوئید خدایرا همچون یاد کردن شما پدران خودرا . رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسك در پیش حرم یامابین مسجد منا **وجبل الرحمت** بایستادندی وبرفعت نسب وشهرت حسب آبا واجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدایرا کنید بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن زیرا که او پدران شمارا بدان مناقب ومراتب اختصاص داده بود پس از مردمان کسی هست که میگوید ای پروردگار ما بده مارا دردنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع مختصر دنیا میطلبند ونیست خواهنده دنیارا درآنسرای نصیبی وبهرهٔ اگر داعی کافراست ازنعمت آن سرای بی نصیب افتاده واگر مؤمن است چون دیگرمؤمنان بهرهٔ ندارد . (۲۰۰) وازمردمان

(۱) نسخه خطی مروی بجای کلمهٔ خلق «خلف» نوشته است

کسی باشد که گوید ای پروردگار ما عطاکن مارا در این سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت ودر آنسرای نیکوئی یعنی تحقیق امید وگفته اند حسنهٔ این جهان قناعت است و از آنسرای شفاعت است و نگاهدار مارا ازعذاب آتش دوزخ **امیر المؤمنین علی** رضی الله عنه فرموده حسنهٔ اینجهان زنی صالحه است وحسنهٔ آن عالم حوری پسندیده وعذاب النار زن ناشایستهٔ زشت خوی سخت گوی

مثنوی

زن بد در سرای مرد نکو　　هم در این عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار　　وقنا ربنا عذاب النار

(۲۰۱) آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند مرایشان را بهرهٔ است ازآنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند و خدای زود شماراست بمقدار لمحهٔ شمار همه خلایق کند (۲۰۲) ویاد کنید خدایرا یعنی تکبیر بگوئید در روزهای شمرده که ایام تشریق است وآن سه روز باشد بعد ازعید اضحی ونزد امام اعظم رحمة الله بعد ازنماز صبح عرفه تا عصر روز عید وبقول صاحبین تاعصر آخر ایام تشریق درعقب بیست‌و سه نماز تکبیر باید گفت وامام شافعی رحمت الله دراین مسئله موافق صاحبین است پس هر که شتاب کند و ازمنا برود دراین روزیازدهم و دوازدهم ذی الحجه پس براو هیچ گناهی نیست بعضی ازاعراب در جاهلیت متعجل را آثم می گفتند و جمعی متأخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست و هر که تأخیر کند وسه شب درمنا باشد پس براو هیچ حرجی نیست و مطلقا وزر ووبال نباشد مرکسی را که بپرهیزد وبعد از ادای حج تاآخر عمر تقوی را شعار خود سازد وبترسید ازخدای دربقیهٔ عمر وبدانید اینکه شما بسوی خدای تعالی محشور خواهیدشد و بمجازات ومکافات خود خواهید رسید . (۲۰۳) واز مردمان هست آنکس که خوش آید ترا ودرشگفت اندازد وسخن گفتن او وآن **اخنس ثقفی** بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد ومرد شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را طراوت روی وحلاوت گفت وگوی اوخوش آمده مضمون کلماتش این بود که آمده ام تاحلقهٔ بیعت اسلام درگوش ارادت کشم وغاشیه خدمت سید انام صلوات الله علیه بردوش مطاوعت

افکنم واین سخنان را بسوگند مؤکد ساخته خدابرا بگواهی آورد و
چون بازگشت واز عمارات مدینه درگذشته زراعت قومی را به‌آتش
بسوخت وچهارپایان مسلمانان را بشمشیر بی کرد حق سبحانه و تعالی
این آیت فرستاد که کسی از مردمان اگر هست که ترا درعجب می
افکند سخنی که او میگوید در مصالح زندگانی دنیا وبگواهی می
آورد خدایرا درآن چیزیکه دردل اوست یعنی میگوید که دل و
زبان من یکی است وحال آنکه اوستیزنده ترین دشمنانست . (۲۰۴)
وچون برگردد ازحضرت توبرود وبشتابد درزمین مدینه تاافساد وتباهی
کند دران ونابود گرداند کشته زاررا سوختن وهلاك کند چهارپایانرا
وخدای نمی بسندد معصیت و تباه‌کاریرا (۲۰۵) وچون گویند مراین
منافق را (**اخنس بن شریق ثقفی**) بترس از خدای تعالی بگیرد
اورا حمیت جاهلیت بارتکاب گناه پس بسندیده است مراورا دوزخ و
آن نام آتشی است که دوزخیانرا بدان عذاب کنند یا چاه بعید
القعراست در دوزخ و بد فراشی است آتش . (۲۰۶) واز مردمان
هست کسی که میفروشد نفس خودرا یعنی جان بذل میکند بطلب
خوشنودی خدای وآن **زبیربن عوام** بود و**مقداد بن اسود** رضی‌الله
عنهما که از مکه بمدینه رفتند و **حبیب** رضی‌الله عنه را که درجنك
رجیع گرفتار شده بوده بدست مکیان افتاده بردار کشیده بودند از

حضرت مولانا محیی‌الدین عربی در ذیل آیهٔ شریفه «و اذا تولی سعی فی‌الارض لیفسد فیها ویهلك الحرث والنسل والله لایحب الفساد» دو بیت تازی شاهد آورده که بعقیدهٔما بسیار خوب شاعر توانسته است حقیقتی را بزبان شعری بیان کند ولذا آن دوبیت را ازتفسیر محیی‌الدین اقتباس نموده درپائین این صفحه نقل مینمائیم :

تعصی الاله وانت تظهر حبه　　هذا قبیح بالفعال بدیع
لو کان حبك صادقا لاطعته　　ان المحب لمن یحب مطیع
تونافرمانی یزدان کنی آنك　　گمان داری که اورا دوستداری
نمیدانی که عاشق بهرمعشوق　　بچشم و دل نماید جان نثاری
«جلالی»

ازدار فروگرفته متوجه مدینه گشتند وهفتاد سوار قریش ازعقب ایشان
آمده آغاز حرب کردند ایشان حبیب را ازاسب فروگرفته برزمین‌نهادند
وزمین اورا فرو برد وبلیع الارض ملقب شد وآن دومرد مردانه باهفتاد
تن داعیهٔ محاربه نمودند وکافران درحرب ایشان صرفهٔ ندیده بازگشتند
وگویند که این آیت درشان **صهیب رومی** رضی الله عنه است که
هرچه داشت درمکه بکافران داد تااجازت هجرت بمدینه یافت ورضای
خدای و خوشنودی پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم را بمال دنیا بخرید

فرد

بزر وصلش ارمیتوانی بخر　　که وصلش عزیزاست وزرهیچ نیست

وگفته اند که (این آیت) درحق **امیرالمومنین علی** رضی‌الله
عنه است که درشب غار برفراش سید مختار تکیه کرفت وجان را
فدای آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم کرد وخدای مهربانست به بندکان
خود که درطلب رضای اوجان فدا میکنند . (۲۰۷) ای کسانیکه ایمان
آورده اید بظاهر درآئید دراسلام همه بیکبار یا مؤمنان را میگوید بر
اسلام ثابت باشید وگفته اند که ابن سلام واصحاب او بعد ازقبول‌احکام
اسلام شرایع تورات را نیز نگاه میداشتند وتعظیم شنبه نموده گوشت(۱)
وشیر شتر تناول نمیکردند حق سبحانه وتعالی فرمود که بیکبارگی
باسلام درآئید و پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی ازوسواس خود
خاطر شمارا متزلزل میسازد . (۲۰۸) پس اگر بلغزید شما ازجادهٔ شرع
واحکام دین و قرآن ازپس آنکه آمد بشما احکام حلال وحرام پس
بدانید که خدای غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان دین
محکم کاراست انتقام نکشد الا بحق . (۲۰۹) آیا چشم میدارند یعنی
نمیدارند اینان که بکلی در دائره اسلام داخل نمیشوند مگر آنکه
بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب خدای در سایبانها از ابر سفید رقیق

(۱) نسخه خطی معقول و منقول بغلط بجای کلمه « گوشت » کشت نوشته است .

چنانچه قوم **شعیب** علیه السلام دریوم الظله بود وبیایند فرشتکان که موکل اند برعذاب وگذارده شود کار یعنی جزای هر کس براو رسد و بسوی خدای یعنی بجزای او باز گردانیده شود کارها یاآنکه اوامر و واحکام سلاطین وحکام که امروز بررعایا میکنند روز قیامت باطل شود امروز فرمان جزحق را نبود **والامر یومئذلله** (۱). (۲۱۰) بپرس خطاب بانحضرت است یا هرکرا صلاحیت خطاب باشد میگوید بپرس یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را که ماچند داده ایم پدران ایشانرا از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو درشان **محمد** صلی‌الله علیه وسلم یامعجزات هویدا چون عصا وید بیضا ومن وسلوی(۲) وامثال آن وهر که تبدیل دهد ازیهود وبگرداند نعمت خدایرا که صفت پیغمبر است

۱ـ قرآن کریم سوره۸۲ آیه۱۹

۲ ـ من وسلوی ومائده غذائی بوده است از قبیل مرغ بریان شده که برای قوم موسی وآنگاه برای قوم عیسی ازآسمان نازل می‌شد وچون گستاخی و کفران نعمت نمودند آن غذای آسمانی دیگر در نرسید . حضرت مولانا جلال‌الدین رومی‌دردفتر اول مثنوی باین نکته اشاره نموده است در جائی که می فرماید :

از خدا خواهیم توفیق ادب		بی ادب محروم ماند ازلطف رب
بی‌ادب تنها نه خودرا داشت بد		بلکه آتش در همه آفاق زد
مائده از آسمان در میرسد		بی شراء و بیع بی‌و گفت وشنید
(الف)درمیان‌قوم‌موسی چند کس		بی ادب گفتند کو سیرو عدس
منقطع شد مائده از آسمان		ماند رنج زرع و بیل و داسمان
بازعیسی‌چون‌شفاعت کرد حق		خوان فرستاد و غنیمت بر طبق
(ب)مائده ازآسمان شد عائده		چونکه گفت انزل علینا مائده
باز گستاخان ادب بگذاشتند		چون گدایان زله ها برداشتند
. . . .		. . . .
من و سلوی زاسمان شد منقطع		بعداز آن‌زان‌خوان نشدکس‌منتفع

الف ـ اشاره به آیه شریفه ۶۱ ازسوره بقره
ب ـ اشاره به آیهٔ شریفهٔ ۱۱٤ از سورهٔ مائده

ازپس آنکه آمده است بدو درتورات پس بدرستی که خدای سخت عقوبت است براو در دنیا بقتل و جلاي وطن ودر آخرت بعذاب بی منتها . (۲۱۱) آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان حق زندگانی دنیارا تابدان فریفته میشوند ومغرور میگردند وسخریت میکنند و افسوس میکیرند از آنانکه ایمان آورده اند . اغنیای قریش برفقرای صحابه چون بلال وعمار وامثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند ومی گفتند محمد صلی الله علیه وسلم را نگرید که میکوید بااین گدایان کارجهان راست میکنیم واساس عظمت اشراف عرب وبنای رسم وعادات ایشانرا درهم میشکنم واگر کاروی حق بودی بایستی که اعراب و اماثل قبایل تبع وی بودندی حق تعالی فرمود که : و آنانکه پرهیز کاری کردند یعنی این درویشان و گدایان زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان در روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات اعلی علیین باشند از فردوس برین وکافران در درك اسفل سافلین وسجن سجین وخدای روزی میدهد هرکرا خواهد بی اندازه. (۲۱۲) بودند ادمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او گروه یگانه بریك ملت بعد ازآن مختلف شدند پس برانگیخت خدای پیغمبران را یعنی شیث وادریس علیهما السلام وغیر ایشان مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وبیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب وگویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند ودر وقت رسالت ابراهیم علیه السلام نیز همین واقع بود حق سبحانه وتعالی پیغمبران را فرستاد و منزل گردانید باایشان کتابها (۱) که احکام شرع ایشان درآن مبین بود براستی ودرستی تاحکم کند هرپیغامبری میان مردمان درآن چیزی که اختلاف کردند درآن واختلاف نکردند درحق یادر کتاب یادر امر دین مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند ازیهود ونصاری که

(۱) وانزل معهم الکتاب ، در اینجا اراده شده است جنس کتاب نه اینکه نازل شده باشد برای تمام پیغمبران کتاب خاصی زیرا بیشتر آنها تابع احکام و شرایع پیغمبر قبلی خود بوده اند وبا خویش کتاب تازه واحکام جدیدی نیاورده بودند . « جلالی »

ایشان تبدیل و تحریف میکردند ازبس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن وحجتهای هویدا و اختلاف ایشان نه ازروی تدین بود بلکه ازجهت حسد که میان ایشان هست یا ازروی ستمکاری پس راه نمود خدای آنانرا که ایمان آورده اند بر آنچیزیکه اختلاف کردند درآن ازحق (من‌الحق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنان را بحق مختلف فیه راه نمود بعلم و ارادت وامر خود) این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مومنان را بکعبه که وسطه است بامخالفت درافضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود وخدای راه مینماید هرکرا میخواهد بسوی راه راست که آن‌راه انبیاء و اولیا است . (۲۱۳) آیا می پندارید ای مهاجران که ترك خانمان گرفته اید ودر محنت وفاقه وکربت وغربت گرفتارید آنکه ببهشت درآئید ونیامد بشما مانند محنت آنانکه گذشته اند پیش ازشما یعنی پیغمبران و صدیقان ومتابعان ایشان (محصل آیت آنستکه می پندارید که رایگان ببهشت روید وبشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش ازاین کشیده اند)

بدیشان رسید سختی وناکامی ودرویشی وبیماری وشکستگی وگرسنگی ، نقل‌است که میان مکه وطائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده ودر حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاء است ونکتهٔ **مااوذی نبی مثل مااوذیت** (۱) مؤید این قول است

مثنوی

(۲) زان‌بلاهاکانبیا برداشتند سر بچرخ هفتمی افراشتند

هر که در راه محبت بیشتر بـردل او بـار محنت بیشتر

۱ ـ مفهوم خبر نبوی این است که‌هیچ پیغامبری باندازه من‌رنج وآزار واذیت ندیده است

۲ — کلمهٔ هفتمی صحیحش هفتمین است ولی دردو نسخه خطی وچاپی هفتمی ضبط شده است

پس انبیا علیهم السلام و مؤمنان بمحنت گذرانیده اند و ازجای برانگیخته شدند ازبسیاری ازبلاها که بدیشان میرسید تاآنکه گفت‌پیغمبر ایشان و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند باآن پیغمبران یعنی گفتند باتفاق او کی باشد یاری دادن خدای مارا وظفر یافتن ما برخصمان [التماس نصرت تعجیل میکردند نـه آنکه برسبیل شك فرمودند] حق سبحانه برسؤال ایشان پیغام داد بدانید که یاری دادن خدای مؤمنان را نزدیك است . (۲۱٤) میپرسند چه چیز نفقه کنند . سؤال کننده **عمروبن جموح بود** رضی الله عنه مردی بزرك وتوانکر بود ازحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که بگوی ای محمد آنچه نفقه میکنید واخراج مینمائید ازمال پس برای مادر وپدراولیتر (سؤال ازوجه نفقه بود وجواب دربیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتراست زیراکه نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خـود واقع شود واز جمله مصارف نفقه والدین اهم است) وخویشان نزدیك که وارث نباشند چه آن صلهٔ رحم است وبی پدران خرد سال که قادر نباشند براکتساب نفقات و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وراه گذریان ومهمانان وآنچه بکنید ازنیکوئی هرکس که باشد [۱] پس بدرستی که خدای بان چیز داناست وبرآن جزا خواهد داد . [۲۱۵] نوشته شد برشما کارزار کردن بادشمنان دین (ونزد محققان قتال برنفس وشیطانست که عظیمترین دشمنان اینانند واین قتال را شما سخت مکروه میدانید چرا که نفس را خوردنی و خوش خوابیدن ولباس اعلی پوشیدنی خوش‌می‌نماید ونخواهد که

۱ — وما تفعلوا من خیر : حضرت مولانا چنین تفسیر کرده است که نیکوئی کردن وبخشش و دستگیری نمودن بهرکس که باشد خوب است اعم ازاینکه موحد باشد یامشرك ، مسلمان باشد یاغیر مسلمان وازاین جا هویدا وروشن میگردد که دین‌مبین اسلام بنوع‌بشر نظر رافت ورحمت داشته است و برخلاف سایر ادیان بغیر از پیروان خویش دستگیری ونیکوئی کردنرا بسیار خوب میداند و خداوند جزای نیکوئی را خود تعهد وقبول میفرماید .

در کذشته روی به بندگی آرد وخودرا یکی از بندگان حق شمارد بس خلاف نفس برشما مکروه است وحال آنکه خلاف نفس برشمابهتر است از عبادت صد سال) (۱) وآن قتال مکروه است مرطبع شما را و شاق است برنفس شما واین کراهیت نه‌فرمان خدایرا بوده بلکه مقتضای طبع بشری آن است که تلف مال وهلاك نفس را کاره باشد وشاید که شما مکروه دارید چیزیرا بنفرت طبیعت خود وحال آنکه آن چیز نیکوئی باشد شمارا چون غزو که مکروه شمرید ونیکوئی شما درآن است هم بحسب دنیا از ظفر وغنیمت وقهر اعدا و اعزاز دین وهم بجهت آخرت از رتبهٔ شهادت ونعیم مخلد ودرجات علیین و شاید آنکه دوست دارید چیزیرا از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وآن بدی باشد مرشمارا هم دردنیا بتحمل ذل و غلبهٔ اعدا وهم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو وبعد از درجهٔ شهدأو خدای میداند مصلحت شما وشما آنرا نمیدانید (۲۱۶) می‌برسند ترا از ماه حرام یعنی از قتال دراو . حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم‌درسال دوم ازهجرت **عبدالرحمن‌بن جحش** را باجمعی از صحابه ببطن نخله فرستاد ومیان ایشان وکاروان قریش که از طایف می‌آمدند، قاتله افتاد **وعمرو حضرمی** از کفار کشته شد ونماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمد نمیدانستند که آنروز سلخ جمادی الاخر بوده یاغرهٔ رجب بعداز انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خودرا بخون ریختن درماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال درماه حرام سؤال کردند جواب آمد بگو ای

(۱) نسخه خطی-دبیرستان مروی عباراتی‌راکه در قوسین قرار داده‌ایم ندارد .

محیی‌الدین عربی درتفسیر آیه شریفه « کتب علیکم القتال ... بیاناتی دارد و میفرماید کشتن نفس برای هرکس کار آسانی نیست وهرکس نمیتواند نفس خودرا تسخیر نماید ، کشتن نفس تلختر است از چشیدن حنظل یا خوردن طعام تلخ وهمچنین سخت تراست از گاز گرفتن شیر آدمی را .

محمد که جنك درماه حرام کار بزرك است هنوز درآن وقت قتال درماه حرام حرام بوده وحرمت آن به‌آیت السیف منسوخ گشت واگر چه این قتال بزرگ بوده‌اما آنچه کافران‌میکنند از بیراهی وبازداشتن مردمان را از راه خدای که ایمان است وناگرویدن بخدای و کفر بمسجد حرام یامنع مردم از طواف آن ونماز درآن وبیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی‌الله وعلیه سلم واصحاب اورضی‌الله عنهم از مسجد بلکه از مکه که برمسجد مشتمل است بزرگتر است نزدیك خدای از قتال وعقوبت آن بیشتر وشرك بخدای بزرگتر است ازقتل حضرمی وهمیشه باشند مشرکان که بتعصب وعنادباشما ای مؤمنان جنك کنند تاشمارا باز گردانند از دین شما که اسلام است اگر توانندو قادر شوند وهرکه برگردد ازشما ازدین خود ومرتد شود بس بمیرد وحال آنکه کافر باشد یعنی برردت‌باقیماندتامردن بس آن گروه‌مرتدان باطل باشد عملهای ایشان دراین سرای که ایشانرا امان نماند واستحقاق مال و زوجه ومیراث از ایشان مسلوب گردد ودرآن سراکه مستحق ثواب نمانند وآن گروه ملازمان‌دوزخندایشان‌درآن‌آتش جاویدانند(۲۱۷) بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا ورسول وآنهاکه بدرود کرده‌اند اوطان خودرا وجهاد کرده‌اند در راه خدا یعنی عبدالله‌بن حجش و یاران او آن گروه امیدمیدارندرحمت خدایرا وخدای آمرزندهٔ‌مؤمنان ومجاهدان‌است ، برایشان مهربانست (۲۱۸)[1]میپرسند ترا ای محمد از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه رضی‌الله عنهم‌چون **عمر بن الخطاب و معاذبن جبل** رضی‌الله عنهمابه آن حضرت گفتند که‌فتوی ده مارا درخمر که زائل کنندهٔ عقل است ودرقمار که‌سبب سلب مال است و درآن زمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود بگو دراین هردو (قمار وشرب خمر) گناه بزرك‌است‌ومنفعتها است‌مر مردمان را ومنافع خمر یابدنی باشد چون اشتعال حرارت غریزی وهضم طعام

باخلقی چون تواضع متکبران وسخاوت ممسکان (۱) وجرئت بیدلان و ومالی چون سود فراوان دربیع وشرای آن وفواید میسر توسعهٔ بوده است بردرویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند ودر **حقایق سلمی** (۲) آورده که **اثم کبیر** است در اشتغال بدانها **ومنافع للناس** در ترك آنهاو گناه خمر وقمار بزرگتر است از نفع آنها ومیپرسند ترا ای‌محمد که چه‌چیز نفقه کنند **عمرو بن جموح** رضی الله عنه نوبت اول سؤال کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یارسول‌الله دانستم که‌صدقه بکه‌میباید داد اما نمیدانم چه دهم جواب آمد که بگو آنچه فاضل‌تر آمد ازنفقه خود وعیال ونزد بعضی از علماء حکم این آیت به آیت زکوة منسوخ است همچنان که احکام اتفاق بیان کرد بیان‌میکندو روشن میگرداند خدای برشما نشانهای مهربانی خویش باشد که‌شما تفکر کنید (۲۱۹) درکار این سرای وآن سرای یعنی دل بردنیا منهید وآخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمةالله علیه فرموده که تفکر دردنیا و آخرت آن است که بداند که ایشان قاطعان راهند **قال رسول الله صلی‌الله علیه وسلم الدنیا حرام علی اهل الاخره و الاخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی‌اهل‌الله** (۳)

بیت

دینی وعقبی حجاب عاشق است میل ایشان کی زعاشق لائق است

(۱) چون خامه باینجا رسید که سخن خداوند درنهی از بازی قمار و شرب شراب (وهر مسکر دیگر) است بخاطر آمد ابیات ذیل که حکیم عرفانی حقیقی و پیشوی اهل طریقت یعنی سنائی غزنـوی رحمةالله علیه در مذمت شرابخواری‌سروده‌است وآن ابیات این است :

نکند دانامستی نخورد عاقل می نبردمرد خردمندسوی بستی پی
چه‌خوری چیزی کزخوردن آن‌چیزترا نی چنازسرو نماید بنظرسرو چونی
گر کنی‌بخشش گویند که‌می کرده‌نه‌او ور کشی‌عربده گویند که‌او کرده‌نه‌می

(۲) درنسخهٔ خطی بجای سلمی بغلط سلیمی نوشته شده است . (در ذیل ص ٤٤ از حقایق نامبرده شده است)

(۳) نسخهٔ خطی‌بعد ازقاطعان راهند وهما هرامان علی اهل‌الله نوشته‌است

و میپرسند ترا ای محمد از کیفیت معیشت بایتیمان . در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بایت **ولاتقربوامال الیتیم** (۱) نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در آن معامـلات تصرف مینمودند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان یکسو شوند صورت حال بعرض سید کاینات صلی الله علیه و سلم رسانیدند و حق سبحانه فرمود بگو اصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان بهتر است از تجنب از ایشان . آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا بختندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نگشودندی حق تعالی فـرمود و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود را با طعام ایشان مخلوط کنیـد پس ایشان برادران شما اند در دین و خدای میداند تباه کـننده مال ایشانرا از اصلاح دهنده کار ایشان واگر خواستی خدای هر آینه شما را در رنج افکـندی و کار برشما تنك کرفتی بانکـه مخالطت با یتیمان‌حرام کردی بدرستیکـه خدای غالب و قادر است براعنات داناست درانچه کرد از ترك اعنات . (۲۲۰) وبزنی مخواهید زنان مشرك راتاوقتیکه ایمان آرند رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم مرثد غنوی‌راکه مردی دلاور بود بمکـه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کـفار بیرون‌آورد. مرثد چون‌بمکه رسید زنی مشرکه‌عناق نام کـه درغایت جمال بود و در جاهلیت باهم رازی داشته بودند نزد وی آمـد و سلسله محبت را تحریـك داد مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان ما و تو حائل شده و مواصلت بر وجه (۲) زنا محال است عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف‌است باجازت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این‌صورت‌را بعرض آنحضرت رسانید و حکم الهی شد کـه مشرکانرا تاایمان نیارند در دائره ازدواج داخل نسازید و هم در این اوقات **عبدالله بن رواحه** رضی‌الله عنه کنیزك خود را بجهت نشوز طپانچه برروی زده بود و او داد خواهـان بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه وسلم رفتـه

(۱) قرآن کریم سوره ٦و۱۷ آیه ۱۵۲ و۳٤

(۲) در نسخه دبیرستان مروی بجای زنا « زنان » نوشته است

و آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله تعرف حال کنیزك فرمود عبدالله گفت نماز میگذارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول را تصدیق میکند اما ستیزنده و فرمان نا برنده است حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود پس او مؤمنه باشد باوی نیکوئی کن عبدالله او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه کنیزك سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال وجمال بود بدو میدادند آیت آمد که وهر آینه کنیزك مؤمنه بهتر است از زن آزاد مشرکه و اگر چه شمارا در شگفت اندازد آن مشرك بواسطهٔ مال و جمال و ندهید زنان مؤمنه را بمردان مشرك تا وقتیکه ایمان آورند و هر آینه که بنده مؤمن بهتر است از مرد آزاد مشرك و اگر چه شمارا در شگفت اندازد آن مشرك بواسطه صورت یا ثروت آن مشرکین و مشرکات میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن مسبب رسیدن است بدوزخ و خدای تعالی میخواند بر السنه رسل یا اولیای خدای تعالی میخوانند بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهائی که بدان آمرزیده شوند ودر بهشت رسند بقضا و اراده او و هویدا میکنند احکام خود را از حلال و حرام برای مردمان شاید که ایشان پند بذیرند (۲۲۱) و می برسند ترا ای محمد علیه الصلوة والسلام از حیض زنان ، یهود در حال حیض نسوان خود را از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختنی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در آن حال

« ولا تنکحوا المشرکات حتی یومن .... بعضی از مفسرین گفته اند که این آیه نسخ شده است بایه شریفه « الیوم احل لکم الطیبات ...... و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب ..... (سورة المائده - آیه ۵) و برخی معتقدند که نسخ نشده یا نصف آن نسخ گردیده است و آیه ولاتمسکوا بعصم الکوافر (سوره ممتحنه آیه ۱۰) مؤید گفتار کسانی است که آیهٔ ولا تنکحوا نسخ نگردیده است ولی باید دانست که آخرین آیهٔ که در اینمورد نازل شده است همان آیه الیوم احل لکم الطیبات است چنانکه گروهی بر این عقیده اند در هر صورت نکاح کتابیه برای مسلم بهیچوجه اشکالی ندارد .

با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه درمباشرت و ملاعبت میافزودند ثابت بن الدحداح (۱) رضی الله عنه گفت یارسول الله ما بزنان خود چه سلوك کنیم آیت آمد که بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که حیض مکروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد پس دور باشید و یك سو روید از زنان در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس نه آنکه ترك مخالطت و مکالمت نمائید پس بجهت تاکید میگوید : و نزدیك مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید تا وقتیکه غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رحمة الله و **حفص** (۲) **یطهرن** بسکون طا وضمها خوانده یعنی تا وقتیکه باك شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول **ابی حنیفه** است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است پس چون غسل کنند یا پاك شوند پس بیائید بدیشان از آنجا که خدا امر کرده است یعنی ماتی مقرر که آن فرج است لا غیر بدرستیکه خدا دوست دارد توبه کنندگانرا از مناهی و دیگر دوست دارد پاکیزه گانرا (۲۲۲) زنان شما موضع کشت شما اند . یهود میگفتند هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزند او احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بجانب نبوت عرضه کردند و جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولادند . پس بیائید بکشت زار خود هر گونه که خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا وغیر آن چون ماتی واحد باشد یعنی ماتی موضع حرث بود نه محل فرث وفرا پیش دارید برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام و بترسید از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی او وبدانید که شما رسندگانید بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آن را که میپرستید یعنی در عقبی اورا بدیده سرخواهید دید یامراد از ملاقات عرض بندکان است برخدای کما قال :

(۱) ثابت بن ابوالدحداح یکی از صحابه حضرت ختمی مرتبت بوده است

(۲) حفص نام یکی از قراء است

وعرضوا على ربك صفا (۱) و مژدگانی ده مرمؤمنان‌را ببهشت و رؤیت (۲۲۳) و مگردانید نام خدایرا بهانه و دست آویز مرسوگندان‌خودرا **عبدالله ابن‌رواحه** رضی الله عنه ازشوهرخواهرخود **بشیربن نعمان** برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که باوی سخن نگوید و در حق وی نیکوئی نکند و اورا با خصمان وی صلح ندهد حق سبحانه آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدایرا مانع از آنکه نیکوئی کنند با اقربا و احبا واز آنکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمت مکنید ، و از آنکه اصلاح کنید میان مردمان و خدای تعالی شنوا است بسوگند ، دانا بما فی‌الضمیر سوگند خورنده **عبدالله رواحه** رضی الله عنه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته بود در گذشت و با بشیر درمقام مرحمت وشفقت آمد . (۲۲٤) نگیردشمارا خدای‌یعنی عتاب نکند به بیهوده که واقع‌شود در سوگندهای شما ، لغو بقول امام اعظم رضی الله عنه آنستکه کسی بر چیزی قسم یاد کند بمظنه آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمة الله لغو آنرا داندکه بی‌اختیار خود بزبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلا والله و ویرا در آن قصد و سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بر آن مؤاخذه نکند ولیکن مؤاخذه میکند شما را بانچه عزم کند دلهای شما وبعمد سوگند خورید وحانث شوید وآنراکفارت باید داد (و بیان کفارت در سوره مائده بیاید) و خدای آمرزنده است‌بنده‌را که به یمین لغونگیرد ، بردباراست درسوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل ننماید ، (۲۲٥) مر آنانرا که سوگند خوردند از زنان خود دور شدن و باز استادن را (در جاهلیت چون بر زنی میل نبودی وغیرت داشتی که چون او بگذارد دیگری خواهد سوگند خوردی که چند وقت باوی نزدیکی نکند واورا درآمدن مدت پای‌بسته وسرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه ازکدخدای بیا سودی خدای تعالی آنرا نپسندید و حکم فرمود برای ملاحظه احوال آنان که چنین سوگند خورند) انتظار بردن چهار ماه‌است

(۱) قرآن کریم سوره ۱۸ آیه ٤٦

پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندکان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند پس خدای آمرزنده است مرشکنندهٔ سوگند در این صورت ، مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود ، حکم شرع آنستکه اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است و بر او جز کفارت سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربت نکند نزد امام اعظم طلاق باین واقع شود و قول شافعی آنستکه زن را رسد مطالبه کردن که باز آی یا طلاق‌ده و بر حاکم شرع باشد که مولی را برجوع یا طلاق‌فرماید اگر امتناع کند حاکم زن را از او طلاق دهد . [۲۲٦] و اگر قصد کنند طلاق را پس خدای شنوا است قول مولی را ، دانا است بعزم مولی . (۲۲۷) وزنان رهاکرده بالغه مدخول بها که حامله نباشند انتظار برند بنفسهای خود (تاکید است درانتظار) سه قروء و آن بمذهب شافعی و مالك رضی الله طهراست ونزد ابی‌حنیفه حیض و فایده خلاف در معتده ظاهر میشود که چون حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر را گویند و بقول آنکه حیض‌را گیرد انقضاء عده بعد از انقضاء حیضه ثالثه است . و حلال نباشد زنان را آنکه بپوشند آنچه آفریده است خدای در رحمهای ایشان از فرزند و چون کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعه است پس از زنان روا نبود اگر هستند که ایمان دارند و بخدای و بروز آخر یعنی قیامت ، و شوهران ایشان سزاوار ترند برجوع کردن بدیشان در زمان تربص اگر خواهند شوهران بدان رجعت بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان [در ابتداء اسلام زنرا طلاق رجعی میدادند و چون نزدیك میشد که عدت بسر آید رجعت‌میکردند و زن را باخود گرفته باز طلاق میدادند وغرض‌ایشان افساد بود نه اصلاح) و زنان راست بر مردان از حقوق مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست ، بخوبی معیشت و حسن معاشرت . حق مرد بر زن آنستکه فرمان او برد و ناموس شوهر نگاهداشته قدم از دایرهٔ عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنستکه با او زندگانی

بوجه‌احسن کند و آنچه از علم دین او را بکار آید بوی آموزاند، و مردانرا است بر زنان افزونی و بلنـدی و یا اینکه مهر بر ایشان است و رحمت از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان میبرند یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار آن بدست رجال‌است و در **حقایق نجمیه** مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است ودر حدیث آمده که بسیاری ازمردان بکمال رسیده اند واز زنان گذشته دو زن کامل شدند **آسیه** بنت مزاحم و **مریم** بنت عمران و خدای غالبست عزیز میگرداند مردانرا و فضل میدهد بر زنان ، دانا هست و بحکمت حکم میکـند بر بندکان . (۲۲۸) طلاق شرعی که‌در آن رجعت باشد دو بار است عدد طلاق . در جاهلیت مقرر نبوده و اگر فرضاً ده طلاق واقع شدی مرد راحق رجعت بودی و بسیار بودی که زن را طلاق میدادند و نزدیك بانقضاء عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکردند ، روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه آمد و از جـور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید وحکایت آن شکایت بمسامع‌علیه نبویه رسید آیت نازل شد کـه طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق با خود گرفتن است برجعت یا رها کردن به‌نیکوئی‌یعنی بگذاشتن تاعدت بگذرد و بعد از آن‌اگرخواهد نکاح تازه‌کند واکردیگر بار طلاق دهد بینونیت کبری حاصل آید و تا آن زن بنکاح زن دیگر نرسد آن شوهر حلال نشود و حلال نیست شمارا ای مردان انکه فراگیرید از آنچه داده اید زنان خودرا چیزی . **ثابت انصاری** باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن ازاو جدائی طلبیده بهمان‌کابین‌خود را باز خرید و آیه نازل شدکه روای نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق مگر آنکه دانند مرد وزن انکه بپای می نتوانند داشت احکام الهی را در محبت و و معاشرت پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شما است انکه مرد و زن اقامت نمیتوانند کرد حکمهای‌خدایرا پس هیـچ وزر ووبال نیست بر مرد و زن در آنچه زن‌فدا دهد بشوهر وبه‌آن خود را بازخرد چنانچه زن ثابت کرد ، این احکام کـه مذکور شد از طلاق رجعت و خلع اندازه های خدای است کـه

برای مصالح بندکان مقرر کرده پس از آن در مگذرید و هر که در گذرد از اندازه های خدای پس آن گروه متعدیان ، ایشانند ستمکاران نفس خود . (۲۲۹) پس اگر طلاق دهد مرد بعـد از طلاق ثانیه زن خود را پس آن زن حلال نمیباشد بر آن‌مرد بعداز طلاق ثالثه تا وقتی که بنکاح در آید شوهر دیکر را وزوج ثانی‌از مباشرت بر خورد (دختر عبدالرحمن بن عوف قرظی که مطلقه ثالثه بود وبعقد شوهر دیکر درآمده خواست که باشوهرپیشین آشتی کند قبل از معاشرت زوج‌ثانی حضرت‌رسول صلی‌الله علیه وسلم منع فرمود وگفت **لاحتی تذوقی‌من‌عسیلةو یذوق من عسیلتك** (۱) پس‌اگرطلاق‌دهد شوهرثانی اورابطوع ورغبت نه‌بکره بعد ازمباشرت پس‌هیچ گناهی نیست برزوج اول و براین مطلقه آنکه بایکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی اگر میدانند یا گمان میبرند انکه بپای دارند احکام خدایرا و حق یکدیگر بشناسند ، و این که گـفته شد از تحریم و تحلیل از اندازه های احکام است که خـدای تعالی بیان میکند آنرا برای گروهی که دانند که از پیش حق است وبدان بکروند . (۲۳۰) وچون طلاق‌دهید زنان را وبرسند بنزدیك مـدت یعنی بانقضاء عدت خود پس مراجعت کنید بدیشان و نـگاهداریدشان بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار یا رها کنید ایشانرا به‌نیکوئی تا مدت ایشان منقضی گردد و مالك نفس خود شوند . ثابت یساو زن خودرا طلاق داد و سه روز مانده بود تا عده بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد و همچنین در نه ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق سبحانه دراین آیت از آن نهی فرمود کـه و باز مـدارید ایشانرا و رجعت مکنید ازروی رنج رسانیدن تا ستم کنید . بر ایشان بدرازی مدت عدت وهر که چنین کند و ضرر بمسلمانی رساند پس بیداد کرده است برنفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده بزبان صاحب شریعت ملعون است . در اخلاق رکنیه آورده که در امت موسی علیه السلام هرکرا خواستند که دعای‌بد کنند

---

(۱) جمله عربی فوق از امثال ساریه زبان تازی شده‌است ومعنی‌آن اینستکه :
نه مکر اینکه بچشی از شیرینش و بچشد او ازشیرینی تو

گفتندی بد کردار و دل آزار باد چه کسی که آزار پیشه کنند زود بورطهٔ هلاکت در افتد

بیت

نکو خواه مردم نباشد بدش نورزد کسی بد که نیك افتدش
شر انگیز هم برسر شرشرد چو کژدم که تاخانه کمتررود

و هزوا میگیرید حکمهای خدایرا بفسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمائید در عمل بدان ، این آیت در شان جماعتی است که که امر نکاح و طلاق را سست میگرفتندی و میگفتند بازی میکردیم و یاد کنید نعمتهای خدای را که فایض میگرداند بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچیك را زیاده ازیك زن در حباله نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و اینجا تا چهار حره در عقد واحد جایز است و آنانرا بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا روا است و مادام که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تزویج بزن دیگر جزوی و در این شریعت حلال است ، ودیگر ذکر کنید آنچیزی را که برشما فرستاد از « **قرآن واحکام و حدود آن** » پند میدهد خدای شما را بقرآن و منع میکنند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن ، و بترسید از خدای در مخالفت احکام و بدانید که خدای بهمه چیزها از اعمال شما یامصالح روزکار شما دانا است . (۲۳۱) وچون طلاق دهید زنان را و برسند بانتهای مدت پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید آنکه بنکاح در آیند شوهران پیشینه خود را (مخاطب بدین نهی عموم خلقند) یعنی باید که این عضل مطلق در شما وجود نگیرد . آورده اند که معقل بن یسار خواهر خود را به عبدالله بن عاصم داده بود و عبدالله ویرا طلاق داد و هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه این آیت فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع بازواج خود چون رضا دهند میان یکدیگر بنکاح حلال ومهر جایز وقبول حسن معاش ، این نهی عضل که کردیم پند داده شوید بدو هر که باشد از شما که بروجه

اخلاص بگرود بخدای و بروز رستخیز که واپسین همه روز هاست ، این پند گرفتن شما یا ترك منع و احترا ز پاکیزه تر هست مرشمارا از روی معاش چه زوجین مر یکدیگر رادیده و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح کسی که ندیده ونادانسته باشد و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند و خدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگرند و شما نمیدانید ، (۲۳۲) و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیر خواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام مر آنکس را که خواهد آنکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را ، و بر آنکس است که فرزندبرای او زاده‌اند روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان و پوشش ایشان بطریق انصاف و اعتدال ، تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی مگر آنرا که گنجایش و توانائی آن دارد یا باید که رنج نرساند هیچ مادری بفرزندشیر خوارهٔ خود که او را از خود جدا کند وبه پدر دهد ویا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را برضاع اکراه نکند و اگر قبول کند ازکسوت و نفقه باز نگیرد ، و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بفرزند خودکه او را در وقت شیرخوارگی از مادر بستاند ویا باید که ضرررسانیده نشود بواسطهٔ فرزند یعنی از او زیاده از خورش و پوشش نطلبند ، و بر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفی شود یا بروارث صبی که اگر فرضاً صبی بمیرد و وی وارث شود ولازم است مانند آنکه مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار پس اگر خواهند پدر و مادر جدا کردن فرزند ازپستان یعنی بازکردن از شیر قبل از اتمام حولین از روی خشنودی هردو یعنی والدین ومشاورت کردن بایگدیگر درباب رضاع وفطام پس هیچ وبالی نیست برایشان از اینجهت واگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجند آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیردادن و

خواه نی بس برشما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن ، چون تسلیم کنید بدایگان آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان به نیکوئی وخوشخوئی بی مضایقه ومبالغه ، وبترسید از خدای درباز گرفتن مزد مزدوران و بدانید آنکه خدای بدانچه میکنید از رضاع وفصال و استرضاع بینا است (۲۳۳) و آنانکه بمیرند از شما وبگذارند زنان را باید که زنان ایشان انتظار برند بنفس خود چهار ماه وده روز مگر آنکه حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزك که عدت او دوماه وپنجروز بود ، پس چون برسند زنان شوهر مرده بپایان عدت خویش پس هیچ وزر ووبالی نیست برشما ای امت مسلمانان یاای ورثه واولیای ازواج درآنچه زنان کنند در نفسهای خویش از شوهر کردن به نیکوئی یعنی بموافقت شرع ، (مراد صیغهٔ ایجاب وقبول است وحضور شهود عدول) خدای به آنچه شما میکنید ای مردان و زنان دانا است ، ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداندغم مخور که جزای آن بتو رساند وای عاصی چون میدانی که گناه تومیداند ترك معصیت کن تا از عذابت برهاند .

رباعی

هر که دانست آنکه در همه وقت حق تعالی بحال اوداناست (۱)
همه کردار هاش باشد خیر همه گفتارهاش گردد راست

(۲۳۴) و گناهی نیست برشما ای راغبان نکاح در آنچه تعریفی کنید بدانها یعنی بکنایت خبر دهید از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گویند با ایشان که موهم باشد برغبت شما درنکاح ایشان مثلا بر این وجه که تواز شوهر درنخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی میباید ، چون عدت بسرآید مرا خبر کن واز تصریح بنکاح احتراز لازم است اما درآن گناهی نیست که سخن بتعریض گویند ویا آنکه بپوشند در دلهای خود ، دانست خدای بعلم قدیم خود آنکه زود باشد که شما یاد کنید آن زنان را به نیکوئی یعنی بموافقت شرع بعد از تزویج ولیکن وعده مدهید ایشانرا بعملی که آنرا پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آن است که بکثرت مجامعت وعده مدهید مگر آنکه بگوئید سخن نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت ، و

قصد مکنید عقد نکاح ایشان را تابرسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته وفرض کرده از عدت بغایت خود ومدت او منقضی گردد و بدانید آنکه خدایتعالی میداند آنچه در دلهای شما است از عزم هر کاری که جایز نیست پس بترسید وحذر کنید از عذاب وعقاب او وبدانید آنکه خدای آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او ، برد بار است وبعذاب تعجیل نکند . (۲۳۵) گناه و وبال نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خودرا مادامی که مس نکرده باشید ایشانرا یعنی لمس واقع نشده باشد ، امام اعظم خلوت صحیحه موجب مس میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی مس را کنایت از جماع دانسته لهذا بواسطهٔ خلوت الزام مهر نکنند ، وباك نیست طلاق دادن زنان مادامی که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان مهرمقرر پس طلاق دهید وبرخور دارسازید یعنی ایشانرا چیزی بدهید ، مردی از انصار زنی خواست ودر صلب عقد نام مهر نبود وقبل از دخول طلاق داد این آیت نازل شد وحضرت رسالت فرمود که **متعها ولو بقلنسوتك** غرض آنستکه متعه باید داد وآن بقدر حال طلاق دهنده باید ، بر مرد توانگر باندازهٔ توانائی وی وبرمرد درویش و تنگدست بمقدار دسترس وی ابن عباس فرمود که اکثر متعه چادر است واقلش مقنعهٔ ونزد امام اعظم کرته است وچادری ومعجری مگر نصف مهر المثل او از این کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشانرا باندازه توانائی متعه دادنی بروجهی که شرعاً وعرفاً شاید (کلمهٔ حقا صفت متاع است) یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوف است یعنی خدای واجب گردانیده متعه را واجب گردانیدنی بر نیکوران (۲۳٦) واگر طلاق دهید ایشانرا پیش از آنکه مس کنید ایشانرا بشهوت و بدرستی که مقرر کرده باشید برای ایشان مهری پس برشما است ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید (قبل از نزول این آیه کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی ازمهر مسمی براو چیزی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه درسوره احزاب آمده که **فمتعوهن و سرحوهن** پس بدین آیه حکم این آیه (آیه ۲۳٦) منسوخ شد ونصف مهر لازم گشت) مگر آنکه عفو

کنند آن زنان آنکسی که بدست او است عقدهٔ نکاح یعنی ولی بقول امام شافعی واین وقتی است که زن بکر ونارسیده باشد و اورا ولی بود وابی حنیفه فرمود که مراد ازاین کس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند وتمام مهر بدهدومؤید همین قول است که میگوید: و آنکه در گذارید شما که شوهرانید وتمام مهر بدهید نزدیك است بپرهیزکاری از بیداد و فراموش مکنید یاترك مگیرید تفضل رادرمیان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوسی بوده و از وصال من محروم ومأیوس شده واورا بتمام مهر مسمی دلشاد گردانم وزن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسید واز مواصلت من بهره‌مند نگشته اولی آنکه از او هیچ نگیرم ، بدرستی که بدانچه میـکنید از جور وفضل بینا هست (۲۳۷) محافظت کنید و ایستادگی نمائید بر نمازهای فریضه بمواقیت وحدود آن وشرایط محافظت بخصوصیت به نسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول **انس بن مالك ومعاذبن جبل وجابر و ابوامامه** نماز بامداد است که میان سوادلیل و بیاض نهار گذارند یامیان دونماز لیلی و دو نماز نهاریست یا ازهر طرف او نمازیست که درآن قصر میکنید و بقول **ابن عمر و زیدبن اسامه** وبعضی دیگر از صحابه رضوان‌الله‌علیهم نماز پیشین است ووجه وسطیت آنکه اورا در وسط نهار میگذارند یا اوسط نماز نهاریه‌است و روایت **فاروق** (۱) و **علی** و **عایشه وام السلمه و حفصه و ابن‌عباس و ابن‌مسعود** وجمعی دیگر از بزرگان صحابه نماز دیگر است ودراین باب حدیثی‌وارد شده **شغلونا عن‌الصلوة‌الوسطی صلوة العصر** و اورا وسطی بواسطهٔ آن گفت که دونماز روز از یك‌جانب دارد که دریکی قصر هست و دریکی نی ودونماز شب از طرفی دیگر بهمین وجه است وبروایتی دیگر از **ابن عباس و قبیصة بن ذویب** رضی‌الله عنهم نماز شام است و اومیانه نمازها است در مقـدار چه اکثر رکعات درفرایض چهار است واقل دو واو میان اقل واکثر واقع شده یا میان دوصلوة اخفائیه ودو صلوة جهریه است و طایفهٔ دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دوصلوة جهریه‌واقع شده که‌افتتاح واختتام عبادات لیلیه بدیشان است یامابین دونماز است که‌قصررا بدیشان راه نیست

(۱) فاروق لقب عمر است که حضرت پیغامبر باو داده است

و تخصیص هریك از این نمازها ونکاتی که برآن متفرع شده‌باشد **درجواهر التفسیر** (۲) مستوفی مذکور است ، و دیگر امر میـکند که بپای ایستید برای خدای در حالتی که فرمان بردارانید یعنی نماز گذارندگان و گفته‌اند قنوت سکوت است درنماز **زیدبن ارقم** فرمود که هریك از ما درعهد رسول باصاحب خود سخن میگفت چون حکم **قوموالله قانتین** نازل شد ساکت شدند (۲۳۸) پس اگر بترسید از دشمن مجاهر یا از سبع ضاری یاحشرات موذیه پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول ابی‌حنیفه ونزد شافعی در وقت مشی باوجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد یاسواره نماز گذارید درجنك بهر نوع که میسر شودروی بقبله یاپشت برآن پس چون ایمن‌شوید ، پس نماز گذارید (باتفاق اکثر علماء اینجا مراد از ذکر نماز است وگویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدایرا) ، همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز یاشرایط شکر آنچه نبودید شما که آنرا دانید (۲۳۹) و آنانکه وفات کنند از شما وبگذرانندزنان را (رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده میداشتند و جامه های کهنه میپوشیده قاعدهٔ تزیین وتجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودنـدی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولـیای زن در همان منزل جهت او خانه بناکردندی و اگر از اهل وبر بودندی از پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی ویکسال از خانه بیـرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی ووقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد مردی طایفی در گذشت واز وی زنی و پسری و مادری بماند آنحضرت ترکهٔ اورا بولد ووالدین قسمت کرده و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرده که یکسال از ترکهٔ شوهـر نفقه بدورسانند درآن محل این آیت نازل شد وحکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند وزنان از ایشان باز مانند فرض کرده‌شد وصیتی وحفص بنصب خواند معنی آنستکه وصیت کرده خدای‌وصیت

(۱) در ص ٤٦ پیش اسمی ازجواهر برده شد

کردنی برای زنان ایشان متعه دادن بنفقه وکسوت و مسکن از ترکهٔ شوهر تایکسال بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشانرا نفقه نباشد ، پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال پس هیچ گناهی نیست برشما ای اولیای شوهر در آنچه ایشان کنند درنفسهای خود از زینت وطلب شوهر از آن چیزی که بروفق شرع باشد وخدای غالب است انتقام کشد ازهر که مخالفت امر وی کند (۲۴۰) ومرزنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند متعه است که بدان برخوردار شوند بطریق نیکو و توسط و نه غلو وتقصیر ، سزاوار گردانیده است خدای این راسزاوار گردانید بر پرهیزکاران (مراد متقیانند ازشرك یاهمه مسلمانان) (۲۴۱) همچنانکه این احکام بیان کرده روشن میگرداند خدای برای شما احکام خودرا در آنچه بدان محتاجید ، شاید که شما عقول خودرا در قبول آن و تفکر درآن کارفرمائید (۲۴۲) آیا ندیدهٔ بیننده یا ندانستهٔ وبنظر تعجب نگاه نکردهٔ بسوی آنانکه بیرون رفتند از منزل ها وسراهای خود و ایشان هزاران بوده اند امام سدی گوید که در قریهٔ داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند واکثر سلامت ماندند و برخی بایستادند واغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرده همهٔ اهل ده که هشت هزار بودند یاچهل هزار بیك بار ازده بیرون رفتند از جهت احتراز کردن از مرگ وهمچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند ، پس گفت مرایشان را خدای که بمیرید همه بیکبار بمردند **درمعالم** آورده که حق سبحانه دوفرشته فرستاده تا یکی از اعلی وادی ودیگر از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار مردند باچهارپایان خود ، مردم ازاطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخرالامر دیواری درگرد ایشان کشیدند واز آنجا در گذشتن مدتی برایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ، پس زنده گردانید ایشانرا واین صورت برآن وجه بود که روزی حزقیل بن یوزی را که ثالث خلفای موسی بوده برآن موضع گذر افتاد و آن توده های استخوان مشاهده نموده و کشف الهی چنانچه اثر هیبت برایشان نموده نظر رحمت برایشان افکن از حق سبحانه

خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را زنده گردانم حزقیل آن کلمه برزبان راند حق سبحانه ایشان را زنده ساخت ، بدرستی که خدای هرآینه خداوند فضل و رحمت است بر مردمان ولیکن بسیاری از مردمان سپاسداری نمیکنند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزه ها دیدند ، فرمان حق را گردن ننهادند شمای مسلمانان عبرت گیرید (۱)؛ (۲۴۳) وکارزار کنید در راه خدای برای آشکار کردن دین خدا و بدانید که خدای شنواست قول مخالفان را ازجهاد که باعذار ناپسندیده تمسك مینمایند ، داناست بضمایر ایشان (۲۴۴) کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد خدایرا یعنی بندگان درماندهٔ را که وام خواهند وام دادن نیکو (یعنی در وام دادن تعجیل کند یامنت ننهد یاطالب عوض نباشد) ، بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقهٔ زیاده است و براین تقدیر مضافی محذوف باشد **ای یقرض عبادالله** واصح آنستکه اینجا حذف واضمار نیست و مراداز قرض صدقه است ، تشبیه کرد صدقه فی سبیل‌الله در لزوم جزا بوام که بشبهه اعطای عوض در آن لازم است و قرض حسن بر تقدیر آنستکه خالص برای خدا دهد یا از حلال تصدق کند ، **امام عاصم** (۲) رحمةالله استفهام را حمل براین معنی میکند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد پس تاخدای مضاعف گرداند و زیاده برزیاده سازد اجر آن قرض را از برای او ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند . این آیه که نازل شد یهود

(۱) فرید وجدی در صفوة العرفان ذیل آیه شریفه ۲۴۳ تعبیر بسیار خوبی از مردن وزیستن وزنده شدن نموده است که بنظر ما بسیار تعبیر دلچسبی است وی میفرماید که شاید غرض از مردن مردن اجتماعی و اضمحلال ادبی و روحی و مراد از زیستن احیای آثار ادبی و ترقی و تکامل جامعهٔ بشری باشد ملت مرده یعنی تودهٔ که سر رشتهٔ مسائل ومنافع خودرا از دست داده‌اند و روی بپستی اخلاقی وادبی نهاده‌اند ووقتیکه افراد این ملت دوباره بی بحیثیات خویش برند و در راه ترقی وتکامل خود کوشند و دراینراه پیش روند مانند این است که زنده شده‌اند (۲) عاصم یکی از قراء معروف و مشهور است

بطعنه گفتند که مگر خدای چیزی ندارد که از ماقرض میطلبد و چون مسلمانان بوعدهٔ حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول **ابوالدحداح انصاری** پیش آمد و گفت یا رسول‌الله خدای تعالی این قرض چرا میطلبد آنحضرت علیه السلام فرمود که میخواهد که تا شمارا بواسطهٔ آن ببهشت برد ابوالدحداح گفت یا رسول الله مرا دوخرمستان است وبهترین آن خرماستان‌ها جنیبه نام‌دارد اگر آنرا بقرض خدا دهم شما ضامن بهشت من میشوید ؟ سید عالم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان در ریاض جنان بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من ومادر ایشان‌بامن باشند خواجهٔ عالم فرمود آری چنین باشد پس دست مبارك رسول بگرفت و جنیبه را در راه حق سبحانه صدقه داد فی الحال بدر خرما ستانها آمد مادر فرزندان را گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه دادیم بشرط آنکه در بهشت ده چندان بستانیم وتو و کودکان‌با من باشید ام‌الدحداح گفت خوش سودائی است **بارك‌الله** فیما اشتریت و حضرت رسالت دربارهٔ او فرمود که **کم من عذق رواح ودارقاح فی‌الجنة لابی‌دحداح** (۱) وخدای‌فرامیگیرد وتنك میکند روزی‌را بر بعضی بعلم و حکمت خود وصلاح حال ایشان در آن است و گشاده میگرداند رزق را برجمعی بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در آن است وبسوی حق یعنی بپاداش او باز گردیده خواهید شد و درمعنی قابض و باسط محققان را سخنان است‌در **بحر الحقایق** گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند برفقرا تا آنرا ازحق بینند ومنت اغنیانکشند قابض اوست تادیدهٔ شهود اغنیا جزوی نه بیند یا باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکنند . عارفی چنین فرموده که یکیرا بقبض در زندان خودی گرفتار گرداند و یکیرا ببسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد . پیر طریقت قدس سره گفته الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون بتو نگرم گویم ازمن بزرگوارتر کیست

(۱) چه بسا درخت خرمای بزرك وکهنی وخانه گشاد وبافسحت است در بهشت مر ابی دحداح را

رباعی

گاهی که بخود درنگرم بست شوم		گاهی که بدو نگه کنم مست شوم
در حیرتم از حالت خود بادلدار		حیران شده‌ام فتاده وزدست شوم(۱)

(۲۴۵) آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای از فرزندان یعقوب بعد از وفات موسی چون گفتند این بزرگان مر پیغمبری راکه بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئل بود که حق سبحانه اورا بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه وبر هرتقدیر گفتند بپیغمبر خود را که بحکم خدای برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما پادشاهی تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای باجالوت وقوم او وایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرك میورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی وبنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند ومیان ایشان ملکی و کارفرمائی نمانده بود وبسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد ، گفت این پیغمبر هیچ شاید از شما چون فرض گردانند برشما کارزار کردن بادشمنان دین آنکه شما مقاتله نکنید گفتند چیست ما را وچه برآن داردکه ماقتال نکنیم در راه خدای و بدرستیکه بیرون کرده اند ما را از مواضع و مساکن و از پسران ما یعنی مارا مهجور ساخته اند از ایشان . در خبر است که جالوت از ابنای ملوك ایشان چهار صد وچهل تن اسیر گرفته بود وچندین گروه را ازمنازل ایشان بیرون کرده وبدان سبب ایشان در مباشرت غزا مبالغه داشتند پس آن هنگام که نوشته شد برایشان کارزار باعادی دین برگشتند واز فرمان برداری بگذشتند مگر اندکی از ایشان وایشان سیصد و سیزده تن بودند وخدای دانا است بستمکاران که ازجهاد تخلف ورزیدند وچون اشموئل برایشان حجت گرفت و ایشان برسبیل تاکید جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمودکه ملکی ازبرای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصائی و ظرفی براز روغن بوی فرستاد وفرمودکه هرکه بمنزل تو درآید

(۱) نسخهٔ خطی دبیرستان مروی تنها بیت اول را ضبط نموده است

و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا باقد وی برابر آید بادشاهی این قوم را سزاوار است اشموئل این خبر بقوم رسانید و هریك از اعظم بنی اسرائیل بخانهٔ وی تردد وآمد وشد آغاز نهادند و برای هیچکدام روغن بجوش نیامد وعصا را باقامت ایشان مساواتی نبود تا روزی مردیکه سقا یادباغ که شاول نام داشت وبواسطهٔ طول قامت او را طالوت گفتندی بخانهٔ شموئل آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد وعصا باقامت او برابر آمد . (۲۴۶) و گفت مر بنی اسرائیل را بیغمبر ایشان بدرستی که خدای بتحقیق که برانگیخت برای شما طالوت را بادشاهی فرمان فرمای ، گفتند از روی استبعاد چگونه باشد واز کجا است مرطالوت را بادشاهی برما وما سزاوارتریم بر بادشاهی که از سبط یهودائیم از او که از سبط بنیامین است و درآن سبط نه نبوت است ونه مملکت وباوجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی سقا است واورا اعطا نکرده اند بسیاری و فراخی ازمال دنیا یعنی اگر ازنسبت نسب عاری است باری بایستی که صاحب خزائن و دفائن بودی تا تجهیز و تهیه اسباب جنك توانستی کرد گفت پیغمبر در جواب ایشان بدرستی که خدای برگزید اورا برشما و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در دانش یعنی در علم حرب و گویند دانا بود بامور سیاست وتدبیر ممالك ودیگر بیفزود اورا در جسم . آورده اند که طالوت مرد نماینده و باجمال بود و نیك سر وگردن ازاهل زمان خود بلندتر مینمود و خدای که مالك الملك علی الاطلاق است ملك خود را میدهد هرکرا میخواهد ومیداند که اوراصلاحیت مملکت داری هست .

بیت

ملك ده وملك ستان اوست بس راه بحکمش نبرد هیچکس

و خدای تعالی بسیار فضل است دردادن زمام اختیار بقبض اقتدار هر که خواهد ، داناست باستحقاق کسیکه اورا بر میگزیند باری دیگر چنانچه بنیاسرائیل داب ایشان بوده ازطریق ابرام والحاح در آمده کفتند مارا بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تادلهای مارا بفرمان برداری و هواداری او رغبتی بدید آید اشموئل ازخدای

درخواست و خدای از علامت بادشاهی او اعلام داد (۲۴۷) و گفت ایشانرا بیغمبر ایشان بدرستیکه نشانهٔ بادشاهی طالوت آنستکه بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صور همهٔ انبیاء در آن منقوش بود ، در آنجا سکینهایست از نزد برورد کار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد وگفتهاند سکینه جانوری بوده بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو مشعله افروخته که کسی را قوت دیدن او نبود واز امیرالمومنین علی کرم الله وجهه منقول است که روی او مشابه روی انسان بوده و دو بال داشت بوقت کار زار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشانرا متفرق ساختی ولهذا همیشه بنیاسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی و دیگر در این تابوت باقی چیزی است از آنچه بگذاشته آل موسی وآل هارون یعنی موسی و هارون علیهمالسلام(آل‌شخص در لغت نفس او میتواند بود چنانچه **ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم** ای نفسه) و درحدیث آمده که من مزامیر آل داود و مراد نفس داود است و آنچه از موسی و هرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود وعمامه هارون وپارهٔ ترنجبین که در تیهٔ برایشان میبارید و ریزهٔ الواح و این تابوت را عمالقه از بنیاسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هرموضعی که داشتندی آفتی بااهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند وحق تعالی فرشتگان را امر کرده تا آنرا برداشته نزد اشموئل آوردند چنانچه حق‌تعالی فرمود بردارند ملایکه آن تابوت را و بشماآرند بدرستیکه دررسیدن تابوت بشماهرآینه حجتی است شمارا برصدق قول بیغمبر دربادشاهی طالوت اگر هستید شما باوردارندگان‌پس بنیاسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم اورا منقاد شدند و تهیه‌مقابله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود(۲۴۸) پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان شموئل از شهر ایلیا با آن لشکر های ساخته گفت طالوت باعلام اشموئل یا بالهام ربانی کهای قوم بدرستیکه خدای آزماینده شماست در این هوای گرم بجوئی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر

شود تامطیع وعاصی‌را بشما بنماید پس هرکه بیاشامد از این جوی پس نیست از من یعنی بر مذهب من و هرکه نچشد و نیاشامد آنرا یعنی آن آب را (طعام‌در لغت بمعنی شراب آمده کمافی قوله **جناح فیماطعموا** ای **شربوا**) پس‌او از من است یعنی برپیروی من باشد هرکس آب نخورد مگرآن کسی که بردارد کفی آب بدست خود آورده‌اند که حق سبحانه بقدرت کاملهٔ خود جوی آب درراه ایشان پدیدآورد وچون‌لشکر درآن هوا باعطش‌غالب بدان جوی‌رسیدند پس بیاشامیدنـد از آن جوی زیاده از غرفه مگر اندك از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند هریـك به یك کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهر های ایشان از بقیه غرفه پر شدند و آنانکه زیاده از غرفه می آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت وتشنگی بمرتبهٔ غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه‌تر شدند وبرکنار جوی مانده با لشکردشمن ملاقات نکردند **سلمی** فرموده که اهل معرفت درضمن این قصه مثلی از برای اهل دنیا فهم کرده اند براین وجه،که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتله لشکرجالوت نفس و هوی شده وآن جوی آب مال ومتاع دنیا است هرکه باآن بیارامـد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست آورد رغبتش بجمع افزون گشته اطمینان نیابد.

بیت

کاسه چشم حریصان پر نشد   تاصدف قانع نشد پردر نشد(۱)
گر بریزی بحر را در کوزهٔ   چند گنجد قسمت یك روزهٔ

وچنین کسی برلب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوی محروم و بی‌بهره است و هرکه از جوی دنیا بغرفهٔ قانع شود یعنی بمقداری از خورش وپوشش که ازآن چاره نباشد خرسندگردد حق سبحانه او را بقرب خویش مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی سازد .

(۱) نسخه خطی کتابخانه مروی تنها بیت اول را نوشته است

بیت

قناعت توانگر کند مرد را   خبرکن حریص جهان‌گرد را (۱)

پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت طالوت و آن کسانیکه ایمان آورده بودند وقول او را تصدیق نموده بگذشتند با او گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودند نیست ما را توانائی امروز بجالوت و لشکر های او و قولی آنستکه ازلشکر او شصت و شش هزار کس از جوی نگذشتند واز آن چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان برلشکر جالوت افتاد سه‌هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم ، گفتند آنانکه یقین میدانستند آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بینندهٔ جزا دادن خدایرا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد وسیزده تن که کشتند بسیارگروه اندك از مؤمنان غالب شده‌اند هرگروه بسیار از اهل کفر و عدد آن بعون و نصرت ومدد کاری خدای و خدای باصبر کنندکان است بتائید وقوت و چون خایفان ابا نمودند و مخالفان برطرف نهر مانده بودند طالوت باآنگروه اندك در مقابلهٔ لشکر جالوت صف برکشید وآن لشکر بقول صاحب **تیسیر** (۲) هشت هزار سوار جرار خنجرگذار تیغ زن نیزه دار بودند .

بیت

چو شیران آهن دل الماس چنك   چو گرگان بدگوهر آشفته رنك

و جالوت بخود نیز مرد عظیم الجثه و شدید الشوکت بود ودر **تفسیر امام حدادی** (۳) مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل

(۱) در نسخهٔ چاپی طبع هند بعد از بیت بالا دو بیت دیگر از حضرت شیخ بزرگوار سعدی شیرازی علیه الرحمة ضبط شده است آن دو بیت این است :

ای قناعت توانگرم گردان   که ورای تو هیچ نعمت نیست
گنج صبر اختیار لقمان است   هرکرا صبر نیست حکمت نیست

(۲) رجوع شود بپائین ص ۶۹

(۳) تفسیر الحداوی ـ مؤلف این تفسیر ابوبکر بن علی المصری الحنفی متوفی درحدود سال ۸۰۰ هجری ـ امام حدادی این تفسیر را « کشف التنزیل فی تحقیق التاویل » نام نهاده ودر دومجلد قرار داده است (کشف الظنون ج ۱ ص ۳۰۸)

آهن بود و از جمله خودی که بر سر مینهاد سیصد رطل بود (۲۴۹) و آن هنگام که مؤمنان ظاهرشدندوصف قتال راست کردند از برای جالوت ولشکرهای او گفتند مؤمنان ای پروردگار مافروریز برشکیبائی (افرغ علینا استعاره است از اکثار واکمال یعنی صبربسیار بما اضافه کن ونگاهدار بتأئید خود قدمهای مارا در میدان حرب و یاری ده مارا برگروه ناگرویدگان) (۲۵۰) پس بشکستند وبهزیمت کردند مؤمنان کافرانرا باعانت وتوفیق خدای و بکشت داودبن ایشا علی نبینا و علیه‌السلام جالوت را بسنگ فلاخن که برخود وی زد و خود درسرش شکست و مغزش پریشان شد ولشکر او بهزیمت رفتند وطالوت شرط کرده بود که دختر خود بکشندهٔ جالوت دهد واورا در پادشاهی شریك کند پس دخترخودرا بداود دادونصفی ازمملکت باوی گذاشت وبالاخره تمام مملکت‌بداود رسید وعطا کردخدای داودرا بعد از قتل جالوت پادشاهی و اورا حکمت داد یعنی نبوت یا زبور، و بیاموزانید اورا از آنچه خواست و آن علمی است که پیغمبران‌را بکار آید و گویند صنعت زره‌گری بوده یادانستن زبان مرغان ، و اگر نه بازداشتی خدای مردمانرا برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکانرا بسبب مؤمنان جهاد کننده هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی ولیکن خدای خداوند فضل و رحمت است برعالمیان (۲۵۱) این قصه‌ها که دراو معجزات و اضحات بود نشانه ها و قدرت خداوند است ، میخوانیم آنرا برتو یعنی جبرئیل برتو میخواند بفرمان مابراستی بروجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب آنرا مسلم میدارند وبدرستی که تو هرآینه از فرستادگانی بهمهٔ خلایق(۲۵۲) این پیغمبران و فرستادگان که در این سوره مذکور شدند ، افزونی دادیم برخی‌از ایشان را بخصائص و فضائل بربعضی دیگر ، از این پیغمبران کسی بوده که خدای‌باوی سخن گفت بیواسطهٔ چون آدم که گفت : **اسکن انت وزوجك الجنة** و چون موسی علیه‌السلام که فرمود **انی انا ربك** (۱)

(۱) سوره ۲۰ـ آیه۱۲

وچون پیغمبر ما علیه السلام که گفت: **فاوحی الی عبده ما اوحی**(۱) و برداشت برخی را از ایشان بپایه های بلند و تفاوت انبیا از این جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقهٔ از آدمیان بوده‌اند و بعضی به اکثر ایشان یا بتمام رمزهٔ ایشان یا بمجموع جن وانس چون‌پیغمبر ما علیه‌السلام ودیگر آنکه گروهی را درخواب پیغمبری دادند وجمعی را در بیداری ونزد بعضی از مفسران مراد از **رفع بعضهم** ادریس است علیه‌السلام حق تعالی او را رتبهٔ عالیه کرامت فرمود کما قال : **و رفعناه مکان علیا** (۲) صاحب کشاف (۳)آورده که ظاهر آنستکه آن بعضی پیغمبر ماست صلواةالله وسلامه علیه که مفضل است‌برانبیاء بفضائل بیکران وخصایص بی‌پایان همچنانکه از مطاوی آیات وفحاوی احادیث و معلوم میگردد .

مثنوی

همه انبیا در پناه تواند　　مقیم در بارگاه اند (٤)
تو مهر منیری همه اختراند　　تو سلطان ملکی همه لشکرند

(و وجوه افضلیت آنحضرت نقلاوعقلا به‌بیان مبسوط **درجواهر**

(۱) نسخه چاپی بجای این آیه چنین نوشته است :
فاوحی الی عبده ما اوحی (سوره ۵۳ آیه ۱۰)

(۲) سوره ۱۹ آیه (۵۷)

(۳) ابو القاسم محمودبن‌عمر خوارزمی زمخشری (۴۶۷ـ۵۳۸) از بزرگان علما و محدثین و ادبای اسلامی است در زمان خود نیز شهرتی سزا داشته است . بطوریکه خود در مقدمه کشاف میگوید این تفسیررا درمدتی‌که مساوی با زمان خلافت ابوبکر بوده است باتمام رسانیده است(مدت خلافت ابوبکر دو سال وسه ماه وده روز است) وغیر ازاین تفسیرمؤلفاتی دیگر دارد که از آنجمله :
الفائق - اساس البلاغه ـ دیوان رسائل ـ دیوان شعر ـ شرح دیوان متنبی ـ اعجب العجب زمخشری کتب دیگری دارد که در اینجا ذکرشان باعث تطویل است . از کتب زمخشری ۱۲ کتاب بطبع رسیده است (رجوع شود بمعجم المطبوعات ص ۹۷۵)

(٤) در نسخه چاپی بجای لشکر (چاکر) نوشته شده است

التفسیر رقم تحریر یافته) ودادیم ماعیسی بن مریم را معجزات روشن وهویدا چون ابرای اکمه وابرص و احیای موتی و قوت دادیم اورا به جان پاك که جبرئیل در گریبان مادروی دمید یا نیرومند گردانیدیم اورابموافقت جبرئیل علیه السلام ، و اگر خواستی خدای اختلاف نکردندی آنانکه از پس انبیا بودند از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن برنبوت پیغمبر ایشان ولیکن اختلاف کردند پس از این امتان کسی بود که بگروید یعنی برایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد واز ایشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض نموده طریق حق را فروگذاشت (تعریض بریهود ونصاری است که بعد از موسی وعیسی از راه منحرف شدند) واگر خواستی خدای اختلاف نکردندی (مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرد ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب اختلاف است وتکرار ازبرای تأکید) ولیکن خدای میکند آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکنـد از خذلان و ضلالت وعصمت و هدایت (۲۵۳) ای آن کسانیکه گرویده ایـد نفقه دهید از آن چیزی که بشما عطا کرده‌ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید بیشتر از آنکه بیاید روزی که هول وهیبت آن خرید وفروخت نباشد در آن تاکسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود که تاکسی کسی را حمایت کند و نه درخواستی بوقت حلول عذاب و ناگرویدگان ایشان ستمکارانند که منع کنند حق خدایرا از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت درغیر موضعش (۲۵٤) خدای سزاوار پرستش او است ، هیچ معبودی نیست در وجود مرخلق را مـگر او که استحقاق عبادت اورا ثابت است ، زنده پیش از همه زندگان وزنده بعداز فنای ایشان ، پاینده در ذات و صفات یا قـائم تدبیر و حفظ مخلوقات ، فرا نگیرد اورا مقدمه خواب از فتور و غیر آن که آنرا **نعاس** گویند ونه خواب که مبطل ادراك حواس ظاهر است ، مراوراست آنچه در آسمانها است از مبدعات علویه و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه ، کیست آنکس که او درخواست کند از انبیا وملائکه و غیر ایشان نزدیك او روز قیامت کسی را مگر بدستور او که اجازهٔ شفاعت دهد ، میداند خدای آنچه در پیش اهل آسمانها است

وزمین ها است از امور این جهان و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان ، و فرا نرسند آفریدگان بچیزی از معلومات او مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند ، فرا رسیده است و گنجایش یافته کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانها است ، فراگرفته است علم او همهٔ آسمانها را و آنچه در آن است و تمام زمین را و آنچه برآن است و اورا در رنج نیفکند و براو گران نیاید نگاهداشتن آسمان و زمین واواست برتر ازحد اوهام ، بزرگتر است از اندیشهٔ افهام (این آیت شریفترین آیتی است از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانی است که تقدیس میکنند خدای را نزدیك ساق عرش وخواص فضایل قرآت او در اخبار بسیاراست) (۲۰۵) هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام بعد ازاسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری ومجوس و صابیان برآوردن اسلام بشرط قبول جزیه . (گفته‌اند حکم این آیت به آیهٔ قتال منسوخ است) از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما بادیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوندیاجزیه قبول کنند **ابوالحصین انصاری** دو پسر قابل داشت ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد وایشان بااو مصاحبت نمودند بوجه فسون وافسانهٔ وی مغرور گشته دین ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ، ابوالحصین ازحضرت رسالت پناه دستوری خواست تا برود و ایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است ، بدرستی که روشن شده است راه راست از گمراهـی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت ، پس هر که کافر گردد یعنی نگرود به آنچه میپرستند جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه وساحران ، و بگرود بخدای ، پس بدرستی که جنگ ورزد بدست آویزی محکم که آن **قرآن** است یا اتباع سنت ویاوقوف نزدیك امر و نهی که سلوك طریـق پیغمبرما است . **سلمی** قدس سره گوید عروة‌وثقی توفیق است در بدایت و سعادت در نهایت و در **حقایق نجمیه** وارداست که آن مرعوام را توفیق طاعت است و مرخواص را مزید عنایت بمحبت و مراخص خواص را جذبـات

ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی کرداند و بانوار اخلاق و اجلاء وجود باقی سازد و درمقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه‌بهاء الحق والدین مشتهر بنقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکور است که در این طریق طاغوت ماسوای حق‌است کفر بوی و ایمان بحق در هرقدمی شرط لازم سالك است و بیغمبر ما فرمود که **الهوی عندالله ابغض من جمیع الالهه** (بدترین خدایان که در زمین میپرستند هوای ایشان است) **افرایت من اتخذ هواه** (آیا نمی بینی تو ای محمد آنرا که هوای خودرا بخدای گرفته است آن بیچاره می‌بندارد که او بندهٔ ماست

بیت

خواجه بندارد که دارد حاصلی   حاصل خواجه بجز بندار نیست

و در حدیث آمده که **تعس عبدالدرهم وتعس عبدالزوجه** (در هلاك است بندهٔ زر وسیم وبنده زن و فرزند) هرآینه هر که بنده چیزی باشد آنرا برستد

بیت

هرچیز که‌اندردوجهان بندهٔ آنی   آنست ترادر دوجهان مونس‌ومعبود

بس بالضروره از هر چیزی میباید برید و بحق سبحانه میباید بیوست اینست سر **فقد استمسك بالعروة الوثقی** و این عروه‌آنستکه هیچ انقطاع و انفصال نیست مرآنرا و خدای شنوا است قول کسی را که متوسل بعروهٔ وثقی بود ، داناست به نیت خالص متمسك بدان عروه (۲۵۶) خدای دوست آنکسانی است که بوی کرویده اند یا متولی کار ایشان است در راه نمودن‌بصراط مستقیم ، بیرون‌می‌آورد از تاریکی های کفر و ضلالت بسوی روشنائی ایمان و هدایت یا از فکرت بمعرفت و یا از شك بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت ، وآنانکه حق را بپوشیدندیعنی یهودیان یا مرتدان (واضح آنستکه عام‌گیرند جمیع کفار را) ، دوستان ایشان ایشان طاغوتند یهودرا کعب بن الاشرف وحیی بن احطب و امثال

ایشان وبت برستانرا اصنام والهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین ، این معاندان وبتان ودیوان که طاغوت عبارت ازایشان است بیرون‌می‌آرند یعنی میخوانند کافرانرا از ایمان میثاقی بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که بتورات داشتند بتکذیب آن یامرتدان را از اقرار بانکار ، این کافران باطاغوت خود ملازمان آتش دوزخ‌ند ، ایشان در آن آتش جاویدمانند گانند(۲۵۷) آیا ندیدی وببصر بصیرت نظرنکردی بسوی آنکسی که از روی عناد حجت جست‌ومخاصمه کرد با ابراهیم در دین خدای او یادر اثبات ربوبیت و وحدانیت بروردکار و این مجادله که کرد بوقت‌آنکه داده بود خدای اورا بادشاهی یا این جرأت ومجادله چرا نمود برای‌آنکه خدای باوملك ارزانی داشت واو دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد وسرتکبر از کریبان عصیان‌بر کرد واین‌مجادله‌کننده **نمرودبن کنعان** بود که‌همه روی‌زمین‌درتصرف داشت در آن وقت که ابراهیم تبان را شکست و رأی ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار کرفت نمرود کفت که اورا بیارید چون حاضر کردند نمرود کفت که تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد ، آن وقت که کفت ابراهیم در جواب‌سخن او که بروردگار من آنکس است که‌از روی قدرت زنده میکرداند و ازعدم بوجود می‌آرد ومی میراند و از منزل بقا ببادهٔ فنا میبرد ، کفت نمرود منهم زنده کنم و بمیرانم بس زندانی‌واجب القتل راکه رشتهٔ امید زندگی قطع کرده طلبید و آزاد کرده کفت اینك مرده را زنده کردم و دیگربرا بیکناه طلبیده و بقتل رسانید و گفت‌زنده را بمیراندم ، اعتقاد آن طاغی این بود که مکر احیاء بعفو است و اماتت بقتل ونمیدانست که احیاء واماتت خلق حیات و موت‌است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس کرد لاجرم ابراهیم بحجتی روشن انتقال نمود ، گفت ابراهیم بدرستی‌که خدای می‌آرد آفتاب را هرروز از افق که محل طلوع او است ، بس تو بیار آنرا از جائی که‌محل غروب او است ، بس مبهوت کردانیده شد آنکس‌که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع کشت ، و خدای راه ننماید بطریق

احتجاج کروه ستمکاران را (۲۵۸) این سخن (اوکالذی) مترتب به آیت اولی است ، آیا ندیدی قصهٔ محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس که او بگذشت بردیهی و آن دیه افتاده بود بر سقفهای‌خود یعنی اول سقفهای ساقط شده بود بس دیوار ها برآن افتاده و این نهایت خرابیست و اشهر آنستکه گذرنده براین دیه خراب **عزیر** بود که تورات حفظ داشت واز اکابر احبار بود بخت نصر بعد ازخرابی بیت المقدس اورا اسیر کرفته ببابل آورده و خداوند تعالی اورا از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه به بیت المقدس نموده بقریه سایر آباد یا بدیه عنب کـه بردو فرسخی از ایلیا بوده رسید موضعی بس‌ویران دید امادرختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور باز کرد و در سایهٔ دیواری قرار گرفته‌انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بیفشرده پارهٔ بیاشامیدو بقیه در خیکی ریخت و دراز گوشی که داشت در پیش خود بـه بست و تکیه بردیوار کرده در آن دیه ویران مینگریست چون آن دیه‌را بغایت‌خراب دید گفت چگونه برچه وجه زنده کرداند این‌دیه را خدای یعنی چگونه آ بادان سازد بعد از خرابی او و یا اهل اورا چگونه زنده کرداند بعد از مردن ایشان‌واین گفتن نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا مینمود ، بمیرانید خدای اورا در وقت این تامل و تفکر صد سال و خر او نیز بمرد ، بس زنده کردانید او را بهمان شکل و صورت که بود آ ورده اند که حق سبحانه اورا وطعام و شراب وحمار اورا از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرك او برآمد وبخت نصر هلاك شد حق‌سبحانه **نوشك** فارسی را بر انگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد و این دیه عنب از آنچه بیشتر بود آبادان‌تر شد بس عزیر را زنده کردانید و گفته اند که اورا هنگام چاشتگاه بمیرانید در آن روزکه زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود بس فرشتهٔ بحکم خدای عزوجل در وقتی که عزیر زنده شد و چشم میمالید گفت مراورا که اینجا چند وقت است که درنك کردی گفت عزیر که درنك کرده‌ام اینجا روزی وچون بنگریست آفتاب

هنوز بود گفت یاپاره از روز گفت آن فرشته نـه چنانست کـه تو گمان بردی بلکه درنك کردی اینجا صدسال و دراین صدسال مرده بودی عزیر باخود آمد و در نگریست اوضاع آن موضع را برنهج دیگر یافت برتعجب او بیفزود دیگر باره با او گفتند بس نیك نظر کن بسوی طعام خود یعنی آنچیز که در سله نهاده بودی ، وبنگر بشراب خویش یعنی شیرهٔ انگور که در خیك ریخته بودی ، هیچ تغییر نکرد آن عصیر و درنگر بسوی درازگوش آنگاه خطاب رسید که ترا بعد از مرك زنده کردیم تاآثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد و دیگر تاگردانیدیم ترا نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شك دارند و نگاه کن بسوی استخوانهای حمارخود تابینی که بقدرت بی علت چگونه آنرا حرکت میدهیم و بعضی رابر بعضی مرکب میسازیم ، بس می‌بوشیم مرآن استخوانها را گوشتی ، عزیر در استخوانها مینگریست ندائی شنید که ای گوشت و بوست و اجزاء متفرقه جمع شوید بقدرت کاملهٔ ربانی همهٔ اجزاء مجتمع‌شده صورت بدن او سمت تسمیه یافت و جان بجسد در آمد فی الحال برجست و نعره زدن بگرفت بس آنهنگام که روشن شد بر عـزیر آثار قدرت الهی در احیاء موتی بطریق معاینه گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل از این باستدلال و بیان . آنکه‌خدای برهمه چیز از احیاء واماته توانا است بس عزیر میان قوم شد و پیران قبیله اورا بشناختند وگویند کسی اورا نشناخت و امتحان کردند تـا تورات از ظهرالقلب املاء کرد و نوشتند چرا که بخت‌نصر کتب‌ایشان را سوخته بود (۲۵۹) و یادکن آنرا که گفت ای ابراهیم پروردگـار من بنمای بمن که بقدرت کامله چگونه زنده میکردانیدی مردگانرا (سؤآل برای شهود کیفیت احیا فرمودند نه آنکه در اصل احیا اورا شبهه بود) گفت خدای آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم (استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت مـن براحیا واماته و بانمرود گفتی که **ربی الذی یحیی ویمیت**) گفت ابراهیم بلی ایمان آورده‌ام و بکمال قدرت تو گردیده‌ام ولیکن این سؤال کردم تا بیارامد وساکن شود دل من بمعاینهٔ چگونگی آن حق سبحانه وحی فرستاده بخلیل که کنار فلان دریا شو که دشمن مـن

دام مکری گسترده است و سررشتهٔ زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در آورد خلیل بیامده وابلیس متحیروار شبههٔ خود القا کرد ، ابراهیم فرمود که‌چه‌محل تحیر است همان کس که این اجزاء را از کتم عدم بفضای صحرای وجودآورده بود-قادراست که دیگر باره اززاویهٔ تفرقه بساحت‌جمعیت رساند

بیت

کوزه گر گر کوزهٔرا بشکند　　چون بخواهد باز قائم میکند
آنکه دانه کوزه کردن از نخست　　چه عجب گر سازد اشکسته درست

پس ابراهیم علیه‌السلام زبان سؤآل بگشاد که الهی بنمای که چکونه زنده میکنی تاابن طاغی یاغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد ، گفت خدای که اگر مشاهده براین‌حال آرزوی داری پس فراگیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیره آن نیز گفته اند پس جمع کن ایشان را بسوی خود یعنی بر دست گیر و در اشکال و هیأت ایشان تامل نمای و دقایق بینه هریك را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن برتو مشتبه نکردند یا مجتمع ساز اجزاء بدن ایشانرا بایکدیکر بعداز آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاهدار **در فتوحات مکی** (۱) مذکوراست که احیا متنوع میباشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمهٔ **کن** موجودشدند وبرخی را بید وبرخی‌رابیدین ایجاد کرد وجمعی را ابتدا بوجود آورده و طایفهٔ را بسبب مخلوقات دیکر موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده ودانسته بود درخواست نمود که بمن بنمای که احیأ بکدام نوع تاچون بدان علم مرا حاصل آید دل من از آن دانش آرامش پذیرد . آورده اند که ابلیس برلب دریا میگذشت نظرش برمرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریاوددان صحرا هریك ازاو پارهٔ می ربودند ابلیس باخود گفت خوش دارحیلهٔ یافتم جمعی کوته نظران سبکبار گران طبع را فریب میتوان داد که

(۱) فتوحات مکیه ـ کتابی است که در عرفان نوشته شده و مؤلف آن حضرت خاتم اولیاء محیی الدین ابی عبدالله محمدبن علی المعروف بابن عربی الحاتمی الطائی قدس سره میباشد .

این اجزاء متفرقه را از حواصل طیور واجواف سباع وامعاءنهنگان و ماهیان چکونه جمع توان کرد پس وضع کن برهر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها براو توانی نهاد چه قسمت این اجزابرجمیع جبال متعذر است و این از قبیل ایراد عام و اراده خاص ملخص سخن آنستکه بر هر کوه که نزدیك تو باشد و توانی بنه ، از این مرغان متمزق شدهٔ با یکدیکر آمیخته پاره پس بخوان این مرغان را بنامهاء ایشان تا اجابت نموده بیایند بسوی تو و میشتابند شتافتنی و بدان ازروی یقین آنکه خدای تعالی غالبست وعاجز نیست از آنچه‌تو طلبیدی ، محکم کاراست درهرچه میسازد القصه ابراهیم‌علیه السلام مرغان را ذبح کرده و اجزاء او ابعاض و لحوم و دمأ و عروق و اعصاب و قوایم و اجنه ایشان را پاره پاره کرده بایگدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت باره کوه نهاد و سرایشان بردست گرفته آ واز داد که ای کبوتر ، ای طاوس ، ای زاغ ، ای خروس بیائید بجانب سر های خود پس بفرمان خدای اجزای هریك از دیگری منفصل شده با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت دویدن آن بود که این‌صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم‌آن میشدکه مرغان پرنده نه آن مرغانند یابخیال میرسد که‌شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراك باصره مر کیفیت فرعی رادر وقت دویدن‌بیشتر است از ادراك آن در حال‌پریدن پس‌آن بدنها تاپیش ابراهیم‌میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خودکه از دست وی متصل‌میشدند ودر **انوار** (۱)آورده هرکه خواهدکه نفس‌خودرا بحیات ابدی زنده گرداند بایدکه قواء بدنی بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را بابعضی بیامیزد تاصولت ایشان‌شکسته منقاد فرمان شوند و ایشانرا بداعیهٔ شرع وعقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب‌کنان باز آیند ـ محققان گفته‌اند

(۱) انوار التنزیل و اسرار التاویل ـ این تفسیر را ابو سعید عبدالله‌بن عمر بیضاوی شافعی گرد آورده‌است بیضاوی در سال ۶۸۵ و یا ۶۸۲ درتبریز فوت کرده‌است (کشف الظنون ج ۱ ص۱۶۲)

که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتررا که پیوسته بامردم مستانس است بکش و رشتهٔ الفت از خلق ببر وخروس راکه همواره مایل شهوت است ذبح کن و خودرا از بند شهوت بازرهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص و آزار بگذار و طاوس را که مجمع زینت است سربردار و دیدهٔ همت از آرایش دنیا فروبند که هرکه تیغ مجاهده این چهار صفت را مذبح آرد حیات ابدی و زندگی سرمد یابد و گویند چهار صفت‌از تبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش‌است دوم داعیهٔ شهوت که‌ثمره هوی است سوم تکاپوی حرص که عادت آب است چهارم تیرگی امساك که صفت خاك است و **حکیم‌سنائی** روح‌الله روحه اشارتی کرده

چار مرغ است چار طبع بدن　　جمله را بهر دین بزن گردن
پس بایمان وعشق و عقل ودلیل　　زنده کن هر چهار را چوخلیل

(۲۶۰) نمونهٔ نفقه کردن آنکسانیکه بیشائبهٔغرض وداعیهٔ عوض بیرون میکنند و صرف مینمایند خواسته های خودرا در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همهٔ ابواب البر راه خدایست و و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان همچو مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه برویاند هفت خوشه برآن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و برهر سرشعبه خوشهٔ بود در هرخوشهٔ صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد و خدای زیاده گرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتربرای هرکه خواهد ازمنفقان بحسب نیت او وخدای‌بسیار بخشایش‌است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد دانا است بنفقهٔ کنندگان وعزایم و نیات ایشان غرض‌از این تمثیل تصویرات اضعاف است وترغیب متصدقان که چون نظرباجر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند

نظم

آنکه بشارت بخودت میدهد　　دانه یکی هفت صدت میدهد
دانه بانبازی شیطان مکار　　تا زیکی هفت صدت آید ببار

(۲۶۱) آنکسانیکه نفقه میکنند مالهای خود را درراه خدای

بهر طریق که باشد درجهاد یادرسایر خیرات پس از پی‌در نمی‌آورند آن چیزی را که نفقه کرده اند یعنی منت برکس ننهند در صدقه دادن ودیگر ازپی درنیاورند صدقه خودرا آزاری یعنی‌فقیر ودرویش را برنجانند قولا و فعلا مرایشان راست مزد صدقهٔ پروردگار ایشان و ترسی نیست مرایشان را ازکم شدن‌مزد ونیستند که‌ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب (۲۶۲) سخنی نیکو ووعدهٔ جمیل مر درویش را ودر گذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او بهتر است مرمسئول را در نفع از آن صدقه که‌نسبت بسائل از پی‌درآید آزارنجی وآزاری از سرزنش وغیره وخدای تعالی‌بینیاز است از صدقهٔ آنها که مشرب نفقات خودرا نجس و خاشاك منت و آزار مکدر سازند بردبار است تعجیل نکند در عقوبت ، منان و مؤذی است ای گروه گرویدگان باطل مکنید وتباه مکنید مزد صدقه های خود را بمنت نهادن بردرویش چه مال ازآن حق است وتوانگر جمال آن بیش نیست ومنت صاحب مال راست نه جمال را وحضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی درسبحت الابرار میفرماید :

بیت

بار فقر ارفکنی از یك تن　　بارمنت منهش بر گردن
چو عطابخش‌خدا آمد وبس　　به که دانا ننهد منت کس
در کرم حیله گری پیش نه　　جود را رهگذری بیش نه

پس متصدق را باید که بشکرانهٔ آنکه مظهر اثر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده ودیگرنیست مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که اورا بگدائی سرزنش کنید ونه بفعل که روی ترش کرده چین درجبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر جود و کرم نتواند شد .

بیت

ای‌توانگر بحقارت منگرسوی گدا　　که گدائی‌وی آئینهٔزرداری تواست

حق سبحانه در این آیه جهت تکمیل صدقه مؤمنان میفرماید که نفقه خودرا بمنت و آزار باطل مسازید همچو ابطال آنکسی که از طریق‌اخلاص منحرف شده بسمت نفاق‌متسم گشته نفقه میکند مال خودرا

برای نمودن بمردمان و بحقیقت نمیگرود بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه را بوی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مرایات پس نمودار صدقه این منافق مرائی همچو نمودار سنگی است خاره هموار که بر آن سنگ خاك خشك است پس بدان سنگ رسید باران بزرك قطره که سیل از او زود وبسیار برخیزد ، پس بشست آن خاك را از سنگ وبگذاشت آنرا سنگی تهی وپاك از گرد وخاك وصفوان مثل منافق است وبر آن سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان گردد آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند وتمام اعمال اهل ریا همین حال دارد .

بیت

ترا زاتش فشان برقی چه آید کز اوافروختن شمعی نشاید(۱)

قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی برثواب چیزی از آنچه تصدق کرده باشند بریا وخدای راه ننماید یعنی عزم هدایت دردل نیفکند گروه ناگرویدگان را (۲۶۴) ومثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص بیرون میکنند مالهای خودرا وبدرویشان میدهند برای طلب خشنودی خدای واز برای ثبات ویقین صادره شده از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه مانند میوهٔ بوستانیست که واقع باشد بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی برسد ورياح لواقح بر او بیشتر وزد یا برنزدیکتر و از آفت مغمور شدن درآب دورتر واین باغ درچنین زمینی برسید بوی باران بزرگ قطره پس برآورده میوهٔ خودرا دوبرابر یعنی (۲) به یکسال چندان بردهد که زمینهای دیگر بدو سال دهد ، پس اگر نرسید بدان باغ باران عظیم القطرات پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز اورا کافی‌است یعنی اثرباران آنرا ضایع نمیکند وکم وبیش محصول میدهد ومقصود از این مثل حصول جزای مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه صدقه اندك باشد خواه بسیار ، وخدای بدانچه شما میکنید از روی اخلاص

(۱) نسخه دبیرستان مروی بجان فشان« نشان » ضبط کرده است
(۲) نسخهٔ خطی بجای یعنی بغلط بعضی نوشته است .

وریا بیناست ومناسب هریك جزا خواهد داد (۲۶۵) (ایود احدکم) تمثیل دیگر است برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما(همزهٔ انکاراست یعنی دوست ندارد) آنکه باشد مراورا بوستانی ازدرختان خرما وانگورها (یعنی باغی مشتمل براین اشجار) میرود از زیر درختان او جویهای آب مرصاحب باغ را است در آن بوستانها از همهٔ میوه ها نه همین خرما وانگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل وکثرت ایشان است وحال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری وبزرگ سالی ومراوراست دراین پیری فرزندان خردان وناتوان ومعیشت پدر وفرزندان همه از این بوستانهاست ، پس بدین بوستان رسید بادگرم وگویند گردبادی درآن بادآتشی و اینچنین باد آتشین را سموم گویند پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ متحیر ومهموم فروماند این مثل عمل منافق ومرائی است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری دارند بسوزاند وایشان محروم ومهجورانند .

نه کاری که یابند مزدی برآن نه مالی که بینند نفعی درآن (۱)
ز ابر ریا برقی افروخته همه گشت اعمالشان سوخته

همچنان بیانی که درباب صدقه و جهاد کرده شد بیان میکند خدای برشما نشانهای الطاف واحسان خودرا شاید که شما درآن تفکر نمائید ودر عبارت دیگری را باوی شریك مسازید (۲۶۶) ای گروه گرویدگان نفقه کنید در راه خدای از پاکیزه ها وبرگزیده ها آنچه کسب میکنید بتجارت وصناعت واز آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین چون حبوبات و اشجارمثمره . اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده‌تر وگزیده‌تر بودی پنهان از یکدیگر در مسجد رسالت پناه صلوةالله علیه‌آوردندی ودرگوشهٔ نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست دویست صاعی خرما از آن متاع که هیچ نیرزیدی باشکارا بیاورد ودرمیان خرما های نیکو ریخت وکالای خبیث خودرا به آن متاعهای پاکیزه‌تر بر آمیخت حق

(۱) نسخطه مروی بجای کلمه « مالی » بغلط حالی نوشته‌است

تعالی از این معامله نهی کرده وفرمود که ازاطیب اموال صدقه دهید و قصد مکنید بچیزهای تباه وناخوشی که‌از دنائت همت از آن چیز نفقه کنید وحال آنکه نیستید شما فراگیرنـده چنان چیزیِ را اگـر بشما دهند در حقوق شما مگر آنکه چشم فروخوابانید در اخذ آن ومساهله ومسامحه کنید وبدانید که خدای بینیاز است از کسی کـه تصدق بمال خبیث کند ، ستائیده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد(۲۶۷) دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر (۱) گوید «یکی ازشیاطین انس مانفس اماره» وعده میکند شما را فقر واحتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویش ومحتاجی ومیفرماید شما را ببخل وامساك ومنع‌صدقات وخدای وعده میدهد شما را برصدقه دادن آمرزشی از خود مرگناهان شمارا در عقبی و افزونی روزی ومکافات بخیر دردنیا وخدای بسیار فضل است برمنفقان ، دانا باستحقاق ایشان مرسعت فضل و مغفرت را [۲۶۸] میدهد خدای حکمت انفاق هرکرا میخواهد تا داند که چه میباید داد وبکه میباید داد یا دانستی که میان القای رحمانی وسوسه شیطانی تمیزنماید تا از وعید شیطان نترسد وبوعدهٔ رحمان مستظهر باشد و هرکرا حکمت دادندپس بدرستی که

(۱) مؤلف تفسیر کبیر امام فخررازی (فخرالدین ابوعبدالله محمدبن ضیاءالدین عمربن‌حسین‌بن علی تیمی) است امام فخر در سال ٥٤٤ ۵۴۳ تولد یافت وبسال ٦٠٦ درگذشت وی‌از بزرگان علمای‌علم فقه وتفسیر وادب وهم از بزرگترین علمای اسلامـی است اصلش از طبرستان (مازندران) بوده ولی درری تولد یافت فخر الدین غیر از تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب) تالیفات دیگری نیزدارد از آنجمله است شرح اشارات شیخ‌ابوعلی سینا که خواجه طوسی نیـز آنرا شرح کرده است دیگر لباب الاشارات (خلاصه اشارات) محاکم در اصول فقه ـ معالم درکلام ـ مباحث مشرقیه ـ محصول ـ حدائق الانوار ـ محصل افکار المتقدمین و المتاخرین من العلماء و الحکمأ و المتکلمین ـ اساس التقدیس ـ مناقب امام‌شافعی ـ نهایت الاعجاز ـ شرح قانون ابن‌سینا ـ امام فخر در تفسیر کلمه الشیطان گوید : و قیل‌ان نفس الامارة بالسوء (ج ۲ ص۳٤٦ چاپ مصر سال۱۳۰۸)

دادند اورا نیکوئی بسیار . امام‌ابوالليث فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیارا اندك خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و در کلام‌مرتضی **علی رضی‌الله عنه** وارد است .

رضینا قسمت الجبار فینا   لنا علم و للجهال مال (۱)
فان المال یفنی عنقریب   و ان العلم باق لا یزال

شدیکی‌فوق‌سماءودگری‌ی تحت‌سمك   علم‌دادندبادریس‌وبقارون زروسیم

ودانش رابکثرت خیرموصوف ساخته‌که **فقد اوتی خیرا کثیرا**

پس عالم را باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خودنکشد که اوراخیر کثیر داده‌اندوایشانرا متاع قلیل ، ودر نیابند یا پند نگیرند بدین موعظه‌ها مگر خداوندان عقول صافیه (۲٦۹) و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان از نفقه اندك یا بسیار بسر یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدای یاغیر آن یا برخود واجب گردانیدید از نذر معین یاغیر معین در طاعت یـا معصیت ، پس بدرستی که خدای میداند آنرا و فراموش نمیکند و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریاکنند یا نذری را که در طاعت کرده‌اند بوفا نرسانند از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد (۲۷۰) اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت اداکردن پس نیکو چیزیست آن چه دیگرانرا بدان رغبت افتد وبر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان به‌آشنائی با اهل حق میل کند واگر پنهان دارید صدقات خودرا وبدهیدآنرا بدرویشان درخفیه پس آن اخفا بهتر است مر شمـا را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور میمانـد و درویش نیز از مذلت اخذ و بیناموسی محفوظ میباشد ، بعضی علماء حکم اخفا را عام دادند در فرایض و نوافل‌چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اخفـا مبالغه عظیم داشته‌اند هم در نفقه فرض وهم صدقه تطوع و جمعی برآنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولیست تا مظنه ترك

(۱) خوشنود هستیم از بهرهٔ پروردگار خود بـرای ما دانش است وبرای نادانان خواسته همانا خواسته نیست‌میشود بزودی و دانش همیشه پایدار است .

زکوة بکسی نبرند ودیکر دلیل مسارعت است بامر حق سبحانه وسبب رغبت توانگران دیکر میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از **ابن‌عباس** رضی‌الله عنه منقول است که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده **صدقة السر تطفی غضب الرب** (١) و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد ، وما در بکذرانیم ازشما (حفص یکفرمیخواند یعنی خدای درگذراند) بعضی از گناهانرا شما یعنی آنکه مظلم نبود و خدای بدانچه شما میکنید از ابدای صدقه واخفاء آن دانا است . آورده‌اند. که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آن که خلعت ایمان بوشیدند و از جام کلام سید انام علیه السلام شربت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شدند و چون صورت حال حضرت رسالت بناه عرض کردند آیه آمد (٢٧١) نیست برتوای محمد راه نمودن بهدایت توفیق بلکه برتو هدایت دعوت‌است و پس ولیکن خدای بعنایت خود راه نماید بایمان هرکرا خواهد پس حضرت رسالت فرمود که **تصدقوا علی اهل الادیان** و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایز است . وآنچهٔ نفقه میکنید از مال پس ازبرای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشما است خواه منفق علیه کافر باشد خواه مسلم

بیت

گر اومیبرد پیش آتش سجود   تو وابس چرا میبری دست جود
خورش ده بگنجشك و کبك وحمام   که یکروزت افتد همائی بدام
چو هر کوشه تیر نیاز افکنی   بناکاه بینی که صیدی کنی

ونفقه نمی کنید شما که مؤمنانید مکر برای طلب ثواب وخشنودی خدای (وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی : و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه‌الله [٢]) وآنچه نفقه میکنند از مال خودتوفیه مزد آن مکنید برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرسانند وشما

(١) نیکوئی کردن و صدقه دادن در پنهان فرو مینشاند خشم برورد کاررا

(٢) سوره روم آیه ٤٠

ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنید (٢٧٢) این صدقه ونفقهٔ شما برای درویشان است ، آنانکه باز داشته شده اند در طاعت خدای یا در جهاد نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت سیر کردنی در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد نفر چون **عمار و بلال و ابن مسعود** و امثال ایشان رضی‌الله عنهم که در مدینه کمینهٔ منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان بشب صفهٔ مسجد پیغمبر بود و بروز ملازم آن حضرت بودندی نه سایهٔ التفات بر کسب می انداختند و نه بسؤال و طلب روزی میپرداختند و بدین سبب فرمود میپندارند ایشانرا مرد نادان و بی خبر از حال ایشان که ایشان توانگرانند به سبب باز ایستادن از سؤال و استغنا از خلق ، تو میشناسی ایشان را ای محمد بنشانه و علامت ایشان که صفرة لونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت وبسیاری اشك ، سؤال نکنند ازمردمان وچیزی نخواهند از ایشان از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترك سؤال بجهت شفقت و رحمت میکردند که ناکاه مردم رد سؤال بکنند واز رستکاری بازمانند **ما افلح من رد السائل** (١)

و آنچه نفقه کنید از مال خود بر اصحاب صفه وغیر آن از مستحقان پس بدرستی که خدای بدان دانا است ومیداند که بکه میدهد واز برای چه میدهد (٢٧٣) آنانکه نفقه میکنند در راه خدای برای مستحق مالهای خود را بشب و بروز دونهان و به آشکارا و غرض استغراق اوقات است باعطاء صدقات . در **اسباب نزول** آورده که **علی مرتضی رضی‌الله عنه** چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر ویکی بشب ظلمانی ویکی بروز نورانی حق سبحانه این آیت فرستاد وحضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم از مرتضی علی برسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طرق صدقه را بیرون از این چهار صورت ندیدم جمیع آن را التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته به موضع

(١) نسخه خطي بجاي سائل رد سؤال ضبط کرده است .

رضا رسد **صاحب کشاف** آورده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق سبحانه در این آیت صدقات صدیق را بستود ، بس مر ایشانراست که بدین چهارنوع صدقه دهند ، مزد صدقات ایشان که آن بهشت باقی ونعیم جاودانی است وگفته اند مزد آنستکه ایشانرا در مقام عندیت فرود آورد **فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر** و خوف نباشد ایشانـرا و نه ایشان اندوهگین شوند (۲۷٤) آنانکه میخورند مال ربا یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند بر نخیزند از قبر هـای خود برای بعث و نشور مگر آن‌چنانچه بر میخیزد آنکس که بزند و بیفکند او را دیو یا برساند بدو از سودن مراد صرع و جنون است (زعم عرب آن‌بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل اورا مختلط و دماغ را مخبط میسازد بس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند وملحض کلام آنستکه خورندگان ربا روز قیامت بشکل‌مجانین باشند واهل عرصات ایشانرا به‌آن نشانه بشناسند) آن عذاب ایشان را

بسیاری از مفسرین گویند که آیة « الـذین ینفقون اموالهـم باللیل والنهار سراً و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم ...» درشأن‌حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نازل شده است از آنجمله ثعلبی وطوسی و واحدی و طبرسی و ما وردی و قشیری و ثمالی و نقاش و فتال و علی بن الحرب الطائی و زمحشری وغیرهم درتفاسیر خویش آورده اند که این آیت در شأن مرتضی علی علیه‌السلام نازل گردیده است ابن ابی‌الحدید درشرح نهج البلاغه میفرماید که اسکافی حجت می‌جست در ردجاحظ باینکه این آیه درشأن علی علیه السلام است به عبارت دیگراسکافی‌باسنادخود عقیده دارد که این آیه درشأن‌علی نازل شده‌است غیرازعلمائی که نام بردیم مفسرین و علمای عالمه اغلب وعلمای خاصه تمام باسناد خویش میگویند که این آیه در شأن علی علیه السلام است وبرخی‌ازعلمای عامه گفته اند که در شأن عبدالرحمن بن عوف وعلی است و یا در شأن عثمان و یا ابابکر نازل شده است .

بسبب آنستکه ایشان گفتند جز این نیست که بیع مانند ربا است کفاریك درم بدو درم بیع میکردند ومیگفتند این ربا نیست بیع‌است میان ربا و بیع فرق نکردندی و حال آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را و حرام ساخته است ربا را پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد پندی از نزد پروردگار او که نهی است از ربا بس باز ایستد از آن بس مر اوراست آنچه گفته است قبل از تحریم و آنرا از او نتوان گرفت یا مر اوراست آنچه گذشت یعنی گناهـان گذشته او مغفور شد و کار او مفوض است بخدای یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عظمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و هر که باز گردد باستحلال ربا پس از آنکه خدای آنرا حرام گردانیده پس از آن گروه مستحلان و نا شنوندگان امر و نهی ملازمان دوزخند وایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربا کفر است وکفر موجب خلود باشددر دوزخ (۲۷۵) کم وکاست میگرداند خدای مال ربا را یعنی هـر چند فراوان باشد عـاقبت آن بنقصان و خسران میکشد . ابن عباس رضی‌الله عنه فرموده که هر چه ازآن مال صدقه دهد یا در راه حج و غزوه نفقه کند پذیرفته نشود واین کمال نقصان است و افزون گرداند خدای صدقه هـا را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار خواهـد بود و خدای دوست نمیدارد هـر ناسپاسی را کـه مستحل ربا بود بزه‌کاری که بر ارتکاب ربا مصر باشد (۲۷٦) بتحقیق آنانکه بگرویزند بامر و نهی و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان وبپای داشتند نمازرا وبدادند زکوة را مر ایشانرا است مزد ایشان نزدیك‌پروردگار ایشان روز قیامت و ایشانرا ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند و ایشان اندوهگین نشوند برای اینکه از عقب گذاشته اند (۲۷۷) ای گروه مؤمنان بترسید از عذاب خدای ودست بدارید آنچه مانده است از ربا اگـر هستید شما باور دارندگان مرحرمت ربا را بنی عمر و ثقفی و بنی مغیره مخذومی بربا با یکدیگر معامله داشتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم روز فتح مکه بحرمت ربا فتوی داد و بنی عمرو بشرط آنکه ربای ایشان بربای دیگران ثابت باشد و رباء

دیگران از ایشان موضوع صالح کردند و بوقت طلب ربا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آورده می گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم بس قضیهٔ خود را بعرض **عتاب بن اسید** که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت ماجرای ایشان بـه جناب نبوت نوشت این آیه نازل شد که دست از ربا بدارید (۲۷۸) بس اگر نکنید و بقیه ربا ترك ننمائید بس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بجنك کردنی از خدای و رسول او [وحفص فاذ نوا خواند از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترك ربا نکنید آگاه باشید وبدانید که لابق‌اید بحرب خدا که آتش است وبحرب رسول که شمشیر است] و اگر توبه کنید از گرفتن ربا بس مر شما راست سرمایه های شما نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس‌المال طلبید و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود درگذشته بسرمایه راضی شدند وبنو مغیره ازغایت تنگدستی تا ادراك ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیت آمد کـه [۲۷۹] و اگر واقع واقع شود غریم خداوند دشواری ومفلسی یعنی غریم تنگدست ومفلس باشد بس حکم آن مهلت دادن است تا وقت توانگری و آسانی و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس بهتر است شمارا اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانیست [۲۸۰] و بترسید از عذاب روزی کـه همه شما باز گردیده شوید در آن روز بحساب خدای یا جزای که مقرر کرد از ثواب و عقاب بر تمام داده شود هر نفسی‌را جزاء آنچه عمل کرده باشد از نیك و بدو ایشان یعنی بازگرویدکان بوی ستم کرده نشوند [۲۸۱] ای جماعت گرویدکان چون معامله کنید با یکدیگر بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد تا وقتی نامبرده و معلوم بتوقیت سنین و شهور پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل و صف معامله و اسم معاملین و مبلغ و حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید و باید که بنویسد آن وثیقه‌را در میان

شما نویسنده بداد و راستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال و باید کـه سرباز نزند هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کاتب بقولی فرض کفایتست و بروایتی فرض عین بشرط فراغی کاتب و قولی آنست که فرض بوده ومنسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحسب است یعنی اولی آن باشد کـه ابا نکند کاتب چون التماس کنند آنکه بنویسد وثیقه معامله را همچنانچه بیاموزانید اورا خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده باشد بس باید که بنویسد و باید که املا کند بر کاتب آنکس که براویست دین و بزبان خود اقرار کند وباید که بترسد املا کننده از خدای که بروردکار او است و کم نکند در وقت اقرار ازآن حق که بر او است چیزی را بس اگر باشد آنکس که بر اوست حق یعنی در ذمهٔ اوست جاهلی بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید چون مجانین و مرد مبهوت یا عاجزی نا توان چون کودك خرد یا بیر نیك رسیده یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند آنکه املا کند او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرض لکنت که در زبانش بدید آید یا آنکه بر آن لغت که متعارف آن قوم است دانا نبود بس باید که املای آن حق کند ولی یکی از این ها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند و گواه گیرید بر معامله خود دو گواه از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد بس اگر این دو گواه نباشند دو مرد یعنی اتفاق نیفتد کـه دو مرد گواه شوند بس یك مرد ودو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مرد در بکارت و ولادت و عیوب نسا درمواضع مستوره مسموع است و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبول است وگواه باید گرفت آن کسانی که بسندیده و راضی باشید از گواهان بس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امراتین یعنی دو زن برای آن باید که تا چون فراموش کند یکی از آن دو زن معامله راکه بدان گواه بود باز یاد دهد یکی ازایشان آن دیگری

را چون بجهت غلبه رطوبت صفت نسیان بر امزجه نسوان غالب است پس دوزن باید که تا بتذکیر یکی نسیان دیگری زایل گردد و باید که سرباز نزنند گواهی از تحمل شهادت چون خوانده شوند برای ادای آن وملول نشوید از آنکه بنویسید حق را درحالتی که فرد باشد آن حق یا بزرك یعنی اندك و بسیار آنرا بنویسد تا مدت او که مقرر شده باقرار مدیون این کتاب راست تر است نزدیك خدای و صوابتر مرگواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود است و نزدیکتر است کتابت آنرا که بشك نشوید در مقدار حق ومدت آن وتعیین شهود چون رجوع نمائید بکتاب مگرآنکه باشد معامله بازرگانی بحضور که میکردانید آنرا میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست ونقد بنقد پس نیست بر شما گناهی آنکه ننویسید آنرا وگواه گیرید چون خرید و فروخت کنید بنقد (و حکم این آیته منسوخ است به آیت **فان آمن بعضکم بعض الایة**) و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند ونه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد (این معنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که‌کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت درکتابت احتراز کند وگواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نگذرد و گواهی نپوشد بوقت طلب و باز نگیرد و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردم از اضرار کاتب وشهید پس آن فعل منهی نافرمانی باشد لاحق بشما و همه شما بترسید و فرمان خدایرا خلاف مکنید و می‌آموزاند خدای تعالی شما را مصالح دین و دنیای شما و خدای بهمهٔ چیز ها دانا است (۲۸۲) واگر باشید شما در سفری (علی اینجا بمعنی فی‌است) و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یانویسنده باشند و ادوات کتابت یافته نشود پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فراستده پس اگر امین دارد برخی از شما برخی را ودل از خیانت جمع دارد پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون وام او را و انکار حق نکند و باید که بترسد

از خدای اعنی پرورکار او و در امانت خیانت نکند ومپوشید گواهی راکه پوشیدن‌ان ازگناهان کبایر است وهرکه بپوشد کواهی را پس بدرستی که بزه‌مند وگناه‌کار است دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیهی تمام است بر او عید ربانی مرکاتم شهادت را چه جرایم قلبیه سختتر و غلیظ‌تر است از اثام متعلقه باعطاء ظاهر و خدای بدانچه شما می کنید از اظهار شهادت وکتمان آن دانا است (۲۸۳) مر خدای را است آنچه در آسمانهاست از ستاره وفرشته یا اوراست عوالم روحانیه که استار غیوب وبواطن صفاتند ، آنچه در زمین است از ارکان و موالید یا اوراست عوالم جسمانیدکه ظواهر اسماء و مظاهر افعالند ، و اگر آشکارا کنید آنچه در نفس های شما است از عزایم و نیات یا پنهان سازید آنرا شمار میکند خدای شما را بدان چیز یا خبرمیدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر است آورده‌اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند ازگفتار زبان وکردار اعضا و اندیشهٔ دل پس بیامرزد بعد از احصا مرآنکس راکه خواهد بفضل وعذاب کند هرکرا خواهد بعدل و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب توانا است ، بعضی برآنند که این آیه به آیهٔ **لایکلف الله نفسا**(۱) منسوخ است وجمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ براحکام معترض شود نه بر اخبار و این خبر است پس منسوخ نشود ونزول آیه لایکلفُ‌الله نفساً برای آنست تا دانند که موآخذه در خطره نخواهد بود زیرا که دروسع نیست ، آورنده که چون این آیه نازل شدصحابه کرام از تأمل در مضمون آن متألم گشته بیطاقت گشتند از **صدیق** و **فاروق** و **معاذبن جبل** و بعضی از اعیان انصار رضوان‌الله عنهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وسلم رفته صورت حال بعرض باید رسانید ایشان بجناب نبوت آمده کفتند یا رسول‌الله **کلفنا من‌العمل مالانطیق به** مارا تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستاده اند که طاقت استماع آن ; ی آوریم ، حضرت استفسار فرمودندکه چه خبر وکدام عمل است

گفتند یارسول‌الله عنان دلها در قبضهٔ اقتدار و زمام اندیشه‌ها در پنجهٔ اختیار ما نیست احیاناً خیال معاصی در دل می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور مینماید وما آنرا مکروه میداریم واز قوت فعل نمی آریم حق سبحانه میفرماید **یحاسبکم به الله** اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید **سید عالم صلوة الله علیه** فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند **سمعنا و عصینا** لاجرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید **سمعنا واطعنا** دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان‌تمام یافته گفتند **سمعنا وقوله اطعنا**ره برکت‌این گفتار دشوارایشان‌روی به‌آسانی نهاد و حضرت حق در ثنای این امت وسبکباری ایشان این آیت فرستادکه : (۲۸۴) گروید واعتقاد کرد رسول یعنی **محمد صلی‌الله علیه وسلم** بدانچیزی که فرستاده شده باو از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر وایشان در ذکر و فرمود (کل) یعنی همه ایشان از نبی و متابعان او ، گرویده اند بخدای یعنی بوجود لم‌یزلی ازلی و ابدی اسماء حسنی وصفات جلال و جمال و افعال متقنه و احکام کامله او و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریااند نه بنات وی و رسلند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی‌اند برسل وبکتابهای منزله وی که همه حق است وسخن او است غیر مخلوق و بفرستادگان او که همه پاك و معصومند وبرگزیده و وصی گزارنده و خوانده براه حق ، میگویند نبی و مؤمنان که ما جدا نمی‌کنیم در ایمان میان هیچیك از رسولان او بلکه بهمه ایمان می‌آوریم بخلاف یهود و نصاری که از روی‌حسد بعضی را منکرند ، وگفتند مؤمنان شنیدیم قول خدای را وفرمان‌بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروهٔ خطاب برآمده گفتند میطلبیم آموزش ترا ای پروردگار ما وبسوی تو است بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند

این آیه را « مدنی » باید گفت واهل حدیث متفقند برآنکه این آیه و تالی او مکی است و بیواسطه در شب معراج برحضرت نازل شده چنانچه در صحیح « مسلم » بروایت « ابن مسعود » وارد است که آن حضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاك‌کننده یعنی کبایر بیامرزیدند هرکسی را از امت که شرك نیارد بخدای در«ینابیع»آورده که چون رسول صلی‌الله علیه وسلم بمعراج رفت وبساط کونین را بقدم همت‌طی کرده بمنزل قرب رسید .

مثنوی

سوی عالمی شدکه عالم نماند وز او در میان سایهٔ هم نماند
برون آمد از پردهٔ بود خویش نگه‌کرد بی‌پرده مقصود خویش

بوقتی که بمقام **او ادنی** سلام وکلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرموده که **آمن الرسول بما نزل الیه من ربه** خواجه عالم صلواة الله علیه و سلامه مناجاتی کرد محتوی برآنکه « مرا شربت این کرامت بی مومنان این امت گوارنده نیست » حق‌تعالی فرمود **والمؤمنون کل امن بالله الی‌لایة** حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود **وقالواسمعنا واطعنا‌الایه** خطاب آمده که‌منهم برایشان سبك کردم (۲۸۵) در رنج نیفکند خدای هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری مگر بمقدار طاقت او ، مرآن نفس را باشد آنچه‌کند از نیکوئیها وبروی باشد آنچه بجا آرد از بدیها آن حضرت دراین محل بالهام الهی آغاز دعاکردکه ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم وعمل نیکو از ما فوت شد یا خطاکردیم وبی‌قصد مرتکب مناهی شدیم ای پروردگار ما و بار مکن برما باری گران همچنانکه بارکردی آنچیزگران را برآنکسان‌که پیش از ما بودندیعنی یهود ونصاری که تکالیف شاقه برایشان واقع‌شده بود ، ای خداوند ما وتحمیل مکن برما آنچیزی که طاقت نیست ما را آنکه حد نفس و

وسوسه او (بقول مفسران که آیه را مدنی دانند وناسخ آیه محاسبه شناشند وبقولی دیگر که مکی است مراد استیلاء شیطان است بواسطهٔ غلبهٔ شهوات بر نفس یا شماتت اعدایا هرچه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان برداری باز دارد وگفته‌اند **مالاطاقةلنابه** لغزیدن قدم است از صراط مستقیم) وعفو کن و درگذار از ما خطا ها و فراموشیهای ما و بیامرز گناهان ما را و ببخشای برما بقبول طاعت های ما ، تو کار سازی و یاری دهندهٔ مائی بس یاری ده ما را و مظفر گردان ما را بر گروه کافران . آورده‌اند که چون « معاذبن جبل »این سوره را ختم کردی آمین گفتی ودر خبر است که حضرت این دعا را در شب معراج میگفت و ملائکه امین میکردند و حق سبحانه اجابت میفرمود (۲۸۶) .



(سوره آل عمران و در مدینه نازل شده است)
[دارای دویست آیت میباشد]

بسم الله الرحمن الرحیم

الم مفتاح سوره یا اسم او است یا الف اشارتی بالای عمیم حق است ولام بلقای کریم او ومیم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلای او در دنیا همه را علی‌العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل (۱) خدای سزاوار پرستش او است ، نیست معبودی مستحق عبادت مگر او ، زندهٔ که حیات هرزنده از او است پایندهٔ که قیام هر پاینده بدو است .

جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرموده وایشان گفتند ما غاشیهٔ اسلام بردوش وحلقه قبول دین الهی درگوش داریم و حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزندان بجانب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم فرمود که در مذهب شما فنابر خدای روانیست وخود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید ودیگر شمااعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیدهٔ شما جز پروردگار عالم متصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل وشرب داشت و رفتن وآمدن وخواب وبیداری بدونسبت میکنید وحق سبحانه از این همه مقدس ومنزه است ایشان ساکت‌شده از مجلس برخاستند وهشتاد و نه آیت از اول این سوره در این باب نازل شده و چون نزاع ترسایان تارتاً در الوهیت عیسی بوده و تارتاً در نبوت محمد لاجرم اول سورت ذکرالوهیت حق‌وحیات وقیمومیت او نازل شد بعد از آن دربیان نبوت فرمود که : (۲) فرو فرستاد خدای برتو قرآن را بدرستی در اخبار و راستی در دلالت درحالتی

که موافق است این کتاب مرآن کتابها را که پیش از او بوده وآن موافقت در توحید ونبوت ومعاد واصول دین است (۳) و فرو فرستاد توریت و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نماینده مر بنی‌اسرائیل را بطریق حق ودراین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی‌الله مذکوراست وبدین نفی بطلان قول یهود ونصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود وفروفرستاد کتابهای دیگر راکه جداکننده‌اند میان حق وباطل (درتفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده ودعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود) بدرستی آن کسانی که نگرویده‌اند بنشانه‌های قدرت الهی یاآیات قرآنی یا انبیا که هریك علامتی اند در طریق اهتدا ، مرایشانراست عذابی‌سخت ، یعنی پیوسته و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار خداوند عقاب و غضب برایشان (٤) بدرستی که خدای پوشیده نمیماند بر او چیزی از کاینات نه در زمین و نه در آسمان بلکه در آسمان الهی محیطاست بجمیع معلومات وموجودات وعلم عیسی ببعضی از مغیبات حاصل بود وآن نیز بتعلیم حق پس بچنان علم ناقصی مستدل نتوان‌شد برربوبیت او (۵) آنخدائی که علم او محیط است ، آنکس است که تصویرمی کند شما را در رحمهای مادران شما بهرنوع که میخواهد ، دراز و کوتاه ، ذکر و انثی ، سیاه و سفید ، ناقص وکامل ، زشت وزیبا ، سعید وشقی وقدرتِ عیسی براین وجه نبوده بلکه در رحم مریم‌تصویر یافته و مصور مصور خود نخواهد بود زیراکه مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است ، (لااله الا هو) تکریر جهت تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بثالث ثلاثه‌قایلند ، بی‌همتا وبی‌مانند ، دانا ومحکم‌کار(۵) او است آنکه فرو فرستاد برتو قرآن را ، بعضی از این کتاب‌نشانه های روشن است و آیت‌های مفصل ومبین که درلفظ ومعنی آن هیچ اشکال نباشد ، آن آیات محکمه‌اصل و معظم قرآن است و آیت های دیگر مانندانند بیکدیگر در مظاهر و ادراك معانی آن بی تأمل دست نمی دهد . بعضی بر آنند که محکم آنست که متحمل یك‌وجه بیش نباشد ومتشابه آنکه احتمال وجوه‌دارد « شیخ ابومنصور ماتریدی رحمة‌الله » فرموده که عقل‌بیان محکم‌میداند

و در متشابه بیمدد نقل دخل کردن نمیتواند وگفته‌اند متشابه بحروف مقطعه‌اند که یهود یانصاری از روی حساب جمل بدان برمدت دولت اسلام استدلال میکردند وچون فاتحه هرسوره از مقطعات غیر مکرره درحساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه الم هفتاد و یك است والمص صد و شصت ویك والمر دویست وهفتاد ویك و آنچه طلب میکردند بر ایشان‌مشتبه میشد وگفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که اما آنکسانیکه از جهت تقلید وتعصب در دلهای ایشان کجی‌وتباهی‌است یا شك در سخن الهی ، پس پیروی مینمایند آن چیزی را که لفظ او متشابه و معنی اومشکل است از کتاب برای طلب کردن فتنه که شرك است یاتکذیب قرآن یاتلبیس برجهال چنانچه یهود گفتند این‌حساب های مختلف برما مشتبه است‌وغرض آن بوده که جاهلان قوم‌خودرا در شك اندازند ودیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تأویل‌آن بروفق مدعی ومتمنای خود ، و نمیداند تاویل آنچه متشابه است مگر خدای که‌آنرا فرستاده (امام سجاوندی فرمود که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا رقف لازم‌است‌یعنی برالاالله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد از این مذکور میشوند در دانستن تأویل داخل نکردند چه بحقیقت جز حق سبحانه بتأویل آن عالم نیست) وثابت قدمان‌در دانش که مؤمنان اهل کتابند یا هرکه اورا در علم رسوخی بود میگویند ماگرویده‌ایم‌بمتشابه همه محکمات ومتشابهات از نزد پروردگار ما است ویاد نکنند یابند پذیر نشوند[1] مگر خداوندان عقول صافیه (۷) هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما بیچان و منحرف مساز دلهای مارا از دین حق بعد از آنکه مارا راه راست نمودی وببخش مارا از نزدیك خود توفیقی براستقامت که آن رحمت محض و محض رحمت است یا بما ارزانی دار عصمتی خالی از شك و شبهه بدرستیکه توئی بخشنده هرعطیه (۸) ای پروردگار مابدرستی که تو فراهم‌آرندهٔ همه مردمانی بعد ازمرك ایشان برای حساب روزی که هیچ شك نیست در وقوع آن بدرستیکه خدای خلاف نکند و عدهٔ که در بعث و نشور فرمود (۹) بتحقیق آنانکه کافرشدند‌یعنی

یهود قریظه یا نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکردند که درویش است و پسران ندارد و خود باموال واولاد مفاخرت میکردند و مکابره مینمودند ، دفع نکند و باز ندارد از ایشان مالهای ایشان که بدان مینازند و نه فرزندان ایشان که وجود ایشان علم مباهات میافرازند از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر بمحنت درمانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند وآنگروه ایشانند آتش انگیز دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود ونصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله و علیه وسلم (۱۰) مانند عادت متابعان فرعون است در تکذیب حضرت موسی و عادت آنکسانی نیز که پیش ازفرعونیان بودند چون عاد و ثمود بدروغ داشتن آیاتهای مارا یامعجزات انبیاء خودرا . پس بگرفت ایشان را خدای بگناهان ایشان از تکذیب و انکار وغیر آن و خدای سخت عقوبت است برکافران (۱) بگوای محمد مر آنکسانیرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعهٔ احد زود باشد که مغلوب شوید دردنیا بنصرت مؤمنان برشما و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ و بدآرام گاهی است دوزخ پس خطاب باکفار قریش میفرماید (۱۲) بدرستیکه بود شمارا علامتی ونشانی درست بر نبوت محمد در قصهٔ دوگروه که همروی وهم دیدار شدند در حرب بدر ، گروهی کارزار میکنند در راه خدای که لشکر پیغمبر بوده اند (سیصد و سیزده تن ، هفتاد و هفت مهاجران و دویست و سی و شش انصاری) وگروهی دیگر ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل بودند (نهصد و پنجاه تن) میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را دوبرابر خود دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بوده اند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنان را بردو تن از کافران غالب گردانم که **مائة صابرة یغلبوا مائتین** در این محل کفار را دوبرابر ایشان نمودید شان تا وعدهٔ الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندك بربسیار غالب آمدند . در اخبار آمده است که در مبداء اقتتال مؤمنان را اندکی بچشم کافران در آورد تا برجنگ

دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب گشتند وبراین تقدیر فاعل **یرون** کافران باشند و ضمیر هم راجع بمؤمنان و علامت صحت نبوت این بود و خدای قوه دهد بیاری کردن خود هرکرا خواهد بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل هرآینه اعتباری است مرخداوندان بینائی هارا (مراد بینائی دل است که بصیرت گویند) (۱۳) زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان دوستی آرزوهای نفس (مراد مشتهیات است) و زینت دهنده حق تعالی بوده که خالق افعال و دواعی اواست و تزیین حجت امتحان بندگان باشد و گفته‌اند مزین شیطان است که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات را از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وپسران که محبوب طباع والدین‌اند و قنطارهای گرد برگرد نهاده یا دفین ساخته از زر وسیم (قنطار هشت هزار مثقال زراست یا هشتاد هزاردرم نقره یا به پری پوست گاو دینار ودرم) ودیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان اسب است که عیب و هنر اوظاهر میگرداند چون مطلق الیمین وغرالمحجلین وامثال آن وگفته‌اند **مسومه** اسب آراسته است یا تمام خلقه یا راهوار یا فربه یاابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود و دیگر چهار پایان از شترو گاو و گوسفند و کشت زار یا زمین ها برای زرع ، این که یاد کرده شد و درنظر کفار آراسته گشته است چیزی است که برخور داری یابند از آن در زندگانی دنیا و خدای معبود بحق است نزدیك او است نیکوئی بازگشت (حسن مآب جز درقرب رب الارباب متصور نیست)

بیت

چند گردی کوه وصحرا درهوس پیش او آی انه حسن المآب (۱)

---

(۱) نسخهٔ چاپی قبل از بیت بالا این بیت پائین را هم ضبط نموده است :

ای دل از درگاه جانان رخ متاب زندگی خواهی بجانان اقتراب

بگو آیا خبردهم شمارااى درویشان صحابه به بهترازاینها که گفته شد برای آنها که برهیز کردند از شرك که عامهٔ مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیا از دست بداشتند چون اهل صفه مرایشان را نزدیك برورد گار ایشان بوستانها است که اندکی از آن بهتر است از دنیا وآنچه در اوست . در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنه خیرمن الدنیا و مافیها (۱) پس صفت آن بوستانها میکند که میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب ، جاوید باشند متقیان در آن بوستانها (ذکر خلود جهت آنستکه نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منغص نگردد) و مرایشانرا جفتها اند از حوری و انسی ، باکیزه از قاذوراتی که نساء دنیارا باشد یا باکیزه در خلق و خلق و دیگر ایشانرا خشنودی است از خدای واین از بهشت ونعیم او بهتر است و خدای بیناست به بندگان و احوال ایشان (۱۵) متقیان که نازل منازل چنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز میگویند ای برورد گار ما بدرستیکه ما گرویده‌ایم به آنچه توفرمودی پس بیامرز برای ما گناهان مارا امروز خط کرم بردفتر عصیان ما کش و فردا مارا از عذاب دوزخ نگاهدار (۱۶) دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنند گانند برادای فرایض و سنن یابرترك مخطورات و شبهات یادروقت هجوم آفات و بلیات و راستان‌اند در قول وفعل‌و نیت وفرمان بردارانند مرخدایرا در نهان و آشکارا و نفقه کنند گان از مال حلال بر اهل استحقاق و آمرزش خواهند گانند بسحر ها که اوقات اجابت دعوات است یانماز گزارند گان در ثلث آخر شب یا اداکنند گان نماز بامداد بجماعت ، محققان گویند که‌اهل تقوی صابرانند در کشیدن باررياضت و صادقانند در انتهاج منهاج ارادت و قانتانند درسلوك الی‌الله و سیر فی‌الله بیقصور و بیفتور ومنفق صفات‌وذواتند از روی محبت ومستغفرند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق

بیت

گناه آمد شهود ماسوی الله از این نوع گناه استغفرالله

---

(۲) یك‌جای تازیانه از بهشت بهتراست ازدنیا وآنچه دراو است

واز این صفات که مذکور شد صبر مبداء سلوك است و صدق ابتداء تخلق باخلاق الله وقنوت اشتغال بنقص نفس والفضول و انفاق سبب تکمیل او در مرتبهٔ قبول و مراد استغفار فنا در توحید است و تا ستارهٔ هستی سالك در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقاء ازلی طالع نگردد وذکر سحر که نزدیك زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این فایده میدهد که چون شواهد جبروت برهیاکل فلك و ملکوت مستعلی شد شب وجود ماعدا که نمودنی دوست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید وسر کلام تمام «اطفاء السراج فقد طلع‌الصبح اینجا چهره گشاید

لمعهٔ نور قدم چو تافت ز اکوان

جمله مرادات محدثات برآمد (۱)

صبح وصالش دمید در همه آفاق

هر طرفی بانك الصلوة برآمد

در « اسباب نزول » (۲) آورده که دو نفر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجه صلی‌الله وعلیه وسلم سؤال کردند که بزرگتر کلمه و شریفتر شهادتی در کلام خدای کدام است این آیه نازل شد که (۱۷) گواهی دادخدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود

---

(۱) نسخه خطی هروی بیت بالارا چنین ضبط کرده است :

لمعهٔ نور قدیم تافت زاکوان جمله مرادات محدثان برآمد

گوئی بجای محدثات بغلط «محدثان» نوشته است

(۲) اسباب النزول- مؤلف این کتاب ابوالحسن علی‌بن‌احمدبن محمد بن علی الواحدی النیشابوری است که در سال ۴۶۸ درگذشته است — واحدی از علماء و ادباء و مفسرین بزرگ صده پنجم هجری بوده و مؤلفات بسیار نفیسی از او بیادگار مانده است- واحدی سه کتاب در تفسیر نوشته است بنام بسیط و وسیط و وجیز و دیگر کتابی در نفی تحریف از قرآن کریم وهم کتابی درغزوات و شرحی بردیوان متنبی‌نیزنوشته‌است .

آنکه او است خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگراو و فرشتگان بهمین‌وجه گواهی‌دادند وخداوندان علم که مؤمنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر وانصار یاعلمای این امت همین گواهی میدهند در حالتیکه، هر یك از علماء قائم‌اند بعدل در ادای شهادت یا خدای گواهی داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل‌یعنی حاکم براستی و گفته‌اند شهادت حق نصب دلائل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت و گواهی علما ایمان بدان واحتجاج بر آن وفضیلت علما وشرف ایشان ازاقتران شهادت ایشان باشهادت حق معلوم میتوان کردتکرار(۱) موجب تاکید است ومزید اهتمام بمعرفت‌ادله توحید ، قوی است و غالب یعنی ممتنع از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی مگر بروجه امر اوجه همه مأمورند باظهارکلمه توحید ' دانا است درشهادت بوحدت خود (۱۸) بدرستی که دین پسندیده نزدیك خدای دین اسلام است نه یهودیت ونصرانیت و اختلاف نکردند درآنکه دین اسلام حق است ومحمد صلی‌الله علیه وسلم پیغمبر بحق است آنانکه دادند بدیشان تورات و انجیل مگر پس از آن آمد بدیشان دانشی بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان فرودآمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنانکه آغاز خلاف کردند از روی حسد یا جور که درمیان‌ایشان‌است‌یامیل‌بریاست وبزرگی‌قوم وهر که‌بگرودبقرآن یا بمعجزاتی که خدای حضرت محمد را صلوات‌الله وسلامه علیه ارزانی داشته پس بدرستی که خدای زود حساب‌کننده است یعنی زود باشد که از این عالم بروند و خدای بعد از حساب ایشان ایشان را جزا دهد بر کفر وانکار ایشان (۱۹) پس اگر این جهودان باتوخصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یانصاری نجران در مقام جدال‌باشند بواسطهٔ عیسی‌پس بگو درجواب که تسلیم کردم روی‌خودرا یعنی‌خودی خود و گفتار و نیت ودل خودرا سپردم مر خدای را وآنهاکه پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم و بگو مر آنکسانی را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشتند آیا اسلام میاورید چنانکه من آورده‌ام (استفهام بمعنی

(۱) تکرار لااله الاالله الا هوبجهت تأکید است

امر یعنی اسلام آرید) پس اگر اسلام آوردند وامر حق را انقیاد کردند پس راه یافته اند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد اصلی رسیدند واگر اعراض کردند وپشت براسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست پس بجر از این‌نیست که برتو پیغام رسانیدن است وپس وخدای بینا است ببندگان و تصدیق وتکذیب ایشان (۲۰) بدرستی آنگروه که کافرند بقرآن ومحمد صلی‌الله علیه وسلم یا بحجت های روشن که بر وحدانیت حق‌سبحانه واقع‌است درکتابهای وی ومیکشتند پیغمبران را بی‌آنکه کشتن براستی باشد (در این سخن تأکید است چه قتل‌نبی بحق نمیباشد یعنی ایشان میدانند که بغیرحق میکشند و اینصورت اقبح است از آنکه‌تصوربکنند که بحق‌میکشند) ازحضرت رسالت پناه علیه‌السلام مروی است که بعد ازتلاوت این آیت فرمود که بنی‌اسرائیل‌چهل‌وسه‌پیغمبررا در یکساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف ونهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روزبکشتند چنانکه خدای میفرماید ومیکشند آنکسانی را نیزکه از روی حقانیت میفرمایند بعدل و راستی از مردمان یعنی‌ما سوای ابنیاء پس خبرده ایشان را بعذاب دردناك یا وعید ده ایشان را بجای بشارت (۲۱) آنگروه قاتلان یا اسلاف واخلاف ایشان آنانند که بیشائبه شبهت تباه‌گشت ونیست گشت عمل های ایشان که میگفتند پذیرندهٔ احکام توراتایم و برشریعت موسی عمل میکنیم بی‌شك اعمال ایشان حبطه است در این سرای که‌کسی آنرا نمیستاید و در آن سرای کهٔ ثواب برآن مترتب نمیشود ونیست مرایشان را در قیامت از یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند (۲۲) آیا نمینگري بسوی‌آنانکه داده شدند بهرهٔ را از تورات یعنی اندك چیزی دانسته‌اند از آن ، خوانده میشوند بسوی تورات تاتورات حکم کند درمیان‌ایشان (در قصه یهود خبری است که حکم رجم را منکر شدند ودرسورهٔ مائده مذکور خواهد شد) وگویند روزی حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وسلم جمعی ازیهود را باسلام‌دعوت کردنعمان‌بن ابی‌اوفی گفت ای‌محمد من‌باتو در حضور علمای دین‌خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن آن صحیفه را از تورات که مشتمل نعمت وصفت منست بیارید ودراین محکمه آنرا حکم سازید ایشان از این قول ابا نموده آیات تورات را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتورات میخوانید پس روی میگردانند گروهی از ایشان که رؤساء یهودند و ایشان

اعراض کنندگانند از حق (۲۳) این اعراض از حکم توراة مرایشانرا به آنست که ایشان میگویند نخواهد رسید بما آتش دوزخ مگرروزی چند شمرده که هفت است باچهل و فریب داد مر ایشانرا در کیش ایشان آنچیزی که هستند که برمیافتند از تسهیل عقوبت وشفاعت آباء ایشان مرایشان را (۲٤) بس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا از برای حساب روزی که هیچ شك نیست درووقوع آن وداده شود هرنفسی را بتمام جزای آنچه کسب کرده است وایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات وزیادت سیئات . «عمروبن عوف» روایت کرد که در غزو احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت بدید آمد وصحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نمودند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدان موضع آمده کلند متین بدست مبارك گرفت وبقوت روحانی بل بتائید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنك سخت قدری بشکست وبرقی از میان آهن و سنك بجست که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مداین رسید و کنگره های ایوان کسری بنظر حاضران درآمد نوبت دیگر بضربت آن حضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعاء یمن ظاهر گشت نوبت سیم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر درآمده صحابه تکبیر گفتند وحضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من برمداین ظفر یافته کوشکهای حیره بتصرف درآرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقهٔ رایت شریعت من سایه یمن و دولت برمفارق اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج ومسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند ومنافقان طرح استهزاء و سخریه افکنده زبان طعن بکشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند وبمجرد آواز لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی‌نهد ویاران خود را بگرفتن روم و پارس ویمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد که:(۲۵) بگو ای بار خدایا . خداوند پادشاهی و متصرف درآن عطا میکنی پادشاهی هرکرا میخواهی و میستانی ملك را از هر که میخواهی (بعضی مفسران برآنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هرکه خواهد میسپارد و عنان

شهریاری از کف اختیار هرکه خواهد بیرون میاورد

بیت

مفتاح اختیار بدست قضای او است

ازهر که خواست بستد وآنرا که خواست داد

وگفته‌اند ملك نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان عتبه علیه نبویه حوالت فرمود یاملك روم وفارس ویمن که ازارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملك توفیق است که هرکرا عطا کرد عزیز دو جهانی شد و از هرکه بازگرفت مخذول هردو سرای گشت « امام احمد عرب» رحمة‌الله فرمود که (این‌ملك قبول‌دلها است ودلها درقبضهٔ قدرت خداوند یکتا است هرکرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحب دلانش بنوازد وهرکرا از دلهای درویشان بیندازد بشعلات نیران نکبت و مذلتش بگذارد) و ارجمند میسازی هرکرا خواهی بایمان ومعرفت چون پیغمبر و متابعان وی وخوار وبیمقدار میگردانی هرکرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پیروان وی یا مراد عزت این امت است باستیلا بردیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت این مؤمنان را بظفر بر یهود و نصاری[1] و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل وجلا و گفته‌اند عزت[2] بشرف قناعت‌است و ذلت بخست و حرص چه استغنای قناعت فقیرانرا بصدق عقیدت بر صدر تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگران را در صف نعال افکند در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیاء بود آمده استدعای فاتحه نمود وهمچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر **تعزمن تشاء و تذل من تشاء** نکتهٔ در خواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی آیت این است که ترا با هزار وهفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنك ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب زیادتی

ملك بخانهٔ همچو من گدائی آرد و از صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملك قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد

بیت

آنکو بقناعت آشنا شد　　از فیض تعز من تشآ شد
وانکو ره حرص و آز پیمود　　مقهور تذل من تشاء شد

و نزد محققان عزت بشهود لقا و کشف غطا است و ذلت بحجاب حرمان بازداشت عطا) بدست تست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نیکوئیها ازاعطای ملك واعزازمؤمنان واگرچه شرنیز چون نزع ملك و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت بر اهل ایمان است و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنائم یااکتفا کرده با حدالضدین چه ازاوضدی دیگرمفهوم میشود چنانچه سرابیل «تقیکم الحر» یامراعات ادب کرده است درخطاب **واذا مرضت فهو یشفین** و حقیقت آنستکه شرخالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است چنانچه درمثنوی مولوی معنوی میفرماید :

مثنوی

پس بد مطلق نباشد درجهان　　بد بنسبت باشداین راهم بدان
زهر مارآن ماررا باشد حیات　　نسبتش با آدمی آمد ممات

یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را بـا عدم آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام در بعضی از ادعیه فرمود که **الخیر کله بیدك والشر الیس الیك** و صاحب « نقد النصوص » خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسراین سخن ایمائی مینماید آنجاکه درنعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة والمصلین میفرماید :

بلبل شاخسار باغ بلاغ　　شاهباز نشیمن ما زاغ (۱)
داشت چشم سرش چو دیدهٔ سر　　روشنائی کحل بی ابصر
چون بنظارهٔ جهان پرداخت　　هر بد و نیك راكه دیدشناخت
كانچه نیك ازخصائص قدم است　　و آنچه بد از نقایص عدم است

(۱) این بیت اشاره است به آیه «مازاغ البصر وماطغی» (سورة النجم)

گفت الخیر کله بیدیك　　لکن الشر لایعود الیك

بدرستی که تو برهمه چیز از اعطا و انزاع و اعزاز و اذلال توانائی (۲۶) در میاری شب را در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب شتوی تازمان نزول آفتاب بانقلاب صیفی از اجزای شب میکائی و در اجزاء روز میافزائی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود ، و در میاری روز را در شب یعنی در باقـی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخـر قوس اطول لیالی میشود ، وبیرون میاری زنده را چون حیوانات مثلا از مرده که آن نطفه ایست یا اخراج میکنی مرغ را ازبیضهٔ ودرخت را از دانهٔ و بیرون میاری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه از زنده که آن حیوان ومرغ و درخت است و گفته اند خبیث را از طیب بیرون میاری یا طیب را از خبیث یا کافر را از مؤمن چون کنعان از نوح علیه السلام ومؤمن را از کافر چون ابراهیم علیه السلام از آذر ، و روزی میدهی از خزانهٔ رحمت واسعه هرکرا خواهی بیشمار یعنی بمرتبهٔ که خلق عدد و مقدار آن ندانند (۲۷) باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند ناگرویدگان را که دشمنانند دوستان و متولیان امور خود بیرون از مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان را باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار بـا رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فـرموده از روی تهدید گفت وهرکه بکند این دوستی با دشمنان پس نیست آن کس از دین خدای در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد (۱) مگر آنکه بترسید وحذرکنید از ضررهای کافران ترسیدنی وحذرکردنی

(۱) این معنی را ابوالفرج رونی تقریباً دراین رباعی بسیارخوب بیان کرده است

این بند نگاهدار همواری تن　　برگرد کسی که خصم تو هست متن
عضوی ز تو گر یار شود بادشمن　　دشمن دوشمر تیغ دو کش زخم دوزن

(حکم تقیه در ابتدا و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جزدر دارالحرب نیست) و میترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بیواسطهٔ غیری (نفس عبارت است ازذات چیزی وحقیقت و هویت او پس هرکجا که لفظ نفس در شأن حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد) و بسوی جزای خداوند است بازگشت همه (۲۸) بگو ای محمد اگر پنهان دارید آنچه درسینهای شما است یعنی در دلها از موالات کفار یا آشکارا کنید مافی الضمیر خودرا خدای آنرا میداند و میداند آنچه در آسمانها است ازاصناف علویات وآنچه در زمین است از انواع سفلیات ؛ وخدای که علم‌ذاتی او بدین همه محیط است ، برهمه چیز ها تواناست و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنند میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید وبترسید (۲۹) از روزی که بیابد هرکسی ازعمل کنندگان آنچه کرده باشد از نیکوئی ، حاضر گردانیده نزدیك خود یعنی ببیند صحایف حسنات را وآنچه کرده باشد ازبدی دوست دارد آن‌نفس آنکه باشد میان او و میان آن عمل بد اندازهٔ دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خودرا بیند وحذر میفرماید خدای شما را از غضب وعقوبت ازخود در « فتوحات » آورده که خدای شمارامیترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تأکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق

« ماللتراب ورب الارباب »

قطعه

چه نسبت ذره راباعین خورشید چه دعوی خاك را با عالم پاك

وخدای مهربانست ببندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان (۳۰) بگو ای محمد اگر هستید شما ای یهود ونصاری که‌لاف **نحن ابناء الله واحبائه** درعالم افکنده‌اید و دعوی میکنید که دوست میدارید خدایرا پس پیروی کنید مرا تا خدای شما را دوست دارد و بیامرزد گناهان شما را و خدای آمرزنده است گناهان کسانی راکه بر

متابعت من راسخ باشند ، مهربان است برایشان برحمت خاصه ، یا خطاب بقریش است که میگفتند ما بتان را برای خدا دوست میداریم و به شفاعت ایشان نزدیك خدای آسمان امید واریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب اورا فرونگذارید (۳۱) بگو فرمان برید خدایرا در اوامر و نواهی و پیغمبر اورا در احکام شرع پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول پس‌بدرستیکه خدای دوست نمیدارد کافران را (وضع مظهر درموقع مضمر دلالت برآن میکندکه تولی از طاعت خدای و رسول کفراست) (۳۲) بدرستی که خدای برگزید آدم راکه پدر بشر است بتعلیم‌اسماء وسجدهٔ ملایکه وابوت انبیاء و اصفیاء و نوح را بطول عمر وترتیب سفینه ونسخ شریعت متقدمه ونفس ابراهیم را بخلت ونجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانه کعبه و آل عمرانرا که موسی و هارون بودندبرسالت وتکلیم برعالمیان‌زمان ایشان(گفته‌اند ابن‌عمران پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بوده‌اند که خدای تعالی ایشان را برگزیده مریم را بقدس وطهارت وعیسی را بکتاب ورسالت) (۳۳) و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبرانرا برخی از ایشان از برخی زیاده‌شد مراد اولاد پسندیده‌اند از آبای برگزیده وخدای شنوا است مراقوال باطلهٔ یهود را که گفته‌اند « نحن ابناء الله و احبائه » یا مزخرفات نصاری را که نبیرهٔ عمران‌را « ابن الله » گفتند ، دانا است باغراض فاسدهٔ ایشان ازاین مقالات ، آورده‌اند که عمران نیك مردی بود از اولاد سلیمان زنی داشت حنه نام‌که خواهر اودر نکاح‌زکریا بود وقتی به بیت‌المقدس رسیده بود درحالت توجه عباد آنچه خوش داشت در خاطرش گذشت که چه بودی که مرا فرزندی بودی و آنجا فرستادمی چون آبستن شد نذر کرد که اورا مجرد گرداند برای‌خدای تعالی چون بزاد دختری بود غمناك شد حق تعالی بر شکستگی دل او ترحم فرمود و دخترش که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود این است که حق از حکایت او میفرماید (۳٤) یادکن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت ماقود بود در وقتی که حامله شد ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم برای توآنچه در شکم من

است آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تاخاص‌ترا برستد و خدمت مسجد قدس را بزرك میداشتند وفرزندان‌را برای آن‌کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیـاد والدین در چنین نذر ها فریضه بود بعداز نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحك این چیست که کـردی شاید در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بزبان‌حنه جاری شدکه بس قبول کن‌خدایا ازمن‌آنچه نذر کردم‌بدرستی که تو شنوائی سخنی راکه در باب نذرگفتم ، دانائی بقصد من در این نذر که جز رضای تو نخواستم (۳۵) بس آن هنگام که بنهاد بارخود را (ضمیر عایداست به نسمه یا نذیره) گفت برسبیل اعتذار و تحیر ای بروردگار من بدرستی که بنهادم آن بار فرزند ماده و خدای داناتر است به‌آنچه بار بنهادم (حفص وضعت خواند یعنی‌خدای داناتر بوده به‌آنچه حنه وضع کرد وبقرائت بکر این جمله مقوله قول حنه است وبقرائت حفص مستانفه من‌قول‌الله) گفت حنه که نیست‌فرزند که من طلب کردم برای خدمت کنیسه همچون فرزند ماده که بمن‌دادهٔ و بدرستی که من نام نهاده‌ام او را مریم ومعنی این لفظ بزبان ایشان **امت‌الله** است یعنی کنیزك خدای و بدرستی که من در بناه می‌آورم او را بحضرت تو وفرزندان اورا از وسوسهٔ دیو سرکش رانده شده یا از مس او ببرکت دعای حنه بروزگار مریم وعیسی رسیده ازمس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الاکه شیطان اورا مس کند در وقت ولادت تاآن فرزند فریاد برکشد ازمس شیطان الامریم وبسر اوکه ازاینصورت محروس بودند (۳۶)بس‌فرا بذیرفت‌مریم‌را بروردگار اوبپذیرفتن نیکوجهت خدمت خانه و برویایند اورا یعنی نشو و نما داد نشو و نمائی نیکو یعنی برورش یافت بر صلاح وعصمت وسداد و معرفت که چون به نه‌سالگی رسید بانواع عبادت برهمه اخیار غالب شد وگویند بربرورش حسن تخلق اوبودباخلاق ربانی‌القصه مادر اورا بعد ازولادت به بیت‌المقدس آورده سدنه‌واحباررا گفت «خذوا دونکم هذه‌النذره» فراگیریداین‌نذر کرده شده‌را که ازخدای‌است بزرگان بقبول‌وی رغبت نمودند ومیا ن ایشان‌اختلاف افتاد تا وقتیکه قرعه زدند برآن وجه قلمهای خودرا که بدان کتابت

تورات میکردند بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هرکس که برسرآب‌آید برورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد وکفالت مریم برزکریا مقرر شد وفرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا وزکریا علیه‌السلام او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت اورا بمسجد آورده غرفه که بنردبان صعود برآن میسر نشدی برای او ترتیب داد وهرگاه‌که زکریا ازتعهد حال او فارغ شدی ودرغرفه بقفل محکم بستہ کلید باخود داشتی و درحفاظت وحراست اوباقصی الغایت‌کوشش نمودی تا مریم بزرك شد وانوار ولایت برصفحات‌احوال او لایح‌گشت ، هرگاه‌که درآمدی برمریم زکریا بغرفهٔ‌که مریم آنجا می بود میافت نزدیك او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت این صورت معاینه دید ، گفت ای مریم ازکجا است ترا این میوهٔ تابستانی در غیر وقت اوگفت مریم این رزق که می‌بینی از نزدیك خدا است بدرستی که روزی میدهد هرکرا میخواهد بیشمار از جهت کثرت یا غیر استحقاق مرزوق(۳۷) درآنوقت‌که زکریا ثمرهٔ تازه دید درغیر هنگام طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی بس در همان محراب بخواندزکریا بروردگار خودرا ‌گفت‌ای بروردگار من‌ببخش ۱ مرا از نزدیك خود فرزندی باك ازآلایش گناه بدرستی که تو ازکرم شنوندهٔ دعائی یعنی اجابت کنندهٔ آنی (۳۸) بس ندا کردند او را فرشتگان وگویند همین‌جبرئیل بوده بجهة تعظیم او را جمع یادکرده وحال‌آنکه زکریا علیه‌السلام ایستاده بود نماز میگزارد در محراب‌مریم یا در محرابیکه داشت بدرستی که خدا مژده میدهد ترا بفرزندیکه نام او یحیی است ومعنی یحیی آنست‌که نام بدر بدو زنده باشد یـا دین بدر بدو زندگی یافت در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آورنده بعیسی که او کلمـه است از نزدیك خداوند تعالی ، آورنده‌اند که اول کسی که‌بعیسی علیه‌السلام ایمان آورد

یحیی بود علی نبینا وعلیه‌السلام ودیگر صفت یحیی این‌است که‌و مهتری بحلم و علم وتقوی که شرایط سیادت است آراسته وباز ایستاده ازز نان یا خود را باز دارنده از لهو ولعب و پیغمبری نازل شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آباء او وصالح آن باشد که حقوق خالق‌وخلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید وچون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند (۳۹) گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا پسری و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرك سالی و زن من یعنی ایشاع (واو خواهر مادر مریم بوده) نازاینده است آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری فرزندی میدهی گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای همچنین بر همین حل که هستید از پیری خدای میکند آنچه میخواهد بروفق عادت وخلاف آن (۴۰) گفت زکریا ای پروردگر من ظاهر گردان برای من نشانهٔ که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند گفت جبرئیل که خدای میگوید نشانهٔ تو آنست که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی برسخن گفتن با مردمان سه شبانه روز مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین نویسی ویاد کن پروردگار خود را بسیار و تسبیح گوی او را در شبانگاه وبامداد (وباقی قصهٔ زکریا در سورهٔ مریم خواهد آمد انشاء الله تعالی) (۴۱) و یاد کن آن زمانی راکه گفت جبرئیل یا جمعی‌ازملائکه به‌مشافهه گفتند ای‌پرستار خدای بدرستی که خدای ترا برگزید برای طاعت وعبادت یاقبول کرد ترا بخدمت یا بپرورش داد ترا بعصمت وپاك ساخت ترا از لوث شرك یا از قاذوراتی که نساء را باشد چون حیض و نفاس یا ازخصال ذمیمه و عادات قبیحه (۱) تکرار از برای تاکید است یعنی و بیشبهه ترا برگزید بر زنان آدمیان یا اینکه ترا بی شوهر فرزند دهد و بنفخهٔ جبرئیل مخصوص گرداند (۴۲) ای مریم فرمان برداری کن بر آفریننده وپرورندهٔ خودرا وسجده کن خدای را و رکوع آر بار کوع آرندگان (مریم‌را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت‌المقدس) (۴۳) اینها که ذکر کرده شد در این آیت یا از احادیث مریم وزکریا ویحیی

(۱) واصطفیك دربارهٔ دوم برای تأکید استعمال شده است

از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز توای محمدعلیه‌السلام وحی میکنم وبزبان جبرئیل ترا میفرستیم ونبودی توای محمد نزدیك احبار بیت‌المقدس آنسکانیکه انداختند ازبرای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تابدانند که کدام است از ایشان که بابند آن شود بتعهد مریم و نبودی تو نزدیك ایشان آنوقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم (۴۴) دیگر یادکن آنرا که گفتند فرشتگان واصح آنستکه جبرئیل علیه‌السلام گفت ای مریم بدرستی که خدای مژده‌میدهد ترا بکلمهٔ از او (مراد حضرت عیسی علیه‌السلام است واورا کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل‌شد بی‌پدر واگرچه هرمخلوقی از بنی‌آدم بواسطهٔ این‌کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است درحق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمهٔ اکمل و اتم تواند بود) نام آن کلمه مسیح (لقب است و عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است علیه السلام و علی جمیع‌الانبیاء والمرسلین . مسیح بعبری امشحا باشد یعنی مبارك) روشناس و تمام قدر در دنیا بطاعت‌یا‌به‌نبوت یا بمحافظت یا بمخلوق‌شدن بی‌پدر یا برفع اسمان یانصرت دین‌محمدی در آخرالزمان یا بقتل دجال و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه واز نزدیك گردانیده شدگان است بکرامت خدای (۴۵) و سخن میگوید این‌فرزند با مردمان در کنارتو.که بجای مهد باشد اورا ودر زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره بود و سخن گوید این فرزند با مردمان دروقتیکه کهل باشد یعنی دوموی و کلام او در مهد معجز بود ودر کهولت دعوت وازانبیا شایسته است (۴۶) گفت مریم ازروی استفهام یا بطریق استعظا که ای پروردگار من از کجا و بچه وجه باشد مرا فرزندی وحال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و این خارج است ازعادت که بی‌شوهر از زنی فرزند آید گفت جبرئیل برهمین‌حال که تو هستی بی‌مساس بشری خدای می‌آفریند آنچه میخواهد چون خدای حکم کند کاری‌را بس جز این نیست که گوید مرآن چیز را که معلوم او است بباش پس‌بباشد . گفته‌اند کن اخبار است از سرعت تکون اشیاء بتکوین‌او یعنی هست کردن خلق بر اودشوار نیست چنانچه

قادر است برخلق اشیاء وباسباب ومواد همچنان قدرت دارد برآفریدن اشیاء بی‌سببی و مادهٔ

بیت

آنکه از وی پدید گشت سبب — بی سبب آفرینندش چه عجب
قدرتی راکه عجز نیست در آن — هست از این نوع کارها آسان

(۴۷) و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستادهٔ پیش از آن چون صحف شیث و ابراهیم علیه السلام و جز آن ، و علم‌حلال و حرام که حکمت شریعت است و تعلیم دهند اورا تورات و انجیل (تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است) (۴۸) و گرداند اورا فرستاده بحق بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی به ایشان با آنکه من بتحقیق آمدم بشما بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت من است و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول : بدرستیکه من میسازم و تصویر میکنم برای شما از گل مانند شکل مرغی پس میدمم نفس‌خود را در آن مرغ از گل ساخته پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده و پرواز کننده بامر خدای یا بمشیت او و گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در او میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان بپرواز میآمد وگفته اند که در نظر مردم میپرید و چون از نظر خلق غائب میشد مرده بر زمین میافتاد . دوم : و بری میگردانم نابینای مادر زاد را ازعلت او علامت سوم : و پاك میسازم شخصی راکه بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم : وزنده میکنم مردگانرا (۱) بفرمان‌خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیاء ازمخلوق صورت نه بندد ومفسران برآنند که عیسی علیه‌السلام چهار مرده زنده کرد یکی، ازایشان سام بن نوح علیه السلام بودکه قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود . علامت پنجم : و خبرمیدهم شما را به‌آنچه شما میخورید و آنچه ذخیره میکنید در خانهای شما

(۱) « باذن الله » تکرار این کلمه ازجهت دفع توهم الوهیت است

مشهور آنستکه در مکتب با کودکان گفتی که آباء و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند و ایشان بخانه‌آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی ، بدرستیکه در این پنج معجزه هر آینه علامتی است ، شما را دلالتی بر صدق مدعای من اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان‌آورندگان که من پیغمبرم (۴۹) و آمده ام بشما باور دارندهٔ آن چیز را که پیش از من بوده و آن کتاب موسی علیه السلام است و من‌تقریر کنندهٔ شبهات آنم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم برشما برخی از آنها که در شریعت موسی علیه السلام حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم روز شنبه بردارم وآمده‌ام بشما بنشانی ازپروردگار شما مراد معجزات ودلائل است و ایرادآیت بلفظ واحداً تنبیه است بر آنکه همه در دلالت‌حکم یك آیت دارند پس ترسید از خدای در مخالفت امر من و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق (۵۰) بتحقیق که خدای پروردگار من و آفریدگار شما است پس بپرستید اورا اینست راه راست و رساننده به منزل مقصود (۵۱) پس آن هنگام که دریافت عیسی از یهود کلمهٔ که دلالت کرد برکفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت برقتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد یهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و برلب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیائید تا بهتر از این صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید تا دام توجه در لجهٔ توحید افکنید اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار ارنا الاشیاء کماهی بکنید در « معالم » (۱)

(۱) معالم التنزیل ـ مؤلف این‌تفسیر ابومحمد حسین بن‌مسعودبن محمد معروف به فراء بغوی است ـ فراء بغوی درسال ۵۱۰ یا ۵۱۶ه درگذشت . ابن خلکان بتفصیل شرح حال اورا نگاشته است . فراء غیر از معالم کتب دیگری گرد آورده که از آنجمله است :

تهذیب درفقه ـ شرح السنه درحدیث ـ مصابیح ـ جمع بین اخبار صحیح مسلم و بخاری ـ ابن خلکان گوید وی بسال ۵۱۰ه در مروروز درگذشته وجنب استاد خویش‌قاضی حسین‌بن محمد در مقبره طالقانی بخاك سپرده شد و بروایتی در ۵۱۶ه فوت کرد (ابن خلکان ص۱۴۵ ج ۱)

آورده که‌عیسی‌علیه السلام گفته‌بیائید تامردمانرا صید کنیم گفتند تو کیستی؟ گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعداز آن گفت عیسی کیانند از شما یاران من‌درکار خدای تا وقتیکه نصرت الهی در رسد گفتند حواریون یعنی این جماعت صیادان و گوبند حواریان گازران و رنك ریزان بودند و معنی حواری خاصه وبرگزیده باشد این خواصکان در جواب عیسی علیه السلام فرمودند که ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی بگرویده ایم بخدای و تو ای عیسی گواه باش بانکه ماگردن نهادگانیم دین خدای را پس آغازدعا کردند (٥٢) ای پروردگار ما ایمان آورده ایم به آنچه فرو فرستادهٔ یعنی انجیل و پیروی کردیم فرستادهٔ ترا یعنی عیسی علیه السلام پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم درجریدهٔ احسان قدیم با آنهاکه گواهانند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند کتابت بمعنی جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار علیه السلام ومعنی دعای حواریان این بودکه خدایا جمع کن میان ما و امت محمد علیه الصلوة و السلام که به برکت آن حضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الاخرون السابقون حلوای آخرین و نمك اول

نظم

ای ختم پیمبران مرسل حلوای پسین و ملح آخر

(٥٣) ومکر گردند آنکسانیکه عیسی علیه‌السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بر آن وجه‌که جمعی را برانگیختند که هرجا که عیسی علیه السلام را به بینند بغتة بکشند واصح آنستکه بانواع حیل عیسی‌علیه السلام را بدست آوردند و درخانهٔ محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی علیه السلام را بیرون آرد حق سبحانه تعالی در آنشب عیسی علیه السلام را به آسمان برده بود و همینکه یهودا در آن خانه در آمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبه عیسی

علیه السلام بر او افکند چون بیرون آمد خواست که بگوید عیسی‌در اینجا نیست در وی آویختند و هرچند استغاثه کرد که من فلان کسم بجائی نرسید وبردارش برآویخته تیر باران کردند اینست که خدایتعالی فرمود که ایشان مکر کردند و خدای جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند ، و خدای بهترین مکافت دهندگان است اهل مکر را (٥٤) یادکن آنرا که گفت خدای ای عیسی بدرستیکه من فرا گیرندهٔ توام از دنیا و بردارندهٔ توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود و پاك کننده و نجات دهندهٔ توام از قصد و مکر آن کسانیکه کافرشدند بتو ، و گردانندهٔ آن کسانیم که متعابعت توکردند یعنی مؤمنان ازامت تو بالای آنانکه کافرشدند بتو یعنی‌یهود و این فوقیت بدان بودکه نصارا غلبه کردند بریهود بحجت وبرهان در اثبات رسالت عیسی علیه‌السلام یا غالب شدند برایشان بشمشیربواسطهٔ معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان برجهودان غالب خواهند بود تا روز رستخیز ، پس بسوی من است بازگشت همه شما یعنی عیسی ومتابعان و منکران او پس‌حکم‌کنم براستی میان شما درآن چیزکه شماهستید دروی اختلاف میکنید . یهود موسی علیه السلام را تصدیق میکنند و عیسی و محمد را منکرند و نصاری عیسی و موسی را تصدیق می کنند و به **محمد علیه الصلوة و السلام** نمیگروند و بثالث ثلاثة قائل میشوند و مؤمنان میگویند **الله تعالی** یکی است و موسی وعیسی و محمد فرستادگان اویند بحق پس خدایتعالی فرمودکه بنسبت این طوایف حکم کنم (٥٥) پس آنانکه کافرشدند یعنی یهود و نصاری پس عذاب کنم ایشانرا عذاب سخت دراین سرای بقتل وپس و لزوم جزیه و خواری و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ ونیست مراین کافران را از یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان (٥٦) و اما آن کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد علیه الصلوة والسلام وعمل صالح کردند پس ما بتمام بدهیم ایشان را (وحفص بوفیهم خواند یعنی خدای بدهد) مزد های ایشان در دنیا به نیکنامی ودرعقبی بدرست کامی وخدای دوست نمیدارد ستمکاران‌را

(۵۷) این کلام که مذکور شد در قصص انبیا میخوانیم آنرا بر تو و آن از علامات نبوت و دلالات رسالت است و از یاد کردیست محکم از تطرق خلل وتعرض زلل یعنی قرآن - آورده اند که بعداز بیان قصهٔ عیسی علیه السلام نصارای نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد توچرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی براو مینهی خواجهٔ عالم علیه السلام فرمود عیاذاً بالله که نام عبد الله مرعیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستادهٔ خدای وکلمه ایست القا کرده به بتول عذراء ایشانرا آتش غضب بر افروخت و گفتند هیچ آفریدهٔ دیده باشد از انسان که بی بدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد : (۵۸) تحقیق صفت عیسی و شان غریب او نزدیك خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی بدر بیافریند چون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی بدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه اورا **ابن الله** میگوئید بس شخصی که از مادر بی بدر در وجود آید چگونه اورا بسرخدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت است در بعضی اوصاف بس عیسی مثل آدم است در احدالطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودی است خارج ازعادت مستمره و **امام قیشری** قدس سره (۱) میفرماید که تخصیص کرد وهردو را بتطهیر روح ایشان از مرور برممراصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هردو بیغمبر است محض قدرت بروجه خرق عادت بس بیان ایجاد آدم میکند بیافرید خدای قالب او را از خاك بس گفت مرآن قالب مصور مستوی را که بحکم من بباش زنده بروح بس به بود تنبیه میفرماید که خاك را گفتم آدم باش و باد را گفتم عیسی باش (۵۹) این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و بیغامی است رسیده از بروردگار تو به تو بس مباش از شك آرندگان ومراد تاکید است بر زیادتی تعیین وثبات بر آن واضح آنستکه ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر علیه السلام است اما مقصود بخطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مؤمنان شما مباشید از آن جماعت که شك دارند درآنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که درظلمت ظن و تخمین مانده اند و لمعهٔ نور

(۱) رجوع شود به ص۶۹

این تمثیل را مشاهده نکردند

بیت

ز اسرار یقین حرفی نخواندند | بزندان گمان محبوس ماندند
بدینسان گشت ظاهر آفتابی | به بیش دیدهٔ ایشان حجابی
چه بیند چشم نابینا زخورشید | چه داندیو سرکش جام‌جمشید

(۶۰) بس هرکه خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی بس از آنکه بتوآمد از دانش عیسی که بنده و رسول است بس بگوی ایشانراکه بیائید تا ازبرای مباهله بخوانیم بسران ماوبسران شما را و زنان خود وزنان ایشان را و نزدیکان ما و نزدیکان شما بس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر بس بکنیم لعنت خدای را بردرغگویان یعنی نفرین کنیم براهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و فد نجران را طلبیده گفت هرچند در حجت ما میافزائیم در عناد ومنازعت میافزائید اکنون بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب وحق از باطل ممتاز گردد ونصاری بدان صورت راضی شده زمان ومکان مقرر ساختند و روزی دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسین را رضی الله عنه برداشته و دست حسن (رض) گرفته و فاطمه زهرا از عقب وعلی کرم الله وجهه بعد از او روان شدند وخواجه با ایشان فرمود که چون من دعاگویم شما آمین گوئید از آنجانب ترسایان بعد از تاملات فراوان ازمباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با اینهمه در برابر پیغمبر صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را بااهل بیت بدید فریاد برکشید که ای یاران از مباهلهٔ این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من رویهای ایشانرا می بینم که اگر از خدای تعالی درخواهند کوهها را از موضع آن زایل گردانندوبیقین می‌بینم که اگر باایشان مباهله کنید یك ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند برآنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره بسندیده تسلیم مسلمانان نمایند بر این منوال صلح نامه نوشته بمنازل خود رفتند وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر

وفد نجران بامن مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیده آتش برایشان فروریختی وجملهٔ اهل نجران تاعصافیر درسقفهای ایشان هلاك شدندی[1] (٦١) بدرستیکه این قصه‌ها که مذکورشد هرآینه آنست خبر راست و درست ونیست هیچ معبودی سزای پرستش مگر **الله** که استحقاق عبودیت اورا ثابت است و بتحقیق که خدای‌تعالی اوست غالب و قوی و محکم‌کار (٦٢) پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند پس بدرستیکه خدای بفساد تباه کاران (وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از

[1] « فقل تعالوا ندع ابناء نا و ابناءکم ونساء نا و نساءکم و انفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین »

قدر مشترك بین روایات عامه وخاصه در خصوص این‌آیه (آیه مباهله) اینستکه حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله و آله وسلم مولای‌متقیان علی وفاطمه وحسن وحسین را برای مباهله بانصارای نجران برگزید وبطوریکه کاشفی فرموده است ترسایان نجران ازمباهله پشیمان‌شده تن بجزیت در دادند .

در اینجا مقصود ما اینستکه دراین‌آیه لفظ نساء نا اطلاق بفاطمه فقط و انفسنا اطلاق بعلی‌علیه‌السلام تنها شده‌است – ابن یتیمه که یکی ازبزرگان علمای عامه‌است میگوید در این آیه کلمه انفسنا مقابل‌قرابت وقومیت استعمال‌شده است . وی‌خواسته‌است شاید غفلت یا مغلطهٔ بنماید ولی بابی راکه خداگشاده است‌کسی نمیتواند آنرا مسدود کند وعاقبت خود معترف شده است که غرض از انفسنا علی علیه السلام است و چنین گوید که چون عباس عم پیغمبر از سابقین نبود وهم بنی اعمام پیغمبرهیچکدام‌باندازهٔ که علی‌بانحضرت نزدیك بوده‌است‌نزدیك‌بانحضرت نبوده‌اند ناچار انفسنا بعلی فقط اطلاق شده است .

مرحوم شیخ محمد عبده در خصوص این آیه انصاف را از دست داده و گفته است اینکه گفته اند کلمه نساء نا بفاطمه و انفسنا بعلی‌فقط اطلاق میشود مصدر این روایات شیعیان و دوستداران آل‌علی بوده‌اند ومقاصد این‌دسته معلوم وباندازهٔ درتبلیغ این روایات کوشاشدند

طریق توحید) .

بیت

هر که براین ره نرفت راه بجائی نبرد
هر که از این رخ بتافت روی رهائی ندید

(٦٣) بگو ای اهل‌کتاب خطاب باترسایان است . قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز در این خطاب داخلند ومضمون خطاب اینست که بیائید بسوی سخن راست‌که برابر است میان ما و شما یعنی کلمهٔ که مردم باید درآن یکسان باشند واینجا کلمه سه چیز است که یکی

که باهل‌سنت این‌روایات رسید وآنها این‌روایات‌رانیز درکتاب‌حدیث و درصحاح خویشتن ضبط نمودند ولیکن نتوانستند درست مقصدخودرا با آیه منطبق نمایند زیرا لفظ « نساء نا » را هیچ عربی بر دختر تنها اطلاق نمیکند مخصوصاً اگر دارای زوجاتی باشد وازاین دورتر اینکه کلمه « انفسنا » را حمل برعلی فقط نمایند

در جواب این اشکالات بی مورد مرحوم عبده صاحب تفسیر « آلاء الرحمن » جواب دندان‌شکنی داده است‌که ذیلا بیان‌میشود :

در قرآن کریم آیاتی چند یافته میشودکه لفظ نساء بغیر زن (مراد زوجه است) اطلاق شده‌است درجائیکه میفرماید : « فان کن‌نساء فوق اثنتین » – « وللنساء نصیب » – « ویستحیون نسائکم » – « و اخوانهن او نسائهن » و موارد دیگری‌که اینجا ذکرشان باعث تطویل ۱
کلام میشود در قرآن کریم لفظ نساء برغیرزوجات هم اطلاق شده‌است و بعلاوه باتفاق فریقین غیر از علی و فاطمه وحسن و حسین همراه پیغمبر نه زنی بوده است ونه مرد دیگری‌که بر او اطلاق نساء ونفس بشود واگر این روایات از ناحیهٔ شیعیان بدست‌آمده‌باشد باید اهل‌سنت بگویند که‌کتب ما اعتباری ندارد چه علمای‌عامه این مطلب را درکتب خویش ذکر نموده اند ومنکرین این روایات ناگزیر باید بیخ وبنیان کتب‌خویش را بزنند ودیگر اساسی برای‌آنها باقی نمیماند واین بنص قرآن‌و اتفاق‌شیعه واهل سنت کالشمس‌رادالضحی است. (اشخاصیکه‌بخواهند بتفصیل تمام شرح این آیه را ببینند مراجعه‌کنند بتفسیرآلاء الرحمن جزء اول چاپ صیدا سال ۱۳۵۲ هـ ص ۲۸۹—۲۹٤) .

آنکه نپرستیم مگر خدای را (تعریض یهود ونصاری است در عبادت عزیر وعیسی) و دوم آنکه شرك نیاوریم بخدای چیزی را و شرك این هر دوگروه ظاهر است و سیم آنکه بر انگیزد بعضی از بعضی دیگر را خدایان جز خدای تعالی (اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر حاول لاهوتیه در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم) پس اگر برگردند اهل کتاب از این کلمه عدل پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانانیم (٦٤) ای یهود ونصاری چرا شما هردو گروه مخاصمه میکنید دردین ابراهیم، مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بود و ترسایان میگفتند که نصرانی بوده حق تعالی فرموده که چرا در دین او مجادله مینمائید و اورا جهود وترسا میخوانید وحال آنکه فرستاده نشد تورات که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم اورا گردن دارند مگر بعد از زمان ابراهیم ومقررات که ابراهیم پیش ازموسی بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد آیا درنمی یابید وتعقل سخن خودنمیکنید(٦٥)[١] تنبیه میکنند که گوش دارید که شمائید آن گروه که خصومت کردید و محبت آورید درآنچیزی که مر شما را بآن دانشی هست یعنی نعت محمد را صلی‌الله علیه وسلم که در تورات وانجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید پس چرا حجت میاورید در آنچیزی که نیست شما را بآن چیز دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که یهودی بود یا نصرانی وخدای میداند که ابراهیم بردین هیچیك از شما نبوده و شما نمیدانید حقیقت حال او را (٦٦) نبود ابراهیم جهود ونه‌ترسا ولیکن بود پاك و موحد و منحرف از عقاید ردیه ، مخلص و تسلیم کننده و نبود از شرك آرندگان (تعریض اهل کتاب است که مشرك شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر) (٦٧) بدرستیکه سزاوار ترین مردمان بدین ابراهیم هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در

(١) مقصوداز تنبیه میکند «هاانتم» میباشد

زمان او ، ودیگر این پیغمبر که برملت اوست وآنانکه ایمان آورده‌اند بدین پیغمبر . جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله برآمده گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوار تریم که او یهودی ونصرانی بوده و محمد را صلی‌الله علیه وسلم حسد بر آن داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد و اصح آنستکه بروفق قول نجاشی فرود آمده دروقتی که **جعفر بن ابی طالب** با جمعی از مسلمانان از مکه به « حبشه » هجرت کرده بودند وقریش عمرو بن عاص وعبدالله بن ربیعه را باهدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانانرا بدست ایشان باز دهد

القصه مجلس ساختند و جعفر باعمرو وعبدالله مناظره کرده و ایشانرا ملزم ساخت ونجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد ونجاشی وتابعان او و اساقفهٔ (١) ایشان دراستماع قرآن رقت ورزیدند ، نجاشی جعفر وقوم اورا گفت مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم ، عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کیانند ؟

نجاشی گفت این گروه که می‌بینی واین پیغمبر که ایشان ازنزد وی آمده‌اند ، عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بوی سزاوار تریم ، حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم حضرت پیغمبرست و اصحاب او ، و خدای دوست مؤمنان و سازندهٔ کار ایشانست (٦٨) آرزو میبرند گروهی از یهود آنچه شما را گمراه گرداند وخطاب با **حذیفه** و**عمار** است که یهود ایشانرا بدین خود دعوت میکردند چنانچه درسوره بقره گذشت ومیخواستند ایشانرا ازراه راست بیفکنند ، وگمراه نمیسازند مگرنفسهای خودرا چه وبال اضلال بدیشان عایدست ، ونمیدانند که آن زیان بخود میرسانند (٦٩) ای گروه یهود ونصاری چرا کافر میشوید بقرآن یا بنعت محمد وحال آنکه شما گواهی میدهید که تورات وانجیل حق است ونعت او در هر دو کتاب هست (٧٠) ای گروه یهود چرا درمیامیزید راستی را بکجی وناراستی

(١) نسخه مروی بجای «اساقفه» بغلط اسامعه ضبط کرده است وهم نسخهٔ چاپی اساقفه را اساقفه نوشته است .

یاخاط میکنید تورات را بمزخرفات خود یامیپوشید اقراری را که قبل از بعثت پیغمبر آخرالزمان داشتید بانکاری که بعد از آن دارید ، و چرا می‌بوشید سخن‌راست راکه وصف حضرت **مصطفی** است صلی‌الله علیه وسلم ، وحال آنستکه شما میدانید که آن حق است یا میدانید که آنرا ازحسد میپوشید وبعناد در اخفای آن می کوشید ، وگفته‌اند میبوشید و میدانید که بوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر سرد نفسی منطفی نمی گردد .
والله متم نوره

بیت

لشکر باد اگر جهان گیرد شمع خورشید ازآن نمیمیرد

(۷۱) وگفتند گروهی ازیهود و ایشان دوازده تن بودند از « خیبر » و « عرینه » اتفاق کردند که دراول روز بدین محمدصلی‌الله علیه و سلم درآیند از روی مکر وحیله وآخر روز چنان فرا نمایند که ما درکتاب خویش تأمل کردیم وباعلماء واحبار مجادلهٔ بسیارنمودیم بطلان دین وفساد آئین شما برما روشن شد ونشانهای نبی موعوددر بیغمبر شما موجود نیست بمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند وگویند اینها اهل کتابند چنین سخن ازروی گزاف نخواهند گفت وباوجود علم وانصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که‌از طریق تصدیق محمد علیه‌الصلوة والسلام منحرف شده بدین مادر آیند حق‌سبحانه مؤمنان را از این مکر آگاهی داد وآیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی دوازده‌تن که گفته شد ، ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزی که فرو فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن در اول روز وکافر شوید وانکار کنید در آخر روز بدان چیزیکه در اول روز اقرار کرده‌اید ، شاید که‌مؤمنان بسبب انکار شما بعد اقرار در شك افتاده بازگردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که زرق اینان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که : (۷۲) وتصدیق مکنید مگر آنکس راکه پیروی کنددین شما راکه یهودیت است ، بگو ایشانرا بدرستیکه دین حق دین خدای

است یعنی‌دین اسلام . این جمله معترضه بود در میان سخن یهود رد قول ایشانرا بس باز تتمهٔ کلام ایشانرا بیان میکند که تصدیق‌مکنید جز همدینان خود را و باور مدارید آنکه داده باشند هیچکس را مانند آنچه شمارا داده‌اند از علم وفضل وحکمت ، واین را نیزباور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند نزد بروردگار شما زیرا که دین شما درست‌تر است و حجت شما قوی تر و محکمتر ، بگو بدرستیکه برتری وبهتری یاافزونی درعلم وحکمت بدست‌قضای‌تصرف‌خداوندا‌ست، میدهد آنراکه میخواهد وخدای بسیار رحمت‌است ، دانا باهل استحقاق در اعطای فضل (۷۳) خاص میگرداند باسلام یا قرآن یا نبوت هرکرا میخواهد ومیداند که استحقاق آن دارد ، وخدای خداوند فضل بزرگ است برمؤمنان (۷۴) و از اهل کتاب کسی باشد که آنرا امین سازی بهزار و دویست او قیه از مال ، اداکند آن مال را بتو و او **عبدالله بن سلام** بود که یکی از قریش هزار و دویست او قیه زر بامانت بوی داده بود وابن سلام اورا اداکرد ، و از ایشان کسی باشد اورا امین گردانی بیك دینار زر ، ادا نکند و باز ندهد بتو مگر آنکه مادام باشی بر سروی ایستاده بجهت تقاضا و آن فخاص بن عاز از احبار یهود که یك دینار بدو امانت داده بودند واوخیانت کرد درآن ، این خیانت مریهود را بانستکه گفتند نیست برما در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند گناهی و عقوبتی درآخرت (معتقد یهود آن بود که هرکه تورات نداند امی است و مال امی‌را برخود حلال میدانستند و دیگر میگفتند تورات روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم) ، و میگویند در این سخن برخدای دروغ چه در همه ملل و شرایع بادای امانت حکم رفته است و حال آنستکه ایشان میدانند که خیانت حرام است (۷۵) نه چنانست که اعتقاد کرده‌اید بلکه برشما گرفت هست درخیانت عرب و حکم این است : هرکه وفاکند بعهدی که خدای با او بسته در تورات بادای امانت و ترك خیانت و بپرهیزد در باب حلال وحرام ، پس بدرستیکه خدای دوست میدارد پرهیزکارانرا (۷٦) بدرستیکه آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهدبراکه

با خدای بسته اند و آن ایمان است به **محمد علیه الصلوة والسلام** ، و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی تغییر آن می خورند به بهای اندك و آن صاعی چند جو و گزی چند کرباس بود که از **کعب بن اشرف** ستانده‌اند و نعت پیغمبر را تحریف کرد وبدین افترا پیش عوام سوگند خورده ، آن عهد شکنان و سوگند بدروغ خوردگان هیچ نصیبی نیست مرایشانرا درآن سرای از ثواب خدای و سخن نگوید خدای باایشان سخنی که بدان خوشدل کردند ، و بنظر رحمت بدیشان ننگرد روز رستخیز ، و پاك نسازد ایشانرا از لوث گناه و مر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد (۷۷) و بدرستیکه از جهودان هرآینه گروهی هستند چون کعب و ابویاسر که از روی ناراستی می پیچانند زبانهای خود را بخواندن کتابی که نوشته و برباقته احبار ایشان است و آن مفتریات بلغت عبری می خوانند تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند از تورات است وحال آنکه نیست از تورات ، و میگویند آن محرف و مفتری از نزد خدای است ، ونیست آن از نزدیك خدای و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند ، وایشان میدانند که دروغ میگویند (بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرد و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشانرا میفرماید که) : [۷۸] هرگز نبود و نباشد و نیست مر آفریننده را یعنی‌عیسی بانکهٔ بدهد خدای او را انجیل و فهم آن یا فضل امور و قضیه نبوت و پیغمبری ، پس آنکس گوید مرامت خودرا که باشید شما بندگان یا پرستندگان من جز از خدای ولیکن گوید که باشید راستان در دین واستواران دردانش بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص بیاموزید مر دیگرانرا کتابی که از حق فرود آمده است و بانکه باشید شما که پیوسته بخوانید و درست کنید کتاب را ، از معنی آیت چنان مفهوم میشود که ربانی آنستکه علم را پروش دهد بافاده و استفاده وآنکه محمد بن حنیفه رضی الله عنه در روز دفن عبدالله بن عباس رضی‌الله عنه فرموده که

مات الیوم ربانی هذه الامت مؤید این قول‌است و بزبان اهل‌معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین زده‌اند و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده چهار تکبیر برصفات نفس فریبنده کرده روی توجه از خود برتافته وبدوست آورده‌اند

بیت

ریخته باران عرفان ازسحاب مکرمت شسته نقش‌حرف‌غیرازصفحه پندارشان

و در « لطایف قشیریه » آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای و بردباران در راه خدای **قائم بالله و فانی ازما سوی‌الله** شنودن ایشان از حق است و گفتن ایشان باحق با او گویند آنچه از او میشنوند .

(۷۹) و نمیسزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شمارا آنکه فرا گیرند فرشتگان را و پیغمبرانرا خدایان (تخصیص ملك و نبی بجهت آنستکه بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند ویهود ونصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیزند [۱]) ، آیا میفرماید آن پیغمبر شمارا بپوشیدن حق وشرك آوردن بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را (۸۰) ویادکن که چون فراگرفت خدای پیمان‌وعهد پیغمبران را و امم در اخذ میثاق تابع انبیااند واین میثاق اعظم است که حق سبحانه ازهمه پیغمبران فرستاده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد علیه الصلوة والسلام ومضمون میثاق چنین است که هرچه بدهم شما را از کتاب منزله وفهم آن ، پس بیاید بشما فرستادهٔ از نزد من آن‌محمداست صلی‌الله‌علیه وسلم ، باوردارنده مرآن‌چیزیرا که باشماست ازکتاب وحکمت ، هرآینه ایمان آرید بوی ویاری کنید اورا بتن که اگر در زمان شما در آید والا باظهار صفات ونعوت او و امم خود را بیاری او فرمائید ، گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این‌میثاق آیا اقرار کردید وفراگرفتید ، براینکه گفتم عهد مرا بر وجهی که برآن وفا کنید ؟ گفتند انبیا اقرار کردیم ومیثاق را بذیرفتیم ، گفت خدای

---

[۱] ولا یامرکم‌ان‌تتخذوا الملائکه والنبین ارباباً مراداز‌تخصیص ملك ونبی دراین آیه دوکلمه ملائکه ونبیین میباشد

گواه باشید بعضی براقرار بعض یا ملایکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا ومنکه خدایم باشما گواهانم بدین اقرار (۸۱) پس هرکه برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول ونصرت کردن وی بعد از این عهد وپیمان ، پس آن گروه معرضان ، ایشان بیرون رفتگانند از دائرهٔ ایمان یا از مقام عهد و پیمان [۸۲] آیا بجز دین خدای میطلبید دین دیگر (وحفص بغیبت خواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین خدا میطلبند دین دیگر را [۱]) و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده است ، هرکه در آسمانها است هرکه در زمین است برغبت بنفرت یعنی اگر خواهند واگر نه سر بر خط فرمان او بایدنهاد و گفته‌اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت واهل زمین بعضی بطوع وجمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین بطوع است و از آن ایشان باکراه ، وبسوی او بازگردانیده خواهید شد ای طایعان و ای کارهان [وحفص بغیبت خواند یعنی همهٔ اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد] [۸۳] بگوی **ای محمد صلی الله علیه وسلم** که ایمان آوردیم ما بخدا که یکتا است در ذات وبیهمتا در صفات ؛ و گرویده‌ایم بانچه فروفرستاده‌اند برما یعنی قرآن وبانچه نازل گردانیده‌اند برابراهیم ودو پسر ونبیرگان او [وکتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند] و بانچه داده‌اند بموسی که تورات است وبعیسی و آن انجیل است و بانچه داده‌اند پیغمبران دیگر را [چون شیث و ادریس و داود و شعیب] که کتب برایشان نازل شده بود از نزد پروردگار ایشان ؛ جدائی نمی‌افکنیم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان میاوریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری ، و ما مر خداوندرا گردن نهادگانیم در امر ونهی او [۸۴] وهرکه طلب کند جز دین اسلام ومسلمانی دین دیگر را ؛ پس پذیرفته نشود آن دین از او ؛ و او بواسطهٔ ترك اسلام درآن سرای اززیان زدگان باشد این آیت تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام‌اند

[۱] آیه شریفه این است : «افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً والیه یرجعون»

ودر شأن آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست ازدامن دین مبین باز دارند و مرتد شوند میفرماید :

(۸۵) چگونه راه نماید خدای (استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای) گروهیرا که کافر شدند بعد ازایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته باز بکفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمة بن ابی رق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای و گواهی دادند آنکه فرستاده خدای یعنی **محمد الصلوة والسلام** حق است و قول او صدق ، و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی **قرآن** یا **معجزات پیغمبر** ؛ وخدای راه ننماید گروه ستمکارانرا که وضع کفر کردند در موضع ایمان (۸۶) آن گروه مرتدان پاداش ردت ایشان آنستکه برایشان باشد لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او و لعنت فرشتگان و آن بیزاری است از ایشان و لعنت همه مؤمنان و آن مذمت کردنست مرایشانرا (۸۷) جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است ؛ سبك گردانیده نشود از ایشان عذاب دوزخ ، و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی (۸۸) مگر آنانکه باز گردند بحضرت ربوبیت از پس آنکه برگشته‌اند ازحق و بصلاح آورند آن چیزیرا که در آنفساد کرده اند ، پس بتحقیق که خداوند تعالی امر ذنده توبه کارانست و مهربانست برایشان . ۱

برادر حارث بن سوید این آیه را بدست امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغی نشنوده‌ام و برادرم نیز برسول خدا افترا نمیکند و رسول نیز دروغ برخدای نمی بندد و خدای از همه راست گوی تر است پس من چرا ناامید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد بوقت رجوع همین آیت را برآن یازده تن دیگر خواند و ایشان ازتوبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد صلی الله علیه و سلم و اعوان و انصار او میبریم اگر مطلوب ما حاصل شد فهوالمراد و الا چون خواهیم بدین اسلام بازگردیم وتوبه

ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه درشان ایشان آیت فرستاد :

(۸۹) بدرستیکه آنانکه‌کافر شدند بخدا ورسول از پس گرویدن ایشان ؛ پس زیاده کردند کفر را برکفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا بایات توبه نیز کافر شدند ؛ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان ، آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاك شدگان در بادیه غوایت (۹۰) بدرستی آنانکه کافر شدند و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بکفر بمردند ، پس قبول کرده نشود از هیچ یکی از ایشان به پری زمین زر و اگر چه فدای دهد همه را یعنی اگر کافری آنمقدار زرکه سطح زمین را ازمشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از او مقبول نخواهد بود ؛ و آنهاکه کافر میرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بیحساب ، و نباشد مرایشانرا هیچکس ازیاری دهندگان درباز داشتن از عذاب از ایشان .

(۹۱) هرگز نیابید نیکوئی را و بدانچه میطلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید از آنچه دوست می دارید ازمال که برفقراء تصدق نمائید یاجاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یاجان که آنرا در راه رضای حق دربازید یا سرکه ازاوناس تعلق بماسوی الله بپردازید وگفته اند که هرکه محبوب خود را نفقه کند دردنیا بمطلوب خود برسد درعقبی وهرکه از سر دنیا بگذرد بقرب حضرت مولی برسد .

بیت

می‌صرف وحدت کسی‌نوش کرد   که دنیا وعقبی فراموش کرد

بعد از نزول این آیت ابوطلحهٔ انصاری بجانب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیك من‌برجاست هرجاکه‌خدای‌حکم‌کند وضع کن‌وآن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام گاه‌بگاه بدان درآمدی واز آب وبیوهٔ وی تناول فرمودی پس

در جواب ابوطلحه گفت بخ بخ این مالی است باسود بسیار وحضرت علیه‌الصلوة والسلام آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود ، و آنچه نفقه میکنید ازچیزی خواه اندك خواه بسیار وخواه ازمحبوبات اموال وخواه ازغیر آن ، پس بدرستی که خدای بدان چیز داناست برحسب نیات شما شما را جزا دهد (۹۲) همهٔ انواع خوردنیها بوده است حلال مرفرزندان یعقوب را . آورده‌اند که چون آیت فرود آمد که «**فبظلم من‌الذین‌هادوا حرمنا علیهم طیبات‌احلت لهم**» [۱] یعنی بشومی ظلم ومعصیت جهودان بعضی از طعامهای پاك حلال چون لحوم ماهی وشحوم غنم وبقر وامثال آن برایشان حرام کردیم [۲]. یهود از این سخن آشفته‌شده کفتنداینهاابداً محرم بوده‌است حق‌سبحانه‌این‌قول‌را تکذیب کرد وفرمود که خوردن همه طعامها بریعقوب واولاد اوحلال بود مگرآنچه حرام کرد یعقوب برتن خویش و آن چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر اورا خدای تعالی شفا دهد هرطعام و شراب که دوست‌تر دارد برخود حرام سازد حق سبحانه اوراشفابخشید او گوشت وشیر شتر راکه ازهمه مطعومات ومشروبات دوست‌تر داشتی تقرباً الی‌الله و وفاء بنذره برخود حرام ساخت جهودان بمتابعت اواز تناول آنها اجتناب نموده گفتند تورات بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود که نه‌چنانست که ایشان میگویند بلکه یعقوب علیه‌السلام اینها را بسبب نذر برخود حرام کرده ، پیش از آنکه فرو فرستاده شود تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند ، بگو پس بیارید تورات صحیح را ، پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم‌این‌اشیاء را از آن تلاوت کنید ، اگر هستید راستگویان . و چون یهود از آوردن تورات اباکردند افترای ایشان برخاص و عام روشن‌شد (۹۳) پس هرکه افتراکند وبربندد برخدای دروغ درتحلیل وتحریم ازپس آنکه ظاهر شدکه تحریم از اسرائیل بود نه از ملك جلیل ، پس‌آن

[۱] سورهٔ‌النساء آیه ۱۶۰

[۲] تفصیل حرام‌کردن‌گوشت بعضی ازحیوانات یهود درسورهٔ انعام بیاید انشاء الله تعالی

مفتریان ایشان ستمکارانند وهیچ ستمی از ترك انصاف بدتر نیست(۹٤) بگو راست گفت خدای در خبر تحریم وسخن یهود دروغ بود ، پس متابعت کنید کیش ابراهیم ودین او را [۱] (بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بردین اسلام ومائل از غیر آن) ، ونبود ابراهیم از شرك آرندگان (۹٥) بدرستیکه اول خانهٔ که در روی زمین عمارت کرده و ساخته شد برای مردمان تا آنرا زیارت کنند آن خانه‌ایست که در مکه واقع شده‌است و بکة[۲] اسم بلد است همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه در اواست . از **مرتضی علی علیه السلام** سؤال کردند که آیا کعبه اول خانهٔ است که برای پرستش خدای ساخته‌اند فرمود که نه پیش از این بیوت عبادت بود اما او اول خانهٔ است که حق سبحانه تعالی مبارك گردانید برمردمان و زیارت اورا سبب رحمت و هدایت ساخته کما قال « **مباركاً** » برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیرالخیر وبرکت او تاحدی‌است که نظر کردن در آن بی‌طواف ونماز برابراست با عبادت یکسال که درغیر مکه واقع شود ، واین خانهٔ خداوند هدایت است ، مر عالمیانرا که بمعرفت قبله‌ایشانرا مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را ببهشت (۹٦) دراین خانه یا در حرم ، نشانهای روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم وآن سنگی است کـه اثر قدم خلیل الرحمن برآن بوده وآن نه یك آیت بلکه چهار آیت است :

اول تاثر آن سنك ازقدم ابراهیم علیه‌السلام . دوم خوض کردن قدم آنحضرت در او تا کعبتین . سوم بقای آن رقم مدت متمادی .

---

[۱] مراد از بیان حال ابراهیم کلمهٔ « حنیفا » است

[۲] بکه گفته شده بمعنای مکه است و هم گفته شده موضع مسجدالحرام است . برخی گفته‌اند اولین خانهٔ است که برای پرستش خداوند ساخته اند وهم گفته‌اند این اولین خانه‌ایست که از حیث شرف ساخته گردیده است . از احادیث واخباری که از طریق فرقه امامیه نقل و وارد شده است برمیاید که نخستین خانه‌ایست که از حیث شرف و عظمت کاخ آن را بر کشیده و بـرای عبادت پروردگار مخصوص گردانیده اند .

چهارم محفوظ ماندن آن سنك باوجود کثرت اعادی آیه دیگر [۱]، وهر که درآید دراین خانه ، باشد ایمن از قتل وغارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادامی که درخانه باشد و گفته‌اند داخل حرام بجهت ادای حج و عمره ایمن است ازعقوبات ومکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفوراست .

ابوالنجم صوفی گوید شبی طواف خانه کعبه میکردم و بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرمودهٔ که **ومن دخله کان آمنا** داخل حرم ازچه چیز ایمن باشد هاتفی آوازداد که «آمنا من النار» . جمعی که مقام ابراهیم را یك آیت دانند وامن داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دوازده ذکر کرده و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند برآنکه آیات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب بان و اختصاص آن بقبلهٔ مؤمنان وآنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد وهیچ پرندهٔ بربام خانه ننشیند وهرگز بیطواف کننده نباشد وهر که نظر بخانه کند البته دیده‌اش اشکبار شود واولیاء هرشب آدینه درحوالی وی حاضر گردند وروحانیان وجنیان بطواف آن مایل باشند وامثال این آیات واضحه بسیار است

بیت ۱

هرچه گفتیم در اوصاف وی از حد کمال
همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان بود

محققان گویند که نخستین خانهٔ که در مکه صدر انسان بجهت منظوربت که **ولکن ینظر الی قلوبکم** موضوع شد خانهٔ دل است و

---

[۱] صاحب تفسیر « المنار » میگوید خلاف عادت است که از ابراهیم چنین اثری بماند بلکه این اعتقاد اعراب زمان جاهلیت بوده‌است- ابی طالب در قصیده لامیهٔ مشهور خودش اشارتی باین موضوع کرده است در جائیکه میفرماید :

وموطأ ابراهیم فی الصخر وطئة علی قدمیه حافیا غیر ناعل

جمیع اجزای وجود ببرکت دل بحق راه یابند چه هرگاه که اشعهٔ لوامع نظرات تجلیات ربانی بردل افتد آثار انفتاح وانوار انشراح از صفحهٔ وجه اولایح گردد و بصفت سمت **ولکن یسعنی قلب عبدی** [۱] متصف گشته مظهراسرار بی یسمع وبی یبصر شود ودر این خانه‌علامات روشن است که طالب بدانها برمطلوب خود استدلال میکند ومقام‌ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست [۲]

« شیخ شبلی » قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت‌است وهر که بدین‌مقام‌درآید ازهمه فتنه‌ها ایمن‌گردد ودر آمدن بحرم‌صورت سبب آمان است از تیغ دشمن و دخول درحرم معنی واسطهٔ ایمنی باشد از شمشیر قطعیت دوست وعاشقانرا هیچ المی ازالم فراق دوست زیاده نیست [۳]

بیت

بتیغم گرزنی باکی ندارم   بهجرانم کشی طاقت نیارم

ومر خدای راست برمردمان قصد خانه کعبه هرکه توانائی دارد بسوی‌بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی‌زاد وراحله است وبسخن « امام مالك » صحت بدن وقدرت برمشی وکسبی که زادازآن حاصل‌شود وامام اعظم مجموع زاد و راحله وصحت بدن رااستطاعت گوید و امن طریق‌نیز شرط است ، و هرکه نگرود بفریضهٔ حج پس بدرستیکه خدای تعالی بی‌نیاز است از همه عالمیان وازآن نقصی‌بذات اقدس آن حضرت راجع نمیشود (۹۷) بگو ای اهل‌کتاب چرامیپوشید یا نمیگروید بایتهائی که خدا در وجوب حج فرستاده وخدای مطلع‌است و گواه بدانچه شما میکنید ازکتمان حق و کفران بایات ربانی

[۱] اشاره بحدیث قدسی است که فرمود « ولکن یسعنی قلب عبدی‌المؤمن »

[۲] دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی [هاتف]

[۳] غم رسوائی و انگشت نمائی و ملامت
همه سهل است تحمل نکنم بار جدائی [سعدی]

(۹۸)بگو ای اهل‌تورات چرا باز میداریدازراه خدای که‌دین اسلام‌است ومنع میکنید کسی راکه بگرویده بخدای ودین حق را قبول کرده [مراد عمار یاسر است و رفقای او که یهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند] ، میطلبید برای آن راه راست کجی و انحراف ، یهود مسلمانانرا میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخصی که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت وصفت اورا بر وجهی که تحریف داده بودند بااهل‌اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وحال آنکه شماگواهایند برآنکه راه راست و دین پسندیده اسلام‌است واز وصیت ابراهیم ویعقوب‌علیهم‌السلام دانسته آید ، وخدای بیخبر نیست از آنچه شما میکنید (۹۹) ای کسانیکه ایمان آورده‌اید خطاب بجماعت انصار است میگوید اگرشما فرمان برید گروهی را از یهود شاس بن قیس و اصحاب اویند ، باز گردانند شما را پس ازایمان شما ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان اوکنید شمارا مرتد سازند واین شاس جهود حقود و حسود بود پیوسته عیب‌جوئی وبدگوئی مسلمانان کردی وخواستی که سنك‌تفرقه درمجمع یك‌جهتان انصار افکند و ایشان دوقبیله بودند « اوس » و « خزرج » و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند وازواقعهٔ « بعاث » که حربی عظیم‌بود بین‌القبیلتین سخنی درمیان افکند وقصیدهٔ که درآن ایام مشتمل برمذهب خزرج گفته بودند بخواند القصه‌چون ذکر آن محاربه در میان آمد وابیات قصیده بمسامع خزرجیان‌رسید ازغایت‌آشفتگی ایشان نیززبان‌بهجای‌اوسیان گشودندواوسیان تحمل‌نکرده آغاز بسب خزرجیان کردند وکار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقاتله ومیدان محاربه بیاراستند و آغاز بتیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکهٔ هیجا برانگیختند

مثنوی

ز یك جانب گروه رزم برداز ز دیگر سوی جمعی در تك و تاز
درافتادند همچون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران

فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه و سلم بمعركهٔ ایشان درآمده در میان دوصف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من درمیان شمایم داعیهٔ رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیتها را برایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند واشك ریزان یکدیگررا در کنار گرفتند ودانستند که اگر فرمان یهود میبرند از ایمان بکفر باز میگردند وحق تعالی با ایشان براین وجه خطاب میکند [۱۰۰] و چگونه کافر میشوید وحال آنستکه شمائید که خوانده میشود برشما آیتهائی که فرستاده خدای یعنی قرآن و در میان شماست رسول او وهر که چنك ورزد بدین خدای یا بکتاب او ، پس بدرستی که راه نموده شود بسوی راه راست [۱۰۱] ای گروه گرویدگان بترسید ازخدای چنانچه سزای ترسیدن است (نزد اکثر علماء این آیت منسوخ است چه تقوی بر آن وجه هیچکس را نمیتواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رفع فرموده ناسخ این آیت فرستاد که برهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شما است ، ومميريد مگر آنکه شما مسلمان باشید) و لفظ نهی بر موت واقع شده واما فی الحقیقت امر است باقامت اسلام تا برمسلمانی بمیرید) [۱۰۲] وچنك در زنید ای انصار بدین خدای که حبل المتین است همه شما وبقول بعضی علماء **حبل الله** اینجا **قرآن** است یا موافقت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام امر میکند که همه مجتمع باشید دراعتصام بذیل متابعت سید انام علیه السلام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنك در اتباع آن حضرت زنید نه راه بمقصد اصلی توان برد ونه بمطلوب حقیقی توان رسید

رباعی

حقا که بمتابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت
از هیچ رو بهیچ دری ره نمیدهند آنرا کز آستانهٔ وی روی دل بتافت

وپراکنده مشوید از خدمت وی ویاد کنید نعمتهای خدای راکه برشما افاضت کرده وآن اسلام است وقرآن وهجرت پیغمبر علیه السلام به بلدهٔ ایشان . آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید ، پس خدای پیوند داد میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خواجه انام علیه الصلوة والسلام ، پس گشتید برحمت خدای برادران یکدیگر ، و ودید شما بواسطه ضلالت وجهالت بر کنارهٔ مغاکی از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بروقوع در آن واگر مرك شمارا بدان حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرفتید ، پس شما را باز رهانید خدای از آن حفره یا از آن آتش ، همچنانکه بیان کرده حال شما را از نفرت قدیمی والفت مجدد بیان میکند خدای وروشن میگرداند برای شما دلائل وحدانیت خودرا تاباشد شما ثابت مانید در طریق هدایت [۱۰۳] و هرآینه باید که باشد از شما گروهی که ایشان بخوانند مردمانرا بنیکوئی یعنی بدین اسلام یا بائتلاف مؤمنان بایکدیگر وجمعی برآنند که این داعیان مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند وبفرمایند بنیکوئی وباز دارند از منکر و معروف آنستکه موافق کتاب وسنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود ونزد محققان معروف خدمت حق است ومنکر صحبت نفس وآن گروه که داعی خیر وامر معروف ونهی منکرند ، ایشان رستگارانند [۱۰٤] و مباشید ای ۱
مسلمانان مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود ونصاری برفرقهٔ دشمن فرقهٔ دیگر ، و اختلاف کردند در دین خود . یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام ونصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام باسمان واین اختلاف کردن ایشان بود ، از پس آنکه آمده بود بدیشان صحبت های روشن در کتب ایشان ، وآن پراکندگان ومخلفان مرایشانراست عذابی بزرك [۱۰۵] ودرآن روز که سفید وروشن گردد رویها ، وسیاه گردد رویها ، پس آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند ، آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند پس از ایمان بپیغمبر ما علیه السلام کافر گشتند یامنافقان که بزبان اقرار وبدل انکار

میکردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند ودردنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت وخذلان گشتند یاخوارج که بعد از تمسك بسنت در ورطهٔ بدعت افتادند، پس بچشید عذاب دوزخرا ، بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید [۱۰۶] واما آنانکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مؤمنان واهل سنت ، پس باشند در رحمت خدای یعنی در بهشت (از قبیل تسمیه محل است باسم حال) وعرفا گویند «رحمت روح وصال است وشهود جمال»، این سفید رویان دررحمت یاجنت جاوید مانندگانند [۱۰۷] آنچه گذشت دراین سوره از اخبار واحکام ، آیتهای خداوند است در زواجر و بشایر و وعد و وعید ، میخوانیم آنرا بواسطهٔ وحی برتو بدرستی و راستی ، ونیست خدای که خواهد بیدادی از نزدخود مرجن وانس را یعنی برایشان ستم نکند وبیجرم عقوبت نفرماید [۱۰۸] و مرخدایراست آنچه درآسمانها است از نجوم وملائکه وآنچه در زمینها است از ارکان ومواليد وبسوی خدای بازگردانیده شود همهٔ کارها [۱۰۹] هستید شما بهترین امتی یعنی گروهی که از خلوت خانهٔ غیب بیرون آورده شده است از برای مردمان قولی آنستکه بودید شما بهترین امتی درسابق علم یا در لوح محفوظ یادر کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب **الست بربکم** مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنستکه در سلك خدمت حضرت رسالت منقبت صلواة الله علیه منتظمند

لما دعا الله داعینا لطاعته　　باكرم الرسل كنا اكرم الامم[۱]

چون خدا پیغمبرمارا برحمت خوانده است　　افضل پیغمبران او گشته ما خیر الامم

و گفته اند خیریت این امت در این سه صفت است که یاد می کنند :

میفرمائید بمعروف و آن چیزی است که شرع آنرا مستحسن دارد ، ونهی می کنید ازمنکر وآن چیزی است که شارع آنرا مستقبح شمارد ، ومیگروید از روی تحقیق بخدا وایمان بخدای متضمن آنست

مصطفی خور بوددر پیغمبران　　سایرین جسمند واوهمچون روان
هرچمن دارد هزاران رنك گل　　زانمیان بهتر گل ختم رسل [جلالی]

که ایمان داشته باشید بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشید ، و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند علمای بنی اسرائیل آن را که به پیغمبر آخرالزمان فرود آمده یعنی قرآن ، هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق بهتر مرایشانرا از کفر و انکار ، بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن اسلام و اصحاب او ؛ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایرهٔ دین (۱۱۰) بشما ضرر نتوانند رسانید مگر اندك رنجی که شمارا بکفر دعوت کنند یا بهتانی برمسلمانی نبدند یا اهل ایمانرا بقتال خود بترسانند و اگر کار زار کنند با شما بشتها برشما گردانند و بهزیمت روند ، و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خالق یاری بینند ونه از حق مدد کاری (۱۱۱) وضع کرده شد برجهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفك نگردد و اصح آنستکه ذلت جزیه است ، هرکجا یافته شوند آن ذل باایشان باشد(۱) این استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان است لکن ایشانرا زنهار میدهند بعهدی از خدای که قبول جزیه است ، وعهدی از مؤمنان باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه ، و باز گشتند یهود بخشمی از خدای یعنی سزاوارغضب الهی شدند ، وزده شد یعنی موضوع گشت برایشان علامت فقر و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطهٔ بیت مضروب براهل آن ، این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق به آنستکه ایشان هستند که از روی عناد نمی گروند به قرآن یا باحکام تورات یابمعجزات محمد علیه الصلوة والسلام ؛ ومیکشتند پیغمبرانرا بناسزا ونا واجب وفی نفس الامر قتل انبیاء ناحق است .

اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بوده واین اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان ، وگفته اند اگرچه قتل از آباء یهود مدینه واقع نشده بود اما چون رضا ایشان بدان بود ایشانرا در اعداد قاتلان می آرد ، این کفر و قتل بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی .

(۱) الا ـ حرف استثنا است یعنی ضربت علیهم الذلة فی كل حال مگر متمسکین بحبل را که قبول جزیت است .

آورده‌اند که چون **عبدالله بن سلام** و یاران او چون ثعلبه واسد واسیددولت اسلام دریافتندیهود زبان‌طعن گشاده‌میگفتند که ایشان‌ازاشرار قوم مااند که خلاف اسلاف کرده باما مخالفت نمودند حق سبحانه‌آیت فرستاد که :

(۱۱۲) نیستند مؤمنان اهل کتاب برابر کافران ایشان ؛ ازاهل کتاب گروهی اند ایستاده بردین اسلام یا قائم بحدود الهی و گفته اند مستقیم برقول راست و عمل خالص ودین درست واین گروه ابن‌سلام و اصحاب او بودند باچهل تن از نجران وسی و دو تن ازحبشه وهشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان‌داشتند و بمحمد علیه الصلوة والسلام نیز ایمان آوردند و احکام شریعت وقرآن تعلیم گرفتند ؛ می خوانند قرآنرا در ساعت شب وگفته اند میان مغرب و عشا(۱) و ایشان سجدهٔ تلاوت میکنندیا نماز میگذارنددرآنساعت (۱)(اشهرنماز عشأ است که مخصوص این‌امت شده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تأخیر عشاء فرموده بود و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفهٔ دراین‌وقت خدایرا یادنکنندغیر از شما .

(۱۱۳) صفت امت قائمه میکند ومیگوید ایمان‌حقیقی‌می‌آرند بخدای‌تعالی وبروزقیامت ومیفرمایندخلق را بتصدیق‌محمدعلیه الصلوة والسلام یابهمهٔ‌امورات شرع ، و نهی میکنند ازتکذیب پیغمبر علیه الصلوة و السلام یا ازتمام منهیات ؛ و میشتابند در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات ، و آنگروه یعنی امت قائمه موصوف بدین صفات که مذکور شد ازجمله شایستگان و برگزیدگانند (۱۱٤) وآنچه میکنند از نیکی وعمل شایسته هرآینه سپاس‌ناداشته نخواهند شد یعنی نقصانی بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب‌را کفران گفته چنانچه توفیه‌ثواب‌راشکر میگوید فی‌قوله تعالی: وکان‌سعیکم مشکورا (۲)) وحفص درهردو کلمه(۳) بیامیخواند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیراتی که در آن مسارع اند عمل ایشان ضایع نخواهد بود) ، و خدای داناست باحوال پرهیزکاران (۱۱۵) به درستی آنانکه کافرشدند بقرآن وبه محمد علیه الصلوة والسلام و آن

(۱) واین هنگام را ساعت الغفله میگوید (۲) سورة الدهر آیه ۲۲
(۳) حفص چنین خوانده‌است : ومایفعلو من‌خیرفلن یکفروه مراد دوکلمه یفعلوا و یکفروه میباشد

کعب بن اشرف واصحاب او بودند ؛ باز ندارد از ایشان مالهای ایشان که برشوت میدهند مرعلمای خود را یاآنچه رشوت میگیرند ازاراذل قوم خود و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرند از عذاب خدای تعالی‌چیزیرا ؛ وآنگروه‌کافران ملازمان آتش دوزخند ایشان درآن آتش جاوید مانندگانند .

(۱۱٦) مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یاابوسفیان و اصحاب او در حرب **احد** که خرج لشکرکفار مینمایند یا اخراجات مشرکان درعیدها بربتان خود یا نفقهٔ منافقان بریأ وسمعه ، دراین‌زندگانی دنیا مانند بادی است که باشد درآن باد سرمای سخت ، برسد کشت زار قومی که بشرك و معاصی ستم کرده‌اند برنفسهای خود یاحق‌خدای نداده‌اند پس هلاك ونابود گرداندآن بادسردکشت ایشانرا وستم‌نکرد خدای تعالی برمزارعان نبابود شدن مزروعات ایشان ؛ ولیکن ایشان هستند که برنفسهای خود ستم میکنند باتریکاب عملی که بدان مستحق عقوبت می شوند .

صاحب‌کشفاف آورده که حق تعالی تشبیه کرد آنمالهارا که نفقه میکردند نه بموقع درعدم انتفاع بدان‌کشت زار سرمازده که منفعی از آن بکس نرسد و گفته اند مثل انفاق نا بسندیده ایشان چون ریح مهلکه‌است در اهلاك حرث (۱۱۷) ای گروه گرویدگان فرامیگرید دوستی نهانی، از دون مؤمنان که ابنای جنس شمااند جمعی ازصحابه بامنافقان دوستی داشتند یا بایهود عقد موالات بسته بسبب نسبت قرابت یاحق رضاع یاقرب جوار رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق نهی کرد مؤمنانرا از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود ، ایشان تقصیرنکنند دربارهٔشما ازروی تباهی‌وفساد ؛ دوست دارند آنکه شما دایم باشید دررنج و مشقت و بتحقیق آشکارا شده است دشمنی ایشان یعنی‌علامت عداوت ازدهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بردهن ایشان می گذرد .

یهود پیوسته درتجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت باحضرت رسالت علیه الصلواة والسلام سخنان فتنه انگیز می گفتند

وآنچه پنهان میدارد دلهای ایشان بزرگتر است وبیشتر از آنچه برزبان میرانند ، هرآینه ما بیان کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان(۱) اگر هستید شما که ازروی انصاف تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند .

(۱۱۸) ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزدند ، انتم تعبیر است ، اولاء تحقیر یعنی آگاه باشید شمائید آن خطا کاران که باجفاکاران طرح دوستی افکندید پس بیان خطا میکند براین وجه که :

شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که بهترین چیز برسند که اسلام است وایشان دوست نمیدارند شما را ومیخواهند که بدترین چیزی برسید که کفر است ، وشما ایمان دارید بهمهٔ کتابهای الٓهی و ایشان بعضی را منکرند ، وهرگاه که بشما برسند گویند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما وچون بایکدیگر خلوت کنند میگزند ومیخایند بر دشمنی شما سر انگشتان را ازغایت خشم وکینه ، بگو ای **محمد صلی الله علیه وسلم** مرایشانرا که بمیرید بخشم خود(امر توبیخ است وحاصل معنی آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید روزگار میگذارید تا بوقت مرگ) بدرستی که خدای تعالی دانا است بدان علت ها که در دل های شما است و مطلع بر آن کینها که در سینهای شما است .

بعضی برآنند که این کلام دعاء علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود که بهلاك ایشان دعا کند پس معنی آنستکه خدای بمیراند شما را درهمان خشم وکینه وحسد ورشکی که دارید

بیت

بمیر ای ازحسد پیوسته غمگین — که جز مرگت نخواهد داد تسکین

(۱۱۹) اگر برسد برشما نصرتی وغنیمتی چنانچه در حرب

(۱) بابدان بدباش وبانیکان نکو — جای گل گل باش وجای خار خار
(۲) ها انتم اولاء

بدر بود دلتنگ گرداند ایشانرا وبد حال شوند ، و اگر برسد برشما غمی و المی چنانچه در حرب **احد** واقع شد ، خوشدل و فرحناك شوند بان واین کمال علامت عداوت است که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناك گردند و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود یا کینه منافقان یا آزار کفار و بپرهیزید از مخالطت اعدا ، شما را زیان نکند مکر وحیله ایشان هیچ چیز بدرستی که خدای تعالی بانچه شما میکنید از صبر وتقوی رسنده است و احاطه کننده بعلم (۱۲۰) ویاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی از منزل عایشه که اهل تواست بقول بعضی آنروز احزاب یابدر بود و اصح واشهر روز احد است و آن هفتم شوال سنهٔ ثلاث من الهجره بود

آورده اند که ابوسفیان لشکری از قبایل عرب فراهم آورده متوجه مدینه باسه هزار سوار وپیاده که هفتصد زره پوش ودویست اسب باایشان بود بحوالی احد فرود آمد وحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام میخواست که در مدینه توقف کند ودر شهر باایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند وحضرت علیه الصلوة والسلام با هزار کس از مهاجر و انصار بقتل ایشان توجه فرمود دراثنای طریق عبدالله بن ابی باسلول سیصد کس منافق لعنهم الله پشت بلشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم علیه الصلوة والسلام باهفتصد کس دربرابر دشمن صف بر کشیدند کوه احد را درقفا وعینین را بریسار گذاشت وروی بجانب دشمن آورده و عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنهٔ که بطریق کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر همایون اقدام کرد واین بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی ، میساختی ومهیا میکردی بجهت مؤمنان جایهای ایستادن برای کارزار و آن چنان بود که میمنه لشکر « بزبیربن عوام » نامزد کرد و میسره را « بمقدادبن اسود » داد وقلب را به « حمزه » سپرد و «مرتضی» را بملازمت خود تعیین نمود ، و خدای شنواست قولهای شمارا که در

باب خروج از مدینه و وقوف در آن میگفتند . داناست بنیت های شما وبعلم قدیم دانسته بود

(۱۲۱) چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانید بنوحارث از اوس و بنو سلمه از خزرج آنکه بد دلی کنند و باز گردند بوقتی که ابن ابی باز میگشت وچگونه گریزند وحال آنکه خدای تعالی یار ونگهدار این دو گروه بود وبر خدای نه برغیر او باید که توکل کنند مؤمنان تاایشانرا نصرت دهد (۱).

(۱۲۲) وبدرستیکه خدای نصرت داد شما را بموضعی که آنرا بدر گویند وآن چاهی است منسوب به بدر بن کلده وحال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندك مینمودند وایشان ازحرب شما حسابی نداشتند ، بس بترسید از خدای وبکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید ، شاید که توفیق یابید وشکر گوئید تا نعمت نصرت برشما زیاده گردد بس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد ومیفرماید که یادکن آنوقت را (۱۲۳) چون میگفتی مر آن گرویدگان راوقتی که درمانده بودند آیا کفایت نمیکند وبسندیده نیست آنکه مدد کاری کند برورد گار شما شما را بسه هزار سوار از فرشتگان فرو فرستگان از عالم بالا وبعضی برآنند که وعدهٔ نزول این سه هزار فرشته درروز احد بود بشرط صبر وتقوی چنانچه میفرماید (۱۲٤) ایجاب است(۲) بعد از نفی یعنی مددکاری نماید اگر صبر کنید در جنك دشمن و بپرهیزید از مخالفت قول بیغمبر صلی‌الله علیه وسلّم که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که « صدر رسل » روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد ، اول هزار فرشته بس از آن بسه هزار رسید وآخر بپنج هزار چنانچه فرمود وبیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که مر ایشانراست یابرفور بیایند و هیچ درنك نکنند ، اینست که مددکاری میکند شما را آفریدگار شما بپنج هزار سوار از فرشتگان نشان کنندگان مر اسبان خود را و این عادت مستمره است میان مبارزان که روز حرب علامتی برخود یا با مرکب

(۱) من استعان بغیرالله فی طلب　فان ناصره عجز وخذلان (ابوالفتح بستی)
(۲) بلی ان تصبروا ــ بلی ازبرای ایجاب است

خود بندند ونشان ملائکه درآنروز آن بود که صوف سرخ برپیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خودرا نشان کرده بودند بعمامه‌های سفید وطره‌های آن از میان دو کتف فرو گذاشته (۱۲۵) ونگردانید خدای تعالی آن امداد یاانزال یاآن عدد را مگر مژدگانی مر شمارا بزودی فتح و برای آنکه تا بیارامد دلهای شما بوعدهٔ نصرت و نیست یاری دادن مگر ازنزدیك خدای غالبی که مغلوب نشود ، حاکمی که نصرت وخذلان او بر مقتضای حکمت باشد (۱۲٦) تعلق بنصرکم دارد (۱) یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد ونیست گرداند گروه بزرگانرا (۲) آنانکه کافر بودند یا درهم بشکند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنا دید قریش رسید که هفتادتن کشته و هفتادتن اسیر شدند یا آنکه خوار ونکونسار گرداند ایشانرا بس بازگردند وبهزیمت شوند درحالتی که بی‌بهرگان و ناامیدان باشند . ذکر قصه بدر در میان حرب احدبرای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر وشکر چه یکی از این دوقصه مشتمل است بر قتل وهزیمت ودرآن صبر شاید و قصه حرب احد اجمالا برآن وجه بوده که بعد از تسویهٔ صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند واهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب وغارت کردند و جماعت تیراندازان که محافظت رخنهٔ کوه تعلق بدیشان داشت با وجود آنکه پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام مبالغه فرموده بودند که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما از این موضع بجای دیگر مروید برامید تاراج وغنایم روی بلشگرگاه آوردند چندانکه عبد الرحمن بن جبیر مبالغه نمود و از تأکید حضرت رسالت ماب علیه الصلوة والسلام ایشانرا آگاهی داد بجائی نرسید وجمعی اندك که عدد ایشان بده نمیرسید با وی توقف کردند باقی بسخن امیر خود التفات نا نموده متوجه اخذ غنیمت

(۱) لیقطع تعلق بنصرکم دارد ــ آیه شریفه اینست که « لیقطع طرفاً من‌الذین کفروا ... »
(۲) مقصود بزرگان عرب ورؤسای قبایل میباشد که هنوز ایمان نیاورده بودند .

شدند شامت مخالفت فرمان نبوی علیه‌الصلوة والسلام در لشکر اسلام در رسید و خالد ولید و عکرمة بن ابی جهـل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنهٔ کوه را از حارسان ومحافظان خالی دیدند باجماعت کفار بر سر عبدالله بن جبیر تاختند و اورا با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام درآمدند وقضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید باز گشتند واهل ایمان راکه مرکز محیط عرفان بودند دایره‌سان درمیان گرفتند **وسیدالشهداء حمزه رضی الله عنه** با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند وبرخی دیگر روی بگریز نهادند وجمعی دیگر درملازمت حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام جان کمروار برمیان بستند .

القصه مهم بدان انجامید که بسنگ بدگوهران درشاهوار درج لعل آبدار سید مختار علیه‌الصلوة والسلام آزرده شد

مثنوی

بود لعلش سهیل رخشنده — سنگ را رنگ لعل بخشنده
چون سهیلش رفیق سنگ آمد — سنگ در دم عقیق رنگ آمد

وحضرت در میان کشتگان افتاد وبمدد جمعی از اصحاب بجانب (۲)شعب احد رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت علیه الصلوة والسلام چون از شهادت عم خود حمزه رضی الله عنه ومثله کردن اوبابعضی دیگراز کشتگان وقوف یافت برخاطرمبارکش خطور کرد که تیر نفرین برهدف اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا وجلال این آیه نزول اجلال یافت که :

(۱۲۷) نیست ترا از این کارکه نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تونیست وگفته‌اند [۲] « او » اینجا بمعنی « الا ان » یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا وقولی آنستکه « او » برای عطف باشد و « یتوب » معطوف است بر « لیقطع » ومعنی چنین است که خدای

(۱) دره وشکاف (۲) «لیس لك من الامر من شیئی او یتوب علیهم او یعذبهـم فانهم ظالمون »

خدای تعالی نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یـا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه‌دهد خدای چون مسلمان شوند یاعذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند ، بدرستیکه ایشان ستمکارانندکه وضع عبادت کنند در غیرموضع آن(۱۲۸) ومرخدایراست آنچه درآسمانهاست و آنچه در زمینهـا است ، بیامرزد هرکرا خواهد ، عذاب کند هرکرا خواهد ، وخدای آمرزنده است دوستان خود را ومهربانست بربندگان خود .

(۱۲۹) ای گروه گرویدگن ، مخورید مال ربا را افزودهٔ تو برتو (۱)گفته‌اند اضعاف دردراهم است ومضاعفة دراجل چه درجاهلیت یکی مال خودرا بربا میداد تا وقت معین آنکه دراجل وربا میافزود تاباندك مدتی همه مال مدیون مستغرق میشد ، وبترسید از خدای در آنچ نهی کرده است ، مگر شما رستگارگردید (۱۳۰) وبترسید از آتش یعنی برهیز کنید از عملی که برساند شما را باتش ، آن آتشی که آماده کرده است مرکافرانرا وغیر ایشانرا بالذات از برای کفاراست وبالعرض برای عاصیان تباه‌کار یعنی کافرانرا نار تعذیب است و مؤمنان را نار تأدیب ، وفرمان برید خدایرا در آنچه حکم کند ، و اطاعت کنید رسول را درآنچه فرماید ، باشدکه شما رحمت‌کرده شوید و در عذاب نیفتید (۱۳۱) وبشتابید بان چیزی‌که سبب آمرزش باشد شما را ازپروردگار شما اقامت لازم درمقام ملزوم جهت تشویق بندگان است بموجبات مغفرت و آن کلمهٔ شهادت است یا ادای فرایض یاتکبیر اول که بجماعت دریابید یاصف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد یا مقتضای آیت مقام خود اینست چه این آیه درخلال قصه احد نازل شد . و محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دل است .

بیت

این راه بپای تن‌بیابان نرسد — تا جان ندهد قدم بجانان نرسد

(۲) لاتأکلوا الربوا اضعافاً مضاعفة

در « بحرالحقایق » آورده که بشتابید در این راه بقدم تقوی که تزکیهٔ نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محال است

بیت

بگذار ره هوی پرستی — روی آر سوی خداپرستی
در راه محبتش روان شو — بگذر زرهٔ جفا پرستی

و بشتابید بعملی که برساند شما را ببهشت که از روی عظمت پهنائی آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وزمینها (صفت عرش بهشت کرد جهت آنکه وصف طول آن در فهم بشر نگنجد

در تفسیر کبیر گوید کهاگر آسمانها وزمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یك ازاین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لایتجزی و وصل کنند این طبقات را بایکدیگر تا همه طبقه‌ها طبقی واحدشوند عرض بهشت این مقدار تواند بود ، آماده شده است چنین بهشتی برای پرهیزکاران از شرك . (۱۲۳) آنانکه نفقه میکنند درآسانی و در سختی مراد همه احوال است چه انسان بهیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و گفته اند منفق اند در توانگری ودرویشی یا درصحت ومرض یادرگرانی وارزانی ، و فرو خورندگان خشم را باوجود قدرت.

آورده‌اندکه کسی امام اعظم رحمة الله علیه را طپانچه زد ، امام فرمود منهم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم وقادرم برآنکه باخلیفه ازتو شکایت کنم اما نکنم ومیتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت آله بنالم ولی ننالم ومیسر میشود که بقیامت کمر خصومت ببندم و داد خود از تو بستانم وآن نیز نکنم واگرمرا فردا رستگاری باشد وشفاعت من دربذیرند بیتو قدم در بهشت ننهم (۱)

بیت

مردی گمان مبر که بزور است و بر دلی
با خشم اگر برائی دانم که کاملی

(۱) . . . . . که گفته‌اند نکوئی کن ودرآب انداز
(حافظ)

و عضو کنندگانند از دوم خریدگان و از بندگان وبا ازکسی که بر ایشان ستم کرده باشد ، خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را وبهترین اقسام احسان آنستکه نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند

ودر تیسیر آورده که روزی **حسین‌بن علی رضی‌الله عنه** با جمعی مهمانان برسرخوانی نشسته بود خادمش باکاسهٔ آش گرم بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش بحاشیهٔ بساط درآمد کاسه برسر امام حسین افتاد وبشکست وآش برسر مبارکش فروریخت . **امام حسین** از روی تأدیب نهاز راه تعذیب در اونگریست ، برزبان خادم جاری شد : **والکاظمین الغیظ** ؛ امام فرمود که خشم فروخوردم ؛ خادم گفت **والعافین عن الناس** ؛ فرمود که عفو کردم خادم تتمه آیه برخواند که **والله یحب المحسنین** امام حسین رضی الله عنه جواب داد که از مال خود آزادت کردم

بیت

بدی را مکافات کردن بدی — براهل صورت بود بخردی
بمعنی کسانیکه پی برده‌اند — بدیده بدو نیکوئی کرده‌اند

(۱۳۴) معطوف[۱] است بر **الذین ینفقون** و مضمون کلام آنکه متقیان دوطایفه‌اند یکی آنها که بصفت انفاق وحلم وعفو واحسان موصوف‌اند دوم تایب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس[۱] چون بکنند کار ناشایست یاستم کنند برنفس های خود بمباشرت معاصی ونزد بعضی « فاحشه » کردار ناپسندیده است و ظلم وگفتار ناستوده یا اول کبایر وثانی صغایر وبقول جمعی فاحشه ظلم وخطا و عمد است یا زنا و آنچه مادون او است از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب اورا یابنده که چراچنین کردی یامتذکرشوند و عدهٔ مغفرت را که باستغفار باز بسته است ، پس آمرزش خواهند

[۱] والذین معطوف است بـر « الذین ینفقون فی السراء و الضراء » .

برای گناهان خود و گیست که بیامرزد گناهانرا (استفهام است بمعنی‌نفی یعنی هیچکس‌نیامرزد جرائم بندگانرا) مگر خدای ، و اصرار نکردند بعد از استغفار برآنچه ازایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگربار بر سرآن فعل نرفتند ، ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار ازعذاب گناه عظیمتراست

نزول آیت درشان بنهان تمار بودکه زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی‌آمد بنهان را دل بدوکشش کرده وبیهانه خرمای‌خوب در گوشهٔ کاشانه برده درکنارش کشید وبعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشادکه **اتق‌الله** از خدا بترس ودامن مرا بلوث حرام‌آلوده مگردان با بنهان را خوف الهی دریافت وبشیمان شده فی‌الحال بحضرت رسالت شتافت وصورت‌حال بعرض **سیدعالم صلی‌الله علیه‌وسلم** رسانید؛ فرمود که من‌درمیان شماام وشما چنین کارها میکنید ؟

حق‌سبحانه برای تأکید امیدواری تائبان این آیه را فرستاد و بقول بعضی در شأن ابوالیسر فرود آمد یا بهلول بناش یا ثعلبه انصاری که قصدگناه کردند یا مرتکب‌فاحشه شده بناه‌بتوبه واستغفارآورده (۱۳۵) آنگروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند ، باداش ایشان آمرزش‌است از برورد گار ایشان ، بوستانها که میرود از زیــر ابنیه یا اشجار آن جویها ، جاوید ماندگانند در آن و نیکو مزدیست مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت ، بدرستیکه گذشته بود بیش از شما واقعه‌ها میان جهانیان از غم وشادی و راحت ومحنت ودولت ونکبت که حق تعالی منت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنت مراد است و سنن شرایع باشد یعنی امتان بوده‌اند بانواع دین‌ها وبجهت تکذیب بیغمبران هلاك شده‌اند ، بس بروید وسیر کنید درزمین و ببینید بلاد « عاد » ودیار « ثمود » را و بیابان « لوط » ، بس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی چگونه بوده است آخرکار تکذیب کنندگان (۱۳۷) این کلام که در قصه احد و بدر گذشت یااین شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار دادیم ، سبب هویدائی سخن حق است برای عامه مؤمنان ، و زیادتی بصیرت ، وبندی مشتمل‌رهبت ورغبت خاصه مربرهیزکاران‌را

(۱۳۸) و سست مشوید و ضعف مورزید . چون در حرب احد خواجهٔ عالم صلی‌الله علیه وسلم بشعب درآمد ابوسفیان علم تجلدبرتیغ کوه برده خواست براهل شعب مطلع گردد ، اصحاب را دغدغه‌بخاطر رسید وحضرت عزت جهت‌تسلیهٔ ایشان این‌آیت فرستادکه سستی‌مکنید واندوهناك مشوید از جراحات ومصیبات یا فوت غنائم وحال آنکه شما برتر آئید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان بیشی دارید یعنی در جنك بدریا برتری شما بانست که کشتگان شما درصدر نعیم‌اند واز ایشان در قعر حجیم یا مقام شما درجنات عالیه خواهد بود واز ایشان در درك الاسفل وحقیقت آنستکه این بشارت بوده مر مؤمنان را بعلو وغلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد اگر هستید گروندگان بوعدهٔ حق که فرمود « و ان جندنا لهم الغالبون [1] »

(۱۳۹) اگر بشما رسید جراحتی و زخمی ، بس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز حرب بدر زخمی والمی مثل قرح وجرح شما واین روزها که مدار زندگانی برآنست میگردانیم آنرامیان مردمان ، روزی بدولت‌وعشرت گذرد وروزی بنکبت وعسرت « فیوماً علینا ویوماً لنا »[2] واین مداوله برای آنست تا بند گیرندوبرای آنکه ببینند یابدانند اولیای او، صابران را که بدوگروبده اند وبرای آنکه فراگیرد ازشما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشیدکه دزمعرکه جهادکدام جان فداکرده و که روی بگریز آورده ، و خدای دوست نمیدارد ظالمانرا یعنی ستمکاوانرا که مشرکانند (۱٤۰) وفایدهٔ دیگر در مداوله آنستکه پاك گرداند خدای مر مؤمنان را ازگناه چه بلاها که باهل‌ایمان رسد بکفر ذنوب ایشان است و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاك سازد کافرانرا (۱٤۱) آیا میپنداریدآنکه درآئید ببهشت ونداند خدای آنهارا که جهادکردند از شما ونداند شکیبایانرا برفرمان رسول یاصابرانرا برهجوم مصائب ووقوع نوائب

---

(۱) قرآن کریم سورةالصافات . آیه۱۷۳

(۲) بس یکروز برماست زیان ویکروز برای ماست سود

ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده برحمت مشاهده نتوان رسید

بیت

بلبلی کو ستم خار تحمل نکند   بهتر آنستکه دیگر سخن گل نکند

(۱۴۲) وبدرستیکه شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی آرزو بردید مـرك را یعنی شهـادت را پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنراکه مرك است ، پس بتحقیق بدیدند آنچه میطلبید ازمقاتله کفار و حال آنکه شما مینگریستید بیاران و برادران شما که مقتول میشدند یانظر میکردند درپیغامبر صلی‌الله علیه وسلم واورا تنها گذاشته درخلاص خود کوشیدند

آورده اندکه چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زخم خورده در میان کشتگان نهان‌شد ابلیس‌لعین آواز **الا ان محمداً قدقتل** در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفاء اسلام خواستند رجوع به **عبدالله ابن ابی** نموده التماس کنندکه از **ابی‌سفیان** برای ایشان خط امان بستانند و قومی دیگربگریختند و بعد از آنکه رسول علیه السلام منهزمانرا ملامت می‌کردکه چرا فرار برقرار اختیارکردید وپشت بمیدان کارزار آوردید ؟ زبان عذرگشوده گفتندکه ما آوازهٔ قتل تو شنیدیم ، روزگار برما شوریده وازغایت ترس بگریختیم : حضرت عزت‌تعالی‌شأنه رفع عذر ایشانرا آیه فرستاد (۱۴۳)

در جنك احد گروهی از مشرکان روی بجانب رسالت پناهی آوردند . علی بن ابیطالب صلواة الله و سلامه علیه بدفع ایشان کمرهمت بست و شیر بیشهٔ شجاعت که در هیچ معرکهٔ ازشمشیر روی نتافته بود و بشعشعهٔ شمشیر رخشان گرد نبرد و غبارمیان مردانرا شکافته برایشان حمله آورد و به تیغ تیز دمار از ایشان برآورد ـ دستهٔ دیگری چون دریای‌جوشان بقصد حضرت ختمی مرتبت توجه نمودند وعلی‌علیه السلام در این‌بار نیز باشارت عالی پیغامبر ایشانرا که ثریا وار در عقد اجتماع منتظم بودند از اثر شمشیر شهاب سیر مانند بنات النعش متفرق‌گردانید وچنان در این روز حق‌مردانگی و مواسات و شرط خدمت ومواخات بجای آوردکه حضرت رسالت پناهی فرمودکه « انه منی و انا منه » (او از من است و من از اویم) و هم در این جنك بود که ازهاتف غیب این صدا بگوش حاضران و جان فشانان آن معرکه رسید که :

لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی

دعوی‌عشق و محبت‌بزبان آسانست   مرد باید که بعشق از سرجان برخیزد

و نیست محمد (۱) یعنی بندهٔ ستودهٔ من مگر فرستاده از پیش من ، بدرستیکه بگذشته اند پیش از وی فرستادگان ، پس اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته‌گردد ، باز میگردید شما هم بپاشنه های خود یعنی ترك جهاد می‌کنید یا مرتد می‌شوید ، و هر که برگردد و پس باز رود بارتداد یا ترك جهاد گیرد ، پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدایرا چیزی زیرا که ورود مضار و منافع براوروا نیست و زودباشد که جزا دهد خدای مر سپاس دارندگانرا (۱٤٤) و نباشد و نسزد هیچ نفسی را آنـکه بمیرد مگر بمشیت خدای و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ نوشتنی زمان او پیدا کرده شده ، کسی پیش از آن نمیرد و از آن نیز نگذرد .

در این آیت تحریض مسلمانان است برجهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هرکه داندکه عمر مقرر و اجل او مقدر است هرآینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارك و شروع در مهالك . مرتضی علی را رضی الله عنه در این معنی دو بیت است .

ای یومی من الموت افر   یوم ماقدر او یوم قدر
یوم ماقدر لم اخش الردی   و اذا قدر لم یغن الحذر

رباعی

دو روز حذرکردن از مرك روا نیست
روزی‌که قضا باشد و روزی‌که قضا نیست (۲)
روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود
روزی که قضا نیست در او مرك روا نیست

و هر که خواهد بجهادی‌که میکند پاداش این‌جهان ، بدهیم اورا از دنیا آنچه مقدرکرده ایم ، وهرکه خواهد باعمال‌خود جزای آن جهان،

---

(۱) امام عبد الرحمن واسطی در « انوار جلیه من الاسماء المصطفویه » فرموده‌که پیغمبر مارا هزار نام است و طایفهٔ از علماء آنهارا گرد آورده اند .

(۲) بعضی نسخ این مصرع را چنین ضبط‌کرده اند
از مرك حذرکردن دو روز روا نیست

بدهیم اورا آنچه خواهدوآرزو برد دربهشت ، زود باشدکه ما باداش دهیم شکرگویدگان را برنعمت جهان .

(١٤٥) وچند از بیغمبران یعنی‌سیار بیغمبرکه درراه حق کارزار کرد که با او بودند سپاه فراوان (ربی نام سپاهی است که کم از هزارنباشد) .

« ودرعین المعانی » گوید [١] ربی بمعنی ده هزار یا ربی بمعنی ربانی‌است یعنی فقها وعلما وحکما واتقیا با بیغمبران خود بودند بس سستی نورزیدند این بیغمبران واصحاب ایشان بانچه بدیشان‌رسید از محبت‌ها در راه خدا یعنی درجهاد باکفار ، وضعیف نگشتند از بسیاری حرب وفروتنی نکردند با دشمنان (تعریض منهزمان است‌وآنها که التجا بابن‌ابی نموده از ابی‌سفیان خط امان میطلبیدند) و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را برجهاد (١٤٦) و نبود قول ربانیان بعد از قتل نبی‌ایشان اگر واقع شده مگرآنکه‌گفتندی ای بروردگار ما بیامرز گناهان ماراکه سبب منع نصرت وقتل صاحب دعوت ما بود ، و درگذار از حد درگذشتن مارا درکارما ، و استوار دار قدم های مارا دروقت مقاتله باعداء دین ، ویاری ده مارا برگروه ناگرویدگان (١٤٧) بس بداد خدای ایشانرا ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبربر مقاتلهٔ کفار ، باداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان ویافتن غنائم ، و دیگر خواهد داد ایشانرا نیکوئی یا باداش آن عالم یعنی نعیم بهشت‌یا رضا و لقا ، و خدای دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابران را و نزد

[١] وکاین من نبی معه ربیون کثیر - سلمی نیشابوری گوید ربانیان « منقطعان بودند از خلق ومتوجه برب ، از صفات و ارادت خود فانی شده وبرمرادالله در مهمات ایشان مطلع گشته »

امام قشیری فرموده که « قائم بودند در مقام وفا وبر آن بگذشتند » .

درحقایق القرآن وارد است که « ربیون جماعتی بودند که در محاربهٔ نفس وهوی ومقاتلهٔ بالشکر شیطان بتیغ مجاهده شهیدشدند »

موحققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه به آفریدگار هردو (١)

مصراع

من فارغم از هردو مرا وصل توبس

(١٤٨) ای‌گروه گرویدگان اگر فرمان برید کافرانرا (دوشان جمعی است که از ابی‌سفیان طلب امان میکردند)

ودر « کشاف » آورده که منافقان مؤمنان را میگفتند که : این زمان بیغمبر کشته شد ورایت دولت‌کفار استیلا یافت شما را دیگرباره رجوع بدین خود باید کرد ، حق تعالی میفرماید که اگر بفرمان‌منافقان کارکنید ، بازگردانند شما را بر باشنهای شما یعنی بکفر باز برند ، بس آنگاه‌گردید شما زیان‌زدگان در هردو سرای بس فرمان دشمنان مبرید (١٤٩) بلکه بدانیدکه خدای یار ودوستدار ومددکار شمااست ، بس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید ، و خدای بهترین یاری دهندگان است (١٥٠) زود باشدکه درافکنیم در دلهای کافران ترس و بیم از خدای تعالی ، هم در روز احد ترس در دل کفار افکندکه باوجود ظفر وغلبه بی‌جهتی ترك قتال‌گرفته بازگشتند و القاء رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود ، بانچه شرك آوردند بخدای و انبازگرفتند آنچیزی را که نفرستاده است خدای بان شرك حجتی وبرهانی روشن تا ایشانرا عذری بودی (غرض نفی حجت‌است

(١) در لطایف قشریه آمده که « ثواب این عالم قناعت است بانچه خدای دهد ..... وحسن ثواب آن عالم آنستکه بنده را ببهشت در آورد در حالتی که از قید نعمت او آزاد گشته جز لقای منعم مرادی ندارد » .

در حقایق نجمیه آمده‌که در ثواب کرامتهائیست که برخی از خواص عباد بدان اختصاص یافته اند از علوم لدینه و شهود نوریه و الطاف ربوبیه و اسرار الوهیت و چون دیدهٔ اهل‌کشف بنور حضور « من طلبنی وجدنی » منور است نقداً در دنیا از ثواب آخرت بهره مندند .

چه اگر حجت بودی فرو فرستادی) ، و جای ایشان آتش دوزخ است ، وبدآرامگاهی است ستمکارانرا دوزخ (۱۵۱) وهرآینه راست کرد شمارا خدای وعدهٔ خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بشرط بود اگر صبر میکردند مظفر می‌بودند وچون ترك صبر کردند مغلوب شدند

و در « صحیح حاکم » از « ابن عباس » رضی‌الله‌عنه نقل میکند که خدای‌تعالی درهیچ‌موطنی حرب پیغمبر خودرا این‌نصرت نکرد که درحرب احد

(جمعی براین سخن انکار کردند و « ابن عباس » فرمود که من از کتاب خدای می گویم که وعدهٔ نصرت من با شما راست شد) .

آن هنگام که بکشتید کافرانرا از روی شتاب بخواست خدای یا بحکم او یا بمعونت او در اول روز شمارا ظفر بود تا آنگاه که بددل شدید ومخالفت کردید در کار حرب وعاصی شدید در امر امیر خود (عبدالله‌بن جبیر) وترك مرکز گرفته پس مبتلا شدید بمغلوبیت پس از آنکه نمود شما را آنچه دوست دارید از نصرت وغنیمت ، از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفهٔ بودند که پای از خیر امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت واخذ غنیمت اقبال نمودند ، و از شما هست آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت و این گروهی بودند که برمرکز ثبات ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ، پس شما را باز داشت خدای و روی شما را بگردانید ازقتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان تا بیازماید شمارا یعنی معاملهٔ آزمایندگان کند تا عیار نقد صبر شما برمحك یقین آشکارا گردد ، وبدرستیکه عفو کرد ودرگذرانید از شما که بشومی مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند ، و خدا خداوند فضل و رحمت‌است برگرویدگان واز جملهٔ فضل او آنکه شما را بتمامی هلاك نکرد (۱۵۲) آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا ببالای کوه میگریختید ونمی‌ایستادید و التفات نمیکردید برهیچ یکی از مردمان یا نمینگریستید بریکی که آن پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام بود وپیغمبر شمارا

میخواند درعقب شما و میگفت :

الی الی عبادالله فانی رسول الله [۱] وشما اجابت نمیکردید ، پس مکافات کرد شما را خدای غمی بعد از غمی (یك غم خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی غنیمت) و این پاداش داد شمارا تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر تا اندوهگین نگردید برآنچه از شما فوت شده است از فتح وغنیمت ونه اندوه خورید برآنچه بشما رسید از قتل وجرح وهزیمت ، وخدای داناست بانچه شما میکنید (۱۵۳) پس فرستاد خدای برشما از پس اندوه وهلاك امنی و آرامی و آن چه بود ؟ خوابی سبك[۲] ، میپوشید یعنی درمیپیچید آن‌خواب گروهی را ازشما که مؤمنان حقیقی بودند .

ودر « تبیان » میگوید که این‌خواب هفت تن را بود «صدیق» و « فاروق » و « مرتضی » و « طلحه » و « سعد‌بن ابی وقاص » از مهاجران و « حارث‌بن‌صمه » و سهل‌بن حنیف را از انصار وبعضی « زبیر » را نیز داخل کرده رضوان‌الله‌علیهم اجمعین وفایدهٔ « نعاس » [۲] عود قوت ایشان بوده و دفع کلال و ملال از ایشان ، وگروهی دیگر چون «معتب‌بن قشیر» واصحاب او که منافق بودند ، بدرستیکه درغم افکنده‌بود ایشانرا نفسهای ایشان ، گمان میبردند بخدای تعالی‌ظن ناروا ونا‌سزا گمانی که اهل جاهلیت را میبود که مهم **صلی‌الله علیه وسلم** باتمام نخواهد رسید ، میگویند آیا هست مارا (استفهام برسبیل‌انکار یعنی مارا نیست ازکار ظفرونصرت که وعده‌داده‌بود هیچ‌یعنی چیزطمع غلبه داشتیم بر لشکر « ابوسفیان » ومیسر نشد) قولی آنست که « ابن ابی » راگفتند « قتل بنوالخزرج » او جواب گفت هل‌لنامن‌الامر

---

[۱] ارجعوا الی الی‌عبادالله فانی رسول‌الله یعنی بسوی من‌بسوی من بازگردید ای بندگان خدا که منم پیغمبر او

[۲] نعاساً بدل است ازامنه وشاید که امنه مفعول‌له باشد ونعاساً مفعول‌به یعنی فرستاد برشما خوابی‌برای ایمنی شما وبعضی امنه‌راجمع آمن خوانند

من شیئی » یعنی‌مارا درکار ایشان هیچ اختیاری نیست ؛ گفتم از مدینه بیرون مروید سخن مرا قبول نکردند ، بگوای **محمد صلی الله علیه وسلم** بدرستیکه همه‌کار ما از غنیمت و هزیمت مرخدایراست وبفرمان اوست ، نهان میسازند منافقان در نفس‌های خویش از شکوك و شبهات آنچه آشکارا نمیتوانند کرد برای توبجهت خوف از شمشیر مسلمانان یابیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسدهٔ ایشان ، میگویند در خلوت بایکدیگر ، اگر بودی ما را از کار خود چیزی بهرهٔ و نصیبی یا اگر دین ما برحق بودی ، اینجاکشته نمیشدیم یعنی اصحاب مامقتول نمیگشتند وهزیمت بما راه نمیافت ، بگو اگر میبودید ای‌منافقان درخانهای‌خود ونمیخواستید که باما بیرون آئید ، هرآینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل نوشته شده است برایشان کشته شدن بسوی کشتن گاه خود یااگر شما تخلف میکردید هرآینه مؤمنان که خدای قتل کفار بردست ایشان مقدر ساخته است بیرون میامدند بمعارك حرب ومصارع اهل‌شرك پس خطاب بامؤمنان میفرماید که بعداز چنان غمی والمی که داشتید امن و آرامی برشما فرستاد تا بوعدهٔ او واثق باشید ، وبرای آنکه ظاهر گرداند خدای آنچه در سینه های شماست از اندیشه‌ها ودیگر تاپاك و خالص سازد آنچه در دلها دارید از نیتها وعزیمتها ، وخدای داناست به‌آنچه درسینه ها باشد از سرائر وخفیات (١٥٤) بدرستی آن‌کسانیکه روی بگردانیدند از شماوبهزیمت رفتند آن روزکه روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران ، جز این نیست که بلغزایند ایشانرا شیطان یااز ایشان طلب زلل کرد وفرمان‌وی بردند بشامت بعضی ازآنچه‌کرده بودند یعنی‌مخالفت امر **رسول الله صلی الله علیه‌وسلم** وبدرستیکه خدای درگذرانید از ایشان این گناه را بجهت توبه واعتذار ایشان ، بدرستیکه خدای داناست، بردبار است و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکاران

(١٥٥) ای‌گروه گرویدگان می باشید مانند آن کسانی که کافر شدند یعنی منافقان و گفتند برای برادران کشته و مردهٔ خود

را از منافقان(١) نسبی یاسببی ، چون برفتندی درزمین برای تجارت بمردندی یا بودندی غازیان وجهادکنندگان وکشته شدندی‌اگربودندی نزدیك ما بسفر غز و نرفتندی نمردندی درآن سفر وکشته نگشتندی درآن حرب پس‌شما ای‌مؤمنان مخالفت ایشان‌کنید دراین قول‌تاگرداند خدای تعالی آن مخالفت شمارا باگمان ایشانراکه اگر با ما بودندی تلف نشدندی ، دریغی واندوهی بدیشان دردلهای ایشان وخدای تعالی زنده میدارد نه خدر ونه تدبیر ' و او میمیراند نه سفر وحرب (٢) وخدای بدانچه شما میکنید ای‌گروندگان ازصبر وثبات بیناست(١٥٦) وبخدای‌که اگرکشته‌گردید شما در راه خدای یا بمیرید درخشنودی خدای برفراش هرآینه‌آمرزشی ازخدای وبخششی ازاو بهتراست‌ازآنچه جمع میکنید ازمال دنیا (وحفص بغیب میخواند یعنی‌آمرزش‌حق‌سبحانه شمارا خوبتراست ازآنچه‌کافران فراهم میاورند ازمتاع غرور) [١٥٧] و اگربمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق یاکشته شوید درکارزار کفار هرآینه بسوی خدای‌که معبود شماست حشرکرده شوید .

عرفا گفته اند اگرمرك دریابد شمارا ای مخالفت‌کنندگان بانفس وهوی یاشهیدگردید به تیغ ریاضت درطلب لقایش شمارا حشر باآن کس خواهد بودکه دل وجان را در راه او بذل‌کرده‌اید نه بغیراو و از اینجا گفته‌اند : **اذاکان‌المسیر الی‌الله‌طاب‌المصیر الی‌الله**(٣)

نظم

گرمرك رسد چرا هراسم	کان راه بتو است میشناسم
سرکان برهٔ تو پایمال‌است	شایستهٔ افسر وصال است

---

(١) « وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی‌الارض . . . » در عین‌المعانی «اذا» را بمعنی «کلما» میگیرد یعنی هرگاه‌سیر کردندی درزمین‌برای تجارت مشرکان میگفتند پس از مردن و کشته شدن برادران خود که اگر برادران ما نزدیك ما بودندی وبسفر غزا و جنك و جدال نرفته بودندی دران‌سفر نمیمردندی یااگر باما بودندی تلف نمیشدندی

(٢) نسخهٔ خطی (ج) بجای حرب « حضر » ضبط کرده است ولی در نسخه های دیگر همان حرب ضبط شده است

(٣) چو روبشهرتو دارم خوش‌است رنج سفر
چو مقصدم توئی آخر چه غم ز راه دراز

(۱۵۸) بس بخشایشی که ترا رسید از حق سبحانه نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیه درآن وقت بود که حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم بعد از مراجعه اهل هزیمت بایشان تغلیظ و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی نسبت به آن جماعت رعایت نمود حق‌سبحانه میفرماید که نرم سخنی و نیکوخوئی توبرحمت من‌بود واگر بودی تودرشت خوی یا سخن‌گوی یا جفاکننده سخت‌دل ونا مهربان هر آینه اصحاب تو براکنده میشدندی از نزدیك تو و باتو نیارامیدندی بس درگذار ازایشان تقصیری که درخدمت توکرده‌اند وآمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی راکه در ادای حقوق من ورزیدند و مشورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده

(کلبی گوید که مشاورت مخصوص‌بوده بامورمحاربه ومقاتله‌باکفار) بس چون قصدکاری کردی بعد ازمشاورت بس توکل برخدای کن نه‌بر مشاورت بدرستیکه خدای دوست میدارد توکل کنندکان را . متوکل حقیقی کسی‌است که ازغیر حق نترسد و جز بتو امیدوار نباشد (۱۵۹) اگر خدای شمارا نصرت دهد چنانچه درحرب بدر واقع شد ، بس نباشد غلبه‌کننده برشما واگر فروگذارد شمارا چنانچه درحرب احد وقوع یافت ، بس کیست آنکه یاری دهد شماوا بعد از فروگذاشتن او ، وبرکرم خدای باید که توکل‌کنند باور دارندکان (۱۶۰) ونباشد وسزاوار نبود مربیغمبری را آنکه خیانت‌کند در غنیمت .

اقویای صحابه ازبیغمبر صلی‌الله علیه وسلم درخواست نمودندکه ما را از غنیمت که میافتد زیاده از حصهٔ ضعفاء بده این آیه آمدکه خیانت بیغمبررا درقسمت روانیست وگویند از غنایم بدرگلیمی یا قطیفهٔ سرخ رنك‌گم شد و جمعی سیه‌گلیمان از روی نفاق نسبت به آن سید علی الاطلاق کردند و حق تعالی ذمت حبیب خود را خصوصاً و ذمه جمیع انبیارا عموماً ازاین خیانت بری‌گردانید وفرمودکه هیچ‌بیغمبر درغنیمت خیانت نکرده ونکند وهرکه خیانت‌کند در غنائم بیاید بگناه آنچه در آن خیانت‌کرده یا بیارد آن چیزیراکه در آن خیانت‌کرده

روز رستخیز و **علی‌رؤس‌الاشهاد** بدان فضیحتی یابد اگرهم‌سوزنی یا رشتهٔ باشد « دراخبار آمده‌که شخصی بعدازقسمت غنائم رسن‌کهنهٔ که قبل ازقسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت علیه‌الصلوة والسلام آورد آنحضرت قبول نکرد وفرمودکه نگاهدار تا در قیامت بیاری » بس تمام داده شود درآن روز هرنفسی را جزاء آنچه کرده باشد از خیر و شر و ایشان ستم‌کرده نشوند در وقت جزا (۱۶۱) آیا هرکه بیروی‌کند خشنودی خدایرا درترك غلول باشد (یعنی‌نباشد) همچون کسی که بازگردد بخشمی ازخدای بسبب خیانت وآرامگاه او باشد دوزخ وبدجاي بازگشتن است دوزخ (۱۶۲) انبیاء واهل امانت که تابع رضوان‌حقند، خداوندان بایهای بلندند بامرایشانراست‌درجه‌ها(۱) نزدیك خدای وخدای بیناست بانچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت‌گذاری (۱۶۳) هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای بر گروندکان چون فرستاد در میان ایشان بیغمبری از ایشان یعنی‌ازآدمیان میخواند برایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید و باك میگرداند ایشانرا از ادناس مقتضیات طبیعت برشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة ازایشان فرا میگیرد یا کار بصلاح می‌آرد یا برباکی‌گواهی میدهد ومیاموزاند ایشانرا قرآن یا معارف شرعیه وحدیث یا معارف عقلیه ، و بدرستیکه بودند همه مردمان بیش‌از بعثت رسول درگمراهی‌هویدا وظاهر، نه‌حق‌را میدانستند ونه از باطل دوری میتوانستند

بیت

تاریك بد زظلمت عالم‌همه جهان　　عالم زرأی روشن اونورحق گرفت

(۱۶٤) آیا هرگاه‌که بشما رسد نابایستی از هزیمت و قتل و جراحت ازآعادی ، وحال آنکه رسیده بودید ازایشان دوچندانرا یعنی یافته بودید از کافران دوبرابر چه ایشان **دراحد** هفتاد تن ازشما را

(۱) در فتوحات محی‌الدین عربی میفرماید‌که « درجه کمال یا ذاتی باشد یا عرضی ذاتی حق‌راست وعرضی بهشت را ، آنهاکه اهل کمال درجات عرضی‌اند بهرهٔ ایشان حور و قصور نعیم و سرور و آنانراکه درجات‌کمال ذاتی داده‌اند نصیب ایشان نور است

کشتند وشما در **بدر** هفتاد تن از ایشان کشتید وهفتادتن‌را اسیر کرفتید گفتید ازروی جزع که این از کجا بما رسید ومامسلمانانیم وپیغمبر خدا در میان ماست ، بگوابنکه شمارا پیش آمد هم از نزدیك شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترك مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید . بدرستیکه خدای برهمه چیز ازفتح وغنیمت و قتل و هزیمت تواناست (١٦٥) وآنچه بشما رسید از مکروهات‌طبایع شمادرآن روزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بروی‌آوردند بامر خدای وقدرت او بود وتا به بیند خدای ثبات مؤمنان را وظاهر سازد (١٥٦) وتا اظهارکند خصومت آنانراکه نفاق ورزیدند وگفتند مر ابن ابی واصحاب اورا دروقت بازگشتن ایشان از راه به مدینه ، بیائید و از حرب باز مگردید و به جدّ تمام کارزارکنید با مشرکان در راه خدای، یا دفع کنید بیگانگانراکه داعیهٔ قتل وغارت اهل مدینه دارند ؛ گفتند اگر ما مراسم حرب میدانستیم هرآینه متابعت میکردیم شمارا یا اگر دانیم که این جنگ خواهد بود می‌آمدیم اما جنگ واقع نخواهد شد و **محمدصلی‌الله علیه وسلم** با اقرباء خود صلح خواهد کرد ، این منافقان بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند نزدیك ترند که بسوی ایمان یا باهل کفر اقرب اند دریاری دادن که باهل‌ایمان (١) میگویند ایشان بدهنهای خود آنچه نیست دردلهاء ایشان یا آنکه‌بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و دردلهاء ایشان آن بود که جنگ‌واقع شود ، وخدای داناست بآنچه میپوشند از حقد و عداوت و مکیدت (١٦٧) این منافقان آنانندکه ازروی جهل یا بجهت فریب جهال گفتند ازبرای امثال خود یا اقرباء و همنشینان خودکه در احد شهید شده بودند وحال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال ، اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما مارا در

---

(١) در « موجز » آورده که ایشان بمسلمانان نزدیکتر بودند در ظاهر حال اما چون آثار نفاق از ایشان بظهور رسید بکافران نزدیکتر گشتند .

گهت چوماهی وگاهت‌چوماه میبینم　منافقی چه کنی ماه باش یا ماهی

آنطرف از راه وبسکون درمساکن خود ، کشته نمیشدند چنانچه ما نشدیم ، بگو ای **محمد** اگراختیارمرك بدست شماست ، پس‌دفع کنید از نفسهای خود مرك را اگر هستید شما راستگویان که حذر دفع قدر میکنید .

در **کشاف** آورده « که در آن روز که منافقان این سخن میگفتند هفتاد تن از ایشانرا مرك رسید » .

(١٦٨) ومپندار آنانراکه بصدق نیت کشته شده‌اند درراه‌خدای که ایشان مردکانند

ابن عباس رضی‌الله عنه نقل کرده که **حضرت‌رسالت** صلی‌الله علیه وسلم اصحاب راگفت که چون برادران شما روز **احد** شهیدشدند حق سبحانه جانهاء ایشانرا دراجواف مرغان سبزبال‌جای دادکه‌دربهشت طواف کنند وبرشاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویهای فردوس آب خورند وبوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایهٔ پایه عرش آویخته وایشان میگویند خداونداکه خبر دهد یاران و برادران مارا از این دولت که یافته‌ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود یا **پدرجابرانصاری** رضی‌الله عنه که ازشهداء بود از حق‌سبحانه و تعالی در خواست نمود که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم ، فرمان رسید که حکم ازلی براین وجه رفته که‌آمدگان از رجوع ممنوع باشند ؛ گفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت بیزوال که مرا دادهٔ یارانرا خبرده ، این‌آیه نازل‌شد که شهداء را مرده مپندارید بلکه ایشان زندکانند نزدیك پروردکار خود بدان معنی که هرسال‌ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاك مرایشانرا نمیخورد یانمیشوبند ایشانرا چون‌سایر مردکان یا ردسلام زائران میکنند یابدستورزندکان(١) روزی داده میشوند از میوه های بهشت (١٦٩) در حالتی‌که شادمانند بدانچیزی‌که عطاکرده است خدای بدیشان ازفضل خویش که‌آن دولت

---

(١) از فرشته گذشته اند بلطف　حاش لله که چون بشر میرند
از لبش‌آب زندگی خوردند　لاجرم شیوهٔ دگر میرند

خشنودی حق است و عطائی که ورای آن متصور نیست .

در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را بانوارالوهیت شوقی بدید آید ذوات ایشانرا لمعات معارف ربانی مستنیر گرداند **یرزقون** اشاره بانست بس از آن بمنبع نور ومصدررحمت ناظرشوند **فرحین** عبارت از آنست که بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال ومسرتی افزونتر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود

بیت

مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست

میکنم جهد که خودرا مگر آنجا فکنم

ومسرور میشوند ببشارت باشادی میکنند باانکه هنوزدر نرسیده‌اند بایشان ازبس ایشان وامیدوارند که بدیشان رسند و درکرامت با ایشان شریك شوند باشادی ایشان بانستکه براحوال اخروبت بلاخلاف صاحب وقوف شده بیقین یعنی میدانند آنکه هیچ ترس نیست برایشان از آنچه در بیش ایشان خواهد آمد و نباشد که اندوهناك گردند بر مفارقت دنیا وآنچه دراو بگذارند (۱۷۰) شادمانی مینمایند برحمتی که فایض شده است از خدای برایشان یعنی ثواب اعمال و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد و زاید بر آن به بنده ارزانی دارد و دیگر فرح دارند شهیدان به آنکه خدای ضایع نکند مزدکار مؤمنان موحدومجاهد(۱) (۱۷۱) آنانکه ازروی صدق اجابت کردند مرفرمان خدای و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون **ابوسفیان** از احد بازگشته سید عالم صلواةالله و سلامه علیه آخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان

(۱) امام قشری فرموده که استجابت حق آنستکه بتحقیق وجود او قائل باشند واجابت رسول آنکه بحدود شریعت او متخلق کردند یا اجابت حق بادای حقوق ربوبه است و اجابت رسول بوفا دراقامت لوازم عبودیه سلمی میگوید دولت استجابهٔ خدای ایشانرا ببرکت استجابه رسول حاصل شد زیرا بی این برید بسرمنزل مراد نتوان رسید ـ

بی رفیق کرمش راه بجائی نبرند .

احد برعقب دشمنان بروند وهرکه در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند ودر **حمراء اسد** معسکر (۱) همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکراسلام باحیاء وقبایل عرب رسید دانند که ایشانرا عجزی وانکساری نیست حق سبحانه وتعالی بدین آیه میستاید آنهارا که اجابت خدا و رسول کردند از بس آنکه رسیده بود ایشانرا جراحتها وآنکسانی راکه نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد و بترسیدند از غضب خدا درمخالفت امرپیغمبرمزدی بزرك است یعنی بهشت .

آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناکاه خبر رسید آنحضرت به **حمرالاسد** با اوکفتند هراسی در دل ایشان افتاد ازروحا هزیمت بمکه آوردند و در راه قافلهٔ تجار یا طایفهٔ از اعراب بادیه راکه متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که **محمدیان** را هرجاکه ببینید از ما ترسانید و چنان نمائیدکه ایشان با لشکر آراسته بازگشته‌اند وجدال وقتال بلکه استیصال شمارا میان بربسته .

آن جماعت در**حمرالاسد** با اهل‌اسلام ملاقات نمودند بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند وعنایت‌ازلی مسلمانانرا دریافته بهیچ حال اثر تزلزل بمیان ایشان راه نیافت بلکه در مراد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات **حسبناالله ونعم‌الوکیل** باز دادند وحق سبحانه درصفت ایشان میفرماید :

(۱۷۲) اجابت کنندکان آنندکه ازجهة تخویف کفتند مرایشانرا مردمان (یعنی‌تجاریااعراب) بدرستیکه ابوسفیان واصحاب‌او جمع شده‌اند و متفق‌الکلمه گشته برای قتال شما ، بس بترسید از آمدن ایشان که شمارا بانجماعت طاقت حرب نیست ، بس زیاده کردانید این سخن مؤمنان را تصدیق و یقینی درکارخود تا نترسیدند وگفتند بسنده‌است مارا خدای یاری دهنده وکفایت کننده ، ونیکوکارگذاری‌است حضرت

(۱) لشکرگاه

پروردکار ونزد بعضی این آیت که گذشت وآنچه بعد از اوست در غزو **بدرصغری** فرود آمده بود .

آورده اند که روز احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدراست و پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم فرمود درجواب اوبگوئید که چنین باشد . دیگرسال که نزدیك بموعدرسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم‌بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود ولشکر اسلام را بترساند از قریش وچنان سازد که عنان عزیمت ازسفر بدر باز کشند .

نعیم به یثرب آمده هرچند مقدمات تخویف‌آمیز از کثرت لشکر کفار وبسیاری اسلحه واتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب **حسبنا‌الله و نعم‌الوکیل** نشنود و حضرت با محاربان احد و جمعی دیگر که مجموع هزار وپانصدمرد بودند در بدر رفت وهشت روزآنجا توقف نمودند و بازارها قایم گشت ودر معاملات سود بسیار بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند وحق تعالی این آیت‌ها فرستاد وبرآن تقدیر که آن ناس که درآیهٔ سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم باشد و بهر تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع اویند و تتمهٔ حال مؤمنان اینست :

(۱۷۳) پس بازگشتند (بقول اول ازحمراء الاسد وبقول ثانی از موضع بدر) بعافیتی تمام یا ثوابی لاکلام ازخدای وزیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت ، نرسید مرایشانرا مکروهی از قتل و جرح و هزیمتی بلکه بسلامت رفتند وبکرامت باز آمدند وپیروی کردندخشنودی خدایرا بفرمان برداری رسول ، وخدای‌خداوند فضل بزرك است بدفع مشرکان از مؤمنان (۱۷۴) جزاین نیست که آن تخویف کننده شیطان بود ، میترساند بدان دوستان خدای را یعنی‌آنچه اعراب با اهل قافله یا نعیم میگفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقانرا وازلشکر پیغمبر روی کردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد ، پس شما ای مؤمنان مترسید ازاولیای شیطان وبترسید ازمن در مخالفت امرمن اگرهستید شما باور دارندکان مروعدوعید مرا

(۱۷۵) و بایدکه اندوهگین نگردانند ترا آنانکه میشتابند دریاری اهل کفر چون **ابن‌ابی** ومتابعان او که ازجنك احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فروگذاشتند ، بدرستیکه ایشان هرگززیان نرسانندخدایرا یعنی دوستان خدایرا هیچ چیز بسبب مسارعت درکفر، میخواهدخدای بانکه‌نگرداند مرایشانرا یعنی ندهد بهرهٔ ازثواب آنجهان و مر این مسارعانرا عذابی بزرگست یعنی بسیار وهمیشه (۱۷۶) بدرستی آنانکه بخریدند کفررا یعنی بدل کردند بایمان ، هرگز زیان نرسانند خدایراچیزی‌بسبب‌اشتری بلکه ضرر ایشان بایشان عائدگردد ومرایشانراست عذابی دردناك که الم آن بدلهای ایشان برسد (۱۷۷) و نه پندار آنکسانیکه کافرند از یهود ونصاری ومشرکان و منافقان که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند ، و مرایشانراست عذابی خوارکننده و رسوا سازنده .

(۱۷۸) خدای برآن نیست که بگذارد مؤمنان را بر آنچیز که شما ای منافقان برآیند ازطعن برایشان در خفا و استهزاء بایشان در آشکارا بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شما بر محك امتحان زند تا وقتیکه جداکند پلید راکه آلودهٔ نفاق است ازپاك یعنی مؤمن‌مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تامخالفان تخلف نموده بااعدای دین‌محاربه نکنند چنانکه در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی بر **سید عالم صلی‌الله علیه وسلم** معلوم گردد و صحابه بدان اطلاع یابند و ازجمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بودکه دروقتی که حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم فرمودکه امت مرابصورت‌وحلیه بمن نمودند بهمان مثابه‌که ذرات ذریات را به **آدم صفی علیه‌السلام** نموده بودند ومرا بالهام الهی معلوم شدکه‌کدام از ایشان اسلام قبول کند وکدام در بادیهٔ ضلالت سرگردان ماند .

منافقان با یگدیگر میگفتندکه محمد صلی‌الله علیه و سلم چنین دعوی بلند میکند و ازحالات دل متزلزل ما غافل است ، اگر راست میگوید گو علی‌التعیین با ما بگوید که‌کدام مخلص است و کدام منافق که آیه‌آمدکه : وچنان نیست که خدای مطلع گرداند شمارا ای منافقان

برآن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند ولیکن خدای برگزیند برای اطلاع برآن ازفرستادگان خود هرکرا خواهد ، پس شما ای مؤمنان بگروید بخدای برآن وجه که او متفرداست بعلم‌غیب ، و باور دارید رسولان اوراکه بندگان برگزیده‌اند ، ومیشاید که خطاب باکفار یا منافقان باشد ، واگر ایمان آرید براین وجه و بپرهیزید از نافرمانی ما یا از شرك ونفاق ، پس شما را باشد اجر عظیم یعنی‌مزد بزرك (۱۷۹) ونپندارند آنانکه از دناءت همت بخیلی میکنند بدانچه خدای از مال دنیا بایشان داده است از فضل وکرم خود ، آن‌بخل بهتر است مرایشانرا ؟(۱)

نه چنانست ، آن بخل بدتراست مرایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال وهم درآخرت باستحقاق شدائد واهوال ، زود باشد که درگردن ایشان طوق کرده شود آنچه بخل کردند بان از مالها و ندادند زکوة آنرا و این فضیحت ایشانـرا واقع باشد روز رستخیز چنانچه درحدیث آمده است هرکرا حق‌سبحانه مال‌عطا فرمود وانکس از روی بخل آلودهٔ زکوة آن ادا ننمود تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال اورا بصورت ماری بزرك که از بسیاری وتندی زهر موئی بر سر او نمانده باشد ودو نقطهٔ سیاه برزبر چشمهای وی آشکارابود وچنین مار خبیث ترین ماران است ، پس آن مار بیاید وطوق گردن او شده هردو کنارهٔ روی و دهن او را بگیرد و زبان توبیخ گشاده میگوید انا مالك انا کنزك من آن مال توام که بدان در دنیا لاف مباهات میزدی وگنج توام که بسبب او طرح مفاخرت بر اقران می افکندی .

---

(۱) میشنیدم که از ره شفقت — پدری پیر گفت با پسری
بیخ بخل از زمین دل برکن — کس نخورداز درخت بخل‌بری
هم بخور هم بدوستان برسان — از نهال سعادتت ثمری
حیفم آید که حاصل همه عمر — بگذاری تو تا برد دگری

آورده‌اند که خدای مالرا فضل‌خواند وفضل نصیب اهل‌سعادتست وبخل آن سعادت را بشقاوت مبدل میسازد

بیت

(۱) گنج را از دل‌برون کن‌مال‌رابکفن‌زچشم

مال تو مار است در معنی وگنجت اژدها

و مر خدایراست میراث اهل آسمانها وزمینها یعنی همه بمیرند وملك آسمان وزمین بی دعوی مدعیان ونزاع منازعان اورا مسلم ماند **لمن الملك الیوم لله الواحد القهار**

محققان گفته‌اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملك کس در آید وپیش از آن درملك اونبوده باشد پس اموال اهل‌آسمان وزمین را بر میراث بروجه عاریت است در دست ایشان و فی‌الحقیقه ازآن خداوندست **ولله ملك السموات والارض** پس‌جون اهل‌آسمان وزمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد ودراین سخن اشارتی است بانکه بخیل را فی نفس الامـر مالـی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل و رزیدن غایت عناوت و نهایت شقاوت باشد

رباعی

ای آنکه ببخل‌کیسه رابند کنی — خودرا بوجود مال‌خرسند کنی
این‌مال‌خداست‌صرف کن‌درره‌او — امساك بمال دیگری چند کنی

وخدای بدانچه شما میکنید از انفاق وامساك داناست(۱۸۰) بدرستیکه بشنید خدای سخن آنهاراکه گفتند بدرستی که خدای‌درویش است وما توانگرانیم

چون آیه **اقرضوالله قرضا حسنا** برپیغمبر صلی‌الله علیه‌وسلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که ازما قرض میطلبد حق تعالی آیه فرستاد واز روی تهدید گفت : زود باشد که بنویسم یعنی

---

(۱) طوق مهر زر منه بر گردن جان دمبدم

تا نه پیچد حلقه سان بر گردنت روز جزا

حفظه را بفرمایم تا بنویسند (۱) آنچه ایشان گفتند ، فقر را بما وغنا را بخود اسناد کردند ودیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشا ن پیغمبران را بناحق وما میگوئیم ایشانرا نزدیك مرك یابوقت قیام از قبور بچشید عذاب آتش سوزنده را (۱۸۱) اینچنین عذابی شما را بسبب چیزی است که از پیش فرستاده دستهای شما ذکرید برای تحقیق فعل است وگرنه فاعل ایشانند نه ید و افعال ایشان قتل انبیا بوده وعبادت عجل و امثال آن دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای تعالی نیست ستمکار بر بندگان خویش شما مستحق عذابید از روی عدل شمارا معذب سازد (۱۷۲) دیگر شنید قول آنانکه گفتند ، بدرستی که خدای عهد کرده وبیمان فرستاده بما یعنی مارا امر کرده بانکه ما ایمان نیاریم وتصدیق نکنیم مر فرستاده را تا وقتی که بیارد برای ما قربانی ، بخورد آنرا آتش .

بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان آن خـانه ایستاده مناجات کردی وعظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تاوقتیکه قربانی مقبول شدی وعلامت قبول آن بود که آتش بی‌دود باوازی مهیب ازآسمان فرود آمده درقربانی بپیچیدی وسوختی پس جهودان گفتند که در تورات مذکور است که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند بدین آیت : بگو بتحقیق آمدند بشما فرستادگان خدای پیش از ظهور من بمعجزه‌های روشن چون **عیسی علیه‌السلام** ودیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بروجهی که مدعای شما

(۱) مراد از کتابت اثبات این گفتار است بر یهود زیرا بکتابت سخنان ثابت میماند و ازفراموشی وزوال مصون ومحروس و محفوظ میگردد لهذا دراینجا کتابت مجاز باشد از ثبوت آن یعنی این کلمه که خداوند فقیر است کفر است بخدای و استهزاء بفرستادهٔ او و این کفر بخدای و رسول در علم ما ثابت است و در عقوبت آن اهمال نکنیم

است چون **زکریا و یحیی علیه‌السلام** ، پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا راکه صاحب مذبوح بود و پسر او یحیی را اگر هستید شما راستگویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی میباید کرد (۱۸۳) پس اگر تکذیب کردند تراملول مباش ، پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگانی که ایشان آورده بودند حجت های روشن ومعجزه های ظاهر ومواعظ زاجره یااحکام شرعیه وکتابی چون انجیل وزبور بااحکام حلال وحرام (۱۸۴) هرنفسی چشندهٔ مرگ است وزود باشد ای اهل تکذیب وارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وجز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خودرا روز برخاستن ازقبور ، پس هرکرا دور گرداند ازآتش دوزخ ودرآورده شود ببهشت پس هرآینه رستگار شد وبمراد رسید ، ونیست زندگانی این جهان مگر بر خورداری ناپایدار حیات دنیا را بمتاع تشبیه کرد که خرنده در آن غرور یابد و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب دهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که بهیچ نمیارزد

بیت

در دیدهٔ اعتبار خوابیست ، بر رهگذر اجل سرابیست
ایمن منشین زگرم وسردش ، مشغول مشو زسرخ وزردش

(۱۸۵) بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد در مال های خویش

اهل شرك بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و ضیاع هریك که بمکه داشتند دراز کرده میفروختند وهرکرا از ایشان در راه بدست میامده در آتش تعذیب وتهدید میسوختند ، حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که هرآینه شما مبتلا میشوید درمالهای خود بنقصان وتلف ودر نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وهرآینه خواهید شنید از آنانکه کتاب بدیشان داده‌اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری و دیگر میشنوید از آن کسانی که شرك آورده‌اند رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنج خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم وهم

بنسبت شما و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و بپرهیزید از مکافات
ایشان وبامنتقم حقیقی گذارید ، پس بدرستی که این صبر و تقوی از
استواری کارهای دین است و درستی نشانهای آن یا حقایق ایمان است
(۱۸۶) و یاد کن آنرا که فراگرفت خدای عهد و پیمان آنانکه عطا
کرده‌اند ایشانرا تورات و انجیل یعنی علمای بنی‌اسرائیل ومضمون عهد
آنستکه هرآینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شأن
محمد است صلی‌الله علیه وسلم و مپوشید امر پیغمبرانرا (حفص درهر
دوکلمه بخطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل‌کتاب که بیان کنید
نعت پیغمبر را و مپوشید) ، پس بینداختند کتاب را یا پیمان را از
پس پشت خود این کلمه را مثل است در عدم التفات وبخریدند یعنی
برگزیدند بانچه اخذ میثاق بر آن بود بهای اندك را و آن ماکل و
رشوتهای احبار واساقفه بودکه هر سال از عوام و سفله میگرفتند ،
پس بد چیزی است کـه میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را
بحطام فانی (۱۸۷) مپندار ای محمد آنانرا که شاد میباشند بانچه
آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت واینها دوست میدارند آنکه ستوده
شوند بانچه نکردند

(**حضرت پیغمبر** ازیهود چیزی پرسید وایشان جواب آن مخفی
داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی
خبر دادند وبا وجود آن دروغ ایشانرا داعیهٔ استحسان نیز بود این
آیه نازل شد یا در شأن منافقان است که از غزوه تخلف کردند و
چون پیغمبر باز آمد زبان باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند) ،
پس مپندارید ای نبی و ای مؤمنان ایشان‌راکه اهل رستن‌اند ازعذاب
قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جدال و ذلت و قبول جزیت ، و
مر ایشانراست عذابی دردناك درروز رستخیز (۱۸۸) و مرخدایراست
پادشاهی آسمانها وزمینها وخدای برهمه چیزها از مثوبت ابرار وعقوبت
اشرار توانا است .

آورده‌اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزهٔ موسی علیه‌السلام
چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا بامعجزات دیگر در میان آوردند

وازنصاری اعجاز عیسی علیه‌السلام سؤال کردند احیای موتی را و
ابرای مرضی باز گفتند ، پس « بجناب نبوت پناه » آمده گفتند ای محمد
ما از معجزات موسی وعیسی خبر یافته‌ایم و بطلب معجزات تو بدین
جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زرسازی آنرا علامت یگانگی معبود
تو میدانیم حق‌سبحانه این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیتید
(۱۸۹) بدرستیکه در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است و در
آفریدن زمین و آنچه بر وی است و آمد و شد شب و روز یـا
اختلاف ایشان در نور وظلمت بود یانقصان وزیادت هرآینه نشانهاست
بروجود صانع ووحدت او وکمال علم وقدرت او مرخداوندان خرد
را که عقول ایشان از شوائب حس ووهم صافی وبادراك دقایق اسرار
وحقایق آثار وافی باشد (۱) .

(۱۹۰) واین الوالالباب آنانند که از روی خلوص یاد میکنند
خدای را درحالت استادن ودر وقت نشستن ودر زمان تکیه کردن بر
پهلوهای خود (مراد دوام ذکراست) یعنی دائم با ذکر حقند وپیوسته
دردریای محبتش مستغرق (۲)

بیت

شب وروزم بجز ازیاد تو در خاطر نیست
بلکه درخلوت جان غیرتو کسی حاضر نیست

یامراد از ذکر نماز است که بر این هیهات سه‌گانه میگذارند
برحسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند
بر قدرت قیام که قوام معیشت برآنست و بر نعمت قعود که پایداری
صحبت در آن است وبرراحت اضطجاع ومنام که آسایش تمام بسبب
آن است

(۱) ماه وخورشید وفلك ارچه همه در حرکت
هیچ دانی بی معشوق بوند ای هوشیار
(جلالی)

(۲) من احب شیئاً اکثر ذکره
هرچه بدل دوست تر آید مرا　بیشتر آرم بزبان نام او
(جلالی)

محققان گفته‌اند که مراد ذکر دل است زیراکه دوام ذکر لسانی ممکن نیست . اما ذکر دل را فتوری وقصوری نمیباشد پس مراد از این ذاکران آن صاحبدلانند که مشغول بذکر دل وجانند « قیاماً » در حالتی که قائمند یعنی متوجه بامر الهی و « قعوداً » و « قاعداً » باز ایستاده اند از ملاهی « وعلی جنوبهم » بر جانب‌اند از ارتکاب مناهی یاقائمند برآستانه خدمت وقاعدند بربساط قربت و «علی جنوبهم» آسودگانند در بارگاه وجد و حال برکناره اند از پندار و هم و غرور و خیال

حجاب کثرت از هم بر دریده بخلوتگاه وحدت آرمیده
رهٔ وهم وخرد برخویش بسته بحق پیوسته واز خویش رسته

و اندیشه میکنند از روی استدلال درآفرینش آسمانها و زمینها تااندیشه ایشانرا راه نماید بصنایع قدیم ومبدع حکیم وحجب بعد و هجران از نظر دل ایشان بر خاسته از غیب بحضور آیند واز روی شهود بزبان نیاز گویند ای پروردگار ما نیافریدی این مخلوق را که آسمان وزمین است آفریدن باطل ناحق یا خلق نکردی آنرا بعبث و هزل ، پاکی تراست ازآنکه چیزیرا باطل بیافرینی (۱) ، پس نگاهدار ما را بحمایت لطف خود از عذاب دوزخ (۱۹۱) ای آفریدگار ما بدرستیکه ازروی عدل هرکرا درآری بدوزخ ودر آنجا جاوید باشد پس بدرستیکه او را خوار گردانیدی بعقوبت ونیست مرستمکارانرا از مشرك ویهود ونصاری وامثال ایشان از هیچ یکی از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازد (۱۹۲) ای پروردگار ما بتحقیق که ما شنیدیم نداء آن نداکننده راکه باشکارا میخواند خلق را بسوی ایمان واین منادی **محمد صلی‌الله علیه وسلم یا قرآن** واین عام‌تراست چه بسیار کس دعوت رسول‌صلی‌الله علیه وسلم‌درنیافته وهمه‌کس ازقرآن میشنوند که بزبان بیان ندا میزند براین وجه که بگروید بپروردگار خود ؛ پس اجابت کردیم منادی را وایمان آوردیم ای آفریدهٔ ما پس بیامرز گناهان مارا (مراد کبائر است یامطلق گناهان گذشته) و درگذران و

(۱) اندراین ملك چو طاوس بکاراست مگس (حکیم‌سنائی)

بپوشان از ما بدیهای ما را (مراد صغائر است یا گناهان آینده) و بمیران ما را بانیکان و نیکوکاران (۱۹۳) ای تدبیر کننده و بصلاح آرندهٔ کار ما بده مارا آنچه وعده کردهٔ بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی است یاآنچه برزبان رسل وعده فرمودهٔ از نصرت مؤمنان یا آمرزش میطلبیم که انبیا را گفتهٔ که ما را آمرزش خواهند چنانچه **نوح** علیه‌السلام فرمود **ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات** و چنانچه **ابراهیم** علیه‌السلام فرمود **رب اغفرلی ولوالدی وللمؤمنین** وچنانچه **پیغمبرمارا صلی‌الله علیه وسلم** امر کردی که **واستغفر لذنبك وللمؤمنین** ورسوا مکن مارا روز قیامت بدرستیکه توخلاف نکنی وعدهٔ خود را . **درتیسیر** نقل میکنند که دعوات خمس که در این آیتهاست از حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم وچهار خلیفه بزرگوارش برترتیب واقع شده حضرت رسالت از مرتبهٔ شهود خود دعا کرد که **ربنا ما خلقت هذا باطلا** . صدیق در مقام خوف فرمود **ربنا انك من تدخل النار فقد اخزیته** و **فاروق** از تحقیق تصدیق خود خبر داد که **ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی** و**ذوالنورین** در مرتبهٔ رجا طلب غفران کرد که **ربنا فاغفر لنا ذنوبنا** و **مرتضی رضی‌الله تعالی‌عنه** از سرهمت روی بطلب موعودات آورده **ربنا آتنا ما عدتنا علی رسلك** لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده پروانهٔ رحمت اردیوان عنایت براین وجه صادر شد که (۱۸۴) پس اجابت کرد مر دعای ایشانرا پروردگار ایشان بانکه گفت من ضایع نمیگردانم عمل هیچ عمل‌کننده را از شما

امسلمه(۱) رضی‌الله عنها نقل میکند که من ازسید عالم صلی‌الله علیه وسلم سؤال کردم که هر عاملی را اجری است این چگونه باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار یادکرد ومهاجرات را ازآن نصیبی ارزانی نفرمود این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی‌را از شما ضایع نکنم ازمرد وزن ، برخی ازشما برخی دیگرید یعنی شما همه از همدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ماحصل سخن شما را درثواب یك حکم است هرکه عمل کند مزد برد وذکورت وانوثت را درآن مدخلی نیست ، پس آنانکه هجرت کردند از شرك یا از اوطان خود بیرون

(۱) نام یکی اززنان حضرت پیغمبر میباشد

کرده شدند از سراها ومنزلهای خود یعنی حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه وسلم وآنانکه مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند و رنجانیده شدند درراه طاعت من‌مراد سابقان اهل اسلامند چون **بلال** که اورا بضرب وستم **صهیب‌رومی** که اورا بنهب اموال میرنجانیدند ، وکارزارکردند باکفار وکشته شدند درجهاد این عامهٔ مهاجرانند ، هر آینه درگذارم از ایشان بدیهای ایشانرا و درآرم ایشانرا ببوستانها که میرود از زیر درختان یاتحت منازل آن جویها و پاداش دهیم ایشانرا پاداش دادنی از نزدیك خدای (وضع مظهر در موضع مضمر دلیل برتعظیم ثواب دهنده است واضافت ثواب بعندیت وتقییدباسم‌الله که دال است برذات یا مجموع صفات نشانه تعمیم ثواب است) وخدای است که نیکوئی‌پاداش و پاداش نیکو نزدیك او است

در تفاسیر آمده است که مشرکان مکه درعشرت بودند وفقراء مؤمنان بعسرت میگذرانیدند ودر خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان در رنج و محنت حق‌سبحانه جهت تسلیت ایشان باپیغمبرخود خطاب فرمود ومراددرویشان امت‌اند (۱۹۵) بایدکه فریب ندهد ترا رفتن و آمدن کافران درشهرها برای تجارت چه‌آن تقلب ایشان (۱۹۶) برخورداری اندك است که‌زود زایل شود ، پس آنکه باخرت روند بازگشت ایشان جهنم باشد یعنی دوزخ و بدآرامگاهی است دوزخ (۱۹۷) لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پروردگار خود وبمتاع‌دنیا مغرور نگشتند مرایشانرا بوستانهاست برآن وجه‌که میرود اززیرقصور آن یا در پای درختان او جویهای از آب وشیر ومی‌وانگبین ، جاوید باشند درآن بوستانها درحالتی که این بهشت‌ها پیشکش باشند از نزدیك خدای (نزل آنرا گویندکه درمنزل برای مهمانان حاضر سازند وبسیاری وخوبی‌آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد وهرگاه که بهشت نزل مهمانان دارالسلام‌خواهدبود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار قرب لقا نباشد

بیت

تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت
نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم

وآنچه نزدیك خداست از الطاف خفیه بهتر است مرنیکوکارانرا ازمتاع فانی (۱۹۸) وهرآینه از اهل کتاب کس هست که میگرود بخدای وبه‌آنچه‌بشما منزل شد که قرآن است وبدان نیزکه بدیشان فرستاده‌اند که تورات است یاانجیل (مراد ابن سلام است واصحاب او یا نجاشی واتباع او) درحالتیکه ترسکارانند یا متواضعان مرخدایرا ، بدل نمیکنند باحکام تورات یا نعت پیغمبر بهای اندك را چنانچه احبار یهود رشوه خواران را ، آن گروه مؤمن خاشع متدین مرایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده نزدیك پروردگار ایشان ، بدرستیکه خدای زود حساب است باسانی وزودی حساب مؤمنان خواهد کرد (۱۹۹) ای‌گروه مؤمنان صبر کنید برادای‌فرایض یا برجهاد یا برایذای‌اعداء‌وحقیقت‌آنستکه برامتثال احکام شرعیه تا همه طاعات مرا شامل باشد وشکیبائی نمائید در قتال دشمنان وقدم استوار دارید در میدان محاربه وساخته و آماده باشید مقاتلهٔ اعداء‌الله را (مرابطه آنستکه لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای‌کفار ازمؤمنان باز توانندداشت ونزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد ازنمازی) وبترسید ازخدای و پرهیزکاری‌کنید شایدکه شما ستمکار شوید محققان‌گفته‌اند صبرکنید برمجاهدهٔ نفوس بنهی از هوی و امر بطاعت مولی و مصابره فرمائید برمراقبت قلوب مع‌الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و قدر اقدام نمائید برمرابطه ارواح بوصول بحق‌وانقطاع ازما سوی‌الله‌وتقوی ورزند بمحافظهٔ اسرار از التفات باغیار تا باز رسته شوید از حجب وجود بفنای فی‌الله وفایز گردید بعد فنا بدولت بقای بالله (۲۰۰)

بیت

گر بقا خواهی فنا شو کز فنا
کمترین چیزی که میزاید بقاست



« سورة النساء مدنیه و هی مائة وست وسبعون آیه »

بسم الله الرحمن الرحیم

ای مردمان بترسید وبپرهیزید ازخشم وعذاب پروردگارخویش، آن آفریدگاری که بمحض قدرت بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان واشکال والسنه از یك تن که آن آدم است علیه السلام و بیافرید ازآن تن تنها جفت ویراکه حواست واصح آنستکه حوّا را را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وپراکنده کرد وظاهر گردانید از آدم و حوّا بواسطهٔ توالد و تناسل مردان بسیار و زنان فراوان ، وبترسید از مخالفت امرخدای ، آن خداوندیکه شما دروقت استعطاف واستعانت از یکدیگر حاجت میطلبید وسوگند بریکدیگر میدهید بان خدای ، وبپرهیزید ازقطع رحم وبایکدیگر بمهربانی بپیوند کنید ، بدرستی که خدای هست وبود وهمیشه باشد

مثنوی

هر که موقف(۱) بودبانکه خدای　　حاضر وناظر است درهمه جای
در و دیوار حاجب و بواب　　نیست در دیدن خدای حجاب
در پس پرده های تو بر تو　　کی تواند مخالفت با او
در بن چاه در شب تاریك　　بیند او مو و رشتهٔ باریك (۱)

(۲) وبدهید مر یتیمانرا ای اولیا واوصیای ایشان مالهای ایشانرا که بحکم وصایت وولایت تصرف کرده‌اید

آورده‌اند که اولیاء در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خرد در رمهٔ ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرك می گرفتند و می گفتند شاة بشاة حق سبحانه و تعالی فرمود :

و بدل مکنید مال ناپاك یتیم رابمال پاك خود یعنی فرا مگیرید

(۱) نسخهٔ چاپی کلمهٔ موقف را « موقن » نوشته است
(۲) نسخهٔ خطی (ج) این بیت را ندارد

جید را ازمال یتیم که درحق شماخبیث است وبجای آن مال ردی منهید که برنسبت شما طیب است و مخورید مالهای ایشانرا آمیخته با مالهای خود بدرستیکه خوردن مال یتیم یا تبدیل آن باخیانت درآن هست نزدیك خدای گناهی بزرك

این آیت در شان یکی ازقبیله **غطفان** نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده بود و او بوصایت اموال اورا متصرف شده چون پسربدرجهٔ بلوغ رسید و مال‌خودرا ازعم‌خود طلبید در ادای آن تعللی میکرد ، مرافعه ایشان بمحکمهٔ علیهٔ نبوی افتاد واین آیه فرودآمد وعطفان کلمهٔ **اعوذ بالله من الحوب الکبیر**(۱) بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادر زاده نمود

(۲) و اگرمیترسید ویا میدانیدآنکه عدل نکنید وراستی نورزید در اموال یتیمان

در **صحیح بخاری** از **عایشه صدیقه** نقل میکندکه این آیت در شأن کسی فرود آمد که یتیمهٔ در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیرهٔ اوداشت و میخواست که اورا درقید نکاح آرد وحق خدمت وتعیین کابین یتیمان چنانچه باید فروگذارد بانواع مشقت اورا مزاحم میشد وهرچه مکروه طبیعت او بود پیش می‌آورد آیت آمد که اگر میدانیدکه در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان ازروش عدالت دورید ، پس نکاح کنید آنچه خوش آید شمارا از زنان دوگانه وسه‌گانه وچهارگانه .

ناکح مختار است که از اعداد مذکوره هرکدام که بخواهد پس اگر ترسید یا دانید آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان، پس اختیار کنید یك زن یا سریه گیرید آن چیزیراکه مالك آنست دستهای شما یعنی‌شمارا بملکیت درآن‌تصرف هست ، این اختیار واحد یا تسری نزدیکتر است باآنکه میل ننمائید وانحراف نورزیدیاجورنکنید

(۳) و بدهید مرزنانی راکه درقید نکاح آورده‌اید کابینهای ایشان را درحالتی که هست آنها هدیه وعطیه از خدایتعالی بخشیده شده بایشان پس اگر این زنان خوشخوی باشند ببخشند مر شمارا و بگذرند از

[۱] الحوب بالفتح بمعنای گناه وغم ووحشت ونیازمندی ومسکنت آمده‌است ولی دراینجا همان بمعنی گناه است

سر هرچیزی از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس وخوشدلی ، بس بخورید آنچیزرا وبکار برید سازکاروخوش گوار

در مدارك آورده که حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم براین وجه تفسیر فرمود که **هنی** آن بود که دراو گناهی نبود **ومری** آنکه در وی رنجی ودردی نباشد (۴) ومدهید بسفیهان وکم خردان مالهای آن خودرا خطاب باولیای سفهاء و ایتام است و اضافت مال بدیشان به جهت تصرف ایشان است در آن بحق ولایت ، آن مالها که گردانیده است خدای برای شما جهت قوام معیشت دنیا ورابطهٔ انتظام امور دین چون حج وجهاد و زکوة وصدقه ونفقات وضیافات و تمهید قواعد خیرات وبهره دهید سفهارا یعنی وظیفه مقرر کنید وبگوئید بعد از منع مال مرایشانرا سخنی نیکو و بسندیده مثلا اگریتیم باشد گوئید این مال ازآن تواست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعدهٔ دهید که دل ایشانرا خوش سازد (۵) و بیازمائید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز وصیانت اموال و دقایق بیع وشری و اگر زنانند بغزل و نسج و امور تربیت خانه تا آنکاه که برسند بحد نکاح واین کنایت ازبلوغ است ، بس اگردیدید و دریافتید بعد از بلوغ از ایشان سلوك راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال بس بدهید بدیشان مالهای ایشانرا که دردست شمابوده ، و مخورید ای اوصیاء و اولیاء مالهای یتیمانرا وتلف مکنید از روی گزاف و مجاوزت ازحد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان ازراه شتافتن وبیشی گرفتن از ترس آنکه بزرك شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه بزرك شوند و مال از شما باز ستانند و هرکه باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست او است توانگر بس باید که از مال یتیم دست باز دارد وعفت و خویشتن داری بجای آرد و هرکه باشد ازآن جماعت که مال یتیم دردست ایشان است درویش و محتاج بس باید که بخورد ازمال یتیم به نیکوئی یعنی بقدر حاجت ازطعام ولباس یا بمقداری که اجرت سعی او است ، بس چون بدهید و باز گذارید

به یتیمان مالهای ایشان بس گواه گیرید باقرار ایشان بقبض مال تادرمیان شما جدال و خصومت بدید نیاید ، و بسنده است خدای گواه بندکان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کنندهٔ همه در روز جزا

آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنانرامطلقا ومردان خردسال را میراث نمیدادند ومیگفتند که مال کسی را بود که بادشمن قتال تواند کرد وبطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمت‌ها درحوزهٔ تصرف تواند آورد ، چون حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم بمدینه هجرت‌فرمود طریقهٔ میراث برهمین قانون مستمربود تاروزی که ام کحه بجانب نبوت آمد وگفت که **اوس‌بن‌صامت** دعوت حق‌را لبیك اجابت گفته ومن از او سه دختر دارم ومال بسیار گذاشته وابناء عم‌اوبحیطهٔ تصرف درآورده‌اند ومراوصغیرانرا محروم وبی نوا گذاشته‌اند؛ **حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم** ایشانرا طلبید وصورت ماجرا بحضورایشان بازراندند ؛ ایشان همان قانون جاهلیت رابیش‌آورده خواستند که‌طریق بیداد آبا واجداد راورونق دهند آیت آمد که :

(٦) مر مردانرا اگر خرد باشند واگر بزرك بهره است ازمالی که بگذارند بدر ومادر وخویشاوندان نزدیك ، و مرزنانرا نیز حصه هست از آنچه والدین واقارب بگذارند از آنچه‌کم باشد از مال گذاشته یابسیار بود ، حق‌سبحانه مقرر ساخته برای ایشان بهرهٔ باندازهٔ بیداکرده ، (۷) وچون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث خویشانی که میراث نمیبرند ویتیمانی که بیگانه باشند ودرویشان ومحتاجان ، پس بدهید ایشانرا چیزی از آنچه مقسوم میگردد تادل ایشان خوش شود ومراد آنستکه حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی بدهند وگفته‌اند این امر برسبیل وجوب بوده و بایهٔ مواریث و وصایا منسوخ شد ، و بگوئید مر این جماعت را سخنی بسندیده که موجب فرح خاطر شود (۸) و باید که بترسند آنانکه اگر بگذارند از پس مرك خویش‌فرزندان عاجزوضعیف ، بترسندبرایشان‌ازبینوائی وضایع‌شدن[۱]

[۱] دراین آیه شریفه نهی است ازوصیتی که موجب اجحاف‌و تبعیض باشد

یعنی ورثه باید که باضعفای اقارب و تیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند وتفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خرد وعاجز باشند وبعد از فوت ایشان بچنان مجلسی درآیند حرمان ایشان جایز هست یانه وهرآینه‌عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهدکرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت بدیگران جایز نشمارند

بیت

دانی که‌چه چیزاست کمال مردی — مپسندبکس آنچه‌بخودنپسندی (۱)

پس باید که از عذاب‌خدای بترسند وباید که بگویند بایتامی وضعفاء یاحاضران مجلس‌قسمت قول‌وسخنی درست وراست یعنی‌عذرجمیل و وعدهٔ نیکو (۹) بدرستی آنانکه از روی جرأت میخوند وتلف میکنند مالهای‌یتیمانرا ازجهت بیداد وستم ؛ جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش آتشی [۳]

در **انوار** از **ابوبرده** رضی‌الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه وتعالی برانگیزد روز قیامت قومی‌را از گورها وبیرون میاید آتش از دهان‌های ایشان؛ گفتند یا **رسول‌الله** این کدام طایفه‌اند فرمود نمیبینید که خدای‌میگوید: **انما یاکلون فی‌بطونهم ناراً**

ودر تفسیر کبیراست که روزقیامت خورندهٔ مال‌یتیم‌بعرصات‌درآید وآتش که درون او وازآن مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی وگوش و چشم اوبیرون می‌آید و بدین علامت همه‌کس‌بشناسند که این‌آکل اموال یتیمان است (پس بدین سخنان حمل اکل نار برظاهرانسب است) وزود باشدکه انداخته شوند خورندکان مال یتیم

[۱] نسخهٔ خطی (ج) مصرع دوم را تنها ضبط کرده است

[۲] امام محمد باقرنیز از پیغمبر روایت فرموده که روزقیامت خدای برانگیزد قومی‌را از گورها درحالتی که‌آتش ازدهان‌آنها بیرون‌بیاید وآن مردمان آنند که خدای فرموده : «انما یأکلون فی‌بطونهم ناراًوسیصلون سعیراً» .

حفص بصیغهٔ معلوم میخواند معنی آنستکه بزودی در آیند خورندکان مال یتیم درآتشی افروخته .

(۱۰) امر میکند خدای شمارا در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه میگرداند بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را براین وجه‌که مر مردی را باشد مثل بهرهٔ دوزن پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص‌که با ایشان مرد نبود بالای دو (۱) پس مرایشانرا باشد دوبخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است و اگر باشد وارث یك دختر وبس ، پس مر اوراست نصفی‌از متروکه متوفی و مر پدر و مادر میت هر یکیرا از ایشان حصهٔ شش‌یك است ازآنچه‌گذاشته باشد فرزند اگر باشد مرآن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن ، پس اگر نباشد مرآن فرزند مرده را فرزندی میراث برند از اوهمین مادر وپدر او ، پس مادراو اورا سه یك باشد ازمال و چون حصر وراثت‌کرد برابوین و نصیب‌ام تعیین فرمود مقرر شدکه باقی نصیب اب است ، پس اگرباشد مراین متوفی را برادران مادری و پدری یا بعضی پدری وبعضی مادری‌پس مادر میت را باشد شش یك از متروکه و این نصیب ها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد ازپس وصیتی که وصیت‌کرده شده است بدان‌و حفص‌معلوم میخوانديعنی بعدازآنکه‌وصیت کرده باشد میت بان‌یا بعد از ادای دینی‌که در ذمهٔ مورث باشد، پدران شما و پسران شما نمیدانید شما‌که‌کدام از ایشان نزدیکتر است و بکار آینده ترمرشمارا ازجهت منفعت یعنی‌نمیدانید .که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده بشما در دنیا بشفقت و درآخرت بشفاعت و چون حق تعالی

(۱) خداوند در این‌آیه سهم زیاده بر دو دختر را تعیین فرموده‌است وهم بهرهٔ یك دخترا و از آن دو دختر را ذکر نفرموده است و و از اینجا است‌که در تعیین سهم ارثیه دو دخترخلاف‌کرده اند .

ابن عباس میفرماید که بهرهٔ او نصف‌است بنابر ظاهر آیهٔ زیرا که زیاده ازدو تعیین او دوبخش‌ازسه بخش‌است و دیگران گفته‌اند که حکم اوهمان‌حکم‌زیاده ازدواست چنانکه‌اجماع امت براین است وهوالحق

باحوال ورثه و مورث داناست بس قطع کرد سهام مواریث را و فرض گردانید فرض گردانیدنی ثابت از نزدیك خدای ، بدرستیکه خدای هست دانا بمراتب هریك از ورثه ، حکم کننده در تقدیر سهام ایشان (۱۱) و مرشماراست ای شوهران نیم آنکه ترکه گذارند زنان شما اگر نباشد مرآن زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر ، خواه‌ازشما و خواه از غیرشما ، خواه مذکر وخواه مؤنث ، خواه صلبی وخواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند بایان رود ، بس اگر آن زنانرا باشد فرزند بهروجه‌که بود ، بس شما را حصهٔ چهاریك باشد ازآنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصهٔ شما است بتوانند گرفت ازبس وصیتی که زوجات شما وصیت کرده باشند بدان یا پس ازقضای وامی که درذمهٔ ایشان باشد ، و مر زنانراست چهار یکی از آنچه شما میگذارید خواه یکی باشد و خواه زیادت همه در ربع شریکند اگر نباشد مرشمارا فرزند خواه یکی و خواه زیاده ، خواه مذکر و خواه مؤنث از ایشان و خواه از غیرایشان ، پس اگرباشد مرشمارا فرزند بهر وجه که بود پس آنزنانراست هشت یکی از آنچه شماگذاشتید از اموال از پس انفاذ وصیتی که وصیت میکنید بدان یا بعد از ادای دین که در ذمهٔ شما باشد ، واگر باشد مردی که از او میراث گیرند کسی که والدین و اولاد ندارد یا زنی بود کلاله و مراین مردرا وزن نیز در این حکم داخل است برادر مادری باشد یاخواهر مادری پس هریکی از این برادر و وخواهر شش‌یك حصه میبرنداز میراث کلاله و مذکر در این صورت با مؤنث یکسان است پس اگر باشند اولاد ام بیشتر از برادری یا خواهری پس ایشان بتمامی خواه ذکور وخواه اناث یا مختلط ازفریقین انبازانند در سه یك مال‌بی‌مزیت ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرك وصیت کرده شده است بدان یا پس از ادای دین درحالتی که میت غیر زیان‌آرنده باشد بورثه دروصیت و دین و ضرر در وصیت آنستکه از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین اینکه اقرار کند بدین مر کسی‌راکه درذمهٔ اوچیزی نداشته باشد ، نکاهدارید

وصیتی راکه هست از نزدیك خدای ، خدای داناست به نیات شما در نفع وضرر ، بردباراست و بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبهٔ کناه از ایشان عفو فرماید (۱۲) آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث اندازه های حکم خداست‌که ازآن در نشاید کذشت ، و هر که فرمان برد خدای و رسول او و را در این حکمها ، در آرد خدای اورا ببوستانها که بیوسته میرود از زیر اشجارآن جویها درحالتی که داخلان دراین جنات جاودان باشند درآن ، و این ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود رستکاری بزرك است (۱۳) وهر که نا فرمانی کند خدای ورسول اورا و درگذرد از اندازه ها که در حلال وحرام وسایراحکام مقررشد ، خدای درآرد او را ، درآتش وچه‌آتشی درحالتی که جاودان باشد در آن و اصح آنستکه خلود بجهت استحلال و محرمات بود و مرآن عاصی مستحل را باشد عذابی خوارکننده (۱٤) وآن زنانی که ازجهت متابعت‌هوای نفس بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند از زنان شما مراد محصناتند یعنی شوهر داران پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید برفعل فاحشهٔ این زنان ، چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مؤمنانند تا بر ایشان گواهی دهند ، پس اگر این چهارتن بزنا برایشان گواهی دهند پس نکاهدارید این زنانرا و بند کنید در خانها و اصح اقوال آنستکه در اول اسلام حکم عقوبت زنان زنا کار بر این وجه بودکه ایشان را در خانها محبوس سازند تا وقتیکه متوفی سازد ایشانرا **ملك الموت** یا استیفای ارواح ایشان کند مرك یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کندکه ازحبس خلاص یابند و بعد ازآن وحی فرود آمد و **سید عالم** صلی‌الله علیه و سلم فرمودکه فراگیرید از من **قدجعل‌الله لهن‌سبیلا** صحابه متوجه شدند که آن راه‌کدام است خواجهٔ عالم فرمودکه :

الثیب بالثیب ا لرجم و ا لبکر با لبکر مائه جلدة پس بحکم این حدیث امساك بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی

ماند (۱) (۱۵) وآن دوکس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند بیایند بفاحشه ازشما که مسلمانان آزادید ، پس برنجانید ایشانرابزبان و سر زنش و ملامت کنید و « ابن عباس رضی الله عنه » فرموده که ایشانرا بدست نیز ایذاء باید کرد ، پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وکار خود باصلاح آرند ، پس روی بگردانید یعنی دست باز دارید ازایشان (این حکم[۲] نیزبحکم جلد ونفی منسوخ‌شده) ، بدرستیکه خدای هست توبه پذیرنده از بندگان ، مهربان بر توبهٔ بندگان (۱۶) جز این نیست که قبول توبه بر خدای است نه بطریق وجوب بلکه ازروی وعده که خلاف در آن متصور نیست و وعدهٔ قبول توبه برای کسانی است که بدی میکنند بنادانی[۳]

میاطی فرموده که گناه مؤمن بجهل باشد اگرچه بر سبیل عمد باشد زیرا که جهل اورا بر گناه میدارد نه از روی شك و عناد و جحود واستکباراست ومیشاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بدمیکنند

پس بازگشت مینمایند بحق سبحانه بزمان نزدیك(۴) یعنی پیش ازحضور موت یا نظر به **ملك الموت** یا دورزمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل‌اومتمکن گردد واصح اقوال آنستکه زمان قریب پیش از مرك است اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد .

و در تفسیر « عین‌المعانی » آورده که تابعی‌را که بیك نفس

(۱) حکم رجم ثبوتش خالی از اشکال نیست وشارع مقدس مخصوصاً ثبوت این حکم را منوط بشرایطی قرار داده است که تقریباً غیر قابل اثبات است و در عمل بحمدالله این حکم اجرا نمیشود چه باید کالمیل فی المکحله باشد و شهود دارای شروطی باشند و این تقریباً غیر ممکن میشود .

(۲) حکم جلد درسورةالنور بیاید انشاء الله تعالی

(۳) جرم و گناه بنده‌چو گیرند اعتبار — معنی‌عفو ورحمت پروردگار چیست؟
(حافظ)

(۴) ثم یتوبون من قریب - ازآیاتی است که بطور مجمل خبر میدهد

پیش ازمرك توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زودآمدی وچه خوش مسارعت نمودی ومؤید این‌قول است آنکه **حضرت‌رسالت** صلی‌الله علیه وآله فرمود **ان‌الله یقبل التوبه عبده مالم یغرغره**(۱)

بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرك معلوم نیست پس هرنفسی را دم‌آخر تصور باید کرد واز رجوع بحضرت او غافل نباید بود

بیت

غافل‌مشو ای‌عاصی بادرد ندم‌باش — هردم‌دم آخر شمروحاضردم باش

پس آنگروه که مدد توفیق یافته بعدازگناه توبه کنند ، توبه‌دهد خدای وبازگردد بمغفرت برایشان و هست خدای دانا بتوبهٔ تائبان ، حکم کننده بانچه تائب را عقوبت نباشد (۱۷) ونیست قبول توبه مرآن کسانراکه بطریق اصرار بدیها میکنند تاچون حاضر شود یعنی دررسد یکی از ایشانرا مرك ،گوید بدرستیکه من توبه میکنم اکنون ، این سخن در شأن توبهٔ منافقان است و توبهٔ ایشان قبول اسلام باشدبحسب باطن واین صورت دروقت معاینهٔ مرك از ایشان مقبول نیست ونیز توبهٔ مقبول نیست مرآنها راکه بمیرند وحال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر ومنافق ایمان مقبول نیست زیراکه آن ایمان یأس است وآن سود ندارد که :

فلم یك ینفعهم‌ایمانهم لما راوابأسنا (۲) آن‌گروه که منافق باشند وآنهاکه بر کفر بمیرند وحال آنکه آماده ساخته‌ایم برای ایشان عذابی دردناك که تخفیف وانقطاع نداشته باشد

آورده‌اند که رسم جاهلیت چنان بودکه چون یکی وفات کردی وزوجهٔ او باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی و استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامهٔ برسرآن زن انداختی و اورا بدین عمل در تصرف آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی‌مقرر

(۱) همانا خدای‌میپذیرد توبه بنده‌خود را مادام‌که جان درگلوی او گردیده نشده است

[۲] سورة المومن - آیه - ۸٤

کرده بود اورا بنکاح درآوردی والاشوهر دادی ومهر معجل اوخود تصرف کردی یااورا از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تاهر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یابمردی میراث او این کس بردی و اگر آن زن قبل از القاء ثوب براو باهل خود بیوستی وارث زوج متوفی را براو دست نبودی ودر اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تاوقتی که **ابوقیس انصاری** وفات کرد وزنی کبیشه نام از او باز ماند بسر ابوقیس که از زنی دیگر داشت کبیشه را تحت تصرف خود آورده بااو معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدودهد کبیشه صورت حال بحضرت رسالت صلی‌الله علیه و آله بموقف عرض رسانید خواجهٔ عالم صلی‌الله علیه و سلم فرمود که بخانه بازگرد وبای اضطراب در دامن اصطبار کش تااز حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه بازگردید وبعضی دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت بناه آوردند و گفتند **یا رسول‌الله کلنا کهیئة** کبیشه ما همه بدستور کبیشه جام زهرآلود این بلیت نوشیده‌ایم و لباس محنت طراز این قضیه بوشیده حق‌سبحانه از روی رأفت این آیت فرستاد :

(۱۸) ای گروه مؤمنان روا نیست آنکه میراث گیرید زنانرا از روی نابایست وکراهست ایشان (تقیید میراث گرفتن بکره دلالت برآن نمیکند که بطوع و رغبت ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیئی بذکر دلالت برنفی ماعدا نمیکند **کقوله تعالی**

ولا تقتلوا اولادکم خشیته املاق چه قتل‌دروقت عدم خشیت هم جایزنیست ، ومنع مکنید این زنانرا از تزویج وگفته‌اند خطاب بامردانی است که زنان خود را بتنك آورده برای آنکه از سرمهر خود در گذرند ایشانرا در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید برای آنکه ببرید بعضی را از آنچه بدیشان داده‌اید ازمهر مگر آنکه بیایند بعمل زشت روشن کرده شده بشهود عدول وحفص بکسر یا (۱) یعنی فاحشه روشن کنندهٔ حال ایشانرا

(۱) بفاحشه خبیثة — مبینه هم بفتح وهم بکسر یا خوانده‌شده است ـ حفص وابن کثیر « مبینه » رابکسر یاء بصیغهٔ معلوم خوانده‌اند

وفاحشه در این آیت نشوز است یعنی چون زن سرباز زند ازصحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع طلبد وگفته‌اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت ودر بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا حکم منسوخ است . وزندگانی کنید با زنانی که مرتکب فاحشه نشده‌اند بنیکوئی در قول وفعل ونفقه وسکنی یا بیاموزید ایشانرا احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به‌از آن نیست ، پس اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید برآن پس شاید آنکه شماکاره باشید چیزی را و گرداند خدای وبدید آرد برای‌شما درآن چیز مکروه نیکوئی‌فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره (۱۹) و اگر خواهید شما بواسطهٔ کراهیت از صحبت زوجات بی‌وقوع نشوز وفاحشه از ایشان طلب‌بدل کردن زنی بجای زن دیگر وداده باشید یکی ازایشانرا که داعیهٔ‌طلاق او دارید مال بسیار بجهت‌کابین پس فرا مگیرید ازآنچه بدو داده‌اید چیزی نه‌اندك نه‌بسیار ، آیا (۲) میگیرید چیزی از آن زن بباطل و ستم و جرمی‌ظاهر وگناهی هویدا (بهتان را درقول باطل نیزاستعمال میکنند و معنی بهتان در این آیت آنستکه شوهر مهری از برای زن فرض کرده وبرآن گواه گرفته بس‌چون استرداد آن میکند گویامدعای او آنستکه آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است) (۲۰) و چگونه و بکدام وجه وبچه جهت فرا میستانید مال را از زنان خود و حال آنکه رسیده است برخی از شما ببرخی دیگر (افضی کنایت از مباشرت است) وفراگرفته‌اند آن زنان ازشما در وقت عقد پیمان محکم وعهد استوار که آن‌که نکاح است یعنی ایجاب و قبول ۱ در حدیث آمده که **استحللتم فروجهن بکلمات‌الله** (۲) .

(۱) « اتا خذونه » دراینجا استفهام بر سبیل انکار وتوبیخ است که میفرماید آیا میگیرید ازآن زنان بباطل وستم چیزی را

(۲) ازحضرت امام جعفر صادق وامام محمد باقر علیهماالسلام روایت شده که مقصود از میثاق غلیظ قول ختمی مرتبت است درجائیکه فرمود : اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمات‌الله ونیز این روایت از عکرمه وربیع وغیرهما رسیده است و معنی آن اینکه فرا

آورده‌اند جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت زنان آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه از این عمل نهی فرمود و گفت (۲۱) وبزنی مخواهید و بنکاح در میارید آنراکه خواسته‌اند پدران شما از زنان بنکاح در آورده مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن **معفوعنه** است ، بدرستیکه نکاح زن پدر بود قبل از نهی وهست بعد از تحریم عمل زشت وناپسندیده و مبغوض خدای ومؤمنان (این عمل نزد اشراف عرب مکروه ومبغوض میبوده وفرزندی راکه از زن پدر متولد شدی می گفتندمقیت یعنی دشمن داشته شده) وبد راهی که این راه است .

گفته اند مراتب قبح سه است یك قبح عقلی و فاحشه اشارت بدانست ، دوم قبح شرعی و **مقت** عبارت از آنست ، سیم قبح عرفی **وساء سبیلا** مشتمل برآنست (۲۲) حرام کرده شد برشما نکاح مادران شما واین امومت عمومی دارد هرزنی که نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و مادر پدر پدر هرچند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر او و هرچند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم و دختران شما واین نیز عام است هرزنی که نسب او بمرد بازگردد از جهت اولاد ذکور ویااناث بیکدرجه یا زیادت در بنات داخل است وخواهران شما هرزنی که بامردی درصلبی بوده باشد یا بر رحمی گذشته او خواهر او است پس خواهر عام باشد پدری ومادری ویا پدری وبا مادری وخواهران پدران شما هر زنی راکه باپدرکسی یا پدر پدر او و هرچند بالا رود ودر صلبی بود یا بررحمی مرور نموده عمه آنکس است اینجا نیز طرق ثلاثه متصوراست یعنی پدری ومادری ویا پدری ویا مادری ، و

میگیرید زنانرا بامانت خدای واستحلال فروج ایشان مینمائید بکلمة الله ودراین‌حدیث زنانرا پیغمبرامانت خدای نامیده است واگرخوب دقت‌شود مقام زن که تاقبل از اسلام بسیار پائین بود وزن درردیف سایر اموال شمرده‌میشد اسلام زنان را آزادکرد وآزادی زنان در حقیقت مرهون زحماتی است که اسلام در بارهٔ آنها کشیده است

خواهران مادران شما هرزنی که با مادر کسی یا مادر مادر تاآنجا که برسد درصلبی استقرار داشته یابرحمی گذشته خالهٔ آنکس است ووقوع آن‌وجوه مذکوره امکان دارد ودختران برادر برهروجه که اخوت‌ثابت شود ازوجوه ثلاثه وبنات اولاد ایشان واولاد اولادایشان‌چندانکه‌دورشوند همان حکم دارند ودختران خواهران از هروجه که اختیت تحقق یابد واین نیز متناول بنات اولاد اخت وبنات اولاداولاد ایشان است هرچند پایان رود همه داخل بناتند وحرام‌کرده شده‌اند برشما مادران شما ، آنها که شیر داده باشند شما را (مرضعه را مادر میگوید از برای حرمت ایشان پس هرزنی که شیر دهدکسی را وزنیکه شیرداده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زنرا که بشیر اواز زوجه‌او یا ام ولد اورضاع واقع شود همه ام‌رضاعی‌اند)(۱) وخواهران شما از جهت شیر دادن

امام اعظم و امام مالك برآنندکه حکم رضاع باندك وبسیار از شیرخوردن ثابت است وبمذهب **امام شافعی و امام محمد حنبل** بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود ومادران و زنان شما وجدّات منکوحه از قبیل مادر و پدر بنسب و

(۱) یحرم من الرضاع مایحرم من النسب — الرضاع لمحة کلحمة النسب باید دانست که همچنانکه در نسب چند طایفه اند که بواسطه قرابت نکاحشان ممنوع است در رضاع نیز همین قاعده جاریست‌چه روایتست از پیغمبرکه حرام‌است از رضاع هرآنچه حرام‌است از نسب پس آنچه سمت ذکر نیافته از محرمات در رضاع حکم نسب جاری است و وقتی احکام رضاع جاری است که اولا شیر زن از حمل‌مشروع حاصل شده باشد ثانیا مستقیما شیر از پستان مکیده باشد ثالثا طفل لااقل یك شبانه روز و یا ۱۵ دفعه متوالیا شیر کامل خورده باشد بدون اینکه در بین غذای دیگر یا شیر زن دیگر را بخورد رابعا شیر خوردن طفل پیش از تمام شدن دو سال از تولد او باشد خامسا مقدار شیری که طفل خورده است از یك زن و یك‌شوهر باشد

رضاع همین حکم دارند ، ودختران زنان شما آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش مییابند وشرط درحرمت ایشان آنستکه متولد شده باشند ازآن زنانی که شما با ایشان دخول کرده باشید پس اگر نباشید شما که بخلوت درآمده باشید با ایشان (این دخول کنایت از مباشرت است) پس هیچ گناهی نیست مرشمارا درنکاح ربائب ودیگر از محرمات زنان پسران شما اند آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زینب را بعد از آنکه **زیدبن حارث** که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد آنحضرت زینب را بعقد نکاح خود درآورد ، مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خودرا خواسته این آیه آمد که حلیلهٔ پسر صلبی حرام است نه زن کسی که اورا پسر خوانده باشد . ودیگر حرام است برشما آنکه جمع کنید میان دو خواهر در یك نکاح مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی وتحریم که آن «معفوعنه» است و برخی از مفسران برآنند که مراد از**ماقدسلف** آنستکه **یعقوب علی نبینا و علیه السلام** جمع کرده بود میان دو خواهران **لیاما** مادر **یهودا** و **راحیل** مادر **یوسف** ودردین اوحلال بوده بدرستیکه خدا هست آمرزکار آنکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده‌اند ، مهربان برکسانی که در اسلام این عمل بجای آورده‌اند وبعداز آن توبه کرده‌اند . تأمل درمعنی این دو اثم مفلسان بی‌بضاعت را سرمایهٔ تمام است

بیت

سرمایهٔ عاصیان ببازار امید   غفران تو و رحمت بی‌غایت تواست

وحرام کرده شد برشما شوهر داران از زنان مگر آنچه مالك او شده دستهای شما **ابوسعید حذری** رحمة الله علیه نقل کرده که در حرب **حنین** که از غنائم اوطاس مال بیقیاس باهل جهاد رسید واز جمله زنان که شوهران ایشانرا بحسب ونسب میشناختیم بقید اسیری درآمدند وچون حرمت زنان شوهر داران مارا معلوم شده بود درحل وحرمت اسیران متردد گشتیم وایشان اگرچه ملك یمین ما بودند از قبیل محصنات میشمردیم بعد از عرض حال **بسید رسالت** پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب سببی ملك یمین شما

شدند تصرف درایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دارالحرب بی ازواج ایشان واین قول **امام اعظم** است رحمة الله علیه و باقی ائمه بمجرد سببی ایشانرا حلال میدانند ، ملازم باشید فرض خدایرا درباب مناکحات یامصدر موکد است یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی بر شما در محرمات و حلال گردانید مر شما را و حفص مجهول خواند و معنی آنستکه حلال کرده شد برشما آنچه غیر ازمحرمات مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مرأة برعمه او و برخاله او و خواهرزادهٔ او و برادرزادهٔ او ونکاح مطلقه ثالثه بی تحلیل و نکاح معتده ونکاح امه برآزاد و تزویج بخامسه ونکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکوراست وچون حق سبحانه بیان حلال وحرام فرمود پس روا باشد آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی دین خودرا بان نکاح درپناه آرید ونباشید زناکنندگان پس هرکه برخورداری یافته‌اید (۱) بدو از زنان بسبب نکاح پس بدهید ایشان را مهرهای ایشان مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است و

---

(۱) « فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة » در ابتدای اسلام مسلمین متعه میگرفتند وتاآخرین لحظهٔ حیات حضرت ختمی مرتبت وبرهه زمانی ازخلافت عمر رضی الله عنه این کارحلال بود تا روزی عمر برمنبر شد ومتعهٔ نساء ومتعهٔ حج را حرام کرد و ازآن پس متعه گرفتن نزد عامه حرام وپیش فرقهٔ امامیه حلال میباشد .

برمشروعیت این امر درصدراسلام اخباری چند رسیده است اینك اشاره بدوخبر که ازطرق عامه رسیده است مینمائیم :

در صحیح مسلم وارد است که عطا میگوید قدم جابربن عبدالله معتمراً فجئنا فی منزله فسئله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعه فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله وابی‌بکر و عمر و دیگر روایتی است از ابن زبیر که میگوید سمعت جابربن عبدالله یقول کنا نستمتع بالقبضة من التمر والدقیق علی عهد رسول الله و ابی‌بکر و عمر حتی نهی عمر فی شان عمروبن حریث ـ ونیز روایات دیگری است که در پائین این تفسیر بیش از این جا ندارد بهر حال دلیلی بر حرمت عقد

هیچ وبالی‌و گناهی نیست برشما که ازواج وزوجاتید درآنچه ازیکدیگر راضی شوید بانچیز از بس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه، زن ابراء کند ازمهر ومرد در عوض آن‌چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند ومرد زیاده سازد وگفته‌اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت ، بدرستیکه خدای هست دانا بمصالح بندکان محکم کار در مهمات نکاح ایشان (٢٤) و هر کرا استطاعت نیست ازشما ازروی توانائی و توانگری آنکه بنکاح درآرد زنان‌آزاد گرویده را بس باید که بخواهد بزنی آنچه، مالك آنست دستهای شما یعنی ازکنیزکان شما که گرویده‌کانند وخدای داناتر است بگرویدن شما و بتفاضل که میان شما باشد در ایمان برخی ازشما که عبید واماايد از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از یکدیگرید درنسب و بدر همهٔ شما آدم است علیه‌السلام بس بخواهید کنیزکان را بدستوری‌خداوندان ایشان چه ایشان مملوك دیگری‌اند وبدهیدبکنیزکان نکاح کرده مهرهای ایشان به نیکوئی یعنی بی‌مکاس و بی مضایقه ودادن

متعه از شرع نرسیده است و باتفاق فریقین عمر روزی بر منبر رفته و متعه را حرام کرد

درصحیح مسلم وارد است که ابن عباس بعقد متعه امر میکرد و ابن زبیر نهی مینمود

بعضی ازعلمای‌عامه گفته‌اند چون بیغمبردراحکام شرعی‌مجتهد بوده است مجتهد دیگر میتواند اجتهادا مخالفت امراو نموده حکمی را که حلال بوده حرام نماید و یا بعکس .

این قول بکلی مخالف نصوصی است که رسیده است ودرچند محل در قرآن گفته شده که « قل‌ما یکون لی‌ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الیه و دیگرآیهٔ شریفهٔ ما ینطق عن الهوی ان‌هو الا وحی یوحی و دیگرآیهٔ کریمهٔ قل ماکنت بدعاً من‌الرسل و‌ما ادری ما یفعل بی ان اتبع الا ما یوحی الیه است که بروجوب متابعت بیغمبر دلالت‌صریح دارد وعمررضی‌اللّه‌عنه‌چنین حقی‌رانداشته است که حکمی‌را که حلال بوده است حرام نماید

مهریهٔ ایشان باذن مالکان ایشان باید در حالتی که کنیزکان نکاه دارنده فروج‌خودباشند نه زناکنندکان باشکارا ونه‌فراگیرندکان دوستان به‌پنهانی پس آن هنکام که ایشان نکاهدارندهٔ فروج خوداند ازحرام بسبب تزویج وحفص بصیفه مجهول میخواند و معنی آنستکه آن هنکام که جواری شوهر کرده نگاهداشته شدند پس اگر بیایند بزنا برایشان لازم بود نیمهٔ آنچه لازم است برزنان آزاد بی‌شوهر از حدی که خدای مقرر کرده وحد زن آزاد بی‌شوهر صد تازیانه است و ازآن کنیزك پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تعذیب عام است **امام شافعی** رحمةالله میگوید که تعذیب کنیزك نصف عام باشد **امام اعظم** رحمةالله فرموده که میان نفی وجلد جمع نکنند مگر برای سیاست ودرهمهٔ‌مذاهب(١) در زنای عبید واما رجم نیست ، آن نکاح کنیزکان برای آن کسی‌است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت‌آنکه در زنا افتد از شماکه عزبایند وآنکه صبرکنید ازنکاح کنیزکان بهتر است مرشمارا و باحتیاط نزدیکتراست در صیانت ولد خود ازبندگی ، و خدای آمرزنده است مرکسی راکه صبر نتواند کرد از نکاح اما ، مهربانست برخصت دادن بندکان درآن .

(٢٥) میخواهد خدای آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام و راه نماید شمارا راه‌های آن‌کسانیکه بودند بیش ازشما مراد دین ابراهیم و اسمعیل است یا روش بیشینیان از اهل حق وبازگردد برشما بتسهیل اثقال ورفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام (٢) وخدای داناتر است بمصلحت شما درآنچه فرماید ، درست‌کار وراست گفتار است درهرچه حکم کند (٢٦) و خدای میخواهد آنکه شمارا توبه‌دهد یادلالت کندبچیزی که‌سبب توبهٔ شماگرددومیخواهندآنانکه ازسر غفلت یا از روی عناد بپروی میکنند آرزوهای نفس را آنکه میل کنید شما ازراه راست میل کردن عظیم یعنی بزرك. چون آیه تحریم

(١) مقصود ازهمهٔ مذاهب مذهب حنبلی وشافعی وحنفی و مالکی است

(٢) اثم بمعنی گناه وآثام گناهان باشد

خواهرزاده وبرادرزاده نازل‌شد یهود اعتراض کردند بآنکه نکاح دختر عمه و دخترخاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرامند ، پس اگر خواهر حرام است خواهر زاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل‌شد که خدای میخواهد شمارا توبه دهد و جهودان میخواهند که شمارا منحرف‌سازند (۲۷) میخواهد خدای آنکه سبك گرداند ازشما در احکام نکاح بروجهی که سبکبار شوید

(شیخ **ابومنصورماتریدی** رحمة‌الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات وتوبهٔ ازخیانات و ترك استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا اغلال واصار بسیار بوده) ، وآفریده شده است آدمی ناتوان وعاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبك کردم وگفته اند ضعف آدمی آنستکه ازماء مهین آفریده شده « قال‌الله تعالی: **خلقکم من ضعف** یا ضعیف است درمهم زنان وقوت آنکه خودرا از میل بدیشان باز دارد یا در **سراء** و **ضراء** و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه ازغایت مهربانی که با بنده دارد اورا بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر درطاعات تقصیری نماید بسبب متابعت از روی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صفحهٔ حال اوکشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیهٔ او بظلوم و جهول هم از این مقوله است

بیت

من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم وازجهال

(۲۸) ای گروه گرویدگان ، مخورید مالهای یکدیگر را میان یکدیگر بانچه حلال نباشد درشریعت چون غصب وربا و قمار و خیانت وسرقت یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل وگواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید مگر آنکه باشد جهت تصرف بازرگانی وبیعی صادر ازخوشنودی و خوشدلی هریك ازشما که متعاقدند ، ومکشید بناحق وناروا نفسهای خودرا یعنی اهل دین خودرا چه همه مؤمنان از روی حقیقت یکی‌اند **المومنون کنفس واحدة** یا

نفس خودرا مکشید وهلاك مسازید چنانچه جهال‌ازبت پرستان هندخودرا برای بت قربان میکنند یا خودرا در راه مهالك و مخاطرات میافکنند یا ارتکاب کاری مکنید که مؤدی بقتل شما بشود

اهل تحقیق گفته‌اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس و یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است ، بدرستیکه خدای هست بشما ای امت **محمد** صلی‌الله علیه وسلم مهربان و امر و نهی که میفرماید آن ازغایت رحمت است (۲۹) وهرکه بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را ازروی تعدی وتجاوز ازحدود وازوجه ستم وبیدادی ، پس‌زود باشد که درآریم اورا درآتش (مراد دوزخ است) وهست این‌درآوردن باتش بر خدای سهل و آسان (۳۰) اگر بیکطرف شوید و بهلو تهی کنید یعنی پرهیزید از گناهان بزرك که نهی کرده‌شده‌اید از آن‌درگذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان خرد شمارا ازنمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعهٔ و از رمضانی تا رمضانی ، ودرآوریم شمارا در موضع بزرك و شریف که آن بهشت است ملخص آیت آنستکه هرکه در کبائر پرهیز کند صغایراو معفو شود نه برسبیل وجوب بلکه بطریق جواز بچه میشاید که حق‌سبحانه تعالی ازکبایر عفوکند وبصغایر مؤاخذه یابرعکس علمارا درکبایر اختلاف است . بعضی برآنند که هر گناهی که خدایتعالی نهی کرده کبیره است وگفته‌اند که هرچه ختم آن باتش باشد چنانچه **یدخله ناراً** ویا بغضب ولعنت مانند **غضب‌الله علیهم ولعنهم** یا بعذاب ونکال چنانچه **ولهم عذاب الیم** آن کبیره است و غیر آنرا ازگناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت آنستکه کبیره گناهی است که شارع برآن حدی مرتب ساخته یا درباب او وعیدی بتصریح واردگشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده

در تاویلات کاشی مذکور است که اگر بپرهیزید ازکبایری که در وجود و اقرار بوجود غیرسیئات شمارا عفوکنیم یعنی تلوینات‌ظهور نفس وقلب را محوگردانیم چه بعد ازظهور نور توحید صفات ایشانرا ثباتی نباشد و درآریم ایشانرا بمدخل کریم که حضرت جمع است

بیت

تابکی درتفرقه سوزی چو شمع   غرقه شو در لجهٔ دریای جمع

در **لوایح** فرموده که تفرقه عبارت از آنستکه دل را بواسطهٔ تعلق بامور متعدده پراکنده سازی وجمعیت آنکه بمشاهده واحدبردازی

بیت

چون تفرقهٔ دلاست حاصل زهمه   دل را بیکی سپار و بگذر زهمه

در **اسباب نزول** آورده که ام سلمه رضی‌الله عنها بعرض‌حضرت رسالت صلواةالله وسلامه علیه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن مثوبت محرومه اند ورجال باوجود احراز غنائم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نساء میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت میبرند کاشکی که مارا در دائره رجولیت داخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیت آمد (۳۱) وآرزو مبرید آن چیزی راکه خدای افزونی داد بدانچیز از امور جاهی و مالی برخی را ازشماکه مردانند بر برخی دیگر که زنانند ومر مردانرا نصیب است و بهره است مقدر از ثواب آنچه کسب کرده‌اند وچون جهاد وسایر اعمال خیر ومر زنانرا نیز بهره است مقرر ازثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و اطاعت ازواج پس چون هریکی نصیبی معلوم و سهمی مفروض‌دارید آرزو ببهرهٔ دیگر مبرید وبخواهید از خدای و طلب کنید از کرم و بخشش او تا مراد شمارا بر آرد ، بدرستیکه خدا هست بهمه چیزها دانا وچون معلوم شد که او داناست پس هرچه دهد و بهرکه دهد چنان باید و جزآن نشاید

بیت

گر مفلس وگرا توانگرت گرداند   او مصلحت تو از تو بهترداند

در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را بسر خود میخواندند و در میراث داخل سایر ورثه میشد حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود(۳۲) وبرای هریک از شما آفریدیم عصبه و میراث خوران تا احراز نصیب نمود کنند ازآنچه بازگذارند پدرومادر وخویشاوندان نزدیک ایشان

رسم عرب آن بود که بایکدیگر معاقده میکردند ورسم محالفت و معاضدت در میان می‌آوردند وهریک از متعاقدین می‌گفت «حربک حربی وسلمک سلمی» دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است ، تو ازمن میراث بری و من ازتو و تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ تو و این سخنان را بسوگند مؤکد میساختند و حلیف را سدسی ازمیراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی‌از صحابه گفت یا رسول‌الله جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند ، حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیت نازل گشت که :

و آنکسانکه عقد محالفت بسته اند دستهای شما (اسناد معاقده با یدی بطریق مجاز است و سبب این اسناد آنستکه محالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی) پس بدهید مرایشانرا بهرهٔ ایشان که سدس میراث است وحکم این آیت بآیهٔ **اولوالارحام** منسوخ گشت(۱) بدرستیکه خدای هست برهمه چیزها از عهود و مواثیق ومحالفت گواه

آورده‌اند که حبیبه زوجه سعدبن ربیع که ازنقبا بود یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر بیراهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه برروی وی زده واو شکایت پیش پدر خود برد و باتفاق پدر بملازمت « حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و سلم رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورد که :

---

(۱) نزد امامیه این آیه بالکل منسوخ نیست و این میراث معاهده و معاقده که مسمی بضمان جریره است ثابت است اما نه بطورمطلق بلکه بشرط عدم وارث نسبی و سببی — امام شافعی مطلقا این نحوه توارث را صحیح نمیداند اما ابوحنیفه معتقد است که اگرشخصی اسلام آورد بر دست مسلمانی و عقد تعاقل و توارث بین آنها واقع گشت جایز است اینکه از یکدیگر ارث ببرند _ آیه اولوالارحام اینست . « و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض . . . . »

(۳۴) مردان کارگذرانند تسلط یافته برزنان و قائم بامور معیشت ایشان ، حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم پدر و دختررا آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست **والذی اراداللہ خیرا** و مفهوم‌آیه تفضیل مردان است برزنان چه مردان ادب کننده وکار فرمایندهٔ زنانند بسبب آنچیزکه تفضیل کرد خدای وافزونی داد بعضی از ایشانراکه مردانند بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است وبجهاد و کمال صوم وصلوة جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف ونماز جنازه وشهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث وامثال آن وآنکه‌انبیا و ائمه از مردانند از فضائل اکمل و اشرف است . ودیگر فضیلت داد مردانرا بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان از مالهای خویش چه در مهروچه درنفقه ، پس زنان شایسته حال‌فرمان برندگانند مرخدایرا یا قیام کنندگان بحقوق ازواج، نگاهدارندگان‌مرغیبت ازواج‌را یعنی حفظ الغیب حقوق ازواج رعایت کنند درعفت وعصمت(۱) بانکه خدای نگاهداشت مرایشانرا وآن زنانی که میترسید یا میدانید نافرمانی ایشانرا ، پس پندگوئید ایشانرا بکلماتیکه دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید تعظیم حقوق ازواج ، و ببرید از ایشان در خوابگاهها یعنی با ایشان دریك جامه خواب مباشید یا پشت برایشان کنید و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد و نشکند وهیچ‌عضوی را زشت نگرداند

گفته‌اند وعظ نزدیك خوف نشوز است و هجر بهنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز پس اگر فرمان برند شمارا و از آنچه مکروه طبع شما است بازآیند پس مطلبید برایشان راه بیدادی

(۱) از حضرت ختمی مرتبت‌است که فرمود : بهترین زنان زنی است که چون درتو نگرد مسرور سازد ترا و اگر باوکاری فرمائی فرمان تو برد و چون تو از وی غایب شوی حفظ الغیب ترا رعایت کند در مال و نفس خود — گویند مراد از حفظ الغیب حفظ اسرار است یعنی زنان نیکو اسرار شوهران خود فاش نکنند

بدرستیکه خدای برتراست ازآنکه بظلم راضی‌شود ، بزرگتر از آنکه مظلوم‌را فروگذارد (۳٤) و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیای زوجین نا سازکاری و خلاف میان مرد و زن ، پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز داوری که حکم کند ازکسان شوهر مافی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از او معلوم کند ، و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطرزن را از طلب صحبت ومیل فرقت بداند . اگرخواهند حکمین بصلاح آوردن کارزوجین ، سازکاری افکند خدای میان زن وشوهر بدرستیکه هست خدای دانا بمصالح زوجین ، آگاه ازمقاصد حکمین (۳۵) و بترسید خدایرا و انباز مگیرید بوی چیزیرا ازصنم و غیره ، و نیکوئی بکنید با پدر و مادر نیکوئی کردنی بقول و فعل و با خویشان بصلهٔ رحم و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی و با درویشان بصدقات و زکوة و با همسایه و خویشاوندان بشفقت و مرحمت و با همسایهٔ بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایه کافر ، وحد جوار تا چهل سرا مقرر کرده‌اند و مطلقا حق همسایگان ارادهٔ خیر باشد برایشان و دفع ضرر از ایشان و در « صحیح مسلم » بروایت انس رضی‌الله عنه وارد شده‌که **لایدخل الجنة عبد لا یامن‌جاره بوائقه** (۱)

« امام قشیری » رحمةالله فرموده‌که هرگاه جار دارتو مستحق آنستکه با او احسان‌کنی پس حق همسایهٔ نفس راکه دل است‌بطریق اولی‌که فرق نگذاری وخاطر متفرقه و خیالات ردیه را ازوی بازداری و با همسایه دل‌که روح است نیکوئی نمائی و اورا از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمائی وهمسایهٔ روح را که سر است از غیب مواطن شهودات و مجال مکاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از **وهو معکم** غافل نگردی و یقین دانی که :

(۱) ببهشت نرود بنده‌ئی که همسایه‌اش از شر او ایمن نباشد ـ البائقه بمعنای داهیه و بلیه و شر و غائله آمده‌است جمعش بوائق است

همسایه و همنشین و همره همه او است
با دلق گدا و اطلس شه همه او است
در انجمن فرق نهان خانهٔ جمع
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست

ودیگر نیکوئی کنید با همنشین وهم صحبت
صاحب «کشاف» فرموده که مراد مصاحبت است و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریك درتعلم علم و آموختن حرفه یاهمنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت است وبنای آن بر مهربانی باشد ، و با رهگذریان و مهمانان و با بندگان و پرستاران که در تصرف شما اند ' بدرستیکه خدای دوست نمیدارد هر که باشد خرامنده بتکبر که ننك دارد از والدین واقارب وهمسایگان و مهمانان و با ایشان نیکوئی نکند ، نازندهٔ خود ستایندهٔ که نه حقوق الهی اداکند و نه باحسان با خلق بردازد (۳۶) دوست ندارد خدای آنانرا که بخل میورزند ـ آورده‌اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند مال خود بر این مرد یعنی « حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم » و یاران ومهاجران او نفقه مکنید که اندك زمانی فرو مانده و محتاج گردید و مال کار او معلوم نیست که بکجا خواهدکشید این آیه نازل شد که خدای آنانرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند و امر میکنند مردمانرا ببخیلی و میپوشند از خلق آنچه خدای بدیشان داده است از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که حق تعالی بدیشان عطاکرده بود در توریة وآنرا بپوشیدند ، و آماده کردیم برای یهود که عطاء الهی یانعت حضرت رسالت پناهی‌را پوشیدید عذابی خوارکننده که عذاب دوزخ است (۳۷) و برای آنان نیزکه بر عداوت **حضرت رسالت** صلی الله علیه وسلم نفقه میکنند مالهای خود را برای دیدار مردمان و ملاحظهٔ ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالهای خودرا خرج ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی برریا و سمعه بود یا درصفت یهود میگوید که انفاق

برقوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه میکنند و نمیگروند از روی حقیقت بخدای و نه بروز باز پسین که قیامت است وهرکه باشد دیو سرکش یعنی ابلیس مراورا یار و دمساز باشد ، پس بد مقارنی با اوست در دنیا و هرآینه در آخرت نیز با او خواهد بود
قال الله تعالی : **فبئس القرین**

حکیم الهی میفرماید (۱)

هرکه اینجابگه قرین تواست　　آن سرا نیز همنشین تو است
دوستی جو که چون بیفزاید　　در دو عالم ترا بکار آید
دیو را همنشین خویش مکن　　نفس بدرا قرین خویش مکن

(۳۸) وچه چیزی‌بودی برکافران وچه زیان‌داشتی مرایشانرا اگر ایمان آوردندی بخدای‌وبروز قیامت وجزاء اعمال را تصدیق کردندی وبیرون کردندی حق خدای را بی‌غرض وریا ازآنچه داده است خدای بدیشان ، وهست خدای بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان دانا و جزای فراخور آنها خواهد داد (۳۹) بدرستیکه خدای ستم نکند هم سنك ذرهٔ در وزن وذره مورچهٔ سرخ راگویند که از غایت صغر بی‌تعمق نظر برنگرنده ظاهر نشود و اشهر آنستکه ذره چیزی است که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد ودرهوا ظاهرگردد وآنراچندانی وزن نبود ، حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه‌ازثواب معین همسنك ذره‌کم خواهد بود ونه برعقاب مقرر بوزن ذرهٔ خواهد افزود واصح آنستکه در عمل‌کافر ومنافق بمقدار ذرهٔ ظلم واقع‌نشود، و اگر باشد مثقال ذره نیکی در دیوان بندهٔ مؤمن ثواب آن افزده گرداند تو برتو و بدهد اورا زاید برثواب عمل از نزدیك **خودبفضل** ورحمت بی‌استحقاق آنکس عطای بزرك وبی‌اندازه (اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست ومزید برآن) (۴۰) پس چگونه خواهد بود حال اهل‌کفر وظلم وقتی‌که بیاریم ازهرگروهی از امم‌گذشته گواه که آن پیغمبر ایشان است وبر اقوال و افعال امت خودگواهی خواهدداد، وبیاریم ترا ای **محمد** براین‌گروه ازامت توگواه تااقامت شهادت کنی برایمان مؤمنان

(۱) مراد ازحکیم الهی سنائی غزنوی علیه‌الرحمه است

در «لطایف قشیری» مذکوراست که چون پیغمبر صلی‌الله‌علیه و سلم را شفیع امت ساختـه اند شهید امت نیز میسازند و مقرر است شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی‌ماند

(۴۱) آنروز که واقع شود در او گواهی انبیاء وآنروزقیامت است ، دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدا و نافرمانی کردند رسول را آنکه راست کرده شود بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان و مبعوث نگردند یاکنایت است از آنکه ایشان آرزومندانند که خاك شوند چه زمین بخاك راست شود کقوله تعالی :

ویقول الکافر یالیتنی کنت ترابا [۱]

و بپوشند یعنی قادر نباشند برآنکه از خدای بپوشند سخنی‌را

(٤۲) ای آن کسانیکه گرویداید بخدای و رسول ، گرد نماز مگردید وحال آنکه شما مستان باشید از خمر وسایر مسکرات (این نهی از عین نماز نیست چه‌آن عبادتی است ماموربه بلکه نهی است ازاکتساب مسکرکه مانع است ازاداء عبادت)

روزی جمعی از اصحاب درخانهٔ « عبدالرحمن‌بن عوف‌رضی‌الله عنه » بشرب خمرکه در آنوقت مباح بود اشتغال داشتند و در وقت سراندازی وبیهوشی صدای اذان شام باستماع صحابهٔ‌کرام رسید بنماز برخاستند وامام ایشان ازغایت سکر در سورهٔ کافران حرف « لاء » راکه در چهار موضع مثبت است حذف نمود ، این آیهٔ نازل شد که در وقت غلبهٔ سکر بنماز مشغول مشوید تاوقتیکه بدانید آنچیزیرا که درنماز میخوانید[۲]

محققان گویند خطاب میکند بسوی قومی روحانیه‌که رقم ایمان شهودی برصفحهٔ جان دارند که نزدیك مشوید بنماز قربت در مسجد

---

[۱] سورةالنبأ آیه۴۰

(۲)چون‌سری‌ازعقل‌سالم‌شدتهی   میکشاند مرد را در گمرهی
می ز سر عقل ترا زایل کند   چشم حق بین ترا مایل کند
خمرومیسر کارشیطان آمده است   کارشیطان خصم‌انسان آمده است
رجس‌خواند میسروازلام‌وخمر   میکند بردوری این هرسه‌امر

دل‌وقتیکه‌مستان‌باشیدا زسکرغفلت وشهوت تازمانی‌که ازمستی هوی هشیار شده دانید کـه چه می‌گوئید و بشناسید که سخن باکه می گوئید

المصلی یناجی ربه

نظم

ای‌که درهستی‌مستی مانده‌ای   دائما درخود برستی مانده‌ای
برسر ایوان وحدت‌کی رسی   چون‌تو درزندان پستی مانده‌ای

یعنی نزدیك مشوید بنماز درحالتی‌که جنب باشید و محتاج به غسل مگرآنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید وباشما آب نبود درآن محل به تیمم نماز توانیدگذارد دیگر بهیچوجه روا نباشد درجنابت نمازگذاردن تاوقتیکه غسل‌کنید وبعضی گفته‌اند مراد ازصلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیائید مگرآنکه راه برآن باشد، واگر باشید در وقت جنابت بیماران (مراد بیمارانی است که درآن بترسندکه ضرر بود) ، یا باشید درسفر یابیاید یکی از شما از خلا جای محدث شده باشد بخروج خارجی از احدالسبیلین ، یابسوده[۱] باشید زنانرا .

«اما شافعی رحمةالله» برآنستکه چون بعضی ازبدن مردملاصق بدن زنی شود از غیر محارم واجنبیه وصغیره وضوء لامس وملموس هردو منتقض گردد و **امام مالك و احمد حنبل‌رحمهماالله** برآنند که لمس شهوت وضوء را میشکند وبغیر شهوت ناقض نیست و **امام اعظم رحمةالله** مباشرت فاحشه راکه تماس فرجین است بیحائلی و انتشار آلت ناقض وضوء میداند و برهر تقدیر چون جنب باشید یـا

هرچه آن‌سستی ومستی آورد   رای سالم را بپستی آورد
کی‌بنزدعقل می‌خوردن‌رواست   چونکه‌هرشری‌زمی‌همواره‌خاست
نفس‌خودرا ازپلیدی دور دار   آدمی را با پلیدی گوچه‌کار
(جلالی)

[۱] « اولا مستم النساء » از امیر المؤمنین علی علیه‌السلام و ابن عباس و قتاده و مجاهد مروی است‌که مس دراینجا کنایت ازجماع است واین نیز متفق‌علیه امامیه میباشد

بیمار یا مسافر یا محدث بلمس وغیره ، پس نیابید آب را ، پس قصد کنید خاك پاك را . حکم تیمم دریکی از غزوات نازل شده و اشهر غزوه **بنی المصطلق** است که شبانه سپاه اسلام درمنزلی بی آب فرود آمده بودند وپیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خودرا باب رسانند قضا را عقد عایشه رضی الله عنها گم شد و عزیمت بسبب فقدان در توقف افتاده تاروز شد ، مردم بعضی محدث وبعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیك **صدیق رضی الله عنه** بردند و او بخیمهٔ عایشه درآمد دید که **حضرت رسالت** صلی الله علیه و سلم سر درکنار وی نهاده در خوابست ؛ **صدیق** زبان بطعن صدیقه بگشاد و سر انگشتان نیز طعنه برتهیگاه آورده ناگاه سید عالم بیدار گشت بر مضمون حال وملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشته و مقارن توجه آنحضرت **جبرئیل امین** در رسید وحکم آورد که چون آب نمیابید **فتیمموا صعیداً طیباً** قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که خاك پاك باشد و دست درآن زنید ، پس مسح کنید دست خود را بتمام روهای خویش وبسائید دستهای خود را بدان تا مرفقین ، بدرستی که خدا هست درگذارنده از شما وتخفیف کننده ، آمرزنده کسی را که تیمم کند (٤٣) آیا نمیبینی ونمینگری بسوی آنانکه داده‌اند ایشانرا بهرهٔ از علم تورات ، میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت وهدایت ایشان آن بود که بنعت وصفت **حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم** عارف بودند وضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند ، ومیخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت آنکه شما نیز راه گم کنید (٤٤) و خدای داناتر است بدشمنان که یهودند ، و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما ، و بسنده است خدای یاری دهندهٔ شما بردشمنان (٤٥) بعضی از آنکسانیکه بدین یهودیت متدین شده اند میگردانند کلمها را و تغییر میدهند از اماکن آنها مراد تحریف نعت « پیغمبر صلی الله علیه و سلم » یا تأویل کلمات تورات بر وفق رأی و طبع خود یا کتمان آیهٔ رجم یا تغییر کلام پیغمبر است

آورده‌اند زمرهٔ از یهود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میامدند وجواب آنحضرت را از امری که سؤال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند وازمجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکهٔ ایشان را منحرف میساختند ، لاجرم برده ازکار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان تراکه حبیب من هستی از موضع آن تحریف میکنند ومیگویند شنیدیم قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا [لفظ **عصینا** را آشکارا میگفتند از روی عناد] و در تیسیر میگوید که اظهار **اطعنا** و اضمار **عصینا** میکردند وحقیقت آنستکه بزبان مقال **سمعنا** میگفتند وبلسان حال ایشان **عصینا** ناطق بوده ، دیگر میگفتند بشنو درحالتیکه غیر شنونده شده باشی (این کلمه ذووجهین است ، روی درمدح دارد وروی در ذم ، وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس کلمه را معنی این باشد که دشنام داده و شنوندهٔ مکروهی نباشی وبر این تقدیر **دعاء له** بود و وجه ذم چنان است که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پردهٔ نفاق میساخته‌اند ومطمع نظر ایشان وجه مذمت بوده) ودیگر میگفتند[1] واین کلمه محتمل الوجهین است ، وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاهدار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت وحمق بوده و مراد یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت و گفته‌اند یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما [تعریض میکردند آنحضرت را براعی غنم و بر هر تقدیری این میگفتند در حالت گردانیدن و بیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او میبیچانند وبطریق لحن راعینا میگویند و بان ذم آنحضرت میخواهند ، وقدح وطعن در دین اسلام میکنند یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آن چه خواهد بود وحال آنکه ایشان بشبانی موسی علیه السلام معترف بودند) واگر ایشان

[1] « واسمع غیر مسمع و راعناً » همچنانکه اسماع نیز ذووجهین است کلمه **راعنا** نیز ذووجهتین است

گفتندی شنیدم سخن ترا وفرمان بردیم امر ترا وبشنو سخن ما را و درما نگاه کن ، هرآینه این گفتار بودی بهتر مر ایشانرا از استهزاء « سید انام » و طعن در دین اسلام و راست‌تر بودی سخن ایشان ولیکن برانده است خدای ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بسبب کفر ایشان ومجازات برآن ، پس نمیگروند ایشان مگرگرویدنی اندك یعنی ضعیف که معتدبه و معتبر نباشد و آن ایمان است ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون **ابن‌سلام** و اصحاب او رضی‌الله عنه

در اکثر تفاسیر وارد است که **حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وسلم** احبار یهود چون **ابن‌صوریا** و **کعب‌بن‌اسد** را طلبید و گفت **یا معشرالیهود** از خدا بترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده‌ام حق است وشما را در تورات از حال من خبر داده‌اند و بر ایمان بمن میثاق فراگرفته از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم ونه ازنعت تو وصفت‌تو و قرآن خبرداریم ، آیه آمد که :

(۴۶) ای کسانیکه شمارا کتاب داده‌اند یعنی تورات ، تصدیق کنید و بگروید بانچه فرو فرستاده ایم بربندهٔ خود و آن **قرآن** است ، در حالتی که باوردارنده وتصدیق کننده‌است مرآنچیزی راکه باشماست یعنی آنکه مطابق کتاب تورات است دراصول دین پس باو بگروید پیش‌از آنکه محو کنیم رویها را یعنی صور آنرا نیست‌گردانیم تا اثر ابرو و بینی وچشم ولب ودهن براو نماند ، پس باز گردانیم آن رویها را برهیات قفاهای آن یعنی شکل روی را برصورت پس سر مبدل‌سازیم یااشیاء مصوره را بروجه چون انف وحاجب وعین محو کنیم وبر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد

« ودر تیسیر آورده که ایدی وارجل وبطون و ظهور ایشان درمواضع خویش ثابت باشد و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیاتی‌است درغایت زشتی و رسوائی » ، یابرانیم ایشانرا که اصحاب وجوهند از رحمت خود یا مسخ گردانیم یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از

خدای سر بپیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند ، وهست فرمان خدای یا وعید او بودنی و هرآینه بخواهد بود (۴۷) بدرستی که خدای نمی‌آمرزد آنراکه شرك‌آورد بدو وشریك گیرند درعبادت او ، وبیامرزد آن گناهی راکه غیر ازشرك بود مرآنکس راکه خواهد ازروی تفضل واحسان نه بوسیلهٔ عبادت وعرفان « **امام زاهد** فرموده که بیامرزد قبل العذاب هرکرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید » ، و هرکه شرك آرد بخدای و انباز گیرد بااو ، بدرستیکه افترا کرده باشد و بربافته دروغی بزرك راکه بدان مستحق عذاب بزرك گردد

وچون بمضمون این‌آیه‌که شرك مغفور نیست یهود راکه عبدهٔ عجل و پرستندهٔ «عزیر» بودندی تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرك نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم ؛ پدران ما مالکان نبوت و مالکان مسالك فتوت بوده‌اند و ما برمنوال ایشان معزز ومکرمیم ، حق‌سبحانه ستایشهای ایشانرا نپسندیده فرمود :

(۴۸) آیا نمیدانی و یا نمینگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه ازروی مفاخرت میستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را باینکه **نحن ابناء الله و احباؤه** ما پسران خدائیم و دوستان او و یا بپاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقول است که « بحری بن عمر ونعمان بن اوفی و مرحب‌بن زید » اطفال خودرا بحضرت‌رسالت‌پناه صلی‌الله علیه وسلم آوردند وگفتند این کودکان‌را هیچ گناهی‌هست ؟

حضرت فرمود که اینها بیگناهند ؛ ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب مارا بروز در میگذرانند و خطیئات روز مارا بشب محو میکنند ؛ حق تعالی فرمود که تزکیهٔ شما شمارا مر اعتباری ندارد بلکه خدای بپاکی یاد کند یا بستاید هرکرا خواهد و مستحق آن بداند ، و این گروه که خودرا بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد درعقاب و عذاب بمقداری رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر

فتیلهٔ از وسخ که در میان دو انگشت بدید آید و مراد آنستکه عقوبت تزکیهٔ خود خواهند کشید و نقصان بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید) ،

(۴۹) بنگر در این یهودان که از روی عناد چگونه افترا میکنند و می بندند بر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب مارا می‌آمرزد و بسنده است آن افترا و دروغ ایشانرا گناهی ظاهر که برهیچ کسی پوشیده نماند

آورده‌اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی ازایشان چون «حی‌بن‌اخطب وسلام بن مسلم وکنانة‌بن‌ابی‌الحقیق» در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان واتباع اورا برمحاربهٔ با حضرت پیغمبرصلی‌الله علیه وآله وسلم و اصحاب او تحریض کردند با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام درآمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیده بایمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند ، دراین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریق ما آنستکه زائران حرم را میزبانی کنیم و کعبه را معمور میداریم و صلهٔ رحم بجای آریم و عبادت اصنام بطریق آباء کرام خود مشغول باشیم بهدایت اقرب است یا دین محمد که در این وقت احداث کرده وبدعت را سنت نام نهاده پدران مارا بد میداند و مارا کافر وجاهل‌میخوانده یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق تر است و آئین شما با نسق تر

ابوسفیان گفت ما براعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان مارا سجده کنید ؛ جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند ؛ حق سبحانه از معانده ومکابره و کفر ورزیدن ایشان خبر میدهد ومیفرماید :

(۵۰) آیا نمینگری بسوی آنانکه داده اند ایشان را بهرهٔ از تورات که بواسطهٔ عداوت مسلمانان میگروند بدین دو بت [۱] که

[۱] یعنی جبت وطاغوت

قریش را هست و گفته‌اند « جبت » سحر است و یهود آنرا معتقد بودند وطاغوت شیطان و ایشان متابعت او مینمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است وطاغوت آرزوهای او ، و میگویند این جهودان در حق کافران و برای ایشان از روی اجتهاد ، این گروه کفار قریش هادی ترند ازآنها که ایمان آورده‌اند یعنی پیغمبر و اصحاب وی‌ازجهت راه یعنی راه یافته تراند (۵۱) آنگروه متعنت ومتعصب ،آنکسانی‌اند که بخواری دور کرده است خدای ایشان را ازرحمت خود وهرکرا خدای براند و دورکند خدای تعالی پس نیابی تومر اورا یاری که دفع عذاب وی کند (۵۲) آیا مرایشانراست یعنی جهودانرا بهرهٔ از بادشاهی دنیا (استفهام است برسبیل انکار)

زعم یهودآن بود که ایشان بملك ونبوت سزاوارترند بدین‌سبب از متابعت عرب ننك میداشتند و میگفتند آخر منصب ملك داری و حکم‌گذاری بما خواهد رسانید چون خدای تعالی فرمود که ایشانرا از ملك بهرهٔ نیست و اگر بالفرض از ملك ومال بهره‌مند شوند پس آن هنکام ایشان ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب او را آن مقدار کرکی[۱] که بربشت دانهٔ خرماست واین‌غایت مبالغه است دربخل‌ایشان که دروقت بادشاهی یا فقیری بنقیری مضایقه دارند بهنکام تنك دستی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند (۵۳) بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبائل عرب برآنچه خدای بدیشان داده است ازفضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم و گفته‌اند مراد از ناس حضرت رسالت است و عرب جمع را بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آنمقدار ازخیررا که جمع نشود الا بر بسیاری از مردمان کقوله تعالی :

ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و

(۱) نسخه مروی گوی نوشته است بنظر استاد محترم آقای همائی ممکن است کرکی گوی باشد زیرا گو بمعنی خرد و کوچك وبمعنی‌تکمه گریبان وزمین پست آمده است ودرنسخه چاپی کوکی نوشته است‌شاید کاف کاف تصغیر باشد یعنی گوی کوچك (بدان معانی که برای گوذ کرشد)

اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنستکه حق سبحانه و تعالی مباح گردانیده جمع میان بیشتر ازچهارزن ویهود براین حال حسدمیبردند وطعنه میزدندکه اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت وکتاب‌است پس بایدکه برپیغمبران صاحب کتاب نیزحسدبردندی چه این صورت مخصوص بان حضرت نیست[۱] پس بدرستیکه عطا کردیم اولاد ابراهیم راکه موسی و داود وعیسی‌اند علیهم‌السلام [۲] یعنی تورات وانجیل وعلم حلال وحرام و دادیم ایشانرا باوجود نبوت بادشاهی بزرگ چنانچه **یوسف و داود** علیهماالسلام داشتند وگویند ملك عظیم کثرت ازواج است چنانکه بصحت رسیده که داود صد زن داشت وسلیمان هزار و در این سخن تعریض یهود استکه اگر حسد بر محمد صلی‌الله علیه و سلم بواسطهٔ کثرت ازواج است پس داود وسلیمان علیهماالسلام بحسد سزاورترند و در **تیسیر** آورده که مراد ازآل ابراهیم **محمد** است صلی‌الله علیه وسلم و ازکتاب **قرآن** وازحکمت شرایع وازملك عظیم دوام شریعت تاقیامت باتائید بملائکه

(٥٤) پس از یهودکسی بودکه ایمان آورد بحدیث آل‌ابراهیم یا محمد صلی‌الله علیه وسلم ، و از ایشان‌کسی هست که اعراض‌کرد ازخبر انبیاء درباب نساء وتصدیق نکرد آنرا یاروی ازمتابعت پیغمبر بگردانید و بسنده است دوزخ آتشی افروخته بر عذاب کافران (٥٥)

---

[۱] درنسخه چاپی چنین ضبط است :
چه این صورت مختص بدان حضرت علیه‌الصلوة والسلام نیست واگر بواسطهٔ زن است این مخصوص آنحضرت است وکسی دیگررانرسد که‌چنین کند واین فضل خداوند است

بیت

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

[۲] « فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب » یعنی بایشان عطا فرمود خدای تعالی کتاب راکه انجیل وتورات باشد

بدرستی آنکسانکه حق را بپوشیدند و نگرویدند بدلایل وحدت یا آیات قرآن یامعجزات پیغمبر ، زود باشدکه درآریم ایشانرا درآتشی وچه آتشی ؟ هرگاه بخته شود یا بسوزد پوستهای ایشان باتش‌بدل‌کنیم برای ایشان پوستهای غیر آنکه پخته وسوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد از **حسن بصری** رحمة‌الله عنه منقول است که در شبانه روزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنستکه احتراق ازآن ببرند وبحالت اول‌باز آرند ، پس تبدیل‌صفات است نه تبدیل عین ذات وتجدید این حال بجهت احساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد ، بدرستیکه خدای هست غالب که‌کسی او را از تعذیب‌کفار منع نتواندکرد ، دانا بعقوبت دوزخیان بروفق‌حکمت(٥٦) وآنانکه‌گرویده‌اند بخدای تعالی و رسول و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان ، زود باشدکه درآریم ایشانرا ببوستانهاکه میرود از زیر درختان یا درتحت مساکن ایشان جویها در حالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آن همیشه یعنی زمانیکه آنرا آخر نباشد ، مر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس ودرآریم ایشانرا درسایهٔ پاینده‌که آفتاب‌آنرا زایل نکند .

چون دربلاد عرب حرارت بسیارمیباشد وسایه را اعظم راحات میدانند پس ظل‌ظلیل‌کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخنی‌که‌کسی میگوید چون در بهشت آفتاب نیست‌که بحرارت او متاذی شوند ظل چرا باشد وفایدهٔ او چیست ونزدمحققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی‌وعنایت بادشاهی استکه همیشه‌برمفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود وآن سایه از زوال مبرا واز نقص وانتقال مقدس و معر است

بیت

این سایه هما زوال بذیرند عاقبت
در سایهٔ گزیر که آنرا زوال نیست

(۵۷) بدرستیکه خدای تعالی میفرماید شما را آنکه ادا کنید امانات را باهل آن

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه کعبه را از **عثمان بن طلحه** طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود ، عثمان بن طلحه نزد مادر رفت ومادر کلید بوی نداد ومیگفت که اگر از ما بگیرند باز بما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبدالدار بطریق ارث بمارسیده و عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة واکمل التحیات در مسجدالحرام انتظار میکشید آخرالامر **فاروق وصدیق** رضی الله عنهما بر در سرای سلافه آمدند و **فاروق** باواز بلند گفت ای « عثمان » بیرون آی که انتظار حضرت از حد گذشت سلافه کلید بپسرداد وگفت تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند پس عثمان بن طلحه مفتاح برداشته بنزد « حضرت رسالت پناه محمدی » آورده و آن سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند **عباس رضی الله عنه** برخاست که **یا رسول الله** چنانچه سقایهٔ **زمزم** بمن مفوض فرمودهٔ مفتاح خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بن طلحه بعد از استماع این کلام دست باز کشید ؛ حضرت با رفعت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن آغاز کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدای و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده ، عثمان گفت اینك بستان

بامانت الله

القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد ومفتاح بدست وی بود **مرتضی علی** رضی الله عنه پیش رفت وگفت یا رسول الله منصب حجابت باهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایهٔ زمزم بدیشان دادهٔ فی الحال **جبرئیل** علیه السلام بدین آیت نازل شد وحضرت فرمود که « **یاعلی** من شمارا کاری فرمایم که از آن نفع بمردم رسانید نه آنکه گمان برند که نفع ازمردم بشما خواهد رسید »

پس عثمان را طلبید و فرمود **خدوها یا بنی طلحه خالدة**

لاینزعها منکم الا ظالم [۱] پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود وکلید را ببرادر خود **شیبه** داد وتا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است **واگرچه** حکم باداء امانت دراین قصهٔ مخصوص نازل شده اما تمام امانات دراین حکم داخل است

در « بحر الحقایق » آورده که ذکر امانت بعد از ایرادظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت به آفتاب جلوه کنان تجلی نموده و بـا اشعهٔ عالم افروز از افق طالع شده وبزبان حال میگوید **ادوا الامانات الی اهلها** [۲] چگونه ظلال متلاشی میگردند و اثر ایشان بکلی محو میشود بـر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق غناء ذاتی **والله غنی عن العالمین** [۳] طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باهل آن باز میگردد و سر **لمن الملك الیوم لله الواحد القهار** بظهور میاید

جمله سرها را بپیش او نهید　　ملك ملك اوست ملك او را دهید
خصم هرشیر آمد وهر روبه او　　کل شیئی هالك الا وجهه [۱]

ودیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید میان مردمان آنکه حکم کنید بعدل یعنی براستی ، بدرستیکه خدای نیکو چیزی است که شما را بدان پند میدهد یعنی ادای امانات وعدل درحکومات بدرستیکه خدای هست شنوا بقول عثمان که گفت بگیر « بامانة الله » ، بینا برد مفتاح بوی

---

[۱] بگیرید این کلید را ای فرزندان طلحه برای همیشه آنرا جدا نکند از شما مگر بیدادگر [۲] ردکنید امانات را بسوی خداوند آن [۳] و خداوند بی‌نیاز است از عالمیان [٤] هرچیزی فانی و نیست میشود مگر ذات خداوند (سورة القصص - آیه ۸۸)

مغربی فرماید :

غیر از تو نیست اما هستی همی نماید　　چون پیش چشم تشنه در بادیه سرابی

عبدالرحمن جامی گوید :

شهود یار در اغیار مشرب جامی است
کدام غیر که لاشیئی فی الوجود سواه

(۵۸) ای گروه گرویدگان فرمان برید خدای را در فرایض و فرمانبرداری رسول کنید در سنتها و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانند که حضرت پیغمبر در عهد خود تعیین مینمود چنانچه در اسباب نزول هست که « حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بر سریه امیر کرد و « عمار یاسر » را باوی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند ویکی از ایشان که مسلمان بود جلو عمار آمده گفت مردم قبیلهٔ من فرار نمودند ومن باستظهار ایمان در منزل خود مانده‌ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم ؛ عمار اورا امان داد و او بنا بفرمودهٔ وی درخانه ساکن شد « خالد » بامداد لشکر رابغارت وتاراج آن قبیله امر کرده آن مردرا نزد خالد آوردند «عمار» فرمود که او مسلمان است وبفرمودهٔ من درآمان درآمده است خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی‌مشاورت و اجازت او کس را امان دهد وگفت‌وگوی درمیان خالد و عمار بسیار شد وبه **جناب نبوت ماب** آمده صورت‌حال بعرض رسانیدند **سیدعالم** صلی‌الله علیه وسلم امان عمار را برقرار گذاشت ونهی فرمود از آنکه غیرامیر کسی امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان برند « اولو الامر را یعنی امرا وسرایا »

ثعلبی آورده که اولوالامر ابوبکر وعمر رضی‌الله عنهما بودند که وزیرین صدق بودندواشارت **اقتدوا بالذین من بعدی** ابوبکر وعمر ودر شأن ایشان نافذ شده

ابوبکر وراق رحمة‌الله گفته که « خلفاء اربعه‌اند » و مجموع صحابه نیز گفته‌اند یا فقها یا علما یا ارباب عقول

و نزد عرفا اولوالامر مشایخ اند و پیران طریقت که بترتیب اهل سلوك اشتغال می نمایند و سالك را فرمان برداری ایشان لازم است [۱]

[۱] نزد علماء امامیه خداوندان امر علی بن ابی‌طالب صلواة‌الله وسلامه‌علیه ویازده فرزند اومیباشند که اطاعت آنها اطاعت خدای ورسول و

نظم

هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد   کی میسر شودش روی براه آوردن
هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد   بایدش پیروی راه نمایان کردن

پس اگر خلاف کنید در چیزی از امور دین پس بازگردانید آنرا بکتاب خدای ورجوع کنید با رسول درزمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او اگر هستید شما که از روی اخلاص میگروید بخدای وبروز رستخیز چه ایمان بخدای و قیامت مقتضی آنستکه در امر متنازع فیه رجوع بخدای ورسول اونمائید این رجوع بهتر است شمارا ونیکوتر ازجهت عاقبت

آورده‌اند که یهودی‌را بامنافقی خصومت افتاد ، بحاکمی که پیش او مرافعهٔ مهم خود کنند محتاج گشتند ، یهود منافق را بمحکمهٔ نبوت میکشید ومنافق بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش **حضرت رسالت** صلی‌الله علیه وسلم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد ، چون ازمجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزدعمر رضی‌الله‌عنه رویم ودیگر باره مرافعه کنیم

القصه بدر خانهٔ « فاروق » رفتند و یهودی ماجرای دعوی وحکم پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم به عمر بازگفت ، عمر رضی‌الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه براین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال بر این منوال است اما بدان حکم راضی نیستم و از توحکم میطلبم ؛ عمر رضی‌الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم

امتثال فرمان ایشان امتثال فرمان خدای ورسول است

وبرحسب تحقیق هرکه او زمامدار امور مسلمین باشد وحدود و ثغور مسلمین بواسطه قدرت و قوهٔ او ثابت بماند اولوالامر است و بعبارت دیگر پیشوایان وقائدین وسلاطین اسلامی نیز اولوالامر میباشند و اطاعت آنها نیز درحکم اطاعت خدای ورسول خواهد بود چه بسیار خوب فرموده فردوسی که :

چه فرمان یزدان چه فرمان شاه

کنم ؛ ایشان توقف کردند وعمر از خانه بیرون آمد ، شمشیر کشیده سر منافق را بصحرا افکند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او بر این وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و سلم عمررا « فاروق » لقب داد و حق سبحانه این آیت فرستاد که :

(۵۹) آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آنانکه گمان میبرند که ایشان گرویده‌اند بانچه فرو فرستاده شده بتو یعنی قرآن و بانکه پیش ازتو فرستاده اند از کتب انبیاء ، میخواهند با وجود دعوی ایمان آنکه مرافعه کنند بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاغی و باغی است و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همهٔ مکلفان نیز مامورند بانکه نگروند بحکم طاغوت و میخواهد از دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مایل بطاغوتند گمراهی دور که هرگز ازآن باز براه راست رجوع نتوانند نمود (۶۰) و چون گویند مر این منافقان راکه در وقت تحکم بیائید بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او ، میبینی منافقانرا که از روی عناد اعراض میکنند اعراض کردنی ازروی عداوت (۶۱) پس چگونه باشد و چه خواهند کرد چون برسد بایشان عقوبت صدود واعراض بانچه ایشان کرده‌اند تحاکم بطاغوت وگفته‌اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را پس بیایند بسوی تو وزبان اعتذار بگشایند تادیت قتیل خود طلبند . سوگند میخورند بخدای ومضمون سوگند ایشان آنکه نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا بترافع بدرخانه عمر رضی الله عنه مگر نیکوئی که بمالا حق شود وتالیف وموافقت که بین الخصمین پدید آید (۶۲) آن گروه منافقان وسوگند خورندگان دروغ آن کسانند که خدای میداند آنچه در دلهای ایشان است از نفاق ودروغ ، پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان و پند ده مر ایشانرا بر ملا یعنی منع از نفاق و دروغ و بگو مرایشانرا در خلا در باب نفسهای نا پاك ایشان سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابهٔ که از آن غمناك گردند

و آن تهدید بقتل و یا بحاول مکاره بدیشان اگر توبه نکنند (۶۳) و نفرستادیم هیچ فرستادهٔ را برندگان خود مگر برای آنکه فرمان وی برند بامر خدا و اگر این منافقان آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت ، بیامدندی بحضرت تو ، پس طلب آمرزش کردندی از خدای و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا ، هرآینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را قبول کنندهٔ توبه گناهکاران ، مهربان بامرزش تایبان

در « معالم » آورده که میان « زبیر » و خاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هردو ازآن ممر مزروعات خودرا آب دادندی چون محاکمهٔ ایشان بمحکمهٔ سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب بده زمین خود را پس بهمسایه گذار : « خاطب » در غضب شده از روی بی‌ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود برمیل آن‌حضرت بجانب زبیر ؛ حق تعالی آیه فرستاد که؛

(۶۴) یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان برند بحق پروردگار تو که ایشان نخواهند آورد ایمان حقیقی تا وقتی که ترا حکم سازند درآنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ، پس باز نیابند در نفسهای خود شکی یا در دلهای خود تنگی وگرانی از آنچه تو کردی هرچند مخالف طبع ایشان باشد ، وگردن نهند ومنقاد گردند فرمان ترا فرمان برداری با ظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت .

آورده اند که چون زبیر وخاطب ازمحکمهٔ نبوت بیرون آمدند « مقداد » رضی الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد ؛ « خاطب » جواب داد که برای پسر عمه او (۱) و در این سخن گردن تاب میداد وروی درهم می کشید ؛ یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل لله هؤلاء این چه گروهی اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم اورا متهم میدارند ؛ بخدای سوگند که «بنی اسرائیل» در زمان **موسی علیه السلام** گناهی کرده بودند و موسی علیه السلام

(۱) مادر زبیر دختر عبدالمطلب بوده است

حکم فرمود که توبهٔ شما آنستکه یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خودرا متهم نداشتند ، « ثابت بن قیس » چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلی‌الله علیه و سلم مرا فرماید که خودرا بکش بکشم ، و « عمار یاسر » و « ابن‌مسعود » نیز همین گفتند حق سبحانه فرمود که : (٦٥) و اگر چنانچه ما فرض میگردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند ، آنکه بکشید نفسهای خودراچنانچه بنی اسرائیل کردند ، یا بیرون روید از سرا ها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند ، نمیکردند آنچه فرض کرده ایم مگر اندکی از ایشان چون « ثابت و عمار و ابن مسعود» رضی‌الله عنهم و اگر ایشان که منافقانند بکردندی آنچه ایشانرا پند میدهند و تکلیف مینمایند به‌آن ، هرآینه بهتر بودی مرایشانرا در عاجل (١) واجل(٢) و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان (٦٦) وآنوقت که به تثبیت حاصل شدی مر ایشانرا در دین ایشان هرآینه ما میدادیم ایشانرا از نزدنك خویش مزدی بزرك وثوابی وافر که نعیم جنت است و هرآینه راه مینمودیم ایشانرا راهی راست که ازآن بمقصد رسند یا ببهشت رسند

آورده‌اند که « ثوبان » رضی‌الله عنه که مولای(٣) رسول‌خدای بود روزی بجناب‌مستطاب نبوة ماب حاضرشد ، زار وضعیف‌شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت فرمود که ای « ثوبان » **ماغیرلونك** یعنی‌چه چیز رنك ترا تغییر کرده وروی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت **یا رسول‌الله** من زمانی که درّ جمالت نمینگرم آنزمان را از حساب زندکانی نمیشمرم

بیت

بی تو ای آرام جانم زندکانی‌مشکل است
بی تماشای جمالت شادمانی مشکل است

---

(١) اکنون (٢) آینده (٣) مولی از اضداد است که هم بمعنای خداوند وهم بمعنای بنده آمده‌است

حالا دراندیشهٔ آنم که چون بیك اجل در رسد مفارقت‌ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم وچه حیله پردازم

بیت

ازمرك غمی نیست ازآن میترسم　کز برتو دیدار تو میمانم دور

وسخت تر محنتی آنکه اگر درآن جهان از اهل نیران باشم تراکی بینم و اگر ببهشت روم بدانجاکه درجهٔ رفیع تست چگونه رسم و بعضی بجای « ثوبان » « عبدالله انصاری » راکه صاحب اذان و مستجاب‌الدعوه بود آورده‌اند که نزدیك حضرت آمدگریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت « یا رسول‌الله » تو نزدیك من از نفس ومال و ولد بمن دوست تری ومن امروز از مشاهدهٔ جمال‌تو شکیبائی ندارم میترسم ازآنکه تو در بهشت بدرجهٔ بلند باشی و من درصف نعال با امثال خود نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژدهٔ وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که :

(٦٨) و هرکه فرمان خدای برد در اوامر و نواهی و فرمان برداری رسول کند در احکام وحدود پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت با آنکسانکه انعام کرده است خدا برایشان ، از پیغمبران و رسل و اولو الامر نیز داخلند ، و راستگویان که پیش ازهمه تصدیق‌انبیا کرده‌اند ، وکشتگان‌راه خدای (مراد شهداء احدند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدانرا) و ستودگان در اعمال و احوال و اینها نیز عامند ، وچه نیکواند این‌جماعت همنشینان (لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هریك از اینها نیکو رفیقی اند)

در **معالم** فرموده که مرادازنبیین حضرت پیغمبر ماست علیه‌السلام و (صدیقین) اشارت به ابی‌بکرصدیق وشهداء عمر و عثمان و علی‌اند رضی‌الله عنهم و صالحین سایر اصحاب

و ملخص این آیت آنستکه هرکس امروز کسی را دوست دارد

فردا با او خواهد بود **المرء مع من احب** (۱)

بیت

همچو بلبل دوستی گل گزین | تا شوی با خرمن گل همنشین
زاغ چون مردار راشد همنفس | یاراو مردار خواهد بودوبس

(۶۹) آن‌بودن با جماعت مذکوره افزون کرامتی است ازخدای و پسنده است خدای دانا بمقصد و مقاصد و نیات (۷۰) ای کسانیکه ایمان آورده اید، فرا گیرید سلاح خودرا یعنی آماده شوید برای حرب پس بیرون روید بقتال دشمنان گروه گروه در جهات مختلفه یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر درجهت واحده (۷۲) و بدرستیکه از شما کسی هست که درنك مینماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد « مراد ابن ابی است واصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند » ، پس اگر برسد شمارا ای مؤمنان واقعهٔ چون قتل وهزیمت گوید آن مبطی منافق بدرستیکه خدای انعام کرد برمن چه من نبوده ام با مسلمانان حاضر در معرکهٔ قتال (۷۲) و اگر برسد بشما نیکوئی زیاده از خدای چون فتح و غنیمت ، البته گوید آن متخلف از عزیمت چنانچه گوئی نبود میان شما ومیان وی دوستی یعنی خود را دور اندازد و سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز شمارا ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه :

کاشکی من بودمی در این غزو با مسلمانان تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرك یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی (۷۳) پس باید که قتال کند در راه خدای با دشمنان دین ، آنانکه در بازار معامله بفروختند زندگانی دنیارا که روی در فنا آرد بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی ، و هر که کارزار کند در راه دین ، پس کشته گردد و درجهٔ شهادت یابد یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد ، پس

(۱) گل اگر شیفتهٔ گل نشود | همنشینش خسك و خار آید
گل بباید که بگل بپوندد | تا گل تازه تری بار آید
صحبت نیك گزین تا برهی | کز بدان محنت بسیار آید
[جلالی]

زود باشد که بدهیم اورا یعنی درآخرت مزدی بزرك که در صفت نیاید (۷۴) و چیست شمارا ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام جهاد نمیکنید و بکار زار اشتغال نمی‌نمائید در راه فرمانبرداری خدای یعنی برای خدا و برای بیچارگان گرفتار در دست کفار وایشان‌جماعتی بوده‌اند در مکه که مسلمان شدند وکسان ایشان ایشان را ازهجرت به مدینه منع میکردند ، از مردان چون **سلمة بن‌هشام** و **ولیدبن ولید** و **عیاش ابی ربیعه** و **ابوجندبن سهیل** و امثال ایشان و از زنان چون **ام شریك** و غیرها و از کودکان چون **ابن عباس رضی‌الله عنه** و او میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نساء وولدان ، و این مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع‌میگویند یعنی دعا میکنند ای پروردکار ما بیرون آر مارا از این دیه یعنی مکه دیهی که ستمکارند اهل آن و بسبب شرك وظلمی که بغایت بزرك‌است **ان ا لشرك لظلم عظیم** ، و بساز برای ما از نزدیك خویش کسی دوستی که متولی کارها باشد ودیگر بساز از برای ما ازخود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند .

حق سبحانه دعای ایشانرا مستجاب کردانید و بعضی را خروج ازمکه میسرشد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون **حضرت پیغمبر صلی اعلیه وسلم** بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود و مهمات ایشانرا سر انجام فرمود و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی **عتاب بن اسید** را که حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود (۷۵) آنکسانیکه گرویده اند بخدا و رسول مقاتله مینمایند در راه خدای وآنکسانیکه کافر شده‌اند (۱) از وثنی و یهود و نصاری‌کارزار میکنند در راه شیطان‌که طاغی وباغی است یعنی بفرمان او ، پس بکشید ای دوستان حق دوستان و فرمان

(۱) در نسخه خطی ج چنین ضبط است :
و آنانکه نا گروند کانند کار زار میکنند در راه شیطان که طاغی و باغی است ،

برداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید ، بدرستیکه حیله و وسوسهٔ شیطان هست سست و بی قوه زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان (۷٦) آیا نظر نکردی بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون « عبدالرحمن بن عوف » و « سعد بن ابی وقاص و « مقداد بن اسود » رضی‌الله عنهم و امثال ایشان که مارا دستوری ده که با اهل شرك حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان ازحد گذشت و بحکم الهی گفته شد مرایشانرا که ازکار زار کفار باز دارید دستهارا تا وقتیکه فرمان الهی در رسد وبپای دارید نماز را وبدهید زکوة‌را پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت بر ایشان کارزار کردن با کافران آن وقت گروهی از ایشان میترسند ازجنك مشرکان چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید بلکه ترسی ازآن سخت تر و این ترسیدن حمل بضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از قوت و فوت ترسیدند و گفتند ای آفریدکار ما برای چه چیز واجب گردانیدی برما مقاتلهٔ کفار را چرا مارا باز گذاشتی ایمن و فارغ تا اجل که نزدیك است بهمه‌کس واگر این سؤال از منافقان صادر شده چندانی عجب نیست واگر ازمؤمنان وقوعی یافته از روی خوف و بد دلی سخنی گفته باشند و باز توبو کرده قولی آنستکه قومی از مؤمنان بعد از نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود و اصح آنستکه سؤال‌را محمول برتمنای تخفیف‌تکلیف دارند نه بروجه انکار

بکو ای محمد مر این ترسندکانرا که دل در دنیا بسته اند که آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا اندك است در جنب آخرت و سرای آخرت بهتر است از دنیا و فاضلتر مرکسی را که بپرهیزد از شرك یا از همهٔ منکرات ، و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد بمقدار رشتهٔ که بردانه خرماست پس بوعدهٔ استیفاء ثواب مستظهر باشید و از مرك که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ گردنی را از این کمند رهائی میسر نیست و درهیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصورنه (۷۷)

هرکجا باشید در حصار های محکم یا در کوشکهای [۱] آراسته یا در بروج دوازده کانه فلك یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرك چاره نیست

بیت

گر کاخ تو بر کنبد اعظم سازند ورکارتو چون‌سلسله درهم‌سازند
هم عاقبت این حجرهٔ فانی تورا ترکان اجل سرای ماتم سازند

حکیم الهی دارد رحمة الله علیه :

چه کنی خانهٔ گل آبادان ازنبی اینما تکونوا خوان(۲)
چون‌درآید‌اجل‌چه‌بنده‌چه‌شاه وقت‌چون‌دررسد‌چه بام‌وچه چاه

و اکر برسد منافقانرا نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب « بدر » بود میگویند این نیکوئی ازنزدیك خداست و اگر برسد بدیشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی نمود میگویند این سختی از نزدیك تو است که محمدی و بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده

و در انوار فرموده که چون حضرت از مکه به مدینه هجرت فرمود میوه‌ها درآن سال برمنوال سنهٔ سابقه نبود ونرخها روی بگرانی نهاد منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم صلی‌الله‌علیه و سلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشانرا میگوید : بگوی که همه قبض وبسط وگرانی وارزانی وغنیمت وهزیمت ازنزدیك خداوند است وبارادت او پس چیست وچه حال‌است مراین گروه منافق و جهود را که نزدیك نیستند که فهم کنند سخنی راکه مشتمل است بر موعظه ایشان‌یاآنکه نیستند که سخنی‌دریابند چون بهائم که میشنوند وفهم‌نمیکنند

---

[۱] کوشك بمعنای کاخ است [۲] در نسخهٔ خطی دبیرستان مروی مصرع دوم بغلط چنین نکاشتهٔ شده است .
دل من اینما تکونوا خوان
ونیز نسخهٔ خطی « ج » این مصرع را چنین ضبط نموده است
از نبی اینما تولوا خوان
نبی بضم نون بمعنای قرآن‌است

واز بی فهمی ایشان است که میگویند آنچه بتو رسید از غنیمت وفتح از فضل خداوند است و آنچه بتو رسد از هزیمت وقتل اصحاب از نفس تواست و بعضی معنی آیه براین فرود میارند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسید از فضل وکرم خداوند است و هر بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان تواست وفرو فرستادیم ماترا برای همهٔ آدمیان فرستادهٔ که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وبسنده است خدای گواه بررسالت تو (۷۹) وهر که فرمان بردرسول را پس بدرستیکه فرمان برده باشد خدایرا برای آنکه رسول مردم را بطاعت خدای میخواند بامر خدای ، پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد

و در **بحرالحقایق** آورده که **حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم** بوصف **فناء فی الله و بقاء بالله** موصوف بود و کسی که **قائم بالله** باشد هرآینه خلیفة لله باشد پس حلاوت حق در آن حضرت را ثابت بوده درهر معامله که باحق مینموده کماقال : **وما رمیت اذ رمیت** وبیشك خلیفه بود باید درهر معاملهٔ که خلق بااو کرده‌اند کماقال **ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله** وطاعت چنین خلیفه بی شایبهٔ شبهت طاعت مستخلف است

مثنوی

چون تهی گشت از خود و پرشد ز دوست	بیشکی فرمان این فرمان اوست
ما رمیت فاش گوید بر ملا	که نیفکندی نیفکندیم ما
تو در افکندن نهٔ جز آلتی	فعل فاعل را بود بی علتی
عقل اینجا ره ندارد وهم نیز	چشم بگشا لب فروبند ای عزیز

و هر که اعراض کند ازفرمان تو ، پس ترا نفرستادیم برایشان نگاهبانی که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی (بعضی از علماء این حکمرا باية السيف منسوخ دانند) (۸۰) ومیگویند منافقان درحضور تو از مافرمانبرداری و ازتو حکم ، پس چون بیرون روند ازنزدیك تو بشب بایکدیگر میگویند گروهی ازایشان غیر آنکه روز باتومیگویند یامیگویند غیر آنکه تو باایشان میگوئی [لفظ **تقول** مغایبهٔ مؤنث است و فاعلش ضمیر عاید بطایفهٔ یامخاطب مذکر که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم] و خدای مینویسد آنچه ایشان میگویند وتدبیر میکنند در شب ، پس روی بگردان ازعتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکم قتل برایشان جاری نیست و توکل کن برخدای و کار خود باوی گذار وبس است خدای قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان وکفایت کنندهٔ مهمات متوکلان (۸۱) آیاچرا تامل نمینمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند درآن تابر ایشان ظاهر گردد باثار اعجاز که این کلام حق است واگر بودی این قرآن ازنزدیك غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر ونفاق است هرآینه یافتندی اهل عقل و فهم دراو اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیراکه کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی (۸۲) و چون بیاید بمنافقان کاری یعنی خبر مهمی از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم **حضرت رسالت** صلی الله علیه وسلم بر **مصالحه** قومی یاظفر لشکر اسلام یاآنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یانکبت سریهٔ ازسرایای مسلمانان افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و درآن افشا ضرر وفساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است درمیان دشمنان و آهنك ایشان برحرب اهل اسلام وخبربد موجب ضعف مسلمانان وپریشانی ایشان است واگر بازگذارند خبررا برای صایب پیغمبر تا اگر صلاح بداند خود آشکارا کند یابتدبیر خداوندان امر ازاهل ایمان چون اشراف صحابه وامرای سرایا هرآینه بدانند آنرا آنانکه استخراج میکنند خبررا ونیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر آنکه دانند که کدام خبر را افشا وکدام اخفا باید کرد و اگرنه فضل خدای بودی برشما بارسال رسل و بخشایش او بانزال قرآن وگفته اند فضل پیغمبر است یا اسلام ورحمت قرآن است یاتوفیق اگر نه برکت اینها بودی هرآینه پیروی میکردید شیطانرا مگر اندکی ازشما که بمدد وعصمت ربانی از وسواس شیطان ایمن ماندند وگفته‌اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول ونزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون « ورقة بن نوفل » و « قیس بن

ساعده » و « بحیراء راهب » و « زیدبن عمرو » و « سیف‌بن ذی‌یزن » و امثال ایشان [۸۳] پس تو کار زار کن در راه طاعت و رضای خدا نزول آیه در « بدر موعد » بود که حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد و « نعیم بن مسعود » مردمانرا از لشکر « ابوسفیان » میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره‌بودند وحضرت میفرمود که اگر همه تنها باشم میروم این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند ازکار زارکفار تو برو و مقاتله کن تکلیف کرده نشدهٔ تو درجهاد مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناك مشو و ترغیب کن مؤمنان را برقتال مشرکان که برتو تحریض است نه تکلیف ، شاید که خدا باز دارد ازمسلمانان شدت کارزار آنهاکه کافر شدند یعنی قریش بانکه ترس دردل ایشان اندازد وهمین حال دربدر صغری واقع شد که ابوسفیان ترسهد وبموضع‌بدر نیامد [چنانچه در **سوره آل عمران** مذکور شد] وخدای سخت‌تر است در هیبت وصولت از قریش وسخت تر درعقوبت وعذاب ایشان (۸٤) هرکه درخواست‌کند درخواستنی نیکو ، حقی برآن ثابت‌شود ونفعی بکسی رسد و ضرری مندفع گردد که باشد مرآن شفیع رابهرهٔ ازثواب آن ، وهرکه درخواهد درخواستی بدکه بدان حقی ازحقوق فوت شود وضرری بکسی رسد و چیزی باز دارد ، باشد مر او را نصیبی از وبال آن ، وهست خدای برهمه چیزها توانا وصاحب‌قدرت یانگهبان همه چیز یا گواه برهمه‌کس (۸۵) وچون تحیت داده شوید بسلام ، پس شما نیز تحیت کنندهٔ خود را تحیت گوئید به نیکوتر از آن تحیت اگر اوگوید السلام علیکم شما درجواب گوئید وعلیکم السلام ورحمةالله واگر او سلام بارحمت جمع‌کند شما در جواب او برکاته زیاده‌کنید ، یاهمان تحیت را باز گردانید یعنی درجواب السلام علیك بگوئید وعلیك السلام (این قدر فرض است و آنچه اول گفته شد سنت‌وفضل وشرایط سلام‌وجواب وآداب آن در «جواهرالتفسیر» ازروی تفصیل مذکور است و بعضی برآنندکه اگر مسلم مسلم باشد جواب باحسن بایدگفت و اگر غیر مسلم بود براو رد باید کرد بلفظ

وعلیك ، بدرستیکه خدای هست برهمه چیزی حساب‌کننده پس شمارا برتحیت وجواب‌آن حساب خواهدکرد (۸٦) خداست که بی‌شبهه (۱) هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او ، بخدای سوگند که‌جمع خواهدکرد شمارا درقبور تاروز قیامت که برانگیزد هیچ شکی‌نیست در آن روز یا درجمع ، وکیست صادق‌تر از خدای یعنی نیست از او راستگوی تر ازجهت قول

آورده اندکه قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده بازگشتند وبه پیغامبرازاسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان‌را درباب ایشان اختلاف افتاد ، جمعی بایمان ایشان قائل‌بودند بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که :

(۸۷) پس‌چیست مرشمارا درشان منافقان‌که متفرق شده‌اید بدو فرقه و جمعی برآنندکه بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته ازحضرت رسالت **صلواةالله وسلامه** اجازت اقامت ببادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردید پدیدآمد این آیه نازل شدکه شما چرا دوگروه‌شدید و برکفر ایشان اتفاق نمیکنید و حال آنکه خدای ردکرد ایشانرابحکم کفر از قتل و سبی [۱] بانچه عمل‌کردند و روی از مؤمنان برتافته رجوع بکافران نمودندآیا میخواهیدکه راه نمائید آنراکه گمراه‌ساخته است خدای وهرکرا گمراه‌گرداند خدای پس نیابی تو مراورا راهی بحق (۸۸) دوست میدارند این برگشتگان از دین آنکه کافر شوید شما همچنانکه ایشان شده اند تاباشید برابر یکدیگر درضلالت ،پس مگیرید از ایشان دوست تا وقتیکه ایمان آرند ومحقق شود ایمان ایشان بانکه هجرت کنند در راه و رضای خدای هجرتی خالی از غرض وریا ، پس اگر اعراض‌کنند ازایمان وهجرت پس‌بگیرید ایشانرا و اسیرکنید وبکشیدشان هرجا که یابید درحل و حرم ومگیرید از ایشان دوستداری و نه یاری ومدد کاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید (۸۹) مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند بگروهی که‌واقع

[۱] نسخه مروی‌بجای شبهه «شبه» نوشته است[۲] سبی – اسیر کردن

شده میان شما و ایشان پیمان و آن قبیلهٔ **خزاعه** بودند یا بنی **بکر**
یااسلم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم باایشان مقرر فرموده بود که هر که
بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد یابه پیوندند بقومی که
آمدند بشما وحال آنکه تنك بود سینهای ایشان و کراهت داشتندی
آنراکه با شما جنك کنند یاکار زار کنند باقوم خود از کفار و ایشان
بنی‌مدلج بودند که پیمان بستند برآنکه باپیغمبر مقاتله نکنند وباقریش
نیز برهمین گونه عهد کردند ، و اگر خواستی خدای هرآینه مسلط
ساختی ایشانرا برشما بانکه ترس شما ازدل ایشان بیرون بردی پس
هرآینه باشما قتال گردندی ، پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان
وحلفا ومعاهدان شما وکار زار نکنند باشما والقا کنند بجانب شما انقیاد
و استسلام را یعنی از شما امان طلبند ، پس نساخت و نداد خدای
مرشما را برایشان راهی درقتل انفس و نهب اموال ایشان (حکم این
آیه بایه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است) زود باشد که بیابید
قومی دیگر را یعنی **بنی‌غطفان** یا **بنی اسد** که بمدینه آمده اظهار
اسلام کنند ، میخواهند که ایمن باشند از شما و چون ازمدینه بازگردند
کافر شوند و ارادهٔ ایشان آنکه ایمن باشند از قوم خود هرگاه که
بخواهند ایشانرا بسوی کفر یاقتال باهل اسلام بازگردند بدان فتنه پس
اگر از قتال شما کناره نگیرند و القا نکنند بسوی شما صلح و
طلب امانرا وباز ندارند دستهای خود را از قتال شما ، پس بگیرید
ایشانرا وبکشیدشان هرجاکه برایشان دست یابید ، وآن گروه دادیم
ما شما را برایشان حجتی روشن در تعرض بقتل وسبی ایشان و آن
حجت وضوح کفر ووقوع غدر و مکر ایشان است (۹۱) ونسزد و
روا نباشد مر مؤمن را آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق مگر کشتنی
بخطا ، وهرکه مؤمنی را بخطا بکشد پس براو است آزاد کردن بندهٔ
گرویده و براوست دیتی تمام ادا کرده شده بورثهٔ مقتول که قسمت
کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث مگر آنکه ورثه تصدق کنند
برقاتل و دیت را از او عفو نمایند

نزول این آیه در بیان **عیاش بن ابی ربیعه** است که قبل از
هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت ، شبی بگریخت و
روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد درگرفت **ابوجهل**
و برادر او **حارث** که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر
مشاهده نموده ازعقب عیاش رفتند واز نزدیك مدینه اورا بافسون وافسانه
بازگردانیدند ودر مکه دست و پایش بربسته در آفتاب میانداختند تا
از مسلمانی باز گردد **حارث بن زید** روزی براو بگذشت وگفت ای
عیاش ازبسیاری آزار و ایذاء که بتو رسید محنت چرا کشی مفارقت
دین اسلام را اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش کلمه که ازوی
میطلبیدند بگفت ودیگر بار حارث او را سرزنش کرد که از آن دین
که برگشتی اگر حق بود پس ترك دین حق کردی و اگر باطل
بودی پس تو برباطل بودی **عیاش** ازاو درغضب شد وسوگندخورد
که اگر روزی برتو دست یابم بهرحال که باشم ترا بکشم پس عیاش
هجرت نموده تجدید اسلام کرد وحارث نیز بمدینه آمد مسلمان شد
عیاش در وقت بیعت **حارث** و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را
در محلهٔ قبا تنها باز یافت و بنابر آن سوگند ویرا بقتل رسانید صحابه
عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی درقیامت چه جواب
خواهی داد **عیاش** بر آن صورت پشیمان شده بخدمت پیغمبر آمد
وتمام قصه بعرض رسانید وگفت که من از اسلام او خبر نداشتم و
بخطا امری واقع شد منتظر جزا ام این آیه فرود آمد و حکم قتل
خطا مبین شد پس اگر باشد مقتول ازگروهی که دشمن شما اند یعنی ۱
کافران و او مؤمن باشد پس برقاتل اوست آزاد کردن بندهٔ مؤمن و
اداء دیت بااهل او نشاید زیرا که میان کافر ومیان مؤمن وراثت نیست
و اگر آنکه کشته شده ازقومی باشد که میان شما وایشان عهد و پیمان
است یا اهل ذمه بود حکم در دیت وکفارت حکم مسلمانان است ،
پس برقاتل است دیتی اداکرده شده بااهل او و آزاد کردن بندهٔ مؤمن
پس هرکه نیابد بنده و قدرت نداشته باشد برخریدن آن پس بر او
است روزه دوماه از پی یکدیگر واین حکم کرد خدای تا توبه دهد شما
را توبه دادنی واین توبه دادن از خداست وبتوفیق او ، وهست خدای

دانا بحال قاتل ومقتول ، حکم کننده درباب دیت و کفارت

آورده اند که **مقیس بن صبابه** برادر خود **هشام** را درمحلهٔ بنی‌النجار کشته یافت ، بحضرت رسالت آمده‌صورت حال بموقف عرض رسانید و آن حضرت ظهیر فهری‌را بااو نزد اعیان بنی‌النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده **هشام** کیست اورا بمقیس سپارید و الا دیت او برموجب شریعت اداکنید ؛ **بنی‌النجار** چون از پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس باظهیر فهری (۱) روی بمدینه نهادند چون بنزدیك شهررسیدند وسوسه شیطان مقیس را برآن داشت که ظهیر فهری را بیگناه بکشت وباخود گفت نفسی رابقصاص نفسی بکشتم و مرا دیت سود آمد بس مرتد شد و روی بمکه نهاد (گویند در روز فتح مکه کشته شد) واین آیه نازل شدکه :

(۹۲) وهرکه بکشد مؤمنی را بعمد وقصد وحلال داندکشتن اورا ، بس باداش او دوزخ است درحالتی که جاوید باشد ، و خشم گرفت خدای براو وبراند او را و دور ساخت از رحمت خویش و آماده ساخت برای او عذابی بزرك بجهت ارتکاب این گناه بزرك

آورده اندکه **حضرت رسول** صلی‌الله علیه و سلم سریهٔ برسر قومی‌فرستاد وفقط **مرداس فدکی** ازایشان مسلمان‌بود قوم‌اوبگریختند واو بامال و متاع وغنم خود بکوهی متحصن شد همین‌که سریه‌تکبیر گوبان رسیدند وفقط « مرداس » آواز تکبیر ایشان‌شنید او نیزتکبیر گفت وبرمؤمنان سلام‌کرد وزبان بگفتار **لااله‌الاالله محمدرسول‌الله** گشاده ازکوی بزیر آمد ؛ **اسامة بن زید** فی‌الحال بر او تاخت و بضرب شمشیر سرش‌را بینداخت وهرچه داشت غارت‌کرده گوسفندان اورا براند

این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده گفت ای **اسامه** کسی راکشتی‌که از بیگانگی وشرك تبرا نموده ویگانگی حق‌معترف بوده ؛ **اسامه** بدان عمل‌نادم شده‌گفت **یارسول‌الله** برای من آمرزش طلب ؛ حضرت فرمود [۲] «فکیف قتلت قائل لااله الاالله» وبروایتی

---

[۱] درنسخه چاپی‌ظهیر به «ز» نوشته شده‌است [۲] درنسخه‌چاپی بغلط چنین ضبط است : حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلااله الاالله

آنستکه « اسامه » گفت یارسول‌الله کلمه گفتن مرداس ازترس‌شمشیر ما بود ؛ حضرت فرمودکه هل شققت قلبه هیچ دل اورا شکافته‌بودی تادانی راست میگوید یادروغ و این آیت نازل شدکه :

(۹۳) ای‌گروه گرویدکان چون سفرکنید در راه خدای یعنی بجهاد روید ، بس نیك بپرسید و باهستگی تفحص کنید مرکسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام کوید تو مؤمن نیستی مگر بجهت ایمنی ازما این‌کلمه گفتی[۱] ، میطلبند این‌مجاهدان مال فانی دنیا را (مراد غنیمت و غنم مرداس است) و اگر شما طالب غنیمتید ، بس نزدیك خدای غنیمتهای بسیاراست که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال ، همچنین بودید شما پیش ازاین‌که باسلام درآمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمهٔ شهادت مینمودید ، بس منت نهاد خدای برشما با آنکه استقامت داد شمارا در دین ، بس نیك روشن و مبین سازید مبهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی‌گمان چه وبال زنده گذاشتن هزارکافر نزد خداکمتراست ازکشتن یك مسلمان ، بدرستیکه خدا هست بدانچه شما میکنید دانا (۹٤) برابر نیستند نشستکان در خانهای خود از مؤمنان که نباشند خداوندان بیماری و عجز وجهاد کنندکان در راه خدای بمالهای خود که تهیهٔ اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و در نفسهای خود که در معرض قتل می‌آرند و چکونه برابر توانند بود کسی که در مدینه براحت تن بروری کند با آنکه درمعرکه مجاهدان جان بازی نماید

زیدبن ثابت رضی‌الله عنه میفرمایدکه این‌آیه فرودآمدکه ودر اوغیر **اولی‌الضرر** نبود ، **ام مکتوم** گفت یا رسول‌الله حال من‌چون باشدکه نا بینا ام ، محروم ازدولت مقاتله با اعداء ؛ همان زمان آثار وحی بدان حضرت ظاهر شد و بعد ازکشف حال فرمود که بنویس **من‌المؤمنین غیر اولی‌الضرر** ، و تفضیل‌داد خدای جهاد کنندکانرا

---

[۱] یعنی نا برسیده و نا باز رسی کرده کسی راکه سلام بشما کرده است مکشید و مگوئیدکه تو مؤمن نیستی

بمالها و نفسهای خود نشینندگان بعذر ؛ پایهٔ که آن غنیمت است و ظفرونام نیکو و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمیتوانند و مجاهدان بخود مباشرانند ، وعده کرده است خدای پاداش نکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب برزیادتی عمل خواهد بود وتفضیل کرد خدای مجاهدان را بر نشستگان بیعذر مزدی بزرك که آن :

(۹۵) پایه های بلند است ازخدا وگفته اند هفتاد درجه است هر درجه مقدار دویدن اسب تیز رو و در هفتادسال ، وآمرزش و بخشایش ، و هست خدای آمرزندهٔ گناهان ایشان مهربانی بر ایشان دارد بادای اجرایشان

در اخبار آمده که جماعتی از مسلمان چون **قیس بن فاکهه** و **قیس بن ولید** وامثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند ، چون رؤسای قریش بجانب بدرمی آمدند ایشان همراه کافران بحرب مؤمنان حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند؛ حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که :

(۹۶) بدرستی آنانکه جان میستانند ازایشان ملائکه که اعوان ملك الموت اند درحالتی که ایشان ستکاران بودند برنفس خود بترك هجرت و درآن وقت فرض بوده و بابموافقت با کفار و آن ممنوع بوده ، گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشانرا ، درچه چیز بودید از کار دین وباکدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان ، گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفارغالب بودند ؛ گفتندفرشتگان تکذیب ایشانرا که آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار که شماهجرت کنید در طرفی دیگر ازآن چنانچه مهاجران **حبشه و مدینه** کردند پس آن گروه تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و بدبازگشتی است ایشانرا دوزخ و این عقوبت همهٔ تارکان هجرت را مقرر است مگر کسانی که بحسب واقع ضعیف و عاجزند [۱] از مردان و زنان

[۱] الاالمستضعفین — استثنای منقطع است یعنی آنانی که در حقیقت عاجز و ناتوان بوده اند

و کودکان که توانائی چاره سازی ندارند و نمیشناسند راه مدینه یا طریق بیرون آمدن را (۹۸) پس آن گروه بیچارگان شاید خدای آنکه عفوکند ازایشان [لفظ عفو ایماءمیکند بانکه ترك هجرت امری خطیر بوده حتی مضطر ایمن نتواند بود] و هست خدای عفوکننده از معذوران ، آمرزنده گناهان ایشان [۹۹] و هرکه هجرت کند در راه طاعت خدای ، یابد در زمین مواضع بسیار یعنی آرام گاهها و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمهٔ توحید

عمروبن دینار از **عکرمه** روایت میکند که درمکه بسیار کس اسلام آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند چون آیه نازل گشت و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره پسرانرا گفت که هر چند من پیر و بیمارم اما از جملهٔ مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل درمانم و بسبب ترك هجرت ایمان من خلل یابد ، مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید ، پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم [۱] نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بردست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر ازآن رسول تو بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبراو بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی حق تعالی آیه فرستاد ؛

هرکه بیرون آید از خانه خود درحالتیکه هجرت کننده باشد ۱
بخدا ورسول او یعنی برای ایشان ، پس دریابد اورا مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد ، پس بدرستیکه ثابت باشد مزد او نزدیك خدای ، و هست خدای آمرزندهٔ گناه تاخیری که درهجرت کرده ، مهربان دروعده مثوبت او بحسن نیست او (۱۰۰) و چون سفرکنید در زمین ، پس نیست برشما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید ، اگر ترسید آنکه شما رابکشند

[۱] تنعیم نام محلی نزدیك مکه

کافران (این شرط باعتبار غالب است چه درآن وقت که در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا بی ترس قصر باید کرد) بدرستیکه کافران هستند مرشما را دشمنی آشکارا (۱۰۱) وچون باشی تو در میان بوقت خوف از اعادی ، پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خودرا دوقسم ساز ، پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو نمازگذارنده و گروهی دیگر بر روی دشمن بایستند و باید که فراگیرند آنانکه نماز میگزارند سلاحهای خودرا ازروی حزم و احتیاط ، پس چون سجده کنند نماز گزارندگان پس باید که باشند آنها که نماز نمیگزارند از پس شما در برابر دشمن ، وچون اینگروه یك رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند و بیایند آن طایفهٔ دیگر که نمازنگزارده باشند و پاس میداشتند ، پس بگذارند باتو یکرکعت دیگر و باید که بردارند ایشان نیز با خودآلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره و سلاحها که بدان جنك میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان ، دوست میدارند آنانکه کافر شده‌اند آنرا که غافل شوید از سازهای حرب خود و از متاعهای خویش چون البسه و سایر اسباب رخوت ، پس حمله آورند برشما یك حمله و هرچه یابند ببرند

نقل است که **حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله** وسلم بغزو رفته بود همین که به عسفان رسید مشرکان عرب را دید صف‌راست کرده و جدال وقتال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین درآمد و سوارلشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند حضرت رسالت با صحابه باقامت نمازاشتغال نمودند وکفار معاینه سجود ورکوع ایشان مشاهده‌مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام ازآن نماز کافران حسرت خوردند که چرا برایشان هجوم نکردیم وبترك تاز شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفره آواز داد که این قوم را بعد از این نماز نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاهداشته درآن وقت ناگاه برسرایشان رانیم و بکام دل ازاین

دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل فرود آمد وکیفیت نمازخوف بدین آیه بحضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم تعلیم داد و فقها را درچگونگی این نمازاختلاف بسیار است ودرکتب فقهی مقرر است

و هیچ گناهی نیست برشما اگر باشد شمارا رنجی از باران که گران گرداند اسلحه را یا باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح آنکه بنهید سلاحهای خودرا و بهرحال فراگیرید آلات نگاهداشت خودرا تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و برحذر باشید بدرستیکه خدای آماده کرده است برای کافران عذاب خوارکننده (۱۰۲) پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید ازآن ، پس یادکنید خدای را درحال قیام که شمشیر میزنید و در حال نشستن که تیر میاندازید و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده‌اید افتاده وگفته اند مراد یادکردن خداوند است درهمهٔ احوال

و در **زاد المسیر** آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای **قیاماً** در وقت تصرف در امور **و قعوداً** و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق **و علی جنوبکم** و در زمان توجه بمنام ومژده **الا تخافوا** نتیجهٔ چنین خوف تواند بود

بیت

هرکرا درخوف کم شد هوش او   نشنود الا تخافوا گوش او
خائفان را لا تخافوا گشته درس   هرکه خوفش نیست چوگوئی مترس ۱

پس چون بیارمیدید و از خوف ایمن شدید ، پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ، بدرستیکه نماز هست بر مؤمنان فرض موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست (۱۰۳) و سستی مکنید و ضعف مورزید در طلب کافران وکارزار با ایشان

این آیه در غزوهٔ « حمراء الاسد » نازل شد که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم بعد از جنك احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه میفرماید که :

اگرهستند شما ای مؤمنان که درد مند شدید از جراحتها پس بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده همچنانچه شما هستید و شما با وجود الم امید میدارید از خدای آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا و هست خدای دانا بضمایر شما محکم کار در امر ونهی

آورده‌اند که « طعمة بن ابیرق » از « بنی‌ظفر » شبی نقب درخانهٔ « قتادة‌بن نعمان » زد وزرهی که درانبان آرد پنهان کرده‌بودند بدزدید ، قضارا انبان شکافی داشت همهٔ راه آرد میریخت تا بخانهٔ طعمه و طعمه آنرا بخانه یهودی که « زیدبن لسمین » میگفتند برد و بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد « قتاده » بر اثر دقیق بخانهٔ طعمه رفت و بعد ازطلب درع[۱] طعمه سوگند یاد کرد که این کارنکرده‌ام و خبر ندارم ، « قتاده » برهمان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخیانت گرفت « زید » گفت دوش طعمه زرهی در انبان بودیعت بمن داده وجمعی برآن گواهی دادند ، قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبوی رفع کرد و « بنوظفر » که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاك دامن بیرون‌آید آغاز جدال کردند با جهود ورای‌حضرت نیز برآن بود که خیانت برجهود ثابت گردد و مسلمانان ازآن خیانت مبرا باشند همینکه حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خاست که بقطع ید او حکم فرماید از **حضرت رب الارباب** خطاب رسید که :

(۱۰۴) بدرستیکه ما فروفرستادیم بسوی تو قرآن را براستی و حکم درست تا حکم کنی میان مردمان بانچه خدای ترا شناسا گردانیده و وحی فرستاده و مباش برای خیانت کنندگان دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خائن ، (۱۰۵) وآمرزش خواه از خدای آن قصدی که بعذاب یهودی کردی، بدرستیکه خدای هست آمرزنده کسی راکه آمرزش طلبد و مهربان براو(۱۰۶) و خصومت مکن ازقبل آنانکه خیانت‌میکنند با نفسهای خود یعنی‌قوم‌طعمه

[۱] زره

که با عنایت او در ساخته اند ، بدرستیکه خدای دوست ندارد هرکه هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بر آن ، گناه کاری مستغرق در گناه خود (۱۰۷) شرم میدارند از مردمان وپنهان میکنند خیانت‌را وشرم نمیدارند از خدای وحال آنکه خدای با ایشان است واسرار ضمایر ایشان از او پنهان نیست پس او سزاوار تر است که از او شرم دارند و نمیدارند آن هنگام که بشب تزویر و تدبیر میکنند آنچیزیرا که نمی پسندد خدای‌ازگفتن دروغ **بنی‌ظفر** بایکدیگر درشب مشاورت‌میکردند بر آنکه **طعمه** سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر سوگند اورا که مسلمان است باور خواهدکرد وبقول یهودی که کافراست التفات نخواهد فرمود ، وهست خدای بدانچه ایشان میکنند از تدبیر ، احاطه کننده بعلم وهیچ چیز ازحیطهٔ علم او خارج نیست .

(۱۰۸) شما اید ای گروه **بنی‌ظفر** که ازحمیت جاهلیت دفع‌می کنید از خائنان خیانت را بجدال وخصومت دروقت زندگانی دنیا ، پس کیست آنکه خصومت کند باخدای ودفع خیانت کند از ایشان روز قیامت ، آیا کیست آنکه باشد برایشان نگاهبان که نگذارد که ایشانراعذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان بردارد (۱۰۹) و هرکه بکند بدی که از آن ضرر بغیری رسد یا ستم کند بر نفس خود ، پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه واستغفار .

(۱۱۰) وهرکه بکند گناهی وخواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند ، پس جز این نیست که میکند آن عمل را برنفس خود چه‌ضرر آن از او بدیگری تعدی نمیکند (۱) وهست خدای دانابسارق‌درع ، حکم کننده در مجازات او بقطع ید . (۱۱۱) وهرکه بکندگناه‌صغیره یا آنچه بخطاواقع شود یاگناه کبیره یا آنچه عمداً از وی صادر گردد پس تهمت نهد بان گناه بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد ، پس بدرستیکه برداشت دروغی‌را که از آن متحیر و مبهوت میشوند بی گناهان ، ودیگر حامل شدگناه ظاهر را (۲)

(۱) آنکه بدی میرسد از وی بخلق — فهم ندارد که زیان میکند (سعدی)

(۲) نیك دریاب و بد مکن زنهار — که بد ونیك باز خواهی دید

(۱۱۲) واگر نه فضل خدای بودی برتو که‌وحی فرستاده ترا از حقیقت مهم آن اعلام داد وببخشایش او که ترا از قصدعذاب زید وتصدیق طعمه منصرف ساخت هر آینه قصدکرده بودند گروهی از **بنی ظفر** بانکه ترا بگردانند از حکم راست ، ودرخطا وضلالت نمی اندازند مگر نفسهای خود راچه وبال این عمل عاید بدیشان است و ترازیان نمیتوانند رسانید بهیچ چیز ، چه تو درپناه حضرت خدائی ، و فرستاده است خدای برتو قرآن را وبیان احکام آنرا ودر آموزانیده است ترا آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور ؛ گفته اند آن علم‌است بربوبیت حق وجلال اووشناختن عبودیت نفس وقدر حال او .

در **بحرالحقایق** میفرماید که آن علم ماکان ویکون است که حق سبحانه درشب اسری بدان‌حضرت عطا فرموده چنانچه دراحادیث معراجیه آمده است که درزیر عرش بودم قطرهٔ در دهن من ریختند **فعلمت ما كان و ما يكون** (۱) ، و هست فضل خدای برتو به نبوت بزرك چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست (۱۱۳) نیست نیکوئی در بسیاری از رازگفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشاورت هاکردند در خلاص طعمه و گفته اند **نجوی** اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکوئی در آن رازگویان نیست مگرآنکس که بفرماید بصدقه‌دادن یاامرکند به‌معروف‌وآن چیزیست که بشرع مستحسن باشد وگفته‌اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان ، یا فرماید باصلاح میان مردمان ودفع کدورت از دلهای ایشان ، وهرکه بکند اینها که مذکور شد برای طلب خشنودی خدای ، بس زود باشد که بدهیم اورا مزدی بزرك (۱۱۴) وهرکه مخالفت کند با رسول از پس آنکه ظاهر شد مر اورا راه راست بوقوف بر معجزات وبظهور دلایل واضحات و پیروی کند غیر آنراه که مؤمنان برآنند از اعتقاد و عمل .

این آیه هم درشأن طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت

---

(۱) بس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود

بجانب‌مکه ومرتد شد وآنجا نیز نقب درخانهٔ کسی میزد و دیوار خانه فرود آمد (۱) ودر زیر آن بماند روز دیگر اورا از میان دیوار بیرون‌آوردند وخواستند که بکشند بعضی ازاهل مکه درخواست‌نمودند که از مدینه گریخته وبناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست بس‌او را از مکه اخراج کردند وبا تجار **قضاعه** بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته بارهٔ از متاع ایشان بدزدید و بگریخت وآخرالامر بگرفتند وسنگسارش‌کردند وقولی آنستکه **ازجده** در دریا نشسته بود کیسهٔ دیناری درکشتی بدزدید وبعد از وقوف بر آن اورا دردریا انداختند این‌عذاب دنیا بود وعقاب آخرت‌رامیگوید :

واگذاردیم او را در آن سرای آنچه دوست میدارد در این سرای که آن کفر وردت است یعنی اورا در دایرهٔ کفره ومرتدان داخل کنیم ، ودر آریم اورا بدوزخ ، وبد جای بازگشتن است دوزخ .

(۱۱۵) بدرستیکه نیامرزد خدای آنراکه شرك آرد بخدای ، وبیامرزد آنچه جز ازشرك است هرکرا خواهد .

نزول این آیت درشأن پیری بوده است از اعراب که **بجناب نبوة ماب** آمده بود و بعرض رسانیده که یا رسول‌الله پیری‌ام درگناه غرق شده الا آنستکه تاخدای را شناخته ام بدو شرك نیاورده ام و بجز اوکسی را دوست نگرفته ام ومعصیت از روی جرأت وبی ادبی با خدای نکرده ام وتصور آن نداشته‌ام‌که طرفةالعینی خدایرابگریختن خود عاجز آرم وحالا آمده ام بشیمان ازگناه وتوبه‌کننده بر درگاه حال من چگونه می بینی ، خدای مژده دادکه همهٔ گناهان را غیراز شرك امید آمرزش هست (۲) وهرکه شرك آرد بخدا ، بس هر آینه گمراه شد از حق‌گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت بس از حال

---

(۱) بعضی نوشته‌اندکه طعمه نقب در خانهٔ کسی میزد و دیوار براو فرود آمد وکشته شد .

(۲) هاتفی از گوشهٔ میخانه دوش گفت ببخشند گنه می بنوش
عفو الهی بکند کار خویش مژدهٔ رحمت برساند سروش
(حافظ)

مشرکان خبر میدهد که (۱۱۶) نمیپرستند بدون خدای تعالی مگر مادگانرا (تبان را ماده گویند بواسطهٔ تانیث اسماء ایشان‌چون **لات** و **منات** وعزی وهمچنین هر قبیله را بتی بود که آنرا **انثی بنی فلان** میگفتند .

ودر **تفسیر منیر** آورده که بتان را برصورت زنان میساختند و گفته اند مراد از این **اناث** ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدااند ونمیپرستند مگردیو سرکش‌بیرون رفته از فرمانبرداری خدای یعنی ابلیس را چه‌او امرمیکند مشرکان را بعبادت آنها (۱۱۷) برانده است خدای اورا ودور کرده است از رحمت خود وگفت‌شیطان هرآینه میگیریم از بندگان تو بهرهٔ مقرر کرده که آنرا **بعث‌النار** گویند از هزارکس از آدمیان نهصد ونود ونه بعث‌النار خواهند بود چنانچه درحدیث‌آمده(۱۱۸) ، وایشانراگمراه میکنم ازطریق حق‌ودرآرزومیافکنم ایشانرا ومی‌آریم درچشم ایشان امانی‌باطل‌راچون طول‌حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث ونشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب ، و هر آینه میفرمایم ایشانرا ، بس میشکافند گوشهای چهار پایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند (اشارت است بانچه اعراب حرام‌داشته‌اند از بحیره و سائبه و غیر آن چنانچه در **سوره مائده** می‌آید) وهر آینه میفرمایم ایشانرا پس تغییر میدهند آفریدهٔ خدای رابصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان وتیز ساختن دندان ولواطت وسحق ورقم وکبود زدن بر روی ولب ودست وپای یا مراد تغییر فطرة الله است یعنی استعمال جوارح وقوی در امور باطله وهرکه فرا گیرد شیطان را دوستی بدون خدای یعنی هرچه میفرماید آن میکند پس بدرستیکه زیان‌کرد زیانی روشن چه سرمایهٔ عمر وقوت از دست‌بدهد واز سود بی بهره بود یازیان کند بفوات بهشت‌وحصول دوزخ (۱۱۹) وعده میدهد ایشانرا شیطان بانچه وفا نکند ودر آرزو میافکند ایشانرا بچیزی که نیابند ، ووعده نمیدهد ایشانرا شیطان مگر فریب وخداع‌یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل برضرر است (۱۲۰) آنگروه که پرستندهٔ بتان وتابع شیطان اند وجای ایشان دوزخ است ونیابند از آن

دوزخ گریزگاهی که بدانجا نقل‌کنند (۱۲۱) وآنانکه‌گرویده اندوعملهای بسندیده کرده اند زود باشدکه در آریم ایشانرا ببوستانهاکه میرود از زیر درختان آن جویها ، در حالتی که این داخلان جاوید باشند درآن ، -(تأکید است (۱) یعنی‌همیشه بی‌انقطاع) ووعده کردخدای‌وعده کردنی وراست‌کرد سخن خود را راست کردنی ؛ وکیست راستگوی تر از خدای درسخن خود

ابوصالح روایت میکندکه گروهی از مسلمانان اهل‌کتاب در مجلسی بایکدیگر مجتمع شدند یهود ونصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبرما پیش ازپیغمبر شما مبعوث شده وکتاب ماقبل ازکتاب‌شما منزل گشته ودر بهشت نرود مگریهود ونصاری ؛ مسلمانان‌جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیا است وکتاب ما ناسخ کتب شما پس ما ببهشت سزاوار تریم ؛ آیه آمدکه :

(۱۲۲) آنچه خدا وعده‌کرده از ثواب یافته نشود بارزو های شما ای مسلمانان ونه بارزوهای اهل‌کتاب‌که میگویند « لن یدخل الجنه الا من کان هوداً او نصاری » (۲) یعنی هیچ‌کاری بارزو برنیاید بلکه ریاضت بایدکشید آنراکه ریاضی بهشت یابد

بیت

بارزو وهوس برنیاید این معنی ‌ ‌ ‌ باب‌دیده وخون جگر تواند بود

هرکه بعمل آرد کاربد را ، جزا داده شود بان عاجلا وآجلا واین حکم عام است همه عاملانرا

آورده اندکه چون این آیه فرود آمد صحابه متألم گشتند و **ابوبکر صدیق** رضی‌الله‌عنه‌گفت « یا رسول الله صلی‌الله علیه و سلم کیف‌الفلاح بعد هذه الایه » بعد از نزول این آیه چگونه رستگاری باشد چه هیچ‌کس ازکردار بد خالی نیست بس تحمل جزای آن که دارد ؟

---

(۱) «خالدین فیها ابداً» ـ لفظ ابداً تأکید است در اینکه‌داخل شوندگان در بهشت جاوید مانندگانند‌درآن

(۲) هرگز داخل نمیشود دربهشت مگر کسی که باشد یهودی یا نصرانی .

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که نه بیمارشوی ونه اندوهناك میگردی وبلاها بتو میرسد ؟ گفت بلی **یارسول الله** هو ذاك یعنی اینها جزای آن بد است

و در **تیسیر** فرموده که حضرت رسالت بعد از این سخن فرمود که یا ابابکر تو واصحاب تو ومؤمنان را جزای گناه در دنیا خواهند داد تا بخدای رسید وشما را هیچ گناهی نبود ودیگرانرا جزاهای ایشان جمع کنند وروز قیامت بدیشان رسانند و **حسن بصری** رحمة الله می گوید که عمل سوء شرك است بدلیل آنکه **من یعمل سوء یجز به** و نمی یابد عمل سوء را برای نفس خود جز از خدای ودوستداری که مدد بدو رساند ونه یاری که از عذابش برهاند (۱۲۳) و هر که بجا آرد یعنی اعمال صالحه (چه هیچکس را قوت ارتکاب آن نیست) از مرد وزن درحالتیکه او مؤمن باشد چه عمل را بی ایمان اعتبار نیست ، پس آن گروه عمل کنندگان در آورده شوند دربهشت (حفص بصیغهٔ معلوم میخواند یعنی در آیند بجنت (۱) ، وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود بمقدار نقیری که بر پشت دانهٔ خرما میباشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود (۱۲۴) و کیست نیکوتر از جهت دین از آنکه خالص گرداند نفس خود را برای خدا یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی ، وحال آنکه او در آینده است به نیکوئیها وترك بدیها وپیروی کرد دین **ابراهیم** را درحالتیکه ابراهیم با این پیروی کننده مائل است از آرندهٔ همه دین‌ها بدین اسلام وفرا گرفت خدای ابراهیم را دوست یعنی اورا برگزید واختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست بادوست

آورده اند که درعهد **ابراهیم صلوات الله علیه و علی نبینا** قحط پدید آمد وچون همواره از موائد (۱) خلیلی فواید یافته بودند ودر این سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت برایشان ایثار کرد ، انبار تهی شد چندقطار بمصر فرستاد نزدیك دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام ازمصر بشام فرستد چون پیغام خلیل

(۱) موائد جمع مائده غذاهای آسمانی باشد .

بدوست مصری رسید گفت که درولایت ما نیز اثر قحط وگرانی و غلا ظاهر شده واگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام برای خود طلبیدی بهرنوع که بودی چاره میتوانستیم نمود اما شنیده ایم بسی فاقه زدگان بدو التجا نموده اند واو بکرم غریزی (۱) وسماحت جبلی می خواهد که این طعام برایشان صرف کند القصه گندم بملازمان ابراهیم علیه الصلوة والسلام نداد وبیهاء نیز نیافتند بضرورت باز گشتند وایشانرا شرم آمد که شتر خالی بشهر درآرند چه بسی گدایان وبی‌نوایان چشم بر راه داشتند که شتران خلیل ازمصر باطعام فراوان خواهند رسید ؛ شتربانان در حوالی شهر جوالها را بر از ریك نرم کرده بخانه آوردند وذکری که گذشت بتمام عرض کردند ابراهیم از این حال تنگدل شده روی بمسجد نهاد ودر آن حال **ساره** زوجهٔ ابراهیم در خواب بود چون بیدارشد جوالها پردید خرم وخوشدل شده سریکی بگشاد آردی میده بغایت سفید وپاکیزگی بیرون آمد پارهٔ ازآن خمیر کرده ونان بخته بعیال واطفال ودرویشان داد چون ابراهیم ازمسجد بازآمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این ازکجاست گفت ازنزدیك یار مصری تو، ابراهیم علیه السلام گفت که این از نزد یك دوست مصری نیست ، ازنزد دوست حقیقی من **الله تعالی** است خدا بدین جهت ویرا دوست گرفت

بزرگان گفته اند شرط خلت استسلام بنده است درعموم احوال بحضرت ذی الجلال واین **مقام ابراهیم** بود لاجرم بخلیل موسوم شد وشرط محبت فنای حبیب است در بقای محبوب وبقای او بدو و این **مقام محمدی** است لاجرم بحبیب مسمی شد واز اینجاست که ذکر ۱
خلت بظاهر فرمود که **و اتخذ الله ابراهیم خلیلا** و ذکر محبت بکنایت ادا نمود که **فاتبعونی یحببکم الله** ودر این معنی گفته اند :

بیت

عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف
عجب آنست که محبان تو محبو باشند

خلیل سالك بود وحبیب مجذوب ، سلوك نشانهٔ هستی وتفرقه است

(۱) طبیعی .

وجذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوك خلیل بدین عبارت خبر دادند که **انی ذاهب الی ربی سیهدین** (۱) از جذبهٔ حبیب بدین اشاره تنبیه کردند که **اسری بعبده لیلا** لاجرم آنجا که نظر گاه خلیل بود که **نودی ابراهیم ملکوت السموات والارض** قدم گاه حبیب گردانید که **دنی فتدلی**

بیت

خلیل از خیل تاشان سپاهش　　مسیح از چاوشان بارگاهش

(۱۲۵) ومر خدایراست آنچه در آسمانها بود وآنچه درزمینها باشد پس هر کرا خواهد از اهل آسمان وزمین بدوستی بر گزیند و هست خدای بهمه چیز ها احاطه کننده از روی علم وقدرت

(۱۲۶) وطلب فتوی میکنند از تو درباب میراث زنان یعنی دختران .

اعتراض **ام کحه** چنانچه گذشت واعتراض «عیینة بن حصین» که دختر وخواهر را نصف مال میدهی وما نمیدهیم مگر کسی را کار زار کند وغنیمت بدست آورد ؛ بگو خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خودرا درباب ایشان ، ودیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند آنچه خوانده میشود برشما درقرآن در شان یتیمان که زنانند ، آنزنانیکه نمیدهید ایشانرا آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث و رغبت میکنید آنکه بخواهید ایشانرا اگر جمیله باشند و مالهای ایشان میخورید ودیگر فتوی میدهد قرآن درباب ضعیفان وبیچارگان از فرزندان خرد که ایشانرا میراث نمیدهند ، ودیگر حکم میکند قرآن بانکه قیام نمائید برای مهم یتیمان درمهر ومیراث ایشان بعدل وراستی و آنچه میکنید از نیکوئی درباب یتیمان و کودکان و غیر ایشان ، بدرستیکه خدای هست بان دانا وبرآن جزا خواهد داد

---

(۱) عاشقانرا دین و کیشی حق بغیراز عشق نیست
هر که عاشق نیست او در مذهب ما مرتد است
دوستی بگزین که این گیتی بعشق یار خویش
روزوشب در گردش وحیران محبوب خوداست
(جلالی)

ودر **اسباب نزول** آورده که مردی بزن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد وزن بسبب تعلق دل بافرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده وهر کجا میخواهی رو که من ترا بحل کردم و گویند دختر **محمد بن مسلمه** با شوهر خود **رافع بن خدیج** بود که میخواست اورا طلاق دهد همین میگفت که مرا رها کن ومن نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد که (۱۲۷) :

واگر زنی بداند ودریابد از شوهر خود سرباز زدنی از صحبت یا روی گردانیدنی از مجالست ومکالمت او ، پس هیچ گناهی نیست بر ایشان درآنکه بصلاح آرند میان یکدیگر بصلح یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری ازمهر ببخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد ومرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد واورا ازخود جدا نکند ، وآشتی بهتر است از خصومت ومفارقت

ارباب سیر برآنند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم **سوده بنت ربیعه** را رضی الله عنها طلاق داد واوبرسرراه آنحضرت بنشست تا وقتیکه سید عالم صلی الله علیه وسلم برسید **سوده** بزبان تضرع گفت رجعت نمای بمن ، بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من هیچ نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت درزمرهٔ زنان تو محشور شوم و نوبت خودرا به **عایشه** رضی الله عنها می‌بخشم ؛ حضرت بوی رجعت فرمود ودر روز نوبت او درخانهٔ عایشه رضی الله عنها میبود واین آیه در قضیهٔ وی نازل شد وفرود آورده شده اند نفسها از بخل یعنی مجبولند نفسها بر بخیلی وآن نیست که هریك از زوجین درمسامحت ومروت بخل میورزند ، واگر نیکوئی ورزید در زندگانی و بپرهیزید از نشوز واعراض بدرستیکه خدای هست بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا (۱۲۸) واگرنمیتوانید ای کسانیکه زیاده ازیك زن دارید آنکه عدل ورزید و راستی نگاهدارید میان زنان برای آنکه عدل آنستکه البته میل واقع نشود وآن متعذر است ولهذا حضرت رسالت با آنکه درقسم میان ازواج طاهرات ملاحظهٔ عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت در آن چیزی است که من مالك آنم از صحبت و نفقه ،

مرا مؤاخذه مکن در آنچه تو مالك آنی ومن نیستم یعنی دردوستی
بعضی چنانچه عایشه را از همهٔ ازواج دوست میداشت و اگرحریص
باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید برآن ، بس میل مکنید تمام میل
بانکه مرغوبه است درقسم ونفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجاجمع
مکنید که اگر چنین باشد بس میگذارید آن دیگر را مانند کسیکـه
محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد ونه شوهر دار واگربصلاح
آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته وبپرهیزید از
مثل این عملها در آینده ، بس بتحقیق هست خدای آمـرزندهٔ گناهان
ماضی ، مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل (۱۲۹) و اگر جدا
شوند هریك از ایشان از صاحب او بطلاق ، بی نیازگرداند خدای هر
یکیرا از جود فراوان وقدرت برکمال خود یعنی تسلی دهد هریکیرا
یا بدلی بدید آرد ، وهست خدای فراخ بخشایش بربندگان خود ، محکم
کار در افعال واحکام (۱۳۰) ومر خدایراست آنچه در آسمانهاست از
جواهر علوی وآنچه در زمینهاست ازکواین سفلی و هر آینه وصیت
کرده ایم وفرموده ایم آنانراکه داده اند کتاب بیش ازشما یعنی یهود و
نصاری وآنهاراکه نیزقبل از ایشان بوده اند ، وشما رانیز وصیت میکنم
یعنی میفرمایم بانکه بپرهیزید از شرك بخـدای واگر کافر شوید بس
بدرستیکه مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمینهـا است
همه مخلوق ومملوك اویند بس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگـردد
چنانچه بطاعت وایمان شما منتفع نمیشود وهست خدای بینیاز از همه
خلق خود اورا اگر فرمان برند واگـر نبرند ، ستوده در ذات خود
اگر حمد گویند واگرنگویند (۱۳۱) و مر خدایراست آنچه درآسمانها
باشد ازملائکه وستاره وغیرآن وآنچه در زمینها بود از ارکان موالید
وجز آن، وپسنده است خدای کافی مهمات بندگان (۱۳۲) واگرخواهد
ببرد خدای شما را وفانی گرداند ای مردمان وبیارد یعنی ایجاد کنـد
دیگرانراکه فرمان بردارتر باشند

چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
دست مبارك بر پشت **سلمان** زد و گـفت آنهـا قوم این اند یعنی

پارسیان اند (۱) ، وهست خدای برایجاد واعدام توانا (۱۳۳) هرکه
باشدکه بخواهد بعمل خود پاداش این سرای همچو مجاهد مثلا که
ارتکاب جهاد برای غنیمت کند ، پس نزدیك خداست پاداش دنیا و این
خسیس است وپاداش آخرت وآن شریف است ، پس چراکسی طالب
خسیس ترین چیزی شود واز شریفترین چیزی باز ماند واگر باشرف
مائل گردد اخس تابع خواهد بودچه اگر مجاهد فی المثل برای خدای
جهادکند اورا در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب
آن چیزی بغایت محقر باشد وغنیمت دنیا نیزبوی رسد پس توجه باصل
باید کرد که فرع خود درپی آن است ، و هست خدای شنوندهٔ همـهٔ
قولها ، بینندهٔ همه فعل ها (۱۳٤) ای گـروه مؤمنان باشید ایستادگان
بعدل یعنی جهاد کنندگان در اقامت مراسم عدالت ، باشید گواهان بـرای
خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی واگر چه برنفس شما باشد و
گواهی نفس خودآنستکه اقرار کند بحقی که ذمهٔ اواست و در **تیسیر**
از **ابوالعالیه** نقل میکند که مردی از انصار گفت **یارسول الله** کسی
رابرپدرمن حقی است ومن برآن گواهم ومراباز نمیدارد ازادای شهادت الادرویشی
وافلاسی پدر من ، این آیه نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگر چه
همه بر نفسهای شما باشد یا پدر ومادر و خویشان نزدیك اگر باشید
مشهود علیه یا هریك از مشهودلـه و مشهود علیه ، توانگر یا درویش
یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید وبر فقیر بجهت افلاس او ترحم
منمائید . پس خدای سزاوارتر است بتوانگر ودرویش واگر دانستی که
بشهادت برایشان یابرای ایشان مصلحت نیست بدان حکـم نفرمودی ،
پس شما متابعت هوای نفس مکنید برای آنکه میل کنید از اواگر به
بپیچانید زبانهای خودرا ازگواهی راست یا اعراض کنید از ادای آن
وبپوشید ، پس بدرستیکه خدا هست بدانچه شما میکنید از عدل ومیل
دانا وشمارا برآن مکافات خواهد داد (۱۳۵)

---

(۱) از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده است که اگردانش در
ثریا میبود بان میرسیدند ایرانیان
هنر نزد ایرانیان است وبس　　ندارند شیر ژیان را بکس

ای کسانیکه ایمان آورده اید ، خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند **یا رسول الله** ایمان داریم بتو و « بقرآن » و « بموسی » و « بعزیر » و « تورات » و دیگر بهیچ کتاب ایمان نداریم وگویند خطاب با کافران نیز میشاید ، مسلمانان را میگوید ای مسلمانان که ایمان آورده اید بدل و زبان ثابت باشید برایمان خود ومنافقانرا میفرماید که ایمان آورده اید بزبان ، ایمان آرید بدل یا مؤمنان اهل کتاب میگوید که ایمان آورده اید ببعضی از کتب ورسل، ایمان آرید بتمامی آنها وکافرانرا میگوید ایمان آورده اید به **لات** و **عزی** ، ایمان آرید بخدای تعالی و بفرستاده او که **محمد** است صلی الله علیه وسلم وبان کتابی که خدای فرستاده بر پیغمبر خود یعنی **قرآن** و بان کتابها نیزکه فرستاده پیش از قرآن

محققان میگویند ای آنکسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید برسبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق واز «حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقش بند قدس سره» منقولست که فرموده اند یا ایها الذین آمنوا اشارتست بانکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری باید کرد و اثبات «واجب الوجود جل ذکره» میباید نمود

مصراع

وجودك ذنب لا يقاس به ذنب

از حضرت « سید الطایفه جنید قدس الله روحه » منقول است که فرمود در معنی یا ایها الذین آمنوا پنجاه سال است که در ایمان آوردنم و در ایمان تازه کردنم وهنوز درآنم

مثنوی

دمی بی حق زدن محض گناه است   بخود مشغول گشتن کفر راه است
ترا هر دم کشد پندار هستی   سوی ظلمت سرای خود پرستی
خودی کفراست نفی خویش کن زود   که جزحق درحقیقت نیست موجود

و هر که کافر شود بخدای و بفرشتگان او و بکتابهای او وبرسل های او وبروز رستخیز، پس بدرستیکه گمراه شد گمراه شدنی درغایت

دوری از مقاصد و نهایت بعد ازمقصود (۱۳۶) بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلام یعنی یهودی پس کافرشدند بعیسی علیه الصلوة والسلام و قصد قتل او کردند ، پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار « محمد صلی الله علیه و سلم » و حسد بر او ، نیست آنکه خدای که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هرکار بخاتمه آن است و خدای دانستهٔ که خواتیم امور ایشان بکفر وطغیان است و نیست که راه نماید ایشانرا راهی که بحق باشد (۱۳۷) بشارت ده منافقانرا (برسبیل تحکم است یاخبرکن بجای بشارت) بانکه ایشان را است عذابی دردناك (۱۳۸) منافقان آنانند که میگیرند کافران را دوستان بدون مؤمنان ، آیا میطلبند نزدیك کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت ، پس بدرستیکه عزت مرخدایراست همه و هرکرا عزتی رسد ازاو رسد واو دوستان را منشور عزت داده که **ولله العزة و لرسوله و للمومنین** (۱۳۹) وبدرستیکه خدای فرستاد برشما ای مؤمنان درقرآن حق سبحانه و تعالی در مکه آیت فرستاد که با خوض کننده کان و مستهزیان مر قرآن نشست و برخاست نکنند و این آیت آنستکه :

و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا اینجا در مدینه تذکار آن مینماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که بدرستیکه چون بشنوید آیتهای قرآن از خدای ، کفرآورده شود بدان و استهزاء کرده شود بان ، پس منشینید با کافران و مستهزیان وقتیکه خوض کنند و شروع نمایند در حدیثی غیر استهزاء ، بدرستیکه باشید آنهنگام که نشست وبرخاست کنید با ایشان مانند ایشان درگناه زیراکه قادرید بر اعراض از ایشان و انکار برایشان وباوجود این راضی آید بصحبت ایشان (۱) ، بدرستیکه خدای جمع کنندهٔ منافقان است و ناگرویدگان در دوزخ ، همه ایشانرا (۱۴۰) آنانکه انتظار میبرند بشما وقوع نکبتی را پس اگر واقع شود مرشمارا فتح

---

(۱) منشین با بدان که صحبت بد   گر چه پاکی ترا پلید کند
آفتاب ارچه روشن است اورا   لکهٔ ابر نا پدید کند
(ثنائی)

و نصرتی از خدایتعالی ، گفتند منافقان مرشما را آیا نبودیم با شما
و مددکاری نکردیم بس سهم مـا ازغنیمت بدهید واگر بودمرکافرانرا
بهرهٔ از حرب یعنی غلبه کردن بر مؤمنان ، گـفتند مر کافرانرا آیا
نه غالب و مستولی بودیم برشما و میتوانستیم که شمارا بکشیم امادست
بازکشیدیم و باز داشتیم شمارا یعنی ممنوع ساختیم از مؤمنان ، گفتند
سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند
تا شما غالب شدید بس مارا با غنیمت خود شریك سازید ، بس
خدای تعالی حکم کند ای مؤمنان میان شما و منافقان در روز قیامت
که غیر از اوکس را دعوی حکومت نباشد و هرگز نگرداند خدای
تعالی و ندهد مر کافرانرا بر مؤمنان در روز قیامت حجتی که بدان
ایشانرا ملزم سازید یا در دنیا ندهد ایشانرا بر مؤمنان دستی (۱۴۱)
بدرستیکه منافقان مکر میکنند با دوستان خدا در اظهاراسلام واخفای
کفر و خدا جزا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آن
چنان است که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مؤمنان را
داده‌اند و چون قدم برصراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنورخود
از پل صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده
بلغزند و در دوزخ افتند ، و چون بر خیزند منافقان بسوی نماز
برخیزند کاهلان وگران جانان چون کسی که از کاری کراهت داردا گر
کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا دید نمازمیگذارند
و اگر نه نماز نمیکنند ، مینمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا
پندارند که ایشان مؤمنانند و یاد نمیکنند خدایرا مگر اندکی و آن
نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بزبان دارند و بس وآن
نسبت با ذکر دل اندك است
ودر **قوة القلوب** آورده که ذکر ایشانرا اندك باعتبار آن گفت
که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا ودنیا وهرچه
در دنیاست بغایت اندك است ومختصر وذکر خدا ازهمه بزرگتر است
ولذکرالله اکبر ومنافقان زیان میکنند (۱۴۲) در حالتیکه متحیر و
متردد اند میان کفر وایمان ، نه باگروه مؤمنان اند تا ایشانرا باشد هـر

چه مر ایشانرا باشد ، وهرکرا خدا گمراه سازد . پس تو نیابی مر او
را راهی بحق وصواب (۱۴۳)
ـ ای گروه مؤمنان مگیرید کافرانرا دوستان بدون مؤمنان که آن
عمل منافقان است که با دشمنان خدای دوستی کنند ، آیا میخواهید آنکه
بدهید خدایرا برعذاب خود حجتی روشن وآن موالات کافران است
که موجب عقوبت وخذلان است [۱۴٤] بدرستیکه منافقان درطبقهٔ زیر
ترین اند از دوزخ ، پس عذاب ایشان ازکفار بیشتر خواهد شد بجهت
آنکه ایشان بدل کافراند وکفر را با خداع ومکر واستهزاء بامسلمانان
جمع کرده اند .
« در **کشف الاسرار** آورده که چون منافقانرا بدوزخ ببرند و
بدرکهٔ اول در آرند مالك گوید یا نار خذیهم ، آتش گوید حکم ما
بر زبان است وزبان ایشان برکلمه جاری شده است هرچند مجاز گفته
اند ما درسوختن ایشان دخل نکنیم وبرهمین منوال درهر درکه آرند
آتش از احتراق ایشان ابا کند تا بدرکهٔ هفتم رسند آتش آن درکه
گوید حکم من بردل است نه بر زبان بیارید تا ازدل چه نشان دارید
چون دردل ایشان جز نشانهٔ شرك نباشد آتش دردل ایشان بپیچد و
ابدالاباد در عذاب بمانند » وتو نیابی مر ایشانرا یاری که حمایت نموده
از آن درکه ایشانرا بیرون آرد وهمهٔ منافقان در این عذاب بخواهند
بود [۱۴۵] مگر آنانکه توبه کنند ازنفاق وباصلاح آرند آنچه فاسد
شده است ازاحوال ایشان وچنك درزنند بدین خدای وبسنت پیغمبر ۱
وخالص وپاکیزه گردانند دین خودرا برای خدای یعنی طاعت نکنند
مگر برای رضای خدای ، پس آن گروه که بتوبه واصلاح واعتصام و
اخلاص موصوفند با مومنان باشند واز شمار ایشان درهر دو سرای و
زودباشد که بدهدخدای مومنان را مزدی بزرك واینان با ایشان شریك
باشند [۱٤٦] چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کندشمارا
اگر شکرگوئید مر اورا بفرمان برداری و تصدیق کنید بوحدانیت او
از روی تحقیق یا ایمان آرید بانکه نجات شما بفضل اوست نه‌بشکر
شما ، وهست‌خدای ثواب‌دهندهٔ شاکران ، دانا بحقوق‌شکروایمان [۱٤۷]

دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بسخن بد مگر آشکارا کردن کسی که براوستم کرده اند چه اورا رواست که نکوهش ظلم کند یا ازاو تظلم نماید و گفته اند مردی ازقومی ضیافت خواست واوراطعام ندادند آنکس زبان شکایت گشود هرجاکه میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد ؛ صحابه او را برآن شکایت عتاب کردند این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت ازظالم جایز است وهست خدای شنوا مرسخن مظلوم را ، دانا بستمکاری ظالم [۱۴۸] اگر آشکارا کنید نیکوئی وطاعت را یا بنهانی بجا آرید اورا یا عفو کنید ازبدی که شما را بدان مؤاخذه رسد ، پس بدرستیکه خدای هست عفو کننده از عاصیان باوجود کمال قدرت برانتقام ایشان ، توانا برعذاب ظالمان وثواب عفو کنندکان [در این آیت تحریض مظلومـان است بر عفو تا متخلق شوند با خلاق ربانی یاآنکه رخصت تظلم دارند واز سرآن درگذرند] [۱۴۹] بتحقیق ویقین آنهاکه کافر میشوند بخدای وبه پیغمبران او و میخواهند آنکه جدائی افکنـند میان خدا و رسولان او بانکه ایمان آرند بخدا وکافر شوند به پیغمبران و گویند که ایمان میاوریم به‌بعضی از پیغمبران وکافر میشویم به‌بعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر وکافریم به عیسی ومحمدصلی‌الله علیه وسلم و میخواهند آنکه فراگیرند میان‌ایمان وکفر راهی وحال آنستکه‌ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی [۱۵۰] آنگروه که میان ایمان و کفر راهی میطلبند ایشان کافرانند بکفری محقق شده یعنـی کاملانند درکفر خود وایشانرا مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانرا هست معتبر ومعتمدبه نیست ، وآماده کردیم برای کافران عذابی خوار کننده [۱۵۱] وآنکسانیکه‌ایمان آورده اند بخدای وبفرستادکان او وجدا نکردند میان یکی ازایشان درایمان بلکه بهمه گرویدند ، آن گروه مؤمنان حقیقی اند ، زود باشد کـه بدهیم ما و حفص بصیغـهٔ مغایب خواند یعنی خدای بدهد مزد های ایشانرا که وعده داده است و هست خدای آمرزندهٔ سیات ایشان ، مهربان به تضعیف حسنات ایشان

در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون **کعب بن اشرف وفنحاص بن عازورا** وامثال ایشان بجناب رسالت ماب آمده گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی بیار چنانچه موسی علیه‌السلام آورده آیه آمد که [۱۵۳] :

سئوال میکنند ازتو اهل کتاب یعنی در میخواهند آنکه فـرود آری برایشان کتابی از آسمان بیکبار چون تورات یاکتابی نوشته‌بخط سماوی چون الواح موسی علیه الصلوة والسلام یاکتابی که ما معاینه‌بینیم که فرود آید یا بنام‌هریك ازماکتابی بیارد که نوشته باشد که تورسول خدائی وچون این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه وتعالی تسلیت فرمود آنحضرت را صلی‌الله علیه وسلم که از سئوال ایشان ملول مشو ، پس بدرستیکه ایشان یعنی بنی‌اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواستند از موسی علیه‌الصلوة والسلام بزرگتر ازاین درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند پس گفتندبنما بما خدایرا عیان ، پس فراگرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان فرود آمد وبسوخت ایشانرا بسبب ظلم ایشان یعنی سئوال محال کـه طلب رؤیت است ، پس فراگرفتند گوساله را بخدائی ازپس آنکه‌آمده بود بدیشان معجزه های موسی علیه‌الصلوة والسلام ، پس عفو کردیم از ایشان این گناه‌را بسبب آنکه توبه کردند ، ودادیم موسی علیه‌الصلوة والسلام را تسلطی ظاهر برایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان‌را و ایشان فرمانبرداری کردند [۱۵۳] وبرداشتیم بر زبر ایشان طوررابسبب ۱
آنکه پیمان قبول کردند وایشان آن پیمانرا بعد ازقبول بشکستند ، و گفتیم ایشانرا بزبان **یوشع** علیه‌السلام که درآیند بدروازهٔ شهری در حالتیکه سجود کنندکان باشید وایشان ازاین حکم ابا کردند ، وگفتیم ایشانرا بزبان **داود** علیه‌الصلوة والسلام که ستم مکنید و از حـد در مگذرید در روز شنبه یعنی کسب مکنید وماهی مگیرید وایشان از این امور تجاوز نمودند ، وفراگرفتیم ایشانرا در هریك از این حکم ها پیمانی استوار [۱۵۴] پس بسبب شکستن ایشان پیمان خودرا لعنت کردیم بایشان آنچه کردیم ازلعن ومسخ وانواع عقوبتها ، و دیگر بجهت کفر

ایشان به تورات وقرآن ، ودیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران رابناحق ودیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پـر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما درپوششی است وفهم آنچـه محمد صلی‌الله علیه وسلم میگوید ندارد ونه چنان است که میگویندبلکه خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهای ایشان بسبب کفر وجحود ایشان واز دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات وتذکر در مواعظ ازایشان منقطع ساخته پس ایمان نمی آرند مگـر اندك چون عبدالله بن سلام رضی‌الله عنه ویاران او یا ایمان اندکی غیرمعتبر[۱۵۵] ودیگر بعقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی بگفتن ایشان نسبت بمریم بهتان عظیم راکه انتساب بزنا بوده [۱۵۶] ودیگر بگفتن ایشان که ماکشتیم مسیح را ، عیسی پسرمریم را فرستادهٔ خدای [این‌وصف خدای است مر عیسی را علیه‌السلام نه قول یهود] ونکشتند اوراوبردار نکردند اورا ولیکـن مشتبه شد برایشان وقتی که شبه و مانند عیسی علیه‌الصلوة والسلام بر مهتر ایشان افتاد [واین قصه درسورهٔ **آل‌عمران** گذشت] و بدرستی آنانکه اختلاف کردند درشان عیسی علیه‌الصلوة والسلام ، هرآینه در گمان وتردد بودند ازقتل او چه در وقتیکه‌مهتر خود را بر دار آویختند که این عیسی است بطلب وی مشغول شدند وچون از مهتر ایشان خبر نیافتند آغاز اضطراب وتردد نمودند کـه اگر این عیسی است پس یار ما کجـاست وبعضی گفته اند شبه عیسی همین بر روی یهودا بیش نبود وروزی دیگر بپای دار آمدندومقتول را درنظر آوردند گفتند **الوجه وجه عیسی والبدن بدن‌صاحبنا**[۱] نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او از دانشی مگر آنکه پیروی گمان کردند ونکشته اند عیسی را بیقین [۱۵۷] بلکه خدای بر داشته است اورا وبمحل کرامت برده ، وهست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی‌وانتقام یهود ، حکم کننده‌لعن یهود یا تدبیر کننده‌بحکمت در مهم عیسی علیه السلام [۱۵۸] ونیست ازاهل کتاب یکی مگر آنکه ایمان آرد بعیسی پیش ازمرك خود وآن دروقت معاینهٔ مرك‌بود کـه

(۱) این رخ روی عیسی است واین کالبد پیکرخداوند ماست

آنرا ایمان یاس گویند وهیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه‌الصلوة والسلام پیش از مرك عیسی وآن وقتی‌بود که از آسمان فرود آید ودجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی‌دانید که او پیغمبر بوده واومرایشانرا باسلام‌دعوت کند و ملل مختلفه ازمیان مردم برافتد وغیر از ملت اسلام ملتی نماند وعیسی‌علیه‌السلام بمقتضای کتاب وسنت پیغامبرماعمل کند وچهل سال در زمین‌ماند آنکه متوفی شود ومؤمنان براو نماز گذارند (۱) ودر روز قیامت‌باشد عیسی علیه‌الصلوة والسلام بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدهد بر یهود بتکذیب وبر نصاری بانکه اورا ابن‌الله گفته‌اند (۱۵۹) پس بستمی که واقع شده ازآنها که متدین بدین یهودیت اند ، حرام کردیم برایشان طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بدیشان از طیور و سایر حیوانات وتفصیل آن در **سوره انعام** بیاید

ودیگر باز داشتن ومنع کردن ایشان از راه خدای بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم تورات ونعت پیغمبر مارا صلی‌الله علیه وسلم وبا مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعودنیست ودیگر بگرفتن ایشان ربا را وحال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربا درتورات (۱۶۰) ودیگربخوردن ایشان مالهای مردمان را برشوت وغصب وسایروجوه محرمه ، وآماده کرده ایم برای کافران ازبنی‌اسرائیل
عذابی مشتمل بر الم بسیار (۱۶۱) لیکن راسخان علم یعنی آنهاکـه ۱
علم شریعت بیاموزند واخلاص در عمل آرند از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحاب او ومؤمنان از مهاجران وانصار ، ایمان می آرند بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وبانچه منزل گشته است پیش ازتو یعنی تمام کتب الهی ، وبپا دارندگان نماز یعنی‌پیغامبران که درشرایع همهٔ ایشان نماز مقرر بوده ، و دهندگان زکوة و ایمان

(۱) مفسران شیعی مذهب نوشته اند که پس ازظهور مهدی آل محمد علیه‌السلام حضرت عیسی از آسمان بزمین هبوط مینمایدتامعاون ومصدق وی باشد وقبل از حضرت صاحب الزمان وفات کند وامام و مؤمنان براو نماز گذارند.

آرندکان بخدای تعالی وبروزآخرت که قیامت است ؛ آن گروه کهمتصدق ومصدق اند ، زود باشد که بدهیم ایشانرا مزدی بزرك کـه آن دولت رضا وسعادت لقاباشد (۱٦۲) بدرستیکه ماوحی کردیم بسوی توهمچنانکه وحی کردیم به نوح که آدم ثانی بود وشیخ‌المرسلین و اول کسی کـه مشرکانرا بیم کرد وبدعای او امت او هلاك شدند اوبود وبعضی گفته‌اند این سخن جواب اهل کتاب‌است که میکفتند کتابی بیکبار بیارحق‌سبحانه وتعالی میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است وبیغامبران بعداز او چون **هود** و **صالح** و **شعیب** علیهم السلام ، ووحی کردیم بسوی **ابراهیم** و **اسماعیل** و **اسحق** و **یعقوب** وفرزندان‌یعقوب (تخصیص این پیغمبران بذکر بانکه دراو **النبیین من بعده** داخلند بجهت‌تعظیم وتفضیل است چه ابراهیم اولی‌العزم است وعیسی صاحب شرع ناسخ وباقی اشراف انبیاء ومشاهیر ایشان) وعطاکردیم داود علیه‌الصلوة‌والسلام را زبور(کتابی که نام او زبوراست) مشتمل برحمد وثنای الهی‌وخالی ازذکر اوامر ونواهی‌بلکه شریعت داود علیه‌الصلوة والسلام همان شریعت تورات بود (۱٦۳) ودیگر فرستادیم رسولان که در قرآن نام برده‌ایم وقصه ایشان خوانده ایم برتو پیش ازاین چون **یوسف‌وزکریاویحیی** و **الیاس** و **عزیز** وغیر ایشان ، ورسولان که خبر ایشان بتونفرستادیم ونام ایشان ظاهر نکردیم ، وسخن گفت خدای‌تعالی باموسی سخن گفتن بی واسطه واین نهایت مراتب وحی‌است واگر این تکلیم باموسی‌بذروهٔ طور بود بان حضرت پیغمبر ما درغرفهٔ نور بود **فاوحی الی عبده ما اوحی**‌از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و براین وحی هیچ عارف کامل جز پیغمبر ما **محمد صلی‌الله علیه وسلم** اطلاع نیافت (۱٦٤) .

بیت

موسی بطور اگرچه سخن گفت باخدا
بالای عرش پایهٔ طور محمد است

وفرستادیم پیغمبران را مژده دهندکان مر اهل ایمان را و بیم کنندکان مرکافران ومنافقانرا تا نباشد مردمانرا برخدا حجتی پس از

فرستادن رسولان یعنی نگویند که مارا پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و ازشرك بازدارد وهست خدا غالب درآنچه خواست ازفرستادن رسل ، محکم‌کار در آنچه تدبیر کرد در امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغامبری بنوعی از وحی و اعجاز

آورده اند که رؤسای کفار جمعی بنزد سید مختار علیه‌الصلوة والسلام آمدند وگفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین توسؤال کردیم واز نبوت وکتاب تو استفسار نموده‌ایم ایشان میگویند ما اورا نمیشناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست ، مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت درآمدند ، **سید عالم صلی‌الله علیه وسلم** فرمود بخدای که شما میدانید که من پیغامبرخدایم ، ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیه آمد اگر ایشان ازعداوت گواهی نمیدهند(۱۰۵)لیکن خدای گواهی میدهد وتبیین نبوت تومیکند بانچه فروفرستاده‌است بتو که آن قرآن است ومعجزه ایست روشن ودلالت کننده برنبوت‌تو ، فرو فرستاد قرآن را ملتبس بعلم خاص ومفوض بدو وآن علمی است بانزال‌قرآن بنظمی که عاجز آیند ازاتیان بمثل آن ارباب بلاغت و فرشتگان نیز گواهی میدهند به نبوت تووپسندیده است خدای گواه برآن (۱٦٦) بتحقیق آنانکه پوشیده اند نبوت ترا یعنی یهود و باز داشتند مردمانرا از راه خدای‌بکتمان نعمت محمدصلی‌الله علیه وآله وتغییرآن ، هرآینه گمراه شدند گمراهی بنهایت رسیده زیراکه میان ضلال واضلال جمع کرده اند (۱٦۷) بتحقیق آنانکه پوشیدند حق راکه نبوت تو است
و ستم کردند بر محمد صلی‌الله علیه وسلم بانکار نبوت او یا بمنع ۱
ایشان مؤمنان را از راه حق ، نیست خدای که بیامرزد ایشانرا ونه‌راه نماید ایشانرا راهی (۱٦۸) مگرراه دوزخ وچون بدوزخ بروند جاوید باشند وهمیشه ساکن آن وهست این حکم خنود و دخول ایشان در دوزخ برخدا آسان (۱٦۹) ای مردمان بدرستیکه آمد بشما فرستاده بسخنی درست وراست که آن کلمهٔ شهادت است یا قرآن از نزدیك پروردکار شما پس بگروید بدوگرویدنی که آن خیر باشد مر شما را واگر کافرشوید پس‌بدرستیکه مرخدایراست آنچه در آسمانهاوزمینهاست

پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وهست خدای دانا باحوال شما، حکم کننده درباب شما (۱۷۰) خطاب(۱) با یهود ونصاری است میفرماید غلو مکنید در دین خود

جهودان را میفرماید که در جانب مدح عزیر غلو مکنید بر آن وجه که اورا **عزیر بن الله** میگوئید و در طرف نکوهش عیسی غلو مینمائید تاحدی که اورا **ابن الفاعله** میگوئیدو ترسایان را میفرماید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان مثابه که اورا ابن‌الله خوانید و هیچکدام ازخود مگوئید برخدا مگر آنچه راست باشد وراست آنستکه عزیر وعیسی پسران او نیستند ، جزاین نیست که مسیح عیسی بن مریم است فرستادهٔ خدابست وکلمهٔ اووگفته‌اند مراد ازکلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی‌مساس احدی که رسانید این کلمه را خدا بسوی مریم یعنی بشارت داد اورا ودیگرعیسی خداوند روحی‌است‌صادرشده ازحق‌سبحانه وتعالی بیواسطهٔ اسباب ، پس ایمان آرید بخدای تعالی وفرستادکان او [خطاب باترسایان است خاصه] و مگوئید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الهه سه اند الله وعیسی و مریم و برخی برآن بودند که الله عبارت ازسهٔ چیز است **اقنوم الاب** یعنی ذات پدرو **اقنوم الابن** یعنی علم و **اقنوم الحیات** یعنی روح‌القدس واین رااقانیم ثلاثه میگفتند حق سبحانه میفرماید باز ایستید ازتثلیث باز ایستادنی که آن خیرباشد شمارا ، جز این نیست که خدای خدائیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه ازوجوه دراو راه نیست، بپاکی یاد میکنیم اورا بپاکی یادکردنی از آنکه اورا فرزند باشد ، مراوراست آنچه در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند خالق نباشد و مماثل پدر باید ، پس اهل آسمان و زمین اورا فرزند نبود و بسنده است خدا کافی مهمات بندگان (تنبیه است بر استغنای حق سبحانه و تعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی خود قائم است بحفظ اشیاء و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار)

(۱) یا اهل الکتاب

در خبراست که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی ؟ حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما آنرا بعیب بر میدارید ، گفتند که تومیگوئی که او بندهٔ خدای است و بندگی عیب باشد ، حضرت فرمود که بندگی خدای عیب نباشد و هیچکس آنراعار نمیشمردوموافق قول آنحضرت آیت آمد که (۱۷۱) : ننگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد از آنکه بندهٔ باشد مر خدایرا (وچون عبدهٔ ملائکه را نیز ایشان بندهٔ خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میگند) و نه از بندگی او عار دارند فرشتکان که مقربان بارگاه ربوبیت اند (۱)

« ودر **معالم** آورده که این‌ها حملهٔ عرشند و در انوار گفته که کروبیان اند در حوالی عرش » و هرکه ننك دارد از پرستش خدای وسرکشی کند ازآن ، پس‌زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مستنکفانرا بسوی خود ، همهٔ ایشانرا تا جزا و مکافات بدیشان برساند (۱۷۲) پس آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده‌اند پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا و بیفزاید برجزای‌ایشان ازفزونی کرم خویش ، و اما آنانکه از پرستش خدای استنکاف و استکبار کرده‌اند ، پس عذاب کند ایشان‌را بعذاب دردناك و نیابند مرایشان را بجز خدای تعالی دوستداری و نه یاری ومددکاری (۱۷۳) ای آدمیان بدرستیکه آمد بشما حجتی و دلیلی از پیش پروردکار شما که آن محمد علیه‌الصلوة والسلام است یا معجزات اویادین اسلام وفروفرستادیم بسوی تو نوری ظاهر که قرآن‌است (۱۷٤) پس آنها که ایمان آورده‌اند

(۱) بندگی عیب است لیکن بندهٔ حق سرور است
بندهٔ حق بودن از هر سروری بالا تر است
ازخدا غافل مشوینك لحظه ایدل چونکه او
هم پناه پادشاه و هم رعیت پرور است
ره بسوی ایزد دانا بیار ای هوشیار
کز خدا شاخ امید بندکانش بر بر است
(جلالی)

بخدای وچنگ در زدند بکتاب او یا پناه براوبردند از وسوسهٔ شیطان پس زود باشد که در آرد ایشانرا در ثوابی که از او به ازای ایمان ایشان مقررشده است وزیادتی برآن از محض انعام و احسان وبنماید ایشانرا بخود یا بانچه وعده کرده راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا وطریق بهشت در عقبی

از **جابربن عبدالله انصاری** رضی‌الله عنه منقول است که من بیمار شدم و**سیدعالم علیه‌الصلوة والسلام** بعیادت من آمد گفتم یارسول‌الله مرا مالی است و من کلاله ام یعنی والدین وولد ندارم ومرا خواهری چند هست وبس مال خودرا چگونه برایشان قسمت کنم آیه نازل شد که (۱۷۵) : طلب حکم میکنند از تودرمیراث کلاله ، بگو که خدای حکم میکند در میراث کلاله اگر مردی بمیرد چنان مردی که نباشد مر اورا فرزندی یعنی پسری (چه اگردختری باشد اخت را ازدرجه وراثت ساقط نمیکنند) و مر اورا خواهری باشد ، پس مرآن خواهر را است نیمهٔ آنچه میگذارند ازمال وآن مرد میراث میگیرد ازخواهران اگر نباشد خواهر اورا فرزندی (اگر مراد بمیراث همهٔ مال است از فرزند خواه مذکر وخواه مؤنث والا مراد مذکر است چه مؤنث حجب برادر نمیکند . پس اگر باشد خواهران آن مرد دوتا پس مرایشان را دو ثلث است ازآنچه گذاشته است مرد واگر باشندوارثان او برادران و خواهران (مردان و زنان) پس‌مذکررا باشد ازمیراث مانند بهرهٔ دو مؤنث ، بیان میکند خدای تعالی احکام میراث رابرای شما تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست
است برای کراهت آنکه گمراه گردید و خدای
بهمه چیزها از مصالح عباد در حیات و
ممات داناست (۱۷۶) .



سورة المائده مائة وعشرون آیه
مدینه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

ای کسانیکه ایمان آورده اید وفا کنید بعهدها که بایکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح وعقد بیع وامثال آن حلال کرده شد برایشما چهارپایان بسته زبان که ازواج ثمانیه اند از شتر وگاو و میش وبز و یا جانوران وحشی چون آهو و نخجیر(۲) وگاو کوهی و گورخر یا اجنه (۳) که از بطون انعام بیرون آید مگر انکه خوانده خواهد شد برشما همدرین سوره (**وهوقوله حرمت علیکم المیتة** (٤)) نه حلال دارنده باشید صید را و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همهٔ انعام (٥) برشما حلال است مگر آنچه وحشی باشد وآن را صید کنید که در حال احرام برشما حرام است ، بدرستیکه خدای حکم کند درحلال وحرام آنچه خواهد(۱)

ای گروه مؤمنان حلال مدارید و حرمت مشکنید مناسك حج را یا نشانهای دین را

آورده‌اند که « حطم کندی » که نام او شریح بن ضبعه بود و او بسفاهت و بیباکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت

---

(۱) عیاشی باسناد خود از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود که آیات و سور قرآن کریم بعضی ناسخ بعضی دیگر است وآخرین سورهٔ که برسول اکرم نازل گردیده است این سوره میباشد وآیات آن نسخ نشده است ولی ناسخ ماقبل خود میباشد و همچنین درخبراست که حضرت رسول درخطبة‌الوداع فرمود که این سوره آخرین سوره‌است که برمن نازل‌شد حلالش راحلال دارید و حرامش را حرام دانید (۲) شکاروشکاری (۳) بچهٔ انسان یاحیوانی که در شکم مادر باشد (۴) آیه سوم از همین سورهٔ شریفه (٥) چهار پایان

بخدمت پیغامبرصلی‌الله علیه وسلم‌آمد وگفت ای محمد امت رابچه چیز دعوت میکنی ؟ حضرت رسالت فرمود بانکه خدایرا یکی دانند ومرا تصدیق برسالت کنند و بر اقامت صلوة واداء زکوة مواظبت‌نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکو است اما مرا امنا و امرا باشند که کارها بمشاورت ایشان بقطع میرسانم بروم و این سخنان با ایشان درمیان‌نهم واگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت رسالت پیش از آمدن‌او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر آیدودغا بیرون‌رودپس حطیم‌بیرون آمدازپیش حضرت‌وشتران‌صدقه‌وآنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول صلی‌الله علیه وسلم با صحابه بعمره قضا توجه فرموده بودند چون به « تنعیم» رسیدندآواز تلبیه‌حجاج‌تمامه شنیدند و حطم کندی رادیدند که شتران بغارت برده‌را بقلاده‌ها آراسته برسم‌هدیه بکعبه میبرد صحابه خواستند تاشتران باز ستانند حضرت فرمود که او هدیه را تقلید کرده است این‌عمل‌ازشما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعائرالله را مشکنید ، و حلال مکنید ماه حرام را بقتال درآن ونه هدی را که نامزدکعبه باشد ونه‌خداوند قلاده‌ها ازهدی(وقلاده چیزی بود که درگردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای خرما یاغیرآن تا معلوم شود که هدی(۱) است وکسی تعرض نکند) و نه قاصدان خانهٔ محترم راکه عازم زیارت اوباشند، میطلبند قاصدان حرم اگر مؤمنانند زیادتی ثواب از خدا یا روزی بسبب تجارت و اگرکافرانند نمیطلبند مگر روزی ومیطلبند مؤمنان خشنودی خدای وکافران اصلاح معیشت دنیا

در « تبیان » آورده که رضوان‌حج است ، و چون از احرام بیرون‌آئید و حلال شوید پس شکار کنید اگرخواهید ، وبر آن ندارد شمارا دشمنی گروهی‌از کفارقریش برای آنکه‌بازداشتند شمارادرسال‌حدیبیه از طواف مسجد حرام آنکه ازحد در گذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید (حکم آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صیدکردن درحالتی که از احرام بیرون آئید و کافران را

(۱) هدی جمع هدیه بمعنی ارمغان و ره آورد وپیش کش باشد

به هدی و قلاده امان نیست) و یاری کنید یکدیگررا به نیکوئی که متابعت امر است ویا پیروی سنت و پرهیزکاری ومخالفت هوی ویاری مکنید بربدی که ترك فرمان است یا حب‌دنیا است یا کفر وپرستمکاری یا اتباع بدعت ، و بترسید از نا فرمانی خدای بدرستیکه خدای سخت عقوبت است بر نافرمانان

حرام کرده شده بر شما مردار (وآن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد) وخون‌روان وگوشت خوك باهمهٔ‌اجزا واعضای او از شحم (۱) وعظم (۲) وغیر آن ، وآنچه آوازبرداشته باشند یعنی یادکرده باشند مر غیر خدایرا نزدیك ذبح او (مراد ذبیحهٔ کفار است که بنام لات وعزی وغیر آن میکشتند) و دیگر حرام کرده اند برشما آنچه بفشردن‌گلو مرده باشد (کافران گوسفند راخناق میکردند تا میمرد پس میخوردند) وآنچه بچوب وسنك زده باشند تا مرده باشد ، وآنچه ازبلندی‌افتاده باشد ومرده یا درچاهی افتدوبمیرد وآنچه شاخ‌زده‌باشد دیگری‌اورا ومرده بود ، وباقی‌آنچه اورا خورده باشد درنده و مرده بود مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را ودر او زندگانی باشد برآن مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خودرا بجنباند ، ودیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت‌الحرام وآن سیصدوشصت سنك بوده پیرامون‌بیت‌الحرام که اهل‌جاهلیت تعظیم‌آن بجاآورده وبرآن‌قربان میکردند وگفته‌اند مراد از نصب اصنامند وبر این تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند وآن نیز حرام است که طلب قسمت کنید به تیرهای اقداح (بباید دانستکه عرب رادو تیر بوده بی پر وپیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند چون ایشانرا مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی واین سه تیر درخریطه کرده‌بکسی که مجاور هبل میبوده می‌سپردندی بریکی نوشته که **امرنی ربی** وبردیگری **نهانی ربی** وبر سوم که آنرا منیح گفتندی از کتابت خالی بودی هرکسی چون عزم کاری کردی نزد هبل آمدی وهدیه‌آوردی

(۱) پیه (۲) استخوان

واو دست در آن خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته‌بودی که امرنی ربی فی‌الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال‌ترك آن عمل کردی واگر منیح بیرون آمدی بازرجوع بدان خریطه نمودی وگفته اند مراد از استقسام جزوراست بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای هرکاری از نکاح و ختان واختلاف درنسب وغیرآن این استسقام بیرون رفتن است از دایرهٔ اسلام زیرا که افترا ست بر خدای اگر برب اورا میخوانند یاشرك اگر غیراورا میگویند؛ امروز روز جمعه است یا عرفه (۱)، ناامید شدند کافران از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان، بس مترسید از فتنهٔ ایشان و بترسید از من.

این آیت در وقت نماز دیگر **عرفه حجة الوداع** فرود آمد وآن حضرت بر ناقهٔ غزبا سوار بود وبعد از نزول این آیت هشتاد و یك روز بزیست، امروز کامل گردانیدم برای شما دین شمارا (۲) که

(۱) الیوم یعنی روزی که این آیت نازل شده است

(۲) مفسرین فرقهٔ امامیه باسناد خویش آورده اند که نزول این آیت بعد از آن است که حضرت رسول پسر عم خود علی بن ابی طالب را بخلافت وولایت‌منصوب ساخت وسیدعالم صلی‌الله علیه و سلم در حین نزول این آیه فرمود که الله اکبر علی اکمال‌الدین واتمام‌النعمه ورضاءالرب برسالتی وبولایت علی‌بن ابی‌طالب من بعدی وسپس فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله (بیان این مطلب در سبب نزول آیهٔ شریفه ۶۷ « یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من ربك » درهمین سوره بیاید انشاءالله تعالی)

از علی آموز اخلاص عمل　　شیرحق را دان منزه از دغل
زان بظاهر کوشداندرچاه‌حکم　　تا امیرانرا نماید راه حکم
تا امیرانرا دهد جان دگر　　تا دهد نخل خلافت را ثمر
میری او بینی اندرآن جهان　　فکرت پنهانیت گردد عیان
(مثنوی معنوی)

دیگر احکام اورا رقم نسخ نخواهد بود وتمام کردم برشما نعمت خود راکه حج گذارید ایمن ومطمئن‌باشید وهیچ مشرکی باشما حج‌نگذارد واختیار کردم برای شما اسلام را دینی که پاکیزه تر ازهمه دین هاست

پس هرکه بیچاره ماند درگرسنگی ونایافت طعام وازاین‌محرمات که مذکور شد بخورد در حالتیکه مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند، پس بدرستیکه خدای آمرزگار است مر اورا در این گناه، مهربان براو که با کل این مقدار رخصت داد

آورده اند که **عدی‌بن حاتم** و زید الخیل طائی که پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام اورا زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول‌الله ما درجائی باشیم که باستظهار سگان ومرغان‌شکاری مهمان داری میکنیم و سگان **آل ذریحه** و **آل جویره** جانوران دشتی میگیرند بعضی از آنجمله است که ما درمیابیم پیش از آن که سك هلاك کند ذبح میکنیم وبرخی آنست که تا رسیدن ما سك تلف کرده است وحق سبحانه تعالی فرمود که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیت آمد که از تو میپرسند که از مطاعم چه چیز حلال کرده شد بر ایشان، بگو که حلال کرده شد برشما کشته های پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده باشند و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید از شکارکنندکان خواه از سباع چون سك (۱) و یوز و خواه از طیور چون مرغ وباز وجز آن درحالتی که شما مؤدب ومعلمید ایشان را، میاموزانید جانوران شکاری را از آنچه خدای‌شما را آموخته است ازطریق تادیب وآن چنان است که ازپی شکار روند وقتیکه خداوندسر دهد ایشانرا وبخواندن او بازآیند وشکاری‌رانخورند ونگاهدارند، پس بخورید ازاو پاك وحلال از آن چیزی که جانوران شکاری نگاهداشته اند برای شما ونخورده اند و بعضی فقط در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا بدین‌حد متعذر است(۱)، ویاد کنید نام خدایرا برآن چیز که تعلیم داده اند در وقت

(۱) علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است که ابوبکر خضر می فرمود که من از حضرت امام حسین سؤال کردم از صید

ارسال او بجانب صیدو گفته اند **بسم‌الله الله‌ماهد صدورنا** باید گفت وبسم‌الله نیز کفایت است وبترسید ازخدای درتناول آنچه حرام کرده است بدرستیکه خدای زودحساب است واز حلال وحرام سئوال‌خواهد کرد (٤) .

امروز یعنی در روز نزول این آیت حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدای وطعام آنها که ایشان راکتاب داده اند یعنی یهود ونصاری از ذبایح و غیر آن حلال است مر شما را و طعام شما نیز حلال است ایشانرا در دین ایشان چه ذبح بنام خدای میکنید ودیگر حلال است برشما زنان آزاد ویا پارسا از آنهاکه‌گرویده اند (واین بر سبیل اولویت است واگر نه امت مؤمنه نیر حلال است) و دیگر حلال است زنان پارسا از آنهاکه ایشانراکتاب داده اند پیش‌ازشما

ومحصنات نزد امام شافعی رحمة‌الله آزادانند پس امت کتابیه حرام باشد بمذهب او ونزد امام اعظم رحمة الله عفائف اند پس بقول او حرائر واما ازکتابیان مساوی باشند وهمه را نکاح توان کرد (١) چون بدهید ایشانرا مهرهای ایشان در حالتیکه شما برآن نکاح عفت وصلاح جوئید نه مجاهران باشید بزنا ونه فراگیرندهٔ دوستان به‌پنهانی وهر که کافر شود بانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع‌اسلام کند ازحلال وحرام پس بدرستیکه باطل شدکردارهای او و او است درآن سرای از زیان‌کاران (٥)

ای گروه گرویدکان چون‌خواهید که برخیزید بنماز وشمامحدث باشید پس بشوئید رویهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول ومیان هردو شحمهٔ گوش در عرض و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین (٢) [ومرفق مفصل‌ذراع وعضد است] ومسح کنید

چرغ ویوز وباز وسك شکاری که چه‌حال دارند فرمود که مخور غیر آنرا که سك معلم شکار کرده باشد بنابر این شکار یوز وباز وچرغ و سایر حیوانات شکاری حرام است وتنها صیدسك شکاری حلال خواهد بود وشرایط صید آن درکتب فقهیه آمده است (بمذهب خاصه)

(١) مراجعه شود به ص٨٢ (٢) اهل تسنن را با فرقهٔ امامیه در آداب وضوء ساختن اختلاف است

سرهای خودرا

امام مالك رحمة‌الله نظر بر ظاهر آیت میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد ونزد امام اعظم رحمة الله مسح ربع‌سر فرض است وامام شافعی رحمة‌الله میکوید آنمقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافی است ، وبشوئید پایهای خودرا تاآن دو استخوان بیرون آمده از هر دو قدم بر مفصل که میان ساق قدم است (وکسر لام و ارجلکم بطریق جرجواز است و همچنانکه درد وعذاب‌من‌رجز الیم وحفص بنصب میخواند عطف بروجوهکم) ، واگرباشید جنابت رسیده پس غسل کنید واگر باشید بیماران واستعمال آب شما را مضر باشد یا درسفر باشید یا بیاید یکی از شما از خلاجای یعنی محدث بود یا بسوده باشید زنانرا بمباشرت فاحشه پس‌نیابیدآب را بعدازطلب یا میان آب وشما حایل باشد ازدشمن وسبع که از آن هلاك نفس که متیقن باشد ویا آب در چاهی بود وآلت استسقا یافته نشود و یا میفروشند وشما قیمت آن ندارید پس قصد کنید بخاك پاك ویا هرچیز که باشداز جنس زمین (الا خاکستر) پس مسح کنید رویها ودستهای خود را از آن خاك بدو ضربت یکی‌برای وجوه‌ویکی برای ایدی ، نمیخواهد خدای تعالی در آنچه فرض‌کرده از غسل و وضوء و تیمم تا برشما تنك فراگیرد ولیکن میخواهد خدای تا شما را پاك‌گرداند از احداث یا ازگناه چه وضوءکفارت ذنوبست وتا تمام گرداند نعمت خودرا بر شما بانکه رخصت میکند شمارا در تیمم وشاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او

صاحب بحرالحقایق فرموده که معنی این آیه بزبان اهل اشارت اینستکه چون برخیزید از خواب غفلت ومتوجه شوید بنمازیکه معراج شما است در رجوع بمقام قرب پس‌رویهای خودراکه بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید باب توبه واستغفار و دستها را پاك سازید ازتمسك بعلایق دارین و تعلق بماقی‌الکونین ومسح کنید سر های خود را یعنی بذل کنید نفسهای خود را در راه حق و پایها را ازطین طینت و قیام بانابت غسل دهید واگر شما را جنابت رسیده است از التفات‌بغیر

ما پس پاك سازید نفوس را از معاصی ودلها را از رویهٔ طاعات‌واسرار را از ملاحظهٔ اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما وخودرا از لوث وجود که هیچ آلودگی از آن کثیف تر نیست **وجودك ذنب‌لایقاس له ذنب** (٦)

بیت

ای به پندار وجود آلوده خود را پاك ساز
کین طهارت سالـك ره را نمازی می کند

ویاد کنید نعمتهای خدایرا که انعام کرده بر شما باسلام واحکام وشرایع آن ویاد آرید پیمان اورا آنکه باشما پیمان بست مان‌عهدی که‌خدای بسته است باشما در روز الست یا میثاقی که درلیله العقبه با حضرت رسالت پناه بستید که بر سمع وطاعت بیعت گردید چون گفتید شنیدیم قول ترا وفرمان بردیم ما امر ترا وگفته‌اند مراد بیعت رضوان است که در تحت شجره واقع شده درعام حدیبیه وذکر این هردو بیعت بمحلش مذکور خواهد شد ، وبترسید از خدای در فراموشی نعمت وشکستن پیمان او بدرستیکه خدای دانا است بانچه در سینه ها مخفی باشد (٧)

ای زمرهٔ مؤمنان‌باشید قیام کنندکان برای خدای گواهان‌براستی وبر آن ندارد شما را یعنی نیارد شما را دشمنی گروهی از مشرکان برآن که عدل‌نکنید درباب ایشان‌و نقض‌عهدایشان کنید وعدل کنید که عدل نزدیکتراست بپرهیز کاری وچون عدل باکفار بمرتبهٔ تقوی‌اقرب است قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان درچه مقام خواهد بود

مثنوی

عدل‌کن زانکه در ولایت دل　　در پیغمبری زنـد عـادل
عدل مشاطه ایست ملك آرای　　دین ودولت‌زعدل‌ماند بجای(١)

وبترسید از خدای درظلم‌وستمکاری ، بدرستیکه خدای داناست بانچه میکنید از ظلم وعدل (٨) وعده کرده است خدای آنکسانرا که ایمان آورده اند وعملهای ستوده کرده‌اند (ووعده اینست)ایشانراست

در نسخهٔ ج چنین است :
دین ودولت زعدل ماند جای

مغفرت وآمرزش گناه ومزدی بزرك ازفضل اله (٩) وآنانکه کافرشدند وتکذیب کردند بایتهای ما یعنی قرآن را ، آنگروه اصحاب دوزخند یعنی مجاور آن

آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام در غزوهٔ غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبـه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که عثور یا غورث نام داشت بکوه‌ها متحصن شدند ولشکر اسلام رامیدیدند دروقتیکه باران باریده بود وحضرت علیه‌السلام از لشکریان دورتر پای درختی تکیه فرموده وجامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود راگفتند درپاب که محمد تنها درپای آندرخت تکیه فرموده و یارانش از او دورند ودر این محل بی مشقت براو دست میتوان یافت ؛ غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت **من یمنعك‌الیوم منی** کیست که ترا حمایت کند وشر مرا امروز از توکفایت کند ؟ فرمود که **یمنعك ربی الله** ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی‌الحال‌جبرئیل علیه‌السلام را فرمان رسید که درپاب‌حبیب مرا جبرئیل علیه‌السلام دست بر سینهٔ غورث زد چنانچه شمشیرازدست وی بیفتاد وسید عالم علیه‌الصلوة والسلام آنرا برداشته برسر وی رفت وگفت **من یمنعك منی** ؟ آن مردگفت **لااحد یمنعك منی**هیچکس ترا از من منع نتواندکرد پس کلمهٔ شهادت‌گفت وبمیان قوم خودباز رفت وایشان راباسلام دعوت‌کرد آیت‌آمد (١٠) : ای‌گروه‌گرویدکان یاد کنید نعمتهای خدایرا که‌بشما ارزانی فرموده چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او آنکهٔ بگشایند بسوی شما دستهای خودرا پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا از شما ومضرت ایشان ازشما بگردانید وبعضی بر آنندکه نزول آیه در قضیه بنی‌نضیراست که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بحصار ایشان رفته بود بجهت دیت عامریان (و شرح این قصه در سورهٔ حشر خواهد آمد انشاء الله تعالی) وبترسید از خدای ازکفر این نعمتها وبرخدای بایدکه توکل کنند مؤمنان که رسانندهٔ خیر ورهاننده شر ازایشان است (١١)

وبر این فراگرفت خدای پیمان بنی‌اسرائیل را درموافقت موسی

علیه‌السلام ومحاربه با جباران و برانگیختنیم از ایشان دوازده مهتر هر یك از سبطی که تا تفتیش احوال قوم خود کنند یابابند آن وفای قوم خود شوند بدان پیمان وصورت این قصه بروجه اختصار چنان است که حق سبحانه وعده داده بود بموسی علیه‌السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا واریحا یا همه ولایت شام به بنی‌اسرائیل ارزانی دارد واین مواضع در آن وقت مساکن جباران بود وایشان را عمالقه میگفتند مردمان بلند بالا وتوانا بودند از بقیت قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند ومصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی دررسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد ودر هر دیهی هزار باغ است وجهاد کنید با جباران بس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هریکی کافل مهمات سبطی باشند وبا قوم خود تا نزدیك اریحا رفتند ونقبا را بتجسس احبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی ازجباران ملاقات کردند که اورا عوج یا عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سه هزار وسیصد وسی وسه گز بود وسه هزار سال عمرداشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند ودر تیسیر آورده که از هشتصدگز تا هشتاد گز بود (۱) بس بساتین ایشانرا دیدند یك خوشهٔ انگور آن مقداری بود که بنج کس نتوانستی برداشت وبنج نفردریك نیمهٔ بوست آنار ایشان میگنجیدند نقبا اینحال دیده باز گشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده ونافرنی کرده بمصر باز گردند بس عهد کردند که اخبار ایشانرا بنهان دارند وایشانرا بر جنك این قوم ترغیب نمایند بس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند وده نقیب بددلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که

(۱) این گفتار دروغ محض است و میشاید که در مقام اغراق و تصورات خالی از حقیقت گفته شده است زیرا از جمله بعد هم مستفاد میشود که این بیان حقیقت ندارد واناری که در نیمهٔ بوست آن چند نفر منزل بگیرند در دنیای دیگری باید برورش یابد و مانند قصه سیمرغ است که کسی اورا ندیده است

دیده بودند در میان آوردند ودو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف وکالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد وقرار خود بایستادند و دغدغهٔ در میان بنی اسرائیل افتاد واضطراب در ایشان بدید آمد که ما باین جباران چگونه جنك کنیم ، و گفت خدای تعالی من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان ودیگر گفت بخدای که اگر بپاد آرید نماز را بشرایط آن وبدهید زکوة را بارباب استحقاق وتصدیق کنید پیغامبران مرا وتقویت کنید ایشانرا و تعظیم امر ایشانرا بجا آرید چه امر ایشان امر خدایست **والتعظیم لامرالله واجب** ، و قرض دهید خدایرا یعنی نفقه کنید در راه او نفقه دادنی نیك ، هر آینه درگذاریم از ایشان گناهان شمارا ودر آریم شما رابیوستانها که جاری است درزیردرختان جوبها بس هر که کافر شود بعد از این شرط مؤکد از شما بس هر آینه گم کرده است راه راست را . بنی اسرائیل بدین عهد وفانکردند وحق سبحانه فرمود (۱۲) :

بس بشکستن ایشان پیمان خودرا ، براندیم ایشانرا ازرحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وگردانیدیم دلهای ایشانرا سخت بمثابهٔ که متاثر نشود از مشاهدهٔ آیات و استماع تخویفات ، میگردانند سخنان تورات را یا نعت حضرت رسالت بناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت بیغمبر وضع کنند یا کلمات تورات ماول میسازند بتاویلات فاسد و ترك کردند بهرهٔ تمام را آنچه بند داده شده بودند بدان در تورات از متابعت بیغمبرآخر-الزمان و همیشه هستی تو که مطلع میشوی بر خیانتی از جهودان مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او ، بس درگذار از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وروی بگردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیت نمایند (و گفته اند مطلق عفو و صفح بایت السیف منسوخ است) بدرستیکه خدای دوست میدارد نیکوکاران را (۱۳) و از آنان که گفتند بدرستیکه ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت دادند بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام در آن بوده یا آنکه گفتند **نحن انصارالله** و

بر هر تقدیر از ایشان گرفتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان گرفته بودیم پس نیز ایشان ترک کردند بهرهٔ تمام را از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیطا که احمد مرسل است علیه‌السلام پس بر انگیختیم بشومی پیمان شکستن میان ترسایان دشمنی ظاهر و بعضی نهان در دل تا روز رستخیز و آن چنان است که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران برآنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد خدای ایشانرا بانچه میکنند و آن خبر دادن جزا و مجازات خواهد بود (١٤).

ای جهودان وترسایان بدرستیکه آمد بشما فرستادهٔ ما ، روشن میگرداند برای شما بسیاری از آنچه هستید که آنرا پنهان میدارید ازتورات چون نعت محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آیهٔ رجم واز انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیه‌السلام و درمیگذارد ازبسیاری مخفیات شما وخبر نمیدهد به‌آنچه هیچ مهمّ دنیا وابسته بان نیست . نقل است که یهودی بان حضرت علیه السلام گفت که کدام است آن کثیر که از او عفو کردی؟ حضرت ازاو اعراض کرد دوم وسوم نوبت مبالغه کرد و حضرت علیه‌الصلوة والسلام روی ازاو میگردانید وقصد یهودی آن بود که مناقصهٔ از وی ظاهر گردد بترك عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آن حضرت متیقن شد فی‌الحال ایمان آورد ، بدرستیکه آمد بشما ازنزدیك خدای روشنائی که دفع کننده ظلمت و ضلالت است وکتابی روشن کننده

و گفته اند نور حضرت رسالت است و در بحرالحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنستکه اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور قدم ازظلمت کده عدم بوجود آورده نوری بود که اول ماخلق‌الله نوری بعد ازآن عالم را برای ظهور نور او موجود گردانید

ودر نقدالنصوص فی شرح نقش‌الفصوص مذکور است که اصل و منشاء و معاد جملهٔ خلایق حضرت حقیقة‌الحقایق است وآن حقیقت محمدی و نور احمدی است صلی‌الله علیه و سلم که صورت حضرت

واحدی احدیست جامع جمله کمالات الهی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم و عالمیان صور و اجزای تفضیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارت بقوله علیه الصلوة والسلام انا سید ولد آدم و **بقوله آدم ومن دونه تحت لوائی** (١٥)

نظم

آنچه اول‌شد پدید ازجیب غیب		بود نور جان او بی هیچ ریب
بعد ازآن آن‌نور مطلق زد علم		گشت عرش وکرسی ولوح وقلم
یك علم ازنور پاکش عالم است		یك علم ذریت است و آدم است
نور اوچون اصل موجودات بود		ذات او چون معطی هر ذات بود
واجب‌آمد دعوت هردو جهانش		دعوت ذرات پیدا و نهانش

راه مینماید خدای بدین نور یاکتاب آنرا که پیروی خشنودی او میکند ، راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبل دارالسلام که طریق بهشت است و بیرون میاورد ایشانرا از تاریکی کفر یا شك یا جهل بروشنائی ایمان یا یقین یا علم (بارادت و توفیق خود) وراه مینماید ایشانرا بسوی راه راست که نزدیك ترین راههاست بحق (١٦)

بدرستیکه کافر شدند آنانکه گفتند بدرستیکه الله او مسیح‌است پسر مریم (قائل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم است ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید ودیگر، آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه دور است که اصغر اله اکبر باشد

بگو ای محمد که کیست که مالك باشد ومنع کند از ارادت خدای چیزیرا یعنی کسی مانع نتواند شد اگر خدای خواهد آنکه هلاك کند عیسی پسر مریم را و مادر اورا و نیز هلاك کند آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدائی را نشاید و مرخدابراست

بادشاهی آسمانها و زمینهـا و آنچه در میان ایشان است ، میافریند آنچه میخواهد قادر علی‌الاطلاق است بی اصل و مادهٔ میافریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه مابینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاك و از اصلی که جنس است چون تولد از والدین یا از مرد بی‌زن چون حوا ازآدم یا از زنی بیمرد چون عیسی علیه السلام از مریم ٬ و خدای بر همه چیزها تواناست (۱۷)

و گفتند جهودان و ترسایان ما بسران خدائیم و او ما را چون بدر است در مهربانی و رافت و ما اورا چون بسر درقرب و منزلت

ابراهیم‌نخعی رحمةالله علیه فرمود که درتورات بایشان خطاب کرد که **یا انباء الله** احباری ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم الی‌ربی وربکم ایشان چنین خواندند که الی ابی و ابیکم و دیگر گفتند کـه ما دوستداران خدائیم بس بگو چرا عذاب می کند شما را بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل واسر است و در آخرت بسخن ایشان بدوزخ ایاماً معدودات بس اگر بسران خدای تعالی می بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا آنکه بدر رنج بسر نخواهد ودوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد بس شما نه بسرید و نه دوست بلکه شما آفریدگانید از آنها کـه خدا آفریده است و همچون سایر بنی آدم بر نیکی و بدی باداش خواهید یافت ، میامرزد خدا هرکرا خواهد وآنها اهل ایمانند وعذاب میکند هرکرا خواهد وآنها مشرکانند ، ومرخدایراست بادشاهی آسمانها و زمین و حکم فرمودن در آن وآنچه در میان اینها باشد وبسوی او است بازگشت همه (۱۸)

ای یهود ونصاری بدرستیکه آمد بشما فرستادهٔ ما ، روشن‌می گرداند برای شما راه حق را بر انقطاع از وحی وفتور ارسال‌رسل تا نگوئید شماکه نیامد بما از مژده دهنده ونه بیم کننده ، بس آمد بشما بشارت دهنده مؤمنان را بکـرامت و ترساننده کافران را بعذاب قیامت وخدای بهمه چیز قادر است اگرخواهد رسولانرا بی‌دربی‌بفرستد

چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی وعیسی بودهزار بیغمبر فرستاد واگر خواهد فترت وانقطـاع بارسال رسل راه دهـد چنانچه درمدت ششصد سال که میان عیسی ومحمد صلی‌الله علیه وسلم بود چهار بیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و یکـی خلدبن سنان از عرب ٬ودر این آیت منت مینهد بربندگان که دروقت آثار وحی‌مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من‌بشما بیغمبری بشیر ونذیر فرستادم(۱۹)

بیت

تاریك بد زظلمت باطل همه‌جهان　　عالم زرأی روشن اونورحق گرفت

ویادکن ای محمد چون گفت موسی علیه‌الصلوة والسلام مرقوم خود را که بنی اسرائیل بودند ای‌گروه من یادکنید نعمت خدایراکه فایض‌است برشما چون گردانید درمیان‌شما انبیایعنی گردانیدبعضی‌را بیغمبر تا شما را راه نمایند ودر هیچ امت آنمقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود و گردانید شما را بادشاهان یعنی مملوك فرعونیان بودید حالا مالك نفس خودید ویا منازل شما وسیع است ودرآن آب جاری است چون منازل ملوك وبداد شما را از من وسلوی وسایهٔابر وشکافتن بحر آنچه ندادکسی را ازعالمیان زمان‌شما (۲۰)

ای‌گروه من در آئید بزمین پاك‌کرده شده‌که ولایت شام است یا طور وحوالی آن یا فلسطین و بعضی اردن و اصح آنستکه اریحا وایلیا که حالا زمین بیت‌المقدس است ، آن زمین‌که خدا نوشته‌است درلوح محفوظ که مساکن‌شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقبای خود ومیگفتند اگر ما را ۱
امرکرده باشد بمصر باز میگردیم موسی علیه‌الصلوة والسلام‌گفت وباز مگردید بهمان راه‌که آمده اید بس اگر چنین‌کنید وباز گردید زیان زدکان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت ازلقای رب العباد (۲۱) ایشان‌گفتند ای موسی در ارض مقدسه گروهی اند متقلب و با قوت وشوکت‌که مقاومت ما بایشان میسر نیست وما درنمیائیم بدان‌زمین جهت جنك تاوقتیکه بیرون آیند ایشان ازآنجا بس اگر بیرون آیند ایشان از آنجا بی جنك وولایت را تسلیم ماکنند بس ما در آیندکانیم

در آن (۲۲) گفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدا انعام کرد
خدای بر ایشان ایمان وثبات برعهد وپیمان وایشان یوشع وکالب بودند
که بنی اسرائیل راگفتند درآئید بر جباران ازباب ایشان ناگهان و
ایشان را درراه گذر تنگ گیرید وبصحرا رها مکنید پس چون درآئید از
آن دربدین وجه که گفته شد پس بدرستیکه شما غالب آئید زیراکه ایشان
جسمی چندرا بی دل وتن آوارنند بی حاصل این سخن بالهام الهی دانسته
بودند یا باخبار موسی علیه الصلوة والسلام وبر خدای توکل کنید در
این حرب اگر هستید باور دارندگان مر وعدهٔ حق را (۲۳) گفتند
ای موسی بدرستیکه ما هرگز در نمیائیم بدین ولایت مادام که ایشان
در این مواضع اند وتو دوکس را تصدیق میکنی وسخن ده کس را
باور نمیداری پس برو تو وپروردکار تو پس جنگ کنید بدرستیکه ما
اینجا نشسته ایم (دراین سخن خوارداشت گروندگان بخدا ورسول او و
گفته اند مراد از رب هارون بوده ورب بمعنی سید است پس هارون
راکه از او بزرگتر بود سید گفتندوکلمهٔ قاتلا مؤبد این قولاست)(۲٤)
گفت موسی ای پروردکارمن من مالك نیستم مگر نفس خود را
وبرادر خود را پس خدائی افکن میان ما ومیان این گروه بیرون
رفتگان از دایرهٔ فرمان (۲۵) گفت خدای پس بدرستیکه ارض مقدسه
حرام کرده شد برایشان یعنی نه در آیند درآن ونه مالك شوندبرآن
بسبب نافرمانی چهل سال ، سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه
که شش فرسخ است از شهر مصر پس قوم موسی علیه السلام چهل
سال در این مقدار زمین سرگردان بودند هرصباح عزیمت سفر کردندی
وتا شام راه رفتندی وشب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت
کرده بودندی وقولی آنستکه بعد از چهل سال موسی علیه السلام با
بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد ومدتی
آنجا بود واصح آنستکه موسی وهارون در تیه وفات کردند و اغلب
اهل تیه مردند واولادایشان جوانان و بتوانائی رسیدند و خدا یوشع
را پیغامبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و یوشع علیه السلام برفت و
ولایت ایلیا و اریحا را بگرفت و بنیاد جباران برانداخت و در اخبار

آمده که چون موسی علیه السلام برقوم خود دعا گفت وحکم شد که چهل
سال سرگردان باشند موسی علیه السلام از آن پشیمان شد حق سبحانه وتعالی
با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان پس تو
اندوهناك مباش بر گروه فاسقان و درتبیان گفته که خطاب با پیغمبر است صلی الله
علیه و سلم میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه
مخور که بسبب فسق ونافرمانی سزاوار نفرین موسی علیه السلام شدند (۲٦)
و بخوان بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را که از صلب او
بودند **قابیل** و **هابیل** خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر
اجمال آنستکه **حوا** هربطنی پسری ودختری میاورد چون بزرگ میشدند
آدم جاریه یك بطن را بغلام دیگر میداد آنکه با قابیل زاده بود
اقلیما نام داشت در غایت حسن بود و توام هابیل را **لیوذا** میگفتند
و او چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم علیه السلام لیوذا را
بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل ؛ قابیل از این حکم ابا نموده
گفت خواهر من اجمل است وبا من در رحم بوده او بمن اولی است
آدم علیه الصلوة والسلام فرمود که حکم خدا بر این جمله صدور یافته
مرا در این چه اختیار است قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را
دوستر از من داری لاجرم آنچه خوبتر است بدو میدهی آدم فرمود
که اگر سخن من باور نمیکنی هریك از شما قربانی کنید به آنچه
میتوانید قربانی هر که قبول افتد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه
ازاین خبر داد: چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هریك ازایشان تقرب
جستنی بقربانی خود ، هابیل گوسفند دار بود برهٔ فربه که بغایت دوست
میداشت بیاورد بر سرکوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول
نگردد ترك اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود پشتهٔ گندم ضعیف
وکم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت اگر این ۱
قربانی مقبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم ،
پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع
که آتشی سفید و بی دود ازآسمان فرود آمد وگوسفندرا بخورد ،
ومقبول نشد از دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او درگذشت
وبخوردن آن ملتفت نشد ، قابیل را آتش خشم باشتعال درآمده دود
حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد گفت مر قابیل را بخدای که ترا
بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود ؛ گفت

هابیل جز این نیست که قبول میکند خدای از برهیزکاران که درقربانی نیت خودرا خالص ساخته اند (۲۷)

اگر بگشائی و دراز کنی بسوی من دست خود را تا مرا بکشی من باری نیستم دراز کننده دست خود را بسوی تو تا ترا بکشم ، بدرستیکه من میترسم از خدا که برورد گار عالمیان است با آنکه هابیل از قابیل قویتر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد مرقتل را از ترس خدا بس گفت (۲۸) من میخواهم آنکه باز گردی تو بعقوبت گناه در قتل من و بپاداش گناه تو که آن سبب رد قربانی بوده و این ارادهٔ هابیل موافق حکم خدا بود ، بس باشی تو بسبب این گناه از مـلازمان دوزخ و اینست پاداش ستمکاران کـه قتل بناحق کنند (۲۹)

بس آسان کرد بر قابیل ویاری داد مر اورا در کشتن برادر او و ندانست او را چون بکشد بس ابلیس بشکل بشری براو متمثل شده مرغی در دست گـرفته بس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد و سنگ دیگر بر وی زد تا کوفته شد و بمرد ؛ قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب بـافت سر بر سنگی نهاده بس بکشت او را بانکه سنگی بر سر وی زد و مغزش بریشان شد و بمرد ، بس گشت از زیان زدگان در دنیا بانکه بقیه عمر مردود و مطرود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها اورا خواهد بود چنانچه **امام ثعلبی** در تفسیر خود آورده بس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد اورا در جامهٔ بپیچیده چهل روز دربشت گرفت و بهر طرف میگشت و **ابن عباس** فرموده که یکسال کشید تاگوشت بوی گرفت و سباع وطیور بر قابیل غلبه کردند که هروقت بیفکند بخورند و بسیار تنگ آمد (۳۰)

بس برانگیخت خدای زاغ را ، میکاوید زمین را بمنقار وهردو بای خود تا حفره بیدا کرد و این عمل بسبب آن بود تا بنمایـد قابیل را که چگونه بپوشد جثهٔ برادر خود را

آورده اند که زاغ حفره کرد در خاك وزاغی مردهٔ را بیاورد و درآن حفره بنهاد و خاك بر آن میپاشید تا بوشیده گشت ، گفت

قابیل که وای بر من ، آیا عاجز شدم از آنکه باشم مانند این زاغ در این عمل ؟ بس بپوشم تن بـرادر خود را ، آنکه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاك کرد بس گشت از جمله بشیمان شدگـان بر آنـکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بر آن بود که مادر وبدر از او تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد وندائی شنید که **کن خائفا ابداً** (۱)

بعد از آن قابیل هر کرا میدید میترسید که ناگاه اورا بکشد و آخر بدست بسری نابینا ازان خود کشته شد (۳۱)

بسبب این قتل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل آنکه هر کسی بکشد کسی را بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر او قصاص لازم شده باشد و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان ، بس همچنان باشد که همهٔ مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتك حرمت دماء کرده ومردم را دلیرساخته بانکه قتل واحد وجمع یکی هست در استجلاب غضب الهی ، و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالك پس همچنان باشد که سبب زندگی همهٔ مردمان شده مقصود از این کـلام تـرهیب است از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس و هرآینه که آمدند بسوی بنی - اسرائیل فرستادگان ما بمعجزهای روشن وآیتهای واضح ، بس بدرستی بسیاری از ایشان بعد از ارسال رسل و انزال آیات در زمین هرآینه اسراف کنندکان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال با مردمان در قتل یا درگذشتگان از حدود اوامر و نواهی (۳۲)

آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی ازقبیله عرب بخدمت حضرت رسالت بناه علیه الصلوة والسلام آمدند وبشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت ماب صلی‌الله علیه وسلم اختیار کردند هوای مدینه بامزاج ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند وصورت حـال ایشان بعرض حضرت علیه الصلوة والسلام رسانیدند ، حضرت ایشانرا بمیان شتران شیر دار که نزدیك **جبل‌العیر** بوده فرستاد روزی

(۱) باش ترسان همیشه

چند در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر میاشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصهٔ آن حضرت را رانده روی بقبیلهٔ خود نهادند، یسار که مولای رسول خدا علیه الصلوة والسلام بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده مقاتله کردند و باخر یسار را گرفته دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت علیه الصلاة والسلام از این حال وقوف یافته کرزبن جابر را با بیست هزارسوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد آنحضرت آورد حق سبحانه آیت فرستاد:

جز این نیست که هست جزاء آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او و بشتابند در زمین از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت است آنکه بکشند ایشانرا اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده یا بکشند و بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا برخلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشند یا برانند ایشانرا از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتواند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند وامام اعظم رحمةالله علیه نفی‌را بر حبس فرودآورده تا ضرر او درشهری دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا دست وپای ایشانرا قطع کردند ومیل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند، این حدود که مذکور شد مر ایشانرا خواری و رسوائی است در دنیا و مر ایشانراست در آخرت عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان (۳۲)

مگر آنانکه توبه کنند از آنچه حق‌الله‌است پیش‌ازآنکه شما قادر شوید بر ایشان پس اگر محارب مشرك است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر او و خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد از او ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد واگر از مسلمانان است که قبل از قدرت بر او توبه کرد

مالك بن انس رضی‌الله عنه میگوید که حدود از وی میافتد

واورا بچیزی نتوان گرفت مگرمال کسی که بعینه نزد اویابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبهٔ دم نتواند کرد و قول امام شافعی رحمةالله علیه آنستکه قبل از قدرت بتوبهٔ او حدود الله از او ساقط شود نه حقوق ناس، پس بدانید آنکه خدای آمرزنده گناهان است بتوبه، مهربان است بر تائبان (۳٤)

ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و بطلبید بر او وسیله را را یعنی آنچه توسل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمهٔ جامع در این باب آنستکه وسیلهٔ کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر ونواهی است

و در **لطایف قشریه** میگوید: «وسیلهٔ تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوال است از عجب و تخلیص انفاس است از طلب حظوظ»

در **کشف‌الاسرار** آورده که: وسیلت عابدان بفضایل است و ازآن عالمان بدلایل و ازآن عارفان بترك وسائل، عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند؛ عابد فکر در این آیت کند که **الذین یذکرون‌الله قیاماً و قعوداً** (۱) عالم نظر در این آیه دارد **اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض** (۲)، عارف از این کلمه درنگذرد که **قل‌الله ثم‌ذرهم** (۳) پیر طریقت شیخ‌الاسلام خواجه **عبدالله انصاری** قدس‌الله سره العزیزفرموده: الهی وسیلهٔ بتوهم توئی اگرکسی‌ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم

نظم

این طلب مابی‌طلب تو داده ای	گنج احسان برهمه بگشاده ای
این طلب درماهم ازایجاد تست	رستن از بیداد یارب داد تست
این قدر ارشاد تو بخشیده ای	تابدین بس عیب ما پوشیده ای
قطرهٔ دانش که بخشیدی زپیش	متصل‌گردان بدریا های خویش

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۹۱ (۲) سوره اعراف آیه ۱۸۵
(۳) سوره انعام آیه ۹۱

و جهاد کنید در راه او و با اعداء ظاهر و باطن ، شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال (۳۵)

و در **بحرالحقایق** آورده که در این آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته کـه بی آنها رستکاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور است در بدو خلقت وبنده را از حجب ظلمات شرك خلاصی میدهد ؛ دوم تقوی که منبع اعمال شریعت و منشاء اخـلاق مرضیت است وسالك بدان از ظلمت معصیت نجات میابد ؛ سوم ابتغاء وسیلتی و آن فناء ناسوت است در بقاء لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی برون می‌آید ؛ چهارم جهاد وآن اضمحلال انانیت و اثبات هویت و موحـد در این مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد

نظم

چون جلوه کند نورشهود ازتتق‌غیب　　ازظلمت هستی تو آثار نماند
ازچهرهٔ وحدت بفکن بردهٔ کثرت　　تا درنظرت اندك‌وبسیار نماند

بدرستیکه آنانکه کافر شدند بپرستش احشام و ملائکه وعجل و غیر آن ، اگر باشد مر ایشانرا همهٔ آنچه در زمین است ازصنوف اموال و امتعه و مانند آنهمه با آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس از آن کافر باشد تا آنرا فدای نفس خود کند از عذاب روز رستخیز قبول کرده نشود از ایشان و همـان عقوبت‌لازم ایشان باشد ، ومرایشانراست درآن‌روزعذابی دردناك (۳۶)

میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند آنکه بیرون‌آیند ازآتش دوزخ و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وایشانراست عذابی دایم‌که زوال و انقطاع نیابد (۳۷)

ومرد دزد و زن دزدرا پس ببرید دستهای راست ایشانرا (۱) چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزدیك امام شافعی و ده

(۱) « السارق والسارقه فاقطعوا ایدیهما » این آیه مجمل است چه اولا احتمال عموم دارد وثانیاً چه دستی‌را باید قطع کرد راست یا چپ وثالثاً مراد ازید ازکجا تاکجاست ؟
گفته شد احتمال عموم هر سارق و سارقه را دارد اما بیان

درم نزدیك امام اعظم و سه درم نزد امـام مالك و زیاده چندانچه باشد از حرز یعنی جائی‌که در آن نگاه داشته باشد چون خانه و صندوق یا از کسی‌که نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد وپنهان بردارند ، خدای باداش میدهد ایشانرا باداش دادنی بانچه کـرده اند و آن ترك حرمت است در مال مومن وعقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شنود و باز دارد او را از رجوع بمثل‌آن عمل ، و خدای غالب است درحکم خود ، دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند (۳۸)

پس هرکه توبه کند بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی و بصلاح آرد کار خود را به آنکه تراضی خصم کند وعزم و جازم باشد برآنکه باز بدزدی عود ننماید

پس بدرستیکه خدا توبهٔ او قبول‌کند اما قطع ید ساقط نشود برآن تائب (۱) بدرستیکه خدای آمرزکاراست گناهان او را ، مهربان است براوکه درمحشر اورا رسوا نکند (۳۹)

آیا ندانستی (خطاب بحضرت‌است ومراد امت‌اند یعنی دانستند) آنکه خدای مر اوراست بادشاهی آسمانها و زمینها ، عـذاب میکند هرکرا میخواهدچنانچه سارق‌را بقطع ید ومی‌آمرزد هرکرا میخواهد

نبوی و امامی گاهی از این حکم خارج میکنند وقتیکه دزد مـال فرزند خود یا مولی مال بندهٔ خود یا غانم که مال غنیمت را بردارد یا شریك که مال مشترك را بردارد وگمان کند که مال حق اوست و همچنین است هر دزدی شبههٔ محتمله که درآن نیز قطع ید جایز نیست و درقطع اختلاف‌است خوارج ازدوش قطع مینمایدونزد امامیه ۱
چهار انگشت است مگر مهین در بار نخستین و در صورت تکرار شرایط دیگری داردکه درکتب فقه مندرج است

(۱) اگر دزد توبه‌کرد آیا حد ساقط میشود ؟

امام اعظم رحمة‌الله علیه حد را ساقط نمیداند اگر چه توبه هم بکند ولی امام شافعی رضی‌الله عنه و فقهای فرقهٔ امامیه رضوان‌الله علیهم اجمعین قبل از ثبوت قائلند بسقوط حد بتوبه و بعد از ثبوت‌آن قائل بتفصیل شده اند

یعنی سارق را بعد از توبه ، و خدای بر همه چیز ها از مغفرت و تعذیب تواناست (۴۰)

ای فرستاده (خطاب بانحضرت علیه الصلوة والسلام است که آن حضرت را بلقب یاد کرده وانبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه **یا آدم انبئهم** (۱) ، **یا نوح اهبط** (۲) ، **یا ابراهیم اعرض**(۳) **یا موسی انی اصطفیتك** (٤) ، **یا عیسی بن مریم انت قلت** (۵) ، چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه محمد صلی‌الله علیه و سلم و اکمل‌التحیات رسید اورا بصفتهای کمال خطاب کرده چنانچه **یا ایها النبی** ، **یا ایها الرسول**) ترا انـدوهناك نـگرداند از آنکسانی که از روی عناد میشتابند و خود را می افکنند در کفر از آنانکه گفتند ایمان آوردیم ما وآن گفتن هست بزبان های ایشان و ایمـان نیاورده است دلهای ایشان (مراد منافقانند و کردار های ایشان آن بود که با کافران دوستی کردند) و بعضی از آن کسانی که دین یهودیه دارند شنونـدگان قول تو برای دروغ گویند بر تو ، جهودان بعد از استماع کـلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند ، شنوندگـان برای گروهی دیگر که بیامده اند بمجلس تو (مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر فرستادند)

نزول‌آیت را سبب آن‌بودکه زنی ومردی ازاشراف اهل خیبر را بزنا بگرفتند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم تـورات رجم بود ، یهود ملاحظهٔ بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گـفتند که در کتاب این مرد که به یثرب نزول کرده رجم نیست و **بنی‌قریظه** همسایه و حلیف اویند کسی بدیشان فرستید تا حد زانی محصن از او بپرسند اگر گوید تـازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر برجم امر فرمـاید سخن او را مشنوید ، پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند وصورت حال با یهود مدینه درمیان آوردند واشراف یهود چون **کعب** وکنانه

(۱) سوره بقره آیه ۳۳ (۲) سوره هودآیه ۴۸ (۳) سوره هود آیه ۷٦ (۴) سوره اعراف‌آیه ۱٤٤ (۵) سوره مائده آیه ۱۱٦

و مالك بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمده ازحد زانیین‌محصنین برسیدند حضرت فرمودندکه‌بحکم من‌رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد وحضرت فرمود رجم میباید کردایشان اباکردند وگفتند خدای در تورات فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بقیر زنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه گردد وباژگونه بردرازگوش نشانده گرد منازل گردانند ، جبرئیل علیه‌السلام آنحضرت را خبر داد که دروغ می گویند و ابن صوریاکه اعلم ایشان است میداند که حکم تورات رجم است نه جلد ، حضرت فرمودکه در میان مردم شما در فدك جوانی هست ساده روی و سفید پوست یك چشم که اورا **ابن صوریا** گویند گفتند آری دانا تر همه اهل زمین است بتورات ، حضرت فرمود که میان ما و شما در حکم تورات او حکم باشدگفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور او حکم فرمود و بعد از چند روز اوراحاضرکردند حضرت فرمرد **انت ابن صوریا** گفت **نعم** ؛ حضرت صلی الله علیه و سلم گـفت میان من‌واینها تو حکم باش کـه دانا تر یهودی ابن صوریا قبول‌کرد و حضرت سوگندداد اورا بدان خدای که تورات را بر موسی علیه السلام نازل گردانید و دریا برای شما بشکافت وشما رااز آل فرعون نجات داد ومن وسلوی برای شمافرستاد که در کتـاب شما حدزانی محصن رجم است یانی ؟ ابن صوریـا گـفت اگر نه ترس آن دارم‌که تورات مرا بسوزد اگر دروغ گویم یاتغییردهم والااعتراف نکردمی تو بگوی‌که خدای توچه گـفته حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم‌گفت خدای من چنان حکم کرده‌که چون چهارگواه برزانی محصن ومحصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ؛ ابن صوریاگفت بخدای موسی‌که در تورات نیز حکم همین فرمود اما علمای ما ملاحظهٔ جانب اشراف بنی اسرائیل نموده برجلد وتحمیم(۱) قرار داده‌اند پس حضرت فرمود تا هر دو را رجم‌کردند نزدیك در مسجد و حق سبحانه از حال ایشان خبر داد : تغییر می دهند کلمه ها را یعنی آیه رجم را بعد از آنکه خدای وضع کرده

(۱) تحمیم عبارت ازآن بوده‌که‌زانی را بر درازگوش سوارمیکردند و اورا دور منازل میگردانیدند تا رسوا شود

آنرا در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نوبسند ، میگویند یهود خیبر اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بجلد حکم کند بس فراگیرید آنرا وقبول کنید و اگراین حکم بشما ندهند و بر جم فرمایند پس حذر کنید از قبول آن ، و هر کرا خواهد خدا ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را بس بدست نتوانی آورد و مالك نتوانی شد برای او از خدای چیزی را دردفع آن فتنه آن گروه آنند که در ازل نخواست خدای آنکه پاك سازد از لوث کفر و انکار حق دلهای ایشانرا ، مرایشان راست در دنیا رسوائی بانکه جزیه دهند و از مؤمنان ترسند ومرایشانراست درآن سرای عذابی بزرك که خلود است در دوزخ (٤١) ایشان شنوندگان سخنانند برای دروغ بستن ، خورندگان حرامند یعنی رشوت درحکم و تحریف کلام ، بس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو بس حکم کن میان ایشان یا روی بگردان از ایشان (حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را در این آیت میان حکم و اعراض) واگر روی بگردانی ازایشان براستی و عدل ، بدرستیکه خدای دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم (۴۲)

و چگونه حکم میسازند ترا و حال آنکه تورات نزد ایشان است ، در آن حکم خدای هست برجم ، بس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند از پس آنکه تو حکم کردهٔ موافق کتاب ایشان ونیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا [۴۳] بدرستیکه فروفرستادیم تورات را دراوراه نمودنی بحق وروشن که ظلمات شبهات را دفع کندحکم کرده‌اند بتورات پیغمبران بنی اسرائیل آنانکه انقیاد کردند حکم خدایرا برای آنهاکه متدین‌اند بدین یهودیت وحکم کرده اند علمای ربانی وزاهدان ایشان برای ایشان بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت تورات یعنی نگاهداشت آن از تحریف وتضییع و بودند برآن کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا، بس مترسیداز مردمان دراجرای احکام حق واز من بترسیدودرحکم مداهنه مکنیدومخرید شمایعنی بدل مکنیدباحکام من بهای اندك را که رشوت مال بی اعتبار و جاه نا پایدار است و آنها که حکم نکنند بانچه خدای فرو فرستاد

یعنی یهود بس آن گروه ایشان کافرانند [٤٤] ونوشتیم بربنی اسرائیل درتورات آنکه بکشند یك تن را بقصاص یك تن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یك تن دوتن را میکشتند از بنی قریظه و دیگر حکم کردیم چشمی بچشمی در بردن روشنائی نه در کندن ، و بینی به بینی ، وگوش بگوش ، و دندان بدندان وجراحتهارا باشدذات قصاص یعنی قصاص کنید در اوان چیز راکه حفظ مساوات ممکن باشد چون خراشیدن پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد بس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید ، بس آن تصدق کفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفاره معفوعنه باشد بسقوط قصاص از او واجر عفو کننده برخدای باشد و آنهاکه حکم نکردند بانچه خدای منزل گردانیده و آن جهودانندکه در عوض یکتن دو تن میکشند ، بس آن گروه ایشان ظالمانندکه وضع حق میکنند درغیر موضع آن[۴۵] و در آوردیم ما بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را در حالتیکه باور دارنده بود مر آن چیز راکه پیش از او فرستاده بودیم از کتاب توراتودادیم اورا انجیل ، در او راه نمودنی است بتوحیدوروشنی بطریق حق وگردانیدیم اورا راه نمای پند دهنده مر پرهیز کاران را [٤٦] و بایدکه حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بانچه خدای فرو فرستاده است در او (مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود] و آنکه حکم نکرد بانچه خدای نازل گردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند ، بس آن گروه بیرون رفتگان اند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند [٤٧] و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بدرستی و در حالتیکه اومطابق است مر آنرا که پیش از او بوده از جنس کتب منزله و نگاهبان است بر کتب که ۱
محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از اوی راست میشود یا گواه است مر آن کتب را بصحت ، بس حکم کن میان اهل کتاب بانچه خدای فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص [و این آیت ناسخ حکم تخییر است که قبل[۱] از این

[۱] از ابن عباس مروی است که این آیه دلالت دارد بر آنکه اگر اهل کتاب ترافع کنند بحکام اسلام واجب است که حکام اسلام حکم نمایند بر طبق قرآن و نزد عدلیه (امامیه) حکم تخییر بر حال خود

گذشت] و از بی مرو آرزوهای ایشان را در حالتیکه مایل باشی از آن چیزی که بتو آمده است از حکم راست ، مر هرگروهی را ساختیم از شما شریعتی و راهی روشن [شریعت آنستکه منصوص علیه باشد درکتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر] واگر خواستی خدای هر آینه میساخت شمارا یك امت متفق بر یك ملت ولیکن میاذماید شمارا در آنچه شمارا داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که‌اتباع شریعت است ، بسوی خدای‌است باز گشت همهٔ شما ؛ پس خبر خواهد کرد شما را در وقت خبر دادن بانچه هستید که در او اختلاف میکنید از اموردین و شریعت [۴۸]

و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بانچه خدای فرو فرستاده بتو ، سبب نزول آیت آن بود که بعضی ازاحبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزدیك محمد صلی الله علیه و سلم شاید که اورا ازراه ببریم وبشعبده و نیرنك فریب دهیم ، پس بیامدند و گفتند که ای محمد دانستهٔ که ما ازاشراف قوم و دانایان ایشانیم وچون ما متابعت تو کنیم اراذل‌وافاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنندا کنون میان‌ماوقوم‌ما در دماء و اموال خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضای ماست دین ترا مسلم داریم حق سبحانه و تعالی رسول خود را خبر داد و از قبول ملتبس ایشان تحذیر فرموده و گفت حکم کن بفرستادهٔ خدای و پیروی آرزو های ایشان مکن و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند از بعضی آنچه خدای بسوی توفرستاده است ،پس اگر بر گردند و اعراض کنند از حکم منزل ، پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای آنکه برساند بدیشان عقوبتهاء ببرخی از گناهان ایشان در دردنیا وبباقی درعقبی ،بدرستیکه

است اگر حکمی در هر دو شریعت باشد حاکم اسلام مخیر است که حکم کند یا نکند ولی اگر شرع اسلام عملی را جرم دانست و آن عمل نزد اهل کتاب جرم نبود حاکم اسلام باید مطابق شرع اسلام حکم کند ـ آیه قبل آیه ۴۲ میباشد .

بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این آیت جهودان گفتند **لانرضی بحکمك** آیه آمد که [۴۹] :

آیا حکم جاهلیت را میطلبند در حد زنا وقصاص چون بحکم توراِت و قرآن راضی نمیشوند ، وکیست نیکو تر از خدای از جهت حکم برای قومی که تدبیر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم او است

آورده اند که **عبادة بن صامت** رضی الله عنه با **ابن‌ابی** در مجلس حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم مخاصمه کردند ؛ عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که درنوائب بعدد و مدد ایشان مستظهر توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا ورسول‌بس‌است ؛ **عبدالله بن ابی** گفت که من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که خلفای من اندگریز ندارم آیه آمد که (۵۰) :

ای‌زمرهٔ گرویدگان ، فرا مگیرید یهودان وترسایان را بدوستی ؛ برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان میل کنند، پس بدرستیکه او نیز از جمله ایشان باشد (این سخن غایت تهدیداست در موالات یهود و نصاری) ، بدرستیکه خدای راه نمی نماید گروه ستمکاران راکه بدوستی دشمنان برنفس خود ظلم میکنند (۵۱) پس تو می بینی آنانراکه‌در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن‌ابی و اتباع او ، میشتابند در دوستی و یاری جهودان : میگویند میترسیم از آنکه برسد ما را ازگردش روزگار چیزی یعنی روزگار منقلب ۱
شود و اهل اسلام مغلوب وکفار غالب گردند ، حق سبحانه این‌اندیشه ایشانرا باطل کرد و فرمود : پس شاید که‌خدای بیارد فتح‌را ازبرای رسول ویاران او (مراد فتح مکه است یاتسخیر منازل ومواضع یهود چون خیبر و تیما و فدك) یا بفرستد فرمانی از نزدیك خود بقتل یهود و اجلای ایشان ، پس‌گردند منافقان بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود یا شك در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم پشیمان شدگان (۵۲)

وگویند مؤمنان یکدیگررا ، آیا این‌گروهند آنانکه سوگند می

خورند بخدای ، غلیظ ترین سوگندان خود ، بدرستیکه ایشان باشما اند و امروز برده ایشان دریده شده و معلوم گشت که دروغ میگفتند ، باطل شد همه عملهای ایشان ، بس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت (۵۳)

ای گروه مؤمنان ، هرکه برگردد از شما یعنی مرتد شود از دین خود

این آیه اخبار میکند از صورتی که درغیب بوده قبل ازوقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبدالقیس از بحرین و بعضی ازدادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمهٔ کذاب و طلیحهٔ اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بر ثبوت ایشان اعتراف نمودند و خدایتعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی‌یار و مدد کار نخواهد ماند ، بس زود باشد که بیارد خدای قومی راآنکه او دوست میدارد ایشان‌را و ایشان دوست میدارند اورا ؟ متواضع و متذلل و مهربان اند بر مؤمنان سخت دل و متقلب و بیرحم باشند برکافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول این آیه روی بموسی اشعری کرد و گفت **هم‌قوم هذا** یا اشارت بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد از نخعی وپنج هزار ازنخیله وکنده و سه هزار از سایرقبایل‌ودر **تیسیر** آورده که ابن عباس و حسن بصری بر آنند که این قوم ابی بکر صدیق رضی‌الله عنه است و اصحاب او و از مهاجر وانصارکه بااهل ردت جنك کردند. صفت آنقوم میکند و میگوید جهاد کنند در راه خدای و نترسند از ملامت هیچ ملامت کنندهٔ این صفتها که مذکور شد افزونی کرم او است ، عطا میدهد بهرکه میخواهد ، و خدا بسیار فضل‌است برخلق خود ، دانا بکسی که استحقاق آن دارد .

علما را درباب **یحبهم ویحبونه** سخن بسیاراست ، اهل‌شریعت میگویند محبت خدای بابنده ارادت توفیق و هدایت است در دنیا و اعطای حسن ثواب وکرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت او است و اجتناب از معصیت او و نزد اهل

طریقت محبت حق با بنده آنسکه اورا بحضرت قرب نزدیك گرداند و محبت بنده باحق آنکه دل را برای او از غیر او خالص گرداند و ار باب حقیقت برآنند که محبت حق قدیم است ومحبت‌بنده حادث

بیت

چون تجلی‌کرد اوصاف قدیم بس بسوزدوصف محدث‌راکلیم

هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محب را دربوته اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفخات از چمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد **فان محبت العبد لله افناء الناسوتیه فی‌بقاءالاهوتیه ومحبت الله العبد ابقاء الاهوتیه فی فناء الناسوتیه**

در منازل‌السائرین آورده که محبت در بدایت تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه در نهایت دوستی ذات از برای ذات درحضرت احدیت بفناء حدوث رسم در عین ازلیه از سمنون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق ؟ گفتند از محبت حق بابنده فرمود در این ساعت با حضرت خضرعلیه‌الصلواة والسلام بودم ونکتهٔ از محبت حق با بنده میگفتم ملائکهٔ مکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از **سمنون** منقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ روحش که طایرآشیانه **منه بداوالیه یعود** بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین می‌زد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ در خاك و خون غلطان میبود تا از التهاب آتش محبت که افروختهٔ **نارالله الموقدة**بود بر وبالش بسوخت وجان بداد

نظم

بسکه‌مرغ سحری‌درغم گلزاربسوخت جگرلاله برآن‌دلشدهٔ‌زاربسوخت

حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس‌الله‌سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آنمرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا جذبهٔ محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت‌موعظهٔ حاضران‌و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد

صاحب لوامع انارالله قلوبه بلمعاته و ارادته فرموده که محبت

میل جمیل حقیقی است بجمال خودش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذات است در مرآت ذات بی واسطهٔ کائنات

رباعی

معشوق که کس سرجمالش نشناخت — درملك ازل لوای خوبی افراخت
بی طاوس شهپر بدوبی مهرهٔ مهر — هم با خود خود نرد محبت میباخت

و یا از جمع به تفصیل چنانکه آن ذات یگانه درمظاهر بی حدود و کرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند و مطالعهٔ صفات کمال خود مینماید

رباعی

جانان که دم از عشق زند باهمه کس — کس رانرسد بدامنش دست هوس
مرآت شهود اوست درذات وجود — باصورت خود عشق همیباز دو بس[۱]

یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده می کنند و ایشان جمال مقید زائل رامقصود کلی دانند و بلذت وصال خرسند و بمحنت فراق دردمند گردند

نظم

ای حسن تو کرده جلوه ها در پرده — صد عاشق ومعشوق پدید آورده
بر بوی تو لیلی دل مجنون برده — وز شوق تو وامق غم عذرا خورده

ویا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانهٔ افعال و آثار بیرون برده اند وخرق حجب واستتار شهود وصفات که مبادی افعال و آثارند کرده متعلق همم وقبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست

نظم

بیرون ز حدود کائنات است دلم — برتر ز احاطهٔ جهان است دلم

---

[۱] عشق زند چهچهه در بوستان — عشق نهد بر سر گل آشیان
چلچله با عشق نهد لانه را — مورچه با عشق کشد دانه را
گل ندهد زینت باغ بهشت — عشق دهد زینت دیر و کنشت
[جلالی]

فارغ ز تفاصیل صفات است دلم — مرآت تجلیات ذات است دلم[۱]

و از این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که **یحبهم** از مرتبه میل است از جمع بتفصیل **ویحبونه** از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبیدالله در رسالهٔ که برنام والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون نیك درنگری حضرت حق جل وعلا در هرمرتبهٔ از مراتب جز خودرا دوست نداشته است

بیت

یحبهم ویحبونه چه اقرار است — بزیر پرده نگر خویش راخریدار است

زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آئینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ جمال خود است دروی پس درحقیقت خودرادوست داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبت و محبوبیت که دراین آیت انسانرا ثابت است بحقیقت قرب فرایضی و نوافلی بی تواند بردبتامل وافی والله الموفق الکافی [۲]

---

[۱] عاشقی را شیوهٔ خود ساختم من سالها است
من همه یکپاره عشق و عشق خود یکپاره من
[جلالی]

[۲] مفسرین فرقهٔ امامیه باسناد خویش آورده اند که این آیت [آیه ۵۴] در شان علی علیه السلام نازل شده است
ثعلبی که از بزرگان اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه در شان علی بن ابیطالب نزول یافت
امام فخر در تفسیر خود معتقد است که این آیه درشان ابوبکر رضی الله عنه نزول یافته میفرماید که اولا جهادابوبکر مقدم است ازحیث زمان برجهادعلی ودرثانی جهادعلی درهنکام قوت وقدرت اسلام بوده وجهاد ابوبکر دروقت اضمحلال وضعف دولت اسلامی بوده است وبنابراین جهادابوبکرافضل است و نیز امام فخر خبری را که ازپیغمبر درروز فتح خیبر رسیده که : «فردا رایت را بکسی دهم که او خدا ورسول رادوست دارد و خدا و رسول نیزاورا دوست دارند» این خبر را میگوید از باب آحاد رسیده است (در حجیت خبر واحد اختلاف است که بحث از آن دراینجامورد ندارد)

آورده اند که **عبدالله بن سلام** با اتباع خود بحضرت نبوت علیه الصلوة والسلام آمد وگفت **یا رسول الله** قریظه که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت ما با مسلمان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت و مجالست اصحاب محروم میمانیم حال ماچگونه باشد ؟ آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند [٥٤] جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدایست و فرستادهٔ او و آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر علیه‌الصلوة و السلام **ابن سلام** چون این آیت بشنید گفت **رضینا بالله و برسوله و بالمومنین اولیاء** ، پس صفت مؤمنان میکند : آنانکه بر پای میدارند نماز را و میدهند زکوة را وحال آنکه ایشان خشوع وفروتنی میکنند در نمازوزکوة خود وگفته اند این حال مخصوص به **یؤتون** یعنی زکوه میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که باحسان دارند و مسارعتی که در ادای آن مینمایند .

در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان مرتضی‌علی رضی الله عنه نازل شده و در **اسباب نزول** آورده که حضرت‌رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند ؛ دیده مبارك آنحضرت برسائلی افتاد برسید که هیچکس ترا چیزی داد وی خاتمی‌از زر یا نقره بوی نمود وگفت این خاتم بمن داده اند حضرت فرمود که این عطا که کرده‌است؟ درویش‌اشارت‌بعلی رضی الله عنه‌کردحضرت‌فرمود که

امام احمد حنبل که موسس مذهب حنبلی است در کتاب «مسند» باسناد خود آورده که «روزی زنی از انصار مرغی بریان برسم هدیت بجناب رسالت پناهی آورد پیغمبر فرمود خدایا آنکس که دوست ترین خلق تواست نزد تو ونزدیك رسول تو اورا بمن برسان تا با من در این طعام شرکت نماید پس علی بردر خانه آواز داد پیغمبر فرمود در بگشائید و علی با پیغمبر در طعام شرکت نمود » این فضیلت علی رامیرساند که یحبهم ویحبونه مصداق آنجناب است

در چه حال بتو داده ؟ سائل گفت که **اعطانی و هو راکع** [۱] حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام تکبیر گفت واین آیت برخواند که گذشت [٥٥]

و هرکه دوست دارد خدای را ورسول اورا و آنانرا که ایمان

[۱] «انما ولیکم الله رسوله والذین آمنوالذین یقیمون‌والصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون » بطوریکه حضرت کاشفی بیان فرموده **است** باتفاق اهل سنت و شیعه این‌آیت درشان علی علیه‌السلام نازل‌گردیده است یعنی هم از طرق عامه و هم از طریق خاصه وارد است‌که نزول این آیت در شان علی بن ابی طالب است

صاحب‌کشاف میفرماید که بلفظ جمع ایراد نموده است گر چه سبب در ایراد شخص واحد است تا ترغیب مردمان باشد در مثل چنین احسان و ایثاری

نزاعی‌که در این آیه است اینکه خاصه بحکم این آیت اثبات ولایت بلا فصل علی را میکنند چه **ولایت** در لغت هم بمعنی ناصر و معین و هم بمعنای متصرف در امور مردمان آمده است و نیز کلمه انمارا از برای حصر میگیرند چنانکه در «انماالله‌اله واحد» انماازبرای حصرایرادشده‌استوبدین وجه ولایت‌بلافصل مخصوص علی خواهد بود

امام فخر درتفسیر کبیر میفرماید آیه «یاایهاالذین آمنوا من‌یرتدمنکم عن دینه . . . . »درشان ابوبکر نازل‌شده واگراین آیه دال‌برامامت وولایت‌بلافصل‌علی‌باشدتناقض این‌دوآیه لازم آید وبالاخره وی میفرماید که آیه ایهاالذین آمنوامن‌یرتدمنکم درشان ابی بکر نازل گردیده است و بنا براین این‌آیه ولایت بلا فصل علی را اثبات نمیکند

در جواب امام فخر گوئیم آیهٔ را که‌گفتهٔ درشان ابی بکر است اصولا محل اختلاف‌است‌چنانکه باجماع‌مفسرین‌خاصه‌وهم‌از طریق‌عامه‌رسیده است که‌درشان علی‌نزول‌یافته‌چنانکه‌ثعلبی که‌ازبزرگان اهل‌سنت‌است آورده که این آیت در شان علی علیه‌السلام است و بگفتهٔ اهل سنت وشیعه آیهٔ شریفه « انما ولیکم الله و رسوله ....» در شان مرتضی علی نازل شده است و همچنانکه در ص ۱۵۴ - ۱۵۵ در آیه مباهله گفته‌شد علی نفس رسول‌الله خوانده شده است واین خود دلیل‌قاطعی

آورده اند یعنی مهاجر و انصار ، پس بدرستیکه لشکر [۱] خدای ایشان غالبانند. در خبر است که **رفاعة بن زید و سوید بن حرث** از یهود که اظهار اسلام میکردند وباخر منافق شدند وبعضی ازاصحاب را با ایشان طریق مودتی ومصاحبتی در میان بوده آیت فرستاد [۵۶]

ای گروه گرویدگان، مگیرید آنانرا که گرفته اند دین شمارااستهزاء و بازی یعنی ظاهر می کنند اسلام را و مخفی دارند کفر را از آنانکه کتاب داده اند ایشان را پیش از شما یعنی یهود و فرا مگیرید کافرانرا دوستان و بترسید از خدای بترك مناهی او اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضاء آن میکند که با دشمنان حق دوستی مکنید [۵۷] و چون ندا میزنند و مردمانرا میخوانند بسوی نماز ، مگیرید منادات یا نماز را سخریه و بازی . چون مؤمنان بعد از استماع اذان نماز بر خواستندی یهودان با یکدیگر می گفتندی بطریق استهزاء **قاموالاقاموا، صلوالاصلوا** و میخندیدند و در **معالم** آورده که ترسائی بوده در مدینه هر گاه که مؤذن گفتی **اشهد ان محمد رسول الله** او گفتی سوخته باد دروغ گوی ، شبی خادم او آتشی بخانهٔ وی در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شرارهٔ از آن بجست و خانه را باآن جماعت که دروی بودند تمام سوخت ؛ این استهزاء ایشان باذان بسبب آنستکه ایشان گروهی اند که تعقل نمیکنند که در این استهزاء چه عقوبت بدیشان خواهد رسید

آورده اند **که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع** با نفری چند از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم

است بر فضیلت علی علیه السلام

پیمبر شهر علم و اوست بابش　بشهر علم باشد آفتابش

[جلالی]

[۱] « فان حزب‌الله » بعضی گفته‌اند حزب الله یعنی جندالله [لشکر خدا] و برخی آورده‌اند که بمعنای دوستان خداست و گروهی بر آنند که مراد پیروان حضرت حق سبحانه است و جمعی گفته اند که حزب الله یاران خدا میباشند

بخدای و بانچه بما فرستاده اند **و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل** الی آخر الایه چون نام عیسی علیه‌الصلوة والسلام ایشان بشنیدندانکار نبوت وی کردند وگفتند بخدای نمیدانیم دینی بدتر ازدین شما ونه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیه‌آمد (۵۸) : بگو ای محمد ای اهل کتاب (مراد یهودانند) آیا عیب میگیرید از ماوانکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید مگر آنرا که ایمان آورده ایم بخدای و بانچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن و بانچه فرستاده اند پیش از ما چون تورات و انجیل و سایر کتب ، و دیگر برای آنکه بیشتر از شما فاسقانید (۵۹)

بگو ای محمد آیا خبر میدهم شما را به بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادیان است و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شمارا آگاه گردانم وخبردهم ازدین قومی که بدترند(۱) ازجهت جزای که ثابت است ایشان را نزدیك خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست آنکه لعنت کرد خدای اورا و خشم گرفت خدای بروی وآن یهودند که خدابتعالی ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورده و ساخت از ایشان بوزینکان یعنی مسخ کرد ایشان‌را بدان صورت‌چنانچه منکران مائده عیسی‌را و آنکس که‌برستید طاغوت را مراد گوساله است یاکعب‌بن الاشرف یا آنانراکه در معصیت فرمان برداری‌او کرده اند ، آن گروه ملعونان بدترند از جهت‌متصرف خود در روز قیامت یعنی بازگشت ایشان به بد ترین مکانی باشد و گمراه ترند از میان راه راست (۶۰)

و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامهٔ اهل نفاق گویند ایمان آوردیم همچو شما و حال آنکه در میایند بکفر و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر بایشان است در وقت دخول و خروج ، و خدای دانا تر است بانچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق و کینهٔ با مسلمانان (۶۱)

---

(۱) از ما وتو یك کدام ناچار　بی مهرو وفا است یا تو یامن

(سعدی)

و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا درگفتن دروغ ودر ظلم یا تجاوز ازحد ودرخوردن ایشان رشوت یا ربارا ، هرآینه بدچیزی است که ایشان میکنند (٦٢)

چرا باز نمیدارند ایشان را علماء ربانی و زاهـدان از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان رشوت یا ربا را ، هرآینه بدچیزی است آنکه ایشان میسازند و بنهی و منع ایشان نمیپردازند

آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم بمدینه یهودرا مال بسیار بود ودر وسعت عیش و رفاهیت روزگار می گذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان بانـکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبـان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق‌تعالی خبر میدهد (٦٣)

و گفتند جهودان دست خدای بربسته‌است (این عبارت ازکنایت بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنك میسازد) بسته بـاد دستهای ایشان از خیر و رانده شده اند از رحمت الهی بـگفتن این سخن واهـی بلـکه یدالله گشاده است یعنی جود او وافر و کرم او وافی است و ید صفتی است مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه ما را در ان جز ایمان و تسلیم چاره نیست و درکیفیت آن دخل نمودن روا نباشد

(و در **ینابیع** آورده که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تفسیر نشاید کرد بلکه معنی وی را موافق حکم او ادا باید نمود جنانچه در این محل این‌سخن همه دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله در اعطا بر ید واحـد واقع میشود و اینجا کـه عطا را به یدین نسبت میدهد دلیل است بر آنـکه اعطای او اکثر من ان یحصی است)

روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی‌حکمت و هر آینه زیـاده میگرداند بسیاری را از یهود و ترسا آنچه فرود می‌آید بتو از برورکار تو یعنی قرآن ، نافرمانی و کفررا یعنی ایشان

طاغی و کافرند با آنکه قرآن سبب دفع کفر وطغیان است باستماع آن ایشانرا (این دوصفت زیاده میشود چنانچه ازتناول غذائی که صالح است مراصحارا امراض‌مریض‌روی‌بافزونی‌مینهد)وافکندیم‌مادرمیان طوایف یهود چون قریظه و نضیر دشمنی و خصومت تا روز قیامت.که قلوب ایشان مـوافق و اقوال ایشان مطابق نباشد هرگاه بر افروختند آتش برای حرب کردن با رسول‌الله علیه الصلوة والسلام فـرو نشانید آن آتش را خـدای بانکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدیکری نتوانستند برداخت ومیشتابند در زمین برای تباه کاری که فتنه انگیزند و خدای دوست نمیدارد تباه‌کارانرا (٦٤)

و اگر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندی بمحمد علیه‌الصلوة والسلام و پرهیز کردندی ازمعاصی یا از یهودیت و نصرانیت هرآینه ما در میگذرانیدیم از ایشان گناهان ایشانرا و هر آینه درمیاوردیم ما ایشانرا یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان دربهشتها باناز ونعمت (٦٥)

و اگر ایشان بپا داشتندی احکام تورات وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی و اقامت کردندی آنرا که فرو می‌آید بدیشان از نزد برورد‌کار ایشان کـه آن قرآن است ، هرآینه بخوردندی روزی از زبرسر خویش واز زیر پای خویش (این کنایه ازوسعت رزق‌است یعنی روزی‌برایشان فراخ‌شدی بباریدن‌باران و رستن‌گیاه یامیوهٔ ایشان چندان میشدی که اززبر سر میچیدندی و از زیر پای برمیداشتندی ازبسیاری آنکه بر زمین ریخته بودی) از جهودان گروهی انـد راست رو و راست‌کار یعنی آنها که بحضرت پیغمبر ایمان آورده اند وبسیاری از ایشان بد است آنچه ایشان میکنند (٦٦)

ای فرستادهٔ بحق ، برسان بکافهٔ خلائق آنچه فرود می‌آید بتو ازبروردکارتو (چون حکم رجم وقصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن) و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی ، بس تبلیغ‌نکرده باشی رسالتهای اورا زیراکه کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که‌برسانیدهٔ‌چنانچه‌ترك‌بعضی ازارکان نمازمبطل نمازاست و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان کس را بقتل بر تو دست

نخواهد بود ، بدرستیکه خدای راه ننماید کافرانرا بتسلط برتو (۱)

از **انس بن مالك** رضی‌الله عنه منقول است که آنحضرت‌را شبها حراست وپاسبانی میکردندی وچون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سر مبارك را ازقبهٔ که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود کـه ای مردمان باز گردید کـه خدای مرا نگاه داشت (٦٧)

---

(۱) « **یاایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس ....** »

مفسران را در تفسیر این آیت و سبب نزول آن خلاف است برخی گفته اند که در قصه رجم و قصاص نازل شده است و جمعی برآنند که در کار زنان پیغمبر فرود آمده وگروهی آورده‌اند که در امر زید و زینب بنت جحش است و دستهٔ گفته اند که راجع بجهاد است و هم بعضی میگویند که در حقوق مسلمین نزول یـافته است و گروهی آورده اند که در حق حضرت علی بن ابی طالب نازل شده است (امـام فخر رازی در تفسیر خود ۱۰ وجه ذکر فرموده است)

عموم علمای فرقهٔ خـاصه و گروهی از مفسرین عـامه در تفاسیر خـود آورده اند که این آیت در شان عـلی علیه السلام نزون یافت

برخی از آنچه را که از طرق عامه و اهل سنت رسیده‌است است (آنچه بنظر ما رسیده است) نخستین بطور اجمال مینگاریم و سپس عقاید و اخبار امامیه را راجع باین آیت ذکر خواهیم کرد

نیشابوری که یکی از بزرگان اهل سنت است درتفسیر خود (جلد دوم صفحه ۳۳) میگوید که این آیت درروز غدیر خم درفضیلت علی بن ابی طالب نزول یافت و پیغامبر علیه الصلوة والسلام دست علی را گرفت و فرمود که. « من کنت مولاه فهذا علی مولاه ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه » آنگاه عمر رضی‌الله تعالی عنه علی علیه السلام‌را ملاقات نمود وگفت : هنیئا لك یابن ابی‌طالب اصبحت مولای

بگو ای محمد که ای اهل کتاب نیستید شما برچیزی ازدین و دیانت تا وقتیکه اقامت کنید حکم تورات و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از آن یا قایم دارید آن امر راکه در هردو کتاب فرموده و آن ایمان آوردن است بمحمد صلی‌الله علیه و سلم و تـا زمانیکه بپای دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما از

و مولی کل مؤمن ومؤمنه »

امام فخر رازی در تفسیر کبیر در وجه دهم سبب نزول این آیت در صفحه ٦٣٦ (جلد سوم چاپ مصر) از **ابن‌عباس و براء ابن عازب** و **محمد بن علی** روایت میکند که این آیت در فضیلت علی علیه السلام نزول یافته است

امام فخر میفرماید : (این آیه درفضل علی بن ابی طالب نزول یافت وهنگامی که این آیت فرود آمد پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم دست علی را بگرفت و فرمود « هر که من مولای اویم علی مولی وسرور اوست بارخدایا دوست دار هر که علی او را دوست دارد ودشمن‌دار هر که او را دشمن دارد » آنگاه عمر رضی‌الله عنه مرتضی علی را ملاقات نموده و گفت : « هنیئاً لك یابن ابی‌طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن ومؤمنه »

صاحب منهج آورده که **امام ثعلبی** که از بزرگان مفسران‌وعلمای اهل‌سنت‌است درتفسیر خود آورده‌که این آیه درشأن علی علیه‌السلام فرود آمده است

ونیز **شیخ‌الامام ابی‌الحسن علی‌بن‌احمد واحدی نیشابوری** که یکی از بزرکان اهل سنت است در تفسیر خود که موسوم است به « **اسباب‌النزول** » چنین مینگارد که :

« خبر داد مرا ابوسعید محمد بن علی صفار گفت خبر داد مرا حسن بن احمدالمخلدی گفت خبر داد مرا محمد بن حمدون بن خـالد گفت حکایت کرد مرا محمد بن ابراهیم خلوتی گفت روایت کرد مرا حسن بن حماد سجادة گفت حکایت کرد مرا علی‌بن عابس از اعمش وابی حجاب از عطیة از ابی سعید خدری و اوگفت فرود

آفریدگار شما یعنی قرآن و زیاده میکند بسیاری را از یهود وترسا آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشان را بیدادی و ناگرویدگی ، پس اندوهناك مباش بر زیادتی کفر وطغیان گروه کافران (۶۸)

بدرستیکه آنها که ایمان آورده اند بزبان وآنانکه دین یهود

آمد این آیه « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك » روزغدیر خم درحق علی بن ابیطالب رضی الله عنه »

(اسباب النزول ـ ص ۱۵۰ چاپ مصر ـ سال ۱۳۱۵ ه)

اینك ازطریق امامیه تنها سطری چند از تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی قدس سره العزیز نقل مینمائیم :

«اما آنچه در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وائمهٔ ما و جماعت صحابه روایت کردند چون براء بن عاذب وجابر بن عبدالله انصاری و سلمان و ابوذر غفاری و عمار و حذیفه و جز ایشان که آیه درحق امیرالمؤمنین علی آمد در حجة الوداع چون رسول علیه السلام با ترسایان نجران مصالحه کرد بردوهزارحله من حال الاواقی وجبرئیل (۴) آمد و گفت تورا حج وداع میباید کردن و علی را بیمن فرستاد تا آن حلها تحصیل کند و او ساز حج رفتن گرفت چون بیرون شد از مدینه نامه نوشت بامیرالمؤمنین علی که من بجانب مکه رفتم بحج چون کار خود تمام کرده باشی از ره یمن بمکه آی بحج که آنجا ملتقی باشد انشاء الله او نامه برخواند و ساز رفتن کرد وآنچه حاصل کرده بود از حلها در اعدال بست و با قوم خود برنشست و روی بمکه کرد چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت وچهل و چهار شتر با خود داشت بهدی و حج آنکه قارن بود و مفرد و فرض تمتع نیامده بود چون رسول علیه السلام بمکه رسید به نزدیکی خدایتعالی آیه فرستاد **و اتموا الحج والعمرة لله** . رسول علیه السلام قوم خودرا خطبه کرد و رسول علیه السلام احرام گرفته بود بحج و شتر رانده بود شصت و شش شتر ونیت قران کرده بود حج قارن خواست کردن چون آیه آمد رسول علیه السلام خطبه کرد و قوم

گرفتند و صابیان و ترسایان وهمچنین هرکه ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت خالص بخدای و بروز بازپسین و بکند عملی پسندیده پس هیچ ترسی نیست برایشان ازهجوم عقاب ونیستند ایشان که اندوهگین باشند ازفوت ثواب (۶۹)

هرآینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء پیمان بنی اسرائیل را در

خود را گفت هر که هدی نرانده حلال شود و این احرام احرام عمره کنید که خدایتعالی عمره در حج برد و انگشتهای هردو دست در یکدیگر افکند آنگه گفت اگر من آنکه اکنون میدانم پیش از این دانستمی هدی نراندمی تا اکنون حلال شدی ولیکن من حلال نمیتوانم شدن تا هدی بمحل خود نرسد و نبشکند الا هر کس که او هدی نرانده است باید تا حلال شود و حج عمره کند و آنکه احرام بحج فرا گیرد پس از این قوم بعضی حلال شدند و بعضی براحرام بایستادند وحلال نشدندرسول علیه السلام با ایشان عتاب کرد وگفت چرا محل نمیشوید گفتند ما حلال نشویم وتو محرم گفت مرا عذری هست فرض من اینست برای این عذر و فرض شما آنست نشنیدند و برخلاف اصرار کردند و با یکدیگر گفتند ما حلال شویم و با زنان خلوت کنیم وآب از سرما میچکد و رسول علیه السلام اشعث و اغبر و رسول (٤)کالیده موی و گرد ناك چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن راه بنزدیك مکه رسید خلیفه بر قوم خود بداشت و او بیامد تا رسول را ببیند چون بیامد رسول علیه السلام بدر مکه رسیده بود رسولرا بدید ورسول اورا برسید واز احوال سفرش گفت یارسول الله آنچه فرموده بودی تمام کردم و حلها بستدم و در تنگها کردم و بستم و بسپردم و چون نزدیك رسیدم سخت آرزومند بودم بدیدار تو خواستم تا تورا ببینم گفت یا علی چه نیت کردهٔ در احرامت گفت یا رسول الله تو بمن ننوشتی که چه نوع حج کن من نیت بر نیت تو بستم و گفتم . **اللهم اهلالا کاهلال نبیك** . گفت هدی براندی گفت بلی چهل وچهارشتر رسول علیه السلام گفت الله اکبر شارکتنی فی حجی و هدیی با من مشارکت کردی با حج وهدی من نیز شصت

توحید و ایمان بمحمد علیه الصلوة والسلام وفرستادیم ما بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام هر گاه که آمد بدیشان رسولی به آنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه ، **گروهی** را تکذیب کردند چون **عیسی** و **محمد** صلوات الله علیهما و**گروهی** را بودند که میکشتند چون **زکریا** و **یحیی** علیهما-

و شش رانده ام و بر احرام باش و باز گرد و قوم را برگیر و با قوم بنزدیك من آی امیرالمؤمنین علیه السلام با نزدیك قوم آمد آن قوم را یافت تنگها برگشاده و حلها در پوشیده خشم گرفت بر آنکه اورا نایب کرده بود گفت حلها چرا ایشان‌را دادی گفت مرا شفاعت کردند و خواستند تا خویشتن را بیارایند در آن احرام گیرند گفت یاسبحان‌الله حلها هنوز رسول نادیده چرا رها کردی که کسی در پوشد و متبدل کند و همه را بخواند و حلها از ایشان بستد و بفرمود تا بیفشاندند ودر تنگها بستند قوم را آن خوش نیامد زبان دراز کردند او بیامد و حلها بر رسول سپرد ایشان شکایت علی با رسول کردند از آنکه دردلشان بود رسول گفت علی علیه السلام صواب کرد چون ایشان امساك نکردند رسول علیه السلام بمنبر برآمد و خطبه کرد و گفت . **ارفعوا السنتكم عن علی فانه خشن فی ذات الله غیرمداهن فی دینه** . زبان از علی کوتاه کنید که او مرد درشت است در ذات خدای و مداهنه نکند در دین خدای مردمان چون خشم رسول و مبالغه او بدیدند زبان کوتاه کردند چون رسول علیه السلام حج بگذارد و آن حج وداع بود و برگشت و در راه بجائی رسید که آن را غدیر خم گویند و آن مفرق الطرق بود که از آنجا مردم پراکنده شدندی وآن نه منزل بود و صلاحیت نزول نداشت جبرئیل آمد و زمام ناقهٔ رسول بگرفت و گفت خدایتعالی تو را میفرماید که اینجا فرود آی اگرچه منزلگاه نیست و آب و گیاه نیست تا پیغام مهم باین قوم بگذاری پیش از آنکه متفرق شوند و هر گروهی براهی بروند و این آیه آورد و بر رسول خواند رسول علیه السلام فرود آمد و منادی آواز داد قوم را که فرود آئید و کس فرستاد تا

السلام (۷۰) و میپنداروند بنی اسرائیل آنکه نباشد بلا ومحنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیاء ، پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ، پس عرضه کرد خدای توبه را بر ایشان ببیعت عیسی علیه الصلوة والسلام پس دیگر باره کور و کر شدند بسیاری از ایشان بانکار **محمد مصطفی**

آنان که رفته بودند باز آمدند و آنان که نرسیده بودند برسیدند در خشکی چند دوح بود بفرمود تا زیر درختان برفتند و رسول علیه السلام آنجا فرود آمد و بفرمود تا پالانهای شتران جمع کردند وبرهم نهادند و چیزی براو افکندند ورسول علیه السلام برآنجا رفت و صحابه از مهاجر و انصار حاضر شدند و خطبهٔ بلیغ بکرد که آنخطبه مشهور ومعروف است و ما برای تطویل نیاوردیم اینجا وقوم را وعظ داد و زجر کرد آنگه گفت یا قوم نعیت الی نفس وقد حان منی خفوف من بین اظهرکم . خبر مرگ من بمن دادند و وقت رفتن من از میان شما نزدیك آمد . وقد دعیت و اوشك ان اجیب و مرا بخواندند و نزدیك است تا اجابت کنم و انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب‌الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ، و من در میان شما دوچیز رها میکنم که اگر شما بان تمسك کنید گمراه نشوید کتاب خدای و عترت من که اهل بیت منند و خدای لطیف خبیر مرا خبر داد که اینان از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض پیش من آیند آنگه گفت . اللهم هل بلغتُ . بارَ خدایا برسانیدم و فصلی دیگر گفت در عقب آن گفت . علیٌ منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی . علی از من آن منزلت دارد که هرون از موسی جز آنکه ازپس من پیغمبر نیست آنگه گفت . اللهم هل بلغت . بارخدایا برسانیدم و فصلهای بسیار که بذکر آن کتاب مطول شود و آن در سیر و تواریخ مشروح است و درآخر هرفصلی در حق امیرالمؤمنین حدیثی میگفت و میگفت . اللهم هل بلغت . بار خدایا برسانیدم آنگه اشارت کرد بامیرالمؤمنین علی و اورا بخواند و با خود بر آن منبر برد و

علیه الصلوة والسلاو ، و خدای بینا است به آنچه عمل میکنند ومناسب آن باداش بدیشان خواهد رسانید (۷۱)

بدرستیکه کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی گفتند بدرستیکه خدای او بسرمریم است وگفت مسیح ای بنی‌اسرائیل بپرستید خدایرا که بروردگار و آفریدکار من و شماست یعنی من

دوبازوی اوگرفت و او را برداشت و بگردانید و بر مردمان عرض کرد چنانکه عروس را جلوه کنند حتی رای‌الناس بیاض ابطیهما . تا مردمان سفیدی زیر بغل هر دو بدیدند و ساعتی خواموش می بود چنین گویند که شبلی در روز غدیر نزدیك یکی از معروفان شد از علویان و اورا تهنیت کرد آنگه گفت یا سیدی تو دانی تا اشارت در آن چه بود که جدت دست بدرت گرفت و برداشت و سخن نگفت؟ گفت ندانم گفت اشارت بود بانکه زنانی که از جمال یوسف بیخبر بودند زبان ملامت در زلیخا دراز کردند وگفتند . امرأة‌العزیز تراودفتیها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنریها فی‌ضلال مبین . اوخواست تا طرفی از جمال یوسف بایشان نماید مهمانی ساخت وآن زنان را بخواند ودر خانهٔ دودر بردوبنشاند ویوسف را جامهاء سفید دربوشید و گفت برای دل من از این خانه در رو و بـان در بیرون شو و ایشان‌را گفت من میخواهم تا این دوست خودرا بیکبار برشما عرض کنم برای‌دل من هرکدام باو مبرتی‌کنید گفتند چه کنیم گفت هریك را کاردی و ترنجی بدست میدهم چون آید هریك بارهٔ ترنج ببرید و باو دهید گفتند چنین کنیم چون او ازدر خانه درآمد وچشم ایشان بر جمال او افتاد خواستند که ترنج ببرند دستها ببریدند از دهش و حیرت چون او برفت کفتند . حاش لله ماهذا بشراً ان‌هذا الاملك کریم . گفت دیدید این آنست که شما زبان ملامت برمن دراز کردید بسبب این . فذ لکن‌الذی لمتنننی‌فیه « رسول علیه السلام هم این اشارت کرد گفت این آن مرد است که اگر وقتی در حق او سخنی گفتم شما را خوش نیامد زبان ملامت دراز کردید امروز بنگرید تا خدای تعالی در حق او چه گفت اورا چه بایه نهاد و چه منزلت داد آنگه

بنده ام ومخلوق ومربوب مثل‌شما بس برستیدن خالق‌را باید نه مخلوق را وعبادت رب‌راشاید نه‌مربوب‌را ، بدرستیکه هرکه شرك‌آرد بخدای بس بدرستیکه حرام کرده است بروی بهشت را وجای او دردوزخ است و نیست مر ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند هیچ یاری از مددکاران در دفع عذاب از ایشان (۷۲)

بدرستیکه کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی میگفتند که اللّه‌یکی‌ازسه اله‌است معتقدمرقومی‌ازنصاری‌آن بودکه الوهیت مشترك است میان خدای و مریم و عیسی و هریکی از اینها اله اند و خدای یکی از این سه است و حال آنکه نیست دروجود ذاتی واجب مستحق عبادت مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت ، واگر بازایستند این قوم ازآنچه میگویند وبتوحید قائل نشوند هرآینه برسد آنانرا که کافر شدند از ترسایان عذابی‌که الم آن دائم بود (۷۳)

آیارجوع نمیکنند بخدای ازقول به تثلیث وآمرزش نمیخواهند

گفت . الست اولی بکم منکم بانفسکم ؟ نه من بشما از شما اولیترم ؟ قالوا بلی . تقریر کرد تا اقرار دادند چون همه اقرار دادند بی‌فصلی و تراخی گفت . من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من‌والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله . هرکه من‌مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا هرکه اورا دوست دارد دوستش‌دار و هرکه اورا دشمن دارد تو اورا دشمن دار و هرکه ناصر اوباشد ناصرش باش و هرکه خاذل او باشد مخذولش دار آنگه گفت اللهم هل بلغت بارخدایا برسانیدم آنگه اصحاب را گفت شنیدید که آنچه خدا گفت برسانیدم گفتند بلی گفت . اللهم اشهد علیهم . بار خدایا گواه باش بر ایشان آنگه فرودآمد وقت نماز بیشین بود نماز بگذارد و در خیمه رفت و علی را فرمود تا در خیمهٔ دگر رفت برابر خیمهٔ او آنگه صحابه را فرمود و مسلمانانیکه حاضر بودند تا فوج فوج میشدند و او را تهنیت میکردند و براو سلام میکردند بامرة‌المؤمنین تا جملهٔ صحابه و حاضران تهنیت بکردند آنگه زنان خود را فرمود

از او باعتقاد توحید (استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند) و خدای آمرزنده تائبان است ، مهربان است بر مستغفران (۷۴)

نیست مسیح بن‌مریم که ایشان اورا خدای میگویند مگر فرستادهٔ از خدای ، بدرستیکه گذشته اند پیش از او فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشان را عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه‌الصلوة والسلام زنده شد عصا نیز بدست موسی علیه‌الصلوة والسلام اژدها شد و آن عجیب تر است ، و اگر او بی پدر مخلوق شده آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است ، پس آیات انبیاء ایشان را ازعبودیت بیرون نمیبرد ودرالوهیت داخل نمیسازد ، ومادر اویعنی مریم بسیار صدق‌گو بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار مینمود ، کما قال‌الله تعالی : « **و صدقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتین** » بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند وبا وجود احتیاج

تا برفتند و تهنیت کردند و از جملهٔ ازآنان که در این باب اطناب کرد عمر خطاب بود که گفت . بخ بخ لك یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة . خنك تو را ای علی در روز آمـدی و مولای منی و مولای هر مؤمنی و مؤمنهٔ و حسان‌بن ثابت بنزدیك رسول آمد و گفت یا رسول‌الله دستور باشد تا من دراین‌حال که برفت بیتی چند بگویم کـه خدا و پیغمبر بپسندند رسول علیه‌السلام گفت قل یا حسان علی اسم‌الله ، بگوی برنام خدای حسان بر بالای بلندی شد باواز بلند این بیتها انشا کرد و مسلمانان گردن دراز کردند برای سماع کلام اوگفت :

يناديهم يوم الغدير نبيهم	بخم و اسمع بالرسول مناديا
يقول فمن مولیکم و ولیکم	فقالوا ولم يبدو هناك التعاديا
الهك مولانا و انت ولينا	ولن تجدن منا لك‌اليوم عاصيا
فقال له قم يا علی فانني	نصبتك‌من بعدی اماماً وهادياً»

(نقل‌ازتفسیر شیخ‌ابوالفتوح رازی جلددوم چاپ‌طهران صفحه ۱۹۰ـ۱۹۲)

صفت ربوبیت بر ایشان نتوان کرد ، بنگر کـه چگونه بیان میکنم برای ایشان دلائل توحید را پس باز بنگر در حال ایشان که چگونه برمیگردانند ایشان را از دریافتن وبذیرفتن حق (۷۵)

بگو ای محمد ترسایان را ، آیا میپرستید بدون خدای آنرا که بذات خود مـالك نیست برای شما نه زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه‌السلام تصرف آن نداشت که مثل خدا برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت وغنا ، و خدای که معبود بحق است ، اوست شنوای اقوال باطلهٔ شما و دانا بعقاید فاسدهٔ شما (۷۶)

بگو ای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری ، غلو مکنید در دین خود غلوی کـه ناحق باشد (مراد مبالغهٔ یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او) و پیروی مکنید هوا های قوم را از اسلاف خود کـه بجهل گمراه شدند پیش از این قبل از بعثت پیغمبر و بعناد گمراه کردند بسیاری را و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود از طریق راست بعد از بعث آن حضرت علیه‌الصلوة والسلام (۷۷)

لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب علیه‌السلام یعنی جهودان بر زبان داود علیه الصلوة والسلام کـه اهل ایلیه را نفرین میکرد و گفت اللهم العنهم ، و بر زبان عیسی علیه الصلوة والسلام که اصحاب مائده را نیز همین گفت ، این لعن مرایشان را بسبب آن بود که نافرمانی کرده بودند که ازحد درمیگذشتند (۷۸) بودند که نهی نمیکردند بعضی ازایشان بعضی را از عملی زشت که میکردند ، بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکنند (در این آیت تهدید عظیم‌است آنها را که نهی منکر نفرمایند آنچه توانند) (۷۹)

می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان دوستی میکنند باکافران چون کعب بن اشرف که بعد غز و بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض کرد هرآینه بدچیزی است که از پیش فرستاده اند برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیز است ؟

آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان و ایشان جاویدان باشند در عذاب (۸۰)

و اگر باشند یهود که ایمان آرند بخدای و پیغمبر خود و آنچه فرستاده شده‌است برآن پیغمبر یعنی تورات ، هرآینه فرا نگیرند مشرکان‌را بدوستی چه فرمان موسی علیه السلام وحکم تورات آنستکه با کفار دوستی نکنند و شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگرایشان بقرآن و بمحمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولیکن بسیاری از یهود و منافقان خارجانند از دایرهٔ ایمان (۸۱)

هرآینه می‌یابی‌تو سخت ترین مردمان از روی دشمنی باآنکسانی که‌گرویده اند جهودان را ، و آنان‌که شرك آورده‌اند یعنی بدترین دشمنی مر مؤمنان را جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند و هرآینه می‌یابی نزدیکترین آدمیان ازروی دوستی با مؤمنان آنان را که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ، آن قرب مودت بسبب آنستگه بعضی از ایشان دانایان و راستگویانند و عابدان صومعه نشینند و بسبب آنکه ایشان گردنکشی نمیکنند از قبول حق (۸۲)

علماء گفته‌اند مراد ازآنها که قرب مودت با مؤمنان داشته‌اند نجاشی واصحاب اویند چه ازنصاری جمعی در قتل مسلمانان وتخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه کـه قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی‌الله عنه استماع کـردند دل ایشان بمسلمانی مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آورد ؛ و بعضی برآنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علماء کشور خود خـدمت حضرت محمد علیه الصلوة والسلام فرستاد وچون ایشان به آستانهٔ حضرت‌رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سورهٔ **یس** برایشان خواند بسیار بگریستند واحکام اسلام وایمان قبول کرده با یکدیگر گفتند‌که قرآن مشابهت تمام دارد به آنچه برعیسی نازل شده و مقصود از قائلان انا نصاری ایشانند

و چون میشنوند این علماء و عباد از **جعفر طیار** یا از سید

مختار علیه‌الصلوة والسلام آنچه فرستاده شده است بر رسول صلی‌الله علیه و سلم یعنی قرآن کریم ، می‌بینی چشمهای ایشان راکه از رقت دلهای‌ایشان می‌ریزد اشك‌را ازآنچه شناختند ازسخن راست ، میگویند ای‌پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام ، پس بنویس مارا ازگواهان‌که ادای شهادت‌کرده اند بحقیقت یابحقیقت قرآن ونبوت محمدمصطفی‌علیه‌الصلوة والسلام‌ویامارا‌داخل‌درامت محمد گردان که‌گواهان‌انبیاء اندروزقیامت ؛ درخبراست‌که یهودمدینه رفیقان جعفر را سرزنش کردند کـه زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت میکنند و قبول نمیکنیم یا اهل حبشه ویا نجاشی‌را گفتند که ایمان آوردهٔ بکسی‌که او را ندیدهٔ ؛ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد‌که ایشان درجواب گفتند (۸۳)

و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای و آنچه بما آمد از حق یعنی‌کتاب و پیغمبر وحال آنستکه ما طمع میداریم آنکه درآرد پروردگار ما ما را در بهشت با گروه صالحان‌که امت حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم اند (۸۴)

پس خبر داد خدای تعالی ایشان را به آنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد ، بوستانها که میرود از زیر درختان یا منازل آن جویها ، درحالتی‌که جاوید باشند ، و این است پاداش نیکوکاران (۸۵)

و آنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند آیتهای مارا ، آن‌گروه اصحاب دوزخ اند

در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم برای صحابه وصف قیامت میکرد و از احوال‌آن روز شمهٔ باز مینمود تنی چند از اصحاب که صدیق و مرتضی وابن مسعود و مقداد و ابوذر غفاری وسلمان رضی‌الله عنهم ازایشان بودند در خانه عثمان مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیةالعمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند وگرد زمان نگردند وترك دنیا کرده وگلیم بوشیده گرد عالم بر آیند و بر این اتفـاق سوگند یاد کردند : این خبر

بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده با ایشان گفت که من مأمور نیستم بدانچه شما فکر کرده‌اید ، بدرستیکه نفس شمارا برشما حقی است پس روزه بدارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسبید که من نیز بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم وافطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در میایم **فمن رغب عن سنتی فلیس منی** و این آیت نازل شد (۸۶)

ای گروه مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه ولذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده و تجاوز نکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته است شما بر خود حرام مسازید ، بدرستیکه خدای دوست نمیدارد آنان را که از حد درگذرند (۸۷) و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را در حالتیکه حلال و پاك باشد ، و بترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که شما بدو گرویدکانید .

بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول‌الله چه سازیم بسوگندی که خورده‌ایم آیت آمد (۸۸) :

مؤاخذه نمیکند شما را خدای بلغو در سوگندان شما (ولغو بمذهب امام شافعی آنستکه بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رحمة الله علیه آنکه سوگند خورد برچیزی بگمان آنکه هست و نباشد وبدان سوگند در شرع مؤاخذه نیست) ولیکن مؤاخذه میکند شما را به آنکه به بندید سوگند ها را ویمین معقود آنستکه بزبان و دل قصد کند پس اگر چنین سوگند بشکند پس کفارت شکستن آن طعام دادن ده مسکین هر یکی را مدی بقول امام شافعی رحمة‌الله علیه و نصف صاعی از گندم یا صاعی ازجو و خرما بمذهب امام اعظم رحمة الله علیه و صاع بوزن عراقی چهار من است که هشت رطلی باشد و بوزن حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطل وثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطل نیم من است و بر هر تقدیر طعام باید داد ازمیانهٔ آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون ، یا کفارت پوشش ده

درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با اونماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بزنی دهد معجر نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند ، یا کفارت آزاد کردن بنده است ، و شافعی رحمة الله علیه در او ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب میباید خواه مؤمن و خواه کافر ، پس هرکه نیابد یکی از این کفارات ثلاثه پس کفارهٔ او روزهٔ سه روز است پی در پی و نزد امام شافعی رحمة الله علیه تتابع شرط نیست . .

اینکه مذکورشد کفارت سوگندان شماست چون سوگند خورید و بشکنید ، و نکاهدارید سوگندان خود را از شکستن یا نکاهدارید زبان خود را و سوگند مخورید ، همچنین که کفارت یمین را بیان کرد بیان میکند و روشن میکرداند خدای برای شما نشانهای شرع را شاید که شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را

مفسران بر آنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمرچهار آیه نازل گردانیده :

اول درمکه **ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا** ودر آن روز حلال بوده ؛ دوم وقتیکه **عمر بن الخطاب** و **معاذ بن جبل** درباب خمر پرسیدند از حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام جواب آمد که **قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس** قومی نظر براثم کبیر ترك کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال مینمودند ؛

سوم ــ در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که امام ایشان در نماز شام **قل یا ایها الکافرون** بحذف لا آت خواند آیه آمد **لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری** اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لائق نیست یکبارگی ترك فرمودند ؛

چهارم ــ در زمانی عتبان بن مالك طرح ضیافتی افکند وبعضی از مسلمانان را که **سعد بن وقاص** رضی‌الله عنه ازایشان بود بمهمانی آورد وبعد ازطعام بشرب خمر اقدام نمودند و درحالت مستی سعدبن

وقاص انشاء شعری که مشتمل بر هجو انصار بود فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید وسعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت رسالت پناهی عرض کرد ؛ فاروق اعظم رضی الله عنه زبان نیاز بگشاد و دست دعا برداشت که **اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا** آیت تحریم فرود آمد که(۸۹) :

ای زمرهٔ مؤمنان ، جز این نیست که خمر « وهمهٔ مسکرات در این داخل است » و قمار « و این نیز عام است ، نرد وکعب و بیضه و غیر آن » و بتانی که نصب کردند برای عبادت و سنگها که بر آن ذبح میکنند ، و تیر های اقداح پلیداست ، از وسوسه و تزئین شیطان ، پس اجتناب کنید از این پلیدیها ، تا شاید که رستکار شوید (۹۰) .

جز این نیست که میخواهد شیطان آنکه افکند در میان شما دشمنی و خصومت در خوردن خمر و در باختن قمـار و باز دارد شما را از یاد کردن خدای و از گذاردن نماز پس هستید شما از باز ایستادگان « استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه برمعایب این منکرات مطلع شدید »

در اخبار آمده که چون این آیه نازل شد **عمر** رضی‌الله عنه گفت انتهینا یارب و در تیسیر آورده که در این آیه ده دلیل است بر حرمت خمر :

اول ـ آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد .

دوم ـ اورا با بت پرستی در یك سلك کشید وشرك سرهمهٔ حرامها است پس این نیز حرام باشد .

سوم ـ اورا رجس گفت یعنی پلید وهرچه پلیداست حرام بود

چهارم ـ فرمود که عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام بود .

پنجم ـ امر کرد که از او بر کناره شوید و هر چه دور بودن از او فرض است حرام بود .

ششم ـ آنکه رستکاری باجتناب از او منوط ومتعلق ساخت و هرچه رستکاری در اجتناب از او بود حرام است .

هفتم ـ فرمود که سبب دشمنی و خصومت است وهرچه درمیان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود .

هشتم ـ باز دارنده است از یاد خدای و هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد آن حرام است .

نهم ـ سبب منع است از نماز پس بی شك حرام بود .

دهم ـ فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترك کنید و هرچه ترك آن فرض است حرام باشد و از تهدیداتی کـه در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت است که **مدمن الخمر کعابد الوثن** یعنی مدمن خمر مانند پرستندهٔ بت است (۹۱)

می نمکی دان جگر آمیخته   بر جگر بی نمکان ریخته
بیخبر آنمرد که چیزی چشید   کش قلم بیخبری در کشید

و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر ، و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر ونهی میکند ، وحذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول ، پس اگر اعراض کنید از امر و نهی ؛ پس بدانید آنکه نیست بر رسول مگر رسانیدن روشن پس چون حکم مابشما رسانیدتولی واعراض‌شما اورا ضررنکند بلکه ضرر بشماعایدشود

آورده‌اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی ازاصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده‌اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد (۹۲) :

نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند گـناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان نیز که قبل ازحرمت ارتکاب خمر نموده اند اثمی نیست چون پرهیز کنند از شرك وثبات ورزند بر ایمان وبکنند کارهای پسندیده ، پس پرهیز نمایند ازمحرمات وایمان آوردند بتحریم آن ، پس ثابت و مستقیم باشند بر تقوی خود و کارهای نیکو کنند و با احسان ورزند ، و خدای دوست میدارد نیکوکاران را [۹۳]

آورده‌اندکه درعام حدیبیه جانوران شکاری درلشکرکه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متألم میشدند حق سبحانه این آیت فرستاد که :

ای گروه گرویدگان، هرآینه میازماید شمارا خدای تعالی یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بچیزی از صید در اوقات احرام شما چنان صیدی که میرسد بان دستهای شما چون صغار صید ونیزه های شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست تا به بیند خدای یا بداند دوستان او آنکس را که از او میترسد در غیب یعنی هنوز اورا ندیده ، بس هرکه از حد درگذرد و شکار کند بعد از این ابتلا ، بس مر اوراست عذابی دردناك [٩٤]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نکشید شکاری را و آن درمذهب امام اعظم رحمة الله علیه حیوانی باشد که دراصل خلقت ممتنع ومتوحش بود خواه مأکول اللحم و خواه غیر آن ، وبه‌مذهب امام شافعی وامام مالك رحمهما الله مراد حیوان بری‌است که مأکول اللحم بود و درهمه مذاهب سك گزنده و گرك و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست بس میگوید غیر از این مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وحال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره ، و هرکه بکشد از شما صیدی را بعمد یعنی داند که محرم است و و قتل صید بر او حرام مراد **ابوالیسر** است رضی‌الله عنه که درعام حدیبیه گور خریرا بنیزه طعنه‌کرد وبکشت بس متعمدا اشاره براوست وگرنه هرمحرمی که بکشد بعمد یا بخطا ، بس بر او واجب است جزای آنچه بکشته‌است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا از چهار پایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان ، حکم‌کند بدان جزا دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود در حالتی که‌آن جزا قربانی باشد رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین ، یا بر اوست کفارت آن قتل طعام‌دادن

درویشان یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن تا بچشد کشندهٔ صید در احرام گرانی وسختی‌کار خودرا بالزام کفارت

بباید دانستکه چون محرم قتل صیدکند مثل آنچه کشته‌است قربان بایدکرد ومماثله نزد امام‌شافعی ومالك رحمهماالله برابر درخلقت و هیئت است چنانچه مثلا در شتر مرغی شتری و درگورخری‌گاوی و در آهو گوسفندی و در آهو بره برهٔ و علی هذالقیاس و بقول امام اعظم رحمة الله علیه آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد واگربهای قربانی دارد قربانی خرد وبحرم برد یافرستدیاطعام‌خردو بدرویشان‌دهد هرمسکینی‌را نیم‌صاع ازگندم وصاعی ازغیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یك روزه دارد و نزد امام شافعی رحمةالله‌علیه هر درویشی را مدی طعام باید داد ، درگذشت و عفو کرد خدای از آنچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وهرکه بازگردد مثل این عمل بس خدای انتقام کشد از او ، و خدای غالب است درحکم خود ، خداوند انتقام است برکسیکه اصرار میکند درمعصیت (٩٥)

حلال کرده شد مرشما را شکار دریا اگر محل باشید واگر محرم (و جمیع میاه از چشمه و چاه در این داخلند) وطعام دریا نیز حلال‌کرده شد یعنی آنچه‌آب دریابرکنار افکند برای‌برخورداری شما و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان مادامیکه باشید شما احرام گرفتگان ، و ١
بترسید از خدای ، آن خدای که بسوی اوجمع کرده‌خواهیدشد(٩٦)

گردانید خدای تعالی کعبه را که بیت حرام و خانهٔ محترم است سبب قوام امور مردمان در دین که بواسطهٔ آن که قیام حج و مناسك بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمن از نهب و قتل در اوست ، و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطهٔ قوام مهمات مردم یعنی کار های حج در او سازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در او از قتل و غارت ایمن می مانند ، و گردانید قربانی را وذوات قلائدرا هم سبب قوام کارها یعنی بانها ازتعرض‌دزد و حرامی

مامون و مصون اند ، آنچه گفته شد برای آنستکه تا بدانید آنـکه
بتحقیق خدای تعالی میداند آنچه در آسمـانها و زمینهاست ، بدرستی
خدای بهمه چیز ها داناست ، پس آنچه مقرر میکند ازحلال وحرام
از روی علم وحکمت است (۹۷)

بدانید بدرستیکه خدای تعالی سخت عقوبت کننده است مر-
کسی راکه ارتکاب محارم او کند ، وبدرستیکه خدای‌توالی آمرزگار
و مهربان است بر کسی که ازمحرمات برهیزد (۹۸)

نیست بر رسول مگررسانیدن احکام به‌مکلفان تا ایشان‌را عذری
نباشد و خدای میداند آنچه آشکارا میکنید وآنچه پنهان میسازید از
تصدیق وتکذیب وفعل وعزیمت (۹۹)

بگو ای محمد مساوی نیست پلید و پاك (این حکم عام است
در نفی و مساوات میان نیك و بد در اشخاص و اعمال و اموال
وغیرآن) واگرچه بشگفت آردترابسیاری خبیث چه اعتبارجودت ورداءت
دارد نه قلت و کثرت ، پس بترسید از خدای در استحلال محرمات
ای خداوندان عقلهای صافی ، شاید که شما رستکار شوید

و در **معالم** از ابن عباس رضی‌الله عنه نقل میکنند که قومی
بر سبیل استهزاء از حضرت رسالت پنـاه علیه الصلوة والسلام سؤآلها
میکردند : یکی میگفت که پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر
من گم شد کجاست ؟ حق‌تعالی آیت فرستاد که (۱۰۰) :

ای کسانیکه گرویده اید میرسید از چیز ها که اگر ظاهر
کرده شود بر شما جواب آن اندوهگین گرداند شما را و میرسید
از چیز هائی کـه اگر بپرسید از آن در وقتیکه فرود آمد قرآن
آشکارا کرده شود برای شما وازعهدهٔ آن بیرون نتوانید آمد ، عفو
کرد خدای از آن یعنی میرسید از چیز هائیکه خدای درگـذرانید
آنرا و بدان تکلیف نکرد بندکان را

آورده‌اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد **سراقةبن مالك**
گفت آیا درهرسال فرض شده ؟
حضرت رسالت پناه از او اعراض فرمود واو سه نوبت این

سخن را اعاده کرد؛ حضرت فرمود که لا اگر گفتمی نعم هر سال
واجب شدی وشمارا توانائی آن نیست پس‌حضرت فرمود **فاترکونی
ماترکتکم** واین آیت نازل شد که خدای تعالی درگذرانید و بدین
سؤال شما را مؤاخذه نیست ، و خدای آمرزگار است که عفو میکند
بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی‌نماید (۱۰۱)

بدرستیکه پرسیدند از چیز ها گروهی پیش از شما (چون
ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مائده کردند)
پس گشتند بـان سؤآلها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان
نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد برایشان ، پس نیکبخت آنستکه
از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال نکند و
در این باب گفته اند :

قطعه

بگوی آنچه گفتن‌ضرورت شود　　　دگر گفته ها را فرو بند در
بجای آر فعلی که لازم بود　　　زافعال بیحاصل اندر گذر (۱)

آورده‌اند که عمرو بن‌لحی‌هفت قبیلهٔ بزرگ‌را از قبایل عرب که
یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسماعیل علیه
الصلوة والسلام منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود ونصب اوثان
و تعیین بحایر و سوائب از پیش او بود و اصح روایات در این‌باب
آنستکه چون ناقهٔ پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش
اورا بشکافتندی از سواری و دوشیدن و بارکردن و موی بریدن او ١
منع کردندی واز او هیچ آب وگیاه دور نساختندی وآنرا **بحیره**
میگفتند واگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای
آن‌بیمار وقدوم‌آن مسافرناقه را گفتی **ناقتی هذه سائبه** پس‌آن ناقه‌را

(۱) چشم تو تواند که بد وخوب ببیند
دست تو تواند که گـل وخار بچیند
شهباز تواند که بهر جای نشیند
لیکن بجز از جای بلند او نگزیند
این همت شاهانه بیاموز ز شاهین [جلالی]

سردادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا **سایبه** گفتندی، و گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتندی از آن ماست در میان رمه سر میدادند و اگر مذکر بودی گفتندی ازان خداوندان ماست آنرا ذبح کردندی واگرنروماده بودندی‌نررا نمی کشتندی ومیگفتندی‌وصلت اخاها یعنی انثی ببرادر خود به پیوست وبرادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی وفحلی که‌ده ساله ناقه‌را آبستن‌ساختی میگفتندی‌حمی‌ظهره‌یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر بـاره سواری نمیگردندی واز او هیچ آب و گیاه منع نمیکردندی واوراحام‌میگفتندی وازمان عمروبن‌لحی تازمان حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وسلم اهل این قبایل سبعه براین آئین بودند و داعیهٔ ایشان آن بودکه خدای تعالی بدین وجه امر فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرد و آیه آمدکه (۱۰۲)

تعیین نکرده است خدای تعالی وامر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز ازناقهٔ گوش شکافته ، و،نه ناقهٔ بچه‌را بازگذاشته ، ونه شاتی که ببرادر پیوسته بوده ، و نه حمایت کنندهٔ ظهر خود ؛ ولیکن آنها که‌کافر شدند چون عمرولحی واتبـاع او افترا میکنند ومی بندند بر خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت میکنند ، و بیشتر کافران نمی دانند حلال وحرام را؛ درتحلیل آن عقل‌را کار نفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه می‌روند (۱۰۳)

و چون گویند مر ایشان را که ای سرگشتگان بیائید به‌آنچه خدای فرستاده است از حکم حلال وحرام-، و بیائید برسول که بیان کنندهٔ آن حکم است ؛گویند بس‌است مارا آنچه یافته‌ایم پدران خود را بر آن ، آیا تقلید میکنند و اگر چه باشند پدران ایشان نمی‌دانند چیزی را ، و نمی‌یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهنما میباید کرد تا کار بتحقیق انجامد (۱۰٤)

نظم

از مقلد تا محقق فرقهاست — این‌یکی کوه است‌و آن‌دیگر صداست

منبع گفتار این سوزی بود — وان مقلد کهنه آمـوزی بود
دست در بینا زنی آئی براه — دست درکوری زنی افتی بچاه

ای گروه گرویدگان ، بر شما باد محافظت نفسهاء شما و التزام اصلاح آن ، زیان نرساند شمارا بیراهی آنکس که‌گمراه شد چون شما راه یـافته باشید و از جملهٔ اهتدا آنستکه نهی منکر کند برحسب طاقت خود و نگویدکه ضلال دیگری مرا زیان ندارد

بیت

اگر بینی که نابینا و چاه است — اگرخاموش بنشینی گناه است

(این آیت وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت میخوردند بر-کافران وتمنای ایمان ایشان میکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه داریدکه از کمراهی کافران مؤمنان مهتدی‌را ضرر نیست) ؛ بسوی خدای‌تعالی است بازگشتن همهٔ شما ، پس‌خبر خواهد کرد شما را بانچه که بودیدکه عمل میکردید.

آورده اندتمیم‌داری‌وعدی‌بن‌بدا که‌از نصاری‌بودندبتجارت عزیمت‌شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود بدیشان همراه‌شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه باخود داشت از نقود و امتعه بر صحیفهٔ ثبت کرده در میان رخت مختفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم وعدی را وصیت نمود که ترکهٔ اورا باهل او رسانند ؛ ایشان بعد از وفات اورخوت اورا بحوزهٔ تصرف درآوردند
۱ و انائی از نقره که بزر منقش ساختهٔ بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعهٔ وی برداشته و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند ورثه در میان رخوت آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخت وی بود یافتند و چون اناء مذکور در میان آن یافته نشد رجوع به تمیم وعدی کردند ؛ ایشان انکار نمودند و بمرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوةوالسلام آمدند این آیه آمد که (۱۰۵) :

ای کسانیکه گرویده‌اید از آنچه شما را فرموده اند ۰ گواهی وصیت است درمیان شما چون ظاهر شود یکی از شما را علامت مرك

بس باید که گواه شوید بهنگام وصیت کردن دو تن خداوندان عدل و انصاف از اقارب شما یا از مسلمانان یا دو تن دیگر از غیر شما یعنی اهل ذمه [و حالا این حکم منسوخ و گواهی ذمی برمسلمانان نمیشنوند باجماع] چون شما سفر کنید در زمین بس برسد شمارا مرك رسیدنی یعنی نزدیك شوید بمرك ، محصل سخن آنستکه چون در سفر بر موت مشرف شوید دوکس را بر وصیت خود گواه گیرید ازمسلمانان یاغیرایشان اگردرسفرباشیدو گواه‌ضرورت‌باشدبازدارید آن‌دوکس راکه‌ازشماانداز‌بس‌نماز دیگر که‌هنگام شریفی‌است‌ووقت اجتماع مردم بس سوگند خورند بخدای اگر شك دارید شما و مضمون سوگند این باشد «ما بدل نمیکنیم باین سوگند بهای اندك‌راکه آن مال دنیاست» یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم ، واگر مشهودله نیز خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمیکنیم و نمیبوشیم‌گواهی خدای تعالی را باقامت آن فرموده ، بدرستیکه ما آنوقت که بوشیم گواهی را از بزهکاران باشیم ، بس حضرت رسالت بناه علیه الصلوة والسلام تمیم وعدی را بعد از نماز دیگر نزدیك منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده‌ایم و این سوگندرا براستی میخوریم وبفرمود که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن انای گمشده‌را دردست ایشان باز یافتند ومیان ایشان و ورثهٔ بدیل در آن باب مجادله ازحد اطناب بگذشت وایشان میگفتند که ما این ظرف‌را از بدیل خریده‌ایم اما بسبب اینکه مـا را بنیه نبود اقرار نکردیم و انکار بیش آوردیم دیگرباره بمجلس‌اشرف‌حضرت‌رسالت‌بناه علیه الصلوة‌والسلام مرافعه‌کردند آیت آمد که (۱۰۶)

بس اگر اطلاع یافته شود بر آنکه این دوگواه کسب‌کرده‌اند گناه را بسبب خیانت بس دوگواه دیگر برخیزند بجای‌آن دوخیانت کننده از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده برگواهان یعنی ورثه آنانکه اول بودند درذکر (مراد همهٔ اولیای میت‌اند) وحفص **استحق**بصیغهٔ‌معلوم میخواند واولیان نیزقرائت اوست یعنی دو گواه که احق و اولا اند بشهادت آن دو بیگانه زیرا که خویشانند و شناسا

بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند بس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه « هرآینه گواهی ما سزاوار تر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی داده اند و ما ستم نمی کنیم و از حد در نمیگذریم در این گواهی بـدرستیکه آن هنگامی که چنین کنیم از ستمکاران باشیم‌که باطل را در موضع حق وضع کرده ایم » بس حضرت رسالت بناه علیه الصلوة والسلام فرمود که تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این‌اناء حق بدیل بوده وایشان خیانت کـرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند (۱۰۷)

این حکم که کردیم ازرد یمین بشاهد نزدیکتر است به‌آنکه بیایند گواهان بر وجهی که حق آنست یا نزدیك است بانچه بترسند از آنـکه رد کرده شود سوگند بر مـدعیان بعد از سوگند اینکه ایشان خورده اند و مدعی سوگند خـورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شونـد ، و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ ، وبشنوید امر خدایرا بسمع اجابت ، وخدای راه ننماید فاسقان را که خائنان وگواهان دروغ اند (۱۰۸)

یاد کنید روزی را که خدای تعالی جمع گرداند. بیغمبران‌را بس گوید مر ایشانرا بچه چیز اجابت‌کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده‌اند وقتیکه ایشانرا بتوحید دعوت کردید
(سؤال برای توبیخ منکران است یا بجهت ادای شهادت انبیاء علیهم- ۱
السلام بر مؤمنان) ، گفتند بیغمبران هیچ علمی نیست مارا در جنب علم تو یا دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آنرا به ازما دانی بدرستیکه‌تودانندهٔ نهانهائی بس تومیدانی که‌باما چه‌ظاهر‌کردند وچه دردل نهان داشتندوچه چیزاجابت نمودند وچه چیزرا انکار کردند (۱۰۹)

یاد کن‌ای محمد صلی‌الله‌علیه وسلم چون‌گفت‌خدای عیسی بسر مریم را ، یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم بر تو و بر مادر تو ، یاد آر که چون تقویت کردیم ترا بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیاء

دین کردی یـا احیای موتی (و گفته اند روح القدس انجیل است) ، سخن میگوئی بـا مردم در گهواره و آن معجزهٔ تـو بود و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بـلاغت یکسان است (باین آیت استدلال میکنند بر نـزول عیسی علیه الصلوة والسلام چه باتفاق علماء قبل از سن کهولت باسمـان رفته در همان سن نازل خواهد شد ودر زمین بسن کهولت خواهد رسید) و دیگر یادکن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب و خط و فهم چیز ها و معانی و حقایـق تورات و انجیل و یاد کن آنرا که میسازی از گل مانند هیئت مرغ بدستوری من پس میدمی در آن صورت که از آن گـل ساختهٔ ، پس بشود آن صورت گل مرغ زنده بفرمان من و از علت بیرون می آوری کور مادر زاد را وچشم اورا روشن میکنی وپاك وبی علت میسازی ابرص را بامرمن وچون بیرون می‌آری مردگانرا از قبور ایشان زنده بفرمان من ، و یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودانرا از تو که قصد قتل تو داشتند وقتیکه آمده بـودی بدیشان بمعجزه های روشن از آنچه مذکور شد ، پس گفتند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل نیست این ابرا و احیاء وسایر معجزات که عیسی علیه السلام می‌نماید مگر جادوی روشن یعنی برهیچکس مخفی نمانده که این سحر است (۱۱۰)

و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریانرا بزبان پیغمبر خود آنکه ایمان آرید بمن وبر فرستادهٔ من یعنی عیسی علیه السلام ، گفتند ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما گردن نهاده گانیم فرمان ترا [۱۱۱]

و یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند .

ای‌عیسی پسر مریم آیا هیچ فرمان تومیبرد یعنی اجابت میکند دعای ترا پرورد کار تو تا دعا کنی آنکه فرو فرستد بر ما خوانی آراسته از آسمان [مائده خوانی را میگویند که برآن طعام باشد]

ایشان از عیسی علیه السلام خوانی طلبیدند . گفت عیسی بترسید از خدای تعالی ومثل این سئوالها مکنید اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت اورا وصحت نبوت من [۱۱۲]

گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کاملهٔ او شك داریم ولیکن میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مایده وآرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهدهٔ ما باستدلال جمع شود وبدانیم که توراست گفتی با ما در آنکه هرچه ازخدای تعالی درخواهید بشما ارزانی دارد و باشیم برآن مائده از گواهـان وقتیکه ازما گواهی طلبند

از **ابن‌عباس** رضی‌الله عنه منقول است که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خـدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید ، حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این‌کار میکردیم مارا طعام میداد پس ازخدای تعالی درخواه تا مارا طعام دهد .

سلمان رضی‌الله عنه نقل میکندکه چون حواریان سؤال مائده کردند عیسی علیه السلام بشمینهٔ دربوشید و دعـا کرد چنانچه حق تعالی فرمود [۱۱۳]

گفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما [اللهم کلمهٔ بزرگواراست
ابو رجا عطاردی گـفته که هفتاد نام از نامهای الهی درمیم اللهم
۱ تعبیه است و از **نضربن شمیل** نقلً میکنند که هر کـه گوید اللهم
خدایرا بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مائده
حق سبحانه را بدین کلمه خواند گفت]، ای پروردکار ما ،فروفرست
برما مائده [۱] خوانی از آسمان که باشدآن خوان ما را عیدی یعنی
وقت نزول آن عیدی باشد مر اهل زمان ما را و آنرا که پس از
زمان ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهرهٔ یابند و باشد
آن خوان آیتی یعنی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو وصحت

[۱] مائده از آسمان شد عائده چونکه گفت «انزل علینا مائده »
رجوع شود به ص۷۴ (مولوی)

رسالت من ، و روزی کن مارا از آن‌خوان باتوفیق شکرآن، وتوبهترین روزی دهندگانی [۱۱٤]

گفت خدای بدرستیکه من فرو فرستنده ام این خوانرا بر شما جهت اجابت سؤال شما ، بس هر که کافر شود بعد از نزول مایده از شما بس من اورا عذاب کنم ، عذاب کردنی چنانچه آن عذاب نکنم هیچ یکی را از عالمیان بس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفرهٔ سرخ در میان ایشان بود تا بزمین آمدند وسفره از میان ایشان پیش حواریان‌افتاد عیسی‌علیه السلام بگریه درآمد و گـفت **اللهم اجعلنی من الشاکرین** دیگر فرمود که خدایا این خوانرا رحمت کردان و عقوبت مگردان پس‌وضوساخت ونماز کذارد وبگریست و گفت **بسم‌الله خیرالرازقین** ومندیل ازسرسفره برداشت‌خوانی پدیدآمد آراسته وبراو ماهی بریان‌که بوست و خارنداشت و روغن ازوی میچکید، نزدیك سر او نمك و نزدیك دم او سرکه و بر حوالی آن انواع ترها مگر کندنا و بنج گردهٔ نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون وبردوم عسل ر بر سوم روغن و برچهارم بنیر و بر پنجم قدید . شمعون برخاست که یا روح‌الله این طعام از دنیاست یا از طعام آخرت ؟ عیسی فرمود که از هیچکدام نیست بلکه طعامی است که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید وشکر گوئید تا نعمت زیاده شود ، گفتند یاروح‌الله اکر دراین آیت‌آیتی دیگر بما بنمائی موجب ازدیاد یقین شود؛ عیسی علیه‌السلام بان ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی‌الحال بجنبش آمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده از آن مائده نخوردند [۱] وعیسی علیه‌السلام

[۱] شمعی اندر درون فانوسی بود روشن چو آفتاب بلند
ایمن از باد تند و سخت هموار آنچنان کش نمیزدی لب خند
گفت فانوس را شبی بغرور که بدام تو کشته ام پا بند
دست ازمن بکش که صحبت بد می رساند بجان هزار گزند
همنشینی که نیك و لایق نیست در جهان بهر خویشتن مپسند

فرمود تا درویشان و بیماران و معلولانرا طلبیدند وگفت بخورید که شما را عطاست و دیگرانرا بلاست ، هزار و سیصد تن از آن طعام خوردند هیچ بر آنخوان از آنچه بود کم نشد ، هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری ننوشید الا که شفا یافت پس مایده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیأ و فقرا هم از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غایب شد روزی می‌آمد و روزی نمی‌آمد همچون ناقهٔ صالح پس وحی آمد که ای عیسی مایدهٔ ما را بفقراء ده نه باغنیا ؛ توانگران ازاین حکم مضطرب شده در مایده شك آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن وبقول صاحب **معالم** سیصد وسی تن مسخ شدند بصورت خوك و بعد ازسه روز بمردند (۱۱۵)

و یادکن چون گفت خدای عیسی بسر مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای‌روز قیامت مرعیسی‌را برای توبیخ وتقریع نصاری آیا تو گفتی مر مردمان را که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدابدون خدای، گفت تنزیه میکنم‌ترا ازشرك تنزیه کردنی ، نسزدونشاید مراآنکه‌بگویم آنچه‌مرا سزاوار نباشداگر بوده‌ام که گفته‌ام آنرا ، بس‌بدرستیکه تودانستهٔ آنرا ، تومیدانی آنچه‌در ذات‌تواست‌باتومیدانی هرچه‌من نهان کرده‌ام ومن نمیدانم آنچه توپنهان داری بدرستیکه تودانای پوشیده‌هائی [۱۱۶]

نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را مگر آنچه تو امر کردی

من اسیرم میان زندانت چند باشم بدام تو دربند
تن و جانم ز صحبت فرسود صحبت تو مرا نمود نژند
توچو ابری ومن چنان‌خورشید دربس ابر خور زند تا چند
پردهٔ تیره از برم بردار تا خجل سازم آفتاب بلند
برده برداشت از رخش فانوس شمع‌را باد تند وسخت افکند
کشته شد جان‌شمع وشدتاریك باد کبر و غرورش بپراکند
شکر منعم نگفت‌وخویش بکشت آری ازجان خویش دل بر کند
ای‌بسر حق‌شناس باش هموار تا شوی در جهان سعادتمند
(جلالی)

مرا بآنکه بایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشانرا مگر آنکه بپرستید خدایرا ، پروردگار من و شما ، پس من خود را مربوب ومخلوق گفتم نه رب و خالق ، و بودم بر اقوال و افعال ایشان گواه یا نگاهبان ما دامیکه بودم در میان ایشان ، پس آنهنگام که فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی بودی تو نگاهبان برایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان ، و تو برهمهٔ چیزها گواهی و مطلع بر آن و مراقب آن (۱۱۷)

اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر ، پس بدرستیکه ایشان بندگان تواند و بنده را برمالك مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند ، واگر بیامرزی ایشانرا بانکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده پس بدرستیکه تو غالبی وقادر بر ثواب وعقاب(۱) دانا در هرچه کنی ازعفو وعذاب (۱۱۸)

گفت خدای تعالی (مراد آنستکه گوید وایراد لفظ ماضی برای تحقیق وقوع است کانه که قیامت قائم شد و خدای گفت) این روزی است که در این روز سود میرساند راستگویانرا راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا ، مر این صادقان را بهشتها است کـه میرود از زیر درختان آن جویها در حالتیکه جاوید باشـند در آن همیشه (تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد) ، خشنود گشت خدای از ایشان بطـاعت وخشنود گشتند ایشان از او به نیل کرامت ، این دخول جنان وحصول رضوان رستگاری بزرك است (۱۱۹)

مرخدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در سموات و ارضین است ، و او برهمه چیزها تواناست بقدرتیکه ازعجز و ضعف منزه ومقدس تبارك وتعالی و تقدس (۱۲۰)

---

(۱) گر بدهی جان و ور تو جان بستانی
هرچه توخواهی بکن که رای توداداست (جلالی)

سورة الانعام مکیة وهی مائه وخمس وستون آیه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

همهٔ ستایشها مرخدایراست و مرجع همهٔ ثناها حضرت کبریاست ، آن خداوندیکه بقدرت کامله بیافرید آسمانهارا بی عمدی ومددی و زمین را بی اصلی و مادهٔ ، و بیدا کرد تاریکیها و روشنی را (رد قول مجوس است که گفته‌اند الله خالق نوراست وشیطان آفرینندهٔ ظلمت ؛ حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هردو مخلوق من اند)

بعضی برآنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل وعلم ویا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در **انوار** فرمود که : «هدی و ضلالت واز اینجهت ظلمت را بلفظ جمع یاد آورده که ضلالت متعدد است و نوررا بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکیست» و در **بحر الحقایق** آورده کـه « بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و بیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی » ؛ پس با اینهمه دلائل وآیات آنانکه کافر شدند با پروردگار خود برابری میدهند بتان‌را یاعدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او (۱)

اوست آن کسیکه بیافرید شما را از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی **ابوالبشر** را از آن مخلوق ساخت ، پس حکم کرد مدتی را که چون بسرآید مرگ برسد ومدتی‌نام‌برده ومعین شده نزدیك اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن ان قیامت قایم شود پس شما ای مشرکان باوجود این آیات شك میارید دربعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد کـه بدو خلقت از او است پس شك نباید آورد که معاد خلق بدو است (۲)

---

(۱) این سوره مکی‌است مگر شش‌آیه (آیت ۹۱و۹۲و۹۳و۱۵۱و۱۵۲و۱۵۳) یا سه آیت (۱۵۱و۱۵۲و۱۵۳)

و اوست خداوند و معبود مطلق در آسمانها و زمینها و همه را جز او خدائی نیست ، میداند آنچه پنهان شماست یعنی دردل مخفی دارید وآنچه آشکار شماست یعنی بزبان میارید ومیداند آنچه میکنید ازخیر وشر ، شمارا برآن جزاخواهد داد

و در**فتوحات** آورده که **سرکم** اشارتست بنسبت باطنی انسان **وجهرکم** عبارت از نسبت ظاهری او است

صاحب **بحرالحقایق** آورده که مراد از **سرکم** سر خلافت است که در انسان ودیعت نهاده و **جهرکم** صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنستکه آدمی را صورتی است جسمانی و معنی روحانی بجسم ازعالم خلق است و به روح از عالم امر ، سرش از مرتبهٔ امر شود وجهرش ازمرتبهٔ خلق، ودر**نقدالنصوص**(۱) فرموده کم انسان مرآتی است ذات و جهین در یك رویش خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر رویش نقائص عبودیت هویدا ؛ چون بخصائص ربوبیت نگری ازهمهٔ موجودات بزرگوارتراست وچون نقائص عبودیت شمری ازهمهٔ کاینات خوارتر و بیمقدار تراست

رباعی

چوندرخود ازاوصاف توبابم‌اثری　حاشاکه بود نیك‌تر ازمن‌دگری
واندم‌که فتد بحال خویشم نظری　درهردو جهان نباشد ازمن بتری

پس حق‌سبحانه وتعالی میفرماید که‌اسرار وخصائص شمارادرمرتبهٔ‌غیب‌میدانم وآثارنقائص شمارا درعالم‌شهادت میشناسم ودیگر میدانم‌آنچه شمامیکنید ازعملی‌که سبب ترقی باشد در درجات انسانیت یاموجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این دانائی سالك را بر آن دارد که باصلاح و تزکیهٔ اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی به ذروهٔ استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد (۳)

(۱) نقدالنصوص فی شرح‌الفصوص کتابی است عرفانی در شرح و بیان عقاید محیی الدین‌که مولا عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸) درسال ۸۶۳ تالیف کرده است

قطعه

حیف باشد که عمر انسانی　چون بهائم‌بخواب‌وخور گذرد[۱]
آدمی میتواند از کوشش　کز فرشته بفضل در گذرد

و نمیاید به کافران آیتی از آیات پروردکار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن ، مگرکه هستند ازآن آیت ومعجزه اعراض‌کنندگان (۴)

پس بدرستکه بدروغ داشتند قرآن‌را آن هنکام‌که آمد بدیشان پس زود باشدکه بیاید بدیشان یعنی‌ظاهرشود برایشان خبرهای آنچه بودند که بدان استهزاء میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بر ایشان یا بهنکام ارتفاع رایت اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سدهٔ سنیه خیرالانام علیه‌الصلوة و السلام وظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است (۵)

آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت چند هلاك کردیم پیش از ایشان ازگروه گذشتکان یعنی اهل زمانیکه در آن پیغامبری بود (و قرن هفتاد سال است یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد وغیر ازاین نیز گفته اند) ؛ پس صفت اهل قرن میکند: چنان گروهی را هلاك‌کردیم که ایشان را در زمین مکان وآرامگاه دادیم یا در آن زمین اهل آن را متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت آنچه شمارا نداده‌ایم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار بخدم و حشم ، و فرو فرستاده بودیم ما باران را بر ایشان پی در پی بهنگامی که محتاج بودند بدان و گردانیده بودیم جوبهای آبرا که پیوسته میرفت درزیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بر آن مشرف بودند یا درتحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود میبردند ؛ محصل کلام آنستکه ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب وسعت

امروز مده فرصتت از دست به فردا
عمر من و تو خاصیتش روز شمار است
[جلالی]

عیش میگذرانیدند ، بس هلاك كردیم ایشانرا بگناهان ایشان و سود نكرد ایشانرا آن قوت ونعمت و بیرون آوردیم بس از هلاك ایشان گروهی دیگر ؛ (در این آیت كفار قریش را تهدید كرد بهلاك) دراخبار آمده‌است كه نضربن‌حارث‌ونوفل‌بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت بناه علیه الصلوة و السلام آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتیكه چهار فرشته نامهٔ نوشته از آسمان بیارند وگواهی دهند كه این كتاب از خدای بشما آورده ایم و در ضمن آن مكتوب این معنی مندرج كه تو رسول اوئی آیت آمد كه (٦) :

و اگر بفرستیم برتو نوشتهٔ در ورقی بس به بینند وبسایندآنرا بدستهای خود و شبههٔ ایشان در نزول آن كتاب از آسمان مرتفع نشود ، هر آینه خواهند گفت آنها كه كافرند این نیست آنچه كه آوردهٔ بما مگرجادوی روشن برهمه‌كس (٧)

وگفتند كافران چرا فرونفرستند بر محمد فرشتهٔ كه باما گوید كه این پیغمبر است و اگر ما فرو فرستیم فرشته هرآینه حكم شود بهلاك ایشان‌چه سنت الهی براین جاری شده‌كه اگر معاینه بینند فرشته را چنانچه طلب كرده اند هلاك ایشان لازم بود چون نكردند ' بس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملك بیك چشم زدن وچون مشركان میگفتند كه چرا فرشته برسالت بما نمی‌آید حق تعالی فرموده‌كه (٨)

و اگر ما گردانیدیم رسول فرشتهٔ را هرآینه متمثل گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیة الكلبی متمثل میسازیم واین صورت بجهت آنستكه قوهٔ بشری بدیدن ملائكه برصورت اصلی ایشان وفا نمیكند مگر جمعی از انبیاء علیهم السلام بقوهٔ قدسی مشاهدهٔ ایشان توانند نمود بس چون فرشته را بصورت بشر بفرستیم و هرآینه درآن حال بوشیده گردانیم بر ایشان آنچه برخود بوشیده كرده‌اند امروز یعنی چنانچه اكنون‌رسالت بشرمسلم نمیدارند درآنوقت نیزطعنه زنان خواهند گفت **ماهذا بشر الامثلكم** بس تسلی میدهد بیغمبر مارا تاازقول كافران غبار ملال برخاطرآن حضرت علیه‌الصلوة

والسلام ننشیند و میگوید (٩)

و هر آینه تكذیب نموده و افسوس كرده اند به بیغمبرانی كه بوده اند پیش از تو ، بس فرود آمده است بانانكه سخریت كرده اند از رسل یعنی با ایشان استهزاء نموده اند ، جزای آنچه كرده بودند كه بدان استهزاء میكردند وآن جزای عذاب و نكال الهی بود كه بگرد ایشان درآمد (١٠)

بگو اگر عذاب گذشتگان مسلم نمیدارید ، سیر كنید در زمین (گاهی بیمن ، گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید) بس بنگرید بنظر عبرت كه چگونه بوده‌است آخركار تكذیب كنندگان (١١)

بگوای محمد وبپرس ازایشان مر كراست آنچه درآسمانهاوزمینهاست ازروی خلقیت ومالكیت اگر ایشان جواب گویند و گر نه تو بگو كه مرخدایراست، نوشت‌خدای برنفس‌خود یعنی الزام‌نمود ازروی فضل و جود رحمت را كه قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمده است كه حق سبحانه و تعالی كتابی نوشت وآن نزدیك اوست فوق‌العرش مضمونش آنكه **رحمتی غلبت علی غضبی** و میشاید كه مراد رحمت ذاتیه باشد كه رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتی‌است كه همه چیزرا فرا رسیده و نتیجهٔ آن عطا دادن است بی سابقهٔ سؤال واستدعا ورابطهٔ حاجت واستحقاق كه در**مثنوی معنوی** وارد است

درعدم ما مستحقان كی بدیم	كی براین جان وبدین دانش زدیم
ما نبودیم و تقاضا ما نبود	لطف تو نا گفتهٔ ما میشنود

بخدای كه جمع خواهد كرد شمارا تا روز رستخیز یاجمع خواهد كرد شما را در روز قیامت ، روزی كه در وقوع آن شك نیست ، آنانكه زیان كردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه وعقل سلیم را كه سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند ، بس ایشان ایمان نخواهند آورد (١٢)

و مرخداراست آنچه آرام دارد در شب و روز یعنی اوست مالك مكان و زمان و آنچه زمان و مكان را فرا گرفته ، واوست شنوا

بانچه کافران گویند، دانا بانچه قصد کنند

سبب نزول این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفتهٔ ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگر تر از جملهٔ خویشان خود شوی بشرط آنکه از این دین رجوع نمائی ؛ حق سبحانه و تعالی فرمود که هرچه شب و روز بران اشتمال دارد ازآن خداست اگر خواهد پیغمبر خودرا چندان مال دهد که توانگر ترین خلق شود (۱۳)

بگو ای محمد آیا غیرخدایرا فراگیرم دوست یعنی غیر خدای را دوست نگیرم ، خدای که پدید آرندهٔ آسمان و زمین است و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و روزی داده نمیشود یعنی بی‌نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قال‌الله تعالی **ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین**(۱)

بگو ای محمد بدرستیکه من مامور شده ام بانکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدایرا برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین و مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی ازشرك آرندگان (۱٤)

بگو بدرستیکه من میترسم اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر اورا بپرستم از عذاب روز بزرك که قیامت است (۱۵)

هرکه بگرداند خدای عذاب را از او و حفص بصیغهٔ مجهول میخواند یعنی هرکه بگردانیده شود عذاب از او (۲) در آن‌روز ، پس بدرستیکه حق براو بخشایش فرموده است واین بخشایش خدای رستکاری هویداست (۱٦)

و اگر برساند بتو خدای سختی چون قرض و فقر ، پس هیچ باز دارنده و برنده نیست آنرا مگر او و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا وصحت پس او برهمه چیزها تواناست (۱۷)

و اوست قهرکننده غالب بر بندگان خود (فوقیت بمکان نیست

(۱) سوره‌الذاریات آیه۵۷و۵۸

(۲) یصرف را حفص بصیغهٔ مجهول خوانده است

بلکه تصویر استعلا و غالبیت حق است بقدرت و قهر برهمهٔ مخلوقات و اوست محکم کار درتدبیر خود ، دانا بخفایای احوال بندگان (۱۸)

نقل است که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی‌را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این‌مرد درکتب خویش دیده‌آید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد برسالت تو و برحقیقت کتاب تو ، آیت آمد : بگو ای محمد در جواب ایشان چه چیز است بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها ؛ بگو خدای بزرگتر است از جهت گواهی او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست و بمن وحی کرده اند قرآن را تا بیم کنم شما را بقرآن (و اگر چه در او بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین) ، ودیگر انذار میکنم هرکرا قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس

امام‌مقاتل رحمة‌الله‌علیه فرموده هرکرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر علیه السلام نذیر اوست واز آنجاست که محمدبن کعب قرظی فرموده که **من بلغ القرآن فکانما رای محمداً** علیه السلام

آیا شمائید که گواهی میدهید آنکه با خدای هستند خدایان دیگر یعنی بتان بگومن باری گواهی نمیدهم برین بگوجز این نیست که او خدائی است یگانه و من برین وجه گواهی میدهم و بدرستیکه من بیزارم از آنچه بوی شریك میدارید از اصنام وغیرآن (۱۹)

آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب می‌شناسند رسول خدایرا علیه‌السلام بحلیه و صفتی که مذکور است در تورات همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان را معرفتی روشن‌است ، آورده اند که حضرت فاروق رضی‌الله‌عنه ازعبدالله بن‌سلام‌پرسید که‌معرفت شما مرحضرت را علیه السلام که خدای ازآن خبر میدهد که همچو معرفت فرزندان است برچه وجه تواند بود ابن‌سلام رضی‌الله‌عنه گفت من برسالت پیغمبر علیه السلام متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این‌را از تورات‌دانسته‌ام اماآنرامعلوم ندارم که زنان‌چه ساخته اند عمررضی‌الله‌عنه

فرمود که خدای توفیق رفیق‌تو گرداند **ای‌عبدالله فقد اصبت وصدقت** آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب بس ایشان ایمان نمی‌آرند (۲۰)

و کیست ستمکار تر از کسیکه افترا کند و بر بندد برخدای دروغرا بانکه ملائکه دختران اویند وبتان ما نزدیك وی شفیع خواهند بود یا آنکه تکذیب کند آیات اورا که قرآن است و او را سحر وشعر و کهانت نام نهد بدرستیکه‌رستگارنمیشوندستمکاران یعنی کافران(۲۱)

یادکن روزیرا که حشر کنیم همه ایشانرا ازعابدان ومعبودان پس گوئیم از روی توبیخ مر آنانرا که شرك آورده اند کجا اند خدایان شما که شریك خدای میساختید آنانرا که گمان میبردید که شما را شفاعت خواهند کرد (۲۲)

پس‌نباشد معذرت ایشان مگر آنکه‌گویند بخدای که پروردگار ماست که ما نبودیم شرك آورندگان و دروغ گویند وبدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهدهٔ کرامات وعلو مقامات‌اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیائید تا انکار شرك‌کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای‌که مامشرك نبوده ایم حق سبحانه وتعالی بردهنهای ایشان مهرنهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهندکه **الیوم‌نختم علی افواههم**بنگرکه چگونه دروغ میگویند بر نفسهای خود بنفی شرك ازآن وکم گشت از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شریك مرخدایرا نقل است کـه ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیـگر درموضعی ازمسجدالحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام‌کردند پس نضربن حارث را که‌تواریخ ملوك عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یادداشت پرسیدند که این چیست‌که محمد میخواند آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنـکه لب میجنباند و افسانهٔ پیشنیان میخواند چنانچه احیاناً منهم برشما میخوانم این آیت نازل شدکه (۲٤) و از کفار مکه کسان هستندکه‌گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی‌که قرآن میخوانی

و افکنده ایم بر دلهای ایشان پوشش ها تا فهم نکنند آنرا و نهاده ایم در گوشهای ایشان گرانی تا حق نشنوند و اگر به بینند هر معجزهٔ که از تو میطلبند ایمان نمیاورند بدان از فـرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده تا چون بیایند بتو جدال و خصومت کنند با تو ، گویند آنها که کافرند نیست این کتـاب تو مگر افسانهٔ پیشینیان [۲٥]

و ایشان یعنی کافران باز میدارند مردمان را از ایمان برسول و دور میشوند بنفس خود از اویعنی نه خود ایمان میاورند و نه دیگریرا میگذارند [و گفته اند این آیه در شان ابی طالب است (۱) ومعنی آنکه نهی میکند دشمنان را از تعرض رسول علیه السلام بحمایت وخود از دین او دوری میجوید] و هلاك نمیکنند بدین عمل مگر نفسهای خودرا و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند (۲٦)

و اگر به بینی ایشان را چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه به بینی امری در غایت شناعت و ایشانرا مشاهده کنی کـه ازسختی عذاب فریاد میکنند پس میگویند ، کاشکی که ما باز گردانیده شویم بدنیا وتکذیب نکنیم آیات پروردگار خودرا و باشیم ازجملهٔباور دارندگان (۲۷)

نه چنان است که ایشان میگویند چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه بر همان کفر خواهند بود و این اقرارتوحید حالی برای‌آنستکه ظاهر شده است مر ایشانرا آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی پیش ازاین‌در دنیا چون‌امروز بشهادت جوارح برایشان ظاهروثابت

---

(۱) ابوطالب عم حضرت رسول و پدر علی علیه السلام میباشد که بعد از فوت عبد المطلب کفالت محمد را بعهده گـرفت و چون ابوطالب تاجر بود محمد را بتجارت بشام بهمراهی خویش می برد و پس از اینکه دعوت اسلامـی را حضرت محمد آغاز نمود قریش ابی طالب را گفتند که یا محمد را از خیال خود باز دار و یا حمـایت او را ترك کن ؛ ابیطالب حمایت آنحضرت را ترك نگفت و در سال ٦١۹ میلادی ابیطالب وفات یافت .

شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند و اگر ایشانرا باز گردانند بدنیا ، هر آینه باز گردند بسوی آنچیزی که نهی کرده شده اند یعنی شرك و عصیان ؛ وبدرستیکه ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان وچون این آیتها در وعید قیامت برکافران خوانده شده بعث و نشر را منکر شدند . (۲۸) و گفتند نیست این زندگی مگر زندگانی ما در دنیا و نیستیم ما بر انگیختگان از قبور (۲۹) واگر به بینی چون باز دارند کافرنرا بر حکم خدای یا در موقف عرض گوید خدای آیا نیست این بعث و نشر راست و درست ؟ گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقراری کنند مؤکد بسوگند ؛ گوید خدای بس بچشید عذاب را تا آنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر (۳۰)

بدرستیکه زیان کردند آنانکه تکذیب کردند دین خدایرا یا باور نکردند لقای ثواب وعقاب را بعد از مرك تا چون بیاید بدیشان قیامت ناگهان گویند ای حسرت و پشیمانی بر آنچه تقصیر کردیم در حیات دنیا و ایشان بردارند گناهان خود را بر پشتهای خود [مراد آنستکه گناهان ایشان لازم باشد بر ایشان و از ایشان منفك نگردد]

در معالم آورده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند اورا چیزی درغایت خوبی وخوشخوئی (۲)وگوید مرا میشناسی مؤمن گوید نی ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا بر ماسوار شو که من دردنیا بسیار بر توسواربودم و آیت **یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فدا** [۱] اشارت بدین است وچون کافر سر ازخاك بردارد پیش آید اورا چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و بدگوئی وگوید مرا میدانی گوید نی ترا نمیدانم گوید من کردار بد وناپاك توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم و آیت **وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم** عبارت از این است ، بدانید که بد باری است بار گناه که میکشند (۳۱) و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرورند بدان مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان ، و هر آینه سرای آخرت بهتر است برای کسانیکه پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقی است و لذتهای او خالص از شوائب آفات و

[۱] سورهٔ مریم آیه ۸۵ (۲) م خوشبوئی

نعمتهای او ایمن از بیم زوال ، آیا تعقل نمیکنند [وحفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که از این دو سرای کدام بهتراست]

آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند . اخنس گفت یا ابا الحکم در شان **محمد بن عبد الله** چه حکم میکنی در دعوی خود کاذب است یا صادق حالا بر ما کسی مطلع نیست که اگر راست گوئی باز خواستی کند ؛ ابوجهل گفت محمد راستگو است و آنچه بما میرساند آسمانی است نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف کنیم محذوری دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سر فرازند از لواء و ندوه و سقایه و امارت مسجد به آل قصی تعلق دارد و اگر نبوت نیز بایشان باز گردد اشراف قریش و بقیهٔ آل لوی بیکبار محروم مانند ، وقول ابو میسره آنستکه ابوجهل مشافهه با حضرت رسالت پناه گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که (۳۲) :

بتحقیق ما میدانیم بدرستیکه ترا اندوهگین میگردانند آنچه میگویند در تکذیب تو ، پس بدرستیکه ایشان تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت وبراستی تو معترفند ولیکن ایشان که ستمکارانند انکار میکنند آیتهای خدایرا از روی عناد (پس برای تسلی آنحضرت میفرماید) [۳] وبدرستیکه تکذیب کرده اند پیغمبران را پیش از تو ، پس ایشان شکیبائی نمودند بر آنچه ایشان را تکذیب کردند وبدانکه رنج بایشان رسانیدند تا وقتیکه آمد بدیشان یاری کردن ما وما وعده کرده ایم صابران را بنصرت و حکم کرده ایم بغلبهٔ مؤمنان بر کافران ، و نیست تغییر دهندهٔ مر وعده های خدایرا | و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده **ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون** [۱] ، و هر آینه آمد بتو از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و

[۱] سورة الصافات آیه ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳

ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند **کتب الله لا غلبن انا و رسلی** [۳۴] ،

و اگر چنان است که گران باشد بر تو روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق بس اگر میتوانی آنکه بجوئی سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه را برایمان قوم بود میخواست که هرمعجزهٔ که اقتراح [۱] میکنند حق سبحانه تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدایرهٔ مؤمنان در آیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرك میاید پس اگر میتوانی که بدست آری نقبی در زمین و بدان جا در آئی یا نردبانی پیدا کنی وبرآسمان برآئی ، پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه خواهند ، و اگر خواستی خدای هر آینه جمع کردی همهٔ ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان دادی ، پس مباش (صورت خطاب متوجه آن حضرت است و درمعنی امت را میگوید مباشید) از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابستهٔ خذلان و توفیق من است (۳۵) جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه میشنوند بسمع قبول از روی فهم و تأمل اما کافران مانند مردگانند ، ازایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات ، و مردگان را بـر انگیزاند خدای آنگاه ایشان بدانند و آن دانستن سود نکند ، پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات (۳۶)

و گفتند رؤسای قریش چرا فرو نمیفرستد بر محمد نشانهٔ از پروردگار او یعنی معجزهٔ که میطلبیم از او ، بگو بدرستیکه خدای قادر است بر آن که فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا و عنا است زیرا کـه حکم الهی بر این وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزهٔ طلبند وحق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده (۳۷) و نیست هیچ جنبندهٔ در زمین و نه هیچ پرندهٔ که در هوا بپرد و ببالهای خود

(۱) در آوردن مطلبی ازخود

این کلمه (۱) برای تاکید است چنانچه گویند چنان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میباشد پس لفظ **بجناحیه** قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرندهٔ الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده شدن یا درادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ذاهل (۲) نیست **و ان من شئی الا یسبح بحمده** (۳) فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیزی را بلکه او مشتمل است بر دلائل دقائق امور علوی و سفلی ، پس بسوی پروردگارخود حشر کرده خواهند شد ابن‌ام تا انصاف بعضی‌از بعضی بستانند (۳۸) و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای مارا ، کرانند ازشنودن دلائل ربوبیت و گنگانند از گفتن سخن درباب وحدانیت و ایشان در تاریکیهای کفر و جهل و عناد در تقلیدند ، هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت از اومنقطع سازد ، و هر کرا خواهد ثابت گرداند و نگاهدارد بر راه راست (۳۹)

بگو ایشان را که چه می بینید اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا یا بیاید بشما قیامت و هول وعذاب آخرت ، آیا غیر خدایرا میخوانید کـه آن عذاب از شما بر دارد یعنی میخوانید غیر اورا اگرهستید راستگویان که بتان خدایانند (۴۰) نه چنان است که بتان را خوانید بلکه اورا میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی برید ، پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا آنچه اورا بکشف آن میخوانید اگر خواهد ، و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید آنچه شرك ساخته اید با او یعنی الهه خود را (۴۱)

و بدرستیکه فرستادیم ما رسولان را بامتان ایشان پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبردان کردند ، پس گرفتیم ایشانرا

(۱) ولاطائر یطیر بجناحیه ـ مراد از این کلمه لفظ بجناحیه است که برای تاکیداستعمال‌فرموده است(۲)فراموش کننده ـ غفلت کننده(۳) سوره بنی‌اسرائیل آیه۴۴

سختی و تنگی و به‌آفتها و بیماریها تا شاید که زاری کنند و از شرك اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند (۴۲) پس چرا وقتیکه آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان و ترك تضرع و زاری از قساوت قلب است ، و آراسته کرد برای ایشان ابلیس آنچه بودند که بعمل میاوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جملهٔ صفات هلاك کننده است چنانچه در حدیث آمده است که **ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه** ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لاف که از گریبان هستی او سر بر زد سرمایهٔ او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را از این راه بچاه ادبار میاندازد و صفت عجب و خود بینی در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطهٔ خود دیدن از حق پرستیدن باز میماند (۴۳)

نظم

مرد معجب ز اهل دین نبود   هیچ خود بین خدای بین نبود
بیخبر زان جهان ومست یکیست   خویشتن بین وبت پرست یکیست

پس آن هنگام که فراموش کردند کافران ومکذبان بانچه پند داده شده بودند بدان از باسا و ضراء بگشادیم بر ایشان درهای همه چیز ها از نعمت و راحت یعنی چون ببلا ومحنت پند پذیر نشدند باسانی وسعت معیشت نیز امتحان کردیم تا وقتیکه شاد شدند بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته به نعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکر گذاری و لوازم سپاس داری نه قیام نمودند ، بگرفتیم ایشانرا ناگهان پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمانان و نا امیدان (٤٤)

پس بریده شد آخر آن گروه که ایشان ستمکاران بودند یعنی نصرت کردم اولیای خودرا و هلاك کردم بتمامی اعدای خود را ، و حمد مر خدایراست که پروردگار عالمیان است بر هلاك ظالمان و

چون هلاکت ظالم از آنروی که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرك و غنیمت شگرف است هر آینه مهلك ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود (۴۵)

بگو چه بینید اگر بگیرد خدای شنوای شما را تا کر شوید و بینائی شمارا تا کور گردید و مهرنهد بر دلهای شما تا فهم وهوش در او نماند ، کدام است خدای غیر الله که بقدرت و کرم خود بیارد برای شما آنچه گرفته است ، نگاه کن و در نگر که ما چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن میگوئیم ووقتی در تذکر و تنبیه ، پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند (۴۶) بگو ای محمد کافران را که چه بینید و چه کنید اگر بیاید بشما عذاب خدای ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد (و گفته اند بغتة آنستکه شب فرود آید و جهرة عذابی است که در روز واقع شود) و برهر تقدیر آیا هلاك شوند یعنی هلاك نشوند بدان عذاب مگر گروه ظالمان و مشرکان(۴۷)

و نفرستادیم پیغمبران را مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را ببهشت و بیم کنندگان کافران را بدوزخ ، پس هر که ایمان آرد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت ، پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب جاودانی و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آن ۱
جنان (۴۹) بگو نمیگوئیم بشما را که نزدیك من است خزینه های روزی خدای تا هرچه خواهید بیارم ونمیدانم غیب را مادامیکه وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب گویم ، و نمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم من همچون شما بشرم ، متابعت نمیکنم مگر آنچیز را که وحی کرده شود بمن ، بگو از روی تمثیل آیا یکسان باشد نابینا و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم ، آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان حق وباطل (۵۰)

و بیم کن بان چیزی که بتو وحی میکنند آنکسان را که

می ترسند ازبسیاری ذلل و تقصیر در عمل از آنکه حشر کنند ایشان را بجزای خداوند ایشان (اگرچه پند قرآن همه را عام‌است اما اینجا تخصیص کرد ترسندگانرا زیرا که دل پند پذیر وگوش نصیحت شنو ایشان راست) نیست مر ایشانرا بجز خدای دوستی کـه متولی امور ایشان باشد دردنیا ونه شفیعی که ایشان را ازعذاب برهاند درعقبی پس ایشان را بیم کن تا باشد که بپرهیزند از گناه (۵۱)

آورده‌اند که صنادید قریش باحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون **ابن‌مسعود** و **مقداد** و **عمار** و **صهیب** و امثال ایشان اگر این بندگان ومفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و برخواست کـنیم و سخنان در باب دین و قـرآن بگوئیم و بشنویم ، **حضرت رسالت** پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که من راندن مؤمنان را از صحبت خود نتوانم : گـفتند پس مجالست ما بایشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشان را عذرخواهی تا بروند شاید که ما انقیاد امر تو کنیم ، نقل است که **فاروق** رضی‌الله عنه گـفت یا رسول‌الله چنین میتوان کرد تا ببینم که مهم رؤسای عرب بچه میکشد حضرت درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان بر این وعـده وثیقه التماس نمودند پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و **مرتضی علی** رضی‌الله عنه را امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آورد آیت آمد که :

ومران از مجلس خود آنان را که میخوانند پروردگار خود را که ذکر او میگویند بامداد و شبانگاه یا می گزارند نماز بامداد و صلوة عصر ، میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدایرا (وگفته اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را وبس)

شیخ ابویعقوب نهرجوری‌را قدس سره پرسیدند که صفت مریدچیست این آیه‌برخواند که **یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه** و در **کشف‌الاسرار** آورده که « ارادت بر سه وجه است

اول ارادت دنیای محض کما قال‌الله تعالی **تریدون عرض‌الدنیا**(۱) و نشان آن دو چیز اشت در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان ومسلمانان اعراض نمودن

دوم ارادت آخرت محض کما قال‌الله تعالی **ومن ارادالاخرة وسعی‌لهاسعیها** (۲) واین نیز دوعلامت دارد درسلامتی دین ونقصان دنیا رضا دادن و در مؤآنست و الفت بر روی درویشان گشادن .

سوم ارادت محض کما قال‌الله تعالی **یریدون وجهه** و نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود وخلق آزاد گشتن»

بیت

مارا خواهی خطی بعالم درکش دربحر فنا غرقه شو ودم درکش

نیست بر تو از حساب اعمال ایشان چیزی و نیست از حساب عمل تو بر ایشان چیزی تا تو برانی ایشانرا پس بهیچوجه مران ، پس تو باش از ظالمان اگر برانی (۵۲)

و چنانکه پیش از تو آزموده‌ایم فقراء را ببعضی از ضعفاء در امور دین ومقدم ساختیم این ضعیفان را بر اقویای عرب درسبقت بایمان تا گویند بزرگان آیا این گروهند که بنعمت ایمان و احسان با توفیق و هدایت منت نهاد خدای بر ایشان از میان ما ، آیا نیست خدای داناتر (یعنی هست) بشگر گویندگان بر نعمت اسلام (۵۳)

و چون بیایند بتو آنانکه ایمان دارند بآیتهای ما ، پس بگو سلام بر ۱
شما باد [مراد همان درویشانند که حق سبحانه از دورکردن ایشان نهی فرمود و بعد از آن هرکدام که بحضرت مصطفی محمد علیه الصلوة والسلام آمدی آنحضرت سلام بروی پیش دستی کـردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول‌الله گناهان بزرك کردیم و جرائم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار وچاره استغفار برچه‌وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان نا امید از عتبهٔ نبوت باز گشتند فی‌الحال این آیت نازل شد که چون مؤمنان گنهکاران که بوحدانیت

[۱] سوره‌انفال آیه۶۷ [۲] سوره بنی‌اسرائیل آیهٔ۱۹.

من و رسالت تو وحقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند برایشان سلام گوی که بشارت است بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی و بگو بعد ازسلام نوشت پروردگار شما برنفس خود بخشش وبخشایش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعدهٔ که از شایبهٔ خلف مبرا بود بدرستیکه هر که بکند از شما کار بد بنادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل باشد بتبعهٔ آن و نداند عقوبتی را که بدان متفرع است ، پس توبه کند بعد از آن عمل و با صلاح آرد کار خودرا بانکه عزم کند بر عدم عود آن گناه ، پس بدرستیکه خدای آمرزنده است تایبانرا ، مهربان است برایشان [۵۴]

امام قشیری فرموده که اگر ملك بر تو ذلت مینویسد ملك برای تو برخود رحمت مینویسد پس ترا دو کتاب است یکی ازلی و یکی وقتی مقرر است که کتابت وقتی کتاب ازلی را باطل نمیتواند ساخت ، مضمون این آیت شربت شفای است مربیماران گناه را وشفا بشرط برهیز است یعنی توبه و استغفار

نظم

دردمندان گنه را روز وشب شربتی بهتر ز استغفار نیست
آرزومندان وصل یار را چاره غیر از ناله های زار نیست

و همچنانکه تفصیل کردیم دراین سوره دلائل توحید ونبوت را ، همچنین تفصیل میکنیم آیات قرآن‌را دروصف مطیعان وعاصیان تا حق ظاهر گردد و تا روشن شود راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد [۵۵]

نقل است که چون قریش آنحضرت علیه الصلوة والسلام را بدین آبا دعوت کردند آیت نازل شد که : بگو بدرستیکه مرا نهی کرده اند از آنکه بپرستم آنرا که میپرستید بدون خدای [یعنی بتان را که آرزوی شما آنستکه من پرستش ایشان نمایم] بگو من پیروی نمیکنم آرزو های شما را ، بدرستیکه گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم و نباشم ازجملهٔ راه یافتگان [۵۶]

آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد

چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه از عقوبت می توانی بما رسان و بیش از این ما را مترسان این آیت آمد : بگو بدرستیکه من بر حجتی و دلیلی روشنم از پروردگار من که آن قرآن است یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل و شما تکذیب میکنید آن دلیل را ، نیست نزدیك من آنچه شتاب می نمائید برآن یعنی عذابی ، نیست حکم در تاخیر وتعجیل عذاب مگر مر خدایرا ، میگوید خدای خبر های درست را و او بهترین کار ـ گزاران است یا بیان کنندگان [۵۷]

بگو اگر نزدیك من بودی آنچه شما بر آن شتاب میکنید یعنی عذاب ، هرآینه گذارده شده بودی کار میان من و شما یعنی شما را هلاك کرده بودمی بتعجیل و میان ما و شما انقطاع شده بودی ، و خدای داناتر است بستمکاران و وقت عذاب کرد ایشان [۵۸] و نزدیك اوست خزینه های غیب یعنی آنچه بوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء آجال و خواتیم اعمال ، نمی داند آنرا مگر او ، بس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اواست ، متعلق‌بمشیت او ، و از سید عالم علیه الصلوة والسلام مروی است که مفاتیح پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی ، بعد از آن این آیت برخواند که **ان الله عنده علم الساعة** تا آخر [معنی این آیت در سورهٔ لقمان [۱] مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی] ، و میداند خدای آنچه در بیابان است از نباتات و حیوانات و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی و آنچه در عالم شهادت و بحر عالم غیب است و نیفتد هیچ برك از درخت مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برك بر او باقی ماند و آن برك افتاده از درحت تا زمین چند نوبت بر بشت و رو منقلب گشت [این مبالغه است دراحاطهٔ علم بجزئیات) ونیفتد دانهٔ درتاریکی زمین [مراد تخمی است که در زمین افتد] ، و نه تری است و خشکی است مگر درکتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ

[۱] آیه۳۴

گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزها است ازجسمانیات
زیرا که جسم ازصفت رطوبت یا یبوست خالی نیست وبعضی بر آنند
که رطب اشارت بعالم روحانیات و یابس عبارت ازجسمانیات وهمه در
لوح محفوظ رقم ثبت یافته [٥٩]
و اوست آن خداوندی که میخواند شما را و متوفی میگرداند
بشب [توفی فرا گرفتن چیزی است بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد
توفی را از مرك برای خواب چه میان ایشان مشارکت است درزوال
احساس و تمیز و امتناع بدن و سرالنوم اخوالموت اشارت بدین
است) ، ومیداند خدای آنچه کسب کنید در روز ، پس برانگیزاند
شما را ازخواب درروز [اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در
توفی] تا وقتیکه تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد
پس بسوی او است بازگشت شما بعد از مرگ ، پس خبر کند شما
را در قیامت به آنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بانکه
جزا دهد بر کردار های شما [٦٠]
و اواست غالب بر بندگان خود و فرو فرستد برشما فرشتگان
که نگاهبانند مر اعمال شما را یعنی مینویسند عمل را تا روز قیامت
علی رؤس‌الاشهاد بخوانند ، پس حکمت درارسال حفظه آنستکه بنده
از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده برارتکاب معاصی دلیری نکند
و ازهیبت خطاب **اقرا کتابك** [١] عمل خیر بجا آورد که دروقت
نامه خواندن خجل وشرمنده نگردد

نظم

نیندیشی ازآن روزی که دروی　　جگرها خون ودلها ریش بینی
دهندت نامهٔ اعمال و گویند　　بخوان تاکرده های خویش‌بینی
مکن بدورکنی‌باری درآن کوش　　که اندر نامه نیکی بیش بینی

واین کرام‌الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود تا وقتیکه
بیاید بیکی از شما مرگ ، جان اورا بردارند فرشتگان ما یعنی ملك
الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکهٔ

(١) سوره بنی‌اسرائیل آیه ١۴

رحمت است و هفت دیگر از ایشان ملائکه عذاب پس چون
ملك الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد و چون
جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد و این فرشتگان تقصیرنمیکنند
و در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند چون وقت رسد (٦١) پس باز
گردانیده شوند مردمان بعد از موت بحکم و جزای خدای ، آنکه
خداوندایشان است و حق‌است یعنی‌راستکار و راستگوی ، بدانید که
مر اوراست حکم درآن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد
و اوست شتاب‌کننده ترین حساب کنندگان (گفته اند که حق‌سبحانه
بمقدار دوشیدن گوسفندی شمارهمه مکلفان خواهدکرد باوجودکثرت
عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت
است) (٦٢) ، بگوکیست‌که میرهاند شما را از تاریکیهای بیابان یعنی
ظلمت لیل وبخار و غبار واز ظلمات دریا که تیرگی شب وسحاب
وبخاراست (مراد درماندگی‌وسختی دشتها وکشتیهاست) ، میخوانید
نجات دهندهٔ خودرا از روی زاری باشکارا و به پنهانی و میگوئید
اگر نجات دهد خدای ما را از این شدت ومحنت هرآینه باشیم ما
از شکرگویندگان برنعمت نجات (٦٣)
بگو ای محمد که خدای نجات میدهد شمارا از ظلمات بروبحر
و از هر اندوهی و غمی که باشد ، پس آنگه شما باز رجوع به
شرك میکنید و بعهدی که کرده‌اید وفا نمی نمائید (٦٤) ١
بگو اوست توانا بر آنکه فرستد بر شما عذابی را از زبر شما
چون طوفان که بقوم نوح علیه‌السلام آمد و حجاره که بر سر قوم
لوط بارید ، یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب
غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت [و گفته اند عذاب من فوق
حکام ظالمند و من تحت ارجلکم‌بندگان و خدمتکاران بد معاش یا من
فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان] ، یا درآمیزد شمارا با
همدیگر گروه گروه و هرگروهی را سودائی و تمنائی و مدعائی
بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد ، وبچشاند خدای بعضی
را از شما رنج و سختی بعضی [مراد سیوف مختلفه است)

بنگر که چگونه میگردانیم آیتها را بوعده ووعید تاباشدکه ایشان بدانند [٦٥] و دروغ میدارند عذاب یا قرآن را قوم تو که کفار قریش اند و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است ، بگو من نیستم بـر شما نگاهبان که مهم شما را بمن بازگذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم [٦٦] مرهرچیزی را ازوعده و وعید وقتی است که درآن وقت قرارپابد یعنی واقع شود یا هرعملی را جزائی است و زود باشد که بدانید آنرا [٦٧] وچون بینی تو آن کسانرا که بتکذیب واستهزاء خوض میکنند وگفت وگوی مینمایند درآیتهای ما که قرآن است ودرآن طعن میکنند ، پس اعراض کن ومنشین باایشان تا وقتیکه درآیند درسخنی دیگر غیرقرآن واگرفراموش گرداند برتو شیطان اعراض کردن را از ایشان [خطاب بانحضرت علیه السلام است و مراد امت اند] پس منشین بعد آنکه یاد کنی اذکرخدایرا باگروه ستمکاران که وضع تکذیب واستهزاء کنند در موضع تصدیق و تعظیم (٦٨)

سبب نزول آیت این بود که هرگاه مسلمانان بامشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزاء کردندی با بعضی ازکلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون به بینید که کفار شروع بتکذیب کنند برخیزید و از ایشان دوری جوئیداهل اسلام گفتند یا رسول الله مارا از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چارهٔ نیست و کافران نیز درمسجدند و همواره سخریه میکنند باقرآن و اهل ایمان و ما نمیتوانیم که ترك مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد آیا آثم (١) باشیم یانی این آیت آمد که : ونیست بر آنانکه بپرهیزند از خوض کردن از شمار اهل خوض یعنی از جرائم و آثام ایشان از چیزی ولیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از افعال و اقوال ایشان تا باشد که پرهیز کنند از این عمل و شرم دارند [٦٩]

و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دین خود را

(١) بزهکار

بازی و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را برلهو و لعب و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بحائر و سوائب یا دینی که پیغمبر ایشان را دعوت میکند و بان سخریهٔ میکنند و استهزاء یاعید خودرا که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند و فریب دادهٔ است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند ، وپند ده ایشانرا بقرآن تا تسلیم کرده نشود بهلاك یا رسوا نگردد و باز گرفته نشود هرکافری بانچه کرده است از بدیها [١] ، نیست مرآن نفس گرفتار شده را جزخدای دوستی که مدد تواند کرد و نه خواهندهٔ که اورا از عذاب خلاصی تواند داد واگر فدا دهد آن نفس هـر فدای که باشد تاخودرا از عذاب بازخرد ، آن فدا نگیرند از او ، آن گروه آنکسانند که سپرده شده اند بهلاك عذاب بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال ، مر ایشان راست در دوزخ آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشان را سوزاند وعذابی دردناك که بیرون ایشان محرق میسازد بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند [٧٠] بگو ای محمد آیا میپرستیم بدون خدای یعنی نمیپرستیم آنچه ما را سود نکند اگر طاعت آریمش و زیان نرساند اگرفروگذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر وآیا بازگردیم بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرك کنیم پس از آنکه ما را راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد واگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما مانند کسیکه ببرده باشند اورا در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنندهٔ متحیر مانده نه راه میداند و نه چارهٔ کار خود میتواند ، مر او را یاران و مصاحبانند که ازروی شفقت میخوانند اورا بسوی راه راست ومیگویند بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و اومتردد است در رفتن و بازگشتن ، اگراجابت شیاطین میکنند در ورطهٔ هلاکت میافتد و اگر سخن اصحاب میشوند بسر منزل نجات میرسد [وجه تمثیل آنستکه هرکه مرتد شود مشابه

(١) چون واجب است جمله مکافات نیك وبد
پاداش نیـك میرسد و کیفر جفا [جلالی]

است یکسیکه اورا غولان ودیوان از میان کاروان که مؤمنانند ربوده در بیابان خطرناك برده اند رفیقان کاروان کـه مؤمنانند اورا با راه شارع کـه منهاج شرع است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد و خودرا بکاروان رساند درزمرهٔ ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند درکفر و زندقه بمیرد] ، بگـو بدرستیکه دین خدای یعنی اسلام ، اوست دین درست و راه راست وما را فرموده اند تا گردن نهیم مر پروردگـار عالمان را [۷۱]

و دیگر فرموده اند آنکه بپای داریـد نماز را و بترسید از خدای در اهمال آن ، و او است آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد بروز قیامت [۷۲] و او است آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را برای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل قدرت و وحدانیت اویند ، و یادکن روزی را که خدای گوید یعنی هـر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید بباش بس ببـاشد [آن چیز مرادروزقیامت است وتکوین حشر اموات واحیای ایشان] سخن او راست است و مر او راست پادشاهی درآنروزی که در دمند در صور (۱) [و آن شاخی است که در آن خواهند دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی] او است یعنی خدای دانندهٔ غیب که عالم ملکوت است و دانای شهادت که عالم ملك است ، واواست خداوند حکمت دربعث و حشر خلائق ، دانا بانکه کی بر انگیزد و بر چه وجه حشر کند [۷۳] و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند ، پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصهٔ او آنستکـه گفت مر پدر خود **آزر** را و درکتب تواریخ نام او **تارخ** است و آزر لقب اوست و معنی آزر پرستندهٔ بت و برهر تقدیر گفت مراورا که ای پدر آیا فرا میگیری بتانرا که خود تراشیدهٔ بخدائی ، بدرستیکه من می بینم ترا و گروهی را که متابع تواند درگمراهی هویدا[۷۴]

(۱) برخی گفته اند صوربمعنای بوق است و هم گفته شده است که صور جمع صوره است (صفوة العرفان ص۱۷٤)

و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم اورا همچنان بنمودیم ابراهیم را عجائب و بدایع آسمانها وزمینها [و گفته اند ملکوت آسمان شمس وقمر است و ملـکوت زمین شجر وحجر ، حق سبحانه وتعالی ابراهیم را بر صخرهٔ [۱] بـر آورد و آسمانها و زمینها از ذروهٔ عرش تـا تحت الثری [۲] بر اومنکشف ساخت تا استدلال کند برآن بر قدرت کاملهٔ حق تعالی) و تا باشد از بیگمانان یا موقن بود درعلم استدلالی

در **معالم** آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشستی شبی درخواب دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب و ماهتاب نابود گشت ازغایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بر آن وجه کردند کـه در این سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع ازخلوتخانهٔ عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته ؛ نمرود بفرمود تامیان زنان وشوهران تفریق کردند و بر هردیه از ایشان یکی را موکل ساخت و آزر را که یکی از مقربان و محرمان نمرود بود شبی با زن او ادنی بنت نمر(۳) پنهان ازموکلان خلوتی دست داد واو حامله شد و بامدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودك در رحم ما در پیوست نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند ؛ زنانیکه در تفحص احوال حوامل بودند چون برمادر ابراهیم علیه السلام اثرحمل ظاهر نبود از او درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیك رسیدادنی بترسید که اگر پسر بزاید و ناگـاه خبر وی بکسان نمرود رسد فی الحال اورا بکشند ببهانهٔ از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم علیه السلام را بزاد و درخرقهٔ بپیچیده همان جا گذاشته درغار بسنك استوار کرده آزر را که ازقصهٔ حمل خبرداشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتـم و

[۱]سنك　[۲] ثری بمعنی خاك است(۳) ج نمر ـ ز نمر

پسری بزادم فی الحال بمرد، و در خاکش دفن کردم و باز گشتم آذر باور کرد و ادنی روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود در می مکد از یکی شیر و از یکی عسل بیرون میاید خوشدل‌شده بشهرمراجعت نمود القصه ابراهیم علیه الصلوة و السلام چون شیرتربیت از بستان عنایت الهی مینوشید بروزی چندان میبالید که کودکی دیگر در ماهی و به ماهی چندان بزرك می‌شدکه دیگری درسالی

بیت

چو ماه نوکه باروی دل افروز بود زاینده نورش روزتازور

چون پانزده ماهه شد باجوانان پانزده ساله مقابل گشت وازغار بیرون آمد (وگفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود)

و برهر تقدیر چون‌ابراهیم علیه السلام بزرك‌شد ادنی گفت به آزر پسر توکه آن روز خبر مرك او بدروغ دادم بجوانـی رسیده است در غایت خوبروئی و نیکو خوئی پس آذر را بغار آورد و ابراهیـم علیه السلام را بوی نمود آزر بجمال پسر خویش خوش بر آمد و مادرش را گفت این را از غار بخانه آورکه بملازمت نمرود بریم ، آزر برفت و ادنی ابراهیم علیه السلام را از غار بدرآورد نماز شام بود ودر بیابان غاری گلهای اسب و شتر ورمه های گوسفند جمع‌بودند ابراهیم علیه السلام از مادر پرسید که اینها چه چیز است و چه نام دارد ، مادر ویرا خبرداد که هر جنسی چیست و چه نـام دارد ، ابراهیم گفت هرآینه اینها را پروردگاری باشد که آفریـده است و حالا روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی که که آفریدگار او باشد و بمدد تربیت اوبرورش یابد چارهٔ نیست پس گفت پروردگارمن کیست مادر گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ، ابراهیم علیه السلام پرسید که خدای نمرودکیست مادرش بانك بر او زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب وماه را میپرستیدند و برخی بت پرست بودند وجمعی پرستش نمرود میکردند ، ابراهیم علیه السلام با مـادر بجانب شهر

روان شد [۷۵]

چون شب بر او درآمد و تاریك شد ، دید ستارهٔ درخشان (یعنی زهره و بعضی مشتری گـفته اند) نزدیك باقق مغرب طلوع کرده پس بعضی که ستاره پرست بودنـد روی بوی آورده سجده کردند ؛ گفت ابراهیم آیا این است پروردگار من برسبیل استفهام یا بزعم آن قوم ، پس آنهنگام که فرو رفت گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بپروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه رفتند وشب چهاردهم بود طبق سیمین ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلك نمودارگشت (۷۶)

پس چون دید ماه را برآینده و تابنده وجمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده درافتاده گفت آیا این است پروردگار من پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد گفت ابراهیم علیه السلام اگرمرا راه ننماید مرابروردگارمن بمعرفت و شناخت خود ، هرآینه باشم ازگروه گمراهان پس ازآنجا درگذشتند و بنزدیك شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدا طلوع کرد و جمعی متوجه اوشده عزم سجودکردند (۷۷)

پس چون دید ابراهیم علیه السلام آفتاب را برآینده و جهان را بنور خود آرایـنده ، گفت اینستکه میگویند آفتاب پرستان که پروردگار من است ، این کوکب بزرگتر است درجرم و بیشتراست در روشنائی ، پس چون نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد گفت ای‌قوم من‌بدرستیکه من بیزارم ازآنچه شما انبازمیگیرید بخدای (۷۸)

بدرستیکه من خالص کردم دین خود را با روی دل خودرا متوجه ساختم مر آنکسی را که از محض قـدرت بیافرید آسمانها و زمینهارا درحالتی که من مایلم ازهمه ادیان باطله بدین توحید و نیستم من ازشرك آرندگان (۷۹)

در **تفسیر منیر** مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی کـریه منظر بود ابراهیم علیـه السلام اورا بدیـد بر تخت نشسته و غلامان ماه

منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدیدن او آوردهٔ ؟ گفت خدای همه است ، پرسید این ملازمان بر حوالی تخت کیانند ؟ گفت آفریدگار اویند ، ابراهیم علیه السلام تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی ، القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان می کردی و پرستندگان ایشانرا دشنام دادی وقوم او با او مجادله می‌کردند چنانچه حق سبحانه خبر داد :

و حجت جستند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند درتوحید گفت آیا با من حجت باطل میگوئید در وحدانیت خدای ومیخواهید که برمن غلبه کنید و حال آنکه مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزاء میکنی ایشان بلا ها بتو خواهند رسانید ، ابراهیم فرمود از آنچه شما شرك آورده اید بدان یعنی ازبتان شما باك ندارم که بکسی ضرر نمیتوانند رسانید مکر آنکه خواهد پروردگار من چیزیرا از مکاره که بجهت آن بمن رسد ، و رسیده است پروردگار من و احاطه کرده همه چیزها را از جهت علم ؛ آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز وقادر و عالم وجاهل تمیز نمی‌نمائید [۸۰]

و چگونه ترسم از آنکه شما بانبازی گرفتید و نمیترسید شما از آنکه شرك می‌آرید بخدای و شریك او میدارید آن چیزیرا که فرو نفرستاده است خدای بشریك کردن او بر شما کتابی و حجتی پس کدام از این دوگروه [موحدان و مشرکان] سزاوار ترند بایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید اگر هستید که بدانید آنرا که از او باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع وضرر آنکه حق سبحانه و تعالی از سؤال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی [۸۱]

آنکسانند که ایمان آوردند و نیامیختند ایمان خودرا بشرك جلی ایمان خودرا خالص کرده و بشرك خفی نیز نیامیختند آنگروه

مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ ، وایشانند راه یافتگان (۸۲) و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم علیه السلام بر اقوال کواکب تا اینجا حجت و برهان ما بود که از روی درستی دادیم آنرا بابراهیم تا حجت گرفت بدان برقوم خود ، برمیداریم پایه های بلند هرکه را میخواهیم درعلم وحکمت ، بدرستیکه پروردگار تو خداوند حکمت است در برداشتن و فروگذاشتن بندگان ، دانا باستحقاق هرکس در رفع وخفض او (۸۳)

و بخشیدیم مر ابراهیم را پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و نبیرهٔ او که اسرائیل است ، هریکی را از این هردوراه نمودیم وراه نموده بودیم نوح علیه‌السلام را پیش ازابراهیم و هدایت دادیم از ذریت نوح و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم علیه السلام و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که دراین آیتها مذکورند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابراهیم‌اند هم از ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح راه نمودیم داود را که پسر ایشان است از اولاد یهود و پسر او را سلیمان و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص‌بن اسحاق و یوسف بن یعقوب را و موسی و برادر او هارون را که پسران عمرانند از اولاد لاوی بن یعقوب و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات جزا میدهیم نیکوکارانرا فراخور استحقاق ایشان (۸۴)

۱ و دیگر راه نمودیم زکریا را واو پسر آرز بن مسلم است از اولاد رجعیم بن سلیمان و پسر او یحیی را و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثام که ملوك بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسبت ازطرف مادر صحیح است‌چه عیسی را در ذریت نوح یا ابراهیم یاد کرده‌و حال آنکه نسبت او ازمادر است نه ازپدر پس **حسن** وحسین را رضی‌الله عنهما **ازاولاد رسول** باید دانست و **بنوامیه** در این باب مضایقه میکردند) و دیگر الیاس

راکه بقول‌اصح‌بسر باسین‌بن‌بشیر بن فنحاص‌بن عزیزبن هارون است (و آنکه گفته اند مراد ادریس است دور مینماید چه ادریس علیه السلام ازآبای نوح است نه اولاد او)، وهمهٔ این بیغمبران از بسندیدکانند (۸۵) و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که بسر ابراهیم است ویسع‌را که بسر اخطو است و ابن‌العجوز مشهور و یونس بن متی‌را ولوط را که بسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم علیه السلام، وهمه را فضیلت دادیم بنبوت برملایکه وجن وانس (۸۶)

و هدایت دادیم بعضی را از بدران این بیغمبران و برخی را از فرزندان ایشان و بعضی را از برادران ایشان و برگـزیدیم این بیغمبران را وراه نمودیم ایشان‌را یعنی ثابت داشتیم براه راست (۸۷)

آن دین که انبیاء بدان متدین بودند دین خدای تعالی است راه مینماید بدان دین بفضل خود هرکرا میخواهد از بندگان خودو اگـر این بیغمبران شرك آرند بخدای تعالی با وجود اینهمه فضل و کمال هرآینه باطل گردد و نیست شود از ایشان آنچه ایشان عمل کرده باشند زیراکه کفر محبط اعمال است (در این آیه تهدید عظیم است مرمشرکانرا) (۸۸)

آنگروه انبیاء، آنانندکه داده ایم ایشانرا کتاب ودادیم حکمت در فیصل دادن امور و بیغمبری، بس اگرکافر شوند بکتاب وحکم ونبوت، این گروه معاندان از قریش بس بدرستیکه ما برگماشته‌ایم و مهیاکرده ایم برای ایمان بدینها گروهی را ازروی صدق، نیستند بدین چیز ها کافران (مراد بیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت با نصار است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوده ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند بس این صورت بشارت است بایمان ایشان)(۸۹)

آن گروه انبیاء آنانند که راه نمود خدای ایشانرا بدین‌خود که اسلام است، بس بطریقه ایشان اقتدا کن (مراد آنچیزی است که بدان متفق بودند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه وتعالی حضرت

محمد علیه الصلوة والسلام را فرموده **فبهدیهم اقتده** یعنی بسیرانبیا اقتدا کن و احوال ایشانرا بیروی نما اشارت است به‌آنـکه بروصف وسیرت هریکی مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای بیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید چه درآن تقلید روا نیست و درفروع نیز روانباشد چه شریعت او ناسخ شرایع‌ایشان است بس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف سنیه و خصال مرضیه است هرچه باهمهٔ ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت علیه‌السلام تنها مجتمع است بس ازهمه افضل و اکمل باشد

نظم

هرچه بخوبان جهان داده اند — قسم تو نیکوتر ازآن داده‌اند
هرچه بنازند بـدان دلبران — جمله‌ترا هست و زیادت برآن

بگو ای محمد صلی‌الله علیه و سلم با کافران کـه نمیخواهم از شما بر پیغام رسانیدن از خدای تعالی مزدی چنانچه بیش از من هیچ بیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده، نیست این تبلیغ من مگر بندی مرعالمیان را (۹۰)

و تعظیم نکردند جهودان خدای تعالی را چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف‌الاسرار گوید « خدایرا نشناختند چنانچه حـق شناختن او باشد »، آری قدم را با حدوث چه نسبت، خاك وآب را بارب‌الارباب‌چه مناسبت، (۱) بزرگی‌را از شناخت الهی سؤال کردند فرمود **کل ماخطر ببالك فهو علی خلاف ذلك**

بیت

هرچه آن برهم نهاده دست عقل وحس و وهم
کبریایش سنگ بطلان اندر آن انداخته

وحضرت حقایق بناهی‌خلدالله ظلال کماله بالفیض‌اللهی‌حضرت‌مولانا**جامی** درشرح‌رباعیات فرموده اندکه « معرفت و ادراك حق سبحانه و تعالی

(۱) وصف خور بشه نیارد کـه کند
خود بر این گفته دو صد برهان است
(جلالی)

باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسماء و صفات ممتنع است مر غیر حق را زیرا که از این حیثیت بحجاب عزت محتجب است و بردای کبریا مختفی ، هیچ نسبت نیست میان او و ما سوای بس شروع در طریق معرفت از اینوجه اضاعت بضاعت وقت است »

مصرع

بخیال درگنجد تو خیال خود مرنجان (۱)

و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال وعبارت ازتو وبال

رباعی

کنه خردم در خور اثبات تو نیست
مفهوم دلم از تو جز آیات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کی دانم
دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست

و گفته اند معنی آیت این است که **وما وصفوالله حق وصفه** (آورده اند که مالك بن الضیف که سرحلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سیدعالم علیه الصلوة والسلام آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که تورات را برموسی علیه السلام نازل گردانید که در تورات دیدهٔ که خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در تورات هست ؛ حضرت فرمود که آن خبر تن برور خود برست توئی ؛ او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل نساخته است آیت آمد که اینها خدایرا چنانچه میباید وصف نکردند) ، چون گفتند نفرستاده است خدای بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند ، بگو که بفرستاد آن کتاب‌را آمد بسوی موسی یعنی تورات در حالیتکه

(۱) بعقل نازی حکیم تاکی بحکمت این ره نمیشود بی
بکنه ذاتش خرد برد بی اگر رسد خس بقعر دریا
(سید علی مشتاق اصفهانی)

بود روشنائی دهنده و راه نماینده مر مردمان را شما گردانیده آئید آنرا صحیفه ها و طومار ها و ورقهای براکنده آشکارا میکند آنچه میخواهید و بنهان میسازید بسیاربرا از آن چون نعت مصطفی علیه‌ـ الصلوة والسلام و آیت رجم و غیر آن و آموخته شده اید ای‌اهل اسلام بزبان محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام آنچه ندانستید نه شما ونه بدران‌شما از امر و نهی و حلال و حرام ، بگو ای محمد که خدای فرستاد واین جواب آنستکه فرستاد تورات‌را بس دست بدارید ازیهود و بگذار ایشان راکه بیوسته در اباطیل و خرافات خود بازی می کنید .

حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس‌الله روحه (۱)

در کلمهٔ **قل الله ثم ذرهم** فرموده که الله بس و ماسواه هوس والنقطع النفس ؛ حضرت شیخ‌الاسلام قدس‌الله روحه فرموده که **قل‌الله** دل بسوی او دار **ثم ذرهم** غیراورا فروگذار ، شیخ‌شبلی قدس‌سره با بعضی از اصحاب خود میگفت **علیك بالله ودع ماسواه (۹۱)**

بیت

چون تفرقهٔ دل است حاصل زهمه دل‌رابیکی‌سپار وبگذرزهمه(۲)

و این قرآن کتابی است که فرستادیم او را بسیار فایده و با برکت ، باور دارندهٔ آنچه بیش از وی بوده از کتب و تا بیم کنند

(۱) شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابی الخیر بسال ۳۵۷ در مهنه (ناحیهٔ از خاوران خراسان) تولد یافت وبدست ابو عبدالرحمن سلمی (متوفی۴۱۲) کسوهٔ طریقت بوشید ـ شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا حضرت شیخ‌ابوسعید را زیارت کرده است ونیز بابا طاهرعریان همدانی که او از عرفای بزرگ ایران‌است معاصر وی‌بوده است

(۲) دل‌بیکی‌دادم رستم زخویش
داده ام ازشوق باو دین وکیش
دیده نه بیند بجز از روی او
با ننهم بیش مگر کوی او
مرکزعشق‌است ومدارش‌خوداست
گلشن‌عیش‌است وبهارش‌خوداست
(جلالی)

این کتاب (وحفص بتامی خواند یعنی تا بیم کنی) اهل مکه وهر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع مشرق و مغرب را

(قری جمع قریه است او را از قری گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا مجتمع باشد ازشهر ودیه آنرا قریه توانگفت مکه را ام‌القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجتمع ایشان در وقت حج) و آن کسانیکه ایمان آورده اند باخرت ایمان میارند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و قرآن دست دهد ، و ایشان که به نبی وکتاب میگروند بر نماز های خود محافظت مینمایند زیرا که نشانهٔ ایمان وستون دین نماز است

آورده اند که **مسیلمهٔ کذاب واسودبن عیسی** دعوی نبوت کردند و حضرت رسول را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صحیفهٔ خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمکاری ایشان را شرح داد که (۹۲)

و کیست ستمکارتر از آن کسی که افترا کرد و ببست بر-خدای دروغی و گفت که من پیغمبر اویم وحی میکند بمن و حال آنکه وحی نکرده اند بدو چیزی ؛ مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمده و اسود بن عیسی نیز میگفت که شخصی برمن ظاهر میشود برحماری نشسته و سخنان برمن القا میکند ، و کیست ظالمتر از آنکس که گفت زود باشد که نازل گردانم مانند آنچه خدای نازل گردانیده (گویندهٔ این سخن عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیهٔ **ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین** (۱) مینوشت و تقلب اطوار از علقه و مضغه (۲) و عظم ولحم ملاحظه کرد بعد از آنکه کلمات **ثم انشاناه خلقا آخر** شنید از روی تعجب بزبانش جاری

[۱] سورة المؤمنون آیه ۱۲ [۲] علقه بمعنی پارچه خونین است و مضغه یعنی پارچهٔ گوشتین

شد که **فتبارك الله احسن الخالقین** [۱] حضرت رسالت پناه علیه-الصلوة والسلام گفت بنویس که همچنین نازل شده ، عبدالله درشك افتاد ومرتد گشت وگفت اگر محمد صادق است پس برمن هم وحی فرود میاید چنانچه براو میاید واگر کاذب است منهم گفتم چنانچه او میگوید ، واگر به بینی تو چون باشند ظالمان یعنی کافران در سکرات و شدتهای مرگ و فرشتگان عذاب گسترانند دستهای خود را برای قبض ارواح ایشان [ودر **ینابیع** گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین برایشان میزنند] و میگویند بیرون آرید روحهای خودرا از جسد های خود [همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت وعنف چیزی میطلبد] یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خودرا ازعذاب اگر میتوانید ، امروزکه وقت مردن شما است تا ابدالابدین جزا داده خواهید شد عذاب خوار کننده بسبب آنکه بودید که میگفتید برخدای چیزی که راست نبود و بودید که از آیات او گردنکشی می کردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تامل و تدبیر نداشتید [۹۳]

و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما تنها نه مال باشما است و نه فرزندان و نه خدم ونه حشم و نه یار ونه مددکار و آمدید چنانچه شمارا آفریده بودیم نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه و بگذاشتید آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت می-کردید بگذاشتید از پس پشت خود نه از پیش فرستادید ونه باخود برداشتید و نمی بینم با شما شفیعان شما آنانیکه گمان بردید از روی جهالت ، بدرستیکه ایشان در ترهیب شما شریکان خدا اند ، بدرستیکه بریده شد پیوند شما (و حفص بنصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت) و گم شد از شما آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شما شفیعان شما اند [۹۴]

بدرستیکه خدای شکافندهٔ تخم است که از وی نبات روید و شکافندهٔ دانه است تا نهال از آن بر آید ؛ بیرون میاورد زنده یعنی

[۱] سورة المؤمنون آیه ۱۴

نبات را که به نشو و نما حیاتی دارد از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه ومؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل ، و بیرون آرنده مرده را چون تخم یا نطفه یا بیضه از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ، این زنده کننده و میراننده الله است ، پس کجا گردانیده میشوید ازاو (۹۵) شکافندهٔ عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنائی آورد وگردانید شب را آرامگاه خلق تا ازتعب حرکات روز برآساید و ساخت آفتاب و ماه را نشانه های شما یعنی ایشانرا ادوار مختلف ، سیر های متنوع داد تا شهور وسنین بدیشان متعین گردد ، این کار که تسییر و تدویر شمس و قمر است برای حساب تقدیر خداوندی است غالب که حکم او برهمه جاری است ، دانا بتدبیر مملکت خود (۹۶) و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه بیافرید برای شما ستاره ها تا راه یابید بسبب آنها در تاریکیهای شب در بیابان و در تاریکیهای دریا (ونجوم را بجز از این منافع دیگر هست چون زینت سماورمی (۱) و غیرآن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه در اینجا دلیل قدرت ظاهر تر است زیرا که نجوم را برفلك دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان وزمین) بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند (۹۷)

و اوست آنکس که بیافرید شما را از یك تن که آدم علیه السلام است ، پس شما را قرارگاهی است درصلب پدر یا در روی زمین و جای ودیعتی مستقر رحم است ومستودع صلب و برعکس نیز گفته‌اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنستکه هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع اواست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت است یا دوزخ مستقر اواست و از اینجهت آخرت را **دارالقرار** گفته است و محققان را دراین آیت اشارت است که زبان قلم ازتقریر وقلم زبان از تحریر آن معذورند

(۱) تیر انداختن - رمی دراینجا تیرشهاب است

رباعی

قومی که حقایق و معانی گویند　با خلق کجا سر نهانی گویند
اسرار غم عشق تو دلها باهم　هردم بزبان بیزبانی گویند

بدرستی ما بیان کردیم علامت وحدانیت خود را برای گروهی که فهم کنند (۹۸)

و اوست آنکه فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی که پس بیرون آوردیم بان آب رستنیهای هرچیزی (مجمل ذکر کرد آنکه مفصل میگوید) پس بیرون آوردیم از این آب چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ وشاخ پیدا کرده ، و بیرون آوردیم از گیاه سبز دانهٔ بریکدیگر مرکب شده یعنی خوشه ها ، و بیرون آوردیم از خرمابنان ازشکوفه وغنچهٔ وی شاخها بیکدیگر نزدیك یعنی برهم پیچده یا بر زمین نزدیك از بسیاری بار و دیگر بیرون میاوریم بوستانها را ازانگور وبیرون میاوریم باب باران درخت زیتون را و درخت انار را درحالتیکه آن درختان بعضی به بعضی مانند اند دربرك ونه مانند یکدیگرند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش میباشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین ؛ بنگرید بمیوهٔ هر درختی چون بیرون آرد ثمر خودرا و بغایت خورد و بی مزه در حین خامی و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکلی و مزهٔ و نفعی ولذتی دراو بدید میاید ، بدرستیکه در اینها که یاد کردیم نشانه ها است بوجودقادر حکیم مر گروهی را که بگروند (۹۹) و ساختند کافران (واضح آنستکه مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود برای خدای انبازان جن را یعنی دیو را گفتند شیطان شریك خداست هرچه خیر است خدای میافریند و آنرا یزدان میگویند و هرچه شر است شیطان خلق میکند و اورا اهرمن میخوانند و حال آنستکه او آفریده است مراین گبرانرا نه شیطان بلکه شیطان نیزمخلوق اوست و اینان مخلوق را شریك خالق میگویند) و بر میبافند بعضی کافران برای پسران چون عزیر و عیسی و دختران چون ملائکه بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت آنچه میگویند ، پاك است خدای و

بر تر است از آنچه صفت میکنند (۱۰۰) که او را شریك و فرزند است و حاشا و کلا تعالی عن ذلك علواً کبیراً اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها ، از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی و حال آنکه نیست مر اورا زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید وچگونه اورا زن باشد که در زن و شوهر کفائت و جنسیت شرط است اورا کفو نیست و میان او وما سوی مجانست نه و بیافرید همه چیز را و خالق را مانند نیست ، و او بهمه چیز ها داناست و غیر اورا این دانائی نیست پس او را مثل نیست و نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی محال بود (۱۰۱)

آنکه بدین صفتها موصوف است خداوند مستحق عبادت اوست پروردگارشما ، هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او آفرینندهٔ همه چیز ها ، پس او را بپرستید با وجود این همه صفات ، بر همه چیز ها نگاهبان ومتولی امور بندگان است (۱۰۲) درنیابد اورا دیده ها (۱) ، و او دریابد خداوندان دیده ها را (این آیه دلالت برنفی ادراك دارد که وقوف است بر کنه شئی و احاطه بدو نه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراك ممکن است و اگر ادراك را بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بینند بصرها او را در دنیا چه رؤیت در عقبی بنص قران وحدیث ثابت شده) ، دانا باسرار(درینابیع گفته کهاوست باریك بین ونهان‌دان کسی‌نه بیند آنچه وی‌بیند و کسی‌نداند آنچه وی‌داند) (۱۰۳) بدرستیکه آمد بشما نشانه‌های روشن‌ازپروردگارشما پس‌هر که به بیند منفعت او مر اوراست و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر اوست ، و نیستم من برشما نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و برآن شمارا جزا دهم برمن همین تبلیغ است و بس (۱۰٤) و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم ، دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند و تا نگویند اهل مکه که تو خواندهٔ و تعلیم گرفتهٔ از دیگری

[۱] به بینند گان آفریننده را نه بینی مرنجان دو بیننده را
(**حکیم فردوسی**)

زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام ازجبیر و یسار که دو بنده بودند از سبئی روم تعلیم‌میگیرد و میگوید خدای بمن وحی میکند ، حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو ازبشری تعلیم گرفته ای زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآنرا برای گروهی که میدانند این کلام خدایست . (۱۰۵)

نقل است که در محلی که کفار عرب آنحضرترا علیه الصلوة والسلام بدین آباء دعوت میکردند این آیت نازل شد ، بربی آن روکه وحی کرده شد بر تو از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او و روی بگردان از شرك آرندگان وباقوال ایشان التفات منما (۱۰٦) و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی هرگزشرك نمی آوردندی ونگردانیم تورا بر این کافران نگاهبان و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست (۱۰۷) آورده اند که چون آیهٔ **انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم** (۱) نازل شد مشرکان قریش گفتند ایمحمد زبان از دشنام بتان ما به بند وگرنه ما نیز خدای تو را که بصفات کمال‌یاد میکنی هجاگوئیم آیت آمد : ودشنام مدهید آنانرا که میپرستند بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید پس ایشان در مقابلهٔ آن ناسزا گویند خدایرا از روی ظلم و تجاوز از حق به بیدانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرده از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا دربرابر آن‌سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست و همچنانکه بیاراستیم اعمال کفر را در نظر ایشان بیاراستیم برای هر گروهی کردار ایشان از نیك و بد درنظر ایشان . کل حزب بمالدیهم فرحون (۲) پس بسوی آفریدگار ایشان است بازگشت ایشان پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بانچه بودند که عمل میکردند (۱۰۸)

(۱) سورة الانبیاء آیه ۹۵ (۲) سورة المؤمنون آیه ۵۵

آورده اند که اکابر قریش ، حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام را گفتند که ایمحمد ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنك زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه‌السلام مرده را بدم زنده کرد از این نوع آیت بما بنمای تا ما بتو ایمان آریم ، حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت علیه السلام فرمود که اگر این معجزه بتحقیق‌بپیوندد مرا تصدیق خواهیدنمود ؟ جمله برقول دعوت عهد کردند وبسوگندان غلاظ و شداد تأکید نمودند که اگر این معجزه بنمائی موافق اهل توحید متابعت تو کنیم ، در **معالم** فرموده که‌حضرت‌علیه‌السلام بدعای اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل نازل شد و پیغام آورد که من بدعای تواین کوه را زرسازم اماسنت‌من برآن جاری شده که چون امم از انبیاء بر نبوت ایشان نشانی خواهند وآن آیت بظهور رسد اگر ازعهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگرمیخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند ، حضرت علیه السلام قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد : و سوگند خوردند بخدای ، سخت ترین سوگندان ایشان ، اگربیاید بدیشان نشانه ای از آنچه‌طلب می کنند هر آینه ایمان آرند بدان ، بگو جز این نیست که آیتها (یعنی نشانه‌های نبوت که معجزات است) نزدیك خدای است و او بر اظهار کردن آنچه خواهد قادر است ، و چه چیز دانا گردانیده شمارا ای‌مؤمنان بانچه از کافران صادر گردد بدرستیکه چون‌معجزه ها بیاید بدیشان و مشاهده کنند نخواهند گروید (۱۰۹)

و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق و دیده های ایشانرا از دیدن راه حق پس ایشان ایمان نمی آرند در آخرت همچنانکه ایمان نیاوردند بانچه از آیات ظاهر شد نخستین بار چون شق قمر وغیر آن، ومیگذاریم ایشانرا تادر بیراهی‌خود سرگشتگانندمیروند(۱۱۰) و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم بسوی این کافران فرشتگانرا چنانچه

میگویند **لولا انزل علینا الملائکة** ، و اگر سخن میگفتند بایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بابائنا ، و اگر جمع میکردیم برای ایشان همه چیز را که در دنیا است گروه گروه تا گواهی دهند بروحدانیت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة و السلام نه بودند و نیستند ایشان که ایمان آرند مگر آنکه خواهد خدای ولیکن بیشتر کفار نمیدانند که اگر همهٔ معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد (۱۱۱)

وچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند ما گردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنی گردنکشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان ، وسوسه میکنند بعضی‌از ایشان یعنی شیاطین جن‌برای برخی از شیاطین انس یا وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی ازجن‌جن را و برخی از انس‌انس را ، سخنان دروغ آراسته را از برای فریب ، و اگر خواستی آفریدگارتوایمان ایشانرا نمیکردند دشمنی با پیغمبران ؛ پس‌بگذار ایشانرا وآن دروغها که می بافند (و از اینجا معلوم شده که وسوسهٔ شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است) (۱۱۲) برای آنکه میل کنند بان دلهای آن‌کسانیکه نمیگروند باخرت برای‌آنکه بپسندندآنرا وبرای آنکه کسب کنند آنچه ایشان کسب کنندهٔ آنند ازگناهان (۱۱۳) بگو ای محمد که آیا بغیر خدای میطلبم کسی را که حکم کند میان من وشما ، و اوست آنکه فرو فرستاد بشما قرآن را ، بیان کرده شده در او حق وباطل ، و آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب چون علمای یهود و نصاری میدانند آنکه قرآن فرو فرستاده شده است ازپروردگار تو براستی و درستی ، پس مباش تو (مخاطب پیغمبر است و مراد امتند با هر احدی یعنی چون ادله برحقیقت قرآن ظاهر شد مباشید از شك کنندگان) (۱۱٤)

و تمام شد حجت آفریدگار تو دربیان توحید ونبوت ازروی راستی دراخبار و مواعید و از روی عدالت در قضیه احکام ، هیچ

کس نیست تبدیل دهنده مر اخبار و احکام اورا چنانچه تبدیل دادند آیات تورات را زیرا که حق سبحانه وعدهٔ محافظت قرآن کرده از تبدیل که **انا له لحافظون** (۱) ، و اوست شنوای گفتار همه ، دانا باسرار همه (۱۱۵)

و اگر فرمان بری بیشتر کسانی راکه در روی زمین اند یعنی کفار وجهلا (و گویند مراد ارض‌مکه است یعنی اگرمطیع شوی اکثر اهل مکه را کمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد) ، پیروی نمیکنند این گروه مگر گمان خودرا (وگمان ایشان آن بود که پدران ایشان برحق اند) و نیستند ایشان الاکه دروغ میگویند برخدای‌در تحلیل مردار و تحریم بحائر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریك در عبادت وی ، (۱۱۶) بدرستیکه آفریدکار تو داناتر است بان کسی که گم میشود ازراه وی ، و اوست داناتر براه یافتکان (۱۱۷) پس‌بخورید از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای بر او در زمان ذبح او اگر هستید شما بایتهای خدای و سخنان او در حلال و حرام گرویدکان (۱۱۸)

وچیست شمارا آنکه نخورید از آنچه یاد کرده اند نام‌خدای بر او درزمان ذبح کردن ، و بدرستیکه تفصیل کرد در آن خدای تعالی و بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده اند برشما (و تفصیل در آن آیت اینستکه **حرمت علیکم المیتة** الایه (۱) وحفص حرم فعل‌معلوم میخواند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته بسوی آن از محرمات که‌آن نیز حلال است عند الضروره ، وبدرستیکه بسیاری از مردمان هرآینه گمراه میکنند خلق را درتحلیل حرام‌وتحریم حلال بارزو های خویش به بیدانش یعنی بیدلیلی و حجتی بر آن ، بدرستیکه پروردکار تو ، اوست داناتر بدانهاکه ازحد درگذشتند(۱۱۹) و دست بدارید آشکارای گناه وپنهان آنرا یعنی ترك کنید همه گناهان‌را

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۱۲ (۲) مراجعه فرمائید به ص۲۹۹ و ۳۰۰ حکم این آیت درآنجا ذکر گردید

زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان (وگفته اند که نکاح محارم مکنید وبزنا (۱) مائل مشوید ، بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنستکه بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند . **در حقایق سلمی** آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیا است و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی ، چه هردو سبب مشغولی‌میشود ازحضرت مولی یا ظاهرحظوظ نفس است وباطن حظوظ قلب یاگناه ظاهر میل است بمشتهیات نفس بجوارح وگناه باطن محبت آرزوهای نفس است دردل یاظاهرآنستکه خلق‌را بدان اطلاع افتد وباطن آنکه میان بنده وخدا بود وحقیقت آنستکه گناه ظاهر اقوال و افعال‌سیئه است که بجوارح واعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقائد فاسده وعزائم باطله است

و در **بحرالحقاق** فرموده که همچنانکه انسان را ظاهری‌است یعنی بدن‌جسمانی وباطنی است یعنی دل روحانی‌گنه را نیز ظاهریست و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانی است و اوصاف سبعی و شیطانی ، پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترك کنید افعال طبع را باستعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمهٔ نفسانی بتخلق اخلاق ملکی و ربانی :

و **امام قشیری** قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که **واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة** [۱] اینجا میگوید **و ذروا ظاهرالاثم وباطنه** یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترك گناه ظاهر و باطن است و ترك گناه ظاهر نجات نفوس است ازعذاب نیران وترك گناه باطن خلاصی قلوب‌است از عقوبت حرمان

بیت

ظاهر وباطن خود پاك کن از لوث گناه
تا از آن صورت ومعنی تو پاکیزه شود

[۱] ابر برناید بی منع زکات وز زنا افتد وبا اندر جهات
(مولانا جلال الدین محمد)

[۱] سوره لقمان آیه ۲۰

بدرستیکه آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهراً و باطناً ، زود باشد که جزا داده شوند بانچه هستند که کسب میکنند [۱۲۰]

آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتند ای محمد گوسفندی که می میرد کشندهٔ او کیست ؟ فرمود که آفرینندهٔ او ، گفتند واعجبا چیزی که یاران تو میکشند و سك و چرغ هلاك میکنند حلال و پاك است و هرچه خدا میکشد حرام و ناپاك است ، از این سخن وسوسه در خـواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد :

و مخورید از آنچه یاد نکرده اند نام خدایرا بذبح آن [و **امام احمدحنبل** رحمة‌الله علیه حرام داند لحم متروك‌التسمیه را خواه بعمد وخواه بسهو ، و **امام مالك** و **امام شافعی** رحمهما الله بخلاف این میگویند که ذبیحهٔ مسلمان حلال است اگرچه تسمیه نگفته باشد ، و **امام ابوحنیفه** رحمة‌الله علیه میان عمد و نسیان فرق میکند ، اگر ترك تسمیه بعمد کرد حرام است والاحلال [۱]) و بدرستیکه خوردن آن فسق است ، و بدرستیکه دیوان هرآینه وسوسه میکنند بدوستان خود از کافران تا باشما خصومت کنند که هرچه خود میکشید می - خورید وآنچه خدا کشته میگذارید ' و اگر شما ای مؤمنان فرمـان برید ایشان را دراستحلال آنچه حرام است ، بدرستیکه شما مشرکان باشید زیراکه ترك فرمان‌خدای بفرمانبرداری غیر اوشرك است [۱۲۱]

آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت ، پس‌زنده گردانیم اورا باسلام یا علم یا هدایت ، و دادیم مر اورا نوری ازحج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل ، میرود بان نور در میان مردمان براه راست' بس اینچنین کس باشد [یعنی‌نباشد] مانند کسی

[۱] نزد فقهای امامیه شرط است که ذابح مسلمان‌باشد یادرحکم او ولی اگر ذابح ذمی بود مذبوح حلال‌نخواهد بودونیز شرط است استقبال قبله و نام بردن خدا هنگام ذبح لیکن اگر فراموش کرد آن هنگام‌ذکر خدایرا یا استقبال قبله را یا جهت قبله را ندانست مذبوح حلال خواهد بود

که صفت او آنستکه در تاریکیها مانده ، نیست بیرون آینده از آن همچنانکه آراسته اند ایمـان را در دل مؤمنان زینت داده اند برای کافران آنچه میکنـند از عبادت اصنام [این آیت در شان **حمزه** رضی الله عنه **وابوجهل** لعنةالله علیه نازل شده دروقتیکه ابوجهل از روی جهل و جرات بی ادبی نسبت با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کرده بود که ذکر آن لائق حال نبوت وموافق استماع مخلصان امت نیست - و حمزه رضی‌الله عنه درآن روز به شکار بود چون باز آمد و شکایت بیحرمتی ابوجهل باو حکایت کردند حمزه خشمناك بر سر آن ناپاك بیباك رفت و کمان بر سر آن زد و کلمهٔ شهادت بر زبان راند ، بس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در بارهٔ **عمر بن الخطاب** و ابوجهل فرود آمده که هردو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام دعا کرد که یارب اسلام را بیکی از این دو تن عزیزگردان و دعای آنحضرت در بارهٔ فاروق رضی‌الله‌عنه سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رضی‌الله عنه است و مقید ظلمت ابـو جهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بنکرت است وحیات بمعرفت -

در **کشف‌الاسرار** آورده که حیات معرفت دیگر است وحیات بشریت دیگر ، عالمیان بحیات بشریت زنده اند ودوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید **کل نفس ذائقة‌الموت** [۱] و هرگز حیات معرفت بسر نیاید **فلنحیینه حیوة طیبة** [۲] و از اینجا است که **المومن حی فی‌الدارین**

بیت

نمیرد هرکرا جانش توباشی خوشا جائی که جانانش توباشی

شاه کرمانی این آیت خواند که **او من کان میتاً فاحییناه** گفت « نشان این حیات سه چیز است ازخلق عزلت وبا حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل » و بزرگی این معنی، را بنظم فرموده :

[۱] سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۸۵ [۲] سورة‌النحل آیه ۹۷

رباعی

بر روی خلائق در صحبت مگشای

میباش نگای متوجه بخدای [۱]

غافل مشو از شوق دل و ذکر زبان

تازندهٔ جاوید شوی دردو سرای [۱۲۲]

و همچنانکه در مکه بزرگان گنهکار هستند ، آفریدیم در هر دیهی بزرگان که گنهکار آن موضع اند یا گردانیده ایم بزرگان هر دیهی و شهری را مجرمان آن مقام تا مکر کنند درآن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم حج هرکه بیاید و از حال پیغمبر سؤال کند گویند ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن ، و مکر نمیکنند این کافران مگر بانفسهای خود ، چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان و نمیدانند ایشان که تبعهٔ مکر بصاحب او میرسد **ولایحیق المکر السئی الا باهله** [۲] [۱۲۳]

آورده اند که ابوجهل ومتابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبری است که براو وحی فرود می‌آید راضی نمی شویم تا بما وحی نیز فرود آید چنانچه براو نازل میشود ، حق سبحانه آیت فرستاد : و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزهٔ

[۱] خواهی که بحق راه بری در دو سرای

ایدوست بروی مردمان در بگشای

خشنودی حق بذکر و تسبیح تو نیست

از خدمت خلق ره ببر سوی خدای [جلالی]

[۲] سورهٔ فاطر آیهٔ ٤۲

ببوستان چو شوی با بسبزه ها مگذار

که دیگران بسرت پای خویش نگذارند

براستی و درستی گرای درهمه حال

که بدروند هرآن کشتهٔ که میکارند [جلالی]

در اثبات نبوت سید آخر الزمان ، گویند ایمان نمی آریم براین آیت یامعجزه تا وقتیکه بدهند مارا مانند آنچه داده شده اند پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود میاید

امام ثعلبی گوید که مراد از **رسل الله** حضرت پیغمبر است چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب اوست و این بر سبیل تعظیم باشد

در **شرح معارف** آورده که تا حق سبحانه و تعالی شمایل همهٔ انبیاء با وی جمع نه کرد اورا به‌آیت یا ایهاالرسل خطاب نفرمود

مصرع

هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری

[درتبیان آورده که ولیدبن مغیره با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت که اگر نبوت حق است من از تو بان سزاوار ترم بجهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است] ، خدای داناتر است آنجا که می‌نهد پیغامهای خویش را ، زود باشد که برسد آن کسانرا که مجرم شدند بکفر خواری ورسوائی به نزدیك خدای و عذاب سخت بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و بد میسگالیدند درحق ایشان [۱۲٤]

پس هرکرا خواهد خدای آنکه اورا راه نماید و بطریق حق شناسا گرداند ، بگشاید دل اورا برای قبول کردن اسلام و هرکرا خواهد آنکه فرو گذارد اورا و از طریق ایمان بگرداند ، گرداند دل اورا سخت‌گو بمثابهٔ که سر باز زند واز سخن‌حق اباکند ، گوئی بالا میرود در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که باسمان رود و این غایت تباعد است در گریختن همچنانکه تنگ می گرداند دل کافرانرا ، میگمارد خدای عذاب یا لعنت بر دلهای آنانکه نمی‌گروند و توحید را تصدیق نمیکنند [۱۲۵]

و این اسلام راهی است پسندیدهٔ پروردگار در حالتیکه راست است و در او کجی نیست ، بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن را

برای گروهی که بند می‌بذیرند (۱۲۶)

مر این بند بذیرانراست بهشت ، ذخیرهٔ نزد خدای و او ناصر ایشان است در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب وبیغمبر [۱۲۷]

و یادکن روزی را که حشر کنیم ایشانرا [وحفص **یحشرهم** خواند یعنی خدای جمع کند جن وانس‌را] ، همهٔ ایشانرا بس گوید ای گروه دیوان بدرستیکه بسیار یافتید از آدمیان که باغوای تابع خودساختید ، وگویند دوستان شیاطین از آدمیان یعنی آنها فرمان ایشان بردند ای‌بروردگار ما برخورداری یافت بعضی‌ازما ببعضی دیگر [برخورداری انس از جن آنستکه ایشانرا بارزو های نفس راهها نمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع‌ایشان شدند . **امام ابومنصور ماتریدی** رحمةالله فرمود که استمتاع ایشان آنستکه در معصیت متعاون یکدیگرند ، دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند] ، و دیگر میگویند الهی باستمتاع رسیدیم بدان وقتیکه برای ما مقرر کرده بودی .

[مراد برانگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون‌حال ما چگونه خواهد بود] ، گوید خدای آتش است آرامگاه شما در حالتیکه جاوید باشید در آتش مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش به زمهریر نقل کند ، بدرستیکه برورد گار توخداوند حکمت است در آنچه کند با جن وانس ، دانا است باعمال واحوال ایشان ، و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را ، مسلط می گردانیم بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا یا وامیگذاریم برخی را بر برخی [**مالك‌بن دینار** رحمة الله فرموده که در یکی از کتب الهی خواندم که حق سبحانه فرمود که نیست میگردانیم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشانرا بدوستان خود اشهر آنستکه تولیت در آخرت خواهد بود یعنی کلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچیك نفع بدیگری نمیتوانند رسانید و این صورت واقع میشود بانچه ایشان کسب میکنند ازمعاصی ومناهی [۱۲۹]

بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که :

ای گروه دیوان و آدمیان ، آیا بشما نیامد (یعنی آمد) بیغمبران از شما (اگرچه بیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون‌انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است ، وگفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده وجمهور برآنند که رسل جن را نذر(۱) گویند و ایشان رسل رسولانند بجن همچنانکه هفت نفر از جن بیغام محمد علیه الصلوة والسلام بقوم خود رسانیدند قال الله تعالی **ولوا الی قومهم منذرین** و برهر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت بخوانند برشما آیتهای کتاب مرا و بیم کنند شما را دیدن این روز که قیامت است ، گویند درجواب که گواهی میدهیم برنفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر واستحقاق عذاب و حال آنستکه فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا ازبعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصهٔ محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وگواهی دادند بر نفسهای خودآنکه ایشان بودند کافران(۱۳۰) این فرستادن رسولان برای آنستکه نیست آفریدگار تو هلاك کنندهٔ ساکنان دیه ها وشهرها بسبب ظلمی که کنند و حال آنکه اهل‌دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی بیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای وقیامت خبر نداده .

بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد تقدم وعید واگرنه ایشانرا برحق حجت رسد که **لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتك** چرا رسولی نفرستادی بسوی ما تابیروی میکردیم[۱۳۱] و هر عمل کنندهٔ را مراتب است درثواب و عقاب از برای عملهای که کرده اند و نیست برورد گار تو بیخبر از آنچه مردمان میکنند از خیر وشر [۱۳۲]

و برورد گار توبی نیاز است ازعبادت بندگان ، خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشان است و گفته اند بی نیاز است ازطاعت مطیعان و ذوالرحه است بر مجرمان و عاصیان

(۱) م نذر

اگر خواهد ببرد شما را (وعید اهل مکه است) و خلیفه وجانشین شما سازد از پس شما هرکرا خواهد از آفریدگان خود همچنانکه شما را بیدا کرد از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند [۱۳۳] بدرستیکه آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات او هرآینه بودنی و آمدنی است بیشك ، و نیستید شما عاجز کنندگان مرخدایرا دربعث و حشر شما [۱۳٤]

بگو ای محمد ، ای قوم من (مراد کفار قریش اند) عمل کنید هر یك برحالت خود آنچه نهایت تمکین و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید (امر تهدید است میگوید شما برحالت خود باشید) بدرستیکه من نیز عمل کننده ام برشکیبائی و برد باری ؛ پس زود باشد که بدانید آنکس را که باشد مر او را عاقبت پسندیده درسرای آخرت ، بدرستیکه فیروزی ورستگاری نیابند ستمکاران (یعنی کفار) .

صاحب **کشف الاسرار** آورده که همدراین قودی بدانید که دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد ؛ به بینید که درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون بر خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند [۱۳۵]

قطعه

باش تاگل یابی آنها را که امروزند خار
باش تاگل یابی آنها را که امروزند زهار
تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور
تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار

آورده‌اند که مشرکان عرب درمیان گشت‌زار خودخطی کشیدندی ویك‌نیمه برای‌خدا ویك نیمه برای بتان نشان کردندی وهمچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای‌الله و برخی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهرهٔ بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی او را بحصه آلهه خود و اگر حصه الهه نیکو تر بودی بر

حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بر نداشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بر نصیب خدای مختلط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی اینان فقیر ومحتاج اند حق سبحانه از این خبر میدهد ومیفرماید که :

و مقرر گردانیدند برای خدای از آنچه خدای آفریده است از کشت زار ها و از چهار پایان بهرهٔ و برای بتان بهرهٔ ؛ پس گفتند این نصیب مر خدایراست بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکای که برای خدا بیدا کرده ایم ، پس آن نصیب که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان ، پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکنند ، و آن نصیبی که مر-خدایراست ، پس آن میرسد ببتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای برمیدارند ونامزد بتان میکنند ؛ بدحکمی است که ایشان میکنند (۱۳۶)

و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان، می‌آرایند برای بسیاری از مشرکان کشتن فرزندان ایشانرا شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشانرا در چشم مشرکان تا هلاك کنند ایشانرا یعنی گمراه سازند و تا پوشیده گردانند بر ایشان دین ایشانرا یعنی آنچه برآن بودند از کیش اسمعیل علیه‌السلام و اگر خواستی خـدای نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان‌آرایش میدهند ؛ پس بگذار ایشانرا بافتراء ودروغی که میگویند (۱۳۷)

و گفتند این نصیب الههٔ ما چهار پایان و کشت حرام است، نه خورد و نچشد آنرا مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان (ومطلق زنانرا داخل نمیدارند) بگمان‌خود بیحجتی وبرهانی و میگفتند این چهار پایان است که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری (یعنی بحایر وسوایب و حوامی) و دیگر چهار پایانند که برای قربانی بتان یاد نمیکنند نام خدایرا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند ودر اینها افترا میکردند افترا کردنی برخدای

که می گفتند اینهاخدای فرموده ، زود باشد که خدا جزا دهد ایشانرا بسبب آنچه افترا میکنند (۱۳۸)

و گفتند آنچه در شکمهای این چهار پایان است (یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان) پاك است و حلال مر مردان ما را و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود و اگـر باشد مردار یعنی مرده متولد شود ، پس ایشان همه (یعنی مرد وزن) در خوردن آن شریك باشند زود باشد که پاداش دهد خدای وصف ایشانرا که دروغ برخدای میبندند در تحلیل و تحریم ؛ بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال وحرام میکند ، دانا است بمصالح بندگان درحل وحرمت (۱۳۹)

بدرستیکه زیان کردند آنانکه بکشتند فرزندان خودرا ازروی بیخردی بیدانشی(**در معالم** آورده که ربیعه ومضر وبعضی دیگر از عرب دختران خودرا زنده درگور میکردند که نباید که درصغرسن باسیری افتد چه قتل و غـارت در قبایل عرب عام بود یا اگر بزرك شود جهاز فراوان و مایحتاج عروسی باید ؛ حق تعالی میفرماید کـه ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل) وحرام ساختند آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحائر وسوائب و غیر آن ، وبربافته‌اند افترا بر خدای ، بدرستیکه گم شده اند در راه ضلالت ونیستند ایشان راه یافتگان بطریق حق (۱٤۰)

و اوست آنکس که برای شما پیدا کرد بوستانها از انگور برداشته وجفته بسته وبرزمین افتاده بی جفته (و گفته اند **معروشات** آنستکه مردمان بدست خود نشانده باشند و **غیرمعروشات** آنکه در کوه و بیشه رسته باشد) و بیافرید درخت خرما را و کشته ها را از آنچه ساق ندارد وثمرهٔ آن حبوب است در حالتیکه مختلف است ثمرهٔ هریك از اینها در هیئت و کیفیت و دیـگر پیدا کرد درخت زیتون را و انار را درحالتیکه مانند یکدیگر است برگهای او ومانند نیست مزهٔ میوهٔ او (یعنی بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی

میان آن و این) بخورید از میوه های هریك چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد وبدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید در روز درو کردن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه هـا (مبـالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن ؛ اشهر اقوال آنستکه مراد از این صدقه است (۱) نه زکوة مفروضه چـه زکوة در مدینه فرض شده و این آیت مکی است و بعضی گفته اند مراد زکوة است و این آیه مدنی است)

آورده اند که **ثابت بن‌قیس** رضی‌الله عنه را قریب پانصد نخل بود که خرمای آنرا برید و تصدق کرد تا وقتیکه هیچ نماند آیت آمد که واز حد درنگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید .

ودر**معالم** آورده که « منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید در بخل و امساك »

امام قشیری قدس سره فرموده کـه « هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است واگرچه یك کنجد دانه بود و هر چه برای خدای دهی اسراف نیست واگرچه هزارخزانه باشد » ، بدرستی کـه خدای دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا (۱٤۱) و اوست که بیافرید از چهار پایان آنرا که بار کشند چون شتر و گاو و غیر آن ، و آنرا که بزمین افکنند برای ذبح چون گوسفند (و گفته اند **حموله** کبار انعام است و **فرش** صغار آن که از خردی برزمین نزدیك است مانند فرش) ، بخورید از آنچه شمارا روزی داد خدای وحلال کرد بر شما و پیروی مکنید گام های شیطانرا یعنی بر راه او مروید وحلال را حرام مسازید بقول او بدرستیکه اومرشمارا است دشمنی آشکارا (۱٤۲)

و از چهار پایان بیافرید هشت زوج را (زوج آنرا گویند کـه با جنس خود مزاوجت کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی

(۱) از طرق امامیه نیز وارد است کـه مراد صدقه است نه زکوة

زوج ذکر و هر دو را نیز زوج می گویند اما مراد آنستکه گفتیم و این هشت زوج هشت فردند هریکی ذوج دیگری) از آنچه پشم دارند (و ایشان را میش خوانند) دو زوج (یکی زوج ودیگری جفت او) ، و از آنها که موی دارند (و ایشان را بز گویند) دو زوج (یکی نر و دیگری ماده) ، بگو ای‌محمد آیا دو نررا حرام کرد خدای یا دوماده را یا آنرا حرام کرد که مشتمل است برآاو رحمهای دو ماده (خواه آنچه در رحم است ماده باشد وخواه نر) خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده اگر هستید شما راستگویان که تحریم از نزدیك او است (۱۴۳)

و از شتر دو زوج نر وماده و از گاو نیز بهمان منوال دو زوج ، بگو ای محمد آیا هردو ذکر را از شتر و گاو حرام‌کرد یا دو ماده را از ایشان یا آنرا حرام ساخته کـه گرفته است آنرا رحمهای هردو ماده یا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان آن هنگام‌که وصیت کرد خدای شمارا بدان تحریم

سبب نزول این آیت آن بود که **عوف بن مالك** بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند ، حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده انـد حرام نمیشود ، عوف گفت که خدای حرام. کرده است ، این آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی ؟ عوف سـاکت شد پس فرمود اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشد و اگر بواسطهٔ اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام باشد چه در رحم یاذکر است یا انثی پس حضرت فرمود کـه ای عوف چرا سخن نمی‌گوئی ؟ گفت تو سخن گوی تا من بشنوم ، حضرت این آیت بر

او خواند : پس کیست ستمکار تر از آنکس که افترا کند بر خدای دروغ را و نسبت دهـد بر او تحلیل و تحریم اشیاء را تا گـمراه گرداند مردمان را ببیدانشی (مراد اکابر ایشانند کـه قرار این مهم متعلق بر ایشان است یا عمرو بن لحی که مؤسس این قاعده بود ، وحضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وسلم میفرماید که من او را دیدم درآتش دوزخ واهل دوزخ از نتن امعای او برنج بودند ، بدرستی که خدای راه نمی‌نماید گروه ظالمان را که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیت شنیدند گفتند همهٔ انعام حلال شد پس حرام کدام است آیت آمدکه (۱۴٤) :

بگو ایّ محمد نمی یابم در آنچه بمن وحی کرده اند چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد آنرا مگر آنکه باشد آنچیز مردار یاخون ریخته شده (مراد خونی است‌که دروقت ذبح از اوداج مذبوح رود یـا در زندگی از او بیرون آید و جگر و سپرز در این داخل نیست) یا کوشت خوك و آنچه از او توان خورد ، پس بدرستیکه او نجس است یا کشته شده بفسق و آن چهار پای است که آواز برداشته شده است برای غیر خدای بوقت کشتن او (یعنی آنچه بر نام غیر خدای کشته باشند و آنرا فسق کفت زیراکه بدان عمل فاسق میشوند) پس هر‌که ببیچارگی درمانده شود نه ستمکار بود بر بیچارهٔ مثل خود و نه از حـد در گذشته در خوردن زیادت از ضرورت ، پس بدرستیکه پروردکار تو آمرزگار است مؤاخذه نـکند آن‌راکه بضرورت از محرمات تناول کند ، مهربان است‌که بیچارگانرا درآن رخصت دهد (۱۴۵)

و بر آنکسانیکه یهودند حرام کردیم هر جانوریکه ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور (و گفته اند هرچه منقار و سم دارد در این داخل است)

ودر **معالم** آورده‌که مراد شتر و شتر مرغ وبط است که بر ایشان حرام است) و ازگاو وگوسفند حرام‌کردیم برایشان پیهای‌که در درون ایشان بود چون‌گرده پیه وغیرآن مکر آنچه برداشته بودی

پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون یا آن چربی که متعلق بودی برودهای ایشان یاآنچه آمیخته بودی باستخوان چون ذنب و پیه بناگوش و مغز استخوان تحریم این چیز ها پاداش داده بودیم جهودانرا بسبب ظلم ایشان وبدرستیکه ما راستگویانیم در خبر دادن ازهمه چیز (۱۴۶)

پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزیکه من بتو وحی کرده ام، پس بگوای محمد پروردگار شما خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکنند و باز داشته نخواهد شد عذاب او از گروه مجرمان که مکذبانند (حـاصل سخن آنستکه اگر امهال است اما اهمال نخواهد بود) (۱۴۷)

زود باشد که بگویند آنانکه شرك آورده اند (در این آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند) اگر خواستی خدای شرك نمی‌آوریم‌ما ونه پدران ما (این سخن درست است اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت او است یا آنکه استهزاء میکردند و اعتقـاد ایشان بود که حق مشروع ومرضی عندالله اینستکه ما می کنیم یعنی بفرموده او است و اگر نه ما شرك نمی‌آوردیم) و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده بتحریم اینها همچون این تکذیب که قوم تو میکنند تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بودند تا آنوقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بگو آیا هست نزدیك شما هیچ امر معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود ، پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ، شما پیروی نمیکنید در مقالات خـود مگر گمان و پندار خود را و نیستید شما مگر قومی که دروغ می‌گویند (۱۴۸)

بگو ای محمد اگر شما را هیچ حجتی نیست برقول خود ، پس مرخدایراست حجتی رسیده بنهایت صحت ، پس اگـر خواستی خدای هر آینه راه نمودی همهٔ شما را (۱۴۹) بگو بیارید گواهان

خودرا آنانکه گواهی دهند ، بدرستیکه خدای حرام‌کرده است این محرمات شمارا از انعام وحرث وغیر آن ، پس اگرگواهی دهندخود برای خود پس توگواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن و پیروی مکن آرزوهای آنکسانراکه از روی عناد تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال وحرام و دیگر پیروی مکن آنانرا کـه نمیگروند بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وایشان پروردگار خود برابر میکنند بتان را (۱۵۰)

بگوبیائید ای مردمان و بشنوید تا من بخوانم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما (این آیت با دو آیت که تالی اوست از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و و این ده حکم است از اوامر و نواهی و از جملهٔ آن آنستکه :) شریك مسازید بخدای چیزیرا و نیکوئی کنید با پدر و مادر ، نیکوئی کردنی (درتأویلات(۱) فرموده‌که احسان والدین‌را دریك سلك‌انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب اند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار وصفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت) و مکشید فرزندان خودرا ازجهت ترس درویشی واحتیاج، ما روزی می دهیم شما را و ایشانرا چون رزق اولاد بر ماست نه برشما پس شما چرا مرتکب قتل بناحق میشوید ، و نزدیکی مـکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیده ها را (و گـفته اند فواحش زناست و مقدمات آن . اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباشان و بیباکان به آشکارا بدان اقدام نمودندی حق تعالی فرمودکه گرد زنا مگردید) آنچه آشکارا باشد ازآن وآنچه پنهان بود (گفته اند **ماظهرمنها** خمر است **وما بطن** زنا

(ومحققان گویند ماظهرفعل‌است ومابطن نیت) و مکشید آن‌نفس را که حرام کرد خدای کشتن او را مگر بحق (که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی‌محصن) این چهار نهی است ویك‌امر ، امر کرد خدای شما را بنگاهداشت آن ، تا مگر یابید و بدانید که راه راست آنست (۱۵۱)

(۱) مراجعه شود به ص ۴۲۸ این تفسیر

و نزدیك مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاهدارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود وازآن مخورید وبکسی مدهید تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود وتمام بپیمائید کیل را درمکیلات و ترازو را درموزنات بعدل و مساوات یعنی کم ندهید و زیاده مستانید ،

در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول‌الله ما قادر نیستیم در آنکه در وزن زبانهٔ ترازوی ما با دوپله چنان برابر باشد که بیك موی میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که: ما تکلیف نمیکنیم کسی را مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بقصد شما واقع شود و شمارا عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم و یکی دیگر ازاحکام آنستکه چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید بس راستی کنید در آن و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیك و بعهد خدای که تادیب احکام شرع است یا بنذری که کنید وفا نمائید ، این سه امر ویك نهی وصیت کرد خدای شما را بدان ، شاید که شما بند بذیر شوید (۱۵۲)

و بدرستی‌این که یادکردیم و آنچه مذکور شده است در این سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت راه من است راه راست تا بهشت ، بس متابعت کنید و بیروی نمائید این راه را و از بی مروید راههای براکنده و ادیان مختلفه را ، بس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد از راه حق ، این اتباع فرموده است خدای بحفظ آن ، شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق .

عبدالله بن مسعود رضی‌الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت بناه علیه الصلوة والسلام از برای ما خطی کشید ، بس گفت **هذا سبیل‌الله** این خط راست راه خداست بس بکشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راههاست بر هرراهی از آن دیوی موکل است که میخواند مردمانرا بان راه بس این آیت برخواند **وان**

هذا صراطی مستقیماً (۱۵۳)

محققان بر آنند که صراط متعین نگرد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه ازکیست ونهایت همه بکیست و**حضرت شیخ صدرالدین قوینوی** قدس‌سره(۱) در **اعجاز البیان** فرموده‌اند که احاطهٔ حق بهمهٔ اشیاء ثابت است **والله بکل شیئی محیط** وآن احاطهٔ حق یا وجودی‌است یا عدمی(۲) باختلاف افعال و اقوال منتهای هر صراطی وغایت هر سالك خواهد بود چنانچه فرموده **صراط الله الذی له مافی‌السموات ومافی‌الارض الا الی الله تصیر الامور**

رباعی

هرجا قدمی زدیم درکوی تو بود هرگوشه که رفتیم‌هیاهوی تو بود
گفتیم مگرسوی دگر راهی‌هست هرراه که دیدیم همه‌سوی تو بود

پس بخوان بر ایشان آنکه دادیم موسی علیه السلام را تورات برای تمامی کرامت و نعمت بکسی که نیکو قیام نماید باحکام وی و برای بیان هرچیزی که بکار آید در دین بر سبیل تفصیل و خداوند هدایت وبخشش ، شاید که بنی اسرائیل بلقای برورد گار خود یا ملاقات جزای ایمان آرند (۱۵۴)

و این قرآن کتابی است که فرستادیم اورا بسیار نفع ، بس بیروی کنیدآنرا وبه برهیزید از مخالفت او ، شاید که برشما رحمت کنند بسبب متابعت وی (۱۵۵)

و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگوئید شما ای زمرهٔ عرب که جز این‌نیست که فرستاده شده‌است کتاب بردوگروه پیش از ما یعنی یهود ونصاری ، و بدرستیکه ماهستیم از قرائت ایشان مرکتاب خودرا بیخبران یعنی‌نمیدانیم که ایشان چه‌میخوانند زیراکه بلغت مانیست(۱۵۶)

وبرای آنکه تا نگوئید اگرفرستاده بودندی برما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان ، هرآینه ما میبودیم راه یافته تر از ایشان پس

---

(۱) شیخ صدرالدین قونیوی عارف بزرك استاد شیخ عراقی و شاگرد محیی‌الدین عربی میباشد وی علاوه براعجاز البیان کتب دیگر نیزگرد آورده است . اعجاز البیان را در تفسیرسورهٔ فاتحه نوشته‌است

(۲) نسخهٔ م عملی ج علمی

بدرستیکه آمد بشما حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وراه نمای که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد ، و بخشایش مر مؤمنان را (واین هر سه صفت قرآن است وبعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام که گواه امت است **وهدی و رحمة** اوست مر اهل ایمانرا پس کیست ستمکار تر از آنکس که دروغ شمرد آیت های خدایرا و اعراض کرد از آن ، زود باشد که جزا دهیم آنانرا که برمیگردند از آیات ما بشدت عذابی که بد ترین عذابها باشد بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن و احکام آن (۱۵۷)

آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یافرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات) ومراد از این آیات علامت قیامت باشد و آن بسیار است و از جملهٔ وقایع عظام خروج دجال و دابةالارض ونزول عیسی و ظهور مهدی و بدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب) یا آنکه بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده ، روزی که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است ازجانب مغرب و شبی که آفتاب درصبحش برمغرب درآید دراز باشد

و درازی آنرا متهجدان و اهل اوراد دریابند چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید درگمان افتند و دیگر باره ورد ازسر گیرند وچون تمام شود و اثر صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرضگاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح ازجهت مغرب اثر کند وآفتاب از افق غربی برآید اورا نوری نبود وهمه خلق آنرامشاهده کنند وچون این آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود وایمان اضطراری باشد پس بسبب آن سود نکند هیچ نفسی را ایمان نفسی که نبوده است که ایمان آورده باشد پیش از این و ایمان امروز آرد یا نبوده که کسب کرده باشد در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده (این دلیل

کسی است که ایمان را مجرد ازعمل اعتبار نمیکند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز)

بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر در این روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد .

امام حسن بصری رحمة الله علیه فرموده که « هر که پیش از طلوع آفتاب ازمغرب ایمان داشته باشد اما امرها را فروگذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیت معاینه ببیند وآن گاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد » در **معالم التنزیل** فرموده که درآن روز ایمان کافر و توبهٔ فاسق مقبول نیست و مؤید این قول است آنچه درحدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند) ، بگو ای محمد انتظار برید این آیتها را بدرستیکه ما نیز منتظر این علاماتیم وچون ظاهر شود وای برشما و خوشا حالی بر ما (۱۵۸)

بدرستیکه آنانکه پراکنده کردند دین خودرا که ببعضی ازانبیاء وکتب ایمان آوردند و ببعضی کافر شدند وگشتند گروه گروه (چون یهود که هفتاد ویك فرقه بودند و نصاری که هفتاد و دوفرقه شدند) نیستی تو در قتال ایشان در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست (اینحکم بایت سیف منسوخ است وگفته اند مراد از این قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شئی آنستکه تو از ایشان بیزاری) جز این نیست که کار ایشان با خدای است اگر خواهد ایشانرا عقوبت کند و اگر خواهد دراین سرای مهلت دهد و در آخرت عتاب کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ، پس خبر دهد ایشانرا بروز قیامت بانچه میکنند در دنیا (۱۵۹)

هر که بیاید به نیکوئی پس مراوراست ده بارهمانند آن یعنی ده نیکوئی (**امام ماتریدی** رحمة الله علیه گفته اند مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است به تضعیف و در **بحرالحقایق** آورده که هر که بیاید بحسنهٔ پس مراوراست ده حسنه قبل از آن تا بان حسنه میتواند رسید حسنه ایجاد از عدم وآفرینش دراحسن تقویم و تربیت ورزق و بعث

رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص وقبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواندکه حسنهٔ بجاآرد) وهر که بیاید بسیئه یعنی‌فعل بد پس‌جزا داده نشود مگر بمانند آن‌یعنی یکی بیکی و ایشان‌که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب (١٦٠) بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مراین قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که بدرستیکه راه نموده است مرا پروردگار من براهی راست یعنی دینی پاینده و درست که آن ملت ابراهیم است در حالتیکه ابراهیم از همهٔ دین ها بدین دین‌مائل بوده که‌آن توحید خدای‌است و نبود ابراهیم علیه السلام از مشرکان یعنی از عبدهٔ اصنام و از یهود و نصاری [١٦١]

بگو بدرستیکه نماز من و قربانی من یاحج من و زندگانی من یعنی آنچه من بر آنم در زندگانی و آنچه برآن میروم از ایمان و طاعت همه مرخدایراست آفریدگار عالمیان (١٦٢) هیچ انبازی نیست مر اورا یعنی من درعبادت خود کسی را با او شریك نمیسازم چون بت پرستان وقربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و درحج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند **لبیك لا شریك لك الا شریك هو لك** (وگفته اند مراد از اینکلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه وتعالی یعنی هرچه کنم و گویم و دارم همه برای خداست و بدین مامور شده ام و من اول مسلمانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت (١٦٣)

آورده اند که در وقت مبالغه کفار مرآنحضرت را در رجوع با دین ایشان این آیت نازل شدکه :

بگو ای محمد آیا بدون خدای طلبم پروردگاری و در عبادت او را شریك سازم و حال آنکه خدای است آفریدگار همهٔ چیز ها پس ماسوای او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ، وکسب نکند هیچ نفسی ازبدیها مگر وبال او براو باشد . **ولید بن مغیره** میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما درگردن من ؛ حق سبحانه فرمود : و بر ندارد هیچ

بردارندهٔ بارگناه دیگریرا یعنی هرکسی عذاب گناه خود کشد ، پس بسوی پروردگار شما هست بازگشت شما ، پس خبرخواهد داد شما را درآخرت به‌آنچه بودید که درآن‌اختلاف میگردید در دنیا ازامور دینیه و حق وباطل برشما ظاهر خواهد ساخت (١٦٤)

و اوست آنکس که گردانید شمارا ای آدمیان خلیفه های زمین بعد ازقوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد صلی الله علیه و سلم خلیفهٔ امم گذشته ساخت و برداشت بعضی را از شما زبر برخی دیگر بپایه های بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن تا بیازماید شما را درآنچه بشما داده اند از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا وصبر فقراء ، بدرستیکه پروردگار تو زود عقوبت‌کننده است نا سپاسان و ناشکیبانرا و بدرستیکه اوهر آینه آمرزندهٔ مهربان است بر شاکران و صابران [١٦٥]



سورة الاعراف مکیة و هی مائتان و ست آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

المص - نام قرآن است یا اسم این سوره یاهرحرفی اشارتست باسمی ازاسماء الهی چون‌الله ولطیف وملك وصبور، یاهرحرفی کنایت است از صفتی چون اکرام ولطف ومجد و صدق ، یا ایمائی است باسم المصور ، یا بعضی حروف دلالت براسماء دارد و بعضی برافعال تقدیر چنین بود که **انا الله اعلم و افضل** منم خدای که میدانم وبیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میگردانم ، و در

تاویلات کاشی (۱) مذکور است که « الف » اشارتست بذات احدیت و « لام » عبارتست از ذات باصفت علم و « میم » کنایت ازجامعیتی است که آنرا معنی محمدی گویند صلی الله علیه و سلم و « صاد » صورت محمدی است وقول **ابن عباس** رضی الله عنه آنستکه « صاد » جبل کان بمکة علیه عرش الرحمن ایمای بدین معنی میکند ـ ودر **حقایق سلمی** گوید « الف » ازل است و « لام » ابدو « میم » مابین ازل وابد و « صاد » اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش و انفصال را محل نمایش

نظم

این چه را هست این برون ازفصل و وصل
کانـدر اونـی فرع میگنجد نه اصل

نی معانـی نی عبارت نی عیان
نی اشارت نی حقایق نی بیـان

---

(۱) تاویلات کاشی ـ مؤلف این کتاب شیخ کمال الدین ابی الغنائم عبد الرزاق بن جمال الدین کاشانی (متوفی بسال ۷۳۱) است که یکی از بزرگان علمای تاویل و تفسیر است ـ وی غالب آیات قرآن را بزبان عرفانی تأویل وتفسیر نموده و تفسیراو درمصر بنام محیی الدین عربی بچاپ رسیده است (دو چاپ آن بنظر ما رسیده است) ومانیز دراثر سهوی که مصریان نموده اند در ص ۷۲و۷۸ تفسیر کاشانی را بنام محیی الدین خوانده ایم در صورتیکه این تفسیر را عبد الرزاق کاشانی گرد آورده است ما باشتباه خود باقی بودیم تا روزی درمحضر حضرت سید العلماء و استاد الفلاسفه جناب آقای سید محمد کاظم عصار (استاد دانشگاه تهران) مدظله العالی سخن از تفسیری که بنام محیی الدین چاپ شده است بمیان آمد آنحضرت فرمودند که این تفسیررا کاشی گرد آورده است و در مصر بنام محیی الدین طبع شده است . پس از مراجعه بمدارك دیگر دانسته شد برما که مؤلف آن کاشانی است

در هرحال تردیدی نیست کـه این تفسیر از آن کاشانی است وحضرت کاشفی هم میفرماید که در تأویلات کاشی وارد است و درزمان اونیز این تفسیر بنام خود مؤلف خوانده میشده است (مطلبی راکه **کاشفی** ازعبدالرزاق نقل مینماید مراجعه فرمائید به ص ۲۳۲ چاپ مصر سال ۱۲۸۳)

بر تر است از مدرکات عقل و وهم
لاجرم گم گشت در وی فکـر و فهم

چون بکلی روی گفت و گوی نیست
هیچ کس را جز خموشی روی نیست

(۲) این کتابی است فرو فرستاده شده بسوی تو ، پس باید که نباشد در سینهٔ تو تنگی از تبلیغ امر او (یعنی باید که دلتنك نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناك نشوی که این کتاب برتو فرود آمده است) تا بیم کنی بدان کافران را وتا پند دهی پنِد دادنی مرمؤمنان را .

(۳) پیروی کنید ای مکلفان آن چیزی راکه فرستاده اند بشما از پروردگار شما (یعنی متابعت قرآن کنید بنگاهداشت اوامر ونواهی او) و پیروی مکنید بجز کتاب خدای دوستانرا (مراد اصنام اندکه کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی می افکنند) اندکی پند میگیرید وقتی که متابعت غیر حق کنند .

(٤) و بسیار اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که حکم کردیم ما هلاك ایشان ، پس آمد باهل آن شهر و دیه عذاب مادر هنگام شب مانند قوم لوط علیه السلام یا فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان خفتگان درنیم روز چون قوم شعیب علیه السلام (تخصیص این دو وقت بجهت آنستکه زمان آسایش و استراحتند و تصور وتوقع عذاب در آن نیست پس بلیهٔ غیر منتظره صعب تر و سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر ولذیذ تر است) .

(۵) پس نبود درخواست ایشان وقتیکه آمد بدیشان بلا وعذاب ما مگر آنکه گفتند بدرستیکه بودیم ما ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظنهٔ ایشان آنکه اعتراف بجرائم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد وقوم یونس علیه السلام ازاین حکم مستثنی اند چنانچه

رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی

(٦) پس هر آینه خواهیم برسید روز قیامت آنکسانی را کـه فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول و اجـابت رسل خواهد بود واین سؤال تعنیف وتعذیب است ، وهرآینه خواهیم برسید فرستاده شدگان را (یعنی پیغمبران را از ادای رسالت وتبلیغ احکام و این سؤآل تشریف وتکریم است وگفته اند امم را از فرمانبرداری انبیاء پرسند و انبیاء را از مهربانی برامم)

(٧) پس هرآینه بخوانیم بر رسل و امم ایشان گفتار وکردار ایشان را بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یك چه کردند و گفت و شنود ایشان چه بود و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان .

(٨) و سنجیدن اعمال هرکسی آنروز (یعنی قیامت) درست است و بودنی (و گفته اند صحائف اعمال را وزن کنند بمیزانی که اورا عمودی و دوکفه باشد و همهٔ خلائق در او نگرند واین صورت برای اظهار معدلت است . و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار سال راه است و کفین او یکی از نور است ویکی ازظلمت حسنات را دربلهٔ نور نهند و سیات را درکفهٔ ظلمت) ، پس هرکرا گران بود اعمال سنجیدهٔ او (و براین تقدیر موازین جمع موزوناست و اگرجمع میزان دارند نظربر تعدد وزن واختلاف موزوناتباشد و بهرحال گرانی میزان بطاعتاست) و آنرا که میزان گران بود ، پس آن گروه ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات .

(٩) و هرکرا سبك باشد عملهای وزن کردهٔ او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود ، پس آنگروه آنانندکه زیان کردند بهره های نفسهای خودرا یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بسبب آنکه بودند که بر ذکرکردن آیات ما ستم میکردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق

(١٠) و بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان در

زمین جهت سکنی وزرع (وگفته اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر کنید بشام و یمن در تابستان و زمستان] و آفریدیم برای شما در زمین اسباب زندگانی ازمکاسب و تجارات [١] وآنچه سبب وسعت معیشت باشد ، اندکی شکر میگوئید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکی است که بمراسم شکر گذاری وسپاس داری قیام می نماید

بیت

نعمت بسی و شکر گذارنده اندکی است
گویندهٔ سپاس الهـی ز صد یکی است

[١١] و هرآینه به تحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران شما پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کـردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را درظهر او پس گفتیم ما مر فرشتگان را سجده کنید سجدهٔ تعظیم و تحیت مرآدمرا پس سجده کردند ملائکه آدمرا علیه السلام از روی فرمان برداری مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد نبود از سجده کنندگان مر آدم را

[١٢] گفت خدای مر ابلیس را چه چیز بازداشت ترا آنکه سجده نکردی آدم را چون فرمودم ترا بسجدهٔ او گـفت ابلیس من

[١]چراغ زندگی باکوشش افروز   مگو تا از خدا بر من چه آید
خدا را بامن و تو دشمنی نیست   بد از پیش خدا هر گز نیایـد
بدست خویشتن هرنیك و بدبین   خدا یك یك خـلایق را نباید
بتو کی بیهده روزی رسانـد   کجا از جنگ من روزی رباید
خداوند خرد در زندگانی   بدانش سوی کوشش میگراید
همی داند که در این عمرکوته   خوشی از تنبلی هرگـز نزاید
من هرگز ازخدا زشتی ندیدم   ز من آید هر آنچه برمن آید
بگیتی ای برادر رنج بر باش   که کاسب را خدایش می ستاید

[جلالی]

بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرماید پس مانع آنست که من ازو بهترم این آفریده مرا از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانی است و آفریده آدم علیه السلام را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس دراین صورت مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد واگر باعتبار فاعل **لما خلقت بیدی** عبارت است از آن وبه نسبت حقیقت که **ونفخت فیه من روحی** اشارت است بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضلیت آدم راست نه او را

نظم

زآدمی ابلیس صورت دید وبس — غافل ازمعنی شد آن مردود خس
که چرا من خدمت این طین کنم — صورتی را من لقب چون دین کنم
نیست صورت چشم را نیکو بمال — تا به بینی شعشعه نور جلال

و قیاسش نیز در افضلیت نار از خاك نا مستقیم بود زیرا که آتش خائن است هرچه بدو دهند نیست گرداند وخاك امین است هر چه بدو سپارند نگاهدارد وامین ازخائن بهتر باشد و آتش متکبراست و خاك متواضع وتواضع ازتکبر نیکوتر بود خاك نقش پذیرد چنانچه آدم علیه السلام نقش معرفت پذیرفت **کتب فی قلوبهم الایمان** و آتش نقش را سوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت **ففسق عن امر ربه** و وجوه تفضیل خاك بر آتش درجواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکوراست

قطعه

صورت خاك ارچه دارد تیرگی در ذات خود
نیك بنگر کز ره معنی صفا اندر صفا است
این همان خاکست کاندر وصف او صاحبدلی
نکتهٔ گفتست کز وی دیدهٔ جان را جلاست
جستن گوگرد احمر عمر ضایع کردنست
روی بر خاك سیاه آور که یکسر کیمیاست

[۱۳] گفت خدای مر ابلیس را پس فرود رو از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود برمعصیت او (گفته اند تنزل کن ازمرتبهٔ

رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه بواسطهٔ معصیتی که مرتکب آن شدی) ، پس نرسد و روا نباشد ترا آنکه گردنکشی کنی در آسمان وتعظیم نمائی برفرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یانشاید که معصیت کنی دربهشت که جای طاعت کنندگان است ، بیرون رو از بهشت یا از آسمان بدرستیکه تواز خوارشدگانی (۱) (و **درینابیع** آورده که بیرون رو ازصورت فرشتگی و مباش درمیان فرشتگان پس حق تعالی تبدیل کرد صورت اورا بزشت ترین صورتها) ،

(۱۴) گفت ابلیس (وقتیکه ممسوخ شد و از رحمت نومید گشت) مهلت ده مرا تا روزی که بر انگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت .

(۱۵) گفت خدای بدرستیکه تواز مهلت دادگانی (ابلیس داعیهٔ مهلت داشت تاروز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست اورا قبول کرد تا نفخهٔ صعقه اورا زمان داد چنانچه جای دیگر فرمود **فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم** (۲) یعنی توازمهلت دادگانی تا روز معلوم که زمان دمیدن نفخهٔ صعقه است یعنی توداعیهٔ اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم

(۱٦) گفت ابلیس پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود ، هرآینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم براه تو که آن راه راست است یعنی دین اسلام ومترصد آن باشم که ایشانرا راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم .

(۱۷) پس هرآینه بیایم بدیشان از پیش ایشان (یعنی در امر آخرت وگویم بعث وحشر و بهشت و دوزخ نیست) و ازپس ایشان (یعنی از قبل دنیا و آنرا درچشم ایشان بیارایم) و از راست ایشان (یعنی جهت حسنات و ایشان را درعجب وریا اندازم) و از چپ

---

(۱) این خودی راخرج کن اندرخدا — تا نمانی همچو آن ابلیس جدا
کن حذر از سطوت قهاریش — رو بسوی حضرت غفاریش
عبرت پیشینیان گیر ای خلف — تا خلاصی یابی از قهر و تلف

(۲) سوره ص آیه ۸۰ و ۸۱

ایشان (یعنی ازجهت سیات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم) و نیابی تو که خداوندی بیشتر فرزندان آدم را شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند .

(۱۸) گفت خدای ابلیس را ، بیرون‌رواز بهشت یا از آسمان در حالتیکه نکوهیده باشی وعیب ناك ، رانده و دور کرده ازرحمت بخدای که هر که بر پی تو بیاید از اولاد آدم ، هرآینه بر کنم دوزخ را از همهٔ شما یعنی از تو و متابعان تو

(۱۹) وگفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم‌ساکن شو تو وجفت تو که حواست در بهشت ، پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت از هر کجا که خواهید یا هرچه‌خواهید ،و نزدیك مشوید این‌جنس را از درخت که گندم است یاانگور و مخورید از آن که اگر بخورید ، پس باشید از ستمکاران‌بر نفس خویش .

(۲۰) پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان از عورات ایشان (و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشانرانمیدیدند و هیچیك از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه ایشانرا جامه ها برای سترعورت پوشانیده بود و ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد وبجهت کشف عورت درمیان ملائکه رسوا شوند ، آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدست یاری ماروطاس ببهشت در آمده بود و یا بصورت دیگر بر آمده چنانچه در قصص و کتب مسطور است) ، و گفت شیطان مر آدم‌راوحوا را علیه السلام ، باز نداشت و منع‌نکرد شمارا آفریدگار شما ازخوردن این درخت مگر آنکه نگردید شما دو فرشته درعلو منزلت یاحسن صورت یا استغنای از غذا یا باشید شمااز جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود

و چون با این وسوسه‌در خوردن آن تامل‌مینمود ابلیس تدبیری دیگر کرد .

[۲۱] وسوگند خورد ابلیس برای آدم وحوا وگفت بدرستیکه من مر شما را از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که از این درخت بخورید تا نمیرید ، آدم علیه الصلوة و السلام گمان برد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ نخورد وبدان سوگند فریفته شد .

(۲۲) پس ابلیس تنزل داد ایشانرا بدین سوگند از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ اسفله افکندشان بفریب و وسوسه ، پس آن هنگام که بچشیدند از میوهٔ آندرخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن ظاهر شد مرایشانرا عورات ایشان‌یعنی لباس از تن ایشان بریخت تاعورت یکدیگر دیدند .

(در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشانرا ندید و ایشان از اینصورت منفعل شدند) و در ایستادند و قصد کردند ببر کهای اشجار. می‌چسبانیدند برگی بربالای برگی ومینهادند برعورات خویش از برك درختان بهشت و اشهر آنستکه برك انجیر برهم‌بستند تا چون هیئت ازاری شد و عورت خود را بدان پوشیدند و ازاین طرف بدان طرف میگریختند ، و ندا کرد ایشانرا آفریدگار ایشان نه شما را نهی کرده بودم از خوردن این درخت؟ و نه گفته بودم شما را و تخذیر نکرده بودم بدرستیکه شیطان هست شما رادشمنی آشکارا(۱)(وعداوت او در وقت اباء از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده‌بود) ؟

آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت **افررت منی یا آدم** ؟ گفت **لایارب بل حیاء منك** این گریختن بجهت حیا است از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز گفتند :

(۲۳) ای پروردگار ما ، ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نا فرمانی و اگر تو نیامرزی گناهان ما را و نبخشائی بر ما هرآینه باشیم از زیان کاران

(۱) مولانا خواجه حافظ شیرازی بحضرت آدم خورده گرفته در جائیکه فرمود :

پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت
نا خلف باشم اگر من به جوی نفروشم

(۲٤) گفت خدای مر آدم و حوارا و طاوس و مار وابلیس را فرودرید بر زمین برخی از شما مر برخی رادشمنند آدمی و مار وطاوس همه دشمن یکدیگرندو مر شماراست درزمین قرار گاهی و آرام جائی و برخورداری تا هنگام رسیدن مرك ـ آدم علیه الصلوة و السلام غمناك شد وبنداشت که دیگر بار ببهشت نخواهد رسید •

(۲۵) گفت خدای در زمین میزئید و در زمین میمرید و از زمین بیرون آورده شوید برای حساب و جزا ، آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز ببهشت خواهد آمد •

(۲٦) خطاب عام (۱) است مر همه فرزندان آدم را گـوید بدرستیکه ما فرستادیم بر شما پوششی (یعنی بیافریدیم بـرای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است **و انزل لکم من الانعام** پس بیان فایدهٔ لباس میکند و میفرماید : میپوشد آن لباس عورات را و دیگر فرستادیم لباسیکه بدان آرایش کنید خود را (گفته اند لباس آنستکه عورت رابپوشد وآنچه ماورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و **در تفسیر امام زاهد** رحمة الله علیه فرموده که لباس آنستکه از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند ریش امتعه خانه است) وپوشش تقوی (یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینه ها وجامهای درشت) آن بهتر است از لباسهای نرم و متکلف که میپوشند و گفتـه اند لباس پرهیز جامهای حرب است چون زره و خفتان که وقایهٔ محارب باشد از اثر تیغ و نیزه و تیر و نزد محققان **لباس التقوی** طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بدان مستور میگردد و گفته اند که لباس التقوی عفت است یا حیا یاترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و **در بحر الحقایق** آمده که لباس بردو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است ولباس تقوی و آن متعاق بحکم حقیقت است ، از لباس فتوی همین بدن بهـره

(۱) مراد جملهٔ « یا بنی آدم » است که خطاب عام است همه فرزندان آدمرا

مند است که ستر سواة او میشود و از لباس تقوی هریك از دل و روح و سرو خفی بهره دارند و بهریکی چیزی پوشیده میگردد و بهرهٔ دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده می شود و سواة طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و بدان مستور گـردد سواة تعلق بغیر مولی و نصیب سر از این لباس نیست الا شهود انوار لقا وبدان پوشیده شود سوهٔ رؤیت ما سوی الله و بهـرهٔ خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بـدان پوشیده میگردد سوهٔ هویت خلق یعنی همهٔ تعینات مضمحل و متـلاشی گـردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر **لمن الملك الیوم**(۱) بر غرفه وحدت و قهاری جلوه نماید

نظم

ملك ملك اوست اوخود مالك است غیر ذاتش کل شیئی هالك است(۱)
کلشئـی مـا خـلا الله باطـل ان فضـل الله غیم هاطل (۲)
هالك آمد پیش وجهش هست نیست هستی اندرنیستی خود طرفه ایست

آن فرو فرستادن لباس از نشانهانه های فضل و رحمت است که بدان سوت آدمیان بپوشند و ایشانـرا از خصف برك درخت مستغنی

(۱) اشاره بایهٔ ۸۸سورهٔ قصص

(۲)مصرع اول بیت بالا مقتبس است ازشعر معروف ولید بن ربیعة عامری در جائیکه فرموده است :

الا کلشئی ماخلا اللهُ باطل وکل نعیم لا محالة زائل

ولید یکی از شعرای شیرین سخن زبان تازی است .وی به سال ٦۷۵ میلادی در گذشت و مدت زندگانیشرا ۱٤۵ سال نوشته اند که ۹۰ سال آن رادر جاهلیت گذرانده و ۵۵سال دیگر رادرسایه اسلام زیسته است و از مهاجرین اسلامی نیز بشمار است و در زمان خلافت معاویه بدرود زندگانی گفته است.

آورده اند که پس از آنکه اسلام آورد دیگر زبان بشعر نگشوده مگر یك بیت که آن اینست : ✿

گردانید تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند .

(۲۷) ای فرزندان آدم برحذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد چنانکه بیرون آورد پدر و مادر شما را از بهشت ،

بر میکشد از ایشان جامهٔ ایشانرا تا بنماید بهریك از ایشان عورات ایشانرا یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند واز بهشت بیفتادند پسر شما نیز از او حذر کنید ، بدرستیکه ابلیس می بیند شما را ، او و لشگر او از جائیکه شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمنی لازم است ، بدرستیکه ما گردانیده ایم دیوانرا دوستان مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته ایم .

(۲۸) و چون بکنند کفار و مرتکب شوند عملی زشت را (چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن) و چون کسی ایشان را نهی کند گویند از روی تقلید یافته ایم برآن عمل زشت پدران خود را و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را باافترا جمع کنند : بگو ای محمد بتحقیق که خدای نمیفرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی برآن جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن اخلاق ، آیا میگوئید شما بر خدای از راه افترا آنچه نمیدانید که او فرموده است .

(۲۹) بگو فرمود آفریدگار من بعدل و راستی یا بتوحید که سر همهٔ راستی هاست ، و راست کنید رویهای خود را بقبله بنزدیك هر زمان سجودی یا مکان و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید شما به عبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیك هر مسجدی که باشد

⁂ الحمد لله لما منتهی اجلی حتی کسانی من الاسلام سربالا
(تاریخ آداب اللغة العربیه تألیف جرجی زیدان جزء اول چاپ دوم مطبعه الهلال سال ۱۹۲۴ ص ۱۰۸-۱۱۰)

و تأخیر مکنید بآن جهت که در مساجد خویش گذارید ، و بپرستید خدایرا در حالتیکه پاك کنندگان باشید برای خدای طاعت را همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا ، باز خواهید گشت بوی ثانیاً تا جزا دهد شما را بسر عملها چنانکه شما را از خاك بیافرید باز بخاك عود خواهید کرد .

(۳۰) گروهی را راه راست نمود بانکه توفیق داد بسر ایمان و گمراه کرد گروهی را بخذلان و چنان کرد سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق یفعل الله مایشاء ، بدرستیکه این گمراهان فرا گرفتند دیوان را دوستان خود و فرمان ایشان بردند بدون خدای و گمان بردند و پنداشتند که ایشان راه یافتگانند و فی الامر نچنانند .

(۳۱) (بعضی بر آنند که این خطاب (۱) عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمان چه **بنو ثقیف** (۲) و جماعتی دیگراز مشرکان بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرید تبری از ذنوب ثقال نمودندی و **بنی عامر** در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال استندی اهل اسلام گفتند ما باحیاء این تعظیم و تکریم سزاوار تریم حق تعالی ایشانرا تحذیر فرمود و گفت فرا گیرید جامه های خود را که بدان آراسته اید نزدیك هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز میگذارید و مراد از این جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسها است که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری قدس سره میگوید مراد زینت سرایر است نه آرایش ظواهر یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بیك محل نیست بلکه در همهٔ اماکن و مساجد باید (۱) و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بلسان کشف حضور دل است برای عرض راز و نیاز

(۱) مراد یا بنی آدم است (۲) ثقیف

بیت

ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس
طالب حق رادل حاضر براین درگاه‌وبس(۲)

و بخورید (یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیـر آن از ماکولات) و بیاشامید (شیر و سایر مشروبات طیبات) و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شراب در خوردن آن ، بدرستیکه خدای دوست نمیدارد اسراف کنند کانرا (یعنی آنها کـه زیادت از سیری بخورند) در کتاب قوة القلوب فرموده کـه دو بار خوردن در روزی اسراف است و از بعض سلف نقل میکند که اسراف آنستکه هر چه آنرا آدمی آرزو کند بخورد و ذلیل و ذمیم ترین مردمان آنستکه همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب ودر ابیات حقایق سماة الذهب مذکوراست

نظم

خواجه رابین که ازسحر تاشام دارد اندیشهٔ شراب و طعام
شکم ازخوشدلی و خوشحلی گاه پر می کند گهی خالی
فارغ‌ازخلد و ایمن از دوزخ جای او مزبله است یامطبخ

شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که«اگر همهٔ دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف آن بود که بی رضای حق سبحانه‌صرف کنی»

قطعه

یك جوانی که خیر دایم داشت پند میدادش راهبی در دیر
کای پسر خیر نیست در اسراف گفت اسراف‌نیست اندرخیر

(۳۲) بگو که‌حرام کرده‌است آرایشیراکه‌خدای‌مقررفرموده(یعنی جامه های متنوع) ، آن زینتی که بمحض قدرت بیرون‌آورد برای بندکان‌خود از نباتات چون پنبه وکتان و ازحیوانات چون پشم و حریر وازمعادن چون زره و خود ، و دیگر که حرام کرده است از پاکیزه ها از

روزی یعنی مستلذات ما کل و مشارب از لحوم و دسوم والبان آن‌از حلالات چون بحیره و سائبه و جز آن ، بگو این زینت و طیبات برای کسانی است که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنان است در زندگانی دنیا اما کفار و فجار به تبعیت شریك ایشانند در آن لیکن نعیم جاودانی اهل‌ایمان‌راخواهد بود، پاکیزه و بی شریـك روز رستخیز همچنانکه تفصیل کردیم این حکم ها را ، تفصیل می کنیم نشانه های احکام دیگر رایا دلائل توحیدرا مبین میسازیم برای قومی که فهم دارند و میدانند

بگو ای محمد جز این نیست که حرام کرد آفرید گار من گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است آنچه پیداست از آن چون کفروآنچه‌نهانست‌چون نفاق و حرام کرد گناهی را که بر آن حد مقرر نیست چون صغایر و حرام ساخت ستمکاری یا کبررا بناحق(و این تاکید است چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود)ودیگر حرام کرد آنرا که شرك آرید بخدای و شریك گیرید بعبادت آنچز که خدای نفرستاده است بپرستش او حجتـی و برهانی و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا کنید بر خدای آنچـه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت‌الحرام

و مرهر گروهی راست مدتی که خدایتعالی تقدیر کرده است مرحیات ایشانرا و گفته اند هر امتی را غیر از مؤمنان وقتی است که در آن عذاب استیصال بر ایشان فرود آید ؛ پس چون بیاید وقت عذاب و هلاك ایشان یا چون آن مدت مقرر بسرآید واپس نیابند از آن اجل ساعتی [ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مرادنه ساعت منجمان است] ، و پیشی نمیگیرندبر آن اجل

بیت

اجل چون فرود آید ازپیش‌وپس پس‌وپیش نگذاردت یك نفس [۱]

[۳٤] گفته‌اند خطاب با مشرکان عرب است چون بیایـد بشمـا

(۱) چومرك آیدت نیست راه گریز بصد سختی از جسم تو جـان برد
کسی کو بگیتی بدی کرد ورفت بهمراه خود بار خذلان برد ۞

پیغمبران از شما بزبان شما واضح آنستکه خطاب عام دارند یعنی ای فرزندان بنی آدم چون بیایند فرستادگان بشما از نوع شما ، بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت پس هر که بپرهیزد از شرك و تکذیب و باصلاح آرد خود را ، رابس هیچ ترس نیست بر ایشان یعنی از هرچه میترسند ایمن شوند و نه ایشان اند وهناك گردند بلکه‌بهرچه امید میدارند برسند

[۳۵] و آنانکه دروغ شمردند آیتهای مارا یعنی تکذیب رسل کردند بر آیات ما و کبر آوردند و تعظیم ننمودند یعنی سرکشی کردند از ایمان بدلائل وحدت ما این گروه ملازمان آتشند ، ایشان در آن آتش باقی‌اندبقای ابدی

[۳٦] پس کیست ستمکار تر یعنی کافرتر از کسیکه بر بندد بر خدای دروغی به آنکه گوید زن وفرزند و شریك دارد ، یابدروغ شمرد آیات منزلهٔ اورا و این نیز انکار نبوت هست ، آنگروه‌مفتریان و مکذبان برسد بر ایشان بهرهٔ ایشان ازلوح‌محفوظ‌یعنی آنچه‌محفوظ‌به‌قلم تقدیر برلوح‌نبشته‌شده‌واز عذاب و نکال ایشان بدیشان‌رسد یا بیابند‌جزای آنچه نوشته شده در دفتر عملا ایشان یا بهره گیرند از روی نوشته شده برای ایشان تا وقتیکه بیایند بایشان فرستادگان ما که ملك الموت و اعوان اویند ، فراگیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را ، گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع کجایند بتان که پیوسته بودید که میخواندید و میپرستید ایشان را بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما ، گویند کافران که آنها گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید و گواهی دهند بر نفسهای خود با نکه ایشانرا بودند ناگرویدگان

(۳۸) گوید خدای (یا یکی از ملائکه) روز قیامت‌ایشانراکه‌درآئید

✡ وگرنیکوئی کرد واحسان و داد پاداش آن مزد چندان برد [جلالی]

[۱] « یا بنی آدم اما یاتینکم رسل. . . . . » یابنی آدم‌را گفته‌اند خطاب با مشرکان عرب است

در میان امتان که در گذشته‌اند پیش از شما بر دین و آئین شما از پری و آدمی [مراد کافران گذشته اند از این دو طایفه که حق سبحانه و تعالی گوید در آئید با] در آتش دوزخ هر کرا از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر در آتش در آرند ، هر گاه در آیند گروهی بدوزخ لعنت کنند گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند و بر یك کیش و ملت‌مرده باشند چنانچه‌جهودان جهودانرا لعنت میکنند و ترسایان ترسایانرا و گبران گبران را و علی هذ القیاس تا وقتیکه بیکدیگر برسند همهٔ ایشان در آتش ، گویند آنها که پس روانند و از پی آمدگان برای آنها که پیشوایانند یعنی در بارهٔ ایشان گویند ای پرودگار ما این گروه گمراه کرده اند ما را پس بده ایشان را عذاب دو چندان که ما را هست از دوزخ‌یك قسم برای گمراهی و یك قسم برای گمراه ساختن‌دیگران [۱] ، گوید خدای مر همه را عذاب دو باره است پیشوایانرا جهت ضلال واضلال و پس روانرا بواسطه کفر و تقلید ولیکن ایشان نمیدانند [حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانیدو از عذاب یکدیگر خبر ندارید]

[۳۹] و گویند پیشروان مر پیروان را ، پس نیست شما را بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم پس بچشید عذاب را بسبب آنکه بودید‌که‌کسب میکردید از کفر اکنون حوالهٔ عذاب بدیگری میکنند .

---

[۱] عشق روی تو مرا در دو جهان رسوا کرد
پیش هر بی سرو پا سر مرا افشا کرد
من آزاده بـه کنجی خوش و خـرم بـودم
رخ زیبای تو یکباره مرا شیدا کـرد
پیر شد هر کـه بهجر تو دمی گشت دچار
وصل تو پیر دوصد ساله دگر برنا کرد
(جلالی)

(۲) حفص لاتعلمون را بصیغهٔ خطاب خوانده یعنی لا یعلمون میخواند و معنی همان است که کاشفی بیان فرموده است

[۱۴۰] بدرستی و راستی آنها که بدروغ داشتند آیتهای مارا از قرآن و دلائل قدرت وسرکشی کردند ازگرویدن بان وفرمانبرداری آن ، گشوده نشود برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومن بگشایند و آن را بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت تاوقتیکه در آید شتر در سوراخ سوزن [۱] (و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز ببهشت نرود] و مانند این پاداش منکر جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران را .

[۱۴۱] مرایشانرا باشد از آتش دوزخ فراشی که برآن نشینند و از زبر ایشان پوشش ها باشد هم ازآن یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد ، و مثل جزای این گروه پاداش دهیم جمیع کافرانرا .

(۱۴۲) و آنانکه گرویدند بخدای و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمانبرداری کتاب (و چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام فوق طاقت بشر است میفرماید :) تکلیف نمیکنیم و نمی فرمائیم هیچ تنی‌را مگرآنچه قادر باشد برآن و توانا بجاآوردن آن و این جمله معترضه بود میان مبتدا و خبر (۲) ، مبتدا آنستکه آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و جزا اینکه . آنگروه ملازمان بهشت اند ، ایشان در بهشت باقی و دایمند .

(۱۴۳) وبیرون بریم آنچه درسینه های بهشتیان بود از کینه وحسد

(۱) گلخنی‌را تك گلخن بنشانید که هیچ
در خورش نیست تماشای گلستان کردن
(جلالی)

[۲] « والذین آمنوا و عملوا الصالحات لا نکلف نفساً الا وسعها اولئك اصحاب‌الجنة هم فیها خالدون »ـ والذین آمنوا مبتدا وخبرش اولئك اصحاب الجنة میباشد و جمله معترضه دراینجا لانکلف نفساً الا وسعها خواهد بود [وجه دیگری هم گفته شده است]

و آنچه اسباب عداوت باشد ؛ میرود از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان و گویند اهل بهشت چون منازل خودرا بینند ، حمد و ثنای مرآن خدایرا که بفضل خود راه نمود مارا بدین مقام یا بعملی که در این منزل جزای آن است و نبودیم ما که بقوت خود راه میتوانستیم یافت اگر نه خدای مارا راه نمودی و این شکری است که بهشتیان بنعمت هدایت او کنند زیرا که بی توفیق و رفیق آلهی سلوك این طریق میسر نشود و بی بدرقهٔ عنایت نا متناهی هیچ سالك بمقصد مرادنرسد

رباعی

بی بدرقهٔ لطف تو ننماید راه ازراه تو هیچکس نگردد آگاه(۱)
وانانکه بره رسند باید رفتن توفیق رفیق ار نشود واویلاه

دیگر میگویند بهشتیان بدرستیکه آمدند فرستادگان پروردکار ما براستی و ما بمدد ایشان راه بتوحید یافتیم ، وندا کرده شوند اهـل بهشت ، این آن بهشت است کـه وعده داده شده بودید ، میراث داده شدید بانچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت [بهشت را میراث گفت زیراکه عطای بیرنج است و دیگر آنکه میراث گرفتگانند از کافران چنانچه در خبر آمده کـه هیچکس نباشد الا کـه مر اورا منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مؤمنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث به مؤمنان رسد دربهشت]•

(۴۴) وندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را واز روی شماتت گویند بدرستیکه ما یافتیم آنچه وعده‌کرده بود ما را پروردکار ما از مثوبتها راست و درست ، پس آیا شما یافتید آنچه وعده کرده بود شما را آفریدکار شما از عقوبتها راست‌و درست و بی شبهه ؟گویند دوزخیان آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود ، پس آواز دهد آوازدهندهٔ

[۱] دوست گرامی ما آقای ابوالحسن احتشامی (هنگامه) این‌معنی را در بیتی بیان فرموده اند :
راهبر باید که تا رهرو بسر منزل رسد
ورنباشد دیو غفلت سوی‌خود میخواندش

[گويند اسرافيل باشد كه گويد و ندا كند] ميان بهشتيان و دوزخيان، بدرستيكه لعنت خداى بر كافران است كه وضع عبادت كرده اند در غير موضعش .

[۴۵] آنانكه باز ميداشتند مردمان را از راه خداى و ميطلبيدند از براى راه حق كجى ونا درستى يعنى عيب ميجستند در دين خداى و ايشان بسراى آخرت ناگرويدگان بودند

[۴۶] و ميان بهشت و دوزخ پردهٔ است يا ميان اهل بهشت و دوزخ حاجزى است چون بارهٔ شهر كه اهل دوزخ ببهشت نخواهند رفت كما قال : فضرب بينهم بسورله باب [وآن حجاب را اعراف گويند امام زاهد فرموده كه مشرف تلى باشد از مشك سفيد]و بر اعراف [۱] مردمان باشند مشرف بربهشت و دوزخ ، بشناسند اين رجال اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهاى ايشان چه بهشتيان سفيد روى ودوزخيان سياه روى باشند و اين موضع را بجهت آن اعراف گويند كه ساكنان آن عارفند باحوال فريقين و اينها انبياء عليهم السلام باشند يا شهداء يا افاضل مؤمنان يا ملائكه بر صورت رجال و بودن ايشان بر اعراف دليل فضل و كرامت ايشان است چه از آنجا منازل خود را در بهشت مى بينند و از آن مبتهج و مسرور ميباشند و در تفسير ثعلبى رحمة الله عليه منقول است از ابن عباس رضى الله عنه كه اعراف موضعى بلند است از صراط كه **عباس و حمزه و على و جعفر طيار** رضى الله عنهم در آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگى و سفيد روئى و دشمنان خدايرا دانند به تيرگى و سياه روئى (و گويند بر اعراف كسانى باشند كه حسنات و سيات ايشان مساوى باشد يا يكى از ابوين ايشان راضى باشند و يكى نه و يا موحدان باشند مقصر در عمل و بدين قول بودن ايشان در اعراف بجهت نقص ثواب ايشان باشد از استحقاق دخول بهشت) و ندا ميكنند اهل بهشت را يعنى چون در بهشت نگرند

(۱) اعراف جمع عرف است مستعار از عرف الفرس و اعراف در لغت به معناى جا هاى بلند آمده است .

اهل بهشت رابرسبيل تحيت گويند : تحيت خداى بر شما باد يا خوشا حال شما كه بسلامت بدارالسلام رسيديد ، هنوز اهل اعراف به بهشت در نيامده باشند و ايشان طمع دارند كه در آيند [قولى آنستكه آخرين كسان كه ببهشت در آيند ايشان باشند ، و در سفر رابع از فتوحات مكى مذكور است كه ميزان حسنات و سيات اهل اعراف مساوى باشد و ايشان هم در بهشت مينگرند و هم در دوزخ ودخول هيچكدام را مرجحى نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخرين تكليفى است روز قيامت اهل اعراف سجده كنند و ميزان حسنات ايشان راجح گردد و ببهشت درآيند] .

[۴۷] و هرگاه كه چشمهاى ايشان را بگردانند [ودر تفسير زاهدى فرموده كه حق سبحانه و تعالى فرشتهٔ را بفرمايد تا روى ايشان را بگرداند] بسوى دوزخيان ايشان پناه گيرند بخداى و گويند اى پروردگار ما، مدار مارا با گروه ظالمان يعنى ميان ما وايشان دردوزخ جمع مكن.

[۴۸] و آواز دهند اصحاب اعراف مردانى را كه بشناسند بعلامت ايشان از سواد وجه و زرقت عين و آن شناختگان رؤساى كفره باشند چون وليد بن **مغيره** و **ابو جهل** و **عاص بن وائل** و امثال ايشان از مشركان كه در دنيا ميگفتند كه خداى امثال بلال و عمار وصهيب را ببهشت برد ومارا بدوزخ ؟ هرگز چنين نباشد وسوگند ميخوردند كه خداى شبانان و بندگان مارا بر ما تفضيل نكند ، گويند ايشانرا اهل اعراف كه شما در عذابيد و دفع نكرد از شما عذاب را مالى كه جمع ميكرديد يا كثرت انصار شما و آنچه بوديد كه گردنكشى ميكرديد از سخن حق يعنى استكبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت كنند بسوى بلال و عمار و سلمان و امثال ايشان رضى الله عنهم و كافران گويند :

[۴۹] نه اين گروه آنانند كه در دنيا سوگند ميخورديد كه البته خداى هرگز نرساند بديشان بخشايش خود را و حالا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف از اين سخن فارغ گردند حضرت حق

بکرم خود ایشانرا گوید : در آئید ببهشت ، هیچ ترسی نیست بر شما از مخائف و شدائد و نه شما اندوهناك شوید از فوت مطالب و مقاصد (ابن عباس رضی الله عنه فرمود که چون اهل اعراف ببهشت در آیند دوزخیانرا طمع فرح بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا بایشان سخن گوئیم ، حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خویش را نشناسند چون خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند و بنام وکنیت ایشانرا بخوانند و ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید :

(۵۰) و آواز دهند دوزخیان بهشتیانرا و توقع کننـد آنکه بریزید بر ما از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم ، گویند بهشتیان در جواب ایشان به درستیکه خدای حرام کرده است طعام وشراب بهشت رابرناگرویدگان

(۵۱) آنانکه فرا گرفتند دین خود را مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه میامدند و دست میزدند وبازیچه میکردند و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا ازحق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداری است کشنده و مکاری است بازی دهنده

مثنوی

در دیدهٔ اعتبار خوابی است — در ره گذر اجل سرابی است
مشغول مشو بسرخ وزردش — اندیشه مکن ز گرم و سردش
سرمایهٔ آفت است ز نهار — خود را ز فریب او نگهدار

پس امروز فرا گذاریم ایشان را در آتش چنانچه ایشان‌فروگذاشته‌اند و بر خاطر نگذرانیدند دیدن این روز را و چنان بودند که ازروی عناد انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را .

(۵۲) و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بکتابی که بیان کردیم معانی او را و مفصل ساختیم هر چه بکار آید بدو و

این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل و آوردیم این کتاب را راه نماینده و خداوند بخشش برای گروهی که میگروند.

(۵۳) آیا انتظار میبرند کافران [یعنی نمیبرند] و منتظرهستند مگر عاقبت کتاب و حقیقت اورا از وعد و وعید [یعنی منتظرند آنچه خدایتعالی وعده کرده است در این کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یا نه] روزیکه بیابد عاقبت کار یعنی ظاهر میشود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد ، گویند آنانکه ترك کردند کتاب مفصل را پیش از آن در دنیا یعنی بر کافران که بقرآن نگرویده‌اندرد آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند بدرستیکه آمده بودند فرستادکان آفریدگار مابراستی ودرستی و ما تکذیب کردیم و آن خطائی عظیم بود ، پس آیا هستند ما را درخواست کنندگان تا شفاعت کنند برای ما امروز یا باز گردانیده شویم ما بدنیا . پس تا بکنیم جز آنکه بودیم که عمل میکردیم‌یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قائل شویم نه شرك پس نه کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا ایشان را باز آرند ، بدرستیکه زیان کردند در نفسهای خویش که سرمایهٔ عمر را صرف پرستش بتان کردند و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیع مااند نزدیك خدای

بیت

دیروز دلم بدو امیدی میداشت — امروز برفت ونا امیدم بگذاشت

(۵۴) بدرستیکه پروردگارشما علی التحقیق خداوندی است جامع صفات کمال ، اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین رادرمقدار شش شبانه‌روزدنیا[چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که‌عبارت از مدتی است معین از زمان طلوع شمس تا زمان غروب او نبوده ودر تبیان گوید که در شش روزازایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیا است«**و ان یوما عند ربك کالف سنة مماتعدون**[۱]» وقول‌اول اصح واشهر است و در آفرینش اشیاء بتدریج باوجودقدرت

[۱] سورة الحج آیه ۴۷ـ نسخه دبیرستان‌مروی‌این آیه‌راندارد

بر ایجاد آن به کلمهٔ کن دلیل است بر اختیار قادر مختار واشارت است بر رعایت ثانی درآمور و ترك عجلت و اضطراب و نكتةالعجلة من‌الشیطان‌والتأنی من‌الرحمن‌مؤید این‌سخن‌است و فی‌المثنوی‌المعنوی :

نظم

مکرشیطان است تعجیل وشتاب   لطف رحمن است‌صبر واحتساب
با تأنی گشت موجود از خدا   تا بشش‌روز این زمین و چرخها
ورنه قادر بود کزکن فیکون   صد زمین وچرخ‌آوردی برون
این تأنی از بی تعلیم تو است   صبرکن‌درکاردیرآی ودرست (۱)

پس قصد کرد بر آفریدن عرش تا مستولی شد امر او بدان یا مستولی گشت بـر آن و تخصیص عرش باستیلا ی حق بروجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است و حقیقت آنستکه استواء بر عرش صفتی است مر خدایرا بلاکیف و بلا وصف [و این از جمله [۲] متشابهات قرآن است ما بدان ایمان داریم و تاویل آن بحق باز گذاریم] در میکشد خدای شب تاریك را درروز روشن یعنی‌بوشیده میگرداند روشنی روزرابتاریکی‌شب [و عکس این را نگفت اکتفاء کرد باحد الضدین] میجوید شب و روز را یعنی از بی او در میایـد ، شتاب کننده و روز نیز بسرعت طالب شب است و بیافریـد آفتاب و ماه را و ستارکانرا ، رام شدکان بفرمان او ، بدانید که خدابراست آفریدن بدایع مخلوقات و فرمان نافذ یـا مر اوراست هرچه آفریده شده و متصرف در آن ، بزرك است خدای بوحدانیت درالوهیت و فردانیت در ربوبیت ، آفریدکار همه عالمیان است ٠

[۵۵] بخوانید پروردکار خودرا بزاری و بوشیدگی یعنی هم

(۱) صبرو ظفرهردو دوستان قدیمند   براثر صبرنوبت ظفر آید
[حافظ]

صبرمعجون‌جمیلی‌است‌ولیکن تلخ‌است   گرچه شیرینی‌وتلخی‌به‌جهان میگذرد
غیر پستی و بلندی بجهان چیزی‌نیست   ایندو البته بتأثیر زمان میگذرد
[جلالی]

[۲] مراد جملهٔ ثم‌استوی علی‌العرش است که میفرماید ازمتشابهات‌است

ظاهر و هم بباطن اورا شناسید و او را برستید (تضرع نشانهٔ احتیاج انسان است و نهـان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی نا امیدی نیست

مصرع

نومید نیم که ناامیدی کفر است (۱)

بدرستیکه خدای دوست نمیدارد از حـد درگذرندکانرا یعنی آنها که دعای بد کنند در حق ا مستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشند چون رتبهٔ انبیاء و صعود بر مدارج سما

(۵۶) و فساد مکنید درزمین بکفر یا ظلم بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل و بخوانید خدایرا از بیم عقاب او و بامید ثواب او ، بدرستیکه رحمت خدای‌نزدیك است‌به نیکوکاران و ایشان یامحسن‌العمل اند چون عابدان یا محسن‌الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اواست .

در مناجات شیخ‌الاسلام (۲) است که : «خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفا کاران نیز بغیر تو بناهی ندارند »

بیت

من اگرچه جفاست کارم بتوبس امیدوارم
بجز از توکس ندارم که تو منبع وفائی

(۵۷) و اوست آنکه میفرستد بادهای چهار کانـه را ٠ مژده دهندکان بیش‌از آمدن باران تا چون بردارند بادها را ابرهای گران بار را (گفته‌اند که باد صبا ابر را از زمین بر انگیزاند و بادشمال همه را متفرق سازد) و بهـر تقدیر چون ابر را بردارند برانیم ما

(۱) مجو ازلطف یزدان ناامیدی   که از امید آید رو سفیدی
اگر باور نداری رو به قرآن   ز یزدان آیهٔ تیئسوا خوان
(جلالی)

(۲) خواجه عبدالله انصاری را حضرت کاشفی در اغلب موارد شیخ‌الاسلام خوانده است چه او را شیخ‌الاسلام لقب داده اند

آن ابر را برای احیای زمین ،پس بیرون آریم بدان آب از هر نوع میوه‌ها همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم زنده کنیم و بیرون آریم مردگانرا از قبرهای ایشان و احیای ارض که نمودار احیای اموات است بیان کردیم تا شاید که شما دریابید و بقیامت گروید و بدین صورت بدان معنی استدلال کنید .

(۵۸) و زمین پاك از سنك و ریك که شایسته و صالح زراعت باشد بیرون میاید رستنی او بفرمان خدای و مشیت او که بیرون میارد باسانی و خوبی و آنزمین که نا پاك بود و شوره ناك بیرون نیاید گیاه او مگر اندکی که در آن هیچ نفعی نباشد این مثلی است که حق سبحانه ایراد فرمود درشان مؤمن و کافر تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هر گاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب‌الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعت و عبادت بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکنـد و از او هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید

بیت

زمین شوره سنبل بر نیارد درا و تخم عمل ضایع مگردان (۱)

همچنانکه این مثل را بیان کردیم میگردانیم آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم برای گروهی که شکر نعت فهم کنند و ادراك بجاآرند و در این مثل ها تفکر فرموده بهرهٔ اعتبار بردارند

(۵۹) بدرستیکه مـا فرو فرستادیم نوح بن مالك بن متوشلح بن ادریس علیه السلام را در وقتیکه پنجاه ساله بود بسوی قوم او کـه اکثر اولاد قابیل بودند و بت میپرستیدند ، پس گفت نوح علیه‌السلام ای گروه من بپرستید خدایرا بیگانگی ، نیست شما را هیچ معبودی

(۱) گوهر پاك بباید که شود قابل فیض
ورنه هرسنك وگلی لؤلؤ ومرجان نشود
ذره را تـا نبود همت عالی حافظ
طـالب چشمهٔ خورشید درخشان نشود

بجز او پس فرمان وی برید ودر عبادت او دیگری را شریك مسازید بدرستیکه من میترسم برشما اگر ایمان نیارید عذاب روزی بزرك را که یوم الطوفان است یاروز قیامت .

(۶۰) گفتند بزرگان از قوم او بدرستیکه مامی بینیم ترا ای نوح در گمراهی روشن که ما را از برستش چندین خدایان بعبادت یك خدای دلالت میکنی .

(۶۱) گفت نوح علیه‌السلام در جواب ایشان ای گروه من نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب ولیکن من رسولم از پروردگار عالمیان .

(۶۲) میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خـویش و نصیحت میکنم شمارا جهت صلاح شمـا و میدانم از وحی خدای که به من آمده آنچه شما نمیدانید ، قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغامبری کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی بشنیدند متعجب گشتند نوح علیه‌السلام گفت :

(۶۳) آیا شگفت میدارید و عجب مینمائید از آنکه بیایـد بشما پیغامی و وحی از پروردگـار شما بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی همزبان شما تا بیم کند وبترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت و تاپرهیزید شما از خشم خدای و تاشاید که برشما ببخشد بسبب پرهیز کردن از شرك .

(۶۴) پس دروغ داشتند قوم نوح اورا ونوح دعا کرد بهلاکت قوم وخدای حکم فرمود تاکشتی بساخت وبامؤمنان بکشتی در آمد حق تعالی طوفان را فرستاد و همهٔ کافرانرا هلاك کرد ، نوح علیه‌السلام بااهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید : پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن و آنـانرا که نیز باوی بودند در کشتی (و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن) و غـرقه ساختیم بطوفان آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت یـا معجزات نوح را علیه‌السلام بر نبوت ، بدرستیکه قوم نوح بودند گروهی کوران که ازنشانه‌های وحدت نابینا شدند (وباقی قصهٔ نوح علیه‌السلام

در بعضی آیات و سورت خواهد آمد انشاءالله تعالی)

(٦٥) و فرستادیم سوی عاد برادر ایشان در نسب (یعنی خویشاوند ایشان هود را علیه‌الصلوة والسلام عاد که قبیله را بدو باز خواند چهارم پدر هود است و عاد پسر عوص‌بن ارم‌بن سام‌بن نوح است و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشدبن سام‌بن نوح است و بدین قول از ابناء عم عاد باشد و قبیلهٔ عادمردم بلندبالا و تناور بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیلهٔ عظیم تر نبوده و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند حق تعالی هـود علیه‌الصلوة والسلام را بدیشان فرستاد پس هود علیه‌الصلوة والسلام بمیان قبیله آمد وایشانرا بحق دعوت می کرد) گفت ای‌قوم من‌بپرستید خدایرا و بیگانگی او قائل شوید ، نیست شما را معبودی بجزاو وبتان مستحق عبادت‌نیستند آیا نمیپرهیزید از عذاب خدای

(٦٦) گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان آنانکه کافـر بودند از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثدبن سعد و متابعان او ، اما کافران گفتند ای هود بدرستیکه ما ترا می‌بینیم متمکن در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدث میاری و بتحقیق ما گمان میبریم ترا از دروغ گـویان در آنچه میگوئی .

(٦٧) گفت هود علیه‌السلام که ای گروه من نیست مـرا خفت عقل و حماقت ولکن من فرستاده‌ام از پروردگار عالمیان .

(٦٨) میرسانم بشما پیغامهای آفریدگارخود راومن‌نصیحت کننده‌ام راستگوی و بی خیانت .

(٦٩) آیا عجب میاید شما را آنکه بیاید بشما پندی یـا بیانی از پروردگار شما برزبان مردی از جنس شما یعنی همنسب‌شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بر او آنکه تابیم کند شما را از عقوبت الهی ، و یاد کنید نعمت هـای خدایرا چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از

حضر موت تا عمان از پس هلاك قوم نوح علیه السلام ، و بیفزود شما را در آفرینش شما قوتی یا زیادت دادشما را بر آفریدگان غلبه (و گفته‌اند مراد از بسطة طول قامت است که مقدار کوتاهترین قدهای ایشان شصت گز بود ودرازترین صد گز (۱) ، پس یاد کنید نعمتهای خدایرا تاشاید که شما رستگار شوید .

(٧٠) گفتند آنگروه مرهود را علیه‌السلام ، آیا آمدهٔ بماتا بفرمائی که بپرستیم ما خدایرا ، یگانه ویکتا و دست بداریم و پرستش فروگذاریم آن چیز را که بودند که می‌پرستیدند پدران ما از بتان و ما بهیچوجه ترك عبادت ایشان نمی کنیم و توما را از عذاب میترسانی پس بیار آنچه مارا بوی وعید میکنی اگر هستی تو از راستگویان در نزول عذاب .

(٧١) گفت‌هود (۴) بدرستیکه واجب‌شد برشما یا فرود آمد بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی ، آیا مجادله میکنید بامن در کار این نامها یعنی این بتان که هریك را نامی نهادم اید (بعضی را **ساقیه** می گفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان میبارد و بعضی را **حافظه** میخواندند بمظنهٔ آنکه در سفر نگاهبان ایشانند (۲) و همچنین **رازقه** و **سالمه** وگمان ایشان آن بود که ارزاق وسلامتی احوال ازایشان است (۳) و این الفاظ اسماء بودند بی‌مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرت براینها نبود .) پس هود (٤) فرمود که شما جدال میکنید دراین چیزها که ازروی جهالت شما نام نهاده اید ایشانرا وپدران شما، نفرستاده‌است‌خدای‌برعبادت ایشان هیچ سلطانی یعنی حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما برعناد و مکابره اصرار مینمائید ، پس چشم دارید وبیرون آئید ومنتظر باشید نزول عذاب‌را بدرستیکه من نیزبا شما از منتظرانیم مراورا

(۱) شاید مقیاس طول در آن زمان‌اندازه‌اش کمتر بوده است و الا این گفتار بنظر بعید میاید که حضرت کاشفی نقل قول میکند .

(۲) «م» نگاهبان در سفر ایشانند

(۳) نسخه «م» عباراتی را که بین هلالین واقع شده است ندارد

آورده اند که خدای تعالی سه سال از ایشان باران باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمانه هرگاه که بلیهٔ نازل شدی توجه بموضعی نمودی که حالا خانهٔ کعبه است و آنجا پشتهٔ از ریك سرخ رنك بوده که مسلم ومشرك رجوع بدانجا کردندی و بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی وا زمخاوف خلاصی یافتندی ، پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده **قیل بن غنر** (۱) و **مرثد بن سعد** با هفتاد تن از اعیان قبیلهٔ خود بمکه رفتند و بر **معاویة بن بکر** از اولاد عملیق بن لاوذ (۲) که در آنوقت حاکم بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیدند و خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند ، مرثد که یکی از رؤسای بود و با هود علیه‌السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود نمائید واز در توبه واستغفار درآئید تا حق سبحانه و تعالی از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معاویه درخواستند که مرثد را بند کرده نگذاشتند که بموضع دعا رود و قیل بن غنر با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهند ، فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سپید و دیگری سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد ای قیل آنچه میخواهی از این سه ابر برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمد و با قوم روی ببلاد خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسید بشارت ابر بمردم قبیله رسانید ، عادیان شادمان و خوشدل گشته بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند ، عذاب الهی برایشان نازل شد چه درآن ابر ریح آصف بود که آن را باد صرصر گویند و در هفت شب وهشت روز تمام عادیانرا هلاك کرد و هود با قوم خود که ایمان آورده بودند بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثناء آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه از نجات مؤمنان و هلاك کافران خبر میدهد :

(۷۲) پس نجات دادیم ما هود علیه‌السلام را ، و آنانکه با

(۱) «م» عتر (۲) «م» و «هـ» لاوز

او بودند یعنی در دین متابعت او مینمودند ، وآن رهانیدن بخشش و بخشایشی بود از ما برایشان ، و ببریدیم بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و نگرویدند بنشانی های قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیادشان برانداختیم ، و نبودند قوم عاد گرویدگان بوحدانیت معبود و برسالت هود علیه‌السلام .

(۷۳) و فرستادیم بقبیلهٔ **ثمود** و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت ایشان از ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه‌السلام منتهی میشد و مساکن ایشان در زمینی بود که آنرا حجر می گفتند مابین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند ، حق سبحانه بدیشان فرستاد برادر ایشان را در نسب که **صالح** علیه السلام بود (و صالح به پنج پشت به ثمود می رسید) ، گفت صالح چون برسالت برایشان آمد ، ای گروه من بپرستید خدایرا بی شریك ، نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی (قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح (۴) کردند وگفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عیدماست وبتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد ، تو از خدای خودچیزی درخواه و ما نیز ازخدایان خود درخواهیم ، دعاء هرکس که بمحل اجابت رسد دیگران را متابعت اوکردن باید ، براین صورت قرارداده روزی دیگر بیرون رفتند و هرنوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت‌زده رسواشده سرها هلال وار درپیش افکندند **جندع بن عمرو** که یکی ازاشراف قبیله بود اشارت بسنگی کرد که منفرد بصحرا افتاده بود آنرا کاثبه (۱) می گفتند گفت ای صالح از این سنك بیرون آر از برای ما ناقهٔ ، مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن باشد ، صالح فرمود که اگر خدای من، بقدرت کاملهٔ خود که عجز را بدان راه نیست چنان شتری را از سنك بیرون آرد شما چه میکنید ؟ گفتند میگرویم وپرستش خدای تو می کنیم

(۱) گفته اند صالح پسر عبید بن اسف بن ماسح بن عبید بن حاذر بن ثمود بوده است

و بدین شرط سوگند یاد کردند ، صالح علیه السلام دو رکعت نماز کرد و بدعا از حضرت جل‌وعلا اظهار آن معجزه طلب نمود فی‌الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که در وقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه برآن وجه که مدعای قوم بر آن بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی‌الحال بزادبچهٔ مانند خود و مردمان درآن می نگریستند ، جندع رامدد توفیق رفیق شده فی‌الحال ایمان آورده و بواقی اشراف در بادیهٔ خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند

قطعه

یکی بنور عنایت رهٔ هدایت یافت یکی بوادی خذلان بماند سرگردان
یکی بوسوسهٔ دیو رفت سوی سقر یکی ز پیروی حق گرفت ملك جنان

القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان میچرید و آب چاهای ایشان بطریق نوبت بدو میرسید و صالح علیه‌السلام بعد از ظهور آن معجزه گفت ای قوم: بدرستیکه آمد بشما معجزهٔ روشن از پروردکار شما که دلیل است برکمال قدرت او و صحت نبوة من این شتر از خدای است (اضافت از جهت تخصیص خواهد بود) یعنی خدای بیرون‌آورد این ناقه را بقدرت از صخرهٔ کالبه تا باشد مرشما رابرهان به پیغمبری من ، پس بگذارید ناقه را تا بخورد گیاه در زمین خدای تعالی و شما را در خوردن او هیچ مؤنتی نباشد ، پس مرسانید بوی هیچ بدی که فرا گیرد شما را عذابی دردناك که استحقاق عذاب نه‌بواسطه ضررناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشان است برکفر)

(۷۴) و یاد کنید نعمتهای خدایرا چون گردانید شما را جای نشینان در زمین از پس هلاکت قوم عاد ، وجا داد شمارا درزمین حجر ، فرا میگیرید از زمین های نرم کوشکها برای تابستان ، و میکنید سوراخها در کوهها میسازید از سنك خانها برای زمستان ، پس یاد کنید نعمت های خدایرا از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها و در تباهی غایت مجوئید در زمین حجر ، درحالتیکه قاصدان فساد باشید .

ایشان از جواب صالح علیه‌السلام اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند .

چنانچه میفرماید :

(۷۵) گفتند گروه بزرگان ، آنانکه تکبروسرکشی میکردند از قوم صالح علیه‌السلام مرآنکسانیرا که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان ، مرآنکسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران ، آیا شما میدانیدآنرا که صالح فرستاده شده است از نزد پروردگار او (این سخن برسبیل استهزاء میگفتند) گفتند آن ضعیفان بدرستیکه ما بان چیزی که صالح علیه‌السلام را بان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت گرویدگانیم

(۷۶) گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و بپیغامبراو بتحقیق که ماban چیزیکه شما گرویده‌اید بدان، ناگرویدگان و منکرانیم .

آورده‌اند که قوم ثمود از ناقه به تنك آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان میاشامید و در روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها بچهارپان ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و انعام قوم از او هراسان شده بطن‌وادی میرفتندوزمستان ببطن‌وادی‌توجه مینمودوچهارپایان ظهروادی‌میرفتندواز آن جهت ضرر بدیشان میرسید دوزن که ایشان را عنیزه و صدقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند ، این صورت برایشان شاق بود وقداربن سالف و مصرع‌بن دهر را بدان آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد
۱
بدیشان چنانچه حق سبحانه میفرماید :

پس پی کردند و بکشتند ناقه راو سرکشی کردند از امتثال فرمان پروردگار خود و گفتند از روی استهزاءای صالح بیارآن چیزی را که وعید میکنی مارا از عذاب اگر هستی تو از فرستادگان پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحهٔ عظیمه ، پس بامداد کردند یعنی گشتند در سراهای خویش بروی در

افتادگان و برجای مردگان ، بس روی بگردانید صالح از ایشان وقتیکه ناقه‌را بی کردند و بکشتند و گفت صالح ازروی تحسر ای گروه من بخدای که برسانیدیم بشما پیغام پروردگار من که باداء آن مأمور بودم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولیکن دوست نمیدارید و پیروی نمیکنید نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند .

و یاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آذربن ناخورا که برادر زادهٔ ابراهیم بود .

آورده‌اند که چون ابراهیم علیه‌السلام از بابل متوجه بشام شد برادر زادهٔ او یعنی لوط باوی بود باخدای تعالی ویرا پیغامبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده‌است سدوما وآن اعظم مداین بود دیگر عامورا و داوما و صاورا و صعودا و گویند که‌در هرشهری چهاربارهزارهزار آدمی بودند و لوط علیه‌السلام به‌سدوما آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست سال در میان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود وازفواحش نهی میکرد و یکی از فاحشه‌های ایشان لواطت بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصهٔ لوطرا چون گفت مراهل سدوما را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود ، آیا میائید بدین عمل زشت یعنی لواطت ، کسی پیشی نگرفت برشما بدین فاحشه یعنی پیش‌ازشما این کارنکرده‌اند هیچ یکی ازعالمیان ، آیا شما ای‌قوم میائید بمردان از روی شهوت و از روی مباشرت بدون زنان که مباح کرده شده‌اند برشما پس‌شمابطریق حق نیستید بلکه هستید شما گروهی‌اسراف‌کنندگان وازحد درگذشتگان و نبود جواب قوم لوط علیه‌السلام بازاء این کلام مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوما مربعضی را ، بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها که‌بوی ایمان آورده اند از دیه شما یعنی از سدوما ، بدرستیکه لوط و متابعان او مرد مانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در

این عمل باما متفق نیستند ، حق سبحانه این جواب از ایشان نپسندید و عذاب برایشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید وچون عذاب نازل شد ، پس نجات دادیم لوط را از آن و کسان او را ازاهل بیت مؤمنان مگر زن او را که راهله نام داشت وکفر خود پنهان میداشت وکفار را بر انکار لوط علیه السلام اغوا مینمود ، بود آن زن ازباقیماندگان در دیار خود یعنی دررفتن بالوط اتفاق نکرد ودرمیان قوم هلاك شد ،(۸۴) وبارانیدیم بر کفار قوم لوط بارانی وچه باران یعنی بارانی عجیب و آن سنك بود که برسر قوم بارید ، پس بنگر ای بیننده که چگونه بود آخر کار گناه‌کاران ، (۸۵)وفرستادیم بسوی‌اولادمدین که پسر ابراهیم خلیل بود ، برادر ایشان شعیب بن ملیك بن نصرت بن مدین را، پس آنگاه گفت‌شعیب ای گروه من‌بپرستید خدایرا ، نیست مر شما را هیچ معبودی بحق جزوی ، بدرستیکه که آمد بشمامعجزهٔ روشن از پروردگار شما (درقرآن معجزهٔ شعیب مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکرمعجزات انبیاء کرده میگوید که معجزهٔ شعیب آن بود که چون خواستی که بکوه بلند برآمدی کوه سرخود را فرود آوردی تاشعیب باسانی بروی صعود کردی و هریك از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از یکی بزرگتر بدان بزرك خریدندی و بدان خرد فروختندی و باوجود کفر در کیل ووزن خیانت کردندی شعیب‌ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم ، پس تمام و راست سازید آلت کیل را و آلت و زن را یا در کیل‌و وزن راستی کنید ، و کم مکنید مردمان‌را در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت و فساد مکنید بکفر و خیانت در زمین بعد از اصلاح آن ببعث انبیاء و انزال کتب ، آن عمل‌بانچه میفرمایم بهتر است شما را اگر هستید شما گرویدگان و چون قوم شعیب در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشانرا چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود وگفت .

(۸۶) و منشینید بهر راهی که بجهت اخذ مال بترسانید مردمان را (و گفته اند ایشان برسر راهها نشستندی و هر که خواستی که بملازمت شعیب رود او را تخویف کردندی ، پس شعیب فرمود که برسر راهها منشینید که وعید کنید طالبان حق را) و باز دارید از راه خدای آنکسی را که ایمان آورده است بخدای و بجوئید برای خدا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید ، و یاد کنید منت خدایرا برخود چون بودید اندکی از جهت عدد ، پس بسیار گردانید خدای شما را به آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که **مدین بن ابراهیم** [ع] دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب این نعمتها را بایاد ایشان داد و گفت : بنگرید که چگونه بود آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود وقوم لوط بودند ، پس شعیب روی بمؤمنان کرد و گفت :

(۸۷) اگر چنانچه گروهی از شما بگرویدندی به آن چیزی که براستی فرستاده شده ام به آن و گروهی دیگر ازمعاندان نگرویدند قومی از مدین بشعیب ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ماراست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی شعیب فرمود که اگرچه شما دو گروه شده اید ، پس شکیبائی کنید تا وقتیکه حکم کند خدا میان ما دو گره ، و خدایست بهترین حکم کندکان که در حکم او میل و مداهنت نیست

(۸۸) گفتند بزرگان ، آنانکه گردنکشی کردند در پرستش خدای از قوم شعیب بعد از انکار دعوت او ، هرآینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب و آنان را نیز که گرویده اند بیرون میکنیم با تو از دیه خویش ، یا عود خواهید کرد شما درکیش ما که کفر است (صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند که ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب هرگز کافر نبوده و آنان مؤمنان بوده اند وپس برسبیل تغلیب گفتند یا عود کنید

درملت ما و لهذا شعیب جواب بر همین وتیره داد :) گفت شعیب اجبار میکنید مارا بعود و اگرچه باشیم نا خواهان یعنی چگونه درآئیم بدین شما و ما آنرا کارهایم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوئیم مرخدای را شریك هست و فی الواقع نیست

(۸۹) بدرستیکه افترا کرده باشیم و بربسته برخدای دروغی (در **وسیط** آورده که ادعای قوم شعیب آن که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشید و بدین سبب آنرا ملت میگفتند پس شعیب فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست افترا باشد برخدای) اگر باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردند و بیایند درکیش شما بعداز آنکه برهانید خدای ما را از ملت شما پس مفتریان باشیم و نشاید و روا نباشد مارا آنکه بازگردیم بملت کفر مگر آنکه خواهد خدا ، آفریدگار ما ارتداد و عود ما را به آن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد ، رسیده است پروردگار ما بهمهٔ چیز ها از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها وداناست بعاقبت کار هرکس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جزآن و شما درتهدیدی که مینمائید در اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه برخدای توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم ، پس شعیب رو از معاندان برتافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت :

خدایا حکم کن میان ما و قوم ما براستی ، و تو بهترین حکم کنندکانی

(۹۰) و گفتند گروهی از اشراف قبیله ، آنانکه کافر بودند بخدای از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند اگر شما متابعت کنید شعیب را در سلوك طریق او و دین خود را بگذارید ، بدرستیکه باشید شما انهنگام از زیان زدگان که آئین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترك کنید درزیان افتید زیرا که مدار نفع شما برکم فروشی

است و او شما را از آن منع میکند ، بس بند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز کشتند

(۹۱) بس فراگرفت ایشانرا زلزله (درسورت هود مذکوراست که اهل مدین بصیحه هلاك شدند ٬ علماء گفته اند صیحهٔ منکرهٔ آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمهٔ زلزله است چه مقرر شد که زلزله بی صیاح و ریاح نمیباشد و در خبر آمده که جبرئیل فریادی کرد که زلزله در شهر ایشان در افتاده همه بلرزه درآمدند پس گشتند درشهر و منزل خود برروی افتادگان یعنی‌در زمین افتادند جسد های بی ارواح

(۹۲) آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاك شدند ، گوئیا هرگز نبوده اند در آنشهر آنانکه بدروغ داشتند شعیب را ، بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت

آورده اند که چون شعیب مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج کرد

(۹۳) بس روی بگردانید از کافران وگفت از روی تحیر که ای قوم من ، بدرستیکه برساندم بشما پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کردم شمارا از روی مهربانی ، وگفته اند این خطاب باایشان بعد از هلاك ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر برقوم خود خود را تسلیت داد وگفت :

بس چگونه اندوه خورم و غمناك شوم برهلاك قومی ازکافران که مرا تصدیق نکردند ، پس‌ازقصص‌بعضی از امم خالیه (۱) و هلاك ایشان بتکذیب پیغامبران تهدید مینماید کفار قریش را و میفرماید .

(۹۴) و نفرستادیم ما در شهری و دیهی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر و دیه رابسختی و تنگی و برنج وبیماری ، شاید که ایشان زاری کنند و پند بذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد وچون ببلا وزحمت

(۱) «چ» ماضیه

متنبه نشدند ایشان را بغنا و راحت مبتلا کردیم

(۹۵) پس بدل کردیم ما بجای بلا و مرض وشدت ، سلامت و صحت و راحت تا وقتیکه بسیار شدند هم بمال وهم برجال ، اینجا نیز آغاز بکفران کردند و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و روزگار است ، بدرستیکه رسید پدران ما را نیز شادی و سختی یعنی درزمان گذشته گاهی قحط بوده وگاهی فراخی ، وقتی صحت بوده و وقتی بیماری ، زمانی غم بود و زمانی شادی ، این نه بسبب کفر و ایمانست . بس ما بهمان طریقه میباشیم که بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند ، بس ما بگرفتیم ایشانرا ناگاه یعنی درحالتیکه ایمن بودند و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم‌تراست از آنکه مقدمات عذاب دیده باشند و نزول آنرا دانسته

(۹۶) و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند و یا اهل مکه و ماحول او (۱) ، بگرویدندی بخدا و پرهیز کردندی از شرك و مخالفت پیغمبر ، هرآینه میگشادیم برایشان و میدادیم ایشان را برکتها و زیادتها از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران و اززمین بروا شدن حاجات (۲) یا رستن نباتات ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را ، پس بگرفتیم ما ایشان را به آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی

در **حقایق سلمی** فرموده که اگربندگان گرویدندی بمواعید من حذر کردندی از مخالفت یا بترسیدندی ازتهدید من ، دلهای‌ایشان را بنور مشاهدهٔ خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضاء ایشان‌را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از آنست

قطعه

درزمین و آسمان درهای جود میگشانید از بی اهل سجود
از زمین پر اطاعت باز کن بر سمای معرفت پرواز کن

(۱) «چ» ماحول آن (۲) ج برآوردن حاجات

(۹۷) آیا ایمن شدند اهل مکه وحوالی آن بعد ازاین بیان که در عذاب کافران کردیم از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما در شب و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیایـد در وقت غفلت ایشان .

(۹۸) آیا ایمن شدند اهل آن شهرها از آنکه بیایدبدیشان عذاب ما در وقت چاشت وحال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهارت دنیا که بازیچه گاه غافلان است مشغول باشند (ملخص سخن آنستکه بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه روز و نه بشب).

(۹۹) آیا ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای (مکر (۱) استعاره است از استدراج (۱) بنده و گرفتن اوبر وجهی که نداند) پس ایمن نشوند از مکر خدای مگر گـروهی زیان کاران که بکفر ونفاق زیان زدهٔ هردو جهان باشند.

(۱۰۰)آیابیان نکرد خدای برای انکسانیکه میراث گرفته‌اند زمین را یعنی متمکن شده‌اند درآن از پس هلاك اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالتند که دیار امم ماضیه گرفته‌اند و خدای برایشان بیان کرد آن را که اگر خواهیم بگیریم ایشان را بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم ، و ما مهر می نهیم بر دلهای ایشان پس ایشان نمیشنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم دل چه اگر دل منشرح است آنچه میشنود در می‌یابد پس گوش دل از استماع سخن حق فائده دارد نه گوش آب و گل .

مثنوی

این سخن از گوش دل باید شنود
گوش گـل اینجا ندارد هیچ سود

[۱] آیهٔ شریفه این است : « افامنوا مکرالله فلایامن مکرالله الاالقوم‌الفاسقین » .

[۲] استدراج بزبان اخبار آنستکه خداوند گنهکار را زمانی چند در گناهکاری امان دهد وازلذات دنیوی‌خوب کامروا سازدش وسپس وی‌را نیست ونابود میکند وبکیفر اعمال‌خویش میرساندش

گوش سر با جمله حیوان همدم است
گوش سر مخصوص نسل آدم است
گوش سر چون جانب گوینده است
گوش سرسهل است اگرآکنده است

— پس بجهت تسلیهٔ آنحضرت صلوات‌اللهو سلامه علیه میگوید:

(۱۰۱) آن شهرها که نسبت بامم مذکوره داشت چـون **احقاف** و **حجر** و مؤتفکات و غیر آن ، خواندیم برتو بعضی از خبرهای آن ، و بدرستیکه آمدند باهالی آن پیغمبران چون هود و صالح و لوط علیهم‌السلام بمعجزه های روشن یـا دلائل واضحه ، پس نبودند که ایمان آرند بعداز آمدن رسل بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودنـد برتکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بردلهای ایشان ، مانند آن مهر سخت که بردلهای کفار گذاشته‌بود ، مهرمینهد خدای بردلهای ناگرویدگان (مراد آنهااند از کفار قریش که خدای تعالی دانست که ایمان نیارند) .

(۱۰۲) و نیافتیم مامر بیشتر امم مذکوره را وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم ، و بدرستیکه یافتیم مابیشتری از ایشان را شکنندگان عهد و پیمان .

(۱۰۳) پس برانگیختیم و فرستادیم بعد از ایـن پیغمبران موسی بن عمران را علیه‌السلام بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم بسوی فرعون که نام او قابوس بوده یاولیدبن مصعب‌بن ریان (۱) [فرعون لقب ملوك مصر بود چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب‌سلاطین فرس(۲) وروم وچین و یمن است] ، بسوی‌اکابر قوم او ، پس ستم کردند یعنی کافر شدند بان آیات ، وضع کردند

[۱] مصعب به تشدید صاد و ریان بـه تشدید راء ضبط شده است .

[۲] م فارس .

کفران در مکان ایمان ، چه حق آن آیتها ازغایت وضوح آن بود که بدان بگروند ، پس بنگر بدیدهٔ بصیرت که بعد از انکار حق چگونه بود آخر کار تباهکاران که غرق شدند و موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب رسید ، دختر او صفورا را بعقد در آورده باز عزم مراجعت بمصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزهٔ عصاوید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثناء سوره آینده مذکور است ، حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی دعوی ربوبیت منع فرماید ؛ موسی بیامد ، بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد .

[۱۰۴] و گفت موسی ، ای فرعون من فرستاده‌ام از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم‌تو

[۱۰۵] سزاوارم برسالت یابه‌آنکه تصدیق من کنی ومستقر و راسخم بدانکه نگویم برخدای مگر سخن راست ، بدرستیکه آمده‌ام بشما بحجتی روشن از نزد پروردگار شما یاآورده‌ام معجزهٔ پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواهست ، پس بفرست بامن فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بعرض مقدسه که موطن آبای ایشان بود باز گردند .

آورده‌اند که فرعون بنی‌اسرائیل را به بندگی میگرفت وسبب آن بود که چون یعقوب با اولاد و احبار خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان زیاد شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملك ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد و پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت می داشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود برتخت سلطنت نشست و زبان بلاف **انا ربکم الاعلی** بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند ، او گفت پدر شما بنده درم خریدهٔ کسان ما بود و شما بنده زادگان مائید ، پس ایشان را به بندگی گرفت تا

وقتیکه موسی مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا باوطان آبای خویش بروند .

(۱۰۶) گفت فرعون اگر هستی تو که دردعوی خودآوردهٔ معجزهٔ و حجتی پس بیار آنرا اگر هستی از راستگویان، بنمای‌معجزهٔ خود را پس بیفکند موسی عصا را از دست خود ، پس آنجا عصا بعد ازالقا اژدها شد ظاهرالامر که هیچکس را شك نماند در آنکه آن اژدهاست

در روایت آمده که آن عصا اژدها شد دهن گشاده مابین لحیین او هشتاد ذراع بود فك اسفل بر زمین نهاد و فك اعلی بر کنگرهٔ قصر فرعون کرد و روی بجانب تخت وی آورد و ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق هنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاك شدند و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستادهٔ اوئی که عصای خود را بگیر و من بتو ایمان می آرم و بنی‌اسرائیل را بتو می گذارم ، موسی قفای ثعبان (۱) را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمد و برسریر خود نشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگری داری موسی علیه السلام گفت آری ، پس دست راست بگریبان یا زیر بغل جیب درآورد

(۱۰۸) و بیرون کشید دست خودرا پس درآنجا بود سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود مرنگرندگان و نظاره کنندگان را

آورده اند که موسی مردی گندم‌گون بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت او بمثابهٔ بودی که بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارك آورده که موسی دست خود را به فرعون‌نمودوبعد از آن‌در گریبان کردوبیرون آوردبیضاء نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد و بهمان حالت اول؛ القصه فرعون بعد از مشاهدهٔ این دومعجزه اشراف قوم را طلبید و درباب موسی مشاورت کرد

(۱۰۹) گفتند بزرگان ازگروه فرعون ، بدرستیکه این موسی

(۱) اژدها

جادوبست (۱) دانا بفن سحر وماهر در آنکه چوب را اژدها میسازد
و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می‌آرد

(۱۱۰) میخواهد این ساحر آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان
از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد
فرعون که این سخن بشنید گفت : پس شما چه چیز میفرمائید مرا و
تدبیر چیست ؟

(۱۱۱) گفتند حبس کن او را و برادر او هرون را و با
تاخیر کن مهم ایشانرا و شتاب زدگی منمای ، و بفرست در شهرها
که تعلق بصعید مصر دارد گروهی فراهم آرندگان و جمع کنندگان
را که ایشان (۱۱۲) بیارند بتو هرساحری که باشد دانا و حاذق در
فن خود (آورده اند که بهیچ قرن چندان ساحر نبوده که در قرن
موسی ورؤسای سحره باقصای مداین صعید بودند) در تفسیر دمیاطی
آورده که در مدائن صعید دو برادر بودند که ایشان را درفن سحر مهارتی تمام
بود چون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادرخودرا گفتند مارا بسر قبر پدر
مابر ، چنان کرد و ایشان پدر خودرا آواز دادند جواب ایشان باز
داد ، گفتند یا ابتا ملك مصر مارا طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند
بی لشکر و سلاح و کار براو تنك آورده و ایشانرا عصائی است که
چون میافکنند اژدها میشود و هرچه پیش او میاید میخورد فرعون
داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید ، صاحب قبر جواب داد
که چون بمصر رسید بپرسید که وقتیکه در خواب میشوند آن عصا
همان اژدها میگردد یانی ، اگر میگردد بدانید که آن جادوی نیست
چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد و چون حال
براین باشد نه شما و هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان
نخواهد بود . القصه برادران باشاگردان و مصاحبان که دوازده هزار
نفربودند (و رزادالمسیر گوید هفتاد هزار) بمصر آمدند و بدرگاه
فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه میفرماید : وآمدند جادوان بسوی

(۱) یعنی موسی جادوگری است سخت دانا وماهر درکار خویش

افتاد گفتند آیا باشد ما را مزدی اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر موسی
علیه‌السلام ؟

(۱۱۴) گفت فرعون آری مزد باشد و شما باشید از نزدیك
شدگان من که هرگاه خواهید نزد من درآئید .

آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دوبرادر
که سابور و عادور میگفتند و دیگر حطحط و مصفر و در لباب
آورده که این چهارتن رانیز مهتری بوده سمعون نام چون بمصر آمدند
و سابور و عادور واقعهٔ سئوال و جواب پدر خود باقوم گفتند ایشان
ازقصهٔ خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند
معلوم شد که هرگاه موسی در خواب است عصا پاسبانی او میکند ،
ایشانرا ترددی پدید آمد و دغدغهٔ درخاطر خطور کرد نهان میداشتند
تاوقتیکه فرعون موسی را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره
کند و مجلس معارضه انتظام یافت ، ساحران عصا و رسنی چند در
در میدان آوردند و فرعون بر بالای قصر خود بتفرج و مردم بنظاره
حاضر شدند و هفتاد هزار ساحر بر یك طرف صف بر کشیدند و
موسی و هارون علیه‌السلام بریك جانب بایستادند جادوان بطریق ادب
پیش آمده :

گفتندای موسی یاآنستکه تو میافکنی عصای خود را ویا آنکه
باشیم ما افکندگان حبال و عصای خود را .

(۱۱۶) گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و
تخلقی که انبیاء را میباشد ، شما بیفکنید ، پس آن هنگام که بیفکندند
جادوان آنچه ساخته بودند ، جادوی کردند برچشمهای مردمان یعنی ۱
بنمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت و بترسانیدند مردم
را و آوردند جادوی بزرگ .

آورده‌اند که رسنهای بزرگ مجوف تافته و بافته بودند و
بقیر مطلا کرده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته واجواف همه‌را
پرسیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانها رسید زیبق در حرکت آمد
و آن رسنها و چوبها بشکل مار بریکدیگر پیچیدن گرفت . و در

تفسیر **عین المعانی** آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد ، آن اشکال در حرکت آمده چنان نمود که همهٔ میدان پراز مارانند .

(۱۱۷) و ما وحی کردیم بسوی موسی علیه‌السلام آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدها شد دهان گشاده ،

پس آنجا که اژدها شده بود فرو می‌برد آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق مینمودند وآن چهل خرواررسن و چوب بود. راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد روی بنظاره کنان آورد و مردم بگریختند و خلقی عظیم در آن انبوهی هلاك گشتند پس موسی او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حال و عصا را معدوم گردانید .

[۱۱۸] پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه‌السلام و زائل شد آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادو های ما را باطل نکردی .

(۱۱۹) پس مغلوب شدند جادوان آنجا که موسی غالب شد بافرعون و قوم او مغلوب و منکوب گشتند و باز گشتند از آن موضع خوارشدگان یاناامیدان و بی‌مرادان

[۱۲۰] و افکنده شدند جادوان برروی های خود سجده کنندگان مرخدابرا .

[۱۲۱] گفتند ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان . فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید . ایشان گفتند توکه باشی .

[۱۲۲] پروردگار موسی و هارون وحمهٔ عالمیان است.

[۱۲۳] گفت فرعون باجادوان ، آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن ، بدرستیکه این عمل تزویر خفی است که شما ساخته‌اید آنرا در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی

مواضعه کردید واین حیله ساخته‌اید تا بیرون کنید از این شهر اهل آنرا که قبطیانند واین ملك شما وبنی اسرائیل را خالص شود ، پس زود باشد که بدانید نتیجهٔ این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنگه تفصیل کرد و گفت :

(۱۲۴) هرآینه ببرم دستهای راست شما وپاهای چپ شمارابخلاف یکدیگر یعنی از هرشقی عضوی ، پس بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما وعبرت گرفتن دیگران(۱۲۵) گفتند جادوان که ما را از مرك چه ترسانی و وعید کشتن چه میدهی که مابمرك مشتاق تریم از تشنه باب زلال زیرا کـه بسبب موت بدرستیکه مابسوی پروردگار خود بازگردندگانیم ، پس چرا خواهان او نباشیم

بیت

مرگ است که دوست رارساند بردوست　　آن کیست که او بمرك شادان نبود

وفی المثنوی المعنوی

جانهای بسته اندر آب و گل　　چون رهند از آب و گلها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند　　همچو قرص بدر بی نقصان شوند
چون نقاب تن برفت ازروی روح　　از لقای دوست دارد صد فتوح
میزند جان در جهان آبگون　　نعرهٔ یا لیت قومی یعلمون

(۱۲۶) وتوکه فرعونی منکر نمیشوی ازما وعیب نمیکنی مارا مگر آنکه بگرویدیم بنشانهای قدرت آفریدگار ما آن هنگام که آمد بما ومشاهده گردیم بردست موسی علیه‌السلام ، پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند ای پروردگارما بریز برما وافاضه کن شکیبائی دراین بلا تاجزع نکنیم وبمیران مارا مسلمان وثابت قدم برایمان .

(۱۲۷) وگفتند مهتران ازگروه ملازمان فرعون ، آیا میگذاری ودست باز میداری موسی وقوم اورا تاتباهی کنند در زمین مصر ومردم را برتو متغیر گردانند وپرستش ترا بگذارند واز عبادت معبودان وخدایان تو دست بازدارند .

گفته‌اند فرعون خلق را بپرستش خود میفرمود وخود پرستندهٔ کواکب بود

واصح آنستکه او برصورت خود بتان ساخته بود وهر یك ازقوم را بتی داده بودکه این را بپرستید تا اوشمارا بمن نزدیك گرداند وازاین سبب میگفت انا ربکم الاعلی ، اینها خدایان خرد ترند ومن خدای بزرگتر

القصه اعیان تختگاه فرعون اورا تحریص وترغیب کردند برقتل موسی وقوم او وفرعون دانست که اوبرقتل موسی قادرنیست « گفت فرعون زود باشد که بکشیم پسران ایشانرا چنانچه پیش از این میکردیم تانسل ایشان منقطع گردد وزنده بگذاریم دختران ایشانرا تا خدمت ما کنند وما برایشان غالبانیم وایشان مقهور حکم مااند وچون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه روی بموسی آوردند وبعد از اضطراب ایشان (۱۲۸) گفت موسی مرگروه خود را ، یاری خواهید از خدای وصبر کنید برآنچه با شما کند ، بدرستیکه زمین مر خدایراست ، میراث میدهد آنرا هرکرا میخواهد از بندگان خود (دراین سخن وعدهٔ اهلاك قبطیاناست ودرآمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل) . وعاقبت نیکو یاظفر ونصرت یابهشت مرپرهیزکارانراست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در یافتند وباز آغاز شکایت فرموده :

(۱۲۹) گفتند مارا میرنجانیدند یعنی قبطیان مارا ایذاء میکردند و ایذاء میکنند مارا پس از آنکه تو بیامدی وتمام روز مارا کار میفرمایند « پیش ازاین ابناء مارا میکشتند وحالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند » گفت موسی از روی تصریح ، شایدکه پروردگار شما (عسی از برای طمع است یعنی طمع میدارم ازخدای (۱) آنکه هلاك کند دشمن شماراکه فرعون است باقوم او وخلیفه گرداند شمارا بعد ازهلاك ایشان در زمین مصر یادرارض مقدسه ، پس ببیند خدای که بوقت نعمت وراحت ودولت چگونه عمل میکنید وچه چیز بجای میارید ازکفر وطاعت وشکر ومعصیت تا شمارا بدان جزا دهد . آنگه حق سبحانه بعد ازوعدهٔ هلاك دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند :

(۱) آیهٔ شریفه این است. « قال عسی ربکم ان یهلك عدوکم .... »

(۱۳۰) وهرآینه کهما گرفتیم تبع وقوم فرعون‌را بقحط وتنگی وخشکسالی وبنقصان بعضی ازمیوه‌های ایشان ، تاباشد که‌ایشان پند گیرند وازکفر بازایستند ، ایشان متنبه نشدند :

(۱۳۱) پس چون آمدی بایشان نیکوئی ازفراخی وارزانی ، میگفتند برای ماست این نیکوئی وما مستحق آنیم ، واگر رسیدی بدیشان بدی چون قحط وبلا ، فال بد میگرفتند بموسی وآنانکه باوی بودند ازمؤمنان ومیگفتند این رنج ومحنت بشامت (۱) ایشان بما میرسد ، بدانید (۲) جز این نیست که سبب خیر وشر ایشان نزد خداست واز اعمال بد ایشان است که کرام‌الکاتبین نوشته بحضرت برده اند وشامت آن عملها بدیشان رسیده ، ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند که آنچه بر ایشان میرسد ازمکاره واهوال بواسطهٔ شومی اعمال است .

(۱۳۲) وگفتند فرعونیان موسی علیه‌السلام‌را هرگاه بیاری یاهر چیز که بیاری بما از نشانهٔ که‌زعم توآنست که معجزهٔ تواست مثل قحط ومرض وامثال آن تاسحر کنی مارابدان ، پس نیستیم ماترا از گرویدگان وباورداراندگان . چون قبطیان بنهایت‌انکار پیش آمدند :

(۱۳۳) پس فرو فرستادیم ما بر ایشان طوفان (وآنچیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فراگیرد همه آنرا چون باران وسیل) وفرستادیم ملخ پرنده وملخ پیاده (یاکنه یاسبوسه) وبزغ (۳) وخون ، درحالتیکه این اشیاء آیتهای قدرت مابودند ازیکدیگر جداشده (یعنی مدت

(۱) شامت ضد میمنت وبرکت است (۲) الا ازبرای تنبیه ایراد کرده میشود ودلالت میکند برتحقق مابعد خود چنانکه دراین شعر لبید شاعر فرموده:

الا کل شیئی ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زایل

آیه شریفه این است :

« الا انما طائرهم عندالله ولکن اکثرهم لایعلمون »

(۳) بزغ : بفتح اول ودوم وسکون سوم بمعنی وزغ است که بعربی ضفدع گویند و ضفادع جمع آنست (ضفدع به ضفادی گاهی جمیع بسته میشود).

میان هردوآیت یکماهبود وامتداد هرآیه یکهفته)' پس ایشان گردنکشی کردند ازفرمان فرمانبرداری ، وبودند گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات وتتابع آن ، ایمان نیاوردند .

(۱۳٤) وهرگاه که واقع شد وفرود آمد ، برفرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد ، گفتند از روی تضرع ، ای موسی بخوان برای ما ، آفریدگار خود را ، به آنچه عهد کرده است وآن عهد نزدیك تست یعنی خدای تو وعده کرده که چون اورا بخوانی اجابت کند ، اگر باز بری وزائل گردانی از ما این عذابرا ، هرآینه ما ایمان آریم وتصدیق کنیم مرترا وهرآینه بفرستیم باتو بنی اسرائیل را تاتوهرجاکه خواهی ببری ،

(۱۳٥) پس آنوقتیکه ما ببردیم بدعای موسی ودفع کردیم ما ازایشان آن عذاب را وتاخیر کردیم تامدتی از زمان که بیشبهه ایشان رسندگانند بدان تامعذب گردند درآن ، پس ایشان عهدرامیشکنند .

در تفاسیر آمده که درمصر هفت شبانروز باران بارید وبظلمت ابرهای متراکم درماندند وآب بخانه‌های قبطیان درآمد ومردان وزنان برپای استادند وکودکانرا بربلندیها بردند وهرقبطی که در خانه بنشستی غرق شدی وبا آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود ، قطرهٔ آب بدانها در نیامد ، القصه تنك آمده رجوع بفرعون کردند وازو نا امید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تااین عذاب رفع کند وما ایمان آریم ، چون آن طوفان بدعای موسی مندفع شدوآب ازروی زمین برفت ، مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکوکه هرگز ندیده بودند ، باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و حق سبحانه ملخ سواره بدیشان گماشت تااکثر مزروعات ایشانرا بخوردند ، دیگر باره پناه بموسی آوردندوسوگند خوردند که اگر آن بلا منکشف گردد بخدا بگروند ، حضرت موسی بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت بمشرق ومغرب کرد ، جمیع ملخها بدان دوطرف متفرق شدند ، ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده ، گفتند این مایه محصول ماراپس است وتصدیق نکردند ، حق تعالی ملخ پیاده را

فرستاد تاآنچه از زرع باقیمانده بود بخوردند ، دیگر باره التجا به کلیم‌الله کرده آغاز تضرع نمودند وبشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد ، گفتند ای موسی مارامحقق گشت که درفن سحراز جملهٔ ماهرانی دیگر باره حق‌تعالی لشکر وزغ را فرستاد تابجامهٔ خواب ایشان در می آمدند ودر دیگهای ایشان در میافتادند وچون کسی سخن گفتی بدهن وی درآمدندی ، باز تضرع کرده وشرط کرده این بلا مندفع شد ، دیگر باره باسر تمرد وعناد رفتند وحق تعالی آب نیل‌را خون گردانید همین که سبطی (۱) میخورد آب صافی بود وهمین که قبطی میل میکرد ، خوناب‌میشدواگر ازیك‌طرف‌خوردندی بنسبت هریك همان حال واقع بودی ، اینجا نیز عهد کردند وبعد از کشف بلا شرط متابعت بجانیاوردند .

(۱۳٦) پس انصاف ستدیم وارادهٔ انتقام کردیم از ایشان ، پس غرقه ساختیم ایشانرا ، دردریای قلزم (به نزدیکی مصر) ، بسبب آنکه ایشان بدروغ داشتند آیات قدرت مارا ، وبودند از تامل آن بیخبران .

(۱۳۷) ومیراث دادیم قوم‌را ، آنکه بودند ضعیف وزبون ، گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل راکه بدست قبطیان درمانده بودند بعداز هلاك فرعون واتباع اومیراث دادیم جهات شرقی از زمین شام وجهات غربی از آن زمین ، آن زمینی که برکت پیدا کردیم درآن بارزانی وبسیاری محصولات وبا باقدام انبیاء عظام علی نبینا وعلیهم‌السلام ، وتمام‌شد وبوفارسید وعدهٔ پروردگارتو ، وعدهٔ نیکو برای بنی اسرائیل که آن‌نصرت بودبر اعداو تسخیر دیار ایشان ، ووفای ۱
این وعده بسبب آن‌بودکه صبر کردند بر شداید مکاره ، وخراب کردیم آنچه بودکه‌ساخته وراست کرده بود فرعون وگروه او ، ازکوشکها

(۱) سبط : بمعنای فرزند فرزند باشد وسبط را یهود بجای قبیله در اعراب استعمال کرده‌اند چنانکه در قرآن آمده : « وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطاً که دراینجا اسباط بمعنای امت وجماعت استعمال شده است [اسباط جمع سبط است]

وحصار ها ومنزلهای نیکو وآنچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان [۱] ،

[۱۳۸] وبگذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت ، بس بیامدند وبگذشتند بر گروهی از قبیلهٔ لخم [۲] که بر ولایت رقه اقامت میکردند برپرستش بتان که مرایشان را بود وچون بنی اسرائیل قومی مجاور بتکده دیدند ، گفتند ای موسی بساز برای ما خدائی یعنی خدای تمثالی بساز که آنرا بپرستیم ، چنانچه ایشانرا خدا یان هست که میپرستند ، گفت موسی بدرستیکه شما هستید گروهی که نادانی میکنید وجهل میورزید در دین که توهم جواز عبادت غیر خدادارید

(۱۳۹) بدرستیکه این گروه بت پرستان هلاك شده اند بهآنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین وآئین ایشانرا درهم خواهد شکست وبتان ایشان بردست ما پاره پاره خواهند گشت وزایل ومضمحل است آنچه هستند ایشان کهمیکنند از عبادت اصنام

[۱٤۰] گفت موسی ' آیاجز خدای طلب کنم برای شما معبودی ؟ وحال آنکه اوفضل داد شمارا بر عالمیان زمان شماوبا نواع نعم تخصیص فرمود

(۱٤۱) ویاد کنیدچون برهاندیمشما راازتبعهٔ فرعون که میچشانیدند شما را بسختی عذاب ، میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وزنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری وبندگی خود ، و دراین رهانیدن نعمتی بود ، یا در آن عذاب محنتی بود شما را از پروردگار شما نعمتی یا محنتی بزرك . آوردهاند که موسی علیهالسلام وعده کرده بود بنیاسرائیل راکه بعداز هلاك فرعون کتابی بیارم بشمااز

---

[۱] صرح بفتحاول بمعنای کوشك و دیگر هر بنای عالی بلندی را گویند و صرح هامان نام کوشکی بوده که یکی از وزرای فراعنه کههامان نام داشته است درمصر ساخته است (۲) لخم نامقبیله ایست که در یمن بودهاند واز همین قبیلهدر جاهلیت ملوکی بودهاند کهبنام ملوك لخمی خوانده میشوند .

نزدیك خدای تعالی که هرچه شما را باید در آن مبین ومفصل باشد ، بس چون از دریا نجات یافتند وفرعون غرقه شد ، طلب آن کتاب نمودند وموسی از خدا درخواست که آن کتاب بدوفرستد ، حکم شد که سی روز بروزه باش ، پس از آن بطور آی تا باتو سخن گویم ، موسی سی روز روزه داشت ودر روز سیوبکم بطور توجه فرمودو کراهت داشت از آنکه باحق سبحانه سخن گوید واز دهن او بوی روزه آید ، بس ازبرای دفع آن رایحه مسواك کرد وملائکه گفتند ما ازتو بوی مشك میشنفیدیم ، آنرا بمسواك دفع کردی ، حق سبحانه فرمود تا جرمانهٔ آنرا ده روز دیگر روزه دارد چنانکه میفرماید :

(۱۴۲) ووعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب سیشبانه روز از ذیالقعده (چون مدار حساب شهور عرب برؤیت هلالاست وآن بشب مرئیمیشود تاریخ را بشبمقید کرد) ، وتمام کردیم آنسی را بده دیگر از ذیالحجه ، بس تمام شد وقتیکه پروردگار تو اورا مقرر فرموده بودبچهل شبانروز ، وگفت موسی، مربرادرخود هارون راکه من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم ، توخلیفهٔ من باش در میان قوم من ، و بصلاح آر هرکاری راکه شایستهٔاصلاح باشد ازامور ایشان وپیروی مکن راه تباهکاران را .

(۱۴۳) وآنهنگام که آمد موسی بوقتیکه ما مبین ومقرر کرده بودیم وسخن گفت باوی پروردگار وی ' یعنی بشنوانید اوراکلامخود بیواسطه ، در **تبیان** آورده که « چون حق سبحانه خواست که با موسی سخن گوید بفرمود تاهفت فرسخ از گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت وچون موسیعلیهالسلام قدم درظلمتنهاد شیطان را ازاوبراندند وملکین کاتبین را ازاو دور کردند وآسمان را بنظر وی درآوردند ملائکه را دید در هوا استاده وعرشعظیم بروی ظاهر گشت ، پسحق سبحانه وتعالی باوی سخن گفت . » در **ینابیع** آورده که اورابیست و چهار هزار کلمه بشنوانید وبروایتی هفتصدهزار واصح آنستکه نود و چهار هزار ودر **کشاف** گفته که حق سبحانه وتعالیچهل شبانروز باموسی

سخن گفت ، چون موسی سخن حق شنید واز جام کلام بیملام ربانی جرعهٔ ذوق محبت جشید ، فراموش کرد که او دردنیاست ، خیال بست که در فردوس اعلی است ، وچون جنت جای مشاهدهٔ لقاست ، گفت موسی ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رؤیت خود تابدیدهٔ سر نظر کنم بسوی تو ، گفت خدای نتوانی دید مرا دردنیا ، چه‌حکم‌ازلی‌بر آن واقع‌شد که‌هر‌بشری که‌دردنیابمن نظر کند بمیرد . ودر **مدارك** فرموده که بعین فانی مرا نبینی ، بلکه‌جمال باقی بدیدهٔ باقی مشاهده باید کرد وآن مشاهدهٔ دیده دربهشت خواهد بود . بدانکه طلب موسی رؤیت‌را دلیل جواز رؤیت است چه اگر رؤیت محال بودی موسی این سؤآل نکردی، چه طلب مستحیل از انبیاء روانیست . صاحب **کشف‌الاسرار** گوید که مقام موسی در آن ساعت که‌خطاب **لن‌ترانی** شنید عالی تربود از آنکه گفت **ارنی** زیرا که این ساعت درعین مراد حق‌بود وآنوقت درقید مراد خود وقائم بمراد حق‌بودن کاملتراست‌ازقیام‌بمراد خود نمودن :

بیت

لن‌ترانی‌میرسداز‌طور‌موسی‌راجواب هرچه‌آن‌ازدوست‌آید‌سر‌بنه‌گردن‌متاب

اگرچه زخم لن‌ترانی رسید فی‌الحال مراهم [۱] راحت فرستاد که توباضعف بشریت طاقت دیدار نداری ازآنگفتم که‌لن ترانی ، ولیکن نگاه‌کن بکوه زبیر که بلند ترین جبال ولایت مدین است وقوت تحمل اواز توبیشتر است ، پس‌اگر این‌کوه قرار گیرد وثابت ماند درجای خود بهنگام تجلی من‌براو ، پس‌زود باشد که تونیز به بینی مرا وطاقت دیدار منت باشد واگر کوه را قوت دیدار نباشد تو هم در دنیا ازتمنای آن‌در گذار ، پس آنهنگام‌که تجلی کرد پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار

---

[۱]مراهم جمع مرهم‌است ومرهم هرداروئی‌را گویند‌که برزخم نهند
[۲] زبیر : بفتح اول وکسر دوم وسکون سوم وچهارم نام‌کوهی‌است که حضرت موسی باخداوند سخن گفت

سوفار[۱] سوزنی‌برای آنکوه ، بعداز آنکه حیات وعلم ورؤیت دروی آفریده بود تانور حق‌سبحانه‌را دید . **در عین‌المعانی** از سهل‌ساعدی نقل میکند که‌حق سبحانه وتعالی نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد ، در آنساعت هردیوانهٔ که‌بر روی زمین بود باهوش آمد وهر بیماری که برسر بالین مرض داشت ، شفایافت وعرصهٔ زمین رقم‌سرسبزی پذیرفت وآبهای شور بعذوبت[۲] وحلاوت متصف گشت ، بتان برروی در افتادند ونیران مجوس فرو مرد وبسبب آن تجلی گردانید خدای مرآنکوه را ریزه ریزه ، ودر تبیان نقل میکنند که‌کوه بدان عظمت پاره پاره گشت وشش‌کوه دیگر ازو جداشد سه‌کوه که احداست ورقان ورضوی بمدینه افتاد وسه کوه دیگر که ، ثور وثبیروحراست بمکه ، وبیفتاد موسی‌بیهوش ازهول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن‌کوه واز عشیه یوم خمیس یوم عرفه تاعشیه یوم جمعه بیهوش ماند ، پس آنهنگام که‌بهوش آمد ، گفت تنزیه میکنم ترا ازهرچه نه‌لایق تواست‌یا پاك میدانم ترا ازآنکه مرئی شوی در دنیا ، باز گشتیم بسوی‌تو از اقدام برسوآلی که‌بغیر اذن توباشد ومن اول گرویدگانم بعظمت وجلال تو به آنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست

بیت

ای‌بیك لمعهٔ تونور بصد پاره شود چه‌عجب‌مشت گلی عاجزوبیچاره‌شود

عجب سری است که کوه باین عظمت تحمل دیدار نداشت ودل انسان را بحکم **ولکن ینظر الی قلوبکم** [۳] طاقت آن نظر هست، نکتهٔ در این آنستکه تجلی برکوه بنظر هیبت بود

---

[۳]سوفارظرف وانائی باشد که‌از گل‌پخته باشند مانند کوزه وسبووطغار وخم‌ومانندآن‌وهرسوراخ راگویند عموماً وسوراخ‌سوزن‌را خصوصاً و دهان‌تیررا نیز گفته اند وآن جای باشد ازتیر که چلهٔ کمان درآن بند کنند [۲] گوارائی
[۳] مراجعه شود ببرك شمارهٔ ۲۰ مقدمهٔ این تفسیر

وتجلی بردل بنظر رحمت است ، آن نظر کوه را ویران ساخت واین نظر دل‌را معمور [۱] میسازد

دل پذیرفت آنچه گرون برنتافت دل‌بدانست آنچه عرش اندر نیافت

(۱۴۴) حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی وتدارك المی که ازحرمان مقصد در یافته بود گفت : ای موسی اگر ترامنع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال وبقای ذات تو اندوهناك مباش ، بدرستیکه من‌ترا برگزیدم برای‌بنی اسرائیل یا برآدمیان که درزمان تو موجودند به پیغامهای من که بخلق رسانی ، ودیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من باتو بیواسطه ، پس فراگیر آنچه ترا عطا کردم از امر ونهی وبدان عمل کن وباش ازشکر گویندگان بدان عطا .

(۱۴۵) ونوشتیم مایعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد ، یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر ومداد نهرالنور نوشت برای موسی علیه‌السلام در لوحها که هفت یانه‌یاده بوده ودرزادالمسیر دوازده واین موافق قول اهل کتابست وطول هرلوح دوازده یا ده زرع بوده ولوح از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدر بهشت یا از سنگی سخت که ارقام دروی کنده بودند چون‌نقش درنگین [واصح آنستکه از زمرد سبز بوده] وبروی نوشته بودند از هرچیزی که درباب دین محتاج الیه باشد وپندی وبیان کردنی مرهر چیزیرا ازاوامر ونواهی پس گفتیم بموسی که فراگیر الواح‌را بجدی تمام وعزم درست وبفرمای گروه خودرا تابصدق عزیمت فراگیرند به نیکو ترین آنچه درلوح است [گفته اند احسن بمعنی حسن است ومکتوبات الواح همه حسن بود وقولی آنستکه احسن عزائم‌بوده وحسن رخصتهایعنی بفرمای تابعزیمت عمل کنند نه‌برخصت) . ودر زادلمسیر فرمود- که حسن جمع است بین الفرایض والنوافل [۳] ، زود باشد که بنمایم‌شمارا ای بنی اسرائیل سرای فاسقانرا یعنی آرامگاه ایشان که دوزخ است یاشمارا بولایت

[۱] آبادان (۲) نافله عبادتی‌را گویند واجب‌نباشد وغنیمت ودهش‌را نیز گفته اند و هم بمعنای نبیره آمده چنانکه درقرآن فرموده است : « ووهبناله اسحق ویعقوب‌نافلة » ج : نوافل .

شام درآرم ومنازل قرون ماضیه که ازدایرهٔ فرمان من‌بیرون رفته‌بودند بشمابنمایم ویابنمایم شمارا منازل فرعون وقبطیان درمصرهمه خراب شده واز خداوندان همه‌خالی مانده تاعبرت گیرند بدان .

بیت

چشم عبرت بین چرا درقصرشاهان ننگرد

تاچه‌سان ازحادثات دورگردون شدخراب

پرده داری میکند برطاق کسری عنکبوت

چوب نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب

(۱۴۶) زود باشد که بگردانم ، از قبول آیتهای من که قرآن است یااز فهم دلائل قدرت که درآفاق وانفس ودیعت نهاده‌ام ، آنانکه تکبر میکنند ، درزمین بی‌استحقاق یعنی مهر بردلهای متکبران بنهیم تا فهم سخن مانکنند . **ازذوالنون مصری** (۱) قدس سره منقول است که‌خدای تعالی نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل‌را بمکنون حکمتهای . قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده

بیت

حیف‌است چنین گنج درآن ویرآنه حکمت نکند فهم یقین دیوانه

(۱) ابوالفیض ثربان‌بن‌ابراهیم مصری ، لقبش ذوالنون واصلش ازقصبهٔ اخمیم بود لیکن روز گار خودرا در مصر گذرانید . ذوالنون مصری ازمعارف عرفاست وچون دارای لهجه خاصی بود وسخنان خودرا در لفاف‌الفاظ نمی پیچیدند گروهی ویرادیوانه‌میگفتند ودستهٔزندیقش‌خواندند و بالاخره درائرشایعهٔ بداندیشان که ذوالنون‌زندیق‌است‌متوکل‌عباسی‌اورابیغداد احضار نمود ، چون ذوالنون ببغداد رسید وخلیفه‌را دیدار کرد ، زبان به پند واندرز ونصیحت خلیفه گشود وچنان سخنان‌وی درمتوکل تاثیر کرد که از کردار خویش بشیمان گردید ، خلیفه از ذوالنون عذرخواست و با احترام تمام بمصر باز گشتش داد تا سال ۲۴۵ در مصر روز میگذرانید تا در اینسال بدرود حیات گفت .

واگربه بیند سرکشان هرنشانی که مابنمائیم برصدق نبوت محمد (ص) آنحضرت ، یابدانند که پیغامی که فرستیم ، نمیگویند بدان ازجهت ستیزه وعناد ، واگربه بینند راست‌وطریق هدایت ، آنراراه نگیرند یعنی متابعت نکنند واگر به‌بینند ، راه‌بیراهی وگمراهی‌را ، آنرا راه گیرند وپیروی کنند ؛ این گردانیدن دلهای ایشان ازفهم آیات بسبب آنستکه ایشان دروغ شمردند سخنان مارا وبودند ازنظر درآن واعتبار برآن ؛ ناآگاهان وبیخبران وگفته اند مرادغفلت اعراض وعناد است نه غفلت سهو وجهل یعنی میدانستند وتصدیق نمیکردند .

(۱۴۷) وآنانکه تکذیب کردند ، آیتهای ماراکه قرآنست یا دلایل قدرت وبدروغ شمردند دیدن سرای آخرت‌را ، باطل وتباه گشت عملهای که دراین جهان کردند ، آیاجزا داده شوند (یعنی نشوند) مگرجزای آنچه بودندکه دردنیا عمل میکردند ؟ .

(۱۴۸) وفراگرفت قوم موسی یعنی‌بساخت سامری ومتابعان او از پس‌رفتن موسی ، ازپیرایه های‌ایشان که قبطیان‌عاریت گرفته بودند ، گوسالهٔ یعنی‌بهیئت گوساله‌بدنی‌بیروح ، ومراورا آوازی‌بودچون آواز گاو .

آورده‌اند که بنی اسرائیل شبی که ازمصر بیرون‌می‌آمدند بجهت آنکه قوم فرعون ازایشان خبرنیابند بهانهٔ انگیختند که ماعروسیها داریم وبدان اشتغال مینمائیم وهریك از دوستان خود که درمیان فرعونیان داشتند پیرایهٔ بعاریت بستدند وبعد از عبور بردریای وغرق قبطیان ، آن‌حلیه دردست ایشان مانده بود ، چون موسی عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون آمد وگفت این پیرایه های عاریت که دردست بنی‌اسرائیل مانده‌میخرند ومیفروشند وتصرف درآن حرام‌است ، هارون بفرمود تاتمام‌آنراجمع کردند وسامری‌راگفت که تواینهارا بامانت نگاهدار سامری پیرایه های زرونقره‌را درتصرف آورده ودرزرگری ماهربود ، همه‌را بگداخت ودرقالب ریخت وشخصی بهیئت گوساله بساخت امابدنی بیروح بود ؛ پس‌عملی کردکه ازوآوازی بدر آمدچون آواز گاو ،

آورده اندکه سامری دروقت غرق شدن فرعون ، جبرئیل‌را

دیده‌بود که‌بر اسب‌سوار واز زیرسم‌اسبش قبضهٔ خاك برگرفته باخود میداشت همینکه شکل گوساله ازقلب بیرون آمد ، قدری ازین خاك دردهنش ریخت ، خدای تعالی آن‌گوساله‌را زنده‌گردانید وبفریاد آمد **ابن عباس** میفرماید که چون آوازگوساله بگوش جمعی از بنی‌اسرائیل رسید بسجده در افتادند . آیاندیدند وندانستند آنکه گوساله باایشان سخن نگوید ونه بنماید ایشانرا راهی که‌بجائی رسند ؟ فراگرفتند اورا بخدائی ، وبودند ستمکا ران که وضع عبادت کردند درغیر موضعش **در لطائف** امام قشیری ، مذکور است که چه دور است میان امتی که مصنوع خودرا پرستند ومیان امتی که عبادت صانع خودکنند

بیت

آنراکه تو ساختی نسازد کارت سازندهٔ تست دردو عالم یارت

(۱٤۹) وآنهنگام که افکنده شدندامت وپشیمانی دردستهای ایشان یعنی بشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او ودیدند آنکه ایشان بتحقیق گمراه شدند ، گفتند ازروی ندامت ، واگر نیامرزد مارا ، بخدای که باشیم از زیان کاران وهلاك شدگان .

(۱٥۰) وآنهنگام که‌باز گشت موسی ازطور بسوی قوم خود ؛ خشمگین بغایت آندوه ناك یاجزع کننده .

آورده اندکه موسی‌درمحل رجعت ازین قضیه‌خبر یافت واصح آنستکه حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور واز خشمناکی بااندوه تمام بمیان قوم آمد وازغایت غضب گفت : بدنیابت کردیدازمن ، از پس مفارقت‌من ، آیاتعجیل کردید وپیشی گرفتهد بعبادت عجل بر فرمان پرودکارخود وصبر نکردیدتا من بیایم وحکم‌خدا بشمابرسانم ؟ وبیفکند موسی لوحهارا که احکام الهی برآن نوشته‌بود وآن غضب نیز برای خداکرد ، در **ینابیع** [۱] آورده که الواح را نیفکند اما از

---

[۱] ینابیع ، این‌تفسیررا امام یوسف‌بن عبدالله لؤلؤی اندد خودی تالیف‌نمود امام یوسف این‌تفسیررا بالحنی عرفانی نوشته ودرآن‌سخنان عرفا وتعبیرات صوفیه بسیار دیده میشود وآن‌را باروشی دلپذیر فراهم آورده است . امام یوسف ازعلمای بزرك علم‌تفسیر میباشد وبعلوم دیگر معمول‌زمان‌خود نیزآشنائی تام واطلاع تمام داشته‌است

دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفکند وجمهور برآنند که الواح‌را بیفکند وشکسته شد وشش سبع وهرچه برآن مکتوب بود به آسمان بردند وآن تفاصیل اشیاء بود ویك‌سبع مانده بودکه هدی ورحمت‌بود، پس موسی بعداز معاتبهٔ باقوم لوح‌را القاکرد وبگرفت موسی سربرادر خودرا [یعنی هارون] بطرف خود میکشید اورا، بطریق معاتبه، از روی اهانت ، گمان موسی آن بود که مگر هارون در منع ایشان تقصیری فرموده ، گفت هارون که‌ای پسرمادرمن [اگرچه ایشان برادر پدری ومادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی مادررا یادکرد] ، پس گفت‌من تقصیر نکردم ، اما بدرستیکه قوم مرابیچاره دیدند وتنها یافته وزبون گرفتند ونزدیك بودندکه مرابکشند ازبسیاری مبالغهٔ من درمنع ایشان، پس شادمان مگردان بمن دشمنان را وچنان مکن‌که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت بمن‌ومدار مراباگروه ظالمان‌یعنی مرادر عدادگوساله پرستان میار .

[۱۵۱] گفت موسی بعداز استماع این‌سخن، ای پروردگارمن بیامرز مرا درین عمل‌که بابرادر بزرگتر کردم یا درآنکه الواح را بیفکندم وبیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلمه‌ودر آرمارا دربخشایش خود وگفته اند درپناه عصمت‌خود دردنیا و ریاض جنت خود درآخرت ، وتو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست وبخشایش مجموع :

قطعه

تو بر اهل سخا انعام کردی — که بربیچارگان انعام کردند
بهرجاجوئی از رحمت‌روانست — زدریاهای جودت وام‌کردند

[۱۵۲] بدرستیکه آنانکه از روی جهالت ، فراگرفتند گوساله را بخدای ، زود باشدکه برسد ایشانرا خشمی از پروردگار ایشان و آن خشم همان بودکه حق سبحانه امرکردکه بکشند یکدیگررا و دیگر برسد ایشانرا خواری در زندگانی دنیاکه آن جزیت است یا

اجلا [۱] از دیار ایشان ، وهمچنین‌که پاداش دادیم گوساله پرستانرا جزا میدهیم دروغگویان ومتبدعان را

[۱۵۳] وآنانکه‌کردند بدیها ، ازکبایر وصغایر یاشرك آوردند پس بازگشتند بخدای از پس‌وقوع‌آن عمل‌ها وبگرویدند یعنی‌تصدیق کردند خدای را بیگانگی ورسول را به پیغمبری [واگر مراد از سیات غیر شرك باشد معنی **آمنوا** آنستکه تصدیق کردندآنراکه حق تعالی توبهٔ گناهکار را قبول میکند] ، بدرستیکه پروردگار تو ازپس توبه ، هرآینه آمرزنده‌است مرگناهان ایشانرا ، مهربانست برایشان‌بقبول توبه ازیشان .

[۱۵۴] وچون خاموش شد یعنی ساکت گشت از موسی خشم او [تشبیه‌کرد غضبی‌راکه حامل موسی بود برآن فعل بکسی که‌آمر باشد بچیزی وبرآن اغرا [۲] کند واز سکون‌آن بسکوت‌تعبیرفرمود باآنکه غضب دلالت میکند برآنچه در نفس خشم‌گیرنده است برای مغضوب‌علیه ، پس گوئیاکه آن بمنزله نطق است وسکون آن بمثابه سکوت] . القصه چون خشم موسی فرو نشست ، فراگرفت بقیهٔ‌الواح راکه بیفکنده بود ودر آنچه مکتوب بود درآن ، راه نمودن بوداز گمراهی وبخشایش یعنی پاك‌شدن ازگناه ، برای کسانیکهٔ ایشان‌مرعقاب پروردگار خود را ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند .

آورده‌اند که از حضرت عزت خطاب رسید بموسی علیه‌السلام که جمعی از احبار بنی‌اسرائیل‌را بطور برد تاآز عبادت عجل اعتذار کنند ؛ موسی باقوم خودگفت وقبول کردند :

[۱۵۵] وبرگزید موسی ازقوم خودهفتاد مرد از برای‌میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم [وقولی آنستکه طایفهٔ ازبنی‌اسرائیل گفتند که خدای باموسی سخن نکرده وآنچه برالواح است کلام موسی

[۱] کسی را ازشهر ووطن خود بیرون کردن
[۲] شوراندن و بولع انداختن .

باخود بیار تا کلام من بشنوند وبرآن گواه باشند ، موسی هفتاد تن را باخود برد وچون بطور رسیدند ابری پدید آمد ومیان موسی وایشان حایل شد ، موسی بپردهٔ غمام در آمد واحبار قوم بسجده درافتادند و حق سبحانه باموسی سخن گفت وامرونهی ووعید فرمود ، پس چون ابر منکشف گشت وموسی بیرون آمد وفرمود که شنیدید کلام پروردکار من؟ کافتند کلامی شنیدیم ، اما متکلم معلوم نبود ، ماوقتی ایمان آریم که خدای را آشکارا به‌بینیم ، مقارن این سخن صاعقه پدید آمد وهمه را بسوخت موسی مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد : پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را وبسوختند (وقولی آنستکه آوازی مهیب آمد وهمه از هول آن بمردند وگفته‌اند لرزه براندام ایشان افتاد بمثابهٔ که مفاصل واوصال ایشان بانقطاع نزدیک شد ، موسی ترسید که بمیرند واو نزد بنی‌اسرائیل بقاتل ایشان متهم کردد) ، گفت‌ای پروردکار من ، اکر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا پیش از این بیرون آمدن ما ازمیان قوم ومرا نیزهلاک میکردی ، درعین المعانی [۱]

[۱] عین‌المعانی فی‌تفسیرالسبع المثانی : مصنف این تفسیر محمد بن طیفور سبحاوندی غزنوی است که درسدهٔ ششم هجری بدرودزندگانی گفته است .

در سورهٔ فاتحةالکتاب باز نموده‌ایم که آن سوره‌را نامهای چندی است از آنمیان فاتحةالکتاب بنام سبع‌المثانی خوانده شده است ، اکنون یاد آور میشویم که کتاب عین‌المعانی فی تفسیرالسبع‌المثانی تنها تفسیر سورهٔ فاتحةالکتاب نیست بلکه تفسیر سوردیگر نیز هست ودراینجا سبع‌المثانی بجای قرآن استعمال شده است .

بعضی گفته‌اند که سبع‌المثانی یکی از نامهای سورهٔ فاتحةالکتاب است ووجه تسمیهٔ این سوره به‌سبع‌المثانی آنکه فاتحه را هفت آیت است وگروهی آورده‌اند که سبع‌المثانی نام هفت سوره قران است ، از فاتحه تاسورهٔ انفال ، وهم گفته‌اند که سبع‌المثانی نام از برای قرآن است چنانکه محمدبن طیفور سبع‌المثانی رانام ازبرای قرآن دانسته‌است

فرموده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل ومرا بقتل قبطی

آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کردند بیخردان از قوم ما یعنی بعبادت عجل یاجرات این قوم در طلب رؤیت ، نیست این کردار ایشان مگر آزمایش وابتلای تو مر بندگان را یعنی اینان را کلام خود شنوانیدی تاطمع رؤیت کردند واز گوساله آوازی پدید ساختی تاروی بوی آوردند ، ودر کتاب **فصل‌الخطاب** خواجه محمد پارسا (۱) مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت تابکمال حال انس رسیده از روی دلال (۲) بدین جرات اقدام فرمود ودلال در مرتبهٔ

(۱) فصل‌الخطاب فی‌المحاضرات : مؤلف این کتاب قطب‌الاولیاء خواجه محمد پارسای نقشبندی است .

خواجه محمدپارسادومین خلیفهٔ خواجه بهاءالدین محمد نقشبندی بوده‌است . خواجه پارسا علوم ظاهر وباطن‌را باهم‌داشت‌وهم درزهدو تقوی معروف‌ومشهور زمانِ خود میباشد .

خواجه محمد پارسا درماه‌محرم سال ۸۲۲ به‌نیت طواف‌بیت‌الله‌الحرام وزیارت حضرت ختمی مرتبت از بخارا بیرون آمد وپس از طواف خانه کعبه متوجه مدینهٔ گردید ، روز چهارشنبهٔ ۲۳ ذی‌حجه به مدینه رسید ودر روز پنجشنبه همین ماه‌در آنجابس‌از ۷٤ سال بدرود زندگانی گفت ودر جوار عباس عم پیغامبر بخاک سپرده شد .

شرح حال وی را جامی در کتاب مجالس الانس وفخر الدین علی در کتاب رشحات عین الحیات بتفصیل نوشته اند (مراجعه به‌آن دو کتاب شود)

(۲) دلال : ناز وکرشمه نمودن

محبوبیت است چنانکه درقوت القلوب (۱) فرموده : ومی ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ [۲] العبد الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات حضرت **مولوی** قدس سره فرمود که گستاخی عاشق ترك ادب نیست وعین ادبست .

بیت

گفتگوی عاشقان در کار رب　　جوشش عشق است نی ترك ادب
هر که کرد از جام حق یك جرعه نوش　　نی ادب ماند برونی عقل وهوش

وهم از مقام بسط است این سخن که : گمراه میگردانی بدان فتنه وابتلا ، هرکرا میخواهی که گمراه شود وراه مینمائی هم بدان ، هرکرا میخواهی راه یابد ، توئی یار ما و متولی کار ما ، بس بیامرز مارا وببخشای برما وتو بهترین آمرزندگانی

(۱۵۶) وبنویس برای ما یعنی ثابت کن باعطای حلال ده مارا در این سرای ، نیکوئی که قبول توبه است باتوفیق طاعت باروزی حلال ودر آن سرای هم نیکوئی ده مارا که مغفرت است باجنت باسعادت رویت بدرستیکه ما بازگشتیم بسوی تو ، گفت خدای ، عذاب من از صفت او آنستکه میرسانم آنرا بهرکه میخواهم (یعنی کفار) ورحمت من از صفت او آنستکه رسیده است بهر چیزی یعنی شامل است در دنیا ،

(۱) قوت القلوب فی معاملة المحبوب ووصف طریق المرید الی مقام التوحید: مؤلف این کتاب ابوطالب محمدبن علی بن عطیه عجمی معروف بمکی است . ابوطالب محمد بسال ۳۸۶ در بغداد بدرود زندگانی گفت (کشف الظنون) کتاب قوت القلوب را درتصوف وعرفان نگاشته وبعقیدهٔ جمعی بهترین وجامعترین کتابی است که در تصوف نوشته شده است . شیخ الامام محمدبن خلف اموی اندلسی کتاب قوت القلوب را مختصر نموده وآنرا « الوصول الی الغرض المطلوب من جواهر قوت القلوب » نام نهاده است . (۲) دربعضی از نسخ بذخ ضبط شده است .

مؤمن وکافررا بدادن جان وفرستادن روزی وگفته‌اند رحمت تعاطف [۱] است که حق سبحانه بخلق ارزانی داشته تابدان بریکدیگر مهربانی ورزند یارحمت توبه است که علی العموم دراین رحمت برهمه گشوده وهمهٔ اصناف را بدین رحمت دعوت فرموده که : « **وتوبوا الی الله جمیعا** » و نزد محققان رحمت دواست : یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه وامتنانیه گویند وآن رحمتیست همه چیزرافرارسیده چنانچه فرمود :« **ورحمتی وسعت کل شیئی** » ونتیجهٔ او عطا دادنست . بسابقهٔ سوآل سائل و وسیلهٔ حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشارالیه فی المثنوی :

بیت

ای بداده رایگان صد چشم وگوش　　نی زرشوت بخش کرده عقل وهوش (۲)
در عدم ما مستحقان کی بدیم ؟　　که برین جان وبدین دانش زدیم
ما نبودیم و تقاضامان نبود (۳)　　لطف تو ناگفتهٔ حق میشنود

دوم رحمت وجوبیه که مقید نیز خوانند وآن هم از رحمت ذاتیه فایض شده واستحقاق بنده مرآن رحمت راهم نتیجهٔ رحمت امتنانیه است چنانچه قبل از سابقهٔ خدمت ورابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود بعداز فیض وجود استعداد استفاده وقابلیت استفاضه داد ورحمت وجوبیه را مقیده جهت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود :

(۱) تعاطف یعنی باهمدیگر مهربانی کردن (۲) سه بیت بالا از یك حکایت نقل نشده بلکه هر یك مربوط بحکایتی است . بیت نخستین از دفتر سوم است (شنیدن وقوقی در نماز افغان اهل کشتی راکه غرق میشدند) ، بیت دومین ازدفتر ششم میباشد (انابت کردن آنطالب گنج بخدا) ، بیت سومین را از دفتر اول آورده است (مکر کردن مریدان وزیر راکه خلوت را بشکن) ، [۳] دربعضی از نسخ چنین نوشته شده:
ما نبودیم وتقاضا ما نبود

بس زود باشدکه ثابت سازم این رحمت‌را ، برای آنانکه‌برهیز کنند از شرك وبدهند زکوة مفروضه را وبرای آنانکه ایشان بایات منزله ما میگروند .

قتاده‌گوید‌که یهود ونصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بایات ایمان داریم وزکوة مال ادا میکنیم ؛ بس برای ما ثابت خواهد بود ؛ حق سبحانه رشتهٔ امید ایشان‌را منقطع ساخته آن رحمت‌رابدین امت تخصیص داد وفرمودکه متقیان ومؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسیم :

[۱۵۷] آنانکه ازروی صدق ؛ بیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست ، بیغمبری نانویسنده وناخواننده‌وصفت آنحضرت علیه‌السلام برین صفت تنبیه است برآنکه‌کمال علم او باوجودامیت یکی از معجزات او میتواند بود :

بیت

نگار من که بمکتب نرفت وخط ننوشت

بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد [۱]

ودر **بحرالحقایق** فرموده‌که عرب اصل ومنشاء را ام گویند چنانکه مکه را ام‌القری گویندکه مبدا ومنشاء همهٔ دیههات ولوح را ام‌الکتاب خوانندکه اصل همهٔ کتب‌است ، بس حضرت رسالت راعلیه‌الصلوة‌والسلام‌باصل منسوب‌ساخته‌تادانندکه اصل موجودات واول‌مکنونات اوست ونکتهٔ **لولاك لما خلقت‌الافلاك** [۲] مؤید این‌قولست .

تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هرچه باشد همه فرع‌تست

آن بیغمبری که‌میابنداسم‌وصفت‌اورا ، نوشته‌نزدیك‌ایشان،درتوارت آنجاکه میگوید **احمد الضحوك‌القتال یرکب‌البعیر ویلبس‌الشملة**

---

[۱] بیت بالا را ظاهرآحضرت خواجه حافظ شیرازی در مدح‌حضرت ختمی مرتبت گفته است ، مطلع غزل باین بیت آغازمیشود :

ستاره‌ای بدرخشیدوماه‌مجلس شد دل رمیدهٔ مارا انیس‌ومونس شد

[۲] اگر نبودی تو ، هرآینه نمی‌آفریدم افلاك را

تا آخر . و در انجیل آنجا که از قول عیسی میفرماید : « **انی ذاهب الی ربی و ربکم** (۱) »**و الفار قلیطا** (۲)**جاء** . تاآخر » میفرماید این بیغمبر امی ایشانرا که بیرو اویند به نیکوئی ، که آن توحید است ، وباز میدارد ایشانرا از منکرکه شرك است (وگفته‌اند معروف مکارم اخلاقست یاصلهٔ رحم یا انصاف و منکر مساوی‌اخلاقست یاقطع رحم یاعدم انصاف) ، وحلال میگرداند برای‌ایشان ، مطعومات باکیزه راکه اهل جاهلیت حرام کرده بودند ، چون بحیره وسایبه(۳) و جز آن ، یامستلذات محرمانه بریهود چون شحوم ، وحرام میسازد برایشان خورشهای بلید را ، چون مردار وخون ولحم خنزیر یامالهای ناوجه را چون ربا و رشوت ؛ وفرو مینهد یعنی تخفیف میکند از ایشان ، بارگران ایشان را ؛ یعنی سبك میگرداند برامت خوداوضاع شرع را (وگویند مراد آنچیز هاست‌که درشرع موسی بربنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار از جامهٔ که نجاست برو رسد) ودیگر سبك میکند وبر میدارد ازیشان غلها وبند ها را ، آنکه بوقت موسی بود برایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه وقصاص بی‌عفو و دیت واحراق غنیمت وغیرآن ، بس‌آنکسانکه بگرویدند بدین نبی‌امی ازبنی اسرائیل و تعظیم کردند او را و یاری دادند اورا بردشمنان و بیروی کردند نوربرا که فرو فرستاده‌است بانبوت او (مراد قرآن است وگفته اند لفظ **معه** (۴) دلالت برلقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده‌است

---

(۱) همانا من رهسپارم سوی خداوندم وبروردگار شما (یعنی بسوی بروردگار میروم که خداوند من وشماست) . (۲) فار قلیطا بمعنای ستوده ومحمد واحمد است (۳) مراجعه شود به ص۱۵ تفسیر ۱

(۴) «آیهٔ شریفه این‌است : « الذین یتبعون الرسول النبی‌الامی‌الذی »

« یجدونه مکتوباً عندهم فی‌التوریة والانجیل‌یامرهم بالمعروف وینههم»

« عن المکنر و یحل لهم‌الطیبات و یحرم علیهم الخبائث ویضع‌عنهم »

« اصرهم والاغلال‌التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه‌ونصروه »

« واتبعوا النورالذی انزل معه اولئك هم‌المفلحون »

و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه‌السلام فرود
آمد و اکثر آنرا باز بر آسمان بردند و نکتهٔ در آنکه قرآن را
نور گفت بغایت روشن است ، چه امور دین ودنیا ازو مفصل است وهویدا(۱)
(۱۸۵) بگو ای محمد برسبیل عموم ، ای مردمان ، بدرستیکه
من فرستادهٔ خدایم ، بهمهٔ شما ، نه ببعض دون بعض ؛ چنانچه رسل
دیگر بودند ؛ آن خدای که بحقیقت ، مر اوراست ، بادشاهی آسمانها
وزمینها وتدبیر و تصرف در آن ، هیچ معبودی مستحق عبادت نیست
مگر او ، زنده گرداند و بمیراند ، پس ایمان آرید بخدای که
صفت او شنودید و بفرستادهٔ او ، پیغمبر امی آن پیغمبری که
میگرود بوحدانیت خدای و بسخنان فرستادهٔ او برانبیاء و پیروی کنید
این پیغمبر را وفرمانبرداری نمائید ، باشد که راه راست یابید .
(۱۵۹) و از قوم موسی گروهی هستند که راه مینمایند خلق
را بسبب حقی که باایشان است و بحق و راستی عدل میکنند درمیان
خلق . گفته اند مراد از این امت عبدالله بن سلام و اصحاب اویند
رضی‌الله عنهم و اشهر آنستکه بعد از وفات موسی وخلیفهٔ وی یوشع

✿ محققانرا در این آیت سخنان بسیار است از آنمیانه صاحب
تاویلات فرموده پیروان محمد صلی‌الله علیه وآله آنکسانند که درتقوی
باو گرایند . آن تقوی و برهیز کاری که خدایش وصف کرده‌است
که **وما رمیت اذرمیت ولکن الله رمی** وبقوله‌تعالی **وماینطق عن الهوی**
ودیگر آیهٔ **مازاغ البصر وما طغی** ودر ایتای زکوة دربارهٔ محمد
آیه فرود آمد که **واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربك فحدث**
و نیز پیروان محمد آنانند که همچون وی به‌آیات پروردگار خویش
ایمان کامل داشته باشند و از اینرو فرمود « اوتیت جوامع الکلم و
هم خبرداد که « بعثت لاتمم مکارم‌الاخلاق » [تاویلات کاشانی- چاپ مصر
سال ۱۲۸۳ ص ۲۴۷ - ۲۴۸ جلد اول] [رجوع شود بتفسیر حاضر ص ۴۲۸]
(۱) عارف بزرگ سخندان ، سنائی غزنوی رحمة‌الله علیه میفرماید :

اول و آخر قرآن زچه با آمد وسین
یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

هرج و مرج در میان بنی‌اسرائیل بدید آمده و بکفر و قتل انبیاء و
انواع معاصی اشتغال نمودند ، گروهی ازیشان به نیاز تمام از حضرت
ملك علام درخواستند تا میان ایشان وسایر قوم جدائی افکند ؛ حق
سبحانه راهی درزیر زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه درآمده
ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و
حضرت پیغمبر در شب معراج ایشانرا دیده وده سورهٔ قرآن بدیشان
خوانده ایمان بوی آورده اند وحالا مسلمانند وبقبلهٔ ما نماز میگذارند
و زکوة مال میدهند ونماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت
ایشانست پس حق سبحانه ازاحبار قوم موسی اخبار میفرماید ومیگوید
(۱۶۰) و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم دوازده
[بدلست ازاسباط (۱) یعنی ساختیم قوم‌را سبط‌سبط [وسبط ولدولد را
گویند ، اینجا مراد فرزندان یعقوب‌اند]، گروه‌گروه [۲] [بدلست
از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت ، هرسبطی امتی]
ووحی کردیم بسوی موسی چون‌آب خواستند گروه او ، ازودرتیه[۳] .
بنی اسرائیل چون درتیه جباران سرگردان شدند و از حرارت آفتاب
متأذی شده تشنگی بریشان غلبه کرد از موسی طلب آب نمودند و
وحی کرد خدای آنکه بزن بعصای خود آن سنك را که چون به
تیه درآمدی باتو بسخن درآمد وگفت مرا بردار که ترا بکار آیم و
تو برداشتی و حالا در توبره داری ؛ پس موسی عصا بر آن سنك
زد ، پس شکافته شد و گشاده گشت ازآن سنك دوازده چشمه بعدد ۱
اسباط ، بدرستیکه دانستند همهٔ آدمیان از هر سبطی آبشخور خود
را و به آبشخور غیر خود میل نکردند وسایبان ساختیم برایشان ابر
را تاازحرارت آفتاب متأذی نشوند وفروفرستادیم بریشان مانندترنجبین

---

[۱] اسباطاً بدلست ازاثنتی عشرة (۲) امماً بدلست ازاسباط(۳) تیه : بمعنی
حیران شدن وتکبراست وتیه بنی‌اسرائیل نام صحرائی است که هنگام
خروج از مصر بنی اسرئیل درآنجا حیران و سرگردان شدند

چیزی شیرین ومرغی مشابه سمانی[1] وگفتیم بخورید از پاکیزه ها آنچیزی که بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ، ایشان خلاف کرده از من وسلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت [2] و ستم نکردند برما درآن ذخیره کردن ولیکن بودند که ازنافرمانی برنفسهای خود ستم میکردند .

(۱۶۱) ویاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را ، بعد از محاربهٔ جباران و ظفر بریشان ، ساکن شوید درین دیه (یعنی اریحا یا ایلیا) وبخورید از میوه ها وحبوب آن ، از هرکجا که خواهید وبگوئید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما را ازما و در آئید بدری از درهای این دیه ، در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع تابیامرزیم شمارا ، گناهان شمارا زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم ایشانرا ثواب و درجات

(۱۶۲) پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه برخود ستم کردند از بنی اسرائیل ، سخن ماموربه را بغیرآنکه گفته شده بود مرایشان را

---

۱ ـ **سمانی :** بضم سین نام مرغی است که آنرا **قتیل الرعد** نیز خوانند بسبب آنکه هرگاه صدای رعد بشنود بمیرد و دیگرسمانی را بمعنی سلوی نوشته اند و سلوی را بفارسی کرك (بفتح اول ودوم و سکون سوم) گویند .

کرك مرغی است از تیهو کوچکتر و او را بزبان ترکی بلدرچین گویند

۲ ـ بدگمانی کردن وحرص آوری کفر باشد پیش خوان مهتری
زان گدا رویان نادیده زآز آن دررحمت برایشان شدفراز
هرکه بیباکی کنددرراه‌دوست رهزن مردان‌شود نامرد اوست
مولوی

یعنی بدل حطه(۳) گفتند **حنطة فیها شعیرا** واین از جهت استهزاء بود) ، پس فرستادیم ما برتغییر دهندگان عذابی ازآسمان که صاعقه بود یاطاعون ، بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند .

(۱۶۳) و بپرس ای محمد یهود را از خبر دیه و واقعه اهل آن ، آن دیهی که بود نزدیك دریا (و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور سینا برساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن قریه مقتا بوده‌است درمیان مدین وعینونا وبرهرتقدیر اهل آن دیه متشرع بشریعت تورات بودند و از جمله فرائض بریشان تعظیم سبت [۲] بوده که در آن روزصید ماهی نکنند وباعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده برزمان حضرت داود ماءون گشتند و مسخ شدند و حق‌سبحانه‌جهت اظهار افعال ذمیمه یهود باحضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه و سلم خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه چون درگذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان درروز شنبه که آن ترك صید سمك [۲] بود ایشان خلاف کردند ، چون می آمدند بدیشان ، ماهیان ایشان روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن منهی بود شکار ماهی و ماهیان می آمدند ، ظاهر شده بر روی آب وسرها برداشته وروزی که به سبت عمل نمیکردند یعنی به تعظیم آن روز مامور نبودند چون یك شنبه و باقی‌ایام ، نمی‌آمدند بدیشان ماهیان واین‌ابتلا(۴) بود ازحضرت

---

(۱) حط : بفتح اول و تشدید دوم در لغت بمعنی فرود آوردن و فرو انداختن چیزی از بالا بپائین است و حطه بمعنی حط است و بدین معنی اسم فعل امر است یعنی فرو اندازیم ما گناهانرا وگفته‌اند حط کلمه ایست که بنی اسرائیل مامور شده بودند بگفتن آن که هرگاه آن کلمه گفتندی گناهان ایشان فروانداخته شدی وهم گفته‌اند حطه بمعنی لااله الا الله است و دیگر حط بمعنی پائین آمدن ارزش شئی نیز میباشد [۲] سبت : روز شنبه [۳] سمك : بمعنی ماهی است ۴ - ابتلا : در بلا و محنت افتادن

عزت ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی وچون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی[1] ندیدی ، همچنانکه بیازمائیم ما ایشان را ، یعنی معامله آزمایندگان میکنیم بانچه هستند کهاز سرجهل بیرون میروند از دایرهٔ فرمان . چون اهل ایلیه روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود وصبر کردن دشوار ، متردد گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسك جسته در طلب چارهٔ آن کار بودند آخرالامر رأی ایشان برآن قرار گرفت که حوضها ساختند وازدریا جوی‌ها بدان بریزند وروز شنبه کهزمان ظهور ماهیان بود ، ایشان‌را بدان حوضها راندندی ودامها دربیش راه نصب کردندی تاماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی وچند نوبت این‌عمل کردند وآثار عذاب ظاهرنشد ، دلیر شده اثسر تعظیم شنبه بگذشتند واهل آن‌دیه سه‌گروه شدند ، قومی مباشر این‌فعل شدند وجمعی ایشان رانهی می نمودند وجمعی نه‌نهی کردندی ونه ماهی گرفتندی و ایشان فرقهٔناهیه رانیز ملامت میکردند چنانچه حق‌سبحانه خبرمیدهد :

(۱۶۴) وبپرس ازاهل کتاب خبر آنرا که چون گفتند گروهی ازاهل ایله که متوقف بودند در فعل ونهی مر گروه ناهی‌را ، چرا پند میدهید گروهی راکه‌بی‌شبهه خدای‌هلاك کنندهٔ ایشانست دردنیا بنافرمانی وترك تعظیم سبت ، یا عذاب کنندهٔ ایشان عذابی سخت دز آخرت که آتش دوزخ است ، گفتند فرقهٔ ناهیه ، این‌وعظ ماعذر خواستنی است ازما و حفص معذرة بنصب خواند یعنی پند دادن مابرای معذرت است ازما بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف ونهی منکر برما واجبست وما ایشان را پند میدهیم تا عندالله معذور باشیم وتا باشد نیزکه ایشان بترسند ازخدای وترك معصیت کنند .

(۱۶۵) پس آن هنگام که بگذاشتند فرقهٔ صید کنندگان ، آنچه پند داده میشدند بدان یعنی‌قبول نکردند موعظه‌را ، برهانیدیم آنان‌را

---

۱ — آیهٔ شریفه این است : « قالوا معذرة الی ربکم ولعلهم یتقون »

که‌نهی میکردند ازبدی و نافرمانی و بگرفتیم آنان راکه ستم کردند بصید منهی عنه بعذابی سخت بانچه بودند که‌از روی عناد خارج می شدند ازراه فرمانبرداری (ودر فرقهٔ متوقفه اختلافست که نجات یافته یاهلاك شدند وتوقف درامر ایشان اولی است‌پس‌ازعذاب) پس‌از آن‌قوم خبر میدهد :

(۱۶۶) پس آن هنگام که گردنکشی کردند از آنچیزی که نهی کرده‌شده بودند بدان (یعنی صید ماهی) ، گفتیم مامر ایشان راکه گردید بوزنگان دور شدگان وناامیدان ازرحمت. آورده اند که ناهیان بعداز آنکه‌از پند بذیرفتن ایشان ناامید شدند ترك مساکنت نموده میان خانهای خود وایشان دیواری کشیدند ودری درمحلّه خود نشانده راه آمد وشد مساکن ایشان دربستند . روزی ازمحلّه خود بیرون آمدند وکسی ازمحلّه فاسقان بیرون نیامده بود ، درتفحص (۱) افتادند وهمه رایافتند بوزنه شده‌وهر بوزنهٔ گرد کسان‌خود گریه‌کنان میگشت وروی درجامهٔ ایشان میمالید ، سه‌روز زنده بودند وروز چهارم مردند .

(۱۶۷) ویادکن‌ای **محمد صلی الله علیه وسلم** ، چون آگاهی داد آفریدگار تو یاسوگند خورد که برانگیزد بریهود تاروز رستخیز کسی راکه بچشاند ایشان را عذابی سخت چون قتل اولاد واجلا و ضرب جزیه (گفته اند بخت نصر بابلی بقتل واسر (۲) ایشان اقدام کرد وبعد از آن ملوك فرس ایشان را میرنجانیدند وباج میگرفتند تازمانی که حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة والسلام مبعوث شدحکم فرمود بمقاتلهٔایشان تااسلام آرند یاجزیه قبول کنند واین حکم تاقیامت باقیست) ۱
بدرستیکه پروردگار تو زود عقوبت است مرکافران را و بدرستیکه او، آمرزگار است هرکرا توبه‌کند وطلب مغفرت نماید ، مهربانست که‌بعد ازتوبه بگناه نگیرد .

(۱۶۸) و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را ، درزمین ، جماعتها (هیچ‌ولایت نیست که‌درآن یهودی‌نباشد) ، بعضی‌از ایشان شایستگانند

۱ـ تفحص : نیك جستجو کردن وواکاویدن ۲ـ اسیر گرفتن واسیر کردن وآوریدن وچیزی‌رابادوال وریسمان بستن

کەبدین موسی متدین شده تغییر بحال ایشان راه نیافت (یامراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما ایمان آوردند یاآنها کەدر شب معراج باآن حضرت گرویدند) و ازیشان هست فرود ازصالحان یعنی کفره وفسقه، و بیازمودیم ایشان را به نیکوئیها چون عیش و غنا وصحت وبدی ها چون شدت وفقر ومصائب نفس ومال ، شاید که باز گردند بخدای واز معصیت بطاعت گرایند ، ایشان رادر نعمت شکر میبایست گفت بطر(۱) و استغنا ظاهر کردند وگفتند **ان الله فقیر ونحن اغنیاء** ودر محنت صبربایست کرد وآغاز ناسزا کرده گفتند **یدالله مغلولة** ، بس برمحك اختیارتمام عیار بیرون نیامدند:

بیت

خوش بود گر محك تجربه آید بمیان
تاسیه‌روی شودهر که دروغش باشد(۲)

(۱٦۹) بس ازبس در آمدند صالحان را بس آمدگان ، میراث گرفتند تورات یعنی بیاموختند علم آن‌را ازپدران ، فرامیگیرند خواسته ومتاع این چیز فروتر که دنیا است مراد احبار زمان حضرت رسالتند کەحق تعالی میگوید کەدر حکم رشوت میگیرند ومیگویند ، زودباشد کەمارا بیامرزند . آرزو های ایشان آن بود که گناهان روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت راگناه نمیدانستند وحال آنکه اگر بیاید بدیشان خواسته ازمتاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت ، فرا میگیرند آن‌را یعنی امید مغفرت دارند باوجوداصرار براخذ رشوت واکل حرام ، آیا گرفته نشده است بریشان عهدمذکور در تورات آنکه نگویند برخدای مگر سخن راست ، ایشان دروغ گفتند درآن که غفران خودرا درشب وروز بحق سبحانه وتعالی نسبت میدادند ومیدانند که دروغ میگویند زیراکه تورات با ایشانست، وخوانده اندآنچه دروست واین حکم دروی ندیده اند ، و رستگاری

۱ـ بطر : بفتح اول و دوم ، حیران و سرگشته شدن و بشادی تمام گذرانیدن و ناسپاسی کردن در هنگام توانگری　۲ـ مطلع این غزل بدین بیت است: نقدصوفی نه همه صافی بیغش باشد. ای بساخرقه که مستوجب آتش باشد

سرای دیگر کەعقبی است ، بهتراست ازعرض دنیا مرآنانرا کەپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای ، آیا تعقل نمیکنند ؟ [وحفص (۱) بخطاب خواند یعنی در نمی‌یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا] (۱۷۰) وآنانکه نگاه میدارند کتاب را وچنك میزنند(مراد مؤمنان اهل کتابند وکتاب در این آیت قرآن است) وبپای داشتند نماز را (تخصیص صلوة به‌آنکه تمسك بکتاب مشتمل است براقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف براقامت آن :

نظم

خانهٔ دین خویش را چوخدای　　بستون نماز کرد بپای
بیشکی تا ستون بجای بود　　خانهٔ دین حق بجای بود

بدرستیکه ما ضایع نکنیم مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم .

(۱۷۱) و یادکن ای محمد **صلی الله علیه وسلم** برای یهودزمان خود چون بگسستیم و بر داشتیم کوه طوررا زبر سرایشان ، گوئی که کوه سایه بانی است برسر ایشان و دانستند آنکه کوه فرود آینده است برایشان اگرحکم تورات قبول نکنند ، چه خدای از این خبر داده بود ، گفتیم فراگیرید آنچه دادیم شما را از احکام بجد تمام ویاد کنید بدوسته آنچه دروست ازاوامر ونواهی ، شاید برهیزکاری کنید و ازعداد متقیان باشید.

(۱۷۲) و یادکن ای محمد **صلی الله علیه وسلم** ، چون فراگرفت

(۱) حفص : نام یکی از قراء میباشد . بطوری که کاشفی در مقدمهٔ این تفسیر نگاشته است در زمان وی قرائت حفص در دیار خراسان بیشتر متداول و معمول بوده از اینروهرجا که حفص را باسایر قراء خلاف میباشد متذکر گردیده است و در اینجا حفص آیه شریفه را چنین خوانده است :
و در سوامافیه والدار آخرة للذین یتقون افلا یعقلون (سایر قراء تعقلون خوانده اند)

پروردگار تو از فرزندان آدم ، از پشتهای ایشان ، فرزندان ایشان را و گواه گردانید ایشانرا برنفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت آیا نیستم پروردگار شما ؟ گفتند آری توپروردگارمائی . حق سبحانه‌ذریت آدم را بیرون آوردبعضی‌را از اصلاب همچون توالد ابناء از آبا و ذکر آدم نکرد چه همه کس رامعلومست که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند **حاکم‌ابوعبدالله** (۱) درصحیح خود از ابن‌عباس نقل میکند که حضرت پیغمبر فرمود .که‌خدا فراگرفت‌میثاق ازذریت آدم بنعمان وآن‌وادئیست نزدیك بعرفات و آنرا **نعمان‌سحاب** گویند وبقولی **بطن‌نعمان** خوانند و در **لباب** آورده که اخذ میثاق در دهیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده از بهشت و در **مدارك** میفرماید که جمهور مفسران برانند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضائی که در بهشت هست و عرض آن‌هزار سال راهست . حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آوردبر مثال مورچهای خوردو حیات و عقل ونطق دریشان بیافرید و ربوبیت خود را برایشان عرض کرد و ایشان قبول‌نموده گفتند : گواه شدیم ما بر اقرار خود وگفته‌اند چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید گفتند **شهدنا** . **وسدی** فرموده که این خبریست که حق سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریت گواه شدیم وتا نگویند روز قیامت بدرستیکه ما بودیم ازین اقراربیخبران(۱۷۳) یا آنکه نگویند بجزاین نیست که‌شرك آوردند پدران ما پیش از ما و بودیم ما فرزندان از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم آیا هلاك میکنی و معذب می‌سازی ما را بانچه کردند بان کج‌روان و بیراهان (یعنی پدران ما) چون‌مشرکان تقلید رادست آویزسازند این سخن ازیشان مسموع‌نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی برهر احدی ازذریت واقع شده ، پس تقلید دیگری در شرك عذر نشود

(۱) مراجعه شود به ص۵۵ تفسیر حاضر

ای درویش این آیت عهد الست است تا بیخبران سر کوچهٔ غفلت‌را متنبه سازد والاهوشمندان بیدار دل از آن‌سئوال و جواب غافل‌نیستند

بیت

الست ازل همچنان شان بگوش بفریاد قالوا بلی در خروش

در **نفحات** مذکور است که **علی‌سهل اصفهانی** را قدس‌سره گفتند روز بلی را یاد داری ؟ گفت چون ندارم ،گوئی که دی بود **شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری** روح الله روحه فرمود که درین سخن نقصی است ، صوفی رادی‌و فردا چه بود ، آنروز را هنوز شب‌در نیامده وصوفی درهمان روز است :

نظم

روز امروز است‌ای‌صوفی وشان کی بود از دی و از فردانشان
آنکه‌ازحق نیست‌غافل یك نفس ماضی و مستقبلش حالست و بس

از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غائب‌از حقایق سؤال الست چگونه جواب دهد پس سر مخاطب ومجیب بغایت باز گشت .

مصرع

هم خودالست گویدوهم‌خود بلی کند (۱)

(۱۷۴) همچنانکه یاد کردیم امر میثاق را ، تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبیر کنند در آن ، شاید که ایشان باز گردند از تقلید به تحقیق ،

(۱۷۵) وبخوان‌ای **محمد صلی‌الله علیه‌وسلم** بر قوم خود یا یهود ، خبرآنکس راکه دادیم اورا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله و آن کس **امیة بن ابی الصلت** بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده ومعلوم‌بود که‌در آن زمان رسولی‌مبعوث خواهد شد وداعیهٔ داشت که آن‌رسول‌او باشد چون حضرت رسالت مبعوث شد ، امیه‌ازروی حسد بروی کافر شدو آن آیتها که خوانده بود برطرف نهاد کما

(۱) دربعضی ازنسخ چنین ضبط شده است :
تو در میانه‌هیچ‌نهٔ هرچه‌هست‌اوست هم‌خودالست گویدوهم‌خودبلی کند

ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بریشان و بر نفسهای خود بودند که ستم کردند (تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد [۱]

[۱۷۸] هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود ، پس اوراه یافته است وهر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود ، پس آنگروه ایشانند زیان کاران درهر دوسرای

[۱۷۹] و بدرستیکه بیافریدیم ما برای دوزخ بسیاری ازدیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان برشرك پوشیده نیست مرایشانرا دلهاست که مطلقا هیچ حقیقتی در نیابند بان زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاك نمیسازند و مرایشانرا چشمهاست که بهیچوجه روی حق بمی بینند بان بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و مر ایشان را گوشهاست که بهیچ روی سخن حق بان نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرانی را استماع نمیکنند آنگروه آنگروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند ومقصور بر لذات فانی شمارند ، مانند چهارپایانند که همت ایشان جز خوردو خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات دائمی نیستند ، بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند ، آن گروه که یاد کرده شد ، ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان ، صاحب **عین المعانی** آورده که مکلف مامور بافرو گذاشتهٔ معذورمساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی ، هم عقلانیست وهم شهوانی پس اگر عقل او برهوی غالب آمد از ملائکه افضلست و اگر هوش مغلوب نفس وهوی شد از بهائم اخس وارذل است ودرین معنی گفته‌اند :

[۱] آیه شریفه این است «**الذین کذبوا بایاتنا و انفسهم کانوا یظلمون**» دراینجا انفسهم مفعول است و «یظلمون» فعل وفاعل ومفعول برفعل و فاعل مقدم واقع شده است

بیت

بهرهٔ از ملکت هست ونصیبی از دیو
ترك دیوی کن و بگذر بفضلیت زملك

(۱۸۰) و مرخدابراست نامهای نیکو ، پس بخوانید او رابانها (مراد نود ونه نامست که خبر **من احصیها دخل الجنة** در آن باب وارد شده و در **زادالمسیر** آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی خدایرا در نماز باسم الله یاد کرد و باسم الرحمن نیز بخواند ابوجهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یك خدایرا می پرستیم ، پس این مرد چرا دو خدارا میخواند ، آیت آمد که اسماء الهی بسیار است . همه نیکو است اورا بدان نامها بخوانید ، **صاحب کشاف** گفته که خدایرا صفات نیکواست چون عدل واحسان و خیرورحمت وبی مثلی و امثال آن ، پس اورابدان اوصاف شناسید و گفته‌اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید باو بصفات حقانی) و بگذارید متابعت آنها که از روی جهل میل کنند بکجی در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را **یاابوالمکارم** ویا ابیض الوجه میگفتند ونصاری **یاابالمسیح** و حکماء **علت اولی** میخواندند (و گفته اند الحاد (۱) اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات ازالله و عزی ازعزیز و منات ازمنان) زود باشد که جزا داده شوند ملحدان سرای آنچه هستند که عمل میکنند ، و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ، ذکر اهل بهشت میکند و میگوید :

(۱۸۱) و از آنها که آفریده ایم برای بهشت ، گروهی اند که ایشان راه می نمایند بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر وانصار وتابعان ایشانند رضوان الله علیهم [۱۸۲] وآنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا مستهزیان ، زود باشد که

(۱) الحاد : گردانیدن و از حق برگشتن و درحرم کعبه قتال کردن و هم در آنجا ستم کردن

بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندك اندك ایشانرا بهلاك نزدیك گردانیم از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت برایشان زیاده میگردانیم تادرطغیان وعصیان میافزایند . **امام قشیری** قدس سره فرموده که استدراج (۱) اعطای براست وانسای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاسداری آن بر دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتی که مستحق عقوبت میشوند .

[۱۸۳] و زمان دهم ایشانرا مدتی و پس بگیرمشان ، بدرستیکه گرفتن من سختست (کید عملی را گویند که درخفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید گفت) . آورده‌اند که شبی حضرت رسالت پناه بکوه **صفا** (۲) برآمده ویك یك از گروه قریش را ازعذاب خدا میترسانید، یکی ازصنادید (۳) گفت (۴) که این یارشما دیوانه شده ، همه شب فریاد کند ، آیت آمد که :

[۱۸۴] آیا تفکر نکردند این معاندان واندیشه ننمودند درین که نیست یارایشان یعنی محمد را از هیچ نوع دیوانگی ، این همان عاقل است که اورا قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت

---

[۱] خدعه ومکر کردن و اندك اندك نزدیك گردانیدن کسی را بهلاکت وعقوبت واستدراج خداوند آنستکه نعمت بربنده عطا فرماید و مدتی اورا بخود واگذارد و سپاسداری نعمت از او سلب میکند وچون مدتی بگذشت ناگهان اورا بکیفر اعمال و کردار خویش رساند

[۲] سنك هموار ونام جوئی است دربحرین ونام جائی است واقع در درهٔ کوه ابی قبیس نزدیك مکهٔ معظمه که زیارتگاه مسلمانان میباشد .

[۳] صنادید : جمع صندید بکسراول وسکون دوم است صندید بمعنای بزرگ ومهتر ودلیر وشجاع وباران بزرگ قطره وسختی میباشد .

[۴] درنسخهٔ چاپی چنین ضبط است :

آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه علیه الصلواة والسلام بکوه صفا برآمده یك یك از گروه قریش را ازعذاب خدای جلیل جبار میترسانید یکی از صنادید قریش صدیق وفاروق ومرتضی را رضی الله عنهم گفت آیا این یار شما دیوانه شده ؟

حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید ، نیست او مگر بیم کننده از عذاب الهی ، پیدا وهویدا بیم کردن او .

(۱۸۵) آیا نظر نکردند بدیدهٔ استدلال درملك عظیم آسمانها ودر ملکوت زمین (وگفته اند ملکوت سما نجوم است وشمس وقمر وملکوت ارض بحور است وجبل و شجر (۱)) وننگریستند درآنچه آفرید خدای ازهر چیزی تابدان نظر کمال قدرت صانع وجمال وحدت مبدع (۲) بریشان ظاهر گردد ودیگرنظر نکردند که شاید آنکه باشد بتحقیق نزدیك رسیده مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیك رسیده باشد ، پس پیش از وقوع فوت وحلول (۳) موت برعملی اقدام نمایند که موجب نجاح (٤) دو جهانی وواسطهٔ فلاح (۵) جاودانی باشد

نظم

زان پیش کاجل فرارسد تنك وایام عنان ستاند از چنك
برمرکب فکر خویش نه زین مردانه درآی درهٔ دین

پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان خواهیدآورد :
این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین ودنیا ومجمع مهامن صورت ومعنی است

(۱۸۶) هرکرا خدای تعالی گمراه گردانیده اوبقرآن نگرود ، پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد و میگذاریم ما گمراهان را در گمراهی ایشان تا پیوسته سرگردان و متردد و متحیر میگردند

---

(۱) آیهٔ شریفه این است : « اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض ... » (۲) نو و تازه آورنده (۳) فرود آمدن (۴) فیروزی یافتن وشتابیدن وروا شدن حاجت وآسان شدن کار

بیت

تا نگردد مدد هادی توفیق رفیق   مطلقا راه نیابند وبمنزل نرسند

گروهی از قریش واصح آنستکه یهود گفتند ای محمد خبرده مارا از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم که کی خواهد بود و این سؤال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند ، آیت آمد که :

(۱۸۷) میپرسند ترا از ساعت یعنی ازقیامت (ساعت از اسمای غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم برقیامت جهت آنستکه ساعت قایم میشود یاحساب خلایق در او بکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان همه درازی نزدیك خدای ساعتی باشد وبر هرتقدیر سؤال میکنند که کجاست بپای کردن وبدید آوردن او ؟ بگو ، جزاین نیست که دانستن ظهور ساعت نزدیك پروردگار منست که هیچ مقرب ونبی مرسل را بدان اطلاع نداده ، آشکارا نکند امرقیامت را دروقت او، مگراو که داناست بدان، پوشیده است علم قیامت یا گران وعظیمست دانستن آن در آسمانها وزمینها یعنی دانش قیامت براهل آسمان‌ها از ملایکه و ثقلین بزرگست ازجهت هول وهیبت آن و گوئیا حکمت در اخفای او این است : نمی آید بشما قیامت مگرناگهان ، میپرسند ازتو کون آنرا ووقت آنرا برآن وجه که گوئیا که تو مهربانی ودوست میداری از آن وحال آنکه توکارهی ازآن سؤال چه موقتی به آنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند ، بگودیگر باره از روی تاکید و مبالغه ، جزاین نیست که علم قیامت نزدیك خداست ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند که آنرا جز خدای تعالی نمیداند ودر وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا به نرخ که کی ارزان وکی گران میشود تادر ارزانی چیزی بخری ودرگرانی بفروشی واز آن سود کنی، آیت آمد که :

(۱۸۸) بگو نمیتوانم ازبرای نفس خودجر (۱) منفعتی ونه دفع

(۱) جر : کشیدن وخفض کردن کلمه را وجنایت کردن

مضرتی ، مگر آنچه خدای خواهد ومرا در آن تعلیم میدهد واگر بودمی من که بی تعلیم دانستمی غیب را ، هرآینه طلب کردمی ازمال ومنفعت وفتح وغنیمت ونرسیدی بمن ازبدی ازفقر ومرض ورنج وهزیمت : نیستم من مگر بیم کنندهٔ منکران و معاندان ومژده دهندهٔ برای گروهی که بگروند بمن وآنچه با من است

(۱۸۹) اوست یعنی خدایتعالی است آنکس که بیافرید شمارا ازیك تن که آدم است وبیافرید ازجسد وی یعنی ازضلعی ازاضلاع وی جفت اورا که حواست واین آفریدن جهت آن بود که تا آرام گیرد آدم بوی و الفت پذیرد باوی ، پس آنهنگام که بپوشید آدم حوارا یعنی خلوت کرد باوی ، بارگرفت حوا ، باری سبك که آن نطفهٔ آدم بود که برحم اودرآمده ، پس میگذشت به آن بار یعنی می آمد و میرفت ، پس آنهنگام که گران شد حوا به آن باری که درشکم او بود یعنی فرزند بزرك شد وحوا گران بار گشت، بخواندند آدم وحوا خدایرا که پروردگار ایشان است و گفتند خدایا اگر بدهی مارا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد درصورت، هرآینه باشیم ما ازسپاسداران مرترا بدان نعمت مجدد . قولی آنستکه چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهوله برحوا ظاهر گشت و گفت درشکم تو چه چیزاست؟ حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمهٔ باشد آنگاه پرسید که ازکجا بیرون خواهد آمد گفت مرا معلوم نیست ، ابلیس گفت شاید ازدهن یا از گوش یا سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند ، حوا بترسید وصورت ماجرا به آدم درمیان آورد وآدم نیزاندیشه ناك شد وابلیس دیگرباره خودرا بصورتی دیگر بدیشان ظاهر کرده ازسبب ملال ایشان پرسید ، حال باز گفتند ، ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم ومستجاب الدعوانم ازخدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند وخروج او به آسانی باشد بشرط آنکه اورا عبدالحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملائکه حارث بود، حوا این

قریب را قبول کرد.

(۱۹۰) پس آنهنگامی که عطا کرد خدای بریشان فرزندی صالح الجسم وتندرست ، گردانیدند آدم و حوا برای خدای، خداوند شرکتی یعنی شریك ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را به عبد الحارث (بعضی در اینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی **فلما آتا اولادهما صالحا جعلا اولادهما شرکاء** و بعضی برآنند که آنوقت که داد حق تعالی آدم و حواء را فرزند شایسته ایشان غیری را شریك حق ساختند درعبادت وحفص شرکا میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدایرا) در آنچه داد اولاد آدم وحواء را . صاحب **کشاف** و قاضی بیضاوی (۲) برآن رفته اند که نفس واحده قصی است ازاجداد پیغمبر علیه‌السلام که خدای اورا زوجهٔ ازجنس او یعنی قریش وعربی کرامت فرموده وزن وشوهرشرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزند شایسته دهدبشکر گذاری وسپاس داری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند داد ودرتسمیهٔ ایشان شریك پیدا کردند وعبد مناف وعبدالعزی وعبدقصی و عبدالدار نام نهادند . پس بزرك است وپاك ازآنچه برای او انباز میگیرند قصی و اولاد او وبرقول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را

(۱۹۱) آیا انباز میگیرند در عبادت آن چیزی را که نیافریند چیزی وقدرت ندارد برخلقت اشیاء وحال آنکه آن انبازان که میگیرند . ایشان آفریده شده اند ومخلوق خالق نتواند بود بی‌شبهه .

(۱۹۲) ونمیدانند بتان برای پرستندگان خودیاری دادنی درجر منفعت ایشان ویافریاد رسیدن دردفع مضرت ایشان ونه نفس‌های خود را یاری دهند در وقتی که کسی ایشان را میشکنند ویا بالواث واوراث آلوده میسازد .

---

(۲) رجوع نمائید به ص ۱۰۳ و ۱۱۱ تفسیرحاضر-جلد یکم

(۱۹۳) واگر بخوانید شما ای مسلمانان ، مشرکان را بسوی دین اسلام ، پیروی نمیکنند شمارا، یکسانت برشما ،آنکه بخوانید ایشان را ودعوت کنید بدین حق با آنکه شما خاموش باشید ، این آیت خاص است بقومی از کفره چون ابوجهل و احزاب او که از قبول دعوت محروم شدند .

(۱۹۴) بدرستیکه آنانکه شما میپرستید ای مشرکان ، بجزخدای و ایشانرا الهه نام نهاده اید ، بندگانند یعنی مملوك و مسخر فرمانند مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضهٔ تقدیر حق‌اند ، پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید ایشانرا ، پس باید که اجابت کنند مرشما را ، اگر هستید شما ، راستگویان در آنکه ایشان الهه‌اند . چه اله بحق آنستکه دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند .

(۱۹۵) آیا مراین بتان راپایها هست که در مهمات خود بروند بدان‌ها چنانچه شما میروید یاایشان‌را دستهاست که چیزها رافرا بگیرند بان چنانچه شما فرا میگیرید . یا ایشان را دیده‌هاست که مرئیات را به‌بینند بدان چنانچه شما می‌بینید . یا مرایشانرا گوشهاست که مسموعات را بشنوند بدان چنانچه شما مشنوید و چون خود قائلید که ایشانرا پای روا ودست گیرا و چشم بینا وگوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بدینها ازیشان فاضلتر باشید و غایت جهلست که فاضل مفضول را برستند . این آیت نازل در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بریشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را بالهٔ خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند ٭ حق تعالی فرمود که : بگو ای محمد که بخوانید انبازان خود را که برای خدائی ساخته‌اید و باهم یارشوید درعداوت من ، پس بکوشید بدان مقدار که بتوانید در ایصال مکاره بمن ، پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکرشما نمی اندیشم

بیت

اگر هر دو جهانم خصم گردند نترسم چون نگهدارم تو باشی

(۱۹۶) بدرستیکه یار و متولی کارمن الله است ، آن الهی که فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است و خدای دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته را

(۱۹۷) و آنانرا که شما میخوانید و می پرستید بدون خدای نمیتوانند یاری دادن شما را و نه نفسهای خود را یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان .

(۱۹۸) واگر بخوانید ای مومنان کافرانرا بدین راست، نشنوند بسمع قبول ومی‌بینی توای محمد صلی‌الله علیه و سلم ایشانرا که بدیده های ظاهر می‌نگرند بسوی تو ونمی‌بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند ، پس اگرترا می بینند بصورت ، بحسب معنی نمی بینند **سلطان محمود غازی** (۱) **از شیخ ابوالحسن خرقانی** قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین (۲) قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ براو حرام شد وحضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم این سخن نگفت و اورا کفار و منافقان و

---

(۱) سلطان محمود غزنوی را غازی میگفتند زیرا در زمان سلطنت خویش تمام بلاد خراسان و برخی نواحی دیگر را بگشاد و علاوه برآن قسمت اعظم کشور هندوستان را فتح کرد و در آن کشور دین اسلام را رواج داد و زبان فارسی را در آنجا معمول گردانید . محمود غزنوی شعراء و گویندگان فارسی زبان رادردربار خود گرد آورد و آثاری از آنها بیادگار ماند که غالب آنها نمونه بهترین نظم و نثر فارسی بشمار است مانند شاهنامه حکیم فردوسی و دیوان فرخی سیستانی ومنوچهری وعنصری....

سلطان محمود فلاسفه را چندان اعتباری نمیداد و در مذهب اهل سنت و جماعت تعصب شدید داشت .

(۲) مقصود بایزید بسطامی است

یهود میدیدند . حضرت شیخ فرمود که این دیدن را حمل برؤیت ظاهر مکن معلومست که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت بایزید نیز چند کس بحال او بیناشده باشند

بیت

برای دیدن روی تو چشم دیگری باید

که این چشمی که من دارم جمالت رانمی‌شاید

(۱۹۹) این آیت جامع مکارم اخلاقست ، میفرماید که فراگیر آسانی را در کارمردمان و مجوی از یشان که شاق باشد بریشان یابگیر صفت عفو را واز سر گنهکاران درگذر یافراگیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بدیشان سهل باشد صدقه دادن وبرین معنی نزول این آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد ، و بفرمای دیگرانرا به نیکوئی دراقوال و افعال (و گفته اند عرف خصلتی است که آنرا عقل بسندد و شرع قبول کند) و روی بگردان از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان . **ابوحمزه بغدادی** قدس سره فرمود که نفس جاهلترین جاهلانست و اوسزاوار تر است بآنکه ازو اعراض کنی . در **کشاف** آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیت از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست ؟ فرمود ، که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطاده آنرا که ترا محروم سازد و عفوکن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است . حکیم سنائی فرماید :

بیت

هر که زهرت دهد بدوده قند و آنکه ازتو برد، دروپیوند

(۲۰۰) وهرگاه برانگیزاند و از جای ببرد ترا (بصورت خطاب بانحضرت علیه‌الصلوة والسلام است واما مراد امت الد) هریك از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا . از جهت دیو از جای برفتنی و آن درحالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد پس بناه گیر بخدای از شراو، بدرستیکه خدای شنونده است آنرا

که در دل داری

(۲۰۱) بدرستیکه آ نانکه پرهیز کردند از شرك و معاصی باپترسیدند ازحق ، چون برسد بدیشان وسوسه از دیو سرکش ، یاد کنید خدایرا و از وعید او براندیشید ، پس ایشان بینندگان باشند ، راه صواب را وبدان بینائی وسوسهٔ شیطان از خود دفع کنند وبطریق حق گرایند .

(۲۰۲) و برادران کفار که شیاطین اند ، میکشند کافرانرا در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ، پس باز نمی‌ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف ازیشان کوتاه نمی کنند .

(۲۰۳) و چون تو نیاری بکافران ، آیتی از قرآن ، مقارن طلب ایشان ، گویند چرا برهم نبافتی و بر نگزیدی این آیت را از پیش خود ، **درتبیان** آورده که اهل‌مکه برسبیل تعنت (۱) آیتهای قرآنی میطلبیدند ، چون در نزول آن تاخیری واقع شدی ، ازروی‌استهزاء گفتندی چرا احداث و انشاء نکردی چنانچه دیگر آیتها را ، این آیت نازل شد و امر آمد که : بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم ، جز این نیست که من پیروی میکنم آنچه‌را که وحی کرده می شود بمن از آفریدگار من ومن بر بافنده و سازندهٔ قرآن نیستم ، این قرآن دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود . فرود آمده از پروردگار شما و راه نماینده است و بخشاینده با هدایت و رحمتست برای گروهی که میگروند بخدا و رسول وی . **دراسباب نزول** (۲) آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی‌الله علیه وسلم نماز میگذارد وهرچه آنحضرت قرائت مینمود او نیز می‌خواند آیت آمد که :

(۲۰۴) و چون خوانده شود قرآن در نماز . پس بشنوید قرآن را

(۱) خرده گرفتن بر کسی و خطا و سهو جستن
(۲) مؤلف اسباب النزول شیخ الامام ابوالحسن علی‌بن احمد واحدی نیشابوری است (رجوع شود به‌ص ۱۳۵ جلد یکم این تفسیر)

و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید ، شاید که رحمت کرده‌شوید (ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرآنست هرجا خوانند امـا عامهٔ علماء برآنند که‌در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصات است برای خطبه امام روز جمعه و خطبه مشتمل می‌باشد بر آیتی از قرآن .

(۲۰۵) ویاد کن ای محمد پروردگار خود را ، در دل خود ، بزاری و ترس‌کاری (زاری بامید بفضل او وترس کاری از بیم عدل او) و بخوان اورا خواندنی‌فروتر از آوازبلند وآشکارا یعنی‌میان سر وجهر در بامداد ها و شبانگاهها (مراد دوام ذکر است یا اینکه این‌دووقت افضل اوقات شبانه روز است) و مباش (خطاب به آنحضرت است و مراد امت اند یعنی مباشید) از جملهٔ بیخبران از ذکر خدا

آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده مرخدایراو تنفر نموده می گفتند **انسجدلما تامرنا وزادهم نفورا** ، حق‌سبحانه میفرماید که ای محمد ، اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند (۲۰۶) بدرستیکه آنان ازملائکهٔ ملاء اعلی که‌هستند نزدیك پروردگار تویعنی مقربان بارگاه عزت گردن نمیکشند از پرستش حق و تنزیه میکنند ذات اورا از آنچه لایق‌آنحضرت نباشد و مراورا خاص سجده میکنند (تعریض‌مشرکان و تنبیه مومنان) ولهذا بعداز تلاوت این‌آیت سجده باید‌کرد و سجده تلاوت در چهارده مواضع است از قرآن و اختلاف درموضع‌است ، یکی‌درآخر سوره حج بمذهب **امام‌شافعی**(۱) و **امام‌احمد** (۲) سجده هست وبمذهب **امام‌اعظم** نیست : دوم‌در سورت ص بمذهب امام اعظم سجده هست و بمذهب بواقی‌نه و نزد امام اعظم‌سجدهٔ تلاوت برخواننده وشنونده در نماز و غیرنمازواجبست در حال و اگر فوت شود قضا لازمست و بمذهب ائمهٔ (٤)دیگرسنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست **وحضرت شیخ** (٥) قدس سره

۱و۲و۳ مراجعه فرمائید به‌ص۶۱و۶۷ جلد اول این تفسیر۴ ـ ائمه دیگر یعنی امام شافعی و امام احمدحنبل وامام‌مالك‌و ٥ رجوع به‌ص۱۱۰ تفسیر حاضر جلد یکم

این را سجدهٔ ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که دراین سجود از خصایص ملکی فیض خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده رادریافته باشد ، اینجا نکتهٔ **اقرب مایکون العبد من ربه و هو ساجد** برمنصه ظهورچهره میگشاید ورمز **فاعنی علی نفسك بكثرت السجود** از منظرهٔ شهود روی می‌نماید . سجده طاعتی‌است خاص بل افسریست زیبنده بر مفارق اهل اخلاص

مثنوی

زینت تو بس کمر بندگی — تاج تو در سجده سرافکندگی
شرم تو بادا که ببالا و پست — سجدهٔ طاعت بردش هرچه‌هست
تو کنی از سجدهٔ او سرکشی — به که ازین شیوه قدم در کشی

حضرت شیخ الاسلام (۱) قدس سره فرمود که سری که دراو سجود نیست سفچه (۲) است و کفی که دراو جود نیست کفچه (۳) است و نعم ماقال :

بیت

شرف نفس بجود است و کرامت بسجود
هرکه این هردو ندارد عدمش به ز وجود

---

۱ ـ مقصود خواجه عبدالله انصاری است ۲ ـ سفچه : بفتح اول و سکون دوم بمعنی کالك است که خربزه و میوهٔ نارسیده‌باشد و هم بمعنی شراب جوشانیده که آنرا بتازی مثلث گویند آمده است (سفچ نیز همان معنی سفچه را دارد) ۳ ـ کفچه : بفتح اول و سکون دوم بمعنی جمجمه و پیچ و تاب سر زلف را نیز گویند که بعربی آنرا طره خوانند و هم نوعی از مار میباشد و نیز کف آب و صابون وشیررا گویند .

سورة الانفال مكية و هي خمس و سبعون آية (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱) می برسند ترا ای محمدصلی الله علیه و سلم ، ازغنیمتهای کفار ، که برین امت حلال هست یا نی ؟

در وسیط (۲) آورده که اهل بدردر غنائم اختلاف کردند ، جوانانرا مدعی آنکه ما حرب کرده ایم وغنیمت از آن ماست وبیران گفتند ما نیز مددکار وعون شما بودیم ، ما را نیز نصیبی باید یا هرقومی از مهاجرو انصار داعیهٔ احراز غنیمت داشتند ، بالاخره از **جناب نبوت ماب** استفسار نمودند، جواب آمد که : بگو که حکم غنیمتها ، مرخدایراست و فرستادهٔ اورا که بامر او قسمت کند بر هرکه خواهد ، بس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید و بصلاح آرید ، آنچه میان شماست ، بمواسات با یکدیگر. **عبادة بن الصامت** رضی الله عنه فرموده که این آیه درباب ما اهل بدر فرود آمد که درغنیمت اختلاف کردیم و اختلاف ما از رتبهٔ اعتدال منحرف شده بود ، حق سبحانه حکم آنرا برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمتی راست فرمود وما اختلافهای خود را بصلاح آوردیم . و فرمان برید خدایرا وفرستادهٔ او را در آنچه فرماید در باب غنائم ، اگر هستید شما مؤمنان ، چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است .

---

(۱) الانفال : انفال جمع نفل : غنیمت و دهش و هبه و زیادت را راگویند و هم بمعنی سوگند آمده چنانکه گویند : نفل فلان (سوگند خورد فلان) ونیز نافله عبادتی را گویند که واجب نباشد چه آن زیاده بر فریضه است و گاهی نافله بمعنای نبیره میاید : «ووهبنا له اسحق و یعقوب نافلة» (۲) مؤلف تفسیر وسیط ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی نیشابوری است (مراجعه شود بذیل ص ۱۳۵ جلد اول این تفسیر)

(۲) جز این نیست که مؤمنان کامل ، آنانند که چون یاد کرده شود خدای نزدیك ایشان ، بترسد ، دلهای ایشان ازهیبت جلال وتصور عظمت لایزال یا از تقصیر اعمال خود ، درجنب انعام و افضال او ، و چون خوانده شود ، برایشان آتیهای او یعنی قرآن ، زیادت گرداند آن آیات ، ایمان ایشانرا ، یعنی هرگاه که آیتی نازل شود وبرایشان خوانند ، ایمان ایشان بدان آیت انضمام بذیرد ، یا ایمان ایشان بایتهای منزله تصدیق و یقین ایشان بیفزاید

در حقائق سلمی ، مذکورست که ببرکت تلاوت ، نور یقین درباطن ایشان ظاهرگردد و زیادتی طاعت بر ظواهر ایشان هویداشود و دربحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر وسعت روزنهٔ دل در وی میتابد ، بس چون قرآن، برارباب قلوب خوانند ،روزنهٔ دل ایشان ببرکت آن قرائت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتردروی افتد ، بس در نورجمال مستغرق گردند . و به بروردگار خود توکل کنند ، نه بدنیا واهل دنیا ، چه هر کس درتحت سطوات علیهٔنورانیهٔ حق مضمحل و مقهور شد او را بروای ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق بدیدهٔ شهود او در نمی آید :

نظم

هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود
غرقهٔ دریا ، بجز دریا ندید غیر دریا هست بر وی نا بدید

(۳) واین مؤمنان کامل الایمان ، آنانند که از روی اخلاص بپای میدارند نماز را بشرایط وآداب آن واز آنچه روزی دادهایم ایشانرا ، نفقه میکنند ، آن گروه که اعمال قلب را از توجل وتوکل ویقین باعمال جوارح که صلوة و زکوة هست جمع کرده اند ، ایشانند مؤمنان ، بایمانی درست و راست . **ابن عباس** رضی الله عنه فرمود که هر که منافق نباشد **فهو مؤمن** ، مراین مؤمنان راست ،مرتبه هانزدیك آفریدگار ایشان که کرامت و منزلتست یا درجات بهشت و آمرزش مرتقصیرات ایشانرا روزی بزرگ که صافی باشد از کدورات اکتساب

امام قشیری (۱) فرموده که **رزق کریم**، آنستکه مرزوق‌را از شهود رازق باز ندارد

بیت

تو ز روزی ده ، بروزی وامان از سبب بگذر ، مسبب بین عیان
از مسبب میرسد هر خیر و شر نیست ز اسباب و وسائط ای پدر
اصل بیند دیده ، چون اکمل بود فرع بیند دیده ، چون احول بود

آورده اند که **کاروان قریش** با متاع بسیار از **شام** بر گشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنا دید عرب از قریش سرداری آن قافله می نمودند ، جبریل علیه السلام بیامد وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را خبر داد ، آنحضرت صورت با مؤمنان باز گفته و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مائل شدند بانکه سر راه بر کاروان گیرند ، پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را بمکه جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان بی راهه روی بمکه نهاد و ابوجهل با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه **بدر** شدند و حضرت رسالت (ص) در وادی زفران بود که جبرئیل بیامد و ازآمدن لشگر کفار خبرداد در **مدارك** آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خبر اینست که **العیر (۲) احب الیکم ام النفیر؟(۳)** شما ملاقات کاروانرا دوست تر میدارید یا مقاتلهٔ کافرانرا ؟ بعضی گفتند که حرب را آماده نیستیم ، اگر کاروان بدست افتد مناسبتر است ، حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام ازین سخن متغیر شد کبار مهاجر و انصار ، حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود گوئیا که بکشتن گاه قوم نظر میکنم ونشان

(۱) شرح حال امام قشیری در جلد اول باختصار نگاشته گردید (۲) العیر : بکسر عین ، شترانی که خوار بار بر ایشان بار کنند و شتربانان و کاروانیان (۳) نفیر : گروهی که پیشی گیرند در کاری و پراکنده شدن و غلبه کردن و همه بیکبار پیش آمدن و بسیج عمومی برای کار زار با دشمن

داد که ابوجهل رادر فلان موضع کشند و امیة بن خلف را در فلان جا و باقی صنا دید را برین قیاس و از آنچه حضرت فرموده بود یك قدم تخلف نکرد ، پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مضارع کفارست خواهد برد

(۵) همچنانکه بیرون آورد ترا ، پرورد گار تو از خانهٔ تو که مدینه است برای جنك با کفار ، براستی و صواب و بدرستیکه گروهی از گرویدگان ، هر آینه کاره اند رفتن بدر را (و آن کراهت طبع بود از جهت زحمت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت)

(٦) جدال میکنند با تو ، دراختیار حق که جهادست ، بعد از آنکه روشن شده بدیشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام‌تو که بردشمن ظفر خواهند یافت و باوجود آن میروند ، گوئیا رانده مـی شوند ، بسوی مرك وگوئیا ایشان می نگرند باسباب و علامات مرك و آن صورت بجهت قلت عدد و مـدد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد وپنج نفر بودند و هفتـاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره وهشت شمشیر .

(۷) ویاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای ، یکی از دوگروه یاکاروان یالشگر کافران که آن طایفه شماراست و شمادوست میداریدآنکه غیر خداوند شوکت وسلاح‌است یعنی‌کاروان ، باشد شما را ، چه شنیده‌اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست واین لشگر نهصد وپنجاه مردند ، پس شماآسانتر را میخواهید و میخواهدخدای آنکه ثابت گرداند حق را ، به آیاتی که درباب محاربه ذات‌الشرکة فرستاده یابوعده های فتح وظفر که پیغمبر خودرا داده یا کلمات‌ازلی که در قتل و اسر (۱) ایشان در لوح محفوظ نوشته، و ببرد و بر کند بنیاد کافرانرا و مستاصل (۲) سازد معاندان را

(۸) تا ظاهر کند دین اسلام را بقـتل ایشان یا نصرت دهـد

(۱) اسر : اسیر کردن و آفریدن و بدوال بستن چیزی را (۲) از بیخ وبنیان برآورده شده

پیغمبر خود را و زائل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را واگر چه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران.

(۹) و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید از پروردگار خود و میگفتید **اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوك** و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا اگراین گروه مؤمنان را هلاك کنی، دیگر کسی نباشد که ترا بپرستند، اجابت کرد خدای مرشما را بانکه من مدد کننده‌ام شما را بهزار تن از فرشتگان، از پی یکدیگر درآیندگان مراد ازین الف، آنها اند که مقدمهٔ لشگر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در **تفسیر ثعلبی** از **مجاهد** نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سورهٔ آل عمران مذکور شده جهت بشری (۱) و دمیاطی (۲) رحمة الله علیه میگوید که الفی بود بعد از الفی تا پنج هزار شدند

(۱۰) و نگردانید خدای این امداد را مگر برای مژدگانی مرشمارا بنصرت وتاآرام گیرد برآن دلهای شما و ترس و ذلت از شما دور شود، و نیست نصرت و ظفر یافتن مگر از نزدیك خدای، نه از ملائکه و غیر ایشان، بدرستیکه خدای غالبست و دوستان خودرا نصرت دهد، راست کار است و دشمنان خودرا مقهور سازد.

(۱۱) و یاد کنید آنرا نیزکه کشید در سر های شما خوابی سبك را. صحابه را در آن شب که روزش التقای فریقین خواست بود، دغدغهٔ عظیم دست داد، جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم برخاك فرو میرفت و آب نیز نداشتند، حق سبحانه خواب بریشان گماشت برای ایمنی حاصل از نزدیك او ودرآن خواب اکثر صحابه محتلم شدند، علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می‌باید گزارد، بعضی محدث‌اید و برخی جنب و آب ندارید و پای تا بزانو بخاك فرو می رود و کافران در زمین

---

۱ ـ بشری : مژده

شخ (۱) اند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم وپیغمبر در میان ماست، این چگونه باشد؟ حق سبحانه در آن‌محل باران فرستاد چنانچه، فرمود: و فرستاد بر شما، از ابر یا از طرف آسمان، آبی، تا پاك گرداند شما را با آن آب از حدث و جنابت و ببرد از شما وسوسهٔ شیطان را که میگفت نصرت و جنابت با هم جمع نشود و تا ببندد بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری‌و برای آنکه ثابت گرداند به آن باران قدمهای شما را یعنی چون باران بزمین ریك آمیز بارید آنرا استحکام داد، پس قدمهای مؤمنان مستحکم شد و در زمین شخ که منزل کفار بود لای عظیم بدیدآمد و گفته اند مراد ثبات قدمست در معرکهٔ حرب.

(۱۲) یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم، چون وحی کرد پروردگار تو بسوی آن فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده اند ومضمون وحی آن‌بودکه: بدرستیکه من باشما ام در امداد و اعانت و یا ناصر و نگاهدار شمایم از شر دشمن، پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران واصح آنستکه به بشارت، چه در مدارك آورده‌که فرشتگان برصورت آدمیان در پیش صف لشگرمؤمنان میرفتند و میگفتند که بشارت بادکه شما غالب شدید و خدا یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندك اند ونصرت مر شماراست، پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من، زود باشد که در افکنم در دلهای آنانکه حق را پوشیدند ترس و بیم را، پس بزنید ای ملائکه کافرانرا بر زبر گردن های ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان. **امام واحدی**، از ابن الانباری علیه الرحمه، نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند

---

(۱) شخ: بفتح اول و سکون دوم بمعنی کوه باشد و بینی کوه را هم گفته اند و هرچیز محکم را نیز گویند عموما وزمین محکمی که در دامن‌کوه باشد خصوصا و سر کوه را هم گفته اند ومخفف شاخ هم هست اعم از شاخ حیوان و درخت

نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو می‌باید کرد، حق سبحانه فرمود که بزنید بر سر های ایشان و بزنید از ایشان یعنی ببرید همهٔ انگشتان (وگفته اند مراد تمام دست و بایست).

(۱۳) این ضرب بریشان، بسبب آنستکه ایشان، مخالفت کردند با خدای و فرستادهٔ او و هر که خلاف کند خدا و رسول او را پس بدرستیکه خدای سخت عقوبت است برمخالفت کنندگان دردنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری.

(۱۴) این است عقوبت ای کافران، پس بچشید آنرا عاجلا و بدرستیکه مر کافرانرا هست آجلا عذاب آتش دوزخ.

(۱۵) ای آنانکه گرویده اید، چون به بینید، آنانرا که کافرند انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما، پس مگردانید بریشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید (این حکم در اول اسلام بوده که یك مؤمن را از ده کافر و زیاده نشایستی گریختن و به آیت **الان خفف الله عنکم** (۱) منسوخ شده چنانچه، عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی.

(۱۶) و هر که بگرداند بریشان، درآن روز، پشت خودرا مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای کر و فر، مر جنك رایعنی خود را آنچنان نماید که میگریزد و خصم را بازی می دهد تا غافل شود، پس باز گردد بوی یا پناه جوی باشد، بسوی گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که ازین دووجه پشت بر خصم کند، پس بدرستیکه باز گردد، بخشمی بزرك ازخدای وبازگشت وی دوزخ باشد و بدجای بازگشتی‌است دوزخ.

آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشگر کفار به یکبار حمله کردند، حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عریش(۲) (و آن خانهٔ بود که از چوب و خاشاك ساخته بودند) آغاز دعا کرد **اللهم انجزلی ما وعدتنی** (خدایا وعدهٔ که درباب نصرت من

(۱) آیه شریفه ٦٦ از همین سوره (۲) عریش تخت کوچك و خیمه و خیمهٔ که از چوب وخاشاك بسازند وهم بمعنی چفتهٔ زر باشد

فرمودهٔ بوفا رسان) جبرئیل فرود آمد وگفت کفی خاك بردار وبر طرف دشمن افکن و آنحضرت کفی خاك و سنگریزه بر داشت و گفت **شاهت الوجوه** وبرروی‌لشگربیگانه افکند، حق‌سبحانه آن خاك و سنك را درچشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند وملائکه آغاز حرب کردند و مؤمنان نکار در آمدند. هفتاد تن از صنا دید عرب کشته شد و هفتاد دیگر را، اسیر گرفتند. پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند، این میگفت من کشتم و آن میگفت من اسیر گرفتم آیت آمد که (۱):

(۱۷) پس شما نکشتید، دشمنانرا، بقوت خود، ولیکن خدای ایشانرا بکشت، باینکه شما را نصرت داد و بریشان مسلط گردانید، و نیفکندی تو ای محمد صلی الله علیه و سلم (۲) آن مشت خاك را بر روی ایشان، چون بیفکندی و افکندن تو بمثابهٔ نبود که در چشم تمام لشگر رود، ولیکن خدای بیفکند آنرا یعنی بچشم همهٔ کفاو رسانید اضافهٔ فعل بعبد از راه کسب است وبحق از روی خلق خلقت

صاحب تاویلات (۳) فرموده که حق سبحانه راه نمود صحابه را رضی الله عنهم. بفنای افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که **فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم**، اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مقام بقا با حق بود، سلب کرد فعل را از وی که **وما رمیت اذ رمیت** و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که ولکن الله رمی تاافادهٔ معنی تفصیل کند درعین

۱ ـ غزوهٔ بدر در سال دوم بروز هفدهم ماه رمضان رخ داد در این جنك هفتاد تن از کفار مکه کشته شدند و از این هفتاد تن سی و شش کس به تیغ حضرت علی بن ابی طالب صلواة الله و سلامه علیه بدیار عدم رهسپار شده اند. ۲ ـ آیهٔ شریفه چنین است: « **وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی** ... » ۳ ـ مؤلف کتاب تاویلات همچنانکه در برك شماره ۴۲۸ جلد اول این تفسیر یاد آور شده ایم کمال الدین عبدالرزاق کاشانی است

جمع « **فیکون الرامی محمدا بالله تعالی لابنفسه** (۱) »
و در **فتوحات مکیه** (۲) آورده ، حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سبب بود در رمی بحکم **کنت سمعه و بصره ویده** ، پس ازالهٔ سبب در**مارمیت** بحسب حکم باشد نه بسبب عین واین کلام در مرتبهٔ قرب فعلی (۲) است

و در **نفحات الانس** (۳) مدت روایح انفاس جامعه مذکور است که بنا برکمال‌حال مصطفی استغراق او درحالت فنا قوی‌ترازهمهٔ انبیاء و اولیاءبوده وچون‌حضرت رسالت‌مستغرق فنای فی‌الله‌بودحق‌سبحانه درکلام‌خود نسبت فعل ازوی‌دفع کرد هرچند نشانهٔ فعل‌وی‌بود حیث‌قال **ومارمیت اذ رمیت‌ولکن‌الله‌رمی**، آن‌مشت‌خاك برروی‌دشمن‌تو نینداختی، خدای انداخت ، و هم از آن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد و فرمود که «وقتل داود جالوت» ، ای داود ، جالوت‌را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبهٔ مصطفی و دیگر پیغمبران . فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده راپوی اضافه کند و بنده محل آفات وحوادث و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و وی حق سبحانه قدیم ومنزه ازآفات و حوادث است

مثنوی

ما رمیت اذ رمیت گفت حق — کار حق بر کارها دارد سبق
گربراندازیم‌تیرآن‌نی‌زماست — ماکمان و تیراندازش خداست
تا نشد مغلوب کس‌این‌سرنیافت — گرتوخواهی آن‌طرف‌بایدشتافت

و از **مثنوی حضرت مولوی** چنان مفهوم میشود که **وما رمیت** در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر به بسطی سمت تحریر یافته (۴)

۱ـ تأویلات کاشانی جلد اول چاپ مصر ۲ ـ فتوحات مکیه تالیف حضرت محیی الدین عربی قدس سره الشریف ۳ ـ تالیف نور الدین عبد الرحمن جامی ٤ ـ رجوع شود به ص ۳۰ ـ ۴۲ مقدمه

و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مؤمنان را از نزدیك خود ، عطائی نیکو که آن نصرتست و غنیمت .

درحقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه ، نقل استکه بلای حسن آنستکه ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خودشان باقی سازد. امام قشیری (۱) قدس سره گوید : بلای حسن آنستکه مبتلا مشاهده‌کند مبلی را درعین‌آن بلا

بیت

چودانستی‌که این درد تو ازکیست — ز رنج خویشتن میباش خرم
گر او زهرت دهد بهتر ز شکر — وراوزخمت زندبهترزمرهم (۲)

بدرستیکه خدای شنواست، استغاثه ودعای شما شنود ، داناست به نیات شما ، لاجرم دعا را اجابت فرماید .

(۱۸) اینست کار که دیدید ، و آن نیز هست که خدای سست کننده و باطل سازنده است ، مکر و حیلهٔ کافرانرا . آورده‌اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم ، نصرت ده از این دو لشکر ، آنراکه راه یافته تر است و فاضلتر و بتو دوست‌تر و در روز جنك نیز ابوجهل همین دعا کرد که **اللهم انصر احب الفئتین الیك** (۳) پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تحکم ومیفرماید :

(۱۹) اگر طلب فتح و نصرت کردید ، پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که بمن دوست تر است و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنك بدر از کفر و معادات (۴) رسول (ص)

---

۱ ـ مراجعه شود بپرك ٦۹ جلد اول
۲ـ جور ازطرف یارسزاوار نباشد یاری که جفا میکند او یار نباشد
جلالی
۳ ـ پروردگارا ، یاری ده ازین دولشگر ، آنراکه دوست‌تر داری
٤ ـ معادات : با کسی دشمنی کردن

بس آن بهتر است ، مرشما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم و اگرباز گردید بمحاربهٔ مسلمانان باز گردیم بنصرت ایشان ودفع نکند از شما ، جماعت شما ، چیزیرا از بلا و اگر چه بسیار باشند آن جماعت ، بدرستیکه خدای با مؤمنان است ، بنصرت و معونت .

(۲۰) ای آنکسانیکه ایمان آورده‌اید ، فرمان برید خدایرا و فرستادهٔ او را و بر مگردید و اعراض مکنید ، از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه طاعت خدا درطاعت رسول اوست پس اوامر رسول سر متابید و حال آنکه شما میشنوید که من میگویم او پیغمبر من است یا میشنوید مواعظ قرآن را .

(۲۱) و مباشید ، مانند آنانکه گفتند شنودیم (مثل اهل کتاب یا کفره یامنافقان) و حال آنکه ایشان نمیشنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند ، بس گویا که نمی‌شنوند . (۱)

بیت

مگو که میشنوم هر چه گفته‌ای سعدی
چه شد که میشنوی چون سخن نمیشنوی

(۲۲) بدرستیکه بدترین جنبندگان برروی زمین نزدیك خدای درحکم او ، کرانند ازشنودن حق ، گنگانند ازگفتن حق ، آنانکه در نمی یابند حق را و بدتر از بهائم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در **تبیان** آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبدالدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند ، مصعب بن عمر و ابن حرمله رضی الله عنهما .

۲۳ ـ و اگر دانستی خدای ، دریشان نیکوئی که انتفاع است بآیات قرآنی ، هر آینه بشنوانیدی ایشان را یعنی توفیق شنیدن نافع

۱ ـ آدمیزاده را خرد باید تا سخنهای ناصحان شنود (جلالی)

دادی ، و اگر بشنوانیدی ایشان را وتصدیق کردندی ، هر آینه بر گشتندی از ایمان و ایشان اعراض کنند گانند از قبول حق . قولی آنستکه کفار مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم ، برای ما زنده گردان **قصی بن کلاب** را که مردی مبارك بوده تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد ، حق سبحانه ، میفرماید که اگر خدای ایشانرا بشنواند کلام قصی را هم ، ایمان نمی آرند .

(۲۴) ای گروه مؤمنان ، اجابت کنید مر خدایرا و مر فرستادهٔ او را ، چون بخواند شمارا رسول صلی الله علیه و سلم ، به آن چیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل ازوست یا عقاید صحیحه واعمال فاضله که مورث حیوة ابدیه است درنعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترك کنید دشمن غلبه کرده شمارا هلاك کند یا شهادت که حیاتیست نزدیك حق سبحانه یاقرآن که محیی قلوب مؤمنان است و بدانید آنرا که خدای ، جدا کند میان مرد و دل او . **صاحب انوار** (۱) فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده وتنبیه بر آنکه حق سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملك حق است مر دل بنده را درفسخ عزائم و نقض همم باعث است برمبادرت بتصفیهٔ دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد . و گفته اند جدائی افکند میان بنده ومراد او یا آنکه مقلب القلوب است ، تصرف کند دردل بنده چنانکه خواهد . **در کشف الاسرار** فرموده که علماء دل را یابند **ولمن کان له قلب** اشارت بدانست و عرفا دل را گم کنند **یحول بین المرء و قلبه** عبارت از آنست ، در بدایت از دل ناچار است و در نهایت ، (دل) حجاب دیدار است .

بیت

زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش

۱ ـ رجوع شود به ص ۱۱۱ جلداول تفسیر

دل نیزحجاب بود بر داشت ز پیش (۱)

و آنرا نیز بدانید، که شما بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود.

(۲۵) و بپرهیزید، از گناهی که اگر برسد عقوبت آن، نرسد بکسانی که ستم کردند ازشما خاصه یعنی نه مخصوص‌بدیشان بود بلکه عام باشد اثر آن فتنه بظالم و غیر ظالم برسد (۲) وآن بوقت افتراق کلمه است وظهور بدعتها ومداهنه (۳) در امرمعروف و نهی منکر و تکاهل (۴) در جهاد، و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند، سخت عقوبتست بر کسی که ضرر ظلم او متعدی به غیر باشد.

(۲٦) و یاد کنید ای مهاجران° آنراکه شما اندك بودید، بیچارگان در زمین مکه پیش از هجرت، می ترسیدید از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آئید مشرکان عرب برشما تاختن آرند، پس جای داد شمارا خدای در مدینه و تقویت کرد شما را، بیاری دادن خود یا بمظاهر انصار یا بامداد ملائکه در بدر و روزی داد شما را از غنائم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبوده. شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها. **امام ثعلبی** رحمة الله علیه فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغامبر صلی الله علیه وسلم می شنیدند و در افشای آن میکوشیدندو منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه‌آیت فرستاد که:

(۲۷) ای کسانیکه ایمان آورده اید، خیانت مکنید با خدای

---

۱ ـ درنسخهٔ خطی«ع» مصرع بالاچنین نوشته شده است:

زین پیش همین دیدمت اندر دل خویش ۲ ـ یعنی تروخشگ با هم بسوزد ۳ ـ کاهلی بر خود گرفتن ٤ ـ پوشیدن و خیانت کردن و نفاق کردن و دروغ گفتن و خوار داشتن

و با رسول او در اظهار اسرار وقولی آنستکه چون پیغمبر **ابولبابه** را بحصار بنی قریظه فرستاد ویهود با او در باب فرود آمدن ازحصار مشاورت نموده، گفتند محمد صلی الله علیه و سلم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آئیم؟ ابولبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همهٔ شمارا خواهد کشت و فی‌الحال دانست که خیانت کرده ازحصار(۱) بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وخود را بستون بست تاوقتی که توبهٔ او رقم قبول یافت و این آیت نازل گشت. و گفته‌اند خیانت مکنید با خدای درتعطیل فریضهٔ و با رسول او در تقصیر سنت (۲) و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید و شما میدانید که که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست.

(۲۸) و بدانید آنکه مالهای شما و فرزندان شما، محنتی اند از خدای که شما را بدان می آزماید، پس باید دوستی مال و فرزندان شما را بر وقوع درائم (۳) ندارد.

احمد انطاکی قدس الله سره فرمود که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و ماپیوسته آن فتنه را زیادت می خواهیم.

بیت

جوان و پیر که در بند مال و فرزندند
نه عاقلند که طفلان نا خرد مندند

و بدانید آنکه خدای نزدیك اوست، مزدی بزرك، پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب فرزند را بگذارید.

(۲۹) ای گروه باور دارندگان، اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید، سازد برای شما یعنی شما را بدهد،

---

۱ ـ حصار: قلعه ۲ ـ سنت: سیرت و روش و صورت و راه و نهاده شده و یکنوع خرما را نیزگویند و سنت پیغمبر عبارتست از گفتار و کردار وی ۳ ـ اثم: گناه

نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محذورات (۱) یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمهٔ اطراف برسد و **در بحرالحقایق** آورده که حق سبحانه سبب تقوی افاضت کند بر شما باسرار جلال خود بفیض کلی انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم. و از سخنان **حضرت محیی الدین** و متابعان او چنان معلوم میشود کـه متقی آنستکه حق سبحانه و تعالی را وقایهٔ (۲) خود گرفته باشد در ذات وصفات و افعال و فعـل او در افعال حـق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلك گشته:

بیت

کم شده چون سایه اندر آفتاب یا چو بوی گل در اجزای گلاب

و بپوشاند و در گذراند از شما، بدیهای شما را و بیامرزد شما را و خدای، خداوند فضل بزرك است.

آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عظام عـزم مدینه فرمودند، جز ابوبکر و علی رضی الله عنهما، کسی در خدمت سید انام صلی الله علیه و سلم نماند.

قریش ازین حال متردد شده بدارالندوة جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و در باب پیغمبر استشاره نمود، یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آوردم و از روزنه آب و نان بوی میباید داد تابمیرد، ابلیس این را نپسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و

۱ ـ در بعضی از نسخ « محظورات » ظبط گردیده است. محذور بمعنی دور شده و محظور بمعنای ممنوع و حرام شده است چنانکه فرموده است: « وما کان عطاء ربك محظورا یعنی محرما. ومحظور در اینجا بیشتر مناسبت دارد ۲ ـ وقایت: نگاهداشتن

یاران وی بیشتر آنجـا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند، همه اتفاق نموده با شما جنك کنند و او را خلاصی دهند، دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هرجا خواهد رود، ابلیس گفت هرجا که میرود، مردم فریفتهٔ وی می شوند، جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله کند، ابوجهل گفت، رای من آنست که از هر قبیله از قریش حلفای (۱) ایشان یك کس را بطلبیم تا به اتفاق او را بکشند و در قبایل منتشر گردد، بنی هاشم باتمام قبایل محاربت نتوانند نمود، بالضروره بدیت راضی شوند، ابلیس گفت رای اینست، ابوجهل از هرقبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند، درآن شب جبرئیل علیه السلام خبر آورد و آن حضرت صلوات الله علیه، **علی** کرم الله وجهه را بر فراش خود بخوابانید و با **صدیق** بغار رفت وحق سبحانه مر پیغمبر خود را از آن تعب یاد میدهد و میفرماید:

(۳۰) و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو، آنانکه نگرویده اند تا حبس کنند ترا یابکشند بشمشیر های مختلف، یا بیرون کنند ترا از مکه و ایشان بدمی سگالند و جزا میدهد خدای ایشان را بر مکر ایشان و خدای بهترین جزا دهندگانست مر مکارانرا و جزای آنستکه مکر ایشانرا بدیشان رد میکند و ایشانرا در چاهی که برای دیگران کنده اند میفکند.

بیت

هر که درراه کسی چاهی کند خویش را آخر درآن چاه افکند

آورده اند که نضربن حارث لعنةالله علیه، بتجارت ببلاد فارس آمده بود. قصهٔ **رستم و اسفندیار** بخرید و معرب ساخته بمکه برد وگفت اینك افسانهٔ آوردم شیرین تر ازافسانهای محمد که برما میخواند،

۱ ـ در بیشتر از نسخ خلفاء ضبط شده است لیکن در اینجا معنی ندارد. حلفـاء جمع حلیف است و حلیف به معنای هم قسم و هم سوگند باشد.

حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که :

(۳۱) و چون خوانده میشود بر نضر و متابعان او ، آیتهای کتاب ما ، گویند ، بدرستیکه شنیدیم این کلام را اگر خواهیم هرآینه بگوئیم مانند این و این لاف گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که **فاتوا بمثله** و ایشان عاجز شدند ، پس غرض ازین اظهار ، مکابره و عناد بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگر گفت : نیست این مگر قصهٔ که پیشینیان نوشته اند ومن نیز ازین قصص دارم ، بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی‌الله علیه و سلم فرمود که وای بر تو ، این کلام الله است **و منزل من عندالله** ، نضر در مقابلهٔ این سخن دعا کرد ، چنانچه حق سبحانه خبر میدهد :

(۳۲) و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که با او متفق بودند ، که ، خدایا ، اگر هست این قرآن ، راست و درست و منزل ، ازنزدیك تو ، پس بباران برما سنگی ، از آسمان ، همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی یا بیار بما ، عذابی مولم ومهلك ، (غرض‌از این دعا اظهار یقین است ازیشان ببطلان قرآن) و نیست خدای که عذاب کند ایشانرا و اگر چه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وحال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی برآن جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد ، خصوصا که تو رحمت عالمیانی .

(۳۳) و نیست خدای عذاب کنندهٔ ایشان وحال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی درمیان ایشان مستغفرانند از مؤمنان ، پس ببرکت ایشان بلای نمیرسد یا بفرصتی که اگر کافران استغفار کنند واستغفار ایشان ایمان است .

از **مرتضی علی** کرم الله وجهه منقول است که در زمین دو امان بود ، یکی برفت ودیگری باقی است، آنکه رفت حضرت پیغمبر

۱ ـ فاتوا بمثله : بیارید مانند آنرا

است وآنچه مانده است استغفار است ، ای عزیز استغفار مانع ذنبست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو وزوال اوست ، پس سبب غضب الهی نشود ، بلکه وسیلهٔ عفو و غفران گردد **فاستغفرونی اغفرلکم**

مثنوی

گفت حق کامرزش ازمن میطلب کان طلب ، مر عفو را باشد سبب
از بس زهر گناه ار بشنوی هست استغفار تریاق قوی

(۳۴) وچیست ایشانرا وچه جای آنست ، آنکه خدای عذاب نکند ایشانرا و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنانرا ، از طواف مسجد حرام و ازمکه بیرون میکنند و نیستند ایشان ، متولیان امر مسجد (رد قول کفارست که میگفتند **نحن ولاة الحرم** ، ما پیشکار و صاحب اختیار حرمیم) ، حق تعالی فرمود که ایشان باوجود شرك ، ولایت حرم را نشایند ، نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام ، مگر پرهیز کاران از شرك ولیکن بیشتر ایشان ، نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند ،

(۳۵) و نیست دعای مشرکان ، نزدیك خانهٔ خدا ، مگرصفیر زدن و دست بر دست کوفتن (عبادت بعضی کفارآن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند وصفیر میزدند و دست برهم میکوفتند و قولی آنستکه وقتی که حضرت رسول ، صلی‌الله علیه و سلم نماز میگذارد ، ایشان برای تغلیط (۱) آن حضرت ، این عمل میکردندو برین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به باشد) ، پس بچشید ، ای کافران ، عذاب را که قتل و اسر (۲) است در روز بدر وزجر است در روز حشر ، بانچه هستید که کفر می ورزید ، هم به اعتقاد و هم بعمل .

آورده اند که بعد از خروج از مکه و عزیمت بدر ، دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هریکی از ایشان در روزی

۱ ـ تغلیط : در غلط و نادرستی انداختن و بنادرستی منسوب کردن
۲ ـ اسیر کردن

لشگر را طعام دهد ، پس هرتنی از ایشان ده شتر یا نه شتردرروزی میکشتند ، حق سبحانه میفرماید :

(٣٦) بدرستیکه کافران (یعنی مطعمان بدر) نفقه میکنند ، خواسته های خود را و شتر می خرند و میکشند و بکفار میدهند تا باز دارند مردمان را ، از راه خدا ، که متابعت رسول است و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر ، دو هـزار عرب بمزد گرفت برای جنگ **احد** سوای لشگری که خود می آمدند بااصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزانید • سود بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خـرج لشگر کردند و بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند ، پس زود باشد که تمام نفقه کنند ، مال خود را ، پس باشد آن نفقه ، برایشان پشیمانی و غم ، چه مال رفته باشد و مقصود حاصل ناشده ، پس مغلوب گردند در آخرکار یعنی در روز فتح مکه (و این از دلائل اعجاز قرآن‌است که خبرداد از چیزی قبل از وقوع آن) و آنانکه ثابت باشند ، بر کفر ، بسوی دوزخ رانده شوند .

(٣٧) و این مغلوب شدگان کافران برای‌آنستکه تا جداگرداند خدای ، ناپاک را ، که کافر است ، از پاک ، که مؤمنست وجمع کند و باهم افکند ، کافرانرا برخی ، بربرخی ، پس برهم همه را ، پس‌در آرد در دوزخ ، آن گروه خبیث یا منافقان بدر ، ایشانند زیانکاران در احوال یا اموال خود .

(٣٨) بگو برای آنها که کافراند ، چون ابوسفیان و اصحاب او ، اگر باز استند ، از کفر و عداوت رسول ، بیامرزند ، مرایشان را ، آنچه گذشته است ، از گناهان ایشان و اگر باز گردند بمعادات و مقاتلهٔ پیغمبر صـلی الله علیه و سلم ، پس بدرستیکه گذشته است ، سنت الهی درپیشینیان، پیغمبران لشگر کشیدند وبه‌آخر کافران مستاصل گشتند ، گویا ایشان همین چشم دارند ،

(٣٩) و کار زار کنید ای مؤمنان ، با اهل کفر ، تا وقتی که

نباشد شرك یعنی مشرك نماند وباشد همه دین خالص که توحیداست یا پرستش مرخدایرا وبس ، پس اگر باز استند ، از کفر یا از جنگ بایمان یاقبول جزیت ، پس بتحقیق که خدای بانچه شما میکنید بیناست و مناسب آن عمل باداشی خواهد داد .

(٤٠) و اگر اعراض کنند ، از قبول حق و از جزیت باز ایستند . باك مدارید ، پس بدانید ، آنکه خدای ، ناصر و مددکار شماست ، نیك یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد و نیك یاری دهنده است که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد .

(٤١) و بدانید ، ای مؤمنان ، آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر ، ازهرچیزی که اسم شیئی برآن اطلاق توان کرد ، پس‌بدرستی که ؛ مرخدایراست ، پنج یك آن و مر رسول را و مرخویشان رسول را که **بنی هاشم** اند و **بنی عبدالمطلب** و یتیمان مسلمان را که فقیر باشند و درویشان محتاج را از اهل اسلام ومسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمان نزول کنند .

جمهور علماء برآنند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یك بخش دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول الله و چهار طایفهٔ مذکوره مقرر است و حالا سهم رسول صلی الله علیه و سلم بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت و نزد **امام اعظم** به وفات حضرت پیغمبر سهم ایشان و ذی القربی ساقط است و تمام بثلثهٔ باقیه صرف کنند ونزد **امام مالك** ، تقسیم آن مفوض برای امام است ، بهرجا که اهم باشد صرف نمایند (١)

١ ــ و نزد امامیه خمس واجب میگردد در غنائم دارالحرب و معادن و ارباح تجارات و زراعات وکنوز وزمین ذمی (اگر از مسلم آنرا خریده باشد) وحرامی که ممتزج بحلال شود و متمیز نباشد وصاحب و اندازه اش معلوم نبود و دیگر خمس واجب میگردد بانچه از دریا بغواصی یا غیرآن بیرون آورند . وخمس منقسم میشود بشش بخش❀

و ابوالعالیه و ربیع ، متفردند ، بدین قول ، که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد، قسمی مرخدایرا و قسمی مرپیغمبر را وچهار قسم ، چهار طائفه مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است به عمارت خانهٔ کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود (و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است) .

و بدانید ، ای مقاتلان که خمس غنائم برای خدای و رسول وطوایف مذکوره است ، پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعهٔ باقیه قناعت نمائید ، اگر هستید شما از روی تحقیق که ایمان آورده اید بخدای و بانچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه و مدد و فتح و نصرت بربندهٔ ما که محمداست صلی‌الله علیه وسلم روز بدر که جداشدن حق از باطل در او بود ، روزی که روبروی (۱) آوردند ، گروه مسلمانان و کافران آن روز جمعه بود هفدهم ماه رمضان در سنه ثانیه از هجرت ، و خدای بر همه چیز تواناست ، لاجرم مردم اندك را بر لشگر غالب سازد .

(۴۲) یاد کنید آنرا که بودید شما بکنارهٔ وادی نزدیکتر به مدینه و آن ریگستانی بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتید و آیشان یعنی دشمنان بودند بکنار وادی دورتر از مدینه وزمین ایشان محکم بوده بر آب قادر بودند و سواران کاروان (۲) یعنی ابوسفیان و اصحاب بودند زیر تر از مکان شما سه فرسخ ، چه ایشان دربدر از راه منصرف شده بطریق متفرق عزیمت ساحل نمودند و اگروعدهٔ

✿سهمی مرخدایراست و سهمی رسول را و سهمی دیگر خویشاوندان پیغامبر را و این سه سهم درحال حیات پیغمبر از وی بوده و پس از آن حضرت از آن امام است و سه سهم دیگر از آن فقرا و ایتام و راهگذریان راست و بعضی گفته اند که خمس را به پنج سهم باید تقسیم نمود .

۱ ـ ج : روی بروی ۲ ـ و سواران کافران کاروان

قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدوهٔ قصوی (۱) بودند و شما از بسیاری مـردم و کثرت اسلحهٔ ایشان خبر میافتید ، هر آینه که خلاف میکردید دروعدهٔ خود ازخوف ایشان چه شما اندك بودید و بیسلاح و ایشان بسیار و مسلح ولیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی تا حکم کند خـدای یا تمام سازد کاریرا که آن کار بود کائن درعلم او و سزاوار بود بانکه کرده شود وآن نصرت اولیاء است و قهراعداء

(۴۳) برای آنکه تا هلاك شود هرکه هلاك میشود ، از حجتی روشن قائم وبزید هرکه میزید ازحجتی روشن وهویدا ومشهود (۲) یعنی واقعه **بدر** از آیات عظیمه است هرکه مشاهده نموده اگر میرد و اگر میزید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از **من هلك** و **من حی** اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر و اسلام (۳) از اینان بر حجتی واضحه است ، هرکه کافر گردد بطلان او روشن است وهرکه براسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین و بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال مؤمن و کافر را ، داناست باحوال ایشان .

در ترجمهٔ **رشف** مذکور است که گوهر شب افروز عقل را همچنانکه در حقهٔ سینهٔ دوستان میسپارند در آستین دشمنان تر دامن نیز مینهند **لیهلك من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه** یعنی بارقهٔ نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند ، و اگر ازطرف قهر و خذلان استضائت پذیرد سبب اختطاف (٤) ابصاربصائر دشمنان **یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا**

بیت

خنك آنکس که عقل رهبر اوست هر دو عالم بطوع چاکر اوست

۱ ـ قصوی : مؤنث ، اقصی است و اقصی بمعنی ابعد و دور تر باشد عدوه : بضم اول (بفتح و کسر اول نیز صحیح است) جانب و کنارهٔ وادی را گویند ۲ ـ ج : مشهور ۳ ـ ج : ایمان ۴ ـ ربودن

عقل کان رهنمای حیلهٔ تست آن نه عقل است کان عقیلهٔ تست

(٤٣) نقل است که حضرت پیغمبر علیه السلام درآن شب که روزش را جنك بدر واقع بوده در واقعهٔ دید ، لشگر قریش را در غایت ذلت وقلت ، تاویل فرمود بانکه ، دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد ، مؤمنان بعد ازاستماع این رؤیا وتعبیرآن بغایت مسرور وفرحان شدند حق سبحانه وتعالی تذکار آن نعمت میفرماید ومیگوید:

یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم ، آنرا که چون بنمود خدای ایشانرا در خواب اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شوند و بوعدهٔ آخرت مستظهر گشتند و اگر خدا بتو نمودی ایشان را بسیاری (١) و توخبر دادی ، هر آینه بد دل میشدند این اصحاب و هر آینه نزاع میکردند در کارقتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم ولیکن خدای بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از مضرت اعادی (٢) ، بدرستیکه او داناست به آنچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم .

(۴۴) و آنرا یاد کنید ای اصحاب که بنمود خدای تعالی دشمنان را چون ملاقات کردید در چشمهای شما ، اندکی تا دل شما قوی شد برحرب ایشان ، حق سبحانه و تعالی لشگر قریش را دردید های مسلمانان اندك گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق رؤیای (٣)

آورده اند که ابن مسعود در التقای صفین با کسیکه درپهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند ، آن عزیز گفت که نزدیك بصد نیز باشند (۴) و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه نفر بوده اند و اندك گردانید شمارا نیز در چشمهاء دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی نداشتند (٥) وتهیهٔ اسباب جنك (٦) کماینبغی نکردند .

١ – ج : بسیار ٢ – دشمنان ٣ – م : خواب پیغمبر علیه الصلوة والسلام ۴ – که بصد تن نزدیك باشند ٥ – م و ف : بر نداشتند ٦ – م : حرب

قلست که ابوجهل میگفت بسلاح با ایشان جنك مکنید بلك بگیرید و برسنها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه مؤمنانرا در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود **یرونهم مثلیهم رای العین** بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بدیشان افتاد واین صورت از عظائم آیاتست چه بصر اگرچه بسی قلیل را کثیر و یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صدتن بیند و نزدیك سیصدتن را هزار و نهصد عدد وهرآینه قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی‌علی ماهو علیه باوجودتساوی در شروط رویت ، تا بداند خدا ، حکمی را که آن هست بودنی در علم او و بسوی خدا بازگردانیده شود کارها

ای گروه مؤمنان چون ببینید گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما پس باز ایستید و از مقاتله ایشان روی متابید و یاد کنید نام خدایرا یادکردن بسیار بدل و زبان مگر باشد که شما ظفر یابید بر اعدا گفته‌اند مراد از ذکر تکبیر است دروقت شمشیر زدن یادعای بد بر کفار بدین وجه که **اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم** درین آیه تنبیه است برآن که باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدا باز ندارد

بیت

تو بهر حالی که باشی روز وشب یکنفس غافل مباش از ذکر رب

درخوشی ذکر تو شکر نعمتست در بلا ها التجا با حضرتست

(۴٦) و فرمان برید ، خدایرا و فرستادهٔ اورا در امر جهاد و ثبات قدم در معرکهٔ قتال و خلاف مکنید که اگر ازمخالفت بددل شوید ، برود دولت و قوت شما (ریح مستعار از دولتست چه دولت در تمشی امور و نفاد آن مشابه بباد است در هبوب ونفوذ او (١) و گفته‌اند « اذ اهبت ریاحك فاغتنمها » (٢) .

١ـ آیهٔ شریفه اینست : « واطیعوالله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم» . ٢ـ هنگامی که بوزد باد موافق، پس آنرامغتنم‌بشمار

بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است ، چه نصرت نمیباشد الا ببادی که حق‌سبحانهٔ از مهب فتح فرستد و اورا ریح‌النصره می‌گویند و در حدیث آمده است که « نصرت با لصبا » ، و شکیبائی کنید درمقاتله ، بدرستیکه خدای با صابران است ، بحفظ ونصرت .

(۴۷) و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند ازسراها و منزلهای خویش ، از روی سرکشی و فخر وبرای نمایش خلق مراد اهل‌مکه اندکه بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ، ابوجهل گفت لابد است از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازهٔ ابهت ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت ما حسابی گیرند ، پس‌خدا مؤمنانرا میفرماید که شما ازدیارخود چون کفار بیرون نیائید که ایشان عجب می‌ورزند و ریا میکنند و باز میدارند مردمان را از دین خدا ، وخدا بانچه میکنند عالمست و بدانها جزا خواهد داد .

آورده‌اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و به منازل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشه‌ناك شدند خواستند که بگریزند ابلیس علیه‌اللعنه بصورت سراقه مالك که مهتر کنانه بود براحله با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید ، بروید که من ضامن که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد ومن نیزطریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند وحق‌سبحانه ازین قضیه خبرمیدهد :

(۴۸) ویاد کنید آنرا که بیاراست برای کافران دیو سرکش که ابلیس است عملها ایشان را دردشمنی پیغمبر (ص)

در حقایق سلمی آورده که قوت ایشانرا بنظر ایشان درآورد تا اعتماد بدان کردند . وگفت ابلیس هیچ غلبه‌کننده‌ای نیست برشما از مردمان بجهت کثرت لشگر شما و آراستگی ایشان و من فریاد رسم و زنهار دهم شمارا از قوم کنانه پس آن هنگام که بدیدند هردوگروه

لشگر یکدیگر را بازگشت بردو پاشنه خود واین عبارتست ازهزیمت کردن بمکر و حیله .

آورده‌اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دید وروی بگریز نهاد و درآن محل دست اودر دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حال مارا فرو می گذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وگفت ، ومن بیزارم از زنهار شما بدرستیکه‌من می بینم آنچه شما نمی‌بینید یعنی فرشتگان‌را که بمدد مؤمنان می‌آیند بدرستیکه من میترسم از خدا . ابن عباس‌رضی‌الله‌عنه فرمود که دروغ آن دشمن خدا که اگر او ترسیدی کار بدینجا نرسیدی ، و خدا سخت عقوبتست برکسی که نترسد .

نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر مارا تو منهزم ساختی سراقه سوگند یادکرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شدکه آن شیطان بوده که خود را درصورت سراقه نموده

(۴۹) آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه و آنانکه در دلهای ایشان تنگی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرفراز نشدند و در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هرلشکر که بیشتر باشند ایشان میل بدان نمایند و چون بترك هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت بدیشان رسید و قلت مؤمنانرا مشاهده نموده گفتند بفریفته است این گروه مؤمنانرا دین ایشان که با وجود قلت‌وعدم عدت در برابر چنین‌لشکری آراسته آمده اند حق سبحانه در جواب ایشان فرمود و هرکه توکل کند برخدا و کار خودرا با او گذارد پس بتحقیق که خداغالبست متوکل را فرو نگذارد حکم‌کننده است که اهل توکل را یاری کند

(۵۰) و اگر میدیدی ای محمد (ص) چون قبض کردند ارواح آنانرا که کافرشدند فرشتگان که اعوان ملك الموت بودند درحرب‌بدر

جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه وبنیه ومنیه ابناء الحج السهمی کشته شدند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان میزدند عمودهای آتشین بر رویهای ایشان و بر پشتهای ایشان و میگفتند بچشید عذاب سوزانرا که مقدمهٔ عذاب دوزخ است هر آینه می دیدی امری منکر و کاری پر هول و دیگر ملائکه میگفتند :

(۵۱) این ضرب یا عذاب بسبب آن عملها است که از پیش فرستاده دستهای شما از معاصی وترك هجرت ، و دیگر بجهت آنست که خدای نیست ستم کننده بر بندگان که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس برای شیعه حضرت رسالت (ص) می گوید عادت مشرکان قریش باتو .

(۵۲) همچون عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد وثمود با پیغمبران ایشان وآن عادت چه بود : کافرشدند بنشانهای خدا ، یعنی بدلائلی که برتوحید خودنصب کرده بود یا بمعجزات انبیاء پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ، بدرستیکه خدای باقوت و قدرتست ، سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان .

(۵۳) این گرفت و عقوبت پیشینیان بسبب آنست که خدا نبود گرداننده و تبدیل دهنده آن حال را که در نفسهای ایشان است بحال بدتر از آن . تهدید قریش است که ایشان حال خودرا که بت پرستی و مردار خواری بود بمعادات حضرت پیغمبر ص وتکذیب قرآن واستهزاء بدان و ایذاء و آزار مؤمنان بتر ساختند و بدرستیکه خدا شنواست نافرمان مشرکانرا، دانا بعقاید باطلهٔ ایشان . دیگرباره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو :

(۵٤) همچون صنیع قوم فرعونست وآنانکه پیش ازیشان بودند تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را پس هلاك کردیم ایشان را

بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر مبتلا بقتل ساختیم و غرق گردانیدیم در دریای قلزم اتباع فرعون را و هر گروهی از غریقان قبط و قتیلان قریش بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر وعصیان .

(۵۵) بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیك خدای آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل وعتبه ونضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و جدی و اضراب ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب :

(۵٦) آنانند که عهد بستهٔ با ایشان از کفار و ایشان بنی قریضه بودند که پیغمبر ص با ایشان معاهده فرموده بود پس می شکنند عهد خودرا در هرباره که عهد می کنند .

در تبیان آورده که بنو قریضه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند روز بدر مشرکانرا بسلاح مددکاری نمودند وبعداز آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند و ایشان پرهیزنمیکنند از نقض عهد یا نمیترسند از عقوبت عهد

(۵۷) پس اگر دریابی ایشان را در جنك پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان آنانرا که از پس ایشان فرا رسند از اعداء یعنی چون بریشان ظفریابی چندان ازیشان بکش که هیبت آن کافران دیگر را از مقاتله تو برماند ، باشد که آن رمندگان پند گیرند و عبرت بپذیرند :

(۵۸) و اگر برانی و دریابی از قومی که با تو عهد دارند نقض آن عهد بعلامتها که برتو روشن شود پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش ازقتال با ایشان که من عهد رابرانداختم تا تو و ایشان باشید برابر درعلم بنقض عهد بدرستیکه خدای دوست نمیدارد خیانت کنندگانرا و نمی پسندد عمل ایشانرا .

(٥٩) و مپندار ای محمد ص آنانراکه کافر شدند که ایشان
پیشی گرفتند برعذاب ما مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد
میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم ازعقوبت ایشان بدرستیکه ایشان
عاجز نمی‌کنند مارا ازعذاب خود .

حفص **ولایحسبن** بغیبت می‌خواند یعنی باید که کافران نپندارند
که ما از تعذیب ایشان عاجزیم .

(٦٠) وآماده سازید ای مؤمنان برای ناقضان عهد و پامنهزمان
بدر آنچه توانید از ساز و برگ حرب که لشکر برآن قوت مییابند
وعقبة بن عامر رضی‌الله‌عنه میفرماید که شنیدیم از پیغمبر ص که بر منبر
میفرمود **الا ان القوة الرمی** بعضی علما گفته‌اند تخصیص رمی بذکر
دلیلست برآنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحیست ؛

شیخ ابوالقاسم نصرآبادی قدس‌سره فرمود که در این آیه گفته‌اند
قوت رمی است بلی همچنین باشد اما رمی برسه‌گونه بود رمی ظاهر
به تیر وکمان بود ورمی باطن به تیرآه در صبحگاه ازکمان‌خضوع
و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی

« ابوعلی رودباری » قدس سره فرمود، که قوت اعتمادست بر
حمایت حق و واثق بودن بعنایت او .

بیت

گراعتماد تو برلشکر است واسب وسلاح
مراست بر کرم دوست اعتماد تمام

وگفته‌اند مراد از قوت حصارها است میفرماید که آماده سازید
قلعها جهت دفع کفار و دیگر آمادگی کنید از اسپان بسته تا بترسانید
بدین استعداد دشمن خدایرا و دشمن خودرا که کفار مکه‌اند ودیگر
بترسانید باسب وسلاح کافران دیگر را جزکافران مکه که شما نمیدانید
ایشانرا خدای میداند ایشانرا و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان
یا مجوس « درمدارک » آورده که کفره جن چه سهیل اسب جن
را می‌ترساند و آنچه نفقه می‌کنند از چیزیکه دارید در راه خدای

یعنی ترتیب سلاح ونفقهٔ اسب تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن
وشما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب .

(٦١) و اگر میل کنند مشرکان بصلح و استسلام ، پس توهم
میل کن بمصالحه ، و توکل کن برخدای ، یعنی مترس از آنکه بمکر
وحیله طرح ظلم انداخته باشند ، بدرستیکه خدای شنواست مر قول
ایشانرا ، داناست بدروغ وراست آن اگردرمقام مکرباشند ترا نگاه‌دارد
و وبال مکر را برایشان گمارد چنانچه فرمود

(٦٢) و اگرخواهند آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود
باز دارند ، پس بدرستیکه بسنده است ترا خدای ، اوست آنکه
قوت داد ترا بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه و بهمهٔ مؤمنان و
اصح آنست که بانصار .

(٦٣)وپیوند افکند بدوستی میان‌دلهای ایشان یعنی اوس وخزرج
که صدوبیست‌سال‌میان‌ایشان عصبیت وستیزه بوده وهمواره بقتل‌وغارت
هم اشتغال می‌نموده‌اند حق‌تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا با یکدیگر
الفت داد و اگر خرج می‌کردی بجهت اصلاح احوال ایشان همهٔ‌آنچه
در زمین است از مال ومتاع تالیف نمیدادی وقادر نبودی بر الفت
میان دلهای ایشان از غایت عداوت ونهایت کینه و ستیزه که باهم‌داشتند
ولیکن‌خدای بقدرت بالغه خودو ایقاع الفت کرد میان‌ایشان ، بدرستیکه
او قادر وغالبست هرچه خواهد میکند دانا بحکمت آنچه میکند .

(٦٤) ای پیغمبر (ص) بسنده است ترا خدای ، وآنانکه‌پیروی
تو کرده‌اند از گرویدگان .

این‌آیه در غزوهٔ بدر قبل از قتال نازل شد برای تقویهٔ‌حضرت
رسول ص وتسلیه خواطر اصحاب رضی‌الله عنهم و گفته‌اند سی وسه
مرد و شش زن به پیغمبر ایمان آوردند چون عمرشرف اسلام‌دریافت
و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس رضی الله
عنه فرمود سبب نزول آیه اسلام فاروقست و برین تقدیر آیه
مکی باشد .

(٦٥) ای رفیع قدر یا خبر کننده تحریض کن مؤمنان را یعنی بر انگیز وگرم ساز ایشانرا بر کارزار کردن با کفار اگرباشد ازشما بیست تن صبر کنندگان در معرکهٔ قتال غالب شوند بر دویست نفر- از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما درمقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزد و فرار نکنند ، و اگرباشد ازشما صدتن غالب شوند بتائید الهی بر هزارتن از آنانکه کافر شدند واین غالبیت شما برایشان بسبب آنست که ایشان گروهی‌اند که نمیدانند و خدا و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده و درزمان مقاتله قوت ثبات وشکیبائی مؤمنان ندارند بعد ازنزول آیه مؤمنان از مقاتله یکی با ده‌تن اندیشه ناك شدند وبرایشان گران آمد ، حق‌سبحانه این حکم را منسوخ گردانیده فرمود :

(٦٦) اکنون که این‌حکم شمارا گران بارساخت سبك‌بارگردانید خدای ازشما و دید آنکه در شما سستی‌هست یعنی خوف بدن ، پس اگر باشد ازشما صدتن شکیبا غالب شوند بردویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابلهٔ دوتن صبر کند دیگر نبود ، واگر بود از شما هزار کس غالب گردند بردو هزار بامر خدا و یاری او وخدا با صابرانست باعانت ومددکاری پس هرکه صبر کند ظفر یابد **الصبر مطیة الظفر**

بیت

صبر وظفر هردو دوستان قدیمند   صبر کن ای‌دل که بعد ازآن ظفر آید
از چمن صبر رخ متاب که روزی   شاخ امل میوهٔ مراد بر آرد

آورده‌اند که روز بدر هفتادتن اسیرشدند وحضرت رسالت پناه درباب ایشان با اکابر صحابه مشورت نمود از قوم **مهاجر** ابوبکر فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هریك بقدرطاقت و استطاعت فدا بدهند باشد روزی بدولت هدایت برسند و حالا عدد مسلمانان زیادت شود ، **فاروق** گفت یا رسول‌الله ص اینان ائمه کفرند همه را بفرما تا گردن بزنند وبحمدالله که حق سبحانه ترا ازفدا مستغنی

گردانیده و از گروه انصار **عبدالله بن رواحه** (و اصح آنست که **سعدبن معاذ**) فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش بسوزیم ، حضرت مصطفی (ص) بقول صدیق میل نموده فدیه مقرر فرمود ، حق سبحانه آیه فرستاد که :

(٦٧) نشاید و نسزد ، مرپیغمبر را که باشد مراورا اسیران که ازیشان فدا گیرد ، تا آنگاه‌که بسیار بکشد ازیشان ، درزمین ، چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابراراست ، میخواهید شما خواستهٔ دنیاکه عرض سریع الزوال است و خدای ، میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال است و خدای ، غالبست ، دوستانرا بردشمنان غلبه دهد ، دانا در آنچه با بندگان کند .

(٦٨) اگر نبودی حکمی و فرمانی از خدای ، پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت‌نکنند یا بنادانی مؤاخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنائم برشما حلال سازد ، هرآینه میرسید برشما ، در آنچه فرا گرفتید ازخدا ، عذابی بزرگ .

در روایت آمده که حضرت‌رسول صلوات‌الله علیه وسلامه فرمودکه اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعدبن معاذ ازآن نجات نیافتندی زیرا که این هردو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا ، و صحابه بعد از نزول این آیه از غنائم بدر دست باز کشیدند ، آیت آمدکه :

(٦٩) پس بخورید ، از آنچه غنیمت گرفتید (و فدیه ازآنجمله است) خوردنی حلال و پاك و بترسید از خدای در مخالفت امر وی ، بدرستیکه خدای آمرزنده است ، عفوکرد گناه شمارا ، مهربانست که غنیمت برشما حلال‌کرد وبرامم دیگر حرام بود .

در **اسباب نزول** (١) آمده که حضرت پیغمبر (ص)

---

١ — مراجعه شود به برگ شماره ١٣٥ جلد اول این تفسیر .

عباس (۱) را که از جملهٔ اسیران بود بادای فدای نفس خود وبدو برادر زادهٔ خود **عقیل بن ابی طالب** و **نوفل بن حارث** و حلیف او **عتبة بن حجدم** تکلیف کرد ، عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو بخواستگاری درویش وار در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند ، من اینهمه مال از کجا آرم ؟ حضرت رسول (ص) فرمود که آن بدره های زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی وچنین و چنان سخنان گفتی :

عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم ، پس فدای خود و سه کس بداد و آیه آمد که :

(۷۰) ای پیغمبر (ص) ، بگو مرآنانرا که دردست شما اند ، از اسیران ، اگر داند خدا و به بیند در دلهای شما ، نیکوئی را از ایمان و اخلاص ، بدهد شمارا بهتر از آنچه فدا گرفته اند ازشما یعنی زری که برای فدا داده اید و بیامرزد شمارا و خدای آمرزنده است گناهی‌را که در وقت شرك واقع شده است ، مهربانست که شمارا توفیق اسلام داده است .

آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود ، یکی آنکه بهتر از آنکه ازمن گرفته است بمن دهد ، بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هریك برای من به بیست هزار دینار تجارت میکنند وسقایهٔ زمزم نیز بمن داد که ازهمه اموال عرب دوست‌تر میدارم .

وعدهٔ دوم مغفرتست ، امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید مرا بیامرزد ، چه در وعدهٔ کریم خلاف نیست

بیت

خلاف وعده محالست کز کریم آید   لئیم اگر نکندوعده‌را وفا شاید

۱ ـ عباس عم پیغامبراست و آنحضرت را ده عم بوده است : ابوطالب که نامش ، عبد مناف بوده و زبیر و حمزه و مقوم و عباس و ضرار و حارث و قثم و ابولهب و غیداق .

(۷۱) واگرخواهند اسیرانی که مسلمان شده اند ، خیانت کردن با تو به نقض عهد یا برگشتن از دین ، پس بدرستیکه خیانت کردند با خدای ، پیش از این بکفر ، پس خدای تعالی توانائی داد ترا برایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند ، بعد از این نیز ممکن است که ترا متمکن گرداند و خدای داناست بحال بندگان ، حکم کننده براحوال ایشان .

(۷۲) بدرستیکه ، آنانکه ایمان آوردند وهجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش و جهاد کردند بمالهای خود که در سلاح و نفقهٔ محتاجان صرف نمودند و بنفس های خویش که مباشر قتال شدند ، درراه خدای و اینان قوم مهاجرند و آنانکه جای دادند مهاجران را ونصرت کردند حضرت رسول‌را (مراد گروه انصارند) ، آنگروه بعضی ازیشان دوستان برخی‌دیگرند و متولی‌یکدیگر درمیراث . در مبداء کار حکم آن بودکه مهاجر و انصار بسبب هجرت ونصرت از یکدیگر میراث گیرند .

وآنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند ، نیست مرشمارا از تولی ایشان در میراث ، هیچ چیز ، تا وقتی که هجرت کنند واگر مؤمنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند ، پس بر شما واجبست یاری‌کردن ایشان مگر برگروهی‌که مشرکان باشند میان شما وایشان ، عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهد مکنید و خدای به آنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض‌آن بیناست .

(۷۳) و آنانکه کافر شدند ، برخی ازیشان دوستان دیگرند درمظاهرت و معاونت اگرنکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی باهمدگر وتعاون و دوستی حاصل‌شود فتنهٔ وچه فتنهٔ در زمین و فسادی بزرك در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند مهم آنها روی به خمول (۱) نهد و اهل کفر ظهور کنند و

۱ ـ خمول : بی نام ونشان شدن و بپستی میل کردن

فساد و فتنه ازین بزرگتر تواند بود وچون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و برترك آن تهدید فرمود ، دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید که :

(۷۴) و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول و هجرت نمودند و جهاد کردند درراه رضای خدا وآنانکه بعد ازتصدیق وتسلیم جای دادند اهل هجرت را و نصرت کردند مرپیغمبر را در قتال مشرکان ، آن گروه ، ایشانند مؤمنان ، براستی مرایشانراست آمرزش از خدای و روزی بیرنج و منت .

(۷۵) و آنانکه ایمان آوردند از پس صلح **حدیبیه** و هجرت کردند چون **ابونصر** و **ابوجندل** و غیر ایشان و جهاد کردند با شما یعنی مدد شما شدند ، پس آن گروه ازجملهٔ شما اند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد و خداوندان خویشیها یعنی اقرباء ، برخی ازیشان سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن در حکم خدای یا در لوح محفوظ

این آیت ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند :

بدرستیکه خدای بهمهٔ چیزها از مواریث یا حکمت (دراعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیاً) داناست و کسی را برآن چون و چرا نرسد .

بیت

نه در احکام اوست چون و چرا

نه در افعال او چگونه و چند

سورة التوبة (۱)

مدینة و هی مائة و تسع وعشرون آیة

این سوره را **برائت** و **فاضحه** و **مخزیه** و **مقشقشه** وسورةالعذاب نیز خوانند و ترك تسمیه در وی بجهت آنست که **بسم الله** سبب امانست و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یك سوره اند ، هفتم سبع طوال (۲) باشد یا دو سوره ، پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند وهردو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمهٔ **اسباب نزول** از بستان **فقیه ابو اللیث** رحمة الله نقل میکنند که ثقات مشایخ بمنعنه از **ذوالنورین** روایت کرده اند که کاتب خاتمهٔ **یسئلونك عن الانفال** و فاتحهٔ **براءة من الله** من بودم ، **حضرت مصطفی (ص)** ، میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود .

آورده‌اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه ص ،

---

۱ - این سوره را **براءة** که بیزاریست از کفار گویند و **توبه** خوانند زیرا که در آن ذکر توبهٔ مؤمنانست و **فاضحه** که فضیحت کننده اهل نفاقست و **مخزیه** که رسوا کنندهٔ منافقان است وهمچنین این سوره را **مقشقشه** که بمعنای پاك کننده از منافقین است گفته اند ودیگر **مبعثه** گفته اند باعتبار آنکه برانگیزندهٔ اسرار منافقانست و نیز این سوره را **سورة العذاب** خوانده اند.

شمارهٔ آیات این سوره را برخی یکصد و سی آیت نوشته اند و گروهی ۱۲۹ آیت و در مدینه فرود آمده مگر دو آیت از این سوره که بگفتار بعضی مکی است . ۲ - سورهٔ فاتحة الکتاب را در این صورت بشمار نمی‌آورند زیرا که آن سوره از سور کوچك قرآن است .

سی یا چهل آیت از اوائل سوره به **ابوبکر** داده اورا امیر حاج ساخت و فرمود که براهل موسم خواند وچند روز بعد ازرفتن ابوبکر حضرت **مرتضی علی** را طلب فرمود و برناقهٔ غضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر روان ساخت و امر کرد که آیات را گرفته خود قرائت کند و چون ازین حال برسیدند جواب داد که جبرئیل بمن آمد و گفت اداء این بیغام نکند مگر تو و یا کسی که از تو باشد ، پس علی به ابوبکر لاحق شد و در روز ترویه **صدیق** رضی الله عنه خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسك فرمود و در روز **نحر** ، علی رضی الله عنه نزدیك جمرهٔ عقبه آیت ها را براهل موسم خواند .

(۱) این بیزاری است از خدا و فرستادهٔ او ، بسوی آنانکه بیمان بسته اند با ایشان از شرك آرندگان .

آورده اند که آن حضرت با بعضی از مشرکان عرب عهد بسته بود و هرقومی را تا وقت معین همهٔ ایشان غیر از بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند ، حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش بران است بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند ، رسول نیزبفرمان خدا نبذ (۱) **عهد کردبدیشان وحکم** شد که ای سید بگو ایشانرا :

پس سیر کنید در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الاخر (قولی آنستکه آیت در اوائل شوال فرودآمده است ، پس مدت تا اواخر محرم است) .

امام ثعلبی آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و ازان برخی بیشتر ، آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کارخود فکری کنند وآنانرا

۱ ـ **نبذ** : از دست انداختن چیزی را از پس یا بیش و یا عام است و نبذ عهد یعنی نقض عهد چنانکه در قرآن کریم وارد است : « فانبذ الیهم علی سواء »

که بیشتر بود برچهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت : .

و بدانید آنکه شما ندانید که عاجز کنندگان خدا باشید ازعذاب خود هرچند شمارا مهلت داد و این را نیز بدانید آنکه خدای رسوا کنندهٔ کافران است در دنیا بکشتن و دزعقبی بسوختن .

(۲) و اعلام است و آگاه ساختن از خدای و رسول بسوی مردمان ، روز حج بزرك یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر (۱) و حلق (۲) و رمی در اوست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و برهرتقدیر مضمون اعلام آنکه خدا بیزار است از مشرکان و عهود ایشان و بیغمبر او علیه الصلوة والسلام نیز بیزار است ، بس اگر باز گردید از کفر واز غدر ، بس آن بازگشت بهتر باشد مرشمارا از اقامت برآن و اگر برگردید از توبه و ترك کفر نکنید ، بس بدانید آنکه شما نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که ازاو گریزید یا با او ستیزید ، و بجای بشارت بیم کن کافرانرا ، بعذابی دردناك در آخرت .

و چون حکم عهود ناکثان (۳) فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که درحدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید :

۱ ـ نحر : بفتح اول ، بیش سینه وجای گردن بند ونحر ـ النهار اول روز را گویند و یوم النحر روز دهم ذی الحجه باشد .
۲ ـ حلق : بتخفیف و حلق به تشدید ستردن و تراشیدن موی سر و بلند برواز کردن مرغ و چرخ زدن آن در هنگام برواز چنانکه شاعر تازی زبان ، نابغهٔ ذبیانی فرموده :

اذا ما التقی الجمعان حلق فوقهم عصائب طیر تهتدی بعصائب

۳ ـ ناکثان عکنندگان بیمان وعهد .

(۴) لیکن آنانکه عهد کردید با ایشان ، از شرك آورندگان ، بس ایشان کم نکردند چیزی از عهد های شما یعنی نشکستند پیمان شمارا و یاری و همنشینی نکردند برقتال شما ، یکی از دشمنان شمارا ، بس تمام کنید بسوی ایشان ، عهد ایشانرا تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان برچهار ماه و بس مهلت مدهید ، بدرستیکه خدای ، دوست میدارد متقیانرا واز جملهٔ تقوی وفاء عهد است واتمام شرایط آن .

شیخ ابوالقاسم نصر آبادی ، قدس سره ، فرموده که متقی را چهارنشانست ، **حفظ الحدود وبذل الجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود** و برین وجه ترجمه یافته است :

نظم

متقی را بود چهار نشان — حفظ احکام شرع اول آن
ثانیاً آنچه دسترس باشد — برفقیران و بی کسان باشد
عهد را با وفا کند پیوند — هرچه یابد بدان شود خرسند

و چون حکم معاهدان مشرك مبین باشد ، در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید :

(۵) بس چون بگذرد ، ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شأن معاهدان نازل شده و اشهرحرم چهارماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم دروست با آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضاء مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذی القعده و ذی الحجه ومحرم و برهرتقدیر چون این ماهها منقضی گردد بس نکشید مشرکانرا که عهد نکرده اند با ایشان یا آنکه عهد شمارا شکسته اند ، هرجا که یابید در حل و حرم و بگیرید ایشانرا باسیری و باز داریدشان از طواف مسجد الحرام و بنشینید برای ایشان برهر ممری یعنی بسته گردانید بریشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری ، بس اگر باز گردند

از شرك بایمان و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة اموال خود را و از این دو عمل تصدیق ایشان روشن شود ، بس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان وراه دهید تا هرجا خواهند روند، بدرستیکه خدای آمرزنده است مرگناهان گذشتهٔ ایشانرا ، مهربانست بردادن ثواب بیحساب بدیشان .

(۶) و اگر یکی از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد ، بعد از انقضای شهرحرام ، زنهار خواهند از تو ، بس ایمن ساز اورا و زنهار ده ، تا بشنود سخن خدای را که قرآنست ، بس اگراسلام نیارد ، برسان اورا بخانهٔ او که موضع امن اواست و بعد از آن با او مقاتله نمای ، این امان دادن بسبب آنستکه ایشان ، گروهی اند که نمیدانند خدای را و سخن او نشنوده اند ، بس امان باید داد تا بشنوند کلام خدای را و در آن تدبیر و تفکر نمایند .

(۷) چگونه باشد (استفهام بمعنی انکار واستبعاداست یعنی نیست و چگونه تواند بود (۱)) مرمشرکانرا ، عهدی ، نزدیك خدای و نزدیك رسول او بعـد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل ، مگر آنانکه عهد بسته اند با ایشان یعنی **بنی ضمره و بنی کنانه** که حضرت رسالت (ص) عهد بسته بود با ایشان ، نزدیك مسجد حرام یعنی در حدیبیه کـه قریبست بمکهٔ معظمه ، بس مادامی که ایشان استقامت ورزند برعهد خود برای شما ، بس شما نیز مستقیم باشید بربیمان خود ، برای ایشان ، بدرستیکه خدای دوست میدارد برهیزکاران را که برعهد و بیمان استقامت نمایند .

(۸) چگونه باشند برعهد مشرکان و حال آنستکه اگر ایشان ظفر یابند برشما ، نگـاه ندارند در باب شما حق قرابتی و نه وفاء عهدی ، خشنود میگردانند شمارا بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند

---

۱ ـ آیه شریفه اینست :
« کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله ...»
مقصود « کیف یکون » میباشد که استفهام بمعنی انکار واستبعاد است

بایمان وطاعت و با سخنان شیرین میگویند وسرباز میزنند دلهای ایشان از آنچه میگویند یعنی دل ایشان بازبان یکی نیست .

بیت

دل در خیال غدر وزبان در ادای شکر
ای من فدای آنکه دلش با زبان یکی است

و بیشتر ازیشان بیرون ازدایرهٔ فرمان یاسرکش ازقبول ایمان‌اند و اندکی ازیشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز مینمایند .

(۹) بدل کردند و برگزیدند بقرآن ، چیزی را که بهای اندك دارد از متاع دنیا .

ابوسفیان بعضی از مشرکان را تطمیع حطام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن کرده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند . پس اعراض کردند از طاعت خدا یا باز داشتند مردم را از حج خانهٔ خدا ، بدرستیکه ایشان بدکاری است که میکنند (قولی آنستکه مراد ازین قوم یهودند که عهد پیغمبر را شکستند و آیات تورات را باندك چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند) .

(۱۰) نگاه نمیدارند یهودیان ناقضان عهد ، درشان هیچ مؤمنی ، قرابت یا سوگند و نه عهد و آن گروه ، ایشانند از حد گذرندگان در شرارت و طغیان .

(۱۱) پس اگرباز گردند از کفر و بپای دارند نماز را وبدهند زکوة را ، پس ایشان برادران شما اند ، دردین‌اسلام ، ایشانرا است آنچه شمارا بود و برایشان است آنچه شمارا باشد و بیان میکنیم آیتها را برای گروهی که فهم کنند ودرآن تفکر فرمایند .

(۱۲) و اگر بشکنند مشرکان ، سوگند و پیمان های خود را پس ازآنکه عهد کنند با شما وطعن کنند دردین شما و عیب جویند دراحکام اسلام ، پس بکشید پیشوایان کفر وسرداران اهل شرك را ، بدرستیکه ایشانرا عهد و پیمان نیست ، درحقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی ، شکست بدان راه نیافتی ، پس مقاتله کنید با ایشان ، شاید که ایشان باز استند از شرك در دین .

(۱۳) آیا کارزار نمیکنید با گروهی که بشکستند ، پیمانها که بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهد ها میان پیغمبر و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند و برقتال ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند . قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول (ص) بوده جنك کردند یا مراد از ناکثین عهد بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان وقوم اورا مددکاری کردند ، و قصد کردند مشرکان به بیرون کردن رسول‌ص از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت .

و در **لباب** آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول(ص) را جهت اداء عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهودند قصد اخراج آن حضرت نمودند از مدینه ، و حال آنستکه ایشان ابتدا کردند نقض عهد را ، اول بار ، آیا شما میترسید از محاربت وکارزار ایشان ؟

پس خدای سزاوارتر است به آنکه بترسید از عقاب وی ، در قتال کفار ، پس بحرب ایشان اشتغال کنید ، اگر هستید باورداران گان بعقوبت الهی درترك مامور به .

(۱۴) کارزار کنید با ایشان ، تا خدا عذاب کند ایشانرا ، بدست های شما (یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند) و رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت و مغلوبیت و نصرت دهد شمارا برایشان و شفا بخشد سینهای گروهی را از مؤمنان (یعنی بنوخزاعه که با جمعی از یمن بمکه آمده اسلام آورده بودند واز مشرکان ایذاء بسیار یافته وچون شکایت بعرض حضرت رسالت پناه ص رسانیده بودند فرموده بود که **ابشروا فان الفرج قریب**) .

(۱۵) و ببرد خدای بنصرت شما ، اندوه دلهای آنانرا که بواسطهٔ آزار کفار ملول بودند و توبه دهد خدای و باز گردد بفضل خود ، برهر که خواهد . حق سبحانه و تعلی در این آیت خبر داد از توبهٔ بعضی از کفار که آن واقع شد چنانچه ابوسفیان وعکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو وغیرایشان ایمان آوردند . و خدای داناست بتوبهٔ بعضی ، حکم کننده است بقبول توبه .

(۱۶) آیا میپندارید ای مؤمنان که قتل کفار را کارهید و گفته اند خطاب با منافقانست که میفرماید که پنداشته اید از آنکه شمارا بگذارند برین که هستید و نبیند خدای آنانرا که جهاد کنند ، ازشما در راه وی وفرا نگیرند بجز خدای وغیر فرستادهٔ او و بدون مؤمنان دوست نهانی که افشاء اسرار کنند با وی یعنی شمارا بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده و خدای داناست به آنچه شما می کنید و غرض شما از عمل ها وی را معلوم است .

آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد ، مسلمانان ویرا بشرك وقطع رحم سرزنش کردند ، عباس جواب داد که شما مساوی (۱) ما میگوئید واز محاسن ما یادنمیکنید . **حضرت علی (ع)** فرمود که شمارا چه چیز است که آنرا ازجملهٔ محاسن توان شمرد ، عباس فرمود که ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینمائیم و خانهٔ کعبه را تعظیم می کنیم وحاجیان‌را شربت میدهیم و اسیرانرا از بند می‌رهانیم ، این آیت نازل شد که :

(۱۷) نسزد و روا نباشد ، مرمشرکانرا ، آنکه عمارت کنند ، مسجد های خدای را و گفته اند مسجد الحرام را بالفظ جمع یاد کرد زیرا که قبلهٔ مساجد است ، بس کانه عامر او عامر جمیع مساجد باشد

۱ـ مساوی : بفتح اول ، بدی ها . مساوی برغیرقیاس استعمال شده است و گفته شده است برای آن مفرد نیست و هم گفته اند مفرد آن « مساءة » است .

و مشرکانرا عمارت روا نیست ، در حالتیکه گواهان باشند بر نفسهای خویش بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة و السلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مختلف که عمارت بیت حق است وعبادت غیراو (۱) ، آنگروه مشرکان ، تباه و باطل شده است بواسطهٔ شرك ، عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد و سقایت حاج و در آتش دوزخ ، ایشان جاویدند بسبب کفر .

(۱۸) جز این نیست که عمارت می‌کنند ، مسجد های خدای را ، آنکس که بگرویده باشد بخدای وایمان بخدای تمام نیست الا بایمان برسول وی و بروز باز پسین و برپای داشته باشد نماز را و داده باشد زکوة را و نترسیده باشد در امور دین ، مگر از خدای ، بس آن گروه شاید آنکه باشند از راه یافته‌گان بطریق نجات (ایراد این کلام بصیغهٔ توقع (۲) جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدای آن گروه که جامعند مرکمالات علمیه و عملیه را دائر است میان **لعل و عسی** ، بس حال آنها که من کل الوجوه ناقص‌اند بیداست که چگونه خواهد بود) :

جائی که شیرمردان درمعرض‌عتابند　　روباه سیرتان‌را آنجا چه تاب باشد

۱ ـ گه‌معتکف دیرم و گه ساکن مسجد　　یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
حاجی بره کعبه ومن طالب دیدار　　اوخانه همیجوید ومن صاحب‌خانه
مقصودمن از کعبه وبتخانه توئی‌تو　　مقصود توئی کعبه وبتخانه بهانه

سه بیت بالا از غزل معروف **خیالی هروی** است و این غزل بهترین اشعار خیالی است و غالب تذکره نویسان این غزل را درکتاب خود ازآن وی شمرده‌اند .

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « . . . . فعسی اولئك ان یکون من المهتدین » مراد از صیغهٔ توقع « عسی » است که برای ترجی غالباً استعمال میشود و گاهی نیز بمعنی کان آید بهرحال عسی از افعال مقاربه است و احکامش در علم نحو مقرر است

دیگر منع مؤمنانست ازاغترار (۱) باعمال خویش و برآن اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است .

بیت

مباش غره بعلم وعمل که شد ابلیس   بدین سبب ز در بارگاه عزت دور

آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمرهٔ حجاج را نبیذ (۲) زبیب (۳) یا عسل و سویق (۴) میدادند و در زمان حضرت آن منصب به عباس تعلق داشت و متصـدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحه حجبی بود ، روزی این هردو باحضرت **مرتضی علی** (ع) بمقام مفاخرت در آمده ، عباس به سقایت و شیبه به عمارت مباهات می نمودند و علی (ع) باسلام و جهاد مفتخر می بود ، حق سبحانه تصدیق علی را فرستاد که :

(۱۹) آیا میدارید اهل سقایت حاجیان را وارباب عمارت مسجد الحرام را ، همچون آنکس که ایمان آورده است بخدای و بروز آخروجهاد کرده است درراه خدا ، برابرنیستند این دوقوم نزدیك خدای و خدای راه نمی‌نماید بمقصود ، گروه مشرکان را که بشرك برخود ستم کنند .

(۲۰) آنانکه بگرویدند بخدای و به آنچـه فرود آمده است از نزدیك خدای و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای ببذل کردن مال خود برمجاهدان و تهیهٔ اسباب قتال ایشان و در باختن نفسهای خود در معارك حرب ، بزرگترند از روی درجهٔ یعنی بلند مرتبه ترند نزدیك خدای از آنها که سقایة حاج

---

۱ ـ فریفته شدن وناگه‌گرفتن ۲ ـ نبیذ : آب فشرده شده که از حبوب و جز آن گیرند وهم بمعنای شراب خرما آمده ودر فارسی نبیذ را نبید گویند . حافظ فرماید :

رسید مژده که آمد بهاروسبزه دمید   وظیفه گربرسد مصرفش گل است ونبید

۲ ـ زبیب : مویز ۳ ـ سویق : بفتح اول : شراب و پوست آرد گندم و جوکه سبوس باشد . جمعش اسوقه .

و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند وآن گروه که مستجمع این کمالات اند ، ایشانند ظفریافته‌گان بامانی دو جهان .

(۲۱) مژده میدهد ایشانرا ، پروردگار ایشان برحمتی فائضه ازو بریشان و خوشنودی کامل ازیشان و ببوستانهای که مرایشانرا باشد در آن بوستان ها نعمتی دائم بی‌انقطاع ودر تنکیر مبشر به ایمائی است به‌آنکه زبان تعریف بادای توصیف آن وافی نیست .

(۲۲) در حالتیکه این گروه جاوید باشند ، در آن بوستانها همیشه (تأکید خلود است (۱) تا حمل برمکث طویل نفرمایند) ، بدرستیکه خدای نزدیك اوست ، مزدی بزرك که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد وچه نعمت بهتر از رحمت و رضوان ونعیم جنان باشد .

در **کشف الاسرار** فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافهٔ مؤمنان ، رحمت را تقدیم کرد تااهل عصیان رقم ناامیدی برخود نکشند که هرچند گناه عظیم بود رحمت از آن عظیمتر است .

قطعه

گنه ما فزون بود ز شمار   عفوت افزونتر از گناه همه
قطرهٔ زابررحمت توبس است   شستن نامهٔ سیـاه همه

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را بهجرت اجازت شد بعضی ازصحابه بنشاطی تمام بطرف مدینه مسارعت مینمودند و ترك خانمان را برمحبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی دیگر را آباء و اقرباء و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون وآرام در منزل ومقام التماس میکردند و ایشان را رقت جنسیت پیوند و شفقت برزن و فرزند مانع هجرت میشد ، این آیت نازل گشت .

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « خالدین فیها ابداً ان الله عنده اجر عظیم » مرادکلمهٔ ابداً است که تأکید درخلود دارد یعنی مؤمنان همیشه در بهشت جای دارند .

(۲۳) ای کسانیکه ایمان آوردهاید ، فرا مگیرید ، پدران خودرا وبرادران خود را دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید ، اگر برگزینند ایشان کفر را برایمان و شمارا از هجرت باز دارند وهرکه از شما ایمان را دوست دارد یعنی این عمل ازایشان بسندد ، پس آن گروه دوست دارندگـان ، ایشانند ستم کاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید .

چون آیت فرودآمد ، متخلفان از هجرت گفتند که ما حالا در میان قبائل و عشائر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات می گذرانیم ، چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی کس و بی مال بمانیم آیتی دیگر آمد که :

(۲٤) بگو ای محمد ، مرتارگان هجرت را که اگر هست پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما وخویشان شما و مالها که آنرا کسب کرده اید و بازرگانی که میترسید از ناروائی آن و مسکن ها که از نزاهت میپسندید آنرا دوست تر بسوی شما یعنی اگر اینها که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوست تر میدارید از خدا و رسول او و از جهاد کردن در راه او ، پس انتظار برید و چشم دارید تا بیارد خدای عقوبت خود را عاجلا و آجلاً وخدای توفیق هدایت ندهد گروه بیرون رفتهگان را از حد فرمان . در این آیت تهدیدی عظیم و توبیخی بزرك است و قول بیشترین ائمهٔ تفسیر راجع است به آنکه از این آیه رایحهٔ نا امیدی میتوان استشمام نمود ، چه اغلب مردم اولا ماشاء الله در آن مقام اندکه دین خود را از اموال و ازواج وعشایر و مساکن دوست تر دارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند .

ای عزیز ، مرد باید که ابراهیم وار روی از بیچون نگرداند **فانهم عدو لی الا رب العالمین** مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان وخودرا فدای آتش سوزان کند تا دردعوی دوستی صادق باشد .

بیت

آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند ؟
فرزند و عیال وخان و مان را چه کند ؟

حضرت رسالت پناه فرموده است که **لایؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین** . ازحضرت **شیخ الاسلام** (۱) قدس سره منقولست که **احمدبن یحیی دمشقی** روزی پیش مادر و پدر نشسته قصهٔ قربان کـردن اسمعیل (ع) از قرآن برایشان میخواند ، گفتنـد ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در راه خدا فدا کردیم .

احمد برخاست و گفت آلهی اکنون جز تو کسی ندارم و روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیست وچهار موقف استاده بود قصد زیارت والدین کرد چون به دمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادرش جواب داد که **من علی الباب** ؟ گفت **انا احمد ابنك** ، مادرش گفت پیش از این مارا فرزند بود اورا در کار خدا فدا کردیم ، احمد و محمود را با ما چه کار ؟

مثنوی

ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم جانرا اسیربند هوای تو کردهایم (۲)
ما کردهایم ترك خود وهردو کون نیز وینها که کردهایم برای تو کرده ایم

(۲۵) بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان ، در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارك کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنك بنی قریضه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب حنین و فتح مکه و غیر آن و در موطن روز حنین و آن وادیست میان مکه وطائف که حضرت رسالت پناه (ص) در آنموضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از

۱ - مراد خواجه عبدالله انصاری است .
۲ - گر سر ازدست رود مهر ترا خواهانم
ای فدای تو دل ودیده و جسم وجانم (**جلالی**)

فتح مکه این دو قبیله متفق‌شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت رسول (ص) رسیده با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت **لن تغلب الیوم من قلة** (ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد) بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نپسندید و بسبب این عجب دراول حال شکست برلشکر اسلام آمد ، پس حق سبحانه این قصه را بیاد مؤمنان میدهد که خدای شمارا یاری داد در روز حنین ، چون بشگفت آورد شمارا ، سیاری لشکر شما ، پس دفع نکرد از کثرت چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد برشما زمین آن وادی بافراخی وگشادگی که داشت ، پس پشت بردشمن کردید و برگشتید از حرب در حالتیکه هزیمت کنندگان بودید .

آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه چهار تن ماندند **علی** (ع) و **عباس** و **ابوسفیان بن الحارث** و **عبدالله‌بن مسعود** رضی‌الله عنهم (۱) وحضرت درآن روز براستر سوار بوده و چون دوستان هزیمت کردند ودشمنان بتمامی روی بدان حضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند **انا النبی لاکذب ، انابن عبد المطلب** و عباس و ابوسفیان (۲) لجام و رکاب استر را گرفته نمیگذاشتند که آن حضرت بمیان دشمنان درآید و از این صورت برکمال شجاعت سید عالم استدلال میتوان نمود که در چنان روز براستر که در

۱ - **علی بن حسن زواری** (مراجعه شود بمقدمهٔ تفسیر ص ۹۵ - ۱۰۴ جلد یکم) با چند نفر دیگر از مفسرین نگاشته‌اند که در روز جنك حنین پس از هزیمت سپاهیان اسلام نه تن از بنی هاشم در میدان کارزار با حضرت رسول بودند و دیگر سپاهیان فرار را برقرار اختیار کردند .

۲ - ابو سفیان پسر حارث بن عبد المطلب پسر عم حضرت رسول است (مراجعه شود به ص ۳٤ جلد دوم).

معرکهٔ حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته نسب خود را اظهار می فرمود . القصه چون عباس آن حضرت را نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که پس اصحاب مرا باز خوان ، عباس مردی بلند آواز بود ، ندا کرد که **یا عبادالله هذا رسول‌الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة‌البقرة** ، مردم به آواز عباس بازگشتند و عدد ایشان که بصد نمیرسید بملازمت حضرت پیوسته بذیرای حمله کفار شدند و آن حضرت فرمود **الان حمی الوطیس** (۱) و بتلاوت دعای موسی که درروز فلق (۲) بحر خوانده بود : **الهم لك الحمد والیك المشتکی وانت المستعان** ملهم شده از استر فرود آمد یا همچنان سواره مشتی خاك و سنك ریزه اززمین برداشت یا از یاران طلبیده وگفت **شاهت الوجوه** (۳) و بر طرف کفار بریخت و فرمود که **انهزموا و رب محمد** (۴) . بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاك و سنك ریزه پر نشد و شکست بردشمنان افتاده و دلهای مؤمنان آرام بذیرفت کما قال الله تعالی :

(۲٦) پس فروفرستاد خدای ، رحمت خود راکه سبب سکون و آرام قلوبست برفرستادهٔ خود تا تنها داعیهٔ حرب نمود و از کثرت اعداء اندیشه نفرمود وبرمؤمنان تا بندای‌عباس بازگشتند وفرو فرستاد لشکر ها که بچشم خود ندیدید ، شما آنانرا اما کفار دیدند وآنها ملائکه بودند با جامه‌های سفید و عمامه های سرخ علاقهٔ بین الکتفین گذاشته براسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنجهزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند به

۱ - یعنی در این هنگام سخت شد جنك و آتش کارزار بالا گرفت . و طیس : بفتح اول تنور آهنین یا غیرآن جمعش اوطسه و وطس (۲) فلق : شکافتن و فلق بحر یعنی شکافتن دریا ، اشارتست بگذشتن موسی ازرود نیل ۳ - زشت باد رویهای شما ۴ - سوگند بخدای محمد که دشمنان شکست خوردند .

آنکه بسیار کس ازیشان کشته شد وشش هزار ازاولاد واهالی ایشان را برده گرفتند وبیست وچهار هزارشتر وچهارهزار اوقیهٔ نقره وزیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وآنچه واقع شد باداش ناگرویدگان است.

(۲۷) پس توبه میدهد خدای و اضل میکند ازپس این جنگ بتوفیق اسلام بر هرکه خواهد ازیشان یعنی برمنهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعهٔ حنین بملازمت سید ثقلین (ص) آمده بشرف اسلام معزز گشتند و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را ، مهربانست که بعد از توبه مؤاخذه نکند .

(۲۸) ای گروه باورد دارندگان ، جز این نیست که مشرکان پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی‌نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند (و **ابن عباس** رضی‌الله عنه فرموده که نجس العین اند مانند کلاب) **پس** باید که نزدیك نشوند بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است ، بعد از این سال که سنهٔ براءة است و آن سنهٔ تاسعه بوده بعد از هجرت یا سال حج الوداع که سنهٔ عاشر بوده .

امام اعظم گفته که مراد منع کفار است از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و **امام مالك** منع میفرماید از دخول همهٔ مساجد قیاس بر مسجد الحرام و **امام شافعی** همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه و اگرمیترسید شما ای اهل مکه ، از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار درموسم بجهت خرید وفروخت اطعمه والبسه می‌آوردند ، حق سبحانه میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنك عیش شوید ، پس زود باشد که خدای توانگر سازد شمارا از فضل و رحمت خود اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود به آنکه اهل تباله (۱) و

۱ ـ تباله : بفتح اول ، نام بلده‌ای است در یمن

جرش (۱)، (؟) که دو بلده بود از یمن مسلمان شدند و هرسال آنچه دربایست بود از طعام بمکه میبردند با آنکه اصناف مردم را ازاقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارت به‌آنجا میروند ، بدرستیکه خدای داناست باحوال بندگان ، حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان ، اگر دری دربندد ، دیگری گشاید .

بیت

گمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری   که ضایعم بگذارد مسبب الاسباب(۲)
بروی من دراحسان اگرتو دربندی   دری دگر بگشاید مفتح الابواب

بعد از مقاتلهٔ وثنی بمحاربهٔ کتابی امر میکند ومیفرماید :

(۲۹) بکشید ، ای مؤمنان و کارزار کنید با آنانکه ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که به تشبیه قائلند و نصاری که تثلیث را معتقدند و نمیگروند بقیامت یهودگویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود ونصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروزآخر چنانچه باید نباشد و حرام نمیدانند ونمیدارند ، آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده است و نمیپذیرند دین حق را که اسلام است از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی تورات وانجیل بدیشان عطا کرده ایم ،

بیان الذین لایؤمنون (۳) است میفرماید با اهل کتاب مقاتله کنید تاوقتیکه بدهند جزیه یعنی آنچه ازخراج بنسبت هرکس که ازیشان مقرر شود بدهند ازدست خود نقد و ایشان خوارشدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و ننشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان

۱ـ م : حوش   ۲ـ چه غم دارم که در گیتی ترا بالای سر دارم
من ازلطف حیات خود دراین‌عالم خبردارم **(جلالی)**
۳ ـ آیهٔ شریفه اینست : « قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطی الجزیة » .

جزيت بگيرند و گردن ايشانرا فرو كوبند بسيلى مفهوم آيه مقتضى تخصيص جزيه است با اهل كتاب و مجوس را چون شبهۀ كتابست ملحق اند به اهل كتاب **وامام شافعى** رحمة الله عليه فرموده كه از غير كتابىّ جزيه نگيرند و امام اعظم رحمة الله عليه فرموده كه از همۀ مشركان گيرند غير از مشركان عرب كه حكم ايشان يا تيغ است يا اسلام و امام مالك رحمة الله گويد كه از همه گيرند مگر مرتد كه حكم او قتل است (۱) .

(۳۰) و گفتند جهودان ، **عزير** پسر خداست . **تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً** ، بايد دانست كه عزير بن سرحيا از نسل يعقوب است از سبط لاوى و بچهارده پشت بهارون بن عمران ميرسد و مجمل قصۀ او آنستكه حق سبحانه بخت نصر را بربنى اسرائيل گماشت تا مصاحف تورات را بسوخت وبيت المقدس را منهزم ساخت و هر كه تورات ميدانست بكشت وباقى را برده گرفت و عزير از جملۀ اسيران بود و تورات ميخواند اما چون خرد سال بود از خواندن وى حسابى نگرفتند و او بعد از مدتى كه از قيد ايشان خلاصى يافته روى به بيت المقدس نهاد حق تعالى در اثناى طريق در قريۀ ساير آباد اورا بميرانيد و بعد از صد سال زنده گردانيد چنانچه درسورۀ بقره گذشت و چون عزير عليه السلام بميان قوم آمد تصديق وى نمودند واورا بخواندن و نوشتن تورات امتحان كردند ، ودرتفسير **امام ثعلبى** رحمة الله مذكور است كه پنج قلم براصابع دست راست وى بستند

۲ـ ونزدخاصه جزيت ازاهل كتابين گيرند يعنى يهود ونصارى ومجوس ملحق اند باهل كتاب زيرا علاوه برشهادت تاريخ بظهور زرتشت دراخبار اهل البيت نيزوارد است كه ايشانرا پيغمبرى بود كشتند وكتابى بود ولهذا پيغمبرفرموده بنهيد برايشان آنچه براهل كتاب نهاده ايد ازجزيت وغيرآن واخذجزيت اززنان وكودكان روا نيست زيراكه ايشان اهل جنگ نيستند و در پير مردان دو قول است برخى برآنند كه از ايشان جزيه گرفتن روا نباشد وگروهى قائل باخذ جزيت ازيشان ميباشند .

و بهرپنج انگشت كتابت تورات ميكرد از ظهر القلب تا باتمام رسيد ديگر باره شبهت كردند كه چون كسى كه تورات داند وخواند در ميان ما نيست چه دانيم كه اين تورات هست يا نى ؟ مردى درميان ايشان گفت كه از پدر خود شنيدم كه او از پدر خود شنيده بود كه من در واقعۀ بخت نصر تورات را در ظرف مضبوط ساخته در فلان شكاف كوه نهاده ام ، جمعى با آن مرد برفتند و تورات را از آن محل برداشته بمجمع آوردند و با آنچه عزير نوشته بود مقابله نمودند يك حرف بيش وكم نبود ، گفتند حق سبحانه وتعالى تورات را بعد از صد سال در دل عزير نينداخت مگر بسبب آنكه او پسر اوست . پس متقدمان يهود بدين قول قائل شدند و گويند بعضى از يهود مدينه در زمان عظيم الشان حضرت رسالت (ص) اين سخن گفتند .

وگفتند ترسايان ، عيسى (ع) پسر خدا است و اين نيز سخن جمعى است ازايشان كه وجود فرزند را بى‌وجود پدر مستحيل (۱) شمردند

(۱) واقعۀ شگفت‌آورى كه در اين سال رخ داده حمل دخترى استكه در سال پنجم زندگانى ميباشد .

اين مادرعجيب در۱۴ مه (Mai) همين سال (سال۱۹۳۹) در شهر ليما (يكى از شهر هاى امريكاى جنوبى كه پايتخت آن پرو است) بچه اى زائيده در حدود شش رطل .

اين دختر را كه بايد مادر عجيب ناميد از هندى هاى سرخ پوست ميباشد (آمريكائيها را هندى گويند زيرا هنگامى كه آن قطعه كشف گرديد تصور مينمودند كه هندوستان است) . هنگام حمل دختر را در مريضخانه خوابانيده وپهلوى آنرا شكافته مولود را بيرون آورده اند و اكنون مادر و بچه زندگانى مينمايند . با اين واقعه ديگر آنهائى كه به تثليث قائلند بايد اذعان نمايند كه از مريم بدون پدرممكن است بچه‌اى بوجودآيد (فيلسوف بزرك شرق شيخ الرئيس ابوعلى‌سينا در كتاب شفا اين قسمت را متعرض شده ميفرمايد ممكن است از مادرى‌بدون پدر بچۀ بوجود بيايد اكنون اين امكان بوجود پيوسته‌است).

یا آنکه از او ابرای اکمـه و ابرص و احیای موتی مشاهده نمودند وبدین جرأت اقدام کردند ' آنچه مذکور شد ، گفتن ایشان است بزبانهای ایشان نه که برایشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل کـه برزبان میرانند و حقیقتی ندارد ، مشابه میسازند سخن خود را باسخن آنانکه کافر شدند ، پیش از ایشان یعنی بنو مدلج که گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابوالات و ابوالعزی (۱) میخواندند ، لعنت کناد خدای برایشان ، چگونه برگردانده میشوند ازراه حق بسوی باطل (استفهام بطریق تعجب است) ؟

(۳۱) فرا گرفتند ، یهود و نصاری ، علمای خود را و عباد خود را خدایانی بجز از خدای یعنی فرمان ایشان برند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشانرا وعیسی پسر مریم را بخدای میگیرند و حال آنکه احبار ورهبان فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدائی مأمور نیستند در همه کتابها مگر آنرا که فرمان برند وبپرستند یك خدای را که در وحدانیت هیچ معبودی نیست مگر او ، پاکست از آنچه با وی انباز میگیرند .

(۳۲) میخواهند جهود و ترسایان که فرو نشانند نور خدای را که **قرآن** است یا نبوت محمد مصطفی علیه الصلوة و السلام یا حجت روشن برتقدس وتنزه او از زن وفرزند (۲) بباد دهنهای خویش یا بتکذیبی که برزبان خویش میرانند و نمیخواهد خدای و نمی پسندد مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را باعلای توحید واگرچه کاره باشند آنرا کافران و در اینمعنی گفته اند :

---

۱ ـ لات و عزی نام دو بت بود .

۲ـ ای همه هستی زتو پیدا شده　　خاك ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات　　ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت پیوند نه　　تو بکس وکس بتو مانند نه
ما همه فانی و بقا بس تراست　　ملك تعالی و تقدس تراست
(**حکیم نظامی**)

شعر

یرید الجاحدون لیطفؤاه　　و یابی الله الا ان یتمه (۱)

بیت

چراغی راکه ایزد برفروزد　　کسی کش تف کند سبلش بسوزد

پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید .

(۳۳) اوست آن خداوندی کـه بفضل شامل خود ، فرستاد فرستادهٔ خود را که محمد علیه السلام است ، به **قرآن** که محض هدایت است وبدین درست که اسلام است وارسال برای آن بود تاظاهر و غالب گرداند دین خود را برهمهٔ دینها و منسوخ سازد احکام آنهارا و آن بعد از نزول عیسی (ع) خواهد بود که برروی زمین جز دین اسلام نخواهد ماند و اگرچه کراهت دارند مشرکان مر این صورت را .

(۳۴) ای کسانی که ایمان آورده اید ، بدرستیکه بسیاری از علماء و زهاد یهود و نصاری هرآینه کـه میخورند ، مالهای مردمانرا برشوت در حکم و باز می دارند خلق را از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل گنج می‌نهند زر را و نقره را و نفقه نمی کنند گنجها را ، در راه خدا یعنی زکوة نمیدهند چه درخبر[1] آمده است که **ما ادی زکوته فلیس بکنز** (آنچه زکوة آنرا داده اندگنج نیست) یعنی گنجی که برآن وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود ، پس بشارت ده گنج نهادگان زکوة نادهنده را بعذابی دردناك .

(۳۵) روزی که گرم شود یعنی برافروزند ، آتش را برآن گنجها درآتش دوزخ ، پس داغ کرده شود بدان دینارها ودرمهای

---

۱ ـ میخواهند انکار کنندگان که فرو نشانند نور خداوند را و نمیخواهد خدای مگر آنکـه آن نور را کامل و افزون گرداند (یعنی خداوند نور خود را کامل خواهد کرد) .

سوزان پیشانیهای ایشانرا که در وقت دیدن فقراء گره برابرو زده‌اند و پهلو های ایشانرا که ازاهل فقر تهی کرده اند و پشتهای که بردرویشان گردانیده‌اند و گفته‌اند اشرف اعضای ظاهره این سه عضوند که اشتمال براعضای رئیسه که دماغ ودل و جگر است دارند این هرسه را در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند اینست آنچه گنج نهاده بودید برای منفعت نفسهای خود وامروز سبب مضرت شما شد ، پس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره می کردید ذخیرهٔ که وبال بدان متفرع نباشد اعمال صالحه است .

در **امالی ظهیرالدین ولواجی** مذکور است که اگردیگران خزینهٔ مال کنند ، تو خزینهٔ اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی .

قطعه

یك درم کان دهی بدرویشی　　بهتر از گنجهای مدّخر است
زانچه داری تمتعی بـردار　　کان دگر روزی کسی‌دگراست

چون اعیاد متعبدان اهل کتاب دائر برماه قمری نیست و سال قمری سیصد و پنجاه و چهـار روز وکسری ، پس در هرسی سال سنهٔ ایشان سیزده ماه میباشد وعدد سنهٔ درحکم خدای دوانزده ماست ، پس حق سبحانه بناء اکثر اعمال اهـل اسلام برشهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عده و غیر آن برآن مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود :

(۳٦) بدرستیکه شمار ماهها که پسندیده است نزدیك خدای دوانزده ماهست در کتاب یا در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را در روزی که بیافرید آسمان و زمین را ، از این دوانزده ماه ، چهار حرام است سه درهم پیوسته ، ذو القعده و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است ، اینست حساب درست در شمار ماهها ، پس ستم مکنید درین چهار ماه برنفس های خود بارتکاب محرمات و هتك حرمت این اوقات .

جمهور علماء برآنند که حرمت مقاتله دراین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترك قتال مقاتلان از اهل شرك اگرچه درهمه اشهر ترك معاصی لازمست اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا درحال احرام وکارزار کنید بامشرکان ، با همهٔ ایشان دراشهر حرم و غیر آن ، چنانکه همهٔ ایشان با شما کارزار میکنند و بدانید آنکه خدای با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ .

آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستأنس شده بود و درماههای حرام قتال نمیکردند وچون سه ماه متصل حرام بود تنك آمده گفتند ما سه ماه بی در پی تاراج و غارت تحمـل نداریم پس قلمش کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد که یامعشر العرب خدای شما درین سال محرم را حرام ساخت وصفر را حلال گردانید و حرمت اورا تأخیر کرد بماه صفر ، مردمان قول اورا قبول نمودند ، باز سال‌دیگر منادی فرمود که خدای درین سال‌محرم را حرام ساخت و صفررا حلال کرد و گاه بودی که دراثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی ، حرمت اورا تأخیر کردندی بماهی بعد از او و اورا حلال داشتندی و درسال چهار ماه را حرام می‌داشتند اما اختصاص اشهر حرم را فروگذاشتند و مجرد عدد را اعتبار کردندی واین عمل را **نسی** (۱) گفتندی :

حق سبحانه فرمود :

(۳۷) جز این نیست که تأخیر حرمت بماه دیگر ، افزونیست در کفر زیرا که تحلیل **ماحرم‌الله** و تحلیل **ما احل الله** کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می‌یابد ، گمراه میگرداند (و حفص **یضل** بصیغهٔ مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده میشود) بدین‌عمل آنانکه کافر شدند ، گمراهی زیادت برزیادت ، حلال میدارند **نسی** را از اشهر حرم در سالی و بجای او ماه دیگر حرام میکنند و حرام

۱ - نسی : بمعنی تأخیر باشد از نسأه ینساه و نساء ومنسأة .

میدارند نسی را در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند برحرمت آن میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند تا موافقت سازند و تمام کنند شمار آنرا که خدای حرام کرده است ، چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار ماه میدانستند ، پس حلال میکنند برای موافق عدد ، آنچه خدای حرام کرده است با مراعات وقت ، آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراست در دل ایشان ، بدی کردار های ایشانرا و خدای توفیق رشاد و هدایت ندهد ناگرویدگانرا .

در **ینابیع** آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن می ساختند ، مؤمنان مؤدب بدان سزاوارند که در همهٔ ماهها مسلمانانرا از ضرر خود سالم دارند و ایذاء و آزارخلق بزبان و دست فرو گذارند (۱) که مکافات آزار ، آزار است و مجازات اضرار ، اضرار .

رباعی

آزار دل خلق مجو بی سببی		تا برنکشد آه دل نیم شبی
برمال وجمال خویشتن تکیه مکن		کانرا بشبی برند واینرا به تبی

نقلست که در سال نهم هجرت که حضرت پیغمبر عازم غزوهٔ تبوك شد ، هوا درغایت حرارت بوده واهل مدینه بسبب خشکی سال منقلب الحال میگذرانیدند ، چون فرمان رسید که صحابه کمر جهاد بمیان اجتهاد بربسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت وکثرت اعداء وقلت زاد و گرمی هوا بکراهت طبیعی دررفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد که :

(۳۸) ای کسانیکه گرویده اید ، چیست شمارا که برای اعلای

۱ ـ اگر ز دست و زبان تو خلق آسودند
روا بود که کنی دعوی مسلمانی (جلالی)

شمس الدین محمد حافظ فرماید
گر مسلمانی ازاینست که حافظ دارد		آه اگر ازپس امروز بود فردائی

کلمهٔ دین چون گویند شمارا که بجدی تمام بیرون روید در راه خدا و جهاد کنید ، گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید بسوی زمین یا میل کنید بسوی مزروعات ارض و ثمار آن :

آیا راضی شدید و خرسند گشتید بزندگانی دنیا ازثواب آخرت اینچنین مکنید و دنیارا بر آخرت مگزینید ، پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت و نعیم آن مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را ازدست ندهد برای خردتر

نظم

متاع این جهان فانی و معیوب		نعیم آن جهان باقی و مرغوب
چرا کس دولت باقی گذارد ؟		بنعمتهای فانی سر در آرد

(۳۹) و اگر بیرون نروید بحربی که شمارا فرمان شده است عذاب میکند خدای شمارا ، عذابی دردناك به آنکه دشمن را برشما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شمارا هلاك کند و بدل کند شمارا بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس و زیان نتوانید رسانید شما چیزی مر خدایرا که بی نیاز است از همه یا رسول اورا که درپناه عصمت اوست و خدای برهمه چیزی ازتبدیل و تغییر تواناست .

(۴۰) اگرنصرت ندهید ، پیغمبر اورا ، زود باشد که خدای اورا یاری دهد و در مستقبل اورا فرونگذارد چنانچه درماضی فرو نگذاشت ، پس بدرستیکه یاری داد خدای اورا ، آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه اورا دستوری خروج داد درحالتیکه دوم دوتن بودند و نصرت داد بوقتیکه بودند هردو در غارثور وآن غاری است براعلی جبل ثور اطحل درجانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و درآنوقت کس بدانجا نمی رسید و رعات (۱) و اهل صحاری از نزول درآن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر ص شب پنجشنبهٔ غرهٔ ربیع الاول ـ از شهر مکه ـ از

۱ ـ شبانها و چوبانها

خانه صدیق برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب درآنجا بیتوته فرمود ، روزدیگر کفار بطلب آنحضرت علیه‌الصلوة‌والسلام بیرون آمده پی بدر غار او بردند وحق سبحانه درهمان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته‌اند جفتی کبوتر وحشی را امرکرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد که تار بدر غار بتنند کما قیل

شعر

ظنو الحمام و ظنو العنکبوت علی   خیر البریة لم تنسج ولم تحم

القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت برخلو مقام از سید انام داشت متعرض غار نشدند وصدیق میگفت یارسول‌الله اگر یکی ازاین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند ، هر آینه مارا ببیند . خواجهٔ کاینات فرمود ماظنك باثنین‌الله ثالثهما (۱) وحق‌سبحانه

(۱) پس از آنکه پیغمبر را خداوند دستوری هجرت داد باتفاق ابوبکر صدیق‌رضی‌الله عنه ازشهرمکه بیرون شد وامر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شب را در فراش او بخوابد و استراحت فرماید . چون پیغمبر با یار خویش ازمکه‌بیرون رفت وشب فرا رسید علی علیه‌السلام برفراش پیغامبر بخوابید و در همان شب مشرکان آمدند که پیغامبر را بکشند لیکن دیدند که علی بجای او خسبیده دانستند که پیغامبر از خانه خویش و شهر خود بدر رفته است چون‌بامدادان فرارسید بجستجوی رسول‌الله پرداختند ورسول‌دراین‌هنگام باابوبکر درغار ثور بسر میبرد .

علمای عامه از این آیت استنباط کمال فضیلت ابوبکر صدیق‌را مینمایند لیکن مفسران شیعی مذهب برآنند که بر فراش پیغامبر خسبیدن و تن بمرگ دادن و برخود کشته شدن را هموار کردن افضل است ازمصاحبت آن حضرت درغار چه از خفتن درفراش‌پیغمبر بیم آن‌میرفت که او را شهید نمایند و بویژه اهل سنت و جماعت از اینکه خداوند

ازین حال خبر میدهد : چون گفت مریار خودرا ، اندوه مخور بدرستیکه خدای با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی ، پس فرستاد خدای ، رحمت خودرا که سبب آرامش است بررسول و اشهر آنستکه برصدیق بجهت آنکه ازروی شفقت برحال آن‌حضرت بغایت مضطرب بود و **شیخ فریدالدین عطار** درباب نزول سکینه بر صدیق فرموده :

بیت

خواجهٔ اول که اول یار اوست   ثانی اثنین اذهما فی‌الغار اوست
چون سکینه شد زحق منزل براو   گشت مشکلهای عالم حل براو

وقوت داد خدای پیغمبر را ، بلشکرهای ملایك که شماندیدید ایشانرا یعنی فرشتگانرا فرستاد تا درغار حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملایك منزله‌اند دربدر و احزاب و حنین وگردانید کلمهٔ آنهارا که کافر شدند فروتر یعنی دعوت کفررا که از ایشان صادر میباشد خوار و بیمقدار ساخت و کلمهٔ خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمهٔ شهادت ، آن بلندتر و رفیع قدر و عالی‌تر است و خدای غالب است ، عزیز گرداند اهل توحید را ، داناست ، خوار سازد

فرمود ثانی اثنین اذ هما فی‌الغار فضیلت ابوبکر را ثابت مینمایند لیکن علمای خاصه میگویند که ذکر ثانی‌اثنین دلیل‌بربرتری وبهتری ابوبکر برسایر صحابه نیست چنانکه درقرآن وارد است که : « **مایکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم** » و ثانی اثنین اعظم از آن نیست که خداوند چهارم ایشان باشد و از این گذشته خداوند ، درقرآن‌فرموده که **ما ضل صاحبکم وما غوی** که صاحب مراد حضرت‌رسول‌است و ضمیر خطاب کفارند ونیز درجای دیگر فرموده : « قال‌له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقك » که دراین آیت کافررا مصاحب مؤمن خوانده است وبنابراین تنها ذکر صاحب درآیهٔ : «ثانی‌اثنین‌اذهما فی‌الغار اذ یقول لصاحبه . . . . » دلیل بر فضیلت ابوبکر صدیق برسایر صحابه نیست

اهل شرك را . مقصود از ایراد قصه غار در اثناء امر بغزوهٔ تبوك آنستکه اگر شما ای کارمان جهاد ، یاری نکنید پیغمبرم را ، من اورا یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یکی تن بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضهٔ قدرت من است **وماالنصر الا من عندالله**

نظم

یاری از من جو ، نه از خیل و سپاه
راز با من گوی ، نی با میر و شاه
هر کرا یاری کنم ، برتر شود
وان کرا دور افکنم ، ابتر شود

(٤١) بیرون روید بغزوهٔ تبوك سبك باران وگران باران (١) و مفسران را درخفاف وثقال اقوالیاست حاصلش آنکه مراد سوارانند و پیادگان یا تن درستان و بیماران یا جوانان و پیران یا توانگران و درویشان و یا بی سلاحان و متسلحان یا غریبان وبومیان یا لاغران وفربهان و یا منفردان وخدمتکاران

سلمی میگوید : « سبك روحان بارتکاب طاعات و گرانان از مباشرت مخالفان » . **امام قشیری** میفرماید که « خفاف آنانند که از بند شهود ماسوی آزادند و ثقال آنانند که بقید تعلقات مقیدند » . دربحرالحقایق آورده که « خفاف مجذوبانند که از کشش عنایت برراه سلوك درآمده‌اند و ثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبهٔ حقانی شده ، هردو طایفه درراهند ، اما یکی ببال کشش میپرد و دیگری بپای کوشش راه میبرد ، آنکه بپای میرود در قدمی عالمی زیر پی کند و آنکه ببال اقبال می برد بدمی بساط مشاهدهٔ ماسوی را طی کند

(٢) آیهٔ شریفه اینست : « انفروا خفافاً و ثقالا وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله . . . »

نظم

مرد عارف چون بدان پر میپرد　در دمی از نه فلك می‌بگذرد
سیر زاهد هردمی یك روزه راه　سیر عارف هرزمان تا تخت شاه

در اسباب نزول مذکور است که جمعی ببهانهٔ ضایع شدن ضیاع و پریشانی کار های این جهانی داعیهٔ تخلف از غزوهٔ تبوك میداشتند حق سبحانه عذر ایشانرا قبول نکرد وفرمود که بیرون روید آنها که سبك اید از بار مال و آنها که گرایند باحمال اثقال و جهاد کنید بمالهای خود که تهیهٔ زاد و سلاح کنید و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید در راه خدا ، این بیرون رفتن و حرب کردن بهتر است مرشمارا از تخلف و ترك جهاد اگر هستید که بدانید ثواب جهاد را و عقاب تخلف را .

آورده اند که چون حضرت رسول (ص) مردمانرا بغزوهٔ تبوك اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند ، جمعی مسارعت نمودند وفرمانرا بسمع اطاعت شنودند وآن اکابر مهاجر و انصار بودند وبعضی ضعفاء مؤمنان را گران آمد اما فرمان خدا و امر رسول را برهوای نفس اختیار کردند وبرخی دستور اقامت وتخلف طلبیده و آنها منافقان بودند و در شأن ایشان نازل شد که :

(٤٢) اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی خواستهٔ دنیوی نزدیك بفرا گرفتن و سفری میانهٔ ایشان هرآینه بپیروی تو کردندی بطمع مال ولیکن دورشد برایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد و زود باشد که سوگند خورند بخدای (این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوك باز آئی ، متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند) که اگر توانستمی سفر کردن و استطاعت داشتمی هرآینه بیرون می‌آمدیم باشما و در مرافقت موافقت می نمودیم ، هلاك میکنند نفس های خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند وخدای میداند بدرستیکه ایشان هرآینه دروغ گویانند .

(۴۳) دعاء له است (۱) حق سبحانه بیغمبر خود را میگوید : عفو کناد خدای از تو (و عادت مردم میباشد که کسی را بعفو و رحمت و مغفرت یاد کنند بی وقوع خطای ازوی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب میدهد و او میگوید **غفر الله لك** یا در جواب عاطش ، حامد میگوید **یرحمك الله** وبرخی برآنند که حضرت رسالت بناه علیه الصلوة والسلام مستأذنانرا اجازهٔ تخلّف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و بدین تقدیر خطاب با بیغمبر علیه الصلوة و السلام باشد یعنی در گذراند خدای از تو) چرا دستوری دادی در باز ایستادن مرایشانرا و عذر های حیل آمیز ایشانرا شنیدی ؟ بایستی که باجازت مبادرت مینمودی تا وقتیکه روشن میشد مرترا آنانکه راست گفتند در اعتذار و تا تو میدانستی دروغگویانرا .

(٤٤) دستوری نمیطلبند از تو آن کسانیکه بتحقیق و یقین ایمان دارند بخدای و بروز باز بسین آنرا که جهاد کنند بمالها و نفسهای خود و خدای داناست بپرهیزکاران از تخلّف .

(۴۵) جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلّف آنانکه ایمان ندارند بخدای و بروز قیامت و در شك افتاده است دل های ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند ، بس ایشان در شك خود سرگردان و متحیر میگردند .

(٤٦) و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه ، هرآینه آماده میکردند برای خروج از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولیکن کراهت داشت و نپسندید خدای بر انگیختن ایشان را در این سفر ، بس باز داشت ایشانرا و ترس وکاهلی برایشان گماشت و گفته شد که بنشینید در خانه ها با نشستگان یعنی زنان وکودکان و بیماران و معلولان گویندهٔ این سخن حضرت بیغمبر (ص) یا بعضی ازیشان با بعضی می گفتند و بصحت رسیده که

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « عفی الله عنك اذنت لهم .... » مقصود عفی الله است که میفرماید دعاء له است .

چون معسکر (۱) همایون در **ثنیة الوداع** (۲) مقررشد عبدالله بن ابی نیز با جوقی ازمنافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرد ، چون لشکر اسلام از آن منزل تا منزل دیگر که جرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلّف نموده بازگشت . این خبر بحضرت رسالت صلواة علیه وسلامه رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی ، منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید و حق سبحانه و تعالی موافق قول آن حضرت آیت فرستاد که :

(۴۷) اگر بیرون آمدندی در میان شما ، نیفزودندی شمارا ، مگر تباهی و بدی و غدر و هرآینه در می تاختند در میان شما به سخن چینی و غمازی و افساد ذات البین ، میجستند برای شما فتنهٔ یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنك رومیان می ترسانیدند و در میان شما ، جاسوسانند مرایشانرا که خبر بدیشان میرسانند و خدا داناست بستمکاران یعنی منافقان .

(۴۸) هرآینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و بریشانی امر ترا بیش از این یعنی در غزوهٔ احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند **یا اهل یثرب** (۳) **لامقام لکم** و بگردانیدند برای تو کارهارا یعنی مکائد و حیل درابطال امور تو انگیختند تابیامد نصرت الهی و غالب شد کار های خدا برکار های ایشان یا دین تو بلندی یافت و ایشان ناخواهانند نصرت و دولت ترا ، اما چون خدای میخواهد کراهت ایشانرا اثری نیست .

۱ ـ معسکر : لشگرگاه باشد یعنی جائیکه سپاهیان اردو زنند

۲ ـ ثنیة الوداع : نام بشته‌ای است درمدینه ونامیده شده‌است باین‌نام بواسطهٔ آنکه کسی که سفر کرده است بمکه بوده است که بدرود کرده است از آنجا و از بس رفته شده است تا آنجا .

۳ ـ یثرب : شهر مدینه بیش از آنیکه حضرت ختمی‌مرتبت بدانجا هجرت فرماید یثرب نامیده میشده است و بس از آنکه از مکه به یثرب نزول اجلال فرمود آنرا مدینة الرسول خواندند .

بیت

چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه
از نفیر برده دار و طعن در بان غم مخور

آورده اند که حضرت رسالت بناه علیه افضل الصلواة . **جندبن قیس** را گفت « **هل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء** » ؟ (۱) (هیچ شاید که بقتال اهل روم میل میکنی و از ایشان سریتهای و کنیزان نیکو روبگیری ؟) جندبن قیس گفت انصار میدانند که من مشعوفم به نساء ، می ترسم که چون زنان بنی الاصفررا به بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم ، آیت آمد که :

(۴۹) و از ایشان کسی باشد که گوید ، دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه ومرا درفتنه مینداز . بدانکه ایشان درفتنه افتاده اند که ظهورنفاق ایشانست و بدرستیکه اسباب وصول دردوزخ فراگیرنده است و احاطه کننده بنا گرویدگان .

(۵۰) اگر برسد بتو ای محمد ص در بعضی ازغزوهها نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود ، اندوهگین کند ایشانرا از فرط حسدی که دارند و اگر برسد بتو در برخی از جنگها جراحتی و شدتی چنانچه دراحد واقع شد ، گویند از روی خود پرستی ، بدرستیکه گرفتیم ما اختیار کار خودرا بیش ازین یعنی دوراندیشی کردیم و بدین حرب بدر نرفتیم و برگردند ازمجلسهای خود وایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود .

(۵۱) بگو ای بیغمبر ص ، نرسد مارا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما درلوح محفوظ ازغنیمت وهزیمت وسراء وضراء ودولت ونکبت(۲)

---

۱ ـ وصفاء : بضم اول وفتح دوم، جمع وصیف است و بمعنی خدمتکار غلام ویا کنیزك باشد

۲ ـ اگربه نیك و بد من کمر به بندد خلق
جز آن نباشد بر من که از خدای رواست
(مسعود سعد سلمان)

اوست یارما و سازنده کار ما و بر خدای نه برغیر او باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل برخدا حصول مراداتست و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و مخافات

(۵۲) بگو ای محمد ص مرایشانرا که آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که بما رسد مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته شویم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز بد آنکه برساند خدای بشما عذابی از نزدیك خود چون صیحه و رجف وخسف تا هلاك شوید یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شمارا بسبب کفر بقتل رسانیم ، پس انتظار برید آنراکه بما میخواهید بدرستیکه ما با شما منتظرانیم آنرا که ما میخواهیم

آورده اند که جندبن قیس باحضرت رسالت بناه علیه الصلوة والسلام گفت من اجازت تخلف میطابم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر ترا بمال خود مددکاری مینمایم آیت آمد که :

(۵۳) بگو ای محمد ص در جواب او ، نفقه کنید (امر است بمعنی خبر) یعنی چون نفقه کنید خواه بطوع و رغبت ، خواه بکره ونفرت بهیچوجه قبول کرده نخواهدشد ازشما ، بدرستیکه شما هستید گروهی بیرون رفتگان ازدائره اسلام و نفقهٔ کافر مقبول نیست

(۵۴) و باز نداشت ایشانرا ازآنکه قبول کرده شود ازایشان ، نفقهای ایشان مگر آنکه ایشان کافر شدند بخدای و بفرستادهٔ وی و نمی آیند بنماز جماعت بیغمبر ص مگر ایشان کاهلانند یعنی بنمازمی آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت و نفقه نمیکنند در راه خدای مگر ایشان نا خواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که به ادای آن امید ثواب ندارند و به ترك آن از عقاب و عتاب نمی ترسند .

(۵۵) پس باید که ترا بشگفت نیارد (خطاب با آنحضرت است و مراد امت اند مؤمنانرا میفرماید که متعجب نگرداند شمارا) مالهای

منافقان ونه فرزندان ایشان ، چه کثرت اموال واولاد وبالست مرایشانرا جز این نیست که میخواهد خدای تا عذاب کند ایشانرا بدانها در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت درجمع مال وحفظ آن وآنچه بدیشان میرسد ازمصائب فرزندان وبیرون رود جانهای ایشان ازابدان بصعوبت بسیار و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند یعنی نه مال ایشانرا دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند :

رباعی

چون مرك کشد گردن گردان در بند
نتوان بستیزه جست از آن خم کمند
وان لحظه که دست اجل از پا فکند (۱)
نی مال به فریاد رسد نی فرزند

(۵۶) و سوگند میخورند بخدای که ایشان از جملهٔ شما اند یعنی از اهل اسلامند و نیستند از شما بجهت ابطان کفر ولیکن ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس بتقیه اظهار اسلام میکنند .

(۵۷) اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیرهٔ یا غار ها یا در کوهها یا در سردابها یا سوراخی که در آنجا بتوانند خزید . هرآینه روی میکنند بدان جا از ترس شما و ایشان می شتابند ، شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند چون اسب سر کش .

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلوم ، قسمت غنیمت میفرمود ابوالجواظ (۲) منافق میگفت صاحب خود را می‌بینید که صدقات شما را براعیان میدهد و گمان مر برد که عدل

۱ ـ در بعضی از نسخ این مصرع چنین ضبط شده است :
وان لحظه که دست اجل از پای افکند

۲ ـ جواظ : مرد متکبر و سطبر را گویند و ابوالجواظ کنیه یکی از منافقان بوده است .

میکند آیت آمد که :

(۵۸) و از میان منافقان ، کسی هست که عیب میکند ترا در قسمت صدقه ها و گفته اند این آیت درشأن ابن ذی الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده بوقت قسمت غنائم حنین که حضرت رسالت بجهت تألیف قلوب نومسلمانان حظی وافر از غنائم بدیشان داد یا طلای غیر خالص که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت (ص) تمام آنرا بچهار کس ازاشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسول (ص) گفت **اعدل یا رسول الله** و حضرت در جواب او فرمود **ویلك ان لم اعدل فمن یعدل** (۱) ؟

وآن حضرت اورا مارقین (۲) لقب نهاد . و در **ینابیع** مذکور

۱ ــ وای برتو ، اگر داد و راستی نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود ؟

۲ ــ مارقه : دستهٔ ازخوارج را مارقه میگویند وازاینجهت آنهارا مارقه لقب داده اند که از دین اسلام خارج شدند همچنانکه تیر از رمیه بیرون جهد . چون معاویه در جنك صفین حکمیت قرآن را درخواست نمود یاران علی در دعوت معاویه اختلاف کردند برخی را عقیده این بود که باید حکمیت را اجابت کرد و دستهٔ برآن بودند که بجنك باید ادامه داد چه می گفتند که قرآن برنیزه کردن نیرنگی است که معاویه به‌آن متشبث شده است بالاخره ناگزیر علی علیه السلام تن بقبول حکمیت داد واتباع آنحضرت ابوموسی‌را بحکمیت نصب ومعاویه عمروبن عاص را حکم نمود لیکن علی براین کار راضی نبود و باندازهٔ پافشاری کردند که عاقبت ناچار علی تن بحکمیت داد برخی ازسپاهیان امیر المؤمنین که بیشتر از قبیلهٔ تمیم بودند از حکمیت دوری جسته میگفتند ما ازروی عقیده و ایمان بجنك گرائیده ایم و حق بطرف ما میباشد و محتاج بحکم نمیباشیم و اگرجز این بوده و شکی درکار باشد پس تکلیف کشتگان ما چه خواهد بود ؟

است که علی (ع) را فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و **امام ثعلبی** در تفسیر خود از **ابوسعید خدری** رضی‌الله عنه نقل میکنند

طرفداران این عقیده که خوارج نامیده شده اند عقیدهٔ خود را باین جمله مختصر نموده که :

« **لاحکم الاالله** » این کلمه همچون برق در سراسر کشور اسلامی انتشار یافت وجمعی بسیار آنرا شعار مذهبی خویش قرارداده برضد علی قیام و از آن‌حضرت درخواستند که عهد خود را نسبت بقبول حکمیت نقض و اعتراف‌باشتباه یا خطای خویش‌نماید بلکه‌اعتراف بکفر خویش کند وآنگاه توبه نماید تا بتوانند دوباره بااو کمك کرده جنك با معاویه را ادامه دهند .

مرتضی‌علی علیه‌السلام دچار مشکلات بسیاری‌شد زیرا نمیتوانست پیمان خود را بشکند و اگر چنین کاری میکرد پیروان دیگر وی از او سر می‌پیچیدند و نمیتوانست اعتراف بکفر خویش نماید زیرا اولین کس بود که اسلام را پذیرفته بود و هیچوقت پا ازدایرهٔ اطاعت خدا ورسول بیرون نگذاشته بود . بالاخره پس از قضیهٔ حکمین حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جنك با معاویه را موقتاً ترك نمود ونخست کمر همت به برانداختن خوارج گماشت و درنهروان جنگی بوقوع پیوست و بالنتیجه ظفروفتح نصیب سپاهیان مرتضی‌علی (ع) گردید وبسیاری از خوارج کشته شدند مگرچند تن که از میان معرکه جان بدربردند .

مرکز خوارج دو محل بوده یکی عراق که مرکز عمده آنها بطائح نزدیك بصره و از همان محل فرمانفرمائی آنها بفارس و کرمان رسیده با مهلب جنگهای خونین کردند مشهور ترین سران آنها نافع‌بن ازرق وقطری بن الفجاءة میباشند محل دیگرآنها جزیرةالعرب بوده که یمامه و حضرموت و یمن وطائف را در زیر سلطه واقتدار خود در آورده بودند و رؤسای مشهور آنها در این نواحی عبارت بودند از :

ابوطالوت و نجدة بن عامر و ابوفدیك وغیر ایشان .

که من در نهروان حاضر بودم که حضرت مرتضی علی (ع) با ایشان قتال کرد وتفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت .

و گفته‌اند عیب کننده متعب بن قشیر (۱) که در قسمت غنائم طعن میکرده و غرضش جز نفع خود بود چنانچه میفرماید : پس اگر داده شوند از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد بپسندند آن قسمت را و اگر داده نشوند ازآن بموجب ارادهٔ ایشان‌که داعیه دارند خشم‌گیرند و نا خشنود باشند .

(۵۹) و اگر ایشان بپسندند آنچه دهد ایشانرا خدای وفرستادهٔ او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند و گویند بس است ، مارا فضل خدای ، زود باشد که بدهد مارا خدای از فضل خود غنیمتی دیگر و فرستادهٔ او نیز عطاکند مارا بیشتر ازین که حالا عطا فرموده ، بدرستیکه ما بخدا باز گردندگانیم و امید دارندگان ، هرآینه این بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع درآن موجب محنت .

سلمی رحمة‌الله از **ابراهیم ادهم قدس** سرهما نقل میکنندکه هرکه بمقادیر خرسند شد از غدر و ملال باز رست

بیت

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
که بر من وتو در اختیار نگشاداست

و در همین معنی فرموده است :

بشنو این نکته‌که خودرا ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

پس‌بیان مصارف صدقات میکند تادانندکه آنچه آنحضرت‌ص در قسمت غنائم کرده عین صواب بوده :

جز این نیست کـه صدقات یعنی زکوات ، مر درویشانراست و بیچارگـان را

۱ـ در بعضی از نسخ معتب ضبط شده است

(**امام اعظم** میفرماید که فقیر آنستکه سؤال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سؤال کند بواسطهٔ آنکه کفاف حال نیز ندارد ونزد **امام شافعی** برعکس اینست(۱)) ودیگری عمل کنندگانراست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و جمعی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده‌اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا محظوظ باید ساخت ومؤلفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر ص نظر برالفت دلهای ایشان بدین حق و ترقب اسلام امثال ایشانرا از غنائم حنین قسمتی کامل داد چون ابوسفیان و عتبة بن حصین و اقرع بن حابس وغیر ایشان و چون سهم مؤلفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبهٔ مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است ودیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان از ربقهٔ بندگی مراد بنده‌ایست که خودرا از خواجه باز میخرد و در ادای نجوم کتابت اورا بزکوة مدد باید کرد و **امام مالك** و **امام احمد** بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای به آنکه نفقه کند برغازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان (وگفته اند ساختن پل ورباط نیز ازین جمله است) و دیگر برای راه‌گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فرض کردنی ثابت از نزدیك خدای و خدای داناست بمستحقان ، حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید

مثنوی

حق تعالی چون در قسمت گشاد هر کسی را آنچه میبایست داد
نیست واقع اندر آن قسمت غلط بنده‌را خواهی رضا خواهی سخط

۱ـ در تفسیر صافی وارد است که حضرت صادق علیه‌الصلوة والسلام فرموده که فقیر آنستکه سؤال نکند و مسکین ازومحتاج تراست وبائس از هردو نیازمندتر میباشد ،

آورده‌اند که چون جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماك و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم خالی نبود در خلاء آن حضرت را بچیزهای که زبان را حد ادای آن نبود نسبت میکردند یکی میگفت که خاموش میباشید که اگر بسمع آن حضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد ص گوش شنوا دارد ما هرچه میخواهیم میگوئیم و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته‌ایم اوباور میکند یانبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را بامنافقان در میان نهادی وچون اورا منع کردندی گفتی محمد ص مردی سخن شنواست ما بنفی و اثبات هرچه میگوئیم قبول میکند آیت آمد :

(۶۱) و از منافقان آنانند که می آزارند پیغمبررا ومیگویند او مردی سخن شنواست که هرچه با او میگویند استماع میکند . بگو مرایشانرا که او شنونده خیراست مرشمارا یعنی او اذن است نه بروجهی که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول کنندهٔ نیکوست تصدیق میکند خدایرا در هرچه گفته و میگوید و تصدیق میکند مر مؤمنانرا و سخن ایشان بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان و او رحمت است مر آن کسانرا که اظهار ایمان کنند از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست ، صدق وکذب شمارا میداند اما پرده از روی کار شما بر نمی دارد و از روی رحمت با شما رفق مینماید وآنانکه می آزارند به قول و فعل فرستادهٔ خدایرا ، مر ایشانراست عذابی دردناك در آخرت

(۶۲) سوگند میخورند بخدای برائی شما ای مسلمانان مر آنکه منافق نیستند تا شمارا خوشنود گردانند از خود و خدا و رسول او سزاوار ترند آنکه خشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول را چه سخن در ایذاء و ارضاء رسول است وگفته‌اند خدایرا وتوحید ضمیر دلالت بر تلازم رضا دارد یعنی خشنودی خدا وابستهٔ خشنودی رسول اوست پس خدا و رسول را خشنود باید ساخت اگر هستید مؤمنان

چنانچه گمان می برند

(٦٣) آیا نمیدانند ؟ آنکه هرکس که خلاف کند با خدای و با رسول او و از حد درگذراند ، پس سزاوار است آنکه باشد مر اورا آتش دوزخ ، در حالتیکه جاوید باشد درآن ، آن خلود در دوزخ ، رسوائی بزرگست

در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدایرا سخن آزمای و متردد رای میگفتند و بفسوس و استهزاء سخنان ادا میکردند و بعضی ازیشان تمنی می‌بردند که چه بودی که مارا صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما باشدی این آیت نازل شد :

(٦٤) حذر میکنند منافقان که فرود آمده شود برمؤمنان سورهٔ از قرآن که بیاگاهاند آن سوره وخبر دهد مؤمنان را به‌آنچه در دل منافقان است ازکفر ونفاق بگو ای محمد ایشانرا که فسوس دارید (امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزاء بکنید که جزا خواهیدیافت) و جزا آنستکه برای تفضیح شما ، بدرستیکه خدای ظاهرکننده‌است چیزیراکه حذر می‌کنید از اظهار آن یعنی‌مساوی(١) اخلاق‌واوصاف که شماراست .

آورده‌اندکه در غزوهٔ تبوك ودیعة بن ثابت با جمعی ازمنافقان پیش حضرت رسالت ص میرفتند و میگفتند به بینید این مرد یعنی محمد صلی‌الله علیه وسلم را که میخواهد حصارهای شمارا بگیرد و در قصور ملوك آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت برباطن آن حضرت علیه الصلوة و السلام ظاهر شد با عمار یاسر فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمودند بگوکه چنین وچنان گفتید .

عمار یاسر رضی‌الله عنه پیغام رسانید و ایشان پیش‌آن حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخن برسبیل هزل و بازی چنانچه دأب

١ ــ مراجعه شود بذیل ص٤٢ جلد دوم این تفسیر

رهگذریان باشد میگفتیم ، آیت آمد که :

(٦٥) اگر بپرسی ای‌محمد منافقانرا که چه می گفتید ، هرآینه گویند ، جز این نیست که بودیم ما همچو مسافران و خوض میکردیم در هرنوع ازسخنان و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم ، بگو ایشان را برسبیل توبیخ ، آیا بخدا و بسخنان وی و بفرستادهٔ وی هستید شما که استهزاء میکنید؟ واستهزاء با اینها نشاید.

(٦٦) عذر مگوئیدکه عذرشما دروغ محض است ، بدرستیکه اظهارکفرکردید شما بطعن دررسول خدای بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ، اگر عفوکنیم ازگروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود ازیشان که توبه‌کرد و از حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد ، عذاب کنیم طایفهٔ دیگر را بسبب آنکه ایشان هستند گناهکاران به اصرار بر نفاق .

(٦٧) مردمان منافقان که سیصد نفر بودند و زنان منافقه که صد وهفتاد بودند برخی‌ازیشان ازبرخی دیگرند یعنی‌همه مشابه یکدیگرند درنفاق وشقاق میفرمایند بکار زشت که کفراست یامعصیت یاتکذیب پیغمبر علیه الصلوة و السلام و باز میدارند از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسول (ص) و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرومی‌بندند ازخیرات و صدقات یا رفع برای دعا ومناجات . سلمی فرموده که از معاونت ضعفاء و ارباب حاجات . ترك کردند فرمان برداری خدای را ، پس فرو گذاشت خدای ایشانرا وباز داشت فضل خود ازیشان ، بدرستیکه منافقان زن ومرد ، ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان .

(٦٨) وعده داده است خدای مردان منافق را وزنان منافقه را و ناگرویدگانرا از زن ومرد ، آتش دوزخ ، جاویدان باشند درآن آتش ، آن آتش بس است ایشانرا و دورکرده است خدای ایشانرا از رحمت خود و مرایشانراست در آخرت عذابی باینده که انقطاع نیابد یا دردنیا عذابی پیوسته دارندکه‌آن تعب نفاق ورنج حسداست .

رباعی

ای آنکه ز تیره حالی وبدروزی — در باطنت آتش نفاق افروزی
درهرنفست شعلهٔ آتش بیش است(۱) — میسوز در آنشعله که خوش میسوزی

(۶۹) ای منافقان هستید شما مانند آنان که بودند پیش ازشما یعنی امم ماضیه ؛ بودند سخت‌تر از شما ، از روی قوت یعنی به تن از شما قوی تر بودند و بیشتر بودند از شما از روی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود ، پس بهره گرفتند به نصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره داشتند ، پس شما نیز تمتع گرفتید به نصیب خویش از آرزوهای فانی همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند پیش از شما به بهرهٔ خویش و خوض کردید و شروع نمودید درباطل همچون خوض گذشتگان که خوض نمودند و بران رفتند ، آن گروه نابود شد و تباه گشت کردار های ایشان در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد و در آخرت که ثوابی برآن عمل ها مترتب نگشت و آن گروه ، ایشانند زیان زدگان در هردو جهان .

(۷۰) آیا نیامد بدیشان (یعنی بمنافقان که بلذات دنیا مغرور و از تحصیل لذت باقیه مهجورند) خبر عذاب و نکال آنانکه بیش ازیشان بودند ؟

گروه نوح علی نبینا و علیه السلام که بطوفان غرق شدند و گروه عاد که بباد صرصر هلاك گشتند و قوم ثمود که برجفه وصیحه بمردند و گروه ابراهیم علی نبینا و علیه صلوات الرحمن که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به نیش پشهٔ شربت هلاك چشید و اهل مدین که قوم شعیب علی نبینا و علیه السلام بودند که بعذاب یوم الظلّه معذب

---

۱ ـ در بعضی نسخ چنین ضبط شده است :
درهرنفست شعلهٔ غم بیشتر است . ودرهمین معنی گفته شده‌است :
منافقی بهل وراستی گزین همه عمر — که جان از آتش گرم نفاق میسوزد
چومار زهرمریز و برنك خوب مباش — که زهر مار بجانش شراره افروزد
(جلالی)

گشتند و آن دیهها زیر و زبر شد یعنی قوم لوط که بچه نوع هلاك شدند ، آمدند بهمهٔ ایشان فرستادگان ما با حجتهای روشن ونشانهای درست ، پس نبود خدای که ستم کند برایشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد ولیکن بودند ایشان که برنفسهای خود ستم کردند بر کفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند .

(۷۱) و مردان مؤمن و زنان مؤمنه ، برخی ازیشان دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر ، میفرمایند به نیکوئی که ایمان و فرمانبرداری است و باز میدارند از بدی که کفر و گنه کاری است و بپای میدارند نماز را با شرائط آن ومیدهند زکوة را به آداب متعلّقهٔ بدان و فرمان می برند خدای را و پیغمبر اورا در همهٔ امور ، آن گروه ، زود باشد که رحمت کند خدای برایشان ، بدرستیکه خدای غالب است ، هرچه خواهد کند داناست بوضع هرشیئی در موضع آن .

(۷۲) وعده داد خدای مردان مؤمن و زنان مؤمنه را ، بوستان های مشتمل برمیوه که میرود از زیر درختان آن جوی ها ، جاوید مانند درآن و دیگر وعده داد ایشانرا مسکن های پاکیزه وخوش در بشتهای پاینده (جنات عدن نهری است در بهشت که چشمهٔ تسنیم در آن میباشد یا اعلی درجات بهشت است) .

امام ثعلبی ، گوید ، نهری است در جنت که بوستانهای او برهردو کنارهٔ اوست وخشنودی از نزدیك خدای مرمؤمنان را ، بزرگتر است از بهشت و نعیم او ، زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضای حضرت عزتست که مؤدی به نیل وصال و فوز لقای ذی الجلال است و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله تعالی مطلوبی نیست (۱) .

---

۱ ـ بدل چه وعده دهم از فراق صحبت یار ؟
شدم غریب و نباشد غریب را غمخوار
لقای دوست طلب می کنیم و می جوئیم
نه حور جنت و غلمان وگلشن و گلزار

مثنوی

یکی میخواهد از توجنت و حور　یکی خواهد که از دوزخ شود دور
ولیکن ما نخواهیم این و آن جست　مراد ما همان خشنودی تست
چو تو خشنود گردی در دوعالم　همین مقصود بس و الله اعلم

دراحادیث صحیحه وارداست که حق سبحانه فرماید که یا اهل الجنة گویند **لبیك ربنا و سعدیك والخیر فی یدیك** ، پس فرماید که خشنود شدید ، گویند چیست مارا که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کردهٔ بما آنکه به هیچ از مخلوقات خود عطا نکردهٔ حق تعالی گوید آیا بدهم شمارا فاضلتر ازین عطاها ؟ بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر باشد ؟ خطاب رسد که فرود آرم برشما رحمت خودرا وهرگز برشما خشم نگیرم .

از مضمون این حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان آلهی فاضلتر نیست .

(۷۳) ای پیغمبر علیه الصلوة و السلام ، جهاد کن با کافران بشمشیر و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود برایشان ودرشت باش برایشان در جهاد و محابا و بازگشت اینها همه ، دوزخ است و بد بازگشتی است دوزخ .

آورده‌اند که بوقت تهیهٔ غزوه تبوك جلاس بن سوید بردراز گوشی سوار از جانب قبا به مدینه می آمد و از برای تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد علیه الصلوة والسلام آورده است حق باشد ما ازین درازگوشان که برآن سواریم بدتر باشیم (۱) ، پسر زن او مصعب آن سخن را بعرض رسالت -(ص) رسانید وآن حضرت جلاس را طلبیده

✿ من این حدیث بیاد آورم که سعدی گفت
« رضای دوست بدست آر ودیگران بگذار »
(جلالی)

۱ ـ هرکه رای و خرد و فهم ندارد بجهان
بایه‌اش ازحیوان نیز بسی پستتر است　(جلالی)

بحضور مصعب ازآن مقاله سؤال فرمود ، جلاس سوگند یادکرد که من نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا برسول خویش آیتی نازل گردان که صدق من از آن معلوم گردد و حق سبحانه آیتی فرستاد که :

(۷۴) وسوگند میخورند بخدای تعالی که مطلقا نگفته‌اند آن سخن را و هرآینه که گفتند کلمهٔ کفر را ، طعنه زدند در دین و شك آوردند درکلام سیدالمرسلین وکفر را ظاهر ساختند بعدازاظهار اسلام و قصد کردند به آنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبرص و اجلای مهاجران رضی‌الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت برسر ابن ابی نهند وبپادشاهی بردارند اورا وکینه نداشتند با رسول و مؤمنان مگر آنکه بی نیازکرد خدای ایشانرا و فرستاده او از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنك عیش بودند چون قدم مبارك حضرت پیغمبر ص بدانجا رسید وببرکت آنحضرت غنائم بسیار بدست ایشان آمد و توانگر شدند ، پس موجب عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند وگویند مولای جلاس کشته شده بودحضرت رسالت صلوات الله وسلامه فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و توانگر شد و دوهزار درم زیادت بردیت از فضل و کرم رسول ص بود اینجا بتعریض میگوید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری ، پس اگر توبه کنند از نفاق ، باشد آن بازگشت بهتر مر ایشانرا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند عذاب کند خدای ایشانرا عذابی دردناك در دنیا بکشتن و در آخرت بسوختن ونیست ایشانرا در زمین دوستی که دست گیرد و نه یاری که عذاب ازیشان باز دارد

منقولست که جلاس بعد ازنزول آیه توبه کرد و ازجملهٔ مخلصان امت محسوب است . آورده اند که ثعلبهٔ انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلوات‌الله من‌الرحمن وسلامه علیه التماس نمود که آنحضرت ازخدای درخواهد تا اورا توانگر گرداند ، چندانکه حضرت اورا پند داد که از این مدعا درگذرد ، سودمند نیفتاد .

حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از خدای تعالی درخواست تا اورا بدلخواه او مال دهد . القصه تیر دعا بهدف اجابت رسیده حق سبحانه برگوسفندان او برکت کرد تا حدّی که درحوالی مدینه ایشانرا جای نماند روی ببادیه آورد و از اقامت نماز جماعت محروم شده و جز روز آدینه بمدینه نمیتوانست آمد و بالاخره از آن نیز محروم ماند و چون‌عامل صدقات از نزد سید کاینات علیه افضل‌الصلوة والسلام و اکمل التحیات نزد وی رفت و زکوة طلبید محبت مال اورا بدان داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این‌که محمد از ما می طلبد جزیه است ، پس زکوة نداد و خبر بپیغمبر رسید صحابه متعجب گشتند آیه آمد که :

(۷۵) و از اهل نفاق کسی هست که با خدای تعالی عهد کرد که اگر بدهد مارا خدای از فضل خویش‌مالی هرآینه که صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم و هر آینه باشیم به تصدق از جملهٔ نیکان و شایستگان .

(۷۶) پس آن هنگام که بداد ایشان را مال بسیار از فضل وکرم خود ، بخیلی کردند به‌آن و حق‌خدا ندادند وروی بگردانیدند از عهد و پیمان و ایشان اعراض‌کنندگانند از امر وفرمان .

(۷۷) پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان را نفاقی متمکن در دلهای ایشان‌که باقی باشد و زایل‌نگردد تاروزی‌که به بینند عمل خود را یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بسبب آنکه خلاف کردند با خدای تعالی آنچه وعده‌کرده بودند ازتصدق و صلاح و بسبب آنکه بودند‌که در وعده دروغ گفتند .

(۸۷) آیا نمیدانند مخالفان وعده آنکه میدانـد خدای آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم برخلاف عهد و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است و آیا نمیدانند که خدای تعالی داننده نهانها و پوشیده هاست در این‌آیت تهدیدی عظیم است .

بیت

مکن اندیشهٔ عصیان چو میدانی که میداند
مبین در روی این و آن چو میدانی که می بیند

نقلست که پیغمبر (ص) اصحاب را برانفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوك تحریص فرموده و **صدیق** رضی الله عنه از دنیا هرچه داشت بیاورد ، **فاروق** رضی‌الله عنه نصف از اموال خود تصدق کرد و **ذوالنورین** سیصد شترمکمل جهازبسته بداد و **مرتضی علی** کرم‌الله وجهه هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آورد و **عبدالرحمن بن عوف** رضی‌الله عنه چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درهم نقره صدقه نمود و هر یك از **عباس و طلحه** و **سعد** و **عباده** و محمدبن **سلمه** رضی‌الله عنهم مبلغی مال آوردند واین همه نزد آنحضرت مجتمع شد درآخر **عاصف بن عدی** صد وسق خرما آورده که دوهزار و چهارصد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و **ابوعقیل انصاری** صاعی ازخرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب ازچاه‌کشیده‌ام ودوصاع‌خرما باجرت داده‌اند بمن یکی‌برای عیال خود بگذاشته‌ام و یکی آورده‌ام . حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات‌که صحابه آورده بودند نثر نمودند‌منافقان آواز طنز و غمز کرده گفتند که عبدالرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول از صاع ابوعقیل بی نیازند اما اوخواست کـه خودرا برباد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند ، آیت نازل شده که :

(۷۹) آنانکه عیب میکنند ، افزون دهندگان را ازگرویدگان در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن وعاصم را که بریا نسبت میدهند و آنانرا نیز عیب میکنند‌که نمی یابند مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابوعقیل را که میگویند خدا و رسول از صاع او مستغنی‌اند ، پس افسوس میدارند ازیشان یعنی سخریه میکنند باایشان ، جزای‌دهد خدا ایشانرا بر سخریهٔ ایشان و مر ایشانرا باشد عذابی دردناك بدان

سخریه و استهزاء که میکنند
در **انوار** آورده که پسر عبدالله بن ابی که هم عبدالله نام داشت از جملهٔ مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود درمرض پدرخود از حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام درخواست آن نمود که برای پدر خود آمرزش طلبد آنحضرت برای ابن ابی استغفار کرد و آیه آمد که :

(۸۰) استغفار کن برای ایشان که منافقانند یا آمرزش مخواه برای ایشان (مراد آنستکه هردو امر در عدم افاده مساوی اند) ، اگر آمرزش طلبی برای ایشان هفتاد بار ، پس نمی‌آمرزد خدای ایشان را .

آورده اند که حضرت (ص) فرمود که برهفتاد بیفزایم آیت آمد که **سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفرالله لهم** سید عالم (ص) بعد از نزول این آیه دیگر بجهت منافقان استغفارنکرد و از اینجا مبین میشود که مراد ازعدد سبعین تکثیراست نه تحدید(۱) آن عدم قبول استغفار در حق ایشان ، بسبب آنستکه ایشان کافر شدند بخدای و برسول او و خدای راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردانرا درکفر خویش .

(۸۱) شاد گشتند باز پس ماندگان در غزوه تبوك به نشستن خویش برخلاف رسول خدا و کراهت داشتند بکراهت عقیدت آنرا که جهاد کنند بمالهای ونفسهای خود در راه خدای تعالی بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند و گفتند مر مؤمنان را ، بیرون مروید بدین غزو درین گرما ، خود نرفتند وخواستند که مؤمنانرا نیزتنفیر کنند، بگو مرایشانرا که آتش دوزخ ، سخت‌تراست از جهت حرارت‌نسبت با این گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند در آن حرارت اگر باشند که بدانند مثل ایشان بدان آتش است .

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « استغفرلهم اولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفرالله لهم »

(۸۲) پس باید که بخندند اندکی و باید که بگریند بسیاری (خبر است بصیغهٔ امر وارد شده است تا دلالت کند بر آنکه لازم است که درقیامت خندهٔ ایشان اندك وگریهٔ ایشان بسیار باشد ومیشاید که خنده وگریه‌کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی باشد بی فرح واندوهی بودبی‌سرور) پاداش‌دهد ایشانرا خدای پاداش دادنی به‌آنچه بودند که‌کسب میکردند از انفاق و مساوی اخلاق .

(۸۳) پس اگر بازآرد ترا خدای بمدینه ، بسوی گروهی از منافقان متخلف ، پس دستوری طلبند ازتو برای بیرون آمدن بغزوهٔ دیگر بعد از تبوك ، پس بگو بیرون هرگز نمی آئید (خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون میائید با من هرگز) و کار زار مکنید در مصاحبت من دشمنی را ، بدرستیکه شماخرسند شوید بنشستن‌وتخلف کردن اول بار یعنی غزوهٔ تبوك ، پس بنشنید دیگر باره با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان وکودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از هر تردامن این کار نیاید و نامرد بی درد مبارزت معرکهٔ مجاهدت را نشاید .

بیت

یا برو همچون‌زنان رنگی و بوئی پیشه گیر
یا چو مردان اندرآ ی وگوی درمیدان فکن

آورده‌اند که حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس کردکه پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدان من حاضر شده و مرا نماز گذار و مرا آمرزش طلب حضوت علیه الصلوة والسلام پیراهن خود بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شده خواست که نماز گذارد فاروق درآن باب اضطرار بسیار نمود و مساوی او با یاد آنحضرت میداد و چون عازم شد بنماز وی آیت آمد و گویند بعد از آنکه گذارده بود نازل شد که :

(۸۴) و نماز مگذار برهیچیك از منافقان كه بمیرد هرگز(۱) (ابداً ظرف لاتصل باشد و گفته‌اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیای او برای تعذیب است نه برای تمتع ، پس كانه كه همان مرده است و ابداً حال خواهد بود) و مایست برسر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار ، بدرستی که منافقان کافر شدند بخدای که شرك آوردند و بفرستادهٔ وی وفرمان برداری‌نکردند و بمردند وحال آنکه ایشان بیرون رفتگانند ازطریق ایمان .

(۸۵) و باید که ترا متعجب نسازد مراد امت‌اند و خطاب به آنحضرت علیه الصلوة والسلام یعنی باید که در عجب نیندازد شمارا مالهای منافقان و فرزندان ایشان اگر چه قوی و با اقتدارند ، جز این نیست که خدای میخواهد آنکه عذاب کند ایشانرا بدان در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج وتعب باشند برای رونق احوال اولاد و تهیهٔ اسباب معاش ایشان همواره محنت و تعب میکشند و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند

درویشی میگفت اغنیاء ، اشقی‌الاشقیاءاند ، مال دنیا جمع کنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف بلیت و مشقت وبه آخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت

قطعه

در اول چو خواهی کنی مال جمع
بسی رنج بر خویش باید گماشت
پس از بهر آن تا بماند بجای
شب و روز می بایدت پاس داشت
وزین جمله آن حال مشکلتر است
که آخر بحسرت بباید گذاشت

(۸۶) و چون فرستاده شود ، سورتی از قرآن بتمام یابعضی

۱ـ آیهٔ شریفه اینست : « ولاتصل علی احد منهم مات ابداً . . . . »

چه سوره را برهردو اطلاق میکنند وبر هر تقدیر چون سورهٔ نازل گردد به آنکه ایمان آرید بخدای و جهاد کنید در خدمت پیغمبراو دستوری جویند از تو در باز ایستادن ، خداوندان مال و توانائی از منافقان و گویند بگذار مارا و با خود به لشکر مبر تا باشیم باز نشستگان در خانه ها ،

(۸۷) خرسند شدند و راضی گشتند به‌آنکه باشند با زنان و باز پس ماندگان و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از نفاق ، پس ایشان فهم نمیکنند آن چیز را که در جهاد است از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت .

(۸۸) لیکن فرستادهٔ خدای و آنانکه ایمان آورده اند با او یعنی در خدمت او جهاد کردند بمالهای و نفسهای خود و آنگروه ، مر ایشانراست نیکوئیهای هردو سرای یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی و آنگروه ، ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصد رسیدگان .

(۸۹) آماده ساخته است خدای برای ایشان بوستانها که میرود از زیر مساکن اهالی آن جویها ، جاوید ماندگانند درآن، آن است رستگاری بزرك و فیروزی تمام

(۹۰) و آمدند در وقت توجه بغزوهٔ تبوك عذرگویندگان از بادیه نشینان یعنی **بنی‌اسد** و **غطفان** که عذر گفتند ازقلت مال‌وکثرت عیال یا رهط عامربن طفیل اعتذار کردند به آنکه اگر ما بغزوه آئیم بنی طی ، اهالی و مواشی مارا غارت میکنند و این عذرها میگفتند تا دستوری دهد مر ایشانرا درتخلف و بنشستند آنانکه دروغ گفتند با خدای و با رسول او و در ادعای ایمان (مراد منافقان اعراب‌اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند) ، زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند از اعراب عذابی مولم بقتل دردنیا یاحرق درآخرت ،

(۹۱) نیست بر ناتوانان و عاجزان و نه بربیماران و معلولان و نه بر آنانکه نمی‌یابند چیزیرا که نفقه کنند برخود واسباب راه‌سازند

چون قوم جهینه و بنی غدره ومزینه یعنی براین سه طایفه نیست گناهی اگر باز ایستند از غزوه چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند مر خدایرا ورسول اورا (ونصح(۱) اصلاح فعل است با اخلاص نیت) نیست بر نیکوکاران که ناصح اند ، هیچ عتابی و ملامتی و خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزوه باز ماند ، مهربانست که معذورانرا رخصت قعود دهد

و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند تا ایشانرا دستوری دهی و با خود ایشان را بحرب نبری ، گفتی تو که در اینوقت نمی یابم چیزیکه شمارا سوار کنم برآن ، برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان روان میشد از اشك یعنی اشك از دیده‌های ایشان میریخت از روی اندوه بجهت آنکه نمی یافتند آنچه نفقه کنند در آن سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمدند و گفتند یا رسول‌الله مارا داعیهٔ جهاد است و پیاده مانده‌ایم مرکبان عنایت‌فرمای تا بر آن سوار شده بغزو آئیم ، حضرت رسالت (ص) فرمود که آنچه میجوئید نمی‌یابم ایشان گریان از پیش پیغمبر بیرون آمدند و ابن‌عمر و عباس و عثمان ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند ، پس حق‌سبحانه و تعالی میفرماید که برین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست .

(۹۳) جز این نیست که معاتبت و ملامت برآنانست که ایشان‌ازتو دستوری میجویند در باز استادن وحال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است ، ، راضی شدند به آنکه باشند با زنان وکودکان و مهر نهاد خدای از خذلان بر دلهای ایشان ، پس ایشان نمی دانند خاتمه و عاقبت کار خودرا و عقوبتی که برین نا فرمانی مترتب است .

---

۱ ـ آیهٔشریفه اینست : « . . . اذا نصحوالله و رسوله ما علی المحسنین . . . »

(۹۴) القاء اعتذار خواهند کرد منافقان بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف چون بازگردید از تبوك بسوی ایشان و بمدینه باز آئید ، بگو ای محمد (ص) ، عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه باور نخواهیم داشت و شمارا تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه بتحقیق خبر داده است مارا خدای از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بود و به بیند خدای نیت‌کار شمارا و فرستادهٔ او نیز خواهد دید که از نفاق توبه کنید یا برآن ثبات میورزید ، پس بازگردانیده خواهید شد درقیامت بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمائر و ظواهر ، پس خبر خواهد داد شمارا به آنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق وآن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود

(۹۵) زود باشد که سوگند خورند بخدای برای شما چون بازگردید از سفر بسوی ایشان (واز اعجاز قرآن یکی آن بود که خبرداد خدا از سوگند بعضی منافقان چون جدبن قیس و امثال او که‌بعد از رجوع پیغمبر (ص) واصحاب او بمسجدآمده قسم یاد کردند که مابرخروج قادر نبودیم ، حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان ، پس اعراض کنید ازیشان و بگذاریدشان ، بدرستیکه ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ وملامت که سبب میل به توبه وانابه‌است درحق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرندهٔ تطهیر نیست و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان‌آن خواهد بود برای پاداش به آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق .

(۹۶) سوگند میخورند منافقان برای شما ، تا بدان خشنود شوید ازیشان و از تعرض شما ایمن شوند . ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یادکرد که دیگر در هیچ سفری از رسول خدا تخلف نکند وعبدالله‌بن‌ابی سرح نیز‌بحضور فاروق بهمین نوع سوگند

خورد حق‌سبحانه میفرمابد که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا) پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان از منافقان دروغگوی ، پس بدرستیکه خدای خشنود نمی‌شود از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشانرا سود ندارد و مراد از آیت نهی مؤمنانست کـه ازیشان راضی نشوند و بعذر های باطل فریفته نگردند .

(۹۷) بادیه نشینان (مراد بنوتمیم و بنواسد و غطفان واعراب حوالی مدینه‌اند نه تمام اهل‌بادیه بلکه این جمع مخصوص)سخت‌ترند از روی کفر و نفاق وکفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست‌و خاست‌نکرده‌اند و سزاوارترند به آنکه ندانند اندازه‌های که خدای تعالی فرو فرستاده بر پیغمبر خود ازفرائض وسنن شرع وخدای داناست باحوال ایشان ، حکم‌کننده است از روی حکمت بامهال ایشان

(۹۸) و از منافقان اهل بادیه کسی هست که فراگیرد برای شما یعنی شمار کند آنچه نفقه مینماید وصدقه میدهد تاوانی و زیانی یعنی صدقات خودرا غبنی و غرامتی می‌شمارد چه برآن امید ثواب ندارد و بریا و سمعت انفاق میکند و انتظار میبرد بشما گردشهای روزگار را یعنی آنرا که دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از انفاق خلاص یابند ، بر ایشان بادگردش بد ، روزگار ایشان منقلب شود و خدای شنواست مر آنرا کـه بزبان می‌آرند ، داناست به آنچه در دل پنهان می‌دارند ،

(۹۹) و از اهل بدر ، کسان هستند که میگروند بخدای وبروز باز پسین (مراد بنو مقران اند ازجهینة وگفته‌اند عبدالله ذی‌النجادین و رهط اویند که بخدا و بقیامت میگروند و فرا میگیرند آنچه نفقه میکنند درجهاد یا در تصدق اسباب قربت نزدیك خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود (مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقربت

الهی) و بدعای پیغمبر (ص) که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند وآمرزش میطلبد کقوله : **اللهم صل‌علی‌آل ابی اوفی .** بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول سبب نزدیکی است مرایشانرا ببارگاه عنایت ربانی ؛ زود باشد که در آرد خدای ایشانرا دربهشت خود که محل نزول رحمت است ، بدرستیکه خدای آمرزنده است مر متصدقانرا ، مهربانست بر متقربان .

(۱۰۰) وپیشی گیرندگـان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامهٔ مؤمنان از مهاجران یعنی آ نانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمده‌اند مراد اهل بدراند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده‌اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان و از انصار یعنی آنها که ساکنان مدینه‌بودند که اهل‌مکه‌را یاری‌دادند (مراداهل‌بیعت عقبه‌اند یعنی سباق سبعه و اهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند یاآنها که بردست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبهٔ ثانیه و آنانکه متابعت کردند سابقانرا بایمان و طاعت مراد سایر صحابه‌اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند وگفته‌اند هرکه متابعت ایشان کند تاقیامت اززمرهٔ تابعانست) ، خشنود شد خدای ازیشان بقبول طاعات ایشان (سابق و لاحق در این رضا داخل‌اند) وخشنود شدند ایشان از خدای به آنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه و آماده کرد خدای مرایشانرا بوستانها که میرود زیر درختان آن جویها ، جاوید باشند در آن همیشه (تأکید خلود است) ، آنست پیروزی بزرك و رسیدن بتمام مراد .

(۱۰۱) و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند ، از اهل بوادی منافقانند چون اسلم وَ اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمهٔ شهادت میگویند و به نماز و روزه قیام نمی نمایند و از اهل شهر شما نیز قومی‌اند که خو کرده‌اند و اقامت نمودند بر نفاق یا در منافقی ماهر شده‌اند بمرتبهٔ که تو ای محمد باوجود کمال فطنت‌وصدق

فراست خود نميدانى ايشانرا يعنى كفررا در سويداى دل پنهان دارند و آثار ايمان و احسان بظهور مى آرند پس تو ايشانرا باعيان ايشان نميشناسى ما ميدانيم ايشانرا ، برسر دل ايشان مطلعيم ، زود باشد كه عذاب كنيم ايشانرا دونوبت يكى بفضيحت در دنيا و ديگر بعذاب قبر يا باخذ زكوة و تكليف بجهاد ، پس باز گشته شوند در قيامت بعذابى بزرك كه آتش دوزخست وبحقيقت عذاب عظيم بعد ازايشانست از درگاه عزت و محجوبيت ايشان از نور لقاى و رؤيت وهيچ‌عذابى از نكبت حرمان و مشقت هجران بزرگترنيست ،

نظم

از فراق تلخ ميگوئى سخن هرچه خواهى كن وليكن آن‌مكن
تلخ‌تر از زهرهجران هيچ‌نيست در فراقت غير پيچا پيچ نيست
صدهزاران مرك تلخ از سوى تو نيست مانند فراق روى تو
جوردوران‌وهر آن‌رنجى كه هست سهل ترازبعد حق و غفلت است
از فراق اين خاك ها شوره شود وز فراق اين آب ها تيره شود
دوزخ ازفرقت‌چنان‌سوزان‌شده‌است بيدازفرقت چنان‌لرزان شده‌است
گر بگويم از فراقت يك شرار تا قيامت يك بود آن ازهزار

آورده اند كه از مخلصان اسلام ده تن بيعذر تخلف ورزيده بودند چون از تهديدات الهى كه در بارهٔ متخلفان نازل شده بود خبر يافتند هفت تن ازيشان خودرا بر ستون‌هاى مسجد بسته سوگند خوردند كه نگذارند ايشانرا بگشايند تا وقتيكه بحكم خدا گشاده شوند چون حضرت رسالت (ص) از تبوك رجوع فرموده بمدينه نزول‌نمود برعادت معهود بمسجد درآمد و اينان را ديد ، فرمود كه چه كسانند صورت حال بموقف عرض رسانيدند ، سيد عالم(ص) بر زبان گهربار گذرانيد كه من هم سوگند ميخورم كه ايشان را نگشايم تا وقتيكه امر در رسد.

(۱۰۲) و قومى ديگر غير منافقان كه نزد پيغمبر(ص) اعتراف

كردند بگناهان خود و مقر شدند ، بياميختند كردار نيك را يعنى غزوه ها كه باتفاق پيغمبر (ص) ازيشان در وجود آمده بود بعملى ديگر بدكه از تبوك تخلف نمودند ، شايدكه خداى آنكه توبه‌ايشان در بذيرد ، بدرستيكه خداى آمرزنده است مر تائبانرا ، مهربانست به تفضل برو

در **تاويلات كاشى**(۱) مذكور است كه اعتراف بذنب ازجهت بقاى نور استعداد است و عدم رسوخ ملكه خطيات و بدان استدلال ميتوان كرد برآنكه معرف را ديده بصيرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وى گشته ، چه اگر ظلمت غفلت متراكم گردد و رذائل در طبيعت راسخ شود مجرم هيچ گناه را زشت نداند بلكه بسبب مناسبت آن را نيك به بيند و در عذاب خذلان بماند ، **حكيم سنائى** قدس سره فرموده :

نظم

چون بدى گناه را دانى كشدت جانب پشيمانى
ورندانى گناه راكه بد است آن نشان شقاوت ابد است

القصه بعد از نزول آيت حضرت رسالت (ص) فرمود تاايشانرا بگشادند ، آن آزاد شدگان بشكرانهٔ نعمت الهى اموال خودرا به حضرت رسالت پناهى آورده گفتند يا رسول‌الله ، ما بسبب اين مالها از دولت خدمت تو باز مانديم اينهارا فرا گير ودر راه خداى تصدق كن ، خواجهٔ عالم (ص) فرمودكه من باخذ اموال شما مامورنيستم ، اين آيه نازل شدكه :

(۱۰۳) فراگير از مالهاى ايشان زكوة فريضه، تا پاك گردانى ايشانرا ازگناهان يا از حب مال كه مؤدى بطغيان و عصيان است يا از نجاست بخل وزياده گردانى ونشو و نما دهى حسنات ايشان‌را بدان صدقه و دعاگوى بر ايشان و آمرزش طلب ، بدرستيكه دعاهاى تو آرامش بود دلهاى ايشان را و خداى شنواست دعاى ترا ، داناست

۱ـ مراجعه شود ببرك شماره ۴۲۸ جلد يكم اين تفسير

باستحقاق ایشان مر آنرا

(۱۰٤) آیا نمیدانند این تایبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند آنرا که خدای اوست که قبول میکند توبه را از بندگان خود و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقه‌های ایشان را و نمیدانند آن را نیز که خدای ، اوست توبه پذیرنده ، مهربان بر توبه کننده .

(۱۰۵) و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میگوید ای گروهی کـه توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید (امر تهدیداست) ، پس زود باشد که بیند خدای کار شمارا از خیر وشر و فرستادهٔ او و گرویدگان نیز ببینند وزود باشد کـه باز گردیده شوید بمرك ، بسوی دانای نهان و آشکارا ، پس بیاگاهاند شمارا به آنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بمجازات باشد بر آن . قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده‌تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالك بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خودرا نبسته بودند اما پیش آنحضرت آمده بگناه خود معترف شدند وحضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکنند و درشأن ایشان نازل شده که :

(۱۰٦) و دیگران ازمتخلّفان تأخیر شدگانندوبازداشته‌گان برای امر خدا در بارهٔ ایشان یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند برآن گناه و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند از آن (تردید برای عباد است اگر نه عند الله تردّد نیست) و خدای داناست برجای ایشان ، حکم کننده با رجای ایشان .

آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن خاطب و نبتل بن حارث وودیعة بن ثابت و احزاب ایشان بسخن ابوعامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابوعامر راهب ازاشراف قبیلهٔ خزرج بود و در علم تورات و انجیـل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت حضرت سید (ص) براهل مدینه میخواند چون آن حضرت بمدینه

هجرت کرد اهل‌آن خطه شیفتهٔ جمال(۱) وکمال وی شده ازصحبت ابوعامر برمیدند وکسی پروای او نکرد .

نظم

با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات
حیفم آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن

ابوعامر را عرق حسد در حرکت آمد به نفی آن حضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد و از آنجا فرار نموده نزد هرقل (۲) که ملك روم بود رفت ومیخواست که ازروم لشکری ساز کرده بجنك مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما درمقابلهٔ قباء در محلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه‌آیم آنجا بافادهٔ علوم اشتغال نمایم ، ایشان مسجدی ساختند وحضرت رسول (ص) چون عازم‌غزوهٔ تبوك شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم ، التماس میرود که درآن مسجد نمازگذاری . غرض ایشان آن بود که بجهت نماز آنحضرت مهم خودرا استحکام دهند چنانچه در **مثنوی معنوی** هست :

مثنوی

مسجد و اصحاب مسجد را نواز   تو مهی ما شب ، دمی باشب بساز

---

۱ ـ دل‌من شیفتهٔ روی‌دل آرای‌تواست   هم پرازخاطرهٔ مهرو وفاهای‌تواست
مهربانا زتوصد خاطره اندردل‌ماست   بخدا این‌دل‌من‌منزل ومأوای‌تواست
گوئیم‌صبرکن‌ایدوست‌نشاید درعشق   چکنم این‌دل‌من درهوس سودای‌تواست
چون توئی‌قافله سالاردراینراه دراز   من‌،در اینراه امیدم بتولای تواست

(جلالی)

۲ ـ هرقل یا هراکلیوس امپراطور روم با خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی معاصر بوده و در زمان این دو پادشاه جنگ های خونینی میان ایران و روم واقع شده است که بنفع رومیها خاتمه یافته است (مراجعه شود بتاریخ مرحوم حسن پیرنیا) .

تا شود شب از جمالت همچو روز　　ای جمالت آفتاب دلفروز
ای دریغا کان سخن از دل بدی　　تا مرادآن نفر حاصل بدی

القصه چون حضرت پیغمبر (ص) در جواب ایشان فرمود حالا متوجه غزوه ایم تا باز آیم و چون بوقت بازگشتن بمنزل ذی آوان که قریب به مدینه‌است رسید اهل‌مسجد همان‌استدعا نمودند وجبرئیل این آیت آورد که :

(۱۰۷) و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی برای ضرر مؤمنان و ستیزهٔ ایشان و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند و برای تفرقه افکندن میان مؤمنان که در مسجد قباء مجتمع باشند و برای انتظار مران آنکس را که حرب کرد با خدای و با رسول او پیش از بنای این مسجد (مراد ابو راهب است که در احد وحنین بجنك حاضرشد) وهرآینه سوگند میخورند چون کسی گوید که چرا این مسجد ساختید گویند که ما نخواستیم‌ازبنای این‌مسجد مگر خواستنی نیکو که نماز است و ذکر و توسعه برضعفاء و خدا گواهی میدهد که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود .

(۱۰۸) مایست در آن مسجد هرگز ، هرآینه مسجدی که بنا نهاده شده است بر پرهیزکاری از روز نخستین (مراد مسجد پیغمبر است (ص) و اشهر و اظهر آنکه مسجد قباء است) در محلهٔ بنی عمروبن عوف .

حضرت پیغمبر اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قباء فرود آمده چهارده روز در آنجا اقامت فرمود در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجدی است در مدینه که حضرت رسول در آنجا نماز گذارده و در **تشویق الحرمین** از ابن عمر نقل میکند که حضرت رسول (ص) هرروز شنبه سواره یا پیاده بمسجد قباء آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز را در مسجد قباء اجر عمره ایست ، حق سبحانه میفرماید که مسجدی که اساس او برتقوی است سزاوار تر است آنکه قیام

کنی درواز برای نماز درآن مسجد موسس بر تقوی ، مردانند که از پاکیزه طبنتی دوست میدارندآنکه پاکی ورزند از اجناس‌واخباث یعنی پیوسته برطهارت‌باشند و گفته‌اند برجنابت‌خواب نکنند . منقولست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه (ص) از اهل مسجد قباء پرسید که آن کدام طهراست که حق سبحانه بدان برشما ثنا گفت جواب دادند که‌آب از پی درمی‌آوریم احجار ثلثه را یعنی دراستنجاء و نزد جمعی مراد تطهر است از معاصی و خصال مذمومه و خدای دوست میدارد پاکی ورزندگانرا .

(۱۰۹) آیا هرکس کـه اساس افکند بنای دین خود را بر ترسکاری از خدای و طلب خشنودی او بهتر است یا آنکس که اساس نهد بنای امور دین خودرا برکنار رودی که زیرش بمرورسیل‌تهی شده و ظاهرش بجای استاده باشد ، شکافته شده و نزدیك بافتادن رسیده و این چنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون برآن بنا کـنند ، پس آنزمین سست گردد ودرافتد با بانی آن درآتش‌دوزخ بیفتد واین مثلست از برای آنها که بنیاد دین خودرا بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان‌رجوع باشد بدوزخ وخدای راه نمی نماید گروه ستمکارانرا بدانچه مقصود ایشانست .

(۱۱۰) همیشه هست بناهای ایشان ، آن بنائی که بنیاد نهادند آنرا بر اغراض فاسده سبب شك و نفاق در دلهای ایشان زائد بر شك و نفاقی که دارند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد ازرجوع تبوك ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان درآید و نماز گذارده آیت آمد کو : « **لا تقم فیه ابدا** » حضرت رسالت (ص) بفرمود تا بنای آن مسجد را بکندند و بسوختند و حکم شد که‌آن موضع مزبلهٔ اهل مدینه باشد .

نظم

چون نبی فرمود کانرا بر کنید　　مطرح خاشاك و خاکستر کنید

حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطهٔ

تزاید شك و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب که چرا ما این بنا کردیم که فائده نداشت وازین حسرت دلهای ایشان پاره‌پاره شود چنانچه میفرماید مگر آنکه پاره پاره شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراك در آن نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرك یا در قبر یا در دوزخ وقول جمعی آنستکه بتوبه واستغفار و ندامت و مثل آن امور و خدای داناست بتأسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکم کننده است بخرابی آن بروجه حکمت

در تفسیر **وسیط** از قرطبی نقل میکند که چون در لیلة‌العقبه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر (ص) بیعت می کردند عبدالله رواحه گفت شرط کن برای خود آنچه می خواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه اورا بپرستید وبدوشرك نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها وما لهای خودرا نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ماچیست؟ حضرت (ص) فرمود که جزا بهشت خواهد بود ، انصار گفتند **ربح البیع لانقیل و لا نستقیل** خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم و دراو اقاله نمی کنیم خدای از آن ماراخبرمیدهد که:

(۱۱۱) بدرستیکه بخرید خدای از گرویدگان نفسهای ایشانرا که مباشر جهاد شوند و مالهای ایشان راکه در راه وی نفقه کنند به آنکه مرایشانرا باشد بهشت (این تمثیل است برای اثابت مؤمنان ببهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع و شری جائی وقوع بذیرد که تباین املاك بود و وجود هرکه هست وهرچه هست همه از آن حق است **العبد وما له لمولاه** ، پس این تحریص است در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس ومال و از من عطا دادن بهشت بی زوال ، نفس سرمایهٔ شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور و این دو ناقص ، معیوب را در راه خدا فداکن و بهشت باقی مرغوب را بستان

بیت

سنك بینداز و گهر میستان خاك زمین میده‌و زر میستان
در عوض فانی خوار حقیر نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر

در **کشاف** (۱) و **عین‌المعانی** (۲) وجز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد پیغمبر میگذشت وآنحضرت این آیت میخواند ، لمعات انوار کلام الهی ، باطن اورا عکس پذیراشراقات فیوض ملکی ساخته برسید که **هذا کلام من** ؟ گفتند **هذا کلام‌الله** ، سؤآل کرد که این بیع و شری کی بوده است ؟ جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب **الست بربکم** شنوانیدند اعرابی گفت **والله بیع مربح لانقیل ولا نستقیل** چون نفوس معیوب واموال فنی مارا خرید و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع‌را نیندازیم بلکه نفس و مال خود در بازیم

نظم

آن بیع را که روز ازل با تو کرده‌ایم
اصلا در آن حدیث اقالـه نمی رود

عزیزی فرموده است که هر که بندهٔ بخرد و بعیب او دانا باشد اورا رد نتوان کردن ، حق سبحانه مارا خریده و بعیب ما دانا بوده امید آنستکه از درگاه کرم رد نکند

نظم

امید که از فضلت مردود نگردم‌من چون‌شد بهمه عیبی لطف‌تو خریدارم

و در **نفحات‌الانس** (۳) از ابوذر بوزجانی نقل میکند که:

نظم

تو بعلم ازل مرا دیدی دیدی آنگه بعیب بخریدی
تو بعلم آن‌ومن بعیب همان رومکن آنچه‌خود بسندیدی

و درحقیقت این بیع وشری و بیان آنکه خودرا مشتری گفت

---

۱ ـ مراجعه شود ببرك شماره ۱۰۳ جلدیکم تفسیرحاضر ۲ـ رجوع شود ببرك ۴۸۸ تفسیرجلدیکم ۳ـ برك شماره ۳۶۶ جلد یکم

ومارا بایع و نفس و مالرا بذکر اختصاص داد ودل را درین مبایعه داخل نکردند مذکران و محققانرا عبارات عجیب و اشارات غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته :

بیت

هر که خواهد کزین برد بوئی ‌ ‌ ‌ گو تماشای آن گلستان کن

و بعد از اشتری بیان مالاجله‌الشتری میکند و میگوید : کارزار میکنند این مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است در راه خدا و طلب رضای او ، پس گاهی میکشند دشمنانرا و گاهی کشته میشوند بردست ایشان ، وعده داده‌است خدای ایشانرا بدین بیع وشری وعده دادنی ثابت باقی که خلاف نیست‌درآن درین کتابها (دلیل است‌برآنکه اهل تورات و انجیل مامور به بوده‌اند بقتال) و کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدای که کریم است و کریم خلف در وعده رواندارد ، پس شادمان باشید بخرید و فروخت خود آنکه مبایعه کردید به آن و آن بیع او رستکاری بزرگست .

درمدارك ازامام جعفرصادق رضی‌الله عنه نقل میکنند که ای مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت ، پس مفروشید خویش را الابدان یعنی‌خودرا بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانی است و در مثنوی معنوی آورده که :

نظم

خویش را نشناخت مسکین‌آدمی ‌ ‌ ‌ در فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن‌را آدمی ارزان فروخت ‌ ‌ ‌ بود اطلس‌خویش را بر دلق‌دوخت

(۱۱۲) آن مؤمنان باز گردند گانند از معاصی یارجوع کنند گانند بحق سبحانه بتمامی ، پرستند گان حق باخلاص یا قائم بشرایط خدمت ستایند گان حق بر آنچه بریشان رسد از سراء وضراء یا شناسند گان نعم الهی در هرلحظه و طرفه ، روزه داران یا سیر کنند گان بطلب علم یا بیرون آیند گـان از بادیهٔ نفس و روند گان بسرمنزل انس ، رکوع کنند گان درنماز یاخضوع آرند گان بدر گاه بی نیاز ، سجده کنند گان

در خلوات یا طالبان قرب رفیع‌الدرجات ، فرمایند گان بایمان وطاعت و سنت حضرت رسالت (ص) و بازدارند گان از کفر و معصیت وبدعت و او ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثبات و انکار یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گوئیا شیئی واحدند و هریك با دیگری باید منضم باشد و نگاهدارند گان مراحکام خدایرا و سلمی گوید و نگاهدارند گان امر اورا برجوارح و قلوب و اسرار و ارواح و بشارت ده مؤمنان را که بدین صفات موصوفند (وضع مظهر برموقع مضمر دلیلست برآنکه ایمان داعی ایشانست بدین‌فضائل وحذف مبشر به اشارتست بتعظیم وتکبیرآن) .

آورده‌اند که حضرت رسول (ص) بعد از زیارت قبر مادرخود گریه کنان فرمود که دستوری‌طلبیدم درزیارت وی ، مرا اجازت دادند وچون‌دراستغفار او اجازت خواستم ، مرا بازداشتند این‌آیت آمد که :

(۱۱۳) صحیح نباشد و روا نبود ، مر پیغمبررا و آنانرا که گرویده‌اند ، آنکه طلب آمرزش کنند برای شرك آرند گان و گفته‌اند که پیغمبر(ص) با ابوطالب(۱) درمرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نومید شد وعده فرموده بود که طلب آمرزش کنم از برای تو مادام که امر و نهی نکنند از آن و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که آن حضرت بجهت ابوطالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا برای آباء و اقرباء خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه‌السلام برای پدر خود استغفار کرد و اینك پیغمبر ما (ص) برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست پیغمبر و مؤمنانرا که برای اهل شرك آمرزش طلبند و اگرچه باشند خداوندان قرابت از پس آنکه روشن‌شد مرایشانرا آنکه ارباب شرك ملازمان دوزخند .

(۱۱۴) و نبود آمرزش ابراهیم از برای پدرخود مگرازبرای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعده کرده بود مرپدر را آنجا که

۱ـ غالب علماء امامیه بر آنند که ابوطالب اسلام آورده ومسلمان‌از دنیارفته‌است

گفت **ساستغفر لك ربي** . در ینابیع آورده که وعده داده بود بدر ابراهیم مر اورا که ایمان آرم ، بس استغفار ابراهیم علیه‌الصلوة والسلام آن بود که من طلب آمرزش ومغفرت کنم برای تو وقتیکه مسلمان بکردی بس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را بدرستیکه پدراو دشمن است مر خدایرا یعنی بر کفر بمرد وتوفیق ایمان نیافت یا اورا بوحی معلوم شد که آذر ایمان نخواهد آورد ، بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود بدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننده بود (کنایت است از رقت قلب وکثرت ترحم او) ، برد بار بود بحدی که پدر میگفت **لارجمنك** او جواب میداد که **ساستغفر لك** بس در آیهٔ ثانیه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بر آن مؤاخذه نخواهد بود .

(۱۱۵) و نیست خدای که قومی‌را ضایع وتباه گرداند یا ایشانرا بگیرد چنانچه اهل ضلالت را بس از آنکه راه نمود ایشانرا باسلام تا وقتیکه روشن گرداند بر ایشان آنچه واجب است که از آن برهیز کنند وگفته‌اند این آیت در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله درگذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند میفرماید که برایشان از آن کارها که کرده‌اند گرفت نیست بدرستیکه خدا بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان داناست .

(۱۱۶) بدرستیکه خدای مراوراست پادشاهی آسمانها و زمین بس هرچه خواهد کند بی‌مانعی و منازعی ، زنده میگرداند مردگانرا و می میراند زندگانرا و نیست شمارا ای مؤمنان بجز خدای کارسازی و نه یاری و مددکاری (و می‌شاید که خطاب باکفار باشد میفرماید که خدای را پرستش کنید که شمارا بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب ازشما دفع کند وجز او یاری نه که عذاب ازشما باز دارد.

(۱۱۶) بدرستیکه توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه باز گشت بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر (ص) میکند از تعلق بذنوب کما قال : **لیغفر لك الله**

ما تقدم من ذنبك و ما تاخر . . . تا آخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه واستغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هرکس را مقامی است که مادون آن بنسبت وی نقیصه خواهد بود بس توجه بمادون کانه گناهی است که ازآن توبه لازم باشد وبیش بعضی « وانی لاستغفرالله کل یوم سبعین مره » اشارت به اینست و نزد محققان این معنی مناسب مرتبهٔ حضرت رسالت نیست چه توجه آن حضرت بغیرحق متصور نبوده(۱) ، بس سلمی رحمةالله علیه میگوید: ذکر توبه نبی صلی الله علیه وسلم برای آنست تا مقدمهٔ توبهٔ امت باشد و توبه تابع بمقدمهٔ تصحیح بذیرد و برهر تقدیر در بذیرفت خدای از پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوهٔ تبوك را نه بعناد ، آنانکه پیروی کردند پیغمبر (ص) را در زمان عسرت و تنگی (لشگر تبوك را جیش العسره میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن یك شتر داشتند و هم در توشه که دوکس روزی بیك خرما بسر میبردند وهم در آب که با وجود قلت مراکب شتررا میکشتند و برطوبات اجواف و امعای آن دهن خویش تر میساختند وهوا بغایت گرم میگذشت بس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دراین زمان تنگی متابعت پیغمبر میکردند از بس آنکه نزدیك بود که از غایت عسرت میل کند و ازجای برود دلهای گروهی ازایشان یعنی کاربدان رسیده بود که جمعی از جهاد بازگردند یا از متابعت رسول دست باز دارند بواسطهٔ شدت ومشقت ، بس خدای درگذشت از آنانکه قلوب ایشان از ثبات برایمان میل کرده بود ، بدرستیکه خدای برایشان بسیار رافت است چون توبه کردند ، مهربانست بتفضل برایشان .

(۱۱۸) و دیگر توبه داد وببخشید برآن سه تن که بازبس شدند یعنی تخلف کرده بودند ازغزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل ازین ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و

۱. ودلیل روشن براینکه مراد حضرت پیغمبر نیست آیهٔ مازاغ البصر وماطغی است

و حضرت رسالت پناه حکم فرمود که کسی با ایشان مخالطت ومکالمت ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دورشدند و زن هلال بخدمت وی که مردی پیر وضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر اینان تنگ آمد تا وقتیکه تنگ شد برایشان زمین با وجود گشادگی وسعت (و این از شدت حیرت ونهایت پریشانی است وتنگ شد برایشان دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود و دانستند آنکه پناهی نیست از خشم خدای مگر هم بوی وآمرزش خواستن از کرم وی ، پس چون درماندند و به بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مقرر است که تا او به توبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبهٔ هیچ غائب درست نبود .

رباعی

گرلطف تو باری ننماید زنخست — هم توبه شکسته است وهم پیمان سست

چون توبه بامید پذیرفتن تست — تا تو نپذیری ، نشود توبه درست

القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبهٔ ایشان پذیرفته گشت ، بدرستیکه اوست قبول کنندهٔ توبه از تائبان ، متفضل است برحمت برایشان .

(۱۱۹) ای گروه مؤمنان ، بترسید از خدای و بمثل این فعل که مخالفت امر او باشد معاودت مکنید و باشید با راستگویان دراقوال خود چون کعب بن مالك و آن دوتن دیگر که راست گفتند و عذر نیاوردند و بسبب راستی که **من صدق نجا** ، دولت نجات یافتند :

نظم

از کجی افتی بکم و کاستی — وزهمه غم رستی اگر راستی

راستی خویش نهان کس نکرد — برسخن راست زبان کس نکرد

و گفته اند این خطاب با اهل کتابین (تورات و انجیل) است یعنی ای گرویدگان بموسی وعیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت پیغمبر (ص) و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار وی اند .

(۱۲۰) روا نیست ونشاید مر اهل مدینه را وآنانکه گرداگرد ایشانند از بادیه نشینان آنکه تخلف کنند و باز پس روند از حکم رسول خدای تعالی (نهی است درصیغهٔ نفی و تخصیص اهالی مدینه وحوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بطریق تبوك و نرسد ایشانرا که رغبت کنند بنفسهای خود از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند وخودرا برطرف دارند از کشیدن آن رنجها که اومیکشد. مرویست که ابوخشیمهٔ انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت صلی الله علیه وسلم بگذشت روزی بخانهٔ خود درآمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی هریك در عریشی نشسته بودند و آن را رفته وآب زده وکوزه های آب سرد مهیا ساخته وطعامی نیکو ترتیب نموده ابوخشیمه بر در عریشی باستاد و در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود وگفت روا باشد که رسول(ص) در بیابان بشدت حرارت و باد گرم درمانده ابوخشیمه درسایه خنك آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوبروی خوشبوی معاشرت کند بخدا سوگند که در هیچ عریش نیایم و ازین آب و طعام نخورم تازمانی که بدان حضرت ملحق نشوم ، پس اندك زاد برداشت وروی براه آورد درمنزل تبوك بعسکر همایون ملحق شد ، آن وجوب متابعت و ترك تخلف بسبب آنستکه ایشان چون بارسول باشند نرسد ایشانرا تشنگی و نه رنجی ونه گرسنگی در راه خدای ونسپرند مکانی را از امکنه کفار بسم اسب یا کف شتر یا بپاهای خود سپردنی که آن بخشم آرد کافرانرا ونیابند دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب وکسر و هزیمت و جراحت مگر نوشته شود برایشان به آن کرداری شایسته یعنی بهریك از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند . ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان درآید هفتاد حسنه در دیوان ایشان مینویسند ، بدرستیکه خدای ضایع نمی گرداند و تباه نمیکند مزد

نیکوکارانرا یعنی مجاهدان را .

(۱۲۱) و نفقه نکنند ، نفقه اندك و خرد چون علاقه تازیانهٔ یا نعل اسب ، صع خ .!! که بدهند چون ابوعقیل رضی‌الله‌عنه و نه نفقهٔ بزرك چنانچه ذوالنورین و عبدالرحمن‌بن عوف رضی‌الله‌عنهما و قطع نکنند در مسیر خود هیچ ممر آب وسیل را (مراد زمین است) یعنی هیچ‌زمین راقطع نکنند مگر نوشته شود برای ایشان‌ثواب آن و آن نوشتن برای چیست ؟

تا جزای دهد خدای تعالی ایشانرا نیکوترین آنرا که درراه حق عمل میکردند وچون اخس را جزا دهند جزای حسن نیزبدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن . در ینابیع فرموده که اگر مثلا غازی را هزارطاعت باشد ویکی از همه نیکوتر بود حق‌سبحانه آنرا ثواب عظیم دهد ونه صد و نود ونه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هریك را برابر آن ثواب عظیم ارزانی دارد تاکرم اونسبت بمجاهدان برهمه کس ظاهر گردد

نظم

مجاهدان شرفی اینچنین‌از آن‌دارند　　که در غزا کمرجهد درمیان دارند

آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد براید بتمامی عازم حرب شوند آیت آمد که :

(۱۲۲) و روانیست و نشاید مؤمنانرا آنکه بیرون روند بغزا ، همهٔ ایشان چه امر معیشت مختل میماند ، پس چرا بیرون نروند یك تن یا دو تن یا بیشتر ازهر جمعی کثیر ازیشان (مراد قبیله و اهل بلده اند) گروهی اندك بجهاد و باقی توقف نمایند تا طلب دانشی کنند دردین وفقه آموزند و از عبدالرزاق بن همام مرویست که مراد اهل حدیث‌اند (۱) و تا بیم کنند فقهاءگروه خودرا چون باز گردند

---

۱ ـ سنت وحدیث عبارت از گفتار وباکردار پیغمبر میباشد . پس از آنحضرت عمل واحکام اصحاب هم بسنت افزوده گردید زیرا صحابه

از غزو بسوی‌ایشان تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند به آن .

(۱۲۳) ای کسانیکه گرویده‌اید ، کارزار کنید با آنانکه نزدیك شما اند . از نا گرویدگان مثل یهودی که در حوالی مدینه میباشند

✿ با پیغمبر روز گذارده سخنان آنحضرت را شنیده بودند پس از صحابه هم طبقهٔ « تابعین » احادیث را نقل میکردند .

حدیث در دیانت اسلام دارای اهمیت زیادی است . بسیاری از آیات قرآن سربسته و مجمل یا مطلق و عموم میباشد . پیغمبر آنها را شرح و تفصیل داده و هم موارد آنها را تعیین نموده است مثلا قرآن نماز را مجملا دستور داده ولی پیغمبر عملا وقت و کیفیت آنرا بیان فرموده و یا در قرآن کریم خمر حرام شده ' مفهوم خمرچیست؟ و یا چه مقدارآن حرام‌است؟ تمام اینهارا حضرت رسول بیان و توضیح داده است بعلاوه مسائل دیگری غیراز آنچه درقرآن ذکرشده درزمان پیغامبر پیش میامده درتمام آنها حکم می داد .

حدیث درزمان پیغمبر همچون قرآن تدوین و نوشته نشده بود . آیات و سور قرآنی که نازل می‌شد کتاب و حی آنها را برروی استخوان یا پوست و جز آن مینوشتند لیکن حدیث نوشته نمیشد . بعضی هم نوشته اند که حدیث را گاهی در زمان پیغمبر مینوشتند در هرصورت جمع‌آوری حدیث در زمان پیغمبر چندان شیوع نداشته و اگرهم احادیثی تدوین میشده خیلی کم و شماره آنها هم که جمع‌آوری میکرده اند انگشت شمار بوده اند و بعلاوه این اشخاص برای خود احادیث را جمع‌آوری وتدوین میکردند و بنظریه خویش‌صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا مینمودند .

یاران پیغمبر ازحیث کمی و فزونی روایت بسیار مختلف بوده کسانیکه بیشتر ازهمه روایت کرده‌اند ابوهریره و عایشه و عبد الله بن عباس وجابربن عبدالله انصاری و انس‌بن مالك بودند روایت ابوهریره را بالغ بر۵۳۷۴ نوشته اند . این مرد در کودکی بچوپانی مشغول

و گفته اند اهل روم مراد است که درولایت شام بودند و شام قریب بمدینه‌است وبرهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیك و باید که بیابند کافران و فهم کنند در شما درشتی به نسبت خود یعنی عنفی در مقال قبل از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین

✿ بود ودرسال هفتم هجری بخدمت پیغمبر رسید و اسلام اختیار نمود در زمان خلافت عمربن الخطاب والی بحرین شد و مال بسیاری بدست آورد پس از زمانی چند عمر اورا خواست و از وی پرسید این دارائی را از کجا آوردی ؟ پاسخ داد از تجارت بدست آوردم . عمر فرمود ما ترا برای حکومت فرستادیم نه برای تجارت سپس اورا تازیانه زد و دارائی وی را گرفت . ابوهریره بدروغگوئی و جعل حدیث هم متهم بوده و مایهٔ علمی چندانی نیز نداشته است .

در شرح بخاری ابن حجر مینویسد نخستین کسی که حدیث را جمع‌نمود ربیع‌بن صبیح بود که در سال ۱۶۰ هجری درگذشت همچنن سعیدبن ابی عروه که در سنه ۱۵۶ وفات یافته بعد از آن بزرگان قوم و علماء طبقه سیم بجمع و تدوین حدیث شروع کردند امام‌مالك موطاء را درمدینه تالیف نمود وعبد الملك‌بن جریج در مکه و سفیان‌الثوری در کوفه و حماد بن سلمة بن دینار در بصره بجمع حدیث مشغول شده بودند و بعد از آنهـا نیز علماء دیگر باین کار پرداختند .

چنانکه اشاره شد در زمان پیغمبر حدیث همچون قرآن‌نوشته نمیشد احادیث بسیاری جعل گردید . سبب اصلی جعل‌حدیث بنظرما دو چیز بوده است :

الف : علل سیاسی . پس از رحلت پیغمبر کشمکش سیاسی سر خلافت بین یاران علی وخلفاء پیدا شد . اصحـاب پیغمبر دو دسته شدند جمعی طرفـدار خلافت ابوبکر و برخی نیز بخلافت علی مایل و راغب بودند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و جابربن عبدالله انصاری و عباس عم پیغمبر و فرزندان عباس وابی بن کعب و حذیفه و بسیاری دیگر از اصحاب علی را بر سایرین

محاربه و بدانید که خدای با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت ونصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه مؤمنانرا بقتال کفار اقرب میفرماید وهیچ دشمن ازنفس اماره کافر نعمت بدتر نیست ونزدیك ترین دشمنان بتو اوست که **اعدا عدوك نفسك اللتی بین جنبیك** پس بقتال

✿ ترجیح میدادند . اینها تخم اولیه تشیع را کاشتند .

ابن ابی‌الحدید علی‌را افضل ازتمام یاران پیغمبر حتی‌ابوبکر و عمر میداند وچنین میگوید که اگرعلی‌خلافت ابوبکروعمروعثمان را رد مینمود ما نیز آنهارا رد میکردیم زیرا پیغمبر بعلی فرموده بود که جنك تو جنك من و صلح توهم صلح من است ، خداوندا یاران‌علی را یاری کن و دشمنان اورا نابودفرما . ای علی هرکه ترادوست‌بدارد مؤمن است و هرکه با تو دشمنی نماید منافق میباشد لیکن چون‌علی بیعت وخلافت خلفاء را بذیرفت مانیزآن‌را بذیرفته ایم . ابن ابی‌الحدید طریقه اعتدال را پیش گرفته است و ازگفتار وی چنین استنباط‌میشود که او قائل بدو خلافت بوده یکی خلافت ظاهری که ابوبکر وعمرو عثمان آنرا داشتند ودیگری خلافت باطنی ا حقیقی که مخصوص‌علی پس از پیغمبر بوده است و این دو خلافت نیز با هم منافات نداشتند این بجای خود درست وآن نیز بجای خویش صحیح وحق بوده‌است

خلاصه پس از پیغمبر اصحاب دو دسته شدند جمعی طرفدار علی وخاندان وی وگروهی خلافت ابوبکر راخواهان شدند. هریك سعی داشتند مرام سیاسی خودرا پیش ببرند و با تمام نیروهای‌خویش درپیشرفت خود کوشش مینمودند کم کم احادیثی در فضیلت و برتری‌علی وهمچنین در فضیلت خلفاء جعل گردید

البته مؤمنان ایندوطایفه حدیث جعل نمیکردند بلکه غوغاجویان عهده دارابنکار شدند زیرا این اشخاص همیشه طالب وخواهان کشمکش وزد وخورد میباشند تا استفادهٔ مادی یامعنوی از ابنراه نمایند

ب ـ دشمنان اسلام پس از فوت پیغمبر احادیث بسیاری جعل

او که عبارت از جهاد اکبر است اشتغال اولی و انسب مینماید والیه‌الاشاره فی‌المثنوی

مثنوی

ای شهان کشتیم ما خصم برون — ماند ازو خصم دگر در اندرون
قد رجعنا من جهاد الاصغریم — این زمان اندر جهـاد اکبریم

✡ وآنهارا نشرمیدادند مثلا بسیاری از احادیث که مبنای عقلائی ندارد روایت شده و ازفحوای کلام معلوم است که این گونه احادیث از پیغمبر نیست میان خود مسلمانها اشخاصی پیدا شدند که بجعل حدیث اشتغال داشته‌اند مثلا در فضیلت معاویه حدیث جعل میکردند و یا در بارهٔ علی سخنان وهن آمیز بیهوده میگفتند تمام این بیهوده ها را بپیغمبر نسبت میدادند مثلا ازقول عمروبن‌العاص روایت شده که پیغمبر فرمود فرزندان ابوطالب خویش من نیستند و حال آنکه ابوطالب وعلی پسر او باعث پیشرفت اسلام و نشر آن شدند چه در ابتدا ابوطالب در مکه از رسول طرفـداری میکرد و پس از فوت و هم در زمان حیات ابو طالب علی از یاران مخصوص پیغمبر بوده و در جنگ ها و غزوات شجاعتها و خدمتها بعالم اسلام نموده و بقول ابن ابی الحدید فرق بین علی و پیغمبر اینستکه محمد جنبهٔ نبوت داشت وعلی ازاین موهبت بهرهٔ نداشت .

کم کم علماء بخیال افتادند که حدیث سقیم را از صحیح جدا کنند و احادیث را بچند دسته تقسیم نمودند که شرح آن را در علم حدیث باید دید .

با اینهمه شیوع حدیث ازتفسیر قرآن فزونتر بوده و خواهان آن‌نیز بیشتر بودند و اصحاب و تابعین بواسطهٔ نشر حدیث شهرتی کسب نمودند .

مردمان برای بدست آوردن حدیثی مسافرتهای دورودراز میکردند و یکنوع جنبش علمی در عالم اسلامی پیدا شد . چون شرح حال راویان حدیث را بخوانید سیر و سفر و سیاحت بسیاری در ضمن

سهل شیری دان که صفها بشکند — شیر آنرا دان که خودرا بشکند
کشتن آن کار عقل وهوش نیست — شیرباطن سخرهٔ خرگوش نیست (۱)

(۱۲۴) و چون فرستاده شود ، بارهٔ از قرآن ، پس ازمنافقان کسی هست که گوید بامنافقی دیگر از روی استهزاء یا باضعفای مؤمنان

زندگانی آنها میخوانید و بعلاوه میان محدثین و روات کاغذ هائی نوشته میشده و مشکلات فقه و حدیث بدینوسیله حل میگشته است با وجودیکه علماء روشن فکر طریقه هائی برای تفکیك حدیث صحیح ازسقیم اتخاذکردند معهذا احادیث مجعول درکتب اسلامی بسیارمیتوان یافت و چون غالب آ نها بتواتر صحتش ثابت نشده قبول آنها نیز الزام آور نیست .

گفته شدکه درقرون اولیه اسلام حدیث از تفسیر فزونتربود و خواهان بسیارداشت حال باید یادآورشدکه مصدر تفسیرچیست ؟

مصدر تفسیر نیز بیشتردوامراست : منقول و رأی واجتهاد.

تفسیر منقول عبارتست ازآنچه از پیغمبر دربارهٔ آیتی از قرآن یا بیشتر نقل شده مانند اینکه مراد از محکمات و متشابهات دراین آیه چیست : « هوالذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن ام‌الکتاب و اخر متشابهات . . . » و یا مقصود از نماز وسطی . دراین آیت : « حافظوا علی‌الصلواة و الصلوة الوسطی » چیست وهمچنین این آیت مجمل ذکر شده : « السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما » یا معنی و تفسیر « والقناطیر المقنطرة من‌الذهب والفضه » چیست . در اینموارد و مانند آنها بیان نبوی آیاتی را کـه سربسته و مجمل است شرح و تفصیل می کند

در زمان صحابه و تابعین تفسیر قرآن ساده و آسان بود ، هرچه از تاریخ تفسیر میگذشت برآن افزوده می گشت بحدیکه تفسیر خود علم و فنی مستقل شده و روایات بسیاری از یاران و تابعین و پیروان آنها نقل وتدوین شده برخلاف زمان اولیه که تفسیر خیلی ساده

۱ - این بیت در بیشترنسخ ضبط نشده است .

گوید ، کیست از شما آنکه بیفزود اورا این سوره گرویدنی (یعنی آنکس کدامست که این سورت ایمان اورا زیاده کرد؟) ، پس آنانکه گرویده اند براستی ، پس زیاده کرد این سورت ایشان را یقین و ثبات در دین یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه تدبر در بن سورت ایمان ایشان بدین

و مختصر بود :

مصدر دوم تفسیر رای و اجتهاد است ، مفسر خود بر ادب عرب واقف و از روی اشعار وامثال که در زمان جاهلیت متداول بوده الفاظ قرآن را تفسیر می کند بر شان نزول آیات هم آگاهی پیدا کرده آنوقت معانی را شرح و توضیح میدهد . چیزی که در علم تفسیر زیاد مدخلیت دارد دانستن شان نزول آیاتست چه غالب آیات و سور قرآنی سبب نزولی داشته است .

بسیاری از اصحاب پیغمبر قرآن را بطریق نامبرده تفسیر مینمودند در میان آنها گاهی در تفسیر یك آیه عقاید و نظریات مختلفی پیدا میشد مثلا ابن عباس و ابن مسعود کلمهٔ « طور » را یك کوه مخصوصی می دانستند لیکن مجاهد هر کوهی را « طور » میخواند و برخی دیگر هم « طور » راکوه خرم و سبز و دلکش می دانستند .

خلاصه میتوان گفت که آیات قرآن را یا بکمك حدیث و نقل تفسیر مینمودند یا بواسطهٔ رأی و اجتهاد در هرصورت دانستن زبان و ادب عرب لازم و آگاهی کامل به آن ازضروریات بوده وهست .

درمیان صحابهٔ پیغمبر بزرگترین اشخاصی که بیشتر ازهمه از آنها روایت شده علی ابن ابی طالب است علی بر تفسیر قرآن آگاهی کامل داشته است

پس از وی عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و زید بن ثابت و غیره بودند .

هرچه از زمان پیغمبر دورتر شویم افسانه هائی که نزد یهودان متداول بوده بیشتر داخل در تفسیر شده چنانکه اگر امروز تفاسیر را تحت مطالعه قرار دهیم هریك کم و بیش ازاین داستانها وافسانها خالی نیستند ، کعب الاحبار ووهب بن منبه و عبدالله بن سلام از جمله مردمانی

سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسور های دیگر و ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمالات وواسطهٔ ارتفاع حال ایشانست

(۱۲۵) و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شك و نفاق و حقد و حسد و بغض اهل اسلام است ، پس زیاده میکند این سوره ایشان را شکی مضموم بشك ایشان یعنی در سوره های دیگر شك داشتند ، پس شك ایشان در این سوره انضمام یافت بدان شك یا بیفزود کفر ایشان بر کفر و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در دل ایشان تا وقتیکه بمردند و ایشان کافران بودند

(۱۲۶) آیا نمی بینند این منافقان . آنکه ایشان مبتلا میشوند با صناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن (یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود برمسلمانان) در هرسالی یکبار یا دو بار ؟ پس توبه نمیکنند از نفاق و نه ایشان پند میگیرند .

(۱۲۷) و چون فرود آید سورهٔ از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود ، نظر کنند بعضی ازیشان ، بسوی برخی دیگر یعنی بخشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود یا بتغامز عیون ایمائی کنند بفرار ازمجلس وبا هم گویند : آیا می بیند یکی ازمسلمانان شمارا اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کنند واگر نه بیند برخیزد ، پس باز گردند ازمجلس پیغمبر علیه الصلوة والسلام بگردانید خدای دلهای ایشان را از فهم قرآن یا ازقبول ایمان واصح آنستکه از همهٔ نیکوئیهای این کلام (خبراست و احتمال دعا دارد)

✡ هستند که افسانه و داستانهای یهود را داخل در تفسیر کردند مفسرین هم از نشر آن خود داری نکرده و آنها را نقل نموده اند نشر این اخبار بیشتر ناشی از غرض بوده است .

علماء و محدثین از قرآن ها پیش بخیال افتادند که احادیث صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا نمایند و برای این منظور طریقه هائی اتخاذ کرده اند که ذکر آنها دراینجامورد نخواهد داشت.

یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشانرا از خیر ها ، بسبب آنکه ایشان گروهی اند که فهم نمیکنند و در نمی یابند حق را .

(۱۲۸) هر آینه بدرستی و راستی آمد بشما ای آدمیان فرستادهٔ بحکم خدا از نفسهای شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطهٔ جنسیت مخالطت نمائید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی ازشما متکلم بلغت شما یا از قبیلهٔ شما (**ابن عباس** رضی الله عنه فرموده که هیچ قبیله نبوده در عرب الا که حضرت مصطفی (ص) را رشتهٔ قرابتی بپیوسته بود بدان و در قرائت شاذه من انفسکم (۱) بفتح فاء خوانده اند یعنی شریفترین و افضلترین شماهم درنسب وهم در حسب) دشوار و سخت بود برو آنچه در رنج افتید بدان (و بعضی برلفظ وقف کرده و آنرا صفت رسول دانند و معنی **علیه ما عنتم** برین فرود آرند که بروبست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بروی‌است روز قیامت که بشفاعت تدارك آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند :

نظم

نماند بعصیان کسی در گرو | که دارد چنین سیدی پیش رو
اگر دفترت از گنه پاك نیست | چواو عذرخواهد بود باك نیست

صفت دیگرش آنستکه حریص‌است بر اسلام شما ، بگرویدگان ، مهربانست و بخشاینده .

حق سبحانه هیچ پیغمبری را بکجا بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغمبر مارا ، خود فرمود که **ان‌الله بالناس - لروف‌رحیم** ودوباره وی گفت **بالمومنین روف رحیم** (۲) ویك وجه تفضیل آنحضرت برانبیاء دیگر علیه و علیهم الصلوة والسلام اینست .

(۱۲۹) پس اگر بر گردید منافقان از یاری و هوا داری و تخلف نمایند از فرمانبرداری پس تو بگو ، بسنده است مرا خدای که

(۱ و ۲) آیهٔ شریفه اینست : « لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم »

شر شمارا کفایت کند ومرا برشما غالب سازد هیچ معبودی بحق نیست مگروی ، بروی توکل کردم و کار خود بروی گذاشتم و اوست ، خداوند عرش بزرك مراد ملك عظیم‌است یا عرش که قبلهٔ دعا ومطاف ملائکه باشد ، اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدائی که عرش را بدان‌همه عظمت که‌هشت هزاررکن دارد وبروایتی سیصد هزار قاعده و از هرقاعده تا قاعدهٔ سیصد هزار ساله راه همه آن مملو ازحافات وصافات بقدرت کامله‌خود نگاه دارد قادراست که مرا نیز ازشر منافقان درپناه آرد که حافظ بندگان وناصر سرافکندگان اوست .

نظم

ازوخواه یاری که یاری ده‌اوست | بدوالتجا کن کزاینان به اوست
کسی‌را که او آورد در پناه | چه غم دارد ازفتنهٔ کینه خواه

مطالعهٔ لطائف واشارات این دوآیت حواله است باوراق جواهرالتفسیر والله نعم المولی ونعم النصیر

سورة یونس مکیة و هی مائة وتسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الرا (۱) حروف‌مقطعه . بقول**ابن‌زید** رضی‌الله عنه اسامی سور اند

۱ـ بعضی گفته‌اند حروف مقطعه اسراری است بین خدا ورسولش وکسی‌را دانش آن نیست که معانی آنهارا بداند ودریابد وگروهی گویند که این حروف از متشابهات است و جز راسخون در علم کسی برآنها اطلاعاتی ندارد .

درمعالم از قتاده آورده که حروف مقطعه اسمای قرآن است و لهذا در بیشتر سوره ها پس از این حروف نام قرآن می‌آید

و علم‌الهدی (۱) قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهرچه خواهد و گفته‌اند **الرا** بمعنی **اناالله الرحمن** ودر **بحر الحقایق** آورده که هرحرفی اشارتست ازحق بحبیب وی (ص) میگوید سوگند میخورم به آلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برأفت من مرترا تا ابد ، جواب قسم چیست ؟

✲ هم گفته اند که هریك حروف مقطعه اشاره بنامی است از نامهای خداوند و یا هرحرفی اشارتست بنامی از اسمای او .

گفته شد که حروف مقطعه را بعضی جزء متشابهات قرآن دانسته اند بحث در متشابهات قرآن را به برگهای دیگر واگذار مینمائیم .

(۱) سید مرتضی ابوالقاسم علی بن سید ابی احمدالحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفربن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام . لقبش علم الهدی و نامش علی و کنیتش ابوالقاسم بود .

پیش از آنیکه بعلم‌الهدی ملقب گردد لقبش مرتضی بوده لیکن درسال ۴۲۰ محمد بن حسین وزیر **القادر بالله** ، خلیفهٔ عباسی بیمار شد و بیماری وی چندی زمان یافت در واقعهٔ حضرت امیر المؤمنین را در خواب دید که فرمود با علم الهدی بگو بر تو دعائی بخواند تا بهبودی یابی

وزیر نامبرده از حضرت در خواب سئوال میکند که علم‌الهدی کیست ؟ میفرماید علی بن حسین موسوی .

پس‌از آن خواب وزیر نامه ای به سید مرتضی مینگارد مشتمل بر درخواست دعا و هم آن واقعه را مینویسد و اظهار میدارد که حضرت امیرالمومنین ترا بلقب علم‌الهدی سرافراز نموده‌است

سید مرتضی در پاسخ نامه مینویسد : « **الله الله فی امری فان قبولی لهذااللقب شناعة علی** » .

بار دیگر وزیرنامبرده بعرض سید میرساند و سوگند یاد میکند که این لقب را جدت امیرالمومنین به تو عطا فرموده است و آنگاه

این سورة آیتهای قرآن‌مشتمل‌است‌برحکمت یامحکم که‌دروی‌تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود . **ابن عباس** رضی‌الله عنه فرموده که چون اساس نبوت محمدی علیه‌الصلوة والسلام تاکید یافت و حضرت عزت جل‌شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که خدای عالمیان ، به آدمیان رسول فرستد و از جملهٔ

✲ محمد بن حسین واقعه را بعرض خلیفه رساند والقادر بالله امرکرد تا منشیان و دبیران این لقب را در القاب سید داخل کنند و سید نیز بامر خلیفه این لقب را قبول کرد .

سید مرتضی یکی ازبزرگان فرقهٔ امامیه بلکه ازسران دانشمندان اسلام بشماراست . در دانش وعلم یگانه زمان خویش بود در بسیاری از علوم مانند علم تفسیر وفقه و اصول و حدیث و کلام و ادب و فرهنگ تازی مهارت و استادی کامل داشته است و هم در علو همت و مقام اخلاقی سرآمد زمان خویش میباشد .

ابن خلکان و ابن ابی الحدید و قاضی نور الله شوشتری و ابن ندیم و میرزا عبدالله اصفهانی صاحب کتاب ریاض العلماء و بسیاری دیگر از مؤلفین چه ازاهل سنت و جماعت و چه شیعی مذهب سید مرتضی را ستوده مقام علمی و عملی و اخلاقی وی را یادکرده‌اند .

مؤلفات آنجناب بسیار است و صاحب روضات الجنات در برك شماره ۳۸۵ غالب آنها را نام میبرد

سید مرتضی را برادری کوچکتر از خود بوده بنام محمد و ملقب به رضی (یا رضی‌الدین) وی نیز از بزرگان علمای اسلامی بشماراست و در فقه و حدیث وکلام و ادب و فرهنگ استاد بوده و و درشاعری مقام ارجمندی را دارد (سید مرتضی نیز شعر میگفته) چنانچه اورا اشعر قریش گفته اند

سید رضی نیز از خود مؤلفات بسیاری بیادگار گذاشته است صاحب روضات دربرك ۵۷۵ – ۵۷۹ شرح حال مبسوطی از اونگاشته و غالب مؤلفات و مصنفاتش را نام برده است .

ایشان یتیم ابوطالب را اختیار کند ، حق سبحانه فرمود :

(۲) آیا هست مر مردمانرا ، شگفتی آنکه ما وحی کردیم بسوی مردی از جنس ایشان وقبیلهٔ ایشان ومضمون وحی ما چیست ؟ آنکه بیم کنی مردمانرا از عقوبات آلهی (تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی ازصفتی نباشد که اورا از آن باید ترسید الا ماشاءالله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست (۱) ، پس فرمود :

ومژده ده آنانراکه گرویده اند به آنکه مر ایشانراست پیش روی نیك ، نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از **قدم صدق** سابقهٔ ازلی‌است که حق سبحانه و عدهٔ راست داده در نجات مؤمنان

دمیاطی گوید که مقام صدق است که درو زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان‌الله یا دعای ملائکه در بارهٔ ایشان یا عملهای خیرکه از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلق میرسد یا ولد صالح که پیش ازیشان درگذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را بطاعت چنانچه فحوای سخن **نحن‌الاخرون‌السابقون** از آن خبرمیدهد یا شفیع صدق که حضرت رسالت (ص) است .

و در عین‌المعانی فرموده که حضرت رسول (ص) را از قدم صدق پرسیدند فرمود **هی شفاعتی توسلون بی‌الی ربکم** ومقرراست که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت علیه‌الصلوة والسلام نیست (۲)

بیت

گفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه   دل برامید آن کرم افتاد در گناه

۱ آیهٔ شریفه اینست : « ا کان‌للناس عجباً ان اوحینا الی رجل منهم ان انذرالناس و بشرالذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم ... »

(۲) گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت
شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم   (سعدی)

گفتند تا گرویدگان بعد از آمدن پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام برایشان و نمودن خوارق عادات ، بدرستیکه این مرد ، جادوییست آشکارا

(۳) بدرستیکه پروردگار شما **الله** است ، آنخداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور ، بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگ ترین اجسام این عالم اند ، در مقدار شش روز ایام دنیا پس مستولی شد برعرش که اعظم مخلوقاتست ، می سازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بروجهی که میخواهد نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت مگر پس‌از دستوری دادن خدای مراورا در شفاعت (این کلام رد شفاعت الهه است و اثبات شفاعت مأذون(۱)) ، آنخداوندیکه موصوفست بصفات خلق و تدبیرواستیلاء پروردگار شماست نه غیر او چه غیر اورا در این صفتها شرکت نیست پس اورا به یگانگی پرستید .

آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمی کنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما ؟

(۴) بسوی اوست بازگشت شما همه بموت ونشور نه بغیر او؛ پس آماده باشید جواب سؤال اورا ، وعده داد شمارا خدای ، وعده دادنی راست ودرست، بدرستیکه خدای تعالی دراول‌بار بیافرید خلق‌را پس بعد از مردن زنده گرداند وی را (و مقصود از ابداء و اعاده ثواب و عقابست چنانچه فرموده است) تا جزا دهد آنانرا که گرویده‌اند و عملهای پسندیده کرده اند بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل‌ایشان یعنی برعایت عدل که برامور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست و در برابرآن شرك ظلم عظیم و این وجه برای مقابله اوجه است چه ارداف (۲) میکند این‌کلام را بقوله : وآنانکه کافر

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « خلق‌السموات والارض فی‌ستة ایام ثم‌استوی علی‌العرش یدبرالامر ما من شفیع الا من بعد اذنه . . . » ۲ـ ارداف : بکسر همزه ، بمعنی از پی درآمدن و از پی در آوردن وکسی را از پی اسب خود نشاندن

شدند ، مرایشانراست آشامیدن ازآب گرم دوزخ که چون بخورند احشاء و امعاء ایشان پاره پاره گردد ودیگر ایشانرا بود عذابی دردناك که تخفیف نیابد بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول کافرمی‌شدند .

(۵) اوست آن خداوندی که بقدرت کامله ، گردانید آفتاب را خداوند روشنی وماه را خداوند نور .

علماء برآنند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاء است و اگر بالعرض باشد نوراست و در **انوار** آمده است که حق سبحانه دراین آیت تنبیه فرموده به آنکه آفتاب بذات خود نیرست وقمر بعرض نیر میشود و آن بمقدار مقابلهٔ اوست با شمس چنانچه در علم هیئات معین شده .

و تقدیر کردهریك را از شمس و قمر ، منزلها برفلك بقدر مسیر ایشان و اشهر آنستکه تقدیر کرد برای قمر منزلهای بیست و هشت گانه که معین و مشهور است و قمر قریب بشبانروزی قطع منزلی کند تا بدانید شما ، شمار سالها (چون سال مشتمل برماهها باشد ذکر ماه نکرد) و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روز ها در معاملات و مهمات خود . نیافرید خدای آنچه مذکور شد ، مگر براستی نه ببازی وگویند با بمعنی لام است (۱) یعنی برای بیان حق روشن میکنم دلائل قدرت را (۲) برای گروهی که میدانند یعنی اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند .

(٦) بدرستیکه درآمد وشد شب و روز ، پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور وظلمت ودرآنچه آفرید خدای در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها هرآینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت

(۱) آیهٔ شریفه اینست : « ... ما خلق‌الله ذلك الا بالحق یفصل‌الایات لقوم یعلمون » میفرماید « باء » بالحق برخی گفته اند بمعنای لام است .

(۲) در بعضی از نسخ چنین ضبط شده‌است : روشن میکنیم و حفص یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلائل قدرت خودرا

او وکمال علم و نفاذ قدرت او مرگروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی ازحال مال ومعاد براندیشند و از رسوائی حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود مرایشان را بر تفکر و تدبیر .

(۷) بدرستیکه آنانکه امید ندارند ، دیدار مارا یعنی منکرند آخرت راکه محل لقاست و خشنود شدند بزندگانی دنیا و پسندیدند آنرا آرام گرفتند بدان یعنی همت خودرا بر لذت محسوسه و زخارف (۱) فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی غافل شدند با آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشان را از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه بلحظه دست اجل طبر رحیل فرو خواهد کوفت .

رباعی

آن کیست که دل نهاد وفارغ بنشست ؟ پنداشت که مهلتی وتأخیری هست
گو خیمه مزن که میخ میباید کند گو رخت منه که بار می‌باید بست

و آنانکه ایشان از آیات کتاب ما یا از دلائل صنع ما ، ناآگا- هان و بیخبرانند .

(۸) آنگروه که یاد کرده شد ، جای بودن ایشان آتش دوزخ است به آنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرك و نفاق .

(۹) بدرستیکه آنانکه ایمان‌آوردند و بکردند کارهای ناشایسته، راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان- ایشان راه نماید بسلوك سبیلی که مؤدی بادراك

(۱) زخارف : جمع زخرف وزخرف بمعنای زروطلالست و نیکوها و آراستگی چیز و زینت اوست و زخرف از گفته نیکوئی در اوست وهم‌آراستن کلام به دروغ و ترفند و زخرف از زمین رنگهای گیاههای‌اوست و نیزز خارف کشتیهای آراسته‌را گویند وزخارف آب موجهای اوست .

حقایق باشد . میرود از زیر مساکن ایشان جویهای آب در بوستانهای بانعمت .

(۱۰) خواندن بهشتیان مرخدایرا در بهشت وقتیکه آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست که گویند بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا واین ذکر برای تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه اشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد ودرود ایشان بر یکدیگر در بهشت یا درود حق یا تهنیت ملائکه بر ایشان سلام بود .

(۱۱) و آخر دعای ایشان آن باشد که گویند ، مر حمد خدایرا که پروردگار عالمیان است وگفته اند چون مؤمنان ببهشت در آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده کنند ، زبان بنعمت جلال و تسبیح ملك متعال بگشایند و ملائکه یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات وعلو مقامات مبشر گردند ووظائف حمد و ثنای آلهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید .

بیت

ذوق نامش عاشق مشتاق را　　از بهشت جاودانی خوشتراست
گرچه در فروس نعمتها بسی است　　وصف او از هرچه دانی خوشتراست

در **عین المعانی** آورده که یکی از بردگیان حرم محترم سید عالم علیه السلام بند اسیری را سبك گردانید و آن اسیر بگریخت ، حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرموده حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۱) و اگر تعجیل کند خدای برای مردمان باجابت دعای بد چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر ، هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجل ایشان و هلاك شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشانرا بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشانرا مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاك شوند . حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیك تو عهدیکه مرا در آن خلافی نخواهی فرمود ، بدرستیکه من بشرم پس هر مؤمنی که او را برنجانم یا دشنام

دهم یا لعنت کنم یا بزنم اورا در بارهٔ او دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیلهٔ قربی که در روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو .

بعضی مفسران بر آنند که کفار به نزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد که ما در عذابی که ایشان می طلبند تعجیل نمیکنیم ، پس میگذاریم آنانرا که امید ندارند دیدار ما را یعنی بحشر نمیگروند یا نمیترسند از مادر روز بعث و نشور در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت سرگردان میروند .

(۱۲) و چون برسد به آدمی سختی و رنجی (مراد مطلق کافر است یا ولیدبن مغیره یا عتبة بن ربیعه) و بر هر تقدیر چون ضرری بوی برسد بخواند مارا باخلاص وقتیکه تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج یا نشسته یا ایستاده (و فائدهٔ تردید تعمیم دعا باشد در جملهٔ احوال یا برای اصناف آلام و مضار) ، پس چون برداریم و ببریم ازو رنج و مضرت او را ، بجهت اخلاص او در دعا ، برود برهمان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند ، گوئیا که او نخوانده است ما را بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود ، همچنین آراسته شده است ، مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند ، آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی عمل میکنند .

(۱۳) و بدرستیکه ما هلاك کردیم اهل قری ها را ، پیش از شما ای اهل مکه ، آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و حال آنکه آمده بود بدیشان ، رسولان ایشان ، بحجتهای روشن یا معجزه های ظاهر و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاك نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان آلهی مر ایشانرا ، همچنین که ایشانرا خبر دادیم با هلاك ایشان ، بجهت تکذیب رسل ، جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند .

(۱۴) بس ما گردانیدیم شمارا ای گروهی که محمد (ص) بشما مبعوثست ، خلیفهای گذشتگان در زمین از بس قرونی که هلاك شدند تا به بینم در صورت شما بعد از آنکه دانسته ایم در علم غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم . **ان خیراً فخیر و ان شراً فشر**

قطعه

جزا آئینهٔ فعل است گوئی　　که دروی هرچه کردی ، مینماید
اگر کردی نکوئی ، نیك بینی　　و گر کردی بدی، رو بیشت آید(۱)

درخبراست که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت بناه (ص) گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود ، حق سبحانه فرمود که :

(۱۵) و چون خوانده شود ، بر مشرکان مکه ، آیتهاء ما یعنی قرآن در حالتیکه واضح است ، گویند آنانکه امید ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را (ص) ، بیار قرآنی بجز این که برما میخوانی یعنی کتابی که درو ذکر بعث وحشر و ثواب و عقاب ومعایب آلهه ما نباشد یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب . آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آن حضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند ، حق سبحانه فرمود که : بگو با یشان . نمی سزد و روا نیست مرا آنکه من تبدیل کنم قرآنرا ، از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآنرا تغییر کنم در آن بزیاده و کم تصرف نمایم ، متابعت نمیکنم و از بی نمیروم ، مگر آنچیزی را که وحی کرده شود بسوی من از حق تعالی بی زیاده و نقصان ، بدرستیکه من میترسم اگر عاصی شوم بپروردگار خود به تبدیل قرآن ، عذاب روز بزرك را که روز قیامت است .

۱ ـ در بعضی از نسخ چنین ضبط شده :
وگر کردی بدی او بیشت آید ،　　وگر بد کردهٔ بد بیشت آید

(۱٦) بگو اگر خواستی خدای تعالی نخواندمی آنچه بر من منزل شده است بر شما و نه نیز شمارا داناکردی خدای بقرآن بس اثر فضل و مرحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن ، بس بدرستیکه من درنك کردم در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود بیش از نزول قرآن یعنی درآن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید .

آیا چرا درنمی یابند وتعقل نمیکنند که کسی چهل سال درمیان شما و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نفرموده ، این زمان کلامی برشما میخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیرانند وبلغاء دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان گیرند وهر آینه بتأمل دربن صورت استدلال می توان نمود براینکه القاء کلامی چنین ازمردی چنان خارق عادت است بس قرآن معجزهٔ رسالت ووسیلهٔ دلالت باشد

مثنوی

امی دانا که بعلم فزون　　راند رقم بر ورق کاف و نون
بی قلم و کاغذ و آب سیاه　　معجزه آورد ز وحی آله
بی خط و قرطاس ز علم ازل　　مشکل لوح و قلمش گشت حل

مضمون آیت سابقه آنستکه من افترا نمی کنم بخدای درتبدیل و تغییر قرآن و شما افترا میکنید که قرآنرا کلام من میدانید .

(۱۷) بس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و بربندد برخدای دروغی یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود ؟ بدرستیکه نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران .

(۱۸) و می پرستند ، بدون خدای چیزی راکه ضرر نرساند بدیشان اگر ترك عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات بپرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر اورا پرستند و میگویند عبدهٔ اصنام ، این بتان شفیعان

ما اند ، نزدیك خدای یعنی در امور دنیا مارا شفاعت میکنند و از خدای درخواست مینمایند تا مهمات مارا کفایت کنند یا اگر فرضاً بعث وحشرباشد چنانچه معتقد مؤمنانست شفاعت مارا ازخدای درخواست کنند و از عذاب* برهانند بگو ای محمد ، آیا خبر میکنند خدای را به آن چیزی که نمیداند در آسمانها و نه درزمین (انتفای علم بجهت انتفای معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را شریك هست واثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریك نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که کلمهٔ **یعلم** صله است و معنی اینکه خبر میکنید خدایرا بچیزی که درآسمان و زمین نیست یعنی شریك باری (۱)

پاکست خدای و برتراست از آنچه ایشان شریك او میدارند

(۱۹) و نبودند آدمیان ، مگر امتی یعنی متفق بردین اسلام درزمان آدم یا بعدازواقعهٔطوفان که جزنوح واصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند برکفر در زمان بعثت ابراهیم (ع) ، پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یاعرب بردین اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمروبن‌لحیی که احکام جاهلیت اختراع کرد واگرنه کلمه‌ایست که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شد بتأخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان مختلفان واگرنه هرآینه حکم کرده شدی میان ایشان در آنچیزی که ایشان در آن اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاك شدی و محقق بماندی (۲)

---

(۱) آیهٔ شریفه اینست : « ... ویقولون هوءلاء شفعاؤ ناعندالله قل اتنبؤن‌الله بما لا یعلم فی‌السموات ولا فی‌الارض سبحانه و تعالی عما یشرکون »

(۲) آیهٔ کریمه اینست : « ماکان‌الناس الا امة واحدة فاختلفوا و لولا کلمة سبقت من ربك لقضی بینهم فیما فیه یختلفون » و میشاید آیهٔ بالارا چنین تاویل و تفسیر نمود که آدمیان هنگامی که بدنیا آیند

(۲۰) و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه ، چرا فرو فرستاده نشد بر محمد (ص) معجزهٔ از پروردگار او از معجزاتی که ما می طلبیم که آن تفجیر (۳) انهاراست و اسقاط سماء (و بواقی آیات درسورهٔ بنی‌اسرائیل مذکوراست و مذکور خواهد شد) ، پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها از غیب است و بیشبهه ، جز این نیست که علم غیب مرخدای راست ، شاید که درضمن انزال آیات مقترحهٔ شما مفسده باشد که باز دارد آیتها را از نزول ، پس شما انتظار برید نزول مقترحاترا ، بدرستیکه من نیز با شما از منتظرانم تا به بینم که عذاب بشما می آید یا آیتهائی که مطلوب شماست واقع میشود ،

✿ متفق ومتحدند زیراکه نیروی جسمانی وعقلانی آنها چندان متفاوت نیست لیکن پس از اینکه بدنیا آمدند چون تربیت اخلاقی و و روحانی و جسمانی آنها با یکدیگر یکسان نیست در اثر همین اختلاف باهمدیگر اختلاف حاصل میکنند چه هرمحیطی بمقتضای طبیعت خود مردمان ساکن خودرا تربیت و پرورش میدهد حتی در یك محیط هم اختلافات بسیاری نگریسته میشود و این اختلافات یا در اثر نژاد وخون حاصل میشود یا بواسطه عوامل دیگر درهرصورت تربیت های مختلفه عقاید مختلفه ایجاد مینماید و اگر تربیت ها و آموزش ها و پرورشها یکسان بود در آدمیان اختلافاتی پیدا نمیشد از اینروحضرت ختمی مرتبت فرمود کل مولود یولـد علی الفطرة الاسلام و چون هرمولودی بترتیب مخصوص می بالد و نشو ونما مینماید کم کم فطرت و طبیعت او تابع عوامل محیط خویش میشود. ۱

(۲) اقتراح : با اندیشه و تامل سخن گفتن وبیرون آوردن از خود بدون سابقه و برگزیدن و اختیار کردن چیزی و مقترحان یعنی آنها که سخن را از پیش خود بیرون آورند .

۳ ـ فجر : بمعنی روشنی صبحست و فجره از باب تفعیـل یعنی روان گردانید آب را و مفجر بروزن معجر جایگاه روان شدن آبست .

(۲۱) و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه راحتی از پس بیماری که رسیده باشد بدیشان (یا فراخی بعد از تنگی وقحط) چون در نگری مر ایشانراست مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن در بارهٔ پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام و کید نمایند .

آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی ازالهٔ آن بلیه نمود ، بقدح (۱) کلام الهی جل وعلا و قصد حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام مشغول شده بمکائد وحیل تمسك می‌جستند حق‌سبحانه فرمود :

بگو ای محمد (ص) که خدای زود تراست از شما در رسانیدن به جزای مکرشما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب برشما امر خواهد کرد ، بدرستیکه فرستادگان یعنی ملائکه حفظه ، مینویسند آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست ، برما کی پوشیده خواهد بود (مضمون این کلام تحقیق انتقام است) ؟

(۲۲) اوست آنکه میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شمارا در خشکی ، بمرکب چون اسب و شتر و در تری بمرکب خشك چون کشتی و زورق ، تا چون باشید شما در کشتی و کشتی ها میروند با آنانکه درویند ببادی خوش که نرم می‌وزد (فایدهٔ عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گوئیا که این صورت تذکره است مرغیر مخاطبان را تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی وکشتی ایشان ببادی راست که براندازهٔ صلاح کشتی می وزد می‌رود (۲)) وشادمان شده اند ایشان به آن باد ، ناگاه آید بدان کشتی ،

(۱) قدح : بفتح اول وسکون دوم و سوم ، بمعنی طعن زدن و اعتراض کردن است .

(۲) آیهٔ شریفه اینست : « هوالذی یسیرکم فی‌البر و البحر حتی اذاکنتم فی‌الفلك و جرین بهم بریح طیبة و فرحوابها ... »

بادی سخت که دریا را در شور آرد و بیاید بدیشان موج دریا ، از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی درآید و یقین کنند آنکه فرو گرفته است بلاها مرایشانرا از همه جوانب ، بخوانند خدایرا بکشف آن بلا ازیشان در حالتیکه پاك کنندگان باشند برای خدای دین را یعنی از خوف دین خودرا خالص سازند و فطرة اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه وشیطانیه زائل گردد و گویند اگر ما را نجات دهی‌ازاین اهوال و بلاها ، هرآینه باشیم ما ، ازسپاس‌دارندگان مرنعمت نجات را .

(۲۳) پس چون باز رهاند ایشانرا ازآنچه می‌ترسند ، چون به بینی ایشانرا ، ستم میکنند در زمین و می‌شتابند بهمان کارها که بدان بودند از شرك وفساد (تاکیداست یعنی فساد ایشان بغیرحق‌است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل مبطل اند) .

ای مردمان ، جز این نیست که ستم شما ، برنفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما ، هرکه او بدی میکند بیشبهه باخود میکند و هرکه او نیك میکند بحقیقت با خود میکند (وگفته اند که **بغیکم علی انفسکم** مبتد است و خبر او **متاع الحیوة الدنیا** معنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایداراست ، لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و **حفص** متاع‌را بنصب خواند ومصدررا فعل محذوف داند یعنی روزی چند برمیخورند برخوردنی از زندگانی، پس بسوی ما بازگشت شماست در قیامت ، پس‌خبرکنیم شمارا به‌آنچه هستیدکه عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد .

(۲۴) جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضاء و ادبار (۱) آن بعد از اقبال (۲) مانند آب است یعنی باران که ما

(۱) ادبار : بکسراول و سکون دوم ، بمعنی روگردانیدن و بازپس بردن و رو از چیزی تافتن و تیره بخت شدن باشد .

(۲) اقبال : بروزن ادبار ونقیض‌ادبارمیباشد یعنی بمعنای سعادتمند

فرو فرستادیم آن را از آسمان یا از ابر ، پس بیامیخت به آن آب گیاه رسته از زمین از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غاذیه و و ثمار و بقول و از آنچه می چرند چهار پایان چون گیاه های تر و خشك تا وقتیكه فرا گرفت زمین ، پیرایه خودرا وآراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنك و گمان بردند اهل زمین آنكه ایشان قادرند بردرویدن گیاه وچیدن میوه های آن ، ناگاه آمد به آن زمین عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن دررسید در شب یا روز ، پس برگردانیدیم آن کشت و زرع را شبیه به آنچه درووه باشند یا از اصل بر کنده ، گوئیا هیچ نبود دیروز ، همچنین که درین تمثیل ، تفصیل کردیم ، جدا میکنیم وروشن می‌سازیم دلائل قدرت خود را ، برای قومی که تفکر کنند در ضرب‌المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است ، حال دنیارا در انقراض نعیم و زوال اموال او وظهور ادبار بعد از وفور اقبال .

تشبیه میکنند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی وطراوت خشك و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت ، مبداء دنیا نیز نوازش دولتست و منتهای آن گزارش نکبت و حسرت .

نظم

منگر به آنکه روی زمین فصل نوبهار　مـانند نقش خـانهٔ مانی مزینست
وقت خزان ببرك ریاحین چو بنگری　منصف شوی که لایق برباد دانست

وگفته‌اند ممثل به آب بارانست و ممثل مال جهان و در وجه شبهٔ مال دنیا به آب باران سخنان گفته اند :

در **کشف الاسرار** آورده که تشبیه اموال دنیوی وحظوظ آن به آب باران از آن رویست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر

✡ شدن وروسوی چیز کردن وروی کسی‌را بچیزی گردانیدن‌است.

باقبال وادبار دیده مدوز　چراغ سعادت بکوشش فروز
(جلالی)

فرو نیاید بلـکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید ، مال دنیا بجهل و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلـکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی‌بدست آید (۱)

قطعه

رزق مقسوم است و ازاول مقرر کرده اند
هیچکس‌را بیش‌از آن حاصل نمیگردد بجهد
هرچه می‌آید ز بیش‌وکم بدان خرسند باش
کانچه خواهی زآسمان نازل نمیگردد بجهد

دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود ، بسمت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد و اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی یکجا بمـاند رنك و بو وطعم او متغیر گشته مواد انتفاع ازآن انقطاع یابد . مال‌دنیا نیزاگربسبب انفاق چون مردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساك خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده :

نظم

مال چون آبست تا باشد روان　فیضها یابند از او اهل جهـان

۱ هرکسی روزی بقدر کوشش خود می برد
جهـد کن در راه روزی تا فراوان تر بری
کی مقرر کـرده روزی را خدا روز ازل ؟
کی خـدا بر من دهـد بیهوده مال دیگری
تا کـه ننشاند بباغ اندر نهالی باغبان
بر نگیـرد از نهال خویشتن بارو بری
چون ترا از خوردن و خفتن نیاید جاه ومال
نسبت بد میدهی آنگـه بماه و مشتری
از خدا نا راضی و از خلق باشی بر کنار
آخر ای نادان نیندیشی زروز داوری ؟
جان من از خلق وخالق راضی و خشنود باش
هرچه میکاری زخوب و بد همان خود میبری　(جلالی)

چندروزی چون کند یکجا درنك   گنده و بیحاصلست و تیره رنك

و در **عشیرات حمیدی** (؟) فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران به اندازه وبقدرحاجت نازل گردد ، سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطهٔ خرابی وسرگردانی بنی آدم شود مالدنیا نیزتا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فوائدآن بدو رسد : اما چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر برادانی و اقاصی شود **ان الانسان لیطغی ان راه استغنی** .

بیت

توانگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز
خوشست فقر که دارد هزار سوز و نیاز

دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت وی بیفزاید و چون به خاربن گذرد ، حدت وشوکت اورا زیادت کند ، مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح اورا بیفزاید **نعم المال الصالح للرجل الصالح** واگربدست مفسدافتدمادهٔ فساد وعناد اوروی بازدیادنهد .

نظم

از محك امتحان آید گر آن   نقد حال هر کسی گردد عیان
چون کریمی را بدست افتدزری   از زرش آسوده گردد کشوری
عام باشد کار سازیهای او   روح بخشد دلنوازی های او
سفلهٔ گر راه یابد سوی گنج   خلق را از وی نباشد غیر رنج

وگفته اند که چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد ، مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و با یك کس آرام نگیرد بلکه هرروز در دست دیگری باشد ، هرشب بایکی عقد مواصلت بندد ، نه عهد اورا وفای و نه وفای اورا بقای ؛

نظم

گنج امان نیست دراین خاکدان   مغز و فانیست در این استخوان
کهنه سرائیست بصد جا گرو   کهنه و اندر گرو نو بنو

در تیسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خودرا نمیخواند بدنیا که محل آفاتست بلکه بسرای عقبی دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات است چنانچه فرموده :

(۲۵) وخدای میخواند بندگان خودرا بسوی سرای سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دارالسلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلامست یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافهٔ بهشت بدان جهت تعظیم جنان چون اضافهٔ « **بیتی طهرا** » برای تکریم آن .

در **فصول** فرموده که حق سبحانه بنده را می خواند از سرائی که اولش بکا است و اوسطش عنا وآخرش فنا ، بسرائی که مبدآش عطا و میانه اش رضا و منتهایش بقاست .

والله یدعوا آمده ، آزادی زندانیان

زندانیان غمگین شده گوئی بزندان میکشی
شاهان سفیهان را همه دربند و زندان میکشند
توازچه از زندانشان سوی گلستان میکشی؟

همه را بهبشت میخواند و راه مینماید هرکرا میخواهد ، بسوی راه راست که منتهی بدارالسلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت سید انام علیه الصلوة والسلام ،

ای عزیز ، دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی وهدایت خاص است ووابسته بتوفیق الهی . **شیخ الاسلام** (۲) قدس سره فرموده که : « همه را میخواند ، اما تاکرا برمسند قبول نشاند .

مصرع   ۱

تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد .

(۱) آیهٔ شریفه اینست : « والله یدعوا الی دارالسلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم »

(۲) لقب خواجه عبدالله انصاریست (۳) آیه اینست : « الذین احسنوا الحسنی و زیادة و لایرهق وجوههم قتر و لا ذلة .... »

(۲۶) مرآنکسانرا که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند ، مثوبت حسنی و باداش نیکواست یعنی بهشت و افزونی از باداش که بطریق تفصیل کرامت فرماید (گویند حسنی (۳) جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یابیشتر یا حسنی مغفرت است و زیاده خشنودی حضرت حق است .

در مدارك آورده که زیاده محبت است که عطا کند درقلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب ننماید و گفته‌اند سحابست که بر اهل بهشت مرور کند و هرچه خواهند بدیشان ببارد و جمهور محققان بر آنند که زیاده لقای حق تعالی است که بمحض کرم ، بهشتیان را بدان مکرم سازد) و بوشیده نگرداند ، رویهای بهشتیان را ، گردی و غباری و نه خواری و رسوائی یعنی اثرمذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد ، آنگروه محسنان ، اهل بهشت اند ، ایشان در آن بهشت ، جاوید ماندگانند ، نه نعمت از ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال بذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ غروراو که در صدد فنا و زوال‌است .

(۲۷) و باداش آنانکه کسب کردند بدی هارا چون شرك وکفر ونفاق، باداش‌بدی است ، بمانند سیئهٔ که کرده‌اند نه زیادت‌برآن و بپوشد ایشانرا خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بریشان‌هویدا گردد نباشد مرایشانرا از عذاب خدای ، هیچ نگاهدارنده یعنی هیچ کس عذاب از ایشان باز ندارد ، گوئیا که بوشیده شده است روی های ایشان بپاره های شب ، درحالتیکه تاریك بود یعنی سیاه گردد روی‌-های ایشان ازغم واندوه چون شب تیره ، آنگروه که کاسب سیئات‌اند یعنی مشرکان ومنافقان . ملازمان دوزخند ، ایشان درآن آتش جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند .

(۲۸) و بترسید ازآن روزیکه حشر کنیم نیکان و بدان را ، همه ایشانرا ، بس گوئیم مرآنانرا که شرك آوردند : بایستید برجاهای خود ، شما و شریکان شما که بدون من برستیده اید یعنی بتان تا

به بینید که با شما چه میکنیم ، بس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا برستش بتان کردید ؟ گویند که ایشان مارا بعبادت خود فرمودند ، حق سبحانه بتان‌را بسخن آرد و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ، نبودید شما که مارا برستیده باشید بلکه شما هوای‌خودرا برستش‌میکردید **افرایت من اتخذ آلهه‌هویه** ؟

در **ینابیع** آورده که کافران آغاز جدال کرده گویند ، نه چنین‌است بلکه شمارا بپرستش خود امر کردید ، بتان گویند :

(۲۹) بس بسنده است خدای گواه میان ماو شما ، بدرستیکه بودیم ما از برستش شما بیخبران زیرا که ما نمی‌دیدیم و نمی‌شنیدیم و عقل وفهم نداشتیم .

(۳۰) درآن مقام بیازماید یعنی بیابد وبچشد هرنفس ، جزای آنچه از بیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا بمعاینه بیند وباز گردانیده شوند همهٔ نفسها بسوی ثواب وعقاب خدای خداوند ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی وگم گردد ازیشان یعنی کافران آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان وحال آنکه بتان ازیشان بیزاری می نمایند .

(۳۱) بگو کیست که شمارا روزی میدهد از آسمان که باران می باراند و از زمین که گیاه می‌رویاند ؟ آیاکیست که خداوندی کند گوش را و دیده هارا یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد ؟ وکیست که بیرون‌آرد زنده را که حیوانست یا نبات از مرده که نطفه‌است یا دانه و بیرون آرد مرده راکه نطفه‌است یا دانه از زنده که حیوانست یا نبات ؟ وکیست که تدبیر کندکارهای عالمیان را (تعمیم است بعد از تخصیص) ؟ وچون این سؤالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند ، بس گویند در جواب که اینهمه که برسیدی **الله** است وچون این اقرار بزرگترین حجت‌است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است ، بس بگو ای محمد (ص) ، مرایشانرا که بعد از این اقرار ، آیا نمی ترسید ازعقوبت چنین‌خداوندی و بتان را شریك او میسازید ؟

(۳۲) بس آنکه او را این صفتها باشد **الله** است ، برورد گار شماکه ثابت است ربوبیت او ثباتی که شك را در آن مدخل نبود ، بس چه چیزاست شمارا بس از راستی و بیان حق مگر گمراهی بس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرك .

(۳۳) همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است ، سزاوار شد ، حکم ، برورد گار تو یعنی واجب شد عذاب الهی بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفرخود برای آنکه ایشان ایمان نمی آرند .

(۳۴) بگو آیاهست ازین شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدا می برستید ، کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ، بس اعاده کند یعنی زنده گرداند ، اورا بعد ازموت چون کفار ابداء را مقر واعاده را منکر بودند و از روی لجاج وجحاد بدان اعتراف نمینمودند حق سبحانه فرمود : بگو ای محمد که خدای به آغاز بیافریند خلق را ، بس زنده سازدش بعد از فنا ، بس کجا باز گردانیده میشوید از راه راست ؟

(۳۵) آیا هست از بتان که شما شریك نام نهاده اید کسی که راه نماید بارسال رسل وانزال کتب و توفیق نظر در دلائل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند ، بسوی حق که دین اسلام است بگو که خدای راه نماید خلق را بجانب حق آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوار تراست که متابعت کرده شود یا آنکس که راه ننماید بخود مگر آنکه راه نمایند اورا .

در تفسیر زاهدی آورده است که بت برستان بت را برچهار- بایان می بستند و ازجای بجای نقل میکردند بس حق سبحانه فرمود برابر بود آن که ترا راه نماید یا کسی که تو اورا راه نمائی ؟ بس چیست و چه بوده است شمارا ، چگونه حکم میکنید کسی را که شما بوی محتاجید یا کسی که او بشما محتاج است و یکسان

میشمارید عاجز و قادر را ! !

حکیم فرموده :

نظم

عجز و قدرت که هردو ضدانند عقل کی گویدت که یکسانند ؟
عجز بر خلق میدراند بوست قادر بر کمال حضرت اوست

(۳۶) و بیروی نمیکنند ، بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود مگر گمانی راکه مستنداست بخیالات واهمه وقیاسات فاسده ، چون قیاس غائب برشاهد وخالق برمخلوق ، بدرستیکه گمان بی نیاز نگرداند کسی را از علم و اعتقاد یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود (۱) وگفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد ، حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق چیزی را ، بدرستیکه خدای داناست به آنچه ایشان میکنند ازمتابعت گمان واعراض ازحجت وبرهان .

(۳۷) و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلائل اعجاز ، آنکه بر بافته شود وکسی نتواند گفت بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشربود ولیکن خدای فرستاد اورا برای تصدیق آنچه بود بیش ازوی از کتب متقدمه یعنی باوجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست و برای بیان آنچه برشما نوشته شده از او امر و نواهی نیست شکی درو ونشاید که باشد ، چه آن منزل است از برورد گار عالمیان ، اما کفار بدین نمیگروند .

(۳۸) بلکه میگویند بر بافته است این کلام را محمد (ص) از خود ، بگو اگر این سخن را بر می توان بافت ، بس بیاورید

---

۱ ـ حافظ فرماید :

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بوریاباف است

و هم در مثنوی وارد است :

و هم افتد در خطا و در غلط عقل باشد در اصابتها فقط
کشتی بی لنگر آمد مرد شر که ز باد کژ نیابد او حذر
لنگر عقلست عاقل را امان لنگری در یوزه کن از عاقلان

شما و بر بافید ، سورهٔ مانند او در بلاغت وفصاحت چه شما درنظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دورانید واگر بخودمعارضه نمیتوانید کرد استعانت نمائید و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سورهٔ مثل قرآن ، هر کرا توانید ازو یاری خواهید ، بجز خدای تا شمارا مددکاری کند و بسازید مانند قرآن ، اگر هستید راست‌گویان که محمد از خود میسازد .

(۳۹) کافران یك سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند به‌آن چیزی که فرا نرسیدند بدانش آن . یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آن چه در نیافتند آن را (مراد آنستکه بعداز استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند) و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان معنی و حقیقت قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت ونیامد بدیشان آنچه ازعذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصلی نخواهد داشت و آن ندامت نفع نخواهدکرد :

بیت

پس از دیدن پشیمان گردی ، اما پشیمانی ترا سودی ندارد

همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند ، تکذیب کردند انبیای خودرا آنانکه بودند پیش‌از اینها ، پس در نگر وبه بین چگونه بود انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل ایشان معذب و معاقب خواهندشد . دراین آیه تسلیت حضرت رسالت (ص) وتهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است .

(۴۰) و ازایشان که تکذیب میکنند کسی باشدکه گرود بقرآن و تصدیق کند در نفس خود و میداندکه حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند و از ایشان کسی بود که نگرود به آن از فرط جهل و غایت نادانی و پروردگار تو داناتراست به تباهکاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب وگفته اند معنی آیت اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و ازکفر توبه کنند و برخی آن باشند که ازاین

سعادت محروم مانده برشقاوت کفر بمیرند .

(۴۱) واگر تکذیب کنندترا یعنی اصرار نمایند وتو ازاجابت ایشان ناامید شوی خاطرخودرا ملول مدار ، پس بگومراست جزای کردار من وبرشماراست باداش عمل شما شما بیزارید یعنی ذمهٔ شما بری‌است ازآنچه من عمل میکنم ، شمارا بعمل من مؤاخذه نخواهدکرد و من بیزارم از آنچه شما میکنید یعنی مأخوذ بعمل شما نخواهم شد . نزد بعضی ازعلماء این آیت به آیة‌السیف منسوخ است .

(۴۲) و ازایشان یعنی کفار (و در **زادالمیسر** گوید از یهود) کسانی هستندکه گوش فرا میدارند بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و امت را احکام شرع می‌آموزانی تا استهزاء کنند به آن ، آیا تو می شنوانی کرانرا (استفهام بمعنی نفی یعنی بر استماع ایشان قادر نیستی) و اگرچه هستندکه با وجودکری در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مرادآنستکه اصم عاقل بطریق تفرس(۱) ازطنین‌صوتی که بصماخ(۲) او رسد استدلال برچیزی میتواندکرد چون سمع و عقل هردو مفقود باشد پیداست‌که حال برچه منوال بود .

(۴۳) و از ایشان کسی باشدکه نظر کند بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق‌ترا مشاهده می نماید از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده ، آیا تو راه می نمائی ، کورانرا (یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان) ؟ و اگرچه هستندکه با وجود عدم بصرنمی بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهد دلائل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم‌اند ، ملخص سخن آنستکه می بینند ونمی‌بینند چه عمی و جهالت دریشان جمع شده است و ممکن‌است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی‌را که اعمی احمق از ادراك آن محروم بود .

(۴۴) بدرستیکه خدای ظلم نکند برمردمان هیچ چیزی یعنی

۱ - تفرس : بفراست وزیرکی چیزی را دریافتن .
۲ - پردهٔ گوش و سوراخ گوش و خود گوش را نیز گفته اند .

سلب نکند حواس وعقول ایشانرا ولیکن مردمان ستم کنند برنفسهای خود و حس وعقل که آلت ادراك آیات قدرتست در ملاهی استعمال نمایند و منافع و مدارك آن مدرکات از ایشان فائت گردد .

نظم

چشم از برای دیدن آیات قدرتست — گوش از پی شنیدن اخبار حکمتست
هر که که حق نه بیند وحق نشنود کسی — کورو کراست بلکه از آن هم بتر بسی

(۴۵) و یاد کن روزی را که جمع کنیم و **حفص** بغیبت میخواند یعنی خدای جمع میکند کافرانرا و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر مرایشانرا کوتاه نماید ، گویا درنك نکرده اند مگر زمانی اندك از روز .

در تفسیر **امام زاهدی** آورده که **معتزله** در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند اگر کفار درقبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب میگوید که اینصورت بسبب صعوبت اهوال قیامت است و شدت آن که مدت عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید ، وچون از قبر برانگیخته شوند آشنائی بیدهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند وگوئیا که زمان مفارقت اندك بوده و این اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتراهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و یکدیگر فراموش کنند ، بتحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات ، آنانکه تکذیب کردند مرلقای خدایرا یعنی بعث و جزا را منکر شدند و نبودند از راه یافتگان بایمان .

(۴۶) و اگر بنمائیم ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی ازیشان بود در روز بدر یا متوفی سازیم ترا قبل از ارائه تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم ازیشان در دنیا و تو نه بینی ، بسوی ماست بازگشت ایشان وترا درآخرت بنمائیم عذاب ایشان پس خدای بعداز ارائه آن یا توفی تو ، گواهست برآنچه ایشان میکنند وفراخور عمل جزا خواهند یافت .

(۴۷) ومرهر گروهی را ازامم ماضیه ، فرستادهٔ بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود ، پس چون آمد بدیشان رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب اوکردند ، حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاك شدند وایشان یعنی رسول ومکذبان ستم دیده نشدند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان بزیاده از استحقاق حکم نفرمایند .

آورده اند که بعد از نزول آیهٔ **و اما نرینك** الآیهٔ کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیت آمد که :

(۴۸) و میگویند کفار از روی استبعاد و استهزاء ، کی باشد این موعود به ، چرا بما فرود نمیاید اگر هستید شما راستگویان در وعید . مخاطب حضرت پیغمبر علیه السلام و مؤمنان که اهل شرك را تخویف میکردند :

(۴۹) بگو مالك نمیشوم برای نفس خود زیانی را و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود مگرآنچه خواهد خدای ، پس چگونه استعجال کنم درجلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما ، مر هر گروهی را وقتی است برای هلاك ایشان ، چون بیایدوقت عذاب ایشان ، پس وابس نیایند ازاجل خود اندك زمانی و پیشی نگیرند برآن (تهدید مشرکانست بهآنکه ساعت بساعت عذاب بر شما فرودآید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد) .

بیت

تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا — هر چند کـه فریاد کنی سود ندارد

(۵۰) بگو ای محمد (ص) ، آیا دیدید ودانستید شما یعنی خبر دهید مرا ، اگربیاید بشما عذاب خدای که به نزول آن تعجیل میکنید بوقت مشغول شما بخواب یعنی شب یا درروز که زمان اشتغال بطلب معیشت است ، هر آینه پشیمان شوید ازاستعجال . پس چون حال بدین منوالست

چه چیزرا شتاب میکنید ازعذاب یعنی کدام نوع‌را از عذاب میطلبید گناهکاران یعنی مشرکان و حال‌آنکه همهٔ انواع عذاب ناملایم است .

در **تبیان** آورده که چون این آیه نازل شد کفار گفتند ما باور نداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرودآید به آن ایمان آریم ، آیت آمد که :

(۵۱) آیا بعد از استعجال ، چون واقع شد عذاب و معاینه ببینید ایمان آورید بوی ؟ پس بگو با ایشان اکنون ایمان می‌آورید و بدرستیکه بودید از روی تکذیب واستهزاء بعذاب یعنی بنزول‌عذاب شتاب مینمودید .

(۵۲) پس گفته شود بعد از نزول عذاب ، مرآنانرا که ستم کردند برخود بشرك و تکذیب که ایمان در وقت بأس مقبول نیست ؛ بچشید ، عذاب جاوید را که الم آن بر دوام بود . آیا جزا داده می شوید (یعنی جزا نمیدهند شمارا ؟) مگر به آنچه بودید که همه عمر کسب میکردید از کفر و عصیان ؟

آورده اند که حی بن اخطب ، از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود ، چون بحرم رسید و طنطنهٔ سید عالم (ص) شنید ، بمجلس ایشان درآمد و بعداز استماع قرآن پرسید که ای **محمد** (ص) ، اجاد انت ، ام هازل (این دعوی که میکنی بجداست یا بهزل‌واین کلام که‌میخوانی براستی‌است‌یا ببازی؟) ؟ حق‌سبحانه و تعالی آیت فرستاد که :

(۵۳) و خبر می پرسند از تو در باب قرآن وادعای نبوت (ص) ، آیا حقست و راستست این (و گفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می‌پرسیدند که حقست یا نه جواب آمد) ؟ بگوی آری ، بحق پروردگار من ، بدرستیکه دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حقست و درست و راست ونیستید شما ، عاجز کنندگان ، مر-خدای را ازعذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت .

(۵۴) واگرباشد مرهرنفسی راکه ستم کرده‌است برخود بکفر یعنی اگرکافری را باشد آنچه در زمین‌است از مال و متاع هرآینه فدادهد به‌آنچه دارد تا خودرا از عذاب باز خرد و بپوشند پشیمانی خودرا از یاران وهواداران خودکه مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و برنطق قادر نباشند و درتاج **التفاسیر** آورده که دریابند الم حسرت وندامت را در درونهای خویش‌و گفته اند **اسرار** بمعنی‌اظهاراست یعنی از لغات متضاده(۱) است مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال‌خود ، آنهنگام که به بینند عذاب را و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران یا رؤساء و اتباع یا ظالمان و مظلومان بداد وراستی وایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب .

(۵۵) بدانیدآنکه بدرستیکه مرخدایراست ،آنچه درآسمانهاست و آنچه در زمین است پس بفدای کافران احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست ، بدانیدآنکه وعدهٔ خدای در مثوبت وعقوبت راست است و درآن خلاف ممکن نیست ولیکن بیشتر اهل کفر وظلم نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرورند و از شناختن عقبی دور .

مثنوی

مانده در تنگنای این مجلس	غیر دنیا ندیده ، دیدهٔ حس(۲)
چشم دل کو که دیده ها بدرد	جانب ملك آخرت نگرد
مرغ کو در قفس زبون باشد	چه شناسد که باغ چون باشد ؟

(۵۶) اوست که زنده گرداند و بمیراند و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث .

(۵۷) ای مردمان (ندای عام است) بدرستیکه آمد بشما

---

۱ ـ لغات اضداد یالغات متضاده ، لغاتی‌هستند که دلالت میکنند بر دو معنی متضاد و مخالف .

۲ ـ در بعضی از نسخ بیت بالا چنین نوشته شده :

مانده در تنگنای این مجلس	خیر دنیا ندیده ، دیدهٔ خس

پندی از پروردگار شما وشفائی و دوائی مرآنچیزی‌راکه در دلهاست از امراض جهالت وغوایت و راه نمودنی بسوی حق و مهربانی مرگرویدگانرا یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابی‌است جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر می نماید ، مشتمل است برحکمت عملی و معانی اوکه از امر مشکوك و شبهات واسقام عقاید فاسده باز می رهاند منطوی برحکمت نظری و هرآینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود .

نظم

زهی کلام تومحض هدایت و حکمت　　زهی پیام تو عین عنایت ورحمت
کشد کمند کلام تو اهل عرفان را　　زشوره زار خساست به گلشن همت

وگفته‌اند **قرآن** موعظهٔ نفوس است و شفاء صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مرعوام را و شفاست مرخواص را و هدی مراخص خواص را و رحمتست از برای همه‌که برآن رحمت هر یك برتبت خود رسیده اند .

(۵۸) بگو ای محمد (ص) که شادی کنید بفضل خدای که قرآنست و بررحمت اوکه دین اسلام است وگفته‌اند فضل قرآن‌است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل قرآن است و رحمت حضرت رسالت (ص) یا فضل توفیق است و رحمت عصمت . و در **حقایق سلمی** آمده که فضل معرفتست ورحمت توفیق دریافتن آن و در **عین‌المعانی** آورده‌که فضل نعم ظاهره است و رحمت‌نعم باطنه یا فضل دخول جنان‌است ورحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا . صاحب **کشف‌الاسرار** فرموده‌که ازروی اشارت میگوید : ای بندهٔ من برفضل و رحمت من اعتمادکن نه برطاعت و خدمت خودکه اعتماد نیست جز برفضل من و آسایش نیست جز برحمت من ، هرکس را سرمایه ایست ، سرمایهٔ مؤمنان فضل من و هرکس را خزانه ایست ، خزانهٔ مؤمنان رحمت من

بعضی برآنند که معنی آیت اینست که بفضل و رحمت من فرود آمدموعظه وشفا ، پس بدین که فرودآمد باید که شاد شوند برای آنکه اوبهتراست ازآنچه جمع‌میکنند ازحطام دنیاکه‌درمعرض‌زوال وفناست .

(۵۹) بگو مشرکان‌عرب‌را ، خبر دهید مرا ، از هرچه فرو فرستاد خدای برای شما از روزی یعنی چهار پایانی که خوردن آن ها حلالست ، پس شما ساختید و نام نهادید از آن روزی حرامی و حلالی ، بعضی را ازآن گفتید که حلالست وبعضی را حکم‌کردید که حرامست چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که برجمعی حرامست و برجمعی حلال : **ما فی بطون هذاالانعام خالصه لذکورنا و محرم علی ازواجنا** بگو آیا خدا دستوری داد شمارا در تحریم و تحلیل یا برخدای افترا میکنید .

(۶۰) و چیست گمان آنها که بر بندند بر خدای دروغ‌را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند روز رستخیزکه روزمکافاتست (در این ابهام تهدیدی بزرك و وعیدی عظیمست) بدرستیکه خدای هرآینه خداوند رحمت است بر مردمان بانزال کتب برایشان و ارسال رسل بدیشان ولیکن بیشتر ایشان ، سپاسداری نمیکنند این نعمت را

(۶۱) و نباشی تو ای محمد (ص) در کاری از کار های خود و نخوانی از آنچه فرستاد خدای از قرآن و نکنید شما ای آدمیان هیچ کاری از کارها ، مگر آنکه هستیم ما بر شما گواه یا نگاهبان ، آن وقت که خوض کنید و در می‌آئید در کار و پوشیده نمی‌شود ازعلم پروردگار توهم سنك مورچهٔ خرد یا مقدار هباء (۱) در زمین و نه درآسمان و نیست خرد تر ازآن ذره و نه بزرگتر از آن مگرآنکه مکتوبست در کتابی روشن یعنی در لوح محفوظ . ملخص آیت آنستکه هیچ فعلی و قولی برحق سبحانه پوشیده نیست و بمکافات افعال واقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس درضمن

۱ ـ هباء : بفتح اول بمعنی گرد وغباروخاشاك وذراتی که درهوا باشد یا از زمین بلند شود و هم بمعنی شعاع خورشید باشد

این کلام وعده باشد مؤمنانرا بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت ، پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید :

(۶۲) بدانید بدرستیکه دوستان خدای‌تعالی هیچ ترسی نیست بریشان از رسیدن مکاره و شدائد و نیستند ایشانکه اندوهناك باشند از فوت مطالب ومقاصد و درعین‌المعانی فرموده که اولیاء جماعتی‌اند که لقای ایشان موجب یادکردن خدا باشد و در بحرالحقایق آورده که مراد از **اولیاء الله** ، آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در **کشف‌الاسرار** ، صفت اولیاءالله برین وجه میکند که عنوان شریعت‌اند و برهان حقیقت ، ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته‌است و باطن ایشان بانوار فقر افروخته (۱)

نظم

رخش ز میدان ازل تاخته　　گوی بچوگان ابد باخته
معتکفان حرم کبریا　　شسته زدل کینه و کبروریا
راه نوردان شکسته قدم　　راز گشایان فرو بسته دم

و گفته‌اند اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند و مؤید این کلام بس که **وجبت محبتی للمتحابین فی‌الله** و این قوم‌را خوف نیست درمواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام و نزد بعضی اولیاء مؤمنان برهیزکارند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید :

(۶۳) اولیاء آنانندکه ، گرویده‌اند **بما جاء من عندالله** و هستندکه برهیزکاری کنند **بما حرم‌الله** .

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « الا ان اولیاءالله لاخوف علیهم و لاهم‌یحزنون »

هر یك از مفسرین در تفسیر و تعبیر و بیان « اولیاءالله » سخنانی آورده اند ، ازآنمیانه غالب علمای امامیه باسناد خویش گفته‌اند که اولیاءالله علی و جانشینان او میباشند .

مراجعه شود بتفسیر **علی بن حسن زواری**

(۶۴) مرایشانراست مژدگانی در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر (ص) در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد رؤیای صالحه است که مؤمن بیند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مرایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید **بشری** آنست که مؤمن جای خود را در بهشت به بیند پیش از مرگ و در **مدارك** آورده که **بشری** محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو .

و مرایشانراست مژدهٔ بهشت در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بریشان و **سلمی** فرموده که بشارت دنیا وعدهٔ لقاست و مژدهٔ آخرت تحقیق آن وعده حضرت **شیخ‌الاسلام** قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست ، در دنیا شناخت و در عقبی نواخت ، درین سرای سرور مجاهده و در آن سرای نور مشاهده ، اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا .

بیت

ازنعمت این جهان ثنای توبس‌است　　وز دولت آن‌جهان لقای توبس‌است

نیست بدل کردن ، مرسخنان خدای را یعنی در وعده های او خلاف نیست ، آن مبشر موعود به ، آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرك بکنه آن نرسد .

(۶۵) باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد (ص) ، گفتار کفار در اشراك ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا ـ سخنان که در خوار داشت تو میگویند بدرستیکه غلبه همه مرخدای ـ راست ، دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد ، اوست شنوا مراقوال ایشانرا هرچه بجد وهزل میگویند ، دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند ، مراخود آن ایشانرا جزا خواهد داد .

(۶۶) بدانید که بتحقیق مرخدای راست هرکه درآسمانهاست ازملائکه و هرکه درزمین است از جن وانس و چون اینها که‌اشرف ممکناتند همه ازان اوباشند در رقیت وعبودیت ، پس هیچکس‌راازیشان

نرسدکه دعوی کند بر ربوبیت وچون ذوی‌العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریك ساختن غایت جهالت ونهایت ضلالتست و چه چیز را متابعت میکنندآنانکه میخوانند و می پرستند بجزخدای شریکان‌را یا متابعت نمیکنند آنانکه جزخدای را می‌پرستند و مخلوق حق‌را شریك حق تعالی میسازند زیراکه شرکت درربوبیت محال است بلکه پیروی نمیکنند درعبادت شرکاء مگرگمانی را یعنی به بتان گمان شرکت حق برده اند و نیستند ایشان مگرکه دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند برکمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال برفردانیت و وحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت اوراست وپس‌چنانچه میگوید :

(٦٧) اوست آنکسی که بقدرت کامله ، ساخت برای شما شب را تیره تا بیارامید در آن و از تعب تردد روز برآسائید وگردانید روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمائید ، بدرستیکه در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان ، هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم ، مرگروهی‌را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و درآن تفکر و تدبر نمایند .

(٦٨) گفتند از بنی مدلج ،که فرا گرفت خدای فرزند یعنی ملائکه را بفرزندی ، پاکست از گرفتن فرزند ، او بی نیاز است از اتخاذ ولد چه ولد یا ضعیفی کندکه بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگارگذراند یا ذلیلی تا بسبب‌فرزند عزت وشرف یابد یاحقیری گم نام تا بولد اسم و رسمی پیداکند و مجموع اینها علامت احتیاج است پس‌کسی که غنی مطلق باشد هرآینه اتخاذ ولد ازو منفی بود یا گوئیم که ولد بعضی‌از والداست ، پس اینصورت مستدعی ترکیب باشد و هرمرکبی ممکن‌است وهرممکن محتاج بغیر و واجب‌الوجود غنی مطلق است ، پس احتیاج را بدو راه نباشد

بیت

بود کمال غنا ازصفات‌ذاتی‌او   کسی که هست‌غنی کی‌بود بکس‌محتاج ؟

و اشارت بیان غنای حق اینست : مراوراست از روی مالکیت آنچـه در آسمانهاست از نفائس علویات و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات ، نیست نزدیك شما ای مشرکان از هیچ حجتی و برهانی باین که خدای فرزند فرا گیرد ؛ آیا میگوئید بر خدای بدروغ و افترا آنچه نمیدانید ؟

(٦٩) بگو ای محمد (ص) ، بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند برخدای دروغ‌را باتخاذ ولد واضافت شریك بوی ، رستگاری نیابند یعنی‌ازدوزخ نرهند وببهشت نرسند . (١)

(٧٠) مرایشانراست بر خورداری اندك در دنیا یعنی دوسه‌ـ روزه مهلت دارند و سهل فرصتی‌را بگذارند و بگذرند ، پس بسوی ما باشد ، بازگشت ایشان ، پس بچشانیم ایشانرا ، عذابی سخت یعنی دائم و بی انقطاع ، بسبب‌آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر ما (ص) کافر می‌شدند .

(٧١) و بخوان برایشان یعنی برقوم خود از اهل مکه ، خبر نوح (ع) ، یادکن‌چون گفت ، مرگروه خود را (یعنی‌آنهاکه مشرك بودند) : ای قوم من ، اگر هست که بزرك شده و گران گشته برشما اقامت من یا قیام من بدعوت (نص‌کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را بخدای دعوت کـرد و جفای و آزار ایشانرا تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر برشما شاق میگذرد مکث

---

١ — دربرگ شماره ٥٥ همین مجلد باز نموده شد که‌کودك عجیبی در شهر لیما پای تخت کشور پرو (در ص ٥٥ بغلط چاپ شده است پایتخت آن پرو است و صحیحش اینکه لیمـا پایتخت پرو میباشد) بدنیا آمده که عالمیان را در شگفت انداخته‌است این مولود که از طفلی پنجساله متولد شده آنهم در صورتی که قریب شش کیلو (شش رطل) وزن داشته دلیل روشن است بر قدرت خداوند واز مهمترین عجایب و غرائب طبیعت بشمار میرود .

من درمیان شما و بند دادن من مرشمارا بعلامتهای روشن بروحدانیت حق وتصدیق نانموده مرا می رنجانید ، بس برخدای توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعداء ، بس گرد آرید و محکم سازید کار خودرا یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امررا (مراد رؤسای قومند) و بخوانید مرشریکان خودرا یعنی آنانرا که بزعم خود شرکاء حق میدانید ، ملخص آیت آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید ، بس بایدکه نباشد کارشما برقصد من برشما بوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ، بس اداکنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه ارادهٔ شماست و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام و محنت کلام من (این سخنان دلیلست برآنکه نوح (ع) در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوقی تمام بنصرت ملك علام داشته و میخواسته که امت او بدین بی برده قدم درطریق متابعت نهند).

ایشانرا خذلان ابدی در یافته از قول وی اعـراض نمودند و وی فرمود .

(۷۲) بس اگر روی بگردانیدید و از قبول قول من اعراض نمودید ، بس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد ، نیست مزد من بر ادای دعوت مگر برخدای و او مرا برآن ثواب خواهد داد ، خواه شما ایمان آرید و خواه اعراض کنید و فرموده شده ام به‌آنکه باشم از گردن نهادگان مرحکم خدای را ، بس خلاف امراو نکنم واجر رسالت خود ازغیر او نجویم .

(۷۳) بس بدروغ داشتند اورا یعنی اصرارکردند برتکذیب او بعداز الزام حجت بریشان ، بس ما نجات دادیم نوح را از غرق شدن وآنانرا نیزکه باوی بودند درکشتی (و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و اناث) و گردانیدیم اهل کشتی را باشندگان در زمین از بس هلاك شدگان و غرقه گردانیدیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند ، آیتهای مارا که با نوح (ع) بود یعنی معجزات او ،

بس درنگر ای‌نگرنده بدیدهٔعبرت ، چگونه بود عاقبت کار بیم شدگـان یعنی مشرکان ازقوم نوح (درین آیت هم تسلیت حضرت رسالت(ص) است و هم تهدید اهل کفر وضلالت).

(۷۴) بس برانگیختیم از بس قوم نوح(ع) فرستادگان بسوی قوم ایشان یعنی هررسولی‌را بقومی ، **هود** را بقوم **عاد** و **صالح**را بقوم **ثمود** و **ابراهیم** را بقول**بابل** وشعیب را به **اصحاب ایکه و اهل مدین** ، بس آمدند رسولان ما بامتان خود بمعجزه های روشن و دلیلهای واضح ، بس نبودند امم رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده شده بدیشان ، بسبب آنکه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند بدان بیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق‌را عادت کرده بودند قبـل‌البعثة ، بس بعد از بعثت برهمان و تیره سلوك نمودند یا ایمان نیاوردند به‌آن چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش‌از این یعنی در روز میثاق ؛ مثل این مهری که بردلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم ، مهر می نهیم بردلهای از حد درگذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و احزاب ایشان از این امت .

(۷۵) بس برانگیختیم از بس این پیغمبران موسی بن عمران و برادر او هارون را علیهماالسلام بسوی ولیدبن مصعب یا قابوس که فرعون آنزمان بود و اشراف قوم او به آیتهای ما یعنی معجزه های روشن چون عصا و یدوبیضا ، بس گردنکشی کردند از قبول آن و متابعت ننمودند و بودند ایشان گروهی جرم‌آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیاء و تهاون به‌آیات کبریا .

(۷۶) بس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست از نزدیك ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه برایشان نمود ، گـفتند از فرط عناد و تمرد ، بدرستیکه آنچه توآوردهٔ و معجزه نام کردهٔ ، هرآینه جادوئیست آشکارا .

(۷۷) گفت موسی (ع) ، مرقائلان این قول را ، آیا میگوئید شما مرسخن راست و معجزهٔ روشن را آن هنگام که بشما آمد که

این سحر است ؟

آیا سحراست این که من بشما نمودم (استفهام است بطریق انکار یعنی جادوی نیست)؟ فیروزی نیابند جادوان و بمراد نرسند .

(۷۸) گفتند اشراف قوم فرعون مرموسی را ، آیا آمدی تو بما تا بگردانی ما را از آنچه یافته ایم ما برآن چیز پدران خود را (مراد عبادت فرعونست یعنی آمدهٔ تا مارا از پرستش فرعون باز داری) ؟ و باشد مرشمارا هر دو برادر را پادشاهی در زمین **مصر** و نیستیم ما مرشما برادر را تصدیق کنندگان .

(۷۹) وگفت فرعون جمعی را از ملازمان‌خود ، بیارید بمن هر ساحری دانا در فن خود تا معارضه کند بموسی ، پس سحره را جمع کردند بروجهی که در سورهٔ اعراف گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند :

(۸۰) پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابلهٔ موسی (ع) گفت مرایشانرا موسی، بیفکنید آنچه شما افکندگانید مرآنرا از رسنها و عصاها .

(۸۱) پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصای خودرا و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود ، گفت موسی ، آنچه آورده اید شماآن جادویست نه آنچه من آورده‌ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند ، بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شمارا و ناچیز سازد ، بدرستیکه خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند کار تباهکارانرا .

(۸۲) و ثابت‌گرداند خدای و از پیش برد حق‌را یعنی آنچه من آورده ام بسخنان خویش یعنی بحکم وقضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه که با من فرموده و اگرچه کراهت دارند مرا و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند واز خشم و کراهت دشمنـان باك ندارد و در **مثنوی معنوی** اشارتی بدین معنی هست .

مثنوی

حقتعالی از غم و خشم خصام   کی گذارد اولیا را در غرام ؟
مه فشاند نورو سگ وع وع کند   سلك ز نور ماه کی مرتبع کند ؟
خس ، خسانه میرود بر روی آب   آب صافی میرود ، بی اضطراب
مصطفی مـه میشکافد نیم شب   ژاژ می خایـد ز کینه بولهب
آن مسیحا مرده زنـده میکند   وان جهود از خشم سبلت میکند

(۸۳) پس ایمان نیاوردند بموسی درمبداء امر او مگرفرزندان قوم موسی‌(ع)وآن چنان بودکه چون‌موسی (ع) از مدین **بمصر** آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران وبزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند باوجود ترس از فرعون وترس ازگروه خود یعنی از پدران و رؤسای قوم (مراد آنستکه جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از قوم خود آنکه عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند آباء ایشان بفرعون تا بازگرداند ایشانرا بکفروبدرستیکه فرعون متکبر بوده و طاغی در زمین مصر و غالب بر اهل آن بدرستیکه بود او ازحد برندگان در کبروسرکشی تا حدی که فرعون دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت .

(۸۴) وگفت موسی مر آن مؤمنان را وقتیکه آثار خوف ازیشان مشاهده نمود : ای گروه من اگر هستید شما که گرویده اید بخدا و دانسته ایـد ایصال منافع و دفع مضار بقدرت او و بقبضه اقتدار اوست ، پس برو توکل کنید و کار خود با او گذارید . اگر هستید گردن نهادگان مراحکام قضاء اورا .

در **انوار** آورده‌که این ازقبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان. وجوب توکل است ومشروط باسلام حصول آن . محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بانکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از مـلاحظه است گفته اند تعلق دلست بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خویش

وغیر خودرا قوت تأثیری اثبات نکنند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابهٔ میت بیش غاسل

نظم

هر که در بحر توکل غرقه گشت همتش از ماسوی الله در گذشت
این توکل گر که دارد رنجها فهو حسبه بخشد از بو، گنجها

وچون موسی (ع) ایشانرا به توکل فرمود:

(۸۵) بس گفتند برخدای نه برغیر او توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم وچون دعای متوکل باجابت مقرون است بزبان نیاز آغاز کرده گفتند ای برورد گار ما مگردان مارا محل عذاب برای گروه ستمکاران یعنی ایشانرا برما مسلط ساز تا بدست ایشان معذب نشویم.

(۸۶) و خلاصی ده مارا بمهربانی و بخشایش خود از گروه ناگرویدگان یعنی از کید وقصد ایشان یا ازملاقات با ایشان .

آورده‌اند که بعد از ایمان این قوم بموسی واشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه وتعالی فرعون بفرمود تا مساجد ومعابدی که برسر محلات و درمیان اسواق (۱) ساخته بودند خراب کرده ایشانرا از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی‌را فرمود تا در درون خانهای خویش معابد مقرر کنند تا کافران برعبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید

(۸۷) و وحی کردیم ما بموسی و برادر او علیهماالسلام آنکه فرا گیرند جای بازگشت برای قوم خود درشهر **مصر** خانها که‌رجوع کنند به آن بجهت برستش خدای (تثنیهٔ ضمیر اشارتست به آنکه تخصیص معابد و تعیین قبلهٔ آن متعلق است به آئمهٔ قوم و در آن محل امام ایشان موسی بود وهرون علیهماالسلام) (۲) ودیگر حکم کردیم که بسازید شما هردو برادر وقوم شما خانهای خود را که گرفته‌اید ، مسجد ها متوجه قبلة یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گزاردی و بپای دارید نماز را در آن موضع (جمع ضمیر بجهت آنستکه اتخاذ مساجد و اقامت تعلق بهمه دارد (۳)) و بشارت ده

---

۱ ـ اسواق : جمع سوق ، بازار ها . ۲ ـ و ۳ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و اوحینا الی موسی و اخیه آن تبوآ لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة و بشرالمؤمنین »

ای موسی مؤمنان را بنجات دنیا و درجات عقبی (توحید ضمیر مشیر است به‌آنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت‌است و آن موسی (ع) بود)

(۸۸) وگفت موسی (ع) در دعای خود : ای آفریدگار ما بدرستیکه دادهٔ تو فرعون و گروه اورا چیزی که به آن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه و دادهٔ ایشانرا مالها از نقود و انعام وصنایع در زندگانی دنیا . **ابن عباس** رضی‌الله عنه فرموده که ازفسطاط مصر تازمین حبشه وکوههای آن که درآن‌معادن ذهب وفضه و زبرجد بوده همه متعلق بفرعون بوده وفرمان او دراین مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بحوزهٔ تصرف قبطی در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت بس موسی بعد ازآنکه در دعای خودگفت ای برورد گار ما فرعون و قوم اورا مال وزینت‌دادهٔ دیگرباره‌برای الحاح‌درتضرع تکرار دعاکرد : ای آفریدگار ما ایشانرا اینها دادهٔ تا گمراه‌گردانند بندگان ترا از راه تو و عبادت تو و بعبادت فرعون‌خوانند .

ای برورد گار ما ، اثرمحو فرست ، برمالهای ایشان یعنی صورت آنرا محوکن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند . **قتاده** رحمة‌الله گفته: که دینار و درهم ایشان همه سنك شد بر همان شکل و نقش که داشت و سدی فرموده که تمام اموال ایشان ازنقود و اطعمه و اشجار و ثمار همه سنك شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر بموسی دعا فرمود که : سخت فرا گیر بردلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوید بس ایمان نیاوودند (موسی بوحی معلوم فرموده بوک که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیارند تا به بینند عذاب دردناك را که آن غرق است در بحر قلزم .

(۸۹) گفت خدای بدرستیکه اجابت کرده شد دعای شما هردو برادر . آورده اند که موسی دعا میکرد و هارون آمین میگفت وآمین گوینده در دعا شریك است از اینجهت گفت که دعای هردو مستجاب

شده پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید (گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد) و پیروی مکنید در تعجیل راه آنانرا کهاز فرط جهالت نمی‌دانند که وعدهٔ حق سبحانه تعالی بوفا می‌انجامد در وقت آن :

مصرع

کارها موقوف وقت آمد نگهدارید وقت

و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو کـه قبطیان را هنگام عذاب آمد ، موسی با جماعتی بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنارهٔ دریای قلزم رسیده فرعون بالشگر او درعقب رسید و بدعای موسی دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سورهٔ شعراء سمت ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی‌اسرائیل سلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید که :

(۹۰) و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت پس از پی درآمد ایشانرا فرعون و لشگریان او برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و بجهت ازحق بیرون بردن در جفای ایشان ، پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون بسوی مادیانی که جبرئیل سوار بود بدریا درآمد ولشگر متابعت نموده همه خودرا درردریا افکندند وفرعون نمی خواست که بدریا در آید اما مرکب او اورا میبرد تاچون دریافت اورا غرق شدن و دانست که هلاك خواهد شد ، گفت ایمان آوردم و بگرویدم به آنکه نیست معبودی مستحق عبادت مگر آن خدای که بدعوت موسی گرویده‌اند بدو بنی اسرائیل ومن از جملهٔ گردن نهادگانم مر حکم اورا ، در **مدارك** آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که برقبول آن داشت چون ایمان باس بود بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مرهٔ واحده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حقتعالی (یا جبرئیل) در جواب او فرمود :

(۹۱) آیا ایمان می‌آوری اکنون که اختیار نمانده ؟ و حال آنکه تو نافرمانی کردی پیش‌از این مرفرمان پیغمبر مرا نشنیدی و بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان .

در **مدارك** وتبیان وغیرآن‌از تفاسیر آورده‌اند که روزی جبرئیل بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که حکم امر چیست در شأن بندهٔ که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجهٔ خود یابد و بتربیت او از سایر ممالیك ممتاز گردد و پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد ، فرعون بدست خود در ذیل فتوی نوشت که میگوید ابوالعباس ولیدبن مصعب که سزای بندهٔ که از فرمان سید خود بیرون آید و در نعمت اوکافر گردد آنستکه اورا در دریا غرقه سازند ، جبرئیل آن خط را فراگرفت و در آن محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده بود و اظهار ایمان می نمود جبرئیل آن خط را بوی نمود و گفت هم بفتوی تو با تو عمل کرده اند (۱)

(۹۲) پس امروز میرهانیم ما ، تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحرند ما بدن ترا بر روی آب آریم . آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند ، بنی اسرائیل را دغدغهٔ شد که فرعون هلاك نشده و دم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند و از عقب ما درآید ، حق سبحانه فرعون را بر روی آب

---

۱ ـ تنها در نسخهٔ چاپی طبع هند پس از عبارات بالا چنین نوشته شده : وگفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند ، پس جبرئیل مشتی ازلوث دریا برداشت ودر دهان آن لعین انداخت از آن جهت که ایمان نیاورد چه میدانست که این ایمان باس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی گفت که اکنون میگوئی که زمام اقتدار تو از قبضهٔ اقتدار تو رفت ، وقت ایمان آوردن تو درگذشت ،

بیت

وقت هر کارنگهدار که نافع نبود نوشدارو که پس‌ازمرگ به بیمار دهند

آورد بازرهی که در برداشت و بدن اورا میشناختند تا بنی‌اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند و از اینست که بعضی‌از علماء **ننجيك ببدنك** را بمعنی درع (۱) دانسته اند وآمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در **زادالمسير** آورده که بقیهٔ قوم فرعون که درمصر بودند غرقه شدن اورا مسلم نداشتند وگفتند او با قوم خود درجزایر بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست ، حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون‌را بکنار افکند تا مصریان به بینند ، پس دریا اورا بزمین بلند افکند چنانچه همه کس اورا دیدند و ازاینجاست که در معنی **ننجيك** فرموده اند که **نلقيك على نجوة من‌الارض** و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا برآریم تا باشی تو برای کسیکه از پس توآید ، نشانهٔ که عبرت گیرد بتو و داند که مملوك مقهور دوراست از دعوی مالکیت‌و قاهریت . بندهٔ که خودرا از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند ، چرا صدای **انا ربكم الاعلى** بسمع جهانیان رساند ؟

نظم

عاجزی کو اسیر خواب و خوراست　　لاف قدرت زند چه بیخبراست ؟
آنکه در نفس خود زبون باشد　　صاحب اقتـدار چـون باشد ؟

و بدرستکه بسیاری از مردمان از آیات قدرت ما بیخبراند ایشانرا نه در آن فکری و نه از آن عبرتی .

(۹۳) و بدرستیکه ما جا دادیم ، فرزندان یعقوب را بعد از هلاك فرعون‌و قوم او ، جای بسزا و شایسته چنانچه ازوعدهٔ صدق ما سزد و آن ولایت شام بود و بعدازآن مصر و روزی دادیم ایشانرا از پاکیزگی وچیزهای لذیذ و بقول جمعی اینجا مراد از بنی‌اسرائیل یهود عصرپیغمبرند که ایشانرا در **يثرب** جای دادند وخرمای‌تروخشك بدیشان ارزانی داشت ، پس اختلاف نکردند درامر دین خود یا در

۱ ــ درع بکسراول وسکون دوم و سوم بمعنی زره و پیراهن زن میباشد .

شأن حضرت محمد مصطفی علیه‌الصلوة والسلام تا وقتیکه آمد بدیشان علم توراتواحکام آن ودرآن اختلاف کردند بتاویل‌یاتازمانی که عالم‌شدند به نبوت احمدی وصفات محمدی و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند وگفته‌اند آن علم قرآن‌است که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد بدرستیکه پروردگار توحکم کند میان ایشان روز رستخیز درآنچیزی که بودند که ازروی‌عنادیاجهل درآنچیزاختلاف‌میکردند ازحکم تورات یا امر پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام .

(۹۴) پس اگر هستی تو در گمان از آنچه ما فرستاده ایم برتو ازقصص واحکام ، پس‌بپرس ازآنانکه میخوانند کتاب را (مراد جنس کتابست پیش ازتو یعنی اهل کتاب چه منزل محقق است نزد ایشان و مثبت درکتب ایشان (مخاطب حضرت پیغمبر است و مراد امت اند) و در **زادالمسير** آورده که **ان** بمعنی ماء نافیه (۱) است یعنی تو در شك نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوآل کن از اهل کتاب ، بدرستیکه آمد بتو بیان راست و درست از آفریدگار تو .

(۹۵) پس مباش از شك آرندگان اصح اقوال آنستکه در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت‌است اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم ومحفوظ است از شکوك وشبهات در آنچه بروی‌منزل شده وازهمین قبیل‌است این‌خطاب دیگرکه : ومباش از کسانیکه تکذیب کردند مرآیتهای‌خدایراکه قرآن‌است، پس اگرباشی که تکذیب کنی از زیان زدگان .

(۹٦) بدرستیکه آنانکه واجب شده است ، برایشان سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح‌المحفوظ نوشته که ایشان برکفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند که کلمه (۲) آنستکه

۱ ــ آیهٔ شریفه‌اینست : «فان کنت‌فی‌شك مما انزلنااليك‌فاسئل‌الذين يقرؤن‌الكتاب‌من قبلك»میفرماید که درزادالمسیر گوید که**ان** بمعنای‌ماءنافیه‌است

۲ ــ آیه اینست : « ان‌الذين حقت عليهم كلمة ربك لا يؤمنون ... » یعنی حکم ما و قضای ما برآن قرار گرفته که این ناگرویدگان بدرود زندگانی میگویند درحالتیکه بخدا نگرویده‌اند وپیوسته درآتش جایگزین باشند چنانچه میفرماید لاملان جنهم منك ومن تبعك منهم اجمعين

لاملان جهنم یا **هوءلاء فی‌النار و لاابالی** و برهر تقدیر چون کلمه در شأن ایشان ثابت شده‌است ایمان نمی‌آرند زیرا کلام حق‌سبحانه دروغ نیست وچون سبب اصلی مرایمان‌ایشانرا که تعلق ارادة الله باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند

(۹۷) و اگرچه آید بدیشان هرآیتی که اقتراح می‌کنند تا به بینند عذابی دردناك که نامزد ایشان باشد و بعداز نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت.

(۹۸) **فلولا کانت قریة** در **تبیان** آورده که اکثر نحویان برآنند که **لولا** اینجا بمعنی ماء نافیه‌است یعنی نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب ایمان آورند، پس سود نرسانید اهل آن دیه را. ایمان ایشان در آنوقت. مگرقوم یونس علیه‌السلام که ایشان آنهنگام که ایمان آوردند برداشتیم و ببردیم ازیشان عذاب رسوائی را در زندگانی دنیا و برخوردار بگذاشتیم ایشانرا تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و برهر تقدیر این معنی که گفته شد استثناء در **الا قوم یونس** متصل بود و نفع بایمان باس مخصوصی باشد باین قوم و مستثنی باشند از حکم آن آیت که **فلم یك ینفعهم ایمانهم لما رأو باسنا** وجمعی برآنند که معنی آیت اینست که چرا اهل‌قری ایمان نیاوردند قبل از معاینهٔ عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خودرا تا بوقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنای منقطع باشد.

وقصهٔ یونس برسبیل ایجاز چنان بوده که که حق سبحانه اورا باهل نینوی (۱) فرستاد از ارض موصل و ایشانرا مدتی بخدای تعالی دعوت کرد، ابا نموده اورامی رنجانیدند، آخر به تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند **فانزلنا علیهم نعمتك** حق سبحانه

۱ ـ نام قریه ایست برکنارهٔ رود دجله نزدیك موصل.

اجابت فرموده گفت خبرده قوم خودرا که بعد ازسه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید، یونس ایشانرا خبر داد واز میان قوم بیرون رفته درشکاف کوهی پنهان‌شد چون‌زمان موعود نزدیك رسید حقتعالی بمالك دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیرهٔ از سموم دوزخ باین قوم فرست مالك فرمان الهی بجای آورده وآن سموم بصورت ابری سیاه با دود غلیظ و شرارات آمده گرد مدینهٔ نینوی را فروگرفت اهل شهر دانستند که یونس راست گفته روی بملك خود آورند و او مردی عاقل بود، فرمود که یونس را طلب کنید چندانچه طلبیدند نیافتند ملك گفت اگریونس برفت خدائی که مارا بدو دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملك سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند، مرد و زن. خرد و بزرك، خروش و فریاد درگرفته کودکانرا از مادران جدا کردند و بیکبار نیتها خالص ساخته آواز برداشتند که **آمنا بما جاء به یونس** و از اول روز ذی حجه تا عاشر محرم برین وجه مینالیدند و درین چهل‌روزفغان وناله نیاسوده درماندگی‌وبیچارگی بموقف عرض میرسانیدند

مثنوی

چارهٔ ما ساز که بی یاوریم　　گرتو برانی بکه رو آوریم؟
بی طربیم از همه سازندهٔ　　جـز تو نداریم نوازندهٔ
پیش‌تو گر بی سرو پا آمدیم　　هـم بامید تو خـدا آمدیم

قومی میگفتند که‌خداوندا یونس مارا گفته بود که خدای من گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید، ما بندگان توئیم مارا بکرم خود از عذاب آزاد کن. جماعتی دیگر می نالیدند که **آلهنا**، یونس مارا خبرداد که تو خداوند فرمودهٔ که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید، ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود مارا از عذاب آزاد کن بعضی دیگر بعرض میرسانیدند کـه ای پروردگار ما، یونس علیه‌السلام ازقول‌تو بما میفرمود که هرکه برشماستم کندازودرگذرانید،

خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن ، برخی دیگر بدینگونه ادا میکردند کـه خدایا یونس علیه‌السلام مارا میگفت کـه پروردگار من گفته است که سائلان را رد مکنید ، ما سائلان روی بدرگاه کرامت آورده ایم ، مارا رد مکن .

نظم

ما تهی‌دستان برآوردیم دستی در دعا   نقد فیضی نه برین دست گنهکار همه
قاضی حاجات درویشان ومحتاجان تو ئی   پس رواکن از کرم حاجات بسیار همه

القصه روز چهلم که آدینه وعاشورا بود اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایهٔ رحمت برمفارق‌ایشان افکنده یونس‌علیه‌السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی گشته میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیك شهررسید و برصورت واقع مطلع شد ملال بسیار براو غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا به عذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل شد اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند ؛ روی بصحرا نهاد وقصه رفتن او بدریا ومحبوس گشتن دربطن ماهی در سورهٔ انبیاء و صافات مذکورخواهد شد .

(۸۹) و اگرخواستی پروردگارتو ، هرآینه ایمان آوردندی هر که در زمین‌است همهٔ ایشان ، آورده‌اند کـه حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام برایمان قوم بغایت حریص بوده چون ایمان نمی‌آوردند غبار ملال برآینهٔ دل بی غل مبارك آنحضرت می نشست ، حقسبحانه آیت فرستاد و ایمان خلق‌را بمشیت خود بازبست و فرمود : آیا تو اکراه میکنی‌مردمانرا تاگردندمؤمنان بی‌مشیت من (این آیه منسوخ‌است به آیت قتال)

(۱۰۰) و نشاید و نیست هیچ تن را ، آنکه ایمان آرد مگر بتوفیق و قضای الهی و میگماریم عذاب را یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطان را و حفص بیا می خواند یعنی خدا غضب میکند برآنانکه تعقل نمی نمایند در حجج و آیات .

(۱۰۱) بگو ای محمد مشرکان راکه طلب آیات میکنند که بنگرند بچشم سر یا ملاحظه کنند بدیدهٔ سر تا خود چه چیز هاست در آسمانها از عجائب فطرت و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند برکمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت بادشاهی ودفع نکند دیدن آیتها واستماع کلام بیم کنندگان(یعنی رسل) عذاب الهی‌را از گروهی که در علم و حکمت‌من واقع است که نخواهند گروید .

(۱۰۲) پس آیا چشم نمیدارند این مشرکان مگر ایامی را یعنی واقعه هارا مثل وقایع آنانکه گذشتند پیش ازایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه (مراد نزول عذابست) بگو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد ، بدرستیکـه من با شما از منتظرانم هلاك شما را .

(۱۰۳) پس ما برهانیدیم پیغمبران خودرا هرگاه‌که عذاب بمکذبان ایشان فرودآمد و نجات دادیم آنانراکه گرویده بودند بدیشان‌همچنانکه نجات داده ایم رسل ومتابعان ایشانرا وعدهٔ درست وراست از ما که بوقت هلاك مشرکان نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد (ص) است و اصحاب او .

(۱۰۴) بگو ای محمد (ص) ، ای مردمان (خطاب باهل مکه است) اگر هستید شما در گمان از صحت دین ، من بیان‌کنم دین خودرا برای شما ، پس من نمیپرستم آنانرا که شما می پرستید بجز خدای تعالی از اصنام و ملائکه ولیکن پرستش میکنم خدایتعالی را . آنخدای‌که میراند شمارا (تخصیص توفی بجهت تهدیداست چه وفات اهل شرك میعاد عذاب ایشانست (۱)) و مأمور شده‌ام به‌آنکه باشم ازگرویدگـان باحکام الهی و اخبار انبیاء .

(۱۰۵) و دیگر امرکرده اند مرا یا وحی فرستاده اند به‌آنکه

۱ ـ آیه اینست : « یا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی فلا اعبدالذین تعبدون من دون‌الله ولکن اعبدالله الذین یتو فیکم و امرت ان اکون من‌المؤمنین . »

بپای دار عمل خودرا از برای دین یعنی خالص ساز آنرا درحالتیکه مائل باشی ازهمه ادیان بدین اسلام و مباش از شرك آرندگان (این خطاب متوجه بغیر آنحضرت است) .

(۱۰۶) و مخوان بجز خدای آنچیزیرا که سود نکند ترا خواندن او و زیان نرساند بتو فروگذاشتن آن ، پس اگر بکنی یعنی بخوانی اینچنین چیزی را ، پس بدرستیکه تو آنهنگام ازظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی .

(۱۰۷) و اگر برساند خدای تعالی بتو مرضی یا شدتی یا فقری پس هیچ دفع کنندهٔ و باز دارندهٔ نیست مر آنرا . مگر او که **الله** است واگرخواهد بتوصحت و راحت وغنا ، پس هیچ دفع کننده و باز دارندهٔ نیست مر فضل اورا (وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است برآنکه حق سبحانه متفضل است بارادت خیربربندگان خود بی استحقاق ازیشان)

بیت

درویش تو در مصلحت خویش چه دانی
خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی نیست (۱)

میرساند فضل خودرا بهآنکه میخواهد ازبندگان خود و اوست آمرزنده ، پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید ، مهربانست پس بطاعت امید در رحمت او بندید .

(۱۰۸) بگو ای مردمان ، بدرستیکه آمد بشما کلام درست یا پیغمبری‌راست ازپروردگار شما وهیچ‌عذری نماند شمارا پس‌هرکه راه یافت بایمان و طاعت ، پس جز این‌نیست که راه می‌یابد برای‌نفس خود یعنی منفعت آن عائد بدواست و هرکه گمراه شد بانکار و تکذیب ، پس همین‌است که گمراه میشود برنفس خود یعنی وبال آن ضلالت بدواست و نیستم من برشما نگهبان که امر شما موکول بمن باشد (**دمیاطی** فرموده که آیت‌السیف ناسخ این آیه است)

۱ - این بیت فقط در نسخهٔ چاپی هند نوشته شده

(۱۰۹) و پیروی کن ای محمد ، آنچیزیراکه وحی کرده میشود بتو بامتثال و تبلیغ آن و صبر کن بردعوت ودر ایذائی که بتو رسد شکیبائی ورز (۱) تاوقتیکه حکم کند خدای تعالی بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و ثنی (۲) و جزیه کتابی و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرائر و احتیاج به بینه و گواه ندارد .

از سفیدی تا سیاهی گیر تا لوح و قلم
یك رقم از خط حکمش و هو خیرالحاکمین

۱ـ ودرمثنوی معنوی میفرماید :

صد هزاران کیمیا حق آفرید — کیمیائی همچو صبر آدم ندید
چونکه قبض آیدتودروی‌بسط بین — تازه باش و چین میفکن برجبین
چشم کودك همچو خردرآخرست — چشم عاقل در حساب آخر است
او در آخر چرب می بیند علف — وین ز قصاب آخرش بیند تلف
آن علف تلخست کین قصاب داد — بهر لحم ما ترازوئی نهاد
صبر می بیند ز پردهٔ اجتهاد — روی چون گلنار و زلفین مراد

۲ — وثنی : بت پرست .

سورة هود (۱) مکیة و هی مائة و ثلاث و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آلرا ، در **احقاف** فرموده که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم‌المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این قولست آنکه **شعبی** را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که :

سرالله لا تطلبوه و بعضی برآنند که معنی **آلرا** آنستکه **اناالله اری** ، منم خدائی که می بینم طاعت مطیعانرا و معصیت عاصیانرا و هرکس را مناسب عمل او جزا و پاداش خواهم داد ، پس این کلمه مشتملست بروعد و وعید ،

این کتابی‌است صفت او اینکه استوار کرده شده است آیتهای او

۱ – هود : بضم اول گفته اند بمعنی یهود است و جمعش هائد است و براین وجه آنرا واژه ای تازی میدانند . وهم دربعضی فرهنگها آورده اند که واژه ایست عجمی (عجم یعنی غیر عرب) مانند لوط و نوح (اقرب‌الموارد جلد دوم صفحه ۱۴۰۸ چاپ بیروت سال۱۸۸۹ میلادی) صاحب اقرب‌الموارد مینویسد : دور نیست مخفف یهود باشد بحذف یاء در اثر بسیاری استعمال . اهود بر وزن احمد روز دوشنبه و تهوید آواز بسیار ضعیف و هوده از باب تفعیل یعنی گردانید اورا بسوی دین‌یهود وهواده بروزن‌سحابه بمعنای‌نرمی‌وچیزیست که بسبب آن چیز امید صلاح باشد و هود بفتحتین کوهانها باشد .

و هود بضم اول بپارسی پاره و کهنهٔ که در بالای آتش زنه می‌نهاده اند و چخماق برآن‌سنگ میزده اند تا آتش در آن در افتد وجامهٔ را نیز گفته اند که نزدیك بسوختن رسیده وزردگونه شده باشد و هود نام پیغامبری است که این سوره بنام او خوانده شده و قوم او عاد نام داشته اند .

بحجج و دلائل یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بناء مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ، پس جدا کرده شده است سورة بسورة و آیت به آیت یا تفصیل یافته است درو آنچه بندگان بدان محتاجند یعنی مبین‌شده است ازنزدیك حکم کننده یا حکمت‌بخشنده ، دانا بهمه چیزهاست .

(۲) برای آن تا نپرستید مگر خدای را . بدرستیکه من مر شمارا از وی (یعنی بامر وی) بیم کننده ام بعقوبت بر شرك و طغیان و مژده دهنده بمثوبت برتوحید و ایمان .

(۳) و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنستکه تا آمرزش طلبیده از پروردگار خود برای گناهان‌گذشته پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده تا برخوردای دهد شمارا ، برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و تندرستی تا وقتیکه نام برده شده که آخر عمر مقدور است محققان گفته اند متاع حسن (۱) ، رضا است برآنچه دست دهد از نعمت و صبر برآنچه روی نماید از محنت

در **لطایف امام قیشری** (۲) مذکوراست که برخورداری نیکو آنستکه حاجت مردمان برد ست‌وی گذارده شود .

و تا بدهد خدای هرخداوند فضلی را در دین ثواب و جزای او در دنیا و هم در آخرت .

ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذوفضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او و **جوزجانی** قدس سره گفته که ذوفضل آنستکه در دیوان ازل بنام او نشان فضیلت نوشته باشند وهر-آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید : ۱

مصرع

آنرا که بدادند از او باز نگیرند

۱–آیهٔ شریفهٔ اینست : « وان‌استغفروا ربکم ثم‌توبوا الیه یمتعکم متاعاً حسناً ... » ۲– رجوع شود به ص ۶۹ جلد یکم این تفسیر

واگرشما ای کافران برگردید ازاسلام یااعراض کنید ازمتابعت من ، پس بدرستیکه من می‌ترسم برشما ازعذاب روز بزرك که روز قیامت است و در **تیسیر** گوید که روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط وغلا تا حدیکه مرده و مردار میخوردند .

(۴) بسوی مجازات خداست ، بازگشت شما و اوبرهمه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب تواناست .

آورده اند که جمعی مشرکان بی باك که عداوت حضرت رسالت پناه علیه‌الصلوة والسلام‌می ورزیده‌اند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن می کوشیدند روزی بایکدیگر ملاقات کرده گفتند چون برده ها فروگزاریم و خودرا بجامه هائی بپوشیم و رسنهای خودرا فرا گیریم در عداوت محمد (ص) کسی چگونه بر آن اطلاع یابد ؟ حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۵) بدانید که ایشان یعنی کافران ، فراهم میگیرند سینهای خودرا برعداوت حبیب من یا دوتا میگردانند آنرا (دوتا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی بیغمبر در درون دل‌میگیرند) تا پنهان دارند از خدای .

بدانید آن هنگام که ایشان سرکشند جامهای خودرا و برفراش خود جای گیرند ، میداند خدای آنچه پنهان میکنند درسینه ومیداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیهٔ ایشان بعلم وی یکسانست بدرستیکه او داناست باسراری که درسینها است وگویند **ذات‌الصدور** دلها اند که حق سبحانه مضمرات آنرا میداند .

بیت

ای که در دل نهان کنی سری آنکه دل آفریده میداند

در**اسباب نزول**(۱) آورده که این آیت درشأن اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت پناه آمدی وسخنان خوش‌آیندهٔ ادا میکردی و لاف هواداری

۱ ـ مراجعه شود به ص ۱۳۵ جلد اول .

و یك جهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود و درونش تیره و بیرونش روشن‌مینمود ، حق سبحانه خبث عقیدت اورابدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش ازظلمت باطنش غافل نگردد . **شیخ طریقت**(۱) قدس سره فرموده که منافق مشابه‌ماراست ، درونش زهروبیرونش نقش ونگاراست .

بیت

صورت ظاهر ندارد اعتبار باطنی باید مبرا از غبار

(۶) ونیست‌هیچ جنبندهٔ درزمین (مرادجمیع حیواناتند) مگر بر خدایست روزی ایشان از روی تفضل و رحمت (ایراد لفظ **علی** که قید وجوبست در شرع بجهت تحقق وصول رزق است بمرزوق و گفته اند **علی** بمعنی من است یعنی روزی همه ازخداست یا بمعنی

۱ ـ مقصود شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی‌است . سعدی در اواخر سدهٔ ششم‌هجری بدنیاآمده وتاحدود سال۶۰۲ درشیراز بسرمیبرد از این تاریخ تا حدود سال ۶۵۰ در اطراف کشور عراق و قفقاز و هندوستان و خراسان و عربستان و مصر و شام و طرابلس وآسیای صغیر و جزیره بسیاحت وتحصیل کمال وعبادت و سیر و سلوك مشغول بود و پس‌ازآن بمیهن عزیز خویش بازگشت نمود درسال ۶۵۵ سعدی نامه یا بوستان را بنظم درآورد وسال بعداز آن گلستان را تصنیف فرمود و تا سال ۶۹۱ یا ۶۹۴ در شیراز روز میگذارد و پس از آن دررباط منسوب به شیخ ابوعبدالله حفیف که سعدی درزمان حیات خود آنرا تعمیر کرده بود و چندین سال در آنجا بعبادت و تکمیل نفس اشتغال داشت بخاك سپرده شد . آثار سعدی بار ها در آسیا و اروپا بچاپ رسیده و بزرگان و دانشمندان خاور و باختر شرح حال های مبسوطی از او نگاشته اند ازآنمیانه نخست Kholmogorow درسال ۱۸۶۵ ترجمهٔ احوال سعدی را در مجلهٔ دانشگاه غازان انتشار داد و بسال ۱۸۶۷ آن را بصورت رساله ای در ۱۴۸ صفحه جداگانه چاپ کرد پس از آن **باخر آلمانی** درمقدمهٔ ترجمهٔ غزلیات سعدی (۱۸۷۹) و دریکی ازمجلات ادبی ترجمهٔ حال اورا منتشر ساخت .

الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگرخواهد بسط کند واگر اراده نمباید قبض کند (۱) و میداند خدای قرارگاه حیوان درحین حیات و آرامگاه وی بعد از وفات .

✿ **الطاف حسین حالی** شاعر نامور هندوستان درسال ۱۸۸۶ حیات سعدی را بزبان اردو تألیف فرمود و ترجمهٔ فارسی آن نیز درتهران سال پیش نشر گردید . **محمد رضای هزار فارسی** کتابی در شرح حال سعدی از مدارك انگلیسی ترجمه وتألیف نمود که دربین سنوات ۱۳۳۷ – ۱۳۴۰ هجری در شیراز بانضمام منتخبانی از گفتار سعدی بچاپ رسیده است **شارل شفر** نیز در کتـاب مشهور خود منتخبات فارسی ازسعدی نام برده‌است . **هانری ماسه** ، خاور شناس مشهور فرانسوی بسال ۱۹۲۵ کتاب خودرا تحت عنوان Essaie sur le Poéte Sadi درشخصیت سعدی وآثارش انتشارداده‌استاددانشمند آقای **عبدالعظیم قریب** درسال ۱۳۱۰ درمقدمهٔ گلستان شرح حال مبسوط و محققانهٔ از سعدی در۱۰۹ صفحه نگارش نموده‌اند درسال ۱۳۱۶ درمجله آموزش‌وپرورش شرح‌حالی ازسعدی انتشاریافت . استاد محترم آقای **سید محمد محیط طباطبائی** سال پیش در مقدمهٔ بوستانی که به تصحیح نگارنده بچاپ رسیده شرح حال جامعی ازسعدی نگاشته اند ودرآن بیشتر ازبوستان بحث وپژوهش فرموده اند. دانشمند دانشمندفرزانه آقای **محمدجناب‌زاده** درمهرماه سال۱۳۱۷ شمسی‌هجری کتابی تحت‌عنوان **تعلیم و تربیت در نظرسعدی** در ۱۶٤ صفحه تألیف کرده ودرآن شرح حال‌سعدی را بضمیمهٔ نظریات سعدی در تعلیم و تربیت بچاپ رسانده اند که تاکنون کتابی باین جامعیت دراین موضوع دربارهٔ سعدی نگاشته نشده است . نویسندهٔ محترم تمام آثار سعدی را مطالعهٔ دقیقی نموده عصارهٔ فکرو اندرز های سعدی را در این کتاب جمع و شرح کرده است .

۱ – آیهٔ کریمه اینست : « و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین »

صاحب **کشاف** آورده که مستقر مسکن حیوانانست از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه ، همه که یادکرده شد ازدواب و ارزاق مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است در کتابی روشن یعنی در لوح محفوظ .

(۷) و اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخرش آدینه و بود پیش از آفریدن ارض وسما ، عرش او برآب و در برخی از تفاسیرآورده اندکه حق سبحانه در مبداء آفرینش یاقوتی سبز بیافرید وبنظر هیبت درآن نگریست ، آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید وآب را بربالای او بداشت وعرش‌را برزبر آب‌جای داد ودر وقوف عرش برآب و استقرار آب بر باد اعتباری عظیم‌است مراهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را ، تا بیازماید شمارا یعنی معاملهٔ آزمایندگان کند تا ظاهرشود کدام شما نیکوتر است از روی عمل یعنی شکرکه بیشتراست بدین نعمت یا تصدیق که کاملتر است در قرار عرش برآب و تفوق آب بر باد

و اگر گوئی توای محمد مرقوم خودرا بدرسیکه شما برانگیخته شدگانید از پس مرگ ، هرآینه گویند آنانکه نگرویده‌اند نیست این سخن که در باب بعث میگوید مگر مانند سحر آشکارا در فریب یـا در بطلان

(۸) و اگر تاخیر کنیم از ایشان عذابی که وعده کرده ایم تا هنگامی شمرده شده (یعنی وقت معلوم) هر آینه گویند از روی استهزاء ، چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع ، بدانید آن روزی که بیاید عذاب برایشان که روز بدر است ، نباشد آن عذاب باز داشتـه ازیشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیـچ وجه ازیشان مندفع نگردد .

دمیاطی فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است مر مستهزیان را چنانچه مضمون **انا کفیناك المستهزئین** از آن خبر میدهد و در سورهٔ حجر مذکور خواهد شد

و احاطه کرده خواهد شد بدیشان (وضع مـاضی در موضع مستقبل بجهت تحقیق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است جهات ایشانرا آنچه بودند که از روی جهل بدان استهزاء می کردند وبوقوع آن استعجال می نمودند .

(۹) و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را از نزد ما نعمتی و رحمتی که دریابد لذت آنرا ، پس باز ستانیم آنرا ازو ، بدرستیکه او نا امید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما ، ناسپاس است در نعمت گذشته

(۱۰) و اگر بچشانیم اورا نیکوئی چون صحت و غنا بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر ، هـر آینه گوید ، برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بد می آمد دور شد از من، بدرستیکه انسان شادمانست بنعمت و مغرور بـا آن ، نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر اورا غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بحق .

(۱۱) مگر آنانکه شکیبائی نمودند در محنت و بلا و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و بلا ، آنگروه که بصفت صبر و شکر موصوفند مر ایشانراست آمرزش گناهان و مزدی بزرك که اقل آن بهشت است .

شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی هست همهٔ نعیم بهشتی در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا

بیت

مارا بهشت بهر لقای تو در خور است

بی برقـع جمال تو جنت محقر است

آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از **حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات** میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزاء سلوك می نمودند وازجملهٔ اقتراحات ایشان آن بود که میگفتند چرا گنجی بتو ندادند یاملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت از عدم قبول دعوت واستهزاء و سخریهٔ ایشان تنگدل میشد حق سبحانه برای تهییج آن حضرت در ادای رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیهٔ فرستاد که :

(۱۲) پس شاید که تو ترك کننده باشی (امـام ماتریدی میگوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترك مکن) برخی از آنچه وحی کرده شده است بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهٔ ایشان و تنگست باظهار آن سینهٔ تو از ترس آنکه گویند چرا فرو فرستاده نشده است برو گنجی که نفقه کند بر مردمان وبسبب آن تابع او شوند یا چرا نیامد فرشتهٔ بجهت گواهی برنبوت تـو ، بسبب این مقالات از ادای رسالت باز ممان ، جز این نیست که تو بیم کنندهٔ ، بر تو انذار است و بس و تو در آن تقصیری نمی نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد

بیت

درشب مه تاب ، مه‌را بر سماك   از سگان و وع وع ایشان چه باك

و خدای بر همه چیز ها گواهست یاکارگذار آن که کار با او گذارد و نگاهدارد آنکه خود را بدو سپارد ، پس توکل بدو کن و از گفت و شنود هرحسود و عنود باك مدار

(۱۳) بلکه میگویند کافران ، محمد بر می بافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآنرا خود می سازد ، پس بگو بیارید ده سوره مانند قرآن در بیان و حسن نظم ، بر بافته از نزدیك خود یعنی زعم شما آنستکه قرآنرا از خود بر می توان بافت و بمن این گمان می برید که من از خود میسازم ، شما فصحای عربید پس باید

که شما نیز قادر باشید برانشاء مثل این کلام بلکه شما ازمن قادرترید جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشاء اشعار ، و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید بجز خدای تعالی اگر هستید شما راستگویان که این کلام مفتری ومختلف است وچون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد **فاتوابسورة من مثله** و عجز ایشان از ایراد یك سوره نیز بر همه کس ظاهر شد

(۱۴) بس اگر اجابت نکردند مر شمارا بر آنچه گفتید از اتیان سورهٔ (مخاطب حضرت پیغمبر علیه السلام است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحری میکردند برای حمایت پیغمبر علیه السلام و میگفتند حضرت رسالت را مفتری می گوئید شما با مفترای او معارضه کنید) بس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند بس بدانید که آنچه فرستاده شده بعلم است یعنی ملتبس بعلمی که خاصهٔ اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش و معاد و دیگر بدانید آنکه نیست معبودی بسزا مگر او که عالمست به آنچه غیر او نداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند ، بس آیا هستید شما ثابتان براسلام (و استفهام بمعنی امر میتواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد) ؟

(۱۵) هر که باشد از دنائت همت می خواهد زندگانی دنیا و آرایش آن رادرمقابلهٔ اعمال خیر خود (مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عامست مرجمیع مردمان را هر که ازیشان باحسان و اعمالی که ازو صادر شود بر خور داری دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد) بتمام باز گذاریم بدیشان جزای کردار های ایشان را در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد و ایشان در دنیـا کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند .

(۱٦) آنگروه آنانند که نباشد ایشانرا در آن سرای دیگر مگر آتش دوزخ چه ایشانرا استیفای مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزائم باطلهٔ ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده و تباه گشت آنچه کرده اند در دنیا چه ثواب آخرت متفرع براخلاص است وایشان در عمل مخلص نبوده‌اند و ناچیز است فی نفس الامر آنچه بودند که میکردند از ریا و سمت و غیر آن .

(۱۷) آیا هر که باشد بربرهان از پروردگار خود که اورا دلالت کند بطریق صواب و از پی در آید برهان اورا که دلیل عقلی است گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد وآن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند (و گفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص و شاهد پیغبر است و گفته اند صاحب بینه پیغمبر است و تابع اوست شاهدی که آن جبرئیل است یا ملکی که حافظ بوده یا **ابوبکر صدیق** یـا **علی مرتضی** علیه افضل التحیات یـا صورت آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هر که بدیدهٔ انصاف درو نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشرهٔ مبارك او مشاهده نمودی

بیت

ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا
این حسن چه حسنی است ؟ تبارك وتعالی (۱)

بعضی بـر آنند که بینه قرآن است **ویتلوه** بمعنی **یقرؤه** و شاهد جبرئیل است یا لسان حضرت رسالت یا اعجاز و نظم او واگر **یتلوه** بمعنی **یتبعه** دارند شاهد انجیل است و در **زادالمسیر** آورده که انجیل تـابع قرآن است بتصدیق و بشارت و اگر چه قبل ازو

۱ ـ مصوری که ترا طرح کرد و نقش کشید
ز اوستادی خود مست و مات و حیرانست (جلالی)

نازل شده (۱)
و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده کتاب موسی یعنی تورات چه او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق او مر قرآن را در حالتیکه تورات پیشوا بوده مر اهل دین را وسبب بخشایش بر منزل علیهم ، آن گروه که صاحب بینه اند میگروند بقرآن و هر که کافر شود بقرآن از گروهی چند که اهل مکه اندو آنکه حزب ایشان است در عداوت پیغمبر علیه السلاة والسلام ، پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله بدو رسد ، پس مباش درگمان ازین موعد ، بدرستیکه این وعدهٔ درست و راست است از پروردگار تو ولیکن بیشتری از مردمان نمی گروند به آن و تصدیق نمیکنند .

(۱۸) و کیست ستمکار تر (یعنی کافر تر) ؟ از آنکس که بر بندد بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریك برای او ، آنگروه مفتریان ، عرضه کرده خواهند شد در موقف به پروردگار خود و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضاء و جوارح ایشان گواهی دهند که این گروه آنانند که از روی عناد ، دروغ گفتند به پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریك ، بدانید که لعنت خدای بر ستمکارانست یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و می گوید :

(۱۹) آنانکه باز میدارند مردمانرا از راه خدای یعنی از دین او و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدایرا بکجی و انحراف از راستی و ایشان بدان سرای باقی ، ایشان ناگرویدگانند (تکرار

۱ ـ آیه اینست : « افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة اولئك یومنون به و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلاتك فی مریة منه »

ضمیر جهت تاکید کفر ایشانست به آخرت) (۱)

(۲۰) آنگروه کافران نباشند عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود در زمین یعنی در دنیا و نیست مر ایشانرا بغیر از خدای هیچکس از دوستان که عقوبت الهی ازیشان باز دارد بلکه افزون کرده شود برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهت ضلال و اضلال نبودند که در دنیا توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند و نبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت را چه ازدیدن آن کور بودند .

(۲۱) آنگروه آنانند که در بازار معامله زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد وگم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه .

(۲۲) بیشك و شبهه ایشان در آنسرای ، ایشانند زیان کارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتانرا به پرستش خدای خریده اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبای باقی اختیار کرده و درین سودا غبنی فاحش است .

نظم

مایهٔ دین را بدنیا دادن از دون همتی است
زانکه دنیا جملگی رنجست و دین آسایش است
نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی
اندرین سودا ، خرد داند که غبنی فاحش است

(۲۳) بدرستیکه آنانکه از روی اخلاص گرویده اند و کرده‌اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعبد بنوافل و آرام گرفته اند بذکر

۱ ـ آیه شریفه اینست : « الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً وهم بالاخرة هم کافرون » در اینجا دو ضمیر آورده چه فرموده و هم بالاخرة هم کافرون و این تکرار برای تاکید است وگرنه یك ضمیر کفایت میکرد .

پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر اورا یا برای او از ماسوی منقطع شده اند ، آنان ملازمان بهشت انـد ، ایشان دربوستانهای جنان دائم و باقی اند .

(۲۴) صفت این دو گروه که کافرند و مؤمن مانند کور و کرست و مانند بینا و شنوا (۱) آیا برابرند این دو فریق در صفت و شبه (یعنی برابر نیستند) ؟ آیا پس پند نمیگیرند بدین مثلها و تامل نمی نمایند در آن تشبیه که کرده است کافر را به نابینا بجهت عدم مشاهدهٔ او مرآیات قدرت را و به ناشنوا بسبب تصامم (۲) اواز استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر جهت آنستکه حال مؤمنان در سمع و بصر برضد احوال کافران است . در **بحرالحقایق** فرموده که اعمی آنستکه حق را باطل و باطل‌را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کیست که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید وسمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر فرماید و بحقیقت بصیر کیست که دیدهٔ بصیرتش بکحل بیبصر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش همتش بگوشوارهٔ فنی و بی بسمع آراسته بود هرکه بخدا بیندجز بخدا نبیند وهرکه بخدای شنود جز از خدای نشنود

رباعی

گوشی که بحق باز بوددرهمه جای او هیچ سخن نشنود الا ز خدای
وان دیده که زو نور پذیرد اورا هـر ذره بود آینـهٔ دوست نمای

(۲۵) و بدرستیکه ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او ، پس گفت مر ایشانرا ، بدرستیکه من شما را بیم کننده ام و هویدا سازنده

---

۱ ـ آیـهٔ شریفه اینست : « مثل الفریقتین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع ... »

۲ ـ خود را بکری و ناشنوائی زدن

یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان می کنم .

(۲۶) یا نذیرم به آنکه نپرستید مگرخدایرا که اگر پرستش جزوی بنمائید ، بدرستیکه من می ترسم برشما عذاب روزی که مولم است آن عذاب درو (ووصف یوم به الیم از قبیل اسناد مجازی است از برای وقوع الم درو) .

(۲۷) پس گفتند اشراف و رؤساء آنانکه کافر بودند از قوم نوح ، نمی‌بینیم ترا مگر بشری مانند ما یعنی فضل ومزیتی که ترا برما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت تو و بر ما واجب گرداند اطاعت تو از تو در نمی یابیم ، ایشان هیاکل بشریت دیدند و از درك حقایق انسانی غافل ماندند

مثنوی

همسری بـا انبیـاء بر داشتند اولیارا همچو خود پنداشتند
گفته اینك ما بشر ایشان بشر ماو ایشان بستهٔ خوابیم وخور
این ندانستند ایشان از عمـی در میـان فرقی بود بی منتها
هردوکان زنبورخورد از یکمحل زین یکی شد زهرو آن دیگر عسل
هردوکان آهو گیا خوردند وآب زان یکی خونشد زدیگر مشك ناب
آندو نی خوردند از یك آبخور آن یکی خالی ودیگر پرشکر
صد هزاران همچنین اشباه بین فرقشان هفتـاد ساله راه بین

و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان فرودان و فرو مایگان مااند در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکر رای و تامل یا متابعان تو از اراذل اند در بادی الرای یعنی هرکه دریشان نگرد صفت رذالت دریشان مشاهده کند و نمی بینیـم شمارا یعنی ترا و پیروان ترا برما افزونی که بدان مارا متابعت شما باید کرد بلکه گمان میبریم شمارا دروغگویان یعنی ترا دردعوت نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو

(۲۸) گفت نوح ای گروه من مرا خبر دهید اگر من باشم

برحجتی هویدا ازنزد پروردگار من که برصحت دعوی من گواهی دهد
وبدهد خدای مرا بخشایشی از نزدیك خودکه نبوتست ، پس پوشیده
ماند بر شما (و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده
گردانید آن حجت را برشما بسبب معرفت آن و منع علم شما از
آن (۱)) آیا برشما بندیم آنرا یا الزام کنیم شمارا بقبول آن (و
گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شمارا بر اهتدی
برآن) (۲) وحال آنکه شما مرآن حجت‌را کارهان وناخواهندگانید
قتاده فرموده‌که اگر نوح توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در
قبضهٔ مشیت حضرت پروردگار است تا حاجت عدل او کرا رانـد و
نائب فضل او کرا خواند

نظم

یکیرا بخوانی که مقبول ماست — یکی‌را برانی که مخذول ماست
بدو نیك امر تـورا بنـده ام — بتسلیم حکمت سر افکنده ام

(۲۹)ای گروه من نمیخواهم ازشما بر تبلیغ رسالت (ضمیر
علیه کنایهٔ غیر مذکور است) (۳) خواستهٔ راکه مزدکار من باشد تا
برشما گران‌آید اگر اداکنید یا مرا سخت بود اگر اباکنید ، نیست
مزد من مگر برخدای . آورده‌اندکه اشراف قوم نوح میگفتند اراذل
و ادانی را از مجلس خود دورکن تا ما باتو مجالست کنیم ، نوح
علیه السلام در جواب ایشان فرمود : و نیستم من رانندهٔ آنها که
گرویده اند ، بدرستیکه ایشان ملاقات کنندگانند جزای پروردگارخود
را و بقرب او فائز خواهند بود ، پس چگونه برانم ایشانرا ولیکن‌من
می بینم شمارا گروهی که نمیدانید قدر اینانرا .
(۳۰) وای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع کند
از عذاب خدای اگر برانم ایشانرا ؟

---

۱ و ۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « فعمیت علیکم انلزمکموها وانتم لها
کارهون » ۳ـ آیه اینست « لااسئلکم علیه مالا ان اجری الا علی‌الله ...»

آیا چرا در نمی یابید که التماس طرد ایشان می نمائید گفتند
تو باینهمه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت
دارند و بباطن مخالف توانند نوح فرمودکه :
(۳۱) و نمی گویم شمارا که البته نزدیك من خزینه های علم
خداوند است و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم ونمی
گویم بدرستیکه من فرشته‌ام تا شما گوئید که **ما انت الا بشر مثلنا**
ونمیگویم‌مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگردچشمهای‌شما وبجهت فقر
ایشانرا اراذل میگوئید آنکه نخواهد داد خدای ایشانرا نیکوئی چه
آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده به از آن است
که شمارا در دنیا داده و خدای دانا تر است بانچه در نفسهای ایشان
است از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم درظاهر
بدرستی که من آن هنگام باشم از ستمکاران چه انبیارا حکم
به ظاهر است .
(۳۲) گفتند ای نوح باما مجادله ومخاصمه کردی‌پس‌بسیار گردانیدی
جدالرا با ما و دور ودراز کشیدی پس بیار آنچه مارا وعده دادی
از عذاب اگر هستی تو از راستگویان در وعید خود
(۳۳) گفت نوح جز این نیست که ، بیارد بشما خدای عذاب‌را
اگر خواهد عاجلا و آجلا و نیستید شما عاجز کنندگان خدایرا از
تعذیب خود بانکه بستیزید یا بگریزید
(۳۴) و سود نمیدارد شمارا نصیحت کردن من اگر خواهم
آنکه نصیحت کنم مر شمارا اگر هست خدای تعالی که میخواهدآنکه
شمارا گمراه سازد در کلام تقدیم وتاخیری هست تقدیرش آنکه اگر
خدا اغوای شما خواهد ومن خواهم که نصیحت کنم شمارا آن‌نصیحت
نفع نمی رساند ، اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما
بروفق ارادت و بسوی او بازگردیده خواهید شد وبراعمال خود خبر
خواهید یافت .

(۳۵) بلکه گفته اند قوم او بر میبافد نوح وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتیم بگو اگر من بر بافته ام وحی را پس برمن است وبال گناه کردن من و من بیزارم از آنچه شما گناه میکنید و اسناد آنرا بمن می نمائید

(۳۶) وحی کرده شد بسوی نوح آنکه ایمان نخواهند آورد از گروه تو مگر آنکس که ایمان آورده پس اندوهناك مشو بانچه هستند که می کنند ازتکذیب و ایذاء و چون فائدهٔ دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسیده حکم شد که ای نوح میان اجتهاد دربند

(۳۷) و بساز کشتی را بنگاهداشت ما یا با عین ملائکه که مدد کار و موکل تواند و وحی کردن ما بتو در ساختن آن (ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بساز چون‌سینه مرغ) و خطاب مکن با من در بارهٔ آنانکه ستم کردند یعنی از من در مخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان بدرستیکه ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم‌اند بغرق . در خبر آمده که نوح چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت ودر مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آباء کرده از قبول دعوت نوح ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرموده

(۳۸) و بود که میساخت کشتی را و هرگاه که بگذشتندی بر او گروهی از قوم او افسوس کردندی چه کشتی را در بیابانی میساخت دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو ؟ و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی در آخر نجار شدی نوح علیه‌السلام گفت اگر سخریه می کنید با ما پس ما افسوس خواهیم کرد برشما همچنانکه شما افسوس میدارید با ما

(۳۹) پس زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بدو عذابی که اورا رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است و فرودآید بدو عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دوسال طول او سیصد گز وگفته اند هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز و گویند ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه و غیر از اینها نیز گفته اند و آنرا بسه طبقه مرتب ساخته و بقیر مطلی گردانیده و بحکم الهی زوجی‌از هرنوع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیانرا با امتعه و اغذیه در وسطی جای مقرر فرموده و بتهیه اسباب و اتمام این مهام مشغول میبود

(۴۰) تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب و بجوشید آب ازتنور وآن‌تنوری بود ازسنك که حوا درآن نان بختی ومیراث بنوح رسیده بود ونشانهٔ عذاب آن بود که آب از آن تنور برجوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد گفتیم ما نوح را که بردار در کشتی از هر جنسی دوجفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند دوتا نر و ماده (وحفص بتنوین کل میخواند یعنی از هر حیوانی دو جفت بکشتی بر) وکسان خویش را نیز بکشتی درآر مگرآنراکه پیشی گرفته است بر او قول ما یعنی حکم بهلاك وی وآن کنعان بود و واعله که بسر وزن نوح بوده اند وبردار درکشتی هرکسی را نیزکه ایمان آورده

و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده بانوح علیه السلام مگر اندکی از مردمان که زوجهٔ مسلمهٔ او بود وسه پسر حام و سام ویافث و زنان ایشان هفتاد و دو تن از زن و مرد و غیر ایشان که‌مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح هشتاد تن پس نوح ایشانرا بنزدیك کشتی در آورده وسر پوشیکه ترتیب داده بود بر بالای کشتی بوشید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب فرود آمدن آغاز کرد

(۴۱) و گفت حضرت نوح با قوم سوار شوید در کشتی در حالتیکه گوئید بسم الله یعنی نام خدا برید در وقت راندن کشتی و بهنگام باز داشتن آن و گفته اند بنام خدایست رفتن و استادن چه درخبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود **بسم الله** گفتندی روان شدی وچون خواستندی که ساکن شود **بسم الله** گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت بدرستیکه پروردگار من آمرزندهٔ مؤمنان است مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجات می دهد .

(۴۲) و کشتی میبرد ایشانرا در میان موجها که از عظمت بود مانند کوهها و آواز داد نوح مر پسر خود کنعانرا و گویند نام او یام بوده و حال آنکه بود بر کرانهٔ آنکشتی و پدر اورا مسلمان می دانست پس از فرط شفقت گفت ای پسرك من سوار شو در کشتی باما تا ایمن شوی و مباش با ناگرویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی وبا کافران در کیش ایشان متفق بودی

(۴۳) گفت در جواب پدر زود باشد که باز گردم بسوی کوهی که از غایت رفعت نگاهدارد مرا از غرقه شدن در آب گفت نوح نگاهدارندهٔ نیست که امروز منع کند و باز دارد چیزی ازعذاب خدای مگر آن کسی که می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون **ماء وافق وعیشة راضیه** یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسیکه خدای بر او ببخشد در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حائل شد میان پدر و پسر موج طوفان پس گشت از جملهٔ غرق شدگان

القصه نوح از کوفه یاازهند یا ازعین ورده که موضعی است بجزیرهٔ در کشتی نشست در عاشر ماه رجب و کشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید .

(۴۴) و گفته شد یعنی حق سبحانه گفت ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون آوردهٔ و ای آسمان باز گیر آبی راکه فرو گذاشته ای وکم کرده شد آب بر روی زمین و گزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاك اشرار و نجات ابرار و قرار گرفت کشتی بر کوه **جودی** ازارض موصل یاشام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان ششماه تمام بود و گفتند دوری و هلاکت باد مرگروه ستمکاران را یعنی کافرانرا و چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمدند آنروز را بجهت شکرانه روزه داشت وصوم عاشورا سنت شد

این آیه در غایت فصاحت و بلاغت است . در مفتاح وکشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجب نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلك تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخنوری سعت ایراد آن ندارد حواله وقوف بر رقایق ودقایق اینحال بمطالعهٔ این محل در **جواهر التفسیر** میرود و من الله توفیق (۱)

مصرع

یغوص البحر من طلب اللئالی

(گوهرطلبی روی سوی دریا کن)

---

۱ ـ غواص اگر هراس ز دریای ژرف داشت
هرگز بدست او درو لعل و گهر نبود

گر آدمی بکنج خرابات می نشست
اورا چو مرغ شاهپر و بال و پر نبود

دهقان بوقت دانه بیفشاند و رنج برد
دیدی بعاقبت عملش بی ثمر نبود

گنجور را ببین که چه رنج وستم کشید
بیرنج هیچکس بجهان بهره ور نبود

نادان کسی که تن بقضا و قدر دهد
ای کاشکی که نام قضا و قدر نبود (جلالی)

(۴۵) و بخواند نوح علیه السلام پروردگار خود را پس گفت ای پروردگار من بدرستیکه پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل تـرا نجات دهم و او هلاك شد بدرستیکه وعدهٔ تو راست است و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی ، حکمت در این‌چیست؟ **امام ماتریدی** قدس سره درتاویلات آورده که نوح از کفر پسر خبر نداشته چه اگر خبر داشتی این سؤال نکردی زیـرا که حق سبحانه و تعالی فرموده بود **ولاتخاطبنی فی‌الذین ظلموا** و چون این سؤال فرمود جواب او رسید :

آیه ۴۴ اینست : « وقیل یا ارض ابلعی ماءك و یا سماء اقلعی و غیض المـاء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعـداً للقـوم الظالمین »

درتفاسیر بزرك مانند کشاف وتفسیر نیشابوری وامام فخررازی و غیره در بیان کمال فصاحت وبلاغت این آیه سخنان بسیاری آورده اند از آنمیانه نیشابوری در تفسیر خود مینویسد :

نظر در این آیت از چهار جهت است :

۱ — از جهت علم بیان ۲ — ازجهت علم معانی ۳ـ ازجهت فصاحت معنوی ۴ — از جهت فصاحت لفظی .

اما از جهت علم بیان نظر در او از جهت مجاز و استعاره و کنایت است و از نظر علم بیان آنستکه حق سبحانه و تعالی خواست که بیان کند این معنی را که اراده فرمودیم که باز گردانیم آبی که منفجر شده بود از زمین به درون او بازگشت و فرو رفت وطوفان از آسمان می آمد و می بارید خواستیم که منقطع شود منقطع شد و باز ایستاد و دیگر آنرا خواستار شدیم که کم گردانیم آبی را که از آسمان فرود آمده بود ، کم شد و باز ایستاد و دیگر آنکه، بگزاریم کار نوح راکه نجات وی و یارانش بود وغرق ناگرویدگان بر حسب وعده ، گذارده شد و دیگر آنکه کشتی را قرار دهیم بر کوه جودی ، پس قرار گرفت و آن چنان شد . و در دنبالهٔ این

(۴۶) گفت خدای ، ای نوح بدرستیکه پسر تو ، نیست از از اهل دین تو (۱) بدرستیکه او خداوند عمل‌است نه نیك وشایسته پس مپرس از من ، آنچه نیست ترا بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه در آن جواز پرسیدن آنرا ندانی مپرس یا چیزیکه ترا به آن علم نیست چون کفر پسر تو از من سؤال مکن ، بدرستیکه من پندمیدهم ترا و منع میکنم از آنکه باشی از نادانان بسؤال غیر جایز

❋ سخنان بگفتارخود ادامه‌میدهد که ذکرآن در پائین این کتاب موجب تطویل کلام میشود :

همچنین **حضرت جارالله** در **کشاف** آورده که خداوند در این آیه بزمین و آسمان امری میکند که از نوع خطابات اهل تمیز و عقل است و این خطاب دلالت دارد برکمال قدرت واقتدار حضرت یزدان بر آسمان هـا و زمین چه این اجرام بزرك منقاد و مطیع میباشند زیرا هرچه میخواهد در آنهـا میتواند انجام دهد .... » بالاخره تمام گفتار و سخنان مفسرین راجع است بصناعات ادبی وکمال فصاحت و بلاغت این آیهٔ شریفه .

بنظر نگارنده چنانکه غالب حکمای قدیم و جدید نیز برآنند کرات دارای نفس مرید شاعری میباشند زیرا آنها نیز حرکت میکنند بحرکت چنبری (دوری) و طبیعت حرکت دوری نمی‌تواند بکند زیرا در حرکت دوری هر نقطهٔ طلب بانقطهٔ هرب یکی است برخلاف حرکت مستقیم که طلب وهرب دو نقطه دارد ، پس حرکت آسمانها وزمین حرکت طبیعی نیست وگردشش حرکت و جنبش ارادی است جنبش کرات ارادی و شوقی خواهد بود و بدیهی است که شوق بسفلیات نیز محرك فلکیات علوی نتواند بود بنابر[1] این برای‌نفوس افلاك یك معشوق و مشوق عالی تری باید در نظر گرفت خارج از

---

۱ ـ چو کنعانرا طبیعت بی هنر بود پیمبر زادگی قـدرش نیفزود
هنر بنمای اگر داری نه گوهر گل از خار است وابراهیم از آزر
(سعدی)

(٤٧) گفت نوح ، ای پروردگار من ، بدرستیکه من پناه میگیرم بتو بعد از این از آنکه بپرسم از تو آنچه نباشد مرا به آن چیز دانائی یعنی بجواز سؤآل از آن و اگر نیامرزی مرا و نبخشائی بر من ، باشم از زیان کاران ،

(۴۸) گفته شد که ای نوح ، فرود آی از کشتی بسلامتی حاصل ازحضرت ما باسلام وتحیتی از ما برتو وبرکتها وزیادتیها برتو یعنی در نسل تو تاآدم ثانی باشی درانتساب آدمیان بتو. قولی آنست که از اهل کشتی غیر از نوح و سه پسر اورا عقب نماند و تمـام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی شد سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراك و حام پدر اسود .

و سلام و برکت بر گروهی چند از آنها که با تواند یعنی آنها که ناشی میشوند از جمعی که با تواند یعنی مؤمنان و از آنها که

✲از ماده و مادیات جهان که آن عقل مجرد است که محرك نفوس فلکی و بشری وغیره میباشد و بنابراین معجزه بودن آیهٔ بالارا بویژه میتوان استنباط کرد زیرا که آسمانها وزمین نیز دارای نفس شاعر مرید میباشند چنانچه در مثنوی معنوی وارد است :

باد را بی چشم اگر بینش نداد　　فرق چون میکردی اندر قوم عاد
گر نبودی نیل را آن نوردید　　از چه قبطی را ز سبطی میگزید
گر نه کوه و سنك با دیدار شد　　پس چرا داود را او یار شد
این زمین را گر نبودی چشم وجان　　ازچه قارونرا فرو خوردی چنان

بالجمله تمام آیات و سور قرآن مشتمل بر فصاحت و بلاغت میباشد با اینحال ما بین آنهـا از حیث ایجاز و اطناب و فصاحت و بلاغت تفاوتهای بسیار است ازاینرو گفته شده است :

در بیان ودرفصاحت کی بود یکسان سخن ؟
گر چه گوینده بود چون جاحظ و چون اصمعی
از کلام ایزد بیچون که وحی منزلست
کی بود « تبت یدا » چون « قیل یا ارض ابلعی »

با تواند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد ، زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق پس برسد ایشانرا از ما عذابی دردناك در آخرت (مراد کفارند)

در **وسیط** از قرطی نقل میکنند که هیچ مؤمنی و مؤمنهٔ نباشد از آنروز تا روز قیامت الا که داخل است در این سلام و برکت و هیچ کافر و کافرهٔ نبود مگر که دخل دارد در این تمتع و عذاب

(۴۹) این قصه که مذکور شد از خبرهای غیب است که ما بواسطه جبرائیل وحی کردیم آنرا سوی تو که محمدی ، نبودی که بدانی آنرا نه تو و نه قوم تو که قریش اند پیش از این وقت پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانچه نوح صبر کرد بدرستیکه عاقبت نیکو ، مر پرهیز کارانراست در دنیا بظفر براعداء و در آخرت بدرجات العلا

پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیها است و شکیبائی علاج خستگیها ، نتیجهٔ شکیبائی ظفر است و کار بی صبران هر روز بتر است .

نظم

صبر است کلید گنـج مقصود　　بی صبر در مراد نگشود (۱)

---

۱ - سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد　　که کس همیشه گرفتار غم نخواهدشد
(**حافظ**)

شادمانی و غم و غصه همه می گذرد
رنج بیهوده مبر کار جهـان می گذرد

پایداری نکندشادی وغم دل خوشدار
خاطر راحت و حال[۱] نگران می گذرد

گر زیان میرسد ایدوست ترا رنجه مباش
که در این کهنه سراسود وزیان می گذرد

گرچه امروز گرانست بسی بوسهٔ یار
چونکه فردا شود آن نرخ گران می گذرد

گر صبر کنی مراد یابی وز پای در افتی ار شتابی
گر صبر کنی بصبر بیشك دولت بتو آید اندك اندك (۱)

(۵۰) وفرستادیم بقوم عاد برادر ایشان هود را (ذکراخوت جهت نسبت است چنانچه درسورهٔ اعراف گذشت) گفت هود ، ای گروه من بپرستید خدایرا بیگانگی ، نیست شمارا معبودی بجز او وشما اورا شریك اثبات میکنید ، نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکاء و ولد .

(۵۱) ای گروه من ، نمیخواهم شمارا بر تبلیغ رسالت مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالهٔ تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آن زمان فائده رساند که بمطامع فاسده آلوده نباشد

طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی طمع بگسل وهرچه خواهی بگوی

لاجرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود فرمود: نیست مزد من مگر برآنکسی که بمحض قدرت بیافرید مرا ، آیا چرا فهم نمی کنید و عقل خود را کار نمی فرمائید تا محقق را از باطل تمیز کنید ؟

آورده اند که عادیان دعوت هود را قبول نکردند و حقسبحانه بشامت آن سه سال باران ازیشان باز گرفت و زنان ایشان را عاقر و

❀ زود بینی که شده کوژ قد وقامت آن
که در امروز چنان سرو روان می گذرد
گل چو بشکفت دوروزش بجهان مهلت نیست
گاه بشگفتن وپژمردن آن می گذرد
عجب اینجاست که این چرخ کهن با همه عمر
باز در گردش و مانند جوان میگذرد
(جلالی)

۱ — در نسخ خطی این بیت ضبط نشده است .

عقیم (۱) ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود فرمود :

(۵۲) وای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از پروردگار خود بایمان ، پس باز گردید بدو از عبادت غیر او ، تا بفرستد از آسمان ، بر مزروعات شما بارانی پیوسته و بیفزاید ویاری کند شما را قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شمارا تا بمددایشان بر دفع اعادی قادر شوید ، پس سخن من بشنوید و بر مگردید از من و اعراض منمائید از پیغام الهی ، در حالتی که مصر باشید بر گناهان .

(۵۳) گفتند ای هود نیاوردهٔ بما ، حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود ، ایشان آنرا در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند : و نیستیم ما ، ترك کنندگان عبادت خدایان‌خودرا ازسخن تو که گوئی خدای‌را پرستید و نیستیم ما ترا از گرویدگان .

(۵۴) نمیگوئیم ما در شان تو ، مگر آنکه رسانیده اند بتو برخی از خدایان ما رنجی وگزندی و علتی وگفته اند مراد جنونست عادیان گفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان مارا ، ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان که نه برطریق عقل‌است ازتوشنیده میشود ، گفت هود ، بدرستیکه من گواه میسازم خدای‌را و شما نیز گواه باشید بر آنکه من بیزارم از آنچه شما انباز می گیرید .

(۵۵) بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریك میسازید ، پس اجتماع کنید برکید نسبت بمن ، همهٔ شمایعنی شما و خدایان شما دراهلاك من اتفاق نمائید ، پس مرا مهلت مدهید و هرچه خواهید در قصد من بکنید که من باك ندارم و بحمایت عصمت الهی ازمضرت ومعرت‌شما نیندیشم واین ازجملهٔ معجزات‌هود بود که‌تن‌تنها در

---

۱ ـ زنی که آبستن نشود واورا فرزند نیاید نازاد

مواجه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش (۱) و سطوت و ارباب شوکت وقوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نموده که جمع شوید واتفاق نموده بی مهلت درهلاك من سعی نمائید وایشان با وجود شدت قهر و اقتدار واختیار از رسانیدن اندك ضرری بدو عاجزشدند و نعم ما قیل

توخدارا شو اگر جمله عالم دریاست بخدا گر سر موئی قدمت ترگردد

و چون هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی وثوقی تمام داشت ، گفت :

(۵۶) بدستیکه من توکل کردم بر خدای که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم ، هیچ جنبدهٔ نیست مگر خدای فرا گیرنده است موی پیشانی اورا یعنی مالك اوست و قادر و غالب برو (اخذ نواصی (۲) تمثیل مالکیت و قدرت و تصرفست) بدرستیکه آفریدگار من برطریق حق وعدل است ، هرکه برو توکل کند اورا ضایع نگذارد .

دربحر **الحقایق** فرموده که صراط المستقیم آنستکه منتهی بحق باشد نـه بغیر او کما قال الله : **و ان الی ربك المنتهی** . و در **نقد النصوص** (۳) جامی قدس سره مذکور است در باب احدیت افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعلاتست بحکم تربیت هریکی

۱ ـ سخت گرفتن و حمله بردن

۲ ـ آیهٔ کریمه اینست : « مامن دابةالاهوآخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم »

ناصیهٔ : پایان روئیدن موی سراست از پیش سر که موی پیشانی باشد و اخذ نواصی کنایت است از استیلاء خداوند بر ممکنات چه بر همه قادر و توانا وغالب میباشد زیرا او حاکم است و ممکنات محکوم وهرنوع تصرف و توانائی و قدرت وقوترادارااست .

۳ ـ مراجعه شود ببرگ شماره ۳۶۶ جلد یکم این تفسیر

را بحسب قابلیات سوی حضرت خود میکشاند اینست سر **آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم**

مصرع

کش کشانت میکشد کانا الیه راجعون

واز این مقوله است قول قائل :

چون همه راه اوست ازچپ وراست تو بهرره که میروی اوراست (۱)
چون از او بـود ابتدای همه هم بدو باشد انتهـای همه

(۵۷) پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید ، پس بدرستیکه رسانیده ام بشما آن چیزیرا که برو فرستاده شده ام به آن سوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم وچون قبول نکردید حق سبحانه شمارا هلاك کند و جانشین شما گرداند آفریدگارمن گروهی را غیر شما وزیان نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق ، بدرستیکه پروردگار من بر همه چیز ها نگاهبانست یعنی افعال و اقوال واحوال همه‌را نگاه میدارد ومجازات آنها از اوفائت نمیشود و چون کفار قوم هود بدین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت :

(۵۸) و آنهنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان ، نجات دادیم هود علیه السلام را و آنکسانیکه گرویده اند بـا او و ایشان چهار هزار بودند که همه را بـا هود برهانیدیم از عذاب ببخشش و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان و برهانیدیم ایشانرا از عذاب درشت وآن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان درآمده و از ادبار بیرون شده اعضای ایشانرا پاره پاره میساخت .

(۵۹) وآن عاداست یعنی اثرها که در دیار احقاف می‌بینید آثار قبیلهٔ عاد است ، انکار کردند و کافر شدند به آیات پروردگار

۱ — پرتو روی دلبر خود را هرکجا میروم عیان بینم
(جلالی)

خود و عاصی شدند در فرستادگان او (و عصیان یك پیغمبر مستلزم عصیان همهٔ پیغمبرانست) و پیروی کردند فرمان هرسرکشی ستیزکار را یعنی عاصی شدند برکسی که ایشانرا بحق دعوت میکرد ومطیع گشتند آنرا که ایشانرا بکفر و ضلالت می خواند .

(٦٠) و از پی در آمده شدند در این سرای لعنت را که بعد از هلاکت است و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست -
بدانید که قوم عاد نگرویدند بپروردگار خود . بدانید که دوری
است مرعاد را یعنی از رحمت دورند . بعضی گفته اند دوری باد مرعاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاك ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب است . **قوم هود** : عطف بیان عاد است یعنی این عاد که هلاك شدند عاد اولی بودند که حضرت هود برایشان مبعوث بود نه عادارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاك شدند .

(٦١) و فرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود برادر ایشان **صالح** را (مراد اخوت نسبی‌است) ؛ گفت صالح ' ای قوم من بپرستید خدای‌را و بوحدانیت او بگروید ، نیست مر شما را معبودی بجز وی ، او بیافرید شمارا از زمین یعنی آدم علیه السلام را که پدر شماست ومواد نطفه هارا که نسل آدم از آن آفریده میشود ازخاك پیداکرد وزندگانی و بقا داد شمارا در زمین .
(در **مدارك** مذکور است که سال عمر هریك از قوم ثمود از سیصد تا هزار سال بود) یا شمارا قدرت داد برعمارت زمین تا منازل منزه ساختید و برحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید پس آمرزش خواهید ازو یعنی ایمان آرید تا شمارا بیامرزد ، پس رجوع کنید بپرستش او و از عبادت غیر او ، بدرستیکه آفریدگار من نزدیك است بامید واران برحمت ، اجابت کنندهٔ داعیانست بفضل ومنت

(٦٢) گفتند قوم که ای صالح ، بدرستیکه بودی تو درمیان ما امید وار یعنی نشانهٔ رشد و سداد در جبین حال تو می دیدیم پیش

از آنکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملك یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین میشوی حالا بدین سخن که تو میگوئی امید ازتو بریده ایم آیا مارا نهی میکنی از آنکه بپرستیم آنرا که بودند پدران ما که میپرستیدند و بتحقیق که ما در شکیم از آنچه میخوانی مارا بسوی آن ازتوحید و ترك عبادت اصنام ، شکی که در تهمت افکند یعنی گمانی که نفس را مضطرب می سازد و دل را آرام نمی‌دهد وعقل را شوریده می گرداند

(٦٣) گفت صالح ، ای قوم من ، خبر دهید مرا وفرض کنید که من اگر باشم بر حجتی روشن از پروردگار خود و داده باشد مرا از نزدیك خود پیغمبری ، پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا از عذاب خدای اگر نافرمانی کنم اورا در تبلیغ رسالت ، پس من شمارا بخدای می خوانم و شما مرا بـدین خود دعوت می کنید و با من مجادله می نمائید ، پس شما نمی افزائید مرا جز بزیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شمارا بدان .

آورده اند که قوم ثمود بعداز جدال بسیار طلب معجزه نمودند و قصهٔ صالح چنانچه در سورهٔ اعراف سمت تحریر یـافت و بدعای وی ناقه از سنك بیرون آمد بامر خدای تعالی صالح بریشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت :

(٦٤) ای گروه من ، این ناقه ایست که خدای خلق کرده برای شما در حالتیکه نشانهٔ است برقدرت او ، پس بگذارید اورا تابخورد و بچرد در زمین خدای یعنی روزی او بـر شما نیست و نفع او مر شما راست و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر ببدی قصد وی کنید ، پس بگیرد شمارا عذابی نزدیك یعنی متعاقب آزار او معذب گردید و مهلت نیابید .

(٦٥) پس پی کردند آن ناقه را (و تفصیل آن در سورهٔ **نمل** بیاید) و بعداز عقر ناقه بچهٔ او ببالای کوهی بر آمده سه‌نوبت

بانك کرد و صالح آنوقت در میان قوم نبود چون بیامد وحال با او تقریر کردند ، پس گفت شما بزئید و برخورید از حیات در سراهای خود سه روز که چهار شنبه وپنج شنبه وآدینه است وروز شنبه عذاب بر شما فرود آید ، این وعده ایست نه دروغ .

آورده اند که روز چهار شنبه روی ایشان زرد شده پنج شنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد ،

(٦٦) پس آن هنگام که آمد فرمان بعذاب ایشان ، نجات دادیم صالح را وآنانکه با او بودند از مؤمنان ، بفضلی و بخششی ازنزدیك ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مؤمنانرا از آن بلا برهانیدیم واز رسوائی آن روز (میشاید که مراد روز قیامت باشد)، بتحقیق که پروردگار تو ، اوست توانـا بر نجات مؤمنان ، غالب بر دشمنان بهلاك ایشان (١)

(٦٧) و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر فریـاد عظیم (مراد صیحهٔ جبرئیل است) ،

---

١ ـ و در **مثنوی معنوی** در این باب آورده :

روح همچون صالح وتن ناقه است — روح اندروصل وتن درفاقه است
روح صالح قـابل آفات نیست — زخم بر ناقه بود برذات نیست
روح صالح قـابل آزار نیست — نور یزدان سغبهٔ کفـار نیست
جسم خاکی را بدو پیوسته جان — تـا بیازارند و بینند امتحان
بی خبر کازار این آزار اوست — آب این‌خم متصل با آب جوست
ناقهٔ جسم ولی را بنده باش — تا شوی باروح صالح‌خواجه تاش
گفت صالح چون که کردید این جسد — بعد سه روز ازخدا نقمت رسد
بعد سه روز دگـر از جان ستان — آفتی آید کـه دارد سه نشان
رنك وروی جمله تان گردد دگر — رنك رنك و مختلف اندر نظر
روز اول رویتان چون زعفران — دردویم رو سرخ همچون‌ارغوان
در سیم گـردد همه روها سیاه — بعد از آن اندر رسد قهر اله
گر نشان خواهید از من این‌وعید — کـرهٔ ناقه بسوی که دوید
گر توانیدش گرفتن چاره هست — ور نه خودمرغ امید ازدام جست

ودر **زاد المسیر** آورده که سه روز که وعدهٔ حیات داشتند در خانه های خود ساکن شده قبرها کندند و منتظر عذاب می بودند و چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل خود بیرون آمده یکدیگر را می خواندند کـه ناگاه جبرئیل بر صورت اصلی خود پایش بر زمین وسر بر آسمان ، پرهای خویش نشر کرده از مشرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید وبراق وپیشانی باجلا و نورانی و رخساری برافروخته وموی سر وی سرخ برنك مرجان ظاهر شد وافق را بپوشانید و ثمود آن حال را مشاهده کرده و روی بمساکن نهاده بقبور در آمدند ، جبرئیل نعره زد که **موتوا علیکم لعنة الله** بیکبار همه مردند و زلزله در خانها فتاده سقفها بریشان فرود آمد ، پس گشتند در سراهای خود و در زمین مردگان وخسبیدگان (١)

(٦٨) گویا که هرگز نبوده اند در آن سراها ، **در وسیط**(٢) آورده که خدای تعالی بدان‌صیحه هلاك کرد آنانرا که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغـارب وسهول و جبال مگر یك مرد که اورا ابورغال گفتندی ، واز حضرت رسالت پناه ص پرسیدند ابورغال کیست؟ حضرت فرمود که پدرقبیلهٔ ثقیف . بدانید بدرستیکه ثمود ، انکار کردند پروردگار خود را ، بدانید که دوری‌است ازرحمت من‌مرقوم ثمود‌را

(٦٩) و هرآینه بتحقیق آمدند فرستادگان ما ازملائکه که یازده

---

١ — آیهٔشریفه اینست : « واخذ الذین‌ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین »

و در مثنوی مولوی آمده :

شحنهٔ قهر خدا ایشان بجست — خونبهای اشتری شهری درست
چون همه در ناامیدی سر زدند — همچو مرغان در دوزانو آمدند
در نبـی آورد جبریل امین — شرح این زانو زدن را جاثمین
زانو آندم زن که تعلیمت کنند — وز چنین‌زانو زدن بیمت کنند

٢ — مراجعه شود به جلد اول

یا دوازده یا هفت یا هشت یا نه بودند و **دمیاطی** گوید سه فرشته بودند یعنی جبرئیل و میکائیل واسرافیل بر صورت جوانان ساده‌روی صاحب جمال آمدند بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه ، بمژده دادن او بفرزند یا بهلاك قوم لوط . در **حقایق سامی** مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت . صاحب کشف **الاسرار** فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت که **و اتخذ الله ابراهیم خلیلا** در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطعیت ایمن ساخت و هم در **حقایق** آورده که آن مژده بود بظهورحضرت سید انبیاء ازصلب وی به آنکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای احمدی است و چه بشارت در مقابلهٔ این تواند بود که پدری را پسری باشد .

رباعی

خوشوقت آن پدر که چنین باشدش پسر
شاباش از آن صدف که چنین پرورد گهر
آباء ازو مکرم و ابناء ازو عزیز
صلوا علیه ما طلع الشمس و القمر

ودمیاطی فرموده که جبرئیل علیه السلام بهلاك قوم لوط آمده بود و اسرافیل ببشارت ولد مرابراهیم را ومیکائیل بمحافظت لوط و اهل وی واخراج ایشان از مؤتفکات .

القصه چون نزدیك خلیل آمدند گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی ، گفت ابراهیم که جواب من سلام است بـر شما (ابراهیم ندانست که فرشتگانند ایشانرا در مهمانخانه نشانید) ، پس درنگ نکرد به آنکه آورد گوسالهٔ بریان کرده بر سنگ گرم ، پس خوان بگسترد و صلاح در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند .

(۷۰) پس آنهنگام که دید ابراهیم دستهای ایشانرا که مطلقا نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند انکار کرد آنرا ازیشان یعنی منکر شمرد و در دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان هرکه قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان

ازطعام‌وی نخوردند ترسید که مبادا دزدان باشند وضرری بوی رسانند. چون فرشتگان احساس خوف نمودند گفتند ای ابراهیم مترس بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده بسوی قوم لوط تا ایشانرا عذاب کنیم

(۷۱) و زن ابراهیم **ساره** بنت **هاران** استاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع می نمود یابرای خدمت مهمانان استادگی داشت چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمیپوشید همین که سخن فرشتگان شنید پس بخندید از جهت فرح وسروراو یا بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاك اهل فساد گویند خندهٔ‌او از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثل ملك بصورت بشر یا شگفت می ماند از خوف ابراهیم از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود وبر هر تقدیر چون ساره بخندید پس بشارت دادیم ما اورا بزبان ملائکه بوجود فرزندی اسحق نام و ازپس اسحق‌به یعقوب (تخصیص بشارت بساره بجهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم از **هاجر** پسری داشت اسماعیل نام وساره‌را هیچ فرزند نبود) ، پس چون مژدهٔ فرزند شنود :

(۷۲) گفت ای عجبا ! ! آیا من بزایم و حال آنکه من پیرزنم (در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بـود) ؟ و این شوهر منست در حالتیکه پیر است صد و بیست ساله یا صد ودوازده ساله ، بدرستیکه این خبرکه میگوئید ، چیزی عجیب است (استعجال وی از راه عادت بود نه از روی قدرت) .

(۷۳) گفتند فرشتگان مر ساره را ، آیا شگفت میداری ازکار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بیٔ علت و فضل بی علت ازمیان دو پیر فرزندی بیرون آرد .

بیت

قدرتی را که بر کمال بـود کی چنین ها ازو محال بود ؟

بخشایش خدای وبرکتها یعنی زیادتی خیرات او برشما باد ای اهل بیت

محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط وجمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم واز ساره پیدا شدند ، بدرستیکه خدای ستوده است باعطای نعم ، بزرگوار است باظهار کرم .

(۷۴) پس آنوقت که برفت از ابراهیم علیه السلام ترس وفزعی که داشت و آمد بوی بشارت اولاد ، در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما در شان قوم لوط . آورده انـد که ملائکه را گفت که شما هلاك میکنید اهل قریهٔ راکه در او صد مؤمن باشند ؟ گفتند نی ، فرمود که اگر نود باشند ؟ گفتند نی هلاك نمی کنیم ، همچنین ده‌ده کم میکرد تا بده رسید وبپنج ، پس بیکی ، ملائکه گفتند در هردیه که یك مؤمن باشد مارا بهلاك ایشان ، فرمان نیست ابراهیم علیه‌السلام فرمود که : **ان فیها لوطا** نه که لوط و بنات وی در آنجا اند ؟ فرشتگان فرمودند مـا لوط و اهل اورا بیـرون خواهیم آورد از میان ایشان .

(۷۵) بدرستیکه ابراهیم برد بار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بد کاران ، آه زننده و تاسف خورنده بود برآدمیان ، رجوع کننده بحضرت عزت (ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادلهٔ ابراهیم با ملائکه رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند وباز گردند از بدی) ملائکه گفتند :

(۷۶) ای ابراهیم روی بگردان و در گذر از این جدال ، بدرستیکه آمده است فرمان آفریدگار تو بعد از ایشان و بدرستیکه آینده است بدیشان عذابی باز ناگردیده بجدال و دعا ؛ پس ملائکه ابراهیم را وداع فرموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مـرد شمشیر زن چون بنزدیك **سدوم** رسیدند که لوط در آنجا بود نگاه کردند ویرا دیدند که در زمین کار میکرد ، پیش وی رفته سلام کردند :

(۷۷) و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما یعنی فرشتگان ما ، بسوی لوط ،

اندوهگین شد بدیشان وتنگدل شد بجهت ایشان نه‌از کراهت مهمانداری بلکه ایشانرا دید با رویهای خوش و صورتهای دلکش از بدی و بی باکی قوم اندیشید و گفت این روزی سخت است بر من .

آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تالوط چهار نوبت ببدی قوم خود گواهی ندهد ایشانرا هلاك مکنید ، لوط مهمانانرا که دیـد گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان ، گفتند چیست کار ایشان ؟ لوط را شرم آمد ، گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قومند ، جبرئیل بمیکائیل اشارت فرمود که این یك شهادت ، پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر آمدند دیگر باره اعاده نموده و چون بخانه رسیدند دیگر باره اداکرد و شهادت اربع وجود گرفت ، بعضی مردم مهمانان لوط را دیدند وخبر بدیگران رسید با زن لوط اکابر قوم را خبر کرده و روی بدر خانهٔ لوط نهادند :

(۷۸) و آمدند ، بلوط علیه السلام ، قوم او ، بشتاب دوانیده شده بسوی او وپیش ازاین وقت بودند که عملهای بد میکردند (از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس وبرای استهزاء نشستن برسرراهها) چون قوم بدر خانهٔ لوط آمدند و طلب مهمانان کردند گفت ای گروه من ، اینك دختران من ، ایشانرا بخواهید که ایشان پاکیزه ترند مر شمارا . تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا درشریعت وی تزویج مؤمنات بکفار می‌توانست کرد (۱) حضرت لوط از فرط فتوت وکرم و حمیت دختران خود را فدای مهمانان کرد و گفته‌اند مراد از بنات (دختران) نسای ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شمارا حلال‌اند، پس بترسید از خدای بترك فواحش ومرا رسوا مکنید در شان مهمانان

---

۱ — آیهٔ شریفه اینست : « وجاء قومه یهرعون الیه ومن قبل کانوا یعملون السیئات قال یاقوم هؤلاء بناتی اطهر لکم فاتقوالله ولاتخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید »

من ، آیا نیست از شما مردی راه یافته که شمارا پند دهد و از عملهای بد شمارا باز دارد .

(۷۹) گفتند ای لوط بدرستیکه تو میدانی نیست مارا در دختران تو هیچ حاجتی بدرستیکه تو میدانی آنچه مامیخواهیم از اتیان فاحشه .

(۸۰) گفت لوط در جواب ایشان کاشکی بودی مرا بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شمارا دفع کنم یا پناه گیرم و باز گردم بر کنی سخت یعنی عشیره و قبیلهٔ که بمدد ایشان دفع ومنع شما توانم نمود .

در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که **رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید** (یعنی بخدای پناه گرفت وحق سبحانه اورا یاری داد چه ملجاء درماندگان جز درگاه او نیست)

شعر

آستانش که قبله گاه همه است — از همه آفتی پناه همه است
هر که دل در حمایتش بستست — از غم هر دو کون وارستست

آورده اند که لوط در خانه فرو بسته بود واز پس در باایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه درآیند

✿ سعدی فرماید .

نه هرگز شنیدم درین عمر خویش — که بد مرد را نیکی آمد بپیش
نه ابلیس بد کرد و نیکی ندید — بر پاک ناید ز تخم پلید

و در این معنی نگارنده را ابیاتی است :

هر که خواهد شود به نیکی یار — باید اول شود ز بد بیزار
بد ز زشتان رسد نه از نیکو — نکند زشت مرد نیکو کار
چو عقاب از برای سوزش دل — نسزد آدمی شود خونخوار
نشنیدی عقاب آتش دل — بنشاند ز خون مرغ شکار
آب او قطره های خون دل است — نانش از پارهٔ تن جاندار

(جلالی)

لوط بغایت مضطرب واندوهناک شد ملائکه اورا بدان اضطراب وخروش و جزع دیدند .

(۸۱) گفتند ای لوط بدرستیکه ما فرستادگان پروردگار توایم وبعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان نمیرسند باضرار وایذاء تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نـه و مارا با ایشان گذار پس جبرئیل پیش ایشان باز شد و پر خود را برروبهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون آمده می گفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل فرمود که :

ببر کسان خود را بپارهٔ از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وباید که التفات نکند وواپس ننگرد از شما یکی پس همه اهل خود را ببر مگر زن خود را که او کافره است بدرستی که رسنده است اورا آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل فرمود که بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل گفت آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است :

(۸۲) پس آنوقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تاپر خودرا در زیر شهرهای ایشان در آورد وبرداشت وبر بالا برد تا بجائیکه اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند وما بقدرت کامله گردانیدیم زیر آن شهرهارا زبر آن یعنی سرنگون ساختیم وببارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن سنگی از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل است وآن گلی باشد باتش دوزخ پخته شده چون آجر یاسجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیا است یاسجین است که نام جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا ازدوزخ و آن سنگها بود بهم نهاده یا پی در پی .

(۸۳) نشان کرده شده بخطوط سیاه وسفید چون جذع یابیاض

و حمرت و در زادالمسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بر او نقطه های سیاه و برخی سیاه و بر او نقطه های سفید یا نام هرکسی که براو باران میشد بر آن نوشته بود یا آماده گشته در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان .

در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سبوئی .

قولی آنست که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هرکجا از ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام وی برسرش فرود آمد و هلاك شد .

آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد و تا چهل روز آن سنگ که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد و همینکه از حرم بیرون آمد بر وی فرود آمد و هلاك شد .

و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان دور چه ایشانرا استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد .

نظم

چو عالم از ستمگر ننگ دارد — عجب نبود که بر وی سنگ بارد
سگانرا سنگ درخورد است بسیار — چو ظالم را به بینی سنگ بردار

و گفته اند ضمیر **هی** راجع است به قری کفایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستم کاران مکه دور نیست و در اثنای اسفار بدان دیار می گذرند پس اولی وانسب آنکه بنظر اعتبار و اعتذار در آن نگرند و از عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آرند (۱)

(۸٤) و فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان بلد مدین برادر ایشان شعیب را ، گفت ای قوم بپرستید خدایرا بیگانگی ، نیست شمارا هیچ خدائی بجز وی و مکاهید و کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات

۱ — آیهٔ شریفه اینست : « مسومة عند ربك و ماهی من الظالمین ببعید »

و ترازو را در سنجیدن موزونات ، بدرستیکه من می بینم شمارا با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شمارا بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید رسم حق گذاری آنستکه مردمرا از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید و بدرستیکه من می ترسم بر شما با این خیانت که دارید ، عذاب روزی گرد در آینده (توصیف یوم باحاطه (۱) که صفت عذاب است بجهت وقوع آنست در آن یعنی در آن روز عذابی گرد شمارا فروگیرد که هیچکس راه رهائی نیابد مراد عذاب قیامت است یاعذاب استیصال) و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن واین غایت مبالغه است :

(۸۵) و ای گروه من ! بتمام بپیمائید مکیل را بپیمانه و تمام بسنجید موزون را بترازو بعدل و راستی و آنقوم با وجود خیانت در کیل و وزن هرچه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند واطراف درم و دینار را نیز میبریدند و در آن باب میگوید ،

و کم مکنید مردمان را ، چیز های ایشان یعنی بهای هرچه میخرند یا قراضهٔ که از دینار و درم میبرید و غایت تباهی مجوئید در زمین بلدهٔ خود در حالتیکه تباهکاران باشید :

(۸٦) آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترك حرام ، بهتر است شمارا از آنچه بخیانت جمع میکنید ، اگر هستید باور دارندگان مرقول مرا و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قبایح باز دارم یااز عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده ، بر من رسانیدن است و بس

بیت

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال

آیهٔ کریمه چنین است : « ... ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط »

آورده اند که انبیـاء علیهم السلام بردو قسم بوده اند بعضی آنکه ایشانرا فرمان بحرب‌بوده چون موسی و داود و سلیمان وبرخی آنکه ایشانرا بحرب نفرموده اند و شعیب از آنجمله بود که رخصت حرب‌نداشت قوم را همه‌روزموعظه میگفت وخود همه شب‌نماز میگذارد

(۸۷) گفتند قوم او که ای شعیب آیا نماز های تو میفرماید ترا بتکلیف آنکه ما ترك کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان یا دست بداریم آنچه میکنیم درمالهای خود وآنچه میخواهیم ازنقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر بدرستیکه تو برد باری ، راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تحکم میگفتند ومراد ایشان اضداد این سخنها و صفتها بود یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی .

(۸۸) گفت شعیب ای گروه من چه می بینید و چه میگوئید اگر باشم من بـر تصدیق و حجتی از پروردگار خود روزی داده باشد مرا از نزدیك خود روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مـال حلال بی خیانت و بخس (۱) و تطفیف (۲) یـامرا دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم و نمیخواهم من که مخالفت کنم شمارا و بیایم بسوی آنچیزی که شمارا از آن نهی میکنم یعنی شمارا از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آنشوم بلکه از هر چه باز میدارم خود نیز بـاز می ایستم از آنچیز نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کار های شما مادام که توانم ونیست توفیق من در اصلاح‌امور یا رسیدن بسر منزل صواب وصلاح مگر بهدایت ومعونت خدای، براو او توکل می کنیم که قادراست درهمه چیز وغیر او عاجزانند و بسوی اوبازمیگردم در هرچه نیت میکنم .

۱ — بخس : نقصان کردن و نقصان شدن ۲ — تطفیف : کم پیمودن بکیل .

(۸۹) و ای گروه من شمارا بر آن ندارد دشمنی من وستیزه کاری بامن اگر برسد شمارا مانند آنکه برسید گروه نوح را ازطوفان یا قوم هود را از باد صرصر (۱) یا قوم صالح را از وقعه رجفه (۲) و نیستند گروه لوط از شما دور یعنی در مکان وزمان بشما نزدیکند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید .

(۹۰) و طلب مغفرت کنید از پروردگارخود بایمان پس‌رجوع کنید بعبادت او و از پرستش غیر او بدرستیکه پروردگار من بخشنده بـر مستغفران است ، دوستدار تائبان است ((۳) ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان‌را دوست دارد و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان اورا دوست‌دارند)

قطب الابرار مولانا **یعقوب چرخی** قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را بـر این وجه آورده است که دوست دارندهٔ نیکی بهمهٔ خلق و دوست دلها بحق یعنی او نیـکانرا دوست میدارد و نیکان اورا دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چـون بنظـر تحقیق در نگرنـد اصـل حسن و احسان که سبب محبت میباشد غیر اورا ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد .

و از این نکتهٔ چند در آیت **یحبهم و یحبونه** (۴) برمنظرهٔ

۱ — صرصر : تند باد سخت سرد ۲ — رجفه ، زلزله ۳ — آیـهٔ شریفه اینست : « و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود »

٤ — اشاره است به آیهٔ شریفه : « یا ایهاالذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین ... » (سورهٔ مائده آیهٔ ۵۴ صفحهٔ ۳۲۶ تا ۳۲۹ این تفسیر جلد اول و برگ شمارهٔ ۸۸ — ۹۲ مقدمه این کتاب)

عیان جلوه نموده و **الولدالاعز زیدت حقایقه صفیا** فرموده (۱)

رباعی

ای حسن تو داده یوسفانرا خوبی — وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی
گر نیك نظر کنی کسی غیر تو نیست — در مرتبهٔ محبی و محبوبی

(۹۱) گفتند ای شعیب فهم نمی کنیم بسیاری از آنچه تومیگوئی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطهٔ قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد می گفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند : وما می بینیم ترا در میان ما بیقوت در دفع ما یا ضعیف البصر و اگرنه قوم تو بودندی که بردین ما اند و ما ایشانرا عزیز میداریم هرآینه ترا سنگسار میکردیم و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم بمرتبهٔ که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود .

(۹۲) گفت شعیب که ای گروه من آیا عشیره و قوم من عزیز ترند بر شما و دوست تر نزد شما از خدای و فرا گرفته اید شما امر خدایرا ازپس پشت همچون متروك و فراموش شده یعنی حق

---

۱ ـ تنها فرزندی که از کاشفی مورخان نامبرده اند وهم از وی آثاری بجا مانده است **فخرالدین علی** متخلص به صفی میباشد فخر الدین علی نیز مانند پدر باکثر علوم زمان خود آشنائی داشته کتبی چند نگاشته است که در مقدمهٔ این کتاب به آنها اشاره شده است

کاشفی نیز در این تفسیر از فرزند خود نام میبرد چنانکه در بالا یك رباعی از وی در این تفسیر نقل نموده همچنین در پایان مواهب علیه (این تفسیر) رباعی ذیل را که فخر الدین علی درماده تاریخ اتمام کتاب گفته درج و ثبت کرده است :

با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت — و انجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم مه و روز وسال تاریخ نویس — فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت

مراجعه شود ببرگ شمارهٔ ۲۵ الی ۲۸ و ۷۹ و ۱۲۵ تا ۱۲٦ مقدمه این کتاب

خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پشت پا می افکنید بدرستیکه آفریدگار من بآنچه شما می کنید آگاه است بر وجهیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست و شمارا مجازات خواهد فرمود

(۹۳) و ای گروه من عمل کنید بر حالهای خود که دارید از شرك و بخس که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بر او عذابی که اورا رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاك سازد وآنکس راکه او دروغگویست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم نه شما و انتظار برید آنرا که من با شما میگویم که من نیز با شما منتظرم :

(۹۴) و آن هنگام که آمد عذاب ما نجات دادیم شعیب را و آنانرا که **ایمان** آورده بودند با او ببخشایشی از فضل ما و بگرفت آنانرا که کافر بودند آواز جبرئیل که ایشانرا گفت **موتوا جمیعا** پس گشتند در سراهای خود مردگان و بر زمین افتادگان :

(۹۵) گویا که هرگز اقامت ننموده اند در آن دیار بدانید که هلاکت است قوم مدین را و دوری از رحمت من ، همچنانکه هلاك شدند و ملعون گشتند ثمود (تشبیه کرد مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب هردو قوم بصیحه بود) در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله فرموده که هیچ دو امت بیك عذاب هلاك نشدند الا قوم شعیب وصالح اما قوم ثمودرا صیحه از تحت ایشان بود واهل مدین را از فوق ایشان

(۹٦) و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بودند و بحجتی قاهر واضح که آن عصا بود (افراد عصا بذکر بجهة وضوح او است)

(۹۷) بسوی فرعون وگروه اشراف ازقوم او[1] پس پیروی کردند آن گروه فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی و نبود کار فرعون بر نهج رشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند .

(۹۸) پیش روی کند فرعون قوم خود را روز رستخیز پس

در آردهان باتش و بـد مـکانی است در آمده شده درو یعنی آتش دوزخ چه موردکه آبش خور است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد وآتش موردی است بر ضد آن .

(۹۹) و از پی در آمده شدند فرعون وقوم او در این سرای لعنت را و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است بد عطائیست داده شده برایشان یعنی لعنت هردو جهان

(۱۰۰) این خبر از اخبار ودیه های هلاك شده که قصه آنرا بر تو میخوانیم بعضی از آنها باقی است پیدا آبادان چون زرع قایم ایستاده و برخی مفقود است باحزاب چون گشت درود. گفته اند قائم آنستکه اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و **حصید** آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح (۱)

(۱۰۱) وما ستم نکردیم براهل این دیهها با هلاك ایشان ولیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود، پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند از ایشان آن خدایانی که از روی جهل بودند که میخواندند و میپرستیدند بجز خدای یعنی الهۀ ایشان باز نداشتند ازایشان هیچ چیز وقتیکه آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و نیفزودند ایشانرا جز زیانکاری و هلاکت

(۱۰۲) و مانند این گرفتن است ، گرفتن پروردگار تو ، چون بگیرد اهل دیهها را و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ، بدرستیکه گرفتن خدای ، دردناك و سخت است واز آن گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست .

قطعه

کسی کز صرصر ظلمش دمادم   چراغ عیش مظلومان بمیرد (۲)
نمی ترسد از آن کایزد تعالی   اگرچه دیرگیرد ، سخت گیرد

۱ ـ آیه کریمه اینست : « ذلك من انباء القرى نقصه علیك منها قائم و حصید »
۲ ـ مکن بددر جهان ایدوست هرگز   که هرکس کیفر کردارش بیند
بچشم خویشتن بینی که درباغ   کسی ازشاخ بی بربر نچیند (جلالی)

(۱۰۳) بدرستیکه دراین چه یاد کردیم از قصص ، هرآینه عبرتی است مرکسی را که بترسد از عذاب آن سرای . روز قیامت روزی است جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همۀ خلق را در وی جمع کنند وآن روز ، روزی‌است‌حاضر شده دروی اهل‌آسمان وزمین

(۱۰۴) و باز پس نمیداریم آن روز را مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نگردد .

(۱۰۵) روزی که بیاید آن روز مشهود ، سخن نگوید هیچکس سخنی که اورا نفع رساند مگر بدستوری خدای واین در موقف خاص باشد و موقفی دیگر باشد که درو اجازت سخن گفتن نیز نبود **هذا یوم لاینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون** (۱)

پس‌از اهل موقف بدبخت باشدآن که بمقتضای وعید دردوزخ جای او باشد و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت ماوای او بود

در **حقایق سلمی ، از شقیق بلخی** (۲) قدس سره نقل می کند که « علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت ازدنیا وکوتاهی امل و شرمندگی ونشانۀ شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا وطول امل وبیحیائی »

شیخ ابو سعید خراز (۳) قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی درین سوره دوکار عظیم بیان فرموده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار بر آورد و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه از هیبت آن خبر و سطوت اینحکم فرموده که **شیبتنی سورة هود** (۴)

۱ ـ سورۀ مرسلات ـ آیۀ ۳۵ و۳۶ ـ ۲ ـ شیخ ابوعلی بن ابراهیم معروف و مشهور به شقیق بلخی تربیت و خدمت از ابراهیم ادهم بلخی یافت و خود نیز جمعی را تربیت نموده یکی از شاگردان وی شیخ حاتم اصم میباشد . شیخ شقیق به امام همام محمد باقر منسوب است و گفته‌اند (ریاض‌العارفین)در ماوراءالنهر بتهمت رفض شهید شد ۳ ـ ابوسعید خراز نیزاز‌بزرگان علماء وعرفا میباشد . ٤ ـ یعنی پیر گردانید مرا سورۀ هود

قطعه

آن یکیرا از ازل نوح سعادت بر کنار
وین یکیرا تا ابد داغ شقاوت بر جبین
عدل او میراند اورا سوی اصحاب شمال
فضل او میخواند این را نزد اصحاب یمین

(۱۰۶) فاما آنانکه بد بخت شدند ، پس در آتش دوزخند ، مر ایشانراست در آتش فریادی سخت وناله زار (زفیر (۱) صوت شدید را گویند و استعمال آن در مبداء صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف او بود و در آخر نهیق مستعمل می باشد ، تشبیه میکنند فریاد اشقیاء را بانکر اصوات (۲)) واین بدبختان با این ناله و افغان

(۱۰۷) جاویدان باشند درآن آتش تا آسمانها وزمینها برجاست (این کلمات (۳) در عرف عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان وزمین باز بسته نباشد چه نصوص داله برتابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفاری که اشقیاء عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود) مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا ازعذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد باعذابی دیگر غیراز عذاب آتش چه‌در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است یکی از آنها آتستکه به آتش عذاب کنند ، پس استثنای از خلود باشد در عذاب نار نه ازخلود در دوزخ بدرستیکه پروردگار تو کننده است هر چیزیرا که خواهد از انواع تعذیب ،

(۱۰۸) و اما آنانکه نیکبخت شدند ، پس ایشان در بهشتند، جاودان در آن ، مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم

۱ - آیت کریمه اینست : « فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق » ۲ - اشاره است باین آیه : ان انکر الاصوات لصوت الحمیر » در این آیه بدترین و زننده ترین آواز هارا ، آواز حمار خوانده است و ذکر زفیر و شهیق در آیـهٔ بالا از جهت استعارهٔ تصریحیه میباشد ۳ - این کلمات یعنی مادامت السموات والارض

یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات (۱) زمین و آسمانی بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره (۲) در فتوحات آورده که « دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان » و گفته اند مراد فوق وتحت است چه عرب هرچه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند وآنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که تحت وفوق باشد سعداء در بهشت باشند مگر آنچه خواهد پروردگار تو که اورا از نعیم‌جنان بدولتی رساند زیادت ازآن که آن رتبهٔ رؤیت است و رضوان یابنعمتی که کنه آنرا کس نداند مگر وی که عالمست بجمیع معلومات ونکتهٔ «فلا تعلم نفس مااخفی لهم من قرة اعین» (۳) مؤید این قولست و شمهٔ ازین باب در سورهٔ توبه در تفسیر «و رضوان من‌الله اکبر» (٤) سمت ذکر یافته است ، و بباید دانست که علماء تفسیر درین استثناء سخن بسیار گفته اند .

در **زاد المسیر** آورده که استثناء لایفعله ودر معالم (۵)مرقوده که خدای بدین استثناء دانا تراست و اگر اقوال همه آورده شود شرط ایجازکه در اول مقرر شده باقی نماند **والله الباقی له الحکم و الیه ترجعون** .

عطا داد ایشانرا ، عطا دادنی نا منقطع یعنی ممتدالی غیرالنهایة

(۱۰۹) پس مباش درگمان (مخاصب حضرت رسالت ص وحقیقت خطاب راجع است بامت که می فرمایـد که بشك مباشید) از آنچه میپرستید ای گروه مشرکان در آنکه ضلالتی است مؤدی بهلالت یعنی شك مکنید در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاکت ایشان

۱ — سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۴۸ ۲ — مقصود حضرت شیخ محیی الدین عربی می باشد محیی الدین یکیٔ از بزرگترین عارف اسلامی‌است و اورا شیخ اکبر خوانده اند
۳ — سورهٔ سجدهٔ آیهٔ ۱۷ ۴ - سورهٔ توبه - آیـهٔ ۲۷ ص ۸۰ - ۷۹ این جلد ۵ - مراجعه شود ببرگ ۱۴۹ جلد اول

کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاك وعذاب ایشان شد ، نمیپرستند اهل شرکت بتانرا مگر بر وجهی که می برستیدند بدران ایشان بیش از این یعنی بباطل و بدرستی که بـا تمام رسانفده ام بدیشان ؛ بهرهٔ ایشانرا از عذاب ، در حالتیکه آن نصیب ناکاسته باشد .

(۱۱۰) و هر آینه ما دادیم موسی را تورات ، پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند ، بعضی برو بگرویدند و بعضی برو کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن و اگرنه سخنی است بیش گرفته شده از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان ، هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی و بدرستیکه کفار قوم تو ، هر آینه در گمان اند ازقرآن ، گمانی در ریبت افکنده یعنی نفس خودرا مضطرب و عقل را شوریده کننده .

(۱۱۱) و بدرستیکه هر یك از متخلفان ، از آنجمله انـد که هر آینه تمام خواهد داد ، برورد گار تو جزای علمای ایشان (بعضی آن را نافیه میدارند و لما بمعنی الا (۱) یعنی هیچکسی نیست مگر خدای تعالی که جزای عمل اوبر وجهی که باید بدو رساند . **صاحب ایجاز** فرموده که چون در **لما** معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه که **و ان کلا لما بعثوا لیوفینهم** و چون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار بسط مناسب نمود و ایـن وجوه بر تقدیر تشدید لما بود اگر مخفف خوانند .

صاحب کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم است و تنوین کلا عوض از مضاف الیه و ما زائده و تقدیرش چنین باشد که **وان کلهم لیوفینهم** . بدرستیکه خدای به آنچه شما میکنید واناست و چیزی از او فوت نمی شود تا توفیهٔ جزا نتواند کرد

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « وان کلا لما لیوفینهم ربك اعمالهم انه بما تعلمون خبیر »

بیت

بهمه کار بنده دانـا اوست　　بـه مکافات هم توانـا اوست

(۱۱۲) بس مستقیم باش همچنانکه فرموده شدی (۱) و باید که مستقیم شوند یا بفرمائی که : « مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند بـا تو (استقامت آنستکه مستقیم باشند بر امر و نهی) .

امام قشیری رحمة الله فرموده که مستقیم آنکسی است که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد » در **حقایق سلمی** ، از **جرجانی** قدس سره نقل می کند که : « طالب کرامت مباش ، طالب استقامت باش ،

محمدبن فضل رحمةالله فرموده که : « آنچیز که به بُودوی همهٔ نیکی ها نیکو شود و بـه نبودوی همه زشتی ها زشت شود استقامت است » **شیخ الاسلام** این سخن را بشنید و گفت که وی بسیار نیکو گفته است ، دلیلش **فاستقم کما امرت** .

بزرگی را برسیدند که کدام عمل فاضلتر است ؟ گفت استقامت .

ابوعلی نسوی رحمة الله فرموده که **حضرت رسالت** را در واقعهٔ دیدم ، گفتم سبب شیب تو از سورهٔ هود چه چیز است (۲)؟ فرمود که قوله تعالی :

فاستقم کما امرت

ای عزیز هرکرا قدم مترسخ نباشد رنجش ضایعست .

شیخ ابوعلی دقاق ، قدس سره گفته که : « استقامت آنستکه خود را از ما سوی الله محفوظ داری »
۱
و **خواجه عصمت بخاری** در صفت اهل استقامت فرموده :

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « فاستقم کما امرت و من تاب معك ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر » ۲ ـ مراجعه بذیل ص ۲۱۱ جلد دوم

نظم

کسی را دانم اهل استقامت — که باشد بر سر کوی ملامت
ز اوصاف طبیعت پاک مرده — باطلاق هویت جان سپرده
تمام از گرد تن دامن فشانده — برفته سایه و خورشید مانده (۱)

و از حد در مگذرید ، بدرستیکه خدای بدانچه شما میکنید ، بینـاست .

(۱۱۳) و میل مکنید بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمائید با ایشان یافرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد ایشان . **سفیان ثوری** رحمه الله علیه فرموده که هرکه قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریك باشد وهم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بیابان تشنه باشد وبر هلاك مشرف شود اورا آب توان داد ؟ فرمود ، نی ، گفتند اگر آبش ندهند بمیرد ، فرمود که دعه یموت (۲) .

مصرع

آنچنان بد زندگانی مرده به (۳)

پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل به ظلم مکنید که شمارا بساید یعنی شمارا برسد آتش دوزخ و نیست شما را بجز

---

۱ – نور الدین عبدالرحمن جامی فرماید :

سالکان بی کشش دوست بجائی نرسند
سالها گر چه در این راه تك وپوی کنند

۲ – یعنی وا گذار اورا بمیرد :

۳ – شیخ بزرگوار مصلح الدین سعدی شیرازی در سعدی‌نامه (بوستان) در سر انجام بیداد و ستم میفرماید :

گزیری بچاهی در افتاده بود — که از هول او شیر نر ماده بود
بد اندیش مردم بجز بد ندید — بیفتاد و عاجز تر از خود ندید
همه شب زفریاد و زاری نخفت — یکی برسرش کوفت سنگی و گفت

خدای از دوستان که عذاب از شما باز دارند ، پس شما یاری داده نشوید .

(۱۱۴) و بپای دارید نماز را در دو طرف روز ودر ساعتها از شب (نماز طرف اعلی روز ، نماز بامداد است ونماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز **زلف اللیل** مغرب وعشاء (۱)

آورده اند که عمروبن عزیه خرما میفروخت ، زنی صاحب جمال که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانهٔ وی در آمد ، عمرو او را تقبیل نمود و فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گریان گریان حال گذشته را بعرض رسانید آیه فرود آمد :

بدرستیکه نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه ببرند و محو کنند بدی هارا که غیر کبایر باشند ، حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاری ؟ گفت آری ، فرمود که

✿ تو هرگز رسیدی بفریاد کس — که میخواهی امروز فریاد رس ؟
همه تخم نا مردمی کاشتی — ببین لاجرم تا چه برداشتی
که بر جان ریشت نهد مرهمی ؟ — که دلها ز ریشت بنالد همی
تو ما را همی چاه کندی براه — بسر لاجرم در فتادی به چاه
دو کس چه کنند از پی خاص وعام — یکی نیك محضر دگر زشت نام
یکی تا کند تشنه را تازه حلق — دگر تا بگردن در افتند خلق
اگر بد کنی چشم نیکی مدار — که هرگز نیارد گز انگور بار
درخت ز قوم ار بجان پروری — مپندار هرگز کزو بر خوری

(مراجعه شود به بوستان سعدی – چاپ نگارنده ص ۴۹ – ۴۸)

۱ – آیهٔ شریفه اینست : « و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفاً من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلك ذکری للذاکرین »

شمس الدین محمد حافظ شیرازی فرماید :

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

که **هی** کفارته (آن نماز کفارهٔ این گناهست) ،

گفتند یا رسول الله این حال مرور است خاصه؟ گفت نی ، برای عموم مردم است ومؤید این قول درحدیث آمده که ازنمازی تا نمازی کفارت گناهانست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبائر اجتناب نمایند

واسطی قدس سره فرموده « که انوار طاعت ظلمت معاصی را محو می سازد » در **بحر الحقایق** آورده که انوار ذکر ومراقبت در **طرفی النهار و زلفا من اللیل** ، ظلمات اوقاتی را که بحوائج نفسانی صرف شده دفع می کنند » و بعضی بر آنند که حسنات ، گفتن کلمات اربعه است یعنی **سبحان الله والحمد لله ولا اله الاالله والله اکبر** ، این فرمان و این وعده ، پندی است مریاد کنندگانرا

(۱۱۵) و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی ، پس بدرستیکه خدای ضایع نگرداند مزد نیکو کارانرا (عدول از صبر اشاره به آنستکه شکیبائی از احسان است) (۱)

(۱۱٦) **فلولا کان** (پس چرا نبود) ، **لولا** بمعنی نفی است یعنی نبود از اهل قرنها که پیش از شما بودند خداوندان عقل ورأی که از روی حزم باز داشتندی مفسدان را از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی ، لیکن اندکی بودند از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات گذشتگان که ایشانرا نهی میکردند و پیروی کردند آنها که کافر شدند آنچیزیراکه منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزو های نفس کرده وتمام اهتمام به تحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ماورای آن اعراض نمودند و بودند کافران ،

(۱۱۷) و نخواست پروردگار تو که هلاك کند اهل دیهارا بشرك و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند درمیان

۱ ـ آیهٔ کریمه اینست : « فاصبر فان الله لایضیع اجرالمحسنین

۲ ـ تمام آیه اینست : « فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الاقلیلا ممن انجینا منهم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه و کانوا مجرمین »

یکدیگر یعنی بمجرد شرك هلاك نکنند تافساد ظلم به آن منضم نگردد و از اینجا گفته اند **الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم** .

(۱۱۸) واگر خواستی پروردگار تو ، هرآینه گردانیدی مردمان را یك گروه یعنی بر یك دین و یك آئین و همیشه باشند اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس

(۱۱۹) مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو برو و اورا بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند با آنکه مختلفند در روزی یکی توانگر است ویکی درویش مگر آنکه خدای ویرا قناعت دهد واز برای این اختلاف آفریده است خدای مردمانرا یابرای رحمت آفریده‌راه یافتگان را وتمام شد ، سخن پروردگار تو یعنی کلمهٔ که با ملایك گفته و آن اینست : هرآینه پر سازم ، دوزخ را از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری روی نموده ، همهٔ ایشان

(۱۲۰) و هر چیزی را که میخوانیم بر تو . از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست ؟ آنچه ثابت میگردانیم و بر جای میداریم به آن دل ترا یعنی فائدهٔ اخبار رسل آنستکه دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمائی و بر ایذای کفار شکیبائی کنی وآمده است بتو درین سوره آنچه درست و راست است .

در **معالم** فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همهٔ سور قرآنی هست و گفته اند هذه (۱) اشارت باخبار مذکور است درین سوره یعنی این خبرها راستست وپند استو یاد کردن مرگرویدگان را

(۱۲۱) و بگو ای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ، مرآنانرا که ایمان نمی آورند ، عمل کنید بر حالتیکه بدان متمکنید بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم برهمان حال که داریم ،

(۱۲۲) و چشم دارید بما انقلاب زمانه را ، بدرستیکه ما نیز

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست « وکلا نقص علیك من انباء الرسل ما نثبت به فوادك و جاءك فی هذه الحق و موعظة و ذکری للمؤمنین »

عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم .

(۱۲۲) و چشم دارید بما انقلاب زمان را ، بدرستیکه ما نیز منتظریم نزول عذاب را بشما .

(۱۲۳) و مرخدایراست ، علم آنچه غایب است از آسمانها و زمین ها و بسوی او باز گردد (۱) و **حفص** ، **یرجع** مجهول خواند یعنی باز گردانیده شود همهٔ کارها ، پس پرستش کن مراورا که مرجع همه اوست و توکل کن بر وی (تقدیم عبادت بر توکل اشارتشت به آنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود) و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه بندگان میکنند (و **حفص** بخطاب می خواند و مخاطب همهٔ مردمانند و در تیسیر از **کعب الاحبار** رحمة الله نقل می کند که فاتحهٔ تورات آیهٔ اول از سورهٔ انعامست و خاتمهٔ آن آیت آخر از سورهٔ هود .

والحمدلله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً

---

۱ — آیهٔ شریفه اینست- : « ولله غیب السموات و الارض والیه یرجع الامر کله فاعبده‌و توکل علیه وما ربك بغافل عما تعملون »

سورة یوسف مکیة و آیاتها مائة واحدی عشرة (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

الر ، در **کشف الاسرار** ، آورده که این حروف از متشابهات قرآن است ، **لایعلم تاویله الاالله** و گفته اند مواد ترکیب اسماء حسنی است ، اگر کسی داند چنانچه از **الر** و **حم** و **ن** ، **الرحمن** حاصل میشود یا مختصر آنست از اسمای الهی چنانچه: **الف** از **الله** و **لام** از **لطیف** و **راء** از رؤف یا از صفات او چنانچه الف ، از**انفراد** است ولام ، **لطیف** و راء' **رحمت** ، گویا قسم یاد میکند برین وجه که انفراد من بربوبیت و بلطف من بـا عارفان لطایف احدیت و برحمت بمن بر کافهٔ بریت .

جواب قسم چیست ؟

تلك (این آیات) **آیات الکتاب المبین** (آیتهای کتاب مبین است) یعنی سورهٔ که ظاهر است اعجاز آن (ویا هویداست معنی او بر متأمل یا روشن کننده است قصهٔ راکه یهود سؤآل کرده بودند ، چه در روایت آمده که علماء یهود بعضی از اشراف عرب را گفتند که از محمد سؤآل کنید که سبب انتقال آل یعقوب از **شام** به **مصر** چه بوده ؟ این سوره نازل شد (۲)

(۲) بدرستیکه مـا فرستادیم کتابرا (مراد این سوره است) قرآنی تازی وبعضی از قرآنرا قرآن گفته یعنی ما این سوره را بلغت عرب

---

۱ — گفته شده است که سه آیت از آغاز این سوره در مدینه فرود آمده، است .

۲ _ حکیم **ابوالقاسم فردوسی طوسی**[۱] ، شاعر بزرگوار ایران ، سبب نزول این سوره را در کتاب **یوسف و زلیخا** ، چنین آورده :

الف لام را تلـك آیـات را　　بخوان تـا بدانی حکایا ت را
سراسر همه قصهٔ یوسف است　　زقول جهان داور منصف است

فرستادیم تـا باشد که شما فهـم کنید و بمعانی آن برسید و حجت برشما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم ، شما در فهم آن عذر آرید

(۳) ما قصه میخوانیم بر تو بهترین قصه که خوانده میشود ، در **معالم** گوید که بهتر است بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها و در **عین المعانی** آورده که این قصه از قصه های دیگر احسن است چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بوده و در **تیسیر** اعجب القصص گوید و صاحب **بحر الحقایق** گوید که احسن است بجهت آنکه مشابهتی تمـام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند **یوسف** علیه السلام را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قـوی و حواس را ببرادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره (۱) برین منـوال تمام قصه را بـاحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعی است مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او بـا نکات ودقائق که در هر آیتی گفته اند حواله به **جواهر التفسیر** می رود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمهٔ الفاظ اکتفا می نماید .

✿ خرد باید این داستانرا نخست　　چو برخواننده باشد بداند درست
کنون ای، خرد مند دانش بذیر　　یکی سوی من کن دل هوش ودبر
ز آغاز بشنو که چون بد سبب　　که این سورت آمد زدادار رب
شنیـدم ز گفتـار دانشوران　　خرد بروران و سخن گستران
که یك روز پیغمبر ابطحی　　بد اندر سرای علی و وصی
نشسته بـه نزدیك سید همه　　نبی و علی و دگر فـاطمه
حسین و حسن آن دو پور بتول　　بیك جایگه بـر کنار رسول
بر ایشان همی بوسه دادی نبی　　بـه دیدارشان شادمانه علی
کز ایشان همی یافت آرام دل　　قرار دل و رامش و کام دل
هماندر زمان جبرئیل از خدای　　بیامد بـه پیغمبر پاک رای
ز یـزدان رسانید اول سلام　　پس آنگه چنین داد ویرا پیام
که گوید همی خالق ذوالمنن　　که شادی کنون از حسین وحسن

آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند یارسول‌الله **لو قصصت علینا** ، این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بوحی کردن مـا بسوی تو ، این سورهٔ مقرو را و بدرستیکه بودی تو پیش از نزول این سوره از نادانان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذمومه است .

(۴) یاد کن وقتی را که گفت یوسف مرپدر خود یعقوب را گویند یوسف در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمده یعقوب گفت ای پسر ترا چه بسر آمد ؟ گفت ای پدر خوابی عجیب دیدم ، بدرستیکه‌من دیده ام در خواب خود یازده ستاره را و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبزبود

✿ برایشان چنین رانده شد حکم ما　　که بینند بعد از تو ظلم وجفا
حسین را به خنجر ببرند سر　　حسن را کند زهر پاره جگر
پیمبر ز جبریل چون این شنید　　بباریـد بیجاده بـر شنبلید
بپرسید هم در زمان کاین جفا　　که‌خواهد نمودن پس‌از عهدما؟
مراین هر دو آرام جان را ستم　　زدست که خواهد رسیدن الم؟
بـدو گفت جبریل کز امتت　　که هستند تا حشر در منتت
پیمبر چنین گفت کاین امتـان　　که شان من شفیعم برعیب دان
بجای من این بیوفائی کنند　　بدین گونه پیمان من بشکنند
ندارند شرم از خدا و ز من　　بخون حسین و بخون حسن
چنین داد جبریل فرخ جواب　　به پیغمبر تازی ژرف یاب
که از امت اینکار طرفه مدار　　که‌زین طرفه‌تر پیش رفته‌است کار
ز اولاد یعقوب فرخ سیر　　همانا تو نشنیده ای این خبر
که‌با یوسف آن پاکزادان خویش　　چه‌جور وچه ظلم آوریدند پیش
اگر از برادر ستم ها رواست　　عجب نیست گر فعل امت جفاست
بگفت این و پس در دل مصطفی　　نگاریدش این سوره با صفا

که از آسمان این ستارگان و نیرین (۱) فرود آمدند ومن دریشان می نگریستم ، دیدم ایشان مرا سجده کنندگان ! .

یعقوب دانست که یوسف مرتبهٔ رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارهٔ بدیشان است وبا یعقوب و زوجهٔ او (که خالهٔ یوسف است) شمس و قمر عبارت از ایشان است تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف دارند ، هرآینه قصد هلاك او کنند

(۵) گفت ای پسرك من (تصغیر از روی شفقت و محبت است) (۲) ، مخوان و پیدا مکن خواب خود را بر برادران خود که حیله کنند برای هلاك تو ، حیله کردنی بسبب وسوسهٔ شیطان ، بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است مرآدمی را ، دشمنی است آشکارا که اورا برکید و مکر میدارد .

(۶) و همچنانکه ترا برگزیدند بر چنین خوابی که دلیل شرف و نشانهٔ تفوق تست بر اخوان ، بر خواهد گزید ترا پروردگار تـو بفرمان فرمائی و پادشاهی و خواهد آموخت ترا از تعبیر خوابها (یا بتاویل غوامض کتب منزله) و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست برتو وبر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بقولی که ایشانرا پیغمبر می گویند یابر نسل یعقوب که انبیاء از وی بیرون آورد ، همچنانکه تمام کرد نعمت را بردو پدر تو ، پیش از این وقت یا پیش از تو (مراد جد است و پدر جد) یعنی بر ابراهیم بخلت و نجات از نـار نمرود و بر اسحق باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ، بدرستیکه پروردگار تو ، داناست به آنکه استحقاق اجتبا دارد ، استوار کاراست

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « إذقال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکباً والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین » نیرین یعنی خورشید و ماه .

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « یابنی لاتقصص رؤیاك علی اخوتك فیکید والك کیداً ان الشیطان للانسان عدو مبین »

و درست کردار که بکند آنچه باید .

(۷) بتحقیق که هست ، در قصهٔ یوسف ودر حکایت برادران او ، نشانهای قدرت یا دلائل حکمت ، مرپرسندگان و غیر ایشانرا یوسف را یازده برادر بود یکی **بنیامین** وآن برادر اعیانی (۱) بود وشش دیگر **علاتی** (۲) که پسران خالهٔ یوسف نیز بودند ، یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی وایشان از دو سریه (۳) بودند واز آنها یفشالی وحادو میباشند

آورده اند که چون یوسف خواب مذکور باپدر خود تقریر کرد بکتمان آن وصیت فرمود و باجتباد و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران شنودند و نماز شام که ایشان بخانه رسیدند زنان آمدند و صورت حال بـاز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمده و بتدبیر مهم مشغول شدند .

(۸) یاد کن آنوقت را که گفتند برادران یوسف با یکدیگر ، هـر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین دوسترند بسوی پدر ما ، از ما و حال آنکه ما جماعتی توانا و کار گذرانیم و ایشان خرد سال و بی کفایت ، پس بایستی که مـا را دوستر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را برده مرد قوی اختیار کرده ، بدرستیکه پدر ما ، در دور افتادنی است آشکارا ازراه صواب یعنی رای‌او درین کارخطا واقع شده

۱ — اعیان : بزرگان و سران وهم بمعنای برادران مادری و پدری یعنی برادران ابوینی باشد .

۲ — علات . بفتح اول و تشدید دوم ، چند نفر زن که در نکاح یکمرد باشند و «علاتی» برادران پدری باشند و بنوالعلات پسرانی باشند که پدرشان یکی ولی مادر هایشان یکی نباشد اما برادرانی که از یك پدر ومادر باشند یعنی ابوینی باشند آنهـا را بنوالاعیان گویند .

حضرت یوسف با بنیامین برادر اعیانی بود لیکن بابرادران دیگر برادر علاتی بوده است . (۳) سریه : کنیز .

در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات ازیشان استماع کرد بصورت پیری بدیشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که‌شمارا به بندگی گیرد ، گفتند ای پیر ، تدبیر چیست ؟

(۹) گفت بکشید یوسف را (و گویند گویندهٔ این سخن ودان بود که گفت اورا بکشید) یا بیفکنید بزمین دور از عمارات یا بموضعی که در آن سباع باشد یعنی اورا غائب کنید تا خالی ماند برای شما روی پدر شما (یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی بشما اقبال کند) و باشید پس از یوسف (یعنی بعد از ساختن کار او) گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان ؛ این نیز از مکائد ابلیس است که ناشکیبایان بادیهٔ آرزو را از روی تسویف میگوید

مصرع

امروز گنه کنید و فردا توبه

آخر تامل نمی نمائید که عذر فردا را ، عمر فردا می باید و بر عمر فردا اعتماد نشاید .

نظم

کار امروز بفردا مگذاری زنهار — که‌چو فردا برسد نوبت کاردگراست

(۱۰) گفت گویندهٔ از ایشانکه یهودا بوده یا روئیل ، مکشید یوسف را که قتل بی گناهان گناه عظیمست و بیفکنید اورا در قعر چاه تا فرا گیرند اورا بعضی از راه گذریان که بدانجا رسند ببرندش بناحیتی دیگر وشما ازو باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بدین وجه می باید کرد اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت من ، پس همه بدین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه ها از زمین دمیده .

نظم

سنبل سر نافه باز کرده — گل دست برو دراز کرده (۱)
سیر ابی سبزه های نو خیز — از لؤلؤ تر زمرد انگیز

۱ـ فرودین آمد ودل شادانست — گاه وصل و طلب جانانست

چه شود که یوسف را باما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند ؟ یعقوب فرمود که من‌بی بهار رخسار یوسف‌چون بلبل خزان دیده خواهم بود ، روا مدارید که شما در گلزار باشید و من در خانه خار هجران گرفتار باشم .

نظم

حریفان در بهار عیش خندان — من اندر کنج غم چون دردمندان

فرزندان یعقوب درمانده پیش یوسف آمدند واز تماشای سبزه وصحرا شمهٔ با وی در میان آورده گفتند :

نظم

موسم گل دو سه روزیست غنیمت میدان
که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود

یوسف نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شد وبا برادرانش پیش پدر آمده التماس اجازه نموده بمضمون این مقالـه زبان حال بعرض رسانید :

نظم

زین تنگنای خلوتم ، خاطر بصحرا میکشد
کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را

(۱۱) گفتند برادران یوسف ، ای پدر ما ، چیست ترا که‌ایمن نمیداری مارا بر یوسف و تامل می کنی بر فرستادن او و حال آنکه ما مر اورا نیك خواهانیم و بغایت بر وی مهربان

(۱۲) بفرست اورا باما فردا بجانب صحرا تا در سعت وفراخی

✡ نو بهار آمد و گیتی نو شد — روز بوسیدن مه رویانست
از نشاط و طرب باد صبا — دهن غنچهٔ گل خندانست
لب هر جوی دوصد گل روئید — تك هر جوی درو مرجانست
موسم عید نمی باید خفت — خواب را موسم دی جبرانست
غم بیهوده ز دل بزدائید — هرکه غم میخورد او نادانست
کنج بیغوله نشستن تا کی ؟ — کار بیهوده بلای جانست (جلالی)

عیس میوه ها و نقلها خورد و بازی کند بـه تیر انداختن و شتر دوانیدن و بدرستیکه ما مر اورا نگاهبانیم از مکاره یااز سباع وهوام

(۱۳) گفت یعقوب ، بدرستیکه مرا اندوهگین می دارد آنکه شما ببرید اورا از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهدهٔ وی کم و دیگر می ترسم از آنکه بخورد اوراگرگی چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده می باشند مبادا که گرگی قصد وی کند و شما از او بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او .

نظم

از آن ترسم کزو غافل نشینید ز غفلت صورت حالش نه بینید
دراین دیرینه دشتی محنت انگیز کهن گرگی بدان دندان کند تیز

(۱۴) گفتند فرزندان یعقوب ، بخدای که اگر بخورد اورا گرگ و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یك ازما بـا ده شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد ، بدرستیکه آنوقت که برادر را بگرگ دهیم هرآینه زیان کاران باشیم .

پس چون یعقوب مبالغهٔ فرزندان شنید ومیل دل یوسف بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سرو تن یوسف را بشستند و مویش شانه زدند جامهای نوش بپوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل از بهشت آورده بود وقت القا درآتش نمرودی درو پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب رسیده چون تعویذی بر بازویش بست و بمشایعهٔ فرزندان تا بشجرة الوداع که بر در دروازهٔ کنعان بود بیرون آمد و یوسف را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد .

بیت

روز وداع گریه نه در خورد دیده بود
طوفان اشك تـا بگریبان رسیده بود

یوسف که پدر را گریه کنان دید قطرات گلاب بر گلبرگ

رخسار باریدن گرفت و دانهٔ مروارید خوشاب بـه الماس مژه سفتن آغاز کرد .

نظم

ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد
وز تگرگ روح پرور مالش عناب داد (۱)

و گفت ای پدر گریه بسبب چیست ؟ زبان حال یعقوب مضمون این قصه بسمع آن نور بصر رسانید :

نظم

میان بعزم سفر بستهٔ و بر راهت سرشك دیدهٔ من میرود که راه بگیرد

ای یوسف ازین سفر تو رایحهٔ اندوه عظیم بمشام دل من میرسد و نمی دانم که سر انجام کار بکجا خواهد کشید باری **لاتنسنی فانی لاانساك** (فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد)

مصرع

فراموشی نه شرط دوستانست

پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغهٔ بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند .

بیت

بچشمان پدر تامی نمودند ز یکدیگر بمهرش می ربودند

یعقوب دریشان می نگریست و از شوق لقـای فرزند ارجمند می گریست .

بیت

هنوز سرو روانم زچشم ناشده دور دل ازتصور دوری چوبید لرزانست

و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد .

(۱۵) پس آنهنگام که برادران ببردند یوسف را ، پس کردند با او آنچه کردند و وصایای پدر را بر یك طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده گفتند ای صاحب رؤیای

---

۱ — در بعضی نسخ این مصرع ضبط نشده است

کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند ؟ یوسف گفت یا اخوتا ، شمارا چه شد ؟ یکی از حال پیر کنعان بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید .

بیت

باری دهید کز دراو دور گشته‌ام   رحمی کنید کز غم او زار مانده‌ام

القصه بسخن او التفات ننموده طپانچه بر روی وی زدند ودر خاك خواری گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند تا بهلاکت نزدیك رسید ، یهودا آن صورت مشاهده نموده اورا در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه بامن عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید ؟ غضب ایشان تسکین یافته ازسر کشتن او در گذشتند و جمع شدند و رأی خود مستحکم ساختند به آنکه بیفکنند اورا در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن ، سر چاه تنك بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیادت ، پس یوسف را بسر چاه آوردند ، وچون شنید که در چاهش می اندازند دست در هر یك از ایشان میزد ، دستش را بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بر سنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش بر کشیدند وچون بمیان چاه رسید رسن را ببریدند و از حضرت ملك اعلی خطاب مستطاب بطائر آشیانهٔ **سدرة المنتهی** رسید که **ادرك عبدی** ، جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف بتك چاه رسد بوی رسیده و اورا با جنحه مقدسهٔ خود گرفته بالای صخرهٔ (۱) که در تك چاه بود بنشانید واز طعام وشراب بهشت بوی داده پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت درو پوشانید وما وحی فرستادیم بسوی او بواسطهٔ جبرئیل یا الهام دادیم اورا که اندوهناك مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروهٔ مسند جاه رسانیم و برادران را به حاجتمندی نزدیك تو آریم ، هرآینه تو خبر دهی ایشانرا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانده اند و حال

آنکه ایشان ندانند که توئی بجهت علوشان و رفعت مکان تو واندك زمانی این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و اورا نشناختند اما چون یوسف بچاه در افتاد و برادران باز گشته بر سر رمه رفتند و بزغالهٔ کشته پیراهن یوسف را بخون آغشته ساختند

(۱۶) و آمدند نزدیك پدر خود شبانگاه و بدروغ میگریستند ، یعقوب آواز گریهٔ فرزندان شنیده سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شمارا چه می شود و یوسف من کجاست که اورا نمی بینم ؟

(۱۷) گفتند ای پدر ما ، ما رفتیم بصحرا و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر وبدویدن وتیر افکندن وبگذاشتیم یوسف را تنها ، نزدیك رخت و بارمان ، پس بخورد گرگ اورا و نیستی تو باور دارنده مارا (یعنی مارا باور نمیکنی) و اگر چه هستیم ما راستگویان ، درهمه کارها ، اما اینجا بجهت بدگمانی که نسبت باما داری مارا دروغگوی می پنداری ودلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست .

(۱۸) و آمدند بر پیراهن یوسف ، بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ ، یعقوب که پیراهن خون آلوده دید دغدغهٔ هلاك یوسف در درونش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض بپیراهنش نکرده ، پس از روی عتاب گفت با فرزندان که نه چنین است که شما میگوئید بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما و آسان ساخته کاری بزرك را از هلاك یوسف پس کار من صبریست نیکو (۱) یعنی شکیبائی که با آن شکایت ندارم

---

۱ — آیهٔ شریفه اینست : « وجاؤا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امراً فصبر جمیل والله المستعان علی ماتصفون »

صبر معجون جمیلی است ولیکن تلخ است
گرچه شیرینی وتلخی بجهان میگذرد (جلالی)

مگر با خدای تعالی و خدایست یاری خواسته شده یعنی یاری از وی خواهم بر آنچه شما صفت میکنید از هلاك یوسف .

آورده اند که سه روز یوسف در آن چاه بود ، صباح روز چهارم مژدهٔ نجات بوی رسید :

(۱۹) و آمدند کاروانی به نزدیك آن چاه وآن جمعی بودند که از مدین به مصر می رفتند ، بس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه (وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد) ، وارد کاروان مالك بن زعر خزاعی بود ازاهل مدین ، چون بسر چاه آمد ، در چاه فرو گذاشت دلو خود را ، وحی رسید بیوسف که در دلو نشین :

مصرع

ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده

یوسف در دلو نشست . در **معالم** آورده که دیوار های چاه بر فراق یوسف می گریست (۱) و در **انیس المریدین** فرموده که مالك در کشیدن دلو حیران بماند ، دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست وآن ماه را در دلو مشاهده کرد گفت یابشری (ای مژده و شادمانی) (۲) وگفته اند **بشری** نام صاحب او بوده اورا برای اعانت طلبید و گفت این پسریست که دلو را گران ساخته ، بس بمددکاری او یوسف را از چاه بر آورد .

نظم

چو آن ماه جهان آرا بر آمد ز جانش بانك یا بشری بر آمد
بشدت کز چنین تاریك چاهی بر آمد بس جهان افروز ماهی

و پنهان داشتند اورا از کاروانیان ، در حالتیکه متاع تجارت

✡ دلی از سنك بباید بسر راه وداع
تا تحمل کند آن روز که محمل بود (سعدی)

۲ - آیهٔ شریفه چنین است : « و جاءت سیارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یابشری هذا غلام واسروه بضاعة والله علیم بما یعملون »

بود یا پنهان ساختند امر اورا ، با کاروانیان گفتند که اهل این آب اورا بما داده اند تا برای ایشان بمصر بریم و بفروشیم و گفته اند که ضمیر **اسروه** (۱) راجع ببرادران است یعنی برادرانش حال اورا پنهان داشتند و گفتند که بندهٔ ماست و آن چنان بوده که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند وگفتند این غلام از ما گریخته اورا بخرید و خدای داناست به آنچه میکنید یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر با کاروانیان از اخفای امر یوسف .

آورده اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما می گوئیم اگر بخلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش بایستاد ، ایشان مالك را گفتند این بندهٔ ما گریز پاست ونا فرمان و دل برخدمت ندارد اورا میفروشیم بشما ، بیا از ما بخر وبا خود بشهری دیگر بر تا ازما دور افتد و خبر او نشنویم ، مالك گفت من زری که داشته ام بضاعت خریده ام وبا من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما ما با تو می سازیم بهرچه داری ، بس دست یوسف بدست مالك دادند .

(۲۰) و بفروختند اورا ببهای اندك بی اعتبار ، درهمی چند شمرده شده ، عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می شمردند وما فوق آنرا وزن می کردند ، مالك درمهارا بشمرده

(۱) فردوسی فرماید :

یکی پرهنر مرد بد با شکوه ورا مالك زعر خواندی گروه
چو آمد زره نزد آن چاهسار بنزدیك آن چاه بنهاد بار
دو مملوك بود هردو آن بی نظیر یکی زان دو بشری و دیگر بشیر
بفرمود تا پس شتاب آورند وزان چاه یك لخت آب آورند
مهین بنده بشری یکی دلو داشت مر آن دلو را در بن چه گذاشت
بیوسف ندا کرد جبریل و گفت که بر شاخ امید تو گل شکفت
بپا خیز و در دلو شو با شتاب بمالك تو اولی تری خود ز آب

هفده عدد بوده یا بیست ، هر برادری دو درم بر داشتند و در **وسیط** آورده که یهودا هیچ نگرفت ، القصه مالك یوسف را بخرید و بودند برادران در یوسف از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالك اورا بمصر آورد و در آن زمـان پادشاه مصر **ریان بن ولید عملیقی** بود و زمام امور ملك خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود ، چون خبر کاروانیان مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او آشفته و حیران باز گشته خبر به عزیز مصر بردند واو زنی داشت **راعیل** نام یا **فکار** بنت **نیوس** مشهور آنستکه اورا **زلیخا** گفتندی و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده است و در السنه بفتح زا وکسر لام شهرت دارد . القصه چون عزیز خبر یوسف شنید بمالك پیغام داد که غلام خود را به نحاس آورد روزی دیگر مالك یوسف را آراسته ساخته ببازار آورده وبجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمد .

بیت

آراسته آن یار ببازار بر آمد   فریاد وفغان از درو دیوار برآمد

خریداران در آمده هرکس در بهای او چیزی اضافه میکرد تا بدینجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشك و دیبا بدهند ، عزیز قدم خریداری پیش نهاد .

خریداران دیگر لب ببستند   پس زانـوی خاموشی نشستند

عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد .

(۲۱) و گفت آنکس که یوسف را خریده بود ، از اهل مصر ، مرزن خود را (یعنی زلیخارا) گرامی‌دار جای این غلام را (کنایت است از نیـك داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار) ، شاید آنکه

سود رساند مارا در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما یا فراگیریم ویرا بفرزندی (گویند عزیز عقیم بود گفت اورا بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشرهٔ او ظاهر است) و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم ، جای دادیم یوسف را وممکن ساختیم در زمین مصر تا تصرف کند درآن و تا بیاموزیم اورا ازتعبیر خوابها یا معانی کتب الهی و خدای غالبست برکار خود هیچکس چیزی را ازو رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف که برادران را در او خواهشی بود و خدایرا برو خواهشی وواقع نشد الا آنچه خدای خواست

بیت

بود هر کسی را دگر گونه رای   نباشد مگر آنچه خواهد خدای

ولیکن بیشتر مردمان نمی دانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست .

(۲۲) و آن هنگام که یوسف رسید بقوت خود بـه هیجده سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سن سی و چهل ، دادیم اورا حکمی که نبوت است یا حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل ودیگر دادیم اورا دانشی در دین و مانند این پاداش میدهیم نیکو کاران را آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانهٔ زلیخا و لشگر حسنش متاع صبر و سکون اورا بیغما داد

نظم

زلیخا چون برویش دیده بگشاد   بیك دیدارش افتاد آنچه افتاد (۱)
ز حسن صورت و لطف شمائل   اسیرش شد بیك دل نی بصد دل

---

۱ — استاد سخن حکیم بزرگوار فردوسی فرماید :

بیوسف برش عشق معشوق خاست   ورا یارو همخوابهٔ خویش خواست
یکی آتش اندر دلش میفروخت   که مرتنش زان آتش دل بسوخت
بدانسان زلیخا بدان فتنه گشت   که زاندازهٔ عشقش بسی درگذشت
اگـر آشکارا همی کرد راز   نه ایمن بـد از شوی گردن فراز

بعد از آنکه عشق بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد .

(۲۳) و در خواست یوسف را ، آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود (یعنی زلیخا) مراودت کرد یوسف‌را از نفس‌خود یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف واورا بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد و ببست درهـارا وگفت بشتاب و پیش آی که من ترا ام ، یوسف این حال بدید و گفت پناه میگیرم بخدای تعالی پنـاه گرفتنی ، بدرستیکه خدای پروردگار منست ؛ نیك ساخته است منزل مرا نزدیك بارگاه قرب یا عزیز مهتر من است و ترا به نیکوئی من فرموده ، پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمی کنم بدرستیکه رستگار نمی شوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یـا زناکاران چه زنـا بد ترین ظلمهاست و از بیان حال یوسف که بـا زلیخا خطاب کرده گفته اند .

نظم

زهی خجلت که در روز قیامت   چو افتد در زناکاران غرامت (۱)
جفای آن جفـا کیشان نویسند   هـرا سر دفتر ایشان نویسند

۞ دگر همچنان داشت پنهان همی   بر آوردر عشقش زتن جان همی
فرو مانده برخیره برکار خویش   ندانست تیمـار آزار خویش
همی گفت با خسته دل روزو شب   که ای دل عجب شغلی آمد عجب!
دراین شغل چون پایداری کنی ؟   مرا چون در این درد یاری کنی ؟
دریغا که از عشق یوسف چنان   شده تنك بر من سراسر جهان

۱ — و در مثنوی آمده :

ابر برنـاید پی منع زکات   وز زنا افتد وبا اندر جهات
هرچه آید برتو از ظلمات غم   آن زبی باکی و گستاخیست هم
هر که بیباکی کند درراه دوست   رهزن مردان شد ونامرد اوست

(۲۴) و بدرستیکه قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف و قصد کرد یوسف بدفع وی بطریق فرار ، اگر ندیدی یوسف برهان پروردگار خود را هرآینه قصد او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حائل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی باشد پس یوسف بقوت نبوت و مدد فتوت در آنحال خود را نگاهداشت ، همچنین اورا ثبات دادیم بر عصمت وعفت تا بگردانیم از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعنی زنا ، بدرستیکه او از بندگان خالص ماست یعنی پاك کرده شد ازهر نا شایست ونا بایست ،

آورده اند که چون یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد و بهر دری بسته که رسید بحکم مفتح الابواب گشاده می شد و زلیخا از عقب او می دوید .

(۲۵) و پیشی می گرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ، ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده بـاز پس می کشید و بدرید در کشیدن پیراهن یوسف را از قفا و یافتند شوهر آن زن (یعنی عزیز) را نزدیك در بیرون .

چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هردو آشفته اند پیش از آنکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نموده و دلیرانـه بسخن در آمده گفت : چیست جزای کسی که خواهد بکسان تو بدی ؟ (مرادش نفس خوداست) در این سخن خواست که ابراء ذمهٔ خود کند از گناه وچنان فرا نماید که جرم یوسف راست ، پس گفت مکافات کسی که دست در حرم تو زند چه چیز تواند بود ؟ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست یا عذابی درد ناك یعنی ادب کردن وزدن به تازیانه

چون یوسف این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکند، گفت ، او درخواست کرد مرا از نفس من و من بوی تن در ندادم واز وی گریختم ، عزیز گفت راستی سخن بچه دانم و هیچکس ازین

واقعه خبر دارد ؟

یوسف گفت در آن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست (و آن کودك پسر خالهٔ زلیخا بود) ، عزیز گفت کودك چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید ؟ یوسف فرمود که خدای من قادر است بر آنکه اورا بسخن آورد ودر لطایف سبعین آورده که عزیز از آن کودك پرسید که توچه میگوئی ؟ کودك به قدرت ربانی بسخن در آمد وگفت یوسف راست می گوید وحقتعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که : و گواهی داد ، گواهی دهندهٔ از کسان زلیخا و گفته اند پسر عم زلیخا بود که از روی حکمت گفته کـه ای عزیز اگر هست پیراهن یوسف دریده شده از پیش ، پس زلیخا راست می گوید و یوسف از دروغگویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف می کرده از خود که گریبان او از پیش دریده شده

(۲۷) و اگر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده ، پس زلیخا دروغ می گوید و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت دارد که یوسف ازوگریخته واو در پی درآمده و اورا بخود کشیده که پیراهن یوسف ازپس دریده‌شده .

(۲۸) آن هنگام که بدید عزیز ، پیراهن یوسف را که دریده شده از پس ، روی بزلیخا کرد واز روی غضب گفت بدرستیکه این کار از مکر و حیلهٔ شما زنان است ، بدرستیکه کید شما بزرگست و زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکند ، پس متوجه یوسف علیه السلام شده و از روی اعتذار گفت :

(۲۹) ای یوسف درگذر و اعراض کن ازین مهم و پنهان دار و ای زلیخا تو آمرزش طلب از برای گناه خود . در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریب است و تو او را بیازردی بدرستیکه تو بودی از گروه گناهکاران (تذکیر از برای تغلیب است)

آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را تسکین داد اما :

سخن عشق نهان کی ماند ؟

شمهٔ از این واقعه در السنه و افواه افتاد بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هرآینه عشق را غوغای ملامت در کار است نه سودای سلامت .

نظم

نسازد عشق را کنـج سلامت   خوشا رسوائی و کوی ملامت (۱)
غم عشق از مـلامت تازه گردد   وزین غوغـا بلند آوازه گردد

(۳۰) و گفتند گروهی از زنان ، در کشاف آورده که پنج‌زن بودند از خواص ملك ریان یعنی زن حاجب و زن ساقی وزن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که بـا یکدیگر نشسته گفتند در شهر مصر بموضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه زن عزیز (یعنی زلیخا) طلب کرده است غلام خود را ازنفس او یعنی در خواسته است ازو که کام او بدهد ، بدرستیکه بشکافته است غلاف دل او از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده ، بدستیکه ما می بینیم آن زن را در گمراهی هویـدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز ، شیفته و فریفتهٔ درم خریدهٔ خود میگردد .

(۳۱) پس چون شنید زلیخا ، مکر ایشانرا یعنی سخنی که‌در

---

۱ — چه بسیار خوب فرموده است حضرت خواجه حافظ !!

من ازآن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را

شیخ فریدالدین عطار قدس سره در منطق الطیر فرماید :

چون منی را کی. بود آن مغز و پوست ؟
تـا چو اوئی را تواند داشت دوست ؟
بـا تو گر او عشق بـازد ای ملام
عشق او ، با صنع خود بازد مدام

خفیه میگفتند ، فرستاد بسوی ایشان واستدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند .

آورده اند که چهل زن را طلبید وآن پنج زن ملامت کرده در میان ایشان بودند بس چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آورده و آماده کرد برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامهای پاکیزه یا بساخت مجلس طعام (چه در خبراست که ایشان تکیه زده طعام میخوردند) و بداد هر یکی را ازین زنان کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند ونزدیك یوسف آمده جامهٔ مرصع در وی بوشانیده و تاج مکلل بر سرش نهاد وگفت بیرون آی برین زنان ، یوسف ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف را بزور بیرون آورد .

بیت

ز خلوتخانه آن گنج نهفته　　برون آمد چو گلزار شکفته

بس آن هنگام که زنان اورا دیدند ، بزرك یافتندش درجمال و کمال و بیکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش کردند و بریدند دستهای خود را و به الم آن محس نشدند (١)

در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سر زنش میکند که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمی کند شما در شهود برتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متألم نشوید .

---

١ — دلبری دیدم و دیوانهٔ دیدار شدم
بخدا شیفتهٔ آن گل رخسار شدم
چشم بددور چه رعنا قد وشیرین دهنی!!
که بیك نطره و یك لحظه خریدار شدم
عاشقی شیوهٔ هر بی سرو پا مردم نیست
من که صاحب نظرم عاشق این کار شدم (جلالی)

بیت

گر باتو دمی دست در آغوش توانکرد
بیداد تو سهلست فراموش توانکرد

القصه زنان مصر از بیخودی بخود باز آمده زبان آفرین بگشادند و گفتند پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ، نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشری نمی باشد و کسی ندیده

شعر

تو از سلالهٔ سفلی ز آب و خاك نزادی
که از قبیلهٔ روحانیان حور نژادی

نیست این شخص مگر فرشته گرامی نزدیك خدای چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین رعنائی و عصمتی درین مرتبه جز ازخواص ملکیت نیست .

نظم

چو دیدندش که جز والا گهر نیست　　بر آمد بانك از ایشان کین بشر نیست
نه چون آدم ز آب و گل سرشته است　　ز بالا آمده قدسی فرشته است

صاحب وسیط باسناد خود از **جابربن عبدالله انصاری** نقل

✿ و در این باب مولانا جامی فرموده است :

چو هریك رادر آن دیدار دیدن　　تمنی شد ترنج خود بریدن
ندانسته ترنج از دست خود باز　　ز دست خود بریدن کرد آغاز
یکی از تیغ انگشتان قلم کرد　　بدل حرف وفای او رقم کرد
یکی بر ساخت از کف صفحهٔ سیم　　کشیدش جدول از سرخی چو تقویم
بهر جدول روانه سیلی از خون　　ز حد خود نهاده پای بیرون
گروهی زان زنان کف بریده　　ز عقل وصبر وهوش ودل رمیده
ز تیغ عشق یوسف جان نبردند　　از آن مجلس نرفته جان سپردند
گروهی از خرد بیگانه گشتند　　ز عشق آن بری دیوانه گشتند
جمال یوسف آمد خمی از می　　بقدر خود نصیب هر کس ازوی

میکنند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که جبرئیل بمن فرو آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من ، حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از عرش مقرر کردم **و ما خلقت خلقا احسن منك** (۱) یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال ، در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنار ها قطع یافت

بیت

از حسن روی یوسف دست بریده سهل است
در پای دلبر ما سرها بریده باشد (۲)

از **عایشه** رضی‌الله عنها نقل میکنند که در صفت حال حضرت رسالت پناه فرموده :

شعر

لوامی زلیخا لورأین جبینه   لاثرن بالقطع القلوب علی الید (۳)

---

۱ — ونیافریدم آفریده‌را که نیکوتر از تو باشد ۲ـ این مصرع در بعضی نسخ چنین نوشته شده :

دردور دلبر ما ، در پای دلبر من سرها بدیده باشد

۳ — ملامت کنندگان زلیخا اگرمی‌دیدند جمال یار اورا همانا اختیار میکردند بریدن دلها را بدستها (یعنی بجای اینکه دستهای خود را ببرند دلهای خویش را پاره پاره میساختند)

و در حدیث آمده که : ما بعث الله نبیاً الاحسن الوجه حسن الصوت وکان نبیکم احسنهم وجها و احسنهم صوتا

بعضی گفته اند که هریك از انبیاء در برخی ازامور از برخی دیگر برتری داشته اند یوسف را در زیبائی و خوبی صورت بردیگرن بهتری داده و پیغامبر مارا ملاحت و حسن با هم عطافرموده چه ملاحت چیزی است وحسن چیز دیگر ومیشاید این بیت حافظ اشاره بهمین معنی باشد :

زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف
ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند
مقرر است که دل پاره پاره میکردند
اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند (۱)

القصه چون زلیخا حیرت زنان وشیفتگی ایشان مشاهده کرد :
(۳۲) گفت زلیخا این آنکسی است که شما ملامت کردید مرا

✿ آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون لب خندان رخ خرم با اوست

و هم در حدیث آمده که **الله جمیل و یحب الجمال**

خور ز روی نیك رویان روشن است
زین جهت هر نیکوئی را معدن است
نیکوان را دوست دارد ذوالجلال
او جمیل و از جمیل آمد جمال (جلالی)

۱ ـ کتاب عشق بخوان و مده دگر بندم
که رنج پند و نصیحت بخویش نپسندم
نه کافرم نـه مسلمان نـه پیرو عیسی
نـه معتقد باوستا و زند و پا زندم
مرا بغیر وصال تـو آرزوئی نیست
درآرزوی دو بوس از لب شکرخندم
مناز یوسف مصری بحسن خود زین بس
چو یار خویش بدیدم من از تو دل کندم (جلالی)

مراجعه شود ببرگ ۱۱۱ مقدمه
۱
نور الدین عبدالرحمن جامی فرموده :

دبیر صنع نوشتست گرد عارض تو   بمشکناب که الحسن والملاحة لك

و هم از اوست :

ز خوبی تو بهر جا حکایتی گفتند   حدیث یوسف مصری فسانهٔ باشد

و شیخ اجل سعدی شیرازی میفرماید .

بر حدیث من وحسن تو نیفزاید کس   حد همین است سخندانی وزیبائی را

در دوستی او ، اکنون دانستید که حق بطرف من بـوده (۱) بدرستیکه من مراودت کردم اورا ، از نفس او در خواستم که آرزوی من بدهد ، پس خویش را نگاهداشت و سر بمن در نیاورد و اگر چنانچه نکند آنچه بفرمایم اورا از انجاح مراد من ، هر آینه بزندان کرده شود و هر آینـه باشد از خوار شدگان یعنی داخل دزدان و بـی باکان .

یوسف که این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافت وزنان در عقب وی بیرون رفتند در لباس آنکه مـا اورا ملامت می کنیم هر یك جدا جدا اورا بخود دعوت کردند ، یوسف از مقالات ایشان به تنگ آمده :

(۳۳) گفت یوسف ای پروردگار من ، زندان دوستر است بمن از آنچه میخواهند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا بـا میل بدیشان .

بیت

عجب در مانده ام در کار ایشان   مرا زندان بـه از دیدار اینان

و اگر نگردانی از من مکر و فریب ایشانرا یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری ، میل میکنم بسوی ایشان یعنی اجابت میکنم سخن ایشانرا و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید .

(۳۴) پس اجابت کرد مر دعای اورا ، آفریدگار او ، پس بگردانید ازو مکر ایشانرا ، بدرستیکه او شنواست مر دعای کسی را

---

۱ ـ کاش کانانکه عیب من جستند   رویت ای دلستان بدیدنـدی
تـا بجای ترنج در نظرت   بـی خبر دستها بـریدندی

و در قصیدهٔ بردبه گفته شده :

یا لائمی فی‌الهوی العذری معذرة   منی الیك ولو انصفت لـم تلم

بنی عذره قبیله‌ای بوده اند در یمن که بعشق بازی وجانباختگی شهرت داشتند و گفته اند غالب جوانان آن قبیله بمرض عشق وجانبازی هلاك شده اند .

که بدو پناه برد ، داناست بحال کسی که از همه دروگریزد

آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنستکه اورا دو سه روزی بزندان بـاز داری ، شاید بسبب ریاضت رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم برخط فرمان نهد .

چو کوره ساز زندانرا بدو گرم   بود زان کوره گردد آهنش نرم

زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت از این غلام عبری بد نام گشته ام وطبع را از خدمت او نفرتی بدید آمده صلاح آنستکه اورا در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت باز رهم ، عزیز را این سخن قبول افتاد ، حکم کرد که بزندانش برند :

(۳۵) پس ظاهر شد مرایشانرا و در دل افتاد ، پس از آنکه دیدند دلائل عصمت و شواهد برائت یوسف را (چون شهادت صبی و چاك پیراهن و قطع دستها) یعنی با وجود مشاهدهٔ این نشانها رای ایشان بر آن قرار یافت که برای صلاح در زندان کنند اورا ، تـا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندانرا بران سرو قد گلرخسار ، رشك گلستان کردند .

نظم

چو آن دل زنده در زندان در آمد   بجسم مرده گوئی جان در آمد
در آن محنت سرا افتـاد جوشی   بر آمد زان گرفتاران خروشی

(۳۶) و در آمدند با او بزندان ، دو بنده از بندگان **ملك ریان** ، یکی ساقی ملك بود که اورا بونا گفتندی و دیگر طباخ که اورا مخلب خواندندی ، ملك برایشان گمان برده بود که اورا زهر میدهند و حکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف در زندان در آمدند و یوسف تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی ، این دو زندانی نیز خوابها دیدند (و گویند ساقی دیده و طباخ نی یا مطلقا هردو خواب نادیده یوسف را امتحان کردند) ، گفت یکی

از ایشان (یعنی ساقی) ، بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که در باغی یك اصل تاك است و بر آن سه خوشهٔ انگور رسیده و کاسهٔ ملك بدست من است ، می فشارم درو انگور را (تسمیهٔ عنب به خمر باعتبارما یول الیه است (۱)) وگفت دیگری (یعنی طباخ) بدرستیکه من می بینم خود را که در مطبخ (۲) ملك بر میدارم بر زبر سرخود نانرا و آن سه سفرهٔ نان است) ، میخورند از آن نان مرغان و می ربایند .

خبر ده مارا ، بتعبیر این هردو خواب ، بدرستیکه ما ترا می بینیم از نیکو کاران با اهل زندان ، پس نیکوئی کن باما بتاویل رؤیای ما

یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشانرا بزودی باز گوید چه در آن مکروهی متوجه بود بیکی ، پس از جواب ایشان اعراض نمود :

(۳۷) گفت یوسف ، نیاید بشما خوردنی که روزی داده‌شوید بوی مگر خبر دهم شمارا بعاقبت وی یعنی بگویم رنك و مزهٔ آن طعام‌را پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شمارا از غیب . ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم . یوسف علیه السلام گفت

---

۱ — آیهٔ شریفه چنین است : « و دخل معه السجن فتیان قال احد هما انی ارانی اعصر خمراً و قال الآخر انی ارانی احمل فوق رأسی خبزاً تأکل الطیر منه نبئنا بتأویله انا نریك من المحسنین » دراین آیه انگور را بخمر تعبیر کرده است .

۲ ـ شکار گاه بزرگی است این جهان ایدوست
تو خود نصیب لذیذی از این میان بردار
نصیب باز شکاری همیشه کبك دری است
نصیب کرکس بیکاره می شود مردار
نگویمت که به بیداد و ظلم همچو عقاب
بجان خلق رسانی شکنجه و آزار (جلالی)

که این معجزهٔ من است نه عرافت و کهانت اینکه گفتم بشما از آن چیزی است که بیاموخت مرا پروردگار من بالهام و وحی بدرستیکه من دست بداشته ام کیش گروهی را که نمیگروند بخدای و ایشان بسرای آخرت ، ایشان ناگرویدگانند (تکرار ضمیر تاکید کفر ایشانست به آخرت (۱))

(۳۸) و پیروی کرده ام کیش پدران خود را ، ابراهیم و اسحق پسرش و یعقوب که پدر ماست (اظهار ذکر آباء بجهت آنکه از اهل بیت نبوت است یابجهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام‌وی) روا نیست و نشاید مارا که پیغمبرانیم آنکه انباز گیریم بخدای چیزیرا بلکه میپرستیم بیگانگی . این توحید از فضل خداست برما که بوحی مارا آگاهی داده است و این ازفضل اوست برسایر آدمیان که انبیاء علیه الصلوة والسلام را بارشاد ایشان فرستاده ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند ، سپاسداری نمیکنند آن فضل وموهبت را

(۳۹) ای یاران زندان ، آیا خدایان متفرقه که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنك یا اعلی و اوسط وادنی بهتر است یا خدای یگانه در ذات و صفات غالب بر همه ؟

(۴۰) نمیپرستید شما بدون خدای مگر نامها یعنی چیزی چندرا باعتبار نامها که بی حجت و برهان نام نهاده اید آنهارا شما وپدران شما ، فرو نفرستاده است خدای بپرستش آنها از هیچ حجتی که دلالت کند برتحقیق مسمیات ایشان پس‌شما نمیپرستید الا اسمی‌چند بی‌مسمی ، نیست حکم بعبادت مگر خدایرا که مستحق پرستش است . فرمان داد بر زبان پیغمبران مر خلق را ، آنکه نپرستید مگر اورا ، اینست دین حق و روشن و درست و راست ولیکن بیشتر مردمان نمی دانند راه حق را و در بادیهٔ ضلالت سرگردان میشوند .

---

۱ — آیهٔ کریمه اینست : « ... انی ترکت ملة قوم لایؤمنون بالله وهم بالآخرة هم کافرون » مقصود دو ضمیر هم میباشد که دراین آیت از پی یکدیگر در آمده اند که تکرار آنها بجهت تاکید است

(٤١) ای یاران زندان ، اما یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیگر خلاصی یابد ، پس بیاشامد تربیت کنندهٔ خود را شراب چنانچه بیشتر می بود و اما آن دیگری که طباخ است ، پس آویخته شود بر دار و مدتی اورا بگذارند تـا مضمحل گردد ، پس بخورند مرغان شکاری از کاسهٔ سر وی ، پس ایشان بایکی ازیشان گفتند دروغ گفته ایم وهیچ خواب ندیده بودیم ، یوسف علیه السلام گفت : حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آنخواب که شما در آن ازمن طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد شد .

(٤٢) و گفت یوسف علیه السلام ، مر آنکسی را که دانست که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از آن هردو (یعنی ساقی را گفت) ، یاد کن مرا بنزدیك مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملك رسان تا مرا از این محنت باز رهاند :

نظم

بگوهست اندران زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی نصیبی
چنینش بی گنه مپسند رنجور که هست این از طریق معدلت دور

آورده اند که چون سه روز برآمد ملك کسیرا فرستاده تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و مرغ چشم از کاسهٔ سر او بیرون آورد وساقی را که صفت امانت او تحقق یافته بود همان منصب نخستین بوی داد اما چون او برتبهٔ تقرب رسید و از ساغر جاه ودولت سر خوش گردید از زندان واهل آن غافل شد : پس فراموش گردانید بر وی شیطان یاد کردن یوسفرا نزدیك مربی خود ، پس درنك کرد یوسف در زندان « **بضع سنین** » (چند سال ، بضع عددی است مبهم میان سه ونه) گویند یوسف علیه‌السلام بعد از این واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در **معالم** از حسن **بصری** ، رحمة الله نقل می کند که روزی جبرئیل بزندان در آمد یوسف اورا بشناخت و گفت یا اخا المرسلین ، چیست که می بینم ترا

در منزل گناهکاران ؟

جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین ، حضرت رب‌العالمین ترا سلام میرساند و می گوید که شرم نداری که آدمیرا سبب خلاصی خود میدانی و بدو استشفاع میکنی ، بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم . یوسف گفت درین حال از من راضی هست یانی؟

گفت آری ، از تو خشنود است ، گفت **اذا لا ابالی** ، اکنون که او راضی است من هیچ باك ندارم . وفی المثنوی المعنوی :

پس جزای آنکه دید آنرا معین ماند یوسف حبس در بضع سنین
گرچه تقصیر آمد از بحر وسحاب تاتو خواهی یاری از ریك و سراب

اما چون مدت محنت بسر آمد ، ملك ریان خوابی دید مهیب و بامدادان تمام حکماء و ندما را طلبید .

(۴۳) و گفت ملك ، بدرستیکه من خواب دیدم ، هفت گاو فربه که از نهرها پس بیرون آمدند و پس از آن بخوردند وفرو بردند ایشان را هفت گاو لاغر در شکمهای ایشان هیچ زیادت نشد و دیدم هفت خوشهٔ تر و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود و هفت خوشهٔ دیگر دیدم خشك یعنی رسیده و بدرو در آمـده پس این خوشهای خشك بر آن خوشهای سبز بپیچیدند و در خاك زیر کردند ایشان را وبوشیدند ، ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قـوم ، فتوی دهید مرا یعنی جواب گوئید مرا درتعبیر خواب من ، اگرهستید شما که از روی دانش مرخواب‌را تعبیرمیکنید .

(۴۴) گفتند حکماء و اهل علم که مخاطب او بودند ، این خوابهای شوریده است و نیستیم ما بتعبیر این نوع خوابها ، دانایان ، چه مـا تعبیر رؤیای صادقه می کنیم و این از قبیل منامات باطله است ملك ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشته و در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید و راه تعبیر این واقعه که بمن نماید ؟

یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ؟

ساقی که ملك ریان را متحیر و متفکر دید از حال یوسفش بیاد آمد :

(٤٥) و گفت آنکسی که نجات یافته بود از آن دو بندهٔ زندانی (یعنی ساقی) ، و یاد کرد از قول یوسف که **اذکرنی عند ربك** پس از زمانی دور و دراز ، من خبر دهم شمارا بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ، ملك ازین خبر شادمان گشته فرمود که زود بر خیز و خبر بیار ، ساقی سوار شده بزندان درآمد وزمین خدمت ببوسید و گفت :

(٤٦) ای یوسف ، ای نیك راست گوینده ، فتوی ده مارادر هفت گاو فربه که بخوردند ایشانرا هفت گاو لاغر و در هفت خوشهٔ سبز و هفت خوشهٔ خشك دیگر که بر ایشان بپیچند و خشك سازند ، همهٔ حکماء در این حیرانند توچه جواب گوئی ؟ تا باشد که باز گردم با جواب تمام بسوی مردمان یعنی ملك و ملازمان او ، شاید که ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را تا شرف و فضل ترا معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند .

(٤٧) گفت یوسف که شما کشت کنید هفت سال که بقرات سمان اشارت است بدیشان ، زراعتی بعادت مستمرهٔ خود ، پس آنچه بدروید از غلات ، پس بگذارید آنرا در خوشهٔ او یعنی حبوب را پاك مکنید تا از وسوسه واز آفات ایمن باشید و غلات را با خوشه ذخیره کنید مگر اندك یعنی بقدر حاجت از آنچه بخورید آنرا پاك سازید .

(٤٨) پس بیاید پس از این سالها هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشانست ، بخورند اهل سالها یعنی کسانیکه در آن زمان باشند ، آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده باشید برای سالهای قحط مگر اندکی از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت .

(٤٩) پس بیاید از پس این سالهای قحط ، سالی که در آن فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده و درین سالها که بیفشرند

آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت وامثال آن (واین از کثرت ثمار است و گفته اند اشارت بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسفندان و این عبارت از فراخ سالی‌است) چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ، ساقی باز گشته بخدمت ملك آمد و در محفل عام آن سخنهارا بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد ، ملك را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف علیه السلام بشنود ، بطلب وی فرستاد : (١)

(٥٠) و گفت ملك ، بیارید بمن یوسف را ، پس آنوقت که آمد بدو فرستادهٔ ملك ، گفت باز گرد ، بسوی مهتر خود ، پس بپرس اورا یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید ، چه بود آن زنانی که در مجلس زلیخا ببریدند ایشان دستهای خودرا ، بدرستیکه پروردگار من ، بمکر زنان و کید ایشان داناست .

---

١ ـ بروید ای رفیقان ، بکشید یار مارا
بمن آورید باری ، صنم گریز پارا (مولوی)

فردوسی فرماید :

سبك داد فرمان شه پاکرای ... که گرد آید آن انجمن درسرای
هر آنکس که درمصر بودندزن ... بکاخ ملك در شدند انجمن
زلیخا وچندان زن بت پرست ... کشان بود مجروح کفهای دست
ملك دستهاشان همه بنگرید ... نشان بریدن سراسر بدید
بپرسید از ایشان همانگاه شاه ... که از چیست چندان نشان تباه ؟
شمارا چه افتاده بود ازنخست ؟ ... دل بدگمانتان چه نیرنگ جست ؟
که اورا شما خواستاری کنید ... بدینگونه نا هوشیاری کنید
ندارید شرم و ندارید هوش ... نه دلتان بکاراست ونه چشم و گوش
میان زلیخا و یوسف سخن ... بگوئید زانسان که افتاده بن
بیکبار با شه بگفتند ما ... ز یوسف ندیدیم هرگز خطا
فرشته است یوسف زهر عیب پاك ... نه زین آتش و آب و باد است وخاك
زلیخا بدو داشت بسیار مهر ... بد ازعشق یوسف دلش چاه و بل

یوسف خواست که بی گناهی او برملك آشکارا گردد تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن بملك فرستاد اما چون رسول باز آمد و این بیغام یوسف رسانید ملك بفرمود تا آن زنان را جمع کردند وزلیخارا نیز بیاوردند ، بس از جهت تحقیق مهم .

(۵۱) گفت ملك با ایشان چه بود حال شما چون طلب میکردید یوسف را از نفس وی (یعنی کام دل خود از وی میجستید) ؟

گفتند آنزنان ، باك است خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی باکیزه مانند یوسف .

ندانستیم ما بریوسف هیچ بدی نه اندك ونه بسیار ، چون زلیخا دید که جز راستی فایدهٔ ندارد وعشق بکمال رسیده بود او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد : گفت زن عزیز (یعنی زلیخا) اکنون بیدا وهویدا شد آنچه درست و راست است ، من جستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصال صحبت اوکردم و بدرستیکه او از راستگویانست آنجا که با عزیز گفت **هی راودتنی عن نفسی**

نظم

بجرم خویش کرد اقرار مطلق	بر آمد زو صدای حصحص الحق
بگفتا نیست یوسف را گناهی	منم در عشق او گم کرده راهی
نخست اورا بوصل خویش خواندم	چو کام من نداد از بیش راندم (۱)

۱ — و در دنبالهٔ ابیات بالا جامی فرموده :

بزندان از ستم های من افتاد	در آن غمها ز غمهای من افتاد
غم من چون گذشت از حد وغایت	بجانش کرد حال من سرایت
جفائی گر رسید اورا ز جافی	کنون واجب بود اورا تلافی
هر احسان کاید از شاه نکوکار	بصد چندان بود یوسف سزاوار

(جامی)

ای کاشکی این زیستن بی تو نبودی	تاخون دل از دیده شب و روز نبارم
تا دور شدم از بر آن یار دلفروز	آشفته و سر گشته بهر شهر ودیارم
عمری که بهجرتو رودمردن‌محض‌است	آنروز که باتو رود از عمر شمارم

ملك بیوسف بیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند ، بیا تا بحضور تو ایشانرا عقوبت کنم ، یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود .

(۵۲) این در خواست بران کردم تا بداند عزیز آنکه من خیانت نکرده ام اورا در غیبت وی و حرمت اهل او و حق تربیت وی نگاه داشتم و دیگر معلوم کند که خدای راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از بیش در نگذارد مکر خیانت کنندگان را بس یوسف خواست که تنبیه کند برای آنکه سخن نه برای تزکیهٔ نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصمت وتوفیق الهی در ترك معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلومست که از نفس غدار چه نوع کار آید .

این کلمات از بی در آورد :

(۵۳) و باك نمیکنم نفس خود را یعنی نمی گویم که نفس من از میل به آرزو ها مبرا و معرا است بدرستیکه نفس فرماینده است ببدی یعنی بمعصیت مگر آنرا که ببخشد براو بروردگار من و از فرمان نفس در امان آید بدرستیکه بروردگار من آمرزگار است قصدی را که بفعل نیاید ، مهربان است که بعصمت حمایت نماید .

آورده اند که چون با ملك سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت گشت .

(۵۴) و گفت ملك مصر بیارید یوسف را نزد من تا خالص گردانم اورا برای خود و مهمات ملك بروی تفویض فرمایم درتیسیر آورده که ملك هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج ولباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیمی هرچه تمامتر یوسف را از زندان

✿ بیوسته چو مجنون زفراق رخ لیلی	در وادی غم گامزن و زار و نزارم
تاچند بباید که سرشك آیدم از چشم	تا کی سوی راه قدمت دیده بدارم؟
زندان غم و غصه دل من شده امروز	رحمی بکن آخر که بهجر تو دچارم

(جلالی)

بباز گاه آوردند و در خبر است که چون یوسف از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستأنس بودند خروشی برآوردند یوسف ایشانرا دلنوازی داده دعا کرد **الهم اعطف علیهم قلوب الاخیار وقصر علیهم النار** و چون نزدیك ملك رسید اورا احترام تمام نموده استقبال فرمود .

نظم

زقرب مقدمش چون شه خبر یافت   بــه استقبال او از تخت بشتافت
کشیدش در کنار خویشتن تنك   چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنك
بپهلوی خودش بر تخت بنشاند   بپرسشهان خوش باوی سخن راند

پس آنهنگام که ملك با وی سخن گفت و ازتعبیر خواب خود برسید و جواب دلپذیر شنید گفت ملك ای یوسف ، بدرستیکه توامروز نزدیك ما با جاه و قدری ، مؤتمن برهمه چیز ها ، هرچه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی .

(۵۵) گفت یوسف که گردان مرا حکم کننده برخزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصـل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان ، بدرستیکه من نگاه دارنده ام ، دانـا بمصالح ملك و هرچه سازم خالی از صلاح نباشد یا نگاه دارندهٔ حسابم ودانندهٔ بلغت هر که با من سخن گوید .

آورده اند که یوسف هفتاد و دو زبان میدانست . در تفاسیر معتبره مذکور است که ملك تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف مقرر کرده تاج مکمل بجواهر بر سر وی نهاد و کلید های خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد وعزیز را عزل کرده و مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف وا گذاشت ، اندك زمانی عزیز از رشك و حسد در گذشت و ملك با التماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را ازو دو پسر داد و تفصیل این حالات حواله بجواهر التفسیر است (۱)

۱ ـ در مقدمهٔ این کتاب باز نموده ایم که کاشفی جواهرالتفسیر را

(۵۶) و همچنین که ملك را بروبهربان گردانیدیم ، جای دادیم یوسف را در زمین مصر (یعنی متمکن ساختیم یوسف را به حکومت) تابود که جای می گرفت از آن زمین که چهل فرسخ درچهل فرسخ عرض داشت هرجا که میخواست . میرسانیم بنعمت خود ازنعم دین و دنیوی وصوری و معنوی ، هر کرا میخواهیم .

✲ تا اواسط سورهٔ نساء نگارش فرموده و بطوری که در حاشیه نسخهٔ خطی این کتاب متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی نوشته شده چون مفسر سخن را بــه آیهٔ ۸٤ از سورهٔ نساء رسانیده بدرود زندگانی گفته است (آنچه نگارنده جستجو نمود که قسمت بیشتری از آنچه‌ازاین کتاب بدست است پیدا نماید ، پویندگی و جویندگیم بجائی نرسیده است .

نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك تاآخر سورهٔ آل عمران میباشد همچنین نسخهٔ متعلق بــه کتابخانه استاد دانشمند فرزانهٔ بزرگوار آقای دکتر **قاسم قاسم زاده** (استاددانشکدهٔ حقوق ومستشارحقوقی وزارت‌امورخارجه) تا پایان سورهٔ آل عمران است و نیز نسخهٔ دیگری از این تفسیر که اکنون در دست استاد فرزانهٔ دانشمند آقای دکتر **مصباح زاده** (استاد دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی) است شامل زهراوین است این نسخه با خط نستعلیق بسیارخوب نوشته شده وهم دارای چهارسرلوحهٔ زیبای نفیس می باشد .

علاوه برنسخه‌های نامبرده نسخهٔ‌دیگری‌درحراج سیرك‌تهران اخیراً بفروش رسید که اکنون در دست دوست دانشمند محترم آقای امیر فیروز کوهی (کارمند ادارهٔ ثبت تهران) میباشد . این نسخه ازنسخ دیگر از حیث تاریخ‌نگارش نوین‌تر میباشد] ودرهرجا که‌کاشفی مینویسد که بجواهر التفسیر مراجعه شود غرضش آن بوده که پس از اتمام مواهب علیه به تصنیف آن بپردازد لیکن نتوانست جلد دوم را بپایان رساند (مراجعه شود ببرگ شمارهٔ ۱۶۲ ــ ۳۰ مقدمهٔ این کتاب جلد اول) .

(۵۷) و ضایع وباطل نمی گردانیم اجر نیکو کاران‌را وهرآینه مزد آخرت بجهت بقـاء و دوام بهتر است مر آنان را که گرویدند بخدای و بودند که برهیز میکردند از فواحش چون یوسف که باحسان و تقوی از قعر چاه بتخت و جاه رسید :

بیت

بدنیا و عقبی کسی قـدر یافت　　که او جانب صبر وتقوی شتافت

✿ آورده اند که‌چون یوسف برجای عزیز مصر برمسند وزارت نشست ، ملك ریان زمام امور خود را بدو واگذاشت . عزیز مصر از آتش حسد وحقد دیری نگذشت که بدرود زندگانی گفت . زلیخانیز (زن عزیز) درعشق یوسف روزمیگذارد وهرچه از مال جهان‌داشت در راه دوستی و محبت و یا شنیدن نـام وی بذل و صرف کرد تا آنکه بشیزی برایش باقی نماند . چندی در ویرانهٔ از ویرانه های شهر مصر بسر میبرد و زمانی در سر راه یوسف می نشست :

زلیخا روی در دیوار غم کرد　　ز بار هجر یوسف پشت خم کرد
نه از جای عزیزش خانه آباد　　نه از اندوه یوسف خاطر آزاد
فلك کو دیر مهر وتیز کین است　　درین حرمانسرا ، کار وی این است

چندان گریست که دیدگانش نابینا گردید و از آتش هجران همواره میسوخت و مینالید ، نه اورا یارای شکیبائی بود ونه‌تاب توانائی داشت با حالتی زار و نزار و دلی پر شرار برسر راه یوسف می‌آمد واورابخود میخواندلیکن فرسودگی‌وسستی وپیری‌چندان بزلیخاچیره‌شده بود که صهیل اسبان و کبکبهٔ ملازمان یوسف مانع آن میشدکه نالهٔ جان سوزش بگوش‌معشوق رسد . چون همراهان یوسف زلیخا را از جلویوسف‌میراندند زلیخاازسوزدل‌همی گفت مرابیکسومرانید که‌عمری‌است من ازخود دورم ودر آن دوری با محنت وشکنجهٔ بسیار صبوری و شکیبائی می ورزم .

قضارا روزی گذر یوسف بر زلیخا افتاد ، گفت ای یوسف هرگزنزد اهل‌مروت روا نیست که با وجودی که امروزتو شاهدملك‌را

القصه یوسف مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبـار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال از هرغله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد وباقی را باخوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط درآمد و در زمین مصر و شام تنگی تمام شد ، مردمان مصر روی بیوسف آوردند ، سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت ، سال دوم بحلی و پیرایه در سال سوم بغلام و کنیزك ودر سال چهارم بدواب و مواشی و در پنجم به ضیاع و عقار و در ششم به فرزندان و در هفتم همـه خط بندگی بازدادند ، یوسف صورت حال‌برملك عرض کرد ، گفت همه ، بندهٔ تواند واختیار با تواست یوسف بحضور ملك همه را آزادکرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هرچه ازیشان گرفته بودند بدیشان باز داد و حکمت در این آیت آن بود که مصریان یوسف را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه‌را طوق بندگی او درگردن نهاد تا کسی‌را در بارهٔ او سخن بی ادبانه

✿ در آغوش کشیدهٔ مرا بیکبار فراموش سازی وباین بینوائی و پیری و شکستگی من ترحم نکنی ، روا باشد من با اینحال پریشان بسر برم و تو باین ناز و نعمت روز گذاری ؟ آخر تو درم خریدهٔ من بودی و مرا عشق تو باین رسوائی کشانیده است .

یوسف از بیچارگی وشکستگی و فرسودگی‌زلیخا انگشت تحیر وعبرت بدندان میگزید وبحال وی‌خوب مینگریست که زنی باآن جمال و جلال چگونه امروز روز میگذارد ! !

آنگاه فرمان‌داد تازلیخارا بکاخ‌خود برند وهم اورا دلداری و نوازش بسیار فرمود وگفت ای زلیخا از من چه میخواهی ؟

زلیخا گفت آن خواهم که دیدگانم بنور جمالت روشن شود و پیری و شیب من بشوق وصال تو بجوانی مبدل گردد وهم زیبائی ودلربائی تو درصورت من جلوه‌گر شود . چون زلیخا بوصال‌یوسف رسید ببرکت نعمت وصال دیدگانش روشن شد وهم جوانی‌ازسرگرفت

نرسد و نتواند گفت .

آورده اند که اثر قحط بر کنعان رسید کار براولاد یعقوب تنگ شده پسران یعقوب گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگانرا می‌نوازد و کار غربا و ابناء السبیل می سازد .

نظم

ز احسانش آسوده برنا و پیر وزو گشته خوشدل غریب و فقیر
ز بخشش ز ابر بهاری فزون صفات کمالش ز غایت برون

اگر فرمائی برویم و طعامی از بهر گرسنگان بیاریم . یعقوب اجازت فرمود ، بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هریك با یك شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یك شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند .

(۵۷) وآمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف ، پس در آمدند برو و رسم خدمت بجـا آوردند . پس بشناخت یوسف علیه السلام ایشانرا در نظر اول و ایشان مراورا ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود

✿ وچندان زیباودلربا مینمود که یوسف باآن‌همه حسن‌ووجاهت شیفتهٔ جمال زلیخا گردید و بمصداق بیت پائین :

اگر ازجانب معشوق نباشدکششی کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

یوسف از خود بیخود گشت وآن دلباختگی و دلدادگی زلیخا در یوسف اثر کرد :

کان لله بودهٔ در ما مضی تا که کان الله له آمد جزا

میل از طرف یار پدیدآمد ازآغاز . وهم دراین‌معنی نگارنده راست

چو آن دلبر بمن دلبستگی داشت نخستین باره تخم دوستی کاشت
بمن دل داد ، تا دلداده گشتم بمن پیوست ، تا ازخود گذشتم
جزای دوستی ، شد دوستداری چوجان دادم ، نمودم جان نثاری

(جلالی)

با آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت اورا نشناختند ، پس یوسف از ایشان پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را می مانید ؟

گفتند ای ملك معاذ الله که ما پسران یك پدریم که یعقوب‌است اسرائیل الله ، یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارد ؟ گفتند دوازده پسر داشت ، یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکیرا پدر بجهت خدمت خود نگاهداشت وما ده تن بملازمت آمده ایم ، یوسف گفت اینجا کسی باشد که شمارا شناسد ؟ گفتند نی ، مردم مصر مـارا نمی شناسد ، یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تـا بروید و آن برادر را بیاورید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد ، پس وی بایستاد و یوسف بضاعت ایشان بستدو عوض آن گندم بدیشان دادند .

(۵۹) و آنهنگام که بساخت یوسف کار ایشان را وهریك را یك شتر بار گندم داد گفتند یك شتر بار دیگر بجهت برادر ماکه در خدمت پدر است بدهید ، یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه‌بشمار شتران ، ایشان مبالغه نمودند ، گفت یوسف که بیارید بمن برادری‌را که شمارا‌ست از پدر شما یعنی علاتی است نه‌اعیانی (۱) · آیا نمیبینید آنرا که من بتمام می پیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمی‌گیرم و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام واحسان با ایشان دقیقهٔ فرو نگذارم .

(۶۰) پس اگر نیارید بمن آن برادر را ، پس شمارا بنزدیك من مکیل نیست یعنی طعام و نزدیك مشوید بمـن و در ولایت من میائید .

(۶۱) گفتند زود اورا بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن و بدرستیکه ما کنندگانیم آنچیزی را که بگوئیم .

(۶۲) و گفت یوسف ، مر غلامانرا که کیل غلات تعلق بدیشان

---

۱ — مراجعه شود ببرگ شماره ۲۲۵ جلد دوم این تفسیر

داشت ، بنهید بار ایشانرا که ببهای گندم آورده اند و آن ادیمی و کفشی چند بود و یوسف نخواست کـه طعام ببها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشانرا درج کنید در باردانهـای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و از اینجهت گفت شاید که بشناسند بضاعت خود را، چون باز گردند بسوی کسان خود و بار بگشایند ، شاید که باز گردند و برادر مرا بیاورند .

(٦٣) پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب بسوی پدر خود ، گفتند ای پدر ما ، منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملك مصر حکم کرد که دیگر طعام برما نپیماید اگر این بار بنیامین را نبریم ، پس بفرست با ما برادر مارا تا فرا گیریم از برای خود وبرای او و بتحقیق ما اورا نگاه دارندگانیم ازرسیدن مکروهی بدو .

(٦٤) گفت یعقوب که ای فرزندان ، آیا شمارا امین دارم برو (یعنی بنیامین) ؟ مگر همچنانکه امین ساختم شمارا بربرادر او پیش از این که گفتید **و انا له لحافظون** (١) ومن برمحافظت شما اعتماد ندارم ، پس خدای بهتر است از جهت نگاهداشتن و حفص **حافظ** (٢) خواند یعنی اوست بهتر درحالتیکه نگاهدارنده است پس توکل بر و میکنم و کارخود بدو گذارم واو بخشنده ترین بخشندگانست ، شاید که به محافظت او بمن ببخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نگرداند .

(٦٥) و آن هنگام که بگشادند ، بار های خود را ، یافتند

١ - آیهٔ شریفه اینست : « ارسله معنا غداً یرتع و یلعب وانا له لحافظون» مراجعه شود ببرگ شمارهٔ ٢٢٨ - ٢٢٧ جلد دوم آیهٔ کریمه ١٢ همین سوره ٢ - آیه شریفه اینست :

« قال هل آمنتکم علی اخیه من قبل فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین »

(٦٥) و آنهنگام که بگشادند ، بارهای خود را ، یافتند بضاعت خود راکه تسلیم ملك کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف باز گردانیده بودند بدیشان ، گفتند ای پدر ما ، چه چیز میطلبیم از احسان و رای این که اینست بضاعت ما که غله بما فروخته اند ، باز گردانیده اند بما ، پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملك مصر وطعام آریم کسان خود را و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و زیادت بستانیم پیمودن شتری یعنی یك شتر وار بمصاحبت بـرادر بیشتر بیاریم ، این یك شتر وار مکیلی اندك است و ملك بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد :

(٦٦) گفت یعقوب هرگز نمیفرستم بنیامین را با شما تا بدهید مرا پیمانی مؤکد بذکر خدای تعالی (و در **تبیان** فرموده (١) که

١ - این تفسیررا شیخ الامام **ابو جعفر محمد بن حسن طوسی** رحمة الله تصنیف فرموده است .

نسخهٔ خطی نفیسی از تفسیر تبیان که در قرن پنجم هجری نوشته شده اکنون بدسترس نگارنده است .

این نسخه با کمال دقت نوشته شده و کمتر غلط در آن یافته می شود . نسخه مزبور متعلق است بکتابخانهٔ پدر بزرگوارم آقای **سید محمد حسن جلالی طباطبائی** مد ظله العالی . کاتب آن در پایان جلد دوم که باین آیه خاتمه یافته است :

« قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً وما کان من المشرکین » مینگارد:

« تمت المجلدة الثانیة من التفسیر ویتلوه فی المجلدة الثالثة قوله تعالی : « ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً وهدی للعالمین » والحمدلله رب العالمین و صلواته علی خیر خلقه محمدالنبی وآله الطیبین الطاهرین و حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر » ودرپایان کتاب در حاشیهٔ آن نوشته شده « قوبلت هذه المجلدة بحمد الله و منه یعمها فی مجالس آخرها التاسع عشر من شوال سنة خمس مائه »

یعنی بحمد و منت خدا مقابله شد تمام این مجلد با نسخ دیگر در چند نشست که جلسهٔ آخرین هفدهم شهرشوال سال ٥٠٠ هجری بود .

اورا بشما ندهیم تا سوگند خورید بحق **محمد خاتم النبیین و سیدالمرسلین علیه الصلوة والسلام وآله و اصحابه اجمعین)** که بیاورید بمن اورا مگر آنکه بگرد شما در آورده شود عذاب و همه هلاك شوید . ایشان قبول‌نموده بمنزلت حضرت پیغمبر علیه‌الصلوة والسلام سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند ، پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود ، گفت یعقوب که خدای برآنچه ما می‌گوئیم از عهد و پیمان نگاهبان وگواه مطلع است .

(٦٧) وگفت یعقوب ازروی شفقت ، ای‌فرزندان‌من ، درمیائید در شهر مصر از یك در یعنی همهٔ برادران باهم از یك دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد در شما نرسد چون شما را با این جمال و هیأت و شوکت و ابهت بینند و در آئید هردوسه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود .

در **لطایف** آورده که یعقوب در اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد وگفت : و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم از قضای خدای چیزی را زیراکه ضرر دفع قدر نمیکند (۱) **و فوق تدبیرنا لله تقدیر** .

بیت

من جهد همی کنم قضا میگوید بیرون ز کفایت توکار دگراست

نیست حکم و فرمان مگر خدای را در هرچه خواهد . برو توکل کردم و برو باید که توکل کنند توکل کنندگان نه برغیر او که کفایت مهم نتیجهٔ توکل است برو **و من یتوکل علی الله فهوحسبه** (۲) .

۱ـ ودرنسخهٔ حضرت استاد بزرك آقای‌عصار چنین نوشته شده : زیراکه ازشما حذردفع قدرنمیکند اذانزل القدر بطل الحذر

و فوق تدبیرنا لله تقدیر

۲ ـ حافظ فرماید :

حافظا این‌سروحدت را زدست خودمده تاخیال‌زهد وتقوی‌را توکل‌بشکند

(٦٨) و آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب از آنجا که فرموده بود ایشان‌را ، بدرایشان یعنی‌ابواب متفرقه ، نبود که دفع کنداز ایشان رای یعقوب از قضای خدای که در بارهٔ ایشان واقع شده بود چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد وبرادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب مضاعف گشت ، پس تدبیر یعقوب فایدهٔ نداد (۱) مگر آنکه حاجتی بود در نفس یعقوب یعنی شفقتی بود در اولاد که در آن وقت ظاهر کردآنرا و وصیت کرد به‌آن و بدرستیکه یعقوب خداوند دانش بود و میدانست آنچیزی راکه بدو آموخته بودیم بطریق وحی واز آن بود که گفت : **وما اغنی عنکم** ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند سر قدر را یا جاهلند به آنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد

بیت

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند تقدیر خداوند بتدبیر نماند

(٦٩) و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف و ببارگاه او رسیدند ، یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته برسید چه کسانید ؟ گفتند کنعانیانیم که مارا فرموده بودی که برادر خود را بیارید ، اورا از پدر در خواستیم و بعهد و بپیمان آوردیم ، یوسف گفت دانستم بنشینید ، ایشان در حاشیهٔ بساط بنشستند وحکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند ، پس یوسف گفت که هردو برادر که از یك پدر و مادر باهید بر یك خوان طعام خورید ، هردو کس بر یك خوان نشستند و بنیامین تنها مانده

۱ — وهم از حافظ است :

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من‌و تو در اختیار نگشاداست

و امام احمد غزالی (برادر حجة الاسلام محمد غزالی) در تفسیر خود آورده :

توکل علی الرحمن فی کل ساعة وثق بالذی قد یرزق الخلق اجمعا

و دعهم للرزق فالله ضامن و کبر علی الکونین و الخلق اربعا

بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد ، یوسف بفرمود تا گلاب بر روی او زدند وچون بهوش آمد برسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی ؟ گفت ای ملك حکم فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود بر یك خوان نشیند ، مرا برادر پدری و مادری من که یوسف نام داشت بیاد آمد وبا خود گفتم اگر او بودی بامن برین خوان نشستی و من تنها نماندمی از شوق اینحال بی طاقت و سبب گریه وبیهوشی من این بود ، یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یك خوان نشینم ؛ پس بفرمود تا خوان ویرا بـر داشتند و در پس پرده آوردند و اورا نیز طلبید و بدین بهانه ، جای داد بسوی خود . برادر خود را .

یوسف نقاب بر بسته ، دست بطعام دراز کرد ، چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بـاز بگریست ، یوسف گفت باز این چه گریه است ؟

گفت ای ملك چه مانند است این دست تو بدست برادرم یوسف !! همینکه یوسف این کلمه شنید ، طاقتش بنهایت رسید و نقاب از چهره برداشت و بنیامین را گفت ، بدرستی که منم برادر تو ، پس اندوهناك مباش به آنچه کردند برادران در حق مـا ، بنیامین چون روی یوسف بدید و این سخن بشنید ، دیگر باره از خود برفت و چون با خودآمد دست در گردن یوسف افکند وبه زبان حال گفت :

بیت

اینکه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب ؟

خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب

آ نگه دست در دامن یوسف زد و گفت ، دیگر از تو مفارقت نمی کنم ، یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر در باب تـو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی . بنیامین گفت از آن باك ندارم ، پس یوسف فرمود تا نزد برادران رو واین امر را مخفی دار ، بینامین از پس پـرده بیرون آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند .

(۷۰) پس آنهنگام که کار سازی کرد ایشانرا ، بنهاد سقایه را (وآن مشربهٔ بود ازنقره یا زر یازبرجد مرصع بجواهر که ملك آب از آن خوردی و درین وقت بجهت عزت و نفاست طعام آنـرا پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا محرم (۱) او آنرا تعبیه کرد در بار برادر او و بار های دیگر را مکمل کردند وایشان را اجازت رفتن داد ، چون از شهر بیرون رفته براه درآمدند جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند : پس ندا کرد ، ندا کنندهٔ که ای کاروانیان ، بدرستیکه شما دزدانید (بدان معنی که یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته اند منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفت) .

القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید :

(۷۱) گفتند و روی آوردند بدان جمع که شما چه چیز گم کرده اید که میجوئید ؟

(۷۲) گفتند میجوئیم مشربهٔ ملك را که پیمانه غله بود وبرای هر کس که بیارد آنرا ، شتر واری طعام مقرر است و من که منادیم به آن کفیلم و پایندان (۲)

---

۱ — محرم : بضم اول وسکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم (بصیغهٔ اسم فاعل) کسی که در حرم سرا رفت و آمد کند یعنی در حرم رونده وهم بمعنی در ماه محرم رونده و کسی که احرام حج بندد می باشد .

۲ — پایندان : بفتح سوم وسکون چهارم : بمعنی صف نعال و کفش باشد و ضامن و کفیل و میانجی کننده را نیز گویند و بمعنای رهن و گروهم آمده است و در بند و قید کسی بودن را نیز گفته اند (در اینجا بمعنی کفیل آمده است) . در غالب نسخ این واژهٔ را بغلط ضبط کرده اند .

(۷۳) گفتند بخدای ، هر آینه شما میدانید که ما مردم امینیم ، بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در بار اول چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید دهن اشتران بسته ایم ؟ تا از زرع کسان نخورند ، نیامدیم ما از کنعان تا تباهکاری کنیم در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست

(۷٤) گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان ، اگر شما باشید دروغگویان در ابرای ذمهٔ خود (یعنی شما میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود ؟) ؟

گفتند جزای سرقهٔ سارق ، گرفتن آنکس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او ، پس همانست جزای او یعنی اورا به بندگی باید گرفت در دین پدر ما ، همچنین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را ، پس ایشانرا باز گردانیده بمصر آوردند وبدرگاه یوسف باز داشتند .

(۷۵) پس آغاز کرد موذن (و گفتهٔ اند یوسف) بباردان های ایشان (یعنی برادران دیگر) ، پیش از باردان برادر او برای نفی تهمت پس بیرون آورد سقایه را از باردان برادر او ، همچنین تعلیم دادیم یوسف را بالهام ، برادران یوسف ازحیا سر درپیش افکندند و زبان طعن بر بنیامین گشادند . نبود یوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود ازو که فرا گیرد برادر خود را در کیش ملك مصر (۱) (حکم ملك در باب سرقه ضرب و تعزیب بود نه استرقاق (۲) ، پس نگرفت یوسف برادر خود را مگر بخواست خدای وبدستوری او ، بر میداریم ، از روی درجه ها بعلم وحکمت هر کرا میخواهیم وزبرهرخداوند دانشی ،

۱ — یعنی یوسف بر طبق قانون و شرع یعقوب بظاهر برای بنیامین بادافره و پاداش مقرر فرمود نه مطابق قانون و آداب وعرف مصر که سارق را ضرب و تعریب میکردند .

۲ — استرقاق : به بندگی گرفتن و تنك شدن

دانائی است درجهٔ او بلند تر ، آنگه فرمود یوسف که این چه عمل است که از شما صادر شد ، نمی گفتید که ما پیغمبر زادگانیم ؟

(۷٦) گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب ، بدرستیکه دزدی کرده است برادر اعیانی که اورا بوده پیش از این (یعنی یوسف) .

(در **مدارك** ، آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود . سائلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود ، یوسف آن مرغ را بسائل داد و برادران اورا بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست) پس پنهان داشت یوسف آن مقاله را در نفس خود وظاهر نکرد آنرا بر ایشان ، گفت با خود یوسف که شما بد ترید از جهت منزلت در دزدی که پسررا ازپدر دزدیده جدا کردید وخدای داناتراست به آنچه شما صفت میکنید ، پس یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه سخن گفتند بجائی نرسید ، روئیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و مویهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملك برادر مرا بگذار وگر نه فریادی کنم که هر حاملهٔ که در این شهر است از هول آن بار بنهد ، یوسف دید که روئیل در غضب است پسر خرد خود را گفت برو دست بر پشت وی فرود آر ، چون دست وی بروئیل رسید شعلهٔ غضب وی انطفا یافته روی ببرادران کرد که شما مرا مس کردید ؟ گفتند نی ، فرمود که بخدای دربن بلد تخمی ازیعقوب هست چه هرگاه که یکی را ازایشان خشم بر آمدی چون دیگری از آل یعقوب اورا مس کردی تسکین یافتی . در **معالم** آورده که دیگر باره در غضب شده آهنك تخت یوسف کرد ، یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و اورا در ربود و بر سر دست آورده باز بر زمین نهاده گفت ای کنعانیان شما بزورخود مغرور وبقوت خود معجب شده می پنداريد که کسی بسر شما غلبه نتوان کرد .

بیت

خدائی که بالا و پست آفرید زبردست هردست دست آفرید (۱)

ایشان چون دیدند که مهم بزور از پیش نمی رود از در زاری در آمده :

(۷۸) گفتند ای عزیز ، بدرستیکه بنیامین را پدری است ، پیر بزرگ سال و عظیم قدر وبعد از هلاك پسرخود یوسف بدو انس والفت دارد ، پس فرا گیر یکی را از ما به بندگی بجای او و اورا رها کن بدرستیکه ما می بینیم ترا از نیکو کاران به نسبت ما ، پس احسان خود را با تمام رسان و **ماالاحسان الا بالتمام** .

(۷۹) گفت یوسف که پناه میگیرم بخدای از آنکه بگیرم مگر آنرا که یافتم متاع خود را نزدیك او و اگر بجای او دیگری را بگیرم ، باشیم ما ، آنگاه ستمکاران در مذهب شما .

(۸۰) پس آنوقت که نومید شدند از یوسف و دانستند که برادر بایشان نمیدهد ، بایك کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند . گفت بزرگ ایشان درسن یعنی روئیل یا در خرد وعقل یعنی یهودا ، آیا نمیدانید شما آنرا که پدر شما بتحقیق فرا گرفت برشما عهد و پیمانی ازخدای یعنی بدستوری وی از محافظت بنیامین و شما سوگند خورید به محمد آخر الزمان صلوات‌الله و سلامه علیه که در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد و پیش از این تقصیر کردید در شان یوسف ، پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون نیایم تا وقتیکه دستوری دهد مرا به آمدن ، پدر من یا خدای حکم کند برای من برجوع بپدر یا به تخلیص برادر واو بهترین حکم کنندگانست که براستی حکم کند ومیل ومداهنه درحکم او نیست.

۱ — سعدی فرماید :

گر چه شاطر بود خروس بجنگ چه زند پیش باز روئین چنگ
گربه شیر است در گرفتن موش لیك موش است در مصاف پلنگ

(۸۱) شما بازگردید بسوی پدر خود ، پس بگوئید ای پدرما بدرستیکه پسر تو بنیامین دزدی کرد وگواهی نمیدهیم ما مگر به آنچه میدانیم که صاع ملك از بار او بیرون آمد و نیستیم ما مرباطن حالرا نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر اوخبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود او مباشر بود .

(۸۲) و بپرس از اهل دیهی که بودیم ما در آن یعنی مصر (مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس) و از آن کاروان نیز سؤآل کن که ما روی نهاده بودیم از مصر بکنعان (در میان کاروان جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب) و بدرستیکه ما راستگویانیم فرزندان یعقوب بحکم روئیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند .

(۸۳) گفت یعقوب ، بلکه آراسته است برای شما ، نفسهای شما کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگر نه ملك چه میداند که جزای سارق استرقاق است ، پس بر من است شکیبائی نیکو ، شاید که خدای بیارد ، همهٔ ایشان را بمن یعنی یوسف وبنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است ، بدرستیکه او داناست بحال من ، راست کار است در آنچه می کنند ، پس یعقوب از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود :

(۸۴) و روی بگردانید از فرزندان خود و گفت ای اندوه من برفراق یوسف) صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت پناه ازجبرئیل پرسید که وجد یعقوب و اندوه او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف ؟ جبرئیل فرمود. که برابر اندوه هفتاد مادر که بچه او مرده باشد ، حضرت سؤال کرد که اورا چه مقدار مزد دادند ؟ گفت مزد صد شهید) .

آری هیچکس در آتش مفارقت برابر یعقوب نسوخت ؛ چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم

یعقوب از گریه خشك نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارك او خمیدگی گرفت و سفید شد هردو چشم اواز اندوه ، پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد وظاهر نمیکرد

نظم

دردیست درین سینه که گفتن نتوانم
وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم (۱)

امـا چون فرزندان فریاد **یا اسفی** شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند .

(۸۵) گفتند بخدای که همیشه باشی بناله و زاری یـاد کنی یوسف را تا وقتیکه بیمار شدی ، بیماری مشرف بر موت ، یـا باشی از جملهٔ هلاك شدگان .

(۸٦) گفت یعقوب ، ای فرزندان من ، جز این نیست که شکایت می کنم غم و اندوه خود را ، بخدای نه بشما ونه بغیر شما زیرا که کس بیکسان و چاره کن بیچارگان اوست :

نظم

حاجتی را که از تو میجویم   بـا کسی نه که باتو میگویم
راز گویم بخلق وخوار شوم   با تو گویم بزرگوار شوم

در بعضی از تفاسیر هست که چون یعقوب گفت انما اشکوا بثی و حزنی الاالله حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی باین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو بـاز رسانیدمی و از این مژده بود که یعقوب گفت : و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن وی بمن . گویند روزی ملك الموت بزیارت وی آمده و یعقوب برو سوگند داد که روح یوسف مرا قبض کردهٔ؟

۱ ـ شرح غم من بیشتر از حد بیانست   افتاده در آتش دل و خاموش زبانست
پنهان غم دل میخورم وچاره همانست   تا بوده چنین بوده اینرسم جهانست
کی میگذرد گیتی از این عادت دیرین ؟ (جلالی)

گفت نی ، یعقوب بدان امید واری گفت :

(۸۷) ای پسران من ، بروید ، پس تفحص کنید ، از حال یوسف و برادران او و نـومید نباشید از رحمت و فضل خدای ، بدرستیکه نومید نشوند از رحمت و فرح خدای تعالـی مگر گروه ناگرویدگان ، پس یعقوب نامه نوشت برین وجه که :

از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملك مصر :

اما بعد ، ما آن اهل بیتیم که بلارا موکل ما گردانیده‌اند جدم ابراهیم را دست و پای بسته در آتش نمـرود افکندند و حق سبحانه اورا نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای بدو فدا فرستاد و مرا پسری بود ، دوسترین همهٔ فرزندان بمن ، برادران اورا بصحرا بردند وپیراهن خون آلودهٔ بمن آورده گفتند اورا گرگ خورد ، من در فراق او چندان گریسته‌ام که چشمم سفید شده اورا برادر اعیانی بود که من بر وی تسلی داشتم، تو اورا بدزدی گرفته نگاهداشته ای و ما نه آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی برآید ، اگر این فرزند را بمن بفرستی فبها والا بر تو دعائی کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام .

پس نامه بفرزندان داد واندك بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب نموده ایشانرا بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری راکه در آنجا بود ملاقات کردند وباتفاق برادر روی بدرگاه یوسف نهادند .

(۸۸) پس آنهنگام که در آمدند برادران یوسف بـر وی ، گفتند ای عزیز ، رسیده است مارا و کسان مارا سختی و بینوائی و

گرسنگی و آورده ایم بضاعتی چند ، اندك و بی اعتبار ، پس تمام کن برای کیل را وما تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیادت از بهای متاع ما ، بدرستیکه خدای تعالی ، پاداش دهد بنیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصدق می‌نمایند ، آنگه نامهٔ یعقوب بر گوشهٔ تخت نهادند ، چون یوسف نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد و عنان تمالك از دست رفته :

(۸۹) گفت ای برادران ، آیا میدانید آنچه کردید بیوسف و برادر او ؟

برسبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است با بنیامین آن بوده که اورا خوار و بی اعتبار داشته‌اند تا بمرتبهٔ که با هیچیك سخن نمی گفته الا از روی عجز و مذلت ، پس یوسف فرمود که آیا دانسته اید قبح آنراکه با یوسف وبرادر او کرده اید ؟ ویا از آن توبه فرموده اید ؟ چه آنوقت شما نادانان بودید یعنی نو رسیده و شوخ و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس کردید (یوسف این سخن از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت) ، آنگه نقاب بر افکند و تاج از سر بر داشت ، چون ایشان را نظر بر آن شکل و شمایل افتاد ،

(۹۰) گفتند **ائنك لانت یوسف** ؟ استفهام تقریر است یعنی البته توئی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نیست .

بیت

که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری ؟

تبارك الله از این روی نازنین که تو داری ! ! (۱)

---

۱ – ماه را دیده ام ، اما ، نه چنان روی خوب

سرورا دیده ام ، اما ، نه چنان قد تو راست (جلالی)

آیهٔ شریفه اینست : « **قالوا ائنك لانت یوسف قال ان یوسف وهذا اخی قد من الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله لایضیع اجر المحسنین** »

گفت من یوسفم واین برادر من بنیامین است ، بدرستیکه منت نهاد خدای بر ما بسلامت و کرامت ، بدرستیکه هرکه بترسد از خدای و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت ، پس بتحقیق خدای ضایع نکند مزد نیکو کاران را (وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنستکه جمع کند میان تقوی و صبر (۱)) ، چون برادران یوسف را بشناختند ، روی بتخت در آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند ، یوسف از تخت فرود آمده ایشانرا در کنار گرفت .

(۹۱) گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت ، هر آینه بر گزید خدای تعالی ترا برما و بدرستیکه ما هستیم گناهکاران بدان عملها که کرده ایم .

(۹۲) گفت یوسف در جواب ایشان ، هیچ سر زنش نیست برشما امروز ، من دیگر باره هرگز گناه شما بر روی شما نیارم ، بیامرزد خدای مرشمارا که اعتراف کردید بگناه واو بخشنده ترین بخشندگانست

نظم

به آهی بسوزد جهانی گناه | به اشکی بشوید درون سیاه
بدر ماندهٔ تخت شاهی دهد | بدر ماندگان هرچه خواهی دهد

پس چون یوسف بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت ، بکار پدر دل فکار برداخت و گفت .

(۹۳) ببرید این پیراهن مرا (مراد آن قمیص خلیل بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد ، فرمود که ببرید) ، پس بیفکنید آنرا بر روی پدر من تا باز گردد بینائی چشمش و بحال اول باز رود (۲) وبیائید شما

---

۱ – چون شکیبائی کنم کارام جانم رفته است ؟

چون توانم زیستن کزتن روانم رفته است؟ (جلالی)

۲ – حافظ فرموده :

با صبا همراه بفرست از رخت گلدستهٔ بو که بوئی بشنویم از خاك بستان شما

بمن ؛ بهمهٔ کسان خود از احفاد و حرم و خدم .
آورده اند که یهودا گفت ای یوسف ، پیراهن خون آلود ، پیش پدر من برده ام ، این پیراهن بمن حواله کن ببرم ، شاید که فرح این قمیص تدارك حزن آن قمیص کند . یوسف پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخت و ببرادران تسلیم کرد ، یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت

(۹۴) و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان ازعمارات مصر و بفضای صحرا رسید ، باد صبا از حق سبحانه دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید ، گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودنداز نبیرگان ، بدرستیکه من می یابم‌بوی‌یوسف را اگر شما بنقصان عقل مرا نسبت نکنید و نگوئید که پیر شده و بسن خرافت رسیده .

(۹۵) گفتند آنها که بخدای تو هنوز در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او داری بعد از چهل سال یا هشتاد سال .

(۹۶) پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده‌اند که یهودا بابرادران نا ایستاد وسر وپا برهنه دویدن آغاز کرد تابکنعان رسید و نزد پدر آمده بیفکند پیراهن یوسف را بر روی پدر ، پس گشت بینا وبا احفاد خود گفت ، نمی گفتم شمارا آنکه من میدانم از الهام خدای آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود وپیوستگی

✿ و جامی راست .
دیر میجنبد بشیر ای باد بر کنعان گذر
مژدهٔ پیراهن یوسف ببر یعقوب را
و چه بسیار خوب فرموده شاعر تازی !!
ایا جبلی نعمان بالله خلیا	نسیم الصبا یخلص الی نسیمها
فان الصبا ریح اذا ماتنفست	علی نفس مهموم تجلت همومها

میان من و او ؛ پس تهیه راه نمود و هرکه در ایشان پیوسته بوداز ذکور و اناث متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده در دست و پای پدرافتاده:

(۹۷) گفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدای گناهان مارا ، بدرستیکه ما هستیم گناهکاران .

(۹۸) گفت یعقوب ، زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود ، بدرستیکه او آمرزندهٔ تائبان است بمحو ذنوب مهربانست بر بندگان بکشف مکروه ، تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنهٔ اجابت دعواتست یا خواست که بداند یوسف از ایشان عفو کرده یانی واصح آنستکه تاخیر کرد تا وقتیکه بمصر رسید شب برخواسته بنماز وبعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را درقفای خود بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت را دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود .

✿ بو دوای چشم باشد نور ساز	شد ز بوئی دیده یعقوب باز
بوی بد مردیده را تاری کند	بوی یوسف دیده را یاری کند
بوی گل دیدی که آنجا گل نبود	جوش مل دیدی که آنجا مل نبود
آن شنیدی داستان بایزید	که زحال بوالحسن پیشین چه دید
روزی آن سلطان تقوی میگذشت	با مریدان جانب صحرا و دشت
بوی خوش آمد ز دوران ناگهان	از سواد ری ز سوی خارقان
هم بدانجا نالهٔ مشتاق کرد	بوی را از باد استنشاق کرد
چون درو آثار مستی شد پدید	یك مرید اورا ازان دم بر رسید
پس بپرسیدش که این احوال خوش	که برونست از حجاب پنج وشش
گاه سرخ و گاه زرد وگه سپید	میشود رویت چه حالست ونوید ؟
می کشی بوی وبظاهر نیست گل	بیشك از غیبست و از گلزار کل
گفت بوی بوالعجب آمد بمن	همچنانکه مر نبی را از یمن
که محمد گفت بر دست صبا	از یمن می آیدم بوی خدا
از اویس و از قرن بوی عجب	مر نبی را مست کرد و پر طرب

القصه چون یعقوب نزدیك مصر رسید یوسف با ملك ریان و تمام اشراف مصر با لشکری آراسته باستقبال پدر بیرون آمد ویعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه و آراستگی می کردند .

جبرئیل فرود آمد ویعقوب را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری ببالا نگر که جنود ملك از زمین تا فلك بتفرج آمده بشادی تو مبتهج ومسرورند چنانچه دربن مدت از اندوه تو محزون ورنجور بودند . پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرودآمده خواست که سلام کند جبرئیل آمد و گفت بگذار تا پدر برتو سلام کند .

در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد وچون چشمش برجمال یوسف افتاد گفت **السلام علیك یا مذهب الاحزان** و هردودستهارا بگردن یکدیگر درآورده از شادی می گریستند .

نظم

چه خوش حالیست روی دوست دیدن پس از عمری بیکدیگر رسیدن
شراب خوشدلی را نوش کردن بشادی دست در آغوش کردن
بکام دل زمانی آرمیدن بهم گفتن سخن وز هم شنیدن
ز دلبر حال عجز آغاز کردن ز عاشق دفتر غم باز کردن

پس در نزدیکی مصر موضعی بود ازان یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند ، یعقوب در آنجا نزول فرمود .

پس آن هنگام که در آمدند بریوسف در آن منزل ، جای داد بسوی خود پدر و خالهٔ خود راکه بجای مادرش بود ودگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادر زادگان را

✡ گفت زین ره بوی یاری میرسد اندرین ده شهریاری میرسد
بعد چندین سال میزاید شهی میزند بر آسمان ها خرگهی
رویش از گلزار حق گلبن بود از من او در مرتبه افزون بود
چیست نامش، گفت نامش بوالحسن حلیه اش واگفت ازگیسو ذقن
قد او و رنك او و شکل او یك بیك واگفت از گیسو و رو

نوازش کرد و گفت در آئید بمصر ، اگر بخواهد خدای در حالتیکه ایمنان باشید از قحط وعنا و مشقت و بلا (استثناء داخل است در امن نه در دخول) و چون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد .

(۱۰۰) و برداشت پدر و خالهٔ خود را یعنی بالا برد وبرروی در افتادند پدر و خاله و برادران مراورا ، در حالتیکه سجده کنان بودند (و تحیت و تعظیم ایشان در آنزمان بسجده بوده) ، یوسف که آن حال را مشاهده نموده اظهار مسرت و بهجت فرموده و گفت ای پدر من این سجده کردن شما مرا تعبیر خواب منست که دیدم قبل از این در ایام صبی ، بدرستیکه گردانید آنرا پروردگار من راست و بدرستیکه نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من چون بیرون آورد مرا از زندان (ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند) و آورد شمارا از بادیه (و آن موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب در آنجا نشستی و آن نزدیك کنعان بود) یوسف جهت شکر نعمت فرموده که حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و شمارا از بادیه نزدیك من آورد تا بیکدیگر نشستیم از پس آنکه افساد کرد شیطان و مخالفت افکند میان من و برادران من ، بدرستیکه پروردگارمن ، رسانندهٔ نیکی است ، هرکرا خواهد ، بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات ، محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات .

در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست وسه سال دیگر یوسف پدر را در واقعهٔ دید که می گوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقای توأم بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آی ، یوسف از خواب بیدار گشت و برادرانرا طلبیده وصیتها کرد و یهودارا ولیعهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت :

(۱۰۱) ای پروردگار من ، بدرستیکه دادی مرا پادشاهی و بیاموختی مرا از تعبیر خواب ها ،

ای بدید آرنده وآفرینندهٔ آسمانها و زمین ، توئی یار من و مستولی کار من در این سرای و در آن سرای ، بمیران مرا در حالتیکه گردن نهاده باشم امرترا (یعنی مرا مسلمان بمیران) ورسان مرا بپدران هایستهٔ من .

آورده اند که بعد از سه روز واقعهٔ کـه دیده بود ، بروضهٔ وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس‌سره در قصهٔ یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر بوشانیده و تحریر بعضی ابیات از آن دراین اوراق اتفاق‌افتاده وفات یوسف‌را بدین نمط ذکر همیفرماید(۱):

نظم

بکف جبریل حاضر داشت سیبی   که باغ‌خلد از آن‌میداشت زیبی(۲)

---

۱ ـ مقصودد ازحضرت حقایق پناهی ، نور الدین عبدالرحمن جامی‌است . اصل **جامی** از محلهٔ دشت (امروز این محله دراصفهان بنام دردشت خوانده میشود) **اصفهان**است ، جدش شمس‌الدین‌محمد در دورهٔ هرج و مرج ترکتـازی ترکان بخراسان رفته و در قصبهٔ خرجرد از ولایت جام رحل اقامت افکند و دختری از خاندان امام محمد شیبانی که از علمای بزرك و مشهور آنزمان بود بهمسری خود گرفت و از آن دختر مولانا احمد پدر جامی بدنیا آمد .

خانوادهٔ شمس الدین محمد جد پدری جامی تا زمانی که در ولایت جام میزیستند خود را **دشتی** میخواندند (منسوب بوطن اصلی خود یعنی محلهٔ دشت یا دردشت اصفهان) لیکن چون از جام‌بهری منتقل شدند عبد الرحمن تخلّص خود را جامی قرار داد و از آن پس این خانواده به جامی مشهور شدند . جـامی را باید بزرگـترین شاعر سدهٔ نهم دانست و ازخودنیز آثارگرانبهائی بیادگار گذارده است .

(شرح حال این شاعر و نویسنده را استاد دانشمند فرزانه **آقای سید محمد محیط طباطبائی** در مقدمهٔ بهارستان جامی چاپ تهران سال ۱۳۱۱ شمسی بتحقیق تمام نگاشته اند) .

ابیات بالا از یوسف و زلیخای جامی دراینجا نقل شده است .

۲ـ بگذار طمع تانکشی خواری وذلت   کانرا که طمع بود دوصد گونه زیانکرد

چویوسف را بدست آن‌سیب بنهاد   روان آن سیب را بوئید وجان‌داد
بلی زان نکهت باغ بقا یافت   از آن نکهت بسوی باغ بشتافت

(۱۰۲) آنچه یاد کرده شد ازقصهٔ یوسف ، از خبر های غیب که ما بجهت ظهور دلائل اعجاز وحی میکنیم آنرا بتو و تو نبودی نزدیك برادران یوسف‌آن هنگام که جمع کردند رایهای خود برافکندن یوسف بچاه و ایشان مکر میکردند بعقوب و یوسف و چون تو آنجا نبودهٔ و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیدهٔ و خبر میدهی چنانچه بوده ، بس دلیل واضح است بر آنکه بوحی الهی دانستهٔ .

(۱۰۳) و نیستند اکثر مردمان واگرچه حرص میورزی برایمان ایشان بگرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان درکفر و فساد

(۱۰٤) و نمیخواهی تو از ایشان بر تبلیغ و ادای احکام یـا بر خواندن قصص قرآنی مزدی ، چنانچه قصه گویان مزد میخواهند نیست قرآن مگر پندی از خدای ، مرعالمیان را و نـه تنها مشرکان مکه از معجزهٔ تو روی بر میگردانند .

(۱۰۵) و بسا نشانهای قدرت و دلائل دالت بر وجود صانع و حکمت او هست در آسمانها و زمینها که آن معانـدان می گذرند بران و ایشان از آن آیتها روی گردانندگانند ، نـه در آن فکرت کنند و نه ازان عبرت گیرند .

(۱۰٦) و نگرویدند بیشترین ایشان بخدای تعالی مگر ایشان شکر آورندگان باشند . گویند مراد از این گروه کفار مکه اند که گفتند **ربنا الله** واز پی در آوردند که : **الملائکة بنات الله** یایهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند : **عزیر بن الله** یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند **المسیح بن الله** .

(۱۰۷) آیا ایمن شدند مشرکان از آنکه بیاید بدیشان عقوبتی

یوسف بربوئیدن سیبی نشنیدی ؟ قربانی آز وطمع خویش روان کرد
(جلالی)

پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشانرا از عذاب خدای یا بیاید بدیشان قیامت ناگهان و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند .

(۱۰۸) بگو ای محمد این دعوت بتوحید ، راه من است وبرین راه ثابتم ، میخوانم خلق را بخدای بر بینائی هویدا و حجتی روشن **انا** (تاکید ضمیر مستتر است در ادعوا (۱))و میخوانند بخدای هر که پیروی کرده است مرا و پاکست خدای از شرکتی که شما اورا بدان وصف می کنید و نیستم من از شرك آرندگان . **امام زاهدی** آورده که کافران گفتند خدایرا فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه فرمود :

(۱۰۹) و نفرستادیم ما پیش از تو برسالت مگر مردمانی که وحی فرستاده شد بدیشان (حفص **نوحی** (۲) میخواند یعنی مافرستادیم بسوی ایشان) از اهل شهر ها و دیهها .

در **وسیط** از **حسن بصری** رحمة الله نقل می کند که حق سبحانه هر گز پیغمبری بخلق نفرستاده نه از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان (۳) ودر باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت میکرده گفته اند :

آیه شریفه اینست :

۱ - « قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله وما انامن المشرکین »

۲ — آیهٔ شریفه چنین است :

« وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروا فی الارض فینظرو کیف کان عاقبة الذین من قبلهم ولدار الاخرة خیراللذین اتقوا افلا تعقلون »

حفص در این آیه کلمهٔ **نوحی** (بضم اول و سکون دوم و کسر سوم‌وسکون‌چهارم را به فتح چهارم خوانده است)

۳ - و خداوند از مردم دیه ها پیغمبران نفرستاده برای آنکه

شعر

اضحت نبیتنا انثی نطوف بها   ولم یزل انبیاء الله ذکرانا (۱)

آیا سیر نمی کنند کافران در زمین شام و یمن و بردیار عاد و ثمود نمی گذرند (یعنی باید که بگذرند) ؟

پس به بینید بنظر عبرت که چگونه بود آخر کار آنانکه از منکران و مکذبان بودند ، پیش از ایشان ، پس ایشان پند برداشته از تکذیب پیغمبران و قرآن حذر کنند و هرآینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او بهتر است از لذت فانیهٔ دنیا ، مرآنانرا که پرهیز کردند از شرك و نافرمانی ؛ آیا تعقل نمی کنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است ؟

بیت

چه نسبت جاه سفلی را به نزهتگاه روحانی ؟
چه ماند گلخن تیره ، بگلشن های سلطانی ؟

✡ اهل دیهها و بادیه ها بیشتر مردمان نادان و جاهل می باشند و مخصوصاً بادیه نشینان مردمانی هستند که خونخواری و بیرحمی را چندان زشت نمی شمرند زیرا درجهٔ تمدن آنها پست و حسن و قبح شیی را درست نمی توانند تمیز بدهند و از اینجهت مولوی فرموده

ده مرو ده مرد را احمق کند   عقل را بی نور و بی رونق کند
هر که در رستا بود روزی وشام   تـا بماهی عقل او نبود تمـام
وانکه ماهی باشدی در روستا   روزگاری باشدش جهل و عمی
ده چه باشد شیخ و اصل ناشده   دست در تقلید حجت بـر زده
پیش شهر عقل کلی این حواس   چون خران چشم بسته در خراس

و هیچ جای شبهه‌و تردیدی نیست که مردمان شهرها سلیم‌النفس تر وروشن فکر تر از اهل قری می باشند و همچنین مردمان شهر بربادیه نشینان ازحیث تمدن وسلامت نفس برتری بسیار دارند .

۱ـ پیغمبر ما مؤنث گردید یعنی ازجنس‌زن است و ماگرد او میگردیم (یعنی بجهت زیبائی‌اورا دوست داریم) وپیوسته رسولان خدا مذکر بودند (یعنی همیشه رسولان ازمردان بودند) .

بس باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم .

(۱۱۰) تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان و گمان بردند رسولان که ایشان ، بدرستیکه مکذوب شدند یعنی کفار بوعدهٔ ایمان را ایشان دروغ گفتند یا گمان بردند کافران که رسلِ با ایشان دروغ می گویند در وعد و وعید ، آمد بپیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد ، بس برهانیده شد هر کرا خواستیم یعنی بیغمبران و متابعان آنها و باز گردانیده نشود عذاب ما از گروه کافران یعنی وقتیکه بدیشان فرود آید .

(۱۱۱) بدرستیکه هست در قصهٔ انبیاء و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او ، اعتباری و بندی ، مر خداوندان عقول خالصه را . سلمی رحمة الله ، از **امام جعفر صادق** رضی الله عنه نقـل میکند که مراد از **اولی الالباب** (۱) ، ارباب اسرارند . بس اعتبار از این قصه ها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آینهٔ دل بیغل ایشان روی نماید (۲)

---

۱ — آیهٔ شریفه اینست « لقد کان فی قصصهم عبرة لا اولی الالباب ما کان حدیثاً یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیی و هدی و رحمة لقوم یؤمنون »

عارف و سخندان بزرگ سنائی غزنوی فرماید :

اول و آخر قرآن زچه با آمد وسین؟
یعنی اندر رهدین رهبرتو قرآن بس

۲ ـ وهم از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام وارد است که فرمود :

نظم

دلی در یابد اسرار معـانی که روشن شد بنـور جاودانی

نیست قرآن ، سخنی که بر بافته باشند ولیکن هست تصدیق آن چیزی که بوده بیش از او از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی و بیان همه چیز ها که محتاج الیه باشد در دین و دنیـا و رهنما نماینده است مرسالکان را و بخششی است مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا ونبوت **محمد مصطفی** صلی الله علیه و سلم و علی آله و صحبه اجمعین .

---

* ان هذا القرآنِ عبـارات و اشارات و لطائف و حقایق ، فا لعبـارات للعـوام و الاشارات للخواص واللطـائف للاولیـاء والحقایق للانبیاء »

قرآنرا عبارات و اشارات و لطائف و حقایقی است ، عباراتش درخور فهم عوامست واشاراتآنمخصوص خواص ولطائفش مراولیاء را و حقایقش خاصهٔ بیغمبران .

سورة الرعد مكية و هي خمس و اربعون آية (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

المر ، حروف مقطعه ، مختصرند از كلماتی كه دلالت برصفات الهی كنند چنانچه در **المر** گفته اند كه الف ، آلای اوست و لام ، لطف بی‌منتهای او و میم ملك بی زوال او و را ، رافت بر كمال او و قولی آنستكه بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی دارد وبرخی بر افعال او و چنانچه در**المر** معنی **انا الله اعلم واری** (١) . **تلك آيات الكتاب** ، این آیات ، آیات قرآن است و آنچه فرو فرستاده شده است بسوی تو ، ازپروردگارتو ، درست وراست است ، چنگ درآن زن وبدان عمل كن ، ولیكن بیشتر مردمان (از اهل مكه) نمیگروند بدان . جهت عدم تفكر در معانی آن .

---

١ — سورهٔ رعد را برخی نوشته اند در مدینه نزول یافت و جمعی گفته اند در مكه فرود آمده است مگر دو آیهٔ : ولا یزال الذین كفروا و آیة و یقول الذین كفروا كه در مدینه نازل شده است

٢ ـ دستهٔ ازدانشمندان بر آنند كه‌حروف مقطعه‌ازمتشابهات‌قرآن است چه قرآن دارای آیات محكم و متشابه میباشد چنانچه در كریمة:

« هوالذی انزل علیك الكتاب منه آیات محكمات هن ام‌الكتاب و آخر متشابهات فالذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء تاویله وما یعلم تأویله الاالله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به كل عند ربنا وما یذكر الا اولوا الالباب »

قرآنی كه نازل شده است دارای‌آیاتی محكم و متشابه می‌باشد ولیكن علماء و مفسران در معنی و مفهوم متشابه خلاف كرده اند كه ذیلا باختصار شرح داده میشود :

(٢) آنستكه برداشت آسمانها را یعنی بیافرید و برداشته بی ستونی كه قائم باشد .

می بینید شما آسمان هارا مرفوع بی ستون وگفته اند برداشته است آسمانهای بی ستون كه شما می بینید پس لازم می آید كه ستون هست ولی مرئی شما نیست و آنقدرت است كه آسمان بدان

✿ بعضی گفته‌اند كه محكم آنستكه مراد از آن هویدا وروشن باشد بدون قرینه و اگر قرینهٔ نباشد معنی آن از ظاهـر الفاظ درست فهمیده نشود ومتشابه آنستكه از الفاظ‌آن معنی حقیقی‌آیه ومراد از آن حاصل گردد و بعبارت دیگر محكم آنستكه ظاهرش از معنی وی خبر دهنده باشد بی اعتبار چیزی و متشابه آن بود كه مراد از ظاهر لفظ وی ندانند بی دلیل و مشترك و محتمل راهم این حكم‌است شیخ الامام ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (مراجعه شودبه ص ٦٢ جلداول وص٢٦١ جلد دوم این‌تفسیر)

در تبیان در محكم و متشابه پنج قول نقل می نماید ، از **ابن عباس** آورده كه محكم ناسخ است و متشابه منسوخ قولی دیگر از **مجاهد** نقل كرده كه محكم آنستكه‌معنی‌آن مشتبه نشود و متشابه آنكه مشتبه شود معانی آن و قول دیگر آنكه محكم آنستكه كه بر معنی واحدی حمل شود و متشابه آنكه احتمال دو معنی را بدهد یـا زیاد تر از آن ، قـول چهارم آنستكه محكم الفاظش مكرر نشود و متشابه آنستكه تكرار الفاظ در آن باشد قول پنجم از جابر آورده كه محكم آنستكه دانسته شود و تعیین معنی آن حاصل گردد ومتشابه آنكه دانسته‌نشود وتعیین تاویل آن‌میسرنگردد .

در مقدمهٔ جواهر التفسیر ، كاشفی بابی در محكم و متشابه باز نموده ودر تفسیر این آیه نیز برای محكم و متشابه هشت وجه ذكر فرموده است .

بالاخره اقوال مفسرین در معنی محكم و متشابه خلاصه میشود بـه اینكه :

مرفوع می باشد .

و در **فوائد السلوك** آورده آنكه حضرت باری تعالی سقوف عالیه وسطوح مرتفعهٔ سموات را بی قائمهٔ كه ادراك توانید نمود برافراشت و بی ستونی كه مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستونی هست اما مخفی است و قائمهٔ موجود است ولیكن غیر مرئی است و آنمدالت

✿ ۱ - محكم بمعنای ثابت ولایتغیراست پس متشابه بمعنی متزلزل و غیر ثابت باشد :

۲ - محكم بمعنی محتوم ومقطوع و متشابه نامعلوم وغیر محتوم

۳ - معنی محكم فعلی بودن و حالت منتظر نداشتن است .

۴ - اگر لفظ معنی واحدی داشته باشد محكم است و اگر بیش از يك معنی دراو احتمال داده شود و ترجیح هیچیك بردیگری نباشد متشابه خواهد بود .

حضرت استاد اكبر و فیلسوف بزرگ اسلامی آقای **سید محمد كاظم عصار** مد ظله در تفسیر خود در باب محكم و متشابه عقیدهٔ خاصی ذكر فرموده اند كه با عقاید سایر مفسران شباهتی ندارد بلكه برخلاف عقاید و آرای ایشانست وما در ذیل این تفسیر چند سطری از گفتار آن حضرت نقل می‌نمائیم .

« در باب محكم و متشابه ما خود عقیدهٔ خاصی داریم مخالف عقائدیكه سابقاً بیان گردید و در نتیجه هم با آراء مفسرین بكلی مختلف است و چنین بنظر میرسد كه با تأمل در اطراف شرح آن تصدیق شود كه محكمتر از معانی سابقه بشمار است توضیح مطلب پس از يك مقدمه بیان میشود .

مقدمه : سابقا اشاره شد كه كلام نازله و ظهور متكلم است و حاكی از احوالی است كه متكلم در موقع تكلم به آنحال متصف بوده و بهمین جهة گفته شد كه هرچه متكلم در مراتب وجود وكمالات وجود قویتر و كاملتر باشد كلامش اقوی واتم و بیشتر متضمن معانی و حاوی مطالب و حقایق علمیه است زیرا نازله وجود وكمالات متكلم

تواند بود كه **بالعدل قامت السموات و الارض** (یعنی آسمان و زمین بعدل برپا باشند) .

نظم

آسمان و زمین بعدل بپاست   حق ز شاهان بغیر عدل نخواست
گر نباشد ستون خیمه بجای   كی بود خیمه بی ستون برپای ؟

✿ است از طرف دیگر میدانیم كتاب مجید كلام الهی است چه آنكه سابقاً روشن گردید كه هر كلام كتابی و هر كتاب كلامی است چنانچه هرمتكلم كاتب و هر كاتب متكلمی است بنابراین كلام الهی عبارت است از ظهور الهیت در مراتب وجود مراحل آن تا برسد بضعیفترین مرتبه كه وجود لفظی و كتبی بوده باشد و از اینرو بیان نمودیم كه كلیهٔ عالم و سرتاسر مراتب وجود و هستی كتابی است از كتب الهیه كه در او منقوش است حقـایق كلمات تامه و ناقصه و آیات محكمات و متشابهات همچنین ماسوی‌الله كلامی است كه از مكمن غیب هویت به منصهٔ ظهور رسیده پس از تمهید مقدمه گوئیم حضرت حق در مقام تجلی و اتصاف بصفت تكلم نظیر سایر متكلمین دارای چهار حال خواهد بود :

اول - ظهور اجمال درمقام اجمال باین معنی كه متكلم ظهور كند در جلوهٔ خاص و آن عبارت است از ارادهٔ كلام پس از این مرتبه ظهور ذات است برای ذات بعنوان اجمالی (المتكلم) یا شهود متكلم است ذات خود را در حالت بسیط اجمالی كلام بنابر این در این مرحله ذات ظهور نموده است در مقام جمع كلامی كه غیر از ذات متكلم با جلوه وشأن مخصوص چیز دیگر نیست گرچه این جلوه اجمالی غیر ازذات متكلم چیز دیگر در لون مرتبه نیست ولی در عین حال شهود خاصی است ازذات كه خلاق تفاصیل كلام است پس اگر جنس كلام نبودی موجد كلام و جمل كلامیه نمیگردید .

ذات نا یافته از هستی بخش   كی تواند كه شود هستی بخش؟

بالجمله این حالت ظهور متكلم است در حالت بسیطه كلامیه .

پس قصد کرد به آفریدن عرش یا مستولی باشد برو باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملـك باشد و او قصد فرمود به آن بحفظ و تدبیر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد به آنچه خواست از حرکات ایشان برحدی معین ، هریکی از ایشان میرود و حرکت

✡ **دوم** : ظهور جمع است درتفصیل وشهود جمع است در اجساد باین معنی که وحدت حالت کلامیه جلوه نماید در کثرات و تفاصیل کلامی از اول بیان تا آخرآن که تماماً ظهور و جلوهٔ تفصیلی حالت بسیطه متکلم است این مرحله در لسان عرفاء بظهور وحدت در کثرت تعبیر میشود .

سوم : ظهور تفصیل است در قالب تفصیل مثل آنکه کلامی را ابتدا می نماید آنگاه بشرح آن میپردازد و بتفصیل و بسط آنرا گوشزد میسازد .

درست این‌مرتبه شبیه است بشهودی که افرادبشر (باتقید هریك) از حضرت مطلق مینماید ولی درضمن صور مقیدهٔ جزئیه مانند صورت نبی ولی در قطب شیخ عارف و غیره بالجمله این درجه مقام شهود تفریق است در تفریق و ظهور مفصل درکسوت مفصل تا ظاهر شود کل وجود بصورت کل و حضرت حق بصورت معروفیت مطلقه متجلی گردد .

چهارم : عکس حالت اول است و آن رجوع تفصیل بجمع و شهود مفصل است در مجمل بتعبیر دیگر ظهور کثرت در وحدت اینك حالات سابق را برکتاب مجید تدوینی تطبیق مینمائیم تا بهمان نحو کتاب آفاقی و انفسی را قیاس نمائید از اخبار و احادیث وارده در باب قرآن مجید امور ذیل مستفاد میشود :

اول - تمام قرآن در باء بسم الله است .

دوم - تمام معانی باء بسم الله در نقطهٔ زیر باء است .

سوم - فواتح سور قرآن متضمن معانی آن سور میباشند .

میکند تا وقتیکه نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خودرا باتمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت ، تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت ؛ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد بامر و نهی یا احداث دلائل قدرت میکند یکی

✡ چهارم - تمام قرآن در فاتحه‌الکتاب منطوی است .

امور فوق حالات چهارگانه کلام را تذکر میدهند زیرا ظهور نقطه درباء همان جلوه مقام جمع است در مقام جمع وظهور باء و اشتمال آن بربسم الله الرحمن الرحیم مقام جمع است درتفصیل همچنین ظهور فواتح در تفصیل سور جلوه مجمل است در مفصل و رجوع تمام قرآن بنقطه باء بسم الله مقام شهودکثرت است در وحدت وظهور کلیه کتاب مجید در فاتحه‌الکتاب عبارت است ازشهود مفصل‌درمفصل .

این تقریب اخیرکه در باب محکم و متشابه بیان شد بکلی با رویه مفسرین بلکه‌عموم محققین فرق داردگرچه عقائد علماء ومفسرین هم با یکدیگر مختلف است و در نتیجه با هم تباین‌کلی دارند نتیجه طریقه ما نیز با آنها اختلاف پیدا نموده مثلا مفسرین فواتح سور را جزو متشابهات قرار داده‌اند ولی در طریقه اخیر جزو محکمات بشمار آمده و سبب آن این استکه تنزل متکلم درکلام خود هرقدر بذات متکلم نزدیکتر باشد و آن‌کلام از حیث اشتمال برکمالات متکلم و اظهار آنها زیادتر باشد محکمتر است چه آنکه احکام (بکسر همزه) به معنای اثبات و آن مستلزم ثبوت است پس هرچه ثبوت و استمرار زیادتر باشد متشابهت کلام و قربش بمتکلم زیادتر است و برفوت‌احکام و شدت محکم بودن آن افزوده میشود بالجمله چون در حالت اول که جلوه ذات درصفت تکلم و شهود متکلم ذات خویش رادرعنوان اجمالی اراده‌کلام و این ظهور غیر از ذات چیز دیگر نیست نه در خارج ونه درذهن پس قرب‌ونزدیکتراست بمتکلم بلکه عین‌ذات متکلم است با اختلاف اعتباری .

بعد از دیگری ، شاید که شما بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزائی که خواهد داد در قیامت بی‌گمان گردید و بدانید که هر که قادر است بر آفریدن این اشیاء قدرت دارد براعاده و احیا (۱) .

(۳) و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط

✿ بنابراین محکم‌ترین کلامها و آیات کتب وجود است واگرمراد اشاره به کلام نفسی این معنی باشد درنهایت معقولیت‌است ، زیراهمین کلام نفسی موجد و مولد کلام نفسی و جمل خارجی است از این رو محکمترین آیات وکلمات است پس ازاین‌مرتبه مقام ظهور کلام‌درخارج میرسد و آن تنزل اراده کلام یا صفت تکلم است در صوت که راسم حروف تهجی است و حروف راسم‌کلمات وکلمات راسم جمل و کلام است این مرحله ظهور مجمل‌است درمفصل ولی مفصل نسبی نه‌مفصل ذاتی مانند ظهور حضرت حق در فیض منبسط وکلمه (کن وجودی) که از آن برحمت واسعه و مشیت مطلقه و غیره تعبیر میشود این درجه نسبت بذات متکلم گرچه تفصیلی‌است ولی نسبت بعقول و نفوس و سائر درجات وجود مجمل است پس محکم نسبی است و متشابه اضافی هم چنین است حال عقل نسبت به مراتب سافله که هریك از

---

۱ - ازحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که فرمود :

« لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا »

و درمثنوی معنوی در بازگشت بحکایت امیرالمؤمنین ومسامحت کردن او با خونی خویش آورده :

چون مرا سوی‌اجل عشق و هواست　　نهی لاتلقوا بایدیکم مراست

زانکه نهی از دانهٔ شیرین بود　　تلخ‌را خودنهی‌حاجت کی‌بود؟

دانهٔ مردن مرا شیرین شده است　　بل همی‌احیا برای‌من بده است

اقتلونی یا ثقاتی لائماً　　ان فی قتلی حیاتی دائماً

ان فی موتی حیاتاً یا فتی　　کم افارق موطنی حتی متی

کرد بطول و عرض یا منقلب حیوانات باشد و بیافرید در آن کوههای محکم پای برجای که میخ زمین بود و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان و از همهٔ میوه ها بیافرید در زمین دو صنف مثلا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خرد و بزرك و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بوستانی و خشك و تر و امثال آن (اثنین تأکید

عقول مشتمل است بر جزئیات و درجات دانیه تا برسد مرتبهٔ هیولای اولی که اخیر درجات و ابعد مراتب و اضعف تنزلات مقام متکلم است .

بنابراین اول ظهور ذات درصفت (**ارادة الکلام**) احکم آیات و محکم‌ترین کلمات حضرت حق است چنانچه ماده و هیولای اولی اخیرا آیات متشابه بشمار میرود و مابین آن دو مرتبه تمام آیات و کلمات محکم و متشابه نسبی و اضافی میباشند بعبارت دیگر کلام نفسی هر متکلم که عین متکلم است برحسب حقیقت و غیر متکلم است بحسب نحوی از اعتبار ذهنی احکم‌کلمات ومحکمترین آیات کتب آن متکلم است پس از آن صوت ممتد تا آن کلام که ظهور مجمل است در مفصل محکم اضافی است و متشابه نسبی زیرا نسبت بکلام‌نفسی مفصل است و نسبت بحروف و جمل کلامی مجمل پس محکم‌خواهد بود بوجهی و متشابه بوجه دیگر ، بعد از این مقام ظهور حروف و کلمات مفرده است در قالب جمل کلامیه که مرتبه طلوع مفصل است در مفصل و این مرحله از متشابهات محض بشمار است و بعد ازاین مقام نوبت میرسد بفهم غرض متکلم از کلامش باین معنی که مخاطب‌از کلام غرض متکلم را درك مینماید که در حقیقت رجوع و غروب کلام است بمقام (**ارادة الکلام**) چنانچه کلام از همان مقام طلوع نمود بهمان نقطه غروب وعودخواهد نمود بالجمله این مرتبه رجوع مفصل است بمقام جمع‌قرآنی واجمال عینی ازاین بیان بخوبی معلوم میگردد که کلام نفسی واجب تعالی که عین‌ذات است حقیقة وغیراوست اعتباراً محکم‌ترین آیات قرآنی وجود است وکتاب وجودیه عقول و نفوس هریك محکم نسبی و متشابه اضافی هستند به قیاس با مراتب عالیه و

زوجین است کماهو دأب‌العرب(۱)) میپوشاند و درمیکشاند شب را به روز تا هوا بعد از آنکه روشن‌بوده تاریك میشود و ازاینجادرمیتوان یافت تغشیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از آن است ، بدرستیکه دراین آیات آثار قدرت که مذکور شد ،هرآینه نشانهای روشن است مرگروهی را که تفکر کنند در آن و دانند

✡ داینه وهریك از افراد وآحاد عرض عریض آنها مرتبه ظهور مفصل در مفصل یا شهود مقیدات در مراتب جزئیه متشابه محض است .

چنانچه رجوع حقایق وجودیه در قیامت کبری یا درنظرعارف کامل مقام مفصل در مجمل و شهودکثرت در وحدت است در این مرحله مقام تأویل آیات بظهور میرسد و چون رجوع تمام اشیاء به حضرت حق اختصاص دارد پس تأویل حقیقی و تام نیز از خصائص و صفات خاصه حضرتش بشمار است و از برای راسخین حظی از

۱ – آیهٔ شریفه اینست :

« وهوالذی مدالارض وجعل فیها رواسی و انهاراً و من کل‌الثمرات جعل فیهازوجین اثنین یغشی‌اللیل‌النهار ان‌فی‌ذلك لایات لقوم یتفکرون

و از حضرت رسول روایت کرده‌اند که روزی گذشت بر گروهی که در دریای تفکر فرورفته بودند چون آنحال‌را مشاهده‌نمود فرمود :

« تفکروافی‌الخلق ولا تتفکروافی‌الخالق »

و در این معنی در مثنوی معنوی فرموده :

بی تعلق نیست مخلوقی بدو　　آن تعلق‌هست بیچون‌ای‌عمو
این تعلق‌را خردچون ره‌برد　　بستهٔوصلست وفصلست‌این‌خرد
زین وصیت کرد مارا مصطفی　　بحث کم جوئید درکار خدا
آنکه‌در ذاتش‌تفکر کردنیست　　درحقیقت آن‌نظر درذات‌نیست
هست آن پندار اوزیرا براه　　صد هزاران پرده آمد تااله
هریکی درپردهٔموصول‌جوست　　وهم‌او آنست کان‌خودعین‌اوست
پس پیمبردفع کرداین‌وهم‌ازو　　تا نباشد در غلط سودا براو

که تکون این اشیای و تخصیص این هر یك بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم .

(٤) ودر زمین پارها است پیوسته بیکدیگر (این نیز یکی از دلائل قدرت است که قطعه های زمین بریکدیگر پیوسته بعضی‌شایستهٔ زراعت است و برخی شوره‌زار و قدری ریك آمیز و قطعهٔسنگستان ودیگر در زمین بوستانهاست از انگور بسیار وکشت ها وخرما بنان چند شاخ از یك اصل‌رسته ونه چنان بلکه بلکه‌متفرق‌الاصول‌یعنی که هر یك شاخ از یك بیخ رسته ، آبداده میشوند این همه اشجار و زروع بیك آب و تفضیل میدهیم بعضی را از آن‌بر بعضی دیگردر میوه ها بحسب شکل و لون و رایحـه و طعم بدرستیکه در آنچه ذکرکرده شد هرآینه دلالتهای واضح است مرقومی راکه تعقل کنند و تأمل نمایند که اختلاف میوه ها بر اشجار یا آنکه از یك آب پرورش میابند نمیتواند بود الا بارادت قادر مختار

در **تبیان** آورده که «این مثل بنی آدم است در اختلاف‌الوان و اشکال و هیأت واصوات و اخلاف و اطباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکی است» و در مدارك گفته که مثل اختلاف قلوب است درآثار و انوار و اسرار هر دلی را صفتی و هرصفتی نتیجهٔ دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که **قلوبهم منکرة وهم‌مستکبرون**

✡ تأویل خواهد بود هریك بمقدار قرب ساحت واجب باین معنی که هرقدر عارف‌کامل قربش بحضرت حق زیادتر باشد حظ علم و شهود تأویل آیات برای او فروزیادتر میباشد . از بیان فوق بخوبی محسوس است که نتیجه رویه و طریقهٔ اخیر با روش و مشی مفسرین بکلی‌فرق دارد زیرا آنان فواتح سور و مقطعات حروف را از سنخ متشابهات محضه دانسته‌اند بلکه از مجملات و مبهمات پنداشته‌اند درصورتیکه‌در طریقه مافواتح سور جزومحکمات اضافی ومتشابهات نسبی‌بشمارمیرود»

(نقل شد از برگ ۴۳ _ ۴۶ تفسیر حضرت استاد بزرگ آقای عصار _ از انتشارات بنگاه وعظ و خطابه سال اول)

و باز دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که **وتطمئن قلوبهم بذکر الله**

مصرع

ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا !!

(٥) و اگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدگان کافران بدلایل وحدت ، پس شگفت است قول ایشان یعنی جای آنستکه متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند : آیا آنوقت که ما باشیم خاك (یعنی بعد از مرگ که ما خاك شده باشیم) ؟ آیا ما باشیم در آفرینش نو (یعنی باز ما را زنده گردانند ؟) ؟ و محل تعجب آنستکه ایشان خدایرا خالق آسمان و زمین میدانستند بعد از آنکه هیچ اثر از آنها نبود و هیچ فکری نمیکردند که هر که بر ابداء قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود .

شعر

آنکه پیدا ساختن کارش بود   زندگی دادن چه دشوارش بود؟

آن گروه آنانند که ایشان نگرویدند بپروردگار خود بجهت ناگرویدن ایشان بقدرت حشر و نشر . وآن گروهند که غلها در گردن های ایشان است یعنی مقیدند باغلال ضلال و ایشانرا امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین برگردن ایشان نهد و علامت کفار در دوزخ این باشد وآن گروه ملازمان آتش دوزخند ، ایشان در آن جاویدانند

در خبر است که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلات وسلام کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب می کردند برسبیل استهزاء حق سبحانه میفرماید که :

(٦) و طلب تعجیل میکنند از تو بعقوبتی که خدای ایشانرا مقدر کرده پیش از عافیت حق سبحانه عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را تأخیر فرموده و تا روز

قیامت افکنده و آن تأخیر حسنه(١) است و این استیصال سیئه وکافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتأخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وحال آنکه گذشته است پیش از ایشان عقوبتها برمکذبان چون خسف و مسخ و رجفه وایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکنند و برای خود مثل این میطلبند و بدرستیکه پروردگار تو هرآینه خداوند آمرزش است برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای تعالی بیامرزد ایشانرا با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفرچه ایمان هادم جرائم زمان کفر است و بدرستی که آفریدگار تو هرآینه سخت عقوبت است بر کافران اگر مصر باشند بر کفر وتکذیب و گفته اند ذو مغفرت است بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است برکافران با نکارواستکبار

محققان برآنند که تمهید قواعد خوف و رجاء در این آیت است میفرماید که آمر زنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه برعفو کرده از عمل بازماندی

بیت

ز حق میترس تا غافل نگردی   مشو نومید تا بددل نگردی

(٧) و میگویند آنانکه کافر شده اند چرا فرستاده نمیشود بر محمد نشانهٔ از پروردگار او یعنی معجزهٔ که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی ؟ حق تعالی میفرماید که ای محمد جزاین نیست

---

١ ـ و آیه اینست « ویستعجلونك بالسیئة قبل الحسنه وقد خلت من قبلهم المثلات وان ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وان ربك لشدید العقاب »

و چه بسیار نیکو فرموده شاعر پارسی زبان !!

نرود مرغ سوی دانه فراز   چون دگر مرغ بیند اندربند
پند گیر از مصائب دگران   تا نگیرند دیگران ز تو پند

که بیم کنندهٔ یعنی فرستاده شدهٔ برای بیم کردن برتو همین بلاغ است و بس ، ترا در اظهار آیات چه اختیار ؟ و مر هر گروهی را راهنمایندهٔ است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزهٔ درصورت آنچه غالب بود برقوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی پس معجزهٔ موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قویترین معجزهٔ من قرآن است **فاتو بسوره من مثله**

(۸) خدای میداند آنچه برمیدارد هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید ، آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثهٔ ولد از اعضای زائده و گفته‌اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل میباشد بریك فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد **امام اعظم** و در **نوادر** از امام شافعی نقل میکند که در بطن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطن ، پنج فرزند آورد **والله قادر علی مایشاء** یا مراد مدت حمل است واقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزد امام اعظم دو سال است و نزد امام شافعی چهار سالست و پیش امام مالك پنج سال و هرچیزی نزدیك او باندازهٔ است که از آن کم و زیاد نشود .

(۹) اوست دانندهٔ پوشیده از حس و آشکار یعنی حاضر بر حواس ، بزرگ برتر از همه .

(۱۰) یکسانست از شما در پیش علم او هر که بپوشد سخنی را در نفس خود و هر که آشکارا کند آنرا بردیگری و هر که طلب خفا میکند و می پوشد عمل خود را بشب و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سراً و علانیةً برو پوشیده نیست .

(۱۱) مرخدایراست ملائکه پی‌درپی یا آنکس را که می پوشد

و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی اقوال و افعال او روز و شب ازپیش روی او وازپس او نگاه میدارند بفرمان خدای و آنچه ازو صادرمیشود می نویسند و ایشانرا برره و کرام الکاتبین میگویند .

در تبیان آورده که ایشان ده ملك‌اند بروز و ده بشب واصح و اشهر آنستکه دو ملك‌اند بروز و دو بشب و گفته‌اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار ومکاره در **زادالمسیر** از **کعب‌الاحبار** نقل میکند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هرآینه جنیان ایشان را بربودندی ازروی زمین وگفته‌اند ضمیر **یحفظونه** (۱) عاید است بحضرت رسالت پناه یعنی مر خدایرا فرشتگانند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شرعامر بن طفیل واربدبن ربیعه او را نگاهداشت وعنقریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی ، بدرستیکه خدای تغییر نمیکند آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت تا وقتیکه آن گروه تغییردهند آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله **سلمی** گوید تغییر دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دل ها را از سر و فکر مادامی که دل را با او راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض با ایشان متصل بود .

گرت هواست که دلدار نگسلد پیوند نگاهدار سررشته تا نگهدارد

و چون خواهد خدای بگروهی عذاب و عقوبت و هلاك ، پس رد کرده نشود مر آنرا (یعنی کسی نتواند که او را رد کند از خود یا از دیگری) و نیست آنقوم را کسی که متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کنند ایشانرا .

(۱۲) اوست آنکه بنماید بشما برق را (و آن لمعهٔ است

---

۱ ـ آیهٔ شریفه این است :

« له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امرالله ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا مابانفسهم واذا ارادالله بقوم سوء فلا مرد له ومالهم من دونه من وال »

سربع‌الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانهٔ باران باشد ، پس خدای تعالی برق را مینماید) از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند و بردارد در هوا ابرها یا آب گران از باران .

(۱۳) و تسبیح می‌گوید رعد ، ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن می‌سازد و رعد (۱) ملکی‌است که سحاب را می‌راند و برق تازیانهٔ اوست . **درحقایق‌سلمی** از ابن ریحانی نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پرسوز و باران گریه‌ایشان و تسبیح میکنند مجموع فرشتگان یا آنها که اعوان رعدند از ترس خدای و فرو میفرستد صاعقه ها را از ابر ؛ پس میرساند . آنرا ، هرکرا میخواهد که بدان هلاك سازد چون اربدبن ربیعه . آورده اند که در سال نهم از هجرت عامربن طفیل با اربدبن ربیعه یا اربدبن قیس گفت که بدیدن محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول گردانم تو درعقب وی درای و شمشیر بر مقتل وی زن ، چون به مجلس وی درآمدندعامربن طفیل آنحضرت را بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالات بسیار گفت که ای محمد برویم و لشگر بسیار جرار از سوار وپیاده‌برسر تو آریم این بگفت وبا اربد بیرون آمدحضرت فرمود که **اللهم اکفهما بماشئت** ، پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا رفت و چرا تیغ نزدی ، اربد گفت که هرگاه ارادهٔ تیغ زدن میکردم تو میان من و او حائل میشدی القصه چون از مدینه بدر آمدند صاعقهٔ بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز براه ببدترین حالی و صورتی بمرد وگویندیهودی بجناب نبوت آمده گفت‌یاابوالقاسم خبرده مرا که خدای تو ازچه چیز است ؟ از مروارید یا از یاقوت یا از زر سرخ ؟ فی‌الحال از سحاب غضب‌الهی صاعقهٔ ظاهر شد واو

---

۱ - آیهٔ کریمه اینست :

« ویسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء وهم یجادلون فی‌الله‌وهو شدیدالمحال »

را بسوخت و حق سجانه این آیت فرستاد که صاعقه بهرکه خواهد فرستد ازکافران و ایشان جدال میکنند درحق اوکه او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدای را وصف میکنند ازکمال علم و قدرت‌وتفرد در الوهیت و خدای تعالی سخت عقوبت است بر مجادلان

(۱۴) مرخدیراست خواندن بحق که‌کلمهٔ **لااله‌الاالله** است یا مراوراست سزای آنکه بعبادت او خواند یا اوراست دعوت مجابه‌یعنی چون بخوانندش اجابت کند و آنانرا که میخوانند بجز وی یعنی بتانرا که مشرکان میخوانند ؛ اجابت نمیکنندمرایشانرا بچیزی ازمرادات مگر چون اجابت کسی که بگشاده باشد هردوکف خود را بسوی آب یعنی تشنهٔ که برسرچاهی رسد و با او دلو ورسن نبود هردو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب رامیطلبد تابدهن او برسد و نیست آب، رسنده بدهن او زیراکه‌آب جماد است ، دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام نیز به نسبت و اعیان خود همین حال دارند و نیست خواندن کافران مربتانرا مگر درگمراهی و بطلان و ناامیدی وضایع بودن .

(۱۵) و مرخدای‌را سجده کند هرکه در آسمانها است وهرکه در زمین است از روی فرمان برداری (مراد (۱) مؤمنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند) و از روی کراهت و ناخواهندگی (مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند) و سجده میکنند سایه های اهل آسمان وزمین مرخدایرا به تبعیت اشخاص ، بامداد بسوی مغرب و شبانگاه بسوی مشرق (مراد دوام است و تخصیص وَقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر

---

۱ آیهٔ شریفه اینست : « ولله یسجد من فی‌السموات والارض طوعاً وکرهاً و ظلالهم بالغدو والاصال » .

باشد . این سجده دوم است ازسجدات قرآنی **حضرت شیخ قدس سره (۱)** در سفر سابع از **فتوحات** که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العالیه گفته و فرموده که « لازم است بنده تصدیق کند خدایرا درین خبر و سجده آرد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که اسرار این آیه یکی آنستکه هیچ حادثی نیست الا آنکه اورا سایه است و آن سایه ساجد است مرحق را و قایم است بعبادت او و برهرحال خواه آن حادث مطیع باشد وخواه عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود در آن یکی اند و اگر اگرازاهل‌مخالفت‌است ظل اودر آن طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنستکه طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهیت خاصهٔ آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان نشانده .

نظم

بر آن زخمی زندگان بی نیازیست   برین مرهم نهد کین دلنوازیست

(۱۶) بگو ای محمد ، کیست آفریدگار آسمانها و زمین ها (یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست ؟) ؟ پس جواب ده از قبل ایشان : بگو خدا است چه ایشانرا جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا ، بگو آیا فرا گیرید بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی چون میدانید که آفرینندهٔ آسمان و زمین است چرا غیر اورا میپرستید و میگیرید دوستان که ایشان نمیتوانند و مالك نیستند برنفسهای خود سودی و نه زیانی یعنی برای خود جر نفعی نمیتوانند و برای دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سودی بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان ازو باز توانند داشت ، بگو آیا برابر میباشد نابینا (که عابد صنم است) و بینا (که پرستندهٔ خدای است) ؟ آیا برابری کند تاریکیهای شرك و انکار وروشنی توحید و معرفت پروردگار؟

۱ - مقصود حضرت شیخ محیی الدین عربی است .

آیا کافران ساختند برای خدای انبازانی که بیافریدند مانند آفریدن خدای ، پس متشابه شدآفریده برایشان یعنی ندانستند که آفریدهٔ خدای کدامست وآفریدهٔ شرکای کدام ، حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشد و کار برایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیزمی آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست .

بگو ای محمد ، آفرینندهٔ همه چیز هاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریك او باشد در پرستیدن و اوست یگانه در الوهیت ، غالب برهمه چیز ها (۱) .

۱ - مده بعشوهٔ صورت عنان دل جامی
که هست در پس این پرده صورت آرائی (جامی)
و از نگارنده است :

دل بناکس مده ارصورت زیبا دارد   عشق‌ورزیدن‌ودلباختگی جا دارد
کشتهٔ آتش جانسوز چوپروانه مباش   عاقل ازسوختن بیهده پروا دارد
سنك و خاك‌پرستیدن ازانسان دوراست   باوجودی که چنین دیدهٔ بینا دارد
(جلالی)

هاتف اصفهانی فرماید :

از تو ای دوست نگسلم پیوند   ور به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود زما صد جان   وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم   که نخواهدشد اهل این فرزند
من ره کوی عافیت دانم   چکنم کاوفتاده ام بکمند
پند آنان دهند خلق ای کاش   که ز عشق تو میدهندم پند
در کلیسا بدلبر ترسا   گفتم ای دل بدام تو در بند
ره بوحدت نیافتن تا کی؟   سنك تثلیث هریکی[1] تا چند ؟
ایکه دارد بتار زنارت   هر سر موی من خدا پیوند
نام حق یگانه چون شاید ؟   که اب و ام وروح قدس نهند
لب شیرین گشود و بامن گفت   وزشکرخنده ریخت از لب قند

یا باندازهٔ که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند ، پس برداشت این آب روان کف بلند را یعنی برزبر آورد وبعضی ازآنچه درکورهها نهاده آتش می‌افروزند برو درآتش یعنی می گدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن از برای طلب پیرایه یا برای اوانی و آلات محاربه ومحارثه ، کفی‌است مثل آن کف که برروی آبست، همچنین که ذکر کرده شده ، مثل‌میزند خدای حق و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات به آبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعهٔ مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلّت نفع و سرعت زوال بکفی که برروی آب است و برزبر فلزی باشد ، اما کف روی آب و خبث بالای فلز برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد و اما آنچه سود رساند مردمانرا چون آب صافی یا فلز گداختهٔ بیغش ، پس بماند درزمین تا خلق بدان منتفع بشوند ، همچنین مثل میزند خدای مثل هارا برای تعقل و تأمل درآن . و درین آیه علماء تنزیل و ارباب تأویل را سخنها و لطـایف بسیار است بعضی برآنند که مراد از این آب قرآنست که حیات دل اهل ایمانست و اودیهٔ دل های مؤمنان که فراخوراستعدادخود از آن‌فیض میگیرند وزبد(۱) هواجس

✡ که گر از سر وحدت آگاهی　　تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی　　پرتو از روی تابناک افکند
سه نگردد بریشم ار اورا　　پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفتگو که از یکسو　　شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

۱ - آیهٔ کریمه اینست : « انزل من السماء ماء فسألت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبداً رابیاً ومما یوقدون علیه فی‌النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلك یضرب‌الله الحق والباطل فاما الزبد فیذهب‌جفاءً و اما ما ینفع‌الناس فیمکث فی الارض کذلك یضرب الله الامثال »

نفسانی است و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع بسخن حق است و اگرکسی را داعیهٔ اطلاع بربعضی از حقایق ودقایق این آیت باشد یمکن که در مطالعهٔ همین محل در **جواهر التفسیر** فائز تواند بود والله اعلم .

(۱۸) مر آنانرا که اجابت کنند فرمان پروردگار خود را ، پاداش نیکو است یا مراد از حسنی (۱) بهشت است و آنانکه اجابت نکردند مرخدایرا اگر باشد مرایشان را آنچه در زمین است همهٔ آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع و مانند اینها همه دیگر با آن باشد یعنی اگر آنقدر که نقود واقمشه و امتعه دنیا هست با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت ، هرآینـه فدا کنند آنرا تا ازعذاب برهند ، آن گروه مرایشان‌است بدی شمار یعنی‌سختی حساب که حسنات ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان را نیامرزند و بازگشت ایشان دوزخ باشد ، و بدجایگاهست دوزخ .

(۱۹) آیا کسی که میداند ، آنکه فرو فرستاده‌اند بسوی تو از پروردگار تو درست و راست است یعنی **حمزة بن عبد المطلب** رضی‌الله عنه ، همچوکسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند (یعنی‌ابوجهل لعنة‌الله علیه) ؟ جز این نیست که پند پذیر میشوند به قرآن ، خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه وهم (۲)

۱ — آیه چنین است : « للذین‌استجابوا لربهم الحسنی والذین لم یستجیبوا له لو ان لهم مافی الارض جمیعاً و مثله معه لافتدوا به اولئك لهم سوء الحساب و مأویهم جهنم و بئس المهاد »

قطعه

۲ - آن‌شنیدم که روستائی‌زشت　　صورتی داشت‌تیره همچون‌خشت
مردم از رنج دیدنش بعذاب　　کس مبیناد چهرش اندر خواب
روزی او خویش‌را در آینه دید　　تنش از بیم خود بهم لرزید
خون ناپاك در تنش جوشید　　چشم از عیب خویشتن پوشید

(۲۰) آنانکه وفامیکنند به پیمان خداکه در روز میثاق بسته‌اند و نمی شکنند آن پیمان را (۲۱) و آنانکه پیوند میکنند آنچه امر کرده است خدای به آن آنکه پیوند کرده شود یعنی صلهٔ رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل ، بی جدائی میان ایشان و می ترسند از عذاب پروردگار خود و خوف میکنند از سختی روز حساب (۲۲) و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او بر جهاد از برای طلب پروردگار خویش و بپای داشتند نماز مفروضه را و نفقه کردند بعضی از آنچه بدیشان داده‌ایم یعنی آنچه واجب بود بدیشان پنهان و آشکارا و دفع کردند به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته‌اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکررا بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده **اتبع السیئة الحسنة تمحها** و بعضی از ارباب تحقیق فرموده‌اند که چون بریشان ظلمی واقع شدی عفو کردندی و در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادندی و اگر کسی از ایشان بریدی درو بپیوستندی

قطعه

کم مباش از درخت سایه‌فکن	هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یادگیر. نکتهٔ حلم	هر که سر بردت گهر بخشش

✿ گفت این رخ نه روی دلکش ماست　　بلکه این روی زشت آینه راست
روی من همچو ماه تابان است　　یا چو خورشید پرتو افشان است
لاده پنداشت جام اخم کند　　دل او را با خم زخم کند
رشتهٔ صبر خویش را بگسست　　خشمگین گشت وجام را بشکست
چونکه بشکست لاده آینه را　　شد ز آئینه چند قطعه جدا
در همه نقش خویشتن را دید　　مزهٔ کار زشت خود بچشید
خلق اینگونه‌اند از کم و بیش　　غالباً بیخبر از آهوی خویش

(**جلالی**)

آن گروه که بدین صفات موصوفند ، مرایشانراست سرانجام نیکو یعنی جزای عمل در دنیا و درعاقبت و آن چه چیز تواند بود ؟

(۲۳) بوستانهای پایدار که همیشه دران باشند، درآیند درآن و درآید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان و درآیند فرشتگان بریشان از هر دری از درهای منازل ایشان و در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت ایشان آیند و گویند :

(۲۴) **سلام علیکم** بشارتست بدوام سلام یعنی همیشه سالم خواهید بود بسبب آنچه صبر کردید . **در قوة القلوب** آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوسترین صفتی است نزد خدای تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه بلال را گفت :«چنان کن که فقیر بخدا رسی نه غنی»

مصرع

کانجا فقرا از همه مقبول‌ترند

پس نیك است سرانجام آن سرای که ایشان یافتند .

(۲۵) و آنانکه میشکنند پیمان خدایرا که ایشان گرفته‌اند از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول و آنانکه بریدند آنچه خدای فرموده است به آن چیز آنکه پیوند کنند یعنی صلهٔ رحم بجا آرند یا ایمان بهمهٔ پیغمبران و کتابها و تباهی میکنند در زمین بکفر یاظلم یا معصیت یا فتنه‌انگیزی ، آن گروه ، مرایشانراست دوری از رحمت و مرایشانراست بدی عاقبت در دنیا و آخرت .

(۲۶) خدای گشاده میگرداند روزی را برای هر که میخواهد و تنگ میسازد بر کسی که اراده می کند و شاد شده‌اند اهل مکه به زندگانی دنیا و آنچه از متاع آن بدیشان داده‌اند و نیست زندگانی این سرای در جنب آن سرای مگر برخورداری اندکی یا متاعی

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکرالله الا بذکرالله تطمئن القلوب »

که دوام و بقائی ندارد چون ادوات خانه (۲۷) و گویند آنانکه نگرویدند چرا فرو فرستاده نمی‌شود بر محمد آیتی از پروردگار او بران وجهی که ما میخواهیم ، بگو بدرستیکه خدای ، گمراه میکند هرکرا میخواهد (مراد آنهااند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگرخواهد باوجود شهود هزار آیت هرآینه گمراه میسازد) و راه نماید بسوی خود بی مشاهدهٔ آیت هرکه باز گردد بسوی و آنها چه کسانند ؟

(۲۸) آنانکه گرویدند بخدای وآرام یابددلهای ایشان بیادخدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او و بکلام او که قوی‌ترین معجزات است و در **فصول** از **ابن عیینة** نقل میکنند که‌مراد از ذکر (۱) حضرت رسالت است صلوات‌الله علیه که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد . بدانید که بذکر خدای آرام می‌یابد دلهای مؤمنان . مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسول‌اند . **سلمی** رحمة‌الله در**حقایق** آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص به صفات اعلی و آرامش دل علماء ربانی بحقایق اسماء حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهدهٔ لقا **وهوالمقصدالاقصی** .

(۲۹) آنانکه گرویده‌اند و بکردند عملهای‌شایسته زندگانی‌خوش است مرایشانرا و نیکوئی بازگشت (**طوبی**(۲)بشارتست بشادی‌وخرمی و راحت و فرح و خوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر آنستکه طوبی درختی است در بهشت عدن که بیخ آن منزل‌حضرت پیغمبر است و در هیچ غرفهٔ و قصری نباشد که شاخی از آن نبود و دو چشمهٔ سلسبیل وکافور از زیر آن منفجر باشد) .

(۳۰) همچنانکه رسل پیش از توفرستادیم ، ترا فرستادیم‌بسوی امتی که گذشته‌است پیش از ایشان امتان دیگران تا بخوانی برایشان آن

---

۱ - آیه کریمه : « الذین آمنو و عملواالصالحات طوبی لهم و حسن ماب »

چیز را که وحی کردیم بر تو یعنی قرآن‌وحال آنکه ایشان‌نمی گروند بخدای که رحمن‌نام اوست (مراد مشرکان مکه‌اند که‌چون ایشانرا گفتند که سجده کنیدرحمن را **قالواومالرحمن** ؟ و در صلح **حدیبیه** نیز که حضرت **رسالت‌پناه**علیه‌السلام **مرتضی‌علی** کرم‌الله وجهه را فرمود که بنویس **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** سهیل‌بن‌عمرو گفت **ماندری‌ماالرحمن** (ما نمیشناسیم رحمن را)بگورحمن آفریدگار من است ، هیچ‌معبودی سزای پرستش نیست مگر او ، برو نه برغیراو ، توکل کردم درباری دادن و مرا بر شما غالب ساختن و بسوی او است بازگشت من

آورده‌اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن ، کوهها را ازحوالی مکه بردار تا زمین برما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمه ها و جویها پدید آید وزراعت کنیم و **قصی بن کلاب** را زنده گردان یا پدران مارا تادرباب تو با ما سخن گویند ، آیت آمد که :

(۳۱) و اگر کتابی بودی درین عالم ، رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی ازموضع خود برفتی یا شکافته شدی بدو زمین چون برو خواندندی یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت آن مردگانرا ، هرآینه این قرآن بودی که غایت است در اعجاز و نهایت است در تذکیر و انذار ، نه چنانست که کافران میگویند بقرآن تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع‌شود ، مرخدایراست همهٔ کار ها یعنی قدرت برهمه‌چیزها دارد هرگاه که بخواهد که آیتها ظاهر گرداند . آیا ناامید نشدند آنها که گرویده‌اند یعنی‌مؤمنان از ایمان اینان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته‌اند آنرا که اگر خدا خواهد ، هرآینه راه نماید همه مردمان را . **صاحب کشاف** گفته که یاس در لغت نخع بمعنی علم‌است یعنی آیا ندانسته‌اند مؤمنان که هدایت بمشیت باز بسته است و همیشه آنانکه کافر شدند برسد ایشانرا بسبب آنچه کرده‌اند از تکذیب وعناد عذابی کوبنده و داهیهٔ از بنیاد برکننده یا فرود آئی تو که محمدی بموضعی نزدیک ازسرای ایشان یعنی‌بموضع حدیبیه (مراد کفارمکه‌اند

که بشئامت تکذیب آنحضرت علیه‌الصلوة والسلام بیوسته دربلا بودندی و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال ومواشی ایشانرا غارت کردندی بس حق سبحانه و تعالی فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید تا وقتیکه بیابد وعدهٔ خدا که موت است یاقیامت یافتح ، بدرستیکه خدای خلاف نکند وعده را(۱)) پس برای تسلی آنحضرت میگوید :

(۳۲) وبدرستیکه استهزاء کرده‌اند بیغمبران بیش از ترا چنانکه این قوم در حق تومیکنند پس مهلت دادم ، مرآنانرا که نگرویدند و مدتی ایشانرا بگذاشتم در راحت و تن آسانی ، پس بگرفتم ایشانرا به عقوبت ، پس چگونه بود عقوبت کردن من ایشانرا (این سخن برسبیل تهدید و تهویل است)

(۳۳) آیا هرکس که او باشد نگاهبان برهر نفس یا باداش دهنده به آنچه کند آن نفس از نیکی و بدی ، برابر است با کسی که چنین نباشد (یعنی خدای که نگاهدارنده و سازندهٔ کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی بتان) ؟ و میسازند کافران مرخدایرا انبازان یعنی اصنام را که میپرستند بگو نام‌نهید و وصف کنید این شرکاء را باسماء و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی (مراد آنستکه حق را حی وقادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند واطلاق هیچیك ازین اسماء براصنام نمیتوان کرد بلکه خبر میدهید خدایرا به آنچه نمیداند در زمین یعنی شریك خود را در الوهیت (نفی علم

۱ ـ آیه شریفه اینست : « ولو ان قرآناً سیرت به‌الجبال اوقطعت به‌الارض اوکلم به‌الموتی بل‌لله الامر جمیعاً افلم یائس‌الذین آمنوا ان‌لو یشاء الله لهدی‌الناس جمیعاً ولا یزال‌الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل قریباً من دارهم حتی یأتی‌وعدالله ان‌الله لایخلف‌المیعاد»

از برای انتفای معلوم است(۱) یا نام می‌نهید بتانرا شرکاء بظاهرسخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیهٔ زنگی بکافور ، بلکه آراسته‌اند برای آنانکه نگرویده‌اند کید و کذب ایشانرا و باز داشته اند از راه راست و دین درست و هرکه فروگذارد خدای او را و در ضلالت افکند ، پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید

(۳۴) مرکافرانراست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصائب و هرآینه عذاب آنسرای سخت‌تر و دشوار تر است برایشان و نیست ایشانرا ازعذاب خدای نگاهدارندهٔ که نگاهدارد تا معذب نشوند .

(۳۵) از آنچه بر توخوانده‌ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت وعده داده شده‌اند پرهیزکاران که بوی درآیند ، میرود بیوسته از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها ، میوه آن بوستان همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا و همچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانچه سایه های دنیا بلکه ممدود باشد .

امام قشیری فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت‌اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی درظل عنایت که بیوسته در ظل‌الظلیل‌اند .

بیت

سایهٔ دولت‌اودردوجهان جاویداست ای‌خوش آن‌بنده که‌این‌سایه‌فتدبرسراو

آن بهشت موصوف مآل حال ومنتهای کار آنانست که برهیزکاری کردند و عاقبت فهم‌کافران آتش دوزخ است

(۳٦) و آنانراکه عطاکرده‌ایم کتاب (مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله‌بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری

۱ ـ آیه شریفه اینست : « افمن هوقائم‌علی‌کل نفس بما کسبت وجعلوالله شرکاء قل سموهم‌ام‌تنبؤنه بمالایعلم‌فی‌الارض‌ام‌بظاهر من‌القول بل‌زین‌للذین کفروا مکرهم وصدواعن‌السبیل‌ومن یضلل‌الله فماله‌من‌هاد»

که چهل نجرانی بودند وبیست یمنی و سی ودو حبشی) این جماعت شاد میشوند بانچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن و از لشگر های کفر وضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حی بن اخطب و کنانةبن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و اشیاع ایشان کسی هست که انکار کند بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشان است بگو مرایشانرا که جز این نیست که من مأمور شده‌ام بانکه بپرستم خدایرا بیگانگی و شرکت نیارم بوی چنانچه شما آورده‌اید و عزیر ومسیح را بخدائی گرفته‌اید بخدا نه بغیر اومیخوانم خلق را وبسوی اوست بازگشت من

(۳۷) و همچنانکه فرستاده‌ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم ایشان فرو فرستاده‌ایم بتو قرآن راکتابی محکم که نسخ وتغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل مترجم بلغت عرب تا ایشانرا حفظ و فهم وی آسان باشد واگر متابعت کنی تو آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آباء دعوت میکنند یا امانی جهودان را که ترا برجوع قبلهٔ خود میخوانند پس از آنکه آمد بتو از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان بت پرستان یانسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود اگر پیرو ایشان شوی نیست ترا از عذاب خدای هیچ یاری که ترا نفع رساند و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد .

آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را و می گفتند همت این مردهمه بامر نکاح مصروف است همواره بازدواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی یعنی هرآینه امرنبوت اورا از اشتغال با نسوان باز داشتی آیت آمد که :

(۳۸) وهرآینه ما فرستادیم پیغمبران پیش ازتو وبدادیم مرایشان را زنان و فرزندان و نباشد و نشاید مرفرستاده را یعنی در وسع او نباشد آنکه بیارد معجزهٔ که از او اقتراح کنند مگر بامر خدای یا بتقدیر او واین جواب مشرکان است که بتحکم طلب معجزات می کردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواندآورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح باشد مرهروقتی را

حکمی است نوشته شده که چون آنوقت برسد حکم بظهور آید یا هراجلی را از آجال خلایق کتابی است نزدیك خدای که جز وی کسی برآجال خلق اطلاع ندارد .

(۳۸) محو می کند خدای آنچه میخواهد بحکم و اثبات می کند آنچه میخواهد بحکمت و نزدیك اوست اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کائنی نباشد آنکه نوشته بود از آنچه شده است ومیشود و خواهد شد بتفصیل و تشریح .

بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظ آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد وبگذا رد غیر آنرا یعنی چون حفظه وبرره آنچه از بنده صادر شود و ازاقوال و افعال و احوال همه را بنویسند وآن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قول وفعلی را که صوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد . یا سیأت تأیب محو نماید وبدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند وحکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند نازکی و قوت جوانی و اثبات کند پژمردگی وضعف پیری

علمای دین برآنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زادالمسیر آورده که نزدیك حق سبحانه دو کتاب است غیر از امالکتاب که محو و اثبات تعلق بدان کتاب دارد اما تغییر بام کتاب راه نیابد وابوالدرداء ازحضرت رسالت‌پناه نقل میکند که چون سه ساعت ازشب باقی ماند حق سبحانه تعالی نظر کند در کتابی که غیراو هیچکس درآن نظر نمیکند هرچه خواهد ازاو محو کند و هرچه خواهد در او ثبت کند در فصول آورده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای اورموز اسرار سلمی رحمةالله[1] ازمحمد رازی نقل میکند که شنیدم ازشبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن واثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن . درکشف الاسرار فرموده که ازدل خایف ریا میبرد و

اخلاص مینهد شك میبرد و یقین می‌آرد بخل محومیکند وجود ثابت میسازد شره میبرد وقناعت می‌آورد وحسد میسترد و شفقت مینهد و از دل راجی اختیار میبرد و تسلیم میسپرد و تفرقه محو میکند جمع اثبات میکند از دل محب رسوم انسانیت میسترد و نقوش ربانیت مینهد. امام قشری فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند واثبات حقوق ربانی مینماید شهود خلق میبرد وشهود حق می‌آرد باآثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد ازآن بنده میکاهد و ازآن خودمیافزاید تا چنانچه باول خود بود به‌آخر هم خود باشد . حضرت شیخ‌الاسلام فرموده که آلهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو واثبات تو راه اضافت برداشت ازان من میکاست وازان تو میافزود تا باخر همان هد که باول بود .

رباعی

محنت همه در نهادآب‌وگل ماست　بیش‌ازدل‌وگل‌چه‌بودآن‌حاصل‌ماست
در عالم غیب خانهٔ داشته ایم　رفتیم بدان‌خانه که سرمنزل ماست

(۴۰) و اگر بنمائیم ترا برخی ازآنچه وعده کرده‌ایم کافرانرا از عذاب یا ترا بمیرانیم بیش‌ازآن بس جزاین نیست که‌برتو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است‌وبس وبرماست شمار و حساب وباداش ایشان

(۴۱) آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند بدرستیکه ما میاآیم یعنی فرمان میاآید بزمین کفار میکاهانیم پاره پاره از کرانه های‌آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می آوریم وگویند این سخن راجع بیهود است حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصار ها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم و خدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان وازدیاد بلاد اهل اسلام و اقبال ایشان هیچ رد کننده و باز پس گردانندهٔ نیست مرحکم اورا و اوست زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان و در دنیا بقتل و اجلا.

(۴۲) و بدرستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش

از یهود یا کفرهٔ زمان تو بودند با پیغمبران خود پس مرخدابراست یعنی نزدیك اوست جزای همهٔ مکر های ایشان میداند هرچه میکند هرنفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد وزود باشد که بدانند کافران ازیهود وعبده اصنام که فردای‌قیامت‌مرهر کرا باشدعاقبت پسندیده در آن سرای .

(۴۳) و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو محمدی نیستی فرستاده از پیش خدای بنبوت و دعوت بگو خدای پسندیده است گواه میان ما و شما باآنکه من پیغمبرم و دیگر آنکه نزدیك اوست علم‌کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی ازلوح محفوظ فرا میگرد یا علم قرآن‌که آن مؤمنانند درزاد **المسیر** آورده که **علی‌مرتضی رضی‌الله عنه** یا علم‌تورة وآن عبدالله بن سلام است و احزاب او رضی الله عنهم اجمعین .

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و یقول الذین کفرو لست مرسلا قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم من عنده علم الکتاب » .

سورة ابراهیم مکیة وهی اثنان و خمسون آیة

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الر ؛ در شرح تاویلات **الامام ماتریدی** رحمة‌الله مذکوراست که حروف مقطعه ابتلاست مرتصدیق مؤمن و تکذیب کافرانرا و خدای بندگان را بهرچه خواهد امتحان کند و جمعی برآنند که این حروف اسمای قرآن‌اند وبرین وجه توان گفت که **الر** ، یعنی قرآن کتابی‌است که فرستادیم آنرا سوی توتابیرون آری مردمان را بسبب‌دعوت کردن بمضمون آن از تاریکی های کفر یا نفاق یا شك یا بدعت ، بروشنی ایمان یا اخلاص یا سنت ، بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان .

امام قشیری رحمة‌الله فرموده که « از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر » و در **بحرالحقایق** گوید که « از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت » **وصاحب‌تاویلات** فرموده که « از ظلمات کثرت به نور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات » و حقیقت آنستکه هیچ ظلمتی برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آئینه دل بصیقل نفی خاطر وتجرید از مشاغل زدوده گردد نورهستی حق سبحانه برمرآت باطن پرتوافکند وسالك‌را ازو و ازمزاحمت غیراوبازرهاند تانه‌بخودش شورماندونه‌عدم‌شعوربخود نیز داند

رباعی

یارب مددی کز دوئی‌خود برهیم　وز بدبری و ازبدی خود برهیم
درهستی خودمرازخودبیخود کن　تا از خودی‌وبیخودی‌خود برهیم

گفته‌اند که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآنّ مردمانرا ازگمراهی برهانی وبراه راست برسانی و ازاین‌است که میگوید :

الی‌صراط العزیز الحمید ، بیرون آری ایشانرا از ظلمات به روشنائی یعنی براه خداوند غالب ستوده و آن‌راه دین اسلام است ،

پس درصفت عزیزوحمید میفرماید :

(۲) معبود بحق ، آنکه مراوراست ، آنچه در آسمانهاست از موجودات و آنچه در زمین است از مبدعات و رنج و مشقت است مرناگرویدن را بقرآن از عذابی سخت که بدیشان رسد .

(۳) آنانکه از روی جهالت ، دوست میدارند و برمیگزینند ، زندگانی دنیا را برآن‌سرای و باز میدارند مردمان را از راه خدای یعنی‌منع میکنند ازایمان به پیغمبر وقرآن‌ومیطلبند برای‌راه‌حق، کجی یعنی میگویند این راه کج بمنزل مقصود نمیرسد ، آنگروه که بدین صفتها موصوفند ، درگمراهی‌اند ، دور از حق(۱) (بعیدفی‌الحقیقه‌صفت ضلال است و وصف‌ضلال بدو ازقبیل اسنادمجازیست)ودر**زادالمسیر** آورده که قریش میگفتند چه حال است کـه همهٔ کتب منزله بلغت اعجمی(۲) فرودآمده وکتابی که بمحمد؀ می آید عربی‌است آیت آمد که : و نفرستادیم ما ، هیچ پیغمبری مگر بلسان قوم او یعنی گروهی که او ازایشان بوده ودر میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هرپیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد ، پس انبیاء را بزبان قوم ایشان فرستاده تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی راو ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را درنمی‌یابیم (و گفته‌اند ضمیر **قومه** (۳) راجع است بحضرت رسالت چه جمیع کتب بلغت‌عرب‌منزل‌شده وجبرئیل یاپیغمبر هرقومی‌برای‌فهم آنها ترجمه کرده‌اند

---

۱ ـ آیة کریمه اینست : الذین تستحبون‌الحیوة‌الدنیاعن‌الاخرة و یصدون عن‌سبیل‌الله و یبغونها عوجاً اولئك فی‌ضلال بعید» میفرماید بعید دراین آیت فی‌الحقیقه صفت ضلالست .

۲ ـ عجم: غیرعرب را گویند ۳ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ومآارسلنامن رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل‌الله من یشاء و یهدی من یشاء وهوالعزیزالحکیم »

آنرا بلغت **منزل علیهم)** و در لباب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبر برا مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم‌تو بهمهٔ مردمان و در جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بروکتب متعدده برالسنهٔ ایشان فرود آمدی ، گفته‌اند که اختلاف السنه مؤدی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاددر تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه بزبان ایشانست و حرمان از علوم‌منشعبه از آن ، پس نزول آن بیك لغت محض فضل است و عین حکمت) پس گمراه گرداند خدای ، هر کرا خواهد یعنی فروگذارد تا گمراه‌شود و راه نمایدهر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد .

(۵) و هرآینه مافرستادیم موسی را بدلائل قدرت‌ما یامعجزات روشن چون عصا و یدبیضا و گفتیم آنکه بیرون آر گروه خودرا که بنی‌اسرائیل‌اند از تاریکیهای جهالت و شبهه بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط راکه بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان و بنده ایشانرا بروزهائی که حق‌سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهائی که درآن گرفتار بودند بدست‌فرعونیان ، بدرستیکه درآنچه یاد کردیم ، هرآینه‌دلالت‌هاست بر قدرت الهی ، مرهر صبر کنندهٔ را بربلا ، شکر کننده را برآلا .

(٦) و یاد کن آنراکه گفت موسی مرقوم خودیعنی بنی‌اسرائیل را ، ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدایراکه انعام فرموده بر شماچون برهانید شمارا از کسان فرعون ، می‌چشانیدندشمارابدی‌عذاب‌یعنی‌عذابهای بدبشما میرسانیدند و به‌بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند ومیکشتند پسران شما راکه منجمان گفته بودند که در بنی‌اسرائیل پسری متولد شود که هلاك فرعون بسبب او باشد و زنده میگذاشتند دختران‌شما را تا خدمت زنان ایشان کنند و در آن محنت و شدت آزمایشی بوده شما را ، از پروردگار شما یا درآن نجات نعمتی بوده شما را از حق‌تعالی بزرك و بی‌نهایت .

(۷) ــ و یادکنید ای بنی اسرائیل آنراکه اعلام کرد وآگاه

گردانید شما را پروردگار شما ، اگر شکر کنید برنعمتهای من هرآینه افزون کنم بر شما نعمت واگر ناسپاسی نمائید بران ، بدرستیکه عذاب من سخت است برناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی .

شیخ ابوعبدالرحمن سلمی از **ابوعلی جرجانی** قدس‌الله روحهما نقل میکند که اگر شکر میکنید بر نعمت اسلام زیادکنم آنرا بایمان‌واگر سپاسداری کنید بر ایمان افزون گردانم باحسان و اگر برآن شکر گوئید زیاده سازم بمعرفت واگر برآن شاکر باشید برسانم بمقام‌وصلت و اگرآنرا شکر گوئید بالابرم بدرجهٔ قربت وبشکرآن نعمت درآرم بخلوتگاه انس و مشاهدت و ازاین کلام حقایق اعلام معلوم میشودکه شکر مرقات ترقی ومعراج تصاعد بردرجاتست **وفی المثنوی المعنوی**

مثنوی

شکر نعمت نعمتت افزون کند　　کس زبان‌برشکر کردن چون کند
شکر باشد دفع علتهای دل　　سود آرد شاکر از سودای دل

(۸) و گفت موسی ، ای گروه من ، اگر کافر شوید شما یا ناسپاس کنید و هر که‌هست در زمین ، همه ایشان ، از پری و آدمی پس بدرستیکه خدای بی‌نیاز است ازعبادت و شکر شما ، ستوده‌است بی‌ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات بنعمت او ناطق‌اند و السنهٔ‌جمیع اشیاء بتسبیح و حمد او جاری .

بیت

بذکرش جمله موجودات گویا　　همه اورا زروی شوق‌جویا

(۹) آیا نباید بشما (تتمهٔ کلام موسی‌است یاابتدای سخنی‌است از حق سبحانه با اهلِ زمان حضرت رسالت میفرماید آیا نیامد بشما یعنی آمد [استفهام است برسبیل تقریر]) خبر آنانکه پیش از شما بودند گروه نوح و قبیله عاد و قوم ثمود و آنانکه بعداز شما بودند ، نمیداند عدد ایشان را از بسیاری مگر خدای (در تبیان فرموده که خدای بسیاری امم از عرب و عجم هلاك کرده و آثار

ایشانرا منقطع ساخته که غیر خدای بدان اطلاع ندارد) ودر **معالم** از ابن عباس نقل میکند که میان **عدنان** و ابراهیم صلوات‌الرحمن و سلامه سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی) آوردند به‌پیشینیان پیعمبران ایشان حجتی‌روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان ، **پس** باز گردانیدند دستهای خود را در دهنهای خود یعنی امتان دستهای خود را بدندان گرفته از خشم رسل یا دست بردهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بردهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی (۱) خود را برافواه رسل نهادند که خاموش باشید و سخن نگوئید و گفتند که ما نگرویده ایم به آنچیزی که فرستاده شده اید برزعم خود و بدرستیکه ما در شکیم ازآنچه می‌خوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان شکی در تهمت افکنده یعنی با وجود شك رسولان را متهم میداشتند باعراض فاسده .

(۱۰) گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم ، آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شك را مجال نماند ، کـه آفریننده آسمانها و زمینهاست میخواند شمارا بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آورید یعنی بشرط ایمان می آمرزد بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه قبل‌الایمان بوده و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را تا وقتیکه نام برده شده که آخر اعمار شما بوده ، گفتند ایشان در جواب رسولان ، نیستید مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئات و هیچ فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر ، **پس** چرا

۱ـ آیة شریفه اینست : « الم یأتکم‌نبوء‌الذین من‌قبلکم قوم نوح و عاد وثمود والذین من‌بعدهم لا یعلمهم الاالله جاء تهم‌رسلهم بالبینات‌فردوا ایدیهم‌فی‌افواههم‌وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به وانا لفی شك مماتدعوننا الیه مریب »

شما مخصوصید به نبوت از میان ما ، میخواهید آنکه باز دارید مارا بدعوی پیغمبری از آنچه بودند که می پرستیدند پدران ما از اصنام پس بیارید حجتی روشن برصحت دعوی خود یا براستحقاق برفضلیت نبوت و مزیت رسالت ، گوئیا که ایشان معجزهٔ که می دیدند اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما

(۱۱) گفتند مرایشان را پیغمبران ایشان ، نیستیم ما ، مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت درجنسیت مسلم میداریم ولیکن‌خدای منت مینهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت بر هر که خواهد ازبندگان خود و نیست و نشاید ما را و نمی توانیم آنکه بیاریم بشما حجتی یعنی معجزهٔ که می طلبید مگر بفرمان خدای و بمشیت او یعنی ما ازپیش‌خود بی‌خواست‌خدای کاری نمیتوانیم کردومهمی‌نمی‌توانیم ساخت .

نظم

ناتوانی و عجز لازم ماست — قدرت واختیار ازان خداست
کارها را بحکم راست کند — او تواناست هرچه خواست کند

و برخدای باید که توکل کنند گرویدگان .

(۱۲) و چیست ما را یعنی چه عذر داریم در آنکه توکل بکنیم برخدای وحال‌آنکه راه نمود مارا ، راههای راست یعنی راهی که بدان میشناسیم اورا و می دانیم که ازمهٔ امور بدست قدرت اوست و بخدای که صبر خواهیم کرد برآنچه ابذاء میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت و برخدای باید که ثابت باشد توکل متوکلان .

(۱۳) و گـفتند آنانکه کافر بودند ، مررسولان خود را ، هرآینه بیرون کنیم شما را از زمین و دیار خود یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با مادر کیش بامرادعود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم ، **پس** وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که هرآینه هلاك گردانیم ظالمان را یعنی کافرانرا .

(۱۴) و ساکن سازیم شمارا در زمین ایشان از **پس** هلاك

ایشان ، این امر مقرر و وعدهٔ راست است برای کسی که بترسد از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه در روز قیامت اورا در موقعی که حکم میکنیم بر بندگان باز دارند و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب ایشان .

(۱۵) و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای برهلاکت دشمنان یاحکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیاء و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هرکه از ما باطل‌است عذاب براو فرود آید خدای حکم فرمود انبیاء و مؤمنان نجات یافتند و نومید مانده و بی بهره گشت از خلاص هر گردنکش ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او .

(۱۶) از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و بران وجه که اورا بر آن افکنند و بیاشامند از آبی که مختلف باریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی مثل صدید .

(۱۷) بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورند آنرا ونمی-توانند که بگلو فرو برند از تلخی و گندگی و می آید بدو آلام و شدائد مرك از هرجای یا هر از جانبی از اعضای او یاآنکه از بیخ مویها و میان انگشتها و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید . در **عین‌المعانی** فرموده روح او در حنجرهٔ او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا او زنده شود بلکه بحکم **لایموت فیها و لایحیی** میان مردگی‌وزندگی گذارند ودرپس اوست با وجود چنین محنتی عذابی سخت یعنی از آن بدتر وآن خلوداست در دوزخ

(۱۸) از آنچه برتو خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند به آفریدگار خود و صفت او اینست که کردار های ایشان همچون خاکستراست که سخت بگذرد بدو باد در روزی که سخت باشد باد او (عصوف اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد) **ملخص** معنی آنستکه عملهای کافران که درصورت

خیر مینماید چون صله رحم وآزاد کردن بنده واکرام کردن بمهمان و امثال آن مانند تودهٔ خاکستر است که بادی سخت بدان وزد و ورا برده و بر اطراف پراکنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نباشد و از آن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت قادر نباشند کافران از آنچه کرده اند در دنیا برهیچ چیز ، چه حبطه شده و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ، آن پندار ایشان که مانیکوئی کرده‌ایم ، او گمراهی دوراست یعنی درغایت بعد است از راه حق .

(۱۹) آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی آنراکه خدا بیافرید آسمانها و زمینها را بروجهی که حق آنست درآفرینش ، اگرخواهد ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند و بیارد آفریدهٔ نوبجای شما که درکفر و تکذیب مثل شما نباشند .

(۲۰) و نیست اعلام و ایجاد برخدای دشوار چه او قادر بالذات‌است وقدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمهٔ مقدورات یکسانست .

بیت

اگردشوار وگرآسان بود　　پیش قدرت جملگی یکسان بود

(۲۱) و **برزوا** و ظاهر شد (ایراد بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آنستکه ظاهر شوند و بیرون آیند از قبر ها) برای امر خدای و محاسبهٔ او همهٔ مردگان از کفار و مؤمنان ، پس گویند عاجزان اهل کفر یعنی اتباع وسفله مرآنانرا که[1]

---

۱ ـ « و برزوا لله جمیعاً فقال‌الضعفاء اللذین‌استکبرو انا کنا لکم تبعاً فهل‌انتم مغنون منا من‌عذاب الله من‌شئی‌قالوا لوهدینا‌الله لهدینا کم سواء علینا اجزعنا ام صبرنا مالنامن محیص »

تکبر کرده‌اند از رؤساء و اشراف قوم یعنی آنان که پیروی ائمهٔ کفر کرده‌باشند ایشانرا گویند بدرستیکه بودیم ما مرشمارا پیروان درتکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان ، پس هیچ هستید شما دفع کنندگان از ما از عذاب خدای چیزیرا یعنی مادران عالم متابع شما بودیم شما دراین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بردارید ازما ، گویند آن مبتکران بطریق اعتذار که ای‌قوم اگر خدای راه بنمودی ما را بطریق نجات از عذاب هرآینه ما شما را نیز راه می‌نمودیم بدان اما طرق خلاصی مسدود است و شفاعت ما دراین درگاه مردود ، ایشان ناامید شده گویند بیائید تا باتفاق بخروشیم و جزع کنیم شاید دری برما بگشایند وراه خلاصی بما نمایند ، پس پانصد سال خروش کنند و فائده نمی‌یابند گویند بیائید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب‌فرح مفتوح گردد پانصد سال دیگرشکیبائی ورزند ، مژدهٔ نجات‌نرسد گویند: یکسان است برما ، بخروشیم وجزع نمائیم یا صبر کنیم یعنی ازهیچیك فائدهٔ نمی‌رسد ، نیست مارا هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ

(۲۲) وگوید دیو سرکش یعنی ابلیس ، آن‌هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد به‌آن که اهل بهشت ببهشت درآیند واهل دوزخ را در دوزخ اندازندتمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت برابلیس‌دراز کنند و ابلیس‌علیه‌اللعنة برمنبری‌از آتش برآید وگویدیا اشقیای‌جن و انس‌و ای‌ملامت کنندگان بدرستیکه خدای‌وعده داد شما را وعدهٔ درست‌وراست که حشرونشر وجزا خواهد بود و من وعده دادم شمارا وعدهٔ بدروغ که نه قیامت است و نه حساب واگر فرضاً باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد، پس من وعدهٔ کج دادم شما را (تبین خلف‌وعده را خلف(۱)میگویند

۱ - « . . . فاخلفتکم و ماکان لی‌علیکم من‌سلطان الا ان‌دعوتکم فاستجبتم لی‌فلا تلوموني ولوموا انفسکم وماانا بمصرخکم‌وما انتم‌بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من‌قبل ان‌الظالمین لهم عذاب الیم »

یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم) و نبود مرا برشما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم برکفر و معصیت و یا حجتی‌نبود مرابرصحت قول من‌مگرآنکه شمارا بخواندم بوسوسه وفریب بی‌حجتی و برهانی ، پس مرا اجابت گردید بزودی و تأمل ننمودید در عواقب امور خود ، پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسهٔ که‌کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من‌کردم مستحق ملامت‌نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر نباشد در حق دشمن میکند و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدایرا که گفت **لایفتننکم‌الشیطان** نشنودید ، من نیستم رهاننده وفریادرسندهٔ شماامروز از عذاب و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من ، بدرستیکه من کافر شدم به‌آنچه شریك میکردید مرا باخدای تعالی درفرمان‌برداری بیش‌ازاین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرك شما ، بدرستیکه ظالمان (یعنی مشرکان) ، مرایشانراست عذابی دردناك موصوف بدوام وخلود .

(۲۳) و درآورده شوند آنانکه گرویده‌اند **بماجاء من‌عندالله** و کرده‌اند کردار های شایسته و پسندیده وبذیرفته در بهشت هائی که میرود از زیر درختان آن جویها درحالتیکه جاویدان باشند درآن‌و درآرندهٔ مؤمنان ببهشت فرشتگان باشند ایشانرا باکرام و تعظیمی تمام بریاض دارالسلام درآرند بدستوری و فرمان پروردگار ایشان ، تحیت ملائکه بریشان در بهشت یا تحیت ایشان بریکدیگر سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات .

(۲٤) **الم‌تر**(۱) آیا ندیدی ؟ (خطاب باهر مستحق خطابست) میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بندهٔ بینا و داناکه برای تفهیم‌شما چگونه زدخدای‌مثلی وپیداگردانید کلمهٔ پاکیزه راکه‌کلمهٔ توحید است یا دعوت‌باسلام‌است مانند درختی پاك که‌آن نخل است یا شجرهٔ است

۱ - آیه اینست : « الم‌ترکیف ضرب‌الله‌مثلا کشجرة طیبة‌اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء »

در بهشت، بیخ او در زمین استوار ومحکم و شاخ آن **فی السماء** (در بلندی) .

(۲۵) میدهد میوهٔ خود را در هروقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن وبران تقدیر که درخت خرما باشد گفته‌اند **حین** (۱) شش ماهست از وقت شکوفه تا وقت بخته شدن و بریدن (یعنی درین مدت از بسر و رطب و ثمر نفع میدهد) باراده و تکوین آفرینندهٔ خود و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند برای مردمان شاید که ایشان دریابند ذیرا که مثل تصویرمعاینه است در آئینه افهام ونزدیك گردانیدن معقول را بمحسوس .

(۲۶) و مثل سخن ناپاك که کلمهٔ کفر است یا دعوت بعبادت اصنام مانند درختی ناپاك است چون حنظل که تلخ است و ناخوش‌بوی و مکروه طبایع سلیمه و با وجود خباثت و کراهت‌جنبان شده وبریده و بر کنده شده از روی‌زمین . نیست او را ثبات واستحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی درهوا

نظم

نه بیخی کزان باشد اورا مدار نه شاخی که گردد بدان سایه‌دار
گیاهیست افتاده بر روی خاك پریشان و بیحاصل و خارناك

حق سبحانه تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن دردل مؤمن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب اودرهرزمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر است در منبت خودوفرع آن متوجه بجانب علو ونفع او در هروقت رسیده بخلق وتمثیل نموده کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که دل کافر مقلد بجهت عدم صحت و برهان برأن ثباتی ندارد وعملی نیز که بمقصد قبول رسد ازو صادر نمیشود بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قراری است و نه فرع او را اعتباری .

---

(۱) آیه اینست : « کل حین باذن ربها و یضرب الامثال للناس لعلهم یتذکرون .

قطعه

نهال سایه ور شرع میوهٔ دارد چنان لطیف که برهیچ شاخساری نیست
درخت زندقه شاخیست خشك وبی سایه که پیش هیچکسش هیچ اعتباری نیست

(۲۷) ثابت میگرداند خدای آنانرا که ایمان آوردند واستحکام میدهد بسخن راست ومحکم که بر حجت قاطع نزدایشان ثابت شده و در دل های ایشان متمکن گشته و گفته‌اند قول ثابت کلمهٔ طیبهٔ **لااله‌الاالله محمداً رسول‌الله** است که خدای برآن ثابت میدارد مؤمنان را در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتنان صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیمهٔ توحید نلغزند چون **زکریا** و **یحیی** و **جرجیس** و **شمعون** و امثال ایشان از انبیای بنی‌اسرائیل علیهم السلام و گویند ثبات دهد مؤمنان را در دنیا یعنی نزدیك مرگ تاختم حیات ایشان برکلمه باشد و ثابت دارد ایشانرا دران‌سرای یعنی در قبر که منزل اولست از منازل اخرویه تاجواب منکر و نکیر بطریق صواب بازدهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت مراد موقف سؤال و فروگذارد خدای ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سؤال قبر و میکند خدای آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی .

(۲۸) آیا ندیدی و نگاه نکردی، بسوی آنانکه تبدیل کردند نعمت خدایرا بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یابدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی‌چون در نعمت کافر شدندآن نعمت ازیشان مسلوب شد جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه‌اند که حق سبحانه و ایشان سکان حرم خود ساخته و ابواب‌رزق برایشان گشاده به نعمت وجود حضرت رسالت پناه مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوارو بیمقدار گشتند و بعضی ازایشان درحرب بدر مقتول شدند و از **فاروق** و **مرتضی علی** رضی‌الله‌عنهما منقول است که مراد از این قوم دو قبیله‌اند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که

نعمت حق را تغییر دادند و فرود آوردند اتباع و اشیاع خود را به سرای هلاك

(۲۹) **جهنم** (عطف‌بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ‌است) در آیند بدان و بد قرارگاهی است دوزخ .

(۳۰) و فراگرفتند برای خدای‌مانند ها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشانرا الهه نام‌کردند تا گمراه‌گردانند مردمانرا از راه خدای تعالی که طریق توحید است بگو برخورید به آرزو های خود و بگذرانید عمر خود را بعبادت بتان (امر تهدید است یعنی دوسه روزی بدین نوع بگذرانید) پس بدرستیکه باز گشت شما به آتش دوزخ است .

(۳۱) بگو ای محمد یعنی امر کن مربندگان مرا که ایمان آورده‌اند براین وجه که نماز گذارید و نفقه‌کنید تا ایشان بامر تو نماز گزارند و زکوة دهند پیش از آنکه بیاید روزیکه در او خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزیکه بدان تدارك تقصیر توان نمود و در آن‌روز دوستی نیز نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه اغلب‌دوستان‌دشمن گردند الاخدای**یومئذ بعضهم‌لبعض‌عدو**

(۳۲) خدای‌آنست که بیافریدآسمانها و زمین را و فروفرستاد از آسمان آبی (مراد باران‌است) پس بیرون‌آورد بدان‌آب ازمیوه‌ها روزی برای شما که بدان روزگارگذرانید و رام ساخت برای شما کشتی را تا میرود در دریا بفرمان او و هرجا که میخواهد و مسخر کرد مرشما را جویهای آب‌یعنی آماده ساخت برای انتفاع و نصرت شما و مسخر گردانید برای انتفاع و استیضای شما آفتاب و ماه را درحالتیکه مسخرند در سیر خود یا بجد و تعب در سیران و افاضت خودمیکوشند وفتوری وقصوری‌درآن ندارند .

(۳۳) ورام‌گردانید برای شما شب وروز را تا متعاقب‌یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری بهرکسب معیشت

(۳۴) و بداد شما را از هرچه خواستید و ازهرچه نخواستید

یعنی آنچه محتاج‌الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما عرضه‌میداشت و اگر خواهید که شمار کنید نعمت خدابرا که بفضل و کرم‌بشما داده شمار نتوانیدکرد آنراوطاقت احصای‌آن نیارید . سلمی‌قدس سره فرموده که مراد از این نعمت حضرت پیغمبر ماست‌که سفیر بزرگتر و واسطهٔ نزدیکتر میان حق وخلق اوست و فی نفس‌الامر حصرصفات کمال و شرح انوار جلال وجمال آنحضرت از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه و بتفکر و تأمل افزون است .

بیت

برذروهٔ مدارج قدر رفیع تو   نی‌عقل راه یابد ونی‌فهم‌پی‌برد

بدرستیکه آدمی ستمکار است ، ناسپاس که ظلم میکندبرنعمت که از شکر آن غافل است و کفران میورزد که بحقیقت منعم جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع کند و شکایت نماید کفار است که در نعمت بخل ورزد و درخیر نگشاید .

(۳۵) ویادکن چون ابراهیم گفت درمناجات خود ای‌پروردگار من‌گردان این شهر مکه را ایمن ازمکاره و مخاوف ودورگردان مراو فرزندان مرا ازآنکه بپرستیم بتان را ، ابن عیینه فرموده که فرزندان اسماعیل بجهت دعای خلیل‌الرحمن بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنگی بود آنرا دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجر است پس ما هرجا حجری نصب‌کنیم بمنزلهٔ خانه باشد واین قول غریب است و مخالف جمهورچه بی‌شبهه قریش از نسل ابراهیم بوده‌اند و بت‌پرستی ایشان مشهور است .

(۳۶) ای آفریدگار من بدرستیکه بتان‌گمراه کردند بسیاریرا یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند از آدمیان پس هرکه پیروی کند مرا در دین من پس او از من است یعنی از اهل ملت من و هرکه نافرمانی کند مرا در مادون مشرك پس بدرستیکه تو آمرزندهٔ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی برایشان بتوفیق توبه یا بعداز توبه .

(۳۷) ای پروردگار ما بدرستیکه من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را مراد اسماعیل است که بعد از تولد او ازهاجره در زمین شام ساره‌خاتون را که زن خلیل‌الرحمن بود رشك آمد و ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را ببری بموضعی که در او آب و آبادانی نباشد خلیل علیه‌السلام‌متامل شد جبرئیل وحی آورد که هرچه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم بربراق نشسته و هاجره و اسماعیل را سوار کرده باندك زمانی از شام بسرزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان‌را بی انیسی ورفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من‌اینانرا ساکن ساختم برودخانهٔ که خداوند زرع نیست‌یعنی آب ندارد که در او کشت توان کردنزدیك خانهٔ تو که حرام کرده شده است در او صید و قتال یا حرام‌است تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانهٔ ضراح است که در زمان آدم بوده و اگرنه بوقت دعای ابراهیم خانه نبوده پس تکرار نداء فرمود که ای آفریدگار ما ایشانرا دراین مسکن ساکن گردانیدم تا بپای دارند نماز را و پرستش توبجای آرند پس بگردان دلهای‌بعضی از مردمان را که بکشش محبت بشتابند بسوی ایشان حق سجانه‌دعای آنحضرت رامستجاب فرمود و بعد ازرفتن خلیل‌الله باندك زمانی‌چشمهٔ زمزم برکف جبرئیل یا باثر قدم اسماعیل بدید آمد و قبیله جرهـم آنجا داعیهٔ اقامت نمودند و روزبروز شوق مردم بدانجانب درتزاید است ، محققان برآنند که اگر من‌تبعیض در من‌الناس نبودی فارس‌و روم وهند و ترك ویهود ونصاری درحرم ازدهام کردندی وپروانه‌وار سوختهٔ شعلهٔ آن‌شمع شدندی .

نظم

آنرا که چنان جمال باشد گر دل ببرد حلال باشد
وان کس که‌بر آن‌چنان‌جمالی عاشق نشود وبال باشد

دیگر حضرت ابراهیم دعا فرموده که : و روزی ده اهل این بلده را از میوه ها شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این

دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی‌زرع است انواع ثمرات در او یافت میشود در تفسیر انوار مذکور است کـه فواکه ربیعیه و صیفیه وخریفیه وشتویه در یك فصل بمکه توان یافت و چون تکرار در ندا دلیل تضرع ونیاز است دیگرباره فرمود که :

(۳۸) ای پروردگار ما بدرستیکه تو میدانی‌آنچه پنهان میکنیم و آنچه باشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارا را تو میدانی و پوشیده نیست برخدای هیچ چیز در زمین ونه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمهٔ معلومات یکسان است .

بیت

آنچه پیدا وآنچه پنهان است همه با دانش تو یکسان است

(۳۹) ثنا و سپاس آن خدایرا که بمحض فضل خود ببخشید و عطا کرد مرا برسر پیری و بزرك سالی یعنی در وقتیکه‌پیر بودم و ناامید از فرزند بمن بخشید دو فرزند پسر ، اسماعیل را درشصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا صدودوازده‌سالگی ، بدرستیکه پروردگار من ، شنونده واجابت کنندهٔ دعاست (دراین کلمه اشعار است به‌آنکه فرزندانرا بدعا ازخداخواسته)

(۴۰) ای آفرینندهٔ من ؛ مرا گردان ، بپای دارندهٔ نماز و فرزندان مرانیز مواظب ساز بران (**ابن‌عباس** فرموده که همیشه‌اولاد ابراهیم جمعی برفطرت بوده و خواهند بود تا قیامت) ، ای آفریدگار ما ، کرم نمای و فرا بذیر (یعنی اجابت کن) دعای مرا

(۴۱) ای پروردگار من بیامرز مرا و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند بتو (دعای غفران مرایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان نداشته و بعضی گفته‌اند مراد از **والدین** آدم[1] است و حوا (۱)) و بیامرز مؤمنان را یعنی هر که بتوآید مؤمن روزی که

۱ ـ آیه شریفه اینست : « ربنااغفرلی ولوالدی و للمؤمنین‌یوم یقوم الحساب »

قایم شود حساب خلائق (**ابن عباس** فرموده که مراد مؤمنانند از امت محمد)

(۴۲) و مپندار ای محمد خدایرا بی خبر از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش برآنچه دانستهٔ از عقابی که متوجه ایشانست چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید (و اصح آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر او) جز این نیست که تأخیر می کند عذاب ایشانرا برای روزی که خیره شود در آن روز دیده ها ازمشاهدهٔ اهوال (۱)

(۴۳) درحالتیکه خداوندان دیده ها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل که ایشان را بعرصهٔ محشر خواند ، برداشتگان سرهای خود را ببالا ، باز نمیگردد بدیشان ، چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بروجهی که نتوانند درخود نگریستن و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطهٔ غلبهٔ دهشت و حیرت .

(۴۴) و بیم کن مردمان را (یعنی اهل مکه‌را) و بترسان از روزی که بیاید عذاب بدیشان و آن روز مرگست یا قیامت ، پس گویند آنانکه ستم کردند بشرك و تکذیب ، ای پروردگار ما ، باز پس‌دار ما را یعنی عذاب ما را تأخیر کن و ما را بدنیا فرست ومهلت

---

۱ ـ و در مثنوی مولوی وارد است :

آن یکی واعظ چو برتخت آمدی قاطعان راه را داعی شدی
دست برمیداشت یارب رحم ران بربدان و مفسدان و طاغیان
می‌نکردی او دعا بر اصفیا می نکردی جز خبیثانرا دعا
مرو را گفتند کین معهود نیست دعوت اهل ضلالت جود نیست
گفت نیکوئی ازین ها دیده‌ام من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام
خبث و جوروظلم چندان ساختند که مرا از شر بخیر انداختند
هرگهی که رو بدنیا کردمی من ازیشان زخم وضربت خوردمی
کردمی از زخم آن جانب پناه باز آوردندمی گرگان براه
چون سبب‌ساز صلاح من شدند پس دعاشان برمنست ای هوشمند

ده تا مدتی نزدیك تا اجابت کنیم خواندان ترا یعنی آنکس راکه بتو خواند ما را و پیروی کنیم فرستادهٔ ترا .

اولم تکونوا؟ (در جواب ایشان گویند فرشتگان) ، آیا نبودید شما که از روی مبالغه سوگند خوردید بیش از این در دنیا که شما پاینده خواهیدبود ، نباشد شما را هیچ زوالی (مرادآنستکه میگفتند ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم کرد)

(۴۵) و ساکن بودید شما در مسکن‌های آنانکه ستم کردند برنفس های خود بکفر چون عاد و ثمود و ظاهر شد مرشما راکه چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب را و مثل ها زدیم برای شما از اهوال ایشان .

(۴۶) بدرستیکه کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود و نزدیك خداست جزای مکر ایشان و بدرستیکه بودمکر ایشان در سختی و هول ساخته و برداخته تا از جای برود از آن مکر کوههای . جبال مثل احکام شریعت پیغمبر است یعنی کافران حیله ها انگیختند تا چیزیرا که در ثبات و رسوخ چون جبال را سیات است زائل گردانند و این محال است .

بیت

هست باد مکرایشا کهربای کی تواند کوه رابردن زجای؟

در **معالم** از حضرت **مرتضی علی** رضی‌الله‌عنه نقل فرموده که این آیت در قصهٔ نمرود جباراست که چون سلامتی ابراهیم از آتش مشاهده کرد ، گفت بزرك خدائی دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم برآسمان بروم و اورا به بینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و برو رفتن بآسانی میسر نشود ، نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی ساختند بمدت سه سال ، بغایت بلند و چون برآنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید ، روزی دیگر آن بنا بیفتاد (و ساختن و افتادن آن در سورة نحل رقم ذکر خواهد یافت) . القصه چون آن صرح از پای درآمد و

خلق بسیار هلاك شدند نمرود را خشم گرفت و گفت بر آسمان روم و با خدای ابراهیم که منارهٔ مرا بیفکند جنك کنم ، پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند وصندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و یکی تحتانی درو راست کرد و برچهارطرف او چهار نیزه که زبر و بالا توانستی شد تعبیه نموده ، پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند وچهار مردار برسرنیزه ها کرده واطراف صندوق را برتن کرکسان بستند ، ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یك تن در آنجا نشسته بود بهوا بردند ، بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمانرا بهمان حال دید که برزمین می دید ، رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاد و گفت بنگر تاچه می بینی آنکس نگاه کرد وجوابداد چیزی نمیبینم بعد از یك شبانه روز دیگر باب فوقانی بگشاد همان حال دید که روز سابق مشاهده نموده بود و رفیق وی که باب تحتانی بگشود بجزدود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود ترسید و تیر ها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل به زیر کردند و دروقت فرود آمدن آوازی مهیب از حنجر کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیك بود که از اماکن خود زائل گردند .

(۴۷) پس مپندار خدایرا خلاف کننده وعده خود مررسولان خود را یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده آنجا که **انا لننصر رسلنا ولاغلبن انا ورسلی** خلاف نکرده و نخواهد کرد وترا بر دشمنان مظفر ومنصور خواهد ساخت بدرستیکه خدای غالب است وخداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیاء از اعدا

(۴۸) روزیکه بدل کرده شود زمین بزمین دیگر و آسمانها مبدل گردد به آسمان دیگر ، در **تیسیر** گوید تبدل ارض (۱) تسویه

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « **یوم** تبدل الارض غیر الارض والسموات و برزوالله الواحدالقهار »

جبال است و انهار و اشجار وتبدیل سماء تکویر شمس است و تناثر ستارگان . و در **معالم** قولی آورده که آسمانرا بهشت سازند وزمین را دوزخ و از **مرتضی علی** کرم‌الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره وآسمانرا باسمانی از زر وقول **ابن‌مسعود** رضی‌الله عنه آنستکه روز قیامت میارند زمینی از نقره پاك که برآن هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخن است وظاهر شوند مردمان از گورهای خود برای محاسبهٔ خدای یگانهٔ قهر کننده .

(۴۹) و به‌بینی گنهکاران (یعنی مشرکان) را در آن روز باهم بسته وجمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هریك را بادیوی که موسوس او بوده دربندها یا غلها .

(۵۰) پیراهن های ایشان از قطران است و آن چیزی باشد سیاه وبدبوی که آتش زود در او میگیرد و گویند ضمغ ابهل است که میپزند و برشتر گرکین طلامیکنند تا بحدت‌خود چرب رابسوزاند و فردا برجلود دوزخیان اندایند تا بحدت و دهشت لون و نتن و سرعت اشتعال آتش در آن معذب گردند و گفته‌اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران برایشان اندایند و فروگیرد ومیپوشد روی‌های ایشان را آتش یعنی در ایشان پیچد .

(۵۱) **لیجزی‌الله** (۱) (متعلق است به **برزوا** یعنی برایند از قبرها تا جزا دهد خدای) هرتنی‌را جزای آنچه کرده است بدرستیکه خدای زود حساب است بندگانرا ازبراحساب یکی اورا از حساب دیگری بازنمیدارد

(۵۲) این قران با آنچه دراین سوره است از موعظه کفایت است مردمانرا تابند داده شوند به آن و بیم کرده شوند بدان و تا بدانند بتأمل در آن دلائل قدرتی که در او مذکور است آنکه اوست خدای یکتا و هرآینه که باید بند گیرند خداوندان خرد وباز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی .

۱ ـ آیه اینست : لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله سریع الحساب »

سورة‌الحجر مكية وهی تسع و تسعون آية

بسم الله الرحمن الرحیم

الر ، علما را درحروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی برانند که مطلقاً درآن باب سخن گفتن سلوك سبیل جراتست .

در **ینابیع** آورده‌که **فاروق** را ازمعنی این حروف برسیدند، فرمود که اگر دروی سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را فرمود که **و ماانامن‌المتكلفين** .

و بعضی گویند هرحرفی اشارت باسمی است چنانچه **الر** . **الف** اشارت به اسم‌الله است **و لام** باسم جبرئیل **و را** باسم رسول‌یعنی این کلام از خدای بواسطهٔ جبرئیل برسول رسید ، این آیتها که‌می آید، آیت های سوره است و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق را از باطل (و گفته‌اند کتاب و قرآن‌یکی است اما بدو نام مذکورشد که هرنامی دلالت برمعنی‌دارد وتنکیر قرآن بجهت تعظیم است(۱))

(۲) ای بسا وقت که درآن دوست دارند آنانکه نگرویدند و آرزو برند که کاشکی بودندی مسلمان (و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیك حلول مرگ بدیشان یا درقبر یا درروز قیامت یا بوقت‌حساب یاوقتی که عصاة موحدان را ازدوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بریشان فروبندند و دانند که خروج از آن میسرنیست تمنی کنند که کاشکی از اهل اسلام می‌بودیم) .

(۳) بگذار ایشان را (امر تهوین وتحقیر است (۲) یعنی کافران درچه حسابند دست ازیشان بدار) تا در دنیا بخورند وبرخورداری

---

۱ : آیه اینست : « الر تلك آیـات‌الكتاب و قرآن مبین »

۲ ـ ذرهم یا کلوا ویتمتعوا ویلههم‌الامل فسوف یعلمون »

یابند از ملاذو منافع آن ومشغول گرداندایشانرا آرزو (یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل) ، پس زود باشد که بدانند خاتمت و عاقبت کـردار و گفتار خود را .

(۴) و هلاك نکردیم هیچ اهل‌دیهی را مگرآنکه هلاك ایشان‌را زمانی مقدر بودنوشته شده درلوح‌المحفوظ که مهلت چند وهلاك کی‌بود

(۵) پیشی نگرفتند هیچ‌گروهی مدت هلاك خود را وباز پس نماندند ازان یعنی هلاك نشدند نه پیش از آن وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر .

(٦) و گفتند کفار عرب ، ای آنکس که فرود آمده است برو قرآن ، بدرستیکه تو دیوانهٔ که ما را از نقد به نسیه می‌خوانی این کلام بطریق تهکم و استهزاء بوده چه اعتقاد به نزول ذکر و نسبت بجنون باهم راست نماید .

(۷) دیگر گفتند چرا نمی‌آری فرشتگان را بگواهی برسالت خود اگر هستی از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که رسولی فرشتگان را حاضرکن تا بحضور ما گواهی دهندبرسالت تو ، حق تعالی درجواب ایشان میگوید :

(۸) **ماننزل‌الملائكة** (فروآمده نشوند ملائکه) وحفص‌بصیغهٔ متکلم می‌خواند یعنی ما فرونفرستیم فرشتگان‌را مگر بوحی یا بعذاب) ملك را وقتی بصورت اصلی توانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم ثمود جبرئیل را در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه همه‌کس می‌بینند و نباشند آن هنگام‌که ملائکه بدین صورت فرو فرستیم ، از مهلت دادگان یعنی فی‌الحال معذب شوند . ۱

(۹) **انانحن نزلناالذکر وانالهلحافظون** (بدرستیکه مافرو فرستادیم قرآن را که یاد کرد مؤمنانست) و ذکر بمعنی شرف نیز می‌آید یعنی این‌کتاب موجب‌شرف خوانندگانست وما مرو را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که درو چیزی از باطل بیفزاید یا

چیزی از حق کم کند یا نگهدار اوئیم از تطرف خلل بدو یانگاهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عائد بحضرت رسالت‌پناه است یعنی نگاهبان اوئیم از مضرت اعادی

نظم

اگر جمله جهان خصم تو گردند نترسم چون نگهدارم تو باشی
ز شادی در همه عالم نگنجم اگر یك لحظه غمخوارم‌توباشی

(۱۰) و هرآینه ما فرستادیم رسولان را قبل از تو در گروه های پیشینیان و نیامد بدیشان هیچ فرستادهٔ مگر بودند که ازروی کبر و عناد به آن رسول استهزاء میکردند چنانچه این معاندان بتو می‌کنند مراد تسلیت حضرت رسول است یعنی ازمیان انبیاء علیهم‌السلام تو مخصوص نیستی بایذاء قوم بلکه همهٔ ایشان بدین‌بلامبتلا بودند .

(۱۲) همچنانکه درآوردیم استهزاء انبیا را در دل مکذبان ، درمی‌آریم همانرا در دلهای کافران زمان تو .

(۱۳) ایمان نمی‌آرند بقرآن و بدرستیکه گذشته است سنت خدای در هلاك پیشینیان یعنی هر که ازیشان هلاك شده بترك قبول حق و تکذیب رسل بوده واین‌وعید اهل مکه است که تکذیب‌پیغمبر نمودند بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می کردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که :

(۱٤) اگر بگشائیم بدین مقترحان دری از آسمان ، پس باشند همه‌روز فرشتگان که درنظر ایشان در آیند در آن در بالا میروند و ازان در زیر می‌آیند .

(۱٥) هرآینه از غایت عناد و تشکیك از حق گویند جزاین نیست که بربسته‌اند چشمهای مارا و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالارفته عجائب آن را مشاهده نمایند خواهند گفت که مارا چشم‌بندی کرده‌اند و این صورت در خارج وجود ندارد بلکه ما گروهی جادوی کردگانیم یعنی محمد مارا جادوی کرده چنانچه در ظهور آیات میگفتند **ویقولون سحر مستمر** .

(۱٦) و بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم درآسمان برج های دوازده‌گانه را بهیأت و صفات و خواص مختلف از یکدیگر و بیاراستیم به صورت ها یا آسمان را به نیران و سایر کواکب برای نگرندگان که بعبرت نگرند درآن وبدان برقدرت مبدع استدلال کنند

(۱۷) و نگاهداشتیم آسمانرا از هردیوی رانده تا نتواند که بران صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود .

(۱۸) ولیکن هردیوی که خواهد برآسمان رود و بدزدد سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود پس از پی دراید اورا و بدو رسد و بسوزدش ستارهٔ روشن و درخشان

از **ابن عباس** منقول است که از زمان آدم تا زمان عیسی دیوان بر آسمان می‌رفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ را درس مینمودند و سخنان می‌ربودند و بزمین‌آمده با دوستان خود ازکاهنان میگفتند چون **روح‌الله** متولد شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند وچون ولادت باسعادت **خاتم‌النبیین** دست داد ازهمه‌آسمان‌ها ممنوع گشتند وبجهت‌رجم‌ایشان‌شهب ثاقبه‌مقررشد وابواب کهانت‌بکلی‌مسدود گشت

بیت

مهی برآمد وبازارتیرگی بشکست گلی‌شگفت و هیاهوی‌خارآخرشد

(۱۹) و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانهٔ کعبه و درافکندیم و پیدا کردیم در زمین کوههای سرافراخته و پای‌برجای و برویانیدیم در زمین از هرچیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی بمقدار معین بروجهی که مقتضای مشیت بی‌علت است یا آنچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم‌اززمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات .

(۲۰) و بساختیم برای شما در زمین اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی‌است ازمطاعم و ملابس . و هم برای شماساختیم آنرا که نیستید شما مراورا روزی دهندگان یعنی خدم و ممالیك و وگفته‌اند انعام و مراکب .

(۲۱) و نیست هیچ چیزی که آدمی بوی محتاج باشد مگر

آنکه نزدیک‌ماست یعنی در تحت فرمان‌ما خزینه‌های او یعنی ماقادریم به‌ایجاد و تکوین آن ، (این ضرب‌المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیای مخزونه‌که دراخراج احتیاج بکلفت و زحمت نیست) و ما فرو نفرستیم آنرا مگر باندازهٔ دانسته شده که نه‌کم ازان شاید و نه زیاده‌بر‌آن باید .

(۲۲) و فرو فرستادیم بادها را ، آبستنان (یعنی بردارندگان ابر را با آبستن کنندگان درختها را بمیوه) ، پس فرو فرستادیم از آسمان آبی که آن بارانست ، پس بخورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن و نیستید شما مرآن آب فرو فرستاده را نگاهدارندگان در چاه و غدیر (۱) و چشمه بلکه ما حافظ آنیم .

امام ماتریدی در تأویلات فرموده که نیستید شما مرخدایرا خزینه‌داران یعنی خزاین اودر دست شما نیست و آنچه شما درخزینه نهید ازان او است .

(۲۳) و بدرستیکه مازنده میگردانیم اجسام قابله را بایجادحیات دران ومی‌میرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات ازان در **لطایف‌قهیری** مذکور است که « زندگی میدهم دلها را بانوار مشاهده و می‌میرانم نفوس را درنار مجاهده یا زنده می سازیم بموافقت طاعات و مرده می‌گردانیم بمتابعت شهوات » (۲)

۱ ـ غدیر : آبگیر

۲ ـ سعدیامرد نکونام نمیرد هرگز … مرده آنستکه‌نامش بنکوئی‌نبرند

و از نگارنده است این حکایت :

شنیدم که مردی‌دو گوساله‌داشت … به آزارشان سخت همت گماشت

بدامش دو بیچاره بودی اسیر … چنان گوسفندی بچنگال شیر

یکی زان دوقید اسارت گسست … میان سلاسل بهم درشکست

چو بگسست آن بند وآزادشد … بصحرا گرائید و دلشاد شد

خداوندش از پی روان گشت‌تیز … که تا بازش آرد ز راه گریز

در اینکار کوشش نبخشود سود … بناچار رو سوی خانه نمود

صاحب **بحرالحقایق** روح‌الله روحه فرموده که « احیای‌قلوب اولیاء می کنیم بانوار لمعات‌جمال و اماتهٔ نفوس ایشان می‌نمائیم‌بسطوات نظر جلال با موت و حیات میدهیم بخلع و لبس » و ما وارثانیم‌یعنی باقی بعد از فنای خلائق چه میراث چیزیرا گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه درمعرض فنااند و حق سبحانه‌موصوف به صفات بقا .

(۲۴) و هرآینه میدانیم پیشی گرفتگان را از شما در اسلام و بدرستیکه میدانیم وابس افتادگانرا از آن یعنی هرکه مرده است از زمان آدم تا این وقت و هرکه خواهد مرد تا قیامت و یا هرکه متولد شده از گذشتگان و هرکه‌خواهد زاد از آیندگان یا دانسته‌ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد علیه‌السلام را یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که مقصراست ازاینها در **اسباب نزول** آورده که زنی جمیله در عقب حضرت‌رسول

✿ چو بازآمد ازراه‌دورودراز … نگر تاچه کردآن ستم پیشه باز

مرآن دیگری را ستم درگرفت … همان کردهٔ زشت از سر گرفت

بران خسته‌دل زجر بسیار کرد … بجان و تنش رنج و آزارکرد

یکی گفتش‌این محنت‌از بهرچیست؟ … بخونخواریت گرگ درنده نیست

نیندیشی از کیفر کار خویش؟ … ترا شرم ناید زکردار خویش ؟

ستمگر چو بشنید ازواین‌سخن … به بیهوده بگشاد نختی دهن

بگفتا که بیداد آئین ماست … ز بیداد هرگز زبانی نخاست

ندانسته بود او سرانجام خویش … که روزی شود مستمند وپریش

چو سالی برآمد براین روزگار … بچاهی در افتاد آن نابکار

در آن تنگنا جان بسختی‌سپرد … ز گیتی بجز نام زشتی نبرد

چو بگذشت گوساله آزاد شد … ز مرگ خداوند خود شاد شد

چنین است باداش کردار بد … جزای بد همواره بد میرسد

ستم پیشه مردوستم دیده زیست … بحال ستمگر بباید گریست

(جلالی)

نماز می گذارد درصفوف نساء ، بعضی جماعتیان درصفهای پیش میرفتند تا اورا نبینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم ومؤخر را ازاهل صفوف میدانم و برمن پوشیده نیست .

(۲۵) وبدرستیکه پروردگار تو، او جمع کند مقدمین ومؤخرین را و جزای هریك بدو رساند . بدرستیکه او راست کار است ، و دانای نهان و آشکارا .

(۲۶) و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را (یعنی آدم را) از گل خشك که چون دست بروزنند مانند سفال پخته آواز کند وآن گل کائن بوده ازگل سیاه ، بوی گرفته بواسطهٔ بسیار بودن درآب چون لای که درتك حوض و جوی باشد . **صاحب تبیان** گفته که، حق سبحانه آدم را از خاك آفرید بران وجه که آب برخاك بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا **حماء** گشت ، پس آنرا تصویر کرد (و **مسنون** بمعنی مصوراست) آنگاه بگذاشت تا خشك شد و بمرتبهٔ صلصال رسید (۱)

(۲۷) و جان که پدر پریانست بیافریدیم اورا قبل ازآفریدن انسان ، از آتش بی‌دود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق از آن آتش متکون می گردد . **ابن‌مسعود** فرمود که سموم دنیا جزئی‌است از هفتاد جزء از سمومی که جان ازو آفریده شده (۲)

(۲۸) و یادکن آنرا که گفت پروردگار تو مرفرشتگانرا که بجهت خلافت زمین، بدرستیکه من آفریننده‌ام آدمی را ازخاك خشك که کائن است از لای مصور . پس چون راست کنم صورت وهیأت او را و درآرم دروی روحی که آفریدهٔ من است و او بدان زنده میگردد ، پس بیفتید مر او را سجده کنندگان ، پس سجده کردند فرشتگان ، همه ایشان بتمام .

۱ـ آیه اینست: « ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون »

۲ ـ « والجان خلقناه من قبل من نارالسموم »

(۲۹) مگر ابلیس که از روی استکبار سرباز زد ازآنکه باشد از سجده کنندگان مر آدم را.

(۳۰) گفت خدای که ای ابلیس ، چیست ترا و غرض توچه بود درآنکه نباشی با سجده کنندگان ؟

(۳۱) گفت ابلیس ، نیستم من که سجده کنم مرآدمی را که آفریدهٔ از خاك خشك ، از لای سیاه بوی ناك یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاك است و مرا از اشرف آن که آتش است، پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ؟

ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود ، صورتش را ویرانهٔ دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفونست

نظم

گنجیست دراین خانه که درکون نگنجد
این کنج خراب ازپی آن گنج نهانست
فی‌الجمله هران کس که دراین خانه رهی یافت
سلطان جهانست و سلیمان زمانست

(۳۴) گفت خدای مرابلیس را بعد از ابا وامتناع او ازسجدهٔ آدم ، پس بیرون رو از آسمان یا از بهشت یا از زمرهٔ ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبهٔ که داشتی ، پس بدرستیکه تو راندهٔ شدهٔ از خیر و کرامت من

(۳۵) و بدرستیکه برتست دوری و راندگی تا روز جزا در **لباب** آورده که تا روز قیامت برتو لعنت کنند و بعدازآن عذابی بتو رسد که لعنت را فراموش کنی .

(۳۶) گفت ابلیس که ای پروردگار من ، پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند مردم (غرض ابلیس آن بوده که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست ، حق سبحانه اجابت نکرد،

(۳۷) گفت خدای بدرستیکه هستی تو ازمهلت دادگان.

(۳۸) تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخهٔ اول که

نفخهٔ صعقه گویند چه قول جمهور آنستکه نفخهٔ اولی نفخهٔ موت‌باشد ونفخهٔ ثانیه احیاء ومیان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود ، پس ابلیس بعد از چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود .

(۳۹) گفت ابلیس که ای پروردگار من سوگند میخورم به اغوای تو مرا کـه هرآینه بیارایم برای آدمیان گنـاه را در زمین که دار غرور است . (۱) در **مدارك** آورده که ابلیس دونوبت سوگند یاد کرده برای آدمیان یکی بصفت ذات که : **فبعزتك لاغوينهم** و یکی بصفت فعل که: **بما اغويتني** (۱) و فقهاء فرق کرده اند میان این هردو و اهل عراق برانند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه‌چون قدرت وعظمت وعزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست واصح آنستکه ایمان برعرف باشد هرچه بعرف مردمان آنرا سوگند توان گفت یمین است و **الاولا** و برخی برانند که باء در **بما اغويتني** بای سببیت است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان و همهٔ‌ایشان را برگمراهی دارم .

(۴۰) مگر بندگان تو ازیشان یعنی خالص شدگان از شوائب شرك جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثری نباشد

(۴۱) گفت خدای این اخلاص در ایمان راهی است که حق است بر من رعایت آن . راستست یعنی کجی ندارد و زود بمنزل رساند و گویند **علی** بمعنی **الی** (۲) است یعنی اخلاص راهی‌است راست بسوی من .

۱ـ آیهٔ شریفه اینست : « قال رب بما اغويتني لازينن لهم‌في‌الارض و لاغوينهم اجمعين »

هرچه مشاطه‌بیاراست‌عروس‌خودرا دل برآرایش او میل تماشا ننمود
(جلالی)

۲ ـ « قال هذا صراط علی مستقيم »

(٤٢) بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان نیست ترا برایشان هیچ حجتی و تسلطی در اغوای و اضلال مگر آنکس که متابعت‌تو کند از گمراهان که تو برو مسلط توانی شد .

(٤٣) و بدرستیکه دوزخ وعده‌گاه ایشانست یعنی متابعان تو ، همهٔ ایشان .

(۴۴) مردوزخ را هفت در است ، مرهردری را از گمراهان بهره‌ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و برای هرطبقه قومی معین شده جهنم جای گناهکارانست از اهـل توحید لظی مقام ترسایانست ، حطمه ماوای جهودانست ، سعیر ازآن صابیان است‌وسقر مقر گبرانست ، جحیم محل مشرکانست‌و هاویه که درك اسفل گویند نامزد منافقانست . **امام ابومنصور** در **تاويلات** فرموده که مراد ازابواب طبقاتست وچون مؤمنان در دوزخ‌جاوید نیستند ، ایشان را طبقه‌نباشد پس طبقهٔ اول نامزد دهریه و دوم ازان ثنویه و مشرکان عرب وسیم ازان براهمه که مطلقا منکررسالتند چهارم ازان یهود پنجم ازان‌نصاری ششم ازان مجوس هفتم ازان منافقان .

در **بحرالحقايق** آورده که « دوزخ بعد وحرمانرا هفت در است : حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر » و در **ترجمهٔ‌رشف** مذکور شده که‌دوزخ را هفت دربانست ازاعضای هفتگانهٔ آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت دربدان گشوده‌اند و هر عضوی را ازبابی مـورد طریقی گردانیده

نظم

هفت در دوزخ اند درتن تو ساخته نقششان درو [1] دربند
هین که دردست تست‌قفل‌امروز در هر هفت محکم اندر بند

(٤٥) بدرستیکه پرهیزکنندگان ازپیروی ابلیس ، دربوستانهااند و چشمها یعنی‌در باغها که دران چشمها روان‌بود ازشیر وخمروجزآن

(۴۶) گویند فرشتگان متقیان را که درآئید درین بوستان ها

مقرون بسلامت از همهٔ آفتها یا بسلامی از خدا در حالتیکه ایمن باشید از زوال .

(۴۷) و بیرون کشیم آنچه در سینه های بهشتیان باشد از کینه که در دنیا با هم داشته باشند . از **مرتضی‌علی** علیه‌السلام‌منقولست که امید میدارم که من وعثمان وطلحه وزبیر از ایشان باشیم وگویند صفت حسد را ازایشان نزع کند تا بردرجات و مراتب یکدیگر رشك نبرند . درآیند در بهشت درحالتیکه برادران باشند یکدیگر رایعنی در مهربانی و دوستداری ، برادرانی نشسته برتخت از زر مکلل به جواهر ، رویها بیکدیگر آورده .

آورده‌اند که بهشتیان قفای یکدیگر نه‌بینند چه هرجا که میروند و روی بدانجانب میکنند تختهای ایشان نیز میرود و می‌گردد ، پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند .

(۴۸) نمیرسد ایشان را دربهشت رنجی و مشقتی چه آن‌سرای تنعم و راحت است و نیستند ایشان از بهشت بیرون کرده‌شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند .

آورده‌اند که روزی حضرت رسول ازباب بنی‌شیبه بمسجدالحرام درآمد و جمعی صحابه را دید که می‌خندیدند فرمود که : « مالی اریکم تضحکون ؟ » (چیست که شما راخندان می‌بینم ؟

صحابه رایحهٔ عقابی از این سخن استشمام نمودند وآنحضرت درگذشت و هنوز بحجره نارسیده بازگشت و گفت جبرئیل بمن آمد و پیغام آورده که چرا بندگان مرا ناامید میسازی ؟

(۴۹) خبرده بندگان مرا به‌آنکه من آمرزنده‌ام کسی را که آمرزش طلبد ، بخشنده‌ام با کسی که توبه کند

(۵۰) و به آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرفست ، عذابیست دردناك

محققان گفته‌اند در توصیف ذات بمغفرت ورحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعدهٔ لطف است و تأکید صفت عفو .

نظم

گرچه جرم من ازعددبیش‌است　　سبقت رحمتی ازان پیش است
چه عجب گر عذاب ننماید　　بـر گنه پیشگان ببخشایـد

(۵۱) و خبرده بندگان مرا از مهمانان ابراهیم یعنی آن سه فرشته یا هفت یا دوازده که ببشارت ابراهیم و هلاك قوم لوط بروی نزول کردند (۱)

(۵۲)چون‌درآمدند برو ، گفتند سلام می کنیم برتو سلام کردنی گفت ابراهیم بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بودکه بی اذن و بی وقت درآمده بودند یا آنکه ماحضروی نخوردنـد . فرشتگان این سخن شنیده :

(۵۳) گفتند مترس ، بدرستیکه ماترا مژده می‌دهیم بپسری‌اسحق نام ، دانا ، یعنی وقتیکه ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید

(۵۴) گفت ابراهیم آیا بشارت می‌دهید مرا بعدازآنکه رسیده است مرا بزرك سالی ، متعجب شد از آنکه پیری بزرك سال را بسر برچه وجه باشد (یعنی باز جوان‌گردد یا برهمان پیری‌که هست این صورت وجود گیرد) ؟پس بچه نوع وبچگونه مژده میدهید مرا ؟

(۵۵) گفتند مژده دادیم ترا براستی و درستی بی‌شك وشبهه پس مباش از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادر است بر خلق بشر بی ابوین هراینه تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم (۲) و عجوز عاقر .

(۵۶) گفت ابراهیم من ناامید نیستم ازرحمت پروردگاروکیست که ناامید شود از بخشش آفریدگار خود مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته‌اند وسعت‌رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و چون ابراهیم فرشتگان بسیار دید در تأمل افتاد که آمدن اینهمه

۱ــ مراجعه شود ببرك۲۲ــ۲۲۳ جلد دوم این‌کتاب ۲ ــ هرم مرد سخت پیر

ملك بجهت یك بشارت حاجت نبوده ، در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود .

(۵۷) گفت چیست کار شما ای فرشتگان و کجا میروید ؟

(۵۸) گفتند بدرستیکه مارا فرستاده اند بسوی گروهی کافران یعنی قوم لوط تا ایشان را هلاك کنیم .

(۵۹) مگر آل لوطیعنی خاندان او ، بدرستیکه مانجات‌دهندگانیم ایشانرا ، همهٔ ایشانرا .

(۶۰) مگر زن او را قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن از بازماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب (اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل‌الله است ازجهت قرب واختصاص تواند بود [۱])

(۶۱) پس آنهنگام که آمدندبخانوادهٔلوط فرشتگان‌فرستاده‌شدگان

(۶۲) گفت لوط بدرستیکه شما گروهی بیگانگانید [یعنی نمی‌شناسیم شما را]

(۶۳) گفتند ما بیگانه نه‌ایم بلکه آمدیم بتوبه آن چیزی که بودند قوم توکه از روی جهل و عناد در آن چیز شك میکردند یعنی آمده‌ایم بعذابی که ایشانرا وعده داده بودی . ایشان در آن شك داشتند .

(۶۴) و آورده‌ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است و بدرستی که ما راست‌گویانیم درین خبر ،

(۶۵) پس بیرون‌بر ازین شهر اهل خود را بشب در پارهٔ‌که از شب بگذرد و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را دررفتن وباید که باز پس‌ننگرد یکی ازشما یعنی یکی ازشما بازننگرد تا هول عذاب نه‌بیند و بروید آنجا‌که فرموده شده‌اید یعنی بشام یا مصر یا زغر که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاك نخواهند شد

(۶۶) و حکم کرده‌ایم ما یا وحی فرستاده ایم بسوی او آن

۱ ـ آیه شریفه اینست : « الاامرأته قدرنا انها لمن‌الغابرین »

کار را که تفسیرش اینست بدرستی که نبیاد آن گروه بریده شده و پراکنده است درحالتی‌که بصبح‌درآیند یعنی قوم تو درسحر مستاصل خواهند شد که یکی ازیشان باقی نماند در خبر است که زن‌لوط مهمانان نیکو روی‌را دید خبر بقوم فرستاد .

(۶۷) و آمدند اهل شهر سدوم بردرخانه لوط مژده می‌دادند مریکدیگررا بدان مهمانان وطمع فساد می‌داشتند با ایشان .

(۶۸) گفت لوط بدرستی که این گروه مهمانان منند پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان .

(۶۹) و بترسید از خدای در ارتکاب فاحشه وخوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان ،

(۷۰) گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم از حمایهٔ عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغرباء بوده ،

(۷۱) گفت اینك‌اینها دختران‌من‌اند یعنی‌زنان‌قوم چه‌هرنبی‌مرامت خود را بمنزلهٔ پدرست یا بنات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام اگر هستید شما کنندگان آن چیز را که من می گویم .

(۷۲) بزندگانی تو ای‌محمد بدرستی که‌بودند قوم لوط‌که در گمراهی خود سرگردان می‌شدند یا از مستی غفلت گمراه می گشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهرچه خواهد از مخلوقات قسم یادکند و هیچ مخلوقی را نرسد که بجز خدای سوگند خورد در تبیان آورده که از ابن عباس رضی‌الله عنهما نقل است که‌خدای نیافرید هیچ کسی را گرامی‌تر از حضرت رسول علیه‌السلام و بحیاة هیچکس‌سوگند نخورد الا بحیاة او . سلمی قدس‌سره‌آورده‌که سوگند یادکرد بحیاة محمد زیراکه حیاة او بحق‌بود او بربساط قرب درقبضه حق بود .

چون نبی ازهستی خود سرنتافت　　فرق پاکش ازلعمرك‌تاج یافت
داشت از حق زندگی دربندگی　　شد لعمرك جلوه اندر زندگی

آورده‌اند که لوط اهل خود را بیرون برد و جبرئیل وقت صبح بود که بانك برایشان زد .

(۷۳) **پس** فرا گرفت ایشان را بانك هائی مهلك در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت شهر های ایشانرا و بنزدیك آسمان برده نگون‌سار ساخت .

(۷٤) **پس** گردانیدیم زبر آن شهر ها را زیر آن یعنی زبر و زیر کردیم آنرا و بباراندیم برایشان و گفته‌اند برقومی از ایشان که غایب بودند ازان بلاد سنگی از گل محکم شده با سنگی بران نوشته شده نام هرکس که نامزد او بوده .

(۷۵) بدرستی که در هلاك کردن ما قوم لوط را هرآینه‌نشان ها است برای عبرت مرخداوندان فراست را که بزبرکی درنگرند و حقیقة اشیاء بسمات آن بشناسند و این صفت مؤمنان است چنانچه در حدیث آمده که **اتقوا فراسه المومن فانه ینظر بنور الله** .

آورده‌اند که خواجه بزرگوار قطب‌الاولیاء خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس‌سره روزی در معرفة سخن‌میگفتند ناگاه جوانی‌درآمد بصورة زاهدان خرقه دربر و سجاده برکتف درگوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت که حضرت رسالت فرموده که **اتقوا فراسه المومن‌فانه ینظربنورالله** سراین‌حدیث چیست ؟ حضرت‌خواجه روح‌الله روحه فرمودندکه سر این سخن آنست‌که زنار ببری وایمان آوری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد بخادم خواجه اشارت فرمودند تا خرقه از سرآن جوان برکشید و زنار پدید آمد جوان فی‌الحال زنار ببرید و ایمان آورد و حضرت خواجه فرمودندکه ای یاران بیائید تا برموافقت این جوان نو عهدکه زنار ظاهر ببرید ما نیز زنار های باطن را قطع‌کنیم خروش ازمجلسیان برآمد ودرقدم‌خواجه افتاده تجدید توبه کردند

توبه چون‌باشد پشیمان آمدن   بردرحق نو مسلمان آمدن .
عام را توبه ز کار بد بود   خاص را توبه زدید خودبود

(۷٦) و بدرستی که شهرستان‌های مؤتفکه براهی‌دایم‌السلوك است یعنی برراهی است که قافله ها می روند و آثارآن می بینند .

(۷۷) بدرستی که درآن چه یاد کردیم هرآینه نشانه ایست مرگرویدگانرا بر قدرت ربانی .

(۷۸) و بدرستیکه بودند اصحـاب ایکه یعنی قوم شعیب ستمکاران بکفر) ایکه درختان بسیار درهم رفته‌را گویند وبلده‌ایشان باعتبار آنکه درمیان بیشه ها و مرغزار ها بود ایکه می‌گفتند وشعیب باهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاك شدند چنانچه در سورت هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی‌کردند) [۷۹] پس انتقام‌کشیدیم ازیشان بعذاب یوم‌الظلة و تفسیر آن در سورت شعراء مذکور خواهد شد و بدرستی که سدوم و ایکه و یا ایکه ومدین بر راه روشن وهویداست که مردم‌میگذرند و می بینند .

(۸۰) و بدرستیکه تکذیب نمودند اهل دیار حجر یعنی ثمود فرستندگان را یعنی صالح و تکذیب یـکی از رسل تکذیب جمیع رسل است[۸۱]ودادیم‌ما ثمود را آیت های کتاب ما که برنبی ایشان منزل بوده و چون منزل برصالح معلوم نیست اکثر مفسران آیات را برمعجزات‌حمل کرده‌اند وخروج ناقه ازسنك معجزه‌ایست‌مشتمل‌بربسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت‌که هرگز شتری بعظمت آن نبوده و وزادن او بعدازخروج وبسیاری شیرکه همهٔ ثمودراکافی بوده وبرسر چاه‌آمدن آب‌درروزنوبت او وخوردن‌آب را بیك نوبت حاصل‌سخن‌آنکه اینهمه نشانها بثمود نمودیم پس بودند از آن آیات روی‌گردانندگان

(۸۲) و بودند که می‌بریدند و می تراشیدند از کوهها خانه ها در حالتی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یـا میپنداشتند که آن خانه ها حمایت خواهد کرد ایشان را واز عذاب ایمن خواهند بود .

(۸۳)پس فراگرفت ایشان‌راصیحهٔ عذاب درحالتی که‌درآیندگان

بودند در صباح یعنی دراول روز یکشنبه بصیحهٔ جبرائیل هلاك شدند چنانچه در سورهٔ هود گذشت .

(۸٤) پس دفع نکرد ازیشان آنچه بودند که کسب میکردند از اموال وامتعه یا آنچه میکردند آن بنای بیوت .

[۸۵] و نیافریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه میان ایشان است مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وبدرستیکه قیامت هرآینه آینده است و خدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید یعنی درگذر در گذشتن نیکو یعنی عفوکن حق نفس خود را ودر صدد مکافات مباش بعضی برانند که این حکم بایةالسیف منسوخ است

[۸٦] بدرستی که پروردگار تو اوست آفریننده خلائق واملاك دانا باهل وفاق ونفاق . در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت در اذرعات هفت کاروان دید ازان بنی نضیر وبنی قریظه که انواع طیب و جواهر وامتعه و جامهای فاخر بار داشتند .

و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یك روزبمکه درآمدند با مطاعم‌بسیار و ملابس بی‌شمار وبرهرتقدیر برخی ازصحابه رضی‌الله عنهم گفتند که اگر این مال در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه می کردیم و صاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارك حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلّم خطور فرموده که مؤمنان گرسنه وبرهنه گذرانند و مشرکانرا این همه مال باشد آیت آمد که .

(۸۷) بدرستی که ما دادیم ترا هفت آیت از مثانی که قرآن است و این هفت آیت بهتر ازان‌هفت قافله مراد هفت‌آیت فاتحه است و گفته اند که مراد هفت سورت از اول قرآن‌است از سورت بقره تا سورت انفال کـه آن را سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایش قرآن اند و قرآن را مثانی گفته بجهت آنـکه احکام و قصص در او تکرار یافته و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرك و ثواب قرائت او بسیارست (عطف قرآن

برسبع‌المثانی که فاتحه است یا سبع‌طوال یا حوامیم ازقبیل عطف عام باشد برخاص (۱))

(۸۸) مکش و باز مکن هردو چشم خود را بسوی آنچیزی که ما برخورداری دادیم بان‌چیز جفت ها را از کفار(نهی ازرغبت است نه از نظر یعنی به آنچه که اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبدهٔ اصنام داده‌ایم مایل مشو که آن بغایت حقیروخوار وقلیل و بی‌اعتبارست بنسبت آن که بتو ارزانی‌داشته‌ایم ازفضایل‌وکمالات

پیش دریای قدر و حرمت تو نه محیط فلك حبابی نیست
داری آن سلطنت که درنظرت ملك کونین در حسابی نیست

واندوه مخوربریاران‌خود به بی‌نوائی ودرویشی وفراگیربال‌خودرا یعنی واضع کن مرمؤمنان را و رفق نمـای با ایشان و درکشف الاسرار آورده که خفض جناح عبارت است از خوش خوئی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بربالای والای آن حضرت راست نیامده .

ذات ترا وصف نیکوخوئی است خوی تو سرمایه نیکوئی‌است
روز ازل دوخته حکم قدیم برقد تو خلعت خلق عظیم

[۸۹] و بگوی بدرستی که من‌بیم‌کننده‌ام هویدا یعنی به بیان و برهان بیم می کنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید‌عذابی برشما فرستم .

[۹۰] چنانکه مثل آن عذابی که فرستاده ایم بربخش کنندگان

(۹۱) آنانکه ساختندقرآن راپاره‌پاره یعنی‌بخش کردند قرآن‌را و بچندین وصف باز نمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیرالاولین ودرعین‌المعانی‌آورده که یکی می گفت سورهٔ بقره ازآن من ودیگری نمل را می گرفت و دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و اینهمه از روی استهزا بود گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولیدبن‌مغیره درموسم ایشان را به‌عقبات مکه فرستاد تا برهرقافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را ازحضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم

---

۱ ـ مراجعه شود بپرك ۱ـ۲و۴۸۸ جلد اول این کتاب

تنفیر داده گویند که ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن رابدان وصف ها که گذشت ذکر کنند .

[۹۲] پس بحق پروردگار تو که هرآینه همه ایشان راسوال خواهیم کرد از آنچه بودند که می کردند از تقسیم و تکذیب . نقل است که حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد ازبعثت مردمان را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت جبرائیل آمد و آیت آورد که :

[۹۴] پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای به آنچه کـه ترا فرموده‌اند از اوامر ونواهی و روی بگردان از مشرکان و التفات‌مکن بدیشان . آورده‌اند که پنج تن‌از اشراف در ایذاء و آزار سید عالم بسیار کوشیدندی وهرجا اورا دیدندی بفسوس واستهزاء پیش‌آمدندی روزی آنحضرت در مسجد حرام نشسته بود با جبرئیل که این پنج تن درآمدند وبدستورمعهود سخنان‌ناسزا گفته بطواف حرم مشغول‌شدند جبرئیل گفت یارسول‌الله مرا فرموده‌اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولیدبن مغیره وبکف پای عاص‌بن وایل و به بینی حارث‌بن قیس وبروی اسودبن عبد یغوث و بچشم اسودبن‌مطلب وهرپنج‌ازیشان باندك زمانی‌هلاك شدند ولید بدکان تیرتراشی‌بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر بزیر نکرد که از جامه بازکند آن پیکان ساق‌او را مجروح ساخت ورك‌شریانی ازان بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلید پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث قیح روان شدوجان بداد و اسودبن عبد یغوث روی خود را بخاك و خاشاك میزد تاهلاك شد و چشم اسودبن مطلب نابینا شده از غضب سر برزمین میزد تا جانش بدر آمد وآیت نازل شد که :

[۹۵] بدرستی که ماکفایت کردیم ازتوشر استهزا کنندگان‌را

[۹۶] آنانکه میسازند وشریك میکنند با خدای بحق، خدای

دیگر بباطل پس زود بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات کردارخودرا .

(۹۷) بدرستی که ما میدانیم آنکه تنك میشود سینه تو باآنچه کافران میگویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزای بتو یعنی دشوار می‌آید ترا گفتار کفار .

[۹۸] پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگارتو یعنی بگو سبحان‌الله و بحمده وباش ازنماز گذارندگان . صاحب کشف الاسرار فرموده که ما ازتنگدلی‌تو آگاهیم وازآنچه بتو میرسد ازغصه بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل بنماز درآی که میدان مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلاکشیدن‌آسان باشد یکی ازپیران طریقت گوید که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوان مرد این‌همه زخم خوردی و ننالیدی گفت شیخا معذورم دار دوست برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند از نظارهٔ وی بالم زخم شعور نداشتم .

بیت

تو تیغ میزن وبگذار تامن بی‌دل نظاره میکنم آن‌چهرهٔ نگارین را

(۹۹) و پرستش کن پروردگار خود را تا وقتی که بیایدبتو مرك مراد از یقین موقن به است چه موت هرمخلوقی متیقن باشد حاصل کلام‌آنکه مادام‌که زنده باشی عبادت او فرومگذار ودست از پرستش او باز مدار .

سورةالنحل مکیه و هی‌مائة و عشرون و ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

[۱] نزدیك رسید فرمان خدا بقیام قیامت [یا بعذاب کفار] ، پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت درآید .

آورده‌اند که معاندان تعجیل مینمودند درآنچه پیغمبر ایشانرا وعید میفرمودند از قیام ساعت یا عذاب دنیا، آیت آمد که آن نزدیك رسیده است تعجیل مکنید ، گفتند اگر آنچه تو میگوئی واقع شود، شریکان حق که بتانند مارا ازان خلاصی خواهند داد ، حق سبحانه فرمود که :

پاکست خدای وبرتر است از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگتر است ازآنچه او را شریك باشد که دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد .

(۲) فرو فرستد ، فرشتگان را بوحی یا بقرآن که سبب‌حیات قلوبست یا ملائکه را با روح میفرستد [درتبیان می گوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با اوست ورقیب برو چنانچه برآدمیان حفظه میباشند] و برهر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد از فرمان خدای برهرکه خواهد از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بوده و بزبان ملائکهٔ منزله بانبیاء گوئیم آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید آنکه نیست خدائی مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی‌دهنده‌ام ،پس‌بترسید از من وجزمرا پرستش مکنید

بیت

مرا بندگی کن که دارا منم تو از بندگانی و مولی منم

[۳] و بیافرید آسمان و زمین را بحکم درست یا بحکمت یا بجهت‌بیان‌حق ، برتراست‌خدا وبزرگتر ، ازآنچه انبازمیگیرند برای‌وی

[۴] بیافرید آدمی را ازآب منی که جمادیست بی‌حس وحرکت

و فهم‌و سیالی که وضع‌و شکل‌نپذیرد ، پس او را عقل و فهم‌داد [۱] پس آن گاه او ، جدل کننده‌ایست آشکارا یعنی مناظره میکندومیخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد [مراد ابی‌بن خلف است که استخوان آدمی کهنه وسست شده بحضرت آوردو گفت **من یحیی العظام و هی رمیم** ؟

حق سبحانه اورا این آیت فرستاد که او در اول جمادی بوده و ما او را حس و نطق‌دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرااستدلال نمی کند بابداء بر اعاده که‌هرکه بدان قادر بوده هرآینه بربن نیز قدرت دارد .

[۵] و چهارپایان را که اصناف ثمانیه‌اند [۲] بیافریدیم برای شما و گفته‌اندلکم [۳] متعلق بما بعداست یعنی شمارا دریشان پوششی است گرم کننده یعنی از پشم و موی که سرما باز دارد و دیگر شما را درایشان منفعت هاست از نتاج و شیر و کرایه ورکوب وتجارت و جز آن و از ایشان‌می‌خورید یعنی شیر وروغن و پنیر یامیخورید ازیشان آنچه توان خورد چون لحم وشحم (۳) واکل غیرانعام [٤]

---

(۱) دهدنطفه راصورتی چون‌پری که کردست برآب صورتگری ؟
ز ابر افکند قطرهٔ سوی یم ز صلب آورد نطفهٔ در رحم
ازآن قطره لولوی لالا کند وزین صورتی سرو بالا کند
بامرش وجود از عدم نقش‌بست که‌داندجزاو کردن ازنیست‌هست ؟
[سعدی]

۲ ــ اصناف ثمانیه عبارتند از عتر وگاو و گوسفند و بز و چون هریك از آنها شامل مذکر و مؤنث میباشد از اینرو آنها را ازواج ثمانیه گفته‌اند .

۳ ــ آیهٔ شریفه اینست : « والانعام‌خلقها لکم دفء و منافع و منها تاکلون »

۴ ــ چربی وپیه را گویند ۴ ــ انعام : بفتح‌اول وسکون‌دوم جمع نعم . ازواج ثمانیه باشد .

چون طیور و صید بر و بحر ، گوئیا غیر متعدبه است .

(٦) و شما را در چهار بایان زینتی و آرایشی است یعنی در های خانهٔ شما دووقت بدین انعام زینت می یابد ، هنگامی که بازمیآیند از چرا به آرامگاه خویش (یعنی به آخر روز) و وقتیکه بیرون میروند بمرعی خود (یعنی بامداد) .

(٧) و برمیدارند بار های گران یا ابدان شما را در شهریکه نباشید رسنده بدان بار های گران با پیاده مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد ، اهل مکه را میگوید که با امتعهٔ تجـارت بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام ، پس حق سبحانه شما را نعمت انعام ، انعام فرمود ، بتحقیق برورد گار شما ، مهربانست که نعمت داد بی سابقهٔ خدمت ، بخشانیده است که بر آفریدن چهاربایان کار بر شما آسان کرد ،

(٨) و بیافرید اسبان را و استران را و خرانرا ، تا برنشینید آنانرا و تا آرایش کنید روز گار خود را بدان آرایش کردنی و بیافرید خدای چنانچه اینانرا آفرید ، آنچه را که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته‌اند مراد نعم بهشتی است یا ملائکهٔ حافات و صافات یا مخلوقات ماورای قاف [١]

در **لباب** ، آورده که سکوت ازتفسیر آنچه حق سبحانه میفرماید که **مالاتعلمون** اولی است .

---

١ ـ آیه شریفه اینست : « والخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینة و یخلق مالا تعلمون » و می شاید معنی و یخلق مالاتعلمون حیوانات و حشرات ذره‌بینی باشند که بچشم نگریسته نمیشوند چه در زمان نزول این آیات مردم آن عصر از حیوانات ذره‌بینی که آنها را باید تعبیر بمیکروب نمود اطلاعی نداشته‌اند و سربسته در این آیه از آنها خبرداده شده است وغیراز آنچه شما بچشم مینگرید موجودات دیگری یافته میشود و شما آنها را نمیدانید .

(٩) وبرخدایست [یعنی او راست] بیان راه میانه [یعنی راه راست] که موصل است بحق یا بروست اقامهٔ طریق مستقیم وتعدیل آن نه برسبیل وجوب بلکه از روی فضل ورحمت [**علی** [١] بمعنی **لام** باشد چنانچه و ماذبح علی النصب ، ای لها] یا مراوراست دین اسلام و هست بعضی از راهها که خلقان روند کج و منحرف ازمقصد یعنی از ملك کفر یا هوی و بدع و اگر خواستی خدای که راه نماید ، هرآینه راه نمودی همهٔ ایشانرا و توفیق رفیق ساختی تا همه یاران بقصدالسبیل ، رسیدندی .

(١٠) اوست آنکه فرو فرستاد از آسمان یا از سحاب یا از آسمان برسحاب و از سحاب برزمین آبی شما را ازو آشامیدنی و ازان باران باشد درخت (مراد گیاهیست که از زمین روید نه نباتی که او را شاخ باشد) درآن نبات رسته، میچرانید چهاربایان خودرا

(١١) میرویانیم ما (وحفص بتا میخواند یعنی میرویاند خدای[١] برای شما به آب باران کشت را [مراد حبوب غاذیه است که زراعت میکنند] و درخت زیتون را و خرما بنان را و تاکها را و انگوررا و بعضی از میوه ها که در دنیا باشد زیرا که همهٔ میوه ها موجود نباشد الا در بهشت ، بدرستیکه دراین رویانیدن حبوب واشجار، هرآینه دلیلی است روشن برقدرت و حکمت الهی ، مرگروهی را که تفکر کنند و تأمل نمایند در آنکه دانهٔ در زمین افتد و آب درو نفوذ کرده متعفن گردد و اعلی او منشق گشته ساقه ازو متصاعد یابد و اسفل او بشکافته بیخی ازو در زمین مترشح شود و به نشو و نمـا ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه ازهار وانوار ومیوه بدو بدید

---

١ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و علی الله قصد السبیل ومنها جائر ولوشاء لهدیکم اجمعین »

٢ ـ ینبت لکم به الزرع والزیتون والنخیل والاعناب ومن کل الثمرات ان فی ذلك لایة لقوم یتفکرون »

آید ، هر میوه را شکلی و لونی و مزهٔ دیگر باشد و معلومست که اختلاف اشکال والوان وطعوم نیست الابفعل فاعل مختارتقدس وتعالی

نظم

روضهٔجان بخش جهان آفرید   باغچهٔ کون و مکان آفرید
کرد بهر شاخ گلی برك وبار   جلوهٔ او نقش دگر آشکار

(۱۲) و رام گردانید برای انتفاع شما شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش و آفتاب وماه را بجهت فواکه و ادراك زرع و معرفت حساب سنین و شهور و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند درحالتی که هستید رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه اوست ، بدرستیکه درین‌ها هرآینه دلیل ها و علامتهاست بروحدانیت صانع حکیم ، مرگروهی‌را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی ازخفای نیست تفکر فرموده و درین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد .

(۱۳) و دیگر رام‌گردانید آنچیزی را که آفریده‌است برای نفع شما در زمین ازهرچه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح در حالتی که مختلف است هیآت و اشکال و اصناف آن ، بدرستیکه دربن مخلوقات هرآینه دلالتی ونشانه‌ایست بروحدانیت حق ، مرگروهی را که یاد کنند .

(۱۴) و اوست آنکه مسخر گردانید دریا را به حیثیتی که متمکنید شما از انتفاع بدان یعنی آنکه درو صید میکنید تا بخورید ازان گوشت تازه یعنی ماهی و دیگر هوس مینمائید درو تا بیرون آرید ازو پیرایه‌که می پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه ازو پیرایه می‌سازید چون لؤلؤ و مرجان و میپوشند آن را زنان شما و چون تزیین نساء برای رجال باشد ، پس حلیه را بریشان‌نسبت داد ومی‌بینی کشتی ها را رونده و شکافندهٔ آب در دریا و دیگر تسخیر بحر مرشما را برای آنست که بجوئید برکوب در کشتی از سود که

سبب سعت رزق است و شاید که شکر گوئید خدابرا بر نعمت‌تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیم است که مهالك را سبب منافع ساخته .

صاحب **کشف‌الاسرار** ، آورده که حق سبحانه از روی‌ظاهر در زمین دریا هارا آفرید چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور بران کشتی ها مقرر فرموده و از روی باطن درنفس آدمی دریا ها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت وتفرقه و برای عبور از آن کشتی هاتعیین نموده ، هرکه درکشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هرکه بکشتی‌رضا درآید از غم بحر بساحل فرح برسد و هرکه در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید وهرکه بکشتی توحیددرآید از دریای تفرقه بساحل رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست وجمعیت در فنا با خود ان در تفرقهٔ مهلکه‌اند و بیخودان درمرتبهٔ جمع

نظم

بحساب خودی قلم درکش   در ره بیخودی علم برکش
تا بجاروب لا نروبی راه   کی رسی در حریم‌الله اله ؟

(۱۵) و بیافرید و بنهاد در زمین ، کوههای بلند و بزرك تا میل نکنند بشما یعنی متحرك و مضطرب نگردد و شما رآ تبه گرداند

در خبر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرك و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچکس‌نتواند بود ، حق تعالی بروی کوه ها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب ومتحرك بود حق سبحانه فرشتهٔ را که او را صاعد یا سل گویند بیافرید و بفرمود تا پای برزمین نهاد و زمین بگرانی پای او برجای قرار گرفت ، پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد .

و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و

جیحون و امثال آن و دیگر پدید کرد هم در زمین راه ها از هر موضعی تا شاید که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود.

(۱۶) و دیگر پیدا کرد نشانه های راه برای روندگان از پشته ها و غیر آن و ستارگان چون ثریا و بنات‌النعش و فرقدین و شعرین و سماکین و جدی ومانند ایشان. ایشان یعنی قریش درخشگی و تری راه یابند اگرچه اهتدا بنجوم همهٔ مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در **رحلة‌الشتاء والصیف** [1] باآنکه راه را به ستاره از همهٔ مردم بهتر می‌شناسند.

(۱۷) آیا کسی که می‌آفریند اینهمه مخلوقات را که مذکور شده باشد همچون کسی که نمی‌آفریند؟ مراد آنها اند که ایشان‌را بدون خدای میپرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست، پس عاجزیرا شریك قادر حق ساختن غایت عناد و جهلست، آیا یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید اینها را و دریابید فساد اعتقاد خود را.

(۱۸) و اگر خواهید که بشمارید نعمت های خدای راکه بشما ارزانی داشته، نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجزید، پس چگونه بشکر آن قیام توانید کرد، بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است، اگر در ادای شکر تقصیر کنید درمی‌گذراند، مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما باز ندارد.

(۱۹) و خدای میداند آنچه پنهان دارید از عقاید و آنچه آشکارا کنید از اعمال.

---

۱ - اشاره است به آیهٔ دوم از سورهٔ قریش. آیه شریفه چنین است: «ایلافهم رحلة‌الشتاء والصیف» آورده اند که قریش برای بازرگانی در هرسال دو سفر میکردند یکی در زمستان که به یمن میرفتند و دیگری در تابستان که بشام رهسپار میشدند و ایشان را اهل حرم گفتندی.

(۲۰) و آنان از الههٔ باطله که میخوانند کفار مکه ومیپرستند بجز خدای، نمی‌آفرینند چیزی‌را یعنی‌نمیتوانند آفرید چگونه‌آفرینند و حال‌آنکه ایشان خود آفریده شده‌اند و هرکه مخلوق بود محتاج بود بدیگری و محتاج ممکن‌الوجود باشد وخالق واجب‌الوجود باید، پس ایشان شرکت حق را نشاید.

(۲۱) ایشان باوجود مخلوقیت مردگانند نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی‌شنوند ونمی‌بینند و نمیگویند و نمیدانند که‌کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبدهٔ اصنام پس چون وقت بعث خود را وغیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را. معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و برایصال جزا بدیشان توانا.

دمیاطی آورده که روز قیامت بتانرا برانگیزاند ذوات ارواح تا از عبدهٔ خود تبرا کنند.

(۲۲) خدای شما، خدای یگانه و یکتاست، پس آنکسانیکه نمیگروند بسرای دیگر یعنی تصدیق نمیکنند، دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را ناپذیرنده و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر یا گردنکشی میکنند از قبول ایمان.

(۲۳) هرآینه راست و درست است آنکه خدا میداند آنچه پنهان می‌سازند از مکر برسول خدای وآنچه آشکارا میکنند ازحرب و مخاصمت با وی؛ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد متکبران راکه از توحید خدای و تصدیق رسول سرکشی کنند.

(۲۴) و چون گویند متکبران را یعنی اتباع‌وسفله‌را پرسند از رؤسا و اشراف که چه چیز فرستاد پروردگار شما برمحمد این سخن بر سبیل استهزاء وتهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزاء پرسیدی که خدای چه فرستاده است؟ گفتندی آن فرستاده شدهٔ سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند **اساطیرالاولین** است، کفار بدین سخن قومی را گمراه می‌کردند حق تعالی فرمود که این عمل کردند.

(۲۵) تا بردارند بار گناهان خود را بتمام ، روز رستخیز و بردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه گمراه ساخته‌اند ایشانرا بی‌دانشی به آن مقدار که حصه اضلال باشد یعنی عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام وهم حصهٔ از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کرده‌اند ، بدانید که بدبار بست آن باریکه ایشان میکشند .

(۲٦) بدرستیکه مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیاء ، پس بیامد فرمان خدای به‌آن بناهاکه برافراشته بودند یعنی امر خدای به ابنیهٔ ایشان صادر شد از جهت اساس یـا عمدی که بنابرآن موضع بوده ، پس بیفتاد برایشان سقف خانه ها، از زبر ایشان یعنی اول بام بایشان فرود آمد ، پس دیوار ها و این اشارتست بانهدام کلی و هلاك ایشان درآن .

بعضی برانند که مراد ازین بنا صرح نمرود است (۱) که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار گز و گویند دو فرسخ و غرضش آن بود که ترصد امور آسمانی کند وبرخدای ابراهیم مطلع شده با وی مقاتله کند بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند .

در تفسیر **ثعلبی** آمده که سر آن‌بنارا در دریا افکند وباقی برخانه های نمرودیان فتاد و آوازی مهیب ازآن بدید آمده زبان‌قوم مبتبلبل شد یعنی بهم برآمد وسخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته ببابل اینست .

محمدبن جریر طبری(۲) رحمت‌الله آورده که زبان همه‌مردم

---

۱ - مراجعه شود ببرك ۳۳۱ـ ۳۳۲ جلد دوم این کتاب

۲ - **محمد بن جریر طبری** ، از بزرگان علم تفسیر و تاریخ و ادب میباشد وی در شهر آمل بدنیا آمده است .

طبری‌صاحب تاریخ بزرگی‌است بنام « **اخبارالرسل والملوك** » که بزبان تازی نگاشته است ودیگر مصنف تفسیر بزرگی است بتازی

در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف‌بدید آمده و هرقومی‌بزبانی سخن گفتن آغاز کردندوهیچکس آن دیگر ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پیدا آمد و حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که پیش از این مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ، مابخرابی بناهای‌ایشان حکم کردیم‌و بیامدبدیشان عذاب ازآنجا که ندانستند یعنی وقتیکه طمع نداشتند یا از ممـری که متوقع نبود .

دمیاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که‌برلشکر نمرود مسلط شد و در **لباب** آورده که خدای تعالی نمرودرا مبتلا گردانید به پشهٔ که در بینی او رفته در ام‌الدماغ جای گرفت‌وبزرك شد و چهارصد سال درآنجا ماند و درین مدت پیوسته مطرقه برسر او میزدند تا فی‌الجمله آرامی می‌یافت . **شیخ فریدالدین عطار** (۱) رحمت‌الله در توحید **منطق‌الطیر** آورده :

نظم

نیم پشه برسر دشمن گماشت   در سراو چارصدسالش بداشت
چون دهدحکمش ضعیفی‌رامدد   سبلت خصم قوی را برکند

✿ این تفسیر در زمان نوح‌بن نصربن سامانی ترجمه بفارسی گشته است و اکنـون نسخـهٔ منحصر بفـردی از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است (مراجعه شود ببرك ۷۳ـ ۷۵ مقدمه این کتاب جلد اول) .

۱ - شیخ فریدالدین عطار[محمدبن ابوبکر] یکی‌ازبزرگترین گویندگان صوفی‌مشرب زبان پارسی‌است . تولدش‌درنیشابور اتفاق‌افتاده فریدالدین عطار هنگامی که بهاء الدین محمد پدر جلال‌الدین محمد مولوی از بلخ رهسپار حجاز بود و ساز سفر آماده کرد و به راه افتاد چون به نیشابور رسید فریدالدین از او دیدن کرد وبیهاء الدین گفت : « زود باشدکه این‌پسر [جلال‌الدین محمد] آتش‌درسوختگان عالم زند » .

(۲۷) پس روز قیامت، رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند به آتش چنانچه در دنیا معذب گرداند بافتادن صرح و استیلاءلشگر بعوضه و گوید خدای در آن روز، کجااند انبازان من (یعنی آنها که گمان بردید که شریکان منند) ؟

آنانکه بودید شما که از روی ستیز خلاف میکردید رسولان ومؤمنانرا در شأن ایشان، گویند آنانکه داده شده‌اند علم را یعنی‌اهل علم از انبیاء و ملائکه یا دانایانی که خلق را بتوحید حق‌خوانده‌اند گویند، بدرستیکه خواری و رسوائی درین روز و بدی‌برکافراناست

(۲۸) آنانکه فرا گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند، درحالتیکه ایشان ستم‌کارانند برنفس های خود بکفر و چون مرك را معاینه دیدند پس درانداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند: نبودیم ماکه‌عمل کنیم هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرك و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید: بلی یعنی کافر بودید و معصیت کردید، بدرستیکه خدای داناست به آنچه بودید که عمل میکردید و بدان شمارا‌پاداش خواهد داد و پاداش آنستکه گویند:

(۲۹) پس درآئید بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده‌ساخته است برای شما، درحالتیکه جاویدباشید درآن. پس هرآینه بدمقامی و آرامگاهی است متکبران را جهنم.

✿ جلال‌الدین محمد فریدالدین عطار را در چند جا ستوده و او را پیشرو و راهنمای خود میداند و دربارهٔ او فرموده:

هفت شهر عشق را عطار گشت — ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

از عطار قریب سی تالیف باقی مانده است که مهترین آنها **منطق‌الطیر والهی‌نامه واسرارنامه** میباشدو دیگر کتاب **تذکرة‌الاولیاء** را به نثر فارسی نگاشته.

اخیراً استاد دانشمند فرزانه آقای سعید نفیسی قصائدشیخ‌عطاررا تصحیح وتحشیه‌فرموده‌اند که‌اکنون درزیر چاپ‌است وبزودی انتشارخواهدیافت

آورده‌اند که احیای عرب در موسم کسان میفرستادند بمکه‌تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار میپرسید که برمحمد چه‌چیز فرو می‌آید میگفتند افسانه های گذشتگان چنانچه گذشت.

(۳۰) و چون گفتند مرآنانرا که پرهیزکردند از شرك[یعنی مؤمنان] چه‌چیز فرستاد پروردگار شما؟ گفتند فرستاد نیکوئی (مراد قرآن‌استکه جامع جمیع خیرات ومستجمع مجموع حسنات وبرکات اوست و نیکوئی های دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو) مرآنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمهٔ لااله‌الاالله محمد رسول‌لله، درین سرای مکافات نیکواست ازعصمت چون مال وحرمت و فتح و نصرت و ثواب ایشان دران‌سرای، بهتر است ازین و نیکوسرائیست پرهیزکاران را بهشت [و گفته اند نیك سرائیست دنیا که درو تهیه زاد آخرت میتوان کرد و نکتهٔ **الدنیا مزرعةالاخرة** [۱] مؤید اینقولست) بزرگان گفته‌اند: **زرع‌یومك حصد غدك**

نظم

بکوش امروز تاتخمی بپاشی — که فردا برخوری قادر نباشی
گراینجا کشت کردن رانورزی — دراین‌خرمن بهنیم ارزن‌نیرزی

(۳۱) سرای متقیان بوستان اقامت است که روز قیامت درآیند بدان، میرود از زیر منازل آن بوستان جویها. مرایشانراست دربهشت آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیاء و منازل اولیاء و مراتب شهداء برسد آن گفته‌اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمنی ها باشد نیست بلکه هریك از بهشتیان بدانچه دارند راضی‌اند ومثل

۱ - این دنیا جایگاه کشت آخرت است یعنی هرچه درین سرای بکاری پس از مردن در آنسرای آنرا خواهی دروید

این جزا پاداش میدهد خدای متقیانرا .

(۳۲) آنانکه بمیرانند ایشان‌را فرشتگان بامر خدای درحالتیکه پاك باشند از شوائب شرك و عصیان یا خوشوقت باشند به‌آنچه مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم گویند سلام خدای برشما و میشاید که سلام فرشتگان باشد بریشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید درآئید در بهشت که برای شما آماده است بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات .

(۳۳) آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند مگر آنرا که بیایند فرشتگان بریشان بقبض ارواح یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان مانند شرك وکذب ایشان ، کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و بریشان‌ستم نکرد خدای بهلاك ایشان ولیکن بودند ایشانکه بکفر ومعصیت برنفس های خود ستم میکردند .

(۳٤) پس رسید ایشانرابحکم عدل جزای آن بدیها که کردند و فرو آمد بدیشان یعنی فروگرفت ایشان را آنچه بودند که به‌آن استهزا میکردند یعنی عذاب موعود .

(۳۵) و گفتند آنانکه شرك آوردند ، اگر خواستی خدای ، نمیپرستیدیم بجز خدای ، هیچ چیزی و نه‌پدران ما و حرام نمیکردیم بی حکم خدای هیچ چیزی‌را از بحیره و سائبه وغیر آن . مشرکان این سخن از روی استهزا میگفتند نه بخلوص عقیدت و صفای‌طویت **حسین‌بن فضل** گفته که کفار اگر این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب نکردی مانند کردار اهل مکه کردند آ نانکه پیش ازیشان بودند از شرك و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام ، پس هست برفرستادگان یعنی نیست بریشان مگر رسانیدن پیدا یا پیداکننده مرطریق حق‌را .

(۳٦) وهرآینه ما فرستادیم درمیان هرگروهی پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا باقوم خود گویند ، آنکه بپرستید خدای‌را و پرهیز کنید ویکسو روید از پرستیدن طاغوت و

آن چیزیست که بدون خدای تعالی میپرستند ، **پس** از این امم ، کسی بوده که راه نموده خدای اورا و توفیق ایمان داد و از ایشان کسی بوده که واجب شد بروگمراهی بسبب خذلان الهی ، پس بروید ای مشرکان و سیر کنید در زمین ، **پس** بنگرید که چگونه بود منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بردیار عاد وثمود بگذرید و بنظر تفکر وعبرت درآن بنگرید تا با شما واضح گردد که هرکه آن کند که ایشان کردند چنان هلاك شود که ایشان شدند .

(۳۷) اگر سخت گوشی و حرص ورزی ای محمدص ، برراه یافتن مشرکان ، بدرستیکه خدای‌راه نمی‌یابد آنراکه میخواهدگمراهی او و نیست گمراهان را ، هیچکس از یاران که دفع عذاب کندازیشان

در **تبیان** آورده که یکی از مسلمانان را برکافری دینی بوده بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد ازمرك ببقای آن امیدوارم ، کافر گفت تو امید داری که بعد از مرك زنده شوی ؟ مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ وشداد که درکیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکسی بعد از موت زنده نشود آیت آمد که :

(۳۸) و سوگند خورند بخدای ، سخت‌ترین سوگند ازیشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند برنه‌انگیزد خدای، آنرا که بمیرد [ایجابست بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشانرا) و وعده کرده است خدای وعده‌کردنی که بروست وفاکردن بدان یعنی وعدهٔ لازم‌الوفا ، درست و راست ولیکن‌بیشترین آدمیان نمیدانند .

(۳۹) حق تعالی برانگیزد ایشانرا تا بیان کند برای ایشان آن چیزی را که اختلاف کردند در آن از امور بعث و حشر و برای

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « واقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث‌الله من یموت بلی وعداً علیه حقاً ولکن اکثرالناس لایعلمون » میفرماید بلی از برای ایجابست بعد از نفی که ازقول کفار فرموده **لایبعث‌الله**

آنکه‌تا بدانند آنانکه نگرویدند آنرا که بودند دروغگویان درانکار قیامت

(٤٠) جزین نیست که قول ما مرچیزی را که خواهیم آفریدن او ، آنستکه گوئیم مرآن چیزیرا که بباش ، پس بباشد .

ملخص سخن آنستکه تکوین ما مراشیاء را متوقف بر ماده و مدت نیست ، پس کسی که ابتداء بی‌سبق ماده قادر باشد برابداء چیزی هرآینه قدرت او از اعاده آن شیئی با وجود ماده درنخواهد ماند

نظم

آنکه پیش ازوجود جان‌بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد
چون درآورد از عدم بوجود چه عجب باز اگر کند موجود

(۴۱) و آنانکه بریدند از اوطان خود در راه خدای ، ازپس آنکه ستم‌دیده شده بودند مراد آنهااند از صحابه رضی‌الله عنهم که جهت ستمکاری قریش بریشان به **حبشه** هجرت کردند ، حق سبحانه وعده فرمود که هرآینه جای دهیم ایشانرا درین سرای شهری نیکو [یعنی مدینه معظمه علی‌ساکنیهاالصلوة و السلام‌و گفته‌اند غنیمتی‌نیکو] و هرآینه مزد آخرت مرایشانرا بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان برسد .

آورده‌اند که **فاروق‌اعظم** هرگاه که یکی از مهاجران‌را عطا دادی ، گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ماوعدك ربك‌الله فی‌الدنیا و ما ادخرلك فی الاخرة افضل . اگر باشند کفار مدینه که بدانند آنکه مهاجرانرا در هردو سرای مزدی دهد ، هرآینه باایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت .

(۴۲) مهاجران آنانند که صبر کردند برمفارقت و طعن وآزار کفار و بربروردگار تو توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض مینمایند . آورده‌اند که قریش گفتند خدای ازان بزرگتر است که بشر را بپیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند ، رد قول ایشان را آیت آمد که :

(٤٣) و نفرستادیم ما برسالت ، پیش ازفرستادن تو ، مگرمردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه وحی فرستاده میشود بدیشان یعنی‌سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملك را . پس بپرسید اهل کتاب رایعنی علمای ایشانرا اگر شما هستید که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بودندمبعوث‌شده بامم وفرستاده گشته

(۴۴) با معجزه های روشن و کتابهای نوشته و فرو فرستادیم بتو قرآن را که سبب یادکردن خداوند سبحانه وتعالی است تاروشن و هویدا کنی برای مردمان آنچه فرستاده است در ذکر بسوی‌ایشان از اوامر و نواهی و تا شایدکه ایشان تفکر کنند دران وتدبر نمایند و دانند که این کلام مخلوق نیست .

(۴۵) آیا ایمن شده‌اند آنانکه کرده‌اند مکر های بد یعنی‌برای هلاك انبیاء حیله‌ها انگیختند یا مراد جماعتی‌اندکه نسبت به پیغمبر ما مکر کردند ، میفرماید آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند از آنکه فروبرد خدای ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد یا ایمن‌اند ازآنکه بیاید بدیشان عذاب الهی در کشتن ایشان یعنی‌در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامهٔ خواب از دستی بدستی ، پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مرخدایرا از عقوبت خود .

(۴۶) یا ایمن ازآنکه بگیرد خدای ایشانرا برترس از هلاك پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده‌اند و درحین همان‌ترس عذاب بدیشان‌فرود آید ، پس‌بدرستیکه پروردگار شما ، مهربانست که بردباری میکند بابندگان خود ، بردباراست که‌تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان .

(۴۷) آیا نمینگرند این کافران بسوی آنچه آفریده است‌خدای چیزیکه او را مشخص است ، میگردد سایه های او از راست و چپ یعنی ازهرجانب سجده کنندگان مرخدای را وحال‌آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع . و در **تفسیر زاهدی** آورده که معنی سخن

آنستکه اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایه های ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند .

(۴۹) و مرخدایرا سجده میکنند آنچه در آسمانهاست از علویات و آنچه در زمین است از جنبندگان و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشان است یا بسبب طواعیه در سجده و مؤید این قولست آنکه می گوید : و فرشتگان سرکشی نمینمایند از عبادت او . **صاحب تبیان** گفته که سجود دو نوع است ، سجود عبادت که وضع جبهه است برزمین از روی پرستش و آن سجده ذوی‌العقول‌است وسجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجدهٔ غیر عقلاست **وحضرت شیخ قدس سره درفتوحات** این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که درمقام ذلت وخوف حق را سجده میکنند پس باید که درین محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد .

(۵۰) می‌ترسند ملائکه ازعذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد از زبر ایشان و می کنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند از پرستش و ذکر .

(۵۱) و گفت خدای فرا مگیرید دو خدای را برای خدائی [اثنین[۱] برای تأکید است ، جزین نیست که خدای معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم‌الوهیت است زیرا که مرتبهٔ الوهیت شرکت برنیابد چنانچه با ادلهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل‌الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیئی ازاشیاء بلکه اشیاء ازوظاهر بود و او بی‌اشیاء قائم باشد .

---

۱ - آیهٔ شریفه اینست : « وقال‌الله لاتتخذوا آلهین اثنین انما هواله واحد فایای فارهبون » میفرماید کلمهٔ اثنین‌در این آیه‌تاکیداست از برای آنکه بباید خدای یکتای و یگانه را پرستش نمود .

نظم

از همه در صفات و ذات جدا لیس شئی کمثله ابدا

پس از من بترسید (التفات از غیبت بتکلم ابلغست در هیبت و ترغیب و تخویف) .

(۵۲) و مرخدایراست آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوك اواست و مراوراست طاعت لازم و واجب یا دین پسندیده مراوراست باقی و ثابت یا اوراست جزای دائم و غیر منقطع یعنی‌ثواب مطیع وعقاب عاصی ، آیا بدون‌خدای از کسی دیگرمیترسید؟ و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست .

(۵۳) و آنچه بشما رسیده است از نعمت‌ها چون صحت‌وغنا و خصب ، پس از خدایست ، پس‌چون برسد بشما سختی چون‌مرض و فقر وقحط ، پس بدو می‌نالید و تضرع و زاری بدرگاه اومیکنید

(۵۴) پس چون بردارد آن سختی را که ازان می‌نالیدازشما ناگاه گروهی از شما یعنی کفار بخداوند خود شرك آرند ، محققان برانند که شرك اینجا ملاحظهٔ اسبابست یعنی‌ازسبب غافل شده هرچیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند .

(۵۵) تا کفران ورزند به‌آنچه ایشانرا دادیم از نعمت و کشف محنت ، پس برخورید (امر تهدید است یعنی ای کافران بنعمت‌ها دوسه روزی کام خود برانید و از دنیا بهرهٔ بردارید) ، پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این سخت‌ترین وعید است اهل کفران را

(۵۶) و میکنند یعنی مقرر میسازند برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشانرا علم‌نیست یا برای آنچه خود نمیدانند ازشفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان یعنی بهرهٔ از آنچه بدیشان داده‌ایم از کشتها وچهارپایان چنانچه فرمود: **وجعلوالله مما ذراء من‌الحرث والانعام نصیبا** الایه (و بیان این کلام در سورت انعام گذشته [۱]) ، سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت ازان چیزی که هستید که

---

۱ - مراجعه شود ببرك ۴۱۵ جلد اول این کتاب

افترا میکنید و دروغ برمی‌بافید که بتان خدایانند و ما بنصیب زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم .

(۵۷) و میگویند و میسازند که مرخدایرا دخترانند **خزاعه** و کنانه(۱) می گفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن **بنوملیج** آن بود که حق تعالی مصاهرت[۲] کرد وملائکه متولد شدند ، پاکست خدای از قول ایشانکه میگویند خدا، دختران دارد و مرایشانراست آنچه آرزو دارند وبدان نازند یعنی پسران .

(۵۸) و چون خبرداده شود یکی ازیشان ولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ، گردد روی او سیاه از غم و اندوه و شرمندگی در میان قوم و او برباشد از خشم برزن خود که چرا دختر زاده .

(۵۹) پنهان شود و خود را بپوشد از گروه آشنایان‌وخویشان از بدی و ناخوشی آنچه اورا خبرداده‌اند به‌آن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری بزادند و در فکر آن افتد که آیا نگاه دارد آن مولود را برخواری و مذلت یا بپوشد او را در خاك یعنی زنده درگور کند چنانچه بنوتمیم و بنو نضیر میکردند ، بدانید که بداست‌آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند .

(۶۰) مرآنانرا که نمیگروند بسرای عقبی صفت بداست یعنی حاجت زن وفرزند و کراهت بنات وزنده درخاك‌کردن ومرخدایراست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی وغنای مطلق وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد و او غالبست و قادر برهلاك کفار ، حکم کنند بمهلت ایشان تا وقت معلوم .

(۶۱) واگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران راستم یعنی بکفر ایشان ، نگذارد بروی زمین ، هیچ جنبنده بشومی کفر ولیکن

۱ ـ نام دو قبیله از قبایل عرب است ۲ ـ دامادی

بازپس دارد ایشانرا و مهلت دهد تا وقتی که نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان ، پس چون بیاید وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ ، پس‌بازپس نیابند ساعتی ازان وپیشی نگیرند ساعتی بران‌بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه‌که وقت رسیده .

(۶۲) و حکم میکنند مرخدایرا یعنی برای اوآنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یاشرکت در مهتری و سرداری و باوجود این میگوید زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو . کافران میگفتند که اگر فرضاً رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیك‌اومرتبهٔ نیکوخواهدبود **ان‌لی‌عنده للحسنی** حق تعالی میگویدکه دروغ می گویند . حقا که چنین است که فردای قیامت،بدرستیکه باشد ایشانرا آتش دوزخ وبتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد ازمدت مشرکان و مآل‌کار ایشان بجهت تسلیت‌حضرت‌رسالت صلی‌الله علیه وسلم میفرماید :

(۶۳) بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران را بسوی امتان که بودند پیش از تو ، پس بیاراست برای ایشان دیو سرکشی یعنی ابلیس کردار های ایشانرا تا تکذیب انبیاء کردند ، پس شیطان‌دوست ایشانست امروز و چنان می‌آراید در چشم ایشان عمل های زشت را تا تکذیب تو می کنند و مرایشانراست یعنی ابلیس و ایشان را فردا عذابی دردناك .

(۶۴) و نفرستادیم برتو قرآن را ، مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان آنچیزی‌را که اختلاف کردند دران ازامور توحید و احوال معاد و منزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن و برای رحمت مرگروهی را که بگروند به آن .

(۶۵) و خدای فرستاد از آسمان آبی ، پس زنده‌گردانید به آن آب زمین را پس از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین‌را بباران پس از پژمردگی آن و گفته‌اند فرستاد از آسمان قرآن راکه سبب حیات مؤمنانست ، پس زنده گردانید بدودل های مرده را بدرستیکه

درین چه مذکور شد ، هرآینه نشانه ایست آشکارا مرگروهی راکه بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف .

(٦٦) و بدرستیکه مرشما راست در وجود چهار پایان دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم ، می آشامانیم شما را بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبان است از جنس نعم ، از میان سرگین وخون شیری پاك از لون دم و رایحهٔ فرث ، گوارنده مرآشامیدگان را

ابن‌عباس فرموده که چون بهیمه علفی بخورد و در شکم او بخته گردد سه طبقه درو پیدا میشود ، اسفل آن فرث است واوسط آن لبن واعلی آن دم ، پس خون در عروق جاری می گردد وشیر به پستان می‌رود و فرث از ممر خود بیرون می آید .

صاحب انوار[١] فرموده که مراد ابن‌عباس آنستکه اوسط آن مادهٔ لبن است واعلی آن مادهٔ دم زیراکه لبن ودم درکرش متمکن نمیشود بلکه خلاصهٔ اشیاء مأکوله را که بعضی ازهضم یافته‌اند جگر جذب می کند و ثقل آنرا که فرث است میگذارد و آن کیلوس را هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد وبخش می کندآنها را براعضاء برحکمتی که قادر حکیم در او ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط اوبرقدر غذای او میافزاید ازجهت استیلای برودت و رطوبت برافرجه اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زاید با بعضی ازو بپستان میریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غددی سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید می گردد وآنرا شیر میگویند ودرتکون شیر از ماکولات بعضی از حیوانات که خار و خاشاك یا علف سبز است و خروج آن باآن صفا و لطافت از میان گوشت آیتی لایح وعلامتی واضح است برحکمت الهی و قدرت پادشاهی .

بیت

از خون سرخ خون سفید آورد برون   وز خارهای خشک گل تر کند پدید

١ - مراجعه شود بیرك ١١١ جلد اول این کتاب .

و در **قوت‌القلوب** (١) فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر دروی یکی ازوصفین فرث ودم باشد نعمت تمام نبود و طبع اورا قبول نکند همچنین معاملهٔ بندگان با حق بایدکه خالص بود که اگر بشوب فرث ریا و دم هوی آمیخته گردد از خلوص دور و از قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا درعمل شرك خفی است وصفای عمل بسبب شوب هوی منتفی در ریا نظر برمردم است و در هوی برغرض خود و برهروجه عمل خالی از آلودگی نیست

نظم

طاعت آلوده نیاید بکار   مشك جگرسوده نیابد بکار
هرکه ز آلودگی افتاد پاك   پیش نظر ها نبود تابناك

(٦٧) و مرشمارا است ازخرما بنان و تاك های انگور آنچه میگیرید ازاو مست کننده (آیه قبل ازتحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ است که از او خرما و مویزگیرند و از مفسران ابوعبیده فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید[٣]) و روزی نیکو چون خرما ومویز و دوشاب بدرستیکه دراین میوه های تر و خشك و فواید ایشان هرآینه دلیلی روشن است بر توانائی‌باری تعالی مرگروهی راکه تعقل کنند وبنظر تامل درآن‌نگرند

(٦٨) و الهام کرد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل یعنی دردل ایشان افکند آنراکه فراگیرید ازشکاف کوهها خانه های مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتیکه مالکی وصاحبی نداشته باشید و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا کنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر آن .

١ - مراجعه شود بیرك ٤٩٠ جلد اول این تفسیر .

٣ - آیه شریفه اینست : «ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکراً و رزقاً حسناً ان‌فی‌ذلك لایة لقوم یعقلون »

(٦٩) پس بخورید از همهٔ میوه ها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است پس بروید براه های پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل درحالتیکه منقاد باشید مراو را و چون زنبوران امر الهی‌را کاربسته از شکوفه ها و گل ها بچرند در درون ایشان مستحیل گردد بشیرهٔ شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیره زمستان و اینست که حق سبحانه می گوید بیرون میاید از شکم های ایشان بطریق لعاب آشامیدنی یعنی عسل خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان و زرد که از آن میانه سال است و سرخ که از آن پیر است وسیاه و سبز نا در باشد و گفته‌اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول‌است . در آن شراب شفا است مرمردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط یا بغیرخود چنانچه درسایر امراض چه اندك معجونی باشد که عسل جزوی ازو نبوده **قتاده** فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول‌الله برادر من می نالد از شکم خود حضرت فرمود که **اسقه العسل** ، برفت وباز آمد که شربت عسل دادمش وسود نداشت دیگر باره فرمود همان حالت اول دست داد در نوبت‌سیم یاچهارم‌فرمود که **اسقه عسلا فقدصدق‌الله و کذب‌بطن‌اخیك** و درین نوبت شفای کلی یافت و گویند ضمیرفیه (۱) راجع است به قرآن که درو شفای دلهاست چنانچه درجای دیگر فرموده: **و ننزل من‌القرآن ماهو شفاء** (۲) و از ابن مسعود منقولست **که علیکم بالشفائین‌القرآن والعسل** . آری عسل شفای‌آلام ظاهراست وقرآن دوای اسقام باطن آن‌یکی مرضهای قالب را زائل گرداند واین‌دیگر

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ثم کلی من‌کل‌الثمرات فاسلکی‌سبل ربك ذللا یخرج من‌بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی‌ذالك لایة لقوم یتفکرون » ۲ ـ قرآن کریمه سوره اسری آیهٔ ۸۲

بیماری های قلب را علاج کند و حقیقت آنستکه هردردی‌که روی نماید ، صوری و معنوی دوای‌آن از قرآن حاصل است و هرمرضی که باشدقلبی وقالبی تلاوت قرآن‌مرآنرا شفای عاجل‌وصحت‌کامل دهد

بیت

رنج گر بسیار شد غم کی‌خورم   چون شفای جان بیمارم توئی

بدرستیکه در امرنحل عسل . هرآینه حجتی باشدروشن‌برقدرت ربانی ، مرگروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هرآینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای داناکه چندین حکمت در جانوری ضعیف‌ودیعت نهد انقیادی دارند که‌هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی‌که میوهٔ تلخ خورند وعسل‌شیرین باز دهند ورعی‌که جز پاك و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگزفرمان یعسوب را خلاف نکنند تمکنی که فرسنك ها بروند و باز باوطان خود رجوع نمایندطهارتی‌که هرگز برقاذورات ننشینند وازان نخورند صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان ساختن نتوانند پس چنانچه‌از عسل ایشان شفای الم ظاهرحاصل شوداز تفکر دراحوال ایشان شفای مرضی باطن‌که جهل‌است‌دست‌دهد

نظم

شکر دل را نیك با تمکین کند   کام جان راچون عسل‌شیرین کند
شربت فکر ار بکام جان رسد   چاشنی آن بماند تا ابد

(۷۰) و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ،پس بمیراند شما را و دیگر باره بعدم باز برد و از شما کسی هست که رد کرده شود بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است تا نداندآن پیر خرف پس از دانستن چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و دمیاطی فرموده که مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الاکرامت وعقل بدرستیکه خدای داناست و جهل برداناثی او طاری نشود ، تواناست و عجز برتوانائی او راه نیابد .

(۷۱) و خدای افزونی داد ، برخی از شما را بر برخی‌دیگر در روزی یعنی در مال دنیـا تا یکی توانگر شد و یکی درویش ، یکی مهتری یافت و دیگری چاکری ، پس نیستند آنانکه فزونی‌یافته‌اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر وتوانگر و مالك رقاب‌جمعی از موالی شده‌اندنیستند بازگردانندهٔ مال خود یعنی دهنده‌وبخش کننده برآنکه مالك شده است دستهای ایشان ، ایشانرا یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را دراموال خود شریك‌سازند، پس‌باشندولاة وموالی درمالداری یکسان. در **تفسیر کبیر** [۱] فرموده که خطاب با مشرکان عربست کـه در تلبیه میگفتند **لبیك لاشریك‌لك الا شریك موالیك** ، حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما درمالداری شریك شما باشند ، **پس** چگونه روا میدارید که بتان شریك من باشند در الوهیت ، آیا بنعمت خدای انکار می کنند یعنی چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست ، **پس** هرکه بت را شریك او گوید منکر نعمت او شده باشد .

(۷۲) و خدای بیافریدبرای شما ازجنس شما زنان که باایشان آرام گیرید و بیافرید برای شما از زنان شما پسران و دختران یا اولاد اولاد یا داماد یا فرزندان که از شوهران دیگر دارند وروزی داد شما را از پاکیزه ها ولذیذ ها ، آیا به‌بیهوده می گروندابن مشرکان و بنعمت خدای ایشان نمی گروند ، باطل عقیده‌ایست که به بتان‌دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حق است بیگانگی یاباطل آنچیز است که حرام‌کردند از بحیره و سایبه و نعمت آنچه خدای برایشان حلال گردانیده وگفته‌اند باطل شیطانست وایشان بدومی گروند و نعمت حضرت رسالت صلی‌الله علیه‌وسلم و بدو ایمان نمی‌آرند .

(۷۳) و میپرستند بدون خدای آنچیزی را که مالك نیست یعنی قدرت ندارد برای ایشان روزی دادن از آسمانها یعنی باران و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنستکه کافران عبادت بتان میکنند

۱ - مراجعه شود ببرك ۱۱۶ جلد اول این کتاب

که ایشان نمی‌توانند روزی دادن چیزی‌را پرستندگان از مطرونبات و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و مقرراست که پرستش اینهـا برخلاف عقل بوده زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم‌تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را .

(۷٤) پس مزنید [یعنی مسازید] برای خدای مثلها بران وجه که قیاس کنید بتانرا بدو وشرکت‌دهید باو **من لاله المثل لاتضرب له مثلا** (۱) بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را و شما نمیدانید و اگر دانید بدین اشتراك جـرات نکنید یا شما برای او مثل مزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما ندانید، **پس** حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان ، اول فرمود:

(۷۵) بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدامست ؟ بندهٔ درم خریده و غیر مکاتب و غیر ماذون که او توانائی ندارد برهیچ چیز از نفع و ضرر وآنکه روزی دادیم او را ازنزدیك ما ،روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که درو تصرف تواند کرد ، پس این مرزوق نفقه میکند ازان روزی پنهان و آشکارا یعنی هر نوع کـه میخواهد خرج کند و از کسی نمیترسد آیا برابرند [یعنی مساوی نیستند] بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار ، **پس** چون مملوك عاجز با مالك قادر متصرف برابر نیست ، پس بتان کـه اعجز مخلوقاتند شریك قادر علی‌الاطلاق چگونه توانند برد ؟

نظم

راه تو بنور لایزالی   از شرك و شریك هر دوخالی
آن بنده که‌عاجزاست‌ومحتاج   کی راه برد بصاحب تاج ؟

مالالتراب و رب‌الارباب (۲)

۱ - کسی راکه برای او مانندی نیست برای اومانندی مسازید
۲ - چه نسبت ذره را با عین‌خورشید ؟ چه دعوی خاك را با عالم پاك ؟

صاحب **کشف‌المحجوب** آورده که روزی بخلوت **شیخ ابوالعباس شفائی** درآمدم و ویرا دیدم که این آیت میخواند و می گریست و نعره میزد بنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالت است ؟ فرمود که یازده سال میگذرد تا ورودمن باینجا رسیده است و از اینجا نمیتوانم گذشت ، آری حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد :

بیت

نیست با هست چون زند پهلو ؟ قطره با بحر چون کند دعوی؟

و گفته‌اند این ضرب المثل برای مؤمن موفق است و کافر مخذول و مراد از مؤمن ابوبکر صدیق است و کافر ابوجهل لعین .

همهٔ ثنا و ستایش مرخدایرا که مولـی تمام نعمتهاست ، بلکه بیشتر مشرکان یعنی همهٔ ایشان نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافـه مینمایند ، پس مثلی دیگر بیان می کند :

(۷۶) و آورده خدای مثلی دو مرد که یکی ازیشان گنگ است و بی‌شبهه گنگ مادرزاد که نشنود و نگوید ، قدرت ندارد برفهم هیچ چیز از سخن و تدبیر و با اینهمه گرانست بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او برعایت حال اودر مانده ، هرجا که فرستد او را و متوجه گرداندش بمهمی باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه ازمافی‌الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گویند درتواند یافت ، آیا برابر باشد این ابکم و کسی که فرماید براستی یعنی سخنگوئی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهم درست که امری کند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضائل و مکارم و او در نفس خود بر راهی راستست و سیرتی درست و طریقهٔ پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید بزودی بمقصد ومقصود رسد پس چنانچه ابکم بیحاصل مساوی این کامل فاضل نیست ، پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته‌اند این مثل نیز برای

مؤمن و کافر است مؤمن **حمزة بن عبدالمطلب** و کافر ابی بن خلف یا مؤمن **عثمان ذوالنورین** و کافر سیدبن ابی العیص که مولی [۱] وی بوده و عثمان وی را باسلام دلالت می کرد وسید او را ازنفاق فی‌سبیل‌الله منع مینموده .

آورده‌اند که کفار قریش از روی‌استهزاء استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد که :

(۷۷) و مرخدای‌راست دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه او پوشیده است از آن وشما را محسوس نمیشود [یا مراد مطر و نباتست] ونیست کار قیامت یعنی قیام آنروز یا احیای موتی در آن در سرعت و سهولت مگر مانند نگریستن چشم یعنـی گشتن او از اعلی حدقه باسفل آن و باصطلاح آن را چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مرقیامت را یا زنده ساختن اموات‌را درو آسان‌تر است از آنکه شما دیده برهم زنید بلکه آن نزدیکتر است چه لمح بصر دو فعل است وضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیای موتی یك فعل است پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت ، بدرستیکه خـدای بر همه چیز از بعث و حشر تواناست یعنی تواند احیای خلایق دفعةً چنانچه قادراست براحیای ایشان برسبیل تدریج ، پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء برمعاد استدلال کنند و فرمود :

(۷۸) و خدای بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما **لا تعلمون شیئا** [۲] (لا بمعنی لم‌است) یعنی نمیدانستید هیچ چیزی را از جذب منافع بخود و دفع مکاره ازخود وداد مرشما را گوش و چشمها و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیاء را به مشاعر دریابید و بدلها برمشارکات ومباینانی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید وبنظر

---

۱ ـ مولی : دراینجا بمعنی بنده استعمال شده است و دربرك های پیش باز نمودیم که این واژه از اضداد است .

درآن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع وابصاراست بشما ارزانی داشت وسلاطین قلوب را که ممیزان مستفادات شما اند برمسند تعقل ممکن ساخت، شاید که شکر گوئید برین نعمتها (۱).

(۷۹) آیا نمی‌نگرند آدمیان برای استدلال برقدرت الهی بسوی مرغان تا ببینند ایشان را، رام‌شدگان برای دیدن در هوا میان ارض و سما، نگاه نمیدارد ایشان را در آن هوا مگر خدای وگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی‌سقوط است، بدرستیکه درتسخیر طیر برای طیران نشانهاست برای گروهی که بگروند یعنی‌مؤمنان منتفع‌اند بدان به آنچه تفکر میکنند درآنکه حق سبحانه مرغان را بروضعی آفریده که‌طیران میتوانند نمود و هوا را برنمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکنست و ایشان را نگاه میدارد در هوا برخلاف طبع ایشان پس ببال این تفکرات درهوای معرفت پرواز نموده خود را به‌آشیان کرامت‌نشان **تفکر ساعة خیرا من‌عبادة ستین‌سنة** میرساند

بیت

فکر ازین خانه فرازت کشد — سوی سرا پرده رازت کشد

(۸۰) و خدای بساخت برای شما از خانهای شما که مبنی بر سنك و خشت و چوب باشد، آرامگاهی که بوقت اقامت درآن ساکن توانید بود و ساخت مرشما را از پوست چهارپایان خانه های چون قبه وخیمه که ازادیم [۲] سازند و شما سبك مییابید آنرا به برداشتن و با خود بردن وقت سفر و رحلت شما و بوقت اقامت‌شما یعنی نزول در منازل و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد و پشم های نرم که شتر را باشد و موی ها که

۱ - آیهٔ شریفهٔ اینست: «والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم‌السمع والابصار و الافئدة لعلکم تشکرون»

۲ - ادیم: پوست دباغی شده.

بزرا بود رخت ها از پوشیدنی وگستردنی و برخورداری از خرید و فروخت آن تا بهنگامی که آنها برقرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تاوقتیکه زنده اید.

(۸۱) و خدای پیدا کرد برای راحت شما از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر سایه ها تا بدان از تاب آفتاب پناه برید و ساخت برای شما از کوه ها پوشش ها یعنی غار ها که در آن سکونت میورزید وکرد برای‌شما پیرهن ها یعنی پوشیدنی ها چون جامه ها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن از البسه که باز دارد از شما ضرر گرما را (ذکرسرما نکرد، اکتفاباحدالضدین یا آنکه وقایت گرما در بلاد عرب اهم است) و دیگر ساخت برای شما جامها از آهن چون زره و جوشن که نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر وتیغ و نیزهٔ ایشان درکارزار شما همچنانکه این نعمت ها برشما تمام کرد، تمام می گرداندنعمت ونیکوئی خودرا برشما، باشد که اسلام آرید و منقاد حکم اوگردید.

(۸۲) پس اگر برگردند واعراض کنند از اسلام پس جزین نیست که برتو رسانیدن پیغام‌است آشکارا وچون پیغام بدیشان رسانیدهٔ اعراض ایشان ترا زیان نکند (۱)

(۸۳) میشناسند مشرکان نعمت خدای‌راکه شمرده شد بدیشان و معترفند که اینها ازوست، پس انکار میکنند آن را بپرستش غیر منعم یا میگویند او داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی میشناسند و در حال آسانی منکر می‌شوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و میشاید که‌نعمت‌الله نبوت حضرت‌رسالت باشد که آنرا بمعجزات شناختند که حق‌است وبعناد منکرشدند وبیشترایشان یعنی همهٔ‌ایشان غیرمجانین وصبیان ناگرویدگانند.

(۸۴) و بترسان ایشان را از روزی که برانگیزند از میان هر گروهی گواه بر ایمان و کفر ایشان (مراد پیغمبران امتند) پس

۱ - سعدی فرماید:

ما نصیحت بجای خود کردیم — روزگاری درین بسر بردیم

گر نیاید بگوش رغبت کس — بر رسولان پیام باشد وبس

دستوری ندهند مرآنانرا که کافر شدند درعذرخواهی یا در رجوع بدنیا و نه‌ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند کـه شما خشنود سازید خدای‌را یعنی عمل کنید که خدای از شما خشنود گرددزیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات **امام ما تریدی** آورده که ایشان را دستوری اعتذار ندهند واگر عذرخواهند ازیشان‌نپذیرند

(۸۵) و چون ببینند روز قیامت را ، آنانکه شرك آوردند ، عذاب دوزخ را و درآرند ایشان را بدوزخ فریاد برارند واز مالك تخفیف عذاب طلبند ، پس سبك کرده نشود ، ازیشان عذاب ونه‌ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند وبی‌عذاب‌نگذارند

(۸۶) و چون به‌بینند در آن سرای ، آنانکه شرك آوردند انبازان خود رایعنی بتانرا که ایشان را شریك خدای میگفتند ؛ گویند مشرکان که ای پروردگار ما ، این گروهند شرکای ما ، آنانکه بودیم ماکه ایشان رامیپرستیدیم بدون تو وفرمان ایشان شنیدیم درکفر ، پس بیفکنند بتان بسوی ایشان سخنی را یعنی خدای بتان را گویاگرداند تا زود ایشان را جواب دهند و گویند بدرستیکه شما دروغگویانید هرگز ما شمارا نفرمودیم پرستش خود باشما نپرستیدید مارا بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در **تبیان** میگوید که نصاری و یهود بنی مدلج عیسی و عزیر و ملائکه را در بهشت به‌بینند بوقتیکه‌خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشانرا پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر وفرشتگان گویند دروغ میگویند و ایشان شرمنده ومخذول گردند و حجت بریشان لازم شود اندیشهٔ دیگر کنند .

(۸۷) و بیفکنند در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح درآیند و معترف شوند بگناه وگردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد .

مصرع

چون کار زدست رفت ، فریاد چه سود ؟

و گم گردد ازیشان یعنی باطل و زائل شود آنچه بودندکه برمی‌بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت‌ازیشان شفاعت نه بینند .

(۸۸) آنانکه نگرویدند بخدای وباز داشتند مردمان را ازراه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلی‌الله علیه و سلم ، بیفزائیم ایشان را عذابی بربالای عذاب ، بسبب آنکه بودند که بمنع مردم‌از اسلام تباهی میکردند ، پس یك عذاب برای کفر ایشانست و یکی‌برای منع دیگران و گفته‌اند زیادتی عذاب آنستکه ماران بزرك خلقت و کژدمان عظیم جثه بریشان بگمارند و ایشان از آنان گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند .

و در **زادالمسیر** آورده‌که پنج جوی ازروی گداخته بطرف ایشان روان گردد و سه جوی از آن معذب شوند در مقدار ساعت شبی از شبهای دنیا وبدو جوی دیگردر مدت اندازهٔ روزی ازروز های این جهان و گویند زیادتی عذاب بزمهریر باشد .

(۸۹) و یادکن ای محمد صلی‌الله علیه و سلم ، روزی راکه برانگیزیم در میان هرگروهی ، گواهی برکردار و گفتار ایشان ، از نفس های ایشان یعنی پیغمبری‌که هم ازیشان مبعوث بوده برایشان و بیاریم تراگواه بدین گروه یعنی برامت تو تا برتصدیق مؤمنان وتکذیب مشرکان گواهی دهی ، و فرو فرستادیم برتو قرآن را بیانی روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل و اجمال .

صاحب مدارك فرموده‌که بیان آنچه محتاج الیه باشداز شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنت واجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه درآن ماموریم در متابعت پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم **و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول** و حث (۱) کرده است ما را براجماع و بتهدید به ترك آن که **و یتبع غیر سبیل المومنین** وفرموده که بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث

۱ ـ حث : برانگیختن و شتاب نمودن

قال : **فاعتبروا یااولی الابصار** ، پس قرآن تبیان همه چیزها باشد و راه نمودن بحق و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند و مژدگانی بهشت مرمسلمانان را خاصة .

(۹۰) بدرستیکه خدای میفرماید براستی یعنی بتوسط درهمه‌چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریك و قائل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر و خواه‌درعمل چون تعبد به ادای فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب[۲] و خواه در اخلاص چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور و میفرماید[۳] به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت‌چنانچه مؤدای **الاحسان ان تعبدالله کانك تراه** از آن خبرمیدهد . وامرمیکند بعطادادن خویشاوندان نزدیك در رسانیدن بدیشان آنچه محتاج‌باشند و بازمیدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت **قوهٔ شهویه**چون زنا و لواطه و جز آن و باز میدارد از فعلی که انکار کنندبرمباشر آن و آن اجرای قوهٔ غضب است در غیر موقع چون قتل نفس و غصب اموال و از ستم کاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوهٔ وهمیه است مانند استعلاء و استیلاء بربنی‌نوع و تجبر وتکبر برایشان پند میدهد خدای شما را بامر و نهی ، شاید که شما پندگیرید .

این آیتی است جامع خیر و شر . هیچ خیری نیست الا که

---

۱ - ترهب : عبادت کردن و راهب شدن ۲ . آیهٔ‌شریفه‌اینست :

« ان‌الله یامر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی‌القربی و ینهی عن‌الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون »

وبرخی گفته‌اند که عدل صرف کردن آن چیزی است که خداوند بمردم داده در راه وی و چه بسیار خـوب فرموده سخندان شیرین زبان فارسی، حافظ شیرازی علیه‌الرحمة .

فدای دوست نکردیم‌عمر و مال‌دریغ　که **کارعشق** زما اینقدر نمی‌آید

مندرجست در اقسام ماموارت او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظه است جامعهٔ جمیع خطبای روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند . از عثمان‌بن مطعون‌رضی‌الله عنه منقولست که من در بدایت حال اسلام نیاوردم مگر بواسطه‌آنکه شرم داشتم از مبالغهٔ پیغمبر وایمان در دل من قراری نداشت‌تاروزی نزدیك آنحضرت بودم و این آیت نازل شد و هر شبهه که داشتم زائل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمـده و آیت را بروليد مغیره خواندم گفت ای پسربرادر من دیگرباره اعاده کن گفت : **ان‌له‌والله لحلاوة و ان‌له‌لطلاوة وان اعلاه لمثمروان اسفله لمعرق و ماهو بقول‌البشر** و ابوجهل بعد از استماع این آیة گفت بدرستیکه خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید ودر **زلال‌الصفا** آورده که سبب اسلام اکثم‌بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بوده همین آیت‌است و علماءرا دربن‌ماموارت ومنهیات سخن‌بسیار است و گویند **عدل** کلمـهٔ شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا ادای فرایض یا تسویهٔ درحقوق یا حکم به حق و **احسان** بذل و انعام است یا عفو جرائم یا صبر برامر ونهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه‌برای نفس خود کاره می‌شمارد **وایتای‌ذی‌القربی** صلهٔ‌رحم است و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویش‌است و فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در بارهٔ ایشان و **فحشاء** زناست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حـدی بران مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و **منکر** شرك است یا آنچه عقل آنرا منکر بوده یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعیدی عندالله مقرر بود یا آنچه خدای را بخشم آرد

یا اصرار بگناه **بغی**، ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول بی‌سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مردمان یا تجاوز از حق به باطل .

در **لطائف‌التقریر** در تفسیر این آیت آورده که استقامت ملك بسه چیز ماموربه است و اضطراب آن بسه‌چیز منهی‌عنه است وهریك از اینها ثمره و نتیجهٔ دارد ، نتیجهٔ عدل ظفر ونصرتست ونتیجهٔ احسان ثنا و مدحست و فایدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت است اما نتیجهٔ فحشاء فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر بر انگیختن اعداء و حاصل بغی محروم ماندن از متمنی .

و در **فصول عبدالوهاب** فرموده که **عدل** توحید است ومحبت خدا **واحسان** دوستی پیغمبر است و فرستادن صلوات بـرو و **ایتاء ذی‌القربی** محبت اهل بیت و دعای صحابه .

در **وسیط** گفته که **عدل** در افعال باشد و **احسان** در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود .

سلمی قدس سره در **حقایق** آورده که : **فحشاء** کذب و بهتانست و هر زشتی که در اقوال بوده و **منکر** ارتکاب معاصی‌است و هر بدی که در افعال باشد .

در **بحرالحقایق** فرموده که **عدل** آنستکه هرچه بتو داده‌اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم همه را در طلب حـق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلـم است و **احسان** آنکه هرنوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری و **ایتاء ذی‌القربی** آنکه با نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تست او را از مهالك هوی بازداری و **فحشاء** چیزی است که ترا از خدای باز دارد و **منکر** آنکه ضلال و بدعت برو مترتب‌بوده و **بغی** صورت صفات نفسانی است و آنرا بقوت ریاضت ببایدشکست

تا فواید سلوك درستی یابد زیرا که بحکم اعدا عدوك بین جنبیك بدترین دشمنان نفس است

نظم

این سك نفس شوم بدکاره — که هم آغوش تست همواره
بدترین قاصدی است جان ترا — میخورد مغز استخوان ترا
بیش ازان کو ترابه‌بندد چست — محکمش بند کن که‌دشمن‌تست

و باقی وجوه و حقایق این آیت **درجواهرالتفسیر** توان‌یافت

(۹۱) و وفاکنید بپیمان خدای چون عهد بستید مرادعهد الست است[۱] یا عهودی که میان مردم معهود باشد واصح آنستکه نزول آیت در شأن جمعیست که باحضرت رسالت‌پناه در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب‌دریشان پدید آمد ، شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند ، حق سبحانه بدین آیت ایشان را به منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد من وفا کنید. و مشکنید سوگند ها یعنی پیمان ها را ، پس از استواری آنها بسوگند و حال آنکه ساخته‌اید حضرت‌خدای را بر پیمانهای خود گواه ، بدرستیکه خدای میداند آنچه میکنیداز نقض عهد و سوگند .

(۹۲) و مباشید مانند آن زنی که بشکافت و باز گشاد ریسمان

۱ ـ و در مثنوی معنوی آورده :

ما درین دهلیز قاضی قضا — بهر دعوی الستیم و بلی
که بلی گفتیم وآنرا زامتحان — فعل و قول ما شهودست وبیان
از چه‌در دهلیزقاضی تن زدیم — نی که ما بهر گواهی آمدیم
تا که‌ندهی این گواهی ای‌شهید — تو ازین‌دهلیز کی‌خواهی‌رهید
جرعه‌بر خاك‌وفا آنکس که‌ریخت — کی‌تواندصیددولت زو گریخت
پس پیمبر گفت بهر این طریق — با وفاتر از عمل نبود رفیق
گر بود نیکی ابد یارت شود — ور بود بد درلحد یارت شود

رشتهٔ خود را ، **پس** از قوت یعنی استحکام آن درحالتیکه رسنها تاب داده است یعنی محکم و قوی .

آورده‌اند که درعرب زنی بوده نام او **ریطه** یا (**رایطه**) و **دمیاطی** گوید **خطیه** نام داشته و ملقب بوده به **حمقا** (یاجعرا یا حرقا) و اورا کنیزکان بودند وآن زن از اول بامدادتانصف‌النهار خود میرشت و کنیزکان رارشتن میفرمود و بعد از نصف‌النهارمیگفت تا آن‌رسنهای‌رشتهٔ خود را تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد، پیوسته عادت او این بودی ، حق سبحانه وتعالی تشبیه میفرمایدشکستن عهد را بپاره کردن رسن و میفرماید که چنانچه آن زن حمقارسن تاب داده خود را ضایع میکنند مردم عاقل باید که سررشتهٔ عهدخود را بسرانگشت نقض پاره نکنندتابحکم **و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم** جزای وفا بیابند.

بیت

گرت‌هواست که‌معشوق‌نگسلدپیوند نگاهدار سر رشته تانگهدارد(۱)

می گیرید عهد و سوگند خود را ، خیانت ومکر و غرور در میان شما بسبب آنکه باشد گروه (یعنی کفار) ایشان زیادت از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنستکه قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافرتر میدیدند و میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید . جزین نیست که خدای می‌آزماید شما را بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که چنك اعتصام در حبل وفا که میزند و بعهد خود و بیعت پیغمبر که وفا کند و هرآینه پیدا کند برای شما روز رستخیز . آنچه هستید که در آن اختلاف میکنید در شأن بعث و جزا .

(۹۳) و اگر خواستی خدای ، هرآینه گردانیدی شما رایك

۱ ـ و از همین‌غزل‌حافظ است :

دلا معاش چنان کن که‌گر بلغزدپای فرشته‌ات بدودست دعا نگهدارد

گروه متفق بر اسلام ولیکن فرو میگذارد در ضلال هرکرا خواهد و راه مینماید بتوفیق هرکرا خواهد و هرآینه سوال کرده خواهید شد در محشر از آنچه بودید که عمل کردید .

(۹٤) و فرا مگیرید سوگندن خود را غدر و مکر میان یکدیگر که بلغزد قدم از شارع اسلام پس از استواری‌آن و بچشید اندوه و رنج در دنیا ، بسبب آنکه باز ایستید ازراه خدای‌هرطاعتی از طاعتها راهی‌است از راه حق یعنی از وفا بعهد و مرشما‌راست در آخرت عذابی بزرك تهدیدی عظیم است مرضعفای اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما بدین‌وجه منافع بشما رسانیم ، حق تعالی فرمود که :

(۹۵) و مخرید یعنی بدل مکنید عهد خدا و بیعت پیغمبر او را ببهای اندك یعنی بجزوی چیزی از مال دنیا کـه قریش شما را وعده میدهند ، بدرستیکه آنچه نزدیك خداست برای وفاداران ازنعیم دنیا و ثواب‌آخرت ، او بهتر است شمارا ازآنچه قریش وعده میکنند اگر هستید که بدانید .

(۹٦) آنچه نزدیك شماست از اغراض دنیویه سپری میشود و منقضی گردد و آنچه نزدیك خداست رحمت همیشه است‌وبی‌انقراض یکی از اعزه در **شرح گلشن راز** (۲) نوشته که هرعینی

۲ ـ مثنوی گلشن راز از افکار ابکار قطب‌الاقطاب ، شیخ‌محمود شبستری تبریزی است که بسال ۷۲۰ درشبستر وفات یافته .

شیخ محمود شبستری علاوه بر علوم باطنی صاحب دانش های ظاهری بوده درحکمت وعلوم دین‌نیز دست داشته است .

شیخ محمود شبستری با شیخ صفی‌الدین اردبیلی همزمان بوده غیر از گلشن راز شیخ شبستری را رسائل دیگری است که ازآن میانه حق‌الیقین فی معرفت رب‌العالمین و مرآت‌المحققین را نیز نگاشته است . مثنوی گلشن راز را چند نفر شرح کرده‌اند که از آن ها

از اعیان موجود فی‌الخارج را دو اعتبار است یکی من‌حیث‌الحقیقه و آن عبارتست از ظهور نور حق در مظاهر ممکنات و این را تجلی شهود می‌گویند و اعتبار دوم من‌حیث‌التشخیص و التعیین و ازین‌حیث است که ایشان را ممکن میگویند و خلق می‌نامند و جمیع نقائص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند .

نظم

از ره صورت بماند غیر دوست / چون نظر کردی بمعنی جمله‌اوست
زان یکی ما عندکم ینفذ شنو / جزیی ما عند کم باقی مشو

ما عندکم ینفذ اشارت باعتبار ثانی و **ما عندالله باق** به اعتبار اول (۱)

نظم

ای بوصف بیان ما همه هیچ / همه آن تو آن ماهمه هیچ
هرچه بیند خیال ما همه نقش / هرچه گوید زبان ما همه‌هیچ

و هرآینه جزا دهیم ، آنان را که صبر کردند بر فاقه وفقر یا بر مشقت تکلیف یا برآزار کفار یا شکیبائی‌نمودند برعهد و بیمان خود یعنی اهل بیعت بیغمبر را که بربی نوائی صبر کرده از عهد برنگشتند بدهیم مزد ایشان را که نعیم بهشت است با ثواب مضاعف

✿ مفاتیح الاعجاز تألیف شمس‌الدین محمد لاهیجی ودیگرشرح مولانا مظفرالدین علی شیرازی و شرح ادریس‌بن حسام‌الدین بدلیسی‌وشرح شیخ بابا نعمت‌الله بن محمد نخجوانی معروف و مشهور است .

علاوه براین شرح ها شرحی که دانشمند مرحوم سید محمد عصار(والد حضرت‌فیلسوف بزرگ آقای سید محمدکاظم عصار مدظله) برین مثنوی نگاشته بسیار مطلوب و پسند ارباب ذوق و حال است

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ما عندکم ینفذ وماعندالله باق و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ماکانوا یعملون »

به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل میکردند .

امام زاهدی رحمت‌الله فرموده که یکی را ازایشان صدطاعت بوده از یك جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن یکی که نیکوتر است به تمامی بدهیم و باقی را هم بپذیریم و ثواب هریك با ثواب آن بهتر بل برابر بدهیم .

(۹۷) هرکه بکند کرداری شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد چه عمل تا ایمان‌تمام نبوده استحقاق ثواب ندارد ، **پس** هرآینه زندگانی دهیمش دردنیا ، زندگانی‌خوشی یعنی رزق حلال بوی‌ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاك بوده و گفته‌اند **حیوه طیبه** (۱) در بهشت خواهد بود چه زندگی در دنیا بیشوب تنقیص و تفرقه‌نیست . محققان برانند که حیوة طیبه کسی راست کـه چهار صفت دارد ، شناخت خدای وصدق مقام باخدای ووقوف برنهج امر خدا واعراض از ماسوی‌الله و تسلیم باصفا بحضرت‌الله در**حقایق‌سلمی** ، مذکوراست که حیوة طیبه استغناست بالله عماسوی‌الله

مصرع

چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید (۲)

۱ ـ آیه اینست : «من عمل صالحاًمن‌ذکر اوانثی وهومؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون »

۲ ـ و از نگارنده است :

ای یار بجولان چودرآئی بحقیقت / چون قامت توسرو بگلزار نباشد
دل میبری وغارت‌دین میکنی هرجای / با اینهمه ما را ز تو آزارنباشد
خواهی که‌مرادور کنی یکسره‌ازخویش / بیرون ز خط دایره پرگارنباشد
گرمیزنیم‌چوب وو گرمیکشیم‌سخت / غیر از تو مرا یادگری کارنباشد
من عاشقم و گوش بمردم‌ندهم‌هیچ / عاشق شده‌ام تا بکسم کار نباشد

(جلالی)

و دهیم ایشانرا مزد ایشان به نیکوترین کاری که کردند .

(۹۸) پس چون خواهی که بخوانی قرآن را ، پس پناه‌جوی بخدا از دیو رانده یعنی بگوی **اعوذبالله من الشیطان الرجیم** خواجه پارسا(۳) قدس سره درتفسیر خود آورده که مختار از چهارده‌روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قرائت بقول جمهور امر استحبابست و باختیار جمعی از کبرای دین برسبیل ایجاب و در تفسیر **امام قرطبی** هست که استعاذه برحضرت‌رسالت پناه تنها فرض بوده بوقت قرائت و اقتداء امت بدو برسبیل سنت است و مباحث استعاذه در **جواهرالتفسیر** مستوفی آمده .

(۹۹) بدرستیکه نیست مرابلیس را تسلطی و غلبه ، برآنانکه گرویده‌اند چه پناه بحق میگیرند وبرپروردگار خود در دفع‌وساوس او توکل می نمایند .

(۱۰۰) جزین نیست که تسلط او برآنانست که او را دوست میدارند و وسوسهٔ او را قبول میکنند و آنانکه ایشان بسبب شیطان شرك آرندگانند بخدای .

آورده‌اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد با یاران خود سخریه میکند ، امروز ایشان را کاری میفرماید وروزی دیگر از آن نهی می‌نماید ، غالب آنستکه او افترا میکند بر خدای‌و از تلقای نفس خود سخن می گوید آیت آمد که :

(۱۰۱) و چون بدل کنیم ، آیتی ناسخ را ، بجای آیتی‌منسوخ و خدای داناتر است به آنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت ، گویند کافران ، جزین نیست که تو افترا کنندهٔ برخدای و از خود سخن میگوئی ، نه چنین استکه میگویند بلکه بیشترایشان نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام را .

(۱۰۲) بگو ایشان را که فرود آورد اورا (یعنی قرآن را) روح پاکیزه (که جبرئیل است) از نزدیك پروردگار تو براستی

۱ ـ مراجعه شود ببرك ۴۸۹ جلد اول این کتاب

تا ثبات دهد آنان را که ایمان آوردند و اعتقاد ایشانرا راسخ‌سازد به آن که این کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند و رعایت صلاح و حکمت آن‌تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و دیگرنزول قرآن برای هدایت است و بشارت مر مسلمانان را ببهشت . درخبر است که غلامی رومی بود مرعامرحضرمی را که جبر گفتندی‌وگویند دو غلام بودند [۱] جبر و یسار که شمشیر ها را صیقل زدندی و اهل‌کتاب بودند و پیوسته تورات وانجیل خواندندی وچون‌حضرت سید عالم بریشان بگذشتی استماع قرات ایشان فرمودی و گفته‌اندغلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلقا یا بجش یا عداس واصح آنستکه او را ابوفکیهه‌گفتندی شبها پیش رسول آمدی و قرآن تعلیم گرفتی ، قریش گفتندی محمد ازین غلام کلامی می‌آموزد و با ما می گوید آیة آمد که :

(۱۰۳) و هرآینه ما میدانیم آنرا که ایشان میگویند ، جزین نیست که اورا آدمی (یعنی جبر یا ابوفکیهه) زبان آنکه تعلیم را با او میگردانند یعنی گمان می برند که معلم اوست ، غیر بین است (یعنی فصاحت ندارد) و این قرآن زبانی عربی روشنست که‌شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت بلاغت بر انشاء عربیات ازاتیان بمثل عاجزید ، پس دعوی آنکه می‌آموزاند عجمی شکسته زبان‌آن حضرت را کلامی بدین فصاحت و بلاغت ظاهرالبطلانست .

(۱۰۴) بدرستیکه آنانکه نمی‌گروند به آیتهای کتاب خدای و تصدیق نمی کنند که من‌عندالله است ، راه نمی‌نماید خدای ایشان را

۱ ـ امام واحدی در اسباب نزول از عبیدبن مسلمه آورده که دو غلام بودند یکی یسار ودیگری جبرکه کیش نصرانی داشتند و پیشهٔ آنها صیقل زدن شمشیر بوده ، این دو غلام‌کتاب دین‌خود را میخواندند چون پیغمبر از نزد آنها میگذشت گوش فرامیداد به‌آیات کتاب آنها ، مشرکان از مشاهدهٔ این کار می گفتند این‌دو غلام پیغامبر را می‌آموزانند پس خدای این آیت را فرستاد .

بنجات و مرایشانراست عذابی دردناك در آخرت بجهت کفـر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر و حال آنکه مفتری ایشانند .

(۱۰۵) جزاین نیست که برمی‌بافند دروغ را آنانکه‌نمی‌گروند به آیات خدای یعنی قرآن و میگویند که بربافتهٔ محمد است و آن گروه مفتریان ، ایشانند دروغ گویان که می‌گویند **انما یعلمه بشر** و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت پیغمبر به الههٔ باطلهٔ ایشان بایذاء و آزار درویشان صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال وخباب و عمار و پدر اویاسر و مادر او سمیه رضی‌الله عنهم مشغول شدند و ایشان را رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات ورزیده بر جفای‌قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی‌طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذاء نداشت کلمهٔ که‌رضای قوم در آن بوده بگفت ، خبر بحضرت رسالت‌رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش بیزار شد ، حضرت‌فرمود که‌نه‌چنین است سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان با گوشت و خون او برآمیخته یعنی در باطن او چنان متمکن نشده که بگفتگوی هر هرزه‌گوی تفاوت پذیرد ، عمار رضی‌الله عنه گریه کنان بجناب نبوت آمد و آنحضرت بدست مبارك خود اشك او پاك میکرد و میفرمود که ترا چیست ؟ (۱) **ان‌عادوا لك فقدلهم** (اگر باز گردند بتو ، تو باز گرد بدیشان بهمان کلمه) و حق سبحانه این آیت فرستاد که (۱۰۶) هرکه کافر شود بخدای ، پس از ایمان خویش‌ومرتد

---

۱ ـ گربدی گفت حسودی و رفیقی رنجید
گو توخوش‌باش که‌ما گوش باحمق نکنیم
(حافظ)

چون عمار با سربخدمت پیغامبر رسید حضرت اشك ازچشمان وی پاك میکرد و میفرمود **ان‌عادوالك‌فعدلهم‌بماقلت** و ازاین گفتار جواز تکلم بکلمهٔ کفر در هنگام اکراه مستفاد میشود .

گردد چون ابن حنظل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معـرض غضب ربانی باشند مگرکسی راکه اکراه‌کرده شود و دل اوآرمیده باشد بایمان و عقیدهٔ او متغیر نگردد چون عمار یاسر ولیکن‌هرکسی که بگشاید بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خویش برآیند واعتقاد کنند ، پس برایشانست خشمی ازخدای و مرایشانراست عذابی‌دردناك بجهت گناه بزرك که ارتداد است .

(۱۰۷) آن عذاب بزرك مرایشان را ، بسبب آنستکه ایشان دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا را برنعیم آخرت و دیگر بجهت آنستکه خدای راه نمی نمایدگروه ناگرویدگان را یعنی‌مرتدان را به‌آنچه موجب ثبات برایمان باشد .

(۱۰۸) آن گروه ، آنانند که مهر نهاد خدای بردلهای ایشان تا قول حق را درنیافتند و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنودند و بر دیده های ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند و آن گـروه ، ایشانند غافلان و بی خبران .

(۱۰۹) حقاکه دران هیچ شبهه نیست‌که ایشان در سرای‌دیگر ایشانند زیان زدگان چه سرمایهٔ عمر ضایع کرده دربازار دنیاسودی بدست نیاوردند و مفلس را درشهرقیامت جزدست تهی ودل پرحسرت و ندامت نخواهد بود .

نظم

قیامت که بازار مینو نهند — منازل باعمال نیکو دهند
بضاعت بچندانکه‌آری ، بری — وگر مفلسی ، شرمساری بری
که بازار چندانکه آکنده‌تر — تهی دست را دل پراکنده‌تر

(۱۱۰) مرآنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال از پس آنکه عذاب‌کشیده بودند و ازکفار ایذاء تمام یافته پس جهادکردند وشکیبائی نمودند برجهاد ، بدرستیکه پروردگار تو ازپس هجرت و جهاد و صبر ، هرآینه آمرزنده است

عفو کند ازیشان گناه گذشته ، مهربانست ، ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده .

(۱۱۱) یادکن روزی را که آید هرنفسی یعنی هرانسانی را ، جدال کند ، از نفس خود یعنی ملامت خودرا مثلا عاصی گویدچرا معصیت کردم و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هرکس سعی کند و مجادله نماید در خلاصی نفس خود و گوید نفسی نفسی وبه تمام داده شود هرنفسی را جزای آنچه کرده است و ایشان ستمدیده نشوند در مکافات .

(۱۱۲) و پیدا کرد خدای مثل دیهی را که بوده ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره ، آرامیده و اهل آن آسوده ، می آید بدان دیه روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان ، فراخ و بسیارازهرجای یعنی از اطراف و جوانب آن ، پس کافر شد یعنی اهل آن کفران ورزیدند به نعمتهای خدای و شکر نگذاردند ، پس بچشانید خدای اهل آنرا پوشش گـرسنگی و ترس به آنچه بودند که کردند از عملهای بد (استعاره کرده است **ذوق** را برای ادراك اثر ضرر و **لباس** را برای چیزی که کسی را فراگیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را کـه بریشان مشتمل بوده (۱) **ابن عباس** فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت وخصب می گذرانیدند همین که بنعمت نبوت حضرت محمد کافر شدند خدای تعالی مبدل گـردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال در جدب وخشکسالی مانده از غایت جوع مردار می خوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آن

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست وضرب الله مثلا قریة کانت امنة مطمئنة یأتیها رزقها رغداً من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون

حضرت بوده که **اللهم اشد دوطاتك علی مضر و ابعث علیهم سنین کسنین یوسف** [۱] و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترك تردد شام نمودند و برنفس و مال خود ایمن نبودند .

(۱۱۳) و بدرستیکه آمد بدیشان پیغمبری ازیشان یعنی محمد پس تکذیب کردند او را ، پس فراگرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس و حال آنکه ایشان ستمکارانند برنفس خود بشرك و تکذیب آورده‌اند که قریش کسی بحضرت رسالت پناه فرستادند که اگرمردمان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست که از قحط به مردن نزدیکند ، حضرت دستوری دادتاچیزی بمکه بردند وآیت آمد :

(۱۱۴) پس بخورید ای زنان و کودکان مکه ، از آنچه روزی داد خدای شما رابردست فرستندگان ، بی شبهه وپاك و گویند خطاب با مؤمنانست که ایشان را میفرماید که حلال خورید وسپاسداری کنید نعمت خدای را ، اگر هستید که خدای را می پرستید یافرمان برید.

(۱۱۵) جزاین نیست که حرام کرد ، بر شما مردار راوخون روان و گوشت خوك وآنچه ازو توان خورد وآنچه آوازبرآورده شود از برای غیر خـدای در وقت ذبح او (یعنی بنام بتان اورا بکشند) پس هرکه بیچاره گردد و محتاج شود بخوردن یکی ازین محرمات نه طالب لذت ونه بالای سیری ، پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناه مضطر را ، مهربانست در رخصت او .

(۱۱۶) و می گوئید برای آنچیزی که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود میگوئید دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدامست ؟ آنکـه

۱ ـ بار خدایا سخت کن گرفتن خود را برمضر پسران وبیاور بر آنها سالهائی همانند سالهای یوسف (یعنی همانند سالهائی که در زمان یوسف در مصر قحطی و تنگی پیدا شد سالهائی چند درمکه تنگی و قحطی بیاور)

گفتند این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه باشدحلالست برمردان ما و این حلامست یعنی همان که مذکور شد نارواست بر زنان ما که میگوئید این حلال وآن حلامست ، تا افترا کنیدبرخدای دروغ را و گوئید خدای تعالی ما را بدین فرموده است ،بدرستیکه آنانکه بربندند برخدای دروغ .

(۱۱۷) رستکاری نیابند ازعذاب آخرت ، آنچه برای آن‌افترا میکنند برخورداری اندکست، زود منقطع گردد در دنیا ومرایشانراست عذابی مولم یعنی دائم باشد درآخرت .

(۱۱۸) و برناآنکه‌بدین یهودیت درآمدند ، حرام کردیم ، آنچه خوانده‌ایم بر تو ، پیش از نزول این سورت (یعنی در سورة انعام و هو قوله تعالی : **وعلی‌الذین هادو حرمناکل‌ذی ظفرالایه**[۱]) و ستم نکردیم بتحریم آن ولیکن بودند که بواسطهٔ کثرت گناه ،بر نفس های خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند .

(۱۱۹) پس بدرستیکه پروردگار تومرآنان را که گناه کردند بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ، پس باز گشتند بخدای ، از پس آن عمل بد و بصلاح‌آوردند کار خود رابدرستیکه آفریدگار تو از پس توبه و انابه ، هر آینه آمرزنده است آن گناه را بسبب توبه ، مهربانست که قبول میکنند توبه را از بنده .

(۱۲۰) بدرستیکه ابراهیم خلیل صلوات‌الله وسلامه علی نبینا و علیه ، بود امتی جامع کمالات و فضائلی بوده‌که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار :

---

۱ ـ تمام آیه اینست: « و علی‌الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و من‌البقر و الغنم حرمناعلیهم لحومها الاما حملت ظهورهماا والحوایا اوما اختلط بعظم ذلك جزیناهم ببغیهم وانالصادقون » (سوره انعام مراجعه شود بپرك ۴۱۹ ـ ۴۲۰ جلد اول این کتاب

بیت

لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

بیت

جانا تو یگانهٔ ولی‌ذات‌توهست مجموعهٔ آثار کمالات همه

ـ گویند پیش از القای وی درآتش برروی زمین غیر ازونبوده پس تنها امتی بوده فرمان‌بردار مرخدای را و قائم بامر او ، مایل از ادیان باطله بدین‌حق ونبود ازشرك‌آرندگان چنانچه زعم قریش است ،

(۱۲۱) و بود سپاسدارنده مرنعمت های خدای را ، برگزید خدای امر اورا به نبوت وراه نمود اورا دردعوت بخدای ، برراهی راست که طریق توحید است .

(۱۲۲) و دادیم او را در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملت اورادوست دارند و بدو ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت‌پناه از نسل اوست یا آنکه صلوات بدو مقرون بصلوات سید عالم است **اللهم صل‌علیه و علی آله کماصلیت علی ابراهیم وعلی‌آل ابراهیم** و بدرستیکه ابراهیم‌هست دران‌سرای ازشایستگان مردرجات عالیه را. **امام ماتریدی** رحمةالله فرموده که حسنهٔ او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت .

(۱۲۳) پس وحی کردیم بتو آنکه پیروی کنی در توحید ملة ابراهیم راکه مایل بوده از همه کیشها بدان یا متابع او باش‌دردعوت بحق یعنی چنانچه او برونق و مدارا وایراد دلائل یکی بعد ازدیگری و مجادله برهرکسی که بقدر فهم او دعوت می نموده تو نیز چنان کن . صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوك سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت مرابراهیم را بسبب آن بوده کـه بعد از او مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکـم **انا اکرم‌الاولین و آخرین علی‌الله** مقرر است که آن حضرت از همهٔ انبیاء افضل و

اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل واشمل

بیت

تو اصلی و باقی طفیل تو اند تو شاهی ومجموع خیل تو اند

و نبود ابراهیم ازشرك آرندگان . تعریض کفار است که میگفتند ماکیش پدر خود داریم .

آورده‌اند که حق سبحانه امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بگو تاروز جمعه ازاشتغال بمهمات برطرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد ، جمعی گفتند که روز شنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا به آفرینش خلق کرد ، خداوند تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بدیشان فرض کرد و در آن باب تشدد عظیم فرموده چنانچه میگوید :

(۱۲۴) جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت بر آنانکه اختلاف کردند درو . تعظیم سبت آن بوده که درو کسب نکنند و بهیچ بهم مشغول نشوند و آن روز را عید نگیرند و جز پرستش حق ننمایند واین تکلیفی بغایت شاق بوده برایشان

در **زادالمسیر** آورده که حضرت موسی یکی را دید روز شنبه که متاعی برداشته بجائی میرود بفرمود تا گردنش بزدندو تنش را در محلی بیفکندند کـه مرغان مردار خوار چهل روز اجزاء و احشای او میخوردند ،

و بدرستیکه خداوند تو ، حکم خواهد کرد ، میان ایشان ، روز رستخیز ، در آن چیزی کـه بودند از سرکشی و جهل ، در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت .

در **تبیان** فرموده که از حضرت پیغمبر نقل کرده‌اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت برجمعی که بیش ازما بودند ایشان اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نموده : **قلناالیوم وللیهود غدا وللنصاری بعدغدا** .

(۱۲۵) بخوان ای محمد صلی‌الله علیه و سلم ، خلق را براه پروردگار خود ، بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زائل گرداند و بپندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه‌است و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای براهی که آن نیکوتر است یعنی برفق وخوشی وترتیب مقدمات ظاهره وگفته‌اند حکمت (۱) برای دعوت خواص است و موعظهٔ حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان .

در **ترجمه رهف** آورده که طرق ثلثهٔ دعوت اشارتست بمناهج ثلثهٔ وصول اعنی حقیقت و شریعت و طریقت چـه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بیواسطه از حق تعالی حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطهٔ رسل باشد و طریقت رعایت ادبست در طریق سلوك و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته **اول** باب **حکمت** و آن موهبت جزیل بی‌وساطت جبرئیل فایض باشد و حقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمـورد حقیقت مناسب است . **دوم** باب **موعظه حسنه** و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی برمراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفق و خوش خوئی استب اولی مینماید **سیم** باب مجادله **بالتی هی احسن** و آن مختص براه شریعت استب که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرامستب و به تبیین و توضیح آن بشواهد و براهن محتاج و بحجج و دلائل مفتقر

۱ و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام و شمول آن برطوایف خواص وعوام را معلوم ومفهوم می گردد واز سخنان **شیخ عطار** استب

۱ ـ آیهٔ شریفه اینستب : « ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعطة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هوا علم بالمهتدین »

نظم

نور اوچون اصل موجودات بود   ذات او چون معطی هر ذات بود
واجب آمد دعوت هردوجهانش   دعوت ذرات بیدا و نهانش

بدرستیکه بروردگار تو ، اوست داناتر به آنکس که گمراه شد از راه حق که اسلام است و اوست داناتر براه یافتگان و برتو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست .

آورده‌اند که چون حضرت رسول روزحرب احد **سیدالشهداء حمزه** (۱) رضی‌الله عنه را مثله کرده بدید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد مرا خدای بدیشان ، هرآینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض وی ، حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۲٦) و اگر عقوبت کنید باداش کسی که با شما عقوبت کرده است ، پس عقوبت کنید بمانند آنکه عقوبت کرده شده‌اید بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده‌اند شما دربرابر یکی را مثله کنید نه هفتاد تن را و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید هر آینه آن صبر بهتراست مر صابران را از انتقام (وضع مظهر بجای مضمر مخبر است ازثنای خدای برایشان به‌آنکه صابرانند) آورده‌اند که‌آن حضرت بعد از نزول این آیت ترك عقوبت فرموده کفارت‌سوگند داد

(۱۲۷) و شکیبا شو در آنچه زور احد بتو رسید و نیست شکیبائی تو مگر توفیق و عون خدای و اندوهناك مباش بر اعراض کافران از تو یا تسلط ایشان بر لشکر تو و مباش در تنگدلی‌ازآنچه می‌سگالند از بدی .

---

۱ عارف بزرك و سخندان بارسی سنائی غزنوی فرموده :

دوستدار بسر هند مگر نشنیدی   که‌ازووسه کس او بیمبرچه رسید
بدر اولب ودندان بیمبر بشکست   مادر او جگر عم بیمبر بمکید
اوبناحق ، حق داماد بیمبر بگرفت   بسر او سر فرزند بیمبر ببرید

هنگامی که حمزة سید شهداء بشهادت رسید هنده زن ابوسفیان از غایت خشم و عناد جگر اورا بخورد .

(۱۲۸) بدرستیکه خدای بنصرت و معونت با آنانست که برهیز کردند از شرك ومعصیت وبا آنکسانست که نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته‌اند **تقوی** اشارتست به تعظیم امر خدا و **احسان** عبارت از شفقت برخلق خدای‌تعالی ومدار کار اسلام وایمان برین دو صفت است (۱) :

نظم

ز احسان خاطر مردم شود شاد   بتقوی خانهٔ دین گردد آباد
بسوی این صفتها گرشتابی
رضای خلق وخالق هردو یابی

سورة اسری مکیة و هی مائة واحدا عشرآیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان‌الذی اسری ، (باکی و بی‌عیبی آنراست که بجهت کرامت) **اسری بعبده** (ببرد بندهٔ خود را که محمد است (**لیلا** (شبی یعنی دربعضی ازشب) **من‌المسجد الحرام** (ازمسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه **ام هانی** ، چه مکه و حریم او همه مسجداند) **الی المسجدالاقصا** (بسوی مسجد دورتر ازاهل

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ان‌الله مع‌الذین‌اتقوا والذین‌هم‌محسنون »
حافظ شیرازی فرموده :

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

مکه یعنی بیت‌المقدس) **الذی بارکنا** (آن مسجدی که برکت کردیم) **حوله** (بر گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که آنرا مهبط وحی ومعبد انبیاء ساختیم وهم برکت دنیا که محفوف گردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانـی ، پس بدانجا محمد(ص) را بردیم) **لنریه** (تابنمائیم اورا) **من آیاتنا** (از دلائل‌قدرت ما که در اندك‌زمانی از مکه بشام رفت وبیت‌المقدس را مشاهده نموده و انبیاء را دیده وقوف برمقامات ایشان حاصل کرد و غرائب و عجائب آسمانها اطلاع یافت)

اکثر علماء برآنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده‌اند که ربیع‌الاول است یا رمضان یاشوال یا ربیع‌الاخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آن حضرت از مکه به بیت‌المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج برآسمان ها و وصول بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد .

نظم

شاهد معراج نبی وافراست   هر که مقر نیست بدین کافراست
دست‌گه سلطنت این وصال   نیست بپامردی خیل و خیال
عقل چه‌داند چه‌مقام است‌این؟   عشق شناسد که چه دام‌است‌این

و معتقد اکثر اهل اسلام آنستکه خروج آن‌حضرت بجسد و روح بوده معاد در بیداری واقع شده و آنان که در این قصه ثقل جسد را مانع صعود دانند ازارباب بدعتند و منکر قدرت

بیت

آنکه سرشت تنش از جان بود   سیر عروجش بتن آسان بود

و در آن شب جبرئیل با جوقی ملائکه آمده و آن حضرت را از حجرهٔ ام هانی رضی‌الله عنهما بمسجدالحرام برده و بعد ازشق صدر وغسل و بربراق سوارساخته باندك‌فرصتی به بیت‌المقدس رسانیده

نظم

شبی رخ تافته زین دیر فانی   بخلوت در سرای ام هانی
رسیدش جبرئیل ازبیت معمور   براق برق سیر آورد از نور
قوی‌پشت وگران سیروسبك خیز   براندن دوربین وقت شدن تیز (۱)

روایت اصح آنست که حضرت رسالت در بیت المقدس انبیاء و ملائکه را دید و ایشان را امامت کرد از صخره بمعراج برآمد بربراق یا بر پر جبرئیل و در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هرون‌و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرده جواب سلام برسبیل اکرام شنید و سدرةالمنتهی و بیت‌المعمور و حوض کوثر و نهرالرحمه بنظر وی در آمد و جبرئیل نزدیك حجاب از مرافقت باز استاد و گفت : **لودلوت انملة لاحترقت**

بیت

چنان گرم در تیه قربت براند   که درسدره جبریل ازاو بازماند

و از آنجا تنها حجب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق از رفتار باز ماند پس بررفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب **ادن‌منی** شنید و در هرنوبت آن حضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر **دنا** نهاده از

شبی برنشست ازفلك برگذشت   بتمکین و جا از ملك درگذشت
چنان گرم در تیه‌قربت براند   که درسدره جبریل ازاوبازماند[1]
بدو گفت سالار بیت الحرام   که ای حامل وحی برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی   عنانم ز صحبت چرا تافتی
بگفتا فراتر مجالم نماند   بماندم که نیروی بالم نماند
ازاین‌سدره بالاترم بهره نیست   تو برشو که جبریل رازهره‌نیست
اگر یك سرموی برتر برم   فروغ تجلی‌بسوزد برم (سعدی)

آنجا بر منظر **فتدلی** جلوه‌گر شد پس بخلوت خـاص **فکان قاب قوسین او ادنی** در آمـده اسرار **اوحی الی عبده ما اوحی** استماع فرمود .

نظم

کلام سرمدی بی نقل بشنید　　خداوند جهان را بی‌جهت دید
بدید آنچ از حد دیدن برون بود　　مپرس از ما ز کیفیت که چون بود

و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات الصلوات الطیبات بجا آورد و به اکرام السلام علیك ایتها النبی و رحمة‌الله و برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود السلام علینا و علی عبادالله‌الصالحین

بیت

چو کرده وعده‌های لطف درگوش　　نکرده امت خود را فراموش

و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر وی در آوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت‌المقدس باز آمد ومتوجه مکه شده کاروان های قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بوده

نظم

راه ز اندازه برون رفته‌ای　　بی نتوان برد که چون رفته ای
عقل درین واقعه حاشا کند　　عشق نه حاشا که تماشا کند

آورده‌اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تقریرفرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت‌المقدس برسیدند وآن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته ازهرچه برسیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت و آن راکه مدد توفیق رفیق نبود در انکار وتکذیب افزود ، القصه حضرت حق سبحانه‌آن حضرت را بمعراج برد تا آیت های ملك و ملکوت به بیند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد **انه** (بدرستیکه خدای) هـوالسمیع ، (اوست شنوا سخنان

کفاررا درتکذیب **البصیر** بینا باحوال‌مؤمنان درتصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنوانیده محمد راکلام‌خود و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید به آن حضرت دارند . در **نفحات** ، مذکور است که بدرستیکه محمد شنوا بود مران‌چیز راکه بدان خطابش کردند و بینا بود مرآن چیزی را که بوی نمودند و در **بحر الحقایق** آورده که بنمودیم اورا از آیاتی کـه مخصوص است بجلال و جمال ما **انه هو السمیع بسمعنا‌البصیر ببصرنا**

نظم

چو در مکتب بی نشانی‌رسید　　چگویم که آنجا چه دیدوشنید
ورق درنوشتند و کم‌شد سبق　　شنیدن بحق بود و دیدن بحق

و چون در **مرآت‌الصفافی صفات‌المصطفی** (۱) قصهٔ معراج برسبیل استقصاء آوردیم و نکات و دقائق عروج و نزول وادلهٔ قاطعه براثبات آن ورفع ومنع منکران بطریق‌استیفای ذکرکرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد والله علیم خبیر

(۲) و دادیم ما موسی را تورات و ساختیم کتاب یا موسی‌را راه نمایندهٔ فرزندان یعقوب آنکه فرا مگیرید بجز من پروردگاری که مهم خود را بوی گذارید ، ای ذریت آن کسی که برداشتیم او را در کشتی با نوح مراد سام است که ابراهیم که جد بنی‌اسرائیل است از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان کـه پدران شما

---

۱ ـ دربعضی از نسخ نام این رساله مرآت الصفافی معجزات المصطفی ضبط شده است . مرآت الصفامانند سایرآثار **کاشفی** بفارسی نگارش یافته و چنانکه از نام این رسالـه پیداست در اوصاف و معجزات پیغامبر نبشته شده است (مراجعه شود ببرك ۱۰۷ مقدمهٔ این کتاب)

ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید ، بدرستیکه نوح بود بندهٔ سپاسدارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدای را شکر گفتی .

(۳) این رغبتست مرذریت را باقتدای پدر در شکر نعمت الهی که مؤدی بمزید است که **لئن شکرتم لازیدنکم**.

(۴) واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم بسوی بنی اسرائیل در تورات و بیان کردیم که بخدای شما ، هر آینه افساد و تباهی از شما پدید آید درزمین شام دوبار ، افساد اول ایشان **مخالفت احکام تورات** بوده و ناشنیدن امر **ادمیا** که پیغمبر ایشان بوده و افساد ثانی قتل یحیی و قصد عیسی ، حق سبحانه ایشان را خبر داد که شما دو نوبت افساد خواهید کرد و بلند خواهید شد ، بلند شدن بزرك یعنی سر کشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود به آفریدگار من

(۵) **پس** چون بیاید وعدهٔ عقاب افساد اول ازین هردو برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما ، بندگانی که ما را هستند (اضافهٔ خلق است نه اضافهٔ مدح چه مراد بخت نصر بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سخاریب عمالقة) **پس** صفت آنها می گوید که : خداوندان کارزار سخت (دمیاطی گفته که مهیب باشند و آواز های ایشان چون رعد و چشم های ایشان چون برق) **پس** درآیند میان سراهای شما برای قتل و غارت واسر و هست این حکم وعده کرده شده یعنی لابد است ازآنکه بشود .

(۶) **پس** باز گردانیم برای شما دولت را تا غلبه کنید بر ایشان که شما را قتل و غارت کردند و مقهور و مغلوب سازید ایشان را و مدد دهیم شما را بمال ها از هرنوع و بزیادتی پسران و سازیم شما را بیشتر از بیشتر از روی عدد (یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن)

(۷) اگر نیکوئی کنید بعد از این اقبال و دولت ، نیکوئی

کرده باشید با نفس های خود چه ثواب آن بشما رسد و اگر بدی کنید ، **پس** وبال آن مرنفس شما را باشد و بس .

در **مدارك** از **مرتضی علی** رضی الله عنه نقل میکند که من هرگز باکسی نیکوئی نکرده‌ام وبدی نیز بکسی نرسانیده **پس** این آیه خوانده‌ام یعنی هرچه کسی میکند با خود میکند .

نظم

در جهان گرنیك وگربد کرده‌ام هرچه کردم جمله باخود کرده‌ام

پس چون بیاید وعدهٔ عقاب نوبتی دیگر یعنی افساد دوم و بین الافسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعدهٔ عقوبت ثانیه دررسد بفرستیم گروهی بشما یعنی **ططوس** رومی و قوم او را برانگیزیم تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد روی های شما را یعنی آثار غم واندوه بربشرهٔ شما پیدا کند (وحفص **لیسوؤا** [۱] بجمع میخواند یعنی تا آن قوم روی های شما را بد سازند و تا درآیند به بیت المقدس چنانچه درآمدند و مسجد را خراب کردند لشکر **ططوس** نیز در آیند و تا هلاك کنند و نیست سازند آنچه غالب شوند بران هلاك کردنی ، درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر آنستکه در **مختار القصص** و غیر آن از کتبی که در اخبار انبیاء علیهم السلام نوشته‌اند چنانست که چون سلطنت در بنی اسرائیل درولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان و او مردی ضعیف حال واعرج بوده ملوك اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند و سخاریب ملك موصل بیامدومتعاقب اوسلما بادشاه آذربایجان برسید و هردو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها فاذا جاء وعدالاخرة لیسوء وجوهکم »

و آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج درآمد .

نظم

سپهداران سپه درهم فکندند   سلاح مرگ در عالم فکندند
ز پیکان عالمی راژاله بگرفت   زخون روی زمین رالاله بگرفت

عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشگراز یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان در دست بنی اسرائیل افتاد و دیگرباره پادشاه روم و ملك صقالبه و سلطان اندلس هریك بـا لشکری جرار کرار همه تیغ زن و نیزه گزار بردر بیت المقدس جمع شدندوچون رتبهٔ سلطنت شرکت برنتابد ایشان آغاز نزاع کرده و به لشکر آرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام نمودند .

نظم

در افتادند همچون شیر غران   بگرز ونیزه و شمشیر بران

بنی اسرائیل دعاء اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین و غانمین آغاز کردند و نکباء نکیب غبار ادبار بـر دیده آن خاکساران باشید هزیمت را غنیمت دانسته و دلها را برفرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند .

بیت

نه جای قرار و نه جای ستیز   نهادند ناکام رو در گریز

اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل درآمد وچون غنیمت بنج لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف در آوردند بحکم **ان الانسان لیطغی** از راه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان برآوردة و دست تقلب در آستین طغیان بیرون کرده حکم توارت را برطرف نهادند وهرچند ارمیاء پیغمبر ایشان را پند داد و گفت از آنچه در تورات مقررشد این افساد اول است مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید، نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سخاریب بوده

بعد از فوت او بحکم وصیت ملك بوی رسید برایشان گماشت تابیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب ساخته تورات را بسوخت و هفتاد هزار تن بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبت اول بوده بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافته مال بسیار گرفت و سی هزار بناء و سایر عمله با خود آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نموده تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خشوقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر برزده یحیی معصوم را بقتل آوردند و قصد هلاك عیسی کردند عقوبت دوم در رسید و طیطوس نصرانی برایشان غلبه کرده دیگر باره مسجدرا خراب کرده و اندوخته های ایشان بغارت برد و حق سبحانه در تورات بعد از وعدهٔ این عقوبت با ایشان گفته بود که :

(۸) شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است آنکه رحم کند برشما و باز شما را منعم سازد و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی ، باز گردیم ما بنوبت سیم بـه عقوبتی دیگر و گردانیم دوزخ را برای ناگرویدگان زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت پناه(ص) و بقتل و اجلا و خواری معاقب گشتند ،

(۹) بدرستیکه این قرآن ، راه می‌نماید براهی که آن راست‌و پاینده‌تر است از همهٔ راهها یعنی طریق اوامر و نواهی و مژده‌میدهد قرآن گرویدگان را ، آنان را که میکنند عملهای شایسته ، به آنکه ایشانراست ، مزدی بزرك (یعنی بهشت)

(۱۰) و هم بشارت میدهد مؤمنان رابه آنکه آنانکه نمیگروند بسرای آخرت ، آماده کردیم برای ایشان عذابی بـا الم یعنی آتش دوزخ ، پس مؤمنان را دوبشارتست ثواب ایشان وعقاب اعدای ایشان

(۱۱) و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند در وقت غضب

ببدی برنفس خود و اهل و مال خود مثل خـواندن او به نیکوئی مراد نضربن حارث است که عذاب را از خدای بدعامیخواست که : **امطر علینا حجارة من السماء** ، وهست آدمی شتاب کننده در دعا بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سراء تحمـل دارد و نه در ضراء و نه در گرما شکیباست و نه در سرما ،

(۱۲) و گردانیدیم شب و روز را دو علامت که دلالت کند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره ، پس محو کردیم آیتی را که شب است (یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب) و ساختیم آیتی را که روز است روشن که درو همه چیز بینند تا طلب کنید در روشنی او افزونی در معیشت از برورد گار خـود و گفته‌اند برین تقدیر چنانست که **جعلنا اللیل والنهار آیتین** آیت روز آفتابست و آیت شب ماهتاب و محو آیت شب نقصان نور ماه است از بدریه تا محاق و در **لباب** از ابن عباس نقل میکند که پیش از ین ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و بدانسبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را فرستاد تا پر خود بر روی مـاه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بمانـد پس معنی آیت بدین قول آنستکه نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روز از پی اکتساب معایش خود روید و تا بدانیداز اختلاف حرکات شمس و قمر شمار سالهـا و حساب آجال و مواسم اعمال و هرچیزی را بران محتاجید از مهمات دینی ودنیوی ما بیان کردیم آنرا در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساختیم بیان کردنی ،

(۱۳) و هرآدمی را خواه مؤمن و خواه کافر ، الزام کرده‌ایم او را ، عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده‌اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته‌ایم ، در گردن او یعنی اورا ناچار است ازان وملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است .

و در **زادالمسیر** از مجاهد نقل میکند که هر مـولودی را

کنایست در گردن و در آنجا نوشته که شقی‌ام سعید بعضی برانند که اعراب از بریدن مرغ از راست یا چپ تفال میکردند از جانب یمین نشانهٔ یمن میگرفته و طرف شمال را بشامت نسبت می دادند ، پس اینجا استعاره کرده است طائر را به آنچه سبب خیر یا شربوده و در عین‌المعانی گفته که طایر آن کتابست که روز قیامت بران‌بران بدست بنده آید و معنی **فی عنقه** [1] آنستکه عهد آن در گردن اوست و بیرون آریم برای هر آدمی روز رستخیز نوشتهٔ که‌صحیفهٔ عمل اوست ، به‌بینند آن کتاب را باز گشاده .

در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامهٔ عمل او درپیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست وی دهندو گویند:

(١٤) بخوان نامهٔ اعمال نوشتهٔ خود را و در آن روز همهٔ آدمیان خوانده خواهند بود و خطاب بهریك خواهـد رسید که نامهٔ خود را بخوان ، بس است نفس تو امروز برتو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کـردهٔ و مستحق چه نوع پـاداشی **عمربن الخطاب** رضی‌الله عنه فرموده که **حاسبوا قبل آن تحاسبوا** امروز دفتر اعمال خودرا در پیش نه ودرنگر که از نیك وبد چه ساختهٔ وچون فرصت داری در تدارك احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهـد بود الیوم عمل بلاحساب و غدا حساب بلاعمل . در **کشف‌الاسرار** آورده که پدری پسر خویش را گفت امروز هرچه با مردم گوئی و هرچه ازیشان شنوی و هرعمل که کنی نماز شام با من بگوی‌و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض کن ، آن پسر نمازشام بکلفتی تمام یك روزه کردار و گفتار خود با پدر باز گفت ، پدر روز دیگر همین‌حال از پسر درخواست ، پسر گفت پدر زنهار زنهار هرچه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود که من ترا درین کار بندی دادم تا بیدار وهشیار

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم‌القیمة کتاباً یلقیه منشوراً »

باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یك روزه حساب در آن یا بدر نیست ، حساب همهٔ عمر با حق تعالی چون بازخواهی داد

نظم

تو نمیدانی حساب صبح وشام   بس حساب عمر چون گوئی تمام
زین عملها چون نه برنهج صواب   نیست جز شرمندگی وقت حساب

(۱۵) هر که راه یابد و براه راست رود ، پس جزاین نیست که راه می‌یابد برای نفس خود یعنی راه یافتن اواو را نجات خواهد داد و پس و هر که گمراه شد ، جزاین نیست که گمراه می‌شود بر نفس خود یعنی گمراهی او اورا هلاك خواهد کرد و پس و برندارد هیچ نفسی بر دارندهٔ گناه نفس دیگری .

ولیدبن مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید ومن گناهان شما را بردارم حق سبحانه میفرماید هرنفسی بار خود خواهد برداشت نه بار دیگری و نیستیم ما عذاب کنندهٔ قومی تا وقتیکه برانگیزانیم و بفرستیم فرستادهٔ بدیشان تا ایشانرا براه راست خواند و حجت برایشان لازم کند .

(۱۶) و چون خواهیم آنکه هلاك گردانیم اهل شهری ودیهی را بسیار گردانیم منعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران وسرکشان آن شهر را بفرمان برداری برزبان رسول که مبعوث بایشان است ، پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند در آن شهر پس واجب شد براهل آن دیه کلمهٔ عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند ، پس بنیاد برکنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را خراب کردنی و از بنیادبرکندنی

(۱۷) و چه بسیار هلاك کرده ایم از اهل قرنها از پس قوم نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان وقرن صد و بیست سالست یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد و بسنده است آفریدگار تو بگناه بندگان خود ، دانا که ذنوب پنهان ایشان میداند ، بینا که خطیات آشکارای ایشان بیند ، آورده‌اند که

منافقان در غزوات بامؤمنان بیرون‌میرفتند و غرض ایشان حصول‌غنیمت بود نه خلوص مجاهدت ، حق سبحانه فرمود که :

(۱۸) هر که‌باشد ازروی‌خساست همت ، خواهد جهان شتابنده را یعنی نعمت ولذت اورا ، بشتابانیم برای او دردنیا آنچه ما خواهیم از نعمت ها از برای آنکسی که ما خواهیم از طالبان دنیا ، پس آماده کنیم برای او دوزخ را درآخرت . در آید بدوزخ نکوهیدهٔ رانده شده از رحمت خدای .

(۱۹) و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت آنچه حق سعی باشد و حال آنکه اومؤمن باشد بایمانی خالی از شایبهٔ شرك ، پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان هست شتافتن ایشان مقبول و پسندیده نزدیك خدای .

(۲۰) هریکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا وجویندگان عقبی‌اند ، امداد کنیم و عطا دهیم آن گروه را بمقدار کفایت واین گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه‌مددکنیم از عطای آفریدگار تو و نیست عطای پروردگار تو منع کرده وباز داشته از مؤمن و کافر ، مؤمن رادر هردوسرای و کافررا درهمین‌دنیا

(۲۱) بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت ، چگونه افزونی داده‌ایم بعضی آدمیان را بربعضی دیگر ازیشان در روزی که بعضی
راسعت است در آن و جمعی را نه یا تفضیل داده‌ایم برخی را که ۱
طالب آخرتند بتوفیق بر برخی که جویندهٔ دنیااند و هرآینه آن‌سرای بزرگتر است از روی درجات و بزرگتر است از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت به درجاتست و از درجه تا درجهٔ برتر ازو مابین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکهٔ تا درکهٔ زیرتر ازو همین مقدار بعد خواهد بود .

(۲۲) فرامگیر ای آدمی با خدای خدای دیگر که بنشینی در دوزخ جاودان ، نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها ، و فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوئی ها ،

(۲۳) و حکم کرد پروردگار تو ای‌محمد بر متکلفان به‌آنکه مپرستید مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد و دیگر به‌آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر ، نیکوئی کردنی [عبادت خود را به باحسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند مر وجود تربیت اولاد را) اگر برسد نزدیك تو بزرك سالی وکبر سن یکی ازیشان یا هر دوی ایشان یعنی بزیند تا پیر شوند و محتاج بخدمت تو گردند ، پس مگوی مرایشان را اف و آن صخر است که چون کسی از چیزی تنك آید یا برو گران گردد یا بناپاکی آلوده شود این کلمه میگوید ، حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی ازیشان به تنك میا و صحبت ایشان را گران مشمر و بانك بریشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده و بگوی مرایشان را سخنی نیکوی از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته‌اند با ایشان چنان سخن گوی که بندهٔ گنه‌کار عاجز با خواجهٔ خشمناك درشت خوی گوید .

(۲۴) و فروگیر برای ایشان بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر ازفرط بخشش بریشان برای‌آنکه دیروز محتاج ایشان بودهٔ در تربیت‌وایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت و بگوی ای پروردگار من ببخشای بریشان ، همچنانکه پروردند مرادر حالتیکه خرد بودم‌وحقیقت دعای رحمت از ولد درحق والدین آنستکه اگر مؤمن اند ایشان را ببهشت رسان و اگرکافرند راه نمای باسلام وایمان وخشنودی حضرت الهی برضای‌والدین باز بسته است **من‌رضاعنه والده فانا عنه‌راض** ، پس سوابق حقوق ایمان را بلوا حق عقوق پیش نباید رفت

نظم

آنکه تنش پارهٔ از جان اوست   قطرهٔ از چشمهٔ حیوان اوست
آب ازو دیده نهال برت   شیر ازو خورده لبان ترت

(۲۵) پروردگار شما داناتر است به آنچه در نفسهای شماست از بروالدین و عقوق‌ایشان اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان با مادر و پدر ، پس بدرستیکه خدای هست مرتوبه آرندگان را از عقوبت یا رجوع آرندگان را بحضرت او آمرزنده :

(۲۶) و بده خداوند خویشی را ، آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او ، **امام اعظم** فرموده که حق اقارب اگردرویش و محتاج باشند بریشان نفقه کنی وگفته اند مراد **بذی‌القربی** اقارب حضرت رسولند و حق ایشان اعطای خمس است بعدیشان از آنچه حق سبحانه مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که **امام علی‌بن‌الحسین** مردی را از اهل شام برسید که قرآن‌میخوانی گفت آری ، گفت در سورهٔ بنی اسرائیل خواندهٔ **وآت ذی‌القربی حقه** در جواب داد که خوانده ام و گویا شما اهل آن قرابتید که خدا امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم و بده درویش را و راه گذری را حق ایشان از زکوة و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید پراکنده ساختن .

مجاهد رحمة‌الله فرموده که اگر برابر کوه احد زر دروجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد .

(۲۷) بدرستیکه اسراف‌کنندگان هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت واتلاف اموال عرب هرکرا التزام عادت اومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم .

آورده اند که کفار اموال خود را بربا وسمعت خرج‌میکردند

و جهت مهمات شتران متعدد می کشتند حق تعالی ایشان را نکوهش می کند که در تضییع اموال امثال دیوانند و هست دیو مر پروردگار خودرا منکر یعنی جاحد نعمت او، پس باید که کسی اورا فرمان نبرد و در خبرست که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقراء صحابه در برخی اوقات از پیغمبر (ص) چیزی می طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزرم ازیشان اعراض فرمودی و آیة آمد که

(۲۸) واگر اعراض کنی ازمحتاجان صحابه برای انتظار روزی که از نزدیك پروردگار خود امید میدارید آنرا پس بگوی ایشان را سخنی نرم و نیکوی یا دعا کن برای درویشان بر آسانی کشیدن بار فقر یاوعده ده ایشان را به نیکوئی.

آورده اند که بعدازنزول این آیة از آنحضرت چون چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که یرزقناالله و ایاکم .

در اسباب نزول آمده که مسلمهٔ با یهودیهٔ گرو بستند ومضمون رهن آن که حضرت رسالت پناه [ص] از موسی کلیم ٤ سخی تراست و جهت آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستادند دخترك آمد که یارسول‌الله مادر من ازشما پیراهن میطلبدحضرت رسول(ص) فرمود که زمان تا زمان برسد ساعتی دیگر باز آی دخترك بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهن میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره درآمده پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه نشست بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج آن حضرت بودند و به سبب برهنگی بیرون نیامد آیه نازل شد که :

(۲۹) و مساز دست خود را بربسته بگردن خود تا بربسط آن توانا نباشی (بربستن دست کنایت است ازامساك) ومگشای دست خود را همه گشادن (بسط ید عبارتست ازعطا **وكل البسط** اشارت است باسراف یعنی اسراف مکن) که بنشینی ملامت کرده شده، درمانده ومحتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا میفرماید وازطرفین او که تقتیر و تبذیرست منع میکند و در مجمع البحرین قطعهٔ در معنی این آیة آمده وهی هذه

نظم

مبنداز سرامساك دست در گردن | که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نها
مکن بجانب اسراف نیز چندان میل | که هرچه هست بیکدم کنی زدست رها
که درمیانه این هردوراه چندانی | تفاوتست که از آفتاب تا بسها
پس اختیار وسط راست درجمیع امور | بدان دلیل که خیرالامور اوسطها

(۳۰) بدرستیکه آفریدگار تو گشاده می گرداند روزی رابرای هر که میخواهد و تنك می سازد برهرکه اراده او اقتضا می کند واین بسط و قبض ازمحض حکمتست وکس زهره اعتراض نداردبدرستیکه او هست بمصالح بندگان خود دانا و بینا .

(۳۱) و مکشید فرزندان خودرا ازترس درویشی ، ما روزی میدهیم ایشان را و شما هم غم روزی مخورید :

مصرع

که هرکس که جان داد نان میدهد

بدرستیکه کشتن ایشان هست خطای بزرك چه مشتمل است بر قطع تناسل و انقطاع نوع .

(۳۲) و نزدیك مشوید بزنا و گرد آن مگردید بدرستیکه زنا هست عملی زشت و بدراهیست و در تفسیر زاهدی آورده که راه مغان و گبرانست .

(۳۳) و مکشید آن نفسی را که حرام کرده است خداقتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن مگر براستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد گردد و یازنا کند بشرط احصان و هرکه کشته گردد در حالتیکه ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود پس بدرستیکه ما داده‌ایم مروارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیه بستاند پس باید که ولی اسراف نکند در کشتن آن که قصاص برو لازم شده است یعنی بعد از قتل او را مثله نکنند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل

را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از ان نهی فرمود که باید که ولی‌غیر قاتل‌را نکشد بدرستیکه ولی هست یاری‌داده شده درقصاص بمعونت امر اووحکم او

(۳۴) و نزدیك مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنیدمگر به آن طریقه که شرعا و عرفا ، آن نیکوتر و بهتر است یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند ورنج آن بوصله معاش آن‌نشیند و این معنی را التزام نمائید تابرسد یتیم بغایت قوت یعنی به بلوغ‌رسد و آثار رشد بروی ظاهر باشد .

(۳۵) و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای با شمااز تکالیف شرعیه یا بپیمانی که با یکدیگر می‌بندید بدرستیکه صاحب پیمان هست سؤال کرده شده یعنی او را از نقض آن فایدهٔ نخواهـد رسید **سلمی** آورده که خدای را عهدهاست برجوارح آدمی بملازمت آداب و برنفس او بادآء فرائض و بردل او بخوف و خشیه و برروح او به آن که ازمقام قرب دور نشود وبرسر او بانکه مشاهدهٔ ماسوی نکنند و از هر عهدی خواهند برسید تا کسی از عهدهٔ این عهد چون آید برون وتمام‌بپیمائید کیل‌را چون‌بپیمائید برای‌دیگری‌وبسنجید به‌ترازوی یا بکیل راست این تمام پیمودن و راست سنجیدن بهتر است‌شما را از خیانت و نیکوتر از جهت عاقبت .

(۳٦) و ازپی مرو آنچیزی راکه نیست ترا به آنچیر دانائی یعنی به تقلید و گمان از پی‌چیزی مرو و تا ندانی مگو دانستم و تا ندیدی مگودیدم وتا نشنوی مگو شنیدم **محمدبن‌الحنفیه** در معنی آیهٔ فرموده که گواهی دروغ مده بدرستیکه گوش و چشم و دل‌هریك ازینها باشد از نفس خود پرسیده شده یعنی ازیشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی وچشم را گویند چه دیدی و چرادیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی ؟

(۳۷) و مرو درزمین رفتن خداوند تکبر یعنی مخرام چنانچه

متکبران خرامند بدرستیکه تونتوانی شکافتن زمین‌را بپای دروی کشیدن و نرسی بکوه ها از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین‌رانتواند درید و باکوه همسری نتواند نمود او را تکبر وتعظم چرا باید کرد

نظم

ز خاك آفریدت خداوند پاك — پس ای بنده افتاده گی کن چوخاك

(۳۸) همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیهٔ **لاتجعل‌مع الله الها آخر** تااینجامذکوراست و آن یازده امروچهارده نهی است وابن عباس فرموده که اینها درالواح موسی مکتوب بوده . هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است از آن نزدیك پروردگار تو نا پسندیده .

(۳۹) آنچه مذکور شد از احکام از آن چیزیست که وحی کرد بسوی تو پروردگار تو از عملی که شناخت حق است لذاته و دانستن خیر العمل به وفرا مگیر باخدای خدای‌دیگر تکریراین حکم تنبیه است بدانکه توحید اصل همه احکام است و لهـذا در مفتتح و مختتم این امور نهی فرمود از شرك و در اول نتیجهٔ کـه در دنیا بران مترتب باشدذکر کرد که **فتقعد ملوما مخذولا** و درآخرعقوبتی که بران متفرع خواهد شد درعقبی ایراد نمود که اگر شرك‌آری پس انداخته شوی در دوزخ درحالتیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند درحالتیکه رانده باشی ودرمانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرك عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکة بنات‌الله ومیگوید . ١

(۴۰) آیا برگزید شما را پروردگار شما پسران و فرا گرفت برای خود از فرشتگـان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران ننك میدارید و به پسران می نازید بدرستیکه شما می گوئید سخنی بزرك که اضافت‌ولد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل میدهید برو که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید .

(۴۱) و بدرستیکه گردانیدیم ومکرر ساختیم برائت خود را از ولد درچند جای از قرآن تادریابند و پندپذیر شوند و نمی‌فزاید ایشان را تکریر این سخن مگر رمیدن و از حق دورشدن .

(۴۲) بگوای محمد[ص] اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر همچنانکه شما ای‌مشرکان می‌گوئید و حفص به غیبت میخوانند چنانچه کافران می‌گویند آنکه آن خدایان طلب کردند بسوی‌خداوند عرش با مالك ملك راهی که بدفع آن مشغول شدندی چنانچه ملوك یعنی حق سبحانه آنها را بعیب و نکوهش ایشان میفرستند اگر ایشان با خدا شریك بودندی بایستی که راه منازعت جستندی و عیب را از خود نفی کردندی .

(۴۳) پاکست خدای و برتر است از آنچه می‌گویند، برتری بزرك . در **تیسیر** نقل میکند که یکی از اولاد خباب‌بن‌الارث گفته محجن حضرت رسالت در دست مبارك او تسبیح میگفت چنانچه همهٔ قوم می‌شنودند واز روی تعجب گفتند یا رسول‌الله این چوب خشك چگونه تسبیح می‌گوید ؟ آیت نازل شد که :

(۴۴) تسبیح می‌گوید مرخدای‌را هفت آسمان و زمین وهرکه دریشانست ، از ملائکه و جن و انس و نیست هیچ از مخلوقات‌مگر تسبیح می‌گوید خدای را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقص و ستایش می‌نماید بصفات کمال .

امام قشیری فرموده که تسبیحی گویند زندگان از اهل‌زمین بزبان قال و باقی ازیشان بلسان حال یعنی‌دلالت میکنند بامکان‌وحدوث خود برصانع واجب قدیم و این تنزیه است مرو را از لوازم امکان وتوابع حدوث ، پس همهٔ‌اشیاء مسبح وی باشند ولیکن‌شما ای مشرکان درنمی‌یابید تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقلی صافی که به آن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست ، بدرستیکه خدای هست بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند برغفلت شما ، آمرزنده مرآنرا که ایمان آورد .

درحقایق سلمی از **ابوعثمان مغربی** قدس سره نقل‌میکند که تمام مکونات باختلاف نعات تسبیح الهی میگویند امـا آنرا نشنود مگر عالم ربانی که گوش و دل او گشاده بود و نعم ماقال :

بذکرش‌هرچه‌بینی‌درخروش‌است   دلی داند درین معنی که گوش‌است
نه‌بلبل‌برگلش تسبیح‌خوانی‌است   که هرخاری بتسبیحش زبانی‌است

درفتوحات مذکور است که مراد از این تسبیح آنستکه‌اشیاء بلسان‌الحال گویند پس در ایراد **ولکن لاتفقهون تسبیحهم** فایـده نباشد و در **باب ثانی عشر** از **سفرثانی** فرموده که بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملك متعال میگفت و با ما خطـاب کرد چون مخاطبهٔ عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی آن را در نمی‌یابد . و در **بحرالحقایق** آورده که هرذرهٔ از ذرات‌موجودات زبانی است ملکوتی که بتسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق است وبدان زبان عصا دردست مصطفی [ص] تسبیح میگفت وشهادت اعضا که **انطقنا الله الذی انطق کل‌شیئی** اشارت بدانست بهمین زبان خواهد بود و تتمهٔ سخنان درین باب از تفسیر جواهر مطالعه توان نمود . والتوفیق من‌المنان‌المعبود .

آورده‌اند که ابوجهل و احزاب او قصد آن کردند که‌حضرت پیغمبر را بوقت قرائت قرآن ایذاء کنند ، حق سبحانه آنحضرت راازچشم ایشان بوشید و آیت فرستاد که :

(۴۵) و چون میخوانی قرآن را ، می‌سازیم و می‌آریم میان‌تو و میان آنانکه نمی گروند بدان سرای بردهٔ بوشیده از حس تاتـرا ۱ نه‌بینند و آزاری بتو نرسانند و گویند حمالةالحطب(۱) بعد از نزول

۱ ـ مراد از حمالةالحطب ام جمیل است و وی زنـی بوده که هیزم خشك و خار های بسیار جمع کردی و در سر راه‌پیغمبر ریختی تا در پایش خلد و گفته‌اند خانه پیغمبر در همسایگی وی‌بود چون از خانه بدر آمدی و خارهارا نگریستی خار هارا جمع کردی

آیت سورهٔ تبت سنگی برداشته بطلب پیغمبر بیرون آمدو خواست که بر آن حضرت زند او را در خانهٔ ابوبکر نشان دادند و بیامـد و آنحضرت آنجا نشسته بود . ام‌جمیل ، صدیق را گفت صاحب تو کو که مراهجو کرده تا از وی انتقام کشم ؟ ابوبکر گفت او شاعرنیست که زبان بهجای کسی بگشاید . گفت پس **فی‌جیدها حبل من‌مسد** چیست ؟ و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود ؟حضرت رسالت (ص) صدیق را فرمود که از وی بپرس که دربن‌خانه غیرتو کسی را می‌بیند صدیق گفت ای ام‌جمیل دربن خانه غیر ازمن کسی را می‌بینی ؟ گفت با من استهزا میکنی ، بخدای کعبه که نمی‌بینم‌بجز ابن ابی قحافه را ، پس باز گشت وابن آیت نازل شد که ما ترابوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می‌پوشیم ،

(۴۶) و میکنیم (یعنی می‌افکنیم) بر دلهای ایشان پوششها تا درنیابند قرآن را وآن پوشش حائل شود میان دل ایشان وفهم قرآن و می‌نهیم در گوشهای ایشان گرانی تا استماع قرآن نکنند (چون قرآن معجزاست ازحیثیت لفظ و معنی پس ازبرای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان ازفهم معنی وادراك لفظ) و چون یاد کنی آفریدگار خود را در قرآن ، یگانه و یکتا و برگردند کافران برپشتهای خود یعنی بازپس روند ، درحالتیکه گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیهٔ ایشان آنستکه الههٔ ایشان نیز به آلههٔ خود ذکر کنی .

✿ وبزبان ملایمت فرمودی این چه‌نوع همسایگی است که‌بامن‌میکنند
میریختند دررہ توخار با همه   چون گل شگفته بودرخ دلستان تو
و گفته‌اند مراد از **حمالةالحطب** سخن‌چین است زیراسخن‌چین آتش دشمنی میان مردمان برمی‌افروزد .

سعدی فرماید :

میان دوکس‌جنك چون‌آتش‌است   سخن چین بیچاره هیزم‌کش است
کنند این وآن خوش‌دگرباره‌دل   وی اندر میان خاکسار و خجل
میان دو کس آتش افروختن   نه عقل است خود در میان‌سوختن

(۴۷) و ما داناتریم به آنچه ایشان می‌شنوند قرآن را بسبب آن چیز وبرای آن از سخریه ومراد آنستکه قرآن را برای‌استهزاء و طعن در آن می‌شنوند وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی توو وقتیکه ایشان راز گویندگانند یعنی نهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است و در **عین‌المعانی** آورده که **نضربن‌حارث** گفت مـن نمیدانم که محمد[ص] چه‌میگوید ، **ابوسفیان** گفت می بعضی را از سخنان وی راست میدانم ، **ابوجهل** گفت مجنون است و ابـولهب کاهنش خواند و **خویطب** شاعرش لقب نهاد و این آیه در شان‌این جماعت است : یادکن ای محمد چون گفتند ستمکاران (یعنی‌مشرکان) مرصحابه را که شما متابعت نمی‌کنید و از پی نمی روید مگرمردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده‌اند و عقلش زائل شده (یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی)

(۴۷) بنگر که چگونه بزدند برای تو مثل ها و ترا تمثیل و توصیف کردند بمجنون وساحر و کاهن و شاعر پس گمراه گشتند ایشان از طریق ، پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی‌یابند بطعنهٔ تو بروجهی که موجه باشد بلکه در کار خودگم شده‌اند وحیران مانده در وصف تو سخنان نقیض میگویند . گاهی ترا شاعر دانند و شعر از کمال عقل میتوان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است .

(۴۹) و گفتند کافران که منکر بعث‌اند آیاآن هنگامی که بشویم ما بعد از مرك بمرور زمان استخوان هـا و خاك های ریزه شده ؟ آیا برانگیخته‌گان شویم آفریدهٔ نو و تازه (استبعاد کردند که خاك خشك مخلوقی تر و تازه چون شود)

(۵۰) بگو گردید شما (امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید بتن‌خود سنك یا آهن)

(۵۱) یا آمرزیده از آن چیز ها که بزرك است و وقعی‌دارد

در سینهٔ شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیات ابعداست البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند ، پس زود باشد که گویند کیست که بازآرد مارا یعنی زنده سازد پس ازمرگ ؟ بگو آنکس که بیافرید شمارا اول بار که خاك بودید پس آنکه خاك را تواند جان دادن در بدایت هم خاك را زنده توان ساختن درنهایت پس زود باشد که حرکت دهد بجانب تو سر های خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند ایشان از روی انکار واستبعاد سر خود بجنبانند و گویند کی خواهد بود این بعث و حشر ؟ بگو شاید که باشد نزدیك چه هرچه آینده است او را نزدیك توان گفت وبعث شما واقع خواهدشد

(۵۲) در روزی که بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخهٔ اخیر ، بجهت قیام از قبور ، پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را درحالتیکه قائل باشید بستایش حق . درخبر آمده است که خلایق از قبور برآمده خاك از سر ها می افشانند و میگویند **سبحانك اللهم وبحمدك** و در **تفسیر بصائر** حمدرا بمعنی امر داشته چنانچه در آیهٔ **فسبح بحمد ربك** (ای صل بامره) پس معنی آیه چنین بود که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود درنك نکردید مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه بینند زندگی خود را در دنیا اندك شمرند نسبت با آن ها پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندك شمرد و این اندك فانی را در کار آن بسیاری باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت درنماند .

نظم

بدنیا توانی که عقبی خری بخرجان من ورنه حسرت خوری
کسی گوی دولت زدنیا برد که با خود نصیبی بعقبی برد

آورده‌اند که مشرکان مکه در ایذای صحابه قولا و فعلا تقصیر همی کردند و مؤمنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه

رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت فرمود که مرا حق سبحانه بدینها نفرموده آیت آمد که :

(۵۳) وبگو مربندگان مرا یعنی مؤمنان راکه با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابلهٔ جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم‌الله .

در **تبیان** آورده که یکی مر **فاروق** را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله شتم کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمهٔ احسن شهادتین است یا امر معروف و نهی از منکر . محققان برآنند که کلمهٔ نیکوتر آنستکه کسی را یاد نکنند مگر به نیکوئی و اگر یکی درشتی کند در برابر او بنرمی سخن گوید ، بدرستیکه شیطان هست مرآدمی را دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و جز بهلاك او نکوشد .

(۵۴) آفریدگار شما داناتر است بحال شما (بقولی مخاطب مؤمنانند ایشان را میگوید) اگر خواهد خدای ببخشد بر شما واز جور کافران برهاند و اگر خواهد عذاب کند شما را بتسلط کفار برشما و گفته‌اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال و اقامت بر گناه (و بقولی خطاب با کافرانست میفرماید که اگر ببخشد برشما و عذاب دنیا تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است) و نفرستادیم ترا که محمدی ، بر کافران نگاهبانی که ایشانرا از کفر نگاهداری یا پایندانی که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب با مؤمنانست معنی آیت این باشد که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مؤاخذه نخواهی شد به کردار ایشان .

(۵۵) و آفریدگار تو داناتر است به آنکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرونگذارد ودر **انوار** فرموده که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر

باشد و گرسنه و برهنه چند متابعت او کنند ؟ حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان وزمین هرکرا خواهیم برای نبوت برگزینیم ، بدرستیکه افزونی دادیم بعضی پیغمبران را بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت وموسی را بمکالمت ومحمد را بمعراج و رؤیت و شفاعت و دادیم داود را کتابی زبور ، پس شرف اوبدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سورة است کـه درو احکام حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظه و وصف رسالت پناهی و ستایش امت اواست وذکر زبورتنبیه است برتفضیل آنحضرت چه درآنجا مذکور استکه **انه خاتم‌النبین و امته خیرالامم** و در آیت **ولقد کتبنا فی‌الزبور** (۱) ایمای بدین معنی هست .

نظم

ای وصف تو در کتاب موسی وی نعمت تو در زبور داود
مقصود توئی ز آفرینش باقی بطفیل تست موجـود

آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهت الزام ایشان آیه فرستاد که :

(٥٦) بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنان را که‌گمان بردید که ایشان خدایانند بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند ، پس ایشان نمیتوانند تغییر دادن آن را یابردن ازقبیلهٔ شما بقبایل‌دیگر

آورده‌اندکه نبوملیح ملائکه را وبنو خزاعه جن را میپرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان در کفر بماندند آیت آمد که :

(٥٧) آن گروه از ملائکه و جن آنانند که میخوانند‌کافران ایشان را و میپرستند ، ایشان میجویند بپروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او ، هرکدام نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنهاکه مقربان درگاهند از ملائکه وجن‌توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه

بدانحضرت آرد ملخص سخن‌آنکه معبودان شما محتاج معبودبحق‌اند و امید میدارند بخشش او را و میترسند عذاب او را ، بدرستیکـه عذاب آفریدگار تو هست سزاوارآنکه ازو حذر کند و چون معلوم شد که اینان در بیم و امیدند همچون‌سایر بندگان پس چگونه‌ایشان را برستش توان کرد .

(٥٨) و نیست هیچ شهری و دیهی مگر آنکه ماهلاك کننده اهل آنیم بمرك و فنا ، پیش از روز قیامت یا عذاب کنندهٔ آن بقتل و قحط و جزآن ، عذابی سخت یعنی اگر مؤمن وصالحند بمرك و اگر کافر و فاسق‌اند بعذاب ، هست این حکم در لوح محفوظ نوشته شده . آورده‌اند که قریش از حضرت رسول معجزه ها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفارا زرخالص سازد وجبال را محو کند تازمین گشاده و صالح زراعت شود و جوی ها روان سازد تا باغ‌وبوستان ها سازند حق تعالی این آیت ها بدیشان بنمود و فرمود که :

(٥٩) و باز نمیدارد ما را از آنکه فرستیم معجزات مقترحهٔ قریش را مگر آنکه تکذیب کردند به آیات مقترحهٔ خویش‌پیشینیان (یعنی‌امم گذشته) معجزات طلبیدند وما بردست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ایشان را مستاصل گـردانیدیم پس آنچـه میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند‌گروید هرآینه عذاب‌استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده‌ایم که ایشانرا مستأصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان خـواهیم آورد و بدادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان ، پیدا و هویدا یعنی‌ازجملهٔ اهلاك امم بسبب تکذیب ایشان آنستکه‌ثمود از صالح معجزه‌طلب کردند ۱
و خدای ایشان را از سنك . ناقه بیرون آورد ، پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند وبتمامی هلاك شدند و نمی‌فرستیم مامعجزات مقترحه را مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول برکفر راسخ باشند هرآینه مستاصل شوند

(٦٠) و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور بدرستیکه آفریدگار تویعنی عذاب او فرا خواهد گرفت‌مردمان

را یعنی هلاك خواهد کرد (تعبیر بلفظ ماضی بجهت وقوع‌است[۱])
و نگردانیدیم آن خواب را که بتو نمودیم مگر فتنهٔ آدمیان یعنی
سبب آزمایش ایشان و مراد رویای عام **حدیبیه** است که حضرت‌در
خواب دیده بود کـه عمره گذارد و خانه را طواف نموده سعی و
حلق بجای آورد و صحابه توجه فرمودند و در آن سال عمره‌میسر
نشد منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد وحال
آنکه حکم الهی آن بوده که واقعه در سنهٔ آتیه بظهور رسدوقومی
از علماء دین قول تردد دارند جهت آنکه سورهٔ مکی است و این
قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب درمکه دیده باشد ودرمدینه
حکایت کرده و گفته‌اند خوابی که سبب فتنهٔ آدمیان شد آن بـوده
که حضرت در واقعهٔ دید که قومی از بنی امیه بر منبر اودویدند و
آنجا برمی‌جستند همچون بوزنه و فتنه آن بوده‌که در ایام حکومت
ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو
نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتنان خلق شد چه بعد از
حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز
طعن کردند و کفـار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق نمودند و
و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را در قرآن برای فتنهٔ مردمان .
آورده‌اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند‌که در
دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل گفت محمد می‌گوید‌که آتش
دوزخ سنك را می‌سوزد و باز می‌گوید که درخت میروید این‌بغایت
عجب است و عجب ازیشان بوده که از درخت سبز آتش‌می‌گرفتند
کما قال‌الله تعالی : **جعل لکم من‌الشجرالاخضرنارا** و هیچ فکری

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و اذ قلنا لك ان ربك‌احاط بالناس
و ما جعلناالرؤیا التی اریناك الافتنة للناس و الشجرةالملعونة فی‌القرآن
و نخوفهم فیما یزیدهم الاطغیانا کبیرا »
در این آیه کلمهٔ **احاط** بلفظ ماضی آورده است بجهت وقوع‌امل‌میباشد

نمیکردند که آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت‌در
آتش برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احتراق
محافظت‌میکند و احشای شتر مرغ را بوقت فروبردن جمرات آتش‌از
سوختن نگاه میدارد تواناست برانبات شجرهٔ در دوزخ و زقـوم را
شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن گناه‌کارانند و لعنت‌متوجه
ایشانست و مبغوضه باشد چون طعام ملعون (ای ضار مکروه) و بعضی
تاویل کرده‌اند شجره را بابوجهل‌یا حکم‌بن‌العاص که پدر مروان‌است
و **ابن‌الحجر** گفته که آن شجره یهودند و میترسانیم کافران را به
انواع تخویفات چون نارسعیر و زقوم و امثال آن ، پس نمی‌افزاید‌آن
تخویف ایشان را مگر سرکشی بزرك یعنی گزاف‌کاری و ستیزه از
متجاوز شده و چون تکبر ایشان را بجهت وسوسهٔ ابلیس است از
استکبار وی متعاقب این آیت خبر داد که .
(٦١) و یاد کن چون گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید
مرآدم را بجهت تعظیم او ، پس سجده‌کردند همهٔ ایشان ،مگرابلیس
که سجده نکرد و چون خدای گفت‌که چرا سجده نکردی ، گفت
آیا سجده کنم (یعنی نکنم) مرآنکس را که آفریدی از گل ؟
پس خدای برو لعنت کرد و از درگاه خویش براند .
(٦٢) گفت ابلیس دیگر باره ، خبرده مرا این را که گرامی
کردی و فضل دادی برمن چرا و او از خاکست و من از آتش
اگر واپس داری مرا و مرك مرا تاخیر کنی تا روز قیامت هرآینه‌از
بیخ برکنم فرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل
شوند مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت
و محافظت تو .
(٦٣)گفت خدای مراورا که برو (امر اهانت است وابعاد(۱)

۱ ـ آیه اینست : « قال اذهب فمن تبعك منهم فان جهنم
جزاؤکم جزاءً موفورا »
میفرماید اذهب امر است از برای اهانت و خواری و دوری از
درگاه عزت پروردگارونیزجزاؤکم را جمع استعمال‌فرموده برای تغلیب

یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در بی مهم خود رو) پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تـو برد از ذریت آدم ، بدرستیکه دوزخ باداش شماست (یعنی از آن تو و ایشان . تغلیب کـرده است مخاطب را بر غائب یعنی ترا و همهٔ متابعان ترا باداش دهیم)جزای تمام (یعنی عذاب بردوام)

(۶۴) واز جای بجنبان وبلغزان ، هرکرا توانی لغزانیدن‌ازایشان به آواز خویش یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است ،

امام زاهدی از **ابن عباس** رضی‌الله عنه نقل میکند که‌هر آوازی که نه در رضای خدای از دهان بیرون آید آواز شیطانست وبرانگیزان بریشان سواران وپیادگان خودرا یعنی دهوانی که معاون‌تواند دروسوسه واغوا همه‌را جمع کن درتسلط بریشان وشرکت کن باایشان درمال ها تا از حرام جمع کنند یا برباد دهند یا در معصیت صرف نمایند و در فرزندان ایشان نیز شریك شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبدالعزی و عبدالشمس و امثال آن تسمیه نمایند و وعده دهایشان‌را بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث‌وحشر و بهشت و دوزخ و وعده نمیدهد شیطان مگر بفریب یعنی خطا را درصورت صواب می‌آراید .

(۶۵) بدرستیکه بندگان خالص من که بحکم **هولاء فی‌الجنة** برای بهشت آفریده شده‌اند . نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط وقدرت یعنی همه‌کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا

امام قشیری فرموده که بندهٔ حق آنکسی است که در بند غیر نباشد . **شیخ عطار** قدس سره میفرماید که :

چوتو دربند صدچیزی خدارا بنده چون باشی؟
که تو در بند هر چیزی که هستی بندهٔ آنی

و بسنده‌است پروردگارتو نگاه داربندگان خود ازاضلال‌ابلیس .

(۶۶) پروردگار شما آنست که بقدرت کامله میراند و روان

می‌گرداند برای شما کشتی را در دریا تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور بدریا بدست نیاید ، بدرستیکه او هست بشما‌مهربان که کار های مشکل را بر شما آسان میگرداند و اسباب مایحتاج شما مهیا می کند .

(۶۷) و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرقه شدن‌در دریا ، گم شود و برود از خاطر های شما هرکه او را میخوانید و میپرستید مگر او که خداوندیست یگانه و یکتا که در آن محل‌جز او را نمیخوانید و نجات جـز از حضرت او نمیخواهید ، پس آن هنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و بـرسانید بسوی بیابان ، برگشتید از توحید وباز روی بپرستش بتان می‌آورید و هست‌آدمی نیك ناسپاس مرنعمت خداوند خود را .

(۶۸) آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید (یعنی‌ایمن مباشید) از آن که فرو برد شما را بکرانه از زمین یعنی آنکـه قادر است برآنکه شما را آب فرو برد ، تواناست برآنکه در خاك نهان کند یا فروفرستد برشما بادی که‌سنك برشما افکند یعنی قادراست برآنکه شما را سنك باران کند ، پس نیابید برای خود نگاهدارندهٔ که شما را از آن محافظت کند .

(۶۹) آیا ایمن شدید آنرا که باز گرداند شما را و درآرد در دریا باری دیگر یعنی آرزو در دل شما افکند تادیگربار درکشتی نشینید پس بفرستد برشما شکنندهٔ ازباد یعنی بادی‌برانگیزاند که‌کشتی را بشکند ، پس غرقه گرداند شما را بسبب آنچه ناسپاسی کردید ، پس نیابید برای خویش برما به‌آن غـرقه کردن از آتش درآینده که داوری کند و خواهد که انتقام‌کشد از ما .

(۷۰) و هرآینه گرامی کردیم ، فرزندان آدم را وبرداشتیم ایشان را (یعنی سوار گردانیدیم) در بیابان به چهارپایان ودردریا برکشتی ها و روزی دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و افزونـی

دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریدیم افزونی دادنی .

علماء را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و درین ترجمه بقول جامع اکتفا میرود .

صاحب **بحرالحقایق** قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسمت است جسدانی و روحانی ، جسدانی تمام ایشان را باشد از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت انسانست بیدین وتصویر در رحم وحسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی وذوائب (۱) وتمیز بعقل و افهام بنطق واشارت و خط و راه یافتن یاسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دوقسمست ، عامه وخاصه . اما آنچه عام است مؤمن وکافران در آن شریکند چون نفخ روح دریشان و اخراج از صلب آدم و استماع قول **الست بربکم** و انطاق بجواب **بلی** و عهد بر عبودیت و زایانیدن بر فطرت و ارسال بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی وتخویف ازعقوبات نیرانی و اظهار آثارقدرت و دلائل و معجزات برای ایشان اما کرامت و روحانیت خاصه آنستکه انبیاء و اولیاء و مؤمنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق وآداب و سیر الی‌الله و فی‌الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که در حد حصر درنیاید . **محمدبن کعب** گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم از ایشانست .

ای شرف دودهٔ عالم بتو   روشنی دیدهٔ عالم بتو
کیست درین خانه که خیل تو نیست؟   کیست برین خوان که طفیل تو نیست؟
از تو صلائی بالست آمده   نیست بهمانی هست آمده

در **حقایق سلمی** آورده که گرامی ساختیم آدمیان رابمعرفت

۱ ـ ذوائب گیسوان و موهای بنا گوش . سلمان ساوجی فرماید :
تقی‌الله لیلاً کصدع الکواعب   شبی عنبرین موی ومشکین ذوائب

و توحید و برداشتیم‌ایشان را در برنفس و بحر قلب و گفته‌اند برآنست که ظهور دارد از نعوت وصفات و بحر آنچه مستور است ازحقایق ذات و در **تاویلات** کاشی مذکور است که بر عالم اجساد بوده و بحر عالم ارواح و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست ازهر دو و روزی دادیم ایشان را ازطیبات علوم و معارف و تفضیل‌ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات به آن‌که ایشان را بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستثنی جنس ملائکه‌اند یا خواص ایشان وعلماء را در تفضیل‌ملك و بشر مباحث دور و دراز است ، آنچه جمهور اهل سنت برانند آنستکه رسل بنی آدم فاضل‌ترند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضلند از اولیای بنی آدم واولیای بنی‌آدم شریفترند از اولیای‌ملائکه و صلحاء اهل ایمان افضلند بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهترنداز فساق اهل ایمان .

امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی‌آدم مؤمنانند چه کفار را بنص **و من یهن‌الله فماله من مکرم** از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مؤمنان بدانست که ظاهر ایشانرا بتوفیق‌مجاهدت بیاراست و باطن ایشان را بتحقیق مشاهدت منور ساخت و چنانچه‌کافهٔ مؤمنان را تکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را بتکریمی خاص اختصاص‌داد ازجمله مرتبهٔ رضا که **رضی‌الله‌عنهم‌و رضوا‌عنه** ودرجهٔ محبت **یحبهم ویحبونه** وتشریف ذکر **فاذکرونی‌اذکرکم** و علی الجمله این آیت دلیل فضیلت و جامعیت انسانست که از همهٔ مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی اوست و بس‌چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان کرد (۱)

۱ ـ آیه شریفه اینست : « ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهــم من‌الطیبات و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا »

نظم

آمد آئینه جمله کون ولی   همچو آئینه‌اش نگرده جلی
ننمود اندر او بوجه کمال   صورت ذوالجلال و الافضال
زانکه بودابن تفرق عددی   مانع از سر جمعی احدی
گشت آم جلای این‌مرآت   شد عیان ذات او بجمله‌صفات
مظهری گشت کلی وجامع   سر ذات و صفات او لامع
شد تفاصیل کون را مجمل   بر مثال تعین اول
بوی این دایره مکمل شد   آخرین نقطه عین اول شد

(۷۱) یادکن روزی را که بخوانیم هر گروهی را ازمردمان بپیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی یا کتابی که بدیشان منزل شده چنانچه‌خطاب کنند که یا اهل‌القران و یا اهل الانجیل یا مقدمی که در مـذهب متابعت او کرده باشند چنانچه ندا زنند که یا حنفی یا شافعی یـا بدین و ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم یایهودی یا مجوس وگفته‌اند **امام** [۱] جمع ام است ، فردا خلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی یا شرف **حسن** و **حسین**[ع] یا برای آنکه اولادالزنا رسوا نشوند .

در **لباب** از حضرت **مرتضی علی** نقل میکندکه در آن‌روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و منزل بر ایشان وسنت‌پیغمبر ایشان قولی آنستکه تعلق انساب (۲) بریده گردد وسنت اعمال بماند

---

۱ ـ آیه‌شریفه اینست : « یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئك یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا »

۲ ـ از زمانهای پیشین تعلق انساب در میان طـوایف و ملل مختلفهٔ گیتی رواج داشته و بسیاری از ملل و طوایف درحفظ نسب خویش کوشا بودند . امروز نیز مسئلهٔ خون و نژاد در عالم یکی از عوامل مهم سیاسی بشمار میرود بویژه در عصر حاضر توجه علماء

پس هرگروهی را بکتاب عمل ایشان باز خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا ، پس هرکرا داده شود نوشته عمل او بدست راست او پس آن گروه میخوانند کتاب خـود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در آن نامه عملهای نیکو می‌بینند وستمدیده نشوند در مزد خود بمقدار فتیلهٔ که ازو سنخ بین‌الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیت دلالت دارد بر آنکه هرکرا نامه بدست چپ دهند از خجـالت و حیرت زبانش از خواندن درماند .

(۷۲) و هرکه هست درین دنیا نابینا یعنی‌دیدهٔ دلش راه‌صواب

✡ ودانشمندان وسیاستمداران بنژاد بیش از پیش شده است .

علماء و دانشمندان خاور و باختر در موضوع نژاد و انساب ملل کتابها نگارش نموده راجع بمذاهب و عادات و عقاید و زبان اقوام مختلفه فحص و پژوهش بسیاری کرده‌اند .

دانشمندان و علمای اسلامی نیز کتابهای گرانبهائی در موضوع نژاد و انساب وعقایدملل مختلفه تالیف کرده‌اند مانند**جمهرةالانساب** و **سبائك‌الذهب فی‌معرفت قبائل‌العرب** و **الملل والنحل**. کتاب ملل و نحل را **ابوالفتح محمد** شهرستانی (شهرستان خـراسان) تالیف نموده است این کتاب در شرح عقاید فرق مختلفه و مشرب های فلسفی نوشته شده و هم در این کتاب بطور مجمل اشاره بـه اصل برخی از طوایف کرده است. ۱

کتاب **الملل والنحل** بزبان تازی نگارش یافته لیکن در زمان شاهرخ پادشاه تیموری این کتاب را **افضل‌بن صدر اصفهانی** ترجمه بفارسی‌نموده این‌ترجمه امروزخیلی کمیابست ، نسخهٔ معتبرونادرالوجودی از ترجمهٔ این کتاب در کتـابخانهٔ دانشمند ارجمند سرکار سروان **علی‌فولادولد** (استاددانشکدهٔ افسری) موجوداست که علاوه‌برندرت از نظر خوبی خط و کاغذ بسیار گرانبهاست .

نه‌بیند ، بس اودرآخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وگمراه‌تر از نابینا بجهت زوال استعداد و عدم فرصت ، محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هرکه اینجا روی توبه نه بیندآنجا جمال مغفرت مشاهده نکند .

آورده‌اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد(ص) ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یکسال ما را به بت برستی بگذاری و زمین طایف را که آرامگاه ماست چون حریم مکه محترم گردانی و ما را درنماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو برسند که چراچنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیت آمد که :

(۷۳) بدرستیکه خواستند ثقیف که بگردانند ترا ، ازان‌چیزی که وحی کردیم بتو تا افتراکنی و بربندی برما جز آنچه‌وحی کرده‌ایم یعنی بگوی که نمیگذاریم تراکه استسلام حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگرچه بسرانگشت باشد و آنحضرت را از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارك خطور کرده که‌چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من این را کاره ام . این آیت فرود آمد که میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما وبدوستی گیرند

(۷۴) واگرنه آنست که ترا ثبات دادیم برراستی بمدد عصمت خود ، بدرستیکه نزدیك بود که میل کنی بسوی آرزوی ایشان میل کردنی اندك . محققان گفته‌اند آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه معنی‌آیت اینستکه تو درصدد میل بودی اگر ما ترا ثابت گردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیك شوی بمیل و این تصریح است به‌آنکه بمیل نزدیك نشد بس میل کجا بوده باشد .

در **تبیان** گوید که آن‌حضرت معصوم بوده اما برای تخویف آیت آمد تا میل بسخن مشرکان نکند این آیت آمد که :

(۷۵) آنگاه که میل میکردی هرآینه می چشانیدیم ترا عذاب زندگی یعنی در دنیا و عذاب مرك یعنی در آخرت ، بس نمی یافتی

تو برای خود بر دفع یا یاری که بسبب او ازان باز رهی . **امام ثعلبی** آورده که بعد از نزول این آیات آنحضرت فرمود که**اللهم لاتکلنی الی نفسی طرفة عین** .

بیت

الهی بر ره خود ، دار مارا　　دمی با نفس ما ، مگذار ما را

آورده‌اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بحدی افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد .

(۷٦) و بدرستیکه خواستند اهل مکه تا ترا بلغزانند بدشمنی ها از زمین مکه یا ترا بیرون کنند از آن و آنگاه که چنان شود درنك نکنند پس از رفتن تو مگر زمانی اندك و آن چنان بود که بعد از هجرت باندك‌زمانی واقعهٔ بدر دست داد و هلاك گشتند وقولی آنستکه یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمده گفتند ای ابوالقاسم مقام انبیای بیشین‌زمین شام بوده و اگر تو بیغمبری‌وخواهی که ما ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی‌آن حضرت عزم سفر شام مصمم فرمود واین آیت آمد که یهود خواهند که از زمین یثرب دور افکنند و اگر چنین باشد بس از تو چندانی نیایند آنحضرت فسخ عزیمت نموده و اندك زمانی را قبایل یهودبقتل و اجلا معذب شدند بس بدین قول آیت مدنی باشد و بقول‌اول‌مکی بس میفرماید که سنت نهاده‌ایم ما .

(۷۷) سنت‌نهادنی بر آنها که‌فرستادیم بیش ازتو ، ازفرستادگان
ما و آن سنت هلاك امتانست بتکذیب بیغمبران و نیابی تو مر سنت ۱
مارا تغییر وتبدیلی .

(۷۸) **اقم‌الصلوة لدلوك‌الشمس** ، بپادار نماز رابعد اززوال آفتاب (لام بمعنی بعد است چنانچه لخمس‌خلون ، ای بعد خمس) تا تاریکی شب بعد از زوال نماز بیشین و تا غسق‌اللیل نماز شام و خفتن **و قرآن‌الفجر** (و بپای دار نماز بامداد را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن درو فرض است) بدرستیکه نماز بامداد ، هست

دیده شده (یعنی بینند او را ملائکه لیل و نهار) فرشتگان شب اورا مشاهده می کنند و در آخر دیوان عمل لیل ثبت می نمایندو ملائکه روز او را می‌بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو می کنند ،

(۷۹) و بعضی از شب ، **پس** بیدارشو بقرآن یعنی بنماز زیادتی مرترا بصلوات مفروضه یا فضیلتی مرترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو ، شایدو البته چنین بود که بداردخدای تو ، ترا در مقامی بستایش همهٔ ستایندگان و آن مقام شفاعتست که حضرت رسالت را در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او برهمه مشرف باشد و در **زادالمسیر** آورده که حق تعالی وی را روز قیامت بـر عرش نشاند و در **لباب** از عمر نقل میکنند کـه حضرت پیغمبر در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیك گرداند مرا خدای و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست : **یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش** و معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در آن آیت که **ان الذین عند ربك** (یعنی مراد مکانت است نه مکان و منزلت است نه منزل) **امام ثعلبی** آورده که استوای حق سبحانه برعرش بر وجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بوده چه ازلا و ابدا قائم بذات خوداست پس نشاندن مصطفی برعرش یا برزمین نسبت با ذات حق یکسانست و مقصود از اجلاس او برعرش تکریم و تعظیم آن حضرتست .

در **عین المعانی** آورده که مقام محمود ، مقامیست از عرش که پیغمبر را بدو گرامی کنند . قولی آنستکه مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آن حضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم و خواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند ،

نظم

نی همین زیر لوای دولتش مائیم و بس   آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است

صاحب **فتوحات** قدس سره فرموده که مقام محمود . مقامی است مرجع جمیع مقامات و مظهر تمام اسمای الهیه که مختص است

بمقامات و آن خاصهٔ حضرت محمد است و بـاب شفاعت درین مقام گشاده میشود .

و در **بحرالحقایق** فرموده که محمودالله است و قیام حضرت پیغمبر بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است

نظم

ای ذات تودردو کون مقصودوجود   نام تو محمد و مقامت محمود

(۸۰) وبگو ای پروردگار من ، درآر مرا در قبر، درآوردنی پسندیده و بی‌ندامت و بیرون آر مرا ازو ، بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا درآر بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا درآر به مکه بجهت فتح و بیرون آر بسوی حنین یادرآر ببهشت و بیرون بر از دنیا یادرآر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهدهٔ تبلیغ و رسالت و بده مرا از نزدیك خود حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده

(۸۱) و بگو آمد حق (یعنی اسلام) و ناچیز شد باطـل (یعنی شرك) و گفته‌اند حق قرآن است و باطل شیطان ، هرکجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد .

مصرع

دیو بگریزد ازان قوم که قرآن خوانند

بدرستیکه باطل هست نیست و نـاچیز گشته . **امام قشیری** فرموده که حق آنستکه برای خدای بود و باطل آنکه برای غیراو باشد . صاحب **تاویلات** برآنستکه حق وجود ثابت واجب است عز شانه که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوالست وچون اشعهٔ لمعات وجود حقانی ظاهرگردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود .

نظم

همه هرچه هستند ازان کمترند   که با هستیش نام هستی برند
چو سلطان عزت علم برکشد   جهان سر بجیب عدم در کشد

(۸۲) و فرو میفرستیم بتو از قرآن ، آنچیزی که او شفاست

مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یـا شفاست مربیماری جهل و شبهه را و واضح آنستکه من(۱) رابیانی دارند یعنی همهٔ قرآن شفاست از مرض های صوری و معنـوی و قلبی و قـالبی و بخشایش است مرمؤمنان را که بدو نفع می گیرند و نمی‌افزاید قرآن مرستم‌کاران‌را مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدونمیگروند .

(۸۳) و چون انعام کنیم ما ، برآدمی بصحت و توانگری و ایمنی ، روی بگرداند از یاد ما (مراد کافرانست که چون خـدای نعمت دهد او را بانزال کتاب و ارسال رسول و غیر آن از نعمت های ظاهر و باطن اعراض‌کند و بنفس خود دور شود وکرانه‌گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید وازطریق حق برطرف رود و چون برسد بدو بیماری وفقر وترس باشد ناامید از روح الهی یعنی جاهل بوده بفضل بادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مؤمن در نعمت‌شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید .

(۸۴) بگو که هرکس عمل میکند برطریقهٔ کـه مشاکل حال او باشد از خیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت‌اعراض و در محنت یأس دارد و مؤمـن در سراء سپاسداری و در ضراء شکیبائی نمیکند و گفته‌اند **شاکلة** طبیعت است یا عادت یا دیـن یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع است به آن که هرکس آن کند که ازو سزد .

مصرع

هرکسی آن کند کزو شاید

از **شبلی** قدس سره پرسیدند که‌کدام آیت درقرآن امیدوارتر است ؟ فرمود که **قل کل یعمل علی شاکله** گفتند دراین آیت ازرجا چه چیز است ؟ گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی‌او

۱ ـ آیه اینست : « و ننزل من القرآن ماهو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزیدالظالمین الاخسارا »

شاید و از خدای وفا و عطا آید و آنچه از کریمی او سزد

بیت

از من گنه آیدو من آنیم   وزتو کرم آید و تو آنی

پس پروردگار شما ، داناتر است به آنکس که او راه یافته‌تر است و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر بجهت دین و مذهب .

آورده اند که کفار عرب نضربن حارث و ابی‌بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حـال حضرت پیغمبر استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده‌گفتند ای صنادید عرب ما دانسته‌ایم‌که ظهورپیغمبری نزدیکست و از سخنان شما رایحهٔ احوال نبی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش ازو برسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است وروح چیست و اگر هرسه سؤال را جواب دهدیا هیچکدام را جواب‌ندهد بدانید که او پیغمبر نیست واگر دورا جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلسی ساخته از آن حضرت سؤال فرمودند آن دو سؤال را جواب آمد ودر قصه روح این‌آیت نازل شد که :

(۸۵) و میپرسند ترا از کیفیت‌روح (۱) که بدن‌انسان بدوزنده است ، بگو روح از امر پروردگار من است یعنی از مبدعاتی که بامرکن کائن شده بی ماده و او از آن جمله است‌که مخصوص‌است بعلم خدای و غیر حق سبحانه بدوَ دانا نیست و داده نشده‌اید شما از دانش مگر اندکی نسبت باعلم خدای .

شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی‌که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عـاریت است

۱ـ آیه‌اینست : « یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم‌من‌العلم الا قلیلا »

نزدیك ما و به بسیاری از آن نرسیده‌ایم پس ما علی‌الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد .

(٨٦) و اگر خواهیم ما ، هرآینه ببریم آن چیزی را که از قرآن وحی کرده‌ایم بتو یعنی از صدور ومصاحف محو کنیم ، پس نیابی تو برای خود به آن یعنی نیابی بعد از بردن آن برماوکیلی که آنرا استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد .

(٨٧) لیکن رحمتی‌است از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند ، بدرستیکه فضل او هست بر تو بزرك که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام‌محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد ،

(٨٨) بگو ای محمد ، اگر جمع شوند آدمیان و پریان که تو مبعوث بدیشانی واتفاق کنند برآنکه بیارند بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل او را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب ، نیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند . این آیت در جواب نضربن‌حارث فرود آمده که میگفت **لوشئنا لقلنا مثل هذا** (اگر خواهیم مثل این قرآن بگوئیم) حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن و اگرچه باشند برخی ازیشان مربعضی را هم پشت و مددکار

(٨٩) و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریرو بیان را برای مردمان درین قرآن از هرنوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن ، پس سرباز زدند بیشتر مردمان و نخواستند ، مگر ناسپاسی را که انکار حق است .

آورده‌اند که ابوجهل و عینه و شیبه با جمعی دیگر ازقریش گفتند ای محمد تو دانی که شهری از بلدهٔ ما تنك عیش تر و کم آب‌تر نیست ، پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمین های قابل زراعت پدید آید وجوی ها چون انهار شام و عراق‌روان

ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگوی تا ملائکه را برای‌صدق دعوی تو بفرستد و ترا کوشکهای از زر ونقره بدهد تا ازدرویشی برهی و بگو تا آسمان را برسر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعدازالزام حجت بریشان با اعجاز قرآن این‌آیت ها درخواستند و عبدالله‌بن‌امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم تا نردبان بنهی و بر آسمان روی و من در تو نگرم و نسخهٔ بیاری بنام هریك از ما کـه بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم‌که ترا تصدیق نخواهم کرد ، حق سبحانه این آیت فرستاد‌که ،

(٩٠) و گفتند متعنتان قریش ، تصدیق نکنیم مرترا تا وقتیکه روان سازی برای ما اززمین مکه چشمهٔ بر آب که هرگزکمی‌نکند

(٩١) یا باشد ترا بوستانی از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل براین درختان پس روان گردانی جوی های آب در میـان آن بوستان روان کردنی .

(٩٢) یا تا وقتیکه بیفکنی آسمان را همچنانکه گمان بردی‌و وعید کردی‌که **او تسقط علیهم کسفا من السماء** برسر ما پاره پاره یا بیاری خدای را و فرشتگان را درمقابله یعنی عیان بما بنمائی یا بیاری ایشان را بگواهی برسالت خود ،

(٩٣) یا باشد ترا خانهٔ از زر که در آنجا بنشینی یا بروی به آسمان و تصدیق نکنیم مربرآمدن ترا به آسمان تا وقتیکه فرود آری بر ما کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تـو نوشته باشد ، بگو پاکست پروردگار من ازان که بر وی تحکم‌کنند یا از آنکه کسی را قدرت شریك وی سازند وشما آنچه از من میطلبید بجز وی کسی برآن قادر نیست ، آیا هستم من‌مگر آدمی فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردنـد الا معجزهٔ که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حقست نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مرسخنان ایشان را

مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله :
ولو نزلنا کتابا فی قرطاس [۱] و قوله : **ولوانزلنا ملکا** (۲)
و قوله : **ولو فتحنا علیهم بابا من السماء** (۳)

(۹۴) و منع نکرد مردمان را (یعنی اهل مکه را)ازآنکه ایمان آوردند وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد (ص) مگر آنکه گفتند آیا برانگیخت خدای آدمی را رسول ؟ یعنی این سخن منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و این خطا می‌کردند زیرا که تجانس موجب تواس است و تخالف مقتضی تنافر ، پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تاافاده واستفاده در میان پدید آید و چون کافران می‌گفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق سبحانه رد شبههٔ ایشانرا میفرماید که :

(۹۵) بگو اگر بودندی بجای آدمیان در زمین فرشتگان‌مانند آدمی ، میرفتندی بر قدمهای خود ، درحالتیکه مقیم بودندی وآرام گرفته در زمین ، هرآینه‌میفرستادیم بدیشان از آسمان فرشتهٔ راپیغمبر یعنی از جنس‌ایشان رسول‌بدیشان میفرستادیم تا باهم مجتمع‌توانستندی شد و ازو تلقین نوانستندی گرفت چه در تعلیم وتعلم تناسب‌وتجانس شرطست وچون سکنهٔ زمین آدمیانند ، پس رسول ایشان نیزآدمی‌باید

نظم

او بشر فرمود خود را مثلکم   تا بجنس آیند وکم گردند وکم
زانکه‌جنسیت‌عجائب جاذبی‌است   جاذبش جنس‌است هرجاطالبی‌است

در **لباب** آورده که کافران گفتند گواه رسالت تو کیست ؟ آیت آمد که :

(۹۶) بگو خدا بسنده است گواه میان من و شما و شهادت خدای معجزهٔ استت بر دست آن حضرت چه معجز بزبان حال ناطق است به آنکه محمد رسول اوست . پس گواهی معجزه جاری‌مجری قول حق است بر صدق دعوی ، بدرستیکه خدای هست بر بندگـان

۱ و ۲ سورهٔ انعام آیهٔ‌هفتم و هشتم ۳ ـ سورهٔ حجر آیهٔ ۱۴

خود دانا که اسرار و احوال پوشیدهٔ ایشان را میداند ، بیناکه‌اعمال و افوال آشکارای ایشانرا میداند .

(۹۷) و هرکرا راه نماید خدای حکم کند بهدایت اووتوفیق دهد ، پس او راه یافته است و هرکرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فروگذارد ، پس نیابی تو گمراهان را دوستان که‌نصرت کنند ایشان را بجزای و حشر کنیم ایشان را روز رستخیز برروی های ایشان .

در **صحیحین**[۱] از روایت **انس‌بن مالک** وارد است که از حضرت رسالت پرسیدند که چگونه روند بر روی های خود؟فرمود که آن کسی که ایشان را می‌برد برقدمهای ایشان ، قادر است که ببرد بر روی های ایشان اما آنست که ایشان پرهیز میکنند برروی خود از هر پلیدی و خواری و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان روشن گردد چه در دنیـا مشاهدهٔ آیات قدرت نمیکردند و گنگان یعنی نگویند آنچه ازیشان مقبول افتدزیرا که بدنیا سخن‌حق گوش نمیگفتند وکران‌یعنی‌نشنوندآنچه ایشان‌شادمان شوند بجهت آنکه دربن عالم‌استماع سخن حق نمی‌نمودند جای‌ایشان دوزخ است ، هرگاه‌که ساکن شود زبانهٔ آتش یعنی چون‌زبانهٔ‌آتش دوزخ گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت‌شوند زبانهٔ آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا ، پس از سوختن هیـزم ، بیفزائیم برایشان ، آتش سوزان یا برافروزیم آتش را به‌آنکه جلود و لحوم ایشان تبدیل کنیم تا باز آتش درایشان بپیچد .

(۹۸) آن عذاب ، پاداش ایشانست ، بسبب آنکه ایشان‌نگرویدند بدلالتهای واضحه برصدق پیغمبر که معجزات اوست یا به آیات‌قرآن گفتند آیا آن‌وقت که گردیم ما استخوان ها و خاکهای ریزه شده آیا ما برانگیختگان باشیم آفریدهٔ او و چون ایشان خلق جدیدرا منکر

۱ ـ مراجعه شود ببرگ ۶۱ جلد اول این کتاب

بودند درساعتی صدبار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان‌را تازه سازند تا عذاب بکشند .

(۹۹) آیا نمی‌بینند ونمی‌دانند ، آنرا که آن خدای که‌بقدرت بیافرید آسمان و زمین را به‌آن عظمت‌وبسط بی مادهٔ تواناست برآنکه بیافریند ایشان را دیگر باره مثل تعبیر از نفس شیئی کنند چنانکه **مثلك لایفعل کذا . ای‌انت** **بس** میفرماید که آنکه نه از چیزی، چیزی آفریند قادرست که برآفرینش نو آفرینش کهنه شده را باز آرد و بدرستیکه خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان مدتی که هیچ شك نیست در آن و آن زمان مرگست یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که قیامت است ، بس سرباز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق ، مگر انکار حشر و بعث را :

(۱۰۰) بگو ای محمد کافران را ، اگر شما مالك شوید ودر تصرف آرید ، خزینهای روزی پروردگار مرا کـه بخلقان میدهد ، هرآینه باز استید و بخل ورزید از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن **ماوردی** فرموده «که اگر یکی از آفریدگان مالك خزائن نعم ربانی شود هرآینه جود او با جود الهـی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس‌خود چیزی را از آن بازخواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود خود ازین دو چیز منزه است » وهست آدمی بخیل و جمع کننده

(۱۰۱) و بدرستیکه ما دادیم موسی را نه آیت روشن یعنـی معجزهٔ آشکارا که آن عصا بود و یدبیضا وستون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر آن نیز گفته اند چون انقلاب بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی‌اسرائیل و طمس احوال قبطیان و ازالت عقده از زبان وی و فرو بردن‌عصا حبال و عصای سحره را و امثال این و آن چه در حدیث صفوان آمده‌که « دو یهودی از حضرت رسالت پناه از تسع آیات پرسیدند و ایشان را جواب دادند که شرك میارید و خون بناحق مکنید واز

زنا و سرقت و اکل ربا وسعایت و سحر و قذف محصنات دورباشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا درآخر فرموده که خاصه شما که یهودید آنکه‌از روز شنبه ازحد فرمان درنگذرید ، **بس** بپرس ای‌محمد ازبنی‌اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین را تا صدق قول تو برمشرکان ظاهر گردد و یا سؤال کن از یهود چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت‌میان او و فرعون ، بس گفت فرعون بدرستیکه‌من گمان می‌برم ترا ای‌موسی جادوی کرده و عقل تو مخبط شده .

(۱۰۲) گفت موسی ، بدرستیکه تو دانستهٔ بدل خود اگر چـه بزبان تلفظ کنی بی شبهه ، نفرستاد این آیات تسعه را مگر آفریدگار آسمان ها و زمین‌ها ، آیت های روشن که هر یك دلیل است بر نبوت من ومن یقین دانم‌ترا ای فرعون هلاك‌شده یامغلوب یاناقص‌العقل

(۱۰۳) بس خواست فرعون آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را از زمین مصر ، بس غرقه گردانیدیم او را و هرکرا با او بوده بتمامی .

(۱۰۴) و گفتیم بس از غرق شدن فرعون مرفرزندان یعقوب را ساکن شوید در زمینی که شما را میخواستند که بیرون کنند ، بس چون بیاید وعدهٔ سرای دیگر یعنی قیامت شود بیاریم ایشان‌وشما را بحشرگاه ، جماعتی آمیخته باهم ، بس حکم کنیم میان‌شمابه‌تمیز سعداء از اشقیاء و بدرستیکه فروفرستادیم قرآن‌را ۱

(۱۰۵) **و بالحق نزل** (و براستی فرود آمد). درتبیان آمده که **با** بمعنی **علی** است و مراد از حق محمد است یعنی و **علی محمدنزل** . در **مدارك** آورده که **محمد سماك** بیمار شد قازورهٔ او بطبیبی ترسا می بردیم مردی نیکو روی خوش بوی جامهٔ پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتم فرمود که سبحان‌الله در مهم دوست خدا ازدشمن خدا استعانت میکنیدبازگردید

و با **ابن السماك** بگوئید که دست خود بر موضع وجع خود نه و بگو **وبالحق انزلناه و بالحق نزل** واز چشم ما غائب شد وباز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاده این کلمات گفت فی الحال شفایافت و گفته‌اند که آنکس خضر بوده .

نظم

نی اثر حکمت و آهیست این   کار طبیبان الهیست این

و نفرستادیم ترا که محمدی مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب و بیم کننده عاصیانرا بعقاب .

سلمی فرموده که مژده دهنده آنرا که از ما روی بگرداند و بیم کننده آن را که روی بما آرد ، بدکاران را بشارت دهند بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه آرند و نیکوکاران را انذار کنند از اثر هیبت وجلال قهر ما تا براعمال خود اعتماد ننمایند

(۱۰۶) و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت وسورة سوره تا بخوانی آنرا بر مردمان برطریق درنك و مهلت چه آن برای حفظ آسانتر است وبفهم نزدیکتر و فرو فرستادیم آنرا برحسب حوادث فروفرستادنی در مدت بیست و سه سال .

(۱۰۷) و بگو مردمان را که ایمان آرید بدو یا ایمان میارید (امر است برسبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی نیفزاید و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصانی نمیرسد) بدرستیکه آنانکه داده شده اند علم پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده‌اند و حقیقت وی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصارا یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر وورقة بن نوفل واحزاب ایشان چون خوانده شود قرآن برایشان بیفتند بر ذقن های خود یعنی برروی‌های خود ، درحالتیکه سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعدهٔ الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن .

(۱۰۸) و گویند پاك است پروردگار ما از خلاف وعدهٔ خود بدرستیکه هست وعدهٔ پروردگارما ، کرده شده یعنی واقع است لامحاله

(۱۰۹) **ویخرون للاذقان** و بیفتند برروی‌های خود یعنی سجده کنند (ذکر **ذقن** بجهت آنستکه اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست) و گفته اند سجدهٔ اول برای شکر است و این سجده بجهت تاثر از موعظهٔ قرآنی لاجرم درین سجده فرموده که : بگو بگریند و زیاده کند سماع قرآن ایشان را ، فروتنی و تضرع . حضرت شیخ قدس سره این سجده را سجودالتجلی خوانده و فرموده که بحقیقت این سجودالتجلی است زیراکه خشوع دلیل بزیادتی تجلی باشد برظاهر یا باطن یا برهر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمیباشد الا ازتجلی الهی . پس زیادتی خشوع دلیل بزیادتی تجلی باشد و برین تقدیر این سجود تجلی بود وساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد وخشوع و خضوع او بیفزاید **ماتجلی الله لشئی الاخضع له**

نظم

لمعه نور تجلی از قدم   برحدوث افتد ، فرو ریزد زهم

پس خضوع اینجا زوال هستی است   وان بلندی موجب این پستی است

آورده‌اند که حضرت پیغمبر در سجود میگفت یا الله یارحمن مشرکان با یکدیگر می گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند ، آیت آمد که :

(۱۱۰) بگو بخوانید رحمن راکه هردو لفظ را برذاتی واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یك ذاتست و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر گفتند که در تورات ذکر رحمن بسیار گفته و تو بدین اسم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند ، هرکدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید ، پس مراوراست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال وبرخی مشتمل برصفت های اکرام وابن جبیر فرموده که پیغمبر

قرائت بجهر میفرمود در جمیع نماز ها هروقت که در صلوة یومیه در مسجدالحرام قرائت کردی اهل شرك بلغو و لهو و صفیروتصدیه مشغول شدندی تا شاید که در غلط افتاده ترك قرائت کندحق سبحانه فرمود که : و آشکارا مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزاء نکنند و آواز فرو مدار تا آن‌حدی که نشنوند آنانکه در عقب تونماز می‌گذارند وطلب میان جهر و مخافت راهی میانه چه اقتصار در همه امور محبوبست .

آورده‌اند که **صدیق** قرآن آهسته میخواند ومی‌گفت باخدای مناجات میکنم واو حاجت‌من میداند و **فاروق** بلند میخواند ومیفرمود که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم ، حضرت رسالت بعد از نزول این آیت **ابوبکر** را فرمود که قدری آواز را بلند تر کن و **عمر** را امر کرد که قدری‌آواز خود را فرود آر ، وگویند معنی آیت اینستکه جهر مکن در همهٔ نماز و اخفات مفرما در همه و میان این هر دو راهی بدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات و در لیلیه جهر .

(۱۱۱) و بگو ستایش و ثنا مرخدای را ، آنکه فرا نگرفت فرزندی (رد یهود و نصاری و بنو مدلج است که ایشان حق را فرزند اثبات میکردند) و نیست مراو را انبازی در بادشاهی (رد مشرکانست که بتان را شریك حق می‌گفتند) و نیست مراورا دوستی ازجهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب‌دوست عزیز گردد . **علم‌الهدی** فرموده که « حق سبحانه دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل به عز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی ازحضیض مذلت باوج عزت ترقی کند » و تعظیم کن اورا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتردان از وصف و اصفان و معرفت عارفان .

نظم

فکرها عاجزاست ز اوصافش　　عقل ها هرزه میزند لافش
عقل عقل است‌وجان‌جانست‌او　　آنکه زو برتراست ، آنست‌او

وگفته‌اند معنی **کبره** (۱) آنستکه بگو الله اکبر . **ثعلبی** از **فاروق** نقل میکند که بنده را گفتن الله‌اکبر بهتر است از دنیا و هرچه دروست . آیت آخرین را از این سورة آیت‌العز گویند وهر کودکی از **عبدالمطلب** که بسخن درآمدی حضرت پیغمبر این‌آیت بدو آموختی .

سورةالکهف مکیة و هی مائة واحدی عشرآیة

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

ثنا و ستایش مرخدای را ، آنکه فرو فرستاد بر بندهٔ خود (یعنی محمد صلی‌الله علیه وسلم) **قرآن** را (ترتیب استحقاق‌حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملك منانست که بر بندگان ارزانی داشته) **ولم یجعل له** و ننهاد درو (لام بمعنی فی می‌آید) چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدولی از حق بباطل و گردانید او را .

(۲) راست‌یعنی معتدل‌بی‌سمت افراط و صفت تفریط یامعتمدعلیه و مرجع الیه یا قائم بمصالح عباد و در **تاویلات** آورده که ضمیرله راجع به عبد است و معنی آنکه نداد بندهٔ خود را میلی بغیرخود و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال ، تا بیم کند **محمد** یا **قرآن** مرکافران را بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده از نزدیك خدا که معذب اوست نه غیر او تا

۱ ـ آیه شریفه‌اینست : « و قل الحمدلله‌الذی لم یتخذ ولداً ولم یکن له شریك فی‌الملك و لم‌یکن له ولی من‌الذل وکبره تکبیراً »

مژده دهد پیغمبر با قرآن مر گرویدگان را ، آنانکه میکنند کارهای پسندیده به آنکه مرایشانراست مزدی نیکو یعنی پاداشی پسندیده و تمام

(۳) در حالتیکه مقیم باشند در آن اجر ، همیشه یعنی بی انقطاع و انتقال . **سلمی** قدس سره آورده که عمل صالح آنستکه جزبرای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود .

و بیم کند آنان را که از روی جهل گفتند فراگرفت خدای فرزندی (و قائل آن یهودند و نصاری و بنومدلج) نیست مر این گویندگان را بفرزند ما بدین سخن که میگویند ، هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القاء این قول میکنند و نه دانشی بود مر پدران ایشان را درین باب اگر تقلید آباء کنند ، بزرك کلمه ایست آن کلمه که از روی جهل و جرئت بیرون می آید از دهن های ایشان از قول کفار این کلمه را بطریق استفهام ذکر فرموده که مشتمل است بر تشبیه و تشریك و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث ، نمی گویند مگر دروغی اما بزرك دروغیست که نزدیك رسیده که بسبب آن آسمان وزمین بشکافد و کوهها ازجا برود **وتکادالسموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعو اللرحمن ولدا**

آورده اند که حضرت رسالت از استماع این کلمه غمناك شد و امیدی که بایمان ایشان میداشت بانقطاع نزدیك رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارك آنحضرت فرمود که :

پس مگر تو کشندهٔ نفس خود را بعد از برگشتن از توبه یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و بارغم بر دل بیغل منه ، اگر ایمان نیاورند باین سخن یعنی قرآن و بربی کفر وعصیان ایشان خودرا هلاك مساز ازروی اندوه یا جزع یاحسرت یاغضب **انا جعلنا ماعلی الارض** بدرستیکه ما گردانیدیم آنچیزی را که برزمین است از معادن و نباتات و حیوانات آرایش مراهل زمین را محققان برانند که **ما** بمعنی **من** است و مراد انبیاء اند یا علماء یا

قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند که زینت زمین به رجال الله است از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته است .

نظم

روی زمین بطلعت ایشان منوراست چون آسمان بزهره وخورشیدومشتری

و گفته اند مراد از **ما علی الارض** مشتهیات محرماتست که حق سبحانه فرموده که ما آنراخلق ساخته ایم یعنی درچشم مردم آراسته ایم تا بیازمائیم یعنی معاملهٔ آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که کـدام ازیشان نیکوتر است از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترك کند و بدرستیکه ماکنندگانیم آن چیز را کـه بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها و غیر آن زمینی هامون بیگیاه یعنی به آخر این عمارت ها را خراب خواهیم کرد پس دل بران منهید و بزینت ناپایداروی فریفته مشوید .

نظم

جهان ازرنك و بوسازداسیرت ولی نزدیك ارباب بصیرت

نه رنك دلکشش را اعتباریست نه بوی دلفریبش را مداریست

آورده اند که چون یهود قریش را سه سؤال در آموختند که از حضرت رسالت پناه برسند با یکدیگر میگفتند کـه قصهٔ جوانان پس عجب است عجب از وی که جواب آن داند حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۹) نه چنانست که میگویند آیا میپنداری تـو آنکه اصحاب ۱
غار و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند میبودند ازدلائل
قدرت ما ، چیزی شگفت یعنی قصه ایشان به نسبت آیات قدرت ما
که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست
مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه تباخلوس از حوالی
شهر افسوس که دارالملك دقیانوس بوده و رقیم نام قریهٔ ایشانست یا
وادی که کوه تباخلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص

یا حجری که اسماء اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و سنگی بردر غار فرود آمده و پوشیده گشته و هریك توسل بعمل خیری کرده چون توفیهٔ مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بروالدین ازحق سبحانه نجات خواسته‌اند و آن سنك از پیش غار دور شده خلاصی یافته‌اند ، در باب اصحاب کهف اقوال مختلفهٔ بسیار است و دریـن ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور می گردد .

آورده‌اند که دقیانوس درزمان تسخیر ممالك روم بشهر افسوس رسید و آنجا مذبحی برای بتان که معبود اوبودند ساخته اهل شهررا تکلیف بپرستش ایشان کرد ، هرکه سخن او شنید خلاصی یافت و هرکه تمرد نمود بقتل رسید ، شش جوان نورسیدهٔ خدا پرست از بزرك‌زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و ازحق درخواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد ،القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان برطریق توحیدرسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل که برداشتند انتزاع کردند و گفت شما جوانانید و خرد سال دو سه روزی شما را مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و به‌بینید که مصلحت شما در قبول قول من است یا در رد آن ، پس‌از آن شهرمتوجه موضعی دیگر شد و جوانان رفتن اورا غنیمت دانسته با یکدیگر درباب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هریـك از خانهٔ پدر قدری مال بجهت زادو نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیك شهر بودآوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمده در مـرافقت موافقت نمود . سك شبان نیز برعقب ایشان دویدن آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای اورا بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت که از من مترسید کـه من دوستان خدای را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم ، اما چون نزدیك کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پنـاه

میتوان گرفت ، پس باتفاق روی بغار نهادند .

(۱۰) یاد کن چون باز گشت کردندجوانان و منضم شدند به غار جیرم پس گفتند ای پروردگار ما ، بده ما را ، از نزدیك خود بخشش یعنی یا آمرزش یا روزی یا امن از عدو و مهیا ساز برای ما ، از کارما که مفارقت کفار است ، راستی و نیکوئی وصواب

(۱۱) پس نهادیم بر گوشهای ایشای حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابنایدیم ایشان را در غار سالهای ذات عدد (یعنی‌شمرده)

(۱۲) پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را تا به بینید آنچه بعلم ازلی دانسته‌ایم یا تا بداند بندگان ما که درین قصه کدام از دو گروه (مراد اهل کتابین‌اند یا مؤمن و کافر یا متقـدمین و متاخرین وبرهر تقدیرمعلوم گردد که کدام ازینها) شمارا نگاهدارنده تر است اندازهٔ مدتی را که ایشان درنك کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام کرده‌اند و شمارهٔ که‌راست‌تراست

(۱۳ ما قصه میکنیم یعنی‌میخوانیم برتو که محمدی ، خبرایشان را براستی ، بدرستیکه ایشان جوان بودند که از روی صدق خـود ایمان آوردند بپروردگار خویش و بیفزودیم ایشان را راه نمودنـی یعنی ثبات و یقین .

(۱۴) و ببستیم بردلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم براظهار حق و جرئت ارزانی داشتیم در رد سخن بردقیانوس ، چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را بپرستش بت دعوت کرد ، پس گفتند پروردگار ما ، آفریدگـار آسمان ها وزمین هاست ، نخواهیم پرستید ، بجز وی ، معبودی بخدای که گفته باشیم آنگاه که دیگری را پرستیم سخنی خطا و دروغ

(۱۵) این گروه که کسان ما اند در نسب (یعنی جمعی از اهل افسوس) فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتـل ، بجز خدای بحق ، خدایان دیگر که بر باطل‌اند . چرا نمی‌آرند کافران

بر پرستش بتان واستحقاق ایشان مرعبادت را حجتی روشن و برهانی
ظاهر (یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت‌پرستی میکند
نه بحجت و برهانی) ؟ پس کیست ستمکارتر ، از کسی که افترا
کند و بربندد بر خدای دروغی که نسبت شرکاء کند بوی و قبل
ازین گذشت که دقیانوس بعداز معارضهٔ ایشان مهلت داد و ایشان فرار
کردند(۱) بملیخا که مهمتر ایشان بوده درأثنای طریق باایشان گفت :

(۱۶) و چون یکسو شدید از اهل شرك و دوری جستید
ازیشان وآنچه که میپرستند مگر خدای تعالی ایشان خدای را معبود
میدانستند وبتانرا در عبادت شریك میساختند ، بملیخا فرمود که چون
ازیشان و معبودان باطل ایشان بر کرانه شدید ، پس بازگشت کنید
بسوی غار و درو جای گیرید ، تا بگستراند برای شما پروردگارشما
و بسیار سازد بر شما از بخشایش خود ، در دو سرای و بسازد برای
شما از کار شما آنچیزی که بدو نفع گیرید درین دنیا .

آورده‌اند که جوانان اتفاق نموده بکوه درآمدند و شبان ایشان
را بغار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب
بریشان گماشت و بجای بخفتند ، دقیانوس بعد از سه روز ، روزی
بافسوس بازآمده احوال جوانان برسید و چون از فرار ایشان خبریافت
آبای ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نموده ، گفتندای ملك مبلغی
اموال ما برده بدین کوه متحصن شده‌اند ، دقیانوس با جمعی برعقب
ایشان رفت و ایشان را درآن‌غار تکیه کرده یافت بنداشت که‌بیدارند
فرمود که در دیوار بسنك برآرید تا هم درینجا بمیرند ، پس‌درغار
استوار ساختند و دو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی واحوال‌جوانان
بر لوحی از سنك نقش نموده در دیوار غار وضع کردند باميدآنکه
شاید که روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد
و غار ایشان در طرف جنوبی کوه تیاخلوس بوده لاجرم آفتاب بوقت

۱ - ببرك ٤٥٨ همین مجلد

طلوع و غروب بردو جانب ایشان می‌تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده
هوارا باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و
اجسام ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نگرداند چنانچه حق
سبحانه میفرماید :

(۱۷) و ببین‌تو ای بینندهٔ آفتاب ، چون طلوع کند ، میل
کند از غار ایشان بسوی دست راست آینده چه در غـار در مقابلهٔ
قطب شمالی افتاده و چون غروب کند ببرد ازیشان و بگردد،بسوی
چپ نگرنده و ایشان در فراخی‌اند ازغار یعنی در وسط آن‌بحیثیتی
که روح هوا بدیشان میرسد و از تعفن غار ایمن‌اند ، این خبرایشان
از دلائل قدرت خداست ، هرکرا راه نماید خدای بتوفیق ، پس او
راه یافته است بفلاح و رشاد و هرکرا فروگذارد ، پس تو نیابی‌مراو
را ، دوستی راه راست نماینده .

(۱۸) و بنداری تو مرایشان را ، بیداران زیرا که چشمهای
ایشان باز باشد و حال آنکه ایشان خفتگانند .

در **کشف‌الاسرار** آورده که این حال نمودار کارجوانمردان
طریقت است و چون بظواهر ایشان‌نگری بینی که جلوه‌گرندرمیدان
اعمال و چون سرائر ایشان را دریابی بینی که از همه فارغ‌اند در
بوستان لطف ذی الجلال بباطن مست و بظاهر هشیار بمعنی بی کار
و به صورت درکار .

بیت

ظاهری با این و آن‌درساخته   باطنی از جمله وابرداخته

ابن‌عباس رضی‌الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر
شش‌ماه از جانبی بجانبی می‌گردانند تا زمین وآنچه بروست‌ازاجساد
ایشان نخورد و گویند در هر سالی روز عاشورا می‌گردانیدندو پس
و بر هر تقدیر تقلب ایشان ظاهر است کما قال : و می‌گردانیدیم
ایشان را (یعنی ملائکه بامرما می‌گردانیدند ایشان را) بدست‌راست
و بجانب چپ و سك ایشان گسترانیده است دستهای خود رابپیشگاه
غار یا برآستانهٔ او (و آن سك زرد بوده یا سرخ یا خاکسترگون

و در **زادالمسیر** آورده که سرش سرخ بود ودستش سیاه وشکمش سفید و دمبش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر و یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهبا (۱) .

در تفسیر **ثعلبی** مذکور است که هر که در شبانروزی بر حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام درود فرستد از کژدم ضرری بوی نرسد و هر که این کلمات **کلبهم باسط ذراعیه بالوصید** نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد) اگر اطلاع یابی بریشان و نظر کنی بدیشان ، هر آینه روی بگردانی ازیشان بجهت گریختن و هر آینه پر کرده شوی ازیشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازد (مراد آنستکه کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشم های ایشان گشاده است و موی ها و ناخن های ایشان دراز شده و ایشان در مکانی مظلم موحش‌اند) صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر و مراد غیر وی‌اند . القصه چون دقیانوس در غار بریشان استوار کرده بازگشت و بدارالملك باز آمد اندك زمانی را باد اجل بنای حیاتش درهم افکند وآنهمه ملك و مال وجاه وجلال متلاشی گشت

بیت

دمی چند بشمرد و ناچیز شد زمانه بخندید کین نیز شد (۲)

و بعد از آن چند مالك دیگر در آن ممالك تصرف کردند

---

۱ - در اینجا مفسر رنك و نام حیوان را معین کرده و نباید دانست که این گفتار ها که رنگش و نامش چه بوده خرافات محض است چیزی که هست اینکه بهمراهی اصحاب کهف سگی بوده است چنانکه در این آیه خبر داده :

« و یحسبهم ایقاظا و هم رقود ونقلبهم ذات‌الیمین وذات‌الشمال و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید لوا طلعت علیهم لولیت منهم فرارا ولملئت منهم رعباً

تا نوبت بملك صالح رسید نامش تندوس و گویند تندروس و او مردی مؤمن و خداترس بوده اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاد و منکر آن شدند هرچند ملك ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی برحشر جسد برایشان نماید اصحاب کهف را بیدار کرده چنانچه گفت :

(۱۹) و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییر یافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و یقظ ارزانی داشتیم بقدرت تا سؤال کنند میان یکدیگر وحال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید ، گفت گوینده ازیشان (یعنی مکشلمینا که بسن از همه اکبر بوده) چند وقت درنك کردید درین غار (مقصود آن بوده تا مدت لبث بدانند و نماز های فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار درآمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند) ؟ گفتند درنك کردیم . روزی اگر دیروز در خواب شده باشیم یا پارهٔ از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و موی های سر را دراز یافتند گفتند بعضی ازیشان بعضی را که پروردگار شما داناتر است به آنچه درنك کرده‌اید ، پس بفرستید یکی را از میان شما بدین درمی که دارید بسوی شهر افسوس . پس باید که فرستاده درنگرد تا کدام از اهل مدینه پاکیزه‌ترند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کسی حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحهٔ ایشان پیدا کنند ، پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاك و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید وفروخت و خبردار نگرداند بشما یکی را از اهل این شهر .

(۲۰) بدرستیکه اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند

اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند بر شما ، هر آینه سنگسار سازند شما را یا باز گردانند شما را در کیش خویش و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین درآئید و روی نجات نه بینید همیشه (یعنی پیوسته درعذاب باشید) یملیخا که اعقل و اکمل بوده وصیت ها قبول نموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسیده اوضاع آنرا متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت ، حیرت بر وی غلبه کرد آخرالامر بدکان خباز آمد و درمی شمرده داشت بوی داد تا عوض نان بستاند ، نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس ، خیال بست که او گنجی یافته آن زررا بیاری دیگر نمود و بیك لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده و تهدید نموده طلب زر ها کرد ، یملیخا گفت من گنج نیافته‌ام دیروز این زر از خانهٔ پدر برداشته و امروز ببازار آورده‌ام نام پدرش پرسیدند و چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست ویرا تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد . مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شده که مرده است تو ما را افسوس میگیری ؟ یملیخا گفت شما با من استهزا و سخریه میکنید دیروز با جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم وامروز مرا بطلب طعام فرستاده‌اند و من بجز این خبری نمیدارم القصه او را نزد ملك بردند وصورت حال تقریر کرد و ملك باجمعی مقربان واشراف بلد روی بغار آوردند و یملیخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی‌الفور ملك رسید و آن لوح که در دیوار غار بود برخواند و اسامی و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمده ایشان رادید با روی های تازه و جامهای نو متحیر شدند و بریشان سلام کرده جواب دادند و حق سبحانه ازین حال اخبار فرموده که :

(۲۱) و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم . مطلع گردانیدیم تند روس و قوم او را بریشان تا بدانند آنکه وعدهٔ خدای ببعث و

حشر راست و درستست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تامه دارد و دیگر تا بدانند آنکه قیامت هیچ شکی نیست درو پس حق تعالی اطلاع دارد بریشان چون نزاع میکردند اهل آن زمان میان یکدیگر امر دین خود را بعضی می گفتند حشر مرارواح مجرده را خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح وجسد که باهم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرده سیصد و نه سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاه دارد پس ارسال ارواح کند به آن قادر است برتوفیهٔ نفوس همه مردمان و امساك اجزای ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح به آن البته

نظم

بیش قدرت کارها دشوار نیست عجز را با قدرت حق کار نیست

آورده‌اند که جوانان ملك را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد .

در **تفسیر امام ثعلبی** مذکوراست که حضرت رسالت پناه‌را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببینند جبرئیل آمد که یا رسول‌الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اخبار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند .

آن حضرت فرمود که چگونه فرستم و کرا برفتن امر کنم ؟

جبرئیل گفت ردای مبارك خودرا بگستران و**صدیق** و **فاروق** و **مرتضی** و **ابوذر** را رضی‌الله عنهم بگو تا هریك برطرفی نشینند و باد را که مسخر سلیمان بوده بطلب که خدای اورا مطیع تو گردانید وبفرمای تا ایشان را برداشته بدان غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی برداشتند و سك ایشان روشنی دیده بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز نهاد و بسر اشارت کرد که در آئید ایشان درآمده گفتند السلام علیکم و رحمةالله و برکاته حق سبحانه ارواح باجساد ایشان فرستاد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند و صحابه گفتند **نبی‌الله محمدبن‌عبدالله** شما را سلام رسانیده‌ایشان گفتند و علی محمد رسول‌الله الصلوة والسلام ، پس دعوت کردند ایشان

را بدین اسلام و ایشان‌قبول نمودند وحضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند وبار دیگر نزد خروج **مهدی از اهل بیت محمد [ص]** زنده شوند و**مهمدی** بریشان سلام کند وپس جواب دهند و پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند.

القصه چون تندروس و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند پس گفتند بنا نهید بدیشان‌دیواری که از چشم مردم پوشیده نشوند تا بدان موضع ایشان را بشناسند پروردگار ایشان داناتر است بکار ایشان ازجمعی که منازعت می‌نمایند در باب ایشان ، گفتند آنانکه غالب شدند بردین ایشان یعنی آن جماعت که بحشراجساد قائل بودند گفتند : فرا می گیریم برایشان‌مسجدی که مردمان در آن‌نماز گزارند

(۲۲) زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف سه تن‌بودند چهارم ایشان سگ ایشان ومی گویندنطوریه ازترسایان، پنج تن‌اندششم‌ایشان‌سگ‌ایشان ومی‌گویند این‌سخن‌را انداختن بپوشیدی یعنی گفتاریست که بپندار یا از اختراع خود می گویند و می گویند مسلمانان باخبار رسول ایشان هفت تن‌اند و هشتم ایشان سگ ایشان . بگو آفریدگار داناتر است بشمار ایشان نمیدانند عدد ایشان را مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر و اصحاب اویند .

ابن عباس رضی‌الله عنه فرموده که **انا من ذلك القليل** واز مرتضی‌علی(ع) منقول است که اصحاب‌کهف هفت تن بوده‌اندواسمای ایشان اینست (۱)

یملیخا و مکشلینا و مرنوش و برنوش و شادنوش و اسم‌راعی

---

۱ - آیهٔ شریفه‌اینست: « سيقولون ثلثة رابعهم كلبهم و يقولون خمسة سادسهم كلبهم رجماً بالغيب ويقولون سبعة وثامنهم كلبهم‌قل‌ربى اعلم بعدتهم مايعلمهم الا قليل فلا تمار فيهم الامراء ظاهرا ولا تستفت فيهم‌منهم احدا »

مرطونس است و اسم کلب قطمیر و روایت دیگر در اسامی ایشان هست و آنچه‌فی‌الجمله صحتی‌دارد اینست ودر**تیسیر** از**عبدالله‌بن عمر** نقل میکنند که چون آتش در موضعی افتد این اسماء یا سورت بر کاغذی نوشته در آنجا افکنند فی‌الحال فرو میرد . و اهل تاویلات را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی‌برانند که این قصه نمودار احوال بدلائل سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان‌قایم است وکهف خلوت‌گاه ایشان بوده و کلب نفس حیوانیت است ونزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و معیشی و قوت قدسه و سر و خفی که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حوالهٔ توضیح این سخنان بجواهر میرود .

پس تو جدال مکن ای محمد(ص) درشان اصحاب‌کهف اگر اهل کتابین جدال کنند مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق منمای درمجادله و بریشان خوان آنچه در قرآن است و بـرد تجهیل ایشان اشتغال مفرمای و فتوی مجـوی (یعنی میرس) در شان ایشان از اهـل کتابین یکی را .

آورده‌اند که چون سؤالات ثلاثهٔ مذکوره از حضرت رسالت پرسیدند فرمود که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاءالله پانزده روز یا کم یا بیش وحی نیـامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال برمرآت دل بیغل آنحضرت نشست ، حق سبحانه این آیت فرستاد که :

(۲۴) وبگوی مرچیزی را وکاری راکه قصد داری،بدرستیکه من کننده‌ام آنرا فردا مگر آنکه خواهد خدای یعنی بگو که اگر خدای خواهد ویادکن مشیت پروردگار خود را چون فراموش کرده باشی و بگو انشاءالله و یاد کن پروردگار خود را چه حقیقت ذکر فناء ذاکر است در مذکور و حضرت **شیخ‌الاسلام** (۱) قدس سره

---

۱ - مراد خواجه عبدالله انصاری‌است . خواجه عبدالله‌انصاری را پیر هرات هم می گویند رباعیات و مناجات اوشهرتی سزا دارد . خواجه عبدالله انصاری درسال ۴۸۱ بدرود زندگانی گفته است

فرموده که ذکر حقیقی آنستکه دل ذاکر درسر مذکور شود وجان وی در سر نور جز عیان گردد و عیان از بیان دور بلکه :

نظم

نه بیان گنجد درآنجا نه‌عیان   نی من و نی ما و نی‌نام‌ونشان
ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام   جملگی مذکور ماند والسلام

و بگو شاید آنکه دلالت کند مرا ، آفریدگار من به‌آنچیزی که نزدیکتر است از شان اصحاب کهف که میپرسند از راه صواب وچون عسی(۱) از حق سبحانه لابدست واورا راه نموده به بزرگتر خبری از قصهٔ اصحاب کهف و آن اخبار انبیاء و امم سابقه بوده وانبا از نوازل و حوادث آتیه .

(۲۵) و درنك کردند آن جوانمردان در غار خود وقتیکه در خواب بودند سیصد سال وزیاده کردند و برافزودند نه سال‌دیگر

در**لباب** آورده که سیصد سال شمسی بوده و نه‌سال برافزودند تا سال قمری شده چه تفاوت بین‌السنتین درهرسال قریب یازده روز است و بتحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد (۲) .

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « وقل عسی آن یهدین ربی لاقرب من هذا رشدا »

۲ ـ در مقدمهٔ این کتاب (برك ۷۲ـ۶۷) باز نموده شد که کاشفی بزرگترین منجم و ستاره‌شناس سدهٔ نهم هجری است در علم نجوم و ستاره شناسی تالیفات و رسائل سودمندی دارد که بنام‌رسائل سبعه مشهور و معروف‌است . نسخ معتبری از‌رسائل کاشفی درکتابخانه ملی **ملك** بنظر نگارنده رسیده است در کتابخانه **مجلس شورای ملی** نیز نسخهٔ از **لوایح‌القمر** یا اختیارات نجوم موجود است و هم نسخهٔ از این کتاب در دست استاد دانشمند آقای سعید نفیسی است وعلاوه برنسخ نامبرده لوایح‌القمر در کتابخانه های دیگر نیزیافته میشود

در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که :

(۲۶) بگو خدای داناتر است بمقداری که درنك کردند . مراوراست پوشیده های آسمان و زمین (یعنی مخفیات اهالی آن) چه بیناست خدای بهرموجودی و چه شنواست بهر مسموعی ، نیست مر اهل آسمان و زمین را بجز وی . هیچ دوستی که متولی امور ایشان بوده و انباز نمی کند در فرمان و قضای خود یکی را از موجودات علوی و سفلی .

(۲۷) و بخوان آنچه وحی کرده شده‌است بسوی تواز کتاب پروردگار تو که قرآن است ، هیچ تغییر کنندهٔ نیست مرسخنان اورا که در شان اصحاب کهف فروفرستاده و نیابی بجز وی پناهی .

صاحب کشاف (۱) آورده که قومی از رؤسای کفره‌مرحضرت پیغمبر را گفتند این پشمینه پوشان بیقدر را چون **صهیب** و **عمار** و **خباب** رضی‌الله عنهم که بوی خرقه های ایشان ما را متأذی دارداز مجلس خود دور ساز تا باتو مجالست کنیم . این‌آیه نازل‌شد که :

(۲۸) و بازدار تن خود را و شکیبائی کن با آنکه‌میپرستند پروردگار خود را البته ، ببامداد و شبانگاه (مراد طرفی النهار است یا صلوة فجر و عصر و یا مجامع اوقات یعنی شب و روز بپرستش حق مشغولند) میخواهند رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند(۲) (و نزد بعضی این آیت مدنی است وسبب نزول

---

۱ ـ مؤلف تفسیر کشاف ابوالقاسم محمودبن عمر خوارزمی است که بسال ۴۶۸ بدرود زندگانی گفته است (مراجعه شود ببرك ۱۰۳ جلد اول این کتاب ۲ ـ و از نگارنده است :

مرا بغیرتو ایدوست نیست دلداری   که‌تاازان بکشم بارمحنت وخواری
دگر تحمل خواری‌ز دلبران نکنم   که‌خوش‌بود بجهان نعمت سبکباری

(جلالی)

آن بود که جمعی از مؤلفهٔ قلوب چون عیینة‌بن حصین و **اقرع‌بن حابس** و امثال ایشان گفتند یا رسول‌الله ما اشراف عربیم با **سلمان و ابوذر** وفقراء مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیك تو آمده بتعلم احکام شرعی قیام نمائیم آیت آمـد که صبر کن بر صحبت دریشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدا بپرستش او می گذارند و باید که درنگذرد چشمهای تو ازیشان (یعنی نظر ازیشان برمدار و بغیر ایشان التفات مکـن) میخواهی آرایش زندگانی دنیا (بباید دانست که آنحضرت را هرگز بدنیا و زینت آن میل نبودی بلکه معنی آیت اینست که مکن عمل کسی که مائل بزینت دنیاست چه مایل بدنیا از فقراء معرض و بر اغنیاء مقبل باشد) و تو فرمان مبر ، آن را که ما غافل گردانیده‌ایم دل اورا از یاد ما (و آنکس امیة‌بن خلف بوده و اتباع او یا عیینه واشیاع او که آنحضرت را برطرد فقرا میفرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده‌ایم) و او پیروی کرده است ، آرزوی نفس خود را و هست کار او تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندم وهلاکت .

(۲۹) وبگو مرایشان را که آنچه بشما آورده‌ام (یعنی قرآن) پیغام راست و سخن درستست از آفریدگار شما ، پس هرکه خواهد بوی گرویدن ، پس باید که بگرود و هرکه خواهد ناگرویدن باو ، پس نگرود . امام زاهد آورده که امر توعید و تهویل است نـه امر اجازت و اباحت و **ابن عباس** فرموده که امر بمعنی اخباراست یعنی هرکرا خدا خواهد که ایمان آرد هرآینه ایمان آرد وهرکرا خواهد که کافر شود بیشك کافر گردد **وماتشاؤن الاان‌یشاء الله** آنچه مشیت ازلی بدانچه متعلق شده است از سمت تغییر مبرا و از صفت تبدیل معرا است .

نظم

هرکرا خواهی بخوان و هرکرا خواهی بران
حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست (۱)

بدرستیکه ما آماده کرده‌ایم برای ستمکاران (یعنی ناگرویدگان) آتشی که بگرد درآید ایشان را . بسرا پرده های آن (تشبیه کرده آتشی‌را که محیط بوده بکافران بسرا پرده که مشتمل باشد براهالی آن و در حدیث **ابوسعید خدری** هست که سرادق نار چهار دیوار استَ غلظ هریك از آن چهل ساله راه که بگرد کافران درآمده) و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی ، فریاد رسیده شوند به آبی مانند دردی زیت یا مسی گداخته که چون پیش دهن ایشان‌برند بریان کند وبسوزد روی هارا ازفرط حرارت بد شرابیست مهل(۲) وبداست آتش جای بودن .

(۳۰) بدرستیکه آنانکه به‌گرویدند بخدا وبه‌کتاب و رسول او و بکردند کار های شایسته ، بتحقیق ما ضایع نگردانیم مزد آنکسی که نیکوتر است از روی کردار .

(۳۱) آن گروه مؤمنان و پسندیده‌کاران ، مرایشانراست بوستان هائی که اقامت آن قائم است (یعنی بهشت هائی که درآن‌مقیم باشند) میرود اززیر منازل ایشان یا بامر ایشان جویها ، پیرایه بسته شوند در آن بوستان ها از دستانهای ساخته شده از زر .

(در **زاد المسیر** ازابن جبیر نقل میکند که هریك از بهشتیان

---

۱ ـ وچه بسیار خوب فرموده شاعر تازی ؟!

یا احکم‌الناس انی فی‌معاملتی فیك‌الخصام و انت‌الخصم‌والحکم

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست :«وقل‌الحق‌من‌ربکم فمن‌شاء فلیؤمن‌ومن‌شاء فلیکفرانااعتدنا للظالمین‌ناراً احاط بهم سرادقها وان‌یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی‌الوجوه بئس‌الشراب و ساءت مرتفقا »

خود را و او مجادله میکرد با او و سخن باز می گردانیدی (یعنی این می گفت و آن جواب میداد) کافر گفت من بیشترم از تو جهت مال و عزیز ترم از قبل اولاد و حشم و خدم .

پس دست یهودا را گرفت و در آمد بباغ خود و حال آنکه ستم کننده بود برنفس خود بعجب و مفاخرت آنگه از روی محبت دنیا گفت گمان نمی برم آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد این بوستان من یا هرگز مظنهٔ من نیست که این دنیا سپری گردد

(۳٦) وگمان نمیبرم قیامت را آینده واگر باز گردانیده شوم بزعم تو ، بسوی پروردگارمن چنانچه تو می گوئی ومرا برانگیزند ، بخدا بیابم بهترین بوستان جای باز گشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده .

(۳۷) گفت مرقطروس را ، یار او یهودا و حال آنکه او جدال میکرد با او آیاکافر شدی بانکار بعث وتردد در آن بآنکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل مادهٔ تست یا خود مادهٔ اصلی ترا ازخاك ، پس از نطفه که مادهٔ نزدیك است ، پس ترا راست کرد مردی رسیدهٔ درست اندام .

(۳۸) لیکن من می گویم اوست خداوند بحق ، پروردگار و آفریدگار من از خاك و نطفه و انبز نمی گردانم به خداوند خود هیچ کس را

(۳۹) و چرا چون در آمدی در بوستان خود ، بگفتی که که آنچه خدا خواهد چنان شود (یعنی گفتی تو هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفت که اگرخدا خواهد بماند واگرخواهد فانی کرداند وچرا نگفتی ؟) نیست قوت هیچکس را مگر بخدای (یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر آن میسر شده بود بمددکاری و لطف حضرت باریست) اکر می بینی مرا کمتر از تو از جهت مال و فرزند .

(۴۰) شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من و فرو فرستد ، بر بوستان تو ، بسبب کفر تو ، صاعقه‌ها (یعنی عذاب سخت) ازآسمان، پس گردد بوستان تو ، زمینی هامون ، بی گیاه که پای برو بلغزد .

(٤۱) یاگردد آب آن بوستان فرو رفته در زمین، پس‌نتوانی تو ، مرآن آب بزمین فرو رفته را جستن (یعنی طلب آب مقدور تو نبود پس یافتن و بجوی باز آوردن خود چگونه تواند بود ؟)

آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست گردانید و عذاب هلاك و استیصال بدان باغ فرستاد .

(۴۲) و فرا گرفته شد عذاب الهی ، بمیوهٔ باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و انهار آن وخراب گشت هر بناکه در آن باغ ساخته بود ، پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود، میگردانید هردو کف خود را (یعنی از روی حسرت کف‌برکف میزد) و پشیمانی میخورد برآنچیزی که خرج کرده بود درعمارت آن وحال آنکه بناهای آن باغ ، افتاده بود برسقفهای خود (یعنی اول سقوف ساقط شد وجدار آن بروی افتاده یاچفته‌که بسته بودند بیفتاد وآنگاه ناگهان بروی فرود آمد) و برهر تقدیرچون قطروس مشاهدهٔ آن عذاب کرد دست بردست میزد ومیگفت کاشکی من انباز نمیگرفتم و شریك نمی‌ساختم بپروردگار خود دیگریرا تا بوستان من بسبب شرك من خراب نمیشدی .

(۴۳) و نبودند مر او راگروهی که یاری دهند دردفع عذاب از باغ او ، بجز خدای که او بران قادر بود واو را نصرت نکرد و نبود قطروس ، یاری دهنده مر خود را وانتقام‌کشنده از خدای .

(٤۴) آنجا بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یابموطن جزا، نصرت دادن ویاری کردن مرخدای راست وبس ، خدای راستگوی درست کار ، او بهتر است از جهت پاداش مرآنرا که برو امیدوار

بود و بهتر است از جهت عاقبت مر بندهٔ ترس کار را (یعنی طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او البته) .

صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر وقلب مؤمن و جنتین را به هوی و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمه و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و مواضع بیان آن **جواهرالتفسیر** است .

(۴۵) و پیدا کن برای جهانیان ، مثل زندگانی ایشان درین جهان ، مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا از سحاب یا از جانب شما ، بیامیخت به‌آن آب آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد ، پس بامداد گردید روزی (یعنی روزی گشت آن گیاه تازهٔ زیبا) خشك گشته و درهم شکسته بمثابهٔ که از خشکی وشکستگی پراکنده میگردانند او را بادها واز بن بر کنند و بهر طرف میبرند وهست خدای برهمه چیز از انشاء و افناء ، توانا .

تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد وبکمال تمام رسد و وقت آن درآید که از وی نفع گیرند ناگاه آب‌ازو منقطع گردد وخشك وبی‌فایده بماند همچنین آدمی بر آن زندگانی و تازگی که دارد خوش براید همینکه نامهٔ عمر از عنوان بپایان رسد متقاضی اجل درآمده نهال نهاد را به صرصر فنا خشگ سازد وخرمنهای آرزو را بباد نیستی بردهد .

نظم

بهار عمر بسی دلفریب و رنگین است   ولی چه‌سود که‌دارد خزان مرگ ازپی (۱)

رؤسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند وحضرت

---

۱ - و در مثنوی معنوی آمده :

همچنین دنیا اگرچه خوش‌شگفت   بانگ‌همزد بیوفائی خویش گفت
ای ز خوبی بهاران لب گزان   بنگر آن سردیو زردی‌خزان

پیغمبر را به آنکه درویش است و پسر ندارد طعنه می زدند حق سبحانه فرمود که :

(۴۶) مال و فرزندان آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبرو توشهٔ راه معاد ، باندك زمانی عرصهٔ تلف و هدف زوال خواهد شد و کارهای شایسته پایدار که ثمرهٔ آن ابدالاباد و باقی ماند ، بهتر است نزدیك پروردگار از جهت پاداش و بهتر است از جهت امید (یعنی‌صاحب آن اعمال هرچه امید میدارد از حق سبحانه درآخرت می یابد) بعضی از علماء برآنند که باقیات صالحات نمازهای‌پنج گانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی **سبحان‌الله والحمد لله ولااله الاالله والله اکبر ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم** یا کلمات سه گانهٔ **لااله الاالله واستغفرالله وصلی‌الله علی محمد وآله‌وسلم** یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات خالصهٔ پسندیده که موجب قبول اعمال بود یا نیات صالحات که بحکم **هن‌سترمن‌النار** سبب خلاصی والدین باشند .

امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات (۱) آن عملست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصاً لوجه‌الله بود تا نتیجهٔ آن ابداً بسمت بقا موسوم تواند بود .

رویم (۲) قدس سره فرموده که خلوص عمل آنستکه رؤیت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی وندانی .

(۴۷) و یاد کن روزیرا که برانیم کوهها را (یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم) و به بینی زمین را ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وحشر کنیم همه‌را (یعنی جمع سازیم همه را در موقف) پس نگذاریم ازیشان یکی را حشر ناکرده .

---

۱ - آیهٔ شریفه اینست : « المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً وخیر املا » .

(۴۸) و عرض کرده شوند برحساب آفریدگار تو استاده‌وصف کشیده وحق سبحانه گوید :

هرآینه آمدید بما فردی تنها بی خدم و حشم و مال و منال همچنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ خبر نداشتید بلکه شما گمان بردید و پنداشتید. آنکه نسازیم ما برای شما وقتی برای انجاز وعده یامکانی که موعود بود برای محاسبه (این خطاب خاص با منکران بعث است (۱) .

(۴۹) و نهاده شود نوشته‌های اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان پس به بینی گناهکاران را ترسان و اعراض کنندگان از آن چیزیکه در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند (یعنی چون بدان مطلع گردند خوف بریشان مستولی گردد) و گویند ای وای بر ما ! ! چه بوده است این نامه‌را که مطلقا فرو نگذاشته گناهان خرد و بزرگ را مگر شمرده است همهٔ آنرا و ضبط کرده و نگاهداشته و بیابند آنچه کرده اند در پیش آمده و ستم نکند پروردگار تو بر کسی بنقصان حسنهٔ او یا زیادتی سیئهٔ او .

(۵۰) و یاد کن آنرا که گفتیم « مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را » پس سجده کردند ، مگر ابلیس ، بود از جن (یعنی قوم بنی‌الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس ازیشان بود وغیر ایشان از ملائکه مخلوقند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیت اورا ذریت اثبات میکنند و ملائکه را ذریت نیست و دلیلی دیگر آنست که میگوید :

ففسق عن امر ربه (پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود فا برای سببه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده)

۱ – آیه اینست : « ویوم نسیر الجبال و تری الارض بارزة وحشر ناهم فلم نغادر منهم احداً .

آیا مرا میگیرید شیطان را و فرزندان او را دوستان بجز من (یعنی ایشانرا دوست میگیرید وفرمان‌برداری میکنید ودر من عاصی‌میشوید)؟ و حال آنکه ابلیس و ذریت او دشمنانند ، بداست مر ستم‌کاران را ابلیس و ذریت او بدلی از خداوند (وگویند ذریت بمعنی اتباع است و تسمیهٔ ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر برآنند که او را ذریت هست .)

در **تبیان** آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجهٔ او را که آوه نام دارد بیافرید واو را بشمار ریگهای بیابان فرزندانند واز اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته ودیگری لاقیس و ولهانست . در **عین‌المعانی** آورده که لاقیس موسوس طهارتست و ولهان موسوس صلوة و بعضی برعکس گفته‌اند و باتفاق زلنبور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه می کند و اعور صاحب ابواب زنا است و موطا صاحب اراجیف ودایم با خورندهٔ طعام کـه بسم‌الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدهش موکل علماء است که ایشان را برهوای مختلفه‌میدارد .

(۵۱) حاضر نگردانیده ایم شیطان و اولاد اورا بوقت آفرینش آسمان وزمین تا با ایشان مشاورت کنیم یا مددکاری طلبیم ونه بوقت آفرینش نفسهای ایشان (اعتقاد جمعی کفار آن بود که جن برعلوم غیبی مطلع‌اند حق سبحانه نفی میکند آنرا ومیگوید ایشان‌درآفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند وازآفرینش نفسهای خویش نیز بیخبر اند پس چگونه ایشانرا در عبادت انباز میگیرید و نیستم من مرا گیرندهٔ گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریت اویند یاران ومددکاران (یعنی من در خالقیت بینیازم از یار ومددکار .

(۵۲) و یاد کن روزی را که گوید خدای (یافرشته بامر او) مشرکان را که برای شفاعت‌خود یا بجهت دفع عذاب ازخود، بخوانید

به آواز بلند شریکان و مر آنانرا که گمان بردید که ایشان انبازان منند (اضافهٔ شرکاء (۱) برزعم ایشانست وبجهت توبیخ وتوقیع میشاید) پس بخوانند کافران بتانرا و استعانت کنند ، پس استجابت نکنند مر ایشانرا وبفریاد نرسند .

وگردانیدیم میان کفار و الههٔ ایشان جای هلاك (یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشانکه مهلکهٔ عظیم باشد (و همه ایشانرا در آن معذب سازیم .

واز **عبدالله عمر** منقول است که موبق (۲) وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل **لااله‌الاالله** وماسوای ایشان.

(۵۳) و به بینند مشرکان آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه ، پس یقین دانند که ایشان درافتادنی اند به آن ونیابند ازآن آتش مکانی که بازگردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه ازهمه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان .

(۵۴) و بدرستیکه ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم دربن **قرآن** برای مردمان از هر مثلی کـه بدان محتاجند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلائل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود .

حکیم الهی (۳) گوید :

حق تعالی بمحض فضل عمیم — در کتاب کریم و حکم قدیم
آنچه مر جمله را بکار آید — گفته است آنچنانکه می باید

---

۱ و ۲ آیهٔ شریفه اینست : « ویوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم فدعوهم فلم‌یستجیبوا وجعلنا بینهم موبقاً . . . . »

۳ـ مرادازحکیم الهی مجدودبن آدم سنائی غزنوی‌است ـ سنائی ازبزرگان صوفیه‌است قصاید ومثنویاتش شهرتی بسزا دارد ـ جلال‌الدین محمد مولوی صاحب کتاب مثنوی در حق او و شیخ عطار گفته است :

عطار روی بودو سنائی دوچشم‌او — ما از پی سنائی و عطار میرویم

وهست آدمی بیشتر از هر چیزی که خدا آفریده است ، از روی خصومت باطله (یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده‌تراست و خصومت او در کار حق بیشتر) .

ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه فرموده که مراد **نضرب‌حارث** است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد .

(۵۵) ومنع نکرد وباز نداشت اهل مکه را ، ازآنکه بگروند و تصدیق کنند چون آمد بدیشان سبب راه نمودنی که محمد است یا قرآن و منع ننمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی ، مگرطلب آنکه بیاید بدیشان سنت خدا در هـلاك کردن پیشینیان و یا بیاید بدیشان عذاب روی با روی مستاصل کننده (یعنی در روز بدر) .

(۵۶) و نفرستادیم ما فرستادگان را ، مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وبیم‌کنندگان را بنکال سرمدی .

ومجادله میکنند آنانکه کافر شدند به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات وچرا چنین کنند ؟ تا زائل گردانند از مقر خود و باطل سازند به آن جدال حق را که قرآن است یادین‌قویم محمد صلی‌الله علیه وسلم .

و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلائل قدرت مرا و آنچیز را نیز که بیم کرده شده‌اند بدان از قیامت وعذاب یعنی قرآن ومواعید اخروی را گرفتند افسوس کرده شده به‌آن .

(۵۷) وکیست ستمکارتر ازکسی که پند داده شود به آیتهای پروردگار او که قرآن است ، پس روی بتابد از آن وقبول نکند و فراموش کند البته عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است‌هردو دست او یعنی فراموش کرده‌اند ازکفر ومعاصی خود وتفکر نمیکنند در عواقب آن بدرستیکه ما نهادیم بردلهای ایشان پوششها تا درنیابند آنرا ودر گوشهای ایشان افکندیم گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق

استماع است و اگر خوانی تو ایشان را به آنچه سبب هدایت است (یعنی ایمان و قرآن) ، پس راه نیابند آنگاه که دعوت کنی ، هرگز (مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود) .

(۵۸) و پروردگار تو آمرزنده است وعیب پوش ، خداوند بخشش ،

اگر بگیرد خدای ایشان را (یعنی کافرانرا) به آنچه میکنند از گناهان که شرك است و تکذیب پیغمبر وقرآن ، هرآینه شتاباند برای ایشان عذاب را در دنیا ، بلکه عذاب مشرکانرا هست وعده یا زمان وعدهٔ که روز بدر است یا روز قیامت که چون وعده درآید نیابند بجز خدا پناهی وگریزگاهی .

(۵۹) و آن دیهها که قصه آن برتو خوانده‌ایم (یعنی حجر و احقاف ومؤتفکات) ، هلاك کردید اهالی آنرا ، آن هنگام که ستم کردند برخود برکفر وتکذیب ومجادله ومعاصی ، وقتی معلوم که چون برسد از آن پیش و پس نیفتد ، پس چرا قریش عبرت نمیگیرند واز شرك و نافرمانی دست باز ندارند ، و از اینجاست که **السعید من وعظ بغیره** .

رشیدالدین وطواط (۱) شکرالله سعیه درترجمهٔ این کلام سعادت اعلام فرموده :

نظم

نیك بخت آنکسی بود که دلش — آنچه نیکی دروست بپذیرد
دگران را چو پند داده شود — او از آن پند بهره برگیرد

۱ - رشید الدین وطواط محمد بن عبدالجلیل عمری یکی از گویندگان ونویسندگان بزرگ سدهٔ ششم هجری است . رشیدالدین وطواط شغلش دبیری و نویسندگی وشاعری بوده و علاوه بر دیوان شعری که از او باقی مانده چند اثر نثر از او بجا مانده که مهمتر از همه **حدائق السحر** است درصنایع شعر - رشید دارای قد کوتاه بوده و بنظر ناچیز می‌آمده و شهرتش بوطواط ازهمین جهت است .

آورده اند که موسی بعد از هلاك فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبهٔ خواند که فغان از مستمعان برآمد وهمه در ادای آن کلمات و تامل در معانی وحقائقش متحیر شدند یکی‌از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین داناتر از تو ؟ موسی فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع‌البحرین بنده ایست که اختصاص داده‌ایم اورا بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تامنزل وی و باخود ماهی بریان همراه بر که او ترا بدو راه خواهد نمود، حضرت موسی تهیه راه فرموده روی براه آورد :

(۶۰) و یاد کن ای محمد چون گفت موسی ، مر شاگرد و خادم خود (یعنی یوشع بن نون) راکه بطلب خضر همیشه خواهم رفت تا برسم بمجمع‌البحرین که مکان اوست (وآن ملتقی بحر فارس وروم بوده گویند آن موضع آخر بقعهٔ اوست ودر **زادالمسیر** طنجهٔ مغرب آورده و در بند شروان نیز گفته اند) القصه موسی گفت مدام میروم تابرسم بمنزل او یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال‌باشد (یعنی بهیچ‌وجه روی از سفر برنمی‌تابم تا او را بیابم)

مصرع

دست از طلب ندارم تا کام من برآید (۱)

ای یوشع تو با من موافقت می‌نمائی در طلب این بندهٔ صالح؟ یوشع فرمود که آری من با تو موافقت میکنم و رفاقت ترا مغتنم می شمارم .

(۱) و در مثنوی آمده است :

گر گران و گر شتابنده بود — آنکه جوینده است یابنده بود
درطلب‌زن دائما تو هردودست — که‌طلب در راه نیکو رهبراست

مصرع

خوشست آوارگی آنرا ، که همراهی چنین باشد

پس یوشع چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم روان شد .

(۶۱) پس آنهنگام که رسیدند بمجمعی که میان دو دریاست، آنجا برصخرهٔ که کنار چشمهٔ بود بنشستند وموسی درخواب رفت ، یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطرهٔ از دست وی بران ماهی بریان چکید ، فی‌الحال زنده شده روی بدریا نهاد ، یوشع متحیر گشت و موسی از خواب درآمده تفقد یوشع و ماهی نانموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر ، فراموش کردند ماهی خود را ، پس فراگرفت ماهی راه خود را ، در دریا مثل سردابهٔ که دران توان رفت هرجا که ماهی میرفت آب بالای اوچون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشك میگشت .

(۶۲) پس وقتیکه درگذشتند از مجمع‌البحرین ، گفت موسی، مرجوانمرد خود (یعنی یوشع) را که وقت چاشت شد ، بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده‌ایم ودمی برآسائیم ، هرآینه دیدیم ازین سفر که کردیم رنج وسختی چون یوشع سفره پیش آورد قصهٔ ماهی بریادش آمد .

(۶۳) گفت خبر داری چون جای گرفته بودیم به آن صخره بر کنار چشمه ، پس بدرستیکه من فراموش کردم ماهی را (یعنی قصهٔ او را که با تو گویم) و فراموش نکرد ذکر او را برمن مگر شیطانی که مرا مشغول ساخت از آنکه یاد دهم ترا و گرفت ماهی راه خود را در دریا ، راهی عجب که هرجا میرفت آب فراخ میشد و زمین دریا نیز خشگ میگشت .

(۶۴) گفت موسی آن قصهٔ ماهی است آنچه بودیم ، که می‌طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی مارا راه خواهد نمود بدانکسی که می‌طلبیم ، پس باز گشتند برنشانه‌های قدم

خود از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا درآمده بود راهی دیدند گشاده وخشگ وبدان درآمدند .

(۶۵) پس یافتند بندهٔ را از بندگان ما که بمحض عنایت دادیم او را ، بخشش از نزدیك ما که آن وحی است ونبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت او قائل نیستند و بیاموختیم او را از نزدیك ما علمی که خاص است بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما .

در **حقایق سلمی** از **ذوالنون مصری** (۱) قدس سره نقل میکند که علم لدنی آنست که حکم کنند بخلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمی است که حاصل شود بیواسطهٔ کسب و تلقین حرف .

صاحب **کشف‌الاسرار** فرموده که دانندهٔ این علم محقق است از یافته سخن گوید

در **فتوحات** از **سلطان‌العارفین** (۲) قدس‌سره نقل میکند که باجمعی از دانشمندان گفته اند **اخذتم‌علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لایموت** .

نظم

گلشنی کز نقل روید یکدمست — گلشنی کز عشق روید خرمست
گلشنی کز گل دمد گردد تباه — گلشنی کز دل دمد وافر حتاه
علم چون بردل زند یاری شود — علم چون بر گل زند باری شود (۳)

آورده اند که چون بجای خضر رسیدند اورا دیدند تکیه کرده و جامه در سر کشیده موسی بر وی سلام کرد خضر جامه ازروی

۱ ـ مراجعه شود ببرگ ۴۸۳ جلد اول این کتاب ۱
۲ ـ لقب قطب‌العالمین بایزید بسطامی است
۳ ـ و در مثنوی معنوی وارد است :
خاتم ملك سلیمانست علم — عالم صورت چهل جانست علم

دور کـرده جواب داد و گفت تو کیستی ؟ گفت من موسی‌ام از بنی اسرائیل حق سبحانه و تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم ودر جواب کسی که گوید پیغمبر صاحب شریعت چگونه ازکسی چیزی آموزد گفته اند که رسول باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچـه بدیشان آورده از اصول و فروع دین و هرچه نه از این قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و نکته **انتم اعلم بامور دنیاکم** مؤید این قولست .

(٦٦) گفت موسی خضر را آیا پیروی میکنم ترا برشرط آنکه بیاموزانی مرا از آنچه بتو آموخته اند علمی که مبنی بر رشد باشد (یعنی اصابت خیر) ؟

(٦٧) گفت خضر بدرستیکه تو نمیتوانی بامن شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کرد ؟ گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو ظاهر است و شاید از من علمی صادر شود در ظاهر که آن منکر و نا شایست نماید و تو وجه حکمت آنرا ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی .

(٦٨) وچگونه‌صبر کنی بر آنچیزی که احاطه نکردهٔ به آن چیز از روی دانش (یعنی علم تو به آن نرسیده باشد) ؟

(٦٩) گفت موسی زود باشد که یابی مرا اگر خواهد خدای صبر کننده بر آنچه ازتو بینم و نافرمانی‌نکنم امر ترا در هیچ کاری

(٧٠) گفت خضر ای موسی اگر پیروی کنی‌مرا ، پس مپرس مرا از چیزیکه منکر باشد و وجه صحت آن ندانی (یعنی افتتاح بسؤآل مکن) تا من نوسازم برای تو از آن چیز بیانی که دریابی، موسی قبول نموده هر دو باهم روی براه نهادند و یوشع در عقب ایشان میرفت

(٧١) پس رفتند بساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل کشتی‌استدعای رکوب نمودند ، ملاحان اول راضی نشدند ودر آخر

خضر را شناختند وبتعظیمی تمام درآوردند تاچون نشستند درکشتی وبمیان دریا رسیدند وخضر تبری برداشت وپنهان از آن قوم سوراخ کرد کشتی را، گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی‌را تا غرقه گردانی اهل کشتی را (چه سوراخ سبب دخول آبست درآن ودخول آب موجب غرقه شدن سفینه بود) ؟ بدرستیکه آوردی چیزی شگفت و شنیع و بردل گران .

(٧٢) گفت خضر که آیا نگفتم که تو نمیتوانی بامن صبر کردن

(٧٣) گفت موسی که آنسخن ازخاطر من‌رفته ، مؤاخذه مکن مرا به‌آنچه فراموش کردم ودر مرسان مرا از کارمن دشواری (یعنی برمن سخت فرامگیر و بامن بدین مقدار مضایقه مکن) .

(٧۴) پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیباروی بلند قامت خطی سبز بر پشت لب او پیدا شده نام او جیسور یا حیسور و نام پدر اسلاس و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی وخضر میرفتند تا چون بدیدند پسری‌راکه ذکر کردیم ، خضر او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد ، پس بکشت اورا بذبح یا بخناق ، گفت موسی که آیا بکشتی نفس پاك را بغیر نفسی که او کشته باشد (یعنی اوپاك بود از قتل بغیرحق پس بی‌قصاص‌چگونه اورا بکشتی؟) ؟ هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده‌را.

(٧٥) گفت خضر که آیا نگفتم مرترا در اول مصاحبت که تو قوت نداری و نتوانی با من و برفعلهای من شکیبائی ورزیدن ؟

(٧٦) گفت موسی اگر سؤال کنم ترا از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره پس ازین کرت ، پس مصاحبت مکن با من بدرستیکه رسیدی از نزدیك من بقدری (یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترك صحبت من معذور باشی و درحدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی را که از روی شرم گفت **فلا تصاحبنی** اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ کردی

هرآینه چیزهای شگفت تر دیدی

(۷۷) پس درگذشتند و رفتند ، چون آمدند باهل دیهی که
انطاکیه بود یا ایله بصره یا باجروان ارمنیه یا برقه از روم یا بربر زمین
و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه دربستندی و برای هیچکس
نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر در آن دروازه رسیدند
خواستند که بدیه درآیند کسی دروازه نگشود طلب طعام کردند اهل
آن دیه را و گفتند اینجا غریب رسیده‌ایم و گرسنه نیز هستیم و مارا
چون در دیه جای ندادید باری طعامی جهت ما بفرستید ، پس سر
باز زدند اهل آن دیه ازآنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه
بربیرون دیه بودند وبامداد روی براه نهادند ، پس یافتند درنواحی
آن دیه دیواری مایل شده بیک طرف . میخواست دیوار آنکه بیفتد
و در گردد از بیخ (ارادت دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود به
بیفتادن) ، پس راست کرد خضر آنرا به آنکه اساسش را برسنگ و گل
استحکام داد . گفت موسی اهل این دیه مارا جای ندادند وطعامی نیز
نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشانرا عمارت کردی ؟ اگرمیخواستی
هرآینه مرا میگرفتی برتعمیر این دیوار مزدی .

(۷۸) گفت خضر ، اینست جدائی میان من و تو (یعنی گفته
بودی که اگر نوبت ثالثه ازتو چیزی بپرسم با من صحبت مدار اینك
وقت فراق رسید) زود باشد که آگاه سازم ترا بمعنی آنچه نتوانستی
برآن شکیبائی نمودن وازحیثیت ظاهر برآن انکار کردی

(۷۹) اماکشتی بود مر محتاجانیرا که ده برادر بودند ، پنج
بیمار و برجا مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت
کار میکنند در دریا ، پس خواستم بحکم خدای آنکه اورا سوراخ
سازم وعیب ناك کنم وحال آنکه هست درپیش راه ایشان پادشاهی که
اورا جلندبن کرکره گویند ، میگیرد هر کشتی درستی که میبیند
بغصب از کشتی بانان باز میستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او

غصب نکند وآن محتاجان بکلی محروم نگردند

بیت

خضر گر در بحر کشتی‌را شکست صد درستی‌درشکست خضر هست(۱)

(۸۰) واما پسر کشته گشته ، پس بودند پدر ومادر او گرویدگان
پس دانستیم ما یا ترسیدیم آنکه در رساند بدیشان بیباکی و کفران
نعمت یعنی شاید با کفر وفسق او درسازند و از روی مهربانی که
والدین را بر ولداست وآن درساختن موجب کفر وطغیان باشد .

(۸۱) پس خواستیم ما آنکه بدل دهد ایشانرا پروردگارایشان
فرزندی بهتر ازو از روی طهارت و پاکی (یعنی از لوث گناه و
شوب اخلاق ردیت مزکی باشد) و نزدیکتر از جهت بخشایش و
مهربانی بر پدر و مادر .

آورده‌اند که حق‌سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و
پیغمبری اورا بعقد خود درآورد و هفتاد پیغمبر ازنسل‌اوپدید آمدند.

و نیز ابیات ذیل درمثنوی معنوی وارد است :

این یکی آمد زمین را می‌شکافت ابلهی فریاد کرد او بر نتافت
کین‌زمین‌را ازچه ویران میکنی؟ میشکافی و پریشان میکنی
گفت ای ابله برو بر من مران تو عمارت از خرابی باز دان
کی‌شود گلزار و گندم زار این؟ تانگردد زشت‌و ویران این زمین
تا نبشکافی بنشتر ریش چغز کی شود نیکوو کی گردید نغز
پاره پاره کرد درزی جامه را کس‌زند آن در زی علامه را
که چرا این اطلس بگزیده را بر دریدی چون کنم بدریده را
هر بنای کهنه کآبادان کنند نی که اول کهنه را ویران کنند؟
همچنین نجار و حداد و قصاب هستشان پیش از عمارتها خراب
آن هلیله وان بلیله کوفتن زان تلف گردند معمور بدن
تا نکوبی گندم اندر آسیا کی‌شود آراسته زآن خوان ما ؟

مثنوی

آن پسررا کش خضر ببرید حلق — سر آنرا درنیابد عام خلق
آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست — نائب است و دست او دست خداست
بس عداوتها، که آن، یاری بود — بس خرابیها، که معماری بود(۱)

(۸۲) و اما آن دیوار هست برای دو کودك یتیم که نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند در شهر (مراد قریه مذکوره است) وهست زیر دیوار گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی و بود پدر ایشان شایسته ، نام او کاشح وگفته‌اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده. خدای ایشانرا بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود
پس خواست آفریدگار تو آنکه برسند یتیمان بقوت و کمال و رشد خود و بیرون آرند گنج خود را ببخششی از پروردگار خود و نکردم آنچه تو دیدی از برای خود بلکه بفرمان حق‌تعالی کردم که اوخواست که گنج بمستحقان رسد .

آورده‌اند که آن گنج بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بودو اشهر آنستکه لوحی‌بود از زر برو نوشته بود « بسم‌الله‌الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود؟ و شگفت می‌نمایم از آنکه گرویده است برزاقی حق که خودرا چرا در تعب افکند و عجب است از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گذراند و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد و عجب از آنکه دنیای دنی و تقلب او وانقلاب احوال ارباب اودانند چرا دل دربندد **لا اله‌الاالله محمد رسول الله** » . این است حقیقت آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن .

در حقیقت دوستانت دشمنند — که ز خضرت دورو مشغولت کنند
درحقیقت هر عدو داروی تست — کیمیا و نافع و دلجوی تست

آورده‌اند که موسی و خضر یکدیگر را وداع کردند وهریك روی بمنزل خود آوردند و محققانرا در این قصه بسی نکات‌واسرار است مخصوصاً صاحب **بحرالحقایق** در بیان دقائق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی از آن در **جوهرالتفسیر** باز توان یافت(۱)

(۸۳) و می‌پرسند ترا مشرکان مکه بامتحان یهود از ذوالقرنین که پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذوالقرنین گفتند که بکرانهٔ مشرق ومغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج‌اودوشاخ داشته یا بدست ورکاب حرب می‌نموده یاکریم‌الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو صفیر داشته (یعنی

---

(۱) ودرمثنوی معنوی آمده :

جوع یوسف بود آن یعقوب‌را — بوی نانش میرسید از دور جا
آنکه بستد پیرهن‌را می شتافت — بوی پیراهان یوسف را نیافت
وآنکه صدفرسنگ‌ز آن‌سو بوی‌او — چونکه بد یعقوب می بوئید بو
ای بسا عالم ز دانش بی‌نصیب — حافظ علم است آنکس نی‌حبیب
مستمع از وی همی یابد مشام — گرچه باشد مستمع ازجنس عام
زانکه پیراهان بدستش عاریه‌است — چون بدست آن نخاسی‌جاریه‌است

و از اینجهت‌است که گفته‌اند راهرو باید مرشد محقق ومشفق باشد نه پیر مقلد
حافظ فرماید :

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی — باشد که ازخزانه غیبش دوا کند

صائب تبریزی فرموده :

ز بی‌دردان علاج دردخود جستن به‌آن ماند
که خار از پا برون آرد کسی با نیش عقربها

وچه بسیار خوب فرموده شاعر تازی زبان ؟ !

اذا کان الغراب دلیل قوم — سیهدیهم الی ارض‌الجیاف

و از نگارنده است

دیور را معرفت یزدان نیست — زینجهت رهبر گمراهانست
(جلالی)

دو گیسوی بافته از دو جانب سر) و اشهر آنستکه این اسکندر رومی است و در نبوت اوخلاف کرده‌اند.

بگو ای محمد (ص) ، زود باشد که بخوانیم برشما ازو خبری و بیانی.

(۸۴) بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم (یعنی دسترس دادیم) مر اورا باستیلاء در زمین وعطا کردیم اورا ازهرچیزی که خلق بدان محتاج بودند یا ازآنچه سلاطین را بکارآید درتسخیر شهرها ومحاربه بااعداء یا دادیم اورا از هرچیزیکه می‌خواست دست آویزی که بدان سبب اورا ازآن چیز میسر میشد.

آورده‌اند که حق‌سبحانه نور وظلمت را مسخر او گردانید ودر **زاد المسیر** گوید که سحاب را در فرمان اوکرد تا بدو سوار شده هرجا میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصررا مسخر میساخت و با زنگیان حرب کرده وبرایشان غلب شده عزم مغرب کرد.

(۸۵) پس ازپی دررفت سببی راکه بمغرب تواند رفت وبه‌آن توسل جسته می رفت.

(۸۶) تا چون رسید بجای فرورفتن آفتاب (یعنی نهایت‌عمارت از جانب مغرب) یافت آفتاب را که رأی العین می رود در چشمه آب گرم (وحفص حمیة می‌خواند یعنی چشمهٔ آب مکدر لای‌آمیز) و یافت نزدیك آن چشمه برساحل دریای محیط غربی ، گروهی را در ناسك مذکوراست که ایشان قومی بودند بت پرست سبزچشم سرخ موی تناور با هیبت ، لباس ایشان پوست حیوانات وطعام ایشان‌گوشت وحوش و جانوران آبی

(۸۷) گفتیم ما که ای ذوالقرنین (این ندا اگرنبی بوده باشد بوحی است و اگرنبوده باشد بالهام یا برلسان پیغمبر زمان او) وبر هرتقدیر حق‌تعالی فرمود که : یا آنست که عذاب میکنی این قوم را با میکشی اگرایمان نیارند ویا آنکه فرامیگیری درباب ایشان نیکوئی

اگر بگروند.

(۸۷) گفت ذی‌القرنین ، اما کسی که ستم کند (یعنی برمقتضای خود مصرباشد) ، پس زود باشد که عذاب کنیم (یعنی من وهرکه بامن است بکشیم اورا واین عذاب دنیاست) پس بازگشت شودبسوی جزای پروردگار خود درقیامت ، پس عذاب کند خدای‌اورا ، عذابی سخت و منکر که مثل او معهود نباشد.

(۸۸) و اما هرکه بگرود وعملی کند شایسته (یعنی برمقتضای ایمان) ، مر اوراست در هردو سرای پاداش نیکو و زود باشد که بگوئیم مراورا ازفرمان ما (یعنی ازآنچه فرمائیم) کاری‌آسان فراخور طاقت او.

آورده‌اند که لشکر ظلمت را برقوم ناسك گماشت تا بگوش و دهن ایشان درآمد زنهارخواسته بوی ایمان آوردند.

(۸۹) پس دیگر باره از پی‌درآمد سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسك را با خود برده لشکر نوررا از پیش روان کرد وعسکرظلمت را ازعقب بداشت وجانب جنوب متوجه شد قوم هاویل را که درفطر ایمان بودند مسخر کرد بهمان طریق که درقصه ناسك مذکور شد پس روی بمشرق نهاد :

(۹۰) تا چون رسید بجای برآمدن آفتاب (یعنی موضعی که مبداء عمارت است ازجانب‌شرق ، یافت آفتاب را که بامداد برمی‌آید و شعاع او بر می‌افتد برگروهی که ما نگردانیده بودیم او بیدا نکرده برای ایشان از دوره آفتاب در وقت طلوع پوششی ازلباس و بناکه میان آفتاب و ایشان حاجز باشد چه‌ایشانرا پوشش نبود وزمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت ازغایت نرمی وسستی ، پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها درآمدی تا وقتیکه ارتفاع پذیرفتی و ازسمت[1] رأس ایشان دورگشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و به‌آفتاب

بریان کرده خوردندی و آن قوم منسك بودند .

(۹۱) همچنان کرد اسکندر با ایشان که باهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر امیر روان شد و بقومی رسید که ایشانرا هاویل خوانند و با ایشان همان سلوك نمود که باقوم هاویل و بدرستیکه ما احاطه داشتیم به آنچه نزدیك او بود ، ازروی آگاهی (یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بروجمع شده بود بهمه محیط بودیم ومجموع را دانستیم)

(۹۲) پس اسکند ازپی درآمدراهی وطریقی دیگررا ازمشرق بشمال

(۹۳) چون برسید درمنقطع ارض ترك ، میان دوکوه که از پس آنها زمین یأجوج و مأجوج است ، یافت در پیش آن دوکوه گروهی‌را با هیئتهای عجیب وشکلهای غریب ، نزدیك نبودند از کمی فطنت که دریابند سخن ایشانرا وکسی نیز ازلشکر ذوالقرنین ، سخن ایشان درنمی‌یافت

(۹۴) گفتند (یعنی‌مترجم ایشان گفت) ای ذوالقرنین ، بدرستیکه یأجوج و مأجوج تباهی میکنند در زمین ما هرگاه که ازپس این کوهها بیرون‌آیند ، از گیاه آنچه سبز یابند بخورند وآنچه خشك باشد با خود ببرند ، تمام انعام مارا می کشند و می خورند و اگر چهارپا نیافتندی آدمی‌را بعوض آن بکار می‌بردندی و ایشان دوقبیله بودند از اولاد **یافث بن نوح**

در **عین‌المعانی** آورده که آدم را احتلام افتاد ومنی او بخاك آلوده شد ، آدم ازآن حال اندوهناك گشت و حق‌تعالی این دوقوم را از آن خاك آلوده بمنی ابوالبشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیاء محتلم نمیشوند این قول ضعیف است و دراشکال واحوال ایشان اختلاف کردند

از حضرت **امیرالمؤمنین علی** رضی‌الله عنه منقولست که قامت بعضی ازایشان بمقدار بشربست و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث

آمده که صنفی ازایشان برمثال شجرهٔ ازند است (وآن درختی است در ولایت شام طول او صدوبیست گز و صنفی‌را طول وعرض مساوی است و صنفی آنند که ازگوش فراش و از دیگری لحاف سازند و درصفت ایشان گفته‌اند:

نظم

بکوتاه چشمی سگ جیفه جوی　بگوش دراز از خران برده گوی
نه شرمی به پیشانی دلنواز　دران چشم کوتاه و گوش دراز
بهنگام خفتن بخسبند سیر　یکی گوش بالا و دیگر بزیر
شکن برشکن چین بر ابرویشان　کشان ریش تا زیر زانویشان
برون آمده اشکشان چون گراز　شکم پهن وپا خورد وگردن دراز
چو بوزینگان آمده در وجود　مژه زردو رو سرخ و دیده کبود
ندارند جز خواب‌وخور هیچ کار　نمیرد یکی تا نزاید هزار

القصه آن گروه با اسکندر گفتند که ما از این قوم به تنگ آمده ایم ، پس آیا بکنیم (یعنی مقرر سازیم) برای تو وبیرون آریم از میان مالهای خود ، مزدی بشرط آنکه بکنی میان ما وایشان بندی که منع کند ایشان را از برون آمدن .

(۹۵) گفت اسکندر ، آنچه دسترسی داده مرا دران آفریدگار من ، بهتر است از آنچه شما می‌خواهید که بمن دهید ، پس مرا یاری دهید بتوانائی (یعنی بمردان توانا) یا چیزی که بدان قوت یابم درین کار تابکنم میان شما و ایشان حجابی سخت که بعضی‌ازان بر بعضی مرکب باشد .

(۹۶) بیارید برای من ، قطعه‌های آهن . منقول است که‌فرمود تا خشتها از آهن بساختند . ۱

بیت

بفارغ دلی جابجا تن زدند　همه روزوشب خشت آهن زدند

آنگاه حکم داد تا میان دو کوه را که چهار هزار قدم بود در بیست و پنج گز عرض بکندند تا به آب رسید ، پس درته زمین در روی آب یك جره از سنگ خارا نهادند وخشتهای آهن در بالای آن فرش کردند تا چون مساوی شد (یعنی فرش یافت) میان هردو کوه بفرمود تا هیمهٔ بسیار بر بالای آن ریخته دمها بر جوانب آن ترکیب کردند ، گفت مر عمله را که بدمید درین آهنها تا چون بگردانید آن خشتهای آهن را مانند آتش ، بیارید تا بریزم بربالای آهن گرم شده ، روی گداخته .

بیت

پس روی فرشی برانگیختند   بران روی حل کرده میریختند

و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع براند مانند کوهی یکپاره و هموار .

(۹۷) پس نتوانستند یاجوج وماجوج ، آنکه بربالا روند بدان سد بسبب ارتفاع و املاس و نتوانستند که مرورا سوراخ کردن بواسطهٔ ثخن (۱) و صلابت .

(۹۸) گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن ، این سد و اقتدار بر اتمام آن ازپروردگار من یاری است بر آنها که میترسیدند از فتنهٔ یاجوج و ماجوج، پس چون بیاید وعدهٔ آفریدگار من بخروج یاجوج وماجوج، گرداند این سد را زمین هموار (یعنی آنرا از پیش راه آندو بردارد) و هست وعدهٔ پروردگار من درست و راست خروج این گروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامت است ودر آخر سورهٔ انبیاء ذکر آن خواهد آمد (۲)

۱ - کلفتی ۲ - و گفته اند یاجوج و ماجوج خوی نکوهیده و کردار ناپسندیده است که چون بران بندشریعت و طریقت نهاده شد اقلیم باطنی (که آنرا به اسکندر تعبیر نموده است) درحصن حصین قرار گرفته آدمی را از زیان کاری باز میدارد .

(۹۹) و میگزاریم برخی از یاجوج وماجوج را آنروز (یعنی روز خروج که ازدحام نموده اضطراب میکنند) و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنستکه روز قیامت انس وجن از روی تحیر واضطراب درهم آمیزند ودمیده شود در صور برای قیام قیامت پس جمع کنیم همه خلایق را ، جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصهٔ محشر .

(۱۰۰) وظاهر گردانیم دوزخ را ، آنروز برای ناگرویدگان ظاهر کردنی (و اظهار آن برایشان قبل از دخول جهت زجر و تهویل باشد)

(۱۰۱) آن کافرانی که از فرط غفلت ، هست چشمهای دل ایشان ، در پوشش از یاد من (یعنی از مشاهده آیاتی که به آن یاد کرده می شوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان و هستند کافران که از جهت ناشنوائی سخن حق ، نمیتوانند شنودن کلام من یا محجوب می باشند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع ، کما قال : « **واذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین الذین لایؤمنون بالاخرة حجابا مستوراً** »

نظم

چون تو قرآن خوانی ای صدرامم   گوششان را پرده سازم ازصمم
چشمشان را نیزسازم چشم بند   تا نبینند و کلامت نشنوند (۱)

(۱) در مثنوی معنوی در بیان آنکه شیئی واحد سبب وجود دوچیز متضاد میشود (مثل نفخه که سبب مماتوحیات میگردد) میفرماید:

سازد اسرافیل روزی ناله را   جان دهد پوسیدهٔ صد ساله را
انبیارا در درون هم نغمه هاست   طالبانرا زآن حیات بی بهاست
نشنود آن نغمه هارا گوش حس   کز ستمها گوش حس باشد نجس
نشنود نغمهٔ پری را آدمی   کو بود ز اسرار پریان اعجمی ۞

(۱۰۲) آیا میپندارند آنانکه نگرویدند ،آنکه فراگیرندبندگانرا (که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام ؟ بجزمن دوستان یعنی معبودان ایشانرا نفع خواهند رسانید (استفهام بمعنی انکاراست(۱) یعنی فراگرفتن ایشان بندگان مرا بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت) ، بدرستیکه ما آماده کردیم دوزخ را برای ناگرویدگان منزل وماوی یا منزل که برای مهمانان آرند (ودراین معنی تهکم‌است وتنبیه بر آنکه ایشانرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر باشد

(۱۰۳) بگو ای محمد صلی‌الله علیه وسلم ، آیاخبر کنم شمارا بزیان کار ترین مردم از روی کردارها ؟

(۱۰۴) آنانکه گم شد وضایع گشت شتافتن ایشان بعملهای نیکو در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصوم وصلوة میگزرانند و بسبب کفر آن‌همه عملها باطل است وثوابی برآن متفرع نیست (وگفته‌اند مراد ازین طایفه خوارج اند (۲) یا

✡ گرچه هم‌نغمه بری زین عالمست　　نغمهٔ دل برتر از هردو دمست
گر بری و آدمی زندانی اند　　هردو در زندان این نادانی اند
نغمه های اندرون اولیاء　　اولا گوید کـه ای اجزاء لا
هین ز لای نفی سرها برزنید　　این خیال و وهم یکسو افکنید
ای همه بوشیده در کون وفساد　　جان باقیتان نروئید و نزاد
هین؛ که اسرافیل وقتند اولیاء　　مرده را زیشان حیاتست و نما
جان هریك مردهٔ از گور تن　　بر جهد زاوازشان اندر کفن
گوید این آواز زاوازها جداست　　زنده کردن کار آواز خداست
ما بمردیم و بکـلی کاستیم　　بانگ حق آمد همه برخاستیم
مطلق آن آواز خود ازشه بود　　گرچه از حلقوم عبدالله بود

۱ - آیهٔ شریفه اینست : « افحسب‌الذین کفروا ان یتخذوا عبادی من دونی اولیاء انا اعتدنا جهنم للکافرین‌نزلا » میفرماید در این آیه استفهام از برای انکار است

۲ - مراجعه شود ببرگ ۷۱- ۷۲ همین جلد

یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا وسمعه کنند واشهر آنستکه از کفار صله رحم واطعام فقراء وعتق رقاب واقع میشود ، حق سبحانه ببطلان آنها حکم میکرد و فرمود که : و ایشان بندارند آنکه‌ایشان نیکو میکنند کار را

(۱۰۵) آن گروه که ذکر کرده شدند ، آنانند که کافرشدند به آیتهای برورد گار خود که قرآنست یا به‌آیت دلائل توحید وبدیدار او یعنی بعث وحشر که درآن وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا بس تباه شد کارهای ایشان که درصورت نیکو می‌نمود وبدان‌جزای خیر نخواهند یافت ؛ بس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان، روز رستخیز ترازوئی که بسنجد آن عملهارا چه همه حبطه شده و نابود گشته یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد (یعنی مقداری‌واعتباری نخواهند داشت بلکه خوار ومبتذل خواهند بود)

(۱۰۶) آنست کار که گفته شد از بطلان عمل وخست قدر ایشان ؛ باداش ایشان دوزخ است ، بسبب آنکه نگرویدند وفراگرفتند آیتهای کتاب مرا و فرستادگان مرا ، افسوس کرده شده (یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند) .

(۱۰۷) بدرستیکه آنانکه گرویدند بکتاب و رسول و کردند عملهای پسندیده وشایسته ؛ هست مر ایشان را درحکم خدای بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاك بود ، پیشکش .

در تبیان آورده که خدای فردوس‌را به ید قدرت خود آفرید وبمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید که : **از دادی طیبا و حسنا لاولیائی** (افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من) واین چنین بنده‌ها را نزل دوستان میگویند تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس به ازای آن محقری و ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد

الا دولت لقا :

نظم

نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست
قیمت هر کس بقدر همت والای اوست (۱)

و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت فرمود که **فاذا سألتم الله فاسئلوا الفردوس** . ولی آنستکه اسمی از اسمای جنانست که اهل ایمان در آنجا فرود آیند .

(۱۰۸) در حالتیکه جاودان باشند دران ، بجویند ازان بهشتها یا نطلبند ازو تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان دران مهیا باشد .

(۱۰۹) بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارض است سیاهی برای نوشتن سخنان پروردگار من (یعنی معانی قرآن یا

---

(۱) و در مثنوی معنوی وارد است :

هشت جنت ، هفت دوزخ پیش من   هست روشن همچو بت پیش شمن

و از ابویزید بسطامی قدس سره منقول است که فرمود هیچ جنتی بالاتر وخوشتر از بهشت لقا و دیدار وصال نیست وهیچ آتشی از آتش دوری و هجران و فراق سوزنده تر نی .

حافظ فرماید :

روز و شب غصه و خون میخورم و چون نخورم
چون ز دیدار تو دورم ز چه باشم دلشاد ؟

و از نگارنده است :

دلم آتش گرفت از داغ هجران   ازان آتش شدم غمگین و مضطر
چنان در آتش گرم اوفتادم   که جانم سوخت ز گرمی اخگر
وصال یار این آتش نشاند   نه آب قلزم و دریای احمر
جوانی دادم از کف از غم هجر   ندارم خبر پیری چیز دیگر
(جلالی)

معلومات او) هرآینه فانی گردد و نماند آب دریا زیراکه جسمست و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد پیش از آنکه برسد و نماند علوم آفریدگار من جهت آنکه آن چیز متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود واگر نیز بیاریم بمثل دریای محیط مدد آن مداد و بران افزائیم (۱)

گویند این آیت وقتی نازل شدکه یهود مسلمانانرا گفتند که درکلام خود میخوانیدکه **و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً** و زعم محمد آنستکه اورا حکمت داده‌اند ، پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید که **وما اوتيتم من العلم الا قليلا** جمع میان این دوسخن چگونه توانید کرد ؟

حق سبحانه دراین آیت فرمودکه علم حق تعالی نهایت ندارد هرچندکسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم میتواند بود

نظم

علمها از بحر علمش قطره ای   آن چو خورشیداست واینها ذره‌ای
گر کسی درعلم صد لقمان بود   پیش علم کاملش نادان بود

(۱۱۰) بگو ای محمد ، جز این نیست که من آدمی‌ام ، مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی‌نمیکنم ، این‌قدرت هست که بوساطت جبرئیل وحی کرده میشود بمن ، آنکه جز آن نیست که معبود شما معبودی یکتاست بی‌شریك ، پس هر که امید میدارد، دیدار پروردگار خودرا دربهشت یا هر که میرسد ازرسیدن بحق (یعنی بازگشتن بدو روز رستخیز) ، پس باید که بکند کردار شایسته (یعنی پسندیده

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربه لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربى و لو جئت بمثله مدداً »

خدا و در **بحر الحقایق** آورده که عمل صالح (۱) متابعت رسول است و سلوك منهاج سنت او بظاهر که ترك دنیا و اختیار فقر ودوام عبودیت است وبباطن که بریدن است ازخلق وبپیوستن است بحق ودیدهٔ همت از مشاهدهٔ ماسوی بربستن وجز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال: «**مازاغ البصر وماطغی**»

نظم

روی ازهمه برتافتم وسوی تو کردم چشم ازهمه بربستم ودیدار تو دیدم

آورده‌اند که **جندب بن زهد عامری** رضی الله عنه بحضرت رسالت عرض کرد که یارسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی مطلع شد خوشدل میگردم ، حضرت فرمود که خدای عملی را که غیر درآن شریك باشد قبول نمیکند ، حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر را آیت فرستاد که : **ولا یشرك بعبادة ربه احداً**

و باید که بندهٔ که عمل صالح دارد شرك نیارد و انباز نسازد در پرستش پروردگار خود یکی را (یعنی بریا وتصنع عمل نکند که ریا شرك اصغراست وتباه کنندهٔ عمل)

نعوذ بالله من الریاء و نعتصم به من وقوع الزلل(۲)

پایان

---

۱ – آیهٔ شریفه اینست : « قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرك بعبادة ربه احدا »

۲ – سعدی شیرازی دراین باب فرموده :

عبادت باخلاص نیت نکوست وگرنه چه آید ز بی مغز پوست

چه زنار مغ در میانت ، چه دلق که دربوشی از بهر پندار خلق

بروی ریا خرقه سهل‌است دوخت گرش با خدا در توانی فروخت

سورة مریم مکیه و هی ثمان وتسعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

در مواهب صوفیان بادیه از **مواهب الهی** که بر حضرت **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی** (۱) قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه را سه صورت است ، یکی صورت بشری کقوله تعالی : **انما انا بشر مثلکم** دوم صورت ملکی چنانکه فرموده است **لست کاحد کم ابیت عند ربی**

---

۱ – شیخ رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد بیابانکی از بزرگان اهل تصوف و عرفانست . عبد الرحمن جامی در نفحات الانس شرح حال وی را بتحقیق نگاشته و نیز در ضمن شرح حال کمال الدین عبد الرزاق کاشانی از علاء الدوله نام برده بمناسبت نامهٔ را که کمال الدین به علاء الدوله نگاشته و جوابی را که رکن الدین به کمال الدین نبشته است در نفحات درج وثبت نموده است .

مابین علاء الدوله و شیخ عبدالرزاق کاشانی در چند مسئله از مسائل عرفانی که شرح آنها دراینجا موجب اطنابست اختلاف نظر بوده نخست کمال الدین به علاء الدوله نامه نگاشت و علاء الدوله در پشت آن نامه جوابی بس محکم و متین تحریر فرمود (مراجعه شود به نفحات الانس برگ شماره ۳۱۵ ـ ۳۲۱) .

علاء الدوله گاهگاهی شعر نیز میسروده ورباعی زیرین از وی در اینجا درج میشود .

صد خانه اگر بطاعت آباد کنی　　زان به نبود که خاطری شاد کنی
گر بنده کنی بلطف آزادی را　　به زانکه هزار بنده آزاد کنی

وفات علا الدوله بسال ۷۳۶ اتفاق افتاده است

سوم حقی کماقال لی **مع الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرب ولانبی مرسل** وازین روشنتر :

من رانی فقدرأی الحق وحق سبحانه را با او در هرصورتی سخن بعبارتی دیگر واقع شده است در صورت بشری کلمات مرکبه چون **قل هو الله احد** ودر صورت ملکی حروف مفرده مانند **کهیعص** واخواته ودر صورت حقی کلامی مبهم که **فاوحی الی عبده ما اوحی**

بیت

در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق
زانسوی حرف و نکته حکایات دیگر است

پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه و حبیب او علیه الصلوة والسلام و **کهیعص** از آن جمله است و گفته‌اند این حروف اسماء الهیه اند و از **مرتضی علی** رضی الله عنه منقول است که در بعضی ادعیه میخواندند **یا کهیعص** ، **یاحم عسق** و گفته اند **کاف** مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و **ها** اشارت باسم هادی و چون مبداء هیچیك از اسماء الهی حرف **یا** واقع نشده گویند ایمائی است به آنکه **یدالله فوق ایدیهم** و در **لباب** آورده که **یامن یجیر ولایجار علیه** و **عین** اسم عزیز وعلیم وعدل است و **صاد** از صادق (ومیشاید که نام سورة باشد و ما بعد او مرتب برو) .

(۲) ـ **ذکر رحمت ربك عبده ذکریا** (یعنی این سورت یاد کردن خداوند تست بمهربانی بندهٔ خود **زکریا بن آزر** که از اولاد رجعیم بن سلیمان بن داود علیهم السلام بوده پیغمبری عالی شأن و مهتر احبار بیت المقدس وصاحب قربان ، پس قصة او بخوان و یاد کن :

(۳) چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس و بعد از تقرب بقربان ، خواندن پنهان که آن باخلاص اقربست یا دعای بلند میکرد واز قوم پنهان میبود چه شرم همی‌داشت

که در نودو نه سالگی باوجود زنی کلان سال نازاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود ، هرچند بلند میگفت، کسی نمی‌شنید وندای او این بود که از روی نیاز :

(۴) گفت ، ای پروردگار من ، بدرستیکه سست شده است استخوان که ستون خانهٔ بدنست از من وچون استخوان کـه صلب ترین اجزاست سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی و سفید شده است سر من ، سپید شدنی و گفته اند تشبیه کـرده است شیب را در روشنی به آتش و فرو گرفتن او مویرا باشتعال آن (یعنی روشن ودرخشنده شـد سر من از پیری ونبوده‌ام(۱) بخواندن من ترا ای پروردگار من بی بهره ونا امید (یعنی هرگاه که دعا کرده‌ام باجابت رسانیدهٔ و من بدان خو کرده شده ام)

(۵) بدرستیکه من میترسم از بنی اعمام خود که ایشان در مهم جوره تهاون ورزند وخلافت من در امت من نیکو بجای نیاورند از پس مرگ من ، پس مرا خلفی میباید وحال آنکه زن من هست نازاینده ودر سن نودو هشت سالگی پس ببخش مرا از نزدیك خود فرزندی که متولی امور دین باشد واز روی استحقاق و میراث برد امارت وحبورت از من ، میراث گیرد علم وحکمت از آل یعقوب بن اسحق یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده است .

(۶) وگردان فرزند مرا ، ای آفریدگار من شایسته وپسندیده که تو از قول وعمل او راضی باشی .

بعد از این دعا سر بسجده نهاده تضرع میفرمود که ندای کرم ربانی ار روی وعده باجابت دعای او گفت :

---

۱ - آیهٔ شریفه اینست : « قال رب انی و هن العظم منی واشتعل الرأس شیبا »

ای زکریا ، ما بشارت میدهیم ترا به پسری ، نام او یحیی ، نیافریدم من او را پیش ازو ، همنامی .

در **زادالمسیر** فرموده که وجه فضیلت نه ازان رویست که قبل ازو کسی مسمی بدان اسم نبوده چه بسیار آدمی برین وجه یافته شود که پیش ازو مسمی نبوده باشد بلکه فضیلت آنستکه حق‌سبحانه بخود تولی تسمیه او نموده بر پدر ومادر حواله نکرد .

امام ثعلبی آورده که ذکر قبل ازآن فرموده که بعد ازو کسی بظهور خواست آورد که اورا بچندین اسم خاص اختصاص‌دهد و اسم سمی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد .

بیت

و شق له من اسمه لیجله فذوالعرش‌محمودوهذامحمد(۱)

ای خواجهٔ که عاقبت کار امتت

محمود از آن شدست که نامت محمد است

وگویند سمی (۲) بمعنی شبیه است (یعنی مثل او نیافریده‌ایم دران که هرگز عصیان وقصد عصیان ازو بظهور نرسد .

(۸) گفت زکریا که ای خداوند من ، چگونه باشد مرا فرزندی و هست زن من نازاینده وبدرستیکه رسیده‌ام از بزرگسالی به‌تباهی و تجافت و ضعف اعصاب وقوی (این سخن از روی استعلام گفت

---

۱ - بیت تازی بالا از قصیده ایست که حسان بن ثابت شاعر مشهور در مدح حضرت پیغامبر گفته است

حسان از شعرای بزرگ عرب است که هم زمان جاهلیت را دریافته وهم در سایه دولت اسلامی زیست نموده است

۲ - آیهٔ شریفه اینست : « قال رب انی یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقراً وقدبلغت من الکبر عتیا »

له بطریق استبعاد (یعنی مارا جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت ؟)

(۹) گفت فرشتهٔ بامر خدای تعالی که ای زکریا ، همچنین است که تو میگوئی از ضعف پیری اما گفت خدای تو این کار که آفریدن فرزند است ازین دوشخص درین سن ، برقدرت من آسانست و بدرستیکه بیافریدم ترا پیش از یحیی ونبودی چیزی (یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عـدم بوجود آوردم قادرم برایجاد فرزند از دو پیر (۱) .)

زکریا ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید .

(۱۰) گفت ای پروردگار من ، گردان برای من (یعنی بنمای مرا) علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه مرا معلوم گردد، گفت خدای مر زکریا را ، نشانهٔ تو آنستکه سخن نتوانی گفت با مردمان سه شب با روز آن پی‌درپی (یعنی بهم پیوسته یا قادر نباشی برتکلم درحالتیکه سوی‌الخلق و تندرست باشی)

آورده‌اند که درهمان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شد بروجهی که تحریك را مجال نماند .

(۱۱) پس بیرون آمد برگروه خود صباح آنروز که در شب آن اشباع حامله شده بود از مصلی خود ، پس اشارت کرد بدیشان اینکـه نماز گذارید یا تسبیح گـوئید خداوند خود را ، بامداد و شبانگاه .

---

۱ ـ ودر مثنوی معنوی فرماید :

آب ازجوشش همی گردد هوا   وان هواگردد ز سردی آبها
بلکه‌بی‌اسباب بیرون زین حکم   آب رویانیدو تکوین از عدم
تو ز طفلی چون سبب‌ها دیدهٔ   در سبب از جهل بر چفسیدهٔ

القصه سه روز برین بگذشت ، پس بحال خود آمد و یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شد ودر کودکی پلاس پوشیده با احبار درعبادت بطریق ریاضت موافقت نمود تا وقتیکه وحی بدو فرود آمد و از حق سبحانه خطاب بدو رسید که :

(۱۲) ای یحیی فرا گیر کتاب تورات را بجد وجهد یا بقوت دل و ما دادیم یحیی را حکمت وفهم تورات ، در حالتیکه کودکی بود سه‌ساله یا هفت ساله

آورده‌اند که کودکان محله روزی در محل سه سالگی او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود : **ماللعب خلقنا** (ما برای بازی آفریده نشده ایم)

درین سخن پندی عظیمست بیخبران بازیچه گاه غفلت را که عمر عزیز ببازی میگذرانند وبدام فریب **انما حیوة الدنیا لعب ولهو** مقید و مشغوف میمانند .

نظم

عمر ببازیچه بسر میبری   بازی از اندازه بدر میبری
به که ز بازی جهان پاکشی   طفل نهٔ چند ببازی خوشی؟

(۱۳) و دیگر دادیم یحیی را رحمتی ومهربانی و رقت قلبی از نزدیك ما و طهارت ازگناه یا ستایشی نزدیك خلق و بود ترسکار یا فرمانبردار یا مجتنب از لوث جرایم و اوزار .

(۱۴) و نیکوکار بر پدر ومادر یا فرمان برنده وخدمت کننده مر ایشان را ونبود سرکش یعنی عاق و نافرمان والدین را ، عاصی مر پروردگار خودرا .

(۱۵) و سلام از ما بر یحیی روزی که متولد شد وروزیکه میمیرد وروزی که برانگیخته شود زنده (یعنی در آخرت) وگویند مراد سلامتی یحیی است روزیکه متولد شد از غمز شیطان و وقتی

که‌وفات کرد از عذاب قبر وروز قیامت ازهول رستخیز وقصهٔ خوف وبکای یحیی درغایت اشتها راست .

(۱۶) ویاد کن در قرآن ، قصهٔ مریم ، بنت عمران را واو پیوسته در مسجد مقدس بودی و بوقت عذر بخانهٔ خاله رفتی و بعد از ظهر بمسجد بازآمدی و وقتی در خانهٔ خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند وحق سبحانه ازان خبر میدهد چون دور شد مریم و باکرانه رفت از اهل خود (یعنی خاله وقوم او) ، در مکانی بجانب شرقی از بیت‌المقدس یا ازسرای خاله بجهت اغتسال در زمستان وآن موضعی بود ، آفتابروی .

(۱۷) پس فرا گرفت از پس ایشان (یعنی از سوی ایشان) پردهٔ که مانع باشد از دیدن و بعد از آن که غسل فرمود و جامه پوشید ، پس فرو فرستادیم بسوی او روح ما را که جبرئیل است (اضافه روح (۱) بخود جهت تشریف وتخصیص اوست) پس مستمثل شد جبرئیل برای مریم ، آدمی تمام خلقت (یعنی بصورت آدمی خودرا بوی نمود) مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید گفت :

(۱۸) بدرستیکه من پناه میگیرم بخدای بسیار بخشش از شر تو اگر هستی تو پرهیزکار غایت مبالغه است در عفاف(۲) یعنی اگر تو متقی و متورعی من از شر تو پرهیز میکنم و پناه بحق می‌برم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود دران زمان که متعرض نسوان میشد مریم قصهٔ او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست ، ازو بحق سبحانه پناه برد اما چون جبرئیل اضطراب

۱ـ آیهٔ کریمه اینست : « فاتخذت من دونهم حجاباً فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشراً سویا»

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « قال انی اعوذ بالرحمن ان کنت تقیاً»

مریم مشاهده نموده .

(۱۹) گفت جز این نیست که من فرستادهٔ خداوند توام که بدو پناه میگیری، مرا اینجا فرستاده ، تاببخشم ترا بفرمان او، پسری پاك و ستوده .

(۲۰) گفت مریم ، چگونه مرا بود پسری و مرا نسوده است آدمی (یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده) ؟ ونبوده‌ام زناکار وجویندهٔ فجور .

(۲۱) گفت جبرئیل چنین است که تو میگوئی ، هیچکس بنکاح وسفاح ترا مس نکرده است فاما گفت پروردگار تو ، این کار که اعطای ولد است بی پدر برمن آسان است ، ما ترا پسری میدهیم تا استدلال کنی بدان قدرت مارا و ما گردانیم او را علامتی برای آدمیان که بتدبر دران توانائی ما دریابند و ما گردانیم او را سبب بخششی از ما برای آنانکه بدو بگروند و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به (یعنی مقدر و مقرر شده و مستور گشته در لوح محفوظ) ، پس جبرئیل نزدیك وی آمد وبدمید در آستین یاگریبان یا دهان او .

(۲۲) پس مریم بار گرفت در همان دم بعیسی ، پس بیرون شد و دور گشت بعیسی (یعنی وقتی که در بطن او بود ، مکانی دور از شهر ایلیا) .

گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی‌بیت‌لحم که شش میل دور بود از ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل‌او شد و گویند حمل ووضع در یکساعت بوده ودر **زادالمسیر** نه ساعت فرموده و **مقاتل** گوید یکساعت خلق بود ویکساعت تصویر ویکساعت وضع حمل و برهر تقدیر چون وضع حمل نزدیك رسید مریم درختی خرما که خشك شده بود دید سر شاخهای او بریده و تنه مانده .

(۲۳) پس چون آورد اورا درد زادن بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده گفت کاشکی من مردمی پیش ازین صورت وبودمی چیزی باز گذاشته وفراموش شده (یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من حسابی نداشتی) حالا احبار بیت المقدس مرا میشناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زائل نشده و شوهری نکرده ام اکنون فرزند میزایم و از خجلت این نمیدانم چکنم .

بیت

هرچند بروی کار درمی نگرم　　محنت زدهٔ چو خود نمی بینم من(۱)

(۲۴) پس آواز داد مریم را ، آنکه در زیر او بود (یعنی در شکم او بود مراد عیسی است که با او سخن گفت بقدرت خداوند) و ندا فرمود آنکه اندوهناك مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها(۲) خواند یعنی عیسی از زیر او یا فرشتهٔ از زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور بدرستیکه بیافرید وروان کرد آفریدگار تو در زیر قدم تو جوی آب که ازان بیاشامی وبدان طهارت کنی.

(۲۵) و بجنبان ومیل ده بسوی خود تنهٔ خرمای خشك شده را تا فرو ریزد و حفص تساقط (۳) میخواند یعنی تادرخت بیفکند برتو خرمای تر وتازه .

(۲۶) پس بخور از رطب و بیاشام از آب وروشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شو بسبز شدن درخت و بر دادن میوهٔ او که

---

۱ ـ درین کهنه رباط بی در و بام　　بعمر خود شبی بی غم نبودم
(جلالی)

۲ و ۳ آیهٔ کریمه اینست : « فناديها من تحتها لا تحزني قد جعل ربك تحتك سريا وهزي اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنياً»

مناسبتی با حال تو دارد چه آنکه قادرست براظهار خرما از درخت یا بس قدرت دارد برایجاد ولد از مادر بی وساطت پدر ، پس حق سبحانه ملائکه را فرستاد تا بگرد مریم درآمدند وچون عیسی متولد شد او را فرا گرفته بشستند ودر حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که : پس اگر به بینی از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست ، پس بگو بدرستیکه من نذر کرده ام برای خدا روزه را (و روزهٔ ایشان ترك طعام و کلام بوده) پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق مناجات میکنم واین مقدار سخن از جهت اخبار از نذر بوده یا باشدت ازین خبر داده .

آورده اند که چون اهل مسجد مریم را درمحراب او نیافتند بتفحص او مشغول شده از هرجا وهر کس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون ایشانرا بدید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد .

(۲۷) پس آورد مریم عیسی را (۱) بقوم خود ، برداشته او را ، همینکه چشم آنگروه بر وی افتاد ، گفتند ای مریم ، بدرستیکه

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « فاتت بقومها تحمله قالوا یا مریم لقد جئت شیأ فریا »

بعضی برآنند که باء دراین آیه بمعنی مع میباشد لیکن کاشفی در اینجا باء را برای تعدیه گرفته است چنانکه فرموده : « پس آورد مریم عیسی را بقوم خود »

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « یااخت هارون ما کان ابوك امرأسوء وما کان امك بغیاً »

تو آوردی چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل این واقع نبوده .

(۲۸) ای خواهر هارون (۲) (گویند او را برادری بود هارون نام یا هارون مردی صالح بود در بنی‌اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بود که ضرب‌المثل اهل فسق بودی، پس گفتند ای‌مثل هارون در زهادت یا در فجور) ، نبود پدر تو عمران مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و شرف احبار بوده ونبوده مادر تو حنته بنت فاقوذ ، زناکار وفاجر ، تو باوجود این پدر ومادر فرزندی بی پدر و مادر از کجا آوردی ؟

(۲۹) پس مریم اشارت کرد بعیسی که با او سخن گوئید و جواب ازو بشنوید ، گفتند چگونه سخن گوئیم باآنکه هست در گهواره (یعنی درخور گهواره) کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد ؟

گویند عیسی پستان دردهان داشت چون کلام قوم بشنود دهن از پستان بازگرفت وبزبان فصیح گفت :

(۳۰) بدرستیکه من بندهٔ خدایم ، داده است مرا کتاب (یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد و ثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا تورات در شکم مادر) وگردانید مرا پیغمبر (وگویند دران حال پیغمبر بوده وتکلم بطریق اعجاز میکرد)

(۳۱) وساخت مرا بابرکت و نفع هرجاکه باشم وامر کرد مرا باقامت صلوة و بایتاء زکوة ، مادام که باشم زنده .

(۳۲) و گردانید مرا نیکوکار بمادر من و مهربان کرد برو ونگردانید مرا گردنکشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم و بدبختی که فرمان او نبرم .

(۳۳) وسلام خدا برمن است چنانچه بریحیی روزی که بزادم

و روزی که بمیرم وروزی که برانگیخته شوم زنده .

(۳۴) آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم ، عیسی بن مریم است نه آنکه نصاری اورا وصف میکنند .

میگویم سخن درست وراست ، آن گفتنی که جهودان ، دران شك دارند (یعنی قصهٔ عیسی که حمل برچیزهای ناشایست کردند یا ترسایان که دران جدال می‌نمودند ، جمعی او را خدا و بعضی اورا پسر خدا میگفتند .

(۳۵) نیست و نشاید ، مر خدایرا ، آنکه فرا گیرد فرزندی (چه‌ولد مجانس والدین باید بود وحق سبحانه از جنسیت منزه است) پاك است خدا از اتخاذ ولد چون حکم کند و خواهد کاری را (یعنی ارادت احداث شیئی نماید) ، پس جز این نیست که گوید

ودر مثنوی معنوی آورده است :

مغز را خالی کن از انکار یار	تاکه ریحان یابد از گلزار یار
تا بیابی بوی خلد از یار من	چون محمد بوی‌رحمان ازیمن

سید احمد هاتف اصفهانی فرموده است :

در کلیسا بدلبر ترسا	گفتم ای دل بدام تو پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی ؟	ننگ تثلیث هر یکی تا چند ؟
نام حق یگانه چون شاید ؟	که اب و ام و روح قدس نهند
لب شیرین گشودو با من گفت	وزشکر خنده ریخت از لب قند
که گر از سر وحدت آگاهی	تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی	پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار او را	پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما درین گفتگو که از یکسو	شد ز ناقوس این ترانه بلند
که‌یکی‌هست وهیچ‌نیست جزاو	وحده لااله الا هو

مران شئی را که بباش ، پس بباشد بیدرنگ .

(۷۶) وبدرستیکه خدای پروردگار من وشماست ، پس او را بپرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید .

اینست راهی راست که بمنزل جنت رساند .

(۳۷) پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر (یعنی یهود و نصاری) جهودان درباب عیسی طریق تفریط گرفتند وترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند **نسطوریه** عیسی را **ابن الله** گفتند و **یعقوبیه** ، **الله** خواندند و **ملکائیه** به ثالث ثلاثه قائل شدند) (۱)

پس وای بر آنانکه کافر شدند و استبعاد نمودند ، از حاضر شدن در روز بزرگ (کـه روز قیامت است یا از مشاهدهٔ اهوال آن روز)

(۳۸) چه شنوا باشند کافران و چه بینا دران روز که بیایند به ما ولی سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن (یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد) .

---

۱ ـ واز **خیالی هروی** است .

حاجی بره کعبه و من طالب دیدار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا می طلبم خانه به خانه
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

حافظ فرماید :

همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد ، چه کنشت

وگویند این سخن برطریق تهدید است یعنی دران روز چه شنوا باشند مرسخنان موحش را و چه بینا بعقوبات باهول ، لیکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدایند .

(۳۹) و بیم کن ایشانرا (یعنی کفار مکه را) ، از روز حسرت (که بدان متحسر باشند که چرا بد کردیم ونیکوان حسرت خورند کـه چرا نیکی بیشتر نکردیم) ، چون کار ساخته شود و حساب برداخته گرددوحکم شودکه **فریق فی الجنة وفریق فی السعیر** ، اینچنین روزی در پیش است وایشان در غفلت و بیخبرند ازان روز وایشان نمیگروند (یعنی کافران) به آخرت ومتعلقات آن .

(۴۰) بدرستیکه ما ، میراث بریم زمین را و هر که برروی زمین است (یعنی همه فانی گردند و ما باقی باشیم) و بسوی ما باز گردانیده میشوند بعد از مرگ .

در **کشف الاسرار** آورده که اشارتست ببقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوات ازلی از روی هیبت لم یزلی اظلال ورسوم کون را آتش بی نیازی درزند وغبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لجام عدم برسر مرکب وجود کـند ندای کبریا در رسد کـه **لمن الملك الیوم** ؟ وچون ما سوی الله معدوم باشند جلال احدیت و

---

۱ ـ و از لبید شاعر تازی است :

الا کل شیئی ماخلاالله باطل — و کل نعیم لا محالة زائل

واز شیخ بزرگوار حکیم نظامی است :

ما همه فانی و بقا بس تراست — ملك تعالی و تقدس تراست

واز نگارنده است :

این جهان آئینه ، در آئینه چون هر صورتی
نقش بندد ، نیست گردد صورت زیبا و زشت

(جلالی)

جمال صمدیت عز قدوسی و کمال سبوحی را جواب دهد که **لله الواحد القهار(۱)**.

نظم

صرصر قهر چو از ممکن وحدت بوزید
خس و خاشاك تعیین همه را باد ببرد
هرچه در عرصهٔ امکان بوجود آمده بود
سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد

(۴۱) و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصهٔ ابراهیم راکه همهٔ ملك بفضل او مقر و معترفند ومشرکان عرب بفرزندی‌او مباهات میکنند، پس از توحید او خبر ده ایشان را، بدرستیکه او بود، راست گوینده و مبالغه کننده دران یا راست کار و راست گفتار، پیغمبری خبر دهنده یا بلند مقدار.

(۴۲) یادکن آنرا که گفت ابراهیم مر پدر خود را آزربن ناخور(۱) ای پدر من، چرا میپرستی آنرا که نمیشنود دعا و نیاز ترا و نمی بیند خضوع و خشوعی که نسبت بدو میکنی ودفع نکند

---

۱ ـ بعضی از مفسران برآنند که مراد از «یا ابت لم تعبد مالا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنك شیئا»
در اینجا غرض از پدر عم ابراهیم است از آنمیانه صاحب منهج الصادقین میگوید: «مراد عم که آزر است و در طفولیت مربی او بوده واو را پدر میگفت ونمیتواند بود که مراد پدرش باشد» دلیل صاحب منهج کریمهٔ «تقلبك فی الساجدین» و حدیث «ولم یزل ینقلبی الله سبحانه من اصلاب الطاهرین ارحام المطهرات» است ولی بموجب نص این آیت مراد همان پدر ابراهیم میباشد.

از تو چیزی را از مکاره یانفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع.

(۴۴) ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی از دانش، آنچه بتو نیامده، پس پیروی من کن تا بنمایم ترا راهی راست و درست، که سالك خود را زود بمقصود رساند.

(۴۵) ای پدر من، مپرست دیو را وفرمان او مبر درنافرمانی خدا، بدرستیکه شیطان، هست مرخدابرا فرمان نابرنده (واز جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد).

(۴۶) ای پدر من. میترسم آنکه برسد بتو عذابی از خدا بسبب متابعت تو شیطان را وچون عذاب الهی بتو برسد، پس‌باشی، مر شیطان را دوست (یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب).

(۴۷) گفت پدر ابراهیم مر او را. آیا روی گردانیدهٔ تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترك کنندهٔ ایشانی؟ اگر باز نه استی از مخالفت یا ازگفتن عیب و مذمت ایشان، هراینه ترا دشنام دهم یا سنگ سار کنم و دور باشی از من زمانی دراز تا ازحضرت من ایمن باشی.

(۴۸) گفت ابراهیم سلام بر تو (یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند مقابله کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان دراید) و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد بپدرش گفت از رفتن ملول مباش که تو نیك خدائی داری، ترا فرو نخواهد گذاشت، ابراهیم بایمان او امیدوار شده برو سلام کرد و فرمود که:

زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود (استغفار برای کفار استدعای توفیق است از حق سبحانه بر ایمان ایشان که سبب مغفرت تواند بود)، بدرستیکه خدای من، بمن

مهربانست و مرا باجابت دعا وعده داده .

(۴۹) و کناره میگیرم از شما (مراد آزر است وامثال او و از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از همهٔ شما) و ازان چیز هم که میخوانید و میپرستید ، بجز خدای (یعنی بتان) ومیخوانم خدای خود را و میپرستم او را بیگانگی ، شاید آنکه نباشم ، بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره (تنبیه (۱) است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایعید و من امیدوارم که از حق سبحانه بهرهٔ تمام گیرم)

نظم

حاجت ز کسی خواه که محتاجان را
بی بهره نگرداند از انعام عمیم

در **بحرالبحور فی تفسیر الکتاب المسطور** آورده که ابراهیم از **بابل** بکوهستان **فارس** آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود تا پدر بمرد و بتخانه تعلق برعمش هازر گرفت ، باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتانرا بشکست و آتش نمرودی برو سرد شده و با ساره ولوط عزیمت شام فرمود وحق سبحانه ازین هجرت خبر داد که :

(۵۰) پس آن هنگام که دور شد ابراهیم و بگذاشت ایشانرا و آنرا نیز که پرستیدند بجز خدای و بخشیدیم او را از **ساره** اسحق و یعقوب (یعنی فرزندی و پس از او نبیرهٔ) و همه را گردانیدیم پیغمبر و بخشیدیم مر ایشان را از بخشش خود (و گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است که بدیشان ارزانی داشت) .

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و ادعوا ربی عسی ان لا اکون بدعاء ربی شقیا »

(۵۱) و دادیم ، مر ایشان را لسان صدق (۱) (سخن گفتن تسمیهٔ قول بلسان مجاز است مشتمل برصدق یا ذکری نیکو) ، بلند و سایر مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم است حیث قال :

واجعلنی لسان صدق فی الاخرین .

(۵۲) و یاد کن در قرآن ، قصهٔ موسی را ، بدرستیکه او بود پاك کرده شده از ادناس نقایص وبود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای .

اهل معانی درتقدم رسول برنبی باآنکه اخص واعلی است آن گفته اند که خدای اول او را فرستاد ، پس او خلق را خبر داد (۲) :

(۵۳) و ندا کردیم موسی را از جانب کوه زبیر ، ازطرف راست موسی و نزدیك گردانیدیم او را بدرگاه قرب ، در حالتیکه راز گوینده بود با ما (و آنکه نجیاً را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی را بالا برده اند از آسمان به آسمانی و از حجابی بحجابی دیگر تا بجائیکه او از قلم که تورات بدان نوشته می شد استماع می کرد (۳) .

امام ثعلبی آورده که نماند میان حق سبحانه و موسی مگر

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « ووهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم لسان صدق علیا »

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و اذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصاً وکان رسولا نبیاً »

۳ ـ آیه کریمه اینست : « و نادیناه من جانب الطور الایمن و قربناه نجیاً »

یك حجاب .

صاحب **کشف الاسرار** گوید حضرت موسی را هم روش بود وهم کشش ، اشارت بروش او **ولما جاء موسی** ، عبارت از کشش او **و قربناه نجیا** .

سالك تا در روش است خطر دارد و چون کشش در رسید خطر را باو کار نیست یعنی در سلوك نبوت تفرقه است وجذبه محض جمعیت است .

نظم

تا خود روی بیحاصلی ، چون او کشیدت واصلی
رفتن کجا ؟ بردن کجا ؟ این سر ربانی است این (۱)

(۵۴) و بخشیدیم موسی را وعطا کردیم از بخشش ومهربانی ما ، یاری کردن برادر او ، هارون را بوزارت و تدبیر مهم ، در حالتیکه پیغمبر بود .

(۵۵) و یاد کن در قرآن قصهٔ اسمعیل را ، بدرستیکه او بود راست وعده و بود فرستاده بخلق ، خبر دهنده ، از حق .

آورده اند که کسی را وعده داد که من درین مکانم تا تو بیائی ، سه شبانروز وبقولی یکسال اقامت کرد تاآن مرد بیامد و در این مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت .

نظم

هر که درین پایه وفایش کم است　　آن نه وفا بلکه فریب و دم است (۲)
نیست بر مردم صاحب نظر　　صورتی از صدق و وفا خوبتر

---

۱ - اگر از جانب معشوق نباشد کششی
کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

۲ - منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
زین هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

پس دیگر باره در صفت **اسمعیل** میفرماید :

(۵۶) و بود که میفرمود کسان خود را (گفته اند همه امت خود را) بنماز (کـه اشرف عبادات بدنیه است) و بزکوة (که اکمل عبادات مالیه است) وبود نزدیك پروردگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال .

(۵۷) و یاد کن ، در قرآن قصهٔ **ادریس** را (که پسر نبیرهٔ شیث و جد پدر نوح است و نام او اخنوس بوده و بجهت دراست علوم بادریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت واز نجوم سخن گفت و خیاطت کرد وی بود و سی صحیفه بر وی نازل شد و در **جامع الاصول** آورده که ادریس بصد سال قبل از وفات آدم متولد شده) ، بدرستیکه او بود راست گوینده با خلق ، خبر دهنده از حق .

(۵۸) و برداشتیم او را (۱) بمکانی بلند که شرف نبوتست و درجهٔ قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا به آسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت ادریس را در آسمان رابع ملاقات فرمود .

و در رفع ادریس اخبار متنوعه است **ابن عباس** فرموده کـه روزی ادریس را حرارت آفتاب دریافت ، مناجات کـرد کـه الهی با وجود این مقدار بعد کـه میان من و آفتاب هست از حرارت او

---

۱ - آیه اینست : « ورفعناه مکاناً علیا »

قصهٔ را که کاشفی راجع بادریس وملك حامل آفتاب دراینجا آورده ازهمان حکایات وقصص بی‌اساس وخرافاتی است که ازادیان دیگر داخل تفسیر شده است و ما سبب دخول این نوع حکایات و خرافات را در علم تفسیر در جلد دوم برگ شماره ۱۰۶ - ۱۱۳ باختصار بیان کردیم .

باحتراق نزدیك شدم ، آیا آن فرشته را كـه حـامل او است چه حال باشد .

خدایا بار آفتاب را برو سبك گردان و اورا از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ خود محفوظ ساز .

بیت

از تاب آفتاب حرارت چه غم بود ؟   آنرا که سایبان عنایت پناه اوست

حق سبحانه دعای وی مستجاب گردانید و روزی دیگر آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبك بار یافت وتاثری از حرارت او فهم نکرد سبب آنرا از حضرت عزت استدعا نمود و از حضرت عزت خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا فرمود ومن اجابت کردم ، فرشته استجازت نمود تا بزیارت ادریس بزمین آمد و بالتماس ادریس را بر پر و بال خود نشانده به آسمان برد و نزدیك مطلع آسمان رسانید و باستدعای ادریس کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملك‌الموت پرسید و عزرائیل در دیوان اعمار نگـاه كـرده فرمود که حکم الهی در بارهٔ این کس که تو میگوئی آنست که حالی نزدیك مطلع آفتاب متوفی شود و چون فرشته بازآمد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده وطوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایتی آنستکه ملك الموت از کثرت طاعت ادریس مشتاق دیدار وی شده بود و باذن حق سبحانه بزمین آمده وی را دریافت وبامر الهی و بالتماس ادریس جانش برداشت وبازحق سبحانه جان بوی داده عزرائیل ویرا به آسمان برد ودوزخ بوی نمود واز آنجا ببهشت رفت ودیگر بیرون نیامد .

(۵۹) آنگروه انبیاء که مذکور شدند از زکریا تا ادریس ، آنانند که انعام کرد خدا بریشان بانواع نعم دینیه ودنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویـه ، از پیغمبران (بیان موصول است) یعنی

آنان پیغمبرانند از فرزندان آدم که ادریس است وباقی ایشان و از ذریت آنها که برداشتیم ایشان‌را درکشتی بانوح (آنها غیر ادریس‌اند) و از فرزندان ابراهیم و از ذریت یعقوب و از جملهٔ آنها كـه راه نمودیم ایشان را بحق و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت چون خوانده شود بریشان آیتهای خدا درکتب منزله بریشان، برروی درافتادند ، در حالتیکه سجده کنندگان بودند مرخدایرا وگریندگان از خوف وی .

گریه را باستماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص است چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلیف برگریه دارید (۱) .

صالح مری رحمة الله فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسول خواندم فرمود که **یا صالح هذه القرائة فاین البکاء ؟**

کلام دوست مبتهج شوق است و چون آتش شوق در کانون دل افروخته گردد از دیده آب حزن ریختن گیرد **واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع .**

نظم

ای دریغا اشك من دریا بدی   تا نثار دلبر زیبا بدی
اشك‌کان ازبهر حق بارند خلق   گوهراست و اشك پندارند خلق

حضرت شیخ (۲) قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت

---

۱ ـ خبر نبوی اینست : « اتلوا القرآن وابکوا فان لم تبکوا فتباکوا »

۲ ـ آیهٔ کریمه اینست : « ومن ذریت ابراهیم واسمعیل وممن هدینا واجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجداً و بکیاً »

مراد از حضرت شیخ در اینجا حضرت محی‌الدین عربی است ❀

آیات رحمانی وقوع می‌یابد ، سجدهٔ انعام عام گفته و گریه که متفرع براوست آنرا گریهٔ فرح و سرور میدارد چرا که رحمت ورحمانیت مقتضی لطف و رأفت است و موجب بهجت و مسرت پس نتیجهٔ او طرب است نه اندوه و تعب .

(۶۰) پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت فرو گذاشتند نماز را (یعنی ترک کردند) و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی (چون شرب خمر و زنا وامثال آن) ، پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی وتباهکاری یاعذاب و زیان (و گویند غی (۱) چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب آن چاه بخدا پناه جویند و بقول بعضی وادیست در جهنم که آتش او تیزتر وعذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزو را بدانجا برند .

(۶۱) مگر آنکه بازگشته باشد از معاصی ها و ایمان آورده بدل و زبان وکرده کردارهای شایسته ، پس آن گروه تائب مؤمن در آورده شوند ببهشت (و**حفص** بصیغهٔ معلوم خواند یعنی درآیند ببهشت (۲) وستم دیده نشوند چیزی از پاداش خود (یعنی از مزد

٭محیی الدین عربی بزرگترین عارف اسلامی است ، از پیروان وی، کمال الدین عبد الرزاق کاشانی است که با علاء الدولهٔ سمنانی معاصر بود و علاء الدولـه را با کمال الدین در چند مسئله نزاع بوده است (کمال الدین پیرو محیی الدین بوده است)

۱ ـ آیه کریمه اینست : «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیاً »

۲ـ آیه کریمه اینست : «الامن تاب وآمن وعمل صالحاً فاولئك یدخلون الجنة ولایظلمون شیئاً»

حفص که یکی ازقراء است دراین آیت **یدخلون** را به فتح یا و ضم خا میخواند یعنی درائید در بهشت بفرمان یزدان پاك .

ایشان چیزی کم نکنند و آن چیز بهشت باشد که ایشان را درآرند) .

(۶۲) بوستانهای اقامت ، آنهاکه وعده داده است خدای بر آن بندگـان خود را بپوشیدگی (یعنی ایشانرا وعده داد ببهشت و آن ازیشان غائب است وبا ایشان ازان غایبند وچون وعده هست (ازغیبت باك نیست ، بدرستیکـه هست وعدهٔ خدای آینده (یعنی موعود او که بهشت است آمدنی است ومؤمن بدان رسیدنی البته)

(۶۳) نشنوند بهشتیان دران بهشتها ، سخنی بیهوده و تباه ، لیکن شنوند سلام از خدا یا از ملائکه یا از یکدیگر و مر ایشانرا بود روزی ایشان از نعم بهشتی درجنت ، بامداد وشبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز ایشانرا نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمان است که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام روزی باشد وتوالی آن ودر بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند .

در **عین المعانی** (۱) آورده که «لیل بفرو گذاشتن پرده ها و بستن درها معلوم شود وزمان نهار برفع حجاب وفتح ابواب» .

در **تبیان** (۲) گفته که «در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان» .

(۶۴) آن بهشت که ذکر کردیم ، آنست که میراث میدهیم، از بندگان ما ، هرکرا برهیزکار باشد .

آورده اند که چون حضرت رسالت را از اصحاب کهف و

۱ ـ رجوع شود ببرگ ۴۸۸ جلد اول این تفسیر .

۲ ـ مراجعه شود به ص ۶۲ جلد اول و برگ شماره ۲۶۱ جلد دوم این کتاب .

ذوالقرنین و روح سؤال کردند فرمود که فردا بیائید تا جواب دهم و استثنا نکرد پانزده یا دوازده یا بیست روز جبرئیل برو فرو نیامد و حضرت رسول بعد از نزول با او گفت دیر آمدهٔ و من منتظر بودم ، جبرئیل جواب داد وحکایت قول او در قرآن اینست :

(٦٥) و فرو نمی آئیم ما فرشتگان مگر بفرمان و دستور پروردگار تو ، مر اوراست آنچه در پیش ماست از کارهای آینده و آنچه از پس گذاشته ایم (یعنی امور گذشته) وآنچه میان ماکان و ما سیکون هست (یعنی در حال یا مراد در ابتداء آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ماست) .

(٦٦) اوست آفریدگار آسمان وزمین وآنچه درمیان ایشانست، پس آفرینندهٔ ارض و سما و پرورندهٔ اهالی آن نشاید که فراموش کار بود ، پس او را پرستش کن و شکیبا باش مر پرستش او را (یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده برعبادت خود ثابت باش و بابطاء وحی دلتنگ مشو .

آیا میدانی مر خدای را مانندی که او را الله توان گفت یا همنامی (یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد ؟) ؟

یکی از آثار مطلوب الهی آن بود که هیچکس ازاهل شرك معبود خود را الله نگفته ، عزت احدیت و غیرت الوهیت این اسم سامی را از تصرف کفار دران وتسمیهٔ بتان بدان درحصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری گردانید .

نظم

الله الله ، چه طرفه نام است این؟ — حرزدل ، وردجان تمام است این
بس بود نزد صاحب دعوی — حسبی الله گواه این معنی

(٦٧) و میگوید آدمی (یعنی در میان ایشان می گویند)

یا ابی بن خلف که استخوانهای ریزیده شده می آورد و بطریق استبعاد میگفت :

آیا چون بمیرم من ، هراینه زود بیرون آورده شوم از خاك زنده (یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاك بیرون آید ؟) ؟

حق سبحانه در جواب او می گوید که :

آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی ، آنرا که بیافریدیم ما او را ، پیش ازین ونبوده چیزی بلکه عدم صرف بود (یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم شگفت تر است ازجمع مواد بعد از تفریق آن) ؟

(٦٨) پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام قیامت ، هراینه حشر کنیم ایشانرا (یعنی کافران را) و دیوانرا (یعنی با اقرنا از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او دو سلسلهٔ مقید سازند) پس حاضر گردانیم ایشانرا ، گرداگرد دوزخ ، بزانو درآمده از هول حساب (و احضار ایشان از حوالی دوزخ جهت آنستکه تا سعداء بدانند که از چه بلیت خلاصی یافته اند و سرور ایشان بیفزاید و اشقیاء امکنه خود را از دوزخ ببینند و ملال ایشان زیاده گردد) .

(٦٩) پس بیرون آریم نخست از هر گروهی هرکرا باشد ازیشان سخت تر و بسیار تر بر خدای از جهت سرکشی و جرات (یعنی اول از هر امتی آن را که کافر تر و نافرمان تر بود جدا کنیم) .

(٧٠) پس ما داناتریم به آنانکه ایشان سزاوار ترند به آتش دوزخ از جهت انداختن (یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست اورا در آتش افکنند) .

(۷۱) و نیست هیچکس از شما ای آدمیان ، مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مؤمنان برو گذرند آتش مرده وافسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که : **وان منکم الا واردها حتما مقضیا** پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم ؟

فرشتگان گویند **قد وردتموها و هی خامده** ، بدرستیکه شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او به سبب نور ایمان فرو مرده بود .

پیر رومی (۱) قدس سره فرموده :

نظم

مؤمن فسون چه داند ، بر آتشش بخواند
سوزش درو نماند گردد چو نور روشن

---

۱ ـ مراد **جلال الدین محمد مولوی** است ، جلال‌الدین محمد پسر **سلطان العلماء بهاءالدین محمد ولد** پسر **حسین** پسر **احمد** خطیبی بکری بلخی است که خانواده اش پدر بر پدر از بزرگان صوفیه بوده اند .

ولادت جلال الدین محمد در شهر بلخ روز ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ واقع شده و پس از ۶۸ سال و سه ماه (یعنی در پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ هجری قمری در شهر **قونیه** بدرود زندگانی گفت .

جلال‌الدین درسال ۶۴۲ به شمس الدین محمد تبریزی بپیوست و یکی دو سال با هم نیك بجوشیدند و پس از آن شمس الدین بدمشق رفت .

جلال الدین پسر خود بهاء الدین را بدمشق روانه کرد وچون بخدمت وی رسید وآشفتگی پدر را بشمس الدین گفت شمس الدین ✿

هست ورود بر دوزخ ، بر پروردگار تو جزمی و قطعی ، کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد و دران خلاف نیست وجمعی برآنند که ورود(۱) بمعنی دخول

✿ بهمراهی بهاء الدین بقونیه باز آمد مریدان که در بار نخستین با شمس الدین ستیزگی کرده بودند وباعث ناپدید شدن او گشته بودند چون شمس به قونیه باز آمد از کردهٔ خود توبه کرده سماعها دادند و مهمانیها کردند لیکن دیری نگذشت که باز بی ادبی آغاز نهاده بار دیگر عذر خواستند تا به آخر پیمان شکسته زبان بدشنام شمس الدین گشودند تا شمس‌الدین از قونیه بیرون شد و دیگر او را نیافتند .

جلال الدین چندین سال بفراق شمس الدین بسر برد و حتی دو بار بجستجوی شمس‌الدین بدمشق رفت و او را نیافت و پس از باز گشت سفر دوم از دمشق به **صلاح الدین فریدون زرکوب** بپیوست و با او سرگرم شد و گفت آنکسی که میجستم بصورت صلاح‌الدین باز آمد لیکن صلاح‌الدین در حدود سال ۶۶۲ وفات کرد . مولوی بعد از این سال به **حسام‌الدین** بپیوست ومدت ده سال صحبت او را میان بست و با وی دمساز و هم ساز گردید .

جلال‌الدین کتاب مثنوی را بخواهش حسام‌الدین بنظم درآورد چنانکه در اول دفتر چهارم فرموده :

مثنوی‌را چون تو مبدا بوده‌ای گر فزون گردد تواش افزوده‌ای

جلال الدین دیوان بزرگی دارد بنام دیوان شمس که شامل غزلیات وی میباشد در نثر فارسی مکتوباتی دارد که بچاپ رسیده است وهم کتاب فیه مافیه از آثار گرانبهای وی میباشد (این کتاب نیز چاپ شده)

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « وان منکم الا واردها کان علی ربك حتماً مقضیاً »

است چه **جابر بن عبدالله انصاری** رضی‌الله عنه از حضرت رسالت روایت کرده کـه ورود بمعنی دخول است چه هیچ بری و فاجری نباشد الا کـه بدوزخ درآیند ، اما آتش بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم بود و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه می فرماید :

(۷۲) پس نجات دهیم آنان را که پرهیز کردند از شرك (یعنی بیرون آریم از دوزخ) و بگذاریم ستمکاران را در آتش ، بزانو درآمدگان .

(۷۳) و چون خوانده شود ، بر مشرکان ، آیتهای‌ما ، هویدا و روشن معانی آن یا دلائل یا اعجازش ، گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش ، مر آنانرا از فقراء که گرویدند یعنی توانگران درویشان را گویند : کدام یك ازین دوگروه مؤمن و کافر بهترند از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازل نزه است وهمه‌اسباب معیشت درو و شما را نه گوشه ایست معین و نه توشهٔ مهیا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال وسعت معیشت است مخلص کـلام آنکـه مشرکان مؤمنان را میگفتند که از ما دو گروه کدام خوش‌حال‌ترند ونیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته‌تر چه در مجمع ماهمه صنادید عربند و در مجلس شما موالی (۱) و ضعفاء ، پس حق سبحانه بنای

---

۱ ـ موالی جمع مولا از اضداد است بمعنی نوکر و چاکر و صاحب وخداوند آمده است . موالی بمعنای دیگری اطلاق میشود که آن عبارت ازاقوامی است که غیر عرب بودند و در هنگام تسلط عرب در کشور اسلامی زندگانی می‌نمودند .

علمای اصحاب پیغمبر بیشتر از عرب بودند لیکن پس از آنها بویژه بعد از زمان تابعین غالب علمای اسلامی از موالی و زادگـان عجم بودند . ✿

افتخار و مباهات ایشانرا شکسته فرمود که :

(۷۴) و چند هلاك کردیم پیش از مشرکان عرب گروهی را که مجتمع بودند در زمانی واحد و بحسب واقع بودند ، ایشان از کفار عرب ، نیکوتر از جهت امتعهٔ بیت که آرایش منازل بدان باشد و نیکوتر از ایشان در هیات ومنظر ، نه آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب ازیشان باز داشت .

نظم

برمال و جمال خویشتن تکیه مکن　　　کانرا بشبی برند و این‌را به تبی

✿ **ابن‌خلدون** میگوید ایرانیان دارای عظمت تاریخی و واجد دولت بودند ، پس آنها در تلقی ونشر علوم از دیگران اولی واحق میباشند بدین سبب سیبویه و ابوعلی فارسی و زجاج (که بعداز آنها بوده)علم نحو را منتشر نمودند همچنین علمای حدیث و فقه واصول و مفسرین و علمای علم کلام همه ایرانی بودند بلکه غیر از ایرانی کسی برجمع و تدوین یا حفظ و نشر علوم قادر نبود .

در کتاب **العقدالفرید** آمده که ابن‌لیلی می گوید عیسی بن موسی که برای عرب سخت تعصب داشت از من پرسید فقیه اهل‌بصره کیست ؟ پاسخ دادم حسن بن حسن است گفت دیگری هم هست ؟ گفتم محمد بن سیرین پرسید نژاد آنها چیست ؟ گفتم مولی (ایرانی) هستند گفت فقیه اهل مکه کیست؟ گفتم عطاء بن رباح و مجاهد و سعید بن جبیر وسلیمان‌بن یسار گفت آنها کیستند ؟ گفتم مولی هستند .» بالاخره علمای چند شهر را از ابن لیلی میپرسد همه را می گوید از موالی هستند (غالب آنها ایرانی بوده اند) .

نگارنده درکتاب تالیف خود« **تاثیر تمدن ایران در سازمان دولت اسلام** » در ایـن موضوع بحث و پژوهش زیادی نموده و بررسی تاثیر تمدن ایران را به آن کتاب محول مینماید .

(۷۵) بگو مر ایشان را که بمال و منال مفتخر ومستظهرند که غره مشوید زیرا که هرکه هست در گمراهی و دوری از راه حق پس باید که مدد کند (خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند) مر او را خدای و باز میکشد عمر او را ، باز کشیدنی یعنی اورا مهلت میدهد و نعمت پی در پی میرساند .

(۷۶) تا وقتیکه ببینند ، آنچه بیم کرده شد به آن یا عذاب در دنیا یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال و عذاب ، پس زود بدانند آنرا که بدتر است ازان گروه از جهت مکان چه جای مؤمنان درجات جنان باشد وماوای ایشان درکات نیران و بدانند آنرا که ضعیف تر است از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای وملائکه و انبیا یاری و مددکاری رسد ومشرکان را مطلقا یار وهوادار نباشد **و ماللظالمین من انصار** .

(۷۷) و می‌افزاید خدای در دنیا ، آنانرا که راه یافته اند بکتاب او ، راه نمودن یعنی گرویده اند به آنچه از قرآن نازل شده و حق سبحانه هدایت ایشانرا بتصدیق هرچه دیگر منزل میشود زیاده میکند .

وعملهای شایستهٔ باقی از صلوة خمسه یا کلمات اربعهٔ سبحان‌الله والحمدلله ولا اله الاالله والله اکبر و غیر مر ایشانرا بهتر است نزدیك آفریدگار تو از جهت پاداش وبهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافر را در دنیا جاه و مال است در آخرت وبال ونکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم هدایت دارد وهم حمایت ودر آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن الماب .

نظم

بدنیا سر فراز و نامدارند بعقبی کامران و کامکارند

آورده اند که خباب بن الارث رضی الله عنه را برعاص بن وائل

سهمی دین بود روزی او را بادای آن تقاضا کرد و گفت وام ترا باز ندهم تا به محمد کافر نشوی .

خباب گفت لاوالله کافر شوم بدان حضرت نه زنده ونه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم .

عاص گفت آنروزکه مبعوث شوی بیا و وام خود ازما بستان که اگر آنچه تو میگوئی حق است من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر .

حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۷۸) آیا دیدی آنانرا که نگرویدند به آیتهای ما (یعنی قرآن یا دلائل قدرت) وگفت عاص بخدای که فردای قیامت هراینه داده شوم (یعنی بمن بدهند) مال و فرزند را .

(۷۹) آیا مطلع شده برغیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده واین سخن از آنجا میگوید ؟ آیا فراگرفته است نزدیك خدای‌عهدی و پیمانی برین صورت ؟

(۸۰) نچنانست که او میگوید ، زود باشد که بنویسیم یعنی نگاهداریم آنچه میگوید تا بران او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند و باز کشیم برای او از عذاب بازکشیدنی (یعنی دراز کنیم و بیوسته گردانیم عذاب اورا برین وجه‌که عذابی بربالای عذابی بدو رسانیم .

(۸۱) و میراث میگیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او آنچه می گوید که فردا به من خواهد داد ، (یعنی مال وفرزند) وبیاید بما بوقت مرگ یا روز رستخیز تنها ، نه مال رفیق او و نه فرزند قرین او .

(۸۲) و فرا گرفتند مشرکان قریش بجز خدای ، خدایان چون اصنام و ملائکه تا باشند این معبودان مر ایشان را بسبب عزت

وارجمندی(یعنی بشفاعت ایشان معزز گردند بنزدیك خدای .

(۸۳) نچنانست که عزیز گردند ، زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند الهه ایشان را و مقر نباشند بپرستش ایشان باکافران چون باهوال قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش بتان را و باشند برمعبودان خود دشمن یا الههٔ ایشان دشمن ایشان .

(۸۴) آیا ندیدی و ندانستی آنرا که ما فرستادیم دیوان را بر کافران (یعنی برایشان مسلط ساختیم یا قرین ورفیق ایشان گردانیدیم) جنباند ایشان را جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر معاصی واز جای میبرند بتسویلات و وساوس .

(۸۵) پس مشتاب برایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای .

جزاین نیست که میشماریم برای ایشان ایام آجال ایشان‌راشمردنی که دران غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده .

(۸۶) یاد کن روزی را که فراهم آوریم پرهیزکاران را و جمع کنیم بسوی بهشت خدای بخشاینده در حالتیکه سواران باشند برناقه های بهشت یعنی ایشان را سواره ببهشت برند چنانچه وافدان‌را بدرگاه ملوك میبرند .

امام قشیری (۱) قدس سره فرموده که بعضی بر نجائب(۲) طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات ، آنانکه بر مراکب طاعات باشند بهشت جویانند، ایشانرا بروضهٔ جنان برند وآنانکه برنجائب همت باشند خدا طلبانند ، ایشانرا بقرب‌رحمن خوانند‌جنان‌جوی دیگر است ورحمان جوی دیگر .

در **کشف‌الاسرار** آورده که **ممشاد دنیوری** رحمةالله در

۱ ـ مراجعه شود ببرگ ۶۹ جلد اول این کتاب

۲ ـ نجائب جمع نجیب بمعنای اسب میباشد

نزع بود ، درویشی در پیش وی ایستاده و دعا میکرد که خدایا برو رحمت کن و بهشت او را کرامت کن .

ممشاد بانگ برو زد که ای غافل سی سال است که بهشت‌را باشرف و غرف و حور و قصور بر من جلوه میدهند و من گوشهٔ چشم همت بران نیفکنده ام اکنون بدرگاه قرب میروم زحمت برخود آوردهٔ وبرای من بهشت ورحمت میخواهی .

نظم

باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا
بی جمالش روضهٔ جنت چه کار آید مرا ؟

(۸۷) و برانیم کافرانرا بسوی دوزخ چنانچه بهائم را رانند تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان .

(۸۸) نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی مگر کسی که فراگرفته باشد نزدیك خدای پیمانی برای شفاعت وآن پیمان توحید است وعمل صالح یاکسی نتواند کسی را شفاعت کردن مگر ازخدای دستوری یافته باشد .

(۸۹) و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که فرا گرفت خدای فرزندی یعنی ملائکه وعیسی وعزیز .

(۹۰) بگو ای محمد مر ایشانرا ، بدرستیکه آوردید چیزی زشت یعنی ناخوش و بی ادبانه (۱) .

۱ ـ هاتف اصفهانی فرماید :

چشم دل بازکن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
گرم باقلیم عشق رو آری	همه آفاق گلستان بینی
هرچه داری اگر بعشق دهی	کافرم گر جوی زیان بینی
دل هر ذره را که بشکافی	آفتابیش در نهان بینی
با یکی عشق ورز از دل‌وجان	تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

(۹۱) نزدیك است که آسمانها شکافته شوند ازعظمت آن سخن و باز شکافته شود زمین و بیفتد کوهها و بشکنند شکستنی (یعنی پاره پاره گردد) .

(۹۲) از آنکه خواندند مر خدایرا فرزندی (یعنی بدو اسناد کردند) .

(۹۳) و نسزد و نشاید و لایق نباشد ، مر خدایرا آنکه فرا گیرد فرزندی . چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست است زیرا کـه ولد از جنس والد باید وحق سبحانه از مجانست منزه است یا بغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزین بدیشان .

(۹۴) نیست هر که در آسمانها و زمین است ، مگر آینده در قیامت بسوی رحمت ، در حالتیکه بنده باشد .

(۹۵) بدرستیکه همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بخششی که ازحوزهٔ علم وقدرت اوبیرون نیستند وشمرده است اشخاص و افعال ایشان را شمردنی .

(۹۶) وهمه ایشان آیندگانند بوی روز رستخیز تنها بی اتباع و انصار .

(۹۷) بدرستیکه آنانکه بگرویدند و کردند عملهای شایسته ، زود باشد که پدید کند برای ایشان خدای ، دوستی دردلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب ووسائط آن ، درحدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل را گوید که من فلان را دوست دارم تو هم او را دوست دار ، جبرئیل او را دوست گیرد و منادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید ، پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز

او را دوست گیرند .

(۹۸) پس جز این نیست که آسان گردانیده ایم قرآن را به آنکه منزل ساخته ایم بزبان تو یعنی بلسان عرب یا خواندن او بر زبان تو آسان کرده‌ایم تا مژده دهی بدو پرهیزکاران را که از شرك اجتناب نموده اند و هم بیم کنی بدانگروه ستیزندگان سخت خصومت را .

(۹۹) و چند هلاك کردیم پیش از قوم تو از اهل هرزمانی (یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم) هیچ می یابی ومی بینی ازان هلاك شدگان یکی را ؟ یا میشنوی مرایشان را آوازی پوشیده ؟ یعنی چون عذاب ما برایشان فرود آمد مستاصل شدند ، نه از ایشان شخصی باقی کـه کسی به بیند و نه آوازی برجای که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچکدام درنساخته و همه را بدست فنا در دام خمول و نسیان انداخته **کان لم یخلقوا اولم یکونوا** .

نظم

کو اثر از سروران تاج بخش ؟
کو نشان از خسروان تاج دار ؟
سوخت دیهیم نشان کامجوی
خاك شد تخت ملوك کامکار

سورة طه مکیه مائة و خمس و ثلاثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

طه : در هیچیك از حروف مبادی سور این مقدار اختلاف نیست که در طه .

بعضی این‌را ازحروف مقطعه دانند وگویند اسم قرآن است یا اسم سورة یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طـاهر و هادی و جمعی برانند که اسمی است از اسمای حضرت رسالت چنانچه مزمل و مدثر (۱) پس منادی باشد حرف ندا ازو محذوف یا اشارتست بدو اسم آن حضرت که طالب است و هادی (یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت عـلام الغیوب یا طهارت دل او است از غیر حق و هدایت او بقرب حق)

در **حقایق سلمی** آمده که طا اشارتست به آنکه طی کرده شد نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمدی وها رمزیست ازآنکه هدایت یافت بقرب مکون سرمدی ، وبقول بعضی این مقسم بها اند و هر یك اشارتست بچیزی .

در **تبیان** گوید که قسم بطول و هدایت الهی است یا بطینت پاك و همت عالی حضرت رسالت پناهی .

در **تیسیر** از **امام جعفر صادق** رضی‌الله عنه نقل میکند که **طه** سوگند است بطهارت اهل بیت کقوله تعالی : **و یطهر کم تطهیرا** و بقولی بطوبی و هاویه که اشارت بجنت و نار باشد .

---

۱ ـ نام دو سوره از سور قرآنی است سورهٔ ۷۳ و ۷۴

ودر **زادالمسیر** آورده که **طا** طیبه است و **ها مکه** وبدین دو حرم محترم قسم یاد کرده یا طا طلب غازیان است و ها هرب کافران یا طرب اهل جنانست وهوان ارباب نیران .

و قومی برانند کـه این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است به ازای یا رجل بلغت عك یا حبشیه یا نبطیه یاسریانیه کماقیل :

ان السفاهة طاها فی خلائقکم (۱)

و دیگری گفته :

هتفت بطاها فی القتال فلم یجب (۲)

و بدین قول منادی حضرت رسول باشد . و ر بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج ، مجموع چهارده باشد و غالب آنستکه ماه را مرتبهٔ بدریه در چهاردهم حاصل‌شود پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده ومنادی‌حضرت رسالتست و بدریه اشارتست بکمال مرتبهٔ جامعیت آنحضرت کمالایخفی علی العرفاء :

نظم

ماه چون کامل شود انور بود   زانکه‌او مرآت نورخور بود(۳)
گاه ماه بدری و گه شاه بدر   صدرتو مشروح وکارت شرح‌صدر
در شب تاریکی کفر و ضلال   از مهت روشن شد انوار جلال

و گویند **طه** در اصل طاء ها بود که همزه را حذف کرده اند (طاء ، امر است از وطأ بطاء و ها کنایت است از ارض کنایت غیر مذکور) .

---

۱ ـ مصرع بعد آن اینست : لا قدس الله ارواح الملاعین

۲ ـ مصرع بعد آن چنین است : فحقت لعمری ان یکون صوائلا

۳ ـ ماه را دیده ام ، اما نچنان روی تو خوب
سرو را دیده ام ، اما نچنان قد تو راست   (جلالی)

در بدایت حال که حضرت پیغمبر بتهجد برخاستی بریك قدم استادی وبدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد این سوره نازل‌شد و امر فرمود که طاء ها (یعنی کف هردو پای بزمین نه) وگویند روزی ابوجهل واحزاب او حضرت رسول را گفتند که تو بترك دین ما خود را در رنج انداختهٔ یا طعنه میزدند که قرآن برمحمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد ، آیت آمد که طه ، ای مرد که هیچکس در میدان مردی چون تو قدم ننهاده .

(۲) نفرستادیم ما برتو قرآن را تا در رنج افتی وشب خواب نکنی و بواسطهٔ قیام در نماز الم ورم بپای محترمت رسد .

(۳) لیکن فرستادیم او را برتو ، جهت پند دادن ، مرآنکس را که بترسد (تخصیص خاش (۱) با آنکه تذکیر عام است جهت انتفاع اوست به آن) .

(۴) فرو فرستادن از آنکس که بیافرید زمین را وآسمانهای بلند را .

(۵) اوست بسیار بخشایش ، برعرش مستولی شد امر او (و اضافت استیلاء بعرش (۲) با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن تواند بود که عرش اعظم مخلوقاتست) .

در **تاویلات ماتریدی** ، مذکور است که عرش بمعنی ملك آید حق سبحانه برملك خود مستولی وغالب است .

در **فتوحات** (۳) آورده که شیخ ما قدس سره دربن آیت برعرش وقف میکرد ومیگفت **استوی له ما فی السموات ای ثبت له** .

۱ ـ آیه اینست : « الا تذکرة لمن یخشی »

۲ ـ آیهٔ کریمه اینست : « الرحمن علی العرش استوی »

۳ ـ تالیف محیی‌الدین عربی است

شیخ‌الاسلام (۱) قدس سره فرموده که استوای خداوند بر عرش در قرآنست و مرا بدین ایمان است تاویل نجویم که تاویل درین باب طغیانست ، بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم روم که این اعتقاد سنیانست اما میدانم که نه محتاج مکان است ، نه عرش بردارندهٔ اوست که اوست بردارنده و نگاهدارندهٔ عرش .

نظم

نی مکان ره یافت ، سویش ، نی زمان
نی بیان دارد خبر ، زو ، نی عیان
این همه مخلوق حکم داور است
خالق عالم ، ز عالم ، برتر است

(۶) مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه در زمین است از مخترعات سفلیه و آنچه میان هردو باشد از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوائی و آنچه در زیر طبقهٔ تراب است از زمین ثری طبقهٔ زیرتر است از طبقات ارض و آن موضعی است که صخره صمایر بر بالای اوست .

در **تیسیر** وغیر آن از تفاسیر بروایت **وهب‌بن‌منبه** (۲) مذکور

۱ ـ برگ شماره ۴۶۷ جلد دوم .

۲ ـ در قبل برگهای ۱۰۶ ـ ۱۱۳ جلد دوم این کتاب باز نمودیم که دشمنان اسلام و یهودانی که اسلام آوردند از قبیل **عبدالله بن سلام** واصحاب او و**وهب بن منبه** وغیر ایشان افسانه‌هائی در علم تفسیر داخل کردند و مفسرین نیز آنها را درکتاب خویش ذکر ودرج نمودند .

وهب بن منبه ابتدا دین یهودی داشت وچون پیغمبر بمدینه آمد و دین اسلام رونقی گرفت باسلام گرائید .

اگرتفاسیري راکه برقرآن نوشته شده تحت نظر قراردهیم ✽

است که هفت زمین بردوش فرشته ایست وقدمین فرشته برصخره ایست

✿ وبررسی نمائیم خواهیم دید که درهر سورهٔ ازسور قرآنی افسانه هائی در تفاسیر وارد شده است و مفسرین نیز بدون آنکه صحت آنها اعتماد و یا اعتقاد داشته باشند ذکر کرده اند .

این افسانه ها نه تنها در تفسیر داخل شده بلکه در کتاب های دیگر هریك کم و بیش وارد شده است :

دانشمندان و علمای اسلامی برای تفکیك حدیث صحیح از سقیم طریقه هائی وضع کرده اند با این همه چون حدیثی بتواتر صحتش ثابت نشده قبول آن الزام آور نیست .

از پیغمبر پرسیدند که حدیث صحیح را از سقیم چگونه بشناسیم ؟

فرمود هرچه باقرآن وفق دهد ومخالف آن نباشد صحیح است

بعضی از رواث و محدثین این اصل را کنار گذارده هرچه می شنیده اند که از پیغمبر است بدون آنکه صحیح را از سقیم باز شناسند در کتابهای خود ذکر کرده‌اند .

از اینرو اگر کتابهای دینی را مورد بررسی قرار دهیم هریك بنوبهٔ خود کم و بیش ازین افسانه ها در بر دارد .

اسلام بذات خود ندارد عیبی   هرعیب که هست ازمسلمانی ماست

نزد علمای اهل سنت **صحاح سته** ونزد فرقهٔ امامیه **کتب اربعه** از کتابهای معتبر شناخته میشود لیکن باید دانست که کتب نام برده خالی از خرافات و افسانه های بیگانگان نیست وکم وبیش اخباری که منشاء عقلائی ندارد درآنها یافته میشود .

مؤلفین صحاح سته وکتب اربعه از علمای بزرگ اسلامی وتا حدیکه توانسته اند کوشا بوده اند که احادیثی که از پیغمبر رسیده‌است درکتاب خود ثبت ودرج نمایند . ✿

وصخره برشاخ گاوی از فردوس و قوایم گاو برپشت ماهی ازحوض کوثر و ماهی ثابت است بربحر و بحر بر جهنم و جهنم بزمین ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب برثری وعلم اهل آسمان

✿ غالب مؤلفین صحاح سته ایرانی بوده همچنین مؤلفین کتب اربعه یعنی کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی (مراجعه شود بپرگ شماره ۶۲ ـ ۶۱ جلد اول) ایرانی بوده اند .

ایرانیان نه تنها در علم تفسیر و فقه و حدیث واصول صاحب دستگاهند وبعبارت دیگر نه تنها درکتب دین تالیفات بسیار دارند بلکه در ادب وفرهنگ وطب و ستاره شناسی و فلسفه و علوم دیگر کتاب های چندی تالیف و تصنیف کرده اند .

ترتیب و تهذیب پارسی باعث شکوه و شکون ورونق و رواج ونهضت دولت اسلامی گردید .

بزرگترین فیلسوف و نویسنده وادیب و فرهنگ دان و ستاره شناس وطبیب وفقیه واصولی ومفسر وسیاستمدار ووزیر دولت اسلامی ایرانیان بوده اند .

اگر دائرة المعارف اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد که بیشتر مؤلفین اسلامی ایرانی بوده اند .

برای نمونه محمد فارابی وابن مقفع و فیروز آبادی (مؤلف قاموس) و ابو معشر و ابو ریحان و شیخ الرئیس ابو علی سینا و ابو حنیفه نعمان بن ثابت و طبری و یحیی و جعفر (از برمکیان) را نام می بریم .

عصر علمی درخشان هارون و مامون در تاریخ اسلام دارای اهمیت بسیاری است که بیشتر علمای آن زمان ایرانی بوده اند .

وزمین تا ثری بیش نرسد **وماتحت‌الثری** (۱) جز حق تعالی نداند.

(۷) واگر آشکارا کنی سخن را ، بس بدرستیکه او ، میداند بوشیده را وآنچه پوشیده‌تر است از پوشیده وگویند سر (۲) آنستکه بنده میکند و میپوشد و **اخفی** آنکه در دل خود نگاه دارد.

(۸) اوست خداوند بحق ، نیست معبودی سزای پرستش مگر او ، مر اوراست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده (۳)

(۹) وآمده است بتو خبر موسی بن عمران وقصهٔ او دانستهٔ ، پس در صبر در مکاره بدو اقتدا کن.

(۱۰) **اذارای ناراً فقال لاهله امکثوا** (۴) یاد کن چون دید موسی آتش را و در خبر آمده که چون موسی از شعیب دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند ، شعیب اجازت داده اهل او را با او روان کرد شبی کـه هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید ایشان راه گـم کرده نزدیك وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب که حلیلهٔ او بود درد وضع حمل بدید آمـده به آتش محتاج شد موسی چندانکه سعی می‌نمود از سنگ و آهن آتشی بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید پس گفت مر اهل و عیال

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « له مافی السموات و مافی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری »

۲ ـ آیهٔ کریمه اینست : «وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی »

۳ ـ و در حدیث آمده « **اطلبوا الحوائج عند حسان الوجوه**» و نیز شاعر تازی فرموده است :

یدل علی معروفه حسن وجه   ومازال حسن الوجه احد الشواهد

٤ ـ آیهٔ کریمه اینست : « اذرای ناراً فقال لاهله امکثوا انی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بقبس اواجد علی النار هدی »

و خدم خود را کـه درنگ کنید در همین موضع بدرستیکـه من دیدم آتش را ، شاید بیارم برای شما ازان آتش شعلهٔ در سر چوب یا نی گـرفته یا جمرهٔ خود ازان (یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم) یا شاید که بیابم برسر آن آتش راهنمائی که ما را بشارع رساند ، پس کسان خودرا بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد.

(۱۲) پس آن هنگام که بیامد به آن آتش ، آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بوده برافروخته و درحوالی آتش هیچکس نی متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه ندا کرده شد که ای موسی :

(۱۲) بدرستیکه من منم پروردگار تو (تکرار ضمیر (۱) برای توکید و تحقیق است یعنی شك مکـن و متیقن شو به آنکـه من آفریدگار توام)

پس بیفکن و بیرون کن از پای خود نعلین خود را.

گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مذبوح واصح آنستکه نعلین از جلد بقر بوده و طاهر.

اما حق سبحانه بخلع آن فرمود تا قدم موسی تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد ومحققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است کـه بر بساط ملوك با نعلین نتوان رفت

---

۱ ـ آیه شریفه اینست : « فلما اتیها نودی یا موسی انی انا فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی »

۲ ـ در اینجا کاشفی جنس پوست نعلین موسی را ذکر کرده است ، از آیهٔ شریفه «انی انا فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی » خرافاتی را که مفسر بیان کرده است برنمیاید ونمیدانم چه ضرورتی داشته که این افسانه های بیهوده را در تفسیر وارد سازند ؟

و لهذا طایفهٔ از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر فرموده اند .

نظم

گنجی که زمین و آسمان طالب اوست
چون در نگری برهنه پایان دارند

وگفته اند دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن .

امام قشیری فرموده که دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن (یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون نه) بدرستیکه تو بوادی پاکیزهٔ که طوی نام اوست .

(۱۳) و من برگزیدم ترا برای نبوت ، پس گوش فرا دار ، مر آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو وآن وحی کدامست ؟

(۱۴) بدرستیکه منم خدای ، نیست خدائی بجز من ، پس مرا پرستش کن (و این وحی مقصور بود بر تفرید توحید که منتهی علم است و امر بعبادت که کمال عمل است) .

پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص فرموده که :

و بپای دار نماز را ، برای آنکه مرا یاد کنی دران (یامن ترا به ثنا یاد کنم)

(۱۵) بدرستیکه ساعت رستخیز آینده است میخواهم که پنهان‌دارم وقت آن را چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم واشد باشد و اگر اخفا را بمعنی خفا (۱) دارند معنی آنستکه نزدیك شد که ظاهر گردانم وقت آنرا **لتجزی**(۲) متعلق است به آتیه یعنی قیامت بی شك آینده است تا پاداش داده شود .

---

۱ و ۲ ـ آیه اینست : « ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی »

هر تنی به آنچه می شتابد از عملها و میکند .

(۱۶) پس باید که ترا باز ندارد از ایمان بقیامت ، آنکس که نمیگرود بوقوع آن و پیروی کرده است آرزوی نفس خود را ، پس به صدور این کس راه مرو که هلاك شوی (خطاب باموسی است و مراد امتند .)

امام علم‌الهدی (۱) و **فقیه ابوالليث** برانند که ازآنجاکه: **وانااخترتك** تا اینجا (۲) مخاطب حضرت پیغمبر است و بدین تقدیر مراد امت وی باشند ،

القصه چون موسی علی نبینا و علیه اسلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرارگرفت خطاب رسید که :

وآن چه چیز است بدست راست تو ای موسی ؟

حق سبحانه جهت استیناس موسی و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست راست ، استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب به بینی (۱) .

(۱۸) گفت موسی ، این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر او سنانی نشانده و نامش عملیق بود یا بنعه از آدم میراث بشیث رسیده بود و ازو بموسی رسید .

القصه جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی بران افزود و گفت تکیه میکنم بران عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتیکه برسر رمه

---

۱ ـ مراجعه شود به جلد دوم این کتاب

۲ ـ آیات عبارتند از : « وانا اخترتك فاستمع لما یوحی . اننی انا الله لااله الا انا فا عبدنی و اقم الصلوة لـذکری ان‌الساعـة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بماتسعی»

۳ ـ آیه اینست : «و ما تلك بیمینك یا موسی ؟ »

می باشم که میچرند و فرو میریزم برگ از درخت ومرا دران عصا کارهای دیگر است (۱)

آورده‌اند که در راه با موسی سخن گفتی واز سباع وهوام او را نگاه داشتی وبا دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت کردی و بسر چاهی که رسیدی تنهٔ او حبل وشعبتین او دلو شدی وچون بر زمین زدی درختی سایه‌دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی بودی برو پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی (۱) وچون موسی اجمالا گفت که مرا با او کارها است :

(۹ .) گفت خدای بیفکن او را ای موسی ، حضرت موسی گمان برد که اورا نیز همچون نعلین دور می‌باید افکند .

(۲۰) پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال ، آواز عظیم بگوش وی رسید باز نگریست پس آنجا آن عصا ماری بود که میشتافت بهر جانب (۲) .

آورده اند کـه اول ماری زرد شد بجثهٔ عصـا و بعد

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « قال هی عصای اتوکؤ علیها واهش بها علی غنمي ولي مآرب اخري » ولی در اینجا مفسر باین آیه پیرایه‌های بیهوده بسته است .

۲ ـ شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد
که چند سال بجان خدمت شعیب کند (حافظ)

و در مثنوی معنوی آمده است :

گر ترا عقل است کردم لطفها　ور خری آورده‌ام خر را عصا
آنچنان زان آخرت بیرون کنم　کز عصا گوش و سرت پر خون کنم
اندر این آخر خران و مردمان　می‌نیابند از جفای تو امان
یك عصا آورده‌ام بهر ادب　هر خری را کو نباشد مستحب

ازان بزرگ شدی برابر شتر بختی ودراز گشتی و برچهار قائمه سطبر کوتاه دراز رفتن آغاز کردی ومیان کناره های دهن ومیان کناره های شفتین او هفتاد یا چهل ذراع بود ودردهن او دندانهای بزرگ بود ودوچشمش چون برق می‌درخشید بسنگهای عظیم رسیدی یك لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی و چون موسی وی‌را بدید ترسان شده روی بگریز نهاد .

(۲۲) گفت خدای که بگیر آن را و مترس از وی ، زود باز گردانیم وببریم اورا بهیأت نخستین که داشت (یعنی همان عصا سازیم) .

چون خطاب الهی بموسی رسید روی باژدها کرده روان شده دست خود در دهان او کرد و لحییتن او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی بماند دل موسی آرام نگرفته دیگر باره ندا آمد که :

(۲۳) وضم کن وببر دست خودرا بسوی پهلوی خود در زیر بغل تا بیرون آید سفیدی روشن بی عیبی و علتی (یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده وبا شعاع بود مانند درخشندهٔ برق و) فرا گیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود .

(۲٤) اینچنین کردیم تا بنمائیم ترا بعضی از نشانهای بزرگ ما .

(۲٥) برو بدین دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن اورا بپرستش من ، بدرستیکه او ازحد درگذشته ودعوی ربوبیت میکند .

چون حضرت موسی مامور شد بدعوت فرعون باخود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد؟ پس از خدای تقویت طلبیده آغاز دعا کرد واز روی نیاز گفت (۲٦) ای پروردگار من . گشاده گردان برای من ، سینهٔ مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی وبا مرا متحمل و بردبار ساز تا از هرسختی تنگدل نشوم (۲۷) وآسان کن برای من ، کارمرا که تبلیغ رسالتست (۲۸) وبگشای گره از زبان من (۲۹) تا فهم کنند سخن مرا .

آورده اند که فرعون روزی موسی را برکنار داشت موسی دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری ازان بگرفت و برکند . فرعون را خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این کودك گوهری رخشان دید وبدان متوجه شد و اگر جمرهٔ آتش هم ببیند نیز دست بدان خواهد رسانید پس طشتی از آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی آوردند وجبرئیل دست وبرا گرفته بسوی جمرات آتش برد و جمرهٔ برداشته دردهان نهاد زبانش بسوخت و گرهی بران بماند سخنش نیك مفهوم نمیشد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل گردد و دیگر گفت :

(۳۰) و گردان برای من (یعنی مقرر کن) یاری دهنده یا بار بردارنده از کسان من (۳۱)هارون برادر مرا (۳۲)محکم کن بوی پشت مرا (۳۳) وانباز کن اورا درکار من (یعنی شریك ساز او را درکار نبوت بامن) (۳٤) تاترا بپاکی یاد کنیم (یا برای تو نماز گزاریم) بسیار و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا ودعای بسیار(۳۵)بدرستیکه تو هستی باحوال ما بینا یا تو دانائی به آنچه صلاح ما درانست).

(۳٦) گفت خدای که بتحقیق داده شدی مطلوب و مسئول خود را ای موسی (یعنی هرچه خواستی بتو دادم .

(۳۷) و بدرستیکه منت نهاده ایم بر تو و نعمت داده‌ایم ترا دروقتی دیگر(۳۸)چون وحی کردیم بسوی‌مادر توآنچه نتوانست دانست مگر بوحی ما یا او را الهام دادیم در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند کـه بشکنند واو در کار تو درمانده شد ما ملهم ساختیم او را یا بر زبان ملـکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم :

(۳۹) آنکه‌بیفکن موسی را درصندوق بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی و سر آن را بقیر محـکم گردانیده ، پس بیفکن آن

تابوت را ، در دریای نیل ، پس باید که بیفکند دریا (۱) . (صورتش امر است و معنیش خبر یعنی دریا اورا می‌افکند) بکناره تا فرا گیرد او را دشمنی که مراست و دشمنی که اوراست (یعنی فرعون‌تکرارعدو بجهت مبالغه عداوت اوست (۲)).

آورده اند که مادر موسی بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و جوئی ازان دریا بخانهٔ فرعون می رفت صندوق ازان جوی بباغ فرعون درامد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماهروی سیاه چشم بیرون آمد .

نظم

ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از اوست
چشم نرگس چکنم چشم تو رعناتر از اوست (۳)

قتاده رحمة‌الله فرموده که در چشمهای حضرت موسی ملاحتی بود که هرکه او را دیدی دوست داشتی ، آسیه وفرعون‌که او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد (۴) چنانچه حق تعالی

---

۱ و ۲ ـ آیه اینست : « اذا وحینا الی امك ما یوحی ان اقذ فیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل یاخذه عدولی و عدوله »

۳ ـ سعدی فرماید :
بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس
حد همین است سخندانی و زیبائی را

۴ ـ حافظ فرماید :
نرگس ار لاف زد از شیوهٔ چشم تو مرنج
نروند اهل نظر از پی نابینائی

می فرماید :

و افکندم برتو دوستی کامل از من (یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تومهربانی ورزند)(۴۰)وتا پرورده شوی بردیدن من (یعنی بعلم و ارادت من) .

در خبر است که فرعون و آسیه او را بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هرچند دایه آوردندی موسی شیر وی نگرفتی مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که در کنار نیل میرو وچشم بر صندوق دار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون درامد مریم نیز خود را بباغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی ستاند خود را پیش آسیه افکند .

(۴۱)ویادکن آن وقت راکه میرفت خواهر تو ، پس گفت ، آیا دلالت کنم شما را ای حاضران برکسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد ؟

آسیه گفت اگر چنین کنی با تو احسان کنم ، مریم بیرون آمد و فی‌الحال مادر را بیاورد و موسی را در کنار وی نهادند .

پس باز گردانیدیم ترا بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم ، وعده آن بود که او را در دریا افکن که باز بتو خواهیم رسانید چنانچه فرمود که : **راودته‌الیك** تا شاید که روشن شود چشم مادر بلقاء تو و تا اندوه ناك نگردد بفراق تو و بکشتن نفسی را (یعنی آن قبطی که اسرائیلی بتو استغاثه کرد ازو و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهت قصاص) ، پس برهانیدیم ترا ازغم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کن و بیازمودیم ترا آزمودنی(یعنی ترا در بوتهٔ بلا افکندیم و پاك وخالص بیرون آمدی) .

قصهٔ ولادت حضرت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در

سورهٔ قصص مشروح می آید .

پس درنگ کردی سالها درمیان اهل مدین و آن هیجده یا بیست و هشت سال است ، پس آمدی بدین وادی براندازهٔ که مقدر کرده بودیم ای موسی و اینجا با تو سخن گفتیم(۴۳)وترا برگزیدیم وخالص ساختیم برای محبت خود(یعنی ترا دوست گرفتیم)(۴۴) برو تو وبرادر تو ، بمعجزه های من و سستی مکنید در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت .

(۴۵)بروید هردو . بسوی فرعون، بدرستیکه اودرعصیان از حد درگذشته است .

(۴۶) پس سخن گوئید با او ، سخن گفتن نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت مثل **هل لك الی ان تزکی** ؟ مبادا که درشتی نمائید که برشماغضب کند یاآنکه‌حق تربیت او در خوشی سخن مرعی دارید (۱) و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابوالعباس و بقولی ابوالولید و ابو مره نیز گفته اند و برهر تقدیر عنف مکنید شاید که او بند گیرد بکلام شما یا بترسد از عذاب خدا .

تذکر بهرهٔ محقق است و خشیت حصهٔ متوهم ، پس موسی‌از همین محل متوجه مصر شد و با سراهل خود نرفت .

در تیسیر آورده که کسان موسی شب انتظار بردند و نیامد وروزنیز ازوی خبری نیافتند دران صحرا متحیر بماندند ، قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیده و صفورا را شناخته پیش پدرش

---

۱ - حافظ فرماید .

آسایش دو گیتی ، تفسیر این دو حرف است :

با دوستان مروت ، با دشمنان ، مدارا

بردند و بعد از غرقه شدن خبر فرعون خبر موسی بدیشان رسید.
القصه چون موسی بمصر توجه نمود وحی آمد به هارون که باستقبال برادر براه مدین روان شد پس در اثناء طریق ملاقات‌نمودند و موسی شرح احوال بتمامی باز گفته ویرا ازان که باتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت نمود خبر داد هارون گفت ای برادر شوکت وسطوت فرعون ازآنچه تو دیدهٔ زیاده شده و به ادنی سببی حکم بقطع وقتل وصلب میکند، موسی اندیشه ناك شد وهردو برادر باتفاق گفتند:

(٤٧)ای پروردگار ما، بدرستیکه ما می ترسیم از آنکه فرعون پیشی گیرد بما (یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بوی نمائیم یا آنکه زیاده‌کند طغیان خودرا و نسبت باحضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید.

(٤٨)گفت خدای که ای موسی و هارون، مترسید از افراط و طغیان او، بدرستیکه من با شما ام بحفظ و نصرت، میشنوم دعای شما یا آنچه او گوید به نسبت من و می بینم آنچه او کند با شما (یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشمارساند) (٤٩) پس بروید بدو، پس بگوئید ما دوفرستادهٔ پروردگار توئیم، پس بفرست با ما فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه بازرویم که مسکن آبای ما بوده و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه وقتل اولاد بدرستیکه آورده ایم نشانهٔ (یعنی معجزهٔ از آفریدگارتو) و سلام ملائکه (یعنی خزنه بهشت) برآنکس است که‌پیروی‌ایمان کند و راه‌راست رود باسلامت‌هردو سرا مر اوراست بدرستیکه وحی کرده‌اندبما یعنی پروردگارماحکم کرده‌به آنکه‌عذاب‌دنیاوآخرت‌برآنکس است که‌تکذیب کندآنراکه آورده ایم و بشت بران کند وزان اعراض نماید پس موسی وهارون علی نبینا و علیهما السلام بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند وبعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند مارسولان پروردگار توئیم و ترا بعبادت او میخوانیم وآن کلماتی که‌حق سبحانه

تلقین کرده بود ادا کردند.

(٥١)گفت فرعون، پس کیست پروردگارتو ای موسی که بپرستش اودعوت میکنید؟ (١)

نکتهٔ در آنکه موسی را بنداء تخصیص کرد با آنکه خطاب با هردو برادر بود آنستکه دانسته بود که برزبان موسی عقدهٔ‌هست و سخن او نیك مفهوم نمیشد، خواست که اورا نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحـلال عقده خبر نداشت، پس موسی به زبان فصیح گفت:

(٥٢)پروردگار ماآنکس است که محض رحمت داده‌است هرچیزی را از انواع مخلوقات صورت او و شکل او لایق و موافق حال او یا داد او هریك را از خـلایق آنچه قوام و استقلال او در وجود ومعاش بدانست، پس راه نمود او را بدان (یعنی شناسا گـردانید بکیفیت انتفـاع ازان یا هر حیوان را زوجی داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند **خلقه** (٢) مفعول اول است و تقدیر کلام اینکه داد آفریدگان خودرا هرچیز که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی به است آن‌را تقدیم کرد فرعون این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدا میل کنند سخن را بجای دگـر کشانید و جهت تعجیز موسی گفت فرعون:

---

١ ـ آیه اینست: «قـال فمن ربکما یا موسی؟»

به بینندگان آفریننده را　　نه بینی مرنجان دو بیننده را
(فردوسی)

٢ ـ آیه اینست: «قال ربنا الذی اعطی کل شیئی خلقه ثم هدی»

(۵۳)پس چیست حال اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح وعاد و ثمود که این خدایرا نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت ؟

(۵۴) گفت موسی علم حال ومال آن گروه ، نزدیك پروردگار من است ، درلوح محفوظ نوشته شده ، خطا نمیکند وفرونمیگزارد پروردگار من هیچ چیزی را و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه چیز محیط است و من بنده‌ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا ازان خبر دهد و گفته اند مراد فرعون استفسار قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که برانگیخته نمیشوند ؟

موسی جواب داد که آن را جز خدای من کسی دیگرنمیداند و باز بسر سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت (۵۵)پروردگارمن آنستکه گردانید برای شما زمین را فرش گسترده که بدان مینشینید و مسکن میسازید و روشن گردانید برای شما در زمین راهها تا بدان راه از زمینی به زمینی میروید و بمصالح خود قیام مینمائید .

و فرو فرستاد از آسمان آبی که بارانست ، پس بیرون آوردیم بسبب آن آب (التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت (۱) یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون آریم به آب باران اصناف گوناگون از رستنیهای پراکنده که لون وطعم ورایحهٔ هریك مخالف آن دیگر است باوجود اتحاد آب وزمین) .

(۵۶)پس گفتیم بخورید ازآنچه بیرون آورده ایم هرچه خوردن را شاید از ثمار و حبوب و بچرانید چهارپایان خودرا در چراگاهها

---

۱ ـ آیه اینست : « وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجاً من نبات شتی »

که خوردن شما را نشاید بدرستیکه درین که مذکور شد ، هراینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او ، مرخداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح .

(۵۷) اززمین آفریدیم شمارا (یعنی اصل خلقت شما واول مواد ابدان شما خاك زمین است .

در تبیان فرموده که حق سبحانه فرشتهٔ میفرستد تا از خاك موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری برمیدارد و بنقطهٔ که مادهٔ وجود اوست میریزد و آنکس ازان تراب ونطفه مخلوق میشود و در همان خاك مدفون میگردد چنانچه حق سبحانه فرموده که شما را از زمین آفریدیم و در زمین باز بریم بعد از مرگ واز زمین بیرون آریم بار دیگر بجهت حساب و جزا .

حکیم فردوسی راست

نظم

بخاکت درآرد خداوند پاك　　دگر ره برون آرد از زیرخاك
بران حال گاهی بخاك اندرون　　بران گونه از خاك آئی برون
اگر پاك در خاك گیری مقام　　برائی ازان پاك و پاكیزه نام

پس فرعون حجتی ومعجزهٔ طلبید وحضرت موسی عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و نمی گروید چنانچه حق سبحانه فرمود :

(۵۸) و بدرستیکه ما نمودیم فرعون را ، همهٔ معجزه هاکه بموسی داده بودیم ، پس بدروغ نسبت داد موسی را و سر باز زد از آنکه ایمان آرد و فرمانبرداری کند و از روی عناد گفت :

(۵۹) آیاآمدهٔ بسوی ما تا بیرون کنی مارا اززمین ماکه مصر است بجادوی خود ای موسی (یعنی دانستیم که توساحری ومیخواهی

که ما را از زمین مصر بیرون کنی و بنی‌اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی کنی برایشان ؟

(۶۰) پس هرآینه ما بیاریم برای‌تو جادوی مانند جادوی تو و به آن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی ، پس مقرر کن میان ما و میان خود وعدهٔ بجهت معارضه چنان وعدهٔ که بهیچوجه خلاف نکنیم آن را نه ما و نه تو چون وعده برسد حاضر شویم در جائی که مساوی باشد مسافت قوم ما وتو به‌آن مکان یا مکان مستوی (یعنی هموار که درو پستی و بلندی نباشد) (۱) تاهمه مردمان نظاره توانند کرد .

(۶۱) گفت‌موسی وعده دادن زمان شما، روزآرایش قبطیان‌است و آن روز عیدی بود مر اهل مصر را ، همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نو روز بوده یا روز عاشورا .

و آنکه جمع کرده شوند مردمان ، در چاشتگاه‌که روشن‌تر است از باقی روز (یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیان است بوقت چاشت حضرت موسی آنروز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد وخبر آن باطراف واکناف عالم برسد(۶۲)پس برگشت فرعون از مجلس وبخلوت درآمد وجهت جمع کردن سحره رای زد و کسان فرستاد ، پس جمع کرد آن چیز را که به آن کید کنند سحره و آلات سحر ، پس آمد بوعده‌گاه .

(۶۳) گفت موسی مرجادوان‌را چون‌ملاقات نمود با ایشان که‌ای

---

۱ ـ غیر پستی و بلندی بجهان چیزی نیست

ایندو البته بتاثیر زمان میگذرد (جلالی)

قوم وای برشما ، افترا مکنید و مبندید برخدا دروغی که آیت او را سحر گوئید وخواهید که به آن معارضه کنید یا دروغ برخدای بدید بشرکت دیگری با او که مستاصل گرداند و از بیخ بر کند شما را بعذابی که نازل گرداند برشما و بدرستیکه بی بهره ونا امید ماند هر که افترا کند برخدای ، پس گفت و شنود کردند جادوان در کار خود ، میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی و گفتند این سخن بسخن‌ساحران نمیماند وپنهان داشتند رازگفتن رااز ملازمان(۱) فرعون و براین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او می باید کرد .

آورده اند که فرعون ازغرفه دید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و مشاورت میکنند ، پرسید که ای سحره چه میگوئید ؟ ایشان از ترس فرعون گفتند :

(۶۶) بدرستیکه این هردو ، جادوانند ، میخواهند،آنکه بیرون کنند شما را ، از زمین شما ، بجادوی خود وممالکت مصر را در تصرف آرند و ببرند مذهب شما را که افضل مذاهب است و دین و مذهب خود را ظاهر کنند یا ببرند اکابر واشراف شما را (یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند) و علما را در لفظ **هذان** (۱) اختلاف است گویند اسم **ان** است و

---

۱ ـ راز دل خود را بر هر سفله مگوئید

هر بی سر و پا محرم اسرار نباشد

هر خار و گلی حاصل رنجی است بگیتی

بیهوده گل و خار بگلزار نباشد (جلالی)

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « قالوا ان هذان لساحران یریدان ان یخرجاکم من ارضکم بسحرهما و یذهبا بطریقتکم المثلی »

بلغت حی تثنیه باشد درهرسه حال اعراب بالف میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد هذان مبتداء چنانچــه **ان و صاحبهما** وبعضی که به ان تخفیف میخواند اورا نافیه میداند ولام را بمعنی الا یعنی ماهذان الا ساحران .

القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی وهارون ساحرانند و داعیهٔ اخراج قبطیان دارند از مصر ، برآشفت وگفت :

(۶۷) پس چون حال چنین است، جمع کنید ادوات کید خودرا (یعنی آلات سحر را) ، پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بریشان غالب شوید .

و بدرستیکه فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز ، هرکه برآمد درسحر ، پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار تن صف کشیدند و موسی و هارون در برابر ایشان بایستادند وسحره بقولی سیصد خروار حبل ورسن میان تهی کرده و بر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب گفتند .

(۶۸)ای موسی، یا آنکه تو می‌افکنی عصای خودرا و یا آنکه ما باشیم نخست کسی که بیفکند ؟

(۶۹)موسی ازروی مقابله با ادب یا از وجه بی‌اعتباری آن وی حسابی ازان گفت که بلکه شما بیفکنید .

ایشان جادوبهای خود بیفکندند و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد پس آنجا رسنها و عصا های ایشان نموده شد بموسی از جادوی وکید ایشان که گوئی بدرستیکه آن میرود و میشتابد ،

(۷۰)پس دریافت دردل خودخوفی موسی ازآنکه نظاره کنندگان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیس از القاء عصا وچون این وهم برموسی طاری شد گفتیم ما .

(۷۱) مترس ازآنچه ترا دردل وهمی انداخته که امر تواز غایت

وضوح بر خاص و عام ملتبس نخواهد گشت ، بدرستیکه تو برتری از ایشان .

(۷۲)وبیفکن آنچه دردست راست تست(تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باك مدار و آن چوب که در دست تست بیفکن) تا فرو برد آنچه ساخته اند بدرستیکه آنچه ساخته‌اند فریب جادوی است .

و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود ، هرجا که باشد و بهرجا رود و حضرت موسی عصا بیفکند فی‌الحال اژدهائی عظیم شد و دهن خود گشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد ومردم از ترس وی روی بگریز آوردند ، موسی اورا بگرفت هما عصا شدجادوان دانستند کـه آن سحر نیست زیرا که سحر سحری دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزهٔ موسی است .

پس درافکنده شدند (یعنی تحمل این معنی ایشان‌را درروی افکند در حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدای را و از روی صدق گفتند :

(۷۳)گرویدیم بپروردگار هارون وموسی(تقدیم هارون جهت‌رعایت فواصل و مـلاحظهٔ رؤس است) فرعون کـه این صورت مشـاهده کرد گفت :

(۷۴)آیا ایمان آوردید وتصدیق کردید موسی را پیش ازآنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید ؟ بدرستیکه‌موسی هراینه بزرگ شما است .

آنکه بیاموخت شما را جادوی (یعنی استاد ومعلم ومهترجادوانست شما با هم ساخته خواهید که ملك مرا براندازید ، پس هراینه ببرم دستها و پایهای شما را ، مخالف یکدیگر (یعنی یکی از راست و یکی از چپ) و هراینه برآویزم شما را برتنهای درخت خرما که

درازترین درختانست تا همه‌کس شما را ببینند و عبرت گیرند و تا
بدانید که کدام از ما (یعنی من یا خدای موسی که برو گرویدید)
سخت تریم از روی عذاب و پاینده تر از جهت عقاب ساحران چون
ازجام جذبهٔ حقانی مست شده بودند واز انواع تواتر ملاحظات ربانی
که بردل ایشان تافته بود از دست شده .

نظم

خورده یك جرعه از کف ساقی . هرچه فانیست کرده در باقی
دامن از فکر غیرت افشانده　لیس فی‌الدار غیره خوانده

لاجرم درجواب فرعون گفتند که :

(۷۵) ما ترا نگزینیم واختیار نکنیم بران چیزی که آمد بما از
معجزات واضحات و گویند که در حین سجده بهشت ونعیم آن بدیشان
نموده بودند ، پس گفتند ما نعمت ترا نمیی گزینیم برانچه دیدیم از
نشانه های روشن و سوگند میخوریم بخدای که ما را آفرید ، پس
بکن هرچه هستی تو کنندهٔ آن (یعنی هرچه خواهی با ما بکن که
ما پروای آن نداریم) ، جزین نیست کـه تو حکم کنی ، درین
زندگانی دنیا (یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم پیش جاری
نیست هرچه میخواهی میکنی) در آخرت که بهتر است و پاینده‌تر از
حکم معزول و بهم خود مشغول خود خواهی بود .

نظم

امروز بجورهرچه‌خواهی بکنی　فردا بتو نیز هرچه خواهند کنند

بدرستیکه ما گرویدیم بپروردگار ما ، تا بیامرزد مارا ، گناهان
ما را از کفر و معاصی و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را برآنچیز
از آموختن جادوی .

آورده اند که فرعون مردم را برآموختن سحر اکراه میکرد
با خواندن او ایشان را اکراه بود چه‌مجرد حکم سلطان اکراه است

و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا کـه در جمیع
ادیان به اکـراه مؤآخذت بوده اند و این مؤآخذه از امت رسالت
برداشته شده .

و خدای بهترست از روی پاداش و پاینده تر از جهت ثواب،
تو ما را بر کفر مزدی میدهی که انقطاع بران راه دارد و خدای
بر ایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد .

(۷۶) بدرستیکه هرکس که‌آید ، نزدیك پروردگار خود مشرك
(یعنی برکفر میرد) ، پس بدرستیکه مر اوراست دوزخ ، نمیرد
دران تا از عذاب برهد و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذارند
(۷۷) وهرکه بیاید بوی در حالتیکه مؤمن باشد ، بتحقیق کرده کارهای
شایسته، پس آنگروه مؤمنان و نیکوکرداران ، مر ایشانراست درجه‌های
بلندکه آن درجه ها بستونهای اقامت است .

(۷۸) میرود پیوسته اززیر اشجار یا منازل آن جویها، درحالتیکه
آن گروه جاودان باشند دران بوستانها واین ثواب پاداش آن کس است
که پاك باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا مطهر بود بطاعت
و اعمال خیر .

تا اینجا کـلام سحره است و چون قصهٔ ایشان بشرحی لایق
در سورهٔ اعراف گذشته بود (۱) اینجا بطریق ایجاز دوسه کلمه آورده
برمضمون آیات اختصار نمود .

(۷۹) وهرآینه ما وحی کردیم بسوی موسی (یعنی وقتیکه فرعون
از رویت معجزات متاثر نشد و در تعـذیب بنی اسرائیل افزود ، ما
گفتیم موسی را آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار
دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند باك مدار ، پس فرا گیر

۱ ـ مراجعه شود به جلد اول این کتاب

برای ایشان راهی .

ابن عباس فرموده که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی در دریا خشک که در او آب ولائی نبود(۸۰)مترس ازدریافتن دشمن (یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را درنیابند) و نترس از غرقه شدن که بسلامت بگذرانیم ، پس موسی بامر الهی بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگـر روز قبطیان خبر دار شدند اما در خانهٔ هریك ازیشان مصیبتی عظیم افتاد کـه بخود درماندند و روز دیگر لشگرها جمع شد .

(۸۱) پس ازپی درآمدند بنی‌اسرائیل‌را فرعون بالشکر خود وبکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود وفرعانیان نیز درآمدند پس دریافت ایشان را از دریا ، آنچه دریافت (ابهام (۱) از برای تفخیم مسندالیه است یعنی موجی دریافت ایشان را کـه کسی بکنه آن نرسد تا لفظی به ازای وی وضع توان کرد) و گمراه کرد فرعون گروه خود را دربن وراه ننمود ایشان را (هدایت فرعون تهکم است چه او میگفت **وماأهديكم الا سبيل الرشاد** و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت) .

(۸۲) ای فرزندان یعقوب ، بدرستیکه برهانیدیم شمارا ازدشمنان شما که فرعون و قوم او بودند .

و وعده دادیم بپیغمبر شما را بجهت انزال تورات برای شما از جانب راست کوه طور و فرو فرستادیم برای شما ترنجبین ومرغ بریان وقتیکه در تیه سرگردان بودید .

(۸۳) وگفتیم بخورید ازپاکیزه ها و مالها که روزی کردیم واز حد درمگذرید دران چیز (یعنی ستم نکنید و هریك حصهٔ بگیرید

---

۱ ـ آیه اینست : « فاتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم من الیم ماغشیهم » ماغشیهم بطور ابهام ذکر شده است

یا ذخیره منهید برای روزی دیگر باشکر فرو مگذارید که‌شکر نعمت موجود وصید نعمت مفقود است :

نظم

شکر منعم واجب آمد در خرد   ورنه بگشاید در خشم ابد (۱)

و گفته اند که قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید .

پس فرود آید بر شما ، خشم من و هرکه فرود آید بر او خشم من پس بتحقیق افتاد درهاویه وهلاك شد (۸۲) وبدرستیکه من هراینه نیك آمرزنده ام ، مر آنکس راکه توبه کرد ازشرك وایمان

---

۱ ـ شکر انعام تو نتوانم گفت   چونکه انعام تو بی پایانست
سخنم را همه دل نظم نمود   شاهد گفتهٔ من وجدانست
(جلالی)

و از کتاب مثنوی معنوی است :

مائده از آسمان در میرسید
بی شری و بیع و بی گفت و شنید
در میان قوم موسی چند کس
بی ادب گفتند کو سیر و عدس ؟
منقطع شد خوان و نان از آسمان
ماند رنج زرع و بیل و داسمان
بد گمانی کردن و حرص آوری
کفر باشد پیش خوان مهتری
هر چه آید بر تو از ظلمات و غم
آن ز بی باکی و گستاخی است هم
از ادب پر نور گشتست این فلك
وز ادب معصوم و پاك آمد ملك
بد ز گستاخی کـسوف آفتاب
شد عزا زیلی ز جرات زر ناب

آورد بوحدانیت من و بکرد عمل نیکو (یعنی فریضه‌ها ادا نمود) بس براه راست رفت (یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا برهدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت وجماعت گرفت .)

نظم

راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم
کز سنن راهی بود سوی رضای ذوالمنن
هر مژه در چشم وی همچون سنانی تیز باد
گر سنائی زندگی خواهد زمانی بی سنن (۱)

آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاك فرعون از موسی

۱ - سنائی از شیوخ بزرگ صوفیه و از دوستداران خاندان نبوت میباشد در وجوب خلافت درخاندان پیغمبر وامامت امیرالمؤمنین علی در قصیدهٔ که برای سلطان سنجر فرستاده گفته است :

کار عاقل نیست بر دل مهر دلبر داشتن
جان نگین مهر مهر شاخ بی بر داشتن

تا آنجا که میفرماید :

بحر پرکشتی است لیکن جمله در گرداب خوف
بی سفینهٔ نوح نتوان چشم معبر داشتن
چون همی دانیکه شهر علم را حیدر در است
خوب نبود غیر حیدر میر و منبر داشتن
از پس سلطان دین پس کی روا باشد همی ؟
جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
چون کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند
یادگاری کو توان در روز محشر داشتن ؟
گر همی مؤمن شماری خویشتن را بایدت
مهر زر جعفری بر دین جعفر داشتن

استدعا نمودند که برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین و معین ساز .

موسی درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد وخطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرعی باشد بتو دهم .

موسی هارون را بجای خود بگذاشت و با وجوه قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر می آیم و کتاب میارم و چون نزدیك طور رسیدند قوم را بگذاشت واز غایت اشتیاق که بکلام وپیام الهی داشت زودتر ببالای کوه برامد و خطاب ربانی رسید که :

(۸۳) و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی از گروه خود ای موسی ؟

(۸۴) گفت موسی اینك ایشان (گروه مردان) می آیند بر پی من و ساعت بساعت برسند و شتافتم بسوی تو ای پروردگار من تا خشنود گردی از من چه امتثال امر موجب رضای امر است (یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود برایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم (۱) .)

۱ - آیه اینست : « وما اعجلك من قومك یا موسی ؟ » قال هم اولاء علی اثری و عجلت الیك رب لترضی »

در بیان اشتیاق عاشق بمعشوق در مثنوی وارد است :

راه نزدیك وبماندم سخت دیر　　سیر گشتم زین سواری سیرسیر
سرنگون خودرا ازاشتر درفکند　　گفت سوزندم زغم تا چندچند؟
تنگ شد بر وی بیابان فراخ　　خویشتن افکند اندر سنگلاخ ✿

(۸۵) گفت خدای پس بدرستیکه ما ، در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان و گمراه کرد (یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بوده منسوب بقبیلهٔ سامره از عظمای بنی‌اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از باجرماء (نام موضعی است در عراق عرب) ونه از قوم بنی اسرائیل بود بلکه ازجمع گوساله پرستان بوده واو را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنستکه او از بنی اسرائیل است و در وقتی که فرعون ابنای ایشان را میکشته او متولد شده و مادر بعد از تولداو را بکنار نیل در جزیرهٔ بیفکنده و حق سبحانه جبرئیل را امر فرمود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب وی مهیا گرداند وبدین سبب او جبرئیل را می شناخته ودر روز غرق شدن‌فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاك برداشته و محافظت نموده و دراین وقت که موسی بطور رفت سامری نزد هارون آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان عاریه گرفته ایم با ماست و ما را دران تصرف کردن روا نیست و می بینیم که بنی اسرائیل آن را می خرند و میفروشند حکم فرمای تا همه را جمع کنند و بسوزند .

✿ چون چنان افکند خود را سوی پست
از قضا آن لحظه پایش هم شکست
پای را بر بست و گفتا گو شوم
در خم چوگانش غلطان می روم
عشق مولی کی کم از لیلی بود ؟
گوی گشتن بهر او اولی بود
گوی شو می گرد بر پهلوی صدق
غلط غلطان در خم چوگان عشق

هارون امر فرمود تا تمام پیرایه ها آوردند و در حفرهٔ ریخته آتش دران زدند و سامری زرگری چالاك بود همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخته بود و آن زر گداخته را دران ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و درو قدری از خاك زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة می گفتند در درون وی ریخت فی‌الحال زنده گشته و گوشت و پوست برو پیدا شده به‌آواز درامد و گویند زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانك از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق سبحانه موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند .)

(۸۶) پس بازگشت موسی از مناجات خود و بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فرا گرفت بسوی قوم خود خشمناك پریشان اندوه‌گین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گردا گرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت گفت :

ای گروه من ، آیا وعده نداده بود شما را ، آفریدگار شما ، وعدهٔ راست و نیکو که تورات بشما دهد و من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم ؟

آیا دراز شد برشما زمان مفارقت من ومن چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده بازآمدم ؟

آیا خواستید آنکه فرود آید بشما خشمی از خدای به شما بعبادت عجل .

پس خلاف گردید عهد مرا یا وعدهٔ مرا یا وعدهٔ راکه کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام باوامر من .

(۸۷) گفتند گوساله پرستان ، خلاف نکردیم ما وعدهٔ ترا بقوت و اختیار خود ولیکن برداشته بودیم ، بارها از پیرایهٔ گروه قبط که عاریه گرفته بودیم ازیشان ، پس بیفکندیم آن را در آتش بحکم هارون پس همچنانکه ما افکنده بودیم سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند(۸۸) پس بیرون آورد سامری ازبرای ایشان گوسالهٔ کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود .

پس گفتند سامری و متابعان او ، این گوساله خدای شماست و خدای موسی .

پس فراموش کرد موسی خـدای را و بطلب او بکوه طور رفت (این قول عبدهٔ عجل است و گویند فنسی (۱) قول حق سبحانه است یعنی ترك کـرد سامری آنچـه بر وی بود از ثبات بر ایمان)

(۸۹) آیا نمی بینند و نمیدانند گوساله پرستان آنکه باز نمیگرداند گوسالـه بسوی ایشان سخنی را (یعنی هر چند او را می خوانند جواب نمیدهد) ؟

نمیتواند برای ایشان زیانی و نه سودی (یعنی قدرت ندارد برسانیدن زیان و سود بکس و چنین چیزی را که داعی خود را جواب ندهد و بر انفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه پرستند ؟)

(۹۰) و بدرستیکه گفت ، مر ایشان را هارون ، پیش از آمدن

آیهٔ شریفه اینست : « فاخرج لهم عجلا جسداً له خوار فقالوا هذا الهکم واله موسی فنسی☆ افلا یرون ان لایرجع الیهم قولا ولایملك لهم ضراً ولا نفعاً ؟»

موسی از روی موعظه که ای گروه من ، جزین نیست کـه مبتلا شده اید بگوساله (یعنی به پرستش او) و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش است ، پس پیروی کنید مرا در عبادت او و گردن نهید فرمان مرا و بر دین ثابت باشید .

(۹۱) گفتند ما پیوسته باشیم بر پرستش گوساله ، مجاوران ومقیمان تا وقتی کـه باز گردد ، بسوی ما موسی از طور وبه بینیم که او پرستش میکند یا نی وآنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفته یا نی .

پس چون موسی بازآمد و با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت وآنگه روی ببرادر آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدستی ومحاسن او بدستی دیگر گرفته سوی خودش کشید و از روی عتاب باو گفت :

(۹۲) ای هارون ؟ چه چیز باز داشت ترا چون دیدی ایشان را که گمراه شدند از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین (۹۳) یاآنکه ازپی‌من درائی وخودرا بمن رسانی ،آیا سپر گشتی از فرمان من ؟

(۹۴) گفت هارون ازروی استعطاف ، ای پسر مادر من(۱) (اگرچه برادر پدری ومادری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی) و بملایمت گفت :

فرا مگیر محاسن مرا و نه موی سر مرا ، بدرستیکـه من

---

۱ ـ آیه اینست : « قال یا هارون ما منعك اذرأیتهم ضلوا ☆الا تتبعن افعصیت امری ؟ »

قال یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی ولا برأسی انی خشیت ان‌تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی »

ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم آن را که تو گوئی جدائی انداختی میان بنی‌اسرائیل ونگاه نداشتی سخن مرا کـه گفته بودم چه اصلاح نگاه داشت جماعتست ومدارا با ایشان ؟

موسی این عذر را مسلم داشت وروی بسامری آوردو گفت :

(۹۵) چیست این کار عظیم تو ای سامری (یعنی این چیست که کردی) ؟

(۹۶) گفت سامری که بینا شدم به آن چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به آن چیز (یعنی جبرئیل را بدیدم و بشناختم) ، پس فرا گرفتم مشتی خـاك از نشان سم اسب رسول (یعنی جبرئیل) مراد آنستکه خاك زیر سم اسب وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم ، پس درافکندم آن را در درون گوساله تا زنده شد وبه آواز درآمد وهمچنین که گفتم بیاراست برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نفس من .

در **لباب** مذکور است که موسی قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت برو غالب است و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفی حیوة ازو باز نتوان داشت وسر **و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض** اینجا ظاهر می شود .

نظم

هر نهالی که برگ دارد و بر — باد زاب حیات تازه و تر
وانچه بی میوه باشد و سایه — به که گردد تنور را مایه (۱)

۱ ـ شاخی که برگ دارد و بر میدهد بخلق
هرگز بدهر طعمهٔ آتش نمی شود (جلالی)

(۹۷) گفت موسی ، سامری را که چون از قتل منع کردند پس بیرون رو ازمیان ما ، بدرستیکه هست ترا از عقوبت درزندگانی تو آنکه گوئی هرکه نزدیك تو آید ، مساس مکن مرا ودور شو، چه مقرر شده بود که هرکس نزدیك شود بوی او را و آنکس را هردو تب گیرد .

پس مردمان ازو متفرق شدند و او تنهـا چون وحشیان در صحرا می گشت و هرکرا از دور میدید مبالغه میکرد کـه نزدیك من میا .

و در بعضی از تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری دربن زمان نیز همان حال دارند .

القصه موسی سامری را حکم کرد برفتن وگفتش **لامساس** (۱) و فرمود که این عقوبت دنیاست و بدرستیکه مر عذاب تراست وعدهٔ در آخرت کـه بهیچ وجه خلاف نکنند با تو در آن بلکـه به وفا رسانند .

و نگاه کن به آن معبودی که تو بودی پیوسته بر پرستش او مقیم ، هراینه بسوزانیم او را به آتش (و این برقول کسی است که آن عجل را گوشت و پوست بود) یا بسوهان او را براده سازیم و (این بدان قولست که او جسدی بود زرین بی حیات (۲)) پس پراکنده سازیم خاکستر یا برادهٔ او را در دریا ، پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت و مردود توان ساخت

۱ ـ آیه اینست : «قال فاذهب فان لك فی الحیوة ان‌تقول‌لامساس و ان لك موعداً لن تخلفه »

۲ ـ مراجعه شود ببرگ ٦۹ همین جلد

صفت الوهیت برو اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالتست (۱)

(۹۸) جزین نیست که معبود شما که مستحق عبادت است ، آن خدائی است که ، نیست معبودی فی‌الحقیقه بجز وی وفرارسیده است بهمهٔ چیزها از روی دانش (یعنی خدای بحق آنستکه علم او محیط باشد بهمهٔ اشیاء نه قالب گوساله که اگر زنده نیز باشد مثل است در غباوت ونادانی ، پس موسی بفرمود تاآن عجل‌را بسوختند وخاکسترش در دریا ریختند .

مصرع

بادست موسوی چه زند سحر سامری ؟ (۲)

(۹۹) همچنانکه این قصه موسی برتو خواندیم ، میخوانیم‌برتو ای محمد از خبرهای آنچه بتحقیق گذشته است (یعنی ازاحوال ماضیه ترا خبر دهیم تا معجزهٔ نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران امت تو) .

و بدرستیکه داده ایم ترا از نزدیك ما یاد کردنی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل براقاصیص (۳) و اخبار .

(۱۰۰) هرکه روی بگرداند ازین ذکر که نبوت تست یا قرآن ، پس بدرستیکه آن معرض ، بردارد ، روز رستخیز باری بد که کفر است .

۱ ـ هرکه برشمع خدا آرد تفو   شمع کی سوزد؟ بسوزد‌پوزاو
(مولوی)

۲ حافظ فرماید .

سحر با معجزه پهلو نزند ایمن باش
سامری کیست که دست از ید و بیضا ببرد ؟

۳ ـ اقاصیص جمع‌قصه حکایت وسرگذشت‌را گویند

(۱۰۱) در حالتیکه جاوید باشد دران روز (یعنی در جزای آن جمع **خالدین** و توحید **اعرض** حمل است برمعنی ولفظ(۱))

و بد است مر ایشان را روز قیامت بار ایشان که کفر و تکذیب است .

(۱۰۲) روزی که دمیده شود در صور (یعنی اسرافیل‌صور در دمد) و حشر کنیم ما گنهکاران را (یعنی آنها را که شرك آورده اند) دران روز کبود چشمان (و در خبر است که **زرقه** (۲) عین وسواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چه غالباً چشم عمی کبود میشود و از غایت تشنگی نیز بزرقه میل کند) و چون حشر کنیم ایشان را .

(۱۰۳) پنهان وآهسته می گویند با یکدیگر : درنگ نکردید در گورها ، مگر شبانروزی یا در دنیا این مقدار بیش نبودید (یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمردند دنیا را) .

(۱۰۴) ما که خداوندیم ، داناتریم به آنچه ایشان می گویند ، چون گوید ، تمامترین ایشان از روی عقل ، درنك نکردید درقبر

۱ ـ آیه اینست : «من اعرض‌عنه فانه یحمل‌یوم‌القیامة وزرا☆ خالدین فیه وساء لهم یوم القیامة حملا»

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : «یوم ینفخ فی‌الصور نحشر المجرمین یومئذ زرقا»

زرقا جمع ازرق کبود رنك یا کبود تیره وگفته اند چون نور دیدگان زایل میشود حدقهٔ چشم کبودگون می‌گردد وبا روزرستاخیز مشرکان‌رانابیناحشر کنند چنانکه‌فرموده : «**ونحشرهم‌یوم القیامة‌اعمی**»

یا در دنیا ، مگر روزی (یعنی مدت لبث (۱) شما در دنیا یا قبر مقدار یك شبانروزی بیش نبوده) گفته اند هول قیامت بریشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان را در دنیا وقبر یا بنسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصاً عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد .

مصرع

عمری که بدان سان گذر کوته به(۱)

آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسالت برسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود ؟ آیت آمد که :

(۱۰۵) و میپرسند ترا از کوهها (یعنی مآل حال آن) ، پس بگو بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت خود پراکنده سازد آنرا ، آفریدگار من ، پراکنده ساختنی (۳) .

---

۱ ـ آیهٔ کریمه اینست : « نحن اعلم بما یقولون اذ یقول امثلهم طریقة ان لبثتم الا یوماً »

سعدی فرماید :

نگهدار فرصت که عالم دمی است — دمی پیش دانا به از عالمی است
مکن عمر ضایع بافسوس و حیف — که فرصت عزیز است والوقت سیف

و از نگارنده است :

امروز مده فرصت ازدست بفردا — عمر من و تو خاصیتش روزشمارست

۲ ـ آیهٔ شریفه اینست : « و یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفاً فیذرها قاعاً صفصفاً لاتری فیها عوجاً ولا امتا »

امت بلندی وپشته ومکان بلند و تلال کوچك و انخفاض وارتفاع باشد و گفته‌اند «ولا امتا» یعنی وقتیکه کوهها را پراکنده کنیم و از جای برآریم دیگر تفاوتی بین ارتفاع و انخفاض نباشد .

صاحب **لباب** آورده که برکند آن را از بیخ ، پس اجزای آن را ریزه گرداند چون ریك ، پس باد را بفرستد تا آن را متفرق سازد .

و در **تبیان** گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارند و در دریا افکنند .

(۱۰۶) پس بگذارد آنرا خالی وهموار (۱۰۷) نبینی‌دران پستی و مغارهٔ و نه بلندی و پشتهٔ .

(۱۰۸) دران روز پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده‌را (یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه) هیچ میلی و کجی نکنند مر او را (یعنی هیچ مدعی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مؤمنان بسرعت و کافران بدرنك و گفته اند آتشی بیاید ومشرکان را براند تا محشر) وپست شود آوازها ، برای سخن خدای یا از عظمت و مهابت وی ، پس نشنوی تو در آن روز مگر آوازی نرم (یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بمحشر .)

(۱۰۹) آنروز سود ندارد ، درخواست کسی ، مر کسی را ، مگر آن را که دستوری دهد مر شفاعت اورا خدای وپسندد برای وی سخن شفیع را .

(۱۱۰) میداند خدای آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت و آنچه از پی ایشانست از کار دنیا و احاطه نتوانند کرد جمیع عالمیان بذات خدای . از جهت دانش (یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که اقتضای او عدم احاطه علم راست بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقایق روا نیست وعدم احاطهٔ رؤیت از قصور نسبت علمیت و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی

او است .

مثنوی

کجا دریابد اورا عقل چالاك		که بیرونست از سرحد ادراك
تماشا میکن اسما و صفاتش		که آگه نیست کس از کنه یا کش ۱

(۱۱۱) و خوار وفروتن شدند اصحاب رویها (یعنی روز حشر همهٔ مردمان ذلیل و ضایع باشند) مر خدای زندهٔ پاینده را همچون اسیران در دست امیران (و گویند مراد مشرکان و مجرمانند) و بدرستیکه بی بهره ماند و نومیدی کشد هرکه برداشت شرك ظلم‌را (یعنی بار شرك برگرفته بموقف حشر آرد (۲) .)

(۱۱۲) و هرکه بکند بعضی از کارهای ستوده و حال آنکه او مؤمن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان‌شرط است (۳)

---

۱ ـ مشتاق اصفهانی فرموده :

بعقل نازی حکیم تا کی ، بحکمت این ره نیشود طی
بکنه ذاتش خرد برد پی ؟ اگر رسد خس بقعر دریا

و در مثنوی معنوی وارد است :

دید روی جز تو شد غل گلو		کل شیئی ما سوی الله باطل
باطلند و مینمایندم رشد		زانکه باطل باطلان را میکشد
اشتر کوری مهار تو متین		تو کشش می‌بین مهارت‌را مبین
گرشدی محسوس جذاب و مهار		پس نماندی این جهان دارالقرار
گاو گر واقف ز قصابان بدی		کی پی‌ایشان بدان دکان شدی؟
یا بخوردی‌از کف ایشان سبوس ؟		یا بدادی‌شیرشان از چاپلوس ؟
وربخوردی کی‌علف هضمش شدی		گر ز مقصود علف واقف‌بدی

۲ ـ آیه شریفه اینست : « وعنت الوجوه للحی القیوم و قد☆

لاجرم هر مؤمنی که نیکوئی کند ، پس نترسد دران روز از ستم و بیداد که زیادتی سیئات است و نه از کسر و شکست که نقصان حسناتست (یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم کنند و نه برسیئات وی افزایند) .

(۱۱۳) و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه مر وعید را فرو فرستادیم کتاب را ، **قرآنی** بلغت تازی و مکرر گردانیدیم در او از آیات وعید (چون ذکر طوفان و رجفه و خسف و مسخ) شاید کـه بپرهیزند و بترسند از آنکـه مثل آن بدیشان فرو نیاید یا تحدیث کند قرآن مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند .

(۱۱۴) پس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا بالاتر از قول مشرکان (۱) .

پادشاه نافذ الامر ، ثابت در ذات وصفات خود یا سزاوار باوصاف

☆ خاب من حمل ظلما ☆ و من یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا یخاف ظلما و هضماً »

سعدی فرماید :

آنکه ستم میرسد از وی بخلق		فهم ندارد که زیان میکند

و در این معنی نگارنده راست :

بنیان ستم سست بود ، خانهٔ خودرا		با جوروجفا و ستم‌وظلم مسازید
(جلالی)

۱ ـ حافظ فرماید :

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت
بر در میکدهٔ با دف و نی ترسائی
گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه اگر از پس امروز بود فردائی

کمال و **هوالکبیر المتعال** .

آورده اند که چون جبرئیل نازل شده آیتی بر حضرت رسالت پناه خواندی آن حضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل قرائت می فرمود آیت آمد که :

و شتاب منمای بقرآت قرآن پیش از آنکه ادا کرده شود به تو وحی آن .

ماوردی فرموده که سوآل انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و نیز گفته اند مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتیکه بیان آن بتو فرود آید .

در **زادالمسیر** از قول **امام حسن بصری** رضی الله عنه آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت پیغمبر آمده قصاص طلبید ، آن حضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیت فرود آمد و حضرت دران حکم متوقف شد تا آیت **الرجال قوامون علی النساء** نازل گشت پس معنی این آیت اینست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن (۱) .

و بگو ای پروردگار من ، بیفزای مرا دانشی باحکام شرعی یا به قرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی کنی یا بده مرا علمی .

در **لطایف قشیری** مذکور است که حضرت موسی زیادتی علم طلبید او را حواله بخضر کردند و بی طلب پیغمبر ما را دعای زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در

---

۲ ـ آیهٔ کریمه اینست : « فتعالی الله الملك الحق ولا تجعل بالقران من قبل ان یقضی الیك وحیه وقل رب زدنی علما »

مکتب ادب : **ادبنی ربی سبق** (۱) **و قل رب زدنی علما** خوانده باشد هراینه در درسگاه **وعلمك مالم تکن تعلم** (۲) نکتهٔ : **فعلامت علم الاولین والاخرین** بگوش هوش مستفیدان حقایق اشیاء تواند رسانید .

مثنوی

علمهای انبیا و اولیاء — دردلش رخشنده چون شمس الضحی
عالمی کاموزگارش حق بود — علم او پس کامل و مطلق بود

(۱۱۵) و بدرستیکه ما وحی فرستادیم ، سوی آدم صفی الله پیش از این زمان و فرمودیم او را که گرد شجرهٔ منهیه نگردد و ازان نخورد ، پس فراموش کرد آن امر مرا و نیافتیم مر او را عزیمتی برگناه (یعنی بخطا نه عمداً صورتی ازو سمت صدور یافت یا نبوده او را صبری بران منهی (۳) .)

(۱۱۶) و یاد کن چون گفتیم ، مر ملائکه را که سجده کنید مر آدم را ، سجدهٔ تحیت و کرامت ، پس همه سجده کردند مگر دیو دور مانده از رحمت ، سرباز زد از سجده .

(۱۱۷) پس گفتیم ای آدم ، بدرستیکه این دیو دشمن است

---

۱ ـ آیه شریفه اینست : «ادبنی ربی سبق : پیشی گرفت آفریدگار من بر آموختن من

۲ ـ وعلمك مالم تکن تعلم : و بیاموخت ترا آنچه که دانش تو آنرا نبود که بداند

ز تو من موهبت لطف سخن دارم و بس
من بلطف تو چنین صاحب گفتار شدم (جلالی)

۳ ـ آیهٔ کریمه اینست : ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ✿

مر ترا و مر جفت ترا که حواست ، پس باید که بیرون نکند شما را (یعنی سبب بیرون شدن شما نشود) از بهشت که تو در رنج افتی (یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد .

(۱۱۸) بدرستیکه مر تراست در بهشت آنکه گرسنه نشوی درو که نعمت‌ها آماده است و برهنه نگردی که از ملبوسات آنچه بایدت هست .

✿ و لم تجد له عزما »

حافظ فرماید :

پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت
نا خلف باشم اگر من بجوی نفروشم

و هم اوراست :

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم

و در جای دیگر فرموده :

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

و نیز فرموده :

درین چمن مکنم سرزنش بخود روئی
چنانکه پرورشم می دهند می رویم

و باز اشاره کرده :

رهش مستوری و مستی نه بدست من و تست
آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم

(۱۱۹) و بدرستیکه تو تشنه نمی گردی در وی که عیون و انهار دایم است و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست .

(۱۲۰) پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان ، پس از آنکه ببهشت درامد و حوا را دید و از مرگ ترسانید و حوا به آدم باز گفت و آدم از مرگ ترسان شده بابلیس که بصورت پیری خود را بدیشان نموده بود رجوع کرد و طریق تضرع ازوی علاج مرگ طلبید (۱) .

گفت ای آدم ، علاج این مرض خوردن میوهٔ شجرة الخلد است ، آیا دلالت کنم ترا بر درخت جاوید که هر که ازان بخورد هرگز نمیرد ؟ (۲)

و راه نماید ترا بملکی که کهنه شود یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن مرا به آن ، ابلیس راه نمون شد آدم و حوا را بشجرهٔ منهیه .

---

۱ ـ آیه اینست : «فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلك علی شجرة الخلد و ملك لا یبلی »

۲ ـ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما (حافظ)

و در مثنوی معنوی در قصهٔ حضرت امیر المؤمنین علی و خونی او فرموده است :

اقتلونی یا ثقاتی لائما　　ان فی قتلی حیاتی دائما
چون مرا سوی اجل عشق و هواست　　نهی لا تلقوا بایدیکم مراست

و از حضرت امیر المؤمنین است :

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا

(۱۲۱) پس بخوردند ازان درخت ، پس آشکار شد مرایشان را ، عورات ایشان (یعنی لباس بهشت ازیشان بریخت وبرهنه شدند) و در استادند و چفسانیدند بر عورات خود از برگ درخت بهشت و خلاف کرد آدم امر پروردگار خود را ، پس بی بهره ماند از عمر مطلقا ومطلوب خود که عمر جاودانی بود و بعد ازان بتوجه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت را بشفاعت آورد .

(۱۲۲) پس برگزید ویرا خدای او وقبول کرد توبهٔ اورا و راه نمود او را به ثبات بر توبه .

(۱۲۳) گفت خدای ، مر آدم و حوا را که فرو روید از بهشت همه باهم ، برخی از اولاد شما ، مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقعی است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریت هردو باهم ظاهر است (۱) .

پس بیاید بشما وقتیکه در زمین باشید ، از نزدیك من ، راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود (یعنی کتاب ورسول)

پس هر که پیروی کند آن هدی را ، پس گمراه نشود در دنیا و برنج نیفتد در آخرت (یعنی بعقوبت و عذاب مبتلانشود)

(۱۲۴) وهرکه روی بر تابد از یدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب من ، پس بتحقیق مر اوراست زمین تنگ و سخت در دنیا (یعنی درکسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت ازو بستانند و بدام حرص درماند و گفته اند معیشة(۲) تنگ

---

۱ ـ آیه اینست : « قال اهبطا منها جمیعاً بعضکم لبعض عدو فاما یاتینکم منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی »

۲ ـ آیه اینست : « ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی »

عذاب قبر است یا زقوم دوزخ) و حشر کنیم آن معرض را در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن

(۱۲۵) گوید ای پروردگار من ، چرا حشر کردی مرا نابینا و بدرستیکه بودم بینا وقتیکه سر از قبر برآوردم ؟

(۱۲۶) گوید حق سبحانه ، کار چنین است که دانستی ، آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلائل قدرت و علامات وحدت ما ، پس تو چشم برهم نهادی ازان و ترك کردی وهمچون ترك کردن تو آن را ، امروز ترك کرده شدی و بماندی در عذاب .

(۱۲۷) و همچنانکه روی گرداننده را از کتاب ، ما جزا میدهیم ، آن راکه ازحد درگذشته (یعنی شرك آورده) و نگروید به آیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وهرآینه عذاب آنسرای سخت تر است از تنگی عیش این سرای و پاینده تر از جهت آنکه انقطاع ندارد .

(۱۲۸) آیا راه ننمود ، مر مشرکان قریش وطریق اعتبار بریشان روشن نساخت آنکه چند هلاك کردیم پیش ازیشان از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود ؟ میروند بوقت تجارت در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاك و عذاب می‌بینند ، وبدرستیکه دران هلاك هرآینه نشانهاست برای اعتبار یادلیلها برعذاب اهل انکار ، مر خداونداز عقول ناهیه را (یعنی عقلهائی که نهی کند ارباب خودرا از تغافل)

(۱۲۹) و گرنه آن کلمه ایست پیش رفته و پیشی گرفته ، از پروردگار تو که عذاب منکران را به آخرت افکند یا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد ، هرآینه بودی عذاب ایشان لازم ، مر ایشان را که بهیچ وجه مقاومت نکردی تا وقتیکه مستاصل نساختی ووقتی نام

برده شده (عطف است بر کلمه (۱) یعنی اگر وعدهٔ تاخیر عذاب وحکم اجل مسمی نبودی بهمهٔ کافران نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد .)

(۱۳۰) بس شکیبا باش ای محمد ، بر آنچه میگویند اهل شرك از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الهی در رسد (واین نیز به آیت السیف منسوخ است) ونماز گزار نمازی مقترن بحمد آفریدگار تو (یعنی نماز گزار بوقتی که حمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایت ، بیش از طلوع آفتاب (یعنی بامداد) و بیش از فرو رفتن شمس (یعنی نمازدیگر) و در بعضی از ساعتهای شب نماز گذار (یعنی مغرب و عشاء) ودر طرف های روز (یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیك بزوال است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع او بجهت امن است از التباس یا باعتبار نصفین پس در این اوقات ادا کن نماز را ، شاید و البته چنین است که خشنود گردانیده شوی و حفص بر بنای فاعل میخواند (یعنی خشنود شوی) (۲) و خشنودی در اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای او را عطا دهد و آن شفاعت

---

۱ ـ آیهٔ شریفه اینست : « افلم یهد لهم کم اهلکنا قبلهم من القرون یمشون في مساکنهم ان فی ذلك لآیات لاولی النهی » ❊ « ولو لا کلمة سبقت من ربك لکان لزاماً واجل مسمی »

بس سپاس اورا که مارا درجهان　　کرد پیدا از پس پیشینیان
تا شنیدیم آن سیاستهای حق　　بر قرون ماضیه اندر سبق
استخوان و پشم آن گرگان عیان　　بنگرید و پند گیرید ای مهان
عاقل ازسر بنهد این هستی و باد　　چون شنید انجام فرعونان و عاد

(مولوی)

است و نکتهٔ **یعطیك ربك فترضی** تقویت این قول میکند (۱) .

نظم

امت همه جسمند و توئی جان همه　　ایشان همه آن تو و تو آن همه
خشنودی توجست خداوند ببخشش　　خشنود نهٔ مگر به غفران همه

ابورافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی بنزدیك پیغمبر آمد در خانه چیزیکه بدان اصلاح شأن مهمان توانستی نمود حاضر نبود مرا نزدیك یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد میگوید که مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی یابیم نزدیك خود آنچه شرایط ضیافت تقدیم افتد این مقدار آرد بما بفروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم .

من پیغام بیهودی رسانیدم و او گفت نمیفروشم ومعامله نمیکنم مگر آنکه چیزی در گرو بنهد .

من با حضرت مراجعت نموده صورت حال باو گفتم . فرمود که **الله الله ! ! انی لامین فی السماء وامین فی الارض** اگر با من معامله کردی هرآینه حق او ادا کردمی ، پس زره خود را بمن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیت جهت تسلیت دل مبارك وی نازل گردید (۲) .

(۱۳۱) و باز مکش نظر چشمهای خود را (یعنی منگر) بسوی آن چیزی که بر خوردار گردانیدیم بدان چیز ، صنفها را از کفره

---

۱ ـ آیه کریمه اینست : « فاصبر علی مایقولون و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها و من آناءِ اللیل فسبح و اطراف النهار لعلك ترضی »

۲ ـ آیه شریفه اینست : « ولاتمدن عینیك الی ما متعنا به ازواجا ❊

چون وثنی و کتاب داده ایم ایشان را زینت زندگی دنیا که مال و منالست تا بیازمائیم ایشان را دران یا آنرا فتنه وبلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم ایشان را روز قیامت بسبب آن وروزی دادن پروردگار تو ترا روز بروز با آنچه روزی داده ترا از نبوت وهدایت بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار ایشان و پاینده تر .

در **کشف الاسرار** آورده که زهره در لغت شکوفه است، حق سبحانه دنیا را بشکوفه خوانده زیرا که تری و تازگی او دوسه روز بیشتر نباشد به اندك فرصتی پژمرده گردد و نیست شود .

شعر

مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست
کاول بجلوه دل برباید ز اهل حال
یکهفته نگذرد که فرو ریزد از درخت
برخاك ره شود چو خس وخار پایمال
اهل کمال در دل خود جا چرا دهند؟
آنرا که دمبدم ز پی است آفت و زوال

✿ منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربك خیر وابقی »

فهم نان کردی نه حکمت ای رهی　زانکه حق گفته کلوا من رزقه
رزق حق حکمت بود در مرتبت　کان گلو گیرت نباشد عاقبت
این دهان بستی دهانی باز شد　که خورندهٔ لقمهای راز شد
گر ز شیرت دیو تن را وابری　در فطام او بسی نعمت خوری
(مثنوی)

و از سعدی است :

نیرزد عسل جان من زخم نیش　قناعت نکوتر بدوشاب خویش
مپندار چون سرکهٔ خود خورم　که جور خداوند حلوا برم

و از نگارنده است :

دگر تحمل خواری ز دلبران نکنم
که خوش بود بجهان نعمت سبکباری　(جلالی)

(۱۳۲) و امر کن کسان خود را بنماز و صبر کن بدان (یعنی مداومت نمای) نمی خواهیم ترا روزی دادن (یعنی نمیگوئیم که روزی ده خود و کسان خود را ، ما روزی میدهیم ترا و ایشان را .)

پس برای نماز و تهیهٔ اسباب نیاز فارغ البال باش وسرانجام پسندیده مر خداوندان تقوی راست .

در **تبیان** از **ابن سلام** نقل میکند که چون سختی ببعضی از اهالی آن حضرت رسیدی ایشان را نماز فرمودی و این آیت را خواندی (۱) .

(۱۳۳) و گفتند مشرکان مکه ، چرا نمی آرد برای ما آیتی از پروردگار خود (یعنی چرا آنچه ما می طلبیم معجزه ظاهر نمی گرداند ؟) ؟

آیا نیامد بدیشان خبر آنچه در کتاب های پیشین است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیاء وهلاك قومی که بعد ازظهور معجزات اقتراح آیات کردند ؟

یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در تورات و انجیل است از صفت محمد و بشارت قدوم او و حقیقت آنستکه چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی اکرام کرد ایشان را باعظم معجزات که قرآن است و فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه و زبدهٔ آنچه در کتب سماویه

---

۱ ـ آیه اینست : « وأمر اهلك بالصلوة و اصطبر علیها لا نسئلك رزقاً نحن نرزقك والعاقبه للتقوی »

سرانجام تقوی پسندیده است　ازیرا خردمند بگزیده است
(جلالی)

بوده ؟ آورندهٔ آن آنیست که آن صحف را ندیده ونشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحای عرب از اتیان بمثل سورهٔ از آن عاجزند ( ) .

باوجود چنین معجزی واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکار است .

(۱۳۴) و اگر هلاک کردمی کفار مکه را بعذابی نزدیک از نزدیک ما بسبب کفر ایشان ، پیش از بعثت محمد یا قبل از نزول قرآن هرآینه گفتندی ، ای پروردگار ما ، چرا نفرستادی سوی ما فرستادهٔ تا ما را بطاعت خواندی ؟

پس ما پیروی کردیم آیتهای ترا که با وی می‌فرستادی پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش .

پس ما قطع حجت ایشان را بپیغمبر وقرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند .

(۱۳۵) بگو هر یکی از ما و شما ، منتظر است آن حال دیگری را (یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شمارا) پس انتظار برید و مترصد باشید ، پس زود باشد که بدانید یعنی

---

۱ ـ آیه شریفه اینست : « و قالوا لولا یأتینا بآیة من ربه اولم یأتهم ما فی الصحف الاولی ؟ »

کریم السجایا جمیل الشیم   نبی البرایا شفیع الامم
امام رسل پیشوای سبیل   امین خدا مهبط جبرئیل
یتیمی که نا خوانده قرآن درست   کتب خانهٔ چند ملت بشست

(سعدی)

در قیامت معلوم گردد که بحقیقت کیانند خداوندان راه راست و کیست راه یافته بحق (۲) .

مراد حضرت پیغمبر است که هم راه یافته بود و هم راه نماینده .

بیت

راه دان و راه بین و راهبر
در حقیقت نیست ، جز ، خیرالبشر

---

۱ ـ آیه اینست : « قل کل متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی »

از ما و تو یک کدام ناچار   بی مهر و وفاست یا تو یا من

(سعدی)

سورة الانبیاء مکیه وهی مائة و اثنتا عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

نزدیك آمد ، مر مردمان را وقت محاسبهٔ اعمال ایشان (یعنی روز قیامت) و گفته اند مراد از ناس کفار مکـه اند (یعنی نزدیك شد وقت مؤاخذه و پاداش ایشان که روز بدر است (۱) و ایشان در بیخبری اند از حساب یا مواخذه . اعراض کنندگانند از تفکر دران یا معرض از طریق توبه و انتباه .

(۲) نیامد بدیشان هیچ پندی از آفریدگار ایشان ، نوفرستاده و بتجدید منزل شده ، مگر بشنوند آنرا از پیغمبر و حال آنکـه بازی کنند بدان و استهزاء می نمایند با آن و می شنوند آن ذکر را .

(۳) دلهای ایشان مشغول است بچیز دیگر (یعنی غافل اند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن)

سلمی از **ابوبکر وراق** قدس سره نقل میکند که قلب لاهی دلی است مشغول باموال دنیا وغافل از احوال عقبی وپوشیده میدارند کافران راز گفتن خودرا . گفتند آنانکه ستم کردند برخود بشرك و معصیت ، آیا هست اینکـه شما را دعوت میکند (یعنی محمد) مگر آدمی ، مانند شما در اکل وشرب و ذهاب (۲) و مجی ؟ (۳) ،

(۱) آیات اینست : « اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون☆ ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم ملعبون

۲ ـ ذهاب : بکسر اول بمعنی رفتن باشد

۳ ـ مجی : بفتح اول : آمدن

پس او رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد .

آیا میروید شما بجادوی (یعنی قبول میکنید سحر او را) ؟

اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است ، پس پنهان بایکدیگر مشاورت میکردند و میگفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هرچه می خواند سحر است و شما می‌بینید که او آدمی است مثل ما و فرشته نیست، پس چون فکر میکنید که مهم او درهم شکنند .

حق سبحانه پیغمبر خود را از ان مشاورات خبرد داد و فرمود که در جواب :

(۴) قل ربی یعلم القول فی السماء والارض وهوالسمیع العلیم(۱)

« بگو (و حفص « قال » میخواند یعنی پیغمبر در جواب ایشان یعنی کافران گفتند پرورد گار من ، میداند گفتن هر گـوینده را در آسمان و زمین ، اگر بجهر گویند و اگر بسر و او شنواست گفتار کفار را و او داناست باسرار و ضمایر ایشان .

(۵) اضرابست از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند سخنانی است چون خواب پریشان (یعنی پراکنده از هرجای و آن نیز نیست بلکه بر بسته است برخود و افترا کرده برخدای و آنچنان نیز نیست بلکه او شاعر است (۲) کلامی شعری میگوید ودر خیال

۱ ـ قال ربی یعلم القول فی السماء والارض وهوالسمیع العلیم

در این آیت غالب قرآن ها قال نوشته شده یعنی مطابق قرائت حفص (و قراء دیگری که با وی هم عقیده میباشند)

۲ ـ لاهیة قلوبهم و اسر والنجوی الذین ظلمو اهل هذا الا بشر؟ افتاتون السحر و انتم تبصرون ؟

شاعری گفته است

درقیامت نرسد شعر بفریاد کسی　　گر سراسر سخنش حکمت یونان گردد

سامع می افکند یعنی‌سجعی چند که هیچ حقیقتی ندارد .

حاصل آن که ایشان در کار حضرت پیغمبر متحیر ومضطرب گشته گاهی او را ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و میگفتند اگر چنین که ما می گوئیم نیست ، پس باید که بیاورد برای ما معجزی همچنان معجزی که فرستاده شده بودند به آن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید و بیضا و احیای موتی .

حق تعالی فرموده :

(٦) نگرویده بودند به آیات ظاهره بعد از اقتراح ، پیش از مکیان هیچ اهل شهری که هلاك کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند وبانکار و تکذیب هلاك شدند .

- آیا صنادید مکه ایمان آورند اگر آن آیتها بیاریم (یعنی نیارند بواسطهٔ آنکه سخت دل‌تر و ستیزنده ترند از مشرکان گذشته) ؟

(٧) ونفرستادیم پیش از تو بپیغمبری مگر مردانی را که وحی به آنها فرستاده شد (وحفص « نوحی(١) میخواند یعنی وحی فرستادیم ما) بسوی ایشان (یعنی هیچ ملك نبوده ، همه بشر بوده اند تا میان

١ ـ آیهٔ کریمه اینست : « وما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحی الیهم فاسلو اهل الذکران کنتم لاتعلمون »

در این آیت میفرماید که همواره مردان به پیغامبری برگزیده شده اند و در باب زنی که ادعای رسالت کرده گفته شده است :

ضحت نبیتنا انثی نطوف بها　　　ولم یزل انبیاء الله ذکرانا

ایشان و امم بسبب جنسیت افاده وجود گیرد ، پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملك از اهل کتاب که باخبار انبیا دانایانند ، اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر بوده باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد وخواب بود ؟

(٨) ونساختیم پیغمبران را خداوندان جسدی که بآن نخورند خوردنی و نبودند باقی در دنیا که نمیرند (١)

(٩) پس راست گردانیدیم وعده ایشان را (یعنی وعدهٔ که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان) پس نجات دادیم ایشان را و هرکرا خواستیم از مؤمنان یا کسانیکه در ابقای ایشان حکمتی بود و هلاك کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را .

(١٠) هراینه فرستادیم بسوی شما ، ای قریش کتابی که در اوست شرف ونام وآوازهٔ شما یا پند و موعظهٔ شما ، آیا درنمی‌یابید

٢ آیه شریفه اینست : « وما جعلنا هم جسداً خوار لایا کلون‌الطعام و ما کانوا خالدین »

ذیل آیه میگوید پیغبران هم میخوردند وهم می‌مردند زیرا که ازجنس بشر میباشند ومانند مردان عادی درعادیات بوده اند

و در مثنوی آمده است :

هین مکن خودرا خصی‌رهبان مشو　　　زانکه‌عفت هست شهوت را گرو

بی‌هوی نهی ازهوی ممکن نبود　　　غازئی بر مردگان نتوان نمود

پس کلوا از بهر دام شهوتست　　　بعد از آن لا تسرفوا آن عفتست

چونکه رنج صبر نبود مر ترا　　　شرط نبود پس فرو ناید چرا؟

یا تعقل نمیکنید تا شما را بران دارد که بدان بگروید ؟

این آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی لا کلام است (۱) و خبر **اشراف امتی حملة القرآن** مؤید و مؤکد این اجلال و اکرام است .

مثنوی

اهل قرآنند اهل الله و بس — اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس؟
اهل باشد جنس و جنس این کلام — نیست جز مرغی که بود او زدام
هر که اندر دام نفس است و هوی — اهل شیطانست ، نی اهل خدا

آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که آنرا حضورا یا حاضورا گفتندی ، حضرت عزت پیغمبری بدیشان فرستاد از آسمان و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند ، غضب ربانی بخت النصر را بدیشان گماشت تا شمشیر دریشان نهاد و ندای از آسمان بیامد که: یالبشارات الانبیاء (یعنی ای قصاصات پیغمبران بیائید که وقت شما در آمد) ایشان نادم شدند و ندامت دران دم نفعی نکرده بتمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی :

و چند در هم شکستیم اهل دیهی را که بودستم کاره (یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر و دهی را که بسبب شرك بودند بیدادگر و ستمکار) و پدید کردیم پس از هلاك آن موضع ، گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید می کند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبوده از اهلاك پیشینیان ، تواناست بر اهلاك پس آمدگان (۲) .

---

۱ ـ آیه کریمه اینست : « لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون ؟ »

۲ ـ آیه اینست : « و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة وانشانا بعدها قوماً آخرین »

(۱۲) پس آن هنگام که اهل آن دیه (یعنی حضورایان) دریافتند ، عذاب مارا ومشاهده کردند که لشکر بخت النصر گرد ایشان در گرفته اند

آنجا ایشان ازان دیه ، هزیمت می کردند وبشتاب می راندند چهار پایان خود را ، پس ملائکه بطریق استهزاء میگفتند : (۱)

(۱۳) مدوید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مگریزید و باز گردید بسوی آن چیزیکه متنعم شدید دران چیز و باز آئید به مسکنهای خود ، شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود (۲) .

چون اهل حضورا (۳) مقدمات عذاب را دیدند وخلاصی را وجهی نیافتند گفتند :

(۱۴) ای وای برما ! بدرستیکه بودیم ما ستمکاران برنفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم .

(۱۵) پس همیشه بود آن خواندن ایشان (یعنی کلمهٔ یا ویلنا گفتند) تا وقتیکه گردانیدیم ایشان را ، گیاهی درووده (یعنی چنانکه گیاه را بداسی دروند ایشان را بشمشیر درودند) و ساختیم ایشانرا مردگان و افسردگان .

(۱٦) و نیافریدیم آسمان و زمین را وآنچه میان ایشان است ،

---

۱ و ۲ آیات کریمه اینست : « فلما احسوا بأسنا اذا هم منها یرکضون * لاترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون * قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین * فما زالت تلك دعویهم حتی جعلناهم حصیداً خامدین * وما خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین »

۳ ـ حضورا : نام دیهی بوده در یمن و نیز گفته اند که نام دیهی است که در بخش شام واقع شده بود

در حالیکه بازی کنندگان بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش وتذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدایع و غرایب و اصناف صنایع و عجایب .

بیت

بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش
در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست (۱)

(۱۷) اگر میخواستیم آنکه فرا گیریم چیزی که با آن بازی کنند و برؤیت آن مستانس شوند چون زن وفرزند ، هرآینه فرا میگرفتیم از جهت قدرت خود یا از نزدیك خود (یعنی بروجهی که لایق حضرت ما بود فرا میگرفتیم) ، اگر می بودیم کنندهٔ این کار .

(۱۸) « **بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هوز اهق ولکم الویل مما تصفون** » اضراب است (۲) از اتخاذ لهو و تنزیه از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو فرا نگیریم بلکه بیفکنیم حق را که جد است بر باطل (یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مساط کنیم) پس فرو شکند اورا ، پس آنجا آن (یعنی لهو یا کفر) محو شده باشد و زائل گشته و مر شما راست ویل که کلمهٔ حسرت وندامت است یا شمار است شدت عذاب از آنچه صفت میکنید خدایرا بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند .

(۱۹) و مر اوراست هر که در آسمانهاست از روحانیات وهر که

---

۱ ـ حکیم سنائی غزنوی فرموده :

اندرین ملك چو طاوس بکار است مگس

هاتف اصفهانی راست :

دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی

۱ ـ کلمهٔ « بل » اضراب است از اتخاذ لهو یا کفر و شرك

در زمین است از جسمانیات (یعنی همه اهل آسمان وزمین مخلوق و مملوك ویند) و کسانیکه نزدیکی اویند (یعنی ملائکه و افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است) یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید ، سرکشی نمی کنند از پرستش او وهیچ مانده نمیشوند واز عبادت انقطاع نمی ورزند .

(۲۰) تنزیه میکنند حق را یا نماز میگزارند یا ستایش می نمایند شب وروز (یعنی پیوسته بتعظیم امر حق می گذرانند) ، سست وضعیف نمی شوند .

(۲۱) بلکه گرفته اند کافران خدایان باطل را خدایانی که اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت ایشان زنده کنند مردگان را .

باینکه تجهیل مشرکان میکنند شما بتان را الهه میگوئید واز لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و می دانید که ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید .

(۲۲) اگر باشد در آسمان و زمین خدایان که تدبیر امر آنها کنند بجز خدای ، هرآینه تباه شود آسمان و زمین و کارها درهم شکنند چه اگر الهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یك مقدور طاری گردد ، اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند ، مدبر عالم یکی باید وجز حضرت الله نشاید .

مثنوی

در دو جهان قادر یکتا توئی   جمله ضعیفند و توانا توئی(۱)
چون قدمت بانگ برابلق زند   جز تو که یارد که اناالحق زند؟

پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدا را که آفرینش عرش است از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد .

(۲۳) پرسیده نشود خدای از آنچه میکنند بجهت عظمت وتفرد بالوهیت یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت و صوابست و ایشان (یعنی همهٔ بندگان) پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوکند و مملوك ناچار است که حساب اقوال و افعال بامالك خود راست کند .

(۲۴) آیا فرا گرفتند بجز خدای ، خدایان و مامور بودند باتخاذ آن ؟

۱ ـ ابیات پائین از همان مثنوی است :

ای همه هستی ز تو پیدا شده   خاك ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات   ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت پیوند نه   تو بکس و کس بتو مانند نه
آنچه تغیر نپذیرد توئی   وآنکه نمردست و نمیرد توئی
ما همه فانی و بقا بس تراست   ملك تعالی و تقدس تراست

گویندهٔ ابیات بالا حکیم نظامی است ، نظامی از مردم قهستان شهر قم میباشد چنانکه خود میگوید :

چو در گرچه در شهر گنجه گمم   ولی از قهستان شهر قمم

حکیم نظامی چندی ازایام حیات خودرا در گنجه گذرانیده و همین اقامت طولانی وی در گنجه سبب شده است که به نظامی گنجوی مشهور و معروف شده است .

بگو بیارید دلیل اتخاذ الهه بدون خدای عقلا ونقلا ، اینك یاد کردن کسانی که با منند از امت (یعنی قرآن) و اینك یاد کرد آنانکه پیش از من بودند (یعنی تورات و انجیل و سایر کتب سماویه) در اینجا نگرید و از آنها بدانها که دانایانند پرسید که در همه نیست الا امر بتوحید ونهی از شرك بلکه بیشتر کفار نمیدانند حق‌را ومیان وی وباطل تمیز نمیتوانند، پس ایشان اعراض کنند گانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او .

(۲۵) و نفرستادیم پیش از تو هیچ فرستادهٔ مگر وحی کرده شدند (یعنی من وحی کردم بدو) بدرستی آنکه نیست خدای بحق مگر من ، پس مرا پرستید .

(۲۶) و گفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشش فرزندان از ملائکه پاك است او و منزه ازین بلکه ایشان (یعنی ملائکه) بندگانند گرامی داشتگان و نواختگان .

(۲۷) پیش نگیرند بخدا بسخن گفتن (یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کفار است از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد) و ایشان بفرمان خدای کار میکنند .

(۲۸) میداند خدای آنچه پیش ازین کرده اند و آنچه پس ازین کنند و درخواست نمیکنند مگر هر کس را که خدای بپسندد شفاعت اورا یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند .

ابن عباس فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که او گوید :

لا اله الا الله محمد رسول‌الله وفرشتگان از ترس عذاب و

عقوبت الهی لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند (۱) .

(۲۹) و هر که گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات که بدرستیکه من خدایم ، بجزوی ، پس آن قائل ، پاداش دهیم او را دوزخ همچنانکه مدعی روبیت‌را جزا دهیم ، پاداش خواهیم داد ستمکاران را بپرستش ایشان)

(۳۰) آیا ندیدند (یعنی ندانستند آنکه نگرویده اند) ؟ آنکه آسمانها و زمینها بود بسته (یعنی مجتمع مراد آنستکه حقیقت متحده بودند .

پس بازگشادیم ایشان را از یکدیگر به تنویع و تمیز یا آسمانها یکی بود اورا بتحریکات مختلفه چندین فلك ساختیم و یك زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال و طبقات چندین نوع گردانیدیم یا ارض و سما بیکدیگر ملتحم بودند (یعنی برهم چسبیده) و میان ایشان فرجه نبود هوا را در میان آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم .

۱ ـ و صاحب مثنوی معنوی آورده :

گفت پیغمبر که روز رستخیز — کی گذارم مجرمانرا اشکریز؟
من شفیع عاصیان باشم بجان — تا رهانمشان زاشکنجهٔ گران
عاصیان واهل کبائر را بجهد — وارهانم از عذاب نقض عهد
صالحان امتم خود فارغند — از شفاعتهای من روز گزند
بلکه ایشان را شفاعتها بود — گفتشان چون‌حکم نافذ میرود

حافظ فرماید :

هاتفی از گوشهٔ میخانه دوش — گفت ببخشند گنه می بنوش

و در جای دیگر فرموده :

جرم و گناه بنده چو نگیرند اعتبار
معنی عفو و رحمت پروردگار چیست ؟

در **زاد المسیر** فرموده که از زمین شش طبقه اخراج کرده‌ایم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تاهفت طبقه گشت و گفته اند آسمان بسته بود و ازان باران نمی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمی رست ما آنرا بباران و این را بگیاه گشاده گردانیدیم و بیافریدیم از آب هرچیزیکه زنده است (یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب است و احتیاج ایشان به آب و انتفاع ازان برهرکس ظاهر است یا ازنطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای اغلبیست اینجا بجهت عموم)

آیا نمی گروند مشرکان با وجود این آیات واضحه وعلامات لایحه ؟ .

(۳۱) و خلق کردیم در زمین کوههای بلند تا نجنباند زمین آدمیان را و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوه ها راه های گشاده تا شاید که ایشان راه یابند در سفر ها به منازل مقصود .

(۳۲) و گردانیدیم آسمان را سقفی نگاه داشته از افتادن یا از انحلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون و کافران از نشانهای ما در آسمان که دلالت آن بر وجود صانع حکیم و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است اعراض کنند گانند .

(۳۳) و اوست آنکس که بقدرت کامله بیافرید شب تیره تا درو آرام یابند و روز روشن تا درو بجهت کسب معیشت تصرف نمایند و بیافرید آفتاب و ماه را ، هریك از ایشان در چرخی شنا میکنند (یعنی برسطح فلك می‌شتابند چون شتافتن‌شنا برسطح آب(۱)

۱ ـ آیهٔ کریمه اینست : « و هوالذی خلق اللیل والنهاروالشمس والقمر کل فی فلك یسبحون »

در **کشف الاسرار** آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست ، گـاه یکی را بقضهٔ قبض گیرد تا سلطان جلال دمار ازنهاد او برآورد وگاه یکی‌را بربساط بسط نشاند تا میزبان جلال او را از خوان نوال نوالهٔ اقبال دهد وآفتاب نشانهٔ صاحب توحید است نعمت تمکین در حضرت شهود آراسته نه‌فزاید و نکاهد **لو کشف الغطاء ما از ددت یقینا** و قمر نشانهٔ تلوینست گاه در کاهش بود و گاه در فزایش ، زمانی بظهور نور برق وحـدت در محاق نیستی افتد وساعتی بیرون رموز جامعیت بمرتبهٔ بدریه رسد گوئیا در کلام حقایق انجام حضرت قاسم انوار (۱) قدس‌سره اشارتی بدین معنی هست :

---

۱ ـ **قاسم انوار** : سید معین الدین علی بن نصیربن هارون ابن ابوالقاسم حسینی تبریزی از مریدان شیخ صدرالدین موسی‌فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی بود و از شیخ خود قاسم انوار لقب یافته و در اشعار خود قاسم تخلص مینمود .

در سال ۷۵۷ در تبریز بدنیا آمده است .

سیدمعین‌الدین علی بصحبت شاه نعمت‌الله کرمانی رسیده وباواخلاص ورزیده است . گویند چهار بار پیاده حج گذارد چندی از زندگانی خود را در گیلان گذرانید وسپس رهسپار خراسان گردید

و میل بسوی شهر هرات کرد و در آنجا سکونت گزید جمعی مردم آن شهر بدو گرویده بویژه جوانان گرد اورا فرا گرفته و صحبت ویرا اختیار کردند . آوازهٔ کمالات ظاهری و باطنی سید چندان در انجمن عوام وخواص پراکنده گشت تاحدی که ارباب غرض در دربار پادشاه سعایت وی سخن رانده گفتند که بسیاری از نوجوانان مرید **شاه قاسم** گردیده و مارا برصلاحیت وی چندان اعتمادی و اطمینانی نیست و بودن وی در این شهر مصلحت

نظم

زبیم سوز هجرانت زمو باریکتر گردم
چه روز وصل یادآرم شوم‌درحال ازآن فربه

و حضرت **پیررومی** روح‌الله روحه میفرماید :

مثنوی

چون روی برتابی زمن گردم هلالی ممتحن
ورروی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم
توآفتابی، من چومه ، گرد توگردم روز وشب
گه در محاق افتم زتو گه شمع نور افشان شوم

آورده اندکه معاندان بارگاه رسالت از روی غوایت وضلالت

✿نمی‌نماید تاوقتیکه مردی بنام احمد لرسوء قصدی بشاهرخ نموده با آنکه آن ضربت کارگر نشد و احمد لر کشته شد احمد لر را با قاسم انوار همدست خواندند

ملال برخاطر شاهرخ نشست لهذا سید را عذرخواست و امرباخراج وی فرمود لیکن قاسم از هری بیرون نمیرفت و هیچکس را یارای آن نبود که این حکم بدو تواند رسانید دراینحال شاهزاده بایسنقر گفت من او را بالطایف و ظرایف چنان روانه سازم که بخشونت و درشتی کار نباشد از اینرو بزیارت شاه قاسم رفت و باوی سخنانی خوش و دلفریب درمیان آورد تا آنکه سید بدو فرمود پدرت‌پادشاه مسلمانانست ، مرا بچه رو از این شهر بیرون میکند ؟

بایسنقر گفت :

ای خداوند شما چرا بر سخن خود عمل نمیکنید ؟ گفت آن سخن کدام است ؟
این بیت‌را برو بخواند ;

میگفتند **نتربص به ریب المنون** (یعنی انتظار آن میبریم که گرد باد حوادث بر آید ویاران محمد را متفرق ساخته و او را در ورطهٔ هلاکت اندازد) حق سبحانه تسلیت آنحضرت را میفرماید :

(۳٤) وما ندادیم مرآدمی را پیش از توپایندگی در دنیا ، آیا تواگر بمیری ، پس منتظر آن مرگ تو پایندگان خواهند بودو و از دام مرگ رهائی خواهند یافت ؟ نی نی

(۳۵) هر نفسی در دنیا چشندهٔ مرگ است ، هر که قدم از

✿قاسم سخن کوتاه کن ، برخیزو عزم راه کن
شکر بر طوطی فکن ، مردار پیش کرکسان

شاه قاسم را این سخن مناسب آمد و درحال روی براه نهاد واز هرات به **سمرقند** شتافت واز میرزا **الغ بیك** تعظیم وتکریمی تمام یافت ، چندی درآن شهر بسر میبرد تا در اواخر عمر خویش بهخرجرد جام رفتودرآنجابدرود زندگانی گفت وفات ویرا باختلاف سال ۸۳۵ و ۸۳۷ نگاشته اند .

گویند در پایان عمر روزگار را بتنعم گزرانیدی و سرخ و فربه گشته بود، تنی ازوی برسید که نشان عاشق راست گفتارچیست؟ فرمود زردی ولاغری

گفت چرا شمارا حال برخلاف این است ؟

فرمود ای‌برادر ماوقتی‌عاشق بوده ایم ، اکنون معشوقیم ، محب بودیم این زمان محبوبیم ، آنگاه این بیت را از مثنوی بخواند :

من گدائی کرده ام اینجا زجاه
شاه گشتم ، قصر باید بهر شاه

شاه قاسم را دیوانی است شامل قصائد و غزلیات و رباعیات و ومثنویات که درمیانهٔ آنها اشعاری بلند یافته میشود اکنون چند بیتی

دروازهٔ عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد چشید و لباس ممات وفوات خواهد پوشید

مصرع

هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود

و می آزمائیم شما را ببدی (یعنی به بلاها ومصیبت ها) و به نیکوئی بعطاها و نعمت ها آزمودنی مصدر است از غیر لفظ

✿از وی در اینجا درج میشود :
از مسجدو میخانه، وز کعبه و بتخانه
مقصود خدا عشق است باقی همه افسانه

✿✿✿

نمیتوان خبری داد از حقیقت دوست
ولی زروی حقیقت ، حقیقت همه اوست

✿✿✿

طریق عاشقی وانگه سلامت ؟ معاذ الله ز فکر باطل من

و هم اوراست :

ما باتو بوده ایم در اطوار کاینات
پیش از بنای خانقه و دیر و سومنات
ازما خلاف دوست نباید که با حبیب
همراه بوده ایم در انواع واردات
اندر میان حکایت پیغام در گذشت
چون باهمی همیشه چه حاجت بمرسلات

✿✿✿

از افق مکرمت ، صبح سلامت دمید
محو مجازات شد شاه حقیقت رسید

ومعنی سخن آنکه باشما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی وآسانی و نکبت ودولت تا مرتبه هریك درصبر و جزع و شکر و کفر آن برعالمیان ظاهر شودو بسوی ما بازگردیده خواهند شد وبحسب اعمال جزا خواهید یافت (۱)

✡ ساقی جان میدهد باده بجام مراد
مطرب دل میزند ، نعره هل من مزید ؟
راه بوحدت نبرد هر که نشد درطلب
جمله ذرات را از دل و ازجان مرید
در حرم وصل دوست زنده دلی راه یافت
کز همه خلق جهان بار ملامت کشید

و از مثنویات وی است

ای زعفت هر دلی را مشگلی — ای زشوقت در جنون هر عاقلی
جانم از خلق جهان بیگانه کن — یاد خود را بـا دلم همخانه کن
مخزن اسرار ربانـی دل است — محرم انوار روحـانی دل است
تاتو بر خود عاشقی بی حاصلی — چون فنا در یار گشتی واصلی
خود بخود برخویش عاشق گشت دوست
بلکه عشق و عاشق و معشوق اوست

یك نسخه مثنوی **انیس العارفین** قاسم انوار درتصرف نگارنده بود اکنون نسخهٔ مزبوردردست استاد دانشمند آقای سیدمحمدمحیط طباطبائی میباشد . شرح حال قاسم انوار رامرحوم محمد علی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان در صفحه ۳۰۴

(۱) آیه اینست : « کل نفس ذائقة الموت و نبلوکم بالشر والخیر فتنة والینا ترجعون »
مراد از مصدراست از غیر لفظ کلمهٔ «فتنة میباشد» .

آورده اند که روزی حضرت پیغمبر بجمعی از صنادیدعرب بگذشت ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افکنده بخندید و گفت این بنی عبد مناف است ، آیة آمد که :

(۳۶) و چون به بینند ترا آنانکه نگرویده اند ، نگیرند ترا مگر مهزو به (یعنی کسی که با او استهزاء کنند(مراد آنست که ایشان باستهزاء وترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند : آیا این آنکس است که پیوسته یادمیکند خدایان شما را ببدی و مذمت ؟و حال آنستکه کافران یادکردن خدای و او را یکی دانستی یاقرآن یا بنام رحمن ایشان نا گرویدگانند ، پس مستحق استهزاء و لایق سخریهٔ ایشانند .

(۳۷) آفریده شده است انسان ازشتاب (۱) (غایت مبالغه است یعنی از فـرط استعمال و قلت تانی در امور گوئیا کـه مخلوق از شتابست) از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضربن حارث که تعجیل عقوبت میکرد حق سبحانه فرمودکه: زودباشد که بنمایم شمارا نشانهای عقوبات خود ، دردنیا واقعهٔ بدر و در آخرت عذاب دوزخ ، پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم است و عجل او آنکه چون روح بسر وچشم وی درآمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیك است گفت یـارب تعجیل کن در اتمام خلق من پیشتر از آنکه آفتاب غائب گردد .

---

۱ ـ آیهٔ کریمه اینست : « خلق الانسان من عجل ساریکم آیـاتی فلاتستعجلون ✡ و یقولون متی هذا لوعد ان کنتم صادقین »

صبر و ظفر هردو دوستان قدیمند
در اثر صبر نوبت ظفر آید (حافظ)

(۳۸) و میگویند کافران ، کی باشد این وعده عذاب (یا وعده قیامت باما بگو) اگر هستید شما راستگویان ؟
(مخاطب حضرت پیغمبر است و صحابهٔ **او رضی الله عنهم**)
حق سبحانه بازای گفتار ایشان فرموده :

(۳۹) اگر بدانند آنانکه کافرند هنگامی را که باز ندارند (یعنی باز نتوانند داشت) از روی های خود آتش دوزخ راونه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان و نباشند ایشان که یاری داده شوند (یعنی یاری که عذاب از ایشان بازدارد نیابند . جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن باداننذ صدق پیغمبر و بطلان آن قول خود را (۱))

(۴۰) بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت ، ناگهان ، پس متحیر گرداند ایشان را ، پس نتوانند باز داشتن اهوال آنروز از خود و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نگردند (یعنی نه ایشان و نه در ازای ایشان)

(۴۱) و بدرستیکه افسوس کرده اند برسولان ، پیش از تو حق سبحانه تسلیت دل آنحضرت را از حال انبیاء گذشته واستهزای معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان جناب رسالت ماب را میگوید ایشان استهزاء میکردند ، پس احاطه کرد به آنانکه سخریه کردند از پیغمبران (یعنی قومی که بانبیاء تمسخر نمودند بدیشان

١ ـ آیه اینست : « لو یعلم الذین کفروا حین لا یکفون عن وجوههم النار و لا عن ظهورهم ولاهم ینصرون » * « بل تاتیهم بغتة فتبهتهم فلا یستطیعون ردها ولاهم ینظرون » * « ولقد استهزء برسل من قبلك فحاق بالذین سخروا منهم ما كانوا به یستهزئون »

رسید جزای آنچه که بودند که بآن استهزاء میکردند ، پس یکسانی نیز که باتو این سلوك میکنند همان صورت واقع خواهد شد .

(۴۲) بگو ای محمد بامستهزیان که نگاه دارد شما را بشب و روز از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بلکه ایشان از یاد پروردگار خود یا از مواعظ آن روی برگردانندگانند که هرگز برخاطر ایشان خطور نکند ازعذاب الهی کجا ترسند و نگاهدارنده را چه شناسند ؟

(۴۳) آیا مرایشان را خدایانند که از راه توانائی باز دارد از ایشان بجزما عذابی را که باشد از نزدیك ما ؟

و گفته اند در این آیت تقدیم و تاخیر هست تقدیرش اینکه **لهم الهة من دوننا تمنعهم** (۱)

پس بیان بتان ایشان میکند و میفرماید که :

نمیتوانند بتان که بزعم ایشان الهاند یاری دادن مرنفسهای خود را (یعنی اگر کسی بایشان مکروهی خواهد از کسر وقلع وامثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس خود چگونه عبدهٔ خود رانگاه توانند داشت ؟ و نیستند اصنام یا پرستندگان که بمددگاری دیگری از عذاب ما نگاهداشته و زنهار داده شوند .

(۴۴) بلکه مابرخور داری دادیم آنگروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی وسلامتی و پدران ایشان را تادراز شد برایشان قدرت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بودوندانستند که دمبدم عیش درهم خواهد شکست واساس عمر منهدم خواهد شد

١ ـ آیه کریمه اینست : « أم لهم الهة تمنعهم من دوننا لا یستطیون نصرا لانفسهم ولاهم منا یصحبون »

بیت

مغرور مشو که دم بدم دست اجل

بر هم زند این بنا که افراشته ای (۱)

آیا نمی بینند کافران آنرا کهمی آئیم (یعنی آید فرمان ما) بزمین ایشان ، کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن (یعنی می گشائیم آنرا برمسلمانان تاهر روز قلعه میگیرند ومنزلی بحوزهٔ ایشان درمی آورند) آیا ایشانند غلبه کنندگان با پیغمبر و مؤمنان ؟

(٤٥) بگو جز این نیست که ۰ بیم میکنم شمارا بانچه وحی کرده میشود بمن (یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید) ونمی شنوند کران خواندن را چون بیم کرده شوند) کافرانرا درعدم انتفاع بدانچه میشنوند تشبیه (۲) میکند بکران که چیزی مسموع ایشان نمیشود) .

(٤٦) اگر برسد بکفره اندك چیزی از عذاب پروردگار تو (یعنی از آنچه ایشانرا بان بیم میکنی) خوار و فروتن میشوند و ازغ ت اضطراب وحیرت هراینه میگویند : ای وای برما !! بدرستیکه بودیم ماستمکنندگان برخود بشرك و تکذیب .

(٤٧) و وضع کنیم ترازو های ذوات عدل را برای جزای روز رستخیز (۳)

---

۱ ـ غیر پستی و بلندی بجهان چیزی نیست

این دو البته بتاثیر زمان می گذرد

آن طراوت که بباغ است در هنگـام بهار

همچو بادی است که بر برگ خزان میگذرد (جلالی)

۲ـ آیه اینست : « قل انما انذر کم بالوحی ولا یسمع الصم الدعاء اذا ما ینذرون »

۳ آیه اینست : « ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیأ »

صاحب **لباب** وبعضی مفسران بر آنند که میزان عبارت ازعدل است یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محافظت حساب ومکافات اعمال براستی (۱)

و جمهور بر آنند که مراد میزان است که اورا عمودی ودو کفه باشد چون ترازوئی که برآن میسنجند و در **تیسیر** آورده که میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شأن اواست وچنانچه خطاب **یاایها الرسل** آنسب است با حضرت پیغمبر ما یاآنکه اعمال هریکی از مکلفان را می سنجد پس برای هریك میزانی باشد و جمعیت او باضافت جمع است و بعضی بر آنند که علیحده هریك را میزان خواهد بود و عمل او بدان سنجیده ، پس ستم دیده نشود نفسی چیزی را ازحق خود (یعنی از نیك وبد هیچ عمل ناسنجیده نشود) و اگر باشد

---

۱ ـ و از بعضی بزرگان است که میزان داد و عدل دردنیا سه چیز است :

۱ ـ میزان نفس و روح ۲ ـ میزان قلب ۳ ـ میزان معرفت و سر .

میزان نفس و روح امرونهی است و دو کفهٔ آن از وعد و وعید تشکیل یافته است و میزان قلب وعقل از ایمان و توحید است که دو کفهٔ آن از ثواب وعقاب درست شده است و میزان معرفت و سر از رضا و سخط میباشد و دو کفه آن از هرب و طلب است از سعدی است :

منه آب زرجان من بر بشیز	که صراف دانا نگیرد بچیز

و گفته اند :

حال خود از عجب دل تخلیص کن	از عمل توفیق را تخصیص کن

چون ترازوی تو کج بود و دغا	راست چون جوئی ترازوی جزا ؟

عمل هم سنگ دانهٔ ازسپند آنکه اصغر حبات است بیاریم آنرا ونزد ترازو جا سازیم و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل مارا است

(۴۸) و بدرستیکه دادیم ماموسی و هرون را کتاب جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت براعادی یا شکافتن دریا و دادیم ایشان را روشنی (یعنی کتابی روشن که بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند و پندی مر پرهیزکاران را)

(۴۹) آنانکه بترسند از عذاب آفریده گار خود بپوشیدگی یعنی خدایرا نادیده ازو میترسند و عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم میدارند یا ترسکارند بر پنهانی چنانچه اظهار خوف می کنند به آشکارا.

در موضح از **ابن‌عباس** رضی‌الله عنه نقل میکنند که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای و بگرود ببهشت و دوزخ و بعث وحساب و میزان بدرستیکه ترسیده است از خدای بغیب (۱) و پرهیزکاران از اهوال قیامت ترسندگانند.

(۵۰) و این قرآن سخنی است بسیار خیر و با منفعت که بر محمد فرو فرستادیم آنرا و از خود بر نبافت آیا شما مر قرآن را انکار کنندگانید؟

(۵۱) و هراینه مادادیم ابراهیم را راه رفتن او بوجوه صلاح

۱ آیات اینست : «ولقد آتینا موسی و هرون الفرقان و ضیاء و ذکراً للمتقین * الذین یخشون بالغیب وهم من الساعة مشفقون* وهذا ذکر مبارك انزلناه افانتم منکرون؟* ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل وكنابه فاعلین * اذ قال لابیه و قومه ماهذه التماثیل اللتی انتم لها عاکفین؟»

پیش از موسی و هرون یاقبل از محمد یا پیش از نبوت اوراتوفیق شناخت‌دادیم وبودیم باستحقاق اومر عطایارا دانا، پس فراخوراستحقاق اورا نوازش فرمودیم.

(۵۲) یاد کن چون گفت مر پدر خود آزر را و گروه خود یعنی اهل بابل را، چیست این شکلها و صورت ها که پیوسته شمابرآن (یعنی بپرستش آن) مجاورانید؟

و آن هفتاد و دو صورت بوده و در **تیسیر** گوید بود بت بوده وبزرگتر از همه را از زرساخته بودند ودو گوهر شهسوار در جای چشمهای او ترکیب کرده ودر **تبیان** آورده که صورتهائی بودند برهیات سباع وطیور و بهائم و انسان وبقول بعضی هیاکل کواکب بوده و بهر تقدیر ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرموده که این چه صورتهاست که می پرستید؟

(۵۳) گفتند یافتیم ما، پدران خودرا، مرآنهارا پرستندگان مانیز تقلید ایشان کرده ایم (۱)

(۵۴) گفت ابراهیم، بخدای که بودید شما و پدران شمادر گمراهی روشن وخطای آشکارا

(۵۵) گفتند نمرودیان از روی تعجب، آیا آوردهٔ بما این

۱ آیات چنین است : «قالوا وجدنا آباءَ نالها عابدین * قال لقد کنتم انتم و آباؤ کم فی ضلال مبین * قالوا اجئتنا بالحق ام انت من اللاعبین؟ *

قال ربکم رب السموات والارض الذی فطرهن و انا علی ذلکم من الشاهدین»

جامی فرموده :

خواهی بصوب کعبه تحقیق رهبری　　بی‌درپی مقلد گم کرده ره مرو

سخن‌را براستی یاتوئی از بازی کنندکان که بر سبیل ملاعبه ومطایبه سخن میگوئی(استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خود) ؟

(٥٦) گفت ابراهیم ، نیستم بازی کننده ، آفریدگار شما ، آفریدگار آسمان و زمین است ، آنکه او آفریده آسمان و زمین را یا تماثیل شمارا و من برآنچه او پروردگار من است وشمااست‌از گواهانیم (یعنی از روی حقیقت ادای شهادت مینمایم)

آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند در آن روز به صحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و درباز گشتن به‌بتخانه در آمده و بتان را بیاراسته بزمرفها بنواختندی و آنگه سر برزمین نهاده و رسم بجای آورده بخانه های خود بازگشتندی . چون ابراهیم باجمعی ازیشان درباب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا به بینی که دین و آئین ما چه زیباست !!

ابراهیم بلی ونعم جواب ایشان نگفت وروزی دیگر که‌میرفتند خواستند که اورا ببرند بهانه بیماری پیش آورد **فقال انی سقیم** ، ایشان دست ازو بازداشته ورفتند ابراهیم پنهان از ایشان فرمود که :

(٥٧) و بخدا سوگند که من هرآینه تدبیر کنم و جهد نمایم تابشکنم بتان‌شمارا بعد از آنکه روی بگردانید ازیشان (یعنی بروید بعیدگاه) و باشید پشت بر ایشان کنندکان (یعنی وقتیکه بتان را بگذارید وبتماشا گاه خود بروید) .

یکی از ایشان این سخن را شنیده و باکس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه درآمد (١)

---

١ - و از خیالی هروی است :

حاجی بره کعبه‌و من‌طالب دیدار   اوخانه‌همی‌جویدو من‌صاحب خانه
که معتکف دیرم‌و گه‌ساکن‌مسجد   یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

(٥٨) پس بتان را بزخم تبر پاره پاره کرد مگر بزرگی که آن اصنام را بود (یعنی بت بزرگتر را نشکست بلکه تبر را برگردن او نهاده بیرون آمد) شاید نمرودیان به‌بت بزرگتر بازگردانیده‌شوند وازو پرسند که‌کیست چه از ایشان معبودان است که درحل‌مشکلات رجوع کنند و غرض ابراهیم ازین عمل تبکیت قوم بوده و گفته اند (ضمیر الیه) راجع بابراهیم است یعنی وی بتان رابشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را به‌حجت نیز بدیشان ثابت کند .

القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند ازوقوع آنصورت متحیر شده گفتند :

(٥٩) که کرده است این عمل باخدایان ما و ایشان رادرهم شکسته است بدرستیکه او هرآینه از ستمکاران است برالهه چه ایشان را تعظیم می باید کرد واو اهانت کرده یا از ظالمانست برنفس‌خود که بدین عمل خودرا درورطه هلاك افکنده است ؟

نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات **تالله لاکیدن اصنامکم** از ابراهیم شنیده بود به‌دیگری گفت وزبان بزبان فی‌الحال بامراء نمرود رسید

(٦٠) گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان میگویند شنیدیم از جوانی که ببدی یادمی کرد بتانرا ، میگویند اورا ابراهیم (یعنی نام او ابراهیم است) .

(٦١) گفتند نمرود و امرای او ، پس بیارید اورا برچشمان مردمان (یعنی چنان کنید که مردم اورا به بینند تاشاید که گواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش می کند(پس ابراهیم راگرفته پیش نمرود حاضر کردند .

(٦٢) گفتند تو کردهٔ این کار را که می بینیم از کسر و

قلع بخدایان ما ای ابراهیم ؟

(٦٣) گفت ابراهیم من نکرده‌ام بلکه کرده است این را این بزرگ ایشان از روی خشم برایشان که با وجود من چرا ایشان را می پرستید ، پس بپرسید ازیشان که که کشته است شما را ، اگر هستند که سخن گویند

(٦٤) پس باز گشتند باعقول خود بایکدیگر ، پس گفتند بعضی با بعضی ، بدرستیکه شما ستمکارانید به پرستش چیزی که نشود و نگوید (١)

(٦٥) پس نگونسار کرده شدند برسرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت وحیرت گفتند بدرستیکه تو دانستهٔ این‌نقان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجزالههٔ خود

(٦٦) گفت ابراهیم آیا پرستش میکنید بجز خدای آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر اورا پرستیدو زیاده نکند شما را اگر ترک پرستش اوکنید ؟

(٦٧) زشتی و ناخوشی شما را ومران چیز را که می‌پرستید بجز خدای ، آیا درنمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم‌نمرود این سخن شنیدند از محاجه بمضاره نقل کردند .

(٦٨) گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هول است و

---

١ ـ و از کمال خجندی است :

بشکن بت غرور که در دین عاشقان
یك بت که بشکنند به از صد عبادتست

سعدی فرماید :

بتی چون برآرد مهمات کس ؟ که نتواند ازخود براندن مگس
دل اندر صمد باید ایدوست‌بست که عاجز ترند ازصنم‌هرچه‌هست

یاری کنید خدایان خودرا بانتقام کشیدن ازوی اگر هستید کنندگان نصرت (یعنی یاری دهندگان مربتانرا) پس‌نمرودحکم کردباحضیرهٔ (١) پیش کوهی که ارتفاع دیوار آن شصت گزو قریب یکماه هیزم جمع کرده آنرا برساختند و روغن فراوان برهمیه ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم را غل برگردن و بند بردست و پای نهاده از بالای منجنیق باتش افکندند جبرئیل در هوا بوی رسید و گفت :
هل لك من حاجة (هیچ حاجتی داری ؟) ؟ جواب داد که اما الیك فلا (دارم ولی بتو نی) ، جبرئیل گفت بهرکه داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بخواستن نیست چون توکل بر خدا و و انقطاع او از ماسوی درست بود

(٦٩) گفتیم ما که ای آتش باش خداوند برودت و سلامت (یعنی سرد شو باسلامت)

ابن عباس رضی‌الله عنه فرموده که اگر نگفتی سرد باسلامت شو ممکن بودی که ابراهیم از سرما بیفسردی .

(٧٠) خواستند نمرودیان بابراهیم مکری بسوختن اوتاگردانیدیم ایشان را از زیان کاران توجه سعی ایشان برهان قاطع شد برحقیقت قول ابراهیم و بطلان عمل ایشان .

آورده اندکه چون ابراهیم خلیل بمیان آتش فرود آمدفی‌الحال غل و بند او بسوخت و برحوالی او گل و نرگس بدمید و چشمه آب شیرین بدید آمد و هفت روز درحضیره آتش بماند و نمرود از بالای صرح (٢) دیدکه دربوستانی خوش وگلستانی بغایت دلکش نشسته و باملك الظل سخن میگوید و برگردا گرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او دراین

---

١ ـ آیه اینست : « وارادوا به کیداً فجعلنا هم الاخسرین »

٢ ـ صرح : قصر ـ کوشك

مرتبه است که می بینیم بزرگ خدائی است و من برای او قربان کنم ابراهیم فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نمیکند مادام که بر کیش خود باشی ودر اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترك ایذای ابراهیم گرفت

در **کشف الاسرار** آورده که نزد محققان خطاب **یانارکونی** آتشی است در کانون دل خلیل یعنی شعلهٔ شوق و محبت

بیت

آتش دارددل من ، آتش دارد　　وان آتش دل ، دل مراخوش دارد

خلیل نزدیك آتش نمرودی رسیده خواست که از سوزشهود عشق آه کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودیو سلامت باش بر ابراهیم چه ما حکم کرده ایم که در آن آتش بمعجزه خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود برنار نمرودی برانی نابود شودو بوستان پیدا و معجزه هویدا نگردد و اگر ابراهیم بسلامت نباشد از شعلهٔ **نار الله موقده** بسوزد وقاعده دعوت بر افتد ، از اینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه میکند و هیچ چیز برو غالب نبود

بیت

عشق آن شعله است کوچون بر فروخت
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت (۱)

---

۱ ـ و در دنباله بیت بالا در مثنوی آورده :

در پناه لطف حق باید گریخت　　که هزاران لطف برارواح ریخت
تا پناهی یابی آنگه چون پناه　　آب و آتش مر ترا گردد سپاه
نوح وموسی را نه دریا یارشد ؟　　نی بر اعداشان بکین قهار شد ؟
آتش ابراهیم رانی قلعه بود ؟　　تا بر آورد از دل نمرود دود
کو یحیی رانه سوی خویش خواند　　قاصدانش را بزخم سنك راند
گفت ای یحیی بیادر من گریز　　تا پناهت باشم از شمشیر تیز

(۱۷) و نجات دادیم ابراهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود و برادر زادهٔ لوط بن هارانرا و رسانیدیم ایشانرا به آن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم دران مر جهانیانرا (یعنی ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیاء بود دران ولایت وبسیاری نعمت و ارزانی) .

آورده اند که ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانه روز بود .

(۷۲) و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری ، اسحق نام او و دادیم او را یعقوب زیادتی بر سؤال او (یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم ونبیره(۲) و هر چهار را گردانیدیم نیکان و شایستگان .)

(۷۳) و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را راه نمایند بماء بفرمان ما ووحی کردیم بدیشان کردن نیکوئیها (یعنی اعمال صالحه که خلق را بر آن ترغیب نمایند) وبپای داشتن نماز و دادن زکوة (تخصیص نماز وزکوة از خیرات جهت تفضیل است) وبودند مارا پرستندگان به اخلاص .

(۷۴) و دادیم لوط را حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم

---

۱ ـ آیه اینست : « و وهبنا له اسحق ویعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین ☆ و جعلنا هم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات واقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین » مراجعه شود ببرك ۲ جلد دوم این کتاب .

در بعضی از نسخ مصرع آخر برك ۱۲۰ چنین ضبط شده است : هرچه جز معشوق باشدجمله سوخت

و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت و برهانیدیم او را ازان دیهی که بود آن دیه که میکرد (یعنی اهل آن دیه میکردند از عملهای ناپاك) و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات کـه اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند و راه می زدند و ما ایشانرا هلاك کردیم بدرستیکه ایشان بودند گروهی بد ، بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان .

(۷۵) ودرآوردیم لوط را در بخشایش خود(یعنی دراهل رحمه داخل گـردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است) بدرستیکه لوط ؛ از ستودگان و شایستگـان است (و قصهٔ لوط قبل از این بتفصیل گذشته (۱) .)

(۷۶) و یاد کن نوح را چون ندا کرد پروردگار خود را پیش از لوط و ابراهیم (یعنی دعا فرمود بهلاك قوم خود) ، پس اجابت کردیم ما مر دعای او را ، پس نجات دادیم اورا واهل بیت اورا از فرزندان وزنان ایشان از غمی بزرك (یعنی محنت طوفان (۲))

(۷۷) و یاری دادیم اورا ، از گروه او (یعنی غالب ساختیم برمنکران ، آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را ، بدرستیکه قوم نوح

---

۱ آیات چنین است : « ولوطاً آتیناه حکماً و علماً و نجیناه من القریة التی کانت تعمل الخبائث انهم کانوا قوم سوء فاسقین ✲ وادخلناه فی رحمتنا انه من الصالحین* و نوحاً اذنادی من قبل فاستجبناله فنجیناه و اهله من الکرب العظیم و نصرناه من القوم الذین کذبوا بآیاتنا انهم کانوا قوم سوء فاغر قناهم اجمعین* و داود و سلیمان اذ یحکمـان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم و کنا لحکمهم شاهدین » .

حافظ فرماید :

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
هست خاکی که به آبی نخورد طوفان را

بودند گروهی بد (یعنی کافر بودند چه کفر سر همهٔ بدیهاست) ، پس غرق گردانیدیم همهٔ ایشانرا .

(۷۸) ویاد کن قصهٔ داود بن ایشا و پسر او سلیمان را چون حکم کردند در کشت .

آورده اند که چون داود در محکمه بنشستی سلیمان بر در محکمه بودی وهر که بیرون آمدی از مهم وی وحکم پدر استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفند دار و او را بوخیا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من بوخیا شب رمهٔ خود را میچرانیده بکشت‌زار من درآمده اند وتمام را خورده و قولی آنستکه ببوستان وی رفته‌بودند و خوشه های انگور را خورده و تلف کرده داود از بوخیا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده است داود حکم کـرد کـه گوسفندان خود را بایلیا ده ودر شریعت داود حکم برین منوال‌بوده چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه مر سلیمان را معلوم شد بمحکمه درآمد در سن سیزده سالگی و با پدر فرمود که اگر حکمی جزین بودی اصلح و اوفق نمودی ، داود گفت چه نوع توان کرد ؟ سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تاازاو نفع گیرد بشیر وروغن و پشم وموی وباغ‌ویازرع را بر بوخیا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که بوده چون خوشه‌های انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفند خود بگیرد تا هیچکدام بی بهره نمانند و داود برین منوال حکم فرموده وحق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خودرا که قصهٔ سلیمان برین قوم خواند وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ چون بشب رفته بود دران کشتزار یا بوستان گوسفندان گروهی و بودیم ما مر حکم حاکمانرا بر متحاکمین داننده (یعنی دانستیم که داود و سلیمان برایلیا وبوخیا چه حکم فرمودند)

(۷۹) پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم

و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهد تا از ایشان نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند وباغ‌را صاحب گوسفند غمخوارگی کند و بر مرتبهٔ نخستین باز رساند تا دیگر از رمه غافل نگردد .

حقیقت آنستکه دران زمان حکم چنان بود که از داود صادر گشته و خدای وحی کرده بر سلیمان بنصی که ناسخ آن حکم شده و داود بعد از اطلاع منسوخ بحکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده و هریك از پدر و پسر را دادیم حکم کردن یا پیغمبری و دانش بامور دین ورام ساختیم با داود کوهها را ، تسبیح میکردند خدای را باتفاق او .

در **تبیان** (۱) فرموده که بر آن منوال که ذکر ازداود می‌شنیدند از کوهها نیز شنوده میشد واین معجزهٔ آن حضرت می بود ومسخر گردانیدیم مر داود را مرغان تا از تقدیس با وی موافقت مینمودند و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست‌اگر چه نزد شما عجیب است .

صاحب **انوار** (۲) فرموده که بعضی تسبیح‌را بمعنی‌سیاحت (۳) داشته اند یعنی هرجا داود رفتی کوهها با وی روان شدی .

در **فرائد** آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح برسیر . جمعی برانند که‌تسبیح طیر و جبال بلسان‌الحال بوده و بران تقدیر چون جمله اشیاء بهمان

---

۱ - مراجعه شود ببرك ۶۲ جلد اول و برك ۲۶۱ جلد دوم

۲-رجوع شود ۱۱۱ جلد اول

۳ - آیه کریمه اینست : « ففهمنا ها سلیمان و کلا آتینا حکماً وعلماً و سخرنا مع داود الجبال یسبحن والطیر و کنا فاعلین »

خسرو دهلوی فرماید :

قطرهٔ آبی نخورد ماکیان　　تا نبرد سر بسوی آسمان

زبان به‌تسبیح‌الهی ناطق‌اند پس وجه اختصاص بداود چه تواند بود ؟

مومن موقن باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود بر وجهی تسبیح میگفته اند که همهٔ سامعان را ترکیب حـروف و کلمـات آن مفهوم میشده و این معنی از قـدرت الهی بدیع و غریب نیست .

نظم

هرکجا قدرتش علم افراخت　　ازغرائب هرآنچه خواست بساخت
قدرتی را که نیست نقصانش　　کارها جمله هست آسانش

(۸۰) و علمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم فهل انتم شاکرون ؟

و بیاموخت مر داود را ساختن زره برای شما تا نگاه داریم ما شما را (وحفص **بیا** میخواند (۱) یعنی تا نگاه دارد زره شمارا) از کارزار شما (یعنی قتل وجراحت در کارزار) ، پس آیا هستید شما سپاس گویندگان بدین (امر است در صورت استفهام یعنی‌شکر گوئید مر خدایرا برچنین لباس) ؟

(۸۱) و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را ، سخت وتند در وزیدن (و تندی او آن بود که تخت سلیمانرا برداشتی و به روزی یکماهه راه ببردی) و بود که میرفت بفرمان سلیمان (یعنی بمشیت‌او) بزمینی که برکت کرده ایم درآن زمین (یعنی‌بولایت شام) .

در **تلخیص** آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان‌ساخته بودند صباح ازآنجا بیرون‌آمدی وباز نماز شام باد ویرا بدانجا آوردی .

و در **مختارالقصص** (۲) آورده که بامداد از تدمر بیرون

---

۱ - حفص که یکی از قراء است « لتحصنکم » را به یا میخواند (یعنی لیحصنکم‌خوانده است) .

۲ - سعدی فرماید :

نه برباد رفتی سحرگاه وشام ؟　　سریر سلیمان علیه السلام
به‌آخر ندیدی که برباد رفت ؟　　خنك آنکه بادانش‌وداد رفت

آمدی و قیلوله در **اصطخر فارس** کردی و شبانگاه به **کابل** رفتی و روزی دیگر از کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی وشام را به تدمر باز آمدی .

و هستیم ما بهمهٔ چیزها دانا .

(۸۲) ومسخر ساختیم مر سلیمانرا از دیوان ، کسانیکه غواصی کنند در دریا برای او جهت استخراج نفایس و بکنند عملی جز غواصی مثل بنائی و سائر صناعات غریبه و بودیم مر دیوان را نگاهدارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند .

(۸۳) و یاد کن ایوب را (و او پسر اموص بن تارخ بن روم ابن عیص بن اسحق بن ابراهیم بود) حق سبحانه اورا مال بسیار داده بود وخلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه(؟) فرستاده شب وروز بطاعت گزرانیدی و مراسم خیرات کماینبغی بتقدیم رسانیدی ، ابلیس لعین بر وی حسد برده با حق سبحانه مناجات کرد که الهی ایوب تو درعافیت وسعت عیش است و مال بسیار و فرزندان بزرگوار دارد اگر اورا بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آورد حق سبحانه فرمود که نه چنین است که تو میگوئی او ما را بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کورهٔ ابتلایش بگزاریم بر محك اعتبار تمام عیار خواهد بود .

نظم

چنان در عشق یك رویم که گر تیغم رود بر سر
بروز امتحان باشم چو شمع استاده با برجا (۱)

در بسیاری از تفاسیر آورده‌اند که ابلیس درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر

۱ ـ سعدی فرماید :
گر تیغ میزنی سپر اینك وجود من	عیار مدعی کند از کشتن احتریز
و نگارنده راست :
گر میزنیم تیغ وگر میکشیم سخت	غیراز تو مرا بادگری کار نباشد

گردد و حق سبحانه ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد واو دیوانرا برگماشت تا با هلاك او اشتغال نمودند .

در **حقایق** آورده که برین سخن در کتاب وسنت(۲) دلیلی نیست بلکه اخبار یهودانست که **کعب و وهب** نقل کرده اند حقیقت آنستکه حق سبحانه اقسام محن بر وی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت .

القصه شترانش بصاعقه هلاك شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد وهفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند وقروح در جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشته و کرمان دران پیدا گشتند و مؤمنان مرتد شده ویرا از هر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند ، زن او دختر افرائیم ابن یوسف یا ماخیر دختر منشیاً بن یوسف در خدمت او بماند ومدت هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت برین محنت مبتلا بود وهیجده یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیت دل مبارك آنحضرت و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب را چون بخواند پروردگار خودرا به‌آنکه مرا رسید رنج و سختی و تو بخشنده ترین بخشندگانی .

مذکران میگویند که حق سبحانه در بارهٔ ایوب گفته **انا وجدناه صابراً** و نکتهٔ **انی مسنی الضر** ، منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطانش رنج عظیم رسید چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب با حق سبحانه ازضرر وی شکایت کرد نه از رنج خویش .

۱ ـ مراجعه شود دبیرك، ۱۰ ـ ۱۱۳ جلد دول وص جلد سوم ۱۴۱ ـ ۱۴۳ این کتاب

۲ ـ آیه شریفه اینست : «وایوب اذنادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین ».

در عشرات حمیدی (۱) (؟) آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر درو چیزی بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان راند یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نتوانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا سپاه کرمان آهنگ دل وزبان وی کردند و این دو عضو محل تمجید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خودرا بفروخت و برای وی قوتی خرید وایوب براین حال مطلع‌شده آواز **انی مسنی الضر** بر کشید .

در **حقایق سلمی** از **امام جعفر صادق** رضی الله عنه نقل میکنند که چهل روز وحی بر وی فرود نماید این شکایت بجهت وی کرد .

و گفته اند از آن کرمان که بدن وی خوردند یکی برروی زمین افتاده برخاک گرم می تپید ، ایوب اورا برداشته بجای خود نهاد و چون این کار باختیار واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری بیواسطهٔ ملکی یا بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب رسیدی که ای بیمار ما چگونهٔ ؟ و ایوب بذوق وشوق پرستش این کوه بلارا بجان میکشید و به آن بیماری خوش بود .

گر برسر بیمار خود آئی بعیادت
صد سال بامید تو بیمار توان بود

در سحر آن روز که مرهم راحت رسید بتحفهٔ این خطاب سرافراز نشد فریاد کرد که **انی‌مسنی‌الضر** .

محققان برآنند که شکایت با او بود نه ازو (۲) .

دربحرالحقایق آورده که بشریت ایوب از ضرر جسمانی مینالید

۱ ـ کاشفی درچندجای ازعشرات حمیدی نامبرده است نگارنده آنرا بدست نیاورده و از مؤلف آن اطلاعی حاصل ننمود .

۲ ـ و چه بسیار خوب فرموده در مثنوی معنوی ؟

گفتگوی عاشقان در کار رب   جوشش عشق‌است ؟ نی ترک‌ادب

اما روحانیتش ناظر جمال مبتلی شده کمال عنایت در بلا میدیدلاجرم زبان بشریتش **مسنی الضر** گفت و لسان روحانیتش بندای **وانت ارحم الراحمین** مترنم شد (۱)

در **لطایف قشیری** مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است برحکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف وعجزبشریت چه منقول است که جبرئیل بوی آمد و گفت چه خاموش نشستهٔ ؟
گفت چکنم مگر صبر ؟

جبرئیل گفت ، بلا در خزانهٔ حق تعالی بسیار است تو طاقت نیاری از حق تعالی عافیت خواه ، ایوب این سخن گفت :

(۸۴) پس اجابت کردیم دعای وی را ، پس ببردیم از آنچه وی‌را بود رنج (یعنی وی را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ **ص** خواهد آمد) و عطا کردیم او را فرزندان وی‌که باعیان ایشان را زنده گردانیدیم و مانند ایشان (یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر شبیه یکدیگر) عطا فرمودیم .

ابن‌عباس فرموده که اموال و اولاد و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ با سفید فرستاد تا ملخ زرین بر سر وی بیارید (۲) .

و در **احقاف** آورده که سه شبانه روز در حوالی سرای‌وی می بارید .

این کارها بسبب ایوب کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیك ما بدو و بندی برای پرستندگان یا صبرکنندگان چنانچه او

۱ حافظ فرماید

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تمنی چه حاجت است ؟

۲ ـ آیه اینست : « فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر و آتیناه اهله و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکری للعابدین »

کرد و جزا یابند چنانچه او یافت .

مثنوی

هر که‌او در راه حق صابر شود	برمراد خویشتن قادر شود (۱)
صبر باید تا شود یکسو حرج	زانکه گفت الصبر مفتاح‌الفرج

(۸۵) و یاد کن اسمعیل و ادریس را و خداوند نصیب را (که الیاس است یا یوشع یا زکریا و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته‌اند **کفل** بمعنی ضعف است یعنی عمل‌او دوبرابر عمل انبیاء زمان او بوده وکفل بمعنی ضمانیة نیز هست)

در **مختار** آورده که الیسع ازالیاس متکفل شدکه بامر دین قیام نماید بعد از ذهاب (۲) وی بدین جهت ذوالکفل لقب یافت و **امام محی‌السنه** و صاحب **تبیان** آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمده که میخواهم روح ترا قبض کنم تو ملك خودرا بر بنی اسرائیل عرض کن هر که پایندان(۳) شود آن را که شب نماز گزارد وقصور نورزد و روزه دارد و افطار نکند و میان مردم‌حکم فرماید وخشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعداز آن

---

۱ ـ در بعضی از نسخ بیت بالا چنین ضبط شده است :

هر که او در راه حق صابر بود	بر مراد خویشتن قادر بود

و در همین معنی فرموده :

صد هزاران کیمیا حق آفرید	کیمیائی همچو صبر آدم ندید
چون بمانی بسته در بند حرج	صبر کن الصبر مفتاح الفرج
شکر گویم دوست‌را در خیروشر	زانکه هست اندر قضا از بد بتر
چونکه قسام اوست کفر آمد گله	صبر باید ، صبر مفتاح الصله
غیرحق جمله عدوند اوست دوست	باعدو از دوست شکوت کی نکوست ؟
تا دهد دو غم نخواهم انگبین	زانکه هر نعمت غمی دارد قرین

۲ ـ ذهاب : بکسر اول بمعنی رفتن باشد .

۳ ـ پایندان : بمعنی کفیل باشد در اینجا ومعانی دیگر نیز دارد که در برگهای پیش باز نموده شد .

که آن پیغمبر این سخن برنبی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت **انا الکفل لك بهذا** پیغمبر ملك بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نموده حلمت پیغمبری یافت و حق سبحانه او را **ذوالکفل** خواند .

همهٔ این پیغمبرای که اسمعیل و ادریس و ذوالکفل اند از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید زمان ، اسمعیل بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود وادریس‌روزی دراز بر بلای قوم صبر کرد وبدو ایمان نیاوردند وذوالکفل‌شکیبائی نمود برآنچه متکفل آن شده بود .

(۸٦) و درآوردیم ایشان را ، در بخشش ما که نبوتست یا نعمت آخرت ، بدرستیکه ایشان از ستودگان و فرمانبرندگانند .

(۸۷) و یاد کن صاحب ماهی (یعنی یونس) راچون برفت بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و **جنید** قدس‌سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر شده بود و گفته اند ایشان را وعدهٔ عذاب داده بود چون‌میعاد دررسید و عذاب دیرتر آمد پنداشت که اورا دروغگوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت ، پس گمان برد (یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان میبرد)آنکه تنك نخواهیم ساخت بر وی راه رفتن را ، پس ما او را ببحر درآوردیم ودر شکم ماهی‌زندان کردیم ، پس ندا کرد در تاریکیها (یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت وتاریکی شب) و بخواند مرا بهآنکه گفت نیست هیچ‌معبودی مگر تو ، پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی ، بدرستیکه من

---

۱ ـ آیات کریمه : « و اسمعیل و ادریس و ذاالکفل کل من الصابرین * وادخلناهم‌فی‌رحمتنا انهم من‌الصالحین * وذاالنون اذذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات‌ان لااله الاانت‌سبحانك انی کنت من‌الظالمین »

هستم از ستمکاران برنفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم .

در **انوار** از حضرت سید مختار نقل میکنند که هیچ مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کنند مر او را .

(۸۸) پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس را و رهانیدیم وی را ازغم دریا والتقات حوت (یعنی ماهی را فرمان دادیم تا اورا ازشکم خود بیرون افکند برساحل دریا) وهمچنانکه اورا ازغم نجات دادیم میرهانیم ونجات میدهیم گرویدگانرا (و قصهٔ ماهی در سورهٔ صافات بتفصیل می‌آید) (۱)

(۸۹) ویاد کن زکریا بن آزر را . چون بخواند پروردگار خود را و گفت ای پروردگار من مگزار مرا تنها (یعنی بی فرزند که از من میراث برد) و تو بهترین وارثانی ، پس اگرمارا وارث ندهی باك ندارم .

(۹۰) پس ما اجابت کردیم ، مر دعای او را و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین و بصلاح آوردیم ، زن‌او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقیمی(۲) و گفته‌اند

---

۱ ـ آیات اینست : «فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلك ننجی المؤمنین ☆ و زکریا اذ نادی ربه رب لاتذرنی فرداً وانت خیرالوارثین » .

و در مثنوی فرماید :

از خدا جوئیم توفیق ادب		بی ادب محروم ماندازفیض رب
بی‌ادب‌تنهانه‌خودرا داشت بد		بلکه آتش در همه آفاق زد
هرچه برتو آید ازظلمات غم		آن ز بی‌باکی و گستاخی‌است هم

۲ ـ آیات اینست : «والتی‌احصنت فرجها فنفخنا فیهامن‌روحنا وجعلناها و ابنها آیة للعالمین ☆ ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون * و تقطعوا امرهم بینهم کل الینا راجعون * ومن‌یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه وانا‌له کاتبون » .

او را خوش خوی گردانیدیم برای زکریا بعد از آنکه مسی‌الخلق بود ، بدرستیکه این پیغمبران که مذکور شد ، بودند که میشتافتند در نیکوئیها ومیخواندند ما را از روی رغبت بثواب واز جهت ترس از عقاب و بودند مارا فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان .

محققان گویند نیاز برای او باید و ناز بدو شاید و در **کشف‌الاسرار** آورده که هرکه نیاز بدو برد توانگرش سازد و هرکه ناز برو کند عزیزش گرداند بیان نیاز **وکانوا لنا خاشعین** نشان ناز من مثلی ورب‌العرش معبودی .

نظم

گدای میکده‌ام لیك وقت مستی بین
که ناز بر فلك و حکم بر ستاره کنم

(۹۱) و یاد کن آن زمانی را که نگاهداشت ، فرج خودرا از حلال و حرام (مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت ودست هیچکس بدامن عصمت وی نرسیده) ، پس در دمیدیم (یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دردمید) ، در پیراهن او یادردرون او از روح که آن بامر ماست ، محصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح را وگردانیدیم قصهٔ وی و خبر پسر وی عیسی را حجتی و علامتی ، مر عالمیان را (یعنی چون تامل کنند برایشان معلوم شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه‌دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد)

(۹۲) بدرستیکه ملت توحید و دین اسلام ، که واجب است شما را اقامت برآن ، ملتی است یگانه (یعنی اختلافی نیست درآن بلکه همهٔ انبیاء بران بوده‌اند و در اصل توحید همه متفق‌اند) و من آفریدگار شماام ، پس مرا بپرستید ، نه غیر مرا .

(۹۳) و ببریدند امم ماضیه ، کار دین خود را در میان خود (یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری وهریك تکفیردیگری کردند) ، همهٔ این فرقه ها ، بسوی ما باز گردندگانند وما ایشانرا فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد .

(۹۴) و هر که بکند ، از عملهای پسندیده وحال آنکه او گرویده باشد بخدا و رسول ، پس ناسپاسی نیست مر شتافتن او را (یعنی ضایع نسازیم کردار او را) و ما مر سعی اورا نویسنده‌ایم (یعنی اثبات کننده در صحیفهٔ عمل او مراد آنستکه کار او بهیچوجه ضایع نخواهد بود) .

نظم

مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق
لایضیع الله فی الدارین اجر المحسنین

(۹۵) «وحرام علی قریة اهلکناها انهم لایرجعون» وممتنع است براهل دیهی که ما هلاك کردیم ایشان را . آنکه ایشان باز گردند بدنیا (یعنی حرام است برهلاك شدگان که بدنیا رجوع کنند جهت تلافی اعمال وتدارك احوال) .

بعضی **لا** را اصلی دانند نه زاید و گویند معنی آنستکه ممتنع است برهالکان و نشاید که رجوع ننمایند بمحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند .

(۹۶) تا وقتی که گشاده شود یاجوج و ماجوج (یعنی قیام قیامت که فتح سد یاجوج وماجوج علامت آنست) ویاجوج وماجوج از هر بلندی میشتابند و میدوند تا همهٔ عالم را فرا گیرند وآبهای دریاها تمام بیاشامند و از خشك و تر هرچه یابند بخورند .

صاحب **معتمد فی المعتقد** درذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاك شدن دجال و اتباع او بر دست حضرت عیسی خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تاجبل اطهر که کوه بیت‌المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هر که بر آسمانست ، پس تیرها بطرف آسمان افکنند و

خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب او دشوار آید دعا کنند و حق سبحانه همه را بیکدفعه هلاك کند (۱) .

(۹۷) و نزدیك رسید وعدهٔ حق وراست که وقوع قیامت است ، پس آنجاست که باشد خیره و باز مانده از هول رستخیز ، دیده های آنانکه نگرویدند وایشان میگویند ای وای برما !! بدرستیکه بودیم ما در این دنیا در بی خبری ازین روز و ازین حال بلکه بلکه بودیم ستمکاران برخود که سخن پیغمبران نشنودیم (۲) .

---

(۹۸) «انکم وماتعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون» بدرستیکه شما ای مشرکان و آنچه میپرستید بجز خدای (از بتان وديوان) . آتش انگیز دوزخید **«انتم لها»** شما بابتان بدوزخ« (لا) بمعنی **علی** است » گذرندگانید و درآیندگان .

در **تبیان** گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است چه بدانها آتش افروخته‌تر گردد و احتراق ایشان

---

۱ ـ آیه اینست : « حتی اذ افتحت یاجوج وماجوج وهم من کل حدب ینسلون ـ واقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یاویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین !؟ ـ انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون » .

۲ ـ سعدی فرماید :

خبر داری ای استخوانی قفس　که جان تو مرغیست ، نامش نفس
چو مرغ از قفس رفت وبگسست قید　دگر ره نگردد بسعی تو صید
نگه دار فرصت که عالم دمیست　دمی پیش دانا به از عالمیست
سر از جیب غفلت برآور کنون　که فردا نماند بحسرت نگون

و از نگارنده است :

امروز مده فرصت از دست بفردا
عمر من و تو خاصیتش روز شمار است

بیفزاید و دیگر تسویهٔ ایشانست چه آنها را پرستیده اند که حالا باایشان در آتش اند .

(۹۹) اگر بودندی بتان ، خدایان ، چنانچـه گمان میبرند ، درنیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب وهمهٔ بتان وبت پرستان در دوزخ جاوید مانندگانند که ایشان را ازان روی خلاصی نیست .

(۱۰۰) مر ایشانراست در دوزخ ناله و زاری وایشان درآتش نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند (۱) .

آورده‌اند که چون آیهٔ انکم و مـا تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشانرا پریشان دید و گفت غم نخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتك و رب الكعبه تو میگوئی که هرچه مادون الله میپرستند همهٔ دوزخ خواهند بود وحال آنستکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و نبوملیح اند هرگاه کـه این معبودان حصب جهنم باشند گـو بتان مـا نیز باشند آیه آمد کـه :

---

(۱۰۱) ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئك عنها مبعدون

بدرستیکه آنانکه پیشی گرفته است برای ایشان از ما سابقهٔ نیکو که سعادتست وتوفیق طاعت یا بشارت بجنت وآن عیسی وعزیر وملائکه‌اند ، آن گروه که بسابقهٔ عنایت مخصوص اند ، از دوزخ دور شدگانند

صاحب **بحرالحقایق** فرموده که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت .

بیت

هرتخم که درازل بکشتند نهان   در مزرعهٔ ابد بروید بعیان

(۱۰۲) نمی شنوند آن دورشدگان از آتش ، آواز آتش را

---

۱ ـ آیه اینست : « لهم فیها زفیروهم فیها لایسمعون » .

بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین است و ایشان در آنچه آرزو برند دلهای ایشان جاویدانند (یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند) (۲) .

(۱۰۳) اندوهگین نمیگرداند ایشان را فزع اکبر (یعنی قول ملائکه که گویند **لابشری** چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید تاوقتی که گویند **وامتازالیوم** و ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد .

و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را برصورت کبشی املح بر بلندی بدارند و بکشند و این ندا برآید کـه یااهل النار خلود ولا موت ویا اهل الجنة خلود ولا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان بافرح گزرانند . وپیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون آمد ایشان از قبور و گویند این آن روز است که در دنیا بودید که بدین وعده داده می شدید (یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما) ، عابدان گویند این روز جزای شماست ، عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست .

---

۱ ـ آیه اینست : « لایسمعون حسیسها وهم فیها اشتهت انفسهم خالدون * لایحزنهم الفزع الاکبر و تتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون . »

آتش عاشق از این رو ای صفی
می شود دوزخ ضعیف و منطفی
گویدش بگـذر سبک ای محتشم
ورنه ز آتشهای تو مرد آتشم

« مولوی »

شعر

نیك مردان را نعیم اندر نعیم — عشق بازان را لقـا اندر لقـا
حصهٔ آنها وصال حورعین — بهرهٔ اینها جمـال کبریا

(۱۰۴) «یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده وعداً علینا ان کنا «فاعلین» یاد کن روزی را که طی کنیم ودرهم بپیچیم آسمان را ، همچون بپیچیدن طومار برای کتابت (و حفص بجمع میخواند (۱) یعنی همچون طی کردن سجل مر نوشتها را و سجل نام کاتب حضرت بوده و گویند ملکیست که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند درهم بپیچد) ، همچنانچه آغاز کردم نخست از آفریدن را بی ماده و مددی ، باز گردانیم آنرا که آفریدیم ، اعاده مثل ابد باشد در ایجاد از عدم وهردو نزد قدرت آسانست ، وعده دادیم باعاده وعده دادنی ، برماست وفا کردن بدان ، بدرستیکه ما کنندهایم بی شبهه (یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات)

(۱۰۵) و بدرستیکه نوشتیم ما ، در کتاب داود ازپس تورات (یعنی بعد از آنکه در تورات نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم) آنکه زمین بهشت میراث گیرند آن را بندگـان ستودهٔ من (یعنی امت محمد و گفته اند عامهٔ مؤمنان) .

(۱۰۶) بدرستیکه درین یاد کردیم از اخبار ومواعظ ومواعید هر آینه کفایت است مر گروه پرستندگان را (مراد امت حضرت رسالت اند که خبر و موعظه قرآن ایشانرا بسنده است دررسیدن بمطلوب .

۱ ـ آیه اینست : « ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون ان فی هذا لبلاغاً لقوم عابدین * و ما ارسلناك الارحمة للعالمین » .

(۱۰۷) ونفرستادیم ترا ای محمد ، مگر بخشایش مرعالمیانرا (۱) حضرت پیغمبر رحمت است مر مؤمنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة و رحمتست مر کافران را که بسبب وی ازعذاب استقبال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم .

در **کشف الاسرار** آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکهٔ معظمه بود و اگر مدینهٔ زاهره و اگر در مسجد مکرم بود واگر در حجرهٔ طاهره همچنین بر ذروهٔ عرش و مقام قاب و قوسین یاد فرمود که السلام علینا وعلی عبادالله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفـاعت گسترده گـوید امتی امتی .

نظم

عاصیان پر گنه در دامن آخر زمان
دست در دامان تو دارند وجان درآستین
ناامید ازحضرتت با نصرتت نتوان شدن
چون توئی در هردو عالم رحمة للعالمین

(۱۰۸) بگو ای محمد مر کافران را ، جزین نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من آنکه جزین نیست که خدای شما خدای یگانه ویکتاست ، پس آیا هستید شما گردن نهادگان مقتضی وحی را ؟

(۱۰۹) پس اگر برگردند از توحید ، پس بگو آگاه کردم شما را برسویهٔ (یعنی من وشما درعلم به آنچه اعلام کردم برابرم) در **موضح** «؟» آورده که اعلام کردم شمار را به آنچه وحی کردند بمن و بر شما روشن شد و مؤمن وکافر در علم بدین مساوی

و از شیخ مغربی است :
مجوی در دل ما غیر دوست زانکه نیابی
از آنکه در دل محمود جز ایاز نباشد

شدند و نمیدانم من آیا نزدیکست یا دوروست آنچه وعده‌داده‌شده‌اید بدان از حشر یـا غلبهٔ مسلمانان ؟

(۱۱۰) بدرستیکه خدای میداند آشکارا از سخن کافران در طعن اسلام و میداند آنچـه می پوشید از حسـد پیغمبر و حقد بر مسلمانان .

(۱۱۱) و نمی دانم شاید که تاخیر آن موعد یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشمـا آزمایشی باشد مر شما را (یعنی بطـریق استدراج در تاخیر می اندازد) و شاید بر خودداری بود شما را تا وقتیکه اجل مقدر برسد .

(۱۱۲) قل رب احکم بالحق و ربنـا الرحمن المستعـان علی ما تصفون (۱) .

بگوی ای آفریدگار من حکم کن (و حفص **قال** میخواند یعنی گفت پیغمبر کـه ای پروردگان من حـکم فرمای میان من و اهل مکه) براستی و پروردگار ما بسیار رحمتست بر آفریدگان خود یاری خواسته شده (یعنی یاری ازو خواهند) بر آنچه شما صفت می کنید ومیگوئید عذاب موعوده اگر حق‌است چرا بما فرود نمی‌آید یارایت اسلام دمبدم نگونسار خواهدشد یعنی شما سخنان ناسزا می گوئید و ما ازخدای بردآن یاری میخواهیم وامیدواری مغفرت ازحضرت اوداریم. مرادخویش زدرگاه پادشاهی خواه   که هیچکس نشود ناامید ازان درگاه

۱ ـ آیه کریمه اینست : « قل انمـا یوحی الی انما الـهکـم اله واحد فهل انتم مسلمون ؟ فان تولو افقل اذنتکم علی سواء وان ادری اقریب ام بعید ما توعدون ؟

انه یعلم الجهر من القول و یعلم ما تکتمون* و ان ادری لعله‌فتنة لکم و متاع الی حین » .

سورة الحج مدینه و هی ثمان و سبعون آیة (۱)

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

« یا ایهاالناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شئی عظیم

ای مردمان (خطاب باعامهٔ مکلفانست که میگوید) بترسید از عذاب پروردگار خود ، بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین‌را چیزی بزرك و پر هول است (اسناد تحریك بساعت مجاز است) واین‌زلزله از علامات قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در **زادالمسیر** آورده که قبل از نفخهٔ اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که «یاایها الناس اتی امرالله» فزعی عظیم در خلایق پدید آید در طبقات زمین افکندیم زلزلة الساعة شئی عظیم .

(۲) روزی که ببینند آن را ، غافل شود و فراموش کند از هیبت آن هرشیر دهندهٔ ازان فرزند که وی را شیر میدهد باوجود مهربانی مرضعه برضیع و بنهد هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی بار دار فرزند خود را و بیبنی مردمان را از غایت دهشت دران روز مستان (یعنی مانند مستان عقل وتمیز ازیشان زائل شده) و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگر چه در رأی العین مانند سکر می نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند ولیکن عذاب‌خدای سختست وازهول آن مدهوش می‌نمایند .

(۳) و از مردمان کسی هست که جدال کند در کتاب خدا

۱ ـ سورهٔ حج در شهر مدینه فرود آمده دارای ۸۷ آیت می‌باشد .

چون نصر بن حارث که میگوید **ان هذا الا اساطیر الاولین** یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار می نماید حشر را بی دانش و معرفتی و بی برهانی و حجتی و پیروی کند در مجادله یا در تمام احوال خود هر دیو سر کش گمراه کـه در ازل :

(٤) « کتب علیه انه من تولیه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر . »

نوشته شده است بران دیو درلوح محفوظ آنکه هرکس اورا دوست دارد و متابعت کند ، پس آن دیو گمراه گرداند تابع خود را و راه نماید او را بسوی آتش سوزان (یعنی دوست خودرا بدان کار دارد که مکافات آن عذاب دوزخ بود) .

در **حقایق** فرموده که ضمیر **علیه** راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بران جدل کننده که هر که بر پی وی رود بدوزخ رسد) .

یا ایهاالناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقنا من تراب ثم من نطفة ، ثم من علقـة ، ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین لـکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی أجل مسمی ، ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشد کم و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیأ » .

ای مردمان (و گویند خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید) اگر هستید شما در شك از برانگیختن خلق و میگـوئید اعاده ممکن و مقدور نیست ، آخر نظر کنید در اول حال خود ، بدرستیکه ما آفریدیم شما را از خاك وشما فرع آنید ، پس آفریدیم شما را از منی ، پس از مقداری خون بسته ، پس از قطعهٔ گوشت بمقدار آنکه نمایند تمام خلقت که درو هیچ عیبی ونقصی نبود وناتمام

که در بعضی اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره .

در **وسیط** آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد بعضی ازو مصور و یکی تمام صورت یافته . ملخص کلام آنستکه شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما را تا استدلال کنید از مبدأ بر معاد و تأمل نمائید که هرچه قابل تغیر و تکونست باری دیگر قبول آن میتوان کرد وقرار میدهیم در رحمها آنچه خواهیم که قرار دهیم (یعنی جنین که سقط نشود و در رحم بماند) تا وقتی نام برده که زمان وضعست ، پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف بامور خود قیام نتواند نمود ، پس تربیت کنیم شما را تا برسید بکمـال قدرت و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگیست وازشما کسی باشد که متوفی گردد نزدیك بلوغ باشد یاقبل از آن وبعضی ازشما بود که رد کرده شود بفروترین زندگانی که خرافت است تاندانند از پس دانستن چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گـردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند و عودیت آدمی از نهایت به بدایت اشارتی است به آنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعادهٔ چنانچه نداشته پس دیگر باره جهت استدلال بر ثبت میفرماید که : و می بینی زمین را ای آدمی ، خشك و بی رونق چون مرده ، پس چون ما فروفرستیم از ابر بران زمین آب باران ، جنبش کند آن زمین بگیاه و بیفزاید و برو برویاند از هر موضعی از نباتات تازه و تر و نیکوی و بهجت افزای ، پس قادری که زمین مرده را به آبی زنده سازد تواناست برآنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده‌اند بازبرد .

نظم

آنکه بردانهٔ نهال انداخت — دانه را هم شجر تواند ساخت
کرد نابوده را بقدرت بود — چه‌عجب ؟ گر دهد ببود وجود

(٦) آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحول ایشان باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از موت، بسبب آنستکه خدائی، او ثابت است در ذات خود ومستحق صفات کمال است و بجهت آنستکه او زنده میگرداند، مردگان را وگرنه نطفهٔ مرده وزمین خشك شده را زنده وتازه نساختی و برای آنستکه او برهمه چیزها تواناست، چه قدرت او از صفات ذاتیه است ونسبت او بهمهٔ مقدورات متساوی پس چون مشاهدهٔ قدرت بر احیای بعضی ازاموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او براحیای اموات.

(٧) و ایراد این دلایل برای آنستکه بدانند که قیامت آینده است، هیچ شکی نیست در آمدن او و بدانند آن نیز کـه خدای برمی انگیزد کسان را که درگورها اند بمقتضای وعدهٔ خود تاایشان را حساب کند و جزا دهد.

(٨) واز مردمان کسی هست که از روی ستیزه جدال کند در کلام خدای و یا در قدرت او (تکرار برای تاکید است یا مراد ازمجادل اول رؤسای کفار اند چون نضر و ابی و احزاب ایشان و از ثانی تبعه ومقلدان آنها که هریکی ازیشان نیزطرح جدال می‌افکندند بیدانشی که بدو داده باشند و بی دلیلی که راه نماید بمقصد و بی کـتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد (یعنی مجادله می کنند بی سنـد از استدلالی یا وحی بلکه در صدد جـدال است بمحض تقلید ثانی)

(٩) در حالتیکه بپیچیدهٔ دامن خود است و این کفایت است از تکبر چه متکبران دامن از هر چیزی در می پیچند، پس این مقلد متحیر جدال میکند تا گمراه گرداند مردم را از راه خـدای (یعنی از فرمان برداری او)، مر اوراست در دنیا رسوائی بقتل چنانچه در روز بدر بوده و بچشانیم اورا روز رستخیز بعذاب آتش سوزنده و گرم.

(١٠) وگوئیم این جزا وعذاب بسبب آن چیز است که ازپیش فرستاده دستهای تو (یعنی آنچه کسب کردهٔ از کفر و معصیت و بسبب آنستکه خدای نیست ستم کننده بربندگان (1)

(ایراد صیغهٔ مبالغه جهت کثرت عبید است)

آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند، پس هرکرا ازیشان مرضی عارض نشد و زنش پسری بزاد و اسب او کرهٔ خوب آورد و مواشی او نتایج نیکو آورد گـفتند نیکو دینی است و ما را بسبب قبول آن نیکیها پیش آمـد دل او باسلام آرمیده گشت واگر این قصه برعکس آمدی از دین برگشته گفتی اسلام برمن میمون نیست آیه نازل شده که:

(١١) و از مردمان کسی هست که پرستد خدای‌را برانحراف و اضطراب یا برطرف یعنی برایستاده و در کار خود غیر ممکن

وماوردی فرموده درنعمت دون محنت پس اگر برسد او را نیکوئی چون صحت وغنی آرام گیرد بدین وثابت شود بران واگر بـرسد او را آزمایشی چون مرض و فقر بر گردد بر روی کناره خود (یعنی از جهتی که آمده بران عود کند) مراد آنستکه مرتد گردد و از دین اسلام دست باز دارد و قولی آنستکه یکی ازیهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسـالت صلی‌الله علیه وسلم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقالت کن حضرت فرمود که **ان الاسلام لایقل** یهودی مرتد شد و این آیت آمد کـه:

---

1 - آیه اینست: «و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمینان به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والاخرة ذلك هوالخسران المبین».

هر که از دین بر گشت زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید و زیان کند در آخرت که عملهای او نابود شود ، این زیان هردو سرا ، آن است زیان هویدا چه برهمه عقلا ظاهر است که زیان ازان عظیمتر نیست .

بیت

نی مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین
نی لامعهٔ صدق و نه انوار یقین
در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین
البته زیانی نبود بدتر ازین

(۱۲) میخواند و میپرستند مرتد یا مشرك ، بجز خدای آن چیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستند او را وسود ندهد اورا اگر پرستش کند ، آن پرستش ، آنست گمراهی دور از مقصد .

(۱۳) می پرستند آن را که ضرر پرستیدن او قتل دنیا وعذاب آخرت است نزدیکتر است از سود او که توقع شفاعت است وتوکل حضرت عزت هرآینه بدیاریست بت و بد مصاحبی و آمیزگاری .

(۱۴) بدرستیکه خدای در می‌آرد آنان را که تصدیق خدا و رسول کردند و کارهای شایسته بجای آوردند در بوستانها که میرود از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت باغ و بوستان به‌آب روان است ، بدرستی که خدای می کند آنچه میخواهد از مکافات مشترك و موحد (۱) .

۱ ــ آیه اینست : « یدعوا من دون الله مالایضره و مالا ینفعه ذلك هوالضلال البعید * یدعو المن ضره اقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس النصیر * ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار ان الله یفعل مایرید » .

آورده‌اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نمودند ، گفتند شاید مهم محمد از پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد .

حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۵) هر که باشد که گمان برد آنکه نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را در دنیا به اعلای کلمه واظهار حجت وغلبه براعادی و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب کرامت باید که فروگزارد رسنی بسقف خانه (یعنی رسنی از سقف بیاویزد ودر خود بندد) ، پس ببرد آن رسن را تا بزمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند ومختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد ودست در آن زده قطع مسافت کند تا بفلك رسد و در دفع نصرت از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جهد تمام نماید ، پس در نگیرد بنظر تامل که با وجود این کلفتها آیا می‌ببرد فعل حیلت‌آمیز او آنچه اورا بخشم آورده است از کار پیغمبر و مظنهٔ آنکه او شاید منصور نشود (۱) .

(۱۶) و همچنان بیان کردیم این کار را و روشن گردانیدیم فرو فرستادیم آیتهای روشن را در احکام واخبار تا برشما هویدا گردد و بدرستی که راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد هر که را خواهد .

(۱۷) بتحقیق آنانکه گرویده‌اند وآنانکه یهودی شدند ازستاره پرستان وترسایان وگبران وآنانکه شرك آوردند (یعنی عبدهٔ اصنام

۱ ــ آیه اینست : « من کان یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا والاخرة فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده ما یغیظ ؟ * و کذلك انزلناه آیات بینات و ان الله یهدی من یرید » .

بدرستیکه خدای جدا کند میان ایشان روز رستخیز بحکم محکم و قضاء مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد و بتحقیق که خدای برهمه چیزها گواهست و از حال همه چیزها آگاه (۱) .

(۱۸) آیا نمی بینی (یعنی نمی دانی ؟) آن‌راکه بدرستی خدای را سجده میکنند هرکه در آسمانهاست ملائکه سجدهٔ طوع و باقی سجدهٔ تسخیر و هرچه در زمینهاست . مؤمنان سجدهٔ طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت و آفتاب بطلوع و غروب و ماه بشروق و افول و ستارگان برفتن و آمدن و کوهها بجریان ینابیع وبپرورش معادن ودرختها بسایه وچهارپایان بعجایب ترکیب وبسیاری از مردمان سجده کنند او را و بسیاوی ازیشان کـه ابا کرده اند از سجود ، حکم شده است بریشان عذاب .

در **احقاق** آورده که حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزاء پیش کسی پیشانی بزمین نهد آن را از حساب سجده نمی شمرد بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکـریم است و همه ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال .

بیت

در نگر تا بینی از عین شهود　جمله ذرات جهان‌را در سجود

۱ ـ آیات چنین است « : ان الذین آمنوا والذین هادوا والصائبین والنصاری والمجوس والذین اشر کـوا ان الله یفصل بینهم یوم القیمة ان الله علی کل شئی شهید * الم تر ان الله یسجد الله مافی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر و الدواب و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب ومن یهن الله فماله من مکرم ان الله یفعل مایشاء » .

این سجدهٔ ششم است باتفاق علماء از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجدهٔ مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیاء غیر آدمیان را تبعیض نکرده ، پس بنده بایدکه مبادرت نماید تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند .

و هرکرا خوار گرداند خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول دوزخ ، پس نیست او را هیچ گرامی کنندهٔ ونوازندهٔ و عزیز سازنده بسعادت یاهدایت یا توفیق ویا وصول بهشت ، بدرستیکه خدای بکند آنچه خواهد از اهانت و اکرام .

آورده اند که اهل کتاب با زمرهٔ اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم ودین ما قدیم است وبحقیقت سزاوار تریم از شما ، مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود و شما ایمان داریم شما با آنکه ایمان پیغمبر ما و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدو نمی گروید ، پس حق در طرف ما باشد نه جانب شما .

حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۹) این دو گروه دشمنان ، جنگ کردند و جدال نمودند در دین پروردگار خود .

و از **ابوذر غفاری** رضی‌الله عنه منقولست که سوگند میخورم بخدای کـه این آیت در شأن شش کس است کـه در روز بدر سبقت کردند بمبارزات از جانب کفار **عتبه** و **شیبه** و **ولید** و از طرف مؤمنان **حمزه** و **علی مرتضی** و **عبیده** رضی‌الله عنهم و در **تبیان** از **امیرالمومنین علی** کرم‌الله وجهه نقل فرموده که**نزلت الایه فی مبارزت الکفار یوم البدر** (۱) .

در پائیز سال دوم هجرت ابوسفیان با کاروانی که کالای فراوان

ودر **وسیط** آورده که فرق کرده خمسهٔ مذکوره را (یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان) یک گروه خصم اند و مؤمنان علیحده گروه خصم و این دو خصم پیوسته درذات وصفات خدای جنگ کنند .

داشت براه شام روان شد و این همان کاروانی بود که پیغمبر در پی آن بعشیره رفت ولی دوروز پیش از رسیدن او کاروان ازآنجا گذشته بود و مسلمانان در نظر گرفتند در انتظار بازگشت کاروان در آنجا بمانند .

کاروان از مکه باز بجانب شام روان شد دربین راه ابوسفیان ضمضم بن عمرو غفاری را اجیر کرده بمکه فرستاد تا از مکیان در حفظ کاروان کمک جویند و بانها بگوید محمد و یارانش درپی آن برخاسته اند .

ضمضم رفت و مردم مکه را خبردار نمود هرکس در مکه قدرت جنگ و نبرد را داشت از مکه بکمک ابوسفیان بیرون آمد از اشراف قریش هیچکس در مکه نماند مگر ابولهب که عاص بن هشام راکه چهار هزار درهم از او طلبکار بود بجای خود فرستاد .

پیغمبر با یاران خود روز هشتم ماه رمضان سال دوم هجرت ازمدینه بیرون آمد . مسلمانان دو پرچم سیاه داشتند و هفتاد شتر لذا دو یا سه نفر در یک شتر شریک بودند و نوبت بنوبت آنرا سوارمیشدند محمد نیز ازاین جهت مثل یاران خود بود ، او وعلی ومرثدغنوی یک شتر داشتند .

همراهان محمد ۳۵۰ تن بودند که از آن میانه ۸۳ تن از مهاجران و ۶۱ تن از طایفهٔ اوس و باقی از گروه خزرج بودند .

چون بنزدیک **بدر** رسیدند محمد شتر خود را براند تا بپیر مردی رسید و از اخبار قریش پرسید و بدانست که کاروان

پس آنانکه نگرویدند ببریدند برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان جامهائی از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطهٔ جامه

✿ نزدیک است .

پس از آن علی و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص را با چند تن دیگر از یاران خود بطرف چاه بدر روان داشت که برای او خبر بیاورند .

این گروه در بازگشت دو غلام همراه بیاوردند که محمد بوسیلهٔ آندو برمحل توقف قریش آگهی یافت .

عدهٔ قریش را از آنها پرسید و چون نمی دانستند فرمود هر روز چند شتر میکشید ؟

پاسخ دادند یکروز نه شتر و یکروز ده شتر . محمد از اینجا حدس زدکه عدهٔ قریش میان نهصد و هزار است .

کاروان بسلامت جست و بعضی از مردمان که برای بدست آوردن غنیمت همراه پیغمبر آمده بودند با وی بجدال برخاستند که بمدینه باز گردد .

مردم قریش در اندیشه بودند و با خود میگفتند بهتر اینست که از همان راه که آمده‌ایم برگردیم تا مسلمانان از سفر خویش نومید برگردند ؟

ابوسفیان نیز چنین فکر میکرد ولی ابوجهل همین که ازواقعه خبر یافت فریاد زد که برنمی‌گردیم تا ببدر برسیم و سه روزی در آنجا توقف کنیم و شتر بکشیم و غذا بخوریم و باده‌گساری کنیم و کنیزان رامشگر برای ما ساز بنوازند . . . . قریشیان دودل‌شده ولی مسلمانان برای جنگ آماده گردیدند وهمینکه بنزدیکترین آب رسیدند برکنار آن فرود آمدند ✿ .

بتن . ریخته میشود اززبر سرهای ایشان (یعنی بریزند برسر ایشان آب گرم درغایت حرارت .

حباب بن منذر آن سرزمین را بخوبی میشناخت چون دید پیغمبر ویارانش درآنجاپیاده شدند پیش محمد آمد و گفت : « آیا این محل را باختیار برگزیدی و میتوان عوض کرد یاخدای ترا در اینجا فرود آورد و تغییر آن روا نیست ؟... »

پیغمبر گفت اگر مصالح جنگی اقتضا کند تغییر محل مانعی ندارد حباب گفت : دراینصورت اینجا برای توقف واردوگاه شایسته و مناسب نیست . بیاران خود دستور ده حرکت کنند تابکنار آبی که دشمن نزدیکتراست برسیم . ودرآنجا فرود آمده چاههائیرا که پشت سر آنست هموار کنیم وآنگاه برکنار آب حوض ساخته وخودرا برای جنگ وستیز آماده وفراهم سازیم با این ترتیب ما آب داریم ولی دشمن برای آب درزحمت خواهد بود . محمد رای حباب را مقرون بصواب دانست وآنرا کاربست وبکسان خود فرمود که من نیز مانند آنها بشرم وکارهایم رهین مشورت است بدون نظر یاران تصمیمی نخواهم گرفت . حوض را بساختند وسپس باشارهٔ سعدبن معاذ برای پیغمبر سایبانی ترتیب دادند وقرارشد پیغمبر در سایه بان بماند ویاران او بادشمن رو برو شوند اگر فتح و پیروزی بهرهٔ مسلمانان شد که چه بهتر و گرنه محمد بمدینه روان شود .

عتبة بن ربیعه خواست از روبرو شدن قریش بامسلمانان جلوگیری نماید ولیکن ابوجهل ازسخن آن خشمگین شد وکس پیش عامربن حضر می فرستاد وگفت ببین دوست تو میخواهد مردم را بر گرداند تو قاتل برادرت را باچشم دیدهٔ برخیز وکشته شدن اورا یاد کن عامر از جای برخاست ونام برادر خودرا بزبان راند وبا این پیش آمد جنگ قطعی مینمود . دراین هنگام پیش آمد دیگری رخ داد که آغاز جنگ و درگیری نبردرا پیش انداخت .

(۲۰) گداخته شود به آن آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعاء واحشاء وبگدازد پوستهای ایشان (یعنی اثر آن حرارت بظاهر

اسودمخرومی از میان رده های قریش بیرون آمده بسوی مسلمانان رفت و میخواست حوضی را که ساخته بودند ویران سازد **حمزه پسر عبدالمطلب** (عموی پیغمبر) ضربتی بپای اوزد چنانچه برو در افتاد وخون از پایش بسختی روان شد سپس حمزه ضربت دیگری باو زد که کارش بپایان رسید .

همینکه اسود بزمین افتاد **عتبة بن ربیعه** با برادر وپسرش **شیبه** و**ولید** بیرون آمده و هماورد خواستند . گروهی از جوانان مدینه بطرف وی رفتند چون عتبه آنها را بشناخت گفت بشما نیازمندی نداریم ما کسان خود را میخواهیم ویکی از آنها فریاد زد : ای محمد کسانی را که همدوش ، همانند وهمشأن ما هستند بفرست .

حمزه و علی و عبیده بسوی آنها رفتند حمزه وعلی شیبه وولید را امان ندادند وهردو را از پا درآورده بخون نشاندند سپس بکمك عبیده که عتبه براو دست یافته بود شتافتند و این پیش آمد باعث شد که دو گروه روبرو شوند واین حادثه در بامداد روز آدینه هفدهم ماه رمضان رخ داد .

آتش جنك درگیر شد .

محمد در دل معرکه جای داشت مسلمانان با اینکه از قریش کمتر بودند به آنها حمله ور شدند . نیروی ایمان پشتیبان مسلمانان بود وباکمی عده آنهارا برمشرکان فیروزی داد . کشتگان قریش راجمع کردند وچاهی بکندند وهمه را در آن بریختند ودفن کردند .

مسلمانان آنشب را در میدان جنك بجمع آوری غنیمت ها ونگهبانی اسیران گزرانیدند هنگام شب پیغمبر راجع بفتح وپیروزی خود وشکست مکیان تفکر مینمود ویارانش در دل شب می شنیدند که میگفت :

وباطن ایشان برسد .)

(۲۱) ومرتعذیب ایشانرا گرزهاباشددردست‌زبانیه‌از آهن

(۲۲) هرگاه که کفار خواهند آنکه بیرون آیند از آتش‌ازجهت غمی که ایشان را در یافته باشد باز گردانیده شوند بدان گرز ها در دوزخ (یعنی چون بکنارهٔ دوزخ رسند بخروج نزدیك شوند زبانیه گرز بر سرایشان می‌زنند وباز میگردانند بدرکات)ومیگویند .

(۲۳) وبچشید عذاب آتش سوزنده ، بتحقیق که خدای در آرد آنانرا که گرویدند بخدا ورسول و کردند عملهای شایسته ، در بوستانهاکه میرود از زیرمساکن وقصور آن‌جویها ، آراسته گردانند وپیرایه بندند ایشانرا در بهشت بدست آنها از زر و بیارایند ایشانرا

ای ساکنان چاه ، ای عتبةبن ربیعه ، ای شیبةبن ربیعه ،ای امیة بن‌خلف ، ای ابوجهل....؟

بدینطریق تمام آنها را که در چاه مدفون شده بودند یکایك میشمرد ومیفرمود آیا آنچه‌راکه‌خداهابشما وعده داده بودند یافتید ؟ زیرا من آنچه را خدایم بمن وعده داده بود مطابق راقع یافتم .

مسلمانان گفتند : آیا با مردگان گفتگو میکنی ؟ پاسخ داد : آنها مانند شما گفتار مرامیشنوند اما بجواب دادن توانا نیستند .

فتح وپیروزی مسلمانان درغزوهٔ بدر تاثیر شگرفی‌بجای گذاشت ومسلمانان چیره‌تر شدند ولی قریش خودرا برای انتقام آماده‌میکردند تاجنك‌احدپیش آمددر جنك احدفتح‌نصیب‌مکیان شدشکست‌نه‌بهره‌مسلمانان

نخست مسلمانان دشمن راشکست دادند ولی آنراتعاقب نکردند وقتی که مسلمانان سرگرم جمع‌آوری غنائم بودند دشمن‌حمله‌ور شد وبرسپاه اسلام شکست‌افتاد .

حمزه دراین جنك کشته شد و از کشته شدنا و پیغمبر بسیار غمگین شد دو دندان پیغمبر در این جنك شکست .

ومروارید وجامها که بپوشند ایشان دربهشت‌ازابریشم‌خالص است .

در خبر آمده که هرکه حریر بوشد در دنیا نپوشد آنرا در آخرت مراد این امت‌اند که لبس حریر برایشان حرام است .

(۲۴) وراه نموده‌شدند مؤمنان بپاکیزه‌ازقول (یعنی‌بسخنی(۱) پاك راه نمایند ایشانرا در آخرت وآن چنان باشد که چون نظر ایشان ببهشت افتد گویند الحمدلله‌الذی‌هدینالهذا وچون درآیند برزبان رانند که الحمدلله الذی اذهب‌عناالحزن وچون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمدلله‌الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که‌در بهشت لغو وفحش وباطل نگویند و نشنوند لایسمعون‌فیهالغواولاتاثیماً

(۱) واکثر مفسران برآنند که ایشان‌راه‌یافته‌اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمهٔ شهادت‌است(یاقرآن یااستغفار)

سلمی رحمة‌الله علیه آورده که قول طیب ذکرالله است یا نصیحت مسلمانان و گفته‌اند ارشاد مریدانست یا دعاء مؤمنان یا امر معروف ونهی منکر .

در**لطایف قشیری** مذکوراست که قول طیب آنستکه صادر شود ازدل خالص وسر صافی ومقترن بود برضای حضرت‌الهی

در **کشف‌الاسرار** فرموده که کلام پاکیزه آنست که‌ازدعوی پاك باشد وازعجب دور وبه‌نیاز نزدیك .

سهل‌تستری (۲) رحمة‌الله فرموده که : « درین کلام نظر

۱ـ آیه ۲۳ اینست : « ان‌الله‌یدخل‌الذین‌آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من‌تحتهاالانهار یحلون‌فیها من اساور من‌ذهب ولؤلؤاً و لباسهم فیها حریر » ۲ : « وهدوا الطیب من القول و هدوا الی صراط‌الحمید .

کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم وهیچ عجایب صعبتر از دعوی نیافتم .

نظم

ایمن آباداست این راه نیـاز | ترك نازش گیر و بااین ره‌بساز

روتوترك دعوی و دعوت‌بگو | راه حق‌از کبرواز نخوت مجو

وراه یافته شده‌اند اهل ایمان ، راه‌خداوند ستوده که آن‌دین اسلام‌است .

(۲۵) بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا ورسول وباز میدارند از راه خدای (یعنی مردم‌را ازاطاعت منع کنند) و از طواف مسجد حرام (بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر واصحاب را از طواف خانه ومسجد باز داشتند)

، آن مسجدیکه ساختیم اورا برای مردمان و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی،یکسانست مقیم دراو وآینده (یعنی غریب و شهری درقضای مناسك حج واداء لوازم تعظیم‌خانه مساوی‌اند یا درقبله یادر ایمن بودن درو وبدین‌قول مراد ازمسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است .

وبقول امام اعظم و امام محمد حنبل مراد از مسجد همه حرم است و هم بیوت سکنهٔ مکه و در نزول منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج ومعتمر درموسم بهرمنزل که‌خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت‌را اخراج نکنند واز **فاروق** منقول‌است که درموسم منادی فرموده که درهای سراهای مکه در نه‌بندند تا آیندگان هرجا خواهند فرود آیند .

وهرکه خواهد درحرم میل کردن از حق و الحاد در حرم بقولی استحلال حرام‌است وگفته‌اند آنچه منهی‌عنه است حتی‌دشنام دادن خادم و در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علماء برانند که

ارادهٔ گناه درحرم موجب استحقاق عذابست وهرکه قصد گناهی کند درغیر حرم اگر بفعل آرد سیئه برو نویسند و اگر نی ، نی ، الا درحرم که اگر اندیشه گناهی کند بی‌آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بروی نویسند .

ابن مسعود فرموده که اگر کسی درعدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه‌نماید که‌کسی را در مکه بکشد بظلم از عذاب الیم خواهد چشید .

امام علم‌الهدی: رحمةالله علیه فرموده که‌چون مکه محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چنانچه نمازی درو با چند نمازدر غیر او برابر است پس جزای مساوی نیز درو کلی ترست از سایر مواضع جنس آن‌که دراول آیت گذشته محذوف‌است تقدیرش‌آنکه آنکسان هلاك شدند بازیان‌کار گشتند .

(۲۶) و یاد کن چون مبین و معین گردانیدیم برای ابراهیم خلیل جای خانه کعبه را دروقت ساختن به آنکه ابری فرستادیم تـا سایه کرد بران مقدار زمین که خانه بود یابادی بر انگیختیم تابدان اندازه زمین‌را برفت واو خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی آنکه شرك میاور وانباز مگیر بمن چیزیرا که من ازشریك منزه و مقدس وپاك گردان خانهٔ مرا ازبتان وچیزهای ناشایست‌برای طواف کنندگان گردا گرد وی از آفاقیان و برای استادگـان (یعنی مقیمان بلد و گفته‌اند برای بپا استادگان درنماز ها و رکوع و سجود کنندگان (یعنی خانهٔ کعبه‌را ازاقذار وانجاس پاك‌ساز تا ویرا طواف کنند و درو نماز گزارند)

و این قول بلسان اهل علم‌است اما بزبان اهل اشارت میفرماید

۱ـ «واذ بوانا لابراهیم مکان البیت لاتشرك بی‌شیأ وطهربیتی للطائفین والقائمین والرکع السجود» .

دل خودرا که‌دار الملك كبریاى من است ازهمه چیزپاك كن وغیربرابدوراه
مده كه او پیمانهٔ شراب محبت ماست :

القلوب او انی‌الله فی‌الارض فاحب‌الاوانی الی‌الله اصفاها

وحی آمد بداود که‌برای من خانهٔ پاك ساز كه‌نظر عظمت من بوی
فرود آید او گفت : وای بیت یسعك ؟

كدام خانه‌است كه‌عظمت وجلال ترا شاید ؟

فرمود که دل بندهٔ من است ، داود فرمود که او را چگونه
پاك گردانم ؟

گفت آتش عشق در دل زن تا هر چه غیر ماست همه را
بسوزاند !

بیت

خوش آن آتش كه دردل بر فروزد
بجز حق هر چه پیش آید بسوزد

چون ابراهیم خانهٔ كعبه‌را تمام كرد وحی آمد كه مردمان
را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم فرمود كه آواز من بكجا رسد ؟
خطاب رسید كه از تو ندا كردن وازمن رسانیدن پس خلیل
درمقام یابر كوه ابوقبیس برخاست وندا كرد كه‌ای مردمان خدای‌حج
خانهٔ كعبه بر شما نوشت و شمارا بدان میخواند اجابت كنید حق
سبحانه آواز اورا بذرات ذریات رسانید وهمه را صدای دعوت او
شنوانید و هر كه در علم‌الله بود كه حج گذارد بجواب **لبیك
اللهم لبیك** مبادرت فرمود و قصهٔ تاذین خلیل اینست كه‌حق‌سبحانه
فرمود كه :

(۲۷) وندا درده ای‌ابراهیم ، درمیان مردمان و بخوان ایشانرا
بحج خانهٔ خدای و در عین‌المعانی گفته است كه این امر متوجه

حضرت پیغمبراست میفرماید كه خبرده مردمانرا از وجوب حج تا
بیایند بتو مردمان پیادگان وسواران بر هرشتری لاغرشدهٔ نزار گشته
كه بجد تمام می آیند آن شتران ازهر راه دور (یعنی تو دعوت
كن كه سواره و پیاده بحج خواهند آمد) .

(۲۸) تا حاضر شوند نزدیك منفعتها كه مر ایشانراست (یعنی
منافع دینی‌و دنیوی برسند) و یاد كنند نام خدایرا (یعنی لبیك
گویند) در روزهای دانسته شده كه ایام عشره است از ذی‌الحجه.
قول فقها آنست كه نام خدای برید در ایام نحر و تشریق بر ذبح
آنچه روزی داده‌است ایشانرا از بسته زبانان انعام (یعنی شتر وگاو
وگوسفند) مراد قربانیست كه بنام خدای كشند كفار بنام‌بت‌قربانی
میكردند واز گوشت قربانی نمیخوردند وحق سبحانه فرمود مؤمنان
را كه بنام من قربان كنید ، پس بخورید از گوشت آن این امر
اباحت‌است‌ودر قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربانی‌در كفارتی‌باشد
یا جبرنقصانی‌صاحب‌قربان‌را خوردن آن جایز نباشد وبخورانید از آن
قربانی درماندهٔ محنت‌كشیدهٔ فقیر تنك دست‌را .

(۲۹) پس تا بگذارند حاجتهای خودرا یا بجای آرند مناسك
حج‌را یا زائل گردانند و سخ لوث را از خود بگرفتن موی لب‌و
چیدن ناخن و مانند آن تا وفا كنند بنذر های خود از

آیات ۲۸ و ۲۹ اینست : واذن فی‌الناس بالحج یأتوك رجالا
وعلی كل ضامر یاتین من كل فج عمیق * لیشهدوا منافع لهم ویذكروا
اسم‌الله فی ایام معلومات علی مارزقهم من بهیمة الانعام فكلوا منها و
اطعموا البائس الفقیر ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم و الیطوفوا بالبیت
العتیق »

نیکوئیها وتا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بخانهٔ آزاد از تملك مردمان یا از تسلط جباران یا خانهٔ قدیم که متعبد اول اوست (واو خانه کعبه است)

(۳۰) آنچه گفته شد ازاعمال واحکام حج دین خدایست و هر که بزرك دارد احکام خدایرا که هتك حرمت او روا نیست ، پس آن بزرکوارست ، بهترست مر اورا ، نزدیك پروردگار او از جهت پاداش وحلال کرده شد ، مر شمارا چهار پایان ، مگر آنکه خوانده شده است ، برشما تحریم آنکه مردارست و گوشت خوك و جز آن ، پس بیکسو روید از پلیدی ، از بتان که عین رجسند و اجتناب کنید ازسخن دروغ که اتخاذ شرکا است یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آید ودل بااو موافق نبود .

(۳۱) درحالتیکه مخلص باشید مر خدایرا بدین که او اسلام است نه شرك آرندگان بوی و هر که شرك آرد بخدای ، پس همچنانست که گویا درافتاد ازآسمان برروی زمین وهلاك شد ، پس درمیربایند اورا مرغان مردار خوار ازروی زمین واجزاء واعضای او را متفرق و متمزق میسازند یا بزیر افکند اورا باد از موضع مرتفع در جای دور ویا ازفریادرس ودستگیر (۱)

(۱) آیات ۳۵ تا ۳۹ «ذلك ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه واحلت لكم الانعام الا مایتلی علیكم فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور ☆ حنفاء لله غیر مشركین به ومن یشرك بالله فكانما من السماء فتخطفه الطیر اوتهوی به الریح فی مكان سحیق ☆ ذلك ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب ☆ لكم فیها منافع الی اجل مسمی ثم محلها الی البیت العتیق ☆ ولكل امة جعلنا منسكا لیذكروا اسم الله علی

این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هوای نفس اورا پریشان و پایمال سازد یا بادوسوسهٔ شیطان اورا در وادی ضلالت افکند ونابود شود .

ملخص کلام هلاك مشرکانست .

(۳۲) آنست کار که فرمودند از اجتناب اوثان وپرهیز از دروغ وهر که بزرك دارد نشانه‌های خدای را که مناسك حج است یا هدایا وتعظیم هدایا به آنست که فربه باشد وبی‌عیب وگرانبها ، پس بدرستی که بزرك داشت آن از تقوی دلهاست (یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب وتقوی دلها ترسکاری بود از موجبات غضب الهی)

(۳۳) مرشما را در انعام ؛ سودهاست ، از شیر وپشم وموی وسواری وبار کردن زره وزاد تاوقت نام برده که زمان نحر است ، پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی میشود بخانهٔ آزاد از غرقه شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار .

(۳۴) وهر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند ، دادیم قربانی (یعنی فرمودیم بقربانی) تا یاد کنند نام خدایرا برذبح آنچه داد مرایشانرا از بهیمهٔ چهارپایان [یعنی هرامتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما] پس خدای شما وخدای ایشان ، یك خدایست ، پس مراورا گردن نهید وقربان را بشرك آمیخته مسازید وبشارت ده ای محمد فروتنان‌را ببزرگی آن سرایا یا ترسکاران را برحمت بی منتهی .

سلمی رحمة‌الله فرموده که مژده ده مشتاقانرا بسعادت لقا که هیچ مژدهٔ ازین فرح افزای‌تر نیست .

مارزقهم من بهیمة الانعام فالهكم اله واحد فله اسلموا وبشر المخبتین ☆ الذین اذا ذكر الله وجلت قلوبهم والصابرین علی ما اصابهم والمقیمی الصلوة و مما رزقناهم ینفقون »

پس در صفت مخبتین میگوید :

(۳۵) آنانکه چون یاد کرده شود خدای ، نزدیك ایشان ، بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی وطلوع انوار عظمت جاودانی و خواهند که خود را پروانه‌وار بشعلهٔ شمع جمال بسوزند ودیدهٔ همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بردوزند.

بیت

دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد
ز آتش عشق توجان ودل ماسوخته باد(۱)

پس بانجاح مطلوب مژده ده اینانرا ودیگر صبر کنندگان را و آنچه برایشان رسیده ومیرسد واز تکالیف ومحن وبلای دارندگان نماز را و ادا کنندگان در اوقات آن وآنچه عطا داده‌ایم ایشانرا ، نفقه میکنند در وجوه خیر وصرف مینمایند بمصارف پسندیده .

(۳۶) وشتران وگاوان که برای هدی رانده‌اید ساختیم آنها را (یعنی کشتن آنها مرشمارا) از نشانهای دین خدا ، شمارا در

۱ـ حافظ فرماید :

عاشقانرا گر در آتش مینشاند قهر دوست
تنك چشمم گر نظر برچشمهٔ کوثر کنم

ونیز ازاوست :

آشنایان رهٔ عشق توگر خون بخورند
ناکسم گر بشکایت سوی بیگانه روم

وهم اوراست :

حافظ از جور تو حاشا که بنالد روزی
که از آن روز که دربند توام دلشادم

ودر اینمعنی گفته شده است :

من ومهرتوای صنم ، تو وقهر وجور وستم
زتورنج وغصه‌وغم ، بکشم که‌جای تحمل است (جلالی)

آنها نیکوئیست از منافع دینیه ودنیویه ، پس یاد کنید خدای را ، بر کشتن آن ، در حالتیکه برپا ایستاده باشند ، وشتر را استاده‌ذبح کردن سنت است وبعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لااله‌الاالله‌والله اکبراللهم منك والیك پس چون بیفتد برزمین ، پهلو های مذبوحان وروح ازیشان بیرون رود ، پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است وبخورانید درویش قناعت کنندهٔ ناخواهنده را و سؤآل کنندهٔ خواهنده را .

در زادالمسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر (۱) درویش آفاقی .

همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشانرا ، رام گردانیدیم ایشانرا باوجود قوه و عظم جثه تا می گیرید ومی بندید ومی کشید ، شاید که شما سپاسداری کنید مرخدایرا برنعمتهای او .

آورده‌اند که اهل جاهلیت خون قربانی خود را بردیوار کعبه می‌مالیدند وآنرا سبب تقرب می‌پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نیز همچنان بهمان قاعدهٔ سابقه داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبه‌داشتند حق سبحانه از آن نهی کرد وفرمود که :

۱ ـ آیه اینست : « والبدن جعلناها لکم من شعائرالله لکم فیها خیر فاذکروا اسم‌الله علیها صواف فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها واطعموا القانع والمعتر کذلك سخرنا ها لکم لعلکم تشکرون »

معتر بضم اول وسکون دوم وفتح سوم بمعنی درویش سؤآل کننده وخواهنده باشد . درمثنوی وارد است :

معنی تکبیر اینست ای امیم　کای خدا پیش تو ما قربان شویم
وقت ذبح الله اکبر میکنی　همچنان در ذبح نفس کشتنی
تن چو اسمعیل وجان شد چون خلیل　گرد جان تکبیر برجسم نبیل
کشته کشته من زشهوتهای آز　شد بوسم‌الله بسمل در نماز

(۳۷) «لن ینال الله لحومها ولادماؤها ولکن یناله التقوی منکم کذلك سخرها لکم لتکبروا الله علی ماهدیکم وبشر المحسنین»

نمی رسد بخدای گوشتهای قربانی که بصدقه میدهید ونه خون های ایشان که بوقت قربان می ریزید ولیکن میرسد بمحل قبول وی آنچه مصاحب است باو پرهیزکاری از شما که آن تعظیم است مر امر خداوندرا وتقرب بدو بقربان پسندیده ، همچنانکه یاد کرده شد رام کرد انعام را برای شما تا تکبیر گوئید نزدیك ذبح یا ببزرگی یاد کنید خدای را بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان وبشارت ده نیکوکاران را ببهشت یا بقبول ملاقات .

(۳۸) بدرستیکه خدای باز دارد غائلهٔ مشرکان وفتنهٔ ایشانرا از آنانکه گرویده‌اند (یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی) بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد هر خیانت کننده‌را که در امانت دین خدا خائن است ، ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام [۱] انعام [۲] بدیشان میدهد وبنام بتان قربان میکنند [۳]

در **اسباب نزول** آورده که کفار مکه بدست وزبان در آزار مؤمنان می کوشیدند وهر ساعت از صحابه سر شکسته ودست بسته بحضرت نبوت آمده شکایت می نمودند حضرت رسالت می فرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مأمور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد آواز قتال در رسید واول آیتی که در آن باب نازل شد این بود که :

(۳۹) «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر»

دستوری داده شد کارزار کردن ، مر آنانرا که خواهند کارزار

(۱) ـ انعام : بکسر اول بخششهارا گویند [۲] ـ انعام : بفتح اول چهارپایان (۳) ـ « ان الله یدافع عن الذین آمنوا ان الله لایحب کل خوان کفور »

کنند با کافران بسبب آنکه ستم رسیده شده‌اند وجفای دشمنان بسیار کشیده (وحفص بفتح تا میخواند یعنی آنان‌را که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند) وبدرستیکه خدای تعالی بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند هر آینه تواناست .

(۴۰) آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای خود که بمکه داشتند بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت وچیزی از یشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی مگر آنکه گفتند پروردگار ما خداست ویگانگی او اقرار میکردند . واگر نه دفع کردن خدای بودی مردمانرا بعضی رابر بعضی (یعنی بغلبهٔ مؤمنان بر کافران) هر آینه ویران کرده شدندی باستیلای کافران بر اهل ملل صومعه‌های رهبانان وکلیسهای ترسایان و کنشتهای جهودان و مسجد مسلمانان که همواره یاد کرده میشود در آن مساجد (و گفته‌اند که در جمیع بقاع مذکوره) نام خدای تعالی بسیار وبراستی که یاری دهد خدای، کسیکه دین او را یاری میدهد بتحقیق که خدای تواناست بر نصرت مؤمنان ، غالب است بر همه کس و بر همه چیز وهر کرا خواهد غلبه دهد وخدای درین آیت وعده داد مظلومان صحابه را به نصرت وبدان وفا کرد که اموال ودیار قیاصره واکاسره بر ایشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت مأذونان بقتال میفرماید :

(۴۱) ایشان آنانند که برحمت شامله ، اگر جای دهیم ایشان را در زمین ودستگاه واختیار یابند ، بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وبدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من و بفرمایند به نیکوئی (یعنی آنچه شرعاً وعرفاً آنرا حسن گویند) وباز دارند از زشتی (یعنی آنچه اهل علم وعقل آنرا قبیح شمرند) ومر خدای را است نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که آن خواهد.

نظم

این دولت ومال وهای وهو میخواهد

وان گلشن وباغ وحوض وجو میخواهد

از حق همه کس حال نکو می خواهد

آنست سرانجام که او میخواهد

(۴۲) واگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب مخصوص بتو نیست ، پس بدرستیکه تکذیب کرده‌اند پیش از صنا دید مکه گروه نوح مرنوح را و گروه عاد مرا هود را و گروه ثمود مرصالح را

(۴۳) وگروه ابراهیم مراورا وگروه لوط اورا(۴۴) و اصحاب مدین شعیب را وتکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان اورا تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند ، پس مهلت دادیم مرنا گرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره در آمد . پس بگرفتیم ایشان را بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه ولشگر بموضه وخسف وحجاره وعذاب یوم الظلة وغرقه شدن ، پس چگونه بود ناپسندیدن مرایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان ونعمت را بدل ساختیم بمحنت وزندگی را بهلاکت وعمارت را بخرابی ؟

(۴۵) پس چند دیه وشهر که ما هلاك کردیم آنرا بر اهل آن وحال آنکه آن دیه ستمکار بود (یعنی اهل آن مشرك و ظالم بودند) ، پس آن دیه افتاده است بر سقفهای خود (یعنی اول سقف بنا های آن بیفتاد وپس دیوار ها بر آن فرود آمده) وچند چاه دست باز داشته که اهل آن دیه هلاك شده‌اند و کس نیست که بعمارت آن بپردازد ؟

وچند کوشك بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم ؟

در اکثر تفاسیر معتبر است که این چاه در پایان کوهی بوده به **حضرموت** وقصر مشید برقلة آن کوه ودر **لباب** آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که اورا منذر گویند واصح آنستکه چون قوم ثمود هلاك شدند صالح علی نبینا وعلیه السلام چهار هزار کس از مؤمنان بدیار یمن آمدند و در بعضی از منازل آن ولایت موت بدو حاضر شد وآن را حضر موت نام نهادند واصحاب او جلاس بن سوین یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند ووزارت او بسنجاریب بن سواده دادند وبرسر این چاه که بئر معطله اشاره بدانست قرار گرفتند وقصر مشید ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آباء بر گشتند وبخواری خنظلة بن صفوان را که به پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند ، خدای ایشان را هلاك کرد وچاه ایشان معطل وکوشك ایشان خالی ماند ودر **تیسیر** آورده که پادشاهی کافر بروزیر مسلمانان غضب کرد خواست که اورا بکشد ، وزیر گریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان ودر پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هرچند چاه می کندند آب تلخ بیرون می آمد یکی

آیه ۴۱ و۴۲ و۴۳ و۴۴ و ۴۵ : « الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور * وان یکذبوك فقد کذبت قبلهم قوم نوح وعاد وثمود * وقوم ابراهیم وقوم لوط * واصحاب مدین وکذب موسی فاملیت للکافرین ثم اخذتهم فکیف کان نکیر * فکاین من قریة اهلکناها وهی ظالمة فهی خاویة علی عروشها وبئر معطلة و قصر مشید » .

از رجال الغیب بدیشان رسیده موضعی جهت چاه نشان کرد وچون بکندند آبی درغایت صفا وبنهایت رقت وعذوبت بیرون آمد :

نظم

درمزه چون شیرهٔ شاخ نبات — در خوشی همشیرهٔ آب حیات

ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالا بخشتهای زرونقره برآوردند وبپرستش پروردگار مشغول شدند وبعداز مدتهای متمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه برآمده زنانرا دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند ودیگرباره بشکل پیری زاهد برایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری ازواج از ایشان به اتیان بهائم فرمود وچون این دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق سبحانه حنظله بالحارث بن صفوان را به پیغمبری بریشان فرستاد بدو نگرویدند آب ایشان غائب شد وبعداز وعدهٔ ایمان پیغمبر دعا فرموده آب باز آمد وهم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعداز هفت ماه و هفت روز وهفت ساعت عذاب بدیشان می فرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر ونقره ویاقوت وجواهر مرصع ساختند وبعداز انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند وجبرئیل فرود آمده ایشانرا باکوشك بزمین فرو برده وچاه ایشان مانده است و دود سیاه متعفن برمی آید ودر آن نواحی ناله هلاك شدگان میشنوند .

(۴۶) آیا نرفتند ونمی روند قوم تو وسیر نمی کنند درزمین یمن وشام تا آیات عذاب در مضارع منکران مشاهده کنند وعبرت گیرند پس باشد ایشان را دلها که تعقل کنند به آن چیزی را که سبب استبصار یا مؤدی باعتبار باشد ؟ یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بدان چیز های امم ماضیه ووقایع ایشانرا ؟ پس قصه اینست که نابینا نمی شنود

دیده های حسی (یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست همه چیز میبینند) ولیکن نا بینا میشوند از مشاهدهٔ اعتبار آن دلها که هست در سینها یعنی بچشم دل ایشان پوشیده است از مشاهدهٔ گذشتگان لاجرم بدل عبرت نمیگیرند .

مثنوی

چشم دل بگشا ببین بی انتظار — هرطرف آیات قدرت آشکار
چشم سر جز پوست خود چیزی ندید — چشم سر درمغز هرچیزی رسید

(۴۷) و شتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضربن حارث واحزاب وی یعنی تعجیل می نمایند بنزول عذاب موعود وخلاف نخواهد کرد خدای وعدهٔ خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده وبدرستی که روزی از روزهای شما نزدیك پروردگار تو مانند هزار سال است از آنچه میشمرید (یعنی نزدیك خدای تعالی یك روز بهزار سال برابر است زیرا که حکم زمان براو جاری نیست پس وجود وعدم وقلت و کثرت آن نزدیك او یکسان است هرگاه که خواهد عذاب فرستد وبراستعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد .

نظم

تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست — هرچند کنی سعی بجائی نرسد

(۴۸) وچند از دیه ها یعنی اهالی آن که بمحض رحمت رحمانیت مهلت دادیم اهل آنرا بتاخیر عذاب وحال آنکه آن قریه (یعنی مردم دراو ستکار بودند ومهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق باز

آیهٔ ۴۷و۴۸ و ۴۹ « افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب فی الصدور؟ ویستعجلونك بالعذاب فلن یخلف الله وعده وان یوماً عند ربك کالف سنة مماتعدون » وکاین من قریة املیت لها وهی ظالمة ثم اخذتها والی المصیر» .

گردند) پس بگرفتیم ایشان‌را چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا وبسوی من است بازگشت در آخرت وآنجا نیز بجزا خواهند رسید .

(۴۹) بگو ای آدمیان ، بدرستیکه جز این نیست که من مر شما را بیم کننده ام هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم کنم

پس آنانکه گرویدند به آنچه گرویدن بر آن واجب است وکردند طاعتها و نیکوئیها مرایشانراست آمرزش گناهان گذشته وروزی نیکو در حال یعنی روزی بی رنج ومنت یا بهشت در آخرت .

(۵۱) وآنانکه بشتافتند در ابطال آیتهای ما (یعنی قرآن) در حالتیکه پیش گیرندگانند برما بگمان خود یعنی خواهند که از ما درگذرند وپیشی گیرند وعذاب ما از ایشان فوت شود، آن گروه ملازمان درگه جحیم‌اند .

ودر بعضی تفاسیر قصه القای شیطان درامنیت پیغمبر بر وجهی آورده‌اند که مرض اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی وتیسیر ودیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب مدت انوار جمال مؤلفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایجاد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است .

آورده‌اند که چون سورت والنجم (۱) نازل شد سید عالم آن را در مسجد الحرام درمجمع قریش میخواند و درمیان آیتها توقف می‌نمود تا مردم تلقی نموده یادگیرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیة : « افرأیتم اللات والعزی ؟ و منوة الثالثة الاخری » متوقف شد شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که : « تلك الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترجی » حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پروازند وامید شفاعت ایشان می‌توان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل شدند وپنداشتند که حضرت رسالت پناه خواند

(۱) سورهٔ نجم آیهٔ ۱۹ و ۲۰

وبتان ایشان را ستایش کرد لاجرم در آخر سورت که آنحضرت بامؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرك اتفاق نمودند جبرئیل فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت رسانید ودل مبارك پیغمبر بسیار اندوهناك شد و حق سبحانه جهت تسلیت خاطر مبارك سید عالم آیت فرستاد :

(۵۲) « وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبیّ الا اذا تمنّی القی الشیطانُ فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم »

ونفرستادیم ما پیش از فرستادن تو ، هیچ رسولی ونه نبی (و فرق میان نبی ورسول آنستکه رسول صاحب شریعت است ونبی تابع او در آن شرع چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد وهم چنین یوشع وموسی و شمعون وعیسی یا رسول داعی است بشریعت خاص ونبی عام است وشامل مراو را ودیگریرا که مقرر شرع سابق باشد نبی عام است از رسول و گفته اند رسول آنستکه جمع کند معجزه را با کتابیکه منزل باشد برو و نبی که غیر رسول بود آنستکه کتاب برو نازل نبود و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید ونبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند وبر هر تقدیر میفرماید که هیچ نبی و رسول نفرستادیم مگر چون تلاوت کرد بیفکند شیطان آنچیزی‌را که القا میکند ، نزدیك تلاوت او آنچه حق است چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطانیکه او را ابیض گویند او از آنحضرت این کلمات برخواند وجمعی گمان بردند که آن تلاوت پیغمبر است ، پس زایل و باطل گرداند خدای تعالی آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ، پس ثابت کند خدای آتیهای خود را که پیغمبر میخواند و خدای تعالی داناست باحوال مردمان ، حکم کننده بحق بریشان .

(۵۳) والقا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیاء تا گرداند خدای تعالی آنچیزی را که القا میکندشیطان آزمایشی وابتلائی مر آنانرا که دردلهایشان بیماری شك وتردداست (یعنی منافقان) مرآنانرا که سخت است دلهای ایشان [یعنی کافران] . مراد آنستکه منافق ومشرك از القای شیطان در شك وحیرت افتند وبدرستیکه ستمکاران[یعنی این دو گروه وضع مظهر بموقع مضمر حکم‌است بریشان بظلم یعنی فرقه کفر واهل نفاق] هرآینه در خلاف دور و دراز و ستیزه و عناد بی‌پایانند (۱)

[۵۴] ودیگر القا برای آنستکه بدانند آنانکه داده شده‌اند علم را [یعنی اهل دانش بدانند] آنکه قرآن حق است نازل از پروردگار تو وشیطان را مجال تصرف نیست ، پس ایمان آرند به قرآن ، پس نرم شود برای توآن دلهای ایشان واحکام آنرا قبول کنند وبتحقیق که خدای راه نماینده است آنانرا که گرویده‌اند بسوی راه راست [یعنی هرچه برمؤمنان مشکل گردد حق سبحانه ایشان را راه نماید بنظر صحیح وفکر سلیم تا زود بمقصد رسند]

[۵۵] و همیشه باشند آنانکه نگرویده‌اند ، درشك از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار میگفتند که چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شك‌اند تا وقتیکه بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است ناگهان یا بیایدبدیشان عقاب روزی که نسل ایشان براُفتد چون روز بدرود گفته‌اند روز عقیم قیامت است که بعداز او روزی نخواهد بود .

[۵۶] پادشاهی وفرماندهی آنروزخدای‌راست بی‌مدعی‌ومنازعی یعنی امروز ملوك وسلاطین را دعوی سلطنت وملك‌داری هست‌درآن

۱ - آیه اینست « ولیعلم‌الذین اوتواالعلم انه‌الحق من ربك فیؤمنوابه فتخبت له قلوبهم و ان‌الله‌لهادی‌الذین آمنوا الی‌صراط مستقیم »

روز کمر تکبر از میان متجبران بگشانید وتاج تجبر از سرخسروان بربایند ودعوی‌ها منقطع و گمانها مرتفع گردد ، مالك ملك رخت تخیلات وتصورات ملوك را در قعر دریای عدم افکند ورسوم توهمات وتفکرات سلاطین را به صدمت لمن‌الملك در هم شکند همه را جز اظهار عبودیت واقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد :

بیت

آنسر که صیت افسرش ازچرخ برگذشت
روزی بر آستانهٔ او خاك در شود

وچون مالك ملك حقیقی ظاهر گردد حکم کند بی‌شرکت کسی میان بندگان از مؤمن وکافر ، پس آنانکه گرویدند وعملهای ستوده کردند در نعمتهای بوستانها با ناز ونعمت اند بیرنج ومحنت .

[۵۷] وآنانکه نگرویدند وتکذیب کردند آیتهای‌مارا ، پس آن گروه مرایشانراست عذاب خوارکننده ورسواسازنده .

[۵۸] و آنانکه ، هجرت کردند واز دیار خود ببریدند در طاعت خدای واز برای طلب رضای وی ، پس کشته شدند درجهاد با دشمنان دین یا بمردند شربت شهادت‌ناچشیده ، هرآینه روزی‌دهد خدا ایشانرا روزی نیکوکه نعیم بهشت است نه تعبی‌رسد درتحصیل آن ونه علتی بود در تناول آن ونه دغدغه انقطاع باشد درآن ،

آورده‌اند که بعضی از صحابه رضوان‌الله علیهم‌اجمعین گفتند یا رسول‌الله ما باجمعی ازبرادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند وبعطیات الهی اختصاص می‌یابند اگر ما نمیریم وشهید نشویم‌حال ماچون باشد این آیت فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق‌اند همه را رزق حسن خواهد داد و بدرستیکه خدای هرآینه اوست بهترین روزی دهندگان که بیحساب میدهد .

(۵۹) هرآینه درآوردایشان‌را بهشت درآوردنی که بپسندند

آنرا یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد وبتعظیم تمام ببهشت درآرند وبدهند : « مالا عین‌رأت ولا اذن سمعت ولاقلب بشرت » بدرستیکه خدای داناست باحوال ایشان واعادی باردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده که قومی از مشرکان در آخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند واهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نمودند وگفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند ومسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر ومنصور شدند واین آیت از آن خبر میدهد :

[٦٠] آنست حکم‌الله که گفته شد درباب مؤمن وکافر وهر که عقوبت کند [یعنی با مشرکان مقاتله کند] بمانند آنکه باو عقوبتی [یعنی قتال] کرده‌اند [جزا را برای ازدواج عقوبت میگویند] پس ستم کرده شد براو یعنی معاودت کند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است ، هرآینه نصرت دهد خدای اورا ، بتحقیق خدای تعالی عفو کننده است ، آمرزنده مر منتقم را تعریض است است به آنکه عفو از انتقام بهتر است ولمن صبر وغفران ذلك لمن عزم الامور .

صاحب موضح فرماید که حکم آیة در بیان جراحاتست یعنی کسی‌را که مجروح ساختند واو در برابر جارح خودرا مجروح گردانید و دیگر باره بازای این جرح برمجروح اول اعاده جرح کردند حق سبحانه وتعالی اورا یاری کند ،

[٦١] آن نصرت مظلوم را بسبب آنستکه خدای تعالی قادر است برآنکه چیزی را برچیزی غالب گرداند و از جمله آنکه در

آیة ٦٠ و ٦١ : « ذلك ومن عاقب بمثل ماعوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله ان‌الله لعفو غفور * ذلك بان‌الله یولج اللیل فی‌النهار ویولج النهار فی‌اللیل وان‌الله سمیع بصیر »

می‌آرد شب‌را در روز وساعت اورا می‌افزاید باظلمت شب را بجای روشنی روز می‌نهد ودر می‌آردروز را درشب و ساعتهای اورا زیاد میسازد یا ضد نهار را بجای ظلمت لیل می آرد و بسبب آنستکه خدای تعالی شنواست قول معاقب را ، بیناست باحوال منتقم .

[٦٢] این وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد به سبب آنستکه خدای ، او است ثابت درنفس خود واجب ، بذات خود وبجهت آنکه آنچه شما می‌پرستید [و حفص بیا میخواند یعنی آنچه میخوانند ومی‌پرستند کافران] بجز خدای ، او است باطل ومعدوم در حد ذات خود .

ودر **احقاف** آورده که اوست موجود بذات خود دیگران اگرچه موجودند وجود ایشان باوست پس‌بنفس خود باطل باشند چه باطل آنستکه موجود نبود چون دعاوی باطل وبدین سبب سیدعالم فرموده که اصدق بیت قاله‌العرب قول لبید (١) :

الا کل شیئی ما خلاالله باطل   وکل نعیم لا محالة زائل

ودر مثنوی فرموده :

این دوئی اوصاف دید احول است
ورنه اول آخر آخر اول است
کل شیی ما خلا الله باطل   ان فضل الله غیم هاطل
ملك ملك او است او خود مالك است
غیر ذاتش کل شیی هالك است

وسبب آنکه خدای ، اوست برتر از همهٔ اشیاء بزرگتراست از نسبت شریك وهمتا .

[٦٣] آیا ندیدی وندانستی [استفهام تقریراست یعنی دانستهٔ]؟ آن را که خدای فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی ،

١ - مراجعه شود به جلد اول وص جلد این کتاب

پس گشت زمین (ایراد لفظ مضارع افاده بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب سبز گشته بگیاه پس از پژمردگی وخشگی) بدرستیکه خدای لطف کننده است باینده گان بروبانیدن گیاه تا ایشان را از آن روزی دهد ، دانا است بحال رزق ومرزوق

[۶۴] مراوراست آنچه در آسمانها بود وآنچه در زمینها باشد خالق ومالك همه او است وبدرستیکه خدای هرآینه او است بی نیاز در حد ذات خود از همه اشیأ ، ستوده و ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات وافعال خود .

[۶۵] آیا ندانستی (یعنی دانستی) آنکه خدای تعالی رام کرد برای شما آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود به آن انسان و مسخر گردانید مرشما را کشتی ، میرود در دریا بفرمان او ونگاه میدارد خدای آسمانرا از آنکه بیفتد برزمین مگر بفرمان او یعنی هرگاه که حق سبحانه فتادن او خواهد بیفتد ، بدرستیکه خدای تعالی بمردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع برایشان گشود و انواع مضار از ایشان دفع فرمود ،

[۶۶] واوست آنکس که زنده کرد مرشما را بعداز آنکه نطفه بودید مرده ، پس بمیراند شما را چون اجل رسد ، پس زنده گرداند شما را روز قیامت ، بدرستیکه هرآینه ناسپاسی است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فروگذارد .

[۶۷] مر هرگروهی را از اهل ملل معین ساختیم دینی و شریعتی که بامر ما ایشان پذیرندهٔ آن دین اند ، پس باید که نزاع

آیهٔ ۶۳ و۶۴: « الم تر ان الله انزل فی السماء ماء فتصبح الارض مخضرة ان الله لطیف خبیر ؟* له مافی السموات وما فی الارض وان الله لهوالغنی الحمید » .

نکنند سایر ارباب ادیان با تو در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توانکرد .

مصرع

در نور آفتاب چه جای تامل است ؟

بخوان مرمردمان را بتوحید وعبادت آفریدگار خود (۶۸) بدرستی که تو براه راستی واگر خصومت ورزند با تو وجدال کنند وحال آنکه حق ظاهر شده و حجة لازم گشته . پس بگو خدای داناتر است به آنچه میکنید از قتال و جدال و بران شما را جزا خواهد داد .

در زادالمسیر فرموده که این آیت به آیت السیف منسوخ است (۶۹) خدای حکم کند میان مومنان از شما و کافران روز رستخیز در آنچه هستید شما که مومن را بدرجات ثواب برآرد و مشرك را در درکات عقاب افکند .

(۷۰) آیا ندانستی (یعنی دانستی) ؟ آنرا که خدای میداند آنچه در آسمانست از عجائب علویات وآنچه در زمین است از غرائب سفلیات وهیچ چیز براو پوشیده نیست بدرستیکه همه آنچه درسما وارض باشد نوشته شده در لوح المحفوظ و آن نزدیك اوست ، بدرستیکه علم بهمهٔ اشیاء بر خدای تعالی آسان است چه تعلق علم او بهمهٔ معلومات یکسانست

(۷۱) ومی پرستند کفار مکه بجز خدای آنچیزی را که نفرستاد خدای پرستش او حجتی وبرهانی وعبادت میکنند چیزیرا که نیست مرایشان را به آن چیز دانشی یعنی علم استدلالی ندارند برپرستش ایشان بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند ونیست مشرکانرا هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان .

(۷۲) وچون خوانده شود برکافران آیتهای ما (یعنی قرآن) در حالتیکه آن آیتها روشن است وهویدا بی لبس وتناقض واختلاف و

اختلال ، میشناسی درروهای آنانکه نگرویدند انکار و ناشناخت را یعنی چون قرآن برکافران خوانی اثر کراهت ونفرت در روی ایشان بهبینی از غایت عناد ولجاج که با حق دارند نزدیك باشد که بگیرند از غایت خشم یا بگشایند دستها بزدن آنانکه میخوانند برایشان آیتهای ما را ، بگو آیا شما را خبر میکنم به بدتر از آنکه میخواهید تالیان قرآن : آتش دوزخ است که سختتر ومکروه تر است از خشم و سطوت شما وعده داده است به آن آتش خدای آنانرا که نگرویدند وعده بر آن وجه است که ایشانرا در وی جای دهد وبد موضع باز گشتنی است آتش .

(۷۳) ای مردمان زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را وبیان کرده شده در سورت عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا (۱)

پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در آن تامل کنید بدرستیکه آنانرا که میخوانند بتان وآن سه صد وشصت بتان بودند در حوالی خانه نهاده حق تعالی فرموده که این همه بت که می پرستید بجز خدای نیافریدند مگسی را باوجود صغر جثه واگر چه اجتماع کنند واتفاق نمایند برای آفریدن او واگر برباید مگس ازیشان چیزی را از طیب وعسل که بدان آلوده اند نمیتوانند رهانیدن یعنی باز نمیتوانند ستد آنچیزرا از مگس .

رسم ایشان آن بود که بتان را بعسل و خلوق (۲) می اندودند ودرهای بتخانه بریشان می بستند مگسان از روزن در آمده آنها را میخوردند و بعداز چند روز که اثر طیب و عسل بر آن بتان نبود

۱- سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۴۱ - بقیهٔ آیهٔ بالا اینست « وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لوکانوا یعلمون »

۲- نام گیاهی است معطر وخوشبو .

شادمانی می نمودند که الههٔ ما اینها را خورده اند حق سبحانه از عجز وضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادرند و نه بر دفع ایشان از خود ، سست شد جوینده یعنی بت که نتواند ستد آنچه مگس از او ربوده وسست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند از او استرداد کنند وعاجزند پرستنده وپرستیده (یعنی مشرك وصنم)

نظم

عاجزان که عاجزان را بنده اند | چون فتد کاری زهم شرمنده اند
عجز و امکان لازم یکدیگرند | پس همه خلقان زهم عاجزترند
قوت از حق است وقوت حق اوست | آن او مغز است وآن خلق پوست

آورده اند که مالك بن ضیف وکعب بن اشرف باجمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را شش روز آفرید ومانده شد پس هفتم که روز شنبه است برای استراحت برپشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۷٤) نشناختند یهود خدایرا سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم که رنج وتعب را برو نسبت دادند وقولی آنست که آیت در شان مشرکانست میفرماید که ایشان خدایرا چنانچه باید ندانستند که بدو شرك آوردند وجمادات را الهه نام نهادند .

محققان برآنند که چنانچه اهل شرك او را بحق المعرفة نشناختند اهل علم نیز بالحقیقه بمعرفت او راه نبردند زیرا که دور باش ولا یحیطون به علماً کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و بسبب هویت خود هیچ راه برو راهنما را راه نمیدهد

شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که: «لایعرف حق قدره الاهو » اورا جزاو نداند وبسر معرفت او پی نبرد ومیان اوو ما سوی او بهیچ نوعی نسبتی نیست تا در طریق معرفتش عروج تواند

کردو معرفت بی‌مناسبت از قبیل محالاتست ما للطین و رب‌اللعالمین

مصرع

چه نسبت خاك را باحضرت پاك ؟

بدرستیکه خدای تعالی هرآینه تواناست برخلق اشیا ، غالبست برهمه چیزها .

(۷۵) خدای تعالی برمیگزیند از فرشتگان فرستادگان که واسطه باشند میان وی وپیغمبران وی برسانیدن وحی وبرمیگزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند بوی بتحقیق که خدای‌تعالی شنواست مقالهٔ پیغمبرانرا در وقت تبلیغ ، بینا بحال امت او در ردو قبول دعوت .

(۷۶) میداند آنچه در پیش آدمیانست (یعنی عمل‌ها که کرده‌اند) و آنچه در پس ایشانست (یعنی کارها که خواهند کرد) وبسوی خدای باز گردانیده میشود کارها .

(۷۷) ای کسانیکه گرویده‌اید ، رکوع و سجود کنید در نماز .

در اول اسلام در نمازهمین قعود وقیام بوده بدین آیت رکوع وسجود داخل شده و گویند معنی آیت اینست که‌نماز گذارید تعبیر کرد از صلوة برکوع وسجود که‌دو رکن اعظم استاز آن ولهذا امام مالك وامام اعظم در این آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع وسجود باهم ایمای میکند به آنکه مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد سجده میکنند و میگویند ظاهراً امر سجود هست و در حدیثی نیز آمده که « فضلت سورة‌الحج بسجدتین من لم یسجد هما فلا یقراهما »

این سجده مختلف فیه است وبمذهب شافعی سجدهٔ هفتم باشد از سجدات قرآن وحضرت شیخ قدس سره این سجده را سجدهٔ -

الفلاح گفته وفعل خیررا که بعداز این مذکور میگردد حمل‌میکنند بر مبادرت بسجود .

وبپرستید آفریدگار خود را و بکنید نیکوئی یعنی عملیکه پسندیده باشد در شرع شاید که رستگار شوید یا بمقصود و مطلوب برسید .

(۷۸) وجهاد کنید در راه خدا ، چنانچه‌سزاوار جهاد باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص وجهاد دواست یکی بادشمنان ظاهرچون أهل شرك وبغی ودیگر با اعادی باطن چون نفس و هوی چنانچه حضرت رسالت پناه بعداز رجوع از غزوهٔ تبوك فرمود که :

« رجعنا من‌جهادالاصغر الی جهادالاکبر » (۱)

نظم

ای شهان کشتیم ما خصم برون　　ماند ازو خصمی بتردر اندرون
کشتن این کارعقل وهوش نیست　　شیرباطن سخرهٔ خرگوش نیست

واز اینست که **امام قشیری** فرمود که حق جهاد آن است که یك چشم زدن از مجاهدات خود باز نایستد زیرا که ازو ایمن نمیتوان بود وبرو اعتمادی نمیتوان کرد و اعدی عدوك نفسك اشاره بدین است .

او که خداونداست برگزیده شمارا برای نصرت دین خود و نساخت ومقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی تنك بر شما فرا نگرفت در احکام دین وتکلیف مالایطاق نکرد . وبوقت‌ضرورت رخصتها داد چون قصروتیمم وافطار در مرض وسفر پس پیروی کنید کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم بودند تغلیب کرد ایشانرا برهمهٔ امت باآنکه اوپدر پیغمبرماست و آنحضرت پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد ، خدای تعالی نام نهاد شمارا مسلمانان پیش از قران در کتب منزله و در قرآن نیز یا ابراهیم

تسمیه کرد شما را ومسلمان خواند در زمان خود ودرین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه درقرآن مذکوراست و من ذریتنا امة مسلمة لك پس ملازم دین او باشید تا باشد پیغمبر (یعنی محمد) روز قیامت گواه برشما بقبول دعوت ومتابعت ملت خلیل و تا باشید شما گواهان برمردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان (۱)

پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدا و بدهید زکوة را برای شفقت برخلق خدا و چنگ در زنید بفضل خدا یعنی در مجامع امور خود اعتماد برو کنید ویاری ازو طلبید باکتاب وسنت متمسك شوید .

سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کارخواص ، اما اعتصام بحبل لله وقوف است برسول خدا واوامر و نواهی و اعتصام بالله خلو است از ما سوی حضرت الهی ، اوست یار بندگان و متولی کار درماندگان ، پس نیکو یاریست و نیکو مدد کاری یاری عیبها بوشد و بمددکاری گناهان ببخشد یاری از اوجوی که از یاری در نماند ومددکاری ازوطلب که از مددکاری عاجز نشود .

نظم

ازیاری خلق بگذر ای مرد خدا — یاری طلب آنچنانکه از روی وفا
کار تو تواند که بسازد همه وقت — دست تو تواند که بگیرد همه جا

(۱) پس از آنیکه محمد مردم را بدین اسلام خواند قریش میگفتند این مرد دین تازه وجدیدی آورده که بتان ما را پلید میداند واز آن گذشته تمام شعائر دین نیاکانی ما را زشت میشمرد و از این رو با دین اسلام سخت ضدیت ودشمنی داشتند پیغمبر با خواندن این آیات میخواهد به آنها بفهماند که پدر شما ابراهیم است وابراهیم مسلمان بود ودینی که من بتبلیغ آن کوشا شده‌ام همان عقاید واصولی است که ابراهیم میگفت شما آنهارا ازدست داده وبت پرستی گرائیده‌اید

سورة المؤمنون مکیة وهی مائة وتسع عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

« قد افلح المؤمنون (۱) » بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند مؤمنان .

(۲) آنانکه ایشان در نماز خود ترسکارانند ، چشم برسجده گاه نهاده وبدل بر درگاه مناجات حاضر شده .

آورده‌اند که حضرت پیغمبر بوقت اداء نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجود گماشت .

ودر لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکهٔ معظمه که در خانهٔ مکرم باید نگریست و گفته‌اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بردست راست وچپ او کیست ،

واسطی قدس سره فرموده که خشوع ادای نمازاست لله فی الله بی ملاحظه اغراض واعواض .

ودر بحرالحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنستکه سر به پیش افکند ودیده را از التفات بچپ وراست منع کند ودست راست برچپ نهد وقرائت او ازروی حضور بود ودرباطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند وسر مراقب حق باشد ودر بحر شهود مستغرق گشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال او بگدازد .

محققی فرموده که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت .

قطعه

یار بیزار است از تو تا توئی — اول از خودخویش را بیزار کن

گر زتو یك ذره باقیمانده است خرقه و تسبیح با زنار کن
خوش بترك هردوعالم گیرو رو ذره مندیش و چون عطار کن

(۳) « والذین هم عن‌اللغو معرضون » وآنانکه ایشان از سخن باطل و کردار ناشایست اعراض کنندگانند .

امام قشیری رحمةالله علیه فرموده که هرچه‌برای خدانیست حشو است وآنچه از خدا باز دارد سهو است و آنچه بنده را از آن حظی باشد لهو است وآنچه از خدا نبود لغواست . وحقیقت آن است که لغو چیزی‌را گویند از اقوال وافعال که بهیچ کار نیاید .

(٤) « والذین هم للزکوة فاعلون » وآنانکه ایشان مرزکوة واجب را از مال خود ادا کنندگانند (وگفته‌اند زکوة فطر را با صدقات تطوع‌را)

(٥) « والذین هم لفروجهم حافظون » وآنانکه ایشان مرفرج های خود را نگاهدارندگانند از حرام .

الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین » مگر از زنان خود یا آنکه مالك شده است ایشانرا ، دستهای ایشان(یعنی کنیزکان که ملك یمین‌اند) ، بدرستیکه نگاهداوندگان فروج ملامت کرده شده نیستند بر اتیان ایشان بشرط آنکه درحیض ونفاس‌وروزه واحرام نباشند ودر غیر ماتی بهیچ‌روی نشاید .

(۷) « فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون »
پس آن گروه جویندگان ، ایشان در گذرندگانند از حلال بحرام یا کاملند درستمکاری ، آنکه استمتاع بید خود کند هم ازان گروه است .

(۸) « والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون »وآنانکه ایشان مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بدان امین ساخته باشند از امانات وودایع خلق یا آنچه امانت حق است چون‌نماز وروزه وغسل

جنابت ومرعهد ها راکه باحق وخلق بندند رعایت کنندگانند یعنی به نگاهداشت آن قیام مینمایند

(۹) وآنانکه ایشان بر نماز های خویش محافظت میکنند یعنی برآن اقامت نمود بشرایط و آداب آن در اوقات آن ادا میفرمایند (ذکر صلوة در مبداء و منتهای این اوصاف برای آنست که فلاح مؤمنان است و اشارت به تعظیم شان نماز) آن گروه مؤمنان که جامع این شش صفت اند ایشانند وارثان یعنی سزا وار آن که اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد

(۱۰) آنان که از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلند ترین درجات بهشت است (و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هر یك از مؤمنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلی است منازل مؤمنان از دوزخ اضافت بمنزل کفار کنند و منزل های ایشان در بهشت بر منزلهای مؤمنان افزایند

در زادالمسیر آورده که بهشت بنظر کفار درآرند ومقامهای ایشانرا که اگر ایمان آوردندی آنجا بودندی برایشان نمایند تاحسرت ایشان زیاده شود

بیت

نظراز دوزدرجانان بدان ماند که‌کافررا
بهشت ازدور بنمایند کان سوزدگردارد)

ایشان که وارثان فردوس‌اند دربهشت جاوید مانندگانند

(۱۱) بدرستی که ما آفریده ایم آدمیان را از خلاصه و تفاوت بیرون کشیده شده از گل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمد از گل که آدم است

(۱۲) پس گردانیدیم نسل او را (یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته) در قرار گاهی استوار (یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم)

(۱۳) پس گردانیدیم نطفه سفید را پاره خون سرخ بسته (چهل روز دیگر) پس ساختیم آن خون را نطفه (یعنی مقداری گوشت که بیکبار بخاید گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر) پس ساختیم آن گوشت را استخوان (یا آنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از سه اربعین) پس پوشانیدن استخوان را گوشتی (یعنی برویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات برو) پس بیافریدیم او را آفریدنی دیگر در بطن مادر (یعنی روح در او در دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و مو دادیم و راه پستان برو بگشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیده و بغذا های گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت رسانیدیم) پس بزرگ است خدا که نیکو نگارنده تر نگارندگانست ای عزیز حق سبحانه عرش و کرسی و قلم و لوح و ملائکه

و نجوم و سموات و ارضین بیافریده و ذات مقدس خود را بدین نوع ثنا گفت که بعد از آفرینش انسان فرموده و این دلیل تفضیل و تکریم انسانست

نظم

بر ورق روی تو لطف خدا   آیت حسن است که تحریر کرد

و در مثنوی المعنوی :

ای رخ چون زهره ات شمس الضحی   ای گدای رنگ تو گلگون بها
تاج کرمناست بر فرق سرت   طوق فضلناست آویز برت
هیچ کرمنا شنید این آسمان؟   که شنید این آدمی پرغمان
احسن التقویم در التین بخوان   که کدامین گوهر است از بهر جان
گر بگویم قیمت آن ممتنع   من بسوزم هم بسوزد مستمع

بعضی از اهل وجدان گویند که چون درین آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان فرمود و دانست که اورا زبانی که به ادای مراسم حمدی و ثنائی که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود درستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده گفت : «فتبارك الله احسن الخالقين !!» (۱)

۱ـ آورده اند که عبدالله بن ابی سرح که یکی از نویسندگان وحی بود هنگامی که آیت بالا نزول می یافت چون پیغمبر آیه را تا « ثم انشاه خلقاً آخر » املا فرمود پیش از آنکه بقیه آیت که عبارت باشد از : « فتبارك الله احسن الخالقين » بزبان براند عبدالله بن ابی سرح گفت : « فتبارك الله احسن الخالقين » پیغمبر به عبدالله فرمود که بنویس که آنچه بر زبان تو آمد همان بر من

بقیه در صفحه ۱۸۸

(۱۴) پس شما بعد از آنکه ذکر کردیم از آفرینش شما هر آینه مردگانید یعنی مال حال شما بمرك خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهد چشید

(۱۵) پس بدرستیکه شما روز رستخیز بر انگیخته میشوید برای محاسبه ومجازات

(۱۶) بدرستی که آفریدیم زبر سر شما هفت آسمان طبقه بالای طبقه (تا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان) ونیستم ما ازین مخلوق (که آسمانست) بیخبر که او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاهداریم یا از جمع آفریده‌ها غافل نیستیم بر خیر و شر و نفع و ضرر و کفر وشرك ایشان مطلعیم

(۱۷) و فرو فرستادیم از آسمان آبی بقدر و اندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین (و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که خدایتعالی

بقیه از صفحه ۱۸۷

نازل شده او در خویشتن گفت اگر محمد «ص» پیغمبر است که قرآن برو وحی میکنند من نیز پیغمبرم که این در دل من افکندند و مرتد شد و برخاست از مدینه بمکه گریخت

(نعوذ بالله من الضلاله بعد هدایه بیچاره فکر نکرد که سیم دل او در حالت کوشش وحی اتصالی پیدا کرده بود «م»

پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاد (۱) سیحون که نهر هند است (۲) جیحون که نهر بلخ است

(۳) نهر فرات دجله که نهرین عراقند

(٤) نیل که نهر مصر است را نهارکه ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهة منافع خلق جاری میگرداند و اینست که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم) وبدرستی که ما بر بردن آن آب و زائل ساختن توانائیم چنانچه برانزال آن قادر بودیم

(و گفته اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل فرود آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم تا بوت سکینه و انهار خمس را بآسمان برد و بعد از آن بروی زمین هیچ خیر و برکت نماند)

(۱۹) پس بیافریدیم برای شما بسبب آن آب بوستانها از خرما بنان و تاك (و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طائف به انگور است نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر باشد) مر شما را درین بوستانها میوها بسیار است (غیر تمرو عنب) و از آن بوستان ها یعنی شما روز روع آن میخورید و بدان معیشت حاصل میکنید و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید از کوه سینا (زیتون که جبل موسیع است میان مصر وایلیا و گویند اول درختیکه بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی درخت

زیتون میروید باروغن و نان خورش مرخورندگانرا یعنی درخت زیتون میروید بچیزی که جامع است دهنیت وصبغیت را هم بدان چراغ توان افروخت و هم ازان نان و خورشی توان ساخت)

(۲۱) و بدرستیکه شما راست در چهار پایان (یعنی ابل و بقر و غنم) چیزیکه بدان اعتبار گیرید و به قدرت الهی استدلال نمائید ، می آشامانیم شما را از آنچه در شکم ایشانست (یعنی شیر خالص) و مر شما راست دریشان سود های بسیار که بعضی را سوار میشوید و بعضی را بار میکنید و بعضی را نتایج میستانید و ازپشم وموی ایشان بهره میگیرید و ازیشان میخورید (یعنی از گوشت ایشان تناول میفرمائید یا ازایشان وبسبب ایشان روزی میخورید) (۲۲) وبر آنها (یعنی برشتران) ازیشان درخشکی و بر کشتیهادرتری برداشته میشوید (یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند ، از موضعی به موضعی میبرند) .

(۲۳) و هر آینه ما فرستادیم پیش ازتو نوح را بسوی گروه وی ، پس گفت از روی دعوت ، ای گروه من ، خدایرا پرستش کنید ، نیست شمارا معبودی که مستحق عبادت باشد ، جز وی ، آیا نمی ترسیداز عذاب وی یعنی بترسید وبعبادت غیر او میل مکنید؟ (۱)

آیات ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ « وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها و لکم فیها منافع کثیرة و منها تأکلون * و علیها و علی الفلك تحملون * و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فقال یا قوم اعبدوا اللّٰه مالکم من اله غیره افلا تتقون ؟ »

آیه ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ : « فقال الملؤا الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم و لو شاء اللّٰه

پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویدند از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را (یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدیدند و دعوت نوح علیه السلام مایل دیدند ایشان را تنفیر نموده گفتند نیست این کسی که میخواند بتوحید ما را مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن) می خواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد و شما را تابع و محکوم خود سازد و اگر خواستی خدای تعالی که رسول به بنی آدم فرستد هر آینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی ما نشنودیم این را که آدمی رسول خدای تواند بود بخلقان در میان پدران ما که نخست بوده اند (این سخن را از فرط عناد می گفتند چه در میان ادریس و میان ایشان مدتی مدید نگذشته بود شنیده بودند که از اولاد آدم پیغمبری بود)

(۲٤) نیست او الا مردی که بدو دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد پس انتظار برید و برو چشم دارید تا هنگامی از زمان (یعنی صبر کنید که اندك وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم و یا از جنون بهوش آید و ترك گفتن این سخنان نموده پس کار خویش گیرد

(۲۵) گفت نوح بعد از آنکه نا امید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند

(۲٦) پس باو وحی کردیم آن که بساز کشتی و به نگاهداشت ما (یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی) و بامر ما و تعلیم

ما (یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسازی) پس چون بیاید امر ما بسوارشدن کشتی یانازل شود عذاب ما و بجوشد تنور (یعنی بوقتی که زن تو نان پزد و از میان آتش آب بر آید) پس در آر تو در کشتی از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگر اند دو تا (یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید که بکشتی در نیاورد مگر آنها را که میزایند یا بیضه می نهند) و دیگر در آور در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان را الا آنانکه پیشی گرفته است برو قول ازلی (یعنی هلاك او نوشته شده در لوح‌محفوظ از ایشان که قوم تو اند (یعنی یکی پسر تو کنعان نام و یك زن تو ایله نام که کافر بودند) و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرما در شان آنان که ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند وترا ایذا و تمسخر نمودند بآنکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب غرق شدن بدرستیکه ایشان همه غرق شدگانند بی شك

(۲۷) پس چون بوقت عذاب بر آمدی تو و هر کس با تو است از مؤمنان بر کشتی و راست بنشینی پس بگو همه ستایش ها مر خدای راست که نجات داد ما را از گروه ستمکاران (یعنی مشرکان)

(۲۸) و بگوئی در وقت نشستن بکشتی ای پروردگار من فرود آر مرا بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مؤمنان است (و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخواند و مصدر میمی می‌داند (یعنی فرود آر ما را فرود آوردنی) و تو بهترین فرود

آرندگانی درمنازل

قولی آنستکه امر بدین دعا وقت خروج از کشتی بوده‌واشهر آنستکه بوقت دخول وخروج ابتدعا فرموده.

سلمی ازابوعطا قدس سره نقل میفرماید که منزل مبارك آن منزلیست که درو ازهواجس نفسانی ووساوس شیطانی ایمن باشند وآثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد ، هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن ازهمه منازل افزونتر

نظم

در منزلی که روزی یاری رسیده باشد
با ذره های خاکش داریم مرحبائی (۱)

(۳۰) بدرستیکه درقصه نوح وآنچه باقوام او کرده شد ، هر آینه از نشانها است مراهل عبرت را و بدرستیکه بودیم ما آزماینده مران قوم را وابتلا دهنده ببلای بزرك یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تاحال مصدقان ومکذبان ظاهر گردد.

(۳۱) پس بیافریدیم ازپس قوم نوح، گروه دیگر (یعنی قوم‌عاد وگویند ثمود)

(۳۲) پس فرستادیم درمیان ایشان پیغمبری ازیشان که هود بود یا صالح وگفتیم مران قوم را بزبان رسول ایشان آنکه بپرستید خدایرا ؛ نیست شمارا هیچ خدائی که استحقاق پرستش داشته باشد‌گر

---

۱ - آیات ۳۰ تا ۳۱ : «ان فی ذلك لایات وان کنالمبتلین☆ ثم انشانا من بعدهم قرناً آخرین☆ فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله مالکم من اله غیره افلا تتقون ؟ ☆ و قال الملاء من قومه الذین کفروا و کذبوا بلقاء الاخرة و اترفناهم فی‌الحیوة الدنیا ماهذاالا بشرمثلکم یأکل مما تأکلون ویشرب مما تشربون»

وی آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او (یعنی بپرهیزید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال منمائید) ؟

(۳۳) و گفتند گروه بزرگان از گروه آن رسول، آنانکه نگرویدند ودروغ شمردند دیدن روز قیامت را (یعنی ببعث وحشر ایمان نیاوردند) ونعمت داده بودیم ایشان را در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی، گفتند بعضی کافران نازپرورده که درفراخی عیش وناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که نیست این رسول که بحق دعوت میکند مگر آدمی مثل شما درصفات واحوال بشریت ، میخورد از آنچه شما میخورید ومی آشامید از آنچه شما می آشامید (یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی . نخوردی ونیاشامیدی) .

(۳۴) واگر فرمان برید دراوامرونواهی آدمی راکه مثل شما است بدرستیکه آنگاه شما زیان زدگانید که خودرا مامور ومتبوع خود میسازید ۰

(۳۵) آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر بدرستی آنکه شما چون بمیرید و کهنه شوید وباشید شما خاکی واستخوانی چندمجرد از

آیات ۳۴ تا ۴۱ اینست« ولئن اطعتم بشراً انکم اذاً لخاسرون * ایعد کم انکم اذا متم وکنتم تراباً وعظاماً انکم مخرجون * هیهات هیهات لما توعدون * ان هی الاحیاتنا الدنیا نموت ونحیی ومانحن بمبعثین* ان هو الا رجل افتری علی الله کذباً وما نحن له بمؤمنین * قال رب انصرنی بما کذبون * قال عما قلیل لیصبحن نادمین * فاخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعداً للقوم الظالمین »

گوشت ورگ وپی ، بدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان ۰

(۳۶) چه دور است آنچه وعده داده میشوید از بعث و جزا (یعنی هرگز نباشد) ؟!

(۳۷) نیست زندگی مگر زندگی مادر دنیا ، می میریم وزنده میشویم (یعنی یکی ازما میمیرد ویکی میزاید) ونیستیم ما برانگیختگان وزنده شدگان بعد از مرگ ۰

(۳۸) نیست هود [یاصالح] مگر مردی که برمی بندد برخدا دروغی ومیگوید مرا فرستاده‌اند وشمارا بعد ازمرگ زنده خواهد کرد ونیستیم ماهمه این مردرا گرویدگان درآنچه خبرمیدهد ۰

[۳۹] گفت پیغمبر بعد از استماع قول ویاس او از ایمان قوم ای خدا مرا یاری کن بغالبیت وایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند

[۴۰] گفت خدای تعالی از زمانی قلیل [یعنی اندک زمانی را] گردند کافران ومکذبان پشیمانان ازتکذیب خود

[۴۱] پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل فریادی عظیم کرده که دلهای ایشان بشکافت ومردند وجمعی که این قوم‌راثمود گفتند دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه مرثمود را بوده و آنانکه میگویند قوم‌عاد بوده میگویند درسوره‌اعراف وهود وشعراء بعدازقصه قصه نوح قصه عاد آورده است واینجا نیز بهمان قرینه مرا عاداست و براین قول هر عذابی که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و برهرتقدیر بگرفت‌ایشان را صیحه بحکم قضا یا بوعدهٔ صادق یابااستحقاق ایشان مرعذاب را ، پس گردانید ایشان را چون خاشاك آب آورده [یعنی هلاك کردیم ونابود ساختیم چون خوار وخس و خاشاك که

سیل باطراف افکند وسیاه وکهنه گردد) پس دوری باد از رحمت خدا ، گروه ستمکارانرا

[۴۲] پس پیدا کردیم پس از ایشان قرنهای دیگررا [یعنی بیافریدیم اهل قرونرا چون قوم لوط وشعیب]

[۴۳] پیشی نتوانست گرفت هیچ گروهی بر وقتیکه جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم ونه باز پس مانند از آن

[۴۴] پس فرستادیم مافرستادگان خودرا پی درپی [یعنی یکی در عقب دیگری] هرگاه که آمد بگروهی پیغمبران گروهی، تکذیب کردند اورا وآنچه گفت از توحید ونبوت ونشر و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران ولزوم عادات ناپسندیده [ز دولت تصدیق محروم ماندند پس از پی در آوردیم بعضی را از هلاك کردن [یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم وتاآخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم] وساختیم ایشان را سخنان [یعنی عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان رایاد کنند وبدان مثل زنند]

خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه وار میگویند واگر سخن نیکو ازایشان بماندی به بودی[۱] بزرگی گفته است

تفنى وتبقى عنك احد وثة فاجهد بان تحسن احد وثتك

---

۱ ـ آیات ۴۲ تا ۴٤ « ثم انشئ انامن بعدهم قروناً آخرین ☆ ماتسبق من امة اجلها و ما یستاخروی ☆ ثم ارسلنا رسلنا تترا کلما جاء امة رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضاً و جعلنا هـم احـادیث فعبداً لقوم لایؤمنون »

ودرترجمه آن فرموده‌اند

پس ازتو ابن یمین چون فسانه خواهد ماند

در آن بکوش که نیکو بماند افسانه [۲]

پس دوری باد از رحمت حق مرگروهی را که نمیگروند بانبیاءوتصدیق ایشان نمیکنند

[۴۵] پس فرستادیم موسی وبرادر او هارون را بمعجزه ها و پیغامهای ما وحجتی آشکار یعنی عصا تخصیص کرد اورا جهت آنکه اول معجزهٔ موسی آن بوده وچندمعجزه دیگرچون فرو بردن جادوی ها وشکافتن دریا وروان شدن آب ازسنك بوی تعلق داشت، پس ما موسی وبرادر اورا بمعزات تسع فرستادیم

[۴۶] بسوی فرعون وقوم او وایشان پیغام فرستادند پس سر کشیدند قوم قبط ازایمان ومتابعت پیغمبران وبودند گروهی گردنکش وزبر مردمان بقهر وغلبه

[٤۷] پس گفتند آیا ایمان آریم [یعنی نیاوریم وتصدیق نکنیم] مردو آدمی را که مانند مااند درصفت‌های بشریت وحال آنکه گروه ایشان [یعنی بنی‌اسرائیل] مارا پرستندگانند [یعنی درفرمان ماچون بندگان مرخواجگان را]

۲ـ امیر محمدبن امیر یمین‌الدین طغرائی معروف ومتخلص به ابن یمین در «فریومد» بدنیا آمده‌است ، ابن‌یمین یکی ازبزرگان گویندگان زبان فارسی میباشد . ابن یمین دارای دیوانی بزرك بوده ولیکن درزمان حیاتش مفقود شده ودر قصیده زیبا تاثیر درونی‌خود را ازاین پیش آمد بیان کرده است

دربعضی تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند واو بت میپرستید یا گوساله

[۴۸] پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون را پس گشتند بسبب آن تکذیب از هلاك شدگان [یعنی غرق شدند در بحر قلزم]

[٤٩] وبدرستیکه دادیم موسی راتورات بعد از هلاك فرعون و قوم او ، شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن راه یابند باحکام شریعت

[۵۰] وساختیم قصه پسر مریم [یعنی عیسی] و مادر او را حجتی برقدرت ما یاهریکی را آیتی ساختیم براستدلال، پسررا به آنکه درمهد سخن گفت ومادرا باینکه بی مساس بشری چنان پسر بزاد وجای دادیم مادر وپسر را وقتیکه ازیهود فرار کردند ، باز آوردیم بسوی ربوه اززمین بیت المقدس یادمشق یازمین رمله یافلسطین یامصر وربوه موضعی بوده وخداوند قرار یعنی مستقری که برآن آرام توان گرفت وخداوند آبی ظاهروجاری در **کشاف** از ابوهریره [۱] نقل میکنند که ملازم

ا ـ درجلد دوم این کتاب باز نمودیم که بسیاری او یهودان که بظاهر بدین اسلام گرویده بودند بسیاری ازاخبارواحادیث جعل کرده داخل علم تفسیر ودیگرعلوم اسلامی کردند این کار بزرگترین ضربت کشنده‌بود که بدین اسلام وارد آوردندعلاوه بریهودان که این بزهکاری بزرگرا مرتکب‌شدند اشخاص دیگری چه ازاعراب وچه غیرآنهابراثر دشمنی بادین اسلام وهم گاهگاهی برای اینکه چندنفر را دور خود گرد آورده دکانی برای خود بیارایند بجعل حدیث واخباربرداختند ابوهریره یکی از اشخاصی است که بجعل حدیث متهم میباشد

گیرید ابن رمله فلسطین راکه‌آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده (۱)

آورده‌اند که مریم باپسر و پسرعم خود (یوسف بن ماثان) دوازده سال‌درآن موضع بسربردند وطعام عیسی از بهای ریسمان بود که مادرش میریشت ومیفروخت (۵۱) « یا ایها الرسل من الطیبات و اعملواصالحاً انی‌بماتعملون‌علیم » خطابست بعیسی برسبیل تعظیم میفرماید که بخورید از طعام های پاکیزه وحلال وبکنید کارهای ستوده

در قوت القلوب آورده که اکل طیب را برعمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجه آنست حضرت **شیخ‌الاسلام** فرموده که لقمه تخم است وعمل صالح بر، هرچند تخم پاکتر ، برش بهتر

در**مناهج** آورده‌که هرغذائی که شرع آن را حلال داشته‌است حکم عدالت واستقامت شرع که میزان وحدتست درو سرات کرده پس هرکه آن را تناول نماید اثر عدالتی که از حکم شرع به آن غذا همراه است درنفس وهمه اعضا پیدا آید وحینئذ در ادای‌عبادت نرم ومنقاد شوند«ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکرالله» اشارت برآینست وهرچه شرع آن را حرام کرده باوجه حلت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف ومخالفت شرع به آن غذا است و اگر همه یك

ا ـ آیت ۴۷ و۴۸و۴۹و۵۰: « فقالو انؤمن لبشرین مثلنا و قومها لنا عابدون ☆ فکذبوهما فکانوامن المهلکین ☆ ولقد آتینا موسی الکتاب لعلهم یهتدون وجعلنا ابن مریم وامه اية و آویناهما الی ربوة ذات قرار ومعین »

لقمه باشد همراه بود بررح حکم انحراف آن غذا بنفس واعضا سرایت میکند وآثار طغیان وعصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد ودرحدیث آمده که : « ان الله طیب لایقبل الاطیباً »(۱) صاحب[روضة الانوار] فرموده

« نظم »

دست و دل از زمزم وکوثر بشوی
آب از سر چشمه تقوی بجوی
لقمهٔ که در اصل نبود آن حلال
زو نیفتد مرد الا در ضلال
قطره باران تو چون صاف نیست
گوهر دریای تو شفاف نیست

وگفته اند «یاایها الرسل» خطاست با جمیع انبیاء نه در یکدفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده‌اند بلکه بدان معنی که هر یك از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوداند پس همه درتحت این خطاب داخل باشند وبعضی بر آنند که خطاب باحضرت پیغمبر است و اورا بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه اوست و ذات معلای او جامع فضایل وکمالاتی که باهمه بوده

وقد جمع الرحمن فیك المفاخر

مصرع

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

---

[۱]این آیت دلالت دارد بربطلان رهبانیت ودوری ازخوردن وآشامیدن وآنچه خداحلال ساخته‌است زیرا دراسلام رهبانیت نیست دین اسلام حامی تمدن وناشر آثار مدنیت میباشد

و در موضح فرموده که خطاب بآن حضرت ، میفرماید که امت عالی همت خودرا بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید ، بدرستیکه من بآنچه شما میکنید داناام .

(۵۲) بدرستیکه اینست ملت شما ای رسل ، ملتی یگانه درعقاید و اصول شرایع (یا جماعت شما ای امت محمد ، جماعتی متحدند ، متفق بر ایمان و توحید) و من آفریدگار شماام ، پس ازمن بترسید در مخالفت کلمه .

(۵۳) پس ببریدند وساختند اهل کتاب ، کار دین خودرا در میان یکدیگر پارها یعنی گروه گروه شدند واختلاف کردند ، هر گروهی ازیشان بآنچه نزدیك ایشانست از دین .

(۵٤) پس بگذار ای محمد کافران مکه را در گرداب غفلت وضلالت ایشان ، تاهنگامی که کشته شوند یابمیرند .

(۵۵) آیا می پندارند مشرکان ، آنچه عطا میدهیم ایشان‌را و مدد میکنیم بآن‌چیز ، ازمال و پسران ؟

(۵٦) میشتابیم برای ایشان بآنچیز درنیکوئیها (یعنی گمان میبرند که امداد ماایشان‌را بمال وفرزند مسارعتست ازما برای ایشان درنیکوئی و اعمال ایشان استحقاق آنستکه ما پاداش آن با ایشان نیکوئی کنیم) ، نه چنین است که می‌پندارند بلکه نمیدانند که این امداد ، استدراج است نه مسارعت در خیرات .

(۵۷) و بدرستی آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند (عذاب راخشیة(۱) گفت‌چه آن سبب اینست)

(۵۹) وآنانکه ایشان ، بآیتهای پروردگار خودکه قرآن است یا دلایل قدرت میگروند وآنانکه ایشان بخداوند خود شرك نمی آورند نه شرك جلی ونه‌شرك خفی (۲)

(٦۰) وآنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل

---

(۱) آیه شریفه اینست : « ان‌الذین هم من‌خشیة ربهم مشفقون »
(۲) درنسخه اصل‌این آیه افتاده است .

مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات ومبرات و دلهای ایشان ترسان است که ناگاه خیر ایشان مردود نگردد و میدانند آنکه ایشان بسوی پروردگار خودباز گردندگانند.

(٦١) آن گروه که بدین صفتها موصوفند ، میشتابند درطاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کماقال الله تعالی : « فاتیهم الله ثواب الدنیا » و ایشان بسوی خیرات پیشی گیرندگانند یا سابقند برهمه مردمان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت .

(٦٢) وتکلیف نمیکنیم هیچ تنی را ، مگر بگنجایش او (یعنی بقدرطاقت) ونزدیک ماکتابیست(یعنی لوح محفوظ) که سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع نبود ونوشته است نامهٔ اعمال هرکسی که گواهی دهد بر کردار هر کس وایشان که عاملانند ستمدیده نخواهند شد بافزونی عقاب ونقصان ثواب

(٦٣) بلکه دلهای کفره ، درغفلت وحیرتست ازاین سخن که گفته شد یا ازکتاب حفظه یاقرآن ومرایشانرا است عملهای ناپاک وخطاهای بجز این خطای شرک یعنی شرک . مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که ایشان مرآنرا عمل کنندگانند بحسب قضاء «ولا راد بقضائه» و ایشان در غفلت ومعصیت باشند .

(٦٤) تا وقتیکه بگیریم متنعمان ایشانرا بعذاب جوع یا قتل آنگاه ایشان فریاد درگیرند واستغاثه کنند وماگوئیم :

(٦٥) فریاد مکنید امروز وطمع فریاد رسی مکنید بدرستیکه شما از جهت ما یاری کرده نخواهید شد یا ازعذاب ما ممنوع نخواهید گشت .

(٦٦) بدرستیکه هست آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت خوانده میشود برشما ، پس هستید شما که از شنیدن آن برپاشنهای خودباز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید وکلام من نمیشنوید .

(٦٧) درحالتیکه طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم مینمائید بحرم مکه ومیگوئید ما اهل حرمیم یامستکبرید بر تکذیب قرآن حدیث کنندگان درشب هذیان میگوئید یامیگذارید قرآن را یاپیغمبر را یاخانه را که درحوالی

آن افسانه میگوئید وبدان میتازید وطواف نمیکنید .

(٦٨) آیاتفکر نمیکنید دراعجاز قرآن یا باعجاز لفظ ووضوح معنی تا بدانید که کلام حق است ؟ یا آمد بدیشان از کتاب ورسول آنچه نیامده بود بپدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از کتاب وپیغمبر خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح وابراهیم علیهما السلام را بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را برایشان بر انگیختیم تا عذر نیاورند. قال الله تعالی :« لتنذر قوما ما انذر آبائهم » .

(٦٩) آیانشناختند پیغمبر خود را بامانت وراستی وحلم ووفا وکرم ومروت ونیکو خوئی وکمال علم باوجود عدم تعلم ؟ پس تا ایشان مراورا منکران وناشناسندگان باشند یعنی نه آنستکه نمیشناسند حضرت پیغمبر راتا انکار کنند وگویند بیگانه است ماحقیقت حال اورا نمیدانیم .

(٧٠) یا میگویند دردیوانگی است که سخن او حساب ندارد؛ نه چنین است که ایشان میگویند، بلکه آمد محمد بدیشان ، بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است وبیشتر کافران مرحق را ناخواهانند که مخالف طبع وآرزوی ایشان است. قید اکثر (١) برای آنستکه بعضی از کفار ازشرک توبیخ مردم نمیکردند نه ازروی کراهت حق .

(٧١) واگر پیروی کردی حق سبحانه آرزوهای کافران در وجود الهه یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان وزمین وهر که درآسمان وزمین است ازملائکه وجن وانس و جز آن چنانچه درآیهٔ کریمه : « لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا » گذشت وگفته‌اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی وآسمان وزمین و اهالی آن تباه شدندی بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ نشانست یادبدبهٔ عزت

(١) آیه چنین است : « امیقولون به جنة بل جاءهم بالحق واکثرهم للحق کارهون »

وصیت شرف ایشان درآنست ، پس ایشان از وعـظ خود یا ازآنچه سبب بزرگی ایشان است دردنیا وآخرت روگردانند .

(۷۲) یاآنکه تومیخواهی که‌برداری ازایشان برسالت مزدی تاسبب طمع درمال ایشان ترا مهم دارند برسالت ، پس مزدپروردگار خود توکه روزی وثواب وعقاب است ، بهتر است ازمزد ایشان و خدای تعالی بهترین روزی رسانانست .

(۷۳) وبدرستیکه تو میخوانی ایشان را بیمزدی براه راست که دین اسلام است .

(۷٤) و بدرستیکه آنانکه نمیگروند بسرای دیگر یعنی گمـراهند.

(۷۵) واگر ما ببخشائیم بریشان وبرداریم آنچه بدیشان واقع است از سختی یعنی قحطی که بریشان غلبه کرده ، هر آینه ستیزندگی کنند در سرکشی خود، سرگشته‌میروند وتردد مینمایند ، اگر بلا ازایشان دفع کنیم همچنان آرزوی عناد برکفر وتکذیب ثابت خواهد بود .

نظم

ستیزندگی کار دیو و دد است — ستیزنده را دشمنی باخود است

آورده‌اند که چون ضرر و قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده ومردار مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمده باحضرت پیغمبر گفت نه تـو گمان میبری که رحمت عالمیان واهل مکه بدعاء تو درمانده ، پدران را بشمشیر بکشتی وفرزندان را بآتش گرسنگی بسوختی حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد :

(۷٦) بدرستیکه ما گرفتیم اهل مکه را بعذاب قتـل در روز بدر ، پس فروتنی نکردند مر پروردگار خودرا وتضرع وزاری ننمودند بلکه همچنان برسرکشی ونافرمانی باستادند .

(۷۷) تا بگشادیم بریشان‌دری خداوندان عذاب سخت که آن جوع است وشدت او از قتل و اسر بیشتر است ، آنگاه در آن عـذاب نا امید و فروماندگان و سرگردان تاحد آنکه اغنیاء ایشان طلب عاطفت و مرحمت

می نمایند .

(۷۸) واواست‌آنکه بیافرید وپیدا کرد برای‌شما گوش را تامیشنوید بدان شنودنیها ودیده را تا می‌بینید بآن دیدنیها و دلها را تابدان تفکر میکنید واستدلال مینمائید از مسموعات ومبصرات برقدرت خاطر مبدعات‌و شما اندکی شکر میگذارید چه عهد شکر گذاری آنستکه استعمال کنیداین آلات ادراك را درآنچه مودی‌بشناخت خالق باشد.

(۷۹) واو است آنکه بیافرید شمارا ومنتشر ساخت درزمین وبسوی اواست یعنی بامر اوست‌مخالفت شب وروز .

(۸۰) و اوست آنکه زنده میگرداند ومیمیراند و مراوراست یعنی بامراوست مخالفت شب وروز در ازدیاد وانتقاص ایشان مریکدیگر را ، آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه‌کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آن‌جمله است چه‌جمعی‌را بعداز مردن زنده‌خواهیم ساخت چرا انکار آن میکنید که‌کفار مکه تعقل نکردند ؟

(۸۱) بلکه‌گفتند بی تدبیر و تفکر مانند آنکه‌گفته بودند پیشینیان از کفار .

(۸۲) گفتند آیا چون بمیریم وباشیم خاك واستخوان خالی کهنه‌آیا برانگیخته شدگان شویم ؟

استفهام بر سبیل انکار است وتکرار از تاکید آن یعنی چون خاك گردیم حشر وبعث بما راه ندارد .

(۸۳) وهرآینه وعده داده شدیم ما وپدران ما این سخنان پیش از آمدن محمد یعنی مارا وپدر ومادر را بوعده حشر ونشر تخویف کردند و این وعده راست نشده‌نیست این‌قول مگر افسانه پیشینیان واکاذیب ایشان که درصحایف نوشته‌اند و گذاشته‌اند .

(۸٤) بگو ای محمد مرین منکران‌را که بگوئید ، مرکراست‌زمین وآنکه در ویست از مخلوقات (یعنی مالك‌وخالق زمین کیست وجواب‌دهید مرا) ، اگر هستید که میدانید ؟

(۸۵) زود باشد که بگویند درجواب توکه زمین وآنچه‌درویست ،

مرخدایراست .

مشرکان مکه معترف بودند باینکه آفریدگـار زمین و اهل وی «الله» است ، پس جواب ترا نیز چنین جواب دهند ، بگو آیا پند نمیگیرید ودر نمی یابید که کسیکه اولا قادر باشد برآفریدن زمین ثانیاً ازایجاد واعادهٔ ایشان عاجز نخواهدبود ؟

(۸٦) بگو دیگر بـاره که کیست آفریدگار آسمانهـای هفتگانهٔ با عظمت ورفعت وشکل هیات غریب آن و کیست پروردگارعرش که بزرگترین مخلوقانست ؟

(۸۷) زودباشد که گویند آسمانهای رفیع وعرش عظیم مرخدایراست ورب همه اوست ، بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک چنین خالقی و هم از مخلوقات اورا شریک می سازید .

(۸۸) بگو کیست آنکـه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتـدار اوست ، پادشاهی همه چیزی ودرموضح گوید مضرت ومنفعت همه واو آوازها دهد وبفریاد رسد و نگاهدارد وایمن گرداند ازعـذاب خودهرکرا خواهد و آوازه داده نشود برو یعنی کسی نتواند که کسی را ازعذاب اوایمن گرداند ودرپناه آرد وبزنهار گیرد اگرهستید که بدانید ؟

(۸۹) زودبود که گویند این صفات که توگفتی ، مرخدایراست مالک ملکوت ومجیرهٔ بندگان است ، بگو،پس کجا فریب یافته میشوید وچگونه از راه حق برمیگردید وباوجود ظهور نور توحید وتظاهر دلائـل بر وحدت ملک مجید طریق حق راگذاشته کجا میروید ؟

شعر

ای که بی نفس وهـوی میروی؟ — راه نـه اینست خطـا مـیروی
راه روان،زان ره دیگـر روند — پس تو بدین راه چرا میروی؟
منزل و مقصود درآن جانب است — پس توازاین سو بکجامیروی؟

(۹۰) بلکه آوردیم بدیشان راستی را ازتوحید وعدل و وعدهٔ حشر ونشر وبدرستیکه ایشان دروغ گویندگانند درآنکه تکذیب این قول میکنند

یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی. (۹۱) فرا نگرفت خدای تعالی هیچ فرزندی ونیست بااو هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر اورا شریکی باشد درخدائی وخدای باید که آفریننده بود پس هرآینه شریک او مخلوقی چند باشد ، آن هنگام ببرد آنرا هرخدای که آفریننده بود ودرآن مستقل ومستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدارا ازمخلوق آن دیگر ومشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت وتمیز نیست پس ثابت باشد که با او هیچ خـدای نیست ، «وحده لاشریک له» ودیگر اگر بااو خدای بودی چنانکه گفته شد مخلوق خودرا جدا کردی وملک اواز ملک این ممتاز گشتی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم وهـرآینه برتری جستندی وغلبه خواستندی ، برخی ازاله ازبرخی وباجماع و استقرا معلوم شد که این تحارب وتنازع واقع نیست پس اورا شریک نبود ، پاکست خدا از آنچه وصف میکنند اورا بدان یعنی اتخاذ فرزند وانباز.

(۹۲) اوست دانای پوشیده وآشکارا ، پس بزرگتر وبرتر است از آنچه شریک میگیرند برای او . پس دلخوشی حضرت را از انزال عذاب به مشرکان خبر میدهد ومیفرمایدکه :

(۹۳) بگو ای محمد بطریق دعا ، ای پروردگار من اگر نمـائی مرا یعنی بیشبهه می نمائی آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب دنیا و آخرت .

(۹٤) ای آفریدگار من ، پس مدار مرا درستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز (این سخن بجهت تواضع وشکست نفس است تاتنبیه) بدانکه شومی ظلم تواند که به بیگناهان نیز برسد ومراد ازظلم اینجاشرکست

(۹۵) بدرستیکه ماخداوندیم برآنکه بنمائیم بتوآنچه وعده دادیم ایشان را ازعقوبت ، هرآینه توانائیم اما تاخیر که درآن میرود بسبب آنستکه بعضی ازیشان یااعقاب ایشان ایمان خواهندآورد (۹٦) دفع بکن بخصلتی که درحال آن نکوتر است بدی را . حضرت عزت حبیب خودرا از مکارم اخلاق باتم و

اکمل واشرف واجمل او میفرماید ومیگوید دفع کن بـآنچه نیکوتر است بدی‌را یعنی بعفو ومرحمت ازسر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی دردین نبود یا دور کن جهل سفهاء را ازایشان بحلم خود یا باز دار مردم را ازمعاصی بامر فرمودن ازطاعات یادفع کن شرك‌مشرك‌را بکلمه توحید یا منکررا محوساز بامرمعروف و امام «قشیری» رحمةالله فرموده که دفع کن جفارا بوفا یااشارت را ببشارت قلب یاظلمت خلایق را بنورحقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدا یاطی کن تیه حوادث را بقدم سلوك در طریق معرفت .

نظم

چو طی گشت تیه حوادث ازآنجا　　بملك قدم ران بیك‌حمله محمل
در آن قلزم نور شو غوطه زن　　فرو شوی ازخویشتن‌ظلمت‌ظل
یکی‌خوان،یکی‌دان،یکی گو،یکی‌جو　　سوی‌الله والله زور است‌وباطل

مادانا شویم بآنچه وصف میکنند ترا ازشعروسحر یا بآنچه درصفت ما میگویند ازاتخاذ اولاد وشرکاء (۱)

(۹۷) و بگو ای پروردگار من ، پناه میبرم بتو از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت ومعصیت‌اند یاازدرانداختن ایشان مردمان رابغریب وغرور درمهالك ومهاوی (۹۸) وپناه میبرم بتوای‌آفریدگار من ازآنکه حاضرشوند نزد من بوقت صلوة یازمان تلاوت یا ازآنکه گرد من گردند در همه احوال یاازآنکه مرا رنج رسانند

(۹۹) « حتی‌اذا جاء » (۲) متعلق است به « یصفون » یعنی کفار پیوسته مرا وترا ببدی وصف میکنند تا وقتیکه بیایدیکی ازایشان رامرك بگمراهی خود دانا گردد ومرك را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند

---

(۱) آیه شریفه اینست : « ادفع بالتی هی احسن السیئة نحن اعلم بمایصفون »

(۲) آیه شریفه : « حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب‌ارجعون»

گوید ازروی حسرت ای‌آفریدگار من‌باز گردان مرا بدنیا(صیغهٔ جمع‌برای تعظیم‌مخاطب‌است.امام ثعلبی‌باجمعی ازمفسران‌برانند که خطاب باملك‌الموت و اعوان اوست اول‌بکلمهٔ رب استغاثة مینمایند ازخدای و بکلمه «ارجعون» رجوع‌می نمایند بملائکه که‌باز گردانیدمرا(۱۰۰)شاید که‌من‌بکنم‌عملی‌شایسته‌در آن‌چیز که بگذاشته‌ام که ایمان است یعنی ایمان آورم ودر آن عمل صالح کنم ، [کلا] رداست ازطلب یعنی حاشا که اورا باز گردانند بدرستیکه‌آن درخواست اوسخنی‌است که‌بواسطهٔ‌غلبهٔ‌حسرت‌برو ، او گوبندهٔ‌آنست‌وازپیش مشرکان ، مانعی‌است میان رجعت وایشان‌یعنی‌قبر که‌دراو خواهندبودتاروزی که برانگیخته شوند ازآن(۱۰۱)پس‌چون دمیده شود در صوریعنی‌نفخهٔ ثانیه یاثالثه که نفخهٔ احیاست و قیامت قائم گردد ، پس‌نسبها نباشد میان ایشان درآن‌روز یعنی علقهٔ نسب‌منقطع گردد وهیچ ذی‌رحمی‌را بر کس خود رحم نباشد . « **یوم یفر المرء من‌اخیه وامه و ابیه** » یانسبی که امروزبدان مفاخرت میکنند فردا سبب‌نفع نشود چه درآن‌روز نسبت صحیح باید نه نسب صریح « **ان اکرمکم عندالله اتقیکم** » ونپرسند یکدیگررا ازنسب یا کسی، کسی‌را نپرسد بجهت‌مشغولی بحال خود واین قبل ازمحاسبه باشد و بعد ازآن‌ازحال‌یکدیگرمیپرسند . قال‌الله‌تعالی : « **و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون** » .

(۱۰۲) پس هر کرا گران آیدترازوهای‌او باعمال صالحه چون مؤمنان ، پس آن گروه ایشانندرستگاران ازدرکات ورسیدگان بدرجات (۱۰۳) و هر که‌سبك‌باشد میزانهای‌او بجهت‌آنکه عمل‌صالح‌نکرده باشد چون مشرکان ومنافقان ، پس‌آن گروه آنانند که زیان کردند درنفسهای‌خود یعنی سرمایهٔ عمر بیادغفلت بردادند واستعداد حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند وایشان دردوزخ جاوید ماندگانند .

(۱۰٤) میسوزدروی‌های ایشان‌را آتش‌وایشان درآتش ترشرویان یاازشدت احتراق‌زشت‌رویانند وابوسعیدخدری ازحضرت‌رسالت‌پناه‌درتفسیراین‌آیت‌روایت میکنند که بریان‌سازدروی کافرانرا آتش‌دوزخ‌پس‌برجهدیعنی بالارودلب‌زیرین‌او

بمیان سرش وفروافتد لب زبرین او تابرسد بنافش . ودرموضح آورده که مسافت میان‌شفتین او چهل‌ذراع باشد پس‌حق‌سبحانه گوید ایشان را : (١٠٥) آیا نبود آیتهای من یعنی‌قرآن که در دنیا خوانده میشودبرشماپس بودید که برآن تکذیب میکردید تامستحق این‌عقوبت شدید ؟

(١٠٦) گویندای‌پروردگار ما ، غالب‌شد برما بدبختی مایعنی شقاوتی که برما نوشته‌بودی درلوح محفوظ وبدان حکم کرده یاغالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است برما وبودیم‌ماگروهی گمراهان ازطریق حق.

(١٠٧) ای‌پروردگار مابیرون‌آر مارا ازآتش‌دوزخ تاتدارك حال‌و تلافی‌کار خود کنیم ، پس‌اگر بازگردیم بکفر وتکذیب ، پس بدرستیکه ما ستمکاران باشیم برنفس خود . آخرسخنی که دوزخیان گویند این باشد

(١٠٨) گوید خدای تعالی خاموش باشید دردوزخ وسخن‌مگوئید بامن در خروج یادردفع‌عذاب که‌شما را بیرون نمیبرم یاعذاب ازشمابرنمی‌دارم(١٠٩) بدرستیکه بودند گروهی ازبندگان من‌یعنی درویشان صحابه‌چون‌عمار و بلال وجناب وامثال ایشان که پیوسته میگفتند ای آفریدگارما ، گرویده‌ایم بتو ، پس بیامرز مارا وببخش‌مارا و تو بهتر بخشندگانی (١١٠) پس‌فراگرفتید شما آن‌درویشان‌رامهزوبه‌یعنی کسیکه بااوسخریه کنند وافسوس دارند مراد آنستکه با ایشان استهزاء میکردید تا وقتیکه فراموش گردانید ایشان یعنی فرط اشتغال‌شمابسخریهٔ ایشان‌فراموش‌ساخت برشمایاد کرد من‌وبودیدشما که‌از ایشان میخندید ازروی تکبر وتعظم‌خود وتحقیروتذلیل‌ایشان(١١١) بدرستی که‌من‌جزا میدهم‌ایشان‌را امروز بآنچه‌صبر کردندبرایذاء وآزاروسخریت‌شما ، بدرستیکه ایشانند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است به مطلوب (١١٢) گوید خدای‌تعالی یا فرشته بامراو مرکافران را که شما چنددرنك کردید درزمین وکافران ازروی غفلت وطول امل میگفتند ماهمیشه خواهیم بود دردنیا وفانی نخواهیم شد پس‌بطریق عقاب ازایشان پرسند که چنددرنك داشتید (شمارسالها) یعنی چند سال بودیددردنیا زنده برروی‌زمین ومرده درقبر ؟

(١١٣) گویند که درنك کردیم روزی یاپارهٔ از روز کوتاه شمرند

مدت‌لبث خود را با خلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند و گویند مدت بودن‌ما دردنیا روزی یا مقداری از روزی بوده و ما بیش از این نمیدانیم ، پس‌بپرس ای پرسندهٔ زمان لبث مارا ازشمارندگان یعنی از ملائکهٔ که حفظهٔ اعمال وانفاس مابوده‌اند (١١٤) گوید خدای تعالی درنك نکردید دردنیا مگراند کی باضافات باایام آخرت اگر بدرستیکه‌شما هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندك است (١١٥) آیا می - پنداشتید شما ازفرطِ غفلت آنکه‌ماشمارا آفریده‌ایم بیازی یاازبرای‌بازی و گمان بردید آنکه بسوی ما باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت‌آفریده‌ام ومکافات کردارشمامقرر کرده‌ام . درلطایف‌قشیری مذکوراست که عبث مشغولی باشد بچیزی که ازحق‌بازدارد وخدای مارابرای آن نیافریده وبدان امرنکرده

شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیت میخواند فرمود نی‌نی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیهٔ اوراه‌برند و گفته‌اند که شمارا ببازی‌نیافریده‌ام بلکه برای ظهور نورمحمدی آفریده ام چه درازل مقررشده بود که آن گوهر تابان ازصدف جنس‌انس‌بیرون آید پس اواصل‌است‌وشماچون‌فرع‌اویید (١)

نظم

هفت و نه و چار که برداختند خاص‌پی موکب او ساختند
او است شه وآدمیان جملهٔ خیل اصل وی و جملهٔ عالم طفیل

دربحرالحقایق آورده که شمارا برای‌آن آفریدم تا برمن سود کنید نه جهت‌آنکه من برشما سود کنم‌و گویند ملائکه‌را آفرید تامظهر قدرت باشندوآدمیان‌راخلق کردتامخزن جوهر محبت باشند ودربعضی کتب‌سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیاء را برای شما آفریدم و شما را برای

(١) آیه اینست : « افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون » ؟

خود سر «کنت کنزاً مخفیا» اینجا ظهور تمام‌دارد کما اشار الیه المولوی قدس الله سره :

مثنوی

ای ظهور تو بکلی نور نور / گنج مخفی از تو آمد درظهور
گنج مخفی بدز پری خاك کرد / خاك را تابانتر از افلاك کرد
گنج مخفی بد ز پری جوش کرد / خاك را سلطان اطلس‌پوش کرد
خویش‌را نشناخت مسکین‌آدمی / از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن‌را آدمی ارزان‌فروخت / بوداطلس‌خویش‌را بردلق‌دوخت
ای‌غلامت عقل‌وتدبیراست‌وهوش / توچرائی‌خویش‌را ارزان‌فروش؟

(۱۱۶) پس برتراست‌خدای‌تعالی وبزرگتر از آنکه بعبث بیافریند، پادشاه بسزا، نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او، آفریدگار عرش بزرك باعرش که کریم است خیرات وبرکات او نازل میشود (۱۱۷) و هر که بخواند یعنی بپرستد باخدای بحق خدای دیگر که هیچ حجتی نیست مرپرستنده‌را بپرستش آن‌اله، پس‌جز این‌نیست که حساب عمل‌آنکس ومکافات کردار او نزدیك پروردگار او بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد، بدرستیکه فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان

(۱۱۸) وبگو ای آفریدگار من بیامرزمرا و امت مرا وببخشای برمن‌وبرایشان‌برحمت واسعهٔ خود وتوبهترین رحم کنندگانی . ودرخبرآمده که‌اول‌سورهٔ «قدافلح» وآخرآن گنجی است از گنجهای الهی (۱)

(۱) آیات کریمه : « فتعالی الله الملك الحق لااله‌الاهو رب العرش الکریم *ومن یدع مع‌الله الهاً آخر لابرهان له‌به فانما حسابه عند ربه انه لایفلح الکافرون* وقل رب اغفر وارحم وانت خیرالراحمین »

سورة النور (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

این‌سوره‌ایست که ازعالم قدس فروفرستادیم آنرا بوساطت جبرئیل وفرض کردیم برشما احکامی که در اوست وفرو فرستادیم درو آیتهای روشن از حدود احکام، شاید که شما پندپذیرید وازمحارم بپرهیزید و از جملهٔ حکم‌ها اینست :

(۲) زن ومرد زنا کننده چون غیرمحصن باشند، پس بزنید ای‌ائمه وحکام هریکی‌را ازآن‌هردو صدتازیانه . این‌حکم خاص‌است بآنانکه محصن نباشند چه‌حدمحصن‌رجم‌است‌ودرشرح‌طحاوی‌آمده که‌شرایط‌احصان حریت‌است وبلوغ‌وعقل‌واسلام‌وتزوج بنکاح‌صحیح‌مع‌الدخول‌وامام‌شافعی‌اسلام‌شرط نمیکندو غیرمحصن‌را که‌آزادباشد باوجود جلدیکسال‌جلاءمیفرماید وامام‌مالك‌وامام‌احمد درنفی‌بکر باشافعی متفق‌اند چه‌حدیثی دراین‌باب وارد شده که مائة‌جلده و تعزیرعام وصاحب کشاف فرموده که تعزیرعام نزد امام اعظم بهمین آیت

(۱) سورهٔ‌نور درشهرمدینه‌نازل‌شده واین سوره دارای ۶۴ آیه میباشد آیهٔ نخستین اینست : « سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فیها آیات لعلکم تذکرون »

منسوخ است (١)

و فرا نگیرد شمارا باین‌دوزنا کننده مهربانی درفرمانبرداری خدای‌یعنی مبخشایید بر ایشان وتعطیل حدمکنیدودر ضرب‌مسامحت منمایید ، اگرهستید که گرویده‌اید بخدای تعالی وبروز قیامت چه ایمان بخدا اقتضای جدوجهد میکند در اقامت حدود برآن وباید که‌حاضر شوند دروقت‌عذاب آن‌دوتن یعنی درزمان اقامت‌حد برایشان گروهی ازمؤمنان تاتشهیر ایشان حاصل‌شود وآن‌تفضیح مانع گردداز‌معاودت‌بامثال آن‌عمل. بقول مالك وشافعی ازچهار کس که بعدد شهودزنااند کمتر نباید وبقول ائمهٔ دیگر دو کس کفایت است‌و تاده نیز گفته‌اند. ودراسباب نزول ازابن‌عمر مرویست که ام مهزول که یکی از صواحب راآیات‌بود ودرمواخیر نشستی تقبل‌میکرد که‌هر که اورا بخواهد مؤنت آنکس‌را بتمام کفایت کند مؤمنی‌خواست که بدین‌طمع خام‌نان خود بخته سازد قصد نکاح‌وی کرد حضرت‌عزت بجهت آنکه مسلمانی بد نام نشود آیه فرستاد که :

(٣) مردزنا کننده نکاح‌نکند ، مگرزن‌زنا کننده‌را یاشرك آورنده‌را چه‌غالب آنستکه مائل‌بزنا ازاهل‌عفت مجتنب خواهدبود وزن‌پلیدکار درنکاح نیاورد اورامگرمرد پلیدکار یاشرك‌آورنده چه‌جنسیت‌علت ضم‌است ومشاکلت سبب الفت .

نظم

هر کس‌مناسب گهر خود گرفت یار   بلبل بباغ رفت وزغن سوی‌خارزار

درتبیان‌آورده که‌بغا یاازیهودیامشرکان مدینه در بیوت مواخیرنشسته هریك بردرخانهٔ خود رایتی‌نصب کردندی ومردم را بخوددعوت نموده اجرت گرفتندی‌ضعیفان‌مهاجرین که مسکنی وعشیرتی نداشتند وازتنگدستی پریشان

---

(١) آیه اینست : « الزانیة والزانی فاجلدواکل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذکم‌بهما رأفة فی‌دین‌الله ان‌کنتم تؤمنون بالله والیوم‌الاخر ولیشهد عذابهما طائفة من‌المؤمنین »

حال میگذارنیدند داعیه کردند که ایشان‌را بنکاح درآورده وکرایهٔ نفس‌از ایشان گرفته برعادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق‌سبحانه منع کرد و فرمود وحرام کرده شد تزوج بزوانی برگرویدگان (١). قولی آنستکه‌این حکم دراول اسلام بوده وبآیهٔ **وانکحوا الایامی منکم** منسوخ‌شده .

(٤) وآنانکه‌رمی‌کنند زنان محصنه‌را بزنا ومرد محصن نیزدرین داخل‌است واحصان اینجا بحریت است وبلوغ وعقل واسلام وعفت از زنا وآنان که مردی یازنی‌را که بجمیع این پنج صفت‌موصوف باشد بزنا دشنام دهند ، پس نیایندنزدیك حکام بچهارگواه عدل یعنی چهارمرد آزاد بالغ مسلمان بیاورند براثبات‌آنچه‌رمی کرده‌اند بدان ، پس بزنید ایشان‌را هشتاد تازیانه (٢) ودر قذفی که درغیرزنا باشد یاقذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیراست نه‌حد وحدقذف ازحد زناوحدشرب اخف است زیرا که حدزنا به قرآن ثابت شده چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضی‌الله عنهم وسبب حد قذف محتمل‌است مرصدق‌را وقبول مکنیدازایشان که قذف کردندو گواه‌نیاوردند وتازیانه خوردند گواهی درهیچ حکمی‌همیشه یعنی تاآخر عمر و گفته‌اند تابوقت توبه . وآن گروه قاذفان ، ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده‌است .

(٥) مگرآنانکه توبه کنند ازپس‌این‌قذف‌ودیگر قذف نکنندو بصلاح آرند نیت خودرا درترك‌قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان بر خیزد اما ردشهادت بمذهب‌امام اعظم‌وامام‌مالك رحمهماالله مؤبدباشدو نزدامام‌شافعی

---

(١) آیهٔ کریمه : « الزانی لاینکح الا زانیة اومشرکة والزانیة لا ینکحها الازان او مشرك وحرم ذلك علی‌المؤمنین »

(٢) آیه کریمه : « والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتو باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً أولئك هم الفاسقون »

وامام‌احمد رحمهماالله رد شهادت وتفسیق هردو باطل میشود، پس بدرستیکه خدای آمرزندهٔ گناهان بندگانست ، مهربان بر گروه توبه کنندگان.

آورده‌اند که بعداز نزول این‌آیت عاصم‌بن‌عدی گفت یا رسول‌الله شایدمردی ازما بیگانهٔ‌را بازن‌خود بیند اگر بطلب گواه مشغول می گردد تاجمع شدن شهود آنکس ازحاجت‌خود فارغ‌شده رفته‌است واگر بیگواه سخن میگویداورا هشتاد تازیانه میزنند واسم‌این فسق ورد شهادت(۱) برسر این‌حال چگونه باشد ؟ حضرت رسالت‌پناه فرمود که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرستاده عاصم ازمجلس بیرون آمد ابن‌عم‌او عویم‌بدورسیده گفت ای‌عاصم شریك بن سمحان‌را برشکم‌زن‌خود خوله‌دیدم ؛ عاصم گفت واویلاه مبتلاشدم بدانچه پرسیدم پس بازگشته صورت‌حال برعرض سیدعالم‌صلی‌الله علیه‌وسلم رسانید؛ حضرت خوله‌را طلبید و ازاو پرسید انکار کرد وآیت لعان نازل‌شد که :

(٦) وآنانکه رمی‌می کنند بزنا ، زنان خودرا ونباشد ایشان راگواهان مگر نفسهای‌ایشان ، پس واجب‌است گواهی دادن یکی ازایشان‌چهار گواه بخدای مضمون آنکه ، بدرستیکه اویعنی‌شوهر ازراستگویانست درنسبت‌زنا بدان زن وهر گواهی مؤکد بـوگند بجای یکی ازشهوداست (۲) :

(۷) وگواهی‌پنجم ، آنکه لعنت خدای‌برو، اگرباشد ازدروغگویان درآن‌رمی . لعان مردبرین‌گونه است که چهارنوبت گـوید گـواهی میدهیم بخدای که من‌راست گویم درآنچه رمی کردم این‌زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای برمن اگر دروغ گویم درآنچه رمی کردم مر این زن را وهرنوبت اشارت بدان زن کند وحکم این‌لعان آنستکه حد قـذف از مرد ساقط شود ومیان زن‌ومرد تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام‌اعظم وفرقت

۱- یعنی ادعا کننده بدون گواه فاسق ومردودالشهادة شناخته‌میشود

(۲) آیه کریمه : « والذین یرمون ازواجهم ولم یکـن شهدأ الا انفسهم فشهادةاحدهم‌اربع شهادات‌بالله انه لمن‌الصادقین »

نسخ بقول‌امام‌شافعی‌وحدزنا برزن‌ثابت گرددبقول‌امام شافعی‌اگرنکول کنداز لعان وبمذهب امام‌اعظم اوراحبس کنند .

(۸) ودفع کند وبازدارد ازآن‌زن حبس‌را یاحدرا آنکه گواهی‌دهد بچهار گواهی بخدای مضمون آنکه بدرستیکه شوهر ازدروغگویان است در آنچه‌رمی کرد مرادرآن (۹) وگواهی‌پنجم آنکه خشم‌خدای برآن‌زن اگر باشد مرد از راست‌گویان دروی . لعان زن آنستکه چهـار نوبت‌گوید که گواهی میدهم بخدا که این‌مرد دروغگواست بدان درآنچه مرا بدان رمی کرد ونوبت پنجم‌گوید خشم خدای‌برمن اگرراستگوی باشد این‌مرد در رمی وهربار اشارت بمرد کند .

ودر موضح آورده که حضرت‌رسالت بعداز نماز دیگرعویم وخوله‌را طلبید وبدین‌نوع که مذکورشد مرد وزن هردو گواهی دادند ونزدیك ذکر لعنت وغضب حضرت پیغمبر آمین‌گفت وقوم درآن اتفـاق کردند وجمعی از مفسران بجای عویم‌هلابن‌امیه‌را ذکر کرده‌اند.(۹) واگرنه فضل‌خدای‌بودی بر شما وبخشایش اووآنکه‌خدای‌قبول کنندهٔ‌توبه‌است، حکم کننده‌است درحدودر احکام ، هرآینه شمارا فضیحت کردی ودروغگوی‌را بعذاب‌عظیم مبتلا ساختی و گویند اگرنه فضل‌خدا ورحمت او بودی بتاخیر عقوبت شما هلاك میشدید یااگرنه‌فضل فرمودی باقامت زواجرونهی‌ازفواحش هرآینه نسل‌منقطع شدی ومردم یکدیگررا هلاك کردندی یااگرنه خدای ببخشیدی‌برشمابقبول‌توبه در بادیهٔ ناامیدی سرگردان میشدید پس شمـا را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید .

نظم

گر توبه مدد کار گنه‌کار نبودی — اورا که بسرحد کرم راه نبودی

ور توبه‌نبودی که درفیض گشودی — زنك‌غم از آئینهٔ‌عاصی که‌زدودی؟

بعدازاین‌حکایتهادرباب قصه‌افك‌است وبراءة ذمهٔ‌عایشهٔ صدیقه رضی‌الله عنها و آن حکایتی دور ودرازاست ورعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب درایراد جزئیات آن مطوی‌باشد وتفصیل‌آن برسبیل‌اجمال آنستکه سال پنجم

از هجرت که غزوهٔ مرسیع اتفاق افتاد صدیقه در آن سفر همراه بود و دربعضی منازل بضرورتی ازهودج بیرون آمده عقدی ازجزع ظفار گم کرد و بطلب آن ازمنزلگاه دورشده زمانی مکث افتاد درآن حین خادمان هودج را بی‌تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند وعایشه بازآمده منزلی خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن‌معطل که بامر حضرت ازعقب لشکر آمدی برسید وصدیقه برشتراو سوارشده بعسکرهمایون ملحق شد وابن‌ابی‌او را برشتر صفوان دیده سخنانی که نه‌لایق حرم محترم سید عالم باشد برزبان خباثت نشان راند وچون بمدینه رسید این خبر بعرض سیدعالم رسید وعایشه بیمار شده بود وازاین معنی خبرنداشت اما ازآن‌حضرت عدم‌التفاتی درمییافت اجازت طلبیده بخانهٔ پدرآمد وآنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد وشب وروز بگریه وزاری اشتغال مینمود.

نظم

چشمم ز گریه برسر آبست روز و شب

جانم زناله در تب و تابست روز و شب

و حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه وسلم بتفحص احوال عایشه توجه‌فرموده از امهات مؤمنان و اکابر صحابه تفییش مینمودند وهمه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آنحضرت بخانهٔ صدیق درآمد وعایشه‌را گریان ونالان دیده‌فرمود ای‌عایشه‌اگر گناهی کرده‌ای بخدا بازگرد وآمرزش طلب عایشه از ابوین درخواست که جواب آنحضرت گویند ایشان در صدد نیامدند وصدیقه ازغایت‌دهشت فرمود که دشمنان چیزی درافکنده‌اندومن‌هرچه‌میگویم کسی باورنمیکند پس‌من همان‌میگویم که پدر یوسف گفت : « **فصبر جمیل والله المستعان** »

بیت

صبری کنیم تا کرم اوچه میکند؟ بااین دل‌شکسته غم‌او چه‌میکند؟

مقارن این احوال‌اثروحی برآنحضرت ظاهرشد آیت‌براءة نازل گشت :

(۱۱) بدرستی آنانکه آوردند دروغ‌بزرگ‌را درشان‌عایشه ، گروهیند از شما وآن پنج‌تن بودند : «عبدالله‌بن‌ابی» و«زیدبن رفاعه» و «حسان

بن ثابت» [شاعر] و«مسطح بن‌اثاثه» (پسرخالهٔ‌صدیق) و«حمنة‌بنت‌جحش» [خواهر ام‌المؤمنین‌زینب] ، مپندارید آن‌دروغ‌را بدی از برای شما . مخاطب حضرت رسالت‌پناهی‌است وعایشه وصفوان‌را میفرماید که آن دروغ‌را بنسبت خود بدمپندارید ، بلکه بهتراست مرشمارا بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و دربرأة شما آیتها نازل‌شد و کرامت‌وتعظیم‌شما برهمه کس ظاهر گشت ووعید کلی دربارهٔ‌دروغگویان وقوع‌یافت ، مرهریکی‌را ازاین‌متکلمان‌بافك، جزای آن‌چیزی است که کسب کرده از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه‌بعضی خندیده بودند وبعضی سخنان فاحش‌نیز گفته وبعضی خاموش‌شده ومنع نکرده‌وآنکس که فراگرفت معظم آن‌سخن وشنیعتر آنرا ، ازآن‌جماعت (مرادابن‌ابی‌است) مراوراست عذابی بزرك‌درآخرت یادردنیا بآنکه حدقذف خورد ومطرودو مخذول گشت و گویند حسان بوده که در آخر عمر نابینا شده یا مسطح که دستهای اوشل گشته (۱)

(۱۲) چرا نه آنگاه که شنودید این‌سخن‌را ، گمان‌بردندی مردان و زنان گرویده ، بهمدینان خویش‌نیکوئی ، چنانچه بنفسهای خود گمان برند (عدول ازخطاب بغیبت‌ومضمر بمظهر مبالغه است درتوبیخ واشعار بآنکه ایمان مقتضی گمان‌نیك‌است‌باهل ایمان یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع این دروغ گمان نیك بردندی بعایشه وصفوان) و گفتندی چنانچه مردی متیقن که برحال‌مطلع‌باشد‌گوید ، این‌سخن دروغی روشن‌است وحق سبحانه‌ازواج پیغمبران را نگاه میدارد ازمثل‌این‌خلل‌ها‌بتعظیم وتکریم‌ایشان . (۱۳) چرا نیاوردند برین سخن چهار گواه که گواهی دهند برآنچه ایشان قذف میکنند بدان‌پس‌اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه ، پس آن گروه نزدیك خدای یعنی درحکم‌او ، ایشانند دروغگویان درظاهر وباطن چه‌اگر گواه آوردندی

---

(۱) آیهٔ کریمه : « ان‌الذین جاؤابالافك عصبة منکم لاتحسبوه شر لکم بل هو خیرلکم لکل امریء‌منهم ما اکتسب من‌الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم »

درظاهرحکم کاذب نبودندی امادرباطن کاذب بودند زیراکه این صورت بر ازواج انبیاء ممتنع‌است وچون گواه‌نیاوردند درظاهرنیز کاذبند(١٤) واگرنه افزونی کرم‌خدای بودی برشما ومهربانی او دردنیا بتوفیق توبه ودرآخرت بعفو ومغفرت، هرآینه برسیدی‌شمارا ، درآن‌چیزی که خوض گردید درآن‌از دروغ برصدیقه ، عذابی بزرك که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی وشما را آن‌عذاب رسیدی (١٥) آنگاه که فرامیگرفتید آن سخن را برزبانهای خود که بعضی ازبعضی میپرسیدید و میگفتید بدهنهای خود ، آن‌چیزی‌راکه بدان علم‌نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید و می‌پنداريد آن چیزی‌را که گفته‌اید سهل وآسان که هیچ تبعهٔ برآن متفرع نباشد وحال‌آنکه آن سخن نزدیك خدای‌بزرگست وعقوبت بسیار بدان مترتب چه‌الحاق عاراست باهل‌بیت نبوت و تکذیب قرآن واستخفاف بمنصب رسالت . ودراحقاق مذکوراست که‌ام‌ایوب زوجهٔ ابوایوب انصاری بااو گفت که، شنیدهٔ که مردم درباب عایشه چه میگویند ؟ ابوایوب فرمود شنوده‌ام‌و آن دروغ‌است چه‌تو نسبت بمن این‌فعل روا میداری ؟ ام‌ایوب گفت لاوالله . ابوایوب گفت والله‌ که عایشه بهتر از تست پس بنسبت پیغمبر کی این‌عمل‌روا دارد ؟ این‌بهتان عظیم‌است . حق سبحانه فرمود که :

(١٦) وچرانه‌چون شنیدید این‌سخن‌را ، میگفتید یعنی چون این‌سخن‌استماع کردید چرانگفتید چون‌ابوایوب انصاری نمیسزد مارا ونمیرسد آنکه‌سخن گوئیم‌بدین‌قول ، پاکست خدای ازآنکه درحرم محترم پیغمبراو قدح توان کرد ، این کلام بهتان وافترای بزرك است بربافتهٔ منافقان (١٧) پندمیدهد شمارا خدای ازآنکه بازگردید بمثل این‌سخن هرگز یعنی مادامی که زنده باشید ، اگر هستید گرویدگان چه‌ایمان مانع‌است ازدروغ دربارهٔ مسلمانان خصوصاً امهات مؤمنان (١٨) وبیان‌میکند وروشن میگرداند خدای ، برای شما آیتهائی که دلالت دارند برمحاسن‌آداب تاپند گیرید واز طریقهٔ آداب انحراف نورزید، وخدای داناست‌بطهارت‌ذیل عایشه ، حکم کنندهٔ‌ببرائت ذمهٔ اوازعیب وعار .

بیت

تاگریبان دامنش پاکست از لوث خطا
وز مذلت عیبجو آلوده از سر تا بپا

وچهٔ زیبا گفته است؟!

کرا رسد که کند عیب دامن پاکت
که‌همچو قطره که بربرك گل‌چکد پاکی(١)

(١٩) بدرستی آنانکه دوست‌دارند ، آنکه فاش‌گردد زشت نامی (یعنی نسبت فاحشه) درشان‌آنانکه ایمان‌آورده‌اند وخواهند که مردم آنرا در زبان‌گیرند ، مرایشانراست عذاب درد ناك دردنیابحدقذف وبدنامی ودر آن‌سرای‌بآتش وخدای‌میداند شرآنچه‌خوض کرده‌اید درآن‌وشماآنرانمیدانید

(٢٠)واگرنه‌فضل خدای بودی ببردباری برشما وبخشایش‌او بمهربانی وپروردگاری وآنکه خدای مهربانست وبرأة ذمت مقذوف‌را ظاهرگرداند بخشنده است بتوبه خیانت قاذف را درگذراند هرآینه (جواب لولااست)

---

(١) ودرتاویلات نجمیه میگوید ازدو طریق‌راه وصول بخدا میتواند باشد ، راه اهل سلامت و طریق اهل ملامت . طریق اهل سلامت بجنت و درجاتش منتهی میگردد واهل‌این‌طریق زندانیانی هستند که درحبس وجود خود در افتاده‌اند لیکن طریق اهل ملامت منتهی بخدا میشود زیرا ملامت کلیددرزندان‌وجود است وملامت وجودرا مانندآفتاب که برف‌را آب میکند ذوب‌مینماید وبنابراین‌بقدرذوبان وجود ازاینراه بحق‌انسان‌میتواندواصل‌شود وخداوند عایشه را اکرام نمود بکرامت ملامت برای اینکه از حبس وجود خارج گردد وازراه سلامت قدم فراترنهد .

حافظ میگوید :

وفاکنیم وملامت کشیم وخوش‌باشیم
که‌در طریقت ماکافری‌است‌رنجیدن

عقوبت کلی بشما فرود آمدی (۱)

(۲۱) ای آن کسانیکه گرویده‌اید ، پیروی مکنید گامهای ابلیس یعنی راههای اورا بمعصیت یاوسواسهای اورا درقذف عایشه وهر که بربی اورود وآثاراورا متابعت کند ، پس بدرستیکه میفرماید دیواورا بکاری که زشت باشد درعرف وعقل واگرنه بودی فضل‌خدا وبخشایش او وبتطهیر شما ، پاك نگشتی ازشما هیچ یک تاآخر دهر ازدنس عیب جوئی وبدگوئی ولیکن خدای پاك سازد بقبول توبه هر که‌را خواهد وخدا شنواست بمقالات مردمان ، دانا به نیتهای ایشان .

گویند که صدیق سوگندخورده بود که برپسرخالهٔ خود یعنی‌مسطح که یکی ازمتکلمان بافك عایشه بود نفقه نکند ومطلقا بااو نیکوئی ننماید حق‌سبحانه آیت فرستاد که :

(۲۲) وباید که سوگند نخورند خداوندان فضل دردین از شما و خداوند دستگاه وتوانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق است حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند ، بر آنکه ندهد نفقه خداوندان‌خویشاوندان‌را ودرویشان‌ومحتاجان‌راومهاجران‌را درراه‌خدای تعالی ومسطح هم‌خویش‌است وهم مسکین وهم‌مهاجر وباید که عفو کنند جریمه‌را که ازایشان صادرشده‌وروی بگردانند از انتقام واغماض فرمایند ،

(۱) آیه کریمه : « ولولا فضل‌الله علیکم ورحمته وان‌الله‌رؤف‌رحیم»
دراین آیه جواب لولا محذوف‌است . بعضی‌از مفسران گفته‌اند این دوآیه اشاره میکند بوجوب سلامت قلب مسلمانان و وجوب کف جوارح مؤمنان چنانکه فرموده‌اند : « مثل المؤمنین فی‌توادهم و تراحمهم کنفس واحده اذا اشتکی منها عضو تداعی سائرالجسدبالحمی والسهر » وسعدی شیرازی این معنی را چنین بیان داشته :

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش زیك‌جوهرند
چوعضوی‌بدردآوردروزگار — دگر عضوها را نماند قرار
توکز محنت دیگران بیغمی — نشاید که نامت نهند آدمی

آیا دوست نمیدارید آن که خدای بیامرزد شمارا ؟ پس شما نیزاز سرگناه دیگران درگذرید وخدای آمرزنده است باکمال قدرت برانتقام ، مهربان‌بر اصحاب جرائم وآثام ، پس‌شما نیز متخلق باخلاق وی‌شوید وعلماء از این آیت استدلال برفضل صدیق کرده‌اند .

صاحب احقاق فرموده : « **وبه یحتج ان‌الفضل المطلق‌له** » و حکیم سنائی قدس‌سره دراین‌باب فرموده :

بود چندان کرامت و فضلش — که اولوالفضل خواند ذوالفضلش
سیرت و صورتش همه جان بود — زان ز چشم عوام پنهان بود
روز وشب ، سال‌وماه درهمه‌کار — ثانی اثنین اذ هما فی الغار (۱)

(۲۳) بدرستی آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را ، بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان ، گرویدگان بخدا و رسول ، مراد ازواج‌رسولندودروسیط گوید‌خاصه‌عایشه‌مراد است و گفته‌اند درشان‌مهاجرات است وبعضی عام میدارند وبرهرتقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند ، دور کرده شده‌اند دردنیا ازنام نیکو ودرآخرت ازرحمت یعنی دراین‌عالم ملعون ومردودند و درآن سرای مبغوض ومطرود ومرایشان راست عذابی بزرك بجهت گناه بزرك وآن عذاب ایشان را بود .

(۲۴) در روزی که گواهی دهد برایشان ، زبانهای ایشان بافك و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وگواهی دهد دستهای ایشان وپایهای ایشان ، بآنچه بودند که کسب کردند از جرائم ومآثم (۲۵) آن روز تمام بدهد خدای ایشان‌را جزائی که سزا است بدیشان‌وبدانند درآن‌روزآنکه خدای ، اوست ثابت بذات خود وپیدا بالوهیت و قدرت وتوانا برعقاب و ثواب (۲۶) سخنان ناشایسته وناپاك ، مرناپاکان راست یعنی ازایشان‌ظاهر گردد وبدان متکلم شوند وپلیدان نیز شایسته‌اند مرسخنان پلیدرا چه‌طباع ایشان بدان مایل‌است ازحیثیت خباثت و کلمات پاکیزه ، مر مردمان پاك راست یعنی ازایشان سرایت کند و پاکیزگان نیز درخورند سخنان پاك را

(۱) سورهٔ توبه آیه ۴۰

« کل اناء یترشح بمافیه »

از کوزه برون همان تراود که در اوست

و گفته‌اند زنان ناپاك برای مردان ناپاکند وراغب بدیشان و زنان پاك برای مردان پاکند ومردان پاك مایل بدیشان . ملخص سخن آنکه در حرمی پاکیزه چون عایشهٔ صدیقه سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشارفی المثنوی المعنوی :

ذرهٔ کاندر همه ارض و سماست　　جنس خودرا همچو کاه و کهرباست
ناریان مر ناریان را جاذبند　　نوریان مر نوریان را طالبند
اهل باطل باطلان را میکشند　　اهل حق ازاهل حق هم سرخوشند
طیبات آمد ز بهر طیبین　　للخبیثین الخبیثات است این

ذکر فضائل وخصائص حضرت صدیقه رضی الله عنها وعن ابیها در رسالهٔ «مرآة الصفا» (۱) برسبیل استقصار سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمهٔ آیات اقتصار نمود .

آن گروه یعنی پیغمبر وعایشه وصفوان بیزار کرده شدگانند یعنی منزه ومبرااند ازآنچه میگویند ارباب افك . منصب رسالت ازآن عالیتر است که ذیل عصمت زوجهٔ طاهرهٔ او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد وصفوان مردی بود پاکیزه وازاولیای صحابه اورا نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت ، مرایشان راست آمرزش از خدای و روزی نیکو یعنی بیرنج وبسیاروپایدار (مراد نعیم بهشت است).

(۲۷) ای آنکسانی که گرویده‌اید بخدا ورسول او ، درمیائید سرزده درخانه‌ها ، جز خانه های خود که درآن ساکنید یعنی بهیچ خانهٔ بیگانه در میائید تاوقتیکه خبر گیرید ودستوری طلبید وسلام کنید براهل آن خانه ودر روایت آمده است که بگوئید السلام علیکم ادخلها .

---

(۱) مرآت الصفا فی صفات المصطفی رساله‌ایست که کاشفی در شرح حال حضرت رسول نوشته است . این رساله تاکنون بچاپ نرسیده است (مراجعه شود بمقدمه جلد اول این کتاب)

امام ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانید که مادرخانهٔ خود برصفتی میباشیم که نمیخواهیم که هیچکس مارا برآن حال بیند وناگاه یکی از کسان ما بخانه درمی‌آید ومارا نه بروجهی که شاید می بیند حق سبحانه این آیت فرستاد وحکم کرد که بخانهٔ کسان بی‌دستوری درمیایید ، آن استعلام واستیذان ، بهتر است مرشمارا ازآنچه بی‌اجازت در آئید و گفته‌اند کسیکه برعیال خود درمی‌آید باید که بکلمهٔ یا بآواز پائی یا تنحنحی اعلام کند تااهل آن خانه بستر عورات ودفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم ، شاید که شما پند گیرید .

(۲۸) پس اگر نیابید درخانه‌های غیرخود یکی‌را که دستوری خواهید ازاو ، پس درنیائید درآن تاوقتیکه دستوری‌دهند شمارا یعنی کسی پیداشود وشمارا اجازت دهد چه‌دخول درخانهٔ خالی بی‌اذن کسی محل تهمت سرقت است واگر گویند شمارا بعداز استیذان که بازگردید ، پس بازگردید بی‌توقف ولجاج مکنید وبردرخانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت است، آن بازگشتن پاکتر وپسندیده‌تر است ، مرشمارا وخدای تعالی بآنچه شما می کنید ازاستجازه وابرام داناست وبرآن مکافات خواهدداد . بعداز نزول این آیت ابوبکرصدیق بعرض‌رسانید که یارسول الله درراه شام وعراق اهل تجارت‌را اتفاق میافتد که درخانه ورباط بساط اقامت بگسترند وچون کسی درآن‌مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند ؟ این آیت آمد که :

(۲۹) نیست برشما گناهی آنکه درآئید بی‌دستوری درخانه هائی که مسکون نیست یعنی کسی درو اقامت نمیکند بلکه میآید ومیرود چون کاروانسرای ورباط ، درآن خانه‌های غیرمسکون بر خورداری ونفع است ، مرشمارا که ازسرما وگرما بدان‌پناه میگیرید ورخوت‌وانعام‌شما درآن‌محفوظ میماند وخدای میداند آنچه آشکارا میکنید ازاستیذان و آنچه میپوشید از نیت دخول‌درخانه‌ها بفساد

(۳۰) بگو ای‌محمد مرمردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند دیده‌های خودرا ازدیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است .

درذخیرة الملوك آورده که تیزروترین پیکی شیطان‌را دروجودانسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند وتاچیزی بدیشان نمیرسد باستدراك آن مشغول نمیتوانند شد امادیده حاسه ایست که از دور ونزدیك ابتلا وآثام را درك وصید میکند .

نظم

اینهمه آفت که بتن میرسد از نظرتوبه شکن میرسد
دیده فروپوش چودر درصدف تانشوی تیر بلارا هدف

ودر نفحات ازشبلی نقل میکند که بگوتابپوشند دیده سررا از محارم ودیدهٔ دل ازماسوی الله(۱) ونگاه دارند ، فرجهای خودرا ازحرام یابپوشندعورات خود را ازسره تارکبه ،آن پوشیدن چشم ومحافظت فرج، پاکیزه‌تر است وسودمندتر مرایشان‌را دردنیا وآخرت بدرستی که خدای‌داناست بآنچه‌میکنند ازنظر بحلال وحرام واستعمال جوارح درطاعات وآثام (۳۱) وبگو مرزنان گرویده راکه ازروی عفت بپوشند دیده‌های خودرا ونگرند بمردان نامحرم ونگاه دارندفرجهای خودرا اززناوظاهر نسازند آرایش خودرا از پیرایها وجامها ورنگهاوجزآن مگرآنچه ظاهرشود ازآن زینت بوقت ساختن کارها چون‌خاتم واطراف ثیابو کحل‌درعین وخضاب در کفو گفته‌اند مراد از زینت مواضع آنست پس‌مستثنی‌وجه باشدو کفین وباید که فروگذارند مقنعهای خود را بر گریبانهای خویش یعنی گردن خودرا بمقنعه بپوشند تاموی وبناگوش وگردن وسینه ایشان پوشیده‌بماند وآشکارانکنند مواضع زینت خودرا چون سروساعد وساق‌وسینه که موضع تاج ودستوانه وگردن بندوخلخال است مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشانست یاپدران‌خویش‌وپدرپدر حکم پدر دارد یاپدران شوهران خویش که ایشان حکم آباء دارند یاپسران خویش وپسر پسر هرچند که باشد دراین داخل‌است یاپسران شوهران خود چه ایشان

---

(۱)،شیخ شیراز که بقول خویش همه قبیله اومردمان دین بودندولی خود اورا معلم عشق دلبری آموخته درعالم عشق وشعر وادب میگوید :
دیده‌را فایده‌آنست که دلبر بیند ورنه‌بیند چه‌بود فایده بینائی‌را؟

درحکم پسرانند مرزنان را یابرادران خویش یاپسران برادران‌خود که حکم برادر دارند یا پسران خواهران خود واینها جماعتی اند که نکاح زن‌باایشان روانیست ودر محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است وذکر اعمام واخوال نکرد زیرا که ایشان درحکم اخوانند.ودر انوار فرموده کـه احوط آنستکه زینت بعم وخال ننمایند که شاید ایشان نزدیك پسران‌خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد. یابرای‌زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند ودرتبیان آورده که یهودیه ونصرانیه ومجوسیه‌ووثنیه حکم مردان‌بیگانه دارند ومسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روانیست‌زیرا که حکم‌دین میان اهل اسلام‌وکفر رسم آشنائی برانداخته است وعفایف رانیز ازملاقات فواسق اجتناب باید نمود وبعضی برآنند که مراد همهٔ‌زنانند وازایشان‌پرهیز باید کرد باآنچه مالك شده است آنرا دستهای ایشان یعنی نپرهیزند زنان ازآنانکه ملك یمین ایشان باشند از کنیزگان خواه مؤمنه وخواه کافره وبا آنکه ایشان درنساء داخلند اینجاذکر کرد تامعلوم شود که از امه غیرمسلمه احترازلازم نیست وگویندمراد همه بندگانند ازاماوعبید **وقولی** آنستکه غلام اگر عفیف باشدنظر او برزن شاید والا فلا **ودر احقاف** فرموده که ابن مسیب رحمةالله فرموده‌است که مغرور نگرداند شمارا الفاظ «اوماملکت ایمانهن» که‌آن درباب اماست نه عبید وعبدزن حکم مرداجنبی دارد وجایز نیست نظراوبموی مولات ونه عضوی ازمواضع زینت وی ، یاپی روندگان جز خداوندان حاجت بزنان ازمردان شمایعنی آنهاکه بجهت طلب‌خوردنی بخانها می‌آیند وبزنان هیچ‌حاجتی ندارند یعنی دغدغهٔ شهوت نیست ایشان راچون پیرسالخورده و عنین یا ابلهانی که مطلقا از مباشرت خبری ندارند وهمت ایشان‌جزمقصور برطعام نیست واکثرائمهٔ‌حنفی برآنند که خصی ومجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت هست‌غایتش آنکه توانائی برآن‌نیست،یاطفلان آنانکه مطلع نیستند برعورات زنان یعنی‌تمیزندارند و ازحال مباشرت باایشان بیخبرند یاآنکه قادر نیستند براتیان زنان یعنی بالغ نشده وبحد شهوت‌نرسیده‌اند ونزنند زنان بایهای

خلخال دار خودرا برزمین بوقت رفتن تادانسته شود آنچه پنهان میدارند ازپیرایهٔ خود که خلخال است یعنی باید که آوازخلخال خودرا بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان شود وباز گردید بخدای همهٔ شمااى گرویدگان شاید شمارستکار شویدبتوبه . همه را بتوبه فرمود چه هیچیك ازخطــا وجریمه خالی نیستند . **امام قشیری** قدس سره فرموده که محتاجتر کسی بتوبه آنست که خودرا محتاج توبه نداند . **در کشف الاسرار** آورده که همه را ازمطیع وعاصی بتوبه فرمود تاعاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی ای گنه کاران شماتوبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون دردنیا ایشان رارسوانمیخواهد امید است که درعقبی نیز رسوا نکند .

نظم

چورسوانکردی بچندین خطا　　درین عالمم پیش شاه و گدا
درآن عالمم هم برخاص و عام　　بیامرزورسوامکن والسلام(۱)

(۳۲) وبنکاح درآرید زنان بی شوهران را ازشما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا سازید وزنی را که بی شوهر است بعقد کسی درآرید ودیگر نکاح کنید نیکان وشایستگان را ازبندگان خودو کنیزکان خود (تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان ایشان وآنکه بسبب تزویج وتزوج در پردهٔ عفت بمانند) اگر باشندایامی **ازصلحاء** وعبادوامادرویشان وتنگدستان غنی گرداند ایشان راخدای **ازفضل خود** بقناعت یاباجتماع دو روزی دریك منزل وخدای

(۱) در تاویلات نجمیه میفرماید توبه مبتدی از محرمات است و توبهٔ متوسط از زوائد محللات وتوبهٔ منتهی باعراض ازماسوی الله واقبال بر خدا بتمام جهات وکلیات ورستگاری مبتدی ازدوزخ است ببهشت وفلاح متوسط ازجنت است باعلی علیین ومقامات قرب ودرجات آن و بالاترین رستکاریها اینستکه انسان ازحبس وجود مجازی بدرجهٔ وجود حقیقی برسد واز عــالم ظلمت خلقی بجهان نور ربوبی واصل گردد وصاحب مثنوی در اینباب میگوید:

چون تجلی کرد اوصاف قدیم　　پس بسوزد وصف حادث را کلیم
قرب نی بالا و پستی رفتن است　　قرب حق ازحبس هستی رستن است

فراخ بخشایش است، سعت معیشت اودهد، داناست باستحقاق فقیرو بسط بساط روزی او کند (۳۳) وباید که بازایستنداز حرام وعفت ورزند آنانکه نمی یابند اسباب نکاح ازمهر ونفقه تاوقتی که توانگر گرداندخدای ایشان را از افزونی کرم خودو بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد وآنانکه طلب میکنند مکاتبه را ازآنچه مالك است آنرا یمینهای شمایعنی آنهـا از بندگان شما که مکاتبه جویند ، پس مکاتب سازید ایشان را (امر استحباب است) ومکاتبه آن باشد که خواجه بندهٔ خود راگوید ترا مکاتب گردانیدم بدین مقدار مال پس چون بنده آن مال ادا کند آزاد شود . آورده اند که جبیح غلام خویطب بن عبدالعزی ازاو مکاتبه طلبید این آیت نازل شد وحق سبحانه وتعالی فرمود که اگرغلام یا کنیزك شما مکاتبه طلبند ایشان را مکاتب سازید ، اگر دانسته اند درایشان نیکی وصلاحیت وامانت یاقوت اکتساب وقدرت برادای مال یاآنکه نجم کتابت را ازمردم سؤآل نکنند چه آن بس مکروه است کــه بنده بگدائی مال کتابت باز دهد . بندهٔ ازسلمان رضی الله عنه مکاتبه طلبید سلمان فرمود مال داری ؟ گفت نی - گفت ترا قوت کسبی هست ؟ گفت نی ؟ - سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ وادناس مردم بخشائی من هرگز ترا مکاتب نسازم - وبدهید بندگان مکاتب را بعضی از مال خدای آنچه بشما داده - خویطب مرجبیح را بصد دینار مکــاتب ساخته بود بعد از استماع این آیت بیست دینار برو بخشید. امام شافعی وامام احمد حنبل رحمهم الله برآنند که «وآتوهم» خطاب است باموالی وواجب است ازمال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن وامام احمد ربع مال مقرر میکند وامام شافعی بقولی تفویض برای خواجه میفرماید وامام اعظم و مالك رحمهما الله اتیان واجب نمیدانند ومیفرمایند که خطاب «وآتوهم» راجع بعامهٔ مسلمانانست که اعانت کنندمکاتب راوزکوة بدودهند تامال کتابت ادا کند وگردن خود ازطوق بندگی مخلوق بیرون آرد، بدین سبب این خیر را «فك رقبه» میگویند وازعقبهٔ عقوبت بدان میتوان گذشت .

بشنو ازمن نکته‌ای زنده دل　　وزپس مرگم به‌نیکی یاد کن
که بلطف آزاده‌رابنده‌ساز　　که باحسان بندهٔ آزاد کن

آورده‌اند که عبدالله بن ابی شش کنیزك جمیله داشت که ایشان را بر زنـا اکراه میکردو برسبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه‌ومسیلمه ازآنها بایکدیگر گفتند اگر اینکار که مامیکنیم خیراست خود بسیار کردیم و اگر شر است وقت آمد که ترك کنیم پس بجناب نبوت مـآب آمده صورت حال بعز عرض رسانیده آیت آمد که: واکراه‌مکنید کنیز کان خودرا بزنا و پلیدکاری ، اگر خواهند باز ایستادن وپرهیزکاری واگـر نخواهند (ذکر ارادهٔ تحصن به مقتضای حال است واکراه‌بهمه‌حال‌ممنوع) پس حق‌سبحانه وتعالی‌میگوید شما اکراه میکنید تافرا گیرید مال‌زندگانی دنیارا از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان . درتبیان‌آورده که زانی بودی که صدشتر برای فرزندی که ازمزنی‌بها داشت بدادی وهر که اکراه کند کنیزکان را بزنا ، پس بدرستی که خدای ازپس اکراه‌کردن خواجگان مرایشانراآمرزندهٔ گناه‌ایشان‌است یعنی کنیزکان مکرهه ، مهربان بریشان ووزر و وبال آن نیست مگر در گردن اکراه کنندگان (٣٤) وبتحقیق مافرستادیم بسوی شما آیتهای‌روشن و توضیح یافته (وحفص بکسر یامیخواند(١))،روشن کننده حلال و حرام وحدود واحکام وفرستادیم مثلی‌ازامثال آنانکه‌گذشته اند پیش از شما یعنی قصه عجیبهٔ مانند قصه عایشه که مانندگی دارد بقصه مریم‌دروقوع تهمت‌وبه قصه یوسف دربرائت ذمت وفرستادیم پندی دراین‌آیتها برای پرهیز کاران (تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشان است بمواعظ ونصایح قرآن)

(٣٥) خدای نور آسمانها وزمین‌هاست. نورنامی‌است‌ازنامهای حق سبحانه‌وتعالی . **امام زاهد** رحمةالله فرموده که خدای را نورتوان گفت‌ولی بپارسی‌روشنی نشاید گفت چه‌روشنی ضدتاریکی‌است وخدای‌آفریدگار هردو ضد است‌وبباید‌دانست که نور متعارف کیفیتی‌است که باصره اولا اورادریابد وبوساطت‌او ثانیاً سایرمبصرات‌را ادراك کند چون کیفیتی که فایض گرددمثلا

(١) آیه کریمه : «ولقد انزلنا الیکم آیات بینات و مثلا من الـذین خلوا من قبلکم وموعظه للمتقین »

ازنیر اعظم براجرام کثیفه که محاذی او باشند وبدین‌معنی اطلاق نور برحق سبحانه روانیست وچون خودرا بدین‌نام‌خوانده‌ازتقدیرمضافی چاره نباشدواز اینست که‌صاحب کشاف‌میگوید که«ذوالنورالسموات والارض»،اواست‌خداوند نورآسمان وزمین‌یانوراهالی‌آن. هرچه ازاجزای‌عالم‌هستی‌در مناظرهٔ بلندی‌و مفاوض پستی نوری دارد ذاتی یاعرضی ، جمله عطیه فضل‌اوست .

شعر

درظلمت عدم همه‌بودیم بیخبر　　نوروجودوسرشهود ازتویافتیم

یا بتجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون « زید عدل » پس مضمون کلام این‌بود که «منورالسموات والارض»، روشن کنندهٔ سمااست به ملائکه‌مقربین ونور دهندهٔ زمین‌است‌بانبیاء مرسلین‌یاروشنی‌بخش آئینه‌دلهای ساکنان ارض‌وسما بانوار معرفت وتوحید .

ودر **تیسیر** آورده که آرایندهٔ ، آسمان وزمـین است وآنکه امام یعقوب چرخی قدس‌سره درشرح اسماءالله درمعنی نور برین‌وجه آورده که جهـان آرای و دلگشای مؤید ایـن قول است . امام نسفی رحمةالله در بیان آرایش ارض‌وسما میگوید بیاراست آسمانرا بصوامع قدس که اماکن طاعت ملائکهٔ کرام است وزمین‌را بمساجد انس که مواضع عبادت اهل‌اسلام است یاسمارا بشمس وقمر وستارگان وزمین‌را بانبیاء وعلماء ومؤمنان یاسما را بتسبیح مسبحان وتقدس مقدسان‌وزمین‌را بتلبیهٔ حاجیان وتکبیر غازیان‌یا سمارا به‌بیت‌المعمور وزمین را بکعبه وافر السرور وگفته‌اند مدبر السموات والارض امور اهالی‌آسمان‌وزمین بروجهی که شایدوبایدساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که برای اوکار کنند وبتدبیر اومهم سازند نورالقوم ونورالبلد گویند کماقال‌الشاعر : «نورالقبائل‌ساکب‌بن‌محلم» و برین تقدیر اوست که کارهمه‌آسمانیان و زمینیان‌میسازد ومجموع رابعطیه **«کل‌حزب بمالدیهم فرحون»** مینوازد :

بیت

از نهان خانهٔ احسان تو هرجا همه‌کس　　کل حزب فرحون اندزهی لطف عمیم

درتبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت وبدایع حکمت که در دوایر سپهر برین ومرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بروجود قدرت وعلم وحکمت او **ففی کل شیئی له آیة(۱)**

مصرع

وجود جملهٔ اشیاء ،دلیل قدرت اوست

واز ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که هادی اهل السموات والارض راهنمای اهل آسمان وزمین است که بهدایت او بهستی خود راه برند وبارشاد او مصالح دین ودنیا بشناسند .

درلطایف میصمی ازخواجه ابوسهل انماری روح الله روحه نقل میکند که سرور اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال وغم وظلمت سبب حزن و وحشت است وچون کسی ازمحنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط ومسرت او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور وابتهاج نامتناهی است .

بیت

چوتو پنهان شوی ازمن، همه تاریکی و کفرم

چو تو پیدا شوی برمن ، مسلمانم بجان تو

بعضی ازعلماء گویند نور آنستکه روشن گرداند چیزها را تاباصره ادراک کند وبدان راه یابد پس چون حق سبحانه وتعالی بیان کرده است از برای ما آنچه درمعاش ومعاد بکار آید وما بدو ، بدان راه برده ایم پس اورا نور توان گفت .

صاحب احقاف رحمة الله علیه آورده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح را ازصبیح باز نداند وچون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانهزام آرند ، ووجودات و کیفیات ظاهر گردد وصفو از کدر وعرض از جوهر متمیز شود ومدرکهٔ

---

(۱) مصرع دوم بیت بالا اینست :

« تدل علی انه واحد »

انسانیت داند که استفادهٔ این دانش و تمیز بنور کرده امادر ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم ازنور مملو است و اومخفی، ظاهر بدلالات وباطن بالذات پس حق سبحانه که مابدودولت ادراک یافته ایم وبمرتبه تمیز اشیاء رسیده سزاوار آن باشد که اورا نور گویند - ونزد محققان نور حقیقی هستی حق است که همهٔ موجودات بدو ظاهرند واو ازهمه مخفی وحضرت ولایت رتبت قدس سره درشرح رباعیات(۱) فرموده که هرچه ادراک کنی اول هستی اوادراک شود اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی وازغایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان واشکال بواسطهٔ ضیائی است که محیط است بآنها وشرط است در رؤیت وباوجود این بیننده درادراک آنهاازادراک ضیاء غافل میشود و بغیبت ضیاء معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاء است . همچنین نورهستی وحقیقی حق که محیط است بضیاء والوان واشکال وبیننده وبجمیع موجودات ذهنی وخارجی قیوم همه است و ادراک شئی بی ادراک او محال است اگرچه از ادراک اوغافل باشی وآن غفلت بواسطه دوام ظهور اواست که اگر این نورنیز چون ضیاء غایب شدی ظاهر گشتی که دروقت ادراک موجودات امردیگر که نور وجود حق است حق سبحانه نیز مدرک بود .

هستی که بذات خودهویداست چونور　　ذرات مکونات ازو یافت ظهور

هر چیز که از فروغ او افتد دور　　در ظلمت نیستی بماند مستور

ودرسالهٔ حق الیقین آورده که هستی خدای پیدا ترازهمهٔ هستی هاست زیرا که اوبخود پیداست وپیدائی سایرهستی هابدو است (۲)

---

(۱) رساله شرح رباعیات-این رساله درتوحید ومعرفت ذات حق وشرح جلوات مختلفه جمال اوونویسندهٔ آن مولانا عبدالرحمن جامی است .

(۲) ودراین باب حکیم نظامی فرماید :

ای همه هستی زتو پیدا شده　　خاک ضعیف از تو توانا شده

زیر نشین علمت کاینات　　ما بتو قائم چو تو قائم بذات

هستی تو صورت پیوندنه　　تو بکس و کس بتو مانندنه

آنچه تغیر نپذیرد توئی　　وانکه نمرده است ونمیرد توئی

ماهمه فانی وبقابس تراست　　ملک تعالی و تقدس تراست

الله نور السموات والارض ، همه اشیاء بی هستی او عدم محض است و مبداء ادراك همه هستی اوست هم از جانب مدرك وهم ازجانب مدرك وهرچه ادراك کنی نخست هستی او مدرك شود و اگرچه از ادراك این ادراك غافل باشی ازشدت ظهور مخفی نماند .

نظم

همه عالم بنور اواست پیدا کجا او گردد ازعالم هویدا ؟
زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان

صفت نوری که منسوب بدوست ، مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی ، درآن طاق چراغی افروخته ونیك روشن و گویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که دروسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیلهٔ مشتعله باشد در انبوبه ، آن چراغ افرخته در قندیلی ازآبگینه و آن آبگینه ازغایت صفا ولطافت گوییا ستاره ایست در خشنده چون زهره ومشتری وآن آبگینه یعنی چراغی که در اوست ، افرخته شده است در ابتدا ، ازروغن درخت بابرکت بسیار نفع که آن زیتونست درزمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر برو دعا خوانده اند از جمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام نه در جانب شرق است ازمعموره چون دیار چین وخطا ونه درطرف غرب از آن چون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه منبت اواراضی وجبال ولایت شام است یانه پیوسته درآفتابست تامحترق گردد و نه مدام درسایه است تامیوهٔ اوخام بماند بلکه هم از رعایت تاب آفتاب بهره مند است وهم ازحمایت ووقایهٔ سایه محفوظ . حسن بصری قدس سره فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی وغربی برواطلاق توانکرد. نزدیك است که روغن آن درخت ، روشنی دهد بنفس خود واگرچه نرسیده باشد بوی آتشی یعنی درخشندگی وبراقی او بمثابه ایست که بی آتش روشنائی بخشد ، روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفات زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بر آن افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار او است ، راه مینماید خدای تعالی بنور معرفت خودهر کرا میخواهد ومیزند خدای مثلها رایعنی معقولات

رادر صور محسوسات بیان میکند برای مردم تازود در یابند ومقصود سخن بریشان هویدا گردد و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات وحقایق جلیات وخفیات داناست (۱)

علماء رادر این تمثیل سخن بسیاراست. علامة العلماء **امام فخرالدین رازی** قدس سره دراسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمان است که حق سبحانه تشبیه کرد سینهٔ مؤمن را بمشکوة و دل اورا در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة وایمان رابچراغی افروخته درقندیل وقندیل رابکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص رابشجرهٔ مبارکه که ازتاب آفتاب خوف وظلال نوال رجا بهرهٔ دارد ونزدیك است که محض کلمه بی آنکه برزبان مؤمن گذرد عالم رامنور گرداند چون اقرار بآن برزبان جاری شد وقصد جنان باآن یارگشت نمودار نور علی نور بظهور رسید وهم از کلمات طیبات امام است که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در خانهٔ که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد همچنین در هردل که ایمان باشد شیطان رابدو راه نبود ویاآنکه بچراغ داخل خانه روشن شود واز روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد وآنرا نیز روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند وازآنجا شعاع معرفت بروزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر جوارح واعضا پدید آید «سیماهم فی وجوههم من اثرالسجود »

مصرع

سیمای هرکس از دل او میدهد خبر

---

(۱) آیه شریفه اینست : « الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونه لاشرقیة و لا غربیه یکادزیتها یضیء و لولم تمسسه نار نورعلی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شیئی علیم »

وتشبیه‌فرمود دل مؤمن‌رابآبگینه تاآنرا بسنگ ظلم وجفانشکنند که آبگینهٔ شکسته هرکجا رسید ببرد وزخمی که دل شکسته زندمرهم پذیر نیست.

بیت

چون‌آبگینه این‌دل‌مجروح نازکم   هرچند بیشتر شکنی تیز تر شوم

وگفته اندآن‌نور،نورمعرفت اسرار الهی‌است یعنی چراغ معرفت‌درزجاجهٔ‌دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارك محمد که نه شرقی‌است ونه‌غربی بلکه مکی است ومکه سرهٔ عالم‌است وازفراگرفتن عارف آن اسرار را ازتعلیم سید ابرارسر نورعلی نور معلوم توان کرد .

قولی آنستکه آن نـور قرآن است وقلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة وقرآن مصباح وشجره وحی الهی که نه مخلوق است ونه مختلف نزدیك است که هنوز قرآن ناخوانده دلایل وحجج اوبرهمگنان واضح شود پس چون بدان قرائت کنند نور علی نور باشد .

در روح الارواح آورده که‌آن‌نور محمدی‌است ،مشکوة‌آدم‌باشد **وزجاجة نوح وزیتونة** ابراهیم که نه‌بیهودیت مایل است‌چه یهودغرب را قبله ساخته‌اند ونه بنصرانیت چه نصاری روی بشرق آورده اند **ومصباح** حضرت رسالت است یامشکوة ابراهـیم است و زجاجه اسماعیل ومصباح حضرت پیغمبر وشجره نبوت که نه کذب است ونه‌هزل یامشکوة سینهٔ منشرح آن حضرت است وزجاجه دل صافی مطهر او ومصباح علم کامل او وشجره علم شامل او که نه‌درجانب غلو وافراط است ونه در طرف تقصیر وتفریط بلکه بطریق اعتدال که **خیرالامور اوسطها** واقع شده وصراط سـوی عبارت ازآنست ودرعین المعانی فرموده که نورمحبت حبیب یانورخلت خلیل نورعلی نور است .

بیت

پدر نور وپسر نوری است مشهور   از اینجا فهم کن نور علی نور

بواقی نکات متعلقه بآیةالنور در **جواهر التفسیر** (۱) بیسطی لایق مسطور ومذکور است والی‌الله تصیرالامور .

(۳۶) تسبیح گویند خدایرا در خانهائی که دستوری داد خدای وامر کرد آنکه برداشته شود قدر او بتعظیم یعنی آنرا رفیع قدر و بزرك‌مرتبه دانند یابردارند آوازها یابرداشته شود بحق‌سبحـانه حاجتها درآن بیوت و یاد کرده شود درآن‌خانه‌ها نام‌او ومراد از«بیوت» مساجد است که اشرف اماکن وارفع مساکن ازجمیع بقاع است ودر آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود وازسخن دنیوی و کلام مالا یعنی محترز باید بود یابیوت انبیاء یا بیوت‌مدینه یاحجرات طاهره وبعضی رفع‌را حمل کنند برساختن وافراشتن بنا چنانچه « **واذ یرفع ابراهیم القواعد** (۲) » وگویند بیوت عبارت ازچهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغـمبران بوده‌اند کعبهٔ معظم که بسعی خلیل ومدد اسماعیل تمام شد وبیت‌المقدس که رفع قواعدآن درایام‌خلافت داود واتمام آن‌بردست سلیمان علیه‌السلام اتفاق افتاده ومسجد مدینه ومسجد قبا که عمارت هردو باشارت‌حضرت مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وسلم بوده ، تسبیح گفته‌شود یانماز گذارند ، مر خدایرا ، در آن بیوت بیامداد و شبانگـاه .

(۳۷) مسبحان یا مصلیان ، مردانند که ازغایت استغراق در مقـام شهود ، مشغول نمیسازد وباز نمیدارد ایشان را بازرگـانی یعنی خریدن

---

(۱) بطوری کـه درمقدمه جلداول این‌تفسیر بازنمودیم درسال ۸۹۰ کاشفی جلد اول جواهرالتفسیر را بپایان رسانید وجلد دوم آنرا در سال ۸۹۲ آغاز کرد ولی‌عمرش یاری نکردکه این تفسیر را بانجام برساندلیکن دراینجاکاشفی میگوید شرح آیةالنور را درجواهرالتفسیر بتفصیل نگاشته و این مطلب میرساند که جواهرالتفسیررا تمام کرده ولی جزآنچه ازآن امروز بدست‌است میشایدتمام‌یاقسمت‌عمدهٔ این‌تفسیررا تالیف کرده امااز‌سواد ببیاض نیاورده باشدوبعداً آنقسمتی که به‌بیاض نیامده ازبین‌رفته (مراجعه شودبقدمهٔ جلد اول این کتاب)

(۲) سورهٔ بقره آیهٔ ۱۲۷

متاعی که ازآن توقع سود باشد ونه‌فروختن آنها یعنی داد وستد وخرید و فروخت ایشان‌را مانع نبود ازیاد کردن خدای‌وازبپای داشتن نماز وازدادن زکوة. محققان برآنند که‌چون بیع وشری که اعظم اشغال دنیویست ایشان راازذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی.

صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان‌درشهود اسماء وصفات‌حق‌و بحقیقت‌این‌روش‌خواجگان ماوراء النهر است

آورده‌اند که **ملك‌حسین کرت** که والی هرات بود ازحضرت قطب الاقطاب **خواجه بهاءالحق والدین محمد نقشبند** (۱) قدس‌سره پرسید که درطریقهٔ شما ذکر جهر وخلوت وسماع میباشد فرمود که نمیباشد، پس گفت که بنای طریقه شما برچیست؟ فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق وبباطن باحق.

بیت

از درون شو آشنا و وز برون بیگانه‌وش

این چنین زیبا روش کم می‌بود اندرجهان(۲)

آنچه حق سبحانه میفرمایند که: «**لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن‌ذکر الله**» اشارت بدین مقام است وحضرت حقایق پناهی قدس‌سره (۳) دربیان این‌طریقه انیقه فرموده‌اند:

---

(۱) آیه شریفه: «**رجال لاتلهیهم** تجارة ولابیع عن ذکرالله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون یوماً تتقلب فیه‌القلوب والابصار»

(۲) خواجه بهاءالحق محمدنقشبندیه یکی ازاقطاب بزرك‌سلسله‌نقشبندی‌است فخرالدین‌علی فرزندکاشفی‌دررشحات مینویسد که پدرم داخل‌سلسله نقشبندیه شده است.مؤسس یامجدد این‌سلسله‌خواجه‌بهاءالدین عمر بخاری متوفی بسال ۷۹۱هجری میباشد (مراجعه‌شود بمقدمهٔ این کتاب ویامقدمهٔ رسالهٔ حاتمیه که درمهرماه ۱۳۲۰ ازطرف‌نویسنده این سطور نگاشته وبچاپ رسیده‌است)

(۳) مقصود مولانا عبدالرحمن جامی است. جامی اصلش ازاصفهان است وخانوادهٔ جامی درمحله دشت که امروز «در دشت»

رباعی

سررشتهٔ دولت ای‌برادر بکف‌آر　　وین عمر گرامی بخسارت مگذار

دایم همه‌جا باهمه‌کس درهمه‌کار　　میدار نهفته چشم دل جانب یار

میترسنداین‌مردان‌باوجود چنین توجه واستغراق، ازروزی که بگردد، درآن روز دلها یعنی ازهول متحیر گردد وصفت آرامش باضطرار متغیر شود و بگردد دیده‌ها وازهرطرفی مینگرد تاببیند که نامهٔ اوازکجا بدو می‌آید.

(۳۸) «**لیجزیهم الله**»، متعلق است به «**یخافون**»، یعنی میترسند تاجزا دهد خدای بسبب ترس ایشان‌را، نیکوترین جزای آنچه کرده‌اند (یعنی بهشت موعود) وزیاده کند درپاداش ایشان ازفضل خود یعنی و رای جزای موعود ایشان‌را عطاها کرامت فرماید که هرگز درخاطر ایشان‌خطور نکرده باشد، وخدای روزی میدهد در دنیا، هرکسرا میخواهد، بیحساب یعنی بران روزی‌حساب نکند یا زیاده از آن دهد در عقبی که بحیز شمار در نیاید.

(۳۹) وآنانکه بپوشیدند حق‌را و نگرویدند بدان، عملهای ایشان که درصورت نیکو نماید چون صلهٔ‌رحم وعتق بنده واطعام فقراء وامثال‌آن مانند سرابی است برزمینی‌هموار. سراب‌آنستکه شعاع آفتاب درنیم روز بر زمین‌مستوی افتد، لمعان آن‌درخشنده‌درنظر آید چون آبی مواج، پندارد آنرا تشنه آب‌صافی؛روی بوی آرد تا چون‌برسد بموضعی که درو توهم‌آب

خوانده میشود اقامت داشتند. و بعداً چون مدتی در جام توطن جستند این خانواده بجامی معروف‌شده‌اند. عبدالرحمن جامی یکی‌ازشعرا وگویندگان وعلمای بزرك دوره تیموری‌است.

جامعتر وکاملترین شرح حالی که‌تاکنون ازجامی از روی تحقیق وتتبع‌لازم فراهم آمده شرح‌حالی است که استاد دانشمند معظم وسیاستمدار نامی‌جناب آقای علی‌اصغر حکمت که اینك وزیر امور خارجه میباشند نوشته و بچاپ رسانده‌اند. جامی‌دربیان تخلص‌خود میگوید:

مولدم جام و رشحهٔ قلمم　　جرعهٔ جام‌شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریدهٔ اشعار　　بدو معنی تخلصم جامی‌است

کرده ، نیابد آن (۱) مظنون متصور خود را چیزی و یابد خدای را نزدیك کردگار خویش یاخدایرا حساب کنندهٔ خود یابد ، پس تمام بدهد خدای اورا جزای کردار او بروجهی که حساب اقتضا کرده باشد و خدای زود حسابست ، حساب یکی اورا ازحساب دیگری بازنمیدارد (۱)

تمثیل کرد اعمال کافر رابسراب واورا بتشنهٔ جگرسوخته پس همچنان که تشنه از سراب ناامید شده شدتش زیاده میشودکافران از امید به‌پاداش اعمال‌خود چون نیابند حسرت افزون میگردد(۴۰) یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکمه ، دردریای‌عمیق که دم بدم میپوشد آن دریا را موجی ، از بالای آن موج ، موجی‌دیگر واز زیر موج ثانی ابری که انوار نجوم‌را بپوشد ، این تاریکیهاست بعضی بر بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر وظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر ، چون بیرون آورد کسی دست خودرا که اقرب اعضای مرئیه است بچشم نزدیك نیست که ببیند آنرا‌بیان‌شدت‌ظلماتست یعنی‌دست رانه‌بیند وهر که‌ندارد‌ومقدر ومقرر نکرد خدای مرورا روشنی دروقت‌قسمت ازلی ،پس‌نیست مرورا هیچ نوری. این تمثیل‌دیگراست مرعملهای کفار را. «ظلمات» اعمال تیرهٔ اوست و «بحر لجی» دل‌اوست ، وموج آنچه دل اورا میپوشداز جهل وشرك‌وسحاب‌مهر خذلان بدان ، پس کردار و گفتارش ظلمت است ومدخل ومخرجش ظلمت‌و رجوع او روز قیامت هم بظلمت ، پس عکس مؤمن که اورا نور علی‌نور است واین را ظلمات بعضها فوق بعض (۲)

---

(۱) آیات کریمه: « لیجزیهم‌الله احسن ماعملوا ویزیدهم من‌فضله والله یرزق من‌یشاء بغیر حساب ۞ والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه‌الظمآن ماء حتی اذاجاء‌ه لم یجده شیئاً ووجدالله‌عنده فوفیه‌حسابه والله سریع‌الحساب » (۲) « او کظلمات فی‌بحر لجی یغشیه‌موج‌من‌فوقه موج‌من فوقه‌سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکدیریها ومن‌لم یجعل‌الله‌له نوراً فماله من نور »

نظم

مؤمنان ازتیرگی‌دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند
کافرتاریك دل رانکبتست حال کارش‌ظلمت‌اندرظلمتست

(۴۱) آیاندیدی‌وندانستی آنکه خدای‌تسبیح میگوید مراوراو بپاکی یاد میکنند بمقال یادلالت حال ، هرکه در آسمانها وزمینهاست ومرغان نیز تسبیح گویند اورا در حالتی که‌بال گشاده‌باشند درهواوصف کشیده تخصیص طیر بآنست که او در میان زمین وآسمانست یادلایل صنع در آن ظاهرتر است چه اجرام ثقیله‌را که اصلا مایل مرکزند اعطای قوت میلی بمحیط وقدرت وقوف درهوا والهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن بآنکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع . هریك از اهل‌آسمان وزمین یامرغان‌یامجموع ، بدرستی که دانسته‌است دعای خود را وتنزیه خودرا یادعا وتسبیح خدایرا یاخدای تعالی داند نماز و نیاز همه را وخدای داناست بآنچه میکنند همه ازطاعت وعبادت .

(۴۲) وخدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها چه خالق وناظر اینها اوست، وبسوی خداست‌بازگشت همه(۴۳) آیانمی‌بینی آنرا که‌خدای‌میراند ابررا وبرمی انگیزاند قطعه قطعه ، پس تالیف میکند درمیان او یعنی انضمام میدهد بعضی از اورابا بعضی ، پس میگرداند اورا درهم رسته وبر هم بستهٔ ، پس می‌بینی باران را ،بیرون می آید ازمیان آن وفرومیفرستد ازابر ، از کوهها که‌دروست یعنی ازقطعه های ابر بزرك که مشابه گوهها اند در عظمت از تگرگی که کاین است درآن (مفعول محذوف (۱) است‌تقدیرش چنین است که میفرستد از تگرگی که‌درابر است‌تگرك‌را) وگفته‌اند اینجا

---

(۱) آیه کریمه‌اینست : « الم تر ان‌الله‌یزجی سحاباً ثم‌یؤلف بینه ثم یجعله‌رکاماً‌فتری الودق یخرج من‌خلاله وینزل من‌سماء من‌جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء و یصرفه عن من یشاء یکادسنا برقه یذهب بالابصار »

« سماء » ، آسمان است نه ابر ودرآسمان کوههاست ازتگرگ چنانچه در زمین کوههاست ازسنگ وحق سبحانه وتعالی ازآن تگرگ نازل میگرداند ، پس میرساند آن تگرگ را بکشت وزرع وباغ هرکه میخواهد وباز میدارد آنرا از میوه ومحصول هرکه میخواهد ، نزدیکست که روشنی برق آن ابر ، ببرد دیدها را وبرباید از فرط روشنی و این قویتر دلیلی است بر کمال قدرت که شعلهٔ آتش ازمیان ابر آبدار بیرون می آورد .

(٤٤) میگرداند خدای شب وروز را برفتن وآمدن از پی یکدیگر یابنقصان یکی وبزیادتی دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشان را بحرارت وبرودت یابنور وظلمت ، بدرستی در آنچه مذکور شد هرآینه دلالتی واعتباریست ، مر خداوندان بصیرت را .

(٤٥) وخدا بیافرید ، هرجنبندهٔ را که در زمین است ، از آبی که جزءٔ ماده اوست یااز آب مخصوص یعنی نطفه واین بر سبیل تقلیب است چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند (١)

ودر تبیان از ابن‌عباس نقل میکنند که حق سبحانه وتعالی جوهری آفرید ونظر هیبت بر وافکنده بگداخت وآب گشت وبعضی از آنراتقلیب کرد بآتش وازآن جن بیافرید ، پس برخی‌را تقلیب کرد بباد وازآن ملائکه را مخلوق ساخت ، پس تقلیب ساخت مقداری رابخاك وازآن آدمی ساخت وسایر حیوانات را خلق کرد (٢) واصل همه آبست . پس ازین جنبندگان هست آنچه میرود برشکم خود چون مار وماهی وسایر هوام و

---

(١) آیه کریمه : « والله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی اربع یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل شیئی قدیر »

(٢) علمای قدیم بچهار عنصر یعنی آب و خاك وباد و آتش معتقد بودند واصل وترکیب همه اشیاء را از آنها میدانستند ولی باپیشرفت علوم جدیده ثابت شد که هریك ازعناصر اربعه نیز خود مرکب هستند وامروز بعد

از ایشان که میرود بردو پا چون آدمی ومرغ واز ایشان هست که‌مشی‌میکنند برچهار پای‌چون وحش و نعم وسبع تقدیم کردآنرا که در قدرت ابلغ است وآن مشی باشد بی آلت مشی ، پس آنکه بدوپای رود وآنکه چهار قائمه دارد واز حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او برقوایم اربعه بیش نیست ، می‌آفریند خدای هر چه میخواهد ازآنچه ذکر کرد واز آنچه یاد نفرمود باختلاف صور واعضاء وهیآت و حرکات وقوی واقوال با وجود اتحاد عناصر . وصاحب حدیقه (١) فرموده :

نظم

اوست ، قادربهرچه خواهد وخواست　　هرچه خواهد کند ، که‌حکم‌اوراست
نقشبند برون گلها ، اوست　　نقش ران درون ، دلها ، اوست

بدرستیکه خدای تعالی ، برآفریدن همه چیزها ، تواناست پس هرچه خواهد بیافریند .

(٤٤) بدرستی که فرو فرستادیم ، آیتهای روشن و هویدا وخدای راهنماید ، هرکرا خواهد بسبب تفکر در آن ، براهی راست ودرست که طریق بهشت است . آورده‌اند که میان بشر منافق ویهودی خصومت افتاد . یهودی گفت بیا تا محاکمه را بمحکمهٔ محمد ببریم و منافق گفت مرافعه بکعب‌بن اشرف‌میکنیم حق سبحانه این‌آیت فرستاد :

(٤٧) ومیگویند منافقان که ماگرویده‌ایم بخدای و بفرستادهٔ او

از کشف وتجزیه اتم عناصری‌هم که علمای شیمی درسابق آنهارا لا یتجزی تصور میکردند قابل تجزیه شناخته شده‌اند وبنابراین باشکافتن ذره و پی بردن باسرار اتم حقیقتی که هاتف اصفهانی درعالم عرفان گفته‌درعالم‌ماده بتحقیق پیوسته است .

هاتف میگوید :

دل هرذره را که بشکافی　　آفتابیش در میان بینی

(١) صاحب حدیقه یعنی حکیم سنائی و مثنوی « حدیقه » سنائی یکی ازآثار عرفانی بسیار مفید زبان فارسی میباشد .

وفرمانبرداری کرده‌ایم هردورا ، پس برمیگردند گروهی از ایشان وامتناع مینمایند ازقبول حکم ، ازپس اقرار بایمان واطاعت ونیستند آن گرده گرویدگان مخلص یاثابت برایمان . وگویند میان مرتضی علی رضی الله عنه ومغیرة بن وایل مخاصمه بود درآب وزمین چندانکه علی کرم الله وجهه خواست اورا نزد رسول صلی الله علیه وسلم برد میسر نشد وگفت از برای توحکم خواهد کرد که عم زادهٔ او ئی حق تعالی این آیت فرستاد که اقرار بایمان وفرمانبرداری میکنند وازحکم خدا و رسول او سرمی‌پیچند و روی میتابند (٤٨) وچون خوانده شوند بکتاب خدای وبحکم رسول او تا حکم کند پیغمبر براستی میان ایشان ، انکار گروهی ، از ایشان که بشر است یامغیرة ، اعتراض کنند گانند ازمحکمهٔ علیه نبویه (٤٩) واگرباشد مریشان راحکم (یعنی برای ایشان بوده باشد نه برایشان) بیایند بسوی پیغمبر ،فرمانبرندگان وانقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند واگر معلوم کنند که حکم برایشان خواهد بودسرباز زننده اند (٥٠) آیادر دلهای ایشان بیماریست (یعنی کفر ومیل بظلم)! یادرشك افتاداند درباب پیغمبر وازوتهمتی‌مشاهده کرده اند که اعتماد راستی نمانده یا میترسند آنکه حیف کند خدای در نزول حکمی وجود نماید بریشان ومیل کند رسول او درحکومت و نه چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد یاخدای ورسول حیف کنند بلکه آن گروه ، ایشان ستمکار انند برخصوم یا نفسهای خود بابازامتناع ازحکم خدا و رسول (٥١) جزین نیست که هست ، گفتار مؤمنان چون خوانده شوند ، بکتاب‌خدای وبسوی پیغمبراو تاحکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات ، آنکه گویندشنیدیم قول تراوفرمانبرداریم امر ترا .

مصرع

بهرچه حکم کنی درمیان ماحکمی(١)

---

(١) و چه‌خوب گفته است :

یا اعدل الناس انی فی معاملتی فیکم الخصام وانت الخصم والحکم

وآن گروه که چنین گویند ، ایشانند رستگاران ازدرکات سخط ربانی ورسندگان بدرجات رضای سبحانی (٥٢) و هرکه فرمان برد خدایرا در فرائض وفرستاده اورا درسنن یا درهرچه فرماید وبترسد ازعقاب خدای بر گناهان گذشته و بپرهیزد ازخشم وعقاب او و معصیت نکند درزمان آینده پس آنگروه ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم .

در کشاف آورده که یکی از ملوك التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد ومحتاج بآیات دیگر نشود. علمای زمان بدین‌آیت اتفاق کردند چه‌حصول فوز وفلاح جزبفرمانبرداری وخشیت وتقوی متصور نیست.

بیت

اینك‌ره اگرمقصد اقصی‌طلبی وینك عمل اورضای مولی‌طلبی

(٥٣) وسوگند خورند منافقان‌بخدای، سخترین سوگندان خود که‌در طریق فرمانبرداری چنانند که بیشبهه‌اگر امر فرمائی ایشان‌را ببیرون‌آمدن ازدیار خود ، هرآینه بیرون آیند ولحظهٔ توقف ننمایند ، بگو سوگند یاد مکنید وقسم بدروغ مخورید ، مطلوب ازشما فرمانبرداری است ، شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه‌سوگند دروغ برطاعت نفاقی ، بدرستیکه خدا داناست ، بآنچه شما میکنید از نفاق‌وجزآن.

(٥٤) بگو فرمانبرید خدایرا واطاعت کنید رسول را بصفای طوبت پس‌اگر روی بگردانید ای مردمان ، جزین نیست که بر پیغمبر است آنچه برو حمل کرده‌اند ازتبلیغ‌احکام وبرشماست آنچه بارکرده شده‌اید از انقیاد وامتثال واگر فرمان برید رسول‌را درحکم‌او ، راه یابید براستی ونیست برفرستاده بجمعی مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح وپیغمبر من آنچه برو بوده بجای آورده وآنچه‌کار وبار شماست مانده .

(٥٥) وعده کرد خدای‌آنان‌را که گرویدند ازشما وبکردندکارهای شایسته مراد بقول اشهرفقراء مهاجرین‌اند که بعد از هجرت بمدینه درمنازل انصارجای گرفتند وقریش بااکثر ازقبایل عرب در مکه و یثرب بودند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز وسخنان فتنه

انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح باخود داشتند وروزگاری بهول وهراس میگذرانیدند روزی بایکدیگر گفتند آیا زمانی برما در آید که خودرا ایمن ومطمئن بینیم و بفراغت خاطر بربساط سلامت و عافیت بنشینیم؟ این آیت نازل شد وحق سبحانه وعده داد وسوگند خورد که هرآینه ایشان‌را خلیفه گرداند درزمین کفار ازعرب و عجم همچنانچه خلیفه گردانیده شدند و «حفص» ، «استخلف»(۱) فعل معلوم میخواند یعنی همچنان خلیفه گردانید خدای آنان‌را که بودند پیش از ایشان یعنی بنی‌اسرائیل که زمین مصر وشام بدیشان‌داد تا تصرف کردند درآن‌چنانچه ملوك درممالك‌خود میکنند واندك فرصتی را نیز بوعدهٔ مؤمنان وفافرموده جزایر عرب‌را ودیار کسری وبلاد روم بدیشان ارزانی داشت وامید است که جمیع اطراف مشارق و مغارب بحکم « **لیظهره علی الدین کله** » بحوزهٔ تسخیر ملازمان سده شرع نبوی ومتابعان احکام ثابت ملت مصطفوی در آید .

نظم

دمبدم صیت کمال دولت خدام او
عرصه روی‌زمین را سربسرخواهد گرفت
شاهباز همتش چون بر گشاید بال قدر
از ثریاتاثرا در زیر پر خواهی گرفت

این آیت‌دلیل اعجازقرآنست‌وحجت صحت‌نبوت وبرهان خلافت خلفای راشدین رضوان‌الله علیهم اجمعین ، دیگر فرمود : وهرآینه باقوت و تمکن وثابت سازد برای‌ایشان دین ایشان‌را ، آن دینی که پسندیده است ، مر ایشان‌را یعنی دین اسلام (مراد آنستکه اورا برهمه ادیان غالب گرداند)

---

(۱) آیه کریمه : « وعدالله‌الذین آمنوا منکم و عملواالصالحات لیستخلفنهم فی‌الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی‌ارتضی‌لهم و لیبدلنهم من‌بعد خوفهم امناً یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً ومن کفر بعدذلك فاولئك هم‌الفاسقون »

وبدل دهد ایشان را ازپس ترس ایشان از اعادی ایمنی ایشان ، پرستند مرادرزمان خلافت ، شریك نسازند بمن چیزی‌را یعنی اختیار وجاه ایشان‌را ازعبادت وتوحیدبازندارد وهر که کفران ورزددرین‌نعمت بعد ازراست شدن وعده، پس آن گروه کافر نعمتان ایشان کاملانند درفسق خود . **ثعلبی** آورده که قتلهٔ ذی‌النورین اول جمعی بودند که کفران ورزیدند .

(۵٦) وبپای دارید نماز مفروض را وبدهید زکوة واجب‌را وفرمان برید رسول‌را هرچه فرماید ، شاید که رحمت کرده شوید .

(۵۷) مپندار ای‌محمد آنانرا که نگرویدند عاجز کندگان مرخدایرا ازعذاب کردن درزمین یا پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی‌گیرند و عذاب او را ازخود دفع کنند وبازگشت ایشان آتش دوزخ است ، وبد بازگشتی است آتش .

دراسباب نزول آورده که حضرت رسول صلی‌الله علیه وسلم غلام انصاری‌را که مدلج‌بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد مدلج بی‌اجازت‌درآمد وعمررضی‌الله‌عنه را خفته یافت وجامه از بعضی اعضاء او دورشده وقولی آنستکه بیداربود وبازوجهٔ خود ملاعبه میفرمود ازآمدن غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آباء و ابناء وخدم‌وحشم ما در مثل چنین ساعات بی‌دستوری درخانه ها درنیایند تا برسر امور مخفیه مطلع نشوند بعدازآنکه بخدمت پیغمبر علیه‌السلام آمد این آیت نازل شده‌بودکه:

(۵۸) ای گروه گرویدگان باید که دستوری طلبند از شما ، آنانکه مالك ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور یاهمهٔ ایشان ازغلام‌و کنیزك وآنان‌نیزاز کودکان که‌نرسیده‌اند ببلوغ، ازقوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از ما برای آمدن بخانه‌های شما سه نوبت درشبانه روزی ، یکبار پیش‌ازنماز بامدد که آدمی از خواب بر میخیزد و جامهٔ خواب بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد و یکبار هنگامیکه مینهید جامهای خودرا «من‌الظهیرة» (بیان حین است) یعنی آنوقت نیم

روزویکبار پس‌از نماز خفتن که وقت‌تجرد است ازلباس ودرآمدن‌بمضاجع، نگاهدارید این سه وقت‌عورت که مرشماراست ، نیست برشما ونه بر بندگان و کودکان نارسیده گناهی و بزهی درترك استیذان بعدازاین سه‌وقت بندگان طواف کنندگانندیعنی در آیندگانند بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند ، درمی‌آیند بعضی ازشما بربعضی یعنی ممالیك برموالی مانند این روشن کردن ، روشن میسازد و بیان میکند خدای برای شما دلایل خود واحکام شرع وخدای داناست بمصالح عباد ، حکم کننده برعایت مراسم آداب . نزد بعضی علماء حکم این آیت منسوخ است وبقول جمعی محکم ، ابن‌جبیر را پرسیدند که بعضی مـردم درنسخ این آیت سخن میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم دراین باب تهاون میورزند .

(۵۹) وچون برسند طفلان ازشما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند (ومرادآنستکه بالغ گردند واحتلام روشنتر دلیل است بربلوغ) پس باید که طلب دستوری کنند درهمه اوقات همچنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالـغ شدند پیش ازایشان یعنی ایشان حکم سایرمردان دارند دراستیذان .همچنانکه بیان کرد این حکم را بیان میگرداند خدای برای شماآیتهای خودرا وخدای داناست باحوال شما ، حکم کننده بحکمت درتعیین اوضاع شریعت ا تکراراین دواسم(۱) درآخر دوآیت متعاقب جهت مبالغه وتاکیداست) .

(۶۰) ونشستگان درخانه هـا وبازماندگان از زنان . آنانکه امید ندارند نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشان رانکاح کند جهت پیری وضعف وعجز پس نیست بر ایشان گناهی و وبالی ازآنکه بنهند جامهای ظاهر خودرا چون چادروسرانداز که بربالای مقنعه بپوشند درحالتیکه ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض ازوضع چـادر اظهار سروگردن وگوش وموی وامثال آن نباشد وآنکه طلب عفت کنند وبپوشند خودرا بهتر است ایشان را ودورتر از تهمت وخدای شنواست مقالات ایشان را بامردان ، دانا بمقصود از مقالات ایشان . امام واحدی رحمة‌الله آورده کـه تندرستان صحابه بامریض واعمی مواکله نکردندی یااین جماعت ازهمسایگی ارباب صحت محترز بودندی

(۱) آیت ۵۸ و۵۹ به‌حکیم‌وعلیم که‌دونام از اسماالله هستند خاتمه می یابد

ازبیم آنکه‌مبادا که طباع سلیمه‌را ازیشان نفرت آید یا آنکه بعضی‌از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه وانبار بدست ارباب‌حاجات بازدادندی‌تابوقت حاجت ازطعام ایشان تناول کنند . این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن‌پرهیزمیکردند یا اگر کسی‌ایشان‌را بمائده‌ای که‌درخانه‌مادریاپدر یا اقارب قریبهٔ وی ترتیب کـرده بودند دعـوت نمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه آیت فرستاده :

(۶۱) نیست برنابینا بزه وتنگی‌ونه برلنگ وبالی ونه بربیمار گناهی ونه برنفسهای شماوزری‌آنکه بخورید شما واهل ابتلا ازطعام‌خانهای خود که اهل وعیال شما درآنند وخانهای فرزندان شما نیزدر این داخل است‌بحکم این حدیث‌که : « **انت مالك لابيك** » وخبر صحیح آنسکه پاکتر چیزی که خورد مرد از کسب اوست « **وان‌ولده من‌کسبه** » یا خانهای پدران خود یاخانهای مادران خود یاخانهای برادران خود یاخانهای خواهران خود یا خانهای برادران پدران خود یا خانهای خواهران پدران خود یا خانهای برادران مادران خود یاخانهای خواهران مادران‌خودیاخانهائی که‌مالك‌شدید شماخزاین آنرا ازنقود و امتعه واطعمه (ایـن خطاب باوکلا و خازنانست وگویند مرادخانهٔ بندگانست ودرخانهٔ اولاد وعبدرضای صاحب بیت دراكل طعام شرط است) یاخـانهای دوستان خود و درآن نیز رضای دوست باید وحقیقت آنستکه اگر دوست حقیقی بود انبساط اواز این صورت بیفزاید .

فتح موصلی بدر خانهٔ‌دوستی آمد و اوحاضر نبود وکیسه‌ای ازجاریهٔ اوطلبید ودو درم برداشت وباقی بکنیزك داد . آن‌دوست چون بخانه رسید وصورت واقعه ازجـاریه شنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزك را آزاد کرد وبنواخت .

ودر « نگارستان » (۱) آورده :

(۱) مؤلف‌ونویسنده این کتاب مولانا معین‌الدین آوه‌ای جوینی‌است نگارستان مشتمل بر هفت باب است و معین الدین آنرا بتقلید گلستان شیخ سعدی نگاشته است

قطعه

شبی گفتم جهـان فرسودهٔ را — که بود آسوده در گنج رباطی
ز لذتها چه خوشتر درجهان؟ گفت: — میان دوستداران انبساطی

ودر عوارف المعارف فرموده کـه چون کسی یارخود را گوید : « **اعطنی من مالك** » واوجواب گوید که لم ترید دوستی رانمیشاید باید که هرچه دارد درمیان آورد واز استفسارچند وچون بگذرد چه دوست جانی بهتراست ازمال فانی ودرین باب گفته اند :

ای دوست بروبهر چه داری — یاری بخر و بهیچ مفروش

☆ ☆ ☆

یاران بجان مضایقه باهم نمیکنند — آخر کسی بمال جدائی چرا کند ؟
بسیار جدوجهد بباید که تا کسی — خود را بـآدمی صفتی آشـنا کند
شرط است بعد یافتن یار آشنا — کز بهراو بعهـد محبت و فـا کند

وبرقول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه بود ازمؤا کلهٔ اهل علل «علی» رابمعنی « لا » (۱) میدارند یعنی نیست بامؤا کلهٔ هریك ازاینها حرجی . آورده‌اند که درشأن بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن راحرام دانستندی وازصبح تاشام خوان نهاده طلب مهمان کردندی وچون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی بخوردندی یادر بارهٔ جمعی از انصار که مشقت برنفس خود نهاده جز بامهمان طعام نخوردندی یادربیان جمعی که از اجتماع برطعام پرهیز نمودندی این آیت آمد که : نیست بر شما گناهی آنکه بخورید طعام را باهم مجتمع شده یاپرا کنده، پس چون درآئید بخانهائی

[۱] آیه کریمه اینست : « لیس علی الاعمی حرج ولاعلی الاعرج حرج ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم اوبیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم اوبیوت خالاتکم او ماملکت مفاتحه اوصدیقکم لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعاً او اشتاتاً فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عندالله مبارکة طیبة کذلك یبین الله لکم الایات لعلکم تعقلون»

که مذکورشد یابخانهای خودیابیوت خالیه یامساجد پس سلام گوئید برهمدینان خود « **المؤمنون کنفس واحدة** » وبرخانهای خود براهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته‌اند اگر مسجد یاخانه خالی بود گوید السلام علینا و علی عبادالله الصالحین وبر هر تقدیر سلام باید کرد سلام کردنی ثابت ومشروع از نزدیك خدای بسیار خیر وبابرکت پاك که نفس مستمع بدان خوش شود همچنانکه بیان سلام فرمود بیـان میکند خدای بـرای شما آیتهای حکمت خودرا شاید که تعقل کنید در آن وحق وثواب را در یابید . (٦٢) جزین نیست که گرویدگان کامل ، آنانکه گرویدند بخدا و رسول او از صمیم دل وچون باشند بارسول وی برای کاوی جمع آرنده یعنی مهمی که ایشان را بشرع مجتمع باید شد چون جمعات واعیاد وحروب ومشاورات ونماز استسقا نروند از نزدیك وی تاوقتیکه دستوری طلبند ازو، و او تشریف اذن ارزانی فرماید بدرستیکه آنانکه دستوری طلبند از تو، آن گروه آنانند که از روی صدق میگروند بخدا ورسول او وتصدیق مینمایند (تعریض جمعی منافقانست کـه درغزوهٔ تبوك بتخلف ازجهاد دستوری میجستند ودرباره ایشان آیه نازل شد که : **انما یستاذنك الذین لایؤمنون بالله الآیة** ، » (پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص ازتـو برای اصلاح واهتمام بعضی از کارهای خود ، پس دستوری ده هر کراخواهی ازایشان که عذر واضح دارند وبا وجود اجازت طلب آمرزش کن برای ایشان ازخدای چه تقدیم امور دنیا برمهم دین واگر چه بعذر باشد خالی ازخلل نیست و گوییا که بخروج ازجماعت آثم(۱) اند ، پس برای ایشان استغفار کن ، بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگان را ، مهربانست برتخفیف تکلیف از ایشان (٦٣) مدارید ومداینند خواندن رسول مرشما را میان خـود همچون خواندن بعـضی ازشما بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را برخواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یادر جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب است ولازم ومراجعت بغیر اذن اوحرام و ناروا یادعای او برشما یابرای شما چون دعای یکدیگر مداینید که آن دعابیشك مستجاب است ومقبول حضرت رب الا رباب ، یاندا کردن شما وخواندن مررسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که

(۱) آثم : گناهکار

بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله ـ یانبی الله چه حضرت عزت همهٔ انبیاء را بندای علامت خطاب کرده وحبیب خود را بندای کرامت (۲)

بیت

یا آدم است باپدر انبیاء خطاب   یاایهاالنبی وخطاب محمد است

آورده اید که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان به تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی وازمسجد بیرون رفتندی آیت آمدکه : بتحقیق میداند خدای آنان را که از روی کراهت بیرون میروند اندك اندك ازمیان شما در حالت پناه جستن بیکدیگر وپوشیدن هم راپس باید که بترسند آنانکه مخالفت میکنند و اعراض مینمایند از فرمان خدای از آنکه برسد بدیشان آزمایشی ازحق که گمراهی است یا محنتی درنفس ومال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت یاورد توبه . « جنید » قدس سره فرموده که فتنه سختی دل است ومتاثر ناشدن اوازمعرفت الهی . یابرسدایشان را عذابی دردناك درآخرت .

(٦٤) بدانید بدرستی که مرخدایراست آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه ملك اویند ومالك همه اوست زیرا که خالق همه است بدرستی که میداند آنچه شما ای مکلفان برآنید از موافقت ومخالفت ونفاق واخلاص واطاعت ومعصیت ومیداند روزی را که باز گردانیده شوندمنافقان بسوی جزای او ، پس خبر دهد ایشان را برآنچه کرده اند ازعملهای بد وبدان مکافات کند وخدای بهمهٔ چیزها داناست وهیچ چیزبرو مخفی نماند (۱)

بیت

آنکس که بیافرید پیدا ونهان   چون نشناسد نهان وپیدا بجهان ؟

---

(۲) آیه کریمه : « لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لواذاً فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة اویصیبهم عذاب الیم »

(۱) آیه کریمه : «الا ان لله مافی السموات والارض قدیعلم ما انتم علیه ویوم یرجعون الیه فینبئهم بما عملوا والله بکل شیئی علیم »

سورة فرقان(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

«تبارك» صاحب کشف الاسرار ازمعانی که مفسران مر لفظ تبارك را گفته اند سه معنی اختیار فرمود :

اول آنکه برکت ازوست واین اشارت بکارسازی وبنده نوازی حق است

دوم آنکه بزرگوار وبرتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی وابدی اوست .

سیم آنکه دایم و ثابت است و آن عبارت از دوام ذات اوست ، «لم یزل و لایزال» .

آنکه فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق و باطل وحلال وحرام بر بندهٔ خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم تاباشد بندهٔ او مر آدمیان وپریانرا بیم کننده از عذاب الهی یاباشد قرآن اهل قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی .

(۲) آنکسیکه مر اوراست ، پادشاهی آسمانها وزمینها ، چه وی

---

(۱) سورهٔ فرقان درمدینه نازل شده ودارای هفتاد وهفت آیت است این سوره باین آیه آغاز میشود :

« تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا »

(۲) آیه کریمه : « الذی له ملك السموات والارض ولم یتخذ ولداً ولم یکن له شریك فی الملك وخلق کل شیئی فقدره تقدیراً »

متفرد است بآفریدن آنهـا ، پس اورا رسد تصرف درآن ، و فرا نگرفت خدای فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاریست ونیست مراورا انبـازی در پادشاهی بی‌فرزندی که قایم‌مقام اوتواند بود یاشریکی که بااو مقاومت تواند کرد وبیافرید همه چیزهارا ازمواد مخصوصه بهیآت مختلفه واشکال متنوعه ، پس‌اندازه کرد آن چیزرا ، اندازه کردنی یعنی آنرا مهیا ساخت برای خصایص وافعال که ازو میخواست یاتقدیر کرد بقای اورا تاوقتی معلوم.

(۳) وفرا گرفتند کفار بجز خدای آفریدگـار خدایانی که نیافرینند چیزی‌را وقادر نباشند برخلق هیچ چیز و حال آنست که ایشان‌آفریده‌شده‌اند وهرمخلوقی محتاجست دروجود بخالقی ومحتاج خدائی‌را نشاید ، پس‌بتانی که عبدهٔ ایشان ، ایشانرا میتراشند و بهروجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند ؟ (۱)

وبا وجود مخلوقیت نمیتوانند واستطاعت ندارند برای نفسهای خود باز داشتن ضرری ونه جذب نفعی نه‌سودی بخود میتوانند رساند ونه زیانی ازخود باز میتوانند داشت وحال آنکه خدای ضار و نـافع باید و نمیتوانند الههٔ باطله وقادر نیستند برمیرانیدن کسی ونه‌برزنده کردن کسی اولا یا بر ابقای حیوة اوونه بربعث وحشراو ثانیاً وخدای محیی ومیت وباعث باید

(٤) و گفتندآنانکه نگرویدند نیست این قرآن که محمد بما آورده مگر دروغی که خود بربافته است ویاری داده‌انـد او را برساختن آن دروغ ، گروهی دیگر چون جبرویسار وعداس یافکیههٔ رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بدو میخوانند واوبعبارت عربی برما القا میکند ، پس بدرستی که آمده‌اند این‌قوم بستم و زور یعنی یاری دهندگان وی و بربستن تقدیر این

(۱) آیات کریمه : «واتخذوا من دونه الهة لایخلقون شیئاً و هم یخلقون ولا یملکون لانفسهم ضراً ولا نفعاً ولا یملکون موتا ولا حیوة ولا نشوراً * وقال‌الذین کفروا ان‌هذا الا افك افتریه واعانه علیه قوم آخرون‌فقد جاؤا ظلماً و زورا »

بقیهٔ کلام کفار باشد واصح آنستکه این‌سخن حضرت خداوند است میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ است و بمدد قومی بربـافته میشود آمدند بشرك وستم‌وبهتان (٥) ودیگر گفتند کلام وی افسانه‌های پیشینیانست که در کتابها نوشته‌اند، مینویسانَد آنرا چه‌خود نمیتواند نوشت، پس آن نوشته‌ها املا کرده‌میشود بروبامدادوشبانگاه یعنی دردوطرف روز یاشب‌وروزآنهارا برومیخوانند تایاد میگیردچه خود نمیتواند خواند وچون حفظ کرد برما میخواندومیگوید این وحی‌است(۱) (٦) بگو ، رد سخن ایشان راکه فرستاده است قرآن را آنکسی که بی‌شبهه میداند پوشیده‌را درآسمان وزمین بدان دلیل که‌این کلام مشتملست براخبار ازمغیبات وعلم غیب خاصهٔ حق تعالی است و دیگر آنکه فصحای‌شما ازاتیان بمثل آن‌عاجزند وچنین کلامی جزاز نزدیك‌ملك‌علام نشاید ، بدرستی که او ، هست‌آمرزنده که پردهٔ کرم برجرایم‌بندگان‌میپوشد، مهربان که درعقوبت عاصیان تعجل نمیکند .

(۷)وگفتند صنادید قریش چون ابوجهل وعتبه وامیه و عاص وامثال ایشان ، چیست این‌پیغمبررا ؟ بر سبیل تهکم گفتند چه بوده‌است این کس راکه دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر میخورد خوردنی‌ومیرود برای طلب معیشت چون دیگران ، دربازارها اگر دعوی اودرست است باید که حال‌او مخالف‌حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف درمرتبهٔ محسوسات‌از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمییز رسل ازغیر ایشان باموری‌جسمانی باشد وندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب‌و تجانس که سبب افاده واستفاده است بحصول پیوندد (۲)

جنس باید تا درآمیزد بجنس انس کی گیرند جن باجنس‌انس؟

(۱) آیات شریفه : « و قالوا اساطیر الاولین اکتتبها فهی تملی علیه بکرة واصیلا * قل انزله‌الذی یعلم السرفی‌السموات و الارض انه کان غفوراً رحیماً »

(۲) آیه‌کریمه « وقالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشي فی الاسواق لولا انزل الیه ملك فیکون معه نذیرا »

القصه مشرکان گفتند بایستی که اوملك بودی واگر ملك نیست چرا فرو نفرستاده‌اند بسوی‌او فرشتهٔ تاباشد بساوی بیم کننده ویاری دهنده در انذار (۸) یاآنکه افکنده شود بدو گنجی ازآسمان که بدان مستظهر گشته ازتردد درتحصیل معاش مستغنی شود یاباشد مراورا بوستانی که بخورد از میوه ومحصول آن وبدان معاش وی بگذرد و گفتند ظالمان (وضع مظهر در موضع ضمیر حکم بظلم ایشانست) یعنی ستمکاران ازاین‌سخن که مؤمنان را گفتند پی‌روی‌نمیکنید شما ، مگر مردی جادوئی کرده شده‌را یعنی کسی‌را که‌اورا سحر کرده‌اند وعقلش پوشیده شده ودرتفسیر ماوردی«مسحورا»را بمعنی ساحر میداند یعنی‌متابعت جادوئی میکنید که شمارا بسحر میفریبد (۱)

(۹) درنگر ای محمد بدیدهٔ بصیرت تابه‌بینی‌که معاندان چگونه زدند برای‌تو مثلهارا یعنی گفتند سخنهای ناخوش وتشبیه کردند ترابمسحور بوصف مفتری وملی علیه بشنودند ، پس گمراه شدندازطریقی که موصل است بمعرفت انبیا وتمیز ایشان ازماسوی؛ پس توانائی ندارند ونمییابند ، راهی بحجت و برهان برآنچه میگویند .

(۱۰) بزرگوار است آنکه که بمحض فضل ، اگر خواهد بسازد وببخشد ترا در دنیا بهتر از گنج‌وبوستانی که ایشان‌میگویند وآن چه‌باشد؟ : بوستانها که‌میرود‌اززیردرختان‌آن جویها وبدهدترادرآن‌بوستانها کوشکهای عالی ومسکنهای رفیع . ودراسباب نزول مذکور است که‌چون مالداران قریش حضرت رسالت‌را صلی‌الله‌علیه‌وسلم بفقر وفاقه سرزنش کردندرضوان که آراینده روضات جنانست بااین آیت نازل‌شد ودرجی ازنور پیش‌آن حضرت نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا در این جاست آنرا بدست تصرف تومیدهم بی‌آنکه از کرامت ونعمتی که نامزد تو

(۱) آیات کریمه : « اویلقی الیه کنزاو تکون له جنة یاکل منها و قال الظالمون ان یتبعون الارجلا مسحورا ☆ انظر کیف ضربوا لك الامثال فضلوا افلا یستیطیعون سبیلا ☆ تبارك الذی ان‌شاء جعل لك خیراً من ذلك جنات تجری من تحتها‌الانهار وتجعل لك قصورا »

کرده‌ایم در آخرت مقدار پریشهٔ کم گردد . حضرت فرمود که‌ای رضوان‌مرا بدینها حاجت‌نیست فقررا دوستر میدارم ومیخواهم که بندهٔ شکور و صبور باشم رضوان گفت : «**اصبت اصاب‌الله‌بك**» ، نشانهٔ علو همت آنحضرت نه‌همین‌است که باوجود تنگدستی واحتیاج بگوشهٔ چشم التفات برخزاین‌روی زمین نیفکند ، آنرا ملاحظه‌باید نمود که درشب معراج مطلقا نظر بماسوی الله نگشود وبهیچ چیز ازبدایع‌ملکوت وغرایب عرصه جبروت التفات نفرمود تاعبارت ازآن‌این آیت آمد که : « **مازاغ البصر وماطغی** »(۱)

نظم

زرنك آمیزی ریحان آن باغ — نهاده چشم خودرا مهر مازاغ
نظرچون‌بر گرفت‌ازمهر کونین — قدم زد در حریم قاب قوسین

(۱۱) نه فقر واحتیاج تومانع کفار است از ایمان بتو بلکه تکذیب میکنند قیامت را وداعی ایشان بانکارنبوت تکذیب بساعتست وآماده کردیم برای کسی که‌تکذیب ساعت کند ، آتشی افرخته (۲) گویند سعیر نامی است ازنامهای دوزخ (۱۲) چون به‌بینند ایشان را یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ ، ازجائی دورکه صدساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان شنوند مرآتش‌را ، آوازجوشیدن ازخشم وبانگی چنانچه ازدرون‌خشمناکان آید یعنی غریدن . بعضی برآنند که این‌دیدن وغریدن زبانیه‌رابود. وصاحب انوار فرموده که چون نزدیك ماحیوة مشروط به بینه نیست ممکن است که حق سبحانه درآتش زندگی خلق کند که به‌بیند وخشم گیرد وبغرد .

(۱۳) وچون درانداخته شوند مشرکان ، ازدوزخ ، در جائی‌تنگ که

(۱) برخی از مفسران گفته‌اند به‌پیغامبر از مال دنیا بسیارعطانکرد تابنیازمندی تنگدستان‌وقوفی تام وتمام پیدا کند وندا دهندهٔ عدالت اجتماعی باشد وبینوایان را بفقر خویش تسلی بخشد واغنیاء را بتعدیل سرمایه‌های خود پندوامردهد زیرا آنکس‌میتواند غمخوار مردم‌وراهنمای جامعه بشریت باشد که‌از دردمردمان‌مطلع‌بوده ورنج‌نداری‌راتحمل کرده‌باشد. غنی‌ازفقیرو سیرازگرسنه خبرنداردووقتی بتاریخ بنگریم پیغامبران ومصلحین وراهنمایان

موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم برکافران چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه برنیزه وایشان رادرچنن مکانی تنگ افکند «مقترن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یاهریك را قرین آواز جن بسلسلهٔ آتشین بهمدیگر باز بسته ، بخوانند برخود ، درآن مقام هلاکت یعنی نفرین کنندگان برخود بهلاکت یاگویند « ثبوراه » واین کلمه کسی گوید که آرزومند هلاکت خود باشد .

درزاد المسیر وبعضی دیگر ازتفاسیر مذکور است که اول کسی‌راازاهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حلهٔ ازآتش دراو پوشانند واو آنرا برپیشانی نهد و از پی میکشد و ذریت او ازعقب او فریاد یا ثبوراه کشیده میروند ؛ حق سبحانه میفرماید که :

(١٤) مخوانید امروز یك ثبور و بخوانید ، ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید برخود ونفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود وهر نوعی بواسطهٔ شدت ثبوری واقع خواهد شد (١٥) بگو آنانرا که بفقر سرزنش‌تو میکنند آیا گنج وبستانی دنیا بهتراست یاآن‌بهشت جاویدی که وعده داده شده اند پرهیز کاران بدخول در آن ، هست در علم خدا مرمتقیان‌راآن‌بهشت پاداشی براعمال ایشان وبازگشتی کەرجوع بدان نمایند درآخرت (١٦) مرایشانراست در بهشت آنچه خواهند ازنعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفاء مؤمنان را بآرزوی ایشان از مرتبهٔ کمال نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسبت حال‌خود جویند یابند درحالتی کەجاوید

وقائدین بزرك بشری همیشه ازبین توده‌های مردم برخاسته‌اند ودراین‌باب مولانا جلال‌الدین میفرماید :

راهزن هرگز گدائی را نزد گرك،گرك مرده‌را هرگز گزد
خضر کشتی را برای آن شکست تا تواند کشتی از فجار رست
چون شکسته میرهد اشکست شو امن در فقر است اندر فقر رو

(٢) آیه شریفه : « بل کذبوا بالساعة و اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیراً »

باشند در بهشت . هست دخول وخلود ایشان درجنات بر پروردگار تو وعدهٔ خواسته شده یعنی سزاوار آنکه ازخدای‌در خواهند یامؤمنان در خواسته اند که : «ربنا آتنا ماوعدتنا» یا ملائکه برای ایشان‌درخواست‌میکنند که : «ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم» . (١٧) ویادکن‌روزی راکه حشر کنیم (وحفص بیاء میخواند (١) یعنی خدای حشر کندمشرکان‌را) وآنانرا نیز که میپرستند بجز خدای؛عام است همه معبودان‌را از ذوی‌العقول وغیرآن و گفته اند مراد اصنامند که خدای ایشان‌را بسخن‌آرد ومخاطب‌سازد پس گوید آیا شما گمراه کردید بندگان مرا این گروه یا ایشان گم کردند راه‌راباضلال درنظر صحیح‌واعراض از قول مرشد نصیح

(١٨) گویند بتان پاکی تو ومابپاکی‌یاد میکنیم ترا ومنزه‌میدانیم ازشریك وشبیه ، نیست مارا ونسزد وروا نباشد آنکه فراگیریم کسی‌راکه مارا پرستد بجز تویعنی ترا نپرستند . ملخص سخن آنکه آنها که عبادت ترا دست بدارند و مارا پرستند ، نرسد مارا که بگیریم ایشان‌را دوستانی ولیکن توایشان را برخوردار گردانیدی وپدران ایشان‌را با اموال و اولاد وعمر دراز وصحت‌بدن‌وسایر نعمتهاتافراموش کردندآنچه‌انبیا ایشان‌را بدان دعوت میفرمودند وبودند درحکم ازلی توگروهی هلاك شده یا تباه گشته پس حضرت عز شانه بت‌پرستان را مخاطب‌ساخته گوید :

(١٩) پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان شما ، شمارا بآنچه می گوئید که ایشان شریك خدا اند وایشان مرا ازشریك منزه دانستند ، پس

(١)آیات شریفه : « قل اذلك خیر ام جنة الخلد التی وعدالمتقون کانت لهم جزاء ومصیرا ٭ لهم فیها ما یشاؤن خالدین کان علی ربك وعداً مسؤلا ٭ ویوم نحشرهم وما یعبدون من دون الله فیقول ء انتم اضللتم عبادی هؤلاء ام هم ضلوا السبیل ٭ قالواسبحانك ما کان ینبغی لنا ان نتخذ من دونك من اولیاء ولکن متعتهم وآباءهم حتی نسوا الذکر وکانو قوماً بوراً ٭ فقد کذبوکم بما تقولون فما تستطیعون صرفاً ولانصراً »

نمیتوانند معبودان شما بگردانیدن عذاب شما ونه‌یاری کردن شما بنجات (و حفص بتاء میخواند (۲) یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن ویکدیگر را یاری دادن وازعقوبت برهانیدن)وهر که ستم کند یعنی شرك آورد ازشما ای مکلفان ، بچشانیم اورا ، عذابی بزرك که‌آتش دوزخ است وخلود درآن .

(۲۰)ونفرستادیم‌ما پیش ازتو کسی را ازپیغمبران مگرپیغمبرانی که ایشان، هرآینه بخورندخوردنی‌وبرونددربازارهابجهت کفایت مهمات خود و گردانیدیم برخی از شما را برای برخی دیگر آزمایشی همچون آزمایش فقراء بااغنیاء وپیغمبران بامم ایشان یا مریض بصحیح واعمی ببصیر . خلاصهٔ سخن آنکه دنیادار ابتلا وامتحانست پس از مخالفت احوال مردمان در او چاره نباشد وما بدان میآزمائیم ایشانرا تا اهل صبر وشکر از ارباب جزع وکفران ممتاز گردند (۱)

آورده اند که ابوجهل وولید وامثال ایشان چون بلال‌وعمار وصهیب وسایر درویشان صحابه را میدیدند بایکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا همچو ایشان چیزی شویم حق سبحانه آیت فرستاد ودرویشان را مخاطب ساخته میفرماید که ما میآزمائیم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف آیا صبر میکنید برابتلا یاجزع مینمائید وهست پروردگار تو بینا بصابر کننده وجزع‌نماینده .

(۲۱) وگفتندآنانکه امید ندارند دیدارما یعنی منکرحشر وبعث‌اند یا نمیترسند ازدیدن‌عذاب‌ما یامراد اهل مکه‌اند که میگفتندچرا فروفرستاده نمیشود برما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد یا چرا نمی بینیم

(۱) آیات کریمه : « وما ارسلنا قبلك‌من‌المرسلين الاانهم لياكلون الطعام ويمشون في‌الاسواق وجعلنا بعضكم لبعض فتنة ا تصبرون وكان ربك‌بصيراً * وقال‌الذين لايرجون لقاء نا لولا انزل علينا الملائكة‌اونرى ربنا لقد استكبروا فی انفسهم وعتو عتواًكبيراً »

بآشکارا پروردگار مارا تا باما سخن گوید (۱) و بتصدیق و اتباع محمد فرماید :

بخدای که بزرگی کردند درنفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرأت نمودند درین‌تحکم ودر گذشتند از اندازه ، درگذشتنی بزرك که بعد از مشاهده معجزات‌اقتراح‌رؤیت ملایکه‌ولقای خدا کردند وایشان اندوهگین شوند (۲۲) روزی که بینند فرشتگان را وآن‌روز مرك باشد یاروز حشر، هیچ مژده دهندهٔ نیست آن روز مرکافران‌را .

اهل مکه دوچیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای ، حق سبحانه خبرداد که ملائکه را بینند ووعید لابشری بشنوند وگویند ملائکه مرایشان را که لقای خدا بر شما حرام و باز داشته شده و گویند این قول کفار است چون ملائکه بریشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویندبخدای تعالی ازلقای ایشان. ودر زادالمسیر آورده که چون کفار درشهر حرام کسی را دیدندی که ازو ترسیدندی میگفتند « حجراً محجورا» تا ازشر او ایمن میشدند اینجا نیزخیال بستند که مگر بدین‌کلمه از شدت مرك یاهول‌قیامت

(۱) وگفته‌اند افراد بشر درقبال قضا وقدر درهرحالی ازاحوال از قبیل فقر وغنا ناگزیر بتسلیم هستند وناچارند رضا وشکیبائی را پیشهٔ خود سازند وبااینکه خداوند بانجام هرامری قادر و تواناست بمقتضای حکمت و تدبیر خود گاهگاهی باتمام قدرتی که دارد انجام اموری را صلاح نمیداند و ملتمس بندگان‌خودرا برنمی‌آورد وآنها میبایستی درقبال خواست خداوندی سرتسلیم‌ورضا پیش آورند.

شیخ عطار فرموده است :

مگر دیوانه ای شوریده می‌خاست — برهنه بد زحق کرباس میخواست
کالهی پیرهن در تن ندارم — وگر تو صبر داری من ندارم
خطابی آمد آن بی خویشتن را — که کرباست دهم اما کفن را
زبان بکشاد آن‌مجنون مضطر — که من دانم ترا ای بنده پرور
که تا اول نمیرد مرد عاجز — تو ندهی هیچ کرباسیش هرگز
بیاید مرد اول مفلس و عور — که تا کرباس یابد از تو در گور

خلاصی خواهند یافت. وقصد کنیم بسوی آنچه کردند کافران از کرداری که صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم ومهمانداری واطعام گرسنگان و اکرام یتیمان وفریادرسی مظلومان وامثال آن ، پس گردانیدیم آن عمل‌را مانند ذره‌های پراکنده‌درهوا یاغبار متفرق یاخاکستر برباد داده یعنی حبطه‌سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبوده (۱) .

(۲۳) مجاوران بهشت ، آن روز (یعنی قیامت) بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند ونیکوتراست ازجهت مکان استراحت (مراداز قیلوله استراحت است زیرا که دربهشت خواب نباشد) ویادکن روزی راکه درآن ، بشکافت آسمانها بسبب ابری سفید که بربالای طبقه هفت آسمانست وغلظ او برابرهمهٔ سمواتست واو گرانتراست ازهمهٔ آسمانها . حق سبحانه امروز اورا بقدرت نگاهداشته روزقیامت آنرا برآسمانها افکند و بهرآسمانی که رسد آن آسمان شکافته شود وفرو فرستاده شوند فرشتگان ازآنجا برزمین ، فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملوگردد ودرموضح آورده که ملایکه هفت صف بگرد عالم

☆ وپیروان جبر وتفویض انسان را مجبور میدانند نه‌مختار ومعتقدند که برافراد بشر دراختیار نگشاده‌اند چنانکه حافظ میگوید :

رضا بدان بده و زجبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است

وسعدی این موضوع را بعبارت دیگری میفرماید :

گرچه تیر از کمان همیگذرد　　از کماندار بیند اهل خرد

(۱) آیه کریمه : « وقد منا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا ☆ اصحاب الجنة یؤمئذ خیر مستقراً واحسن مقیلا ☆ ویوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائکة تنزیلا » دراین آیه کاشفی میگوید، گفته اند « باء » « بالغمام » بمعنی «عن» [از] است

درآیند و گویند با بمعنی عن است (۳) یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود تا غمام فرود آید واین آن غمام است که حق‌سبحانه فرموده که : «ظلل من‌الغمام » ودر **عین المعانی** آورده که این‌آن غمامی است که ظلمت بنی اسرائیل بوده درتیه .

(۲٦) پادشاهی در آن روز ثابت است مرخدای بخشاینده را چه مدعیان زبان از دعوی مالکیت دربسته باشند و باشد آن روز برکافران دشوار ازشدت اهوال (۲۷) ویادکن روزی را که از فرط حسرت میخاید ظالم بردستهای خود یعنی بدندان میگزد دست را چنانچه‌متحسران میکنند. مراد جنس ظالم‌است و گفته اند عقبةبن ابی معیط ازسفری بازآمد ومردمان راضیافت میکرد وبسبب جوار حضرت سید ابراررا طلبیده بود ؛ آنحضرت فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگوئی ازطعام تو نخورم .

. ـ عقبه کلمه برزبان راند واین سخن بابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده‌بنزد وی آمدو گفت مگر ازدین برگشتهٔ که سخن‌محمد میشنوی و کلمهٔ شهادت میگوئی ؟ . ـ گفت نی اما عار داشتم که‌مهمان‌من طعام ناخورده بیرون رود . ابی گفت ازتو راضی نشوم‌تا آب دهن درروی وی نیندازی . عقبه بنزد پیغمبر آمده آنحضرت در **دار الندوة** در سجده بود وآب دهن نامبارك حوالهٔ روی دلارای آن‌سرور کرد (۱) درترجمهٔ **اسباب نزول** آورده که‌آب دهن‌اودو شعلهٔ آتش‌جانسوز گشت‌وبدان‌حضرت نا رسیده بروی وی باز گشت و هر دو گونهٔ روی وی بسوخت و تا زنده بود آن داغها می‌نمود .(۲) القصه حضرت گفت‌ای عقبه ترا بیرون مکه

---

(۱) آیات کریمه : « الملك یومئذالحق للرحمن وکان یوماً علی الکافرین عسیرا ☆ ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا » (۲) ومولوی درمثنوی میفرماید :

هر که برشمع خدا آرد تفو　　شمع کی میرد ؟ بسوزد ، پوزاو
کی‌شود دریاز پوز سك نجس؟　　کی‌شود خورشیداز پوف‌منطمس؟

نمی بینم مگر که سرترا بشمشیر بردارم و درغزوهٔ بدر حکم حضرت رسالت بقتل او صادرشد وبر دست حضرت **مرتضی علی** کرم‌الله وجهه کشته گشت واین آیت درشان وی فرود آمد مضمونش آنکه ظالم روز قیامت بسیار بخاید سرانگشت ندامت . **صاحب احقاف** آورده که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع راتامرفق وحق سبحانه‌دیگر باره دست ویرا برویاند ودیگر میخاید و خبر ندارد ، میگوید کاشکی فرا میگرفتم باپیغمبر راهی که وی فراگرفته که راه نجاتست .

(۲۸) ای وای برمن ، کاشکی‌فرانمیگرفتم فلانرا یعنی ابی‌رادوست واورا نمیشناختم (۲۹)بدرستی که گمراه کردمرا وبازداشت از یاد کرد خدای یعنی کلمهٔ شهادت یاموعظهٔ پیغمبر پس ازآنکه آمده بود بمن وهست دیو دور از رحمت یعنی اوست گمراه کننده که شیطان الانس است ، مرآدمی را فرو گذارنده‌یاابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدای ورسول وچون در دام هلاك‌افتادند فرومیگذارد ونفع نمیرساند بلکه ازوتبرامیکند(۱)

---

(۱) آیات کریمه : « یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلا ✡ لقد اضلنی عن‌الذکر بعد اذجاء نی وکان الشیطان للانسان خذولا »

و گفته‌اند این‌آیت عام است ومراد اینستکه مردم نباید دوستان نا اهل انتخاب کند ودرحدیث آمده که مثل همنشین نیك همچو مثل عطار است که چون با او نشینی اگرچه عطرخودبتو ندهد اما ازبوی عطرش بهره مند میشوی و مدتی آن بوی باتو بماندومثل همنشین بد همچوخداوند کوزه آتش است اگر چه ترا بشرارهٔ آتش نسوزاند اما کند دود آن در جامهٔ تو بماند .

سعدی میگوید :

همنشین تو از تو به باید　　تا ترا عقل و دین بیفزاید

✡✡✡

منشین با بدان که صحبت بد　　گرچه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدین بزرگی را　　لکه ای ابر نا پدید کند

ونیز مولانا جلال‌الدین محمدمولوی در مثنوی‌معنوی دراین‌باره می‌فرماید :

(۳۰)وگفت‌رسول‌یعنی محمدصلی‌الله علیه وسلم (در دنیا یاگوید در آخرت) ای آفریدگار من ، بدرستیکه قوم من گرفتند وساختند این قرآن را منسوب بهذیان یافرو گذاشته که بدان ایمان نمی‌آورند وازاستماع‌او اعراض میکنند (۱)

حق ذات پاك الله الصمد　　که بود به مار بد از یار بد
مار بد جانی ستاند از سلیم　　یار بد آرد سوی نار مقیم
ازقرین بی‌قول‌و گفت‌و گوی‌او　　خوب‌دزدد دل‌نهان‌ازخوی‌او
ای‌خنك آن‌مرد کزخوددرسته‌شد　　در وجود زندهٔ پیوسته شد
وای‌آن‌زنده که بامرده نشست　　مرده گشت‌وزندگی‌ازاوبجست
چون‌تو درقرآن حق‌بگریختی　　با روان انبیا آویختی
هست قرآن حالهای انبیاء　　ماهیان پاك بحر کبریا
ور بخوانی ونهٔ قرآن پذیر　　انبیا و اولیا را دیده گیر
ور پذیرائی چوبرخوانی‌قصص　　مرغ جانت تنك‌آید درقفس
مرغ کواندرقفس زندانی‌است　　می‌نجوید‌رستن‌ازنادانی‌است
روحهائی کز قفس ها رسته‌اند　　انبیای رهبر شایسته اند
از برون آواز‌شان آید زدین　　که رهٔ رستن بباید نیست‌این
مابدین رستیم‌زین تنگین‌قفس　　جز که‌این‌ره‌نیست‌چاره‌این‌قفس

[۱] آیه‌کریمه : « وقال‌الرسول یارب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً » . و گفته‌اند دراین آیت تلویحی است بآنکه مسلمانان ومؤمنان‌باسلام‌میبایستی قرآن‌را هرروزوهرشب بخوانند ودستورات ونصایح ومواعظش‌را بکار برند زیرا :

دل پر درد را دوا قرآن　　جان مجروح را شفا قرآن
هرچه‌جوئی‌زنص قرآنجو　　که بود گنج علمها قرآن

و در مثنوی میگوید :

شاهنامه یا کلیله پیش تو　　همچنان باشد که قرآن ازعتو
فرق‌آنکس باشدازحق‌مجاز　　که کند کحل عنایت چشم باز

(۳۱) وهمچنین کهاین کفره را دشمن تو گردانیدیم ، گردانیدیم ومقرری ساختیم مرهر پیغمبری را دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را وفرعون مر موسی را وایشان صبر کردند ، تو نیز صبر فرمای و پسنده است برورد گار تو ، راه نماینده ترا بطریق شکیبائی ویاری دهنده بردشمنان (۳۲) و گفتند آنانکه کافرشدند ازیهود ونصاری یامشرکان عرب ، چرا فرو فرستاده نمیشود برمحمد قرآن ، جملهٔ یگانه یعنی بیکبار چنانچه توریة و انجیل ؟ همچنین فرستادیم پراکنده تا ثابت گردانیم وقوت دهیم باتصال وحی درهر وقتی دل ترا یابتفریق وحی دل ترا برحفظ آن متمکن سازیم وبرخواندیم قرآن را بعضی ازپی بعضی خواندن بمهلت وتانی بی انقطاع بعید . این اعتراض مشرکان هیچ حاصل نداشت چه اعجاز قرآن بآنکه پراکنده یا جمع نازل شود مختلف نمیشود ودرتفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی وداود علیهما السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده ونویسنده بودند وآن حضرت صلی الله علیه وسلم امی بود(۱) . اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی ودیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشود وسبب زیادتی غرض درمعنی ودیگر آنکه بهر نهجی که فرو می آمد

ورنه بشك ومشك پیش اخشمی — هردو یکسانست چون نبود شمی
خویشتن مشغول کردن ازملال — باشدش قصد کلام ذوالجلال
کاتش وسواس را وغصه را — زان سخن بنشاند وسازد دوا

حافظ میگوید :

نگار من که بمکتب نرفت وخط ننوشت
بغمزهٔ مسئله آموز صد مدرس شد

(۱) آیات شریفه : « وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلك لنثبت به فؤادك و رتلناه ترتیلا ☆ و لا یاتونك بمثل الا جئناك بالحق واحسن تفسیراً ☆ الذین یحشرون علی وجوهم الی جهنم اولئك شر مکاناً واضل سبیلا »

تحدی می نمودند و اعجاز قرآن وعجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل علیه اسلام آناً فآناً موجب تسلی خاطر آنحضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ ومنسوخ هست و هرآینه ناسخ متاخر ازمنسوح باید و اجتماع هردودرآن واحد نشاید ودیگرآنکه قرآن مشتمل است براجوبه واسوله وجواب درعقب سؤآل آید (۳۳) ونمی آرند مشرکان برای تومثلی یعنی دربیان قدح نبوت وطعن کتاب تو سخن نمیگویند مگرآریم برای تو جوابی راست ودرست که ببرهانی ساطع قول ایشان رارد کند و می آریم آنچیز را که نیکو تراست ازروی بیان (۳٤) مشرکان آنند که حشر کرده شوند بررویهای خود روی برزمین نهاده میروند بسوی دوزخ آن گروه ، بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتراست ازمنازل مؤمنان که دردنیا داشتند وایشان یعنی طعنه میزدند که « ای الفریقین خیرمقاماً واحسن ندیا » وکجتر وناصوابترند ازجهت راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخ است (۳۵) وهرآینه مادادیم ، موسی راعلیه السلام توریة ، بعداز غرقه شدن فرعون و گردانیدیم پیش از آن باو برادر او هرونرا یارومدکار در دعوت واعلاء کلمه (۳٦) پس بگفتیم بروید بسوی گروه قبط یعنی فرعون واهل او ، آنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا ، ایشان بحکم مارفتند وآن قوم رابحق دعوت کردند وایشان با او استکبار نمودند، پس هلاك کردیم ایشان را ونیست گردانیدیم ، هلاکت کردنی ونیست گردانیدنی باغراق دردریای قلزم (۳۷) وگروه نوح را آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح وآنانکه پیش از وی بودند چون شیث وادریس یاهمین تکذیب نوح کردندو تکذیب یك پیغمبر تکذیب همهٔ پیغمبرانست یامطلقا بعثت رسل را انکار نمودند ، غرقه ساختیم ایشان را بطوفان عذاب و گردانیدیم ایشان رابرای مردمان نشانهٔ تا از آن عبرت گیرند وآماده کردیم برای ستمکاران ، عذابی دردناك (۳۸) وهلاک گردانیدیم قوم عادرا بتکذیب هود وگروه ثمود را بتکذیب صالح واصحاب رس را ورس نام چاهی است بیمامه یاباآذربجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را دروی کشتند یاچشمه ونخلستانی بوده ازان بنی اسد یا همان اخدود است

که‌در سورهٔبروج مذکور خواهد شد و گویند قریهٔ بوده برزمین فلج از ولایت یمن واصحاب رس‌جمعی ازبقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد اورابکشتند ودربعضی تفاسیر هست که بعد ازقتل گوشت او را بخوردند وعذاب بدیشان رسید یاجمعی بت‌پرستان بودند که‌شعیب بدیشان آمدوتکذیب وی نمودند روزی برحوالی چاهی که‌داشتند مجتمع شده بایذای شعیب‌مشغول شده بودند که ناکاه آن چاه درهم افتاد وهمهٔ ایشان بامنازل ومواشی بزمین فرورفتند یاقومی بودند که شجرهٔ صنوبرداشتند وآنرا شاه درخت نام‌نهاده میپرستیدند پیغمبری ازنسل یهودابن یعقوب‌بدیشان مبعوث شد واوراتکذیب نموده بکشتند ودر چاهی افکندند ابری سیاه بریشان سایه افکند واز او صاعقه‌ای بیرون آمده همه‌را بسوخت یااهل بئرمعطله چنانچه قصهٔ ایشان گذشت واصح آنسکه اصحاب حنظلة‌بن صفوانند وچون تکذیب نبی خود کردندحق تعالی ایشان رامبتلا کرد بمرغی درازگردن که اجنحهٔ او بهمهٔالوان ملون بود وبجهت طول عنق اورا عنقا میگفتند و برکوهی که اورا دنح بافتح گفتندی مقام داشت بیامدی وکودکان ومواشی خردایشان‌درر بودی وفروبردی وبراینجهت اورا مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود وایشان شکایت پیش پیغمبر آورده شرط کردند که‌اگر شراومکفی گردد ایمان آرند پیغمبر دعافرمود که خدایا آن مرغ‌رابگیرونسل اوبریده‌گردان ، دعاء پیغمبر بعز اجابت‌رسیده آن مرغ غایب شد ودیگر ازاو اثر وخبر پدید نیامد وجز نام ازاو نشانی نماند ودرچیزهای نایاب بدومثل زنند کماقیل :

منسوخ شدمروت ومعدوم شد وفا / وزهردونام ماند چوعنقاو کیمیا

وصاحب «لمعات» ازبی نشانی عشق بدین وجه نشان میدهد :

بیت

عشقم که‌دردو کون‌مکانم‌پدیدنیست / عنقای مغربم که نشانم‌پدید نیست

القصه این قوم بعداز غیبت عنقا برتمرد وعناد افزوده حنظله راشهید کردند وخدای تعالی فرمود که اصحاب رس راهلاك کردیم واهل قرن هارا که‌بودند

میان این قبایل عاد وثمود واهل رس ، قرنهای بسیار که‌جز خدای کسی ایشان‌را نداند (۳۹) وهریك‌راازاین امتان ، زدیم ازبرای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه‌های پیشینیان باایشان وخبر کردیم ایشان را و حجت گرفتیم بریشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند چه بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وهمه‌را نیست کردیم نیست کردنی (٤۰) وهرآینه آمدندیعنی بگذشتند قریش ، برآن‌دیهی که‌بارانیده شد برو ، باران بد یعنی سنگباران مراد از آن دیه شهر سدوم است که‌شهر بزرك‌بوده ازمؤتفکات ولوطدرآنجا نشستی وبعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ بارانید براهل آن‌و کفار قریش بدان دیار میگذشتندی ، آیانبودندکه درمرور خود ، دیدندی‌آنرا بدیدهای‌خود واز آثارآن عذاب عبرت گرفتندی ؟ نه آنست که ندیدند بلکه هستند از روی کفر امید نمیدارندبرانگیختن رایعنی بحشر ایمان‌ندارند(۱) (٤۱) وچون‌می‌بینند ترا ، فرانمیگیرند ترا ، مگربهزوبه یعنی کسی

(۱) آیات کریمه : « وکلا ضربنا له الامثال و کلا تبرنا تتبیرا ☆ ولقد اتوا علی‌القریة التی‌امطرت مطرالسوء افلم یکونوایرونهابل کانوا لایرجعون نشورا » .

آیه اخیر میگوید ازگذشت گذشتگان میبایستی درس عبرتی‌آموخت وبحال وآینده‌خود نگریست‌وهرکس‌وهر طایفه وهرملتی که از گذشته پند نگیرد ودرآیندهٔ بکار نبندد بورطهٔ ضلالت وگمراهی‌افتاده و نابود خواهد شد . رودکی میگوید:

هرکه ناموخت‌ازگذشت روزگار / هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

ودر مثنوی معنوی آمده :

فضل مردان برزن‌حالی پرست / زان بود که مرد پایان بین ترست
مردکاندر عاقبت بینی‌خمست / او ز اهل عاقبت از زن کمست
ازجهان دو بانك می‌آید بضد / تا کدامین را توباشی مستعد
آن یکی بانگش نشور اتقیا / وان یکی بانگش فریب اشقیا
آن‌یکی‌بانك اینکه‌اینك‌حاضرم / بانك دیگر بنگر اندر آخرم
ای خنك آنکو ز اول آن‌شنید / کش عقول و مستمع مردان شنید

که بااو استهزاء کنندوازروی تهکم میگویندآیا این کس آنستکه او را برانگیخت خدای وفرستاد پیغمبر ؟ (۱)

(۴۲) بدرستیکه نزدیك بود که او بسخن دلفریب و بسیار جهددر دعوت واظهار دلایل برمدعی خود گمراه کند وباز دارد مارا از پرستش خدایان ما واگرنه آن بودی که ماصبر کردیم برعبادت آنها (حضرت عزت درجواب ایشان فرمود که) : وزود باشد که بدانند آن هنگام که‌بینند عذاب راکه از اهل ایمان وایشان کیست گمراهتر(ضلال‌سبیل محمول برضلال

---

(۱) آیه‌شریفه : « واذا راوك ان یتخذونك الا هزواً اهذاالذی بعث‌الله رسولا ؟ »

و گفته اند رسالت و نبوت را تنها بحس ظاهر نمیتوان دید بلکه رسالت ونبوت بادیدهٔ بصیرت که مؤیدبنور خداست فقط درك میگردد وچون دیدهٔ بصیرت کور بود حواس ظاهری از دیدن حقایق عاجز خواهند بود واز جملهٔ کلام رسالت‌را درك نمیکنند و مثلا دربارهٔ فرستاده خدا میگویند این بشری است که مانند ماميخورد ومی‌آشامد وکار نیکان‌را قیاس از خود می گیرند ودراین‌باب صاحب مثنوی میفرماید :

کار پاکان را قیاس ازخود مگیر — گر چه ماند در نبشتن شیر،شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد — کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
همسری با انبیاء برداشتند — اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینك ما بشر ایشان بشر — ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی — هست فرقی در میان بی منتهی
هردو کان زنبورخوردند ازمحل — لیك شد زین نیش وزان دیگرعسل
هردو کان آهو گیا خوردندوآب — زین یکی سرگین شد وزان مشك ناب
هردونی خوردند از یك آبخور — این یکی خالی وآن پر از شکر

اهل آنست) (۱)

آورده که مشرکان سنگی یاکلوخی یاچوبی را میپرستیدند چون سنگی نیکوتر یاکلوخ یاچوبی‌زیباتر دیدندی‌معبود خود راگذاشته بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود که :

(۴۳) آیادیدی کسی‌را که فراگرفت هوای خودرا خدای خود یعنی آروزی خودرا می‌پرستد (تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است‌بدان)

صاحب «**تاویلات**» فرموده که‌هر که بغیرخدای چیزی‌را دوست دارد وبدوباز ماند واورا‌بپرستد درحقیقت‌هوای خودرا میپرستد زیرا که‌هوای او ، اورا برمحبت غیرخدای میدارد وسید حسینی در «**طرب‌المجالس**» آورده که‌چون آدم صفی را باحوا عقد بستند ابلیس و دنیانیز بیکدیگر پیوستند وهمچنانکه ازامتزاج آنها آدمی وجود گرفت از وصلت اینان باهم هوامتولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه ترتیب یافت جملهٔ اوصاف ذمیمه که‌بازار دنیا رارواج و رونق‌از ایشانست ازهوا مدد می‌یابند ، رسوم وعادات مردوده ومذاهب وادیان مختلفه همه از تاثیراو ظهورمی‌یابد .

غباری که خیزد میان ره اوست — چه‌گویم که هریوسفی‌را چه‌اوست

قوهٔ غلبهٔ او تاحدیست که نکتهٔ «الهوی اول اله عبد فی‌الارض» در شآن او وارد شده‌وزبان قرآن‌دربیان‌آن چنین فرموده که : «**اریت‌من‌ا تخذ الهه هواه**» گوئی که‌اصل هواست والههٔ باطله همه‌فرع اوست و ازاینجاست که مخالفت هواسبب وصول بجنةالماوی است .

بیت

سر زهوی تا فتن‌از سر وریست — ترك‌هوی قوت پیغمبریست (۱)

---

(۱) آیهٔ کریمه : « ان‌کاد لیضلناعن آلهتنا لولا ان صبرنا علیها وسوف یعلمون حین یرون العذاب من‌اضل سبیلا »

سعدی فرماید :

از ما و تو یکدام ناچار — بی‌مهر ووفاست ، یا تو، یامن

(۱) وگفته‌اند هرکه پیروی هوای نفس خود کند سعی در کشتن‌خود

آیانومیباشی، برآنکس که هوارا خدای خود ساخته نگاهبانی که اورا ازآن منع کنی ؟ (این کلمه منسوخ است بآیهٔ قتال)

(٤٤) بلکه گمان میبری آنکه بسیاری ازمشرکان میشنوند بگوش هوش یا تعقل میکنند بدل ودلایل توحیدرا بقید اکثر عاقل معاندوآنها که ایمان خواستندآورد خارجند ، نیستند ایشان ، مگر مانندچهار پایان درعدم انتفاع

کرده است زیرازندگی دریاد خداوذکرومرك درغفلت است وآنکه غفلت روا دارد پیروی شهوات کند وکسیکه پیرو شهوات نفس باشد درحکم اموات بشمارمی آید .

مولانا جلال الدین محمد مولوی درمثنوی معنوی میگوید :

این جهان شهوتی بتخانه ایست	انبیاء وکافران را لانه ایست
لیك شهوت بندهٔ پاکان بود	زر نسوزد زانکه نقدکان بود
کافران قلبندو پاکان همچوزر	اندراین بوته درند این دونفر
قلب چون آمدسیه شد درزمان	زر درآمد شد زری او عیان

و علی بن کاشفی درکتاب رشحات عین الحیات آورده که « یکی را از اکابر سمرقند گفتند که اگر کسی در خواب بیند که حق سبحانه وتعالی مرده است تعبیرآن چیست ؟ وی گفت که اکابر گفته اند که اگر کسی درخواب بیند که پیغمبر(ص) مرده است تعبیرش آنستکه درشریعت این صاحب واقعه فتوری واقع شده است و آن مردن صورت شریعت است این نیز مثل آن رنگی دارد وبعضی کبارمیفرمودند که میتوان بود که کسی راحضورمع الله بوده باشد ناگاه آن حضورنماند تعبیرآن مردن باشد ومولانا نورالدین عبدالرحمن جامی رحمةالله علیه این سخن را تعبیر دیگر فرموده بودند که میتواند بود که بحکم آیت کریمهٔ« ار ایت من اتخذ الهه هواه »یکی از هواها که صاحب واقعه آنرا خدای خود گرفته بوده است از دل وی رخت بندد ونابود شود آن مردن خدای عبادت از نابودن این هوابود پس این خواب دلیل باشد برآنکه حضور او زیاده شود »

بسماع کلام وعدم تدبر درادلهٔ قدرت ملك علام ، بلکه ایشان گمراه ترند ازانعام(۱)چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند واینها از عبادت پروردگار خودابامی نمایند ودیگر چهار پایان طالب آن چیزند که ایشان را سود دارد ومجتنب ازآنچه ایشان راضرر رساند ومشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و درسیآت که موجب اشد مضار است می آویزند .

---

(۱) آیهٔ شریفه اینست : « ام تحسب ان اکثرهم یسمعون اویعقلون انهم الا کالانعام بلهم اضل سبیلا »

صاحب مثنوی میگوید :

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یك گروه را جمله عقل وعلم وجود	او فرشته است و نداند جزسجود
نیست اندر عنصرش حرص وهوا	نور مطلق زنده از عشق خدا
یك گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فربهی
او نبیند جز که اصطبل و علف	از شقاوت غافلست و از شرف
این سوم هست آدمی زاد و بشر	نیم از او افرشته و نیمیش خر
نیم خر خود مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل علوی بود
آن دوقوم آسوده ازجنك و خراب	وین بشر بادو مخالف در عذاب
وین بشرهم زامتحان قسمت شدند	آدمی شکلند و سه امت شدند
یك گروه مستغرق مطلق شده	همچو عیسی با ملك ملحق شده
نقش آدم،لیك معنی جبرئیل	رسته ازخشم و هوا و قال و قیل
قسم دیگر باخران ملحق شدند	خشم محض وشهوت مطلق شدند
وصف جبریلی درایشان بود رفت	تنك بود آن خانه وآن وصف رفت
نام « کالانعام » کرد آن قوم را	زانکه نسبت کو بیقظه نوم را
ماند یك قسمی دگر اندر جهان	نیم حیوان نیم حی بار شاد
روزوشب درجنك واندر کشمکش	کرده جانیش آخرش با اولش

(٤٥) آیا نمی‌بینی و نظر نمی‌کنی بصنع پروردگار خود که از محض قدرت ، چگونه بکشید وبسط کرد سایه‌را از ظهور صبح تابر آمدن آفتاب وزمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع وانقباض نور بصراست وشعاع شمس مسخن(١) هوا ومفرق نور باصره و در آن محل هردو منتفی است ولهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود ، واگر خواستی خدای ، هرآینه گردانیدی آن سایه‌را ثابت وآرام یافته بریك منوال ، پس گردانیدیم آفتاب را برشناختن سایه‌راهنمائی چه سایه جزبآفتاب شناخته نشود (٤٦) پس فراگرفتیم سایه را ، بسوی خود ، فراگرفتن آسان (٢) یعنی اندك اندك شعاع شمس را بحسب ارتفاع اوبجای سایه آوردیم واورا فراگرفتیم چه اگر بیکبار مقبوض شدی مهمات مردمان کـه بسایه باز بسته است معطل ماندی ونزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب وضمیر «قبضناه» راجع بدلیل ومعنی آنستکه خدای تعالی درشب بسط سایهٔ زمین کرد وعالم را تاریك ساخت وآنرا دوامی نداد بلکه آفتاب راطالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که « تتبین الاشیا عباضدادها» واوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل‌را که شمس است قبض کرد وبافول برد تاباز شب درآمد واین دوزمان راجهت آرامش وآسایش خلق معین ساخت . ودر **عین المعانی** آورده که مد ظل اشارت بزمان فترتست که مردم درظلمت حیرت بودند وشمس بنور اسلام که بطلوع جمال سیدانام علیه الصلوة والسلام ازافق اکرام طالع گشت واگر آن سایه دایم بودی خلق درتاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی .

بیت

گرنه خورشید جمال بارگشتی رهنمون
ازشب تاریك غفلت کس نبردی ره برون

---

(١) ف : مسخر هوا

(٢) آیات کریمه : « الم ترالی ربك کیف مدالظل ولوشاء لجعله ساکناً ثم جعلناه الشمس علیه دلیلا ☆ ثم قبضناه الینا قبضاً یسیراً »

صاحب **کشف الاسرار** گوید این آیت ازروی ظاهر معجزهٔ حضرت مصطفی است صلی الله علیه وسلم وبفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنستکه حضرت رسالت‌پناه درسفری بوقت قیلوله در زیر درختی فرودآمد . یاران بسیار بودند وسایه درخت اندك ؛ حق سبحانه بقدرت کامله سایهٔ آن‌درخت را ممدود گردانید چندانکه همهٔ لشکر اسلام درآن سایه بیاسودند واین آیت نازل شد و نشان خصوصیت قرب آنست که فرمود : «**الم تر الی ربك**» ؟ موسی‌را بوقت طلب «ارنی» داغ «لن ترانی» بردل نهاد واین حضرت را بیطلب فرمود که نی‌مرا بینی ودرمن مینگری و دیگر چه‌می‌خواهی ؟

بیت

فرق است میان آنکه یارش دربر　با آنکه دوچشم انتظارش بردر

واز «حقایق سلمی» قدس سره چنان مفهوم میشود که مدظل ، بسط ظلال نوال عصمت است برحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آفتاب معرفت که ازمطلع دل منورش طالع شده دلیل آن و قبض اشارتست بسقوط رسوم و وسایط . ودر **لمعات** مذکوراست که چون آفتاب محبت ازمشرق غیب بتافت محبوب سراپردهٔ سایهٔ خود برصحرای ظهور کشید آنگاه محب راگفت: آخر نظری بسوی مامی نکنی ؟ «**الم تر الی ربك کیف مدالظل** ؟» ودرامتداد او مرانه بینی ؟ (١)

---

(١) ودراین باب مولانا جلال الدین درمثنوی چنین گوید :

مرغ دربالا و پران سایه اش　میرود بر خاك پران مرغ وش
ابلهی صیاد آن سایه شود　میرود چندانکه بی مایه شود
بیخبر کان عکس آن مرغ هواست　بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست
تیر اندازد بسوی سایه او　ترکشش خالی شود از جستجو
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت　از دویدن در شکار سایه تفت
سایهٔ یزدان چو باشد دایه اش　وارهاند از خیال و سایه اش
سایه یزدان بود بنده خدا　مرده این عالم و زنده خدا

مصرع

در خانه بکد خدای ماند همه چیز

« قل کل یعمل علی شاکلته » و اعتبار نمیکنی که اگرحرکت شخص نباشد سایه متحرك نشود ،« ولوشا لجعله ساکنا»واگر آفتاب احدیت ما ازمطالع عزت بتابد ،ازسایه اثر نماند ،چه هر سایه‌ای که همسایهٔ آفتاب شود بحکم : « ثم قبضناه الینا قبضا یسیراً » در برگیرد .

بیت

روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت نتواند نفسی سایه بدان صحرا شد

دقایق حقایق این آیت بسیار است مطالعه بعضی از آن حواله به جواهر التفسیر میرود ومن الله المعونة والمدد .

(٤٧) واو آنکس است که ساخت ، برای شما شب را پوششی تادر او آرام گیرید وخواب را راحتی تابدان آسایش می‌یابید و گردانید روزرا برای برخاستن ودر طلب معشیت پراکنده شدن . و گفته‌اند نوم مشابه موت است ونشور که برانگیخته شدن باشداز خواب مماثل بعث اموات بعداز مرگ (١) درحکم لقمان مذکوراست که:« یا بنی کما تنا م فتوقظ کذلك تموت و تنشر » (٢) (٤٨) واو آنکس است که فرستاد بادهارا، بشارت دهندگان پیش از نزول

دامن او گیر زوتر بیگمان تا رهی در دامن آخر زمان

« کیف مدالظل» نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست

اندرین وادی مرو بی این دلیل «لااحب الافلین » گو چون خلیل

روز سایه آفتابی را بیاب دامن شه شمس تبریزی بتاب

(١) آیات کریمه « وهوالذی جعل لکم اللیل لباساً والنوم سباتا وجعل النهار نشورا ☆ و هوالذی ارسل الریاح بشراً بین یدی رحمته وانزلنا من السماء ماء طهوراً ☆ لنحیی به بلدة میتاً ونسقیه مما خلقنا انعاماً واناسی کثیراً»

(٢) و در مثنوی گوید :

رحمت که او بارانست یعنی وزیدن ایشان که غالباً دلالت میکند بر وقوع مطر در اوان آن وفرو فرستادیم از ابر یا آسمان آبی پاك کننده (٤٩) تازنده کنیم بآن آب شهری مرده را یعنی موضعی که در آن خشکسالی بوده یا مکانی که در زمستان خشک وافسرده گشته وبیاشامانیم آن آب، از آنچه آفریده‌ایم چهارپایان را ومردمان فراوان را ازاهل بوادی چه ارباب قری ومداین را انهار ومنابع هست که بدان ازآشامیدن آب باران مستغنی اند (٥٠) وبدرستی که ما مکرر گردانیدیم باران را ، میان مردمان در بلدان مختلفه واوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قطره وبرخی ریزه یاتکرار کردیم سخن ابر وباران را درقرآن تایاد کنند قدرت مرا وتفکر کنند درآن نعمت وشکر او بجای آرند ، پس سرباز زدند بیشتر مردمان وقبول نکردند مگر ناسپاسی وکفران نعمت را (٥١) واگر میخواستیم هرآنیه برمی‌انگیختیم درهردیهی و مجتمعی ، پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیمشان وعلو مکان تو نبوت را برتوختم کردیم وترا بکافه مردمان تاروز قیامت مبعوث ساختیم (٥٢) پس فرمان مبر کافران را که ترا بردین آباء دعوت میکنند وجهاد کن با ایشان

نومها چون شد اخ الموت ای فلان زین برادر آن برادر را بدان

اما حال اهل دل وارباب بصیرت در بیداری وخواب یکسانست چنانکه جامی گوید:

مشو بمرك زامداد اهل دل نومید که خواب مردم آگاه عین بیداریست

(١) آیات کریمه : « ولقد صرفناه بینهم لیذکروافابی اکثر الناس الاکفوراً ☆ ولوشئنا لبعثنا فی کل قریة نذیراً ☆ فلاتطع الکافرین وجاهدهم به جهاداً کبیرا ☆ » و پیغمبر فرموده افضل جهاد گفتن کلمهٔ عدل است نزد پادشاه جائر وستمگر وبرخی گفته‌اند جهاد اکبر عبارتست از ترك شهوت و کشتن هوای نفس ودراین باب صاحب مثنوی میگوید :

ای شهان کشتیم ماخصم برون ماند خصمی زوبتر در اندرون

کشتن این کارعقل وهوش نیست شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست

دوزخست این نفس ودوزخ اژدهاست کو بدریاها نگردد کم و کاست

بقرآن یاباسلام یابشمشیر یابترك طاعت ایشان، جهاد کردن بزرگ یعنی سخت وبسیار (۵۳) واوست آنکس که بحکمت شامله بهم گذاشت دودریارا یعنی مجاور وملاحق هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند، این یك آب شیرین تشنگی نشاننده وآن دیگر شور بتلخی زننده (یعنی بحرین فارس وروم) وبساخت میان این دودریا حاجزی ومانعی از قدرت خود وحدی مقرر کرد یا گردانید حرام وناروا که یکی بردیگری غلبه کند (۱) ودرلباب گوید « عذب فرات» جویهای بزرگ است چون نیل وسیحون ودجله وجیحون «وملح اجاج» سایردریاها وبرزخ میان اینها بیابانها وشهرها که واقع است . محققان برآنند که بحرین خوف ورجاست که دردل مؤمن هیچیك بردیگری غلبه ندارد که « **لووزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا** » وبرزخ حمایت الهی وعنایت نامتناهی (۵٤) واو است آنکسی که بیافرید از آب آدم یعنی آبی که طینت اورا بدان تخمیر کردند وآن جزئی است از مادهٔ او یاخلق کرد آدمی را از آب منی ، پس گردانید او را خداوند نژاد وپیوند یعنی ایشان را دوقسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود واناث که مصاهرت باایشان وجود گیرد (۲) وگویند نسب آنستکه نکاح

همت دریا را در آشامد هنوز کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سنگها و کافران سنگ دل اندر آیند اندرو زار و خجل
هم نگردد ساکن از چندین غذا تا ز حق آید مر اورا این ندا
سیر گشتی سیر گوید نی هنوز اینت آتش اینت تابش اینت سوز
عالمی را لقمه کرد و در کشید معده اش نعره زنان هل من مزید؟
قوت ازحق خواهم وتوفیق لاف تا بسوزن بر کنم این کوه قاف
سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آنست آنکه خودرا بشکند

(۱) آیه کریمه « وهوالذی مرج البحرین هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج وجعل بینهما برزخاً وحجراً محجورا »

(۲) آیه شریفه : « وهوالذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً و کان ربك قدیرا »

اوروا نبود وصهر آنکه مناکحه بااوحلال باشد. وهست آفریدگار تو ، توانا برآفریدن بنی وبنات (۱)(۵۵) ومیپرستند مشرکان، بجز خدای آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش او کنند وزیان نکند اگر اورا نپرستند مراد بتانند یا هرمعبودی که باشد غیرخدای وهست ناگرویده برنافرمانی پروردگار خود ، هم پشت شیطان ومعاون او (۵٦) و نفرستادیم ترا بکافه خلق مگر مژده دهندهٔ مؤمنان بمثوبت الهی و بیم کنندهٔ کافران بعقوبت نامتناهی (۵۷) بگو نمیخواهم شما را برتبلیغ رسالت هیچ مزدی مگر ایمان کسی که خواهد آنکه فراگیرد بسوی رضا وقرب پروردگار خود راهی یعنی مزد من ایمان وعافیت مؤمنان است زیرا که مرا بدان عندالله اجری مقرر است وثابت شده که هر

---

(۱) ودر کشف الاسرار میگوید این آیه درشان حضرت رسول وحضرت امیرالمؤمنین علی نازل شده است . صاحب کشف الاسرار ازقول ابن سیرین مینویسد : « ابن سیرین گفت این آیت در [شان] مصطفی علیه السلام و علی کرم الله وجهه فرود آمد که مصطفی دختر خویش را بزنی بعلی داد . علی پسر عمش بود وشوهر دخترش هم نسب بود وهم صهر وقصهٔ تزویج فاطمه رضی الله عنها آنستکه مصطفی علیه السلام روزی درمسجد درآمد شاخی ریحان بدست گرفته سلمان رضی الله عنه را گفت یاسلمان رو علی را خوان . سلمان رفت و گفت یاعلی اجب رسول الله علی گفت یاسلمان رسول خدایرا این زمان چون دیدی وچگونه اورا گذاشتی؟ گفت یاعلی سخت شادان و خندان چون ماه تابان وشمع رخشان علی آمد نزدیك مصطفی علیه السلام ومصطفی آن شاخ ریحان فرادست علی داد عظیم خوش بوی بود گفت یارسول الله این چه بویست بدین خوشی؟ گفت یاعلی ازآن نثارهاست که حوران بهشت کرده اند برتزویج دخترم فاطمه. باکه یارسول الله؟ گفت باتو یاعلی من درمسجد نشسته بودم که فرشته ای درآمد برصفتی که هرگز چنان ندیده بودم گفت نام من محمود است و مقام من در آسمان دنیا در مقام معلوم خود بودم ثلثی زشب ندائی شنیدم ازطبقات آسمان که ای فرشتگان مقربان و روحانیان و کروبیان همه جمع شوید در آسمان چهارم همه جمع شدند .... فرمان آمد که ای مقربان

پیغمبری‌را برابر عباد و صلحای امت او ثواب خواهد بود (۵۸) وتوکل کن دراستیفای اجرت خود برآن زنده که هرگز نمیرد که متوکل بزندگان‌دیگر بموت ایشان ضایع وبی بهره ماند وبپاکی یادکن خدایرا از صفات نقصان درحالتی که ثناگوینده باشی برو باوصاف کمال وبسنده است خدای‌بگناهان پوشیده وآشکار بندگان خود، دانا ومطلع برآن ها (۵۹) آن خداوندی که بتوانائی بیعجز، بیافرید آسمانهاوزمین‌ها را وآنچه‌میان‌ایشانست‌ازارکان ومواليد در مقدار شش شبانه روز از ایام دنیا، پس مستولی شد امر او برعرش مجید که اعظم مخلوقاتست . اوست بزرگ بخشایش، پس بپرس ازذات وصفات او، دانائی را یاسؤآل کن ازخلق و استوا کسی‌را که‌دانا بود بآن (۶۰) وچون گفته شود مرمشرکان را که سجده کنید مرخدای بخشاینده راگویند کیست رحمن؟یعنی اسمی است که مسمای اورا نمیشناسیم چه‌کافران قریش اسم رحمن را برخدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند مارحمن رانمیدانیم، آیاسجده کنیم (یعنی نکنیم) مرآن‌چیزی راکه میفرمائی مارا بسجدهٔ او وزیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجدهٔ او مرکافران را رمیدن از ایمان‌ودورشدن از راه حق. این‌سجدهٔ‌هفتم‌است‌بقول امام اعظم وهشتم بقول امام‌شافعی رحمها الله و در فتوحات این راسجدهٔ نفوروانکار میگوید ومیفرماید که چون مؤمن درتلاوت این آیت سجده کند

درگاه وای خاصگیان پادشاه سورهٔ هل‌اتی‌علی‌الانسان برخوانید ایشان همه بآواز دلربائی والحان طرب افزائی سورهٔ هل‌اتی خواندن گرفتند ... پس رب‌العزة مرا بدین بشارت بتو فرستاد یامحمد گفت حبیب مرا بشارت ده و باوی بگوکه مااین‌عقد درآسمان بستیم تونیز درزمین ببند . پس‌مصطفی علیه‌السلام مهاجر وانصار را حاضر کرد آنگه روی باعلی کرد گفت یا علی چنین حکمی درآسمان‌رفت اکنون من فاطمه دخترم‌را بچهار صد درم کابین بزنی بتودادم علی گفت یارسول‌الله من پذیرفتم نکاح‌وی.... »همچنین بسیاری دیگرازمفسران‌وروات‌اهل سنت وجماعت وعلمای‌امامیه نوشته اند که‌این‌آیت درشان علی وفاطمه درمورد ازدواج آنها نازل شده است .

ممتاز گردد ازاهل‌انکار ونفور پس این‌را سجدهٔ امتیاز نیزتوان گفت (۶۱) بزرگ است آن خدای که برقدرت کمال بیافرید درآسمان برجهای دوازده گانه را یاقصرهائی که حقیقت او، جزاو نداند وبیافرید در آسمان بروج، چراغی راکه آفتابست وماهی روشن‌یاروشنی‌بخشنده‌را(۶۲) واو استآنکس که‌بحکمت تمام گردانید شب و روز را خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر درصفات واحوال یاخلف ازیکدیگر درذهاب ومجی واین گردانیدن دلیل است مرآنکسی راکه‌خواهد آنکه یادکند بدایع قدرت وصنایع‌فطرت را درایجاد لیل و نهار یاخواهد سپاسداری وشکر گذاری برنعمتهای‌حضرت باری که تعاقب شب وروز ازآنجمله است (۶۳) وبندگان یاپرستندگان‌خدای بزرگ‌رحمت(اضافت برای‌تخصیص وتفضیل‌است). درفصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب اوبند واین بندگان آنانند که‌میروند بروی زمین ازروی تواضع یا بسکینه و وقار یامیروند بردباران ونیکوکاران وچون خطاب کنند مرایشان‌رانادان وسخنان بی‌ادبانه درافکنند، گویند ایشان درجواب قولی باسلامت یعنی‌سخنی گویند که‌در آن سالم باشند ازمآثم (مراد ترك تعرض‌سفهاست واعراض ازمجادله ومکالمهٔ ایشان) کما قال محقق الرومی :

اگر گویند زراقی وسالوس — بگو هستم دوصد چندان ومیرو
وگر ازخشم دشنامی دهندت — دعاکن خوشدل و خندان‌ومیرو

وچون ازمجادلهٔ ایشان باخلق درصحبت خبرداد ازمعاملهٔ ایشان باحق درخلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد که : (۶۴) وآنانکه شب بروز

---

(۱) آیه کریمه : « الذی‌خلق السموات و الارض وما بینهما فی ستة ایام ثم‌استوی علی‌العرش الرحمن‌فسئل‌به‌خبیرا ☆ واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وماالرحمن‌لما تامر وزادهم نفوراً * تبارك‌الذی جعل فی السماء بروجاً و جعل فیها سراجاً وقمراً منیراً * و هوالذی جعل‌اللیل والنهار لمن ارادان یذکراو اراد شکورا »

می‌آورند ، برای پروردگارخودسجده کنندگان دروقتی وبرپای ایستادگان در وقتی دیگر (مراد سجده وقیام نمازاست) (٦٥) وایشان آنانندکه باوجود اجتهاد درطاعت واتصاف بخشوع روز وخضوع شب میگویندازروی ترسکاری که ای پروردگار ما بگردان از ما عذاب دوزخ را ، بدرستی که عذاب دوزخ هست دایم ولازم یعنی جاوید است (٦٦) بتحقیق دوزخ ، بدآرامگاهی‌است وبدجای بودنی (٦٧) وایشان‌آنانند که چون نفقه کردند ، اسراف ننمودند وازحد نبردند یعنی درمعاصی‌ومحرمات‌صرف نکردندوتنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند و بود ایشان را میان اسراف و اقتار راست ایستادنی یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند وازطرفین که مذموم است احتراز نمودند .

نظم

وسط رامکن هرگز ازکف رها　　که خیرالامور است اوسا طها

آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت مآب آمده گفتند ای محمد ماشرك آورده‌ایم وخون بناحق بسیار کرده‌ایم‌وزنا وفجورازما صدور یافته اگر این خدائی که تومارا بپرستش اومیخوانی ازسر این گناهان در میگذرد مامیتوانیم که ایمان آوریم آیت آمد که : (٦٨) و عباد الرحمن آنانند که نخوانند ونپرستند باخدای بحق خدای‌دیگر ونکشند آن نفسی را که حرام کرده است‌خدای قتل آن‌نفس‌رایعنی نفس مؤمن‌ومعاهدمگر بحق(یعنی موجبات قتل وآن رد است وزنا وقتل ناحق وسعی درزمین بفساد) وزنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند ودرصحیحین ازابن مسعودرضی‌الله

(١) آیات کریمه : « وعبادالرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً واذاخاطبهم‌الجاهلون قالوا سلاماً* والذین من یبیقون لربهم‌سجداً و قیاماً ☆ و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراماً ☆ انها ساءت مستقراًومقاماً * والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقترواوکان بین ذلك قواماً »

عنه آورده اند که از رسول خدای صلی‌الله علیه وسلم پرسیدم که کدام گناه بزرگتراست ؟ فرمود آنکه همتا گوئی‌خدایرا وحال آنکه‌اوترا بآفریده‌است پس گفتم دیگر کدام گناه؟فرمود آنکه فرزند خود را بکشی ازترس آنکه باتوطعام بخورد. گفتم پس دیگر کدام گناه گفت آنکه زنا کنی‌بازن همسایهٔ خود پس تصدیق قول پیغمبر را این آیت آمد که بندگان پسندیده شرك نیارند وقتل‌بناحق وزنانکنند وهر که‌بکندآنچه‌مذکورشداز گناه‌به‌بیند جزای بزهکاری خود . گفته‌اند آثام وادی است در دوزخ که زناکارانرا در آن عقوبت کنند یاچیزی است که سیلان میکند ازاجسام دوزخیان مثل خون‌وریم یاآثام وغی دردوزخ‌دوچاهند برای‌عذاب‌جمعتی مقرر،دوچندان(١) کرده شود مر کنندهٔاین کارها را عذاب‌روزرستخیزوجاوید ماندرعذاب‌درحالتی که خوار و بی اعتبار باشد مگر آنکس که توبه‌کند از شرك وبگرود بخدا و رسول وبکند کردن شایسته‌یعنی بارکان اسلام عمل نماید ، پس آن گروه بدل‌میکند خدای گناهان ایشان را به نیکوئی ها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند ولواحق طاعات بجای‌آن ثبت نماید یابدل کند ملکه معصیت را بملکه‌طاعت یاتوفیق دهد اورا باضد اد اعمال ما سلف مادردنیا بدل کند کفراورا بایمان ودر آخرت مبدل سازد سیئه را بحسنه وهست خدای تعالی آمرزندهٔ گناهان توبه کار ، مهربان برایشان باثبات توبه در دل ایشان .

(٧١) وهر که توبه کند ازمعاصی مرادغیر شرك و زناست یعنی هر که

(١) ف : دوتاکرده ـ ح : دومقرر کرده ـ

(٢) آیات کریمه : « والذین لایدعون مع‌الله الهاً آخرولاتقتلون النفس التی حرم‌الله الا بالحق ولایزنون ومن یفعل‌ذلك یلق اثاماً*یضاعف له العذاب یوم‌القیمة ویخلد فیه‌مهانا ☆ الا من تاب وآمن وعمل صالحاً فاولئك یبدل‌الله سیآتهم‌حسنات‌وکان‌الله غفوراً رحیما ☆ ومن تاب وعمل صالحاً فانه یتوب الی الله متابا »

مولوی در مثنوی میگوید :

ازمعاصی دیگر غیر ازاینها توبه کند ودست بساز دارد و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات نماید ، پس بدرستیکه او باز میگردد بثواب خدای تعالی، بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده(۷۲) و بندگان حق آنانند که حاضر نشوند بعید مشرکان ویهود ونصارا یا ببازی های ایشان یا بمجلس غنا یابصحبت مبتدعان یاگواهی دروغ ندهندوچونکه بگذرند بچیزی ناپسندیده ، بگذرند بردباران وپرهیزکاران یانهی کنندگان ازآن (۷۳) و آنانند که چون پندداده شوند ، بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن ، بروی درنیفتادند برآن یعنی نایستادند نزدیک استماع آن کران که نشنوند اسرار آنرا ونه کوران که نه‌بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه ازآیات الهی تغافل نورزند (۷۴) و آنانند که میگویند ای پروردگار ما ببخش ما را ، از زنان ما و فرزندان ما ، کسی که روشنی دیدها بود مراداهالی واولاد صالح‌اند که‌چون مؤمن اهل وولدخودرا صالح وپاك معیشت بیند دل اوشاد وچشم اوروشن گردد وبگردان مارا برای پرهیزکاران پیشوا یعنی مارا چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان شویم (۷۵) آن گروه که مذکورشدند ، پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی بلند ترین موضعی در آن و گفته اند غرفه

توبه را از جانب مغرب دری   باز باشد تا قیامت بردری
تا ز مغرب بر زند سر آفتاب   باز باشد آن در ازوی رو متاب
هشت جنت را ز رحمت هست در   که در توبه است زان‌هشت‌ای‌پسر
آن همه که باز باشد که فراز   وان در توبه نباشد جزکه باز

(۱) آیات کریمه : « والذین لا یشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا کراما ✿ والذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیهاصماً وعمیاناً ✿ والذین یقولون ربنا هب‌لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین و اجعلنا للمتقین اماماً ✿ اولئك یجزون الغرفة بما صبروا و یلقون فیها تحیة و سلاماً »

اسمی ازاسماء بهشت است . ودر فصول عبدالوهاب آورده که کوشکهاست برچهار قائمه نهاده از زر ونقره ولؤلؤ و مرجان وآن چنین منازل بدیشان دهند ؛ بآنچه صبر کردند برمشقت دنیا وایذاء کفار وترك مستلذات یا برفقر واحتیاج یا بر ادای فرایض و به‌بینند یعنی بیابند (و حفص یلقون میخوانند بتشدید وصیغهٔ مجهول یعنی‌عطا داده شوند)دربهشت‌زندگانی باقی وسلامت ازآفات یادعای زندگی‌وسلامت شنوند یاملائکه بدیشان تحیت وسلام‌گویند یاسلام ازخدای شنوند وتحیت ازملائکه (۷۶) در حالتیکه جاوید باشند در غرفه یا بهشت ، نیکو قرارگاهی است بهشت وجای بودنی (۷۷) بگو ای محمد ، مرمکیانرا ، چه وزن نهد خدای شما را ؟ (یعنی چه قدر باشد شمارا نزد خدای؟) اگر نه‌خواندن ونه پرسیدن شما باشد مرورا ،چه‌شرف انسان بشناخت و عبادتست ، پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید درعبادت‌حق ، پس زود باشدکه تکذیب شما باشد ملازم شماکه‌ترك نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتیکه شما را بدوزخ رسانند وآنجا نیز ملازم شما بود وگویند « لزام » قتل روز بدر است والله‌اعلم .

---

[۱] آیه‌کریمه : « خالدین فیها حسنت مستقراً ومقاما ✿ قل‌ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم فسوف یکون لزاما »

سورة الشعراء (۱)

بسم الله الرّحمن الرّحيم

طسم : درمعالم ازقتاده رضی‌الله علیه نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند ولهذا دراغلب ازاین حروف ذکر قرآن میآید و گویند اسمی است از اسمای الهی یاهرحرفی اشارتست باسمی چنانچه «طسم» بطاهر و ساتر ومجید و گفته‌اند مشیر است بطوبی وسدره ومحمدصلی‌الله‌علیه‌وسلم ودر بحرالحقایق آورده که «طا» اشارتست بطیران مرغان‌هوای وحدت که طایرند بالله و «سین» عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سایر الی الله و «میم» ایمائی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله و فی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان‌وسرورمتوسطان‌ومشاهدهٔ منتهیان. صاحب کشف الاسرار فرموده‌که حق سبحانه قسم یا دمیکند بطهارت عز ازلی وسنای جبروت ابدی ومجد وجلال سرمدی.جواب قسم آنکه :

(۲) این سوره آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام حلال وحرام او ومبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میگرداند ومقدمات هدایت ونتایج ضلالت را آشکارا میسازد وچون قریش اینچنین کتابیرا تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت

(۱) سورهٔ شعراء درمکه نازل گردیده ودارای ۲۲۷ آیت است آیات شریفه : « طسم ✿ تلك آیات الکتاب‌المبین ✿ لعلك باخع نفسك انلا یکونوا مؤمنین ✿ ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لهاخاضعین ✿ وما یاتیهم من ذکر من الرحمن محدث الا کانوا عنه معرضین ✿ فقد کذبوا فسیاتیهم انبؤا ماکانوا به یستهزؤن»

صلی‌الله‌علیه وسلم برایمان ایشان بغایت حریص بوداین صورت بخاطرمبارك شاق آمد وحق سبحانه بجهت تسلیت دل مقدس او آیت فرستاد که :

(۳) مگر تو هلاك کننده و کشنده نفس خود را بـآنکه نمیشوند ایشان گرویدگان بقرآن (٤) اگر ماخواهیم فرو فرستیم بدیشان ازآسمان نشانهٔ از آیات قیامت یابلیه‌ای‌ازبلاهای قاهره وقاسره ، پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردنکشان وبزرگان ازایشان شوند ، مرآن آیت را فروتنان و انقیاد کنندگان (٥) ونمی‌آید بدیشان هیچ موعظهٔ از خدای بخشاینده نوفرستاده بوحی یعنی هیچ سورهٔ ازقرآن فرونیاید بعداز دیگری مگر آنکه باشنداز آن روی گردانندگان (٦) پس بدرستیکه تکذیب کردند مرقرآن را وبر تکذیب خود مصرند ، پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیك مرك یا بوقت بعث یاروز بدر ، خبرهای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند وباورنمی داشتند وبعد ازاتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد .

نظم

امروز بدان مصلحت خویش که فـردا
دانی و پشیمان شوی و سود نـدارد

(۷) آیا نمینگرند مکذبان ونگاه نمیکنند ، بسوی زمین که بمحض قدرت چند برویانیدیم دراو بعد ازمردگی وافسردگی او ازهر صنفی گیاه نیکو وپسندیده‌و بسیار نفع (۸) بدرستیکه درین رویانیدن، هرآینه دلالتی‌است بر کمال‌قدرت‌وحکمت‌رویاننده‌و نیستند بسیاری‌ازایشان‌درعلم ازلی گرویدگان باوجود مشاهدهٔ چنین علامتها (۹) وبدرستیکه پروردگار تو اوست غالب و توانا بانزال بر کافران ، مهربان ببسط بساط عطا بـرای مؤمنان (۱۰) و

(۱) آیات کریمه : « اولم یروا الی‌الارض کم انبتنا فیها من‌کل‌زوج کریم ✿ ان فی‌ذلك لآیة وماکان اکثرهم‌مؤمنین ✿ وان ربك لهوالعزیز الرحیم ✿ و اذ نادی ربك موسی ان ائت القوم‌الظالمین✿ قوم فرعـون الا یتقون »

یاد کن آنرا که ندا کرد پروردگار تو موسی را بآنکه بیا بگروه ستمکاران (۱۱) یعنی گروه فرعون که برخود ستم کردند بشرك و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشان را آیا نمیترسند یعنی باید که بترسند ، ازعذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند.

(۱۲) گفت ای پروردگار من ، بدرستیکه من میترسم از آنکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند (۱۳) وتنگ شود دل من از افعال تکذیب و نگشاید زبان من وعقدهٔ که دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال حبسه بوده و پیش از دعا در ازالهٔ آن ، پس بفرست جبرئیل را بسوی برادر من هارون و اورا شریك من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان روم (۱۴) ومر ایشان را برمن دعوی گناهی است (مراد قتل قبطی است و بزعم ایشان گناه میگوید) ، پس میترسم از آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت (۱۵) گفت خدای باز ایست ازین گمان که ایشان برتو دست نیابند، پس بروید (تو و برادر تو) بآیتهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما و نشانهٔ حجت نبوت تو باشد ، بدرستیکه ما با شمائیم شنونده آنچیز راکه میان شما و فرعونیان رود یعنی هرچه شما و ایشان گویید و کنید بر ما پوشیده نیست (۱۶) پس بیائید بفرعون ، پس بگوئید ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم (۱۷) وسخن اینستکه بفرست با ما فرزندان یعقوب را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آباء ایشان بوده ، پس موسی علیه السلام بفرمان ملك علام با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را دید بشناخت و برسبیل امتحان (۱۸) گفت ای موسی نه ترا پروردیم در میان خویش درحالتی که طفل بودی نزدیك بولادت و درنگ کردی درمنزلهای ما سالها ازعمر خود یعنی بیست سال با ما گذرانیدی (۱۹) و کردی آن کردنی که کردی یعنی فاتون قبطی را که خباز من بود کشتی و تواز ناسپاسانی مرنعمت مرا که قصد یکی ازخواص من کردی (۲۰) گفت موسی که کردم آن کردنی را آنهنگام ومن بودم ازغافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من کسی کشته گردد (۲۱) پس بگریختم از شما ، آنهنگام که ترسیدم مرا بکشید و بمدین رفتم ، پس بخشید مرا پروردگار من بوقت رجوع از مدین ، علم وفهم یا نبوت و گردانید مرا از فرستادگان خود

یعنی داخل گردد در زمرهٔ پیغمبرانی که به خلق فرستاده (۲۲) وآن نعمتی که تو منت مینهی برمن ، آنستکه بنده گرفتی بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب را ومرا بفرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزهٔ انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان برمن منت می نهی آنستکه بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی؟ یعنی اگر تو ایشان را تعبید نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمی شدم (۱) وچون فرعون شنیده بود که موسی گفته : « انا رسول رب العالمین » ، اسلوب سخن را بگردانید واز روی امتحان (۲۳) گفت فرعون وچیست پروردگار عالمیان وچه چیز است (سؤال از ماهیت کرد) ؟ (۲۴) گفت موسی درجواب او : آفریدگار آسمان وزمین وآنچه درمیان ایشانست ، اگر هستید شما بیگمانان در تحقیق صفات حق (۲) موسی علی نبینا وعلیه السلام اعراض فرمود ازجواب ازماهیت و تعریف کرد حق را بظاهر ترین دلایل حکمت وآثار قدرت او (۲۵)

---

(۱) آیه کریمه اینست : « و تلك نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل »

(۲) ودر مثنوی میگوید :

رفت موسی بر طریق نیستی	گفت فرعونش بگو تو کیستی ؟
گفت من عقلم رسول ذوالجلال	حجة الله ام امانم از هر ضلال
گفت نی خامش رها کن گفتگوی	نسبت و نام قدیمت را بگوی
گفت موسی نسبتم از خاکدانش	نام اصلم کمترین بندگانش
بنده زاده آن خداوند مجید	زاده از پشت جواری و عبید
نسبت اصلم ز خاك و آب و گل	آب و گل را داد یزدان جان و دل
اصل ما و اصل جمله سرکشان	هست از خاکی وآنرا صد نشان
نی مدد از خاك می گیرد تنت ؟	از غذای خاك بیحد کردنت
چون رود جان میشود او باز خاك	اندر آن گور مخوف سهمناك
هم تو و هم ما وهم اسپاه تو	خاك گردند و نماند جاه تو
گفت غیر این نسب نامیت هست	مر ترا خود آن نسب اولتر است

گفت فرعون‌مرآنان‌را که گرداگرد او بوده‌ند (از اشراف قبط وایشان بانصد تن بودندی زیورها بسته وبر کریسهای زرین نشسته) آیا نمیشنوید جواب این‌مردرا که من ازحقیقت حال حق میپرسم‌واواز افعال وی‌خبرمیدهد؟ (۲۶) گفت موسی دیگر باره ، خدای آفریدگار شما و پروردگار پدران پیشین شما (عدول کرد ازاظهر آیات بناظر و واضح آن برمتامل) (۲۷) گفت فرعون مرقوم خود را ، بدرستیکه فرستادهٔ شما (برسبیل سخریه اورا

بندهٔ فرعـون و بنده بنـدگـانش   که از او پرورد اول جسم‌وجانش
بندهٔ یـاغـی و طـاغـی ایظلـوم   زین وطن بگریخته از فعل شوم
خونی و غداری و حـق نا شناس   هم براین اوصاف خود میکن‌قیاس
در غریبی خوار و درویشی وخلق   که ندانستی سپاس ما و حق
گفت حاشا که بود با آن ملیك   در خـداوندی کس دیگر شریك
نیست خلقش را دگر کس مالکی   شرکتش دعوی کند جز هالکی
نقش‌او کرده‌است ونقاش من اوست   غیر اگر دعوی کند اوظلم جوست
تو نتـانی ابـروی مـن سـاختن   چون توانی جان من‌بشناختن؟
بلکه آن غدار و آن طـاغی توئی   لاف شرکت میزنی بـاغی توئی
گر بکشتم من عـوانی را بسهـو   نـی برای نفس کشتم نـی بلهو
من زدم مشتی و نـاگه اوفتاد   آنکه جـانش خود نبد جانی بداد
من سگی کشتم تومرسل زادگان   صد هزاران طفل بیجرم و زبان
کشته‌ای و خـونشـان در گـردنت   تاچه آید برتو زین خون‌خوردنت؟
کوری تو حق مرا خود بر گزیـد   سرنگون شد آنچه نفست می بزید
گفت اینهـا را بهل بی هیچ شك   این بود حـق من ونـان و نمك؟
که مرا پیش حشر خواری کنی   روز روشن بر دلـم تاری کنی
گـفت خـواری قیـامت صعبتر   گر نـداری پاس من در خیر وشر
زخم کیـکی را نمی تـانی کشید   زخم ماریرا توچون خواهی چشید؟
ظاهراً کار تو ویران می کـنم   لیك خاری را گلستان می کنم
چونکه موسی بازگشت و اوبماند   اهل رای مشورت را پیش خـواند

رسول خواند) آن کسی که‌فرستاده اند برشما هرآینه دیوانه است که جواب مطابق سؤآل نمیدهد (۲۸) گفت موسی ، پروردگار عالم ، آفریده‌گار مشرق ومغرب است وآنچه‌میان مشارق و مغارب باشد ، اگر هستید شما که فهم کنیدودریابید که جواب سؤآل شما جزبدین وجه نمیتواند بود زیرا که هیچکس را ازحقیقت حق سبحانه آگاهی نیست ؛ هرچه درعقل وفهم ووهم وحواس وقیاس گنجد ذات خداوند سبحانه تعالی ازآن منزه ومقدس‌است چه اینهمه محدثاتند ومحدث جز ادراك حدث نتواند کرد .

نظم

آنکه او ، ازحدث، بر آرد ، دم   چه شناسد ، که چیست سر قدم ؟
علم را سوی حضرتش ره نیست   عقل نیز از کمالش،آگه نیست

(۲۹) گفت فرعون بعد از آنکه ازمناظره درماند اگر فراگیری ای موسی معبودی بجز من هرآینه گردانم ترا از زندانیان . آورده اند که

مجتمع گـشتند و بفشـردند پـای   هر کسی کردند عرض فکر و رای
عاقبت هامـان بیسامان دون   رای پیش آورد و کردش رهنمون
کای شه صاحبنظر چون غم فزود   ساحران را جمع باید کرد زود
در ممالك سـاحران داریم مـا   هر یکـی درسحر فرد و پیشـوا
مصلحت آنست کز اطراف مصر   جمع آردشان شه وصراف مصر
او بسی مردم فرستاد آن زمان   در نواحی بهر جمع ساحران
هر طرف که ساحری بد نـامدار   کـرد پـران سوی او ده مرد کار
دو جـوان بودند ساحر مشتهر   سحـر ایشـان در دل مـه مستمر
شـیر دوشیـده زمـه فـاش آشکار   در سفر هـا رفته بر خمـی سوار
چـون برایشان آمد این پیغام‌شاه   کز شما شاهـت اکنون‌چاره‌خواه
از پی آنکـه دو درویش آمـدنـد   برشه و برقـصر او موکب زدند
نیست بـا ایشان بغیر یك عصا   کـه همیـگردد بـامرش اژدهـا
شاه و لشکر جمـله بیچاره شدنـد   زین دو کس جمله بافغان آمدند
چارهٔ سازیـد انـدر دفعشان   گنجها بخشد عوض شه بیکران

سجن فرعون ازقتل بدتر بود زیرا که میفرمود تا زندانیان‌رادر حفرهٔ عمیق می‌انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند ونمی‌شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مردهٔ موسی چون ذکرسجن‌شنید (۳۰) گفت این کنی بامن اگر بیایم ترا بچیزی روشن (یعنی بیارم معجزه ای هویدا) ؟ (۳۱) گفت فرعون که بیار آنچیزرا اگرهستی تواز راستگویان‌در دعوی خود (۳۲) پس بینداخت موسی عصای خودرا ، پس آنجا که عصای افکند اژد هائی بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهربود وفرعون از مشاهدهٔ آن بترسید ومردمانکه حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه دروقت فرار بیست وپنج هزار کس کشته گشت (۳۳) وبیرون آورد دست خودرااز گریبان بعد ازآن که گندم گون بفرعون نموده بود پس آنجادست اوسفیدو درخشنده بودمرنظر کنند گان‌را. گفته‌اند که‌شعاع‌دست مبارك موسی بمثابهٔنور آفتاب‌دیدهارا خیره ساختی (۳٤) گفت فرعون مراشراف‌قوم را که گردا گراو بودند ، بدرستی که این مرد ، جادوئی است‌دانا . فرعون ترسید که کسان وی بموسی علیه‌السلام ایمان آورند حیلهٔ انگیخت و گفت این جادوئی است که در فن سحر مهارتی تمام دارد (۳۵) میخواهد که بیرون کند شمارا از زمین شما یعنی دیار مصر بجادوی خود ، پس‌چه میفرمائیدشما مرارادر کاراو ؟. معجزهٔ‌موسی‌اورااز‌اوج‌دعوی‌ربوبیت بحضیض مشاورت باقوم افکند تا از رتبهٔ « انا‌ربکم الا علی»تنزل نموده از پرستند گان خود در کارموسی مددطلبید (۳٦) گفتند حبس کن او را و برادر اورا یادر توقف افکن‌و بقتل‌ایشان شتاب‌مکن‌بیش‌ازظهور کذب‌ایشان‌تا مردم‌در گمان‌نیفتندو برانگیز و بفرست درشهرهای مملکت خودجمع کنند گان یعنی ایلچیان روان کن بهر شهری (۳۷) تابیارند هرجائیکه نیك جادویست دانا وسرآمده درفن سحر (۱) .فرعون کسان بطلب جاودان فرستاد (۳۸)

(۱) مولانا جلال‌الدین محمد درمثنوی معنوی دراین‌باب میفرماید :

گفت الحق سخت استا جادوئی　　که درافکندی بمکر اینجادوئی
خلق یکدل را تو کردی دو گروه　　جادوئی رخنه کند در سنك و کوه
گفت هستم غرق پیغام خدا　　جادوئی که دید با نام خدا ؟

پس جمع کرده شدند جادوان برای هنگام روزی دانسته شدهٔ وعده داده که یوم الزینة بود (۳۹) و گفته شد یعنی فرعون گفت‌مردمان‌رایعنی اهل مصررا آیا هستید شمافراهم آیند گان ؟ یعنی فراهم آیید وجمع شوید (٤۰) شاید همه باتفاق پیروی کنیم جادوان رایعنی متابعت‌نمائیم دردفع موسی ومددایشان باشیم یاپیروی دین ایشان کنیم ، اگر باشند ایشان غلبه کنند گان برموسی وهارون علیهما‌السلام (٤۱) پس آنهنگام که آمدند جادوان بنزدیك فرعون ایشان را یاری و دلنوازی بسیار کرد ، ایشان گستاخ شده گفتند فرعون را آیاباشد مارا مزدی ازنزدیك تو اگرباشیم ما غلبه کنند گان بسحر خصمان تو ؟ (٤۲) گفت فرعون آری مزد باشد شمارابدرستیکه باشید شما آن وقت از جملهٔ نزدیك شد گان بمن یعنی اول کسی که برمن در آید وآخر کسی که

من بجادویان چه مانم ای خبیث ؟　　کز خدا نازل شود برمن حدیث
چون تو با پر هوا بر میپری　　لاجرم برمن گمان بد میبری
هر کرا افعال دام و دد بود　　بر کریمانش گمان بد بود

☆☆☆

گفت فرعونش چرا تو ای کلیم　　خلق را کشتی و افکندی به‌بیم ؟
در هزیمت از تو افتادند خلق　　درهزیمت کشته شد مردم ز دلق
لا جرم مردم ترا دشمن گرفت　　کین تو درسینه مرد و زن گرفت
من هم از شرت اگر پس میخزم　　در مکافات تو دیگی می پزم
دل ازاین بر کن که بفریبی مرا　　یا بحرفی پس روی کردم ترا
تو بدان غره مشو کش ساختی　　در دل خلقان هراس انداختی
همچوتو سالوس بسیاران بدند　　عاقبت در شهر ما رسوا شدند
گفت با امر حقم اشراك نیست　　گر بریزد خونم امرش باك‌نیست
راضیم من شاکرم من ای حریف　　اینطرف رسوا وپیش حق‌شریف
از سخن میگویم این ورنه خدا　　از سیه رویان کند فردا ترا
شرح حق پایان ندارد همچو حق　　هان دهان بربند وبرگران ورق
گفت‌فرعونش ورق دردست‌ماست　　دفترودیوان‌وحکم این دم مراست

بیرون آید شما باشید . ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادویهای خودرا بمیدان معین آوردند وبوقت معلوم دربرا بر موسی صف بر کشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوی خودرا یا ما بیفکنیم ؟ (٤٣) گفت موسی مرایشان را بیفکنید آنچه شما افکنند گانید مرآنرا ! (٤٤) پس بیفکندند رسنها وعصاهای مجوف پریسماب ساخته‌های خودرا که هفتاد هزار رسن وهفتاد هزارعصا بود و گفتند بعد از آنکه رسنها و عصاهای پرسیماب بحرارت آفتاب در حرکت آمده از مردم غریو برخاست ببزرگی وقوت وغالبیت فرعون ، بدرستی که ما غلبه کنندگانیم برموسی وهرون (٤٥) پس بیفکند موسی بامرالهی عصای خودراو فی‌الحال اژدها گشت ، پس آنجا عصا اژدها شد ، فرو برد آنچه تزویر کردند وبصورت مار بخلق می نمودند (٤٦) پس بروی افکنده شدند ساهران ، سجده کفان چه دانستند که انقلاب عصا به ثعبان نه ازقبیل سحراست واز روی صدق (٤٧) گفتند گرویدیم بپروردگارعالمیان ، پس توضیح کردند که : (٤٨) آفریدگار موسی وهرون تا دفع توهم ربوبیت فرعون کند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبید (٤٩) گفت آیا تصدیق کردید وحفص آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید (١) مر

موسیا خودرا خریدی هین برو　　خویشتن کم بین بخود غره مشو
جمع آرم ساحران دهر را　　تا که جهل تو نمایم شهر را
این نخواهد شد بزودی یا دوروز　　مهلتم ده تا چهل روز تموز
گفت موسی مر مرا دستور نیست　　بنده‌ام امهال تو مامور نیست
گفت نی‌نی مهلتم باید نهاد　　عشوه ها کم ده تو کم پیمای باد
حقتعالی وحی کردش در زمان　　مهلتش ده متسع مهراس از آن
تومترس و مهلتش ده بس دراز　　گو سپه گردار وصد حیلت بساز
گفت امر آمد برو مهلت ترا　　من بجای خود شدم رستی هلا

(١) آیات کریمه : « قال آمنتم له قبل ان اذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر فلسوف تعلمون ☆ لاقطعن ایدکم وارجلکم من خلاف ولا صلبنکم اجمعین ☆ قالوا لا ضیر انا الی ربنا منقلبون »

موسی راپیش از آنکه دستوری دهم مرشمارا درایمان بوی بدرستیکه او مهتر شماست ، آنکه بیاموخت شما را جادوی وبا یکدیگر اتفاق کردید در هلاك من و فساد ملك ، پس زود بدانید که عقوبت خواهم کرد شمارادر گرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که : هرآینه ببرم دستها وپاهای شما را بخلاف یکدیگر یعنی هریکی از طرف دیگر یاقطع ایدی و ارجل شما کنم ازجهت خلافی که بامن کردید وهرآینه بردار کنم همه شما را تا بمیرید و همهٔ مخالفان عبرت گیرند (٥٠) گفتند جادوان ایمان آورده که هیچ ضرری ورنجی نیست برما از تهدید توو ازمرگ نمیترسیم بدرستیکه مابثواب پروردگارخود باز گروندگانیم (١)

(٥١) بدرستیکه ما طمع میداریم آنکه بپوشد برای ما پروردگارما وعفو کند گناهان مارا برای آنکه مابودیم از اهل این محفل اول گروندگان بخدای . آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست وپای چپ مؤمنان را بریدند ایشان را از دارهای بلند آویختند وحضرت موسی برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب ومقامات انس ایشان را بنظر وی در آورده تاتسلی یافت

مثنوی

جادوان کان دست وپا در باختند　　در فضای قرب مولا تاختند
گر برفت آن دست و پا برجای آن　　رست ازحق بالهای جاودان
تابدان پرها به پرواز آمدند　　درهوای عشق شهباز آمدند

---

(١) مولانا جلال الدین مولوی درمثنوی معنوی درتفسیر آیهٔ شریفه بالا چنین میفرماید :

کان نظر شیرین کننده رنجهاست　　ساحران را خونبهای دست وپای
نعرهٔ « لاضیر » بشنید آسمان　　چرخ گوئی شد پی آن صولجان
ضربت فرعون ما را نیست ضیر　　لطف حق غالب بود برقهر غیر
گر بدانی سر ما را ای مضل　　میرهانیمان ز رنج ای کور دل
سر بر آرو ملك بین زنده خلیل　　ای شده غره بملك مصر و نیل

پس موسی بعداز این چند سال‌دیگر درمیان فرعونیان دعوت‌میکرد ومعجزات بدیشان می‌نمود وروز بروز عناد و فساد ایشان زیادت می‌شد تا هلاك ایشان نزدیك رسیده حکم حق سبحانه صادرشد که موسی علیه السلام باقوم خود از مصر بیرون رود کما قال : (٥٢) ووحی کردیم‌مابسوی موسی آنکه ببر بشب بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاك کفره در آنست ، بدرستی که شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون وقوم از پی شمابدرآیند،شما راازبحر بگذرانیم وایشان را غرقه سازیم . درمختار آورده که موسی علی نبینا وعلیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تاپیرایها وزیورها ازقبطیان ببهانهٔ آنکه عید مانزدیك است و میخواهیم که اهالی خودرا بآن بیارائیم‌عاریت گرفتند و وعده فرمود که‌فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع فجر در فلان موضع جمع شوند . ایشان برین صورت تقدیم رسانیدند وچون وقت رحیل شد راه دروازه بریشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که یوسف صدیق نبی‌علی نبیناوعلیه السلام دعا کرده که بنی‌اسرائیل‌تا تابوت وی باخود بیرون نبرند ازمصر بیرون نتوانند رفت وازآن قوم کسی‌را بر دفن یوسف اطلاع نبود موسی‌بخود ندامیزد که هر که مرابرصندوق یوسف‌مطلع گرداند هرمراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزهٔ مسنه بشرط آنکه زن موسی باشد دربهشت اوراخبرداد که‌آن صندوق درقعر دریای‌نیل‌است‌پس باستخراج آن اشتغال نمودندوقتی که قمردروسطالسماء رسید مهم‌ساخته‌روی براه‌نهادند وآخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید جمعی پنداشتند که‌بنی اسرائیل بتهیه اسباب‌عید درخانهای خود اقامت نموه ادند روز دویم خواستند که از عقب ایشان روند درخانهٔ هرقبطی‌یکی از اعزهٔ‌قوم بمرد وبتعزیت او مشغول

هین بدار از مصر ای‌فرعون‌دست　　درمیان مصر جان صدمصر هست
تو «انا رب» همی گوئی مدام　　غافل از ماهیت این هر دو نام
رب بر مربوب کی لرزان بود ؟　　کی انادان بند جسم وجان بود؟
دار قتل ما براق رحلت است　　دار ملك تو غرور وغفلت است
این حیاتی خفته در نقش ممات　　وان مماتی خفته در قشر حیات

شدند واین روز فرعون بجمع شدن شکر امر کرد(٥٣) پس‌فرستاد فرعون ، درشهرستانها که بپایتخت نزدیك بود ، جمع کنندگان لشکرراو گفت:(٥٤) بدرستی که این گروه بنی‌اسرائیل ، گروهی اندك‌اند وحال آنکه عددمردان کاری بنی اسرائیل که در سن ازبیست گذشته وبشصت نرسیده‌بودند شش صدو هفتاد هزار بود وعدد مجموع قوم از نساء و صبیان و کهول وشبان هزار هزار و دویست هزار و کسری‌اما فرعون ایشان را نسبت بلشگرخود اندکی شمردو گفت اینان گروه بسیار اندکند(٥٥) وآنکه ایشان مارابخشم آرندگانند چه ازما گریختگانند یا پیرایهای قوم مارا برده‌اند (٥٦) وماهمه یعنی لشکر ما سلاح دارانیم و دانندگان مراسم حرب (تعریض است بآنکه قوم موسی نه‌سلاح تمام‌دارندونه بعلم حرب دانااند (٥٧) پس‌بیرون‌آوردیم فرعونیان را یعنی داعیهٔ خروج در ایشان پدید آوردیم تابیرون آمدند از بوستانها واز چشمه‌سارها (٥٨) و از گنجهای زر و نقره و منزلهای نیکو (٥٩) همچنین کردیم باایشان ومیراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان ، مرفرزندان یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاك فرعونیان بمصرآمده همهٔ اموال قبط رابحیطهٔ تصرف آوردند واصح آنستکه درزمان دولت داود سلیمان‌برملك مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار برمقدمهٔ‌لشگر روان کرد وششصد هزار برمیمنه تعیین فرمود وشش صد هزار بمیسره نامزد کرد وشش‌صدهزار درساقهٔ لشگر مقرر کرد وخود باخلق بیشمار درقلب قرار گرفت .

نظم

یکی‌لشگرسراپا غرق جوشن　　شده درموج چون دریای آهن
چوچشم‌دلبران پر کین وخونریز　　بقصد خون مردم تیغها تیز

(٦٠) پس از پی درآمدند بنی اسرائیل را ، قصد کنندگان بجهت مشرق که بنی اسرائیل برآن صوب رفته بودند یاداخل شدگان دروقت‌شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند ودر آنزمان‌لشگر موسی بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور وعبور میکردند که ناگاه اثر

فرعونیان پدید آمد (٦١) پس آنهنگام که دیدند هردو گروه یکدیگر را ، گفتند(١) یاران موسی هر آینه دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون مارادر خواهند یافت وبدست ایشان گرفتار خواهیم شد (٦٢) گفت موسی نه چنین است ایشان شمارا نیابندبدرستی که بامن است بیاری ومددکاری پروردگار من ، زود راه نماید مرا درین حیرت وطریق نجات پدید آرد (٢)۰ محققان گفته اند که موسی علی نبینا وعلیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت که : «ان معی ربی» وحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم درقول خود که : «ان الله معنا» معیت را تاخیر فرمود تابر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست واین مقام مرید است وحبیب ازحق بخود نظر کرد واین رتبهٔ مراد است مرید. را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کنند (٣)

بیت

آن یکی را روی او دررویِ دوست وآن دگررا روی اوخودرویِ اوست

آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیك بنی اسرائیل رسیدند حق

(١) ح : گفت

(٢) آیه شریفه : « قال کلا ان معی ربی سهیدین »

(٣) در« کشف الاسرار» مینویسد : موسی خودرا درین حکم فرمود که گفت :«معی ربی» ونگفت «معنا ربنا» زیرا که در سابقه حکم رفته بود که قومی از بنی اسرائیل بعدازهلاك فرعون وقبطیان گوساله پرست خواهندشد باز مصطفی علیه السلام چون درغار بود باصدیق اکبر ازاحوال صدیق آن حقایق معانی ساخته که اورا بانفس خود قرین کرد ودرحکم معیت آورده گفت : «ان الله معنا» و گفته اند موسی خودرا گفت «ان معی ربی سیهدین» ورب العزه امت محمدرا گفت «ان الله مع الذین اتقوا» .موسی آنچه خودرا گفت الله اورا بکردو اورا راه نجات نمود و کید دشمن از پیش برداشت چگویی آنکه تعالی بخودی خود امت احمد را گفت ووعدهٔ که داد اولی که وفا کند ازغم گناه برهاند وبرحمت ومغفرت خود رساند .

سبحانه حجابی از بخار، میان فریقین پدیدآورد چنانچه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خودرا گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد وما بسر ایشان رویم که راه مخلص بریشان بسته است دریا درپیش ولشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت ؟

مصرع

کجا روی که زهرسو گریز گاه نداری ؟

اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبهٔ رسانیدند که موسی بنالید و وحی رسید که مادریارا بحکم تو کردیم اورا بکنیت بخوان و بروحکم کن چنانچه فرموده: (٦٣) پس ما وحی کردیم بسوی موسی ، آنکه بزند بعصای خود دریای قلزم را ؛ موسی بلب دریا آمده عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد مارا راه ده ، پس بشکافت دریا ودرو دوازده راه پدید آمد (١) ، پس بودهر پارهٔ جدا شده از همدیگر ، همچون کوهی بزرگ وفی الحال بادی برتك دریا و زیده گل او خشك گشت و هر سبطی از راهی بدریا درآمدند.

(٦٤) وجمع کردیم آنجادیگران را که فرعون ولشکر اوبودند یعنی همه را برلب دریای قلزم گرد آوردیم برحوالی فرعون وچون فرعون بکناردریارسید و آنحال مشاهده کردخواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم به بینید که چون دریا از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مشاورت(٢) باوی گفت که توخود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع شده زنهار بدریا درنیایی که هلاك شوی . فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام برمادیانی نشسته خودرا پیش فرعون بدریادرافکند وفرعون برایغری(٣) تندی سوار بود ایغر بوی مادیان شنید وعنان تمالك ازدست فرعون بیرون برده روی بدریانهاد ولشکریان هرفوجی ازراهی بدریا درآمدندومیکائیل علیه السلام برعقب آن لشکرمی آمد

(٢) گفته اند دوازده راه بعدد اسباط بوده تاهریك از اسباط دوازده گانه ازراه خود عبور نماید .

(٢) ح : بطریق مساره

(٣) ف : براسب

وایشانرا می راند تا تمام بدریا درآمدند وحکم الهی در رسید که‌دریا بحال خود باز رود وبیکبار آبها بهم پیوست ومجموع فرعونیان غرق شدند وبنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنارهٔ دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی : (٦٥) ونجات دادیم موسی‌را وهر که‌بااو بود ، همهٔ ایشان را(٦٦)پس غرق گردانیدیم دیگران را (٦٧)بدرستی که‌نجات موسی وقوم اووهلاك فرعون وحرب اوهرآینه علامتی است روشن ودلالت هویدا برقدرت الهی‌ونبودند بیشتر قوم فرعون گرویدگان . چه از تمام قبط جز خربیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورد واوباحضرت موسی ازمصربیرون آمده بود (٦٨) وبدرستیکه آفریدگار تو ، اوست غالب‌و کسی‌را قدرت برونیست ، مهربانست وعقوبت نکند مگربعد از الزام حجت (٦٩) وبخوان برمشرکان عرب خبر ابراهیم که ایشان بدونسبت درست میکنند وبفرزندی او مفتخر ومستظهرند(٧٠) یاد کن آنراکه گفت ابراهیم مرپدرخود آذر «وقومه» یعنی اهل بابل‌را واز ایشان پرسید که چیست آنچه میپرستید ؟ (٧١) گفتند می پرستیم بتان‌را ، پس همیشه میباشیم مرآنان را مجاور وملازم . مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات برصور مختلفه وبرعبادت آن مداومت میکردند (٧٢) گفت ابراهیم که بتان‌شما آیا میشنوید خواندن شما را وقتی که بخوانید ایشان را وخواننده را اجابت میکنند ؟ (٧٣) یا سود میرسانند شمارا که پرستش ایشان میکنید وروزی میدهند یازیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید ازعبادت ایشان وایشان رانکوهش نمائید ؟

قوم ابراهیم نتوانستند که اورا بنعم جواب دهند بهانهٔ تقلید پیش آورده (٧٤) گفتند نی ازایشان آنچه گفتی در نیافته‌ایم امایافتیم پدران خود را که‌ایشان‌همچنین میکردند یعنی بتان را پرستش می‌نمودند وبرآن‌مقیم بودند (٧٥) گفت ابراهیم آیا دیدید ودانستید (یعنی بدانید که بهر حال) آنچه هستید که میپرستید آنرا ؟ (٧٦) شما و پدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده اند (٧٧)پس بدرستی که آن‌معبودان ، دشمنانند مرا یعنی شمارا که پرستندگان ایشانید (تصویر امر کرد درنفس‌خود برسبیل تعریض ایشان چه‌آن درنصیحت از تصریح انفع است (١)) و دشمنی ایشان مرعبدهٔ خود را ظاهر است

---

[١] آیه کریمه : « فانهم عدولی الا رب العالمین »

چه ضرری که‌ازعبادت ایشان رسد ازهیچ دشمن‌متصور نیست یا معنی آنستکه من دشمنم مر ایشان را چه هر کرا دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف ومعادی ایشانم ، لیکن دوست من پروردگارعالمیانست(١)(٧٨) آنکه‌بیافرید مراواز‌عدم‌بوجود آورد ، پس‌او راه مینماید مرا راستی بقول وفعل یابیافرید مرا برای‌اقامت درراه حق وراه مینماید بدعوت خلق(٧٩) وآنکه اومیخوراند مراغذائی که قوام اجزای‌بدن من بآنست ومی‌آشامد مرا شرابی که موجب‌تسکین عطش وسبب تربیت اعضای منست (٢) . در « عین‌المعانی» آورده که مرادطعام الفت وشراب زلفت است . صاحب « بحر » (٣) فرموده که طعام عبودیت است که دلهابدو زنده بود وشراب طهورتجلی بصفت ربوبیت که‌ارواح بآن‌تازه‌باشد . در « کشف‌الاسرار » از« ذوالنون مصری » قدس سره نقل میکند که طعام ، طعام معرفت است واین‌شراب شراب محبت و این بیت خوانده‌اند :

شراب المحبة‌خیر الشراب وکل شراب سواه شراب

وازفحوای کلمات محققان بشمهٔ‌از اسرار کلام حقایق نظام « ابیت عند ربی یطعمنی » پی‌میتوان برد .

ترا نواله دمادم زخوان یطعمنی ترا پیاله مدام ازشراب یسقینی

مراتوقبلهٔ دینی از آن سبب گفتم بمردمان که« لکم‌دینکم ولی‌دینی »

(٨٠)وچون بیمار شوم ، پس‌اومرا شفادهد . از«امام‌جعفرصادق» رضی‌الله‌عنه منقولست که فرمودچون‌بیمار شوم بگناه مراشفادهد . « سلمی » فرموده که مرض من برؤیت اغیار است و شفا بمشاهدهٔ انوار واحدقهار . ودر « بحر »آورده که بیماری بتعلقات کونین است وشفا بقطع تعلق وآن

---

[١] ابوالفرج گوید:

عضوی زتو گردوست‌شود بادشمن دشمن دوشمر ، تیغ‌دو کش‌زخم‌دوزن .

[٢] آیه کریمه : « والذی هو یطعمنی ویسقین »

(٣) مقصودمصنف تفسیر بحرالحقایق‌والمعانی لتفسیرالسبع‌المثانی تالیف نجم‌الدین ابن‌دایه عارف معروف قرن‌هفتم هجری است

وابسته بجذبهٔ عنایت است که چون در رسد سالك را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی شربت تجرید ازمرض تعلقش باز رهاند.

نظم

چه گویمت که چه خوب آمدی مسیح صفت
بیك نفس همه درد مرا دوا کردی

(٨١) وآنکس که بمیراند مرا دردنیا بوقت انقضای اجل ، پس زنده کند مرا درآخرت برای محاسبه ومجازات .

« **امام ثعلبی** » گفته که بمیراند بعدل و زنده کند بفضل و گفته‌اند اماته بمعصیت است واحیا بطاعت یااماته بجهل است واحیا بعقل یااماته بطمع است واحیا بورع یااماته بفراق است و احیا بطلاق .

در « **حقایق سلمی** » آورده که بمیراند مرا ازنفس خود وزنده گرداند بخود . ونزد بعضی محققان اماته واحیا بخوف ورجاست یابغفلت وذکر یاباستتار وتجلی. **وصاحب بحر** فرموده که بمیراند مرا ازاوصاف بشریت وزنده سازد باخلاق روحانیت وباز بمیراند ازسمات روحانیت وزنده گرداند بصفات ربانیت و حقیقت آنستکه بمیراند مرا از انیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت از آنست .

نظم

نجویم عمر فانی را ، توئی عمر ، عزیز من
نخواهم جان پرغم را ، توئی ، جانم بجان تو

(٨٢) وآنکسی که طمع میدارم ، آنکه بیامرزد مرا ، گناه مرا ، روز جزا (اسناد گناه بخود با وجود عصمت جهت کسر نفس است وتعلیم امت) . ودر « **تلخیص** » آورده که مراد خطایای امت محمد است صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از ملك جلیل استدعای آن غفران نموده (٨٣) ای پروردگار من ببخش مرا وعطا کن ، کمالی درعلم تا بآن مستعد خلافت وریاست خلق گردم ودر رسان مرا بسبب توفیق کمال درعمل بشایستگان راه وبرگزیدگان درگاه (٨٤) وگردان ازبرای من زبان راست

(یعنی ثنای نیکو) در میان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنا و نیکنامی وآوازه من برزبان کسانیکه بعد از من آیند. این دعا بعزا جابت رسیده جمیع امم ازمجوس ویهود ونصاری واهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند . وگفته‌اند مراداز لسان صدق مرد صادق است ومعنی آیت این که ظاهر کن برای تجدید اصل دین مرد راستگوی درآخرین امتان ومراد حضرت رسالت باشد (٨٥) وگردان مرا از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنهادار که درمنازل بهشت نزول میکنند (٨٦) وبیامرز مر پدرمرا یعنی روزی کن تا آمرزیده شود ، بدرستیکه اوهست از گمراهان (٨٧)و رسوا مساز مرا روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امتانست والا انبیا را خواری ورسوائی نباشد (٨٨) روزی که سود ندارد وبکار نیاید خواسته ونه پسران هیچ احدی را (٨٩) مگر کسی که بیاید بدلی خالص از کفر ومعصیت چه او مال خودرا در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده وهر آینه آن مال وفرزند او را نفع رسانند . وگفته‌اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لااله الا الله محمد رسول الله . قولی آنستکه دلی سلیم ازحب دنیاو گویند ازحسد وخیانت ودر « تیسیر » گوید ازبعضی اهل بیت واصحاب وازواج رسول صلی الله علیه وسلم . **امام قشیری** رحمة الله فرموده که قلب سلیم آنستکه خالی باشد ازغیر خدای .« **سلمی** » رحمة الله فرموده که درونه آفات دنیا گنجد ونه مطامع عقبی یاخالی باشد ازبدعت ومطمئن بسنت واز سید الطایفه قدس سره منقول است که سلیم مار گزیده بود ومار گزیده را پیوسته قلق و اضطرابست ، پس زبان معنی بیان میکند که دلی سلیم دلی است مدام درمقام جزع وزاری ازخوف قطعیت یاازشوق وصلت .

زشوق وصل ، مینالم وگر دستم دهد روزی
زبیم هجر ، میگریم که ناگه در کمین باشد
« همام » ازگریهٔ خونین وسوز دل مگر چندین (١)
ندانستی که حال عشق بازان اینچنین باشد

(١) خواجه همام الدین تبریزی یکی ازسخن سرایان آذربایجان است☆

(۹۰) وروزی که نزدیك گردانیده شود بهشت ، برای پرهیز کاران تا از موقف آنرا بینند و بمشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند (۹۱) و ظاهر ساخته شود دوزخ برای گمراهان تا درآن نگرند ومقام خود را بینند وغم والم ایشان بیفزاید (۹۲) وگویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که کجااند آنچه بود که پیوسته میپرستیدید آن را ؟ (۹۳) بجز خدای کجااند خدایان شما که بدیشان امید وار بودید هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما یانگاه میدارند خود را از حلول بعقوبت بدیشان ؟ (۹٤) پس بروی درافکنده شوند دردوزخ بتان و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان(۹۵) وبدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن وانس ، همهٔ ایشان .

(۹٦) گویند کافران وحال آنکه ایشان در دوزخ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمت میکنند بت پرستان با بتسان میگویند (۹۷) بخدای که ما بودیم در گمراهی پیدا وهویدا (۹۸) وقتی که برابر میکردیم شمارا دراستحقاق عبادت پروردگار عالمیان (۹۹) وگمراه نکردند مارا وبضلالت نداشتند مگر بدان وبد کرداران ازمهتران ما یا از دیوان (۱۰۰) پس نیست مارا اکنون هیچکس ازشفاعت کنندگان چنانچه مؤمنان راهست (۱۰۱) ونه دوستی مهربان و باشفقت . در «قوت القلوب» میگوید که حمیم(۱) دراصل همیم بوده که «ها» را به «حا» بدل کرده‌اند جهت قرب مخرج وهمیم ماخوذ است ازاهتمام یعنی یاری که در آن روز اهتمام کند درمهم کافران وشرط دوستی بجای آرد نخواهد بود « الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوالاالمتقین» آنکه کافران از روی تحسر گویند : (۱۰۳) پس

☆ که در سلك شعرا و گویندگان خاندان جوینی منسلك بوده‌است . دیوان غزلیات ومنظومه‌ای موسوم به «صحبت نامه» دارد و این منظومه را برنام خواجه شرف‌الدین هارون فرزند خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان برشتهٔ نظم در آورده است

(۱) آیه شریفه : « ولا صدیق حمیم »

کاشکی بودی مارا بازگشتی بدنیا تامی بودیم ما ازباور دارندگان وگرویدگان (۱۰۳) بدرستیکه درخبر ابراهیم واحتجاج اوباقوم ، هرآینه علامتی است که عقلاء بدان عبرت گیرند ونبودند بیشتر قوم ابراهیم گرویدگان ، چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده (۱۰٤) و بدرستیکه آفریدگار تو ، اوست غلبه کننده برمشرکان که سطوت او مردود نگردد ، بخشاینده که توبهٔ بندگان رد نکند وبی احتیاج بریشان عذاب نفرستد (۱۰۵) تکذیب کردند گروه نوح فرستادگان را نوح ازرسل گذشته خبرداد وقوم او باور نکردند (۱۰٦) یادکن چون گفت مرایشان را ، برادر ایشان نوح (مراد اخوة نسبی است) آیا نمیترسید ازخدای که ترك عبادت اومیکنید ؟ (۱۰۷) بدرستیکه من مرشمارا فرستاده‌ام استوار (۱) (۱۰۸) پس بترسید ازخدای وبت مپرستید وفرمان برید مرا درقبول ایمان (۱۰۹) وسؤآل نکنم شمارا (۲) برادای رسالت هیچ مزدی ، نیست مزد من مگر برپروردگار عالمیان (۱۱۰) پس بترسید ازعقوبت خدای وفرمانبرداری من کنید. تکریر امر بتقوی واطاعت جهت تاکید است چه قوم نوح بغایت سخت وبی آزرم بودند (۱۱۱) گفتند در جواب نوح آیا ایمان آریم وتصدیق کنیم ترا ؟ وحال آنکه پیروی تو کرده‌اند سفلگان وبیمقداران وایشان بظاهر ترا متابع‌اند وبباطن مخالف (۱۱۲) گفت نوح ونیست دانش من رسنده بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من بظاهر است ایشان عمل مؤمنان میکنند امانمیدانم که ازروی اخلاص است یابطریق نفاق (۱۱۳) نیست حساب باطنهای ایشان مگر بر پروردگار من که مطلع است بدان اگردانید که عالم‌الغیب اوست و بس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند این اراذل را ازمجلس خود بران تاما بیائیم وسخن تو بشنویم نوح گفت : (۱۱٤) و نیستم من رانندهٔ مؤمنان (۱۱۵) نیستم من مگر بیم کنندهٔ آشکارا یعنی مبعوث شده‌ام بدعوت مکلفان خواه اغنیاء وخواه فقراء (۱۱٦) گفتند کافران اگر بازنایستی ای نوح ازآنچه میگوئی یعنی ازدعوت

---

(۱) ح : فرستاده‌ام باامانت

(۲) ف : ونمیخواهم شمارا

واندار ، هرآینه باشی ازراندگان یا کشته شدگان بسنك (۱۱۷) گفت نوح بعداز استماع این‌سخن وناامیدی‌ازقوم ، ای‌پروردگار من بدرستی که گروه من تکذیب کردند مرا وبدروغ نسبت دادند (۱۱۸) پس حکم کن میان من وایشان ، حکم کردنی وبازرهان مرا از قصد ایشان و هر کرا بامنست از گرویدگان (۱۱۹) پس نجات دادیم اورا وهر که بااو بود در کشتی پراز آدمی وحیوانات (۱۲۰) پس غرقه ساختیم ، پس‌از رهانیدن اودیگرانراز قوم او (۱۲۱) بدرستیکه درصبر او برایذای قوم ، هرآینه دلالتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است (۱)

بیت

کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود

ونبودند بیشتر قوم نوح علیه‌السلام گرویدگان بخدای وپیغمبر او بلکه ازامت او هفتادونه تن ایمان آوردند وباوی در کشتی بودند (۱۲۲) وبدرستیکه خداوندتو ، اوست توانا برعقوبت کافران ، مهربان برتاخیر عذاب ازایشان برتوفیق پیغمبران درحلم وبردباری واحتجاج برایشان (۱۲۳) بدروغ داشتند قوم عاد فرستادگان‌را وهر که یك پیغمبر را منکرشود همه‌را منکر شده باشد (۱۲٤) یاد کن‌چون گفت مرایشان‌را برادر نسبی ایشان‌هود آیا پرهیز نمیکنید ازشرك واز عذاب الهی خایف نمیشوید ؟

(۱۲۵) بدرستیکه‌من شمارا فرستادهٔ امینم بروحی ورسالت (۱۲٦) پس بترسید از خدای وترک مخالفت او کنید وفرمانبرید مرا درآنچه شما را بدان دعوت میکنم (۱۲۷) ونمی طلبم ازشما برخواندن خود مزدی ازمال

---

(۱) حافظ گوید :

صبر وظفر هردو دوستان قدیمند براثر صبر نوبت ظفر آید

ودر مثنوی معنوی میفرماید :

چون نپرسی زودتر کشفت شود مرغ صبر از جمله پران تر بود
ور بپرسی دیرتر حاصل شود سهل از بی‌صبریت مشکل شود
صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیائی همچو صبر آدم ندید

ومتاع دنیا ، نیست مزدمن مگر برپروردگار عالمیان (۱۲۸) آیا بنامیکنید بهر موضعی بلند ، علامتی برای تماشای آینده و رونده ؟ بازی میکنید بآن بنا یعنی بنایی میسازید ودر آن ساکن نمیشوید گوییا که عبث است وگویند که برسر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته هر که بریشان بگذشتی با او بازی کردندی یامراد کبوتر خانهاست (۱۲۹) وفرا میگیرید حوضهای آب یا کوشکهای محکم یاابنیهٔ رفیعه گوییا که جاوید خواهید بود در آن (۱۳۰) وچون‌سخت میگیرید وحمله میبرید ، میگیرید بسختی درحالتی که متکبراید وسرکشان یعنی بی‌شفقت ونامهربان یاچون انتقام ستمکارانه میکشید (۱۳۱) پس بترسید خدایرا واز سطوت جباری که نه‌لایق شماست بگذرید ومرا در این چه میفرمایم فرمانبرید که سود شماست (۱۳۲) و بترسید آن خدایرا که مددکاری کرد شمارا بآنچه میشناسید ازانواع نعمتها (۱۳۳) امداد کردشمارا بچهار پایان چون شتر وگاو وگوسفند تااز ایشان اخذ فواید میکنید وبه پسران تا در همه حال یارومددکار شمااند (۱۳٤) و بوستانها که از میوهٔ آن منتفع میشوید وبچشمهای آب که مهم سقیا و نشو و نمای زرع بدان باتمام رسد (۱۳۵) بدرستیکه من میترسم برشما اگر بر شرك ثابت باشید ، عذاب روز بزرگ که روز هبوب صرصر است یاروز قیامت (۱۳٦) گفتندعادیان در جواب هود علی نبینا وعلیه السلام ، یکسانست برما یا پند دهی مارا یا نباشی‌از پند دهندگان یعنی ما طریق خود از دست ندهیم (۱۳۷) نیست اینکار که مابرآنیم ازبت پرستی‌وتجبر وعمارت بناهای مرتفع ، مگر عادت پیشینیان ازما (۱۳۸) ونیستیمماازعذاب کرده شدگان بدین عادتها (۱۳۹) پس تکذیب کردند رسالت هودرا ، پس‌هلاك کردیم ما ایشان را بباد صرصر ، بدرستیکه درهلاك قوم عاد ، نشانه ایست دلالت کننده برآنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد ونبودند بیشتر قوم عاد گرویدگان چه اندك ازآن قبیله باهود درخط بودندوباقی درسخط (۱٤۰) بتحقیق پروردگار تو است غالب که از تکذیب کفار باك ندارد ، مهربان که مؤمنان را ازمهلکهٔ عقوبت بیرون آرد (۱٤۱) بدروغ نسبت‌دادندقبیلهٔ

ثمود فرستادگان خدای تعالی یعنی صالح و انبیاء سابق را برو (۱۴۲) یاد کن چون گفت مر ایشان را برادر ایشان ازحیثیت قرابت صالح بن عبید ، آیا نمیترسید ازعذاب خدای که بدو شرك می آرید ؛ (۱۴۳) بدرستیکه من برای شما فرستادهٔام مشهور بامانت و راستی (۱۴٤) پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی وفرمانبرید مرا در امر ونهی (۱۴٥) ونمی طلبم شما را بر نصیحتی که میکنم هیچ جزائی که بمن دهید ومن بدان متهم شوم ، نیست مکافات من مگر برخداوندعالمیان (۱۴٦) آیا گذاشته خواهید شد شما (یعنی شما را نخواهند گذاشت درآنچه هستیداینجا یعنی در دنیا ازمنازل ومساکن) ایمن ازآفات وسالم ازفوات؛ (۱۴۷) دربستانها وچشمه سارها (۱۴۸) ودشتها وخرماستانها که شکوفه درختان وی نازل ونرم ولطیف است (۱۴۹) میتراشید برای مساکن خود از کوهها ، خانها درحالتی که ماهرید درتراشیدن سنگها (۱۵۰) پس بترسید ازخدای وامل دور ودراز پیش مگیرید وفرمانبرید مرا دراحکام (۱۵۱) واطاعت مکنید فرمان کافران راکه اسراف کرده اند درنفس خود بکفر (۱۵۲) آنانکه تباهی میکنند در زمین حجر و بصلاح نمی آرندکار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاك صالح علیه السلام کردند وقصهٔ ایشان درسورهٔ نمل مذکور خواهد انشاءالله العزیز (۱۵۳) گفتند قوم ثمود درجواب صالح ، جزین نیست که تو ازجادوئی کرده شدگانی یعنی ترا بسیارجادوئی کرده اندتاعقل تومغلوب شده (۱۵٤) نیستی تو ، مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت صالح ازحقیقت حال (۱)وی محجوب شده ندانستند(۲) که انسان

---

[۱] ف: حال ومحجوب شده ندانستند که انسان را ـ ح: محجوب شده

[۲] بشرحی که درپایان این کتاب خواهدآمد چون دویست صفحه از جلدسوم این تفسیر بچاپ رسید چاپ وتصحیح مجلدات سوم وچهارم مواهب علیه چندسال بتاخیر افتاد واینك که باز توفیق رفیق گشته وبتصحیح وچاپ بقیه مواهب علیه پرداخته شده دو نسخهٔ خطی دیگر بسیارنفیس ازاین تفسیردراختیار نویسنده قرار گرفته است که ماآنهارا نسخه‌های «ح» و«ف» نامیده‌ایم . نسخه «ح» متعلق است بکتابخانهٔ استاد دانشمند ودانشپرور جناب **آقای علی اصغر حکمت** که همواره در راه تحکیم وترویج وتبلیغ وتشیید اصول دین مبین

ورای صورت چیزی دیگر است .

مثنوی

چند صورت بینی ای صورت پرست؟　　جان بیمعنی است کزصورت نرست
در گذر از صورت و معنی نگـر　　زانکه مقصود ازصدف باید گهر

و صالح را بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی وچون توترك نمیکنی ودر این دعوی مصری پس بیار نشانهٔ ازخوارق عادات ، اگر هستی تو از راستگویان در دعوی خویش . صالح علیه السلام فرمود شما چه میطلبید ؟ ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقهٔ بدین هیات بیرون آر وچون مدعای ایشان حاصل شد (۱۵۵) گفت صالح ، این ناقه ایست که شما طلبیدید ، مرآنرا نصیبی است ازآب ومر شما را آبشخور روزی دانسته شده یعنی یك روز آب از آن اوست ویك روز ازآن شما ، درنوبت وی مزاحم وی مشوید (۱۵٦) ومس مکنید ویرا ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که اگر چنان کنید ،

اسلام کوشیده وبرای کمك بانتشار کتب مذهبی وعلمی وادبی از هیچگونه مساعی نسبت بهیچکس مضایقه نداشته‌اند وازمشوقین مؤثر ارباب علم وفضل وادب میباشند (تاسیس دانشگاه تهران یکی ازخدمات ایشان است و چاپ وانتشار مجلدات سوم وچهارم وپنجم تفسیرابوالفتوح رازی نیز یکی ازخدمات دینی معظم له محسوب میگردد)

ونسخهٔ «ف» بکتابخانه جناب آقای امیرقاسم فولادوند استاندارمحترم ودانشمند وشرافتمند تهران متعلق است وهمانطوریکه برادر گرامی ایشان آقای سرهنك علی فولادوند نسخهٔ خطی نفیس ترجمهٔ ملل ونحل صدر تر که اصفهانی را هنگام چاپ وترجمه وتصحیح آن کتاب دراختیار نویسنده گذاشتند معظم له نیز نسخه خطی تفسیر مواهب علیه کتابخانه موروثی پدری خود را باختیار نویسنده قرار دادند ومارا درچاپ وتصحیح این کتاب کمك فرمودند .

درپایان این کتاب خصوصیات دو نسخهٔ خطی «ح» و«ف» را خواهیم نگاشت (انشاءالله تعالی)

پس بگیرد شمارا ، عذاب روزی بزرگ (بزرگی روز ازجهت بزرگی
عذابست درو) (۱۵۷) پس پی کردند ناقه را ، پس گشتند پشیمان نزدیك
نزول بلاء(۱) (۱۵۸) پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحهٔ
جبرئیل بدرستیکه آنچه نازل شد بشمود ، دلالتی است برآنکه کفر بعد از
ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست ونبودند ، بیشتر قوم ثمود

---

(۱) ودر مثنوی معنوی در بیان حقیر شمردن دشمنان صالح ناقه را چنین میگوید :

بشنو اکنون قصه صالح روان　　بگذر ازصورت طلب معنی آن
ناقهٔ صالح بصورت بد شتر　　پی بریدندش زجهل آن قوم مر
از برای آب‌جو خصمش شدند　　آب کور ونان ثبور ایشان شدند
ناقة الله آب خورد ازجوی میغ　　آب حق را داشتند ازحق دریغ
ناقهٔ صالح چو جسم صالحان　　شد کمینی در هلاك طالحان
تابران امت زحکم مرك ودرد　　ناقه الله و سقیا ها چه کرد ✿
شحنهٔ قهر خدا زیشان بجست　　خونبهای اشتری شهری درست
روح صالح برمثال اشتریست　　نفس کمره مرورا چون پی بریست
روح همچون‌صالح وتن‌ناقه‌است　　روح اندروصل وتن درفاقه‌است
روح صالح قابل آفات نیست　　زخم بر ناقه بود بر ذات نیست
حق ازآن پیوست باجسمی نهان　　تاش آزارند و بینند امتحان
بیخبر کازار این آزار اوست　　آب این‌خم متصل باآب جوست
ناقهٔ جسم ولی را بنده باش　　تاشوی باروح صالح خواجه‌تاش
گفت‌صالح چونکه کردیداینحسد　　بعد سه روز از خدا نقمت رسد
بعد سه‌روز دگر ازجان ستان　　آتشی آید که دارد سه نشان
رنك روی جمله تان گردد دگر　　رنك رنك مختلف اندر نظر
روز اول رویتان چون زعفران　　در دوم روسرخ همچون‌ارغوان
درسیوم گردد همه روها سیاه　　بعد از آن اندر رسد قهر آله
گرنشان خواهید ازمن‌زین‌وعید　　کرهٔ ناقه بسوی که دوید

گرویدگان. آورده‌اند که‌ازقبایل ثمود چهار کس‌ایمان آوردند وبس (۱۵۹)
وبدرستیکه آفریدگار تو ، اوست غالب که مغلوب نشود ، مهربان که بی
استحقاق عذاب نکند (۱۶۰) تکذیب کردند قوم لوط یعنی اهل مؤتفکات
پیغمبران را چون ابراهیم ولوط علیهماالسلام (۱۶۱) چون گفت مرایشان
را ، برادر ایشان لوط (اینجا مراد اخوت شفقت است) آیا نمیترسید در
ارتکاب معاصی از خدای ؟ (۱۶۲) بتحقیق که من برای شما رسولی امینم

گر توانیدش گرفتن چاره هست　　ورنه‌خود مرغ امید ازدام‌جست
چون‌شنیدند این ازو جمله بتك　　در پی اشتر دویدندی چو سك
کس‌نتانست اندر آن کره‌ارسید　　رفت در کهسارها شدنا پدید
همچو روح پاك کو از ننك تن　　میگریزد جانب رب المنن

✿ و گفته‌اند ناقهٔ صالح‌علامت‌نبوت صالح بود قوم او ناقه‌راپی کردند و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی سود نداشت و همانطوری که ناقه صالح علامت نبوت صالح بود قرآن کریم دلیل بر نبوت ورسالت حضرت ختمی مرتبت است و کسیکه عمل نکند بقرآن وتعظیم کلام‌آلهی‌را ندارد و آنرا ترك گوید پشیمان میشود درروزی که پشیمانی دیگر اورا سودنخواهد داد و اعتقاد بقرآن و امتثال اوامر آلهی بگفتهٔ بدون کردار نمیتواند باشد بلکه ایمان بقرآن مستلزم رعایت قوانین‌وسنن واوامر ونواهی‌اسلامی است ومؤمن بقرآن واسلام قول وفعلش یکی‌است وهرچه گوید و قول دهد انجام دهد وصاحب مثنوی این معنی‌را چنین بیان میدارد :

حفظ لفظ اندر گواه قولی است　　حفظ عهد اندر گواه فعلی است
ارگواه قول کژ گوید رد است　　ورگواه فعل کژ پوید رد است
قول و فعل بی تناقض بایدت　　تا قبول اندر زمان پیش آیدت
چون ترازوی تو کژ بود ودغا　　راست چون جوئی ترازوی جزا ؟
چون جزا سایه است‌ای قدتو خم　　سایه تو کژ فتد در پیش هم
کافران را بیم کرد ایزد ز نار　　کافران گفتند نار اولی ز عار
لا جرم افتند در نار ابد　　الامان یا رب از کردار بد

درنصیحت یعنی نیکخواه شما ام (۱٦۳) پس بترسید ازخدای درترك نصیحت من و فرمانبرید مرادر قبول موعظت (۱٦٤) ونمی طلبم شمارا برپندی که میدهم مزدی تابرشما گران آید، نیست ثـواب مزد من ، مگر برتربیت کننده عالمیان (۱٦٥) آیا می آیید بمردان ازما عدای خود (مراد عزباانند یعنی میل میکسید بمباشرت ایشان) ؟ (۱٦٦) ومیگذارید ودست باز میداریدآنرا که آفریده است برای شما ، آفریدگار شما ، از زنان شما ؟ بلکه شما گروهی از حد درگذشتگانید که باوجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید (۱٦۷) گفتند قوم لوط درجواب وی ، اگر بازنایستی‌ای لوط ازتقبیح عمل ماونهی ما ازآن ، هرآینه باشی‌از بیرون کرده شدگان از میان‌ما . واهل مؤتفکه ببدترین حالتی مردم‌را ازدیار خود بیرون کردندی (۱٦۸) گفت لوط‌بتحقیق که من مرعمل شمارا ازدشمنان بغایت دشمنم . پس روی از قوم بگردانیده آغاز مناجات کرد و گفت : (۱٦۹) ای پرورندۀ من بازرهان مراو کسان مرا ازشآمت آنچه میکنند (۱۷۰) پس نجات دادیم او را واهل بیت اورا همۀ ایشان • اهل اوط زن‌و دو دختر ودودامادوی بودند همه رهائی‌یافتند . (۱۷۱) مگر پیرزنی یعنی زن لوط که داخل بود درباقی ماندگان درعذاب . آورده‌اند که آن زن بالوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت راضی‌ام که بمن رسد آنچه‌بقوم‌میرسد(۱۷۲) پس هلاك کردیم دیگران‌را (۱۷۳)وببارانیدیم بدیشان بارانی که سنگ بوده یاکبریت‌وآتش ، پس‌بد است باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده‌اند (۱۷٤) بدرستی که دربن عذاب اهل مؤتفکه ، نشانه ایست برعقوبت نافرمایان و نبودند بیشتر آن گروه گرویدگان که جز دو دختر لوط بقول اصح و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط نگرویده بودند (۱۷٥) وبدرستیکه آفریدگار تو ، اوست‌عزیز که‌هرگز خوار نشود ومهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند (۱۷٦) بدروغ داشتند یاران ایکه بیغمبران را وایکه‌بیشه ای بوده بقرب مدین درآن بیشه اشجاروثمار بسیار . « دمیاطی » (۱) گوید که اصحاب ایکه قـوم جـزام (۲) بودند

(۱) دمیاطی : ابومحمد بکربن سهل مولی بنی‌هاشم دمیاطی‌ازروات

وچهار دیه داشتند شعب‌وبدا وغزوه وفالس ، حق سبحانه تعالی شعیب راعلی نبینا وعلیه السلام به ایشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود (۱۷۷) یاد کن چون گفت مریشان را شعیب علیه السلام که ای قوم آیـا نمیترسید از عذاب الهی که بدوشرك می‌آرید ؟ (۱۷۸) بدرستیکه من شما را فرستاده‌ام بامانت که‌جز صلاح حال‌شما نمیخواهم (۱۷۹) پس بپرهیزید از کفر وتکذیب وبترسید ازخدای وفرمانبرید مرا در ترك مناهی (۱۷۰) ونمیخواهیم‌شما را برتبلیغ وحی ، پاداشی ، نیست جزای من مگر برآفرینندۀ عالمیان (۱۸۱) تمام به‌پیمایید‌پیمانه‌راومباشید ازکاهندگان وزیان‌رسانندگان بحقوق مردمان (۱۸۲) وبسنجید بمیزان‌راست(۱۸۳)وکم‌مکنید مردمان را چیزها ازحقوق ایشان وغایت تباهی مجویید درزمین ایکه بقتل وغـارت وقطع طریق ، در حالتیکه قصد فساد دارید (۱۸٤) وحذر کنید ازعقوبت آن کسی که بقدرت بیافرید شما را و گروه پیشینیان را (۱) .

(۱۸٥) گفتند اهل ایکه ، وجز این نیست که تواز جادوئی کرده شدگانی یعنی ازآنها که ایشان رامرة بعد مرةجادوئی کرده‌اند تاحدی‌که اثر عقل ازیشان محوشده یاازآفریدگانی که‌ایشانراسحر باشد یعنی میان تهی‌اند

☆حدیث وتفسیر است . درسال ۱۹٦ متولد گردیـده و بسال ۲۸۹ هجری درگذشته است .

(۲) ف : جذام

(۱) آیات کریمه : « اوفوا الکیل ولا تکونوا من‌المخسرین ☆ وزنوا بالقسطاس‌المستقیم ☆ ولا تبخسوا الناس اشیاءکم ولاتعثوا فی - الارض مفسدین » .

دراین‌آیات قرآن امر میکند پیمانه‌هارا به‌پیمائید یعنی درهنگام کیل کردن کم مدهید وبحقوق مردمان زیان نرسانید ودروقت خریدن وفروختن چیزهارا بسنجید بترازوهائی که درست بسنجد ازروی‌عدالت که گرانفروشی نشود واز حقوق مردم چیزی کم مکنید و گفته‌اند این‌حکم عام است بر کلیه کسبه وارباب تجارت .

ومحتاج بطعام وشراب (۱۸٦) ونیستی تو ، مگر مانند ما درصفات بشریت پس بچه‌چیز برما تفضیل میکنی ودعوی رسالت از کجا آورده ای ؟ وبدرستیکه ما گمان میبریم ترا از دروغگویان دردعوی خود (۱۸۷) پس فرود آروبیفکن یعنی بخدای خود بگو تابیفکند برما پارهٔ ازآسمان که دروعذابی باشد ، اگر هستی از راستگویان که برماعذاب فرود خواهد آمد (۱۸۸) گفت شعیب علیه السلام ، پرورد گار من داناتر است ، بآنچه میکنیدازعبادت اصنام واحتکار طعام و کم فروشی وسایر معاصی‌وعذابی که مکافات این اعمال باشدبشما خواهد رسید واگر امهال باشد اهمال نخواهد شد .

نظم

مهلت ده روزهٔ ظالم مبین فتنه ببین دم بد مش در کمین
اول حالش همه‌عیش است وناز واخر کارش همه سوزو گداز

آورده‌اند که چون‌قوم شعیب درانکار واستکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانه روز حرارتی سخت بریشان گماشت بمثابهٔ که آب چاه وچشمهٔ ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت وبدرون خانه ها در آمدند حرارت زیادت‌شد روی به بیشه نهادند وهریک درپای درختی افتاده ازگرما پخته میشدند ناگاه‌ابری سیاه درهوا پدید آمدونسیمی خنك ازآن وزیدن گرفت . اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگررا آواز دادند بیایید تا در زیر سایه‌بان ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان درزیر ابر مجتمع شدند آتشی بیرون آمد وهمه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرموده:(۱۸۹) پس تکذیب کردند شعیب را ، پس گرفت ایشان راعذاب روز ظلة وظله در لغت عرب سایه بانست و آن ابر سیاه برشکل سایبان برزیر سرایشان بود وگفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا ازجای خود برخاست وچون سایبانی درهوا باستاد و در زیر آن آبهای خنك پدید آمد، ایشان‌پناه بزیر آن کوه آوردند وبریشان فرودآمده همه‌را هلاك کرد. بدرستیکه‌عذاب روزظله‌بود،عذاب‌روز بزرگ . (۱۹۰) بتحقیق که درین عذاب که ازابرآبدار،آتش‌سوزان‌بیرون‌آید، هراینه نشانه‌ایست بر کمال

قدرت منتقم حقیقی ونبودند بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان . مرادهمهٔ ایشانست چه مروی (۱) نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب گرویده‌باشد بخلاف اصحاب مدین که‌جمعی‌از ایشان ایمان‌آوردند (۱۹۱) وبدرستی که آفریدگار تو ، اوست‌غالب کنندهٔ انبیابراعدای ایشان ، مهربان بانبیاء ومتابعان‌ایشان . و این آخر قصص هفت پیغمبر علیهم السلام است که بدرسبیل اختصار برای تسلی دل مبارك سید مختار صلی الله علیه وسلم درین سوره مذکورشد تهدید مکذ بان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هرامتی که تکذیب پیغمبر کردند معذب شدند وایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذاب خواهد رسید (۱۹۲) و بدرستیکه قرآن فرو فرستادهٔ پرورد گار عالمیانست (۱۹۳) فرو فرستاد خدا بقرآن جبرئیل را بردل تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین کرد وتو فرا گرفتی از وی در دل خود نگاهداشتی و حفص (۲) بتخفیف نزل ورفع حاء ونون از روح الامین‌میخواند یعنی فرودآمد جبرئیل باقرآن بردل تو وتوازوی اخذ کردی پس دل تو وعای آن باشد واین بمثابهٔ آنست که گوییا بردل تو فرود آورده ، تا باشی ازبیم کنندگان‌مرخلق را (۱۹۵) بزبان عربی‌هویدا ومنذران‌بزبان‌عرب هود وصالح وشعیب واسماعیل‌بوده‌اند (۱۹٦) بدرستیکه ذکر قرآن یا نعت پیغمبر در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی‌رجوع باخبار بنی اسرائیل کردندی‌وسخن‌ایشان راکه درآن گفتندی‌قبول کرده حجت میدانستند حق‌سبحانه فرمود که : (۱۹۷) آیا نیست‌مرمشرکان قریش را نشانهٔ برصحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم آنکه میدانند قرآن را بصفت یا پیغمبر رابنعت او دانایان بنی اسرائیل کر بر کتب سالفه گذشته‌اندوشهادت مردم‌دانا برچیزی موجب تیقن وتحقق آنست (۱۹۷) واگر ما فرومی‌فرستادیم‌قرآن‌را بربرخی از آنها که غیر عرب‌اند هم بلغت عرب (۱۹۹) پس بخواندی آن اعجمی قرآن را ، بریشان بلغت ایشان واین

(۱) ف : مردی

(۲) آیهٔ شریفه اینست : « نزل به الروح الامین »

دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی کـه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ، نبودندی ایشان بران قـرآن منزل ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اگر قرآن را براعجمی بلغت عربی منزل میساختیم کافران نمیگرویدند زیرا که میگفتند ما فهم نمیکنیم ومعانی آن درنمی یابیم(۲۰۰)همچنین درمی آریم انکار وعناد را دردلهای مشرکان مکه (۲۰۱) نمیگروند بقرآن تا وقتی که به بینند عذابی دردناك در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یادر قیامت (۲۰۲) پس بیاید آن عذاب بدیشان ناگهان وایشان ندانند وقت آمدن آنرا (۲۰۳) پس گویند آیا هستیم ما درنگ داده شدگـان ؟ (یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم وتصدیق کنیم ؟) (۲۰٤) آیابعذاب ما شتاب میکنند ؟ ومیگویند : « **امطر علینا حجارة من السماء** » و « **فائتنا بما تعدنا** »وحال آنکه دروقت رؤیت عذاب مهلت میطلبند(۲۰۵) آیا دیدی ودانستی که مااگر برخورداری دهیم ایشان را سالها وزندگانی بخشیم ؟ (۲۰٦) پس بیاید بدیشان ، آنچه بودند که وعده داده شدند ازعذاب (۲۰۷)دفع نکند ازیشان عذاب را آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا ونعیم آن دافع عذاب ومانع عقاب نخواهد بود .

«در کشاف» آورده که میمون بن مهران[۱] آرزومند لقای شیخ **حسن بصری** [۲]رحمة‌الله بود . روزی اورا درطواف خانهٔ کعبه دریافت گفت مرا پندی ده شیخ این آیت برخـواند کـه . « **ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون** » میمون گفت : « **لقد وعظت وابلغت** » پند دادی وسخن را تمام کردی .

---

(۱) میمـون بن مهران متوفی بسال ۱۱۷ هجری

(۲)حسن بصری ازدانشمند ومتکلمان معروف زمان خود واصل بن عطا وعمر بن عبید بن باب که هردو ازموالی ایرانی بودند وازسران ومؤسسین فرقه معتزله هستند ازشاگردان حسن بودند وحسن آنهارا ازحلقه درس خود براند و ایشان از استادخود جدا شدند . وفات حسن بصری در سال ۱۱۰ یا ۱۲۱ هجری اتفاق افتاد .

جهان بیوفایست ومردم فریب　　که ازدل رباید قرار وشکیب
نگر تا بجاهش نگردی اسیر　　نیفتی پی مالش اندر ذخیر
که آن دم که مرگ اندر آید زراه　　نه مالت کند دستگیری نه جاه

(۲۰۸) وهلاك نکردیم اهل هیچ دیهی رامگر آنکه اهالی آنرابیم کنندگان بودند (۲۰۹) از برای پنددادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند وچون تصدیق ننمودند ودرعناد وجحودافزودند ومستحق عقوبت گشتند ، ونیستیم ماستمکاران، قبل از انذار کسی را هلاك کنیم .

و در « **موضح** » آورده که قریش میگـفتند دیوی که رئی نـام دارد نزد محمد می آید و قرآن برو میخواند حق سبحانه نفـی سخن ایشان کردو فرمود که [۲۱۰] وفرونیایند بقرآن دیوان [۲۱۱] ونشاید وروانبود مرایشانرا فرود آوردن قرآن ونتوانند وقادر نباشند برآنچه شهب وملائکه ایشان را ازرفتن بآسمان مانع اند [۲۱۲] بدرستیکه ایشان ازشنیدن کلام ملائکه دورشدگانند ویا کناره رفتگان [۲۱۳] پس مخوان ، مخاطب آنحضرت است ومراد غیر اوهریك از امتان را میگوید مخوان ومپرست، باخدای بحق خدای دیگررا ، پس باشی ازعذاب کرده شدگان [۲۱٤] و بیم کن ، خطاب خاص است بآنحضرت میفرماید کـه بترسان از عذاب خدای تعالی خویشان نزدیك تر خودرا و آنحضرت بعد ازنزول این آیت بکوه صفا برآمده یـك یـك ازیشان راندا کرد وچون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق میکنید ؟ گفتند آری.

ـ فرمود که من بیم کننده ام مرشمارا از عذاب سخت که درپیش است . قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند وابو لهب بآزار وی برخاست (۲۱۵) وفراگیر مال خود رایعنی مهربانی وزر واکرام کن مرآنرا که پیروی تو کرده است از گرویدگان(۲۱٦) پس اگرنافرمانی کنند عشیرهٔ تو ومتابعت نکنند ، پس بگوی من بیزارم ازآنچه شما میکنید،مرابآن مؤاخذه نخواهند کرد (۲۱۷) وتوکل کن در کفایت مهمات خود ، برخداوند غالب که قادر

است برقهر اعدا ، مهربان که تواناست بر نصرت اولیاء (۲۱۸) آنکه‌می بیند ترا آنهنگام که برمی‌خیزی بنماز تهجد وتنها میگذاری (۲۱۹) و می‌بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن درمیان نمازگذارندگان بقیام و رکوع وسجود وقعودوقتی که امامت ایشان میکنی (۲۲۰) بدرستیکه خدای ،اوست شنوا بقول تو ، دانا به‌نیت تو (۲۲۱) آیا خبر کنم شما را که همواره برهر که از مردمان فرود آیند دیوان ؟ (قبل از این ذکر فرمود که روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر محمد (ص) بجهت عدم تناسب وتجانس و اینجا بیان میفرماید که :) (۲۲۲) فرو می‌آیند دیوان برهر دروغگوی بزهکاری مثل کاهنان که ایشان (۲۲۳) فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین وفرا میگیرند ازایشان اخبار دروغ‌ودیگردروغها بآن‌اضافه میکنند و بیشترایشان‌دروغگویانند ودر « **انوار** » فرموده که بعضی اکثررابکل‌تفسیر کرده‌اند یعنی همهٔ ایشان بصفت کذب موصوفند (۲۲٤) و شاعران مشرك چون « **ابن زبعری** » و«هبیره» و «مسافع» و «امیه ثقفی » پیروی ایشان‌میکنند سفهای‌عرب‌یعنی روات ایشان.در « **تیسیر** »از **امام علم الهدی**[۱] نقل‌میکنند که‌دوشاعردر باب حضرت محمد ومذمت اهل اسلام شعرها گفتند ومشرکان یاد گرفته میخواندند این آیت‌در شآن ایشان نازل شد (۲۲۵) آیا نمی‌بینی که ایشان درهر وادی ازفنون کلام سرگردان میشوند چون نسیب وتشبیت و هزل و مطایبه وطعن درانساب ومدح نامستحق وهجو (۲) نالایق وافراطدرمدح وذم وامثال آن (۲۲٦] وآنکه ایشان میگویندآنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده برخود گواهی‌میدهندو پیغامها‌نا داده بکسی درسلك نظم میکشند اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری‌ازین‌مقوله مطلع شود .

---

(۱) علم الهدی : لقب سیدمرتضی است (رجوع بمجلد اول شود)

(۲) کمال‌الدین اصفهانی میگوید :

هجا گفتن ارچه پسندیده نیست مبادا کسی کالت آن ندارد
چو آن‌شاعری کو هجا گو نباشد چوشیری که چنگال‌ودندان ندارد

درتفسیر « **کواشی** » [۱] آورده که بعداز نزول این آیت «**حسان بن ثابت** »(۲)و « ابن رواحه [۳] و جمعی از شعرای صحابه [٤] رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه صلی‌الله‌علیه وسلم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم وابن رواحه گفت میترسم که‌بدین وصف بمیرم وحضرت رسالت فرمود که مؤمن جهاد میکند‌بشمشیر خود وبزبان خود وشعری که شما در شان کفار میگوئید بریشان سخت تراست ازتیر واین آیت نازل شد که : [۲۲۷] شعراء متبوع سفیهان درهمهٔ بوادی‌سرگردانند مگر آنهائی که‌ایمان‌آوردندوعملهای‌ستوده کردند یعنی پیغمبر راستایش فرمودند وبهجو ومذمت کفاراشتغال نمودند ویاد کردند خدایرا در اشعار خود، بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان درتحمید وتوحید است وتحریص برطاعت و تنبیه

---

[۱] تفسیر کواشی : این کتاب تالیف موفق‌الدین احمد بن یوسف موصلی متوفی بسال ٦۸۰ هجری قمری میباشد .

[۲] حسان بن ثابت یکی ازشعرای بزرك عرب است که فصاحت و بلاغت اومعروف است وحتی‌شعرای فارسی زبان مافصاحت وبلاغت خود را به‌فصاحت وبلاغت‌حسان‌تشبیه‌نموده وخویشتن‌را درزبان وادب فارسی‌همدوش فصاحت وبلاغت حسان درادب تازی دانسته‌اند چنانکه کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی درقصیدهٔ معروف خود میگوید :

هنوزگویندگان هستند اندر عراق که قوهٔ ناطقه‌مدد از ایشان برد
یکی‌ازایشان‌منم که‌چون کنم‌رای‌نظم سجده برطبع من روان حسان‌برد

حسان ازشعرائی‌است که عهد جاهلیت واسلام را هردو درك کرده و گفته‌اند نیمی ازعمر خودرا دراسلام گذرانیده وپس‌ازآنکه اسلام آورد شعر کمتر گفته است . این‌بیت ازاو است :

الا کل شیئ ماخلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل

حسان درسال ٥٤ هجری درگذشت

[۳] « عبدالله‌بن رواحه » شاعر معروفی است (٤) از قبیل کعب بن مالك .

از غفلت وانتقام کشیدند از مشرکان ، پس از آنکه ستمدیده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را بریشان رد کردند وحضرت حسان را گفت : « اهج المشرکین فان جبرئیل معك » . حضرت حقایق پناهی [۱] قدس سره در دیباچهٔ دیوان اول آورده‌اند که هرچند قادرحکیم جل ذکره در کریمهٔ : « **والشعراء یتبعهم الغاون** » شعرارا که سیاحان بحر شعرند جمع ساخته وکمند لام استغراق در گردن انداخته گاه در غرقاب بیحد وغایت غوایت

---

[۱] مقصود نورالدین عبدالرحمن جامی است . دیوان اول او در سال ۸۸٤ تنظیم وتدوین شده و برین دیوان دیباچهٔ قرار داده و تاریخ تنظیم را دراین رباعی بیان داشته است :

با دل گفتم کای بصفا گشته سمر　　هستی صدفی پراز گهر چیست خبر؟
از گوهر سال نظم این عقد درر　　بر روی صدف نهاد یکدانه گهر

این تالیف‌را مقدمه یست که چنین آغاز میشود :

بسم‌الله الرحمن الرحیم　　هست صلای سر خوان کریم
خوان کرم کرده کریم آشکار　　گوید بسم الله دستی بیار

ودرآن مقدمه همچنانکه کاشفی اشارت فرموده از فضایل و محاسن شعر وشاعری سخن بمیان‌آورده وازآیات قرآن واحادیث نبوی استشهاد جسته وآیات واحادیثی هم که در مذمت شاعران وارد شده تلویحاً با لطفی تمام درتلو کلام مندرج ساخته وبعداً روایاتی‌چند که از شارع اسلام منقول استو از شعر دوستی پیغامبر حکایت مینماید نقل میکند آنگاه از تمایل بزرگان ومشایخ صوفیه بکلام منظوم داستانهائی یاد آور شده است. پس‌از تلفیق و تدوین دیوان اول سال بعد یعنی سال ۸۸۵ اشعاری دیگر جمع‌آوری‌نموده و بدیوان اول افزوده است و بر دیوان دوم نیز مقدمهٔ نگاشته که چنین آغاز میشود :

بسم الله الرحمن الرحیم　　املی حمد المنان الکریم
آنکه باین نکته سنجیده گشت　　فاتحه آرای کلام قدیم

متکلمی که خلعت اعجاز کلام معجز طراز قرآن را بماه نفی و ماهو

می‌اندازد وگاه تشنه‌لب‌دروادی حیرت وضلالت سرگردان میسازد امابسیاری ازیشان بواسطهٔ صلاح وسدادعمل‌وصدق‌ایمان‌در زورق امان : « **الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات** » نشسته وبوسیلهٔ باد بان « **واذکروا الله کثیراً** » بساحل خلاص وناحیت نجات پیوسته ویکی ازافاضل گفته است :

شاعران راگرچه غاوی خواند درقرآن خدای
هست ازایشان هم بقرآن ظاهر استثناء من

وزود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا ونسبت به پیغمبر بشعر که بعداز موت بکدام مکافات باز خواهند گشت مراد آنستکه منقلب ایشان آتش خواهد بود (۱)☼

بقول شاعر ازآلایش تهمت شعر مطهر ساخته...

بارسوم‌استاد جام درسال ۸۹٦ یعنی‌یکسال قبل از وفات خودبترتیب دیوان خویش مبادرت جست ونظمی نوین در آن داده وآن دیوان را بسه قسمت تقسیم نموده قسمت‌اول که شامل‌اشعار اوان‌جوانی‌است وآنرا« **فاتحة الشباب** » نام نهاده قسمت‌دوم که آثار فکری وادبی ایام اواسط زندگانی اوست «واسطة العقد» خوانده وقسمت سوم که محتوی ابیات ومنظومات اواخرحیات‌وی‌است به«خاتمة الحیوة»موسوم‌ساخته‌است‌وباعث‌وداعی براین‌ترتیب یعنی جمع‌آوری دیوان‌خود دوامربوده یکی‌پیروی بطرز تنظیم دیوان امیر خسرو دهلوی‌ودیگرتقاضای‌امیر علی شیر نوائی . جامی بر دیوان سوم هم مقدمه ای‌نوشته و آن‌مقدمه‌چنین آغاز میشود :

بسم الله الرحمن الرحیم　　طرفه خطابیست ز سفر کریم
کرده از این حرز ستایشگران　　نقش نگین خاتم پیغمبران

دیوان سه‌گانه جامی از حیث مطالب و محتویات مشتمل بر پنج نوع اشعار است :

۱- قصاید ۲- مثنویات و ترجیعات ۳- غزلیات ٤- مقطعات ٥ - رباعیات (مراجعه شود بکتاب جامی چاپ تهران - سال ۱۳۲۰ تالیف‌استاد علامه جناب آقای علی‌اصغر حکمت صفحه ۲۰۷-۲۱۲)

سورهٔ نمل (۱)

بسم الله الرّحمن الرّحیم

طس: در « لباب التفاسیر »(۲) ، از « اخفش » نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلامست ، پس دلالت ایشان برافتتاح واختتام سخن باشد چنانچه اینجا « طس » ختم سورهٔ شعراء وفتح نملست . یا « ط » اشارتست بطهارت قدس الهی و « س » بسنای عز نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله . این سوره ، آیتهای قرآنست وآیتهای کتاب روشن کننده مراحکام حلال وحرام را . عطف کتاب برقرآن عطف احد الصفتین است بردیگری . قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند (۲) و این کتاب راهنماینده است ومژده‌دهنده مرگرویدگان را (۳) آنانکه بپای‌میدارند نماز رابحدودوارکان

☆(۱) آیات کریمه : « و الشعراء یتبعهم الغاون ☆ الم‌ترانهم فی کل وادیهیمون ☆ و انهم یقولون مالا یفعلون ☆ الاالذین آمنوا وعملوا الصالحات‌واذکروالله کثیراً وانتصروامن‌بعد ماظلموا وسیعلم الذین‌ظلموا ای منقلب ینقلبون »

(۱) سورهٔ نمل درمکه نازل شده ودارای نود وسه آیت میباشد .

(۲) لباب‌التفاسیر تالیف تاج‌القراء حمزة بن محمود کرمانی (متوفی پس‌از سال ۵۰۰ هجری) است .

(۳) آیات کریمه : « طس تلك آیات القرآن وکتاب مبین ☆

آن ومیدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وحال‌آنکه ایشان‌بسرای دیگر، ایشان بیگمان میشوند [تکریرضمیر «هم» اشاره باختصاص ایشانست و(۱) تصدیق آخرت] [٤] بدرستیکه آنانکه نمیگروند بسرای عقبی آراسته‌ایم برای ایشان ، عملهای زشت ایشان را یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده‌ایم [۲]صاحب فراید [۳]آورده که درایشان‌امانی‌وشهوات ترکیب کرده‌ایم تاکارهای زشت را خوب می‌بینند واین حکم ختم وطبع دارد ، پس ایشان‌سرگردان میشوند درضلالت خود [٥] آن گروه آنانند که مرایشان راست بدی عذاب یعنی عذاب بددر دنیا چون قتل واسر در روز بدروایشان درسرای دیگر ، ایشانند زیانکار تربسبب‌فوت مثوبت واستحقاق عقوبت [٦] وبدرستی که تو ، تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی‌فرامیگیری بتلقین‌جبرئیل که‌می‌آید بتو،ازنزدیك‌خداوند راست‌کار دانا [۷]یادکن چون گفت موسی‌بن عمران ، مرکسانی را که بااو بودند دروقت توجه از مدین بمصر وراه‌گم‌کرده بودند وزنش را مخاض(٤)بدیدآمده‌وسرما دربافته ، بدرستیکه من دیدم آتشی افرخته ، زودباشد که بیارم ازآن آتش خبری‌یعنی ازکسی که برسرآن آتش باشدخبر راه بپرسم یابیارم برای شما شعلهٔ آتش فراگرفته ، شاید که شماگرم شوید بآن [۸] پس آنهنگام که آمد موسی بنزدیك آن آتش ، نوری دید بیحرارت ، افروخته از درخت سبز و گویند

هدی وبشری للمؤمنین ☆ الذین یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة وهم بالاخرة هم یوقنون » (۱) ح : در تصدیق

(۲) آیات‌کریمه : « ان‌الذین لایؤمنون بالاخرة زینا لهم اعمالهم فهم یعمهون ☆ اولئك الذین سوء العذاب وهم فی‌الاخرة هم الاخسرون ☆ وانك لتلقی القرآن من لدن‌حکیم‌علیم☆ اذقال موسی لاهله انی‌آنست ناراً سأتیکم منها بخبر اوآتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون »

(۳) فرائد التفسیرتالیف‌ابوالمحمدفصیح‌الدین‌محمدبن‌عمرالمابرناباذی

(٤) م : زنش‌را دردزادن پدید

آتشی بود محرق چون سایر آتشها و برهر تقدیر چون موسی آنجا رسید، ندا کرده‌شد بآنکه برکت داده‌باو هر که درمکان آتش است یعنی در بقعهٔ مبار که باهر که درطلب آتش است یعنی موسی وهر که گردا گرد آتش است یعنی ملائکه وبگوی پاکست خدای ، پروردگار عالمیان ازتشبیه . آورده‌اند که چون موسی این ندا شنید گفت ندا کننده کیست ؟ باز ندا آمد که : [۹] ای موسی بدرستیکه ندا زننده منم خدای غالب حکم کننده بصواب [۱۰] وبیفکن عصای خود را موسی عصای خود بیفکند فی‌الحال ماری‌شد وآغاز رفتن کرد ، پس چون موسی دیدعصارا که حرکت میکند باضطراب وهرطرف میرود ، گوییامار یست باریك تیز، رودراول حال چون مار خرد می‌بوده ودر آخر اژدها میشده ودر **تفسیر امام ابواللیث** [۱] رحمةالله آورده که در وادی مقدس جان بوده ونزد فرعونیان ثعبان بوده وبرهروجه چون موسی آن صورت مشاهده نمود روی بگردانید درحالتی که گریزان بود ازخوف آن وباز نگشت. باری دیگر ندا رسید که‌ای موسی مترس از غیر من بدرستیکه منم که نترسند نزدیك من فرستاده‌شدگان یعنی ایشان را نزد من بدی عاقبت نیست تاازآن بترسندو بباید ترسید ستمکاران را [۱۱] مگر کسی که ستم کند، پس بدل کند وبجای آرد نیکوئی بعداز بدی یعنی توبه کند بعد از گناه ، پس بدرستیکه من آمرزنده‌ام تایبان را ، مهربان برایشان [۱۲] ودرآردست خودرا از گریبان. پیراهن موسی آستین نداشته ، پس حکم شد که دست در گریبان کن ، تا بیرون آید سفید و درخشنده وبی‌علتی یعنی سفیدی او ازآفت برص مبرا باشد ، پس موسی علیه السلام دست در گریبان برددرخشان و نورانی بیرون آورد . آورده‌انده ندا رسید که این دوآیه راظاهر کن در جملهٔ نه‌آیت که معجزات تست وبرو برسالت بسوی فرعون وقوم او ، بدرستیکه ایشان هستند ، گروهی بیرون رفتگان ازدایرهٔ فرمان .

(۱۳) پس چون بیامد بفرعون وقوم او ، دلایل قدرت ماوبراهین رسالت

---

(۱) تفسیر امام ابواللیث - این تفسیر تالیف امام ابواللیث نصربن محمد سمرقندی متوفی درسال ۳۸۳ هجری میباشد .

موسی ، روشن وهویدا ، گفتند فرعونیان این جادوی روشن است یعنی همه کس داند که این سحراست (۱٤) ومنکرشدند مران معجزهارا وبیگمان بودند بران ، دلهای ایشان یعنی یقین میدانستند که‌آن آیتها از نزدیك خداوند است وسحر نیست وانکار میکردند ازروی ستمکاری وبزرگی وسرکشی ، پس ببین که چگونه بود آخر کار تباهکاران که در دنیا بآب غرق شدند ودر عقبی بآتش خواهند سوخت ؟

بیت

همه حالت مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است

(۱۵) و بدرستیکه مادادیم داودبن ایشا و پسر او سلیمان را دانشی ازاحکام شرایع . « **ماوردی** » (۱) گفته که علم کیمیا. و گفتند بعداز اعطای علم سپاس و ثناآن خدائی را که بسبب دانش افزونی داد مارا بر بسیاری از بندگان گرویدهٔ خود (۱٦) ومیراث گرفت سلیمان ازداود نبوت یاعلم راو گفته‌اند ملك را بآن که قایم مقام اوباشد دون پسران دیگر (۲) گویند داود را علیه السلام نوزده پسر بود و هریك داعیهٔ ملك داشتند ، حق سبحانه نامهٔ مهر کرده ازآسمان فرو فرستاد ودرآن چند مساله یاد کرد وفرمود که هر که ازاولاد تواین مسائل را جواب دهد بعدازتو وارث ملك او باشد داود فرزندان راجمع کرده و احبار واشراف را حاضر گردانیده مساله ها را بر فرزندان عرض فرمود که بگوبید نزدیکترین چیزها کدام است ودورترین اشیاء چیست وکدام است آنکه بدوانس بیشتر است وچیست آنکه وحشت ازوافزونتراست وکدامند دو قائم ودو مختلف ودو دشمن و کدام کار است که آخرآن ستوده است و کدام امر است که عاقبت آن نکوهیده است ؟

---

(۱) ابوالحسن علی بن محمد ماوردی متوفی در سال ٤٥٠ هجری

(۲) : آیات کریمه : « و لقد آتینا داود و سلیمان علماً وقالا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین* و ورث سلیمان داود وقال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهوالفضل المبین »

اولاد داود ازجواب عاجز آمدند ؛ سلیمان فرمود که اگر اجازت باشد من جواب بگویم . داود ویرا دستوری داد سلیمان گفت اقرب اشیاء بآدمی آخرتست وابعد اشیاء آنچه میگذرد ازدنیا وانس اشیاء جسدایشانست باروح واوحش اشیا بدن بیروح اماقایمان ارض وسماانده ومختلفان لیل ونهارومتباغضان موت وحیات وکاری که آخرش محمود است حلم دروقت خشم وکاری که عاقبتش مذموم است حدت دروقت غضب وچون جواب مسائل مطابق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل وکمال سلیمان اعتراف نمودند و داود ملك بدو تسلیم کرد ودیگر روز وفات فرمود وسلیمان برتخت نشست وگفت ای مردمان ، آموخته شدیم ما ، گفتار مرغان را . هرجماعتی راازطیور آوازیست که بنی نوع ایشان ازآن فهم معانی واغراض میکنند وآنچه سلیمان راآموختند آن بود که فهم میکنند مرغان ازیکدیگر . آورده‌اند که روزی سلیمان بلبلی را دیدبرشاخی سرودم میجنبانیدوصدای میکرد ، اصحاب خودرا گفت میدانید که این بلبل چه میگوید؟ گفتند الله ورسوله اعلم؛ سلیمان گفت میگوید که من امروز نیم خرما خورده‌ام خاك برسر دنیا. وفاختهٔ آواز کردفرمود کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی . وهم ازسلیمان منقولست که کبوترخانگی میگوید که بزایید برای مردن وبنا کنید برای خراب شدن وطاوس میگوید هرچه بکنی مکافات بیابی وهدهد میگوید هرکه رحم نکند برورحم نکنند(۱) وخطاف میگوید نیکی ازپیش فرستید تانزدیك خدا بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الا علی ملاء سمائه و ارضه و قطاة میگوید هرکه خاموش بود بسلامت ماند وطوطی میگوید وای بر کسی که مقصود ومطلوب وی دنیاباشد وباز میگوید سبحانه ربی العظیم وبحمده و صرد میگوید استغفار کنید ای گناهکاران وحداء میگوید کلشیئ هالك الا وجهه و هزار دستان میگوید سبحان الخلاق الدائم و غراب نفرین میکند برعشار ودر« **وسیط**» (۲)

---

(۱) ح : هرکه رحم کند براو رحم کنند

(۲) وسیط : تفسیر میانهٔ تالیف ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری متوفی بسال ٤٦٨ هجری میباشد .

باسناد خود نقل میکنداز عبدالله بن عباس رضی الله عنهما پرسیدند که چکاوك درصفیر خودچه میگوید گفت؟ بارخدایا لعنت کن بردشمن محمد ودشمن آل محمد (۱) و سار میگوید بار خدا یا از تو قوت روز بروز میخواهم یا رازق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی . القصه دانستن زبان مرغان معجزهٔ سلیمان بود از آن سبب فرمود که منطق الطیر بمادر آموختند وداده شدیم یعنی ماراعطا کردند ازهرچیزی که بدان محتاج بودیم ، بدرستیکه این عطا ، اوافزونی است آشکارا که برهیچکس پوشیده نیست . آورده‌اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبود . در« **موضح** » (۲) آورده که بر بمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس وبریسار او دویست هزار دیگر برای اشراف جن و برجانب راست سلیمان سی وپنج منبر نهادندی واحبار آدمیان برآن نشستی و بر چپ او بهمین عدد منبرها بودی واحبار جنیان برانقرار گرفتی ومرغان برزبر سراوپردرپربافتی واخبار سخن حق گفتی وجن وانس بر کرسیها استماع کردی وسلیمان بر بالای تخت بودی (۱۷) وجمع کرده شد برای سلیمان لشگرهای او از دیوان وآدمیان ومرغان ، پس این لشگررانده شدندی بوقت سیراو یاباز داشته شده بودندی تاهمه درهم پیوندند .

« **امام راغب** » (۳) درتفسیر خوث آورده که با وجود کثرت عدد مهمل وپریشان نبودند بلکه ضبط وربط ایشان بمرتبهٔ بود که هیچکس از لشگریان ازمقر مقرر خود پیش وپس نتوانستندی رفت . ودر « **کشاف**» (٤) واکثر تفاسیر هست که لشگرگاه اوصدفرسخ درصد فرسخ بوده بیست

---

(۱) م و ح : بردشمن محمد و سار

(۲) تفسیر موضح : تالیف ابوالقاسم اسماعیل بن محمد اصفهانی متوفی بسال ٥٣٥ هجری است

(۳) تفسیر امام ابواللیث نصربن محمد سمرقندی که در سال ۳۸۳ هجری درگذشته است .

(٤) درمجلد اول دربارهٔ مؤلف این تفسیر توضیح داده شده است.

و پنج فرسنك برای لشكر جن و درمثل آن برای انس و مانند آن برای طیر وموازی آن برای وحش و به‌جهت وی بساطی بافته بودند یك فرسخ در یك فرسخ از ابریشم و تخت او درمیان بساط نهادندی و اشراف و اکابر بر کرسیها که حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و بروزی یکماه راه ببردی روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده می رفتند (۱۸) تاوقتی که بیامدند بر وادی نمل یعنی برز بر آن وادی که درجنوبی طایف است درآمدند گفت مورچهٔ لنك که آنرا منذره یاطاخیه (۱) یاملاخیه یاخرمی نام بود ودوبال داشت ودر «**کشف ثعالبی**» (۲) گوید که برابر خروسی بود دربزرگی و در «**زادالمسیر**» (۳) بعظم نعجهٔ گفته ودر «**احقاف**» مساوی گرك واو مهترمورچگان آن وادی بود چون لشکرسلیمان‌را دید ببلندی برآمد و گفت : ای‌مورچگان درآیید درمسکنهای خود باید که درهم نشکنند شمارا سلیمان ولشکر های او. مراد از «حطم» نهی مورچگانست (٤) از توقف بحیثیتی که عرصهٔ تلف شوند ولشکریان سلیمان ندانند که شمارا پایمال میسازند .

آورده‌اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان رسانید (۱۹) پس تبسم کرد ، درحالتیکه متعجب بود از گفتار آن مور و گویند شادمان وخرم بود بادراك مقالهٔ نمل . آورده اند که اورا طلبید و گفت ای موچه ندانسته‌ای که لشکر من ستم نکنند ؟ (٥) گفت دانستم اما من مهتر

---

(۱) ح : طاخته (۲) کشف ثعالبی : همان تفسیر الکشف والبیان تالیف ابو اسحق احمد بن ابراهیم ثعالبی نیشابوری متوفی در سال ٤۲۷ هجری است .

(۳) زادالمسیر تالیف ابوالفرج ابن الجوزی (صاحب تالیف مهم «المنتظم») متوفی بسال ٥۹۷ میباشد

(٤) ح : مراد از نهی لشکراز حطم نهی مورچگانست

(٥) شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی گوید :

اگر زباغ رعیت ملك خورد سیبی　　برآورند غلامان او درخت از بیخ
به‌پنج بیضه که سلطان‌ستم‌روا دارد　　زنند لشگریانش هزار مرغ بسیخ

این قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست . گفت لشگر من برهوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی ؟ جواب داد که غرض من آن نبوده که شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا که نظر بدبدبه و کوکبهٔ تو کنند و بنظارهٔ لشگر تو مشغول شده از ذکر خدای بازمانند ودر میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدیدآید ودنیا مبغوضهٔ حق است . در «**کشف الاسرار**» آورده که سلیمان ازو پرسید که لشگر توچند است ؟

گفت من چهارهزار سرهنك دارم زیر دست هریکی چهل هزار نقیب است وزیر دست هرنقیبی چهل‌هزار مور . گفت چرا لشگر خودرا بیرون نیاری ؟ جواب داد که یا رسول‌الله مارا روی‌زمین میدادند اختیار نکردیم و برزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال مارا نداند آنکه گفت ای‌پیغمبر، خدای ازعطاهائی که الله تعالی ترا داده یکی بگو. گفت بادرا مرکب ما ساخته‌اند « غدوها شهر ورواحها شهر» گفت دانی که این چه‌معنی دارد ؟ یعنی هرچه ترا دادند از مملکت دنیا چون باد است درآید ونپاید ودر این‌معنی گفته‌اند:

نظم

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام　　سریر سلیمان علیه السلام
بآخر ندیدی که بر بـاد رفت　　خنك آنکه با دانش و دادرفت

سلیمان بعداز استماع اینکلام روی بمناجات ملك‌علام آورد و گفت ای‌پروردگار من ، مرا الهام ده بآنکه شکر گویم آن‌نعمت که بمحض کرم انعام کردی برمن وبکرم محض‌انعام فرمودی بر مادر وپدر من چه نفع آن نعم راجع بوی بود وبآنکه بکنم کرداری شایسته که بفضل‌خود بپسندی آنرا ودرآر مرا ببخشایش خود در میان بندگان ستودهٔ خود ببهشت .

در «**بحرالحقایق**» تشبیه‌میکند وادی نمل را بهوای نفس حریص بردنیا ونمله‌منذره‌را بنفس لوامه وسلیمان‌را بقلب ومساکن‌را بحواس‌خمس واز تامل درین سخن بیقاقی قصه برسالك سخندان که زبان‌مرغان هوای عشق میشناسد ظاهر است .

بیت

چون ندیدی دمی سلیمان را توچه دانی زبان‌مرغان را؟

آورده‌اند که درهمین سفر بوادی بی‌آب رسیدند ووقت نماز درآمد سلیمان خواست که وضوسازد آب نبود ودلیل لشگر بر آب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته‌اند سلیمان علیه‌السلام برتخت بود ناگاه فرجهٔ در مظلهٔ طیور پدید آمده آفتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی دید بتفحص درآمد (٢٠) وبازجست مرغان را هدهد درمیان ایشان نبود، پس گفت چیست مرا که درخیل طیر نمیبینم هدهد را یاچشم من بروی نمی‌افتد یاهست ازغایب شدگان ازین مجمع؟ (٢١) هر آینه عذاب کنم اورا بجهت تادیب ومصلحت ، عذابی‌سخت که پرهای اورا بر کنم واورا درآفتاب افکنم یا درمیان او وجفت او بجدائی حکم کنم یااورا باضداد او در قفس محبوس سازم‌یاازخدمت خودش برانم یابکشم اورا برای عبرت دیگرمرغان یابیاید بمن بحجتی روشن که سبب غیبت‌او چه بوده ؟ (٢٢) پس درنك کرد هدهد ، زمانی نه‌دیر ودور وباز آمد وسلیمان بااو معاتبه آغاز نهاد (٢٣) پس گفت هدهد مشاهده کردم و رسیدم بآنچیزی که تو مشاهده نکردهٔ و نرسیدهٔ وآمده‌ام‌بتوازشهر «سبا» که مارب گویند بخبری محقق‌یعنی ازسبا بتو خبری آورده‌ام وخبرآنستکه درهوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بمن رسیدوبامن عظمت‌پادشاه خود وخوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهدهٔ آن‌نموده‌رفتم و دیدم. سلیمان پرسید که پادشاه‌ایشان کیست ودین اورعیت اوچیست ؟ هدهد گفت: (٢٤) بدرستیکه من یافتم زنی را بلقیس نام که ازروی اقتدار پادشاهی میکند اهل سبارا وداده شده است آن زن ، ازهرچیزی که پادشاهانرا بکارآید ومرآن زن‌را تختی بزرك‌است بنسبت بااویاباتختهای سلاطین دیگر . آورده‌اند که سی گز درسی گزیاهشتاد درهشتاد عرض وسمك‌آن‌تخت(١)بود از زرونقره ساخته مکلل بجواهر(٢٥) یافتم آن‌زن‌را وگروه اورا که از روی جهل ، سجده میکنند مر آفتاب را

(١) ح : وسمك تخت او بود از زر

ومیپرستند بجز خدای وبیاراسته است ، برای ایشان شیطان ، کردار های ایشان‌را ازعبادت شمس وسایر اعمال قبیحه ، پس بازداشته است ایشان را دیوسر کش، ازراه راست ، پس‌ایشان راه نمییابند بطریق حق و شیطان ایشان‌را ازراه راست بازمیدارد (٢٦) تاسجده نکنند مرخدایرا ، آن‌خدای که بتوانائی ، بیرون می آورد پوشیده‌را درآسمانها وزمین‌ها یعنی قطرات امطار را ازآسمان ظاهر میکند ونباتات‌را اززمین اخراج میکند و میداند آنچه نهان دارند آفریدگان در دلهای خود و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خود و حفص درهر دو فعل بخطاب (١) می‌خواند یعنی آنچه شما پنهان و آشکارا میکنید (٢٧) خدای بحق ، هیچ معبودی بسزانیست مگر او ، آفریدگار عرش عظیم‌است آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده مرآسمانها وزمینهارا ، پس عظمت عرش بلقیس باعظمت این عرش چه‌تواند بود ؟

چه نسبت است سهارا بآفتاب درخشان ؟

این‌سجدهٔ هشتم است‌بقول امام‌اعظم ونهم‌بقول امام شافعی رحمهماالله و در « **فتوحات** » این سجده را سر مخفی میگویند و در موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعدازقرائت «ومایعلنون» سجده میکنند وبرخی بعد از تلاوت «رب‌العرش‌العظیم» •

آورده‌اند که چون‌هدهد سخن خویش‌بپایان‌رسانید(٢٨) گفت سلیمان زود باشد که درنگریم وتامل کنیم دربن‌سخن ، آیا راست گفتی یا بودی از دروغگویان؟ پس سلیمان نامهٔ نوشت و گفت: (٢٩) ببر این‌نوشته مرا ، پس بیفکن بسوی‌ایشان ، پس روی‌بگردان‌ازیشان وبیك گوشهٔ رو وتجسس

(١)آیات کریمه : « الایسجدوالله الذی‌یخرج الخباء فی‌السموات والارض ویعلم مایخفون ومایعلنون * الله لا اله الا هو رب‌العرش‌العظیم * قال سننظر اصدقت ام کنت من الکافرین * اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون »

کن، پس ببین که ایشان بچه چیز بازمیگردند یعنی درجواب مکتوب بچه‌نوع بایکدیگر رجوع میکنند وسخن را برچه‌قرار میدهند ؟

ارباب قصص برآنند که بلقیس دختر شراحیل یاشرجیل بن مالك بود وچهل پدر شراحیل درملك یمن پادشاهی کرده بودند او را باجن وصلت افتاد بفارعهٔ جنیه . و«درعین‌المعانی»(۱) گفته که بلقه‌بنت شیصبان‌رابخواست وبلقیس ازو متولد شد وبعداز پدرملك را فروگرفت وخویشان مادری او ازجن مددکاری کردند (۲) وبرای او تختی بزرگ ساختند واو باقوم خود آفتاب پرستیدندی چون هدهد خبر او بسلیمان رسانیدوی نامهٔ‌نوشت و مهر فرموده بهدهد داد تابریشان برد . هدهد نامه در منقار گرفته بیامد ودر مجمعی که بلقیس برتخت وارکان دولت حاضر بودند برزبرتخت بپروازآمد ومردمان بوی مینگریستندنامه رابرتخت افکند وقولی‌اشهر آنستکه بلقیس درخلوتگاه خود بریشت تکیه داشت ودرها فروبسته بودند هدهداز روزنه درآمد ونامه‌را برسینهٔ وی افکند بلقیس بر جست و نامه را مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه دردست بیرون آمد ومتوجه ایشان شده (۳۰) گفت ای گروه اشراف بدرستی که افکنده شده‌است بسوی من نوشتهٔ بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستندهٔ او کـه پیغمبر بزرگوار بود یابسبب آنکه آورندهٔ اومرغی بود واین امرغریب ایشانست

(۱) عین‌المعانی‌فی‌تفسیر سبع‌المثانی تالیف محمدبن طیفور سجاوندی متوفی درسدهٔ ششم هجری

(۲) دراینجایعنی در این‌قصه که کاشفی نقل نموده شایدجن بمعنی‌مردم‌پوشیده وپنهان‌از چشم باشدنه بمعنی‌پریان‌ومراداز آن مردم‌ایلی‌وقبیله‌ای‌هستند که چون درخارج شهرهاوقصبات ودیه ها دور ازچشم بسر میبرده‌اند آنها را جن و اجنه خوانده‌اند و منظور اینست که مادر بلقیس از افرادقبیله‌ای بوده‌یعنی بادیه نشین بوده و چون در بادیه زندگانی میکردند و از دیده ها دور میبودند آنهارا ازطایفه جن گفته‌اند

یابجهت آنکه مهرداشت . امام قشیری (۱) رحمةالله فرموده که بزرگ‌بدان واسطه بودکه درو طمع ملك نبود بلکه دعوت‌بمالك الملك بود و گفته‌اند چون مضمون نامه نام خدای تعالـی بوده بسبب آن نامه بزرگـترین همهٔ نامها باشد .

ای نام‌تو بهترین سرآغاز — بی‌نام تو نامه کی کنم باز؟
آرایش نامهاست نـامت — واسایش سینها کـلامت

القصه بلقیس گفت نامه‌ای بمن آورده‌اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده‌اند ؟ فرمود که : (۳۱) بدرستیکه این کتاب از نزدیك سلیمان‌است وبدرستی که مضمون او اینست : بسم‌الله الرحمن‌الرحیم برمن بزرگی مکنید وگردن مکشید وبیائید بمن گردن نهادگـان وفـرمانبرندگان . چـون قوم برمضمون نامه‌مطلع شدند ودیدند که‌باوجود وجازت الفاظدلالات برمعانی بسیار دارد ، حال بریشان بگردید ومضطرب و سراسیمه گشتند (۳۲) گفت بلقیس‌ای گروه بزرگان‌وایشان‌سیصدوسیزده بزرگ بوده‌اند ازارکان‌مملکت هریکی‌برده هزارکس‌حکم‌میکردند . بلقیس ایشان‌را جمع کرده وفرمود که فتوی دهید مرا درکار من‌وآنچه صواب وصلاح باشد بامن‌بگویید ، نیستم من برنده و فیصل دهنده‌کاری را تا شمانزد من حاضر گردید یعنی بیحضور ومشورت‌شماکاری‌نکنم(۳۳) گفتند‌آن گروه ، ماخداوندان قوتیم وخداوندان کارزار سخت یعنی هم قوه داریم وهم عدت ، هم‌لشگر وهم شجاعت وکار مفوض‌بتو است‌ورای‌رای‌تو ، پس درنگروببین‌تا چه‌فرمائی‌از مقاتله‌ومصالحه؟

شعر

اگر جنگ خواهی نبرد آوریم — دل دشمنان را بـدرد آوریم
اگر صلح جوئی تـرا بنده ایم — بتسلیم حـکمت سـر افکنده ایم

چون بلقیس از ایشان در یافت که میل مقاتله دارند نپسندید وگفت مارا مصلحت جنگ نیست چه‌کارحرب‌دوروی دارد ، اگرایشان غالب‌آیند ،

(۱) ابوالقاسم عبدالکریم قشیری متـوفی بسال ۴۶۵ (رجوع شود بمجلداول این کتاب)

دیار واموال ما در عرصهٔ تلف میشود کما قال الله تعالی : (٣٤) بدرستیکه پادشاهان ، چون درآیند بدیهی یاشهری که بقهر بگیرند ، تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وگردانند عزیز اهل آن دیه‌را خوار وبی‌مقدار یعنی غارت کنندواسیر گیرند وهمچنین میکنند(تاکید قول اول‌است) (٣٥) وبدرستیکه من فرستنده‌ام بسوی سلیمان وقوم اوهدیه ای که مقدمهٔ صلح است ، پس نگرنده‌ام که‌ازآنجا بچه چیز باز میگردند فرستندگان من – اگرهدیهٔ مرا قبول کند ملك است والا پیغمبر (١) در « کشاف » آورده که پانصد غلام

(١) صاحب مثنوی معنوی در باره قصه هدیه فرستادن بلقیس نزد سلیمان چنین گوید :

همچوآن هدیه‌که بلقیس ازسبا　　بر سلیمان میفرستاد ای کیا
هدیهٔ بلقیس چل اشتر بدست　　بار آنها جمله خشت زربدست
چون بصحرای سلیمانی رسید　　فرش آن‌را جمله زر پخته دید
عرصهٔ کش‌خاك زر ده دهی است　　زربهدیه بردن‌آنجا ابلهی‌است
ای ببرده عقل هدیه تا آله　　عقل آنجا کمتر است‌ازخاك‌راه
چون کساد هدیه آنجا شد پدید　　شرمساریشان همی واپس کشید
گر زر و گرخاك ما را بردنیست　　امر فرمانده بجا آوردنیست
گر بفرمایند که وا پس برید　　هم بفرمان تحفه‌را باز آورید
امر وفرمان را همی باید شنید　　تا بدانجا هدیه را باید کشید
پس روان گشتند هدیه آوران　　تا بتخت آن سلیمان جهان
خنده‌اش آمد چون‌سلیمان آن بدید　　کزشما من کی‌طلب کردم مزید
من نمیگویم مرا هدیه دهید　　بلکه گفتم لایق هدیه شوید
که مرا از غیب نادر هدیه هاست　　که بشرآنرا نیارد نیزخواست
میپرستید اختری کو زر کند　　رو باو آرید کو ، اختر کند
می پرستید آفتاب چرخ را　　خوار کرده جان عالی نرخ را
آفتاب از امر حق طباخ ماست　　ابلهی‌باشد که گوئیم‌اوخداست
سوی حق گر راستانه خم شوی　　وارهی‌ازاختران‌محرم شوی

را لباس کنیزان پوشانید وپاصد جاریه را بزی غلامان برآراست و هزار خشت زرین وتاجی ازمکلل بدر و یاقوت ومقداری مشك وعنبر وحقهٔ در وی‌دری ناسفته‌ومهرهٔ کج‌جزع‌سفته(١)فرستادو« منذربن‌عمر و »رابایکی‌دیگر ازاشراف قوم برفتن‌مقرر کرد وفرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب درتونگرد نترسی که اوپادشاهست و اگر بتازه رویی و خوش

(١) ح : جذع سفته

☆چون شوی محرم گشایم با تو لب　　تا به بینی آفتاب نیم شب
جز روان پاك او را شرق نی　　درطلوعش‌روز وشب‌رافرق‌نی
روز آن باشد که او شارق شود　　شب نماند چونکه‌اوبارق‌شود
چون نماید ذره پیش آفتاب　　دیدهٔ ربانئی جوی و بیاب
کان نظر نوری و این ناری بود　　نار پیش نور بس تاری بود
بازگردید ای رسولان خجل　　زر شما را ، دل بما آرید دل
این زر من برسر آن زر نهید　　کوری تن فرج استر را دهید
فرج استر لایق حلقهٔ زر است　　زر عاشق روی زرداصفراست
که نظر گاه‌خداوند است آن　　که‌نظر اندازخورشیداست‌کان
کو نظر گاه شعاع آفتاب　　کو نظرگاه خداوند لباب ؟
از گرفت من ز جان اسپر کنید　　گر چه اکنون هم گرفتارمنید
مرغ فتنه دانه بر بام است او　　پر گشاده بستهٔ دام است او
چون بدانه دارد او دل را بجان　　ناگرفته مرو را بگرفته دان
آن نظر ها سوی دانه میکند　　آن گره دان کو بپا بر میزند
دانه گوید گر تو می‌دزدی نظر　　من همیدزدم زتو صبر و مفر
چون کشیدت آن نظر اندر پیم　　پس بدانی کز تو من‌غافل‌نیم
ای تو بنده این‌جهان محبوس‌جان　　چندگوئی‌خویش‌راخواجه‌جهان
ای رسولان میفرستمتان رسول　　رد من بهتر شمارا از قبول
پیش بلقیس آنچه دید از عجب　　بازگویید از بیابان ذهب
که چهل منزل بروی زر بدید　　وزچنین‌هدیه خجل‌چون‌میشدید
تا بداند که بزر طامع نه‌ایم　　ما زر از زرآفرین آورده‌ایم

خوبی باتوسخن گوید بدانکه پیغمبر است و دلیل دیگر برنبوت او آنستکه میان غلمان وجواری تمیز کندو گوهر ناسفته‌را سوراخ سازد ومهرهٔ کج سفته‌را رشته کشد . ایشان هدایا برداشته متوجه‌شدند وهدهد کیفیت حال عرض کرد . سلیمان بفرمود تا دیوان خشتهای زرونقره ساختند ومیدانی را که هفت‌فرسخ طول او بود به‌آنهافرش انداختندودر روزرسیدن منذر مواکب بری وبحری برجوانب میدان بداشتند وهریك ازآدمیان ودیوانو پریان وسباع ووحوش وهوام جداگانه صف بر کشیدند ومرغان در روی هوا پردر پربافتند .

ازشما کی کدیه زر می کنیم ؟　　مـا شما را کیمیاگر میکنیم
ترك آن گیرید که ملك سباست　　که برون‌ازآب‌و گل بس‌ملکهاست
تخته بنداست آنکه تختش خواندهٔ　　صدر پنداری و بر در ماندهٔ
پـادشاهی نیستت بر ریش خـود　　پادشاهی‌چون کنی برنیك وبد
بیمـراد تو شود ریشت سفید　　شرم‌دارازریش‌خود ای کژامید
پادشاهان جهـان از بدرگی　　بو نبردند از شراب بندگی
ورنه ادهـم وار سرگـردان ودنك　　ملك‌را برهم زدندی بیدرنك
لیك حـق بهر ثبات این جهان　　مهرشان بنهاد برچشم و زبان
تاشود شیرین برایشان تخت و تاج　　تا ستانند از جهان‌داران‌خراج
همره جانت نگردد ملـك و زر　　زر بده سرمه ستان بهر نظر
تابه‌بینی کاینجهان چاهی‌است‌تنك　　یوسفـانه آن‌رسن آری بچنك
وقت بازی کودکان را ز اختلال　　می‌نماید آن‌خزفها زر و مال

☆☆☆

بذل شاهـانست این بیرشوتی　　بخشش محض است این‌ازرحمتی
همچنان که شه سلیمان در نبـرد　　جذب خیل ولشکر بلقیس کرد
پس سلیمان گفت کای پیکان‌روید　　سوی بلقیس و بدین دین‌بگروید
پس بگوئیدش بیـا اینجا تمـام　　زود که ان الله یدعوابالسلام
هین بیا ای طالب دولت شتـاب　　که‌فتوح‌است‌این‌زمان وفتح باب
ملك برهم زن توادهم وار زود　　تا بیـابی همچو او حد خلـود

بیت

بامدهزار دیده‌فلك درهزار قرن　　مجلس‌بدان‌تکلف وخوبی ندیده کس

منذربکنار میدان رسید وآن فرش‌واساس وآرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شدو چون پیش تخت سلیمان رسید آنحضرت باروی تازه تبسم کرده ویرا پرسش کرد وفرمود که حقه‌را بیار که در وی در ناسفته و مهرهٔ کج سفته است پس ازضه رافرمود تادر عذرا راسوراخ کرد ودوده را حکم کرد تارشتهٔدر دهان گرفته برسوراخ آن‌مهره بگذشت و رشته(۱)درو کشید وآب طلبیده غلمان وجواری را فرمودکه ازغبار راه روی‌بشویند . مردان آب برداشته فی‌الحال روی شستن آغاز کردند وزنان آب از دستی بدستی دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیازفرمود وهدیهٔایشان‌را رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود که.(۳٦)پس آنهنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان وهدیه‌آورد، گفت آیامددمیدهیدمرا بخواسته ؟ وحال آنکه مال من از همه بیشتر است ، پس آنچه عطا کرد مرا خدای از ملك ونبوت وعلم بهتر است ازآنچه بشما داده‌از متاع دنیا بلکه‌شما بهدیهٔ‌خودشادمیشوید و مینازید زیرا که جزحیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست (۲)

---

(۱) م : ورشته حبوب خواره درو کشید .

(۲) مولانا جلال الدین محمد بلخی این‌قصه را چنین بیان میکند :

جمله ذرات زمین و آسمان　　لشکر حقند گـاه امتحان
باد رادیدی که‌باعادان چه کرد؟　　آب‌را دیدی که‌درطوفان چه کرد ؟
آنچه برفرعون زدآن بحر کین　　وآنچه برقارون نموده‌است‌این‌زمین
وآنچه آن بابیل باآن پیل کرد　　و آنچه پشه کلهٔ نمرود خورد
وآنکه‌سنگ‌انداخت‌داودی بدست　　گشت سیصد پاره‌ولشکرشکست
سنگ میبارید بر اعدای لـوط　　تاکه درآب سیه خوردند غوط
گر بگویم از جمادات جهان　　عـاقلانه یاری پیغمبران
مثنوی چندان شود که چل شتر　　گر کشد عاجز شود از بار پر
ملك را بگذار بلقیس از نخست　　چون مرا یابی همه‌ملك‌آن تست

شعر

آنکه پرواز کند جانب علوی چو همای
دنیی انـدر نظر همت او مر داریست

(۳۷) ای رسول باز گرد ، بسوی بلقیس وقوم او وبگو تابیایند واگر نیایند ، پس هرآینه بیاریم بدیشان لشگرها که از غایت کثرت وقوت ، طاقت مقاومت نباشد ایشان را بآن لشگر ها وهرآینه بیرون کنیم ایشان را از بلدهٔ‌سبا در حالتی که بی حرمت وبی عزت باشند وایشان خوارشدگان شوند واسیران . منذر باز گشت وتمام احوال بازنمود . بلقیس تهیهٔ راه کردو تخت خود را در خانهٔ مضبوط ساخت ونگاهبانان برآن گماشت ودر خانه قفل کرده کلید برداشت وبالشگر متوجه پایهٔ سریر سلیمان شد (۱) دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان بلقیس را بیند با کمال حسن وجمال عقل البته بازدواج اومیل کند واوسلیمان را برسرایر جن اطلاع دهدو کار برما تنک آید

☆☆☆

خیـز بلقیسا چوادهـم شاهـوار   دور ازمن ملك دو روزه بر آر
خـیز بلقیسا بیا وملـك بـین   برلـب دریـای یـزدان در بچین
خیـز بلقیـسا سـعادت یـارشـو   وزهمـه مـلك سـبا بیزار شـو
خیز بلقیسا که بازار یست تیز   زین‌خسیسان کساد افکن گریز
خیز بلقیسا بجـاه خـود مناز   اندریـن درگه نیاز آور نه ناز

(۱) ونیز درمثنوی معنوی میگوید :

هین بیا بلقیس ورنه بـد شود   لشگرت خصمت شود مرتد شود
پـرده دار تو درت را بـر کنـد   جان تو با تو بجان خصمی کند
هین بیا که مـن رسـولم دعوتی   چون اجل‌شهوت کشم نی‌شهوتی
ور بـود شهـوت امیر شهـوتم   نـی اسیر شـهوت و روی بتم
بت‌شکـن بوده‌است‌اصل‌اصل ما   چوـن خلیل حـق وجمله انبیا
گردر آییم‌ای رهی دربتکـده   بست سجـود آرد بما درمعبده
احمد و بوجهـل در بتخانه رفت   زین‌شدن تاآن‌شدن فرق‌است‌زفت

صلاح آنستکه طعنه زنیم برجمال و کمال‌او تا عیب او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند ، پس بعضی از اشراف جـن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که‌عقل بلقیس قصور تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف میگردد وپای اومانند سم حمار است ، انگشت ندارد . سلیمان در اندیشه افتاد واول خواست که عقل‌اورا آزمایش کند (۳۸) گفت ای گروه‌بزرگان کدام ازشما می‌آرد تخت بلقیس را پیـش ازآنکه بیایند بمن‌مسلمانان چه هرگاه مسلمان‌آمدند گرفتن تخت او روا نیست ، مگـر برضای او و غرض اوآن بود که آنرا تغییر دهد وبپرسد که سریر تواست‌یانی؟ و بجواب آن برعقل وی‌وقوف یابد (۳۹) گفت‌دیو بلید ناخوش ، ازقوم جن(نام او ذکوان یاصخرا) من بیارم‌بتو آنرا بیش ازآنکه‌برخیزی ازمقام خود(یعنی ازمجلس حکومت و سلیمان تانصف النهاردرمجلس‌حکم‌نشستی)و بدرستیکه‌من‌برحمل آن‌تخت توانایم وامینم برجواهر او یعنی در آن خیـانت‌نکنم وبامانت بتو

آن در آید سـر نهد او را بتان   وین درآید سر نهد چون امتان
این جهان شهوتی بتخانه است   انبیـاء وکافران را لانه است
ازسلیمان آن‌نفس‌چون‌نفخ‌صور   مرده‌گان را میرهانید از قبور
چونکه‌بلقیس ازدل‌وجان عزم کرد   بر زمان رفته‌هم افسوس خورد
پس سلیمان از دلش آگاه‌شد   گـز دل او تـا دل او راه بـد
آنکسی که‌بانك مرغـان بشنود   وز ضمیر هر یکی واقف بود
آنـکه گـویدرمـزقـالت نـملة   هـم بداند رمز این طاق کهن
دید ازدورش که‌آن‌تسلیم کیش   تلخش‌آمد فرقت‌آن تخت‌خویش
گر بگویم آن‌سبب گردد دراز   که چرابودش بتخت آن‌عشق وآز
پس سلیمان گفت‌بالشگر عیان   تخت او را حاضر آریداین زمان
گفت‌عفریتی که تختش را بفن   حاضر آرم‌تا تو زین بیرون شدن
گفت آصف من باسم اعظمش   حاضر آرم پیش تو در یکدمش
گرچه‌عفریت اوستاد سحر بود   لیك آن از نفخ آصف رو نمود
حاضرآمد تخت بلقیس آنزمان   لیـك زاصـف نزفن عفـریتیان

رسانم . سلیمان فرمود که زودتر ازاین خواهم (۳۰) گفت آن کسی که نزدیك او بود دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود واسم اعظم دانسته وآنکس خضر بود یا « ضبه » که ابوالقبیله است ودر «تیسیر» آورده که بنوضبه این ادعا دارند که عنده علم من الکتاب پدرماست و گفته‌اند که حضرت سلیمان بود یامردی مستجاب الدعوة که اورا ملیخا گفتندی یاذوالنون یااسطوع یاملکی که مؤیدسلیمان بوده یاملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یاجبرئیل وبرآن تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است واشهر آنستکه آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت : من بیارم تخت بلقیس رابتو پیش ازآنکه بازگردد بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تاچشم ازآن برداری من تخت اوراحاضر گردانم سلیمان دستوری داد واو بسجده افتاد و گفت یاحی یاقیوم که بعبری آهیا شراهیا باشد وبقول بعضی گفت یاذوالجلال والاکرام وبرهرتقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس درموضع خود بزمین فرو رفت وطرفة العینی را پیش تخت سلیمان از زمین برآمد(۱) ودر « **وسیط** » فرموده که حق سبحانه آنجا آنرا اعدام کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود ، پس آنهنگام که سلیمان دید آن تخت را قرار یافته نزدیك او گفت این کرامت ازفضل آفریدگار من است تابیازماید مرا که درمثل این امور آیاشکر میگذارم یا ناسپاسی پیش می‌آرم وهر که سپاسداری کند نعمت خدایرا ، پس جزین نیست که سپاس میدارد ازبرای نفس خود چه شکر موجب

(۱) در حدیث است : « الدنیا ساعة وقل من یفهمها الانها خارجة عن الطور العقل » وصاحب مثنوی این معنی را چنین بیان داشته است:

پس ترا هر لحظه موت ورجعتی است　　مصطفی فرمود دنیا ساعتی است
هر نفس نو میشود دنیا و ما　　بیخبر از نو شدن اندر بقا
عمر همچون جوی نونو میرسد　　مستمر او می نماید در جسد
آن زتیزی مستمر شکل آمدست　　چون شرر کش تیز جنبانی بدست
شاخ آتش را بجنبانی بساز　　در نظر آتش نماید بس دراز
این درازی مدت از تیزی صنع　　می نماید سرعت انگیزی صنع

دوام نعمت وسبب مزید آنست وهر که کفران ورزد ، پس بدرستیکه پروردگار من ، بی نیاز است ازشکرگذاری وناسپاسی مردمان ، کرم کننده بانعام برمستحقان (۴۱) گفت سلیمان که بگردانید برای بلقیس تخت اورا یعنی هیات وشکل اورا تغییر دهید بران وجه که اعلی رااسفل آرید ومقدم را مؤخرسازید یاجواهر راتبدیل کنید ؛ اخضر رابجای احمر وابیض را درموضع اصفر وضع کنید تابنگریم ما که بعداز سؤآل ازو آیاراه مییابد ومیشناسد تخت خودرا یاباشد ازآنانکه راه نمی‌یابند بچیزها ونمیشناسند(۴۲) پس آنهنگام که آمد بلقیس نزدسلیمان وتخت اوپیش تخت سلیمان نهاده دید ، گفتند اورا آیا چنین است تخت تو ؟ گفت گوییا که این آنست . جزم نگفت که هوهوازجهت آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او واین از کمال عقل بود ، پس گفت وداده‌اند ماراعلمی بر کمال قدرت الهی وصحت نبوت سلیمان ، پیش ازین معجزه وهستیم ما گردن نهادگان حکم ویرا (۴۳) وباز داشت خدای بلقیس را بمدد توفیق ، ازآنچه بود که میپرستید آنرا بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را ، بدرستیکه بلقیس بود از گروه ناگرویدگان . آورده‌اند که سلیمان جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند وزمین آنرا ازآبگینهٔ سفید صافی ساخته ودر زیر آن آب درآورده وماهیان درآنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان درمیان قصر نهادند وبلقیس را طلبیدند چون بدر کوشك رسید (۴۴) گفتند مراورا ، درآی درساحت این قصر ، پس چون بدید زمین قصر را پنداشت آنرا آب بسیار وبرکشید دامن جامه ، ازهردو ساق خود تاپای درآب نهد ؛ سلیمان دید که پای او بپای آدمیان میماند گفت ای بلقیس جامه برمکش ، بدرستیکه آنچه تو آب می‌پنداری عرصه ایست ساده وهموار ، ازآبگینه ؛ گفت بلقیس که ای آفریدگار من ، بدرستیکه من ستم کردم ، برنفس خود بپرستش آفتاب و اسلام آوردم با سلیمان یعنی بر دست او و تسلیم شدم ، مرخدایرا ، پروردگارعالمیان و در تزویج سلیمان ویرا ومآل کار او سخن

بسیار گفته‌اند و در « جواهر التفسیر » (۱) تفصیل آنها مذکور است . صاحب « تاویلات » (۲) فرموده که چه مانند است هد هد بقوت مفکره و سبا بمدینهٔ جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس « ومن عنده علم من الکتاب » بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه » وتطبیق حکایت بفهم درست است .

شعر

آنکس که ز شهر آشنائی است داند که متاع ما کجائی است

(٤٥) وهر آینه ما فرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود ، برادر ایشان صالح را بآنکه بپرستید خدایرا ، پس آنگاه ایشان دو گروه شدند ، مؤمن و کافر بجنگ وخصومت درآمدند بایکدیگر ومخاصمهٔ ایشان در سورهٔ اعراف رقم ذکر یافته وچون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند بیار ای صالح آنچه مارا وعید میکردی ازعقوبات (٤٦) گفت صالح که ای گروه من ، چرا شتاب میکنید بنزول عذاب پیش از توبه (یعنی تاخیر میکنید در آن) ؟

آورده‌اند که قوم ثمود میگفتند چون عذاب به‌بینیم آنگاه توبه کنیم صالح فرمود که چرا استغفار نمیکنید وبایمان وتوبه از خدای آمرزش نمی طلبید ؛ شاید که شما رحم کرده شوید وعذاب فرو نیاید (٤٧) گفتند فال بد گرفتیم بتو وبهر که باتو است از مؤمنان که تا تو آغاز دعوت کرده ای شداید و محن روی بما آورده وجدایی در میان ما افتاده ؛ گفت صالح که فال شما ازخیر وشر نزدیك خداست یعنی سبب محنت شما مکتوبست نزدیك خدای تعالی بحکم ازلی وبجهت من متبدل نگردد .

---

(۱) دراینجا نیز کاشفی مینویسد : « در جواهر التفسیر تفصیل آنها مذکور است » و چنان مینماید که جواهر التفسیر را باتمام رسانیده است (مراجعه شود بمقدمهٔ کتاب وصفحات گذشته)

(۲) « تاویلات » : صاحب این کتاب شیخ کمال الدین ابو الغنائم عبدالرزاق کاشانی متوفی بسال ۸۸۷ میباشد (رجوع شود بمجلد اول این کتاب)

شعر

قلم به نیك وبدخلق در ازل رفتست بگفتگوی خلایق دگر نخواهد شد (۱)

بلکه شما گروهی آزموده شده‌اید یعنی شمارا می آزمایند بتعاقب دولت ونکبت وسختی وآسانی (٤٨) وبودند درشهری که صالح می بود درزمین حجر نه نفر ازاشراف قوم واشرار ایشان از جمله قدار بن سالف (۲) ومصدع بن دهر و گویند نام او « مهرج » بوده که مباشر عقر ناقه بود ، تباهی میکردند بکفر ومعاصی درزمین حجر وبصلاح نمی آوردند کارخودرا یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعداز عقر ناقه وعید عذاب شنیدند (٤٩) گفتند بایکدیگر وحال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند هرآینه شبیخون میکنیم برصالح وبر کسان وی ومیکشیم ویرا ، پس میگوییم مرولی خون اورا یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته است گوئیم حاضر نبودیم ماهلاك کردن کسان اورا وحفص (۳) بکسر لام میخواند یعنی مادرموضع هلاك ایشان نبودیم پس ازهلاك ایشان چه خبر داشته باشیم وبدرستیکه ما راستگویانیم (٥٠) و مکر کردند ایشان مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسانیدیم بآنکه مکر ایشان راسبب هلاك ایشان ساختیم وایشان آگاه نبودند وشعور نداشتند بآن . آورده‌اند که صالح مسجدی داشت در غاری وشبها آنجا نماز گذاردی ایشان نه تن گفتند که و عدهٔ عذاب ما بعداز سه روز دیگراست ماپیش ازآن کارصالح بسازیم پس اول شب بدان غار درآمده در کمین نشستند تاصالح درآید بکشندش پس ناگاه سنگی بریشان

---

(۱) ودراین باب گفته شده است :

اگر به نیك وبدمن کمر به نبدد خلق جز آن نیاید برمن که ازخدای رواست

و ناصر خسرو علوی میفرماید :

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را
چو توخود کنی اختر خویش را بد مدار از فلك چشم نیك اختری را

(۲) ح : قدار بن سلف (۳) آیهٔ کریمه : « قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه و اهله ثم لنقولن لولیه ماشهدنا مهلك اهله وانا لصادقون »

فرود آمد وهمه‌را در زیر گرفت ودرغار را پوشانید وایشان در آنجا هلاك شدند وباقی کفار بصیحه جبرئیل بمردند (٥١) پس بنگر که چگونه بودسر انجام مکر ایشان وبنگر که ماهلاك کردیم آن نه تن را در غار وباقی قوم ایشان را همه بصیحه (٥٢) پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا ، درحالئیکه خالی وخرابست بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرك آوردند. بدرستیکه درآنچه باتمود کردیم ، هرآینه عبرتی است مرگروهی را که دانند وبدان متعظ شوند (٥٣) وبرهانیدیم آنانرا که گرویدند بصالح و بودند که پرهیز میکردند از کفرومعاصی وبدان سبب نجات یافتند (٥٤) ویاد کن لوط بن هاران راچون گفت ، مرگروه‌خودرا آیامی آیید بعمل زشت یعنی لواطه وحال آنکه شما میدانید زشتی آنرا یامی بینید ازیکدیگر مباشرت آنرا یعنی بطریق اعلان میکنید (١) وآن افحش است (٥٥) آیاشمامی آیید بمردان ازروی شهوت بجز زنان که برای شهوت مخلوقند ، بلکه شما گروهی مردمید که نمیدانید عاقبت فعل خودرا . (٥٦) پس نبود جواب قوم لوط مگر آنکه گفتند بایکدیگر ، بیرون کنید کسان لوطرا بالوط ، ازدیه خود که سدوم است بدرستیکه ایشان ، مردانی اند(٢) که پاکیزگی میکنند یعنی خودراپاك میدانند ومارا پلید میخوانند (٥٧) پس نجات دادیم لوط را و کسان اورا ، یعنی دختران اورا ، مگرزن او ، قضا کردیم بودن اورا ، از باقیماندگان درعذاب (٥٨) وببارانیدیم بریشان بعدازز بروزبرشدن مؤتفکات بارانی ازسنك پس بدبارانیست باران بیم کرده‌شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند (٥٩) گفتیم لوطرا که بگو ستایش مرخدایراست برهلاك کفره وسلام بربندگان او ، آنکه برگزیده است ایشان را بعصمت ونگاه داشته است از فواحش ونجات داده از عقوبت وقول اصح آنستکه مامور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم که چون حق سبحانه درین سوره قصهائی که دال است به کمال قدرت چون قصهٔ موسی وبراختصاص رسل بآیات کبری چون قصهٔ سلیمان ومشتمل است براهلاك اعداء ونصرت اولیاء چون قصهٔ صالح ولوط بوی فرستادووقوف برآن نعمت بزرگ است

(١) م : یعنی برطریق اعلان میکنید وآن افحش است (٢) م : مردمانند

پس ویرا بحمد الهی امر کرد وسلام بربندگان گزیدهٔ ما که انبیاء اندیاصحابهٔ کبار آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامت مؤمنان و گفته‌اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است ازلوث علایق وسر ایشان خالی است (٢) ازفکر خلایق ، امروزسلام بواسطه شنوند وفردا سلام بیواسطه‌خواهند شنود (٣). **سلام قولا من رب الرحیم .**

شعر

هر بنده که او گشت مشرف بسلامت — البته شود خاص بتشریف سلامت
لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی — زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت

☆ شیخ مصلح الدین سعدی در گلستان خودمیفرماید :
با بدان یار گشت همسر لوط — خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت ومردم شد

(٢) م : وسرایشان خالص است ازفکر خلایق

(٣) ودرحدیث آمده که‌مسلمان کسی است که‌مسلمانان ازدست وزبان اوسالم وایمن باشند » وبدیهی است :

اسلام بذات خود ندارد عیبی — هرعیب که هست ازمسلمانی ماست

وقتی حافظ بسیاری ازاهل زمان خودرامیدید که بشرایط مسلمانی عمل نمیکنند وحق الله وحق الناس را مرعی نمیدارند از زبان ترسائی می‌سرود :

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه میگفت
بر در میکده ای با دف و نی ترسائی
گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه اگر از پس امروز بود فردائی

وهم اوچون واعظان غیرمتعظ رامینگریست که بآنچه میگویند عمل نمی کنند بلکه برخلاف گفته‌های خویش رفتارمینمایند ناچاردلتنك میشد وبزبان انتقاد میفرمود :

واعظان کین جلوه درمحراب ومنبر میکنند
چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

آیا خدای بحق بهتر است یاآنکه انباز میگیرندمشرکان؟آیاشریکان عاجز که میگیرند بهترند (٦٠) یاآنکسی که بقدرت بیافریدآسمان وزمین‌را که اصول عالم کون وفسادند وفروفرستاد برای شما از آسمان یا ابرآبی ، پس برویانیدیم بدان آب (عدول ازغیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ماتوانیم و بس که‌برویانیم‌بآن‌آب‌باران) بوستانهای

وباز چون‌زهد فروشانی‌را مشاهده میکرد که‌درخفااز ارتکاب‌کارهای نکوهیده‌پروائی‌نداشتند تاثرات خاطرخویش‌را بطورعام‌چنین‌ظاهرمیساخت:

دست بر دامن هرکس که‌زدم رسوا بود

ومولانا جلال‌الدین نیز در دیوان شمس از دست کسانیکه بمقتضای شان انسانی عمل نمیکردند دادش بلندگشته‌وپند دیوژن حکیم را در لباس شعر برای تنبه ارباب‌فهم گوشزد میسازد آنجا که میگوید :

دی شیخ باچراغ همی گشت دور شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتا که‌یافت‌می نمیشود جسته ایم ما
گفت‌آن که یافت‌می نمیشود آنم آروزست

وسعدی دربارهٔ مردمی که ازطریق آدمی منحرف نشود و مسلمان باشد یعنی باحکام اسلامی عمل کند و خلق و خالق را از نظر دور ندارد چنین می‌فرماید :

تن آدمی شریف است بجان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت ؛
اگر آدمی بچشم‌است‌ودهان‌وگوش‌وبینی
چه میان نقش دیوار ونشان آدمیت
طیران مرغ دیدی توز پای بند شهوت
بدر آی تا به بینی ،طیران آدمیت
رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند
بنگر که تا چه حداست مکان آدمیت

دیوار بست ، خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا ، نیست و نرسد شمارا ، آنکه‌برویانیددرختان آن بوستانهارا ، آیاهست(یعنی‌نیست‌معبودی) باخدای بحق که یاری دهد او رادرین افعال ؛زیراکه اومتفرد است بخلق وتکوین‌بلکه‌مشرکان گروهی‌اند میل کننده از راه‌حق‌وتوحید‌باشرک‌می‌آرند بخدای واورا عدیل اثبات میکنند (٦٢) آیاعدیل ایشان بهتراست یاکسی که‌گردانید زمین را ، قرارگاه آدمیان ودواب؟ وپیدا کرد در میانهای زمین جویهای آب وبیافرید برای استحکام زمین کوههای بلند که درآن معادن متکون‌گردد وازحضیض او چشمها مترشح شود و کرد میان دو دریای عذب ومالح یادوخلیج فارس وروم ، مانعی که بایکدیگر مختلط نشود ؛ آیاهست خدایی (یعنی نیست) باالله که درآفرینش اشیاء ممد اوباشد ؛ بلکه بیشتر اهل شرك نمیدانند تفرد حق را در خلق اشیاء لاجرم بشریك قائلند و آیا شریك‌ناتوان ایشان بهتراست (٦٢) یاکسی که اجابت کندفرماندهای‌راچون بخواند اورا (١) (مضطر کسی راگویند که او را هیچ حیله ووسیلهٔ نباشد مگرحق سبحانه وگفته‌اند مضطر کسی است که دل از هستی خود برداشته باشد چوو غریق بحر یاگم شده دربیابان بی‌پایان یابیمارناامید ازصحت). شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیمای رفته بود ؛ بیمار گفت ای شیخ دعاکن برای‌شفای‌من؛شیخ گفت تو دعاکن که مضطری و اجابت‌بدعای مضطر باز بسته است زیراکه نیاز اوبیشترباشد وحق سبحانه نیازبیچارگان دوست میدارد (٢)

---

(١) آیه‌کریمه اینست : « امن یجیب‌المضطر اذا دعاه ویکشف السوء ویجعلکم خلفاء الارض ، آله مع الله قلیلا ما تذکرون » ؛

(٢)در مثنوی معنوی آمده است :

گر نداری تودم خوش در دعا　رو دعا میخواه از اخوان صفا
بهر این فرمود با موسی خدا　وقت حاجت خواستن اندر دعا
کای کلیم‌الله زمن می جو پناه　با دهانی که نکردی توگناه

مثنوی

آن نیاز مریمی بودست‌و درد کان چنان طفلی سخن‌آغاز کرد
هر کجا دردی دوا آنجا بود هر کجا فقری نوا آنجا بود
پیش حق یك ناله ازروی نیاز به که عمری بی نیاز اندر نماز

پس چون نیاز مند بیچاره دعا کند ، حق سبحانه اجابت فرماید وبرداود بدی را یعنی دفع کند ازو آنچه او را بدآید ، آیا بت بهتر است یاآن خدائی که گرداند شما را خلیفگان درزمین یعنی شمارا جانشین‌پیشینیان سازدو زمین را از پس ایشان بتصرف شما درآرد ؟ آیا خدای دیگر است باخدای که در این کارها اعانت او کند (یعنی نیست و نشاید) ؟. اند کی‌پند میپذیرید یاخدای را اندك یاد میکنند و گفته‌اند مراد بقلت عدم است یعنی یادنمیکنید مرخدایرا وپرستش بتان میکنیدآیا ایشان بهترند ؟ (٦٣) یا کسی که‌راه مینماید شمارا درتاریکهای بیابان‌ودریاو کسی که میفرستدباد ها را ، مژده دهندگان ، پیش‌از رحمت‌او که‌بارانست ، آیاباشد خدائی‌دیگر باخدای

گفت موسی من‌ندارم آن دهان گفت مارا از دهان غیر خوان
آنچنان کن که دهانرا مر ترا در شب و در روزها آرد دعا
یا دهان خویشتن را پاك کن روح‌خودرا چابك وچالاك کن
ذکرحق‌پاکست وپاکی‌چون‌رسید رخت بر بندد برون آید پلید
میگریزد ضد ها از ضد ها شب‌فروزد چون برافروزد ضیا
چون بر آمد نام پاك اندر دهان نه پلیدی ماند ونی آن دهان
آن یکی الله می گفتی شبی تا که‌شیرین گردد ازذ کرش‌لبی
گفت‌شیطانش خموش‌ای‌سخت‌روی چند گوئی آخر ای بسیار گوی
این همه الله گفتی از عتو خود یکی الله را لبیك گو
می‌نهاید یك جواب از پیش بخت چند الله میزنی با روی سخت؟
او شکسته دل شد و بنهاد سر دید درخواب‌اوخضررادرحضر
گفت هین از ذکر او وا ماندهٔ چون‌پشیمانی‌ازآن کش‌خواندهٔ
گفت لبیکم نمی آید جواب زان همی‌ترسم که باشم‌ردباب
نی که آن الله تو لبیك ماست آن‌نیازوسوزودردت‌پیك‌ماست

بحق (یعنی نتواند بود) ؟ بزرگست خدای و برتر ازآنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریکی بهتر باشد ؟ (٦٤) یاآنکه بیافریند خلق را وازعدم بوجود آورد ، پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت ، وآنکه روزی‌دهد شمارا ، ازآسمان‌بباران واز زمین به‌نبات‌یاباسباب‌سماوی وارضی شماراروزی بخشد ؛ آیاخدائی هست باخدای که‌اینکارهاتواند کرد؟ بگوبیارید حجت خودرا برآنکه غیرالله کسی برینها قدرت دارد ، اگر هستید شما راستگویان درآنکه آله دیگر هست‌چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است وآن غیر حق را ثابت نیست . (٦٥) بگوای محمد ، نمیداند هر که در آسمان وزمین است ناآمده وپوشیده را ،لیکن‌خدای میداند ، پس‌چنانچه قدرت‌کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد و نمیدانند مشرکان که کدام‌وقت برانگیخته خواهند شد (٦٦) « بل ادارك » و« بل » بمعنی « هل »است (١) ودر «لباب » میگوید بمعنی « ام» وبرهرتقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید وکامل نشد ، دانش ایشان در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی ، بلکه ایشان درگمانند ، ازوقوع آن ، بلکه ایشان از آخرت نابینایانند یعنی چشم ودل ایشان از مشاهدهٔ دلایل بعث‌وحشر پوشیده‌است (٦٧) وگفتند آنانکه‌کافر شدندبسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت ، آیا چون گردیم ما خاك وپدران مانیز خاك شوند ، آیاما بیرون آوردگانیم ازگورها یابدر آمدگان ازمضیق فنا ودرآمدگان بسعت حیات ؟ (٦٨) بدرستیکه وعده داده شده‌ایم این حشر و نشررا (٢) ماوپدران‌ما ، پیش ازوعدهٔ محمد صلی الله علیه وسلم یعنی همهٔ انبیاء این وعده داده‌اند وبتحقیق نانجامید ، نیست این وعده مگر افسانهٔ پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخنی است بیحقیقت . (٦٩) بگو بروید در زمین

---

(١) آیه‌کریمه : « بل ادارك علمهم فی الاخرة بل هم فی شك منها بل هم منهاعمون»

(٢) ف : بعث و نشور

اهل تکذیب چون دیار حجر واحقاف ومؤتفکات ، پس بنگرید که چگونه بود سرانجام گنهکاران (۷۰) و اندوهناك مشو ، ای محمد برتکذیب و اعراض مشرکان ومباش درتنگدلی ، ازآنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی ومتکفل ونگاهداشت تو منم .

غم مخور، زان رو که غمخوارت منم   وز همه بـد ها ، نگـهدارت منم
از توگـر اغیـار ، برتـابند روی   این جهان و آن جهان یارت منم

(۷۱) ومیگویند کافران ، کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود اگرهستید شما راستگویان ؟ (مخاطب پیغمبر و اصحابند که پیوسته کفار را تحذیرمینمودند) (۷۲) بگوشاید آنکه باشد که به‌حکم الهی پیوندد بشما و از پی درآید شمارا برخی ازآنچه شتاب میکنید نزول وحلول آنرا وآن عذاب روز بدر بود یاقحط وغلا (۷۳) وبدرستیکه پروردگار تو ، خداوند فضل ورحمت است برمردمان که تعجیل نکند درعقوبت برمعاصی و لیکن بیشتر ایشان سپاسداری نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمیشناسند (۷۴) و بتحقیق آفریدگار تو ، هرآینه میداند آنچه بپوشد دلهای کفار از حقد وحسد بتو و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب وعداوت تو (۷۵) ونیست هیچ پوشیده‌ای از حوادث ونوازل درآسمان و زمین ، مگر نوشته است درکتابی روشن یعنی در لوح محفوظ (۷۶) بدرستیکه این قرآن میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان ، بیشتر آنچیزی که از جهالت ایشان در آنچیز ، اختلاف میکنند وبخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود وتنزیه نصاری واحوال معاد جسمانی وروحانی وصفت بهشت و دوزخ و قصهٔ عزیر وعیسی (۷۷) وبدرستیکه قرآن رهنمونی است وبخشایشی ، مرگرویدگان راچه ایشان منتفع‌اند بدان (۷۸) بدرستیکه خداوند تو ، داوری کند میان اهل اختلاف ازبنی اسرائیل بحکم راست ودرست خود واوست غالب که حکم اورا رد نتوان کرد ، واوست دانا بحقیقت آنچه حکم میکند (۸۹) پس توکل کن برخدای واز دشمنی معاندان باك مدار ، بدرستیکه تو ، براستی روشنی یعنی راه تو راست وکارتو درست است (۸۰) بتحقیق که توسخن نمیتوانی

شنوایند مردگان رایعنی مرده دلان کفره (۱) فهم سخن تو نمیتوانند کرد و نمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن چون برگردند پشت برگردانندگان یعنی ایشان راگوش دل گرانست واز استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس مشابه کران باشند در نا شنیدن خصوصاً کری که برگردد و پشت برداعی خود کند درآن محل استماع اومشکلتر است ورمزواشارت را نیز نمی‌بیند که فهم کند (۸۱) ونیستی تو راهنمایندهٔ کوران ، ازگمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الا ببصر بصیرت وایشان ندارند نشنوائی تو مگرکسی راکه بگرود بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الاگرویدگان ، پس ایشان گردن نهادگان فرمانند ومخلصان ومتخصصان عالم ایقان .

شعر

گوش باطن نهاده بـر فرمان   دیدهٔ دل گشاده برعرفـان (۱)
رنده از نفحهای گلشـن قـدس   معتکف در رضـای معبـدانـس
بـرده انـدر مضـایـق لاشـیـی   بـه « قـل الله ثـم ذرهـم » پـی

(۸۲) وچون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب ، برآدمیان وقتی که دست از امر معروف و نهی از منکر باز دارند ، بیرون آریم ، برای ایشان جنبدهٔ از زمین ، سخن گوید با ایشان ، آنکه مردمان هستند که سخنان ما از وعد و وعید و حشر ونشر یاباآیات قدرت ودلایل حکمت ما یقین نمی‌آرند یعنی درآن متیقن نیستند . بباید دانست که

۱) شیخ سعدی‌در گلستان میگوید :

فهم سخن گر نکند مستمع   قوت طبع از متکلم مجوی
فسحت میدان ارادت بیار   تابزند مرد سخنگوی، گوی

وهم اوراست :

پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است
تربیت نااهل راچون گردگان برگنبدست

☆☆☆

برسیه دل چه سود خواندن وعظ؟   نرود میخ آهنین بر سنگ

خروج دابة الارض نشانه‌ایست از علامت قیامت. « **صاحب معتمد** »(۱) آورده که چون زوال دنیا نزدیك رسد حق سبحانه دابه‌ای از زمین بیرون آرد چنانچه ناقهٔ صالح را ازسنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و درحدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود آن دیگر ازعقبش ظاهر گردد واز کتب بعضی ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود ازمغرب واول آیات ارضی خروج دابه واو جانوریست طول اوشصت گز وچهار قائمه دارد واو را ذنب باشد ودو بال دارد ودر تیز روی هیچ هارب ازوفوت نشود وهیچ طالب او را درنیابد ، روی اوچون روی مردم بود اما درغایت روشنی ودرخشندگی ودر « **عین المعانی** » آورده که چشم اوچون چشم خوك بود و گوش او چون گوش فیل وشاخ اومانند شاخ گاو کوهی ولون اومثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ وسینه‌اش چون سینهٔ شیر و پهلویش چون پهلوی یوز ودمش چون دنبهٔ غوچ وقوایمش چون قوایم شترباشد ؛ بیرون آیداز کوه صفا یامیان صفا ومروه یا کوه اجیا (۲) یاوادی از اودیهٔ تهامه یا بحر سدوم ودر حدیث آورده که از اعظم مساجد یعنی مسجدالحرام بیرون آید ودر کتاب « **علم الساعه** » آورده که از رکن خانهٔ کعبه بدر آید ومردم مینگرندواو مانند آفتاب سیر میکند وبلند میشود بعدازسه روز ثلث او بیرون آید وعصای موسی و خاتم سلیمان بااو بود . روی مؤمنان بعصای موسی مس کند سفید گردد وخاتم سلیمان برمیان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود وکسی نماند دردنیا مگر سفید روی وسیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را میگویند بهشتی و سیاه روی را میگویند دوزخی واز اینست که بعضی معنی آیه برین وجه گفته‌اند که چون واقع شود قول ما بتمیز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض راوالله اعلم (۳)

---

(۱) صاحب «معتمد» همان صاحب تفسیر «موضح» یعنی ابوالقاسم اسمعیل بن محمد اصفهانی متوفی بسال ۵۲۵ میباشد (۲) م : اجیاد .

(۳) آیه کریمه اینست : « و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم

(۸۳) ویاد کن روزی را که حشر کنیم ازهرامتی ، گروهی که رؤساء واشراف باشند ، ازآنها که تکذیب میکنند بآیات کلام یا بدلایل قدرت ما ، پس ایشان باز داشته میشوند تااراذل و اسافل قوم بدیشان رسند (۸٤) تا چون بیایند بحشر گاه ، گوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال واحاطه نکردید بدان آیتها ، ازجهت دانش یعنی درآن تامل نکردید وبکنه آن نرسیدید یاآن چیز بود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعداز آنکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید ؟ (۸۵) و واقع شود قول یعنی فرود آیدعذاب ، بریشان بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند ، پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغولی بعقوبات نامتناهی (۸٦) آیا ندیدند وندانستند منکران حشر ، آنکه ماگردانیدیم شب را تیره تا آرام گیرند درو بخواب استراحت وساختیم روز راروشن تادرطلب معیشت باشند؟ بدرستیکه دربن تعاقب نور و ظلمت بر وجهی مخصوص ، هرآینه نشانهاست بربعث ونشور ، مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادراست برابدال روز وشب ازیکدیگر هرآینه قدرت دارد برابدال موت وحیات درمو دابدان موتی وبخواب وبیداری که در روز و شب است استدلال میتوان کرد بر

دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لایوقنون »

پارهٔ از مفسران بدون توجه باخبار غیر صحیح مطالبی در بعضی از تفاسیر خود گنجانیده‌اند که باعث تاسف است زیرا مذهب اسلام که دین عقل ومنطق وقرآن که کتابی متقن و کریم واحکام وآیاتش همه صحیح و هر یك درمحل خود معجزهٔ میباشد بامضامین و مطالب خرافاتی نمیتواند سر و کاری داشته باشد و البته مسموعات یا روایاتی که راویان آن ثقه و مورد اعتماد نباشند یامطالبی که بااحادیث معتبر واخبار صحیحه وسنت وقرآن وعقل و کتاب تطبیق نکنند ، مادامی که صحت آنها باثبات نرسیده باشد نمیتواند مبنای حکم وذکر وبا عمل قرار گیرد وبواسطه وجود اخبار سقیمه در بین اخبار صحیحه بوده که محدثین احادیث واخبار را بچند طبقه از قبیل صحیح وسقیم وحسن وغیره تقسیم کرده‌اند تااخباری که روات آن محل وثوق نباشند شناخته شود

مردگی و زندگی (۸۷) و یادکن روزی راکه‌دمیده شود ، درصور ، پس بترسیدازهول وهیبت‌آن ، هرکه‌در آسمانهاست وهرکه درزمین است ایراد فزع بصیغهٔ ماضی (۱) جهت تحقق و قوع است یعنی‌البته بوقت نفخ صور ، ترسناك خواهندشد اهل آسمان وزمین ، مگرآ نکس که خواهد خدای یعنی خزنهٔ بهشت ودوزخ یاشهداء یااسرافیل که نافخ است یاچهارملك‌مقرب که جبرئیل ومیکائیل واسرافیل‌وعزرائیل‌است‌یاموسی که درطور اورا صیحه بوده. در«تیسیر» گوید که‌آن‌ادریس است‌و همهٔ مردمان آیند گانند بموقف وحفص «اتوه»خواندبصیغهٔ جمع‌ماضی وبمعنی مستقبل خواند یعنی همه بیایند بعرصه گاه ، خوارشدگان (۸۸) و بینی کوههارا درآن روز ، پنداری آنرا برجای ایستاده وحال آنکه آن جبال میرود ومیگذرد ، رفتن ابردرسرعت وآن حرکت مدرك نمیشود زیراکه اجرام کبار چون برسمت واحد حرکت کنند حرکت ایشان‌نیك‌ظاهر نیست چنانچه درسیر سحاب مشاهده میرود(۲)

---

(۱)آیه‌کریمه : « ویوم ینفخ فی‌الصور ففزع من فی السموات و من فی الاض الا من‌شاءالله وکل آتوه داخرین »

(۲) آیه‌کریمه : « وتری‌الجبال تحسبها جامدة وهی تمرمر السحاب»

بعضی‌را عقیده‌براینستکه آیه کریمه‌بالاخبرازحرکت‌زمین‌میدهد و چون‌فرضیهٔ قدما این بوده که زمین ثابت‌است غالب علمای تفسیر درتفسیرآیاتی که‌دلالت برگردش زمین‌میکند سکوت اختیار کرده ویاگردش کوه وزمین را مربوط بروز رستاخیز دانسته‌اند درصورتیکه در همین آیه قرآن کریم خبر گردش وجنبش کوههارا میدهد و چون کوهها حرکت میکنند بس بالطبع زمین حرکت مینماید وقرآن مجید پیش از آنکه علمای علم نجوم وهیئت پی به حرکت زمین ببرند خبر گردش‌آن‌را داده‌است .

صاحب فرضیهٔ حرکت زمین‌گالیله ایتالیائی است ووقتی فرضیهٔ خود را اعلام وبیان داشت پاپ اورا تکفیر نمود لیکن قرآن کریم چندین قرن قبل ازگالیله دروقتی که عالمی درتاریکی وجهل بسر میبرد ازحرکت‌زمین خبر داده است .

محققی فرموده که اولیاء نیز درمیان خلق برحد رسوم واقفند وخلق ازحرکات بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم‌طی کنند خبر ندارند .

مثنوی

تو مبین این پایها را بر زمین　　زانکه بر دل میرود عاشق یقین
از ره و منزل زکوتاه و دراز　　دل چه داند کوست دست دلنواز
آن‌دراز وکوته اوصاف تنست　　رفتن ارواح دیگر رفتنست
دست نی و پای نی رو تا قدم　　آنچنان که تاخت‌جانها از عدم

بکرد خدای ، آن خدائی که استوار کرد ، آفریدن همه چیز ها را وبیاراست بروجهی که شاید ، بدرستیکه او داناست بآنچه شمامیکنید (۸۹) هرکه بیایدبه نیکوئی ، پس اورا جزائی است بهتر ازآن زیراکه فانی‌دهد وباقی ستاند ویکی را هفتصد عوض‌دهد(واگر حسنه‌را کلمهٔ شهادت دارند، پس مرو را چیزی حاصل است ازآن کلمه) ونیکوئی از ترس وهول آن روزیعنی قیامت ایمن اند (۹۰) وهرکه بیاید بیدی که آن شرك‌است ، پس نگون کرده‌شود ، رو یهای ایشان درآتش یعنی ایشان را نگونسار افکنند وگویند آیاجزا داده شدید ؟ (یعنی جزا دادند شما را) مگر آنچه بودید دردنیا میکردید (۱) (۹۱) جزین نیست که فرموده‌شده‌ام من بآنکه پرستش کنم خداوند این شهر راکه مکه است ، آن خداوندی که بجهت حرمت حرام کرد این بلده راتاخار های او نمیبرند وحشیش او نمیدروند و صیداو روانمی‌دانند ومرخداوند این بلده است همه چیز ها یعنی مخلوق و مملوك

---

(۱) : آیات کریمه : « من‌جاء بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون ☆ ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی‌النارهل یجزون الا ماکنتم تعملون»؟

ودر مثنوی معنوی میگوید :

گرچه دیوار افکسند سایه دراز　　باز گردد سوی‌او ، آن‌سایه‌باز
این جهان کوهست وفعل ما صدا　　سوی ما آید ، نداهـا را صدا

وپند ومامورشده‌ام بآنکه باشم از ایستادگان برملت اسلام (۹۲) وبآنکه تلاوت کنم قرآن را وبرقرأت او مواظبت نمایم تاحقایق آن بر من منکشف گردد ، پس‌هر که راه یابد بسبب متابعت دریـن اوامر ، پس جزین نیست که راه میبابد برای نفس خـود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وهر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور ، پس بگوای محمد ، جزین نیست که من ازبیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمیرسد (۹۳) وبگو ثنا وستایش مرخدایرا برنعمت نبوت یابرآنچه مرا عطا کرد ازعلم نافع و عمل صالح ، زود باشد که بنماید خدای شما را نشانهای قدرت خود را ازخروج دابة الارض وغیرآن یاآیات قاهره در دنیاکه واقعهٔ بدراست ودرآخرت که عذاب ابدیست ، پس بشناسید آن آیتهارا ولیکن‌آن شناختن درآن محل شمارا نفع نکند ونیست آفریدگـارتو بیخبر ، ازآنچه میکنند مشرکان وحفص بخطاب میخواند یعنی از آنچه شما میکنیـد ، پس تاخیرعذاب‌ایشان باشما بنابرحکمتی است که سرآنراهم اوداند وبس .

هر چه آوردی و بردی پیش و بس
حکمت آنرا نـدانـد جز تو کس

سورهٔ قصص (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم : « **امام یافعی** » (۲) قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب‌محافظت‌قرآن گردانیده ازتطرق‌سمات زیاده‌ونقصان‌وسر

(۱) سورهٔ قصص درشهر مکه برپیغـامبر اکرم نازل شده و دارای هشتاد وهشت آیهٔ‌کریمه است . (۲) امام یافعی : ابوالسعادات عبدالله بن اسعد یمنی متوفی بسال ۷٦۸ هجری

مشارالیه درآیهٔ : «**وانا له لحافظون**» ، این حروف است . « امام‌قشیری » رحمةالله آورده که «طا» اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار وطهارت قلوب عارفان ازتعظیم غیر جبار وطهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا . « **سلمی** » رحمة الله گوید : «سین» رمزیست ازسرالهی با عاصیان بنجات‌وبامطیعان بدرجات وبامحبان‌بدوام مناجات . ودر « **بحر الحقایق** » گفته که : « میم »ایمایی است بمنت خالق برکافهٔ‌خلایق درقیام بکفایات‌مهمات برقدر حاجات ومدامات وگفته‌اند‌حروف ثلثه قسم است بطور سینا وسکندریه ومکه جوابش اینکه : (۲) این سـوره و این آیات ، آیتهای کتاب روشـن است یا روشن کنندهٔ طریق احسن (۳) میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل ، برتو بعضی‌از خبرموسی و فرعون براستی برای گروهی که تصدیق میکنند (٤) بدرستیکه فرعون برتری‌جست وتکبر وتجبر کرد ، در زمین مصر و گردانید اهل مصر را ازقبطیان وسبطیان ، گروه گروه وهر گروهی‌را بکاری‌نامزد کرد و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت گروهی را ازایشان یعنی بنی اسراعیل را ، میکشت پسران ایشان راکه کاهنان گفته‌بودند که پسری در بنی‌اسرائیل‌بزاید که مملکت ترا بسبب وی زوال‌رسـد در « **کشاف** » آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل‌بکشتند وزنده میگذاشت زنان‌ایشان رابرای خدمت خواتین قبط ، بدرستیکه فرعون بود از تباهکاران که جرأت مینمود در قتل اولاد پیغمبران ، و آزادانرا به بندگی میگرفت (٥) و ما میخواستیم آنکه منت نهیم برآنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته ، درزمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بآنکه برهانیدیم‌ایشان‌را ازبلا وشدت فرعون وسازیم ایشان‌را پیشوایان‌در اموردین وخوانندگان بخیروصلاح وگردانیدیم ایشان را وارثان اموال امتعه واملاك فرعونیان (٦) وجای دهیم ، مرایشان را درزمین مصر وشام وبنمایم فرعون و وزیر او هامان و لشگرهای ایشان را ، از بنی اسرائیل ، آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال ملك وهلاك ایشان بردست دشمنان ودیدند این صورت را وقتی که در دریا علامت غرقه شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل را تفرج کنان بساحل دریا

بنظر درآوردندودانستند که بسبب ظلم وتعدی مغلوب ومقهور شدندومظلومان و بیچارگان بمراد رسیده غالب و سرافراز گشتند و سر « **یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم** » آشکارشد .

رباعی

ای‌ستمکار بداندیش ازآن روز سیاه — که‌ترا شومی‌ظلم‌افکندازجاه ، بچاه

ایکه اکنون بحقارت‌نگری‌جانب‌وی — بشماتت کندآن روز ، بسوی‌تونگاه

آورده‌اند که فرعون قوابل‌مصررا موکل‌ساخت برحوامل‌بنی اسرائیل وجمعی‌دیگررا نیز بدیشان موکل گردانید که هرحاملهٔ که پسرزاید فی‌الحال بکشند . قابلهٔ که بر مادر موسی موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد وموسی را فراگرفت و در روی وی نگریست والهٔ جمال وی گشت و محبتی عظیم ازآن مولود در دل وی پدیدآمد . گفت ای‌زن‌غم‌مخور که من سر ترا فاش نکنم وموکلان راگویم که‌آن بچه‌دختر آمد مرده اورا درخاك کردیم اما شرط آنستکه فرزند ترا هیچکس از اقربا وهمسایگان نه‌بینند . مادر موسی سه ماه اورا بیشتر پنهان‌داشت وقولی آنستکه بعداز ولادت جمعی موکلان خودرا درآن خانه افکندند وخواهرموسی اورا برداشته درتنوری که برای نان پختن آتش کرده بودند افکند و آن گروه بچه نادیده از خانه بیرون رفتند ومادر بسر تنور آمده دید که آتش گل وریحان شده و موسی بآن بازی‌میکند . القصه‌اورا مخفی پرورش میداد و پیوسته ترسان‌وهراسان میبود بجهت آنکه فرعونیان‌زیادت از پیشتر به‌تفحص وتجسس مشغول شوند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه فرمود (٧) و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و« **علم‌الهدی** » (١) قدس سره فرموده است که شایدرسولی فرستاده باشد از ملائکه وغیر آن ، بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بودنام‌او نوخابذ(٢)بنون دراول اسم‌ودر «**تیسیر**» و«**عین‌المعانی**»

---

(١) علم‌الهدی لقب سید مرتضی (متوفی درسال ٤٣٦هجری)است

(٢) م : نوخائذبنون

یوخابذ بیاء مثناة تحت (١) در اول وبرهر تقدیر الهام دادیم اورا[٧] ، شیرده وبپرور او را ، پس چون بترسی برو و فهم کنی که مردم دانستند وقصد او خواهند کرد ، پس بیفکن او را در دریا یا مراد آب نیل است یعنی بعداز آنکه او را در صندوق نهاده باشی در آب نیل افکن ومترس که او ضایع نخواهد شد واندوه مبر در فراق او ، بدرستیکه ما بازگردانندهٔ اویم بسوی تو اندك زمانی‌رابروجهی که دلخواه‌توباشدو گردانندهٔ‌ایم‌اورااز فرستادگان ، یعنی اورا شرف‌نبوت ارزانی خواهیم داشت وچون مادر موسی دریافت که فرعونیان درتفحص و تجسس ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند ، نجاری را که آشنای عمران بود فرمود که صندوقی پنج شبری درپنج‌شبر بتراشد وآن‌نجار خربیل‌بن صیورا (٢) بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی تسلیم نمود ، درخاطرش گذشت که او کودکی دارد ومیخواهد که در

---

(١) م : یوخائذ گفته مثناة تحتانیه دراول

(٢) م : صبورا (٣) ودرمثنوی‌معنوی در این‌باب فرماید :

چون‌زن عمران که‌موسی زاده‌بود — دامن اندرچید زان‌آشوب زود

آن زنان قابله در خانه ها — بهر جاسوسی فرستاد آن دغا

اندرین کوچه یکی زیبا زنی‌است — کودکی دارد ولیکن‌پرفنی‌است

چون عوانان آمدند آن طفل را — در تنور انداخت از امر خدا

امر آمد سوی زن از دادگر — که زاصل‌آن خلیل‌است‌این‌پسر

در تنور انداز موسی را تو زود — تا نگه‌داریمش ازهرنار ودود

عصمت « یانار کونی بسا ردا » — «لاتکون النار حرا شاردا»

زن بوحی انداخت اورا در شرر — برتن موسی نکرد آتش‌اثر

پس عوانان خانه را جستند زود — هیچ طفلی اندر آن خانه نبود

باز وحی آمد که در آبش فکن — روی در امیددار ومو مکن

درفکن در نیلش وکن اعتمید — من ترا باأو رسانم رو سفید

مادرش انداخت اندر رود نیل — کار را بگذاشت بانعم‌الوکیل

صدهزاران طفل میکشت از برون — موسی اندرصدر خانه‌دردرون

صندوق کرده از موکلان بگریزاند ، نزدگماشتهٔ فرعون آمده خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانهٔ خود بازآمد وخواست که نزد فرعون رود نمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده‌اند اینست فی‌الحال نادیده بدو ایمان‌آورد ومؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق بقیر ، بندود و موسی را در وی خوابانید و سرصندوق بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که‌فلان روز در رود نیل انسانی خرد سال یافته شود واین علت بآب دهن او زایل گردد ، در آن

از جنون میکشت هر جا بد چنین	از حیل آن کور چشم دوربین
اژدها بد مکر فرعون عنود	مکر شاهان‌جهان‌را خورده بود
لیك از آن فرعون تر آمد بدید	هم‌ورا هم‌مکر اورا در کشید
اژدها بود و عصا شد اژدها	این بخورد آنرا بتوفیق خدا
دست شد بالای دست این تا کجا	تا بیزدان که الیه المنتهی
آنچه در فرعون بود اندر تو هست	لیك اژدرهات‌محبوس‌چه‌است؟
آنچه گفتم جملگی احوال تست	خودنگفتم‌صدیکی‌زانهادرست
گر ز تو گویند وحشت زایدت	ور ز دیگر آن فسانه آیدت
که جزایت میکند نفس لعین	دور میاندازدت سخت‌اینقرین
این جراحت‌ها همه در نفس تست	لیك‌مغلو بی‌زجهل‌ای‌سخت‌سست
آتشت را هیزم فرعون نیست	زانکه‌چون‌فرعون اوراعون نیست
گلخن نفس ترا خاشاك نیست	ورنه چون‌فرعون‌او‌شعله‌ز‌نیست
نفست اژدرهاست‌او کی مرده‌است ؟	از غم بیحالتی افرده است
گر بیابد آلت فرعون او	که بامر او همیرفت آب جو
آنکه او بنیاد فرعونی کند	راه‌صد موسی وصد هارون‌زند
تا فسرده میبود آن اژدهات	لقمه اوئی چو او یابد نجات
تو طمع داری که اورا بی جفا	بسته داری در وقار ودر وفا
هر کسی را این تمنا کی رسد ؟	موسیی باید که‌اژدرها کشد

روز فرعون وزن او و دختر ومحرمان وی بر کنار رود نیل آمده انتظار انسان موعودمیبردند که ناگاه آن صندوق برروی آب نمودارشد فرعون ملازمان را امر کرد که‌او رابگیرید وبیاورید (۸) پس فراگرفتندموسی‌را ، کسان فرعون ، تاگردد یا باشد ، مر فرعونیان را دشمن مر مردان را که بسبب وی غرق شدند واندوه بزرگ مرزنان را که ایشان را برده گیردیعنی عاقبت عدو وحزن گرددمر ایشان را ، بدرستیکه فرعون وهامان ولشگرهای ایشان ، هردو،بودند خطاکاران‌درهمه‌چیز. آورده‌اند که‌چون‌سر تابوت گشادند موسی رادیدند محبت اودر دل حاضران وناظران پدید آمد وفرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل جسته مبادا که آن مولود که میگویند این باشد . زن فرعون گفت من از منجمان شنوده‌ام که درفلان شب ازآنچه برفرعون میترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازاین طفل بدار وبگذار تا دختر خودرا بوی علاج کنیم، پس‌قدری ازآب دهان وی بر موضع برص‌آن دختر مالیدند فی‌الحال زایل شد .

مصرع

آمد طبیب ودرد بکلی علاج یافت

(۹) گفت زن فرعون ، آسیه‌بنت مزاحم واو از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت ودر« **عین المعانی** »آورده که‌آن‌عمهٔ‌موسی بودو برهر تقدیر گفت بافرعون که این کودک روشنی چشم است مراوترا بسبب آنکه‌فرزند ما شفایافت ، مکشید او را (لفظ جمع برای‌تعظیم است) ، شایدکه‌سود رساند مارا که امارات یمن و علامات برکت برجبین مبین اولایح است یا فراگیریم او را ، فرزندی که اواهلیت آن‌دارد . فرعون اورا به‌آسیه‌بخشید وآسیه بتربیت او مشغول‌شدوحال آنکه‌ایشان‌یعنی فرعون وقوم او نمیدانستند که هلاك ایشان در دست اوست (۱۰) وگشت دل‌مادر موسی ، خالی از صبر وعقل یعنی چون شنید که آن صندوق‌بدست‌فرعون افتاده بی صبر وقرار شد بدرستیکه نزدیك شد که از اضطراب آشکار کند قصهٔ موسی را و گوید این فرزند من است مکشید و قولی آنستکه چون شنید که او را بفرزندی برداشته اند دل اوفارغ شد ازغم واندوه و نزدیك شد که از فرط

شادی ظاهر کند که این پسر من است‌وا گرنه‌آن بود که ما بند نهادیم ، بردل اویعنی ببستیم ومحکم کردیم دل اورا بصروثبات واین لطف کردیم ، تاباشد آن زن ، از باور دارندگان مر وعدهٔ مارا هر آینه ظاهر کردی سر پسر خودرا (۱۱) وگفت مادر موسی، مرخواهر او را واصح آنستکه نام‌او کلثم بود وشوهر اورا غالب‌بن یوشا گفتندی، مادرموسی‌اورا گفت‌برپی برادر خود رو ازوخبر گیر کلثم بدر گاه فرعون آمد ، پس بدید برادر خودوا از دور درکنار آسیه و ایشان ندانستند که او خواهر ویست (۱۲) و حرام کردیم ما بر موسی شیر دایگان را پیش از آمدن خواهر او . آورده اند که هشت شبانروز موسی‌شیر کس نگرفت تا آسیه وقوم‌او بیچاره‌شدنداماموسی‌انگشت خودرا میمکیدو شیرپاك بیرون آمده میخورد چون کلثم دانست که آسیه‌برای دایه مضطرب است ، پس گفت آیادلالت کنم شما را براهل خانهٔ که از روی شفقت درپذیرد این کودك را برای شما و آن اهل خانه مر ورا نیکخواهان باشند ودر ارضاع وتربیت اوتقصیر ننمایند ؟

آورده‌اند که چون هامان این کلمه را شنید گفت این زن را بگیرید که او میداند که این از کدام‌خانواده است . کلثم دریافت و گفت من بدین‌معنی گفتم که « وهم‌للملك ناصحون » یعنی نیکخوان فرعونند نه ازآن کودك . پس اورا دلداری داده گفتند بروآنکس را که گفتی بیار کلثم برفت ومادررا بیاورد و در آن حال موسی بر کنار فرعون بود و هر چند دایه می‌آوردند وموسی رابرمیداشت موسی روی از اومی‌تافت وشیراو نمی‌ستد ، چون اورا بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشته پستانش فرا گرفت .

بوی خوش توهر که زبادصباشنید　　　از یار آشنا نفس آشنا شنید

فرعون گفت تو کیستی که این رضیع بپستان تو میل کرد ؟گفت من زنی ام خوشبوی و پاکیزه‌تن و شیرمن بغایت پاك و شیرینست ، هیچ طفلی نزدمن نیارندمگر کشیرمن قبول کند . فرعون بفرمود تااجرت اومقرر کردند و موسی را بوی بسپرد وگفت بخانهٔ خود بر ، و هر هفته یك روز پیش

مامی‌آر . مادرموسی اورا برگرفته شادمان وخوشدل روی بخانهٔ خود نهاد و وعدهٔ الهی جل وعلا راست شد (۱) (۱۳) پس بازگردانیدیم موسی را بسوی مادر اوتا روشن شود چشم او بفرزند و اندوهناك نشود بفراق او و تابداند بعلم مشاهده ، آنکه وعدهٔ خدای راست است ولیکن بیشتر قبطیان بودند که نمیدانستند(۲)(۱٤)و آنهنگام که رسید موسی بغایت قوت و کمال جوانی (که ازسی سالگی است تاچهل سالگی) وراست شد وبکمال رسید عقل او در آن سن (مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید) ، دادیم اورا نبوت ودانش دردین و مانند اینکه بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم ، پاداش میدهیم نیکوکارانرا ، ذکر ابتاء نبوت در اثناء این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه اورا بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم (۱۵) ودرآمد موسی بشهر مصریابشهر منف که از ولایت مصر بود یابلدهٔ جابین بردو فرسخی مصریا بعین الشمس ازنواحی مصر ودر

---

(۱) وقتی ستمگری بنهایت رسید ستمگر هرچه کند بزبان خود می کند وجهد و کوشش او در ثبات و دوام و بقای ظلم سودی ندهد چنانچه مولوی گوید :

جهد فرعونی چو بی توفیق بود　　　هرچه او میدوخت‌آن تفتیق‌بود

واز این بهتر حکیم فردوسی آورده است :

چو تیره شود مرد را روزگار　　　همه آن کند کش نیاید بکار

(۲) موسی طینتاً ازخردی وشیر خوارگی دشمن ظالم بود چنانچه گفته‌اند هنگام شیرخوارگی روزی در کنار فرعون بود دست بریش آن ستمگر دراز کرد وقدری ازآن برگرفت‌وبکند وفرعون خشمگین شد وامر بقتل موسی بداد گفتند این‌شیرخواره گوهر درخشان ازجمره‌آتش بازنشناسد طشتی آتش وظرفی پراز یاقوت پیش موسی آوردند تا بینند بکدام متوجه میشود جمرهٔ آتش برداشته دردهان نهاد زبانش بسوخت . و حضرت امیر مؤمنان علی‌فرموده : «**کن للظالم عدواً وللمظلوم عوناً**» یعنی دشمن ستمگر ویار ستمدیده باش واین دستوری است که پیشوای مسلمانان بهر

«تفسیر نقاش»(۱) گفته که باسکندریه و قول اول اشهراست که بمصر درآمد، برهنگام غفلتی که واقع بود از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بهم خود مشغولند و گفته‌اند وقت قیلوله درآمد، پس یافت درآن‌شهر دو مرد که ایشان خصومت میکردند، این یکی از پیروان موسی بود یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته‌اند ملیخا(۲)، وآن دیگر ازدشمنان او یعنی ازقبط نام اوفاتون یافلتون (۳) و اوخباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد وچون موسی آنجارسید، پس فریادخواست بموسی آن کسی که ازگروه او بود، برآنکسی که او از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی ازموسی بردفع قبطی. موسی قبطی‌را گفت دست ازوی بردار؛ قبطی سخن موسی را رد کرد، پس مشت زداورا موسی، پس بکشت اورا

☼مسلمانی داده و میبایستی عموم مسلمانان آنرابکار برندو اگر مردم با بیدادگران و کسانیکه حقوق افراد ملت را تضییع میکنند مبارزه نمایندودر همه حال وهمه جا یار مظلوم و خصم بیدادگر باشند، کم کم بساط ظلم برچیده شده وحقوق افراد مورد تجاوز ظالمان قرار نخواهد گرفت.

شیخ عطار درشکایت ازاهل‌زمانه میگوید:

اینزمان درطشت آتش مانده‌ایم　　طفل‌فرعونیم‌ماکام‌ودهان‌پراخگراست

عطاراشاره میکند باینکه هرکه بمشرب پیغمبران ورهروان‌جهان باستمگران وستمگری مخالفت نماید درزحمت ومحنت می‌افتد و بدیهی است هر محنتی مقدمه راحتی است چنانکه صائب تبریزی گوید:

هر محنتی مقدمه راحتی بود　　شدهمزبان حق چوزبان کلیم‌سوخت

وما پندمیدهیم پیروان اسلام‌را که بافساد وستمگری وخیانت مبارزه کنند واگرچه این مبارزه سخت باشد لیکن تنها ازاینراه میتوان جامعه‌خود را جلو برده واصلاح کنیم.

(۱) تفسیرنقاش: نام‌این‌تفسیر شفاءالصدور میباشد ومؤلف‌آن ابوبکر محمدبن حسن نقاش‌موصلی است که درسال ۳۵۱ بدرود زندگانی گفته است.

(۲) ح: میخا　(۳) ف: فلیقون

و گفته‌اند حکم کرد خدای بمرگ او، پس بمرد و موسی بعدازکشتن او گفت این‌کارمن ازعمل کسی است که شیطان اورا اغوا کند نه‌عمل امثال من (۱)، بدرستیکه شیطان، دشمنی است گمراه کننده، هویدا دشمنی او. وچون پیغمبران ازنافرمانی خدای تعالی بقصد معصومندوزلت ایشان‌را نباشد الا ازطریق سهو وآن بنسبت رتبهٔ ایشان ذنبی نباشد، پس حضرت موسی بطریق مناجات(۱۶) گفت ای‌پروردگارمن، بدرستیکه من ستم کردم برنفس خود بقتل قبطی پیش از امربدان، پس بیامرز مرا، پس بیامرزید خدای تعالی ویرا باستغفار وی، بدرستیکه خدای آمرزنده است مربندگان را، مهربانست بدیشان (۱۷) گفت ای پروردگار من، سوگند میخورم بآنچه انعام کردهٔ برمن بمغفرت وغیر آن که توبه میکنم، پس نباشم هرگزهمپشت ویار، مربدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که مودی باشد بجرمی و جنایتی همچو معاونت سبطی که مؤدی باشد بقتل قبطی (۱۸) پس بامداد کرد موسی‌درآن شهر، ترسان وهراسان، انتظار میبرد ومترصدمی بود که دمبدم کسی‌اورا طلبد وقصاص جوید، پس ناگاه آنکسی که طلب یاری میکرد ازو دیروز، باز فریاد میکند و یاری میطلبد برقبطی دیگر گفت موسی مرآن بنی اسرائیل‌را بدرستیکه تو مردی گمراهی، پیداست گمراهی تو یعنی دیروز سبب قتل کسی شدی (۱۹) پس آنهنگام‌که خواست موسی آنکه بگیردآنکسی‌را که اودشمن است مرموسی وبنی‌اسرائیل‌را وازشراودفع کند سبطی گمان برد که برسر اومیرودتااورا بزند گفت موسی آیامیخواهی آنکه بکشی مرا همچنانکه بکشتی نفسی را دیروز؟ نمیخواهی مگر آنکه

---

(۱) آیه کریمه: «ودخل المدینة علی‌حین غفلة من‌اهلها فوجد فیها رجلان یقتتلان هذا من شیعته و هذا من عدوه فاستغاثه الذی من شیعته‌الذی علی‌الذی من عدوه فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان انه عدومضل مبین». اقتتال بمعنی کارزار کردن بایکدیگر است.

باشی گردنکشی ، نامهربانی ، بیعاقبتی ، خونریزی درزمین مصر ونمیخواهی آنکه باشی ازاصلاح کنندگان میان مردم. قبطی که این سخن شنید دانست که فاتون خباز راموسی کشته خبر بفرعون رسانیدواو باارکان دولت مشاورت کرده مهم برقتل موسی قرار گرفت و حربیل که مؤمن آل فرعون بود از آن آگاه شده متوجه موسی شد (۲۰) وآمد مردی یعنی حربیل ، از دور تر جائی ازشهر یعنی ازبارگاه فرعون که بریك کنارهٔ شهر بود ، شتاب میکرد تابموسی رسید ؛ گفت ای موسی بدرستیکه اشراف قوم مشاورت میکنندو تدبیر می انگیزند بسبب تو تابکشندترا بعوض قبطی مقتول ، پس بیرون روازین شهر ، بدرستیکه من مرترا ازنیکخواهان و مهربانانم (۲۱) پس بیرون رفت در همان دم بی زاد وراحله ورفیق ، ازآن شهر ، درحالتیکه ترسان بود برنفس خود ، انتظارمیبرد که کسی ازپی اودر آید گفت ای پروردگارمن ، نجات ده مرا وبازرهان از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او . در «موضح» آورده که جبرئیل آمد گفت ای موسی متوجه شهرمدین شو واورا بسر راه آورد موسی قدم در آن صوب نهاد (۲۲) و آنهنگام که متوجه شد بسوی مدین واو مدینهٔ بود مسمی باسم بانی آن که مدین بن ابراهیم خلیل بود صلوات الله وسلامه علیه وازمصر تاآنجاهشت روز راهست وموسی راه نمیدانست گفت شاید خدای من آنکه راهنماید مرا ، راه راست تامدین . پس موسی هشت شبانروزراه میرفت وجز گیاه خوردنی نداشت . « سلمی » فرموده که روی بناحیهٔ مدین داشت امادلش متوجه حضرت ذوالمن بود ومسالك بیدای مدین را بهمراهی (۱)شوق لقاتنها می پیمود .

غمت تایار من شد روی در راه عدم کردم

خوش است آوار گی آنرا که همراهی چنین باشد

(۲۳) وآنهنگام که برسید بآب مدین وآن چاهی بود که بر کنار شهر بود ، یافت برسرآن آب ، گروهی ازمردمان که آنجا جمع شده ، آب

۱- بهمراهی غم شوق

میدهند مواشی خودرا ویافت ازفرودایشان یعنی درمکان اسفل ازایشان (۱) دوزن راکه میراندند گوسفندان خودرا تا بارمهٔ دیگران مختلط نشوند ازآنجاکه شفقت ذاتی انبیاء میباشد فرا پیش رفت و بطریق تلطف گفت چیست حال شما وکار شما که گوسفندان را ازآب خوردن واختلاط از دیگر گوسفندان (۲) باز میدارید ؛ گفتند ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمه‌های خودرا ازآب وفضلهٔ که ازمواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیراکه ما مدد کاری نداریم وپدر ما پیری کهن سال بزرك حالست نمیتواند که بیاید ومارا مدد دهد . گفته‌اند ایشان دختران برادر زادهٔ شعیب بودند که اورا بشری گفتندی واشهر آنستکه دختران شعیب بودند بزرگتر صفرا(۳) نام داشت وخردتر صفیرا یاصفورا . چون موسی بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیك شبانان آمده گفت این عجوزگان را چرا انتظار میدهید؟اول اغنام ایشان‌را سیراب کنید تا زود بخانه‌های خود بازروند ایشان از روی تهکم گفتند ما ایشان‌را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا و آب ده . موسی فرا پیش آمدو آنهارا که نظر برمیان‌دوابروی وی افتادبترسیدند وبرطرفی رفته بنظاره بایستادند . موسی بیامد ودلوی که ده تن میکشیدند او تنها باآنکه هشت شبانه روزطعام نخورده بود بکشید وگوسفندان ایشان را سیراب کرد وگویند برسرچاهی دیگر رفت وسنگیکه بچهل تن بر می‌گرفتندی تنها برداشت ودلوی که چهل تن کشیدندی تنها آب کشید (۲٤) پس آب داد برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتند ، پس باز گشت موسی بسوی سایه دیواری یادرختی ، پس گفت ای خدای من ، بدرستیکه من برآنچیزیکه فرستی بسوی من از نیکویی یعنی خوردنی کم وبیش هر چه باشد محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن ازنیکوئیها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم دردنیا وسعت عیش و توانگری که پیش فرعون داشتم بگذاشتم .

(۱) یعنی پائین‌تر ازمکان آن جماعت

(۲) ف : واختلاط کردن بادیگر گوسفندان (۳) م : صفرا

بیت

با فقر بسازم که مرا فقر خوشست
گر هیچ ندارم چوتو دارم همه هست (۱)

اما چون دختران شعیب دراین روز زودتر بخانه بازآمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید قصه بتمامی عرض کردند ، دختر خود را فرمود تا برود اورا بیاورد (۲۵) پس آمد بموسی یکی از دوزن وآن صفورا بود میرفت برطریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند ، گفت بدرستیکه پدرمن میخواند ترا ، تاپاداشی دهد ترا مزد آنکه آب دادی اغنام مارا برای ما موسی بجهت زیارت شعیب وتقرب بآشنائی باوی اجابت فرمود نه‌برای طمع مزد ودرراه که‌میرفتند ــ

باد می‌آمد و جامهٔ صفورا ازبعضی ازاعضای او برداشته‌میشد موسی فرمود تو از عقب من می‌آی ومرا بسخن دلالت راه میکن ، پس‌آنهنگام که آمد موسی نزدیك شعیب وخواندبررو باز گفت برشعیب قصه‌خودرا و شعیب دانست که او ازاهل نبوتست ؛ گفت مترس رهائی یافتی از گروه ستمکاران یعنی ازفرعون وقوم‌اوچه ایشان‌را بدین ولایت دست نیست ، پس فرمود تاطعامی حاضر کردند ؛ موسی ازخوردن آن امتناع نمود وفرمود که ماکار آخرت‌را بدنیا نمیفروشیم یعنی سقی انعام برای خدا کردیم نه‌برای جزا ، شعیب‌فرمود که این‌طعام نه‌مزدکار تواست بلکه عادت ما آنستکه هرکه بمنزل مامیرسد اورا بطریق ضیافت خدمت کنیم حالا تومیهمان مابی و ما حضری رسیده مروت اقتضای آن میکند که رد نکنی .

مصرع

که میهمان سخن میزبان قبول کند

موسی ازآن طعام تناول فرمود ودراثنای این‌حال (۲۶) گفت یکی

(۱) آیه کریمه : « فجاءته احدیهما تمشی علی استحیاء قالت ان ابی یدعوك لیجزیك اجرما سقیت لنا فلما جاءه و قص علیه‌القصص قال لاتخف نجوت من‌القوم الظالمین »

ازآن دوزن (وآن صفورا بود) ای‌پدرمن بمزدگیر موسی را برای شبانی ، بدرستیکه بهترین کسی‌را که بمزدگیری ، مزدور توانا وامین است (تعریفی (۱) است بآنکه موسی را قوت و امانت‌هست) . آورده‌اند که پدر ازوی پرسید که توامانت‌وقوت‌او کجامعلوم کرده‌ای ؟ صفورا باپدرقصهٔ کشیدن‌دلوآب وصورت‌مرافقت‌و امر کردن بآنکه از عقب وی‌رودباز گفت شعیب برآن حال اطلاع یافته (۲۷) گفت من‌میخواهم آنکه بزنی بتو بدهم ، یکی ازاین دو دختر هرکدام را خواهی‌برای آنکه اجارت دهی نفس خودرا بمن یا مزدوری کنی مرا هشت‌سال .

در «**عین‌المعانی**» آورده که در شرایع‌متقدمه مهر دختران مر پدران را بوده وایشان میگرفته‌اندودرشریعت‌ما منسوخ‌شده بدین حکم که : «**وآتوا النساء صدقاتهن نحلة** » (۲) و آنکه جز منافع مهر تواند بود ممنوعست نزد امام اعظم بخلاف امام‌شافعی و گفته‌اند معنی این‌آیت‌اینستکه مزدآنکه تزویج میکنم دختر خودرا بتو نه صداق دختر من‌آنستکه هشت سال شبانی من کنی ، پس‌اگر تمام کنی آن‌هشت‌سال‌را ده‌سال ، پس‌آن نزدیك تست یعنی بطریق تفضل کاری‌کرده باشی وشرط کرم بجا آورده‌ای و نمیخواهم آنکه رنج نهم برتن تو بالزام اتمام ده‌سال یا بمناقشه در مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی تراکار فرمایم بر وجهی که آسان باشد ودر رنج نیفتی زود باشدکه بیابی مرا اگر خدا خواهد ازستودگان و شایستگان در حسن معامله ووفای بعهد والتزام آداب صحبت (۲۸) گفت موسی که این‌عهد میان من‌وتو قایمست که هیچ کدام ازین خلاف نکنیم ، هرکدام ازاین دومدت که هشت‌سال وده‌سال‌است ، بگذارم وبپایان رسانم ، پس تعدی و افزونی جستن نیست‌ترا برمن یعنی اهل مرا ازمن بازنباید داشت وخدای بر آنچه میگویم وشرط میکنم گواهست یا برآنچه گفت وشنید میرود کارساز ماست

(۱) م : تحریص است

(۲)سورهٔ‌نساء آیهٔ کریمه ٤

یعنی کار خودرا بوی می سپاریم یا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون آئیم (۱)

گر لطف تو یاری ننماید زنخست   هم عهد شکسته است و هم پیمان سست

(۲۹) پس آنهنگام که بگذارد موسی مدت خودرا . درخبراست که موسی اقصی الاجلین باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد وده سال دیگر مصاحب شعیب بود ودر چهل سالگی باجازت شعیب متوجه مصر گشت (۲) پس چون قدم در راه نهادو ببرد کسان خودرا درشب سرد وتاریك وراه گم کرده بود وزنش را وضع حمل نزدیك رسیده واغنام از برف وباد (۳) ودمه متفرق شده واز مقدحه آتش نمیجست بدید ازطرف کوه طور آتشی را ، گفت موسی مر کسان خودرا که درنگ کنید درهمین مکان ، بدرستیکه من دیدم آتشی ، شاید بیارم برای شما ازآن آتش خبری یعنی ازنزد آن کسانی که برسرآن آتش اند خبری که راه ازکدام طرفست یاپارهٔ بیارم از آتش شاید که شما خودرا گرم سازید بدان (۳۰) پس چون بیامد بدان آتش ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند از کنارهٔ رودآن کنارهٔ که بر راست موسی بود وآن ندا رسید درجایگاه برکت داده شده از درخت سمره یا عوسیج یاعناب ، آنکه ای موسی ، بدرستیکه منم خدای ، پروردگار عالمیان . موسی بدرخت نگاه کرد آتش، سفید و بیدود دید وبدل فرونگریست شعلهٔ آتش شوق لقای معبود

---

(۱) صاحب مثنوی می گوید :

جرعه برخاك وفا آن کس که ریخت   کی تواند صید دولت زو گریخت؟
پس پیمبر گفت بهر این طریق   باوفاتر از عمل نبود رفیق

(۲) خواجه حافظ شیرازی میگوید :

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد   که چند سال بجان خدمت شعیب کند

یعنی برای رسیدن بهدف ومقصود بایداز راهی پرپیچ وخم ودشوار گذشت ویا آنکه راهنماو دلیل ورهبر خوش تشخیص وکاملی لازم است تا بتوان بکعبهٔ مراد رسید زیرا:

نابرده رنج گنج میسر نمیشود   مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

هرکس که طالب مقصود وهدفی مقدس است میتواند باسعی و کوشش بآن نزدیك شود (۳) م : برق وباد

مشاهده نمود از شهود این دوآتش نزدیك بود که شمع وجودش بتمام سوخته گردد .

نظم

هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست؟
این قدر دانم که همچون شمع میکاهم دگر

موسی ازندای آن باموسی سوخته عشق وگداخته شوق شده درپیش درخت بایستاد وآن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه : « **یا موسی انی اناالله رب العالمین** » ودیگرآنکه (۳۱) بیفکن عصای خودرا ، موسی عصای بینداخت ماری شد پس آنهنگام که دید عصارا که بسرعت حرکت می‌کند گویا که آن ماریست جهنده که درعرف آنرا تیرمار میگویند، برگشت هزیمت کنان ازخوف وباز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد . ندا رسید که ای موسی پیش آی ومترس ازین مار ، بدرستیکه تو از امان یافتگانی (۳۲) درآر دست خودرا درگریبان جامهٔ خود تا بیرون آید سفید ودرخشنده بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه ومتنفر نباشد چون بیاض برص وجمع کن بسوی خویش بال خود را یعنی برسینه نه دست خود را از ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ درآر چنانچه مردم ترسناك کنند ، پس این هردو یعنی عصا ویدبیضا دوحجت وعلامتند از پروردگار تو برسالت توبرو بدین دومعجزه بسوی فرعون وگروهاو ، بدرستیکه ایشان هستند گروهی بیرون رفتگان ازدایرهٔ فرمان من (۳۳) گفت موسی ای آفریدگار من ، بدرستیکه من کشته ام ازقبطیان کسی را ، پس میترسم از آنکه بکشند مرا بقصاص آن (۳۴) وبرادر من هارون ، اوفصیح تر است از من از جهت زبان آوری وسخن گذاری ، پس بفرست اورا بامن یارومددکار تامرا تصدیق کند درتقریر حجت ها وتزییف شبهتها تاتعبیر کند ازمن کلام مرا ، بدرستی که من میترسم آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان وزبان بوقت مناظره مرا یاری نکند (۳۵) گفت خدای زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بیفزائیم

نیروی تو ببرادر تو وبدهیم شما را غلبه وتسلطی براعادی ، پس نرسند ایشان یعنی برشما استیلاء نیابند ودست تغلب ایشان بشما نرسد وبروید هردو بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما ، شما هردو وهرکه پیروی شما کند غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما غالب است وامدادواعانت ما مرانبیاء را متواتر ومتوالی والله الغالب والمستعان (۳۶) پس آنهنگام که آورد بریشان موسی آیتهای مارا یعنی معجزه‌های روشن و هویدا ، گفتند فرعونیان نیست مگر جادوئی بربافته وساختهٔ او که دیگری مثل این نکرده وماندیده‌ایم و نشنیده ایم مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد در روزگار پدران نخستین ما . این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان ساحر بسیار بوده (۳۷) و گفت موسی ، پروردگار من داناتر است بکسیکه آمد براه نمودن از انبیاء ازنزدیك او یعنی او مرا فرستاده و می داند که من محقم وشما مبطلید وداناست بکسیکه باشد مرو را سر انجام پسندیده درسرای دنیا یعنی ختم برایمان یادرآخرت یعنی نجات از نیران ودخول درجنان ، بتحقیق کار آنستکه بهیچوجه فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت (۳۸) و گفت فرعون ، ای گروه بزرگان ندانسته‌ام من مرشما را هیچ خدائی که اورا پرستید وتعظیم کنید جزمن (۱) وموسی می گوید خدای دیگرهست که آفریدگار آسمان و زمین است ، پس برافروز آتشی ازبرای من ای هامان برگل تا پخته شود ودربنا اورا استحکامی بود.

---

(۱) صاحب مثنوی دعوی خدائی کردن فرعون را بآن شغالی که در خم رنگرزی افتاد وخود راطاوس خواند تشبیه میکند وچنین میگوید :

آن شغال رنگ‌رنگ اندر نهفت　　بر بنا گوش ملامتگر بگفت

بنگر آخر درمن ودر رنگ من　　یکصنم چون‌من ندارد خودشمن

چونگلستان گشته‌ام صدرنك وخوش　　مرمرا سجده کن ازمن سرمکش

ای شغالان هین نخوانیدم شغال　　کی شغالی‌را بود چندین جمال ؟!

کروفروآب وتاب رنگ بین　　فخر دنیا خوان مرا و رکن دین

مظهر لطف خدائی گشته ام　　لوح شرح کبریائی گشته ام

آورده‌اند اول کسی که برپختن خشت امرفرمود فرعون بود که وزیر خودرا گفت خشت پخته بساز ، پس بنا کن برای من ، کوشکی بلند که مراورا پایها باشد چون نردبان تابرسطح آن روم ، شاید دیده ور شوم بسوی خدای موسی یعنی برو مطلع گردم وببینم که چنان هست که موسی میگوید وبدرستیکه من گمان میبرم موسی‌را ازدروغگویان.

فرعون تصور کرده بود که حق‌سبحانه جسم وجسمانی است وبرآسمان مکان دارد وترقی بسوی وی ممکن است وبدین معنی دانا نشده بود که :

نظم

بامکان آفرین، مکان چه کند ؟　　آسمانگر ، بآسمان چه کند ؟

نه‌مکان ره برد بروی ، نه زمان　　نه بیان زو خبر دهد ، نه عیان

صاحب «**کشاف**» آورده که هامان پنجاه هزاراستاد جمع کردورای مزدوران و بطبخ آجر وپختن گچ وآهك و تراشیدن چوب ورفع بنا امر فرمود وبنایی برآورد رفیع ومحکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود .

بیت

چنان بلند بنائی که عقل نتوانست　　کمندفکر فکندن بگوشهٔ بامش

در «**زاد المسیر**» آورده که چون بنا باتمام رسیدفرعون ببالای آن برآمد ودرخیال او آن بود که بفلك نزدیك رسیده باشد چون در نگریست آسمان‌را ازبالای صرح همچنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تاتیری بطرف آسمان انداختند وآن‌تیر خون‌آلود بازگردید فرعون

آن شغالان آمدند آنجا بجمع　　همچو پروانه بگردا گرد شمع

جمله گفتندش چه خوانیمت هری　　گفت طاوس نر چون مشتری

پس بگفتندش که طاوسان جان　　جلوه‌ها دارند اندر گلستان

تو چنان جلوه کنی گفتا که لا　　پس نهٔ طاوس خواجه بوالعلا

خلعت طاوس آید ز آسمان　　کی رسدازرنك دعویها بر آن ؟

همچو فرعون مرصع کرده ریش　　برتر از عیسی پریده ازخریش

گفت بکشتم خدای موسی‌را ؛ حق سبحانه جبرئیل را بفرستاد تا پرخود را بدان صرح زدوسه‌پاره ساخت یك‌قطعه برلشگرگاه فرعون آمد وهزارهزار قبطی کشته شد و قطعهٔ دیگر در دریا فتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان ومزدوران زنده نماندند فرعون با وجود این‌حال متنبه نگشت وغرور او روبازدیاد نهاد (۳۹) وگردنکشی کردند فرعون ولشکرهای او ، درزمین مصر بی‌استحقاق وسزاواری و گمان بردند آنکه ایشان بسوی مکافات بازگردیده نخواهند شد ببعث و نشور (٤٠) پس بگرفتیم او را و سپاه او را ، پس در افکندیم ایشان را ، در دریای طبریه تا غرق شدند ، پس درنگر ای محمد که چگونه بود سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان وقوم خودرا ازمثل این‌وقایع بترسان (٤١) و گردانیدیم ایشان‌رادر این‌جهان پیشوایان ضلالت تاباضلال خود مردمان را میخوانند بسوی آتش یعنی بعملهائی که موجب دخول آتش باشد چون کفر ومعصیت وروزرستخیز یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب ازایشان باز نخواهد داشت (٤٢) وازپی درآوردیم ایشان را بعنی بدیشان پیوند دادیم درین

او هم از نسل شغال ماده زاد	در خم مالی و جائی اوفتاد
هر که‌دیدآن‌جاه‌ومالش‌سجده کرد	سجدهٔ افسوسیانرا او بخورد
گشت مشك آن گدای ژنده دلق	از سجود و از تحیر های خلق
مال مارآمد که دروی زهرهاست	وان‌قبول‌وسجدهٔ خلق‌اژدهاست
هان تو‌ای فرعون ناموسی مکن	تو شغالی هیچ طاوسی‌مکن
سوی طاوسان اگر پیدا شوی	عاجزی از جلوه ورسوا شوی
موسی و هرون چو طاوسان بدند	پر جلوه برسر و رویت زدند
زشتیت پیدا شد و رسوائیت	سرنگون افتادی از بالائیت
چون محك‌دیدی‌سیه گشتی‌چوقلب	نقش‌شیری‌رفت‌و پیدا گشت کلب
ای‌سك گرگین‌زشت‌ازحرص‌وجوش	پوستین شیر را برخود مپوش
ای شغال بی جمال بی هنر	هیچ بر خود ظن طاوسی مبر
زانکه طاوسان کنندت امتحان	خواروبی‌رونق بمانی‌درجهان

سرای تاملائکه ومؤمنان بریشان لعن میکنند وروزقیامت ، ایشان اززشت‌رویان یا راندگانند (٤٣) وبدرستیکه دادیم موسی‌را توریت ، ازپس‌آنکه هلاك کردیم اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح و هود وصالح ولوط علی نبینا وعلیهم‌السلام ، درحالتیکه آن کتاب حکمها و پیغامهای روشن بود یا نورها که دیدهٔ بصیرت بگشاید مربنی‌اسرائیل را و راهنماینده باحکام شرع وبخشایشی برای متابعان وعاملان بآن ، شاید ایشان ، پند پذیرند (٤٤) و نبودی تو ای‌محمد بطرف وادی غربی از ناحیه طور وطور در جهت غرب بوده ازمقام موسی یعنی تو برکوه‌طور حاضر نبودی چون گذاردیم بسوی موسی وحی را ونبودی‌تو ازگواهان برامررسالت او بسوی فرعونیان(٤٥) ولیکن ماوحی‌کردیم آن‌قصه را بتو برای آنکه ما بیافریدیم پس‌ازموسی قرنهای مختلف ، گروهی بعدازگروهی ، پس دراز شد بریشان زندگانیها یعنی‌مدتهای مدید براهل‌این‌قرنها گذشت و خبرها ازصوب‌صواب منحرف شد وعلوم روی باندراس نهاد پس ماترا برای تجدید اخبار فرستادیم‌وهمهٔ عقلا دانند که‌اخبار ازمثل این‌اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود ونبودی تو مقیم درمیان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلم بخوانی بریشان آیتهای مارا درقصهٔ موسی وشعیب وچنانچه شاگردان براستادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصها تعلیم گیری ولیکن ما هستیم فرستندهٔ تو و خبر کننده ترا ازین قصها (٤٦) ونبودی تو حاضر بطرف طور سینا چون ندا کردیم موسی‌را وتوریت دادیم و در«**زادالمسیر**»از ابوهریره رضی‌الله‌عنه نقل میکنند که ندا کرد امت حضرت‌محمد را وبنواخت .

در «**کشف‌الاسرار**»فرموده که موسی گفت الهی درتوریت‌میخوانم صفت وسیرت امتی که بخصال حمیده واخلاق ستوده‌موصوف ومزین‌اندایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود ؟ خطاب رسید که ایشان امت احمدند حبیب من . موسی‌آرزوبرد که ایشان را بیند حق سبحانه فرمود اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگرخواهی ترا آواز ایشان بشنوانیم ، پس خطاب کرد که یا امت احمد، همه ازاصلاب پدران لبیك اللهم لبیك جواب‌دادند وچون

موسی را آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی‌تحفهٔ باز گردند فرمود که عطا دادم شمارا پیش‌ازآنکه ازمن بخواهید وبیامرزیدیم قبل ازآنکه‌آمرزش طلبید. زهی‌رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت وقرآن برین وجه مژده یافته‌اند :

بیت

حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است
وین بهتر ازهمه است که اونیز ازآن ماست

و چون این چنین تشریفی مر امت را بواسطهٔ حضرت رسالت منقبت است لاجرم بااو میگوید که تو درطورحاضر نبودی وقتی که امت تراخواندم والیکن ترا خبر دادیم ازجهت بخششی که واقع است از آفریدگار تو وترا این قصها درآموختیم تابیم کنی گروهی‌را که نیامده است بدیشان هیچ بیم کنندهٔ پیش ازتو یعنی‌درایام فترت که مابین عیسی و آنحضرت بوده واگر نه اسمعیل‌را بعرب فرستاده بودند ومدتی متمادی گذشته درین زمان آن حضرت را فرستاد ، شاید که ایشان پند پذیرند (٤٧) واگرنه آن‌بودی که بدیشان رسیدی ، عقوبتی رسنده بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بعملهای ایشان ازشرك وظلم ومعصیت ، پس گفتند بوقت حلول عذاب ، ای پروردگارما ، چرا نفرستادی بسوی ما ، فرستادهٔ که پیغام تو بما آوردی ؟ پس مامتابعت کردیمی آیتهای ترا وتصدیق رسول تونمودیمی وبودیمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولاء اول محذوف است یعنی اگر نه‌آنست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبربما نیامد ومارا بحق دعوت نکرد هرآینه عذاب بدیشان میفرستادیم . آورده‌اند که رهط قریش درباب پیغمبر از یهود سؤآل کردندوایشان بنبوت وی اقرار نموده نعمت وصفت آنحضرت ازتوریت خواندند مشرکان انکار توریت‌نموده اگر او پیغمبراست چرا آن‌معجزه‌ها که موسی داشت وی ندارد ؟ آیه آمد که : (٤٨) پس‌آنهنگام‌که آمد بدیشان یعنی کفار عرب فرستادهٔ راستگوی یعنی محمد با پیغامی درست یعنی قرآن از نزدیك ما ، گفتند

چرا داده نشد بمحمد مانند آنچه داده شدی بموسی از معجزات یعنی چرا محمد را نیز عصا وید بیضا ندادند ؟ آیاکافر نشدند (یعنی کافر شدند) ابنای جنس ایشان ازمشرکان قبط بآنچه دادند موسی را پیش‌ازین‌ازآیات تسع ؟ گفتند قبطیان ، دوخداوند سحر ، یعنی موسی وهرون همپشت شدند دراظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دوساحر معاون یکدیگرند یعنی توریت وقرآن و گفتند قبطیان یامشرکان مکه ، بدرستیکه ما بهریك ازین دوسحر یابجمیع پیغمبران و کتب ایشان نا گرویدگانیم .

(٤٩) بگو پس بیارید ، ازنزدیك خدای که باشدآن کتاب راهنماتر ازین دو کتاب که برمن و موسی نازل شد تامن پیروی کنم آنرا ، اگر هستید راستگویان که توریت وقرآن سحر است (٥٠) پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیاورند ، پس‌بدانکه جزین نیست که ایشان ، پیروی میکنند ،آرزو های خودرا بیدانشی وحجتی‌و کیست گمراهتر ازآنکسی که پیروی کند هوای خود را بی راهنمونی وبیانی و بصیرتی از نزدیك خدای ؟ بدرستیکه خدای راه نمی‌نماید وبمنزل نمیرساند گروه‌ستمکاران را که‌متابع هوای نفس خودند (٥١) وبتحقیق پیوند دادیم ودرهم پیوستیم ، برای ایشان سخن را یعنی ازپی درآوردیم‌دعوت‌رابحجت ومواعظرا بمواعید وقصص‌را بامثال ونصایح را بعبر یاقرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعداز آیتی وسورتی بعداز پی سورتی ، تاشاید که ایشان پند پذیرگردند ودروتأمل کرده بدو بگروند (٥٢) آنانرا که داده‌ایم کتاب یعنی توریت ، پیش از قرآن ، ایشان بقرآن میگروند بقول جمعی مراد مؤمنانند از یهود چون ابن سلام واصحاب او واشهر آنستکه کتاب انجیل باشد ومراد چهل ترسا ازاهل حبشه وشام‌باشند که در مکه بملازمت حضرت رسالت آمده ایمان آوردند چه این سوره مکی است وایمان ابن‌سلام واصحاب اودر مدینه بوده مگر گویند آیت‌مدنی است (٥٣) وچون خوانده شود قرآن ظاهر الاعجاز بریشان ، گویند ایمان آورده‌ایم بوی و دانسته که کلام خدای است ، بدرستیکه اوراست ودرستست وفرودآمده ، ازنزدیك‌آفریدگارما ، بدرستیکه ما بودیم ، پیش

از نزول وی گردن نهادگان ومخلصان بجهت آنکه در کتب متقدمه ذکرآن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته (٥٤) آن گروه از اهل کتابین ، مزد داده شوند ، دوبار بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند برایمان بتوریت یا انجیل وایمان بقرآن ودفع میکنند بسخن نیکو ، قول قبیح را . در « موضح » آورده که بعداز ایمان ترسایان ابوجهل واحزاب اوایشان را دشنام میدادند وایشان درجواب فرمودند که خدای شما را توفیق دهد وراه نماید یامنافقان مدینه و یهود طعن میکردند براین سلام و اصحاب ایشان وآنان بنرمی جواب میدادند ، پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دفع میکنند به نیکو سخنی قول سفهاء را واز آنچه دادهایم ایشان رانفقه میکنند در راه ما (٥٥) وچون میشنوند سخن بیهوده را یعنی ستم و تعریض منافقان و کفار زمان ، اعراض مینمایند از آن وخاموش میشوند از تعرض ومی گویند مر لغو گویندگان را ، ماراست کردارهای ما از حلم وصفح ومر شماراست اعمال شما از سفاهت ولغو یاما راست دین ما وشمارا دین شما ، سلامت است شما را از ما یعنی لغو شمارا بلغو مقابله نکنیم و گفتهاند سلام تودیع و متارکه است نه تحیت یعنی ترك شما کردیم و نمی جوئیم صحبت جاهلان و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت بااشرار موجب بدنامی دنیا وبدفرجامی عقبی است :

بیت

از بدان بگریز و بانیکان نشین　　　　یار بد زهری بود بی انگبین

آوردهاند که آنحضرت برایمان عم خود ابوطالب بغایت حریص بود ، بوقت وفات بربالین وی آمده گفت ای عم مرا بکلمهٔ لااله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدآن نزدیك خدای از برای تو . ابوطالب گفت ای برادر زاده من میدانم که تو راست میگوئی ، اگر سرزنش پیر زنان قریش نبودی که ابوطالب ازمرگ بترسید و کلمه گفت من از گفتن این کلمه دل ترا شاد میساختم آیت آمد که : (٥٦) بدرستیکه توای محمد قادر نیستی که راهنمائی بایمان ، آنکس را که دوست میداری هدایت او ولیکن خدای ، راه مینماید بایمان هر کرا میخواهد واودانا تراست براه یافتگان یعنی آنانکه

مستعد هدایتند یا آنها که حکم ازل بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم از لیست وهدایت لم یزلی .

بیت

هدایت هر کرا داد ازبدایت　　　　بدو همراه باشد تا نهایت

آوردهاند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد مامیدانیم که قول تو حق وسخن توراست است و آنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات ووسیلهٔ سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عربست میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب مارا از زمین حرم بیرون کنند ومارا باقلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت آمد که : (٥٧) وگفتند بعضی از کفار که اگر پیروی کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آریم بتو ، ربوده شویم ، از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار برباید و بیرون کند ، آیاماجای ندادهایم مرایشان را حرمی با ایمنی که کس بریشان دست ندارد کشیده میشود بسوی این حرم میوهای هر چیزی یعنی منافع ازهر نوعی وغرایب ازهر ناحیتی برآنجا آورند و روزی دادیم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع ، روزی دادنی ، از نزدیك ما بی منت غیری پس چون باوجود بت پرستی ایشان راایمن و مطمئن ومرفه میداریم اگر ایمان دارند چگونه ایشان را از تخوف وتخطف درامان نداریم ؟ ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند این نکته را ودر نمی یابند (٥٨) و بس هلاك کردیم از اهل دیهی که بنافرمانی کافر شدند در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه وما آن طاغیان را هلاك کردیم پس آنست مسکنهای ایشان خالی وخراب، ننشستند درآن از پس هلاك ایشان، مگر اندکی از رهگذریان که روزی یا بعداز روزی آنجا باشند وبروند و باز خالی بگذارند .

بیت

در خانهٔ دنیا چونشستی برخیز　　　　کین خانه بدان خوشست کایند وروند

وهستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی مائیم باقی بعداز

فنای همه (۵۹) ونیست پروردگار تو ، هلاک کنندهٔ اهالی دیهها تا وقتی که برانگیزد درمعظم آن دیار واصل آن بلاد یعنی چون اهل سواد اعظم بزرگتر و با فهمتر باشند لاجرم آنجا برانگیزد فرستادهٔ که بحکم الهی بخواند بریشان آیتهای ما را برای الزام حجت وقطع معذرت و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازندهٔ دیهها بعقوبت مگر که اهالی آن ستمکاران باشند بتکذیب رسل وانکار حق (۶۰) وآنچه داده شدید شما ازچیزی که اسباب دنیوی باشد ، پس آن برخورداری است در زندگانی این جهان وآرایش این سرای که درمدت حیات بی‌اعتبار بدان مباهات وافتخار کنند وآنچه نزدیک خدایست از ثواب آن جهانی ونعمتهای جاودانی ، بهتر است فی‌نفس الامر چه‌لذت آن خالص است از کدورات محنت ومشقت وپاینده تر آیادر نمی‌یابید وفهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی ومرغوب رابمعیوب ؟

نظم

حیف باشد لعل وزردادن زچنگ   پس گرفتن‌در برا برخاک وسنگ

درخبراست که علی و حمزه رضی‌الله عنهما با ابوجهل مناظرهٔ بسیار کردند درباب دنیا وگفته‌اند عمار یاسر باولید مغیره مجادله فرمود ، این آیت نازل‌شد که (۶۱) آیا کسی که وعده کردیم اورا بجنت‌در آخرت‌وبنصرت در دنیا وعدهٔ نیکو که درآن خلاف متصور نیست ، پس آنکس در یابندهٔ آن موعوداست بیشبهه یعنی علی وحمزه یاعماریاسررضی‌الله عنهم چنین کس باشد مانندکسی که برخور داری‌دادیم اورا ازمتاع زندگانی‌دنیا که محبتش آمیخته محنت است و دولتش مؤدی بنکبت ومالش در صدد زوال وجاهش برشرف انتقال ، پس آن کس ، روز رستخیز ، ازحاضرشدگان باشد برای عذاب یاحساب مراد ازین کس ابوجهل است یاولید مغیره (۶۲) ویادکن روزی‌را که بخواندخدای کافران‌را ، پس گوید کجااندشریکان‌من، آنانکه بودند که‌گمان میبردند که‌شریک منند (۶۳) گویند آنانکه واجب شد بریشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمهٔ : « لاملأن جهنم » وآنان رؤسای ضلالت باشند یادیوان که‌گویند ای آفریدگار ما ، این گروه یعنی ضعفاء و

اتباع آنانند که ما گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم اجابت کردند ، گمراه کردیم ایشان را ، همچنانکه خود گمراه بودیم ، اکنون بیزاری کردیم ، بسوی توازیشان واز آنچه ایشان اختیار کرده‌اند از کفر ، نبودند ایشان که فی‌الواقع ، مارا پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند (۶۴) وگویند کافران راکه بخوانید انبازان خودرا یعنی آنانرا که شریک ما میساختید ازبتان تا عذاب ازشما دفع کنند ، پس بخوانند ایشان را بامید نصرت، پس اجابت نکنند مریشان را بجهت عجز ازاجابت‌ونصرت وبیینند عذاب را تابعان و متبوعان وتمنابرند که‌کاشکی بودندی که راه می‌یافتندی بحیلهٔ که عذاب ازخود دفع کردندی یاراه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی (۶۵) ویادکن روزی‌راکه ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را ، پس گوید چه جواب دادید فرستادگانرا چون شما را دعوت کردند بحق ؟ (۶۶) پس پوشیده شود بریشان خبرها یعنی آنچه باپیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتهارا ، درآن روز وندانند که چه گویند ، پس ایشان ، نپرسند ازیکدیگر که چه جواب گوئیم بجهت آنکه سائل و مسئول هردوفرومانده‌باشند یاازغایت دهشت‌وحیرت پروای‌پرسش‌نکنند(۶۷) اما آنکس که توبه کند ازشرک وبگرود بخدا ورسول و بکند عملی شایسته پس‌شاید بلکه باید که باشد ، ازرستگاران وبوقت سؤال ازجواب فرونماند ورستگاری باجابت حضرت رسالت پناهی بازبسته است :

بیت

مزن بیرضای محمد نفس   ره رستگاری همین است و بس

آورده‌اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کرد ؟ بایستی که چنین منصب عالی ببزرگترین اهل مکه و طایف رسیدی : **لولا نزل علیه القرآن علی رجل من القریتین عظیم** حق سبحانه درجواب ایشان فرمود که : (۶۸) وپروردگار تو ، می‌آفریند ، آنچه میخواهد بی‌موجبی و مانعی وبر میگزیند هر کرا میخواهد برسالت چنانچه حضرت مصطفی‌را برگزید ، نیست ونشاید ، مرکافران‌را چون ولید

مغیره وسایر طاعنان‌را اختیاری درآن یعنی ایشان‌را نرسد ونسزد که برای نبوت کسی را بر گزینند چه‌زمام اختیار درقبضه اقتدار قادر مختار است .

مصرع

هر که خواهد بر گزیند ، هر که خواهد رد کند

پاکی‌مرخدایراست ، ازآنکه کسی‌را بالای اختیاراو ، اختیاری‌نیست وبرتر است خدای ازآنچه شرك می‌آورند بت‌پرستان وشریك میگیرند بتان را (٦٧) وآفریدگار تو ، میداند آنچه می‌پوشد سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مؤمنان وآنچه‌آشکارامیسازنداز طعن درنبوت‌وتکذیب قرآن (٧٠) واوست خدای مستحق پرستش ، هیچ معبودی بسزا نیست مگراو ، مراوراست ستایش‌درین سرای ودرآن سرای چه‌مولی نعم دنیوی واخروی اوست ومر اوراست کار گذاری وبسوی اوباز گردیده خواهید شد در روز نشور (٧١) بگوای محمد چون ببینید اگر گرداند خدای برشما شب‌را پاینده تاروزقیامت بآنکه آفتاب‌را تحت‌الارض بدارد یا برحوالی افق غایت‌حرکت دهد ، کیست خدای بجز خدای بحق که از روی قدرت بیارد برای شما روشنی یعنی‌روزروشن که درآن بطلب معاش اشتغال کنید آیا نمیشنوید موعظه‌را بگوش تدبر واعتبار ؟

(٧٢) بگو چه‌بینید اگر سازد خدای برشما روزرا پاینده و باقی تا روز قیامت بآنکه آفتاب بروسط السماء بدارد ویابر مدار فوق‌الارض‌حرکت دهد کیست خدای بجز الله که از راه رحمت بیاردبرای شما که آرام گیرید درو واز متاعب اشغال و اعمال استراحت کنید ؛ آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر ؟ (٧٣) وازبخشایش خود بیافرید برای شما شب وروز راتا آرام‌گیرید درشب‌وتا بجویید درروز ازروزی خدای که بفضل‌خودمقرر کرده وشاید که شما سپاسداری کنید خدایرا برنعمت روز وشب .

نظم

چرخ را دور شبانروزی دهد　شب‌برد، روزآورد روزی‌دهد
خلوت شب بهر آن تا جان ریش　راز دل گوید برجانان خویش
روز ها از بهر غوغای عوام　تا بدیشان کار تن گیرد نظام

(٧٤) ویاد کن روزی‌را که ندا کند خدای مربت‌پرستان را گوید : (تکرار این ندا تقریع بعد تقریع است) ، پس گوید کجایند انبازان من ؟ آنانکه بودید که گمان میبردید که شریك منند و دروغ میگفتید (٧٥) و بیرون آریم از هرگروهی گواهی برگفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبران را بگـواهی آریم‌پس گوییم مرامتان را که بیارید حجتی که دارید برشرك وتکذیب پس بدانند آنهنگام ، آنکه راستی یا عبادت یاتوحید یاحجت مر خدایراست‌وگم گردداز ایشان آنچه‌بودند که برمی یافتند ازسخنان‌باطل‌یاامید شفاعت که‌به بتان میداشتند (٧٦) بدرستیکه قارون بعد از قوم موسی . ثعلبی(١) گویدعم‌موسی بوده‌و گفته‌اندوی‌خواهرزادهٔ‌موسی بودواصح‌آنکه‌وی پسرعم موسی بوده‌چه‌پدر قارون یصهربن قاهش‌است‌وپدر موسی عمران بن قاهش (٢) و قاهش از اولاد لاوی بن یعقوب بود و قارون ازغایت خوبی صورت ورعنائی‌طلعت‌منور خواندندی ودر قرائت توریت ازقراء بنی‌اسرائیل بود ویکی از سبعین مختار اوست ودرزمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود همینکه توانگری روی بوی نهاد حالش متغیرگشت ، پس ستم کرد وافزونی‌جست برقوم موسی وخواست که همه در تحت حکم وی باشند وعطا کردیم ماورا از گنجها یعنی مالهای‌گرد کرده ، آنچه کلیدهای‌آن یعنی برداشتن آن هرآینه گرانی میکرد ، بر گروهی مردمان خداوند توانائی(٣) عصبه جماعتی باشند ازده تاچهل **وامام‌فراء** (٤) در « **معانی القرآن** » گفته اینجا مراد چهل تنند که کلیدهای کنوزوی میکشیدند و در

(١) ثعلبی همان امام ثعالبی نیشابوری است .

(٢) ف : قاهث

(٣) آیه‌کریمه : « ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم و آتیناه من‌الکنوز ما ان مفاتیحه لتنوء بالعصبة اولی‌القوة اذ قال له قومه لاتفرح ان‌الله لایحب الفرحین »

(٤) امام الفراء : صاحب کتاب معانی القرآن است که در سال ٢٠٧ هجری وفات یافته‌است

«کشاف» مذکور است که‌شصت‌اشتر مفاتیح خزائن میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هر مفتاحی زیاده از اصبع نبودی واز پوست حیوانات ساخته بودند تا سبك باشد و «امام ثعلبی» گفته مراد ازمفاتیح اوعیهٔ مال‌است وآن‌چهارصدهزارهزار وچهل‌هزار انبان بود پراز زر ونقره - یادکن چون گفتند مرقارون را گروه او یعنی مؤمنان ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون، شادی‌مکن بمال‌دنیا ، بدرستیکه خدای دوست نمیدارد فرح کنندگان را بمال دنیا که مبغوضهٔ حق است بیشك

رباعی

دنیای دنی چیست سرای ستمی　　افکنده هزار کشته در هرقدمی
گر دست‌دهد گدای‌شادی‌نکند　　ور فوت شود نیز نیرزد بغمی

(۷۷)وطلب کن (تتمهٔ کلام ناصحانست که قارون‌را گفتند :) بجو و بدست آر درآنچه عطا کرده‌است ترا خدای ، سرای‌دیگررا یعنی‌صرف کن اموال خودرا در راه خدای ووسیله ساز آنرا درحصول ثواب‌آنجهانی.

بیت

بدنیا توانی که عقبی خری　　بخر جان من ورنه حسرت‌بری

وفراموش مکن بهره خودرا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود وبس ، ازآن حال براندیش وبمال و منال غره مشو :

رباعی

گرملك توتاشام ویمن خواهدبود　　وز سرحد روم تاختن خواهدبود
آنروز کزین جهان کنی عزم سفر　　همراه تو چندگز کفن‌خواهدبود

وگفته‌اند فراموش مکن بهرهٔ خودرا یعنی بآن‌مقدار ازمال که‌ترا کفایت باشد بسنده‌کن و نیکوئی بنمای بابندگان خدای همچنانکه نیکوئی کرده است خدای ونعمت فرستاده بسوی تو ومجوی تباهکاری به بیدادگری وتکبر در زمین بدرستیکه خدای دوست نمیدارد فساد کنندگان راکه بدنیا تفاخر وتعظیم کنند (۷۸) گفت قارون درجواب ایشان جزین نیست که داده

شده‌ام این مال‌را یعنی‌بمن‌داده‌اند بدانشی که نزدیك منست یعنی علم توریت چه من اعلم‌بنی‌اسرائیلم‌بدان (۱)یاعلم تجارت ودهقنت وسایر مکاسب یادانا بوده بگنجهای یوسف صدیق‌وآنرابرداشته‌و گفته‌اندمراد علم کیمیاست (۲) که موسی بخواهر خود آموخته‌بود واو قارون را تعلیم داد ، آیا ندانست قارون یعنی ندانسته بود ودرتوریت خوانده واز مورخان شنیده‌آنکه خدای بدرستیکه هلاك کرده است پیش از قارون ازاهل روزگارها کسی راکه او سختتر بوده از قارون ، ازروی توانائی وبیشتر از روی جمع مال . ملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت وبطشت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که‌ازوی قویتر وغنی‌ترا هلاك کرده‌ایم (۳)؟ پس‌ازروی تهدید میفرماید: وپرسیده‌نخواهندشداز گناهان‌خود گناهکاران‌یعنی‌مشرکان‌چه‌ایشان‌را بسیمای ایشان خواهند شناخت ، « **یعرف المجرمون بسیماهم** » و باایشان راسؤآل استعلام نخواهد بودچه حق‌تعالی مطلع‌است برآن یاسؤآل معاتبه نباشد زیرا که بیحساب بدوزخ خواهند رفت (۷۹) پس بیرون آمد قارون روز شنبه برقوم خود باآرایش خود . براستر سفید که زین‌زرین داشت نشسته وجامهٔ ارغوانی پوشیده‌وچهارهزار کس‌بهمین‌صفت‌باوی‌سوارشده ودر « **کشاف** »است که‌نودهزار تن که‌همه‌جامهٔ‌معصفر داشتند باوی نشسته و مردم پیش از این رنگ معصفر ندیده بودند و در « **موضح** » آورده که هزار جاریه‌باوی‌بودند بااستران‌سفید بازین‌زرین وجامهٔ‌ارغوانی‌وموزهای سفید

---

(۱) حافظ فرماید:
مباش غره بعلم و عمل فقیه مدام　　که‌هیچکس‌زقضای‌خدای‌جان‌نبرد
(۲) صاحب مثنوی میگوید :
از کرامات بلند او لیاء　　اولا شعر است وآخر کیمیا
(۳) صائب گوید :
بفکر نیستی هرگز نمی افتند مغروران
اگرچه صورت مقراض لادارد گریبانها

چون قارون بدین دبدبه بمیان قوم درآمد گفتند آنانکه میخواستند زندگانی دنیا راو بدان راغب بودند ، ای قوم کاشکی بودی مارا از مال مانند آنچه داده اند قارون را ، بدرستیکه اوخداوند بهرهٔ بزرگ است ازدنیا (۸۰) و گفتند آنانکه داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یادانا بودند ببرکت قناعت وعزت وتوکل چون یوشع واصحاب او ، وای برشما ای طالبان دنیا ، پاداش خدای در آخرت بهتراست از مالهای دنیا ، مرکسی را که بگرود بخدای وپیغمبر وبکند کردار ستوده وتلقین نخواهند کرداین کلمه که علماء گفتند یعنی دردل وزبان نخواهند داد ، مگر صبر کنندگان را که برطاعت یامعصیت شکیبا باشند وگفته اند توفیق ندهندمباشران را مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را :

مثنوی

اهل صبر از جمله عالم برترند	صابران ازاوج گردون بگذرند
هرکه کارد تخم صبراندر جهان	بدرود محصول عیش جاودان

آورده اند که قارون رابرموسی وهرون حسدی وحقدی تمام بودچنانچه روزی بموسی گفت که تو رسالت بردی و مذبح بهارون رسیدومن بی منصبی چندصبر کنم القصه دایم دربی آزارو ایذای موسی بودتاوقتی که حکم زکوة نازل شدویاآنکه عشر یاربع مالمیبایست داد موسی بفرمان الهی باوی صلح کرد که ازهزار دینار یکدینار زکوة دهد قارون حساب کرد ومبلغی عظیم برآمد ، بخل وخست سرراه برو گرفته جمعی ازبنی اسرائیل راطلبید وگفت هرچه موسی گفت فرمانبردید این زمان میخواهد که مالها ازشما بستاند؛ گفتند تو مهتر مایی چه فرمائی ؟ گفت میخواهم که اورا درمیان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن وی نشنود ، پس زن فاجرهٔ را که در « تیسیر » آورده که نام او سنبرا بود طلبیده دوهمیان زر داد ومقرر کرد که فردا بمحضر خاص وعام اقرار کند که موسی باوی زنا کرده . روزی دیگر که موسی دراثنای اوامر ونواهی میفرمود که هر که دزدی کند ، دستش ببریم وهر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و اگر محصن است سنگسار کنیم قارون برخاست که اگر همه تو باشی؟ گفت اگر همه من باشم . قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو بافلانه زنا کرده ای ! ؟ موسی فرمود معاذالله اورا حاضر کنید، سنبرا بمحفل آمدو

موسی گفت ای زن تراسوگند میدهم بخدائی که دریاشکافته وتوریت فروفرستاده که راست بگویی زن راهیبت الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دوخریطه زر رشوت بمن داده تادر بارهٔ تو افترا کنم ومن باوجود گنهکاریهاو بدکرداریهای خود چگونه پسندم که برتو تهمت کنم ؟ و اینك دوهمیان بمهر قارون بامن است بنی اسرائیل مهر قارون دیدند ومکراو برهمه روشن شد موسی روی برخاك نهاده ازقارون شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرما هرچه میخواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که باقارونست گو برجای قرار گیرو هر که بامنست گو برکناره رو ، کافهٔ بنی اسرائیل ازآن محفل کناره گرفتند الادوتن که باقارون ماندند وموسی خطاب بازمین کرد که بگیرایشان را ، زمین پایهای ایشان راتا کعبین فروبرد وایشان آغاز تضرع نموده امان طلبیدند بجایی نرسید وموسی میگفت « خذیهم » .القصه تازانو ومیان و گردن بزمین فرو رفتند وزاری واستغاثهٔ ایشان دردل موسی اثرنکرد تازمین بتمام ایشان را فروبرد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت باموسی خطاب کرد که هفتاد بارقارون وباران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی ورحم نکردی بعزت وجلال من که اگر یك نوبت مرا بخواندندی اجابت میکردم . القصه بعداز خسف قارون سفهای بنی اسرائیل بایکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز وامتعهٔ او تصرف نماید ؛ موسی درخواست تاحق سبحانه سراو گنج خانه های او بزمین فرو برد چنانچه فرماید :(۸۱) پس فروبردیم قارون وسرای او را بزمین ، «صاحب لباب » فرموده که هر روز قارون (۱) بمقدار قامت خود باخانه و مال بزمین فرو میرود ونفخ صور را بارض سفلی خواهند رسید:

بیت

گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز
خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست

پس نبود مر قارون را ، هیچ گروهی در آن وقت ، یاری کردندی

(۱) م : قارون ملعون

اورا بجز خدای ونبود ازمنع کنندگان عذاب از خود یعنی نکسی عذاب از وی باز داشت ونه خود توانست باز داشتن (۸۲) و با مداد کردند آنانکه آرزو میکردند منزلت وجاه اورا ، دی روز یعنی آرزو برندگان گشتند بعدازخسف وی گرایندگان بصلاح ، میگرفتند هریك بادیگری «ویکان‌الله» «ویك» بمعنی ویلك باشد واعلم مضمر است یعنی وای برتو بدان آنکه خدای گشاده میگرداند روزی را ، برای هر که میخواهد از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت و تنگ میسازد برهر که میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای‌مشیت ، اگرنه آن بودی که خدای منت‌نهاد برما وبمانداد ازدنیوی آنچه متمنای‌مابود ، هراینه بزمین فرو برده بودندی ما را وحفص فعل معلوم میخواند یعنی خدای مارا بزمین فرو بردی «وی» کلمهٔ تندمست و «کان» برای تشبیه ودر «**لباب**» از طبری نقل میکند که مجموع «ویکان» بمعنی «الم‌تعلم» و «الم ترا» است یعنی نمیدانی و نمی بینی آنکه رستکاری نمی‌یابند از عذاب ناگرویدگان یاکافر نعمتان یا تکذیب کنندگان (۱) (۸۳) آن سرای که شنیده و دانستهٔ مراد بهشت است ، ساخته‌ایم آنرا برای آنانکه ایشان را نمیخواهند برتری وتکبر درزمین‌بااهل آن ونه‌تباهکاری وستم برمردمان چنانچه قارون خواست وسرانجام نیکو ، مر پرهیزکاران است ، «**صاحب بحر**» آورده که سرای رضا مرجماعتی واست از ارواح مقدسه یعنی پاك شده از ادناس صفات نفسانیهٔ که در زمین بشریت طالب علو نباشد چون نفوس فراعنه‌وجبابره وفسادنجویند یعنی نظر را ازغیرحضرت برداشته التفات بهیچکس وبهیچ چیز ننمایند وعالم ملك وملکوت را بتصرف مالك الملوك باز گذارند تابملکیت و مالکیت هر تصرفی که در کون ومکان خواهد کند و

آیهٔ کریمه : «واصبح الذین تمنوامکانه بالامس‌یقولون ویکان الله یبسط الرزق لمن یشاء من‌عباده ویقدر لولا ان من‌الله علینا لخسف بنا ویکانه لایفلح الکافرون»

ایشان را بدان زبان اعتراض نبود

مصراع

هرچه خواهی بکن که ملك تراست

(۸٤) هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص ، پس مرو راست نیکوئی ازآن خصلت یاطاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا اورا باشد بهتری ازآن در آخرت و هر که بیارد بدی چون شرك وتکذیب ، پس جزا داده نشوند آنانکه ، کردند بدیهارا ، مکر مثل آنچیزی بودند دردنیا که عمل میکردند . ظاهر آیه دلیل است برآنکه حسنه بهترازآن خواهد بود وپاداش سیئه بدیشان وفایدهٔ این صورت انزجار عقلا ز ارتکاب سیئآت

بیت

هرچه در شرع وعقل بد باشد　　نکند هر که باخرد باشد

آورده‌اند که چون حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم درزمان‌هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه وآرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت ؛ جبرئیل بدین آیت فرود آمد که : (۸۵) بدرستیکه آنکه فرض کرده است برتو تبلیغ قرآن یاعمل بدان ، هرآینه باز گرداننده‌تست ، بجای باز گشت (یعنی مکه) وگویند این وعدهٔ فتح مکه بود ونزد بعضی معاد جنت است ودر «**تاویلات کاشی**» آورده که معاد فنای فی‌الله است دراحدیت ذات وبقای بالله در مقام تحقق بجمیع صفات وبرسالك متبصر اینجا سر« منه‌بدار والیه یعود » روشن میگردد

مثنوی

چون ازو بد این و آنرا ابتدا　　هم بدو باید که باشد انتهی
نورهائی راکه کرد ازحق طلوع　　جمله را هم سوی اوباشد رجوع

بگو ای محمد ، پروردگارمن ، داناتر است بکسی که آوردراه راست یاتوحید یاقرآن وآن منم و بآن کس که او ، درگمراهی هویداست چون منکران من (۸٦) و نبودی تو که امید داشته باشی ، آنکه فرستاده

شودبتو قرآن، پس‌مانفرستادیم بتو کتاب‌را، مگربجهت بخشایش از آفریدگار تو پس مباش همپشت ویار مرناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان اجابت مفرمای (۸۷) وباید که کافران بازندارند ترا ، از خواندن آیتهای خدای وعمل کرد بدان پس از آنکه فرود آمده است بتو وبخوان خلق را بسوی عبادت پروردگار تو ومباش از شرك آرندگان و مخوان باخدای بحق خدای دیگرزیرا که نیست هیچ خدائی سزاوار خواندن مگراو مخاطب دراین آیت حضرت‌رسالت است ومراد امتندو فایدهٔ خطاب بآنحضرت قطع طمع مشرکانست ازموافقت وی با ایشان ، همه چیزها فانی است مگر ذات حق سبحانه وباهمه علمها باطل است مگر آنکه بآن‌وجه‌الله طلبند ، مرو راست فرمان و بسوی او بازگشته خواهید شد برای مکافات. نزد بعضی ازمحققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه ، پس از روی حقیقت ماسوای او فانی باشند « **صاحب کشف الاسرار** » درتفسیر این آیه از کلمات حضرت‌**شیخ الاسلام**(۱) قدس سره نقل میکند

---

(۱) حضرت شیخ الاسلام ـ « شیخ الاسلام » لقب ابواسمعیل عبدالله ابن محمد انصاری است . خواجه عبدالله انصاری در سال ۴۸۱ در هرات بدرود زندگانی گفته است . وی ازبزرگان صوفیه میباشد . خواجه عبدالله انصاری کتاب « **طبقات الصوفیه** » تالیف **ابوعبد الرحمن محمدبن حسین سلمی نیشابوری** (متوفی درسال ۴۱۲ هجری) را شرح کرده و برآن مطابی افزوده است . سلمی در طبقات الصوفیه مشایخ صوفیه را به پنج طبقه تقسیم کرده و از هر طبقهٔ بیست تن را ذکر کرده است . خواجه عبدالله همچنانکه گفته شد این تالیف را شرح کرده وخود قسمتهائی بر آن افزوده و بعداز خواجهٔ انصاری عبدالله الرحمن جامی در سال ۸۸۱ طبقات الصوفیه را از نو تحریر نموده و برآن ترجمهٔ احوال گروهی‌دیگر ازمشایخ‌صوفیه را اضافه کرده است‌واین تالیف را « **نفحات الانس من حضرات القدس** » نام نهاده ودر دیباچهٔ آن‌جامی چنین‌مینویسد : چون کتاب « طبقات الصوفیه » تالیف ابوعبد الرحمن محمدبن حسین السلمی

که . « نه‌از کسی بتوونه ازتو بکس ، همه ازتو بتو ، پس‌همه‌تویی وبس» « الا کل شیئ ماخلاالله باطل » . علایق منقطع است و عوایق مرتفع ، رسوم باطل است واسباب مضمحل ، حدود متلاشی‌وخلایق فانی وحق یکتاو بخود باقی . در« شرح عوارف » (۲) مذکور است که نکفت « یهلك » تا معلوم شود که وجود همه اشیاء در وجود او امروز هالك است و حوالهٔ مشاهدهٔ این حال بفردا درحق محجوبانست « **یوم یرونه بعیدا وتراه قریبا** »

مصراع

باوجود تو زمن راست نیاید که منم

النیسا بوری که شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبدالله بن محمد الانصاری در مجالس صحبت ومجامع موعظت املا میفرموده‌اند و سخنان دیگر بعضی از مشایخ که درآن کتاب مذکور نشده وبعضی از اذواق و مواجید خود برآن میافزوده ویکی ازمحبان مریدان آن راجمع میکرده ودرقید کتابت‌میاورده است اما چون بزبان هروی قدیم که در آن عهد معهود بوده وقوع یافته وبتصحیف وتحریف نویسندگان بجائی رسیده که در بسیاری ازمواضع فهم مقصود بسهولت دست نمیدهد و ایضاً مقتصر است برذکر بعضی متقدمان و ازذکر بعضی دیگر ونیز ازذکر حضرت شیخ الاسلام و معاصرین ومتأخرین از وی خالی است ... »از اینرو مولانا جامی آن کتاب را تحریر نموده و بعبارتی متعارف زمان فراهم آورده و آنرا تکمیل کرده است . خواجه عبدالله کتاب طبقات صوفیه رابزبان فارسی‌هراتی شرح نموده است (رجوع شود بکتاب جامی ـ چاپ تهران ـ سال ۱۳۲۰ صفحه ۱۷۳ ـ ۱۷۵ تالیف استاد دانشمند جناب آقای علی اصغر حکمت)

(۲) شرح عوارف : اصل‌این کتاب تالیف شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی است که درسال ۶۳۲وفات یافته وچند نفرآنرا شرح نموده اند که یکی از آنها بفارسی تالیف عزالدین عارف ودیگری از کمال الدین کاشانی است

سورهٔ عنکبوت (۱)

بسم الله الرّحمن الرّحیم

المر : حروف مقطعه جهت تاخیرخلق است تادانند که کسی رابحقایق این کتاب راه نیست وعقل هیچ کامل از کنه معرفت این کلام آگاه نی

مصراع

خرد عاجز وفهم در وی گم است

ودر حروف اول این سوره گفته‌اند « الف » اشارت باسم‌الله است و «لام» بلطیف و «میم» بمجید میفرماید که‌الله‌منم روی بطاعت من‌آر ؛ لطیف منم ، اخلاص در عبادت فرو مگذار ؛ مجید منم ، بزرگی دیگرانرا مسلم مدار (۲) آیا پنداشتند مردمان آنکه‌فرو گذاشته شوند بآنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وحال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر ونواهی یامبتلا نگردند درنفس ومال یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت وجهاد وامثال آن (۲) این آیت در شأن جمعی مسلمانانست که‌در مکه بودندوایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد ومهاجران ازمدینه بدیشان پیغام میدادند ومشرکان آگاه شده ایشان‌را از راه بر گردانیدندحق سبحانه جهت تسلیت ایشان فرستاد که‌تصور

(۱) سورهٔ عنکبوت مکی است یعنی درمکه بر پیغامبر نازل شده و دارای شصت و نه آیت میباشد

(۲) آیات کریمه : « الم ✡ احسب‌الناس ان‌یترکوا‌ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون »

نمی باید کرد که بیکشا کش بلا ، دعوی ولا درست بود

بیت

عاشقانرادرد دل بسیارمیباید کشید	جور یاروطعنهٔ اغیارمی باید کشید

واصح آنستکه مهجع مولای(۱) عمربن الخطاب رضی الله عنه‌روز بدربرخم تیر « **عمار حضرمی** » شهید شد وبرلفظ مبارك حضرت رسالت گذشت که پیشروشهیدان اهـل توحید اوخواهد بود . مادر و پدر از فوت مهجع بسیار فزع وجزع می‌نمودند تاحق سبحانه‌آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی‌ابتلا و امتحان‌کاری از پیش نمیرود (۲) (۳) وبدرستیکه‌ما امتحان کردیم ودر فتنه‌انداختیم ، آنانرا که‌پیش‌ازین مؤمنان بودندیعنی این صورت درهمهٔ امم واقع بوده ونقد دعوی هر یك را برمحك بلا آزموده‌اند ، پس ظاهر میگرداند خدای آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان وتمیز میسازد دروغگویانرا در دین یا می‌نماید این هر دو گروه‌را بخلق یاجزا میدهد ایشان را بآنچه میداند از صدق و کذب ایشان

مثنوی

در محبت هر که او دعوی کند	صد هزاران امتحان بروی تند
گر بود صـادق ، کشد بار جفا	ور بود کاذب ، گـریزد از بـلا

(٤) می پندارند ، آنانکه میکنند بدیها چون کفر ومعاصی، آنکه پیشی گیرند برما و مارا عاجز سازند از مجازات بـرمساوی ایشان ، بد حکمی است آنکه میکنند .

در « **فتوحات** » مذکور است که آیا می پندارند گنهکاران که بسیئآت خودبر مغفرت وشمول رحمت من سبقت گیرند؟ این حکم ناپسندیده است زیرا کـه رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد (۳) ✡

(۱) مولی : در اینجا بمعنی برده (بنده) میباشد

(۲) دراین معنی حافظ گوید :

خوش بود گر محك تجربه آید بمیان	تاسیه‌روی‌شود هر که دروغش باشد

بیت

گر گناه تو ، از عدد بیش است سبقت رحمتی از آن بیش است

(۵)هر که باشد که امید دارد ، لقای خدایرا در بهشت یا وصول را به ثواب‌الهی‌و گفته‌اند هر که ترسد از رستخیز وعرض آن برخدای گو آماده باش بدرستیکه مدتی که خدای مقرر کرده برای لقایا جزا ، هراینه آینده است واوست شنوا ، مرگفتار بندگان را ،دانا بضمایر و اسرار ایشان (۶) وهر که جهاد کند باکفار یا بهوای نفس غدار ، پس جزین نیست که جهاد میکند برای خود چه‌ثواب آن عاید بدوست ، بدرستیکه خدای هرآینه بی‌نیاز است ازطاعات ومجاهدات عالمیان وتکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست (۷) وآنانکه گرویدند و کردند کردارهای نیکو ، هرآینه محو کنیم ازیشان ، بدیهای ایشان را وهرآینه پاداش دهیم ایشان را نیکو ترین عمل را آنکه بودند که عمل میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزادهیم وباقی‌اعمال را باآنکه درفضیلت‌مساوی آن‌نیست برهمان قیاس یاپاداش دهیم ایشان را بهتر وبیشتر از عمل ایشان یعنی‌یکی‌را ده و زیاده تاهفتصد زیرا که ایشان محتاجند ومن بی‌نیاز

مصراع

رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را

آورداند که چون سعدابی وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمزه بنت ابوسفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم وازهرچه بدان مایهٔ زندگانی مدد یابد تناول نکنم تاتو ازدین‌محمد که‌اختیار ذره ای بیزار نشوی ؛ سعد صورت حال را بعرض حضرت رسالت رسانید

---

(۳) همچنین حافظ فرماید :

جرم و گناه بنده چو گیرند اعتبار معنی عفوو بخشش پروردگارچیست ؟

حکیم عمرخیام گوید :

ناکرده گناه در جهان کیست؟ بگو آنکس که گنه نکرد، چون‌زیست؟ بگو
من بد کنم وتو بد ، مکافات‌دهی پس‌فرق میان من وتو چیست ؟ بگو

واین آیت نازل شد که : (۸) و وصیت کرده‌ایم آدمی را بپدر و مادر او نیکویی یعنی فعلی که محض خوبی باشد و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ وجدال کنند با تو ، تاشرك آری بمن وانباز گیری ،آنچیزیرا که‌نیست ترا بالوهیت او دانشی (۱) (تعبیر کرد ازنفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر وپدر تو ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی راکه الوهیت آن ندانی وفی الواقع الوهیت ثابت نیست جزمرا) ، پس فرمان ایشان‌مبر که اطاعت‌مخلوق درمعصیت‌خالق روانیست ، بسوی‌مجازات من است بازگشت شما ازمؤمن ومشرك وبار وعاق ، پس بیاگاهانم‌شما را وقت جزا دادن ، بآنچه هستید که میکنید (۹) و آنانکه ایمان آوردند بعداز کفرو بکردند کارهای‌شایسته بعداز فساد ، هرآینه داخل گردانیم ایشان را درزمرهٔ‌ستودگان، درآریم درمدخل‌ایشان که‌بهشت است(۱۰) وازمردمان کسی هست که میگوید ،گرویدیم بخدای (مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگویند ایمان‌داریم) ، پس چون ایذا کرده شود در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره اورا عذاب کنند ،گرداند یعنی در آرد و شمارد رنج‌وعذاب‌مردمان‌را ، مانند عذاب خدای یعنی ترك ایمان کنداز‌خوف عذاب خلق چنانکه ترك کفر میباید کرد از خوف عذاب خدای و اگر بیاید یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتحی وغنیمتی ، هراینه گویند ، بدرستیکه ما ، هستیم باشما در دین وملت ، پس مارا در غنیمت شریك سازید ، آیا نیست خدای دانا تر از همهٔ‌دانایان‌بآنچه دردلهای‌عالمیانست ازصفای اخلاص و کدورت نفاق ؟ (۱۱) و هرآینه میداند خدای ، آنانرا که گرویده‌اند بدل ومیداند منافقان را ، ایشانرا در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا وامتحان در بلا چه بمحنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانچه بآتش عیار زر

---

(۱) آیه‌کریمه : « و وصینا الانسان بوالدیه حسنا وان جاهداك لتشرك بی مالیس لك به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون »

ونقره‌معلوم میگردد

نظم

بشکل و هیات انسان زره مرو ، زنهار
توان بصبر وتحمل شناخت جوهر مرد
اگرنه پاك بود از بلا نخواهد جست
وگر در اصل بود پاك صبر خواهد کرد

در « **لباب** » آورده که ابوسفیان و امیة بن خلف عمر بن خطاب و جناب را رضی الله عنهما گفتند که از دین محمد روی بتابید و طریقهٔ قدیم پدران فرو مگذارید واگر دراقامت بردین آباء ، گناهی باشد ماآنرا برداریم وشما را در زیر بار گناه نگذاریم . حق سبحانه فرمود که : (۱۲) و گفتند آنانکه نگرویدند ، مرآنانرا که تصدیق کردند ، پیروی کنید راه مارا یعنی متابع کیش پدران باشیدو باید که بردارم ، گناهان شمارا (امراست درتاویل جزا) یعنی اگر متابعت ما کنید ، ما خطاهای شما برداریم وحال آنکه نیستند کافران ، بردارند گا از گناهان مؤمنان هیچ چیز ، بدرستیکه‌ایشان ، دروغگویانند درسخن خود که میگویند بار خطای مؤمنان برداریم وایشان برحمل آن از اندك و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود وبار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شده‌اند کما قال سبحانه :(۱۳) و هراینه برخواهند داشت درقیامت بارهای گران گناهان خودرا وبارهای گران دیگر را بابارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنان راکه گمراه ساخته‌اند اضافت آثام وجرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد و هراینه سؤآل کرده خواهند شد تابعان ومتبوعان روز رستخیز ، آنچه هستند که برمی بافند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق میشود (۱٤) بدرستیکه مافرستادیم ، نوح رابسوی قوم او ، پس درنك کرد ، درمیان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق ، هزار سال ، مگر پنجاه سال .روایت اشهر آنسکه نوح چهل ساله مبعوث شد ونهصد وپنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد و بعداز طوفان شصت سال بزیست و در « **احقاف** » از وهب

رضی الله عنه نقل میکنند که عمرنوح هزار و چهار صد سال بود . صاحب « **عین‌المعانی** » فرموده که سیصد وهفتاد ساله مبعوث شد ونهصد وپنجاه سال دعوت کرد وبعداز طوفان سیصد وپنجاه سال بزیست ملك‌الموت بوقت قبض روح از وی پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی ؟ فرمود که یافتم مانند خانهٔ که دو در داشته باشد از یکی در آیندو بدیگری بیرون روند

رباعی

گر عمر تو ، عمرنوح‌ولقمان باشد — آخـر بروی چنانکه فرمان باشد
در بودن دنیا و برون رفتن ازو — یك‌روز وهزار سال‌یکسان باشد

ایراد قصهٔ نوح جهت تسلیت سید انامست و تنبیه بر کشیدن ایذاء و آزار قوم وتهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح نهصد وپنجاه سال جفای قوم کشید وهمچنان دعوت میفرمودو کسی نمیگروید ، پس بگرفت قوم اورا طوفان عذاب و ایشان ستمکاران بودند بر کفر (۱۵) پس نجات دادیم نوح راویاران کشتی را یعنی هرکه باوی بودند ازمؤمنان وهر چه در سفینه بود از انواع جانوران وگردانیدیم کشتی را یا واقعهٔ نوح را ، دلالتی یا عبرتی ، برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند (۱٦) و یاد کن ابراهیم را چون گفت ، مرگروه خود را از اهل بابل ، بپرستید خدایرا و بترسید از عقاب او ، این‌عبادت وترس ، بهتر است مرشما راازدین و آئینی که دارید ، اگرهستید که دانید خیر را از شر ونفع را از ضر (۱۷) جزین نیست که میپرستید بجزخدای بتان را وبرمی‌بافید دروغی‌را که آنان را خدا نام میکنید بدرستی آنانکه پرستش میکنند ، بجز خدای نمیتوانند و قدرت ندارندکه روزی دهندشمارا ، روزی دادنی ، بجویید نزدیك خدای‌روزی راکه او تواناست برایصال آن بمرزوقان واو را پرستید بیگانگی و شکر گویید مرو را که شکر قید نعمت عاجله وصید نعمت آجله است بسوی او باز گردیده خواهیدشد . تااینجاسخن ابراهیم بود ، آنکه حق سبحانه تهدید میکند قریش را ومیفرماید : (۱۸) واگر تکذیب کنید ای اهل مکه مرا ،

بدرستیکه تکذیب کرده‌اند رسل خودرا جماعتها پیش از شما چون قوم نوح وهود وصالح واز تکذیب ایشان مر پیغمبران راضرری نرسیده بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شده مستحق عقوبت دنیا وآخرت شده‌اند پس از تکذیب شما نیزحبیب‌مرا چه زیان ؟ ونیست برفرستاده ،مگر پیغام رسانیدن آشکارا واو پیغام رسانیدوبه بیم وامید شمارا دعوت کرد واز عقوبت آخرت بترسانید وشما بعث ونشر رامنکرشدید (۱۹) آیا نمی‌بینید ؟ (وحفص بغیبت میخواند بمعنی نمی‌بینند منکران بعث که چگونه (۱)) آشکارا میگرداند خدای آفریدگان را واز نیست ، هست میکند ، پس باز ایشان‌را بعداز موت باز گرداند بحیات ، بدرستیکه ابدا و اعاده برخدای آسانست (۲) (۲۰) بگو ای محمد مرین منکران را که از راه تفکر واستدلال ، بروید در زمین ، پس بنگرید که چگونه بیافریده است خدای خلق را براختلاف اشکال و افعال و احوال ، پس خدای ظاهر گرداند آفریدن دیگر را ملخص سخن آنستکه چون بدیدید وبدانستید که، خالق همه درابتداالله است حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید آنکه مبداء (۳) خلایق است میتواند که معید ایشان باشد ، بدرستیکه خدای برهر چیزی از بدو واعادت تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست وذات اونسبت بهمهٔ ممکنات یکسانست ، پس چون به‌نشأهٔ اولی قادراست هرآینه از نشآة اخری عاجز نخواهد بود (۲۱) عذاب میکند ، هر کرا میخواهد عذاب او (٤) وببخشد برهر که‌خواهد بخشش او وبحکم او باز گردیده خواهیدشد در روز جزا .

---

(۱) کریمه : « اولم یرواکیف یبدؤالله‌الخلق‌ثم‌یعیده ان ذلك علی الله یسیر »

(۲) سعدی فرماید :

بامرش وجود از عدم نقش بست　که‌داند جزاو کردن از نیست هست؟
دگرره بکتم عدم در برد　وز آنجا بصحرای محشر برد

(۳) م : مبدی (٤) ح و ف : عذاب کند هر کرا خواهد عذاب او

گفته‌اندعذاب کند بخدلان وببخشاید بتوفیق ایمان . در « **کشف‌الاسرار** » آورده‌که عذابش ازروی عدلست ورحمتش ازراه فضل ، هر کرا خواهد باوی عدل کند و از پیش براند وآنراکه خواهد باوی فضل نماید و بلطف خویش بخواند (۱)

نظم

اگر رانی زراه عدل رانی　وگر خوانی زراه فضل خوانی
مرابارراندن‌وخواندن‌چه‌کاراست؟　اگر خوانی وگررانی‌تو دانی

در « **زادالمسیر** » آورده که عذاب‌بزشت‌خوبی‌است ورحمت بخوش خلقی ونزد بعضی عذاب ورحمت بمیل دنیاست‌و بترك آن‌ویابحرص وقناعت یابمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقهٔ خاطر وجمعیت دل . و« **امام قشیری** » قدس سره فرموده که عذاب بآنستکه بنده را باوگذارد ورحمت

---

(۱)وگفته‌اند همچنانکه خدا خلایق‌راازعدم بوجود آورده‌آدمیان‌راازوجود بعالم ارواح واشباح سوق میدهد

جامی گوید :

طی کون بساط کون که این کعبهٔ مراد
باشد و رای کون و مکان چند مرحله

وشیخ مغربی در اینمعنی اشارهٔ مینماید :

ز تنگنای جسد چون برون نهی قدمی
بجز حظیرهٔ قدسی پادشاه مپرس

مولانا جلال الدین محمد بلخی در مثنوی چنین فرموده :

از جمادی مردم نامی شدم　وز نما مردم ز حیوان بر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم　پس چه‌ترسم کی‌زمردن کم‌شدم
جملهٔ دیگر بمیرم از بشر　تا برآرم از ملائك پر وسر
وزملك هم بایدم جستن زجو　کل شییء هالك الا وجهه
بار دیگر از ملك قربان شوم　آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم‌عدم‌چون ارغنون　گویدم انا الیه راجعون

بآنکه خود متولی کار او شود

مصراع

تا تو نباشی یار ما ، رونق نگیرد کار ما

(۲۲) و نیستید شما ، ای مردمان عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود درزمین یعنی اگر خواهید که ازحکم او بگریزید و بزیرزمین متواری شوید نتوانید و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته‌اند مراد آنستکه و نه هر که در آسمان است قادر بود برعاجز کردن خدای (۱) و نیست شمارا از عذاب خدای هیچ دوستی که نگاهدارد و نه یاری که بصدد (۲) دفع آن درآید (۲۳) وآنانکه نگرویدند بآیتهای خدای یعنی بکتب او بدلایل وحدت و بلقای او یعنی برای آخرت و بعث ، آن گروه ، ناامید شدند از بخشایش من در دنیا یا ناامید خواهند شد درروز قیامت (وتعبیر بماضی (۳) جهت تحقق وقوع است) وآنگروه ، مر ایشانرا است عذاب دردناك یعنی دایم بسبب کفر ایشان (٤) پس ازین مفترضات باز ذکر قصهٔ ابراهیم میکند و میفرماید : (۲٤) پس نبود جواب قوم ابراهیم بعداز منع ایشان از بت پرستی و بعداز کسر بتان

(۱) م : مراد آنستکه هر که در آسمانست قادر نبود برعاجز کردن خدای

(۲) ح : یاری که بسبب دفع آن

(۳) آیهٔ کریمه : « والذین کفروا بآیات الله ولقائه اؤلئك یئسوا من رحمتی واؤلئك لهم عذاب الیم »

(٤) صاحب کشف الاسرار یعنی سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (متوفی درسال ٤٨١) مینویسد :

بدانکه تاثیر رحمت الله درحق بندگان بیش از تاثیر غضب است ودر قرآن ذکر صفات رحمت پیش از ذکرصفات غضب است ودر خبراست که : « سبقت رحمتی غضبی » این رحمت و غضب هردو صفت حق است وروا نباشد که گویی یکی پیش است و یکی پس یا یکی بیش است و یکی کم زیرا که

مگر آنکه گفتند بعضی ازیشان با بعضی که بکشید او را یا بسوزید واتفاق نمودند برسوختن واورا درآتش انداختند ، پس برهانید مر اورا خدای از ضرر آتش وآنرا برد وسلامت گردانید ، بدرستیکه در رهانیدن او هرآینه نشانهای قدرتست از خمود آتش وترك احراق و رستن گل و ریحان از آن برای گروهی که میگروند چه ایشان بتفحص از آن وتامل درآن نفع میگیرند (۲۵) وگفت ابراهیم جزین نیست که فرا گرفتید بجز خدای بتانرا بخدائی برای دوستی میان شما تا شما بت پرستان بیکدیگر پیوندید وبرعبادت ایشان اجتماع نمایید در زندگانی دنیا یعنی تادر دنیا باشید آن دوستی باقی است ، پس روز قیامت کافر شوند و بیزاری کنند و منکر گردند بعضی از شما که متبوعانند مربعضی راکه تابعانند ولعنت کند برخی ازشما یعنی پیروان واراذل مربرخی راکه پیشوایان و اشرافند و باز گشت همهٔ شما دوزخست و نیست شمارا درآن روز ازیاران ومددکاران که خلاصی یابید بمدد ایشان ازآتش. وچون حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام بسلامت ازآتش بیرون آمد : (۲٦) پس بگروید وتصدیق کرد مر اورا لوط که خواهرزاده و بقولی برادر زادهٔ او بود وگفت ابراهیم مرساره راکه دخترعم وی بود و بوی ایمان آورده بود ، بدرستیکه من هجرت کننده‌ام ازین قوم بآنجا که امر پروردگارمنست ، بدرستیکه او غالبست ، مرا مغلوب دشمنان نسازد ، داناست و بحکمت کار من بپردازد ، پس لوط وساره باوی اتفاق نمودند از کوهی که سواد کوفه است بحران رفتند وازآنجا بولایت شام در آمده ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکه رفت . **صاحب کشاف** آورده که ابراهیم در وقت هجرت

☆ اگر یکی بیش گویی دیگررا نقصان لازم آید واگر یکی را پیش گویی دیگررا حدوث لازم آید پس مرادازین تاثیر غضب ورحمت است یعنی پیشی کرد تاثیر رحمت من برتاثیر غضب من ، تاثیر غضب اوست نومیدی کافران ازرحمت او تا میگوید جل جلاله : « **اؤلئك یئسوا من رحمتی** » وتاثیر رحمت اوست امید مؤمنان بمغفرت او دل نهادن بر رحمت او تا میگوید عز وجل « **اؤلئك یرجون رحمة الله** »

هفتادو پنج ساله بود ودر همین سن خدای اسماعیل را بوی داد از هاجر که کنیزك ساره خاتون بود وچون سن مبارکش بصد و دوازده یاصد و بیست رسید حق سبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشید چنانچه میفرماید : (۲۷) ومابخشیدیم‌مراو را در سن پیری ، فرزندی اسحق نام و نبیرهٔ یعقوب (۱) و نهادیم در فرزندان اونبوت را یعنی دربنی اسرائیل وبنی اسمعیل‌و کتابهارا یعنی توریت وانجیل یازبورو‌فرقان ودادیم اورا مزد هجرت او درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزهٔ عقیم یا ذریت طیبه ارزانی داشتیم وپیغمبری و کتب بریشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلهاسا ختیم تاهمهٔ اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوات بروی تاآخر دهر .« ماوردی » (۲) گوید مزد او دردنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانچه در حال حیات در مهمانخانهٔ وی بساط دعوت انداخته بود ، حالا نیز هست وخاص وعام ازآن مایدهٔ پرفایده بهره مندند ، وبدرستیکه اودر آن‌سرای ازجملهٔ شایستگان وپسندیدگان است (۲۸) ویاد کن لوط را ، چون گفت مرگروه خودرا از اهل مؤتفکات آیاشما می‌آیید بدان کار زشت ؟ حفص « انکم » (۳) میخوانند یعنی بدرستیکه شما بفاحشه می‌آیید یعنی‌میکنید کاری که بغایت‌زشت‌است وبسبب قباحت آن پیشی نگرفت برشما بآن فاحشه هیچکس ازعالمیان جهت آنکه طباع سلمیه ازین عمل متنفر است ونفوس پاکیزه این کار را کاره (۲۹) آیا شما می‌آیید بمردان بطریق مباشرت ومیبرید راه‌را بررهگذریان یعنی‌مال ایشان میگیرید وایشان رامیکشید یاغریبان را بدین‌عمل‌اکراه میکنید وبدین سبب مردم (٤) آمدو

(۱) م : ونبیرهٔ یعقوب نام

(۲) ماوردی : ابوالحسن علی بن‌محمد ماوردی درسال ٤٥۰ هجری قمری بدرود زندگانی گفته است

(۳) آیه کریمه : « ائنکم لتاتون الفاحشة ما سبقکم من احد من العالمین » ؟

(٤) ف : سبب مردان

شد در باقی کرده‌اند وراه بند شده ومی‌آیید در مجلس خود بفعلهای زشت یعنی کارهامیکنید که عقلا وعرفانیکو نیست چون دشنام دادن ومزاح بفحش وصفیرزدن و سنگریزه بانگشت بریکدیگر افکندن و مهره‌ها از کمان برهگذریان انداختن وشرب خمر و ضرب اوتا رومزامیر وسخریه بامسافران وامثال آن ، پس نبود جواب قوم وی مرسخن ویرا مگر آنکه گفتند بیار عذاب‌خدایرا بمااگرهستی توازراستگویان درآنکه این‌فعلها قبیح‌است وبسبب آن عذاب بشما نازل‌خواهدشد یعنی ماترك این‌عملها نخواهیم کرد تو اگر راست‌میگوئی که‌آن‌خدای هست وتو پیغمبر اویی ، پس بگو تا عذاب فرستد چون‌لوط ازیشان نومید شد (۳۰) گفت ازروی‌مناجات ، خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب بر گروه تباهکاران (۳۱) وآنهنگام که آمدند فرستادگان ما یعنی ملائکه بسوی ابراهیم جهت بشارت فرزند ، گفتند بدرستیکه ما هلاك کنندگانیم اهل این‌دیه سدوم را که‌تکذیب‌خواهر زادهٔ تومیکنند ، بدرستیکه اهل آن دیه ، هستند ستمکاران بکفرو انواع منکرات (۳۲) گفت ابراهیم بدرستیکه درآن دیه لوط است واواز ظالمان نیست ؛ گفتند ملائکه ، مادانا تریم بهر کس که دروست ازمؤمن و کافر وما ازحال لوط غافل نیستیم ، هر آینه‌اورارهائی‌خواهیم دادو کسان‌اورا مگرزن‌اورا که اوباشد ازباقیماندگان درعذاب یادر دیه یعنی‌خواهیم گفت تالوط از میان قوم بیرون رود باهل خود وهمه کسان وی بیرون روند مگر زن‌او که درمیان قوم بماند وبا ایشان هلاك شود (۳۳) وآنهنگام که آمدند فرستادگان‌ما بسوی لوط ، اندوهناك شد بدیشان وتنگدل شد بسبب ایشان از جهت دل‌یعنی تنگدل گشت که نبادا که ازقوم‌او بدیشان‌رنجی رسد (۱) جهت آنکه ایشان متعرض غربا می‌شدند فرشتگان اثرملال برچنین مبارك لوط مشاهده نموده او را تسلی دادند و گفتند مترس واندوه مدار بدرستیکه‌مارهاننده‌ایم‌ترا و کسان ترامگرزن ترا که اوهست از باز پس ماندگان وهلاك شدگان (۳٤) بدرستیکه مافرود آرندگانیم براهل این‌دیه عذابی ازآسمان یعنی سنگباران بسبب آنکه‌بودند

(۱) ف : آسیبی رسد

که پیوسته فسق میکردند پس بحکم خدا لوط بااهالی خود خلاصی یافت و کفارمؤتفکه هلاك شدند وشهر خراب شدهٔ ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه میفرماید : (۳۵) بدرستیکه مابگذاشتیم ازآن قریه نشانهای روشن برای گروهی که تعقل کنند واعتبار گیرند وآن نشانه آثار دیارخراب ایشانست یاحجارهٔ سجیل که درآن زمین میتوان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست (۳٦) وفرستادیم بسوی اهل مدین برادر ایشان در نسب شعیب را ، پس گفت ای گروه من بپرستید خدایرا وامید دارید ثواب روز باز پسین را یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب توان داشت یابترسید ازشدت روز قیامت وغایت تباهی مجویید درزمین بنقص کیل و وزن درحالتیکه قاصد فساد باشید (۳۷) پس بدروغ داشتند شعیب را و از فساد ممتنع نشدند ، پس بگرفت ایشان را زلزلهٔ سخت یاصیحهٔ جبرئیل که دلها بدان درتزلزل افتاد ، پس بامداد کردند درسراهای خود بزانو درآمدگان و مردگان (۳۸) ویاد کن قوم عاد و ثمودرا وهلاکت ایشان را بدرستیکه روشن شده است هلاکت ایشان مر شمارا ازمسکنهای ایشان بحجاز ویمن که بران میگذرید وآثار عذاب معاینه می بینید و بیاراست برای ایشان دیوسر کش یعنی ابلیس کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب ، پس باز داشت ایشان را از راه راست که انبیاء ایشانرا بدان میخواندند وبودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر وملاحظه بدیدهٔ بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یازیرك و بار یکبین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران رانا معقول پنداشتند (۳۹) ویاد کن قارون راوفرعون وهامان را وبدرستیکه آمد بدیشان بحجتهای روشن ومعجزهای هویدا ، پس سر کشی کردند در زمین مصر وتعظم ورزیدند ونبودند پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای دریشان رسید (٤۰) پس همهٔ ایشان را (۱) که یاد کرده شد گرفتیم و عقوبت کردیم بگناه ایشان ، پس بعضی ازیشان کسی بود که فرستادیم برو (۲) بادی سخت که در وسنگریزه بود (یعنی قوم لوط) وبعضی ازیشان کسی بود که بگرفت او را چون قوم

(۱) ح : همهٔ ایشان را (۲) م : بریشان بادی سخت

ثمود واهل مدین وازیشان کسی بود که فرو بردیم اورا بزمین چون قارون وازیشان کسی بود که غرقه ساختیم ایشان رادر آب چون قوم نوح وفرعونیان و نبود خدای که ستم کند بدیشان یعنی بیجرم ایشانرا عقوبت کند ولیکن بودند ایشان که بجهل وعناد برنفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر ومعصیت هدف تیر عذاب میساختند

نظم

ای که حکم شرع را ردمیکنی — راه باطل میروی بد میکنی
چون‌تو کردی بد ، بدی یابی جزا — پس بدیها جمله باخود میکنی (۱)

(٤۱) مثل آنانکه فراگرفتند بجز خدای دوستان (یعنی خدایان) مانند عنکبوتست که برای خود فراگیرد خانهٔ وبدرستیکه سست ترین خانها، خانهٔ عنکبوتست ، نه سقف دارد ونه دیوار ونه گرما باز دارد و نه سرما ، اگر باشند که کافران دانند چیزیرا هر آینه بدانند که این مثلی است ازبرای دین ایشان یعنی چنانچه خانهٔ عنکبوت سست و بی‌اعتبار است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار وبی اعتبار وبیمقداراست وازآن هیچ نگشاید . صاحب « بحرالحقایق » فرموده که هرچند عنکبوت برخود می تنند زندان برای نفس خود میسازدوقیدی بردست وپای خود می نهد ، پس خانهٔ او محبس اوست وآنها نیز که بدون خدا اولیاء گیرند یعنی بپرستش هوی ومحبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند وعاقبت درمهلکهٔ نیران ودرکه بعدو حرمان افتاده معاقب ومعذب گردند وبعضی هواهای نفس را در بی‌اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده‌اند کماقیل :

ازهوی بگذر که بس بی‌اعتبار افتاده است
رشتهٔ دام هوی چون تار بیت عنکبوت

(۱) سعدی فرماید :

عامل ظالم بسنان قلم — دزدی بی‌تیرو کمان میکند
آنکه بدی میرسد ازوی بخلق — فهم ندارد که‌زیان میکند

(٤٢) بدرستیکه خدای میداند آنچه میخوانند (یعنی میپرستند) بجز وی از هرچیزی چون بت وملك وآدمی و کوکب واوغالبست، درملك خود شریك ندارد، محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکانرا تاخیر نکند (٤٣) واین مثلها می‌آریم وبیان میکنیم برای مردمان ودر نمی‌یابند ثمره و فایدهٔ آنرا مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها (٤٤) بیافرید خدای آسمانها وزمین را برای اظهار حق نه‌برای باطل وبازی، بدرستیکه دراین آفریدن، نشانه‌ایست روشن‌یادر ضرب امثال عبرتیست‌مر گرویدگان‌را (٤٥) بخوان آنچه وحی کرده میشود بتوازقرآن وبپای‌دار نماز را بدرستیکه نماز باز میداردازکاریکه نزدعقل زشت بود وازعملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن باشدازمعاصی چه‌مداومت برو موجب دوام‌ذکر وموروث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد. آورده‌اند که جوان انصاری ملازمت جماعت نموده باحضرت رسالت نماز میگذارد و هیچ نوع ازفواحش نبود که مرتکب آن‌نمی‌شد چون حکایت حال او بموقف عرض رسانیدند آنحضرت صلوات‌الله وسلامه علیه فرمود که: «**ان‌صلوته ستنهاه**» (زود باشد که نماز او، او را از آن بازدارد). اندك زمانی را توفیق توبه یافت واز زهاد صحابه‌شد‌ودر «**وسیط**» (١) باسناد خود از «**انس‌بن مالك**» (٢) رضی‌الله‌عنه نقل میکند که حضرت رسالت‌فرمود که‌هر که باز ندارد نماز او، اورا ازفحشاء ومنکر زیاده نشود اورا بدان نماز ازحضرت حق سبحانه وتعالی‌الادوری. صاحب «**تاویلات**» فرموده که هر یکی را از تن ونفس ودل وسر وروح‌وخفی نمازیست باز دارنده نماز تن ناهی‌است ازمعاصی وملاهی وصلوة نفس مانعست از رذایل وعلایق

(١) وسیط: تفسیر میانهٔ ابوالحسن علی بن احمدنیشابوری متوفی بسال ٤٦٨ هجری

(٢) انس بن مالك از اصحاب حضرت رسول است که تا سال ٩٣ هجری درحیات بوده است

واخلاق مرویه (١) وهیئت مظلمه ونمازدل باز دارد ظهوروفضول و وفور غفلت راوصلوة سرمنع مینماید التفات بماسوی‌حضرت راوصلوة روح‌نهی کند از استقرار بملاحظهٔ اغیار وصلوة خفی بگذراند سالك را از شهود (٢) اثنیت وظهور انانیت یعنی بروظاهر گردد که از روی حقیقت:

بیت

جز یکی نیست نقد این عالم — باز بین و بعالمش مفروش

و هراینه ذکر خدای، بزرگتر است از ذکرهمه چیز زیرا که ذکراو طاعتست وذکر غیر او طاغیست (٣ یا بزرگتر است از آنکه کسی قدراو بشناسد یابزرگتر ازآنست که‌ذکر دیگری بااو معارضه کند وبقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است معنی‌این باشد که نماز بزرگتر است ازسایر طاعات یاازآن‌بزرگتر است که برصاحب خود موجب عقوبت وفحشا ومنکر باقی گذارد(٤). محققان‌برانند که ذکرخدا بنده‌را بزرگتر است ازذکربنده خدایرا چه‌ذکربنده آمیخته است باغراض وذکرخدا صافیست‌از کدورات علل واعواض یاذکر بنده حالیست‌فنا بدوشتابد و ذکرخدا باقیست‌زوال بدو راه نیابد. «**ذوالنون**» (٥)قدس سره فرموده که ذکرخدا بزرگتر است ازآن جهت که تو اورا یادنکنی‌مگر بعداز آنکه اوترا یاد کند. «**سلمی**» رحمة الله فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شمادرین وقت اورا. در «**نفحات**» (٦) ازحضرت «**شیخ‌ابوسعید ابوالخیر**»

(١) ف: اخلاق ردیه — ح: اخلاق مردیه

(٢) ف: شهور (٣) ح: ذکرغیر او طاعت نیست

(٤) آیه کریمه: «اتل ما اوحی الیك من‌الکتاب واقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن‌الفحشاء والمنکر ولذکرالله اکبر والله یعلم ماتصنعون»

(٥) ذوالنون‌مصری: عارف معروف قرن‌سوم است که درسال ٢٤٦ درمصر بدرود زندگانی گفته است

(٦) نفحات الانس من حضرات القدس تالیف نور الدین عبدالرحمن جامی است (رجوع شود بصفحهٔ ٣٩١ - ٣٩٠ همین مجلد)

(۱) روح‌الله روحه نقل میکند که ذکر خداوند بزرگتر است نه‌چنانکه تواو را یاد کنی ، او ترا یاد کند ذکر او بزرگتر است ، ذکر تو پیداست تا کجا بود

بیت

تو یاد کنی جدایرا در خور خود　　او یاد کند ترا ولی درخور خویش

و خدای داناست آنچه میکنید از نماز و غیر آن وجزای شما مناسب عمل خواهد بود (٤٦) و پیکار مکنید و جدال منمایید با اهل کتاب یعنی کسانیکه درعهد شمااند یاجزیت قبول کرده‌اند ، مگر بخصلتی که او نیکوتر است یعنی خشونت ایشانرا بخوش خویی مقابله کنید وغضب ایشان را بحلم مگر آنانکه ستم کردند ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیت باز گرفتند و گفته‌اند ظالمان از اهل کتاب آنهااند که اثبات ولد میکنند مر خدایرا و بگویید با ایشان که بصدق تمام ایمان آورده‌ایم بآنچیزی که فرو فرستاده شده است بسوی ما یعنی قرآن و بآنچه فرستاده‌اند بشما یعنی توریت وانجیل وزبورو خدای ما وخدای شما یکی است وما مرخدایرا گردن نهادگانیم ومخلصان وموحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار ورهبان (٤٧) و همچنانکه فرو فرستادیم برانبیاء کتب خود را فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین پس آنانکه دادیم ایشان را علم کتاب متقدمه چون ابن‌سلام واصحاب او بمصطفی وقرآن گرویده بودند چون قیس‌بن ساعده وبحیرا و نسطورا و ورقه و اضراب ایشان وازین گروه عرب کسی هست که میگرود بقرآن یا محمد ومنکر نشوند آیتهای کتاب ما را مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف ومعاندان عرب چون ابوجهل ومانند وی (٤٨) و نبودی تو که بخوانی پیش از قرآن هیچ کتابی از کتب منزله ونمی نویسی تو کتابی رابدست راست خود (تاکید است در

---

(۱) شیخ ابوسعید ابوالخیر ، عارف قرن پنجم که سال وفاتش ٤٤٠ هجری بوده است .

نفی کتابت یعنی هرگز نخواندهٔ و مطلقاخط ننوشتهٔ (۱)) که اگر چنانچه خواننده یانویسنده‌می بودی آنهنگام‌که درشك افتادندی تباهکاران و کجروان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواند و مینویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده و برما میخواند یاجهودان درشك افتادندی که مادر کتب خود خوانده‌ایم که پیغمبر آخرالزمان امی باشد واین کس قاری و کاتب است . ودر « تیسیر » آورده که خطوقرائت فضیلت بوده است‌من غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجزات حضرت بوده چون معجزه ظاهر شد ودر امت اوشك وشبهه نماند حق‌سبحانه درآخر عمراین فضیلت نیز بروی ارزانی داشته تامعجزهٔ‌دیگر باشد و« ابن‌ابی‌شیبه » (۲) درمصنف خویش ازطریق عون‌بن عبدالله نقل‌میکند که : «**مامات‌رسول‌الله‌حتی کتب وقراء**» واین صورت منافی قرآن نیست زیراکه در آیت نفی کتابت را مقرر ساخته بزمانی قبل از نزول قرآن ومذهب آنانکه ویرا امی دانند از اول عمر تا آخر بصواب اقربست

نظم

بقلم گر نرسید انگشتش　　بود لوح وقلم اندر مشتش
ازسواد خط اگردیده ببست　　بکمالش نرسید هیچ شکست
بود او نور وخط تیره ظلم　　نشود نور و ظلم جمع بهم

(٤٩) بلکه قرآن ، آیتهای روشن است در سینهای آنانکه داده شده‌اند علم‌را یعنی مؤمنان اهل کتاب یاصحابهٔ کرام که آنرا یاد میگیرند تا هیچکس تحریف نتواند کرد وخواندن قرآن از ظهر القلب خاصهٔ امت مرحومه‌است‌چه کتب‌متقدمه‌را از اوراق میخوانده اند وقولی آنستکه «هو»

---

(۱) آیه کریمه : « وماکنت تتلوا من قبله من کتاب ولاتخطه بیمینك اذاً لارتاب المبطلون »

(۲) ابن ابی‌شیبه ازروات حدیث شیعه میباشد که در قرن دوم هجری میزیسته است

(۱) راجع است بحضرت پیغمبر یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و کارهای او وعلم بآنکه او امی است آیتهای روشن است مر آنان را که دانا اند بکتب الهی و واقف برصفات وسمات حضرت رسالت پناهی ومنکر نشوند مر آیتهای مارا که محمد است وقرآن مگر کاملان درظلم که مکابره میکنند باوجود وضوح دلایل اعجاز (۵۰) و گفتند کافران چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد نشانهٔ از پروردگار او یعنی معجزهٔ چون ناقهٔ صالح وعصای موسی ویدبیضا و مایدهٔ عیسی ، بگو جزین نیست که آیتها ومعجزها نزدیك خداست هر گاه که خواهد وبهر که خواهد فرو فرستد اظهار آن بقبضهٔ اقتدار و اختیار من نیست وجزین نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما دریابید (۵۱) آیا بسنده نیست ایشان را حجتی هویدا ومعجزهٔ واضح آنکه ما فرستادیم بر تو قرآن را و پیوسته خوانده میشود بریشان بزبان ایشان وایشان افصح مردمند واسرار بلاغت واطوار فصاحت بریشان مخفی نیست وتو تحدی کردهٔ و کوتاهترین سورهٔ دربرابر قرآن ازیشان طلبیدهٔ وایشان لشکر میکشند ومال وجان درمی بازند وبمعارضهٔ آن نمیپردازند معجز ازین روشنتر کجا باشد ؟ . و گفته اند جمعی بحضرت رسالت آمدند و بعضی ازسخنان یهود نوشته باخود آوردند ومدعا آنکه خواهیم علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود همین گمراهی بس قومی را که ازآنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده واین آیت نازل شد که آیا کفایت نیست ایشانرا قرآن که بریشان میخوانند؟ بدرستیکه دراین کتاب هرآینه بخششی است یانعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند وپندی و نصیحتی است مر گروهی راکه تصدیق کنند (۵۲) بگو بسنده است خدای میان من وشما گواه برسخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات ، میداند آنچه در آسمانها وزمینهاست پس حال من وشما برو مخفی نخواهد بود وآنانکه گرویدند بناحق چون یهودیه و نصرانیه یا ایمان آوردند بمعبودان باطل

(۱) آیه کریمه : « بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم وما یجحد بآیاتنا الا الظالمون »

وکافر شدند بخدای بحق ، آنگروه ، ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را بایمان (۵۳) وشتاب میکنند تراکافران به نزول عذاب چون نضربن حارث وامثال آن واگرنه مدتی بودی نامبردهٔ معین برای عذاب هرقومی ، هرآینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود و بیشك خواهد آمد آن عذاب بدیشان ناگاهان دردنیا بوقت مرگ یادرآخرت وایشان ندانند آمدن آنرا (۵٤) طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب وحال آنکه دوزخ فرو گرفته است واحاطه کرده بنا گرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر ومعاصی محیط است بریشان یافاعل بمعنی مستقبل بود (۱) یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان (۵۵) یاد کن روزی راکه درآید عذاب از زبر سر ایشان واز زیر پایهای ایشان وگوید خدای یا فرشته بفرمان وی مردوزخیان راکه بچشید جزاء آنچه بودید که میکردید ، دنیا دار عمل بود وعقبی دار جزاست ، هر چه آنجا کاشته اید اینجا میدروید

بیت

توتخمی بیفشان که چون بدروی　　زمحصول خودشاد وخرم شوی

آورده اند که جمعی ازمؤمنان درمکه اقامت کرده ازجهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یاصحبت اخوان هجرت نمیکردند بترس وهراس پرستش خدای مینمودند حق سبحانه این آیت فرستاد که : (٥٦) ای بندگان من آنانکه ایمان آورده اید ازاهل شرك بیکسو روید وصحبت مؤمنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمیتوانید کرد ، بدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بموضع امن، پس مرا پرستش نمایند خالصاً. واز اینجا گفته اند :

نظم

سفر کن چوجای تو ناخوش بود　　کزین جای رفتن بدان تنك نیست
وگر تنك گردد ترا جایگاه　　خدای جهان را جهان تنك نیست

(۱) آیه کریمه : « یستعجلونك بالعذاب و ان جهنم لمحیطة بالکافرین » .

واگر ازدوستی اهل وولد پابستهٔ‌بلد شده‌اید روزی مفارقت ضرروی خواهد بود زیراکه : (۵۷) هرنفسی چشندهٔ مرگ است وبمرگ ازهمه جا وهمه کس خواهید برید ، پس بسوی‌ماباز گردیده خواهیدشد وحفص بخطاب میخوانند (۱) یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار الشرك اقامت نباید کرد و روی بکعبهٔ امان یعنی آستانهٔ حضرت پیغمبر آخرالزمان باید آورد (۵۸) و آنانکه گرویدند بخدا و پیغمبر و بکردند عملهای نیکو یعنی ادای‌فرایض‌نمودند ، هراینه‌فرود آوریم ایشان را از بهشت بمنزلهای بلند وغرفهای ارجمند ، میرود اززیرآن‌غرفها جویها ، درحالتیکه جاویدان باشند درآن غرفهایادر بهشت ، نیك مزدیست مرعمل کنندگان خیررابهشت (۵۹) آنانکه‌شکیبائی ورزیدندبرآزارمشرکان وهجرت اوطان‌وبرپرورد گار خود نه‌غیر او توکل میکنند وکار خود بوی میسپارند (۲) . مؤمنان مکه‌این آیتها شنیده عزم هجرت بمدینه نمودندو دغدغهٔ دیگر دست داد که بیلدهٔ که مارا درآن اسباب معشیت مهیا نباشدچگونه توان رفت ؟ آیه آمد که :(۶۰) وبسا ازجنبندگان که بهیچوجه‌بر نمیدارد روزی‌خود را یعنی طاقت وقوت بر داشتن ندار دویاذخیره نمیکند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمی است و موش ومور و گفته‌اند عقعق ذخیره نهد وفراموش کند ودر « **کشاف** » از بعضی نقل میکنند که بلبل‌رادیدم که خوردنی درزیر بالهای خود نهان میکرد القصه جانوران بسیارندازدواب‌ووحوش وطیور وسباع و هوام وحیوانات‌آبی که ذخیره‌ننهند وحامل رزق خود نشوند ، خدای روزی دهد ایشان را و شما را نیزپس ازعدم اسباب معشیت دربلاد غربت‌اندیشه مکنید

مثنوی

هست زفیض کرم ذوالجلال — مشرب ارزاق پرآب زلال
شاه وگدا روزی ازومیخورند — مور و ملخ قسمت ازو می‌برند

واوست شنوا مرقول شما راکه روزی از کجا خوریم ، دانا بآنکه

---

(۱) آیه‌کریمه : « کل‌نفس ذائقة‌الموت ثم الینا یرجعون »

(۲) ح و ف : وکار خود بدومیسازند

شماوا روزی از کجادهد (۶۱) واگر بپرسی اهل‌مکه راکه ، که‌بیافرید آسمانها وزمین‌را ومسخرگردانید آفتاب وماه را ، هرآینه گویند خدای‌چه این مساله درعقول قرار گرفته که واجب است انتهای ممکنات بیکی که‌واجب الوجود باشد وچون ایشان میدانند که خالق ارض وسماءاوست ، پس کجابر گردانیده میشوندازتوحید‌یعنی‌چرا روی ازحق برمی‌تابند وبسلوك سبیل‌باطل‌میشتابند ؟ (۶۲) خدای‌میگستراند وفراخ میگرداند روزی رابرای‌هر کس که میخواهد از بندگان خود وتنگ میسازدمر آنراکه میخواهد (ضمیر عاید است بغیر مذکور چه‌تقسیم(۱) دالست برآن(۲))وگفته‌اند موسع‌له‌ومضیق علیه یکی است‌یعنی برهر بندهٔ که‌خواهد گاهی‌فراخ گرداندو گاهی تنگ سازد بدرستیکه خدای‌بهرچیز ازقبض وبسط داناست ومصلحت بندگان برومخفی‌نیست (۶۳) واگر بپرسی از مشرکان عرب که ، که فرو فرستاد از آسمان آبی ، پس زنده کرد وتازه ساخت بآن آب زمین را ، از پس افسردگی و مردگی‌آن هراینه‌می گویند خدای‌یعنی‌معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست وباوجوداین بعضی مخلوقات اورا بااو درعبادت شریك میسازند ، بگو شکر وسپاس مر خدایرا که ازین ضلالت مرا ومتابعان‌مرا نگاهداشته ، بلکه اکثر کافران در نمی‌یابند و سخن متناقض میگویند ، اقرار دارند بخالقیت اوومخلوق او را شریك او میدانند(۶۴) ونیست این زندگانی دنیا ، مگر مشغولی وبیکاری وبازی یعنی درسرعت انقضا وزوال بربازی کودکان میماند که بیکجا جمع آیندوساعتی بدان مبتهج میگردند واندك زمانی راملول ومانده گشته‌متفرق گردند ؛ چه زیبا گفته‌اند :

بیت

بازیچه‌ایست‌طفل‌فریب این‌متاع دهر — بی‌عقل مردمان که بدان مبتلاشوند

و بدرستیکه آن سرای ، اوست سرای حیوة ابدی یعنی زندگانی

---

(۱) م : نعیم دالست

(۲) آیهٔ کریمه : « الله یبسط‌الرزق لمن‌یشاء من‌عباده ان‌الله‌بکل شییء علیم »

جاویدی درآن خواهد بود، اگر باشند مردمان که بدانند یعنی اختیار نکنند سرای فانی را بسرای جاودانی(٦٥) پس چون نشینند کافران در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند، بخوانند خدایرا، در حالتیکه خالص کنندگان باشند برای خدای دین خودرا یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدایراو در کشف آن شدت پناه بوی برند و بس، پس آنهنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آرد بسلامت بسوی دشت، آنگاه ایشان شرك می آرند یعنی باز گردند بعادت خود(٦٦) تا کافر شوند بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات و تا برخوردار شوند باجتماع برعبادت اصنام و یا برخورند از زندگانی این جهان، پس زود باشد که بدانند عاقبت کارخودرا بوقت عقوبت(٦٧) آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را، حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمنند از قتل و غارت و حال آنکه ربوده میشوند مردمان از گردا گرد بلد ایشان یعنی مردمان رامیکشند واسیر میکنند درحوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیگردد آیا بباطل(که بتانند یاشیاطین) میگروند و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن است درحرم وایمنی از خوف، کافر میشوند؟ ودلیل کفران نعمت ایشان شرکست(٦٨) و کیست ستمکارتر از کسی که بر بندد و بسازد برخدای دروغی و گمان برد که اورا شریك هست یا تکذیب کند قرآنرا یا رسولرا، آنهنگامی که بیاید بوی آیا نیست(یعنی هست) در دوزخ جایگاه اقامت برای ناگرویدگان (٦٩) وآنانکه کوشش نمایند در کار واقامت دین هر اینه راه نماییم ایشانرا براههای خود و بدرستی که خدای با نیکو کارانست یعنی بامجاهدان بنصرت واعانت. ایرادمجاهد کرد بطریق اطلاق یا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و بانفس وهوا بنماییم ایشانرا راه وصول بدولت لقا «**سهل تستری**»(١) قدس سره فرموده که هر که کوشش کند دراقامت سنت بنماییم اورا سبیل جنت. **امام قشیری** گفته آنان که بیارایند ظاهر خودرا بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات **شیخ ابوبکر واسطی** روح الله میفرماید که هر که جهد کند برای ما راه

(١) سهل تستری: ازعرفای معروف متولد درسال ٢٠٠ ومتوفی در ٢٨٣ هجری

دهیم اورا بسوی خود. دربحر آورده که هر که کوشش نماید درطلب ما بنمائیم اورا راه دریافت ما، الامن طلبنی وجدنی (هر که مارا جوید ما را یابد) در ترجمهٔ بعضی از کلمات زبور آمده : **انا المعبود فاطلبنی تجدنی — انا المقصود فاطلبنی تجدنی**

بیت

اگر در جستجوی ما شتابی مراد خود بزودی بازیابی

سورهٔ روم(١)

بسم الله الرحمن الرحیم

الم. «ابوالجواز» (٢) از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حروف مقطعه اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق را بدان ثنا گویند چنانچه «الف» ازین کلمه کنایتست ازالوهیت و «لام» ازلطف و «میم» ازملك و گفته اند «الف» اشارت باسم الله است و «لام» بنام جبرئیل و «میم» باسم محمد صلی الله علیه وسلم یعنی الله بواسطهٔ جبرئیل وحی فرستاده بمحمد (٢) مغلوب شدند رومیان وفارسیان بریشان غلبه کردند(٣) درنزدیکترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم وآن اردن وفلسطین بوده یا کسکر یا میان اذرعات(٤) وبصری وآنچنان بود که خسرو پرویز، شهریار

(١) سورهٔ روم مکی است ودارای بنجاه وهفت آیت میباشد

(٢) دربعضی نسخ ابوالجوزا نوشته شده است. ابوالجوزا شناخته نشد شاید ابوالجوائز حسن بن علی واسطی راوی حدیث و متوفی درسال ٤٦٠ باشد که در تحریر همزه افتاده باشد

(٣) آیات کریمه : «الم☆ غلبت الروم☆ فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون ☆ فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنین»

(٤) م : اوزعات ـ ف : ازرعات

وفرخان را که‌دوامیر وی بودند بالشکری گران فرستاد تابعضی ازولایات روم را بگرفتند ومردم روم منهزم گشتند ودر سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبراین خبر بمکه رسیدکافران شادمان شده ازروی شماتت بااهل ایمان گفتند که شما وترسایان اهل کتابید وما وفارسیان امیانیم پس از غلبهٔ فارس بروم تفال میکنیم که مابر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه این آیت فرستاد وبیان کرد که : و رومیان از پس مغلوب شدن ایشان ، زود باشد که غالب‌شوند(٤)در اندك سال که میان سه و نه باشد. صدیق رضی‌الله عنه بعد از نزول آیت مشرکان راگفت‌چشم‌شماروشن‌مباد، بخدای که اهل روم برمردم فارس غالب خواهند شد در « بضع سنین » ، ابی بن خلف گفت نه‌چنین است ومابا‌تو گرومی بندیم برده شتر جوان و سر سال گرو بستند و صدیق رضی‌الله عنه صورت حال بعرض سید عالم صلی‌الله علیه وسلم رسانید آنحضرت فرمود که‌بضع میان ثلاثه‌وتسعه است ،برو درمال ودرمدت بیفزای. ابوبکر رضی‌الله عنه بازگشت وتا نه سال برصد شتر مراهنه کردند وضمان ازیکدیگر بستدند ودر روز بدر که مسلمانان برقریش غالب گشتند خبرغلبهٔ رومیان‌برفارسیان رسید وگویندا‌ین خبر روز « **حدیبیه** » محقق‌شد وصدیق رضی‌الله عنه صدشتر را از ابی بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی بستد ، چه ابی‌در حرب « **احد** » کشته‌شده بودوحضرت فرمود که صدقه ده . القصه این آیت اخبارست ازامور کاینه درمستقبل وآن از جملهٔ اقسام اعجاز قرآنی است ، مرخدایراست حکم وفرمان ، پیش ازغلبهٔ فارس بروم وپس ازغالب شدن روم برفارس‌یعنی درهمه وقت قضای‌او نافذست وهمه‌کار درقبضهٔ اقتدار اوست . در« **کشف‌الاسرار** » گفته که« قبل » ، « ازل » است و« بعد» ، « ابد » یعنی امر ازلی وابدی او راست که خداوند ازلی و ابدیست ، و آن روز که رومیان برفارسیان غلبه کنند ، شاد خواهند شدمؤمنان(٥)بیاری کردن خدای‌مراهل کتاب رابرقومی که کتاب ندارند چه درین‌صورت‌انقلاب تعال است وظهور صدق اخبار مؤمنان وبردن گرو وازدیاد یقین صحابه‌رضی الله عنهم و گفته‌اند فرح بآنستکه بعضی ازاعدای دین بربعضی غلبه کردند و

جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که شهریار وفرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند ؛ پرویز‌بغمازی ارباب غرض برهردو برادر متغیر گشت وخواست که یکی‌را بردست دیگری هلاك کند و هر دوبر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسائی اختیار نموده سپهدار لشکر روم شدند وپارسیان را مغلوب ساخته بعضی ازبلاد ایشان رابگرفتند؛ یاری میدهد خدای ، هرکرا میخواهد و اوغالبست ، انتقام‌کشداز جمعی ، مهربانست،غلبه دهدجمعی رابرجمعی(٦)وعده‌کردخدای غلبهٔ‌روم یافرح‌مؤمنان را ، وعده کردنی ، خلاف نمیکنند خدای وعدهٔ خود راچه دروغ بروی‌ممتنع است بلکه راست میسازد ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند صحت وعدهٔ او را (٧) میدانند چیزهای آشکارا ، از زندگانی دنیا یعنی مال ومتاع وجاه ودولت‌اورا یا اسباب معایش‌وتجارات ، و در « **وسیط** » میگوید « مراد بنانهادن وزراعت کردن واجرای انهار وقنواتست که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند » و ایشان از امور آخرت که غایت مقصود آنست، ایشان غافلان‌وبیخبرانند(تکریرضمیرجهت تاکیدست(١))(٨)آیاتفکر نمیکنند درنفسهای خویش‌که مرایای ممکناتست یعنی هرچه‌درآفاق هست نمودار آن درانفس میتوان یافت‌یاچرا درکار نفس خود تفکر نمی‌نمایند تاازابداء خود براعاده استدلال کنند ، نیافرید خدای آسمانها وزمین را وآنچه میان آسمان وزمین است ، مگر برای حق یعنی ثواب وعقاب یا بحق‌یعنی بحکمت. ملخص سخن آنکه آفریدن ارض وسمانه برای بازیست بلکه آفریدن بجهت استدلال بر توحید و برای وقتی نامبرده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند (مراد روز قیامت است) و بدرستیکه بسیاری ازمردمان یعنی کفره بدیدار پروردگارایشان یعنی بروزرستخیز که وقت لقاست ناگرویدگان ومنکرانند (٩) آیا سیر نمیکنند در زمین یعنی بمصارع ثمود وعاد بوقت تجارت تابه بینند که چگونه بود عاقبت آنانکه بودند پیش از ایشان از امم گذشته ،

---

(١) آیهٔ کریمه : « یعلمون ظاهراًمن الحیوة‌الدنیا وهم عن‌الاخرة هم غافلون »

بودند آن گروه سختر از اهل مکه ، ازروی توانائی چون‌عادیان وامثال ایشان وبگردانیدند زمین راجهت زراعت حبوب و غرس اشجار واستخراج معادن واستنباط آب وعمارت کردند مر آنرا بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان‌که اهل وادی غیرذی زرعند یاآنکه عمریافتند دردنیا بیشتراز اعمار قریش‌وآمدندبدیشان‌پیغمبران ایشان بآیتهای روشن‌یامعجزهای هویداوایشان بدان نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار روزگار ایشان بر آورد ، پس نیست خدای که ظلم کند برایشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاك کند ولیکن بودندکه بموجبات عقوبات برنفسهای خود ستم میکردند (۱۰) پس هست سرانجام آنانکه بد کردند یعنی کافر شدند نتیجه بدتر که‌عقوبت وعذابست‌و گفته‌اند« سوی» (۱) اسم‌دوزخست‌چنانچه«حسنی» اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد بسبب آنکه تکذیب کردند بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآن را باعبرت نگرفتند بدلایل قدرت وبودند که بآن آیتها استهزاء میکردند (۱۱) خدای می‌آفریند خلق را ازنطفه ، پس دیگر باره زنده میگرداند وبرمی انگیزد بعداز مرك ، پس بسوی جزا وحکم او باز گردانیده میشوند.وحفص بتا (۲)میخواند برطریق خطاب (۱۲) ودر روزی که‌قایم شودقیامت خاموش‌شوند مشرکان ،خاموشی که (۳) منقطع‌باشد از حجت (۱۳) و نباشد مرایشان را ازانبازان ایشان یعنی خدایانی که شرکاء نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام ، در خواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آلهة ماشفیع ماخواهند بود در آن روز ازشفاعت محروم و نا امید مانند و باشند کافران بدان انبازان ناگرویدگان یعنی چون ازمطلوب نا امید گردندازیشان‌بیزار شوند(۱٤)و روزی کهٔ قایم گردد ساعت رستخیز ، آنهنگام پراکنده گردند مردمان واز هم جدا شوند ؛ گروهی روی باعلی علیین آرند وجمعی باسفل السافلین

(۱) آیه کریمه : « ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بآیات‌الله وکانوا بها یستهزؤن »

(۲) آیه کریمه : « الله یبدؤالخلق ثم یعیده ثم‌الیه ترجعون »

(۳) م : خاموشی کسی که

(۱) افتند : یکی‌بردرجهٔ وصلت ، یکی‌دردرکهٔ فرقت ، آن بر سریر تخت ؛ این در زندان حصیر محنت ، آنرا انواع ثواب واین را اصناف عذاب ، جمعی ازدولت تلاق نازان وبرخی درآتش فراق گدازان

بیت

یکی خندان بصدعشرت، یکی نالان بصد عسرت

یکی درراحت وصلت، یکی درشدت هجران

(۱۵) اما آنانکه گرویده باشند و عملهای پسندیده کرده ، پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صحایف و جنات ایشان ظاهر باشد یامکرم ومنعم باشند یاایشان را بحلی وحلل‌بیارایند. در«**احقاف** ؛ » گفته که متوج‌سازند (۲)ودر « **عین‌المعانی**»آورده که آواز خوش‌شنوانند ایشانراوهیچ‌لذت‌برابرآن سماع نباشد. درخبراست که ابکار بهشت تغنی کنند باصوتی که خلایق بهشت مثل آن نشنیده باشند واین افضل نعیم بهشت‌بود. از «ابودردا» (۳) رضی‌الله‌عنه پرسیدند که‌مغنیان‌بچه‌چیز تغنی کنند فرمود که باتسبیح . « **یحیی‌بن معاذ** » را قدس سره پرسیدند که از آوازها کدام دوستر داری ؟فرمود که مزامیرانس فی مقادیر (٤) قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید . « **صاحب کشف‌الاسرار** » (۵) فرموده‌که فردا دوستان خدا در روضات جنات بهشت میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند « فی‌مقعدصدق عند ملیك مقتدر » وفرمان آید بداود که بدان‌نغمهٔ دلپذیر و صوت شورانگیز که ترا داده‌ام زبور بخوان ، ای موسی توریت تلاوت کن ، ای عیسی بقرأت انجیل مشغول شو ، ای درخت طوبی‌توآوازدلارای بتسبیح

(۱) ف : گروهی‌را باعلی‌علیین آرندوجمعی براسفل‌السافلین‌افتند

(۲) ف: متوج سازند شان (۳) ح : ابوالدردا

(٤) ح فی‌مقاصیر (۵) کشف‌الاسرار : این کتاب تالیف سعد بن الدین مسعود بن عمر تفتازانی (متوفی در سال ٤٨١ هجری قمری) است -

ما بگشای ، ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن . امام ثعلبی از « اوزاعی » نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون آغاز تغنی کند همهٔ فرشتگان از اورادو اذکارخود بازمانند . حاصل سخن آنکه شریفترین لذتی بعداز مشاهدهٔ انوار تجلی دربهشت سماع خواهد بود وازینجا آن عزیز در « **شرح مثنوی** » که سماع منادیست که درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیادا ازعشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد :

مثنوی

مؤمنان گویند آواز بهشت — نغز گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده‌ایم — در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم
گرچه برما ریخت آب‌و گل شکی — یادمان آید از آنها اندکی
پس نی‌وچنك و رباب و سازها — چیز کی ماند بدان آواز ها
عاشقان کین نغمه‌ها را بشنوند — جزو بگذارند وسوی کل دوند

(١٦) واما آنها که نگرویده باشند وتکذیب کرده مرآیتهای ما را یعنی قرآن یادلایل قدرت را ولقای آن سرای یعنی حشر و نشر را ، پس آن گروه درعذاب حاضر شدگانند (١٧) **فسبحان الله**(١) مصدراست بمعنی امر یعنی تسبیح گویید خدایرا وبپاکی یاد کنید یا نماز گذارید هنگامی که بشبانگاه درآیید (مراد نماز خفتن است) وهنگامی که بامداد درآید (مراد نماز صبح است) (١٨) ومراوراست ستایش درآسمانها و زمین یعنی هر که درآسمان وزمین است حمد او میگوید ودیگر نماز گذارید در طرف آخر روزیعنی نمازعصروهنگامی که درآیید بوقت ظهر یعنی نمازپیشین. «**صاحب لباب** » فرموده که تسبیح موضح(٢) صوتست پس اتصال اوبصلوة جهریه خالی از نسبتی نیست وچون حمد دلالت برفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب مینماید (١٩) بیرون میآرد خدای زنده را ازمرده چون نخله ازنواة وسنبله ازحبه ومرغ از بیضه وانسان از نطفه یا مصلح ازمفسد

---

(١) آیه کریمه : « فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون »
(٢) ح : رفع صوتست

ومؤمن ازکافر وعالم ازجاهل و بیرون میآرد مرده‌را از زنده بعکس آنها که مذکور شد وزنده‌میگرداند زمین را بگیاه پس از مردگی وافسردگی آن ومانند این‌اخراج بیرون آورده خواهید شداز قبور (٢٠) واز نشانهای قدرت خدای ، آنستکه بیافرید اصل شما یعنی آدم‌را ازخاك ، پس اکنون شما مردمانید پراکنده میشوید در زمین برای تصرف اسباب معیشت (٢١) وازعلامات توانائی او ، آنستکه بیافرید برای‌شما هم ازشما یعنی از جنس شما ، زنان تامیل کنید بحسب‌جنسیت بدیشان وآرام‌گیرید باایشان چه‌جنسیت سبب ملایمتست ومخالفت واسطهٔ منافرت .

نظم

بجنس خود کند هرجنس آهنك — ندارد هیچکس ازجنس خود ننك
بجنس خویش دارد میل‌هرجنس — فرشته بـا فرشته ، انس با انس

وساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما دوستی و مهربانی در «**موضح**» آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یامودت برخردسالان و رحمت برپیرزالان ، بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل ومشابه مردان دربشریت هراینه دلالتهاست ، مرگروهی‌را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند (٢٢) واز دلالتهای قدرت‌او ، آفریدن آسمانها وزمینهاست ومخالفت زبانهای شما درسخن گفتن چه‌بآواز های پست وبلند بفصاحت ولکنت یااختلاف لغتهای شما از عربی وترکی و فارسی وهندی وامثال‌آن .

در «**لباب**» آورده که دراصول‌تمام زبانهای مختلفه هفتاد ودواست نوزده دراولاد سامست وهفده درفرزندان حام وسی‌وشش در بنی یافث و .بگراختلاف‌رنگهای شما درسفیدی وسرخی وسیاهی‌وزردی یادرتخطیطات اعضاوهیات واشکال آنکه مطلقا هیچ آدمی درهمه‌چیز مشابه آدمی دیگر نیست حتی توأمین که باوجود توافق مواد واسباب ایشان البته دربعضی از چیزها مخالف خواهند بود ، بدرستیکه درمخالفت السنه والوان باآنکه از یك‌پدر ومادر زاده‌اند ، نشانهای قدرت وحکمت است مرهمهٔ عالمیانرا یعنی

برهیچ عاقلی ازملك وانس و جن پوشیده نیست که در این اختلاف حکمتی کلی مندرج است چه اگر بدین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و «حفص» (۱) بکسر « لام » میخواند یعنی این دلالات مردانایان‌راست که درآن‌نظر کنند وبغور آن‌رسند (۲۳) واز علامات قدرت کاملهٔ اوست خواب کردن‌شما ، بشب و روز جهت استراحت قوی نفسانی‌وقوت قوای طبیعی وجستن شما روزی‌را ازبخشش او یعنی طلب معاش وبروز وشب و گفته‌اند «منام» مخصوص بشب است و «ابتغاء» بروز ودرآیت تقدیم و تاخیری هست بحسب معنی ، بدرستیکه در درخواب شب ومعیشت روز دلالتها وعبرتهاست برای گروهی که بشنوند با گوش هوش (۲٤) واز نشانهای حکت او ، آنستکه مینماید بشما برق را برای ترسانیدن (۲) مسافر ازصعقه درطمع افکندن مقیم برای باران و فرو میفرستد ازجهت آسمان یا از ابر آبی‌را ، پس زنده میگرداند بدان آب زمین را تا ازو گیاه تر وتازه میروید (۳) پس‌ازافسردگی و پژمردگی‌آن، بدرستیکه دربرق وباران هراینه علامتهاست برقدرت الهی ، مرگروهی را که تعقل کنند درتکون حادثات (٤) تا بریشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع الهی درهرحادثهٔ (۲۵) وازنشانهای توانائی او ، آنستکه می ایستد آسمان بیستون وزمین برروی آب بفرمان اویعنی بنگاهداشت او مر ایشانرا ؛ پس چون بخواند شمارا اسرافیل بنفخهٔ اخیره ، خواندنی بدین‌نوع که « یا ایها الموتی اخرجو» (ای مردگان بیرون آیید) از زمین ، آنگاه شما ؛ بیرون آیید ازقبرهای خود و خروج قبر نیز یکی از آیات قدرت اوست (۲٦) و مرو راست هر که درآسمانها وزمینهاست ، همه مخلوق ومملوك و مربوب

(۱) آیات کریمه : « ومن آیاته خلق السموات والارض و اختلاف السنتکم والوانکم ان فی ذلك لایات للعالمین*ومن آیاته منامکم باللیل و النهار وابتغاؤکم من فضله ان فی ذلك لایات لقوم یسمعون »

(۲) ح : برای ترسیدن

(۳) ف : میرویاند (٤) ف : حادثات حق

ویند . همه مرورا فرمانبردارانند در موت وحیوة وبعث و نشور و درین احوال ازحکم اوتمرد نمیتوانند ورزید (۲۷) واوست‌آنکه اول بار بیافرید خلق‌را ، آنکه بمیراند ، پس باز زنده‌گرداند اورا وبازآوردن آسانست بر خدای‌همچنانچه آفریدن نخست یااعاده باعتقاد شما آسانتر است از ابداء ، پس‌چون ابداء را اقرارداریداعاده‌را چرا منکرید ؛ وابدا واعاده نزدقدرت اویکسانست .

رباعی

چون قدرت او منزه ازنقصانست آوردن خلق وبردنش یکسانست
نسبت بمن‌وتو هر چه دشوار بود در قدرت بر کمال او آسانست

ومروراست صفت برتر ووصف بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله ووحدت ذات وعظمت صفات درآسمانها و زمینها و اوست غالبی که عاجز نشود ازابداء ممکن واعادهٔ آن ، دانا بصواب که افعال او برمقتضای حکمت باشد (۲۸) بیان میکند خدای ، برای شما مثلی فراگرفته ازاحوال نفسهای شما ؛ آیا هست شمارا ای آزادان ازممالیك شما که ملك‌یمین‌اند ، هیچ انبازان درآنچه داده‌ایم شمارا ازاموال واسباب ؟ پس شما وایشان درآنچیز یکسان باشید یعنی چنانچه‌شما تصرف میکنید درمال و ملك‌خود ایشان نیز توانند ؟ ترسند از یشان که در تصرف مستقل شوند مثل ترسیدن شما آزادان از نفسهای سما یعنی از شریکان آزاد . ملخص سخن آنستکه آیا ای خواجگان شما بندگان را در مال وملك خود شریك میسازید تا در تصرف درآن وتسلط برآن مساوی باشید ؟ واز استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید .

در « عین‌المعانی» وبعضی‌دیگر ازتفاسیر هست که چون حضرت رسالت صلی‌الله علیه‌وسلم این‌آیت برصنادید قریش خواند گفتند کلا وحاشا والله لایکون‌ذلك ابدا حاشاکه هرگز این تواند بود آنحضرت‌صلوات‌اللهو سلامه‌علیه فرمود که‌شما بندگان‌را درمال خود شرکت نمیدهید ، پس‌چگونه آفریدگان‌را درملك اوشریك میسازید ؟

نظم

خلق چون بندگانش سر درپیش   مانده در بند حکم خالق خویش
جمله هم بنده اند وهم بندی   نرسد بنده را خداوندی

مانند این تفصیل ، تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت را برای گروهی که عقل خودرا درتدبر امثال بکاربرند اما جاهلان وستمکاران ازحقیقت این سخنان بیخبرند (۲۹) بلکه پیروی میکنند آنانکه ستم کردند برخود بشرك آرزوهای نفس خودرا ، بیدانشی ، پس کیست که راه نماید آنرا که فروگذاشت خدای وبسبب خذلان گمراه شد ونیست مشرکان گمراه را یاران وهواداران که از عذاب دوزخشان خلاصی دهند (۳۰) پس راست دار ، ای‌محمد روی خودرا برای عبادت خدای یاخالص گردان عمل خویش را ، درحالتیکه مایل باشی ازهمهٔ دینها بدین اسلام وامت خودرا بگوی که بدین وجه اقامت کنندوپیروی کنند همه دین خدای‌را ، آن‌فطرتی که بحکمت بیافرید مردمان‌را برآن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن درروز ازلست همهٔ آدمیان‌را حاصل شده یعنی میفرماید که ملازم آن عهد باشید که برآن مفطور (۱) شده‌اید ، (لاتبدیل) (۲) نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید (۳) مرخلق خدایرا یعنی دین راکه خدای خلق را بدان‌آفرید ومیثاق ازیشان فراگرفت ،آنست کیش‌راست وراه مستقیم‌ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند استقامت دین‌را بسبب اعوجاج طبع وعدم تدبر(۳۱) (منیبین)(٤) حالست ازضمیر«اقم» یعنی ای محمد روی بدین‌آر باامت‌خود

---

(۱) ح و ف : منظور

(۲) آیه‌کریمه : « فاقم وجهك للدین حنیفا فطرت‌الله التی فطرا الناس علیها لاتبدیل‌لخلق‌الله ذلك‌الدین‌القیم ولکن‌اکثرالناس لایعلمون»

(۳) م : تبدیل میدهید مرخلق خدایرا یعنی دنیارا ف : تبدیل‌نمیدهد

(٤) آیه‌شریفه : « منیبین الیه واتقوه و اقیمواالصلوة ولاتکونوا من‌المشرکین »

درحالتیکه بازگردانید گانید، بسوی حق ازغیر او .«شیخ ابوسعید خراز» (۱) قدس‌سره فرموده که انابت رجوع است ازحق بحق ومنیب آنرا گویند که جز حق سبحانه اورا مرجعی نباشد .

بیت

تومرجعی همه‌را، من‌رجوع باکه کنم ؟
گرم تو در نپذیری کجا روم چه‌کنم؟

وبترسید ازو وبپای دارید نمازرا ومباشید از شرك آرندگان بترك نماز‌متعمداً .(خطاب بالامتست) . در«تیسیر »از«شیخ‌محمد‌اسلم‌طوسی» (۲)رحمته‌الله‌علیه‌نقل میکند که‌حدیثی بمن‌رسیده که **هرچه ازمن‌روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای ، اگر موافق بود قبول کنید** از من این حدیث‌را که : « **من‌ترك‌الصلوة متعمداً فقدکفر** » خواستم که بآیتی ازقرآن موافقت‌پیدا کنم ، سی‌سال تامل کردم تااین آیت یافتم که: « **واقیمواالصلوةولا تکونوا من‌المشرکین**» (۳۲) مباشید ازآنانکه جدا کردند و پراکنده ساختند دین خودرا و گشتند گروه‌گروه (مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستید ویکی ملك یاستاره یا یهود ونصاری که هریك چندین فرقه شدند یاخوارج (۳) وابوامامه (٤) را

---

(۱) شیخ ابوسعید خراز نامش احمد ونام پدرش علی‌است و اصلش ازبغداد است وازاینجهت اورا خراز گفته‌اندموزه‌دوزی میکرده است عارف قرن سوم میباشد وی یکی از بزرگان‌صوفیه است . وفاتش درسال ۲۷۷ اتفاق افتاده است

(۲) شیخ محمد اسلم طوسی ازعرفای اواخر قرن دوم و اوایل سدهٔ سوم هجری واز اصحاب حضرت‌رضا است وی درهنگام عزیمت‌علی‌بن‌موسی الرضا بطوس هم کجاوهٔ‌آن‌امام بوده‌است

(۳) خوارج : هرکه خروج کند برامام بحق که مسلمانان برامامت‌او اتفاق کرده‌اند ، اورا خارجی خوانند ، خواه خروج برائمه راشدین یابعداز آنها برتابعین باشد .

رضی‌الله عنه چیزی مرفوع است یا اهل بدعت) ، هر گروهی بآنچه نزدیك ایشانست از دین شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشانست .

شعر

هر کسی را درخور مقدارخویش هست نوعی‌خوشدلی درکارخویش
میکنند اثبات خویش و نفی غیر چه امام صومعه ، چه پیر دیر

(۳۳) وچون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را سختی یا بیماری یا

اول دستهٔ که خروج کرد برحضرت علی‌بن ابیطالب ، دستهٔ بود که‌در جنك «صفین» بمساله حکمیت اعتراض نمود ، سردسته اعتراض کنندگان «عبدالله بن کوا» و «عتاب بن اعور» و «عبدالله بن وهب راسبی» و «عروة‌بن جریر» و «یزیدبن‌عاصم محاربی» و «حرقوص‌بن زهیربجلی»معروف به «ذی‌الثدیه» هستند . خوارج میگفتند حضرت‌امیرالمؤمنین در امر تحکیم خطا کرده زیرا حکم ، ازان خداوند است (لاحکم‌الا الله)

خوارج،درآغازکار،درحقیقت،یك‌حزب،سیاسی بودند که گفتگوی آنها ازحدود خلافت ومتعلقات آن‌تجاوز نمیکرد . آنان معتقد بودند که خلافت ابوبکر وعمر صحیح است وخلافت عثمان‌را درسالهای اول وخلافت علی(ع) راپیش‌از تسلیم‌بداوری قبول داشتند . بعضی ازمؤلفین خوارج‌را بجمهوری خواهان اسلام وشیعیان‌را بسلطنت طلبان تعبیر کرده‌اند . نظریات خوارج دربارهٔ خلافت درآغازکار آن بود که خلافت حق هرعرب آزادی است و وقتیکه کسی بخلافت بر گزیده شد نمیتواند ازان چشم‌بپوشد ولی‌اگر خلیفه ستم کندعزل‌اوجایز است ودرهنگام‌لزوم کشتنش روا میباشد . پس‌ازتشکیل فرقه خوارج این گروه رفته رفته نیرو واقتداری گرفتند وبسیاری ازمسلمانان غیر عرب نیز داخل این‌فرقه شدند و کم کم بجای‌دوشرط عرب وآزاد بودن اسلام‌وعدالت را شرط خلافت قرار دادند بنابراین بنده وآزاد ، عرب وغیر عرب بعقیدهٔ ایشان میتوانست خلیفه مسلمانان شود . افکار دینی خوارج در شدت وسختی کمی از افکار سیاسی آنها نبود . بعقیدهٔ آنها مقصود ازجملهٔ: «لا حکم الاالله» اینستکه حکومت مخصوص خداست و احتیاجی بوجود امام نیست . بعضی از مؤلفین خوارج را ببیست فرقه تقسیم کرده اند و

فقر و گفته اند عام است مرهمهٔ آدمیان را که چون بشدتی درمانند بخوانند بزاری پروردگار خویش‌را بازگشتگان‌بسوی‌حق، پس چون بچشانند وبدهد ایشان‌را خدای، ازنزدیك خود آسانی یاصحت یاتوانگری وازآن شدت باز رهند ، آنگاه گروهی ازیشان بپروردگار خود شرك آورند یعنی در مقابلهٔ نجات ازبلا چنین‌عملی کنند (۳٤) تاکافر شوند بآنچه عطا کردیم ایشانرا از نعمت عافیت ، «فتمتعوا» (امر تهدید است) (۱) یعنی ای کافران بر خورید

---

(۱) آیه کریمه : « لیکفروا بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعملون»

☆معروفترین دسته‌های این فرقه عبارتنداز :

۱- ازارقه : پیروان «نافع‌بن ازرق» هستند . نافع تقیه را در گفتار و کردار جایز ندانسته وباین آیه استدلال میکنند :

« اذافریق‌منهم‌یخشون‌الناس کخشیةالله او اشد خشیة». ازارقه‌مرتکب گناه کبیره راکافر میدانند .

۲- نجدیه : پیروان «نجدة بن عامر حنفی» میباشند وازجملهٔ معتقدات نجده که بدان‌ممتاز است اینکه خطاکاردرصورتیکه اجتهاد کرده‌باشد معذور است . ودین دوچیز است‌معرفت خدا وپیغمبر وتحریم خون ومال مسلمانان واقرار اجمالی بچیزهائی که از جانب خدا آمده . نجده حد شرابخواری را برداشت ودروغ‌را بدتر از زنا میدانست وبرخلاف نافع بن ازرق تقیه را روا میدانست وبآیات ذیل بر گفتار خود استدلال میکرد :

« الاان تتقوا منهم تقاة» وآیه: « وقال رجل مؤمن من‌آل فرعون یکتم ایمانه » . نجدیه وجودامام را لازم نمیدانند مگر آنکه مردم نتوانند بانصاف وعدل بایکدیگر رفتار نمایند .

۳- بیهسیه : این دسته پیروان «ابی‌بیهس بن جابر» میباشند . اینان هیچکس‌را مسلمان نمیدانستند مگر آنکه بمعرفت خدا ورسول اقرار کند و آنچه‌را پیغمبر آورده اقرارنماید . ایمان‌را معرفت قلب میدانستند ومیگفتند گفتار و کردار جزء آن نیست .

٤- اباضیه : اباضیه پیروان «عبدالله بن‌اباض» هستند . اینان با مخالفان

دوسه روزه ازنعمتهای دنیوی ، پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت اخروی باشد (۳۵) آیا فرستاده‌ایم ما بر کافران کتابی روشن (۱) وحجتی یا رسولی ذوسلطان یافرشتهٔ که باو برهانی باشد، پس آن رسول یا ملك ، سخن گوید یاآن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بآنچیزی که هستند که بآن شرك می‌آرند یعنی دلیل بود براشراك ایشان(۳۶) و چون

(۱) م و ف : کتابی وحجتی

خود چندان سخت نمیگرفتند . ازدواج با مخالفان را روا میشمردند و بمذهب ایشان خارجی وغیرخارجی ازیکدیگر ارث میبرند ، جنك باخوارج واسیر گرفتن ازآنها را بطور ناگهانی روا نمیدانستند ولی معتقد بودند که مخالفان را باید دعوت کرد وحجت‌را برآنها تمام کرد وسپس اعلان جنك داد واگر کار بجنك کشید باید جنك کرد وازاموال مخالفان جزاسلحه واسب چیز دیگر حلال نیست . سرزمین مخالفین‌را دیار توحید میگفتند مگر لشکرگاه حاکم آنهارا که سرزمین طغیان میدانستند . مرتکب گناه کبیره‌را موحد می دانستند ولی اورا مؤمن نمیشمردند ومعتقد بودند کافر نعمت است ولیکن کافر دین نیست .

۵- صفریه : پیروان «زیاد بن‌اصفر» را صفریه نام نهاده‌اند زیادبن‌اصفر کسانی‌را که‌ازجنك بامخالفان خودداری‌میکردند درصورتیکه باوی درعقیده موافق بودند تکفیر نمیکرد . تقیه‌را درگفتار روا میشمرد اما در کردارجایز نمیدانست . میان گناهانی که مستلزم حداست و گناهانی که مرتکب حدنیست تفاوت میگذاشت .

نویسندهٔ‌این‌سطور خلاصهٔ ازنظریات خوارج را درفهرست الفبائی در آخر ترجمه ملل و ملل شهرستانی بتصحیح و مقدمه وترجمه این جانب بچاپ رسیده جمع آوری نموده وبچاپ رسانیده‌ام و اطلاعات بیشتر دراینمورد حواله بآنجا میشود (رجوع شود بترجمهٔ ملل ونحل شهرستانی - چاپ تهران سال ۱۳۲۱)

(٤) ابوامامه صدی‌بن عجلان باهلی متوفی درسال ۸۱ هجری ازصحابهٔ حضرت رسول است

بچشانیم مشرکان مکه‌را نعمتی از صحت وسعت و مانند آن ، شادمان شوند بدان واگر برسد بدیشان زحمتی ازمرض وقحط وامثال آن بآنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی چون بلارسد بشآمت کردارهای بد که کرده‌اند آنگاه ایشان ناامید شوندوجزع میکنند یعنی نه‌شکر میگذارند‌در نعمت ونه‌صبر میدارند برمحنت(۳۷) آیا ندانسته‌اند آنکه خدای گشاده می گرداند روزی‌را برای هرکه میخواهد وتنك میسازد بر هر که میخواهد ، بدرستیکه‌درین بسط وقبض ، هرآینه دلالت‌عبرتست برای گروهی که تصدیق کنند حکم‌الهی را درقبض وبسط وشکر گویند در سراء ، وصبر نمایند در ضرا که بنای کار مؤمن واساس‌ایمان برین‌دووصف(۱)است (۳۸) پس بده‌ای محمد(ص) خداوند قرابت را ازبنی‌هاشم ، حق اواز غنیمت وامی و گفته‌اند صورت خطاب باحضرت رسالتست وهمهٔ اهل ایمان درین داخلند ؛ میفرماید که بدهید حق‌خویشان را یعنی صله‌رحم کنید باحسان وانعام وتوقیر واکرام **امام اعظم** رحمةالله بروجوب‌نفقهٔ‌ذوی الارحام بدین‌آیت‌استدلال میکنند. و بدهید حق محتاج وبیچاره را و راهگذریان را از آنچه مقرر شده یعنی وظایف‌زکوة ؛ این اتیان حقوق‌بهتراست ازامساك برای کسانیکه میخواهند لقای خدارا یارضای او میجویند یامراد ایشان وجه تقربست بحق سبحانه و تعالی بیجهت دیگر ازاعواض واعراض ، و آن گروه منفقان ، ایشانند رستگاران وپیروزی‌یافتگان(۲) (۳۹) وآنچه میدهید ازهدیه و عطیه بتوقع مکافات ، تابیفزاید مال‌شما ، ازمالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده ازثمن آن توقع میکنید تامال شما افزون گردد ، پس زیاد نمیشود آن‌مال ، نزدیك خدای وبرکت ازآن برمی‌خیزد یاآنچه میدهید از زیاده حرام درمعاملات یعنی سود زر یازیادتی در مال سود خوارگان پدید آید

(۱) ح : دوصفت

(۲) درمثنوی معنوی گوید :

گفت پیغمبر که دانم بهر پند دو فرشته خوش منادی میکنند
کای خدایا منفقان را سیر دار هردرمشان‌را عوض ده‌صدهزار
ای خدایا ممسکان را در جهان تو مده الازیان اندر زیان

چنان نمیشودو برکت درآن نمی‌ماند وآنچه‌میدهید اززکوة مفروضه یاصدقه که درآن دادن ، میخواهید ثواب خدایرا پس آنگروه که صدقه یا زکوة لوجه‌الله دهند نه‌برای مکافات ، ایشانند خداوندان افزونی که یکی‌را ده یا زیاده یابند (٤٠) خدای بحق آنستکه بیافرید شما را و شما نبودید ، پس روزی داد ومیدهد شمارا مادام که زنده باشید، پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما، پس‌زنده گرداند شمارا وبرانگیزددر قیامت ، آیاهست از انبازان شما ؟ یعنی آیا ازبتانی که بزعم‌شما شریك‌خدایند ؟

هست کسی که بکندازین خلق ورزق و اماته واحیا هیچ چیز تابدان سبب اورا پرستش توان کردوچون‌ازهیچکدام‌این کارنیایدپس‌ایشان‌را شریك گرفتن نشاید ، پاکست خدای تعالی وبرتر است ازآنچه شرك می‌آرندبوی (٤١) آشکار شد تباهی دربیابان ، بخشکسالی ومردن دواب وطواعین ودر دریا بطوفان وجوشش وغرق شدن سفن ، بسبب آنچه کرده است دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان .

اغلب علماء برآنند که مراد ازفساد (١) نا آمدن بارانست چه وقتی که باران نبارد ، در بیابان نبات نروید ودردریا لؤلؤ وجواهر منعقد نشود .

صاحب«**کشاف**» آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند . و گفته‌اند فساد بر آن بود که قابیل ؛ هابیل را کشت وفساد بحرآنکه «جلندی» کشتیهارا غصب کرد و نزد بعضی مراد اثر فساد است یعنی نتیجهٔ آن ظاهر شد دربیابان باهلاك اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح وآل فرعون‌وبرهرتقدیر حضرت ملك قدیر افساد اسباب دنیوی آدمیان (٢) کرد تا بچشاند ایشان را برخی از جزای آنچه کرده‌اند چه‌تمام آن در وقت آخرت خواهدبود ، شاید ایشان‌بچشیدن این‌بعضی ، بازگردند ازشرك بتوحید وازمعصیت ، بطاعت .ونزد محققان مراد ازبر ، نفس است وازبحر

(١) آیه کریمه : « ظهرالفساد فی‌البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض‌الذی عملوا لعلهم یرجعون»

قلب «**شیخ ابوبکر واسطی**»(١)قدس‌سره‌فرموده که‌هر که بحردل او بترك مراقبت فاسد گردد ، فساد ظاهرشود وفساد دربر نفس‌او . «**امام‌قشیری**» رحمةالله آورده که فساد برنفس بارتکاب محظوراتست وفساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم وعادات . در « **حقایق سلمی** » مذکور است که برلسان علمای ظاهر است وبحر زبان اهل تحقیق ، فساد لسان علماء بتاویلات فاسده باشد وفساد لسان عرفا بدعاوی باطله

نظم

ماه نادیده نشانها میدهد　　روشنائی را بدان کج مینهد
از برای مشتری دروصف‌ماه　　صدنشان‌نادیده گویدبهرجاه

(٤٢) بگو مشرکان‌را که بروید درزمین امم خالیه ، پس بنگرید که چگونه بود ، سرانجام آنانکه پیش ازایشان بودند ؟ بودند بیشتر ایشان (یعنی همه که هلاك‌شدند) ، شرك‌آرندگان (٤٣) پس راست دارهمگی‌خود را برای کیش‌راست یاروی‌آر بجهت دین‌درست ، پیش‌ازآنکه بیاید ، روزی که بازگردیدن نیست مراورا ، ازنزدیك خدای یعنی که خدای آنرا باز نگرداند والبته نیاید یاروزی بیاید از خدای که کسی نتواند که بازگرداند آن روز که جدا شوند مردم ازیکدیگر برسر دوراه ، «فریق فی الجنة و فریق‌فی‌السعیر» (٤٤)هر که کافر شود بخدای ، پس بروست جزای کفراو که آتش‌جاویدیست وهر که بکندکاری ستوده ، پس برای‌نفسهای‌خودمیگسترانند یعنی جایگاه راست‌میکنند دربهشت وتفرق بندگان درروز قیامت واقع‌است

(١) ابوبکرواسطی : نامش محمد فرزند موسی وبه «ابن‌فرغانی» معروف بوده وی ازقدمای اصحاب وشاگردان جنید است ازعراق بخراسان سفر کرد وچون به‌نیشابور رسید شاگردان «ابوعثمان حیری» بزیارت وی آمدند وپرسیدند این شاگردان راچون یافتی ؟ گفت صاحب ایشان ، را نیاموخته مگر محبوسیت محض (یعنی در تصوف توحید و یگانگی و حصر اندیشه باید نه‌طاعت ومعصیت)واسطی شاگردی داشته‌بنام «ابوالعباس‌سیار» که‌اونیز ازبزرگان صوفیه وفقهاء (متوفی‌درسال ٣٤٢) است وفات ابوبکر واسطی در سال ٣٢٠ هجری اتفاق افتاده است

(٤٥) تاخدا جزا دهد آنانرا که گرویده‌اند و کرده‌اند کارهای شایسته از بخشش خود (ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند) (١) بدرستیکه خدای دوست ندارد ناگرویدگان‌را تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد (٤٦) واز نشانهای قدرت خدای، آنستکه‌می فرستد بادهارا یعنی‌شمال وصبا وجنوب را، مژده دهندگان بباران تابفریاد شما رسد وتابچشاند شمارا ازنعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت وبرای‌آن تابسبب آن بادها، برود کشتیها در دریاها بفرمان خدای وتا بجویند در تجارت دریاها آن‌روزی که خدای بمحض فضل میدهد و تا شاید که شماشکر گویید بدین نعمتها (٤٧) وهرآینه ما فرستادیم، پیش‌از تو ای‌محمد(ص) فرستادگان ازآدمیان، بسوی گروه ایشان، پس آمدند رسولان ما باقوم خود، بمعجزه‌های روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام بعضی ازقوم ایشان‌بدانها گرویدند وبرخی کافر شدند، پس ماانتقام کشیدیم ازآنانکه کافر شدند وایشان‌را هلاك کردیم‌ویاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وهست‌سزاوار برما یاری دادن مؤمنان‌چه‌ایشان مستحق نصرتند(٤٨) خدای‌بحق آنستکه میفرستدبادهارا، پس برانگیزانند بادها، ابررا وبهوا برآرند، پس خدای بگستراند آنرا یعنی متصل سازد وبهم آردگاهی که میخواهد درجهت آسمان، چنانچه خواهد رونده ویا ایستاده و گرداند آنرا گاهی، پاره‌پاره وهرقطعه درهر طرفی، پس تومی‌بینی باران را که بحکم الهی بیرون می‌آید از میان ابر، هم در وقتی که متراکم و هم‌در وقتی که متصل است‌وهم دروقتی که منقطع ومتفرقست، پس‌چون برساند خدای‌باران را دراراضی وبلاد هرکه خواهد از بندگان خود، آنگاه ایشان شادمان و خوشدل میشوند (٤٩) وبدرستیکه بودند پیش از آنکه فروفرستاده شود بدیشان باران، پیش ازظهور سحاب ناامیدان از آن باران (٥٠) پس در نگر بنشانهٔ رحمت‌خدای یعنی باثر مطر نگر تا بینی که چگونه خدای بآن اثر زنده میگرداند زمین‌را باشجار واثمار وزروع ونباتات، پس از مردگی

---

(١) آیهٔ‌کریمه: «لیجزی‌الذین آمنوا وعملواالصالحات من‌فضله انه لا یحب الکافرین»

وافسردگی آن (و«حفص»(١) بجمع میخوانند یعنی ببین آثار رحمت الهی وبخشایش نا متناهی که زمین مرده را زندگی بخشد)، بدرستی آنکه قادر است براحیاء زمین‌بعد ازموت‌آن، هرآینه زنده گردانندهٔ مردگانست چه احیاء ارض احداث مثل‌آنست که دروبوده از قوهٔ نباتی واحیای موتی‌وایجاد آنستکه‌درمواد ایشان بوده ازقوی وغیرها و خدای برهمه‌چیزی تواناست چه قدرت او نسبت باجمیع ممکنات‌یکسانست.در«حقایق‌سلمی» آورده که اثر رحمت درظاهر بارانست که‌زندگی کل(٢) بدانست ودرباطن ذکر اوست که حیات دل بدوست. ودر«بحر» فرموده که آثار رحمت نشانهٔ جنت است که زمین دل بدان زندگی میبابد. ونزد بعضی محققان خود اثررحمت دل‌باشد که منظر نظر حق است ودر مثنوی معنوی(٣) حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده:

---

(١) آیه کریمه: «فانظر الی آثار رحمت‌الله کیف یحیی الارض بعدموتها ان ذلك لمحیی الموتی وهو علی‌کل شییء قدیر»

(٢) م: کلی

(٣) صاحب این کتاب مولانا جلال‌الدین محمد بلخی فرزند محمدبن حسین خطیبی بکری است که‌از جانب پدر نسبت از ابوبکر صدیق میبرد و ازطرف مادر بسلطان محمد خوارزمشاه نسب میرسانید. تولد این‌عارف‌و شاعر بزرك درسال ٦٠٤ اتفاق افتاد. درسال٦٠٩ بهاءالدین پدر مولوی دراثر رنجشی که ازسلطان محمد خوارزمشاه حاصل نمود از خراسان عازم بغداد ومکه گردید. درنیشابور باپسرخودجلال‌الدین که‌بیش ازپنج سال‌نداشت بخدمت‌شیخ عطاررسید وموردنظرعطارواقع گردید وعطار ببهاءالدین‌محمد گفت: «زود باشدکه این‌پسر آتش درسوختگان عالم‌زند». بهاء الدین محمد که ازبزرگان اهل علم‌وتصوف بود پس‌از نه‌سال اقامت درعراق‌عرب وزیارت بیت‌الله بقونیه پایتخت سلاجقهٔ روم رفت وسلطان‌علاءالدین کیقباد سلجوقی که ازدوستداران اهل علم وتصوف بود مقدم اورا گرامی داشت وجلال‌الدین نیز درخدمت پدر بسرمیبردوازمحضر اواستفاده واستفاضه مینمود بعداز مرك‌پدر درحلقهٔ درس سیدبرهان الدین ترمذی درآمد ومراحل علوم

مثنوی

صوفی در باغ از بهر گشاد   صوفیانه روی بر زانو نهاد(۱)☆
پس فرو رفت او بخود اندر نغول   شد ملول ازصورت خوابش فضول
گر چه خسبی آخر اندر رز نگر   این درختان بین و اثمار خضر
امرحق بشنو که گفتست «انظروا»   سوی این آثار رحمت آر ، رو
گفت آثارش دلست ای بوالهوس   آن برون آثار، آثار است و بس
باغها و میوها اندر دلست   عکس لطف او برین آب و گلست
چون حیات ازحق بگیری ای‌روی   پس غنی گردی زگل دردل روی

ظاهر و باطن را بپیمود ودرعالم تصوف مریدان فراوانی پیدا کرد که‌در خانقاه وی در شهر قونیه اجتماع میکردند . مثنوی معنوی وی که در شش دفتر تدوین شده و بصیقل‌الارواح نیز معروف است چنانچه خود گوید

مثنوی که صیقل ارواح بود   باز گشتنش روز استفتاح بود

٦٦٢ هجری است واین موضوع را دراول دفتر دوم چنین‌می گوید:

مثنوی که صیقل ارواح بود   باز گشتش روز استفتاح بود
مطلع تاریخ این سودا و سود   سال‌هجرت ششصدوشصت ودو بود

دفتر سوم چنین آغاز میشود :

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیار   این سوم دفتر که سنت شد سه‌بار
برگشا گنجینهٔ اسرار را   در سوم دفتر بهل اعذار را
قوتت از قوت حق میزهد   نز عروقی کز حرارت می جهد

دفتر چهارم هم بنام حسام‌الدین آغاز میگردد :

ای ضیاء الحق حسام‌الدین توئی   که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت عالی توای مرتجی   میکشد این‌را خداداند کجا
گردن این مثنوی را بستهٔ   میکشی آنسو که تو دانستهٔ
مثنوی‌را چون تو مبدا بودهٔ   گرفزون گردد تواش‌افزودهٔ
چون‌چنین‌خواهی خدا خواهدچنین   میدهد حق آرزوی متقین
کان لله بودهٔ در ما مضی   تا که کان الله له آمد جزا

همچنین دفتر پنجم نیز بنام حسام‌الدین افتتاح میشود :

(٥١) واگر بفرستیم ما ، بادی که مؤدی باشد بعذاب چون دبور که ریح عذابست وبرمزروعات ایشان وزد ، پس ببینند کشت‌را ، زرد شده بعد از سبزی وبهلاکت نزدیك رسیده چنانچه ازو منفعت نتوان گرفت ، هراینه باشند پس‌از زردی زرع که‌کافر شوند بنعمتهای گذشته و بایستی که التجا بحق کردندی وازرحمت او ناامید نشدندی وای محمد(ص) ازکافران این

شه حسام‌الدین که‌نور انجم‌است   طالب آغاز سفر پنجم است
ای ضیاء الحق حسام الدین راد   اوستادان جهان را اوستاد
گر نبودی خلق محجوب‌و کثیف   ورنبودی حلقها تنك وضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی   غیر این منطق لبی بگشادمی
مدح تو حیفست با زندانیان   گویم اندر مجمع روحانیان

دفتر ششم مثنوی که آخرین دفتر مثنوی است باز بنام حسام الدین آغاز میشود چنانچه میگوید :

ای حیات دل حسام الدین بسی   میل میجوشد بقسم سادسی

مولوی کتاب مثنوی را بخواهش حسام‌الدین چلبی آغاز کرده و بر نام وی بانجام رسانیده است . بر کتاب مثنوی شرحهای متعدی نوشته شده که پارهٔ ازآنها بچاپ رسیده است .

« کنوزالحقایق فی‌رموزالدقایق» تالیف کمال‌الدین خوارزمی(متوفی درسال ٨٤٠) یکی ازشرحهای معروف مثنوی‌است

مثنوی بارها درآسیا واروپا بچاپ رسیده وبهترین چاپ آن آلمان وچاپ انگلستان است . درانگلستان دوبار طبع شده وآخرین چاپ باهتمام خاورشناس معروف مرحوم پروفسور نیکلن در سال ١٩٤١ میلادی انتشار یافته است .

مولوی جز کتاب مثنوی دیوان‌غزلیات بزرگی دارد که درآن شمس تخلص کرده و درهند بقطع بزرك بچاپ رسیده است .

دیگر ازآثار مولوی کتاب فیه مافیه‌است که بنثر فارسی فراهم آمده وازجمله‌آثار جاویدان مولوی است (این کتاب هم بچاپ رسیده)

رباعیات مولوی نیز درسال ١٣٢٠ هجری‌شمسی دراصفهان (چاپ

طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا وقول‌تو قبول نمایند (۵۲) پس بدرستی که تو سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که‌دل ایشان مرده است و نمیتوانی شنوانید کرانرا خواندن ، چون بر گردند ازخواننده گریزندگان ازمتکلم (قید تولیه و ادبار برای تاکید حکم است

کتابفروشی بهار) بچاپ رسیده وباین‌رباعی آغاز میشود :

آن‌دل که‌شداوقابل انوارخدا　　پر باشد جان او زاسرار خدا
زنهار تن مرا چه تنها مشمر　　کو جمله نمك شد بنکسرر خدا

وفات مولوی درقونیه درسال ۶۷۲ اتفاق افتاده است .

☆(۱) بقیه این‌حکایت دردفتر چهارم مثنوی‌معنوی‌چنین ضبط است : (قصهٔ صوفی که در میان گلستان سربرزانو مراقب بود یارانش گفتند سربر آور تفرج کن بر گلستان وریاحین ومرغان وآثار رحمةالله که «فانظروا الی آثار رحمةالله)

باغها و سبزه ها در عین جان　　بربرون عکسش چو درآب روان
آن خیال باغ باشد اندر آب　　که‌کند ازلطف آب آن‌اضطراب
گر نبودی عکس‌آن سروسرور　　پس نخواندی ایزدش دارالغرور
این‌غرور آنست یعنی‌این خیال　　هست از عکس دل و جان رجال
جمله مغروران‌برین عکس‌آمده　　بر گمانی کاین بود جنتکده
میگریزد از اصول باغها　　بر خیالی میکنند آن لاغها
چونکه خواب غفلت آیدشان بسر　　راست بینند وچه سودست ازنظر
پس بگورستان غریو افتاد و آه　　تا قیامت زین غلط وا حسرتاه
ای خنك آنرا که پیش‌ازمرك‌مرد　　یعنی او ازاصل این رز بوی برد

☆(۲) مهمترین آثار این حکیم بشمار می آمد . مولوی مثنوی را درهنگام بسط ووجد میسرودهویکی‌ازشاگردانش یعنی حسام‌الدین‌چلبی آنرا مینوشته است . مثنوی معنوی چنین آغاز میشود :

بشنو ازنی چون حکایت میکند　　وزجدائی‌ها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند　　از نفیرم مرد وزن نالیده‌اند

و استحالهٔ اسماع (۱) یعنی اصم مقبل اگرچه نمیشنود اما بسبب حرکات لب ودهان واشارات سرودست چیزی درمی‌یابد اما کری که پشت برمتکلم دارد

☆سینه‌خواهم‌شرحه‌شرحه ازفراق　　تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کودورماندازاصل‌خویش　　بازجوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم　　جفت بدحالان وخوشحالان‌شدم
هر کسی ازظن خود شد یار من　　وز درون من نجست اسرارمن
سر من از نالهٔ من دور نیست　　لیك‌چشم‌و گوش‌راآن‌نور نیست
تن‌زجان وجان زتن مستور نیست　　لیك کس‌رادیدجان‌دستور نیست
آتشست این‌بانك نای‌ونیست‌ باد　　هر که این‌آتش ندارد نیست‌باد
آتش عشق است کاندر نی فتاد　　جوشش‌عشق است کاندرمی‌فتاد
نی حریف هر که از یاری برید　　پرده‌هایش پرده های ما درید

پس‌از اتمام دفتر اول مثنوی‌مدتی این کتاب بتاخیر افتاد چنانکه در اول دفتر دوم میگوید :

مدتی این مثنوی تاخیر شد　　مهلتی بایست تا خون شیر شد
تانزاید بخت تو فرزند نو　　خون‌نگردد شیرشیرین خوش‌شنو
چون ضیاءالحق حسام‌الدین‌عنان　　باز گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود　　بی بهارش غنچه‌ها نشکفته بود

تاریخ شروع مجلد دوم روزپانزدهم ماه‌رجب‌المرجب سال۶۶۲است

---

(۱)آیات کریمه : «ولئن ارسلنا ریحاً فراوه مصفرا لظلوامن بعده یکفرون ☆ فانت لاتسمع‌الموتی ولاتسمع الصم‌الدعاء اذا ولوا مدبرین»

صاحب مثنوی گوید :

معجز احمد که مه را میشکافت　　در دل بوجهل کافر ره نیافت

شیخ سعدی فرموده است :

برسیه دل چه‌سود خواندن وعظ؟　　نرود میخ آهنین بر سنگ

خواجه حافظ گوید :

گوهر پاك بباید که‌شودقابل فیض　　ورنه‌هرسنك‌و گلی لؤلؤومرجان‌نشود

ازآن‌مقدار دریافت نیز محروم‌است) (٥٣) ونیستی توراهنمایندهٔ کوردلان ازگمراهی‌ایشان یعنی برآنکه توفیق ایمان‌دهی مشرکان‌را ، نمیتوانی‌شنوانید مواعظ ونصایح قرآن مگرآنرا که گرویده است بآیتهای کتاب ما چه ایمان ایشان‌را بدان میدارد که لفظ قرآن فراگیرند ودر معنی آن تدبر نمایند ، پس‌ایشان گردن نهادگانند مراوامر ونواهی را (٥٤) خدای مطلق آنستکه بیافرید شمارا از چیزی سست یعنی نطفه ، پس داد شما را ، از پس سستی طفولیت توانائی یعنی جوانی و برنایی ، پس داد از پس قوت شباب سستی‌وپیری ، می‌آفریند آنچه خواهد ازضعف وقوت وجوانی وپیری ، و او داناست باحوال بندگان ، تواناست برتغییر صفات ایشان (٥٥) و روزی که قایم شود قیامت وآن درساعت آخر باشد از ساعت دنیا ، سوگند خورند کافران مضمون آنکه درنك نکرده‌اند در دنیا یا درقبور جز ساعتی و همهٔ مؤمنان‌دانند که ایشان‌دروغ‌می گویند بدرستیکه‌این برگشتن‌ازراستی‌درآخرت هستند در دنیا بانکار حشر و نشر بر کردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن‌است درین‌سرای ودرآن‌سرای (٥٦) وبعد از سوگند ایشان برعدم لبث دردنیاگویند آمانکه داده‌اند ایشان را دانش و گرویدن یعنی مؤمنان وعلماء از ملائکه و جن و انس گویند چرا دروغ میگوئید ؟ بدرستیکه درنك کردید دردنیا ومکث‌شمامذ کوراست‌ومسطوردرلوح محفوظ یادر قرآن آنجا که گفته . **«ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»** یا درعلم الهی یا درقضای او ویا درآنچه‌برشما نوشته که زمان مکث شماباشد وشما بدان مقدار دردنیا یا درقبور بوده‌اید تاروز برانگیختن، پس اینست روز برانگیختن‌که انکار میکردید ولیکن شما که ازفرط جهل وعدم‌تفکر نمیدانستید که بعث حقست ، پس‌کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارك مافات طلب رجوع کنند بدنیا واجازت نیابند (١)

---

(١) آیات کریمه : « وقال‌الذین اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم‌فی کتاب‌الله الی‌یوم یوم‌البعث فهذایوم‌البعث ولکنکم کنتم لاتعلمون ٭فیومئذ

(٥٧) پس‌آن‌روز سود نکند آنان‌را که ستم کردند بر خود بکفر ، عذر خواهی ایشان، و نه‌ایشان‌خوانده‌شوندبچیزی که ازالهٔ‌عقاب‌ایشان کندیعنی ایشان‌را نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای ازیشان راضی‌نشود (٥٨) وهرآینه بیان کردیم‌برای مردمان ، درین‌قرآن ، ازهرمثلی که ایشان را بکار آید دربیان توحید وحشر و صدق رسل ، واگر بیاری تو ای‌محمد بدیشان (یعنی منکران ومعاندان) معجزهٔ که می‌طلبند ، هرآینه گویندآنانکه نگرویدندازفرط عناد وغایت جهل وفساد ، نیستید شما یعنی پیغمبرومؤمنان مگر تباهکاران ودروغگویان وبافندگان.

(٥٩) همچنین مهر مینهد خدای بردلهای آنانکه نمیدانند ودر طلب دانش نیستند (٦٠) پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان بدرستیکه وعدهٔ خدای بنصرت تو واعلای کلمه و غالب شدن دین‌تو راست‌است وخدای بدان وفا خواهد کرد وترا بر سبکباری ندارند آنانکه بیگمان نمیشوند در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی‌در دعای عذاب بریشان که آن بوقت مقرر بازبسته است چون آن‌وقت در آید حکم‌الهی در رسد (١)

نظم

نگه دارید وقت کار ها را
که‌هرکاری‌بوقتی‌باز بستست

لاینفع‌الذین‌ظلموامعذرتهم ولاهم یستعتبون ٭ ولقد ضربنا فی‌هذاالقرآن من‌کل مثل ولئن جئتهم بآیة لیقولن‌کفروا ان‌انتم الا مبطلون »

آیات شریفه : « کذلك یطبع‌الله علی قلوب الذین لایعلمون ٭ فاصبر ان وعدالله حق ولا یستخفنك الذین لایوقنون »

سورهٔ لقمان (۱)

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الم ☆ حروف مقطعه مبادی سور ومفاتیح کنوزعبرند و در «الم» گفته‌اند «الف» اشارتست به «انا» و«لام» به «لی» و «میم» به «منی» یعنی: «اناالله لی جمیع صفات الکمال ومنی الغفران والاحسان»(۲) این آیات ، آیتهای قرآن‌است ، خداوند حکمت یامتضمن حکمت یامحکم که درو تناقض نیست یاحاکم که بحلال وحرام حکم کند (۳) راهنماینده است و بخششی از خدای،مرنیکو کاران‌را (٤) آنانکه بپای دارند نمازهای فریضه را ومیدهند زکوة واجبه را وایشان بسرای دیگر ، ایشان بیگمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند (٥) آن گروه که بدین صفات موصوفند ، برراه راستند از آفریدگار خود وآن گروه ایشانند رستگاران وفیروزی یافتگان (۲)

آورده‌اند که نصربن حارث‌بتجارت جانب فارس رفته بود وقصهٔ‌رستم واسفندیار خریده درمجامع قریش بنوعی بمسامع ایشان میرسانید که همه شیفته وفریفته میشدند ولاف میزد که اگر محمد (ص) از قصه عاد وثمودو عظمت ملك سلیمان وداود خبر میدهدمن‌ازسعت‌مملکت ووفور ابهت ملوك عجم سخن میگویم حق سبحانه آیت فرستاد که :

(٦) وازمردمان کسی‌هست که میخرد ، سخن ببازی (و گفته‌اند سخن

(۱) سورهٔ‌لقمان مکی است ودارای سی‌وچهار آیه میباشد

(۲) آیات کریمه : « الم ☆ تلك آیات الکتاب الحکیم ☆ هدی و رحمة للمحسنین☆ الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم بالاخرة هم یوقنون * اولئك علی هدی من‌ربهم واولئك هم المفلحون »

فریب دهنده ومشغول کننده) یعنی اختیار میکند افسانهٔ بی اعتبار را ، تـا گمراه سازد مردمان‌را ، ازراه خدای یعنی ازدین او یاباز دارد ازاستماع وقرائت قرآن ، بیدانشی وبرهانی وفرا میگیرد راه خدای را ، افسوس و سخریه ، آن گروه ، مرایشانراست عذابی خوار کننده که اسر وقتل است در در دنیا وعذاب وخواری درعقبی(۱) و گفته‌اند آیت در شان آنهاست که جاریات‌مغنیه خریدندی ومردمان‌را باستماع اصوات والحان ایشان ازشنودن سخن حق بازداشتندی (۷) وچون خوانده شود ، برآنکس که لهو حدیث را خریده وبر گزیده، آیتهای کلام ما ، روی‌بگرداند در حالتی که‌گردنکش و باتکبر بود یعنی التفات بآن نکند ، گوییا که هرگز نشنیده ، گوییا در هردو گوش‌او ، گرانی‌است، پس اعلام کن اوراو بجای‌بشارت،بیم‌ده ، بعذابی دردناك (۸) بدرستی آنانکه گرویدند بخدا ورسول و کردند عملهای صالح یعنی شایسته ، مرایشانراست ، بهشتهای بانعمت و ناز (۲) یانعمتهای بهشت (۹) درحالتیکه جاوید باشند درآن ، وعده کرده است خدای وعده کردنی درست وراست و او خداوند غالبست که هیچکس اورا از وفاء بوعده مانع نشود ، راستکار که هرچه کند برطریق حکمت بود .

بیت

نه در وعدهٔ اوست نقص وخلاف نه در کار او هیچ لاف و گزاف

(۱۰) بیافرید آسمانهارا ، بی‌ستون ، می‌بینید شما آنرا برداشته و بنهاد درزمین یعنی پیدا کرد درآن ، کوههای بلند پایدار ، تاشمارا حرکت ندهد ومضطرب نسازد چه‌زمین برروی آب متحرك بود چون کشتی وبجبال راسیات آرام یافت ، ودر «موضح» ازضحاك نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه‌را میخ زمین کرد تابرجای بایستاد وازآن‌جمله کوه «قاف» است و«ابوقبیس» و «جودی» و«لبنان» (۳) و«سنین» و «بشیر» و«طورسینا» وغیرآن وبرا کنده ساخت درزمین ازهرجنبندهٔ وفروفرستادیم (التفات بتکلم

(۱) ح و م : سبی وقتلست دردنیا وعذاب وخزی درعقبی
(۲) ف : بوستانهای بانعمت و ناز
(۳) م : لنبان

(۱) جهت اختصاص فعلست بفاعل یعنی غیر ما نفرستد. وما فرستیم) از ابر یا آسمان آبی که بارانست ؛ پس برویانیم درزمین بدان آب ، ازهر صنف گیاهی نیکو وبسیار منفعت (۱۱) این که مذکور شد ، ازآسمان و زمین و کوه وحیوان و نبات ، آفرید خدای ، پس بنمایید بمن که درعالم چه چیز بیافریدند (۲) آنانکه بدون ویند (مراد بتانند که کفار ایشان را شریك حق گفتندی ؛ حق سبحانه میفرماید که این‌همه مخلوق منند ، آنچه بتان شما آفریده‌اند کدامست؟) بلکه مشرکان درگمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر ومخلوق را باخالق در پرستش شرکت میدهند

نظم

هر که هست آفریده ، او بنده است　　بنـده در بند آفـریننده است
پس کجا بندهٔ که در بند است ؟　　لایق شرکت خداوند است (۳)

آورده‌اند که قصه لقمان حکیم ووصایای اونزد یهود شهرتی عظیم داشت وعرب درمهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان بریشان مثل زدندی ؛ حق سبحانه ازحال‌وی خبرداد وفرمود که : (۱۲) وبدرستیکه مادادیم لقمان‌بن باعور(٤) راحکمت که قول صایب وفعل کاملست باشناخت توحید ونفی‌شرك . ودر «**احقاف**(؟)» گفته که اقامت ادلهٔ عقلیه در تقریر توحید وایمان برسل ونفی شرك واضافهٔ دلایل سمعیه بـاآن . علماء را در نبوت لقمان اختـلافست ؛ «سدی» (٥) و «عکرمه» (٦) و«شعبی»(۷) بر آنند که پیغمبر بوده ومراد از حکمت درین آیت نبوتست واو خواهر زاده

---

(۱) آیه‌کریمه : « خلق‌السموات بغیرعمد ترونها والقی‌فی‌الارض رواسی ان تمید بکم وبث فیها من کل دابة وانزلنا من‌السماء ماء فانبتنا فیها من‌کل زوج کریم »

(۲) ح : بیافرید　　(۳) درنسخهٔ «ف» دوبیت بالا افتادگی‌دارد

(٤) م : لقمان‌بن باعورا

(٥و٦و۷) از راویان حدیث وتفسیر هستند

ایوب علی نبینا وعلیه‌الصلوة والسلام یاپسر خالهٔ او بوده ودر«**یتسیر**»(۱) گوید پسر باعوربن ناحوربن تارح(۲) است وتارح پدر ابراهیم بوده‌است. **امام ابواللیث** (۳) رحمةالله فرموده که کنیت او ابوالنعم است ودر «**عین المعانی**» (٤) آورده که درسال دهم از سلطنت داود متولد شد و تا عهد یونس عمر یافت وبعضی گویند هزارسال بزیست واکثر علماء بر آنند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود وگویند غلام کسی بود و شبانی میکرده یا خیاطی یانجاری وگویند حبشی بود ودرمیان بنی اسرائیل قضا پرسیدی و بقول **امام سجاوندی**(٥) از بندگان نوبه (٦) بوده مردی اسوداللون وغلیظ الشفتین بود روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانهٔ وی درآمدند وبرو سلام کردند جواب سلام‌داد وایشانرا نمیدید گفتند ای لقمان‌مافرشتگان پروردگار توییم ترا خلیفه زمین میسازیم تاحکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم‌جزم‌است ازآفریدگار من‌بدین کار سمعاًوطاعة قبول‌میکنم وامیدمیدارم که مرا توفیق دهد ویاری کند واگر مرامخیرساخته اند عافیت اختیار میکنم‌ومتعرض فتنه نمیشوم . ملائکه را ازین‌سخن شگفت آمد وحق سبحانه قول اورا پسندید وحکمت برو اضافه کرد بمثابهٔ که ده هزارکلمهٔ حکمت ازو منقولست که هرکلمهٔ(۷) بعالمی ارزد روزی یکی از عظمای بنی‌اسرائیل بروبگذشت وجمعی نزد وی‌نشسته وایستاده بوده‌واستماع کلمه حکمت میکردند . آن‌بزرك فرمود که ای‌لقمان توآن بندهٔ سیاه نیستی

---

(۱) تیسیر فی‌علم‌التفسیر این کتاب تالیف ابوالقاسم عبدالکریم قشیری است (متوفی درسال٤٦٥ هجری)-قشیری یکی‌ازفقهای بزرك ومحدثین و اصولین ولغویین معروف است وهم ازبزرگان ومشایخ صوفیه‌میباشدورساله‌قشیریه ازتالیفات عرفانی اواست

(۲) ف : تارخ　　(۳) امام ابواللیث : نصربن محمد سمرقندی (متوفی درسال ۳۸۳ هجری)　　(٤) عین‌المعانی فی‌تفسیر سبع‌المثانی تالیف محمدبن طیفور سجاوندی متوفی در سدهٔ ششم هجری

(٥) امام سجاوندی : مقصود محمدبن طیفور سجاوندی است

(٦) ف : توبه　　(۷) م : هریك بعالمی

که شبانی رمهٔ فلان میکردی ؟

گفت هستم . پرسید که چه‌چیز ترا بدین پایه‌رسانید ؟ جواب داد که سه‌چیز : سخن راست گفتن وامانت نگاهداشتن وترك مالایعنی کردن . در تفسیر «**امام ثعلبی**»(۱) ازحکمت لقمان می‌آورد که روزی خواجهٔ وی او را باغلامان دیگر بباغ فرستاده تامیوه بیارند ، غلامان میوه‌ها را در راه بخوردند وحوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خورده‌اند ودروغ برمن بسته . خواجه گفت حقیقت این سخن بچه‌چیز معلوم توان کرد ؟ گفت درآنکه مارا آب گرم بخورانی ودر صحرا پارهٔ بدوانی تاقی کنیم ، ازدرون هر که میوه بیرون آید خائن‌اوست و«**پیرمعنوی**» قدس سره در «**مثنوی**» این‌حکایت آورده ودوسه بیت که مشتمل برنکته است ازان اینجا ثبت افتاده :

گشت ساقی خواجه ازآب حمیم　　مرغلامان‌را وخوردند آن‌زبیم(۲)

(۱ تفسیرامام ثعلبی : نام این تفسیر «الکشف و البیان» است

(۲) بودلقمان‌پیش‌خواجه خویشتن　　در میان بندگانش خوار تن
میفرستاد اوغلامان را بباغ　　تا که میوه آیدش بهر فراغ
بود لقمان در غلامان چون طفیل　　پر معانی تیره صورت همچولیل
آن غلامان میوه‌های جمع را　　خوش بخوردند ازنهیب‌وطمع‌را
خواجه راگفتند لقمان خورد آن　　خواجه‌برلقمان‌ترش گشت و گران
چون تفحص کرد لقمان آنسبب　　درعتاب خواجه اش بکشاد لب
گفت لقمان سیدا پیش خدا　　بندهٔ خائن نباشد مرتجا
امتحان را کار فرما ای کیا　　شربت دانش بده بهر نما
امتحان جمله ما را ای کریم　　سیرمان در ده تو ازآب حمیم
بعد ازآن‌مارا بصحرا ای کلان　　تو سواره ما پیاده بر دوان
آنگهان بنگر تو بد کردار را　　صنعهای کاشف اسرار را
گشت ساقی . . . . . .　　. . . . .
بعد ز آن میراندشان در دشتها　　میدویدندی میان کشت ها
قی در افتادند ایشان از عنا　　آب می‌آورد زایشان میوها

بعداز آن میراندشان دردشتها　　می دویدند آن نفر تحت و علا
در قی افتادند ایشان از عنا　　آب می‌آورد ازیشان میوها
چون که‌لقمان را درآمدقی‌زناف　　می برآمد از درونش آب صاف
حکمت لقمان چو این تاند نمود　　تا چه باشد حکمت رب ودود ؟
یوم تبلی و السرائر کلها　　بان منکم کامن لا یشتهی
چون سقوا ماء حمیماً قطعت　　جملة الا سرار مما افضحت
هرچه پنهان باشدش ، پیداشود　　هر که او خائن بود ، رسوا شود

در «**لباب**» (۱) آورده که روزی داود ازلقمان پرسیدکه « کیف اصبحت ؟ » جواب‌داد : «اصبحت‌فی‌یدی‌غیری» (مراد قبضتین فضل‌وعدلست) (۲) ودرین سخن تفکر فرموده نعرهٔ زد وبیهوش شد وبرخی ازحکم‌لقمان وکلمات تامات ایشان درین‌محل از «**جواهرالتفسیر**» (۳) توان یافت . القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را آنکه

چونکه لقمان‌را درآمد قی‌زناف　　می‌درآمد ازدرونش آب‌صاف
حکمت‌لقمان چوتاند این نمود　　پس‌چه‌باشدحکمت رب‌الوجود؟
یوم تبلی السرائر کلها　　بان منکم کامن لا یشتهی
چون سقوا ماء حمیماً قطعت　　جملة الاستار مما افضحت
نار از آن آمد عذاب کافران　　که حجر را نار باشد امتحان
این‌دل چون سنك را تاچند چند؟　　پند گفتیم ونمی پذیرفت پند
ریش بد را داروی بد یافت رك　　مر سرخر را سزد دندان‌سك
پس توهر جفتی که میخواهی بگیر　　محو اوباش وصفات او بذیر
نور خواهی ، مستعد نور شو　　دورخواهی‌خویش بین‌ودورشو

---

(۱) لباب : «لباب‌التفاسیر» تالیف تاج‌القراء حمزة‌بن‌محمود کرمانی (متوفی بس‌از ۵۰۰ هجری)

(۲) ف : اصبحت فی‌یدغیری مراد قبضهٔ فضل وعدل‌است

(۳) «جواهرالتفسیر لتحفةالامیر» تالیف ملاحسین کاشفی مؤلف‌همین تفسیر (رجوع شود بمقدمهٔ‌مجلداول‌این کتاب)

شکر گوی خدایرا بر نعمت حکمت و هر که شکر گوید ، پس جزین نیست که شکر میگوید برای خود چه‌نفع‌شکر که دوام نعمت واستحقاق مزیداست بدو میرسد ، وهر که ناسپاسی کند ، پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از شکر کسی ، سزاوار حمد است واگرچه کسی حمد نگوید یامحمود است که همهٔ کاینات بلسان حال وقال حامد حضرت اویند (۱۳) و یاد کن چون گفت لقمان ، مرپسر خود «انعم» را و گفته‌اند نام او «ماثان» یا «ثاران» یا «اشکم» (۱) یا«مشکور» بوده ولقمان پند میداد اورا ومیگفت ای‌پسرك من (تصغیر شفقت ومرحمتست (۲)) ، شرك میاور بخدای بدرستیکه شرك آوردن‌هرآینه‌ستمی بزر گست‌چه‌تسویه‌میکندمخلوق‌رابخالق(۱٤)ووصیت کردیم آدمی را وفرمودیم بنیکویی‌پدرو مادر او وازموجبات‌نیکویی یکی آنستکه برداشت فرزندرا مادر اوچند وقت‌وسست میشد درحمل او ، سست شدنی بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی وباز کردن او را از شیر در گذشتن دو سال ودرین مدت اورا شیرداده دیگر وصیت کردیم آدمی را بآنکه شکر گوی مرا ومرپدر ومادر خودرا ؛ بسوی حکم منست بازگشت وشرك ایشان‌را جزا خواهد داد (۱٥)واگر کوشش کنند پدر ومادر باتو بی‌آنکه شرك آری بمن وشرك گیری ، آنچیزیرا که نیست ترا باستحقاق شرکت او دانشی ، پس فرمان مبرایشان‌را ومصاحبت کن با ایشان درزندگانی دنیا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع ومقتضای کرم بود وپیروی کن‌راه کسی راکه بازگشته است بتوحید واخلاص که آن محمد(ص) است یاصدیق‌اکبر؛ پس بسوی مجازات منست بازگشت شما ، پس‌آگاهی خواهم داد شمارا به آنچه هستید که میکنیداز‌خیروشر. نزول این‌آیت درشان«سعدوقاص»(۳)

(۱) ف : اسکم

(۲) آیه‌کریمه : « واذقال لقمان لابنه وهو یعظه یابنی لاتشرك بالله ان‌الشرك لظلم عظیم »

(۳) سعد وقاص از صحابه پیغمبر وسر کردهٔ سپاه عرب که در جنك ایران‌وعرب‌پس‌از کشته شدن ابوعبیده جراح سمت فرماندهی قوای عرب را داشت ویزدگرد را شکست داد

است چنانچه در سورهٔ عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسبت نهی‌است ازشرك دروصیتین.

آورده‌اند که مادر سعد ۳۰روز آب‌ونان نخورد تا دهن اورا بچوبی بشکافتند وآب درآن‌ریختند وسعد میگفت اگر اورا هفتاد روح‌باشد و یك یك ازو قبض کنند یعنی بفرض اگر هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نمیگردم پس دیگر باره ازوصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خودرا گفت : (۱٦) ای‌پسرك‌من بدرستیکه آن فعله یعنی کرداری که آدمی‌را باشد از خیر وشر ، اگر باشد درخردی همسنك دانهٔ از سپندان (۱) که اصغر حبوبست ، پس باشد آن درزیر صخرهٔ سبز که صما گویند وآن درزیرهفتم زمین است یاآن عمل درآسمانها باشد باوجود رفعت و وسعت آن یادر بالای سموات یا درزمین درمکان پنهان ، بیارد خدای آنرا وحاضر گرداند وبرآن حساب کند، بدرستیکه‌خدای باریك دانست وعلم او بهرخفی احاطه کند ، داناست بمکان هرچیز (۱۷) ای پسرك من ، بپای دار نماز را تانفس توکمال یابد وبفرمای به‌نیکوئی وبازدار ازمنکر تا دیگران از توکامل شوند ، معروف آنستکه موافق شرع وسنت باشد ومنکر آنکه مخالف عقل و نقل بود و شکیبائی کن برآنچیزی که‌بتورسد ازشداید خصوصاً درامر ونهی ، بدرستی که درآنچه فرموده شد از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی (۱۸) وبیك سومبر ، روی خودرا برای مردمان یعنی بوجه تکبر روی برمردم متاب بلکه اقبال کن بریشان ازروی تواضع ومرو درزمین برای بازی وافسوس وخودکامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان ، بدرستیکه خدای دوست نمیدارد هرخرامندهٔ که چون متکبران رود نازش کنند که براسباب‌تنعم برمردمان تطاول نمایند (۱۹) ومیانه‌باش در رفتن خودیعنی میان سرعت بطوءمیرو که زود رفتن علامت خفت وسبکباری است‌ودیرحرکت کردن نشانهٔ تجبرو بزرگواری بلکه میانه‌روباش و بطریق

(۱) آیه کریمه : « یا بنی انها ان‌تك مثقال حبة من خردل‌فتکن فی صخرة اوفی‌السموات اوفی‌الارض یأت بها الله ان‌الله لطیف خبیر »

تواضع قدم نه وفرود آر و کم کن ازآواز خود یعنی فریاد کننده ودراززبان وسخنگوی مباش ، بدرستیکه زشترین آوازها ، آواز خرانست یعنی درارتفاع صوت فضیلتی نیست چه صوت حمار باوجود رفعت او مکروه طباع وموجب وحشت سماع است .

در «عین المعانی» (۱) آورده کـه مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند ؛ بدین آیت رد کرد بریشان فخر ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آواز نرم را دوست داشتی وجهر صوت را کاره بودی و درانجیل مذکور است که بفرمای بندگان مرا که چون بامن مناجات کنند آوازهای خودرا بخوابانند که من میشنوم و آنچه دردل ایشانست میدانم . ودرجواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار باآنکه آواز بعضی ازحیوانات انکر ازصوت اوست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثلست در کراهیت .

«سفیان ثوری» (۲) رحمة الله فرموده که فریاد هرحیوانی تسبیح اوست الاحمار که صیحهٔ او ازرویت شیطانست ودر حدیث آمده که : «اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا » . ودر «فیه ما فیه» (۳) ازحضرت «مولوی» قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که درغالب آواز او برای طلب کاه وجواست یا بجهت اجرای شهوت یا جنك یادراز گوش دیگر وصدائی که ازغلبهٔ صفات بهیمی وسبعی زاید ، زشترین صداها باشد واز اینجا معلوم میشود که ندائی که ازصاحب اخلاق ربانی وملکی آید خوبترین نداها خواهد بود .

بیت

نغمهای عاشقان بس دلکش است　　استماع نغمهٔ ایشان خوش است

(۲۰) آیا نمی بینید ای مردمان ، آنرا که خدای رام ساخت برای نفع

---

(۱) عین المعانی تالیف محمدبن طیفور سجاوندی است

(۲) سفیان ثوری ازمشایخ صوفیه است

(۳) فیه ما فیه (رجوع شود بصفحهٔ　　)

شما ، آنچه درآسمانهاست ازآفتاب وماه تاازروشنی ایشان بهره مندید و ستارگان تابدیشان راه میبرید وآنچه درزمین است از کوه وبیابان ودریا و حیوانات ونباتات ومعادن تاازآن انتفاع دارید وتمام کرد برشما نعمتی آشکارا وپوشیده یعنی آنچه میشناسید وآنچه نمیشناسید یانعمت محسوسه ومعقوله و حفص (۱) «نعمه» (۲) : بجمع میخواند . ودرنعمت ظاهر وباطن علمارا سخن بسیار است :

صاحب «تیسیر» (۳) آورده که در کتاب «بحر العلوم» (٤) نعمت را سیصد تفسیر گفته اند وآنچه مشهور است نعمت ظاهره نصرت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است و «باطنه» امداد ملایکه وبقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق است یااقرار و تصدیق یانطق وعقل یاوجود نعمت وشهود منعم یاتسویهٔ اعضا ومعرفت ملك اعلی یاحفظ قرآن وفهم آن یانهار ولیل یاصلوة وصوم یاذکر لسان وفکر جنان یاصحت ابدان وصحت ادیان یـابصر وبصیرت یـا جذب منافع ودفع مضار یا نمای احوال و صفای احوال یا نبوت و ولایت ((شیخ جمال لدین ساوجی)) (٤) قدس سره فرموده که فخرالاولیاء یونس سجاوندی گفته که نعمت ظاهر انصاف گدایان دادنست بروز ونعمت باطن

---

(۱) حفص : حفص بن سلمان ابوعمر بزاز یکی از قراء معروف می باشد . حفص شاگرد عاصم بوده . وفات حفص قبل از سال ۱۳۱ هجری اتفاق افتاده است ، درزمان کاشفی قرائت حفص در اقطار خراسان معمول و متداول بوده از اینروهرجا حفص رابا سایرقراء خلافی بوده مفسرآنرا متذکر شده است .

(۲) آیه کریمه : « الم تروا ان الله سخر لکم مافی السموات وما فی الارض واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولاهدی ولاکتاب منیر»

(۳) ف : صاحب لباب آورده

(٤) بحرالعلوم : این کتاب تالیف علاءالدین علی بن یحیی سمرقندی متوفی درحدود ۸٦۰ هجری است

انصاف گدائی دادنست بشب وباقی‌وجوه علماء وعرفا در«جواهر التفسیر» مثبت است ومذکور والله الموفق والیه ترجع‌الامور»

مثنوی

کوششی کن ره سوی آن‌بحر بر کانـدر او یابی صدفها پر گـهر

واز مردمان کسی‌هست که جدال کند وخصومت ورزد در کتاب‌خدای یعنی «نضربن‌حارث» که میگفت افسانهٔ پیشینیانست . ودر «عین‌المعانی» آورده که یهودی ازحضرت رسالت پرسید که خدای تو ازچه چیز است ؟ فی‌الحال اورا صاعقه گرفت واین آیت آمد که کسی بود که مجادله کـند در ذات‌حق ، بی‌دانشی وبی‌بیانی ازنزدیك خدای وبی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرموده : (۲۱) وچون گویند مرایشانرا که بصدق ، پیروی کنید ، آنچیزرا که فروفرستاده است خـدای یعنی قرآن و بدان بگروید ؛ گویند نمیگرویم بدان ومتابعت نمیکنیم آنرا بلکه پیروی میکنیم آنچیزی را که یافته‌ایم برآن پدران خودرا یعنی سلوك بطریق آبا میکنیم ، آیـا اگر بود شیطان که بوسواس وهواجس ، بخواند ایشارا بسوی‌عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند اورا واز تقلید درنگذرند ؟

(۲۲)وهر که‌خالص‌سازد دین یاعمل خودرایاتوجه کند باخلاص بدرگاه خدای وحال‌آنکه اونیکوکار باشد یعنی موحد ، بس‌هراینه دست‌زده باشد، بدست آویز محکم که کلمهٔ شهادتست یااسلام یاقرآن و گفته اند : «الحب فی‌الله و البغض فی‌الله» واشهر رعایت طریقهٔ سنت وجماعتست وبحضرت خداوندا ست باز گشت همهٔ کارها یعنی اهل‌اموررا که خلایق‌اند باز گشت بوی خواهد بود (۲۳) وهر که نگرود وچنك درعروهٔ وثقی نزند پس اندوهناك نسازد ترا، ناگرویدن او ، بسوی ماست باز گشت ایشان،پس‌آگاه گرداندخدای ایشان را بآنچه کرده‌اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود ، بدرستیکه خدای داناست به آنچه درسینهـاست ازخیر وشر (۲٤) برخور داری دهیم ایشان‌را بنعمت و سرور اندك که زود انقطاع یابد ، پس بیاریم ایشان را بیچارگی یعنی ناچار بیابند بسوی عذاب سخت وهرگز سبك نشود (۲۵) واگر بپرسی مر کافران‌را که بیافرید آسمانها وزمین‌را هراینه گویند خدای چه‌دلایل مانعه‌از

اسناد آفرینش بغیر اوبسیار روشن است ؛ بگو ای محمد(ص) ، سپاس مر خدایرا که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست ، بلکه‌بیشتر ایشان نمیدانند که بدین اقرار ملزم میشوند (۲٦) مر خدایراست آنچه در آسمانها وزمین است یعنی همه مخلوق وبنده پس در آسمان و زمین جز او مستحق عبادت نبود ، بدرستیکه خدای اوست بینیاز بذات خود پیش‌ازخلق اشیاء ، ستوده درصفات خود قبل‌از نطق احیا یاستایش ستایش کنندگان و ستوده است بی‌ستایش ایشان .

بیت

ای غنی در ذات خود از مـا سوای خویشتن

خود تو میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن

دراواخر «سورة‌الکهف» گذشت که جهودان اعتراض کردنـد بر قرآن که جائی میگوید شمارا بحکمت خیر بسیار دادیم وجائی میفرماید که: «وما اوتیتم من‌العلم الا قلیلا» آیت‌آمد که «قل لو کان البحر مدادا» (۱) درین سوره نیز تاکید این خبر میفرماید که : (۲۷) واگر آن بودی آنچه‌درزمین‌است ازدرختان ، قلمها ودریای محیط بـاسعت خود مدادشدی مدد دادی بحر محیطرا ، از پس فنای آب‌او ، هفت دریای دیگر مانند او وبدان قلمهاوآبهای‌مداد شده کتابت کردندی ، بسر نرسیدی و بپایان نیامدی علم الهی ، عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده دردنیا وخـواهد آفرید درعقبی یاحکم وفرمان او ویانعمتی که درداربن بربندگان اضافه می کند جهت آنکه قلم‌ومداد متناهیست وآنچه مذکور شد نامتناهی (۲) . به

---

(۱) تمام آیه‌کریمه اینست : « قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفدالبحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئـنا بمثله مداداً » سورهٔ کهف ـ آیهٔ (۱۰۹)

(۲) درمثنوی معنوی درقصه عذر گفتن فقیر باشیخ خانقاه بدو آیت مذکور اشاره مینماید وچنین میگوید :

بی نهایت چون ندارد دو طرف کی بود آنرا میانه منصرف ؟☼

درستیکه خدای غالبست درحکم وفرمان بینهایت خود ، داناست که هیچ چیز از علم وحکمت او خارج نیست (۱) (۲۸) نیست آفریدن شما ای اهل مکه و نه برانگیختن یکتن چه حق سبحانه درخلق اشیاء بآلات وادوات واعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمهٔ «کن» صدهزار عالم ایجاد کند و دربعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها ، بیك دعوت اوهمه خلایق از گورها بیرون آیند ، بدرستیکه خدای شنواست همهٔ مسموعات را ، بینا بهمهٔ مبصرات وهرآینه بقدرت چنین کسی عجز راه نیابد

بیت

قدرت بی‌عجز ندادی بکس | قدرت بی‌عجز تو داری وبس

(۲۹) آیا ندیدی وندانستی ، آنکه خدای ، در می‌آرد ظلمت شب‌را در روشنی روز واین وقتی است که شب درآید وداخل میگرداند روشنائی روز را درتاریکی شب واین‌وقتی‌است که روز پدید آید یا در مقادیر ایشان کم وزیاده میکند ورام کرد آفتاب وماه را که سبب منافع خلقند ، هریك ازین نیرین میرود درفلك خود ، تازمانی نامبرده که روز قیامت است و جریان ایشان منقطع گردد و ندانستی آنرا که خدای بآنچه میکنید داناست و کنه امور را میشناسد (۳۰) این سمت علم و شمول قدرت بسبب آنستکه خدای اوست ثابت درذات خود وواجب بوجود خویش و آنچه شما میخوانید و «حفص» بغیبت میخواند (۲) یعنی آنچه مشرکان میخوانند ومیپرستند

☆اول وآخر نشان کس نداد | گفت لو کان لـه البحر مداد
هفت دریا گر شود کلی مدید | نیست مرپایان شدنرا هیچ امید
باغ و بیشه گر شود یکسر قلم | زین سخن هرگز نگردد هیچ کم
اینهمه جسر و قلم فانی شود | وینحدیث بیحد و باقی شود

(۱) آیه کریمه : « ولو ان مافی الارض من شجرة اقلام والبحر عده من بعده سبعة‌البحر مانفدت کلمـات‌الله ان‌الله عزیز »

(۲) آیهٔ کریمه : « ذلك بان‌الله هوالحق وان ما یدعون من دونه الباطل وان الله هوالعلی الکبیر »

بجز خدای باطل‌و بیهوده وناحق است‌و دیگر بسبب آنستکه خدای اوست برتر یعنی غالب برهمه ، بزرگ است که ازو بزرگتر نیست (۳۱) آیا ندیدی آنکه کشتی میرود دردریا بمنت واحسان او که آنرا بروی آب نگاه میدارد وباد را برای رفتن او میفرستد تا بنماید شمارا بعضی از دلایل قدرت خود درحرکت کشتی و برخی ازعجایب بحر ، بدرستیکه درامر کشتی ودریا هرآینه نشان هاست برشمول قدرت و کمال حکمت‌و وفور نعمت ، مرهر صبر کنندهٔ را بر بلای او : شکر گوینده برنعمای او (۳۲) وچون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را واز زبر ایشان در آید ، موج دریا دربزرگی مانند سایبانها یامثل کوهها یا ابرها ، میخوانند خدایرا درحالتیکه پاك کنندگانند برای خدا دین خودرا چه خوف شدیده آفت هواو تقلیدرا که منازع فطرتند زایل گردانیده باشد و ایشان‌را بمقام فطرت اصل باز برده : پس آنهنگام که برهاند ایشان‌را و برساند بسلامت بسوی بیابان ، پس آنگاه بعضی از ایشان (مقتصد) (۱) عدل یعنی راستند بطریق توحید وبعضی مایلند ازراه حق یعنی مؤمنان ازاهل کشتی ثابتند بردعا ونیاز خود ومشرکان جابر ومنکرند وانکار نکنند نشانهای قدرت مارا مگرهر غدر کنندهٔ عهدشکنندهٔ ، ناسپاس مرنعم پروردگارخود را (۳۳) (یا ایها الناس) ندای عام است یعنی ای مردمان ، بترسید از عقوبت پروردگارخود یا پرهیز کنید از ناشایستها و بترسید ازروزی که دفع نکنند عذاب‌را وبازندارد پدرازپسر خویش ونه فرزندی ، اوباز دارنده باشد از پدرخویش چیزیرا ازعذاب خود

گفته اند این خبرخاص است بکفار چه اولاد وآباء مؤمن بعضی بعضی راشفاعت کنند، بدرستیکه وعدهٔ خدا بثواب وعقاب راستست ودر آن خلاف نخواهد

---

(۱) آیات کریمه : « واذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر فمنهم مقتصد وما یجحد بآیاتنا الا کل ختار کفور* یاایها‌الناس اتقوا ربکم واخشوا یوماً لا یجزی والدعن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئاً ان وعدالله حق فلا تغرنکم الحیوة‌الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور »

بود ، پس باید که فریب ندهد شمارا ، زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب وزینتهای او فریفته مشوید و باید که مغرور نسازد شمارا بعفوو کرم خدای یا در مهلت دادن او شیطان فریبنده یعنی شمارا بامل دورو دراز ازراه برد و برمعاصی دلیر گرداند و گوید که :

مصرع

امروز گنه کنید و فردا توبه

شما ناگاه مغرور نشوید که عذر فردارا عمر فردامی باید و کسی پذیرفتار آن نیست .

بیت

کارامروز بفردا مگذاری زینهار   روزچون یافتهٔ کار کن وعذر میار

آورده اند که حارث بن عمرو محاربی بجناب رسالت که مآب جلالت بود آمده گفت ای محمد قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تخمی در زمین پاشیده ام افاضت عبرات غمام در کدام ایام خواهد بود وزن من حامله است تصویر حمل او ازاشکال ذکور واناث بر چه وجه است ؟ و من میدانم که عمل من دیروز چه بوده فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت و مولود خودرا میدانم که کجاست ومدفن من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد ، حق سبحانه آیت فرستاد که این پنج علم درخزانهٔ برمشیت آفریدگار است و کلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند (٣٤) بدرستیکه خدای نزدیك اوست ، دانستن قیام قیامت وفرو میفرستد باران را درزمان ومکانی که مقرر کرده ومیداند آنچه در رحمهاست ازمرد و زن و تمام و ناقص و نمیداند نفسی نیکو کار یابد کار چه چیز کسب کند فردا ازخیر وشرو نمیداند هیچ نفسی که بکدام زمین بمیرد و در کدام وقت ، بدرستیکه خدای داناست بغیبها وچون خواهد آشکار کند آگاه ازغیبها وچون خواهد پرده کرم بپوشد (١)

(١) آیهٔ کریمه : « ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غداً وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر »

سوره سجده (١)

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ۞ مرتضی علی رضی الله عنه فرمود که هر کتاب خدای راخلاصهٔ بوده وخلاصه قرآن حروف مقطعه است . ودر « الم » گفته اند « الف » ازمخرج اقصای حلق آید وآن اول مخارجست «لام» ازطرف لسان گفته شود وآن اوسط مخارج است «میم» رااز شفه گویند وآن آخر مخارجست واین سخن اشارتست بآنکه بنده باید که درمبادی واواسط واواخر اقوال وافعال خود بذکر حق سبحانه مستأنس باشد (٢) فروفرستادن کتاب یعنی قرآن . هیچ شك نیست دراو یعنی منزلست بیشبهه ازپروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این نزدیك خداست (٣) یا میگویند بربافته است آنرا محمد ص ازپیش خود ، نه چنین است که میگویند بلکه قرآن سخن درست و راستست فرود آمده ازپروردگار خود تابیم کنی ازعذاب الهی قومی راکه میان تواند و نیامده است بدیشان هیچ بیم کنندهٔ پیش ازتو (٢) مراد زمان فترتست و اسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان خودرا وتو نذیر قوم خودی ، شاید که ایشان به بیم کردن تو ، راه یابند ، اگر من خواهم (٤) خداوند بحق آنستکه بیافرید آسمانها وزمین راو آنچه میان آسمان وزمین است در مقدار شش روز ازایام دنیا ، پس مستولی شد حکم اوبر عرش که اعظم مخلوقاتست پس بدو بگروید وازاوا ومگذرید که دردنیا وعقبی نیست شمارا

(١) سورهٔ سجده دارای سی آیت میباشد ودرشهر مکه نازل شده است

(٢) آیات کریمه : « الم ۞ تنزیل الکتاب لاریب فیه من رب العالمین ۞ ام یقولون افتریه بل هوالحق من ربك لتنذر قوماً ما اتیهم من نذیر من قبلك لعلهم یهتدون »

بجزوی ، هیچ‌دوستی که‌یاری کند و نه‌هیچ درخواست کنندهٔ که مدد کاری نماید آیا پندپذیر نمیشوند از مواعظه ربانی و نصایح قرآنی ؟ (۵) میسازد کار دنیا یعنی‌حکم میکندبدان‌و میفرستد ملکی راکه‌مو کل است‌برآن ازآسمان بسوی زمین ، پس‌ملك می‌آید وآن کار بجامی آرد ، پس عروج میکند بسوی آسمان‌در روزی که هست‌اندازهٔ اوهزار سال ازآنچه‌شماشماره میکنید یعنی فرشته‌می آیدو بالا میرود درمدتی که اگر آدمی رودو آیدجز بهزار سال میسر نشود زیرا که زمین تاآسمان پانصد سال راهست ، پس‌مقدار نزول‌وعروج هزارسال‌بود (٦) آن‌خداوند که تدبیر امر میکند دانای‌پوشیده و پیداست یعنی‌داند امور دنیاو آخرت رایا عالم است بآنچه بوده و باشد وخواهد بود ، غالبست درتقدیر مهربانست بربندگان‌در تدبیر (۷) اوآنکس است که نیکو کرد هرچیزی‌را که‌بیافرید‌یعنی بیاراست بروجهی نیکو بمقتضای حکمت :

نظم

کردنی آنچه درجهان شاید — کردهٔ آن چنان که می باید
ازتو رونق گرفت کار همه — که توئی آفریدگار همه
نقش دنیا بلوح خاك‌ازتست — دل دانا و جان پاك از تست

و آغاز کردآفریدن آدم‌از گل (۸) پس‌بیافرید فرزندان اوازخلاصهٔ بیرون آورده ازصلب ، ازآب ضعیف خوار یعنی‌نطفه (۹) پس‌راست کرد قالب آدم‌را ودمید دراو ازروح خویش (این اضافه تکریم وتشریف است و اظهار آنکه‌وی مخلوق‌شریفست (۱)) وساخت برای شماگوش تا بشنوید (۲) ودیدها تابه‌بینید(۳) ودلهاتادرمی‌یابید: اندك‌سپاسداری میکنید برچنین نعمتها (۱۰) و گفتند منکران بعث چون ابی‌بن خلف واتباع وامثال آن ، آیا چون گم‌شویم‌درزمین یعنی‌خاك شویم وآمیخته‌گردیم چنانچه‌خاك اعضای

---

(۱) آیه‌کریمه : « ثم سویه ونفخ فیه من‌روحه وجعل‌لکم‌السمع والابصار والافئدة قلیلا ماتشکرون »

(۲) ح و ف : تا میشنوید

(۳) ح و ف : تامی بینید

ما ازخاك‌زمین متمیز نباشد ، آیاما درآفرینش نوخواهیم بود (این‌استفهام بر سبیل‌انکار است یعنی چون خاك شویم آفرینش نوبما تعلق نخواهد گرفت) نه‌چنانست که میگویند بلکه ایشان بلقای پروردگارخود ناگرویده گانند یعنی‌بآخرت که سرای‌لقاست ایمان ندارند (۱۱) بگوای محمدمنکران بعث را که زود زود فراگیرد روح‌شمارافرشتهٔ مرك که عزرائیل است آنکس که مو کل کرده‌و بر گماشته‌شده‌است بقبض‌ارواح شما ، پس‌بسوی آفریدگار خود بازگردیده شوید برای حساب وجزا در « کشاف » (۱) آورده که عزرائیل ارواح رابخواند وجواب دهند پس‌اعوان خود را بقبض آن‌فرماید « امام‌ابوالليث » رحمه‌الله‌درتفسیرخود آورده است که‌ملك‌الموت راروبی است ازآتش که بدان روی بر کافران ظاهر گردد وروح ایشان قبض کند وروبی دارد ازظلمت که بدان روح منافقان فراگیرد وروئی‌دارد مشابه‌روح آدمیان که بدان ارواح مؤمنان توفیه کند وروبی است‌اورا از نور که بدان ارواح انبیا وصدیقان قبض‌نماید واعوان او ملائکه رحمت وعذابند و عجب از آدمی که باوجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف‌آسایش زند ؟

بیت

کس‌را نداده اند برات مسلمی — آسودگی مجوی که‌ازصدمت‌اجل

(۱۲) واگر به‌بینی ای‌بیننده ، چون مشرکان درروز حشرفکندگان باشند سرهای خودرا یعنی‌از غایت خجالت وندامت سردر پیش‌افکنند‌نزدیك پروردگارخوددر موقف‌عرض‌هرآینه‌به بینی کار پرهول ودر آن‌حال‌میگویند ای‌آفریدگارما ، دیدیم‌آنچه وعده کرده‌بودی وشنیدیم‌ازتو تصدیق‌پیغمبران یاهول رستخیز دیدیم وآواز صور شنیدیم ، پس بازگردان مارا بدنیا تا

---

(۱) کشاف : این تفسیر تالیف ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی زمخشری (متولد درسال ٤٦٧ و متوفی درسال ٥٣٨) است . زمخشری یکی از محدثین وادبای‌اسلامی‌است ودرزمان خودش شهرتی‌بسزا داشته و کشاف را بقول خود درمدتی که (دوسال وسه‌ماه وده‌روز) مساوی با زمان خلافت ابوبکر بوده فراهم آورده است (رجوع شود بپاورقی صفحهٔ ۱۰۳ مجلد اول‌این کتاب) (تفسیر کشاف بچاپ رسیده است)

بکنیم کار شایسته بدرستیکه ما بیگمانانیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم ومارا شبهه نماند . آنکه حق سبحانه گوید : (۱۳) واگر خواستیم ما ، هرآینه میدادیم در دنیا ، هرنفسی را ازآنچه راه یافتی بآن سوی ایمان و عمل صالح ولیکن ثابت شده است این حکم ازمن که هرآینه برسازم دوزخ را از کفار دیو و آدمی . همه ایشان (۱٤) پس بچشید شما عذاب را بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز ، بدرستیکه، مانیز ترك کردیم شمارا و بگذاشتیم درعذاب پس بچشید عذاب جاودانی رابآنچه بودید که عمل میکردید (۱٥) جزاین نیست که گرویده اند بآیتهای کلام ما آنانکه چون پند داده شوند بآن آیتها ، بروی درافتند سجده کنندگان وتنزیه گویندگان پروردگارخودرا ازآنچه لایق عظمت کبریای او نباشد تسبیحی مقترن ، ستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند ازصفات لایق (۱) و بستایند بستایشهای موافق(۲) یادرسجود گویند :

« سبحان الله وبحمده » وایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت وسجود این سجده نهم است بقول امام اعظم ودهم بقول امام شافعی رحمهما الله وحضرت شیخ(۳) قدس سره این سجده را تذکر گفته و ساجد باید متذکر گردد آنچه را که ازآن غافل شده وتصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن دلالتها درهمه اشیاء موجود است

(۱) ح و ف : نالایق

(۲) ف : وبستانید بصفتهای موافق

(۳) حضرت شیخ : مقصود شیخ محیی الدین محمد بن علی بن العربی درماه محرم سال ٥٦۰ هجری درآندلس متولد شده است . محیی الدین از پیشروان قائلان بوحدت وجود بوده و نسبت خرقهٔ او بیك واسطه بشیخ محیی الدین عبدالقادر گیلانی میرسد . ازتالیفاتش کتابهای «فصوص الحکم» و «فتوحات کبیر» است . کتاب «فصوص الحکم» محیی الدین را چند نفر ازجمله « شیخ صدر الدین قونوی» و « شیخ مؤیدالدین جندی » و «شیخ سعدالدین سعید فرغانی» ونور الدین عبدالرحمن جامی شرح کرده اند . محیی الدین درسال ٦۳۸ هجری بدمشق درگذشته است .

ففی کل شی له آیة

همه ذرات از مه تا بماهی بوحد انیتش داده گواهی
همه اجزای کون ازمغز تا پوست چو و ابینی دلیل وحدت اوست

آورده اند که منازل بعضی انصار از مسجد سید ابرار دوربود وچون نماز شام را باخواجه انام بجماعت ادا کردندی همچنان تابوقت عشادر مسجد توقف نموده نماز گذاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تادولت ادای نماز خفتن بجماعت آنحضرت دریابند حق سبحانه درشان ایشان آیه فرستاد که : (۱٦) دورمیشود پهلوهای ایشان ، ازخوابگاهها ، میخوانند پروردگار خود را از بیم خشم وامید خوشنودی او و «ابو دردا» (۱) رضی الله عنه فرمود آیه درشان کسی است که نماز عشاء وصبح را بجماعت گذارند و گفته اند درشان متهجدان وشب خیزان است که چون پردهٔ شب فرو گذارند و جهانیان سر ببالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم وفراش نرم تهی کرده برقدم نیاز بایستند ودر شب دراز باحضرت بی نیاز . راز گویند از «سهیل یمنی» یعنی «اویس قرنی» (۲) قدس سره منقولست که درشبی میگفت «هذه لیلة الرکوع» و بیك رکوع بسرمی بردودرشبی دیگرمیفرمود که «هذه لیلة السجود» و بیك سجده بصبح میرسانید ، گفتند اویس چون طاقت طاعت داری که شبهای بدین درازی بریك حال میگذاری ؟ گفت کجاست شب دراز کاشکی ازل وابد یکشب بودی تا بیك سجده بآخر بردمی ودرآن سجده نالهای دراز و گریه های بیشمار کردمی

بیت

به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند
من و خیال تو و ناله های درد آلود

و ازآنچه عطا کردیم ایشانرا نفقه میکنند دروجوه خیر یعنی بشب بر درگاه ماداد گدائی و بروز درراه ما داد گدایان میدهند (۱۷) پس نمیدانند

(۱) ابو دردا :

(۲) اویس قرنی :

(۱)هیچ نفسی ، نه‌ملك مقرب و نبی مرسل، آنچه‌پنهان‌داشته شده‌است برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع از روشنی چشمها یعنی چیزیکه بدان چشمها روشن گردد و درحدیث قدسی آمده «اعدت لعبادی الصالحین مالاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب البشر » محققان برانند که‌انسب آنستکه ازآن نعمت‌مخفی سخن نگویند‌چه : فلاتعلم نفس ولاخطر علی قلب البشر » دو گواهند برآنکه دعوی دریافت آن لایق نیست وایشان‌جزا داده میشوند جزا دادنی بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت‌وصدق طویت‌عمر میکردند، بزرگی فرمود که چون عمل پنهان‌میکردند جزا نیزپنهانست تا چنانکه برطاعت‌ایشان‌مطلع نشد کسی‌نیز بمکافات ایشن پی نبرد

رباعی

روزی که روم همره جانان بچمن نه لاله‌وگل بینم ونی سرو و سمن
رازی که میان من او گفته شود من دانم و او داند اوداند و من

آورده اند که «ولید بن عقبه» باشیر بیشه مردی درمقام مفاخرت‌آمد گفت ای‌علی سنان‌من‌ازسنان‌توسخترا‌ست‌وزبان‌من‌اززبان‌تو‌تیز تر امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه فرمود که خاموش ای‌فاسق ، ترا بامن چه زهره مساوات و چه یارای مجادلاتست ، حق‌سبحانه تصدیق مرتضی علی‌را آیت فرستاد که (۱۸) آیا آنکس که‌هست گرویده بخدا ورسول یعنی علی رضی‌الله‌عنه مانند کسی هست که بیرون رفته و ازدایره فرمان چون ولید پلید ؟ برابر نیستند درشرف و مرتبت یادر جزاومثوبت اماآنانکه گرویده اندوعمل‌صالح کرده اند ، پس‌مریشانراست ، بوستانهائی که ماوای حقیقی است و گفته‌اند « جنت‌الماوی » بهشتی است دریمین عرش‌و خدای بمؤمنان دهد آنرا، در حالتیکه پیش کشی باشد یعنی‌ما حضری که برای‌مهمان‌آرند ونعم کلیه پس‌از دخول دربهشت بدیشان ارزانی دارد ، بسبب‌آنکه عمل‌میکردند عملی که مستحق این کرامت شنوند (۱۹) واما آنانکه بیرون رفتند ازراه دین، پس

---

(۱) آیه کریمه : « فلا تعلم نفس ماأخفی لهم من قرة عین جزاء بماکانوا یعملون »

بازگشت ایشان آتش‌دوزخ است یعنی‌بجای جنت‌الماوی که مؤمنان را باشد ایشان را درآتش ماوی دهند هرگاه خواهند که بیرون آیند ازآتش‌باز گردانیده شوند درآتش . آورده اند که‌آتش بوقت جوشش ایشانرا بالا افکند تانزدیك درهای دوزخ رسند وتوقع بیرون آمدن کنند ، خزنه‌بگرز های آتشین ایشانرا میزنند وبقعر جهنم‌افکنند وگویند ایشانرا بجهت‌اهانت که بچشید عذاب‌آتش آن عذابی که بآن تکذیب میکردید و باور نداشتید (۲۰)وهرآینه‌مابچشانیم اهل‌مکه را ازعذاب نزدیکتروخردتر دردنیا که‌قتل واسراست یاقحط ، فرود ازعذاب بزرگتر که خلود است دردوزخ ، تا شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند ازیشان بازگردند براه حق واز کفر توبه کنند (۱)

در «موضح» آورده که عذاب خردتر جمع‌خطام است و بزرگتر کسب آثام ونزد جمعی « ادنی » عذاب قبراست و اکبر عذاب دوزخ «ابوسلیمان‌دارانی» (۲) قدس‌سره گوید «ادنی » خذلانست و«اکبر» نیران و در «لباب» از تفسیر «نقاش» (۳) نقل کرده که «ادنی» غلای اسعار است و «اکبر» خروج مهدی بشمشیرآبدار و گفته اندخواری دنیا و نگونساری عقبی یاافتادن درگناه ودور افتادن ازدرکات قرب‌الله

---

(۱) آیه کریمه : « ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون‌العذاب الاکبر لعلهم یرجعون »

(۲) **ابوسلیمان دارانی** : ابو سلیمان عبدالرحمن بن احمد دارانی (داران دیهی‌دردمشق بوده) ازبزرگان صوفیه است ودر داران مدفونست وی استاد «احمدبن ابی‌الحواری»است وبرادرش داودبن احمددارانی‌نیزاز عرفای بزرك میباشد وباابوسلیمان صحبت داشته . ابوسلیمان درسال۲۱۵ بدرود زندگانی گفته است .

(۳) تفسیر نقاش : نام‌این‌تفسیر «شفاء‌الصدور» است وتالیف ابوبکر محمدبن حسن نقاش‌موصلی متوفی بسال ۳۵۱ میباشد .

نظم

دور ماندن ازوصال او عذاب اکبر است
آتش سوز فراق ازهر عذابی بدتر است

(۲۱) و کیست ستمکار تراز کسی که پندداه شود بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن . پس‌روی بگرداند ازآن وتفکر نکند درآن بدرستیکه‌ماازمشرکان انتقام کشندگانیم بهلاك وعذاب (۲۲) وبتحقیق مادادیم موسی را تورات چنانچه دادیم تراقرآن‌پس مباش‌درشك‌ازدیدن موسی . در«وسیط» آورده که حق‌سبحانه وعده داده بودحضرت رسالت را پیش ازآنکه از دنیا رحلت کنی‌موسی‌راخواهی دید‌واینجا تاکیدهمان وعده‌را میگوید که‌شك‌مکن در لقای وی ودر وقتی که‌آن حضرت را بمعراج بردند موسی رابآسمان‌ششم دید هم بوقت‌عروج هم بوقت نزول ، و گردانیدیم کتاب موسی‌راراهنماینده مر بنی اسرائیل راو گردانیدیم‌ازبنی اسرائیل‌پیشوایانیکه راه نمودندخلق‌را باحکام تورات ، بفرمان ما وآنهنگام که صبر کردند برایمان بابرشداید قوم یابرارتکاب طاعات ازمعاصی وبودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی داده بودیم بیگمان بودند (۲۳) بدرستیکه آفریدگار تو ، اوحکم کندمیان مردمان ، روز رستخیز ، درآن چیزیکه بودند که درآن اختلاف میکردند ازامر دین ، پس حکم الهی جداگرداند محق‌را ازمبطل وهریکی‌رامناسب او جزا دهد (۲٤) آیاراه نمود وبیان نکرد برای اهل‌مکه که آن‌عقوبتها که بمکذبان رسید چندهلاك کردیم پیش‌ازیشان ازاهل قرون‌ها چون قوم عاد وثمود میروند اینها درمسکنهای ایشان وبرآن میگذرند در سفر های خود ، بدرستیکه درین اهلاك‌ما قرون ماضیه را هراینه عبرت است مرامم آتیه را ، آیانمیشنوند این سخن را یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند ؟ (۲۵) آیا نمیبینند ونمیدانند آنراکه آب را میرانیم (یعنی باران وسیل‌را میفرستیم) برزمین خالی ازگیاه وگفته‌اند اسم موضعی است (۱) درولایت

(۱) آیه کریمه : « اولم یروا انا نسوق الماء الی الارض الجرز فنخرج به زرعاًتأکل منه انعامهم وانفسهم افلا یبصرون ؟ »

یمن که آب جویها بدان نمیرسد وحق سبحانه فرمود که ماآب بدان زمین خشك میرسانیم پس بیرون می‌آریم ازو بآب ، کشتزاری (مراد اشجار و غلاتست) ، میخورند ازآن زرع ، چهارپایان ایشان کاه وبرك درخت ومی خورند ایشان دانه ومیوه ، آیا نمی‌بینند این اثر قدرت‌را تااستدلال کنند بر کمال قدرت حق ودانند که آنکه قادراست براثبات ذرع از زمین خشك قدرت دارد براحیای مردم بعدازمرك ، ومیگویند کفار مکه و کی باشد این فتح که مؤمنان میگویند : « ان‌الله سیفتح لنا علی‌المشرکین» یعنی کافران ازروی استعجال باصحابه گفتند این‌فتحی که وعده میدادید کی‌خواهد بود ؟ زودبمانمائید ، اگر هستید راستگویان دروعده خود ، بگو ای‌محمد مصطفی (ص) ، روز فتح «بدر» یا «مکه» ، سود نخواهد داشت آنها راکه نگرویده‌اند ، گرویدن ایشان (مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان‌را فایده ندارد زیراکه ایمان بیاس بود و نیستند ایشان که مهلت داده شوند درآخرت و عذاب ایشان درتوقف افتد ، پس روی‌بگردان بطریق اهانت ، ازایشان‌تامدتی‌معلوم(یعنی تانزول آیة‌السیف) ومنتظر باش نصرت الهی‌را ، بدرستیکه ایشان نیز منتظرانند آنرا که‌غلبه کنند برتو وحق سبحانه ترا غالب گرداند ، نه‌ایشانرا (۱) «الحق یعلو و

(۱) آیات کریمه : « قول یوم‌الفتح لاینفع‌الذین کفروا ایمانهم‌ولا هم تنظرون ☆ فاعرض عنهم و انتظر انهم منتظرون »

ودر مثنوی معنوی گوید :

حفظ لفظ اندر گواه‌قولی است — حفظ‌عهد اندر گواه فعلی است
گر گواه قول کژ گوید رد است — ور گواه فعل کژ پوید بد است
قول وفعل بی تناقض بایدت — تا قبول اندر زمان پیش آیدت
«سعیکم شتی» تناقض اندرید — روز میدوزید وشب بر میدرید
پس گواهی با تناقض که شنود ؟ — اومگرحکمی کند ازلطف خود
قول وفعل اظهارسر است وضمیر — هر دو پیدا میکند سر ستیر
تاتو بستیزی ستیزند ای حرون — فانتظر هم انهم منتظرون

لا یعلی »

نظم

منتظر باش ز الطاف الهی که شود | علم دینی تو هر لحظه برافروخته‌تر
حرب را ساختگی کن که بود هر روزی | کار احباب تو از روز دگر ساخته‌تر

سورهٔ احزاب(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

در «اسباب نزول» (۲) نزول مذکور است که «ابوسفیان» و «عکرمه» و «ابوالاعور» بعداز واقعه «احد» ازمکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی وثاق «ابن ابی» نزول کردند وروزی دیگر باجمعی منافقان حاضر شده ازحضرت وسالت امان طلبیده استدعا نمودند که مارا به «لات» و «منات» (۳) باز گذارو بگو بتان را درقیامت مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم تاخدمت خدای خود کنی ، این سخن بدان حضرت شاق آمده روی مبارك درهم کشید . «ابن ابی» و «ابن قشیر» و «جد بن قیس» گفتند یارسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی درضمن آنست ،

(۱) سورهٔ احزاب درمدینه برحضرت پیغامبر نازل شده ودارای ۷۳ آیه میباشد.

(۲) اسباب نزول : تالیف ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی واحدی نیشابوری (متوفی درسال ۴۶۸) است (این تالیف که بچاپ رسیده است . واحدی سه تفسیر تالیف نموده تفسیری بزرك بنام «بسیط» و تفسیری بنام «وسیط» و تفسیری مختصر باسم «وجیز»

(۳) لات ومنات : نام دوبت بزرك است که درجاهلیت در خانه کعبه بوده است .

« فاروق(۱)را حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرمود : حضرت محمد مصطفی ص گفت ای عمر من ایشان را بجان امان داده‌ام و نقض عهود روانیست؛ آیه آمد که: (۱) ای پیغمبر دایم وثابت باش بر تقوی یا بترس ازخدای بر نقص عهدو فرمان مبر کافران را چون ابوسفیان وعکرمه ومنافقان مدینه را چون ابن ابی وقیشر ، بدرستیکه خدای هست دانا بمقالهٔ ایشان حکم کننده بوفای بعهد (۲) وپیروی کن آنچیز را که وحی کرده میشود بتو از پروردگار توچون نهی ازاطاعت ایشان، بدرستیکه خدای هست بآنچه‌می کنید دانا (۳) و توکل کن بر خدای یعنی کار خود باوی گذار وبسندیده است خدای کار ساز و مهم گذار و نگاهبان و کفایت کننده مهمات (۲)

بیت

چون ذرهٔ لطف عنایت کند | جمله مهمات کفایت کند

آورده اند که «ابی معمر بن جمیل ابن اوس» مردی لبیب وادیب بود و بارها میگفتی که مرا دو دلست که بهریك ازآن فهم میکنم زیاده از آنکه محمد ص فهم میکند وعرب اورا ذوالقلبین لقب کرده بودند رقتی که از «بدر» گریخته بمکه میرفت یکی نعلین در دست و دیگری درپای ابوسفیان بدو رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتولند وبرخی منهزم .ابوسفیان گفت که نعلین تو چه‌حال دارد که یکی در پاست ودیگری دردست ؟ ابومعمر در نگریست وبر آن حال اطلاع یافته گفت : « ما ظننت الا انهما فی

(۱) لقب عمربن الخطاب خلیفه دوم است که پیغمبر باو اعطا کرده است

(۲) آیات کریمه : «یاایهاالذین آمنوا اتق الله ولا تطع الکافرین والمنافقین ان الله کان علیماً حکیما واتبع مایوحی الیك من ربك ان الله کان بماتعملون خبیرا وتوکل علی الله وکفی بالله شهیدا ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه وماجعل ازواجکم اللاتی تظاهرون منهن امهاتکم وماجعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواهکم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل

رجلی» (٤) نیافرید خدای مرمردیرا ، دو دل درد رون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی است ومنبع قوتهااست ، بس یکی بیش نشاید زیرا که روح‌حیوانی یکیست ودر «زاد» (١) آورده که منافقان گفتند که آنحضرت دودل دارد یکی باما ویکی باصحابهٔ خود؛ حق‌سبحانه فرمود که‌میگویند که محمد دو دل دارد وحق‌سبحانه هیچکس را دودل نیافریده است و نساخته است زنان شمارا ، آنانیرا که اظهار میکنید ازیشان ، مادران شمایعنی‌زنی را که میگوئید: «انت‌علی کظهرامی» مادرشمانساخته‌زیرا که‌اجتماع‌زوجیت واموميت که یکی مقتضی مخدومیت ودیگری مستدعی خادمیت است در یك زن از قبیل محالات میتواند بود ؛ ونگردانید خدای پسر خواندگان شمارا پسران حقیقی شما چه‌بنوت امری اصلی‌است ودعوت صورتی عارضی‌پس‌باید یکدیگر مجتمع نشوند . نزدعرب «ظهار» طلاق بوده وپسرخوانده چون فرزند اصلی میراث می برده : حق سبحانه فرمود چنانکه دو دل در یك درون نمی‌باشد زوجیت واموميت در یکزن وفرزندی وپسر خواندگی‌دریك تن جمع نمیشود ، اینکه‌مظاهره رامطلقه و«دعی»را ابن میخوانید‌سخنی است که بزبان خویش میگوئید وحقیقتی ندارد وخدای میگوید سخن راست را که مطابق واقعست واوراه می‌نماید بطریق حق . این آیت برای‌زیدبن حارثهٔ نازل شده است که مردم اورا زیدبن محمد مصطفی گفتندی وحال آنکه مملوك خدیجه رضی‌الله‌عنهابود وخدیجه اورا بحضرت بخشیدو آنحضرت اورا آزاد کرد و چون فرزندان پرورش میداد و مردم پسر آنحضرت میگفتند وحق سبحانه فرمود که : (٥) بخوانید فرزندان راونسبت دهیدبپدر ایشان، این خواندن ، راست‌تر است ، نزدیك خدای . در **صحیح بخاری** (٢) از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنه منقواست که‌ما نمی گفتیم الا«زیدبن‌محمد» تااین

(١) یعنی درتفسیر زادالمسیر

«٢» صحیح‌بخاری : این‌دو کتاب تالیف محمدبن‌اسمعیل‌البخاری متولد درسال ١٩٤ و متوفی بسمرقند درسال ٢٥٦میباشد «رجوع شود بصفحه ٦١ مجلد اول این کتاب»

آیت آمد وماورا «زیدبن‌حارثه» گفتیم ، پس‌اگر ندانید ، پدران ایشان‌را که نسبت دهید بآنها ، پس‌ایشان برادران شمااند ، در دین اسلام ، پس به گوئید بااخی ودوستان شمااند در خطاب گوئیدبامولائی‌ونیست برشما گناهی در آن‌چیزی که خطا کردید بآن‌چون گفتن زیدبن محمد ولیکن گناهست در آنچه قصد کنند ، دلهای شماو کسی رانسبت دهید بغیر پدر او وهست خدای آمرزنده‌آنرا که‌خطا کند، مهربان برصاحب‌عهدچون توبه کند (١)(٦) پیغمبر سزاوارتراست بگرویدگان ، از نفسهای ایشان درهمه کارها چه‌هرچه‌فرماید عین صلاح ومحض فلاح اوست بخلاف‌نفس که اوامر اوسبب شقاوت‌وموجب غوایتست . پس‌باید که آنحضرت دوستر باشد بربنده ازنفس او و درحدیث آمده که نگرود هیچکس‌ازشما ومؤمن نباشد تا نباشم من دوستر بدو ، از وهمه مردمان آورده‌اند که چون حضرت رسالت ص بغزوهٔ «تبوك» عزیمت فرمود همه مسلمان رابخروج امر کرد ؛ بعضی گفتند از پدر ومادر دستوری طلبیم ، آیت‌آمد که اولیتراست بمؤمنان ازنفسهای ایشان‌پس باید که‌فرمان اورا از همه فرمانها لازم‌ترشمارند وشناسند (٢) **ودر عین‌المعانی** آورده که محبت بااوسزاوارتراست از محبت باخود یابادیگران

مثنوی

امتان رادردو عالم اوست دوست دوستی دیگران بر بوی اوست
دوستی با اصل باید کردو بس فرع را بهرچه‌دارددوست کس؟
اصل داری فرع گو.هرگز مباش تن بمان‌وجان بگیرای‌خواجه‌تاش

«١» آیهٔ کریمه: دعوهم لابائهم هواقسط‌عندالله‌فان‌لم تعلموا آباء هم فاخوانکم فی‌الدین وموالیکم ولیس علیکم جناح فیما اخطاتم به‌ولکن ماتعمدت‌قلوبکم و کان‌الله غفوراً رحیما

«٢» آیه شریفه : «النبی اولی بالمؤمنین‌من‌انفسهم وازواجه‌امهاتهم واولوالارحام بعضهم اولی ببعض‌فی کتاب‌الله من‌المؤمنین والمهاجرین الا ان‌تفعلوا الی‌اولیائکم معروفا کان ذالك‌فی‌الکتاب مسطورا »

وزنان او ، مادران مؤمنانند یعنی از جهت تحریم وازروی تعظیم که رؤیت ایشان روانبود ونسبت وراثت نداشته‌اند.ودرمصحف«ابی»(۱) وقرآن «ابن‌مسعود» (۲) رضی‌الله عنه چنین‌بود که : **«وهواب لهم و ازواجه امهاتهم»**،مراد شفقت تمام ورحمت لاکلام است و چون در صدر اسلام بهجرة وموالات ومؤاخذات‌میراث میگرفته‌اندحق‌سبحانه نسخ آن حکم را می‌فرماید : وخویشاوندان برخی ازایشان سزاوارترند ببرخی از توارث در لوح محفوظ یادرآنچه فرستاده از قرآن یعنی‌آیت مواریث وحکم کرد اولوالارحام احقند بمیراث، از گرویدگان انصار و از مهاجران که پیغمبر صلی‌الله‌علیه وسلم ایشان رابرادری داد ، مگرآنکه بکنید در زندگی خود بادوستان خود نیکویی یاوصیت برای هرکه دوست میدارید ، هست ،آنچه ذکرکرده شداز اولویت پیغمبر وتوارث ذوی‌الارحام در قرآن یالوح‌محفوظ نوشته شده وثابت گشته (۷) ویاد کن آنراکه فراگرفتیم از پیغمبران پیمان ایشان رابرآنکه خدای پرستند وبعبادت خدای دعوت فرمایند وبکدیگر را تصدیق کنند وامت‌رانصیحت کنند یاهریك بشارت دهند به پیغمبری که بعد ازو خواهد بود واین‌میثاق از پیغمبران درروزالست گرفتند وگرفتیم از تو نیز که محمدی ص «ومن نوح وابراهیم وموسی‌وعیسی‌بن مریم» (تخصیص ذکر این پیغمبران برای‌آنست که اولوالعزم بودند و تقدیم پیغمبر ماجهت تعظیم است) وگرفتیم از پیغمبران پیمانی محکم‌مؤکدبسوگند (۸) تاسئوال کند خدای راستگویان یعنی پیغمبران را ازراستی ایشان در سخنی که باقوم گفته‌اند یااز تصدیق قوم مرایشان راوآماده کرده‌است‌خدای مرناگرویدگان را ، عذابی دردناك (۹) ای کسانیکه ایمان آورده اید ، یاد کنید نعمت خدای‌راکه انعام فرموده برشما ، چون آمدند بشما، لشکرها یعنی چون

«۱» مصحف‌ابی: یکی‌از مصاحف معروف است‌که بوسیلهٔ ابی بن کعب جمع آوری شده وپس‌از مصحف عثمان منسوخ‌گشت «۲» ابن‌مسعود نیز مصحفی داشته و از اصحاب حضرت‌رسول است

قریش وغطفان و کنانه ویهود ،قریب‌دوهزار کس ، پس‌فرستادیم بریشان ، بادی (مراد بادصباست) ولشکرها که شماندیدید ایشانرا یعنی ملایکه وهست خدای بآنچه شمامیکنید بینا .

درین آیت‌بیان غزوهٔ احزاب است وآن قصه‌اجمالا چنان بود که بعد از اجلای «بنی‌النضیر» حی‌بن اخطب«باجمعی از یهودبمکه رفتند باابوسفیان واتباع اوبرمقاتله حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و سلم عهدبستند و از قریش و احابیش ده هزارکس جمع کرده عازم مدینه شدند . خبر بحضرت رسالت رسیده باسه‌هزارکس ازمدینه نهضت فرمود وعسکر همایون درپیش کوه «سلع» مقرر شد وبوقت مشاورت بااصحاب درباب محاربهٔ اعادی که‌به عدد بسیار وبسلاح آراسته بودند سلمان رضی‌الله‌عنه ازوضع خنادق که بدیار عجم میباشد شمهٔ‌بموقف عرض‌رسانید ورای‌حضرت‌آنرا تشریف قبول‌ارزانی داشته زمین‌برصحابه‌قسمت کرد و بحفر خندق‌اشارت فرمود صحابه بدان‌کار اشتغال نموده حضرت‌نیز مباشر کشیدن‌خاك وبالاآوردن ازمغاك میشدویاران را وعدهٔ ظفرمیداد و کلمات : «اللهم العیش ، عیش‌الاخرة فاغفرللانصار و المهاجرة» برزبان معجزنشان میراند دراثنای این‌حال سنگی درغایت صلابت پدیدآمد که‌تبر ومتین بدو کار نمیکرد آنحضرت راخبر کردند و بسر سنك آمده متین بدست مبارك گرفت وبسم‌الله گویان برآن سنك‌زده دودانك ازاو بشکست ونوری مانند برق ازوبجست ودرآن‌روشنی نظر انور سیدانام‌بر قصرهای شام افتادگفت «الله‌اکبر» ،مفاتیح شام بمن دادند نوبت دویم که ضربهٔ بدان‌صخره زددودانك دیگرشکسته‌شد ونوری دیگرظاهرگشته قصور یمن بنظرایمن آنحضرت درآمد گفت«الله‌اکبر» مفاتیح‌یمن دردست اختیار من نهادند ، سیم‌بارتمام سنك رادرهم‌شکست وبنوری که از آن‌درخشان شد کوشکهای« کسری» بران حضرت‌عیان شدو گفت«الله‌اکبر »مفاتیح ممالك فارس بقبضهٔ اقتدار من‌رسید ومنافقان گفتند این‌مرد خلق‌را بازی میدهد چه امروز ازترس دشمن خندق‌میکند وبفتح فارس و شام ویمن وعده میکند . القصه بعداز شش‌روز که‌مهم خندق سمت‌اتمام یافت‌لشکر اعادی رسیدند ،

«مالك بن عوف» و«عینة بن حصین» با«بنی اسد» و «غطفان»و«قریظه» و یهود ازز بروادی که‌جهت شرقی مدینه‌است درآمدندوابوسفیان(۱) باجیش قریش و کنانه ازپایان‌وادی که طرف غربست ظاهرشدند ویهود قریظه که باحضرت رسالت عهدبسته بودند باقوای«حی بن اخطب » عهدبشکسته مدد کار کفار گشتند وازهیبت آن‌لشکر و کثرت‌عدد ایشان دل‌ضعفاء اهل اسلام‌ازجای‌رفت چنانچه حق‌سبحانه وتعالی فرمود : (۱۰) یاد کن آنرا که آمدند شبها،از زبر شمایعنی ازاعلای وادی‌واززیرشما یعنی اسفل‌وادی چون بگشت دیدها دراحداق وخیره شدازخوف وبرسید دلها بحنجرهااز ترس‌چه شش‌ازشدت روع منتفخ میگردد وقلب‌بارتفاع اوتاحنجره میرسد وگمان بردید بخدای انواع گمانها مخلصان رامظنه آنکه‌حق‌سبحانه‌دین‌خودراغالب گرداندومؤمنان‌رانصرت‌دهد ومنافقان راگمان آنکه لشکراسلام تاب حرب احزاب‌نیاورده مستاصل گردند (۱۱) آنجا آزموده شدند مؤمنان،وثابت قدمان‌ازاهل‌تزازل ممتاز گشتند وجنبانیده شدند ، جنبانیدن سخت یعنی ازجای‌برفتند تابمثابهٔ که بددلان عزم سفر «ابن‌المفر» مینمودند وناشکیبایان اوراق انوار «الفراق‌ممالایطاق» تکرار میفرمودند .

بیت

آرام زدل بشددل از جای هوش‌ازسررفت‌وقوت‌ازپای

(۱۲) ویاد کن آنرا که گفتند منافقان‌چون ابن‌قشیر وآنانکه‌دردلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف‌اعتقاد، وعده ندادما راخدای وفرستاده‌او درفتح شام ویمن ، مکروعدهٔ‌بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد (۱۳)وآنرا نیز یاد کنید که گفتند گروهی از منافقان چون « اوس بن قبطی » و «ابو عرابه» و «ابن‌ابی» ای‌اهل یثرب (یثرب نام زمینی است که مدینهٔ طیبهٔ طاهره (۲) درناحیتی ازو واقع شده ونهی است که مدینه را یثرب گویند

(۱)ف : وابوسفیان بااحابیش قریش و کنانه احابیش بمعنی افراد و لشگرهای پراکنده از هرقبیله است

(۲) ف : مدینهٔ طیبه و طیبهٔ طاهره ـ م : مدینهٔ طیبه و طیبه و طاهره ـ ف : مدینهٔ طیبه طاهره

القصه منافقان مردم‌مدینه‌را گفتندجای‌بودن‌نیست شمارا درلشکرگاه محمدص یاایستادن انجا چه وجه دارد ، پس‌باز گردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یاآنکه اقامت‌بردین اسلام وجهی‌ندارد ورجعت کنیدبدین‌پدران واووا بدست دشمن‌باز دهید ودستوری رجوع میطلبند گروهی‌ازیشان پیغمبر رایعنی «بنوحارثه» و «بنوسلمه»میگویندبدرستیکه خانهای مادر مدینه ، خالی‌است واستحکامی ندارد مارا اجازه‌ده تابرویم وآنرانگاه داریم تادشمنان بدان شبیخون نکنند (۱) وحال‌آنکه آن‌خانهای ایشان خالی وباخلل نیست بلکه استحکامی تمام‌دارد ، نمیخواهند بدین رفتن‌مگر گریختن ازجنك (۱٤)و اگردرآمده شود بمدینه ، یعنی لشگر کفار درآیند بدو ، برمنافقان و هجوم کنند از جوانب‌آن یعنی بیکبار بمدینه درآیند و گردا گرد ایشان فرو گیرند پس خواسته شوند فتنه یعنی ایشان رادعوت کنند بشرك یا بمقاتلهٔ مسلمانان هرآینه بدهند فتنه رایعنی اجابت کنند سخن ایشان را ودرنك‌نکنند باجابت فتنه مگر اندکی بلکه زود مشرك شوند یا محاربه کنند باهل اسلام (۱۵) وبدرستیکه بودند «بنوحارثه و«بنوسلمه» که‌ازروی‌انابت عهد کردند باخدای پیش‌ازین یعنی درروز «احد» عهد کرده بودند که هرگز پشتها برنگردانند درکارزار وهست عهد خدای پرسیده شده یعنی سئوال خواهند کرد ازآن و برنقض آن ووفا بدان جزا خواهند داد (۱٦) بگوای محمد مصطفی ص که بهیچ وجه سودندارد شمارا گریختن اگر بگریزید ازمرك یاازکشتن‌چه لابد است هرشخصی را از موت یاقتل در وقتی معین که حکم قضابدان‌نافظ گردد وآنهنگام که بگریزید یعنی اگر مثلا فرار نفع کندومهم‌شما در تاخیر افتد برخوردار نخواهید شد مگر زمانی اندك چه آخر شربت‌فنا نوشیدنی است وخرقهٔ فوات پوشیدنی .

(۱) ح : تادشمن برما شبیخون نیارد ـ ف : تا دشمن بر او شبیخون نکند .

بیت

که می‌نهد قدم اندر سرای کون وفساد
که باز روی بسراه عدم نمی آرد ؟

(۱۷) بگو کیست آنکه نگاه دارد شما را ازعذاب خدای اگر خواهد بشما بدی وهزیمتی یاخواهد بشما نفعی ونصرتی ، آن کیست که منع کند آنرا و نمی یابند مردمان برای خویش بجز خدای دوستی که نفع رساند و نه یاری که ضرر باز دارد . ودر «زادالمسیر» آورده که مردی از لشکرگاه پیغمبر ص بمدینه رفته برادراعیانی خودرا دید اسباب طرب آماده ساخته و نبید ونقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا درطرب گذرانی وحضرت پیغمبر درمیان تیروشمشیر جولان کند؛ برادر جواب داد که تو بیا وبنشین که ترا واصحاب ترا بلا فرو گرفته ومحمد هرگز ازاین ورطه بلا بیرون نیاید . آن مرد باز گشت و گفت بروم وآنحضرت را ازمقالات خبر کنم چون بنزدیك حضرت رسید جبرئیل پیشی گرفته این آیت آورده بود: (۱۸) بدرستیکه خدای می داند بازدارندگان را ازنصرت رسول ص ، وگروهی که گویند مربرادران خود را که بیائید بسوی ما گفته‌اند منافقان مسلمانان را تخویف کرده‌اند باابوسفیان یا یهود مرمنافقان را میگفتند وخودرا درمعرض تلف میفکنید واز یاری محمد ص بگذرید . منافقان سخن یهود را بقبول متلقی شده از جنگ پهلو تهی کردند چنانچه میفرماید :ونمی آیند منافقان بکارزار کفار ، مگر اندکی اندك یا کارزاری قلیل ازروی ریاوسمعت (۱۶) در حالتیکه بخیلانند معاونت یانفقه برشما یا نمیخواهند که ظفر وغنیمت شمارا باشد، پس چون بیاید ترس دشمن ، می‌بینی ایشان را که ازغایت بزدلی ، مینگرند بسوی تو، و میگردد چشمهای ایشان درحدقهٔ ایشان بچپ وراست مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده وبیهوش شده از سکرات مرگ ، پس چون برود ترسناکی برنجانند وسخنهای سخت گویند شمارا، بزبانهای تیزیعنی تیززبانی کنند در حالتیکه بخیلانند برغنیمت یعنی بوقت قسمت غنائم مجادله ومناقشه میکنند آنگروه نگرویده‌اند ، پس باطل گردانیده است خدای، کردارهای ایشان را

یعنی جهادی که بریا وغرض کرده‌اند یاظاهر کردخدای بطلان عمل ایشان‌را وهست آن اظهار برخدای آسان (۲۰) این گروه پندارند که احزاب یعنی لشگرهای کفار راکه ایشان بازنگشته‌اند یعنی ترس وبددلی منافقان بمثابه ایست که باوجودآنکه مشرکان بهزیمت رفته باشندهنوزمی پندارند که گرداگرد مدینه رافرو گرفته‌اند وبجنك استاده واگر بیایند این لشکرها نوبتی دیگر دوست می‌دارند منافقان وتمنی میکنند آنکه ایشان صحرانشینان باشند ، در میان اعراب بادیه‌نشین یعنی ازبددلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند . میپرسند آینده وروند، را ازخبرهای شماودشمنان وآنچه گذشته باشد میان شماودشمنان واگرباشند درمیان شمایعنی مدینه و مقاتله باعدا دست دهد کارزارنکنندمگر اندکی (۲۱) بدرستیکه هست شما را ای ترسندگان وبددلان درافعال پیغمبر خدای اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید وچنانچه اودرحرب ثبات دارد وبرشداید ومحسن صبرمیکند شمانیز چنان کنید یادر ذات او برای اقتداخصلتی نیکو مرآنکس را که هست که امید دارد ثواب خدای را یالقای اوراونعیم روز بازپسین‌راومرآنکس راکه یادکند خدای‌را بسیار بدل‌وزبان .در «موضح» آورده که سیدعالم خبرداده بود صحابه راازآمدن احزاب وفرموده که باجتماع ایشان کار برشما سخت گردد وعاقبت شمارانصرت بود بریشان (۲۲) وآن هنگام که بدیدند مؤمنان لشگر هارا درخندق که دربرابر لشگر اسلام صف کشیدند ، گفتند اینست آنچه وعده داده‌بود خدای که : «ام حسبتم ان تدخلو الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم» ؟ وآنچه فرموده‌بود رسول‌او که : « سیشهد الامر باجتماع الاحزاب علیکم» وراست گفت خدا ورسول‌او که ونیفزود دیدن مؤمنان احزاب را، مگرباور داشتن مواعیدالهی راوگردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی‌را که سعادت دوسرا دران مندرجست .

بیت

هر که دارد چون‌قلم سربرخط احکام‌او
مینویسد بخت طغرای شرف برنـام او

آورده‌اند که جمعی ازصحابه نذر کرده بودند که چون « حمزه» و «مصعب» و«عثمان» و «طلحه»و«انس بن نضر»وغیرایشان که چون درحربها ملازم حضرت رسالت باشند ثبات‌قدم وورزیده کمر مقاتله بربندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق سبحانه وضعیت ایشان میفرماید (۲۳) از گرویدگان مردانی که راست کرده‌اند آنچیزی که عهد بسته‌اند باخدای برآنچیز که ثباتست بر قتال ومقاتله باید برای رضای ملك متعال، پس ازیشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نذرخود دراو کارزار کردتاشهید شد چون«حمزه»و«مصعب»و«انس» وازیشان کسی هست که انتظارمیبرد چون عثمان وطلحه وتبدیل ندادند عهد را تغییردادنی وسخن خودرا مبدل نساخته (۲٤) تاجزای دهد خدای راستگویان یعنی وفا کنندگان را براستی یعنی بوفای ایشان وتاعذاب کند منافقان را، اگر خواهد که برنفاق بمیرد یاباز گردد بتوفیق توبه، بریشان توبه دهد، بدرستیکه خدای هست آمرزنده آنرا که توبه کند ، مهربان مر کسی را که بتوبه بمیرد دراخبار آمده که احزاب بیست روز یا بیست وهفت روز برظاهرمدینه توقف کردند روزها بر کنارخندق آمدندی وازجانبین جنك تیر وسنك واقع شدی وشبهاعزم شبیخون کردندی وحضرت رسالت سوارشده باجمعی ازصحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی (عمروبن عبدود) که شجاع عرب بوداورا باهزار مرد مقابل کردندی باچهارتن از دلیران لشگر کفار خندق را عبرت کرده پیش آمدند و مبارز طلبیدند (عمرو) بر دست «مرتضی علی» کرم‌الله وجهه کشته شد نوفل را مسلمانان سنگسار کردند و(مرتضی علی) میانش بدونیم زدودل کافران بشکست . حضرت رسول روزدوشنبه وسه‌شنبه وچهارشنبه درمسجدفتح دعامی کرد براحزاب درروز چهارشنبه میان نماز پیشین ودیگراثر فتح ظاهر شد وحق سبحانه بادصبارا بمددکاری فرستاد .

بیت

بادصبا ببست میان نصرت ترا دیدی چراغ را که کند بادیاوری

صبا زلزله درآن لشگرافکند وآتشهای ایشان را کشتن گرفت وملائکه فرودآمده طنابهای خیمهٔ ایشان را می‌بریدند ومیخها میکندنــد وباد آنــرا

می افکند . ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند وبی‌دغدغه قتال بمفاتیح یمن واقبال ابواب فتح ونصرت گشاده گشت .

بیت

آن فتح که مفتاح امان بود برآمد بی دردسر نیزه‌وآمدشدشمشیر

(۲۵) وباز گردانید خدای از مدینه آنانرا که نگرویده بودند بسوی یعنی احزاب باخشم ایشان یعنی خشمناك برفتند ، نیافتند غنیمتی و نصرتی وکفایت کرد خدای مؤمنان را جنك کردن بسبب باد صبا وملایکه وهست خدای توانا براحداث هرچه خواهد ، غالب براشیا. بعداز فرار کفارحکم شد که بحرب «بنی قریظه» روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند . لشگر اسلام ایشان راپانزده روزمحاصره کردند وکاربریشان تنك شد بحکم« سعد معاذ» فرود آمدندوسعدحکم فرمود که مردان ایشان را بکشندوزنان و کودکان ایشان رابرده گیرند واموال ایشان را برمؤمنان قسمت کنید . حضرت فرمود که حکمی کردی که حق سبحانه ازبالای آسمان حکم کرده بود وحق سبحانه وتعالی ازاین واقعه خبرمیدهد :

(۲٦) وفرود آورد وخدای آنانرا که یاری دادند احزاب راوهمپشت ایشان گشتنداز اهل‌تورات یعنی یهود و«قریظه» فرود آورد

از قلعهای ایشان وافکند در دل ایشان ترس از پیغمبر و لشگر او گروهی را میکشتید (نهصد تن ازیشان یاهفتصد تن بکشتند) و برده می گیرید گروهی را یعنی زنان وفرزندان ایشان ومیراث داد شمارا زمین ایشان مزارع وحدایق و سراهای ایشان یعنی حصون وقلاع و مالهای ایشان از نقود وامتعه ومواشی وبشما داد زمین را که شما نرفته اید در آن یا مالك آن نبوده‌اید (مراد خیبر است یادیار روم یاممالك فارس و گفته‌اند هر ـ زمینی که بحوزهٔ اسلام درآید تا قیامت درین اراضی است) وهست خدای برهمه چیز توانا ، پس قادر باشد بر فتح بلاد وتسخیر آن برای ملازمان سید عباد .

نظم

لشگر عزم ترا فتح وظفر همراهست لاجرم هرنفسی اقلیم دگرمیگیرد

ارباب سیر برآنند که در سال تاسع از هجرت سید عالم ازواج طاهرات هجرت فرمودند و سوگند خوردند که یکماه بـایشان مخالطت نکنند وسبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیادت از مقدور می‌طلبیدند چون «بردیمانی» و «دق مصری» و امثال آن وچیزها طمع میکردند که درتصرف آنحضرت نبود واسباب دیگر هم در کتب مذکور است وبر هر تقدیر ملول گشته ازیشان اعتزال نموده وبعلیه درمسجدی که خزانه وی بود تشریف فرمود ، بعد از بیست ونه روز که آن ماه بآن عدد تمام شده بود جبرئیل آیت تخییر فرود آورد که : (۲۷) ای پیغمبر ص ، بگو مرزنان خود را ، اگر هستید شما که میخواهید زندگانی دنیا را یعنی تنعم درآن وآرایش دنیا چون ثیاب فاخره وپیرایهای تکلف ، پس بیائید که بدهم شما رامتعه طلاق چنانکه‌مطلقه را دهند سوی‌المهرورها کنم شمارا رها کردنی نیکو برغبت نه از روی کراهت (۲۸) و اگر هستید که میخواهید ثواب خدایرا وخشنودی‌فرستادهٔ ویرا ونعیم سرای دیگر را ، پس‌بدرستیکه خدای آماده کرده‌است مرزنان نیکوکار را از شما یعنی‌آنهارا که اختیار شق‌ثانی کرده‌اند ، مزدی بزرك که زخارف دنیا درجنب آن محقر و مختصر باشد

آورده‌اند که اول کسیکه از ازدواج طاهرات خشنودی خدا ورسول را اختیار کرده عایشه بود (۲۹) ای زنان پیغمبر هر که بیاید از شما بکار ناپسندیده پیدا کرده و روشن شده (و حفص بکسر یاء خوانده یعنی فاحشهٔ ظاهر وهویدا که نافرمانی رسول است ، افزوده گرده شود مر اورا عذاب دوبرابر آن که زن دیگران را باشد . چه گناه ازیشان زشتر است و هست این تضعیف عذاب ، برخدای آسان (۱)

(۳۰) وهر که مداومت کند برطاعت ، ازشما که ازواج پیغمبرید و فرمانبرد مرخدا ورسول اورا وبکند کاری پسندیده و شایسته ، بدهیم او را

---

(۱) آیهٔ کریمه : « یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلك علی‌الله یسیرا »

مزد او ، دوبار ، یکبار برای طاعت‌خدا ویکبار برای طلب خشنودی‌پیغمبر و آماده سازیم‌برای‌آن زن ، روزی نیکو دربهشت زیاده برمزد او (۳۱) ای زنای پیغمبر نیستید شما مانندیکی اززنان امت چه‌شمارا فضل بسیاراست برسایر نسوان واگر میترسید از خدا وفرمان می‌برید ، پس نرمی‌وفروتنی مکنید ، درسخن گفتن چون باکسی سخن گویید که آنکه طمع کند در شما آنکسی که دردل او بیماریست یعنی نفاق یادوستی فجور و بگویید سخن نیکو وپسندیده دور از ریب (۳۲) وآرام گیرید درخانهای خویش واظهار پیرایها مکنید چون اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین که او را جاهلیت جهلا گویند وآنزمان «ادریس» بوده تاوقت« نوح» علی نبینا وعلیهما السلام واصح آنستکه جاهلیت اولی درزمان «ابراهیم» بود که زنان لباسها به‌مروارید بافته پوشیده خودرا بمردمان عرض‌کردندی وجاهلیت‌آخری‌میان عیسی ومحمد ص است وبعضی‌معنی آیة برین وجه فرو می‌آرند که مخرامید در رفتن چون خرامیدن اهل جاهلیت اولی (۱) وبپای دارید نمازرا که اصل طاعث بدنیه است وبدهید زکوة را کـه اشرف عبادات مالیه است و فرمان بریدخدایرا درفرایض وپیغمبر اورا درسنن ، جزین‌نیست که میخواهد خدای تا ببرد ازشما گناه را ، ای اهل بیت پیغمبر وپاك گرداند شما را از معاصی ، پاك گردانیدنی . صاحب « کشاف» فرموده که این آیت دلیلیست برآنکه ازواج نبی‌ازاهل بیت وبند . ودر «وسیط» از «عکرمه» (۲)نقل

---

(۱) آیات شریفه : « یا نساء النبی لستن کاحد من‌النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع‌الذی فی‌قلبه مرض و قلـن قولا معروفاً ☆ و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی واقمن الصلوة واتین الزکوة واطعن‌الله ورسوله انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت ویطهرکم تطهیراً »

(۲) عکرمه : مولی‌ابن عباس واز روات تفسیر میباشد . عکرمه در سال ۱۰۵ هجری وفات یافته است .

میکند که مراد ازاهل‌بیت‌ازواج ویند بدلیل خطاب گذشته وآینده و«ضمیر» مذکر «یطهرکم» بجهت تغلیب است چه پیغمبرص درمیان ایشان بوده. ودر «زادالمسیر» قولی آورده که عام است مراولاد وازواج‌را . ودر «احقاف» (؟) از «امام منصورماتریدی» (۱) رحمة‌الله نقل میکند وصاحب «عین‌المعانی» فرموده که ظاهر تفسیر دلالت برآن دارد که ازواج باشند اما از «عایشه» و«ام‌سلمه» (۲) و « ابوسعید خدری » و «انس‌بن مالك» رضی الله نقل کرده اند که اهل‌بیت «فاطمه» و «علی» و«حسن» و «حسین» اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین . ودر «اسباب‌نزول» آورده که «ام‌سلمه» رضی‌الله عنهما فرمود که پیغمبر ص در خانهٔ من بر گلیمی که بر فراش وی افکنده بودم نشسته بود . فاطمه علیهاسلام درآمد وجهت پدر سبوسات ویا گوشت پخته آورد حضرت فرمود که‌ای فاطمه هردو فرزند را بخوان تا برین‌خوان باماهم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی‌ص آن گلیم بریشان بوشید و گفت خدایا اینها اهل‌بیت منند رجس را ازشان ببر وایشان را پاکیزه گردان واین آیت نازل‌شد ومن‌سرخود زیر گلیم کردم که یا رسول‌الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انك علی‌خیر واز اینجهت است که آل عبا بر پنج کس اطلاق میکنند .

---

(۱) امام‌منصور ماتریدی : ملقب به«علم‌الهدی» صاحب کتاب‌تاویلات اهل‌السنه یا تاویلات‌السنة است که درسال۳۳۳ بدرودزندگانی گفته‌است‌غیراز ماتریدی اشخاص دیگری متباین لقب خوانده میشوند وبطور مطلق‌وقتی علم‌الهدی گفته میشود سید مرتضی منظور است ولی کاشفی هرجا علم‌الهدی گفته منظورش‌امام ماتریدی است

(؟) احقاف : در ماخذی که‌دردسترس نگارنده ود اطلاعی ازمؤلف کتاب احقاف بدست نیامد ردرفهرستها آنچه دیده‌بنظر ما رسید راجع‌باین کتاب ومؤلف آن اشاره نشده‌است ولی دراین تفسیر کاشفی بارها از کتاب احقاف مطالبی نقل میکند

(۲) عایشه دختر ابوبکر وام‌سلمه هردو از ازواج پیغمبر بوده اند

شعر

آل العبا رسول الله و ابنته — المرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا

ودر «تیسیر» وبعضی دیگر ازتفاسیر نقل میکند از انس بن مالك رضی‌الله عنه که پیغمبر چون وقت‌نماز بامداد بدر خانهٔ فاطمه بگذشتی گفتی «الصلوة انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً»

(۳۳) ویاد کنیدای زنان‌پیغمبر آنچه خوانده میشود برشما درخانهای شما ازآیات کلام‌الله واز سخنان پیغمبر که محض حکمتست . این آیت حث میکند برحفظ قرآن وحدیث ، بدرستیکه خدای‌هست نیکوکار برشما ، دانا باقوال وافعال شما . بعد ازنزول آیات دربارهٔ ازواج طاهرات جمعی‌زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیت فرستاد که : (۳٤) بدرستیکه مردان که منقاد حکم خدا اند و زنان فرمان برنده وباور دارندگان ازرجال ونسا وثبات کنندگان بر فرمانبرداری از مردان وزنان وراستگویان درقول وعمل ازذکور واناث وصبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها ازهر دوفریق و تواضع کنندگان از مردان وزنان و صدقه دهندگان ازهردو طایفه وروزه داران برای خدا قرضاً یانفلا ازرجال‌ونساو مردان وزنان‌نگاه‌دارنده فرجهای‌خودرا ازحرام‌ومردان‌ذکر گوینده‌مرخدای را بسیاروزنان یاد کننده‌مراورا،آماده کرده‌است‌خدای مریشان‌را ازذکور و اناث ، آمرزش گناهان ومزدی بزرك بر طاعت ایشان .

آورده‌اند که حضرت رسالت صلی‌الله علیه‌وسلم «زینب بنت جحش» را رضی‌الله عنهابجهت « زیدبن حارثه» رضی‌الله‌عنه‌خواستگاری‌فرمودوزینب بگمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بود اباکرد چه‌جمال زیبا داشت ودختر عمهٔ پیغمبر بود گفت من‌چرا زن‌آزاد کردهٔ شوم و برادرش عبدالله نیز باخواهرش اتفاق داشت . حق سبحانه آیت فرستاد که : (۳۵) ونرسد ونشاید مرهیچ گرونده را یعنی «عبدالله بن جحش» ونه هیچ‌زن ایمان‌آورنده‌را یعنی «زینب» ، چون‌حکم کند خدا ورسول اوکاری را یعنی «نکاح» «زینب» بر«زید» آنکه باشد

مریشان را اختیاری یعنی بر گزینند از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بریشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا ورسول سازند و هر که عاصی شود ومخالفت کند خدای ورسول اورا یا ازحکم کتاب وسنت بگذرد ، پس بدرستیکه گمراه شود ، گمراهی هویدا چه اگر خلاف ازروی اعتقاد کند کفر است . بعد ازنزول آیت زینب وبرادر او بزید راضی شدند وآن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که درعلم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهرهٔ تو باشد ، پس میان زید وزینب ناساز گاری درمیان آمد بمثابهٔ که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد وحضرت پیغمبر مانع شد (۳٦) ویاد کن آنرا که گفتی مرآنکس‌را که انعام کرده است‌خدای برو باسلام وبتوفیق خدمت ومتابعت تو، وتو انعام کردهٔ برو بپروردن و آزاد کردن وفرزند خواندن یعنی گفتن زیدرا مستغرق نعمت‌خدای و رسول است که نگاهدار برای خود ، زن خودرا یعنی زینب و بترس از خدای در کار او وازروی‌ضرار طلاقش مده وپنهان کردی درنفس خود ، آنچه خدای پیدا کننده آنست یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود و میترسی از سرزنش مردم که گویند زن پسررا بخواست و خدای سزاوارتر است که ازو ترسی در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت ترسکارترین خلق بود و خشیت بنسبت علم است «انما یخشی‌الله من عباده العلماء » ، پس بحکم : «انما اعلمکم بالله » ازهمهٔ عالمیان اخشی بوده

نظم

خوف وخشیت نتیجهٔ علم است　　هر کرا علم‌بیش، خشیت‌بیش
هر کرا خوف شد رفیق رهش　　باشد ازجمله رهروان‌درپیش

آورده اند که زید زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت هم اورا فرستاد تاخواستگاری کند زینب را برای‌وی . زید بیامد وقصه بعرض زینب رسانید ازغایت‌شادی سجدهٔ شکر ادا کرد و گویند نماز گذارد و گفت خدایا رسول مرا خواستگاری میکند اگر من شایسته اویم مرا باوده فی‌الحال دعای اومستجاب شد وآیت‌آمد که : پس آنهنگام

که زید از زینب بحاجتی که داشت و در «موضح» آورده که مراد زیدطلاق زینب بود ، چون مراد خود ازو یافت یعنی طلاقش را وعده بسرآمد ، ما اورا بتو دادیم تا نباشد بعداز تو بر مؤمنان تنگی یا اثمی و وبالی در خواستن زنان پسر خواقدگان خودرا چون برسند بمراد خود ازیشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد و هست کاری که خواهی خواند بودنی ، بیشبهه‌ـ چنانچه مهم زینب رضی‌الله عنها وسید عالم صلی‌الله علیه وسلم . بعدازنزول آیت بخانهٔزینب آمد بی‌دستوری ؛ زینب گفت یارسول‌الله بی‌خطبه وبی گواه؟ حضرت فرمود که : « اللهالمزوج وجبرئیل‌الشاهد » و زینب برسایر زنان فخر کرده که الله تعالی مرا تزویج کرده برپیغمبر ومتولی تزویج شما اولیاء شما بوده اند (۳۷) نیست برپیغمبر (ص) هیچ وزری و وبالی درآنچه تقدیر کرده است خدای تعالی برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه ، سنت نهاد خدای سنتی درآن کسانیکه گذشتند پیش از محمد (ص) (مراد انبیاء دیگرند که خدای نفی‌حرج کرد ازیشان‌درآنچه مباح گردانید بریشان) وهست‌کار خدای ،حکمی گزارده شده پس صفت‌آنان میکند که گذشته اند از پیغمبران ومیگوید :

(۳۸) آنانکه بودند که میرسانیدند پیغامهای خدایرا بامتان خودو میترسیدند ازو و نمیترسیدند از هیچ کسی‌مگر از خدای وبسنده‌است خدای کافی ترسندگان یا شمار کنندهٔ بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترس ازو باشد .

بعد از واقعهٔ زینب زبان طعن بی دینان زیاد شد که این مرد ما را میگوید که زنان پسران برشما حرامست و خود میخواهد وزید را با آنکه پسرخوانده بود درحکم شرع پسر اصلی میدانستند حق‌سبحانه آیت فرستاد که : (۳۹) نیست‌محمد(ص) پدر هیچ یك ازمردان شما واگرچه پدر طاهر وقاسم وابراهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیده‌اند پس اورا فی‌الحقیقه پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد ولیکن او فرستاده خدا است و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد درنبوت وپیغمبران را بدوختم کردند و خاتم بمعنی آخر نیزهست یعنی اوست آخر انبیاء بنورظهور همچنانچه اول ایشان بوده بظهور نور وهست

خدای بهمه چیز دانا ، پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود (۱)

ودر «عیون‌الاجوبه» (۲) آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست ، حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد «ان کنتم تحبون الله فاتبعونی» وشرف وبزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جمله انبیاء نیز بدان حضرت است وشاهد هر کتاب مهر اوست . پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود : « جئنا علی هؤلاء شهیدا » وچون کتاب را مهر کردند کتابت درباقی شد . چون نبوت بدان‌حضرت سمت اختتام یافت در نبوت بسته گشت و دیگر چون از همهٔ انبیاء بمهر نبوت مخصوص بود به ختمیت ایشان نیز اختصاص یافت ، وفی‌المثنوی المعنوی :

بهر این خاتم‌شده است او که بجود — مثل‌او نی بود و نی خواهندبود
چونکه در صنعت برد استاد دست — نی تو گوئی ختم صنعت بروی‌است

(۴۰) ای کسانیکه گرویده‌اید بخدا ، یاد کنید خدایرا یاد کردن بسیار یعنی درغالب اوقات بانواع ذکر از تحلیل و تحمید و تمجید (۴۱) و تسبیح گوئید یا نماز گذارید برای وی ، بامداد و شبانگاه ، چه نماز صبح و شام اشق است از روی ادا . «سلمی» قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بزبان ممکن‌نیست . ودر «لطایف قشیری» آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که « من‌احب شیئاً اکثر ذکره » نشان دوستی ذکر فراوانست دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او

---

(۱) آیه کریمه : « ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول‌الله وخاتم‌النبیین وکان الله بکل شیئی علیماً »

(۲) عیون‌الاجوبه : بقرینه منظور مفسر کتاب «عیون‌الاجوبه» تالیف شده ومؤلف آن « امام مطوعی» میباشد .

خالی ماند (۱)

نظم

در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی — در هیچ زبان نیم ز ذکرت غافل

(۴۲) اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند برشما و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شمارا واین درود خدا و ملائکه برشما برای آنست تابیرون آرد شمارا از تاریکیهای کفر بروشنی ایمان .

مراد از اخراج ادامت واستقامت است برخروج چه دروقت صلوات خداند و ملائکه بریشان، ایشان در ظلمات نبوده‌اند و گفته‌اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعات یا از شك بیقین یا ازتیرگی تدبیر بشهور نور تقدیر . و در « بحرالحقایق» فرموده که « ازظلمات بشریه بنور روحانیه » ، وهست خدای بگرویدگان مهربان که خود بریشان رحمت‌میکند وملائکه رابآمرزش ایشان میفرماید(۴۳) تحیت‌مؤمنان ازخدای تعالی روزیکه بیینندداوراسلامی است که منجر باشد بسلامت از هرآفتی ومخافتی و گفته‌اند ضمیر عاید است به‌ملك‌الموت کنایه‌بغیر مذکور یعنی‌روزیکه ببینند عزرائیل را برایشان سلام گوید وآماده کرده است خدای تعالی‌برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان مزدی بزرگوار که بهشت است ونعیم آن (۴۴) ای پیغمبر ندای کرامت‌است بدرستی که‌مافرستادیم ترا گواه بتصدیق‌و تکذیب امت تو (۴۵) ومژده‌دهنده

---

(۱) آیات کریمه : « یا ایها الذین آمنوا ذکروا الله ذکراً کثیرا ✿ وسبحوه بکرة واصیلا ✿ هوالذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور »

ودرمثنوی معنوی اشاره بآیه‌بالا میفرماید :

«اذکروالله» شاه ما دستور داد — اندر آتش دید ما را نور داد
گفت اگرچه پاکم از ذکر شما — نیست لایق مر مرا تصویر ها
لیك هرگز مست تصویر وخیال — در نیابد ذات مارا بی مثال
ذکر جسمانه خیال ناقص است — وصف شاهانه ازآنهاخالص‌است

برحمت ما وبیم کننده از عقوبت ما وخواننده به‌پرستش خدای تعالی واقرار بتوحید او بفرمان اویا بتوفیق و تیسیر او و چراغی روشن یا خداوند سراج منیز که قرآن است یعنی تالی آنرا در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند ونور وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر را ازعرصه جهان نابود ساخت

بیت

چراغ روشن از نور الهی جهان را داد ازظلمت رهائی

دیگر هرچه درخانه گم میشود بنورچراغ بازتوان یافت وحقایق که ازمردم پوشیده وپنهان بود بنور اینچراغ بر مقتبسان انور معرفت روشن گشت .

نظم

ازار جان را بدانش آشنائی وزو چشم جهان را روشنائی
در گنــج معانی بر گشاده و زان صاحبدلان را مایه داده

دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن وامان و راحت است ودزد را واسطه خجلت‌وعقوبت است آنحضرت نیز دوستانرا وسیلهٔ سلامت و کرامت ومنکرانرا موجب حسرت و ندامت است ومنیراً تاکید است یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند و گاهی افروخته و تو ازاول وآخر روشنی و چراغهای ببادی مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفـؤا نورالله بافواهم والله متم نوره ـ ودیگر چراغها را بشب روشن سازند و بروز و توشب ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساختهٔ وروز قیامت نیز ازمشعل شفاعت روشن خواهی ساخت

نظم

شد بدنیا رخش چراغ‌افروخت شب ما گشت ز التفاتش روز
بـاز فردا چـراغ افروزد که از آن جرم عاصیان سوزد

در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خوانـد وجعلنا سراجا و هاجا وپیغمبر مارا نیز چراغ گفت آن چراغ آسمان است واین چراغ زمین و آن چراغ دنیا است و این چراغ دین آن چراغ منازل

فلك است واین چراغ محافل ملك وآن چراغ آب و گل است واین چراغ جان ودل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آیند .

بیت

ازظلمات‌عدم راه که بردی برون گر نشدی نور تو شمع روان‌همه

واشارت بهمین معنی فرموده است :

بیت

زاقلیم‌عدم می آمدی پیش‌وروآدم چراغی بود بردست‌هم‌روزنخستیت(م)

(٤٦)ومژده ده مؤمنانرا بآنکه مرایشانراست ازخدای تعالی بخششی بزرك زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا و شریف تر جزاست (٤٧) وفرمان مبر ناگرویده‌گان ومنافقانرا یعنی بر پی فرمان ایشان ثابت مباش وبگذار و دست بدار مکافات رنج ایشان که بتورسد یعنی درصدد انتقام مباش که من‌شر ایشانرا کفایت کنم وتوکل برخدای تعالی کن در دفع ایشان وبسنده است خدای تعالی کارساز ومهم پرداز یا نگاهبان یا ضمان بروعده نصرت و غالبیت ترا (٤٨) ای کسانیکه گرویده‌اید چون بخواهید زنان گرویده را پس رها کنید ایشانرا پیش ازآنکه مس کنید ـ (امام شافعی گوید که مس کنایت از مباشرت است ونزد امام اعظم خلوت . صحیحه حکم‌مساس دارد) پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه پس‌نیست شما را برین مطلقات هیچ عدئی که‌شمارید ایام آنرا پس برخوردار سازید ایشانرا بچیزی که مهر فرض کرده‌اید برآن مطلقه را نصف مهرلازم است و متعه مندوب است نزد امام اعظم رحمه‌الله و نزد بعضی واجب استو اگر مهرمسمی ندارد‌متعه واجب‌است برقدر مال و یسارو بگذارید ایشانرا بگذاشتنی نیکویعنی از منازل‌خود بیرون کنید چون عدت نیست شمارا برایشان و ضرر بر ایشان مرسانید (٤٩) ای پیغمبر (ص)

(م) اگر در اطراف تربیت آفتاب که مربی عالم تکوین ونظام شمسی مااست فکر نمایند ومطابقت آنرا با شمس نبوت که مربی عالم‌تشریع است بدهند بابهائی ازعلوم بروی آنها گشوده شود انشاءالله (محمدی)

بدرستی که ماحلال کردیم برای‌توزنان ترا آنها که دادی تو مهرهای ایشان را بقید احلال باعطای مهر جهت ایشار طریق فضـل است نه برای توقف حل برآن‌وحلال‌ساخته‌ایم برتویعنی آنچه‌مالك شده است دست یعنی توممـلوكات ازآنچه بازگردانیده است خدای برتو ازغنایم مشرکان چون صفیه وریحانه وامثال ایشان ودختران عمه‌های تو ازاولاد عبدالمطلب و دختران خال‌تو و دختران خالهای تو (ازاولاد عبدمناف بن زهره) آن زنان مذکورات که هجرت کردند با تو محتمل است که قید احلال مذکور است بهجرت در حق آنحضرت باشد خاصة (وقول امهانی (رض) که مرا رسول خدا (ص) خطبه کرد بدین‌آیت براو حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قول است) و زنی مؤمنه را اگر ببخشد نفس خود را نیز پیغمبر را اگر خواهد پیغمبر آنکه درنکاح در آورد اورا خالص کرده شد احلال او خالص کردنی مرترا بجزمؤمنان یعنی ازمخصوصات آنحضرت است که‌زنی‌را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد (امام اعظم فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر مثل لازم است ودر اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شد اززینب‌بنت خزیمه که اورا ام‌المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام‌شریك بنت جابر درتبیـان کبیر گفته که ام سهیل از بنی‌اسد واگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان‌سال سوم ازهجرت وهشت ماه درحرم محترم آنحضرت بوده ودر ربیع الاخر سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریك واقع‌شده و دولت عقد درنیافته) بدرستیکه ما دانسته‌ایم آنچه فرض کرده‌ایم برایشان یعنی برامت ازشرایط عقد درنکاح زنان ایشان مهر و شهود ونفقه و وجوب قسم تزویج چهار حره ودرداشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر درآن وما حلال کردیم‌زنان را برتو بمجرد هبه بی مهر تانباشد برتو تنگی وهست‌خدای تعالی‌آمرزنده هرچیزی را که تحرز ازاو دشوار است مهربان بتوسع جائیکه‌مظنه حرج‌باشد (۵۰) باز پس‌داری هر که‌را خواهی‌از ایشان دروسیط آورده که وجوب قسم بدین‌آیت ازحضرت رسول (ص) ساقط شد و در زادالمسیر گوید بین‌همه ازواج غیراز سوده (رض) که نوبت خودرا بعایشه

بخشیده بود آنحضرت رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجاء فرمود پنج تن‌را یعنی سوده وصفیه و جویریه و ام حبیبه و میمونه ورعایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه که میخواست و بروجهی که میخواست وچهارتن را باخود گرفت عایشه وحفصه وام سلمه وزینب (رض)و هرکرا خواهی باز طلبی ودلجوئی کنی از آنها که با کرانه رفته از ایشان وارجا کرده پس هیچ گناهی وتنگی نیست برتو آنکه این‌معزولات را باز طلبی ونزدیك خود خوانی‌نزدیك تر است بآنکه روشن‌شود چشمهای‌ایشان واندوهناك نشوند وخشنود باشند بآنکه دهی ایشان‌راهمه یعنی چون‌دانستند که آنچه تومیکنی از ارجا وایراد بقریب وتبعید بفرمان خدای است ملول نمیشوند وگردن می نهند وخدای تعالی میداند آنچه در دلهای شما است‌از رغبت و کراهت و هست خدای تعالی دانا بضمائر بندگان بردبار که تعجیل نکنند بعقوبت‌مجرمان (۵۱) حلال نیستند مر ترا زنان ازپس این نه زن که درعقد تواند چه بسته درحق‌آنحضرت چون اربعه است در حق امت وحلال نیست آنکه بدل کنی بدیشان اززنان دیگر یعنی یکی ازایشانرا طلاق‌دهی وبجای وی دیگری را نکاح کنی واگرچه بشگفت آورد ترا خوبی‌ایشان الا استثناء است ازنساء یعنی‌حلال نیست برتو زنان پس ازاین نه تن که توداری مگر آنچه مالك آن شود دست یعنی بتصرف تو در آیند و ملك الیمین تو گردد و هست خدای برهمه چیز نگهبان و کسیکه از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چارهٔ نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن است ودرپنهان وآشکارا باادب زیستن .

بیت

چو دانستی که‌حق دانا وبیناست	نهان‌وآشکارا خویش کن راست

آورده‌اند که چون حضرت زینب را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود ومردم را طلبیده دعوت‌مستوفی داد چون طعام خورده شد به سخن مشغول گشتند زینب (رض) در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود حضرت پیغمبر ص میخواست که مردم بروند، آخر خود از مجلس برخاست

وبرفت واکثر صحابه برفتند وسه‌کس مانده بود همچنان سخن میگفتند حضرت بدرخانه آمد وشرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعداز انتظار بسیار خلوت شد انس گفت که حضرت (ص) بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که درآیم پرده بردرحجره‌فرو گذاشت وآیت حجاب نازل شد (۵۲) ای آنکسانیکه گرویده اید بخدا ورسول (ص) در میآئید به‌خانه پیغمبرص مگرآنکه دستوری داده شوید یعنی شمارا بخواند بخوردن طعام آنهنگام درآئید درحالیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نیز رسیدن طعام راجمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون درمطبخ اثردود ظاهر میشد می‌آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین نکنید ولکن چون خوانده شوید پس درآئید پس‌چون‌طعام خوردید پس پراکنده شوید ومکث‌مکنید و منشینید آرام گرفته گان برای سخن یکدیگر بدرستی که درنك شما بعد از فراغ طعام و استیناس بکلام هست که میرنجاند پیغمبر را پس شرم‌می دارد ازشما که گوید بیرون روید وخدای تعالی شرم نمیدارد از گفتن‌راست وچون خواهید اززنان پیغمبرص رختی از امتعه‌خانه بدان نفع گیرید بخوانید ازایشان ازپس پرده آن سئوال‌ازوراء حجاب پاکیزه تراست وپاك‌ رنده تر مردلهای شمارا ودلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه وهواجس نفسانیه دراسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هست ونرسد ونشاید مرشمارا آنکه برنجانید رسول خدارا ومکنید آنچه وی کاره باشد و نشاید شما را آنکه نکاح کنید زنان اوراکه بدخول بها باشند ازپس وفات او یا بعداز آنکه طلاق داده باشد.چه ازواج او مادران‌شمایند ومادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشانرا هرگز بدرستیکه در ایذای آنحضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم ونکاح ازواج او رضی‌الله‌عنهن هست نزدیك خدای گناهی بزرك زیراکه‌حرمت آنحضرت‌لازم است درحیات او وبعد ازوفات اوبلکه حیات و ممات اودر ادای حقوق یکسانست چه خلعت‌خلافت عظمی در حین حیات وشفاعت کبری پس ازوفات بربالای اعتـلای او دوخته‌اند . قبـای سلطنت هردو گون تشریفست که جز بقامت اقبال او نیاید راست .

آورده‌اند که‌یکی ازصحابه گفته بود که اگرحضرت پیغمبر صلی‌اله علیه وآله وسلم را وفات رسد من عایشه را بخواهم و دیگری را بخاطر گذشته بود وبزبان نیاورده بوده‌آیه‌آمد که اگرآشکار کنید‌چیزیرا یعنی نکاح بعضی امهات مؤمنانرا و بزبان میگوئید یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید پس بدرستیکه‌خدای است بهمه‌چیز ازسروعلانیه داناوبدان شمارا جزا خواهد داد (در خبر است که بعداز نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شدندپدران وبرادران وخویشان گفتند یارسول‌الله چون‌حکم‌شد که زنان پرده نشین شوند مارا نیز ازپس حجاب باایشان گفت وشنید نباید کرد باقی آیت آمد) (۵٤) هیچ گناهی‌نیست برزنان در نمودن روی به پدران خویش نه پسران خویش و نه برادران خویش ونه بزنان ایشان یعنی مؤمنات ونه آنچه مالك است دستهای ایشان غلامان و کنیزکان واضح‌آنست که‌کنیزکان وشمهٔ از آن در سوره نور گذشت پس عدول کرداز غیبت بخطاب بجهة تشدید و تحویل وامر فرمود که ای زنان درپس پرده حجاب قرار گیرید و بترسید از خدای تعالی‌وپرده حیا ازپیش برمدارید بدرستیکه خدای است برهمه چیز از افعال واقوال شماگواه وازهرچه درخاطر وباطن گذرد آگاه .

نظم

دیده بپوشید ز نا محرمان — دورشوید ازره وهم وگمان
در پس زانوی حیاو وقار — خـوش بنشینید بصبرو قـرار

ای عزیزازفحاوی آیتهای گذشته التزام شرائط تعظیم ووظائف تکریم سید عالم مفهوم میشود وارادف فرمود آنها را بـایتی که مشیر است بـه کمال عنایت درباره‌آنحضرت فرمود (۵۵) بدرستیکه‌خداوفرشتگان درود میفرستند بر پیغمبر (ص) ای کسانیکه بخدا و رسول گرویده اید صلوات گوئید براو وسلام گوئید بروی سلام گفتنی یاانقیاد کنید امر اورا انقیاد کردنی وصلوة از حق سبحانه رحمت است وازغیر اوطلب رحمت ونزد بعضی‌معنی اللهم صلعلی محمد اینست که بارخدایا تعظیم کن محمد راصلی‌الله علیه وسلم دراعلاء دین واظهار دعوت و اعظام ذکر وابقاء شریعت ـ ودر آخرت بقبول‌شفاعت او درشان امت وتضعیف ثواب واظهارفضل‌او براولین وآخرین‌وتقدیم اوبرکافه

انبیاء ومرسلین علیه وعلیهم صلوات الله والملائکه والناس اجمعین وجمهور علماء برانند که امر بصلوات بر آنحضرت دراین محمول است بروجوب اما اختلاف در مقدار واجب است (امام مالك رحمه‌الله گوید درهمه عمر یك بار واجب است وزیادت بر آن مندوب ومستحب ودر بعضی مواضع استحباب اکداست یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رحمه الله و درتشهد اخیر واجب است بمذهب امام اعظم رحمه الله و بعضی از علماء شافعیه سنت است وائمه را دروقت گفتن وشنیدن نام حضرت اختلافست بعضی بر آنند که هرنوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند در یك مجلس یك نوبت یاسه واجبست و بس و فتوای بر آنست که نام آنحضرت در مجلسی هرچند تکرار یابد یك نوبت درود واجبست وباقی سنت در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده امام نوادی رحمه‌الله فرمود که افضل آنست که جمع نمایند میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته والفاظ وارده راتمام بیارند بر این وجه که اللهم صل علی محمد عبدك ونبیك ورسولك النبی الامی وعلی آل محمد ذریته کما بارکت علی ابراهیم وآل ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید وفضل صلوات واوقات آن وشرائط وآدابی که درآن رعایة باید فرمود حواله بمطالعه رساله تحفه الصلوات است.

یاسید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست همه سال صبح وشام
نزدیك تو چه تحفه فرستیم ماز دور دردست ما همین صلواتست والسلام

(٥٦) میرنجانند خدایرا یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزدیك خدای مکروهست از نسبت شریك و فرزند بوی و کلمات کفر و میرنجانند پیغمبر او راقولا که ساحر وشاعر میگویند و فعلا که الم بروی و دندان وی میرسانند دور گردانیده است ایشانرا خدای ازرحمت خود در سرای دنیی وآخرت وآماده کرده برای ایشان درعقبی عذابی خوار کننده (٥٧) وآنانکه میرنجانند مردان مؤمن را چون صفوان وزنان گرویده را چون عایشه رضی‌الله عنها بجز آنکه کرده‌اند یعنی بی خیانتی که مستحق ایذا باشند پس هراینه برمیدارند این مؤذیات دروغی بزرك را وگناهی هویدا را (یعنی سزاوار عقوبة بهتان و مستحق عذاب گناه ظاهر میشوند) وگفته انداین آیه در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق مرتضی علی‌را رضی‌الله عنه میرنجانیدند و در اسباب

تنزل آورده که‌روزی فاروق رضی‌الله عنه کنیزکی آراسته را که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب کرد ومنزجر ساخت کنیزك شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافهة بافاروق گفت واین آیه‌درباره او نازل گشت و گفته‌اند درشان زانیان است که شبها برسر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی وسدی می فرماید که در آن وقت علامت حرائر آن بود که در راه سرپوشیده رفتندی وجواری سربرهنه بودندی (۱) چون آن بد کاران از سر پوشیدگان تحاشی می نمودند لاجرم آیه آمد که (٥٨) ای پیغمبر(ص) بگو مرزنان خود را ودختران خودرا وزنان مؤمنان‌را که بوقت بیرون آمدن‌ازخانه نزدیك گردانند وفرو گذارند بررویها وبدنهای خویش ازچادرهای خود یعنی وجوه وابدان خودرا بدان بپوشند این پوشیدن سروروی وبدن نزدیك تراست بآنکه ایشانرا بشناسند وهست خدای تعالی آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کند مهربان که مصلحت بندگان باایشان بیان میکند (٥٩) اگر باز نایستند منافقان از نفاق واگر یك طرف نشوند آنان که دردلهای ایشان بیماری است یعنی زانیان ازقصد زنا ومیل بفواحش و اگر ترك نکنند مخبران اراجیف (یعنی آنها که خبربد می افکنند) در مدینه ازلشکرهای اسلام و معایب مؤمنان هرآینه برگماریم ترا بر ایشان و مسلط سازیم وامر کنیم بقتل ایشان پس همسایگی نکنند باتو در مدینه‌مگر زمانی اندك یعنی زود ازشهر بیرون روند (٦٠) راندگان ودرماندگان هر کجا یافته شوند (یعنی باید بگیرند ایشانرا) و کشته شوند (یعنی بکشند ایشانرا) کشتن بخواری (٦١) سنت نهاده است خدای سنتی در آنانکه گذشتند پیش ازاین (یعنی مقرر کرده درامم ماضیه انبیا را که بقتل منافقان حکم کنند ونیابی تو سنت خدائی بدل کردن وتغیردادنی (٦٢) می پرسند تورا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزاء از ساعت رستخیز بگو ای محمد (ص) جزاین نیست که دانستن وقت قیامت نزدیك خدای است وهیچ ملکی مقرب وپیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند وچه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق

(۱) حرائر بانوان آزادرا گویند وجواری کنیزکان راگویند چوآنکه بانوان مؤمنات همه مستوره ولی علامت کنیزکان سربرهنه بودن آنها بود درصدر اسلام (م)

نمیدانی شاید آمدن قیامت باشد نزدیك (٦٣) بدرستیکه خدای براند نا گرویدگان را یعنی منکران بعث وحشررا ودو رساخت از رحمت خود و آماده کرد برای ایشان عذاب آتشی افروخته (٦٤) در حالتی که جاودان هستند در آن همیشه تاکید است یعنی همیشه درآتش معذب مانند نیابند دوستیکه ایشانرابیرون آورد ازدوزخ ونه‌یاری ومدد کاری که‌عذاب از ایشان باز دارد (٦٥) یاد کن روزی را که گردانیده شود روی های ایشان درآتش ازجهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را برپشت خوابانند و گاهی برروی افکنند ایشان میگویند کاشکی مافرمان می بردیم خدای را وفرمانبرداری میکردیم پیغمبر را (٦٦) وگویند اتباع و اراذل قوم ای پروردگار ما بدرستی که‌ما فرمان بردیم مهتران قبائل خود را وبزرگان وپیشوایان‌را پس گمراه کردند مارا یعنی‌مارا ازراه بردندوبافسانه افسوس فریب دادند (٦٧) ای پروردگار ما حکم کن میان ما بده ایشانرا دوبرابر ازعذابی که بمادادهای زیرا که هم ضال بودند وهم مضل وبران ایشان را راندنی بزرك که باز خواندن نباشد مقرر است که‌هر کرا حق‌سبحانه براند دیگری نتواند بخواند :

بیت

هر که را قهر تو راند که تواند خواندن

و آنکه‌را لطف تو خواند که تواند راندن

(٦٨) ای کسانیکه گرویده اید مباشید مانند آنانکه برنجانیدندموسی (ع) رایعنی پیغمبر من محمد (ص) را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را برنجانیدند واورا بزنا نسبت کردند و شمهٔ ازآن در قصه قارون گذشت پس پاك گردانید او را خدای تعالی از آنچه گفتند (وزنی را رشوت داده بودند تادر حق وی احترام کند بپاکی‌وی اعتراف نمود تا وقتیکه باهارون بکوه طور رفت و هارون آنجاوفات‌یافت و گفتند توبروی‌بردی‌و کشتی حق سبحانه ملائکه‌را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقتول است یاخدای تعالی اورا زنده گردانید تا به برائت ذمه برادر را اقرار کرد یامیگفتند که‌اوعیبی دارد که‌غسل تنها میکند روزی جامه بر سنك نهاده بود ودرآب در آمده آن سنك با جامه روان شده‌میان

قوم درآمد موسی (ع) برهنه ازپی‌آن دویدند بنی‌اسرائیل رامعلوم شد که او را هیچ عیبی نیست وبودموسی نزدیك خدای‌تعالی باجاه‌وقربت‌یامقبول یامستجاب الدعوت (٦٩) ای گروه گروندگان بترسید ازخدای تعالی در ارتکاب‌مکاره وبپرهیزیداز ایذای‌رسول‌او وبگوئید سخنی راست ودرست واستوار درباره مؤمنان قرار نهی است از ضد آن یعنی دروغ نگوئید و ناراستی در سخن نکنید چون حدیث افك عایشه وقصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الاالله است یاسخنیکه بآن رضای خدای تعالی‌طلبند و قول جامع در این‌آیت آنست که قول‌سدید سخنیکه صدق باشد نه‌کذب و صواب باشد نه خطا وجد باشد نه هزل وخالص باشد نه‌آمیخته این زمین سخن گوئید (٧٠) تابصلاح آرد خدای برای‌شما کردارهای‌شمارا یعنی‌آنرا صلاحیت‌قبول دهد و بر آن‌ثواب مترتب سازد و بیامرزد برای شما گناهان شما و هر که فرمان برد خدایرا و پیغمبر اورا در آنچه فرماید ، پس بدرستیکه برهد از شرو برسد بخیرو بر مراد خود فیروزی یابد فیروزی بزرك وآن لقا است یا بهشت

(٧١) بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را که اطاعت است یا حدود شرع ودر موضع فرموده که نماز است و روزه وزکوة وجهاد وحج‌و امامت مردم‌یا نگاهداشتن‌زبان‌ازفضول‌و گویندغسل‌جنابت‌است‌برهر تقدیر عرضه کرد آنرا برآسمانها وزمین وبر کوهها بشرط ثواب وعقاب وقتیکه فهم در ایشان آفریده بود پس سرباز زدند ازآنکه بردارند امانت‌را وپرسیدند از آن گفتند تامسخر فرمائیم برای آنچه مارا آفریده نه‌محتاج ثوابیم ونه‌توانا بر کشیدن عذاب تابر اهل آسمان که ملائکه‌اندوبرساکنان زمین وجبال که حیوانات بری و بحری‌اند عرضه کرد واباکردند وسرباز زدند ازراه مخافت نه از روی مخالفت و برداشت آنرا آدمی ضعیف و ناتوان بدرستیکه هست انسان‌ستمکار برنفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند و او با عجز خود قبول نمود نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود وعرض امانت کرد (٧٢) تاعذاب کند خدای تعالی مردان‌و زنان منافق را بتضییع امانت وعذاب کند وباز گردد خدای برحمت برمردان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت وهست خدای آمرزنده تائبان مهربان بر

ایشان علماء وعرفارا دربن آیت سخن بسیار است واز آنجمله شمهٔ ایراد کرده میشود جمعی معنی آیت را بر آن فرود آورده اند که عظمت شان امامت بمرتبه‌ای است که اگر عرض کنند براین اجرام عظام وایشان را ادراك باشد ازحمل آن ابا کنند وحق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراك وشعور داد وبرایشان عرض کرد عرض تخییر و اشان اباکردند ازحیثیت وعجزنه ازروی معصیت انسان قبول کرد ازراه همت نه ازروی قوت .

بیت

آسمان بارامانت نتوانست کشید

قرعه فال بنام من دیوانه زدند

امام قشیری آورده که امانت بر آنها عرض نمود وبرانسان فرض فرمود آنجا عرض بود سرباز زدند ودراینجا فرض بود درمعرض جهل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است نظر آدم برعرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمودکه برداشتن ازتو ونگاهداشتن ازمن چون تو بطوع بار مارا برداشتی من‌هم ازمیان همه تورا برداشتم که حملناهم فی البروالبحر.

بیت

راه او را بدو توان پیمود بار اورا بدو توان برداشت

صاحب انوار آورده که میشاید که مراد بامانت عقل تکلیف باشد و چون سماء وارض وجبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطه استیلای قوت غضبی و جهول بجهت غلبه شهوتی و فائده عقل آنست که قوتین را ازتعدی نگاهداشته برطریقه اعتدال ثابت دارد ومعظم مقصود ازتکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی وجهولی علت حمل باشد و گفته‌اند از شان انسان است ظلم وجهل چنانکه گوئی الماء طهور یعنی از شان آب است طهارت هم چنین این دوصفت ازشان آدمیان است اما چون حامل امانت شدند بعضی ترك ظلم و جهل گرفتند و جمعی برآن ماندند یاخود این دو صفت نوع انسانراست باعتبار اغلب افراد ودر احقاق آورده که ظلوم وجهول است نزد خلق نه نزدیك

حق ودر تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه عرض کرد امانت را براهل آسمان وزمین وجبال وا باکردند ازحمل آن بجهت عدم استعداد وچون انسانرا استعداد حمل آن بود بی‌مضایقه ومقابله قبول نمود واو ظلوم است بر نفس خود که افنا میکند ذات خودرا درهویة مطلق وجهولت که غیر حق را نمیشناسد و بقول لااله‌الاالله نفی ماسوا میکند در فتوحات آورده که امانة اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند وانسان قبول کرد واو ظلوم بودی اگر برنداشتی وجهولست یعنی عالم زیرا که نهایة علم بالله اعترافست بجهل وعجز ازمفرقه العجزعن درك الادراك ادراك وحضرت قاسم الانوار قدس سره دربعضی ازرسائل خود امانت را برخلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم وجهل ضد عدل وعلم است اما معنی اذاجاوز شیئی حده انعکس ضده اینجا جلوه‌ها دارد. وظلوم وجهول صیغه مبالغه است وهرگاه که این دوصفت ازحد متجاوز کردند هرآینه بضد خود مبدل خواهند کرد در روح الارواح میگوید که ظلوما جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم علیه السلام بار بهمت برداشت فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازه ظلومی وجهول اودر عالم افتاد وعالمیان ازسر این غافل : ودرلوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت است در ملك و ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد و محب بی درد قدر قیمتی نیست عشق را طایفهٔ در خورند که صفت اتجعل فیها من یفسد سرمایه بازار ایشان وسمت انه کان ظلوماً جهولا پیرایه روزگار ایشان است .

بیت

عاشقی را درد بد نامی خوشست

عاشقان را سوزو ناکامی خوشست

آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابتست زمین فریاد بر کشید که مرا نعت بسطت واقعست صدا ازکوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصل است ماتحمل این بارنداریم نشاید که آفتی بما بازخورد و این صفتها از ما بستانند آدم خاکی گفت مرا چیست که از ما بستانند مردانه پیش آمد و باریکه هیاکل افلاك نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعره هل من مزید زدن آغاز کرد ای خاکی دلیر این

همه قوه از کجا آورده زبان حال او میگفت که بار گران بامید یار مهربان توان کشید .

آن بار که از بردن آن عرش ابا کرد   با قوه توحامل آن بار توان بود

القصه خلعت حمل امانت بر قامت با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی‌الارض خلیفه برنام او نوشته اند راست نیامد وچون کاری بدین عظمت ومهمی بدین ابهت نامزداو شد جهت‌دفع چشم زخم حسودان‌شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند انه‌کان ظلوماً جهولا بر آتش عبرت افکندند تا کور شود هرآنکه نتواند دید .

سورة السباء مکیه وهی اربع وخمسون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

همه سپاسها وستایشهامرخدایراست آن خدائی که مروراست آنچه در آسمانهاست ازوسائطه حلال نعم وآنچه در زمینهاست از روابط دقائق جود وکرم ومروراست ستایش دران سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمدالله الذی‌هدانالهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده والحمد لله الذی احلنا دارالمقامه وگفته اند مجموع اهل آخرت مراو را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند واو است کار دان دانا باحوال بندگان (۱) میداند آنچه فرورود درزمین چون آب باران و آنچه بیرون آید از زمین چون نبات یا داناست بآنچه در زمین باشد چون کنوز و دفاین و اموات وآنچه بر روی زمین باشد چون حیوان وعیون‌وفلزات ومیداند آنچه فرود می آید از آسمان چون ملائکه و کتب ومقادیر وارزاق وامطار وآنچه بالا میرود ودر آسمان چون فرشتگان ونامهای اعمال بندگان ودعوات وکلمات طیبه وارواح طاهره (در غرائب

التفسیر آرده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وسلم درشب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود می آید بر دلهای اولیاء از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود از نفائس انفاس اولیاء و اصفیاء در همه اوقات یا آنچه فرو میآید الطاف وکرم‌است که ازبارگاه قدیم‌متوجه دلها گشته هرحال که بوی آشنائی می‌آید همانجا منزل میکنند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الافتعرضو الها و آنچه بالا میرود ناله تائبانست و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوتخانه سینه‌ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آوردفی الحال‌رقم قبول بروی کشند که انین‌المذنبین احب الی‌من زجل‌المسبحین .

غلغل تسبیح شیخ ازچندمقبول‌ست لیک   آه دردآلود رندان را قبول‌دیگراست

و اوست مهربان در اتمام نعمت پوشنده گناهان بپرده رحمت (۲) و گفتند آنانکه کافر نشدند ازروی انکار یااستهزا که نمیاید بماقیامت بگوای‌محمد نه آنست که شما میگوئید آری بحق پروردگار من درلباب گفته که ابوسفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث ونشورنیست حق‌سبحانه فرمود که ای محمد صلی الله علیه وسلم توهم سوگندخور که‌بحق‌آفریدگار من که‌بزودی‌هرآینه‌بیاید بشما روزقیامت (عالم القیب) صفت پروردگاراست یعنی داننده پوشیده‌هاست دورعلم‌نشود ازاوناپوشیده‌نگرددازاو همسنگ‌مورچه خورد یابوزن ذره‌ای‌از ذرات هوا درآسمانها و نه درزمین ونیست خوردتر از مثقال‌ذره و نه بزرگتر ازآن مگرآنکه مکتوب‌است درکتابی‌روشن یعنی لوح محفوظ ومجموع آنها را در لوح ثبت کرده (۳) تا پاداش دهد آنانراکه گرویده‌اند وکرده اند عملهای‌شایسته آن گروه مؤمنان ونیکوکاران مرایشانراست‌آمرزش خطیات وروزی بزرگوار یعنی بی تعب وطلب (۴)وآنانکه بشتابند درآیات ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند عنادکنندگان یاکوشندگان در تنفیر مردم از آن یا بزعم خود پیشی گیرندگان برما تاعذاب ما از ایشان فوت شود آن‌گروه مر ایشانراست عذابی‌از سختتر عذابی‌الم رساننده (۵) ودیگر اثبات اشیاء درلوح محفوظ برای‌آنست که تابدانند آنانکه داده شدند علم‌امراد اصحاب پیغمبر (ص) و یا مؤمنان اهل کتاب بر هر تقدیر مراد آنست که اهل‌علم دانند آن چیزی که فرو فرستاده شده است بسوی

توان آفریدگار تو یعنی قرآن او راست ودرست است واو یعنی آن منزل راه نماید راه خداوند غالب ستوده بر نعم غایت الحمد (٦ وگفتند آنانکه نگرویده اند یعنی ازمنکران بعث بعضی مر بعضی راگفتند آیا دلالت کنیم شمارا برمردیکه خبرمیدهد شمارا یعنی محمد که میگوید چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند همه اجزای شمارا همه پاره ساختنی یعنی اجساد شمارا ریزه ریزه گردد در خاك بدرستیکه شما هرآینه در آفرینش نوخواهید بود یعنی زنده خواهند گشت کافران بایکدیگر گفتند که مردی چنین خبرمیدهد (٧) آیا می بندد برخدای دروغی رامتعمداً یا بد وجنواست

که میگوید چیزی که نمیداند نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه نمیگروند بدان سرای درعذابند بدان جهان ودرگمراهی دور از صواب بدین جهان وصفت ضلال به بعیداز قبیل اسناد مجازی است چه بعداز صفت ضلال است (٨) آیانمی بینند و نمیگروند کافران بسوی آنچه درپیش ایشان است وآنچه از پس ایشان است از آسمان وزمین یعنی فرو گرفته است پس وپیش ایشان را وایشان محبوس ومحصورند میان آسمان وزمین اگرخواهیم فرو بریم ایشان را بزمین یافروافکنیم بر-ایشان قطعهٔ ازآسمان بجهت تکذیب ایشان مرآیتهای مارا بدرستی که درنظر بآسمان وزمین یادرتامل باقتدار خسف واسقاط هرآینه دلالتی است وعبرتی مربنده رجوع کننده رابحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند دردلائل حکمت (٩) هرآینه مادادیم داودرا ازنزدیك زیادتی برسایرمردمان که بهنبوت منسوب بوده باز بهر یا پادشاهی یا حسن خلق بارعیت یا توفیق عدل درحکم ویا بخشایش برعجزه وضعفاء یاحلاوت مناجات یاعلم بآنکه جزبارگاه او ملجاء وپناهی نیست (ودرعین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه داود به زبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده واستماع آواز دلنواز او کردندی وطیوراز نغمات جانفزایش مضطرب گشته وخود را ازهوا برزمین افکندندی .

نظم

زصوت دلکشش جان تازه گشتی روان را ذوق بی اندازه گشتی
سپهر چنك پشت ارغنون ساز از آن پر حال نرنشنوده آواز

و بعضی گفته اند که فضل آنست که بعد ازاین میگوید)گفتیم ما که ای کوهها بازگردانید آوازهای خود را باداوددروقت تسبیح او یعنی موافقت کنید باوی یاسیر کنید باوی هر کجا که رودوهر گاه که خواهد واین معجزه داودبود که هرگاه که خواستی کوه بااوروان شدی ومسخر کردیم وی رامرغان تا در وقت ذکر باوی موافقت کردندی آورده اند که چون دارد تسبیح گفتی کوهها باوی بصدا در آمدی و مرغان برزبر سر وی صف کشیده بالحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس ازمستمعان آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی .

بیت

چو گردد مطرب من نغمه پرداز زشوقش مرغ روح آید بهپرواز

روزی فرشته بزیارت داود آمد گفت تو پیغمبرخدا وخلیفه اوئی اولی آنست که طعام تواز کسب توباشد داود ازخدا پیشه طلبید امر شد که زره گری کند و آنرا بروی آسان گردانید چنانچه میفرماید و نرم گردانیدیم مراورا آهن بی آتش ومطرقه چنانچه در دست اوچون موم نرم بودی ودر وی هرتصرفی که خواستی کردی .

(١٠) وفرمان دادیم بآنکه بساز زره های فراخ دامن گشاده واندازه نگهدار دربافتن آن یعنی حلقه های مساوی درهم افکن تاوضع آن متناسب افتد (در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی وبهشش هزار درهم فروختی چهار هزارتصدق کردی ودو هزارنفقهٔ عیال ساختی ودرلباب آورده که چون وفات یافت شش هزار زره درخانه او بود ودیگر گفتیم ای داود تو بااهل خود عمل کنید عملی شایسته یعنی خالص ازاغراض بد ستی که من بآنچه شما میکنید بینایم ولایق آن پاداش خواهیم داد .

(١١) ومسخر کردیم مرسلیمان را باد رفتن اوبامداد یك ماهه راو

شبانگاه نیزمسیرت شهری صباح ازتدمربیرون آمدی وقیلوله دراستخرشیراز کردی وشب را بکابل رفتی وآنجا بیتوتت نمودی و جاری کردیم برای او چشمه مس گداخته را تا ازمعدن بیررن آمدی چون آب روان و آن در موضعی بوداز یمن بقرب صنعان ودرماهی سه روز سیلان کردی وازآن‌مس آنچه میخواستندمیساختندورام کردهشدمراوراز دیوان کسی که کار کردی پیش او بفرمان پروردگار ومقرر کردیم که هر که بگرو: وقائل شود ازدیوان و سرکشی کند ازفرمان ما وازطاعت سلیمان بچشانیم اورا از عذاب آتش افروخته درعقبی وگویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست داشته مقررشد که موکل باشد بردیوان هرگاه که ازفرمان سلیمان دیوی بیرون رود آن تازیانه آتش براو زند واورا بسوزد .

(۱۲) میکردند برای سلیمان آنچه میخواست از غرفهای خوش ومنظره های دلکش دروسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه‌بد وبایدرفت وگفته‌اند محاریب اینجا موضع حرب است چون قلعه‌های بلندوحصارهای ارجمند ودیوان برای سلیمان در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته‌بودند چون مرداوح بیستون وملقوم وغمدان دهنده وجنبنده وامثال‌آن ومیساختند تمثالهاوصورتهای ملائکه وانبیاء بروضعی که درزمان عبادت برآن بوده‌اند تامردمان آنرامشاهده نموده برهمان وجه پرستش نمایند ودرآنزمان اتخاذ تصاویر مباح‌بود ودر عین‌المعانی آورده‌که تمثالها ازآهن بصورت آدمیان میساختند وحق‌سبحانه دروقت محاربه بااعداء روح درایشان میدمید تادرقتال‌قوی وصلب‌باشند وگفته‌اند تمثال دوشیرساخته‌بودند درزیرتخت‌او و هیأت دو کرکس انگیخته بربالای تخت چون سلیمان خواستی که برتخت بر آیدآن‌دوشیر بازوهای خودرا برافراختندی تاپای برآن نهاده بالارفتی و چون برتخت نشستی کرکسان بیالهای خود ویرا سایه کردندی ومیکردند از برای سلیمان کاسهای چوبین وغیرآن مانند حوضهای‌بزرك (ودیگهای بلند برسه‌پای نهاده مانند کوهها واورا دوازده هزارطباخ بوده که دراین دیگها طعام‌پختندی وهنوزدربعضی ازولایت شام‌دیگها چنان‌ازسنك تراشیده موجود

است) گفتیم عمل‌خیر کنید ای‌آل داود برای سپاسداری چنین نعمتهای ثابت (ثنائی‌قدس سره‌فرموده که آل‌داود ساعت‌لیل‌ونهار راقسمت کرده بودند در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی به شکر آلهی و عنایت پادشاهی) و اندکی ازبندگان من سپاسدارند وشکورآنراگویند که بدل وزبان وجوارح اکثراوقات مراسم شکرگذاری ادا کند باوجود چنین استغراقی درشکرخود راازادای شکرعاجز شناسد چه‌توفیق شکرنعمتی‌است مستدعی شکردیگراز اینجا گفته‌اند الشکور من‌یری عجزه من‌الشکر .

مثنوی

حد شکر حق نداند هیچ کس … حیرت آمد حاصل دانا و بس

آن بزرگی گفت باحق درنهان … کای پدید آرنده هر دو جهان

ای منزه از زن و فرزند وجفت … کی توانم شکر نعمتهات گفت

پیك حضرت دادش از ایزد پیام … گفتش از تو این بود شکر مدام

چون در این ره اینقدر بشناختی … شکر نعمتهای ما پرداختی

آورده‌اند که بنای بیت المقدس را داود آغاز کرده بود وسلیمان در اتمام‌آن سعی‌های بلیغ‌بجای‌آورد وهنوز یکساله‌کار مانده‌بود که متقاضی‌اجل به‌سلیمان درآمده طلب ودیعت روح کرد سلیمان کسان خودرا وصیت کرد که مرك مرافاش‌نکنید ومرا بعدازمرك برعصای من‌تکیه دهید تاجن ازکار خود بازنماند ومهم‌مسجد باتمام‌رسد پس‌چون سلیمان درگذشت اورابشستند وبر او نمازگذاردند واورا برعصاتکیه دادند دیوان‌از دوروی رازنده میپنداشتند وهمان کار که نامزدایشان‌بود قیام‌می‌نمودند تابعدازیکسال اسفل‌عصای او را دابة‌الارض بخورد وبزمین‌افتاد وهمگنان‌را موت‌او معلوم‌شد فی‌الحال‌دیوان فرارنموده در شعاب جبال واجواف بوادی گریختند کماقال الله‌تعالی (۱۳) پس‌آن هنگام که قضا کردیم برسلیمان مرك‌را واو رامرده برعصاتکیه دادند دلالت‌نکرد مردیوان‌را برمرك سلیمان مگرچوب خواره (یعنی‌ساس) که‌از زمین برآمده ومیخوردعصای‌او را پس آن هنگام که بیافتاد سلیمان دانستند دیوان آنکه اگربودندی که البتہ دانستند غیب راگمان جن آن بود که غیب میدانند وبرمردم چنین‌ظاهرمیکردند حق‌سبحانه میفرماید که اگر ایشان دانا

بودندی به غیب در نك نکردندی یکسال بر عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه‌ایشان رادرعمل عمارت‌بود (١٤) بدرستی که‌بود مراولاد سبابن‌نشحیب بن‌یعرب بن‌قحطان رادر مسکنهای ایشان (حفص به صیغه مفردخواند) یعنی درمسکن‌ایشان علامتی ودلالتی بروجودصانع وقدرت کامله اودرمختار آورده که‌فرزندان صبارا درحوالی معارب‌ازولایت یمن‌منزلی‌بود درمیان دو کوه از اعلی تااسفل‌آن منزل هیجده‌فرسخ ومشرب ایشان دراعلی وادی بود ازچشمه درپایان کوه و گاه بودی که فاضل‌آب ازولایت شجر بآب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والی ولایت ایشان بود درخواست کردند تاسدی بست در دهانه دو کوه تاآبهای‌اصلی وزایدآنجا جمع‌شدی وسه‌ثقبه برآن سد ترتیب کردند تااول‌ثقبه اعلی‌بگشانید وآب‌به مزروعات خودبرند وچون کمتر شودوسطی وبآخرسفلی وایشان بریمین وبسار منازل‌خود باغهاداشتند مشتمل بردرختان میوه دار کما قال‌الله تعالی آیتی که درمساکن اهل‌سبا گفته شد دو بوستان‌بود ازراست وچپ منازل‌ایشان اگرچه درهرطرف باغ‌بسیاربوده اما ازتقارب اشجارهمه بمشابه‌یك‌باغ می‌نمود گفت‌پیغمبر مرایشان راکه‌بخورید از روزی پروردگارخود کثرت میوه ایشان‌بمثابه‌ای‌بود که‌اگر کسی‌زنبیلی برسر نهادی واززیر درختان بگذشتی‌آن زنبیل پرمیوه شدی بی‌حرکت دست پس پیغمبر گفت که ازاین نعمتها بخورید وشکر کنید خدایرا این شهری که خدای شماراازآن یاازآن روزی میدهد شهری پاکیزه‌است وهوای تندرست وآبی شیرین وخاك پاك .

بیت

شهری چوبهشت از نکوئی   چون بـاغ ارم بتـازه روئی

درآنجاپشه و کیك و کژدم‌نبودی وشپش‌درجامه‌ها نیفتادی وهرغریبی درآنجا رسیدی شپشها که درجامه وی بودی بمردی وپروردگار روزی دهنده ازشما شکر جوینده وآمرزنده است هرکسی راکه توبه کند ازشرك(١٥) .
پس‌ایشان روی بگردانیدند ازپیغمبرخود وشکر گذاری ننمودند درخبراست که سیزده پیغمبر بدیشان آمد وهمه‌را تکذیب کردند پیغمبرآخرین درزمان

پادشاهی ذی‌الاغارین حبشیان بعداز رفع حضرت ادریس بدیشان آمد واورا بسیار برنجانیدند حق‌سبحانه موشهای دشتی‌درزیر بندآب ایشان پدیدآورده بفرمود تابند را سوراخ کردند و نیمه شب بود که همه در خواب بودند بند شکسته شد وسیل درآمده منازل وحدائق ایشان معمور گشت وبسیاری مردم وچهار پایان هلاك شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند پس فرستادیم بر ایشان سیل صاب و گفته‌اند عرم بند آب است یانام وادی که آب از او آید یااسم موش دشتی که‌بندرا سوراخ کرد وبدل دادیم ایشان را بباغهای ایشان درباغ خداوند میوه تلخ وشوره که ازاوچنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکله‌است وچیزی از کنار اندك یعنی‌درآن شوره‌زارها اندك میوه‌ای کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوه‌های فوت شده (١٦) باین عذاب پاداش دادیم ماایشان‌را به سبب آنکه کفران نعمت ورزیده به رسل کافرشدند و آیا عقاب کرده شود مگر ناسپاسی (وحفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد) یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی جزای عام‌است بر مؤمن وکافر را ومجاز است خاصه کفار است آورده اند که بقایای سبانزد پیغمبر (ص) آمده گفتند شناختیم پیغمبر وپروردگار خودرا پس از این اگر نعمتی ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم وعبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره در های نعمت برایشان گشوده وفرمود که (١٧) وگردانیدیم میان‌سبا ومیان‌آن دیه ها که بکرم خود برکت دادیم درآن‌از ولایت شام‌چون فلسطین واردن واریحا وایلیا دیه‌های معمور آشکار متصل یکدیگر (درعین المعانی گوید از مآرب که منزل اهل سبا بود تاشام چهارهزار وهفتصدده پدید آمد) وتقدیر کردیم درآن دیه ها رفتن مردم را با تقادیرمراحل را بیان کردیم و گفتیم بروید
درآن دیهها شب‌وروزها امان‌یافتگان ازدشمنان وسباع بجهت کثرت خلق‌یا ازجوع وعطش به‌سبب آبادانی مواضع‌بقیه وسباآغاز تجارت کرده ازیمن به شام‌میرفتند چاشت دردیهی‌بودند وشام‌دردیهی وتوانگران رابدرویشان حسد آمد که میان‌ما وایشان هیچ فرقی‌نیست پیاده ومفلس این‌راه هم‌چنان میروند

که سواره وتوانگر (۱۸) پس گفتند اغنیای ایشان ای پروردگار مادوری افکن میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن ازمنزلی تامنزلی تامردم بی زاد وراحله سفر نکنندو نتوانند کردو ستم کردند بدین دعا بنفس خودها و ما آن دیهها خراب کردیم پس گردانیدیم اهل سبارا سخنان یعنی ایشان متعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند و پراکنده ساختیم ایشان را همه پراکنده ساختنی تایکی ازایشان درمآرب نماند فبیله غسان ازایشان بشام رفت وقضاعه بمکه واسد به بحرین وانمار به یثرب وجزام به تهامه واز دبه عمان و این کلمه ضرب المثل شد بحدی که تفرقوا ایدی سبا بدرستی که در آنچه ذکر کردیم هر آینه عبرتهااست مرهرصبر کننده رابر سختیها وسپاس گوینده برنعمتها (در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی وفارغ بالی میگذرانیدند به سبب ناصبری برعاقبت وناشکری برنعمت رسید برایشان آنچه رسید) .

بیت

روزگاری عاقبت شکرت نکردم لاجرم

دستی که در آغوش بودا کنون بدندان میگزم

(۱۹) بدرستی که راست یافت بر اهل سبا واضح آنست که برهمه کافران ابلیس گمان خودرا یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم به سبب شهوت وغضب که درنهادایشان نهاده اند دست یابم وایشان را گمراه کنم گمان اودرباره اهل غوایت راست شد پس پیروی او کردند در شرك و معصیت مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند (۲۰) ونبود مر ابلیس را بر آنانکه گمان او درشان ایشان محقق شد تسلطی واستیلائی مگر برای آنکه جدا کنیم کسی که میگرودبدان سرای از کسی که ازآخرت در گمان است تابدانندا ولیای مااهل ایمان وارباب گمان را وپروردگاوتو برهمه چیزها نگاهبان است (۲۱) بگوای محمد ص مرنبی ملیح را بخوانید آنانرا که گمان برده اید ایشان را خدایان بجز خدای تعالی یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تاازایشان درجذب منافع ودفع مکاره هیچ مددی می یابید یعنی ایشان را بی عون آفریدگار اختیاری واقتداری نیست پاهمه کافران را بگو که بخوانیدالله خودرا تاهیچ اجابت کنند

شماراچگونه اجابت کنند شمارا که مطلقامالك نمیشوند ایشان همسنگ مورچه ازخیروشردرآسمانها ونه درزمین ونیست مربتان یافرشتگان را درآسمان وزمین هیچ شرکتی نه درآفریدن ونه در تصرف کردن ونیست مرخدای را از اصنام و ملائکه درتقدیروتدبیر هیچ یاری ومدد کاری (۲۲) وسود نکند شفاعت کس نزدیك خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بملائکه یااصنام دارید محقق نخواهد شدزیراکه درخواست کردن نفع نکند مگر کسی که دستوری دهد خدای مر اورا برای شفاعت کردن یااو مأذون باشد بدرخواست کردن وروز قیامت منتظر باشند هم شافع وهم مشفوع له اودرترس وفزع گذرانند تاازحضرت عزت چه فرمان رسد واین انتظارمیبرند تاچون بردارند فزع را ازدلهای ایشان ودستوری شفاعت دهنده گویند بعضی ازایشان بعضی راچه چیز گفت پروردگار شمادر باب شفاعت گویند سخن راست ودرست گفت وفرموده که مؤمنان را شفاعت کنند نه کافران را خدای برتراست وبزرگوارتر ازآنکه پیغمبر ص وفرشته بی اذن او شفاعت نتوانند کرد (۲۳) بگوای محمد ص که روزی میدهد شمارا ازآسمانها بباران واززمین به نبات وهم خود بگوی روزی دهد شمارا خدای تعالی چه آن سئوال رابجزاین جوابی نیست واگر کافران بخوف الزام بزبان نگویند وبدل مقرانند ودیگر بگو با ایشان که ماومؤمنان که روزی دهنده رایکی گوئیم ویکی را پرستش کنیم که برهرصفت یکی است یاشما مشرکان (که جمادرا که مراتب امکانیت فروتر ازاو نیست باواجب الوجود شریك سازید) براه راستیم یادر گمراهی آشکارا (۲٤) بگوپرسیده نخواهید شد شماازآنکه میکنیم ازبدی ومابرسیده نخواهیم شد ازآنچه -
شما میکنید بلکه هرکس را ازعمل اوسئوال پروردگار ماخواهد کردمناسب آن جزا خواهدداد (۲٥) بگوجمع کند میان ما پروردگارما روزقیامت پس حکم کند میان ما براستی (ومحق را به بوستان وصال قربت فرستد ومبطل رابزندان وبال) واوست حکم کننده درقضایای مشکله دانابچگونگی حکم (۲٦) بگوبنمایانید بمن آنانرا که بربسته اید بخدای انبازان یعنی بنمائید که بکدام صفت بتانرا شریك حق میسازید در عبادت این انبازی درست نیست

بلکه او است خداوند غالب برهمه کس که دم شرکت باو نتواند زد دانا باحکام صواب وموصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را باو رتبت شرکت تواند داد .

نظم

وحده لا شریك لـه صفتش　　وهـو الـفرد اصـل معرفتش
شرك راسوی وحدتش ره نیست　　عقل از کنه ذاتش آگه نیست
هست در راه کبریـای جلال　　شرك نـالایق شریك محـال

(۲۷) و نفرستادیم تورا ای محمد (ص) مگر فرستادن برعامه شامل مرهمه مردان را ازاحمر واسود وازجن و انس مـا نفرستادیم مگر بعامه خلق واین ازخصائص افضلیت است که مبعوث بود باهمه افراد آدمیان وغیرآن و هیچکس ازانبیا بتمام جن وانس مبعوث نشد

قطعه

نورا دادنـد منشور سعـادت　　وزان پس نوع انسان آفریدند
پری را جمله درخیل تو کردند　　پس آنگاهی سلیمان آفریدند

و گفته اند های کافه برای مبالغه است چون علامه ونسابه یعنی نفرستادیم تورا مگر باز دارنده مردمان را ازشرك مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحیداقرار کند وبیم کننده بعدل آنرا که بهشرك اصرار کند ولکن بیشترمردمان نمیدانند فضائل وکمالات تورا وجهل مرکب ایشان را برمخالفت تومیدارد (۲۸) و میگویند ازفرط جهالت کی باشد این وعده عذاب یاقیام قیامت اگرهستید شمـا راستگویان یعنی رسول ومؤمنان (۲۹) بگومرشمارا وعده روزی است که چون برسد بازپس نیائید ازآن روز مقدار اندك زمانی وپیشی نگیر بدبدان (آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر (ص) پرسیدند ایشان گفتند مادر کتب خودنعت او خوانده ایم واو پیغمبر بحق است ابوجهل وامثال او گفتند مابکتب شما نیزایمان نداریم واین آیه نازل شد) (۳۰) و گفتند آنانکه نگرویدند مراهل کتابرا که ایمان نداریم باین قرآن که برمحمد (ص) فرود میآید ونه بدان کتاب که نیزفرود آمده است پیش ازاو واگر بهبینی چون ستمکاران یعنی مشرکان را بازداشتگان باشند نزد پروردگارخود یعنی در موقف محاسبه

هر آینه بهبینی امری صعب وکاری پرخوف بازمیگردانند برخی ازایشان را به سوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره میکنند وسخن برهمدیگر میگردانند میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان وپس روان مر آنانرا که ازقول حق سرکشی میکردند یعنی پیشوایان وبزرگان اگر نبودید شما یعنی اضلال واغوای شما نمی بود هر آینه می بودیم ما گرویدگان اما شما مارا گمراه کردید وازایمان باز داشتید (۳۱) گویند آنانکه گردنکشی کرده بودند مرآنانرا که دردنیازبون وبیچاره گرفته بودند آیاما بازداشتیم شمارا از قبول ایمان وهدایت پس ازآنکه آمدبشما بلکه بودید شما بنفس خود گناهکاران و شرك آرندگان (۳۲) وگویند آنانکه ضعیف وبیچاره بودند مرآنانرا که از قول حق سر کشیدند نه چنین است که مابخود کافرشده ایم بلکه مکروفریب شما درشب وروزباز دارنده ما بودازایمان چون میفرمودید مارا بآنچه کافر شویم بخدای وفرا گیریم مراو را همتایان وهردو گروه بعدازگفت وشنود پشیمان شوند وعمل خودرا پنهان دارند یاپشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تـا به سرزنش درنمانند وبعضی ازاسرار را بمعنی اظهاردانند واین لغت از اضداد است یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را آن هنگام که بهبینند عذاب را وبکنیم ما غلهای آتشین را درگردن آنانکه نگرویدند ازتابعان ومتبوعان (ایرده مستقبل به لفظ ماضی بجهت تحقیق وقوع است ووضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشان است) آیاجزاداده شوند مردمان یعنی نشنوند مگر بآنچه باشند که عمل کنند (پس تسلیه حضرت رسالت پناه ص میفرماید) (۳۳) ونفرستادیم ما درهیچ دیهی وشهری هیچ بیم کننده ای یعنی پیغمبری مگر آنکه گفتند متنعمان و متکبران آن ده مرآن پیغمبران را بدرستی که ما بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود ناگرویدگان ومنکرانیم (۳٤) ودیگر گفتند ما بیشتریم ازجهت اموال واولاد یعنی مال وفرزندان ما بیش ازشما است پس ما بدعوی رسـالت سزاوارتریم ازشما ونیستیم ماعذاب کرده شدگان (یعنی خدای مارا عذاب نخواهد کرد زیرا که مارا بنعمت گرامی کرده پس بهمحنت خوار نخواهد ساخت) (۳۵) بگو بدرستی که پروردگارمن گشاده میگرداند روزی را برای هر که

میخواهد ازاهل‌شرك ومعصیت بمشیت خودنه برای کرامت او وتنك‌میسازد برهر که میخواهد بجهت حکمت خودنه ازروی مذلت ولیکن‌بیشتر مردمان نمیدانند (وگمان‌میبرند که کثرت اموال واولاد برای‌شرف و کرامت است وشاید که ازروی‌استدراج‌برد) (۳۶) ونیست مالها که به‌شما داده‌ایم ونه فرزندان که به‌شما ارزانی‌داشته‌ایم بآن‌خصلتی که نزدیك گرداند شمارا نزدیك مانزدیك گردانید نی‌چه‌تقرب باعمال صالحه‌باشد وشمارا آن‌نیست پس اموال واولاد کسی‌را بحق‌نزدیك نمیگردانند مگر کسی‌را که بگروده‌و بکند علمی که صلاحیت قبول داشته‌باشد یعنی اموال‌خودرا نفقه کند درراه حق‌واولادخودرا علم‌دین‌بیاموزد ودرصلاح تربیت نماید پس آن گروه مرایشان راست پاداش دوتایعنی زیاده برزیاده یکی‌را ده وبیشتر تاهفتصد به‌سبب آنچه کردند .

ازنیکی‌ها وایشان درغرفه‌های‌بهشت ایمن‌انداز مکاره‌آفات وشداید ومخافات (۳۷) وآنانکه می‌شتابند وکوشش‌مینمایند‌در آیتهای مایعنی قرآن وبرآن زبان طعن میکشایند درحالتیکه گمان برندگانند که مارا عاجز توانند ساخت ازانزال‌آن یامردم‌را ازپذیرفتن وایمان‌آوردن بآن آن گروه درعذاب‌دوزخ حاضرآورده شدگانند (۳۸) بگوای محمد (ص) بدرستی که آفریدگارمن کشاده میسازد روزی‌رابرای هر که‌میخواهد ازبندگان‌خود ازکافر وعاصی بر وفق‌مشیت‌خود وتنك میسازد برای‌هر که میخواهد بروجه حکمت خود وآنچه نفقه‌میکنید ازچیزی که شماراست درراه‌خدای پس‌خدای عوض‌میدهد آنرادر دنیایاذخیره می‌نهد برای‌شما درآخرت (ودرحدیث آمده‌است که هربامداد دوفرشته ازآسمان نزول‌مینماید یکی‌میگوید اللهم اعط کل‌منفق‌خلفا خدایاهر نفقه کننده‌را عوض‌بده ودیگری دعامیکند اللهم اعط کل ممسك تلفاخدایاهر ممسك‌را عرضه‌تلف‌ساز)

بیت

بده درراه حق تا موجب عزوشرف گردد
منه برروی هم کاندك زمانی آن‌تلف گردد

وخدای‌تعالی بهترین‌روزی دهندگان‌است‌یعنی غیراو که چیزی بکسی

میدهد واسطه‌است‌درایصال‌رزاق ورزق حقیقی‌اوست (۳۹) ویاد کن روزی راکه جمع کنیم همه‌بنوملیح‌را ازاخزاع پس گوئیم (وحفص درهردو لفظ‌بیا میخواند یعنی‌خدای تعالی همه را حشر کند پس گوید) مرفرشتگانرا که آیا این گروهند که شمارا بودند که می‌پرستیدند واین‌سئوال جهت‌تو بیخ‌مشرکان وقطع طمع ایشان است از شفاعت ملائکه (۴۰) گویند فرشتگان پاکی توراست ازآنکه غیرتورا پرستند توئی‌خداوند ما ومعبود ما وما خود را در بندگی‌تو مقصر میدانیم بچه‌وجه معبودیت خودرا روا داریم یاتوئی دوست‌ما ایشان‌یعنی میان‌ما وایشان هیچ‌دوستی‌نیست وحاشا که مابه پرستش ایشان را رضاداده‌باشیم بلکه بودند که ازجهل وغوایت می‌پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان‌را می‌بردند درپرستش آلهه باطله یامتمثل‌می‌شدند بصورتهای متنوعه ودر خیال ایشان می‌افکندند که اینها ملائکه‌اند بیشترمردمان بدیوان گرویدگانند یعنی‌متابعت ایشان‌میکنند (۴۱) پس‌امروز که همه حکمها مر خدایراست مالك‌نمی‌شوند یعنی‌ازشما برای بعضی سودی‌را ونه زیانی‌را یعنی معبودی باطل‌را برای عابدخود قوت رسانیدن سود ودفع کردن زیان‌نیست گوئیم مرآنانرا که ستم کردند برنفس‌خود بوضع عبادت درغیر موضوع آن بچشید عذاب‌آن‌آتشی که بودید که بدان تکذیب میکردید ودروغ‌میپنداشتید (۴۲) وچون خوانده‌شود برکافران آیتهای‌ما یعنی‌قرآن آیتهای روشن گویند نیست‌این کس که میخواند کلام یعنی‌محمد (ص) مگرمردی که میخواهد آنکه بازدارد شمارا ازآنچیزی که‌بودند پیوسته می‌پرستیدند پدران شماآنرا (یعنی مدعای اواین است که شمارا از بت‌پرستی منع کند وبدین وآئینی که احداث کرده درآرد وتابع‌خودسازد) وگفتند‌نیست‌این کلام که میخواند یعنی قرآن مگر دروغی بربافته و بخدای اضافت کرده و گفتند که آنانکه نگرویدند از کفارمکه مرپیغام راست‌را آن هنگام که آمد بدیشان‌یعنی‌قرآن‌نیست‌این‌مگر سحری‌آشکاراً ایشان‌این‌سخن از کجا میگویند (۴۳) وحال‌آنکه نداده‌ایم ایشان‌را از کتابهای فروفرستاده که همواره‌بخوانند آنرا وازآنجا دلیل‌آرند

بربطلان قرآن و نفرستادیم بسوی ایشان پس از تو یعنی درزمان فترت هیچ بیم کننده یعنی پیغمبر که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید (٤٤) و تکذیب کردند.

مر انبیارا آنانکه از ایشان بودند وحال آنکه نرسیدند اهل مکه بده یك آنچه ماداده‌ایم ایشانرا ازفرط قوت وطول عمر و کثرت اموال یانداده‌ایم پیشینیان راعشر آنچه اهل ایمان ترادادیم ازحج وبراهین ودلالات واسبات هدایت پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا پس چگونه بود انکارمن بر ایشان یعنی ناپسندیدن ایشانرا وعذاب کردند پس باید که قوم تو نیز بترسند از این حالت (٤٥) بگوای محمد (ص) جزاین نیست که پندمیدهم شمارا وارشاد میکنم بیك چیز آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر برای خدای و پراکنده شوید دوتا دوتا بایکدیگر مشاورت کنید ویك یك تا از ازدهام خاطر شما مشوش نشود پس تفکر کنید درامر محمد ازمبدأ حال او تااین غایت اطوار او اورا یا درآید تا بدانید که البته نیست این یار شما را هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می‌شناسید کمال عقل اورا وآن کافی است برصدق قول او نیست اومگر بیم کننده مر شما را پیش از وقوع عذابی سخت که عذاب آخرت است (٤٦) بگوآنچه می‌طلبم شمارا ازمزدی برادای رسالت پس آن مرشماراست (یعنی هرمزدی که برادای رسالت میخواستم بر شما بخشیدم مرادنفی سئوال است یعنی هیچ اجری نمی‌خواهم) نیست مزدی دعوت من مگر برای خدای تعالی واو برهمه چیزها گواه است (٤٧) بگو بدرستی که پروردگارمن میافکند حق را (یعنی وحی را القامیکند برهر که میخواهد یا سخن راست ودرست را منتشرمیسازد ودرآفاق مراد افشاء دین اسلام واظهار احکام آن است) اوست دانای پوشیدها وهیچ چیز براو مخفی نیست.

(٤٨) بگوای محمد (ص) آمد سخن درست وراست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر ونمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزیرا وباز نگرداند آنرا یعنی قادرنیست برخلق وبعث (٤٩) بگواگر بلغزیدم ازراه حق همچنانکه گمان بردید بمن پس جزاین نیست که میلغزم برنفس خود یعنی وبال آن عاید بمن

است واگر براه راست روم پس سبب آنستکه وحی میفرستد بسوی من پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته به عنایت اوست بدرستی که خدای تعالی شنو است دعای بندگانرا نزدیك است بامید نیازمندان (٥٠) واگر به بینی کافران را چون ترسان شوند نزدیك مرك یا بوقت بعث یا در روز بدر به بینی امری عجیب باحوال پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن وپناه بحصن بردن عذاب از ایشان فوت نشود و گرفته شوند ازجای نزدیك یعنی ازروی زمین بزیرزمین یا ازموقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه ودر بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شأن سفیان وقوم اوست که درآخرزمان خروج کند ولشگری ازشام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید وآن جمع درباديه بزمین فرورند پس معنی اخذ وامن مکان قریب بدین تفسیر آنست که ازتحت اقدام خود مأخوذ گردند وازتمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد دیگر که اورا ناحیه جهنی گویند روی بقفا گشته خبرخسف قوم به سفیان رساند (٥١) و گویند مشرکان مکه بالشگر سفیانی بوقت مرك یا زمان خسف ایمان آورده ایم بخدای تعالی یا به پیغمبر یا به حشرما را بازگردانید بدنیا واز کجا باشد ایشان را بازگشتن (وحفص غیرمهموز میخواند وآن بمعنای تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فراگرفتن ایمان) ازموضعی دور که آن عالم آخرت است ومحل تکلیف میان دنیاست و نزدیك بعث آخرت مشهودشده پس ایمان سودنکند (٥٢) وحال آنکه نگرویدند بخداورسول و بعث راپیش از اینکه درجبر تکلیف بودند و می‌افکندند بپوشیدگی سخنان بالا یعنی بگمان خود سخن میگفتند وبرقرآن و رسول طعن میکردند ازجای دوریعنی دورتر بودند از آنچه میگفتند ونمیدانستند که چه میگویند (٥٣) وجدا کرده شد میان ایشان ومیان آنچه آرزو میبرند از آنچه گفتند ازقبول ایمان ورجعت بدنیا همچنانکه کرده شد (٥٤) همین عمل باشباه ایشان ازکافران گذشته پیش ازاین یعنی ایمان یأس از ایشان قبول نکردند بدرستی که ایشان بودند در گمان تهمت افکننده ومضطرب سازند.

سورة فاطر مکیه وهی خمس واربعون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایشی که شاید وثنائی که سزاوار بوده مرخدای تعالی را که سزاوار ثناوستایش است نوسازنده وپدیدآرنده آسمانها وزمینها است گرداننده فرشتگان رسولان یعنی فرستد ایشان را برسالت بانبیاء و گویند رسالت آلهی به پیغمبران رسانند وبوحی وباولیاء بالهام وبه مؤمنان برؤیای صادقه پس صفت فرشتگان میکند خداوندان بالهادو دو برای طیران وسه‌سه وچهارچهار (برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست ونفی زیاده چه در خبراست که جبرئیل ششصد بال دارد زیاده میکند درآفرینش خودآنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه میافزاید تا ازچهار زیاده میشود واصح آن است که مراد ازخلق که آدمیانند وزیادت ایشان یاعقلیه باشد چون فصاحت وعلم و کرم یاجسمانیه چون حسن صورت وملاحت عینین و گفته‌اند مرادخط نیکواست یامحبت در دلهای خلق امام قشیری رحمة الله علیه فرمود که علو همت است یارضا به تقدیر یاشوق بمرتبه قرب ودرحقائق سلمی آورده که تواضع دراشراف وسخا دراغنیا وعفت درفقرا وصدق درمؤمنان وشوق درمحبان) بدرستی که خدای تعالی برهمه چیز ازرسالت ملك وزیادت درخلق توانا است (۱) آنچه بگشاید خدای تعالی برای مردمان وفرستد بدیشان از بخشایش چون نعمت وعافیت وصحت وعلم و توبه پس بازگیرنده نیست مرآنرا و آنچه بازگیرد از مردمان از آثار بخشش خود پس

هیچ فرستنده‌ای نیست مرآنرا ازپس بازگرفتن آن واوغالب است درباز گرفتن ثواب کار در فرستادن (صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم برآنند که این آیت اشارت بفتوح مؤمنان باهل عرفان است وفتوح آنرا گویند که ازغیب ناجسته وناخواسته آمد وآن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب ودیگر مطالب معنویه وآن علم لدنی است ناآموخته باشریعت موافق ناشنیده یابدل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه ازاین علم آموخته گاهی در آن غرقم وگاهی ازآن سوخته) .

نظم

دست لطفش نسخه علم وحکم — بی قلم در صفحه دل زد رقم
علم اهل دل نه از مکتب بود — بلکه از تلقین خاص رب بود

(۲) ای آدمیان یاد کنید نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است برشما از ارسال رسل در ادرار ارزاق آیاهست هیچ آفریننده‌ای بجز خدای تعالی که روزی دهد شمارا ازآسمان بباران و از زمین به گیاه هیچ معبودی بسزا نیست مگراو پس کجا گردانیده میشوید ازراه توحید (۳) واگر بدروغ دارند تورا اهل مکه پس بدرستی که تکذیب کرده شدند فرستادگان پیش از تووایشان صبر کردند توهم اقتدا بایشان کن درشکیبائی وبسوی خدای تعالی بازگردانیده شود همه کارها وتورا برصبر وایشانرا برتکذیب جزادهد (٤) ای مردمان بدرستی که وعده خدای تعالی درحشر وجزا حق وراست است ودر او خلاف نباشد پس باید که بازی ندهد شمارا ونفریبد زندگانی دنیا تا ازآخرت فراموش کنید وباید که فریفته نکند شمارا بکرم خدا شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار برمعصیت آرزوی مغفرت دردل شما افکند واگرچه این ممکن است امابمثابه تناول زهراست بامید دفع طبیعت مرآنرا یامقاومت بآن بزرگان فرموده‌اند که یکی ازمکائد ابلیس تشویق است درتوبه یعنی توبه بنده را در تاخیر میافکند و گوید فرصت باقی است عشرت نقدرا ازدست مده .

بیت

امشب همه شب یارمی وشاهد باش چون روزشود توبه کن وزاهدباش

عاقل باید که باین تریب ازراه نرود واز نکتةالفرصته تمرمرالسحاب غافل نگردد الله تعالی همه را توفیق دهد

مصرع

توبه را فردا فکندی عمر فردا را که دید

(٥) بدرستی که شیطان مرشمارا دشمن است بعداوت قدیمی میراثی پس فراگیرید شماهم اورادشمن وازاو حذرنموده درمجامع احوال بدو اعتماد ننمائید (از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت ازپی آرزوی اومروید وتابع هوای نفس خود مشوید هرچه کنید باید که موافق شرع ومخالف طبع باشد) جزاین نیست که میخواند شیطان باتباع هوا ومیل بدنیا گروه خود یعنی پیروان یعنی فرمان برداران خودرا تاباشند درآخرت با او از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ (٦) آنانکه کافرشدند ودعوت شیطان را اجابت کردند مرایشان راست عذابی سخت درآخرت وآنانکه گرویدند وبا شیطان مخالفت ورزیدند و کردند عملهای صالح وخالص وپاکیزه مرایشانراست آمرزش ازپروردگار ایشان ومزدی بزرك یعنی ثواب وافر دربهشت (٧) آیا کسی که آراسته شد برای او زشتی عمل او را پس دید آن عمل زشت نیکو چون کسی که تمیز میکند حسن را از قبح وهریك را به بیند به صفتی که واقع باشد (درموضح آمده که مراد ابوجهل است یاعاص بن وائل وسوء عمل ایشان شرك وتکذیب است ماوردی گوید که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل عناد ومکاره ایشان است باسید عالم یاخوارج وروافض وسوء عمل ایشان تأویلات باطله) پس بدرستی که خدای تعالی میگذارد و گمراه میگرداند هر که را میخواهد وراه مینماید وتوفیق دهد هر که را میخواهد پس باید که نرود نفس تو یعنی نایل هلاك نشود بر گمراهی ایشان برای حسرتهای متوالی که میخوردی وتاسفهای گوناگون که دارای درفعلهای ناخوش ایشان یعنی تحسر که هریك ازآن مقتضی حسرت است مخور برایشان وجان درسر کار ایشان مکن بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه میکنند وبرایشان جزاخواهد داد (٨) وخدای

بحق آنستکه فرستاده بادهارا یعنی بادشمال ودبور وجنوب پس برانگیختند ایشان ابررا) ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار اینصورت مشتمل بر حکمت است) پس براندیم آن ابررا (عدول به تکلم جهت اختصاص فعل است یعنی ماتوانیم وبس که برانیم) بسوی زمین مرده وافسرده یعنی باحیاء آن پس زنده کردیم بآبی که ازابر نازل شده بود زمین را پس ازمردگی وافسردگی او وهم چنین است زنده کردن یعنی احیای اموات وبرانگیختن اموات در صفحه مقدور به یکسان است (٩) هر که باشد که برای خود میخواهد ارجمندی گو طلب عزت ازپرستش خدای کن پس مرخدای تعالی را همه عزتها وبه عزت او رسول ومؤمنان متعززند که ولله العزة ولرسوله و للمؤمنین عزت درملازمت اوست ومذلت درمخالفت او .

بیت

عزیزی که از درگهش سربتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت

بسوی رضای او یابدرگاه قبول او بالامیرود سخنان پاك یاصحائفی که آنها در او مکتوب است میل صعود میکند وعمل شایسته برمیدارد آنرا وبه محل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یاکلم طیب دعاست وعمل صالح صدقه مساکین چه درغالب اجابت دعوات بتصدقات است یاکلمه دعای ائمه است وعمل صالح تا این جماعتیان یاکلمه تکبیر غزات است وعمل شمشیرزدن یاکلمه استغفاراست وعمل ندام ودراین همه صور بردارنده کلمه عمل است (وبعضی ضمیرفاعل دریرفعه عایدبکلمه طیب دارند که قول لااله الاالله است وگویند که توحید بردارد عمل چه قبول اعمال وتوحیداست ویك وجه در کشاف آن است که خدای بردارد عمل صالح را یعنی قدر ومرتبه وی را رفیع گرداند مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست وکاری را که ریا باآن آمیخته باشند ازهمه چیز خوارتر وبی مقدارتراست) .

نظم

گرت هیچ اخلاص در بوم نیست ازاین در کسی چون تومحروم نیست

زر قلب آلوده بی قیمت است زری را که خالص بود حرمت است

وآنانکه پنهان‌میکنند ومیسازند مکرهای بد رامراد مکرهای قریش است نسبت باحضرت رسالت‌پناه (ص) آنچه در دار الندوه اندیشیدند درباره آن‌حضرت ازحبس وقتل‌واخراج چنانچه درسوره انفال گذشت مرایشانرا یعنی ما کران راست عذابی سخت درآخرت ومکرآن گروه کاسدشود وازپیش نرود (۱۰) وخدایتعالی بیافرید شمارا یعنی پدر شمارا ازخاك پس بیافرید شمارا ازنطفه پس گردانید شمارا جفتهای‌مردان وزنان که مزاوجت کنید وبازنگیرد یعنی ازفرزند وهیچ‌زنی ونتهدآنچه درشکم‌اوست‌یعنی نزاید مگر بدانش‌خدای تعالی‌یعنی‌حمل ووضع ومدت وزمان هریك معلوم‌است نزداو وزندگانی‌داده نشود هیچ‌درازی عمرو کم کرده‌نشودازعمرمعمری‌دیگر که به‌عمرمعمراول نرسد مرادآن است‌که‌نیست زیادت‌عمرو نقصان‌او مگردرلوح محفوظ یعنی درآن وکوتاهی‌عمر زندگانی‌مقرر ومقدرشده بدرستی که تقدیر طول وقصرعمر بر خدای‌آسان است (۱۱) ومساوی‌نیست دودریا آن‌آب شیرین گوارنده عمر آشامیدن‌آن وآن دیگرآب شور باتلخ گردانیده واز هریك ازاین دو دریا میخورید گوشتی‌تازه یعنی‌ماهی وبیرون میآورید ازدریای‌شور خاصه‌پیرایه از لؤلؤومرجان می‌پوشید یعنی‌می‌پوشند زنان‌شما بعضی برآنند که‌این‌ضرب‌المثال مؤمن وکافراست که مساوات میان‌ایشان صورت‌نبندد چه‌یکی از حلاوت ایمان عین‌عذب فرات‌است ودیگری ازمرارت عصیان بحراجاج کفروطغیان .

بیت

آن‌آب حیات آمدو این نقش سراب است
این عین خطاباشدوآن محض ثواب است

ومی بینی کشتی هـارا که در هریك ازآن دو دریا شکافندگان‌آب و روندگان برآن‌تا طلب کنید ازبخشش‌خدای یعنی‌رنج درتجارت وشاید که‌شما سپـاس گوئید خدایرا برچنان نعمتی (۱۲) در میآرد شب‌را در روز یعنی مقداری ازشب و روز می‌افزاید تازمانی‌که‌آنروز زیاده میگردد از زمان شب وآن دردوربع ربیعی وصنفی‌است وداخل میگرداند روزرا درشب یعنی ازساعات روز برساعت شب افزاید تاساعات شب زائد بود از ساعت روز و آن‌در دو ربع خریفی‌وشتوی‌است ورام کردآفتاب وماهتاب‌را یعنی‌مسخرفرمان

خودساخت هریك‌ازاین دو نیرین میرود برای‌وقتی نام‌برده شده یعنی‌تا زمان معلوم که دورخود تمام کنند یاتاروزقیامت که ازسیرخود بـازمانندآن خدای خالق وفاعل این اشیاء است آفریدگار وپروردگار شمـاست مراو راست پادشاهی وآنرا که میخوانید ومی‌پرستید بجزخدای مالك‌نمی‌شوند از پوست هسته خرما پس مالك علی‌الاطلاق ومعبود با استحقاق او است (۱۳) اگر بخوانید آنرا که معبودان بـاطل شما اند یعنی دعا کنید برای جرنفعی یادفع ضرری نمی‌شنوند خواندن‌شمارا زیرا که جمادند وجمادرا شنوائی‌نباشدواگر برسبیل‌فرض بشنوند اجابت‌نکنند مرشمارا وحاجت شمارا روا نکنند زیرا که قادرنیستند برایصال‌منافع ودفع‌مکاره وروز رستخیز کافرشوند به‌شرك‌آوردن شمایعنی معترف گردند بربطلان‌آن‌شرك که شماآوردید یامنکرشوند پرستش شمارا وگویند ماکنتم ایانا تعبدون وخبرنکنند تورا ازحقیقت‌کار باهیچ خبر کننده مانند دانا بحقیقت امورکه‌آن خداوند است سبحانه وتعالی (صاحب لباب‌آورده که اضافت مثل‌بخدا جائزنیست پس‌آن مثلی‌است در کلام‌عرب‌شایع گشته واستعمال کنند دراخبار مخبری که سخن‌او فی‌نفس الامر معتمد علیه و موثق به‌باشد) (۱٤) ای‌مردمـان شما محتاجانید بخدای یعنی بروزی و آمرزش وخوشنودی‌او وخدای‌تعالی‌او بی‌نیازاست بغنای مطلق‌خود منعم بر جمیع‌موجودات ستوده‌شده برنعمت‌عام وفضل‌شامل (وبباید دانست که ماهیات ممکنه دروجود محتاجند بقائل وانتم‌الفقراء اشارت به‌آنست که حق‌سبحانه به حسب کمال ذاتی‌خود ازوجود عالم وعالمیان مستغنی‌است والله هوبغنی عبارت ازآن‌است وچون ظهور کمال‌آسمانی موقوف است بروجود عیان ممکنات پس‌درآنجاآن نعمتی‌است کبری که مستحق حمداست وثنـا وکلمه الحمید بدان ایمای‌میکند وازاین رباعی پی‌بدین معنی میتوان‌برد .

رباعی

تاحق‌گردد بجمله اوصاف عیان   واجب باشد که ممکن‌آید به میان
ورنه بکمال ذاتی از عـالمیان   فرداست‌وغنی‌چنانکه‌خود کردبیان)

(۱۵) اگرخواهد ببرد شمارا از روی زمین یعنی هلاك کند وبیارد

آفریدگارتو یعنی قومی که ازشما فرمان بردارتر باشد یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده باشد (١٦) و نیست بردن شما و آوردن دیگران برخدای دشوار (١٧) و بر ندارد نفسی گناه کننده بار گناه نفس دیگری را و اگر بخواند نفسی گران بار از گناه دیگری را به برداشتن بعضی از گناهان وی برداشته نشود از گناه او چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد و اگرچه باشد خداوند خویشی یعنی هرچند گناهکاری خویشان و کسان خودرا بخواند ودرخواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت او نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند جزاین نیست که تو ای محمد (ص) بیم کنی آنانرا که می‌ترسند از پروردگار خود بپوشیدگی یعنی درخلوتها اثرخشیت برایشان ظاهراست نه درصحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است ومی ترسند از آن نادیده آنرا وبپای داشته‌اند نمازرا (تخصیص ترسندگان و نمازگذارندگان بانذار جهت آن است که ایشان منتفع اند) وهر که پاکیزه بود ازمعاصی پس جزاین نیست که پاکیزه بود برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عاید است و به سوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را برتز کیه ایشان جزاخواهد داد (١٨) وبرابر نیست نابینا یعنی کافر یاجاهل یا گمراه و بینا یعنی مؤمن یاعالم یاراه یافته (١٩) ومساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یامعصیت و نه روشنائی یعنی حق یاطاعت (٢٠) و مساوی نیست سایه یعنی خواب یابهشت یاراحت و نه حرارت یعنی عذاب یادوزخ یازحمت (٢١) وبرابر نیستند زندگان یعنی مؤمنان را مساوات نیست باکافران بدرستی که خدای می شنواند وتفهیم می کناند هر که رامیخواهد بتوفنق و هدایت و نیستی تو شنواننده سخن برآنکه در گورهااست (ذکرمن فی القبور ترشیح تمثیل کفاراست باموات) (٢٢) نیستی تو ای محمد (ص) مگر پیغمبر بیم کننده برتو همین ابلاغ وانذار است وبس مصرع – نیست بر پیغمبران الا البلاغ (٢٣) بدرستی که فرستادیم تورا بدین حق که اسلام است مژده دهنده بمثوبت وبیم کننده ازعقوبت ونبوداز امم سابقه وسالفه هیچ گروهی مگرآنکه گذشت درمیان ایشان پیغمبری بیم کننده یادانای آگاهی دهنده (٢٤) واگر تکذیب کنند تورا معاندان قریش عجب مدار پس بدرستی

که تکذیب کردند آنانکه پیش ازایشان بودند پیغمبران خودرا آمدند بدیشان پیغمبران فرستاده بدیشان به حجتهای روشن یامعجزهای هویدا وبنامهای آسمانی چون صحف شیث وادریس وابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام وبه کتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریت و انجیل (٢٥) پس بعداز تکذیب گرفتم آنرا که نگرویدند پس چگونه بود انکارمن برایشان بعقاب وعذاب (٢٦) آیانمی بینی آنکه خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان یاازابرآبی پس بیرون آوردیم (عدول ازغیبت بتکلم جهت تخصیص فعل است یعنی ماتوانیم که بیرون آریم بدان آب) ازهمه میوها در حالتیکه مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال وهیات آن است و ازآنچه آفریدیم از کوهها راههای مختلف الالوان است (ودر تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط متلونه) سفیدیها و سرخیها گوناگون است رنگهای آن درشدت وضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی فروتر وسیاهیها بغایت سیاه (٢٧) وازآدمیان وجنبندگان وچهارپایان هست آنچه بود گوناگون رنگهای او مانند اختلاف الوان اثمار وجبال وهر که نداند قدرت خدائی را بآفریدن اشیاء وعالم نبود بتحویل هرچیزی ازحالی بحالی چگونه ازخدای تعالی بترسد جزاین نیست که می ترسند ازخدای تعالی از جمله بندگان اودانایان چه شرط خشیت دانش مخشی منه است وعلم بصفات و افعال او پس هر که دانش او بیشتر ترس او افزون تر وحضرت پیغمبر (ص) ازاینجا فرموده‌اند (انی اعلمکم واخشکم بالله) بدرستی که خدای تعالی غالب است درانتقام کشیدن از کسی که نترسد از وآمرزنده است مرترسکاران را (٢٨) بدرستی که آنانکه میخوانند یامتابعت میکنند کتاب خدای تعالی را که قرآن است وبپای داشتند نمازرا باآداب وشرائط آن ونفقه کردند درراه ما ازآنچه روزی داده‌ایم ایشانرا پنهان ازخوف آنکه بریاآمیخته نگردد و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یاسردر مسنونه بود و علانیه درمفروضه آنانکه امید میدارند بدین عملها بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدونرسد بلکه در روزبازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد

براین عملها که کردند(۲۹) تاتمام گرداند خدایتعالی بتمامی بدیشان رساند مزد های کردارایشانراوزیادت گرداندحسنات ایشانرا ازبخشش خود بیفزاید برمزد ایشان وایشان را رتبت شفاعت دهد

(در لباب آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشان را آتش دوزخ) بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر گنـاهکاران را مزدد هنده مر سپاس دارانرا (۳۰) و آنچه وحی کرده‌ایم مابسوی تو ازقرآن اوراست ودرست است موافق مرآن چیزیرا که پیش ازآن بوده از کتب یعنی موافق عقاید واصول احکام آنهاست بدرستی که خدای تعالی به بندگان خود هرآینه داناست ضمایر ایشان را میداند بینا است ظواهر ایشان را می بیند واحوال آنها که تصدیق قرآن وتکذیب آن کنند براو پوشیده نیست آنکه فرموده (۳۱) ما کتابهای متقدمه‌را برامم سابقه فرستادیم پس میراث دادیم قرآنرا یعنی تاخیر کردیم آنرا تاعطادهیم آنرا که برگزیده‌ایم از بندگان مایعنی امت حضرت رسالت پنـاهرا (ص) عطا میراث خواند میراث مالی باشد که بی تعب وطلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جستجوی مؤمنان بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید یاهمچنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیزازقرآن بی بهره‌اند یادرسهام میراث تفاوت هست چون ثمن وسدس وربع وثلث ونصف وثلثان و کسی باشد که تمام برد از اینجا نیز بهره‌های اهل قرآن متفاوت است هرکسی بقدراستحقاق واندازه استعداد خود ازحقائق قرآن بهره مندشود . مصرع زین بزم یکی جرعه طلب کرد ویکی جام پس بعضی ازبندگان ستمکارند برنفس خود بتقصیر درعمل کردن بقرآن وبعضی از ایشان میـانه رواند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وجمعی دیگر از ایشان پیشی گیرنده‌اند به نیکوئیها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بدستوری خدای وتوفیق فرمان او این توریث واصطفا اوست بخشایش بزرك (حضرت فاروق نقل میکند ازحضرت رسول (ص) که ازآن حضرت شنوده‌ام در این آیت فرمود که سابق ما برهمه پیشی گرفته‌است ومقتصد ما نجات یافته وظالم ما آمرزیده شده ودرتفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر (ص) این سه طایفه را

تفسیر فرموده و گفت سابق آنها اند که بی حساب به بهشت روند ومقتصد آنکه حساب ایشان سبك گذرد وظالم آنانکه مدتی درموقف حساب بمانند وحق سبحانه برحمت واسعه خود تلافی حال ایشـان کند ذوالنورین فرمود که سابق ما اهل جهادند ومقتصد ما اهل حضر که به جهاد نروند امـا به جماعت حاضرشوند و ظالم ما اهل بادیه‌اند که نه کمر جهاد بندند ونه دولت جماعت دریابند امـام ابواللیث فرمود که سابق آن است که قبل از هجرت ایمان آورده ومقتصد آنکه بعدازهجرت وقبل ازفتح مکه گرویده وظالم آنکه بعدازفتح مکه بدائره اسلام درآمده اصحاب تفسیر وتذکیر وارباب تحقیق وتدقیق دراین سه طائفه سخن بسیار گفته‌اند برای تبرك کلمه چنداینجا ثبت افتاد برترتیبی که درقرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم واختتام به سـابق سهیل بن عبدالله تستری قدس سره فرموده که آنان جاهلند ومتعلم وعالم و گفته‌اند طالب دنیاومایل عقبی ومتوجه بمولی یـا صاحب کبیره ومرتکب صغیره ومبرا ازجرم یامصر برذنوب وتائب عاید وتائب ثابت برتوبه ازاول تاآخر یاآنکه معاش او برمعاد غلبه کند متعلق بهردو باشد

وآنکه معاد او برمعاش میچربد یا پرستنده برعادت وعابد بخوف و طمع و عبادت کننده لله وفی الله یا جزع کننده نزدیك بلا و جسور دربلا و لذت یـا بنده از بلا یا اکل حرام ومایل به شبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر ومشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تائب و متقی یا غافل وطالب و واجد یاآنکه سیات او برحسنات بچربد وآنکه هردو برابر باشند وآن که حسنات او بر سیات راجح بود یا آنکه ظاهر او ازباطن باشد وآنکه سرو علانیه او مساوی باشد وآنکه نهان او به از آشکار اوبود یاآنکه انصاف ستاند وندهد ویاآنکه هم ستاند وهم بدهد ویاآنکه دهد ونستاند ویـاآنکه زیادت ازقوت طلبد وآنکه همین جوینده قوت باشد وآنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل سخـا و جود و ایثارند یا طالبان نجات ودرجات ومناجات

در حقائق سلمی آورده که ناظر ازخود بخود و نگرنده ازخود به آخرت وناظر ازحق بحق صاحب فتوحات روح‌الله روحه میگوید که ظالم آن است که پیوسته درخواب غفلت باشد ومقتصد آنکه گاهی بیدار گرددوسابق آنکه همیشه بیدار گردد ودرلطائف گفته که ظالم آنکه از نعمت به‌منعم نگردو مقتصد آنکه از منعم به‌نعمت نگرد وسابق آنکه از منعم به‌منعم نگرد یعنی بامشاهده منعم در سازد واز او بنعم پردازد .

فرد

نعیم هر دو جهان میکنند بر مـا عرض
دل از میانه تمنـا نـدارد الا دوست

حق سبحانه هیچ امتی را از امم سابقه این نواخت نکرد و ایـن تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا برصفحه حال همه کشید وابتدا به ظالـم کرد تا شرم زده نگردند وبرحمت بیغایت امیدوار باشند .

بیت

نیـاید از من آلوده طاعتی خـالص
ولی برحمت و فضلت امید واری هست

وگفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل است وتاخیرش از راه عدل وحق سبحانه فضل را از عدل دوست‌تر دارد وتاخیر سابق ازجهت آن‌است تا بثواب که دخول جنان است اقرب باشد یابجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند وبطاعت معجب نگردد که عجب آتشی‌است که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته گردد .

نظم

ای پسر عجب آتشی عجب است گرم ساز تنور بو لهب است
هر کجا شعله ای از او افروخت هرچه از علم وزهد بود بسوخت

(۳۲) بوستانهای اقامت درآیند این سه گـروه در آن پیرایه بسته شوند درآن بهشت‌ها از دستوانها که باشد از زر خالص واز مروارید صافی (در عین‌المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوك غرب بوده و

بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج به پادشاهان عجم) و پوشش این گروه در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کس نبود (۳۳) وگویند این جمع چون ازحفره دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند همه ستایش وثنا مر خدایراست آن خدای که ببرد از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از روی طاعت داشتیم به قبول آن ازما مندفع گردانید و گفته‌اند مراد هموم دنیا است چون بیم موت یا وسوسه ابلیس یا ضرر جوع وعطش یا خوف سلطان یا دغدغه تحاسد و تباغض بدرستی که پروردگار ما هرآینه آمرزنده گناهکاران‌است وجزا دهنده سپاس داران است (۳٤) آن‌خداوندی که فرودآورد ما را بسرای اقامت که جنت است واز او انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود از بخشش و کرم خود نی بعمل ما نمیرسد مارا درسرای اقامت رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بود و نمیرسد ما را در اینجا ماندگی وملال چه کلفتی ومحنتی نیست دروی بلکه همه عیش وحضور وفرح وسرور است (۳۵) و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او مر ایشان راست آتش دوزخ حکم کرده نشود برایشان بمرك وقتیکه در دوزخ باشند پس تا بمیرند و از عذاب باز دهند و تخفیف کرده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگـاه که آتش فرو نشیند زیـاده کنـد احراق و التهاب اورا مانند این پاداش جزا میدهیم هر ناسپاسی راکه در کفرو کفران بنهایت رسیده باشد (۳٦) وایشان یعنی کافران فریاد میخواهند در دوزخ ومیگویند ای پروردگار ما بیرون آر مارا وبدنیا فرست تابکنیم عمل پسندیده جز آنکه بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه فرماید آیـا زندگانی ندادیم وعمر ارزانی نداشتیم شمارا آن مقدار که پند گیرد در آن عمر هر که خواهد پند گیرد مراد عمری است که مکلف در او متمکن باشد ازتفکر وتذکر و گفته‌اند آن‌مابین بیست وشصت‌است ودرزاد المسیر آورده که هفتاداست تـا آخرزمان تذکر باشد زیرا که بعدازآن زمان هرم است مقصود سخن آنکه شماراعمردادیم برای آنکه متعظ ومتنبه گردیدوآمدبه‌شمابیم کننده یعنی پیغمبری که شمارا پندمیدادیا کتاب یاعقل یامرك خویشان وهمسایگان که کفی

بالموت واعظاوا کثر علما برآنند که مراد ازنذیر شیب است که زبان شیب فرو نشاننده شعله حیات است وموسم سپری زنك فزاینده آئینه ذات

مثنوی

نوبت پیری چو زند کوش درو — دل شود از خوشدلی وعیش فرو
در تن واندام چو آید شکست — لرزه کند پای ز سستی چو دست
موی سفید از اجل آرد پیام — پشت خم از مرك رساند سلام
دولت اگر دولت جمشیدیست — موی سفید ایت نو میدی است

درموضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و گویند که خدایا مارا باز بدنیا فرست تاعمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تاآخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید زندگانی دادم شما را گویند بلی زندگانی یافتیم ونذیر را دیدیم خدای تعالی فرماید پس بچشید عذاب دوزخ را پس نیست مر ستمکاران را یعنی مشرکان را هیچ یاری که عذاب از ایشان بر دارد (۳۷) بدرستیکه خدایتعالی داننده پوشیده است که در آسمان وزمین باشد پس احوال کفار براو مخفی نخواهد بود و بدرستی که او دانا است بآن چیزی که مضمر است در سینه‌ها

(۳۸) اواست آنکسیکه گردانیده شمارا خلیفه‌هادرزمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت ومقالید تصرف درزمین بقبضه اقتدارشما بازگذاشت واین نعمتی بزرك است پس هر که ناسپاسی کند مراین نعمت را کافر شود پس براوست جزای کفر او و نیفزاید مر کافران را نا گردیدن ایشان نزدیك پروردگار ایشان مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی همان تواند بود وافزون نکند نا گرویدگان را کفر وشرك ایشان مگر زیان درآخرت

(۳۹) بگو ای محمد آیا دیدید انبازان خود را آنانکه میخوانید ایشان را ومی‌پرستید بجز خدای تعالی بنمائید وخبر کنید مرا که این شرکا چه چیز آفریدند از زمین وآنچه بروی ودروی است آیا هست ایشانرا انبازی درآفریدن آسمانها آیا دادیم ایشان را کتابی ناطق بآنکه شریك گرفته ایم پس ایشان برحجتهای روشن باشند ازآن کتاب خواند نه چنین است بلکه وعده نمیدهند مشرکان برخی ازایشان که روساء واشرافند برخی دیگر را

که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان مگر از روی فریب و مکر (٤٠) بدرستیکه خدای تعالی نگاه میدارد آسمانها و زمین را برای آنکه زائل نشوند از اماکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاه دارنده .

آورده‌اندکه چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را بفرزندی حق سبحانه نسبت کردند آسمان وزمین نزدیك بآن رسید که شکافته گردد و حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه نمیدارم ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای خودنروند واگرزائل شوند نیست نگاه دارنده ایشانرا ازهیچکس بعد از زوال بجای نیاوردند بدرستیکه خدای هست برد بار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند آمرزنده کسیرا که از این قول رجوع کرده بوحدانیت وی گراید وداند که (لم یلد ولم یولد) صفت او است ،

نظم

خداوندی که معبود است و واحد — نگوید کس که مولود است ووالد
کسی کورا نباشد کفو و مانند — بدو نسبت نشاید کرد فرزند

رؤسای قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کردند بایکدیگر میگفتند که لعن الله الیهود والنصاری چه دوطایفه‌اند که بکذب پیغمبر خود اند بخدای که اگر پیغمبر بما آمدی ما ازایشان راه یافته تر بودمی و بتصدیق او شتابنده تر حق تعالی خبرداد (٤١) وسوگند خوردند بخدای تعالی سخت‌ترین سوگندان خود که اگر آمدند ایشان نظیر پیغمبری بیم کننده هرآینه باشند راه یافته تر از یکی امتان گذشته چون یهود ونصاری وغیره ایشان پس آن هنگام که آمد بدیشان بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی زیاده نکرد آمدن وی ایشان را مگر رمیدن ازحق ودور شدن (٤٢) ونیفزود ایشان را مگر گردن کشی از فرمان الهی درزمین وآنکه مکر کردند مکری بد یعنی حیله اندیشیدند درهلاك کردن آن تدبیر و باز نگردد مکر بد مگر باهل بدوی یعنی مکر هرماکری احاطه کند واطراف وجوانب وی فرو گیرد هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید واین پایان رادراین

باب قطعه است و این دو بیت اینجا ثبت افتاد .

قطعه

در باب من ز روی حسد یکد و نا شناس
دیها زدند کوره تردید تافتند
ز اعمال نفس هم همه نیکی بمن رسید
و ایشان جزای فعل بد خریش یافتند

پس آیا انتظاری می‌برند مکذبان ومکاران یعنی انتظار نمی برند وچشم نمی‌دارند مگرسنت الهی‌را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب وعقوبت ارباب مکـر است پس نیابی مر سنت خـدای تعالی را تغییری یعنی عذاب را بثواب بدل نتوانی کرد ونیابی مر سنت خدای را گردانیدنی یعنی ازمکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت (٤٣) آیا سیر نمیکنند اهل مکر درزمین ببینید در راه شام ویمن که چگونه بود عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وبودند ایشان سخت تر از مکیان از روی توانائی و باوجود آن از عذاب رهائی نیافتند وآثار هلاك هر قوم در دیار ایشان باقی است ونیست خدای تعالی که عاجز گرداند اورا هیچ چیزی در آسمان ها و نه در زمین پس هرچه خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی نگیرد بدرستیکه اوهست دانا باحوال همه اشیاء توانا بتصرف درآنها (٤٤) واگر موآخذه کردی خدای تعالی مردمانرا بجزای آنچه کسب میکنند از شرك ومعصیت نگذاشتی بربشت زمین هیچ جنبندهٔ از آدمیان یاجن و انس و گفته اند مرادهمه حیوانات‌اند بشامت‌معاصی بنی آدم‌هلاك‌میشوند چنانچه در زمان‌حضرت نوح ع بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاك شدند مگر آن چه در کشتی بودند پس‌دراینوقت نیزاگر ایشانرا بگناه عاصیان بگیرد همه نابود شوند ولیکن باز پس میدارد ایشانرا تا وقت نامبرده که زمان هلاك ایشان است پس چون بیاید وقت هلاك ایشان‌پس بدرستیکه خدایتعالی‌هست به بندگان خود بیناو میداند که مستحق هلاك کیست و لایق خلاص ونجات کدام است و هریك را فراخور حال اوپاداش دهد .

نظم

آنرا بلوامع رضا بنوازد   وین را بنوائر غضب بگدازد
کسرا بقضای قدرتش کاری نیست   آنست صلاح خلق کو میسازد

سورة یس ثلث و ثمانون آیه مکیه (١)

بسم الله الرحمن الرحیم

یس . دربنابیع آورده که هرحرفی ازحروف مقطعه را سری است از اسرار خزانه غیب حضرت عز اسمه حبیب خود را برآن اطلاع داده بعد از آن جبرئیل (ع) برآن نازل شد وجز خدا ورسول کسی بران وقوف ندارد وبعضی ازعلماء در یس گفته‌اند که اسم قرآن است ودرحقایق سلمی آورده که نامی است ازنامهای الهی و گویند اسم سوره‌است وحدیث ان‌الله قره طه ویس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تائید این‌قول میکند ودرتفسیر ماوردی آورده که ازهفت نام حضرت پیغمبر (ص) درقرآن مذکور شده یکی یس است وآنکه اهل بیت را آل‌یس گویند تائید این سخن میکند مصرعه لله درکم یاآل یسینا ـ

امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارتست بیوم میثـاق و س عبارتست ازسراو یااحباب ازاهل اشواق دربحرالحقایق آورده که قسم است بیمن نبوت حبیب وسر مطهر او ـ وبعضی برآنند که معنی او یا انسان است بلغت طی او دراصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندابر شطری ازاواختصار

(١) هشتاد وسه آیت است و نزولش درمکه بود

نموده‌اند چنانچه‌درایمن‌الله‌من‌الله گویندو بحقیقت آنست که در کلام عرب‌از کلمه بحرفی تغییر کنند چنانچه درقدقلت لهاقفی فقالت لی‌قاف یعنی وقفت پس میشاید که حرف این اشارت بکلمه باشد واین بقولیکه گذشت انسانست و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی(ص) باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت را ثابت است اومیشاید که‌این کلمه سیدباشدیعنی یاسیدالبشر وحدیث یا سیدولد آدم تفسیر این‌حرف بود دیگر بباید دانست کـه از میان حروف سین را بسویت‌اعتدالیه هست که میان زبرو بینات او توافق وتساوی هست‌هیچ‌حرفی دیگر آنحال ندارد ولاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه دراحکام شرع بدو اختصاص دارد

نظم

تراست‌مرتبه اعتدال در همه حال — که در خصائص توحید اعدلی‌زهمه

تمکن است تو را در مقام جمع الجـمع

بدین فضیلت مخصوص افضلی ز همه

واز فحوای‌اکلمات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن یسین استشمام میتـوان نمود

فرد

خدایت لشکری داده ز قرآن — پس‌آنکه قلب آن لشکرزیسین

وجوامع‌الاصول ازصحیح ترمدی بروایت انس بن مالك نقل میکند که حضرة رسالت پناه فرمود که لکل‌شیئی قلب وقلب القرآن‌یسین وهر کس که یسین بخواند یا بنویسد ثواب دوازده بار قرائت قرآن یابد واین سوره را متمم گویند که تمام میگرداند برخواننده خودنیکوئی هردو سرا و دافعه گویند که دفع کند ازاو همه بدیها وقاضیه نیز نامند که روا کند حاجتهای‌او را آورده اند که کفار مکه گفتند که ای‌محمد تو فرستاده‌خدانیستی‌حق‌سبحانه فرمود که یسین‌ای‌سیدوبحق قرآن‌محکم یاحکم کننده بحق یا خداوندحکمت (۲) بدرستیکه تو بیشك‌وبی‌شبهه از فرستادگان بسوی خلق‌ازآنفرستادگان (۳) که‌بودند براه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بطریقه‌استقامت

که راهی موصل بمقصود (٤) قرآن فرو فرستاده خدای غالب است (وحفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد قرآنرا فرستادنی خداوند قوی درملك خود) ومهربان برخلق و تو از فرستاده شدگانی (٥) تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی گروهی را که بیم کرده نشدند پدران نزدیك ایشان بسبب‌دوری در دیری از زمان فطرت یا بیم کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شدند پدران‌و مادر ایشان در زمان اسمعیل پس ایشان بیخبرانند (٦) بدرستیکه درست‌شد قول بعذاب بر بیشتر کافران (یعنی کلمه لاملان جهنم‌من‌الجنه والناس اجمعین) پس ایشان نمیگروند (مراد آنانند که خدای‌برمیدانست درازل که ایشان بر کفر میرند ویا برشرك کشته شوند چون ابوجهل وامثال او) (۷) بدرستی که‌ما کرده‌ایم در گردنهای‌ایشان غلها پس آن غلها پیوسته شده بزنخهای ایشان و نمیگذارند که سر ها بجنبانند پس ایشان سردر هوا مانندگانند و چشم برهم نهادگان‌تمثیل شرکان است بجمعی که غلها در گردن داشته‌باشند (آورده‌اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز ببیند سر اورا بشکنند روزی دید که آنحضرت نماز میگذارد وسنگی برداشت و نزد وی آمد چون دست بالا برد تاسنك بروی بزند دست وی در گردن اوچنبر شد وسنك دردست وی جسبیده در گردنش بماند واین آیت‌آمد که ما ایشان را باز داشتیم چنانچه مغلولان ازکارها باز داشته شوند و گویند قوم بنی‌ـ مخزوم دست اورا بجهد بسیار از گردن او جدا گردند ومخزومی دیگر گفت من بروم وبدین سنك محمد را بکشم چون نزدیك آنحضرت آمد نابینا‌شد واین‌آیت‌آمد) (۸) وگردانیدیم درپیش روی‌ایشان دیواری‌وحجابی وازپس ایشان پرده و مانعی پس پوشانیدیم چشمهای‌ایشان را پس ایشان نمی بینند (۹)که محققان گفتند که سد پیش طول اهل است وسد عقب غفلت ازجنایات گذشته و هرکرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلائل قدرت ونبینند راه فلاح وهدایت را ویکسان است بر ایشان که بیم کنی ایشانرا بیم نکنی ایشانرا نمیگروند ایشان که علم قدیم و وتقدیر ازلی حکیم بقتل‌وموت ایشان بر کفر حکم کرده (۱۰) جز این‌نیست

که بیاگاهانی آنکه فائده برآن مترتب باشد کسیرا که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول بشنود و بترسد از خدای بپوشیدگی یعنی پنهان ازو ترسد نه درنظر خلقان یا ازحق نترسد از آنچه غایب است از او یعنی امور اخروی پس مژده ده آنترسنده را بآمرزش گناهان گذشته ومزدی بزرك در زمان آینده یعنی بهشت(دراسباب نزول آمده که بنوسلمه گفتند یا رسول‌الله خانه های ما از مسجد دور است اگر نزدیك مسجد خانه گیریم چگونه باشدآیت آمد) (۱۱) بدرستیکه‌مازنده گردانیم مردگانرا به بعث یا دلهای مرده را بهدایت وبنویسیم آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه و بنویسیم باثرهایعنی نشانهای اقدام ایشانرا که بمسجد میروند مرا دانستکه خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بودوهرقدمی رقمی از عنایت بر صفحه اعمال ایشان کشیده خواهد شد وهمه‌چیزها را نگاهداشته ایم یا بیان کرده‌ایم‌دردفتری که‌پیشوای روشن‌است‌یعنی‌لوح محفوظ(بعد ازنزول این‌آیت حضرت رسالت پناه فرمود که ای بنوسلمه در منازل خود بـاشید که ثواب آثار قدم‌شما درلوح مینویسنددرصحیحین مذکور است که بزرگترین‌مردمان در زمره اهل صلوات کسی است که دور تر باشد راه آمدن وی به مسجد یعنی بعضی گفته اند آثار اعم است ازآنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که برمواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط یا مسجدیاسیئه‌چون‌اشاعه‌باطله و تاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید تاهمه را می نویسم و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهم داد .

نظم

از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید جو زجو
اینچنین گفته‌است پیرمعنوی   کای‌برآورد آنچه کاری بدروی

(۱۲)وبیان کن برای اهل‌مکه‌مثل‌ده‌اهل‌انطاکیه را وقتی که آمدند بدان ده فرستادگان (آورده‌اند که حضرت عیسی قبل از رفع بآسمان باشمعون‌الصفا که خلیفه وی بود بعد ازرفع وی دوحواریرا که یحیی وطومان گفتندی یـا تاروس و ماروس» وثعلبی« گفته که «صادق و صدوق‌بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان‌بنزدیك شهر رسیده پیری را دیدند که گوسفند

می‌چرانید براوسلام کردند پیرپرسید که شما چه کسانید گفتند رسولان‌حضرت عیسی ایم خلق را از بادیه ضلالت بسرمنزل هدایت میخوانیم گفت برصدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم‌وابرص را کمه بحال صحت باز آریم پیرگفت سالها است که فرزند من بیمار است واطباءاز علاج آن عاجزاند اگر شما درد اورا دوا کنید من بخدای شما بگروم‌ایشان بر سر بالین وی آمدند دعا کردند اوصحت کامل یافت

بیت

قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی
بیك نفس دل بیمار را دوا کـردی

پیر ایمان آورده‌اوحبیب‌نجار است که اورا صاحب یسین گویند و به ششصد سال قبل از زمان پیغمبر بدو گرویده‌ویکی‌ازسباق اسلام است القصه خبر این دورسول درانطاکیه‌فاش شد وبسیار بیمار از برکت ایشان صحت‌یافت ملك شهر که‌در معالم‌التنزیل‌اوانطحیش روحی بوده بت‌می پرستیدنداز حال ایشان‌خبریافت‌و برمضمون‌دعوت ایشان که‌منع بت‌پرستی‌واقرار‌به‌وحدانیت الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان کرد شمعون از پی ایشان در آمد با خواص ملك آشنائی آغاز نهاد وبسبب دانش وحکمت متقرب پادشاه شدحق سبحانه از این قصه خبر داد) (۱۳) یاد کن چون فرستادیم بسوی مردم انطاکیه‌دو پیغمبر یعنی عیسی وشمعون‌فرستاده به امر ما پس تکذیب کردند اهل ده ایشانرا وبزندان کردند پس ما غالب گردانیدیم ایشان‌را (و حفص به تشدید میخوانند یعنی قوت دادیم) بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا است و گفته‌اند شمعان یاسلوم یا یونس پس گفتند آن فرستادگان باهل‌انطاکیه بدرستیکه مابسوی شما فرستاده شده‌گانیم از نزد عیسی یااز پیش خلیفه وی(۱۴) گفتند مردم آنشهر نیستید شما مگر آدمی مثل ما در اکثر صفات بشریه پس‌بچه وجه شما را برسالت اختصاص داده‌اند وفرستاده است خدای‌تعالی از هیچ‌چیزازوحی‌و رسالت نیستید شما مگر اینکه دروغ گوئید در دعوی‌رسالت (۱۵) گفتند‌پیغمبران که‌پروردگار ما میداند بدرستی

که ما بسوی شما فرستادگانیم نیست برما مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود را کردیم و پیغام رسانیدیم اگرشماقبول‌دعوت‌نکنید عذاب برشمافرود آید (١٦) گفتند مافال بد گرفتیم بآمدن شما که تا بدین بلده آمده‌اید باران نبارید وهمه مزرعه ما خشك شد اگر بازنایستید از دعوی خود هرآینه شما را بسنك بکشیم وهرآینه بر سد شما را ازما عذابی درد ناك (١٧) گفتند پیغمبران که فال برشماباشما است یعنی‌سبب شامت عقائدفاسده و اعمال‌باطله شما است آیا پند داده میشوید فال بد میگیرید و بقتل‌تهدید میکنید بلکه شماگروهی گزاف‌کاران واز حدود گذشتگانید (آورده‌اند که شمعون باملك به‌بتخانه درآمدی وخدایتعالی را سجده کردی‌ومردم پنداشتندی که‌او پرستش بت میکند ملك بر وی اعتماد تمام کردی بی مشاورت او بهیچ مهم اقدام ننمودی روزی شمعون پرسید که ای ملك شنیده ام‌که دو کس غریب را به زندان کرده‌ای سبب حبس‌ایشان چیست ملك گفت‌که ایشان دعوی میکنند که غیر بتان شما خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب گفت بگوی تا ایشانرا حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است ملك فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوشدل ودلیر شدند شمعون پرسید که شما کرا می‌پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای شما چه میسازد گفتند نابینا بینا میکند شمعون ازملك التماس کرد تا نابینائی چند حاضر کردند فرمود که خدای خودرا بگوئید که تااین‌نابینایان دیدور میشوند ایشان دعا کردند فی‌الحال بینا شدند شمعون گفت ایملك ما نیز از خدایان خود درخواهیم تاهمین کار کنند ملك آهسته گفت ای شمعون تو نمی‌دانی که‌ایشان نمی بینند ونمی‌شنوند وبرهیچ چیز قدرت ندارندشمعون دیگر باره گفت ای‌جوانان خدای‌شما دیگرچه تواند کرد گفتند مرده رازنده میگرداند شمعون‌میگفت اگرخدای‌شمااینکار بکند ماهمه بوی‌میگرویم پس دختر ملك را که مدتی از مرك وی گذشته بود یا مرده هفت روزه را به دعا زنده کردند ملك با قوم خود فی‌الحال ایمان آورد وبرخی دیگر قصد مؤمنان وپیغمبران کردند وحبیب نجار را خبر شد که کفار درمقام ایزای‌اهل

ایمانند ازمنزل خود متوجه آنصوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود (١٨) وآمد ازپایان مدینه یعنی دورتر جای ازآن مردی که میشتافت (١٩)جهت اعلان رسل تا برسید گفت ای گروه من پیروی کنید فرستادگان را (٢٠) و پیروی کنید کسانی‌که نمی خواهند ازشما مزدی برتبلیغ رسالت وایشان راه‌یافته گانند به‌خیر در هردوسرای (٢١) وچیست‌مرا که‌ازروی‌صدق‌نمیپرستیم آن کسی‌را که بیافرید مرا وازعدم بوجودآورد وبسوی حکم وجزای‌او باز گردانیده خواهید شد (روزقیامت اضافت‌فطرت بخود اظهار شکراست و اضافت بعث باکافران مبالغه درتهدید روزجزا) (٢٢) یا فرا میگیریم بجز خدای خدایان دیگر یعنی بتان اگر خواهد خدای مرا بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند کفایت نمیکند ازمن درخواست بتان چیزی را ازآن ضرر یعنی ایشان بلاازمن دفع نمی کنند ونرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من‌آنرا که توانائی نداود برنفع وضرر به‌پرستیم وعبادت کنیم وآنکه قادر است برسانیدن نفع ورهانیدن ازضرر دست بدارم (٢٣) بدرستیکه من‌آن هنگام باشم درگمراهی آشکارا وهویدا چون آن قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند واو روی به‌پیعمبر آورده گفت (٢٤) بدرستیکه من بگرویدم بپروردگار شما پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت برمن گواهی دهید (وگفته‌اند این‌خطاب باقوم کرد وایشان اورا سنك میزدند تاکشته شد و قبراودربازارانطاکیه است‌وقولی آنستکه اوراکشتند وخدای تعالی اورا زنده گردانید ببهشت برد امام حسن بصری برآنستکه چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه اورا بآسمان برد ازروی کرامت) (٢٥) گفتند درآی چون دربهشت درآمد گفت کاشکی قوم من دانا شدندی (٢٦) بآنکه بیامرزید مرا پروردگار من و گردانید مرا از نوا ختگان باکرام (قولی آنست که پیغمبران و ملك مؤمنان کشته شدند و قولی آنستکه بسلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشته شد یا بآسمان‌رفت) (٢٧) ونفرستادیم برقوم حبیب از پس قتل یا دفع او هیچ لشکری ازآسمان ونبودیم فرو فرستنده لشکر برای‌هلاك قومی (یعنی کفار ازآن خوارتر و بیمقدار تراند که هلاك ایشانرا لشکری باید وانزال

لشکر ملائکه بروز بدر وحنین برای تعظیم پیغمبران ما بوده نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده‌اند)

(۲۸) نبود عقوبت اهل انطاکیه مگر یك فریادی که جبرئیل (ع) هردو باز ودرشهر ایشان گرفته صیحه زد پس آنجا ایشان فرو مردگان بودند یعنی بیك نعره جبرئیل (ع)فرومردندچون آتش بیکبار خاموش شدند) (۲۹) ای دریغا بربندگان کافر نیامد بدیشان هیچ پیغمبری مگر بودند که باو استهزاء میکردند (۳۰) آیا ندیدند و ندانستند که ماچند هلاك کردیم پیش از ایشان از اهل‌روزگارها مشاهده نکردند آنکه هلاك شدگان بسوی ایشان باز نمیگردند یعنی بدنیا معاوت نمیکنند (۳۱) ونیستند همه ایشان آن هنگام که بهم جمع شوند نزدیك ما حاضر شده‌گان در روز قیامت برای باداش یعنی آنانکه هلاك کردیم از پیشینیان یا این مخالفان واپس مانده همه درعرصه‌گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد ومناسب کردار و گفتار خود جزا وسزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم وعقاب عظیم گرفتار خواهند شد درمجلس حرمان ومضیق خذلان محبوس آیند ومهجور سرمدی خواهند شد .

بیت

وز نعمت جنان همه محروم جاودان

محزون و مستمند همه محبوس و مبتلا

(۳۲) ونشانه ازنشان‌های قدرت ما مرکافران را زمین مرده است یعنی خشك وبی گیاه که ماسبب باران زنده گردانیم آنرا وبیرون آوردیم از او درودنی مراد حبوب غاذیه است پس از آن دانه میخورند (۳۳) و آفریده‌ایم در زمین بوستانها از انواع خرمانیان واصناف تاك بنان وروان کردیم در زمین از چشمه ها (۳٤) تابخورند ازمیوه آنچه مذکور شد وآن چه کرده است دستهای ایشان مثل دو شاب وغیره (و حفص علمته میخوانند وما را نافیه میداند یعنی میخورند از میوه هائی که دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده) آیا شکر نمی کنند بازای این

نعمتها ومنعم را پرستش نمی‌نمایند (صاحب بحر الحقایق فرمود که معنی آیت بزبان اهل اشارت آن است که زمین دل‌را زنده کردیم بباران عنایت وبیرون آوردیم ازآن حب طاعت تا ارواح ازآن غذا می‌یابند وساختیم بوستانها از نخیل اذکارواعناب اشواق وعیون حکمت دروی‌روان کردیم تا از اثمار مکاشفات تمتع میگیرند واز نتایج اعمالی که کرده‌اند ازصدقات وخیرات بهره‌ور گردندآیاسپاس داری‌نمیکنند یعنی‌سپاس باید کرد براین‌نعمت ظاهره وباطنه تاموجب مزیدآن‌شود که لئن‌شکرتم لازیدنکم .

رباعی

گرشکر کنی زیاده گردد نعمت

وز دل ببرد دغدغه بیش و کمت

پس زود بسر منزل مقصود رسی

از منهج شکر گر نلغزد قدمت)

(۳۵) پاك‌است‌آن کسی که‌بقدرت کامله بیافرید همه‌صنفها ونوعهارا ازآنچه میرویاند زمین چون نبات واشجارایشان یعنی‌ازبشرچون ذکروانثی وازآنچه نمیدانندازاقسام‌خلایق (۳٦) وعلامتی دیگرایشان‌رابرقدرت ماشب‌است که از روی‌حکمت درمی کشیم ودورمیکنیم ازآن روشنائی روزرا پس‌آنگاه ایشان درآیندگانند بتاریکی (۳۷) وآیتی‌دیگرآفتاب است که میرودبقرارگاهی که‌اوراست (درصحیح‌مسلم وارداست که‌مستقرآفتاب تحت‌العرش‌باشد وگویند مرادازمستقر حدمعین‌است که دوراو بدومنتهی‌شود)آن رفتن‌او بمستقر تقدیر خداوندی‌است غالب‌بقدرت خود برهرمقدوری دانا بهرمعلومی (۳۸) وماه را مقرر کردیم یعنی مسیر او را در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج اثنی عشرکه حصه هربرجی دومنزل وثلثی‌باشد وهرروزقریب منزلی قطع میکند ودرمنازل اجتماعیه نورا ومیافزاید ودر منازل استقبالیه میکاهد ومیل بانحناء وتقویس‌میکندتاآنوقتیکه گردددرآخرمنازل‌ازباریکی وزردی‌و کجی مانندچوب شاخ‌یکساله که‌ازخرمابنان‌خشك شده‌باشدو کج گشته به‌شکل هلالی (۳۹) نه‌آفتاب شاید مراوراآنکه‌دریابدقمررادرمکان‌او چه‌یکی برفلك‌اول

است ویکی برسپهرچهارم یانشاید که‌آفتاب دریابد قمررا در سرعت سیر اوچه قمرتمام بروج‌را درحدود ماهی قطع میکند وآفتاب درسالی پس اگرآفتاب بسرعت چون‌ماه‌باشد فصول‌اربع سنه‌ازوضع‌خود بیافتد وخلل‌در تکون نبات وتعیش حیوانات‌رسد ونه‌شب پیشی گیرنده‌است بروز برآن معنی که غلبه کند روشنی اورادرهمه اوقات شب گذارد بلکه متعاقب اواست گفته‌اند مرادبه‌شب وروزآیتین ایشانندیعنی ماه‌وآفتاب‌مرادآن‌است که‌چون‌شمس ازروی سرعت‌قمر رادرنمییابد قمرازجهت‌ضیاء برآفتاب‌سبقت نمیگیردوهمه کواکب‌ازنیرین‌وجزآن درفلك بگشاده میروندچنانچه ماهی‌درآب .

(٤٠) ونشانه دیگرمرایشان‌راآن که برداشتیم پدران ایشان‌رایعنی نشانیدیم درکشتی پرازمردم وسایرحیوانات یعنی‌درکشتی نوح و گفته‌اند مرادازذریت اولادند که دراصلاب پدران ایشان‌بودند یامرادمطلق کشتی‌است وذریت‌اولاد است که بتجارت میفرستند یاکودکان وزنان که چون به سفرمیروند یعنی‌چون فرزندان خردایشان‌را قوت‌برسفرنیست برخشکی رفتن برای‌آنها کشتی مقرر گردیم (٤١) وبیافریدیم برای مردمان ازمانند کشتی‌آنچه سواری میکنند برآن‌چون زورق‌وناو وامثال‌آن و گفته‌اند مرادشترانند که‌کشتی بیابانند (٤٢) واگرخواهیم غرق‌سازیم اهل کشتی‌را پس‌هیچ فریادرسی‌نیست مر ایشان‌را که ازغرق شدن نگاهدارد ونه ایشان رهاکرده شوند (٤٣) مگر آنکه به‌بخشیم بخشیدنی‌ازنزدیك‌ما وبرخورداری دهیم‌ایشان‌را برخورداری دادنی تازمانی که اجل ایشان برسد (٤٤) وچون گفته شود مرکافرانرا که بترسید ازعذابی که پیش‌ازشما بامم مکذبه رسید واز عذابی که درعقب شما است یعنی‌درآخرت ومرادآنکه ایمان‌آرید شاید که برشمابخشند ایشان‌اعراض نموده درمکابره وعناد افزایند (٤٥) ونیایدبدیشان هیچ‌آلتی ازآیات پروردگار ایشان یعنی‌قرآن یا ازدلائل وحدت مگرآنکه باشند ازآن روی گردانندگان (٤٦) وچون گفته‌شود مرایشانرا که بدرویشان ومحتاجان‌نفقه کنید ازآنچه روزی داده‌است خدای تعالی شمارا گویندآنانکه نگرویدند بصانع یعنی‌معطله عرب مرآنانرا که گرویده‌اند یعنی‌کافران ازروی تهکم با

مؤمنان گویندآیااطعام‌دهیم‌یعنی ندهیم‌آنرا که اگرخواستی خدای‌تعالی طعام‌دادی اورا یعنی‌خدای‌تعالی بزعم‌شماقادراست براطعام‌خلق بایستی که‌ایشان‌رااطعام‌دادی چون‌اوطعام‌نداد مانیز ندهیم گفتند کافران مؤمنانرا نیستید شمااای مؤمنان‌مگر درگمراهی هویدا که مارا بمخالفت مشیت امرمیفرمائید واین‌سخن از ایشان خطابود برای‌آنکه خدای‌تعالی بعضی‌مردم‌را توانگر ساخته وبعضی‌را فقیر و بجهت ابتلا حکم‌فرموده که اغنیا ازمسال خدا که مقرر کرده است محتاجان‌را بهره مند گردانند پس‌مشیت‌را بهانه ساختن وامرآلهی را که بانفاق فرموده درگذاشتن‌محض‌خطا وعین جفا است .

قطعه

درویش‌را خدابتوانگر حواله کرد تاکار او بسازد و فارغ کند دلش
ازروی بخل گر نشود ملتفت بدو فردا بودند امت واندوه حاصلش

(٤٧) ومیگویند کافران کجا است این‌آن موعودشما یعنی قیام‌قیامت وهنگام‌رستخیز اگرهستید راست‌گویان (٤٨) انتظار نمی‌برند ایشان‌مگر یك‌فریاد که بگیردایشان‌را یعنی نفخه‌صاعقه که بعدازنفخه‌فزع‌است دریابدایشانرا وحال‌آنکه‌ایشان درآنوقت درسوداومعامله‌بجدال‌وخصومت‌مشغول باشندومهم دنیامیسازند که به‌یکبار اسرافیل صور در دمد وهمه خلق برجای بمیرند الا ماشاءالله (٤٩) پس‌نمیتوانندوصیت کردن باحاضران‌خود ونه‌بسوی اهل‌ایشان که‌غایب‌باشند بازگردند یعنی‌مجال ازبازار بخانه‌رفتن نداشته‌باشند (٥٠) وبعدازچهل‌سال بدمند درصوردیگر باره پس‌آنگاه ایشان ازگورها بیرون آمده‌بسوی پروردگارخویش می‌شتابند ودرزین چهل‌سال کفاررا عذاب‌نباشد چون برانگیخته شوند (٥١) گویند ای وای برماکه برانگیخت مارا از گورهای ماملائکه جواب دهنداین‌است آنچه وعده داده بود خدای از بعث و نشوروشما میگفتید متاهذا الوعد وراست گفتندپیغمبران درباب‌بعث وجزآنچه گفتند وشما باورنکردید (٥٢) نبوداین‌واقعه مگریك‌نعره که‌آن نفخه اخیر است‌یعنی به‌مجرد یك‌نفخه زنده‌شوند پس‌آنگاه همه‌ایشان نزدیك ما حاضر شدگانند (٥٣) پس‌امروز که‌روزجزااست‌ستم کرده‌نشود هیچ نفسی‌چیزی‌را

از جزای کردارخود نه‌از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت ایشان‌از آنچه مستحق درمانند وپاداش داده نشوید ای‌اهل محشرمگرآن‌چیزی‌را که بودید میکردید از خیروشر .

(٥٤) بدرستیکه اصحاب بهشت آنروز درکاری‌باشند شادان ونازان ومیوه خواران ولذت گیرندگان وآن کار اقتضای ابکاراست یاسماع یازیارت‌یکدیگر یامهمانی خدای‌بودن یامشغول‌باشند ایشان به‌تنعم وفارغ‌باشند ازتامل‌درمهم دوزخیان وانواع تعذیبات‌ایشان باخدای‌تعالی مشغول گرداند ایشان‌را به‌چیزی که‌فراموش کنندآن کسانیکه ایشان در دوزخ باشند چه یادکردن ایشان موجب تنغص عیش‌است (دربحر الحقایق گوید که مرادازاصحاب جنت طالبان بهشت‌اند که مقصدایشان نعیم جنان بوده وحق سبحانه ایشان‌را به‌تنعم مشغول گرداند واین‌حال اگرچه نسبت‌بادوزخیان ازاجلایل نعم‌است امانسبت با طالبان بغایت فرودمینماید وازاینجا به سراکثر اهل الجنة بی میتوان برد و گویندداین‌آیت نزدشبلی‌قدس سره خواندند شهقة زدوبیهوش‌شد وچون‌باخود آمدگفت بیچارگان اگردانند که بچه‌از که مشغول‌مانده‌اند فی‌الحال درورطه هلاکت می‌افتند درکشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری نقل میکنندکه مشغول بنعمت بهشت‌ازآن عامه مؤمنان‌است امامقربان حضرت مطالعه شهود وملاحظه نوروجود یك‌لحظه به‌نعیم بهشت‌نپردازند .

رباعی

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید
از حال بهشتیان مرا ننگ آید
ور بی توبه صحرای بهشتم خوانند
صحرای بهشت بردلم تنگ آید)

(٥٥) ایشان‌یعنی اصحاب جنت وزنان ایشان ازاهل‌دنیا باحوران عیناً درسایه‌های قصوریعنی درموضعی‌ازحرارت‌آفتاب دور بر تختهای‌آراسته تکیه‌زدگان باشند وانکابرتخت دلیل تنعم است (٥٦) مرایشان راست در بهشت میوه‌ها ازانواع‌ثمره ومرایشان راست‌آنچه خواهند وآرزو برند(در

احقاف ازابن‌عباس نقل میکنندکه هرچه بهشتی اندیشد ازاطعمه واشربه بی آنکه برزبان‌آرد درپیش خود حاضر بیند)(٥٧) ومر ایشان‌را باشد تحیتی خطابی بیواسطه ازپروردگار مهربان)درمعالم ازجابر بن‌عبدالله نقل‌میکنند که‌پیغمبر(ص) فرمودکه اهل‌بهشت درنعیم‌خود مستغرق باشندکه ناگاه نوری برایشان‌ساطع گردد وچون‌سربالا کنندحضرت‌عزت گویدسلام‌علیکم‌طبتم فادخلوها خالدین ای‌اهل‌بهشت .

بیت

سلام دوست شنیدن سعادت است وسلامت
بوصل یار رسیدن فضیلت‌است وکرامت)

(٥٨) وجداشوید امروزای مشرکان ازموحدان و ای منافقان از مخلصان که شماوا بزندان دشمنان می‌رانند وایشان‌را به‌بوستان دوستان میخوانند (٥٩) آیاعهد نکردم‌باشما ونفرمودم شمارا ای‌فرزندان‌آدم آنکه نپرستید شیطان‌را یعنی بتان‌را بفرموده شیطان‌بدرستیکه اومر شمارا دشمنی است‌آشکار اوعداوت او با پدر شما برهمه‌کس ظاهراست (٦٠) ونه عهد کردم که مراپرستید که دوست نیك‌خواه شمام این پرستش من راهی راست است‌به‌بهشت (٦١) وهرآینه بدرستیکه‌گمراه کرد شیطان ازشما ای‌آدمیان خلق‌بسیاررا پیش‌از شماآیا نیستیدشما که تعقل کنید وخودرا ازدست ودام او بازرهانید ودر فریب‌او نیفکنید (٦٢) این دوزخی است‌آن دوزخی که در دنیابودید که وعده کرده میشدیدبدان (٦٣) درآمید بدوامروز به‌سبب‌آنکه بودید که میپوشیدید حق‌را وتصدیق انبیانمیکردید (٦٤) امروز مهرنهیم بردهنهای‌ایشان چون‌انکار میکنند که مشرك‌نبوده‌ایم وتکذیب رسل نکرده‌ایم وشیطان‌را نه پرستیده‌ایم وسخن گویند باما دستهای ایشان وگواهی میدهند پایهای‌ایشان بآنچه‌بودند که دردنیا کسب میکردند (درکشف‌الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا برافعال بد ایشان گواهی میدهند اعضای اولیاء بهر طاعت‌ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه درآثار وارداست که حق‌سبحانه بنده مؤمن‌را خطاب کندکه چه‌آوردهٔ شرم‌دارد که عبادات وطاعات وخیرات خود

برشمارد حق‌سبحانه اعضای وی‌را به‌سخن‌آرد وتاهریك اعمال خودرا بـاز گویند حتی‌انامل گواهی‌دهند برتسبیحات کماورد فانهم مسئولات‌مستنطقات) (٦٥) واگر خواهیم در دنیا هرآینه ناپیدا کنیم یعنی رقم محو کشیم بر- چشمهای ایشان پس پیشی گیرند راهی‌را که درسلوك آن معتادند پس‌چگونه بینند آنرا (٦٦) واگرخواهیم هرآینه مسخ کنیم ایشان‌راوصورتهای ایشان را متغیر سازیم بقرده وخنازیر وحجاره برجایهای ایشان تا همه آنجا افسرده شوند پس نتوانند وقادر نباشند برفتن ازپیش وباز نگردند ونتوانند بـاز گشتن از عقب تا بصورت اول باز روند (٦٧) وهرکه را زندگانی دراز دادیم اورا برگردانیم درآفرینش یعنی تبدیل قدرت به‌ضعف و ازدیاد جسم به‌نقصان ودانائی به نادانی آیا پس درنمی‌یابند هرکه برتعمیر وتنکیس‌خلق قادر است برطمس ومسخ نیز قادر خواهد بود.

بیت

نزد قدرت کار ها دشوار نیست   کار او را حاجتی سر کار نیست

آورده‌اند که کفار مکه میگفتند که‌محمد (ص) شاعر است‌حق‌سبحانه رد قول ایشان میفرماید (٦٨) ونیاموختیم ما محمد را شعر و نشاید او را شعرگفتن (چه‌اگر شعرگفتی شبه بدل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن وافصاح آن ازقوت وفطانتی است که درشاعری دارد پس حق‌سبحانه وی را شعر نیاموخت تاآن شبه طاری‌نشود وهرگاه که آن حضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی برزبان‌مبارك اوبروجهی که ازسمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یك نوبت فرمود که:

کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا

ابوبکر صدیق گفت یا رسول‌الله قائل گفته است:

کفی‌الشیب و الاسلام للمرء ناهیا

حضرت بهمان نوع که اول خوانده‌بود درثانی تکرار فرمود ابوبکر گفت‌که اشهد انك لرسول‌الله وما علمك الشعر وما ینبغی لك و ازکلمات

حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا‌النبی لا کذب انا ابن عبدالمطلب بی تکلف وقصد بوده) نیست‌آنچه ما باو آموختیم مگـر پندی وارشادی و کتابی روشن درمعانی وحقائق یا روشن‌کننده احکام وحدود که فرستاده ایم (٦٩) تا بیم کند ومنتفع گرداند قرآن یا محمد(ص) هرکه را باشد زنده دل یعنی عاقل وبافهم چه غافل وجاهل بمثابه مرده است یا آنرا که مؤمن است فی‌علم‌الله چه حیات ابدی وبقای سرمدی بایمان است و تخصیص انذار بمؤمن جهت انتفاع او است بآن و واجب میشود کلمه عذاب برناگرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند (٧٠) آیانمی‌بینندو نمی‌دانندایشان بدرستیکه ما آفریدیم برای ایشان ازآنچه که کردیم وساختیم بیواسطه وشرکت ووکالت یعنی متفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلی‌است که هرکاری که تنها کند گوید که من‌آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا درساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی‌مشارکت‌غیری‌چهارپایان چون شتر وگاو وگوسفند پس ایشان مر آن‌را ضبط کنندگانند وبتصرف درآرندگان (٧١) ونرم کردیم ورام گردانیدیم انعام را برای ایشان پس بعضی ازآن مرکوب ایشان است که برآن‌سواری میکنند چون شتر وازآن‌ها بعضی آن است که میخورند چون گوسفند (٧٢) ومرایشان را درآن چهارپایان سود است ازپشم وموی وپوست و آشامیدنی ها ازشیر و دیگر سودها آیا پس شکر نمیگویند نعمت خـدای راکه انعام آفرید ورام گردانید ومنافع بزرك از مر ایشان بدیشان رسانید (٧٣) وفرا گرفتند مشرکان بجز خدای تعالی سزای پرستش خدایان تا شاید که ایشان یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان (٧٤) نمیتوانند یـاری کردن ایشان را زیراکه جمادند وایشان‌را شعور وقدرت نیست وبت پرستان برای بتان سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشگر ایشانند با ایشان حاضر شوند در دوزخ (٧٥) پس باید که تو را اندوهناك نگرداند سخن ایشان که نسبت باحق سبحانه میکنند ازاتخاذاولاد وشرکاء یا طعن درباره رسالت تو میکنند ونسبت بشعر و سحر بدرستیکـه

مامیدانیم آنچه پنهان میدارند ازحقد وبغض وآنچه آشکارامیکنند از کلمات کفر وجزا خواهیم داد ایشان را بدان

بیت

باآشکار و نهان هر چه کردی و گفتی
جزا دهد بتو دانـای آشکار و نهان

آورده‌اند که عاص بن دائل یا ابوجهل واشهسه آن است که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده در دست مالید و بمجلس حضرت پیغمبر آمد وبعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزای متفرق را با اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه فرمود که آفریدگار این را بقیامت برانگیزاند وترا نیز زنده گرداند وبدوزخ برد واین‌آیت نازل‌شد که (٧٦) آیا ندید وندانست انسان مراد ابی‌بن خلف بدرستیکه آفریدیم ما اورا ازآب منی واورا علقه‌ساخته ومرتبه مرتبه ترقی داده تا دربطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی‌رسیده وسخنگوی ودلیر گشته پس‌آنکاه اوجدال کننده است هویدا بمقام جدال‌آمده (٧٧) وبزد برای ما مثلی یعنی‌امری عجیب آورداستخوان سائیده و دردست مالیده خاك ساخته برباد داده وفراموش کرده آفریدن ما مر اوراگفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را وحال‌آنکه او پوسیده وریزیده گشته بی گوشت وپوست وعروق واعصاب

(٧٨) بگو ای‌محمد (ص) زنده‌گرداند اورا کسی که بقدرت کامله بیافرید اورا اول بار وازعدم‌بوجود آورد واو بهمه آفریدها دانا است‌تفاصیل مخلوقات را میداند واجزای اشخاص را درحال تفرق وتبدد می‌شناسد وبر جمع وانضمام آن قادر است (٧٩) آن خدای که آفرید وپیدا کرد برای‌شما از درخت سبزآتشی بس آنکاه شما از آن درخت می افروزید آتش را دراغلب مواضع ازبادیه عرب دو درخت است مرخ وعقار شاخی از مرخ بر شاخی ازعقار می‌مالند آتش بیرون‌آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است براحداث آتش از درخت سبز که در او مائیت متضاده باجوهر نار

است هرآینه قادر است بر اعاده طراوت چیزی که تر و تازه بوده باشد وخشك‌شده (٨٠) آیانیست‌آن کسی که بیافریدآسمان‌ها وزمینهارا بابزدگی اجرام ایشان توانا است برآن که بیافریند مانند ایشان‌را بـاجسام صغیره و اجرام حقیره‌آری هست قادر برآن واوآفریننده بسیار خلق است ودانا بکنه احوال مخلوقات (٨١) جزاین نیست که شان اوچون خواهدآفریدن چیزی راآن‌است که‌گوید مراورا بحکم‌من بباش پس‌بباشد نزدبعضی تمثل است مر تاثیرقدرت‌را درمرادقدرت بامرالله وبعضی گویند تاثیرمر مرادالله بامر مطاع هرمطیعی‌را درحصول ماموربه بی امتناع ونزاع ودرتفسیر کبیر گفته که مراو ازاین سخن سرعت‌نفاذ امراست درتکوین اشیاء براسرع وجهی که ممکن باشد نه‌تکلم بدین‌کلمه وگویند این‌کلمه علامتی‌است که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهدبود .

بیت

حرفیست کاف ونون زطو امیر صنع او
از قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال

(٨٢) پس‌پاکی وبی‌عیبی آن کسی‌راست‌که‌بی‌شبهه بدست اقتدار اوست پادشاهی همه‌چیز وبسوی‌او باز گردیده خواهیدشد برای‌مکافات‌اعمال وعده دوستـان است ووعید دشمنان که اینان‌را شدید العقاب است وآنـانرا طوبی‌لهم وحسن مآب .

« بعون الله تبارك و تعالی تمام شد جلد سوم از کتاب تفسیر مواهب علیه » در روز هشتم شهر شعبان المعظم ١٣٦٩ و از پیشگاه خداوند متعال‌خواستاریم که ما را موفق بدارد بچاپ وتوزیع جلد چهارم این تفسیر که خدمت ما تکمیل گردد .

سورة الصافات (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

والصافات . و بحق فرشتگان صف کشیده درمقام عبودیت صف کشیدنی (۱) پس رانندگان یعنی شیاطین را ازاستراق سمع راندنی (۲) پس خوانندگان وحی خدایرا برانبیاء)حق سبحانه سوگند یادمیکند بملائکه که درصف ایستاده میان هوا تابهرچه فرمانرسد قیام نمایند یاغازیان که صفهای جهاد بر کشند یا بمؤمنان که درصف جماعت بایستند یابعلماء که درصف افاده بصفت افاضه قائم ومستقر باشند یابمرغانیکه درجوهواصف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحابرا میرانند و تالیات اند که پیوسته تسبیح و تمجید و تحمید الهی اشتغال دارند واگرجمع غزاتند زجرایشان راندن اسبان باشد یاطرد دشمنان وتالیات ایشان ادای تکبیر وتهلیل واگرمؤمنانند بانوارخدمت زاجر دیوانند یازاجرانند نفس خودرا ازمعاصی ودر اثنای نماز تالی قرآنند واگر اهل علمند زجرمیکنند از کفروفسق بدلیل وحجت وتالیانند که برخلق میخوانند احکام شریعت واگرمرغانند به گفتن ذکرخداوند انواع آماترا ازخود میرانند صاحب تاویلات گفته که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که بر مواقف مشاهده صف بر کشیده وداعی شیطانی وبانواع ذکر لسانی یاقلبی یا سری یاروحی وبحسب احوال خود اشتغال فرمایند دربحر الحقایق آورده که صافات ارواحند وزاجرات الهامات ربانی که زاجراند عوامرا از مناهی و خواص را ازریا درطاعات واخص را ازالتفات بکونین وتالیات نفوس ذاکره که

(۱)سورة صافات یکصدو هشتادو دوآیه ودرمکه نازل شده است

بحکم من احب شیئاًا کثرذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند .

رباعی

ای یاد توام مونس جان در همه حال
بی ذکر تو آرام دلم هست محال
جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز
جز نامه حمد تو نخوانم مه وسال

آورده اند که کفار مکه برسبیل تعجب میگفتند که محمد (ص) همه خدایان را بایك خدا آورده است چون چنین تواند بود که باین خدا یان که ما داریم کارما راست نمی آید بیك خدای چون میسر شود الله تعالی دراین آیت قسم یاد کرد که)(۳) بدرستیکه خدای شما درذات وحدانیت خود هرآینه یکی است ویگانه ویکتا (٤) آفریدگار آسمانها است وزمینها وپروردگار آنچه میان ایشان است ازهمه اشیاء وآفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که ازآنجا طلوع کند یامراد مشارق آفتاب است که هرروز ازایام سنه ازمشرقی دیگرظهورمینماید ومغارب او نیز مختلف است که هرروز بمغربی دیگر مخفی شود وبذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد که مغارب اکتفا باحد الضدین که سرابیل تقیکم الحر مراد حرو برداست (٥) بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب است بآراستن ستارگان را(وحفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیارا بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراداشکال مختلفه ایشان است چون از اشکال جوزاو هیات ثریا و بنات النعش وغیرآن ازاشکال چهل وهشت گانه ومنازل بیست و هشت گانه قمر که برنفس منطقه وشمال و جنوب است) (٦) ونگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتن از برآمدن هردیو سرکش ونافرمانی (٧) نمی شنوند یعنی طاقت شنیدن وگوش فرمان نهادن ندارند بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بربعضی اسرارلوح محفوظ وبایکدیگر میگویند وانداخته

میشوند یعنی برایشان می‌افکنند شهب‌را یارانده میشوند ازهرطرفی که قصد صعود برآسمان میکنند (۸) راندنی باخواری مردیوان‌راست عذابی سخت درآخرت یاپیوسته دردنیا وایشان‌را قوت‌استماع کلام ملائکه نیست (۹) مگر کسی‌که دررباید یکربودن یعنی بدزدد سخنی‌ازفرشته پس‌ازپی درآیدا ورا کوکبی‌روشن یاآتشی‌سوزنده ومرجوم‌را متاذی سازد یابسوزد وایشان برجم منزجر نشده بـاز قصد فلك کنند آورده اند که‌رکانت بن‌زید و ابوالاسدی که منگران بعث وحشربودند همواره دعوی‌بطش وقوت میکردند ومیان قریش ازروی تکلف وتصنف علم مباهات میافراختند حق‌سبحانه درشان ایشان آیت فرستاد (۱۰) پس‌بپرس ازاین مشرکان‌مکه ازآفریدگان آیا ایشان‌سخت ترهستندازروی آفرینش یاآنکه آفریده‌ایم ماازآسمان‌وزمین‌و کواکب‌ومشارق‌و شهب بدرستیکه ماآفریده‌ایم پدران‌ایشان‌را ازگل‌چسبنده پس‌مـاده اصلی ایشان گل‌است وآن‌حاصل‌شود ازانضمام اجزای‌مائی باجزای ارضی مراد از این کلام اثبات معاداست و استحاله ایشـان مرآنرا چه اگر استحاله بجهت عدم‌قابلیت ماده‌است ماده‌باقیست قابل‌انضمام واگربه‌سبب عدم‌قدرت فاعل‌است کسی که برخلق این‌اشیاء که مذکورشد برضم این‌اجزاء واعاده حیات درآن قادرخواهدبود وچون‌قدرت صفت ذاتی‌است هرگز متغیر نشود نسبت بـاهمه مقدورات یکسان‌بود پس‌هرگاه که خورشید قدرت ازافق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات درهوای ابداع وفضای اختراع بجلوه درآیند .

مصرع

کاینك زعدم سوی وجود آمده ایم

در معالم آورده که‌گمان پیغمبر (ص)چنان بود که هرکه قرآن بشنودبگرود ومشرکان مکه شنیدندونگرویدند وبدان‌استهزاء کردند و پیغمبر(ص) از آنحال متعجب شدآیت‌آمد (۱۱) (بل) برای قطع کلام اول است ود رزاد المسیر بمعنی دع‌گفته یعنی بگذار کلام کفار را ودست از آن بدار شگفت داشتی تو بر نـاگرویـدن ایشـان بقرآن و ایشـان سخریه میـکنند بـآن یـا تعجب داری که بـا وجود قـدرت آلهی چرا انـکار بعثـ

میکنند وایشان افسوس میدارند تعجب تو(۱۲)ودأب‌ایشان آن‌است که‌چون‌پند داده‌شوند بچیزی‌یاد نکنندآن‌را وبدان‌پندپذیرنشوند (۱۳) وچون ببینند معجزهٔ که دلیل‌صدق مقال‌تواست چون‌انشقاق‌قمر ازیکدیگرتورا بسخن‌سخریه میخوانند (۱٤) و گویند نیست‌این که مادیده‌ایم مگرجادوی روشن‌وهویدا (۱۵) آیاچون بمیریم‌ما وباشیم خاك واستخوان بی‌گوشت وپوست آیا ما برانگیخته‌گان باشیم (۱٦) ویاپدران نخستین (۱۷) بگوای محمد (ص) آری‌برانگیخته شوید باپدران وحال‌آنکه شماخوار وبی‌مقدار باشید هرگاه که‌قیامت درآید (۱۸) پس‌جز این‌نیست که قیامت یکراندن‌بود یعنی نفخهٔ که دردمند پس‌آنگاه ایشان زنده شده وازقبر بیرون‌آمده ومینگرند (۱۹) ومیگویند ای‌وای برما این‌است روز پاداش مـارا که وعده میدادند گویند ملائکه‌آری (۲۰) این‌است روزحکم یاروز جداکردن نیکان از بدان‌آن روزکه بودید شماآن تکذیب میکردید وباورنمیداشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملائکه که (۲۱) جمع کنید وبهم درآرید آنان‌را که ستم کردندبرخودبه‌شرك واشباه ایشان‌را(یعنی بت‌پرست‌را بابت پرست وستاره پرست‌را باستاره‌پرست وعلی‌هذا باقرینان ایشان‌را ازدیوان یازنان ایشان‌را که کافره‌بوده‌اند و گویند که مرادازظلمه ستمکاران‌اند برخلق بجوربرخودبگناه وحشرآن است که ایشان‌را نه‌محشربرد برندبامثال ایشان چنانچه زانی بـاز انی و خماربا خمار یااعوان ایشان از ملازمان ومددکاران ایشان بظلم در قوت‌القلوب‌آورده که یکی‌ازعبدالله بن‌مبارك پرسید که من‌خیاطم واحیاناً‌برای ظلمه جامه میدوزم‌آنگاه ازآن اعوان‌ایشان نباشم عبدالله بن‌مبارك فرمود که نی‌تو ازاعوان‌نیستی بلکه ازظالمانی اعوان ظلمه‌آنها اند که سوزن‌ورشته‌بتو میفروشند .

نظم

بسیار ظالم مباش تـا نشوی — روز حشر از شماره ایشان
گـر تظلم پسنـد میداری — باشی ازجملگی یکی ایشان)

واضح آن است که این ظلمه مشرکانند به دلیل‌آن که میفرماید حشر

کنید ایشان‌را وآن‌چیزی‌را که بودند که پرستش‌میکردند (٢٢) بجزخدای تعالی ازاصنام وغیرها یـا ابلیس ولشکراورا این‌آیت عام است که اختصاص یافته به‌آیت ان‌الذین سبقت (الخ) پس بخوانید ظلمه‌را ومعبودان ایشان‌را یادلالت کنید ایشان‌را براه دوزخ (٢٣) وچون‌روی ایشان بدوزخ آرند گفته‌شود که بازدارید ایشان‌را برموقف یابرپل‌صراط بدرستیکه ایشان‌پرسیده شدگان خواهندبود یعنی‌ایشان‌را ازعقاید واعمال خواهندپرسید بجهت‌زیادت توبیخ و تقریع ودیگر ایشـان‌را گویند (٢٤) چیست مر شمارا که یـاری نمیدهید یکدیگررا وازحبس‌موقف خلاص‌نمیکنید ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه بـا ملائکه گوید که ایشان یکدیگررا نصرت‌ندهند (٢٥) بلکه امروز گردن نهادگانند ازروی عجز ومنقادشدگان (٢٦) ودرموقف روی آرندبعضی ازایشان بربرخی‌دیگر یعنی رؤسای‌قوم وضعفه ایشان از یکدیگر می‌پرسند که این‌چه حال‌است که مارا پیش‌آمده یاسرزنش میکنند یکدیگررا (٢٧) گویند اتباع مررؤسای قوم‌را که بدرستیکه شمابودید که درمیآمدید بما ازروی‌نصیحت ونیکخواهی ویمن بزعم‌شما یـا ازقوت وقهر یا ازطریق سوگندیعنی قسم‌یادمیکردید که این دین حق‌است که ماشمارا بدان میخوانیم (٢٨) گویند رؤسـا در جواب ایشان که نه چنین‌است بلکه نبودید شما گرویدگان یعنی‌شما براه راست‌نبودید که ماشمارا گمراه کرده باشیم (٢٩) ونبودمارا برشما هیچ‌حجتی وقدرتی که باکراه واجبار شمارا بضلالت دعوت نموده‌ایم بلکه‌بودید شمابنفس خوه گروهی از اندازه گذشتگان (٣٠) پس واجب‌شد برماهمه سخن‌پروردگار ما که‌کلمة العذاب است بدرستیکه ماچشند گانیم عذابرا دراین‌روز (٣١) پس‌ماشمارا دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه بدرستیکه مابودیم گمراهان خواستیم که شمانیز مثل‌ما باشید ودر مثل است که خرمن‌سوخته هم‌خرمن‌سوخته می‌طلبد .

بیت

من مستم وخواهم که تو هم مست شوی
تـا همچومنی سوختـه از دست شوی

حق‌سبحانه فرمود که (٣٢) پس‌بتحقیق که تابعان ومتبوعان آنروز درکشیدن عذاب انبازان بـاشند چنانکه درغوایت شریك بوده‌اند (٣٣) بدرستیکه ماهم‌چنین میکنیم بامشرکان (٣٤) بدرستیکه ایشان‌هستند زمانی که چون گفته میشد گویند مرایشان‌را که بگوئید لااله‌الاالله‌یعنی کلمه‌توحید برزبان‌رانید سرکشی مینمایند ازگفتارآن یاتکبر می‌ورزیدند برداعی خود (٣٥) ومیگویند اینان‌آیا ماهرآینه ترك کنندگانیم عبادت خدایان خودرا برای‌شاعری پوشیده عقل‌یعنی به‌سخن‌او ترك عبادت اصنام نکنیم کفـار مکه حضرت رسالت‌پناه (ص) رابه‌شعر وجنون‌نسبت میدادند حق‌سبحانه میفرماید (٣٦) نه‌چنین است که ایشان‌میگویند بلکه‌آمد محمد (ص) بدیشـان براستی وتصدیق کرد پیغمبران‌را که پیش‌ازاوبودند (٣٧) بدرستیکه شمـا کافران هرآینه چشندگانید عذابی گوناگون دردناك‌را دردوزخ به‌سبب شرك وتکذیب (٣٨) وپاداش داده نخواهید شد مگر جزای‌آن چیزی را که هستید که عمل‌میکنید (٣٩) لیکن بندگان خدای تعالی که پاك شدگان از الواث شرك وشك درآن چیزی که هستند جزای‌آن مضاعف خواهند یـافت (٤٠) آن گروه یعنی بندگان مخلص مرایشان‌راست روزی دانسته شده یعنی‌ظاهر نپوشیده یامعلوم‌است خصائص و از دوام وبقاولذت محض (٤١) آن‌رزق میوههائی است ازهرگونه تر وخشك وایشان نواختگانند.(٤٢) دربهشت‌های بانعمت وناز (٤٣) برتختهای‌آراسته روی در روی یکدیگر تابدیدارهم شاد وخرم باشند (٤٤) گردانیده میشود برایشان یعنی‌ساقیان بهشت برسرایشان میگردانند بجامی پر ازخمر ظاهرشده برچشمها یـاجاری ازچشمها (٤٥) خمری سفید که بیاض‌او ازشیر بیشترباشد بالذت وخوش‌خوار مرآشامندگان‌را (٤٦) نیست‌درآن شراب‌آفتی وعلتی که برخمردنیا ترتب است چون‌فسادحال وذهاب‌عقل وصداع وجزآن ونه‌ازبهشتیان که ازآن‌شراب مست‌شود وخردوفهم ازایشان زائل‌شود (٤٧) ونزدیك ایشان‌یعنی‌درمنازل ایشان کنیزکان فروداشته چشم‌باشندیعنی درغیرشوهران ننگرند فراخ چشمان (٤٨) گویا ایشان بیضهای پوشیده‌اند) تشبیه‌میکند حوران‌را درملاحت و پاکی‌وخوشرنگی به‌بیضه نعامه چه مقرراست که شترمرغ بیضه خودرا به پر

خویش بپوشد تاغبار برآن نه‌نشیند وبیضه ایشان سفید باشد مختلط باندك صفرتی واحسن‌الوان ابدان نزدعرب آن بود)(٤٩) پس روی‌آورند برخی بهشتیان بربعضی‌دیگر می‌پرسند ازاحوال‌دنیا وماجرای ایشان با دوست و دشمن (٥٠) گوید گوینده‌ای ازاهل‌بهشت مریاران خودراکه بدرستی که من‌وقتیکه دردنیا بودم‌بود مرا یاری هم‌نشین که‌منکر بعث‌بود (مقاتل گوید که ایشان دوبرادربودند درسورة الکهف ذکر ایشان است یهودا مؤمن‌است واومیگوید بابهشتیان که‌مرابرادری‌بود قطروس‌نام که در دنیا سرزنش کنان) (٥١) میگفت آیا تواز باورداراندگانی حشررا(٥٢)آیا چون‌بمیریم و گردیم خاك واستخوانهای کهنه‌آیا ماپاداش دادگان باشیم یعنی‌مارا زنده کنند وپاداش دهند (٥٣) گوید یهودا مر اهل‌بهشت را که آیاشمادیده ورانیدیعنی می بینید اهل‌دوزخ‌را مرادآنستکه به‌بینید ودوزخیانرا تاحال برادرمرا معلوم کنید که در کدام در که است‌وبچه‌نوع عذابی‌مبتلاشده بهشتیان گویند تو اورا نیکو می‌شناسی تو فرونگر بدوزخ (٥٤)پس فرونگردیهودا پس به‌بیند قطروس‌را درمیان دوزخ (٥٥) گوید یهودا باو که ای‌قطردس بخدای که به‌تحقیق نزدیك‌بودی تو که ازراه ضلال‌هرآینه هلاك‌گردانی مرابوسوسه واز راه ببری (٥٦)واگر نه‌بخشش پروردگار من‌بودی که مرابحق راه‌نمود وازفتنه‌تو نگاهداشت هرآینه‌بودمی ازحاضر گشتگان باتو دردوزخ پس یهودا با فرشتگان‌گوید چنانچه برادر او شنود (٥٧) آیا مانیستیم مردگان دربهشت یعنی‌که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم‌مرد (٥٨) مگر مردن نخستین در دنیا ونیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان‌گویند بلی هرگز نمیرید ومعذب نمی‌شوید‌گوید یهودا (٥٩) بدرستیکه این نعمت خلود وایمنی ازعذاب هرآینه او رستکاری بزرك‌است (٦٠) ازبرای مثل‌این نعمتها پس‌باید که عمل کنندگان برای مال‌وجاه دنیا که برشرف زوال‌است ودرصدد انتقال .

رباعی

گر بارکشی بار نگاری باری   ورکارکنی برای یاری یاری

ورروی بخاك راه خواهی‌مالید   بر خاك ره طرفه سواری ساری

آنکه حق‌سبحانه وتعالی میفرماید (٦١) آیاآنچه مذکورشد از مم‌بهشتیان بهتراست ازروی‌نزول وپیش‌کش وماحضر یادرخت زقوم و آن درختی‌است درولایت تهامه که برگهای خرد دارد ومیوه‌او بغایت منتن وتلخ‌بود وحق‌سبحانه وتعالی درختی‌راکه میوه‌آن نزول دوزخیان باشد وباکراه بایشان خورانند بدین اسم مسمی کرد و فرمود که (٦٢) بدرستیکه ماگردانیدیم درخت زقوم‌را محنت و عذاب مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلاوامتحان مرایشان‌را در دنیا چه‌ایشان بعدازآنکه شنودند که زقوم درختی‌است در دوزخ گفتند این‌چگونه تواند بود وحال آنکه آتش آهنی‌رامیگدازدو نرم‌میسازدو ندانستند که‌آنکه‌قادراست برخلق‌حیوانات‌آتشی چون سمندر تواناست برآفریدن شجردرآتش‌وحفظ‌آن ازاحراق (ودر معالم آورده که ابن‌الزبعری صنادید قریش‌را گفت محمد (ص) می‌ترساند مارا بزقوم وآن‌بلغت بربروافریقیه‌مسکه وخرمارا گویند ابوجهل برخاست واکابر عرب‌را بخانه آورد و کنیزك خودرا گفت زقمینا یعنی زقوم ده مارا کنیزکی زبده وخرماآورد ابوجهل گفت بخورید که این‌زقومی است که محمد (ص) مارابدان وعید میکند) حق‌سبحانه‌آیت فرستاد که زقوم‌آن نیست که ایشان گمان می‌برند (٦٣) بدرستیکه‌آن درختی‌است که بیرون میآید درقعردوزخ وشاخه های‌آن بلند شده بسایر درکات میرسد (٦٤) خوشه‌آن درخت گویا که اوسرهای دیوان‌است یعنی‌در زشتی وهولناکی و گویند شیاطین بارهای قبیح پرهول است و گویند سکهای سیاه بوده درحوالی مکه که آن‌را رؤس الشیاطین میگفتند (٦٥) پس‌به‌تحقیق که دوزخیان هرآینه میخورند از آن‌درخت‌زقوم پس‌پر کننده‌اند ازآن شکمها ازغایت جوع‌یابخورانندایشانرا باکراه (٦٦)پس‌بدرستیکه مردوزخیان‌رابرخوردن‌آن آمیختنی‌است‌ازآب گرم چنان آبی که امعاء را پاره پاره کند یعنی چون زقوم را بخورند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از زقوم آمیخته گردد (٦٧) پس بدرستیکه بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم وشرب حمیم هرآینه بسوی دوزخ‌است وآنها پیش کش وماحضر بود (٦٨) بدرستیکه ایشان یافتندپدران

خود را گمراهان (٦٩) پس ایشان بر پیهای ایشان می‌شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند (٧٠) وبدرستیکه گمراه شدند پیش ازقوم‌تو پیشینیان‌چون قوم‌نوح وعاد وثمود (٧١) وبه‌تحقیق‌مافرستادیم درمیان ایشان بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان‌را ازعذاب مابترسانند وایشان قبول نکردند (٧٢) پس در نگر که چگونه بود آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرودآمد (٧٣) مگربندگان خدای پاك کرده شدگان که بانذار منقطع گشتند ازغیرحق (٧٤) وبه تحقیق که بخواند مارا نوح وهلاك قوم در خواست وما اجابت کردیم پس نیك اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم اورا بطوفان (٧٥) ونجات دادیم او را و کسان اورا از اندوه بزرك که غرق است یا آزار قوم (٧٦) وساختیم فرزندان سه‌گانه اورا باقیان ازجهت نسل تاقیامت چه در خبر است که از اهل اوجز سام و حام و یافث وزنان ایشان کس دیگرنماند وتمام انام از نسل ایشانند سام‌پدرعرب وفارس وروم است ویافث پدر ترك و خند وسقلاب وحام پدر هند وحبش و زنك وبربر (٧٧) وباقی گذاشتیم برنوح ثنای نیکو درمیان پسینیان یعنی امت محمد مصطفی (ص) یاآنرا بگذاشتیم که ایشان را امتان آخرین میگویند (٧٨) سلام برنوح در میان عالمیان قولی‌آنست که این ابتدای کلام است وخدای تعالی سلام میگوید برنوح و میفرماید (٧٩) بدرستیکه ماهمچنین که نوح‌را جزادادیم پاداش میدهیم نیکوکاران‌را (٨٠) بدرستیکه نوح ازبندگان گرویدگان ما است (٨١) پس‌از دعای‌نوح غرق گردانیدیم دیگران‌را یعنی کافران قوم اورا (٨٢) وبدرستیکه ازپیروان‌نوح هرآینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پیرو اوبود (درلباب از فرا نقل میکند که درشیعته ضمیر عاید است بحضرت رسالت پناه کنایت غیرمذکوراست وابراهیم اگرچه بصورت سابق بوده امابمعنی متابع اواست زیراکه همچون پیروان بفضل‌او معترف گشته ودین وی‌را ستوده وبرای‌او دعاکرده که ربنا وابعث فیهم رسولاآلایة).

قطعه

پیش از تو آمدند بسی انبیا بتو گرآخرآمدی همه‌را پیشوا توئی
خوان خلیل هست نمکدان خوان‌تو برخوان اصطفا نمك انبیا توئی

(٨٣) یادکن آنرا چونکه‌آمد ابراهیم پروردگار خود را بدلی پاك ازعلائق یا خالی ازمحبت دنیا یا فارغ ازمحبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزت بادلی از تعلقات کونین رسته و از خط نفس و آرزوی طبع واپرداخته (٨٤) یادکن چون گفت ابراهیم مرپدر خودآزرو گروه خودرا این چه چیزاست که میپرستید (٨٥) آیا ازروی دروغ خدایان‌را جزخدای میخواهید (٨٦) پس‌چیست گمان شما به پروردگار عالمیان که شمارا عذاب نکند برآنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترك‌نموده‌اید وغیراورا پرستش میکنید قوم سخن ابراهیم‌را این‌جواب دادند که فردا عید ما است وبه صحرا بیرون خواهیم‌شد امروز طعامها می‌پزیم وبرحوالی‌بتان میگذاریم تاچون ازصحرا بازگردیم به بتخانه درآمده برسم تبرك‌آن طعامهارا قسمت کنیم توبیاومجمع‌مارا تماشاکن وازآنجا باما به بت‌خانه‌آی تازیب وزینت اصنام و هیات واشکال ایشان‌را مشاهده کنی ومیدانیم که بعداز تفرج ایشان زبان ملامت درخواهی‌بست ومارا درپرستش ایشان معذورخواهی داشت.

بیت

گوئی که چراز عاشقی رنجوری تو روی بتم ندیده معذوری

ابراهیم علی نبینا وعلیه‌السلام جواب‌نداد وروزدیگر پدرومادر ویاران وی گفتند ای ابراهیم بیاتا برویم (٨٧) پس در نگریست نگریستنی در ستارگان ومواقع اتصالات وانصرافات ایشان‌مشاهده کرد یادر کتابی که علم نجوم دراوبود نگریست وچون قوم‌او علم‌نجوم می‌ورزیدند هم ازعلم ایشان بایشان سخن‌فرمود (٨٨) پس گفت ابراهیم بدرستیکه من بیمارم یعنی استدلال میکنم که مراطاعون درخواهد یافت وآن گروه از طاعون گمان بد بردندی (٨٩) پس‌بر گشتند ازوی روی گردندگان از خوف آنکه چون طاعون ازامراض متعدیه است ناگاه بدیشان سرایت کند چون‌قوم ابراهیم‌را

گذاشته به‌صحرا رفتندآن حضرت روبه بتخانه نهـاد (۹۰) پس پنهان بازگشت ابراهیم بسوی‌بتان ایشان بتان‌را دیدآراسته وخوانهای طعام‌درپیش ایشان‌نهاده‌پس گفت ازروی استهزاءآیا نمیخورید این‌طعامهارا وچون‌جوابی نشنید ازروی تهکم دیگر بارگفت (۹۱) چیست شمارا که سخن‌نمیگوئید ومرا جواب نمیدهید (۹۲) پس‌پنهان درآمد برایشان وبزدبتان‌را زدنی بقوت‌تمام یابدست راست یابه‌سبب سوگند که خورده‌بود وفرمود تالله‌لا کیدن اصنامکم القصه ابراهیم‌بتان‌را پاره پـاره کرد چنانچه در سوده انبیا گذشت نمرودیان ازعیدگاه به‌بت‌خانه‌آمدند صورت حال مشاهده کردند دانستندکه کارابراهیم است (۹۳) پس روی‌آوردند بسوی ابراهیم شتاب میکردند در گرفتن‌او و اورا گرفته نزد نمرود آوردند بعداز مباحثه بسیـار که شمهٔ ازآن ذکریافته (۹٤) گفت ابراهیم‌آیا میپرستیدآنچه میتراشید ازسنك و چوب‌بدست خود (۹۵) وخدای تعالی‌آفریده است شما راو آنچه‌شما میکنید بدست های خود در این آیت دلیل است برآنکه بندگان وافعال بندگان همه مخلوق حضرت پرورد گار است چون ابراهیم ایشانرا الزام داد(۹٦) گفتند نمرودیان وخواص‌او که بنا کنید برای‌سوختن ابراهیم بنائی وازهیزم برساخته‌آتش درآن زنید پس در افکنیداورا درآتش‌سوزان (۹۷) پس خواستند نمرودیان به‌ابراهیم وستانی وفتنه که اورا بسوزانند پس گردانیدیم ایشان‌را زیرتر وخوارترچه‌آتش‌ایشان بروی گلستانی ساختیم وآن‌برهانی روشن بود بر حقیقت او وبطلان ایشان (۹۸) وگفت ابراهیم چون از آتش به‌سلامت بیرون‌آمد بدرستیکه رونده‌ام بجائی که پروردگار من فرموده‌است یعنی زمین‌شام زودباشدکه راه‌نمایدمرا بمقصدمن یـا بمصالح دنیاوآخرت پس‌ابراهیم روی به‌شام‌نهاد درآن راه‌حاجر بدست ساره خاتون افتاده وآنرا باابراهیم بخشید وچون هاجر ملك اوشد دعا کردکه (۹۹) ای‌پروردگارمن ببخش مرا فرزندی‌از شایستگان وستودگان که معین من باشد برطاعت ومونس‌من بود درغربت (۱۰۰) پس‌مژده دادیم مراورا بفرزندی بردبار یعنی چون به‌بلوغ رسد حلیم‌بود پس‌خدای اسمعیل‌را ازهاجر روزی‌ارزانی داشت وبحکم سبحانی‌هاجر وپسراورا اززمین شام بمکه‌آورد و

اسمعیل‌درآنجا نشوونمایافت وقتیکه ابراهیم‌ازشام بدیدن‌پسرآمده بودسه‌شب متوالی در واقعه دید که فرزند خودرا قربان کن روزعیدنحر بود که ابراهیم اسمعیل‌را همراه داشته روی‌به منانهاد (۱۰۱) پس چون رسیدابراهیم باپسر خودبه موضع‌سعی یعنی‌میان صفاومروه و گفته‌اند مراد مشی‌است بکوه منا گفت ابراهیم ای پسرك‌من (تصغیربرای‌ترحم وشفقت‌است) بدرستیکه من می‌بینم پیوسته درخواب‌آنکه من‌تورا ذبح‌میکنم یعنی‌پیاپی می‌بینم درخواب که‌فرزندرا ذبح کن پس‌درنگر که دراین کار چه‌چیز می‌بینی ورای‌تو چه تقاضا میکند گفت اسمعیل ای‌پدرمن بکن‌آنچه را که فرموده شده‌ای بدآن چه خواب انبیا وحی‌است زودباشد که بیابی‌مرا اگر خواهد خدای تعالی از صبرکنندگان بذبح یابرحکم قضا (۱۰۲) پس‌آن هنگام که گردن نهاد حکم خدایرا ابراهیم (ع) بفدای پسرخود واسمعیل رضاداد بقربان‌شدن خودواقع‌شدآنچه واقع‌شد وبیافکند ابراهیم مرپسررا برپیشانی یعنی‌پیشانی اورا برزمین‌نهاد بالتماس‌او (درمعالم‌آورده که‌چون‌ابراهیم‌قصدذبح‌اسمعیل‌فرمود اسمعیل‌سه‌وصیت کرداول گفت ای‌پدردست‌وپای‌من محکم بربندتا اضطراب نکنم چه‌وقت اضطراب نشایدکه جامه مبارك توخون آلوده گردد ومن بدین بی ادبی عاصی وبدنام‌شوم ومرادرآن حضرت جسارت‌باشد .

بیت

اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم
که ناگه دامن پـاکت شود از خونم آلوده

دیگرچون بخانه بازروی سلام‌من بمادر دلفکارمن برسان وپیراهن‌مرا بدوده تا اورا بآن‌تسلی‌باشد سوم روی‌مرا بخاك‌نه تابوقت تیغ‌راندن نظرت بمن بیفتد وسلسله مهرپدری درحرکت نیاید مبادا درامرالهی تاخیر وتقصیر رود ابراهیم بدل‌قوی دست وپای‌پسربربست وکاردبرحلق وی‌نهادحق‌سبحانه صفحه‌ای ازمس به‌شکل حلقه درحلق اسمعیل پدیدآورد تـاکاردرا ازبریدن بازداشت وگفته‌اند حلق‌او میبرید وباز درست میشد پس‌حق‌سبحانه میفرماید که‌مـا عمل ابراهیم‌را پسندیدیم واو حکم مارا بجاآورد) (۱۰۳) وندا کردیم ما اورا ای‌ابراهیم (۱۰٤) بدرستیکه راست کردی خواب خودرا

دروسیط آورده که اودرخواب دیده‌بود که پسررا میکشت امبا از او خون ندیده‌بود دربیداری نیز همان‌صورت سمت وقوع یافت بدرستیکه ما همچنین تفرج بعد از شدت جزامیدهیم نیکوکاران‌را (١٠٥) بدرستیکه این کار هرآینه مراورا آزمایشی‌است روشن که بآن مخلص از غیراو متمیز گردد (١٠٦) وفدا دادیم اسمعیل‌را به کبشی (گوسفندی) بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخدار بوده که چهل‌سال درمرغزار بهشت چرانیده شده‌بود گویند این آن کبش بود که هابیل‌اورا قربان کرده‌بود وخدای‌تعالی ازوی پذیرفت یاگوسفندی بود که ازجبل یثرب فرود آمده‌بود پس‌نزد ابراهیم بایستاد و واشهرآنستکه جبرئیل ازآسمان فرودآورد وقصه‌قربانی باتوابع ولواحق آن بشرحی لائق وبسطی موافق در جواهر التفسیر مذکوراست (١٠٧) وباقی گذاشتیم برابراهیم ثنای‌نیکو درمیان پسینیان یعنی‌امت محمد (ص) یاآنرا باقی گردانیدیم که مردمان میگویند (١٠٨) سلام‌باد برابراهیم یاما سلام میگوئیم براو (١٠٩) همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران‌را (١١٠) بدرستیکه ابراهیم ازبندگان گرویدگان مااست (١١١) ومژده دادیم او را یعنی ابراهیم‌را بعداز اسمعیل بفرزندی اسحق نام پیغمبری از ستودگان (١١٢) وبرکت دادیم برابراهیم وبرپسراو اسحق که ازصلب او انبیاء بنی‌اسرائیل وغیرایشان چون‌ایوب بیرون آوردیم وازفرزندان ایشان هردو نیکوکاراست درعمل‌خود بایمان وطاعت وستمکاراست برنفس‌خود به کفرو معصیت آشکاراستم اویعنی ازنسل اوهم گرویدگان نیکوکارباشند وهم نا گرویدگان ستمکار (١١٣) وهرآینه مامنت نهادیم برموسی وهارون بر نعمت‌نبوت (١١٤) وبرهانیدیم ایشان را و گروه ایشانرا یعنی‌بنی‌اسرائیل را ازاندوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان وایذاء وآزار ایشان (١١٥) و یاری دادیم هردورا باقوم ایشان پس‌بودند ایشان غلبه کنندگان براعادی (١١٦) و دادیم موسی وهارون را کتابی پید اوهویدا (١١٧) وراه نمودیم هردورا راهی راست رساننده به مقصود (١١٨) وباقی گذاشتیم برهردو ثنای‌نیکو در میان امتان بازپسین یاآنچه باقی گذاشتیم این

است که گویند (١١٩) سلام‌باد برموسی وهارون یاما میگوئیم سلام بر هردو (١٢٠) بدرستیکه ما همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را (١٢١) بدرستیکه موسی وهارون از بندگان گرویدگان ما اند (١٢٢) بدرستیکه الیاس (بن‌یاسین‌بن بشیربن فنحاص بن العیز ازبن هارون) ازجمله فرستادگان است بدعوت خلق (١٢٣) یادکن آنرا که گفت مر گروه خودرا آیا نمیترسید ازعذاب آلهی .

(١٢٤) آیا می‌پرستید بعل‌را بخدائی (وآن‌بتی بود که بیست گز بالا وچهار روی داشت وبك نام زمینی است ازشام وچون بعل دراو بود آنجارا بعلبك گویند وبدین اسم‌مشهورشده القصه الیاس گفت میخوانید بعل‌را) ومیگذارید عبادت نیکوترین آفریدگان‌را مرادازخالقین‌مصورانند) (١٢٥) خدای‌پروردگار شما است وپروردگار پدران پیشین شما است پس اورا پرستید و باو شرك میارید (حق‌سبحانه وتعالی الیاس را باهل بعلبك فرستاد وایشان ملکی داشتند هاجب نام دراول مسلمان بوده ودر آخر باغوای زن خود ازاهل‌بت پرستان شد والیاس دعا فرمود تا سه‌سال بقحط مبتلا شدند وبالیاس‌رجوع نموده عذر تدارك خلل خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان باید آوردو بیگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان وحقیقت دین من وشما هویدا گردد بیائید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاوار پرستیدن باشد ایشان بدین‌رضا داده بت خود را بیاراستند وستایش بسیار کرده از او باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس دعا فرمود فی‌الحال باران‌آمد وقوم او درانکارافزودند) (١٢٦) پس‌تکذیب کردند او را پس بدرستیکه ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ (١٢٧) مگر بندگان خدای تعالی‌پاك کرده‌شدگان ازشائبه شرك ونفاق (آورده‌اند که الیاس ملول شده ازخدای درخواست که قبل‌ازنزول عذاب اورا ازمیان قوم بیرون برد فرمان رسید که درفلان روز درفلان موضع رود وهرچه بدو

ظاهر گردد براو سوار شود الیاس در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت
شیری یا اسبی ازآتش پیش وی آمد برآن سوار شد والیسع را خلیفه‌خود
ساخت حق سبحانه اورا پروبال داده شهوت طعام وشراب ووقاع ازاو سلب
کرد وبا فرشتگان پرواز داد ودرصفت اوآمد هم انسی‌است وهم ملکی و
هم ارضی وهم سماوی واو موکل است بربیابانها چنانچه خضر بدریاها و
درعرفات با یکدیگر ملاقات میفرمایند ودر رمضان‌باهم دربیت‌المقدس‌افطار
میکنند وجمعی ازصلحای‌امت ایشان رامی‌بینند) (۱۲۸)وبگذاشتیم برالیاس
درمیان پسینیان ثنا ودرود فراوان یاآنرا گذاشتیم که گویند (۱۲۹) سلام‌بر
الیاس (وگفته‌اند الیاسین‌هم نام اواست‌چنانچه میکال ومیکائیل‌وسیناوسینین)
(۱۳۰) بدرستی که‌ماهم‌چنین جزا میدهیم نیکوکاران‌را (۱۳۱) بدرستی که
الیاس ازبندگان گرویدگان‌ماست (ایمان اسمی است جامع مرجمیع کمالات
صوری ومعنوی را ونام بندگی تشریفی است خاص برای اهل اختصاص

نظم

اگر بنده خویش خوانی مرا — به از مملکت جاودانی مرا
شهانی که با تخت فرخنده اند — همه بندگان‌تو را بنده اند)

(۱۳۲) وبدرستی که لوط (بن هاران) ازپیغمبران فرستاده‌شده‌است
(۱۳۳) یادکن چون نجات دادیم اورا واهل بیت اورا همه (۱۳٤) مگر
پیره زنیکه‌زن‌او بودچه اوقرار گرفت‌درباز ماندگان بعذاب)زیراکه‌او کافره‌بودو
بالوط‌همراهی نکرد) (۱۳۵) پس‌هلاك کردیم دیگرانرا ازقوم‌وی ودیارایشان
را زیر وزبر ساختیم (۱۳٦) وبدرستی که شما ای‌گروه قریش میگذرید‌بر
منازل ایشان وقتی که بتجارت‌شام میروید درحالتی که داخلید درصباح(۱۳۷)
وبشب یعنی برمنازل ایشان گذر داریدروز وشب آیا تعقل نمیکنید واندیشه
نمی‌نمائید که عاقبت مکذبان جز بهلاکت نمیکشد (۱۳۸) وبدرستی که‌یونس
(بن‌متی) ازجمله فرستادگان است حق‌سبحانه اورا بااهل نینوا ازبلادموصل
فرستاد چنانچه درسورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب‌طلبید
وازمیان قوم بیرون رفت وبعداز ظهوراثرعذاب‌قوم یونس ایمان آوردند و

عذاب مرتفع شد ویونس ازاین حال خبریافت واو قوم را وعده عذاب داده
بودکه عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت
دهند روی بجانب دریا نهاد (۱۳۹) یادکن آنرا که گریخت یونس از قوم
خود بسوی کشتی که مملوبود ازمردم ومتاع (آورده‌اند که چون یونس به-
کنار دریا رسید قومی ازتجار کشتی برآب‌افکنده ودر دریا سوار می‌شدند
یونس باایشان بکشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان
گفتند بنده‌گریخته دراین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس فرمود که بنده
گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزاد مردی و
صلاحیت جوان مردی ازبشره تو لایح است یونس مبالغه کرد که گریخته‌منم
ودأب‌آن قوم‌چنان بود که بنده گریخته را در دریا میانداختند تا کشتی روان
میشد چون یونس درآن باب سخن‌بسرحد اطناب رسانید وآنقوم نمی‌شنیدند
فرمود که‌قرعه زنیم) (۱٤۰) پس قرعه زدند اهل کشتی سه نوبت پس گشت
یونس از مدحضیان یعنی هرسه‌بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را
برداشته قصد کردند که اورا بدریا افکنند حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد
بماهی که درآخر دریاها بود تا پیش کشتی آمد ودهن باز کرد ملاحان اورا
بطرف دیگر بردند آنجا ماهی پدیدآمد یونس گلیم برسر کشیده خود را
دربحر افکند (۱٤۱) پس فروبرد اورا ماهی بیکبار واو ملامت کننده بود
نفس خود را که چرا ازقوم گریختی (فرمان‌رسید بماهی که من اورا طعمه‌تو
نساختم‌بلکه درون تو زندان او کردیم‌باید که ترکیب او ازهم‌نریزد وماهی
چنان که مادر را بافرزندان باشد در نگاه‌داشت او رعایت مینمود وسر از
آب برآورده میرفت ویونس دردرون اونفس میزد سه‌روز یاهفت روزآنجا
بود واشهرآنستکه چهل‌روز درشکم‌ماهی بود وآن‌ماهی هفت دریارابگشت
وحق سبحانه‌گوشت وپوست اورا نازك وصافی ساخته بود چون آبگینه تا
یونس غرائب وعجائب بحر را مشاهده کرد وپیوسته بذکر حق تعالی‌اشتغال
داشت) (۱٤۲) پس‌اگر نه‌آنست که یونس بود ازتسبیح گویندگان در شکم
ماهی (که میگفت لااله الاانت‌سبحانك‌انی کنت من‌الظالمین یااگرنه‌آنست

که اوپیش‌ازآن که درشکم ماهی‌رود ازذاکران ونماز گذارندگان بودی) (۱۴۳) هرآینه درنك کردی درشکم حوت تا روزی که بر انگیخته شوند مردمان اما بر کت ذکر پروردگار زودش خلاصی داد (۱۴۴) پس بیفکندیم اورا یعنی ماهی را فرمان دادیم تا اورا از درون برآورد و بیفکند در زمین هامون یعنی صحرای که درآن درخت و گیاه ونبات و کوه نبود اورادر چنین موضعی بیافکند وحال‌آنکه او بیمار بود یعنی‌ضعیف ونحیف چون‌طفلی که ازمادر متولد شود (۱۴۵) وبرویانیدیم برزبر سراو درختی از کدو تا ببر گهای خوداورا سایه کرد(ودر زادالمسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنستکه مگس گردآن نگردد وچون حق سبحانه‌وی‌را بدرخت یقطین‌بپوشید ازآفت زباب وحرارت آفتاب ایمن‌شد بز کوهی را فرمان داد تا میآمد و پستان دردهان یونس مینهاد واو می‌مکید تا وقتیکه پوست وی محکم‌شد و گوشت وی تمام گشت باز وی باقراراصلی‌رفت) (۱۴۶) و فرستادیم دیگر باره بسوی صد هزار مرد یا زیاده ببیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوا رسید ملك باتمام قوم باستقبال وی بیرون‌آمد (۱۴۷) پس گرویدند به‌یونس یعنی بردست وی تجدید ایمان کردند پس بر خورداری دادیم ایشان را تاآن‌هنگام که اجل ایشان رسید (وبعد از آنکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت‌روح متوجه گردد نه برأفت ابطال منع اومیسر است ونه بذل اموال رفع او متصور

رباعی

روزی که اجل دست گشاید به ستیز
وز بهر هلاك بر کشد خنجر تیز
نه وقت جدل بود نه هنگام دخیل
نه روی مقاومت نه یارای گریز)

(۱۴۹) پس بپرس (ازبنو خزاع وبنو ملیح وجهینه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی ازوجه قسمت سئوال کن)آیا پروردگار تو را دخترانند ومرایشان را پسران (۱۴۹) یا ماآفریدیم مرفرشتگان‌را زنان و

ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشانرا (۱۵۰) آگاه باش و بدان که ایشان ازدروغ‌وافترای خودهرآینه میگویند (۱۵۱) بزاد خدایتعالی یعنی برای او فرزندان وبدرستیکه در انتصاب و الدیت بخدای هرآینه دروغ گویانند (۱۵۲) آیابرگزید خدای دختران راکه مکروه طبع شما اند بر پسران که ماده افتخار واستظهار شما ایشانند (۱۵۳) چیست شمارا دراین قسمت چگونه حکم میکنید ونسبت میدهید بخدای آنراکه برای خود نمی‌پسندید (۱۵۴)آیا اندیشه نمی کنید که حق‌سبحانه منزه‌است از صاحبه و ولد چه ولد ازجنس مولود می‌باید وازمثل‌او میشاید وحضرت ربالعزت‌از مثل‌وشبهه مقدس‌است (۱۵۵) آیامر شماراست دراین سخن که ملائکه را بنات‌الله میگویند حجتی روشن یا کتابی فرودآمده ازآسمان مشتمل بر اثبات‌آن (۱۵۶) پس بیاریدآن کتاب منزل‌را اگر هستید راستگویان در دعوی خود (آورده‌اند که بعضی‌از بنی‌خزاعه گفتند که حق‌سبحانه باجن‌مصاهره کرده وبرخی ازمرورات ایشان اختیار فرمود ملائکه ازآنها متولد شده‌اند یامجوس بدان بودند که خدای‌تعالی وشیطان برادرانند حق‌سبحانه میفرماید که) (۱۵۷) وساخته‌اند میان‌خدا ومیان پری که دیواز ایشان است خویشی و نسبتی وبدرستی که میدانند دیوان وپریان که روز قیامت بدرستیکه‌ایشان یعنی قائلان این سخن یاهمه ایشان هرآینه حاضرشدگان‌باشند (برای عذاب‌جمعی برانند که مراد ازجن ملائکه اند چه هرچه دیده پوشیده باشد عرب‌آنرا جن خوانند وایشان میان حق‌سبحانه نسبتی ساخته‌اند بعضی گفتند دختران ویند و ملائکه میدانند که ایشان‌را برای سئوال حاضر خواهند کرد واز پرستش کفار مر ایشان‌را خواهند پرسید وایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانو یعبدون الجن‌چنانچه درسوره سبا مذکورشد) (۱۵۸) پاکست خدای تعالی ازآنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت وولادت بوی وبیزاری است اورا ازمقاله کفار اشرار وهمه ایشان بدین نوع خدایرا وصف میکنند (۱۵۹) مگر بندگان خدای‌پاك شدگان از الواث شبهات که ایشان به سزای ستایش‌او مینمایند (۱۶۰) پس‌به تحقیق شما ای کافران وآنچه می‌پرستید از

بتان (۱٦۱) نیستید شما همه بر آنچه می‌پرستید گمراه کنندگان و تباه سازندگان (۱٦۲) مگر آنکسی را که اودرآینده بدوزخ است یعنی علم ازلی (خداوندی) بدان تعلق گرفته‌است برآنکه او بی‌شبهه بدوزخ خواهد رفت وبرای ردقول آنها که ملائکه پرست بودند ذکراعتراف ملائکه به عبودیت حق‌سبحانه میکنند که ایشان میگویند (۱٦۳) ونیست ازما هیچکس مگرآن که مراورا مقامی‌است درخدمت وعبادت معین داشته شده ومقرر گشته که از آن‌تجاوز نمی‌توانیم نمود (شیخ‌ابوبکر وراق قدس‌سره فرموده که مراد مقام سینه‌است چون‌خوف ورجاء ومحبت ورضا که هریك ازمقربان حظائرملکوت ومقدسات جوامع جبروت درمقامی ازآن‌متمکنند) (۱٦٤) وبدرستیکه ما صف کشیدگانیم درادای‌طاعت‌وموقف‌ملازمت (۱٦٥) وبدرستیکه‌ماتسبیح گویندگانیم درادای طاعت مرخدای عزو جل‌را وتنزیه کننده از هرچه لایق ذات مقدس وی‌نباشد (درلباب آورده که این کلام پیغمبرومؤمنان است رحمهم الله تعالی که میگویند هریك‌ازما فردا مقامی معلوم داریم دربهشت وامروز در صف‌کار ایستادگانیم به‌نماز وبه‌پاکی یادکنندگان مرخدای عزوجل را و تاکیدات این‌هردوجمله بان‌ولام توسیط فصل دلیل است برمواظبت طاعت و دوام ذکر بی‌شبهه شائبه قصور وفطورخواه به‌نسبت ملائکه کرام‌وخواه به‌نسبت سیدانام وسائر اهل‌ایمان ازاصحاب‌عظام علیهم الرضوان) (۱٦٦) و بدرستیکه بودندکافران قریش که قبل‌ازبعث هرآینه میگفتند (۱٦۷) اگر بودی نزدیك ماذکری یعنی کتابی که سبب‌پند ونصیحت ما بودی از کتب پیشینیان یعنی‌اگر ما را نیز کتابی بودی وحکم برما منزل شدی (۱٦۸) هرآینه می‌بودیم بندگان خدای‌تعالی پاك کرده شده ازلوث شرك و کفروآن هنگام که بدیشان‌آمد کتابی که اشرف کتب سماوی است یعنی قرآن (۱٦۹) پس کافر شدند بوی پس‌زود باشد که بدانند عاقبت کفر خورا که عقوبت و مغلوبیت است (۱۷۰) وهرآینه پیشی گرفته‌است سخن‌ما یعنی‌پیغمبران وحکم این‌وعده درلوح محفوظ مثبت است کماقال الله تعالی کتب الله لاغلبن انا و رسلی یعنی وعده نصرت که کردیم ما برای بندگان فرستاده شد (۱۷۱)

بدرستیکه پیغمبران هرآینه ایشانند یاری کرده شدگان (۱۷۲) و بدرستی که لشکر ما یعنی‌متابعان انبیاء هرآینه ایشان غلبه کنندگان بحجت یا به نصرت دراغلب اوقات وغلبه کفار بر ایشان به سبیل قدرت‌است (۱۷۳) پس روی‌بگردان ای‌محمد (ص) ازایشان تاهنگام امرقتال یازمان وعده نصرت که روزبدراست یاروزفتح مکه (۱۷٤) وببین حال‌ایشان درآن روز پس زودباشد که به‌بینند ایشان دردنیا نصرت‌تورا ودرآخرت علورتبه تورا آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیت آمد (۱۷٥) آیابعذاب ماشتاب میکنند ووقت نزول‌آن میپرسند (۱۷٦) پس‌چون فرودآیدآن عذاب به‌پیش گاه منزل‌ایشان پس‌بدباشد صباح بیم کرده شدگان(آورده‌اند که‌درمیان قبایل‌عرب قتل‌وغارت بسیاربود وهر لشکری که قصدقبیله‌ای داشتی همه‌شب‌را پیموده ووقت سحر که زمان خواب گران است به حوالی ایشان درآمدندی ودست بغارت و تاراج واسر (اسیری گرفتن) برگشاده قوم‌را مستأصل ساختندی وبدین سبب که اغلب غارت درصباح‌واقع میشد غارت‌را صباح‌نام نهادندی وهرچند غارتکه دروقت دیگر وقوع می یافتندی همان صباح گفتندی دراین‌آیت تشبیه کرد عذاب‌را به‌لشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهدکرد وغارتی بدیشان واقع خواهد شدکه‌آن‌عذاب استیصال‌است ومروی است که درآن صباح که حضرت رسالت پناه‌بزمین‌خیبر رسید وقلعه وحصون ایشانرا دیدفرمود که الله‌اکبر خربت خیبراً انا اذا انزلنا بساحت قوم‌فساء صباح المنذرین پس‌حق‌سبحانه‌وتعالی دیگر باربجهت تاکید میفرماید) (۱۷۷) وروی‌بگردان ای‌محمد (ص) واعراض کن‌ازایشان تاوقتی که‌آیت السیف نازل شود (۱۷۸) و به بین که عذاب برایشان فرودآید پس زودبود که به‌بینند انواع عقوبتهادردنیا وعقبی (۱۷۹) پاك‌است پروردگارتو خداوندعزت وقوت وغلبه ازآنچه وصف میکنند مشرگان اورا (۱۸۰) و سلام بر فرستاده شدگان (۱۸۱) وهمه ستایشهای مر خدای را عزوجل که پروردگارعالمیان‌است (دراین‌آیت بندگان‌را تعلیم تسبیح وتسلیم وتحمید

میکند وامام محی‌السنه درمعالم التنزیل به اسنادخود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هرکه دوست میدارد که براو پیمایند مزد وثواب‌را به پیمانه بزرگتر بـاید که ختم کلام مجلس‌او این‌آیت بـاشد سبحان ربك رب العزة عمایصفون وسلام علی المرسلین والحمدلله رب‌العالمین تاثواب بیابد) .

سورة ص (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

ص (ابوبکر وراق وقطرب برآنند که حروف مقطعه جهت تسکین کفار است که هروقت که حضرت رسالت پناه در نماز و غیر آن قرآن بجهر (بلند) تلاوت فرمودی ایشان‌ازروی عنادصفیر زدندی ودست بردست کوفتندی تاآن حضرت برغلط افتد حق سبحانه وتعالی این حروف‌را فرستاد تا ایشان بعداز استماع‌آن متأمل ومتفکر شده ازتغلیط باز میماندند ودراین‌حروف‌به خصوصیت گفته‌اند که نام خدای‌است عزوجل یااسم قرآن یاعلم سوره‌یامفتاح اسم صمد وصانع وصادق‌الوعد یااشارت است به‌صدق‌الله یا بصدق محمد(ص) ودر احقاف آورده است که اسم محمد (ص) است ومرتضی‌علی کرم‌الله وجهه فرمود که نام بحری است درآسمان صاحب لباب گفته که آن بحری‌است که عرش خدای عزوجل براوست یادریائی است که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند

---

(۱) مشتمل برهشتاد وهشت آیه ودرمکه نازل شده است

امام قشیری فرموده که حق سبحانه وتعالی قسم یاد میکند بصفـای محبت دوستان سلمی گفته که قسم است بصفای دل عارفان درتاویـلات‌آورده که قسم است بصورت محمدیه و در بحرالحقایق گوید که قسم است بصاد صمدیت او درازل وبصاد صوریت اوتاابد وبصاد صانعیت اومابینهما) وبحق قرآن خداوند عظمت و شرف و شهرت یا مشتمل بذکر مایحتاج الیه جواب قسم این‌است نه‌آنکه کفار پندارند

(۱) بلکه آنانکه نگرویدند از رؤسای قریش درسرکشی‌اندازقبول حق ودر مخالفت خدای عز وجل و عداوت رسول ۲) چندین هلاك کردیم پیش از کفار مکه ازاهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق (بدبختی) ایشان پس نداکردند وآواز بلند برداشتندتاکسی ایشان‌رابفریاد رسد ونیست آن‌هنگام هنگام رجوع بگریزگاه (درمعالم التنزیل فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون کارزار بر ایشان دراز شدی می گفتندی مناص مناص یعنی بگریزیدحق سبحانه وتعالی خبر میدهد بهنگام حلول‌عذاب دربدر مناص‌مناص خواهند گفت وآنجا جای گریز نخواهدبود) (۳) وشگفت دارند کافران آنکه آمد بدیشان پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا ازقبیله ایشان و گفتند ناگرویدگان این‌منذر جادو است درآنچه در خوارق عادت بمای نماید دروغگو است در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عزوجل (چه تیره رأی که انوارلمعات دمی را ازتاریکی سحر امتیاز نکند وچه بصیرتی که آثار شعاعات صدق را ازظلمات کذب باز نشناسد .

قطعه

گشت طالع آفتابی این چنین عالم فروز
دیده خفاش را یك ذره در وی نور نی
از شعاع روز روشن روی گیتی مستیز
تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نی

آورده‌اند که بعد ازاسلام حمزه وعمرازاشراف قریش‌ازروی‌اضطراب

نزد ابوطالب آمده گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمده‌ایم تا میان ما وبرادر زاده خود حکم نمائی که یك یك از سفهای قوم ما را می فریبد ودین محدث (تازه) وآئین مجدد خود را برایشان جلوه‌میدهد وهردم سنك تفرقه درمیان جمع ما میافکند و نزدیك بدان رسیده که دست تدارك از اطفای این نائره عاجز آید ابوطالب آن حضرت را طلبیده گفت ای محمد ص قوم تو آمدند وایشان‌را ازتو مدعا این است که یکبارگی طریق انحراف مورز در متمنای ایشان تامل نمای حضرت رسالت پناه فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما ازمن چه‌چیز است گفتند آنکه دست از نقص دین بداری وسب الهه ما فرو گذاری تا مانیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت پناه فرمود که من هم ازشما می‌طلبم که بیك کلمه با من متفق شوید تا ممالك عرب شمارا مسخر شود واکابر عجم کمر فرمانبرداری شمابربندند گفتند آن کدام کلمه است سیدعالم (ص) فرمود که لااله‌الاالله یکبار اشراف قریش ازآن حضرت اعراض نموده بایکدیگر گفتند) (٤) آیا گردانید محمد ص خدایان را خدای یگانه و یکتا بدرستی که یگانگی خدای چیزی است نیك شگفت (که سیصد وشصت بت که ماداریم کار یك شهر مکه راست نمی‌توانند کرد ویك خدای که محمد (ص) میگوید کار تمام عالم چون‌سازد) (٥) و به شتاب رفتند بزرگان قوم ازخانه ابوطالب ازجماعت قریش یکدیگر را می گفتند آنکه بروید وشکیبائی ورزید برپرستش خدایان خود بدرستی که‌این مخالفت محمد (ص) چیزی‌است که خواسته‌اند ربما ازحوادث زمان وازوقوع آن چاره ای نیست یا ترفع واستعلائی که بدعای محمد(ص) است بچیزی‌است که خواسته میشود یعنی همه کس میخوانند که مرتفع مستعلا باشند) (٦) نشنوده‌ایم اینکه اومیگوید ازوحدانیت خدای عز وجل درملت بازپسین که دریافته ایم پدران خودرا برآن ما در ملت عیسی که آخرین ملت است چه ایشان به‌تثلیث قائلند نه بتوحید نیست این‌توحید که او میگوید مگربافتنی‌از نزدیك وی یعنی دروغی است که خود می‌بافد (٧) آیا فرو فرستاده اند بر روی قرآن را ازمیان ما یعنی چرا ازجماعت ما وی مخصوص باشد بوحی‌و

بزرگان قوم محروم باشند وایشان‌این‌سخن ازروی حسد گفتند نه‌آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق‌است بلکه ایشان در گمانند ازوحی من‌بلکه نچشیده‌اند عذاب مرا وچون بچشند شك ایشان زائل گردد وهمه دانند که هرچه پیغمبرمن بـه طریق وحی ادا میکرده همه حق بوده یعنی‌بوقت نزول عذاب بدیشان دم‌تصدیق خواهندزد زودفائده نخواهد داد (٨) آیـا نزدیك ایشان‌است خزینه هـای رحمت پروردگار تو پروردگاری که‌مغلوب نگردد، بخشنده‌ایکه‌هرچه بخشد وبه مستحق‌آن بخشد یعنی‌مفاتیح نبوت بدست کافران وبتصرف ایشان‌نیست تابه بعضی ازصنادیه قریش‌خود دهندبلکه عطیه‌است‌از حضرت حق‌سبحانه وتعالی که بفضل‌خود ارزانی داردبه هر که خواهد .

نظم

چون زحـال مستحقـان آگهی — هر چه‌خواهی‌هر که‌خواهی‌میدهی
دیگران را این‌تصرف کی‌رواست — اختیـار این تصرفهـا تر است

(٩) یامر ایشانراست بادشاهی‌آسمانها وزمینها وآنچه میان ایشان است واگرچه ایشان مالکند این‌ملك‌را پس‌باید که بالاروند درسبب هـا که بدان بآسمان میروند (درلباب‌آورده که‌اسباب آنستکه‌ملائکه (باجنحه‌خود برآن طیران‌میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفاررا درملك آسمان وزمین‌اختیاری واقتداری هست باید که بروند بآسمان وقرار گیرند برعرش وبه تدبیر امور عالم اشتغال کنند)وحی‌از هر که خواهند بگردانند وبهر که خواهند بدهندو سخن‌ازغایت تحکم‌است (١٠) ایشان لشکری‌اند وچه‌لشگری‌آنجـا اشارت است‌به مصـارع ایشـان در بدر)لشکری شکسته شده ازگروهها (که لشگر کشیده‌بارسول جنك‌میکردندیکی‌ازدلائل‌اعجاز قرآن‌این است که‌خدای خبر داد پیغمبر خودرا درمکه که عنقریب لشگر قریش مقتول ومهزوم خواهند شدوچنان‌شد)(١١)تکذیب کردندپیش‌ازاهل مکه گروه‌نوح‌مروی‌را وقوم‌عاد هودراوفرعون‌خداوندمیخهاموسی‌راخداوندمیخها صفت فرعون است‌ومرادملك ثابت‌باشد تشبیه کرد ملك‌اورا بخیمه که اطنبه (طناب) آن‌باوتاد (میخ)

استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است که مؤمنانرا بآن تعذیب مینمود) (١٢) وتکذیب کردند ثمود صالح را (درنکست وعیون آورده اند که تکذیب قوم صالح مراورا دروقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند وچون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه وتعالی باز اورا زنده گردانید برایشان فرستاد ودراین نوبت اورا نشناختند وبرهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند وجمعی تکذیب نمودند وبه سبب عقرناقه همه هلاك شدند) وگروه لوط مراورا واهل بیشه شعیب را آن گروهند حزبهای مکذبان و جند مهزوم قریش نیز ازایشان خواهندشد (١٣) نبودند هیچ یك ازایشان مگراینکه تکذیب کردند فرشتگانرا پس سزاوارشد عقوبت من برایشان وفرودآمد عذاب من برایشان (١٤) ونمی نگرند وانتظار نمیبرند این گروه ازقوم تو مگریك صیحه راکه نفخه اولی است وهم بدان بمیرند نیست آن صیحه را هیچ رجوعی یعنی کسی نتواند که آنرا رد کند وباز گرداند.

(١٥) وگفتند (ازمعاندان قریش چون نصربن حارث واحزاب او که) ای پروردگار ما به شتاب بده بهره مارا ازعذابی که محمد (ص) مارا بدان وعید میکند یا ازروی تعجیل ده مرا صحیفه اعمال ماتادرآن نگریم پیش ازروزشما (واین استعجال ازروی استهزاء میکردند وخاطرعاطر حضرت رسالت پناه (ص) ملول شد حضرت عزت جل وعلاء فرمود که) (١٦) شکیبائی کن بر آنچه ایشان میگویند (واین حکم به آیت السیف منسوخ است) ویاد کن بنده ما را داود خداوند قدرت (دردین یادرحرب یادرمملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمهٔ ازشبها بطاعت میگذرانید و روزی روزه میداشت و روزی افطارمیکرد) بدرستیکه او بازگردانیده بود بما (١٧) بدرستی که ما رام گردانیدیم کوهها را باداود تاهرجا که میخواست میرفتند وبااو تسبیح میکردند شبانگاه وبوقت برآمدن آفتاب (صاحب کشف الاسرار فرمودکه تسبیح کوهها وسنگها گرچه برعقلا پوشیده است ازقدرت حق سبحانه بدیع وبعید نیست وتسبیح حصا (سنگ ریزه) دردست مصطفی (ص) یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیاء سنگی را دید که بسان قطرات باران آب ازاو میچکد

ساعتی توقف نموده بتامل درآن نگریست سنگ باوی به سخن آمد که ای ولی خدای چندین سال است که خدای تعالی مرا آفریده وازبیم سیاست اشك حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او بعزاجابت پیوست ومژده امان بدان سنگ در رسید وآن ولی بعد از مدتی همانجا رسید وهمان سنگ را دید که بیشتر از نوبت اول قطره ها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه ازبهرچیست جواب داد که نوبت اول قطره ها که میگریستم ازخوف عقوبت وحالا میگریم از شادی امن وسلامت مارا بربن درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود.

بیت

سر گریه داریم دور و دراز
ندانم ز حسرت بود یا ز ناز
ازسنگ گریه بین ومگو کان ترشح است
وز کوه ناله دان ومپندار کان صداست)

(١٨) و مسخره کردیم بامر اورا مرغان جمع کرده شده نزد وی وصف زده بالای سراو، هریك از کوههای ومرغان مر او را مطیع بودند ویا باز گرداننده آواز خودرا باوی به تسبیح (١٩) ومحکم کردیم ماپادشاهی ویرا (به دعای مظلومان یابودرأی نصیحت کنندگان یابکوتاه کردن دست ظلمه ازرعیت تابالقای رعب وی دردل اعادی یا ببافتن زره وساختن آلات حرب یابه بسیاری لشکر یابه کثرت پاسبانان چه درهرشب سی وشش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابولیث فرمودکه استحکام ملك بدان بود که سبحانه وتعالی ازآسمان سلسله ای فرستادو آن سلسله بالای محکمه داود بایستاد وازخصمین هر کدام برحق بودندی دست ایشان به سلسله رسیدی وآن دیگریرا اخذ آن قادرنبودی) ودادیم داودرا حکمت (یعنی تمام علم و کمال عمل و کلام باکیزه که مخاطب مقصود خودرا بی شبهه ازآن دریافتی یاسخن میانه جامع درمقصود خالی از اکثار بی اشباع عمل واختصارمخل، مرتضی علی کرم الله

وجهه فصل الخصاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی والیمین علی من انکر وبحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل ومنقطع میشود وبیباید دانستکه در قصه داود علی نبینا وعلیه السلام وتزویج زن اوریا اختلاف بسیاراست وبعضی ازمفسران این قصه را بروجهی ایراد کرده اند که شرع وعقل درقبول آن ابا میکنند وآنچه بصحت اقرب مینمایدآن است که زن اوریا زنی را خطبه کرده بود ونزدیك بآن رسیده که باوی عقد کنند اولیای زن را باوی خرخشه افتاده بودبوی ندادند وداود جهت خود خطبه فرموداورا نودونه زن بود واو را نیز بخواست درزاد المسیرآورده است که عتاب آلهی باوی آن بودکه بعدازخطبه اوریا اورا خطبه کرد وصورت معاتبه درقرآن براین وجه است که) (۲۰) و آیا آمد بتوخبرآن دو گروه که خصومت کردند(ودرتبیان آورده که جبرئیل و میکائیل درصورت دوخصم نزد داود آمدند وباهریکی جمعی از ملائکه بودند وحضرت داود روزهارا قسمت کرده بود روزی عبادت کردی وروزی حکم فرمودی وروزی وعظ گفتی وروزی مهمات خاصه خود اشتغال فرمودی روز عبادت ببالاخانه برآمدی وپاسبانان برحوالی ایستاده مردم را از درآمدن بروی منع کردندی ملائکه آنروز بصورت انسان بخانه داود آمدند وبه عبادت خانه وی بالارفتند)چنانچه میفرماید یاد کن چون بالارفتند برسوی غرفه وی (۲۱) چون درآمدند برداود وایشان رادید پس بترسید ازایشان چه بی اجازت از بالای غرفه در آمدند گفتند مترس ای داود مادو گروهیم خصم یکدیگر ستم کردند برخی ازما بربرخی دیگر پس حکم کن میان ما براستی وجورمکن درحکم خود وراه نمای مارا براه میانه که آن عدل است وراستی داودفرمود که سخن گوئید یکی ازایشان اشارت بدیگری کرده بداود گفت (۲۲) بدرستی که این برادر من است در دین وصحبت مراورا نودونه میش است و مرایك میش وبس پس گفت آنرا نصیب من گردان وتملیك من کن وغلبه کرد برمن درسخن گفتن ونگذاشت که تعلل کنم درآن (۲۳) گفت داود که اگرحال بر این منوال است بخدای عزوجل که ستم کرده است برتو بخواستن میش تو و جمع کردن آن بامیش های خود وبدرستیکه بسیاری ازشرکای که مال هم خلط

میکنند هرآینه ستم میکنند برخی ازایشان بربعضی وزیادت ازحق خود می طلبند مگرآنانکه گرویدند و کردند عملهای ستوده واندکی اند ایشان در میان شرکاء وچون داود این سخن بگفت ایشان برخواستند وازنظراو غایب شدند داود درتامل افتاد و گمان برد داود وآنکه ما اورا امتحان کردیم بدین حکومت تامتنبه گردد پس طلب آمرزش کرد پروردگار خودرا وبیفتادبرروی درحالتیکه سجده کننده بود وباز گشت بخدای عزوجل این سجده نزدامام اعظم سجده عزیمت است ومیگویند بتلاوت وی سجده باید کرد درنماز وغیرنماز ونزد امام شافعی ازعزایم نیست وازامام احمد حنبل درین سجده دو روایت است و این سجده دهم است بقول امام اعظم ودرفتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت نورالا نوارلان داود سجدها شکراً)(۲٤) پس بیامرزیدیم مرداودرا آنچه آنروز استغفار کرده بود وبدرستی که مراورا نزدیك ماقربت است بعدازمغفرت ونیکو بازگشت در بهشت و گفتیم مراورا (۲۵) ای داود بدرستیکه گردانیدیم تورا خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت بتو ارزانی داشتیم یاتورا خلیفه انبیا که پیش ازتو بودند ساختیم پس حکم کن میان مردمان براستی وپیروی مکن هوای نفس وآرزوهای اورا پس گمراه گرداند هوا تورا از راه خدای تعالی بدرستیکه آنانکه گمراه میشوند از راه خدای عزوجل(یعنی دلائل که برای حق نصب کرده است مر ایشان راست عذابی سخت به سبب آنکه فرامش کرده اند روزشماررا و برای آن روزکاری نساخته اند در فوائد السلوك آورده که بنگرپادشاهی چه صعب کاری وشهریاری چه گران باری که حضرت داود علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام با کمال درجه نبوت وجلال مرتبه رسالت به حمل عبای چنین امری مامور گردد وبخطب اثقال چنین خطابی مخاطب وی شود فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق معدلت ونصفت وداوری برمنهج عدل وانصاف نمای وپای برجاده حق نه نه بطریق باطل ومتابعت هوای نفس برمشایعت مراد خویش اختیار مکن که تورا از مسالك مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة الذهب میفرماید .

نظم

نص قرآن شنو که حق فرمود — در مقام خطاب با داود
که تورا زان خلیفگی دادیم — سوی خلق جهان فرستادیم
تا دهی ملك را ز عدل اساس — حکم رانی بعدل بین الناس
هر که دانی زعدل مستور است — از مقام خلیفگی دور است
آنکه گیرد ستم ز دیو سبق — عقل چون خواندنش خلیفه‌حق)

(۲۶) ونیافریدیم ما آسمان و زمین‌را و آنچه میان ارض وسما است آفریدنی بباطل یعنی اینهارا به عبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال، بر آن برقدرت کامله وحکمت شامله آنکه آفریدن اشیاء بی‌حکمتی باشد گمان آنانست که کافرشدند وبه سر آینش پی نبردند پس‌وای مر آنسانرا که نگرویدند بدین حق‌وبدین نوع گمان بردند از آتش‌دوزخ(آورده اند که کفار قریش مؤمنانرا گفتند که مارا در آخرت برابرشما یا بیشتر ازشما عطا خواهند داد این آیت آمد)(۲۷) نه چنان است آیا میگردانیم آنانرا که گرویدند وکارهای ستوده کردند درجزاوعطامانندتباه کاران درزمین یعنی کافران آیامیگردانیم پرهیز کاران را مانندبدکاران ونابکاران یعنی نمیگردانیم(۲۸) این کتابی است یعنی قرآن فروفرستادیم آنرا بسوی‌تو برکت داده شده وبسیارخیر تا اندیشه کنند در آیتهای‌او وتفکر نمایند درمعانی وحقایق آن وتاپند پذیرشوند خداوندان عقول صافیه (۲۹) وبخشیدیم مر داود را فرزندی که‌آن سلیمان است نیکو بنده‌ای بود سلیمان بدرستیکه او رجوع کننده‌بود با خدای عزوجل درهمه احوال(آورده‌اند که سلیمان باکفاردمشق ونصیبین کار زار کرد وهزاراسب‌از ایشان گرفت وگویند داود باعمالقه غزا کرده‌بود وهزاراسب گرفته و میراث به سلیمان رسید ودرمعالم میگوید که اسبان دریائی بودند وپر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان آوردند وبهر تقدیر سلیمان خواست که ایشان‌را تماشا کند بعدازنماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند وسلیمان به سبب آن از ورد که درآخر روز داشت بازمانده وهمه‌را قربان کرده چنانچه حق‌سبحانه می‌فرماید).

(۳۰) ویادکن چون عرضه کرده شد بر سلیمان بآخر روز اسبان ایستاده برسرپای وبرکناره هم ازقائمه چهارم واین صفت پسندیده است در اسب اسبان تیزرو واو بنظاره ایشان مشغول بود تاورد او فوت گشت(۳۱) پس گفت سلیمان بدرستی که من برگزیده ام دولتی مال بسیار یعنی اسبان بحری که بازماندم از یاد پرورد گارخود یعنی وردی برطرف آخر روز که داشتم تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب بپرده شب (وگفته‌اند حجاب کوهی سبز است محیط بکره‌زمین) (۳۲) بازگردانید اسبان را برمن‌چون بازگردانیدند پس درایستاد وبسود شمشیر سودنی به‌ساقهای اسبان یعنی پی‌میکرد ایشانرا وبرگردنهای ایشان یعنی می‌برید سرهای ایشانرا (ودرآنزمان گوشت اسب حلال بود وآنرا در راه خدای تعالی برای قربان ذبح میکردند وبعضی از علماء برآنند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان بسبب مطالعه اسبان فوت شد وآفتاب غروب کرد سلیمان باذن خدای‌تعالی ملائکه را که موکل بودند برآفتاب فرمود که بازگردانید آفتاب را برای‌من حق سبحانه وتعالی فرمود تا آفتاب‌را بازگردانیدند تا بموضع وقت عصر آمد تا وی‌آن را اداکرد وآنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما در صهبای خیبر بعد از غروب بازگشت وبجای عصرباز آمد تا مرتضی‌علی کرم‌الله وجهه نماز عصر بگذارد

ونزد محدثان مشهوراست وامام طحاوی درشرح آثار خویش آورده که رواة این حدیث ثقاتند وازاحمدبن صالح نقل کرده که اهل علم راسزا وار نیست که تغافل کنندازحفظ این‌حدیث زیرا که علامت نبوت است

قطعه

که دعوتش گرفته گریبان آفتاب
بالا کشید از چه مغرب بر آسمان
گه قرص بدر را بسر گرد خوان‌چرخ
دستش دونیم کرده به یك ضربت‌بنان

آورده‌اند که حضرت واهب العطیات سلیمان ع را پسری ارزانی

فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بحوزه تسخیر درآرد اجتماع نموده برقتل او اتفاق کردند سلیمان خبریافت او را بسحاب سپرد تا برضاع او قیام نمایند واز شر ایشان ایمن باشد قضارا آن پسر بمرد واورا مرده برتخت سلیمان افکند چنانچه حق سبحانه وتعالی خبر داد که) (۳۳) و بدرستی که ما آزمودیم ودر فتنه افکندیم سلیمان را وبر انداختیم برتخت او پسر اورا جسد بی‌روح سلیمان از آنچه کرده بود نادم شدکه پسر را بابر سپرد وتوکل بخدا نکرد پشیمان شد پس باز گشت به خدای عزوجل وبر عالمیان ظاهر شد که توکل برخدای بباید کرد (ودر لباب آورده که سلیمان بیمار شده بمرتبه‌ای که ازغایت ضعف بدن بی‌روح مینمود و او را برتخت می‌نشاندند تا مهمات مملکت خلل نپذیرد پس باز گشت بصحت ومشهور آنست که بواسطه ترك ادبی انگشتری مملکت وی بدست صخره جنی افتاده و چهل روز بتخت سلیمان نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان آمده بمملکت بازگشت واز روی نیاز بدعا باشتغال بازنمود) (۳٤) گفت سلیمان ای پروردگار من بیامرزمرا درآنچه ازمن صادر شده وببخش مرا پادشاهی که نسزد ونشاید هریك را پس‌از من تا چنین ملك معجزه من بود یا کسی ازمن سلب نتواند کرد چون صخره جنی دربحر فرمود که مرا ملکی ده تادیگری طلب‌هوس آن نکند ودر فتنه نیفتد چه‌در ملك بدان عظمت بیقوت نبوت ازفتنه ایمن نتواند بود بدرستی که تو بخشنده و هرچه خواهی بهر که خواهی دهی (امام‌قشیری فرموده که سلیمان بالهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبرص را بملك دنیا التفات نخواهد بود بجهت آن بدین دعا جرأت نمود که درجنب همت او دنیا ومافیها بپشه نمی‌ارزد و نمی سنجد

بیت

عارفان هر چه ثباتی و بقائی نکند

گرهمه ملك جهان‌است بهیچش نخرند

واز این است که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان آن بود که گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی‌را نسزد چه بالقوه

حضرت رسالت پناه را آن ملك حاصل بود (چنانچه‌در صحیحین مذکور است که حضرت رسالت پناه (ص) فرمود که ازجن عفریتی ناگاه بمن درآمد تا نماز برمن قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد وممکن کرد تااورا بگرفتم وخواستم که برستونی ازستونهای مسجد بندم‌تاشما دراو نگرید پس‌یاد کردم دعای سلیمان‌ع رب هب لی ملکالاینبغی لاحد من بعدی اورا رها کردم تا بی بهره ونا امید باز گشت) (۳۵) پس‌رام گردانیدیم مرسلیمان را بادتافرمان وی برد برود بفرمان او نرم وخوش هرجاکه قصد کرده باشد (۳٦) و مسخر کردیم مراورا دیوان هریکی بنا کننده دربر تا برای وی عمارتها بسازند وغوص نماینده دربحر یابجهت وی استخراج جواهر کنند

(۳۷) ودیگر رام کردیم مراورا دیوان دیگر باهم بسته دربندها یعنی هر-کدام ازشیاطین که عامل بودند بصنایع برای وی کار کردندی وجمعی دیگر که متمرد بودندی دربند کشیدندی تاکسی را ضرر نرسانند پس گفتیم اورا (۳۸) این‌چنین ملکی‌را که بتودادیم بخشش ماست بتو پس منت نه‌بر هر که خواهی‌اورا ازآن‌محظوظ گردان یابازدار عطای خودرا ازهر که‌خواهی بیحساب درمن وامساك یعنی تصرف درآن مفوض به‌مشیت تواست و بدان محاسب نخواهی‌بود (۳۹) وبدرستی که سلیمان راست نزدیك ما قربت بقبول طاعات او یادرآخرت ازمقربان درگاه‌صمدیت خواهد بود باوجودی که‌ملکی عظیم دردنیا داشت ومراوراست نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات (٤۰) ویاد کن بنده‌ما ایوب‌راچون بخواند آفریدگارخودرا باآنکه مرا مس‌میکند شیطان یعنی شیطان بمن میرساند رنج والم وآن‌چنان بود که ابلیس شماتت میکرد مرایوب را علی نبینا وعلیه‌السلام وسرزنش نمود که چه کردی که حق سبحانه وتعالی فوائد نعم ازتو بازگرفت وشدائد الم برتو گماشت و گفته‌اند وسوسه میکرد اتباع اورا تاحدیکه اورا ازدیار خود بیرون کردند ازخوف آنکه مرضش سرایت کند درایشان (وبرخی ازوجوه حکایت ایوب‌در سورهٔ انبیا مذکورشد) القصه حق سبحانه وتعالی دعای او را اجابت نمود و جبرئیل‌را نزد وی فرستاد وجبرئیل بیامد ومر اورا گفت (٤۱) بزن‌پای‌خود

را برزمين ايوب(ع) بفرمان روح الامين پاى مبارك برزمين زد دوچشمه آب ازتحت قدم او جوشيدن گرفت يكى گرم ويكى سرد جبرئيل فرمود اين چشمه آب گرم جاى غسل كردن است يا آبى است كه بدان غسل كنند واين چشمه ديگر آب سرد است وآشاميدنى پس ايوب ع درآن چشمه حاره غسل فرمود و جميع امراض ظاهرى ازوى محو شد وازآن چشمه سرد بياشاميد علل باطنى بتمام زائل گشت و گفته اند چشمه يكى بود بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل كردن گرم (٤٢) وبخشيديم مر اورا يعنى بوى عطا كرديم كسان وى را يعنى فرزندان وى رازنده كرديم ومانندايشان باايشان تااولاداودو برابر آن شدند كه بودند ازبراى بخششى كه فائض شد ازما وبراى پند گرفتن مرخداوندان عقلها را تا دربلاها انتظار كشندبفرج وپناه بحق سبحانه وتعالى برند كه رحمت الهى فرج را بصبر باز بستهاست اصبر فان الصبر مفتاح الفرج

نظم

كليد صبر كسى راكه باشد اندر دست

هر آينه در گنج مراد بگشايد

بشام تيره محنت بساز و صبر نماى

كه دم بدم سحر از پرده روى بنمايد

(آورده اند كه درزمان مرض ايوب على نبينا وعليه السلام زوجه او رحيمه نام بمسى رفته بود وديرمانده ايوب سوگند خورد كه اورا صدچوب زند به تاثير صبح صحت ازافق رحمت روى نمود ايوب بحالت تندرستى وجوانى باز آمد خواست تاسوگند خود راست گرداند خطاب رسيد كه)(٤٣) بگير دسته چوب ازخرما يا ازحشايش خشك شده كه بعدد صد باشد پس بزن زوجه خود بدان دسته گياه وحانث مشودرسوگندیعنى مشكن وبدروغ مكن بدرستى كه ما يافتيم ايوب را شكيبا درآنچه درنفس ومال وولد وى رسيد نيكو بنده است ايوب بدرستيكه اورجوع كننده است بدرگاه بالكليه خود (٤٤) و ياد كن بندگان مرا ابراهيم را وپسر او اسحق را و نبيره وى يعقوب را خداوندان دستها وديده ها (مراد اعمال شريفه وعلوم نافعه است تعبير كرد بدست ازعمل

كه اكثر آن بمباشرت ايدى باشدو بديده ازمعارف كه اقواى مبادى آن ابصار است يا مراداز ايدى قوت درطاعت است وازابصار بصيرت دردين)(٤٥) بدرستى كه ما خالص گردانيديم ايشان را بخصلتى پاك ازشوائب معايب يانعمتى خالص ازلوث مثالب كه آن ياد كردن سراى آخرت است (چه مطمح نظرانبيا جز بفوز لقاى حضرت كبريا نيست وآن درآخرت ميسر ميشود) (٤٦) وابدرستى كه اين پيغمبران نزديك ما ازجمله برگزيدگان ونيكانند (٤٧) وياد كن اسمعيل ذبيح را واليسع بن اخطوب راكه خليفه الياس بود بآخر خلعت پيغمبرى يافت وخداوند پايندانى را كه بشر بن ايعقوب بوده وصدپيغمبررا از كه قتل ميگريختند كفيل شده ودرتبيان گفته كه اوپسر ايوب است وبعد از پدر مبعوث شد بقومى ازشام وخداى اورا ذوالكفل نام نهاد وبعضى اورا همان اليسع دانند كه ازالياس متكفل شد كه بامردين قيام نمايد وبرين تقدير عطف براليسع ازقبيل عطف صفت باشد برموصوف همه اين نامبردگان بودند از برگزيدگان خلق (٤٨) اين خبر انبيا ياد كردنى است توراكه محمدى(ص) وقوم تورا وبدرستى كه مرپرهيزكاران را نيكوئى بازگشتنى است وبازگشتن آن (٤٩) بوستانهاى اقامت است درحالتى كه گشاده باشد براى ايشان درهاى آن بوستان (٥٠) ايشان تكيه زدگان باشند برآن تختها درآن باغها چنانچه متنعمان براى راحت ميخواهند وميخوانند درآن بوستانها ميوه بسياررا (چه تفكر براى تلذذ است وتغذى بجهت تحلل وآنجا تخلل نباشد پس از متاعم بفواكه (بميوه) ميل بيشتر كنند) وديگر خواهند آشاميدنى بسيار (٥١) و نزديك ايشان باشند كوتاه چشمان (يعنى زنانيكه ازغيرشوهر چشم بازگيرند) همزادان يعنى همه ايشان دريك سن و گفته اند تمام زنان بهشت درسن مساوى ازدواج باشند كه مجموعه سى وسه ساله وبعضى برآنند كه مراداز اتراب آن است كه همه زنان مساوى باشند درحسن يعنى هيچيك را برديگرى فضل نبود درآن تاطبع بفاضله كشد وازمفضوله منصرف گردد) (٥٢) گويند ملائكه بهشتيان را كه اين است آنچه وعده داده شده بوديد بآن در روزشمار پس اهل بهشت ازروى بهجت وفرح گويند (٥٣) بدرستى كه آنچه ما مى بينيم ازنعمت

هرآینه روزی ماست که حضرت رزاق بی‌منت بما ارزانی داشته نیست مر این را هیچ کمی وانقطاع (٥٤) این است آنچه بهشتیان را باشد و بدرستی که مر نافرمان برداران را یعنی کافران را هرآینه بدی باز گشت بد که آن (٥٥) دوزخ است درآیند درآن دوزخ پس بدآرامگاه است دوزخ (٥٦) این است عذاب پس باید بچشند آنرا آن آب گرم است درنهایت حرارت (که چون پیش لب رسد ویرا بسوزد وچون بخورند دوپاره شوند وزمهریر که دوزخیان را برودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غساق چیز گنده را گویند به‌لغت ترك ومراد اینجاریم است (چرك) که از گوشت و پوست دوزخیان واز فروج زانیان سیلان کند آنرا جمع کرده میخورانند ایشان‌را) (٥٧) وایشان را عذابی دیگر است مثل این عذاب که مذکور شد نوعها (یعنی این عذاب گوناگون است اما مشابه (مانند) یکدیگرند ودرتعذیب وآلام آورده‌اند که چون رؤسای کفار بدوزخ درآیند متابعان ایشان‌را نیز باایشان درآرند وملائکه رؤسا راگویند) (٥٨) این گروه است در آینده در دوزخ وسختی باشما ایشان گویند هیچ مرحبا مبادا ایشان را بدرستی که ایشان در آیندگانند بآتش به شومی عملهای خود چنانچه مادرآمدیم (مرحبا کلمه‌ای است که برای اکرام مهمان گویند) رؤسا مرتابعان خود را نفرین کنند به لامرحبا بهم‌وچون تابعان ازمتبوعان این‌سخن‌بشنوند (٥٩) گویند مرحبامباد بلکه شمارا و شما بدین‌نفرین بدی‌رؤسای کفارسزاوار تریدوشما بیش‌داشتید موجبات عذاب را برای‌ما که مارا اغوا کردید تابسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم پس بدقرار گاهی است دوزخ آنکه تابعان دیگرباره (٦٠) گویند ای‌پروردگار ما هر که قدم فراپیش‌داشت برای‌ما این کفر وضلال را ومارا ازراه حق بلغزانید پس‌زیاده کن اورا عذابی دوباره درآتش (یعنی آن‌مقدار عذاب که دارد دوچندان کن و گویند حیات (مارها) وعقارب (عقرب‌ها) دوزخ برایشان گمارد)

(٦١) و گویند صنادید قریش دردوزخ چیست مارا که امروز نمی‌بینیم مردانی‌را که بودیم ما که می‌شمردیم ایشان‌را دردنیا ازبدان و مردودان

درموضح آورده که چون کفار قریش دردوزخ نگرند وفقرای‌مسلمانان چون عمار وصهیب وخباب وبلال‌را نبینند گویند) (٦٢) استفهام برای تقریراست یعنی آیا ماایشان‌را فرا گرفتیم به‌ ووهم با ایشان استهزاء وسخریه کردیم ایشانرا بدوزخ درنیاورده‌اند یادرآورده‌اند ومیل کرده‌است از ایشان چشمهای ما یعنی نمی‌بینیم ایشان‌را (درآثار آمده که حق‌سبحانه وتعالی آن گروه فقرارابر غرفات‌بهشت جلوه دهد تا کفار به‌بینند وحسرت ایشان بیافزاید) (٦٣) بدرستیکه آنچه حکایت کردیم از دوزخیان هرآینه راست و درست است و آنست جنگ وجدال اهل نارو ماجرای ایشان (٦٤) بگو ای محمد (ص) مشرکان مکه‌را جزاین نیست که من‌بیم کننده وترساننده‌ام ازعذاب‌خدای عزوجل ونیست هیچ‌خدای برای پرستش مگر خدای عزوجل یگانه که ذات‌او شرکت قبول نکند و کثرت‌را بوحدت اوراه نباشد قهر کننده (که بنای‌اعمال را به‌قواصف‌آجال درهم شکند یاشرکت متوهم و کثرت بی اعتبار راکه فی‌نفس الامر وجودندارد درنظرعارفان مضمحل ومتلاشی سازد.

نظم

غیرتش غیر در جهان نگذاشت   وحدتش رسم این‌وآن برداشت
گم شود جمله ظلمت پندار   نزد انوار و احد قهار)

(٦٥) آفریدگارآسمانها وزمینها وآنچه میان ایشان‌است خداوندی که غالب‌بود درعذاب کردن آمرزگاری که باك‌ندارد ازآمرزیدن (٦٦) بگوای محمد (ص) آنچه گفتم مرشمارا وبیم کردم از عقوبت روز قیامت چیزی‌بزرگ‌است بلکه (٦٧) شما ازآن روی گردانیدگانند ازغایت غفلت یا نبوت من‌شانی بزرگ دارد وشما ازآن اعراض مینمائید آخر در نگرید اگرمن نبی‌نبودمی ووحی‌بمن‌نیامدی (٦٨) نبودی مرا هیچ دانشی بگروهی برتر (یعنی ملائکه آنگاه که گفت وشنود میکردند در شان‌آدم اتجعل فیهامن یفسد فیها ویسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال انی‌اعلم مالا تعلمون پس‌برنبوت من روشن‌تر ازاین دلیل‌نیست که قصه‌آدم و ملائکه علیهم السلام بیان‌میکنم بروجهی که در کتب متقدمه مذکوراست بی‌مطالعه

کتابی و بی‌سماع از استادی) (٦٩) وحی کرده نمیشود به‌سوی من مگر آنکه جز این نیست که من بیم کننده‌ام آشکارا یاهویدا کننده موجبات عذاب‌را (۷۰) ویادکن ای محمد (ص) چون گفت پروردگارتو مرفرشتگانرا که من آفریننده‌ام آدمی‌را از گل (مراد آدم علی نبینا وعلیه السلام است) (۷۱) پس‌چون تمام کنم خلقت اورا وقالب اورا بخوب‌ترین شکل بپردازم وبدمم دراو ازروح خود حق‌سبحانه وتعالی روح‌را مشرف ومکرم ساخت به شرف اضافت بذات خود جهت طهارت و نظافت او ملخص سخن آنست که روح چون بقالب وی درآرم وزنده گردد پس در روی در افتید برای وی سجده کنندگان ازجهت تزیین وتکریم او (۷۲) پس‌سجده کردند ملائکه همه ایشان به تمام مرآدم را بعداز نفخ روح دراو (۷۳) مگر ابلیس که سجده نکرد بزرگ داشت خودرا وفرمان نبرد وگشت بدان نافرمانی ازنا-گرویدگان (۷٤) گفت سبحانه وتعالی ای‌ابلیس چه چیزباز داشت تورا از آنکه سجده کنی مرآن چیزیرا که بیافریدیم بدودست خود (ذکردست برای تحقیق اضافت لخلقت آدم است وحق‌سبحانه وتعالی یعنی‌من بنفس‌خوداورا آفریدم وبی‌توسط پدرومادر وغیری در انوارآورده که ذکر یدین تنبیه است برمزید قدرت درآفرینش آدم در بعضی تفاسیرآمده که مرادیدقدرت ویدنعمت است ودرفتوحات فرموده که یدقدرت ونعمت شامل‌است همه موجودات راپس بدین تاویل آدم‌را هیچ شرف ثابت نشود پس‌لابداست ازآنکه دریدین معنا باشدکه دلالت کند برتشریف آدم پس‌حمل جمله بر نسبتین تنزیه وتشبیه آدم علیه‌السلام که جامع هردو صفت‌است مناسب‌مینماید، در بحر الحقایق میگوید که مراد صفتین لطف وقهراست چه‌این دوصفت برجمیع صفات الهی مشتملند زیراکه هیچ‌صفتی نیست که ازلطف وقهرخالی باشد بعضی جلالیه‌اند وبرخی جمالیه تبارك اسم‌ربك ذوالجلال والاکرام وهیچ مخلوقی نباشد الا که‌مظهر یکی ازاین دوصفت‌بود چنانکه ملائکه مظهرلطف وشیطان مظهر قهر و آدمی مظهرتجلی صفتین‌است وبدین جامعیت قابل‌مسجودیت داشته‌اند دراین‌معنا گفته‌اند .

نظم

آمد آئینه جمله کون ولی   همچون اوآئینه نکرد جلی
گشت آدم جلای این مرآت   شد عیان ذات او بجمله صفات
مظهری گشت کلی و جامع   سر ذات و صفات از او لامع

القصه سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق به بدین مرا آیا تکبری کردی بی‌استحقاق آن آیا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق‌دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرد)(۷۵) گفت شیطان درجواب من بهترم ازآدم‌مخلوق‌پس‌خیریت خودرا بیان‌میکند، بیافریدی مرا ازآتش‌و اورا لطافت ونورانیت‌است وبیافریدی تواورا ازگل که دراو کثافت‌ظلمانیت است(ودراین قیاس خطا کرد وشمهٔ ازآن درسوره اعراف مذکور است در کشف الاسرارآورده است که‌آتش سبب فرقت است و خاك وسیله وصلت و ازآتش گسستن‌آید وازخاك پیوستن آدم ازخاك بودبه پیوست تاخلعت ثم اجتباه بیافت ابلیس که ازآتش‌بود بگسست تابزمان فهبط منها مردود گشت روزی شوریده‌ای باسلطان العارفین گفت چه‌بودی اگراین خاك‌بی‌باك‌نبودی ابویزید بانگ براوزدکه اگراین خاك نبودی‌آتش عشق افروخته نشدی و سوزسینه‌ها وآب دیده‌ها طاهر نگشتی که اگرخاك نبودی بوی مهرازل که شنیدی وآشنائی‌قرب لم‌یزل که بودی .

رباعی

از خاك چه خوش طینت قابل داری
گلهای لطیف است که درگل داری
در مخزن کنت کنزاً هرگنج که بود
تسلیم تو کردند که در دل داری)

(٧٦) گفت خدای تعالی مر ابلیس‌را بعداز دعوی خیریت پس بیرون رواز بهشت یا ازآسمان یا ازصورت ملائکه پس بدرستیکه تورانده شده ای ازرحمت ودورشده‌ای از رتبت کرامت (۷۷) وبدرستیکه برتواست راندن و خشم‌من تاروز جزا (۷۸) ابلیس گفت ای‌آفریدگارمن‌پس‌مرامهلت ده چون

براندی تاروزی که بر انگیخته شوندمردمان (وغرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد) (۷۹) گفت خدای عزو جل پس بدرستیکه تواز مهلت داده شدگانی (۸۰) تاروزی که وقت معلوم است (یعنی زمانه نفخه اولی که همه کس بمیرند) (۸۱) گفت ابلیس که پس بغالبیت وقهریت تو سوگند که بهر وجه که توانم هرآینه گمراه گردانم اولاد آدم را همه ایشان (۸۲) مگر بندگان تواز ایشان پاك کرده شدگان ازلوث شرك وعصیان (۸۳) گفت خدای تعالی پس راستی ودرستی ازمن است ودوست وراست میگویم (۸٤) هرآینه پرسازم دوزخ را ازتو واز آنها که پیروی تو میکنند ازآدمیان ودیوان همه ایشان (۸۵) بگو ای محمد (ص) نمیخواهم شما را برتبلیغ وحی وادای رسالت ازهیچ مزدی ونیستم من از تکلیف کنندگان یعنی ازجمعی که به تصنع ازخود ظاهر کنند که ندانند (صاحب کشاف فرموده که متکلفان را سه علامت است یکی آنکه نزاع کند باکسی که برتراز اوست دوم آنکه خواهد که فراگیرد آنچه یافتن آن نه مقدور اوست سوم گوید چیزی که نداند) (۸٦) نیست قرآن مگر پندی مر عالمیان را ازجن وانس (۸۷) و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه دراوست ازوعده ووعید یابدانید خبر محمد (ص) وصدق سخن او معلوم کنید بعد هنگامیکه آن حین موت است یاروزقیامت یاوقت ظهوراسلام . (۸۸)

سورة زمر (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

فرو فرستادن قرآن برمحمد (ص) ازخدای تعالی است خداوند غالب درتقدیر داناست درتدبیر (۱) بدرستیکه ما فرو فرستادیم بسوی تو کتاب را که قرآن است براستی یابرای بیان واثبات حق پس بپرست خدای را درحالتی که پاك کننده باشی برای وی پرستش خودرا (مخاطب حضرت رسالت پناه است ومراد امت است که مامورند بآنکه طاعت خودرا از شرك وریا خالص سازند) (۲) بدانید که مرخدای تعالی راست پرستیدن پاك ازشرك یعنی او سزاوار آنستکه طاعت او خالص باشد زیرا که منفرد است بصفت الوهیت وآنانکه فراگرفتند بجزخدای عزوجل دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارد کافران ایشان را اعم است ازملائکه واصنام وغیرآنکه میگویند نمیپرستیم ایشان را مگر برای آنکه مارا نزدیك گردانند بخدای تعالی نزدیك گردانیدنی یعنی درخواست کنند مارا تابشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم بدرستیکه خدای تعالی حکم میکند میان این مشرکان درآن چیز که ایشان درآن چیز اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملك را می پرستد چون بنی ملیح ویکی بشررا چون یهود ونصاری وهمچنین بت وشمس ونجوم وعجل وشجر وحجروجن وآتش رامیپرستند وهریك رامدعا آنکه معبود او بحق است وباقی باطل حق سبحانه وتعالی روزقیامت میان ایشان حکم کند وبطلان هریك را

(۱) مشتمل برهفتاد وپنج آیه و درمکه نازل شده

ظاهر گرداند بتحقیق که خدای عزوجل توفیق هدایت ندهد آنکس راکه درغگوی است ومیگوید که آلهه شفاعت خواهند کرد ناسپاس که منعم حقیقی را انکارمینمایند (۳) اگرخواستی خدای عزوجل آنکه فراگیرد وفرزندی چنانچه ایشان گمان میبرند هرآینه اختیارکردی ازآنچه خواستی (ازاعز اشیاء نه ازاخص واکمل آنکه بنون است نه ازانقص آن که بنات است امامخلوق مماثل خالق نیست ومیان والد ومولود مجانست شرطاست پس اورا فرزند نبود) پاکی مراوراست ازاتخاذ ولداوست خدای یگانه وحدت ذاتیه او منافی مماثل است بما سوای او قهرکننده ودرهم شکننده توهمات وتصورات اهل شرك (٤) بیافرید آسمانها و زمین را براستی (نه بباطل وبازی بلکه در آفرینش هریك ازآن صدهزارآثارقدرت واطوار حکمت تعمیه است تادیده در آن از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلائل مطالعه نمایند .

بیت

نوشته است بر اوراق آسمان و زمین

خطی که فاعتبر ومینه یا اولی الابصار)

درمیآورد شب را در روز به پرده ظلمت آن نور این رامیپوشد ودرمیآرد روزرا برشب بشعاع روشن آن تاریکی آنرا مخفی سازد یادر میافزاید از شب بروز ازروز به شب ورام کرد آفتاب وماه را تاسیر میکند بفرمان هریك ازایشان میرود تازمانی نامبرده (که منتهی دوراست درسیر هرروز وهرماه و هرساله یاتاوقت انقطاع یعنی تاروز قیامت) بدانید که خدای تعالی غالب است برهمه چیزها ومجموعه مکونات مغلوب ومقهوروبند آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند ازآدمیان باوجود وقوع شرك ومعصیت ایشان) (٥) بیافرید شما را ای آدمیان ازتنی تنها که آدم است پس خبر کرد شمارا بیافرید ازاو یعنی از جنس یا ازاستخوان پهلوی چپ او زن اورا یعنی حوارا و گفته اند اول اخراج ذریت کرد ازظهراو پس حوارا آفرید وابداع وایجاد کرد برای شما از چهار پایان بهشت صنف (نروماده ازشتر و گاو و گوسفند ومیش وبز تا ازایشان نفع

میگیرید بخورش و پوشش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت به زمین فرستاد) میآفریند شمارا درشکمهای مادران شما آفریدنی پس ازآفریدنی (یعنی نطفه را علقه میسازد وآنرا مضغه آنکه عظم عاری پس استخوانی به شیده بلحم پس جسد مستوی) درسه تاریکی که ظلمت مشیمه است وظلمت رحم وظلمت بطن آنکه این فعلها میکند خدائی است عزوجل آفریدگارشما مراوراست پادشاهی مطلق که زوال وفنا بدو راه نیابد نیست معبودی بسزا مگراو پس کجا گردانیده میشوید ازراه حق باوجوداین دلیلهای روشن (٦) اگرکافرشوید ای اهل مکه بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز است از ایمان وپرستش شما و نمی پسندد ونمیفرماید مربندگان خودرا بکفر وعدم رضای او بکفر نه برای ضرری است که لایق شود بدو بلکه نمی پسندد لحوق ضرر آنرا به بندگان و اگرسپاس داری کنید بر نعمت توحید یاشکر گوئید بر نعمت دعوت محمد (ص) پسندد آن مرشمارا زیرا که سبب فلاح شما است و برندارد نفسی بردارنده باوی گناه نفس دیگری را بلکه هریك بردارنده وزر خود بردارد پس بسوی پروردگار شما است بازگشت شما پس خبردهد شمارا بآنچه بودید که عمل میکردید واخبار ازآن بمحاسبه ومجازات باشد بدرستیکه اوداناست بآنچه در سینه هاست ازنیات وعزایم (٧) وچون برسد کافران را که عتبة بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره سختی چون فقروبلا میخواند پروردگارخودرا باز گردنده بسوی او وفریاد خواهنده ازوی وترك کننده درپرستش صنم (بت) وخواهش از وی پس چون بدهد خدای تعالی اورا نعمتی ازنزدیك خود و آن سختی ازوی ببرد فراموش کند آنچیز را که میخواند خدای را بکشف ورفع آن پیش از این نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یابعد ازراحت دست بدارد ودعا و زاری خودرا و گرداند مرخدایرا همتایان یعنی بتان راشریك وی سازد درعبادت تا گمراه گرداند مردمان را ازراه خدای که اسلام است بگوای محمد مرکافرانرا که برخوردار باش بکفر خود اندك زمانی در دنیا (امر تهدید است یعنی ازمتمتات هرچه خواهی اشتغال کن) بدرستیکه تو ازاهل دوزخی و لذتهای دنیا درجنب شدتهای عذاب دوزخ بغایت محقراست (کوچك) پس میفرماید

که آیا اینچنین کافر بهتراست (٨) یاآنکسی که او فرمانبردار است(چون صدیق (ابوبکر) یا فاروق (عمر) یاعمار یاسلمان یا عبدالله بن سعود (رض) واشهر آنست که ذی النورین(عثمان) بهرتقدیر قابت است یعنی ایستاده به - وظائف بندگی و مواظبت برمراسم سرافکندگی) در ساعتهای شب سجده کننده مرخدای عز وجل را وایستاده درنماز میترسد ازعذاب آنسرای وامید میدارد در آن بخشش پروردگار را (یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبه خوف طواف میکند وساعتی سوی میدان رجا سر مینماید ومرغ ایمان جزباین دو بال اقبال درهوای کمال طیران نتوان نمود که لاو زن خوف المؤمن و رجاء الا اعتد الا

نظم

گر چه داری طاعتی ازهیبتش ایمن مباش
در گنهکاری ز فیض رحمتش دل برمدار
نیك ترسان شو که قهر اوست بیرون ازقیاس
باش بس خوشدل که لطف اوست افزون ازشمار)

بگو ای محمد آیا برابر باشند آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضائل و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذائل جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلائل قدرت من خداوندان خرد های خالص از آلودگی وهم (٩) بگو بندگان من آنانکه گرویده اندبترسیداز پروردگارخود و بپرهیزید وعلامت تقوی ارتکاب طاعت است واجتناب معصیت مرآنراست که نیکو کرده اند بگفتار کلمه شهادت دربن دنیا مثوبه نیکو(در آخرت که بهشت است یاآنانراست که احسان نمودند بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکو که آن صحت است وعافیت یاآنانرا که متصف شدند باخلاق الهی روشنی دل است وتازگی روی وثنای جمیل دراین جهان یاآنانرا که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه است دردنیا که شهود دین انوار تجلیات جمالی است و چون بقول بعضی ازعلماء این آیت درشان مهاجرین حبشه است چون جعفربن-

ابیطالب واصحاب او(رض) پس احسانرا هجرت تفسیر کرده اند یعنی آنهارا که هجرت کرده اند راحت است ازاعدا ونجات ازبلای ایشان) وزمین خدای برای هجرت گشاده است هرکسی را که اراده هجرت کند جزاین نیست که تمام داده میشوند صبرکنندگان برمفارقت اوطان یابرکربت غربت یا برمشقت عبادت یا برحمل اذیت اعدا مزدخودرا بیشمار یعنی بمرتبه که درشماردرنیاید وحساب حسنات ازاحاطه بدان عاجز باشد (و در معالم است که روز قیامت بلاکشان صابرانرا بعرصات حاضرآرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند ونه - دیوانی وضع نمایند بلکه برایشان فروریزند مزدهای ایشانرا بیحساب وکار برایشان بدرجه برسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی ستمی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشانرا بمقراض پاره پاره ساختندی تاامروز با اهل بلا دریك سلك آمدندی

نظم

تومبین رنجوری غم دیدگان — کاندر آن رنجاند آن بگزیدگان
هر کرا اززخمها غم بیشتر — لطف یارش داد مرهم بیشتر

آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبررا گفتند که ترا چه برآن دارد که احداث کنی دین وآئینی را که مخالف روش ماست آخر در نگر بپدر و جدسادات قوم که همه عبادات لات وعزی میکرده اندتونیز بهمان کیش درآئی و بیاسائی آیت آمد) (١٠) بگو بدرستیکه من مامور شده ام آنکه پرستم خدای تعالی را پاك کننده برای او دین را ازشرك یعنی موحد باشم ازداعی بتوحید (١١) وفرموده شده ام بآنکه باشم اول گردن نهادگان ازاین امت زیرا که من پیشرو ایشانم دردنیا وآخرت (١٢) بگو ای محمد (ص) دیگر باره به درستیکه من میترسم اگر عاصی شوم ازپروردگار خود وشرك آرم ودین شما گیرم عذاب روزیکه بزرك است احوال او وبسیار است احوال او (١٣) بگو خدای عزوجل پرستش میکنم درحالیکه پاك کننده ام برای او کیش خودرا از شرك یاخالص سازنده ام عمل خودرا از ریا (١٤) پس به پرستید شما آنچه میخواهید بجزخدای عزوجل (امرتهدید است وتنبیه برخذلان وحرمان ایشان

و آیت السیف منسوخ است آورده‌اند که مشرکان بعد از سماع این آیت اجوبه گفتند که‌ای محمد (ص) زیان کردی درمخالفت دین پدران خوداین آیت نازل شد) بگو بدرستیکه زیان‌کاران آنانند کـه زیان کرده‌اند درنفسهای خود کـه گمراه شدند و درکسان خود روز قیامت که از ایشان بازماند (ابن عباس فرموده حق‌سبحانه وتعالی برای هرانسانی منزلی واهلی دربهشت آفریده‌پس هرکه فرمان خدای تعالی ورسول اوبرد اورا به‌بهشت درآرند ومنزل واهل اوبدو دهند وهرکه نافرمانی کند اورا بدوزخ برند ومنزل واهل اوبدیگری دهند کـه مطیع باشند پس کافران روز قیامت زیان دارند درمنزل واهل) بدانید که آنست زیان هویدا که برهیچکس ازاهل بتوقف بوشیده نماند(١٥) مرآن زیانکاران راست‌از زبرایشان سائبانها ازآتش واز زیرایشان سائبانها است‌مرجمع دیگر راگه در درکه زیرترایشانند (ومقرر است که درکه زیرتر ازهمه منافقانراست و اینجا مرادکافرانند و مراد از ظلل فراش وامهاداست وذکر ظلل بطریق مجاز است درکلام) آن عذاب که مذکور شد میترساند خدای عزوجل بدان بندگان‌خودرا تابه‌پرهیزند ازچیزی که ایشانرا بدان‌مبتلا گرداند چون شرك ومعصیت ای بندگان من پس بترسید ازمن یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا (آورده‌اند که در زمان جاهلیت جمعی به‌وحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری وزیدبن عمروبن نوفل حق تعالی درایشان میفرماید) (١٦) وآنانکه پرهیز کردند ویکسورفتند ازشیطان یابتان یاکهنه یاهرچه از دون خدای تعالی پرستند ایشان برطرف شدند ازآنکه بپرستند آنانرا وبازگشتند بفرمان عزوجل تمامی وروی دل‌خود بحق آوردند مرایشانراست مژده دردنیا بزبان ملائکه بوقت موت ودرعقبی بمغفرت گناهان وجنت جاودان (و دراسباب نزول آورده‌اند که چون حضرت صدیق بخدمت حضرت رسالت پناه سرافراز شد شش تن‌از عشره مبشره‌چون عثمان و طلحه و زبیر وسعدبن‌زید و سعدبن ابی‌وقاص و عبدالرحمن‌بن‌عوف رضی‌الله‌تعالی‌عنهم باا و ملاقات کرده ازحقیقت‌اسلام‌استخبار نمودند ازسخنانی که او میفرموده رائحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند ودر باره ایشان این آیه‌نازل‌شد)پس‌مژده ده‌بندگان مرا .

(١٧) آنانکه می‌شوند سخن(ابوبکر صدیق)راپس پیروی می‌نمایند نیکوتررا(مراداز‌أحسن نیکوتراست چه‌قول‌او همه أحسن بوده ولی گفته‌اند استماع‌قول واتباع آن‌عمومی مراد ازقول قرآن‌است وأحسن او محکم باشد دون منسوخ وعزیمت دون رخصت دراحقاف‌آورده که درقرآن مقابیح اعداء وممادح اولیااست ایشان متابع أحسن مینمایند که مثلا طریقه موسی است دون سیرت‌فرعون وعلیهذادرلباب آورده که مراد قاویل اهل ملل است وأحسن همه‌اسلام‌باشد واشهرآنستکه مراد ازقول سخنان‌است که در مجالس ومحافل‌گذرد واهل‌دل متابعت احسن آن‌اقوال میکنند درامثال آمده که خذ ماصفادع ماکدر .

بیت

قول کس چون بشنوی دروی تامل کن تمام
صاف را بردار و دردوی رها کن والسلام

ودربحر الحقایق‌آورده که قول اعم‌است ازسخن خدای عزوجل و ملك وانسان وشیطان ونفس‌اما انسان حق وباطل ونیك وبد گوید شیطان بمعاصی‌نفس بـارزوها ترغیب کند وملك بطاعت دعوت نماید وحضرت عزت بخود خواند که تبتل الیه تبتیلا‌پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال‌را که خطاب‌رب‌الارباب‌است واززبان حضرت رسول خدای‌تعالی‌استماع نمودند پیروی کنند)آنگروه که متابع سخنان نیکوترند آنـانند که راه نمود خدای عزوجل ایشان‌را بمنزل مقصود وآن‌گروه ایشانند خداوندان عقول صافیه از شوائب اوهام وخالیه از ایادی عادات عوام (١٨) آیاآنکسیکه واجب بر اوشدکلمه وعید که مشیراست بعذاب چون لاملان جهنم و هؤلاء فی‌النار ولا ابـالی‌باشد چون کسیکه واجب‌نشده‌باشد براواین‌کلمه آیاتوای محمدبرهانی آنرا که در دوزخ‌باشد یعنی‌آیا میتوانیکه اورا برترسـازی وازعذاب مـا برهانی تـاکیداست درانکار یعنی‌اینکار بدست‌تو نیست که دوزخیان‌را بـاز رهـانی ابن‌عبـاس فرمود که مراد از دوزخیان ابو لهب است وپسراو عطبه (١٩) لیکن‌آنانکه بترسیدند ازعذاب پروردگار خویش وبـایمان وطاعت

متصف شدند مرایشان راست منزل‌ها که بلندند در بهشت ازز بران غرفه های آن بلندتر اند بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که برزمین بنا کنند میرود اززیر آنغرفه‌ها جویهای بهشت وعده کرده است خدایتعالی عزوجل وعده کردنی خلاف نکند خدای تعالی وعده خودرا (۲۰) آیا نه نمی بینی آنکه خدای فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران پس در اوردان آب را درچشمه ها که در زمین است ودر کاریزها پس بیرون میآرد بدان آب کشت زاررا درحالتیکه مختلف است رنگهای او چون اخضرواحمر واصفر وجزآن یاجداجدا اجناس او چون جو و گندم وامثال آن پس خشك میشود آن مزروع بعداز سبزی پس بینی آنرا زردشده بعداز نازکی وسبزی پس میگرداند خدای عزوجل آنراریزه‌ریزه ودر هم شکسته بدرستیکه درانزال باران واخراج گیاه هرآینه یاد کردنی است مرخداوندان عقلهارا یادرآن پندیست مرخردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیارا بدانکشت تروتازه وبدان اعتماد ننمایند که اندك زمانی را ازآن طراوت روی بزوال نهد وبدامن هوادث درده‌شده عرصه تلف گردد

نظم

بود مال دنیا چه آن سبزه زار — که پس تازه بینی بفصل بهار
چه بروی وزدتند بادی خزان — نگی برگ سبزی نیابی ازآن

(۲۱) آیا کسیکه کشاده کرده است خدای تعالی سینه اورا برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملك علام ومتابعت سیدانام باشد چون کسیکه سینه او ازقبول اسلام تنك است پس آنکشاده سینه برروشنائی معرفت است ازپروردگار خود یا بر یقین و بصیرت (دراسباب نزول آورده که این آیت درشان مرتضی علی کرم الله وجهه وحمزه است که سبحانه وتعالی دل ایشان را بنورمعرفت روشن گردانید پس در باب ابو لهب وفرزند بی ادب او گفت) پس شدت عذاب مرسخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است ازیاد کردن خدای عزوجل یاخالی ازآن آن گروه غافل وسنگدلان در گمراهی آشکارند یاضلالت ایشان برهر که اندك فهم دارد ظاهر است (ازحضرت رسالت پناه (ص) مروی است که علامت شرح صدورونشانه گشادگی دل بازگشت است بدارالخلود یعنی توجه بآخرت وپهلو تهی

تهی کردن ازدار الغرور پرهیز نمودن ازدنیا وساختگی کردن برای مرگ پیش ازنزول آن وعزیزی دراین باب فرموده .

رباعی

نشان آن دلی کز فیض اسلام است نورانی
توجه باشد اول سوی دار الملك روحانی
ز دنیا روی گردانیدن وفکر اجل کردن
که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی

آورده‌اند که صحابه کرام ازحضرت سیدانام استدعانمودند چه شود که برای ماسخن گوئی وکام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی ازلب شکر بار شیرین گردانی .

بیت

سرمایه حیات ابد اهل ذوق را
دریك حکایت ازلب شکرفشان تواست

این آیت آمد) (۲۲) خدایتعالی فروفرستاد نیکو ترین سخن را که هست کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی ازآن متشابه بعضی است در اعجاز یادرجودت لفظ وصحت معنی یابرخی ازآن مصدق برخی دیگر است ودرآن تناقص واختلاف نیست دوباره ودوتو کرده یعنی مشتمل است برزوجات چون امرونهی ووعده ووعید وذکروفکر ورحمت وعذاب وبهشت ودوزخ و مؤمن وکافر میلرزد ازاو یعنی ازخوف وعیدی که در اوست پوست برتنهای آنانکه میترسند ازپروردگار خود پس نرم میشود وآرام میگیرد پوستها ودلهای ایشان بسوی یاد کردن رحمت ومغفرت خدای عزوجل (امام قشیری فرمود که میلرزد ازهیبت الهی وساکن میشود ازانس بادشاهی گفته‌اند لرزه وآرام باشاد قبض وبسط دست دهد یا به سبب استتار وتجلی ودر کشف الاسرار آورده که تقشعرمنه جلودهم صفت مبتدیان راهست وتلین جلودهم وقلوبهم سمت نواختگان لطف الله) آن کتاب که قرآن است راه نمودن خدای تعالی است یعنی ارشاد مر خلق را ازخدای راه مینماید بآن وهرکرا خواهد هرکرا فرد گذارد خدای

عزوجل هرآينه دروادى ضلالت افتد پس نيست مراورا هيچ راه نماينده كه از سرگردانى خلاص دهد (٢٣) آيا كسى كه بپرهيز دبروى خود ازبدى وشدت عذاب يعنى از زبانهاى آتش روزرستخيز باشد چون كسى كه ايمن بود ازعذاب ودرراحت گذراند (ودروسيط ازكلبى نقل ميكند كه اوابوجهل است كه اورا بدوزخ برند ودستها برگردن بسته واوبردى خودخواهد كه ازآتش بپرهيزد) گويند مرستمكارانرا بچشيد وبال آنچه بوديد كه ميكرديد از تكذيب پيغمبر (٢٤) تكذيب كردند آنانكه بودند پيش از كفارمكه پيغمبران خودرا پس آمد بديشان عذاب الهى ازآنجاكه نميدانستند وتوقع نداشتند (٢٥) پس بچشانيد ايشانرا خداى تعالى خوارى ورسوائى درزندگانى دنيابقتل وسبى (اسيرشدن) وجلا ومسخ وخسف(بزمين فرو رفتن)وهرآينه عذاب سراى ديگر كه براى ايشان آماده كرده شده بزرگتر است ازعذاب دنيا چه آن دائم است وقطع نخواهدشد اگرهستند كه بدانند هرآينه عبرت گيرند وخودرا ازعذاب باز رهانند (٢٦) وبدرستيكه مابيان كرديم براى آدميان يابجهت اهل مكه دراين كتاب كه قرآن است از هر مثلى كه بكارآيد درامردين شايد كه ايشان پند پذيرند بآن وآن قران كه فرستاديم (٢٧) قرآنى بلغت عربى نه خداوند كجى يعنى بى عيب وخلل وتناقص (وفقيه ابوالليث باسنادخود ازابن عباس آورده كه غيرمخلوق وبرهر تقدير منزل گردانيده) شايد كه ايشان بسبب تامل درمعانى آن پرهيزند از كفرو تكذيب (٢٨) بيان كردخداى مثلى رابراى مشرك وموحد وآن مثل كدام است مردى كه درو انبازان يعنى بنده باشد كه چندين خواجه در اوشريك باشند، شريكان بدخوى ناسازكاروهريك اوراكارى فرمايدوهيچكس را باتمام نتواندرسانيد وهيچيك ازوى راضى نباشندومردى بازرسته سالم شده از انبازان ازبراى مردى يعنى غلامى كه اورا يك خواجه باشد وكسيكه درآن منازعت نكند هرآينه اين بنده بكليه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خوشنود تواندساخت آيا مساوى باشند اين دوبنده ازروى مانندكى يعنى بيشك نباشند چه يكى بتنازع خواجگان درمانده باشد وهم ازاو ناراضى و ديگرى ازخلل تجارت شركاء سالم بود وخداوندا و ازاو خوشنود مثل مشرك است كه

دل خودرا بعبادت هريك ازمعبودان خود متفرق ساخته مشوزع الضمير وپريشان خاطراست وثانى مثل موحد استكه نه پرستد ودوست ندارد غير خدايرا وبجز اواميدگاه ندارد .

بيت

يك بار پسنده كن چه يك دل دارى
ور نه بكشى تو در جهان بس خوارى

همه ستايشها مرخدايراست كه درخداوندى شريك ندارد بلكه بيشتر مردم نميدانند مالكيت او را على الاطلاق (آورده اند كه كفارمكه ميگفتند نتربص ريب المنون چشم ميداريم كه محمد (ص) بميرد وازاو باز رهيم حق سبحانه فرمود) (٢٩) بدرستيكه توای محمد (ص) مرده خواهى شدبدرستى كه مشركان هم مردگانند وبعنى زودبميرند پس انتظار ايشان مرك ديگرى را باآنكه ازمرك خود ايمن نيستند عين جهالت است .

بيت

اى دوست بر جنازه دشمن چه بگذرى
شادى مكن كه برتو همين ما جرا بود

(٣٠) پس بدرستيكه شما اى مؤمنان ياكافران روز رستخيز نزديك آفريدگارخود خصومت كنيد درامردين وحجت شمارا باشد برايشان (گفته اند مراداختصام عام است كه بعضى مردان بابعضى مخاصمه كنند درقضاياى دنيوى هريك بحق خود برسند) (٣١) پس كيست ستمكارتر از كسيكه دروغ گويد برخداى تعالى واورا بزن وفرزند شريك نسبت دهد ودروغ شمرد سخن راست راكه قرآن است چون بيايد بوى (و گفته اند مراد ذى الصدق است يعنى محمد صلى الله عليه واله وسلم كه چون بوى آيد تكذيب كنند) آيانيست يعنى هست دردوزخ منزل ومقام ناگرويدگانرا (٣٢) وآنكه آمد بسخن راست و آنكه راست شمردآنرا آن گروه ايشانند پرهيزكاران (و گويند جاء بالصدق آينده جبرئيل(ع) كه قرآن بياورد ومصدق محمد صلى الله عليه وآله وسلم كه

تصدیق نمود وقبول کرد گفته‌اند جائی پیغمبر است ومصدق ابوبکر (۱) در تبیان ازمجاهد نقل میکند مصدق حضرت علی کرم‌الله وجهه‌است و گفته‌اند همه مؤمنان مصدقند) (۳۳) مرایشانراست آنچه خواهند وتمنا کنند از نعمت و کرامت نزدیك پروردگار ایشان آن‌است پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق وحق‌تعالی ایشان‌را پاداش‌میدهد (۳۴) تامحو کند وبپوشد خدای تعالی از ایشان برترین آنچه کرده‌باشند ذکر اسوء ازبرای مبالغه‌است یعنی هرگاه اسواء آن‌را میپوشد غیرآن بطریق‌اولی وپاداش دهد ایشان‌را مزد ایشان به نیکوترین آنچه بودند که عمل‌میکردند که‌آن ایمان‌است وگفته‌اند احسن اعمال ایشان‌را اجرزیاده دهند ومزدباقی عملهای ایشان بدستور عطافرمایند (۳۵) آیا نیست خدای تعالی کفایت کننده بنده خودرا یعنی محمد (ص) را معنی آنستکه کفایت خواهدکرد شردشمنان‌را از وی ونصرت خواهد داد ویرا بر مشرکان وغالب خواهد ساخت دین‌ویرا برهمه ادیان (آورده اند که چون حضرت رسالت پناه (ص) معایب الهه باطله کافران میگفت وایشان گفتند یا محمد چنین‌مگوی ماراکه خدایان‌ما ترارنج رسانند وحال‌تو بتباهی انجامد حق‌سبحانه وتعالی فرمود که) میترسانندتورا مشرکان بآنانکه پرستند بجز خدای‌تعالی وهرکرا گمراه سازد خدای‌تا تخویف کندکسی‌را بآنچه جمادی است لایضر ولاینفع پس‌نیست آن‌گمراه‌را راه‌نماینده که اورا راه‌نماید (۳۶) وهرکه‌را راه‌نماید خدای‌تعالی تاجزازوی نترسد پس نیست‌آن راه یافته‌را هیچ گمراه کننده که ازراه بیفکند آیانیست خدای‌تعالی یعنی‌هست غلبه‌کننده بردشمنان خداوند کینه ستاننده ازکافران (۳۷) واگرتو بپرسی از مشرکان مکه که بیافرید آسمانها وزمینهارا هرآینه‌گویند خدای تعالی چه برهانی واضح ودلیلی لایح‌است برتفرد وبخالقیت او بگوای محمد (ص) آیا چون می‌بینید شماآنراکه میخوانید وخواهید بجز خدای تعالی یعنی‌بتان راکه

(۱) این‌قول بعضی عامه‌است ولی‌خاصه‌وعامه مصدق اول ازمردان علی‌ابن ابیطالب را میدانند چنانکه بعد بیاید (م)

میپرستید اگرخواهد خدای تعالی بمن سختی ومحنتی آیا هستندآن بتان دفع کننده‌گان مرآن سختی‌راکه خدای خواسته بمن‌آنرا یااگر اراده کندخدای بمن‌راحتی ومنفعتی آیا باشندآنان بازدارندگان از من‌آن رحمت‌را (مقاتل گوید پیغمبر (ص) ازایشان سؤال کرد ساکت شدند حق تعالی فرموده) بگوای محمد (ص) بسنده‌است مراخدای تعالی دررسانیدن خیروباز داشتن‌شر براو نه‌بغیراو توکل میکنند توکل کننده‌گان درهمه‌ابواب‌واحوال کارخودبوی‌باز میگذارند

بیت

تو با خدای خود انداز کار و دل خوشدار
که رحم کر نکند مدعی خدا بکند

بگوای قوم‌من عمل کنیدبرآن حالها که گفتیم وخودرا بدان دارید ازروی توکل واعتماد برحق واثق باشید (وحفص مکانتکم خواند) بدرستی که من‌عمل کننده‌ام برحالتیکه دارم ازروی توکل پس‌زود باشد که بدانید (۳۹) آنکس‌را که ازماوشمابیایدبدو عذابی که‌اورا رسواگرداند وفرودآید بروعذابی‌همیشه‌و پیوسته‌وخزی‌یکی دلیل‌آن‌غلبه‌دیگری بود حق‌سبحانه‌رسوا کرد دشمنان‌آنحضرت صلی‌الله علیه واله وسلم‌را درروزبدرکه جمعی از ایشان بدست مؤمنان کشته گشتند وجمعی بقید مذلت وسلسله نکبت گرفتارشدند .

بیت

این سر بباد داده وآن دستها به بند
آن کشته خوار و آزار گرفتار مستمند

(۴۰) بدرستیکه‌مافروفرستادیم برتو کتاب‌راکه‌قرآن‌است برای همه مردمان بسبب بیان‌حق چه‌قرآن مناط مصالح‌معاش‌ومعاد ایشان‌است پس هرکه راه یابد بقرآن یعنی‌عمل کند بآنچه دراوست پس مراوراست فائده‌آن وهرکه گمراه گردد یعنی‌ازقرآن اعراض نماید پس‌جزاین نیست که گمراه‌می شود برنفس‌خود یعنی‌وبال‌آن برواست ونیستی‌تو نگهبان برایشان تانگذاری که‌درضلالت افتندباوکیل‌ایشان نیستی‌دراختیارهدایت‌وضلالت بلکه برتو نیست بجزبلاغ وبس (۴۱) خدای‌تعالی قبض‌میکند نفسهارا هنگام‌موت‌ایشان

وفرومیگیرد نفسهـایکه نمرده است درخواب او (امـام محی‌السنته در معالم فرموده که هرآدمی‌را دونفس‌است نفس‌حیات ونفس تمیز ـ امـا نفس‌حیات مفـارقت میکندازوی نزدیك‌مرك وبزوال او نفس‌تمیز نیز زائل گردد ونفس تمیزمفارقت مینماید بوقت خواب وبزوال‌آن نفس‌حیـات زوال نمینماید ـ و دراحقاف ازابن جبیر نقل‌میکند که‌حق‌سبحانه جمع‌میکند میان ارواح احیاء و اموات تابایکدیگرآشنائی‌را نشان میدهند .

پس نگاه میدارد درآن‌عالم آن‌نفس‌را که قبل از این‌قضا کرده است براو مرك را ومی‌فرستد دیگر نفس را که از آن زندگانی است بـا بدان ایشان تاوقت نامبرده که اجل ایشان برسد ونزد جمهـور مفسران امساك و وارسـال‌مرنفوسی‌رااست که در خواب قبض کرده باشند .بدرستیکه در تـوفی نفوس ونگاهداشتن وبه‌ابدان فرستادن هرآینه علامتها است برکمال قدرت ونشانهااست برای حشر وبعث برای‌گروهی که تفکر کنند در امر اماتت که متشابه نوم است واحیا که مماثلت است بیقظه (بیداری) در تورات مذکـور است که ای فرزند آدم چنانچه درخواب‌میروی بمیری وچنانچه بیدارمیگردی برانگیخته شوی وکافران دراین تامل‌نمی‌نمایند) (٤٢) بلکه فراگرفتند بجز خدایتعالی شفیعان که ایشان را ازخدای درخواست کنند بگوآیا شفاعت کنند واگرچه باشند که بهیچگونه مالك‌نشوند چیزی را ازشفاعت یعنی نتوانند و ندانند پرستندگان خودرا یعنی توقع شفاعت میکنند ازجمادات وحال آنکه ایشان ازقدرت علم بی‌بهره‌اند (٤٣) بگو مرخدارااست شفاعت همه‌آن یعنی حکم آن نزد اواست وبی‌دستوری او کسی شفاعت نخواهد کرد مر اوراست پادشاهی آسمانها وزمینها پس بسوی اوبازگردانیده خواهید شد روزقیامت (٤٤) وچون یادکرده شود خدایتعالی یگانه بی ذکر الهه (خدایان) ایشان چنانچه گویند لااله‌الاالله برمد ونفرت‌گیرد دلهای آنانکه نمی گروند بسرای دیگر یادکرده شوند آنانکه معبودان ایشانند بجز خدای آنگاه ایشان تازه روی وفرحناك شوند بجهت فراموشی ازحق ومشغولی بباطل (اماکارمؤمن برعکس این‌است که ازیاد خدای شادمان وبذکر ماسوای غمگین است

رباعی

نامت شنوم دل از فـرح زنده شود
فال من از اقبـال تو فرخنده شود
در غیر تو هر جا سخن آید بمیان
خاطر بهزار غم پراکنده شود)

(٤٥) بگو ای‌محمد بارخدایا ای‌آفریننده آسمانها وزمینها داننده پوشیده و آشکارا توحکم کنی میان بندگان خود در آخرت در آنچه هستند که درو اختلاف‌میکنندازامردین(٤٦)واگرباشدمرآنانراکه ستمکارشدندآنچه درزمین ازمالها همه آن ومانند آن‌همه مالها باآن هرآینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا بآن خودرا بازخرند ازشدت‌عذاب روزرستخیز وظاهرشود مرایشان را ازخدای تعالی آنچه بودندکه پنداشتند یعنی پنداشت ایشان آن‌بـود که بوسیله شفاعت بتان رتبت قربت یابند چون درعقبه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند بدیشان رسید (یکی ازمشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدندکه سبب جزع چیست فرمود میترسم که چیزی پیش آیدکه‌آنرا در حساب نمیداشتم وازسفیان ثوری منقولست که چون این‌آیت خوانـدی گفتی ویل لاهل الریا

رباعی

پنداشت مرائی که عملهاش نکو است
مغزی کـه بود خـلاصه کار در او است
چون پرده ز روی کار برداشته گشت
بر خلق عیان‌شد که نبود الا پوست)

(٤٧) وظاهر شود مرایشانرا عذاب بدیها که کرده‌اند وبگرد درآید (فروگیرد) ایشانرا جزای آنچه که بودند که بدان استهزاء میکـردند از تخویف الهی و انذارحضرت‌رسالت پناهی (٤٨) پس چون برسد کافران را که عتبه وابوحذیفه است وجمعی عام داشته‌اند مرهمه‌کافران را برسد سختی و

فقری بخواند مارا ودفع ازمادر خواهد وچون ما عطـا دادیم اورا ازنعمت بخششی یعنی مال وثروتی ازنزدیك بطریق تفضل نه باستحقان او میگویـد آن کافر جزاین نیست که بمن‌داده‌اند مالرا بردانشی ازمن یعنی وجود کسب و تحصیل آنرا بدانستم وبکیاست و کفایت من‌حاصل شده یاخدای دانست که من‌مستحق این نعمتم نه‌چنین است که اومیگوید این نعمت آزمایشی است مراو را تاظاهر گردد که شاکر است یاکافر ولیکن بسیاری ازایشان نمیدانسند و درنمییابند (٤٩) بدرستیکه گفتند آن کلمه را آنانکه پیش ازایشان بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم‌عندی وقوم‌اوپسندیدند پس بازنداشت ازایشان عذاب‌را آنچه بودند که کسب‌میکردند ازمال ومتاع دنیا (٥٠) پس رسید مرایشانرا وبال بدیها که کرده بودند وباب‌الها بزمینها فرورفتند وآنان که ستم کردند وناسپاسی نمودند ازاین گروه مشرکان که درعصرتواند زود باشد که برسد بدیشان پاداش سیاتیکه کردند ونیستند ایشان عاجز کنندگان مارا ازتعذیب یاپیشی گیرندگان برعذاب (٥١) بدرستیکه خدای‌تعالی گشاده میگرداند روزی‌را برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وتنك میکند برهر که میخواهد نه‌برای خواری وبیمقداری ومذلت او بلکه ازروی حکمت بدرستیکه درقبض وبسط روزی هرآینه نشانها است بر کمال قدرت‌وارادت برای گروهی که میگروند بخدایتعالی روزی‌ده ومیدانند که هرچه میدهد وبهر که دهد مصلحت کلی درضمن آنست

نظم

هر چه یابد بهر که میشاید — تو دهی آنچنانکه می باید
تو شناسی صلاح کار همه — که توئی آفرید کار همه

درمعالم مذکوراست که قومی از اهل شرك ارتکاب قتل وزنا بسیار نموده بودند وابواب معاصی وملاهی بکلید هوای نفس برروی روزگارخود گشوده بحضرت رسالت پناه عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکو است وما بشرطی قبول‌میکنیم که ماراخبر دهی که گناهان ما آمرزیده

میشود یانی این‌آیت فرود آمده (٥٢) بگو ای‌محمد(ص) ای بندگان من آنانکه اسراف کردند برنفسهای خود یعنی افراط نموده‌اند درگناهان و از حد برده اند نومید مشوید ازبخشش خدای(این‌آیت امیدوارترین و بهترین آیتها است ازقرآن چه درخبر است که گفت دوست نمی‌دارم که دنیا ومافیها مرا باشد بعوض این‌آیت چه‌این‌آیت ازدنیا وهرچه در دنیا باشد بهتر است ودرمعالم از ابن‌مسعود نقل میکند که عباس بمسجدی درآمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ وسلاسل واغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرانا‌امید میگردانی مردمان را مگر نخوانده‌ای آنرا که فرمود قل یا عبادی الایه درفصول آورده که تمام توجیه درسه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی ونگفت که یا ایهاالعصاة دوم رفق درعتاب که گفت اسرفو و نگفت اخطئو سوم‌تنبیه براسباب‌رحمت که گفت لاتقنطوا درفتوحات فرموده‌لاتقنطوا نهی است وهرچه حق سبحانه وتعالی ازآن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط (ناامیدی) هیچوجه روا نیست

مصرع

نومید مشو که نا امیدی کفراست)

بدرستی که خدای بیامرزد گناهان همه آنرا اگرچه بسیار باشد بغیر شرك که مطلقا آمرزیده نشود (بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است واین قید خلاف ظاهراست ودر وسیط باسناد خودآورده از اسماء بنت زید که گفت شنودم از رسول‌الله (ص) که فرمود ان‌الله یغفر الذنوب جمیعاً ولایبالی بدرستی که او آمرزنده گناهـان است مهربان بر-بندگان حقایق این‌آیت ووجوه تاکیدات اودرجواهر التفسیربسطی‌لایق‌سمت تحریر یافته وبیماران بیمـارستان‌جرم وعصیان‌را شربت راحت جزدراین دار الشفا حاصل‌نشود وسرگردانسان بیابان نفس وهوای‌زاد طریق نجات‌جزبمدد این‌آیت میسر نگردد .

نظم

نـدارم هیچگونـه توشـه راه | بجز لاتقنطوا من رحمة الله
تو فرمودی که نومیدی میارید | زمن لطف وعنایت چشم دارید
بدین معنی بسی امید داریم | ببخشا زانکه بس امید واریم
امید درد مندان را روا کن | دل امیدواران را دوا کن)

(۵۳) وباز گردید بطاعت بادعا وتضرع بسوی پرورد گار خویش و گردن نهید مردین‌را با اخلاص ورزید درتوحید پیش ازآنکه بیـاید به شما عذاب پس‌یاری داده‌نشوید یعنی دردفع عذاب شماهیچکس نصرت ندهد (۵٤) وپیروی نمائید نیکوترین آنچیزی را که فرستاده شده است بسوی شمـا از آفرید گارشما یعنی عزیمت‌را متابعت کنید نه رخصت‌را (وناسخ‌را ازپی‌روید نه منسوخ‌را) وپیش ازآنکه بیاید بشما عذاب ناگهان یعنی بلا وعقوبت یا مرگ بطریق فجاءت‌وشمانمیدانید‌آمدن اورا تادرمقام تدارك درآئید (۵۵) پیش‌ازآنکه نفس گوید ای پشیمـانی برآنچیزیکه تقصیر کردم درکار خدای تعالی یادرطلب رضاوجوار رحمت وقرب حضرت‌او وبتحقیق کارآنست که‌بودم ازافسوس کنندگان بکتاب خدای وبه رسول‌او ومؤمنان (ودرسلسله الذهب درمعنی این‌آیت فرموده .

نظم

روز آخرکه‌گرگ مردم خوار | کند از خواب غفلتش بیـدار
یادش آید که در جوار خدای | سـالها زد بجرم وعصیان رای
هرچـه در شصت سال یا هـتاد | کرده از خیر و شـر پیش افتـاد
یـك بیك پیش چشم او دارند | آشکار ابـروی او آرنـد
بکـذارنـد ز گنبـد و الا | بـانـگ یا حسـرتـا و واویلا
حسرت از جان او برآرد دود | وآن زمان حسرتش ندارد‌سود)

(۵٦) یاگویدآن نفس‌اگرآنکه خدای تعالی راه‌نمودی مارا هرآینه میبودم من‌از پرهیزکاران وبه شرك ومعصیت‌آلوده نمیشدم (۵۷) یاگویدآن هنگام که بیندعذاب‌را معاینه ای‌کاشکی بودی مرا بازگشتی بدنیا تـابروم و

باشم‌آنجا ازنیکوکاران وفرمانبرداران پس‌این گوینده راکه‌گفت مرا راه نموده‌اندواگرنه متقی بودمی گویند(۵۸)آری یعنی‌تورا ارشاد کردندبدرستی که‌آمد بتوآیتهای کتاب من که قرآن‌است پس‌تکذیب کردی بآن‌وآنرادروغ داشتی وتکبر کردی وسر کشیدی ازایمـان برآن وبودی ازنـاگرویدگان (۵۹) وروز رستخیز می‌بیبی‌آنرا که دروغ گفتند برخدای تعالی یعنی‌خدای‌را باتخاذ ولد وشریك صفت کردند روی‌های ایشان پیش‌ازدخول بدوزخ سیـاه کرده‌شده‌آیانیست دردوزخ یعنی‌هست‌البته مقام وجای‌آرام متکبران‌و گردن کشان که فرمان خدای و رسول نبودند (٦۰) وبرهـاند خدای‌تعالی ازجهنم آنانراکه پرهیز کردند ازشرك به رستکاریهای ایشان یعنی‌باسباب خلاصیکه ایمان واحسان‌است نرسد متقیان‌را هیچ‌بدی‌ومکروهی و نه ایشان اندوهگین شوند (٦۱) خدای‌آفریننده همه‌چیزهااست واوبرهمه‌چیزخداوند‌است ومتصرف درآن وقائم به حفظ‌آن (٦۲) مراوراست‌کلید های خزائن‌آسمان‌وزمین(یعنی مالك امورعلوی وسفلی‌اوست وغیراورا تصرف درآن ممکن نی همچنانکه دخل‌درخزینه‌ها متصورنیست مگر کسی‌را که مفاتیح‌آن بدست‌اوست و درخبر است که ذوالنورین (عثمان) از حضرت رسول (ص) پرسید که تفسیر مقالیه السموات والارض کدام است‌آن‌حضرت فرمود که تفسیرآن این‌است لااله‌الاالله والله‌اکبر سبحـان‌الله وبحمده واستغفرالله‌ولاحول ولاقوة الابالله هوالاول و الاخر والظاهر والبـاطن یحیی‌ویمیت بیده‌الخیر وهوعلی کل‌شیئی‌قدیر یعنی این‌کلمات مفاتیح‌آسمان وزمین‌است هر که‌بدان تکلم کند بنقود فیوض این خزاین برسد و گفته‌اید خزاین‌آسمان باران است وخزاین زمین گیاه است و کلید این‌خزینه‌ها بدست تصرف‌اوست هرگاه که خواهد بـاران‌فرستد وهرچه خواهد از نباتات برویاند) وآنانکه نگرویدند به‌نشـانهای خدای‌تعالی یعنی بدلایل‌قدرت وآیات کتاب اوآنگروه ایشانندزیانکاران زیرا که مرجع‌ایشان دوزخ است‌آورده‌اند که‌کفار قریش‌حضرت رسول‌الله (ص) بدین آبـای او دعوت کردند حق‌سبحانه فرمود (٦۳) بگوای محمد (ص) بـا ایشان‌آیا غیر خدای‌تعالی میفرمائید مراکه پرستش کنم بعدازاین همه‌دلائل‌ای‌نادانان(٦٤)

وبدرستيكه وحى كرده شده‌است بسوى تو وبسوى آنانكه پيش از تو بودند از پيغمبران يعنى باتو وباهر يكى از ايشان گفته شده‌است اگر شرك آرى يعنى بفرض محال واصح آنست كه مخاطب بحسب ظاهر پيغمبرانند واز روى حقيقت افراد مسلمانان‌است ايشانند هريك‌را ميفرمايد كه اگر شرك آرى هرآينه تباه شود كردار تو كه دروقت ايمان واقع‌شده و هرآينه باشى تو از زيانكاران كه بعد ازدولت‌دين برنكبت‌شرك مبتلا گردى (٦٥) بلكه خداى تعالى‌را پرستش كن وباش‌ازسپاس داران برنعمت توحيد وعبادت (ابن‌عباس فرموده كه يكى‌از احبار يهود بحضرت‌رسالت‌پناه آمده گفت يامحمد دانستهٔ كه‌خداى روزقيامت آسمان رابراصبعى (انگشتى) نهدوزمين‌را براصبعى وجبال‌را برديگرى وآب و خاك‌را برديگرى و جميع خلق را برديگرى پس حركت دهد اصابع خودرا و گويد انا الملك واين الملوك آنحضرت ازقول‌او متعجب‌شدو تبسم‌فرمود آيت آمد كه) (٦٦) وصف نكردند ايشان خداى‌را وتعظيم نه‌نمودند چنانچه حق‌قدرو تعظيم وى باشدوزمين‌همه آن بدست گرفته وى‌باشد روزرستخيز وآسمانها در پيچيده شده بيمين‌وى (ودرمعالم آورده كه ابن‌عمر نقل‌ميكند كه حضرت‌رسول‌فرمود كه حق‌سبحانه‌وتعالى آسمانهارا درپيچيده‌وروزقيامت‌فراگيرد به‌يمين خودپس گويدانا الملك واين الجبارون واين المتكبرون‌پس درهم‌پيچيده‌زمين‌را فراگيرد بشمال‌خود و گويد انا الملك واين‌الجباردن والمتكبرون) معتقداهل ايمان در امثال اين‌سخنان تنزيه اواست ازتشبيه‌اوصاحب بحرالحقائق فرمود كه مذهب من‌درتحقيق اين‌آيت آنست كه باز گذارم آنرا بآنچه مرادالله‌است زيرا كه‌امثال اين كلمات‌را ازمتشابهات داشته‌اند بدان‌ايمان بايدآورد وازحقيقت‌آن نبايد سخن گفت پاك است خداى تعالى از وصف جواهر و اعراض و برتر است ازآنچه شرك ميآرند و شريك وى سازند (٦٧) ودميده شود درصور نوبت اول‌بقول آنها كه دونفخه اثبات ميكنند واين‌نفخه‌را نفخه صعقه گويند كه چون دردمند پس‌بيهوش بيفتد و اصح آنستكه بميرد هركه درآسمانهاست وهركه درزمين‌است مگرآن كسيرا كه خداخواهد كه حمله عرش‌اند ياشهدا ياخزنه بهشت ودوزخ پس‌دميده شود درصورنوبت ديگراين نفخه‌را نفخه‌بعث‌خوانند

وباين‌نفخه جمله مردگان‌زنده شوند پس آنگاه ايشان بپا ايستادگان باشند بركنار قبورخود مينگرند ازهرطرفى چون‌مبهوتان يا انتظار ميبرند كه با ايشان چه كنند (٦٨) وروشن گردد عرصهٔ زمين‌محشر بنورپروردگارآن‌يعنى نورى كه خداى درآن بيافريند وگفته‌اند مرادروشنى عدلست كه حقوق‌خالق وخلايق بدان ظاهر گرددوظلمت‌ظلم‌مندفع شودونهاده‌شودنوشته‌ها يعنى‌صحائف اعمال دردست راست وچپ وآورند پيغمبران‌را براى دعوى ابلاغ برامت و گواهان‌را براى‌صحبت دعوى‌ايشان مرادامت محمداست وگفته‌اند شهيدان صف جهاد را حاضر كنند و رفيق و پيغمبران سازند جهت شرف ايشان وحكم كرده شود ميان بندگان براستى و عدل و ايشان ستم ديده نشوند بنقصانى‌ثواب وافزونى عقاب (٦٩) وتمام داده شود هرنفسى‌را جزاى آنچه كرده‌است وخدادانا تراست به‌آنچه‌آفريدگان ميكنند وجزامناسب آن‌خواهد داد (٧٠) ورانده شوندآنانكه نگرويده‌اند راندنى‌سخت‌بسوى دوزخ گروه گردد بعضى‌دربعضى تاچون بيايند بدوزخ گشاده شود درهاى هفت‌گانه‌آن براى درآمدن ايشان و گويند مرايشان‌را خازنان دوزخ ازروى سرزنش‌آيا نيامدند بشمارسولان ازجنس‌شما كه بحكم حق‌سبحانه بخوانند برشماآيتهاى پروردگار شما كه فرو فرستاده بود وبيم كننده شمارا از ديدن اين روز شما گويند كافران آرى بماآمدند ومارابيم كردند وليكن واجب شد سخن خدائى يعنى حكم‌او بعذاب برناگرويدگان (٧١) گفته شود مرايشان‌را كه درآئيد بدرهاى جهنم جاويدبودگان درآن پس بدآرامگاهى‌است متكبران‌را دوزخ (٧٢) وبرانند آنانرا كه بترسيدند ازعذاب پروردگارخود راندنى بلطف و ملايمت يعنى ملائكه شتاب كنند ايشان را در رفتن بسوى بهشت گروه گروه بتفاوت مراتب بهشت ايشان سوق اهل بهشت بطريق ازدواج است يامراكب ايشان‌را برانند چه متقيان‌را سواره به‌بهشت‌ببرند تاچون بيايند به بهشت بسعادت‌تمام ودولت‌لاكلام فايزگردند وگشاده باشد درهاى‌آن پيش‌از رسيدن ايشان‌تا ايشان انتظار نكشند وگويند مرايشان‌را خازنان‌بهشت درود

بادبرشما باسلامتی وایمنی‌لازم حال‌شما پاك‌بودید دردنیا ازمعاصی پساپاکیزه
است شمارا مقام(وازمرتضی علی کرم‌الله وجهه منقول‌است که چون بهشتیان
دربهشت‌رسند آنجا درختی بینند که اززیرآن دوچشمه بیرون آید پس در یکی
غسل کنند ظاهرایشان پاك‌شود وازدیگری بیاشامند باطن‌ایشان مطهر گردد
ودراین محل‌ملائکه گویند که پاك‌شدید بظاهروباطن) پس درآئید در بهشت
جاوید ماندگان درآن (٧٣) و گویند مؤمنان چون به‌بهشت درآیند همه ثنا
وستایش مرخدای‌راست آنکه راست کرد باماوعده خودرا بثواب ومیراث داد
ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکین جای میگیریم از بهشت هر
کجامیخواهیم پس نیکواست مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان
(٧٤) ومی‌بینی توای محمد (ص) مرفرشتگان‌را یعنی دروقتیکه درمقعد صدق
دررتبه قرب‌باشی وهرطرف مینگری بینی ملائکه‌را فروگرفتگان گرداگرد
عرش یعنی‌طواف کنندگان‌بجوانب‌آن تسبیح میکنندمقترن به‌ستایش پروردگار
ایشان‌یعنی میگویند سبحان‌الله وبحمده وبه تسبیح نفی‌ناسزا میکنند از ذات
الهی‌وبحمداثبات صفات سزامیکنند وی‌را وحکم کرده شود میان‌خلق براستی
یعنی هرکس‌را به مقام‌او فرودآورند و گفته‌شود یعنی‌ملائکه بامؤمنان گویند
سپاس‌وستایش مرخدای‌را که‌آفریدگار عالمیان‌است(همچنانکه درابتدای‌خلق
آسمان‌وزمین‌ستایش‌خودفرموده که الحمدلله الذی خلق‌السموات والارض‌الایه
وهمچنین بوقت استقرار اهل‌آسمان وزمین درمنازل خویش همان‌ستایش کرد
تادانند که درفاتحه وخاتمه مستحق حمد وثنا است .

بیت

در خور حمد و ستایش نبود غیر تو کس
هر کجا حمد وثنای است تورا زیبد وبس) (٧٥)

سورة المؤمن (١)

این‌سوره اول است ازحوامیم سبعه درتفسیر امام ابو اللیث باسناد او
مذکوراست که حضرت رسالت‌پناهی(ص) فرمود که هر که خواهد تاچراکند
در روضه‌های بهشت بایدکه حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح
مستدرك نقل کرده‌اند که حضرت رسول(ص) فرمود که بمن داده اند طه و
طواسین وحوامیم ازالواح موسی‌ع درمعالم ازابن‌مسعود روایت میکندکه
چون درآل حم می‌افتم گویاکه افتاده‌ام دربوستانهای بهشت که بزمین نرم
واقع شده ومتعجب درآن مینگرم وابن عباس فرمود که لکل شیئی لباب و
لباب القرآن الحوامیم بعضی از صحابه و تابعین قدس سره هم آل حم را
عرایس القرآن ودیباج القرآن میگفتند وبالله‌التوفیق .

بسم الله الرحمن الرحیم

حم ـ حروف مقطعه بقول بعضی ازعلما مقسم به‌اند هرحرفی اشارت
بکلمه است چنانکه درکلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا حا
اشارت بحکم حق‌است که هرگزخط رد ومنع برآن کشیده نشود ومیم‌ایمائی
است (اشاره) بملك‌او که گردزوال وفناگرد سر اوقات آن راه نیابد جواب
قسم‌آنکه (١) فرو فرستادن قرآن‌ازخدای‌است که غالب وقادراست برتنزیل
آن دانا بآنچه فرستد برهرکس درهروقت (٢) آمرزنده گناهان مرکسی‌را
که بصدق گوید لااله‌الاالله محمد رسول‌الله وخداوند پذیرنده توبه ازگوینده

(١) مشتمل برهشتاد وپنج‌آیه ودرمکه نازل شده است

کلمه توحید سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان (٣) جدال نکنند وطعنه نزنند درآیتهای خدایتعالی بعد از آنکه تنزیل او محقق شده مگر آنانکه پوشیدند حق‌را پس باید که فریب ندهد تورا گردیدن کافران درشهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل درمیار که ایشان را مهلتی و فرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخوار و بوار خواهد کشید (٤) تکذیب کردند پیش از قوم تو گروه نوح ع و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند برروی رسل از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون قوم عـاد و ثمود علیه‌السلام و قصد کردند هریك ازایشها بپیغمبر که فرستاده شده بدیشان تا بگیرند اورا و هرایذائی که خواهند بـدو رسانند و خصومت کردند باپیغمبران خود بسخنان بیهوده خود تازایل گردانند و ناچیز کنند بباطل خود سخن‌حق‌را که متابعت آن واجب بود پس گرفتم ایشان را و هلاك کردم بمکافات آن پس چگونه بود عقوبت من ایشان را (٥) و چنانچه واجب شده‌بود عذاب برمکذبان امم‌ماضیه واجب شده است حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب برآنها که کافر شدند ازقوم بسبب آنکه ایشان ملازمـان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن‌جهانی نیزهستند و اگر قوم تو از عبادت‌حق روی بگردانند زیانی بملك وی نمیرسد زیرا که پرستنده و ثـنا گوینده او بسیارند ازخواص مخلوقات وازجمله ایشان (٦) آنانکه بر میدارند عرش را وحمله عرش اشراف و ملائکه‌اند (در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگانرا میفرماید تاصبح وشام ازروی جلال واکرام بر حمله عرش سلام میکنند وآنانکه گرداگرد عرشند از کروبیان که طواف میکنند و ایشان را طوافان میگویند وایشان هفتاد هزارصف اندعرش را در میان گرفته و به شوق و ذوق تسبیح میگویند تسبیح مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی خدایرا ذاکرند بمجامع ثنا ازصفات اجلال واکرام درمعالم ازشهربن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشتند چهار میگویند سبحانـك اللهم و

بحمدك لك‌الحمد علی‌حلمك بعد علمك وچهار دیگر میگویند سبحانك‌اللهم وبحمدك لك‌الحمد علی‌عفوك بعد قدرتك وگویا ایشان بنسبت کرم‌الهی بـا ذنوب بنی آدم این‌کلمات میگویند) ومیگروند بپروردگار خود و آمرزش میخواهند از خدای برای آنانکه گرویده اند و میگویند ای آفریدگار ما مرا رسیده وهمه‌چیزها ازروی بخشش ودانش یعنی رحمت وعلـم تو به همه چیزها رسیده است پس بیامرزمرآنانرا که توبه کردند وبتوبازگشته و پیروی نمودند راه تورا که دین اسلام است ونگاه‌دار ایشان‌را ازعذاب آتش دوزخ (٧) ای‌پروردگارما لطف کن ودرآر تائبان‌را و پیرواز دین‌را باهمه‌مؤمنان را دربوستانهای اقامت‌آن بوستانها که بمحض فضل وعده داده ای ایشانرا وهر که عمل شایسته کرده ازپدران ایشان وزنان ایشان و فرزندان ایشان تا سرور ایشان دربهشت بدیدار اینان تمام‌گردد فضل تو بر ایشان بدرستی که توغالبی واز هیچ‌مقدور عاجز نشوی دانائی وهرچه کنی ازحکمتی خالی‌نبود (٨) وبازدار ازایشان بدیها یعنی‌ایشانرا ازمعاصی دوری‌ده وهر که بازداری از و بدیها را امروز در این‌جهان پس بدرستی که توبخشندهٔ براو درآخرت وآن نگاهداشت توآن‌فیروزی بزرك است (چه‌هرصاحب دولتی که امروزدر درپناه عصمت الهی‌است فردا درسایه رحمت نامتناهی خواهد بود در این نکته گفته‌اند .

ربا‌عی

امروز کسی را که در آری به پناه
فردا بمقـام قربتش بخشی راه
وانرا که رهش نداده ای بر درگـاه
فردا چه کند گر نکند ناله و آه)

(٩) بدرستیکه آنانکه کافرشدند ندا کرده شوند بزبان فرشتگان‌یعنی بوقتی که کفار بدوزخ درآیند وبانفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان‌عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشانـرا

نداکنند و گویند هرآینه دشمنی خدای مرشمارا بر کفر و بزرگتر است از دشمنی شما مرنفسهای شمارا وخدای شمارا دشمن داشت چون خوانده شدید بسوی گرویدن بخدای ورسول پس شماکافر شدید و نگرویدید (۱۰) گویند کافران ای‌آفریدگار ما بمیرانیدی مارا دوبار وزنده گردانیدی‌مارا دو بار (اماتت اولی بوقت انقضای اجل است در دنیا و احیای اول در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم را که ازظهر او بیرون آورد ومیثاق ازایشان گرفت وبمیرانید امـاتت نخستین آنست وبعضی گویند اماتت نخستین‌آنست که اورا دررحم که نطفه بودزنده گردانید پس دردنیا بمیرانید ودرآخرت زنده گرداند وبر هر تقدیر کافران باحیا واماتت اقرار کنند و گویند) پس ما اعتراف کردیم بگناهان خودکه انکار و تکذیب بعث بود پس‌آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ هیچ راهی (یعنی طریقه‌ای که بآن سلوك کنیم واز دوزخ برهیم و ببهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشانرا نومید ساخته و گویند) (۱۱) آنچه شما در آئید از حکم ابد خواهد بود بسبب آنست که در دنیا چون میخواندند خدای‌را یکتا ویگانه کافر شدید بیگانگی او و می گفـتید اجعل الالهه الهاً واحداً وچون‌شرك می‌آوردند بدو یعنی شرکاء بوی‌اضافت میکردندمیگرویدید بشرکاء پس کارگذاری‌مرخدایراست‌خدای برتراز آنکه‌بدو شرك آرند بزرگوارتر ازآنکه غیریرا بااو مساوی سازند (۱۲) اواست‌آن خداوندکه بکمال قدرت مینماید شمارا علامتهای دلالت بروحدت خود وفرو میفرستد برای‌شما ازآسمان اسباب روزی را چون باران یا ملائکه را بتدبیر آنکه سبب رزق باشد وپند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها مگر کسیکه بازگردد بخدای یعنی ازمعصیت بازگشته روی بطاعت آورد (۱۳) پس بپرستید خدایرا درحالتیکه پاك‌سازندگان باشید طاعت خودرا از شرك وریا برای اووا اگرچه کارهند کافران اخلاص شمارا (درتوحیداوزیراکه ایشان بنعمت ایمان‌کافرند وشما برآن نعمت شاکرید پس میان ایشان وشما منافرت است اعمال واقوال‌شما مرغوب ومحبوب ایشان نیست چنانچه کردار

وگفتار ایشان نیز نزد شما مکروه ومبغوض است) (١٤) اواست بردارنده درجهای بندگان (دردنیا بتفاوت طبقات ودرعقبی بتفاوت مراتب ومقامات یا رافع درجات انبیا است درجه آدم ع را بصفوت برداشته ونوح‌را بدعوت و ابراهیم را بخلعت وموسی‌را بقربت وعیسی را بزهادت و محمد را بشفاعت سلمی فرموده که درجه هرکه‌را خواهد بردارد بمعرفت وشناخت حقائق ودر بحرالحقایق آورده که بردارنده درجات محبان است بفنا از محبت و بقای‌محبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجدالبقاء الابالفنای‌تا شربت فنانئوشی خلعت بقا نپوشی .

قطعه

بنوش درد فنا گر بقـا همی خواهی
که‌زاد راه بقا روی در خرابات است
ز حال خویش فنا شو دراین‌ره ای‌عطار
که باقی ره عشاق فانی الذات است)

خداوند عرش است یعنی خالق ومالك او یا خداوند ملك وسلطان است می‌افکند روحی‌را بفرمان خود یا فرستد جبرئیل را برهر که میخواهد ازبندگان‌یعنی رتبت نبوت‌عطامیکند بهر که میخواهد تابیم کند آنکه بدووحی آمد مردمانرا روز یکدیگر را دیدن یعنی‌روزیکه ارواح اجساد را ملاقات کنند بااهل زمین وآسمان بااولین وآخرین یا معبودان وعابدان یامظلومان وظالمان یاهرعاملی ملاقی شود مرعمل خود را یامجموع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند (۱۵) روزی که ایشان یعنی عبادآشکاراباشند از قبرها برآمده پوشیده نشود برخدای تعالی ازایشان یعنی اعیان و اعمال و احوال بندگان باوجود کثرت ایشان چیزی بلکه همه را داند وبروفق عمل جزادهد ومنادی نداکند مرکراست پادشاهی وکارگذاری امروز پس همه بندگـان باتفاق همدیگر جواب دهند که مر خدایراکه یگانه است در حکم شکننده منازعات مدعیان ملك‌وچون کفار را علم‌ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جوابات بامؤمنان مـوافق باشند (١٦) امروز پاداش داده شود

هرتنی‌را جزای آنچه کرده‌است ستم نیست امروز نه‌از ثواب کسی کم کنند و نه برعقاب کسی افزایند و نه کسی‌را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی‌را پاداش بدی دهند ونه‌بدی‌را نیکی بدرستیکه خدای‌تعالی زود شمار است بوقت‌حساب وجزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لایشغله شان‌عن شان (دروسیط آورده که رسول (ص) فرموده که خدای تعالی می‌فرمایدمن پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیك ایشان مظلمه باشد تاآنرا دفع‌نکنم پس این‌آیت برخواند که الیوم تجزی الی آخره

رباعی

در وعده اهل ظلم حالی عجب است
ورزیدن ظلم را وبالی عجب است
از ظلم بپرهیـز که در روز جزا
لا ظلم الیوم گوشمالی عجب‌است)

(۱۷) وبیم کن کافران را و بترسان از عذاب روز نزدیك یعنی روز قیامت که هرآینه بیایدهرچه آینده‌باشد نزدیك است برسیدن بترسان ایشان‌را چون دلهای ایشان نزدیك حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آنروز دلها از اماکن خود رحیل خروج نموده بحلقها آیند وهم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تاصاحب ایشان بیاساید ونه برآیند تاخلاص یابد واصحاب چنین‌قلوب باشند غمگینان بخشم برآمده گان نیست مرستمکارانرا یعنی کافرانرا در آن روز هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند و نه درخواست کننده که فرمان او برند (یعنی شفیعی که بشفاعت او بمحل قبول رسد) (۱۸) میداند خدای‌تعالی خیانت چشمهارا یعنی نظر بآنچه‌حرام است باغمزه کردن‌بمعایب مردم یا کذب درروبت وعدم رویت

(امام قشیری قدس‌سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آنست که دراوقات مناجات خواب را به پیرامن‌آن گذارند چنانچه در زبور آمده که

دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب درآیدچشم اوبخواب‌رود من‌نام عنی نام عنه وصالی

نظم

خواب را با دیده عـاشق چه کار
چشم او چون شمع باشد اشکبـار
چشم های عاشقانرا خواب نیست
یك نفس آن چشمها بی آب نیست)

ومیداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر وسرایر همه اشیارا میداند (۱۹) وخدای تعالی حکم میکند براستی در جزای‌محسن ومسی وآنان‌را که‌میپرستندمشرکان‌بدون خدای حکم نمی کنند ایشان بچیزی زیرا که جمادند ایشانرا قدرت برآن نیست وگرحیوانند مخلوق ومملوك ومملوك را قوت حکم و فرمان نیست بدرستیکه خدای تعالی او است شنوا گفتار بندگان وبینا بکردار ایشان

(۲۰) آیا سیرنمیکنند وسفرنمینمایند مشرکان‌مکه درزمین‌یمن وشام برای‌تجارت پس‌تابه بینند که چگونه بود عاقبت سر انجام‌کار آنها که بودند پیش‌ازایشان ازاهل تکذیب چون عاد وثمود واصحاب موتفکه که دیارایشان ممرتجارقریش‌است بودندپیشینیان ایشان‌سخت‌ترازایشان‌ازجهة نیرو وتوانائی با قدرت و تمکن و بیشتر از جهت نشانهای ایشان در زمین دیار ایشان چون قلعه‌های‌بلند وشهرهای بزرگ پس‌بگرفت‌ایشان‌را خدای تعالی وعقوبت کرد بسبب گناهان ایشان‌یعنی کفر وتکذیب ونبود مرایشانرا ازعذاب خدای‌تعالی هیچ نگاه دارنده که دفع کندآنرا ازایشان (۲۱) آنگرفتن به‌سبب آن بود که آمدندبدیشان پیغمبران‌ایشان بدلایلهای‌روشن‌ومعجزهای‌هویدا پس کافرشدندبدان وانکار کردندقرآن‌را پس بگرفت ایشان‌راخدای تعالی‌ومعاقب گردانید بدرستی که خدای‌تواناست ومتمکن ودرهرچه خواهد سخت‌عقوبت براهل‌شرك(۲۲) وبدرستیکه مافرستادیم موسی‌را بمعجزات ماکه‌آیات تسع بود وحجتی هویدا (گفته‌اند مرادعصااست وافراداو بذکرجهة تفخیم وتعظیم‌است باآیات‌دعوت است بحق سبحانه وتعالی وسلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت وحجت

فرستادیم اورا) (۲۳) بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد به‌هامان که وزیراو بود وبقارون که مقرب ومشیراو بود وایشان رابحق دعوت نمود اظهارمعجزه فرمودایشان‌تکذیب وانکار کردند پس گفتند جادواست که خارق‌عادت بما مینماید از روی سحر دروغگوئی است درآنکه میگوید که خدای‌هست ومن رسول اویم (۲٤) پس چون آمد بدیشان پیغام راست ودرست ازنزدیك ما گفتند بکشید پسران آنانکه گرویده اند بموسی یعنی‌فرعونیان قبل‌از ولادت موسی فرزندان بنی‌اسرائیل‌را میکشتند وبعداز ولادت‌او دست‌باز داشته‌بودند چون‌موسی بیامد ودعوی نبوت کرد بازامرای فرعون گفتند پسران بنی‌اسرائیل‌را بقتل‌آرید تادلهای ایشان بشکنند وموسی را یاری ندهند وزنده بگذارید دختران ایشان‌را تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این کید کردند نیست مکرناگرویدکان به نسبت انبیاء ومؤمنان مگر دربیراهی وبیهوده‌گی یعنی‌ازپیش نرود ووبال‌آنهم بدیشان بازگردد (پس فرعون درباره موسی باخواص‌خود مشورت کرد وگفت او را می باید کشت گفتند که مبادا او سحر کرده باشد برکشنده خود وازآن خللی بتوبرسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با اومعارضه نتوانست کرد واو را بقتل رسانید صلاح درآنستکه ساحران‌را طلبیم تاباومعارض‌شوند فرعون‌را این‌سخن‌مقبول افتاد ومیدانستکه اوپیغمبراست ازقتل‌او می‌ترسید اما نزدایشان اظهار تجلد کرد)(۲۵) وگفت‌فرعون بگذارید مرا بخواری بکشم موسی‌راوبگوبخواند خدای خودرا تاقتل‌من ازاو بازدارد بدرستیکه من‌میترسم ازآنکه متغیرسازد کیش‌شمارا وازعبادت من‌باز دارد یاآنکه آشکارا گردد بسبب دعوت او در زمین‌مصر تباهی ودوگروهی (وحفص بضم یاو کسرها ونصب دال میخوانند یعنی‌موسی (ع) ظاهر گرداند در بلده شمافساد را یعنی‌چون تابعان او بسیار شوند باشماحرب کنند) (۲٦) وگفت موسی‌ع قوم‌خودرا بعد ازآنکه این‌خبر بوی‌رسید بدرستیکه من‌پناه گرفتم به‌پروردگارمن و پروردگار شما از شر هر گردنکشی که به‌سبب تعظیم نمیگرودبروزشمار (فرعونرا نام‌نبرد وبوصفی ذکر کرد که شامل‌او واعیان درگاه اوبود چون‌خبر قتل‌موسی فاش‌شد دوستان

اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند) (۲۷) وگفت‌مردی گرویده ازخویشان فرعون (یعنی حزقیل یا سمعان که مدتی بود که بطریق حزم) میپوشید از فرعون واتباع او گرویدن خودرا (وگفته‌اند چند سال‌بود که ایمان داشت ومیپوشید وچون خبرقصدفرعون بقتل‌موسی شنید گفت) آیامیکشید مردی‌را برای آلکه میگوید آفریدگارمن خدائی‌است وحال آنکه آورده‌است بشما معجزات‌روشن واستدلالات هویدا ازپروردگارشما واگر باشد اودروغ‌گوی پس براوباشد وبال دروغ‌او وآن‌اورا هلاك‌سازد واگرباشدراست‌گوی برسد بشما ازآنکه شماراوعده میدهد یعنی‌میگوید عذاب دنیاوآخرت بشما خواهد رسیدپس اگرصادق‌است بعضی‌ازآن موعود که عذاب دنیااست عاجلا‌بشمارسد بدرستیکه خدای‌تعالی راه‌نمی‌نماید یعنی‌توفیق راه‌یافتن نمیدهد کسی‌را که‌از حد درگزرنداست درریختن خون کودکان بی گناه دروغ گوینده‌است دردعوی خدائی (۲۸)ای گروه من مرشماراست پادشاهی امروز درحالتیکه غالبانیدبر بنی‌اسرائیل وبرتر ازایشان درزمین‌مصر پس کیستکه یاری‌دهد مارا وحمایت کند ازعذاب خدای‌تعالی اگربیاید بما (پس‌قصد موسی مکنید ودست ازاو بازدارید) گفت‌فرعون مرآن مؤمن‌را که ازقتل‌موسی نهی‌میکرد وجمعی‌دیگر را که نزد وی حاضربودند ننمودم شمارا مگرآنچه من‌میبینم یعنی بشمانمودم راه صواب در کشتن او ودیده بودم صلاحی درآن وراه نمینمایم شمارامگر راه راستی (حزقیل که این سخن‌را استماع نمود دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمد و بحر ایمان بجوشیدن آغاز کرده بتخوف قوم اشتغـال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید) (۲۹) وگفت آن کسی که ایمان آورده بود ای گروه من بدرستیکه‌من‌میترسم برشما بجهت تکذیب‌موسی‌وتعرض اومانندروز لشگرها که تکذیب رسل کردند (مراد روز هلاك ایشانست آنکه تفصیل‌می کند) (۳۰) مانند حال گروه نوح‌ع که بطوفان هلاك شدند وگروه عـاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وقوم ثمود که بیك صیحه مردند و مانند حال آنانکه ازپس ایشان‌بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زبروزبر شدو

چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند و نیست خدای تعالی که خواهد ستم بیندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند (پس شما هم ظلم نکنید تا معذب نگردید) (۳۱) وای گروه من بدرستیکه من میترسم برشما عذاب روز یکدیگر را خواندن (یعنی روز قیامت که بعضی مر بعضی را میخوانند باستعانت و هیچ کس بفریاد کس نمیرسد یا اهل بهشت ودوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در سوره اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت که یا اهل الجنة خلود و لاموت و یا اهل النار خلود ولاموت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیك بخت شد که ابد هرگز بدبخت نشود فلان بدبخت گشت که هرگز تا ابد نیکبختی نیابد) (۳۲) روزیکه بر گردانیده شوید از موقف حساب و بروید باز گشته گان از آنجا بدوزخ نباشد شمارا از عذاب خدای تعالی نگاهدارنده که تواند شمارا در پناه خود گرفتن وهر کرا فرو گذارد خدای تعالی درضلالت پس نیست مر او را هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند (۳۳) بدرستیکه آمد بشما یوسف (ابن یعقوب علیه السلام) پیش از موسی ع بحجتهای هویدا (و گفته اند که فرعون موسی علیه السلام همان فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و یوسف ع است قیمتی که اورا بود بمرد بدعای یوسف وخدای زنده گردانید وفرعون بوی ایمان آورد چون یوسف ع در گذشت فرعون از دین بر گشت وتا زمان موسی (ع) عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف ع پیش از این آمد بشما بمعجزات روشن که احیای فرس بود وشهادت طفل بر برائت او وبعضی گفته اند فرعون زمان موسی از اولاد فرعون زمان یوسف بود وخدای یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد وبیست سال درمیان ایشان بود معجزات بدیشان نمود و بدو نگرویدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبرداد که یوسف بشما آمد) پس همواره بودید درشك و گمان از آنچه آورده بود بشما از امر دین آنگاه که او در گذشت گفتید بر نخواهد انگیخت هرگز خدای تعالی از پس او فرستاده ئی یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز رد کنیم همچنین گمراه سازد خدای تعالی در بوادی طغیان هر که او

از حد تجاوز کننده است درانکار شك دارنده (در آنچه بمعجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف وارتیاب میفرماید) (۳٤) آنانکه جدال میکنند در ابطال آیتهای خدای تعالی ورفع آن بغیر از حجتی و برهانی که آمده بدیشان بزرك است جدال ایشان ازجهت بغض نزدیك خدای تعالی ونزدیك آنانکه گرویده اند (یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن آنانند) همچنین مهر مینهد خدای برهردل شخصی متکبر که سر کشد از فرمان برداری خودکامه که خودرا ازدیگران برتر داند (پس در اثنای مواعظ خزقیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او درمستمعان اثر کندوزیر خودرا طلبید وخودرا ومردمرا بچیزی دیگر مشغول گردانید) (۳۵) وگفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنای افراشته شاید که من برسم بدرها یا راهها (۳٦) دریاها یا راههای آسمان از آسمان بآسمانی پس دیده ور شوم یعنی مینگرم بسوی خدای موسی ع یا مشرف گردم بر احوال او و بدرستیکه من گمان برم موسی را دروغگوی (دردعوی رسالت به آنکه اورا خدای است که آفریدگار آسمانها است پس آغاز ساختن بنا کردند موسی ع بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو و ببین که من باو چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای وی را بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت) وهم چنین آرایش داده شد برای فرعون بدی کردار او و باز داشته شد از راه راست وطریق صواب ونبود مکر فرعون درساختن صرح وتلبیس قوم مگر درتباهی و نیستی (۳۷) وگفت آنکسیکه گرویده بود یعنی خزقیل ای قوم من پیروی کنید مرا راه نمایم شمارا راه راستی وهدایت (۳۸) ای گروه من جز این نیست که این زندگانی برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندك فرصتی درنوردند ونامه معاشرتش را رقم ابطال در کشند

نظم

بباغ دهر که پس تازه روی وخوش بوی است

مباش غره که باد خزان ز پی دارد

زمان زمان بجهد باد نکبت و ادبار
چه رنك و بو که نشانی ز باغ نگذارد

وبدرستیکه سرای دیگر اوست سرای آرام که اورا زوال وآفت متصور نیست (٣٩) هر که بکند کرداری بد پس پاداش داده نمیشود مگرمانندآن را (واین محض بحکم عدل الهی است) وهر که بکند کرداری شایسته از مرد وزن وحال آنکه اومؤمن باشد (چه اصل در قبول عمل ایمانست) پس آنگروه درآورده شوند ببهشت (وحفص بصیغه‌معلوم خواند یعنی به بهشت درآیند) روزی داده شوند درآن بهشت ازفوا که پاکیزه ومطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار بیشمار یعنی نه‌باندازه عمل بلکه ببسیاری ازآن زیاده و این ازروی فضل نامتناهی است (آل‌فرعون ازسخنان حزقیل فهم کردند که‌او ایمان آورده است زبان بملامت بگشادند که شرم نداری که ازپرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری خرقیل ندا کرد ازروی تنبیه تـا شاید ازخواب غفلت بیدار واز مستی نکرت هوشیار شوند پس گفت) (٤٠) وای گروه من چیست مرا وچه شده وچون است که من میخوانم شما را بسوی رهـائی یافتن ازعذاب خدای بایمان بدو ومتابعت پیغمبر او وشما میخوانید مرابدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون است (٤١) میخوانید مرا تـاکافر شوم بخدای تعالی وبرای آنکه شریك گردانم بوی‌آنچیزیکه نیست مرا بربوبیت آن دانشی (مراد از نفی علم است نه نفی معلوم یعنی من غیر از وی خدا نمیدانم پس باوی دیگریرا چگونه شریك سازم (وحال‌آنکه من‌میخوانم‌شما را بخدائیکه غالب است یعنی قادر برتعذیب مشرکان آمرزنده ومحو کننده گناهان مؤمنان (٤٢) و هر آینه آنچه شما میخوانید مرا بسوی آن یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد دراین سرای ونه درسرای دیگر و بدرستیکه بازگشت ما همه بسوی خداست ومارا جزا خواهد داد و بدرستی که گزاف‌کاران واز حد بیرون شدگان درضلالت و طغیان ایشانند ملازمان باآتش دوزخ (باز فرعونیان ویرا آغاز تهدید کردند وقصد قتل اونمودند او گفت) (٤٣) پس بزودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد

آید شمارا آنچه میگویم شمارا وبازمیگذارم کار خودرا بخدای وبرو توکل میکنم تا مرا ازشر شما نگاهدارد بتحقیق که خدای تعالی بینا است بامور بندگان خود (آورده‌اند که فرعون فرمود تااورا بکشند واو گریخته روی بکوه نهاد وبنماز مشغول شد حق‌سبحانه لشکر سباع برانگیخته تا بگرد وی درآمده آغاز پاسبانی کردند نتیجه تفویض بزودی بوی رسید واز شر اعدا ایمن گشت در کشف‌الاسرارآورده که فرعون ازخواص خود جمعی را فرستاد تا اورا بیارند وسیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی و نگهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند ونزد فرعون آمده صورت حال بازگفتند همه را سیاست کرد تاآن سخن فاش نگردد حق‌سبحانه ازحال خرقیل خبر میدهد) (٤٤) پس نگاهداشت اورا خدای تعالی از بدیهای آنچه اندیشیدند درباره وی وفروگرفت بگردکسان فرعون که بقصد او رفته بودند بدی عذاب‌بدنیا که قتل است (وگفته‌اند مراد بآل فرعون همه قبطیان‌اند وسوءالعذاب غرق شدن ایشان‌است وبعضی برآنند که سوءالعذاب آتش‌است چه‌بدل‌ازآن‌آورده) (٤٥) فراگرفت فرعون را سوءالعذاب یعنی آتش‌عرض کرده میشوندبرآتش دوزخ بامداد وشبانگاه(درعین‌المعانی فرموده که جای بودن ایشان دردوزخ بدیشان‌درمینمایندوابن‌مسعودفرمود که‌ارواح‌فرعونیان درون‌مرغان سیاه‌استو صبح وشام آتش‌را برایشان عرض میکنند تا قیامت) وروزیکه قائم شود قیامت وارواح ایشان بابدان بازآید فرشتگان ایشانرا گویند درآئیدایکسان فرعون درسخت ترین عذابی که‌عذاب جهنم است (وحفص بفتح‌همزه و کسرخا میخواند یعنی‌خدای امر کند ملائکه راکه درآرید فرعونیان را بعذابی‌سخت تر ازآنچه در آن بودند) (٤٦) ویادکن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان درآتش پس گویند بیچارگان وزبونان قوم مرآنانرا که سرکش ومعظم بودند یعنی تابعان مرمتبوعان راگویند بدرستیکه ما بودیم مر شما را پیروان وفرمانبرداران درآنچه مارا دعوت کردید از شرك وتکذیب انبیا یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید پس‌آیا هستید شما دفع کنندگان‌از ما بهره‌ای ازآتش (٤٧) گویند آنکسانیکه سرکشان بودند که چه جای‌این

سخن است بدرستیکه ما همه دردوزخ‌ایم چگونه‌عذاب ازشما بازداریم‌واگر مارا قدرت دفع میبودی اول ازنفس خود باز میداشتیم بدرستیکه خدایتعالی بتحقیق حکم کرده است میان بندگان و هریك‌را بجای که در خور اوست فرستاده

(٤٨) و گویند‌آنانکه درآتش‌اند بعد ازآنکه نومید شوند ازیکدیگر‌مر خازنان دوزخ‌را که برای‌ما بخوانید پروردگار خودرا تاسبك کندو بردارداز مابمقدار روزی ازروزهای دنیا ازعذاب چیزی‌را تا استراحت کنیم (٤٩) گویند خزنه جهنم ایشان‌را که دردنیا آیانبود که‌آمدند بشماپیغمبران فرستاده به شما بحجتهای روشن وهویدا و شمارا بخدای دعوت کردند گویند آری آمدند ولی‌ماتکذیب ایشان کردیم گویند خازنان که چون‌حال بدینمنوال‌است پس‌شما بخوانید خدای‌را وتخفیف عذاب طلبید که مارا دستوری‌نیست برای امثال‌شما دعاکردن پس‌ایشان دعاکنند وباجابت مقرون‌نگردد ونیست دعای ناگرویدگان مگردربطلان وضایع شدن دعاوباجابت نارسیدن (٥٠)بدرستی که ما یاری میدهیم پیغمبران خود را وآنانکه گرویده‌اند در زندگانی دنیا یعنی‌هم دراین سرای تصرف میکنیم بإهلاك دشمنان ایشان ونجات ایشان یا متابعان واگر کشته گردند با نتقام از قاتلان ایشان‌چنانچه بایحیی هفتاد هزار کس کشته شدند وباری خواهم کرد ایشان‌را روزیکه قایم‌شوند گواهان‌یعنی جمعی‌اقامت شهادت کنند برمردمان وآنها انبیا باشند و امتان مصطفی (ص) (٥١) روزی که سود نکند ستمکاران‌را عذرآوردن ایشان زیراکه معذرت درآن‌روز باطل‌است ومحل‌قبول‌ندارد ومرایشان‌راست دوری ازرحمت خدای ومرایشان را ست سرای‌بد یعنی‌جهنم (٥٢) وبدرستیکه مادادیم موسی بن عمران‌را راه نمودن یاآنچه بآنراه یافته شوند از معجزات وصحف شرایع و میراث دادیم بنی‌اسرائیل‌را تورات یعنی‌باقی گذاشتیم درمیان ایشان‌تورات‌را جهت‌برکت‌آن راه‌یابند یاراه نمایند (٥٣) وپند دهنده مر خداوندان عقول سلیم‌را (٥٤) پس‌صبر کن ای‌محمد (ص) برآزار کفار بدرستیکه وعده‌خدای تعالی بنصرت انبیا (ع) در هلاك اعداراست ودرست‌است وخلاف بدان راه

نیابد واستشهاد کن بحال موسی وفرعون‌وطلب آمرزش‌نما برای‌تدارك‌آنچه واقع‌شده‌باشد ازترك اولی دروسیط‌آورده که مقصود ازاین امرآنست که تا حضرت رسالت‌پناه (ص) تعبدنماید خدای‌را باستغفار جهت مزیددرجه‌وتاسنتی شود بعدازاو مرامت‌را و حضرت رسالت پناه (ص) هفتاد بار یابیشتر‌هرروز استغفارمیفرمودند که انی‌لاستغفرالله‌فی کل یوم‌سبعین مرةودرتبیان فرمودکه معنی‌آن‌است که‌آمرزش طلب کن برای گناه امت که بحضرت‌تو امید وارند .

نظم

گر لب بگشائی از نکوئی   حرفی ز برای ما بگوئی
یعنی که بعذر خواهی ما   از حالت برگناهی ما
نزدیك خدا کنی شفاعت   ما را برهانی از شناعت

وتسبیح گوئی پیوسته به ستایش پروردگارخود شبانگاه وبامدادیعنی بگوی سبحان‌الله‌وبحمده(آورده‌اند که‌کفار درباب نزول‌قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن‌خدای‌نیست وبعث محال‌است حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد)(٥٥) بدرستی‌آنانکه جدال میکنند در بطلان‌آیت های خدای تعالی ودردفع‌آن کوشند بیحجتی که‌آمده باشد ایشان‌را ازآسمان یادلیلی که داشته‌باشند ازادله عقلیه‌نیست درسینه های‌ایشان مگرسرکشی ازسخن حق‌یا ارادت سروری‌یاحکومت یاعظمتی موهوم‌نیستند ایشان هرگزرسنده بدان پس‌پناه‌گیر بخدای ازشر ایشان بدرستیکه اوشنوا است مراقوال ایشان‌را و بیناست بافعال‌ایشان (٥٦) هرآینه آفریدن‌آسمان وزمین بزرگتراست نزد شما ازآفریدن‌آدمیان پس‌آنکه قادرباشد برخلق ارض وسماء باوجود عظمت وبساطت‌آن‌اولا بی‌اصلی وماده هرآینه قادرباشد برخلق‌انسان ثانیاً ازاصلی وماده ولیکن بیشترمردمان نمیدانند که این‌آفریدن‌آسان تراست(بقول‌بعضی مفسران جدال کنندگان یهودبودند که حضرت‌را گفتند که توصاحب ما نیستی بلکه اوابویوسف بن‌مسیح بن‌داوداست یعنی‌دجال که سلطنت او به‌بر و بحر فرارسد وجویهای‌آب باوروانشود و پادشاهی بماباز گردد و اوآیتی‌است از آیت های خدای‌تعالی این‌آیت نازل‌شد که ان‌الذین یجادلون‌آنانکه منازعت

کنند دربات دجال واورا آیت‌الله میدانند دردلهای ایشان کبراست یعنی هوای حکومت وسلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای ازشر فتنه دجال ودیگر میگفتند جثه‌او اعظم‌است ازجثه‌آدمیان حق تعالی فرمود که‌آفریدن ارض‌وسماه ازآفریدن‌او بزرگتراست و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی است ازمخلوقات‌من بباید دانست که او آدمی‌است ازآدمیان دیگر بقدبلندتر وجثه‌او بزرگتراست یك چشم‌است که‌ظهوراو یکی‌ازعلامات قیامت‌است‌وپیغمبر (ص) آثارظهوروی بیان کرد مردم بسه سال‌پیش از خروج وی بقحط غلات مبتلی شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی‌باز گیرد وزمین ازآنچه روئیدی ثلثی نگاهدارد سال‌دوم ثلثین‌باز گیرد سال‌سوم نه‌ازآسمان باران آید نه‌اززمین گیاه روید پس دجال بیرون‌آید وباوی سحر وتمویه بسیار باشد و بیشترخلق متابعت وی کنند الامن اعتصم‌بالله وباوی بهشتی ودوزخی باشد و دیوان همراه دارد که متمثل‌شوند بصورت‌آدمیان پس‌یکی‌را گوید اگر پدرو مادرت‌را زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی‌الحال دیوان‌بصورت والدین‌او متشکل‌شوند واورا بگویند ایفرزند متابعت او کن که‌آفرید گارتو است القصه همه شهر هارا بگیرد الامکه ومدینه که‌آنرا ملائکه پاسبانی کنند چون کار برمؤمنان به‌تنگ‌آید حق‌سبحانه عیسی‌را ازآسمان‌فرستد تا دجال‌را بکشدولشگراو که‌اغلب‌یهودباشند بتمامی مستاصل گرداند وشمهٔ‌ازنزول‌عیسی درسوره زخرف مذکور خواهدشد انشاءالله عزیز الحفیط)(۵۷) ومساوی نیستند نابیناوبینا یعنی غافل‌و عاقل یا جاهل و عالم و یکسان نباشندآنانکه گرویده‌اند وعملهای شایسته کردند ونه بدکار یعنی کافر مراد آنستکه چنانچه اعمی‌وبصیر مساوی نیستند دردنیا مؤمن وکافرمساوی‌نباشند روزقیامت یکی ساکن درجات‌بود یکی‌مقیم‌درکات اندکی پند میپذیرند (وچون ثابت شدکه محسن‌ومسی‌برابرنیستند درثواب وعقاب ودنیادار تکلیف است نه دارجزا پس لابداست ازسرای دیگر که درآن پاداش یابند وآن‌درقیامت خواهدبود)

(۵۸) بدرستیکه ساعت قیامت هرآینه‌آینده‌است شك نیست درآمدن آن چه تمام رسل بوقوع‌آن وعده داده اند ولکن بیشترآدمیان نمیگروند

بقیامت وتصدیق نمیکنند ازقصور نظر و الفت یامحسوسات (۵۹) وگفت پروردگارشما بخوانید مراتااجابت کنم‌ازبرای‌شما‌معنای‌اجابت آنکه‌مرابپرستید تاثواب دهم شمارا اکثرعلما دعارا فرودآوردند برعبادت ومؤید این‌استکه خدای میفرماید بدرستی‌آنانکه سرکشی‌مینمایند ازپرستش‌من زودباشد که‌در آورده شوند بدوزخ (وحفص بصینحه معلوم خواند یعنی‌بدوزخ درآیند)بی چارگان وخوارشدگان (وگویند دعا‌بمعنا استغاثه‌است یعنی‌فریاد خواهید‌بمن بوقت درماندگی تاشمارا بفریادرسم وبقول‌جمعی‌از مراد ازدعا سئوال است یعنی‌بخواهید تابدهم که خزانه رحمت‌من مالامال‌است وکرم من بخشنده‌آمال کدام کدائی دست‌نیاز پیش‌آورده که نقدمراد برکف امیدش ننهادم وکدام محتاج زبان‌سئوال گشاده که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح‌نساخته‌ام .

بیت

برآستان ارادت که سر نهاد شبی

که لطف دوست برویش هزار در نگشاد

وگفته‌اند که دعا بمعنای ثنا است واستجابت بمعنای قبول یعنی مرا ستایش کنید تابفضل‌کامل خود ثنای ناقصی شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه‌است‌چه تائب خدارا میخواهد بوقت‌رجوع با او وازاجابت پذیرفتن‌توبه باشدیعنی توبه کنید تاپذیرم .

بیت

گر توبه کنی پذیرم از روی کرم

وآنکه ز سر جریمه ات در گذرم)

(۶۰) خدای تعالی آنکسی است که بحق‌بیافرید برای شما شب‌را تیره و بمزاج بارد تاساکن شوید درآن بجهت ضعف حرکات وسکون حواس و بیافرید روزرا روشن کننده وبمزاج‌حار تابه بینید چیزهارا وحرکات شما در اکتساب معاش‌قوی‌شود بدرستیکه‌خدای‌تعالی هرآینه خداوند بخشش بزرگ است وبسیار برآدمیان بآفریدن لیل‌ونهار یابخلق ورزق باترتیب اموری که قوام مصالح ایشان درنفس ومال بدان‌است ولکن بیشترمردمان سپاس‌داری

(شکر) نمیکنند .

(٦١) آنکه این کارها کندخدای‌است پروردگار شمااست آفریننده همه چیزها است نیست هیچ معبودی سزا وار پرستش مگراو چگونه وبچه وجه گردانیده میشوید ازعبادت او بعبادت غیراو .

(٦٢) همچنانکه بگردانیده شدند این‌قوم بگردانیده میشوند آنانکه هستند که ازروی عنادبآیت های خدای تعالی انکارمیکنند وازپزیرفتن آن ابا مینمایند وبازمیایستند (٦٣) خدای تعالی آنکسی است که بساخت برای شما زمین‌را موضع قرار وآرام‌گاهی یابروی میرویدومی نشینید و گردانیدآسمانرا برداشته وبنگاشت شمارا ای‌آدمیان پس‌نیکوساخت صورت های شمارا یعنی قامتهای شما راست کرد و روی های شمارا پاکیزه و اعضاء شمارا متناسب آفرید وروزی‌دادشمارا ازپاکیزه‌ها یعنی‌ماکولات‌لذیذ ومتمیز گردانید روزی شمارا ازروی حیوانات (دربحرالحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آن‌استکه او مرآت جهان‌نما است همه حقایق علوی وسفلی ومجموع دقائق صوری ومعنوی‌را جامع‌است وانوار معرفت ذات آثار شناخت صفات ازآینه حقیقت جامع ولامع .

رباعی

این صورت تو آینه سر وجود — روشن زرخت پرتو انوارشهود
مجموعه هردو کون کس‌نیت چوتو — در مملك‌صورت‌و معنی وجود)

آنکه چنین تصور کردخدای است‌آفریدگارشما پس برتراست خدای وبزرگوارتر پرورنده عالمیان ازجن وانس .

(٦٤) اوست زنده‌یعنی متفردبحیات ازلی‌نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بودمگراو پس‌بخوانید اورا درحالتی که پاك سازندگان باشید برای‌اودین خودرا از شرك باطاعت خود را از ریا وبگوئید همه سپاسها وستایشها مر خدای‌راست که پروردگار عالمیان است .

(٦٥) بگوایمحمد این‌مشرکان‌را که میگویند بدین آباء واجداد خود متدین‌شودبدرستیکه من نهی کرده شده‌ام ازآنکه پرستم آنان‌را که پرستیدشما

بجزخدای تعالی آنهنگام که‌آمده‌است بمن حجج وآیات ازپروردگارمن‌مامور شده‌ام بآنکه گردن‌نهم وانقیاد کنم مرآفریدگار جهان را .

(٦٦) آنکسی هست که بیافرید پدرشمارا آدم (ع) ازخاك پس‌شمارا ای‌فرزندان وی‌بیرون‌آورد ازآب منی‌پس بعدازعلقه که منی بعداز چهل‌روز بدان‌شکل درمیآید پس‌بیرون‌آورد هریك‌را ازشما از رحم ما در کودك پس بازمیدارد شمارا تابرسید بغایت قوت خود که منتهی شباب‌است پس ازاین درجه بالا میبردتاگردید پیران وازشما کس باشدکه میرانیده میشود پیش‌از بلوغ یاقبل از شیخوخت وبقا میدهد شما را تابرسید بمدتی نامبرده شده‌که وقت موت است وشاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود انتقال از درجه به درجه .

(٦٧) اوست‌آنکه زنده میگرداند وبمیراند پس چون خواهد وحکم کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر او را بباش پس بباشد بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدتی و فرصتی و کلفتی نیست .

نظم

فعل او را که عیب و علت نیست
متوقف به هیچ آلت نیست
از خم زلف کاف طرهٔ نون
هر زمان شکلی آورد بیرون

(٦٨) آیا نمی نگری و ندیدی بسوی آنانکه جدال و نزاع میکنند درآیتهای خدای‌تعالی یعنی‌حجج قرآن‌را منکراند چگونه‌وچون برگردانیده میشوند ازتصدیق بدان(٦٩)مجادلان آنان‌اند که تکذیب کردند ونگرویدند بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وبآنچه فرستادیم بآن چیز پیغمبران خودرا از احکام وشرایع پس‌زود باشد که بدانند خاتمه تکذیب وانکار را (٧٠) آنگاه که غلهای آتشین باشند درگردنهای ایشان وزنجیرها نیز درآن بود کشیده میشوند برروی بدان زنجیرها تاافکنند ایشان‌را (٧١) درآب جوشان که در

نهایت حرارت بود پس از آن در آتش سوخته و بریان گشته یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب گردند (۷۲) پس گویند مر ایشان را کجا اند آنانکه بودید شما که انبازان (شریکان) میگرفتید ایشانرا (۷۳) ازدون (غیر) خدای تعالی گویند دوزخیان که آن مشرکان گم شدند ازما و نمی‌یابیم ایشانرا وما با ایشان توقع انداد داشتیم ایشان مارا دربلا بگذاشتند بلکه نبودیم که خوانده باشیم پیش ازاین دردنیا چیزیرا که بدان اعتباری باشد یعنی برما روشن شد که پنداشت ما چیزی نبود همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت گمراه فرو میگذارد خدای تعالی کافران را تاراه نمیبرند بچیزیکه ازو ممتنع شوند درآخرت پس ایشانرا گویند (۷٤) این خذلان شما امروز درعقبی بسبب آنستکه بودید شما که شادی میکردید وفرحان می‌بودید درزمین یعنی دردنیا بچیزیکه حق نبود یعنی شرك وطغیان وبجهت آنکه بودید شما که مینازید بخود وبتکبر میخرامیدید (۷٥) درآئید بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طائفه بدر که اودرآید جاوید ماندگان در آن پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ (۷٦) پس شکیبائی کن ایمحمد (ص) بر ایذای قوم بدرستیکه وعده خدای تعالی بنصرت اولیاء وهلاك اعداء حق است و راست است و بیشك واقع خواهدشد پس اگر بنمائیم بتو برخی ازآنچه وعده داده‌ایم ایشان را ازقتل و اسرخود آن است یااگر بمیرانیم تورا پیش از ظهور آن عذاب پس بسوی باز گردانید خواهندشد روز قیامت وجزای خودرا خواهند یافت (یعنی هیچ وجه ایشان را فرو نخواهیم گذاشت وحق سبحانه دردنیا بعضی از عذاب کفار را بحضرت سیدابرار نمود ازقتل و اسرو قحط وجزآن وباقی عقوبات ایشان را درعقبی خواهد نمود.

بیت

دوستان اندر دو عالم شاد و خرم میزیند
دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا

آورده‌اند که کفار مکه ازروی جدال اقتراح آیات متکاثره میکردند

چنانچه تفجیرعیون واظهار بساتین وصعود برآسمان بحضورایشان بروجهیکه درسوره بنی‌اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که (۷۷) وبتحقیق که ما فرستادیم پیغمبران را پیش ازتو بعضی از ایشان آنها اند که خوانده‌ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغبراند وبعضی ازایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده‌ام برتو اما نام ایشان دانسته چون الیسع وغیراو وبعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصه‌ایشان شنیده‌ای (جمعی برآن اند که مجموعه‌انبیاء هشت هزاربوده‌اند چهارهزار بنی‌اسرائیل و چهار هزار سایرخلق ومشهور آنست که صدوبیست وچهارهزار وچندبوده‌اند ودر ایمان برایشان تفضیل و تحدید وعدد ومعرفت ایشان بانساب واسامی شرط نیست) ونبودهیچ پیغمبری راو نتوانست بآنکه بیارد معجزهٔ که نشانه نبوت اوباشد مگربدستوری وحکم وفرمان خدای تعالی یعنی شما ازپیغمبرمن اقتراح معجزات میکنید واو مستقل نیست درنمودن آن بی‌امرمن وحکمت درعدم وقوع آن است پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب مقترطان معجزات بعداز وضوح آیات حکم کرده شود براستی یعنی مشرك سبطل معذب گردد مؤمن محق نجات یابد وزیان کنند آنجا ناراستان ومعاندان که بعدازدیدن ومعجزه که دلالت برنبوت میکنند دیگرمعجزه می‌طلبند (۷۸) خدای تعالی بحق آنکه بیافرید برای شما چهارپابان چون شتر وگاوو گوسفند تاسوار میشوید بعضی ازآنرا چون ابل وفرس (شتر واسب) وبعضی را از آن میخورید چون غنم (گوسفند) وبرخی آن است که قابلیت کوب واکل داردچون بقر (گاو) (۷۹) ومرشماراست درانعام منفعت بسیار چون شیر وپشم وجزآن وایشان را آفرید تا برسید بمسافرت بربعضی ازآن بحاجتیکه در دلهای شما است از سود او معامله وبر شتران در خشکی وبر کشتیهای دردریا برداشته منشوید (۸۰) ومی نماید خدای شمارا نشانهای قدرت خودرا پس کدام آیت از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبارازغیب انکار مبکنید (۸۱) آیاپس سیرنکردید درزمین عادوثمود پس تابنگرید که چگونه بود سرانجام کارآنانکه پیش از ایشان بودند ازامم پیشین بیشتر از ایشان ازروی عدد وسخت‌تر از روی توانائی و افزون تر ازجهت

بازماندهای ایشان درزمین از کوشکها وقلعها پس دفع نکرد عذاب را از ایشان آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه (۸۲) پس آن هنگام که آمدند بدیشان پیغمبران ایشان بمعجزات ودلالات شاد گشتند بدانچه نزد ایشان بوداز دانش بزعم ایشان یعنی جهل که آنرا علم نام نهاده بودند ومراد عقاید باطله وشبهات بی اعتبار ایشان است و گفته اند مرادعلم مکاسب وتجارات است ویا علم طبایع وتنجیم که بآن مباهی ومستضهر شده بسا انبیاء وآیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاك ساخت وفرو گرفت ومحیط شد بکردار ایشان جزای آنچه بآن با انبیاء (ع) استهزا وسخریه می نمودند ازعذاب گوناگون دردنیا وآنچه موعوداست ایشان را در عقبی وبآن خواهند رسید (۸۳) پس آن هنگام که بدیدند سختی عذاب مادر دنیا گفتند ایمان آوردیم بخدای تعالی حال آنکه یگانه است بی شریك وانبازو کافر شدیم بآنچه بودیم بآن شرك آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان (۸٤) پس نبود که سود کند ایشان را ایمان ایشان آن هنگام که دیدند عذاب مارا زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع میشود وایمان درزمان تکلیف مقبول است نه در وقت یاس سنت نهاد خدای سنت نهادنی آن سنتی که گذاشته است دربندگان وی ازامم ماضیه که ایمان بامن هیچ وجه مقبول نیست وزیانکار شدند آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بآنوقت ظاهرشد واگرچه درخسران بودند بهمه عمر (۸۵)

سورة فصلت (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است وهر کس را بسر استخراج آن دسترس نیست و گفته اند حا اشارتست بحکمت ومیم بمنت یعنی حق سبحانه رامنت است برمؤمنان بتنزیل حکمت (صاحب بحرائق فرمود که حم اشارت است بآن چیزیکه میان حق تعالی وحبیب اواست وهیچ ملك مقرب وبنی مرسل بدان پی نبرد چه حاومیم دوحرف است دروسط اسم رحمن وهمین دو حرف در وسط اسم محمد نیزآمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند که این قرآن) (۱) فروفرستاده شده است ازخداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان برعایت قلوب خواص واز اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی ودنیوی وصوری ومعنوی وابسته بقرآن است واین فرو فرستادن (۲) کتابی است پیدا کرده شده آیتهای دین مبین گشته بامر و نهی و وعدووعید درحالتی که قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تابسهولت خوانندو فهم کنند وآیات اوتفصیل یافته است برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول اومن عندالله است (۳) مژده دهمر آنان را که بوی عمل کنند و بیم ده آنها را که بوی نگروند پس روی بر تافتند ازقبول آن یعنی نه پذیرفتند بیشتر ایشان کافران پس ایشان نمی شنوند یعنی برتافتند روی تا نشنوند (٤) و گفتند اهل شرك که همواره دلهای ما درپوششهااست از فهم آن چیزیکه میخوانی مارا بسوی او یعنی قرآن رادر نمی یابیم ودر گوشهای ما گرانی است

(۱) پنجاه وچهار آیه است ودرمکه نازل شده است

آنچه میخوانی نمی‌شنویم ومیان ماومیان‌تو پرده‌است که جمال نبوت ترا در نمی‌بینیم یاحاجزی‌است که مارا ازپیوستگی بتومنع‌میکند (دروسیط‌آورده که ابوجهل جامه رابیان خود وحضرت پیغمبر پرده ساخت وگفت توازآن جانب ومااز این‌جانب) پس عمل کن‌بردین خود بدرستیکه مانیزعمل کنندگانیم بر کشیش خود یاآنچه توانی درحق‌مابکن که‌ما نیز آنچه توانیم‌تقصیر نخواهیم کرد (ماوردی فرموده که توکار کن برای آخرت‌خود که مابرای دنیای‌خود عمل‌می کنیم) (٥) بگوای محمد (ص) جزاین نیست که من‌آدمی‌ام مانندشما یعنی ازجنس‌بشرم نه‌از ملك وجن که شما سخن‌ایشان در نیابید و فهم نکنید وشما رابچیزی دعوت نمی کنیم که سمع را ازاو کراهیت وطبع رانفرت باشد بلکه وحی کرده شود بسوی من جزاین نیست که خدای شماخدای‌است یگانه پس توجه کنید بسوی‌او بتوحید اطاعت‌و برآن‌مقیم باشید واز اوآمرزش‌جوئید مرگناهانرا که بعداز اسلام کنید (ودرموضع‌آورده که استقامت مساوات‌افعال و اقوال واحوال است ظاهراً وباطناً یعنی باید که نهان وآشکارا یکی باشد و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنید از رویت عمل که گناهی بزرگ و خطائی عظیم‌است) وسختی‌عذاب شرك آرندگانراست (٦) آنانکه نمیدهد زکوةرا یعنی بکلمه لااله الاالله که‌زکوة انفس‌است متکلم‌نمیشوندمراد آن است که خودرا بتوحیدازلوث‌شرك‌پاك‌نمیسازند (یاآنکه زکوة مال نمیدهند خود تخصیص منع زکوة ازسایراوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشان است وبذل اومرنفس راسخت باشد ازاعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتی است به‌بخل ایشان و عدم شفقت برخلق وبخل اعظم رذایل و اکبرزمائم‌است وگفته‌اند که هرتوانگر که اوراسخانبود چون تنی‌است که او را جان‌نبود یادرختی است که برندارد)

نظم

منعم ممسك شجری بی بر است — سرور مبخل جسدی بی سراست
بخل که سرمایه ناکامی است — در دوجهان موجب بدنامی‌است

ومشرکان بسرای دیگر ایشان ناگرویدگانند بدانجهت نفقه نمیکنند که مکافات آن سرا را باور ندارند

(٧) بدرستیکه آنانکه گرویدندو کردند کارهای ستوده مرایشانرامزدی

است ناکاسته یاغیرمحسوب (در معالم‌آورده که این آیت درشان بیماران و عاجزان وناتوانان‌آمده که درحالت ضعف وعجز از ادای‌عبادت بازمانندحق سبحانه همان مزدطاعتی که در زمان صحت داشته‌اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی‌غیرمقطوع باشد عبدالله ابن‌عمر نقل میکند که حضرت رسول الله فرمود که بنده چون بطریقهٔ نیکوباشد ازعبادت پس بیمارشود حق سبحانه ملکی راکه‌براو موکل است گوید بنویس برای او مانند عملکیه در وقت صحت داشته تاوقتیکه اورا ازبند مرض بازرهانیم یابحضرت ماواصل شود) (٨) بگوآیا شما هرآینه‌کافر میشویدونمی گرویدبآن کسی که بیافریدزمین‌را دردوروز(امام‌ابواللیث‌آورده که‌درروزیکشنبه‌آفریدودر روزدوشنبه‌بگسترانید) ومی‌سازید برای‌او بزبان‌خودهمتایان آنخداوندی که‌بیافرید زمین‌پروردگار عالمیان است (٩) وبیافرید درزمین کوههای بلند وپایدار از زیر زمین تـا ناظران درآن نگریسته بهره اعتبار بردارند وبرکت داد درکوهها تا درد منابع ومعادن وصنایع‌آفرید یابرکت داد زمین را باشجار و زرع وانعام و انهار وتقدیر کرد درزمین روزیهای اهل زمین یعنی برای اهل هر موضعی اززمین روزی مقرر کرد چون گندم وجو وبرنج وخرما وگوشت و امثال‌آن که‌هریك ازینها غالب قوات هربلده است وتقدیر این روزیها کرده درچهار روز (یعنی‌دو روزدیگر که سه‌شنبه وچهارشنبه بود) یکسان شده مرپرسنده گانراازمدت‌آفرینش زمین وهرچه دروی است‌یعنی جواب سائلان بی‌زیادت ونقصان گفته شده(١٠) پس قصد کرد بآفریدن‌آسمان و حال‌آنکه او دخانی بود یعنی بخارآب که بهیات دخان است (درزادالمسیر گفته که‌حق‌سبحانه‌چون آب بیافرید آتش‌براو گماشت تااورا درشورش آورد وازآن بخاریکه‌ازوی مرتفع‌شدحق‌سبحانه آسمان را ازوی آفرید ودرعین المعانی آورده که حق تعالی که جوهری سبز بیافرید وبنظرهیبت درآن نگریست بگداخت وروان شدآتش رابراو مسلط کرد تابجوش‌آمده کفی وبخاری از وی پیدا شدازآن کف زمین وازآن بخارآسمان آفرید

نظم

کفی را منبسط سازد که این فرشی است بس لایق
بخاریرا بر افرازد که این سقفی است بس زیبا
از آن سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر
از این فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا

پس گفت خدای بعداز آفرینش آسمان مراورا ومرزمین‌را که هردو بیائیدبآنچه شمارا میفرمایم ازروی فرمانبرداری یاازسر ناخواهش وبی‌رغبتی یعنی اگر خواهید واگرنه ازآمدن چاره‌ندارید (مراداظهار کمال قدرت‌است نه‌اثبات طواعیه و کراهیت‌ایشان و گفته‌اندآسمان راگفت آفتاب وماه وستارگان خود راظاهرسازد وزمین‌را فرمود که انهار خودرا بشکاف واشجار خودرا بیرون آر) گفتندآسمان وزمین‌آمدیم ماببهرچه فرمودی فرمانبرداران (آورده‌اند که‌اول موضع کعبه معظمه زادهاالله شرفا ازاجزای زمین سخن گفت پس آنچه دربرابر او بود ازاجزای‌آسمان وبدین‌جهت‌آن محل کعبه‌اسلام وقبله‌انام گشت وچون‌آسمان‌آفریده‌شدآنرا بشکافت) (۱۱) پس‌به پرداخت آنرا هفت آسمان وتمام ساخت‌اموراآنرا دردوروز (روزپنجشنبه وجمعه) ووحی کرد بهرآسمانی فرمان آنرایعنی بااهل‌آن اعلام‌فرمود که عبادت برچه وجه کنند یامقرر کرد هر فلکی‌راآنچه ازاوآید وبیاراستیم آسمان نزدیکتررا بچراغهای یعنی ستارگان چون چراغ رخشان درخشان باشند ونگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند آنچه یادکرده شدند ازبدایع آفرینش آفریدن واندازه کردن خدای‌غالب است که درملك‌خود بقدرت هرچه خواهد کند داناکه هرچه سازد از روی حکمت باشد (۱۲) پس‌اگر روی به گردانند کافران‌مکه (یعنی اعراض کنند ازایمان باوجود این‌بیان) پس‌بگو که‌بیم کردم شمارا وبترسانیدم از عذابی بیهوش سازنده وهلاك کننده مانند عذاب‌قوم عاد که بادصرصر بود وعذاب‌ثمود (یعنی‌صیحه جبرئیل (ع) تخصیص این‌دوقوم بجهة‌آن است که قریش‌درسفر رحلت الشتا والصیف برمواضع‌این

دوگروه میگذشتند آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند) (۱۳) وقتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح از پیش‌روی ایشان وازپس‌ایشان یعنی‌ازهمه جهت ایشان برفق وعنف ونصیحت وفضیحت درآمدند ودعوت کردند بآنکه نپرستید مگر خدای تعالی راگفتند کافران درجواب ایشان که اگرپروردگار ماخواستیکه رسول‌فرستادی هرآینه فرشتگان فرستادی بجای شما پس بدرستیکه ماباآن چیزیکه فرستاده شده‌اید شمابزعم خود ناگرویدگانیم چه‌شما مانند ما آدمیانید وهیچ فضلی وشرفی نیست شمارا برماشرکان (دربند صورت انبیاء (ع) مانده ازمشاهده معنی ایشان غافل بودند .

مثنوی

چند صورت بینی ای صورت پرست
هر که معنی دید از صورت برست
دیدهٔ صورت پرستی را به بند
تا شوی از نور معنی بهره مند

آنکه تفصیل قصه ایشان میکند ومیگوید) (۱٤) پس اما گروه عادیان پس گردن کشی کردند در زمین احقاف دربلاد یمن بنا سزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند (پس‌هود (ع) ایشان‌را تهدید کرد بعذاب وایشان از روی استکبار التفات بدونکروند) و گفتند کیست سخت‌ترازما ازجهة‌توانائی (وعادیان مغرورشدند بقوت وشوکت‌خودچه مردم جسیم وطویل‌بودند وسنك را بضرب‌دست‌از کوه‌بکندندی) آیا ندانستندآن مغرور شده‌گان بقوت خود بدرستیکه خدای تعالی آن خدائیکه بیافریده است ایشان را او سخت تر و بسیارتراست ازایشان ازروی قوت‌یعنی توانائی دارد برچیزی که غیراوراآن توانائی نیست وبودند قوم‌عاد که از روی تعصب وتکبر به‌آیتهای ما منکر شدند بآنکه میدانستند که‌آن‌حق‌است(۱۵) پس‌فرستادیم برایشان بادی سرد بآوازی مهیب در روزهای سوم (یعنی‌دردهه‌آخرشوال ازبامداد روز چهار شنبه دیگر که هشت‌روز وهفت‌شب باشد بادصرصر فرستادیم) تا بچشانیم

ایشان‌را عذاب رسوائی وخواری درزندگانی دنیا یعنی همه‌را مستاصل‌سازیم وهرآینه عذاب‌آن سرای سخت‌تراست ازروی رسوائی وخواری وایشان‌یاری داده‌نشوند درآن روز بدفع عذاب از ایشان (١٦) و اما گروه ثمود پس ایشان‌را دلالت کردیم براه راست (یا راه خیر وشر بدیشان نمودیم) پس‌بر گزیدند واختیار کردند نابینائی یعنی‌جهل وضلالت و کفررا برعلم هدایت و ایمان پس فرا کرفت ایشان‌را صاعقه عذاب خوار کننده (یعنی‌صیحه جبرئیل (ع) ایشان‌را هلاك کرد) بسبب‌آنچه بودند که کسب میکردند ازتکذیب‌صالح (ع) عقرناقه (١٧) وبرهانیدیم ازان صاعقه‌انان‌را که کرویده بودند بصالح وبودند که پرهیزمیکردند ازشرك (١٨) یساد کن‌آن روزی که حشر کرده شوند دشمنان خدای‌تعالی بسوی‌آتش دوزخ یعنی‌جمع کنند همه‌را پس ایشان رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان‌را نکاهدارند تا پیشینیان برسندآنکاه همه را بدوزخ‌رانند (١٩) تاوقتیکه بیایند باتش کواهی‌دهند برایشان کوشهای آنچه شنیده‌باشند ودیده‌های ایشان آنچه دیده باشند و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان (واول عضوی که ازایشان تکلم کند ران‌چپ و کف دست راست‌بود و کفته‌اند فروج ایشان کواهی‌دهند)، بانچه بودند که عمل‌میکردند (٢٠) و کویند کافران ازروی تعجب یا توبیخ مراندامهای خود را چرا کواهی دادید برما که برای‌شما داوری میکردیم وعذاب ازشما بار میداشتیم کویند اعضای ایشان که مارا سرزنش‌مکنید که مابااختیار خود ناطق نشدیم بلکه به سخن اورد ماراان خدای که بقدرت کامله خودبه سخن‌آورده است هرچیزی را که سخن کوید و حال‌انکه اوبیافرید شمارا نخستین‌بار وازعدم بوجودآورد و به سوی‌او بار کردانیده خواهیدشد شمابرای جزا (٢١) ونبودید شما که‌پوشیده شوید یعنی‌مخفی‌مانید ازآنکه کواهی‌دهد برشما کوشهای شماونه اعضای شما یعنی‌خواستید که بنهان‌شوید ونتوانستید، و کمان نبردید که اجزای شما برشما کواهی دهند ولیکن کمان داشتید آنکه خدای تعالی نداند بسیار از آنچه میکنید (درزادالمسیر فرموده که کفار میکفتند که هرچه‌آشکار میکنیم خدای میداند وآنچه پنهان ازما صادرمیشود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود)

(٢٢)وآن‌ظن شماآن‌ظنی‌است که‌دردنیا گمان‌میبردید بخدای‌شما که اعمال‌نهان مارانمیداند هلاك کرد شمارا درآخرت پس کشتید از زیان‌کاران (٢٣) پس اگر کفارشکیبائی نمایند واگرجزع کنندپس‌آتش دوزخ قرار گاهست‌مرایشان راواگرخوشنودی‌حق‌سبحانه‌می‌جویندپس نیستندایشان‌ازاجابت کرده‌شدگان‌در طلب خوشنودی (٢٤) وبر انگیختیم برای مشرکان دوستان وهمنشینان از شیاطین وبرایشان مسلط کردیم پس‌بیاراستند دیوان‌برای ایشان‌آنچه درپیش ایشانست از زینت دنیا و متابعت نفس وهوا تادر طلب آن ایستادند وآنچه ازپس ایشان‌است از امور اخروی و وعد ووعید تاآنرا منکرشدند وواجب گشت برایشان سخن‌یعنی کلمه عذاب با امتان دیگر که گذشته‌اند پیش‌ازایشان از دیوان و آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذب را استحقاق عذاب‌بود این گروه نیزسزاوار عذابند (در کشف الاسرارآورده که چون خدای به‌بنده چیزی‌خواهد اورا قرینی‌نیکووهمنشینی‌صالح کر امت کند تادرطاعت معین وی‌باشد وچون به‌بنده بدی خواهد اورا برفیقی‌بد ومصاحب فاجرمبتلا کند تابرمخالفت حقش‌تحریص‌نماید چنانچه شیاطین راهمنشین‌کافران ساخت ومستحق عذاب کشتند) بدرستی که کافران هستند زیان زدگان در هر دو جهان .

بیت

زنقد معرفت امروز مفلس   زسود آخرت،فردا تهی دست

(آورده‌اند که قریش‌یکدیکررا وصیت میکردند که چون محمد (ص) به بینید که قرآن میخواند اورا بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه علیه،صلوات‌الله قرآن خواندی جمعی در مقام تعریض‌آمده آوازها برداشته سخنان بیهوده کفتندی وصفیرزنان دست برهم کوفتندی وشعر های ناخوش خواندندی‌آیه نازل‌شد که) (٢٥) و کفتندآنانکه نکرویدندیعنی مشرکان‌عرب مریکدیکررا گفتند مشنوید و کوش‌مدارید مرشنیدن این قرآن را که محمد (ص) میخواند وسخنان لغووحشی درافکنید ودرآن بافریاد کنید

در پیش روی اوشاید شماغلبه کنید برتلاوت او را واز خواندن بـاز ایستد (۲٦) پس بچشانیم آنانرا که کافرشدند (مراد این گروه قائلانندیاعامه کافران) عذابی سخت یعنی بسیار دائم وهرآینه پاداش‌دهیم ایشانرا بدترپاداش بدترین که بودند که ازروی جهل وعصبیت میکردند (۲۷) آنعقوبة بدترپاداش دشمنان خداست یعنی آتش عطف بیـان است از جزا مرکافرانراست در آتش برای جاوید یعنی مقیم مقام ایشان آتش باشد پاداش داده شوند پاداش دادنی بسبب آنچه بودند که همواره بآیات کلام ما انکار میکردند (۲۸) وگویند آنانکه کافرشدند وقتی که درآتش باشند ای پروردگارما بنمابما آن دو کس را که در دنیا گمراه کردند مارا ازدیوان وآدمیان (یعنی ابلیس که نا فرمانی تو کرد وقابیل که اول خون ناحق اوریخت) این دو کس را بمانمای تا قرار دهیم ایشانرا درزیر پایهای خود از ایشان انتقام کشیم تا گردند از فروتنان یعنی در درکه زیرترشوند یـا ازهمه فرودان فروتر بـاشند (۲۹) بدرستی که آنـانکه گفتند پروردگارما الله است پس برآن بایستادند (صدیق اکبر رضی الله عنه گفت شرك نیاوردند فاروق) (رض) گفت برامرونهی بایستادندوروباه بازی نکردند ذوالنورین (رض) تفسیر کرد که عملهای خودراخالص وپاکیزه ساختندمرتضی علی توجیه نمود که فرائض ادانمودند قول حسن بصری رحمه الله آنست که ارتکاب طاعات کردند ازمعاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند ازدنیای فانی اعراض کردند وبرای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید اقرارست ثم استقاموا اسارت بتوحید معرفت وتوحید اقرار آنست که اللهرا بیکتا گوئی توحید معرفت آنکه اورا بیکتاشناسی یعنی ازهمه حیث بوحدت اویکتا گردی یاآنکه درعالم وحدت جهت نیست . نظم

نی جهت می گنجد اینجا نی صفت
نی تفکر نـی بیان نـی معرفت
آتشی از سر وحدت بر فروخت
غیرواحد هرچه پیش آمد بسوخت)

فروآیند بریشان یعنی برمؤمنان فرستیم فرشتگان نزدیك مرگ یا بوقت خروج از قبریادر لحد بآنکه ایشانرا گویند نترسید ازآنها که در پیش

دارید ازاموراخروی که برشما آسان خواهد گشت واندوه نبرید بر آنچه گذاشته اید ازاهل وولد که حق سبحانه کارایشان بخوبی بخواهد ساخت وشاد شوید بآن بهشتی که دردنیا بودید که بدان وعده داده میشدید به زبان پیغمبر آن (۳۰) مادوستان شما بودیم درزندگانی دنیا وشما را ازآفات نگاه میداشتیم والهام راستی میدادیم وبخیردلالت می نمودیم ومعاونت میکردیم و دوستان شمائیم درآن سرای به تعظیم وتکریم ودرخواست یعنی مدد دادن درشفاعت هرکراخواهد خدای ومر شما راست در عقبی آنچه خواهید (۳۱) روزی مهیا شده ازخدای آمرزنده مهربان وبخشاینده (در لفظ نزل اشعاری است باآنکه منتهای اهل استقامت است بآنچه ایشان را عطاخواهند کردچون ماحضری است نسبت بموائد کلیه که بجهت ضیافت تربیت کنند و ازینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت است چه درروش طریقت درجهٔ ازآن عالی تر نیست شیخ ابوعلی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سر است از ما سوی الله یعنی باید که غیرحق رادرخلوتنامه سرخودراه ندهد و اغیار را در حریم منزل دل نگذارد

بیت

امروز مرا در دل جزیار نمی گنجد
کاندر حرم سلطان اغیار نمی گنجد)

(۳۲) وکیست نیکوتر ازجهت سخن ازآن کس که بخواند خلق را بپرستش خدای کندکارهای شایسته وبگوید بدرستیکه من از گردن نهندگانم حکم خدایرا (این آیت درشان حضرت پیغمبر (ص) که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابوالليث رحمة الله فرمود که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند وعمل صالح ایشان صبر وتحمل است مرآنچه بدیشان رسد ازمکاره و گفته اند همه ائمه ومشایخ درین آیت داخلند وعایشه (رض) فرموده که نمی بینم این آیت را الادرشان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال (رض) بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندامی کند و نماز میخواند و سخنان بیهوده بزبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد وبرتقدیری که درشان مؤذنان

باشد عمل صالح ایشان آنست که میان اذان واقامت دو رکعت نماز بگذارند) وبرابر نیست نیکی وبدی در مجازات ومکافات (یعنی توحید وتشریك مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات است و دیگری سبب هبوط درکات است و گفته‌اند حسنه رفعت است وسیئه عنف یا مراد علم و جهـل است ودر تفسیر ماوردی وتبیان وعین‌المعانی آورده که حسنه دوستی آل رسول (ص) است و سیئه دشمنی ایشان) دفع کن سیئه را بآنچیزیکه درنفس الامر آن نیکو تر است یعنی غضب را بحلم وتسکین ده وگناه را بعفو محو کن واز لغو بتغافل درگذر پس چون چنین کنی بآن کسی که باشد میان تو و او دشمنی هرآینه دوست گردد گویا که او دوستیکه کارساز بود و خویشی مهربان (در احقاف ازامام اعظم (رض) نقل میکند که چون کسی بمن میرساند که دیگری مرا بد میگوید من اورا دعای خیر وثنا میگویم تا وقتیکه خبر مییابم ازآنکه اوهم نیکی من میگوید) (٣٤) وندهند این خصلت که مقابله بدی‌است به نیکی مگر آنانرا که صبر کنند برمکاره ونفس را از انتقام باز دارند وعطا نکنند این‌عادت وصفت مگر خداوند بهرهٔ بزرك را یعنی آنرا که نصیبی تمام‌دارند ازایمان یا از کمال نفس یا ازخیر یاازاخلاق‌حسنه وگویند حظ عظیم بهشت است (٣٥) و گر برسد بتو از دیو وسوسه به‌تباهی یعنی اگروسوسه‌شیطانی خواهد که بنای این‌صفت که مذکور شد بکند و درهم شکند پس پناه جوی بخدای ازشر او بدرستیکه خدای اوست شنوا مراستعاذه ترا داناست به نیت تو (٣٦) واز نشانهای قدرت الهی شب وروز است که متعاقب یکدیگر اند روز بجهت آرایش وشب برای آسایش ودیگر آفتاب و ماهتاب که بسیری مقدار واندازه مقرر میروند و میبایند سجده مکنید مر آفتاب‌را ونه ماه‌را که ایشان مخلوقند مانند شما وسجده کنید مر خدابرا آن خدائیکه بیافرید شب وروز ومهر‌ماه را اگر هستید شما که ازروی یگانگی مر او را می پرستید (چه سجود اخص عباداتست وآن خالق را باید نه مخلوق را وامام شافعی‌در این محل سجده می کند تاسجده مقترن بامر باشد وابن روایت مروی است از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه) (٣٧) پس اگر سرکشی کنند از سجده

کردن‌خدای‌را ازآن چه‌زیان پس آنانکه‌نزدیك پروردگار تواند ازفرشتگان نماز میگذارند برای او یا تسبیح میگویند مراورا ومی‌ستایند بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش وپرستش (وامام اعظم اینجا سجده میکند چه سخن سجده باینجا تمام شده واین روایت ابن‌عباس وابن‌عمر است این‌سجده یازدهم‌است باتفاق علماء ازسجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس‌سره درفتوحات ابن سجده را اجتهاد گفته وفرموده که اگر درآخر آیت اولی سجده کنند سجده شرط باشد چه مقارن است بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون واگر بعد ازآیت‌دوم بسجود روند سجده نشاط ومحبت بود چه مقرون است بدین کلمـات که وهم لا یسامون) (٣٨) وازنشانهای قدرت الهی آنست که تو بینی زمین فرسوده وخشك شده پس چون فرستیم برآن زمین‌آب باران را بجنبش درآید بجهت رستن نبات‌ازو وبرویدوافزون گردد بگیاه بدرستی آنکه‌آن‌زمین‌مرده رازنده کرد هرآینه زنده کنندهٔ مردگان است بدرستیکه او بهمه چیزها از احیاء و اماتت توانا است وقدرت او نسبت بهمه مقدورات یکی است (٣٩) بدرستی آنانکه میل میکنند وازطریق ثواب‌میگردند یا طعنه مینمایند یا تاویل باطل میکنند درآیتهای ما که قرآن است یانشانهای قدرت که دال است بروجود قادر یکتا پوشیده نمیشوند برما یعنی همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد بایشان میرسانیم آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد بهتر است یاکسیکه بیاید ایمن از دوزخ روز رستخیز (که آن‌حضرت رسالت پناه است وگفته اند حمزه یا عمار یاعمر یاعثمان) امر تهدید است کفاررا میگویدعمل بکنیدهرچه خواهید بدرستیکه خدای بآنچه شما میکنید بینا است وبدان جزا خواهد داد

بیت

حیله و مکر رها کن که خدا میدانـد

نقد مغشوش میاور که معامل بینا است

(٤٠) بتحقیق آنانکه کافر شدند بقرآن که بهترین یاد کردنی است آن‌هنگام که آمد بدیشان وایشان معاندان وستیزندگانند بدرستیکه قرآن هرآینه کتابی است ارجمند و گرامی نزدیک خدای ما بسیار نفع یا عدیم‌النظیر (امام قشیری قدس‌سره فرموده که قرآن‌عزیزاست زیرا چه کلام‌رب‌عزیزاست که ملك عزیز بر رسول عزیز آورده برای امت عزیز یا آنکه نامه دوست نزدیك دوست است ونامه دوست نزد دوستان عزیز باشد)

بیت

ز نام و نامهٔ تو یافتیم عز و کرامت
هزار جان گرامی فدای نامه و نامت

(٤١) نیاید بدان کتاب هیچ باطلی ازپیش وی ونه ازپس وی (یعنی از هیچ جهت باطلی بوی مستطرف نشود یا زیاده و نقصان بوی راه نیابد دراخبار او ازآینده‌وگذشته دروغی یافته نشود) فرو فرستاده شده است از خداوند دانا ستوده (٤٢) نمی گویند ترا ای محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم کفار قوم تومگر آنچه گفته شده است یعنی کافران‌پیشین گفتند مرفرستادگان را پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناك مباش که پیش‌از این‌هرپیغمبری که بوده منکران قوم او باا وهمین گفتند که با تو میگویند بدرستیکه آفریدگار توهرآینه خداوندآمرزش‌است مرانبیاء ومتابعان ایشان را وخداوند عقوبت دردناك مر مشرکان ومکذبان‌را (آورده‌اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن‌بلغت عجم فرو نیاید وچرابعضی او عربی وبعضی عجمی نبود تاهردو قوم ازاو بهره برند آیت‌آمد که)

(٤٣) واگر ما فرستادیم این کتابراقرآنی بلغت غیرعرب هر آینه میگفتندی کافران عرب چرا پیدا و هویدا نکردند آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم میکنیم یا کلام‌عجمی ومخاطب عربی بگو ای محمد (ص) این کتاب مرآنانرا که گرویده‌اند راه نماینده است بحق وشفا بخشنده از امراض شك وشبهه و آنانکه نمی گرویدند بآن درگوشهای ایشان گرانی است یعنی تصامم‌میکنند

وبگوش وهوس نمیشنوند وقرآن برایشان گوری است وپوشیدگی تا جلوه جمال کمال آنرا به‌بیندآنگروه از شنیدن قرآن و حقیقت‌آن کورند ندا کرده میشوند ازجای دوریعنی (مثل‌ایشان چون کسی است که اورا ازمسافت دور ودراز بخوانند نه‌خواننده‌را بیند ونه آواز اوشنود پس‌اورا ازآن نداچه‌نفع رسد).

بیت

نادی اقبال میگوید که ای ناقا بلان
ما بسی نزدیك نزدیك وشما بس دور دور

(٤٤) وهرآینه مادادیم مرموسی‌را تورات پس‌اختلاف کردند درآن بعضی باورداشته وجمعی‌تکذیب کردند واگرنه‌کلمه بودی که پیشی گرفته‌است ازپروردگارتو یعنی‌وعده قیامت وفصل‌خصومت درعرصه محشریا تاخیرعذاب مکذبان هرآینه حکم کرده شدی میان اهل‌تکذیب ومستاصل‌شدندی وبدرستی که مشرکان عرب یا یهود هرآینه درگمانند ازقرآن یا تورات گمانی با اضطراب آورنده (٤٥) هر که بکندکاری ستوده پس ازبرای نفس او است یعنی‌نفع اوبوی رسد وهرکه بکندفعل‌بد پس‌برنفس اواست یعنی‌ضرراو بدو بازگردد ونیست آفریدگارتو ستم کننده مربندگان خود راکه فراخور عمل مکافات بفرماید (٤٦) بسوی خدائی بازگردانیده شود دانستن قیامت یعنی چون ازآن سئوال کنند علم‌آن حواله‌بحضرت الهی میباید کرد که کسی جزاو نداند وبیرون‌نیاید هیچ‌میوهٔ از غلافهای خود وبارنگیرد هیچ‌ماده ازانسان و سایرحیوانات ونهد بارخود مگربدانش خدای یعنی چنانچه قیامت‌را اوداند علم ثمار ونتایج نیزخواصه اواست وروزیکه بخواند خدایا تعالی مشرکانرا وازروی‌توبیخ گوید کجایندانبازان‌من‌بزعم‌شما گویندخدای شنودیم ما تورا گفتیم نیست‌ازماهیچ گواهی‌دهنده برشرك‌ایشان‌چه‌ماازایشان‌تبرا کرده‌ایم (٤٧) وگم‌شود ازمشرکان آنچه بودند که می‌پرستیدند پیش‌ازقیامت یعنی‌بتان راکه دردنیا میپرستیدند درآنروز نه‌بینند یاازایشان مدد نیابند و یقین دانند که از

عذاب وعقوبت نیست مر ایشانرا گریزگاهی (۴۸) ملول نمیشود آدمی از خواهش نیکی دراین جهان چون نعمت وامثال آن واگر برسد اورا بدی چون تنگدستی وبیماری پس نا امید است از رحمت امید برنده از راحت ویاس و قدرت صفت گمراهان وکافران است (۴۹) واگر ما بچشانیم ما آن کافران را بخششی وبخشایشی ازنزدیك ما چون تندرستی وتوانگری ازپس سختی باو رسیده باشد هر آینه گوید این خیر وعافیت برای من است ومن مستحق آنم یادائم مراخواهد بود وزوال نخواهد یافت وگمان نمیبرم قیامت را بر خواسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر وبعث است واگر باز گردانند مرا بسوی پروردگار من یعنی بروجهی که مسلمانان ترحم کردند که قیامت قایم شود ومرا برانگیزند بدرستیکه مرا است نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه دردنیا وخواه درعقبی .

مصرع

زهی تصور باطل زهی خیال محال

(امام ثعلبی ازحسن بن علی ابن ابیطالب (ع) نقل میکنند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی دردنیا که میگوید در روزقیامت نعیم بهشت مراخواهد بود ویکی درعقبی که خواهد گفت یالیتنی کنت ترابا وهیچکدام از این دو تمنا وجود نخواهد گرفت) پس خبر کنید آنانرا که نگرویدند وآنچه کرده‌اند از کفر وتکذیب واخبار بتعذیب که خواهد بود هر آینه بچشانیم ایشانرا ازعذاب بزرگ و درشت که بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت (۵۰) وچون انعام کنیم ودرعافیت بکشائیم برکافران روی بگردانند ازشکر ودور شوند یعنی بخود ازراه حق دور شوند یاخودرا بریك طرف کشند ازسپاس داری وچون برسد اورا بلدومحنت پس خداوند دعای بزرگ وبسیار است (تشبیح کرد دعای بزرگ را بچیزیکه پنهان دارد جهت کثرت وسعت آن) (۵۱) بگو ایمحمد خبر دهید مرا که فی نفس الامر اگر باشد قرآن از نزدیك خدای پس شما کافر شده‌اید بدان بی تامل در آن کیست گمراه تراز آن

کسیکه او درخلافی باشد دوراز خدای یعنی که باشد ازشما گمراه تر که پیوسته درمقام ستیزه وعناد وانکار وافساد بدووضع موصول بجائی صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان است (درتفسیر امام ابواللیث مذکور است که ابوجهل مر حضرت را گفت آیتی بما بنمائید آنحضرت ماه را بدونیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد شمارا سحر کرد شما باطراف وجوانب مکه کس فرستید تا ازمردم سئوال کنند که اینصورت را دیده‌اند یانی اگر اهل آفاق دیده‌اند آیت احدی است واگرنه سحر محمدی است پس رسل بهرطرف فرستادند همه ازرویت آن خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مستمر این جادوئی است بهمه آفاق فرا رسیده حضرت عزت آیت فرستاد) (۵۲) زود باشد که بنمایم ایشان را یعنی کفار قریش رانشان های قدرت خود که یکی ازآنها شق القمر است در کنارهای جهان ودر نفسهای ایشان یعنی درمکه تاروشن شود مرایشان را آنکه رسول ما حق است آیا بسندیده نیست پروردگار تو آنکه او برهمه چیز گواه است (یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو بس است بعضی برآنند که دلائل آفاقی اخبار آنحضرت بود ازحوادث آتیه ووقائع کائنه چون فتح روم ویمن وفارس آیت انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شده ازقتل وقحط وخوف ومقهوریت در معالم آورده که آفاق وقائع امم ماضیه است که ایشانرا ازآن خبرداده اند و انفسی واقعه روز بدر ودر فصول از محمد بن کعب نقل کرده است که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی وانفسی بآنچه بوقت پیغمبر بود از فتح مکه وورود وفود اعراب وجمعی ضمیر را عاید بآدمیان دارند یعنی بنمائیم مردمان را دلائل آفاقی که هدم بنیان است وآیات انفسی که هلاکت ابدان است یا در آفاق اختلاف ازمنه وامکنه ودرانفس تفاوت کلی دراحوال وامزجه یا آفاقی عجائب مصنوعات است ازآسمان وزمین وستارگان واشجار وانهار واثمار وجز آن وانفسی بدائع حکمت وغرائب وصنع که درنفس انسان مودع است ودراحقاف آورده که آفاق عالم کبیر است نمونهٔ ازآن درعالم صغیر است .

شعر

اتزعم انك جرم صغیر — و فیك انطوی العالم الاکبر

جمیع آنچه‌درعالم است مفصلا درنشر انسان مندرج است مجملا پس انسان عالم‌صغیر مفصل‌از روی مرتبه انسان عالم کبیراست وعالم‌انسان‌صغیر .

رباعی

ای آنکه تراست ملك اسکندر وجم
از حرص مباش در پی نیم درم
عالم همه درتو است ولیکن از جهل
پند اشتهٔ تو خویش را در عالم

وتطبیق آیات آفاقی وانفسی مناسب این مختصر نیست‌شمهٔ ازحقایق این‌آیت بعون‌الملك القادر در تفسیرجواهر گزارش‌خواهدیافت) (۵۳) بدانید که کافران درشکند ازلقای پروردگارخود به‌بعث وجزا بدانید که اوبهمه چیزها محیط وفرارسنده‌است بعلم قدرت(وجمع وتفاصیل اشیاء داند وهرچه خواهدکه در ملك خودبکند تواند هیچکس‌را مجال چون وچرا نیست .

قطعه

علم بی جهل و قدرت بی عجز — خاص مر حضرت الهی راست
آنچه باید در انفس و آفاق — کند ازحکم پادشاهی‌راست(۵٤)

سورة الشوری(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

حم (۱) عسق (۲) (حروف مقطعه اشارتست بکواین وحوادث‌فتن و وقایع است امام ثعلبی ازابن‌عباس نقل میکند که مرتضی علی کرم‌الله‌وجهه فتنها را میشناخت ازحم‌عسق و گفته‌اند حاحرق‌است ومیم مهلکه وعین عذاب وسین مسخ وقاف قذف وحدیثی مرفوع است که بعد از نزول این حروف اثر اندوهی ازجبین مبین‌حضرت سیدالمرسلین ظاهرشده وچون سبب‌پرسیدند فرمودکه مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف ومسخ وخسف وامثال‌آن کردند تا خروج دجال ونزول عیسی و قولی آنست که این‌حروف مبادی اسم حکیم ومجید وعلیم وسمیع و قدیر است یا اشارت است بصفت‌حلم‌ومجد وعلم‌وثناء وقدرت‌ودر کشف‌الاسرارآورده که‌این حروف ایمائی است بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناه ارزانی داشته حا حوض مورد داد است یعنی حوض کوثر که تشنه لبانرا از امت سیراب‌گرداند و میم ملك ممدود او که از مشرق تا بمغرب بتصرف امت‌او درآید وعین عز وجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه او بوده و سین بسنای مشهود او که مرتبه هیچکس برفعت رتبه او نرسد وقاف مقام محمود او درشب‌معراج که درجه او ادنی است ودر روز قیامت که شفاعت کبری است .

---

(۱) ۵۳ آیه است ودرمکه نازل شدم

بیت

مقام تو محمود قامت محمد بدین‌سان مقامی و نامی که‌دارد)

مثل آنچه در این سوره است پیوسته وحی میکند بسوی تو و وحی کرده است بآنانکه پیش ازتو بودند از رسل خدای غالب که هیچکس او را از انزال وحی باز نتواند داشت دانا بحال کسیکه سزا و ار نزول وحی است (٣) مر او راست آنچه در آسمانها است از مخازن علویات و آنچه در زمین است از کوائن سفلیات و او است بر تر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان او راست (٤) نزدیك شد آسمانها که ازعظمت او بشکافداز زبر یکدیگر یعنی اول آسمان بلند تر بشکافد پس ازآن یك یك منشق گردد (در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریاء وجلال اعظم واتم است چه بالای آسمان اعلا عرش و کرسی وصفوف ملائکه اند پس ابتداء انفطار از آنجا دلیلی بزرك است بر آثار عظمت پروردگار) وفرشتگان حمله عرش باهمهٔ ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح وحمد با هم میگویند چه یکی نفی ناسزا است ویکی اثبات سزا و آمرزش طلبند از خدای از برای کسانیکه درزمین‌اند از مؤمنان بدانید بدرستیکه خدای او است آمرزنده گناه‌بندگان، مهربان برایشان بقبول توبه (٥) و آنانکه فرا گرفتند بجز خدای دوستان یعنی انداد وشرکاء که بدرستی‌ایشان را پرستش میکنند‌خدای نگهبان است براقوال واعمال ایشان ومناسب آنها جزا خواهد داد ونیستی توای‌محمدص برایشان گماشته‌شده (تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه برتو است دعوت وتبلیغ احکام شریعت) (٦) وهمچنانکه وحی کردیم بهرپیغمبری بلسان قوم او وحی کردیم بتوقرآنی بلغت قوم تو که عربند تا بیم کنی بدان اهل ما درشهرها را که مکه است وهر که گردا گرد آن باشد یعنی جمیع — اهالی بلدان را (ومقرر است که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده‌اند پس اصل همه بلاد اواست وهمه بر حوالی وی اند) و بیم کنی مردمان را روز جمع یعنی روز قیامت هیچ شکی نیست دروقوع آن (واورا روزجمع

گفت که خلق اولین وآخرین درآنجا مجتمع باشند یاجمع کنند ارواح بااشباح یا اعمال هرکسی را بمثل او بعد ازاجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را) گروهی را دربهشت برند که مؤمنان موحدانند وگروهی‌را در دوزخ افکنند که منافقان ومشرکانند (٧) واگر خواستی خدای هرآینه گردانیدی همه خلایق را گروهی یکتا براه هدایت یا در طریق ضلالت و لیکن در میآردهرکرا خواهد براه نمونی وتوفیق عبادت دربهشت‌خود وستمکاران یعنی‌سرگردانان‌بیابان‌غوایت وخذلان ازاهل شرك ونفاق نیست مرایشان‌را هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد ونه یاری که عذاب ایشان بر دارد (٨) بلکه فراگرفتند کافران بجز خدائی دوستان مانند اصنام ولات دوستی ایشان میزنند پس‌خدای بحق اواست‌دوستی که‌دست گیرد دوستان‌را واواست که‌زنده گرداند مردگان را (بقدرت نه‌بیان عاجز ایشان) وخدای برهمه چیزتوانا است (واصنام ایشان‌را توانائی نیست)

نظم

اوست قادر بحکم کن فیکون   غیر او جمله عاجزند و زبون
عجز را سوی قدرتش ره نیست   عقل زبن کارخانه آگه نیست

(٩) وآنچه اختلاف‌میکنید ای‌مؤمنان درآن چیز باکافران ازهرچیزی از امور دین و دنیا پس حکم او مفوض است بخدای واوحکم خواهد کرد درآن روز قیامت آنکس که حکم بحق صفت اواست خدای بحق است پروردگار من براونه‌برغیر او اعتماد کردم درهمه‌کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم وبسوی او باز میگردم (درهمه احوال فی الحقیقت بنده را جزاو مرجع ومآب‌نیست) (١٠) آفریننده وپدید آرنده آسمانها وزمینها بیافرید برای شما ازجنس‌شما زنان وآفرید ازچهار پایان صنفهای گوناگون بسیار میگرداند شمارا در تزاوج و تناسل دربن وجه ازخلقت نیست مانند اوچیزی(لفظ‌مثل‌در کلام عرب زائد میباشد مثل قوله تعالی فان آمنتم بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات‌است چنانچه گویند مثلك لایفعل کذا ودراین آیت نشاید مثل را برحقیقت گذاشتن چه مؤدی شود به‌تناقض که اثبات مثل

و نفی آنست)

بیت

ذات ترا صورت و پیوند نی   تو بکس و کس بتو مانند نی

شعر

جل المهیمن ان تدری حقیقته   من لا له المثل لا تضرب له المثل

واو شنواست مجموع مسموعات را بینا است همه مبصرات را

(۱۱) مراوراست کلیدهای خزائن آسمان وزمین (یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر است و گنجینه زمین نبات) گشاده میگرداند روزی را برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت و تنك میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت بدرستیکه او بهمه چیز از دقائق باستحقاق قبض وبسط دانا است

(۱۲) بیان کرد وهویدا ساخت وبرگزید خدای برای شما از طاعت وعبادت واصل توحید آنچه فرموده بود بآن چیز نوح (بن ملك را) وآن چیزی که وحی کردیم بتو یعنی اصل مشترك ازدین که میـان تو و نوح (ع) بود و آنچه وصیت کرده بودیم بدان ابراهیم وموسی و عیسی را از اصول دین بـآنکه اقامت کنید وبپای دارید دین را که ایمان است (بآنچـه تصدیق آن واجب باشد وفرمانبرداری احکام خدای) ومتفرق مشوید درآن (یعنی اختلاف نکنید درآن اصل که توحید و طاعت است چه در فروع توحید و شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه واوقات ومصالح عباد) بزرگ وگران ودشوار است برشرك آرندگان آنچه تو میخوانی ایشان را بسوی آن ازتوحید ونفی شرك وخدای می کشد وجمع میکند بسوی خود آنچه تو میخوانی یا بدین درست و راست هرکرا میخواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند وراه نماید بتوفیق وارشاد بدین حق هرکه بازگردد بحق وروی آرد بسوی او یعنی هرکه از غیر او اعراض کند وباو رجوع کند حق سبحانه راه راست بدو نماید

بیت

نخست ار طالبی از جمله بگذر رو بدو آور
کزان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینك

(۱۳) وپراکنده نشدند امم گذشته (چون عاد وثمود واصحاب ایکه و جزآن یعنی جدا نگشتند ازدین) مگر ازپس آنکه آمد بدیشان دانش (ازاخبار پیغمبران یا ازدین برنگشتند یهود ونصاری مگر بعدازآنکه دانستند پیغمبر را از آیات تورات وانجیل یا بعدازعلم باآنکه تفرق ضلال محض است) واین برگشتن از روی ستمکاری واجباری بود که واقع است میان ایشان (یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که برپیغمبر (ص) داشتند) واگرنه کلمه بودی که پیشی گرفته است (یعنی وعده داده) از پروردگارتو درمهلت دادن ایشان تازمان نامبرده (که آخر عمر است یا روزقیامت) هرآینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطله وخلاص محق و بدرستیکه آنانکه داده شده‌اند کتاب یعنی قرآن را ازپس امتان گذشته (مراد کافران زمان آنحضرتند (ص) که قرآن بایشان دادند وایشان) هرآینه درشکند (ازدین یا ازقرآن یا از پیغمبر ص) شکی در تهمت افکننده (۱۴) پس برای این تفرق که از ایشان واقع شده پس بخوان مر خلق را باتفاق بر ملت اسلام و مستقیم باش بر دعوت همچنانکه فرموده شدئی بآن (درتبیان آورده که ولید ابن مغیره باحضرت رسالت پناه گفت ازدین ودعوتی که داری رجوع کن تامن نصف ازاموال خودرا بتو دهم شیبة بن ربیعه وعده کرده که اگر بدین پدران بازآئی دخترخود در عقد تو درآورم این آیت آمد که بردعوت خود مقیم ودردین وملت مستقیم باش) وپیروی مکن آرزوهای باطله ایشان را وبگو بگرویدم بآنچه فرو فرستاده خدا از کتاب بر من وبرانبیاء پیش ازمن یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم وحق سبحانه وتعالی درهمه کتابها بتوحید حکم کرده است وفرموده شدم بآنکه عدل کنم و سویت نگاه دارم میان شما (یعنی اشراف واراذل را بحق خوانم ودر تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم) خدای آفریدگار ماو شماست ماراست جزای کردارهای ما ومرشماراست پاداش اعمال شما هیچ خصومتی نیست میان ما وشما (یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و

ستمکاری خواهد بود) خدای جمع کند میان‌ما بقیامت و بسوی او است باز گشت همه(نزدبعضی حکم‌عدم احتجاج منسوخ است بآیت السیف) (۱۵) وآنانکه از کفار خصومت وجدال ورزند در دین خدای عزوجل ازپس‌آنکه اجابت کردند مرقوم خدای‌را یعنی در روز میثاق اقرارآوردند بربوبیت (با مرادیهودند که سخن‌خدایرا اجابت‌نمودند درتورات وبمصطفی (ص) ایمان نیاوردند باآنکه مجادله میکنند پس ازآنکه خدای تعالی اجابت کرد دعای رسول خودرا باظهارمعجزات ودلالت کنند برصدق‌او) حجت‌ایشان باطلست نزدیك پروردگار ایشان (که بعد از ظهورآیات ایراد حجج خصمان عناد محض‌است) وبرایشان‌است خشم‌خدای (بسبب مجادله درابطال دین) ومر ایشان‌راست (جهت کفر ایشان) عذابی سخت که‌آن‌آتش دوزخ باشد (۱۶) خدای‌بحق آنکسی‌است که‌فروفرستاد کتاب‌را ازآسمان براستی‌ودرستی ومنزل گردانید ترازورا که موزونات بآن‌بسنجند (تادر باره خرنده‌وفروشنده ظلم نکنند ومحققان برآنند که مرادازمیزان عدلست درمعاملات وازعدل وراستی بمیزان کنایت کرد که‌آلت عدل‌است وانزال عدل عبارت‌باشد ازفرمودن بدان ودرعین المعانی‌آورده که مرادازمیزان محمد (ص) که قانون‌عدل بوی‌تمهید می‌یابد وانزال وارسال اواست) وچه چیزدانا کردتورا وتوچه دانی‌شاید که قیامت نزدیك‌بود (امام زاهدی فرمود که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که درآن قیامت قائم‌شود نزدیك‌است)(۱۷) شتاب میکنند به ساعت یعنی‌بآمدن‌آن آنانکه نمیگروندبآن (یعنی‌استعجال از روی تکذیب واستهزا است یامیخواهند که پیغمبر (ع) وقتی معین کنند تاآنوقت بیاید وقیامت نیاید ایشان‌را بروحجتی‌باشد) وآنانکه گرویدند بخداورسول‌او وقیامت‌ترسانندار قیامت (چه‌نمیدانید که خدای با ایشان چه کند ومحاسبه ومجازات برچه‌وجه بود) ومیدانند آنکه آمدن ساعت راست است بدانید که بتحقیق آنسانکه خصومت وجدال می کنند درآمدن قیامت هرآینه درگمراهی‌اند دورازصواب (۱۸) خدای دانا است یانیکو کار به‌بندگان‌خود روزی‌دهد بلطف‌خودهر کرا

خواهد واو تواناست در لطف ورحمت غالب در حکم وارادت (در فصول آورده که لطیف چهارمعنی‌دارد یکی‌مهربان وامام‌قشیری فرموده که ازلطف اواست که بیشترازکفایت دهد و کمترازقوت‌کار فرماید (دویم) نوازنده کدام نوازندگی بآن برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریك دان و دوربین که خفیات‌اموررا داند واسرار صدور براوپوشیده نماند چهارم‌پوشنده کار که کس‌را برسرقضا وقدراو راه‌نبود ودرکاراو چون‌وچرا دخل‌ندارد .

قطعه

کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد
که نقشبند حوادث و رای چون چراست
چرامگو که چرا دست بسته قدر است
زچون ملاف که چون نیز پایمال قضا است

درموضح آورده که اطیف آنست که غوامض امورراىعلم داند وجرائم جمهور را بحلم‌در گذراند درترجمه رشف فرموده که لطیف آنست علم‌شامل او محیط بر غوامض مصالح وحکمت باهره‌اش مشتمل برعوائد منافع باشد درکشف الاسرار معنی‌لطیف بریئوجه آورده که نعمت بقدرخود داد وشکر بقدربنده خواست دراین‌آیت نکات‌بسیار وفوائد بیشمار است وحواله اطلاع معنی‌لطیف بتفصیل برجواهر التفسیراست) (۱۹) هر که باشد که خواهدبعمل خود کشت خیرآن سرای یاپاداش‌آنرا بیفزائیم مراورا درزرع خیریادرثواب آخرت ازثواب‌آنجهان (بذکرحرث خبرداد ازجهة تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه‌را می‌افزاید تایکی‌ازآن بسیارمیشود وهم‌چنین عمل‌مؤمن روزبروز نزد خدایتعالی افزون میگردد تاحدیکه یکذره برابر کوه احدشود) هر که‌باشد که خواهد بکردار خود نیکی دنیا را وسعی کند در حصول متاع‌آن بدهیم‌اورا از دنیاآنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد ونیست مراو را درآن سرای هیچ بهره‌ئی (مرادکافرانند که همین دنیا خواهند وبس یامنافقانیکه درغزوها با مؤمنان اتفاق‌نمودندی وغرض‌ایشان غنیمت‌بودی وبس در این‌آیت فرمود که

هر که دنیاخواهدآنچه تقدیر کرده‌باشیم بوی دهیم واز نعمت آخرت بی بهره ماند وهر که‌آخرت طلبد نصیب خوداز دنیا به‌برد ودر عقبی زیاده از زیادت فیض یابد .

بیت

دنیا طلبی بهره دنیات دهند　　عقبی‌طلبی هردو بیك جات دهند

نه چنان‌است که‌کافران تصور کرده‌اند) (۲۰) آیامر ایشانرا انبازانند (یعنی‌مرایشان‌را دیوان هستند که در معصیت شریك ایشانند) نهادند برای ایشان (یعنی بیاراستند دردل ایشان) از کیش جاهلیت‌آنچه دستوری نداده است ونفرموده بآن‌خدای (هیچکس‌را مانند شرك وانكار بعث وعمل برای دنیا و تحریم بحیره وسائبه وامثال‌آن) واگر نه كلمه راست بودی (یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان) هرآینه حکم کرده شده بودی میان کافر ومیان مؤمن یامیان مشرکان‌وشرکاء (هریك جزابسزایافته بودندی اماوعده فصل میان‌ایشان درقیامت است) وبدرستیکه ستمکاران یعنی کافران مرایشان راست درآن‌روزعذابی دردناك‌دائم وبی انقطاع باشد(۲۱)به‌بینی مشرکان‌رادر روزقیامت ترسان وهراسان ازجزای‌آنچه‌ایشان کسب کرده باشند وبآن‌اعمال وافعال‌ایشان رسنده‌است بدیشان وآنانکه‌گرویدند وعملهای ستوده کرده‌اند درمرغزارهای بهشتند یعنی‌خوشترین‌بقعها ونزهت افزاترین‌آن مرایشانراست دربهشت‌آنچه خواهند وآرزوبرندآماده ومقرر شده نزدیك پروردگار ایشان آنچه‌مذکوراست‌از کرامت بهشتیان‌آنست فضل بزرگ که‌حق‌سبحانه‌بربندگان تفضل‌فرموده ودرجنب‌آن نعیم‌فانی دنیوی‌بغایت حقیروفرومایه‌است (۲۲) آن ثواب که خبردادآنست که مژده میدهد خدای بدان بندگان خودرا آنانکه ایمان آورده‌اند وکار های شایسته کرده‌اند (وتقدیم این‌خبرها بااین کرامتها جهت ازدیار سرور مؤمنان‌است وآنکه دانند که عمل‌ایشان ضایع نیست پس بمراسم عبودیت اجتهادنمایند وبروظائف عبادت‌بیفزایند .

قطعه

کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی
که جزا هرچه نکوتر به نکوکار دهند
کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش
مزد مزدور باندازه کردار دهند

امام‌ثعلبی ازقتاده نقل‌میکند گروهی ازمشرکان اجتماع‌نموده‌بایکدیکر گفتند هیچ دریافته‌اید که محمدبر عملی که مباشرآن‌است از دعوت و ابلاغ هیچ مزدی نمیخواهد یانی این‌آیت نازل شد (بگوایمحمد نمیخواهم شما را برسانیدن پیغام مزدی وهیچ‌پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته .

(ودرتبیان ازابن عباس نقل فرموده که چون حضرت رسالت پناه‌به مدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیارآمده گفتند توپسر خواهر مائی و در دین رهبر مائی ومی‌بینیم که اخراجات توبسیار است ومداخل تو کم‌اگر فرمائی قدری اموال خود بطیب‌نفس وانشراح‌صدر جمع کرده بیاریم وخدام عتبه علیه بسپاریم تادرحوائج خود صرف کنند وخاطر عاطر را از آن ممر فراغتی دست دهد این‌آیت نازل‌شدکه بگو ای‌محمد که من بر تبلیغ رسالت ازکسی مزد طمع ندارم) لیکن دوستی میطلبم ازخویشی (یعنی‌قریش باید که مرا دوست دارند برای قرابتی که باایشان دارم وچون بصله رحم افتخار میکنند وزیرا هیچ بطنی از قریش نیست الاکه سررشته قرابتی هست پس باید که مرا یاری دهند بردشمنان‌وبامن دشمنی نکنند این معنای بنسبت قول قتاده بسیار واضح‌است و گفته‌اند مراد مودت ثابته است درذوی القربی یعنی من مزدوری رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند.

ازابن عباس منقول‌است که صحابه بعداز نزول این آیت گفتند یا رسول‌الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدامند فرمودکه علی و فاطمه وحسن وحسین و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول‌ص بنی‌هاشم وبنوالمطلب اند که خمس برایشان قسمت باید کرد ونزد بعضی‌مراد افزونی تقرب‌است بخدای یعنی دوست دارید بآنکه تقرب کنند بخدای‌باعمال

صالحه) وهر که کسب کند نیکی‌را یعنی طاعت (ودرعین‌المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر است که هر که‌را آن باشد) زیاده کنیم ما مراورا در آن حسنه یعنی مضاعف کنیم ثواب آن حسنه را بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است گناهکاران‌را پذیرنده طاعت فرمانبرداران‌را (۲۳) بلکه میگویند کافران که برمیبافد محمد(ص) وبرمیبندد برخدای دروغ وبدعوت نبوت یانزول قرآن پس اگر خواهد خدای مهر نهد بردل تو اگر افترا کنی وقرآن برتو فراموشی گرداند یامهر نهد بردل تو بصبروشکیبائی تاآنرا ازاو جفای ایشان متضرر نشوی (در حقایق سلمی از سهل بن عبدالله قدس سره نقل میکند که مهر شوق ابدی ومحبت لم یزل بردل تونهد تا التفات بغیر وی نکنی واز اجابت وابای خلق فارغ گردی) محو کند خدای تعالی کجی ناراستی‌را وآشکارامی گرداند حق‌را بسخنهای خود یعنی بوحی یابحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد بدرستی که خدای داناست بهرچه دردلها است یعنی راستی تو و مظنه افترای ایشان بتو براو مخفی نیست (درعین‌المعانی ازابن‌عباس روایت فرموده که بعد ازنزول آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا درخاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود امر میفرماید تا بعداز او فرمان ایشان بریم وبرما حکم کنند جبرئیل علیه‌السلام آنحضرت را خبر داد ازاتهام آن جمع بدین آیت وحضرت باایشان گفت وایشان گفتند یا رسول‌الله گواهی میدهیم که توراستگوئی ومااز این اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که) (۲٤) واوست که آنکسی بمحض کرم خود قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی چون بدو بازگردند واز گناهی که کردند ندامت ورزند آن باز گشت را درپذیرد وفرو گذارد ازبدی‌های ایشان یعنی بعداز توبه جرم ها را ازایشان درگذراند ومیداند آنچه کنند بعدازآن ازنیکی و بدی (وحفص بتاء مخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه) (۲۵) واجابت کند خدای برآنانکه گرویدند و کردند کارهای پسندیده وزیاده گرداند مسئول ایشان‌را ازفضل خود یعنی بدهد ایشان‌را آنچه جرئت خواستن آن نداشته باشند ازرویت وسلام وناگرویدگان مرایشان‌راست عذابی سخت

(که ذل حجاب و دوام عقاب است و هیچ رنج و عقاب بدتر از مذلت حجاب نیست .

بیت

ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی
جزآن که بند کنی در حجاب حرمانش

آورده اند که اصحاب صفه که بفقر و فاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما توانگر باشیم ومال خود بفلان وفلان خیر تصرف کنیم این آیت آمد) (۲٦) و اگر بگشادی خدای روزی را مر بندگان خودرا وبرایشان فراخ گردانیدی هر آینه ستم کردندی در زمین (وباستیلا واستعلا بیرون آمدندی وتکبرورزیدندی وفساد کردندی واین درغالب است که ذی‌النورین وعبدالرحمن بن عوف مالدار ترین قوم بوده‌اند وهرگز ازایشان اثر بغی وطغیان ظاهر نشد وگفته‌اند مال دنیا بمثابه باران است که درتمام زمین رسد وازقطره‌ای ازآن گیاهی روید .

بیت

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله رویدو در شور زار خس

وچون اغلب طباع خلق بجانب هوی وهوس مائل است و پرورش صفات بهیمی برایشان غالب ومال دنیا دراین ابواب قوی‌ترین اسباب است پس اگر حق سبحانه روزی برخلق فراخ کردی اکثر باغی وطاغی شدندی پس آنرا بحکمت قسمت نمودچنانچه فرمود) ولیکن فرومیفرستد روزی را بتقدیر از آنچه میخواهد بدرستیکه او ببندگان خود داناست باحوال ایشان بینا است یعنی هم میبیند ومی‌داند که هر کس‌را چه باید وچند باید و کی باید (۲۷) اواست آن کسیکه میفرستد باران را پس ازآنکه نومید شدند ازآن وپرا کنده کند رحمت خودرا (یعنی بارانرا منتشر گرداند در کوهها وبیابانها) واواست دوست مؤمنان وسازنده کار ایشان (بفرستادن باران و نشر رحمت

واحسان) ستوده بهمه زبان یاستاینده سپاس داران (۲۸) واز دلائل قدرت ونشانهای فطرت اوآفریدن آسمانها وزمینها است وآفریدن آنچه‌پرا کنده کرد درآسمان وزمین ازجنبنده گان (یعنی زندگان چون‌ملائکه وجن وانس وسایر حیوانات(۱)) واو یعنی خدای برجمع کردن ایشان درعرصه محشرهر گاه خواهد توانا است ومتمکن ازآن (غیراو عاجزدرآن) (۲۹) وهرچه‌بشما میرسد ای مؤمنان ازمصیبت و آفتی بمال یا بتن واهل و عیال) پس بسبب آنستکه کسب کرده دستهای شما (یعنی شامت معاصی است و هرچند که‌بقضای من است اما عقوبت گناهان‌شما است) وعفو میکند ودر میگذرد ازبسیاری گناهان (واگر بیگناهی‌را زیان رسد موجب ازدیاد اجراو خواهد بود و امام ابوالليث درتفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم‌الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی برپیغمبر خود فرستاد این‌آیت است زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم وازبسیاری عفو میکنم و وی ازآن کریمتر است که‌گناهی‌را یکبار عفو کند دردنیا دیگربار در عقبی عقوبت آن کند)

(۳۰) ونیستید شما ای‌کافران عاجز کنندگان خدای را (از انفاذامر یا عذاب کردن مستحق) درزمین ونیست شمارا بجزخدای هیچ دوستیکه کار ساز در دنیا ونه‌یاری که باز دارد عذاب درعقبی (۳۱) وازنشانهای توانائی او کشتیهای روان است در دریا مانند کوهها درعظمت (۳۲) اگر خواهد خدای‌ساکن گرداند بادرا (که سبب‌رفتن کشتی است وچون باد ساکن‌شود) پس گردند کشتیها ایستادگان برپشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطراب رفتند بدرستیکه‌در تسخیررباح‌واجرای سفاین‌هرآینه‌دلالتهااست‌مرهرصبر کننده را در کشتی سپاس دارند بوقت خروج ازکشتی (۳۳) یا اگر خواهد هلاك

(۱) وسایرذرات ازگلبولهای خون وغیره که بدون چشم مسلح دیده نشود چنانچه‌علم امروزه ثابت‌نموده که جائی ازرمین خالی نیست‌ازمخلوقات نهایت آنکه بعضی بچشم دیده شود وبعضی دیده نشود (م)

کندیعنی اهالی آنرا بسبب آنچه کردند ازمعاصی‌ودرمیگذراند ازبسیاری گناهان اهل کشتی (وگفته‌اند نجات میدهد بسیاری‌را ازغرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند مؤمنان را واگرخواهد هلاك کند کافران را تا انتقام کشیده باشد ازایشان) (۳٤) وتابرانندآنها که خصومت میکنند دردلائل‌قدرت ما که در محل‌نزول بلانیست مرایشانرا هیچ گریز گاهی (۳۵) پس‌آنچه داده شده‌اید ازچیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال وفرزند پس‌آن بر خور داری زندگانی دنیا هست یعنی‌تا زنده‌اید ازآن تمتع میگیرید وآنچه نزدیك خدا است ازثواب آخرت‌ونعیم‌بهشت بهتراست و پاینده تر برای‌آن کسانیکه گرویدند وبرآفریدگارخودتوکل‌میکنند (۳٦) وبرای‌آنانکه پرهیز میکنند یابیك سو میروند ازگناهان بزرگ و ازکارهای زشت و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی وزیانی‌ومکروهی که بایشان رسیده‌باشد ایشان‌درمیگذرانندآنرا وعفومیکنند (درلباب‌آورده که این‌آیت درشان فاروق اعظم‌است که اورادر مکه دشنام میدادند وچون درخشم‌میشد فرومیخورد وتعرض بشاتمان‌نمیکرد ودر تبیان‌آورده که درباره ابوبکر صدیق است که اورا بانفاق‌تمام‌مال‌ملامت کردند و بشتم رسانیدند واو حلم ورزیده ومتعرض‌لائمان نمی‌شد وظاهرآن است که درشان ایشان هردو ودیگر مسلمانان‌است که بطریق ایشان موافقت نمایند وصیغه جمع بدین معنی دال است کماتری وتسمع .

بیت

مستغرق کار خود چنانم که دگر　　پروای ملامت گر بیکارم نیست)

(۳۷) وبرای‌آنانکه اجابت کردند مرپروردگار خودرا (مرادانصارند که حضرت پیغمبر (ص) ایشان‌را به ایمان خواند فی‌الحال بطوع و رغبت قبول کردند) وبپای داشتند نماز را وادا کردند شرا ایط و ارکان‌آنرا در اوقات آن و کار ایشان بامشورتست میان ایشان هرگاه که کاری کنند بصه‌ار. دیدیکدیگر کنند وازآنچه عطا کردیم ایشان‌را ازاموال نفقه می کنند درراه خدا (۳۸) وبرای‌آنانکه چون‌برسد ایشان‌را ستمی‌ازکافران ایشان از دشمن خود انصاف بستانند (یعنی ازایشان انتقام کشند زیرا که انتقام ازکفار فرض

است وجهاد کردن با ایشان لازم‌است) (٣٩) وپاداش کردار بد کردار بدی است مانندآن (لفظ سیئهٔ درثانی بآنکه نه‌سیئهٔ است برسبیل‌ازدواج کلام است چنانچه وان عاقبتم فعاقبوا) پس‌هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد وترك انتقام‌نماید ازوی وباصلاح‌آورد میان‌خود وظالم‌خود پس مزداو برخدائی‌است(وعده مبهم دلالت برشرف عظمت موعود دارد ودرتبیان از حسن‌بصری نقل‌میکند که روزقیامت نداخواهد رسید که هر که برخدای‌مزدی دارد گوبرخیزد وبستان برنخیزدمگر کسی که عفو کرده باشد ازمظلمه .

قطعه

عفو از گنـاه سیرت اهل فتو تست
بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست
بگذر زجور خصم و کرم کن که عاقبت
در عفو لذتی است که در انتقام نیست

بدرستیکه خدای دوست نمیدارد ستمکاران‌را یعنی کسانیکه ابتدا کنند بستم یادرانتقام ازحد درگذرند (٤٠) وهر که کینه کشد ازظالم پس‌ازآنکه بروستم کرده باشد پس آن گروه کینه کشنده گان‌نیست بر ایشان هیچ راهی بعتاب وملامت یاایشان‌راگناهی نیست (٤١) جزاین‌نیست که معاتبه ومعاقبه بر کسانی‌است که ابتداء ستم کنند بر مردمان وافزونی جویند وازحد درگذرند درزمین بغیرحجتی وحقی آن گروه موصوف بظلم وبغی مرایشان راست عذاب دردناك یعنی عذاب دوزخ (٤٢) وهر که شکیبائی کند برآزار مردمان و درگذرد ازمظالم ایشان وانتقام‌نکشد بدرستیکه این‌صبر وغفران بهترین کار ها است (امام زاهدگوید این ازکارهای مردان مرد است وهر کس‌را این قوت نباشد که جفا کشد ووفا کند .

بیت

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش بـاشیم
که در طریقه مـا کافری است رنجیدن

(٤٣) هر که را فرو گذارد خدای پس‌نیست مر اورا هیچ دوستی و کارسازی ازپس فرو گذاشتن خدای مر اورا ومی‌بینی توکافران‌راآن هنگام که بینندعذاب‌را یعنی‌روزقیامت گویندآیاهست بسوی بازگشت بدنیا هیچ‌راهی وجاده‌ئی که برویم‌وتدارك مافات کنیم(٤٤)وبینی کافران‌را که درآنروز عرض کرده می‌شوند برآتش دوزخ (کنایه غیرمدکوراست جهت وضوح چه‌معلوم است که عرض‌کافران برآتش خواهدبود) درحالتیکه فروتنان باشند وحقیران ازخواری ورسوائی می‌نگرند بسوی آتش از نگریستن پنهان یعنی بکرانه چشم‌بدوزخ می‌نگرند ازهول وهیبت‌آن زهره سربرآوردن ندارند (ضحاك فرموده که‌وقتیکه‌ایشانرابدوزخ رانندزدیده مینگرند گاهی بملائکه‌و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ وجمعی برآنند که‌مرادازطرف خفی‌چشم دل‌است‌چه‌کافران نابینا محشور خواهندشد پس‌حال، دوزخیان بشناسند بدل‌چنانچه نابینایان‌دنیاحالات مختلفهٔ مردم فهم‌میکنند) وچون ایشان‌را بدین‌حال بینند گویندآنانکه ایمان آوردند یعنی‌چون زیانکاری ایشان ببینندگویند بدرستی که زیانکاران آنانکه زیان کردند درنفسهای‌خویش ودر کسان‌خود روزرستخیز(زیان درنفسهای‌آن است که ایشان‌را بعبادت‌بتان مستوجب‌آتش دوزخ گردانیدند وزیان دراهالی اگردوزخی‌اند باآنکه‌ایشان‌را ازایمان بازداشتند واگر بهشتی‌اند باآنکه از دیدارایشان محروم‌ماندند) بدانید بدرستیکه ستمکاران یعنی‌مشرکان درعذابی پیوسته یعنی‌باقی وبی‌انقطاع (٤٥) ونباشد مراین‌کافران‌را هیچ دوستان‌ومدد دهندگان که بوقت عذاب یاری کنند ایشان‌را بجزخدای یعنی کسی نتواند که عذاب‌ایشان بردارد غیرازخدای وبازندارد خدای وهر کراگمراه سازدخدای پس‌نیست‌اورا راهی به‌نجات ونجاح (٤٦) اجابت کنید مر پروردگار خودرا یعنی درپذیربدآن‌را که امر کرده ازایمان وتوحید پیش‌ازآنکه‌بیاید روزیکه بازگردانیدن نیست مراورا ازنزد خدای‌تعالی یعنی بوقوع‌آن حکم کرده و آن‌حکم باطل‌نمیشود نیست شماراهیچ پناهی وگریزگاهی آن‌روز نیست مر شمارا هیچ‌انکاری درآنچه کردید یعنی عملهای خودرا منکرنتوانیدشد (چه کرام‌الکاتبین درصحائف نوشته باشند واعضاء وجوارح شمانیز برآن گواهی

دهند) (٤٧) پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت پس مانفرستادیم ترا برایشان نگاه بانی که ازعمل بد ایشان را نگهداری نیست برتو مگر رسانیدن احکام وتورساننده وبدرستیکه ماچون بچشانیم کافران را یعنی بدهیم از نزدیك خود صحت وتوانگری خوش شود بدان وشادی کند واگر برسد ایشانرا بدی چون مرض وفقرو محنت بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان ازاعمال ناشایسته پس بدرستی که انسان یعنی کافر سخت ناسپاس است وناگرونده (و می شاید که مراد ازانسان جنس مردمان باشد واغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند ومحنت را بزرگ شمرند امام ابومنصور ماتریدی فرموده که کفران مؤمنان آنستکه ترك شكر كنند) (٤٨) مرخدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها میآفریند آنچه میخواهد ومیبخشد هر کهرا خواهد دختران بی پسران (چون لوط علیه السلام) وبخشد هر کهرا اراده کند پسران بی دختران (چون ابراهیم علیه السلام) (٤٩) یاجفت گرداند ایشان را پسران ودختران یعنی هم پسر بخشد وهم دختر (چون حضرت پیغمبرما (ص) اینجامشیت بازبسته نیست چنانچه دردادن دختر تنها وپسر تنهاز یرا که آنجا که دختر دهد شاید که والدین را داعیه پسر باشد یاپسر دهد وایشان را آرزوی دختر باشد پس بمشیت خود بازبست یعنی هرچه خواهم دهم این جا که ازهردو نوع داد پس پدرومادررا مشیتی نماند که نفی آن باید کرد) ومیگرداند هر کهراخواهد بی فرزند (چون یحیی علیه السلام) بدرستی که خدای دانا است بآنچه میدهد تواناست برآنچه میسازد (دانائی او ازجهل مقدس ومبرا وتوانائی او ازعجزمنزه ومعرا .

بیت

علم او بر طرف از شائبه جهل و فتور
قدرتش پاك ز آلایش نقصان وقصور

آورده اند که یهود سید عالم (ع) را گفتند که چراخدای تو بیواسطه باتو سخن نمیگوید تادراو نگری چنانچه باموسی (ع) سخن میگفت و موسی اورا میدید حضرت فرمود کهموسی سخن حق می شنید ولی اورا نمی دید آیت آمد که) (٥٠) ونیست ونشاید مرآدمی آنکه سخن گوید خدای باوی مواجهة (در

دنیاو آنکس اورا بیند پس سخن گفتن خدای بابشر نبود) مگر بوحی وآن کلامی است خفی که بسرعت دریابند یابطریق الهام یابالقاء درمنام یا سخن گوید باوی ازوراء حجاب (یعنی آدمی درحجاب بود چنانچه باموسی وادریس (ع) سخن گفت ودرپس پرده حجاب نوربود در موضح آورده که خدای تعالی با رسول الله سخن گفت ازوراء حجابین یعنی حضرت رسالت پناه (ع) درمیان دو حجاب بود که سخن خدای تعالی شنید حجابی اززر سرخ وحجابی ازمروارید سفید ومسیرت میان هردو حجاب هفتادسال راه بود) یاخدای فرستد رسولی را بر آنکس ازملائکه پس وحی کند ملك مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای تعالی آنچه خواهد خدایتعالی بدرستی که خدای تعالی برتراست ازصفات مخلوق وغالب است درایصال وحی ودانا است بتکلم بابشر ازروی حکمت بروجهی که باید (٥١) وهمچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش ازتو وحی کردیم بسوی تو قرآن را بفرمان ما (قرآنرا روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه بدنها بروح حیات یابد) نبودی تو که بدانی قبل ازوحی چه چیزاست قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یانوشته ازل درسعادت وشقاوت ترا معلوم نبود وندانستی که دعوت کردن بایمان یابشرایع ایمان وبعلم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد ولیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمانرا روشنائیکه راه نمائیم از بندگان ما یعنی چون آنراقبول کنند بطریق دین راه یابند وبدرستیکه تو بوحی مامیخوانی مردمان را براه راست (دعوت از تو عام است مرخلق را وهدایت ازمن خاص است هر کهرا خواهیم وصراط مستقیم دین اسلام است یاراهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند) (٥٢) آنراه خدای است آنخدائیکه مراورا آنچه است آنچه در آسمانها وزمین است بدانند که بسوی خدای تعالی باز گردد کارهای خلایق در آخرت (ونزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات واحوال وحضرت او است وبارتفاع حجب ووسائط مشاهده این معانی دست دهد .

نظم

صورت کثرت حجب وحدت است	غیبت ما مانع نور حضور
دیده دل باز گشا و به بین	سر الی الله تصیر الامور

سورة الزخرف (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

حم (حروف مقطعه برای تنبیه واعلام است تاسامع را ازخواب غفلت برانگیزاند وقول ثعلبی که در لغت قدوه است تائید اینسخن میکند آنجا که فرمود حروف تهجی برای ادای تنبیه است ودرمعرض الا پس اینجا حاومیم تنبیه بر استماع کلام اعظم ودر کشف الاسرار آورده که حا اشارت است بحیات حق و میم بملك او وقسم یاد میکند بحیات بی‌زوال وملك بی‌انتقال) (۱) وبقرآن روشن وهویدا (بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع وآشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست) (۲) بدرستیکه مافرستادیم این کتاب‌راقرآنی بلغت عرب تاشاید که‌شما تازی‌زبانید دریابید معانی آنرا یافهم کنید صحت نبوت محمدرا بآنچه مشاهده کنید دراو ازآثار فصاحت وسلامت و اطوار بلاغت و جزالت (۳) وبه‌تحقیق که قرآن دراصل همه کتاب سماوی (یعنی درلوح‌محفوظ که‌ایمن است ازتغییر نزدیك ما هرآینه بزرگوار است محکم کرده شده) (در او تناقض نیست یاناسخ است که دراو رقم نسخ کشیده نشود) (٤) آیاباز زنیم یعنی باز داریم ازشما قرآن‌را باز داشتنی باآنکه شما هستید گروهی شرك آرنده گان (یعنی باآنکه شما اعراض کنید ازقرآن وتکذیب او نمائید ماوحی خودرا بازنخواهیم داشت بلکه پیامی خواهیم‌فرستاد الزام‌حجت‌را ودرتبیان

(۱) ۸۹ آیه ودر مکه نازل شده است

گفته که بسبب شرك‌شما قرآن‌را به‌آسمان نخواهیم برد چه دانسته‌ایم که زود بیایند قومی که بدان‌بگروند واحکام‌آن عمل کنند) (٥) وچه بسیارفرستادیم ازپیغمبران درمیان‌پیشینیان که مشرك‌ومسرف بودند و کفرایشان مارا ازارسال رسل‌منع نکرد (٦) ونیامد بکفار گذشته هیچ‌فرستاده ازنزدما مگرآنکه بودند معاندان قوم که باو استهزا می نمودند چنانچه جاحدان‌قریش نسبت بتو میکنند (۷) پس‌هلاك کردیم مابسبب استهزا سخت ترین ایشان‌را ازجهت قوت یعنی اقویای ایشان‌را هلاك کردیم وشدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت و گذشت درقرآن درچندین موضع وصف وخبرقصه‌پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند ومابا ایشان چه کردیم (دراینجا وعدهٔ پیغمبر است بنصرت ووعید اعادی‌او بعقوبت) (۸) واگربه‌پرسی قوم‌خودرا که‌آفرید‌آسمانها و زمین را هرآینه گویند بیافرید آنهارا خداوند غالب در حکم وفرمان دانا بـاحوال بنده گان چه این‌آفرینش کارعاجز وجاهل نتواند بود (ودراین‌آیت اخبار کند ازغایت جهل‌ایشان که مقرند به‌آفریننده قوی‌دانا وعبادت غیراو میکنند پس حق‌سبحانه درصفت‌خود میگوید که) (۹)خداوند آن‌است که ساخت برای‌شما زمین را بساطی گسترده تاقرارگاه شما باشد وبیافرید وظاهر گردانید برای شما درآن‌زمین راهها تاشاید که شما راه‌یابید بسلوك برآن‌طرف سوی بلاد ویاری که خواهید (۱۰) ووی‌آن خدای‌است که فروفرستاد ازآسمان‌آبی‌بقدر حاجت ومصلحت (یعنی نه‌بسیاری که سبب‌غرق شدن‌شود چون طوفان‌نوح ونه اندك که‌مهمات زراعت را کفایت‌نکند) پس زنده گردانیدیم به‌آن‌آب جایگاه مرده‌یعنی‌زمین افسرده خشك‌شده‌را باخراج گیاه) (التفات غیبت متکلم جهة اختصاص وی‌است بدین‌فعل) مانندآن زنده کردن بیرون‌آورده خواهیدشداز قبرها پس‌اززنده‌شدن(۱۱) وآن‌است‌خداوندی که بیافرید(اجناس واصناف و انواع‌ملائکه ومخلوقات‌را) همه‌آن (بی‌یاری ومددکاری) وساخت برای‌شمااز کشتیهای وازچهارپایان آنچه سوارشوید ازخشکی وبری (۱۲) تاراست‌شوید بر پشتهای‌آن درسواری پس‌یاد کنید‌نعمت‌پروردگار خودرا چون‌راست شدید بروی وبگوئید پاك‌است‌آن خدای که رام گردانید وزبردست ساخت برای ما

این(کشتی وچهارپایانرا(۱) تابمدت رکوب برایشان قطع برو بحرمیکنیم) و نیستیم مامراین رکوب رابقوت خودضبط کننده گان رفرمان بردارساختگان(۱۳) بدرستیکه ما بسوی پرورد کار خود بازگردانندهگانیم (درآخر عمرخود بر مرکبی که جنازه گویند وآخرمرکبی ازمرکب دنیاآن است .

بیت

هشداروعنان کشیده روکاخرکار　　برمرکب چوبین زجهان خواهی رفت

درخبرآمده است که چون حضرت رسول‌الله (ص) پای‌مبارك دررکاب نهادی گفتی بسم الله وچون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخرلنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون

درموضح آورده‌اند که‌راکب‌را باید که کلمه الحمدالله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی مرتضی (ع) کسی رادید برمرکب نشسته وآیت سبحان‌الذی تاآخر بخواند ایشان فرمودند که‌آیا شمارا بدین فرموده‌اند راکب گفت یاابن رسول الله مارابچه فرمودند گفت‌ان تذکرو انعمة ربکم بآنکه یاد کنید نعمت پرورد گار خودرا دروقت سواری اشارت است بآنکه سوار از تحمید غافل نباشد)(۱٤)وحکم میکنند کافران ومقررمی سازند مرخدای‌را از بندگان‌او نصیبی (یعنی‌میگویند فرشتگان دختران اویند این‌تعجبی‌است از جهل کفار که بعداز اقراربخالقیت وعزت وعلم‌او برای‌او اثبات ولد میکنند ونمیدانند که ولادت ازصفات اجسام است واوخالق همه جسمها است) بدرستیکه کافر ناسپاسی‌است آشکارا (کفراو که نسبت ولد میکنند بحق‌سبحانه ویکی دیگرازآثارجهالت ایشان آنستکه بنات‌را اضافت بحق میکنند وبرای خود بنین میخواهند حق سبحانه میفرماید) (۱۵) آیافرا گرفته‌است خدای برای‌خود ازآنچه میآفریند دختران (که اخس‌وانقص‌اند) وشمارا برگزید وخاص گردانید به‌پسران (که اشرف واکمل‌اندواین چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند

(۱) وسایر مرکوبات مانند اتومبیل وطیاره وغیرآن‌را (م)

بنده) (۱٦) وچون خبرداده شود (یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا میکنند ازبنی ملیح) بآنچیزیکه میسازد برای‌خدای بخشاینده شبیه و مانند (یعنی‌دخترانرا که‌آنرا اسنادبحق میکنند وفی‌الحقیقةآن وصف‌است مرخدای را بمثل‌ومانند چه‌ولدرا لابداست که مماثل والد باشد پس ایشان دختران‌را برای خدای ضرب‌المثل میسازند وچون‌یکی‌را خبردهند که ترا دختری متولد شده) گرددروی‌او سیاه‌شده ازغایت غم واندوه واو پراست ازغم و کرب و فزع (یعنی‌آن‌غم بدل فرو میخورد پس‌چون‌دختران‌را برای خود نمیپسندید بخدای‌چون رواداريد) (۱۷) آیاآنکه ببالد وبزرگ شود (وحفص ینشؤا بصیغه مجهول خواند ازینشؤا یعنی‌آیا کسی که پرورده گردد) درپیرایه یعنی بنازپرورش یابد واورا قوت‌حرب ومیدان داری نباشد واورا دروقت مجادله سخن گذاری غیر آشکارا کننده (حجت باشد عرب‌را بشجاعت وفصاحت فخر بودی ودراغلب زمان ازاین دوحیله عاطل میباشند وحق‌سبحانه فرمود که‌آیا کسیکه این‌چنین‌باشد خدای‌اورا بفرزندی میگیرد دیگرنهایت جهل‌ایشان‌بیان میفرماید) (۱۸) ونام نهادند فرشتگان‌را آنان که ایشانند بندگان خدای دختران یعنی ملائکه‌را که مجاوران صوامع عبادت وملازمان مجامع عبودیت اند دختران‌نام می‌نهندآیا حاضربوده‌اند ودیده‌اندآفریدن خدای مر ایشان‌را که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان (در معالم آورده که حضرت رسول‌الله (ع) ازایشان پرسید که شماچه میدانید که ملائکه اناث‌اند گفتند از پدران شنودیم وگواهی میدهیم که پدران‌ما دروغ‌نمیگویند حق‌سبحانه‌تعالی فرمود) زودباشد که نوشته شودگواهی‌ایشان وپرسیده شوند روزقیامت از آن (۱۹) وگفتند قوم‌بنو ملیح ازخزاعه اگر خواستی خدای نمیپرستیدیم ما ملائکه‌را (واین‌برسبیل مجادله میگفتند نه‌ازروی اعتقاد غلبهٔ مشیت حق‌بر مشیت عباد ازایمان‌است لاجرم حق‌سبحانه فرمود که) نیست‌ایشان‌را بدانچه میگویند هیچ دانشی (یعنی این‌سخن نه ازروی دانش میگویند بلکه مشیت راحجت میسازند درتضییع فرمان‌الهی) نیستند مگرآنکه دروغ میگویند) (ودروسیط‌آورده که مدعای ایشان‌آن‌بود که خدای تقدیر کرده‌است بر ما

بپرستش ایشان و بدیشان راضی شده پس مارا بدان عقوبت نخواهد کرد ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست) (۲۰) نه چنین است که ایشان میگویند آیا دادیم ایشان‌را کتابی پیش از قرآن که ناطق بود برصحت قول ایشان پس ایشان بدان کتاب چنك درزد گانند و بدان احتجاج نمایند گان (ومقرراست که ما ایشان‌را کتابی نداده‌ایم پیش‌ازقرآن تاحجتی ونقلی بیارند و بطریق عقلی نیزحجتی ندارند)(۲۱) بلکه میگویند بدرستیکه مایافتیم پدران خودرا برطریقه وسیرتی ومابرپی‌های ایشان راه یافته گانیم (یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید پدران نادان‌است) (۲۲) و همچنین نفرستادیم پیش‌ازتو دردیهی ومجمعی هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان‌را بعذاب تخویف نموده واز شرك بتوحید دعوت فرموده‌مگر که گفتند متنعمان وتوانگران و سروران آن دیهه بدرستیکه مایافته‌ایم پدران خودرا بر کیشی وآئینی‌وما برعقب اقتدا کننده گانیم بدیشان (۲۳) بگوایمحمد (وحفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که) آیامتابعت پدران جاهل میکنید واگرچه‌آورده‌ایم برای شمادینی راست ازآنچه یافته اید برآن دین پدران خودرا وایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد گفتند ما بدانچیزی که شمافرستاده شده‌اید بدان ناگرویدگانیم (پس‌از شآمت تقلیدکار ایشان بمکابره ومعانده کشید .

نظم

خلق را تقلید شان بر باد داد
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد
گرچه عقلش سوی بالا میبرد
مرغ تقلیدش به پستی می رود)

(۲٤) پس‌انتقام کشیدیم ازایشان یعنی ازمقلدان معاندان باستیصال ایشان پس بنگر که چگونه‌بود سرانجام تکذیب کننده گان (دراین‌سخن تسلیت آنحضرت (ص) پس میفرماید که اگرتقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم (ع) کنید که اشرف آباء شماست) (۲٥) ویاکنید آنرا که گفت ابراهیم (ع) بعداز بیرون‌آمدن ازغار مربدروقوم خودرا چون دید که بت میپرستیدند بدرستیکه

من بیزارم ازآنچه میپرستیدآنرا (۲٦) مگرآنکسیکه بیافرید مرا بدوستیکه اومرا ثابت دارد بر هدایت (۲۷) وساخت ابراهیم کلمه توحیدرا کلمه‌پاینده‌در ذریت خود (وازاین است که همیشه درمیان اولاد خلیل (ع) موحد بوده و کسیکه خلق‌را بتوحید خوانده و گفته‌اند مرادازعقب ابراهیم (ع) آل محمد (ص) است‌یا امت مرحومه وبعضی برآنند که خدای کلمه توحیدراباقی گذاشت درنسل‌ابراهیم(ع)) تاشاید که‌کافران ازشرك باز گردند وبدین وی درآیند (۲۸) بلکه برخور داری دادم اینگروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبراند وپدران ایشان را به‌عمردراز ونعمت بی‌اندازه تاوقتیکه‌آمدبدیشان سخن‌راست یعنی‌قرآن یادین اسلام وپیغمبری‌آشکارا بدلائل ومعجزات یابیان کننده‌توحید بحجج وآیات (۲۹) وآن هنگامیکه‌آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر گذاری این‌نعمت فرمانبرداری کردندی ایشان درآن انکارافزوده و گفتند اینکه‌آورده یعنی‌قرآن جادوئی‌است وبدرستیکه مابدان ناگرویدگانیم وباورنداریم که‌آن من عندالله است (۳۰) و گفتند دیگر بار چرافرستاده‌نشد این‌قرآن اگرازپیش‌خدا است برمردی‌ازیکی ازاین دوریه که مکه طائف‌اند مردی‌بزرگ که صاحب مال وجاه‌بود (ازمکه ولیدبن مغیره یاعتبة بن‌ربیعه یااخنس بن‌شریف‌وازطائف‌عروه‌وثقفی یاحبیب‌عمریابن کنانه عبدیالیل مدعای کفارآن بود که رسالت منصبی بزرگ است بایستیکه بمردی بزرگ دادندی وبزرگی نزدایشان منحصربود برجمع زخارف دنیوی ونفاذ امرو کثرت خیل وحشم وندانستند که رسالت رتبه‌ای عالی‌است واستحقاق‌آن تجلی‌باشد بفضائل روحانیت و کمالات قدسیه وبا این همه اختصاص میباید دانستکه بفضل‌خاصی ازحضرت واهب‌العطایا است .

مصرع

تا دوست ازآن میان که را میخواهد

لاجرم حق‌سبحانه در جواب ایشان فرمود) (۳۱) که‌آیا ایشان بخشش میکنند رحمت پروردگار تو که نبوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان‌است تابرهر که خواهند دررحمت بکشایند ما بخشش

کردیم میان ایشان معیشت ایشان یعنی آنچه بدان زندگانی کنند در حیات دنیا و ایشان از تدبیر و تغیر آن عاجزاند پس کجا دراه رسالت که اعلی مراتب انسانیت است دخل مینمایند و برداشتیم ما برخی از ایشان یعنی آدمیان را زیرا بعضی درجهاد وروزی تا یکی توانگراست و دیگر درویش یادر حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یادر فضائل که یکی فاضل است و دیگری مفضول و در حقائق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم تافرا گیرند بعضی آدمیان بعضی دیگر را کار کنند یعنی جمعی را کارفرمایند تامهم آنان ساخته ومعاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت بهتر است از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند (٣٢) و اگرنه آنستکه گشتندی آدمیان یك گروه مجتمع برحرص یا براختیار دنیا بر آخرت هر آینه میگردانیدیم برای کسیکه نمیگرود بخدای مرخانه های ایشان را سقفهای از فضه (نقره) و نردبانها که بدان بربام آن خانه ها برآیند وخودرا بنمایند (٣٣) و می ساختیم مرخانه های ایشان را درب ها و تخته های که برآن تکیه کنند همه از نقره (در این آیت اشارت است بحقارت دنیا یعنی دنیارا پیش من قدر و قیمتی نیست و اگرنه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر از طباع مجبول است برمحبت دنیا و سبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر سقف خانه ها و نردبانها و درهای خانه ها و تخت های کافران را همه از نقره کردمی) (٣٤) و با وجود اینها ایشان را طلا هم دادمی یا چنان کردمیکه اینها همه از طلا ساختندی و نیست آنچه همه یاد کرده شد مگر برخورداری و زندگانی این سرای یعنی درصدد زوال و انتقال است و نعمت آخرت و گفته اند بهشت نزدیك پروردگار تو یعنی درحکم او مر پرهیزکاران را است (که ازلوث شرك ودنس معاصی احتراز فرمودند تا از مستلذات فانی و متنعمات این جهانی اجتناب نموده .

رباعی

هر کس که رخ از مطاع فانی بر تافت
و اندر طلب دولت باقی بشتافت
آنجا که کمال همتش بود رسید
و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت)

(٣٥) وهر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال وحرام واز عقاب الهی نترسد و برحمت او امید وار نباشد بر گماریم مراورا دیوی پس آن دیو مراورا همنشین و دمساز ومصاحب وهمراز بود در دنیا و پیوسته بوسوسه واغوای او اشتغال نماید .

(در نفحات الانس آورده که شیخ ابوالقاسم نصرآبادی قدس الله سره بایکی از مؤمنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود جنی گفت که ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بی خواب و بعضی درخواب آنچه درسر های ایشان است میبینی گفت نی پس چشم مرا بمالید دیدم که برسر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بال بچشم وی فرو میگذارد و گاهی بالای سر گفتم این چیست گفت نخوانده ای که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض که شیطانا اینها برسرهای ایشان نشسته و بر هریك بقدر غفلت وی استیلا یافته

رباعی

دریغ و درد که بانفس بد قرین شده ایم
و ز این معامله با دیو همنشین شد ایم
بیارگاه فلك بوده ایم رشك ملك
ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم)

(٣٦) بدرستیکه دیوان هرآینه بازمیدارند قرینان خودرا از راه حق ومی پندارند کفار بنی آدم آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافتگانند یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند ودراین پنداشت میباشند (٣٧) تا وقتی که بیایند بما آن معرض وقرین او (وحفص بصیغه واحد میخواند یعنی بیاید

بما معرض و قرائت بکر اظهر است چه درخبر آمده که معرض وقرین اورا دریك سلسله محشر آرند وبدوزخ افکنند

درمعالم از ابوسعید خدری نقل فرموده که چون کافررا برانگیزندو بمحشر آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیـا آنساعت باوی باشد و مفارقت نکند ازاو تاوقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند) گوید عاصی یعنی چشم پوشیده ازحق مرشیطان‌را ایکاشکی بودی میان من وتو دوری میان مشرق ومغرب (تغلیب کرده مشرق را در لفظ

درموضح آورده که مشرق صیف ومغرب شتا است ومیان این‌هردو مشرق‌نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافر دیورا گوید کاشکی تو ازمن ومن ازتو دور بودمی) پس بد همنشینی توپس گوینده باایشان گوید (۳۸) وسود نمیدارد شمارا درآخرت این آرزو وتمنا چون‌ظلم کردید برنفسهای خود دردنیا برای آنکه شما هستید درعذاب دوزخ انبازان یعنی باید که درعذاب شریك باشید همچنانکه درسبب آن شریك بودید (وبعضی گفته‌اند سود نمیدارد شما را آنکه شریك باشید یعنی اشتراك شما در سبب عذاب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده‌اند که حضرت‌پیغمبر (ص) بایمان قوم دلبستگی تمام داشت چنانچه بشرائط دعوت بیشتر اقامت مینمودند عناد وانکار ایشان افزونتر بود حق سبحانه فرمود) (۳۹) آیا تو ایمحمد توانی که بشنوانی کران را یعنی آنان‌را که گوش دل‌او کراست سخن حق توانی شنوانید یاقوت آن داری که راهنمائی کوران را یعنی کور دلان‌را طریق حق توانی نمودوآنکه هست‌در گمراهی هویدا یعنی توقادر نیستی برهدایت گمراهان پس‌بسیار تعب برنفس خود منه (٤۰) پس اگر ما ترا ببریم بجوار رحمت خویش پیش از اینکه عذاب ایشان‌بتو نمایم دل خوش‌دار پس بدرستیکه ما ازایشان انتقام کشنده گانیم بعذاب (٤۱) یااگربنمائیم ترا آنرا که وعده کردیم ایشان‌را ازعذاب در دنیا پس بدرستیکه مابرایشان توانائیم یعنی بهرحال ایشان معذب‌خواهند بود درزمان حیات تویابعداز وفات‌تو (٤۲) پس توچنك درزن بآن‌چیزی که وحی کرده شده است بسوی تو ازآیات واحکام بدرستیکه تو براه راستی که

زود برو بمنزل توان رسید (٤۳) وبتحقیق که قرآن هرآینه شرفی است و عزتی مرترا ومرگروه ترا از قریش ومجاهد گفته که مراد ازقوم تمام‌عربند وشرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان است وخصوصیتی مرقریش‌راست که ازآنی و عزاخص مربنی هاشم راست ازایشان وجمعی گفتند مراد ازقوم امت است وزود باشد که پرسیده شوید ازاین نعمت وقیام بسپاسداری‌آن (٤٤) وبپرس ای‌محمد کسانی‌را که پیش‌از تو فرستادیم یعنی‌احوال ایشان‌را استفسار کن ازفرستادگان ما که ملائکه‌اند یا ازرسل گذشته سئوال کن که‌ما آیا فرمودیم بجز خدای خدایان که پرستیده‌شوند (یعنی بپرس که هیچ حکم کرده‌ایم بعبادت بتان درهیچ ملت ازملل ایشان بپرستش کسیکه بدون‌خدای باشند مقرر شده مراد باین کلام‌استشهاد است باجتماع انبیاء برتوحید.

درمعالم فرموده که درشب اسری برای حضرت‌رسالت‌پناه رسل‌را جمع کردند و گفتند بپرس ازایشان آنحضرت درمضمون سخن شك نیاورد و نپرسید

صاحب عین‌المعانی‌آورده که درآثار آمده است که جبرئیل ازمیکائیل علیه‌السلام پرسید که سید عالم‌علیه‌السلام این سئوال کردازانبیاء‌میکائیل‌فرمود که‌یقین او کاملتر وایمان اوازآن محکم‌تر است که این‌سئوال کند.

بیت

آنکه در کشف‌دارد استقلال   کی توجه کند باستدلال)

(٤٥) وبدرستیکه فرستادیم موسی‌را بمعجزات ماکه علامات روشن بود برنبوت بسوی فرعون و گروه او پس گفت موسی مرایشان‌را بدرستیکه من‌فرستاده پروردگار عالمیانم (٤٦) پس آنهنگام که آورد موسی بدیشان نشانه‌های مارا چون عصا ویدبیضا وطمس‌وطوفان وامثال‌آن همانوقت‌ایشان ازآن میخندیدند یعنی افسوس میکردند واستهزا می‌نمودند دراول مشاهده بی‌تامل درآن (٤٧) ونمی نمودیم ماایشان را هیچ نشانه‌ای مگر آنکه او بزرگتر بود ازآن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هریك مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه متصل بودند بر دیگر مراد وصف همه است ببزرگی وگرفتیم ایشان‌را بعذاب قحط وجراد وقمل وجز آن شاید که

بر گرداند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان بازنگشتند وچون عذاب معاینه دیدند درمقام استغاثه آمدند (٤٨) وگفتند با موسی ع ای مرد جادو (یعنی عامل کامل این ندا ازروی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرك بود وصفتی پسندیده بامعنی آن است که ای مقدم درعلم سحر وغالب برتمام سحره یاهمواره موسی را باین نام میخواندند ودر این وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر) دعا کن برای ما بخوان ازبرای ما پرورد گار خودرا از بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدیکه اوراهست نزدیك تو وآن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میکند در کشف عذاب ازما او رابخوان بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگرعذاب ازما مندفع شود بتو ایمان آریم وراه یابیم (٤٩) پس آنهنگام که ببردیم ازایشان عذاب را بدعای موسی همان زمان ایشان شکستند عهدرا وفرعون ازاجابت دعای موسی متردد شد که مبادا که مردم بدو بگروند پس همه قوم خودرا جمع کرد وبغرفه بلندی برآمد (٥٠) وندا کرد فرعون بنفس خود درمیان قوم خود بعداز کشف عذاب ازایشان وازروی عظمت گفت ای گروه من یعنی قبطیان آیا نیست مرا باستفهام یعنی هست ملك مصر ازاسکندریه تاسرحد شام واین جویها آب نیل میرود از زیر قصر من (آب نیل بسیصدوشصت جوی منقسم بوده وچهارجوی بزرگ ازآن نهر الملك نهرطولون و نهر دمیاط ونهر تنتیس درباغ او میرفت واز زیر قصر های او میگذشت پس او بدین جویها فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود) آیا نمی بینید شما عظمت وحشمت مرا وموسی اینها ندارد (٥١) بلکه من بهترم از این کسیکه در ملك من خوار و بیمقدار ست و نمی تواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه درزبان او بستگی هست وآن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه وتعالی بدعای واحلل عقدة من لسانی آن گروه اززبان او برداشته بود اما برقوم پوشیده بود چه پیش از رسالت اورا بدان وجه دانسته ودیده بودند (٥٢) پس چرا نیفکندند بر دستوانها از زر وسیم (آن زمان چنان بود که هر که را مهتری و پیشوای میدادند دستوانهٔ ازطلا بردست وطوق زردر گردن وی میکردند فرعون گفت که اگر موسی راست میگوید که بسیادت و

ریاست قوم نام زده شده چرا خدای تعالی اورا دستوانه زرین نداده) یا چرا نیامدند با او پیوستگان بدو برای یاری وهواداری او چه برملکی که ایلچی میفرستد بجای خود جمعی را ازخواص خود بخدمت او نامزد میکنند تاخیل او بسیار گردد ودرهمه حال ممد ومعاون او باشند پس این چگونه باشد که خدای تعالی مردی درویش بیکس را از پیش خود برسالت فرستد (٥٣) پس سبك عقل یافت فرعون دراین مکر گروهی خودرا یعنی این فریب درایشان اثر کرد پس فرمان او بردند وبکلی دل ازمتابعت موسی برداشتند بدرستیکه فرعونیان بودند گروهی بیرون رفته ازدائره بندگی خدای وفرمانبرداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال وجاه فانی اعتماد کرده موسی را بنظر حقارت دیدند و ندانستند که .

بیت

فرعون وعذاب ابدوریش مرصع　　موسی کلیم الله چوبی و شبانی

(٥٤) پس چون در غضب کردند مارا بافراط مکابره واسراف در کبائره بخشم آوردند رسول مارا انتقام کشیدیم ازایشان پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا (٥٥) گردانیدیم ایشان را پیش رو کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را تادر استحقاق عقوبت بدیشان اقتدا کنند و گردانیدیم ایشانرا پندی وعبرتی برای پسینیان (که در مقام اختیار باشند چه ملاحظه قضیهٔ عجیبه ایشان معتبررا درتقلب احوال کفایت است وازآنجمله آنکه چون فرعون به آب نازش کرد اورا هم به آبش غرق ساختند وبآنچه نازید بفریاد او نرسید.

بیت

در به‌رداری که بیا شدت سرداری
اندر سر آب روی که در سرداری

در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر (ص) باصنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه اورا بدون خدای می پرستند جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایان است من دون الله وتو گمان میبری که او بنده صالح است پس در

اوهیچ خیرنباشد قریش ازاین‌سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول‌الله (ع) ملزم‌شدآیت آمد) (٥٦) وچون زده‌شد برپسرمریم مثلی آنگاه قوم تو ازآن مثل اعراض کنند وآواز بلند بردارند (قولی درسبب نزول این‌آیت آنست که گفتند عیسی مخلوق‌است ومعبودنصاری پس‌روا باشد که آلهه ما نیزمخلوق‌باشند یاشبه کردند که چون‌روا است که عیسی‌ابن‌الله‌باشد چرا نشاید که ملائکه‌بنات‌الله باشبهه واصح آنست که بعدازنزول آیت انکم وماتعبدون من دون‌الله حصب جهنم ابن‌زبعری گفت که عیسی‌رابدون خدای می‌پرستیدندهر گاه عیسی (ع) درآتش باشد خدایان مانیز درآتش‌باشند مؤید این‌قول‌است آنچه فرماید) (٥٧) و گفتند مشرکان آیا خدایان‌ما بهتراند یاعیسی هر گاه که او حصب جهنم باشد گوایشان نیزباشند نزدندآن مثل‌را برای‌تو مگر برای جدال وخصومت نه ازبرای تمیزبحق از باطل بلکه ایشان درهمه امور گروهی اند خصومت گران ولجاج کنندگان (٥٨) نیست عیسی (ع) مگر بندهٔ که منت نهاده‌ایم بروبه نبوت ورسالت و گردانیدیم اورا آیتی وامرعجیب برای بنی اسرائیل (یعنی‌ولادت اوبی‌پدر قصه‌است درغرائب چون‌مثل سایر قصه ها) (٥٩) واگر خواهیم ما هرآینه سازیم بدل ازشما فرشتگان‌را یعنی شمارا هلاك کنیم وبدل‌شما ملائکه‌آریم که ایشان درزمین پی‌درآیند شمارا(٦٠) و بدرستی که عیسی (ع) علمست مرساعة‌را یعنی بدوبدانندآمدن قیامت‌را (چه یکی ازعلامات قیامت نزول عیسی‌است (ع) که بعد ازتسلط دجال‌ازآسمان فرودآید نزدیك مناره بیضاء درطرف شرقی دمشق دوجامه رنگین پوشیده باشد وهردو کف دست خودرا بربالهای دو فرشته نهاده ورخساره مبارکش عرق کرده چون سردرپیش افکند قطرات از رویش ریزان گردد وچون سر بالا کندآن‌قطرها برروی‌وی‌چون‌مروارید‌روان‌شود نفس‌وی‌بهر کافربرسد بمیرد وهرجا چشم‌وی بیفتد نفس‌وی‌برسد پس‌درطلب‌دجال‌روان گردد ودرباب‌الد که موضعیست در ولایت‌شام بدورسد واورابکشد وآنکه یاجوج وماجوج بیرون آیند وعیسی (ع) مؤمنان‌را بکوه طوربرد وآنجا متحصن گردد القصه چون معلوم‌شد که عیسی (ع) نشانه‌قرب قیامت‌است) پس‌شك مکنید وجدال‌منمائید

بآمدن قیامت وپی‌روی کنید شرع یارسول‌مرا اینست راه راست که کسی بدو گمراه نشود (٦١) وباید بازندارد شمارا شیطان از سلوك صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت وی مکنید وقدم از راه مخالفت وی بیرون منهید بدرستیکه اومر شماراست دشمنی آشکارا (٦٢) وآنهنگام که‌آمد عیسی (ع) بحجتهای روشن‌یاآیات‌انجیل یامعجزات واضحه گفت مربنی‌اسرائیل‌رابدرستی که‌آمده‌ام بشمابشر یعنی‌مشتمل برحکمت قولی وفعلی وبرای آنکه بیان کنم وروشن گردانم برای‌شما تتمه‌آنچه اختلاف میکنید درآن ازاموردین یا احکام توریة پس‌بترسید ازعذاب خدای وفرمان‌برید مرا درهرچه فرمایم (٦٣) بدرستیکه خدای‌اوآفریدگارمنست وآفریدگارشما پس‌اورا بپرستید بیگانگی اینست راه راست بی کجی وانحراف (٦٤) پس‌مختلف‌شدند فرقها (ازمیان ترسایان چون یعقوبیه ونسطوریه وملکائیه ومرقوسیه وشمعونیه پس وای بر آنانکه ستم کردند ازاین احزاب از عذاب روزی که درد ناکست عذاب او (٦٥) آیاچشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند مگرقیامت‌راآنکه بیاید بدیشان ناگهان وایشان ندانندآمدن اورا بسبب غفلت واشتغال بامور دنیا (٦٦) دوستان درآنروز بعضی‌ازایشان‌مربعضی‌را دشمن‌باشند مگرپرهیزکاران ازاهل ایمان (یعنی کافران که برای معاونت‌بوده بر کفرومعصیت‌باهم دشمن شوند که ویلعن بعضهم بعضاً ومؤمنان که محبت ایشان‌برای خدابوده ودوستی ایشان بجاباشد تایکدیگررا شفاعت کنند ودر تاویلات کاشی مذکور است که خلت چهار نوع میباشد اول خلت تـامهٔ حقیقیه که محبت روحانیه‌است وآن مستند بوده بتناسب ارواح و تعارف‌آن چون محبت انبیاء و اولیاء وشهدا و اصفیاء بایکدیگر (دوم) محبت قلبیه اسناد این‌بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله‌است چون محبت صلحا وابرارباهم ودوستی‌امم باانبیاء وارادت مریدان بامشایخ و این دو نوع از محبت خلل‌پذیر نیست نه در دنیا ونه درآخرت و مثمرفوائد ونتایج صوری ومعنوی است (سوم) محبت عقلیه که مستند است بتحصیل‌اسباب‌معاش‌وتیسیرمصالح‌دنیویه چون‌محبت‌تجاروصناع‌ودوستی خدام با

مخادم وارباب حاجات با اغنیاء (چهارم) محبت نفسانیه‌است واسنادان بلذات حسیه و مشتبهات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع ازمحبت‌فانی وزائل‌باشدآن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود نگیرد وغرض وحاجات بحصول نه‌پیوندد آن دوستی‌بدشمنی مبدل‌شود .

نظم

دوستی کان غرض آمیز شد — دوستی دشمنی انگیز شد
مهر که‌از هرغرضی گشت پاك — راست چوخورشید بودتابناك

(٦٧) (منادی درآنروزندا کند مرمتقیانرا که خدای‌تعالی میفرماید) ای بندگان من‌نیست ترسی برشمـا امروز از القای مکاره ونیستید شما که اندوهگین شوید بفوت مقاصد (پس‌صفت منادی میکند) (٦٨) بندگان من آنانند که ایمان‌آوردند بآیتهای کلام ماوبودند گردن نهادگان‌فرمان‌مرفرمان خدایرا (آنکه مناوی گوید) (٦٩) درآئید دربهشت شماوزنان مومنه شما شادگردانیده‌شد یاگرامی داشته یاآرایش یافته (٧٠) بگردانند بربندگان دربهشت درآینده‌گان بکاسهای‌پهن از زر ودرآن چندنوع طعام وکوزهای بی‌دسته وبی گوشه یعنی‌صراحی پرازانواع شراب ودربهشت‌بود ایشانراآنچه آرزوبود نفسهارا وبدان خوش‌آیند (وحفص تشتهی الانفس خواند) وآنچه بنظرخوش‌آید چشمهارا وازآن لذت‌یابند (دروسیط‌آورده که بدین دوکلمه اخبارکرد ازجمله نعیم اهل‌بهشت چه‌نعیم ریاض جنان یانصیب نفس‌است یـا بهره عین درویشی فرموده است که اهل نظر میداند که لذت عین درچه چیز میتواند بود جمعی راکه غشاوت اعتزال برنظر بصیرت ایشان تـاری گشته تالمعات انوارجمال‌انکم سطرون ربکم برایشان پوشیده ماند باایشان‌بگوی که وتلذالاعین عبارت ازچیست برهرصاحب بصیرتی روشن‌است که اهل‌شوق را لذت عین جزبمشاهده جمال محبوب متصور نیست .

بیت

پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را
لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست

امام‌قشیری قدس‌سره فرمود که لذت دیدار فراخور اشتیاق است‌عاشق را چندانکه شوق بیشتر بود لذت دیدار فزونتر باشد ازذنون‌مصری‌قدس‌الله تعالی‌سره نقل کرده‌اند که شوق ثمره محبت است هرکه‌را دوستی بیشتربود شوق اوبدیدار دوست زیادتر است ودرزبور آمده که ای داود بهشت‌من برای مطیعان است و کفایت من بجهت متوکلان است و زیادت من نصیب شاکران است وانس من بهره طالبان ورحمت من ازآن‌محسنان ومغفرت من برای تائبان ومن خواص مشتاقانم

شعر

الا طال شوق الابرار الی لقائی — و انا الیهم اشد شوقـاً

نظم

دلم از شوق تو خون است ندانم چونست
در دلم شوق جمالت ز بیان بیرون است
در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد
دل شوریده من بین که چه‌روز افزون‌است

آنکه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید) وشما دربهشت جاوید ـ ماندگان باشید وکمال نعمت درآن است که بیم زوال در او نباشد (٧١) وآن بهشتی که امروز میراث داده شده‌اید آنرا آن‌بهشت موعود است که ـ نورث من عبادنا من‌کان تقیا وبشما میراث دادم بآنچه بودید عمل‌می‌کردید در دنیا ازانواع طاعات وخیرات (جزارا بلفظ میراث یادکرد که خالص است وباستحقاق بدست‌آید) (٧٢)مرشماراست درجنت‌میوه‌بسیارازآنها میخورید پیوسته (درمعالم فرموده که درحدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه بازنکند مگرکه فی‌الحال مثل‌آن ازآن درخت بروید) (٧٣) بدرستی که‌کافران درعذاب جهنم جاویدماندگانند (٧٤) سست نکنند وسبك نگردانند

عذاب از ایشان وایشان درعذاب ناامیدانند ازراحت نجات وازخفت عقوبات (٧٥) وما ستم نکردیم برایشان بدین‌عذاب کردن ولیکن بودند ایشان ستم کاران که شرك‌آوردند ووضع عبادت کردند درغیرموضع آن (٧٦) و چون امید ببرند ازخلاصی ندا میکنند خاذنان دوزخ را که ای مالك درخواه از خدای تاحکم کند برما یعنی بمیراند مارا پروردگار تو باز رهیم از کشیدن عذاب گویند مالك درجواب ایشان (بعدازهزارسال درتبیان‌آورده که بعداز چهل‌روز از روزهای‌آنسرای که) بدرستیکه شما درنك کنندگانید (دردوزخ نه بخواهید مرد ونه عذاب برشما سبك خواهدگشت پس حق سبحانه بعداز جواب مالك مرایشان‌راگوید) (٧٧) بدرستیکه ماآوردیم‌بشما یعنی‌فرستادیم سخن راست ودرست برزبان پیغمبران ولیکن بیشتر شما مرسخنان حق‌راکاره بودید پسند نکردید (٧٨) بلکه محکم گردانیدند کافران وساختند کاری در رد حق وابطال‌آن یاکیدی برای پیغمبران پس بدرستیکه مانیز محکم - کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان درابطال کید کافران بنصرت انبیاء (٧٩) آیا میپندارند ماکران کفار آنکه مانمی شنویم سخن نهانی که در دل خود میگوید وآنچه برازبآن یکدیگر مشورت کنند آری میشنویم آن را وفرستادگان ما که حفظه‌اند نزدیك ایشانند وموکل برایشان مینویسند آنرا وبفرمان‌ما وبعدازآنکه نهانی‌های ایشان برفرشتگان ماآشکارا باشد برما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد (٨٠) بگو ای‌محمد اگر باشد مرخدای را فرزندی چنانچه گمان‌می‌بریدپس‌من اول پرستندگانم خدای را بیگانگی بایستی که من‌میدانستم وچون میدانم که او را فرزندی نیست شما اثبات ولد ازکجا پیدا میکنید (صاحب کشف درمعنای آیه گفته که اگر خدای‌رافرزندی بودی وببرهان صحیح وحجت روشن ثابت شدی پس‌اورا تعظیم کنندگان بودمی‌یعنی منکه پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن برسبیل تمثیل است و مبالغه در نفی بلد امام زاهد آورده که روزی نضربن حارث لعنه‌الله درلاف گاه خود نشسته بود و اغلب

صنادید قریش نزد وی بودند درآیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزاء کرد بلید مغیره درآنوقت میل اسلام داشت وپیوسته ستایش قرآن میکرد و گفت ای‌نضر بقرآن استهزاء میکنی بخدای که نمیگوید محمد الا حق نضر گفت من‌نیز حق میگویم محمد میگوید که لااله‌الاالله من‌هم میگویم لا اله الاالله اما اضافت میکنم که ملائکه بنات‌الله‌اند این‌سخن بپیغمبر رسید وآن حضرت اندوهناك شد جبرئیل این‌آیت فرود آورد نضر پیش ولیدآمده این آیت برخواند وگفت که خدای محمد مارا دراین‌آیت تصدیق کرده ان کان للرحمن ولدافانا اول‌العابدین ولید گفت ای احمق خدای ترا تکذیب کرده زیراکه ان بمعنای‌نفی‌است میگوید که نیست‌ونبوده مرخدای‌را فرزندی‌آنکه فرموده که بگو من اول موحدانم) (٨١) پاك‌است وبی عیب آفریدگار آسمانها وزمینها خداوند عرش ازآنچه وصف میکنندکافران او را یعنی زو ولد میگویند دردنیا (٨٢) پس بگذار ایشان‌را تاسعی میکنند در باطل و بازی کنند دردنیا تاوقتی که ببینند روزی‌را که وعده داده شده اند و ملاقات آنروز یعنی روز قیامت (٨٣) واواست خداوند آسمان و زمین پرستندگان وی اند ازملائکه وجن وانس و اوست راستکار درتدبیر خلق دانا بمصالح ایشان (٨٤) وبزرگواراست آنکه مراوراست‌پادشاهی‌آسمان وزمین وآنچه میان آسمان وزمین است یعنی حکم او بر همه اجزاء مکونات روان است و نزدیك‌اوست دانستن ساعتی که قیامت درآن قائم‌شود وبسوی او بازگردیده شوید همه خلائق درآن‌روز (٨٥) ومالك درآن‌روز نباشند آنانکه‌میپرستند کافران ایشان‌را بدون خدای‌درخواست کردن را یعنی معبودان کفار ازملائکه وجن وانس واصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امید وارند آنروز نتوانند شفاعت کردن مگرکسی که گواهی داده باشد براستی چون ملائکه و عیسی وعزیرکه ایشان را رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کردند و ایشان میدانند بدل خود آنراکه برزبان گواهی‌داده‌اند وایشان شفاعت‌نکنند مگر مؤمنان گناهکاران را (٨٦) واگر بپرسی‌تو عابدان ومعبودان را که بیافرید ایشان‌را هرآینه میگویند الله چه‌از فرط ظهور این جواب مکابره

نتوانند کرد پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان ازعبادت او بپرستش غیر او (٨٧) ونزدیك خداست دانستن قول رسول آنجا که گفت ای پرورد گارمن بدرستیکه این گروه یعنی معاندان قریش گروهی اند که ازروی عناد ومکابره نمی گروند (٨٨) پس اعراض کن ازدعوت ایشان یاروی بگردان ازمکافات ایشان وبگو تسلیم ومتارکه ازشما مطلوب نیست (این حکم بآیهٔ قتال منسوخ است) پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خودرا تا وقتیکه عذاب بر ایشان آید دردنیا در روز بدر ودر عقبی بدخول درنار (٨٩)

سورة دخان (١)

بسم الله الرحمن الرحیم

حم (امام ابواللیث درتفسیرخود ازامام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه وتعالی جمیع احکام وقصص راکه درسوره مصدره بحروف مقطعه مجتمع است درآن حروف جمع کردمجملا وچون آنرانشناسند مگر صاحب نبوت وولایت پس مراورا برای تفهیم عوام درجمیع سوره تفصیل داده گفته اند آن حروف اشارت است بکلمات چنانچه درحم گفته اند حمیت المحبین حمایت کردم دوستان خودرا ازتوجه بماسوی و گویند معنی اوآن است که حم یعنی کاری ساخته شده ومهمی پرداخته گشته (١) سوگند بکتاب هویدا که قرآن است که بمحض کرم (٢) بدرستیکه ما فرستادیم اورا درشب بزرك و بابرکت

(١) ٥٩ آیه ودرمکه نازل شده است

که شب قدراست و کدام برکت برابرآنکه دوآن شب کتاب کریم که سبب منافع دینی ودنیوی وواسطه مطالب سوری ومعنوی است ازلوح محفوظ به آسمان دنیا شرف نزول ارزانی فرموده بدرستیکه ما هستیم بیم کنندگان بانزال قرآن این شب (وجمعی برآنند که لیله مبارکه شب برات است وآن شب نیمه شعبان است وبرکت او درنزول ملائکه واجابت دعوت وفصل قضیه وتقسیم نعم است) (٣) دراین شب جدا کرده فیصل داده شود هرامری که حکم کرده شده است (درهمه سال ازارزاق و آجال وشب برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده درحدیث آمده که دراین شب بیامرزند از گناهکاران بعدد هرموی که بر گوسفندان بنی کلب است ودراین شب آب زمزم زیاده می شود وصاحب کشاف آورده که درخبر است که هرکه دراین شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صدفرشته فرستد تاباوی باشندسی ملك وی را بشارت دهند ببهشت وسی فرشته دیگر اورا ایمن میسازند ازآتش دوزخ وسی عدد دیگر آفات دنیا از وی باز میدارند و ده ملك دیگر مکائد شیطان از وی دفع میکنند ودراین شب وظائف نعمت بربندگان قسمت می نمایند) (٤) فرمودیم فرمودنی بفصل قضایا دراین شب از نزدیك ما بدرستیکه هستیم ما فرستنده ترا که محمدی (٥) بخشایش ازنزدیك پروردگارتو برخلق (چنانچه جای دیگر فرموده وما ارسلناك الارحمة للعالمین .

نظم

در دو عالم بخشش و بخشایش است
خلق را از بخشش اش آسایش است
خواجه چون در مدیح خویش سفت
انما انا رحمت مهدات گفت

یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن برحبیب خود ملائکه را در این شب فرستادیم بسلام مؤمنان) بدرستیکه خدای شنواودانا است بهمه نیتهای ایشان (٦) آفریدگار آسمانها وزمینها است وآنچه میان آسمانها وزمینها است پس بدانید ای آفریدگان اگرهستید شمابی گمانان یعنی طلب کنندگان یقین (٧)

هیچ معبودی ومستحقی سزای پرستش نیست مگراو زنده میگرداند ومی میراند یعنی اواست موجود کننده موت‌وحیات‌اواست‌پروردگارشما وپروردگاربدران نخستین‌شما (۸) بلکه کافران بدین‌سخن موقن نیستند درگمانند بقرآن بازی کنندگان (۹) پس‌تومنتظر باش برای‌ایشان روزی که بیاید آسمان بدودی آشکارا (عرب‌شرغالب‌رادخان گویند مرادعذابی است که نازل گردد بمستهزیان درعین المعالی آورده که مرادغباری است که روزفتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشید وگویند مراد زمان قحط وجوع کافران بود که بدعای پیغمبر (ص) شدت جوع برایشان مستولی‌شد تاسگان مرده‌را باستخوان میخوردند و دخان‌عبارت ازتیرگی‌چشم‌است ازجوع چه مرد گرسنه ازضعف بصر میان خود وآسمان‌مشابه دخان چیزی‌می بیند ودرتبیان‌فرموده که درسال قحط‌بسبب‌خشك سالی‌غباری‌تیره‌اززمین برانگیخته‌میشودو بشکل‌دود ولهذاسال‌قحط‌راسنة‌الغبرا گویند ووجه تسمیه عام‌الرماد همین‌است وبقول‌بعضی آن‌است که این‌دخان‌یکی ازعلامات قیامت خواهدبود چنانچه درحدیث اشراط الساعة‌آمد که فذکر الدخان والدجال وآن‌دودی‌باشد ازمشرق تامغرب) (۱۰) فروگیردمردمانرا وبعدازچهل روز بردارند ومؤمنان‌را ازومثل زکام‌حالتی واقع‌شود اماکافران رابیهوش وسراسیمه سازد وملائکه ایشان‌را میگویند این‌است عذابی‌دردناك که‌حق‌سبحانه‌وتعالی‌وعده کرده‌بودایشان‌زاری کنند وگویند (۱۱) پروردگارا بردارازما این‌عذاب‌را بدرستیکه ماگرویدگانیم بعداز دفع عذاب یعنی چون این‌بلا منکشف‌گردد ما ایمان آریم حق سبحانه میفرماید (۱۲) چگونه بود مرایشانرا پندگرفتن بدین‌مقدار عذاب وحال‌آنکه‌آمدبدیشان فرستاده‌آشکارا کننده معجزات وایشان بدان متذکرنشدند (۱۳) پس پشت بروی گردانیدند یعنی‌اعراض نمودندازایمان بدو وگفتند اوآموخته شده‌است یعنی جیبرویسار قران‌بوی میآموزند دیوانه‌است ودماغ او مخبط شده‌است وباوجود این همه چون وعده‌ایمان میدهند (۱٤) بدرستیکه ما بردارنده عذابیم ازایشان‌زمانی اندك یعنی‌قحط را ببریم بدعای پیغمبر (ص) بآخر اعمارایشان اما هیچ‌فائده ندهد بدرستیکه شماباز گروندگانیدبکفر(آورده‌اند که بوقت قحط ابوسفیان

وجمعی ازقریش بمدینه‌آمدند وبخداورحمن سوگند به پیغمبردادند وآنحضرت دعافرموده بلای‌قحط مندفع‌شد وایشان همچنان بر کفرراسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعداز چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند ازشرك‌وفسق) (۱٥) یادکن روزی‌را که بگیریم کافران گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت ودرتفسیر دمیاطی آورده که مراد روزبدر است که حقتعالی وعید میکند مشرکان‌را که درآنروز بگیریم شمارا بعقوبت عظیم ازقبل‌واسر بدرستیکه ما انتقام کنشده ایم درآنروز(۱٦) وبدرستیکه ما امتحان کردیم پیش ازکفار مکه گروه قبطرا از ملازمان فرعون وآمد ایشان‌را پیغمبری بزرگوار درحسب ونسب یعنی موسی بن عمران (۱۷) آنانکه ادا کنید یعنی دست‌بازدارید وفرستید بامن بندگان‌خدا یعنی بنی اسرائیل‌را بدرستیکه من مرشمارا فرستاده‌ام امین‌بوحی ومتهم‌نیستم مگربه نیکوخواهی‌خلق‌را (۱۸) وآمدم بآنکه سرکشی نکنید وکبر نیارید برخدای واهانت وحی‌او ننمائید بدرستیکه من‌آرنده‌ام بشماحجتی روشن‌برصدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی (ع) کردند موسی فرموده که (۱۹) بدرستیکه من‌پناه‌بردم بپروردگارخود وبه پروردگارشما ازآنکه‌مراسنگسار کنید یابکشید یادشنام دهید که وی‌نگهدارمن‌است (۲۰) اگرباور نمیدارید مرادنمیگرویدبمن پس کرانه کنید ازمن ومیازاریدمرا .

مصرع

مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان

ایشان سخن آنحضرت‌قبول‌نا کرده‌آغازجفا کردند بدست وزبان (۲۱) پس‌بخواندموسی‌پروردگارخودرا باآنکه‌این گروه‌قبطیان گروهی اندمصر بکفر وکبر یعنی ایشان‌را هلاك کن که مشرکانند چون حق‌تعالی دعای وی اجابت کردگفت (۲۲) پس‌ببربندگان‌مرا بشب ازمصر بدرستیکه شما ازپی درآمد شدگانید یعنی‌چون شمابروید فرعون وقوم‌او خبردار شوند وازپی‌شما درآیند وبلب دریارسیده باشیدتو عصابر دریازن که بشکافد براو راهها پدیدآید تا

بنی اسرائیل بگذرند(۲۳) وبگذار دریارا ساکن وآرامیده برهمان وجه که
راهها براو ظاهر بود یعنی دیگر باره براو عصا مزن که باحال اول رود وبگذارش
تافیطیان دراو درآیند ومترس بدرستیکه ایشان گروهی غرق شده گانند یعنی
هم در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند (۲۴) چه بسیار
بگذاشتند از بوستانهای پر درخت وچشمهای آب روان (۲۵) و کشتیهای رسیده
ومنزلهای نیکو آراسته (۲۶) واسباب تنعم وبرخورداری که بودند درآن نعمت
متنعمان وشادی کنان (۲۷) کارما بامکذبان همچنین است ومیراث دادیم منازل
ومواضع ایشان را بگروه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل را (۲۸) پس
نگریست برایشان آسمان وزمین یعنی ازهلاك ایشان کسی حساب نکرد (درمعالم
آورده که چون مؤمنی بمیرد چهل روز آسمان وزمین براو بگریند واز انس
رضی الله عنه منقول است که حضرت رسول (ع) فرمود که هیچ بنده‌ای نباشد
الا که مراورا درآسمان دو درباشد دریکه روزی اوازآن فرود آید ودریکه
عمل او ازآنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق وعروج
عمل او محروم مانند وبرو بگریند عطار میگوید که گریه آسمان سرخی
اطراف است درمعالم آورده که چون امیرالمؤمنین حسین بن علی مرتضی کرم الله
وجههما شهید شد آسمان براو گریست وگریه اوآن بود که اطراف آفاق سرخ
شد دراین باب گفته‌اند .

رباعی

این سرخی شفق که بر این چرخ بیوفا است
هر شام عکس خون شهیدان کربلا است
گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خور است
ور خاك خون بگرید از این ماجرا رواست

وگفته‌اند گریه آسمان وزمین همچون گریه آدمیان است وبعضی برآنند
که علامتی برایشان ظاهر گردد دلیل بود برحزن واسف همچون گریه که
اغلب دال است برغم واندوه وبرهر تقدیر چون فرعونیان راعلمی نبود که بآسمان
رود وبروی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان وزمین برایشان نگریست)

وبودند مهلت داده گان از وقتی بوقت دیگر (۲۹) و هر آینه برهانیدیم بنی
اسرائیل را ازعذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود وقتل انبیاو تعب درعمل
(۳۰) ازفرعون بدرستیکه بود فرعون سرکشیده وخودرا بلندساخته ازکافران
که متجاوزانند ازحدود ایمان (۳۱) بدرستیکه برگزیدیم موسی ومؤمنان
بنی اسرائیل را بردانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند برآنکه برگزینیم
ایشان را برعالمیان زمان ایشان (۳۲) ودادیم مرایشان را از نشانهای قدرت
آنچه در اونعمت آشکارا بود چون شکافتن دریا وانزال من وسلوی (۳۳)
بدرستیکه این گروه یعنی کفارقریش هرآینه میگویند (۳۴) نیست عاقبت کار
وخاتمه حال مگرمرگ نخستین در دنیا وبعداز او حیاتی نیست ونیستیم زنده
شدگان و برانگیختگان بعدازمرگ (۳۵) پس بیارید پدران مارا اگرهستید
راست گویان دربعث بعدازموت (این سخن ازایشان جهل بوده زیرا که نه هرچه
جائز بود وقوع آن ازخدای بوقتی خاص لازم بود وجود ظهور آن بهروقت که
دیگر خواهد پس چون وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود
کسی رابرو تحکم نرسد) (۳۶) آیا قوم قریش بهتراند در قوت وشدت مال و
شوکت یاقوم تبع حمیری که لشکری بودند باعظمت وابهت ودر غایت کثرت
وآنانکه بوده‌اند پیش ازقوم تبع مانند عادوثمود جزآن چون نگرویدند هلاك
کردیم ایشانرا بدرستیکه ایشان بودند گروه کافران ومنکران بعث وحشر (از
فحوای اخبار وآثار چنان مفهوم میگردد که ملکی بود ازحمیر کنیت او ابو کرز
ونام او اسعدبن ملیکای کرب باحشم وتبع بسیار ازشرق تاغرب عالم بگشت و
حمیره را بنا کرد وسمرقندرا نیز بقول اشهر اوساخت وبروایتی ازابن عباس (رض)
است که اوپیغمبر بود ودرحدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یانه و
ازعایشه صدیقه منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است ولهذا
حق سبحانه قوم اورا مذمت فرموده نه اورا درمعالم آورده که وقتی درمدینه
پسراورا بکشتند واو بقصد اهالی آنجا لشکر کشیده دو حبر بنی قریضه که کعب
واسد نام داشتند این خبر شنیده بنزدیك وی رفتند وگفتند این جرات
مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است وتعریف آنحضرت کردند

اواز سر قتل واسرمدینه در گذشت واوآتش پرست بود و بردست آن دو جر (۱) مسلمان شد وباجمعی ازاهل کتاب متوجه اهل یمن‌شد چندنفر ازهذیل به سرراه‌اوآمده گفتند دلالت کنیم‌ترا برخانه که دراو گنج‌است ازنقره‌ومرواريد وزبرجد گفت کجا است گفتند درمکه وغرض ایشان‌آن بود که قصد خانه کند وهلاك‌شود تبع قصه گنج وخانه بااحبار درمیان آورد گفتند ای ملك زینهار که آن‌شریفترین بقعه است بروی زمین وهیچکس قصدآنجا نکند مگرهلاك شود ترا آنجا باید رفت وتعظیم بجا باید آورد و تبع آنجا رفت وخانه را پوشانید وشش‌هزار شتر قربان کرد وازآنجا بیمن توجه فرمود و قوم او از حمیرآغاز مخالفت کردند که تو ازدین مابرگشتهٔ ماباتو نمی‌سازیم تبع دلائل خداپرستی برایشان خواند ایشان درعناد افزودند گفتند ما بآتش امتحان میکنیم آتشی‌بود دردامن کوهی از کوههای یمن‌چون دو کس‌را دعوی‌بودی بریکدیگر درآن‌آتش آمدندی مبطل بسوختی ومحق‌را آفتی نرسیدی‌القصه احبار بامصاحف خود بآتش درون رفتند وبسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان بتمامی بسوختند ونزد ارباب سیر شکرالله سعیهم بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت‌پناه(ص) وبشامول یهودی سپرد که اگرحضرت‌ص را دریابد بدو سپرد والا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند وفرزند بیستم ازنسل شامول ابوایوب‌انصاری بود نامه بموقف‌عرض‌رسانید و حضرت رسول‌الله سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح واز رقاشی (رح) نقل‌است که ابو کرب اسعدحمیری اوبتابع ایمان‌آورده بپیغمبر ماقبل از بعث آنحضرت بهفتصد سال ودر درج‌الدررآورده که بمدت هزار وپنجاه وسه‌سال پیش‌ازهجرت که‌هزاروچهل‌سال پیش ازبعث‌بوده باشد) (۳۷) ونیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان ایشان است بازی کنان (یعنی بحکمت آفریده‌ایم نه‌ببازی بلکه مخلوقات‌را کاملا بظهور آورده‌ایم و بحکمت نسزد که آدمیان‌را معطل ومهمل گذاریم بی‌ثواب وعقاب) (۳۸) نیافریدیم اهل

(۱) جر عالم یهود را نامند (م)

ارض وسمارا مگر برای حق که آن مثوبت است بر طاعت وعقوبت است بر معصیت ولیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت نمی دانند که فعل حکیم بحق بود (۳۹) بدرستیکه روز جدا شدن (حق ازباطل یا جدا شدن میان مؤمن وکافر ومطیع‌وعاصی) هنگام جمع شدن همهٔ آدمیان است (۴۰) روزیکه دفع نکند دوستی وخویشاوندی ازدوست وخویشان‌خود چیزی‌را ازعذاب یاسود نرساند کسی کسی‌را هیچ‌چیز ونباشد ازدوستان که یاری کرده شوند ازدوستان دیگر (۴۱) مگر کسی که خوشنود باشد خدای تعالی براو یعنی مؤمنان که ایشان یاری کنند مریکدیگررا بشفاعت بدرستی که خدای تعالی غالب ست (کسی‌را که اوعذاب کند کسی یاری‌نکند او را) مهربان است (برهر که رحمت کند اورا رتبهٔ شفاعت دهد) (۴۲) بدرستیکه درخت زقوم (یعنی میوه‌آن) (۴۳) خوردنی گناهکاران‌است (یعنی ابوجهل و احزاب او اززقوم چون‌بخورند) (۴۴) مانند مس وروی گداخته بجوشد در شکمها جوشیدنی (۴۵) مثل جوشیدن‌آب گرم (یعنی پاره پاره کند رود های ایشان‌را وبگذارد امعاء واحشاء ایشان‌را پس‌حق‌سبحانه‌زبانیه‌را گوید) (۴۶) بگیرید این گناهکارانرا پس بکشیدش بعنف وقهر میانه دوزخ (۴۷) پس آنگاه بریزید برسراو ازعذاب‌آب گرم (تاتمام بیرون بدن اوبدین آب‌معذب شود همچنانچه درون اززقوم معذب است وبگویند مراورا) (۴۸) بچش و بکش این‌عذاب را بدرستیکه توارجمندی و قادری نزد قوم خود بزرگوار بزعم خود (ابوجهل میگفت من اعز واکرم اهل وادیم در بطی از من عزیزتر نیست درآنروز حق‌تعالی فرماید که اوراعذاب کنید که دعوی‌عزیزی وکریمی میکرد) (۴۹) بدرستیکه این‌عذاب آنست که شما بودید که بآن شك می‌آوردید (تااکنون معاینه دیدید) (۵۰) بدرستیکه پرهیزکاران در جایگاهی‌اند که ایمن باشند یعنی مقامی که دروآفات و مخافات نباشد (۵۱) دربوستانها وچشمها (۵۲) می‌پوشند ازحریرهای نازك و سطبر در حالتیکه متقابل درمجالس یکدیگر وباهم‌مستانس باشند (درتفسیر سورآبادی‌آورده است که این متقابله روز مهمانی باشد در دارالجلال که حق سبحانه همه

مؤمنان را برسر یك خوان بنشاند وهمه رویهای یکدیگر می بینند) (٥٣) همچنین براینحال میباشند بی‌تغییر وتبدیل وقرین‌سازیم متقیان‌را بزنان‌سفید دو کشاده چشم(اختلاف است‌درآن که ایمان زنان‌دنیا باشند یا حوران عینای بهشت) (٥٤) میخواهند دربهشت هرمیوهٔ که‌آرزو کنند درحالتیکه ایمن‌اند ازضرر یاانقطاع‌آن (٥٥) نچشند درآخرت مرك‌را مگر مرك پیشتر که در دنیا چشیدند (وچون معهود نزدیك مردمان‌آنست که هرزندگی‌را مرك در پی باشد حق سبحانه خبرداد که حیات بهشت را مرك‌نیست) ونگاهدارد حق سبحانه بهشتیان‌را وآزار ایشان دفع کند عذاب دوزخ را (٥٧) ازروی فضل وکرمی که واقع است ازآفریدگارتوآن‌صرف عذاب وحیات ابدی دربهشت آن‌است رستگاری بزرك (٥٨) پس جزاین‌نیست که ماآسان گردانیدیم‌قرآن را که فرو فرستادیم بلغت تو شاید که قوم توفهم کنند وپند گیرند (وایشان متذکر نشدند) پس چشم‌دار چیزی‌را که بدیشان فرودآید بدرستیکه ایشان نیز منتظراند تاچه‌چیز بتو نازل شود) اما ازآن تونصرت الهی را خواهد بود وازآن ایشان عذاب نامتناهی ، دوستان را هردم فتحی تازه وخصمان‌را هرزمان رنجها بی‌اندازه .

بیت

تابعان را وعدهٔ حسن المآب

منکران را وعدهٔ ذوقو العذاب) (٥٩)

سورة جاثیه(١)

بسم الله الرّحمن الرّحیم

حم (١) (حروف‌مقطعه مختصرات اسمای الهی‌اند چنانچه حا اشارت است بحی وحفیظ ومیم کنایت است ازملك ومجید ودرلطائف آورده که حاء حکم ازلی‌است ومیم ملك ابدی‌بدین هردوقسم یاد میکند) که فرود آمدن قرآن از نزدیك‌خدای است برهمه غالب دانا(درتیسیرمطالب وتقدیرمواهب) (٢) بدرستیکه درآسمانها (ازنجوم سیاره‌ثابت) ودرزمین (ازجبال و اشجار وحیوانات) هرآینه نشانها است مرگرویدگانرا (بروحدت وقدرت صانع) (٣) درآفریدن شما (ازنطفه وتغییر آن ازحالی‌بحالی) وآنچه پراکنده‌سازد درزمین از جنبندگان (باختلاف صور و اشکال اشان) علامتها است برای استدلال برحکمت‌حضرت‌ذوالجلال‌مرگروهی‌را که بیگمان‌شوند(یعنی‌استدلال کنند بدان‌آیتها وبواسطه استدلال متیقن شوند) (٤) ودراختلاف شب و روز (بالوان مقادیر) ودر آنچه فروفرستاد خدا ازآسمان باازابر ازروزی یعنی باران که سبب روزی‌است پس زنده‌گردانید بآن‌باران‌زمین را بعد از خشکی وپژمردگی آن ودرگردانیدن بادها باختلاف جهات وتفاوت احوال دلالتها است روشن وهویدا برکمال قدرت الهی مرگروهی‌را که تعقل کنند (٥) این‌دلیلها دلائل قدرت خدای‌است بااین‌آیتها آیات قرآن‌است میخوانیم

---

(١) ٣٧ آیه است ودر مکه نازل شده

برتوآنرا براستی ودرستی پس بکدام سخن پس از سخن خدای که قرآن است ودلائل قدرت اوایمان می‌آورید (حفص بیاء میخواند یعنی بکدام سخن می گروند اگر بدین سخن نگروند) (٦) سختی عذاب مرهردروغگوئی راست بسیارگناه (یعنی نضربن حارث) (٧) می‌شنود آیتهای خدائی که خوانده‌می شود براو پس اصرار میکند یعنی اقامت میکندبر کفرخود درحالتیکه گردن کش است ازایمان بدان گویاکه نشنیده است آنرا یعنی چون گوش نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده پس مژده ده اورا بعذابی دردناك دوزخ (بشارت برسبیل تحکم است) (٨) چون بشنود از آیتهای کتاب ما چیزی (یعنی چون بدورسد حجتی وداندکه ازقرآن است) فراگیرد آنرا مهزوبه (یعنی بدان افسوس کند وبصورتی بازنماید که ازحق وصواب دور باشد) آن گروه‌مستهزیان مرایشان‌راست عذابی خوارکننده (٩) ازپیش روی ایشان دوزخ است (چه‌بدان متوجه‌اند یاازپس ایشان یعنی بعد از مرك مآل ایشان بدوزخ خواهدبود) دفع‌نکند ازایشان آنچه کسب کردند ازاموال‌واولادچیزی ازعذاب‌خدای ونه دفع کنندازایشان عذاب‌راآنچه‌فراگرفتند بجزخدای‌دوستان‌و معبودان ومرایشان راست عذاب بزرگ که شدت‌آن ازحد متجاوزاست (١٠) این‌قرآن راه نماینده‌است وآنانکه نگرویده‌اند بآیات پروردگار (ایشان که قرآن یا دلائل قدرت‌است وحکمت) مرایشان‌راست‌عذاب ازسخترین عذابی الم رساننده (١١) خدای آنستکه رام کرد مرشمارا دریا (یعنی سطح اورا هموار گردانید تاچیزها متخلل‌مانند چوبها بربالای اوبایستد وگفته‌اند تسخیر اواین‌است که منع نمیکند ازغوص وسیربراو) تامیرود کشتیها دروی بفرمان خدا وتاطلب میکنید ازفضل خدای (انواع فائدها چون تجارت وغواصی و صیدماهی) وتاشاید که شکرگوئید خدای‌را برین نعمتها (١٢) بفرمان کرد برای‌شما (یعنی بیافرید برای منفعت‌شما) آنچه درآسمانها است (از شمس و قمرونجوم ومطر) وآنچه درزمین‌است (از کوه ودریا وشجروثمر) همه اینها ازاو است نه از غیراو بدرستیکه درتسخیر این اشیا هرآینه نشانها است بر قدرت الهی وعلم وحکمت‌پادشاهی مرگروهی راکه تفکرکنند (در غرایب

صنع و عجائب خلق او که در صحایف مبدعات ظاهر است واز صفائح مکونات باهر .

بیت

در جمله جهان ز مغز تا پوست هر ذره گواه قدرت او است

آورده‌اند که غفاری درشهرمکه فاروق‌را دشنام‌داد ازآنجاکه‌سطوت عمری‌بود خواست که اورابگیرد وانتقام کشدآیت‌آمد) (١٣) بگو ای محمد (ص) مرآن کسانی‌راکه گرویده‌اند تاعفوفرمایند مرآنراکه نمی‌ترسندازروز های هلاك وعذاب خدای عرب از وقایع بایام تعبیرکنند چنانچه یوم بعاث و یوم اغماس پس‌معنی آیت آنستکه درگذرانید از قومی که تامل نمی کنند در روزهای هلاك کافران ونمی‌ترسند ازآن تاپاداش دهد خدای گروهی‌را بآنچه هستند که کسب میکنند ازاساءت ومغفرت (در کشاف‌ازسعیدبن‌مسیب نقل‌میکنند که ما درپیش‌فاروق نشسته‌بودیم قاری این‌آیت بخواند وعمر (رض) فرمود که لیجزی عمر بما صنع وگویند سبب نزول آیت قصد جهجاه غفاری وستان جهنی است وشمهٔ ازآن درسوره منافقان گفته خواهدشد وبدان‌تقدیر این‌آیت رامدنی‌باید گفت چه این‌سوره باتفاق مکی‌است ودر تفسیر امام ثعلبی‌آورده که بعدازنزول این‌آیت من‌ذاالذی یقرض‌الله قرضاحسنافنحاص یهودی برسبیل ظن‌میگفت که خدای مگرمحتاج شده که قرض میطلبد این‌خبر بفاروق (رض) رسید وشمشیرکشیده روی بر جستجوی او نهاد تاهرجا به‌بیند بقتلش رساند جبرئیل این‌آیت بیاورد ورسول (ص) کس‌بطلب عمر (رض) فرستاد وچون حاظر شد گفت ای‌عمر شمشیرنه که حق سبحانه بعفو فرمود واین آیت بروی خواند امیرالمؤمنین عمر (رض) گفت یا رسول‌الله (ص) بدان خدای که ترا بحق بخلق‌فرستاد که دیگراثرغضب برروی من نه‌بینید ودرمقابله گناه جزصفت عفوازمن مشاهده نکنید .

نظم

چو بد بینی ز خلق در گذاری ترا زیبد طریق برد باری

اگر چه دامنت را میدرد خار توکل باش و دهان پرخنده‌میدار

وگفته‌اند این آیت بآیت قتال منسوخ‌است) (١٤) هرکه بکند کاری

شایسته پس مرنفس‌اوراست ثواب‌آن‌عمل وهر که کاری بد بکند پس براوست وزر ووبال‌آن پس بسوی آفریدگار خود باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار گفتار (۱۵) وبدرستیکه مادادیم فرزندان یعقوب‌را تورات و حکم کردن دردین ونبوت یعنی بعضی‌را پیغمبرساختیم ازایشان ودرهیچ قبیله این‌قدر پیغمبرنبوده که درمیان بنی‌اسرائیل از زمان یوسف تازمان عیسی و روزی دادیم ایشان‌را ازچیز هائی که پاکیزه وحلال‌اند وگفته‌اند مراد من و سلوی‌است وتفضیل دادیم ایشان‌را برعالمیان زمان‌ایشان (۱۶) وعطا کردیم ایشان‌را دلیلهای روشن ازکاردین وملت بامعجزه هویدا باآیتهای پیدادرکار محمد (ص) تا اورا بحق بشناختند وامر او بر ایشان محقق‌شد پس اختلاف نکردند درکاراو مگرپس ازآنکه‌آمدبدیشان دانشی بحقیقت‌حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر (ص) آن‌پیغمبراست که درتورات مذکورشده وامر اورا پوشیدند از روی عداوت وحسد که در میان ایشان است بدرستی که آفریدگارتو حکم‌میکند میان ایشان در روز رستاخیز درآنچه بودند که در آن اختلاف کردند یعنی درکلمات مبنیه درتورات که بعضی مبنی بود از نعت سیدکائنات علیه‌افضل الصلوة والسلام (۱۷) پس بعداز بنی‌اسرائیل ساختیم‌ترا یعنی مقرر کردیم سلوك‌تو برراهی روشن ازکاردین پس کن‌آن شریعت‌را و پیشوای خودساز وبدان عمل نمای ومتابعت نکن آرزو های‌آنانکه نمیدانند حقیقت توحیدرا یعنی رؤسای قریش که ترامیگویند که بدین پدران خود باز گرد (۱۸) بدرستیکه ایشان دفع نکنند از تو از عذاب خدای چیزیرا اگر خواهد بتو وبدرستیکه ستمکاران برخی از ایشان دوستان برخی دیگراند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست است وچون ترا با ایشان جنسیت نیست ازپی آرزو های ایشان مرو ومصاحب ازجنس خود طلب کن وخدای دوست پرهیزکاران است توهم ایشان‌را دوستدار (۱۹) این متابعت شریعت بینائیها است مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان به‌بینند راه حق را از ضلالت وهدایتی وبخششی از خدای مرگروهی راکه بیگمان شوند یعنی ازبادیه‌گمان گذشته طالب سرمنزل یقین باشند (درمعالم آورده که نفری از مشرکان مکه مؤمنان راگفته که آنچه شما درباب بعث وحشر میگوئید اگر

راست‌باشد ومارا بعالمی‌دیگر برند وبدانجانیز بمال‌وجاه ازشما افزون‌خواهیم بود چنانچه دراین‌عالم هستیم‌آیت‌آمد که)(۲۰) آیا نچنین‌است که پنداشته‌اند آنانکه کسب کرده‌اند بدیهارا چون کفر ومعصیت‌آنکه گردانیدیم ایشانرا در آخرت مانند آنها که گرویده اند و کردند عملهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون‌مؤمنان نخواهندبود یکسان‌است زندگانی‌ایشان ومرگ ایشان دردنیا وآخرت یعنی‌هر که برایمان بمیرد برایمان زنده خواهدشد وهر که بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهدشد بد حکمی‌است که ایشان میکنند ونتیجه شرك وتوحیدرا برابرمیدارند.

مصرع

نیست یکسان لای زهرآمیز باآب حیات

(۲۱) وبیافرید خدای آسمانها وزمین هارا براستی وعدل ومقتضای عدالت‌آن است که میان محسن ومسئی وموحد ومشرك تفاوت باشد و دیگر برای‌آنکه پاداش داده شود هرنفسی بآنچه کسب کرده ازخیروشر وایشان یعنی عمل کننده‌گان ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار و ازدیاد عقاب اشرارووقوع نیابد بلکه هر کس‌را فراخور عمل‌او جزا خواهد داد (۲۲) آیا چون بینی آنرا که‌فرا گرفت خدای‌خودرا هوای‌خود یعنی‌ازپی هوارودو فرمان‌او رد چنانچه‌فرمان‌خدامیباید برد یاآنکه‌معبودخودراآرزوی‌خود گیرد یعنی بتی میپرستد چون بتی نیکوترازاو می بیند آنرابگذارد واین‌را بخدای بردارد وچون می بینی آنرا که گمراه‌ساخته‌وفرو گذاشته آنراخدای بردانشی که‌حضرت‌اوراست بعاقبت آنکس‌و مهرنهاد برگوش‌او تاسخن حق‌نشنود وبردل‌او تاتعقل‌آیات حق نکند ونهاد برچشم‌او پوششی تابنظر اعتبار ننگرد جواب شرط‌آن است که چنین کسی‌را که چگونه هدایت‌باشد پس کیستکه راه‌نماید این کسی‌را ازپس فروگذاشتن خدای مراورا آیا پند نمیگیرید یعنی پندگیرید و متنبه شوید (۲۳) وگفتند منکران بعث‌نیست زندگانی مگرزندگانی دنیا که مادراوئیم می‌میریم‌وزنده میشویم (یعنی بعضی ازمامی میرند وبعضی‌زنده‌میشوند واحتمال دارد که قائلان آن این‌سخن مذهب تناسخ داشته‌باشند ونزدیك ایشان‌آنست که هر که‌میمیرد

روح او باجسد دیگری تعلق گیرد وهم در دنیا ظهور کند تا دیگر بار بمیرد وباردیگر بادیگری میآید شامکور که بزعم ایشان پیغمبر است نقل کرده‌اند که گفت من خودرا درهزار وهفصد قالب دیده‌ام وهم مشرکان گفته‌اند) وهلاك نمیکنند مارا مگر مرور زمان و کهنگی وپیری ونیست مر کافران‌را بدین که نسبت مردن بروزگار میکنند هیچ‌دانشی! که مقلب آن دهور ومصرف آن حضرت عزت‌است تعالی‌شانه ودهررادر هیچ کاری اختیاری نیست .

نظم

دهر ترا دهر پنـاهی ترا حکم ترا زیبد و شاهی ترا
دور زمان کار نسازد بخود چرخ فلك سر نفرازد بخود
این همه فرمان ترا بنده‌اند در ره امرتو شتا بنده اند)

نیستند ایشان مگر که گمان میبرند وبمجرد تقلید بی تمسك بدلیلی سخن‌میگویند (۲٤) وچون خوانده شود بر ایشان آیتهای کتاب در حالتیکه روشن وواضح الدلاله باشد درباب‌بعث ونشرمثل قل یحییها الذی انشاهااول مرة ومانند ان الذی احیاها لمحیی‌الموتی نباشد برهان‌ایشان مگرآنکه گویند بیارید پدران مارا اگرهستید راستگویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز واین سخن از جهل و عناد گویند چه احیای موتی موقت است بوقتی‌خاص‌بروجهی که مقتضای‌حکمت‌است پس‌اگر بوقتی‌اقتراح وجودنگیرد حمل برعجزنباید کرد (۲۵) بگوای محمد که خدازنده گرداند شمارا در رحم مادران پس جمع کند در قبور تاروز رستخیز هیچ شکی‌نیست در آمدن‌آن ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند ازقلت افکار وقصور انظار (۲٦) ومر خدای راست پادشاهی‌آسمانها وزمینها وروزی که قائم‌شود قیامت درآن روززیان کنند تباهکاران وزیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند (۲۷) وبه بینی درآن‌روز هر گروهی‌را بزانودرآمده (و گفته‌اند جثوخاصه کفاراست واصح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آنروز بزانو در افتند) هر گروهی خوانده شوند بکتابهای ایشان یعنی بصحائف اعمال ایشان وایشان را گویند امروز جزاداده خواهیدشدآنچه بودید که عمل‌میکردید (۲۸) این‌است کتاب

ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین‌را بکتابت‌آن امر کرده بودیم سخن گوید یعنی روشن‌سازد برشما عملهای شمارابراستی بی‌زیادت و نقصان بدرستیکه‌ما نسخه گرفتیم‌آنچه بودید که کردید (درمعالم‌آورده که چون ملکین دفتر عمل‌ایشان بآسمان برند حق‌سبحانه ثابت سازد درآن‌نسخه هرچه ثوابی یاعقابی برآن مترتب باشد ولغوو بیهوده رامحو کند و گفته استنساخ ازلوح محفوظ است که‌سال‌بسال نامه اعمال بنی‌آدم بملائکه‌میسپارند) (۲۹) پس‌آنانکه گرویده‌اند بخدا ورسول وآنچه از نزدیك اواست و کردند عملهای شایسته پس درآرد ایشان‌را پروردگار ایشان در رحمت خود که ازجمله‌آن بهشت‌است آن‌ادخال در رحمت خود آن است رستگاری آشکارا (۳۰) واما آنانکه نگرویدند ایشان راگویند آیا نبود که آیات من خوانده میشد برشما (یعنی پیغمبران فرستادم تاآیتهای کتب ما برشما میخواندند) پس‌شما تکبر کردید وازایمان بدان ابانمودیدو بودیدشما گروهی شرك‌آرندگان(۳۱)وچون گفته میشد نزدیك شما که ای‌قوم بدرستیکه وعده خدا بحشر وحساب وثواب وعقاب راست‌است وقیامت هیچ شکی نیست درآن میگفتید مـا نمیدانیم که چه چیزاست قیامت گمان نبریم بقیامت ساعت مگر گمانی ازشما (یعنی گمان ماآن‌است که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین‌نیست شمارا درآن) ونیستیم ما بی گمانان درآن (یعنی مارا نیزبه یقینی نیست در قیام قیامت) (۳۲) وظاهر شود مر ایشانرا درآخرت پاداش بدیها که کرده‌اند دردنیا وفرودآید بدیشان عذاب آنچه بودند که بدان افسوس میداشتند از عقوبات قیامت (۳۳) و گویند مر ایشان‌را که امروز فرومیگذاریم شمارا درآتش بنوعی که فرو میگذارند و دست بازمیدارند چیزی فراموش شده‌را همچنانکه شمانیز دست بازداشته و فروگذاشته‌اید بغفلت دیدن این روز شمارا وساخته‌گی نکردید برای وی و جایگاه شماآتش‌است ونیست مرشمارا از یاران ومددکاران که خلاصی دهند شمارا ازآتش (٤٤) فرود آمدن عذاب به شما بسبب آنکه شما فراگرفتید آیتهای کتاب خدای یادلائل قدرت‌اورا مهزوبه (یعنی افسوس میکردیدبدان و تفکر نمیکردید بدان) و فریفته کرد شمارا زنده‌گانی دنیا وبحیات فانی

مغرورشدید وازحیات جاودانی غافل مانده بودید بیرون‌آورده نشوید ازآتش دوزخ ونه‌اند ایشان که طلب خوشنودی کنند ازایشان (یعنی ایشان‌رانگوئید که عذر خواهی کنید تـا ازشما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از ایشان بغایت دوراست) (۳۵) پس‌مر خدایراست همه ثناوستایشها آفریدگار آسمانها وخداوند زمین تربیت کننده عالمیان (۳٦) ومراوراست بزرگواری وعظمت و فرمانبرداری وآثار آن ظاهر است درآسمانها وزمین واو است غالب برهمه خلق دانا برهمه کارها (۳۷) .

سورة احقاف (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

حم (۱) (امام قشیری رحمه‌الله‌فرموده که حا اشارت است بحکم‌الهی ومیم کنایت است ازمجد پادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هرکرا که بمن ایمان‌آورد ودر لطایف هیصمی مذکور است که حا حمایت اهل توحید است ومیم مرضات حق ازایشان مع‌المزید که آن عبارت است ازنظر الی‌وجه‌الله الحمید) فرستادن کتاب بعضی ازپی‌بعضی ازخداوند قوی غالب است حکم کننده باصواب‌کار در کردار و گفتار نه از غیراو (۲) نیافریدیم آسمانها وزمین را و آنچه درمیان ایشان است ازانواع مخلوقات واصناف موجودات‌مگر براستی بروجهی که مقتضای‌حکمت‌وعدالت است و نیافریـدیم آنها را مگر باندازه زمان نامبرده که هر یك را آخر

(۱) ۳۵ آیه‌است ودرمکه نازل شده

مدت‌بقاء بودیازمانی که همه‌منتهی‌شوند که روز قیامت‌است وآنانکه‌نگرویده اند بآخرت هرآینه ازآنچه بیم‌داده شوند ازاحوال بعث‌و اهوال حشر روی گردانیده اند نه‌در آن فکر کننده و نه وقوع آنرا مسلم دارنده (۳) بگو ای‌محمد صلی‌الله علیه‌واله وسلم کافران راخبر دهیداز آنچه می پرستید بجز خدای تعالی‌چون‌ملائکه واصنام وجن وجز آن بنمائید بمن که چه‌چیز آفریده اند اززمین و اجزای آن آیامرایشانراست شرکتی درآفریدن آسمانها (و چون ظاهراست که‌معبودان شماعاجز اند وایشان رادر زمین وآسمان‌تصرفی نیست پس‌چرا درپرستش بامن‌شریك‌میسازند) بیارید بمن کتابی که بشماآمده باشد پیش‌از آمدن قرآن که دروفرموده باشد شمارا بشرك یابیارید بقیه از دانش‌پیشینیان یاروایتی ازانبیاء گذشته که دلالت کند براستحقاق عبادت‌ایشان اگرهستیدشمارراستگویان (دردعوی‌خود چون‌مشرکان درین حجت‌فروماندند حق سبحانه درباب گمراهی ایشان فرمود که) (٤) و کیست گمراه تراز کسی که بخواهدوبپرستد بجز خدای تعالی آن‌را که اجابت‌نکند دعای اورا تـا روز رستخیز (یعنی‌اگرمشرك معبود باطل‌خودرادر مدت عمردنیا بخواندا‌ثر اجابت ازاو ظاهر نخواهدشد) وبتان ازخواندن بت‌پرستان مرایشانرا بـی خبرانند (وچون نمی‌شنوندعای ایشانراپس‌چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که ازعبادت‌شنونده واجابت کننده دست‌بازدارد وروی‌توجه بجمادی‌چندنابینا ونشنوا آرد .

بیت

بی‌بهره کسی که چشمه آب‌حیات بگذارد دروأنهد بسوی ظلمات)

(۵) وچون حشر کرده شوندمردمان باشند معبودان باطل مرعا بدان خود رادشمنان بخلاف آنچه گمان می برنداز شفاعت ومدد کاری‌و باشندمعبودان باطل بپرستش عابدان‌مرایشان راناگرویده گان (یاعابدان‌باشدپرستش‌ایشانرا منکر یعنی بتان میگویند که ایشان مارا نیزنپرستیده‌اند کماقـال یوم القیمة یکفرون بشرککم یابت پرستان گویند که ما بتانرا پرستش نکردیم کما قال والله ربنا ماکنا مشرکین) (٦)وچون‌خوانده شود برکافران آیتهای کتاب

ما درحالتیکه ظاهر باشد دلائل اعجاز ازآن گویند آنانکه نگرویده اند مر سخن حق‌را آن‌هنگام که آمد بدیشان این است جادوی آشکارا (۷) بلکه بهمین بسنده نکنند که آنرا سحر خوانند میگویند بربسته است قرآن را محمد (ص) برخدای وازخود گفته بگو اگر بافته باشم بفرض محال آن - معصیتی بغایت بزرك بود وهرآینه برآن عقوبتی بزرك متفرع شود پس‌شما وغیرشما مالك نتوانیدبود برای‌من‌ازخداچیزی‌را (یعنی قادرنباشد بردفع‌چیزی ازعذاب اگر خدای‌تعالی برمن خواسته باشد پس من‌چگونه جرأت آن کنم وباستظهار کدام مددکاری این‌کار کنم) خدای داناتر است بآنچه خوض می کنید درآن یعنی طعن میزنید در آن و سحر و مفتری میگوئید بسنده است خدای گواه بدان‌میان‌من‌وشمابرای من گواهی دهد براستی کلام وتبلیغ‌احکام و برشما بر کذب و عناد و انکار و فساد واو آمرزنده است کسی‌را که‌توبه کنداز شرك مهربان‌است برکسی که در ایمان راسخ باشد (۸) بگوای‌محمد که من نیستم نودر آمده ازپیغمبران (یعنی اول پیغمبری‌نیستم بشما مبعوث شده پیش‌ازمن نیز پیغمبران بوده اندپس‌نبوت مراچرا منکراند) ونمیدانم چه خواهند کرد بمن ازمحنت و راحت بااقامت و هجرت یا مقاتله باقوم و نمیدانم بشما چه کنند ازخسف وقذف درجفه و قتل واسرو جزآن (درمعالم آورده که بعدازنزول این آیت‌مشرکان شادمان گشتند گفتند کارماو محمدص نزدیك‌خدا یك‌است‌اوعاقبت خودرا نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگرمبعوث من عندالله است بایستی که خدای‌او راخبر کردی که بااو چه‌خواهد کرد این آیت آمد یغفرلك‌الله ماتقدیم من‌ذنبك‌وما تاخر در اسباب نزول آورده‌است که حضرت رسالت پناه درخواب‌دید که هجرت فرموده است بزمینی که‌درآن آب و درخت ونخلستان بوده صحابه بعداز استماع این رؤیا خوشحال گشتند چون تعبیر دیرتر واقع شد و آزار مشرکان ازحد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال می نمودند این‌آیت نزول کرد بگو نمیدانم که مراو شمارا هجرت خواهند فرمودیانی) پیروی نمیکنم مگر آنچزیکه وحی کرده‌میشود بسوی من وازآن درنمیتوانم گذشت و نیستم من‌مگربیم کننده‌ازعذاب خدای

آشکارا بیم کنند (ومن ازعواقب امور و خواتیم احوال بی‌وحی الهی‌خبر نتوانم داد ونعم ماقال.

رباعی

ای دل تاکی فضولی بوالعجبی از من چه نشان عاقبت می طلبی
سرگشته‌بود خواه ولی خواه‌نبی در وادی ما ادری ما یفعل بی)

(۹) بگو ای‌محمد (ص) خبر دهیدمرا اگرباشد قرآن از نزدیك‌خدا و شما کافر شده اید بدان و گواهی داده است گواهی دهنده ازبنی اسرائیل (یعنی اخبار ایشان چون عبدالله‌بن‌سلام و گفته اند یامین‌بن نامین) برقرآن که آن‌از نزدیك خدای است پس‌ایمان آورده‌است بآن (از مسروق منقول که به این‌شاهد نه‌ابن‌سلام است ونه‌غیراو ازعلمای بنی‌اسرائیل‌زیرا که‌اسلام ابن‌سلام در مدینه‌بود و این‌حم درمکه فرود آمده بلکه‌آیت درمحاجه ایست که میان رسول(ص) وقریش واقع‌شده بود وشاهد موسی کلیم است و مثل قرآن‌تورات است ومعنی آیت اینکه اگر قرآن‌ازنزد خدای تعالی بودوشما بدان نگروید وموسی‌علیه‌السلام گواهی داده برتورات که اونیز ازنزد خدای است و او بقرآن ایمان آورده) وشماسرکشی کردید و بدان نگرویدید نه شما رستکاران باشید برخود دراین کار بدرستیکه‌خدای راه نمی‌نماید گروه ستمکاران‌را و دربادیه خذلان فرومیگذارد (آورده اند که‌چون قبائل‌جهنیه و مرتیه واسلم و غفاری ایمان آوردند بنوعامر وغطفان واشجع آغاز طعن کردندبرایشان این‌آیت آمد)(۱۰) و گفتند آنانکه کافربودند (از بنوعامر و امثال‌ایشان) اگر ایمان‌خیربودی‌وراستی‌ودرستی‌داشتی‌پیشی نگرفتندی برما ومسارعت نکردندی بسوی او (از اراذل قبائل بلکه ما درآن سابق‌میبودیم چه رتبهٔ ما ازایشان بزرگتراست وبزرگی و شهرت ما بیشتر یایهود بعداز اسلام ابن‌سلام واصحاب‌او گفتند اگر آنچه محمد میگوید که آورده‌ام خوب بودی دیگران نتوانستندی برما پیشی گرفتن چه دانش مابیش‌ازایشان است) وچون راه‌نیافتند کفار یایهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر(ص) آورده پس‌میگویند این‌دروغی کهنه‌است یعنی بیشینیان مثل‌این گفته اند (۱۱) وحال‌آنکه پیش‌از

قرآن یعنی تورات بوده و گردانیدیم ما آنرا پیشوای اهل‌دین و سبب رحمت باورداراندگان واین قرآن کتابی‌است تصدیق کننده‌مر تورات یاجمیع کتب‌منزله را بزبان تازی تابیم کند آنانرا که ستم کردند برنفس‌خود بکفر ومعصیت و قرآن مژده دهنده است مرنیکوکاران را برضوان الهی (۱۲) بدرستیکه آنانکه گفتند پروردگارما خدای‌است پس بایستادند بر آن وعدول نکردند ازآن (یعنی جمع فرمودند میانه توحید که خلاصه علم‌است و استقامت که منتهای عمل است در بحر الحقائـق فرموده کـه استقامت ورزیدن بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر تـادب بـآداب طریقت و بقلوب بر تصـیه آن از تعلقات و بارواح بر تجلیه از انوار صفات وبسر برمحض توحید ونجفی برفنا ازغیرحق وبقا بحق و کمال استقـامت اینست و ببایددانست که بی‌همراهی استقامت وصول بسر منزل کمال فکری است پس باطل وخیالی است بغایت محال

مصرع

کرامت نیابی مگر ز استقـامت)

پس هیچ ترس نیست برمؤمنان مستقیم ازرسیدن مکروهی بدیشان درآن جهان و نیستند ایشان که اندوهگین شوند ازفوت محبوبی دراین‌جهان (۱۳) آنگروه یعنی اهل‌ایمان واستقامت ملازمان بهشت‌اند جاوید بوده گان درآن وپاداش داده شوند پاداش دادنی بآنچه بودند که عمل میکردند

(۱٤) وفرمودیم آدمی را که باپدران‌ومادران خود نیکو کردن برداشته است آدمی‌را مادراو برنج وسختی وبنهاده است اورا بمشقت و محنت ومدت حمل‌او وزمان ازشیر باز گرفتن‌او سی ماهست (اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل‌باشد وازاینجامعلوم شد که اقل مدت شش ماه بود چه زمان رضاع حولین‌کاملین است) تـا وقتیکه برسدآدمی بکمال قوت‌خود (که سی وسه سالگی‌است و گفته‌انداز هیژده تاچهل) وبرسد بچهل سالگی (اکثرمفسران برآنند که این‌آیه خاص‌است با ابی‌بکر صدیق که شش‌ماه درشکم مادربوده ودوسال‌تمام شیر خورده وهیژده ساله بخدمت حضرت رسالت پناه رسید وآن

حضرت (ص) بیست ساله بوده که درسفر وحضررفیق وقرین وی‌بود وچون سال مبارك حضرت رسالت پناه بچهل رسید مبعوث شده صدیق سی هشت ساله بود که بوی ایمان‌آوود وچون چهل ساله‌شد) گفت‌ای برورد گارمن الهام‌ده مارا وتوفیق بخش تاشکر گویم نعمت تورا آن نعمتی که بکرم عمیم خود انعام کردهٔ برمن که نعمت اسلام‌است وبرنعمتیکه برپدر ومادرمن داده که حیات‌است وقدرت ونعمت اسلام (نیز گفته‌اند که ازمهاجر وانصاری که پدرو مادرش بشرف اسلام رسیده‌باشد غیراز صدیق نیست) ودیگر الهام ده که عمل کنم عمل‌ستوده که به‌پسندی‌آنرا وازآن خو٘شنودباشی (حق‌سبحانه دعای ویرا مستجاب گردانید و توفیق داد تا بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید وآزاد کرد وازجملهٔ‌آن بلال حبشی است رضی الله عنه دیگردعا کرد برای اولادخود برین وجه) بصلاح‌آر برای‌من (یعنی صلاح‌را جاری گردان) درفرزندان من (این دعانیز بشرف اجابت رسید که دخترش عایشه بشرف فراش‌حضرت اشرف‌رسل‌ع مشرف‌شدوپسرش‌عبدالرحمن‌مسلمان گشت‌وپسراو نیزابوعتیق بدولت‌خدمت‌حضرت‌رسیدوشرف‌سرفرازی‌یافت دروسیط‌آورده که از اصحاب(رض)چهارمسلمانان که‌جدوپدرو نبیره وپسر نبیره‌باشند وپیغمبرص‌را ندیده‌بودند مگرابوقحافه وابوبکر وعبدالرحمن وابوعتیق وبسی‌قابل‌وبزرگ ازاولاد صدیق در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم وصلاح آراسته) بدرستیکه من‌باز گشتم بحضرت‌تو (از هرچه رضای‌تو درآن نیست) ومن ازگردن نهادگانم فرمان ترا (۱۵) آن گروه که با پدر ومادرنیکوئی کرده وشکرنعمت بجای‌آوردند آنانند که‌قبول کرده شود ازایشان‌نیکو ترین آنچه کرده‌اند (قولی آنستکه احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیك ایشان رقم‌قبول‌یابد) ودر گذرانیده شود ازگناهان ایشان (وحفص در هردو فعل بنون مفتوحه میخواند وبنصب‌احسن یعنی ماقبول کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشای ومعدودباشند) درمیان اهل‌بهشت وعده داد خدای وعدهٔ راست درقبول‌نیکی وتجاوز ابدی‌آن وعده که بودند دردنیا وعده داده

شده‌اندبآن (وآن وعده دراین آیتست که وعدالله الذین آمنوا وعملوا الصالحات الایه) (۱۶) وآنکس که گفت مر پدر ومادر خودرا وقتیکه اورا بایمان بآخرت میخواند بکراهت وشکی مرشمارا آیا وعده میدهد مراآنکه بیرون آورده شوم ازقبر (یعنی مرا بعدازمرگ برانگیزاند وزنده ازقبر برآرند) بدرستی که بگذشته قرنهای بسیار پیش ازمن ویکی بازنیامده است وپدر ومادر او استغاثه میکردند بخدای ومیگفتند وای برتو ایمان آر بقیامت بدرستیکه وعده خدای دربعث وحشر راست است پس آنکس میگفت نیست اینکه شما میخوانید بدان مگر افسانهای پیشینیان واباطیل واکاذیبی که نوشته‌اند (جمعی گویند این آیت درشان عبدالرحمن ابوبکر فرودآمده قبل ازاسلام او وعایشه این قول را منکراست وصحیح آنستکه در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل شده‌است) (۱۷) آنگروه عاق ومنکر آنانند که واجب شد برایشان کلمه عذاب وباشند باگروهی چند که از کفار گذشته‌اند پیش ازایشان ازدیو وآدمی بدرستیکه ایشان وآنان هستند زیان زدگان (۱۸) وهریك ازاین دو فریقه پایها ومنزلها است ازجزای آنچه عمل کرده‌اند (پایهای اهل خیر بجانب علو وپایهای اهل شر بجانب سفل) وچنین مقرر کرد خدای تاتمام گرداند مرایشان را جزای عملهای ایشان وایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان ودرعقاب بزیاده (۱۹) ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران را برآتش دوزخ (درموضح آورده که عرض کنند آتش را برکافران وموافق ایشان در دوزخ بدیشای نمایند تا الم وحسرت ایشان بیفزاید وایشان را گویند) ببردید وبخوردید چیزهای لذیذ خودرادر زندگانی دنیا که داشتید وبرخورداری یافتید بآن لذائذ (یعنی استیفای لذات کردید وهیچ برای آخرت نگذاشتید) پس امروز جزاداده خواهید شد عذاب خواری ورسوائی را بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید در زمین بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل دنیا وبسبب آنچه بودید که فسق میکردید وتفاخر می نمودید وسر برخط فرمان نمی نهادید (تنبیه است مرطالبان نجات را که قدم ازاندازه شرع بیرون نه نهند .

نظم

پا از حدود شرع برون می نهی منه
خود را اسیر نفس و هوا میکنی مکن
بی حیله شرع نیست خلاصی زچاه طبع
این رشته را زدست رها میکنی مکن)

(۲۰) ویاد کن برادر عادرا (یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود و مراد حضرت هوداست میفرماید که حال قوم او باماندان قریش بگو) چون بیم کرد قوم خودرا ازعذاب خدای بترسانید بموضع احقاف (وآن ریگستانی بود نزدیك حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان ومهره) وحال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده پیش ازهود وازپس او نیزآمدند (یعنی نخست پیغمبری بوده پیش ازاو بخلق وپس ازاو نیزانبیاء بوده‌اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کردایشان را) بآنکه نپرستید مگرخدای را که مستحق پرستش اواست بدرستیکه من میترسم برشما ازعذاب روزبزرگ وپرهول (۲۱) گفتند عادیان که ای هود آیا آمدۀ توبما تابرگردانی مارا ازپرستش بتان مابه تهدید و وعید پس بیار آنچه وعده میکنی از عذاب اگرهستی تو از راست گویان در وعده خود (۲۲) گفت هود که شتاب میکنید درطلب عذاب جزاین نیست که علم بوقت نزول آن نزدیك خدای است ومرادرآن دخلی نیست وبشما میرسانم آنچه فرستاده شده‌ام بآن وبرمن غیراز رسانیدن نیست ولیکن می بینم شمارا گروهی که نادانی میکنید وبنزول عذاب وحلول عقاب تعجیل می نمائید (ودر سوره اعراف گذشت که قبیل با جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کردند سه ابر برآمد ومنادی ندا کرد که یکی ازآنها اختیار کنید ابرسیاه را اختیار کردند وبا ایشان میآمد تادیار ایشان) (۲۳) پس آنهنگام که دیدند آنچیزرا که موعود بود ازعذاب ابری پهن شد ازعذاب درآسمان رونهاده بوادیهای ایشان گفتند این ابری است باران دهنده مارا هودفرمود که این نه باران دهنده است بلکه اوآنچیزیست که تعجیل میکردید بدان این باد وبوری است دراو عذابی دردناك واوبادی است که ازغایت تندی .

(۲٤) هلاك میکند ونابود میسازد همه چیزهارا ازنفس و اموال و وانعام ایشان بفرمان پروردگار خویش (پس آن باد بیامد بشدت و تندی و بسر کشی وپشتهای ریك احقاف برایشان ریخت هفت شب وهفت روز درزیر آن ماندند پس ریك ازایشان دور گردانیده وتنهای ایشان را بدریا افکنده پس کشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی دیده نشدی مگرجایگاه ایشان (یعنی همه هلاك شدند ومساکن ایشان خالی ماند) همچنانکه ایشان را جزا دادیم پاداش میدهیم گروه مکذبان وکافران را (۲٥) بدرستیکه ممکن گردانیدیم قوم عادرا درآن چیزیکه ممکن نساختیم شمارا (ای کفارقریش) درآن چیز ازقوت وشوکت وبسیاری مال ونفاذ تصرف ودادیم مرایشانرا گوش تابشنوند وچشمها تابیینند ودلها تا دریابند (و ایشان بگوش هوش سخن حق نشنیدند وبدیده دلائل قدرت ندیدند و بدل دروحدانیت خدای تفکر نکردند وهمینکه عذاب فرودآمد) پس دفع نکرد ازایشان گوش ایشان ونه دیده‌های ایشان ونه دلهای ایشان چیزی را ازعذاب خدای چون بودند که از تقلید وتعصب انکار میکردند بآیتهای خدا یامعجزات پیغمبر(ص) را وبگرد درآمد ایشانرا آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب (۲٦) بدرستی که ماهلاك کردیم اهل مکه آن چیزی که گردا گرد شما بوده ازدیها (چون حجر وموتفکه) وتکرار کرده بودیم آیتها وحجت‌هارا بر اهل قری شاید که باز گردند از کفر (ایشان بازنگشتند وهلاك شدند) (۲۷) پس چرا نصرت نکردند ایشانرا آنانکه فراگرفته بودند آن هلاك شدگان ایشانرا بجزخدای ازبرای تقرب بخدایان (یعنی بتانی که ایشانرا بخدای گرفته بودند جهة تقرب چرا یاری نکردند ایشانرا دروقت عذاب) بلکه غائب شدند ازنصرت ایشان (یعنی ناامید گشتند وبریده شد رجای ایشان از نصرت بتان) وفرا گرفتن بتان بخدائی برای تقرب بخدای تعالی دروغ ایشان است وبآنچه هستند که برمیبافتند (ونسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز وروی توجه ازخالق قادر برمی تابند .

مصرع

رو ازتو هر که تافت دیگر آبرو نیافت

ارباب سیروآثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر(ص) بعد از مراجعت از طائف ببطن النخل فرودآمد شب برخاست ونماز تهجد میگذارد وقرآن می خواند جمعی ازجنیان ازنصیبین بیمن میرفتند آنجا رسیده وآوازقرائت شنیدند خودرا بحضرت(ص) نمودند که حق سبحانه ازآن خبرمیدهد) (۲۸) ویاد کن آنرا که بگردانیدیم ومیل دادیم بسوی تو گروهی ازجن (وایشان هفت تن بودند ازاهل نصیبین یا نینوی یاجزیره موصل ونامهای ایشان بروجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است این است :

۱- شاصر ۲- ناصر ۳- وش ٤- مش ٥- ازد ٦- ابیان ۷- اخقم . گویند نه عدد بودند ۸- ودو ۹- دیمه از ایشان بوده واو پسر ابلیس است وده دوازده نیز گفته اند ودرلباب آورده که هفتاد تن بودند ازابن اقلیش وبهر تقدیر) میشنودند قرآن و گوش میداشتند پس آنهنگام که حاضر شدند نزدیك رسول گفتند بعضی مر بعضی را که ازروی ادب خاموش باشید تا بشنوید (درتفاسیر هست که ازغایت حرص استماع قرآن بر بالای همدیگر افتادند) پس چون گذارده شد قرائت واتمام رسید (ایمان آوردند بآنحضرت وخبرها پرسیدند ورسول(ص) ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد کرد) و ایشان باز گشتند بسوی قوم خویش بیم کنندگان و خواهندگان باسلام (۲۹) گفتند ای گروه ما بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزد خدای تعالی فرو فرستاده شده بعداز کتاب موسی ع تصدیق کننده مرآن چیزی را که پیش ازاو بوده از کتب یا موافق بآنها (گویند آن جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یااعتبار نمیکردند آنراچنانچه معتقد یهوداست ازآنجهت گفته اند انزل من بعدموسی) راه مینماید آن کتاب بسوی حق یعنی آنچه درست وراست است ازعقاید براهی راست یعنی رساننده بمنزل مقصود (۳۰) ای گروه من اجابت کنید خواننده خدای یعنی محمدمصطفی وایمان آرید وتصدیق کنید اخبار او را تا بیامرزد خدای شمارا بعضی از گناهان شمارا که مظالم نباشد(و گفته اند

همهٔ گناهـان را) و برهـاند شما را از عـذابی درد نـاك (۳۱)- وهر که اجابت نکند خواننده‌را بخدای یعنی محمدرا پس نیست عاجز کننده در زمین (یعنی هر که خواننده حق‌را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهدشد واو عاجزنتواند ساخت خدای‌را از تعذیب خود) و نیست مراورا بجزخدای دوستان ومددکاران آن گروه اجابت ناکننده گان در گمراهی هویدا اند (ضلالتی که برهمه کس واضح باشد علمارا درحکم مؤمنان جن اختلاف است بعضی برانند که ثواب ایشان همین نجات است از آتش دوزخ چنانچه فرمود یجر کم من عذاب الیم

واز سفیان ثوری رحمه‌الله منقول است که ثواب جن آن است که از آتش برهند پس ایشان را خاك سازند برمنوال بهائم امام اعظم براین رفته وامام مالك وجمعی برآنند که ایشان‌را براحسان ثواب است چنانچه براسادت عقاب خواهد بود و ازضحاك منقول است که ایشان به بهشت درآیند وبخورند وبیاشامند ودرتفسیر امام ابوبکر نقاش حدیثی است که ایشان به بهشت درآیند وازامام نقاش پرسیدند که ایشان ازنعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشانرا تسبیحی وذکری الهام دهد که ازآن چندان لذت یابند که بنی‌آدم ازنعمتهای بهشت و درمعالم آورده که ازضمرة بن حبیب پرسیدند که مؤمن جن‌را ثواب هست گفت آری وآیت لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان بخواند و گفت ان الانسیات للانس والجنیات للجن وهم درمعالم ازعمر بن عبدالعزیز نقل میکند که مؤمنان جن گردا گرد بهشت دربرجها و ربضها خواهند بود نه دربهشت وقاضی در انوار فرماید که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انسانند والله‌اعلم بالصواب) (۳۲) آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث آنرا که خدای بقدرت بی‌عجز بیافرید آسمانها وزمین را مانده نشد ورنج نرسید اورا بآفریدن آنها تواناست بر آن که زنده کند مردگانرا چه قدرت او ثابت است ونقص وانقطاع بدوراه نیابد (محصل معنی آیه آنست که خدای باقدرت چنین کامل ازلی وابدی براحیای موتی قادر نیست) آری هست بدرستیکه او برهمه چیز توانا است بی‌عجز وتعب (۳۳) ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند و آنانکه نگرویدند برآتش (یعنی آتش برایشان عرض کنند واین قلب است که برخلاف مقتضای ظاهر ازبرای

مبالغه وتاکید ایرادمیکند پس ایشانرا گویند) آیا نیست این عذاب براستی و شماباور نمیکردید گویند آری وحق است پس سوگند خوردند وبه پروردگار ما که این راست بوده گوید خدای باخازن دوزخ ایشانرا گوید که پس بچشید عذاب را بسبب آنچه ودید که کافر میشوید بقیامت وبسخن پیغمبران باور نمیداشتید (۳٤) پس صبر کن ای محمد برجفای قوم همچنانکه صبر کردند خداوندان ثبات وجد از پیغمبران (وایشان اصحاب شرایع اند که درتمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند وبرمعادات معاندان ومجادلات طاغیان وآزار وایذاء منکران شکیبائی نمودند وایشان نوح وابراهیم وموسی وعیسی علی نبینا (ع) اند امام محی السنه گفته اولوالعزم آنها اند که برتخصیص رقم ذکر یافته اند در دوموضع یکی دراخذ میثاق که واذاخذ نامن النبین میثاقهم ومنك ومن نوح الآیه دوم درموضع شرع لکم من الدین ماوصی به نوحا وهمان اصحاب شرایع اند با پیغمبر ما (ص) وقولی آنست که ایشان نجبای رسل اند هیجده تن که در سورة الانعام نام ایشان هست وپیغمبر (ص) مارا امرشد که فبهداهم اقتده درزاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولوالعزم اند الا آدم ویونس وسلیمان وگفته اند غیر یونس وبس چه او تعجیل نموده ازمیان قوم بیرون رفته وحضرت عزت پیغمبر مارا فرموده ولاتکن کصاحب الحوت یعنی درعدم صبر پس اینجا نیز می فرماید که شکیبائی ورز) وطلب شتاب مکن برای کفار قریش بنزول عذاب (که بی‌شك دروقت خود نازل شود) گوبا ایشان روزی که ببینند آنچه وعده داده شده اند از عذاب (یعنی چون هول وفزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان راکه درنگ نکرده اند دردنیا مگرساعتی ازروز یعنی کوتاه شمرند بودن خودرا دردنیا و برخی ازهیبت عقوبات دوزخ آنچه گفته شد دراین سوره از مواعظ کفایت است پس آیا هلاك کرده خواهندشد بعذاب وقتیکه نازل شود یعنی نخواهندشد مگر گروهی بیرون رفتگان ازدائره فرمان (۳۵) .

سورة محمد «ص» (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

آنانکه کافر شدند و باز داشتند مردمانرا ازراه خدای یعنی منع کردند ازدخول دراسلام (مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل و نضر وعتبه یامطعمان روز بدرایشان دوازده تن بودند ازصنادید عرب) باطل کرد خدای عملهای ایشان که ازمکارم می شمردند (چون صله رحم وفك اسیر وحفظ جوار وحسن ضیافت) (۱) وآنانکه گرویدند وعمل های شایسته (چون اطعام طعام وصله ارحام) و گرویدند بآنچه فرو فرستاده شده است بر بیغمبری نیك ستوده شده (یعنی قرآن) وقرآن راست است ودرست یامحمد صاحب حق و حقیقت آمده از نزد برورد گارایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یامحمد (ص) در گذراند خدای وبپوشد ازایشان گناهان ایشان را و به صلاح آرد حال ایشان را تاعاصی نشوند (۲) آن اضلال و اصلاح بآن است که آنانکه کافر شدند پیروی کردند باطل را (یعنی شیطان را) وآنانکه گرویده اند درپی رفتند حق را (که قرآن است آمده بر ایشان) ازآفریدگار ایشان همچنین بیان میکند خدای برای مردمان مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند (۳) پس هر گاه به بیفیدای مؤمنان آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه پس بزنید گردن ایشان را زدنی تاچون بسیار بکشتید ایشان را بس استوار کنید بندرا یعنی بگیرید ایشانرا باسیری وبند کنید محکم تانگریزند پس بعداز اسیری یامنت نهید منت نهادنی وآزار کنید

---

(۱) سی وهشت آیه است ودر مدینه نازل شده .

بی عوض ویافدیه بگیرید ازایشان فدیه گرفتنی تابنهد اهل حرب سلاح حرب را (یعنی دین اسلام بهمه جا برسد وحکم قتال نماند وآن نزدیك نزول عیسی خواهد بود چه درخبر آمده که آخر قتال امت من بادجال است امام شافعی وامام محمد برآنند که امام مخیر است میان قتل واسترقاق واطلاق و فدا بمال یا باسیران مسلمانان وامام اعظم میفرماید که این حکم منسوخ است یامخصوص بحرب بدر بوده وحالاقتل متعین است یا استرقاق) این است کار نگاهدارید این کار را واگر خواهد خدای هرآینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کار زار کنید ولیکن امر کرد بجهاد تابیازماید بعضی ازشمارا به بعضی (یعنی معامله آزمایندگان که مؤمنان را بکافر مبتلا گرداند تاجهاد کنند وثواب عظیم یابد وکافر را بمؤمن آزمایش دهد تاگوشمال یابد واز کفر بازایستد) وآنانکه کار زار کنند در راه خدای (وحفص قتلوا میخواند یعنی کشته شوند) بس خدای باطل و ضایع نگرداند کردارهای ایشانرا (٤) زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای ثواب ودرآخرت بدرجات فوز وثواب وبصلاح آرد کارهای ایشانرا (٥) ودرآرد ایشان را به بهشت بدرستیکه تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تامشتاق شده باشند بدان یامنازل ایشان را قبل ازدخول بدیشان نموده باشند یاخوشنودی ساخته باشند جهة ترویج ایشان بهشت را (٦) ای گروه گرویدگان اگریاری کنید دین خدای را وپیغمبر اورا یاری کند خدای شمارا تابراعداء مظفر گردید واستوارسازد قدمهای شمارا درمعرکه جهاد تامنهزم نشوید (٧) وآنانکه کافر شدند پس خواری ونگونسازی وهلاك واندوه و زشتی ونا امیدی مرایشان راست وگم ونابودسازد خدای عملهای ایشان را (٨) این خواری وبطلان عمل ایشان را بسبب آنست که ایشان کراهت داشتند و ناخواهان بودند آنچیزی را که خدای فروفرستاده است برپیغمبرخود (ع) ازامر توحید وقیام باحکام شرع پس باطل وضایع گردانید حق تعالی کردارهای ایشان را (که ازآن حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام وطواف خانه کعبه و مهانداری واعانت مظلومان ونوازش یتیمان)(٩) آیاسیر نکرده اند کافران (استفهام بمعنی امراست یعنی بایدسفر کنند درزمین مرادبلا وثمود وعاداست)

پس بنگرند که چگونه بوده‌است سرانجام کار حال، مآل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان هلاك كرد خدا وعذاب واستیصال فرستاد برایشان ومر ناگرویدگان‌را مانند آن عقوبات خواهد بود (واین سخن تهدید کفار مکه است) (۱۰) آنچه یاد کرده شده ازعقابت دشمنان ونصرت دوستان بسبب آن است که خدای دوست آنان است که ایمان آورده‌اند پس ایشان‌را یاری میکند وبه سبب آنکه ناگرویدگان هیچ دوستی نیست مرایشان راکه عذاب ازایشان دفع کند (۱۱) بدرستیکه خدای بفضل خود درمیآرد آنرا که گرویده‌اند و کردند کارهای نیکومبرا ازغرض وربا در بوستانها که میرود از زیر درختان آن جویها وآنانکه کافر شده‌اند بر خورداری یابند بمتاع دنیا و میخورند همچنانکه میخورند چهارپایان (یعنی همت ایشان مصروف برخوردن است وعاقل باید که خوردن‌او برای زیستن باشد یعنی بجهة قوام بدن وتقویت قوای نفسانی طعام‌خورد ونظراو برآنکه بدن‌تحمل طاقت داشته باشد وقوتهای نفسانی دراستدلال بقدرت ربانی ممد ومعاون بود نه‌آنکه عمرخود در اطفیل خوردن شناسد ودرمرعی ذرهم یاکلوا وتمتعوا مانند چهارپایان که جزخوردن وخواب مطمع نظرایشان نباشد ونعم ماقیل.

بیت

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است
تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است)

وآتش دوزخ مقام وآرام گاه‌است مرکافران‌را (۱۲) وچندی ازاهل دیه‌های مکه که بهرحال آن دیهاسخت بودند ازروی قوت ازاهل‌دیه توآن‌دیهی که بیرون کردند اهل‌آن دیه‌ترا یعنی‌مکه هلاك كرديم اهالی‌آن دیهارا پس هیچ‌یاری دهنده‌نبود مرایشان‌را که دروقت هلاکت بفریادرسد (۱۳) آیا هر که‌باشد برحجتی روشن ازآفریدگاراو (چون پیغمبر (ص) ومؤمنان) باشد مانند کسیکه‌آراسته شده یعنی شیطان یانفس‌او آرایش داده‌است برای‌او بدی کردار اورا ازشرك ومعصیت وپیروی کردندآرزوهای خودرا (چون‌ابوجهل ومشرکان) (۱٤) جمله ازآنچه‌برتو خوانیم صفت بهشت‌است آن بهشتی که وعده

داده شده‌اند بدان پرهیزکاران درآن‌بهشت جویها است ازآبی غیرمتغیر یعنی بوی‌ورنگ وطعم‌او تبه‌نگردد وآن ازحال‌خود چون‌آبهای دنیا که تغییر پذیر باشد نگردد جویها است ازشیر که هرگز تغییر نگشته ازصفت عذوبت یعنی تیزوترش نشده‌است بطول‌مکث وجویها است ازخمرخوش‌گوار بالذات مر آشامندگان‌را که طرب دارد وخماری‌نی وجویها ازشهد صافی نه صاف کرده بآتش بلکه‌مصفی‌آفریده شده ازموم وفضلات،ومرمتقیان‌راست دربهشت (با وجود این‌همه اشربه) ازهمه میوها که خواهند درلون‌صافی وبطعم‌لذیذوبوی خوش ومرایشانراست پوشش گناهان ازآفریدگار ایشان یعنی بپوشند گناهان ایشانرا نه برآن معاقبه کند ونه‌بدان‌معاتبه نماید (ارباب‌اشارت گفته‌اند که‌چنانچه انهارار بعه درزمین‌بهشت بزیرشجره طوبی روان‌است چهار جوی نیزدر زمین دل‌عارف وزیرشجره طیبه اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء جاری است ازمنبعه قلب‌آب‌انابت‌وازینبوع صدرلبن‌صفوت‌وازخمخانه سرخمرمحبت وازمجری‌روح عسل‌مودت وفی‌المثنوی المعنوی.

نظم

آب صدرت آب جوی خلد بود — جوی شیر خلد مهر تست زود
ذوق طاعت گشت جوی انگبین — مستی و ذوق تو جوی خمر بین

دربحرالحقائق آورده که‌آب اشارت بحیات دل‌است‌ولبن بفطرت‌اصلی که بحموضت بدعت متغیر نگشته وجوی خمر جوشش محبت الهی‌است وعسل مصفی حلاوت‌قرب وثمرات عبارت‌است ازمکاشفات ومغفرت غفران ذنوب‌وجود وجودك ذنب‌لایقاس له‌الذنب.

بیت

پندار وجود ما گناهی است عظیم
لطفی کن و این گنه زما در گذران

بعدازذکرمنعمان بوستان‌بهشت ازحال محنت‌کشان دوزخ خبر میدهد ومیفرماید که‌آیا هر که درچنین نعمتی باشد که یاد کردیم) مانند کسی‌است که اوجاویدان‌است درآتش دوزخ وچشانیده میشود بجای شربت‌بهشتیان‌آبی در

غایت گرمی پس پاره پاره میکنند رودهای ایشان را (آورده‌اند که چون پیغمبر (ص) خطبه خواندی و منافقانرا عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه میپرسیدندی که این مرد خالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که) (١٥) بعضی از ایشان یعنی منافقان آنها اند که گوش فرا میدارند بسوی خطبه تو (درروز جمعه وغیر آن) تا چون بیرون روند از نزدیك تو گویند مر آنانرا که دانشی داده‌اند (از صحابه چون عبدالله بن مسعود وابوالدرد او امثال ایشان واز ابن عباس منقول است که "منهم از آنها ام که منافقان از ایشان میپرسیدند که) چه گفت محمدا کنون (یعنی مافهم نکردیم سخن او را واین بروجه سخریه می گفتند) آنگروه آنانند که بحکم ازل مهر نهاده است خدای بر دلهای ایشان بنفاق رشك ودر پی رفتند هوای نفس خودرا (و بجهت آن تهاون میکنند بکلام سیدانام) (١٦) وآنانکه راه یافتند یعنی مؤمنان زیاده میگرداند استماع سخن پیغمبر ایشان را بصیرت ؛ یقین ومیدهد ایشان را آنچه بدو کنند ورازو یاد تقوی ودوام بر آن (١٧) پس آیا انتظار میبرند منافقان وکافران یعنی منتظر نیستند مگر قیامت را آنکه بیاید بدیشان ناگهان پس بدرستیکه آمد وظاهر شد علامتهای آن (چون مبعث پیغمبر (ص) وانشقاق قمر) پس از کجا باشد مر ایشان را چون بیاید قیامت بدیشان پند گرفتن ایشان وتوبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر والفاظ هیچ فائده ندهد (١٨) (یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان ومنافقان دانستی) پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت و دانستهٔ که معبود بحق نیست مگر خدای (در حقائق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته ودر موضح آورده که هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسیکه گوید لا اله الا الله) وآمرزش طلب برای ذنب خود (درمعالم فرموده که آنحضرت مامور

شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت در ینصورت سنت بوی اقتدا کنند ودر تبیان آورده که مراد آن است که طلب عصمت کن از خدای که تا ترا از گناه نگهدارد) وآمرزش طلب برای مردمان مؤمن وزنان مؤمنه (واین اکرامی است از خدای درباره این امت که پیغمبر ایشان را بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده و

از امام علامه روح الله روحه منقول است که حق سبحانه پیغمبر (ص) خودرا امر کرد باستغفار گناهان امت و خلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس استغفار وطلب آمرزش کرده وحق تعالی از آن کریم تراست که حبیب خودرا فرماید که از من چیزی طلب وچون طلبد عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش خواهد بود .

نظم

هر کرا چون تو پیشوا باشد　　نا امید از خدا چرا باشد
چون نشان شفاعت کبری　　یافت بر نام نامیت ظفری
امتان با گناهکار بها　　بتو دارند امید وار بها

وخدای میداند جای رفتن و گردیدن شمارا در دنیا و آرامگاه موضع قرار شما در دنیا وعقبی یا میداند هرجا که میروید در روز وهر جا که میباشید در شب (١٩) ومیگویند آنانکه ایمان آورده‌اند ومبالغه میکردند وجهت حرص که در جهاد دارند چرا فرستاده نشد سورهٔ درباب قتال با کفار پس چون فرستاده شود سورتی قرآن که در آن متشابهی نبود و یاد کرده شود در آن امر قتال و جهاد بینی آنانرا که هست در دلهای ایشان بیماری وشك ونفاق یاسستی در دین مینگرند بسوی تو نظر کسی که فرود آمده باشد بروی بیهوشی از غم و اندوه مرگ ومتحیر وغمناك شوند پس وای بر ایشان ویا دوزخ مر ایشان راست (٢٠) کار ایشان فرمانبرداریست وسخن نیکو (مثل قول سمعنا واطعنا) پس چون ملازم شد امر قتال وعزم کردند صحابه برجهاد ایشان خلاف ورزیدید و بازنان در خانها نشستند پس اگر راست گفتندی باخدای در اظهار حرص برجهاد هر آینه آن راستی بودی بهتر مر ایشانرا .

(٢١) پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان اگر بخود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم شوید آنکه فساد کنید در زمین و بسبب جاه وتجبر انواع تباهی از شما واقع گردد وببرید رحمهای خود را از روی تکبر وتعظیم یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن روی بگردانید از فرمان او که باز بسر امور جاهلیت روید از فساد وقطع رحم وسفك دماء و

امثال آن (۲۲) آن گروه آنانند که مفسد ومغرضند که رانده است خدای ایشان را ودور کرده از رحمت خود بس ایشان را کر گردانید تا سخن حق نشنوند و کور ساخت دیده های ایشان تادلائل قدرت وعبرت نبینند

(۲۳) آیا چرا تفکر نمیکنند درقرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند بلکه بردلهای ایشان است قفلهای آن (یعنی چیزی که دلها را بمنزله قفلها باشد مردر بهارا و آن ختم و طبع الهی است برآن

نظم

در که خدا بست بروی عباد — هیچ کلیدش نتواند گشاد
کیست که بردارد و در وا کند — قفل که او بر در دلها کند

در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت پناه علیه السلام در توراة خوانده بودند وصحت نبوت آنحضرت معلوم کرده وقبل ازبعث صفت آن حضرت بسیار میگفتند واز ظهور او خبر میدادند و چون سید عالم مبعوث هد وبمدینه آمد ایشان برگشتند از وی وخدای تعالی آیت فرستاد که) (۲٤) بدرستی آنانکه برگشتند برادبارخود یعنی بپس بازشدند وکافر گشتند بمحمد «ص» ازپس آنکه روشن هده بود مرایشان را بیانی ازنبوت آن حضرت وبدلائل واضح دانسته بودند دیو لعین آسان کرد و بیارا ست برای ایشان انکار وعناد ر وخدای مهلت داد ایشان را وتعجیل نفرمود درعقوبت ایشان تا درگناه بیفزایند (۲٥) این امهال بسبب آنست که گفتند یهودان مرآنان را که کراهت داشتند ازآنچه خدای فرستاده ازقرآن واحکام دین یعنی منافقان مرادآنست که یهود مراهل نفاق را گفتند به پنهانی زود باشد که فرمان بریم شما را دربعضی کارها یعنی مددکاری کنیم اگر با پیغمبر ص حرب کنید وخدای میداند پنهانی ایشانرا (۲٦) پس چگونه باشد حال ایشان چون قبض کنند جان ایشانرا میزنند روهای ایشانرا که ازحق بگردانیده اندو بر پشتهای ایشان که براهل حق کرده اند (۲۷) قبض ارواح ایشان براین وجه بسبب آن است که ایشان متابعت کردند آنچیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی (موجب

غضب وی گردد چون کتمان امر رسول «ص» ومعاونت منافقان وکافران و مشرکان) بسبب آن است که نخواستند وکاره بودند خشنودی خدای را (یعنی علمی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر واقرار بدو وفرمان برداری او) پس باطل کرد خدای عملهای ایشان را (۲۸) بلکه پنداشتند آنان که در دلهای ایشان بیماری نفاق است (یعنی منافقان تصور کردندآن را که ظاهر نگرداند) خدای کینه های ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر ومؤمنان (۲۹) واگر ما میخواهیم هرآینه بنمائیم بتو ایشان را یعنی علامتها ونشان ها پیدا کنیم برایشان پس هرآینه تو بشناسی وعلامتی که دال باشد برنفاق ایشان وهرآینه تو بشناسی ایشان را در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و توبیخ وخدای میداند کردار های شما ومناسب آن جزا خواهد داد (انس بن مالك میفرماید که بعداز نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر «ص» اورا نشناخت بسیار سخن ودرتفسیر مطالع رعین المعانی از انس نقل کرده اند که در بعضی ازغزوات نه کس از منافقان شبی درخواب شدند وبامداد که برخاستند برجبهه هریك نوشته بود که هذا منافق) (۳۰) وهرآینه می آزماید شمارا (بامر جهاد وتکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان میکنند) تا بداند مجاهدان را (یعنی ظاهر گردد برخلق که جهاد کنندگان کیانند) از شما وصبر کنندگان برمشقت حرب وتا بیازماید خبرهای شمارا (کهمیگوئید درایمان واخلاص یعنی ناصدق و کذب ازهمه آشکارا گردد وحفص در افعال ثلثه بنون میخواند یعنی ما آزمائیم تا بدانیم خبرهای شما را) (۳۱) بدرستی آنان که نگرویدند یعنی یهود بنی قریضه ونضیر وباز داشتند قوم خود را از راه خدای (که دین اسلام است) ومخالفت کردند با رسول «ص» ازپس آنکه روشن گشته بود وظاهر گشته مرایشان را راه حق ودر تورات خوانده و دانسته بودند زیان نتوانندرسانید خدای را چیزی از کفر وضد ایشان واثر ضرری بدین خدای وپیغمبر او نرسد بلکه هرآن بدیشان عاید گردد وزود باشد که خدای حبط کند ثواب اعمال ایشان یعنی عبادت ها که میکنند (۳۲) ای کسانیکه ایمان آورده اید فرمان برید

خدای را درآنچه حکم کرده وفرمان بردار باشید رسول را درآنچه حکم فرماید وباطل وضایع وبیهوده مسازید عملهای خود را (بریاو سمعه یابعجب وتکبر که کردار بعجب مردود و مذموم بود

نظم

در هر عملی که عجب ره یافت
رویش ز ره قبول بر تافت
ای گشته بکار خویش معذور
وز درگه قرب مانده مهجور
معجب مشو از طریق تلبیس
کز عجب بچه فتاده ابلیس
تا چند تو عجب خود نمائی
از دیده نه بر منی و مائی)

(۳۳) بدرستیکه آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش واتباع وی ومنع کردند مردم‌را ازسلوك راه حق پس بمردم (کشته گشتند در روز بدر) و حال‌آنکه ناگرویدگان بودند پس هرگز نیامرزد خدای مرایشان‌را (نزول آیت درشان اهل قائل‌است اما حکم‌آن عموم دارد وشامل‌است هرکراکه کافرمیرد (۳٤) پس سستی مکنید ای مؤمنان ومخوانید کافران‌را بصلح(یعنی طلب صلح مکنید ازایشان چه‌نشانه ضعف وتذلل شماشود) وحال آنکه شما برترانید یعنی غالبانید وخدای باشمااست بنصرت وعون وضایع و کم نگرداند ثواب کردار های شمارا (۳٥) جزاین نیست که زندگانی دنیا بازی است نا پایدار ومشغولی بی‌اعتبار واگربگروید بخداورسول (ص) وبه پرهیزید از مصیت وفضول بدهد مزدهای شمارا درآخرت ونمیخواهد خدای برمزد دادن شما مالهای شمارا (یاحق سبحانه نمیخواهد همه اموال شمارا بلکه بانفاق اندکی ازآن حکم کردکه عشر است و نصف عشر وربع عشر) (۳٦) اگر بخواهد ازشما مالهای شمارا پس مبالغه کند در خواستن یعنی گویند همه را نفقه کنید شمابخیلی کنیدبدان ونمیدهید بخوشدلي وطیب نفس وظاهرمیگرداند

خدای بدان خواستن از شما یابه بخل شما کینه‌ها و کدورتهای شمارا (۳۷) ایشما ای گروه‌مخاطبان خوانده شده‌اید بفرموده‌شده برای‌آنکه نفقه کنید در راه خدای یعنی‌زکوة مال‌دهید ویاآنکه باسباب جهاد صرف‌نمائید پس‌ازشما است کسیکه بخیلی کند بزکوة وبه نفقه درغزوه وهر که بخیلی کند برآنچه براو واجب‌است ازانفاق پس‌جزاین نیست که بخل‌ورزد برنفس‌خود که او را از ثواب محروم میسازد وخدای بی نیاز است از صدقات‌و نفقات شما وشما محتاجانید بدانچه نزدیك او است ازمواعد نعمت وفوائد کرامت پس امروز یکی فانی بدهید و فردا در عوض آن ده باقی بستانید چه ازخزانه کرم او هیچ کم نشودو شما بمرادات و مقاصد خود فائزگردید واگرروی بگردانید ازآنچه برشما فرض کرده‌اند ازانفاق یااگراعراض کنید ازاسلام وقبول‌احکام وبدل کند خدای گروهی دیگر جزشما یعنی شمارا هلاك کند وقومی دیگربیارد پش نباشدآن‌قوم مانندشما (بلکه فرمانبردارباشند و پرهیزکارتر مرادبنی کنده‌اند وبنی‌نجع از یمن و اشهرآن است که ازحضرت پیغمبر«ص» سئوال کردند که اینها کدام گروه اند وسلمان فارسی در پهلوی آنحضرت نشسته‌بود دست‌مبارك بران سلمان‌زد و گفت هذاوقومه ودر خبر آمده که‌اگردین مرتفع‌شود تاثریافرا گیرندآنرا مردمان ازفارسیان ودر لباب آورده که ابودردا بعد از قرائت این‌آیت میگفت ابشر وابا بنی فروق مراد فارسیانند)(۳۸):

سورة فتح (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(به صحت رسیده که درسال هشتم ازهجرت رسول«ص» درواقعه دید که بابعضی ازصحابه بزیارت کعبه معظمه زادالله شرفارفت وعمره گذارد یاران بعداز استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیرآن واقعه درهمان‌سال بظهور خواهد رسید وسیدعالم بکارسازی مشغول‌شده روز دوشنبه غره ذی‌القعده آنسال از مدینه بیرون آمده احرام بعمره گرفت وهفتاد شتر بجهت هدی باخود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند جز توجه آنحضرت بمشرکان‌مکه رسیده وبمنع آن سرور اززیارت خانه اتفاق نمودند وازمکه بیرون‌آمده ودر بلدح لشگرگاه ببردند وپیغمبر«ص» خبردارشده بحدیبیه فرودآمد وازجانب کفار عروه‌بن مسعودثقفی نزدحضرت رسول‌آمد تاسبب آمدن آنحضرت معلوم کند وبعدازآن جلیس کنانی که مهتر احابش بود بیامد ومعلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب ندارد وبزیارت کعبه‌آمده اماقریش برحمیت جاهلیت فرو ایستادند وبر هیچ وجه راضی نشدند که حضرت‌پیغمبر واصحاب‌او بمکه درآیند پیغمبرعثمان‌رانزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاهداشتند وخبر قتل‌او بآنجا رسید وبدان سبب بیعة الرضوان واقع‌شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاءالله‌تعالی القصه کفار ازاستماع خبربیعت متوهم‌شده سهیل‌بن‌عمرو را فرستادند میان‌آنحضرت واهل

(۱) بیست ونه‌آیه است ودر مدینه نازل‌شده .

مکه صلح واقع‌شد برآنکه ده سال میان اهل‌اسلام وکفارقریش حرب نباشد نهان‌وآشکارا بیکدیگر وخلفا بیکدیگر تعرضی نرسانند ومقررشد که‌مسلمانان سال‌دیگر بیایند وعمره قضا بگذارند ودیگر شرطها واقع‌شد واکثر صحابه ازآن صلح‌ملول شدند وآنحضرت همانجا درحدیبیه بفرمود تاسرمبارک‌ایشان بتراشیدند وبعضی شتران‌را قربان فرمود وبرخی‌را بدست ناهیه اسلمی بمکه فرستاد تادر مروه قربان کنند وبر فقرا ومساکین‌آنجا بخشش کردند وصحابه نیزحلق وقصرنمودند وهدی خودرا قربان کردند وپیغمبربیست‌روز درحدیبیه توقف‌نمود ودرحین مراجعت شبی‌ازشبها این‌سوره فرودآمد وآنحضرت‌فرمود با اصحاب که امشب این‌سوره برمن نازل شده که دوست تر میدارم ازآنچه آفتاب برآن طالع میشود پس سوره فتح‌را بریاران خواند وایشان‌را تهنیت گفته‌اصحاب نیزاورا مبارکباد گفتند) .

بدرستیکه ماحکم کردیم ازبرای‌توحکمی‌پیدا وهویدا که آن‌صلح‌است با قریش (واز حضرت (ص) پرسیدند که افتح‌هو در جواب فرمودکه نعم و فی‌نفس‌الامرآن صلح‌مقدمه فتوح بسیاربود چه مسلمانانی که درمکه ایمان خود پنهان میداشتند سرگذار شده باکفار مجاهده کردندقرآن بر ایشان خواندند وبسیارکس مسلمان شدند سبب‌فتح مکه نیزهمان‌بود واز اینست که بعضی مفسران براین وجه تفسیرکرده اند که مابگشائیم برای‌تو شهر مکه‌را تعبیربماضی‌جهة تحقق وقوع‌است وگفته‌اند مراد فتح خیبر وفدکست پس از خدای‌آمرزش طلب) (۱) تابیامرزد مرترا خداآنچه گذشته است (پیش از وحی) از آنچه موجب عقاب تو بوده و ازآنچه مانده است (پس ازآن یاپیش از فتح وپس ازآن یاقبل از نزول این‌آیت وبعد ازآن امام ابواللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم وحواست وآینده جرائم امت یعنی بیامرزید گناه‌آدم‌وحوارا به‌برکت او ومیآمرزد گناه امت‌را بشفاعت‌او سلمی رحمه‌الله فرموده که ذنب‌آدم رابوی حوالت کرد چه دروقت ذنب در طلب او بوده‌و گناه‌امت‌رابوی‌اسنادفرمود چه‌پیش روو کارسازایشان‌است) ودیگر بفضل عمیم تمام‌گرداند نعمت خودرا بفتح‌بلاد یاباعلاء دین یابانضمام نبوت با ملك

یابقبول شفاعت بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بر آن (۲) و یاری کند ترا یاری کردنی که دراو عزت وغلبه باشد (یعنی تو بآن نصرت قاهر وغالب شوی و چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و ترددی نبودند حق سبحانه فرمود که) (۳) اواست آنکه فروفرستاد سکون و آرامش ازدلهای گرویدگان تا زیادت کنند گرویدنی یا گرویدن ایشان یعنی بیفزاید یقین خودرا بر یقین دیگر یا ایمانی که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا بفروع شرع) ومر خدایراست لشکر آسمانها ازملائکه وجنود زمین ازمؤمنان مجاهد (پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی و ثق باشید که هر که را لشکر آسمان وزمین درحکم وی بود بلکه ذرات کون سپاه وی باشد اولیاء خودرا دروقت غزا با اعداء خود فرو نگذارد.

بیت

نصرت از او طلب که بمیدان قدرتش

هر ذره پهلوانی هر (پشه صفدر یست)

وهست خدای دانا بمصالح خلق صواب کار در آنچه کند (واز جمله آن که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد) (٤) تادر آرد مردان وزنان گرویده را ببرکت رسوخ دردین وثبات درعقیده به بوستانها که میرود اززیر منازل آن یا در تحت اشجار آن جویها در حالتیکه جاویدانند دروی و برای آنکه بپوشد ازایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تاپاك وپاکیزه درروضه رضوان درآیند وهست این وعده مرایشان را نزدیك خدای یعنی درحکم او رستگاری بزرگ (وچه فوزعظیم تر از آنکه ایشان ازمکاره ایمن شوند وبمقاصد فائز گردند) (٥) ودیگر برای آنست تاعذاب کند مردمان منافق وزنان منافقه را ازاهل مدینه ومردان مشرك وزنان مشرکه را از اهل مکه و دیگر برای آنست تا عذاب کند گمان برندگان بخدای گمان بد (یعنی اسد وغطفان ازاهل شرك و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یاسالم بمدینه نخواهد آمد ولشکر او منهزم خواهند شد پس حضرت رسالت پناه «ص» سالم وغانم باز بمدینه آمد وحق سبحانه فرمود که)

بر بن گمان بد برندگان است گردش بد (یعنی ایشان مغلوب ومنکوب خواهند شد) وخشم گرفت خدای برایشان و براند ایشان را ازرحمت خود وآماده کرد برای ایشان دوزخ را وبد باز گشتنی است دوزخ (٦) ومر خدایراست لشکرهای آسمان وزمین (یعنی هر که درآسمانها وزمینها است همه مملوك ومسخر او است چنانکه لشکریان مر سردار خودرا تکرار این سخن جهة وعده مؤمنان است تا بنصرت آلهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان ومنافقان تا از تکذیب ربانی خایف گردند) وهست خدای غالب درفرمان خود دانا در آنچه فرماید (۷) بدرستیکه ما فرستادیم ترا گواه بر اقوال وافعال امت تو ومژده دهنده آنانرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شد وبیم کننده مر آنانرا که گمان بد برده‌اند (پس تو امت را بگوی که فرستادن من جهة بیم و بشارت) (۸) برای آنست که تصدیق کنید مرخدای را یعنی بگروید بیگانگی او تصدیق کنید فرستاده او را در دعوی که میکند وتقویت دهید دین او را و بزرگ دارید فرمان اورا وبپاکی یاد کنید مرو برا یا نماز گذارید برای او بامداد وشبانگاه (و گفته‌اند ضمیر تعزروه وتوقروه عاید بحضرت «ص» است یعنی اورا نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی.

بیت

در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست

وز کمال احتشامت هیچ کس آگاه نیست)

(۹) بدرستی آنانکه بیعت کردند باتو درحدیبیه جزاین نیست که بیعت کرده‌اند باخدای چه مقصود بر بیعت او است و برای طلب رضای او است (مراد بیعت رضوان است وذکر آن بیاید انشاالله العزیز، لمی فرمود که این سخن در مقام جمع است وحق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص درشرف موجودات است واز همین مقام است که من یطع الرسول

فقد اطاع الله) قوت خدای در وفا کردن وعده خود درثواب آخرت یا در

نصرت پیغمبر « ص » خود زبر دستهای ایشان است در وفای بعهد یا در یاری دادن و موافقت پیغمبر«ص» (درمعالم آورده که صحابه بوقت بیعت دست پیغمبر «ص» میگرفتند و یدالله زبردست ایشان بوده در مبایعت) پس هر که بشکند عهدرا پس‌جزاین نیست که میکند برنفس‌خود یعنی ضرر آن بنفس‌اورسد وبس (در موضح آورده که سه چیز باهل آن راجع میشود یکی مکر که ولایحیق المکرالسیء الاباهله دوم ستم که انما بغیکم علی انفسکم سوم نقض‌عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ودرباب نقض‌عهد و پیمان گفته‌اند .

رباعی

پیمان مشکن که‌هر که پیمان بشکست   از پای درافتاد وبرون شد ازدست
آنرا که درست بود پیمان الست   نشکست بهیچ‌حال هرعهد که‌بست)

وهر که وفا کند بآنچه عهد کرده‌است برآن باخدای پس زود دهد مراورا خدای مزدی‌بزرگ درآخرت (که‌آن بهشت‌است آورده اند که حضرت پیغمبر «ص» چون متوجه مکه‌شد به‌نیت عمره ببعضی ازاعراب چون اسلم وجهینیه ومزینه وغفارواشجع نامه فرستاد که دراین سفرمرامرافقت وموافقت کنیدایشان ازمحاربه قریش بترسیدند وتعلل نمودند وتخلف ورزیدند حق‌سبحانه خبرداد پیغمبرخودرا که چون بمدینه بازرسی) (۱۰) زودباشد که بگویند مرترا باز پس‌ماندگان از بادیه نشینان یعنی قبائل که مذکورشد عذرآرند مشغول کرد مارا مالهای ماکه غمخواری نداشت وضایع میشد وفرزندان ما ازبیکسی بیبرگ وبینوا میماندند پس‌طلب‌آمرزش کن برای‌ما بدین تخلف که کردیم و مرافقت وموافقت ننمودیم میگویند بر زبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این‌اعتذار واستغفار بزبان میکنند ودل‌ایشان‌را ازآن خبر نیست بگودرجواب ایشان پس کیست که مالك شود برای شما یعنی منع کند ازشما ازحکم خدای چیزیرا اگرخواهد خدای بشماقهری وهزیمتی وقتل وخللی‌در مال واهل ویاعقوبتی برتخلف یا اگر خواهد بشماسودی‌چون دولت‌ونصرت ونگاهداشت اموال واهال بلکه هست خدای بآنچه شمامیکنید دانامیداند که قصدشما ازتخلف چه بوده‌وشما مشغولی مال‌وفرزندان نداشتید (۱۱) بلکه

گمان بردید آنکه بازنگردد پیغمبر ورجعت نکنند مؤمنان بسوی اهالی خود بمدینه هرگز بلکه مشرکان ایشان‌را بکشندومستاصل گردانند وآراسته شد این‌گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر «ص» واصحاب اورا تا متمکن‌شد در دلهای شما و گمان بردید گمان‌بد (که دین‌خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد) وگشتید شما بدین گمان گروهی هلاك شدگان‌بسبب فساد عقیدت ونیت (۱۲) وهر که نگرود بخدای ورسول‌او وبدل تصدیق بحکم خداورسول نکند پس بدرستیکه ماآماده کردیم مرناگرویدگان‌را آتش افروخته (۱۳) ومرخدای راست پادشاهی آسمان وزمین یعنی زمام امور ممالك علوی وسفلی در قبضه قدرت او است میآمرزد گناهان بزرگ هرکرا میخواهد و عذاب میکند بگناه خرد هرکرا اراده میکند وهست خدای آمرزنده توبه کنندگان مهربان برایشان (۱٤) زودباشد که بگویند پس‌ماندگان ازحدیبیه مراد همان قبایلند (یعنی اعراب خواهند گفت) آنگاه که بروید بسوی غنیمتها مراد غنائم خیبراست تافراگیرید آنرا بگذارید مارا تاپیروی کنیم شمارا در این‌سفر (آورده که پیغمبر «ص» درذی الحجه سنه ششم‌ازحدیبیه بازگشت و درمحرم سنه هفتم بغزوه خیبرتوجه فرمود وحکم‌شد هرکه در حدیبیه حاضر بوده بدین‌جنگ رود وغیرایشان دراین‌جنگ اتفاق‌نکنند وچون عزم جزم‌شد مخالفان گفتند بگذاربد تاموافقت کنیم‌باشما وبه خیبرآئیم) میخواهند مخالفان آنکه تغییردهند سخن خدای‌را یعنی‌حکم او راکه فرمود غیر از اهل حدیبیه بدین‌حرب نروند بگو پیروی نخواهید کرد مارا (نفی‌است بمعنی نهی یعنی با مابیرون نیائید همچنین گفته‌است خدای بیش ازتهیه شما یاپیش ازآمدن‌ما بمدینه پس زودباشد که‌گویند این‌حکم نکرده خدای بلکه شما حسدمیبرید برما تادرغنیمت شریك شما نشویم ونه چنین است که مخالفان میگویند بلکه هستند که درنمی‌یابند مگراندك چیزیرا (۱٥) بگو مراین بازماندگان‌را از اهل‌بادیه زودباشد که خوانده شوید بحرب گروهی خداوندان کارزار سخت) (که‌اهل‌یمامه‌اند ازمتابعان مسیلمه کذاب یاقبائل عرب که مرتد شدند بعد از وفات‌پیغمبر «ص» باهوازان وغطفان که درحیات‌آنحضرت بوادی حنین حرب

کردند و گفته‌اند مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیت آنکه شمارا بجنگ مردمی محارب مبارز خواهد خواند) که شما کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان‌را یامسلمان شوند (اگر این قوم مشرك یامرتد باشند حکم ایشان قتل است یا اسلام واگر غیرایشان است ازاهل کتاب قتال است یاجزیه و برآن تقدیر اسلام بمعنی انقیاداست پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شما است بقتال آن گروه بدهد شمارا خدایتعالی مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیاو جنت در عقبی واگر روی برگردانید وپشت برداعی کنید همچنانکه اعراض گردید پیش این ازسفر حدیبیه عذاب کند خداشمارا عذابی دردناك درحق متخلفان چواین همه وعید واقع شد ضعفا وعجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجزوضعف ازجهاد تخلف میکنیم تاماآل حال بچه انجامد آیت آمد که) (۱٦) نیست برنابینا گناهی اگربحرب نرود ونه برلنگ بزه است اگرازجهاد تخلف کند ونه بربیمار گناهی است اگربحرب نرود چه اینها معذورند وهرکه فرمان برد خدای‌را وفرستاده اورا درجهاد وغیرآن درآورد خدای اورا در بهشت ها وآن چنان بوستانها است که پیوسته میرود اززیر مساکن بهشتیان جویها وهرکه اعراض کند ازفرمان خدای ورسول او عذاب کند خدای اورا عذابی که دراوآن منقطع نگردد والم او منتهی نشود (وآن عذاب حرمان است چه بمخالفت امر خدای ازدولت لقا مهجور وبنافرمانی رسول ازسعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان .

بیت

مسوز زآتش حرمانیم که هیچ عذاب
زروی سوز والم چون عذاب حرمان نیست

آورده‌اند که چون حضرت رسالت پناه بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه‌را بمکه فرستاد تاایشان‌را اعلام کند که آنحضرت بعمره آمدوداعیه حرب ندارد واهل مکه خراش‌را ازدرآمدن وسخن کردن منع کردند آنحضرت ثانیاً ذوالنورین‌رافرستاد اورا درمکه نگاهداشتند وآوازه قتل او در افتاد پیغمبر اصحاب‌راطلبید ایشان بقول صحیح هزار وپانصد وبیست تن بودند بیعت کردند

بایشان بآنکه باقریش قتال کنند وازحرب روی نتابند ودر زیر درخت سمره نشسته بود در کشاف آورده که چون حضرت در زیر درخت سمره قرار گرفت شاخی ازآن بر پشت مبارك او فرود آمد عبدالله مغفل گوید که من قایم بودم زیرسر آنحضرت «ص» آن شاخ‌را بدست گرفته ازپشت مبارك وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ وقتل وآنکه مطلقا نگریزند حضرت فرمود که شما امروز بهترین اهل زمانید درمعالم از جابر نقل میکنند که پیغمبر فرمود که بدوزخ نرود یك کس ازآنها که درتحت الشجره بیعت کردند واین را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازاین قوم خوشنود شد چنانچه میفرماید)(۱۷) بتحقیق که خدای خوشنود گشت از گرویدگان صحابه وقتیکه بیعت کردندباتو در زیر درخت سمره پس میداند خدای آنچه در دلهای ایشان است ازاخلاص و وفاوصدق وصفا پس فرو فرستاد آرامش برایشان وپاداش داد ایشان‌را فتحی نزدیك که فتح خیبراست یامکه یاهجر (۱۸) وغنیمتهای بسیار ازرخوت و نقود وضیاع وعقار فرامیگیرند آنهارا از یهود خیبر وغیرآن وهست خدای غالب غلبه دهنده دوستان خود را حکم کننده بمقاوبیت دشمنان (۱۹) وعده کرده است شمارا خدای ای امت غنیمتهای بسیار در بلاد فارس وروم بلکه دراطراف واکناف عالم فرامیگیرندآنرا تاقیامت پس بتعجیل نقدداد مرشمارا این غنیمت خیبر وبازداشت و کوتاه کرد دستهای مردمان‌را یعنی اهل خیبر وخلفای ایشان‌را که بنی اسد وغطفان بودند ازشما تا خلفای یهود ترسیده بجنگ در نیامدند وایشان ازخوف شما حصاری شدند ازشما سالم ماندند وتا باشدآن غنیمت نشان مرمؤمنان‌را براستی قول پیغمبر «ص» برفتح خیبر باصدق قول الهی دروعده غنائم وبرای آنکه بیابد شما را راهی راست (که منهج توکل است ومستوثق بودن بفضل ازلی وباز گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر برآنند که چون حضرت رسول از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعدهٔ واثابهم فتحاقریبا کارسازی عرب خیبرفرمود باهزاروچهارصدتن ازمدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند وازمنزل صهبا براه مرحبه روان شده سحری بود که از طریق وادی خرضه درمیان قلعه‌های خیبریان درآمدند وایشان بیخبر ازقلعه بیرون

آمده با بیل و تیشه وادوات زرع میلی بحدائق ومزارع خود که داشتند روی نهادند که ناگاه لشکر اسلام درنظر ایشان درآمد گفتند و الله محمد «ص» والجیش وروی بحصارخود آوردند وآنحضرت فرمود که الله اکبر خربت خیبراً انااذانزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل برقتل نهادند ومسلمانان اول باهل نطاة حرب کردند وآن قلعه گرفته شد وبعدازآن حصارشق مفتوح گشت ودرمغازی محمدبن اسحاق مذکوراست که اول ازحصون خیبرحصن ناعم را فتح کردند پس نطاة وشق را بعد ازآن یهود بحصن صعب بن معاص متحصن گشتند وبجنگ بسیار گرفته شد واقمشه واطعمه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصارقموص اشتغال فرمودند وحضرت را صداعی طاری شده بخودسواری نمیتوانست فرمود قلعه بغایت محکم بوده آن جا حرب فراوان وقوع یافته وآخرالامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت ودرآن قلعه مرحب خیبری را کشت ودرآهنین ازحصار بر کنده سپری خود ساخت ویهود زینهارخواستند وغنائم بسیار بدست صحابه افتاد وگنج ابوالحقیق بازیافتند وآنحضرت را زهر دادند بره زهرآلود باوی بسخن درآمد که یا رسول الله ازمن مخور که مرا بزهرآلوده اند .

بیت

ز خوان معجزه او گر نواله طلبی

حدیث بره بریان شنو که ما حضر است)

(۲۰) و وعده کرد خدای شمارا غنیمتهای دیگر یافتح های شهر های دیگر که هنوزقادر نشده اید برآن ونمیدانیدآنرا بدرستیکه احاطه کرده است علم خدای بآن (مرادغنائم هوازن است یامداین فارس وروم و شام مجاهد گوید که هرفتحی که تاقیامت این امت را دست دهد دراین داخلست) وهست خدای برهمه چیزها ازفتح مداین واعطاء غنایم توانا (۲۱) واگرقتال کردندی باشما درحدیبیه آنانکه کافربودند (از اهل مکه وصلح نکردندی) هر آینه بر گردانیدندی پشتهارا یعنی هزیمت کردندی پس نیافتندی کارسازی که ایشانرا نگاه دارد ونه یاری که ایشان را مددکاری نماید (۲۲) سنت نهاده است خدای

سنت نهادنی آن سنتی که گذشته است پیش ازین (در امتان دیگر که همیشه انبیاء برایشان غالب بوده اند) ونیابی تو مرسنت خدای را تغییری (هرچه در ازل مقررومقدرشده لامحاله کاین خواهدشد ودست تصرف هیچکس رقم تغییر وتبدیل برصفحات آن نخواهد کشید .

بیت

تغییر بحکم ازلی راه نیابد

تبدیل بفرمان قضا کار ندارد

در دائره امر کم و بیش نگنجد

باسر قدر چون و چرا کار ندارد

آورده اند که بوقتی که آنحضرت درحدیبیه بود هشتادتن ازاهل مکه هنگام نمازصبح از جبل تنعیم فرو تاختند وشبیخون آورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول «ص» غلبه کرده ایشان را بگرفتند وآنحضرت ایشان را آزاد کرده آیه نازل شد) (۲۳) واواست خداوندی که ازمحض کرد باز داشت دستهای کفار مکه را از شما تا صلح کردند و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان در وادی مکه یعنی حدیبیه پس از انکه ظفرداد شمارا وغالب ساخت بریشان (مرادآن هشتاد سوارند) وهست خدای بآنچه میکنید (ازمقاتله با کفار برای فرمان رسول خدای وآنکه دست باز میدارید بدومیگذارید بجهت تعظیم خانه خدای) بینا وشمارا برآن جزا خواهد داد .

(۲۴) ایشانندآنانکه کافرشدند وباز داشتند شمارا ازطواف مسجد حرام و منع کردندشتران را که ازبرای قربان آورده بودبدرحالتیکه باز داشته شده بود ازآنکه برسد بجای او که مکان نحراست (یعنی منا،خلاصه معنی آنکه کفار مکه بسبب آنکه شمارا از عمره منع کردند وقربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال واستیصال گشتند لیکن ماشمارا در این سال ازقتال ایشان باز میداریم جهت گرویدگان که درمکه هستند) واگر نبودندی مردان گرویده و زنان ایمان آورده درمکه که شما ندانسته اید ایشان را وآن هفتادو دوتن زن و مرد بودند که کتمان ایمان میگردند حق سبحانه فرمود که اگرنبودندی ایشان

درمکه وشما ایشان را نمیدانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند بدل‌است ازرجال (یعنی اگرنه آن بودی که آن مؤمنان هستند ونه آن بودی که شما ایشان‌را دراثنای‌قتال بی‌سپر میکردید یعنی هلاك میساختید) پس میرسید بشما از جهت هلاك ایشان مکروهی یعنی غمی واندوهی بقتل مؤمنان یا تاوانی‌چون کفارت ودیت متعلق بان‌تطوهم است یعنی میکشتید ایشان‌را بی آنکه‌دانید هرآینه مادست شما ازایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم‌شما را ازقتل‌اهل‌مکه جهت نگاهداشت ایشان واین‌ازبرای‌آنست تاداخل گرداند خدای دربخشش‌خود هر کرا خواهد مراداز رحمت وتوفیق زیادتی‌خیرات‌است وگفته‌اند که دین‌اسلام‌است. اگرجدا شدندی‌آن مؤمنان ازکافران ودر مکه نبودندی‌وهرآینه عذاب میکردیم آنانرا که‌کافرشدند ازاهل مکه عذابی مولم درعقبی وموجع دردنیا بقتل‌وسبی(۲۵) یاد کن ای محمد که چون کردند ودر آوردندآنانکه نگرویدند در دلهای‌خود تعصب وتکبروغیرت‌را حمیت‌جاهلیت که‌بنده‌را ازفرمان برداری خدای باز دارد یعنی بایکدیگر گفتند که محمدرا بایاران‌او درمکه میگذاریم چه ایشان درروز واحد پدران وبرادران مارا کشتند بلات وعزی که بمنازل مادر نیایند چون‌ایشان عقبه پیش‌آوردند پس فروفرستاد خدای‌آرام ووقار خودرا برفرستاده خود وبر مؤمنان (تا مقاتله نکردند وبصلح راضی‌شده معاودت نمودند وسهیل بن‌عمرو که باعث صلح‌نامه بود نگذاشت که بسم‌الله الرحمن‌الرحیم‌بنویسند وراضی نشد که محمدرسول‌الله کتابت کنند حقتعالی میفرماید که) وثابت داشت مؤمنان‌را بر کلمه تقوی‌که کلمه شهادت‌است یابسم‌الله الرحمن‌الرحیم که اهل‌مکه نه پسندیدند یا محمد رسول‌الله که بکتابت‌آن رضاندادند وهستند مؤمنان سزاوار تر بدان‌کلمه از غیر ایشان وهستند اهل‌آن واولی بدان‌کلمه وهست خدای بهمه چیزها دانا (بعدازرجوع ازحدیبیه بعضی ازصحابه گفتند تعبیرخواب پیغمبرراست نشد وما طواف خانه نکردیم وحلق وتقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که) (۲٦) هر آینه راست کرد خدای ومحقق‌ساخت برای رسول وفرستاده خودآن خواب‌را که دیده‌بود براستی بنابرحکمتی دراین‌سال تاخیر کرد ودرسال‌آینده هرآینه

درآئیدشما بمسجد حرام اگرخواهد خدای‌تعالی در محلی که ایمن باشید از اعادی (وگفته‌اند استثنای حکایت پیغمبراست که دروقت تقریررؤیافرمود که بمسجدالحرام درآئید انشاء الله آمنین) تراشنده‌گان موی سرهای خودرا و چیننده‌گان موی‌سر از مقراض یعنی بعضی تراشند و بعضی چینند نترسید از هیچکس پس‌میداند خدای‌آنچه ندانید شما ازحکمت درتاخیرعمره پس‌ساخت برای‌شما یعنی مقرر گردانید پیش‌ازین یعنی قبل‌از دخول مسجد الحرام جهت عمره قضا فتحی‌نزدیك (که فتح خیبراست تادل مؤمنان ازاندوه تاخیرعمره خالی‌شده بآن‌فتح شادمان گردد) (۲۷) اوست‌آن خدایکه فرستاد فرستاده خودرا که محمداست براه نمودن خلق وبیان کردن احکام ودین درست که اسلام‌است تا غالب گرداند این دین‌را برهمه دینها (یعنی اگردین حق باشد احکام‌آنرامنسوخ سازد واگرباطل‌بود براندازد وگفته‌اند هیچ‌اهل‌دینی نباشد الا که مقهور ومغلوب مسلمانان شوند وآن‌بوقت نزول عیسی‌باشد) و بسنده است خدای‌گواه برنبوت تو (اگر سهل گوید که محمدبن عبدالله نویسند غم مخورید که مامیگوئیم) (۲۸) محمد فرستاده خدای‌است بحق وآنانکه با اویند ازمؤمنان سخت دل وغلیظاند بر کفار مهربان ومشفقان میان‌یکدیگر می‌بینی تو ایشان‌را رکوع آرنده‌گان سجود کننده‌گان یعنی در اکثر اوقات مشغول‌اند بنماز (درموضح‌آورده که این‌مناقب راجع بتمام صحابه‌است اما دراین ایمائی‌است باختصاص هریك ازخواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق است که بقرب ومعیت ورفاقت در داروغار واسفار مخصوص بوده اشداء علی‌الکفار صفت فاروق‌است چه درنهایت شدت وغلظت بود با اهل‌شرك ونفاق همه علما را اتفاق است که رحماء بینهم‌نعت ذی‌النورین‌است که رافت وحیاودلنوازی ووفای‌او مشهوراست ومعروف ونزدخالق وخلائق بدان صفات وسمات موسوم وموصوف تریهم رکعا سجداشرح حال‌مرتضی‌علی است کرم‌الله وجهه که اکثر اوقات واغلب آنات او بوظائف طاعات وعبادات میگذشت تاحدیکه هرشب‌آواز هزار تکبیراحرام ازخلوت اوباسماع خادمان عتبهٔ علیه‌اش میرسید) می‌طلبند این‌بزرگان افزونی از خدای یعنی زیادتی

صواب میجویند وخوشنودی حضرت اومی‌طلبند علامتهای ایشان در رویهای ایشان ظاهربوده ازاثرسجده کردن (درلباب‌آورده که اثرنماز در جبین مبین ایشان لایح‌بوده چه روی‌نمازگزارنده درنظراهل دل‌خورشید تابنده است که من کثرصلوته بالليل حسن وجهه بالنهار ودر نفخات مذکور است که چون ارواح به‌برکت قرب‌الهی صاف‌شد انوارمعرفت براشباح ظاهر گرد، .

بیت

درویش را گواه چه حاجت که عاشق است
رنگ رخش زد وربه بین و بدان که هست)

این وصف که مذکورشد صفت ایشان‌است درکتاب موسی، (یعنی‌در توراة وصف ایشان مسطور است) وصفت ایشان در انجیل (یعنی همین لغت درکتاب عیسی مذکوراند باصفت ایشان در توراة وانجیل) مانند کشتی‌است که دراول بیرون میآرد شاخك خودرا یعنی تیغ‌زند ویکشاخ بیرون‌آید پس قوی گرداندآن یك‌شاخ‌را پس‌بایستد برساقهای خرد اول دانه بود پس گیاه ضعیف شود وبآخر درختی گردد بشگفت آرد مزارعانرا قوت و سطبری و راستی وخوبی‌او واین مثلی است وممثل‌وی حضرت پیغمبراست ویاران وی اند که باول دعوت‌اسلام ضعیف‌بود هرچند برآمد قوت گرفت وراست بایستاد وسبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود تاخشم گیرند بیاران پیغمبر کافران (امام قشیری فرموده که آیت درشان اصحاب است پس هر که برایشان خشم گیرد وایشان‌را دشمن‌دارد داخل کفارخواهدبود نعوذبالله‌منها) وعده کرد خدای آنان راکه گرویده‌اند و کردند کردارهای پسندیده وستوده ازایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده است آمرزش گنان ومزدی بزرك (ودر تفسیر عجائب آورده که مراد از عمل صالح اینجا دوستی صحابه است رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین) (۲۹)

سورة حجرات (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

ای کسانیکه گرویده‌اید پیشی مبرید اقوال‌خود را پیش از قول خدا ورسول او (یعنی سخن مگوئید پیش ازآنکه پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر ونهی پیش‌از وی یا درمعنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید برپیغمبر که اوبدان داناتر است) و بترسید از خدای (درتقدیم بروی قولا و فعلا) بدرستیکه‌خدای شنواست (مر اقوال شما را) دانا است (بافعال‌شما) (۱) ای گروه گرویدگان بلند مکنیدآواز-های خود را بالای آواز پیغمبر «ص» (ایشان‌را تعظیم مراسم ادب میدهد یعنی چون سخن گوئید آواز خودرا بلندتر ازآواز وی‌برندارید) وآشکارا مسازید برای‌او سخن‌را (یعنی اورا بلند ندا مکنید) هم چون آشکارا خواندن برخی ازشما مربعضی را (بلکه آواز خود نرم سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته‌اند او را بنام و کنیت مخوانید چنانچه یدیگر را میخوانید بلکه‌اورا یانبی الله ویارسول‌الله‌خطاب کنید) تاباطل نشود عملهای شما بسبب این‌جرات‌وبی‌ادبی‌وشما ندانید که عملهای شما خبط شده‌بترك‌ادب (بزرگان گفته‌اند من ترك‌الاداب رد عن الباب . نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیك بی‌ادبی ضایع شد .

بیت

نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز
که گفته اند طریقت تمام او ادب است

---

(۱) درمدینه نازل شده و۱۸ آیه است

آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود و پیوسته باحضرت رسالت پناه «ص» بلند سخن گفتی چون این آیت نازل شد درخانه بنشست وبگریه وزاری مشغول شد خبر بآنحضرت رسیده اوراطلبید وگفت چیست حال تو ثابت گفت یارسول الله درگوش من گرانی هست و من درمجلس شما بآواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت رسالت «ص» فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر (یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما برندارم آیه آمد) (۲) بدرستی آنان که فرو میدارند آوازهای خود را نزدیك رسول خدای وبادب وآزرم سخن میگویند آن گروه آنانند که امتحان کرده است خدای دلهای ایشان را برای قبول تقوی (در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را وآزمودن بمعنی پاك کردن است هم چنانچه زر را در کوره اخلاص نهند تاغشها بسوزد وطلای خالص بماند گویند این زر آزمودنست

بیت

در بوته امتحان گرم بگذاری — منت دارم که بی غشم میسازی)

مراین پاکیزه دلان راست آمرزش گناهان و مزدی بزرك بیکران (آورده اند که پیغمبر «ص» سریه فرستادبحی(۱) ازاحیای بنی النص وآن سریه اسیری چند ازآن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن جالس و عطارد بن حاجب وزبرقان بن بدر وغیرایشان ازپی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیك نیمروز بود و حضرت رسالت استراحت فرموده بودند ایشان بدر یك یك حجره ازحجرات طاهرات میرفتند ونعره میزدند که ای محمد «ص» بدرآی تامهم اسیران ما بسازی آخر آنحضرت بیدارشد وبیرون آمده ویکی ازایشان را حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصف اسیران را فدا گیر ونصفی را آزاد کن حضرت همچنان کرد وآیه آمد که) (۳) بدرستی آنانکه

(۱) حی بمعنی طائفه است (م)

ندا میکنندترا ازبیرون حجرها یا ازپس او بیشتر ایشان ذهن انسانیت ندارند ومراعات ادب نمینمایند (۴) واگر ایشان صبر کردندی تا بیرون آئی تو بسوی ایشان هرآینه بودی بهتر مرایشانرا چه تمام اسیران را آزاد میکردی وخدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی مهربانست باهل ادب (که تعظیم سید اولوالالباب میکند چه ادب جاذب رحمتست و حرمت جالب نعمت .

بیت

سرمایه ادب بکف آور که این متاع
آن را که هست سود ابد آیدش بدست

آورده اند که حضرت رسول «ص» درسال نهم ازهجرت ولیدبن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشانرا فراگیرد و میان ایشان وولید در جاهلیت خونی واقع بوده چون خبرآمدن ولید شنیدند ازسر عداوت دیرینه گذشته طرح محبتی مجدد انداختند ومردم بسیار ازروی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر «ص» آمد وبعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده و قصد قتل من کردند واز دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد بن ولید را باجمعی بر سر ایشان فرستاد وفرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای آرد تعجیل منمای خالد برفت وکسی بمیان ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آن کس دید که بانك نماز میگویند وجماعت میگذارند وشعاراسلام ازایشان ظاهر است بازآمد وباخالد گفت وخالد بعرض حضرت رسانید وآیه آمد که) (۵) ای گروه مؤمنان اگرآید بشما دروغ گوی بیرون رفته از فرمان خدای بخبری (یعنی خبری بیارد موحش که موجب تالم خاطر باشد) پس تفحص کنید ونیکو دربی روید تا نرسانید مکروهی بگروهی بنادانی (یعنی گمان برید که کافرند وبا ایشان حرب کنید وحال آنکه ایشان مسلمان باشند) پس گردید بر آنچه کرده باشید پشیمانان (یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد) (۶)

وبدانید آنکه درمیان شمااست فرستاده خدا «ص» (وتعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ وبیهوده بحضرت او عرض نکنید) اگر فرمان برد شمارا (یعنی اگر قول شمارا بشنود وبیغمبر وبرای شما کار کند) در بسیاری از کارها هر آینه در رنج افتید وهلاك شوید ولکن خدای دوست گردانیده است بسوی شما گرویدن وتوحیدرا وآراسته است ایمان را در دلهای شما (ای مؤمنان بنصب ادله وتوضیح حجج وبراهین) ومکروه گردانیده است بسوی شما پوشیدن حق را وبیرون رفتن از راه راست ونافرمانی کردن آن گروه که تحقیق اخبار کردند ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح وآن تزئین ایمان است وتنزیه از کفر برای فضلی است از خدای یعنی به فضلی که خدای بشما خواست ونعمتی است ازحضرت او، وخدای داناتر است بصدق و کذب مخبر آن حکم کننده ومحکم کار است درامور بندگان (وازحکمتهای اواست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنها میزاید .

رباعی

هرگز سخنان شبه آمیز مگوی
وآن راست که هست فتنه انگیز مگوی
خامش کن وگر چاره نداری زسخن
شوخی مکن و تند مشو تیز مگوی

آورده اند که درمیان عبدالله رواحه وابن ابی بحضور حضرت رسالت پناه «ص» مجادله رفت وبدان انجامید که ازقوم هردو جماعتی بمدد آمدند و ومهم ازشتم وسفاهت بحرب وضرب منجر شد حق سبحانه وتعالی آیت فرستاد که) (۸) واگر دو گروه از گرویدگان کار زار کنند با یکدیگر پس صلح کنید میان ایشان (بنصیحت ودعوت کنید ایشان را بحکم خدا ورسول او) پس اگر ستم کند وافزونی جوید یکی از آن دو طائفه برآن دیگر (وازصلح عدول نماید وبفرمان خدای راضی نشود) پس قتال کنید بآن گروه که بغی میکنند تا باز گردند بحکم خدای و گردن نهند برآن پس اگر باز گردند آن طائفه باغی برای حق وترك ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند پس اصلاح کنید میان

ایشان براستی (یعنی میل نکنید بیك طائفه از راه حق تجاوز منمائید وداد کنید درهمه کارها بدرستیکه خدای دوست دارد عدل کننده گان را که درقول و فعل رعایت بقانون عدالت میکنند (چه مدار کار ملك ودین برعدل است .

رباعی

عدل چون لشگری است جان افزای　　عدل مشاطه است ملك آرای
عدل کن زانکه در ولایت دل　　در پیغمبری زند عادل)

(۹) جزاین نیست که مؤمنان برادرانند مریکدیگررا دردین چه همه منتسب اند باصل واحد که آن ایمان است پس اصلاح آرید میان برادران شما (هر گاه که شقاقی وخلافی واقع شود وتخصیص اخوین بذکر جهت آن است که اقل جمع که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد ابنای اوس وخزرج باشد وایشان دو برادر بودند) وبترسید ازعذاب الهی درمخالفت فرمان او شاید که رحمت کرده شوید شما (آورده اند که جمعی ازبنی تمیم استهزاء می- کردند بر درویشان صحابه چون عمار وبلال و سلمان وحباب وصهیب حق سبحانه آیت فرستاد که) (۱۰) ای کسانیکه گرویده اید باید که افسوس نکنند واستخفاف ننمایند گروهی ازشما ازگروهی دیگر شاید که باشند آنها بهتر از استهزاء کنندگان (وبعضی از ازواج طاهرات ام سلمه را بقصر قامت یاصفیه را بیهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود) ونشاید که زنان استهزاء کنند از زنان شاید که باشند آنها که استهزاء کرده شدند بهتر از استهزاء کنندگان (ثابت بن قیس عیب یکی از صحابه گفت ازآن نیز نهی آمد) وعیب مکنید نفسهای خودرا (یعنی اهل دین خودرا چه مؤمنان بمثابه نفس واحداند پس هر که دیگری را عیب کند خودرا عیب کرده باشند .

مصرعه

عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز

ابومالك انصاری عبدالله بن ابی خدر را گفت یانصرانی او در جواب فرمود یایهودی خدای تعالی فرمود) ومخوانید یکدیگررا بلقبهای ناخوش (چنانچه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشند ایشان را بیهودیت و نصرانیت

ملقب سازند یامؤمنی‌را فاسق ومنافق خوانند) بدنامی است که کسی‌را یاد کنند بفسق یعنی جهودو ترسا گفتن بعد از دخول‌او درایمان وهر که توبه‌نکند ازمنهیات مذکوره پس‌آن گروه ایشانند ستمکاران برنفس خود که خودرادر معرض سخط الهی وعتاب پادشاهی میآرند (۱۱) ای گروه گرویده گان پر- هیزید و بگذارید بسیاریرا از گمانها بدرستیکه بعضی از گمان بزه است و وگناه برآن متفرع میشود (وبباید دانست که گمان بر چهار قسم است اول ماموربه وآن حسن‌ظن‌است بخدا وبمؤمنان درخبرآمده است که ان حسن‌ظن من‌الایمان دوم‌حرام وآن گمان بدبخدا ومؤمنان است که موجب اثم‌است‌سوم مندوب‌الیه وآن‌تحری‌باشد درامرقبله وبنانهادن برغلبه ظن درامور اجتهادیه چهارم‌مباح وآن‌ظن‌است درامور دنیا ومهمات معیشتی ودراینصورت بدگمانی موجب سلامت وانتظام مهمات‌است وازقبیل‌حرام شمرده‌اند کماقیل .

بیت

بد نفس مباش و بدگمان باش　　وز فتنه و مکر در امان باش

آورده اند که دوتن از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان‌را نزد پیغمبر فرستاده وامی‌یا طعامی طلبیدند وحضرت با اسامه حواله فرمودواسامه گفت نزد من چیچ خوردنی نیست وسلمان باز آمده صورت حال بازگفت ایشان درغیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رودآبش خشک شود ودرغیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی‌بخل کرد بعد ازآن در تجسس‌افتادند که‌آیا اسامه‌راست گفته که‌طعام‌نداشته یا اما بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه‌آمدند فرمود که چیست آنسرخی گوشت که میان دندانهای‌شما می‌بینم گفتند که ماگوشت تناول‌نکرده ایم آنحضرت فرمود که‌گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی میگویم واین آیت نازل شد) و تجسس مکنید (چنانچه درکار اسامه بدگمان شدید وتجسس کردید) وباید که غیبت‌نکند بعضی ازشما بعضی دیگررا (چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت‌آن است که غائبانه کسی سخن گوید که اگر بمواجهت با او گویند آن‌را کاره‌بود پس‌تمثیلی میفرماید برای‌زشتی‌غیبت براینوجه) که‌آیا دوست میدارد

یکی ازشماآنرا که بخورد گوشت برادرخودرا درحالتیکه مرده‌باشدآن‌برادر بالکه نفس‌شما ازآن تنفرنماید پس‌مکروه دارید آنرا که بخورید (پس هم چنانکه اکل گوشت مرده‌راکارهید باید که غیبت‌راکاره باشید .

رباعی

آنکس که لوای غیبت افراخته است
او از تن مرد گان غذا ساخته است
وآنکس که بعیب خلق پرداخته است
زآنست که عیب خویش نشناخته است)

وبترسید ازعقوبت خدای بسبب غیبت کردن بدرستیکه خدای‌پذیرنده توبه‌است ازجمعی که تائب شوندازغیبت کردن‌مهربان‌است برآنکه‌بازایستد از غیبت گفتن (آورده‌اند که روزفتح مکه جمعی از طلقا بوقتیکه بلال بربام بیت‌الحرام زادهاالله تعالی‌تعظیما وشرفا باذان مشغول‌بود درغیبت وی‌افتادند ویکی ازسخنان ایشان‌آن بود که‌آیا محمد هیچکس دیگر نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه ودر نسبت‌او قدح کردند آیت‌آمد که) (۱۲) ای مردمان بدرستیکه آفریده‌ایم ماشمارا ازمردی وزنی (که‌آدم وحوااند چون همه ازیك پدر ومادرباشید پس‌به‌نسبتی فخر کردن ودر نسبی طعنه زدن‌هیچ وجهی ندارد .

شعر

الناس من جهة التمثال اکفاء　　ابو هم آدم و الام حواء

و نعم من قال　　قطعه

نیست آدمیانی که تفاخر ورزند
از ره دانش و انصاف چه دور افتادند
نرسد فخر کسی را زنسب بر دگری
چونکه در اصل زیك‌آدم و حوا زادند)

وآنکه بقبائل و عشائر مینازد باید که بداند که شعب و بطون برای تعارف‌است نه‌برای تفاخر چنانچه میفرماید وگردانیدیم شمارا شعبه ها یعنی

جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد و قبیله های منتسب بشعوب تا بشناسید یکدیگررا (وممتاز گردید بعضی ازبعضی یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوند چنانچه زید قرشی از زید تمیمی وبباید دانست که شعوب مشتمل برقبایل است چنانچه مثلا خزیمه شعبی است مشتمل برچند قبیله که یکی ازآنها کنانه است وقبیله برعمائر اشتمال دارد چنانچه قریش عمائر است از کنانه وبعد ازعمائر بطون است چون لوی که بطنی است ازقریش وپس ازآن افتخار است چون هاشم که فخذی است ازوی پس عشایر است چون عباس ازهاشم وبعد ازآن فضیل باشد وآن اهل بیت است چون بنی العباس وگفته اند شعوب ازقحطان باشد وقبائل ازعدنان وقولی آنستکه شعب ازعجم است وقبائل ازعرب وبرهرتقدیر) بدرستیکه بزرگترین شما نزدخدای پرهیزکارترین شما است (چه بتقوی نفس را رتبه کمال حاصل گردد وهر کرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر که الشرف بالعلم والادب لابالاصل والنسب .

بیت

با ادب باش تا بزرگ شوی   که بزرگی نتیجه ادب است)

بدرستیکه خدای دانا است باصل ونسب شما آگاه از علم وادب شما (آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند یارسول الله تمام عرب تنها بنزد تو آمده اند وما با اهل وعیال آمده ایم و اغلب عرب باتو قتال کرده اند وماعنان کشیده داشتیم القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر بایمان خود وحق سبحانه فرمود) (١٣) گفتند اهل آن بادیه ازاسدوغطفان که ایمان آورده ایم و گرویده ایم بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار بر زبان است باتصدیق دل وشمارا اقرار هست وتصدیق نی پس مگوئید که ایمان آورده ایم ولیکن بگوئید که اسلام آورده ایم (مراد ازاسلام اسلام لغوی است که عبارت ازانقیاد باشد ودخول دراسلام واظهار کلمه ازترس قتل وسبی) ودر نیامده است ایمان دردلهای شما لاجرم دل شما بازبان موافقت ندارد واگر فرمان برید خدای را وفرستاده اورا باخلاص وازسر نفاق در گذرید کم نگرداند خدای شمارا ازمزد وکردارهای شما چیزیرا بلکه تمام و کمال بشما رساند

بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد مهربان است بتوفیه اجور ایشان (١٤) جزاین نیست که گرویدگان حقیقی آنان اند که ایمان آورده اند بخداو رسول خدا بخلوص نیت وصفای طویت پس شك نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وبرای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بمالهای خود (که بغازیان نفقه کردند یابرای ایشان سلاح خریدند وبنفسهای خود مباشر حرب کفار شدند) درراه رضای خدا آنگروه مؤمنان مجاهدان ایشانند راست گویان دردعوی ایمان (بعد ازنزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مؤمن صادقیم آیت آمد که) (١٥) بگوایمحمد «ص» ایشان را آیا خبر میکنید شما خدای را بکیش خود وبدروغ سوگند میخورید برایمان وحال آنست که خدای میداند آنچه درآسمانها است از کواین علوی وآنچه درزمین است از حوادث سفلی وخدای بهمه چیزها داناست وهیچ چیز براو پوشیده نمیشود پس محتاج اعلام واخبار شما نیست (١٦) منت می نهند برتو بآنکه اسلام آورده اند بگومنت منهید برمن باسلام خود بلکه خدا منت می نهد برشما بآنکه راه نموده است شمارا بسوی ایمان اگر هستید شما راست گویان در دعوی ایمان (١٧) بدرستیکه خدای میداند آنچه پوشیده است درآسمانها وزمینها وبدرستیکه خدای بینا است بآنچه شما میکنید ازاظهار ایمان وابطال نفاق . (١٨)

سورة ق (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

ق (حروف مقطعه جهت فرقست میان کلام منظوم و منثور امام علم‌الهدی رحمه‌الله فرموده که این حروف نشررا بجای تشبیب است مرنظم‌را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند برآنکه کلامی که بعد ازاومی‌آید منثور است نه منظوم پس درایراداین‌حروف‌ردقول‌جماعتی‌است که قرآن‌را شعر میگفتند ودراین حروف‌ق بعینه گفته‌اند نامی‌است ازنامهای خدای بانام قرآنست یامفتاح اسم‌قادر وقدیر وقهار وقابض وقدوس وقوی و قیوم‌است یا اشارتست بکلمه قف یعنی بایست ای محمد «ص» برعمل بآنچه مامورشده‌ای امام‌ابوالليث رحمه‌الله فرموده که معنی قاف آنستکه الله قائم بالقسط و گفته‌اند قاف نام کوهی‌است محیط بکره زمین که حق‌سبحانه‌آن‌را اززبرجد سبزآفریده وبدان سوگندیاد کرده یاقسم‌بقدرت خدای‌تعالی یاتقرب الهی که سر و نحن اقرب ازآن خبر میدهد یا سوگند میخورد. بقوت قلب حبیب خود) و بحق قرآن بزرگوار (که هم آدمیان مبعوث خواهندشد و کافران‌ببعث نگرویدند) (۱) بلکه عجب داشتند ازآنکه‌آمدبدیشان‌پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان پس گفتند ناگرویدگان (وضع ظاهر در موضع ضمیر جهة تقبیح‌حال ایشان‌است بکفر) این برگزیدن (محمد «ص» برای رسالت) چیزی شگفت‌است وکاری عجب دیگر گفتند (۲) آیاچون مابمیریم

(۱) چهل وپنج آیه است ودر مکه نازل‌شده .

وگردیم خاك مارا بعالم‌حیات باز خواهند گردانید وروح مارا باجسد رجعت خواهند کرد این‌رد مابحیات بازگشتنی‌است دورازعادت وامکان (پس حق تعالی ردایشان راگفت) (۳) بدرستیکه مامیدانیم آنچه کم گرداند زمین از گوشت و پوست واستخوان ایشان بعد از مرگ و نزدیك ما کتابیست نگاه دارنده مرتفاصیل اشیارا پس‌آنچه ازایشان خاك شده‌آنرا میدانیم (بانوشته ایست محفوظ ازاندراس وتغییرمشتمل برعدد واسامی ایشان‌آن‌را نیزفراموش نکنیم‌پس‌اعاده‌ایشان‌بعدازفناء برمادشوارنباشد وچنان‌نیستکه ایشان‌میگویند) (٤) بلکه تکذیب کردند ونگرویده‌اند بقرآن راست یادرست یامحمد «ص» آنهنگام که‌آمد بدیشان و معجزه نمود وحجت لازم کرد پس ایشان درکاری شوریده‌اند (یعنی بهم‌برآمده وباضطراب آورنده درشان قرآن گاهی آنرا سحرمیگویند وگاهی شعر وگاهی‌افسانه ودرباره پیغمبر وقتی‌اورا مجنون میخوانند ووقتی کاهن‌ووقتی‌مفتری) (٥) نمینگرند منکران‌بعث وحشربسوی آسمان که واقع‌است بر سرایشان که بمحض قدرت چگونه بناکرده‌ایم‌آن‌را (طبقه برزبرطبقه) وبیاراسته‌ایم‌آنرا بستارگان ونیست آنرا هیچ شکافها و وفرجها (پس‌آفریدن چیزی بدین هم‌بزرگی بی‌فرجه وعلتی وشکافی وعیبی دلیلست برکمال‌علم‌وقدرت ونهایت دانش وحکمت) (٦) وزمین‌را باز کشیده ایم وگسترده (برروی‌آب) ودرافکنده‌ایم کوههای بلند استوار با برجای وبرویانیدیم درزمین ازهرگونه نباتی نیکو آراسته وبهجت‌فزاینده (واین همه که کرده‌ایم) (۷) ازبرای بینائی (یعنی بنظراعتبار واستدلال نگریستن) واز برای یاد کردن و پند گرفتن برهربنده بازگرونده را بخدای (۸) وفرو فرستادیم‌ازابر یا ازجانب آسمان‌آبی بسیار منفعت پس برویانیدیم بدان آب بوستانهای مشتمل براشجار و اثمار ودیگر رسته گردانیدیم بباران دانه‌را که ازشان اوآنست که بدروند چون گندم‌وجووازآن وامثال‌آن (۹) و برویانیدیم درختان خرماه بلند وبزرگ مرخرمابنان‌را غلاف خرما درهم رسته (مراد تراکم‌طلعت یابسیاری میوه درو واین همه برویانیدیم) (۱۰) برای روزی مربندگان‌راوزنده گردانیدیم بدان‌آب زمین مرده افسرده را حیات بخشیدیم

چنانست بیرون آمدن شما ازقبر (یعنی زنده گشتن وبعرصه محشر حاضرشدن واگر کسی تامل کند دراحیاء دانه که مانند مرده در خاك مدفونست وظهور او بعدازخفاء او دورنیست که بهشمهٔ ازحیات بعداز ممات پی توان برد .

بیت

کدام دانه فروشد که بر نیامد باز
چرا بدانه انسانت این گمان باشد
فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر
غروب شمس و قمررا چرا زیان باشد

پس برای تسلی دل مبارك حضرت رسالت «ص» که از تکذیب قوم ملول بود ازحال مکذبان امم ماضیه خبرمیدهد ومیفرماید که) (۱۱) تکذیب کردند پیش ازاهل مکه قوم نوح (که بنی شیت وبنی قارون بودند) نوح «ص» را واصحاب چاه (یمامه یا بئر معطله باجبل فتح مر نبی خود حنظله بن صفوان را) وقوم ثمود (صالح را «ع») (۱۲) وقوم عاد (هودرا «ع») وفرعون (مرموسی و هرون «ع» را) وبرادران لوط یعنی اصهاراومراورا «ع» (۱۳) واصحاب ایکه مر شعیب را «ع» وقوم تبع (مر تبع را ودرسوره دخان شمهٔ ازحکایت وی گذشت واخبار بواقی انبیاء مذکوره هریك در محل خودمسطورشده) همه ایشان تکذیب کردند همه پیغمبران را (زیرا که انبیاء مصدق یکدیگرند پس تکذیب یکی ازایشان تکذیب همه ایشان باشد وچون تکذیب کردند) پس لازم شد وفرودآمد بریشان وعید من (یعنی آنچه وعده کرده بودم ازعذاب) (۱٤) آیا ماعاجزشده ایم ورنج یافته بآفرینش اول خلق (تافرومانیم درآفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است دراول پس میفرماید که کسیکه قادربود برآفرینش جمعی بی ماده مدد چرا توانا نه بود براعاده ایشان بجمیع مواد وروحیات بآن وبیشبهه ما برآن قادر وقوت داریم) بلکه کافران در شك وشبهه اند بسبب وساوس شیطانی ازآفرینش نو (یعنی بعث وحشر ونشر چه آنرا مخالف عادت میبینند ودرخلق جدید محققان را نکتهای نازك وسخنان لطیف ودقیق است ودربعضی

ازآن درتفسیر همین آیت ازجواهر التفسیر اطلاع توان یافت (۱۵) بدرستیکه آفریدیم آدمی را ومیدانیم آنچه که وسوسه میکند مر اورا بدان نفس او از اندیشهای بد ومانزدیکتریم بسوی انسان ازرگ جان وی بوی (واین نزدیکی بوی بعلم و قدرت است نه بمکان ومسافت، ماوردی فرمود که حبل الورید رگیست متصل بدل وعلم خدای بربنده نزدیکتر است ازعلم دل وی بوی و گفته اند مانزدیك تریم بحال وی ازکسیکه نزدیکترباشد ازحبل الورید بوی صاحب بحرالحقایق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی است بوی پس دراین سخن ایمای است بآنکه حق سبحانه ازآن بربنده اقرب است پس چنانچه انسان هرگاه که خود را طلبد بیابد حق را هرگاه جویند یابند واذا سالك عبادی عنی فانی قریب درزبرآمده که الامن طلبنی دجدنی .

مثنوی

نحن اقرب گفت من حبل الورید تو فکنده تیر فکرت را بعید
ای کمال و تیر را بر ساخته صید نزدیك تو دور انداخته

وببابد دانستکه قرب حق بیچون وبیچگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جانرا که پیوسته است بتن درنمیتوان یافت وقرب حق را که از کیفیت مقدس ومنزه است چگونه ادراك توان کرد وهم درمثنوی معنوی مذکوراست .

نظم

قرب بیچون است جانت رأی تو
قرب حق را چون بدانی ای عمو
قرب نی بالا و پستی رفتن است
قرب حق از قید هستی رستن است

درکشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آنست که فرمود و اسجد واقترب ودراحادیث قدسیه وارداست که لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل واین قرب اول بایمان است وتصدیق وآخرباحسان است وتحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبدالله کانك تراه وقرب حق مربنده را دوقسم است یکی کافه خلق را بعلم وقدرت وهومعکم انما کنتم دیگرخواص درگاه را بخصایص بر وشواهد لطف

که ونحن اقرب الیه من حبل الورید اول اورا قربی دهد غیبی تا ازجهانش برهاند پس قربی بخشد حقیقتی تا ازآب ورنگش بازبرد وازهستی موهوم بنده میکاهد وبهستی اصلی ظهورزیاده میکند چنانکه دراول خودبوده ودرآخرهم خود باشد اینجا علائق مرتفع واسباب منقطع ورسوم باطل وحدود متلاشی واشارات متناهی وعبارات منتفی وبحق یکتا وبخود باقی اند .

نظم

موج بحر لمن الملك برآید ناگاه
غرق گردند درآن بحرچه درویش وچه شاه
خرمن هستی موهوم چنـان سوزاند
آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه)

(۱٦) یاد کن چون فراگیرند دوفرشته فراگیرنده اقوال وافعال واعمال مکلفان را بنویسند ازجانب راست همنشینی وازجانب چپ همنشینی یعنی این دو ملك برراست وچپ بنده نشسته ونگهبان وی باشند (۱۷) بیرون نیفکند ازدهن خود هیچ سخن (یعنی متکلم نشود بچیزی) مگر نزدیك او نگهبانی بود آماده که فی الحال بنویسد و (درلباب آورده که درحکمت مذکوراست که عجب میدارند ازپسر آدمی که دوملك موکل بردندانهای پیش او نشسته اند زبان وقلم ایشان است وآب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی گوید وحال آنکه میگوید ومالا یعنی بسیار میگوید ودر حدیث آمده است که من حسن الاسلام المرء ترك مالا یعنیه .

نظم

ابلهی از صرفه زر میکنی — صرفه گفتـار کن ار میکنی
مصلحت آنست زبان زیر کام — تیغ بسندیده بـود در نیـام

ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند وبدونیك او در قید کتابت می آرند که ناگاه اجل برسد) (۱۸) وبیاید بیهوشی مرگ بامرخدای که درست وراست است او گویند مراورا این مرگ است آنچه بودی که تو ازآن میگریختی و میترسیدی واو را مکروه داشتی (۱۹) دمیده شود در صور نوبت دوم (و

بدین نفخه مردگان زنده شده ازقبرها برآیند ملائکه گویند) این است روزی که خلقانرا بدان وعید میکردند یعنی میترسانیدند (۲۰) و می آید در روز محشر بعرصه حشر هرکسی با او رانندهٔ یعنی فرشته که اورا بموقف حساب میراند وبا او گواه که براعمال نیك وبد او گواهی میدهد وآنهم فرشته باشد یاجوارح نه ازسائق فرار میسرونه پیش شاهد انکار متصور وبهرکس ازحق تعالی خطاب میرسد (۲۱) بدرستیکه بودی تو دردنیا دربیخبری ازاین روز پس برداشتیم ازدیده تو پوشش جهل وغفلت ترا تاهرچه شنیده بودی معاینه بینی پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب ازو تیزاست (وگفته اند بینائی اینجا بمعنی دانائی است یعنی آنچه برتو پوشیده بود ازاحوال بعث وحشرامروز بتو نمودیم وبدان دانا شدی) (۲۲) وگوید همنشین او (یعنی ملکی که بروموکل بود) این است آنچه نزدیك من حاضر است (یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رشد بسائق وشهید که) (۲۳) بیفکنند در دوزخ هرکافری ستیزنده که گردن کش باشد (۲٤) منع کننده مر خیررا یعنی باز دارنده مال ازحقوق مفروضه (و گفته اند آیت درشان ولیدبن مغیره است ومرادازخیر دین اسلام است واو منع میکرد اولاد واقربای خودرا از اسلام و بصفت کفر وعناد نیز موصوف بود صفت دیگرش این) درگذرنده بود ازحدودالهی شك آرنده دروحدانیت (۲۵) آنکه گردانید یعنی شریك ساخت با خدای بحق خدای دیگر پس در افکنید اورا درعذاب سخت جاودانی (وچون خواهند که آن کافررا در دوزخ افکنند گوید مراچه گناهی است دیوی که برمن مسلط بود مراگمراه کرد آن دیورا حاضر سازند انکار کند) (۲٦) گوید همنشین او (یعنی آن دیو که دردنیا با وی بوده) ای پروردگارا من گمراه نکردم اورا دربارهٔ او ازحد درنگذشتم ولیکن بود درگمراهی دور ودراز وازآن بازنگشت (۲۷) گوید حق سبحانه وتعالی مخاصمه مکنید نزدیك من که هیچ فایده بدین خصومت مترتب نیست و بدرستیکه من پیش فرستاده ام بشما وعیدخود در کتب خود برالسنه رسل خود و حالا شمارا هیچ حجتی نمانده وهیچ عذر ازشما مسموع نیست (۲۸) تغییرداده نشود سخن نزدیك من یعنی وعده ووعیدی که کرده ایم تبدیل برآن راه نیابد

و نیستم من ستم کننده مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم (۲۹) یاد کن روزیرا که گوید خدای (و حفص بنون میخواند یعنی گوئیم) مر دوزخ را آیا پر شدی (یعنی من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شدهٔ یانی خدای این گوید) و میگوید دوزخ آیا هیچ زیادتی هست (این استفهام بمعنی سؤال است یعنی زیاده کن حق سبحانه دیگر کافران بفرستد بوی تا پر شود و قولی آنست که پر نشود حتی یضع الجبار فیها قدمه فیقول قط قط .

بیت

آن قدم حق را بود کورا کشد غیر حق گو که گمان او را کشد

امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لامزید یعنی پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست) (۳۰) و نزدیک گردانیده شود بهشت مر پرهیزگاران را تاکیداست (یعنی بهشت ایشان را نزدیک بود نه دور و این پیش از آن باشد که ایشان را به بهشت برند نزول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس خدای فرماید) این است آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کرده‌ایم برای هر باز گردنده‌ای از زشتی شرع بتوحید یا ازمعصیت بطاعت یا باز گشته ازخلق بحق نگاهدارنده حدود شرع (یا رعایت کننده امر و نهی گفته‌اند نگاه دارنده نفس ازمعصیت یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی درهر نفسی از حقتعالی ذاهل و غافل نباشد .

نظم

اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت از این پاس
ترا یک پند بس در هر دو عالم زجانت بر نیاید بی خدا دم)

(۳۲) هر که ترسد ازخدای به پنهانی و پوشیدگی (یعنی عمل خود را ازخلق پنهان دارد و گفته‌اند نهان و آشکارا یکی باشد) و بیارد دلی باز گشته بحق (یعنی اقبال کننده بطاعت و سرباز زننده ازمتابعت نفس پس این کس وامثال او را گویند) (۳۳) در آئید به بهشت بایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان این روز روز بقای جاودانی است یعنی در این

روز مرگ نباشد (۳٤) مر ایشان راست (یعنی مر اهل بهشت را) آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصناف لذتها در بهشت و نزدیک ما زیاده است از آنچه میخواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید رویت است (۳۵) و بسا کسان که هلاک کردیم پیش از ایشان یعنی از قوم تو از اهل قرن که بحسب واقع ایشان سخت تر بودند (از کفار مکه ازروی قوت چون عاد و ثمود) پس راه بریدند در شهر ها (یعنی رفتند بتجارت و سفر ها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند) هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی ازمرگ یا پناهی ازقضای خدای هنوز که حکم فنا نازل شد هیچ چیزی دستگیری ایشان نکرد (۳٦) بدرستیکه در آنچه مذکور شد دراین سوره هر آینه پند گرفتن و یاد کردن است مر کسی را که باشد مر او را دل متفکر در حقائق اخبار یا عقلی ازخواب غفلت بیدار کننده (سلمی ازشبلی قدس سرهما نقل میفرماید که موعظه قرآن را دلی می باید حاضر باخدا که طرفة العینی غافل نشود) یا کسیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود و بطریق اعتبار و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد (در لباب آورده که صاحب قلب مؤمن عرب است و شهید مؤمن اهل کتاب است که گواهی دهد بر نعت محمد «ص» و شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان میباید که گویا از پیغمبر «ص» میشنود پس در فهم بالاتر رود چنان داند که از جبرئیل «ع» استماع میکند پس فهم را بلندتر برد و چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است و بر آن در قرآن گواهی او است و آن لفظ شهید است چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از خبر دهنده و چه غائب از مخبر میشنود و حاضر از متکلم و از حضرت امام جعفر صادق «ع» منقول است که تکرار میکردم قرآن را تا وقتیکه از متکلم او شنیدم) (۳۷) بدرستیکه ما بیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان ایشان است در شش روز (از یکشنبه تا روز شنبه) و نرسید مارا در آفرینش اینها هیچ رنج و ماندگی (در قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده‌اند که رنگ حضرت رسالت پناه «ص» بعد از استماع استراحت یوم

السبت سرخ شد ازغضب آیت آمد) (٣٨) پس شکیبائی کن (برآنچه میگویند
یهود یابرسخن مشرکان برانکاربعث یاهرچه درباره‌تو ازایشان صادر گرددو
یاچون نسبت‌تو بسحروشعر وجنون کنند وآنچه درحق من میگویند از اتخاذ
ولد وشریك) ونماز گذار بامرپروردگارتو پیش ازبرآمدن آفتاب. (که
نمازبامداداست وپیش ازفرو شدن وی که نمازدیگر یعنی پسین‌است ٣٩) و
دربعضی ازشب پس‌نماز کن برای او که نمازشام وخفتن‌است ونماز کن پس
ازسجدها (امام زاهد ازمرتضی علی کرم‌الله وجهه نقل‌میکند که ادبارالسجود
دورکعت‌است بعد ازنمازشام وگفته‌اند وتیره‌است بعد ازعشاء ونوافل بعد از
مکتوبات «فرائض») (٤٠) وگوش فراداریه وبشنوید قرآن‌را روزیکه‌ندا
کندندا کننده (یعنی اسرافیل «ص») ازجای نزدیك به‌آسمان (یعنی‌صخره
بیت‌المقدس که ازهمه زمین به هژده میل بسآسمان نزدیك تراست وگفته‌اند
مکان‌قریب بان معنی‌است که آوازاو بهمه جارسد وازهیچ موضع دورنبود در
خبراست که اسرافیل «ع» بربالای صخره انگشت درگوش کند وگوید ای
استخوان ریزنده وای گوشتهای ازهم رفته وای موهای پریشان شده خدای
تعالی میفرماید که همه جمع شوید برای قضا وجزا) (٤١) روزیکه بشنوند
صحیه بعث‌را که نفخه ثانیه است که حق بآنچیزی که حق است یعنی بعث و
گویند شوندگان‌را این‌روز روزبیرون آمدن‌است ازقبور (٤٢) بدرستیکه‌ما
زنده میکنیم مردگان‌را (یعنی نطفه مرده‌را حیات میدهیم) ومی‌میرانیم‌در
دنیا وبسوی ما است بازگشت ایشان دیگرباره که برای حساب زنده سازیم
ایشان‌را (٤٣) یادکن روزی را که بشکافد زمین ودور شود ازآدمیان یعنی
مردگان پس بیرون آیند ازقبرها شتابندگان بسوی ندا کننده این احیای
ایشان‌ازقبور وجمع کردن، وبرانگیختنی برما آسان‌است (٤٤) مادانا تریم بآنچه
میگویند کافران (ازانکارقیامت وافترادرحق‌من وسخنان مکروه درباره‌تو)
ونیستی‌تو برایشان مسلطی که بقهروجبرایشان‌را برایمانداری پس پندبگوی
بمواعید قرآن کسی را که ترسد ازوعید من چه پند نگیرند برآنها جزترس
کاران راه حق (٤٥) .

سورة زاریات (١)

بسم الله الرحمن الرحیم

حق سبحانه وتعالی قسم یاد میفرماید به پراگندگان خاك وغیرآن
پراگندنی ودانه‌را ازکاه جدا کنندگان یاملائکه که برانگیزندگان بادها اند
(١) پس بردارندگان بارگران (یعنی ابرها که به باران گران بارند یاملائکه
که ابرهارا بردارند) (٢) پس روندگان رفتنی بآسان (یعنی کشتی‌ها
جاری یاکواکب که درمنزل‌خود جریان دارند) (٣) پس به بخشش کننده ـ
گان کار (یعنی فرشتگان که تقسیم امورامطار وارزاق وغیرآن متعلق‌بایشان
است وگفته‌اند مراد چهار فرشته‌اند مقرب اندکه هریك بمهمی نامزد شده
جبرئیل «ع» بوحی‌ومیکائیل «ع» برحمت وتقسیم ارزاق وعزائیل«ع» بموت
واسرافیل «ع» به نفخ‌صور حق‌سبحانه وتعالی بدین اشیای عجیب واشخاص
بزرگوار قسم یادمیکند جوابش اینکه) (٤) جزاین نیست که آنچه وعده‌داده
شده‌اید بدان‌ازحشرونشر وثواب‌وعقاب هرآینه راست ودرست است ودرآن
هیچ خلافی‌نیست (٥) وبدرستیکه روز جزا وحساب هرآینه بودنی است بی
شك‌وشبهه (٦) وسوگند به‌آسمان که خداوند شدت واستحکام است (یا با
زینت تمام وباصورت نیکو وخوش آینده یاخداوند راهها است یعنی طرق
کواکب که مسیرایشان‌است ودرتبیان‌آورده که ابن عمرنقل میکند که مراد
آسمان هفتم است وحق تعالی بدو سوگند یاد کند (٧) که بدرستیکه شما
(ای اهل مکه) هرآینه درگفتار مخالفید (نسبت باپیغمبر من یعنی گاهی

(١) شصت آیه است ودر مکه نازل شده

شاعرش میگوئید ووقتی ساحروزمانی کاهن و گاهی مجنون یاقول‌شمادر شان قرآن مختلف است اورا سحر میخوانید وشعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین میگوئید) (۸) گردانیده شود ایمان بمحمد «ص» یاازقرآن آن کس که گردانیده شده‌است (درعلم‌خدا بحکم‌قدروقضا ازایمان وقرآن یعنی هر که درعلم‌خدا است که محروم‌باشد ازایمان بکتاب وپیغمبر «ص» هرآینه محروم است.

بیت

دلها همه مجروح و جگرها همه خون است

تا حکم ازل در حق هر کس چون است

(۹) لعنت کرده شده اند دروغگویان (ازاصحاب قول مختلف مراد زمرهٔ مستقیمانند که در وقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشیننددی و هریك مهم حضرت دیگر بآینده و رونده باز گفتندی ومردمانرا ازصحبت وی باز داشتندی حق‌تعالی ایشان‌را لعنت کرد وفرمود) (۱۰) دروغگویان آنانند که ایشان در جهالت ونهایت غفلت غافلانند ازاوامر ونواهی (۱۱) میپرسند از پیغمبر «ص» ومؤمنان که کی‌خواهدبود روزجزا که خدای‌شما سوگندیاد کرد ان الدین لواقع (این‌سخن‌را ازروی تکذیب واستهزا میگفتندی حق‌سبحانه فرمود که جزاواقع‌است) (۱۲) روزی که کافران برآتش دوزخ سوخته شوند وبدان معذب گردند وخزنهٔ دوزخ ایشان‌را گویند (۱۳) بچشید عذاب خودرا این‌است آنچه بودید شما که در دنیا بآن یعنی برسیدن آن شتاب می‌نمودید و میگفتید متی‌هذاالوعد که (۱٤) بدرستیکه پرهیزکاران از شرك ومعصیت در آنروز دربوستانها باشند وچشمهای روان (یعنی بوستانها که مشتمل باشدبر آبهای جاری) (۱۵) پذیرندگان وفراگیرندگان آنچیزیرا که بفضل‌خودعطا کرده‌است بدیشان پروردگار ایشان ازثواب اعمال واقوال بدرستیکه‌ایشان بودند پیش از دخول جنت نیکو کاران و فرمان برداران (۱٦) بودند که در اندکی از شب خواب نکردی (یعنی اکثر شبها بعبادت مشغول شدندی انس فرمود که میان مغرب وعشاء بتطوع نماز گذاردندی وازابن‌عباس منقول

است که کم شبی بود که بگذشتی برایشان مگر که نماز گذاردندی دراول یا دروسط یادرآخرآن واشهرآنست که خواب‌نکردندی تانمازخفتن‌نگذاردندی ووقت آنرا دراز کشیدندی تاوسط شب) (۱۷) وبودندی بسحرها ایشان استغفار میکردندی یعنی با وجود خواب اندك و طاعت بسیار چون طلیعه سحر ظاهرشدی استغفار کردندی برآن وجه که گویا بهمه‌شب بارتکاب جرائم اشتغال‌نموده‌اند ازآن حسابی نداشته .

بیت

طاعت ناقص ما موجب غفران نشود

راضیم گر مددی علت عصیان نشود)

(۱۸) ودرمالهای ایشان نصیبی وبهرهٔ بود مرخواهنده‌را وبی بهره‌را (ومحروم مستحقی باشدکه از کسی چیزی نخواهد ومردم گمان برند که او توانگراست وصدقه بوی ندهند یاکسی که کشت وزرع ویرا نقصان رسد یا فقیری که بدختران مبتلابود یامملوکی که خداوند اورا نفقه‌ندهد وبرهرتقدیر ایشان درمال‌خود حقی‌مقرر کرده بودند خواهنده وناخواهنده‌را) (۱۹) ودر زمین نشانها است برای استدلال برقدرت‌آلهی مربی گمانان‌را (وبعضی از آن آیات بروی زمین معادن است که انواع جواهر ازآن استخراج می کنند ونباتات ازبقول‌وحبوب واشجارواصناف آن‌حیوانات ازبهائم وسباع‌وحشرات وانواع‌آن در نفس زمین اختلاف اجزا در کیفیات‌خواص ومنافع) (۲۰) و نشانها است درنفسهای‌شماآیا نمی‌بینید (استفهام بمعنی امراست یعنی بنظر عبرت درنگرید وعلامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه درعالم هیچ چیز نباشد الاکه نمونه ازآن درنهاد شمابود وباوجودآن متفردیدبهیات حسنه وترکیبات خوش و منظرهای دلکش وتمکن از افعال غریبه واستنباط صنایع‌مختلفه واستجماع کمالات متنوعه درحقائق سلبی مذکوراست که هر که این‌آیتها درنفس‌خودنه بیند ودر صفحه وجود آثار قدرت مطالعه ننماید حظ خودرا ضایع کرده باشد واز زندگی بهره نیابد .

رباعی

نظری بسوی خود کن که تو جان دلربائی
مفکن بخاك خود را که تو از بلند جائی
تو زچشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی
چودر از صدف برون آی که تو بس گران بهائی

(۲۱) ودر آسمان است روزی شما (یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب است برلوح محفوظ ودر تبیان گفته که لوح محفوظ در آسمان چهارم است) ودیگر در آسمان است آنچه شمارا وعده داده اند (از ثواب چه بهشت ونعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیك سدرة المنتهی) (۲۲) پس به پروردگار آسمان وزمین سوگند است که بدرستیکه آنچه مذکور شد از امر روزی وثواب هرآینه راست است مانند آنکه شما سخن میگوئید (یعنی همچنانکه شك نیست درسخن گفتن شما شك نیست در روزی دادن من) (۲۳) بدرستیکه آمد بتو سخن مهمانان ابراهیم «ع» (وآن یازده فرشته بودند که باهلاك قوم لوط فرود آمده بودند ودر تبیان آورده که آن چهار ملك بودند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وزوفائیل «ع») مهمانان گرامی کرده شده (نزدیك خدای تعالی یا نزدیك ابراهیم «ع» که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان) (۲٤) یاد کن چون درآمدند مهمانان بر ابراهیم پس گفتند سلام کردیم بتو سلام کردنی گفت ابراهیم سلام بر شما و شما گروهید ناشناخته شده (یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت وقامت مرا بگوئید که چه کسانید گفتند مهمانانیم) (۲۵) پس بازگشت ابراهیم بسوی اهل خود بروجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود پس بیاورد گوساله بریان کرده (۲٦) آنرا بدیشان (یعنی درپیش نهاد ایشان بدان میل نکردند) گفت آیا نمیخورید از این (یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم) (۲۷) پس درخاطر گذشت از ایشان ترسی (یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا دزدان باشند وقصد وی کنند چه در آن روزگار کسیکه دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم اثر خوف مشاهده کردند) گفتند مترس که ما فرستاده گان

خدائیم گفت چرا پیشتر نگفتید تا من این گوساله را نمیکشتم واز مادر جدا نمیکردم جبرئیل پر مبارك خویش بر آن گوساله بریان مالید گوساله زنده شد و برجست وفریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره در پس در ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم از آن صورت متعجب شد وفرشتگان دیگر باره سخن آغاز کردند) وبشارت دادند مراورا به پسری دانا (یعنی بتولد پسری اسحاق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم شود) (۲۸) پس روی بخانه نهاد زن او (یعنی ساره) درصیحه دمی گفت (اللیا اللیا واین کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بزبان راندندی) پس طپانچه زد روی خودرا (چنانچه زنان در وقت تعجب کنند) و گفت آیا بزاید پیرزنی نا زائیده (۲۹) گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا گفته است خدای تو وما از قول او خبر دادیم بدرستیکه او حکم کننده است بولد مرترا داناتر است بعقیمی تو وهر که محکم کار ودانا بود هرآینه قادر باشد بر اصلاح تو.

نظم

کسی کو بکاری تو دانا بود
بر اتمام آن هم توانا بود
بجز در گهش رو مکن سوی کس
مراد دل خویش از او خواه و بس

(جزو بیست هفتم) چون ابراهیم دانست که ایشان فرشتگانند وفرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود) (۳۰) پس گفت کار بزرگ شما ای فرستاده شده گان (۳۱) گفتند بدرستیکه ما فرستاده شده ایم بسوی گروهی گنهکاران (یعنی کافران چه سرهمه گناهان کفر است وما آمده ایم) (۳۲) تا فرستیم برایشان (یعنی بعد از هلاك ایشان و زیر وزبر کردن ایشان) سنگی از گل (یعنی خاکی سنگ شده به پختن مانند آجر) (۳۳) سنگ نشان کرده شده نزدیك پروردگار تو برای از حد بیرون برندگان در کفر فجور (آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه وسفید با نام هر کس بسنگی نوشته که بدان هلاك شود واین سنگها برایشان باریده شده بعد از هلاك ایشان

واصح آنستکه آن سنگها بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند نه همه کس بدان سنگ باران هلاك شدند وچون ابراهیم معلوم فرمود که بمؤتفکه میروند بهلاك کردن قوم لوط دل مبارك کش جهت برادرزاده یعنی لوط «ع» متالم شد که آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که لوط ودختران او نجات خواهند یافت) (۳٤) پس ما بیرون خواهیم آورد هرکه باشد در دیههای مؤتفکه از گرویدگان (۳۵) پس نخواهیم یافت در آن قری غیر یك خانه از مسلمانان (که لوط است ودختران او و گفته اند یك کس از آن قوم بلوط ایمان آورده بود در مدت بیست سال) (۳٦) و بگذاشتیم علامتی از عذاب برای عبرت آنانکه بترسند از عذاب دردناك (وآن علامت آبهای سیاه وتقلیب دیار قوم لوط است) (۳۷) ودر قصه موسی «ع» نیز آیتی است مر ترسندگان را چون فرستادیم او را بسوی فرعون بحجتی روشن (چون ید بیضاء وعصاء) (۳۸) پس بر گشت فرعون بقوت خود (یعنی بسبب آنچه متقوی بود بآن از خزانه و لشکر واعراض کرد از ایمان) و گفت موسی جادواست بچشم بندی مردم را خوارق عادت می نماید یا دیوانه است که عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی دلیل کمال جهل او است چه اورا بدو چیز متضاد طعن کرد چه مقرر است که سحر را عقلی تمام وذهنی دراك وحذاقتی در آن فن باید ودیوانگی دلیل زوال عقل است و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون فرعون بر گشت از موسی و برو طعنه زد وقوم وی بر آن متفق بردند) (۳۹) پس گرفتیم او را بغضب خود ولشکر او را پس بیفکندیم ایشان را در دریا (یعنی غرق ساختیم) وآن فرعون مستحق ملامت بود (یاملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی و براو طعن زدم وبدین سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل) (٤۰) ودر هلاك قوم عاد نیز پندی وعبرتی است مر اهل اعتبار را چون فرستادیم برایشان بادی بی نفع و بی خیر را (یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و بر ندارد ابر را) (٤۱) نگذاشت آن باد هیچ چیزی را که بگذشت بر آن مگر آنکه گردانید آن چیز را مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزنده (٤۲) درقصه قوم ثمود نیز آیتی است مر خائفان را چون

گفته شد مر ایشان را (بعد از تکذیب صالح وعقر ناقه که شما) بر خورید از زندگانی خود ونفع گیرید از عمل تا هنگام عذاب (که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود) (٤۳) پس سر کشیدند از فرمان آفریدگار خود وبتدارك حال مشغول نگشتند پس بگرفت ایشان را عذاب هلاك کننده بعد از سه روز وایشان انتظار میبردند (ومراد از عذاب صیحه جبرئیل است چنانچه غیر از این سوره گذشت) (٤٤) پس نتوانستند از جا برخاستن کنایت است از عجز ایشان (یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند واز عذاب بگریزند یاطاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود ودر دفع عذاب خود بکوشند) و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب ٤۵) و هلاك کردیم قوم نوح را پیش از قوم عاد وثمود بدرستیکه ایشان بودند گروهی بیرون رفتگان از دائره استقامت بسبب کفر وعصیان (٤٦) وآسمان را بنا کردیم بقوت الوهیت (و گفته اند قوتی که بر آفرینش آن داشتیم) وما توانائیم بر بنای آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را (٤۷) و بگستردیم زمین را پس نیك گسترانیده ایم ما (٤۸) واز هر چیزی از اجناس موجودات بیافریدیم دو نوع (که یکی مزدوج دیگر است یا بحسب شکل چون مرد وزن بحسب تضاد چون نور وظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل ونهار یا بطریق مخالفت چون رطب ویابس وهمچنین قیاس باید کرد که سما وارض وسهل وجبل وبر وبحر و کفر وایمان و شقاوت وسعادت وشتا وصیف وجن وانس واز صفات چون حلم وقهر وجبن وشجاعت وجود وبخل ومانند آنست حق وباطل وجلزد مرد وسقم وصحت وغنا وفقر وضحك وبکا وفرح غم وموت وحیات وهلم جرا) باشد که شما پند پذیر شوید (ودانید که وحدانیت وفردانیت صفت من است زیرا که تعداد از خواص ممکنات است ومن واجب بالذات ام وواجب قابل تعداد و انقسام نیست .

نظم

وحدت او مقدس از اشراك ذاتش از قسمت و تعدد پاك
کی عدد بهر فرد در خورد است از عدد دم مزن که او فرد است

احدست و شما را ز او معزول   صمد است ونیاز از او مخذول)

(٤٩) پس بگریزید ورجوع کنید بتوحید خدای یا ازعذاب اوبثواب او یا ازمعصیت‌او بطاعت‌او (وازشیخ سهیل تستری قدس‌سره منقول است که بگریزید بوی از ما سوی وی ودر بحرالحقایق آورده که ای کسانیکه بگریخته اید ازخلق بسبب تعلق درحق گریزید بقطع تعلق وسخن امام قشیری راجع بآن‌است که ازوصف خودبوصف حق گریزید بلکه ازخود فرار کنید وباحق قرار گیرید .

بیت

هیچ تن در تو نیا وبخت که از خود نگریخت

هیچکس باتو نه پیوست که از خود نبرید

بدرستیکه من مرشمارا ازعذاب خدای بیم کننده‌ام آشکارا یا بیان کننده آنچه‌ازآن حذر باید کرد (٥٠) ومگیریدومپرستید باخدای‌بحق‌معبودی دیگربدرستیکه من‌شمارا از خدای در عبادت غیراو ترساننده‌ام هویدا وپیدا (٥١) همچنانکه قوم‌تو ترابسحر وجنون نسبت میکنند نیامد بآنانکه بودند پیش از کفارمکه هیچ فرستاده مگر آنانکه گفتند او جادوگراست یا دیوانه است اگرمعجز بایشان‌نمود عمل‌اورا سحرخواندند واگر ازبعث وحشرخبرداد قول‌اورا به سخن اهل‌جنون تشبیه کردند (٥٢) آیا وصیت کرده‌اند پیشینیان مراین پیشینیان‌را بدین‌سخن تاهمه همین گفتند استفهام بمعنی نفی‌است (یعنی وصیت نکردند) بلکه ایشان گروهی‌اند نافرمانان وازحد درگذرندگان و طغیان ایشان‌را بدین‌قول میدارد (٥٣) پس روی بگردان ازمکافات ایشان‌تا وقتیکه مامورشوی بقتال پس نیستی توملامت‌زده نزدخدا بسبب‌اعراض‌ازایشان (درمعالم‌آورده که چون‌این‌آیت‌نازل‌شد حضرت رسول «ص» وصحابه غمناك گشتند که مگروحی منقطع‌شد ونزول‌عذاب نزدیك‌رسید. بازآیت‌آمد که) (٥٤) وپندده وتذکیروموعظه فرونگذارد پس‌بدستیکه پندادن سودمیرساند مؤمنان‌را (یعنی بعنادکافران وحجود ایشان دست ازتربیت مؤمنان باز مدار همچنین برتذکیرخود ثابت باش که وعظ‌را فوایدبسیاراست ومنافع بیشماردر فصول‌آورده که کلام مذکر باید که برده چیزمشتمل‌باشد تاسامعان‌را سودمند

بود اول‌نعمت خدای عزوجل بایادمردم‌دهد تاشکرگذاری نمایند دوم : ثواب محنت وبلا ذکر کند تادرآن‌شکیبائی ورزند سوم: عقوبت گناهان برشمرد تا ازآن بازایستند وتوبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطانی بیان فرماید تا ازآن حذر نماید پنجم فناوزوال وبی‌اعتباری دنیا برایشان روشن کند تادل درونتهد ششم مرگ‌را پیوسته یاد کند تارفتن‌راآماده شوند هفتم ذکرقیامت واهوال‌آنرا بگوید تاکارآن روزسازند هشتم درکات دوزخ وانواع عقوبات آنرا بیان کند تا ازآن بترسند نهم درجات بهشت واقسام نعمتهای آن‌را بر شمارد تابدان راغب گردند دهم بنای کلام برخوف ورجا نهد یعنی گاهی از کبریای عظمت‌الهی سخن راند تا ازوی بترسند ووقتی ازرحمت ومغفرت و مهربانی‌او تقریر کند تابوی امیدوارشوند پس‌هرموعظه که مشتملتربن‌سخنان است سبب منفعت مؤمنان است) (٥٥) ونیافریدیم پریان وآدمیان‌را از اهل ایمان مگر تامراپرستند (یانیافریدیم مجموع ایشان‌را مگرامر کنیم بعبادت وهمه‌را امر کرده ایم و تا امراالالیعبدوالله ومجاهد گفت نیافریدیم ایشان‌را مگرتامرابشناسند وهمه اورا می‌شناسند غایتش‌اینکه بعضی فرمان نمی‌برندو برخی درعبادت شریك میگیرند ودقایق این‌آیت وحقایق‌اشارت حواله‌بجواهر التفسیراست) (٥٦) نمیخواهم ازآفریدگان‌خود هیچ روزی ونمیخواهم‌که طعام دهید مرا بلکه‌رزق‌دادن واطعام‌صفت‌من‌است‌وبس (٥٧) بدرستیکه خدای اوست روزی‌دهنده بندگان ونه نیرو خداوند توانائی استواد درقدرت خود (ودرترجمه رشف در معنی قوی ومتین‌آورده که قدرت قاهره‌اش دلیل قوت بالغه گشته وشدت قوتش‌حجت متانت قدرت شده ونه درکار سازی متانتش‌را فتوری ونه در روزی دهی وبنده‌نوازی قدرتش‌را قصوری . نظم

رساند رزق بر وجهی که شاید   بسازد کار ها نوعی که باید

به روزی بی نوایان را نوازد   بر رحمت بی کسان را کار سازد)

(٥٨) پس بدرستیکه مرآنان راست که ستم کردند بخود بکفر(یعنی اهل‌مکه) بهره‌ازعذاب مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسیدآنچه بدانها رسیده پس باید که شتاب نکنند در طلب آن (٥٩) پس وای مرآنان راکه کافر شدند ازعذاب روز ایشان‌آن روزی که وعده داده شده‌اند بآنکه‌آن روز قیامت است یاروزبدر والله اعلم بالصواب (٦٠)

سورة طور(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

والطور ـ سوگند بکوه طورسینا (یعنی جبل بزمیر که موسی «ع» بدان کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارضند ومنابع ومنافع) (۱) وسوگند بکتابی نوشته شده (۲) در صحیفه که گشاده گردد بوقت خواندن (مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و بربن تقدیر ورق منشور مجاز بود چه لوح ازز مرد سبز است یا مراد الواح موسی باشد «ع» که در وقت کتابت بدان صریر قلم می شنیده یا کتاب تورات که در آن نعت حضرت سید عالم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملائکه نوشته که علم ماکان ومایکون در آن میخوانند) (۳) وبحق خانه آبادان (یعنی کعبه ومعموری آن بزیارت حاجیان وخدمت مجاوران است یاصرحی که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم وعمارت او بکثرت طواف ملائکه است مرآنرا) (٤) وسوگند بسقف بلند برافراشته (یعنی آسمان که مجمع انوارحکمت ومخزن اسرارفطرت است یاعرش عظیم) (٥) وسوگند بدریای پربرآمده یعنی بحرمحیط یابحر الحیوان که زیرعرش است وازآن دریا چهل صباح برقبور خواهند بارانید بعد از نفخهٔ اولی تامردگان بنفخهٔ ثانی ازان قبور برآیند یابحرمسجور جهنم است و نزدارباب تحقیق طورنفس است که کلیم قلب

۱ـ چهل ونه آیه است ودرمکه نازل شده

باحق سبحانه مناجات میکند و کتاب مسطور ایمانست که درورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته که کتب فی قلوبهم الایمان وبیت معمور سردل عارفانست که بنظر تجلیات سبحانی آبادانی یافته وسقف مرفوع روح رفیع القدرتست که سقف خانه دلیست و بحر مسجور دلیست بآتش محبت تافته جواب قسم چیست) (٦) بدرستیکه عذاب پروردگارتو واقع هرآینه بودنیست وفرود آمدنی (۷) نیست مرآن عذاب راهیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود (۸) روزی که بگردد آسمان گردیدنی (یعنی دراضطراب آید آنگاه بشکافد) (۹) روان شوند کوهها (یعنی بروند در هوا چون صبا رفتنی) (۱۰) پس سختی عذاب درآن روز مرتکذیب کنندگان رابود (که سخن خدای ورسول را بدروغ داشتند) (۱۱) آنانکه ایشان در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآنست وتکذیب نبی وانکاربعث بازی میکنند (یعنی ارتکاب آن مینمایند ازروی غفلت وسخنان بیهوده میگویند) (۱۲) بترسید ازروزی که می افکنند کافران را یعنی میکشندشان بعنف و قهر بسوی آتش دوزخ کشیدنی (آورده اند که دستهای کفار را برگردن ایشان بندند وپیشانیهای ایشانرا به پشت پای ایشان بازچسبانند وبدوزخ افکنند و گویند) (۱۳) این آن آتشی است که دردنیا بودید که بآن تکذیب میکردید وباور نمیداشتید ووحی پیغمبر را سحر میپنداشتید (۱٤) آیا سحراست این که می بینید یاشما نمی بینید اینجا چنانچه در دنیا میگفتند که ما را چشم بندی کرده اند (۱٥) درآئید بدوزخ پس صبر کنید برعذاب او یاصبر نکنید وجزع نمائید یکسانست برشما وصبر و عدم صبر یعنی قوت پرهیز و مجال گریز ندارید وابداً معذب خواهید بود جزاین نیست که پاداش داده میشوید بآنچیزی که بودید که عمل میکردید در دنیا (۱٦) بدرستیکه پرهیزکاران از کفروشرك دربوستانها اند وچه بوستانها و نعمتها وچه نعمتها اند (۱۷) شادمان ولذت یابندگان بآنچه عطا کرده است ایشان را آفریدگار ایشان از کرامتهای جاودانی وبآنکه نگاه داشته است ایشانرا آفریدگار ایشان ازعذاب دوزخ (وخزنه بهشت پیوسته ایشانرا میگویند) (۱۸) بخورید از طعامهای بهشت و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و

آشامیدنی گوارنده بی تخمه و تنقیص این پاداش است مرشمارا بسبب آنچه بودید که دردنیا عمل میکردید (امام زاهد رحمه الله فرمود که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است واگرنه بنداست که مزدکارما چه خواهد بود

رباعی

ندارد فعل من آن زور و بازو

که با عدل تو گردد هم ترا زو

بفضل خویش و لطفت شو مرا یار

بعدل خود مکن با فعل من کار)

(۱۹) تکیه زنندگان (یعنی متقیان دربهشت تکیه زده باشند) بر تختهای بافته بزربا بعضی با بعضی پیوسته وجفت گردانیم ایشان را بحورعین بزنان سفید روی گشاده چشم (۲۰) وآنانکه گرویده‌اند بخداورسول «ص» و ازپی در آمده‌اند ایشان را فرزندان ایشان در ایمان یا ایمان در روز میثاق در رسانیم بدیشان فرزندان ایشان‌را دردخول بهشت دروصول بدرجات ایشان (یعنی اگردرجات آبا بلند باشد درجه‌وزیت‌را نیزمانندآن بلند گردانم تاچشم پدران بدان روشن گردد) وما کم نکنیم پدران‌را بسبب ابن الحاق ازثواب کردارایشان هیچ چیزی‌را (یعنی فرزندان‌را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان‌رسد بلکه بفضل و کرم‌خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ لاسلام حسین‌مردزی ازاستادخود خواجه احمد بن علی سرخسی نقل‌میکند که ایمان وعمل‌مر بهشت ودرجات بهشت راعلت‌نیست ووعده بهشت ودرجات وی جزبرایمان وعمل‌نیست ووعده ایمان‌وعمل‌جز برفضل لم‌یزل نیست

بیت

در فضل خدا بند دل خویش مدام

تا فضل نباشد نشود کار تمام)

هر مردی متکلف عاقل و بالغ بآنچه کرده باشد درگرو است روز قیامت (یعنی وابسته‌است بپاداش کردارخود ازآن‌رهائی ندارد وبعمل‌دیگری

مؤاخذه‌نیست وزن‌مکلفه‌نیزهمین‌حکم دارد) (۲۱) ومی‌افزائیم مرمتقیان‌را یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشان‌را میدهیم بهر نوع که خواهند از میوها و گوشت ازآنچه‌آرزو بردند (۲۲) باهمدیگر داد وستد کنند دربهشت (یعنی بهمدهقد وازهم بستانند) کاسهای مملو ازخمر بهشت (واضح آنست که اینجا کاسه خمرست تسمیه شیء باسم ظرف یعنی همه‌را بنوشانند خمری که) هیچ سخنی بیهوده نباشد درآن(یعنی دراثنای شرب‌آن لغو نگویند ومخاصمه نکنند چنانچه عادت فاسقانست دردنیا) و نه بزه‌مند گردند یعنی فعلی‌ازایشان صادر نشود که موجب اثم باشد (۲۳) وطواف کنند برگرد ایشان برای خدمت خادمانی که ایشان‌راست برشکل پسران‌آفریده شد گویا که ایشان در صفا و لطافت مروارید پوشیده در صدف‌اند (که دست کس بدیشان نرسیده وباو تصرف هر ناکس بدیشان نورزیده ودرمعالم ازقتاده نقل کرده که کسی گفت یارسول‌الله «ص» خادم چنین‌است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل‌ماه بدرشد برسائر کواکب ودر تبیان آورده که ذکور یعنی اولادمشرکان غلان اهل‌بهشت‌اند واناث‌ایشان حورعین واولاد مؤمنان باپدران‌خود بهمان هیات باشند که دردنیا بوده‌اند واین نقل غریب‌است) (۲٤) وروی میآرند بعضی از بهشتیان واقبال میکنند بربعضی دیگرمیپرسند ازاحوال واعمال ایشان (۲۵) گویند ایشان بدرستیکه‌مابودیم پیش ازین درمیان اهل‌خود ترسندگان ازعذاب خدای‌تعالی (یا ازسوی قضا یا ازشماتت اعدا یا ازعاقبت کار وخاتمت احوال) (۲٦) پس منت‌نهادخدای برما برحمت یاتوفیق‌عصمت ونگاهداشت مارا ازعذاب‌آتش (که هم‌چون سموم درسام‌نفوذ کند و گویند سموم نام‌جهنم است) (۲۷) بدرستیکه ما بودیم پیش ازاین دردنیا که می‌پرستیدیم خدای‌را ومیخواندیم اورا و وقایه دوزخ میطلبیدیم (پس وی اجابت کرد مارا) بدرستیکه او است نیکوکار بندگان مهربان برایشان (آورده‌اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه می ایستادند وحضرت رسول‌الله «ص» را نزدقوافل‌عرب بکهانت وجنون وشعرو سحرمنسوب میساختند وآنحضرت اندوهگین میشدآیت آمد که) (۲۸) پس

پندده ای‌محمد «ص» بقرآن اهل‌مکه‌را ثابت‌باش برآن‌سخنان مشرکان‌ملول مشوپس نیستی تو بانعام‌پروردگارخود یعنی بحمدالله و نعمته کاهن که خبرمیدهد ازغیب بی‌نزول وحی‌براو ونه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یاجن اورا فرو گرفته‌باشد (۲۹) بلکه میگویند اوشاعراست نه‌نبی انتظارمیبریم بوی حادثه روزگاررا (یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانچه شعراء دیگر مردند یا امید داریم که مرگ‌او چون مرگ‌پدران اوباشد یعنی زودبمیرد وبه پیری نرسد) (۳۰) بگو انتظار برید مرگ مرا پس بدرستیکه من باشما از منتظرانم (یعنی انتظارهلاك‌شما میبرم چنانچه شمامنتظر هلاك‌من هستید) (۳۱) یاه‌ی فرمایدایشان‌را عقلهای‌ایشان بااین‌سخنان تناقض(که‌تراکاهن‌میگویندو کهانت‌را فطانت‌لازم‌است ومجنون میخوانند وجنون باخردجمع نشودو بشعرنسبت‌میدهند وشعررا کلامی متسق‌مخیل‌باید وآن باجنون میسرنگردد پس این‌سخنان نه برمقتضای عقلست) بلکه ایشان گروهی اند از حد درگذشتکان درمکابره‌و عناد (۳۲) بلکه میگویند بربافته است قرآن‌را وازخود گفته وچنان نیست که ایشان میگویند بلکه ایشان ازاستکبار وحسدنمیگروند (۳۳) پس‌بگو بیارند سخنی مانندقرآن اگرهستند راست گویان درآنکه قرآن‌را ازخود میتوان ساخت (یعنی اگربربافتنی وساختنی‌است پس ایشان که فصحاء وبلغاء عربند گو که‌مانندآن‌حدیثی انشا کنید) (۳٤) آیاآفریده شده‌اندایشان بی‌چیزی (یعنی بی‌پدر ومادری مراداًنست که ایشان‌آدمی‌اند ازآدمیان زاده شده نه جمادند که تعقل‌امورنکنندو بعضی معنی‌آیت برین وجه گفته‌اند که‌آیا ایشان‌مخلوقندبی خالقی ومحالست که محدث بی‌محدثی‌باشد) یاآنکه ایشان‌آفریدگانند مرخود را (واین‌نیزظاهرالبطلان‌است که‌معدومی‌چگونه‌وجودتواندداد‌چیزی‌را) (۳۵) یا ایشان‌آفریده‌اند آسمانها وزمین‌را ونه‌چنین‌است‌بلکه‌ایشان‌بیقین ودرنمیابند وبرگردگمان میکردند (۳٦)آیا نزدیك ایشان است خزانها آفریدگار تو (یعنی خزاین‌فضل یانبوت بهرکه خواهند دهند یاخزینهای علم تادانند که لایق منصب نبوت کیست) آیا ایشان‌سرکشان و غالبانند ومسلط شدگان که هرچه خواهندبکنند (۳۷) آیا مرایشان راست نرد بانیکه بآن بآسمان روند

می‌شنوند دراو کلام ملائکه وآنچه‌ازغیب بدانها وحی کرده میشود واگرچنین است پس باید که بیارد شنونده ایشان که برآسمان رفته وپیغام شنیده حجتی روشن که گواه‌باشد برصدق استماع‌وی (۳۸) یامرخدای‌راست دختران‌ومرشما راست پسران (درین‌سخن تسفیه وتجهل مشرکان‌است وغیرمره گذشته (۳۹) آیامیخواهی مرایشانرا برتبلیغ رسالت‌مزدی تاتاوان‌زده شوند پس‌ایشان از التزام آن تاوان که بآن گران بارشوند وروی ازتو بتابند (٤۰) آیا نزدیك ایشان‌است آنچه غیب درآن مکتوب شده پس ایشان می‌نویسند ازآن خبر پیغمبردرامرقیامت وبعث‌باطلست (یاکتابت کنند که موت‌تو کی خواهدبود و این‌چنین‌نیست) (٤۱) بلکه میخواهند مکری‌وقصدی درباره‌تو (مرادمکریست که دردارالندوه‌میکردند نسبت‌بحضرت پیغمبر «ص» ازقتل وحبس‌واخراج) پس‌آنانکه نگرویده‌اند ایشان اندکید کرده شده‌گان (یعنی سزای مکر و وبال کید بدیشان بازگردد ومقتول شوند دربدر) (٤۲) آیا ایشان راهست معبودی جزخدای بحق که عذابی که مکافات مکرایشان‌است ازایشان بازدارد پاکی‌مرخدای‌راست ازآنچه شرك میآرندبوی یاشریك میگیرند برای‌وی .

بیت

نزدیك عزتش نه نشنید غبار شرك
با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند
هر طرح کافکنند بوصفش خیال و وهم
دست کمالش آتش غیرت در آن زند

معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول‌را «ص» که ناسقط علینا کسفامن السماء پارهٔ از آسمان برسرما فرودآر اگر در وعده عذاب راست گوئی حق‌سبحانه فرمود که) (٤۳) واگربه‌بینند پاره ازآسمان فرود آینده برسرایشان گویند ازفرط عناد ومحض‌استکبار که نه قطعه آسمان‌است بلکه این ابریست درهم‌بسته وبرهم چسپیده (یعنی باآنکه‌آثارعذاب به بینند هم ازکفر بازنه ایستند) (٤٤) پس دست‌بدار ایشان‌را (یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی ومکافات ایشان را بگذار) تا وقتی که

ببینند معاینه آن‌روز را که‌خود در آن‌روز هلاك کرده شوند یابیهوش گردند از نفخه‌اولی (٤٥) روزی که نفع نکند وباز ندارد ازایشان مکرایشان چیزی‌را از عذاب و نه ایشان یاری داده شوند (یعنی یاری منع نکند از ایشان عذاب‌را ومراد ازچنین‌روزی روزقیامت‌است بعضی گویند روز بدر) (٤٦) وبدرستی مر آنانراست که کافر شدند عذابی غیراز عذاب آخرت که عذاب قبر است (یامواخذه در دنیا بقتل‌بدر و بقحط هفت سال) ولیکن بیشر کفار نمیدانند این‌را (٤٧) پس شکیبائی کن مرحکم پروردگارخودرا (درباره ایشان به مهلت دادن ایشان ومشقت کشیدن‌تو ازایشان) پس بدرستیکه تودر نگاهداشت مائی و میبینیم ترا ومحافظت‌تو می نمائیم ونماز گذار بفرمان آفریدگار خود وقتیکه برخیزی (ازخواب بگوسبحانك اللهم‌وبحمدك زمانی که قیام نمائی برای نماز یا چون ازمجلس برخیزی بگو سبحانك اللهم وبحمدك اشهدان لااله الاانت استغفرك واتوب‌اليك درخبراست که چون بوقت‌قیام ازمجلس این کلمات بگوید کفارت باشد هرلغوی ولهوی‌را که درآن مجلس واقع شده‌باشد) (٤٨) ودر بعضی ازشب پس‌نماز گذار برای‌او (که عبادت درشب ازریاء دورتراست و برنفس سختتر) ونمازگذاردرعقب برگشتن نجوم (یعنی بعد از غیبوبة و اخفاء ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت‌است قبل صلوة الفجر و صاحب موضح وجمعی دیگر برآنند که مراد نمازصبح است) (٤٩) .

سورة نجم (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(چون حضرت رسول دعوت‌آشکارا کرد اهل‌شرك‌آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه‌شد ازدین پدران وخطا کرد حق‌سبحانه فرمود) بحق‌ستاره چون طلوع کند یاغروب نماید (مراد همه ستارگانند که راهنمای مسافرانند دربحروبر ویا کواکب که بوقت‌ولادت آنحضرت صلوةالله وسلامه علیه بزمین نزدیك آمدند یا آنها که رجم‌میکنند شیاطین‌را درزمان استراق‌سمع نزدبعضی نجم‌ثریا است یازهره یازحل و گفته‌اند مراد ازنجوم قرآن‌است وهوای‌بمعنی نزول یعنی سوگند بسوروآیات قرآن چون فرودآید وبقول‌جمعی‌نجم گیاهی است که اوراساق نباشد وهوای بمعنی سقط و ازامام جعفرصادق مرویست که مرادازستاره وجود محمدیست که فرودآمد ازآسمان درشب معراج ودرلباب گوید که مراد همانحضرتست چون‌بالارفت بمعراج چه‌ازهوای هردو معنی‌اخذ میتوان کرد ونزدمحققان سوگند یاد کرده بستاره دل‌محمد که برفلك توحید منقطع شده ازماسوی جواب قسم اینکه) (۱) گمراه‌نشد صاحب‌شما (یعنی محمد «ص» وتسمیه صاحب بجهت آنستکه پیغمبر مامور بود بصحبت‌کافران جهت دعوت‌ایشان) وخطانکرد ومعتقد هیچ باطلی‌نشد (۲) وسخن نمیگوید ازهوای نفس‌خود یابآرزوی طبع‌خود یعنی بباطل تکلم‌نمیکند (واصل معنی آنستکه نطق‌او بقرآن‌است ازهوای نفس او نیست) (۳) نیست‌آنچه بدان ناطق میشود مگروحی که فرود آمده میشود بوی (٤) بیاموزانید ویرا این وحی وآورد بدوفرشته سخت باقوت (یعنی جبرئیل واز قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط‌را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت وبآسمان نزدیك

۱ـ درمکه نازل شده وشصت ودو آیه است

رسانید ونگونسار کرد وبیك صیحهٔاو قوم ثمود بتمامی مردند) (٥) خداوند صورت نیکو پس راست بایستاد جبرئیل بر آنچه مامور است بر آن (یعنی مستقیم شد در کارخود یا بایستاد بصورت اصلی خود) (٦) واو بکناره بلندتر بود از آسمان (یعنی نزدیك مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید وهیچکس جبرئیل را در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی واورا در نوبت اول که اورا بر صورت اصلی خود بدید بیهوش شد وچون بهوش آمد جبرئیل را یافت نزدیك خود نشسته دستی بر سینه مبارك وی ودستی بر کتفش نهاده وحق سبحانه از این خبر میدهد) (٧) پس نزدیك آمد جبرئیل به پیغمبر بعد از آنکه اورا دیده و بیهوش شده بود پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن باوی (٨) پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد میان دو کمان او بلکه کمتر از آن (٩) پس وحی کرد جبرئیل وظاهر ساخت بسوی بنده خدا که محمد است آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل گفت (وبقول بعضی ضمائر راجع بحق است وبعضی به پیغمبر بدین نوع که ثم دنا پس نزدیك شد محمد بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت بمکانت ومنزلت نه بمنزل ومکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت آورده خدای تعالی را وچون آنمرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت افزوده درسجده وعده قرب نزهت که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین اوادنی کنایتی است از تاکید قرب و تقریز محبت بواسطه تقرب بافهام درصورت تمثیل مودی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید عهدی بود وتوثیق عقدی خواستندی که نقض بآن راه نیابد هریك ازمتعاقدان کمان خودراحاضر کرده بایکدیگر انضمام دادندی وهردو بیکبار قبضتین گرفته وبیکبار کشیده باتفاق یکتیر از آن بینداختندی و اینصورت ازایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت ومصادقت اصلی بروجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا وسخط یکی موجب رضا وسخط آن دیگر بست پس گویا دراین آیت باعنایت آن معنی مودی شده که محبت وقربت پیغمبر باحق سبحانه بمثابه تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوند است ومردود مصطفی مردود درگاه خدای تعالی وعلی هذا القیاس ونزد

محققان دنی اشارت است بمکان نفس مقدس او وتدلی بمنزله دل مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او اوادنی بمرتبه سر منور او ونفس او در مکان خدمت بود ودل او درمنزل محبت وروح او درمقام قربت وسر او درمرتبه مشاهدت شیخ ابوالحسن نوری را قدس سره ازمعنی این آیت پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل نگنجد نوری کیست که از آن سخن تواند گفت .

نظم

خیمه برون زد زحدود جهات — پرده او شد تتق نور ذات
تیرگی هستی ازو دور شد — پردگی پرده از او نور شد
کیست کز آن پرده شود کارساز — زمزمه گوید از آن پرده باز)

پس وحی کرد خدا به بنده خود آنچه وحی کرد (بعضی علماء گویند که اولی آنست که تعرض بآن وحی نکنیم ودرپرده بگذاریم وجمعی گویند آنچه از آن وحی درخبری یا اثری بمارسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد ودر آن باب روایات بسیار وارد شده ودرجواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصار میرود اول آنکه مضمون وحی این بود اگر آنستکه دوست میدارم معاتبه با امت تو هر آینه بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا وانت و ماسوی ذلك خلقته لاجلك ایشان در جواب فرمودند که یارب انا وانت وماسوی ذلك خلقت ترکته لاجلك سوم آنکه امت تو طاعت من بجامیآرند وعصیان نیز میورزند طاعت ایشان برضای من است ومعصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من ازایشان صادر شود اگرچه اندك ویاقصور بود قبول کنم زیرا که کریمم وآنچه تقضای من ازایشان دروجود آید اگر چه بزرگ وبسیار باشد درگذرانم زیرا که رحیمم) (١٠) دروغ نگفت دل محمد «ص» بامحمد «ص» آنچه دید (این مرئی بقول اول جبرئیل وبقول ثانی حق سبحانه واکثر صحابه برآنند که حضرت رسول الله خدای را درشب معراج دیده در معالم آورده که جمعی برآنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل نهاد تا بدیده دل مشاهده نمود .

نظم

کلام سر مدی بی نقل بشنید
خداوند جهان را بی جهت دید
درآن دیدن که حیرت حاصلش بود
دلش درچشم و چشمش در دلش بود)

(۱۱) آیامجادله میکنید بامحمد برآنچه دید درشب معراج ومجادله آن بود که صفت بیت‌المقدس و خبر کاروان پرسیدید (۱۲) وبدرستیکه دید جبرئیل‌را بصورت اصلی‌او یکباردیگر (۱۳) نزدیك درخت سدرة‌المنتهی‌وآن درختی‌است که علم‌خلائق بدان منتهی‌میشود واعمال‌ایشان نیزبدانجا میرسد و بر نمیگذرد (وبتفسیرمشهور معنی آن‌است که خدای‌تعالی رادید باردیگروقتی که خودنزدیك سدره‌بود وقول‌ابن‌عباس مؤید این‌است که پیغمبرخدارادرشب معراج بدیده دل‌دو نوبت دید در معالم‌آورده که‌آنحضرت‌رادرآن‌شب‌عروجها بوده برای درخواست تخفیف‌نماز وشاید که این‌رویت‌ثابت دربعضی‌ازعروجها بوده‌باشد) (۱٤)نزدیك سدرةالمنتهی‌است بهشتی که‌آرامگاه متقیان‌یاماوای اروح شهیدان‌است پیغمبرجبرئیل‌را یاخدای‌را(۱۵) آنهنگامکه پوشیده بود سدره‌راآنچه پوشیده‌بود(یعنی ملائکه بسیارجمع بودند برآن درخت‌برهر بر گی ملکی‌بود گویند برحوالی‌آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای‌زرین یاپوشنده‌آن نور کبریابود)(۱٦) میل‌نکرد چشم‌محمد یعنی بچپ وراست باز ننگریست ودرنگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی‌را (دراین آیت ستایش‌آنحضرت بحسن‌ادب وعلوهمت که درآن‌شب پرتوالتفات برهیچ ذره‌از ذرات‌کائنات بیفکند ودیده دل جز بمشاهده جمال‌الهی نگشود .

نظم

در دیده کشید کحل مازاغ نی زاغ نگاه کرد نی باغ
میراند براق عرش پرواز تا حجله ناز پرده راز
پس پرده زپیش دیده برخاست بی‌پرده بدیدآنچه دل خواست)

(۱۷) بخدای سوگند که دید محمد درشب معراج از آیات قدرت

آفریدگارخود بزرگ‌تر یعنی نشانهای بزرگتررادید چون جبرئیل که باششصد پرهریکی ازشرق‌تاغرب ورفرف اخضردرسدره‌المنتهی وعرش‌عظیم و کرسی وسائرعجائب ملکیه وملکوتیه (۱۸) خبردهید مراکه لات وعزی ومنات‌سوم دیگرمیتوانند که کرداینهاراکه خدای کرده‌است(لات‌بتی بوده‌است مرثقیف‌را بطائف یاقریش‌را بنخله وعزی درختی‌است که عطفیان‌آنرا میپرستیده‌اند و ومنات صخره‌است که هذیل وخزاعه گردآن طواف میکردند یابتی سلسل که بنو کعب عبادت‌آن میکردند معتقد کفارآن بوده که دردرون هربتی جنی‌است واین‌جنیان یاملائکه بنات‌الله‌اند حق‌سبحانه فرمود)(۱۹) آیاشمارا فرزند نر باشد مر خدایرا ماده (۲۰) اینقسمت آنهنگامکه چنین باشد قسمتی بودر ماراست وبی‌اعتبارکه درالوهیت چیزی راکه ازآن ننك دارید بخالق خود نسبت دهید (۲۱) نیست‌آنها مگرنامی چند که بدان نهاده‌اید ایشان‌راشما وپدران‌شما بآرزوی‌خود یعنی نام‌الهه برایشان اطلاق کرده‌اید وازمعنی‌الوهیت ایشان‌را هیچ‌نیست نفرستاده‌است خدای بعبادت ایشان هیچ حجتی که چنگ‌در آن‌زده برخصم‌مسلط شوید پیروی‌نمیکنند مشرکان در پرستش‌بتان مگرشك وگمان‌را یعنی توهم آن کرده‌اند که عمل ایشان حق‌است ومتابعت نمی نمایند مگرآنچه میخواهدنفسهای ایشان یعنی‌آرزوی طبع‌را متابع‌اند وآنچه‌شیطان میآراید درنظرایشان وهرآینه‌آمد بدیشان ازپروردگار ایشان کتاب ورسول که سبب هدایت‌اند (۲۲) آیاهست مرایشان‌را (یعنی کافران‌راآنچه‌آرزوبرند ازشفاعت بتان یاآنکه گوید چرانبوت بفلان وفلان نداده‌اند) (۲۳) پس مر خدای‌راست ملك‌آخرت ومملکت دنیا هرچه خواهدبهرکه خواهددهد و کس رابروتحکم نرسد (۲٤) بسیاری ازفرشتگان درآسمانها که امیدوارندکافران بشفاعت ایشان سودنکند درخواست ایشان چیزی‌را مگرپس‌ازآنکه‌دستوری دهد خدای‌تعالی درشفاعت ایشان برای هرکه خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یابرای هرکه اراده کند از مردمان که کسان اورا شفاعت کنند وپسندد خدای‌آنکس‌را برای شفیع‌شدن یامشفع گشتن .

(۲٦) بدرستی‌آنانکه نمیگروید بسرای‌آخرت هرآینه نام‌نهند فرشتگان

را نام‌نهادن مادگان (یعنی میگویند بنات‌الله) (۲۷) ونیست ایشان‌را بآنچه ایشان‌را اناث میگویند هیچ دانشی درپی نمیروند بدین گفتار مگر گمان‌را وبدرستیکه گمان سود نمیدارد ازسخن‌حق چیزی‌را (یعنی حق‌را جز بعلم‌ادراك نتوان کرد وظن‌را درمعرفت حقائق اعتباری نباشد) (۲۸) پس‌روی بگردان ازآنکس که روی میگرداند ازذکر ما که قرآن‌است ونمیخواهد بعمل خود مگرزندگانی دنیارا (۲۹) این‌دوستی دنیا واختیار کردن‌آن غایت‌رسیدگی ایشان‌است ازدانش واز آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع ادخار آن‌موقوفست (وبعضی علماء گویند که حکم‌اعراض بآیه قتال‌منسوخ‌است) بدرستیکه‌آفریدگارتو اوداناتراست بکسی که گمراه شود ازراه‌او که دین اسلام‌است واو داناتراست بکسی که راه‌یافته‌است بحق وهریك‌را جزافراخور او خواهد داد (۳۰) ومرخدای‌راست آنچه درآسمانها است ازموجودات‌علویه وآنچه درزمینها است ازمخلوقات سفلیه واو مالك همه‌است وقادر بر جزای ایشان پس‌قیامت خواهد آورد تاجزا دهد آنانرا که بد کردند یعنی کافرشدند بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش‌دوزخ وپاداش دهدآنان راکه نیکوئی کردند وبتوحید قائل‌شدند بپاداش‌نیکو که بهشت‌است (۳۱) محسنان‌آنانند که‌ایشان پرهیز کنند ویکسوشوند از کبیرهای گناه (یعنی گناه کبیره راکه درآن باب وعید واقع‌شده یابرای وی حدی‌مقرر گشته) وفاحشهای بزرگ‌را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبائر واکبر فواحش‌است مگر که صغائراست که اگر کسی بکندآنچه اندك وخردبود ازگناه یابخاطر بگذرد وازقوه بفعل نیاید او مغفوراست بتحقیق آفریدگارتو بسیار آمرزش است چه مغفرت اوفرا رسد همه گناهکاران‌را .

نظم

گر بارگناه ما گران است — بحر کرم تو بیکران است
ما راگنه ار زحد برون نست — عفو تو زجرم ما فزون است

او داناتر است باحوال شما چون بیافرید شما را « یعنی ابتدای

آفرینش شما کرد) اززمین (یعنی ازخاك پدرشمارا آفرید ودانست اقوال و احوال وافعال شمارا) وآنوقت که شما خردان بودید در شکمهای مادران خود عالم‌بود بکیفیت امور شما پس‌ستایش مکنید نفسهای‌خودرا بنیکوئی و بسیاری خیر وخوبی اوصاف (درلباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که اوصدیق است حضرت رسول‌الله «ص» شنیده فرمود که یهوددروغ میگویند هیچ مولودی نیست درشکم مادرالا که او یا شقی است یاسعید واین‌آیت نازل‌شد که اوداناتراست باحوال‌شما درمبدای خلقت ووقتی که کودك خردبودید درشکم‌مادر پس‌خودرا مستائید وقولی آنست که بعضی مردم گفتند نماز وروزه وحج‌ما آیت‌آمد که ستایش‌مکنید خودرا) اوداناتراست بکسیکه تقوی ورزد ودرعمل‌خود مخلص‌بود (آورده‌اند که ولیدبن مغیره در پی‌حضرت‌رسالت‌پناه میرفت واستماع کلام‌وی میفرمود مشرکان وی‌را سرزنش کردند که دین‌پدران‌را میگذاری وایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چکنم ازعذاب خدای میترسم یکی‌از کفار گفت این مقدار مال بمن ده اگرعذابی متوجه توشود بردارم ولید شرط کرد وبعضی از آنمال بدوداد و بباقی بخل کرد وآیت‌آمد که) (۳۲) آیادیدی آنکسی راکه ازپی روی حق رو بگردانید (۳۳) وبدادانذکی ازمال‌خود برای رشوت تحمل عذاب ازاو و بازداشت باقی‌را پس جهل‌وبخل بایکدیگر جمع کرد (۳٤) آیانزدیك‌اواست دانش چیزهای پوشیده پس او می‌بیند (یعنی میداند که صاحب او عذاب‌او برخواهد داشت) (۳۵ یاخبر کرده نشده‌است بآنچه درصحیفهای‌موسی‌است یعنی تورات (۳٦) ودرصحف ابراهیم آنکسیکه دفا کرد درتسلیم نفس وروح ومال‌وولد بخدای یاوفا کرد بفطرت‌اسلام که ده چیزاست(معنی آیه‌آنست که‌آیا ولید خبرندارد بآنچه درصحف ابراهیم وموسی‌است وآن کدام‌است) (۳۷) آنکه برندارد نفسی‌بردارنده بارگناه نفسی‌دیگر پس‌چگونه بارخودبدیگری حواله میکند (۳۸) ودیگرآنکه نیست مرآدمی‌را مگر ثواب‌آنچه سعی کند (یعنی چنانچه کسی‌را بگناه دیگری نمیگیرند بثواب دیگری نیزمثاب‌نمی‌-گردانند ودرتبیان گفته که این‌آیت‌منسوخ‌است‌چه درسوره طورمذکورشد که

ابنارا بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند) (۳۹) وآنکه سعی خودرا (یعنی عملی که درآن سعی نموده باشد زود باشد که به بیند در میزان عدل در روز قیامت) (٤۰) پس پاداش دهند مراورا پاداشی تمام (ان خیراً فخیراً وان شراً فشراً) (٤۱) وآنکه بسوی پروردگارتست نهایة همه خلایق و رجوع ایشان (٤۲) وآنکه خدای که اومیخنداند واومیگریاند (یعنی شادوغمگین میگرداند یامیخنداند اهل بهشت ومیگریاند دوزخیان را در دوزخ یازمین را به نبات خندان وابررا بباران گریان میسازد ونزد بعضی خنده و گریه بوعدووعیدست یا بطاعت ومعصیت یاباقبال برحق واعراض ازو) (٤۳) وآنکه خدای اومیمیراند وزنده میسازد (یعنی قادر براحیاوامامته اوست وبس یامیمیراند بوقت اجل دردنیا وزنده میسازد درقبر یا اوست سازنده اسباب موت وحیات و گفته اند مرده میسازد کافران بنکرت وزنده میگرداند مؤمنان را بمعرفت وبقولی جماعتی امامه دراحیاء بجهل وعلم است یاببخل وجود یابعدل وفضل و نزد محققان بهیبت وانس یاباستتار وتجلی امام قشیری قدس سره فرموده که میمیراند نفس زاهدان را بآثار مجاهدت وزنده گرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یاهر که را بمرتبه فناء فی الله رساند جرعه ازساغر بقابالله چشاند .

بیت

هر که را از بود او فانی کنی

پر زگوهر های رو حانی کنی

کشتگان را شربت حیوان دهی

بعد کشتن جان جاویدان دهی)

(٤٤) وآنکه درصحف ابراهیم وموسی است «ع» آنکه خدای بیافرید ازانسان دوصنف نروماده (٤٥) ازآب منی وقتی که ریخته شود در رحم (و آدم وحوا وعیسی «ع» ازین مستثنی اند) (٤٦) وآنکه برخداست آفریدن دیگر که بعث است درقیامت .

(٤۷) واوست آنکه توانگر کند بمال نقد وسرمایه دهد انعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت وراضی گرداند بدان (٤۸) وآن که خدای اوست آفریدگار

(شعری و شعران دو کواکب اند یکی را غمیصا گویند واو شعری شامیه است ودیگر عبور واو یمانیه است ومراد ازاین سخن شعری اوست وابو کبشه که یکی ازاجداد مادری پیغمبراست اورامی پرستیده وباقریش درعبادت اصنام مخالفت میکرده وقریش آنحضرت راابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان) (٤۹) وآن که خدای هلاك کرد قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا وعلیه السلام(وقومی ازایشان که بنولقیم میگفتند دروقت هلاك قوم عاد در مکه مقام داشتند بعد ازایشان ظهود کفر کردند وایشان را عاد اخری گویند) (۵۰) وهلاك کرد قبیله ثمودرا پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را (۵۱) و هلاك کرد قوم نوح را پیش از عادوثمود بدرستیکه بودند ایشان ستمکارتر واز حد برنده تر درشرك وعدوآن چه نوح را بسیار رنجانیدند ودرنه صدوپنجاه سال که دعوت فرموده اند کی بوی ایمان آوردند (۵۲) وشهرستان قوم لوط بیفکند بعد ازآنکه جبرئیل برداشته بود یعنی آنرا زیروزبر کرد (۵۳) پس بپوشانید آن شهرستان را آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار که برآن بارانید (٥٤) پس بکدام نعمتهای پروردگارتو شك میآوری وجدال میکنی (مخاطب ولید بن مغیره است یاهراحدی ونعمتی که درمعدودات است آنرا نعیم گفت بجهت آنکه دراو پنداست مراهل اعتبارراوانتقام انبیا ازاعادی درضمن آن هست وآن موجب تسلیه خاطرحضرت پیغمبر است وبسبب تقویت دل مؤمنان است) (۵۵) این پیغمبر یعنی محمد پیغمبری است بیم کننده ازجنس پیغمبران نخستین همان میفرماید که ایشان فرموده اند (٥٦) نزدیك شد نزدیك شونده (یعنی قیامت که موقوف است بقرب ودنو) (۵۷) نیست مراورا (یعنی وقت رسیدن اورا) بجزخدای نیك ظاهر کننده (۵۸) آیا ازاین سخن که قرآن است شگفت میدارید (۵۹) ومیخندید باستهزا ونمیگرئید ازخوف وعیدی که در اواست (٦۰) وشمابازی کنندگانید یاغافلان یاتغنی کنندگان کفار دروقت قرائت قرآن سرودمیگفتند تامردم را ازاستماع آن بازدارند (٦۱) پس سجده کنید مرخدای را واورا پرستید نه آلهه باطله را (ددمعالم آورده که اول سوره که فرود آمد ودراوسجده بوداین سوره بود وحضرت رسول الله بعد از خواندن این آیت سجده

کردند ومؤمن ومشرك وجن وانس همه سجده کردند واین سجده دوازدهم است ازسجدات قرآنی و در فتوحات این‌را سجده عبادت گفته که امر الهی بذلت ومسکنت مقترن‌است بوی و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل سرابن سجده نرسند) (٦٢).

سورة قمر (۱)

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(کفارقریش ازسیدعالم معجزه طلبیدند وآنحضرت برای ایشان ماه را بدونیم کرد بروجهی که کوه حرا ادرمیان هردوقطعه قمر دیدند ودرمعالم ودرتبیان مذکوراست که شق‌قمر دوباروافع‌شدبمکه واین سوره فرودآمد که) نزدیك شد قیامت وشکافته شدماه (واز علامات قرب قیامت انشقاق قمراست برین وجه که در کتب سابقه مذکور بود امام زاهد آورده که شبی ابوجهل وجهودی بحضرت بیغمبر رسیدند ابوجهل گفت ای محمدآیتی بمابنمای والاسر تو بشمشیر برمیدارم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بچپ وراست نظر کرد باچه‌چیز خواهد بود که‌وقوع آن متعذرباشد یهودی گفت اوساحر است اورا بگوی که ماه‌را بشکافد که سحردر زمین متحقق‌میشود و ساحران‌را در آسمان‌تصرف‌نیست ابوجهل گفت ای‌محمد ماه‌را برای‌مابشکاف آنحضرت‌انگشت

---

۱ - ٥٥ آیه است ودرمکه نازل شده

سبابه مبارك برآورد واشارت فرمودماه‌را که بشکافد فی‌الحال ماه بدونیم‌شد یك‌نیمه برجای خود قرار گرفت ویکی‌دیگر دورتررفت بازگفت بگوتا ملتم شود اشارت فرمود بدونیم بهم‌پیوستند.

فرد

گشت ماه چارده بر لوح سبزه چرخ

چون خامه دبیر ز تیغ سنان او

یهودی ایمان‌آورد ابوجهل گفت اوچشم ما رابسحربسته وقمررامنشق نموده ازجماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سئوال کنیم که ایشان دیده‌اند یانی چون ازآینده وروندە پرسیدند همه جواب‌دارند که درفلان‌شب ماه‌را دونیم‌دیدیم باوجوداینکه دید وازهمه شنید نگروید و گفت جادوئی‌وی بغایت قوی‌است چنانچه حق‌سبحانه فرمود که) (۱) واگر به‌بینند کافران نشانه ازآیات قدرت ما وصدق دعوی حبیب ما دراظهار معجزه‌پیغمبر که دلیل‌صدق مدعا اوباشد اعراض کنند ازایمان بدان یاروی بگردانند از تامل درآن و گویند جادوی‌است دائم وروندە اززمین تاسمان (۲) تکذیب کنندپیغمبررا وپیروی‌نمایندآرزوهای خودرا (یعنی آنچه شیطان درنظرایشان آراسته باشداز لجادوعناد وهر کار که مقرر کرده‌شده واقع‌است یعنی‌آنچه ازشقاوت کافران و سعادت مؤمنان مقررشده بدیشان خواهدرسید) (۳) بدرستیکه‌آمد باهل‌مکه درقرآن ازخبرهای پیشینیان یا ازبیان اموراخروی‌آنچه درآن بازداشتن بود ازمناهی ومنع از تمردو سرکشی (٤) وآن حکمت تمام است بسرحد کمال رسیده پس‌نفع‌نکند ایشان‌را وسود نرساند (یعنی پیغمبرومواعظ قرآنی‌اگر آیندبدیشان یکی پس‌ازدیگری) (٥) پس روی‌بگردان ازایشان تاوقت‌امر بقتال و منتظرباش جزای ایشان‌را درآن روز که بخواند خواننده (یعنی اسرافیل «ع» ایشان را) بچیزی صعب و زشت که احوال قیامت است (٦) فراهم رفته‌باشد چشمهای‌ایشان ازهول بیرون‌آیند ازقبرها گویا ایشان ملخ پرا کنده‌اند (یعنی بسیاری وپراکندگی برهم میآیند وازهرطرف سرگردان وحیران میروند) (۷) شتاب کنندگان بسوی خواننده یعنی بدان طرف که

آوازمیآید می شتابند ناگرویدگان این روزی دشوار است برما (۸) تکذیب کردند پیش ازقوم‌تو گروه نوح بعث وقیامت‌را پس تکذیب کردند وبدروغ داشتند بندهٔ‌ما نوح‌را گفتند اودیوانه‌است وبازداشته‌شده وازدعوت خلق (یعنی هرگاه ایشان‌را خواندی بتوحید اورا ایذاء کردندی وتهدید نمودی‌وسنگ‌برو زدندی تابیهوش‌شدی وازدعوت بازماندی (۹) پس نوح بخواند آفریدگار خودرا بآنکه من‌مغلوب قوم خودشدم وباایشان مقاومت نمیتوانم کرد پس‌تو انتقام کش ازایشان برای‌من (۱۰) پس بگشادیم برای عذاب ایشان درهای آسمان‌را از طرف مجره بآبی ریزان که چهل شبانه روز ازآسمان میریخت بردوام ودرین‌مدت منقطع نگشت (۱۱) وبگشادیم درزمین چشمهای تاازوی نیز آبها برآمد پس تلاقی شدند آب آسمان وزمین بر کاری که قضاشده‌بود برایشان (یعنی قوم‌نوح بهلاکت بطوفان) (۱۲) وبرداشتیم نوح‌را باهر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان‌را بر کشتی که خداوند لوحها بود (یعنی تختهای پهناور وخداوند مسمارها دهند ها که کشتی بدان بند کنند) (۱۳) میرفت آن کشتی بنگاهداشتها (واین طوفان واقع‌شده) برای پاداش کسیکه نگرویده‌بودند وناسپاسی کرده‌بودند بر نعمت‌وجود او یعنی نوح ۱٤) وبدرستیکه ما بگذاشتیم اینقصه‌را نشانه درمیان‌مردمان یا کشتی نوح‌رادرزمین‌جودی‌ازجزیره علامتی وعبرتی (ودر قصص است که اوائل این امت آن کشتی رادیده اند پس هیچ پندگیرنده است که ازآن عبرت گیرد (۱۵) پس‌چگونه‌بودعقوبت من در دنیا که همه‌را بطوفان مبتلا کردیم بیم کردن من‌قوم رابه تبلیغ‌نوح علیه‌السلام (۱٦) وهرآینه‌ما آسان گردانیدیم قرآن رابرای یاد کردن احوال امم گذشته پس‌هیچ‌موعظه‌شنونده‌هست که بدان‌پند گیرد(۱۷)تکذیب کردند گروه‌عادمرهود را پس‌چگونه بود عذاب کردن‌من ایشان راباباد صرصر وترسانیدن من‌ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان (۱۸) بدرستیکه مافرستادیم برایشان بادی سخت‌باد ازمهیب وهولناك درروز شوم پیوسته استحکام یافته شامت او (و آن روز چهارشنبه آخرین بوداز ماه‌صفر) (۱۹) بر کند واز جای‌بربود قوم عادرا گویا که ایشان ازاعظم اجسام بیخهای درخت‌خرماانند بر کنده‌شده

از بیخ وبر زمین افتاده (این‌خود عذاب‌دنیا بود)(۲۰)پس چگونه باشد عذاب من‌در آخرت ووعیدیکه ایشانرا بدان بیم کرده ایم (۲۱) بدرستیکه ماآسان ساختیم قرآن را که بزبان‌عرب فرستادیم ازبرای پند گرفتن پس آیا هیچ پندگیرنده هست (۲۲) تکذیب کردند قوم‌ثمود صالح‌را به‌بیم کردن‌وپند دادن پیغمبرایشان مرایشانرا (۲۳) پس گفتند آیاآدمی رااز جنس ما یگانه که هیچ‌تبع وحشم ندارد پیروی کنیم اورا هیچ‌فضلی نیست‌برما بدرستیکه ماآن هنگام که متابعت او کنیم باشیم درگمراهی ودرجنون (۲٤) آیاالقا کرده اندبرو وحی رااز میان‌ما (یعنی از قوم‌ثمود اورا نزول‌وحی اختصاص داده‌اند) نه‌چنین است بلکه‌او دروغگوئی است خودپسند وستیزه کننده (می خواهدکه برما ترفع کند سبحانه فرمود) (۲۵) زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرودآید یاروز قیامت معلوم کنند که کیست درغگوئی یاستیزنده (چون‌قوم ثمودتکذیب کردند صالح‌را معجزه طلبیدند که ازسنك ناقه بیرون آر) (۲٦) بدرستیکه مابیرون آرنده ناقه‌بودیم برای امتحان مرایشان راتا خلق بدانند که سبب‌عذاب ایشان چه‌بود وصالح‌را گفتیم نگاه‌بان باش‌وبه‌بین که باناقه چه‌میکنند وشکیبائی ورزبآزارقوم (۲۷)و آگاه گردان ایشانرا بآنکه آب چاه بخش کرده شده است‌میان ایشان و ناقه‌روزی ازآن ایشان و انعام ایشان در روزی خاص‌ازآن ناقه هرنصیبی ازآب حاضر گردانیده شده است مرصاحب اورا (یعنی حاضر شود صاحب اودرنوبت‌خود وبهره‌بردارد) (۲۸) پس‌بخواندند قوم‌ثمودیارخود را که قداربن‌سالف بودبرای عقرناقه‌پس بگرفت شمشیرخودراوبر سرراه ناقه‌در کمین‌نشست پس‌پی کرد ناقه‌را (محرك عقرناقه‌دو زن‌بودند غیزه‌وصدوق وسبب‌آن‌بعضی سابقاً مذکور شده‌درسوره هود صدوق‌ابن عم‌خود مصدع‌بن‌مهرج رابوصال خودوعده دادوغیزه یکی‌از دختران خودرا نامزد قداراین‌سالف کرد وهردو براه گذر ناقه کمین کردند چون ناقه‌از آب‌باز گشت اول‌بمصدع‌رسید واوتیری بیفکند که پایهای ناقه را بهم دوخت قدارنیز از کمین‌گاه بیرون آمدوبشمشیر ناقه‌راپی کرد وچون‌از

پای درآمد اورا قطعه‌قطعه کردند ومیان قوم منقسم ساختند وبچه او بکوه صنوبر برآمد وسه بانك کرد وازآنجا بآسمان رفت گویند او نیز کشته شده بعد از سه روز عذاب به ثمود نازل گشت) (۲۹) پس چگونه بود عذاب من قوم ثمود را وبیم کردن من برسالت صالح (۳۲) بدرستیکه ما فرستادیم برایشان فریادی یگانه (یعنی یك صیحه جبرئیل) پس گشتند ازهول آواز مانند گیاه درهم شکسته که سازنده جای گوسفندان آنرا برهم نهاده باشد وریزه ریزه شده (۳۱) بدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند پس هیچ یاد کننده‌ای هست آنرا (۳۲) تکذیب کردند قوم لوط مراو را بر بیم کردن وپند دادن وی مرایشان را (۳۳) وبدرستیکه ما فرستادیم برایشان بادی یا ابری سنك بارنده وهمه را هلاك کردیم مگر لوط و دختران وبرا برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحری که عذاب واقع میشد (۳۴) بانعامی که از نزدیك همچنین که انعام کردیم بر لوط ودختران او پاداش میدهیم بنعمت ورحمت هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل وانزال کتب است وبدان ایمان آرد (۳۵) وبدرستیکه ترسانیده بود لوط قوم خود را از گرفتن بعذاب وهلاك ما پس شك آوردند و آن بیم کردند وستیزه آغاز نهادند (۳۶) وبدرستیکه طلبیدند لوط را از مهمانان وی که ملائکه بودند (یعنی گفتند ایشانرا که بما تسلیم کن ولوط علی نبینا وعلیه السلام از آن ابا میکرد وایشان را پند میداد ایشان بر خانه شکسته درآمدند) پس محو کردیم چشمهای ایشان را ویاروی ایشان هموار کردیم (ودر خبر است که جبرئیل پر خود را بر دیده‌های ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مرایشان را بزبان ملائکه که) پس بچشید عقوبت مرا و آنچه بیم میکرد لوط مرشما را بآن (۳۷) وبدرستیکه بامداد کرد بقوم لوط در اول روزی (یعنی بوقت صبح آمد بدیشان) عقوبتی قرار گرفته (یعنی دایم بود وبازنگشت تا ایشان را هلاك نکرد و گفتیم ایشان که) (۳۸) پس بچشید وبکشید عقوبت مرا وبیم کردن من (یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکردند شما را از آن) (۳۹) هرآینه سهل وآسان گردانیدیم قرآن را مرجمعی عربی زبان را برای فهم کردن معانی آن ودانستن اخبار گذشتگان

پس هیچ پندشنونده هست که بدان عبرت گیرد (۴۰) بدرستیکه آمدند بفرعون وقوم او بیم کنندگان (یعنی موسی وهارون علی نبینا وعلیهما السلام با آیتها که موسی قبطیان را بدان بیم کرد وآن آیت بود) (۴۱) تکذیب کردند بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند پس بگرفتیم ایشان را بعذاب غرق گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن توانا برهلاك مشرکان (۴۲) آیا کافران بشما ای گروه عرب قوی‌تر وسخت‌تر انداز این گروه مکذبان که برشمرده شده یعنی از اینها از آنان بقوت وحدت وحشمت وسطوت بهتر وبیشتر بستند و آنانرا عذاب ما فرا رسید اینان را چرا فرا نرسد یا آنکه شما راست ای مشرکان براتی در کتابهای سماوی (یعنی براتی نوشته شده برنام شما که شما را عذاب نخواهد بود) (۴۳) آیا میگویند کفار عرب که ما گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را ومنع کننده بلا از یکدیگر (۴۴) زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وبر گردانیده شود پشتهای ایشان از حرب (یعنی هزیمت پشت بگردانند از معرکه قتال وفرار نمایند واینصورت واقع شد در روز بدر پس این آیت یعنی از دلائل نبوت واعجاز قرآن است فاروق اعظم میفرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسول الله فرمود که معنی این آیت را میدانم که چیست تا که در روز بدر دیدم که آنحضرت زره می پوشید ومیگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیت چه بود وبهمین قتل واسر هزیمت ایشان بسنده نیست) (۴۵) بلکه روز قیامت وعده گاه عذاب کلی ایشان است وعذاب قیامت سخت‌تر وبا هول‌تر و تلخ‌تر وناخوش‌تر است از عذاب دنیا (۴۶) بدرستیکه مشرکان در گمراهی اند از راه حق در دنیا ودر عناد ومشقت‌ها در آتش سوزان در آخرت (۴۷) روزی که کشیده شوند در آتش دوزخ بر رویهای خویش (یعنی ایشان را بروی ایشان میکشند وبدوزخ می‌افکنند ومیگویند) بچشید سودن دوزخ را (یعنی حرارت آتش والم آنرا) (۴۸) بدرستیکه ما همه چیز را آفریده‌ایم باندازه مقرر مرتب بر مقتضی حکمت یا بر هرچه آفریده‌ایم مقدر است ومکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر وصفت تبدیل دور است

شعر

قضی الله امرا وجف القلم   فماشائی یوجد ومالا قلم

بیت

سر بر خط لوح ازلی دارد خموش   کز هرچه قلم رفت قلم درنکشد

(۴۹) و نیست فرمودن ماهرچیز راکه تکوین آن خواهیم مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر مابقیام قیامت مگریك فعل چون نگریستن بچشم در سرعت وسهولت (یعنی اگرخواهیم قیامت را بیك چشم همزدن بیاریم) (۵۰) بدرستیکه ما هلاك کردیم اشباه وامثال شمارا از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید پس هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد (۵۱) وهر چیزیکه کرده اند کفار گذشته مکتوب است در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند ولوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست باخود همه فعال ایشان نوشته است درنامهای ایشان که بدست حفظه است (۵۲) وهرخوردی وبزرگی ازافعال و اقوال وافعالی که ازاولین وآخرین صادرشده وخواهد شد نوشته شده است و برآن پاداش خواهند یافت (۵۳) بدرستیکه پرهیزکاران ترسکاران در بوستانهااند روزقیامت درجوی های وچشمها (یعنی بوستانها مشتمل برآنها وبقول بعضی نهر بمعنی روشنی وکشادگی یعنی اهل تقوی دربهشتها باشند درغایت وسعت وضیا بخلاف کفار که درضیق ظلمت گذرانند ودیگر منقیان باشند) (۵۴) در مکانی پسندیده که درونه لغو باشد ونه اثم (از امام جعفر صادق(ع) منقولست که حق سبحانه آن مکانرا بصدق وصف کرد پس به نشنند دروی مگر اهل صدق سلمی فرمود آن مکانی است که حق تعالی راست گرداند درآنوعده که بااولیاء کرده دوستان در آن مقام باشند) نزدیك با پادشاهی توانا بر همه چیز (صاحب بحرالحقائق فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت است که درمرتبه عندیت متحقق شود و کشف الاسرار آورده که کلمه عندرقم تقریب وتخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا دو آن سرای بدان اختصاص خواهند داشت حضرت پیغمبر(ص) امروزه درین

سرا مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی و چون رتبتیکه فرداخواص بدان نازند وامروز پایه ادنای وی بوده پس ازمرتبه اعلای فردای او که نشان تواند داد .

نظم

ای محرم سر لا یزالی   مرآت جمال ذی الجلالی
مهمان ابیت عند ربی   صاحب دل لا ینام قلبی
از قربت حضرت الهی   هستی بمثابهٔ که خواهی
قربی که عبارتش بسنجد   در حوصله خرد نگنجد
کم گشته بود عبارت آنجا   بلکه نرسد بشارت آنجا) (۵۵)

سورة الرحمن (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم کافران رااز اسم رحمن خبرداد گفتند مارحمن را نمیشناسیم این سوره نازل شد و گفته اند اهل مکه طعنه میزدند که فلان وفلان قرآن به محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می آموزند این سوره آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشایش که رحمت اوهمه چیز را فرا رسیده (۱) بیاموخته است قرآن مرحبیب خودرا (نه خبر و یسار یعنی

۱- در مکه نازل شده و مشتمل بر ۷۸ آیه است

آسان گردانید مراورا آموختن ودیگران راآموزانیدن) (۲) بیافریدخدای جنس آدمیان را (۳) بیاموخت ایشان را روشن کردن مافی الضمیر بنطق و کتابت یاخلق کرد آدم راوعلم اسماء بدوآموخت یا بوجود آورد محمد را و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود وهست و باشد چنانچه‌مضمون فعلمت‌علم الاولین و الاخرین از این معنی‌خبر میدهد (٤) آفتاب وماه میروند بحسابی معلوم (یعنی بروجهی که حق سبحانه مقرر فرموده مسیرایشان را دربروج ومنازل وبدان فصول واوقات شناخته میشود)(٥) وگیاهی که بروید وآنرا ساق نباشد (یعنی برروی‌زمین منبسط‌شود چون بعضی‌از بقول) وگیاهی که آنرا ساقی باشد وبرآن قایم‌بود یعنی درخت فرمان می‌برند خدایرا بطبع و وطوع (چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف باسجود ایشان بسایه ایشانست و گفته‌اندمارا برسجود ایشان وقوف نیست‌چنانچه‌بر تسبیح‌ایشان کما قال‌الله‌تعالی‌ولکن‌لاتفقهون‌تسبیحهم (٦) وبرداشت‌رحمن‌آسمان‌را بالای‌زمین (بپانصد ساله راه) و بیافرید بامنزل گردانید ترازو را باالهام دادخلق‌را بکیفیت اتخاذآن (۷) برای آنکه ازحددر نگذرید درترازو بوقت دادوستد (یعنی‌از عدل تجاوزنکنید وبراستی معامعه‌نمائید) (۸)و بپای‌دارید سنجنیدن را بعدل (یعنی‌زبان ترازورا راست‌دارید) وکم‌نکنید میزان را (یعنی کم ننمائیددروزن‌دادوستد اینهمه تاکید اهل‌ترازو راجهت آنست که بوقت وضع میزان‌قیامت شرمنده نشوند

نظم

هر جود هرحبه که باز وی تو — کم کند از کیل و ترازوی تو
هست‌یکایك‌همه برجای‌خویش — روز جزا جمله بیارند پیش
بـا تـو نمـایند نهانیت را — کم شود و بیش ستانبت را)

(۹) وزمین رابگسترد یابنهاد بر سطح آب برای آدمیان تابر او قرارگیرند (۱۰)درزمین انواع میوه است وخرمابنان خداوندان غلاف یعنی ادعیه خـرما مادامیکه منشق نشده باشد (وتخصیص خرما از فواکه بذکر

جهة تفصیل‌اوست ومشابهتی که باانسان‌دارد چنانچه‌درجواهرالتفسیرمبین‌شده) (۱۱)و درزمین دانه است خداوندبرك‌خشك (مراد ازدانه آن چیزیست که از اوقوت میسازند چون گندم وجو و جزآن وعصف گیاهیست که دانه ازاو جدا میشود) ودرزمین ریحانی است (یعنی سپرغم که بوی‌میکنند مرادآن است که درزمین‌شمارا نعمتهادادم بعضی‌خوردنی وبعضی بو کردنی)(۱۲) پس ای‌آدمیان وپریان بکدام‌از نعمتهای آفریدگارخود که مذکور شدتکذیب میکنید وانکار مینمائید که ازاو نیست (بدانکه‌سی‌ویکجا دراین سوره این کلمات تکراریافته بجهت آنکه این‌سوره مشتمل‌است برذکرنعم الهی پس بعد ازذکر این‌الفاظ براو فرموده تاسامعان وقاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته‌اند که تکرار برای‌دفع غفلت‌است وتاکید حجت وتذکیر نعمت ودرصحیح حاکم‌ازجابر نقل کرده که حضرت‌پیغمبر«ص» این سوره‌را تاآخر برما خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شمارا خاموش می‌بینم هرآینه جن نیکو ترند ازشما درجواب‌این‌سئوال‌ومن‌هیچ‌بار نخواندم فبای‌آلاء ربکماتکذبان الاایشان گفتند ولابشئی نعمك ربنالاتکذب‌فلك‌الحمد یعنی‌ماهیچ‌چیزاز نعمتهای توای پروردگارما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا وستایش) (۱۳) بیافرید آدم راکه پدرانس‌است ازگل خشك مانند سفال پخته (اگردست بروزنی آواز کند) (١٤) و بیافرید جان را که پدر جن است از زبانه صافی بی دود ازآتش (وگویند مارج از آتش است که زبانه سرخ وسبز و زرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است ممتزج به هوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس‌جان مخلوق است از دوعنصر آتش وهواچون خاك وآب بهم ممتزج شوندآنرا طین گویند وچون هواوآتش مختلط گردندآنرا مارج خوانند چنانچه تناسل در بشر بالقای آب است در رحم وتناسل درجن بالقای هوادررحم‌آتشی ومیان‌آفرینش جان‌وآدم مدت شصت‌هزارساله بوده) (۱٥) پس بکدام نعمتها ازنعمت پروردگارخود که شمارا ازگل ومارج‌آفرید ودولت حیات ارزانی فرمود انکار میکنید (١٦) آفریدگار دو مشرق است

یکی مشرق تابستانی مر آفتاب‌را و یکی مشرق زمستانی آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس‌را (و دراختلاف مشرقین ومغربین انواع فوائداست از اختلاف فصول وحدوث وآنچه بهرفصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است وغروبش سبب آسایش وراحت) (۱۷) پس، بکدم از این نعمتهای پروردگار شما حجود می‌ورزید ومنکرآن میشوید .

(۱۸) راه داد دو دریارا یکی خوش‌وشیرین ویکی شور وتلخ تابامر اوبیکدیگر رسند (وآن بحرفارس وروم است که درمحیط بیکدیگر ملتقی میشوند)(۱۹) میان هردو دریا مانعی وحاجزی وپرده‌است ازقدرت خدا یااز زمین یا ازجزایر که بسبب آن افزونی نمیجویند بریکدیگر (یعنی باهم نمیآمیزند تاخاصیت هریك باطل نشود یا از حدیکه مقررشده تجاوز نمی‌نمایند تاآنچه میان ایشان است غرق نگردد واگر بریکی دیگری غلبه کند نفع هرطرف رود ومنافع بسیار براین دوبحرمتفرع است) (۲۰) پس بکدام ازاین نعم آفریدگار شما که مشتمل برمصالح کلیه است انکارمیکنید (۲۱) بیرون میآید ازاین دو در یا ازبحرمالح مروارید کلان ومروارید ریزه واین جواهرهااست که بدان آرایش کنید وازخرید وفروخت آن فوائد یابید واین نعم ظاهر است (۲۲) پس شما بکدام ازاین نعمتهای پروردگارخود تکذیب می‌نمائید (و گفته‌اند مرادبحر آسمان وبحرزمین است که هرسالی متلاقی میشوند وابرحاجزی است که منع میکند دریای آسمان‌را از نزول و دریای زمین‌را از صعود واز دریای فلك قطرات بردریای زمین ریخته بدهان صدف درمیآید وازآن لالی منعقدمیگردد وامام قشیری فرموده که بحرین خوف ورجاست یاقبض‌وبسط یا انس وهیبت وبرزخ قدرت بیعات لؤلؤ احوال صافیه ومرجان لطائف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحرین خوف ورجا عام مسمانان‌راست وازآن گوهر زهدوورع بیرون آید وبحرقبض وبسط خواص مؤمنان‌راست وازآن جواهر فقرو وجدزایدو بحرانس‌وهیبت انبیا وصدیقان‌را ازآن گوهرفناروی نماید تاصاحبش در منزل بقا بیاساید .

بیت

قعر بحر فنا گوهر بقا یابی

دگرنه غوطه خوری این گهر کجایابی

(۲۳) و مرخدای راست راندن کشتیهای نوردنده(و حفص بفتح شین خواند یعنی نوبرفتن آورده شده) دردریا مانند کوهها دربلندی وبزرگی و آفریدن کشتی وروان کردن آن دردریا جهت انتفاع بندگان است ازقطع مسافت بسیار در زمان اندك ووقوع تجارات ومعاملات واین نعمتها عظیم است (۲۴) پس بکدام ازنعمتهای پروردگار خویش منکرمیشوید (۲۵) هرکس که بر زمین‌است ازذوی‌الروح هالك‌اند (یعنی سر انجام فانی‌شوند) (۲۶) وباقی ماند ذات پروردگار تو خداوند بزرگی وعظمت و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هرکرا مستحق آن باشد (۲۷) پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که شمارا خبردادازفنای شما تاآماده شوید وکاربسازید مرآن را وآگاه کرد ازبقای‌خود تارجوع بحضرت‌او کنید وبر غیراو عتماد ننمائید تکذیب میکنید (۲۸) میخواهند اورا (یعنی میطلبند ازوی هر که درآسمانها و زمین هاست حاجتهای خودرا چه همه بدومحتاجند در ذات وصفات خوداو در ساختن وپرداختن کاری است داعی‌را دعا اجابت کند وسائل‌را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد وغمگین‌را شادان گرداند وبیماررا صحیح‌سازدوقومی را برتوبه دارد وگروهی‌را بیامرزد (۲۹) پس بکدام ازنعمتهای پروردگار خود ازقبول‌توبه واجابت دعاوآمرزش گناه انکارمیکنید (ابن‌عیینه فرموده که سراسر روزگار نزدیك‌خدای دو روزاست یکروزمدت دنیا وشان او دراین یکروزامرست ونهی وعطاومنع وخلق ورزق واماتت واحیا واعزاز واذلال دوم‌روز مدت آخرت وشان آنروز حساب‌است وعقاب وجزاوسؤال ومعاقبت و مثابات ونزد محققان یوم بمعنی آن است وآن جزوی ازاقل زمان است ودر بحرالحقائق آورده که مراد تجلی حق درهر آنی برحسب متجلی ومناسب استعداداو تجلیات‌را نهایت نیست .

رباعی

کل یوم هوفی شان چه شان است چه شان
یعنی او صاف کمال تو ندارد پایان
جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست
هر زمان جلوه دیگر شود ازپرده عیان)

(۳۰) زود باشد که حساب کنیم ماشمارا (فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه ومجازات‌است نه فراغی که بعد ازشغل باشد این کلام برسبیل تهدید است ووعید چنانچه کسی مثلا کسی‌را میگوید باش‌تاباتو پردازم وحال‌آنکه گوینده که با هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامع است اینجانیز ازروی وعید میگوید که قصدحساب شما خواهیم کرد) ای‌دو گروه بزرگ(یعنی انس وجن وعرب‌آنکه بزرگ قدروقیمت ودآنرا ثقل گویند که انی‌تارك فیكم الثقلین وگفته‌اند ثقل گرانبارست و انس و جن بتکلیف گران باداند یا ببار گناه گران درمانده‌اند) (۳۱) پس بکدام از نعمتهای‌آفریدگار شما که تهدیداست بحساب تا ازاعمال‌بد منزجرشوید وتعریب بخطاب یا بکرم بی‌حد امید واز باشید تکذیب میکنید (۳۲) ای گروه پریان وآدمیان اگرتوانیدآنکه بیرون روید از کنارهای آسمان‌وزمین وبگریزیدازقضای‌من‌یا ازنزول‌مرك‌پس بیرون روید وفرارنمائید بیرون نمی‌توانید شد مگربقهر وتسلط وغلبه وشمارا این قوت‌نیست (بلکه هرجاکه روید مرگ ملازم شماست واز وقوع‌آن چاره ندارید وگفته‌اند روزقیامت ملائکه گرداگرد اهل‌محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای‌آدمیان وپریان این عرصه محشراست اگر توانید بیرون روید اما نمی‌توانید رفت مگربحجت وبرهان وشمارا نه این است نه‌آن) (۳۳) پس‌بکدام نعمتهای‌آفریدگارشما که اخبار کرد که شماعاجزید دردنیا وفرو - مانده درآخرت تادانید که درهردوسرا جزاو یارومددگارنیست وروی توجه بدرگاه اوآرید جحودمیورزید (۳۴) فرستاده شود برهرکه عاصی و مشرك باشد ازشما زبانه خالص ازآتش ودوری سیاه (یعنی یك‌نوبت زبانه آتش فرستند ویك کرت دودو گویند نحاس روی گداخته‌است که بر سرهای ایشان

فروریزید) پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگررا ومنع نتوانید کرد عذاب‌را ازهمدیگر (۳۵) پس‌بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم شمارا بشواظ وبنحاس تاباز ایستید ازنافرمانی وپرستش‌وی اشتغال نمائید تکذیب می نمائید (۳۶) پس‌چون بشکافدآسمان برای‌نزول ملائکه پس‌گردد‌سرخ (یعنی برنگ گل‌سرخ) مانند ادیم احمر یامانند روغن‌زیت که هرساعت بلونی‌دیگر نماید (۳۷) پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شمارا از انشقاق‌آسمان وتلون‌آن تا از شدت احوال بوی پناه جوئید تکذیب میکنید (۳۸) پس‌آنروز پرسیده‌نشود ازگناه اوآدمی ونه پری (یعنی از ایشان سئوال استعلام‌نه کنند که چها کردید بلکه سئوال‌تو بیخ باشد که چرا کردیدیا گنهکارانرا بعلامت بشناسند وحاجت بسئوال نباشد یابوقت خروج از قبور ازایشان‌نپرسند وآنچه حق‌سبحانه وتعالی‌فرمود که لنسئلنهم اجمعین درموقف حساب خواهدبود که همه‌راسئوال کنند) (۳۹) پس‌بکدام ازنعمتهای‌پروردگار شما که ازاحوال‌آنروز خبرداد تادرایمان وتقوی ثابت وراسخ باشید که سبب نجات است تکذیب میورزید (۴۰) شناخته شوندکافران بعلامت ایشان که سیاه‌روی و کبودی چشم‌است یاآثارغم واندوه دربشره ایشان پس گرفته‌شوند بموهای پیشانی یکبار و بقدمها یکبار (یعنی نوبت موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سر نگون بدوزخ افکنند) (۴۱) پس‌بکدام ازنعمتهای پروردگار خویش که خبرداد شمارا از گرفتن ودر دوزخ افکندن کفار تا ازکفر بپرهیزید انکارمیکنید (وبعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشان‌راگویند) (۴۲) این آن دوزخ است که ازروی عنادتکذیب میکردند بآن مشرکان وباور نمیداشتند (۴۳) طوف میکنند دوزخیان میان دوزخ ومیان آب‌گرم آن‌گرمی بغایت رسیده (یعنی هرگاه که ازآتش استغاثه کنند ایشان‌را فریاد رسی کنند ودر میان چنین‌آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان ازیکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم میباشند (۴۴) پس‌بگدام ازنعمتهای پروردگار خود که‌آگاه کرد شمارا از عذاب دوزخیان تا ازکفر پرهیز کرده بایمان منصف شده ازآن نجات

یابید تکذیب می نمائید (٤٥) وبرای کسیکه بترسد از ایستادن پیش خدای دو بهشت است (یعنی کسیکه از موقف حساب بترسد و ترك معصیت نماید اورا دو بهشت دهند عدن وجنت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود ودیگر خائف جن رابود درموضح آورده که دوباغ دهند ایشان را در باره بهشت که هریکی از ایشان صدسال راه طول وعرض داشته باشد ودرمیان هرباغ سراهای خوش و میوهای دلکش وحوران مهوش بدو محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است دیگر برای ترك مناهی یایکی برای خاصه خائف است ودیگر برای خدام ومتعلقان او) (٤٦) پس بکدام ازاین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتهامیدهد برای ادای طاعت وترك معصیت تکذیب میکنید (٤٧) دوبوستانند خداوندان شاخها (یعنی درآن درختان بسیارباشد هریکی مشتمل براثمار گوناگون) (٤٨) پس بکدام ازنعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل براشجار واثمار ببنده عطامیفرماید انکارمیکنید (٤٩) دراین دوباغ دوچشمه میروند هرجا که بهشتی خواهد دراعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم ویکی سلسبیل (درمعالم آورده که یکی ازآب صافی ویکی ازشراب لذیذ) (٥٠) پس بکدام ازنعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان کرده جحود میورزید (٥١) دراین دوجنت ازهرمیوه دوصنف یکی معروف که دیده باشند دردنیا ودیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد (٥٢) پس بکدام ازنعمتهای پروردگار شما که اصناف ثمرات وفوا که بربنده عطامیفرماید منکرمیشوید (٥٣) ترسندگان دراین بهشتها تکیه کنندگان باشند برفراشها که آستر آن ازدیبای محکم باشد(از بزرگی پرسیدند که بطائن آن ازدیباست ظهائر آن ازچه باشد جواب داد که ظاهر آن از نور بسته دیگری گفته است دراین آیت که فلاتعلم نفس ما اخفی لهم) ومیوه درختان این دو بهشت نزدیك است که دست قائم وقاعده مضطجع بدان میرسد و گفته اند کسی که تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی درآید (٥٤) پس بکدام ازنعمتهای پروردگار شما که شمارا تختهای وفرشهای پادشاهانه بنشاند وبمیوه لذیذ ولطیف دهد انکار میکنید (٥٥) درقصور ومنازل این دو بهشت کوتاه چشمان اند یعنی حوران که

چشم فرو خوابانیده باشند ازنگریستنی بغیر شوهران نسوده باشند ایشانرا ادمیان پیش ازدواج ایشان دربهشت و نه جنیان (یعنی حوران که برای انس مقررشده باشند جن نیز درایشان تصرف نکرده باشد) (٥٦) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت ببندگان ارزانی داشته تکذیب میکنید و باور نمیدارید (٥٧) گویا هستند آن حوران مخلوق ازیاقوت در سرخی و صافی و مروارید پاکیزه درسفیدی وضیا (٥٨) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی وپاکیزگی برای شما آفریده تکذیب میکنید و باور نمیدارید (٥٩) آیا جزا نیکی کردن درعمل باشد مگر نیکوئی که درثواب یاجزای (هر که گوید لااله الا الله وعمل کند باوامر ونواهی محمد الرسول الله نیست اورا مگر بهشت وحاصل آیت این است که جزای نیکی است جزادهنده طاعات را درجات ومکافات کنند شکررا بزیادت نعمت وتقوی را فرح وتوبه را بقبول ودعارا به اجابت وسئوال را بعطا واستغفاررا بمغفرت وخوف دنیارا بامن آخرت وخدمت رابسلطنت ودربحرالحقائق فرموده که نیست جزای فنای فی الله الا بقای بالله .

مثنوی

هر که در راه محبت شد فنا ‏ ‏ یافت از بحر لقا اندر بقا

هر کرا شمشیر شوقش سر برید ‏ ‏ میوه ذوق ازدرخت وصل چید)

(٦٠) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تکذیب میکنید وانکار می نمائید (٦١) وجزاین دو بوستان که مذکور شد پافروتر ازایشان دو بوستان دیگراست (گفته اند دو بوستان اول اززراست برای سابقان واین دو بوستان ازنقره برای اصحاب الیمین) (٦٢) پس بکدام ازنعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکنند منکرمیشوید (٦٣) دو بهشت سبزاز بسیاری سبزی بسیاهی زننده است (٦٤) پس بکدام ازنعمتهای پروردگار شما که چنین بوستانهای عطا میکنند وسبزی موجب روشنائی چشم است انکار میکنید (٦٥) دراین دو بهشت دو چشمه باشد جوشنده بآب (یعنی هرچند ازاو آب بردارند دیگر بجوشند) (٦٦) پس بکدام ازنعمتهای پروردگار شما که چنین دوچشمه بسیار آب بشمامیدهد تکذیب می کنید (٦٧) دراین دو بهشت میوه بسیار بود وخرمابنان واشجار انار [illegible]

خرما وانار ازمیوهها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکههاست وهم غذا و انار میوهاست ودوا (۶۸) پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوهها برینمدگان ارزانی دارد انکار میکنید (۶۹) دراین چهارجنت زنان بر گزیده باشند نیکورویان (یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیزآراستهباشد) (۷۰) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شمارا حوران دهد هریك ازدیگری نیکوتر تکذیب مینمائید (۷۱) حوران پنهان شدهدرخیمها که ازدرمجوف است (و گفتهاند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کردهاند بحجلات وحجله خانه بود آراسته برای دامادعروس) (۷۲) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خودچنین که ازواج طیبه بهبهشتیان میدهند انکارمیکنید (۷۳) نسوده باشند مرایشانرا آدمی پیش ازشوهران که بدیشان نامزد شدهاند ونه جن نیز دست برایشان رسانیدهاند بلکه همهبکراند (۷۴) پس بکدام ازنعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد ایشان (یعنی اهل ایمان کردهاند تکذیب میکنید (که چنین حوران نگاهداشته عطا کنند) (۷۵) اصحاب الیمین تکیه زدگان باشند بر فرشها یابر بالشهای سبز وبساطهای قیمتی ورغایت نیکوئی (۷۶) پس بکدام از نعمتهای پروردگارشما این نعمتها که مذکورشد تکذیب میکنید (۷۷) بزرگ است نامپروردگارتو (ازحیثیت اطلاق آن اسم برذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات درچه مرتبه خواهدبود وازاین است کههیچ کس ازعظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند داد.

بیت

برلب بحر چنین وامانده اند خشک لب هم مبتدی هم منتهی

درترجمه رشف معنی این اسم براین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات جلال آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بیمثالش را ثابت است وآنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدس ازآن منزه و معراست و اکثر محققان برآنند که جلال اشارت بهصفات قهریهاست واکرام عبارت ازاوصاف لطفیه پس نام ذوالجلال والاکرام جامع باشد مرجمیع صفات الهی را واز این است که اورا اسم اعظم گفتهاند وخبر انظوی بیا ذاالجلال والاکرام مؤید این قول است (۷۸).

سورة واقعه(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت (۱) نیست در واقع شدن وآمدن اودروغی یابرای وقوع اوهیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که ازوخبرمیدهد صادقست وآن روز (۲) فروبرنده است قومی را باسفل السافلین از روی عدل برداند گروهی را باعلی علیین ازراه فضل یاخافض اعداواهل شقا و نفاقست درافع اولیاء ازاد باب اخلاص و وفاق یافربر میدارد آنانرا که در دنیا خود رامرتفع میداشتند وبر میدارد آنانرا که دربن عالم فروتنی کردند (۳) یاد کن چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی بهمان وجه که بردست منهدم گردد (۴) ورانده شود کوهها راندنی یاشکسته و پاره پاره گردد (۶) پس باشد غباری که دیده میشود باشعاع آفتاب وقتی که ازروزنه درافتد پراکنده منتشر گشته (۶) وشمای مکلفان درآن وقت باشید اصناف سهگانه یعنی سه گروه باشیددر سهمرتبه (۷) پس اصحاب دست راستچه اند اصحاب دست راست (تعظیم میکند ایشانرا چنانچه گوئی فلان قوم بزرگانند وچه بزرگان و گویند درین استفهام بعضی تعجب نیز هست واصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریه ازصلب آدم برراست وی بوده اندیا نامه اعمال درآن روز بر دست راست ایشان دهندتابهبهشت روندوآن بریمین عرش است و گفتهاند

۱ـ درمکه نازل شده ونود وشش آیه است

میمنت بمعنی یمن و بر کتست یعنی ایشان میمون و مبارك قدمند) (۸) و
اصحاب دست چپ چه‌اند یاران دست چپ (وایشان بوقت اخراج ذریه درشمال
آدم بودند یا نامهای عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخشان می برند و دوزخ
برچپ عرش است و گفته‌اند مشامه را از تشام گرفته اند وآنان شوم و نامبار کند
(۹) و پیشی گرفته گان برهمه اقوام با پیش روان به بهشت پیشی گرفتگانند
بایمان (چون مؤمن آل فرعون و حبیب نجار وصدیق و مرتضی علی رضی الله عنهم
باآنکه بدو قبله نماز گذارده اندیا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یااهل قرآن
باپیش روان بصف جهاد یاسبقت گیرندگان به تکبیر اول) (۱۰) آن گرهند
نزدیك گردانندگان برحمت و کرامت (۱۱) دربوستانها مشتمل برانواع نعمت
(۱۲) گروهی بیشتر ازپیشینیان یعنی امم انبیاء گذشته (۱۳) واندکی ازپسینیان
(یعنی امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه
بیش ازسابقان این امتند ودر تبیان آورده مراد جماعتی اند که انبیاء را معاینه
دیدند و بخدمت ایشان رسیدند و بدیشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا
که امت متابعت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم ازهمه امم بیشتر خواهندبود
چنانچه فحوای انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة از آن خبرمیدهد ودر حدیث بریده
رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صدو بیست صف باشند هشتاد صف ازین
است وچهل ازسایر امم واین سابقان ازاولین وآخرین دربهشت باشند)(۱۴)
بر تختها بافته بزرو مشك بدر و یاقوت از زمرد(۱۵) تکیه‌زدگان بر آن تختها
برابر یکدیگر یعنی روی با روی تابدیدار هم مستانس ومسرور باشند (۱۶)
میگردند برایشان برای خدمت کودکان جاویدماندگان به هیات کودکی (چه
خدمت خردان زیباتر است ازخدمت کبار گویند آراستگان بگوشوارهای
زرین واین کودکان راخدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان وازسلمان
رضی الله عنه آورده اند که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد
شده‌اند وبر ایشان طواف کنند) (۱۷) بکوزها وابریقها وجامها ازشرابی که
روانست در بهشت یا خمر پاك و صافی چون آب زلال (۱۸) ودردسر نکشند
از آن شراب یعنی آن می را خمار نباشد و نه بیهوش و بی عقل شوند از آن (۱۹)

ودیگر برایشان میگردند بمیوه‌ها ازآنچه اختیار کنند و برگزینند (۲۰) و به
گوشت مرغان (که الطف لحوم است) ازآنچه آرزو کنند (یعنی بر وجهی
که خواهند جوشید یابریان کرده) (۲۱) وبر سابقان درجنت طواف می نمایند
از برای خدمت زنان سفیدروی گشاده چشمان در صفا ولطافت (۲۲) مانند
مروارید پوشیده درصدف که غباری براو ننشسته باشد ودست اغیار بدو نرسیده
باشد (۲۳) پاداش میدهیم ایشان راپاداش دادنی بسبب آنکه عمل میکردند در
دنیا (۲۴) نشنوند دربهشت سخنان بیهوده یا بانك وفریاد یاسو گند بدروغ
ونه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش ودشنام (۲۵) لیکن میشنوند
سخنی که آن سلام است (تکرار این لفظ دلیلست برآنکه اهل جنت بریکدیگر
پیوسته سلام میگویند) (۲۶) واصحاب دست راست چه‌اند اصحاب دست راست
(یعنی بزرك ومکرمند وایشان باشند) (۲۷) درزیر درخت بی خار (بخلاف
سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بروح افکندند و آن وادی است از
طائف مشتمل بر درختها سدر گفتند چه بودی اگرمارا مثل این بودی این آیت
آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار) (۲۸) ودرخت مورد میوه های آن
برهم پیچیده (یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد) (۲۹) و سایه
کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود ومراد ازظل راحت است (۳۰) و
آب ریزان یعنی از جنت عدن فرومیریزد بربوستانهای دیگر (۳۱) ومیوه‌های
(۳۲) نه بریده شده (یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که
فصلی باشد چون فصلی) ونه منع کرده شده (یعنی از خورنده بهیچ نوع باز
ندارند نه‌چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید) (۳۳) و گستردنیها برداشته
شده بقیمت یا رفیع القدر (وبقول بعضی فرش کنایست از زنان ومرفوعه یعنی
برتخت بلند نشانده) (۳۴) بدرستیکه ما بیافریدیم ابتداء و بی سببی ولادت
زنان عجائز دنیارا آفریدنی (یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد
آنست که پیره‌زنان راجوان سازیم بر یك سن (۳۵) پس گردانیم ایشان را دختران
دوشیزه (یعنی هر گاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند) (۳۶) دوستداران
وعاشقان شوهر خود باشند (یا باغنج وناز باشند بسخن) همزادان

همه سی‌وسه ساله وشوهران نیز بهمین‌سن (ودر تبیان آورده که‌صبیانرا که به بهشت آرند بدین سن‌رسانندو بشوهردهند وعجوزه را نیز رد کنند بدین‌سن‌اگر شوهر نداشته باشددر دنیا ببعضی ازاهل بهشت‌دهند واگر شوهر داشته باشد اما شوهراو ازاهل بهشت نبود چون‌امراة فرعوی اورا بیکی ازبهشتیان دهند و اگرزوج او بهشتی بودباز براوارزانی دارند واگرزیادهٔ‌ازیك‌شوهرداشته باشد وهمه‌بهشتی باشند بزوج‌آخرین نامزد کنند واین زنان را انشا کنیم) (۳۷) برای اصحاب‌دست راست (و گویا که سائلی پرسد کیانند اصحاب‌الیمن می‌فرما که ایشان) (۳۸) گروهی انداز پیشینیان (۳۹) و گروهی اندازپسینیان (دراسباب نزول آمده که‌چون‌آیه وقلیل‌من‌الاخرین فرودآمد فاروق رضی‌الله عنه گریان‌شد و گفت یا رسول‌الله ما بتو گرویدیم وتصدیق کردیم و ازما نجات نیابد مگراندکی این‌آیت آمد که وثلة‌من‌الاخرین حضرت‌رسول‌الله ص بر او خواند وعمر گفت که رضیناعن ربنا وپیغمبرص فرمود که ازآدم تا من یك ثله است واز من‌تا قیامت‌یك ثله‌ودر حدیث‌آمده که ارجوان تکونوا نصف اهل الجنه وعنقریب گذشت که اهل‌بهشت صدو بیست صف‌باشندوهشتاد ازآن‌است من خواهندبودوازاین‌جا معلوم‌میشود که هیچکس ازامت‌متابعت آنحضرت‌ص دردوزخ جاویدنخواهد ماند .

بیت

نباشد بزندان دوزخ اسیر   کسی‌را که باشد چنین دستگیر

(٤۰) واصحاب دست‌چپ چه‌اند اصحاب دست چپ (یعنی چه خوار و بیمقدارند ودرآن روز باشند) (٤۱) درآتش‌سوزان یادربادی گرم که‌حرارت [آن‌در مشام‌ایشان نفوذ کند ودرآب گرم متناهی در حرارت (صاحب تبیان آورده که چون حرارت‌سموم دراجساد واکباد ایشان‌اثر کند پناه‌جویند بحمیم چنانچه گرمازدگان دردنیا آب‌میطلبند چون‌درحمیم افتندازحرارت آن بیشترمتاذی گردند پس‌پناه برند بسایه و ازآن سایه‌خبر میدهد که] [٤۲] وسایه ازدود سیاه گرم [و گویند یحموم کوهی است‌ازآتش که دوزخیان بسایه‌آن پناه برند [٤۳] خنك نیست‌مانند سایه‌های دیگرونه‌سودرسانند ونه‌راحت بخشانند [واین

عذابها ایشانرا بچه‌جهت‌است] [٤٤] بدرستی که ایشان بوده‌اندپیش از این‌در دنیا بنازو نعمت‌پرورده‌شده‌گان وتنعم ایشان به‌محرمات بوده واتباع‌شهوات [٤٥] وبودند که اصرارمی نمودند بر گناه‌بزرك که شرکست یعنی برآن‌اقامت میکردند یاسوگند بدروغ میخوردندبرآنکه‌حشر نخواهد بود [٤٦) وبودند که می گفتند آیاوقتی که‌بمیریم و گردیم خاك‌و استخوانهای بی گوشت و پوست آیابرانگیختگانیم ازقبرهاوزنده شده‌گان [تکراراستفهام برای‌مبالغه است درانکار] [٤۷] آیاپدران‌پیشین ما‌نیزمبعوث شوند[٤۸] بگوای‌محمد در جواب‌ایشان که بدرستیکه‌پدران پیشین‌ازاباء شماوغیرآن وپسینیان ازشما وغیر شما [٤۹] هرآینه جمع‌شده گانند برای‌وقتی مقررشده ازروز معلوم که قیامت‌است یاهمه‌مجموعنددرقبرها برای‌میقات حشر که‌روزمعلوم‌است‌یاهمه‌محشور شوند بمکان‌حساب‌یازمان‌حساب‌در روزی که معلوم است مرخدایرا[۵۰]پس بدرستیکه شمااى گمراهان ازراه‌حق‌تکذیب کنندگان بر بعث و نشورراخطاب بااهل‌مکه‌وامثال ایشانست‌میگوید که‌شمافردای‌قیامت[۵۱]هرآینه‌خورندکابند ازدرختی که آن‌زقوم است [یعنی‌شمارا زنده کنند وازآن درخت بخورانند] [۵۲] پس‌پر کنندگان باشید از میوهٔ آن درخت شکمهارا پس آشامندگان بربالای زقوم ازآب گرم [آورده‌اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا پرسازند شکمها رااززقوم پس‌تشنگی‌برایشان غلبه کند آنکه‌حمیم برایشان عرضه کنند بسیاری ازآن بیاشامند] [٥٤] پس آشامندگانید ازحیمم مانند آشامیدن‌شتران تشنگی‌زده ومدتها آب‌نیافته یامثل‌زمین‌ریگستان که هرچندآب خورد اثراوبراو پدید نیاید [یعنی دوزخیان چندانکه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین‌نیابد] [۵۵] این ماکول ومشروب پیش کش ایشان است در روزجزاه‌چون‌ماحضری که‌برای میهمان‌آرند [وبعدازین دردوزخ‌انواع‌ماکل و مشارب خواهد بودایشان را که شرح شدت و عقوبته آن دربیان نباید] [٥٦] ماآفریدیم شمارا درابتدا وشمابدان اقرارداریدپس چرا باور نمیدارید آفرینش خویش رادر انتها[چه بر همه‌اهل خرد ظاهراست‌هر که‌برابتدا‌توانا توانااست براعادة نیز قادرخواهد بود] (٥٧) آیا خبردهیدازآینکه‌میریزید

در رحم‌زن [٥٨] آیاشمامی آفرینید کودکان رااز آن یامائیم آفرید گارآن و شما مقرید بانکه خالق منم چه شمابدان وجه وبدان نوع که‌فرزندمیطلبید متولد نمیشودبلکه‌بر وفق‌مشیت‌وطبق‌اراده من‌می آید [٥٩] مابعداز آفرینش شما تقدیر کردیم میان شمامرکرا ومقرر ساختیم زمان‌موت هر کس و بیستیم ما پیشی گرفته شده‌یعنی کسی بحکم‌ما پیشی نتواندگرفت و ازموتی که مقرر شده نتواند گریخت ومااین مرك‌را تقدیر کردیم [٦٠] برآنکه تبدیل کنیم‌از شما کسان راکه مانند شمااند یعنی بمیرانیم‌ودیگران‌را بیاریم و بیافرینیم‌دیگر باره شمارا درهیاتی وصورتی که نمیدانید امروز [یعنی کافران رادر زشتترین صورتی ومومنان را دربهترین هیاتی [٦١]

وبدرستیکه دانسته‌اید شماآفریدن نخستین که نطفه‌بودید وعلقه شدید تاآخروبدانهم اقرارداريد پس‌چرا یاد نمیکنید توانائی حق‌را بر نشاء آخری (چه هر که برآن قادراست ازاین عاجز نتواندبود .

نظم

آنکه مارا زخلوت نـابود — میکشد تا بجلوه گاه وجود
بار دیگر که از سموم هلاك — روی پوشیم زیر پرده خاك
هم تواند بامر کن فیکون — کارد از گوشه لحد بیرون)

(٦٢) آیا اخبارمی نمائید ازآنچه کشت میکنید وتخمی در زمین می‌- افکنید (٦٣) آیاشما میرویانیدآن‌تخم‌را باماررویانیده‌ایم (حرث‌فصل عبداست وزرع فعل‌خدای‌ودرخبرآمده که‌نگوید یکی‌ازشما که‌زارعت‌ولیکن گوید حرثت چه شق‌ارض والقای بزر ودر واز بنده‌است وورویانیدن ازحق‌سبحانه) (٦٤) اگرخواهیم هرآینه گردانیدیم آنچیزرا که کشته‌اید گیاهی درهم شکسته‌پیش ازرسیدن یاگیاهی بیدانه پس‌شمه روز باشیدازآن قضیه وبلیه که‌شگفت مانید یابرآفت آن اندوهناك باشید یا ازجهد وسعی خود پشیمان گردید و میگوئید (٩٥) آیاماتاوان‌زدگانیم (وحفص‌انالخوانه بطریق‌خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم] [٩٦] بلکه مابی بهره گانیم ازروزی [٧٩] آیا خبر بازدهید از آبیکه میآشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی بازبسته است

[٦٨] آیاشمافروفرستاده‌ایدآنرا ازابرسفید یامافرو فرستنده‌ایم آبی شیرین‌لطیف را [٦٩] اگرخواهیم کردانیم‌آن‌آب‌را تلخ وشور ونفع ازوی منقطع سازیم پس‌چرا شکرنمیکوئید خدای‌را براین‌نعمت [٧٠] اخبار کنید آیا ازآتشی که بیرون می آرید [٧١] آیاشما بیافریده‌اید درخت آتش‌را که مرخ وغفار است آیا ماآفریننده‌آنیم اهل‌بوادی شاخی از شجره مرخی که مذکر میگویند بر شاخی ازدرخت غفار که انثی میخوانند میسایند حق‌سبحانه از میان‌آن دوشاخ ترکه‌آب ازآن میچکد آتشی بیرون می‌آرد [٧٢] ماگردانیدیم آن‌آتش‌را یاد کردنی که چون به‌بینیدآتش دوزخ‌را یاد کنید یاآنرا تبصره ساختیم تـا اهل‌بصیرت دانند که هر که قادراست براحداث‌آتشی ازدرخت سبز و تر وبا وجرد مائیتی در اواست که بکیفیت ضدآتش است هرآینه قادر بود بر تازه ساختن‌نهال وجودانسان بعدازخشکی وپژمردگی‌آن وماساختیم آتش‌رابرخود داری یعنی سبب نفع گرفتن مر مسافرانرا و مقیمـان‌را اکتفا کردند که احد الضدین‌چنانکه سرابیل تقیکم‌الحر [٧٣] پس‌تسبیح گوئی بنام‌پروردگار‌بزرگ تووااورابپاکی‌یاد کن[٧٤] پس‌سوگند یادمیکنیم بمواقع نجوم قرآنی [یعنی اوقات نزول‌آن یامغارب نجوم ومساقط‌آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت‌آن است که غروب دلیل زوال‌است وبزوال اثر استدلال توان کرد بروجود مؤثری که تاثیر اورا زوال نیست یابمطابع کواکب یا بمجاری آن ودرعین‌المعانی آورده که مرادمساجد صحابه ومقابرایشان است که مشبه‌اند به‌نجوم کماقال‌اصحابی کالنجوم که بروج‌آسمان است کمافی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا اززمان نجرم که مامور برجم شیاطین شدند وآن‌وقت مولد حضرت پیغمبر «ص» بود و هنگام بعث‌او وامام زاهدفرموده که مراد نجوم قرآن‌است ومواقع‌آن دل‌مقدس پیغمبرما هرچند دل‌مطهراو یکی‌بود امانجوم قرآنی بسیاربود هرنجمی وقرائت امام‌حمزه وامام کسائی که موقع خوانده‌اند مؤید این‌قول‌است ونزول‌قرآن برقلب مبارك وی به‌نص‌نزول به‌الروح‌الامین علی‌قلبك ثابت شده (٧٥) وبدرستیکه‌آنچه خدای بدوسوگند خوردسوگندی است اگردانید بزرگ ومعتبرجواب‌قسم‌چیست (٧٦)بدرستیکه‌آنچه‌آن‌حضرت

بر شما میخواند هرآینه قرآنی‌است بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل‌است بر
اصول علوی که درباب مصالح معاش ومعاد بکارآید باگرامی‌است نزدخدای
وملائکه ومؤمنان باحافظ وقاری‌او مکرم و معزز است این‌قرآن نوشته‌است
(٧٧) درکتابی پوشیده ونگاه داشته شده نزدیك خدای در لوح محفوظ
(٧٨) نسایند لوح‌را (یعنی مطلع‌نشوند برآنچه دراواست) مگرپاکیزگان
(یعنی‌ملائکه که‌مطهرانداز کدورت‌اوصاف رویه کلبی‌را گوید که مراد سفره‌اند
واکرام براوو بعضی ضمیررا عایدبقرآن دارند ومراد مصحف است یعنی‌مس
نکنند مصحف‌را مگرپاك شدگان ازاحداث ظاهرآیت نفی‌است ومراد نهی
ومعنی آی این یعنی‌جنب ومحدث باید که مس‌نکنند درفقهای مالکی وشافعی
محدث وجنب وحائض‌را تجویز نمیکنند حمل مصحف ومس‌آن وحنبله گویند
محدث وجنب‌را رواست حمل‌مصحف ومس‌آن وحائض‌را نه ونزد امام اعظم
نشاید محدث وجنب وحائض ونفسارا مس‌مصحف مگرباغلافی منفصلا ازاو و
درنوادر مذکور است که جنب وحائض‌را بقول ابو یوسف جائزاست کتابت
قرآن وقتیکه لوح برزمین‌بود نه‌بر کنار ونزدامام محمد بهیچوجه روا نیست
وبعضی مس‌را حمل برقرائت کرده‌اند وازابن‌عمر منقول‌است که دوست‌تر نزد
من‌آن‌است که قرآن نخواند کسی مگرآنکه طاهرباشد محمد بن‌فضل‌فرموده
که مرادازاین طهارت توحیداست یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن‌نخواند
وابن‌عباس‌نهی‌میکردد ازآنکه یهود ونصاری‌را تمکین دهند ازقرائت قرآن
ومحققان گفته‌اند که مرادازمس اعتقاداست یعنی معتقدنباشند قرآن‌را مگر
پاکیزه دلان که مؤمنانند باعمل بقرآن ونگاهداشت احکام قرآن‌نکنند مگر
جمعی که پاکیزه شده باشند بمددتوفیق ازلوث خذلان یاعلم‌بدان یعنی تفسیر
وتاویل‌آنرا ندانند الاآنها که سرایشان پاك‌باشد وجنید قدس‌سره فرموده که
پاکی سربنفی‌ما سوی‌الله‌است حکیم سنائی فرموده .

بیت

جمال حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد
که دار الملك معنی را مجرد بیند از غوغا

در بحرالحقائق آورده که مکاشف‌نشودباسرار قرآن مگرکسیکه پاکیزه
گردد ازلوث توهم غیروغیریت وبرسدبمقام شهودحق درمرایای خلق وشهود
خلق درمرایای حق واین معنی‌میسرنشود جزبفنای‌شاهد وشهود در مشهودی

بیت

چون تجلی کرد او صاف قدیم
پس بسوزد وصف حادث راکلیم)

(٧٩ قرآن فروفرستاده شده است ازآفریدگار عالمیان (٨٠) آیا
بدین سخن که قرآن‌است شما ای‌اهل‌مکه ناگرویدگانید یا مداهنه کنندگان
بامنکران (٨١) ومیسازید روزی (یعنی بهره خودرا ازقرآن) آنکه‌تکذیب
کنید مراورا یامبگردانید شکر روزی راکه نسبت باران بآب وهوا کنید و
این‌تکذیب سخن‌خداست (٨٢) پس‌چرا نه چون برسد روح بحنجره نکلو در
وقت مرگ (٨٣) وشماآن هنگام می‌نگرید بمیت (٨٤) و ما نزدیك تریم
بدان محتضر ازشما ولیکن شما نمی‌بینید و نمیدانید وآن قرب بعلم وقدرت
و رویت است (٨٥) پس چرا نه اگر هستید شماغیر جزا داده شدگان در
قیامت (٨٦) بازگردانید روح را بجسد اگرهستید راست‌گویان (ملخص
آیت آن است که اگرشما درانکار حشر وجزا راست میگوئید پس چرا باز
نمیگردانید روح را به تن خود وقتیکه بحلق رسیده) (٨٧) پس اگرباشد
متوفی از نزدیك گردانیده شدگان بدرگاه ربانی (یعنی از سابقان بود)
(٨٨) پس مراو راست راحت یا رحمت یا آسانی باخلاصی ازغم یا مغفرت
یافرح واینها درقبر بود یادرقیامت وروزی جاودانی یا بوی‌خوش یا تحیت
ملائکه یاریحان مشموم واینها دربهشت باشند ودیگر اوراست بهشت (یعنی
ادراك بوستان پرنعمت) (٨٩) واگر باشد آن وفات‌کرده از اصحاب دست
راست (٩٠) پس سلامت‌است مرترا ای کسیکه هستی‌ازاصحاب یمین واشهر
آن است که سلام بر توای محمد از اصحاب یمین‌که برادران تواند یا مژده
سلامت باد تورا از ایشان (یعنی شادشو که ایشان سالم‌اند از همه آفات)
(٩١) واگر باشد مرده ازتکذیب کنندگان بخدا ورسول گمراهان ازطریق
حق (٩٢) پس مر اوراست پیش کش در قبر از آب گرم کرده در دوزخ

یادودآتش دوزخ (۹۳)درآوردن روزقیامت درآتش سوزان (۹٤) بدرستیکه آنچه گفته شد درشان این سه گروه هرآینه آن حق یقین است (یعنی راست و درست وبی گمانی (۹۵) پس تسبیح گوی بنام پروردگار بزرك خویش (یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام اورا آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یانماز گذارند که پروردگار خودقولی آن است که بگوی سبحان ربی العظیم ودر خبر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول فرمود که اجعلوها فی رکوعکم) . (۹٦)

سورة الحدید «۱»

بسم الله الرحمن الرحیم

نماز گذارد وپرستش کرد مرخدایراهر که در آسمانهاست ازملائکه وهر که در زمین است ازمؤمنان (واشهرآنست که تسبیح گفت مرخدایرا وبپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملك و ستاره ومهروماه وجزآن آنچه در زمین است ازحیوان وجماد و نبات وغیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال الله تعالی وظلالهم بالغدو والاصال) وخدای غالبست درهرچه خواهد دانا بهرچه فرماید (۱) مراوراست پادشاهی آسمان وزمین که موجد آن است ومتصرف درآن زنده میگرداند درآخرت ومیمیراند در دنیا واو برهمه چیز ازامانت و احیاء توانا است (۲) او است پیش از همه اشیاء وپدیدآرنده انها یعنی قدیم ازلی است که او را بدایت نیست وپس از فنای همه موجودات اوست یعنی باقی ابد است که آخرت اورا نهایت نیست .

۱ـ درمدنیه نازل شد ودارای بیست ونه آیه است

فرد

اول او اول بی ابتداء   آخر او آخر بی انتها

بیت

بود نبود این چه بلندست وپست   باشدواین نیز نباشد که هست

آشکارا وجود او بکثرت دلائل ونهان حقیقت ذات اواز تعقل هرعاقلی (اقوال مفسران ومذکران ومحققان درین آیت از حدود هفتاد تجاوز کرده و بشرحی تمام وبسطی لا کلام درجواهرالتفسیر سمت ثبت یافته اینها بدوقول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق توچهار طائفه‌اند اول گروهی که در اول حال ترابکار آیند چون پدر ومادر دوم جمعی که درآخرزندگانی دست گیرند چون اولاد واحفاد سوم زمره که آشکارا باتو باشند چون دوستان و یاران و خادمان چهارم فرقه که پنهان باتو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد برخلق ظاهر و برخلق پنهان مکن وکارساز خود ایشانرا مپندار که اول منم که تورا ازعدم بوجودآوردم وآخرمنم که بازگشت تو بمن خواهد بودظاهرمنم که صورت تونیز بوجهی خوبترین بیاراستم باطن منم که سرائر حقائق دردل تو بودیعت نهادم .

رباعی

اول آخر توئی کیست حدوث قدم   ظاهر وباطن توئی چیست وجود عدم

اول بی انتقال آخر بی ارتحال   ظاهر بی چند وچون باطن بی کیف کم

در بحرالحقائق آورده که اول است درعین آخریت وآخراست درعین اولیت وبرهمین منوال ظاهر است درعین باطنیت وباطن است درعین ظاهریت ازشیخ ابوسعید خرز قدس سره برسیدند که خدایرا بچه شناختی گفت بانکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا ازچیثیت واحده واعتبار واحد درآن واحد .

نظم

اولی وهم در اول آخری   باطنی وهم درآن دم ظاهری

تومحیطی برهمه اندرصفات   وزهمه پاکی ومستغنی بذات)

واو بهمه چیزها داناست(اول وآخر نزد علم اومساوی است ظاهرو باطن بنسبت دانش او یکسان) (۳) اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله درمدت شش روز (تاملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را پس چیزی ازچیزی) پس قصد کرد تدبیرعرش واجزای امورمتعلقه بدو و بروفق ارادت خود و میداند آنچه درآید درزمین (چون تخمی که بکارند وقطرات باران را و گنجها واموات) و میداند آنچه بیرون آید از زمین (چون نباتات و معدنیات و برخی ازدفائن در دنیا وبعضی کنوز و تمام موتی در آخرت) ومیداند آنچه فرود آید ازآسمان (چون باران برف و تگرك و ملائکه واحکام) وآنچه بالا برود ودرآید درآسمان (چون اعمال ودعوات وملائکه که عملهای بندگان می نویسند) وخدای باشماست (بعلم و قدرت عموماً و بفضل و رحمت خصوصاً) هرجاکه شما باشید (یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال ازشما جدا ومنفك نبود واین معیت نه بعقل مفهوم میگردد بلکه ذوق آنرا بکشف دریابد .

بیت

این معیت می نگنجد در بیان نی زمان دارد خبرزو نی مکان)

وخدای بدانچه شمامیکنید بیناست (وبرآن جزا خواهدداد)(٤) مراورا است حکم گذاری وفرمان روائی در آسمان و زمینها (تکرار این کلام بجهة آنست که اول تعلق بابداء دارد ثانی باعادت چنانچه میفرماید) و بسوی خدا بازگردیده شود عواقب کارها (٥) در آردشب رادرروز (یعنی از زمان شب در روز افزاید) ودرآرد روز را درشب (یعنی از زمان روز برشب زیاده کند باختلاف فصول اربعه) واو داناست بآنچه در دلها پوشیده است. (٦) بگروید (ای کافران) بخدای و او را یگانه دانید و بفرستاده او (که محمد است ص تصدیق وی نمائید) و بدهید از مالها که گردانیده است خدای شمارا خلفای گذاشتگان بتصرف در آن (یعنی از مالها که در دست دیگران بوده و بعداز فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید) پس آنانکه

گرویدند بخدا و رسول ازشما ونفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سائر خیرات مرایشانراست مزدی بزرك وثواب عظیم (که جنت ونعیم است) (۷) وچیست شما را که نمیگروید بخدا و بوحدانیت اومتصرف نمی شوید و حال آنکه پیغمبر که فرستاده است میخواند شمارا بحجت وبرهان تاایمان آرید بآفریدگارخویش بدرستیکه فراگرفت عذابی پیمان شمارا (در روزالست(۱) براقرار ربوبیت ونفی شرك) شما باور دارندگان مرآن میثاق را (۸) اوست آنخداوندی که فرو فرستد بربنده خود که محمد است آیتهای روشن (یعنی قرآن یامعجزات هویدا) تا بیرون آورد شمارا (خدا بقرآن یا پیغمبر ص بدعوت)ازتاریکی های کفر بروشنی ایمان (یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت وازمخالفت بموافقت ودرفتوحات آورده که ازظلمت حجاب وبنور تجلی) و بدرستیکه خدای بشما مهربان است که قرآن می فرستد و بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید (۹) وچیست شمارا و چه فائده می بینید وچه عذر دارید در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را در راه خدای و حال آنکه مرخدای راست میراث آسمانها وزمینها (یعنی هرچه درآسمان وزمین است بعد ازفنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت وامروز نیز مراوراست ولکن خلق درآن تصرف میکنند وبآخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد درین کلام ترغیب است بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال دردست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را درآن نگاه - دارید وبرای خود ازین ذخیره آخرت بردارید) برابر نیست ازشما ای مؤمنان هر که نفقه کند پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برك ونوا اند وکارزار کند (بادشمنان خدا و رسول ص باکسیکه انفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح مکه چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد) آنگروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح بزرگترند از روی درجه ومرتبه ازآنانکه نفقه کنند پس از فتح و کارزار نمایند و همه

(۱) روزالست روز رسیدن ذرات است بسرحدانسانیت که ظهورآنها در پشت پدران است (م) .

را که نفقه و قتال میکنند پیش ازفتح وپس ازآن و عده کرده است خدای بهشت اما در حساب ایشان متفاوت باشد وخدای بآنچه میکنید ازنفقه و قتال باخلاص یاریا دانا است (اکثر مفسران برآنند که این آیت درشان ابوبکر صدیق که اول کسیکه ایمان آورد ونفقه کرد و باکفار مخاصمه نمود او بود واشارت بدین معنی درصفت او گفته اند .

رباعی

صاحب قدم مقام وتجرید — سر دفتر جمله اهل توحید
در جمع مقربان سابق — حقا که جزاو نبود صادق(۱)

(۱۰) کیست آن کسیکه او وام دهد خدای را (یعنی نفقه کند مال خود را بامید چون طالب عوض بآن ماند که قرض میدهد) وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس وباخلاص تازیاده گرداند خدای جزای قرض اورا برای او (یعنی اجر اورا مضاعف سازد) و مراورا بود مزدی گرامی که بهشت است (۱۱) یادکن روزی راکه بینی مردان گرویده وزنان مؤمنه را برصراط در آن دم میرود شتابان روشنی توحیدایشان درپیش ایشان تا بآسانی میگذرند وازجانبهای راست ایشان تاایشانرا ببهشت رهنمودنی میکند (وازابن مسعود منقول است که نورهرکس بمقدار عمل وی بود نور یکی ازصفا باشد تا عدن وازآن دیگری برابر کوهی ویکی را بمقدار نخلی، وادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را به بیند باری هیچ مؤمن بی نور نباشد و گویند فرشتگان مرایشانرا که) مژده شما امروز دخول است دربوستانها که پیوسته میرود از زیرمنازل واشجار آن جویها وباشید شما جاودان در آن واین بشری بجنت جاویدان او رستگاری بزرگ است (چه ازهمه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسید ودیدار ملك متعال می بینید .

مصرع

هزارجان مقدس فدای دیدارش

(۱) این قول بعضی مفسران عامه است ومفسران عامه و خاصه این آیت ومدیحه سرائی را خواص امیرالمؤمنین علی علیه‌اسلام میدانند (م)

ابوامامه فرموده که مؤمنان رابرصراط نور دهند و کافر ومنافق را بی روشنی بگذرانند و مؤمنان هرگاه که روی بازپس میکنند همه صراط روشن میگردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسند کما قال الله تعالی) (۱۲) یادکن آنروزی‌را که گویند مردان منافق وزنان منافقه مرآنانرا که گرویده‌اند یعنی ازاهل ایمان التماس کنند که شمانظر کنید بما تا بگیریم روشنی ازنور شما چون بمانگرید گفته شود (یعنی گویند مؤمنان با ملائکه مرمنافقانرا) که بازگردید بازپس خویش (یعنی بدنیا روید پس بجوئید روشنی‌را که درمحشر کسب نورنتوان کرد از دنیا باخود باید آورد .

بیت

کار اینجا کن که تشویش‌است درمحشر بسی
آب‌ازاینجا برکه در دریا بسی‌شوروشراست

منافقان فهم این معنی نکرده بتصور اینکه نوراز پس ایشان است روی بازپس کنند) پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند میان منافقان ومؤمنان دیواری بزرك چون باره‌شهری مراورا دری باشد که مؤمنان بدان‌در درآیند باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان دروی میروند در رحمت بود زیراکه نزدیك بهشت است وظاهرسور یعنی خارج آن ازپیش آنکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیك دوزخ است (اما منافقان چون بازپس نگرند نوری نه‌بینند بازهم متوجه مؤمنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاضرشده دری دارد ازآن در بنگرند و مؤمنانرا مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه ریاض جنان‌اند) (۱۳) بخوانند ایشانرا بزاری و گویند ای مؤمنان آیا نبودیم باشما در دنیا وبجماعت شما نمازمیگزاردیم وبموافقت شما روزه میداشتیم گویند مؤمنان که بلی بظاهر باما بودید ولیکن شمادر فتنه فکندید نفسهای خودرا وبسبب نفاق‌لذت معاصی‌چشیدید تاسزاوار عقوبت گشتید وتاخیر کردید وتوبه وشك آوردید درنبوت حضرت محمد مصطفی و بفریفت شمارا آرزوهای شما (یعنی املهای دور ودراز پیش گرفتید) تا وقتیکه بیامد فرمان خدای بقبض روح شما وفریب داد شمارا بخدای شیطان

فریبنده یادنیای ناپاینده (۱۴) پس امروز فرا گرفته نشود از شما ای منافقان چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید و نگیر ند فدا نیز از آنانکه نگرویده‌اند جای شما وایشان آتش دوزخ بود آتش سزاوارتر است بشما و بد بازگشتی است آتش (آورده‌اند که مؤمنان در مکه بافقر وفاقه بحد تمام قواعد طاعت را تمهید می کردند بعد از هجرت که مال بسیار بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور وقصور در وظایف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد) (۱۵) آیا وقت نیامد آنانرا که گرویده اند آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان برای یاد کردن خدای و برای آنچه فرو فرستاد خدای از کلام خود که درست وراست است (وقولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب بسیار شد و این آیت نازل گشت یاصحابه التماس موعظه کردند و این کلام فرود آمد وجمعی گویند نزول آیت در شان منافقان است میفرماید که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده‌اند بزبان ودل ایشان ازاین خبر ندارد که ترسکار گردد واخلاص را شعار و دثار خود سازند) و مباشید ای مؤمنان مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند پیش ازاین (یعنی چون یهود ونصاری مباشید که ایشانرا تورات و انجیل داده اند) پس دراز شد برایشان زمان (یعنی عمر دراز یافتند و عمل دور پیش گرفتند) پس سخت شد دلهای ایشان ودرآن خشوع نماند وبسیاری ازایشان خارج‌اند ازدین خود و تارك اند مراحکام کتاب خود را از فرط قسوه (و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت است ونشانه نرمی دل توجه بطاعت .

مثنوی

دلی کز نور معنی نیست روشن مخوانش دل که آن سنك است وآهن
دلی کز گرد غفلت زنك دارد ازآن دل سنك وآهن ننك دارد

(۱۶) بدانید ای منکران بعثت آنرا که خدای زنده میگرداند زمین را پس ازمردگی وافسردگی او و بهمان منوال زنده خواهد ساخت اموات را بدرستیکه روشن کردیم برای شما نشانهای قدرت را شاید که عقول خودرا در استدلال بکار برید (۱۷) بدرستیکه صدقه دهندگان از مردان و زنان تصدیق کننده

که قول خدا ورسول را راست دانستند (وحفص بتشدید میخواند یعنی مردان وزنان صدقه دهنده) وحال آنکه وام داده‌اند خدا برا وام دادنی نیکو (یعنی از اطیب اموال) زیاده گردانیده میشود برای ایشان مزد ایشان را ازده تا هفتصد وزیاده و مرایشان را است مزد گرامی وپاداشی بزرگوار (یعنی بهشت) (۱۸) و آنان که گرویده اند بخدا و بفرستادگان او وشك نیاورده دراخبار واحکام ایشان آن گروه ایشان صدیقان اند (یعنی بسیار راست گویان) و گواهانند بروز قیامت نزدیك پروردگار خود برانبیا وامم ایشان (وبقول بعضی که والشهدا رامبتدا دانند معنی آیت آنست که آنها که شهید شده‌اند در راه خدای نزدیك وی در درجات قرب) مرایشانراست مزدایشان که وعده کرده ایم و روشنی که روز حشر باایشان بود و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران کردند وتکذیب نمودند آیتهای ما را که برمحمد فرو فرستادیم آنگروه ملازمان دوزخ اند (۱۹) بدانیدای طالبان دنیا این را که زندگانی این سرای بازیچه است وبیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او (چون لعب کودکان است در بازیهای بی حاصل .

بیت

بازیچه‌است طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند

ودیگر آرایش است درمطاعم خوشگوار وملابس نیکو ومنازل دلکش و مراکب راهوار و مفاخرت کردن میان یکدگر بنسبت عالی یاجاه تمام و مباهات بربسیاری مالها و کثرت فرزندان وبدانید که اندك زمانی را آن بازی برطرف شود ولهو وفرح ایشان بغم وترح مبدل گردد وآرایشها ازهم فرو ریزد وتفاخر وتکاثر چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها درسرعت زوال وزودی انتقال همچون مثل باران است که بزمین تشنه بارد وتخمها که دروست زود بروید وقائم گردد پس از روی خوبی بشگفت آرد مزارعانرا آنچه رسته باشد از باران پس آنکه خشك گردد بیکی از آفات سماوی و ارضی پس بینی آن گیاه را زود شده بعد از سبزی پس گردد بعداز زودی

درهم شكسته و كوفته و ريزه ريزه شده و در آن سراى عذابى سخت است مر دشمنان خداى را كه همه عمر در طلب دنيا گذرانيده از حق فراموش كردند و آمرزش است از خداى و خوشنودى بر دوستان حق را كه درجست و جوى مولى ترك هردو سراى كردند .

رباعى

ای طالب دنیا تو بسی مغروری وی مایل عقبی تو یکی مزدوری
وی آنکه زمیل هردو عالم دوری تو طالب نور بلکه عین النوری

ونيست زندگانى دنيا مگر متاعى كه بفريبد و باقى نماند (و اين متاع غرور به نسبت كسى است كه دنيارا دست افراز حصول نعم اخروى نسازد و از متلذذات نفس و هوا بكار آن سراى نپردازد و اما اگر صاحب دولتى را مدد توفيق رفيق روزگار شده با سباب دنيوى در تحصيل مقاصد عقبى سعى نمايد و از مراضى ربانى بهره بردارد به نسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجال الصالح .

بيت

مال را گر بهر حق باشى حمول نعم مال الصالحين گفته رسول)

(٢٠) پيشى گيريد و بشتابيد بسوى موجبات آمرزش كه واقع است از پروردگار شما و موجب مغفرت و توبه است يا استغفار يا اداى فرايض يا روزه يا صدقه يا جهاد يا تكبير اولى يا حضور جماعت (سلمى گفته كه سبيل مغفرت متابعت حضرت رسالت منقبت است پس حق سبحانه مى فرمايد كه شتاب نمائيد بمتابعت او كه سبب آمرزش است) و پيشى گيريد در رفتن بهشتى كه پهناى آن مانند عرض آسمان و زمين است بشرطى كه همه را صحائف رقيقه سازند و بيكديگر وصل كنند آماده كرده شده است اينچنين بهشت براى كسانيكه گرويده اند بخداى و بفرستادگان او آن گرويدن (يعنى توفيق بر آن) فضل خداى است و كرم او ميدهد بعنايت خود هر كرا ميخواهد و خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان هم در دنيا بتوفيق ايمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان (٢١) او . نه و نخواهد رسيد هيچ رسنده از غم و انواع مصائب در زمين چون

قحط و گرانى و نقصانى مال و زرع و جز آن و نه در نفسهاى شما چون بيمارى و ضعف و فقر و موت اولاد و غير آن مگر آنكه نوشته شده است در لوح محفوظ پيش از آنكه بيافرينم آن مصيبت را يا زمين را يا نفسهاى شما را بدرستيكه ثبت مقررات بر لوح محفوظ باوجود بسيارى آن بر خداى آسان است (در ازل اين حكم فرمود از روى رافت و رحمت جهت آنكه در نفوس قرار گيرد و دانند كه احكام ازلى مندفع نميگردد و ميگويد كه در ازل اينها بر شما نوشته ايم) (٢٢) تا شما اندوهگين نشويد و غم نخوريد بر آنچه فوت شد از شما از مال و خصب و عافيت و صحت و شادمان نگرديد بآنچه داد مر شما را از مال و متاع دنيا (اخبار است بمعنى نهى يعنى از ادبار دنيا ملول و از اقبال آن مسرور نشويد كه نه آنرا قرارى است و نه اين را اعتبارى .

بيت

گر دست دهد كراى شادى نكند ور فوت شود نيز نيرزد بغمى

و از مرتضى على كرم الله وجهه منقول است هر كه بدين آيت كار كند هر آينه فرا گيرد زهد را بر هردو طرف او يعنى زاهدى تمام باشد و چه زيبا گفته اند .

رباعى

مال ار بتو رو نهد مشو شاد از آن ور فوت شود مشو بفرياد از آن
پنديست پسنديده بكن ياد از آن تا دنيا و دينت شود آباد از آن)

و خداى دوست نميدارد هر متكبرى را كه بر نعمت دنيا بر ديگرى تطاول كند نازنده بدنيا و فخر كننده بدان بر اكفا و اقران (پس صفت ايشان ميكند و مى فرمايد كه) (٢٣) مختال و فخور آنانند كه باوجود دنيا دارى و جمع اسباب آن بخل كنند و مال خود را در راه خدا صرف ننمايند و باوجود بخل خود امر كنند مردمان را به بخيلى كردن (در تبيان آورده كه بقول جمعى مراد از اين آيت يهودانند كه بخل كردند بدانچه نزديك از ايشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت پناه و آنرا پوشيدند و ديگران را نيز بكتمان آن فرمودند) و هر كه روى بگرداند از انفاق مال يا از ايمان بمحمد ص پس بدرستيكه خداى اوست بى نياز از او و از انفاق او و ستوده در ذات و صفات كه

اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند (۲٤) بدرستیکه ما فرستادیم فرستادگان خود (یعنی ملائکه‌را به پیغمبران) بحجتهای روشن که معجزات است یابشریعتهای واضحه وفرو فرستادیم باایشان کتابهائی که متضمن مصالح دینی ودنیوی بودومنزل گردانیدیم باایشان ترازورا تاقایم شوندمردمان بعدل (یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان درمیان یکدیگر بوقت معاملات وانزال میزان درزمان نوح‌علی نبینا وعلیه‌السلام بوده و گفته‌اند مراد اسباب انزال اواست وامر بساختن‌آن) وفروفرستادیم آهن را (بآدم‌ماوردی فرمود که آدم چون ازبهشت بدنیا آمد سه وصله آهن باوی همراه‌بود انبر وپتك وسندان و در معالم آورده که خدای چهار چیزبابرکت از آسمان‌بزمین فرستاد آب وآتش ونمك وآهن) درآهن کارزار سخت‌است (یعنی آلتهائیکه درکارزار بکارآید ازاو سازنده خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان وخنجر وامثال آن وخواه بری حفظ نفس‌چون زره وخود وجوشن وجزآن) ودر آهن است سودها مرمردمان را (چه قوام صناعات و حرفت تمام با آهن باز بسته‌است‌وهیچ حرفه نیست که آهن دراودخل نداردونفع کلی‌خودآن است که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هراسان اندو اهل اسلام دراکثر بلاد ازایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تااعدای دین منزجر گردند وترازو فرستادتا معاملات وزن برنهج راستی فیصل یابد و کتاب‌منزل گردانید تاحق ازباطل تمیز شود) و تاببیند خدای آنکس را که یاری دین اومیکنند و نصرت میدهد فرستادگان اورا باستعمال اسلحه درجهاد باکفار مراد مؤمن است که یاری‌دهد پیغمبرص‌را بپوشیدگی (یعنی وقتی که پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان درحضور پیغمبر مددکاری می نمودند ودر غیبت یار وهوادار نبودند) بدرستیکه خدای توانا است براهلاك دشمنان غالب است برهمه بحکم وفرمان (۲۵) وبه تحقیق ما فرستادیم نوح‌نبی را به‌بنی قابیل وابراهیم خلیل را به نمرودیان و ودیعت نهادیم درفرزندان ایشان پیغمبریرا و وحی کردیم بدیشان کتابی راکه نامزد ایشان بود پس بعضی از اینها که انبیا بدیشان آمدند راه یافتگان‌اند (یعنی ایمان آوردند بکتاب دینی) و

بسیاری از ایشان بیرون رفتگانند از طریق حق (یعنی نگرویدند بکتب و رسل) (۲٦) پس ازپی در آوردیم) برعقب نوح وابراهیم وامم ایشان بفرستادگان خودچنانچه بعد ازنوح هود وصالح‌را وپس ازابراهیم اسماعیل واسحاق ویعقوب‌ویوسف‌ع وازپی‌در آوردیم این‌رسل‌را وتمام‌کردیم انبیای بنی‌اسرائیل را یعنی پسرمریم‌را وعطا کردیم مراو را کتاب انجیل وافکندیم در دلهای آنانکه پیروی کردند مرعیسی را مهربان و بخشایش بریك دیگر (یعنی متابعان عیسی وخواص اورا بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم) و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را وازپیش خود نودر آوردند آن‌را ما فرض نکرده بودیم آنرا برایشان و آنچه بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا وآله‌علیه‌السلام بعد ازرفع وی بآسمان دست ازاحکام آنجیل باز داشته کافرشدند و جمعی بر همان مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی وریاضتهای عظیم ازترك مطعم ومشرب وملبس ونکاح اختیار نمودند وبرایشان فرض نبودلیکن بطلب خوشنودی خدارهبانیت پیش گرفتند پس رعایت نکردند ونگاه نداشتند آنرا چنانچه سزاوار نگاهداشت آن‌بود بلکه بتثلیث‌قائل کشته‌قرآن ومحمدص رامنکرشدند واند کی ازایشان ازمنهج متابعت مسیح انحراف نانموده‌حضرت‌رسول‌ص را دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سیدانام‌ع‌سرافراز شدندوحق سبحانه در باره ایشان‌می‌فرماید) که پس دادیم آنانرا که گرویدند ازجماعت رهبانان (یعنی بحضرت پیغمبرص) مزدایشان که ثواب بسیار و کرامت بیشمار است وبسیاری ازترسایان بیرون آیندگانند ازدائره‌ایمان(پس‌اهل کتاب‌رامیگویند) (۲۷)ای‌آنکسانیکه ایمان آورده‌اید برسولان گذشته بترسید از عذاب خدای و بگروید بفرستاده او (یعنی‌محمدص)تابدهد شمارا دوبهره ازبخشایش‌خودیکی‌برای ایمان‌بمحمدص ویکی برای ایمان بسائرانبیاء وبدهد ومقرر کند برای شما روشنی که بدان بروید وبگذرید ازصراط وبیامرزدمرشمارا گناهان شما و خدا آمرزنده‌است مؤمنان‌را ومهربان برایشان‌است(آورده‌اند که‌بامیددو بهره از رحمت‌جمعی‌از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان برگرویدگان حسدبردند

آیت نازل شد که خدای ایشان‌را دوبخشش ازرحمت ونور ومغفرت می بخشد بکرم خود) (۲۸) تابدانند اهل کتاب که بحبیب من نگرویدند بدرستیکه قادر نشوند وتوانائی نیابند برچیزی ازفضل خدای (یعنی ازآن کرامتها که برای مؤمنان ایشان مذکور شده هیچ چیزی نیابند و بدیشان نرسد) و بدرستیکه فضل (یعنی افزونی ثواب و جزا) بدست قدرت خدا است عطا کند آنرا هر کرا خواهد وخدای خداوند فضل بزرك است یعنی نعمت تمام که خواص وعوام را فرا رسیده .

قطعه

فیض کرم رسانده ازشرق تا بغرب   خوان نعم نهاده از قاف تابقاف
هستندپیش و کم زنوال‌توبهره‌مند   دارند نیك وبدبعطای تو اعتراف

سورة مجادله(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده‌اند که روزی اوس بن صامت رضی‌الله عنه میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه اوبود خوله‌از آن استمتاع امتناع کرد و اوس او را گفت انت‌علی کظهرامی واین‌را ظهارمیگویند در جاهلیت طلاق بود خوله بجناب رسالت مآب آمد درین باب استفتاء نمود رسول خدا ص فرمود توبراو حرام شدی گفت یارسول‌الله ص وی مراطلاق نکرد حضرت گفت گمان نمیبرم مگرآنکه

۱- درمدینه نازل شده ومشتمل بر ۲۲ آیه است

تو براوحرام شدی خوله ازجهت اطفال‌وخوردی ایشان ومفارقت انیس دیرینه بغایة غمناك شده دیگر باره سخن به پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم باز - گردانیده همان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیك فی‌الحال آیه آمد که بتحقیق شنود خدای سخن آن‌زن که جدال گرد باتو درکار شوهرخود وناله کرد بشکایت خودبرداشت بخدای وخدای میشنود پاسخ دادن بسخن‌بازگردانیدن شماهردو (یعنی تومیگفتی بدوحرام شدی واو میگفت مرا طلاق نداده) بدرستیکه خدای شنواست اقوال مردمان را بیناست باحوال ایشان (۱) آنانکه ظهار کنند از شما مردان از زنان خود (و گویند توبرمن همچه پشت مادر من هستی) نیستند آن‌زنان ایشان مادر ایشان یعنی بگفتن این کلمه‌زن کسی مادر او نمیشود نیستند مادران ایشان فی‌الحقیقه مگرآن زنان که بزاده‌اند ایشان را (و ازواج نبی صلی‌اله علیه و آله وسلم ومرضعات حکم مادر دارند) و بدرستیکه مردان میگویند نا شناخته سخنی ونادانسته دروغی چه‌هرگز زوجه مادرنباشد وبدرستیکه خدای عفو کننده است مرگناه توبه کنندگان را از این قول آمرزنده مریشان را بایجاب کفارت (وظهارتشبیه زوجه است یاآنچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزئی شایع‌ازاو بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدواز اعضای محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید تو بر من چون ظهر مادر من یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فخذ خواهر یا عمه یا خواهر یا خاله‌من و علی هذا شوهر بدین‌کلمات مظاهر میشود) (۲) و آنانکه مظاهره کننداز زنان خود پس بازگردند بنقض آنچه گفته‌اند (یعنی عزم کنند بروطی بمذهب‌امام اعظم‌رحمه‌اله یاامساك کنند مرءةرا برزوجیةدر عقب ظهار واگرچه‌لحظه باشدباامکان طلاق واین قول‌امام شافی‌است‌رحمه‌اله یاوطی کند بمذهب‌امام‌مالك رحمه‌اله ونزدیك وی عود بوطی‌باشد وبس‌برهر تقدیر کفارت باید داد وبیان کفارت اینست که چون کسی‌ظهار کند وعزم‌نماید بوطی‌او یانگاه‌دارد برزوجیت یاوطی کند) پس بروست آزاد کردن بنده‌مومنه‌و خواه ذمیه و خواه خورد و خواه بزرك (بقول امام اعظم رحمه‌اله و امام شافعی رحمه‌اله میگوید رقبه مؤمنه آزاد باید کرد) پیش از آنکه مظاهر

ومظاهر عنها مس کنند یکدیگر را وتمتع گیرند ازهم (و بعضی بر آنند که مس کنایه ازجماع است وجماع مظاهر حرام بود پیش از کفارت) این حکم که بکفارت مامور شدید بدان پند داده میشوید بدان تاباز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وخدای بدانچه شما میکنید داناست وبروپوشیده نمیماند (۳) پس هر که نیابد بنده یابنده دارد وبخدمت اومحتاج است یااورا ثمن بنده است وبنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه (واین قول امام شافعی است رحمه‌اله وامام‌مالك رحمه‌اله الزام اعتاق بنده میکند ونزد امام‌اعظم رحمه‌اله اگر بنده دارد آزاد می باید کرد هرچند بخدمت اومحتاج بود واما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است) پس بروست روزه دوماه پی‌درپی (که‌درمیان آن افطار نکند بی عذری واگر افطار کند روزه را باسر گیرد واگرعذر دارد درآن اختلاف است) و این روزه بایدپیش از آنکه بایکدیگر رسند بمباشرت پس هر که نتواند روزه داشتن پس بروست طعام دادن شصت مسکین (هریکی رانیم صاع از گندم‌از سایرحبوبات عادیه وبمذهب‌شافعی مدی‌رحمه‌اله ازطعام بایدداد) این بیان تمام ظاهرشد یااین احکام‌مقرر گشت تاتصدیق کنید مرخدایرا و پیغمبرویرا بقبول اوامر ونواهی واین حکمها حدهای خداست که ازآن درنتوان گذشت ومرنا گرویدگان راکه قبول‌فرمان نکنندعذابی دردناکست درآخرت (٤) بدرستی که آنانکه مخالفت ودشمنی میکنند باخدای ورسول‌او (یعنی ازحدود امر ونهی تجاوز مینمایند) خوار ونگونسار کرده شوند همچنانکه ذلیل ورسوا شدند آنانکه پیش‌ازایشان بودند از کفار گذشته وبتحقیق فرستادیم ماآیتهای روشن(یعنی قرآن‌معجزه‌های‌دلالت کننده‌برصدق‌حضرت‌پیغمبرصلی اله‌علیه‌وسلم) ومرکافران‌راست بهروقتی وزمانی‌عذابی خواو کننده ورسوا سازنده و گفته‌اند مرایشانراست چنین عذابی در آخرت (٥) یادکن روزی راکه بر انگیزاند حق سبحانه ایشان‌را ازقبور همه ایشان‌را که یکی‌غیرمبعوث نمانند پس خبر دهد ایشانرا بآنچه کرده باشند نگاه داشته باشد خدای عمل ایشانرا و ایشان فراموش کرده باشند و خدای بر همه چیز ها از اقوال و اعمال و احوال بندگان گواهست ومناسب آن‌مکافات خواهد فرمود کسی گواهی‌اورا ردنتواند

کرد .

بیت

حاکم زحکم دم‌نزند گر گواه نیست حاکم که خود گواه بودقصه‌مشکل‌است

در کشاف آورده که روزی ربیعه‌بن عمر و حبیب که برادر او است باصفوان‌بن امیه‌حدیث میکردند یکی گفت آیاخدای میداند آنچه ما میگوئیم دیگری گفت بعضی رادانداو بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را داندهمه‌رانیزمیداند زیرا که‌مانعی ندارداز دانستن آیت آمد)(٦) آیا نمیدانیدآنرا که‌خدای‌میداندآنچه درآسمانها است ازملائکه و نجوم وارواح وآنچه در زمین‌است ازمعادن‌و نباتات وحیوانات نباشد از سه تن‌را از گوینده با هم مگر که خدای چهارم‌ایشان است بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان‌است و اطلاع دارد برسخن ایشان ونه پنج رازگوی باشند مگراو ششم ایشان است (بدانش بینش افعال واقوال یعنی ایشان را شش ساخته) و نه کمتر باشد ازسه عدد ونه بیش ازپنج تن مگراو باایشان است بعلم هرجاکه باشند (دراقطار السموات یا در زوایای زمین چه علم او به اشیای قرب مکانی نیست تاباختلاف امکنه تفاوت کند

نظم

این معیت در نیاید عقل وهوش زین معیت دم مزن بنشین خموش
قرب حق ازبنده دوراست وقیاس بر قیاس خود منه آنرا اساس

پس خبردهد ایشان رابآنچه کرده اند دردنیا ازبرای تفضیح و تشهیر ایشان روزرستخیز بدرستیکه خدای برهمه‌چیزازگفتار هاوکردارهادانااست (ونسبت علم اوباهمه معلومات مایکسان است حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را وعلم‌او بمخفیات امور برآن وجه احاطه کند که بمجلیات آن

بیت

نهان وآشکارا هردو یکسان است برعملت
نه اینرا زودتر بینی نه آنرا دیرتر دانی

در تفسیر امام زاهدی آورده که جهودان ومنافقان راعادات این بود چون پیغمبر علیه‌السلام سریه فرستادی وخبر ایشان دیرتر آمدی برسر راه مؤمنان بانزدیك ایشان نشستندی وبا یکدیگر راز گفتندی وبگوشه‌چشم بدان ها که درآن سریت کسی داشتندی نگاه کردی رمزی بعمزی درمیان آوردی‌تا مؤمنان راگمان‌افتادی که‌مگر آن لشکرراکاری و کسری افتاده بغایت‌اندوه ناك شدندی این خبر بحضرت پیغمبرص‌رسید وایشان را نهی کرد و سه روزی اجابت کردند دیگر بار برهمان منوال تناجی آغاز نهادند آیت‌آمد) (۷) آیانمی بینی‌ونمی نگری بسوی‌آنانکه بازداشته شدند ازراز گفتنی بایکدیگر (یعنی ایشانرا نهی کردند) پس‌باز میگردند بدان چیزی که نهی کرده‌شده بودندازآن وراز میگویندازروی ستیزه وعداوت بآنچه ایشانراآثم میسازد از غیبت‌مؤمنان‌وبه‌بیداددرحق‌اهل‌ایمان واندوهناك‌ساختن ایشان وبنافرمانی پیغمبر بپاس‌ناداشتن کلام ایشان (در معالم‌آورده که یهودنزدپیغمبرعلیه‌السلام آمده گفتند السام علیك حضرت فرمود که وعلیکم‌عایشه بشنید و گفت السام علیکم ولعنکم‌الله وغضب‌الله علیکم آنحضرت فرمود که آهسته باش ای‌عایشه ونرم خوی کن عایشه گفت که یارسول‌الله مگر نشنیدی که چه گفتندحضرت فرمود که مگر نشنیدی که چه‌گفتم ورد کردم یعنی گفتم وعلیکم سخنی‌ایشان را برایشان و کلام من درباب ایشان مستجاب است نه‌گفته ایشان درباره من پس حق سبحانه آیت فرستاد) وچون بیایند یهودان بسوی تو تحیت گویند ترا بآن‌چیزیکه‌تحیت نه‌گفت ترابآن خدای (یعنی خدای تراگفت وسلم‌علی عباده‌الذین‌اصطفی وایشان میگویند السام علیك وسام بلغت یهود مرك‌است یا قتل شمشیر ومی گویند یهود) درمیان یکدیگر چرا عذاب نمیکند خدای تعالی‌مارا بآنچه میگوئیم نسبت باپیغمبر او (یعنی اگر وی‌نبی بودن‌بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدای‌مارا عذاب کردی(بس‌است ایشان‌را دوزخ ازبرای عذاب درآیند درآن پس بدجاهگاهی است دوزخ (۸) ای گرویدگان‌چون راز گوئید بایکدیگر پس‌رازنگوئید بگناه‌وبیدادو نافرمانی

رسول (چنانچه‌منافقان وجهودان‌میکنند) وراز گوئید نیکو کرداری‌وپرهیز کاری وترس کاری وبترسید ازخدای درهر کاری که میکنید آنخدائی که شمابسوی‌اوجمع کرده خواهید شد وشمارا بر کردارها جزا خواهد داد (۹) جز این نیست که راز گفتن باثم وعدوان ازوسوسه شیطان است که در چشم می آراید وبدآن میدارد تااندوهگین گرداند مؤمنان‌را ونیست شیطان بسا تناجی او ضرر رساننده مؤمنان بچیزی مگر بدستوری خدای تعالی (یعنی‌به مشیت وقضای‌وی) وبرخدای نه‌برغیراو (۱۰) بس‌باید که توکل کنندمؤمنان ومهم خودباحق گذارند (واز راز گفتن جهود ومنافقان حسابی برندارند که کردار ایشان رامقداری واخبار ایشان‌را اعتباری نیست

بیت

دگر بما سخن حضم تند خوی مگوی

که اهل مجلس‌ماوا ازآن‌حسابی نیست

جمعی ازاهل بدر بمجلس‌رسول‌الله آمدند وبعضی ازصحابه گرداگرد پیغمبر فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده‌در میان مسجد برپا ایستادندو کس ایشانرا جای‌نداد وحضرت‌پیغمبرص‌فرمود که قم‌یافلان ویافلان ایشان برخاستند وجای بااهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته دراین باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیت آمد که)(۱۱) ای کسانیکه گرویده‌اید چون گفته شودشما را که‌جای فراخ کنید درمجلسهاچون‌مجالس‌ذکروتلاوت‌ونماز پس‌جای گشاده گردانید برمردم‌تا گشاده کندخدای‌مرشمارا درقبریادربهشت‌منزلها باسقت بدهدشما را منشرح گرداندلهای‌شمارا بازالت تضایق‌وتزاحم‌دلهای‌شمارا چون گفته‌شود مرشمارا که‌برخیزید وبرتروید پس برخیزید(درموضح آورده که‌جمعی درمجلس حضرت رسالت پناه می‌نشستند وچون یکی راازایشان بمهمی که طلبیدندی بخواستی برخیزد این آیه‌نازل شد ودر تفسیر ماوردی مذکور است که‌چون گویند برخیزید شما بنمازجمعه یعنی ندادر دهند بشتابید) تابردارد خدای تعالی‌درجها دربهشت آنانرا که گرویده‌اندازشما وبر میدارد آنانرا که داده شده‌اند علم‌بایمان درجها بالای درجات مؤمنان که بی‌علم باشند زیرا که‌مؤمن

عالم افضل است ازمؤمن بیعلم (در کشف الاسرار ازابن مسعود روایت می کند که اوزاعی را درخواب دیدم و گفتم مرا خبرده ازعملی که بهترین اعمال است تابدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر ازدرجه علماء ندیدم و از آن گذشته واندوهناکان این خواب موافق این آیت است وعلمای دین رادرجات بلند است هم در دنیا بمرتبه و شرف ووراثت انبیاء وهم درعقبی بفضل وقدر و موافقت بااصفیا ازابن مسعود منقول است که مؤمن عالم را درجای است بالای مؤمن غیرعالم که میان هردو درجه مقدار دویدن اسب تیزرو باشد شصت سال ودر حدیث ابی داود مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدرباشد برسائر کواکب .

بیت

مصابیح الانام بکل فرض　　هم العلماء ابناء الکرامی

رباعی

رفعت آدمی بعلم بود　　هر کراعلم بیش رفعت بیش

قیمت هر کسی بدانش اوست　　سازافزون بعلم قیمت خویش

وخدای بآنچه شما مکنید دانا است (دراین سخن بیم وامید ووعده و وعید است آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر و راز میگفتند وخبر هااز هرنوع میپرسیدند تامهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت به تنك آمد این آیت نازل شد (۱۲) ای گروه مؤمنان چون خواهید که راز گوئید بارسول خدا پیش فرستید (یعنی بدهید) پیش از راز گفتن خود صدقه بمستحقان این صدقه دادن قبل از نجوی بهتر است مرشمارا زیرا که اطاعت بیفزاید وپاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند پس اگر نیابید چیزیکه صدقه دهید پس خداآمرزنده است هر کسی را که این گناه کند (یعنی بی صدقه راز گوید) مهربان است بنده را (تکلیف مالایطاق ننماید درخبر است که این منع ده شبانه روز بوده است ومرتضی علی را دیناری اززر بود آنرا باده درم صرف کرد وهر روز یکدرم صدقه دادی وبارسول راز گفتی وچیزی پرسیدی وبعداز آن حکم منسوخ شد امام زاهد فرموده که حکمی نازل شد

وجز مرتضی علی کسی بدان کار نکرد واین جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت از روزپیش نبوده مرتضی علی کرم الله وجهه درآن ساعت این کار کرد پس آیت آمد که) (۱۳) آیا ترسیدید ودشوار آمد شمارا آنکه به پیش بدهید پیش از رازگفتن خود صدقه پس چون نکردید این کار را و باز گشت خدای بشما بتوبه (یعنی در گذرانید) ازشما پس بپای دارید نماز فریضه را وبدهید زکوة واجب را وفرمان برید خدای ورسول اورا درهمه حال که اینها تدارك وتلافی آن کند وخدای داناست بآنچه شما میکنید (درخبر است است که عبدالله بن نبتل منافقی بود بارسول خدای ص نشست وبرخاست نمودن و سخنان آنحضرت بایهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر ص درحجره بوداز حجرات طاهره وجمعی ازصحابه آنجا بودند فرمود که حالادر آید برشما مردی که دل اوسر کش که متکبر بود وبنظر شیطان ناظرباشد ناگاه ابن نبتل درآمد حضرت فرمود که توچرا مرا دشنام میدهی وفلان فلان ازصحابه تو ابن نبتل و ویاران اوسوگند خوردند که ماهرگز این بی ادبی نکردیم این آیت نازل شد (۱٤) آیا نمی نگری بسوی آنان (یعنی منافقان که دوست گرفتند) گروهی را که خشم گرفته است خدای برایشان (یعنی یهود) نیستند منافقان از شما که مؤمنانید ونه ایشان که جهودانندوسوگند میخورند ایشان بدروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام وایشان میدانند که دروغ میگویند (۱۵) آماده کرده است خدای برایشان عذاب سخت در دنیا بخواری ورسوائی در آخرت بآتش دوزخ بدرستیکه ایشان بداست آنچه هستند که میکنند وبرآن اصرار می نمایند (۱٦) فراگرفتند سوگندانی چندرا که میخورند سپری (یعنی پناهی که خون ومال ایشان درامان ماند) پس بازداشتند مردمان را بوقت ایمنی خود از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشان را بد دل میسازندتا ازجهاد متقاعد گردند پس مرایشان را است عذابی خوار کننده (۱۷) دفع نکنند از ایشان روز قیامت خواستهای ایشان و نه فرزندان ایشان از عذاب خدای چیزی را آنگروه منافقان ملازمان دوزخ اندایشان در آن جاوید مانندگانند منافقان نیردرخلود نارحکم کافردارد بلکه درك ایشان ازمشرکان

زبرتر خواهد بود وعذاب از ایشان سخت تر (۱۸) یاد کن آنروز را که بر انگیزد خدای همه منافقان را از قبور ایشان پس سوگند خورند برای خدای واسلام واخلاص خود همچنانکه سوگند میخورند برای شما و آنروز می پندارند آنکه ایشان برچیزی اندوکاری میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید که بدانید بدرستیکه ایشان ایشانند دروغگویان ودروغ ایشان بغایتی رسیده که بادانای نهان وآشکار این دروغ میگویند (۱۹) مستولی شد وغلبه کرد بر ایشان دیو و بوسوسه میل داد ایشان را بمعاصی پس فراموش گردانید بر ایشان یاد کردن خدای تانه بدل یاد کنند و نه بر زبان آنگروه فراموش کاران لشکر دیواند ومتابع او بدانید بدرستیکه سپاه دیو ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند (۲۰) بدرستی آنانکه خلاف کنند خدای ورسول اورا آنگروه منافقان در جماعت خوار ترانند وباایشان (یعنی دردنیا بخواری قتل وسبی گرفتار اند و بعقبی رسوا و سیاه روی وبی اعتبار) نوشت خدا در لوح محفوظ وحکم کرد که بهمه حال هر آینه غالب شوم من وفرستادگان من وغلبه رسل اگر مامور بحرب اند بقهر وزجر عادی است واگر مامور بحرب نیستند بدلیل وحجت بدرستیکه خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیاء غالب است درحکمی که خواهد وکسی بر منع آن قادر نباشد .

بیت

حکمی که آن زبار که کبریا بود کس را درآن مجال تصرف کجا بود

حق سبحانه بعد ازذکر منافقان ودوستی ایشان بادشمان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند واگرچه چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود) (۲۱) نیابی ونشاید که بیابی گروهی را که میگروند بخدای وبروز بازپسین که ایشان مودت ورزند ودوست دارند هر که اخلاف کند باخدای و رسول او (یعنی مؤمنان کافران ومنافقان را دوست ندارند) واگرچه باشند آن مخالفان خدا ورسول او پدران ایشان چون ابو عبیده جراح که پدر خود عبدالله جراح را در روز احد بکشت و پسران ایشان چون ابوبکر صدیق که روز بدر پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت

طلبید وپیغمبر صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبیدرا روزاحد بقتل رسانید یاخویشان ایشان چون فاروق که دربدر خال خود عاصم بن هشام را قتل کرد وچون مرتضی علی وحمزه وابوعبیده که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنك بدر بکشتند آنگروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند نوشته است خدای (یعنی ثابت کرده) در دلهای ایشان ایمان را یاجمع کرده است آنرا بالوازم آن از اخلاص واستقامت وتقویت کرده است ایشان را برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتی از نزدیك خود و گویند مدد داده است ایشان را بجبرئیل یا بقرآن ودر آرد ایشان را روز حشر دربهشتی که جریان دارد از زیردختان آن جویهای ازآب وشیر وخمر وعسل جاوید بود کانند در آن خوشنود شد خدا ازایشان بطاعتی که دردنیا کردند وخوشنود شدندایشان ازخدا بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی آن گروه لشکرخدای وناصران دین وی اند بدانید که سپاه خدای ایشان رستگارانند (امام ثعلبی ازجرجانی نقل میکند وجرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا وعلیه السلام از حق سبحانه پرسید که الهی حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضته ابصارهم ولسلیمة اکفهم والنقیته قلوبهم اولئك حزبی وحول عرشی هر که چشم او از محارم بسته بود ودست او از آزار خلق واخذ حرام کوتاه باشد ودل فرو خود را ازماسوی‌الله پاکیزه گرداند آنگروه حزب من اند وپیرامون عرش من طواف کنند ودر این باب گفته اند .

قطعه

ازهرچه نارواست بدو دیده‌ها ببند وز هرچه نا پسند بود دست بازدار
لوح دل از غبار تعلق بشوی پاك تا باشدت بحلقه اهل قبول بار
بشنو نصیحتی زحقیرخود ای عزیز تاآیدت بدنیای وعقبی ترابکار) (۲۲)

سورة حشر (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

تسبیح گفت وبپاکی ستایش کرد مرخدایرا که مستحق ثنا است آنچه درآسمانها وآنچه درزمین ها استواوغلبه کننده است برهمه درحکم وفرمان صواب کار وراست کردار است (آورده‌اند که حضرت رسول‌الله(ص) در سال چهارم ازهجرت با جمعی ازاصحاب خواص جهت دیت دو مرد عامری که در عهد پیغمبر بودند و عمربن امیدبن ضیمری ایشان راکشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت در وقتیکه پشت بدیوار خانه ایشان نهاده بود سنگی بربام بردند تابر آنحضرت افکنند وفی‌الحال جبرئیل مهترعالم را خبردار گردانید وآنحضرت بمدینه بازآمده کس بدیشان فرستاد که چون عذرشما ظاهرشد از دیار ما بیرون شوید وده روز ایشان را مهلت داد ایشان تهیه سفر اشتغال نمودند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود کسی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید بقلاع خود متحصدباشید که من دوهزار کس از قوم خود معاون شمابم یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند وخبربدان حضرت رسیده باجمعی برسر ایشان رفت وپانزده روزایشان را محاصره کرد وآن منافق وعده وفانکرد وایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس که خدای دردل ایشان افکند وچون جلاقبول نمودندحضرت‌فرمود که بشرط آنکه‌اسلحه خودبگذارید وآن مقدار ازاموال که دواب شمابرتواندگرفت باخود ببریدو براینوجه قرار یافت وحق‌سبحانه آیت فرستاد که) (۱) اوست آنخداوندیکه از روی اذلال بیرون کرد آنانراکه نگرویدند ازاهل توریت (یعنی بنی النضیررا ازسراها ومنزلهاکه در زمین مدینه داشتند) دراول‌راندن ایشان(از

۱ـ درمدینه نازل شده ومشتمل بر ۲٤آیه است

جزیره عرب وحشر ثانی ازخیبر خواهد بود یا اول حشریکه مردمان را بشام است چه درآخرزمان آتشی از جانب مغرب بیاید ومردم‌را برزمین شام‌راند وآنجا قیامت قائم گردد وآن حشر دوم است وچون بنی نضیر قبل از سایر مردمان بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان دراوا، حشرباشد)شما گمان نداشتید ای مؤمنان‌آنکه بیرون روند بنی‌نضیرازمدینه بجهت بسیاری مرد ومدد وشجاعت وشوکت وگمان بردند آنکه ایشان را منع کننده وباز دارنده حصار های استوار ایشان ازفرود آمدن قضای خدایرا برایشان پس بیامد بدیشان از عذاب خدای از اینجا که گمان بردن وبیفکند خدایتعالی در دلهای ایشان ترس وبیم تادل برجلانهادند وچون حکم جلاشد خراب میکند وبیفکند خانهای خود را بدستهای خود وبدستهای مؤمنان (یعنی نقض عهد کردن تاخانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس کافر خانه مشرکان که بدست خود خراب کردند در خبراست که یهود چون دل برجلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را می کندند و هر چه ایشان‌را خوش میآمد ازدرها وچوبها وسنگهای تراشیده ازمحل‌آن بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بارکرده خود را بر آراسته و اظهار جلادت نموده ودفهامی زدند وسرود گویان ازبازار مدینه گذشتندبعضی بولایت شام رفتند وجمعی به خیبر) پس عبرت گیریدا بخداوندان‌دیدها(یعنی به بینید احوال ایشان را وازآن عبرت بردارید) (۲) واگرنه آنست که خدای نوشته است درلوح وحکم کرده‌است برایشان‌بیرون شدن ازخانمان و مال هرآینه عذاب میکرد ایشان را دراین سرای بکشتن و برده گرفتن و مرایشان راست باوجود جلادرآن سرای عذاب آتش دوزخ (۳) این عذابها مر ایشان را بسبب این است که ایشان دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت فرمان ورزیدن و هر که دشمن دارد خدای را پس بدرستیکه خدای سخت عقوبت است مر او را وامثال او را (آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تاخرما ونان ایشان را قطع کنند غیر ازنخل عجوه عبدالله بن‌سلام وابولیلی مازنی‌بدان مهم مامور گشتند ابولیلی‌چون انواع تمررامی

برید و میگفت که بدین دل منافقان را می شکنم عبدالله بن سلام بدترین انواع آنرا می برید ومی گفت میدانم که خدای تعالی این نخل را بدست مسلمانان بازدهد پس آنچه بهتراست برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیت فرستاد که (٤) آنچه بریدیداز خرما بنان یابگذاشته آنرا ایستاده براصل‌های خود پس بامرخدا است وبه پسندوی برای آنکه ما شمارا یاری وبرای آنکه خوار گرداند جهودان را که بیرون رفتگانند ازدائره ایمان (آورده اند که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد وچهل شمشیر ازایشان بازماندخانه‌واموال واعقارایشان مجموعه فئی شد یعنی تمام حصه خاصه پیغمبر بود پس آنحضرت اسلحه هرچه بهر کس که خواست بداد وعقارات‌را بعضی بمردم بخشید واکثر روایات ناظره بآن است که‌آن‌را مخمس نساخت و امام اعظم براین رفته وحق سبحانه دراین باب میفرماید که) (٥) وآنچه باز گـردانید خدای برفرستاده خود از مال وملك ایشان (یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت) پس نتاختید برتحصیل آن هیچ اسبی و نه شتر (یعنی پیاده باین حصار آمدید وزیاده جنگی نیزواقع نشد که شما راکلفتی رسیده باشد و شما بحرب وکار زار این حصار را فتح نکـردند) ولیکن خدای بنصرت خود مسلط ومستولی میسازد وپیغمبران خود برهر که میخواهد وخدای بر همه چیزها ازغالبیت پیغمبران ومغلوبیت دشمنان تواناست (گاهی بسبب ظاهر چون قتال وجدل ایشان را غلبه میدهد وگاه بسببی پنهان چون القای ترس وبیم در دل ایشان می‌افکند) (٦) آنچه باز میگرداند خدای از اموال و املاك اهل دیهها وشهرها که بحرب گرفته نشود پس مر خدای راست و مر پیغمبراورا وخدا وندان قرابت را به نسبت پیغمبران ومربی پدران محتاج‌را ودر ویشان را وراه گذاریان را که بی‌مال باشند (علما برآنند که فئی خاصه پیغمبر بوده قسمت‌آن تعلق بوی داشته ودرزمان حیات‌خود نفقه سنیه اهل و عیال ازآن می فرموده‌اند وباقی بروجهی که حق بوده قسمت می نموده اند وبعد از وفات آنحضرت بعضی علما حمل برظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند سهمی که نامزد حق سبحانه است بعمارت کعبه وسایـر مساجد

صرف کنند گویندنام خدای جل ذکره برای تعظیم است وآنرا برپنج سهم قسمت کنند و درسهم رسول الله‌اختلاف کرده‌اند بعضی گویند مصرف‌آن امام است‌ونزدبرخی بمصالح‌مسلمانان صرف باید کرد وبقول‌جمعی درسد ثغور و سلاح مجاهدان بکارباید برد ودر معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی واز باقی نیز برای خود تحفه اختیار گردندی وآنرا صفی گفتندی وباقی را باقوم گذاشتی و توانگران قومی در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر هـمین خیال بسته گفتند یارسول الله شما ربع و صفی مقم بردارید و بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر گردانید وقسمت آنرا بروجهی که مذکور شد مقرر ساخت وفرمود که حکم فی پیدا کـردیم) تا نباشد آن فی کردان دست بدست میان توانگران از شما کـه زیاده از حق خود بردارند وفقرارا اندك دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بود وآنچه بدهد شمارا پیغمبراز من وغنیمت پس فراگیرید آنرا که حق شما است وآنچه نهی کند شما را از آن مثل‌غلول پس بازایستید ازآن (و محققان برآنند که حکم‌این کلمات عام است ومعنی وی آنکه هرچه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فراگیرید وفرمان برید وهرچه نهی کند ازآن باز ایستید که امر ونهی اوبحق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که ازنهی اواجتناب ننماید درهلاك افتد .

بیت

آنکس که شدمتابع رای تو قد نجا   وآنکوخلاف امرتوورزید قدهلك)

بترسید از عذاب خدای درمخالفت رسول اوبدستیکه خـدای سخت عقوبت‌است برمخالفان فرمان پیغمبررا (٧) قسمت فی برای یتیمان ومسکینان و ابنای سبیل است و درویشان هجرت کننده آنکه بیرون کرده شده اند از سراهای ایشان که درمکه‌داشتند ودورافتاده‌اند ازمالهای‌خود مطلبند بخشش وبخشایشی ازخداوند خود وخشنودی حضرت او (یعنی هجرت ایشان برای تجارت واغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت ورضای حق‌بودند وبدوستی خدا و رسول (ص) ترك ، دیار و اموال نمودند و یاری میکنند دین خدای را بنفس و مال خود و نصرت می نمایند پیغمبر او را بیاری و هوا

داری آن گروه مهاجران ایشان اندراستان دردین هم بقول و هم بفعل (۸) ودیگرآنانکه جای گرفته درسرای هجرت ودر دارایمان (یعنی درمدینه ودر تفسیر امام ابی بکرنقاش هست که ایمان نام مدینه است وحضرت رسول اورا این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند درمدینه) پیش از هجرت مهاجران (مراد انصاراند که در دیار خود ایمان آوردند وبدو سال پیش ازقدوم حضرت رسالت‌پناه مساجدساختند) ودوست میدارند هر کرا هجرت کند بسوی دیار ایشان واو را جای دهند وبمال‌خود مساعدت نمایند ونیابند دردلهای‌خود حسدی وحقدی ودغدغه ازآنچه عطا داده شوند ایشان (مراد آنست که حضرت پیغمبر (ص) انصار را طلبید وذکر اعانت وامداد و احسان واسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی‌النضیر را میان همه شما تقسیم کنم وطایفهٔ مهاجران برقرار سابق در مساکن‌شما ساکن‌باشند واگر خواهید این مال راخاصه بمهاجران دهم وایشان ازمنازل شما بیرون آمده بکفایت‌امور معیشتی‌خود مشغول شوند سعدبن وقاص وسعدبن معاذو سعدبن عباده که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله (ص) خاطرما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمائی وایشان همچنان درخانهای ما باشند که روشنائی و برکت درمنازل‌ما ازایشان است حضرت پیغمبر ایشانرا دعاگفت وحق‌سبحانه وتعالی‌درشان ایشان میفرماید که) وایثار میکنند وتقدیم می نمایند مهاجران را برنفسهای خویش (یعنی ازخود باز میگیرند وبدیشان میدهند) واگرچه هست ایشان را حاجت بانچه ایثار می‌نمایند (دراسباب نزول ازابن عمرنقل کرده که سربریانی برای یکی از درویشان صحابه آوردند او را بدرویشی دیگر که ازومحتاج تربود فرستاد واو بردیگری ایثار نموده وهم چنین نه تن ازفقرا بریکدیگرایثار کردند واین‌آیت درشان‌آن درویشان توانگرنازل شد حکماء برآنند که آن شش خصلت که جود مشتمل است برآن صفت ایثار اکمل وافضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی ودیگری

رامستحق آن بیند ازخود بازگیرد وبوی بخشد.

قطعه

کریم کامل آنرا میشناسم اندرین دوران
که‌گر نانی رسد از آسیائی چرخ گردانش
زاستغنای همت باوجود فقر وبی برگی
زخود واگیرد و سازد نثار بینوایانش)

وهرکه نگاهداشته شود ازبخل نفس او (یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق) پس‌آنگروه ایشانند رستگاران یافیروزی یافتگان به ثنای عاجل در دنیا وثواب آجل درآخرت (۹) وآنانکه آمدند و میآیند پس از مهاجران وانصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت میگویند ای پروردگار مابیامرز ما را ومربرادران مارا که در دین آنانکه پیشی گرفتند برما بایمان ومنه دردلهای ما کینه وحسدی وخیانتی برای آنانکه گردیده‌اند پیش ازما یعنی اصحاب پیغمبر ای آفریدگارما بدرستیکه تومهربانی دعای ما مستجاب کن بخشنده مارا در رحمت خود در زمره سابقان داخل گردانی (علماء گفته‌اند هرکرا کینه یکی ازاصحاب دردل باشد ازاهل این‌آیت‌نیست وازاین دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه مرمؤمنان را بسه مرتبه فرود آورده مهاجر وانصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل وپاکی‌طینت پس هرکه بدین صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد) (۱۰) آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه نفاق‌میورزند وخلاف آنچه در باطن دارند ظاهرمیکنند (یعنی ابن ابی وابن نبتل ورفاعه و احزاب ایشان که بر بنی نضیرپیغام فرستادند که مابشما موافقیم ودر حرب که بامحمد ص می کنید معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق ما بشما تا بحدی است که اگر او بر شما غالب شود و شما را از این و یا اخراج کند ما نیز در مرافقت وموافقت می کنیم این آیت آمد ای محمد ص درحال منافقان نگر که ایشان) میگویند مربرادران خود را یعنی اشباه و امثال خودرا که اخوة الکفراند وآنانکه نگرویدند ازاهل توراة که یهوداندغم مخورید اگر بیرون

کرده شوید شما ازدیار خویش هرآینه بیرون‌می‌آئیم ماباشما ازروی‌دوستی ومصاحبت وفرمان نبریم درایذاء وآزار شما یکی‌را که محمداست یاهیچکس از مسلمانانرا درخلاف شما اطاعت نکنیم همیشه و اگرکار زار کرده شوید یعنی مسلمان باشما قتال کنند هر آینه ما یاری کنیم شمارا و خدای گواهی میدهد که‌ایشان‌یعنی‌منافقان دروغ گویانند (۱۱) اگربیرون کرده‌شوند یهوداز مدینه بیرون نمی‌روندمنافقان باایشان‌واگر کارزارنمایندمنافقان یاری نمیدهند ایشان‌را واگر بالفرض‌یاری‌دهند اهل نفاق‌یهود را وحاظر شوند در حرب با ایشان هر آینه پس باز گردند بعقب خود یعنی بهزیمت روند پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند (یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چکونه منصور کردند) (۱۲) هرآینه شما مؤمنانید سخت ترید ازجهت ترس در دلهای ایشان ازخدای (یعنی منافقان ازشما بیشتر می ترسند که ازخدای) آن خوف وخشیت ازشمامرایشان را بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند عظمت خدای را جل سلطانه واگرنه بایستی که از او ترسیدندی (۱۳) کارزار نمیکنند باشما همه ایشان (یعنی‌جهودان ومنافقان مکردر دیها استوار کرده بخندق وبرج وباره یااز پس دیوارها بسنك وتیر (یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه‌ضعف وبددلی‌ایشان است بلکه) کارزار ایشان میان یکدیگر چون‌حرب میکنند سخت است اماهر شجاع که باخدا ورسول حرب کند بددل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خ.دای در دلهای ایشان افکنده طاقت مقاتله درمواجه ومقابله ندارند توپنداری یهود ومنافقانرا همه مجتمع ومتفق در رای وتدبیر وحال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشان است زیرا که عقاید ومقاصد ایشان مختلف افتاده آن وصفهای بد که ایشان راست بسبب آن است که ایشان گروهی اند که تعقل نمیکنند در نمی یابند آنچیزرا که صلاح ایشان درآنست پس مثل یهود (۱٤) همچون مثل آنان است که بودند پیش ازایشان بزمانی نزدیك بچشیدند عاقبت کار خود (یعنی‌ضرر معصیت‌را

(مراد بنی قنیقاع‌اند که ایشانرا جلا کردند از مدینه یا اهل‌بدر که‌عرصه‌هلاك گشتند) و مرایشان را باوجود خواری دنیا عذابی دردناك درآخرت (ومثل منافقان درفریب داده جهودان و وعده نصرت کردن) (۱۵) همچون مثل شیطان است چون گفت مرکافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوا دارتوام پس چون ثبات بر کفرورزید ونهال‌شرك درزمین دل‌اواستحکام یافت گفت شیطان من بیزارم ازتوبدرستیکه من میترسم از خدای پروردگار عالمیان (مراد از شیطان ابلیس است واز انسان ابوجهل ودر آنوقت که ابوجهل ببدر متوجه بود وازقبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود بر آمد گفت ای ابوالحکم مترس که من یار توام وچون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من ازشما بیزارم ودر سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی برانند که شیطان ابیض‌است پسرابلیس ومراد از انسان برصیصای راهب وابیض اورا بر کفر داشت ودرآخر بیزاری کرد ازاو واین حکایت بر سبیل اجمال چنان است که برصیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرد ودیوان درکار اوعاجز شدندابیض مهم اغوا واضلال‌او بزذمهٔ خود گرفته بیامدبصورت آدمی ودر صومعه او بریاضت مشغول شد وزاهد ازشدت مجاهدت اومتعجب ماند مرید او گشت ابیض‌عزیمت رفتن کرد و کلمه‌ای چند جهت شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را تخنیق کرد وباز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج اوجز بدعای برصیصا میسر نیست آنکس را بدرصومعه‌برصیصا آوردند اودمی براو دمید شیطان دست از اوباز گرفت وشفایافت‌القصه ابیض‌مردمان را ببلا مبتلا ومختل میساخت و به‌صیصا ارشاد می نمود وبکلمات‌او اورامیگذاشت‌تادخترملك‌را متعرض شد واو رابصومعه زاهد آوردند او دعا کرد وابیض اورا بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند واو زاهد را وسوسه کرد تاباو بفاحشه اقدام نمود واز خوف فضیحت اورا بکشت وابیض را برادرانش‌را بران مطلع ساخت

وزاهد را گرفته بردار کردند و ابیض همان صورت اول خود را بر اوظاهر کرد و گفت مراسجده کن تاترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض ازاو بیزاری نمود وآن بی سعادت بعداز آنهمه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت(۱)

قطعه

غافل مشو که مرکب مردان مرد وار
در سنك لاخ وسوسه پیها بریده اند
نومید هم مباش که رندان باده نوش
ناگه بیك خروش بمنزل رسیده اند)

(۱٦) بس است آخر کارآن شیطان و انسان آنک ایشان هردو در آتش دوزخ باشند جاوید ماندگان درآن وخلود درآتش. پاداش کافران است (۱۷) ای آن کسانیکه گرویده اید بترسید ازعذاب خدای وبدو باز گردید و باید که بنگرد هر نفسی وبه ببیند آنچیز را که پیش فرستاده است برای فردای قیامت تا اگرتقدیم خیرات و طاعت کرده شکر گذاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگرمعاصی وسئیات فرستاده توبه کند وپشیمان شود و بترسد وبپرهیزداز سطوت الهی تکرار امر بتقوی برای تاکیداست یااول درادای واجبات است بقرینه اقتران بعمل و ثانی که در ترك محارم بدلیل آنکه میگوید بدرستیکه خدای داناست بآنچه میکنید و (در کشف الاسرارفرمود که اول اشارت است باصل تقوی ودوم بکمال آن یااول تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد ازمحرمات ودوم تقوی خواص وآن اجتناب بود از هرچه مادون حق است.

بیت

اصل تقوی که زادابن راه است ترك مجموع ماسوالله است)

(۱۸) ومباشید ای مؤمنان مانند آنانکه بگذاشتند امرخدا را چون یهود و منافقان واهل شرك پس خدای فراموش گردانید بر ایشان نفسهای ایشان را تابرای آن تقدیم خیری نکردند (و گفته اند نیز در توفیق برروی ایشان دربست وسهل بن عبدالله تستری گفته که بوقت گناه امرخدای تعالی رافراموش

(۱) واین خبربا مذهب ما راست نیاید چه در او ترخصی چنداست که مخالف با اصول اسلام است (م)

کردند خدای تعالی نیزتوبه برایشان فراموش ساخت) انگروه ایشانند بیرون رفتگان ازراه فرمان برداری (۱۹) برابر نیستند نزدیك خدای یاران دوزخ که نفس خود را خوارساخته مستحق نار شدند و یاران اهل بهشت که در ا. تکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت حاصل کردند یاران بهشت (یعنی ساکنان اوایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم بار رسته و در نعیم مقیم پیوسته) (۲۰) اگر می فرستادیم ما این قرآن را بر کوهی وآن کوه را فهم و ادراك می‌دادیم هرآینه میدیدی اورا ترسند وفرمان برنده شکافته و ازهم ریخته ازترس خدای وازهیبت وعیدیکه در وی هست (یعنی کوه بآن بزرگی وسختی اگراز قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی واز چشم چشمها روان کردی ودلهای سنگین کافران ازآن متاثر نمی شوند .

بیت

ای دل سنگین تو یکذره سوهان گیرا نیست
نفس کافر کیش تو از ترك عصیان سیر نیست)

و این مثلها بیان میکنیم برای تنبیه مردمان شاید که اندیشه کنند و درآن وبهره دارند از آن (۲۱) آنکه قرآن فروفرستاد خداست آنخدائیکه نیست معبودی مستحق عبادت مگراو دانای پوشیده وآشکاراو (گفته‌اند عالم بمعدوم وموجود یابحیات وموت یابرزق واجل یابدنیا و آخرت وآنچه هست وآنچه خواهد بود) واوست بزرك بخشش که رحمت عامه سابقه اواحاطه جمیع خلق نموده درد نیا بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمؤمنان رسد درآخرت بعفو وغفران رؤیت ورضوان (۲۲) اوست خدای آنخدائیکه هیچ وجه نیست خدای سزای پرستش مگروی پادشاهیکه جلال ذاتش از وجه احتیاج مصون است وکمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون پاك ازشوائب مناقص ومعائب ومنزه از طرق آفات ونوائب سالم ازعیوب وعلل ومبرا ازضعف رعجزوخلل ایمن کننده مؤمنان ازعقوبت میزان با داعی خلق بایمان وامان یا مصدق رسل باظهار معجزه وبرهان گواه راست برهرچه خلق کنند یانگهبان ایشان یاقایم بعدل یامطلع برخفا یا حکم کننده بحق (وگفته اند این اسمی است ازاسماء الهی که تاویل آن غیرخدای نداند) غالب درحکم یابخشنده عزت بزرگوار

یا شکننده کامهای یابصلاح آرنده کارهای درهم شکسته مستحق کبریاوعظمت پاك است خدای ازآنچه شریك میسازند باوی چه واجب الوجود شرك قبول نکند (۲۳) اوست خدای آفریننده (یعنی تقدیر کننده خلق بروفق مشیت و مقتضای حکمت) آفریدگار (یعنی ظاهر کننده اعیان اوآورنده ازعدم بوجود (بخشنده صورت مر مخلوق را مر اوراست نامهای نیکو که در شرع وعقل پسندیده ومستحق باشد بپاکی یادمیکنند مراورا آنچه هستند در آسمانها و زمینهااوازهمه نقائص ومنزه ومقدس میدانند واواست غالب در ملك خود که مقهور و مغلوب نگردد صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید و کند بروجه حکمت بودو (درعین المعانی آورده که حضرت رسالت پناه اسم اعظم از جبرئیل پرسید جواب داد که علیك بآخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب شنید ودقائق و حقائق این اسمای وخط بنده ازهر اسمی برسبیل تفضیل در جواهر التفسیر باید طلبید ومن الله اعانته (والتائید) (۲٤)

سورة ممتحنه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(حضرت پیغمبر (ص) درسال هشتم از هجرت که بطریق اخفاعزیمت مکه داشت خاطب بن ابی بلیغه که از مهاجران بود مکتوبی بقریش نوشته ازآن عزم اعلام نمود جبرئیل آن حضرت را خبرفرمود وعلی وزبیرومقداد راحکم شد تابروضه خاخ رفتند ومکتوب را ازساره که موالات ابی عمروبن الضیعی بود بستده بخدمت آوردند حضرت مرخاطب را طلبیده فرمود که ترا چه برین داشت گفت یارسول الله بخدا سوگند که من مؤمنم بخدا ورسول وازدین اسلام

(۱) مشتمل برسیزده آیه ودرمدینه نازل شده است.

برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان وهیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد ومال من نماید بخلاف سائر مهاجران که انجا اقربا دارند خواستم که حقی برایشان ثابت گردد تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران خاطب باشما راست گفت وفاروق در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر گفت ای عمر اورا مرنجانی که اواز اهل بدراست وحق سبحانه بدریانرا مژده داد اعملو ما شئتم فقد غفرت لکم آنکه این آیت نازل شد) که ای کسانیکه گرویده اید فرا مگیرید دشمنان مراواعادی خودرا دوستان میفرستید والقامیکنید بسوی دشمنان من وشما اخبار جیب مرابسبب دوستی که دارید با طرح محبتی که می افکنید وحال آنست که دشمان کافر شده اند بآنچیزیکه آمده است بشما ازسخن راست که آن قرآن است یاکار درست که دین اسلام است یاسزاوار متابعت که پیغمبراست بیرون میکنند پیغمبررا ازمکه وشمارا نیزاخراج مینمایند بخدای که آفریدگار شما است وایشان بسبب ایمان شمارا ازدیار شمابیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود ازبهرجهاد در راه من وبرای طلب خشنودی من رازمیگویند (یعنی سخنان سری بدیشان می فرستید) بدوستی درلباس نصیحت ومن داناترم از شما بآنچه پنهان می کنید از مودت اعدا وبآنچه ظاهر میسازید از اعتذار وهر که بکنداین کار (یعنی فراگیرد ازایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان) وازشما پس بدرستیکه گم کرده است راه راست را (۱) اگر بیابند شمارا کفار مکه (یعنی برشما قادر گردند وظفریافته شمارا اسیرسازند) باشند مرشمارا دشمنان (یعنی القای مودت فائده ندهد وایشان دشمنی آشکارا کنند) وبگشایندبسوی شما دستهای خودرا بزدن و کشتن وبگشایند زبانهای خود را بشما ببدی (یعنی دشنام وفحش) ودوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند (۲) سود نخواهند داشت شمارا خویشان شما ونه فرزندان شما (یعنی امروزموالات بامشرکان بسبب مال وفرزند وخویش وپیوند می کنید وایشان نفع نخواهند رسانید بشما) روز رستخیزجدا کند خدای در آن روز

میان شما واولاد واقربا (یعنی کافرانرا بدوزخ فرستد ومؤمنان را به بهشت برد وخدای بآنچه می کنید از دوستی ودشمنی بینا است وبرآن جزا خواهد داد (۳) بدرستیکه هست مرشمارا ای مؤمنان سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد درسخنان ابراهیم علیه‌السلام وآنانکه باوی بوده اند ازاهل ایمان یاد کنید چون ابراهیم ومؤمنان قوم او گفتند مر گروه خودرا ازمشرکان که از ما دوستی‌مجوئید وبدرستیکه ما بیزاریم از شما که بت‌پرستید ودیگر بیزاری می کنیم ازآنچه می‌پرستد بجزخدای کافرشدیم بدین‌شما یامعبود شما وآشکارا شد میان ما وشما دشمنی بدل ودشمنی بدست (یعنی محاربه) همیشه (یعنی پیوسته دشمنی‌قایم خواهد بود میان ماوشما بدست ودل) تاوقتیکه ایمان‌آرید خدای یکتا ویگانه (یعنی بیگانگی اوبگروید حق‌سبحانه پندمیدهد مؤمنان راکه درتبرأ ازاهل شرك اقتدا بابراهیم کنید) مگردر آن سخن ابراهیم که گفت مرپدر خودرا که بوعده استغفار که باتو کرده ام وبوعده ایمان که توبا من کرده ای هرآینه آمرزش خواهیم خواست برای‌تو ومالك‌نیستم ای پدر برای تو (یعنی نمی‌توانم که دفع کنم از تو) از عذاب خدای هیچ چیز اگر بخدا بازنگردی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد وچون خلیل واصحاب اوبیزاری کردند از قوم گفتند ای پروردگار ما برتو توکل کردیم (یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وبسوی توبازگشتیم وبسوی تواست بازگشت‌همه درآخرت قولی آنست که این دعا تتمه قول ابراهیم نیست بلکه حق سبحانه مؤمنانرا بعد از نهی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگوئید خدا یاازایشان بریدیم وبلطف توپیوند کردیم .

مثنوی

سوی تو گردیم روی و دل بتوبستیم

از همه باز آمدیم وبا تو نشستیم

هرچه نه پیوند یار بود بریدیم

هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم)

(٤) ای پروردگار ما مگردان ما را محل برگماشتن برای آنکه نگرویده اند (یعنی ایشان‌را برما مگمار ومسلط مگردان وبدست ایشان‌ما را عذاب مکن وبیامرز مارا ای پروردگار ما بدر،تیکه توغالبی در حکم پس شرایشان دفع کن دانا درکارخود پس‌مارا بیامرز (٥) بدرستیکه هست مرشما را درابراهیم وقوم اوخصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا (تکرار برای تاکید است در اقتدا بابراهیم علیه السلام یا در اول اقتدا است بر اقوال او در ثانی بافعال واین اقتدا است) مر کسی را که امید دارد در رضای خدا وپاداش روز قیامت‌را یا بترسید ازخدا در روز بازپسین وهر که روی بگرداند ازفرمان ودوستی کند بادشمنان پس بدرسیکه خدای بی نیاز است ازوی واز نصرت کردن وی مردبن اورا چه خود ناصردین خود است ستوده‌است بی‌ستایش خلق (آورده اند که بعداز نزول این آیت‌مؤمنان قطع دوستی کردند ازکسان خود که مشرك بودند در مکه حق سبحانه وعده فرموده)(٦) که‌شاید که‌خدای پیدا کند میان شما و میان آنکه دشمن داشتید از کفار مکه دوستی ویاری (وآنچنان بود که ابوسفیان سهیل بن‌عمرو و حکیم بن حزام وغیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را باایشان محبتی تمام پیدا شد) وخدای توانا است برآنکه دشمنی‌را بدل بدوستی کند وخدای‌آمرزنده است کسی‌را که موالات کرده با ایشان‌قبل‌از نهی مهربان برآنها که بعداز نهی قطع مودت کردند (آورده اند که قوم خزاعه را باحضرت پیغمبر(ص) عهد وپیمان بود وهرگز قصد مسلمانان‌نکردند و‌دشمنان‌دین‌را یاری ندادند حق سبحانه در باره‌ ایشان فرموده) (٧) نهی‌نمیکند خدای شمارا ای مؤمنان ازآنانکه ایشان کارزار نکرده‌اند باشما درکار دین وملت وبیرون نکردند شمارا ازسراهای ومنزلهای شما (یعنی خزاعه که درمقاتله واخراج شما دخلی‌ننموده‌اند یامراد زنان و کودکان اند که ایشان را درقتل واخراج چندان دخلی‌نیست می‌فرماید

که خدای باز نمیدارد شمارا) ازآنکه نیکوی کنید بایشان واز آنکه عدل کنید یابفرستید قسطی‌وبهرهٔ برای ایشان بدرستیکه خدای دوست دارد عدل کننده گانرا (۸) جزاین نیست که حق‌سبحانه نهی‌می کند شمارا ازآنانکه کار زار کردند باشما در دین خدای بیرون کردند شمارا ازسراهای‌شما ومعاونت کردند وهم پشت شدند با اعادی بربیرون کردن شما ازخان دان شما (یعنی مشرکان مکه بعضی که درصدد حرب آمدند وبرخی که بسعی اخراج کردند وجمعی که یار ساعیان بودند بازمیدارد خدای شمارا) از آنکه دوستی کنید باایشان وهرکه دوست دارد ایشان‌را پس‌آن گروه دوست دارندگان ایشان ستمکارانند (که وضع دوستی درغیرموضع می کنند چه دوستی باخدای می‌باید وبادوستان خدای می‌شاید که ازدوستی دیگران هیچ نشاید.

بیت

بگسل زدوستان دغا باز حیله ساز

یاری طلب که طالب نفس وفا بود

آورده اند که چون درحدیبیه صلح واقع شد یکی ازشروط آن بود که هر مسلمان از مکه بمدینه رود آنحضرت اورا بکفار باز فرستد واگر مسلمانی از مدینه روی برتافته جانب مکه شتابد قریش اورا باز نگردانند هنوز آنحضرت علیه الصلوة والسلام در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنان از مکه گریخته بملازمت آمدند ازآن جمله سعید اسلمیه بود ودرعقب شوهر اومسافر مخزومی می رسید وگفت شرط صلح بر اینوجه بوده که هر که از مابتوآید بما رد کن جبرئیل آمدو گفت یارسول‌الله (ص) آن شرط برمردان واقع شده نه برزنان وروا نیست که مؤمنات را بمشرکان باز دهید واین آیت نازل شدکه) (۹) ای گروه گرویدگان چون بیایند بشما زنان گرویده هجرت کننده از دارکفربدار ایمان پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری بسبب آمدن نشده وبهیچ غرض ازاغراض دنیوی وابسته‌نستند بلکه خاص برای خدا ورسول وتدین بدین اسلام آمده اند خدای داناترست بگرویدن ایشان

که مطلع است برسرائر وضمائر اما چون حکم شرع ظاهراست ایشان‌را سوگند دهید پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مؤمنه اند پس باز نگردانید ایشان را بسوی شوهران ناگرویده ایشان نه ایشان (یعنی این زنان) حلال اند مرآن کافرانرا ونه آن کافرانرا حلال میشوند براین زنان را چه تباین دارین جدائی‌افکنده است میان ایشان وبدهید شوهران ایشان را ازآنچه طرح آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر (ص) سبیعه راسوگند داد وآنچه مسافراز مهربدوداده بود گرفته بازگشت وآیت آمد) هیچ بزه و اثمی نیست برشما آنکه بخواهیداین زنان مهاجره را چون‌بدهید ایشان‌را مزدها (یعنی مهرهای ایشان پس فاروق اورا بخواست ودیگرآیت آمد که) وچنگ در مزنید بعصمتها (یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق بدهید اگرایمان نیارند پس‌اصحاب هر زن کافره که درنکاح داشتند طلاق دادند وحکم شد که) وبخواهید ازآنکس که آن زن را بخواهد از کافران آنچه خرج کرده‌اید ازمهر باوباید که بخواهند کافران ازشما وآنچه خرج کرده‌اند از مهر ازدواج مهاجرات خود (یعنی عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمن و کافره ومیان کافرومؤمنه پس هریك باید که رد کنند مهریراکه بصاحب‌خود داده اند) آنچه ذکر کرده‌شد فرمان خدای است حکم می کندخدای بآن میان شما وخدای داناست بمصالح شما حکم کننده بآنچه محض حکمت است بعد از نزول آیت مؤمنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار ازادای مهرمرتدات ابانمودند آیت آمدکه (۱۰) واگرفوت شود ای مؤمنان از شما چیزی یکی‌از زنان شما بسوی کفار (یعنی بدارالحرب پیوندد ومهراوبدست شما بیاید) پس شما غنیمت گیرید (یعنی غزا کنید وعاقبت شمارا ظفر بود و مال بدست آید پس بدهید آنانرا که رفته‌اند) زنان ایشان بدارالکفر ومهر نیافته‌اند ازشوهران کافران زنان مانند آنچه نفقه کردند ازمهرآن زن (درمعالم ازابن عباس‌نقل میکند که شش‌تن‌از زنان مؤمن مهاجرمرتده شده بنزد کفار رفتند وحضرت رسول(ص) مهور ایشان را ازغنیمت بشوهران ایشان داد) وبترسید ازعذاب

خدای آنخدائی که شما بدو گرویدگانید (حکم این آیت تابقای عهد باقی بوده وچون عهد مرتفع گشت این احکام مفسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سیدعالم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعت میل کردند آیت آمد)

(۱۱) ای خبر کننده پای بلند قدر چون بیایند بتو زنان گرویده بیعت کنند با تو بر آنکه شرك نیارند و شریك نگیرند باخدای چیزی را و دزدی نکنند وزنا نکنند ونکشند فرزندان خود را چنانچه زنده درخاك میکردند یا قصد بچه که درشکم دارند نکنند و اورا نیفکنند و نیایند بدروغی که از روی جهل بربافته اند آن را میان دستها وپایهای خود (یعنی فرزند حرامزاده را نیارند ودروغ بشوهران نبندند ودر دست وپای خود آورده می پرورند) وعاصی نشوند درتو درآنچه بفرمائی ازنیکوئی که ترك نوحه کردن است و روی خر شیدن وموی بریدن وچون بدین شروط بیعت کنندپس بیعت کن با ایشان (عایشه فرمود که بیعت پیغمبر ص با زنان بسخن بود ودست آنحضرت دست هیچ زن نسوده قولی آن است که زنان درقدح آب دست فرو بردند و بعد از آن حضرت ص دست مبارك خود در آب فرو بردی و گفته اند امیه خواهر خدیجه را فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت) وطلب آمرزش کن برای زنان مبایعه ازخدای بتحقیق خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند مهربان برایشان که توفیق توبه وایمان داد (بزرگی فرمود که مردم میگویند رحمت موقوف است برایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود ومن میگویم ایمان موقوف است برحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد

بیت

بی رحمت آن یا ز دوزخ نرهند توفیق عزیز است بهر کس ندهند

بعضی درویشان مسلمانان بجهت جرمنفعت با جهودان دوستی میکردند وخبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیت آمد که) (۱۲) ای گروه مؤمنان دوستی مکنید باگروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان هر آینه که نا امید شده اند (یعنی یهود) از ثواب آخرت چه دانسته اند که سبب عناد و کتمان نعت

رسول ایشان را هیچ نوع حظی ازمثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم ناامید اند از آن همچنان که ناامید شدند کافران از اهل گورها (یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود نا امید اند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان خود را دانسته اند واز نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده) (۱۳)

سورة الصف (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

پك و بی عیب گفت مر خدایرا آنچه درآسمان هاست ازعلویات وآنچه درزمین است ازسفلیات واوغالبست که حکم او بهیچ وجه مردد نگردددرست کار که خلل بافعال او راه نیابد «دمیاطی آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند آیا کدام عملی بجای آریم که مارا ازحفره نیران رهانیده بروضه جنان وتحف روح وریحان رساند حق سبحانه این آیت فرستاد که : یاایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الایه حضرت رسالت «ص» فرمود که ای قوم آمد آنچه میجستید یعنی عملیکه بنده را ازسجن سجین برهاند وبا علی علیین برساند ایمان وجهاد است صحابه ازموت کراهیت داشتند آیت آمد که » (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید چرا میگوئید آن چیزرا که نمیکنید (۲) بزرگست ازروی خشم نزدیك خدا که بگوئید آنچه نخواهید کرد (و نزد بعضی علماء آیت عام است وشامل یعنی هر که سخنی بگوید ونکند درین عتاب داخلست و بآن علماء نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترك نمایند این سیاست خواهد بود - اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت رسالت پناه «ص» دیده در شب معراج که لبهای چنین کسان بمقراض آتشی

(۱) مشتمل برچهارده آیه ودرمدینه نازل شده است .

میبریده اند .

بیت

ازمن بگوی عالم تفسیر گوی را   گر در عمل نکوشی نادان مفسری
بار درخت علم ندانم بجز عمل   با علم اگرعمل نکنی شاخ بی بری)

(۳)بدرستیکه خدای دوست‌دارد آنان‌را که کارزار کنند درراه وی صف زده دربرابر خصم گوئیا ایشان دراستحکام بنا هااند ریخته از ارزیر کسانی است از ثبات قدم ایشان درمعرکه حرب وبیکدیگر باز چفسیدن (٤) و یاد کن‌آن‌را که گفت موسی مرگروه خود را یعنی با بنی‌اسرائیل گفت ای قوم من چرا میرنجانید مرا بناشنودن فرمان من و براستی میدانید آن که من فرستادهٔ خدایم بسوی شما (وبرسالت خود ازمعجزات ظاهره اقامت شهادت کرده‌ام وشمارا معلوم شده وشبه نمانده ورسول باید که محترم ومکرم‌باشد پس شما فرمان من برید ایشان برهمان ضلالت وجهالت خود ثابت بودند و سخن کلیم‌الله علی نبینا وآله وعلیه‌السلام نشنودند) پس‌آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی ع بگردانید خدای دلهای ایشان را از صفت یقین و موقع شك ساخت و خدای راه نمینماید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دائرهٔ فرمان (٥) ویاد کن آنرا نیز که گفت عیسی پسرمریم مرقوم خود را که ای فرزندان یعقوب بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما بحجت وبرهان درحالتی که باور دارنده‌ام وآن‌چیز را که پیش منست از کتاب توریة (یعنی قبل از من نازل شده ومن تصدیق کرده‌ام که آن از نزدیك خداست) ومژده دهنده‌ام بفرستاده که می‌آید بدین کامل وشرع‌شامل ازپس زمان من نام او احمد (یعنی ستاینده تر وترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه‌السلام براین وجه است که انی ذاهب الی ربی وربکم و الفار قلیطا جاء معنی فارقلیطا احمد است

در تبیان‌آورده که اسم آن‌حضرت بسریانی منحمیا است ومعنی اوآن که بفرستد خدا بشما اوزا بعداز مسیح) پس‌آن هنگام که‌آمد عیسی بدیشان بمعجزات روشن چون احیای موتی وابرار اکمه وابرص گفتند بیشتر بنی -

اسرائیل ادعا مینماید جادوی است آشکارا (یعنی برهیچکس پوشیده نیست که سحر میکنند) (٦) وکیست ستمکارتر ازکسی که بربندد برخدای دروغ (یعنی پیغمبر اورا تکذیب کند وآیتهای اورا سحرداند (بعضی علما برآنند که نضربن حارث گفت که روز قیامت لات وعزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای واو شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این‌آیت‌آمد که کیست‌ظالم تر ازکسی که دروغ برخدای بندد بقبول شفاعت بتان دربارهٔ کفار وحال‌آن که مفتری خوانده میشود پیغمبرص اورا میخواند بسوی دین اسلام که‌مشتمل است برخیر وصلاح وفوز وفلاح‌دردنیا وعقبی وخدای راه ننماید برستمکاری گروه ستمکاران را (درلباب‌آورده که چند روزی وحی برحضرت رسول ص فرود نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه یهود که خدای محمد ص نور اورا فرو نشانید وکار او باتمام نخواهد رسید این سخنان به جناب رسالت‌مآب ص عرض نمودند وغبار ملال برآئینه دل مبارك آن‌حضرت نشست جبرئیل بجهت رفع‌آن آیت‌آورد که) (۷) میخواهند یهود تا فرو - نشانند نور خدای را که دین و کتاب اواست با نور خدای رسول وبدهنهای خود (یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه) وخدای تمام گرداننده است نور دین وروشنی شرع سیدالمرسلین را قبل ازقیام قیامت واگر چه گراهت دارند کافران ازاتمام‌آنچه کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق وصواب همچون ارادت خفاش که غیر مؤثر است در نابودن آفتاب جهانتاب

قطعه

شب پرك خواهد که نبود آفتاب   تا ببیند دیده او مرز وبوم
دست قدرت هر صباحی شمع مهر   بر فروزد کوری خفاش شوم)

(۸) اوست آن‌خداوندی که فرستاد پیغمبر(ص) خودرا بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وبکیش‌راست که ملت حنفیه است تا غالب گرداند این دین را برهمه کیش وملتی بوقت نزول عیسی علیه‌السلام که همه اهل‌ملل دین اسلام قبول کنند وهرچند کاره‌اندباشدمشرکان(اظهار دین‌محمدرا صلی‌الله‌علیه‌وآله و

سلم که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرك) (۹) ای کسانیکه ایمان آوردید آیادلالت کنم شمارا بر بازرگانی که بازرهاند شمارا ازعذابی دردناك (پس بیان تجارت میکند که) (۱۰) خبراست بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید برایمانی که دارید بخدای وبفرستاده او وجهاد کنید با کافران درراه خدای بمالهای خود که زادو راحله وسلاح برای مجاهدان بخریدو بنفسهای خود که متعرض قتل وحرب شوید آنچه مذکورشد ازایمان وجهاد بهتراست مر شمارا ازمعاملات مربحه اگرهستیدشما که دانید طریق تجارت حقیقی را (بزرگی فرمود که اصل معامله درین تجارت آنست که غیرحق را بدهی وحق را بستانی درنفحات ازابن عبدالله بسری قدس سره نقل میکند که پسروی بوی آمد وگفت سبوی روغن داشتم که سرمایه من بود ازخانه بیرون میآوردم بیفتاد وبشکست و سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدر تست والله که پدرترا هیچ نیست دردنیا وآخرت غیرازالله شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سودتمام آن بودی که پسرش نبودی اشارت بمرتبه فناست درباختن سود ومایه دربازار شوق ولقا .

بیت

تا چند ببازار خودی پست شوی بشتاب که از جام فنا مست شوی
ازمایه وسود دوجهان دست بشوی سود توهمان به که تهی دست شوی

پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید) (۱۱) بیامرزد خدای مر شما را گناهان گذشته شما دردنیا ودرآورد شمارا درعقبی ببوستانها که میرود اززیر اشجار آن جویها وبمسکنهای پاکیزه که واقع باشد دربوستانها جاویدی که داراقامت است آن مغفرت وادخال بهشت رستگاری است بزرك (۱۲) ومر شماراست نعمتی دیگر در دنیا که ان را دوست میدارید نصرتی ازخدای بر قریش وفتحی که نزدیك فتح مکه است یافتح فارس وروم (ابن عطاقدس سره فرمود که نصرت توحید است و فتح نظر بجمال ملك مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دل است بترقی ازمقامات نفس وغنائم این فتح معارف یقینیه

باشد وهمه مؤمنان را در این مرتبه شرکت است کما قال) وبشارت ده ای محمد(ص) مؤمنان را بنصرت دردنیا و بجنت ودرآخرت (۱۳) ای گروه مؤمنان مخاطب جماعتی اند ازانصار که درلیلیه عقبه ثانیه بیعت کردن وایشان هفتادتن بودند یا خطاب عام است (یعنی جمیع مؤمنان را می فرماید) باشید نصرت کنندگان دین خدای ورسول او وتقدیر کلام چنین است که ای محمد(ص) طلب نصرت کن از قوم خود همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عیسی پسرمریم مرحواریان را که خاص او بودند ودردین او بهمه کس سبقت داشتند کیستند یاران ونصرت کنندگان من وتوجه نمودگان با من بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من دردعوت خلق بخدای گفتند حواریان که در این راه مائیم ناصران دین خدای وفی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا وعلی السلام بعد از رفع وی وخلق را بخدای دعوت نمودند پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان گروهی ازبنی اسرائیل بعیسی واورا بنده ورسول خدای دانستند وکافر شدند گروهی دیگر واورا پسرخدا گفتند وچون حضرت پیغمبر(ص) مبعوث شد موافق همه مؤمنان گفت عیسی عبدالله و رسوله آن گروه معونت یافتند حق سبحانه فرمود پس قوت دادیم وغالب گردانیدیم آنانرا که گرویدند بعیسی و رسالت و عبودیت او بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او پس گشتند مؤمنان غلبه کنندگان بر کافران (۱٤) .

سورة جمعه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

پپاکی یاد میکند وتنزیه مینماید مرخدایرا آنچه در آسمانها است از بدایع علوی وآنچه در زمین‌ها است از کوائن سفلی پادشاهی که ملك اواست دایم وبی زوال پاك ازسمت عیب وصفت اختلال ارجمند که مثل و نظیر ندارد حکم کننده که راستی بجا آرد (۱) اوست آن کسی که برانگیخت در میان ایشان مراد قوم عرب‌اند که اکثرایشان خواننده و نویسنده نبودند فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت اواز تهمت دور باشد (وگفته اند امیت آنحضرت بجهت آن‌است که در کتب مقدسه برین‌وجه‌مذکور بوده که‌خاتم انبیاء امی باشدوازجمله‌در کتاب شعیب مذکور است که **احیا فی الامیین واختم به‌النبیین** ودر امیت آنحضرت نکتها است این‌سه بیت اختصار میرود .

مثنوی

فیض ام الکتاب پرور دش | لقب امی خدای زان کردش
لوح تعلیم ناگرفته به بر | همه ز اسرار لوح داده خبر
برخط اواست انس وجانراسر | گر نخوانداست خطازآن چه‌خطر

پس صفت بنی‌امی می کند) میخواند برایشان آیتهای کلام خدای را بآنکه امی‌است مثل ایشان وپاك میسازد ایشان‌را از دنس کفر وخبث عقاید رذالت اخلاق ومیآموزاند ایشان‌را قرآن‌واحکام‌شریعت عملهای دین‌ازمعقول ومنقول واگرچه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان در آموختگانند پیش از بعث محمد (ص) درگمراهی هویدا که آن شرك بوده وتبتع دین

(۱) یازده آیه است ودر مدینه نازل شده

جاهلیت(۲) ودیگر مبعوث ساخت درمیان دیگران ازمؤمنان که ایشان نرسیدند به آنانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد (مراد تابعین اند واز معالم بایراد حدیثی صحیح متفق‌علیه معلوم میشود که اینها عجم‌اند واصح اقوال آن‌است که هر که باسلام درآمده ودرمی آید بعدازوفات حضرت پیغمبر(ص) همه در دین‌آخرین داخل‌اند وخدای غالب است درامر بعثت هرکرا خواهد برسالت فرستد خداوند حکمت‌است دراختیار هرپیغمبری برای هرامتی (۳) این‌نبوت یابعثت افزونی کرم خدای‌است میدهد آنراهر کرامی خواهد وخدای خداوند فضل بزرك است که نعم دنیا وآخرت درجنب آن‌محقرومختصر نماید (۴)مثل آنانکه تحمل کرده شدند تورات‌را (یعنی حکم شد که باتکلیف احکام‌تورات بردارند) پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن تورات قناعت نمودند آنچه دروی بودکار نکردند همچون مثل درازگوش است که بردارد کتابها ازعلم (یعنی رنج میبرد درحمل آن وازآن نفعی ندارد همچون یهود که‌تورات میخوانند وبدان منتفع نمی‌شوند .

نظم

گفت ایزد یحمل اسفار او | بارباشد علم کان نبود زهو
علمهای اهل دل حمالشان | علمهای اهل‌تن احمال شان
علم چون بردل زند یاری بود | علم چون برتن زند باری بود
چون بدل‌خوانی زحق گیری سبق | چون بگل‌خوانی وبشماری ورق)

بد مثلی‌است که زده شدمثل‌گروه یهودآنانکه تکذیب کردندحجتهای خدای را که دلیل بوده بر نبوت محمد(ص) وخدای راه فلاح نمی نماید گروه ستمکارانرا (که بعناد باحق برنفس‌خود ظلم کرده‌اند وباوجود این می گویند که نحن ابناء الله و احباء ولاف‌میزنند که لم یدخل الجنه الامن کان هوداً)
(۵) بگو ای‌محمد «ص» ای گروه که دین یهودیت دارید اگرگمان میبرید آنان که شما دوستانید مرخدای‌را بدون مردمان از عرب وعجم که گرویده‌اند پس آرزو ببرید مرك را اگر هستید راست‌گویان (درآنکه شمائید دوستان خدارا تا برسید بکراماتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده) (٦) وحال‌آنست که یهود تمنا نکنند مرك را هرگز بسبب

آنچه ازپیش فرستاده است دستهای ایشان (یعنی بواسطه عملهائی که کرده اند چون تحریف احکام توریت و تغییر لغت و صفت محمد مصطفی «ص» و میدانند که بعد ازمرك بدان کردار معذب خواهند شد) وخدای داناست به ستمکاران برنفس خود (۷) بگوای محمد«ص» با یهود بدرستیکه آن مرگی که شما می گریزید از وی و تمنا نبرید و از وقوع آن کراهت میدارید پس او رسنده است بشما یعنی بگیرد شمارا وشربت آن بچشید پس باز گردانیده شوید بسوی دانای آشکارا ونهان پس خبر دهد شما را بآنچه هستید که عمل میکنید ومناسب آن کردارجزا یابید (۸) ای کسانیکه گرویده اید باحکام شرع چون ندا درداده شود برای نماز درروز جمعه پس بشتابید بسوی یاد کردن خدای (که نماز است وخطبه یعنی رغبت کنید بدان وسعی بنمائید درآن و بگذارید خرید و فروخت را (قول صحیح بمذهب امام اعظم آن است که موجب سعی وترك تجارات ومبایعات اذان اول در روز آدینه باشد اگرمؤذن متعدد باشند) آن سعی وترك بیع بهتر است شمارا از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد وآن بهتر است از سود فانی دنیوی اگر هستید که بدانید نفع وضرر را وتمیز میکنیدمیان خیر وشر (۹) پس گذارده شد نماز جمعه پس پراکنده شوید در زمین برای تجارت و تصرف در ما یحتاج خود (امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید) وبجوئید از فضل خدای (یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش است گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و مذکران بقولی مراد عیادت بیماران است وحضور جنازه وزیارت مؤمنان و طلب علم و آنچه بدین ماند چه جستن میامن فضل الهی بدینها تواند بود) و یاد کنید خدای را بسیار (یعنی درمجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین دروقت نماز) شاید که رستگار شوید وبخیر دوسرا برسید (که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر وباطن وسبب تجارت دنیا وآخرت است

رباعی

از ذکر خدا مباش یکدم غافل

کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل

ذکر است که اهل شوق را در همه وقت

آسایش جان باشد و آرامش دل

آورده اند که روزی حضرت رسول«ص» خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیه کلبی ازجانب شام رسید باطعام بسیار وبدان وقت درمدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیرازدوازده تن که چهار ازایشان خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین بودند کسی نماند حضرت پیغمبر«ص» فرمود اگر میرفتید درپی یکدیگر تا کسی مطلق درمسجد نمیبود ازاین وادی آتش بسوی شما روان میگشت ومقارن همین حال این آیت نزول اجلال یافت) (۱۰) وچون ببینید بازرگانی (یعنی کاروان بازرگانی را) یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند متفرق گردند ازمجلس و بروند بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر آن یکدیگررا بخریدن طعام وبگذارند ترا ایستاده برمنبر بگو آنچه نزدیك خداست از ثواب نماز واستماع خطبه ولزوم مجلس پیغمبر بهتر است و سودمند تر از استماع لهو از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم و خدای بهترین روزی دهندگان است (یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که تعجیل کنندوشایدنیز که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی ازخلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چندین عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا که باید طوم سوم نداری که مرا چند باید وحق تعالی کافل رزق من است این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند وشاید که بر من غضب کنی وآن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز

نمیدارد .

نظم

خدائی که او ساخت از نیست هست
بعصیان در رزق بر کس نبست
از او خواه روزی که بخشنده اوست
برآرنده‌کار هر بنده اوست) (۱۱)

سوة منافقون(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(درسال پنجم ازهجرت که‌حضرت رسول‌الله از غزوه مریسیع مراجعت نمود برسر چاه نزول فرمود که میان سنان بن وبرجهنی که حلیف بن‌عمرو بن عوف بوداز خروج ومیان جهجاه بن غفاری که اجیر حضرت فاروق بود منازعت شد ومهم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد ابن‌ابی منافق‌سخنان ناشایسته گفت ازجمله آنکه مهاجرانرا هیچ مدمید تااز مدینه بروند وازهم پراگنده شوند ودیگرآنکه چون بمدینه‌باز گردیم آنکه عزیز است بیرون خواهد کرد آنرا که خوارتر است و زیدبن ارقم بمجلس سامی‌حضرت خیرالانامی آمده ازاینصورت اخبارنموده وآنحضرت‌اصغافرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرموده و اسدبن حضیر سبب پرسیده و مضمون حال معلوم فرموده درتسلیه خاطر پیغمبر(ص) مساعی جمیله بتقدیم رسانید وخبربابن ابی‌رسید بخدمت آنحضرت‌آمد ودرنفی آنچیز سوگندخوردومردم زبان ملامت گشاده زیدبن ارقم‌را بخبردروغ متهم‌ساختند حق‌سبحانه تصدیق قول‌اورا این‌سوره نازل گردانید که) چون بیایند نزدیک تومنافقان (یعنی ابن‌ابی واصحاب او) گویند ماگواهی میدهیم بدرستیکه تو

۱- مشتمل بر یازده آیه‌است ودرمدینه نازل شده

فرستاده (یعنی مامنافق نیستیم وبدل‌رسالت تورا معتقدیم) وخدای میداند که توهر آینه فرستاده اوئی که اوترا فرستاده و خدای گواهی‌میدهد که منافقان دروغگویانددر گواهی خود) (بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس‌شهادت ایشان برآنکه دل‌مامعتقد رسالت‌است دروغ‌باشد و گفته‌اند مراد ازشهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد برسالت توخدای میداند که سوگند بدروغ خوردند) (۱)فراگرفتند منافقان سوگندان خودرا سپری (یعنی وقایه که بآن ازقتل وسبی ایمن باشند) پس باز میدارندمردم را با بقای شبهات ازدین خدای یا خود اعراض کنند از جهاد در راه خدای تعالی بدرستیکه ایشان بدعملی است آنچه‌هستند که میکنند از سوگند دروغ واعراض از حق، (۲) این حکم حق ببدی اعمال ایشان بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان پس کافر شدند (بدل گفتند بظاهر با مؤمنان که ما از شمائیم ودرخلوت با رؤسای خودبکلمات کفر ناطق گشتند) پس مهر نهاده شد بردلهای ایشان نمیدانند حقیقت ایمان (که اقرار است به زبان وتصدیق بدل ، آورده‌اند که ابن ابی مردجسیم و نیکوهیات و شیرین سخن وفصیح بود وجمعی دیگرازمنافقان نزدیک بهمین صورت بودند وچون بمجلس پیغمبر ص آمدندی آنحضرت شگفت داشتی ازاشکال واقوال‌ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که) (۳) و چون ببینی منافقانرا بشگفت آرد ترا جسمهای ایشان از نرمی‌ونازکی وچون سخن گویند گوش کنی تو مر سخن ایشان را باور کنی وحال‌آنکه درعدم عقل و قلت تدبر گویا ایشان چوبهای خشک شده‌اند بدیوار بازنهاده یعنی اشباحندخالی از علم ونظر می‌پندارند و گمان میبرند هرفریادی که برآید وهرآوازی‌را که درمدینه بر نکشند که آن صیحه وصدا واقع است برایشان یعنی بددلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه است که هرآوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان برپیغمبر ص و مؤمنان ظاهر شده ورسوا خواهند شد ایشان دشمنانند ترا وهمهٔ مؤمنان را پس حذر کن از مکر وغائله ایشان بر ایشان ایمن مباش هلاک گرداند خدا ایشانرا یا لعنت کناد خدای برایشان -

چکونه بر گردیده میشوند ازطریق حق

(درمعالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن‌ابی اورا گفتند که این آیتها درشان تو نازل شده بود نزدیك پیغمبر(ص)برو تابرای توآمرزش طلبد آن منافق گردن را تاب داد و گفت مراگفتند ایمان آر آوردم تکلیف کردند که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد(ص) را سجده باید کرد آیت آمد که)(٤) وچون گویندمر منافقانرا که بیائید باعتذار تاآمرزش طلبد برای شما فرستاده خدای بپیچند سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن بپیچند چنانچه کسی از مکروهی رو بتابد وتو می‌بینی ایشان را که اعراض کنند ازرفتن بخدمت پیغمبر (ص) وایشان گردن کشانند (٥) یکسان است برایشان آمرزش خواهی مر ایشانرا یا آمرزش نخواهی برای ایشان هرگز خدای نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان درنفاق بدرستیکه‌خدای راه فلاح نمینماید گروه بیرون رفتگان را از دائره اصلاح (٦) ایشان آنانند که میگویند مرانصار را که شما نفقه نکنید بر کسانیکه نزدیك رسول خدا اند (ص) از فقران مهاجرین تا متفرق گردند (غلامان نزد خواجگان‌روند وپسران بپدران پیوندند منافق انصار را از انفاق برمهاجران منع میکنند) وحال آنکه مرخدای‌راست خزانهای روزی درآسمان وزمین ومفتاح آن‌بدست قدرت او است هر که را خواهد روزی دهد ولکن منافقان نمیدانند که رزاق علی‌الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان .

نظم

خواجه پندارد که روزی او دهد   لا جرم بر این آن منت نهد
زان سببها او یکی شد پس‌اگر   کم شود هستند اسباب دگر
حکم روزی بر سببها می نهد   بی سببها نیز روزی میدهد)

(٧) میگویند اهل نفاق (مراد ابن ابی است) اگر باز گردیم ما از این سفر بسوی مدینه هرآینه بیرون کند عزیزترازمدینه خوارتر را (مرادش از اعز نفس احسن او بود و غرضش ازآن لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه الصلوات والتسلیمات) مرخدای‌راست عزت وقدرت و ربوبیت

ومر رسول اورا عزت نبوت وشفاعت ومر گرویدگان‌راست عزت‌ایمان‌وطاعت ولکن منافقان حقیقت عزت را نمیدانند (نقل‌است که چون سپاه نصرت‌نبوی علیه‌السلام بوادی عقیق رسیدند پسر ابن‌ابی که عبدالله نام داشت و مومنی مخلص بود برسر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بردست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که بمدینه درآئی تا وقتیکه پیغمبر علیه‌السلام ترا اذن فرماید و بدانی که اذل‌توئی واعزاواست چون مرکب حضرت رسالت پناه (ع) رسید برآن‌حال اطلاع یافته ابن‌ابی‌را اجازت در آمدن داد)

(٨) ای گروه‌مؤمنان نگردانند شمارا خواستهای‌شماو نه فرزندان‌شما ازیاد کردن خدای(چه‌مقتضای‌ایمان آنست که‌دوستی‌خدا غالب بودبردوستی‌همه‌اشیاء تاحدی که اگر تمام اموال دنیا ومجموع نعم‌آخرت بروی عرض کنند بنظر قبول درهیچ کدام ننگرد .(١)

بیت

چشم دل از نعیم دو عالم ببسته ایم
مقصود ما زدنیا و عقبی توئی وبس)

وهر که بکند آن کاررا یعنی بمال وفرزندان ازحق بازماند پس آن گروه‌ایشان زیانکارانند (که بحقیرفانی بازمانند ازعظیم باقی)(٩)و نفقه کنید یعنی حقوق‌واجبه رااخراج نمائیداز آنچه‌روزی‌داده‌ام شمارا ذخیره‌آخرت سازیدپیش ازآنکه‌بیاید بیکی ازشما اسباب مرك پس گوید آنکس که ای‌آفریدگار من چرا بازپس بیفکنی یعنی چه شود که تاخیر نمائی موت را تا زمانی نزدیك پس تاتصدق کنم وزکوة ادا نمایم وباشم از نیك مردان و شایستگان خدای تعالی باز پس نیفکنند هیچکس را از مرك چون بیاید و برسد وقت رفتن وی یعنی چون عمر بآخر رسد چیزی بر آن نیفزایند و کم نکنند وخدایتعالی داناست بآنچه میکنند آدمیان (وحفص آنرا بخطاب میخوانند یعنی بآنچه شمامیکنید از خیر وشر والله اعلم بالصواب

(١) طبق بعضی از اخبار صحیحه مراد بذکرالله در این آیه نماز جمعه است (محمدی)

سورة التغابن (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

بپاکی و پاکیزگی ستایش می نماید مر خدای عزوجل را آنچه در آسمانها است (از روحانیات) و آنچه درزمین (ازجسمانیات) است مراوراست پادشاهی ارض وسما و آنچه مابین زمین و آسمانست و مراوراست ستایش بر نعمت آفرینش واو برهمه چیز توانا است (۱) و آنکسی است که بیافرید شما را ای آدمیان پس بعضی از شما ناگرویده اند بخالقت او چون دهریان وطبعیان و بعض از شما باور دارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام وایمان وخدای تعالی بآنچه شما میکنید بینا است (ومعامله بابندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد) (۲) بیافرید آسمانها وزمین براستی یابحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلائل وحدانیت اند وحق بدان ظاهر شود وبنگاشت شمارا پس نیکو کرد صورتهای شما را باعتدال قامت واعتدال خلقت (امام قشیری فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت وباطن شمارا محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن الانسان آنست که اورا بصورت او اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلاصه خصائص مبدعات شرف اختصاص بخشید تانمود از جمیع موجودات باشد ازعلوی وسفلی وملکی وملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری .

قطعه

بدرون تست مصری که توئی شکرستانش
چه غم است گرز بیرون مدد شکر نداری
شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان
توچه یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری

---

(۱) مشتمل بر هیجده آیه ودرمدینه نازل شده است .

بخدا جمال خود را چه در آینه به بینی
بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری)

بسوی اوست بازگشت همه (۳) میداند بعلم کامل آنچه در آسمانها است (ازاصناف مکونات ومکنونات) وآنچه درزمین است (ازانواع مخترعات ومخزونات) ومیداند آنچه می پوشید آنرا وآنچه آشکار میکنید وخدای دانا است بآنچه درسینها است ازخواطر وافکار (٤) آیا نیامد بشما ای اهل مکه خبرآنانکه کافرشدند پیش ازشما (که چون اولاد قابیل وعاد وثمود واصحاب ایکه وجزآن) پس بچشیدند عقوبت کار خود (یعنی ضرر کفررا دردنیا که غرق وریح صرصر و صیحه وعذاب یوم الظله است) ومرایشان راست در آخرت عذابی دردناك بی انقطاع (٥) این عذاب وعقاب مرایشان راست بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان پیغمبران فرستاده بدیشان بحجتهای روشن و معجزهای هویدا پس ایشان گفتند آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند مارا تعجب کرداند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد پس کافر شدند برسل وروی گردانیدند (ازتدبیر دربینائی که باایشان بود پس خدایتعالی ایشان راهلاك کرد) وبی نیازی دارد خدای ازایمان خلق وخدای تعالی بی نیازاست ازعبادت آفریدگان ستوده بی ستایش حامدان (٦) گمان بردند آنکه کافرشدند بآنکه برآنگیخته نخواهند شد بگوای محمد «ص» آری برانگیخته خواهید شد و سوگند به پروردگارمن که هرآینه شما مبعوث گردید درقیامت پس خبر داده شوید بآنچه کرده اید دردنیا (واخبار بمحاسبه وبمجازات باشد) وبرانگیختن وجزا دادن برخدای سهل وآسان است (۷) پس ایمان آرید وبگروید بخدای وبفرستاده او محمد «ص» وبآن روشنائی که فرستادیم برمحمد (ص) (مراد قرآن است و آنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود ومظهر حقائق احکام حلال وحرام است وخدای تعالی بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار داناست (۸) یاد کنید روزی را که جمع کند خدای تعالی شما را برای آنچه در روزجمع است ازحساب وجزا (وقیامت را روز جمع گفت که درآن روز اولین وآخرین ازآدمیان مجتمع باشند یا انبیاء ، امم یاظالم ومظلوم

یا اهل هدی وضلالت یابهشتی ودوزخی واشهرآنست که ملائکه وجن وانس) آن روز روز زیان شدن است (یعنی چون مؤمن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافررا در دوزخ بمقام مؤمن درآرند غبن ظاهرشود کفاردانند که زیان کارند و گفته اند کافرغبن خودرابیند بترك ایمان ومؤن زیان خودرا در یابد بتقصیر دراحسان یا روز زیان جستن است که هر کس سود خود را طلبد وزیان دیگری) وهر که بگرود بخدایتعالی وبکند کارهای شایسته بپوشد خدای ازوی بدیهای ویرا یعنی عفو نماید ودر آورد اورا ببوستانها که میرود اززیرقصور بااشجارآن جویها درحالتیکه جاوید باشند درآن همیشه تاکید است در خلود آن عفو گناه ودرآوردن به بهشت رستگاری بزرك است (۹) وآنانکه نگرویدند بوحدانیست ونکذیب کردند آیتهای ما راکه فرآن است یا بمعجزاتی که بردست پیغمبر(ص) ظاهر کردیم آن گره ملازمان دوزخ اند باقیماندهگان درآن یعنی نمیرند وبدجائی است دوزخ بازگشت (۱۰) نرسد بهیچ کس هیچ مصیبتی (ازشدت ومرض ومرك اهل وولد) مگر بقضای خدا یعنی علم وی بهمه مصائب محیط است (واگرخواهد آفریدگار از آن سالم دارد برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر وازدیاد ثواب وتطهیر ازگناه مصیبت بایشان میرساند) وهر که تصدیق میکند خدای‌را ومیداند که مصیبت بارارت مشیت اواست راه نماید دل اورا بصبر وثبات (یعنی چون دانست که این بلا مراد الله‌است بجان قبول می کند واز وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند که بلاآئینه جمال مولااست پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال‌اودوست باید داشت .

نظم

هرچه ازدست تواید خوش بود   گر همه دریای پر آتش بود
زخم کز دست تومی آید برون   گوبریز ازسینه من جوی خون

وخدای‌برهمه چیزها دانا است صابروشاکی‌را میداند (۱۱) وفرمان برید خدایرا درفرض واطاعت کنید رسول‌خدا را (ص) درسنت پس‌اگرروی بگردانید شما از اطاعت پیغمبر (ص) اورا چه زیان بس جزاین نیست که بر

فرستاده‌رسانیدنی است هویدا) (واوتبلیغ رسالت کرد آشکار و وظیفه ابلاغ بجاآورد) (۱۲) خدای اوست مستحق پرستش هیچ معبودی بسزانیست مگر او وبرخدای نه غیراوپس باید توکل کنند مؤمنان (چه ایمان اقتضای آن می کند که کار خودبحق واگذارند ودر کفایت‌مهمات‌تکیه‌بر کرم‌وی کنداز ابن‌عباس منقول‌است که بعدازهجرت‌پیغمبر (ص) جمعی مسلمانان ازمکه داعیه مهاجرت بمدینه داشتنداما زنان وفرزندان بتضرع‌وزاری وناله وگریه وبیقراری‌ایشان را نمی گذاشتند وایشان نیز ازغایت مهربانی وشفقت بدنشان وامانده بودند حق‌تعالی درباره ایشان آیت فرستاد) (۱۳) ای گروه گروندگان بدرستیکه بعضی ازنان شما وفرزندان (که مانع میشوندازهجرت) دشمنانند مرشما را پس ازایشان حذر کنید (وبگریه وزاری آنها فریفته شده ترك هجرت‌ننمائید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند وچون یاران مهاجر را دیدند هر یك دراحکام دین‌فقیهی کامل ودانای فاضل‌شده قصد عقوبت زن وفرزند کردند که ماازجهت شما ازعلم‌وفضل بی‌بهره مانده ایم وبدین سبب از ایشان‌نفقه بازگرفته مراسم مرحمت فردگذاشته حق‌سبحانه و تعالی فرمود) واگر عفو کنید ازجرمها که کرده‌اند درگذرانید وبپوشانیدآن را وعذر ایشان بپذیرید پس‌بدرستیکه خدای‌آمرزنده ومهربان است (باشما همان معامله کند) (۱٤) جزاین نیست که مالهای شما وفرزندان شما آزمایش است (تاظاهرگردد که کدام ازشما حق‌را برایشان‌ایثارمیکند و کدام دل برمال و ولدبسته ازمحبت الهی کرانه میگیرد) وخدای تعالی نزدیك اواست مزدی بزرك (مرکسی راکه محبت اومرخدای‌را ورسول‌را غالب باشد برمحبت مال وفرزند) (۱٥) پس بترسید ازعذاب خدا وبپرهیزید ازموجبات آن آنچه توانید (این آیت ناسخ آن حکم است که اتقوالله حق‌تقاته درکشف الاسرار آورده که در یك آیت اشاره میکندبواجب‌امرودردیگری بواجب حق‌و واجب‌امربماند وواجب حق‌را رفع نسخ برکشید زیرا که حق‌بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تافعل‌وی درداٸره عفوداخل تواندشد واگربواجب حق‌اورا بگیرد طاعت‌هزار ساله ومعصیت هزارساله انجا یك رنگ دارد .

بیت

بی نیازی بین و استغناء نکر　　خواه مطرب باش خواهی نوحه‌گر

وبشنوی سخن خدای را وفرمان برید اورا و نفقه کنید بهتر را یعنی هرچه نیکوتر بود در راه حق بدهید برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی میرسد یعنی بشما میرسد وهر که نکاهداشته شود از بخل نفس خود (یعنی مال خدای را امساك نکنند ودر راه وی بذل نماید) بس آنگروه منفقان ایشان رستگار اند (دردنیا ازمخوفات ودرعقبی ازعقوبات) (١٦) اگرقرض بدهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را درآنچه فرماید قرضی مقرون باخلاص باصدقه دهید ازطیب نفس زیاده گرداند خدای تعالی برای شما (یکی را ده تاهفتصد هزار باچهارصد هزاریابغیرحساب) وبیا مرزد گناهان شمارا (که پیش ازاین بوده باشد از امساك و ترك انفاق وخدای جزا دهنده سپاس داران است عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد برد بار است (بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمی کند) (١٧) دانای نهان وآشکاراست (میداند آنچه ظاهر میکنند ازتصدق وآنچه پنهان میدارند در دلها ازریا واخلاص) غالب است (انتقام تواند کشید از کسی که صدقه اوخالص نبود) وحکم کننده است (بکرامت آنهاکه ازروی صدق تصدق نمایند) (١٨) .

سورة الطلاق (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده‌اند که عبدالله بن عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه فرمود تا رجوع کند و آنگاه که ازحیض پاك شود اگر خواهد طلاق دهد دراین باب آیت آمد که) ای پیغمبر (ص) برگزیده بگو

(١) دوازده آیه است و در مدینه نازل شده

امت خود راکه شما چون خواهید که طلاق دهیدزنان مدخول بهن را (که صغیره وآیسه وحامله نباشد) پس طلاق دهید درمدت ایشان (یعنی در طهر بی جماع که شمار توان کرد آن را ازعدت واین طلاق سنتی است چه زن بعد از طلاق بعدت درمی آید وطلاق بدعی آنست که درحالت حیض باطهری که درآن مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را ازعدت حساب نتوان کرد وزن درآن محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی اعتبار ندارد و نزد امام اعظم وامام مالك معتبر است پس اگر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی سنت است وبمذهب آن دو امام دیگر بدعت واگر یك طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است) وشمار کنید ایمردمان عدت زنان راکه ایشان از ضبط آن عاجزاند ازاحصای آن غافل و بترسید ازخدای تعالی که پروردگار شما است وطلاق بسنت دهید وبعداز طلاق بیرون مکنید زنان مطلقه را از خانهای ایشان که بوقت زنان شوهر بوده باشد تا وقتیکه عدت منقضی گردد و زنان را نیز باید که بیرون نیایند پس ایشانرا اخراج مکنید مگر آنکه بیایند بعملی زشت هویدا کرده شده باشد (وحفص بکسر یا خواند یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بوددربد کرداری مراد معصیتی است که در اوحدی باشد چون زنا وسرقت که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یاآنکه بفحش وسفاهت اهل آن خانه را ایذاء کنند ودرآنحال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم نشوز دارد دراسقاط حق ایشان) واین حکمها که مذکور شد اندازهای خدا است که مقررفرموده وازآن بیرون نتوان رفت وهر که درگذرد از حدهای خدای پس بدرستیکه ستم کرده باشد برنفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته نمیدانی تو ای طلاق دهند یا نمیداند هیچ نفسی شاید که خدای تو گرداند پس ازاین طلاق کاری را یعنی شاید مر اورا پشیمانی کنید یادوستی زن در دل این بدید آید تا رجوع نماید(١) پس چون برسند زنان بمدت خود یعنی زمان آخر عدت پس نگاهدارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان وامساك نمائید

بنیکوئی که حسن معاشرت و لطف مرافقت است دیگر باره طلاق مدهید جهة اصرار بدیشان یا جدا شوید از ایشان و بگذارید به نیکی یعنی آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید و گواه گیرید دوخداوند عدل رااز شما مسلمانان که فاسق نباشند بررجعت گواه شوند(واین امر ندب است وامام شافعی گوید واجب‌است) واقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت‌حاجت برای طلب ثواب ورضای خدای این اشهاد واقامت شهادت پند داده میشود بدو هر که هست که میگرود بخدا وبآنچه وی‌فرموده وبروز رستخیز وهرچه متعلق است بآن روز وهر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی و از ترس خدای تعالی گرداند و پدید آرد خدای برای او بیرون شدنی یعنی خلاصی یابد از اندوه دنیا وآخرت ویا هر که به‌پرهیزد ازحرام خدای برای وی برساند از وجه حلال (۲) وروزی دهد ویرا ازآنچه‌گمان نبرد ودرشمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد .

نظم

از سببها بگذر و تقوی طلب — تا خدا روزی رساند بی سبب
حق ز جائی بخشدت رزق حلال — که نباشد در گمان در خیال

(سبب نزول آیت آن است که مشرکان پسر عوف بن مالك را اسیر گرفتند وپدر وی بنزدیك پیغمبر (ص) آمده و گفت یا رسول الله پسرم با کفار اسیر شده و مادر وی جزع بسیار میکند و با این همه فقر وفاقه نهایت رسیده درآنچه سد رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی پیش گیر وشکیبا باش وتو ومادراو بسیار بگوئید «لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» عوف با زن خود بقول پیغمبر ص عمل نمودند اندك فرصتی را پسر عوف ازقید اهل شرك خلاصی یافته وچهار هزار گوسفندان ایشان‌را رانده بسلامت بمدینه‌آمد و این آیت نازل شد که) هر که تقوی‌ورزد روزی حلال یابدوهر که‌توکل کند برخدای وکارخود براو بازگذارد پس‌خدای بسنده است اورا در کفایت مهم بدرستیکه خدای رساننده است کار خود را بهرجا که خواهد (یعنی‌آنچه براو حق سبحانه باشد از او فوت نشود) بدرستیکه

گردانیده است خدای‌وپیدا کرده برای‌هر چیزی ازفقر وغنا اندازه که از آن درنگذرد یا مقداری‌اززمان که پس وپیش نیفتد (ابوذر غفاری روایت کرده که پیغمبر فرمود که من‌آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا گیرند یعنی بدان عمل کنند همه ایشان‌را کفایت باشد پس آیت ومن یتق الله یجعل را برخواند وچند نوبت اعاده فرمود وبنای این‌آیت برتقوی و توکل است تقوی نفخه ـ بوستان قرب است وازرتبه معیت‌خبرید که‌ان‌الله مع الذین اتقوا وتوکل برآنچه گلزار کفایت است و ازاو بوی ریحان محبت دید که ان الله یحب المتوکلین وبی‌این وصف قدم درطریق تحقیق نتوان نهاد .

بیت

سلوك راه معنی‌را توکل بایدو تقوی
توکل مرکب راه است تقوی‌توشه‌ره‌رو

در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که یتر بصن بانفسهن ثلثه قروء صحابه پرسیدند که عدت زنانیکه حائض نشوند چیست آیت آمد (۳) وآنزنانی که نومید گشته باشند از حیض بسب پیری از جمله زنان شما اگر بشك افتاده اید درحکم ایشان یعنی‌نمیدانید پس‌زمان عدت ایشان سه‌ماهست وعدت‌آنانکه حائض‌نشده ازصغرسن همچنین برسد شهرمقرراست وخداوندان بارهای یعنی زنان حامله مدتهای زمان عدت ایشان آن است که بنهند بار خودرا خواه مطلقه وخواه متوفی‌عنهازوجها وهر که بترسدازخدای ومراعات حقوق احکام وی کندپدید گرداند خدای‌مرآن متقی‌را ازکاراوآسانی یعنی‌کار اورا براوسهل سازد (٤) اینکه گفته شده حکم خدای است که فرستاد آنرا از لوح محفوظ بسوی شما وهر که به پرهیزد از عقاب خدا وفرمان او ببرد بپوشد خدای بدیهای وی را یعنی‌عفو کند وبزرك سازد برای اومزدرا(یعنی اورا مزدزیاده‌بدهد) (٥) ساکن گردانید زنان طلاق داده‌را ازآنجا که شما ساکن شدیدازوسع خودوطاقت خودیعنی مسکن‌ایشان بقدر طاقت وتوانائی خویش سازید ورنج مرسانید مطلقات‌را در سکنی و نفقه برای آن که تنك گردانید برایشان مساکن ایشان وخروج وضرورت شودایشانرا واگرباشند

طلاق داده گان خداوندبار یعنی حامله باشند پس نفقه کنید برایشان تا وقتیکه بنهند بار خود را پس اگرشیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مر فرزندان شمارا پس بدهید ایشان‌را مزدهای ایشان در شیردادن مشاورت کنید میان یکدیگر برای کار فرزند بنیکوئی در باب ارضاع و اجرت آن واگر دشوار کنید ومضایقه نمائید ای پدر و مادردررضاع ومزدآن یعنی شوهر از اجرت اباکند یا زن شیرندهد پس برای شیردادن خواهد مرآن فرزند رازن دیگر یعنی مر دایه گیرد او را برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید (٦) باید که نفقه دهد خداوند فراخی وتوانگری ازغنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند وهر که تنك کرده شده است براو روزی یعنی فقیر وتنکدست است پس بایدنفقه کند ازآنچه خدای داده است او را تکلیف نکند خدای هیچ تنی‌را مگرآنچه بدوعطا کرده است ازمال(یعنی تکلیف مالایطاق نفرماید)زودباشد که پدیدآردخدا پس ازدشواری وتنگدستی آسانی وتوانگری (۷) وبسا ازاهل دیهی که ازروی جهل‌وعناد سرباز زدند و اعراض کردند از فرمان پروردگار خویش وسخن پیغمبران او پس حساب خواهیم کرد ایشان‌را درقیامت حسابی‌سخت که دراواستقصا ومناقشه نباشد و عذاب کردیم ایشان‌را در دنیا عذابی زشت وبا هول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشانرا در روز رستخیز بعدازحساب (۸) پس بچشیدنداهل آن‌دیه‌عقوبت کار خود را وبود عاقبت کار ایشان زیانکاری و کدام زیان ازآن بدتر که از جنت جاویدی و بقای الهی محروم شوند وبزندان جهیم وعذاب الیم‌درمانند (۹) آماده کرده است خدای برای مشرکان عذابی سخت در هر دوسرا پس بترسید ازعذاب خدای‌تعالی ایخداوند عقل آنانکه گرویده اند بتحقیق‌فرستاده است خدای بشما پندی یا شرفی که قرآن است (۱۰) وفرستاد بشما فرستاده که محمد (ص) است و قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته‌است بخواندن او وعمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل وبقولی‌رسول بدل است ازذکروذکرهمان رسولست(یعنی ذاکر واشهرآنست که سخن برذکراتمام شده ورسول منصوب بمحذوف است

تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول‌را که پیوسته) میخواند برشما آیتهای‌قرآن را که کلام خدایتعالی است روشن کرده شده (و حفص بکسر یا خواند یعنی روشن کننده وحق‌سبحانه وتعالی ذکررسول فرستاد) تابیرون آرد خدای یا یا قرآن یارسول آنانرا که گرویده‌اندو کرده‌اند کارهای‌شایسته‌ازتاریکی ضلالت بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم وهر که بگرود بخدای و تصدیق کند رسول ویرا وبکند کار ستوده وپاك یعنی خالص از شوب ریا و تصنع وغرض درآرد اورا خدای ببوستانهای که جریان دارد از زیرمساکن آن جویها جاوید باشندگانند در بهشت همیشه بی‌زوال و انتقال بتحقیق که نیکوآماده کرده است خدای دربهشت برای مؤمنان روزی وچه‌روزی (۱۱) خدای بحق آنست که بیافرید هفت آسمان بعضی دربالای بعضی وبیافریداز زمین مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی (و بعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده‌اند یعنی زمین را نیزهفت آفرید) فرود میآید فرمان خدای وقضای او میان آسمانها وزمینها (یعنی نافذاست حکم اودرآسمان وزمین واورا درهر طبقه از طبقات ارض وسما امریست وخلقی وهمه را بیافرید) تا بدانید آنکه خدای برآفریدن همه چیزها توانا است وبدرستیکه خدای فرمان خود را بر همه جاری ساخت تامعلوم کند آنکه خدای تعالی بدرستیکه فرارسیده است به همه چیز دانا از روی علم (یعنی قدرت علم او محیط است بهمه اشیاء و ازموجودات عینی وغیبی هیچ ازدائره علم وقدرت وی خارج نیست .

رباعی

رمزیست زسرقدرتش کن فیکون بادانش اویکی‌است بیرون ودرون
درغیب وشهاده ذره نتوان یافت از دائره قدرت وعلمش بیرون

سورة التحریم (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(نقل است که حضرت پیغمبر «ص» شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رضی‌الله عنها مقداری عسل داشت وهر گاه آنحضرت بخانهٔ وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی وآنحضرت را درخانه وی بجهت آن توقعی بیشتر واقع شدی آن حال بربعضی ازواج طاهرات گران آمد عائشه و حفصه اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعداز آشامیدن شربت عسل درخانه وی نزد هر کدام ازما که درآید گوئیم ازتو بوی مغافیر میآید ومغفور صمغ درختی است که غرفط خوانند ورائحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت واز روابح ناخوش محترزمی بود پس آنحضرت روزی شربت عسل آشامید نزدهر کدام آمد گفتند یارسول‌الله (ص) ازشما رائحه مغفورمی آید وایشان‌در جواب فرمودند که مغفور نخورده‌ام اما درخانه زینب شربت عسل آشامیده‌ام گفتند زنبورآن‌عسل ازشکوفه غرفط چریده بودند امام زاهدآورده که چون این‌صورت مکرروجود گرفت حضرت فرمود که حرمت العسل‌علی نفسی فوالله لاآکله ابداً واین‌سو گند ازبهرآن غورد تادیگر کس ویرا ازآن عسل نیارد آیت آمد که) ای پیغمبر بر گزیده چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده است خدا فرمود (یعنی عسل و در روایت اشهر آنست که در روز نوبت حفصه درخانه وی رفتی وی باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبید وبخدمت خودسرافرازساخت حفصه مطلع برآن شده اظهار ملال کردحضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که اورا برخود حرام گردانم گفت هستم یا رسوالله «ص» فرمو که این سخن نزدتو امانت است باید که باکس نگوئی اوقبول کرد وچون حضرت ازخانه وی بیرون آمد فی‌الحال حفصه این سخن

۱ـ مشتمل بردوازده آیه‌است ودرمدینه نازل شده

را باعائشه درمیان نهاد ومژده داد که باری ازقبطیه خلاص‌یافتیم وچون آن حضرت صلی‌الله علیه وآله‌وسلم بخانه عائشه آمدازاین حکایت بکنایت‌رمزی بانکفت واین سوره نازل شد که چرا برخود حرام میکنی آنچه خدای تعالی برتوحلال ساخته یعنی‌ماریه وسو گند میخوری) میطلبی بدین‌تحریم خوشنودی زنان خود و خدای آمرزنده است مرسو گند خوردن ترا مهربان که کفارت سو گند مقرر کرد (۱) بدرستیکه مقرر گردانید و خدای بیان کرد برای شما فرو گشادن سو گندهای شمارا بکفارت (یعنی آنچه بسو گند به‌بندند بکفارت توان گشاد وبیان آن در سوره مائده است) وخدای دوست شمااست ومتولی کارشما میسازد برای شما هرچه صلاح شما در آن است واو داناست بمصالح بندگان صواب‌کاروهرچه گوید و کند بنسبت ایشان (۲) ویاد کنید ای مؤمنان چون رازگفت پیغمبر (ص) و پنهان ساخت بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه سخنی را (که‌تحریم ماریه است یاعسل ذکر خلافت شیخین (۱) بعداز آنکه با حفصه بسر گفته بود واوبا عائشه آشکارا کرد) پس آنهنگام که خبر کرد حفصه مرعایشه را بآن حدیث وآشکار گردانید خدای پیغمبر (ص) خود را ومطلع ساخت براظهارآن سخن‌ازحفصه شناسا گردانید پیغمبرصلی‌الله علیه وآله وسلم حفصه را وخبرداد بعضی از آن یعنی فلان سخنان باتو گفتم وتو این قدر از آن ظاهر ساختی (یعنی قصه تحریم ماریه) واعراض کرد رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم ازبعضی دیگر (یعنی خلافت شیخین مراد آنست که حضرت رسالت صلی‌الله علیه‌وآله وسلم استفسارنه نمود ازروی کرم وباآنکه حفصه همه‌سخنان‌سری آنحضرت‌را اظهار کرده‌بردتمام‌باروی‌وی نیاورد) پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله وسلم حفصه را بآنچه خدای اورا

(۱) یاذکرخلافت حضرت‌امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام چنانچه‌درروایت است که درمکه درحجة الوداع که حضرت مامور شد به آن علی‌علیه‌السلامرا خواسته با اوسخن درمیان نهاد درپس پردهٔ میشنید چون حضرت از استماع حفصه مطلع‌شد اورا امربه کتمان‌فرمود ولی‌عائشه‌را خبردادالخ(محمدی)

بدان اصلاع داده بود گفت حفصه که خبرداد ترا باین که من راز تو را آشکارا کردم گفت پیغمبر (ص) خبرداد مرا خداوند دانا بخفیات ضمایر خبرداد از مکنونات سرایر (۳) اگر توبه کنید ای حفصه وعائشه باز گردید بخدای ودر آزار دل مبارك آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم پشت نشوید شمارا بهتر باشد پس بدرستی که بگشته است دلهای شما ازصواب که محافظت سر پیغمبر نمیکنند واگرهم پشت شوید برآزردن دل مقدس وی پس بدرستیکه خدای اویار ومدکار پیغمبراست ویرا نصرت کند وجبرئیل رفیق اواست مددکاری بجای آورد وشایستگان ازمؤمنان اتباع واعوان اویند (مرادهمه صحابه اند وبقولی صدیق وفاروق رضی که پدر عائشه وحفصه اند ومعاون آنحضرت که رضای اوبرضای فرزندان خود اختیار کنند ومجاهد گفته که صالح المؤمنین مرتضی علی است کرم الله وجهه) وتمامی فرشتگان آسمان وزمین باوجود این که خدا وجبرئیل وصحابه یاران اویند مددکارومعاون وهم پشت اند درباری وی (٤) شاید که پروردگاراو اگرطلاق دهدشمارا (تخویف ازواج است یعنی اگربفرض طلاق دهد) آنکه بدل دهد اورا خدای زنانی بهتر ازشما (این اخباراست از قدرت نه ازکان وقوع آن خدای میدانست که پیغمبر(ص) طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند) اقرار کنندگان بوحدانیت یاگردن نهندگان بامر الهی تصدیق کنندگان باور کنندگان با اخلاص آرندگان نماز گذاران یافرمان برداران باز گشتگان ازگناهان بارجوع کنندگان بدرگاه الله پرستندگان یاخضوع کنندگان هجرت کنندگان باروزه داران شوهردیدگان ودختران بکر (ابن عباس رضی فرمود که ثیب آسیه زن فرعونست و بکر مریم مادرعیسی که حق سبحانه وعده فرمود که هردورا دربهشت بحبالهٔ ازدواج حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم درآورد) (۵) ای گروه گرویدگان نگاه دارید نفسهای خودرا بترك معاصی واهالی وفرزندان خودرا بموعظه ونصیحت ازآتشی که آتش انگیز وی مردمان باشند (یعنی کفار جن وانس وسنك وکبریت که در حرارت میافزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستند یاگنجهای زروسیم احبارو رهبان که اصل منشاء آن سنگست .

نظم

زرو سیمه سنك زردو سفید   اندربن سنگها بلند امید
ولی ازسنك سخت تر باید   که زسنگیش راحت افزاند
دل ازاین سنك اگرتوبرنکنی   سرحسرت بسی بسنك زنی)

برآن آتش فرشتگانند یعنی موکلندبروی زبانیه وزشت سخنان سخت کاران وتوانایان که دوزخی را باایشان قوت ستیزداز چنك ایشان مجال گریز نباشد نافرمانی نکنند خدایرا درآنچه فرماید ایشان را (یعنی برشوت فریفته نشوند) تامخالفت امر باید کرد ومیکنند آنچه فرمود میشوند بدآن (درتبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ بهشتی است به نعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید تاملائکه گویند) (٦) ای کسانیکه کافرشدید عذرمگوئید امروز که عذرمقبول نیست وفائده نخواهدداد جزین نیست که پاداش داده میشوید آنچیز راکه در دنیا بودید که عمل میکردید (۷) ای آنها که گرویده اید بازگردید بخدای بازگشتن خالص (یعنی توبه کنیدو باز بسر گناه مروید معاذ جبل رض الله عنه فرمود که توبه نصوح آنست که تائب عودنکند بمعصیت چنانچه عودنکند شیر به پستان حسن بصیری رحمه الله گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت برگناه گذشته دویم عزیمت برترك گناه درآینده .

نظم

توبه چون باشد پشیمان آمدن   بر در حق نو مسلمان آمدن
خدمتی از سرگرفتن با نیاز   باحقیقت روی کردن از مجاز)

چون توبه کنید شاید که پروردگارشما آنکه درگذراند ازشما گناهان شمارا ودرآورد شمارا ببوستانها که بپیوسته میرود از زیردرختان وقصورآن جویها ودر آوردن کی باشد روزی که خجل نکند خدای متعال پیغمبررا (یعنی نه نفس اورا عذاب کند ونه شفاعت اورا درباره عاصیان مردود سازد) ورسوا نسازدآنانرا که ایمان آوردند باوی (یعنی درخواست ایشان نیز درباره یاران ایشان قبول کند) نورایشان (یعنی نوری که خدای بمؤمنان عطا کرده) میشتابد

و میرود در پیش ایشان و بجانب راست ایشان (وقتی که برصراط گذرند و ودرآن محل که نور منافقان فرومیرود) گویند مؤمنان ای پروردگار ماتمام گردان برما روشنی مارا یعنی باقی‌دار تا سلامت برصراط بگذریم و بیامرز مارا یعنی از ظلمت گناه پاك کن بدرستیکه تو بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت اورا زارتوانائی (۸) ای پیغمبر خبردهنده یابلند قدر جهاد کن باکافران بشمشیر وبا منافقان بوعید ودرشتی بکار بریشان یعنی برهردو گروه ومقام و بازگشت کافر ومنافق اگر ایمان نیارند ومخلص نشوند دوزخ است وبدجای بازگشتی است دوزخ (۹) بیان کرد خدای مثلی برای آنانکه نگرویدندآن مثل زن نوح است علیه السلام که واعله نام داشت وزن لوط علیه السلام که واهله گفتندی بودند این دوزن درزیر حکم دوبنده ازبندگان ماشایسته گان پس خیانت کردند آن دوزن با آن دوبنده بنفاق(زن نوح ع قوم راگفتی که وی دیوانه است وزن لوط علیه‌السلام قوم‌را ازمهمانان لوط خبردار کردی) پس دفع نکردند این دوپیغمبر ازاین دوزن ازعذاب خدای چیزیرا (زن‌نوح علیه السلام غرق‌شد بطوفان وبرسر زن لوط علیه‌السلام سنك بارید) و گفته خواهد شد روزقیامت واهله وعاهله راکه درآیند بدوزخ بادرندگان دیگر ازکافران (حاصل‌این مثل آنست که کفار معاقب‌میشوند و نسبتی که میان‌ایشان وپیغمبر «ص» هست باوجود کفر هیچ فایده نمیدهد) (۱۰) وبیان کرد خدای مثلی برای آنانکه گرویده اند وآن مثل‌زن فرعون است (یعنی‌عاسیه بنت مزاحم) چون گفت ای آفریدگار من بناکن برای من نزدیك خود خانه در بهشت (یعنی درمقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون‌عاسیه ایمان آورد فرعون‌بفرمودتااوراچهارمیخ کرده‌در آفتاب بیفکنندحق‌سبحانه‌ملائکه‌رابفرمود تاگردوی درآمده ببالهای خود اوراسایه کردندوفرعون‌امرکردتاسنگی‌بزرك آوردند وحکم‌شدکه برسینه وی نهند عاسیه دعاکرد که خدایا مرا خانه ده درجنت)وبرهان‌مرااز نفس خبیث‌فرعون‌واز کرداراویعنی‌ازعذابی که‌مرامیکنند بسبب‌ایمان‌آوردن‌من‌بتوحیدتوونجات ده‌مرااز گروه ظالمان(که‌قبطیانندتابعان فرعون‌حق‌سبحانه‌دعای‌وی‌مستجاب کرد حجاب ازپیش‌وی‌برداشت‌وخانه‌وی‌بوی

نمود وروح وی قبض کرد وسنك برجسدوی نهادند که روح نداشت‌ودراکثر تفاسیر است که حق سبحانه ویرا بآسمان بردبجسددی وحالا دربهشت است و حاصل این‌مثل‌آنست که باوجودایمان اتصال اوباهل کفراورا هیچ ضررنکرد چنانکه زن لوط و نوح را باوجود کفر اتصال ایشان با انبیاء هیچ نفع نداد ومثل زد خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه واله وسلم‌و سایر مؤمنان) (۱۱) ومریم دختر عمران را آن زنی که نگاه داشت دامن خودرا ازحرام وفاحشه پس دمیدیم در گریبان جامهٔ اوازروحی که آفریده بودیم وباور داشت مریم و گروید بسخنان‌پروردگار خود (یعنی‌صحف‌منزله قبل از انجیل یاوعدها که جبرئیل عیله السلام از خدای بوی آورد که لاهب لك غلاماً زکیا) وبکتاب خدای (یعنی انجیل یا بآنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی وپسروی (وحفص بجمع خواند ومراد تمام کتب‌الهی است) وبود مریم ازفرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظائف عبادات (وتذکیرندای تغلیب است واشعاربآنکه طاعت مریم کم ازطاعت مردان‌کامل نبود درخبرآمده که ازمردان بسیار کس‌بکمال رسیدند واز زنان‌کامل‌نشدند مگرمریم بنت عمران وعاسیه‌زن فرعون رضی‌الله عنهما (۱۲)

سورة الملك (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

بزرك وبر ترست وثابت وبردوام آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف امور ملك یعنی هرچه خواهد کند و او بر همه چیزها که خواهد تواناست (۱) آن خداوندی که بیافرید مرك ر اوزندگانی را (مراد موت آدمیانست در دنیا رحیات ایشان در آخرت و گفته اند مرك را آفرید برصورت کبشی املح واوبرهیچ چیزی نگذرد وبوی او بهیچ چیزنرسد الا بمیرد وحیات راخلق کرد برصورت مادیانی‌ابلق واوبرهیچ چیزمرور مکنند ورائحه

(۱) مشتمل بر سی آیه ودر مدینه نازل شده است .

اوبهیچ چیز نرسد الاکه زنده شود بقولی‌مراد ازموت وحیات دنیا وآخرت است یعنی‌دنیا وآخرت را بیافرید) تا بیازماید شما را (یعنی باشما معامله آزمایندگان کند. تاظاهرشود که در دار تکلیف) کدام ازشما نیکوترند از جهت عمل (یعنی اخلاص کدام بیشتراست (درخبر آمده که کدام نیکوترند از عقل وپرهیزگار تر از محارم وشتابنده تردر فرمان برداری وگفته اند کدام یادکننده اند مرك را وترساننده ترازو وکارسازنده برای او) وخدای‌غالب است درملك خود ترسندگان را ایمن‌سازد آمرزنده است خطیئات ایشان را بپوشد (۲) آن خدائی که بیافرید هفت آسمان را طبقه طبقه، یکی بر بالای دیگری (در معالم آورده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و دویم مرمریست سفید وسیم آهن است وچهارم رویست وگفته اند مس پنجم نقره است ششم‌زراست هفتم یاقوت سرخ است) نه بینی‌توای بنده درآفریدن خدای مرآسمان‌راهیچ خللی واختلافی وتناقصی‌وعیبی واعوجاجی پس‌بازگردان‌چشم رابسوی‌آسمان‌تادرآن تفکر کنی‌هیچ‌می‌بینی شکافی‌ونقصانی(۳)پس‌دیگرباره بگردان دیده راکرتی بعدازکرتی‌تاهیچ عیبی‌می‌یابی یعنی‌اگربیك نگریستن معلوم نگردد تکراوکن درنگریستن‌بازگردد بسوی توچشم توودراز یافتن عیب و او مانده بود از نگریستن بآسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچندی نگردعیبی‌نمی‌یابد (٤) وبدرستیکه بیاراستیم آسمان نزدیك‌را (یعنی آسمانی که نزدیکتراست برزمین) آرایش دادیم بچراغها (یعنی بستارگانی که شبها چون‌چراغ‌درخشانند) وگردانیدیم‌ستارگان را رانندگان‌مردیوان‌را که بجهت استراق‌سمع قصه آسمان کنند وآماده ساخته‌ایم برای دیوان بعداز سوختن بشهب دردنیا عذابی‌آتشی افروخته در عقبی (٥) ومرآنراست که‌کافر شدند ازدیوان وغیرایشان بآفریدگارایشان عذاب دوزخ وبدبازگشتی است دوزخ وچون درافکنده شدندکافران درجهنم بشنوند از دوزخ آوازی مانند آواز درازگوش که انکر اصواتست (یعنی چون‌کفار را بدوزخ در آورند دوزخ بغربادآید) وامیجوشد وایشان‌را برمی‌آرد وفرومی برد چنانچه‌گوشت در دیك جوشان (۷) نزدیکست که پاره شود دوزخ ازخشم کافران هرگاه

در افکنده شوند در دوزخ گروهی از اهل فسق یا مشرك یا ظلم و هر چیزی که بسبب دخول دوزخ باشد سؤال کنند ایشان را خازنان دوزخ از روی‌سرزنش که‌ای‌مشرکان‌وعاصیان‌آیانیامدبشمابیم کننده(یعنی پیغمبری‌بشما مبعوث نشدکه شمارا بخدای خو ند وازین عذاب بترساند) (۸) گویند آری بدرستی که آمدبما پیغمبری بیم کننده پس‌ما تکذیب کردیم قول ویرا وگفتیم مرفرستادگان را که بهیچ وجه فرونفرستاده است خداهیچ چیز ازآنچه شما میگوئید ازوعدو وعید وامرونهی ودیگرگفتیم نیستید شما ای‌رسولان مگر در خطای بزرك که باوجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید (۹) وگویند کافران که در دنیا اگرمی بودیم ماکه بشنویم سخن پیغمبران رابی بحث و تفتیش چه ازمعجزات ایشان علامات صدق برصفحات احوال ایشان ظاهربود یاتعقل میکردیم در معانی کلام ایشان وتفکرمی‌نمودیم درانوارحکمت که از اقوال وافعال ایشان معاینه می‌نمود نمی بودیم امروزدرعداداهل دوزخ(۱۰) پس اقرار کنند و معترف‌شوند بگناه خویش (ودراینوقت‌اعتراف‌سودندارد) پس دوری باد از رحمت من مر ملازمان دوزخ را (۱۱) بدرستی آنانکه بترسیدند از عذاب پروردگار خود بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند وبخلوتهاناله‌وگریه کنند (ودرعین‌المعانی گوید که مراد ازغیب‌دلست که پوشیده است ازخلق وپیدا برخدای یعنی بدل ترسکار باشند مرایشان‌را است آمرزش‌گناهان ومزدی بزرك که بهشت‌است (وگفته‌اند ایمن ازشدائد ومکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد ازهرچه بترسند .

بیت

لا تخافوا مژده ترسنده است   هرکه میترسد مبارك بنده‌است
خوف وخشیت خاص دانایان بود   هرکه دانا نیست کی ترسان بود
ترسکاری رستکاری آورد   هرکه درد آرد عوض درمان برد

آورده اند که‌کفار قریش وبشهوات‌وعیش مغرورومسرورگشتند در باب حضرت پیغمبر «ص» سخنان بی ادبانه‌گفتندی وچون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی‌گفتار ایشان برداشته شد بایکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان برآن قرارگرفت که دیگرسخن محمد (ص) آهسته‌گویند تاخدای وی

نشنود داداورا ازآن آگاه نگرداند آیت آمد) (۱۲) وبنهان سازید سخن گفتن خود را درقول پیغمبر(ص) یا آشکارا کنید مرآنرا یعنی هردو نزدیك او یکسانست بدرستیکه او داناست بآنچه در سینهاست قبل از آنکه برزبان گذرد پس کسی که بضمائر واقف است که تعبیراز آن بسر کنند یابجهر براو پوشیده نخواهدبود (۱۳) آیا نداندآنچه دردلهاست آنکس که بیافریددلهارا واو داناست ببواطن اشیاء و حقائق آن (۱٤) اوست خداوندی که گردانید برای شما زمین را نرم ومنقاد تا آسان باشد سیرشما بر آن پس بروید در اطراف و جوانب زمین و بخورید از زمین که خدای برای شما مقرر ومقدر کرده وبسوی اوست بازگشت شما پس شکرگذاری وسپاس داری او بجای آرید (۱۵) آیا ایمن شدید ای کافران ازآنکس که درآسمانست (بزعم شما یعنی حق سبحانه یا ازملك مقررموکل برعذاب که جبرئیل است علیه السلام ملخص سخن آنکه ایمن شده اند) ازآنکه خدای یا جبرئیل بفرمان عظیم الشان وی فروبرد شمارا بزمین پس آنکه زمین پس از فرورفتن شما برویمیگردد و اضطراب کنان شما را زیرتر می افکند (۱٦) آیا ایمن شدید از آنکه در آسمانست عرش او (یعنی خدای بامقام او برزعم ایشان یاملك مقرب یعنی جبرئیل) آنکه فروفرستد برشماسنك ریزه چنانچه برقوم لوط ع پس بدانید بعدازمشاهده عذاب که چگونه بودبیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند (۱۷) وبدرستی که تکذیب کردند رسل خودرا آنانکه بودند پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه وبشامت تکذیب هلاك شدند پس چگونه بود بریشان عقوبت من یا انکار من بریشان بانزال عذاب (۱۸) آیا نمیدانند ونمینگرند بسوی مرغان زبرسرایشان در هوا صفها بر کشیده میکشانید بالهای خودرا ومواهم میگیرند بعداز بسطاجنحه نگاه نمیدارد وایشانرادرهوا بخلاف طبع یا در حال قبض وبسطاجنحه مگرخدای بزرك بخشایش که هریك ازانواع طیور راشکلی وهیاتی وصورتی وطبیعتی خاص داده واسباب طیران وجولان ایشان در هوا مهیا ساخت بدرستیکه خدای بهمه چیزها بینا است (۱۹) آیا کیست که توان گفت که این آنکس است که ازروی حمایت اومددکار است وقائدلشکر مر

شمارا یاری میدهدبجزخدای از عذاب وخشم وی نیستند تاگرویدگان مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرو نخواهد آمد (۲۰) آیاآن کیست که اشارت توان کرد بدو که این آنکس است که بمحض عنایت روزی میداهد شمارا اگرباز گیرد خدای روزی خودازشما بامساك مطر یا ابطال اسبابی که حصول و وصول رزق را وسائط و وسائلند (یعنی اگرخدا وظیفه رزق ازشماباز دارد آن کیست که شمارا روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق ورازق اواست و کفرایشان نه ازجهلست) بلکه ستیزه کردند ودر افتادند در عناد وسر کشی درمندکی ازحق ونصرت از راستی (۲۱) آیا کسی که میرود وسرفرو افکنده بر روی خود (یعنی نگونسار میرود وپس وپیش خود را راست وچپ خودنمی بیند اوراه یافته است) یاآنکس که میرود راست ایستاده وهمه اطراف خودرامشاهده میکنددررفتن واقم است رساننده بمقصدومقصود (این مثلیست برای کافر گمراه که دربیدای غوایت حیران وسرگردان میرود ومؤمن راه یافته که برطریق حق از روی بصیرت سلوك میکند.

رباعی

فرق است میان آنکه ازروی یقین ... با دیده بینا رود اندر ره دین
تاآنکه دوچشم بسته بیدست کسی ... هرگوشه همی رود بظن و تخمین

(۲۲) بگومشرگان را که خدای که شما را بدو دعوت میکند او آنکس است که بقدرت بیافرید شمارا وبداد شمارا شنوائی تاسخنان حق شنوید و دیدها تا دلائل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید و دلها تا در معانی کلمات الهی ودقائق مصنوعات پادشاهی تفکروتامل نمائید شمابسیارمی شنوید ومی بینید ولیکن اندك شکرمیگوئید مرین نعمتها را (۲۳) بگوخدای آن خدایست که بعداز آفریدن شمارا پراکنده ساخت در زمین (یعنی هریك را منزلی ومکانی وراهی وکاری داد تاتعبد کنید وفرمان برداری نمائید) وبسوی او باز گردیده خواهدشد تا جزای گفتارو کردارخودبیابید (۲٤) ومیگویندآن مشرکان برپیغمبر(ص) وباران وبرا کی باشد این وعده حشر ویافتن جزا اگر هستید شما راست گویان (۲۵) بگوای محمد «ص» در جواب ایشان که جز

این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او نزدیك خداست وغیراو بدان اطلاع ندارد جزاین نیست که من بیم کننده‌ام آشکارا (یعنی بآمدن قیامت شمارا بیم میکنم اما بزمان آمدن او دانا نیستم) (۲۶) پس آنهنگام که به بینید موعودرا که قیامتست نزدیك بخودبد گردد وزشت شود روبهای آنانکه کافرشدند (یعنی اثرغم واندوه برچهرهای ایشان پیدا گردد و گفته شود یعنی خزینه دوزخ ایشان را گویند این آنست که بودید که شما پیوسته بدو تمنا میکردید و در طلب او استعجال می نمودید (امام زاهد رحمه‌الله فرموده که همواره کافران تمنای مرك پیغمبر(ص) میکردند وآرزوی هلاك وی میداشتند حق سبحانه حبیب خودرا صلی‌الله علیه وسلم فرمود) (۲۷) بگوخبر کنیدا گر هلاك کرداند خدای مراو آنانرا که بامن‌اندازمؤمنان یا ببخشد برماواهل مارادر تاخیرافکند پس کیست آنکه اوزینهار دهدکافران را ازعذاب دردناك (یعنی مرك ما شمارا سودندارد وحیات ماوضع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده‌شماازعذاب الهی جزایمان وتوحیدنیست پس انتظارمرك دیگران بودن چه فائده دهد) (۲۸) بگوآنکه ایمان بدوسبب نجاتست اوست خدای بزرك بخشایش گرویده ایم بوی وبراو نه غیراوتوکل کرده‌ایم وکار خود بدو باز گذاشته بس زود بود که بدانید (یعنی بعداز مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر کیست از ما وشما آنکه او) درگمراهی هویداست (۲۹) بگو خبردهیدمرا اگر گردد آب شما (یعنی آب چاه زمزم یاآب بئرمیمون حضرمی) فرورفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد پس کیست آنکه بیارد برای شما آبی جاری یاظاهر چنانچه همه کس بیند (درآثار آمده که بعداز تلاوت این آیت باید گفت الله رب العالمین درتفسیر زاهدی مذکوراست که زندیقی شنید که معلمی شاگردخودراتلقین کرد که فمن یاتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد بالمعول والمعین یعنی به بیل ومدد کاران تیز، آب را بازآرند شبانه نا بینا شد وهاتفی آواز داد که اینك از آب چشمه چشم توغائب شد بگوتا بمعول ومعین باز آرند وفی المثنوی المعنوی .

مثنوی

فلسفی و منطقی و مستهان ‌‌ میگذشت ازسوی مکتب آن زمان
چونکه بشنید آیتی آن ناپسند ‌‌ گفت آریم آب را ما بربلند
تا بزخم بیل و تیزی تبر ‌‌ آب را آریم از پستی ز بر
شب بخفت ودیدازیك شیرمرد ‌‌ زدطپانچه هردوچشمش کور کرد
گفت هان زین چشمه چشم ای شقی ‌‌ با تبر نوری برآر از صادقی
زود برجست دوچشمش کور دید ‌‌ نوری فایض ازدوچشمش ناپدید)

(۳۰)

سورة قلم (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

ن— حروف مقطعه دلالت براعداد دارد بقانون حساب وبقول بعضی آنست که غایت ملك این است ازشمارآن توان دانست امافهم هرکس بدان نرسد ویهود بعضی از آن گفتند و برخی فرو گذاشته و برایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت وبعضی علمای آنرا مفاتیح اسمای الهی دانند چنانچه در حروف نون گفته‌اند که مفتاح اسم نور وناصراست ودرمعالم گوید که آخراست ازحروف الرحمن و گویند اسم سوره است یالوح است ازنور یا نهریست دربهشت یاقسم است بنصرت حق سبحانه مؤمنان را واشهرآنست که نون اسم ماهی است و مراد بآن جنس باشد یا ماهی که زمین برپشت اواست واورا لیوثا گویند یا بهموت و در وسیط باسناد درست خود ازابی هریره نقل کرده که وی گفته که شنودم از رسول الله که اول چیزیکه خدای بیافرید قلم بودپس نون را بیافرید وآن دواتست وقلم ازآن دوات نوشته

(۱) پنجاه‌ویك آیه است و در مدینه نازل شده

آنچه بود وهست وباشدو بااین تقدیر حق سبحانه سوگندیادفرمود بدوات وقلم وبقلم اعلی که از نور است وطول اوما بین السماء والارض وگویند (مراد قلمی است که بدو کتابت کنند وفوائد آن در مصالح دین ودنیا بسیار است ودیگر سوگند خورد بآنچه مینویسند حفظ ازاحکام وحی وبآنچه ایشان را فرماید در تبیان ازابن هیضم نقل فرمود که نون دهن است وقلم زبان ومایسطرون آنچه حفظه برینده می نویسند حقتعالی بدینها سوگند خورد جواب قسم این است که) (۱) نیستی توای محمد (ص) به نگاهداشت پروردگار خود دیوانه (جواب ولید بن مغیره است که آنحضرت را میگفت معلم مجنون ودر بحر-الحقایق آورده که کلمه نون اشارت است بعلم اجمالی متدرج دراحدیت ذاتیه جمعیه وقلم مشیراست بقلم تفضیلی متدرج در وحدانیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی که این در احدیث وبعلم تفضیلی ثابت فرمود در احدیث وبآنچه قلم کریم اواز دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه وکلمات ربانیه مرکبه سفلیه جوابش اینکه توبه نعمت پروردگار خود مستورنیستی یعنی برتو نپوشیده اند ازاسرار ازل وابد) (۲) وبدرستیکه مر ترا مزدی وثوابی است بر کشیدن بارنبوت منت نهاده (یعنی حق تعالی بیواسطه کسیکه ازومنت باید کشید بتوعطا کرده یاغیرمنطوع یعنی مزدی بردوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد (۳) و بدرستیکه تو بر دین بزرگی که اسلام است یابرخوی بزرك که خوبی آنکس نبوده چه ازقوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت بتحمل آن نیست وگفته اند مراد ازخلق آداب قرآن است که حق سبحانه بوی ارزانی داشته بود وازعایشه سئوال کردند ازخلق رسول الله وچگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت قرآن بود وفی سلسلة الذهب .

نظم

بود هم بحرمکرمت هم کان — گوهرش کان خلقه قرآن
وصف خلق کسیکه قرآن است — خلق رانعت او چه امکان است

محمد حکیم قدس سره فرمود که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد نبوده چه اومشیت خودرا دست بازداشت وخود را بکلی با حق گذشت امام

قشیری (رح) گفته که نه ازبلامنحرف شد ونه ازعطا منصرف گشت وگفته اند اورا هیچ مقصدی ومقصودی جزخدای نبود وشمه از حقایق اخلاق آنحضرت در رساله مرآت الصفائی صفات المصطفی مذکور شده ودر جواهر التفسیر نیز مسطور است (٤) پس زود باشد که ببینی ای محمد « ص » وبه بینند معاندان تواز اهل مکه (یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد که) (٥) بکدام است از شما فتنه وبلایا در کدام گروه است ازشما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توئی یاایشان (٦) بدرستیکه آفریدگار تواو داناتر است بکسیکه گمراه شدازراه او که راست است وچنان کس فی الحقیقه دیوانه بود واودانا تربود براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنان اند (٧) پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه راکه بدین آیا دعوت می نمایند (٨) دوست میدارند که تونرمی کنی با ایشان وسرزنش نکنی بشرك تاایشان نیز چرب و نرمی کنند وبردین توطعنه زنند (٩) واطاعت منما مرسوگند خواره را بدروغ (که ابوجهل است یا اخنس ابن شریق یا اسیدبن عبدیغوث و اصح واشهر ولیدبن مغیره است که سوگند بدروغ بسیارخوردی) سست رای یا خوار بمیقدار (١٠) عیب کننده درعقب مردم یاطعنه زننده در روی ایشان رونده بسخن چینی در میان مردم یا غمزکننده (١١) باز دارنده مر خبررا (یا منع کننده از ایمان واحسان) ستم کننده ازحد درگذرنده بسیارگناه یا زناکار (١٢) سخت روی درشت خوی پس از این همه عیبها حرام زاده که پدر اومعلوم نباشد (آورده اند که ولید هیجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدراویم واو را بخود گرفت ودر تفسیر امام زاهد مذکور است که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم این آیت را در آنجمن قریش بر ولید خواند بهرعیبی که رسید درخود باز یافت مگرحرامزادگی باخود گفت من سید قریشم وپدر من مغیره مردی معروف و میدانم که محمد صلی الله علیه وآله وسلم دروغ نگوید چگونه این متهم رابرسرآرم شمشیر کشیده نزدمادر آمد والقصه بتهدید بسیار از او اقرار کشید که پدرتو در قصه زنان جراتی نداشت واورا برادر زادگان بودند چشم برمیراث وی نهادند مرا رشك آمد

غلام فلان را بمزد گرفتم وتوفرزند اوئی ودلیل روشن برصدق قول آن زن شدت خصومت ولیدست وستیزه او بآنحضرت ودربن یاب گفته‌اند .

جرم و گناه مدعی ازفعل مادر است   کوراخطای مادرا وخاکسار کرد)

(١٣) آیا برای آنکه هست (وحفص بیك همزه خواند برطریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست) خداوندمال وخداوندان پسران (چنین کس رافرمان می بری) (١٤) چون خوانده شود بر او آیتهای کلام ما گوید ابن افسانهای پیشینیان (١٥) زود باشد که علامت کنیم بداغ بر بینی او (یعنی سیاه روی سازیم اورا یاعیب او را آشکارا کنیم که نتواند پوشانید ودر انوار آورده که روز بدر بینی اورا زخمی رسید واثرآن باقی ماند) (١٦) بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را بقحط وغلا وزوال نعمت هم چنانکه آزموده بودیم اهل باقی (ضروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صفا ازولایة یمن مردی صالح را باغی بود در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی وهر میوه که داشت و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا برطرف بساط افتادی بدرویشان دادی وده یك ازحاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آنمردعزیز نیزوفات کرد پسران او گفتند مال اندك است وعیال بسیار اگرماچنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت برما تنك گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد برویم بمیوه بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی میفرماید) یاد کن چون سوگند خوردند دارتان ضروان که پنهان ازفقرا بچینند میوه آن باغ را در حالیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامدادگاه پس چنین سوگند خوردند (١٧) واستثناء نکردند یعنی نگفتند انشاءالله تعالی درشبی که این نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد (١٨) پس بیامد بدان باغ بلای طواف کننده از پروردگار تو وایشان یعنی پسران خفتگان بودند (١٩) پس گشت باغ ایشان بآن بلا مانند آن باغی که میوه آنرا چیده و بریده باشند بروجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل ازخواب درآمدند (٢٠) پس ندا کردند یکدیگررا درآمدگان بصباح یعنی وقت صبح بخواندند همدیگر را و گفتند (٢١) بامداد بیرون آئید

بسوی درودن کشت خود یعنی شمار کشته خود اگر هستید شما برندگان میوه وآن باغ مشتمل بود برخرما بنان پس داسها برداشته روی بباغ نهادند (٢٢) پس رفتند بجانب باغ وایشان سخن آهسته ونرم میگفتند تاکسی نشنود و مضمون سخن (٢٣) آنکه باید که در نیاید امروز برشما یعنی در باغ شما درویشی تابهره بگیرد وازحصه ماکم نشود (٢٤) وبامداد اوبرفتند بجانب باغ برقصد منع مساکین توانایان به اعتقاد خود برچیدن وبریدن میوه (٢٥) پس آنهنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند گفتند با یکدیگر بدرستیکه ماگم گردانیدیم راه باغ خودرا چه باغ مادیروز پرمیوه بو واین باغ ازمیوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند ودانستند بنشانیهای در و دیوار که آن باغ ایشان است گفتند (٢٦) ماراه گم نکرده ایم بلکه مابی بهره گانیم از محصول ومیوه آن باغ بجهت منع فقرا وترك استثناء (٢٧) گفت فاضل ترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین به سن یا صائب تر برای که آیا نگفتم مر شمارا دی روز چرا باد نمیکنید خدای تعالی را به بزرگی و نمی گوئید انشاءالله تعالی (٢٨) گفتند پاك است خدای ما ازآنچه درفرستادن این بلا برما ستم کرده باشد بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر خود به منع درویشان (٢٩) پس روی آوردند بعضی ازایشان به بعضی دیگر ملامت میکردند این آن را میگفت توچنین اندیشیدی واو عذر میآورد که توهم بدان راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز (٣٠) گفتند ای وای بر ما بدرستیکه هستیم ماازحدگذرندگان در گناهکاری که استثناء نکردیم درویشان را ومحروم ساختیم (٣١) شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم آنکه بدل دهدمارا بهتر ازآن باغ بدرستیکه مابسوی طاعت پروردگار خود رغبت کنندگانیم بعدازتوبه وطلب عفوحق تعالی برایشان بخشید وباغ پر انگور حیوان نام برایشان ارزانی فرمود (ودمیاطی گوید خبردا مراکسی که آن باغ دیده بود که درآن باغ خوشه انگوردیدم برابر مردسیاه برپاایستاده و محققان گفته اند که هر که ببلا گرفتار گردد ومال ومنال اودر عرصه تلف افتد باید که اوتامل نماید وبداند که بلاباستحقاق او بر او نازل شده بعض بگناه

اعتراف نمود بحضرت‌عزت بازگشت کند حضرت الله جل‌جلاله بهتر وخوشتر ازآنچه ازاوتلف شده باشد بدوبازدهد چنانچه باغ حیوان بعوض باغ‌ضروان داد ویبرومی ازاین معنی خبر میدهد آنجاکه میفرماید .

ابیات

اولم خم‌شکست وسر که بریخت — من نکفتم که این زیانم کرد
صد خم شهد صافی از بی آن — عوضم داد و شاد مانم‌کرد)

(۳۲) همچنین است عذاب کردن خدای تعالی درد اردنیا وهر آینه این عذاب زودرود وزوال یابد وعذاب آن سرای ابد آلا باد باقی‌ماندا گر باشند مردمان که بدانند هرآینه ازموجبات عذاب بپرهیزند (۳۳) بدرستیکه مر پرهیزکاران راست نزدیك پروردگار ایشان یعنی در آخرت یادر جوار قدس بوستانها بانعمت(گاه آن کافران‌می گفتند که این‌جنت ونعمت که مسلمانان گویند موجود نیست واگر فرضاً هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا ازمسلمانان‌ماخوشحال تریم ودر عقبی نیزبهمین منوال خواهیم بود حق‌تعالی رد قول ایشان‌را میفرماید) (۳٤) آیا ماخواهیم گردانید مسلمانان را مانند مشرکان درحصول نجات و وصول بدرجات (۳۵) چیست شمارا ای کافران‌چگونه حکم میکنید (تسویه یا تفضیل اهل شرك براهل توحید این التفات ازروی تعجب استبعاد است) (۳٦) آیا مرشماراست نوشته نازل‌شده از آسمان که شمادر آن کتاب میخوانید که کفار در جز اوسزا مثل مسلمانان باشند (۳۷) بدرستی که شماراست درآن کتاب آنچه خواهید که برگزینید و آرزو برید (۳۸) آیا مرشماراست عهدها و پیمانهای مولد به سوگند برما که خدا وندیم رسیده بنهایت تاکید وثابت شده تا روز قیامت بتحقیق‌آنکه مرشما راست درآن عهد آنچه حکم میکنید برای خود از خیرو کرامت آن سرای (۳۹) بپرس‌ای محمد (ص) مشرکان‌را که کدام ازشما باین‌حکم‌پاینده است که درآخرت از عهده آن بیرون آید (٤۰) یاایشانرا انبازانند در این قول یاهستند مرایشان را بتان که شریك من‌میسازند پس گوبیائید بشریکان خود یعنی ایشانرا بیارید بمدد خود اگر هستید راست گویان درآنکه جنات

نعیم بدیشان خواهد رسید (٤۱) بیارید آن شرکا را در روزیکه برداشته شود پرده ازکاری پرهول و امری صعب ومهمی سخت یابرهنه گردد ونموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی خوانده شود مردمانرا بسجده کردن مرخدای‌تعالی‌را (دولباب ازابوموسی الاشعری نقل کرده که حضرت‌رسول‌الله «ص» فرمود که حق‌تعالی درآن روز نورعظیم بنماید وخلق‌بسجده درافتند درمعالم ازابوسعید خدری روایت کرده که حضرت رسول‌الله «ص» فرمود که کشف کند پروردگار ما ازساق‌عرش‌خودنوروسجده کند مراورا هرمؤمنی و مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا وسمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او یکباره گردد ونتواند ودر خبر است که پشت کافرومنافق چون‌بیرون کاویك مهره شودپس نتوانند سجده کردن (٤۲) فرو تن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند فرو گیرد ایشانرا خواری ونگونساری وبدرستیکه بودند در دنیا که خوانده می‌شدند بسجده کردن مرخدای را وایشان تندرست بودند و قادر برآن چون فرصت فوت کردند دربن روز حشر جز حسرت و ندامت بهرهٔ ندارند .

قطعه

مده فرصت از دست گر بایدت — ککوی سعادت ز میدان بری
که فرصت‌عزیزاست‌وچون‌فوت‌شد — بسی دست حسرت بدندان گزی)

(٤۳) پس بگذارمرا وآنرا که تکذیب می کند بامن بحق که قرآن است یا بحدیث بعث وحشر (دراین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه است و تهدید مکذبان) زودباشد که بگیریم‌ایشان‌را درجه درجه (یعنی عذاب‌بدیشان نزدیك گردانم پایه پایه) از آنجا که ایشان ندانند (یعنی هربار که خطای کنندایشان‌راعطای‌دهیم وایشان تفصیل‌پندارند) (٤٤) ومهلت دهیم ایشانرا دنیاغره‌شوند آنکاه ایشانرا بگیریم بدرستیکه عقوبت من محکم است‌تادر بهر چیزی دفع نشرد و چه گرفتن من سخت است کس را طاقت آن نباشد (٤۵)آیامیطلبی‌ایشانرا مزدی بردعوت وارشاد وپس‌ایشان از تاوان زدگی

یعنی از قرامت آن گرانبارند وبدان سبب روی ازتو میگردانند (٤٦) آیا نزدیك ایشان لوح محفوظ است که مغیبات درآن است پس ایشان می نویسند ازآنجا که آنچه حکم میکنند در سویت مؤمن وکافر (٤٧) پس شکیباباش مرحکم آفریدگار خودرا به تبلیغ وتحمل آزار کفار ونباش دردل تنگی و شتاب زدگی مانند صاحب ماهی (یعنی یونس (ع) که صبر نکرد برایذای قوم وبی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس کشت) یاد کن وقتیکه بخواند پروردگار خودرا در شکم حوت وگفت لااله الاانت سبحانك انی کنت من الظالمین داو پربرآمده از خشم واندوه (٤٨) اگرنه آن بودی که دریافت اورارحمتی از پروردگار او بقبول توبه هرآینه افکنده شدی بصحرای خالی ازگیاه واوملامت کرده شده بودی (٤٩) پس برگزید اورا آفریدگار او بنبوت ورسالت والقای وحی بوی پس گردانید اورا از ستوده گان (یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آنحضرت میخواست که بر قبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن وآن دعا را موقوف دار که کار ها بصبر نیکو شود .

نظم

کار ها از صبر گردد دل پسند خرم آن کز صبر باشد بهره مند
چون در افتادی بگرداب حرج صبر کن الصبر مفتاح الفرج
صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیای همچو صبر آدم ندید)

آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد بحسد وچشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بهوا عبد بسیار مستظهر ساختند تا پرتو جمال سیدعالم (ص ع) را بآسبب عین الکمال ازساخت عالم محوسازند حق تعالی ازبرای عضیمت وی از چشم بدابن آیت فرستاد) (٥٠) وبدرستیکه نزدیك بود آنانکه کافر شدند هر آینه بلغزانند وبفکنند وهلاك کنند ترا بچشمهای خویش آن هنگام که شنیدند قرآن را که میخواندی ومیگفتند بدرستیکه این مرد را دیو گرفته است یعنی باو جنی است که او را تعلیم میدهد وحال آنکه

نیست قرآن مگر پندی مرعالمیانرا یانیست محمد صلی الله علیه و اله وسلم مگر اشراف عالمیان .

بیت

ای شرف جمله عالم بتو روشنی دیده آدم بتو

حسن بصری رحمه الله گفت که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت شریفه

سورة الحاقه (١)

بسم الله الرحمن الرحیم

حالتی که حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است ترسیدن از آن (١) وچه حالتی است وچه ساعتی (٢) وچه چیز داناکرد تورا که چه چیز است وساعتی که درو واقع است مکافات عملها (مرادروز قیامت است وحاقه یکی از اسماء اوست (٣) تکذیب کردند قبیله ثمود وعاد بروز قیامت که کوبنده ودرهم شکننده مردمانست (٤) پس اماقبیله ثمود پس هلاك کرده شدند بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقه طاغیه ازایشان (چون قداربن سالف واصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه ازحد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل) (٥) واما قبیله عاد پس هلاك گشتند ببادی سخت وسرد وازحد در گذشته (یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان درخبرست که ذره از باد قطره ازآب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن ومقداری معلوم مگر برقوم نوح وهود «ع» که آب وباد طغیان کردند وخزنه را تمکین ننمودند ودرتفاسیراست که ملائکه باد دبورا ضبط نتوانستند کرد و خدای (٦) مسلط کرد آن باد را برقوم عاد هفت شب وهشت روز (ازوقت صبح چهار شنبه‌ی تا وقت غروب چهار شنبه‌ی دیگر) روزها وشبهای متوالی یا شد برعادیان پس تومیدیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی درآن اوقات مردگان افتاد گوئیا ایشان از

(١) مشتمل بر ٥٢ آیه ودر مکه نازل شده است .

عظم اجسام بیخهای درخت خرما اندبرزمین افتاده خالی شده و کاواك کشته (۷) پس هیچ می بینی مرایشانرا کسی باقی مانده (یعنی همه مستاصل شدند ویکی ازایشان نمانده .

نظم

مقرر است که بودند درزمانه بسی — شهان تخت نشین خسروان شاه نشان
چوعاصفات قضا ازمهیب قهروزید — شدند خاك وزان خاك نیز نیست نشان

(۸) آمدفرعون وآمدندآنها که پیش ازاو بودند واهل دیهای مؤتفکه بگناه یعنی شرك (۹) پس عاصی شدند هرقومی فرستاده پروردگار خود را پس بگرفت خدای ایشانرا گرفتن سخت (وزیاده برعذاب امم دیگر) (۱۰) بدرستیکه ما آنهنگام که طغیان کرد آب یعنی ازحد در گذشت بوقت طوفان برداشتیم پدران شمارا در کشتی رونده برآب یعنی سفینه نوح«ع» (۱۱) تا گردانیم آن کشتی را برای شما پندی وعبرتی درنجات مؤمنان وهلاك کافران نگاه دارد این پند را گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه شنود (ودرحدیث آمده که حضرت رسالت پناه(ص) مرعلی را رضی الله عنه گفت که من ازخدای در خاستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی - علی رضی الله عنه گفت که بعد ازآن هیچ چیز را فراموش نکردم .

نظم

گر که ناصح را بود صدداعیه — پند را اذنی بباید واعیه
گر نبودی گوشهای عیب گیر — وحی ناوردی ز گردون یك بشیر)

(۱۲) پس چون دمیده شود درصوریك دمیدن که نفخه صاعقه است (۱۳) و برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت پس درهم شکسته شوندزمین و کوه یك شکستنی ومانند هبا گردند (۱٤) پس آنهنگام واقع شودواقع شونده یعنی قیامت قائم گردد(۱۵) و بشکافد آسمان ازطرف مجره پس آسمان درآن روز سست وضعیف بودپس ازقوت واستواری (۱٦) وفرشتکان برکنار های آسمان باشند تا امر خدای در رسد وفرود آیند و بردارند عرش پروردگار تورا برزبر ملائکه که بر

ارجاء آسمانندآنروزهشت ملك (وامروزحاملان عرش چهارند درمعالم آورده که درآن روز حمله عرش است کس باشند برصورت بز کوهی ازسمهای ایشان تا زانوها مسافت آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمانی و گفته اند هشت صف ملائکه بردارند که ایشانرا نداندالاخدای (۱۷) درآن روزعرض کرده شوید برخدای از برای محاسبه پنهان نماند برخدای از کرداو و گفتار شما پوشیده که هست یعنی خدای برخفا یای شما مطلع است پس عرض وحساب نه برای اطلاع است برآن بلکه برای عدالت وافشای احوال برخلائق (۱۸) پس آنکه داده شودنوشته عمل اوبدست راست او پس گوید از روی سرور بیائید بخوانید کتاب مرا که دراین جاعملی نیست که من ازاظهار آن شرم دارم (ودرتبیان آورده که این کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته درو بشارت جنت است وپس چه کتاب حفظه میان بنده وخدا ونداست و کسی آنرا نداند و نخواند پس صاحب آن کتاب میگوید) (۱۹) بدرستی که من بیقین دانستم آنکه بیننده ام حساب خودرا یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد آنرا آماده شدم (۲۰) پس آنکس در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت ومقرون بحرمت وحشمت (۲۱) در بهشتی بلند (۲۲) میوهای آن نزدیك که دست قایم و قاعد مضطجع بوی وسد و رضوان ایشان راگویند (۲۳) بخورید از میوها و بیاشامید از شربتها خوردنی وآشامیدنی گوارنده بسبب آنچه عمل کردید درروزهای گذشته در دنیا یابواسطه آنکه روزه داشتید در روز های گرم (۲٤) و اما آنکس که دهند نامه او را بدست چپست او و بدیده های خویش بیند پس گوید از روی ندامت ای کاشکی داده نشدی (یعنی بمن ندادی) کتاب مرا ومن ندید می تا برملافضیحت نشدمی (۲۵) وکاشکی ندانستمی امروز چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا انراجزعذاب وشدت(۲٦) کاشکی پیش مرکی مرکه بدان مردمی دردنیا بودی مرکی حکم کننده بفناء ابد تا بعد از آن زنده نشدمی (۲۷) دفع نکرد ازمن عذاب را آنچه مرا بود ازمال ونفع وتبع (۲۸) کم گشت ازمن تسلط برمردم وفرمان گذاری (یا حجتی که در دنیا بدان چنك زده بودم پس خطاب دررسد مرزبانیه راکه)

(۲۹) بگیرید این کس را پس درغل کشید ویرا یعنی دست اودر گردن وی به بندید (۳۰) پس در آتش بزرك در افکنید اورا (۳۱) پس آنهنگام در زنجیر ازآتش گران هفتاد گز (بذراع ملك که هرذرعی هفتاد باع است هر باعی از کوفه تامکه) پس درآید اورا درآن یعنی برجسد اوبپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد (کعب‌الاحبار گفته که اگرهمه آهنی که دردنیا است جمع کنند بوزن یك حلقه ازآن زنجیر نیست واگرحلقه زآن بر کوههای عالم نهند چون ارزیر بگدازد) (۳۲) بدرستیکه این کس بود که ایمان نمی‌آورد بخدای بزرگوار (۳۳) وبرنمی انگیخت خودرا یعنی رغبت نمیکرد وحرص نداشت برطعام دادن درویش (۳۴) پس نیت مراورا امروز اینجا خویشی که حمایت کند (۳۵) ونیست اورا خوردنی مگر از غساله دوزخیان یعنی زردابه ودریمی که‌از تنهای ایشان میرود (۳۶) نمیخورندغسلین را مگر گناهکاران وسرهمه گناهان کبائرشرکست (۳۷) پس نه‌چنان‌است که کافران میگویندقرآن بربافته وساخته محمد ست «ص» سوگند میخورم بانچه می‌بینید ازمشهودات (۳۸) وبآنچه نمی بینید (از مغیبات یابآنچه در روی زمین وزیر زمین‌است یا باجسام وارواح یاانس وجن یا بکعبه وبیت معمور یابه بروبحر یا بتبلیغ محمد «ص» یا باثار رسالت جیب من و انوار ولایت او . جواب قسم این که) (۳۹) بدرستیکه قران هرآینه خواندن رسولیست بزرگوار نزد خدای که محمد است صلی‌الله علیه وسلم (وگفته‌اند جبرئیل ع (۴۰) ونیست قرآن قول‌شاعر(چنانچه‌ابوجهل‌میگوید) اندگی تصدیق‌میکنند مراد عدم تصدیق است (۴۱) ونیست قرآن سخن کاهن (چنانچه عقبه‌بن ابی معیط گمان می‌برد(اندگی پند میگیرد یعنی متذکر نمیشود (۴۲) قرآن فرو فرستاده است ازپروردگار عالمیان (۴۳) واگرافترا کند محمد صلی‌الله‌علیه‌و سلم (چنانچه زعم شما است ودروغ بندد) برما بعض‌سخنان را (۴۴)هرآینه بگیریم ما ازوقوه رتوانائی‌را (۴۵) پس‌به بریم ازورك دل اورا یعنی‌هلاك سازیمش (۴۶) پس نیست ازشما هیچکس یعنی نیستید شما از دفع کنندگان آن هلاك را (۴۷) وبدرستیکه قرآن هرآینه پندیست مرپرهیزکاران را چه

ایشان بدان‌منتفع شوند (۴۸) وبدرستیکه مامیدانیم آنکه بعضی‌ازشما تکذیب کنندگانند مر قرانرا (۴۹) وبدرستیکه قرآن هرآینه سبب حسرتست مرنا گرویدگان‌را (روزقیامت که ثواب‌اهل‌قرآن‌رامشاهده کنند وخود ازآن‌محروم باشند) (۵۰) وبتحقیق که‌قرآن‌درست‌است بیگمان(یعنی‌ویقین‌است که‌ازنزدحق سبحانه منزل‌شده) (۵۱) پس‌تسبیح گوی‌بنام‌پروردگارخودیعنی‌تنزیه‌نمای‌اورا ازصفات ناسزا وبثناهای بزرك یاد کن (۵۲)

سورةالمعارج (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که نضربن حارث بردر مسجدالحرام ایستاده گفت خدایا اگرمحمد «ص» حق است وآنچه اومیگوید ازنزدیك تواست پس توسنگی بباران برسرما یامارا بعذاب الیم گرفتار کن آیت آمد که) در خواست کرد خواهنده عذابی را که بودنی است (۱) برای کافران که قتل بدراست دردنیا یاعذاب‌الیم درآخرت (و گویندسائل ابوجهل بوده که گفت فاسقط‌علینا کسفا وقرلی آن است که حضرت پیغمبر درخواست واستعجال‌نموده بعذاب ایشان و بهرتقدیر) نیست آن عذاب را دفع کننده که بازداردآنرا (۲) ازجهت خدای (چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس درصفت الله میگوید که) خداوند درجهای بلنداست (یعنی‌غرفهای بهشت که برای‌دوستان خود مهیا کرده یامصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرده) (۳) بالا میروندفرشتگان جبرئیل یاقومی که اعظم اندازملائکه بسوی امرخدای یعنی بموضعی که خدای فرماید در روزی که هست اندازه او پنجاه هزار سال از سالهای دنیا (یعنی یکی‌ازبنی آدم خواهد که سیر کند دردنیا تاآنجا که محل امرملائکه است وایشان بیکروز میروند واو بابن مقدار سال تواندرفت و ابن عباس‌فرموده که مرا در روزقیامت است که برکافران بدین درازی‌خواهد

۱- مشتمل بر۴۴ آیه‌است ودرمکه نازل شده

کشت و گفته‌اند درعرصه گاه قیامت پنجاه موطن وموقف خواهدبود وخلایق را درهر موقفی هزارسال بازدارند وبیان مو قف درجوا هرالتفسیر بایدجست ودرفتوحات آورده که هراسمی را ازاسمای الهی روزی است خاص که تملق بدودارد ودر قرآن دوروز ازآنها مذکور است یوم الرب ، وان یوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون که هزار سال است ویوم ذلمعارج که پنجاه هزار سال‌است. وبیان‌ایام اسمای سنین ابدیه وسرمدیه درمطاوی این اوراق نگنجد

مصرع

هر سخن وقتی وهرنکته مکانی دارد

(٤) پس شکیبائی کن برتکذیب منکران شکیبائی کردن نیکو یعنی بی‌قلق وجزع و شکایت (٥) بدرستی که کافران می‌بینند روز قیامت را دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال می‌نماید) (٦) وما میدانیم قیامت را نزدیك وقوع (٧) روزی گردد اسمان مانند قلعی گداخته یامثل دردی زیت فلك بگدارد (٨) و گردد کوهها مانند پشم رنگین زده شده یعنی‌سست شود وریزه ریزه (٩) وپرسیده نشودهیچ خویشی‌ازگناه خویش‌خود یعنی‌هر کس را ازگناه و کرداراوسئوال کنند (١٠) بینا کرده شوند ایشان بخویشان‌خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال اوبینا گردد وداند که هر یك بعمل خود مؤاخذاند دوست دارد وآرزوبرد کافرآنکه فدادهد ازعذاب آن روزبه پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران راکه عزیز ترین خلقان بودند و نزد وی تاایشان عذاب کشند و اوخلاص یابد (١١) و فدا دهد زن خود را که یار و هوا دار او بوده و برادر خود را که هم پشت و مددکار اواست (١٢) و نیز قبیله وخویشان خود را که جای داده اند اورا دردنیا نزد خود یعنی‌پناهگاه اوبوده اند (١٣) ودوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا دهد پس برهاند او را آن فدا دادن (١٤) حاشا که نمیرهد از عذاب بدرستی که آتش دوزخ که مجرم ازوی فدا میدهد زبانه ایست‌خالص (١٥) کشنده است مردست وپای مشرکان یا پوست سرایشان را ازصد ساله

ودویست ساله راه یعنی زبانه میزند و کافررا بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند (١٦) میخواند آتش یعنی‌میکشد یا زبانیه اورا میخوانند (ودر معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام ولقب میخواند کسرا که پشت برحق کرده است روی‌بگرداننده ازفرمان الهی) (١٧) و گروه کرده‌است‌مال دنیا را پس در باروان کرده نگاهداشته وحق خدای تعالی ادانه کرده است (١٨) بدرستیکه آدمی آفریده شده است حریص برجمع مال فانی وبخیل ازادای حقوق‌ربانی (درلباب ازمقاتل نقل میکند که هلوع جانوری است در پس کوه قاف که هرروز هفت صحرارا ازگیاه خالی‌میکند یعنی همه‌حشایش آنرا میخورد وآب هفت دریا را می‌آشامد ودر گرما وسرما صبرندارد وهر شب دراندیشه آن است که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را دربی صبری واندیشه روزی بدین تشبیه میکند ،

نظم

جانوری راکه بجز آدمی است   معده چه برشد سبب بی‌غمی است

آدمی است آنکه بسیری بود   بهر سر سیری غم روزی خورد

خورد همه عمر زبیش و زکم   روزی هر روزه ز خوان کرم

ورزه حرص واملش هم چنان   هیچ غمی نیست بجز فکر نان)

(١٩) چون برسد اورا ضرری مانند فقر ومرض جزع کننده باشد و فریاد زننده (٢٠) وچون برسد اورا نیکی مثل صحت وتوانگری منع کنندم باشد نفس خودرا اطاعت ومال ازنفقه درراه حق‌وهمه آدمیان برین منوال مخلوق شده‌اند (٢١) مگرنمازگذارندگان (٢٢) آنکه ایشان برنمازخود پیوسته گانند یعنی بهیچ شغلی‌ازآن بازنمانند (وگفته اند دروقت ادای نماز ساکن اند وچپ وراست التفات نمی نمایند) (٢٣) وآنکه درمالهای ایشان حقی‌است دانسته شده مثل‌زکوة مقدره وصدقات موظفه (٢٤) برای درویش خواهنده وبرای محتاج که نخواهد(٢٥) وآنکه تصدیق کرده‌اند بوقوع روز جزا (ونشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعات وعبادات) (٢٦) وآنکه

ایشان از عذاب آفریدگار خویش ترسانند (وعلامت ترس الهی اجتناب از مناهی وملاهی) (۲۷) بدرستیکه عذاب پروردگارایشان مامون نیست یعنی از آن ایمن نتواند بود که البته بعاصیان خواهد رسید (۲۸) و آنکه ایشان مرفرجهای خود را نگاهدارندگانند (۲۹) مگر زنان خود یا بر آنکه مالك شده است دستهای ایشان را (یعنی کنیزکان که بملك یمین درایشان تصرف توان کرد) پس بدرستیکه ایشان ملامت کردگان نیستند بر ترك حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود (۳۰) پس هر که طلب کند نیك بختی جزاینکه گفته شد پس آن گروه ایشان ازدرگذرندگان (ازوطئی ذکران وبهائم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل اعتدا است) (۳۱) و آنانکه ایشان مرا امانتهای خودرا و پیمانهای خویش را رعایت کنندگان خواه امانت خلق و خواه امانت حق(وخواه پیمان آفریدگان و آفریدگار که همه نگاه داشتنی است وملاحظه امانت گذاری و وفاداری درآن فرو نگذاشتنی است .

نظم

اگرمی باید از آتش امانت فرو نگذار قانون امانت
بهرعهدی که می بندی وفا کن رسوم حق گذاری را ادا کن)

(۳۲) آنانکه ایشان بگواهی خود ایستادگانندیا اقامت شهادت میکنند درآنچه میدانند ازحقوق عبادالله (وحفص شهادت رابجمع میخوانندجهة تنوع اقسام آن) (۳۳) وآنانکه برنماز خویش محافظت میکنند (یعنی بآداب و شرایط آن قیام می نمایند وتکرار ذکرصلوة مفتح و مختتم این آیات دلیل فضل وشرف این است برسایرعبادات و گفته اند دوام تعلق بفرائض داردومحافظت بنوافل) (۳۴) آن گروه که بدین صفتهات موصوفنددربوستانها اندروزقیامت گرامی شدگان بثواب ابدی وجزای سرمدی (بعداز نزول این آیت مشرکان گردا ـ گرد حضرت رسول «ص» حلقه زدندواستهزا کنان گفتندا گراصحاب محمد «ص» طمع میدارندو بوستانهای عقبی را مانیزطمع میداریم که پیش از ایشان یابیم آیت آمد) (۳۵) پس چیست وچه بوده است مرآنانرا که نگرویدند وازاین صفتها که مذکور شدبی بهره ماندند بسوی توشتابنده گانند (۳۶) ازجانب راست

وازطرف چپ گروه گروه حلقه زده گانند (۳۷) آیاطمع دارد مردی ازایشان آنکه در آورده شود با مؤمنان دربوستان بانعمت (یعنی مشرکان را داعیه آنست که برنعمت نقدایمان ایشان رادرچهار بازارروضات جنات دخل دهند) (۳۸) نه این چنین است وکافررا دربهشت راه نیست بدرستیکه ماآفریدیم ایشانرا ازآنچه میدانند (یعنی نطفه آلوده که آنرا بهیچ نوع باعالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات صافی نگردد وباخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنة نخواهد داشت) (۳۹) پس نه چنان است که کفار میگویند سوگند میخورم بآفریدگار مشرقها (که آفتاب داردو درسالی که هر روز ازنقطه دیگرطلوع میکند)وبخداوند مغرب ها که آفتاب راهست (وهر روز بنقطه دیگر غروب مینماید و گفته اند مرادمشارق ومغارب نجوم است چه هریك ازایشان را محل شرق وغرب ازدائره افق نقطه دیگراست وبرهر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند) بدرستیکه ما توانائیم (۴۰) برآنکه بدل کنیم (یعنی این مشرکان را هلاك سازیم وبدل آریم ازایشان خلقی) بهتر ازایشان وفرمان بردارتر ونیستیم ما مسبوق شدگان (یعنی کسی برما پیشی نتواند گرفت اگراراده امری کنیم ومغلوب نتوان ساخت دراظهار آن) (۴۱) پس دست بدار ایشانرا تاشروع کنند درباطلها وببازی مشغول شوند دردنیا تا ملاقات کنندروزخودرا آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بدرست یاقیامت (حکم این آیة بآیة قتال رقم نسخ یافته (۴۲) روزی که بیرون آیند ایشان ازگورها شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل گوئیا ایشان بسوی علمی برپا کرده می شتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خودقائم بینند وبجانب وی شتاب کنان روند (۴۳) فروتن وذلیل دیدهای ایشان (یعنی خداوندان دیدها سروپیش افکنده) بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد خواری ونگونساری اینست آن روزی که دردنیا بودند که بدان ایشان وعده کرده میشدند (۴۴)

سورة نوح (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

بدرستیکه ما فرستادیم نوح‌را علیه‌السلام بسوی گروه او (آنرا آل قابیل) باآنکه بیم کن گروه خود را و بترسان پیش از آنکه بیاید بدیشان عذابی دردناك که طوفانست یاعذاب آخرت (۱) گفت نوح «ع» ای گروه‌من بدرستیکه من شما را بیم کننده ام آشکارا بیم کردن من میرسانم بشما (۲) آنکه بپرستید خدایرا بیگانگی و بترسید ازعقوبت اوبا بپرهیزید ازنافرمانی وفرمان برید مرا درهرچه فرمایم ونهی کنم (۳) تابیامرزد خدای مرشمارا بعضی ازگناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وبازپس دارد شمارا ازعقوبات ومهلکات یعنی زنده دارد شما را تاوقتی نام برده که‌مدت زندگانی منقضی شود بدرستیکه مدتی که خدای مقرر کرده وچون بیاید بر وجهی که مقدر ومقرر فرموده باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود .

نظم

روزی که‌اجل درآیدازپیش وپست — شك نیست که مهلت ندهدیکنفست
یاری نرسد درآن دم ازهیچ کست — بر باد شود جمله هواو هوست

اگرهستید شماکه بفکر ونظر بدانید چیزیرا پس‌این رابدانیدکه در اجل تاخیر و امهال نیست (القصه نوح علی‌نبینا وعلیه السلام بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد وایشان سر کشی نموده وعناد ورزیده درآزار وایذای اوفوق‌الحد کوشیدندبه‌تقصیر ازخود راضی‌نبودند تاوقتی که نوح بتنك آمد)(٤) گفت‌ای برورد کار من‌بدرستیکه‌من‌خواندم‌قوم‌خودرا بطاعت

(۱) ۲۹ آیه است و در مکه نازل شده

و عبادت توشب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم (۵) پس میفروزد ایشانرا خواندن و دعاکردن من مگر گریختن و رمیدن ازایمان وطاعت (٦) و بدرستیکه منهرگاه بخواندم ایشانرا بتوحید وعبادت تاتوبیامرزی مرایشانرا بسبب قبول آن در آوردند انگشتهای خود را در گوشهای خود و رهگذر مسامع را ازاستماع دعوت به بستند وبسردرکشیدند جامهای خود را تامرا نه بینند وایستادند برکفر ومعصیت‌سرکشی کردندازتابعت‌من سرکشی کردن بزرك (۷) پس بدرستیکه من باوجود اصرار استکبار دعوت کردم ایشان را آشکارا درمحافل ایشان (۸) پس بتحقیق که من آشکارا کردم مر بعضی از ایشان‌را رازگفتنی (یعنی بهروجه که توانستم طریق دعوت فرونگذاشتم و درمجالس وخلوت بسروعلانیه ایشان را بحق خواندم وچون قهاری تو باران ازایشان بازگرفت وزنان ایشانرا عقیم ساخت وایشان رجوع بمن کردند(۹) پس گفتم آمرزش‌طلبید ازپروردگار خود یعنی توبه‌کنید ازکفر بدرستیکه خدای هست‌آمرزنده توبه‌کنندگان (۱۰) وچون شما توبه‌کنید بفرستد ابرا باریدنی پی‌درپی (۱۱) ومدد دهدشمارا بمالها وپسران (یعنی بسیارگرداند اموال واولاد شمارا) وبدهد شمارا بوستانهائی مشتمل برمیوها و بدهد و جاری‌گرداند برای شما جوی های آب (۱۲) چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی شناسید مرخدایرا بعظمت وبزرگواری (مراد آن است که اعتقاد نمی کنید بزرگی اورا تابترسید ازنافرمانی اوچیست که از عظمت و قهاری وی‌نمیترسید) (۱۳) وحال‌آنکه بیافریده است شمارا گونه‌گونه (مختلف در خلق ودرخلق یا ازطور نطفه به‌علقه برده وازآنجا بمضغه تاآخر واین‌دلیل است برقدرت کامل وحکمت شامل) (۱٤) آیا نمی بینید که چگونه بیافرید خدای هفت آسمانرا طبقه به‌بالای طبقه (۱۵) وگردانیده ماه را دریکی از ایشان روشنی (ودر بعضی تفاسیر است که جرم قمردر آسمان دنیاست ونور

وی میتابد (۱) درآسمانها چنانچه برزمین میتابد وآنهارا روشن میسازد) و گردانید آفتاب را چراغ اهل‌زمین تاچنانچه چراغ ظلمت را ازحوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب‌را ازعرضه زمین محو گرداند وحضرت رسول الله را بجهت آن چراغ گفت که نورروی اوتاریکی کفر ونفاق را ازعرصه عالم زائل گردانید.

قطعه

چراغ وچشم‌دل چشم وچراغ جان‌رسول‌الله
که شمع ملت است ازپرتو احکام اورخشان
درین‌ظلمت سرا گرنه چراغ افروختی‌شرعش
کجا کس‌را خلاصی بودی ازتاریکی‌طغیان)

(۱۶) و خدای برویانید شمارا یعنی نهال وجود پدر شما آدم رااز زمین برست یعنی آدم از خاك رستن وچون پدر مارا از خاك آفرید پس ما همه ازخاك مخلوق باشیم (۱۷) پس‌بازخواهد بردشمارا درزمین یعنی‌بعد ازموت بقبر درآرد وبیرون آرد شمارا ازقبر بیرون آوردنی ازبرای حساب وجزا (۱۸) وخدای گردانید برای‌شما زمین‌را مانند فرشی گسترده که آرام گرفتن درورفتن بروشاید (۱۹) تامیروید از زمین براههای کشاده (بعدازین مواعظه ومضایح عوام قوم نوح «ع» متامل‌شدند وخواص وروٌسای‌ایشان‌را اضلال‌وانحوا نمودندتا ازآنچه بودند بدتر وجفاکارتر گشته درعصیان وعناد افزودند) (۲۰) گفت نوح بعد ازمشاهده این حال‌ای پروردگار من بدرستی که‌ایشان یعنی عامه امت‌من‌عاصی شدند درمن وپیروی کردند آنرا که زیاده نکرده مراورا مال و فرزندان اومگر زیانکاری وگمراهی یعنی فرمان من نبردند ومتابعت کردند مهتران خودرا مغرور بودند بمال و فرزند (۲۱) و

---

(۱) این طبق نظام بطلمیوس است و اقوال پیروان او والا طبق نظام فیثاغورس و کشف امروزه علم ماه یکی ازمستخدمین زمین است و سایر سیارات هم ماهها دارند والله یعلم (محمدی)

مکر کردند بزرگان قوم مکری بزرك که بان سفله ونادانی‌را بحیله‌بجانب خود کشیدند وبتن برایذای من‌تحریص کردند (۲۲) وگفتند دست بازمدارید ازعبادت‌خدایان خود ونگذارید و در (ود صنمی‌بود برصورت مردی ساخته (ونه سواع‌را (وآن بت بصورت زنی بوده) نه یغوث را (وآن بتی‌بصورت شیری) ونه یعوق را (وآن بتی‌بصورت اسبی‌بوده) ونه‌نسرا (وآن بتی‌بصورت کرکسی‌بوده واشهر آنست که آنها اسامی پنج مردصالح بودو که میان‌آدم ونوح بودند ومردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند وبعدازمرك ایشان بصورت ایشان ازچوب وسنك پیکرها ساختنه وتعظیم آن می‌نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول‌شدند وبعداز طوفان ابلیس‌لعین آن بتان‌را بیرون آورد وعرب‌را بپرستش‌ایشان فرمود وقبیله ازبنی کلب ود راداشتند دردومةالجندل وسواغ درقبیله هذیل بود برساحل بحر ویغوث رامد حج وبنی‌عظیف وبنی مراد اختیار کردند ویعوق درمیان همدان افتاد ونسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع

بیت

کافران ازبت بی‌جان چه‌تمتع‌دارند   باری آن‌بت بپرستید که جانی‌دارد

القصه‌نوح علی‌نبیا وآله وعلیه‌السلام باحق‌سبحانه مناجات کرد که‌خدایا اکابر قوم اصاغررا گفتند که دست ازاین بتان برمدارید) (۲۳) وحال آنست که‌گمراه کردن روٌسای قوم بااین بتان بسیاری را از ضعفاء و ادنی ومیفزای بارخدایا ستمکارانرا مگرهلاکت وعذاب (۲۴) از برای گناهان غرق شدند بطوفان پس درآورده شدند بآتشی (یعنی درقبر وگفته‌اند درآخرت) پس نیافتند برای خود از آنها که بخدای گرفته بودند بجزخدای یاران که عذاب طوفان ازایشان باز دارد (آورده‌اند که حق‌سبحانه حضرت نوح‌را خبرداد که دیگر ازقوم تو کسی ایمان نخواهد آورد وازیشان فرزندی که ایمان‌آرد هم متولد نخواهدشد پس نوح مناجات کردند) (۲۵) وگفت نوح ای‌آفریدگار من مگذار برروی زمین از ناگرویدگان دورکننده یعنی کسی که آید ورود مرادهلاك عام است یعنی‌هیچ کافران‌را وامگذار(۲۶) بدرستیکه‌اگرتو بگذاری

ایشانرا گمراه کنند بنده گان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را اضلال نمایند و گمراه کنند ونزایند مگر فجور کننده ناسپاسی (یعنی چون بالغ شوند فاجر وکافر وعاذر باشند) (۲۷) ای پروردگارمن بیامرزمرا ومرپدر ومادر مرا (والد نوح ملك بن متوشلخ بود ومادرش باشهر اقوال مشخی بنت انوش و هردومؤمن بوده‌اند لاجرم درخواست نمود که ایشانرا بیامرزد) وهر کس را که درآید بسجاده ومنزل یابکشتی یابمسجدمن درحالتیکه مؤمن باشد وبیامرز مردان وزنان گرونده را که باشندتاقیامت و گفته‌اند مراد این امت مرحومه‌اند ازابن‌عباس منقول است که هم چنانچه دعای نوح درباره کافران مستجاب شده درشان اهل ایمان نیز بمزاجابت رسیده‌ودیگردعافرمود) که میفزای مرستمکاران را (یعنی کافران را) مگر هلاکی بسختی نعوذ بالله من‌ذالك (۲۸)

سورة الجن (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(قبل ازاین مذکورشد درسوره احقاف که گروهی ازجن دربطن نخله بملازمت حضرت‌رسالت پناه رسیدعواستماع قرآن نموده ایمان آوردند ما وردی گوید که‌آن‌حضرت سوره اقراء میخواند وایشان نه تن بودند یاهفت‌تن سه از اهل نجران و چهار از نصیبین وصاحب کشاف آورده که از شصیان بودند وایشان اعظم واکبرقبائل جن اند وعامه لشگرابلیس ازایشان است‌و آن گروه که ایمان آورده بودند بمیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق‌سبحانه دراین سوره ازآن‌خبرداد که) بگوای محمد«ص» وحی کرده‌شده بمن‌آنکه شنیدند قرآن‌را بطن‌نخله گروهی ازده کمتر وازسه بیشتر بودند از گروه جن پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم بدرستی که ماشنودیم قرآنی شگفت یعنی چیزی‌عجب که باکلام بشرنماند وکسی برانشای مثل آن

۱ـ مشتمل بر۲۸ آیه‌است ودرمکه نازل شده

قدرت ندارد (۱) راه‌مینماید براستی وصواب وصلاح دین ودنیا پس گرویدیم بآن وهرگزشرك نیاریم وانباز نگیریم بپروردگار خودیکی را ازاصنام و ابالسه وغیرآن چنانکه پیشترشرك میآوردیم (۲) وبدرستی که بزرك است ملك آفریدگار مایا برتراست عظمت وجلال اواز مجالست با مخلوقات فرا نگرفت زنی‌را چنانچه بعضی ازبنی ملیح گویند ونه فرزندی چنانچه یهود و نصاری درعزیر وعیسی‌اعتقاد کنند (۳) وبدرستیکه هست که میگوید جاهل‌و نادان مایعنی ابلیس برخدای سخنی دور که نسبت صاحبه وولد است بوی (٤) وما پنداشتیم آنکه نگویند آدمیان وجنیان برخدای دروغی لاجرم هر چه سفیه مامیگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم که وی دروغ برخدای می‌بسته (٥) وبدرستیکه بودند مردان‌ازآدمیان که دربعضی‌امکنه پناه گرفتندی بمردان‌ازجنیان وآن‌جنیان بوده که چون کسی به بیابان هولناك رسیدی گفتی پناه میبرم بهسید این‌وادی ازشرسفهای قوم واعتقاداوآن بود که بدان‌استعاذه آن شخص سالم ومامون بماند واهل‌مکه درموطن هایله گفتندی اعوذبحدیقه بن بدرمن‌شرجن هذ‌االوادی پس بیفزودندآدمیان مرجنیان‌را بسبب این‌استعاذه کبر وسرکشی وجهل تاگفتندی که بزرگی مابمرتبه‌ای است که آدمیان بما پناه میجویند (٦) وبدرستیکه آدمیان یعنی کفارایشان گمان بردند همچنانکه شماگمان برده‌ایدای جن‌آنکه نه برانگیزاند خدای یکی‌را ازمردگان برای حساب وجزا

(۷) وبدرستی که ما مس کردیم آسمان را وبرای استراق سمع‌بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آئیم پس یافتیم آسمان را پر کرده شده از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که بمنع جن نامزد شده اند و آن ستارگان آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته (۸) وبدرستی که ما بودیم که می‌نشستیم از آسمان در نشستگاهها برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغمبر «ص» برآسمان میرفتیم ودر مقاعد خالی از حرص و شهب می‌نشستیم پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون بو میابد

برای خود ستاره روشن و آتشبار نگاهدارنده و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی (۹) وبدرستی که ما نمی دانیم آیا بدی خواسته شده است از آن بکسانیکه در زمین اند از آدمیان یا خواسته است بدیشان پروردگار ایشان خیری وصلاحی (۱۰) وبدرستی که از جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در خیر واز ما فروتر از این هستند یعنی میانه‌روان درخیر وشر ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه ومختلفه درمعالم از حسن‌بصری نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه‌ومرجیه ورفضه وغیر ایشان درمیان جنی نیز هستند (۱۱) بدرستی که ما دانستیم بآنکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدای را هرجا که باشیم درزمین (یعنی اگر بماکاری خواهد ما اورا عاجز نمیتوانیم کرد وبواسطه سکون وثبات درمقام خود برای مقاومت وعاجز نمیسازیم ویرا از روی گریختن به اطراف آفاق یا حوالی کوه قاف (۱۲) بدرستیکه ما آنهنگام که شنیدیم قرآنرا که سبب هدایت‌عالمیانست گرویدیم بوی یا بانکس که از وی‌شنودیم (یعنی حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم و مقرر است که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبود الا حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم که انس وجن را دعوت اورا فرا رسیده وخوان تبلیغ او درنظر خاص وعام کشیده

نظم

داخل اندر دعوت‌او جن و انس تا قیامت امتش هر نوع و جنس
اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشا و خیل او همه

پس هر که بگرود بآفریدگار خود او نترسد ازنقصان در جزای او ونه از ستم برو ونه از رسیدن عیب بدو (۱۳) وبدرستی که از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله وسلم ومتدین بدین اسلام واز ما بیدادگرانند برخود که شرك آرند وفرمان حق نبرند پس هر که گردن نهد امر خدایرا هم چنانکه ما کرده‌ایم پس آن گروه گردن نهادگان قصد کرده‌اند راه راست وار آن راه بمقصد خواهند رسید (۱٤) واما ستمکاران پس باشند مر آتش دوزخ را هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار

آتش‌افروخته میشود (۱۵) ودیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه بر راه راست یعنی ایمان‌آرند هرآینه بدهیم ایشان را آب بسیار بعداز قحط و تنك سالی (یعنی روزی ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن‌بر اسلام استقامت ورزد ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی ازوعیدآخرت امان دهیم واین بزرگتر وبسیارتر نعمتی است و جمعی اعم گرفته اند یعنی اگر جن وانس مستقیم باشند براسلام ایشان‌رابسعت‌معیشت سرافراز گردانیم) (۱٦) تا بیازمائیم ایشان را در زندگانی که بوظائف شکر چگونه قیام می نمایند وهر که اعراض کند از یاد کردن نعمت پروردگار خود وسپاس داری نکند درآرد اورا خدای درعذابی سخت که فرح وراحت دراو نبود (۱۷) و دیگر وحی بمن‌آمده که مسجدها مرخدایراست وخاص است بدو پس مخوانید درآن با خدای یکی‌را (چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیز و مسیح علیهما‌السلام بالوهیة یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت‌الحرام میگویند لبیك لا شریك لك الاشریك هو لك گفته‌اند مراد از این مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سیدالمرسلین «ص» است لقوله جعلت لی‌الارض مسجداً پس در هیچ‌بقعه با یاد خدای یاد دیگری‌نیکو نباشد .

بیت

دل را بجز از یاد خدا شاد مکن با یادوی از کس‌دگر یاد مکن
دل‌خانهٔ کعبه است ویران مگذار وانرا بجز ازیاد وی آباد مکن)

(۱۸) وبدرستیکه آنهنگام که بر خواست بندهٔ خدای یعنی محمد «ص» در بطن نخله میخواند خدایرا ونماز میگذارد وجن قرائت او می‌شنودند نزدیك بود که باشند بروی چفسیدگان از غایه ازدحام (ودر آنکه حق سبحانه پیغمبر خودرا عبدالله گفته نکت بسیار است درآثارآمده که آن حضرت قیام نمود هیچکس را قدرت اقامت برآن نبوده لاجرم دروقت‌عروج آنحضرت برمنازل ملکی باین اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده

و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده .

نظم

آن بنده شعار بندگی دوست | کز جمله بندگان گزین اوست
دادند ز بندگیش راهی | کان راه ندید هیچ شاهی

کفار مکه مر حضرت رسالت «ص» را گفتند کاری پیش گرفته‌ای و در بزرك مهلکه شروع نموده‌ای ازاین مهم برگرد واز این امر رجوع کن تا ما ترا در پناه گیریم وحمایت کنیم آیت آمد که) (۱۹) بگو با مشرکان که بهرحال که هست جز بن نیست که میخوانم یعنی می پرستم پروردگارخودرا و انباز نمیگیریم بدو یکی را (۲۰) بگو بدرستی که من مالك نیستیم برای شما دفع ضرری را ونه رسانیدن خیر وصلاح را (یعنی من بنده‌ام وکار بنده پرستش پروردگار است) (۲۱) بگو بدرستی که من زنهار ندهد مرا در پناه نگیرد از عذاب خدای یکی (یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذابی کسی مرا حمایت نمیتراند کرد) (۲۲) ونیابم هرگز بجز وی پناهی که روی بوی آرم (۲۳) لیکن میرسانم بشمار سانیدنی که کفایتست شمارا از نزد خدای ومیرسانم پیغامهای فرستاده وی و هر که نا فرمانی کند خدای را در پرستش او و فرستاده او را در امر و نهی پس بدرستیکه مراوراست آتش دوزخ جاوید باشند در آن همیشه بی خلاصی از آن و امروز کافران ترا بی یار میدانند ودر توعاصی میشوند ۲٤) تا وقتی که به بینند آنچه وعده داد شده‌اند دردنیامثل وقعه بدریا در آخرت بس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود به‌بینند که از گروه مؤمن وکافر کیست ضعیفتر ازجهت یار وکیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که ناصر که قویترست و بیشتر ویار که ضعیفتر است کفار مکه بعداز نزول این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیة آمد که (۲۵) بگو آنچه وعده کرده‌اند راست ودرست است ولیکن وقت آن برمن مخفی است نمیدانم آیا نزدیکست آنچه وعده داده شده‌اید از عذاب یامقرر

کرده است خدای من مرورا زمانی دور اوست داننده پوشیدها پس آشکارا نسازد ومطلع نگرداند برغیبی که مخصوص است بعلم او یکی را (۲٦) مگر آنرا که پسندد از فرستاده خود که او را بربعضی از آن اطلاع دهد (تا معجزه وی بود و مراد ازاین رسول محمد «ص» است) پس بدرستیکه در می آرد خدای یعنی میسازد از پیش روی آن رسول پسندیده واز عقب وی نگهبانان از ملائکه که ویرا پاس میدارند (۲۷) تا بداند نبی موحی الیه آنکه برسانیدن جبرئیل وملائکه که بوقت نزول وی می باشند فرستاده های پروردگار خود بی تغییر وتبدیل فرا گرفته است علم خدای وشامل شده بآنچه نزدیك رسل وملائك است وشمرده است همه چیزی را از روی عدد تاآنکه قطره‌های باران وریك بیابان وامثال آن (مراد کمال علم است واحاطهٔ آن بجمیع معلومات (یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج نیست

بیت

هر چه دانستنی است در دو جهان
نیست از علم شاملش پنهان) (۲۸)

سورة المزمل (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(آورده اند که حضرت رسول الله «ص» در مبدا بعثت نماز گذاردی و بگلیمی خودرا پوشیده داشتی واز خدیجه منقول است که آن مثل چادری بود چهارده زراع نصفی بربالای مابودی ونیمی رسول «ص» پوشیدی و بوی نماز ادا کردی حق سبحانه باوی خطاب کرد که) ای گلیم برخود پیچیده (و گفته‌اند زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارنده بارنبوت) (۱) برخیز بشب یعنی بنماز مگراندکی ازشب (قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده ومیان

(۱) ۲۰ آیه است ودر مکه نازل شده

مقادیر ثلاثه مخیر بوده چنانچه حق سبحانه تعالی فرمود که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن) (۲) نیم شب است یا کم کن از نیمه شب اندکی تا به ثلث باز آید و این کمتر نشاید (۳) یا زیاده کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت این باشد و بتانی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد (واز مرتضی علی نقل کرده‌اند که مراد بترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف) (٤) بدرستیکه زود باشد که ما وحی کنیم و منزل گردانیم بر تو سخن گران (یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن به مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل در آن بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته‌اند و ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشد صوت وحی بود که آن سرور مثل آواز درای صدا شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج مینمود و ازاین جهت در آنحال ثقلی تمام بوی میرسید چنانچه از عایشه منقول است که در روزی که سرما بغایت سرد بودی می دیدم که وحی براو فرود میآمد و از جبین مبارکش قطرات عرق میچکید در حین نزول وحی بر آن حضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و دراین محل روی گل برگش برافروختی .

مصرع

بسان گل که بصحن چمن برافروزد

و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود بمفصل است کما قال الله تعالی **کتاب فصلت آیاته** و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورتی اجمال دارد چه متصدق و مطابق همه است که **مصدقا لما بین یدیه** پس ثقل قرآن اشارت است بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیله چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید .

نظم

حمل چنین بار بمقدار تست — کار کسی نیست که این کار تست

کس نتواند زدن اینجا نفس — قوت این کار تو داری و بس)

(٥) بدرستیکه ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا بقیام شب آن سخت تر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است ازروی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب و عبادت توانند شد .

بیت

خاموش شد عالم بشب تا چست باشی در طلب

زیرا که بانك عربده تشویش خلوت گاه تست

و راست تر است از جهت مقال (یعنی خواندن قرآن در شب بصواب تر است که دل فارغ باشد و زبان بادل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند که میان مغرب و عشاء است یا ما بعد عشاء تا صبح و بقول عائشه که ناشئه آن باشد که از خواب برخیزد) (٦) بدرستیکه مر ترا در روز آمد و شد درازست یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه بادای تهجد اولی باشد (۷) و یاد کن نام پروردگار خود را باسمهای حسنی اورا بخوان و بریده شو از خلق و توجه کن بسوی او بعبادت بریدنی کامل (یعنی نفس خودرا از اندیشه ماسوی الله مجرد سازد و بکلی روی بدو آر .

فرد

دل در و بند بغیرش بگسل — هرچه جز اوست بردن کن از دل)

(۸) (بدل است از ربك) یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت مگر وی پس فرا گیر اورا کارساز خود و مهمات با او گذار (۹) و صبر کن بر آنچه میگویند

کفار مکذبان از خرافات وهزلیات وبیرازایشان بریدنی نیکو (یعنی درمقام انتقام مباش ونصیحت ازایشان بازمگیر این حکم بآیت قتال منسوع است) (۱۰) وبگذاری مرا با مکذبان خداوِ ندان تنعم (یعنی کار صنا دید قریش با من گذار) ومهلت ده ایشان را مهلتی اندك زمانی مکافات دهم ایشان‌را بر تکذیب امام زاهد آورده اند که میان نزول این آیت و حرب بدر وهلاك سرداران عرب نبود مگر اندك وقتی) (۱۱) بدرستیکه نزدیك ما است در آخرت برای دشمنان دین بندهای گران که بدان مقید شوند و آتشی بزرك افروخته که در آن بسوزند (۱۲) و خوردنی باصفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرندچون‌ضریع‌وزقوم وعذاب دردناك وغیرازاینها که کنه ان‌را نشناسد مگرخدای تعالی (درلباب آورده که بعدازنزول این‌آیت حضرت رسالت‌پناه بیهوش‌شد وبیفتاد و گفت که این وعده‌ها راست‌شود) (۱۳) روزیکه بلرزه درآیدزمین وبجنبد کوهها و گردند کوههای باعظمت تلهای ریك پراکنده یعنی کوهای سخت چون ریك روان شوند ازهیبت آنروز (۱٤) بدرستیکه فرستادیم مابسوی شما ای اهل‌مکه یعنی محمد«ص» گواه بر اقوال وافعال شما (یعنی درقیامت گواهی دهد براجابت دعوت او وامتناع ازآن) هم‌چنان که فرستادیم بسوی‌فرعون رسولی (یعنی‌موسی) (۱۵) پس‌عاصی شدفرعون دران‌پیغمبرواجابت‌دعوت‌او نکردپس گرفتیم‌اورا گرفتنی‌سخت یعنی‌بآبش‌غرق کردیم واز راه‌آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش دربن‌آیت مندرج است) (۱٦) پس‌چگونه نکهدارید‌ای مشرکان نفسهای خودرا بمانید بکفرخود ازعذاب روزی که هول آن گرداند کودکان را پیران (یعنی موی سرایشان را سفید سازد مراد کثرت هموم وغموم است چه‌بسیاری‌انده آدمی وازودپیر گرداند میشاید که مبالغه باشد در درازی آنروز) (۱۷) آسمان شکافته باشد بسختی وهیبت آنروز وهست وعده خدای تعالی بحدوث این وقایع ووقوع این‌حوادث بودنی (۱۸) بدرستیکه این‌آیتها پندی‌وعبرتیست پس‌هر که خواهد فرا گیرد وبقرب آفرید کار خود راهی بدین موعظه (آورده اند که بعد از نزول قم‌الیل الاقلیلا حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم وصحابه رضی‌الله عنهم

شبهابرخواستندی وچون مقادیرنصف‌وکمتر وبیشتر ازآن مشتبه بودازخوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی‌باشد تاروز نماز گذاردندی تابحدی که قدم مبارك‌آنحضرت ورم کرد ومخافت برجسد همایونش غالب شد منکران ندای اما هذا فقد شقی ربه درافکندند حق‌سبحانه بعد ازیکسال آن ‌ارگران‌از مؤمنان برداشته آیت آمدگه) .

(۱۹) بدرستیکه پروردگار تو میداند آنکه تو بر میخیزی در شب برای نماز کمتر از چهار دانك شب ونماز میگذاری نیمهٔ شب وسه یکی‌از وی وبر میخیزند بهمین منوال کروهی‌از آنانکه با تواند از اصحاب تو و خدای اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن وعلم او محیطست بقیام تو هر شب بدین مقدار ها داند خدای آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را ونگاه نمیتوانید داشت پس بازگشت بشما بعفو وتخفیف‌و رخصت‌فرمود در ترك قیام مقرر پس بخوانید آنچه آسان بود ازقرآن‌مراد آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب داند خدای‌آنکه باشند از شما بیماران و دیگران که سفر کنند در زمین میطلبند از فضل و کرم خدای یعنی تجارت مینمایند و وجود حلال کسب میکنند ودیگران که کارزارمیکنند‌در راه‌خدای‌وبیماران‌واهل‌سفررا‌زتجارت‌ومجاهدان‌راازجهادرنج رسددرنمازشب‌ضبط‌مقادیر آن لاجرم ازشما تخفیف فرمود پس بخوانیدآنچه میسر شود از قرآن درنماز (واین امر برسبیل‌فرضیت است و گفته‌اندقرآن بخوانید درغیر نماز واین امر بطریق ندب واستحبابست و درمقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده‌اند وآن سه آیتست یا صد یادویست یا ختم در ماهی ودر حدیث عبدالله بن عمر «رض» هست که حضرت رسالت «ص» فرمودویرا که قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می‌یابم یعنی زودتر می‌توانم که بخوانم‌فرمود که بخوان دربیست‌روز باز گفت مرا قوت زیادت هست فرمود بخوان در هفت روز و بربن زیاده مکن وصاحب معالم رحمه‌الله باسناد خود ازانس بن مالك (رض) نقل میکند که حضرت رسالت پناه (ص) فرمود که هرکه در روزی یا شبی پنجاه آیه

بخواند اورا از غافلان ننویسند واگر صد آیه تلاوت کند از فرمان برداران نویسند واگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقرائت پانصد آیه اشتغال کند بنویسد برای او قنطاری از مزد) وبپای داربد نماز مفروضه را وبدهید زکوة واجبه را و قرض دهید خدایرا قرض نیکو اشارتست بانفاقات مستحبه درطریق خیر و یافتن جزای بسیار بازآی و آن وآنچه پیش فرستید برای نفسهای خود از نیکی بیابید آنرا نزدیك خدای

بیت

برك عیشی بگور خویش فرست — کس نیارد ز پس تو پیش فرست

او بهتر و بزرگتر از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفتصد وازآن نیز بیشتر و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال بدرستی که خدای آمرزگارست بندگانرا مهربان بریشان (که شفقت ومهربانی او از مادر وپدر بیشترست) (۲۰)

سورة المدثر (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت (ص) که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملك که در غارحرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین وآسمان از سطوت هیات و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه بازگشتم و گفتم مرا بپوشانید ومن دو اندیشه آن حال بودم که حضرت ذوالجلال عم نواله وحی فرستاد که) ای جامه در پوشیده (گفته اند مراد دثار بنوتست یعنی ای لباس رسالت در بر افکنده (۱) بر خیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای بادای مراسم نبوت پس بیم کن خلق را ازعذاب خدای اگر غیر او را پرستند (۲) وپروردگار خودرا تعظیم کن (۳) وجامهای خود

(۱) مشتمل بر ۵۶ آیه ودر مکه نازل شده است .

را پاك ساز از الواث (یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترك عادات ایشان ومرتضی علی رضی الله عنه فرمود که کوتاه کن جامه را فانه انقی و اتقی وابقی و گفته‌اند پاك کن نفس خود را ازآنچه نشاید ونباید

در نفحات ازشیخ ابوالحسن علی الشاذلی المغربی قدس الله سره العزیز نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را درخواب دیدم مرا گفت ای علی طهر ثیابك عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرك تا بهره مند گردی بمدد وتایید خدای درهر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است گفت که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت وخلعت معرفت وخلعت ایمان و خلعت توحید وخلعت اسلام هر که خدایرا دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را بشناسد در نظر وی خورد نماید هرچیزی و هر که خدایرا بیگانگی بداند بوی شرك نیارد هیچ چیز واوهر که بخدای ایمان آورد ایمن گردد از هر چیزی وهر که باسلام متصف بود درخدای عاصی نشود واگر عاصی شود اعتذار کند وچون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمه الله گوید ازینجا دانستم سنی قول خدای را که و ثیابك فطهر

نظم

در تو پوشید لطف یزدانی — خلعتی از صفات روحانی
دارش از لوث خشم وشهوت دور — تا بپاکیزگی شوی مشهور)

(٤) واز همه گناهان کناره کن یعنی برهمین تقوی که هستی باش (٥) وعطا امنت منه تا بیشتر بستانی بامنت بر خدای بعمل تا آنرا بسیار شماری یا مردمرا ممنون مساز بادای رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی ازیشان (٦) واز برای رضای پروردگار خود صبر کن یا درتحت موارد قضای برای خدای صابر باش (۷) پس چون دمیده شود درصور یعنی نفخه ثانیه که اثرش بعث است (۸) پس آن دمیدن درآن روز نشانه روز دشوار است (۹) بر ناگرویدگان نه آسان برایشان (اگرچه هول وهیبت وشدت درآنروز عام

بود اما حق وسبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از مؤمنان بردارد و با کافران بماند ودر حساب با ایشان مناقشه کند وروی ایشان سیاه گردد ونامهای اعمال بدست چپ ایشان دهد. آورده‌اند که ولید بن مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر ص فواتح سوره حم ومؤمن شنیده بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد (ص) کلامی شنیدم که سخن انس وجن نیست مراورا حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد وبروی طراوت وتازه گیست که هیچ حدیثی را نبود اعلای این نهال اقبال مثمر ثمر است سعادات کلیه واسفل این شجره طیبه بعروق فضائل وحکم علیه سمت احکام تمام پذیرفته واین کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابوجهل اورا بانواع سخنان وحمیت جاهلیت آورد تا قرآن را سحر گفت وآن سخن بحضرت پیغمبر (ص) رسیده بغایة ملول گشت وحق سبحانه آیة فرستاد) (۱۰) بگذار مرا وآنکه آفریدم تنها (بی مال وفرزند وانصار واعوان قولی آنست که اورا وحیدالقوم گفتندی یعنی یگانه ایشان) (۱۱) ودادم مراورا مالی کشیده (یعنی بسیار آورده‌اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود ومیان مکه وطایف اسب و گوسفند و شتر بسیار داشت وبساتین و امتعه و عبید و امای او در شمار نمی‌آمد) (۱۲) و دادم اورا پسران حاضر با او در مکه (یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی وپیوسته با پدر درمحافل حاضر شدندی آورده‌اند که اورا ده پسر بود ازجمله خالد وعماره وهشام رضی الله عنهم ایمان آوردند) (۱۳) وبگستردم برای او بساط جاه وریاست گستردنی (تا ریحانه قریش لقب یافت یا بساختیم کارهای اورا ساختنی تمام

(۱٤) پس طمع میدارد آنکه زیاده کنیم عطیات خودرا درباره وی (۱۵) نکنم چنین ونعم خودرا افزون نسازم بدرستیکه او هست مرآیتهای کلام مارا منکر ودرآن ستیزه کننده وبسحر نسبت دهنده (ودراغلب تفاسیر هست که بعد ازنزول این آیه مال وجاهش روی بنقصان نهاد وفرزندانش ازو بر گشتند

وبعضی بمردند واو محتاج ورسوا وهلاك شد) (۱٦) زود باشد که دررسانم او را بصعود (وآن کوهی است ازآتش که بهفاد سال بر بالای آن رسند وفی الحال که بذروه آن رسند باز بزیر افتند ودر تبیان آورده که تکلیف کنم اورا بصعود برصعود وآن صخره ایست لمسادر دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس اورا درزنجیرهای آتشین کشیده ازپیش میکشند وازعقب گرزهای آتشین میزنند تابرانجا میرود واین وعید عظیم برای ولید چراست) (۱۷) بدرستیکه او فکر کرد که چه طعنه زند درقرآن واندازه باخود راست کرد که چه میگوید (قبل ازاین سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد وچون قریش اورا ملامت کردند گفت شما محمد «ص» را مجنون مگوئید وبیقین بدانید که او واعقل کامل است وبر او دست نیست وخیال می بندید که او کاهن است وامارت کهانت ازو ظاهر نمیشود و گمان میبرید که او کذابست وهرگز بکذب متهم نبود ومی پندارید که شاعر است وسخن او بشعر نمیماند گفتند تفکر کن که اورا چه توان گفت وسخن اورا بچه چیز نسبت توان داد ولید باخود فکر کرد وباخود خیالی بست) (۱۸) پس لعنت کرده باد چگونه تقدیر کرد (۱۹) پس ملعون باد چگونه اندازه گرفت (۲۰) پس نظر کرد در قرآن کرتی دیگر (۲۱) پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت درآن یا درحضرت پیغمبر نگریست وروی ترش کرد و پیشانی درهم کشید (بطریق کراهت یا بخندید) (۲۲) پس روی بگردانید ازحق یا پیغمبر «ص» و گردن کشی کرد ازمتابعت او (۲۳) پس گفت نیست این که محمد صلی الله علیه وآله وسلم میگوید مگر جادوئی که تعلیم گرفته شود ازسحره (۲٤) نیست مگر سخن آدمی (یعنی با کلیه جبروت) (۲۵) زود باشد که درافکنیم ولیدرا در که پنجم ازدوزخ که نامش سقر است (۲٦) وچه چیز تورا دانا کرد که چیست سقر (۲۷) آتشی که باقی نگذارد گوشت وپوست وعروق واعصاب وعظام برهیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند (وباز حق سبحانه نوسازد اجزای اورا) ودست باز ندارد دیگر باره نانسوزد (۲۸) آتش سیاه کننده مر پوست کافران را (۲۹) برآن آتش نوزده ملك یا نوزده صف ازایشان موکل باشند (درتبیان از براین غارب رضی الله عنهما روایت کرده که گروهی از یهود سؤال کردند مرحضرت پیغمبررا «ص» ازخزنه دوزخ آنحضرت دو بار باصابع بدین اشارت فرمود

در کرت دوم ابهام یمنی را امساك کرد واین آیت در تصدیق آنحضرت نازل شد ویهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توراة است ودر تخصیص این عدد مفسران ومذکران تکلفات کرده اند وازجمله آنکه تسعه اکثر آحاد است وعشر اقل عشر عشرات پس این عدد جامع بودمیان اکثر قلیل که آن نه است واقل کثیر وآن ده است وبواقی وجوه درجواهر التفسیر مذکوراست ودر اخبار آمده است که بعداز نزول این آیت ابوجهل گفت ای معشر قریش زبانیه از نوزده بیش نیستند آیاده تن یکی ازشما آنهارا دفع نتواند کرد ابوالاسود بن کلده بن حلف الجحمی گفت من هفده را کفایت کنم ده رابه پشت وهفت را بشکم وشما دوباقی را کفایت کنید ودروایتی آنست که گفت من درپیش شما برصراط بروم و ده را بردست راست ونه را بچپ دفع کنم وبگذاریم بسلامت به بهشت درآئیم آیت آمد که) (٣٠) وما نگردانیده ایم خازنان دوزخ را مگر فرشتگان که قوی ترین خلقند (ودرمعالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالك است وباا وهیجده تن اند وچشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان یعنی دندانهای ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانهای آتش ازدهن ایشان بیرون میآید ومیان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از آنها بیکدقیقه هفتاد هزار کافررا درهر گوشه دوزخ که خواهد بیفکنند وذکر ملائکه برای دفع از سخن کلده کرده است تابدانند که ایشان ملائکه اند نه بشر یعنی او میگوید که من همه را کفایت کنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگانند غلاظ و شداد وتمام آدمیان طاقت دیدار یك فرشته ندارند تابمقاومت چه رسد) و نساخته ایم شمارهای ایشان که نوزده اند مگر عددی اندك سبب فتنه باشد مر آنانرا که کافر شده اند (یعنی استهزا کنند واستبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد) تابیگمان شوند آنانکه داده شده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توراة است تابیفزاید آنرا که گرویده اند گرویدنی بدین سخن یابسبب تصدیق اهل کتاب وتاشك نیارند آنانکه عطا کرده شده اند بتوراته و گرویدگان ازاهل اسلام درآن عدد وتابگویند آنانکه دردلهای ایشان بیماری شك نفاقست وبگویند ناگرویدگان چه چیز خواسته

است خدای بدین عدد که غریبست ازروی مثال هم چنین درضلالت فرو میگذارد خدای هر کرا خواهد وراه نماید هر که را خواهد (آورده اند که ابوجهل گفت ای معشر قریش حالا که محمد «ص» نوزده یار ومدکار بیش ندارد حق سبحانه فرمود که) و نمیداند لشکرهای پروردگارترا از ملائکه که ممد و معاون پیغمبر او یند مگر او که عالم است بهمه معلومات و نیست تمثیل سقر یاعده خزنه یا این سوره مگر پندی برای مردمان (٣١) نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد سوگند بماه که معرفت اوقات وآجال بوی بازبسته است (٣٢) وبحرمت شب چون بیاید ازعقب روز (وحفص ادبر الف خواند واد بصیغه ماضی ازادبار یعنی چون برود ازپس روز) (٣٣) وسوگند بصبح چون روشن گرداند عالم را (٣٤) بدرستی که درکه سقر یکی ازدرکات دوزخ است (٣٥) گردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند (ودر لباب آورده که حضرت رسالت را «ص ع» میفرماید که قم نذیرا برخیز بیم کننده) مر آدمیان را تا بتو پند گرفته از گناه بپرهیزند (٣٦) (بدلست از بشر یعنی تو نذیری و بقول اول دوزخ) نذیراست مر آنکس را که خواهد ازشما آنکه پیش رود درخیر وطاعت یا بازایستد درشر ومعصیت یعنی همه طوایف را پند دهنده است (٢٧) هر نفسی بآنچه کرده است از کردار خود در گرواست (یعنی دردوزخ گرفتار است ومحبوس بدان) (٣٨) مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است (و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مؤمنانند یاملائکه) (٣٩) دربوستانها (یعنی دربهشت بر غرفها ناظر باشند در دوزخ) می پرسند (٤٠) ازاحوال مشرکین و میگویند چه چیز آورد شمارا در دوزخ

(٤١) ایشان گویند در جواب نبودیم مادر دنیا از نمازگذارندگان (یعنی بفرضیه آن اعتقاد نداشتیم) (٤٣) و نبودیم که بمال زکوه طعام دهیم درویشان را (٤٤) وبودیم که شروع میکردیم (درشان محمد «ص» ومبعث وی مشغول می شدیم) باشروع کنندگان درآن (٤٥) وبودیم که تکذیب میکردیم بروز جزا وباور نمیداشتیم (٤٦) تاوقتی که آمد بما مرگ ومقدمات ان وبرهمان حال بمردیم (٤٧) پس سود نکند ایشان را شفاعت همه شفیعان بتقدیری که ایشانرا

شفاعت کنند وآن خود محالست (٤٨) پس چیست مرایشان را که پیوسته از قران یامواعظ آن درحالتی که اعراض کننده گانند(٤٩) گوئیا ایشان خران وحشی اند رمند گان که گریخته باشند از شیر یا ازصیاد یار سمان دام یامردم تیرانداز یاازآوازهای مختلف(یعنی چنانچه گروه خران ازاینها میگریزند ایشان ازاستماع قرآن می گریزد زیرا که گوش سخن شنو اودل پندپذیرا ندارند کمااشاراليه المثنوی

مثنوی

از کجا این قوم پیغام از کجا — از جمادی جان کجا باشد رجا
فهمهای کهنه کوته نظر — صد خیال بددر آورد درفکر
رازجز با رازدان انباز نیست — رازاندر گوش منکر راز نیست

از کلبی منقولست که مشرکان گفتندیا محمد «ص» بما رسیده که هر که دربنی اسرائیل گناهی کردی بشب بامدادان صحیفه یافتی گناه او و کفارت آن درروی نوشته برای ما مثل آن چیزی بیاریا گفتند بتوایمان نیاریم تا بنام ماهریك از کتابی نیاری ازآسمان ودروی مکتوب باشد که این نامه است ازخدای بفلان کس باید که متابعت کند محمدرا صلی اله علیه واله وسلم آیه آمد که ایشان گریزانندازاستماع کلام او ونمیگروندبدان)(٥١) بلکه میخواهندهرمردی ازایشان آنکه داده شود نامهای سرگشاده وبی مهر ودرآن نوشته کهای فلان پیروی کن محمد (ص) را (٥٢) ندهند ایشانرا این صحیفها واگربدهند هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع ایتاء صحیفه است بلکه ایشان نمیترسند از عذاب آخرت (٥٣)حقا که نیست آنکه ایشان درباب قرآن میگویند که سحراست یاقول بشربدرستی که قرآن پنداست ویاد کردن (٥٤) پس هر که خواهد که پند گیرد بدو(٥٥) ویاد نکنند اورا مگربآنکه خداخواهد که یاد کنند اوست سزاوار آنکه ازو ترسند و سزاوارآمرزیدن ترسندگان (٥٦)

سورة القيمه (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

(لاء نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست)
که هرآینه سوگند میخورم بروزرستخیز (١) والبته سوگند یادمیکنم بنفس ملامت کننده (مرادنفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یانفسی که خودرا ملامت کندپیوسته درطاعت درقیامت واگرچه اجتهاداو بسیاربود درطاعات یانفس مطمئنه که همیشه لایم است مرنفس اماره راجواب قسم آنکه شما برآنگیخته خواهیدشد آورده‌اند که عدی بن ربیه آنحضرت‌را ازاحوال قیامت پرسید وبعدازاخبار آنحضرت گفت که اگرآن روزرا معاینه بینم باورنکم آیا این استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شودآیت آمد (٢) کوآیامی پنداردآدمی(یعنی عدی)آنکه جمع نخواهیم کرداستخوانهای پراکنده اورا مراد نفس اوست که عظام قالب آنست (٣) آری جمع کنیم پس باید که داند مارا توانا برآنکه راست کنیم سرهای آنکشتان اورا یعنی سلامیات او را باوجود صغرولطافت آن جمع کنیم تا باستخوانهای بزرك چه رسد(٤) بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی آنکه دروغ گوید بآنچه اورا درپیش است ازبعث و حساب (٥) می پرسند باستهزا که کی خواهد بود روز رستخیز (٦) پس چون خیره شود چشم (٧) وتیره گردد ماه (٨) و جمع کرده شوند آفتاب وماه (یعنی ایشان‌را بایکدیگر مجتمع ساخته دردریا افکند) (٩) میگوید آدمی یعنی کافرمکذب درآن روز کجاست جای گریختن (١٠) نیست مفری پناه گاهی نباشد کافران‌را(١١) بسوی پروردگارنست یعنی بحکم‌اودرآن روزقرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقر هر کس ازاهل بهشت ودوزخ مقرر کند

(١) مشتمل بر ٤٠آیه ودر مکه نازل شده است .

(۱۲) خبر کرده شود آدمی در آنروز بآنچه پیش فرستاده است از اعمال و بآنچه بازپس داشته نست از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بجرات ومال ازپس بگذاری بحسرت گناه‌را بتوبه نیست کن تانماند ومال‌را بصدقه پیش فرست تا بماند. که ماعدکم ینفد وما عندالله باق

ربا عی

گرهمه مال صرف راه کنی   گنج داری و گرنه آه کنی

گرفرستی ز پیش به باشد   که بحسرت زپس نگاه کنی)

(۱۳) بلکه آدمی برنفس خود وخداوند بصیرتست یعنی بحال خود و گواهست بر اقوال وافعال خود (۱٤) واگرچه القا کند عذرهای خودرا یعنی هرچند برگاه عذر انگیزد (وبر آنچه مقدورست در دفع آن چاره اندیشد همان گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغین رحیلهای باطل خودرا خواهد دانست.

نظم

چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی

چو میدانی که میدانم ومیدانم که میدانی

ابن‌عباس رضی‌الله عنه فرمود که چون جبرئیل علیه‌السلام وحی برسید انام علیه‌الصلواه والسلام خواندی وآنحضرت بزبان باوی میخواند تافراموش نکند آیه آمد که) (۱۵) مجنبان بقرآن زبان خود را قبل از اتمام وی تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذوی (۱٦) بدرستی که برماست گردآوردن آن دردل توتا یادگیری و برماست اثبات قراۃ آن برزبان تو (۱۷) پس چون بخوانیم آنرا بزبان جبرئیل علیه‌السلام برتو پس بی‌روی کن خواندن اورا اد تامل فرمای درآن (۱۸) پس بدرستیکه برماست روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن برتو (۱۹) نه چنانست که گمان برده‌اید ای آدمیان درامرعقبی بلکه دوست میدارید دنیای شمادنیای شتاب کننده‌را (۲۰) ودست بازمیدارید آخرت پاینده‌را (وکار برعکس می باید) (۲۱) رویها درآن روز که قیامت تازه و تابان باشند یعنی وجوه انبیاء واولیاء ومؤمنین (۲۲) بخداوند خود نگرند از روی عیان بی‌حجاب (ابن‌عمر رض) گفت که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که فروترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند بباغهای ونعمتها

وزنان وخدمتکاران خود وتا هزارساله راه آنرابه بینید و گرامی ترین نزدیک خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی بامداد وشبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیت بر خواند که وجوه **يومئذ الى ربها ناضره** آورده اند که اوراد هریك ازاوتاداین کلمانست که **اللهم انی اسئلك النظر الی وجهك الكريم**.

نظم

هر کس به بهشت آرزوی کار بدارد

عاشق بجز از دیدن دیدار ندارد)

(۲۳) وروبها آن روزترش وتاریك باشند یعنی روی منافقان مشرکان (۲٤) گمان بری تواى مخاطب یعنی بدانی یاگمان بردآن نفس یعنی یقین بسیار آنکه رسیده خواهد شد بدو بلائی ورنجی که مهرهای پشتش بشکنند (کنایتست ازنزول عذاب عظیم برو وبقول اصح آن بلای حجابست ازروبه رب‌الارباب.

مصرع

که ازفراق بتر درجهان بلائی نیست)

(۲۵) نه چنانست که دل بردنیا توان نهاد واز آخرت توان غافل شد چون برسد روح باستخوانهای سینه و گردن (۲٦) و گفته شود یعنی کسان محتضر گویند کیست افسون کننده وشفادهنده (۲۷) ویقین کننده محتضر که آنچه بدو نازل شده سبب جدائیست ازدنیاوملازمان (۲۷) وبه آخرت بپیچد ساق محتضر بساق او یعنی پاهای او ازهول مرك در هم بپیچد و حرکت درآن نماند یا جمع شود شدت موت بشدت (۲۹) بسوی جزای پروردگار توآن روز باز گشت باشد همه کس را(اغلب مفسران برانند که ابوجهل لعین را شدت معادات باسید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم واقع بود ودر شان اونازل شد که) (۳۰) پس تصدیق نکرد (ابوجهل قرانرا باصدقه نداد از آنچه واجب مال وی بود) وبی‌روی نه‌نمود پیغمبر را یانمازنگذارد برای خدا (۳۱) ولیکن

تکذیب نکرد نبی را و برگشت ازراه حق (۳۲) پس بازگشت بسوی کسان خود میخرامید از روی افتخار که من چنین وچنین کاری کردم یعنی تکذیب و تولی (۳۳) سزاوار است مرترا ای ابا جهل مرگی سخت پس سزاوار است ترا عذاب الیم در قبر (۳٤) پس نیك سزاواراست مرترا هول قیامت پس بغایة سزاوار است ترا خلود در دوزخ (آورده‌اند که بعداز نزول این آیة حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ابوجهل را دید در بطحا و جامه‌اش را گرفت گفت اولی لك فاولی ثم اولی لك فاولی ابوجهل گفت مرامیترسانی ای محمد ونزد بعضی از علماء اولی بمعنی ویلست حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفت که وای برتو) (۳۵) آیا می‌پندارد انسان آنکه فرو گذاشته شود مهمل ومعطلل وضایع که بدنیا مکلف وبعقبی مبعوث نگردد (۳٦) آیا نبوده است آدمی قطره آبی از منی ریخته شده در رحم (۳۷) پس بوده است خون بسته پس خدای بیافرید اجزاء واعضای اورا پس راست کرد صورت او وروح دراو دمید (۳۷) پس گردانید از منی درصنف نروماده (۳۹) آیا نیست آنکه چنین آفریند توانابر آنکه زنده گرداند مردگان را (درخبرست که درآخر این سوره باید گفت بلی انه علی کل شی قدیر وبروایت دیگر سبحانك اللهم بلی وشیخ ماقدس سره میگفت بلی سبحان ربی الاعلی)

سورة الدهر (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

آیا آمده‌است (استفهام تقریریست یعنی بدرستی که آمد) برآدم علیه السلام هنگامی از زمان که در آن نبود چیزی یاد کرده شده (یعنی چهل سال میان

(۱) ۳۱ آیه است و درمدینه نازل شده

مکه وطائف افتاده بود قبل از نفح روح درو وکسی بانسانیت او را یاد نمیکرد چون نطفه وعناصرو نمیدانستند که نام او چیست وفائده حکمت خلقت او چه خواهد بود واین معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آینه میسازد که مظهر اشعه مفاتیح الغیب باشد دراقصی مراتب ظهور ومرتبهٔ خلافت کبری را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود وهمه نهایتها بوجود با جود او آشکارا شود .

نظم

شد ظهور او بکلی نور نور — گنج مخفی ازوی آمد درظهور
گنج مخفی بود زیر خاك گرد — خاك را تابان تراز افلاك کرد
گنج مخفی بدز پیری جوش کرد — خاك را سلطان اطلس پوش کرد)

(۱) بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که اولاد وبند ازآبی اندك که منی است (وچون هریك ازمنی مرد وزن مختلف الاجزاست در رقت و قوام وخاصیة لاجرم نطفه را باآنکه مفردست بجمع صفت کرد وفرمود که) آمیختنیها (یامراد الوانست که منی مرد سفید وازآن زن زردست رهردو بعد از اجتماع سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوارست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تاآخر خلقة او بهر تقدیر انسانرا خلق کردیم بامرونهی) می آزمائیم اورا پس گردانیدیم اورا شنوا وبینا تاممکن باشد ازمشاهده دلایل واستماع آیات (۲) بدرستی که ماراه نمودیم اورا راه راست بنصب ادله قدرت وانزال آیات تا باشند یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید یا ناسپاس یعنی کافر شقی (۳) بدرستیکه ماآماده کرده‌ایم برای ناگرو بدکان زنجیرها که بدن ایشانرا بدوزخ کشند وغلها که برگردن ایشان نهند و آتشی افروخته که پیوسته در آن بسوزند (٤) بدرستیکه نیکوکاران (یعنی مؤمنان صادق فرمان بردار) بیاشامند در آخرت ازجام خمری که باشد آمیختنکی آن کافور (یعنی آنرا به کافور بهشتی بیامیزند تا خنك وشیرین وخوشبوی گردد و گفته‌اند آبی است در بهشت خوشبوی وسفید چون کافور بجهت مشابهه اودرلون باکافور اورا بدین نام خوانندومؤید این قولست آنکه بدل از کافور آورده که) (٥) کافور چشمه ایست که

می شامند از آن بندگان خدای میرانند آن چشمه را هرجا میخواهند راندنی آسان (جمهور مفسران برآنند که روزی حضرت رسالت صلی اله علیه وسلم بخانه علی مرتضی کرم الله وجهه آمدند وحسن وحسین علیهما السلام را بیمار دید علی و فاطمه را رضی اله عنهما گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین (ع) راشفا بخشید وایشان روزه گرفتند ومقداری جوقرض گرفته یابمزد گری شده وآرد کرده نان پختند ونماز شام که خواستند افطار نمایند مسکینی بدرخانه آمده آواز داد که یا اهل بیت النبوه مسکینی ام ازمساکین مسلمانان مرا طعام دهید تا شمارا حق سبحانه ازمواید بهشت بدهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام نصیب خودرا بدان مسکین داد وسایر اهل بیت موافقت کردند وباآب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند دیگرروز روزه گرفتند وبوقت افطار یتیمی بدرخانه آمد وسئوال کرد وتمام طعامی که بود ایثار فرمودند وشب سیم اسیری بسر وقت ایشان رسید وخوردنیهای بدودادند حق سبحانه این آیات فرستاد که) (٦) فای نمایند ابرار نیکو بنذری که درطاعت کنند ومیترسند ازروزی که هست بدی آن روز یعنی محنت وشدت اوفاش آشکار اورسیده بهمه (٧) ومیدهند خوردنی بردوستی خدای (یا برحسب طعام یعنی باوجودی که محتاجند بدان طعام وآنرا دوست میدارند ایثار می نمایند و میخورانند و خود نمیخورند و طعام نانی را صرف طعام باقی کنند) درویش بی مایه را و خورد سال بی پدر را واسیری که از کفار گرفته اند (درخبرست که چون اسیری بحضرت رسالت پناه «ص» آوردندی اورا ببعضی مسلمانان سپردی تا رای مبارك برامری در شان او قرار یابد و گفتی احسن الله وبعضی از علما برانند که مسجون از اهل فقر که درحقی او راحبس کرده باشند و مملوك از عبید واما ومره حکم اساری دارند یعنی باایشان احسان باید فرمود این مطعمان بلسان مقال یابزبان حال که معتقد ایشان است میگویند) (٨) جزین نیست که میخورانیم شمارا باین طعامها برای طلب رضای ولقای خدای نمیخواهیم.ازشما پاداشی ومکافاتی ونه سپاسی ونه دفع آزاری چه در احسان نست نهادن وتوقع جزا کردن از ثواب بکاهاند قوله تعالی یاایها الذین آمنو لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی

نظم

هر چه دهی می ده منت منه　　وآنچه بمنت دهی آن خودمده

منت ومزدی که در احسان بود　　وقت جزا موجب نقصان بود)

(٩) بدرستی که ما میترسیم از آفریدگار ما از عذاب روزی ترش یعنی روزی که رویهای ترش کرده ازشدت اهوال روزی سخت و گرم (از امام حسن بصیر رحمه اله پرسیدن که قمطریر اچیست فرمود که سبحان الله چه سخن است نام روزقیامت واوسخترا ست ازاسم خود (١٠) پس نگاه دارد خدای ایشان را ازبدی ورنج وهول آن روز وپیش آرد ایشان را تازگی وخوبی روی وشادی وفرح دردل (١١) وپاداش دهدایشان را بسبب آنکه صبر کردند بطاعت وازمعصیت یابرایثار طعام بوستانی که ازمیوه آن برخورند وجامه ابریشم بهشت که بپوشند (١٢) درحالیکه تکیه زده گان باشند در بهشت برتختهای آراسته نه بینند دربهشت آفتاب را یعنی حرارت نیابند ونه سرما (مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود در روز زمستان وتابستان نباشد تاازشدت حرو صولت بردمتاذی نگردند) (١٣) وپاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر که نزدیك بود بدیشان سایهای درختان آن ورام کرده شده باشد میوهای آن رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوهاو کسی چیننده رامنع نکنداز چیدن (١٤) وگردانیده شود برایشان جامهای خوردرا ازسیم و کوزها بزرك که باشد مانند آبگینها (١٥) آبگینها ازسیم یعنی اوانی واکواب ازنقره باشد درصفای آبگینه که ازخارج داخل آنرا توان دید اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیر آبی بهشتیان اندازه کردنی هر کس را فرا خور حوصله او جا می دهند که بدان سیرآب شود ودرآن ظرف زیاده ونقصان نبود) (٩٦) وآشامیده شوند دربهشت خمری که باشد آمیزش آن زنجبیل (یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده ولذت بخشنده است) (١٧) وآن زنجبیل چشمه ایست دربهشت نام نهاده شده است بسلسبیل وآن منقاد بود وروان هرجا که بهشتی خواهد تواند برد (وگویند آسان درحلق رود وزود بگوارد) (١٨) وطواف کنند برابرار پسران گوشواره دار یا

جاوید مانده برحال طفولیت چون به بینی ایشان را ای بیننده پنداری ازصفای لون ودرخشندگی چهره ایشان را مروارید افشانده شده ازصدف (یعنی ترتازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است دررونق وآبداری آن قصوری پیدانشده (۱۹) وچون بنگری ونظر کنی آنجا یعنی دربهشت به بینی نعمتهای که دروصف نگنجد وملکی بزرک که زوال بدوراه نیابد (ودرخبرست که فروترکسی از اهل بهشت که نظر کند درملك خود هزار ساله راه بیند و نعمتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتداء آنرا ملاحظه نماید و بقولی ملکی کبیر نفاذ مشیت است که هر چه خواهند میسر گردد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن بر ایشان ودرفصول آورده که نعیم راحت اشباح است وملك کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه داراست وملك کبیر مشاهده دیدار و دار بی دیدار بهیچکار نیاید الجار ثم الدار

بیت

ایها الاخوان تاچند انتظار آن نگار　　زاهدان فردوس میجویند وما دیدار یار

(۲۰) زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان جامهای دیبای نازك سبز است ودیبای محکم سفید وپیرایه بسته شوند بادستوانها ازنقره (واین مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع ومعاقبه ممکن است وبیاشامانند ایشان را پروردکار ایشان شرابی پاك ازادناس وارجاس یا پاك کننده ازغل وغش (ومقاتل گوید طهور چشمه ایست بردربهشت هر که ازآن بیاشامد دردل او حقد وحسد بلکه هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاك کند دل را ازمیل بماسوی الله تا التذاذ یابد بلقای او وباقی مابقای او البقاء فی اللقاء تمام العطاء وبباید دانست که جوی کوثر دربهشت خاصه حضرت رسالت پناه (ص) وذکر آن درسوره کوثر خواهد آمد انشاءالله تعالی وچهار جوی دیگر ازآن متقیان است آب وشیر وخمر وعسل وشمه ازآن درسوره محمد صلی الله علیه وآله وسلم مرقوم رقم بیان شده ودوچشمه ازآن اهل خشیه است فیهما عینان تجریان ودوچشمه از آن اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان واین چهار چشمه درسوره الرحمن جل ذکره آمده ودیگر شراب رحیق ازآن ابرار است وچشمه تسنیم ازآن مقربان واین هردو درسوره مطففین مذکورند ودو چشمه ازآن اهل

بیت است کافور وزنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند وشراب طهور نیزاز ایشان است وبدوستان خود سهل کنند ومحققان آنرا شراب شهود گویند که مرات دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازل و ابد گرداند ووقت وحال اورا چنان صافی سازد که مطلقا اقذار وثنیت و شوایب غیریت درمشارع وحدت نماند ورنك دوکانکی مبدل گردانیده جام ومدام را یکرنك سازد .

بیت

همه جام است ونیست گوئی می　　یا مدام است نیست گوئی جام

وعارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دارالقرار را برارایك حبور وسرور شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانه افضال را اینقدر ازآن نصیبی تمام داده اند .

نظم

از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست
از جمال لایزالی هفت پنج وچار مست
تن چوسایه برزمین وجان پاك عاشقان
دربهشت عدن تجری تحتها الانهار مست
خود چه جای عاشقان کرجای توحید خدا
کوه صحرا وجبال وجمله اشجار مست

پس ابرار گویند) (۲۱) بدرستیکه این کرامتهای هست مر شمارا پاداش کردار شما وهست شتافتن شما در خیر پسندیده ولائق مکافات (۲۲) بدرستیکه فرد فرستادیم بر توقرآنرا فرد فرستادنی بتدریج سوره بعدازسوره وآیتی پس ازآیتی برمقتضای حکمت (۲۳) پس صبر کن بحکم پروردگار خود درآنچه فرمود ازتبلیغ رسالت یابرای حکم او بنصرت تووهلاك معاندان تو وفرمان مبر ازایشان گناه کاری را که ترا باثم خواند (چون عتبه که گفت از دعوت خود باز ایست تادختر خودرا بتودهم) اناسپاسی را که ترابکفر دعوت کند (چون ولید بن مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تاترا توانگر سازم) (۲٤)

و یاد کن نام پرورد گارخودرا بامدادو شبانگاه(یعنی پیوسته بذ کراو مشغول باش(۲۵)
ودربعضی ازشب سجود کن مراورا (یعنی نماز گذار و بعضی گفته اند بکره
وقت نمازبامداد است واصیل متنادل باشد وقت ظهروعصررا وبعضی ازشب
مراد مغرب وعشااست پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای) و
نماز گذار برای خدا شب دراز (یعنی به تهجد اشتغال نمای) (۲٦) بدرستیکه
این گروه یعنی کفارمکه دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیاراووا گذاشته
اند یعنی انداخته اند اوپس پشت روز گران را که قیامت ست بدو نمیگروند و
برای اوعمل نمیکنند (۲۷) مابیافریدیم ایشان را از آبی ست که آن نطفه
است و محکم کردیم آفرینش ایشانرا یعنی مفاصل ایشانرا باعصب بر هم
بسته ایم وچون خواهیم بدل کنیم ایشان را بامثال ایشان درخلقت بدل کردنی
یعنی ایشانرا بمیرانیم ودرنشای ثانیه بمانند همین صورت وهیات بازآریم یا
ایشانرا ببریم وبدل کنیم بغیرایشان ازبندگان فرمان بردار (۲۸) بدرستیکه
این سوره پندی وموعظه است یا معامله اهل بیت دربذل وایثار پند وعبرتست
مؤمنان را تابمثل آنها عمل کنند واز مثل این چیزها بهره یابند پس هر که
خواهد که فرا گیرد و بقرب آفریدگار خود راهی بخیر و طاعت که فرا گیرد
(۲۹) ونخواهید شما هیچ راهی مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما را
بدرستیکه خدای هست دانا باستعداد واستحقاق هر کس ثواب کارنخواهد هیچ
چیزی را مگر باقتضای حکمت خود (۳۰) درآرد هر کرا خواهد در بخشش
خود بهدایت وتوفیق یادر بهشت بفضل و کرم خود وستمکاران یعنی مشرکان
آماده کرده است برای ایشان عذابی دردناك دایم (۳۱) .

سورة المرسلات (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

سو گند بفرشتگان فرستاده شده به نیکوئی یعنی بامرونهی یا آیات
قرآن فرستاده شده بمحمد «ص» به نیکوئی یابیادهای وزیده شد پی دوبی
(۱) پس سو گند بملائکه سخت وزودرونده سخت رفتنی درامتثال امرالهی یا
آیات کلام که برندگان ومحو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان
متقدمه یا بادهای جهنده بسختی جهت عذاب قومی (۲) وسو گند بفرشتگان
که نشر کنندگانند شرایع و کتب را یعنی ظاهر کنندظاهر کردنی یا آیتهای
قرآن که آثار هدایت منتشر سازند برای خواص وعام یابادهای نرم جهنده
جهته راحت جمعی (۳) پس سو گند بملائکه که جدا کننده گانندمر حق باطل را از
یکدیگر جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا گردانند خیر را ازشر یارباح که
پرا کنده سازند ابرها را (٤) پس بفرشتگانی که افکنند گانند به پیغمبران و
وحی را یاآیات کلام که القا ذ کرحق کنند درمیان عالمیان یابادها که سبب ذ کر
میشوند چه مشاهده هبوب ایشان موجب ذ کر حق است واستدلال برآن بر
قدرت وی والقاء ذ کربرای (٥) عذر محقان است وبجهت بیم کردن مبطلان
وجواب قسم این باشد (٦) جزاین نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان
ازآمدن قیامت و متعلق بهمان هرآینه بودنیست (۷) پس آنگاه که ستارگان
محو کرده شوند یعنی نورایشان رابیرند (۸) وآنگاه که آسمان شکافته گردد
(۹) وآنگاه که کوهها بر کنده شودازاماکن خود (۱۰) وآنگاه که پیغمبران
جمع کرده شوند بمیقاتی که مقررشده باشد در آن گواهی دادن برامتان پس
گویند (۱۱) برای کدام روزواپس داشته شده بود این چیزها (یعنی طمس
نجوم وشق آسمان وقلع جبال پس جواب آید که) (۱۲) برای روزجدا کردن
که امروز است وجدا کردن میان مؤمن وکافر و مطیع و عاصی باشد در

(۱) ۵۰ آیه است ودر مکه نازل شده

مکافات یاروز حکم کردن میان خلق (۱۳) وچه چیزدانا گردانید ترا (یعنی توچه‌دانی چیست روز فصل چه که آنرا نتوان دانست) (١٤) وای آنروزمر آنان را که تکذیب آن روز کنند (۱۵) آیا هلاك نکردیم پیشینیان راچون قوم نوح وثمود (١٦) پس از پی ایشان در آریم بهلاکت پسینیان را که مانند ایشانندچون کفارمکه (۱۷) مثل این کارمیکنیم بهمه کناهکاران (۱۸) مکروهی بزرك در آنروز مرتکذیب کننده گان این وعید راست (۱۹) آیا نیافریدیم شماراازآبی خوار بیمقدار یعنی منی (۲۰) نکاه‌داشتیم آن آب رادرقرار گاه استوار که رحم است (۲۱) تامقداری وابسته شده که زمان ولادتست (۲۲) پس توانا بودیم برآفرینش شما پس نیك توانائیم ما (۲۳) بزرگتر بلائی آن روز مرباور نا دارندگان این قدرت راست (٢٤) آیا نگردانیدیم ما زمین‌را پوشنده وجمع کننده (۲۵) مرزندگان ومردگان‌را یعنی احیار ابرروی خود دارد واموات‌را بدرون خود دآورد (٢٦) وبیافریدیم در زمین کوههای استوار وپای برجا بلند وسرافراز وبیا شامانیدیم شمارا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون ومنابع درزمین (۲۷) وادی جهنم در روز رستخیز مرتکذیب کنندگان راست که بامثال این روز اعتراف نکنند ومکذبان را درآن روز گویند (۲۸) بروید بسوی آنچه بودید که بدان تکذیب میکردید یعنی آتش دوزخ وعذاب درآن (۲۹) بروید بسوی سایه سه شاخ (۳۰) به سایه خشك ودایم که دروراحت باشد ودفع نکند ازدوزخی ازحرارت زبانه آتش چیزی را (مراد سایه ودود دوزخ است که ازبزرگی‌وبسیاری متفرق‌میشود بشعبها وهرشعبه بطرفی میرود(درمعالم آورده که کردنی ازدوزخ بیرون آید و ازو سه‌شعبه منشعب گردد یکی نور وآن برسر مؤمنان سایه افکند ویکی‌دخان و برسر منافقان متوقف گردد ویکی زبانه خالص وآن بالای کافران بایستد و درانوار آورده که هرسه شعبه دخان جهنم باشد ویکی برفرق کافر قرار گیرد ویکی بریمین وی ودیگری برشمال وی ومؤذی بدین عذاب قوت واهمه‌است دردماغ وغضبیه بریمین قلب و شهویه بریسار وهر که خواهد که فردا ازآن‌دخان

که ظل‌من‌یحموم اشارت بدانست ایمن گردد امروز بنورعقل متمسك شده از

تیره گی صفت بهیمی وسبعی بباید گذشت .

نظم

ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن
که از دود آن چشم و دل تیره گردد
غضب چون در آید رود عقل بیرون
هوا چون شود چیره جان خیره گردد)

(۳۱) بدرستیکه دوزخ می‌افکند در آن روز شرارهای هر شراره مانند کوشکی عظیم (۲) گویا که آن شرپر شتران زردند برنك آتش دوزخ (وبعضی گویند صفر بمعنی سودا است و چون آتش دوزخ سیاهست شراره آن نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت است و شتران زرد وسیاه جهت لون و کثرت وتتابع واختلاط وسرعت حرکت (۳۳) مشقت بسیار درآنروز مر دروغگویان راست که صفت دوزخ و شراره آنرا باور ندارند (٣٤) این روز روزی است که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت برخدای (۳۵) ودستوری ندهند مرایشان را تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد (٣٦) کرب و اندوه آنروز مر آنانراست که تکذیب کنند مر این خبرها را (۳۷) این روز جدا کردن است میان محق ومبطل جمع کردیم شمارا ای مکذبان این امت وپیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند (۳۸) پس اگرهست مرشمارا کیدی وحیله چنانچه در دنیاست بامؤمنان بکاری بردید پس پیش پرید بامن (تضریع است مرایشانرا واظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای تعالی پیش نرود به مکر دوستان عذاب از خود دفع نتوانید کرد

نظم

بمکر وحیله عذاب خدای رد نشود — نیاز باید و اخلاص و ناله سحری
توان خرید بیك آه ملك هردوجهان — ازین معامله غافل مشو که حیف خوری)

(۳۹) غم وغصه آنروز مر مکذبان راست که بحیله ازعذاب نرهند

(٤٠) بدرستیکه پرهیز کاران از شرك و عصیان در سایهای درختان بهشت باشند وبر کنار چشمهای آب (٤١) ودرمیان میوها ازآنچه آرزو کنند (و ملائکه ایشان را گویند (٤٢) بخورید از ین ثمرات و بیاشامید از ین آبها خوردن وآشامیدن گوارنده بسبب آنچه بودید عمل میکردید در دنیا (٤٣) بدرستیکه ما چنین جزا میدهیم نیکوکاران را (٤٤)جبل قیح ودم درآنروز مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمیگروند (٤٥) بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا را وبر خوردار شوید زمانی اندك بدوستیکه شما مشرکانید وعاقبت شما عذاب الیمست (٤٦) وای آنروز مرمکذبان را از عذاب الیم (٤٧) وچون گفته شود مرایشانرا که نماز گذارید نگذارند نماز را مراد آن است که مسلمان نشوند که رکن اعظم اسلام نماز است بعد از شهادتین الصوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بدان قائم است - (٤٨) نفرین آنروز مر دروغ زنان راست که بشرف دین اسلام نمیرسند (٤٩) بس بکدام سخن پس از قرآن میگروند اگر بقرآن نگرویدند (که معجزیست مشتمل برحجج واضحه ومعانی لایحه‌دور خبرآمده که بعدازخواندن این آیة باید گفت آمنا بالله.

سورة النباء (١)

بسم الله الرحمن الرحیم

(آورده‌اند که چون حضرت رسالت پناه «ص» دعوت آشکارا کرد وقرآن برخلق خواند وبروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر می پرسیدند یا از پیغمبر ومؤمنان پرسش مینمودند چنانچه حق سبحانه وتعالی فرمود) از چه چیز می پرسند کافران (١) از خبر بزرگ یعنی قرآن (٢) آن خبری که ایشان درآن خبر اختلاف کنندگانند (یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانت

١- مشتمل بر٤٠ آیه‌است ودرمکه نازل شده

نسبت میدهند ومختلق ومفتری واساطیر میگویند بقول بعضی نباء عظیم آن حضرت است که میگویند آیا او پیغمبر است یانی و ساحر است یاشاعر یا مجنون وبعضی برآنند که آن خبر بعث است ودر آن مختلف بودند جمعی میگفتند که قیامت هست وبتان‌مارا شفاعت خواهند کرد هولاء شفعاء نا عندالله وبرخی آنرا منکر مطلق بودند ان هی الا حیوتنا الدنیا و گروهی شك داشتند در وقوع ولا وقوع آن بل هم فی شك منها) (٣)حقا که زودبدانند نزدیك روز قیامت یا نزدیك نزع که آنچه درآن‌اختلاف میکردند حق‌است (٤) پس حقا که زود بدانند در روز قیامت بطلان قول وخبث عقیده خودرا (٥) آیا ما نساخته ایم زمین‌را فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود (٦) و نگردانیدیم کوهها‌را میخهای زمین، تابرآن استوار باشند (٧) وبیافریده ایم شما را از هرگونه نر وماده تا نسل شما باقی بماند (یاخلق کردیم گونه گونه سیاه وسفید ودراز و کوتاه وخوب وزشت) (٨) و گردانیدیم خواب شمارا راحت بدنهای‌شمایعنی خواب قطع حس وحرکت کند تا قوای‌حیوانید برآسایند واندکی از ایشان زایل شود (٩) وساخته‌ایم شب را پوششی تا بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند (صاحب فتوحات قدس سره آورده‌است که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یامشاهده هر یك فرا خور استعداد خود برخورداری یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه است وروز بازار بیداران سحرگاه است

بیت

اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاتها تدوم

چون در دل شب خیال اویار من است
من بنده شب که روز بازار من است)

(١٠) و گردانیده‌ایم روز را وقت‌طلب معیشت تا بتحصیل‌آن‌جستوی کنند (١١) وبنا کرده‌ایم زبر سرشما هفت‌آسمان سخت‌یعنی محکم واستوار

که دراو فرجه وشکافی که نشانه خلل وزلل باشد نیست (۱۲) و بیافریدیم
درآسمان چراغی افروخته وتابان یعنی آفتاب (۱۳) وفرو فرستادیم ازبرای
فشارنده باران آبی ریزان تابیرون آریم بدان‌آب دانه که قوت‌را شاید چون
گندم‌وجو رستنی که‌علف‌را شایدچون کاهو گیاه و گفته‌اند بیرون‌آریم از دریا
دانه در را واز زمین گیاه (۱۵) ودرختان وبوستانهای درهم پیچیده (یعنی
بسیار بیکدیگر نزدیك) (۱٦) بدرستیکه روزحکم گذاری(یعنی روزرستخیز
هست درحکم خدا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق که مجازات اعمال‌ایشان
(۱۷) روزیکه دمیده شود در صور نفخه ثانیه پس بیائید گروه گروه از قبر
های خود بعرصه‌گاه محشر (امام ثعلبی‌آورده که حضرت رسالت‌پناه«ص» را
از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من اول بر
صفت بوزینگان‌ودوم برهیات خوکان وسوم نگونساران که ایشان را برروی
بدوزخ میکشند وچهارم نابینایان وپنجم کران و گنگان و ششم می‌خایند –
زبانهای خود را وآن برسینه‌های‌ایشان افتاده باشد دریم از دهنهای ایشان
سیلان میکند واهل محشر را ازآن کراهت باشد و هفتم دست وپای بریده
باشد وهشتم ازدارهای‌آتشین آویخته ونهم‌را نتنی تمام باشد بدتر ازمردار
ودهم بجبهای‌آتشین پوشانیده باشند وازقطران چفیده بپوستانهای ایشان‌اما
بوزینگان سخن‌چینان باشند وخوکان‌حرام خواران ونگونساران خورندگان
ربوا و کوران جور کنندگان درحکم وگنگان و کران آنها که باعمال خود
معجب بوده‌اند وزبان خایدگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان
بوده است ودست وپا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیرحق وآویختگان
ازدار غمازن ومعایب کنندگان بسلاطین وحکام و آنها که نتن عظیم دارند
متابعان شهوات وباز دارندگان حق خدای و پوشندگان بلباس قطران اهل
تکبر ونازش) (۱۸) وشکافته شود آسمان درآن‌روز پس باشد از بسیاری
شکافها درها (یعنی خداوند درها یااز کثرت فرجها گوئی که تمام اودرست)
(۱۹) ورانده شود کوهها درهوا پس باشند مثل سراب (یعنی نمایش کوه
داشته اما بسبب تشتت اجزاء برحقیقت جبلت باقی نمانند) (۲۰) بدرستیکه

دوزخ باشد گذرگاه خلق (یعنی‌همه را برو گذر باید کرد یا درکمین گاهی
که زبانیه دروی مترصد ایستاده باشند یعنی برای تعذیب کافران و ازایشان
نتوانند گریخت یا موضعی‌رصدی که خزانه دوزخ انتظار کفار میبرند وخزنه
بهشت نگاهبانی مؤمنان میکنند تاوقت مرور برصراط ازتعرض آتش‌محروس
باشند واین‌جهنم باشد) (۲۱) مرکافرانرا که ازحد گذشتگان اند بازگشت
(یعنی‌آرام جای وقرارگاه) (۲۲) درنك کنندگان درآن روز روزگار های
دراز (درمعالم ازمجاهد نقل‌میکنند که این‌احقاب که حق سبحانه ذکر کرده
چهل وسه حقبه هرحقبی هفتاد خریف وهر خریفی هفتصد سال و هرسالی سه
صد وشصت روز وهرروزی هزار سال باشد درموضع آورده است که مراد
این‌نیست که برای عذاب‌کافران تعیین‌مدت کرده باشند بلکه مراد آن‌است که
هرحقبی میگذرد وحقبی دیگر پی درپی می‌آیدتاابدالاباد) (۲۳) نمی‌چشند
در دوزخ (یعنی نمی‌یابند خنکی هوا که بدان راحت یابند وحرارت هوای –
دوزخ ازایشان بازدارد و گفته اند برد خواب است یعنی ایشان را در جهنم
خواب نیست تا آسایش یابند) ونمی‌آشامند شرابی (۲٤) مگر حمیم و آن
آبی‌است که چون نزدیك روی‌آرند گوشت روی درآن ریزد و چون بخورند
امعاء واحشاء پاره گردد وریم که از ریشهای ایشان سیلان کند باشگهائی که
ازسر حسرت می‌بارند یا زمهریر که بدان معذب گردند (۲۵) پاداش داده
میشوند پاداشی‌موافق کردارهای خود بدرستیکه‌ایشان بودند که نمی‌ترسیدند
از حساب‌آخرت یا امیدوار نبودند بثواب‌آن‌سرای (۲٦) وتکذیب میکردند
بآیتهای ما که انبیاء برایشان‌نمودند تکذیب کردنی (۲۷) وهرچیزی ازاعمال
بندگان ازطاعت ومعصیت وغیرآن شمرده‌ایم آنرا (یعنی نگاهداشته‌ایم و –
نوشته‌ایم نوشتنی وخواهیم گفت مشرکانرا) (۲۸) پس بچشید عذاب دوزخ
پس نمی‌افزائیم شمارا همیشه مرعذابی بالای عذابی و(درخبر آمده که این
آیت سخت‌ترین‌آیات قرآن است مردوزخیان‌را ازروی وعید) (۲۹) بدرستی
که مرپرهیزکاران راست رستگاری ازعذاب یا جای فوز وفلاح که آن(۳۰)
باغهاست که دروی درختای میوه‌دار ودرختان انگوراست تخصیص جهت –

تفصیل است (۳۱) وایشان راست دختران ناربستان همه همزادان (درتفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود ودراغلب تفاسیراست که همه ازاهل بهشت ازمردان وزنان سی‌وسه‌ساله باشند (۳۲) ومرا یشان‌راست جامهای پراز شراب یاکاسهای پی دربی (۳۳) نمیشنوند متقیان سخنان بیهوده وباطل‌ونه‌دروغی (وگفته‌اند نشنوند درشرب خمر بهشت سخن عبث ودروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که درمجالس ایشان هذیان عربده وخلاف وجدال بسیار بود) (۳٤) جزا داده شود ایشان‌راجزا دادنی ازپروردگار تو بمقتضای وعده خود عطا کرده شود ایشان‌را ازفضل خویش عطای وافی وکافی (یعنی بسنده یا برحسب اعمال ایشان) (۳۵) آفریدگارآسمان وزمین وآنچه میان ایشان است بزرك بخشایش مالك نباشند اهل آسمان وزمین از خدای سخن گفتن را (یعنی قادر نباشند برآنکه باوی سخن گویند مگر بدستوری یا برآنکه خطاب کنند باخدای واعتراضی نمایند بثواب وعقاب او زیرا که همه مملوك مالك نتواند بود) (۳٦) روزیکه - بایستد روح وبایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکی‌است موکل بر ارواح (درمعالم گفته که مخلوقی بزرگتر از او نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد تمام ملائکه باکثرت حدود وعظمت‌جسد صفی‌چند واو دربزرگی برابر همه بود ودر عین‌المعانی ازابن‌مسعود روایت کرده که مقام روح‌آسمان چهارم‌است وهرروز دوازده هزار بار تسبیح میگوید وازهرتسبیح اوملکی مخلوق میگردد و گفته‌اند روح طائفه‌اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا صفی بایستند وملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است که فرشتگان صف بر کشند) (۲۷) سخن نگویند درباب شفاعت مگرکسیکه دستوری دهد مراو را خدای تعالی که شفاعت کند یا نکند مگر کسی را که خدای تعالی اذن کند در شفاعت او و گفته باشند او در دنیا کلمه توحید (یعنی جز مؤمنان را شفاعت نکنند (۳۸) آنروز روزی است که بودنی البته‌خواهد

بود پس آنکسی که خواهد قرار گیرد بسوی‌ثواب پروردگارخود بازگشتنی بایمان وطاعت (۳۹) بدرستیکه ما بیم کردیم شمارا وبترسانیدیم از عذابی نزدیك که عذاب آخرت‌است و قرب او بجهت تحقیق اواست (٤۰) روزیکه بنگرد آدمی درآنچه پیش فرستاده باشد دودست او (یعنی باز یابد کردار-های خودرا از خیر وشر و گوید ناگرویده درآن روز ای کاشکی من‌بودمی خاك (یعنی هرگز من بایصورت آفریده نشدمی یا امروز خاك بودمی و مرا زنده نگردندی و گفته‌اند بعد از حشر وحوش که ایشان را خاك سازند کافران این تمنا کنند وقولی آنست که مراد از این کافر ابلیس است واوآدم را عیب میکرد که از خاك آفریده شده وخودرا می ستود که من از آتش مخلوقم چون درآن روز کرامت آدم و فرزندان مؤمن او مشاهده کند و عذاب وشدت خودرا بیند آرزو برد که کاشکی من‌از خاك بودمی ونسبت به آدم داشتمی ای درویش‌این همه دبدبه وطنطنه که خاکیان‌را هست هیچ‌طبقه از طبقه مخلوقات را نیست

مثنوی

کرد انکارش آن حسود خبیس　　　خاك را خوار وتیره دید ابلیس

نشد آگه ز سر کاین او　　　ماند غافل ز نور باطن او

این صدا داده‌اند در افلاك　　　بهر گنجی که هست در دل خاك

خاك شو خاك تا بروید گل　　　که بجز خاك نیست مظهر کل

سورة النازعات (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

سوگند بکشندگان بقوة وشدت (یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند) (۱) و بفرشتگان بیرون‌برندگان ارواح مؤمنان را بیرون بردنی بنرمی (۲) وملائکه شناه کننده شنا کردنی یعنی آمد وشد نماینده در رفتن

(۱) مشتمل بر ٤٦ آیه ودر مکه نازل شده است .

وشتافتن درآن چنانچه اهل سیاحت (۳) وبفرشتگان پیشی گیرنده برهم پیشی گرفتنی درفرمان برداری (٤) پس سوگند بملائکه که تدبیر کننده‌اند کاردنیا را (یعنی جبرئیل که موکلست برباح وجنود و اسرافیل که نازلست بامور اقضیه واقدار ومیکائیل که باران و گیاه متعلق بدواست و عزرائیل که قابض ارواح شان اوست و گفته اند قسم بنجوم است که شتابان میروند از مشرق بمغرب وروندهاند از برجی ببرجی وسیاحت میکنند درفلك وبرهم دیگرپیشی میگیرند در سیر ومدبرانند امری را که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف فصول یا اسبان غزاةاند که عنان کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند دررفتن وسبقت کنند درصف جهادو تدبیر یابد بدیشان کارفتح وظفر بردشمنان خدای تعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند ازشهوات ونشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل ومدبر امور ارشاد کردند و برهر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث ومحاسب خواهید شد) (٥) یادکن آن روزرا که بجنبد جنبده (یعنی بلرزد کوه وزمین ازهیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال و این بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند وزندگان ازهول بمیرند) (٦) ازپی در آید اورا ازپس درآینده (یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند) (۷) دلها آن روز ترسان ولرزان بود (۸) دیدهای خداوندان دلهافروخوابانیده باشد (۹) میگویند منکران بعث امروز دردنیا که آیا ما باز گردیده شدگانیم به حالت اولی آیا مارا بعد ازمرك بهمان هیات که داشتیم روخواهند کرد(۱۰) آیا چون گردیم مااستخوانهای کهنه ونزدیك بخاك شدن مارا مبعوث گردانند (۱۱) پس گفتند از روی استهزاء که اگر چنین باشدآن بازگشتن آنگاه باز گشتنی باشدبازیان (یعنی اگر مارا رجوعی باشد بحشر پس باز یانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده‌ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مگیرید امر قیامت را) (۱۲) پس جز این نیست که آن یك فریادست یعنی مگر دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند (۱۳) پس آنگاه ایشان درزیرزمین

بوده باشند (و گفته‌اند ساهره نام زمینی است نزدیك بیت‌المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود خدای آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد وگویند زمین ساهره را خدای بیافریند ازنقره خام وطول‌وعرض آن چهل برابر زمین‌دنیا باشد) (١٤) آیا نیامد بتو یعنی آمد سخن‌موسی کلیم (تا تسلی دهی دل‌خودرا برتکذیب قوم و خبر فرمائی از وعدهٔ مؤمنان و وعید کافران) (۱٥) یادکن چون بخواند موسی‌را پروردگار او بوادی پاکیزه یعنی طوی وآن نام وادی‌است یا بمعنی مرتین است یعنی دوبار پاکیزه شده یادو بار نداکرده شده که (١٦) برو برسالت بسوی فرعون بدرستی که او ازحد درگذشته است درتکبر (۱۷) پس بگو مراورا که ای طاغی هیچ هست ترا میلی ورغبتی بسوی آنکه پاك شوی از کفر وعصیان (۱۸) وهیچ میخواهی که راه نمایم ترا بشناخت آفریدگار تو پس بترسی ازعقاب او وحذرنمائی ازسرکشی ونافرمانی (موسی ع بحکم خدای نزدفرعون رفت وتبلیغ رسالت کرد واو معجزه طلبید) (۱۹) پس بنمود اورا موسی علیه‌السلام معجزه - بزرگتر که قلب عصی بود بحیه (۲۰) پس تکذیب کرد فرعون موسی را و عاصی شد درخدای یعنی چون دید که عصا اژدها شدگفت این ازنزدیك خدای نیست بلکه سحر موسی‌است (۲۱) پس پشت برموسی‌ع کرد (یعنی روی‌ازو بگردانید ومیشتافت بابطال امراو و گفته‌اند بترسید ازاژدها وپشت گردانید میشتافت درگریختن) (۲۲) پس جمع کرد قوم خودرا پس ندا کرد مرایشان را بنفس خود (۲۳) پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی (اصنام که برصورتند همه خدایانند ومن ازهمه برترم امام قشیری قدس‌سره در لطائف آورده که ابلیس این‌سخن شنید وگفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی آن خیریة کردم برآدم این‌همه بلا بمن رسیداو که چنین لافی میزندتاکار او بکجا رسد) (٢٤) پس گرفت اورا خدای اورا بعقوبة آخرت که سوختن‌است وبعذاب دنیا که غرقه شدنست (یابنکال دوکلمه اورا مؤاخذ ساخت کلمه اول این‌سخن وکلمه آخرآنکه گفت ماعلمت لکم من آله غیری ومیان‌این کلمه چهل‌سال بوده شیخ‌رکن‌الدین علاءالدوله قدس‌الله سره فرموده که وقتی مرا حال کرم

شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح اورا درمقامی عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور اناالحق هردو یك دعوی کردند وروح حسین در علیین است و روان فرعون درسجین پس مرا ندا رسید که فرعون بخود بینی درافتاد وهمه خود را دیدو مارا گم کرد وحسین همه مارا دید وخودرا گم کرد پس در میان دعویشان فرق بسیار است .

نظم

گفت فرعونی اناالحق گشت پست   گفت منصوری اناالحق پس برست
این انـا را رحمت الله ای محب   وان انـا را لعنت الله در عقب
زانکه آن سنك سیه بدوین عقیق   آن عدو نور بود آن عشیق
آن انا هو بود از سرای فضول   نه ز روی اتحاد و از حلول)

(۲۵) بدرستیکه در گرفتن فرعون هر آینه پندی است واعتباری مر کسی را که ازشان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر برخط امر نهد (۲۶) آیا شما ای منکران بعث سخت تر و دشوار ترید از روی آفرینش یاآسمان بآن عظمت بنا کرد آنرا بروزبر سر شما (۲۷) بر داشت سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا اززمین بلندساخت پس آنرا راست کردبی فتوری وبی قصوری (۲۸) وتاریك گردانید شب آنرا وبیرون آورد روز آنرا (اضافه شب وروز بآسمان جهت آنست که حدوث آن سبب گردش اوست امام زاهد رحمه‌الله فرمود که روز وشب دنیا بآسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش آسمان آفتاب وماه برد) (۲۹) وزمین‌را بعد ازآفرینش آسمان بگسترد و مبسوط گردانید (جمهور علماء برآنند که آفرینش زمین پیش‌از خلق آسمانها است و گستردن او بعد از آن ((۳۰) بیرون آورد اززمین گسترده آب اورا بتفجیر ینابیع وعیون بیرون آورد گیاه زارها وچراگاههای او را (۳۱) و کوهها را محکم وپایدارساخت (ودحوزمین واثبات کوهها وانفجار انهار وظهور چراگاهها) (۳۲) ازبرای برخورداری است مرشمارا ومرچهارپایان شمارا (۳۳) پس چون بیاید بلیه بزرگتر وهول تو که ازهمه بلاهای رستخیز

سخت تر باشد (وآن ساعتی‌است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند واهل بهشت را ببهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود) (۳٤) روزیکه یادآرد انسان آنچه سعی کرده باشد درعمل آن را یعنی نوشته بدست او دهند تا بخواند (۳۵) ظاهر گردانیده شود دوزخ مر کسی‌را که بیند [یعنی آشکارا شود بروجهیکه هر که اهل رویت باشد بیند] (۳٦) پس هر که ازحدبرده باشد وبگرویده (۳۷) وبرگزیده زندگانی دنیا را (یعنی از سلوك سبیل آخرت فراموش کرده کار او نساخت) (۳۸) پس بدرستیکه دوزخ آنجای آرام اوست (۳۹) واماهر کس که ترسیده باشد از ایستادن خود نزد پروردگار خود (یعنی درموقف عتاب وعرض) ونهی کرده باشد وباز داشته نفس خودرا ازآرزوی او (یعنی ازتمنای حرام وناشایست) (٤۰) پس بدرستیکه بهشت آن آرام جای اوست (درفصول آورده که این آیت درشان کسی است که قصد معصیبی کند درخلوت وبرآن قادربود وخلاف نفس نموده ازخدای تعالی بترسید وازآن عمل دست باز دار .

نظم

گر نفسی نفس بفرمان تواست   کفش بیاور که بهشت آن تست
نفس کشد هرنفسی سوی پست   هر که خلافش نفسی زد برست)

(٤۱) می‌پرسند ترا ای محمد «ص» از روز رستخیز ومیگویند کی باشد اقامت آنروز ودرچه زمان بیابد درچه چیزی تواز یاد کردن آن (عایشه فرمود که حضرت رسالت پناه میخواست که وقت آن ازخدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تواز دانستن قیامت برچه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی (٤۲) بسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت (یعنی کسی راخبر ندهد چه اطلاع برآن خاصهٔ حضرت اوست) (٤۳) جز این نیست که توبیم کننده‌ای هر کرا بترسد ازقیامت (٤٤) گوئیا که کفار مکه روزیکه به بینند قیامت را که ازآمدن آن می‌پرسند درنك نکرده اند در دنیا یادر قبر مگر شبانگاهی آن روز یا چاشت آن روزیکه عشیه آن مذکورشد (یعنی از هول آنروز مدت زندگانی خود فراموش کنند وچنان پندارند که نبوده اند دردنیا مگرچاشت گاهی یا شبانگاهی .

سورة عبس (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(آورده اند که عبدالله بن‌ام مکتوم به مجلس پیغمبر آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود ابن‌ام مکتوم بجهت غمیکه داشت آنحال‌را ندانست که نزدحضرت «ص» کسی نشسته است وباوی سخن‌میگوید آمد وقطع سخن کردآنحضرت ازقطع کلام ملول شده روی‌مبارك ترش کرد وازاواعراض نمود جبرئیل آیت آورد که) ترش کرد روی خودرا وروی به گردانید (۱) بآنکه آمدبسوی اونابنیا (یعنی عبدالله ذکرا عمی اشعاراست بعذر اودرقطع کلام برسید انام) (۲) وچه چیز ترا دانا گرد شاید که ابن‌ام مکتوم پاك شود ازانام (۳) یاپند می‌شنید یاپند گیرد پس‌سود دارد اورا پند دادن‌تو(٤) اما آنکس که توانگری دارد (یعنی بی‌نیازی میکند ازایمان (٥) پس توبرای اورومی آری یعنی براواقبال میکنی ازبهرحرص برایمان آوردن او(٦) ونیست برتوزرومال پرآنکه آن مستغنی‌پاك نشود باسلام چه برتوبلاغ است وبس (۷) وآما آنکه میآید بسوی ترمی‌شتابد درطلب تعلیم (یعنی ابن‌ام مکتوم (۸) واومی ترسد ازخدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو (۹) پس توازاو رو گردانیده بدیگران مشغول‌میشوی (منقول‌است که چون جرئیل این‌آیت میخواند بشره مبارك‌آنحضرت متغیرمی‌شد درلباب آورده که یکساعت نرگس‌دیده آن‌سروجویبارِرسالت «ص» بی‌آب‌وتاب‌شد بمثابه که میرفت وراه نمی‌دید و نزدیك‌بود که رنك وروی مبارك دیوار های مکه را مشرف سازدامام زاهد فرمود که‌سیدعالم ازعقب عبدالله رفت واورا بازگردانید وبمسجد بازآورد وردای خودبگسترانید ودلش را شادساخت و وبرابرآن نشاند وبعدازآن هرگاه که وبرادیدی گرامی داشتی و گفتی‌مرحبا بمن‌عاتبنی‌فیه‌ربی‌ودو بار‌اورا درمدینه خلیفه ساخت وقتیکه بغزوه میرفت وبیا بدانست که اینصورت ازحضرت رسالت پناه خطا نبودچه بحکم اجتهاد این

۱ـ مشتمل بر ٤۲ آیه ودرمکه نازل شده

عمل بجای آورد و کراهت اوازسوی ادب ابن‌ام مکتوم بود که سخن بروی قطع گرد ولیکن معذوربود سبب عمی) (۱۰) حقا که این‌آیت قرآنی پند است مرخلق را (۱۱) پس هر که خواهد یاد کند آنرا وبدان متعظ گردد و این آیتهاثبت کرده شده‌است (۱۲) درصحیفهای گرامی کرده شده نزد خدای (۱۳) برداشه‌شده وبلند قدرپاکیزه ازهمه عیبها (١٤) دردست نویسندگان (یعنی فرشتگان که ازلوح محفوظ انتساخ کردند) (۱٥) بزرگان نزدیك خدای یاگریمان ومهر بانان که برمؤمنان استغفار می کنند مرایشان رانیکان (١٦) لعنت کرده باد انسان (یعنی کافرو بقول‌بعضی آنست که مراد عتبه‌بن ابی لهب است که اول‌داماد پیغمبر بود وبآخردخترآنحضرت را طلاق دادو گفت کفرت برب‌النجم اذا هوای و حضرت رسالت پناه او را نفرین کرد که اللم سلط علیه کلبامن کلابك واندك وقتی نگذشت که شیرسر اورا بر کند دراین باب حسان بن‌ثابت قصیده دارد القصه حق سبحانه و تعالی اورا لعنت کرده می فرماید) چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشید که‌خدای (۱۷) ازچه‌چیز بیافرید اورا ازمقدار آب‌منی پس‌اندازه اوپدید کرداز‌اعضاء واشکال وهیات دربطن مادر (۱۹) پس راه بیرون آمدن آسان کرد اورا تا متولد شد و نشو ونما یافت تابرسید (۲۰) پس‌بمیرانید اورا بوقت انتهای عمراوپس بخاك دوآورد اورا تاهمچون مرداربرسرراهی نیفکنند (۲۱) پس‌چون خواهد زنده گرداند اورا دروقت نشور بازبسته بمشیت اوست (۲۲) حقا که نگذارد انسان وادا نکرد آنچه خدا فرمود اورا (یعنی کافربعهد میثاق وفانمود وامرایمان و طاعت راگردن ننهاد و گفته‌اند مراد همه آدمیانند چه هرگزهیچ آدمی از ادای حقوق اوامرالهی کما ینبغی برون نیامده ونتواند.

قطعه

بنده همان به که زتقصیرخویش عذر بدرگاه خدا آورد
ور نه سزاور خداو ندیش کس نتوان که بجا آورد)

(۲۳) پس‌باید که نظر کندانسان بخوردنی خویش وبچشم عبرت و بینید که بچه وجه احداث کرده می شود (٢٤) بآنکه ماریختیم آب را ازابر

ریختنی (۲۵) پس بشکافتیم زمین‌را شکافتنی (۲۶) پس برویانیدیم درزمین دانه که قوت توان کرد و چون حنطه‌وشعیر وامثال آن (۲۷) انگور وسیب (۱۸) ودرخت زیتون وخرما بنا، (۲۹) وباغهای دیواربست بزرك درخت (یعنی اشجار اومتکاسف وبسیار) (۳۰) ومیوه های ترومیوه های خشك یا چراگاه این همه کردیم (۳۱) برای برخورداری شما وبرای تمتع چهارپایان شما (۳۲) پس چون بیاید آواز کر کننده (یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد ومراد نفخه ثانیه است جواب اذا آنکه به‌بیند اهوال وشداید بسیار) (۳۳) روزیکه بگریزد مرد از برادر خود باوجود موانست ومهربانی (۳٤) واز مادرخود باوجود کثرت حقوقی که اورا است واز پدر خود باوجود وفور شفقت وعاطفت که ازاو دیده(۳۵) واز زن‌خود باوجودآنکه‌مونس‌روزگار او بوده واز فرزندان خود باخیال استظهار بدیشان (۳٦) مرهر مردی‌را از اهل قیامت آنروزگاری است که مشغول میدارد اورا از مهم دیگران ودر باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار قدس سره حکایتی منضوم دارد.

نظم

کشتی آورد در دریا شکست | تخته زآنجمله بر بالا نشست
گربه وموشی برآن تخته بماند | کارشان با یکدیگر پخته بماند
نی زگربه موش را روی گریز | نی زموش‌آن گربه را چنگال تیز
هردوشان از هول دریای عجیب | در تحیر باز مانده خشك لب
در قیامت نیز این غوغا بود | یعنی آنجا نی توونی مابود)

(۳۷) رویها باشد آن روز تابان ودرخشان ازنور ایمان (۳۸) بر خندان وفرحناك وشادمان بسبب نجات ازنیران و وصول بروضه جنان (۳۹) و رویها باشد آنروز پراز غبار وتیرگی از کفر وعناد وخیرگی (٤۰) فرا گیرد آنرا تاریکی وسیاهی از انکار عصیان (٤۱) آنگروه که روی سیاه گرفته وگرد آلوده دارند ایشانند ناگرویدگان و دروغگویان وتا بکاران وتبه کاران.

سورة التکویر (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(ابن عمرازرسول‌خدا «ص» نقل کرد که هر که درستداردآنکه‌بنگرد در روز قیامت یعنی به بیند اهوال آنروز را پس‌باید که بخواند اذالشمس کورت) چون آفتاب درهم پیچده شود (یعنی انبساط نور اوازبساط‌آفاق زایل گردد مرادآنست که بی‌نورشود] (۱) وآنگاه که ستاره‌گان تیره‌شوند (۲) وآنگاه که کوهها از اماکن خود منقلع شده رونده شوند درهوا چون هباء (۳) وچون ناقهای ده‌ماهه ازحمل ایشان گذشته وبزادن نزدیك شده (وآن نفیس ترین مال عربست) فرو گذاشته شود یعنی کس را پروای رعی ومراعات‌او نماند (٤) وآنگاه که جانوران وحشی‌جمع کرده شوند وبیکدیگر مختلط شده متعاویان‌را مجال اضراربکدیگر نباشد (۵) وآنگاه که دریاهارا آمیخته گردانند (تلخ باشیرین تاهمه یکسان دریا شود یاخنك سازد یاگرم کنند وبتفسانند درفتوحات مذکورست که عبدالله‌بن‌عمر(رض) دریا را بدیدی گفتی یاالبحر تقود ناراً) (٦) وآنگاه که نفسهارا جفت گردانند (یعنی هرکس را بامثل‌او چون صالح باصالح وطالح‌را باطالح یانفوس مؤمنان‌را باحورالعین جفت کنند وکافران‌را باشیاطین‌یا ارواح‌را باابدان) (۷) وآنگاه که دختران زنده خاك کرده پرسیده شود یعنی ازکاروی قتله را سئوال کنند که (۸) بکدام گناه کشته شده است (عادت اکثر عرب آن بود که دختران‌را ازخوف درویشی یاازجهت لحوق عاربدیشان زنده دفن کردندی حق‌سبحانه فرمود که زقتله‌او سئوال کنندوقولی آنکه‌ازاوپرسند که چرا کشته شدی وفائده سئوال آنکه کودك جواب دهد که مرا بی‌جرمی کشته اند تاقاتل وی‌مخذول گردد (۹) وآنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرك بندگان طی کرده‌باشند باز گشاده شود (۱۰) وآنگاه که آسمان بر کنده شود ودر هم پیچیده (۱۱) وآنگاه که دوزخ افروخته گردد یعنی به‌غضب خدای تافته شود بیشتراز‌بیشتر

(۱) مشتمل بر ۱۹ آیه است ودر مکه نازل شده

(۱۲) و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای (۱۳) بداند هر نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال شر و خیر تا آدمی این دوازده حال که معلوم شد شش بزمین دنیا و شش بزمین محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است و آنگاه که بداند بینند که باهر خیری کرامتی وعطائی و باهر شری ملامتی وعتابی بر یکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه خورد که چرا مباشر شدم و آن حسرت واندوه هیچ فایده ندهد .

تو امروز فرصت غنیمت شمار — که فردا ندامت نیاید بکار
بکوش ای توانگر که فرمان بری — که در ناتوانی بسی غم خوری

(۱٤) پس قسم میخورم به ستارگان پنهان شونده در روز (۱٥) روندگان درمغارب خویش (در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره یعنی زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد وخنوس ایشا ، رجوعست و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهی است و کنس آهو (۱٦) سوگند بشب آنگاه که پیش آید وهوارا تاریک گرداند تاباز پس زود وظلمت زایل شود واین کلمه از اضداد است (۱۷) وسوگند بصبح که دم زند یعنی طلوع کند وتنفس اومبدای طلوع اوست (جواب قسم چیست) (۱۸) بدرستیکه قرآن هرآینه خواندن فرستاده است بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل ! در تبیان آورده که مراد محمد است بقول اول) (۱۹) صفت جبرئیل باشد (یعنی اوخداوند قوت بود درقلع مؤتفکات وصیحه ثمود) نزدیک خداوند عرش با جاه ومنزلت (۲۰) فرمان برده شده درمیان ملائکه یعنی هرچه گویند فرمان برند درآسمانها بامانت وحی گذاری و اگر رسول کریم مراد محمد (ص) باشد پس اوصاحب قوت درطاعت ونزدیک خدای خداوند قدر و مکانتست و مطاع یعنی مستجاب الدعوات است وامین براسرار غیب (۲۱) ونیست صاحب شما یعنی محمد دیوانه چنانچه شما گمان می برید (۲۲) وبدرستیکه دید جبرئیل را برصورت اصلی اوبافق روشن یعنی مطلع آفتاب (۲۳) ونیست پیغمبر ص برچیزهای پوشیده وآنچه وحی بدو رسد بخیل که شمارا تعلیم ندهد واز شما به پوشد (۲٤) ونیست قرآن به سخن دیو رانده شده بشب (۲٥) پس بکجا میروید

و سخن بدان راستی و درستی است چرا از او اعراض میکنید (۲٦) نیست قرآن مگر پندی مر عالمیان را بانیست محمد مگر شرف اهل عالم (۲۷) بدل است ازعالمیان یعنی قرآن موعظه ایست مر کس را که خواهد ازشما آنکه مستقیم شود دراه خدا و بیروی این آیت حق کند (دراسباب نزول آورده که جبرئیل این آیت آورده ابوجهل بشنید و گفت چون این کارما راست والبته بخواهش ماست اگر بخواهیم مستقیم شویم واگر نخواهیم نشویم آیت آمد که) (۲۸) ونخواهید شما استقامت وهدایت مگر آنکه خواهد خدای پروردگار عالمیان ومشیت شمارا هیچ اثر نه (شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرمود که ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او ونکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او وعاصی نشوی مگر بخذلان او پس توچه فعل داری وبکدام فعل می نازی وحال آنکه ترا هیچ نیست .

شعر

ز سر تا پا همه هیچیم درهیچ — چه باشد سربسر هیچیم درهیچ

سورة الانفطار (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

آنگاه که آسمان شکافته شود (۱) وآنگاه که کواکب فرو ریزد (درتبیان آورده که کواکب برمثال قنادیل معلقه ازپیش طاق فلك بسلاسل نور آویخته اند وآن سلاسل بدست ملایك است چه اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد وکواکب برزمین ریزند) (۲) وآنگاه که دریاها روان کرده شوند (یعنی بعضی را دربعضی کشایند وهمه یك دریا گردند) (۳) و آنگاه که گورها زبر وزبر کرده شود (یعنی خاکهارا بشورانند تا مدفونات وی ازاموات وغیرآن ظاهر گردد ومردگان زنده شوند) (٤) بداند هر نفس آنچه ازپیش فرستاده ازعمل خیر یامعاصی وآنچه ازباز پس گذاشته از ترك

۱ـ مشتمل بر ۱۹ آیه ودرمکه نازل شده

عمل یا توبه (و گفته‌اند داند هرتنی که‌چه کرده است باول‌عمر و آخرآن آنکه خطاب رسد بکافران که (٥) ای آدمی چه‌چیز ترا بفریفت تاکافر شدی به‌خداوند بزرك خود (گفته‌اند فریبنده او دشمنی مسلط بود باو یعنی شیطان یا جهل او متابعت یامحبت دنیا آورده‌اند که نزول آیت درشان ابولا شدبن است که حضرت رسول‌الله‌را بیازرد وعقوبتی بدو نرسید اینجا اورا می گوید چه‌چیز ترا غره‌گردانید تا ازعذاب خدای ایمن‌شدی واو بامهال الهی‌مغرور شده بود جمعی ازعلماء برآنند که این خطاب عام است همه آدمیان را یعنی آنکه ای‌آدمی چه‌چیز ترا مغرور ساخت تاعاصی شدی درخدای ودلیرگشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار فرموده که اگر خدای ازمن این‌سئوال کند گویم‌غرنی کرمك درمعالم‌التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم دراین‌محل از تتمه اسماء گویا بجهت تلقین‌است بنده‌را تا گوید بنده که فریفته شدم بکریمی‌تو

نظم

چون تو دادی مژدهٔ لا تقنطوا   من چرا ترسم ز عصیان عفو
چون‌تو هر بشکسته‌راسازی درست   پس‌خطاها برامید عفوتواست)

(٦) آنخدای که بیافرید ترا تو هیچ نبودی پس راست کرد اعضاء و اجزاء تورا پس بگردانید تورا ازخلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقتی که‌مقارن‌خلقت‌ایشان‌است (٧) درهرصورتیکه خواست ترکیب کرد ترا و درهم پیوست (٨) نیست چنانچه گمان می برید که قیامت نباشد بلکه شما تکذیب‌می کنید روزجزا را ازروی‌عناد (٩) بدرستیکه برشما یعنی‌بر کردار و گفتار شما هرآینه نگاه‌بانند ازملائکه (١٠) بزرگان نزد خدای نویسنده گانند روزنامه افعال واقوال شما را (١١) میدانند آنچه میکنید از نیك و بد واز روی رانش مینویسند (١٢) بدرستیکه نیکو کاران و فرمانبرداران هرآینه دربهشت‌اند (١٣) وبدرستیکه دروغ گویان ومنکران حشر هر آینه در دوزخ‌اند (١٤) در آیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت (١٥) و نیستید فجار از دوزخ گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند (١٦) و

چه‌چیز دانا کرد ترا یعنی‌چه‌دانی تو که چیست روز حساب و جزا (١٧) پس توچه دانی که چیست روز شمار (مبالغه‌جهت تعظیم شان آن روز است‌یعنی کیفیت آنرا کسی درنیابد) (١٨) روزیکه مالك نشود برای هیچ نفسی‌چیزی را ازمنفعت یعنی هیچکس نتواند که بقوت وقدرت خود نفعی یاضرری‌بکسی رساند وحکم وفرمان آن روز مرخدای راست شفاعت دهد آنرا که خواهد و به‌بهشت فرستد آنرا که خواهد و بدوزخ فرستد آنرا که خواهد (١٩)

سورة التطفیف (١)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

(آورده‌اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی و چون حضرت رسالت‌پناه از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شدند در اثنای طریق این‌سوره نازل گشت که) وای مرکاهندگان را در کیل و وزن(گویند مردی بود درمدینه که اورا ابوجهینه گفتندی ودوصاع داشت بیکی که بزرك تو بودی بخریدی وبیکی که خردتر بودی بفروختی حق سبحانه در شان او آیت بفرستاد) (١) وآنانکه چون می ستانند به پیمانه از مردمان برای خود تمام میستانند (٢) و چون می‌پیمایند برای ایشان یا می سنجند حقوق ایشان را می کاهند و زیان بدیشان میرسانند

(درفصول سبعین‌آورده که هر که درکیل و وزن خیانت کند فردا اورا بقعر دوزخ درآورده میان دو کوه آتش بنشانند و گویند کلهما وزنهما وآنرا می‌سنجد ومیسوزد .

بیت

توکم دهی و بیش ستانی بگاه و وزن
روزی بود که ازکم و بیشت خبرکنند)

(٣) آیانمیدانند ویقین ندارندآن گروه که بیش‌ستان و کم فروش‌اند

١- مشتمل بر ٣٦ آیه ودرمکه نازل شده است

آنانکه ایشان برانگیختگانند (٤) مرروز بزرك را (٥) روزی که بپاایستند مردمان مرحکم آفریدگاری عالمیان را یعنی ازپای نه‌نشینند تا فرمان‌نرسد (وآن‌مقام هیبت باشد که اهل عرصات سه صد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تاحضرت رسالت پناه «ص» شفاعت کند وخلق را ازمقام هیبت بموقف محاسبه‌آرند واین شفاعت کبری باشد) (٦) حقا که نامه اعمال کافران درسجین بود (وآن سخره است مجوف درزیر دوزخ پوشیده که‌جای کافران ونامه اعمال ایشان درآن بود از کعب‌الاحبار مروی است که کتاب فاجران را بآسمان برند ازقبول آن اباکنند بازآرند بزمین قبول نکنند بزیر هفتم زمین برند ودرسجین که بموضع ابلیس ولشگر اوست بنهند) (٧) وچه دانی تو که چیست سجین یعنی جائی‌است باهول و هیبت و کتاب فجار (٨) کتابی‌است نوشته وعلامت کرده بعلامتیکه هر که بیند داند که در آن خیر نیست (٩) جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب وشدت و محنت آن روز مر مکذبان راست (١٠) آنانکه تکذیب کرده‌اند مرروز جزارا باور نداشته‌اند (١١) وتکذیب نکند آن روز جزا مگر ستمکاری ازحد درگذشته بزهکاری بیباك (١٢) چون خوانده شود بروی آیتهای کلام ماگوید از فرط جهل و اعراض ازحق که این افسانهای پیشینیان‌است (١٣) نه‌چنان است که میگویند بلکه غشاوه غرور وغفلت پوشانیده است بر دلهای ایشان یا زنگار انکاربر آن نهاده آنچه بودند که میکردند ازآثام ومعاصی یعنی بشامت سیئات‌دلهای ایشان زنك خورد وبی‌حاصل شده (درخبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند نقطه سیاه دردل وی پدیدآید تا بجائی‌رسد که همهٔ دل او سیاه گردد) (١٤) حقا که ایشان از کرامت ورحمت واصح آنست که‌ازدیدارآفریدگارخود دربرده شده‌گان باشند (یعنی ازآن ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند ازامام مالك معنی این‌آیت پرسیدند فرمود که حق‌سبحانه محجوب‌سازد اعدای خودرا تا دیدار وی نبینند وتجلی کند براولیای خود بلقای وی‌برسند امام شافعی فرمود که لمحجوبون درشان کفار وارد شده دلالت می کند بر آنکه مؤمنان را دولت دیدار خواهد بود دوستان محجوب نخواهند شد که

آنگاه میان دوست ودشمن فرق‌نماند .

قطعه

گوئی ببهشت میهمانی است   بی دیدن میزبان چه باشد
چون دشمن و دوست را حجابست   پس فرق درآن میان چه باشد

(١٥) پس بدرستیکه تکذیب کنندگان در آیندگانند بدوزخ (١٦) پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان راگویند این‌عذاب آن عذابی است که‌بودید شما که بدان تکذیب میکردید (١٧) حقا بدرستیکه کتاب اعمال نیکو کاران درعلیین باشد (برآسمان هفتم درزیر عرش وگویند آن قائمه عین بود از عرش وگفته‌اند سدره المنتهی است) (١٨) وچه‌چیز دانا ساخت ترا تابدانی که چه چیزیست‌علیون‌یعنی محلی‌است بلند یامکان و کتاب ابرار (١٩) کتابی است‌مسطور وموسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که دروهمه خیراست (٢٠) حاضر می‌شوندآن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین‌اند (یعنی باستقبال آن میروند ونگاه میدارند وروز قیامت به‌آن گواهی‌خواهند داد) (٢١) بدرستیکه نیکان وپاکان دربهشت اند (٢٢) برتختهای آراسته می - نگرند بچیزیکه از آن شادمان و فرحناك میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ وعذاب ایشان مشاهده می‌نمایند (٢٣) بشناسی توای نگرنده در رویهای ایشان تازگی نعمتهای بهشت وطراوت ولذتهای آن (٢٤) آشامیده می‌شوند یعنی بدیشان می‌آشامانند ازشراب خالص سفید خوشبوی مهر کرده آئینه او (٢٥) مهر اوبجای گل مشك است و گفته اند ختم آشامیدن او برآنچه مشك است ومهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهرآن را بردارند ودرین شراب باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد (٢٦) و آمیختگی رحیق ازآب چشمه‌ای که تسنیم‌است (درتبیان ازابن‌عباس نقل کرده که تسنیم اسم‌آبی است که از تحت عرش ببهشت میریزد وآن‌اشرف اشربه بهشت است (٢٧) یعنی چشمه‌ئی که می‌آشامند ازآن‌چشمه نزدیك شدگان بارگاه عنایت (یعنی ایشان صرف آن می‌نوشندوممزوج بابرار میدهند صاحب انوار فرموده

که چون مقربان مشغول بماسوی نشده اند یعنی بمحبت غیر محبت حق را
نیامیخته‌اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد
شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد

بیت

ما شراب علیش میخواهیم بی دردی غم
صاف نوشان دیگرند ودرد نوشان دیگرند

در بحرالحقائق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورت خمار کونین و آوانی مختومه وی قلوب اولیاء واصفیاء که ختام او مسك محبت است وتسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان فناء فی‌الله وبقاء بالله اند وتا کسی بربساط قرب درمجلس انس ورياض قدس از دست ساقی رضا جرعه ازین‌شراب ناب نچشد بوی از سراین سخنان بمشام جان وی نرسد .

بیت

سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است
آنها که از ین می نچشیدند چه دانند

آورده‌اند که صنادید قریش هر گاه فقرای‌صحابه را چون عمار وخباب وصهیب و بلال وامثال ایشان بدیدندی باایشان سخریه و استهزاء کردندی آیت‌آمد) (۲۸) بدرستیکه آنانکه شرك آورده‌اند هستندازآنکه‌گرویده‌اند می‌خندند (۲۹) وچون بگذرند بمؤمنان غمزه می کنند بچشمها یعنی اشارتها می نمایند بجهت استهزا (در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه بانفری ازمسلمانان میگذشت جمعی ازمنافقان بخندیدندو بچشم وابرو اشارتها کرده طریق استهزاء پیش آوردند ونزدیاران خودرفته گفتند وراس رئیس ما امروز اصلع بود یعنی علی علیه السلام بدین سخن بسیار می‌خندیدند هنوز علی به مسجد پیغمبر نرسیده بود که این‌آیت‌ها فرود آمد که مجرمان ومنافقان برمؤمنان‌می‌خندندو بچشم وابروغمزه می کنند)(۳۰) بسوی کسان خودچون باز میگردند شادمان وخرم بدانچه کرده‌اند (۳۱) وچون به‌بینند کافران ومنافقانرا

مؤمنان‌میگویند بایکدیگر بدرستیکه‌این گروه که‌متابع‌محمدند هرآینه گمراهانند (۳۲) وحال آنکه فروفرستاده نشده اند اهل کفرونفاق برمؤمنان نگهبانان تاگواهی دهند برضلالت وهدایت ایشان (۳۳) پس‌روزقیامت آنانکه گرویده‌اند ازحال کافران میخندند (۳۴) برتختهای‌آراسته بجواهری نگرند بدیشان که دردوزخ بچه نوع معذب درسلاسل واغلال چگونه معذبند (درآثار آمده که دری ازبهشت بگشایند ودوزخیان راگویند بیائید ببهشت ایشان بتعجیل‌تمام بطرف بهشت روان شوند چون‌بدان دررسند خزنه فی‌الحال دربروی ایشان بربندند وایشان مهموم ومغموم بدوزخ بازگردند ومؤمنان ازاین حال‌خندان شوند (۳۵) آیا جزا داده شدندکافران آن عملهارا که در دنیا میکردند از سخریت واستهزا (یعنی برای تسلی‌دل‌مؤمنان دشمنان ایشان‌را پاداش امروز می‌خندند برحال ایشان (۳۶) .

سورة الانشقاق (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

آنگاه که آسمان شکافته شود از نزول ملائکه (۱) وبشنود وفرمان برد پروردگار خود را وسزاوار شده است آسمان بانقیاد امرخدای (۲) و آنگاه که زمین کشیده شود (یعنی کوهها ودریا ها ازمیان بردارند وآن را پهن بازکشند) (۳) و بیرون افکند آنچه در درون وی است ازگنجها و اموات وخالی‌شود ازهمه (٤) وفرمان بردمرحکم آفریدگارخودرا وسزاوار باشد استماع حکم ربانی (جواب اذا آنست که به بیند انسان ثواب وعقاب را) (۵) ای آدمی بدرستیکه توکارکننده برنج وسعی نماینده برای جزای پروردگار خودکاری کردنی بجدوجهد پس توملاقات کننده عمل خود (یعنی پاداش آنرا) (٦) پس‌آنکه داده شود نوشته اعمال اوبدست راست او (۷) پس زود بود که حساب کرده شود حسابی آسان بی‌مناقشه‌ومضایقه (۸) وباز

۱- مشتمل بر۲۵ آیه‌است ودرمکه نازل شده

گردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا بنبله خود از اهل اسلام یا بزنان خود ازحورالعین شادمان بسبب آنچه یافته باشد ازخیر و کرامت (۹) دآنانکه داده شود نامه کردار اوازپس پشت و از آن طرف نامه در دست وی نهند چنین کسی(۱۰) زودباشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت راگوید بشوراه وابن کلمه هم طلب هلاکت است (۱۱) ودرآید بآتش افروخته (۱۲) بدرستیکه این کس بوده درمیان کسان خود در دنیا شادمان و نازان بمال ومنال فانی وجاه ناپایدار (۱۳) بدرستیکه او گمان برده است آنکه باز نگرود بخدای یعنی اورا بعث وحشر نبود (۱٤) آری اورا بازگشت خواهد آورد وجزا وسزای اعمال اوبراوخواهد رسانید) (۱۵) پس سوگند میخورم بشفق (وآن سرخی که بعدازغروب آفتاب درافق مغرب دیده شود وغیوبت آن علامت وقت عشاء ست بقول امام مالك وامام شافعی وامام بمهد وصاحبین وبقول امام اعظم آن بیاصی است که برعقب آن حمرتی بنماید وجمعی برآنند که آن بیاض اصلا غائب نمیشودبلکه مسترود است ازافقی بافقی) (۱٦) و سوگند بشب دآنچه جمع کند وبه پوشد یعنی قسم بآنچه تاریکی شب آنرا فروپوشد (۱۷) وسوگندبماه آنگاه که کامل گردد وبمرتبه بدریت رسد(۲۸) که هرآینه بشما برسید وملاقی شوید حالی‌را بعداز حال مطابق وی باشید ررشدت مراد مرك است وشداند روزقیامت ومواطن احوال آن یکی بعداز دیگری دیده شود (درتفسیرزاهدی آورده است که مراد تحویل بنی‌آدم از حالی بحالی یعنی ازنطفه بعلقه وازآن بمضغه وعظیم وخلق‌آخر وچنین ووليد ورضیع وصبی‌وغلام وشباب و کهل‌وشیخ تاآخراحوال) (۱۹) پس چیست آدمیان راکه باوجود اینحال نمی کردند بخدای وبررسول وبروزجزا

(۲۰) وچون خوانده میشود برایشان قرآن سجده نمیکنند برای تلاوت او (وبعضی علماء اینجا سجده کرده‌اند وجمهور درآخرسوره وابو-هریره اینجا سجده کردی‌ه وگفتی‌ازپس‌ابوالقاسم اینجا سجده کرده‌ام اینجا مسجدسیزدهم است ازمسجدات قرآن وصاحب فتوحات ابن‌مسجدرا سجده‌جمع گفته که بعدازاستماع قرآن است وقرآن جامع باشد مرصفات تنزیه وتقدیس

را و سجده ناکردن کفارنه ازجهت قصور دلیل وانقطاع است) (۲۱) بلکه آنانکه نگرویده اند تکذیب می کنند مرقرآن‌را وتدبیرنمی‌نمایند در آیات (۲۲) وخدای داناتراست آنچه نگاه میدارند دردل خود ز کفر وبپوشند از کینه مؤمنان (۲۳) پس‌خبرکن ایشانرا بعذاب الیم یعنی بعذاب درد ناك و ایراد بشارت برای تهکم است (۲٤) لیکن آنانکه‌گرویده اند و کرده اند کارهای ستوده مرایشان راست مزدی ناکاسته ونابریده ومنت نانهاده(۲۵)

سورة البروج (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

سوگند به‌آسمان که خداوندبرجهاست (مراوبرج‌اثناعشرست بامنازل قمریادرهای سموات) (۱) وسوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت (۲) سوگند بگواه که الله است همه‌را می بیند ومیداند وسوگند بگواهی داده‌بود که بنده است (وبقولی که شاهدپیغمبرمااست ومشهود امت وی‌اند یاشاهدامت اوست ومشهود امم‌دیگران یاشاهدحفظاند ومشهود بنی‌آدم یاشاهد اعضااند ومشهود آدمی وشاهد ومشهود باقوال دیگریاحجرالاسودست وحجاج و یا عرفه وحضارآن مقام ویاروزنحروذبح کنندگان یاروزجمعه ونمازگذارندگان درو یا آدم وذریت یاعیسی وامت اوو یا ایام ولیالی وعمل کنندگان دریشان وبهر تقدیر جواب قسم اینست) (۳) هلاك شدند ملعون کشتند خداوندان شکافها درزمین (وایشان بت پرستان بودندازاصحاب ذونواس یعنی وددرزمان اوساحری بوده‌کاهن ومشعبد که مدارملك‌ملك براو ودی چون بسن‌شیخوخت رسیدبعرض ملك رسانید که پیرشده‌ام ضعف کلی‌بقوای من راه یافته .

نظم

دیده از هر شعاع تیره شود　　　گوش وقت سماع خیره شود

---

(۱) مشتمل بر ۲۲ آیه ودر مکه نازل شده است .

نه زبان را مجال گویائی   نه تنی خسته را توانائی

صلاح درآنست که جوانی اصیل عاقل تیز هوش بمن سپاری تاآنچه دانسته‌ام بوی آموزم و بعدازمن خلق باشد که امورملك بوی منتظم تواندبود ملك‌را پسندیده افتادوبران منوال که مدعا داشت پسری بوی سپرد وساحر ازروی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و براحوال آن اطلاع یافته طریق رهبانیه راپسندید وبدین راهب متدین شده خدای پرست گشت روزها به بهانه آنکه از ساحرتعلیم میگیرد بیامدی وبا راهب صحبت داشتی تامردعاقل عامل مستجاب الدعوه گشت قضارا روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خرد میرفت اژدهائی برسرراه آمده بود معبر مردم فروبسته وخلق ازهرطرف حیران مانده جوان پیش آمد واسم اعظم خوانده دست برپشت اژدها مالید وگفت ازراه برگرد وبمنزل خود بازرو اژدها برفت : وخبراین جوان درشهرافتاد وقتی دیگرشیری برسرراه آمد و جوان سخنی درگوش وی گفت واونیزازراه دورشد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند وبدعای اومرادات حاصل‌میشد تاحاجب ملك که نابینا شده بود نزدوی آمده استدعا دعانموده جوان گفت اگرمتابعت من کنی وسرمرا پوشیده داری چشم تورا روشن‌سازم حاجب عهد کرد وجوان‌اورا بکلمه شهادتین تلقین فرمود دعا کرد تاچشم وی‌روشن‌شد حاجب باچشم روشن نزدیك ملك آمد وذونواس از روی تعجب گفت‌چشم توچگونه نیکوشدگفت خدای مراصحت بخشید ملك گفت خدای کیست حاجب گفت الذی لااله الاهو ملك بطریق حیله گفت این‌تلقین از که داری تامن‌هم بدوبگروم حاجب ازشغفی که براسلام ملك داشت قصه جوان درمیان‌آورد ملك‌اورا طلبید برعقیده اواطلاع‌یافت وچندانچه جدوجهد نمودندجوان برنگشت وحکم‌شدکه اورابدریا غرقه‌سازند ویرا بلب دریا بردند جوان دعاکردهمه غرق‌شدند واوبسلامت بازگشت‌خبر بملك رسیدگروهی نامزد کرد تا اورا برکوهی برند بیندازند چون بسر کوه رسیدند دعافرمود بادی برآمد ومو کلان را از کوه درافکند ووی‌سالم‌بماند ملك بفرمود تاآورا درآتش افکنند القصه دیگران بسوختند واورا ضرری

نرسید پس‌ازدارآویختند وتیرباران کردند هیچ تیربروی کارگرنکرد جوان گفت ای‌ملك بگروبدان خدائی که این همه آثار قدرت ازومشاهده کردی .

بیت

مبدع هرچیز که بودیش هست   مخترع هرچه وجودیش هست

ملك عناد ورزیده گفت نمیخواهم مگرقتل توجوان گفت اگرمراد توایست تیری برکمان نه وبگوی بنام خدای این‌غلام وبیفکن تابرمن‌آید ملك‌چنان کرد وتیربرمقتل‌آمده جوان شربت شهادت چشیده حضارآن مجمع گفتندهمه بیکبارآمنا برب هذ الغلام ملك درغضب شدبفرمود تاچندجا زمین‌را گود کردند ودر هرگودی آتش بر افروختند وبرکناره گودها نشسته هرکرا می‌آوردند می‌پرسید اگربخدای گرویده بودند میسوختند حق‌سبحانه ایشان را میگوید اصحاب الاخدد یعنی اصحاب حفرها درزمین) (٤) خداوندان آتشی باهیمه یعنی‌افروخته بهیزم (٥) چون‌ایشان‌بودند برکناره‌آتش‌نشستگان (٦) وملك واصحاب‌او برآنچه میکنند بگردبدکان حاضران ومشاهده کنندگان بودند (٧) وانکار نکردند اصحاب اخدد ازمؤمنان چیزی‌را مگرآنکه آنان میگرویدند بخدای غلبه کننده که ازعذاب اوباید ترسید ستوده که برحمت‌اه امیدوارباید بود(٨) آن‌خداوندی که مراوراست پادشاهی آسمانها وزمینها و خدای برهمه‌چیزها‌ازافعال‌واقوال‌مؤمن‌وکافر گواهست(٩) بدرستی آنانکه‌درفتنه افکندندمردان‌وزنان گروندهرا یعنی‌عذاب کردن بآتش پس باز نگشتند بخدای‌واز کفرتوبه نکردند پس‌مرایشان‌راست عذاب‌دوزخ ومرایشانراست عذاب‌آتش سوزان (آورده‌اند که همان آتش‌ازاخدود ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذرع واحاطه کردبایشان وهمه‌را بسوخت) (١٠) بدرستیکه آنانکه بگرویدند و کردندکارهای‌شایسته مرایشانراست بوستانها که میرود اززیراشجار یاماکن ایشان جویهاآنست رستکاری بزرك که دنیاومافیها درجنت‌آن خردومختصر است (١١) بدرستیکه گرفتن‌آفریدکارتوسخت است که آنرا بعذاب کفرگرفت هرگزویرا نجات نیست (١٢) بدرستیکه خدای اوآشکارکند بطش خود را

بر کافران در دنیا و باز گرداند همانرا بریشان در آخرت (واین نشانه عدالست)
(١٣) واوست آمرزنده آن راکه توبه کند ودوست مر آنراکه فرمان برد
(واین علامت فضلاست بعدل بگذارد ونابود سازد وبفضل بنوازد وبرافرازد

بیت

فضل او دل نوازغم خواران   عدل او سینه سوز جباران

(١٤) خداوند عرش یامالك بزرگوار در ذات وصفات (١٥)
کننده آنچه خواهد (١٦) آیا آمدتورا سخنان لشکرها یعنی برای تسلی تو
بتو فرستادیم حدیث جنود کفر که برانبیاء بیرون آمدند (١٧) فرعون قوم او
وقبیله ثمود آری این سخنان منزل شد ومنکران قبول نکردند (١٨) بلکه آنانکه
نگرویدند در باورنا داشتن‌اند (١٩) وخدای ورای ایشان عالمست بدیشان
یعنی قدرت او بریشان مشتمل است واز وفوت نتواند شد وچنان نیست که گمان
برند در حق قرآن که سحر وشعر و کهانتست (٢٠) بلکه اوقرانی شریف و
بزرگست نوشته شد (٢١) درلوحی که محفوظ است ازتغییر وتحریف (در
معالم آورده که لوح از یك دانه در سفیدست طول او از آسمان تازمین وعرض
آن ازمشرق تامغرب و کنارهای او یاقوتست واودر کنار فرشته است بریمین
عرش وآن فرشته واقف آن نیست سبحان ذی العرش العظیم) (٢٢) .

سورة الطلاق (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که شبی حضرت رسالتپناه علیه صلوات الله نشسته بود
باعم خود ابوطالب ناگاه ستاره بدرخشید وشعله آتش عظیم ازوی ظاهر شد
ابوطالب بترسید و گفت این چه چیز است حضرت پیغمبر «ص» فرمود که این
ستاره ایست که دیورا ازآسمان برانند ونشانه ایست ازقدرت الهی فی الحال
جبرئیل علیه السلام نازل شده بدین سوره) سوگند به آسمان و کواکب پیدا

١- مشتمل بر ١٧ آیه ودر مکه نازل شده است

شونده بشب (١) وچه چیزدانا کرد تورا که چیست طارق (٢) ستاره درخشنده
فروزان چون شعله آتش (جواب چیست) (٣) نیست هیچ نفسی الا که برو
رقیبیست نگهبان که قول وعمل اورا نگاه میدارد واحصاء می‌نماید (٤) پس
باید که نظر کند آدمی (یعنی کسی که منکر بعث وحشرست باید که درنگرد که در
دراصل ایجاد) ازچه چیز آفریده شده (٥) مخلوق گشته است از آبی ریخته
شده دررحم (٦) آبیکه بیرون می‌آیدازمیان پشت مردان واستخوانهای سینه
زنان (٧) بدرستیکه خدای برباز گردانیدن آن آب بصلبی که ازآن بیرون
آمده تواناست یابربعث واعاده انسان بعدازموت قادرست (٨) روزی که
آشکارا شود پنهانیها (یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایررا تاطیب ازخبیث متمیز
گردد یافرائض اعمال را عرض کنند چون روزه وغسل جنابت و وضوء که
کس برآن اطلاع نداده آدمی بعمل آن قائل بوده ونکرده یاپرده بردارند از
از کردارهای پنهان وبی رسوائی برآن ترتیب گردد .

بیت

گرپرده زروی کارها بردارند   آن کیست که رسوای دوعالم نشود

ودرآن وقت که پوشیدها پیدا شود) (٩) پس انسان‌را نه هیچ توانائی
درنفس او تاعذاب ازخود بازدارد ونه یاری که بمددکاری او بلامندفع ومرتفع
گردد (١٠) سوگند بآسمان باباران (١١) وبزمین باشکاف که ازآن نبات
وآب بیرون آید (١٢) بدرستیکه قرآن هرآینه سخنی است درست وراست
جدا کننده میان حق وباطل (١٣) ونیست او باطل وافسوس وسخریه (١٤) بدرستی
که معاندان قریش مکرمیکنند مکر کردنی دردارالندوه جهة پیغمبر من (این
خبرسبق نزولست برفعل یعنی حق سبحانه خبرداد که کفار این مکر خواهند کرد
(١٥) وجزا میدهیم مکرایشانرا باستدراج جزای مناسب آن (١٦) پس مهلت
ده کافران را یعنی تعجیل مکن درطلب هلاك ایشان فروگذار ایشان‌را اندك
زمانی یعنی بزودی همه هلاك خواهند شد (حکم امهال منسوخ است بآیه
قتال (١٧) .

سورة الاعلى (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

تنزیه کن نام پروردگار خودرا که برتراست (از الحاد درآن واطلاق آن برغیرحق سبحانه و گفته‌اند اسم صله است ومعنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار خودرا٬ وازهرصفتی که نشاید اورا تنزیه کن یابگو سبحان ربی الاعلی درخبر است که‌چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اجعلوها فی سجودکم) (۱) آن خدائی که بیافرید همه چیزهارا درست کرد خلق هریك را بآنکه عطافرمود آنچه اورا درکار بودیا بیافرید انسان را وراست کرد اعضاء واجزاء اورا برقانون حکمت که (۲) وآن خدائی که تقدیر کرد روزی‌ها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن یامقدر ساخت منافع وهدایت فرمود باستخراج آنها یامقدر کرد مدت مکث مولودرا دررحم واورا راه نمود به بیرون آمدن (۳) وآن خدائی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویاند چیزی‌را که چهارپایان بچرند (۴) پس ساخت آن گیاه رسته رابعداز سبزی برای خشك وپژمرده سیاه وتیره (محققان ازمضمون این آیه فهم کرده اند که مستلذات دنیی اگرچه اول تازه‌وسرآب‌وسبزوخرم نماید اماانداك وقتی‌را بسبب هبوت با دختران حوادث تیره وبی‌طراوت خواهد بود .

بیت

اگرچه خرم وتازه‌است گلشن دنیا ‌‌‌‌‌‌‌‌ ولی به تکبت باد خزان نمیازد
بکرده خورد قرص قمرزجای مرد ‌‌‌‌‌‌‌‌ که خران‌چرخ به یکتای نان نمیارزد

آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام آیتی یاسورتی نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت «ص» همان‌را آغازفرمودی وهنوز جبرئیل بآخر نارسیده آنحضرت ازاول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق

( ) ۱۹ آیه است و در مکه نازل شده

سبحانه آیت فرستاد که) (۵) زودباشد که برتوخوانیم قرآن‌را یعنی جبرئیل با مر مابرتو خواند پس فراموش نکنی آنرا ازقوت حفظی که بتوارزانی داشته‌ایم باآنکه‌توامی باحفظ این همه سورو آیات نشانه دیگرباشد بررسالة تودرین آیت بشارتست مرآنحضرت‌را که هرچه برتوخوانیم فراموش نخواهی کرد که‌جبرئیل بفرمان ما دردرس توخواهدبود چنانکه‌دراخبار آمده که بماه‌رمضان درهرسالی نازل‌شدی وقرآنرا باپیغمبر تلاوت نمودی ودرسال آخر که‌آنحضرت ازدنیارحلت فرمود دونوبت آمد وقرآنرا تلاوت کردند آنحضرت باصحابه واهل‌خودفرمود که‌اجلم نزدیك که‌دراین‌ماه‌رمضان جبرئیل‌دونوبت‌آمده وقرآنرا ختم کردیم وهرسال یك نوبت نازل میشد همچنان بود که آنحضرت فرمود (۶) مگر آنچه خواهد خدای که فراموش کنی (برآن وجه که تلاوت اومنسوخ گردد حق سبحانه ازصحف وصدورقرآن محو کند) بدرستیکه‌خدای‌داند آشکاررا ازاحوال خلق وآنچه پنهانست ازاطوار ایشان (۷) وآسان گردانیم وتوفیق دهیم ترا برای سلوك طریقه آسان درحفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان(۸) پس پندده بقرآن بدرستیکه سود دارد پندادن مؤمنان‌را و گفته‌اند اگرسود کندواگر نکند(یعنی پنددادن‌فرو نکذارا گر کسی بدان متفع‌شودواگرنشود نظم

من‌آنچه‌شرط بلاغست باتومیگویم ‌‌‌‌‌‌‌‌ تو‌خواه ازسخنم پندگیر خواه‌ملال

(۹) زود باشد که پند پذیر و کسی که بترسد از خدای (۱۰) وپهلوتهی کند ازموعظه بدبخترین (یعنی کافر که از فاسق اشقی است) (۱۱) آنکه در آید در آتش بزرگتر یعنی در آتش درکه جهنم که آن‌ازآتش دیگرتیزتر وسوزنده تراست ودر حدیث آمده که آتش شما یعنی آتش دنیا جزئیست ازهفتاد جزوآتش جهنم و گفته‌اند نارکبری در طبقه سفلی‌است که جای آل‌فرعون ومنافقان ومنکران مایده عیسی‌علیه‌السلام باشد ونارصغری درطبقه علیا که جای گناه کاران امته مصطفی‌است صلی آله علیه وآله وسلم) (۱۲) پس‌آن بدبخترین نمیرددرآن نارکبری تابیاسابد و نه زنده باشد زندگی تاازآن راحت یابد (۱۳) بدرستیکه رستگاری یافت آنکسی که پاك شد از کفر و معصیت (۱۴) و یاد کرد پروردگار خوردا بدل وزبان‌پس‌نماز گذارد که نشانه اسلام است یارستگار شد کسی که‌طهارت کرد وتکبیراحرام گفت ونماز پنجگانه اداکرد یازکوة فطره داد وتکبیرعید گفت‌ونمازعید گذارد(۱۵) بلکه‌شمابرگزینیدزندگانی دنیارا خطاب باهل‌شقاوتست

که بدنیامشغول شدند و کار آخرت نمیسازند (۱۶) و آخرت بهتر است از دنیا و پاینده‌تر (۱۷) بدرستیکه این سخن درصحیفهای پیشینیانست یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده (۱۸) درصحیفهای ابراهیم (که بیست است) و درصحیفه موسی (یعنی الواح)

سورة الغاشیه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

بدرستیکه آمد بتوخبر پوشیده که قیامت است واو بپوشد خلایق را بر اهوال یعنی هیبت آن همه کس را فرا گیرد (۱) رویهای آن روز ترسناك بود وخوار (یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند وبیمقدار (۲) عمل کننده رنج کشنده در آن عمل (یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض نمودن در آتش وصعود و هبوط بر عقاب دوزخ) (۳) درآورده شوند در آتش بنهایت گرمی رسیده (وحفص بفتح تا خواند یعنی درآیند بدان آتش) (۴) آشامیده شوند (یعنی بوقت غلبه عطش آتش بیاشامانند ایشان را) ازچشمه آبی بغایة گرم (و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شده این آب را بجوشانند) (۵) نیست مردوزخیان را خوردنی مگراز ضریع (وآن گیاهی است خارناك چون تر باشد عرب آنرا شبرق گویند وشتران وچهار پایان خورند و چون خشك شود ضریع خوانند وهیچ دابه گردآن نگردد ودرآخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده آند که ابوجهل چون این آیت شنیده گفت چه شدضریع مارا فربه خواهد کرد چنانچه شتران مارا آیت آمد) (۶) فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را ودفع نمیکند گرسنگی را یعنی مقصود ازطعام یکی ازین دوامرست هیچکدام دست نمیدهد (۷) رویها درآن روز تازه باشد اثر نعمت بر و پیدا (یعنی ارباب وجوه متنعم وفربه باشند) (۸) مرعمل خود را پسند کنند یعنی پسند کاری را که کرده باشند و راضی شوند ازعمل خود چون ثواب آن را بینند (۹) دربهشت بلند قدر باشند نشنوند خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب در آن بهشت عالی بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر وحکمت باشد (۱۰) درآن بهشت چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد درآن بهشت تختهای بلند برداشته بود واصل آن از زرمکمل بزبرجد ودرو یاقوت (در معالم گفته که مرفوع باشد درهوا وچون صاحبش

(۱) مشتمل بر ۲۶ آیه ودر مکه نازل شده است .

خواهد که بروی بنشیند بر زمین فرود آید وچون برآن قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خودرود (۱۳) ودرآن جنت کوزه ها بود بی‌دسته ولوله نهاده پیش بهشتیان (۱۴) وبالشها نهاده برهمدیگر (۱۵) وفرشها گسترده (امام زاهد آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند بایکدیگر گفتند این خود نشاید واگرواقع است پس بلال وخباب وامثال ایشان راکار افتاده پس وقت باید تابربالای آن تخت بلند روند وبسی فرصت باید تا ازآن بلندی فرود آیند آیت آمد) (۱۶) آیا نمی‌نگرند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده است (یعنی باآن همه بلندی وبزرگی برشته مسخر کودکی میشود تابرو برآید وفرود آید پس چرا ازتخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته‌اند که خلقت شتران دال‌است بر کمال قدرت وحسن تدبیر علم حکمت خالق جل جلاله چه بزرگتراست بارگران بر باید ومنقاداست همه را فرمان برد وقانع است از همه گیاها بچرد ومتحمل است در تشنگی شکیبائی ورزد وبدین جهت است که بیابانی بی‌آب قطع کند وهرچه مطلوب است ازحیوان مثل نسل وحمل وشیر ولحم وركوب همه ازاوحاصل است پیر رومی قدس سره فرموده .

رباعی

برخوان افلاینظر تا قدرت مابینی یکره بشتربنگر تاصنع خدا بینی
درخوارخوری قانع دربارکشی راضی این وصف اگرجوئی دراهل صفا بینی

درتبیان آورده که مخاطب عربند واکثر ایشان اهل بادیه باشند ومال ایشان شتراست وهرطرف که مینگرند جزآسمان وزمین و کوه نمی‌بینند لاجرم بعداز ذکرشترمیفرماید که) (۱۷) آیا نمینگرند بآسمان که بحکمت ماچگونه برداشته شده است بی‌ستونی (۱۸) و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بزمین و مستحکم گشته (۱۹) وآیا نمینگرند بزمین که چگونه پهن شده‌است تاجای آرام خلق باشد (۲۰) پس پند گوی ایشان‌را بعد ازنظر در دلائل قدرت جزین نیست که تو پند دهندهٔ (۲۱) نیستی تو بریشان مسلط تااکراه کنی برایمان (وآیت قتال این‌را نسخ کرد) (۲۲) لیکن هر که

روی بگرداند بعداز تذکرونگرود وحق‌را بپوشد (٢٣) پس‌عذاب کند خدای اورا عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط وقتل واسر معذب بودند (٢٤) بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزای ماباز گشت ایشان (٢٥) پس بتحقیق برماست حساب ایشان درمحشر (٢٦) .

سورة الفجر (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

سوگند بصبح (که وقت مناجات دوستانست بانفجار صبح که آرام جان بیدلان بآنست وبقولی مراد روزاول محرم است که سال ازاء منفجر میشود یا اول ذی‌الحجه که لیالی عشر متقرن بدوست یابامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که مظائف دعا و نماز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز عید قربان یا اول روز قیامت و در تبیان گوید اشارتست بانفجار آب اصابع مبارت رسالت پناه و گفته‌اند انفجار سیاه ازعیون یاانفجار ناقه ازصخره صالح علی نبیا وآله وعليه‌السلام یا انفجار آب ازحجر موسی «ع» یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشك ندامت از دیده عاصیان) (١] وسوگند بده شب (یعنی دهه ذی حجه که عرفه درآنست یا دهه محرم که عاشورا درآنست یادهه آخر رمضان که شب قدرتعبیه دراوست یادهه میانه شعبان که شب براة ازوست (٢) وسوگند بجفت وطاق (ومراد ازجفت تضاد اوصاف مخلوقات است چون عزوذل وقدرت وعجز وعلم وجهل وقوت وضعف وموت وحیات ازوترانفراد صفات الهی چون عزبی‌ذل وقدرت بی‌عجز وعلم بی‌جهل وقدرت بی‌ضعف و حیات بی‌موت یاشفع خلقند که ومن كل شيئ خلقنا زوجين وفرد خالق که قل هوالله احد وبقول جمعی جفت وطاق عناصرند وافلاك یابروج سیارات یا نمازصبح وشام یادرجات جنان ودرکات نیران یا روزنحر وعرفه یامسجدین مکه ومدینه ومسجد اقصی یاجبلین صفا ومروه وبیت الحرام) (٣) وسوگند بشب آنگاه که بگذرد (یعنی شب قدر ودر عین المعانی گفته که شب مزدلفه

١- مشتمل بر ٣٠ آیه ودرمکه نازل شده است

واصح آنست که یاد کردم سوگند عام گیرند آیا هست در این سوگند که پسندیده مرخداوند عقل‌را تا اعتبار کند وداند که سوگند یست محقق جوابش اینکه عذاب خواهد کرد مکذبان را

(٥) آیا ندیدی و ندانستی که چکرد پروردگارتو بقوم عاد یعنی ارم ابن عادرا عادارم میگفتند وارم نام جدایشانست چه عاد پسرعوص بوده واوپسرارم وارم پسر سام بن نوح «ع» وگفته‌اند ارم نام بلده ایشان است دراین تقدیر مراداهل ارم باشد پس عادیان راصفت میکند که (٦) خداوند قامتهای بزرك یا اهل خیمها وخرگاهها (٧) آن قبیله که آفریده شد مانند ایشان (در درازی قد بزرگی جسد درشهرها واشهر آنست که ارم نام بلدهٔ عادیانست وذات العماد صفت اوست یعنی شهری ارم خداوند نباه بزرگست جنان بنائی که مثل او درهمه بلادنبوده وقصد آن برسبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتری گم‌شده درصحاری عدن میگشت دربیابانی بشهری رسید که باره محکم داشت وبرحوالی آن قصور بسیار بودعبدالله بامیدآنکه کسی را بیند واحوال شتر خود پرسد بدرحصار آمد وی دید هردو مصراعش مکمل بجواهر قیمتی و هیچکس راآنجا نیافت متحیرشد وچون بشهر درآمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید برستونهای زبرجد ویاقوت بنا کرده خشتی ازطلاوخشتی ازنقره وفرشها برهمین رتیره وبجای سنك ریزه مرواریدهای آبدار ریخته ودر حوالی هرقصری آبهای روان برروی آن لؤلؤ ومرجان ودرختان بسیار تنهای آن از زرو برکهای از زبرجد وشکوفها ازسیم باخود گفت **هذا الجنة لتی وعد المتقون** .

مصرع

این چه منزل چه مقام است اینجا

پس قدوی ازآن جواهر برداشت ودرپشت بسته بیمن باز آمد مردمان آن گوهررا دردست او بدیدند وحمل بریافتن گنجی کرده قصد ورد زبانها افتاد تاحدی که حال اورا بمعاویه که درآنوقت حاکم شام بود اظهار کردند معاویه ویرا طلبید وتمام حکایت اوازاول تاآخر استماع فرمود پس اورا درمجلس بنشانید و کعب‌الاخبار را طلبیده پرسد که دردنیا شهری هست که بنای اواز

زر ونقره باشد ودرختان اومکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را درقرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد .

بیت

شهری چه بهشت در نکوئی　　　چون قصر فلك ستاره روئی

وآنرا شداد بن عاد ساخته واو بادشاه عظیم قدر بوده ونهصد سال عمر داشته هر جا درعالم زری وجواهری بود همه را جمع کرد وصد قهرمان با هریکی هزار نوکر فرستادتا شهرارم را بساختند وبسیصد سال باتمام رسید ده سال دیگر به تهیه راه اشتغال نمود امرا و ملوك عالم را جمع کرد واز دارالسلطنه خودبه تماشای آن شهرمتوجه شد یکشبه راه میان وی وآن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تاصیحه بریشان زدوهمه بمردند و آن شهرازنظر مردم پوشیده شد وخوانده ام که در زمان حکومت تومردی کوتاه بالای سرخ رنك سبز چشم که بروی اوخال وبر گردن علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد وآنرا بیند پس بازنگریست واین قلابه را دید گفت هو والله ذالك الرجل) (٨) ودیگرچه کرد خدای تو بقوم ثمود آنانکه می بریدند کوهها را برای ماوای خودبوادی قرای (٩) وچه کردبفرعون خداوند قوی ولشگربسیار (یاصاحب اوتاد که نزداو بدان بازی میکردند یامردم بطریق چهارمیخ تعذیب می نمودند)(١٠) آنانکه ازاین سه گروه که بجهل وغوایت ازحد بندگی درگذشته درشهرها که حاکم بودند (١١) پس بسیار کردند در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت بودباحق وستمکاری برخلق (١٢) پس بریخت بریشان پروردگار تونوعی عذاب (چون عرب ضرب تازیانه را مسخر ترین عذاب میدانسته هرگونه ازعذاب را نیزسوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت وگفته اند درین کلمه اشارست بآنکه عذاب دنیا ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت اشد وابقی خواهدبود) (١٣) بدرستیکه پروردگار تو هرآینه خداوند گذرگاهست (یعنی چنانچه فوت نشود چیزی ازآن کس که درمرصاد نشسته وترصد گذرندگان است هم چنان هیچ چیزفوت نمیشود از

حق سبحانه چه همه را می بیند ومی شنود وبراو پوشیده نیست .

بیت

هم نهان داند وهم آنچه نهان تر باشد　　　یعلم السر واخفی صفت حضرت اوست)

(١٤) پس آیا آدمی را (یعنی ابی بن خلف) چون مبتلا کند مرا اورا پروردگار او (یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکوحالی) پس گرامی کند بجاه واقتدار ونعمت وهوش ومعیشت براو فراخ کرداند باسانی کاروی بسازد پس گوید پروردگارمن مرا بزرك داشت وبا من این کرامتها فرمود (١٥) و چون اورا بیازماید بدرویشی وسختی پس تنك سازد برو روزی اورا پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا (کافر کرامت خودرا بتوانگری داند واهانت خود را بدرویشی واین ازقصور نظروقلت فهم است چه آسایش درویش بیحد و آرام درویشان فزون ازحداست .

بیت

ایدل اگربدیده تحقیق بنگری　　　درویشی اختیار کنی برتوانگری)

(١٦) نه چنان است که گمان برده ایدای کافران بلکه کرامت بطاعتت ومذلت بمعصیت ان اکرمکم عندالله اتقکم وبدانید که من شمارا بفقر و تنگدستی اهانت نمیکنم (١٧) بلکه اهانت بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را ونفقه نمیدهید (١٨) وتحریص نمیکنید یکدیگررا بردادن طعام بدرویش (١٩) ومیخورید مال میراث راخوردنی سخت وبسیار (یعنی جمع میکنید میان حلال وحرام وزنان وکودکان را میراث نمیدهید وبهرهای ایشان را خودمیخورید) (٢٠) ودوست میدارید مال رادوستی فراوان باحرص (٢١) حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی یعنی پاره پاره گردد (٢٢) و بیاید آیات قدرت وآثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهرشود وبیاید فرشتگان بعرصه محشرصفی پس از صفی بحسب منازل ومراتب خود (درتفسیر امام ابواللیث رحمه الله مذکور است که اهل ایمانی عقیده وصفی باشد) (٢٣) وآورده شود انروز جهنم (درخبر است که هفتاد هزار زمام باشد مردوزخ را وهفتاد هزار فرشته برهرزمامی

جمع‌شده میکشند ودوزخ ازخشم کافران میجوشد ومیخروشد تا بعرصات آرند وبچپ عرش بدارند ودرآن محل هیچ ملکی مقرب وپیغمبر مرسل نماندالا که ازهول وهیبت بزانودرآید ومیگوید یارب نفسی نفسی وحضرت پیغمبرما(ع) منفرماید که یارب امتی امتی وجهنم میگوید مالی ومالك یامحمد ترابامن و مرا باتوچه کار حق‌سبحانه مرا برتوحرام گردانیده است) آنروز یاد کند انسان گناهان خودرا یاپند گیرد یاآگاه شود ازقباحت اعمال خویش و کجاباشد مرا اورا منفعت یاد کردن یاپند گرفتن چه محل تذکر دردنیا باشد نه عقبی وچون بنده ببیند که پندگرفتن سودنمی‌دارد ازروی حسرت (٢٤) گوید ایکاشکی پیش میفرستادم عمل خوخیری برای زندگانی من درابن عالم (٢٥) پس آنروز عذاب نکند کسیرا مثل عذاب خدای هیچیك ازمردمان (٢٦) وبندنکندبه سلاسل واغلال هیچکس را مانند بند کردن خدای هیچکس یعنی کسی قادر نبود برعذاب کردن ومقید ساختن کسی را درآنروز زیرا که فرمان مرخدایرا باشدو گوید خدای دردنیا نزدیك مرك با مؤمن (٢٧) ای نفس آرام گرفته بذکرمن شاگردبودی در نعمت وصابربودی درمحنت (٢٨) بازگرداند دنیا بسوی‌موعد پروردگارخود درحالتیکه پسند کننده‌ای آنچه بتوداده‌اند پسندیده درنزد خدای وچون روز قیامت شودگوید (٢٩) پس درآئی در زمره بندگان شایسته من‌ودرآئی به بهشت‌من (مقصوداز جنتها است بازمره مقربان ونزدیکان وخاصان حضرت من (٣٠)

سورة بلد (١)

بسم الله الرحمن الرحیم

سو گند میخورم بدین شهریعنی مکه معظمه (١) وحال آنکه توفرود آمده‌ای بدین شهر (بآنکه مکه موضع امن ومثابه خلق ومحل حج ومکان بیت الحرام است قسم را مدومقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه در اوتا معلوم شود که شرف مکان بمکین است .

(١) مشتمل بر ٢٠ آیه ودرمکه نازل شده است

قطعه

ایکعبه را زیمن قدوم توصدشرف — وی مروه را زمقدم پاك توصدصفا
بطحا زنور طلعت تو یافته فروغ — یثرب زخاك تو بارونق وبها

گفته اند توحلالی بدین شهرمکه یعنی هرچه خواهی ازقتال بآنچه بر دیگران حرام است یکساعت برتوحلال خواهد بود واین وعده است بفتح مکه وقتل بعضی دراواین ازقبیل سبق نزول حکم است برفعل) (٢) وسوگند به پدریعنی آدم وابراهیم وآنچه زاده است یعنی ذریه حضرت محمد است و گفته اند والد محمداست وما ولداست اوحق‌سبحانه قسم یادمیکند بحبیب‌خود وبامت او وجواب قسم اینکه (٣) بدرستیکه آفریده ایم آدمی‌را درسختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت ورضاع وفطام ومعاش وحیات وموت بدومیرسد باخلق کرده (ابو الاسدین‌را درغایت قوت وقوت اوچنان‌بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تن او را بکشیدندی ادیم پاره پاره شدی واز زیرپای او بیرون نیامدی واو دعوی کردی که کسی را برمن دست رس نیست و پیوسته پیغمبر«ص»را جفا کردی حق‌سبحانه وتعالی فرمود که) (٤) آیا پندارد ابو الاسدین آنکه‌قادر نشود براو کسیکه ازاوانتقام بکشد (٥) میگوید ضایع کردم درعداوت پیغمبرمال بسیار (چه رشوة بمردم دادی تا پیغمبر«ص» بیازارند) (٦) آیا می‌پندارد آنکه ندیده است اورا یکی دروقت نفقه کردن اوتااز او سؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی‌خدای ویرا دیده وبر آن نفقه مجازات خواهد فرمود (٧) آیا ندادیم ویرا دوچشم که بدان‌بیند (٨) وزبانیکه‌بدان سخن‌میگوید ودولب که دهان‌اورا می‌پوشدو بر نطق‌واکل‌وشرب‌معاونت آدمی نماید (٩) ونمودیم ویرا راه پستان‌تابعد ازولادت درآن چسبیده‌بشیرخوردن اشتغال نموده یااورانمودیم‌راه‌حق‌وباطل بانزال کتاب‌وارسال‌رسل (١٠) پس نگذشت ازعقبه یعنی‌رنج نکشید درمخالفت نفس وهوا (عقبه مثلی‌است تشبیه کرد مجاهد را بانفس وشیطان برفتن کسیکه بتعب و تکلف برعقبه بالارود ملخص سخن‌آنستکه چرا مالی که در عداوت پیغمبر (ص) نفقه کرد دراقتحام عقبه نکرد بآنک صرف کند درراه حق) (١١) وچه دانی که چیست عقبه‌یعنی

سبب گذشتن بران (۱۲) رهانید گردنی از بند بندگی یعنی مدد کردن در ثمن مکاتب (۱۳) یا خورانیدن طعام در روز واماندگی یا گرسنگی بود یعنی (در وقتیکه طعام بدشواری یابند او بخوراند) (۱٤) یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد (۱۵) یا مسکینی را که خداوند خاك بود یعنی پهلوی از فقر برخاك نهاده باشد واین کنایت است از احتیاج و تنگدستی ودر ماندگی واین چنین کس عیال مند است یا وام دار یا بیمار یا بی خواستار یا غریبی دور ازدیار (۱٦) پس باشد این آزاد کننده باطعام دهنده از آنانکه ایمان آورده‌اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمان است ووصیت کردند یکدیگررا بشکیبائی برطاعت ویا ازمعصیت ویادر نصرت دین الهی برانواع مشقت و وصیت نمودند به بخشایش ومهربانی بربندگان خدای (۱۷) آنگروه مؤمنان صابر مهربان اصحاب دستراستند که از جانب یمین عرش به بهشت روند یا خداوند یمن وبرکت‌اند (۱۸) وآنانکه نگرویدند به نشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده بر حق از کتاب وحجت ایشان اصحاب دست چپ بدوزخ برند یا ایشان اهل شئامت ونکبت اند (۱۹) وبرایشان است دردوزخ آتش پوشیده یعنی برآن درکه درآنجا معذب باشند به طبق‌ها پوشند ومضبوط سازند که نه روحی بدان درآید ونه دودی ازآن بیرون آید (۲۰)

سورة الشمس (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

سوگند بآفتاب وتابش وی چون بلند گردد بموضع چاشت رسد (۱) وبماه چون ازپی رود آفتاب را یعنی پس ازآن غروب کند درلیله اهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد درلیله البدر (۲) وسوگند بروزچون روشن کند زمین را یابزد آید زنك و تیره‌گی شب را (۳) وبشب چون بپوشاند آفاق را یاخورشید یعنی ضوء اورا (٤) وسوگند بآسمان وبکسیکه اورا بنا

(۱) مشتمل بر ۱۵ آیه است ودر مکه نازل شده

کرده‌است (۵) وبزمین کسیکه اوراگسترده‌است (٦) وسوگند بنفس آدم وکسیکه تسویه اعضای او فرموده است (۷) پس الهام داده واعلام نموده مرآن نفس را دروغ وناپاکی وبی‌باکی‌او وپرهیزکاری ونیکوکاری وفرمانبرداری اورا یعنی بیان کرده وروشن ساخته وتعلیم داده اند (جواب قسم چیست) (۸) به درستیکه رستگارشد هرکه پاك کرده نفس خودرا از ادناس رذائل ویانشوونما داداورا یانواع واجناس فضائل (۹) وبدرستیکه بی‌بهره ماند هرکه گم کرد نفس خودرا بفسق وجهالت یاکم ساخت قدر ومرتبه اورا بمعصیت و ضلالت (وابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت پناه «ص» نزدیك تلاوت این آیت فرمودی **الهم آت نفسی تقوایها وزکها آنت خیر من زکها انت ولیها ومولها** و محققان برآنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دلست هرگاه که نفس ازشوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بماسوی مصفا گردد.

بیت

تا نفس مبرا زمناهی نشود　　　دل آینه نوز الهی نشود)

(۱۰) تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب طغیان خودمرصالح «ع» (۱۱) وقتیکه برخواست بدبخت ترین آن قبیله که قدران ابن سالف بود با جمعی بعقر ناقه وقصد آن (۱۲) پس گفت مرایشان را فرستاده خدا یعنی صالح علی نبینا وآله وعلیه السلام دست بدارید ناقه خدارا و گردمیگردید مشرب اورا (یعنی آبیکه میآشامد درنوبت خودتاعذاب بشما فرودنیاید) (۱۳) پس تکذیب کردند صالح را درنزول عذاب پس پی کردند ناقه راپس هلاکت بیکبارگی فرستاد برایشان پروردگار ایشان بسبب گناه ایشان پس یکسان گردان دمدمه را برهمه تا صغار و کبار ایشان بمردند (۱٤) ونترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاك کرد ونترسد ازتبعه آنچه کس را بروست نیست اتبعات را براو راه نی (۱۵)

سورة لیل (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

سوگند بشب چون بپوشاند عالم را بظلمت خویش (۱) وسوگند به روزچون روشن‌شودوظلمت شب‌رازائل گرداند (۲) وسوگند بکسیکه بیافرید نروماده را (یعنی آدم وحوا را یامذکرومؤنث ازجمیع حیوانات جواب قسم این‌است) (۳) بدرستیکه جزای سعی شمارا در کردارها هرآینه پراگنده است (یعنی مختلف افتاده ومناسب عمل بعضی‌را ثواب کرامت وجمعی‌را عقاب وملامت پس بیان اعمال مختلف وپاداش آن‌میکند ومیفرماید) (٤) پس اما هرکه بداد مال خود را در راه خدای وپرهیز کرد ازشرك وکبائر (٥) وتصدیق‌نمود کلمه نیکوتررا که لااله‌الاالله محمدرسول‌الله‌است یاوعده عوض‌را که ما انفقتم من‌شئی وهو یخلفه (اغلب مفسرین برانند که این سوره بعضی درشان سیرت ابوبکر نازل‌شده وبرخی گفته‌اند درصفت ایته ابن‌خلف یاابوجهل فرودآمده درکشف الاسرار آورده است که درباره دوکس است یکی اشقی که پیشرو صدیقان است ازاین‌امت یعنی‌ابوبکر صدیق ویکی‌اشقی که پیشوای زندیقان است‌ازاهل ضلالت یعنی‌ابوجهل ودرفاتحه سوره که بشب وروزقسم یادمیکند اشارت است بظلمت یکی ونورانیت دیگری یعنی درشب ضلالت کس را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را در روز دعوت هیچکس‌را آن نورهدایت ظاهرنشد که ابوبکرصدیق تقی را ٠

مثنوی

سر روشندلان صدیق اعظم　　که شد اقلیم تصدیقش مسلم
زمهرش روز دین را روشنائی　　بدو اهل یقین را آشنائی
سیه دل کی کند این قول باور　　تفاوتهای دوران بین ز داور

(۱)مشتمل بر۲۱ آیه است و در مکه نازل شده

آورده اند که امیته ابن‌خلف بلال راکه بنده اوبود بانواع از ارها عذاب میکرد تا از دین برگردد وهرزمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته ترbود .

بیت

آنجاکه منتهای کمال‌ارادت است　　هرجعد حوربیش محبت زبادت‌است

روزی صدیق دیدکه امیه اورا بر خاك گرم افکنده بود وسنگهای تفسیده برسینه وی‌نهاده واودراین حال احداً احدمیگفت ابوبکر صدیق دل براو بسوخت وگفت امیه وای برتواین بنده خدا را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابابکراگر دلت براو میسوزد اورا ازمن بخر گفت بچند میفروشی. گفت عوض میکنم‌او را بنسطاس رومی واوغلامی بودازآن صدیق وده‌هزار دینار از روی قیمت استعداد داشت صدیق اورا گفته بودکه اگرایمان آری آنمال که توداری ودرآن تجارت‌میکنی بتوبخشم‌نسطاس مسلمان نمیشدودل صدیق‌را ازاوملول بودچون این‌کلمه را از امیه شنیدغنیمت شمرده نسطاس را باتمام استعداد اورا بداد و بلال را بستاند وفی‌الحال‌بامیته ثواب اخروی اورا آزادکرد حق‌سبحانه وتعالی اینسوره فرستاد واز سیرت صدیق خبرداد وفرمود هرکه مال‌را نفقه‌کرد وپاداش اورا تصدیق‌نمود) (٦) پس زودباشد که اسانی دهیم وی‌را برای طریقهٔ نیکوکه سبب اسانی وراحت باشد یعنی عملی که اورا به بهشت رساندکه پسرو روح داواست (۷) اما کسیکه بخل کرد بمال خودباگفتن کلمه توحید وبی‌نیاز دیدخودرا ازثواب خدای وبدین سبب بموجبات آن رغبت ننمود (۸) وتکذیب کرد خصلت نیکوتررا که تدین است بدین اسلام یاوعده حق‌را باور نداشت (۹) پس مهیاگردانید مراو را برای صفتی که مؤدی بدشواری ومحنت بودیعنی کرداری که اورا بدوزخ‌برد (۱۰) دفع‌نمیکند از اوعذاب را مال‌او که بدان‌بخل کرد چون بمیرد یابسر درآید یعنی‌بیفتد درقبریا درقعر دوزخ (۱۱) بدرستیکه برماست بیان‌کردن باطل وحق ووعده ووعید (۱۲) بدرستیکه ماراست انسرای عقبی واین‌سرای پیشین‌که دنیا است چون مالك هردوملك مائیم هرچه خواهیم عطا فرمائیم

(۱۳) پس بیم کنیم شمارا ای اهل مکه بآتشی که زبانه زند (۱٤) نیاید دراو بطریق لزوم ودوام مگر بدبخت تر (یعنی امیه یا ابوجهل) (۱٥) آنکسکه تکذیب کرد پیغمبررا وروی بگردانید از ایمان وطاعت (۱٦) وزود باشد که دور کرده شوداز آن آتش پرهیزکارتر (یعنی ابوبکرصدیق) (۱۷) آنکه میدهد مال‌خودرا میجوید بدان پاکی ونیکنامی (کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمه ابوبکر که اورا بخرید وآزاد کرد حق‌سبحانه وتعالی ردسخن ایشان رافرمود) (۱۸) ونبودهیچکس‌رانزداو (ابوبکر) از نعمتی ومنتهی که مکافات کرده شود (۱۹) لیکن‌این‌کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر وبزرگتر است (۲۰) وزود باشد که خشنود گردد وبرسد بثوابی که موعود او است (۲۱)

سورة الضحی (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(آورده‌اند که چندروز جبرئیل بحضرت نیامد ونزول وحی‌واقع نشد کافران زبان طعن بگذاشتند که خدای محمد اورا فروگذاشت ودشمن گرفت حق‌سبحانه ردسخن‌ایشان فرستاد که) سوگند بچاشتگاه که آفتاب درآن‌وقت ارتفاع یافته ونوروی متزاید گشته (وگفته‌اند ضحی وقتی بود که خدای بر آنوقت باموسی علیه‌السلام سخن گفت وسحره فرعون درآنوقت سجده کردندو وبقولی مراد رب‌الضحی یاصلوة ضحی) (۱) وسوگند بشب آنگاه که تاریك شودواشیاء را بظلمت به پوشد (امام قشیری فرمود که قسم بشب معراج‌است صاحب کشف‌الاسرارقدس سره گفته که مراداز روزوشب کشف وحجاب است که نشانه نسیم‌لطف وسموم قهر بودوعلامت انوارجمال وآثار جلال‌یا اشارت است به روشنی روی محمد «ص» وکنایت ازسیاهی موی وی.

---

(۱) مشتمل بر ۱۱ آیه ودر مکه نازل شده است

بیت

والضحی رمزی‌زروی همچوماه مصطفی است

معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است)

حق‌سبحانه بدین ها که مذکورشدقسم‌یاد میکنند که) (۲) فرونگذاشته است تورا پروردگارتو ودشمن نگرفته (ابن عباس رضی‌الله عنه فرمود که حضرت‌رسول «ص» را بشارت دادند بفتحی که امت اورا دردنیاخواهد واکثر بلاد بحوزه‌تسخیرایشان خواهد آمدآنحضرت بدان مژده مسرور گشت وآیت آمد که) (۳) وسرای دیگریعنی کرامتیکه حق‌سبحانه سرای عقبی بتوارزانی خواهد داشت وآن هزارقصراست دربهشت ازمروارید تروخاك‌آن ازمشك‌از فرود وهر کوشکی‌ازخدم وحور ونعم و امتعه وآنچه لایق‌آن بهتراست‌برای تواز کرامت نخستین که فتح بلاداست یانهایت‌امرتو بهتراست ازبدایت چه‌ساعت بساعت بردرجه ودرجه رفعت متصاعد وبرذروه کمال مترقی است (٤) وزود باشد که عطادهد ترا آفریدگار تو یعنی مرتبه شفاعت درباره گناهکاران امت پس‌توخشنود شوی (یعنی‌چندان عطا ارزانی دارد گوئی بس‌است ومن‌راضی شدم امام محمدباقرعلیه‌السلام میفرماید که ای‌اهل عراق‌شما میگوئید که‌امید-وارترین‌آیت‌قرآن انیست که لاتقنطو من رحمة الله وما اهلبیت برآنیم که امید بایت ولسوف یعطیك ربك فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت پناه راضی نشود که یکی ازامت وی دردوزخ باشد.

نظم

نماند بدوزخ کسی در گرو — که دارد چنین سیدی پیشرو

عطای شفاعت چنانش دهند — که امت تمامی زدوزخ رهند

درمعالم ازابن‌عباس نقل کرده که حضررسالت پناه فرمود که بپرسیدم پروردگار خود را بپرسیدنی ودوست میدارم آنرا که نپرسید میگفتم الهی سلیمان را ملك عظیم دادی وفلان را وفلان را این وآن عطاء دادی حق سبحانه گفت ای محمد (ص)

(٥) آیا نیافت پروردگار تو تراکودکی بی پدر پس جای داد ترا در کنف کفالت جد وعم تو (در بحرالحقایق آورده که قرار دادیم ترا دریتیم ودرصدف ختم نبوت جای داد.

بیت

بس که غواص کرم در تك دریای قدیم

غوطه زد تا بکف آورد چنین دریتیم

یا دید تراکه گوهر یگانه بکمال قابلیت ازهمه کائنات منفرد بودی وبقطع علاقه ازماسوی متوحد ترا متمکن ساخت درحضرت احدیت جمع که مقام خاص تست (٦) ویافت تو را خدای توراه گم کرده (بر دروازه مکه وقتیکه حلیمه دایه تو تراآورده بود تابجد ومادر توسپارد) پس راه‌نمود ترا (یاآنکه جدت را برسر تورسانید یا درراه شام وقتیکه با میسره بتجارت‌رفته بودی وشتر تو ازراه منحرف شد جبرئیل را فرستادم تازمام شتر تو گرفته با راه‌آورد یاراه نیافته‌بودی بعلم واحکام ترا بآن راه نمود ودرحقایق‌سلمی مذکوراست که ترا یافت دوستی مستغرق در معرفت و محبت برتومنت نهاد وبمقام قرب رسانید(١) (٧) ویافت ترا درویش عیالدار پس توانگری‌ساخت ترا (بمال خدیجه یا بآنکه تجارت کردی یا بغنائم که از کفار گرفتی درحقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفه انوار جمال خود) (٨) پس اما یتیم را قهرمکن وقدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیده(٩) واما سائل‌را بانك مزن‌ومحروم مساز که درد بی‌نوائی و تنگدستی کشیده (١٠) واما بنعمت پروردگار خود که نبوتست حدیث کن(یعنی احکام‌آنرا بخلق برسان که تحدث منعم شکر منعم است صاحب فتوحات‌قدس سره فرموده است که نعمت چیزیست محبوب بالذات ومنعم در اغلب مشکور است پس حق سبحانه وتعالی حبیب‌خودرا فرمود که از نعمت من سخن گوئی

١- یاآنکه ترا یافت گم‌شده راه نمود ترا بوحی وقرآن برتو فرستاد که بهدایت قرآن بشررا از چاه ضلالت نجات داده و بشاه راه تمدن رهسپار فرمودی (محمدی)

که خلق محتاجند ومحتاج چون ذکر منعم شنو دید ومیل کند واورا دوست دارد پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من میگردانی ومن ایشان را دوست میدارم) (١١)

سورة الانشراح (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا ما گشاده نکرده‌ایم برای تو سینه تورا (تا مناجات حق‌ودعوت خلق وغم امت دروی گنجد یا معنا آنکه آیا دل تراگنجایش ندادیم که هر چه ازاسرار وحی برتو وارد شود قبول‌تواند کرد و گفته‌اند شرح‌صدر بشارت است وآنچه دراخبار آمده ازشکافتن سینهٔ‌آنحضرت وچنان معلوم شدکه‌شق صدرآنحضرت متعدد بوده یکی درزمان طفولیت درقبیلهٔ بنی‌سعد نوبت‌اولی که حلیمه مرضعه‌آنحضرت بوده ویرا برده یا درنوبت ثانیه وقولی‌هست که درسال ششم یا بازدهم ازبعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در شب‌معراج جبرئیل مرا تکیه داد واز بالای‌سینه تاناف‌من میشکافت ومیکائیل طشتی ازآب زمزم‌آورد درون سینه وعروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا بیرون‌آورد وبشکافت وبشست ودرآخر طشتی از طلا که از حکمت وایمان‌آوردن ودل مرا ازآن پرساختند وباز بجای آن بنهادند

نقل‌است که بخاتمی‌ازنور مهر کرد چنانچه اثرراحت والت آنراهنوز درعروق ومفاصل خود میبابم.

بیت

دلم خزینه اسرار بود دست قضا　　　درش ببست کلیدش بدلستانی‌داد)

(١) وفرو نهادیم ازتو بارگران ترا (٢) باریکه گران ساخت پشت ترا (که آن اندوه کفار بود واصرار ایشان برکفر وتعرض آنحضرت و گفته اند مراد غم گناه امت است که بدان گران‌بار بودی آنرا برگرفتیم وشفاعت

١- مشتمل بر٨ آیه و درمکه نازل شده

ترا درباره ایشان قبول فرمودیم) (۳) وبرداشتیم برای اظهار قدرتو ذکر ترا (به‌نبوت ورسالت وخاتمیت یا بآنکه نام ترا برقرین نام خود ساختیم در اذان واقامت وتشهدوخطبه تاچون مرا یاد کنند یاخود برتوسلام فرستادیم و دیگران‌را امر کردیم.بدرود دادن برتو ذوالنون مصری قدس‌سره فرمود که رفعت ذکر اشارت بآن است که همهٔ انبیاء بر حوالی عرش جولان مینمودند وطائر همت حضرت بالای عرش پرواز میکرد

قطعه

سیمرغ فهم‌هیچکس از انبیا نرفت | آنجاکه تو ببال کرامت پریدهٔ
هریك بقدرخویش بجائی‌رسیده‌اند | آنجاکه جای نیست توآنجارسیدهٔ

ای‌محمد«ص»صبر کن) (٤) پس‌بدرستیکه بادشواری دردنیا آسانی است درآخرت (٥) بدرستیکه بادشواری که درمکه ترا هست‌آسانی بود در مدینه (ودرموضح‌آورده که با عسری که درمدینه باشد یسری است دربهشت)

(٦) پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش درمراسم عبادت (یاچون از نماز فارغ گردی جهد کن دردعا یاچون از گذارش‌احکام فراغت یابی باستغفار اوزار امت مشغول‌شو درسفر تاسع از فتوحات میاورد که شیخنا ابومدین مغربی قدس‌سره درتاویل این‌آیت فرموده که چون فارغ شوی ازمشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن) (۷) وبدعای پروردگار خود پس رغبت کن (درهمه وقت وهرچه خواهی از او بخواه که قادر براسعاف حاجات وانجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بردرگاه قرب مقبول است ودعوت طیبات تو درمحل قبول

بیت

چه مقصودکون ومکان بودتست | خدا میدهد آنچه مقصود تست(۸)

سورة التين (۱)

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سوگند بانجیر وبزیتون (درانوار آورده که تخصیص این دو میوه آن است که انجیر میوه پاك‌است وبی‌فضله غذای لطیف سریع‌الهضم ودوای شریف کثیرالنفع ملین محلل لغم مطهر کلین دافع‌ریك مشانه مفتح‌سده جگر وسپرز ومسمن بدن وگرده درخبرآمده که بواسیر را قطع کند و نفوس را فایده دهد وزیتون میوه است ونان وخورش دارا و روغن دارد بسیار نفع دهنده وگفته‌اند که مراد ازانجیر وزیتون نسبت ایشان است و آن دو کوه است درارض‌مقدس یکی‌طورسینا ودیگری کوه‌تینا که هریکی‌معبدیکی‌از انبیا بوده یا دومسجد دمشق وبیت‌المقدس است ودرمعالم فرموده که تین مسجد اصحاف کهف و زیتون مسجد ایلیا ودر تبیان گفته‌اند که جبل جودی و جبل بیت‌المقدس است که حق‌سبحانه بدان قسم یاد میکنند) (۱) وسوگند بطور سینا یعنی که محل مناجات‌حضرت کلیم‌است (۲) وقسم بدین شهر امان‌دهنده (یعنی مکه معظمه مولد مبارك سیدعالم است دربحر الحقایق آورده که قسم است بزبان اهل بشارت بشجره متینیه قلبیه که مثمر ثمره علوم دینیه است و شجره زیتونه مبارکه سیریه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سنین روح معلی است که بتجلی الهی مجلاست وبلاد امین خفی که محل امن‌وامان است ازهجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم اینست که) (۳) بدرستیکه ماآفریدیم آدمی را درنیکوتر نگاشتنی (یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات با انتساب قامت وحسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات‌بامخلوق ساختیم اورا مظهر اتم واکمل ومجلی اعم اشمل تاحامل امانت الهی ومنبع فیض نامتناهی تواند بود) (٤) پس بازگردانیدیم اورا بزیر زمین همه فرو تران (یعنی عالم طبیعت بازنده گردانیدیم بوی آثار ظهور واظهارواطوارشعور واشعار را وچون دقائق حقائق این‌آیت‌درجواهر

۱- مشتمل بر ۸ آیه ودر مکه نازل شده است

التفسیر به‌بسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع برآن حواله بمطالعه‌آنست گفته‌اند معنی آیت آنست که‌آفریدیم انسان را درنیکو ترین صورتی و او را باز بردیم بسن‌خرافت که ارزل عمر است واسفل السافلین اشارت برآن‌است ودرآن وقت هیچ کار نتوان کرد و کسی‌را درآن پس هیچ مزدی نباشد) (٥) مگرآنانکه بگرویده‌اند و کرده‌اند عملهای ستوده بایسته پس مرایشان راست مزدی نابریده و کم ناشده (یعنی همچنانکه درجوانی وصحت تن مزد عبادت ایشان می‌نوشتند درپیری وضعف نیزباآنکه عمل نمیکنند بهمان‌دستور مزد ایشان ثابت است) (٦) پس چه‌چیز ترا برتکذیب میدارد ای‌منکربعث پس‌از ظهور دلائل تا مقر نمیشوی جزا وحساب (٧) آیا نیست خدای حکم کننده‌ترین حاکمان (یعنی هست درخبر آمده که هر که بگوید **الیس الله باحکم الحاکمین** باید که بگوید بلی واناعلی ذالك من‌الشاهدین) (٨)

سورة العلق (١)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

(جمهور علماء برآنند که اول چیزیکه از قرآن نازل شد پنج آیت است از اول این سوره وبیان اینحال برسبیل اجمال آنکه آنحضرت درغار حرا تکیه داشت یا بربالای کوه ایستاده بودند ناگاه جبرئیل علیه‌السلام بر وی ظاهرشد وگفت ای محمد(ص) حق متعال مرا بتو فرستاده است ورسول خدائی بدین‌امت آنگاه گفت بخوان فرمود ما انابقاری چنانچه بیطاقت شد پس جبرئیل ویرا بگرفت وبیفشرد پس نگذاشت وگفت بخوان فرمود که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و بیفشرد وبگذاشت و گفت اقراء باسم ربك الذی خلق وقولی آنست که جبرئیل از زیر بر خود نامهٔ از حریر بهشت که برو یاقوت منسوج بود بیرون‌آورده نزدآن‌سرورانداخت وگفت بخوان‌فرمود

١- مشتمل بر ١٩ آیه ودرمکه نازل شده

که من‌خواننده نیستم ودرین نامه چیزی نوشته نمی‌بینم جبرئیل او را بخود ضم کرد بیفشرد چنانچه نزدیك بود که بیهوش گردد تاسه نوبت این صورت واقع شدآنکه ویرا بگذاشت واین‌آیات قرآن بخواند) بخوان قرآن را در وقتیکه افتتاح کننده باشی بنام‌پروردگار خود آنخدائی که بیافرید همه‌چیزی را یا خلق کرد آدم را ازخاك (١) بیافریدآدمیان را از خونهای بسته(١) (٢) بخوان(تکرار ازبرای مبالغه‌است) وپروردگار تو بزرگتر است ازهمه بزرگان (وکرم اوزیاده از کرم‌همه کریمان است) (٣) آنخدای که‌بیاموزانند نوشتن بقلم (تاعلم را بخط قید کنند ودورآن بنامه آگاهی دهند ودرتبیان آورده که حق سبحانه آدم را تعلیم کتابت داد اشهر آنست اول کسی که خط نوشت ادریس بود) (٤) بیاموخت خدای آدمی را آنچه نمیدانست یا محمد را تعلیم داد ازاحکام شریعت آنچه بدان دانانبود (٥) حقا که‌بدرستی که‌آدمی(یعنی‌ابوجهل) هرآینه ازحد میرود وگردن کشی می کند (٦) باآنکه می‌بیند خودرا که بی‌نیاز شده‌است (یعنی توانگر وچراکسی بسبب مال‌طاغی شود وعبادت حق فروگذارد) (٧) بدرستیکه بسوی‌آفریدگارتست بازگشت همه درآخرت وآنجا اعمال بکار آید نه‌اموال

بیت

توانگری نه بمالست نزد اهل کمال
که مال تالب گورست بعداز آن اعمال

(١) از معجزات قرآن یکی اخبار بچگونگی نطفه است که در این آیت شریفه خبرمیدهد که انسان را ازعلق آفریده وعلق کرمی‌است که شبیه به‌میم کوفی است (م) ودرآبهای راکداست وعلم‌امروز نشان میدهد توسط مقروسکوب که نطفه آدمی دارای دویست ملیون تاششصدملیون حیوانـاتی است که شبیه بعلق‌است وازاین‌همه‌ذرات فقط یکذره خود را ببچه دان مادر رسانده وبانطفه‌مادر وارد بچه‌دان‌میشود لذا این‌همان(م) میم ممکن‌الوجود است که لباس‌ظهور پوشیده وتمام لوازم‌ظهوررا بخود نسبت میدهد ومیگوید سرم دلم مالم چشم گوشم فرزندم وخاندانم الخ (محمدی)

آورده‌اند که ابوجهل گفت اگر به‌بینم محمد (ص) را در سجده هر آینه پس بزنم گردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگذارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت روان شد وبدو نارسیده باز گشت رنك از روی رفته ولرزه براعضای اوافتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خودمحمد (ص) خندقی دیدم از آتش واژدهای دهن باز کرده ومرغان پر در پر بافته این‌خبر بحضرت رسیده فرموده که اگر نزد من‌آمدی ملائکه ازو عضو عضو اورا بربودندی واین‌آیت‌آمد) (۸) آیا می‌بینی توآنرا که باز میدارد (۹) بنده کامل‌را که محمد (ص) است بوقتی که نماز میگذارد (۱۰) آیامی‌بینی‌تو اگر باشد بنده منهی‌ازنمازبراه راست (۱۱) یامیفرماید خلق‌وا پرهیزکاری اورا باز توان‌داشت ازآنحال (۱۲) وتکرار جهت تاکید است آیا می‌بینی که اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یاسخن حق‌را مطلقا و روی بگرداند از ایمان وبر گردد ازطریق فرمانبرداری که‌مستحق چه‌نوع باشد ازعذاب (۱۳) آیا ندانسته است (ابوجهل یعنی دانا نیست) بآنکه ازروی تحقیق خدا می‌بیند قصد اورا مرحبیب خدای را بزرگان گفته‌اند که در کلمه ان‌الله یری‌هم وعید مندرج است وهم وعده یعنی ای زاهد برستش نمای که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می‌بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می‌بیند وای زاهد درخلوت مکن قصد گناهی که ترا می‌بیند درویشی بعدازگناهی توبه کرده بود وپیوسته میگریست گفتندچند گریه کنی که خدا غفوراست گفت‌آری هرچند عفو کند واما خجلت آن را که او میداند و می بیند چگونه از خود دفع کنم.

فرد

گیرم که تواز سرگنه در گذری زان‌شرم که‌دیدی که‌چه کردم‌چکنم

شعر

سر خجالت درویش از آن بود در پیش
که گر گناه ببخشند شرمساری هست

آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت پناه (ص) نماز میگذارد

ابوجهل لعین برسید و گفت ای‌محمد«ص» نه ترا نهی کرده‌ام ازنماز وآن حضرت اورا تهدید بسیار کرد ووعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر اند آیت نازل شد) (۱٤) حقا که ابو جهل اگر باز نایستد ازایذای محمد«ص» بگیریم اورا بموی پیشانی وبدوزخ کشمیش (۱۵) دروغ گوی خطاکار (وصف ناصیه مکذب وخطا بطریق اسنادمجازی است ومراد صاحب‌ناصیه‌است) (۱٦) پس گوی بخوان (ابوجهل اهل‌مجلس خودرا) (۱۷) زودباشد که مابخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن اوبجهنم (۱۸) نه‌آنست سخن که‌او گوید فرمان مبراورا برترك نماز (یعنی برمخالفت او ثابت باش) وسجده کن بردوام خدای‌را و نزدیك شو (بحضرت احدیت درحدیث آمده وقتی بنده بپرورد گار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده‌چهاردهم است ودرفتوحات این‌را سجده طلب وقربت گفته(۱۹)

سورة‌القدر (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(حضرت رسالت‌پناه (ص ع) وصحابه را خبرداد که یکی‌ازبنی‌اسرائیل هزارماه سلاح پوشیده در راه خدای‌جهاد کرد اصحاب متعجب شدند و گفتند مابااین عمرهای کوتاه بچنین دولتی‌چگونه توانیم رسید حق‌سبحانه این سوره نزول فرمود که) بدرستیکه مافرستادیم قرآن‌را (کنایت غیرمذکوره دلالت برقدر وشهرت اومیکند یعنی‌ازبزرگی وشرف مستغنی‌است ازتصریح بآن و دیگرانزال آنرا بخوداسناد فرموده دروقت متبرك چنانچه فرموده) درشب قدر (یعنی ابتدای نزول‌اودرآن شب بوده یانزول تمام قرآن درآن‌شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده ودربیت العزت بسفره سپرده‌اند وروح الامین درمدت بیست‌وسه سال‌آیت‌آیت وسوره‌سوره بحسب مصالح وقت بدنیاآورده)

(۱) مشتمل بر ۵ آیه ودرمکه نازل شده است

(۱) وچه چیزدانا کردتورا تادانی که چیست شب‌قدر (یعنی شب باعزت‌وشرف که‌هر که‌دراوطاعت کندعزیز ومشرف گردد یاعملی که دراوواقع شود نزدیك خدای باقدر بود و گفته‌اند قدربمعنی‌حکم است یعنی دراوتفصیل کنندهر کاری مشحون بحکمت که نقض‌بر آن راه نیابدیابمعنی تنگی‌است که زمین درآن‌شب برملائکه تنك شوداز بسیاری ایشان که بزمین‌آیند) (۲) شب قدربهتراست از هزار ماه (که نمازی بنی‌اسرائیل درآن جهاد کرده مر کسی‌را که دریابد و بطاعت بروز آردشب قدربقول امام اعظم دایراست در سال وحضرت شیخ قدس سره درفتوحات آورده که من‌آنشب‌را درشعبان ودر ربیع‌الاول دیده‌ام وبیشتر دررمضان یافته‌ام واغلب علماء بر آنند که درماه رمضان است در دهه آخردرشبهای وترامیدوار تراست واصحاب امام شافعی بیست‌یکم بیست‌وسوم را اختیار کنند وحنفیه شب‌بیست وهفتم است فی‌الجمله عدد حروف لیلة‌القدر که سه بارتکراریافته وکلمه هی که از کلمات این سوره است بیست‌هفتم‌است فی‌الجمله قول‌اخیراتاییدمیکندوحکمت دراخفای شب قدرتعظیم همه‌شبهاست واحیای آن بعبادت است نه بیداری .

بیت

ای خواجه چه جوئی زشب قدر نشانی
هرشب شب قدر است اگر قدر بدانی

(۳) پس فرودآید فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا وجبرئیل بایشان درین شب مبارك (وقولی آنست که باملائکه فرود آید ملکی‌عظیم که روح نام‌اوست یاصفی‌ازایشان که روح گویند یاروح بنی‌آدم‌یا حضرت عیسی بموافقت ملائکه، درتفسیر حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبرما (ص‌ع) فرودآید ودر بصائر فرمود که جبرئیل بافرشتگان که ایشان را بازمینیان علاقه وآشنائی هست فرود آیند وبخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل‌مؤمنانرا مصافحه میکنند وعلامت مصافحه، جبرئیل اقشعرارجلد ورقت قلب واشك چشم بودبرای شرف این‌شب‌است که ملائکه وروح بزمین‌آیند بفرمان آفریدگار ایشان ازبهر کاری ازخیر وبرکت (۴) سلامت است ازهمه

آفات شب قدر تادمیدن سفیده صبح (اسرار علماء وعرفا درین سوره‌بسیار است ودرجواهرالتفسیر شمه ازآن مذکوراست والی‌الله ترجع الامور) (۵)

سورة‌بینه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

نبودند آنانکه کافرشدند ازاهل کتاب (یعنی یهودو نصاری) وازمشرکان عرب بازایستاده گان‌از کفر تاآنگاه که بدیشان آمده حجتی‌روشن (۱) فرستاده از خدای (که محمد ص‌ع است) میخواند برامت خود صحیفهای پاکیزه از کذب وبهتان (یعنی قرآن وآنرا صحف گفت برای تعظیم باآنکه جامع‌اسرار جمیع صحف است) (۲) درآن صحیفها نوشتهای راست است ودرست (یعنی احکام و مواعظه مقصود از این آیت آن است که اهل کتاب و مشرکان بر دین وآئین خود بودند تاپیغمبربیاید وایشانرا بایمان خواند بعضی بمدد توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند) (۳) ومتفرق نشدند (یعنی اختلاف نکردند درشان محمد آنانکه‌داده شده‌اند کتاب را) مگرازپس‌آنکه آمد بدیشان پیغمبر ص (یعنی پیش ازبعثت آنحضرت همه مجتمع بودند برتصدیق وی وبعدازآن که مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی‌کافرشدند) (۴) وامر کرده‌نشدند اهل کتاب مگرآنکه پرستش کنند خدابراپاك کنندگان برای‌خدا کیش‌خودرا (یعنی‌ازشك والحاد پاکیزه باشند)میل کنندگان از عقاید باطله بدین‌اسلام ودیگر مامورند بآنکه بگذرانند نماز مفروضه را دراوقات آن و بدهند زکوة واجب‌را بمحل‌آن وآنچه مامورشده اند بدان دین وملت‌راست (۵) بدرستیکه‌آنانکه‌نگرویدندازاهل کتاب یعنی یهود ونصاری وازمشرکان یعنی بت‌پرستان درآتش دوزخ باشند روزقیامت جاویدان درآن ایشانندآن گروه‌ایشانند بدترین‌همه آفریدگانند (۶) بدرستیکه‌آنانکه‌گرویدندو کرده‌اند عملهای‌پاك وستوده‌آن گروه ایشانند بهترین‌همه‌آفریدگان (۷) پاداش اینان که خیرالخلق‌اند نزدیك پروردگارایشان بوستانهای اقامت‌است که‌میرود اززیر اشجار آن‌جویها (چه بوستان بی‌آب روان نشاید) پایندگانند ایشان درآن

(۱) مشتمل بر ۸ آیه ودرمدینه نازل شده است

بهشتها همیشه (تاکید خلوداست) (۸) خشنود باشند ایشان ازخدای بدادن ثواب بی‌حساب‌بدیشان وایشان‌را بنعمتهای مرادات وغایات‌الغایات (یعنی‌دولت لقا که مطلب اعلی ومقصداقصی باشد برسانند .

بیت

دارند هر کس‌ازتومرادی ومطلبی   مقصود ما زدنیا وعقبی لقای تست

آنچه مذکورشد ازجنت ورضوان برای آن کس‌است که بترسد ازعقوبت پروردگار خود وبموجبات مثوبات اشتغال نماید .

سورةالزلزال (۱)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی (وی که مقرراست نزدك نفخه اولی‌یا ثانیه بدان در هم شکسته شود) (۱) وبیرون آرد زمین بارهای گران خود راکه اجساد اموات ودفاین وکنوزاست (یعنی براند ازرازکنون خود وبیرون افکند) (۲) وگویدانسان (یعنی کافرو گفته‌اند عام‌است یعنی‌همه‌آدمیان بعد ازمشاهده این‌حال‌گویند) چیست زمین راکه پوشیده‌های خودرا آشکارا میکند (۳) آن‌روز سخن‌گوید زمین‌بزبان حال (واصح‌آنست که خدای‌تعالی وی‌را بسخن‌آرد تابگوید خبرهای خودرا ازجنبیدن وبیرون آوردن مدفونات یا ازعملهائیکه بروی صادرشده ازاعمال) (۴) بسبب‌آنکه پروردگار توامر کند مرا دراو دستوری دهدکه خبرده از عملهای مردمان که برتوواقع بوده (۵) آن روزبازگردند وبیرون‌آیند مردمان ازموقف حساب‌پراکندگان (یعنی گروه‌گروه بعضی بدست راست وجمعی بدست چپ) تا نموده شوند جزای کردارهای خودرا (دراسباب نزول‌آورده که دوتن‌بودن یکی‌سائل‌را بکسوت ولقمه نمی‌نواخت ومی‌گفت این‌اندکست وچیزی بسیار خیربایدکرد تابرآن مزد دهند ودیگر گناه خودرا خوار میداشت ومی‌گفت مارا قطره بطره و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبائرعذاب خواهد کرد حق‌سبحانه وتعالی

۱- مشتمل بر۸ آیه ودرمدینه نازل شده است وبقولی درمکه

درشان این‌دو کس‌فرستاد که) (۶) پس‌هر که عمل کندبهم سنك مورچه خورد نیکی به‌بیندپاداش‌آنرا (۷) وهرکه بکندبوزن نمله صغیره بدی بیابدمکافات آنرا (ابن‌عباس فرموده که هیچ مؤمنی وکافری نباشد که نکند دردنیا خیری یاشری‌مگر که‌خدای بنماید عمل‌ویرا بوی‌درقیامت اماسیئات‌مؤمن‌را بیامرزد و حسنات‌اوورا مزد دهدچه حسنات‌کافررارد کندوسیئات معذب سازد وابن‌مسعود فرمود که محکم ترین‌آیتی در قرآن اینست وپیغمبر«ص‌ع» آنرا جامه فاذه گفتی ودرعین‌المعالی آورده که صعصه بن‌ناجیه که جدفرزوق بودنزد حضرت رسالت پناه آمدو گفت آنچه برتو آید برمن‌بخوان آنحضرت علیه‌السلام این آیت بروی بخواند گفت حسبی‌حسبی همین‌بسنده است چون کسی‌دانست که در آن عرصه کبری از زره وجه نقره وقطمیر بخواهند برسید و هیچگونه فرو گذاشتی فخواهد بودهرآینه امروزبحساب خود خواهدپرداخت ونکته‌حاسبوا قبل آن تحاسبو انصب العین خاطرخود خواهد ساخت .

قطعه

حساب‌کار خود امروزکن که فرصت هست
زخیر شر بنگر تا چه هست حاصل تو
اگر بنقد نکوئی توانگری خوش باش
وگر بغیر بدی نیست وای بردل تو) (۸) (۱)

(۱) ازآیه مبارکه وخبرشریفه همچه برمیآیدکه انسان درقیامت عین عمل‌را می‌بینندنه جزای‌آنرا البته هرعملی دراین‌عالم ازخیروشر بصورت‌اصلی خود درقیامت نشان داده خواهدشد نعوذبالله من‌شرور نفسناسیئات اعمالنا (م)

سورة العادیات (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(حضرت رسالت پناه منذربن عمروانصاری را با خیلی اصحاب بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که برایشان رسید و غارت کنید وفلان روز بازآئید ایشان چنان کردند ودرباز آمدن بسبب عبور برآبی بزرك توقفی افتاد ومنافقان زبان دراز کرده بایکدیگر میگفتند که تمام آن سریه دربادیه بلیه هلاك شده‌اند و کسیکه خبرایشان برساند نمانده این سخن بمؤمنان رسیده اندوهناك شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان ازحال آن سپاه بفرستادن این سوره خبرداد که) سوگندباسبان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی به‌آوازی که به صهیل بود(۱) پس بیرون آرندگان آتش از سنك بسمهای خویش یعنی بسم نعل سنك زیرسم آتش زنند آتش زدنی (۲) پس بغارت کنندگان دروقت صبح (مراد راکبان ایشانند (۳) پس برانگیختند آن اسبان بوقت سفیده دم غباری درکنار آن قبیله (٤) پس بمیان درآمدند بدآنوقت گروهی ازدشمنان دین (٥) بدرستیکه انسان (مراد ابن ابی منافق است باجمع خودکه اراجیفها درمیان مردم می افکندند مراد مطلق انسان است) مرپروردگار خودرا ناسپاس است (وگویندآیت درشان ابوحاجب است امام ابواللیث آورده است که سه نفرازعرب دریك عصریگانه بودند هریکی درصفتی اشعث درطمع وابوحاجب دربخل وحاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابوحاجب بخیل است واندك خیروگفته اند کنود آن باشد که محنت برشمارد وازنعمت خیریاد نیارد ودرحدیث ابوامام است که کنود آن است که تنها خوردوعطا نکند وبنده‌را بزند) (٦) وبدرستیکه خدای بربخل و کفران

---

(۱)مشتمل بر۱۱ آیه است و درمکه نازل شده‌و بقولی درمدینه نازل‌شده

او هرآینه گواهست یا انسان برکنود خودگواهست بجهت ظهوراثرآن ازاو (۷) وبدرستیکه انسان برای دوستی‌مال هرآینه سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده (شیخ الاسلام قدس‌سره فرمود که اگرمال‌را دوست میداری بده تاباز بتودهند و برای وارث منه که داغ حسرت بردل تونهند .

نظم

مال همان به که بیاران دهی گر بدهی به که بخاکش نهی

زر زپی منفعت است ایحکیم بهر نهادن چه سفال وچه سیم

بیت

زر از بهر خوردن بود ای پسر برای نهادن چه سنك وچه زر)

(۸) آیا نمیداندانسان که چون ظاهرگردد و بیرون آورده شودآنچه درگورهاست یعنی‌اموات (۹) وحاضرکرده شودآنچه درسینهاست (یعنی بیان آرند خیروشرآنرا متمیز سازند جواب اذا اینست که خدای تعالی‌پاداش‌خواهد داد (۱۰) بدرستیکه آفریدگار ایشان باقوال وافعال‌ایشان آن روزرستخیز هرآینه داناست وجزا دادن تواناست والله‌اعلم (۱۱)

سورة القارعه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

روزگوینده (۱) چیست گوینده (۲) وچه چیزدانا کرد ترا تابدانی که چیست گوینده (مراد روزقیامت‌است که بکوبددلهارا بهول وهیبت) (۳) روزیکه باشند مردمان ازشدت رستخیزمانند پروانه پراکنده یاچون غوغای ملخ که بهم برمی‌آیند وپایمال و پریشان حال میشوند (٤) و گرد و کوهها ازهول این‌روز مانند پشم رنگین زده شده بکمان نداقی بمعنی کوهها ازهول آن روزدر تفرق اجزاء ونظائرآن درهوا بمشابه پشم رنگین‌زده شده باشد

---

(۱) مشتمل بر ۱۱آیه است ودر مکه نازل شده

چه رنك پشم را سست کند ودرزدن زودمتفرق ومنتشر گردد (٥) بس‌اما در آن روزهر کرا گران باشد ترازوهای عمل‌او یعنی مقادیرانواع حسنات‌اوراجح بود (٦) پس اودر زندگانی باشد پسندیده (٧) واما آنکه سبك بود ترازوهای کردار یاآنکه حسنه ندارد یاراجح آید سیئات اوبرحسنات (٨) پس‌جای او هاویه است وآن‌در که باشد زیرترین همه درکها (٩) وچه چیزدانا کرد ترا که چیست هاویه (١٠) آتشی بغایت رسیده درسوزش (١١)

سورة التكاثر (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده‌اند که بنی‌عبدمناف وبنی‌سهم بریکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله بنی‌عبدمناف چون هریك شماره قبیله خویش کردند بیشتر آمدند وبنی‌سهم گفتند بسیارمردم ما درجاهلیت کشته شده‌اند یامرده وزنده‌را شمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی‌سهم بیشتر آمدند بسه خانواده حق سبحانه این‌سوره فرستاد) مشغول کرد شمارا فخر کردن به بسیار «قوم» ( ) تاحدیکه بگورستانها ومردگان‌را شمار کردید (وگفته‌اند معنی آیت آنست که مشغول شدید بتکاثر اموال واولاد مستغرق بامور معیشتی کشید تاآنگاه که بمردید وآمدید بمقابر) (٢) نه چنین باید که همت‌عاقل‌مصروف دنیاشود وازآخرت فراموش کند که اجل‌ناگاه بوی فرودآید وندامت سود ندارد .

قطعه

روزیکه اجل کند شبیخون — البته بباید از جهان رفت
گر دل نبود اسیر دنیا — آسان ره اینجهان‌توان رفت

زود باشد که بدانید عاقبت تفاخروتکاثر یعنی‌بوقت مرك (٣) پس‌حقا که زود بدانید جهت خطای خودرا بوقت نشور (٤) نه چنان باید که بزنده

(١) مشتمل بر ٨ آیه ودر مکه نازل شده است .

ومرده مباهات کنید اگر بدانید که چه احوال در پیش دارید دانستن درست بی‌گمان هرآینه شمارا بازدارد ازمفاخرت ومکاثرت (٥) بخدای تعالی که به خواهد دید دوزخ راتول ازدوری وقت که بعرصات‌می‌آرند (٦) پس‌هرآینه بخواهید دید آنرا دیدنی بچشم بیشك وقتیکه بوی در آید (٧) پس هرآینه پرسیده شویدآنروزبوقت محاسبه ازنعمتهائیکه بدان مشغول‌شدید وازعبادتها بازماندید خطاب مخصوص است بهرکه دنیا اورا از دین بازداشته‌گفته اند مخاطب کفارند واصح آنست که اعم دارند چه همه کس را ازشکر نعمتی که داشته سئوال خواهند کرد وبعضی نعیم را تخصیص کرده‌اند بآب سرد ورطب یا سایه‌خنك یالذت نوم یااعتدال خلق‌بااسلام یاتخفیف شرائع یاقرآن واشهر آنست که صحت وفراغ است .

بیت

فراغ دلت هست و نیروی تن — چه میدان فراخ است گوئی بزن

چه‌درحدیث آمده که دونعمت‌است‌بیشترمردمان‌درآن مغبونند وقدرآن نمیشناسند وآن صحت‌و فراغت است درعین‌المعالی آورده که نعیم محمد«ص» است وهمه را ازدعوت وملت واتباع سنت اوخواهد پرسید .

بیت

چه نعمتی است بزرك از خداکه بر ثقلین
سپاسداری این نعمت است فرض العین) (٨)

سورة العصر (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که ابوالاشدبن مرصدیق راگفت زیان‌کردی ای ابابکر که دین پدرآنرا بگذاشتی واز عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیانکارنباشدآنکه سخن خداورسول شنود وعمل‌خیربجای آردبلکه زیانکارتر

(١) مشتمل بر ٣ آیه ودر مکه نازل شده است

آن است که بت پرستد ومتابعت شیطان کند خق سبحانه موافقت سخن صدیق را این سوره فرستاد که) سوگند بخدای روزگار با بروزگاری که مشتمل است براعاجیب بسیار یابنمازدیگر وبابعصر هرپیغمری یابعصرتوای محمد ص که فاضلترین همه عصرهاست (جواب قسم آنکه) (۱) بدرستیکه ابوالاشدین یا ابوالجهل یا همه آدمیان هر آینه در زیانند (بسبب صرف اعمال در مطلب ناپایدار .

بیت

مده بی‌هوده نقد عزیزعمر زدست   که بس زیان کنی ومرترانداردسود

پس همه مشرکان ضایع کننده گان عمردرزیانکاریند) (۲) مگرآنکه گرویده اند و کرده اند کردار های پسندیده و وصیت کرده اند بکدیگر را بعملی راست ودوست که اقامت است برطریق حق یا بقول صحیح که قرآن است و وصیت کرده‌اندیکدیگررا بصبروطاعت یااز معصیت (وبعضی ازمفسران گویند نفی خسر کنایت است از حال ابوجهل و آمنوا ایمائی میکنند بصفت صدیق وعملوالصالحات اشارت است بکردار فاروق وتواصوا بالحق مخبراست از گفتار ذی‌النورین وتواصوا بالصبرحاکی است ازسیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین (۳)

سورة الهمزه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(آورده‌اند که اخنس بن شریف عیب رسول الله ص میگفت درحضوروولید مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه درباره ایشان آیت فرستاد که) وای مرهرعیب کننده غیبت کننده‌را یاکسی رایاطعنه زننده بودوبدست وچشم اشارت کننده (۱) آنکسی که گرد کرد مالی وشمرد آنرا یا شماره آنرا نگاهداشت (۲) می‌پندارد آنکه مال جمع کرده اوجاوید خواهد ساخت اورا دردنیا (۳)

(۱) مشتمل بر ۹ آیه ودرمکه نازل شده است

نه چنانست که آدمی پندارد هرآینه انداخته شود درحطمه (وآن نام درکه است ازدوزخ که هرچه در وی افتد فی الحال شکسته وسوخته گردد) (۴) وچه چیز دانا کرد ترا تادانی که چیست حطمه (۵) آتش خدای برافروخته شده (یعنی خدای تعالی آنرا برافروخته بقدرت وهر چه حقتعالی بر افروزد دیگری نتواند که فرونشاند .

بیت

چراغی راکه ایزد بر فروزد   هرآنکس پف کندریشش بسوزد)

(۶) آن آتشی که برآید وغالب شود بردلها وبمیان آن درآید (و تخصص این آتش بدل کافران جهت آنست که دل ایشان محل عقاید ناشایسته ومنشای اخلاق ناپایسته‌است) (۷) بدرستی که آن آتش (یعنی مکان برکافران فروبسته شده‌است (۸) بستونهای دراز (یعنی درآن درکه بربسته‌اندوستونها برآن زده ومحکم ساخته که هرکس نتواند گشاد اشارت بقا وخلود ایشان است درآتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیب است حسین منصور قدس سره فرمود که هفتاد سال آتش نارالله الموقده در باطن مازدند تاتمام سوخته شد ناگاه شروی از مقدمه انا الحق بیرون جست ودرآن آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که ازسوزش ماخبردهد .

بیت

ای شمع بیا تامن توراز بگوئیم   کاحوال‌دل‌سوخته هم‌سوخته‌داند(۹)

سورة الفیل (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(در کتب سیر به نقلهای معتبره مذکور است ابرهه صباح که از قبل نجاشی که والی یمن بود درموسم حج دید که مردمان ازاطراف وجوانب متوجه مکه میشوند معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش درحرکت آمده داعیه کرد که درمقابله آن خانه بسازد ووجوه حجاج رابدانسو

(۱) مشتمل بر ۵ آیه ودرمکه نازل شده است .

منصرف گرداند پس درصنعا از رخام ملون کلیسائی ساخت قلیس نام ودور دیوار آنرا بزر وجواهر مرصع ومزین گردانید و طوائف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه برقریش شاق بود لکن جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت وشبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت وفرار نمود این خبر در آفاق واقطار منتشر گشت وطباع مردم از طواف آن متغیر شده ابرهه ازاین حال متأثر شده لشکری جمع کرد وباپیلان قوی بیکر مهیب منظر بقصد تجزیب حرم محترم متوجه مکه شد وفیل محمودرا که عظمت جثه بمشابه کوه پاره بود .

بیت

بهیکل قوی راست چون کوه قاف   چوشیر عرین چابك اندر مصاف

با خود برد بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرده و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند وابرهه ازاول روز لشکر برنشانده وفیلان را برآنگیخته روی بمکه نهادفیل محمود روی ازدیوار شهر مکه بگردانید متوجه لشکر گاه شد هرچند فیل بانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد وفیلان دیگر بجهت اعراض او از خانه پیش نمیرفتند ابرهه از این حال فروماند وجماعت قریش ازبالای جبال نظر بر گماشته که آیاحال برچه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه گردنهای سبز پدید آمدند وحمله آورده برآن لشکر سنك باران کردن وبیك نفس همه قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال‌الله تعالی) آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو بخداوندان پیل (یعنی ابرهه ولشکراو) (۱) آیا نساخت ونیفکند مکر ایشانرا که درتجزیب کعبه داشتند درتباهی وبطلان (۲) وفرستاد برایشان (ازطرف ساحل دریای هند) مرغان گروه گروه (ومنقارهای ایشان چون منقار مرغ و پنجه ایشان چون پنجه سك سرهای ایشان چون سرسبع وگویند مرغان سبز بودند بامنقارهای زرد) (۳) می‌افکندند آن لشکررا بسنگی از سنك گل یعنی گل سنك شده (٤) پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها چون برك کاه خورده

شده یعنی خورده دروی افتاده ونابود کرده شده (کنایت است از استیصال ایشان آورده اند که هرمرغی سه سنك داشت یکی درمنقار ودودر پنجهای وبرهر عضواز بدی کافران زدندی از آن جانب دیگر بیرون رفتندی وبرهر سنگی نام یکی از سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خودرا پیش نجاشی انداخت وازمکه تاحبشه مرغی که آن سنك بنام ابرهه موسوم بود وبرای هلاك اومقرربود درمنقارداشت بلازم وی بود ودربار گاه نجاشی بالای سر ابرهه پروازمیکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید ونجاشی ازروی تعجب برسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاك ساخته ابرهه را درانحال نظر بر آن مرغ گفت ای ملك یکی از آن مرغ اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او برسرش افکند وهم درنظر نجاشی هلاك شد وازاین صورت آیت عبرتی برصحیفه دل نجاشی منقش گشت

بیت

نوشت خامه تقدیر بسر جریده دهر
خطی که فاعتبروا منه یااولی الابصار (٥)

سورة القریش (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(آمام زاهد آورده که قریش را برای تجارت دوسفر بود زمستان بیمن رفتندی وتابستان بشام ومردم ایشان را اهل حرم گفتندی وحرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضربن کنانه است وهر کس ازعرب که نسبت او بنضربن منتهی شود قریش است بعضی ازعلماء انساب برآنند که قریش لقب فهربن مالك است که نبیره نضرباشد که حق سبحانه برای اثبات نعمت برایشان این سوره فرستاد وگفت شگفت نمائید ومتعجب شوید) برای پیوستن قریش با یکدیگر

(۱) مشتمل بر ٤ آیه ودرمکه نازل صده است

(۱) پیوستن ایشان درسفرزمستان وتابستان (برای عبادت ایشان مراصنام را (یعنی محل تعجب است که من ایشانرا این نعمت وحرمت داده‌ام وایشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده‌اند) (۲) پس باید که بپرستند خداوند این خانهٔ معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست (۳) آنخداوندیکه طعام دادایشانرا بدین دو رحلت وسیر گرد از گرسنگی وایمن گردانیدایشانرا بجهته این حرم محترم از ترس آنها که درحوالی مکه‌اند ویکدیگررا میکشند وغارت میکنند (٤)

سورة الماعون (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(مفسران برآنند که نصف اول سوره درشان کافران است ونصف آخر آن درباره منافقان آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کردی وهر گاه وصی یتیمی بودی اورا بوقت طلب طعمه وکسوه ازمال خود بزدی وبراندی وپیوسته مردمان را ازانفاق بازداشتی حق سبحانه فرمود) آیادیدی توودانستی آنکس را که تکذیب میکند بروزجزا وباورنمیدارد (یعنی ابوجهل) (۱ پس اوآنکس است که بعنف وستم دفع میکند ومیراند یتیم را (وگفته‌اند ابوسفیان باولید شتری کشته بود وبخش میکرد یتیمی ازونصیبی طلبید اورا بعصا بزد حق سبحانه مذمت اومیکند که میزند یتیم را) (۲) وتحریص نمیکند وترغیب نمی نماید اهل خودرا برطعام دادن درویش ومحتاج (یعنی نه خودمیدهد ونه کسی را میفرماید که بدهد بلکه ازاحسان منع میکند.

بیت

چون زکرم سفله بود برگران　　منع کند از کرم دیگران
سفله نخواهد دیگران را بکام　　خس گذارد مگسی را بجام

پس درحق منافقان میگوید) (۳) پس سختی عذاب برای نمازگذارندگان

(۱) مشتمل بر ۷ آیت ودرمکه نازل شده است

ریائی (یعنی ابن ابی واصحاب او) (٤) آنانکه ایشان ازنماز خود بیخبرانند وغفلت ورزندگان یعنی از آن حسابی نگیرند وجز بحضور مردم نگذارند (مراد آنست که درخلوت پروای نمازندارند وچون بصحبت رسند بشرایط و وآداب میگذارند .

بیت

کلید در دوزخ است آن نماز　　که در چشم مردم گذاری داز)

(٥) آنانکه ایشان ریا میکنند درکردار خود بامید ستایش مردم (٦) وباز میدارند مال زکوة را (یعنی نمیدهند بمستحقان وگفته‌اند ماعون متاع خانه است که مردمان بکدیگر را بدان معونت کنند چون دیك وکاسه وتبر وبیل ودلو وقولی آنست که مراد ازماعون سه چیزاست منع که آن نشاید آب وآتش ونمك) (۷) .

سورة الکوثر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(درمعالم آورده که عاص بن وائل باپیغمبر نزدیك باب بنی سهم ملاقات کرد زمانی باهم سخن گفتند حضرت رسالت پناه «ص» بیرون رفت وعاص بمسجد درآمد جمعی ازصنادید قریش که درمسجد نشته بودندازوی پرسیدند که باکه سخن میگفتی گفت با این ابتر وعادت عرب آن بودی که هرکرا پسر نبودی ابتر گفتندی یعنی ازاوعقب نخواهدماند ودرآن ایام پسر آنحضرت طاهر نام که ازخدیجه داشت درگذشته بود چون این خبر بحضرت «ص» رسید دل مبارکش اندوهناك گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت وتسلی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که) ماعطا کردیم ترا بسیاری ازخیرات (واین لفظ بروزن فوعل است وکنایت از کثرت یعنی عطا کردیم تراخیر بسیار یافرزند بسیار یاعلم وعمل

(۱) مشتمل بر ۳ آیت ودرمکه نازل شده است

بسیار و درعین‌المعالی آورده که بسیاری امت و گفته‌اند کثرت ذکر تو درزمین وآسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان وهواداران واشهر آنست که کوثر جوئی‌ست دربهشت ودراحادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم وبرلب آن جوی خیمه‌های بود از یاقوت ولؤلؤ وزبرجد ومرغان سبز برلب آن جوی دیدم ازجبرئیل پرسیدم که این جوی چیست فرمود که این جوی کوثراست که حق سبحانه بتوعطا فرموده ودر معالم التنزل ازحضرت رسالت پناه نقل کرده که گفت کوثر جوئی است دربهشت درکنار های او از زرست ومجرای او بدر ویاقوت وخاك اوخوشبوتر ازمشك وسفیدتر ازبرف وحدیثی دیگرهست که حوض من یعنی کوثر مسیرت اومدت یکماه راه است آب اوسفیدتر ازشیرو بوی خوشبوی تر از مشك و کوزه‌ای اومانندستارگان آسمان هر که ازآن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود وصاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحدت وشهود وحدیث درعین کثرت واین نهریست در بوستان معرفت که هر که ازآن سیراب شدابداً ازتشنگی جهالت ایمن‌است واین‌معنی خاص حضرت نبی «ص» واکمل‌اولیای امت اوست) (۱) پس بگذار نمازبرای پروردگارخودخاص‌ازبرای رضای اووشترقربانی کن‌برای‌وی (بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یادست راست برچپ نه در نماز نزدیك نحرو آن موضع قلاده است از سینه و گفته‌اند مرادنماز عیداست وقربان کردن بعد ازآن) (۲) بدرستیکه دشمن تو(عاص‌بن وائل) اوست دم بریده (ومنقطع‌از خیروبی‌نسل وذریت اماترا ذریت وحسن صیت واشتهار وآثارفضل بی‌شمار تاروز قیامت باقی‌خواهد بود .

بیت

آثار اقتدار توتا حشر متصل   خصم‌سیاه روی توبیحاصل وخجل

سورة الکافرون (۱)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

(گروهی از قریش چون ابوجهل وعاص و ولید وامیه و اسودبن عبدالمطلب بزبان عباس رضی‌الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر «ص» که تو یك سال‌خدایان مارا پرستش کن‌تامانیز یك سال عبادت خدای توبجای آریم چون پیغام بدان حضرت رسید مقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل‌شد واین سوره فرودآورد که) بگوای محمد «ص» درجواب‌ایشان که ای کافران (مراد همان جماعتند که مذکور شدند که خدای تعالی‌میدانست که ایشان‌ایمان نیازند وبطعن وامتحان‌این‌سخن میکفتندلاجرم گفت که بایشان بگوی) (۱) نخواهیم پرستید آنچه شما می‌پرستیدگان در حال آنرا که من‌می‌پرستم که خالق عباد است (۳) ونیستم من‌پرستند درحال شما آنچه پرستش میکنید آنرا (٤) و نباشیدشما پرستندگان دراستقبال آنرا که من پرستش‌می کنم (٥) کیش‌شما که بدان معتقدانید ودست بازنخواهید داشت ومراست دین وآئین که برانم ونخواهم گذاشت باشماراست جزای کردار شما ومراست پاداش اعمال‌من و دین بمعنی عادت نیزآید (واین آیت به آیت سیف منسوخ شده ابن عباس فرموده که درقرآن‌سوره نیست برشیطان سخت تروصعب‌تر ازاین‌سوره زیرا که توحید محض‌است وثواب خواندن اوبرابرثواب قرائت ربع ازقرآن باشد

سورة النصر (۲)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

چون بیاید بازکردن خدای یعنی ظفردادن ترا بر قریش وفتح مکه ترا وفتح سایربلدان است ترا (۱) ومی‌بینی مردمانرا که درمی‌آیند دردین

---

(۱) مشتمل بر ٦ آیه ودرمکه نازل شده

(۲) مشتمل بر۳ آیه است و درمدینه نازل شده

خدا که اسلام است گروه گروه (درسال نزول این‌سوره تتابع وفودبود چون بنی‌اسدبنی‌قریظ وبنی‌مره وبنی‌البکاء وبنی کنانه وبنی‌هلال بلمخال ونخیب‌ودارم غیرایشان از اکناف واطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف شدند) (۲) پس تنزیه کن خدایراتنزیه مقرون بسپایش پروردگارتو یابگوی سبحان‌الله وبحمده (ازحضرت عایشه منقول است که بعداز نزول این سوره ندیدم پیغمبر نماز گذاردی الا که گفتی سبحانك‌اللهم وبحمدك‌اللهم اغفرلی و گفته اند نماز کن بامرخدا) وآمرزش طلب کن اورا (یعنی برای هضم نفس واستقصار عمل و گفته‌اند استغفار کن‌برای خود) بدرستیکه خدای هست قبول کننده توبه ازمستغفران (اکثرعلماء برآنند که‌نزول‌این‌سوره خبروفات‌رسول است «ص» دروقتی که نازل شد پیغمبر «ص» برخواند عباس رضی‌الله عنه بگریست وچون‌آنحضرت پرسید چرامیگری عباس‌جواب دادند که خبردادند ترا ازرفتن توحضرت فرمود که چنانست که تو گفتی وحضرت رسالت «ص» بعدازنزول این‌سوره دوسال بزیست وآخرسوره که بتمام فرود آمد اینست و صحابه این سوره را تودیع میگفتند ودرکشاف آورده که چون این سوره فرودآمد رسول خدا «ص ع» فاطمه سلام الله علیهارا طلبید و گفت ای دختر من‌خبروفات من دادند.

بیت

نامه رسید از آنجهان بهر مراجعت برم

عزم رجوع میکنم رخت بعرش میبرم

فاطمه علیها السلام بگریست وآنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی ازاهل‌بهشت که‌بمن‌رسی پس‌حضرت‌فاطمه علیهاالسلام‌بازخندید (۳

سورة اللهب (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(چون آیت وانذر عشریك الاقربین نازشد حضرت رسالت پناه «ص بکوه صفا بر آمده ندا کرد یاصباحا رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند و فرمود که اگرمن‌شمارا خبر کنم بانکه درپای کوه جمعی‌آمدند بداعیه آنکه برشما شبیخون کرده دست بقتل‌وغارت بگشایند مرا درآن تصدیق می کنید یانی گفتند که چرا نکنیم وتوپیش مابدروغ‌متهم نشدهٔ حضرت فرمود که‌انی نذیرلکم بین‌یدی عذاب شدیدابولهب برخاست و گفت هلاك بادترا مارابرای این خواندی وروایتی هست که بدودست سنکی برداشت که‌برآنحضرت«ص» افکند درهمان حال حق سبحانه ابی‌آیت فرستاد) هلاك ونابود هردو دست ابولهب که سنك‌برداشته خواست که برحبیب‌من‌زند وبدهلاك کند (ابی‌لهب‌عم رسول«ص ع» بودوعبدالعزی نام داشت‌بواسطه بسیاری‌معادات که‌اوبارسول مورد نفرین ولعنت واقع شد وبعضی‌معنی‌آیت بربنوجه‌گفتند که ناچیزباددنیا وآخرت او وهلاك شدوناچیز گشت بعدازدعا آورده اند که ابولهب این‌سخن بشنید و گفت اگرآنچه برادرزاده من‌میگوید حق‌است مال وفرزند فدا کنم و خلاص باشم ردقول اورا این‌آیت آمد که) (۱) دفع نکند ازاو (خاصیت این نفرین ولعنت را خواسته (یعنی اموال اووآنرا که کسب کرده است یعنی فرزند اوعتبه یامرادمکسوب اوست از ارباح تجارت ومنافع معاملات) (۲) زود باشد که درآید بآتشی بازبانه (یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است (۳) وزن او (که ام جمیل‌بنت حرب خواهر ابوسفیان است نیزبا اودر آید (بردارنده هیمه و کشنده‌هیزم (وآنچنان بود که ام جمیل درهمسایگی رسول خدا خانه داشت و روزها پشتهای خار و دستهای خسك جمع کردی وبشب

(۱) مشتمل بر ٥ آیه ودر مکه نازل شده است.

آوردی و برسر راه پیغمبر «ص‌ع» بریختی تاخاری دردامنش آویزد یادر پایش خلد آنحضرت «ص» بنماز برون آمدی وآنهارا ازسرراه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی چه نوع همسایگی است که بامن میکنید .

بیت

میریختند در ره توخار وبا همه　　چون گل شگفته بودرخ دلستان تو

وگفته اند هیزم کشی عبارت است ازسخن‌چینی که آتش‌خصومت‌میان دو کس برمیفروزد .

مثنوی

میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این آن خوش دگر باره دل
وی اندر میان خاکسار و خجل
میان دو کس آتش افروختن
نه عقل است خود درمیان دوختن

وام جمیل این خصلت داشت یاحامل‌حطب جهنم‌بود که جهت معادات رسول‌خدا «ص» باز گناه‌مردم‌برداشتی و گویندفی نفس‌الامرهیزم میکشید‌برای خود چنانچه‌رسم‌زنان عرب است روزی پشته هیزم برپشت داشت مانده شده رسن هیزم درگردن اوبود آنرا برسنگی نهاد تابیاساید ملکی را امرشد و بیامد وآن پشته را درپس‌پشت اوازسنك فروگردانید رسن درگردنش‌بماند وخفه شدوبدوزخ رفت وحق‌سبحانه خبرداد) (٤) درگردن او رسن ازلیف خرما که هیزم بدان بسته بود (وگویند مرادسلسله حدید دوزخ است که در روزقیامت درگردن وی‌بسته بدوزخ کشند) (٥)

سورة‌الاخلاص (١)

بسم الله الرحمن الرحیم

(جماعتی ازقریش گفتند ای محمد صفت کن ازبرای ماآنخدائی راکه به پرستش‌اودعوت میکنی‌ودرمعالم آورده گروهی‌ازیهود گفتند که یاابالقاسم وصف کن‌خدای را تابتوایمان آریم چه درتوریت صفت اورادیده ودانسته‌ایم بگوچه چیزاست وچه میخورد وچه می‌آشامد واز که میراث گرفته ومیراث‌او که خواهد گرفت‌این‌سوره نازل‌شد که) بگوای محمد کسی که ازوی می‌پرسید اوست خدایتعالی یگانه متوحد بذات و منفرد بصفات (١) خدائی که بی‌نیاز است ازهمه واوست پناه نیازمندان نخورد ونیاشامد وپاینده است که هرگز فانی‌ونیست نشود (ماوردی آورده که‌صمد آنست که هرچه خواهد کند ودرعین المعالی ازامام علی‌بن موسی نقل کرده اند که صمد آنست که عقلهااز اطلاع کیفیت اوناامید باشند .

بیت

کمالش روی هر اندیشه بربست　　خرد را پشت ازاین‌اندیشه بشکست

(٢) نزاد کسی را (رد یهوداست گفتند عزیز پسراوست) وزاده نشده ازکسی (ردنصاری است که گویند که عیسی پسرمریم خداست) (٣)ونیست‌و نبوده ونخواهد بود مراو را همتائی هیچ یکی (رد مجوس است و مشرکان عرب که گفتند که‌اورا کفوهست یعنی‌اهرمن وبتان حاشا شیخ ابوعلی رودباری گفته که شرکت دایراست برعدد وتقلب‌وعلت ومعلول وشکل وضد حق‌تعالی نفی عدد و کثرت کرداز ذات خود بهوالله احدد نفی‌تقلب وتنقص‌فرمود به‌الله الصمد وعلت ومعلول را منتفی ساخت به‌لم یلد ولم یولد واشکال واضدادرا را مرتفع گردانید به لم یکن له کفوااحد وازاین جهت است که این‌سوره را

(١) مشتمل بر ٤ آیه ودرمکه نازل شده است

سوره اخلاص گویند محققان گفته‌اند که توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبت بمشابه معلوم باشد مثل و الد یا متقدم در آن بمنزل علت و الد یا معیت دارد بمنابت مقارن مثل مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که به قل هو الله تقویم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صف اول است و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم میکند و لم یکن له کفواً احد که متقی نفی صف سوم است تمام شد و شیخ جمال الدین سلوجی گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست اما او را نام و وصفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شریك دارد و مشبه را اعتقاد آنست که بخلق ماند و یهود و ترسایان گویند اورا زن و فرزند هست و معتقد مغان آنست که کفو دارد و چون بنده مؤمن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه مبرا گشت و چون گفت احد از روشن ثنویه برائت نمود و چون بزبان راند که الله الصمد ازمذهب مشبه دور شد و چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسایان بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفواً احد گفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی گفته‌اند که اسرار از کلمه هو بهره گیرد و ارواح از ذکر کلمه الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محفوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد و شخص ازمعنی و لم یکن له کفوا احد بمراد رسد و گفته‌اند کلمه هو قسم والهان است و لفظی الله بهره دانشوران است نام احد حظ معبان است گفتار الله الصمد نصیب عارفان است و کلمات لم یلد و لم یولد بخش عاقلان است و الفاظ و لم یکن له کفوا احد از آن عامه مؤمنان است هر که بسر هو رسد واله است و هر که الله را داند عالم و عارف است و هر که احد را دریابد محب است و هر که صمد را شناسد عارف است و هر که لم یلد و لم یولد را اعتقاد کند عاقل است و هر که و لم یکن له کفوا احد را تصدیق کند مؤمن است و هر که همه این معنی را جمع کند موحد خاص است و شمه از حقایق این سوره در تفسیر جواهر باز توان یافت والله الهادی(٤

سورة فلق (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول ص مشغول بود دختران لبید بن عاصم یهودی از او بمبالغه بسیار از مشاط راس و دندانه چند ازمشط آنحضرت بستدند و بنام آنحضرت بر سنی سحر کرده در چاه زروان زیر سنگی نهادند جبرئیل سیدانام علیه السلام را خبر داد پیغمبر علیه السلام علی مرتضی را فرستاد تا آن رسن را بیاورد و یازده گره بر آن زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد یازده آیت و جبرئیل که قرات کرد بهر آیتی عقدی از آن رسن می گشود عقبه بنی عامر از حضرت رسالت پناه علیه السلام روایت کرده است که فرمود ماتعوذ المتعوذون بمثل معوذتین) بگو پناه میگیرم بآفریدگار صبح (و گفته‌اند فلق چیزی است که شکافته شود چون حب یعنی دانه و نواجهت رستنی نبات و مانند سنك و زمین جهت بیرون آمدن آب از آن یا زندانی است در دوزخ ، برهر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت) (۱) از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهایم و هوام (۲) و از شر شب تاریك چون درآید ظلمت او برهمه چیزها و یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون برآید و کسوف کند یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام است و طلوع آنوقت قلت امراض و الام (۳) و از شر دمندگان (یعنی زنانی که کلمات سحر میگویند و می دمند در گرهها و دختران لبید بن عاصم یهودی اند) (٤) و از بدی حاسد چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر بپوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهوداند که برحضرت رسول حسد داشتند و ختم کرده شرور این سوره را برحسد که بدترین صفتی هست ابن عباس فرمود که اگر در عالم از شه حسد بدتر چیزی بودی ختم این سوره آن شدی اول خطیه که در آسمان واقع شده حسد ابلیس بود بر آدم و اول گناهی که برزمین صادر گشت حسد قابیل بود برهابیل

نظم

حسد آتشی دان که چون برفروخت — حسود لعین را همان لحظه سوخت
گرفتم بصورت همه دین شوی — حسد کی گذارد که حق بین شوی(۵)

---

(۱) مشتمل بر ۵ آیه و درمدینه نازل شده است

سورة ناس (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

بکو پناه میکیرم به پروردگار آدمیان (١) پادشاه مردمان (٢) معبود بنی آدم (٣) از شر وسوسه کننده نهان شونده وقتیکه یاد خدای تعالی کنند عادت شیطان آن است که چون بنده خدایتعالی را یاد کند اوبگریزد وچون ازذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید (٤) آنکس که وسوسه میکند (٥) درسینهای مردمان (٦) ازجنیان وآدمیان (یعنی شیاطین الانس والجن درلباب آورده که دراین سوره پنج جالفظ ناس واقع شده ومعنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال اند ومعنی ربوبیت دال است برآن وبثانی جوانان ولفظ ملك که بقهروسیاست دلیل باشد مشیراست برآن وبثالث پیران واسم الله که مبنی است ازطاعت وعبادت مناسب برآن و برابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان وبخامس مفسدان وعطف آن برمعوذ منه دلالت میکند برآن ومحققان برآنند که عدد پنج که مراتب کلیه که آن را حضرات خمس خوانند منحصر دردست دلالت بر نهایت وتمامی دارد وابن جهت اورا دائر گویند ودرآن اشارت بآن است که هرچند اورا درنفس اوضرب کنند وحاصل را در وباز ضرب نمایند الی غیرالنهایه پنج بصورت اصلی خود باز آید ودرنهایت عدد خودرا بنماید چون بیست وپنج وصدوبیست وپنج وعلی هذا پس خلاصه مکونات که انسان است حدود پیکر بدیع نظرش برپنج عضوی منتهی شود راس ویدین رجلین واطراف هریك ازاینها باز به پنج انتها یافته ودر یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهراست ودرراس که بطرف علوعلاقه بیشتردارد ظاهر بحواس خمسه ظاهری وباطنش به پنج حس دیگر آراسته شده ومؤید این قول است آنکه درمعوذه ثانیه که سور قرآنی بدان منتهی می شود پنج بار لفظ الناس تکرار یافته ودر این عدد اسرار بی نهایت مندرج است و بیان شطری ازآن درجواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته والله علیم قدیر ودر

١- مشتمل بر ٧ آیه ودر مکه نازل شده است

اقتتاح کلام الهی بحرف باودر اختتامش بحرف سین سری عزیز است چه این دوحرف بس باشد عرب گوید که بسك ای حسبك پس معنی چنین باشد که حسبك من الکونین مااعطیناك بین الحرفین واز نوادراتفاقات آن است که این دوحرف درلغت پارسی هم بمعنی حسب آید یعنی بسندیده وحکیم ثنائی اشارتی باین معنی نموده .

بیت

اول وآخر قرآن زچه باآمدوسین   یعنی اندر ره دین رهبرتوقرآن بس

حسبناالله کفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله منتهی فله الحمد فی الاخرة والاولی والصلوة والسلام علی محمد (ص) حبیبه و آله و ائمة الهدی واصحابه مصابیح انوارالتقی والسلام علی من اتبع الهدی تمت) (٧) .

خاتمة الکتاب مستطاب تفسیر حسینی ازمؤلف علام بعون عنایت الهی ومدد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله واصحابه وسلم تفسیر مواهب علیه بنام خجسته فرجام امیر کبیر عالم گیر مظهر آثار خیر و احسان ومطمح انظار علم وعرفان المؤید بالفتح والنصرت والملقب بمقرب الحضرت .

قطعه

نظام دولت وملت علی شیر آنکه یك لمعه
بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تاثیرش
وجودش ازکتاب رحمه الله آیتی آمد
که علم وفضل وجودولطف و احسانست تفسیرش

جعل الله رایات دولته علی ذوالدام منصوبه و آیات حشمته علی صحائف الایام مکتوبه باتمام رسید .

فرزندارجمند لازال قدرة علیا وقلبه صفیا درتاریخ اتمام رباعی انشاء فرمود وایراد آن درآخرین اوراق مناسب نمود وهوهذا .

رباعی

با خامه که این نامه اقبال نوشت   وانجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم مه وسال وروزوتاریخ نویس   فی الحال دوم زشهر شوال نوشت

تمت بالخیر والسلامه

بسمه تعالی شأنه

اتمام یافت تفسیر مواهب علیه معروف به تفسیر حسینی در روز ۱۸ ذالحجة الحرام ۱۳۶۹ که عید غدیر و بمذهب امامیه اثنی عشریه عیدالله الاکبر است و چنانچه در دیباچه جلد اول این کتاب دانشمند معظم معاصر آقای جلالی نائینی اشاره فرمودند جناب افتخار الحاج آقای حاج محمد حسین اقبال و آقازادگان محترم ایشان آقایان جواد اقبال و جعفر اقبال بسرمایه خود سعی بلیغ درچاپ و انتشار آن نمودند و تا سوره احزاب چاپ شد ولی برای کثرت مشغله آقای جلالی موفق بادامه آن نگردیدند لذا جناب آقای اقبال ادام الله اقباله افتخار این امر بزرك را باینجانب واگذار فرمودند و حقیر شروع دراتمام آن نمودم و بفضل الله وحمده موفق شدم باتمام آن . امید است مقبول پیشگاه خداوند متعال شده اگر دانشمندان بخطائی برخوردند بدانند سهو بربشر جائز و بقلم عفو یاد وشادم فرمایند واین حقیر در بقیه ازاین تفسیر که بقلم حقیر تصحیح شده تمام مطالبی که فاضل المعی مرحوم کاشفی برتفسیر مزبور ایراد نمود بین الهلالین (پرانتز) قراردادم که اگر ایرادی برروایت و نظر مفسرین باشد العیاذ بالله بقرآن نسبت ندهند چه آنکه قرآن کتاب کون است لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و نباید به مفسرین از مؤمنین هم خورده گرفت .

بیت

نمیگویم که در فهمش قصوری است — معاذالله که در هردیده نوری است
بهر شیشه کـه چشم ناظر افتاد — برنك آن از آن عـالم خبر داد

هرگاه شما کتابهای تفسیر قرآن را چه کتابهائیکه اهل تسنن نوشته‌اند یا نویسندگان شیعه ، مطالعه نمائید برای هرآیه قرآن اختلاف تفسیری بسیار خواهید دید در صورتیکه همه میدانیم قرآن مجید هیچ اختلافی ندارد علت تمام اختلافات فوق اختلاف سلیقه‌هاست که بقرآن چسبانیده اند و در مطالعه قرآن شرابطی را که باید در نظر بگیرند مراعات ننموده‌اند والا اگر مراعات

میکردند ابدا اختلافی نداشتند و ما برای خوانندگان محترم آن شرایط را درخاتمه این کتاب مستطاب ثبت وتقدیم میدارم :

شرطهائی که باید در مطالعه قرآن در نظر گرفت

۱- قرآن را کتاب خدا دانستن و به حقانیت او ایمان داشتن .و باعینك قرآن به تمام علوم نگریستن .

۲- قرآن را میزان حق و باطل عقائد ، حسن وقبح اعمال و خیر و شر امور دانستن و ایمان داشتن .

۳- خود را مطهر از کثافات ظاهری و باطنی کردن و بلباس تقوی و پرهیزکاری بدستور قرآن مزین نمودن وآراستن .

٤- باید پس از دانستن زبان عربی قرآنرا مثل کلیه کتاب های عربی تصور نموده وازروی قرائن وامارات موجوده در خود آیات و پس و پیش آنها پی برد که چند آیه درباره یك موضوع میباشد اگر دریکی یا دو آیه بنحو اجمال بیان شده دربقیه تفصیل داده شده است (بیشتر اختلافات تفسیری برای اینستکه یك آیه یا نصف آیه را که وسط یك موضوع است میگیرند وبدون توجه به پس وپیش آن آیه موضوع دیگری را که مربوط نیست از راه وجود روایات بآن آیه یا نصف آیه میچسبانند)

٥- اگر راجع بیك موضوع درآیات وسوره های دیگر مطلبی گفته شده باید شخص مفسر همه آن آیات را درنظر بگیرد تا مطلب درهمه آن آیات روشن گردد .

٦- مابه هیچ مطلبی ازمطالب قرآنرا باتاویل وتعبیر و کمك روایات از صورت ظاهر خارج ننمود واز اینراه عقائد قرآنرا متمایل بعقیده خود و پدر ومادر یا جامعه خود نکرد ونیز باید از پیشینیان عبرت گرفت وقرآن را نباید بسوی عقاید وفرضیه‌های دانشمندان زمان کشانید چه آنکه روز بروز دانش درترقی ورو بشهود گذارده شده وقرآن روز بروز تابشش بیشتراست

۷- باید ترتیب نزول سوره های قرآن را در نظر گرفت .

۸- باید دانست که کدام سوره وآیه مکی است و کدام درمدینه نازل

شده وشان نزول آیات چیست (فقط شان نزولهائیکه اختلافی در آن نیست ارزش دارند) .

۹- جز به اتکاء روایات صحیحه غیر اختلافی نباید داستانهای قرآنرا بیشتر ازآنچه درقرآنست شرح وبسط داد واخبار مجعوله را نسبت داد

۱۰-درباره پیشگوئیهاقرآن بیشترازآنچه درقرآن روشن است نباید ازراه‌تاویل چیزی را بقرآن چسباند.

۱۱- باید حتی‌المقدور ازمشورت با تفسیر کنندگان دیگر کوتاهی نکرد وازکتابهای تفسیر نیز استفاده مشورتی نمود .

۱۲- آیات مربوط به‌آداب دینی ازقبیل امر به‌نماز وحج و روزه و جهاد اکثرا مجمل بوده برای پی بردن به‌تفصیل آنها باید مراجعه بسنتهای جامعه وغیر اختلافی‌شود .

درخاتمه این تفسیر که معروف به تفسیرحسینی‌وملقب بمواهب العلیه است نام مفسر آن حسین است و مصحح آن حسین و ناشر آن هم حسین و من‌العجائب چون این تفسیررا مؤلف محترم بامرامیر علی‌شیر انجام داده‌اند درخاتمه بعداز بیاناتی درتاریخ اتمام آن این رباعی را درج کرده .

رباعی

با خامه که این نامه اقبال نوشت و انجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم مه وسال روز تاریخ نویس فی‌الحال دوم ز شهر شوال نوشت

واولین مرتبه که بزیور طبع آراسته شد در سال ۱۳۱۲ در چاپخانه محمدی دربمئی وفعلاهم خاتمه یافت این‌تفسیربدست محمدی درچاپخانه اقبال
(خادم علم ودین محمد حسین محمدی اردهالی).

پوزش وسپاسگزاری

بنده همان به که زتقصیرخویش عذر بدرگاه خدا آورد

ازسال ۱۳۱٤ هجری شمسی که شروع بچاپ‌تفسیر« مواهب‌علیه» شد تا این تاریخ که جلد چهارم آن انتشارمی یابد ومورد استفاده اهل دین وارباب فضل وادب قرارمیگیرد ، درحدود پانزده سال میگذرد وپس ازیک دوره طولانی ، حمد خدایرا که چاپ تفسیر حسینی پایان یافته است .

در نیمهٔ اول سال ۱۳۱۷ چاپ وتصحیح جلداول این‌تفسیر بازحمات زیاد خاتمه یافت ودرهمان‌سال دردسترس عموم قرار گرفت وبا اتمام تصحیح وچاپ مجلدنخستین تصحیح وچاپ جلددوم آغاز گردید . چاپ‌جلددوم درسال ۱۳۱۸ بپایان رسیدوبیدرنگ تصحیح وچاپ مجلد سوم شروع‌شد ازجلدسوم تفسیر مواهب علیه دویست صفحه (۲۰۰) بچاپ رسیده بود که در مهر ماه ۱۳۱۸ خدمت نظام وظیفه نویسنده آغاز گشت یعنی با یکسال زندگانی تحصیلی سربازی درданشکدهٔ‌افسری ویکسال‌خدمت درلباس‌افسروظیفه‌دوسال‌قهراً کارتصحیح وچاپ‌تفسیرحاضر تعطیل‌شدولی باخاتمه‌خدمت سربازی گرانی کاغذ که درنتیجه‌حدوث جنگ‌جهانی پیش‌آمده‌بودو همچنین اشتغال‌بامور سیاسی وروز نامه نگاری موجبات ادامه تعطیل را فراهم ساخت تا اینکه در بهمن‌ماه یکهزاروسیصد وبیست وهفت دراثر توقیف هفت ماهه روزنامه « کشور » وتنزل بازارکاغذ ، فراغتی برای من وسهولتی درامرانتشار برای ناشر بوجود آورد وهمچنان دنبال‌خدمت وکاری که‌درحدود ده سال توفیق‌اتمام آن‌بدست نیامد و وقفهٔ‌ایجادشده بود گرفته شد ودر نتیجه جلدسوم دراواخرسال ۱۳۲۸ آماده انتشارشدوتاصفحهٔ چهارصدوهشتاد وپنج (٤۸۵) ازمجلدسوم بتصحیح وحواشی اینجانب ازطبع درآمد ومراقبت چاپ چند جزوه ازآخر جلد سوم را ازصفحه چهارصدوهشتاد وپنج ببعد با جلد چهارم **فاضل محترم آقای محمد حسین‌محمدی** بعهده‌گرفته وحقیقة دراختتام این‌امرخیر که نویسنده بواسطه اشتغال بامور روزنامه نگاری ومبارزات سیاسی موفق باتمام آن نشدم اجر جزیلی برای‌خودذخیره‌نموده‌اند. بنابراین مراقبت چاپ تفسیرحاضر

ازصفحه چهارصدوهشتاد وپنج ازجلد سوم باکلیه جلد چهارم باآقای محمدی
بوده وبدینوسیله شخصاً ازایشان تشکردارم که در تصحیح چاپی قسمت اخیر
آن اقدام کرده اند .

اینک موقع را برای اظهار تشکر و امتنان از ذوات محترمی که در
کار تصحیح وطبع تفسیر مواهب علیه بنحوی از انحاء با نویسنده مساعدت
فرموده مغتنم شمرده وتوضیح میدهد دربین نسخه هائی که درتصحیح جلدسوم
اساس طبع قرار گرفت نسخهٔ نفیس استاد دانشمند و ادیب و نویسنده
محترم جناب آقای علی اصغر حکمت که از حیث صحت و قدمت
بی نظیر بود بکار تصحیح کمک شایانی نمود همانطوری که نسخهٔ خطی
دوست محترم جناب آقای امیر قاسم فولادوند (نماینده محترم
مجلس شورای ملی) در تصحیح جلد سوم کمک مؤثری نموده است. درخاتمه
ازحضرت آیةالله آقای سید محمد کاظم عصار مد ظله وحجةالاسلام
آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه و حجةالسلام آقای ابن
الدین استاد مدرسه عالی سپهسالار سپاسگزار است همچنین از کمک
های ذیقیمت دانشمند معظم و نویسنده محقق بارع جناب آقای سیدمحمد
محیط طباطبائی وآقای سید عبدالعلی علوی طبیب حاذق و ادیب
کامل مدیون وممنون هستم .

دراینجالازم میدانم ازدوست محترم آقای حاجی محمد حسین
اقبال مؤسس ومدیر چاپخانه و شرکت کتابفروشی اقبال که عمر
خودرا در راه تعمیم فرهنگ وخدمت به معارف خاصه چاپ و انتشار کتب دینی
صرف نموده ودراین راه زحمات فراوانی را متحمل شده اند اظهار امتنان
بنمایم وازخداوند دوام عمر وادامه خدمات ایشان را بفرهنگ وملک وملت
خواستارم همچنین ازآقای جواداقبال که درفراهم آوردن وسایل چاپ زحمت
کشیده اند امتنان دارم والسلام علی من اتبع الهدی .

تهران - بتاریخ روز دو شنبه ششم ربیع الثانی یکهزار وسیصد و
هفتاد (۱۳۷۰) هجری قمری برابر بیست و پنجم دیماه یکهزار و سیصد و
بیست و نه (۱۳۲۹) هجری شمسی .

سید محمدرضا جلالی نائینی - مدیر روزنامه کشور و
وکیل درجه اول دادگستری .

